
نسخه ۱
مصباح الهدی


بسم الله الرحمن الرحيم

مصباح الهدی : امام حسین (علیه السلام)

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دانستنیهای حضرت امام حسین علیه السلام (مصباح الهدی)

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۸

عنوان و نام پدیدآور:

دانستنی های حضرت امام حسین علیه السلام (مصباح الهدی) / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان .

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: چهارده معصوم -- دانستنیها

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۶۱ - ۴ق .

زندگینامه

ولادت

منتهی الامال شیخ عباس قمی قسمت امام حسین فصل اول:

در ولادت با سعادت حضرت سید الشّهداء علیه السّلام

در تاریخ حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السّلام در بیان ولادت حُسین بْن عَلی علیهماالسّلام و برخی از فضائل آن حضرت مشهور آن است که ولادت آن حضرت در مدینه در سوم ماه شعبان بوده، و شیخ طوسی رحمه اللّه روایت کرده که:

بیرون آمد توقیع شریف به سوی قاسم بن عَلاءِ همدانی وکیل امام حسن عسکری علیه السّلام که مولای ما حضرت حسین علیه السّلام در روز پنجشنبه سوّم ماه شعبان متولّد شده، پس آن روز را روزه دار و این دعا را بخوان:

(اَللّهَمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِ الْمَوْلوُدِ فی هذَا الْیوْم (۱) ...)

و ابن شهر آشوب رحمه اللّه ذکر کرده که ولادت آن حضرت بعد از ده ماه و بیست روز از ولادت برادرش امام حسن علیه السّلام بوده و آن روز سه شنبه یا پنجشنبه پنجم ماه شعبان سال چهارم از هجرت بوده، و فرموده روایت شده که:

ما بین آن حضرت و برادرش فاصله نبوده، مگر به قدر مدّت حمل و مدّت حمل، شش ماه بوده است (۲).

و سید بن طاووس و شیخ ابن نما و شیخ مفید در(ارشاد) نیز ولادت آن حضرت را در پنجم شعبان ذکر فرموده اند،

(۳)و شیخ مفید در (مقنعه)

و شیخ در (تهذیب) و شهید در (دروس)، آخر ماه ربیع الاوّل ذکر فرموده اند، (۴) و به این قول درست می شود روایت (کافی) از حضرت صادق علیه السّلام که ما بین حسن و حُسین علیهماالسّلام طُهری فاصله شده و ما بین میلاد آن دو بزرگوار شش ماه و ده روز واقع شده (۵) و اللّه العالِم.

و بالجمله؛ اختلاف بسیار در باب روز ولادت آن حضرت است

امّا کیفیت ولادت آن جناب

شیخ طوسی رحمه اللّه و دیگران به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السّلام نقل کرده اند که چون حضرت امام حسین علیه السّلام متولد شد، حضرت رسول صلی اللاه علیه و آله و سلّ اسْماء بنت عُمَیس را فرمود که:

بیاور فرزند مرا ای اَسْماء، اَسْماء گفت:

آن حضرت را در جامه سفیدی پیچیده به خدمت حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم بردم، حضرت او را گرفت و در دامن گذاشت و در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت، پس جبرئیل نازل شد و گفت:

حق تعالی ترا سلام می رساند و می فرماید که چون علی علیه السّلام نسبت به تو به منزله هارون است نسبت به موسی علیه السّلام پس او را به اسم پسر کوچك هارون نام کن که شبیر است و چون لغت تو عربی است او را حسین نام کن.

پس حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم او را بوسید و گریست و فرمود که:

تو را مصیبتی عظیم در پیش است خداوندا!

لعنت کن کشنده او را پس فرمود که:

اَسْماء، این خبر را به فاطمه مگو.

چون روز هفتم شد حضرت رسول صلی اللّه

علیه و آله و سلّم فرمود که:

بیاور فرزند مرا، چون او را به نزد آن حضرت بردم گوسفند سیاه و سفیدی از برای او عقیقه کرد یک رانش را به قابله داد و سرش را تراشید و به وزن موی سرش نقره تصدّق کرد و خلوق بر سرش مالید، پس او را بر دامن خود گذاشت و فرمود:

ای ابا عبداللّه!

چه بسیار گران است بر من کشته شدن تو، پس بسیار گریست.

اَسماء گفت:

پدر و مادرم فدای تو باد این چه خبر است که در روز اوّل ولادت گفتی و امروز نیز می فرمائی و گریه می کنی؟!

حضرت فرمود:

که می گریم بر این فرزند دلبند خود که گروهی کافر ستمکار از بنی امیه او را خواهند کشت، خدا نرساند به ایشان شفاعت مرا، خواهد کشت او را مردی که رخنه در دین من خواهد کرد و به خداوند عظیم کافر خواهد شد، پس گفت:

خداوندا!

سئوال می کنم از تو در حقّ این دو فرزندم آنچه راکه سئوال کرد ابراهیم در حقّ ذُریت خود، خداوندا!

تو دوست دار ایشان را و دوست دار هر که دوست می دارد ایشان را و لعنت کن هر که ایشان را دشمن دارد لعنتی چندان که آسمان و زمین پر شود.(۶)

شیخ صدوق و ابن قولویه و دیگران از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند که چون حضرت امام حسین علیه السّلام متولّد شد حقّ تعالی جبرئیل را امر فرمود که:

نازل شود با هزار ملک برای آنکه تهنیت گوید حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم را از جانب خداوند و از جانب خود، چون جبرئیل نازل می شد گذشت در جزیره ای

از جزیره های دریا، به ملکی که او را (فطرس) می گفتند و از حاملان عرش الهی بود.

وقتی حق تعالی او را امری فرموده بود و او کندی کرده بود پس حقّ تعالی بالش را در هم شکسته بود و او را در آن جزیره انداخته بود پس فطرس هفتصد سال در آنجا عبادت حق تعالی کرد تا روزی که حضرت امام حسین علیه السّلام متولّد شد.

و به روایتی دیگر حقّ تعالی او را مخیر گردانید میان عذاب دنیا و آخرت، او عذاب دنیا را اختیار کرد پس حقّ تعالی او را معلّق گردانید به مژگانهای هر دو چشم در آن جزیره و هیچ حیوانی در آنجا عبور نمی کرد و پیوسته از زیر او دود بد بوئی بلند می شد چون دید که جبرئیل با ملائکه فرود می آیند از جبرئیل پرسید که اراده کجا دارید؟

گفت:

چون حقّ تعالی نعمتی به محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم کرامت فرموده است، مرا فرستاده است که او را مبارک باد بگویم، ملک محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم کرامت فرموده است، مرا فرستاده است که او را مبارک باد بگویم، ملک گفت:

ای جبرئیل!

مرا نیز با خود ببر شاید که آن حضرت برای من دعا کند تا حقّ تعالی از من بگذرد.

پس جبرئیل او را با خود برداشت و چون به خدمت حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم رسید تهنیت و تحّیت گفت و شرح حال فطرس را به عرض رسانید.

حضرت فرمود که:

به او بگو که خود را به این مولود مبارک بمالد و به مکان خود بر گردد.

فطرس خویشتن را

به امام حسین علیه السّلام مالید، بال برآورد و این کلمات را گفت و بالا رفت عرض کرد:

یا رسول اللّه!

همانا زود باشد که این مولود را امّت تو شهید کنند و او را بر من به این نعمتی که از او به من رسید مکافاتی است که هر که او را زیارت کند من زیارت او را به حضرت حسین علیه السّلام برسانم، و هر که بر او سلام کند من سلام او را برسانم، و هر که بر او صلوات بفرستد من صلوات او را به او می رسانم.(۷)

و موافق روایت دیگر چون فطرس به آسمان بالا رفت می گفت کیست مثل من حال آنکه من آزاد کرده حسین بن علی و فاطمه و محمّدم علیهماالسّلام. (۸)

ابن شهر آشوب روایت کرده که:

هنگام ولادت امام حسین علیه السّلام فاطمه علیهاالسّلام مریضه شد و شیر در پستان مبارکش خشک گردید رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم مُرضِعی طلب کرد یافت نشد پس خود آن حضرت تشریف آورد به حجره فاطمه علیهاالسّلام و انگشت ابهام خویش را در دهان حسین می گذاشت و او می مکید.

بعضی گفته اند که:

زبان مبارک را در دهان حسین علیه السّلام می گذاشت و او را زقه می داد چنانچه مرغ جوجه خود را زقه می دهد تا چهل شبانه روز رزق حسین علیه السّلام را حقّ تعالی از زبان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم گردانیده بود، پس روئید گوشت حسین علیه السّلام از گوشت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم، و روایات به این مضمون بسیار است.(۹)

و در (علل الشّرایع) روایت شده که:

حال امام

حسین علیه السّلام در شیر خوردن بدین منوال بود تا آنکه روئید گوشت او از گوشت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم و شیر نیاشامید از فاطمه علیهاالسّلام و نه از غیر فاطمه. (۱۰)

و شیخ کلینی در (کافی)از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که:

حسین علیه السّلام از فاطمه علیهاالسّلام و از زنی دیگر شیر نیاشامید او را به خدمت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم می بردند حضرت ابهام مبارک را در دهان او می گذاشت و او می مکید و این مکیدن اورا، دو روز سه روز کافی بود.

پس گوشت و خون حسین علیه السّلام از گوشت و خون حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم پیدا شد و هیچ فرزندی جز عیسی بن مریم و حسین بن علی علیه السّلام شش ماهه از مادر متولّد نشد که بماند، (۱۱)

و در بعضی روایات به جای عیسی، یحیی نام برده شده.

عَرَبیه:

(قائل سید بحر العلوم است)

شعر:

لِلّهِ مُرْتَضِعٌ لَمْ یرْتَضِعْ اَبَداً

مِنْ ثَدْی اُنْثی وَ من طه مَراضِعُهُ

فضائل و مناقب و مکارم اخلاق

فصل دوّم:

در بیان فضائل و مناقب و مکارم اخلاق آن حضرت علیه السّلام از(اربعین مؤذّن) و (تاریخ خطیب) و غیره نقل شده که جابر روایت کرده که:

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

خداوند تبارک و تعالی فرزندان هر پیغمبری را از صُلبْ او آورد و فرزندان مرا از صلب من و از صلب علی بن ابی طالب علیه السّلام آفرید، به درستی که فرزندان هر مادری را نسبت به سوی پدر دهند مگر اولاد فاطمه که من پدر ایشانم.

مؤلف گوید:

از این قبیل احادیث بسیار است که دلالت دارد بر آنکه

حسـنین علیهماالسّلام دو فرزند پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم می باشند و امیرالمؤمنین علیه السّلام در جنگ صفّین هنگامی که حضرت حسن علیه السّلام سرعت کرد از برای جنگ با معاویه، فرمود:

بـاز داریـد حسن را و مگذاریـد که به سوی جنـگ رود؛ چه من دریغ دارم و بیمناکم که حسن و حسـین کشـته شونـد و نسـل رسول خدا منقطع گردد.

ابن ابی الحدید گفته:

اگر گویند که حسن و حسین پسران پیغمبرند، گویم هستند؛ چه خداوند که در آیه مباهله فرماید:

(آبائنا)(۱۲) جز حسن و حسـین را نخواسـته، و خداوند عیسـی را از ذرّیت ابراهیم شـمرده اهل لغت خلافی ندارند که فرزندان دختر از نسل پدر دخترند، و اگر کسی گوید که خداوند فرموده است:

(ما کانَ محمّدٌ اَبا اَحَدٍ مِنْ رِجالکُمْ)(۱۳)

یعنی نیست محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم پدر هیچ یک از مردان شما؛ در جواب گوئیم که محمّد را پدر ابراهیم ابن ماریه دانی یا ندانی؟

به هر چه جواب دهد جواب من در حقّ حسن و حسین همان است.

همانا این آیه مبارکه در حّق زیـد بن حارثه وارد شد؛ چه او را به سـنّت جاهلیت فرزند رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم می شـمردند و خداونـد در بطلان عقیدت ایشان این آیه فرسـتاد که محمّد صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم پدر هیچ یک از مردان شما نیست لکن نه آن است که پدر فرزندان خود حسنین و ابراهیم نباشد.(۱۴)

در جمله ای از کتب عامّه روایت شده که:

حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم دست حسنین را گرفت و فرمود - در حالی که اصحابش جمع بودند:

ای

قوم!

آن کس که مرا دوست دارد و ایشان را و پدر و مادر ایشان را دوست دارد، در قیامت با من در بهشت خواهد بود.(۱۵)

و بعضی این حدیث را نظم کرده اند:

شعر:

اَخَذَ النَّبی یدَ الْحُسَینِ و صِنْوِهِ

یوْماً وَ قالَ وَ صَحْبُهُ فی مَجْمَعً

مَنْ وَدَّنی یا قَومِ اَوْ هذین اَو

اَبَوَیهما فَالْخُلْدُ مَسْکَنُهُ مَعی (۱۶)

و روایت شده که:

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم حسنین را بر پشت مبارک سوار کرد حسن را بر اَضلاع راست و حسین را بر اَضلاع چپ و رختی برفت و فرمود:

بهترین شترها، شتر شما است و بهترین سوارها، شمائید و پدر شما فاضلتر از شما است. (۱۷) ابن شهر آشوب روایت کرده که:

مردی در زمان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم گناهی کرد و از بیم پنهان شد تا هنگامی که حسنین را تنها یافت، پس ایشان را بر گرفت و بر دوش خود سوار کرد و به نزد حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم آورد و عرض کرد:

یا رسول اللّه!اِنّی مُسْتَجیرٌ باللّه وَ بِهِما؛

یعنی من پناه آورده ام به خدا و به این دو فرزندان تو از آن گناه که کرده ام، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم چنان بخندید که دست به دهان مبارک گذاشت و فرمود بر او که آزادی و حسنین را فرمود که:

شفاعت شما را قبول کردم در حقّ او، پس این آیه نازل شد (وَ لَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ(۱۸) ...). (۱۹)

و نیز ابن شهر آشوب از سلمان فارسی روایت کرده که:

حضرت حسین علیه السّلام بر ران رسول خدا ی صلی اللّه علیه و آله

و سلّم جای داشت پیغمبر او را می بوسید و می فرمود:

تو سید پسر سید و پدر ساداتی و امام و پسر امام و پدر امامانی و حجّت پسر حجّت و پدر حجّتهای خدائی، از صُلب تو نُه تن امام پدید آیند و نُهم ایشان قائم آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم است. (۲۰)

و شیخ طوسی به سند صحیح روایت کرده است که حضرت امام حسین علیه السّلام دیر به سخن آمد روزی حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم آن حضرت رابه مسجد برد در پهلوی خویش بازداشت و تکبیر نماز گفت، امام حسین علیه السّلام خواست موافقت نماید درست نگفت، حضرت از برای او بار دیگر تکبیر گفت و او نتوانست، باز حضرت مکرّر کرد تا آنکه در مرتبه هفتم درست گفت به این سبب هفت تکبیر در افتتاح نماز سنّت شد. (۲۱)

و ابن شهر آشوب روایت کرده است که روزی جبرئیل به خدمت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم آمد به صورت دحیه کلبی و نزد آن حضرت نشسته بود که ناگاه حسنین علیهماالسّلام داخل شدند و چون جبرئیل را گمان دحیه می کردند به نزدیک او آمدند و از او هدیه می طلبیدند، جبرئیل دستی به سوی آسمان بلند کرد سیبی و بهی و اناری برای ایشان فرود آورد و به ایشان داد.

چون آن میوه ها را دیدند شاد گردیدند و نزدیک حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم بردند حضرت از ایشان گرفت و بوئید و به ایشان ردّ کرد.

و فرمود که:

به نزد پدر و مادر خویش ببرید و اگر اوّل

به نزد پـدر خود ببریـد بهتر است پس آنچه آن حضـرت فرموده بود به عمـل آوردنـد و در نزد پـدر و مـادر خویش ماندنـد تا رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم نزد ایشان رفت و همگی از آن میوه ها تناول کردند و هر چه می خوردند به حال اوّل برمی گشت و چیزی از آن کم نمی شـد و آن میوه هـا به حـال خود بود تا هنگامی که حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و آله و سلّم از دنیـا رفت و بـاز آنها نزد اهل بیت بود و تغییری در آنها به هم نرسـید تا آنکه حضـرت فاطمه علیهاالسّ لام رحلت فرمود پس انار بر طرف شد و چون حضـرت امیرالمؤمنین علیه السّلام شهید شد بِهْ برطرف شد و سیب ماند، آن سیب را حضرت امام حسن علیه السّلام داشت تا آنکه به زهر شهید شد و آسیبی به آن نرسید، بعد از آن نزد امام حسین علیه السّلام بود.

حضرت امام زین العابدین علیه السّلام فرمود:

وقتی که پدرم در صحرای کربلا محصور اهل جور و جفا بود آن سیب را در دست داشت و هر گاه که تشنگی بر او غالب می شـد آن را می بوئید تا تشـنگی آن حضـرت تخفیف می یافت چون تشـنگی بسـیار بر آن حضـرت غالب شد و دست از حیات خود برداشت دندان بر آن سیب فرو برد چون شهید شد هر چند آن سیب را طلب کردند نیافتند، پس آن حضرت فرمود که:

من بوی آن سیب را از مرقد مطّهر پدرم می شنوم هنگامی که به زیارت او می روم و هر که از شیعیان مخلص

ما در وقت سحر به زیارت آن مرقد معطّر برود بوی سیب را از آن ضریح منور می شنود. (۲۲) و از (امالی) مفید نیشابوری مروی است که حضرت امام رضا علیه السّلام فرمود:

برهنه مانده بودند امام حضرت امام حسن و امام حسین علیهماالسّلام و نزدیک عید بود پس حسنین علیهماالسّلام به مادر خویش فاطمه علیهاالسّلام گفتند:

ای مادر!

کودکان مدینه به جهت عید خود را آرایش و زینت کرده اند پس چرا تو ما را به لباس آرایش نمی کنی و حال آنکه ما برهنه ایم چنانکه می بینی؟

حضرت فاطمه علیهاالسّلام فرمود:

ای نوردیدگان من!

همانا جامه های شما نزد خیاط است هر گاه دوخت و آورد آرایش می کنم شما را به آن در روز عید و می خواست به این سخن خوشدل کند ایشان را، پس شب عید شد دیگر باره اعاده کردند کلام پیش را، گفتند امشب شب عید است پس چه شد جامه های ما؟

حضرت فاطمه گریست از حال ترحّم بر کودکان و فرمود:

ای نوردیدگان!

خوشدل باشید هر گاه خیاط آورد جامه ها را زینت می کنم شما را به آن ان شاء اللّه، پس چون پاسی از شب گذشت ناگاه کوبید دَرِ خانه را کوبنده ای، فاطمه علیهاالسّلام فرمود:

کیست؟

صدائی بلند شد که ای دختر پیغمبر خدا!بگشا در را که من خیاط می باشم جامه های حسنین علیهماالسّلام را آورده ام، حضرت فاطمه علیهاالسّلام فرمود چون در را گشودم مردی دیدم با هیبت تمام و بوی خوشی پس دستار بسته ای به من داد و برفت.

پس فاطمه علیهاالسّلام به خانه امد گشود آن دستار را دید در و ی بود دو پیراهن و دو ذراعه و دو

زیر جامه و دو رداء و دو عمامه و دو کفش، حضرت فاطمه علیهاالسّلام بسی شاد و مسرور شد، پس حسنین علیهماالسّلام را بیدار کرد و جامه ها را به ایشان پوشانید، پس چون روز عید شد پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم بر ایشان و ارد شد و حسنین را بدان زینت دید ایشان را ببوسید و مبارك باد گفت و بر دوش خویش حسنین را برداشت و به سوی مادرشان برد، فرمود:

ای فاطمه!

آن خیاطی که جامه ها را آورد شناختی؟

عرضه داشت نه به خدا سوگند نشناختم او را و نمی دانستم که من جامه نزد خیاط داشته باشم خدا و رسول داناترند به این مطلب، فرمود:

ای فاطمه!

آن خیاط نبود بلکه او رِضْوان خازِن جنّت بوده و جامه ها از حلل بهشت بوده، خبر داد مرا جبرئیل از نزد پرودگار جهانیان. (۲۳) و قریب به این حدیث است خبری که در(منتخب) روایت شده که:

روز عید حسنین علیهماالسّلام به حضور مبارك رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم آمدند و لباس نو خواستند جبرئیل جامه های دوخته سفید برای ایشان آورد و حسنین علیهماالسّلام خواهش لباس رنگین نمودند.

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم طشت طلبید و حضرت جبرئیل آب ریخت حضرت مجتبی علیه السّلام خواهش رنگ سبز نمود و حضرت سید الشّهداء خواهش رنگ سرخ نمود و جبرئیل گریه کرد و اخبار داد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم رابه شهادت آن دو سبط و اینکه حسن علیه السّلام آغشته به زهر شهید می شود و بدن مبارکش سبز شود و حضرت امام حسین علیه السّلام

آغشته به خون شهید شود. (۲۴)

عیاشی و غیر او روایت کرده اند که روزی امام حسین علیه السّلام به جمعی از مساکین گذشت که عباهای خود را افکنده بودند و نان خشکی در پیش داشتند و می خوردند چون حضرت را دیدند او را دعوت کردند، حضرت از اسب خویش فرود آمد و فرمود:

خداوند مّتکبران را دوست نمی دارد و نزد ایشان نشست و با ایشان تناول فرمود، پس به ایشان فرمود که:

من چون دعوت شما را اجابت کردم شما نیز اجابت من کنید و ایشان را به خانه برد و به جاریه خویش فرمود که:

هر چه برای مهمانان عزیز ذخیره کرده ای حاضر ساز و ایشان را ضیافت کرد و انعامات و نوازش کرده و روانه فرمود. (۲۵)

جود و سخا

و از جود و سخای آن حضرت روایت شده که:

مرد عربی به مدینه آمد و پرسید که کریمترین مردم کیست؟

گفتند حسین بن علی علیه السّلام، پس به جستجوی آن حضرت شد تا داخل مسجد شد دید که آن حضرت در نماز ایستاده پس شعری (۲۶) چند در مدح و سخاوت آن حضرت خواند.

چون حضرت از نماز فارغ شد فرمود که:

ای قنبر آیا از مال حجاز چیزی به جای مانده است؟

عرض کرد:

بلی چهار هزار دینار، فرمود حاضر کن که مردی که اَحَقّ است از ما به تصّرف در آن حاضر گشته، پس به خانه رفت و ردای خود را که از بُرد بود از تن بیرون کرد و آن دنانیر را در بُرد پیچید و پشت در ایستاد و از شرم روی اعرابی از قلّت زر از شکاف در دست خود را بیرون کرد و آن زرها را

به اعرابی عطا فرمود و شعری (۲۷) چند در عذرخواهی از اعرابی خواند، اعرابی آن زرها را بگرفت و سخت بگریست، حضرت فرمود:

ای اعرابی!

گویا کم شمردی عطای ما را که می گریی، عرض کرد:

بر این می گریم که دست با این جود و سخا چگونه در میان خاک خواهد شد!

و مثل این حکایت را از حضرت حسن علیه السّلام نیز روایت کرده اند.

مؤلف گوید:

که بسیاری از فضائل است که گاهی از امام حسن علیه السّلام روایت می شود و گاهی از امام حسین علیه السّلام و این ناشی از شباهت آن دو بزرگوار است در نام که اگر ضبط نشود تصحیف و اشتباه می شود.

و در بعضی از کتب منقول است از عصام بن المصطلق شامی که گفت:

داخل شدم در مدینه معظّمه پس چون دیدم حسین بن علی علیهماالسّلام را پس تعّجب آورد مرا، روش نیکو و منظر پاکیزه او، پس حسد مرا واداشت که ظاهر کنم آن بغض و عداوتی را که در سینه داشتم از پدر او، پس نزدیک او شدم و گفتم توئی پسر ابو تراب؟

(مؤلف گوید:

که اهل شام از امیرالمؤمنین علیه السّلام به ابو تراب تعبیر می کردند و گمان می کردند که تنقیص آن جناب می کنند به این لفظ و حال آنکه هر وقت ابو تراب می گفتند گویا حُلی و حلل به آن حضرت می پوشانیدند ...).

بالجمله؛ عصام گفت:

گفتم به امام حسین علیه السّلام توئی پسر ابوتراب؟

فرمود:

بلی. قال فَبالَغْتُ فی شَتْمِهِ وَ شَتْم اَبیه؛

یعنی هر چه توانستم دشنام و ناسزا به آن حضرت گفتم. فَنَظَرَ اِلَی نَظْرَةَ عاطِفٍ رَؤُفٍ؛ پس نظری از روی عطوفت و مهربانی بر من کرد

و فرمود:

(اَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَیطانِ الَّرجیم بِسْمِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ خُذِ الْعَفْوَ وَ اْمُرْ بِالمْعُرْفِ وَ اَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلینَ الا ـ یات الیه قوله ثُمَّ لا یقْصِرُونَ). (۲۸)

و این آیات اشارت است به مکارم اخلاق که حقّ تعالی پیغمبرش را به آن تأدیب فرموده از جمله آنکه به میسور از اخلاق مردم اکتفا کند و متوقّع زیادتر نباشد و بد را به بدی مکافات ندهد و از نادانان رو بگرداند و در مقام وسوسه شیطان پناه به خدا گیرد. ثُمَّ قالَ:

خَفِّضْ عَلَیکَ اِسْتَغْفِرِ اللّهَ لی وَ لَکَ.

پس فرمود به من، آهسته کن و سبک و آسان کن کار را بر خود، طلب آمرزش کن از خدا برای من و برای خودت، همانا اگر طلب یاری کنی از ما تو را یاری کنم و اگر عطا طلب کنی ترا عطا کنم و اگر طلب ارشاد کنی تو را ارشاد کنم. عصام گفت:

من از گفته و تقصیر خود پشیمان شدم و آن حضرت به فراست یافت پشیمانی مرا فرمود:

(لا تَثْریبَ عَلَیکُم الْیوْمَ یغْفِرُاللّهُ لَکُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرّاحِمینَ). (۲۹)

و این آیه شریفه از زبان حضرت یوسف پیغمبر است به برادران خود که در مقام عفو از آنها فرمود که:

عتاب و ملامتی نیست بر شما، بیامرزد خداوند شماها را و اوست ارحم الرّاحمین.

پس آن جناب فرمود به من که از اهل شامی تو؟

گفتم:

بلی. فرمود:

شِنْشِنَه اِعْرِفُها مِنْ اَخْزَمٍ و این مثلی است که حضرت به آن تمثل جُست:

حاصل اینکه این دشنام و ناسزا گفتن به ما، عادت و خوئیست در اهل شام که معاویه در میان آنها سنّت کرده پس فرمود:

حیاناَ اللّه وَ ایاکَ هر حاجتی که داری به نحو انبساط

و گشاده روئی حاجت خود را از ما بخواه که می یابی مرا در نزد افضل ظّن خود به من ان شاء اللّه تعالی. عصام گفت:

از این اخلاق شریفه آن حضرت در مقابل آن جسارتها و دشنام ها که از من سر زد و چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم به زمین فرو بروم، لاـ جرم از نزد آن حضرت آهسته بیرون شدم در حالی که پناه به مردم می بردم به نحوی که آن جناب ملتفت من نشود لکن بعد از آن مجلس نبود نزد من شخصی دوست تر از آن حضرت و از پدرش. از(مقتل خوارزمی) و (جامع الاخبار)روایت شده است که مردی اعرابی به خدمت امام حسین علیه السّلام آمد و گفت:

یا بن رسول اللّه!

ضامن شده ام ادای دیت کامله را و ادای آن را قادر نیستم لا جرم با خود گفتم که باید سئوال کرد از کریم ترین مردم و کسی کریمتر از اهل بیت رسالت علیهماالسّلام گمان ندارم.

حضرت فرمود:

یا اَخا العرب!

من سه مسأله از تو می پرسم اگر یکی را جواب گفتی ثلث آن مال را به تو عطا می کنم و اگر دو سئوال را جواب دادی دو ثُلث مال خواهی گرفت و اگر هر سه را جواب گفتی تمام آن مال را عطا خواهم کرد، اعرابی گفت:

یابن رسول اللّه!

چگونه روا باشد که مثل تو کسی که از اهل علم و شرفی از این فدوی که یک عرب بدوی بیش نیستم سؤال کند؟

حضرت فرمود که:

از جدّم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود:

الْمعروُف بِقَدْرِ الْمعرِفَهَ؛ باب معروف و موهبت به اندازه معرفت

به روی مردم گشاده باید داشت، اعرابی عرض کرد:

هر چه خواهی سئوال کن اگر دانم جواب می گویم و اگر نه از حضرت شما فرا می گیرم و لا قُوَّه اِلاّ بِاللّهِ.

حضرت فرمود:

که افضل اعمال چیست؟

گفت:

ایمان به خداوند تعالی. فرمود:

چه چیز مردم را از مهالک نجات می دهد؟

عرض کرد:

توکّل و اعتماد بر حقّ تعالی. زینت آدمی در چه چیز است؟

اعرابی گفت:

علمی که به آن عمل باشد.

فرمود که:

اگر بدین شرف دست نیابد؟

عرض کرد:

مالی که با مروّت و جوانمردی باشد.

فرمود که:

اگر این را نداشته باشد؟

گفت:

فقر و پریشانی که با آن صبر و شکیبائی باشد.

فرمود:

اگر این را نداشته باشد؟

اعرابی گفت که صاعقه ای از آسمان فرود بیاید و او را بسوزاند که او اهلیت غیر این ندارد.

پس حضرت خندید و کیسه ای که هزار دینار زر سرخ داشت نزد او افکند و انگشتری عطا کرد او را، که نگین آن دویست درهم قیمت داشت و فرمود که:

به این زرها ذمّه خود را بری کن و این خاتم را در نفقه خود صرف کن. اعرابی آن زرها را برداشت و این آیه مبارکه را تلاوت کرد:

(اَللّهُ اَعْلَمُ حُیثُ یجْعَلُ رِسالَتَه (۳۰)). (۳۱)

و ابن شهر آشوب روایت کرده که:

چون امام حسین علیه السّلام شهید شد بر پشت مبارک آن حضرت پینه ها دیدند از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام پرسیدند که این چه اثری است؟

فرمود:

از بس که انبانهای طعام و دیگر اشیاء چندان بر پشت مبارک کشید و به خانه زنهای بیوه و کودکان یتیم و فقراء و مساکین رسانید این پینه ها پدید گشت. (۳۲) و از زهد و عبادت آن حضرت روایت شده است که بیست و پنج حجّ

پیاده به جای آورد و شتران و محملها از عقب او می کشیدند و روزی به آن حضرت گفتند که چه بسیار از پروردگار خود ترسانی؟

فرمود که:

از عذاب قیامت ایمن نیست مگر آنکه در دنیا از خدا بترسد. (۳۳) و ابن عبدربّه در کتاب (عقد الفرید) روایت کرده است که خدمت علی بن الحسین علیه السّلام عرض شد که چرا کم است اولاد پدر بزرگوار شما؟

فرمود:

تعجّب است که چگونه مثل من اولادی از برای او باشد؛ چه آنکه پدرم در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می کرد پس چه زمان فرصت می کرد که نزد زنها برود!؟ (۳۴)

و سید شریف زاهد ابو عبداللّه محمّد بن علی بن الحسن ابن عبد الّرحمن علوی حسینی در کتاب (تغازی) روایت کرده از ابوحازم اعرج که گفت:

حضرت امام حسن علیه السّلام تعظیم می کرد امام حسین علیه السّلام را چنانکه گویا آن حضرت بزرگتر است از امام حسن علیه السّلام. از ابن عبّاس روایت کرده که:

گفت:

سبب آن را پرسیدم از امام حسن علیه السّلام؟

فرمود که:

از امام حسین علیه السّلام هیبت می برم مانند هیبت امیرالمؤمنین علیه السّلام، و ابن عبّاس گفته که امام حسن علیه السّلام با ما در مجلس نشسته بود هرگاه که امام حسین علیه السّلام می آمد در آن مجلس حالش را تغییر می داد به جهت احترام امام حسین علیه السّلام. و به تحقیق بود حسین بن علی علیه السّلام زاهد در دنیا در زمان کودکی و صِغَر سنّ و ابتداء امرش و استقبال جوانیش، می خورد با امیرالمؤمنین علیه السّلام از قوت مخصوص او، و شرکت و همراهی می کرد با آن حضرت

در ضـیق و تنگی و صبر آن حضرت و نمازش نزدیک به نماز آن حضرت بود و خداوند قرار داده بود امام حسن و امام حسین علیهماالسّلام را قُدوه و مقتدای امّت، لکن فرق گذاشته بود ما بین اراده آنها تا اقتدا کنند مردم به آن دو بزرگوار، پس اگر هر دو به یک نحو و یک روش بودند مردم در ضیق واقع می شدند.

روایت شده از مسروق که گفت:

وارد شدم روز عرفه بر حسـین بن علی علیه السّـلام و قدح های سویق مقابل آن حضرت و اصحابش گذاشته شده بود و قرآنها در کنار ایشان بود یعنی روزه بودند و مشغول خواندن قرآن بودند، و منتظر افطار بودند که به آن سویق افطار نمایند پس مسأله ای چنـد از آن حضـرت پرسـیدم جواب فرمود، آنگاه از خـدمتش بیرون شـدم؛ پس از آن خدمت امام حسن علیه السّـلام رفتم دیـدم مردم خـدمت آن جناب می رسـند و خوانهای طعام موجود و بر آنها طعام مهیا است و مردم از آنها می خورند و با خود می برند، من چون چنین دیدم متغیر شدم حضرت مرا دید که حالم تغییر کرده پرسید:

ای مسروق چرا طعام نمی خوری؟

گفتم:

ای آقای من!

من روزه دارم و چیزی را متذکّر شدم، فرمود:

بگو آنچه در نظرت آمده،

گفتم:

پناه می برم به خـدا از آنکه شـما یعنی تو و برادرت اختلاف پیـدا کنیـد، داخل شـدم بر حسـین علیه السّـلام دیدم روزه است و منتظر افطار است و خدمت شما رسیدم شما رابه این حال می بینم!

حضرت چون این را شنید مرا به سینه چسبانید فرمود:

یابن الاشرس!

ندانستی که خداوند تعالی ما را دو مقتدای امّت

قرار داد، مرا قرار داد مقتدای افطار کنندگان از شما، و برادرم را مقتدای روزه داران شما تا در وسعت بوده باشید. و روایت شده که:

حضرت امام حسین علیه السّلام در صورت و سیرت شبیه ترین مردم بود به حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم و در شبهای تار نور از جبین مبین و پائین گردن آن حضرت ساطع بود و مردم آن حضرت را به آن نور می شناختند. (۳۵) و در مناقب ابن شهر آشوب و دیگر کتب روایت شده که:

حضرت فاطمه علیهاالسّلام حسنین علیهماالسّلام را به خدمت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم آورد و عرض کرد:

یا رسول اللّه این دو فرزند را عطائی و میراثی بذل فرما، فرمود:

هیبت و سیادت خود را به حسن گذاشتم و شجاعت وجود خود را به حسین عطا کردم، عرض کرد راضی شدم. (۳۶) و به روایتی فرمود حسن را هیبت و حلم دادم و حسین را جود و رحمت. و ابن طاووس از حذیفه روایت کرده است که گفت:

شنیدم از حضرت حسین علیه السّلام در زمان حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم در حالتی که امام حسین علیه السّلام کودک بود که می فرمود:

به خدا سوگند!

جمع خواهند شد برای ریختن خون من طاغیان بنی امّیه و سر کرده ایشان عمربن سعد خواهد بود، گفتم که حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم، ترا به این مطلب خبر داده است؟

فرمود که:

نه، پس من رفتم به خدمت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم و سخن آن حضرت را نقل کردم، حضرت فرمود که:

علم

او علم من است.

و ابن شهر آشوب از حضرت علی بن الحسین علیه السّلام روایت کرده است که فرمود:

در خدمت پدرم به جانب عراق بیرون شدیم و در هیچ منزلی فرود نیامد و از آنجا کوچ نکرد مگر اینکه یاد می کرد یحیی بن زکّریا علیهماالسّلام را و روزی فرمود که:

خواری و پستی دنیا است که سر یحیی را برای زن زانیه از زنا کاران بنی اسرائیل به هدیه فرستادند. (۳۷) و در احادیث معتبره از طریق خاصّه و عامّه روایت شده است که بسیار بود که حضرت فاطمه علیهاالسّلام در خواب بود و حضرت امام حسین علیه السّلام در گهواره می گریست و جبرئیل گهواره آن حضرت را می جنبانید و با او سخن می گفت و او را ساکت می گردانید، چون فاطمه علیهاالسّلام بیدار می شد می دید که گهواره حسین علیه السّلام می جنبد و کسی با او سخن می گوید و لکن شخصی نمایان نیست چون از حضرت رسالت می پرسید می فرمود:

او جبرئیل است. (۳۸)

ثواب بکاء و گفتن و خواندن مرثیه و اقامه مجلس عزا

فصل سّوم:

در بیان ثواب بکاء و گفتن و خواندن مرثیه و اقامه مجلس عزا برای آن حضرت شیخ جلیل کامل جعفر بن قولویه در (کامل)از ابن خارجه روایت کرده است که گفت:

روزی در خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودیم و جناب امام حسین علیه السّلام را یاد کردیم حضرت بسیار گریست و ما گریستیم، پس حضرت سر برداشت و فرمود که:

امام حسین علیه السّلام می فرمود:

که منم کشته گریه و زاری، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند مگر آنکه گریان می گردد. (۳۹) و نیز روایت کرده است که هیچ روزی حسین بن علی

علیه السّلام نزد جناب صادق علیه السّلام مذکور نمی شد که کسی آن حضرت را تا شب متبسّم بیند و در تمام آن روز محزون و گریان بود و می فرمود که:

جناب امام حسین علیه السّلام سبب گریه هر مؤمن است. (۴۰)

و شیخ طوسی و مفید از ابان بن تغلب روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السّلام فرمود که:

نَفَسِ آن کسی که به جهت مظلومیت ما مهموم باشد تسبیح است، و اندوه او عبادت و پوشیدن اسرار ما از بیگانگان در راه خدا جهاد است.

آنگاه فرمود که:

واجب می کند این حدیث به آب طلا نوشته شود. (۴۱)

و به سندهای معتبره بسیار از ابو عماره مُنْشِد(یعنی شعر خوان)روایت کرده اند که گفت:

روزی به خدمت جناب صادق علیه السّلام رفتم حضرت فرمود که:

شعری چند در مرثیه حسین علیه السّلام بخوان، چون شروع کردم به خواندن حضرت گریان شد و من مرثیه می خواندم و حضرت می گریست تا آنکه صدای گریه از خانه آن حضرت بلند شد.

و به روایت دیگر حضرت فرمود:

به آن روشی که در پیش خود می خوانید و نوحه می کنید بخوان، چون خواندم حضرت بسیار گریست و صدای گریه زنان آن حضرت نیز از پشت پرده بلند شد، چون فارق شدم حضرت فرمود که:

هر که شعری در مرثیه حضرت حسین علیه السّلام بخواند و پنجاه کس را بگریاند بهشت او را واجب گردد. و هر که سی کس را بگریاند بهشت او را واحب گردد. و هر که بیست کس را و هر که ده کس را و هر که پنج کس را. و هر که یک کس را بگریاند بهشت او را واجب

گردد. و هر که مرثیه بخوانـد و خود بگریـد بهشت او را واجب گردد. و هر که او را گریه نیایـد پس تَبـاکی کنـد بهشت او را واجب گردد. (۴۲)

و شیخ کَشّی رحمه اللّه از زید شحّام روایت کرده است که من با جماعتی از اهل کوفه در خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودیم که جعفر بن عفّان وارد شد حضرت او را اکرام فرمود و نزدیک خود او را نشانید، پس فرمود:

یا جعفر!

عرض کرد:

لَبّیک خدا مرا فدای تو گرداند، حضرت فرمود:

بَلَغَنی انّکَ تَقُولُ الشِّعْر فی الْحُسَیْنِ وَ تَجیدُ؛ به من رسید که تو در مرثیه حسین علیه السّلام شعر می گوئی و نیکو می گوئی، عرض کرد:

بلی فدای تو شوم، فرمود که:

پس بخوان. چون جعفر مرثیه خواند حضرت و حاضرین مجلس گریستند و حضرت آن قدر گریست که اشک چشم مبارکش بر محاسن شریفش جاری شد.

پس فرمود:

به خدا سوگنـد که ملائکه مقرّبان در اینجـا حاضـر شدنـد و مرثیه تو را برای حسین علیه السّلام شنیدند و زیاده از آنچه ما گریستیم گریستند. و به تحقیـق که حقّ تعـالی در همین سـاعت بهشت را بـا تمـام نعمتهـای آن از برای تو واجب گردانیـد و گناهان ترا آمرزید.

پس فرمود:

ای جعفر!

می خواهی که زیادتر بگویم؟

گفت:

بلی ای سید من، فرمود که:

هر که در مرثیه حسین علیه السّلام شعری بگوید و بگرید و بگریاند البتّه حقّ تعالی بهشت را برای او واجب گرداند و بیامرزد او را. (۴۳) حامی حوزه اسلام سید اجلّ میر حامد حسین طاب ثراه در (عبقات) از (معاهد التّنصیص) نقل کرده که محمّد بن

سهل صاحب کُمَیت گفت که من و کمیت داخل شدیم بر

حضرت صادق علیه السّلام در ایام تشریق کمیت گفت:

فدایت شوم اذن می دهی که در محضر شما چند شعر بخوانم؟

فرمود:

این ایام شریفه خواندن شعر، عرضه داشت که این اشعار در حقّ شما است؛ فرمود:

بخوان و حضرت فرستاد بعض اهل بیتش را حاضر کردند که آنها هم استماع کنند، پس کمیت اشعار خویش بخواند و حاضرین گریه بسیار کردند تا به این شعر رسید

شعر:

یصیبُ بِهِ الرّامُونَ عَنْ قَوْسِ غَیرهِم

فَیا أَخِراً اَسْدی لَهُ الْغَی اَوَّلَهُ

حضرت دستهای خود را بلند کرد و گفت:

اَللّهُمَ اْغفِرْ لِلْکُمَیتِ وَ ما قَدَّمَ وَ ما اَخَّرَ وَ ما اَسَرَّ وَ ما اَعْلَنَ وَ اَعْطِهِ حَتّی یرْضی. (۴۴)

و شیخ صدوق رحمه اللّه در (امالی) از ابراهیم بن ابی المحمود روایت کرده که:

حضرت امام رضا علیه السّلام فرمودند:

همانا ماه محرّم ماهی بود که اهل جاهلیت قتال در آن ماه را حرام می دانستند و این امّت جفا کار خونهای ما را در آن ماه حلال دانستند و هتک حرمت ما کردند و زنان و فرزندان ما را در آن ماه اسیر کردند و آتش در خیمه های ما افروختند و اموال ما را غارت کردند و حرمت حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم را در حقّ ما رعایت نکردند، همانا مصیبت روز شهادت حسین علیه السّلام دیده های ما را مجروح گردانیده است و اشک ما را جاری کرده و عزیز ما را ذلیل گردانیده است و زمین کربلا مُوَرِث کرب و بلاء ما گردید تا روز قیامت، پس بر مثل حسین باید بگریند گریه کنندگان، همانا گریه بر آن حضرت فرو می ریزد گناهان بزرگ را.

پس حضرت فرمود که:

پدرم چون ماه

محرّم داخل می شد کسی آن حضرت را خندان نمی دید و اندوه و حزن پیوسته بر او غالب می شد تا عاشر محرّم چون روز عاشورا می شد روز مصیبت و حزن و گریه او بود و می فرمود:

امروز روزی است که حسین علیه السّلام شهید شده است. (۴۵) و ایضاً شیخ صدوق از آن حضرت روایت کرده که:

هر که ترک کند سعی در حوائج خود را در روز عاشورا، حقّ تعالی حوائج دنیا و آخرت او را بر آورد و هر که روز عاشورا روز مصیبت و اندوه و گریه او باشد، حق تعالی روز قیامت را روز شادی و سرور او گرداند و دیده اش در بهشت به ما روشن باشد و هر که روز عاشورا را روز برکت شمارد و برای برکت آذوقه در آن روز در خانه ذخیره کند، برکت نیابد در آنچه ذخیره کرده است و خدا او را در روز قیامت با یزید و عبیداللّه بن زیاد و عمر بن سعد - **لعنهم اللّه** - دراسفل درک جهنم محشور گرداند.

روایت شبیب

و ایضاً به سند معتبر از ریان بن شبیب - که خال معتصم خلیفه عبّاسی بوده است - روایت کرده که:

گفت:

در روز اوّل مُحَرّم به خدمت حضرت امام رضا علیه السّلام رفتم، فرمود که:

ای پسر شبیب آیا روزه ای؟

گفتم:

نه، فرمود که:

این روزی است که حقّ تعالی دعای حضرت زکرّیا را مستجاب فرمود در وقتی که از حقّ تعالی فرزند طلبید و ملائکه اورا ندا کردند در محراب که خدا بشارت می دهد تو را به یحیی، پس هر که این روز را روزه دارد دُعای او مستجاب گردد چنانکه دعای

زكرّيا مستجاب گرديد.

پس فرمود كه:

اى پسر شبيب!محرّم ماهى بود كه اهل جاهليت در زمان گذشته ظلم و قتال را در اين ماه حرام مى دانستند براى حرمت اين ماه، پس اين امّت حرمت اين ماه را نشناختند و حُرمت پيغمبر خود را ندانستند، و در اين ماه با ذريت پيغمبر خود قتال كردند و زنان ايشان را اسير نمودند و اموال ايشان را به غارت بردند پس خدا نيامرزد ايشان را هرگز!. اى پسر شبيب!

اگر گريه مى كنى براى چيزى، پس گريه كن براى حسين بْن على عليهماالسّلام كه او را مانند گوسفند ذبح كردند و او را با هيجده نفر از اهل بيت او شهيد كردند كه هيچ يك را در روى زمين شبيه و مانندى نبود.

و به تحقيق كه گريستند براى شهادت او آسمان هاى هفتگانه و زمينها و به تحقيق كه چهار هزار ملك براى نصرت آن حضرت از آسمان فرود آمدند چون به زمين رسيدند آن حضرت شهيد شده بود.

پس ايشان پيوسته نزد قبر آن حضرت هستند ژوليده مو گردآلود تا وقتى كه حضرت قائم آل محمّد صلى اللّه عليه و آله و سلّم ظاهر شود، پس از ياوران آن حضرت خواهند بود و در وقت جنگ شعار ايشان اين كلمه خواهد بود:

يا لَثاراتِ الْحُسَين عليه السّلام. اى پسر شبيب!

خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدّش كه چون جدّم حسين عليه السّلام كشته شد آسمان خون و خاك سرخ باريد؛ اى پسر شبيب!

اگر گريه كنى بر حسين عليه السّلام تا آب ديده تو برروى تو جارى شود، حقّ تعالى جميع گناهان صغيره و كبيره ترا بيامرزد خواه اندك باشد و

خواه بسیار. ای پسر شبیب!اگر خواهی خدا را ملاقات کنی و هیچ گناهی بر تو نباشد پس زیارت کن امام حسین علیه السّلام را. ای پسر شبیب!اگر خواهی که در غرفه عالیه بهشت ساکن شوی با رسول خدا و ائمه طاهرین علیهماالسّلام پس لعنت کن قاتلان حسین علیه السّلام را. ای پسر شبیب!اگر خواهی که مثل ثواب شهدای کربلا را داشته باشی پس هرگاه که مصیبت آن حضرت را یاد کنی بگو:

یا لَیتَنی کُنْتُ مَعَهُم فَاَفُوزَ فَوْزًا عَظیما؛

یعنی ای کاش من بودم با ایشان و رستگاری عظیمی می یافتم. ای پسر شبیب!اگر خواهی که در درجات عالیات بهشت با ما باشی پس برای اندوه ما، اندوهناک باش، و برای شادی ما، شاد باش و بر تو باد به ولایت و محبّت ما که اگر مَردی سنگی دوست دارد حقّ تعالی اورا در قیامت با آن محشور می گرداند. (۴۶)

ابن قولویه به سند معتبر روایت کرده از ابی هارون مکفوف (یعنی نابینا)، که گفت:

به خدمت حضرت صادق علیه السّلام مشرّف شدم آن حضرت فرمود که:

مرثیه بخوان برای من، پس شروع کردم به خواندن، فرمود:

نه این طریق بلکه چنان بخوان که نزد خودتان متعارف است و نزد قبر حسین علیه السّلام می خوانید پس من خواندم:

اُمْرُرْ عَلی جَدَثِ الْحُسَینِ فَقُلْ لاَعْظُمِه الزَّکِیه. - تتمّه این شعر درآخر باب در ذکر مراثی خواهد آمد - حضرت گریست من ساکت شدم فرمود:

بخوان، من خواندم آن اشعار را تا تمام شد، حضرت فرمود:

باز هم برای من مرثیه بخوان، من شروع کردم به خواندن این اشعار:

شعر:

یا مَرْیمُ قوُمی فَانْدُبی مَوْلاکِ

وَ عَلَی الْحُسَینِ فَاسْعَدی بِبُکاکِ

پس حضرت بگریست و زنها هم گریستند و

شیون نمودند.

پس چون از گریه آرام گرفتند، حضرت فرمود:

ای ابا هارون!

هر که مرثیه بخواند برای حسین علیه السّلام پس بگریاند ده نفر را، از برای او بهشت است پس یک یک کم کرد از ده تا، تا آنکه فرمود:

هر که مرثیه بخواند و بگریاند یک نفر را، بهشت از برای او لازم شود، پس فرمود:

هر که یاد کند جناب امام حسین علیه السّلام راپس گریه کند، بهشت اورا واجب شود. (۴۷)

و نیز به سند معتبر از عبداللّه بن بُکَیر روایت کرده است که گفت:

روزی از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم که یابن رسول اللّه!

اگر قبر حضرت امام حسین علیه السّلام را بشکافند آیا در قبر آن حضرت چیزی خواهند دید؟

حضرت فرمود که:

ای پسر بُکَیرا!

چه بسیار عظیم است مسائل تو، به درستی که حسین بن علی علیهماالسّلام با پدر و مادر و برادر خود است در منزل رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم و با آن حضرت روزی می خورند و شادی می نمایند و گاهی بر جانب راست عرش آویخته است و می گوید:

پروردگارا!

وفا کن به وعده خود که با من کرده ای و نظر می کند به زیارت کنندگان خود و ایشان را با نامهای ایشان و نام پدران ایشان و مسکن و مأوای ایشان و آنچه در منزلهای خود دارند می شناسد زیاده از آنچه شما فرزندان خود را می شناسید و نظر می کند به سوی آنها که بر او می گریند و طلب آمرزش از برای ایشان می کند و از پدران خود سؤال می نماید که از برای ایشان استغفار کنند و می گوید:

ای گریه کننده بر

من!

اگر بـدانی آنچه خدا برای تو مهیا گردانیده است از ثوابها، هر آینه شادی تو زیاد از اندوه تو خواهد بود، و از حّق تعالی سؤال می کند که هر گناه و خطا که گریه کننده بر او کرده است بیامرزد. (۴۸)

ایضا به سند معتبر از (مِسْمَع کِرْدین) روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام به من فرمود که:

ای مِسْمَع!

تو از اهل عراقی آیا به زیارت قبر امام حسین علیه السّلام می روی؟

گفتم:

نه، چه من مردی می باشم معروف و مشـهور از اهل بصـره و نزد ما جماعتی هسـتند که تابع خلیفه اند و دشمنان بسیار داریم از اهـل قبایل و ناصبیان و غیر ایشان و ایمن نیستیم که احوال مرا به والی بگوینـد و از ایشان ضـررها به من رسـد، حضـرت فرمود که:

آیا هرگز به خاطر می آوری آنچه به آن حضرت کردند؟

گفتم:

بلی. فرمود که:

جزع می کنی برای مصیبت آن حضرت؟

گفتم:

بلی، به خـدا قسم که جزع می کنم و می گریم تا آنکه اهل خانه من اثر اندوه در من بیابند و امتناع می کنم از خوردن طعام تا از حال من آثار مصیبت ظاهر می شود.

حضرت فرمود که:

خـدا رحم کنـد گریه ترا به درستی که تو شـمرده می شوی از آنهائی که جزع می کنند از برای ما و شاد می شوند برای شادی ما و انـدوهناک می شونـد برای انـدوه ما و خائف می گردنـد برای خوف ما و ایمن می گردنـد برای ایمنی ما و زود باشـد که بینی در وقت مرگ خود که پدران من حاضر شوند نزد تو و سفارش کنند ملک موت را در باب تو

و بشارتها دهند ترا که دیده تو روشن گردد و شاد شوی و ملک موت بر تو مهربانتر باشد از مادر مهربان نسبت به فرزند خویش.

پس حضرت گریست و من نیز گریستم تا آخر حدیث که چشم را روشن و دل را نورانی می کند. (۴۹)

گریستن آسمان

و نیز به سند معتبر از زُراره روایت کرده است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود:

ای زُراره!

به درستی که آسمان گریست بر حسین علیه السّلام چهل صباح به سرخی و کسوف و کوه ها پاره شدند و از هم پاشیدند و دریاها به جوش و خروش آمدند و ملائکه چهل روز بر آن حضرت گریستند و زنی از زنان بنی هاشم خضاب نکرد و روغن بر خود نمالید و سرمه نکشید و موی خود را شانه نکرد تا آنکه سر عبیداللّه بن زیاد را برای ما آوردند و پیوسته ما در گریه ایم از برای آن حضرت و جدّم علی بن الحسین علیهماالسّلام، چون پدر بزرگوار خود را یاد می کرد آن قدر می گریست که ریش مبارکش از آب دیده اش تر می شد و هر که آن حضرت را بر آن حال می دید از گریه او می گریست، و ملائکه ای که نزد قبر آن امام شهیدند گریه برای او می کنند و به گریه ایشان مرغان هوا و هر که در هوا و آسمان است از ملائکه، گریان شوند. (۵۰) و نیز ابن قولویه به سند معتبر از داود رقّی روایت کرده است که گفت:

روزی در خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودم که آب طلبید چون بیاشامید آب از دیده های مبارکش فرو ریخت و فرمود:

ای داود!

خدا

لعنت کند قاتل حسین علیه السّلام را، پس فرمود:

هر بنده ای که آب بیاشامد و یاد کند آن حضرت را و لعنت کند بر قاتل او، البته حقّ تعالی صد هزار حسنه برای او بنویسد و صد هزار گناه از او رفع کند و صد هزار درجه برای او بلند کند و چنان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده باشد و در روز قیامت با دل خنک و شاد و خرّم مبعوث گردد. (۵۱)

شیخ طوسی به سند معتبر روایت کرده است که معاویه بن وهب گفت:

روزی در خدمت امام جعفر صادق علیه السّلام نشسته بودیم که ناگاه پیرمردی منحنی به مجلس در آمد و سلام کرد حضرت فرمود:

و علیك السّلام و رحمه اللّه، ای شیخ!

بیا نزدیک من.

پس آن مرد پیر به نزدیك آن حضرت رفت و دست مبارك امام را بوسید و گریست.

حضرت فرمود:

سبب گریه تو چیست ای شیخ؟

عرض کرد:

یا بن رسول اللّه!

من صد سال است آرزومندم که شما خروج کنید و شیعیان را از دست مخالفان نجات دهید و پیوسته می گویم که در این سال خواهد شد و در این ماه و این روز خواهد شد و نمی بینم آن حالت را در شما، پس چگونه گریه نکنم.

پس حضرت به سخن آن پیرمرد گریان شد فرمود:

ای شیخ!

اگر اجل تو تأخیر افتد و ما خروج کنیم با ما خواهی بود و اگر پیشتر از دنیا مفارقت کنی، در روز قیامت با اهل بیت حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم خواهی بود؛ آن مرد گفت:

بعد از آنکه این را از جناب شما شنیدم هر چه از من فوت شود پروا نخواهم

کرد.

حضرت فرمود که:

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

که در میان شما دو چیز بزرگ می گذارم که تا متمسّک به آنها باشید و گمراه نگردید:

کتاب خدا و عترت من اهل بیت من، چون در روز قیامت بیائی با ما خواهی بود؛ پس فرمود:

ای شیخ!

گمان نمی کنم از اهل کوفه باشی؟

عرض کرد از اطراف کوفه ام، فرمود که:

آیا نزدیکی به قبر جدّم حسین مظلوم علیه السّلام؟

گفت:

بلی، فرمود:

چگونه است رفتن تو به زیارت آن حضرت؟

گفت:

می روم و بسیار می روم:

فرمود که:

ای شیخ!

این خونی است که خداوند عالم طلب این خون خواهد کرد و مصیبتی به فرزندان فاطمه علیهاالسّلام نرسیده است و نخواهد رسید مثل مصیبت حسین. به درستی که آن حضرت شهید شد با هفده نفر از اهل بیت خود که برای دین خدا جهاد کردند و برای خدا صبر کردند پس خدا جزا داد ایشان را به بهترین جزاهای صبر کنندگان. چون قیامت بر پا شود حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم بیاید و حضرت امام حسین علیه السّلام با او باشد و حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم دست خود را بر سر مبارک امام حسین علیه السّلام گذاشته باشد و خون از آن ریزد، پس گوید:

پروردگارا!

سئوال کن از امّت من که به چه سبب کشتند پسر مرا!

پس حضرت فرمود:

هر جزع و گریه مکروه است مگر جزع و گریه کردن بر حضرت امام حسین علیه السّلام

روایات شهادت

فصل چهارم:

در ذکر اخباری که در شهادت آن حضرت رسیده (۵۲)

شیخ جعفر بن قولویه روایت کرده است از سلمان که گفت:

نماند در آسمانها ملکی که به خدمت حضرت رسول

صلی اللّه علیه و آله و سلّم نیامد و تعزیت نگفت آن حضرت را در مصیبت فرزندش حسین علیه السّلام، و همه خبر دادند آن حضرت را به ثوابی که حقّ تعالی به شهادت او کرامت فرموده است و هر یک آوردند برای آن حضرت آن تربت را که آن مظلوم را در آن تربت به جور و ستم شهید خواهند کرد و هر یک که می آمدند حضرت می فرمود که:

خداوندا مخذول گردان هر که او را یاری نکند و بکش هر که او را بکشد، و ذبح کن هر که او را ذبح کند و ایشان را به مطلب خود نرسان.

راوی گفت:

دعای آن حضرت در حقّ ایشان مستجاب شد و یزید بعد از کشتن آن جناب تمتّعی از دنیا نبرد حقّ تعالی به ناگاه او را گرفت. شب مست خوابید صبح او را مرده یافتند مانند قیر سیاه شده بود.

وهیچ کس نماند از آنها که متابعت او کردند در قتل آن حضرت یا در میان آن لشکر داخل بودند مگر آنکه مبتلا شدند به دیوانگی یا خوره یا پیسی و این مرضها در میان اولاد ایشان نیز به میراث بماند(۵۳) و نیز از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السّلام در کودکی به نزد حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم می آمد، آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام رامی فرمود که:

یا علی، او را برای من نگاه دار پس اورا می گرفت و زیر گلوی او را می بوسید و می گریست!روزی آن امام مظلوم گفت:

ای پدر!چرا گریه می کنی؟

حضرت فرمود:

ای فرزند

گرامی!چون نگریم که موضع شمشیر دشمنان را می بوسم حضرت امام حسین علیه السّلام گفت که ای پدر!

من کشته خواهم شد؟

فرمود:

بلی، واللّه تو و برادر تو و پدر تو همه کشته خواهید شد، امام حسین علیه السّلام گفت:

پس قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود؟

حضرت فرمود:

بلی ای فرزند، امام حسین علیه السّلام گفت:

پس که زیارت ما خواهد کرد از امّت تو؟

پس حضرت فرمود که:

زیارت نمی کنند مرا و پدر ترا و برادر ترا مگر صدّیقان از امّت من. (۵۴) و نیز از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود:

روزی حضرت امام حسین در دامن حضرت رسول علیه السّلام نشسته بود حضرت با او بازی می کرد و او را می خندانید پس عایشه گفت:

یارسول اللّه!چه بسیار خوش داری این طفل را!حضرت فرمود که:

وای برتو!چگونه دوست ندارم آن را و خوش نیاید مرا از او و حال آنکه این فرزند میوه دل من است و نوردیده من است و به درستی که امت من او را خواهند کشت پس هر که بعد از شهادت او، او را زیارت کند حقّ تعالی برای او یک حجّ از حجّهای من بنویسد، عایشه تعجّب کرد از روی تعجّب گفت که یک حجّ از حجّهای تو؟

حضرت فرمود:

بلکه دو حجّاز حجّ های من باز او تعجّب کرد، حضرت فرمود:

بلکه چهار حجّ و پیوسته او تعجّب می کرد و حضرت زیاده می کرد و تا آنکه فرمود:

نود حجّ از حجّ های من که با هر حجّی عمره بوده باشد. (۵۵)

و شیخ مفید و طبرسی و ابن قولویه و ابن بابویه (رضوان اللّه علیهم) به سندهای معتبره از اصبغ بن نباته

و غیره روایت کرده اند که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام بر منبر کوفه خطبه می خواند و می فرمود که:

از من بپرسید آنچه خواهید پیش از آنکه مرا نیابید، پس به خدا سوگند که هر چه سؤال کنید از خبرهای گذشته و آینده البتّه به آن شما را خبر می دهم؛ پس سعد بن (۵۶)ابی وقاص (۵۷) برخاست و گفت:

یا امیرالمؤمنین!

خبر ده مرا که در سر و ریش من چند مو هست؟

حضرت فرمود که:

خلیل من رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم خبر داد که تو این سؤال از من خواهی کرد و خبر داد او مرا که چند مو در سر و ریش تو هست و خبر داد که در بن هر موئی از تو شیطانی هست که ترا گمراه می کند و در خانه تو فرزندی هست که فرزند من حسین را شهید خواهد کرد، و اگر خبر دهم عدد موهای ترا تصدیق من نخواهی کرد ولیکن به آن خبری که گفتم حقیقت گفتار من ظاهر خواهد شد و در آن وقت عمر بن سعد کودکی بود و تازه به رفتار آمده بود لعنه اللّه علیه (در روایت (ارشاد) و(احتجاج)اسم سعد برده نشده بلکه دارد مردی برخاست و این سؤال را نمود و حضرت همان جواب را فرمود و در آخر فرمود اگر نه آن بود که آنچه پرسیدی برهانش مشکل است به تو خبر می دادم عدد موهای ترا لکن نشانه آن همان بچه تو است الخ. (۵۸) حمیری در (قُرب الاسناد) از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین علیه السّلام با دو کس از اصحاب

خود به زمین کربلا رسید چون داخل آن صحرا شد آب از دیده های مبارکش ریخت فرمود که:

این محل خوابیدن شتران ایشان است و این محل فرود آوردن بارهای ایشان است و در اینجا ریخته می شود خونهای ایشان، خوشا به حال تو ای تربت که خونهای دوستان خدا بر تو ریخته می شود. (۵۹)

شیخ مفید روایت کرده است:

عمر بن سعد به حضرت امام حسین علیه السّلام گفت که نزد ما گروهی از بی خردان هستند که گمان می کنند من تو را خواهم کشت، حضرت فرمود که:

آنها بی خردان نیستند ولیکن عُلما و دانایانند، امّا به این شادم که بعد از من گندم عراق نخواهی خود مگر اندک زمانی. (۶۰)

و شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که امام حسین علیه السّلام روزی بر امام حسن علیه السّلام وارد شد چون چشم وی بر برادر افتاد گریست و فرمود:

ای اباعبداللّه!

چه به گریه در آورد؟

گفت گریه من به جهت بلائی است که به تو می رسد، امام حسن علیه السّلام فرمود:

آنچه به من می رسد سمّی است که به من می دهند ولکن لایوْمَ کَیومِک؛

روزی چون روز تو نیست!

سی هزار نفر به سوی تو آیند همه مدّعی آن باشند که از امّت جدّ تواَند و منتحل دین اسلامند و اجتماع بر قتل و ریختن خون و انتهاک حرمت و سبی نساء و ذَراری و غارت مال و متاع تو می کنند و در این هنگام لعنت بر بنی امیه فرود می آید و آسمان خون می بارد و هر چیز بر تو می گرید حتّی وحوش در بیابانها و ماهیها در دریاها.

(۶۱)

مؤلف گوید:

که الحق اگر متأمل بصیری ملاحظه کند مصیبتی اعظم از این مصیبت نخواهد دید که از اوّل دنیا تا کنون بعد از مراجعه به تواریخ و سِیَر واقعه ای به این بزرگی ندیدیم که پیغمبر زاده خودشان را با اصحاب و اهل بیت او یک روز بکشند و رحل و متاع او را غارت کنند و خِیام او را بسوزانند و سر او را و اصحاب و اولاد او را با عیال و اطفال شهر به شهر ببرند و یکسره پشت پای به ملّت و دینی که اظهار انتساب به او می کنند بزنند و سلطنت و قوّت ایشان استناد به همان دین باشد نه دین دیگر و ملّت دیگر.

ما سَمِعْنا بِهذا فی آبائنا اْلاَوَّلینَ فَاِنّا للّه وَ انّا اِلَیهِ راجعُونَ مِنْ مُصیبَهٍ ما اَعْظَمَها وَ اَوْجَعَها وَ اَنْکاها لِقُلُوبِ اْلمُحِبّینَ وَ للّهِ دَرَّمَهْیار حَیثُ قالَ:

شعر:

یعَظِّمُوْنَ لَهُ اَعْوادَ مَنْبَرِهِ

وَ تَحْتَ اَرْجُلِهِمْ اَوْلادَهُ وَضَعُوا

بِاَی حُکْمٍ بَنوُهُ یتْبَعوُنَکُمُ

وَ فَخْرُکُمْ اَنَّکُمْ صَحْبٌ لَهُ تَبَعٌ (۶۲)

حرکت از مدینه

در بیان توجّه ابی عبداللّه علیه السّلام به جانب مکّه معظّمه

مقصد دوم:

در بیان اموری که متعلّق است به حضرت امام حسین ع از هنگام حرکت از مدینه طیبه تا ورود به کربلا و شهادت مسلم بن عقیل و شهادت دو کودک او فصل اوّل:

در بیان توجّه ابی عبداللّه علیه السّلام به جانب مکّه معظّمه

بیان امُوری که متعلّق به حضرت سیدالشّهداء علیه السّلام است از زمان حرکت آن حضرت از مدینه تا ورود به کربلا و شهادت مسلم بن عقیل و شهادت دو کودک او:

چون در کتب فَریقَین این واقعه هائله به طور مختلف ایراد شده دراین رساله اکتفاء می شود به مختصری از آنچه اعاظم عُلما

در کتب معتبره ذکر نموده اند و

ما تا ممکن باشد از روایت شیخ مفید و سید بن طاووس و ابن نما و طبری تجاوز نمی کنیم و روایت ایشان را

به روایت سایرین اختیار می کنیم، و غالباً در صدر مطلب اشاره به محلّ اختلاف و ناقِل آن می رود. الحال می گوئیم:

بدان که چون حضرت امام حَسَن علیه السّلام به ریاض قدس ارتحال نمود شیعیان در عراق به حرکت در آمده عریضه به حضرت امام حسین علیه السّلام نوشتند که ما معاویه را از خلافت خلع کرده با شما بیعت می کنیم حضرت در آن وقت صلاح در آن امر ندانسته امتناع از آن فرموده و ایشان را به صبر امر فرمود تا انقضاء مدّت خلافت معاویه پس چون معاویه علیه اللّعنه در شب نیمه ماه رجب سال شصتم هجری از دنیا رخت بر بست فرزندش یزید علیه اللّعنه به جای او نشست و به اِعداد امر خلافت خود پرداخت نامه ای نوشت به ولید بن عتبه بن ابی سفیان که از جانب معاویه حاکم مدینه بود به این مضمون که:

ای ولید!

باید بیعت بگیری از برای من از ابو عبداللّه الحسین و عبداللّه بن عمر (۶۳) و عبداللّه بن زبیر و عبد الرحمن بن ابی بکر، و باید کار بر ایشان تنگ گیری و عذر از ایشان قبول ننمائی و هر کدام از بیعت امتناع نماید سر از تن او برگیری و به زودی برای من روانه داری. چون این نامه به ولید رسید مروان را طلبید و با او در این امر مشورت کرد.

مروان گفت:

که تا ایشان از مردن معاویه خبر دار نشده اند به زودی ایشان را بطلب و بیعت

از برای یزید از ایشان بگیر و هر کدام که قبول بیعت نکند او را به قتل رسان.

پس در آن شب ولید ایشان را طلب نمود و ایشان در آن وقت در روضه منوّره حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم مجتمع بودند، چون پیغام ولید به ایشان رسید

امام حسین علیه السلام فرمود که:

چون به سرای خود باز شدم من دعوت ولید را اجابت خواهم کرد.

پیک ولید

پیک ولید که عمر بن عثمان بود برگشت عبد اللّه زبیر گفت که یا ابا عبد اللّه!

دعوت ولید در این وقت بی هنگام می نماید و مرا پریشان خاطر ساخت در خاطر شما چه می گذرد؟

حضرت فرمود:

گمان می کنم که معاویه طاغیه مرده است و ولید ما را از برای بیعت یزید دعوت نموده. چون آن جماعت بر مکنون خاطر ولید مطّلع گردیدند عبداللّه عمر و عبدالرّحمن بن ابی بکر گفتند که ما به خانه های خود می رویم و در به روی خود می بندیم. و ابن زبیر گفت که من هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد.

حضرت

امام حسین علیه السلام فرمود که:

مرا چاره ای نیست جز رفتن به نزد ولید پس حضرت به سرای خویش تشریف برد و سی نفر از اهل بیت و موالی خود را طلبید و امر فرمود که:

سلاح بر خود بستند و آنها را با خود برد و فرمود که:

شما بر در خانه بنشینید و اگر صدای من بلند شود به خانه در آئید.

پس حضرت داخل خانه شد چون وارد مجلس گردید دید که مروان نیز در نزد ولید است پس حضرت نشست. ولید خبر مرگ معاویه را به حضرت داد آن

جناب کلمه استرجاع گفت پس ولید نامه یزید را که در باب گرفتن بیعت نوشته بود برای آن حضرت خواند، آن جناب فرمود:

من گمان نمی کنم که تو راضی شوی به آنکه من پنهان با یزید بیعت کنم بلکه خواهی خواست از من که آشکارا در حضور مردم بیعت کنم که مردم بدانند، ولید گفت:

بلی چنین است.

حضرت فرمود:

پس امشب تأخیر کن تا صبح تا ببینی رأی خود را در این امر. ولید گفت:

برو خداوند با تو همراه تا آنکه در مجمع مردم ترا ملاقات نمائیم. مروان به ولید گفت که دست از او بر مدار اگر الحال از او بیعت نگیری دیگر دست بر او نمی یابی مگر آنکه خون بسیار از جانِبَین ریخته شود اکنون دست بر او یافته ای او را رها مکن تا بیعت کند و اگر نه او را گردن بزن. حضرت از سخن آن پلید در غضب شد و فرمود که:

یابن الزّرقاء!

تو مرا خواهی کشت یا او، به خدا سوگند که دروغ گفتی و تو و او هیچ یک قادر بر قتل من نیستید.

پس رو کرد به ولید و فرمود:

ای امیر!

مائیم اهل بیت نبوّت و معدن رسالت و ملائکه در خانه ما آمد و شد می کنند و خداوند ما را در آفرینش مقدّم داشت و ختام خاتمیت بر ما گذاشت و یزید مردی است فاسق و شرابخوار و کشنده مردم به ناحقّ و علانیه به انواع فسوق و معاصی اقدام می نماید و مثل من کسی با مثل او هرگز بیعت نمی کند و دیگر تا ترا ببینم گوئیم و شنویم. این را فرمود و بیرون آمد و با

یاران خود به خانه مراجعت نمود و این واقعه در شب شنبه سه روز به آخر ماه رجب مانده بود، چون حضرت بیرون رفت مروان با ولید گفت که سخن مرا نشنیدی به خدا سوگند دیگر دست بر او نخواهی یافت. ولید گفت:

وای بر تو!

رأیی که برای من پسندیده بودی موجب هلاکت دین و دنیای من بود، به خدا سوگند که راضی نیستم جمیع دنیا از من باشد و من در خون حسین علیه السّلام داخل شوم، سُبحان اللّه تو راضی می شوی که من حسین را بکشم برای آنکه گوید با یزید بیعت نکنم؛ به خدا قسم هر که در خون او شریک شود او را در قیامت هیچ حسنه نباشد و نخواهد بود، مروان در ظاهر گفت که اگر از برای این ملاحظه بود خوب کردی ولکن در دل رأی ولید را نپسندید. ولید در همان شب در بیعت ابن زبیر مبالغه نمود و او امتناع می کرد تا آنکه در همان شب از مدینه فرار نموده متوجّه مکّه شد چون ولید بر فرار او مطّلع شد مردی از بنی امیه را با هشتاد سوار از پی او فرستاد چون از راه غیر متعارف رفته بود چندان که او را طلب کردند نیافتند و برگشتند.

ملاقات با مروان

چون صبح شد حضرت امام حسین علیه السّلام از خانه بیرون آمده

و در بعضی از کوچه های مدینه مروان آن حضرت را ملا قات کرد و گفت:

یا ابا عبداللّه!

من ترا نصیحت می کنم مرا اطاعت کن و نصیحت مرا قبول فرما.

حضرت فرمود:

نصیحت تو چیست؟

گفت:

من امر می کنم ترا به بیعت یزید که بیعت او بهتر است از برای

دین و دنیای تو!؟

حضرت فرمود:

اِنّا لِلهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ وَ عَلَی اْلاِسْلامِ السَّلام ... کلمات حیرت انگیز مروان باعث این شد که حضرت کلمه استرجاع بر زبان راند و فرمود:

بر اسلام سلام باد هنگامی که امت مبتلا شدند به خلیفه ای مانند یزید و به تحقیق که من شنیدم از جدّم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم که می فرمود خلافت حرام است بر آل ابی سفیان و سخنان بسیار در میان حضرت و مروان جاری شد پس مروان گذشت از آن حضرت به حالت غضبان چون آخر روز شنبه شد باز ولید کسی به خدمت حضرت امام حسین علیه السّلام فرستاد و در امر بیعت تأکید کرد حضرت فرمود:

صبر کنید تا امشب اندیشه کنم و در همان شب که شب یکشنبه دو روز به آخر رجب مانده بود متوجّه مکّه شد و چون عازم خروج از مدینه شد سر قبر جدّش پیغمبر و مادرش فاطمه و برادرش حسن علیهماالسّلام رفت و با آنها وداع کرد و با خود برداشت فرزندان خود و فرزندان برادر و برادران خود و تمام اهل بیت خود را مگر محمّد بن الحنفیه رحمه اللّه که چون دانست که آن حضرت عازم خروج است به خدمت آن حضرت آمد و گفت:

ای برادر گرامی!

تو عزیزترین خلقی نزد من و از همه کس به سوی من محبوب تری و من آن کس نیستم که نصیحت خود را از احدی دریغ دارم و تو سزاوارتری در باب آنچه صلاح شما دانم عرض کنم؛ زیرا که تو ممازجی با اصل من و نفس من و جسم من و جان من

و توئی امروز سند و سید اهل بیت و تو آن کسی که طاعتت بر من واجب است؛ چه آنکه خداوند ترا برگزیده است و در شمار سادات بهشت مقرّر داشته است. ای برادر من، صلاح شما را چنین می دانم که از بیعت یزید کناره جوئی و از بلاد و شهرهائی که در تحت فرمان او است دوری گزینی و به بادیه ملحق شوی و رسولان به سوی مردم بفرستی و ایشان را به بیعت خویش دعوت نمائی پس اگر بیعت تو را اختیار نمایند خدا را حمد کنی و اگر با غیر تو بیعت کردند به این دین و عقل تو نکاهد و به مروّت و فضل تو کاهش نرسد. همانا من می ترسم بر تو که داخل یکی از بلاد شوی و اهل آن مختلف الکلمه شوند گروهی با تو و طایفه ای مخالف تو باشند و کار به جدال و قتال منتهی شود آن وقت اوّل کس توئی که هدف تیر و نشان شمشیر شوی و خون تو که بهترین مردمی از جهت نفس و از قبل پدر و مادر ضایع شود و اهل بیت شریف، ذلیل و خوار شوند.

حضرت فرمود که:

ای برادر، پس به کجا سفر کنم؟

گفت:

برو به مکّه و در همانجا قرار گیر و اگر اهل مکّه با تو شیوه بی وفائی مسلوک دارند متوجّه بلاد یمن شو که اهل آن بلاد شیعیان پدر و جدّ تواَند و دلهای رحیم و عزمهای صمیم دارند و بلاد ایشان گشاده است و اگر در آنجا نیز کار تو استقامت نیابد متوجّه کوهستانها و ریگستانها و درّه ها شو و پیوسته از جائی

به جائی منتقل شو تا ببینی که عاقبت کار مردم به کجا منتهی شود.

حضرت فرمود که:

ای برادر هر آینه نصیحت و مهربانی کردی و امید دارم که رأیت محکم و متین باشد و موافق بعضی روایات پس محمّد بن حنفیه سخن را قطع کرد و بسیار گریست و آن امام مظلوم نیز گریست پس فرمود که:

ای برادر، خدا ترا جزای خیر دهد نصیحت کردی و خیرخواهی نمودی اکنون عازم مکّه معظّمه گردیده ام و مهیای این سفر شده ام و برادران و فرزندان برادران و شیعیان خود را با خود می برم و اگر تو خواهی در مدینه باش و دیده بان و عین من باش و آنچه سانح شود به من بنویس.

پس آن حضرت دوات و قلم طلبیده وصیت نامه نوشت و آن را در هم پیچیده و مهر کرد و به دست او داد و درآن میان شب روانه شد. (۶۴)

و موافق روایت شیخ مفید در وقت بیرون رفتن از مدینه این آیه را آن حضرت تلاوت نمود که در بیان قصّه بیرون رفتن حضرت موسی است از ترس فرعون به سوی مَدْین. (فَخَرَجَ مِنْها خآئِفاً یتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ)؛(۶۵)

یعنی پس بیرون رفت از شهر در حالتی که ترسان و مترقَب رسیدن دشمنان بود گفت پروردگارا نجات بخش مرا از گروه ستمکاران. و از راه متعارف آن حضرت روانه شد پس اهل بیت آن حضرت گفتند که مناسب آن است که از بیراهه تشریف ببرید چنانکه ابن زبیر رفت تا آنکه اگر کسی به طلب شما بیاید شما را در نیابد، حضرت فرمود که:

من از راه راست به در نمی روم تا

حق تعالی آنچه خواهد میان من و ایشان حکم کند. (۶۶)

و از جناب سکینه علیهاالسّلام مروی است که فرمود وقتی ما از مدینه بیرون شدیم هیچ اهل بیتی از ما اهل بیت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم ترسان و هراسان تر نبود.

از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت است که چون حضرت امام حسین علیه السّلام اراده نمود که از مدینه طیبه بیرون رود مخدّرات و زنهای بنی عبدالمطّلب از عزیمت آن حضرت آگهی یافتند پس به خدمت آن حضرت شتافتند و صدا را به نوحه و زاری بلند کردند تا آن که آن حضرت در میان ایشان عبور فرمود و ایشان را قسم داد که صداهای خود را از گریه و نوحه ساکت کنند و صبر پیش آورند. آن محنت زدگان جگر سوخته گفتند:

پس ما نوحه و زاری را برای چه روز بگذاریم به خدا سوگند که این زمان نزد ما مانند روزی است که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم از دنیا رفت و مثل روزی است که امیرالمؤمنین علیه السّلام و فاطمه علیهاالسّلام و رقّیه و زینب و امّ کلثوم دختران پیغمبر از دنیا رفتند، خدا جان ما را فدای تو گرداند ای محبوب قلوب مؤمنان و ای یادگار بزرگواران، پس یکی از عمّه های آن حضرت آمد و شیون کرد و گفت:

گواهی می دهم ای نور دیده من که دراین وقت شنیدم که جنّیان بر تو نوحه می کردند و می گفتند:

شعر:

وَ اِنَّقَتیلَ الطَّفّ مِنْ آلِ هاشِمٍ

اَذَلُّ رقابًا مِنْ قُریشٍفَذَلَّتِ(۶۷)

روایت ام سلمه

و موافق روایت قطب راوندی و دیگران، امّ سلمه زوجه طاهره حضرت رسالت

صلی اللّه علیه و آله و سلّم در وقت خروج آن حضرت به نزد آن جناب آمد عرض کرد:

ای فرزند، مرا اندوهناک مگردان به بیرون رفتن به سوی عراق؛ زیرا که من شنیدم از جدّ بزرگوار تو که می فرمود که:

فرزند دلبند من حسین در زمین عراق کشته خواهد شد در زمینی که آن را کربلا گویند.

حضرت فرمود که:

ای مادر به خدا سوگند که من نیز این مطلب رامی دانم و من لاـ محاله باید کشته شوم و مرا از رفتن چاره ای نیست و به فرموده خدا عمل می نمایم، به خدا قسم که می دانم در چه روزی کشته خواهم شد و می شناسم کشنده خود را و می دانم آن بقعه را که در آن مدفون خواهم شد و می شناسم آنان را که با من کشته می شوند از اهل بیت و خویشان و شیعیان خودم و اگر خواهی ای مادر به تو بنمایم جائی راکه در آن کشته و مدفون خواهم گردید.

پس آن حضرت به جانب کربلاـ اشاره فرمود به اعجاز آن حضرت زمینها پست شد و زمین کربلا نمودار گشت و امّ سلمه محلّ شهادت آن حضرت را و مضجع و مدفن او را و لشکرگاه او را بدید و های های بگریست.

پس حضرت فرمود:

که ای مادر!

خداوند مقدّر فرموده و خواسته مرا ببیند که من به جور و ستم شهید گردم و اهل بیت و زنان و جماعت مرا متفّرق و پراکنده دیدار کند و اطفال مرا مذبوح و اسیر در غُل و زنجیر نظاره فرماید در حالتی که ایشان استغاثه کنند و هیچ ناصری و معینی نیابند.

پس فرمود:

ای

مادر!

قَسَم به خدا من چنین کشته خواهم شد اگر چه به سوی عراق نروم نیز مرا خواهند کشت.

آنگاه ام سلمه گفت که در نزد من تربتی است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم مرا داده است و اینک در شیشه آن را ضبط کردم.

پس حضرت امام حسین علیه السّلام دست فراز کرد و کفی از خاک کربلا بر گرفت و به ام سلمه داد و فرمود:

ای مادر!

این خاک را نیز با تربتی که جدّم به تو داده ضبط کن و در هر هنگامی که این هر دو خاک خون شود بدان که مرا در کربلا شهید کرده اند.

علاّمه مجلسی رحمه اللّه در (جلاء) فرموده و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند (شیخ مفید و دیگران) که چون حضرت سیدالشّهدا علیه السّلام از مدینه معلّی بیرون رفت فوج های بسیار از ملائکه با علامتهای محاربه و نیزه ها در دست و بر اسبهای بهشت سوار، بر سر راه آن حضرت آمدند و سلام کردند و گفتند:

ای حجّت خدا بر جمیع خلایق بعد از جدّ و پدر و برادر خود، به درستی که حقّ تعالی جدّ ترا در مواطن بسیار به ما مَدَد و یاری کرد اکنون ما را به یاری تو فرستاده است.

حضرت فرمود:

وعده گاه ما و شما آن موضعی است که حقّ تعالی برای شهادت و دفن من مقرّر فرموده است، و آن کربلا است، چون به آن بقعه شریفه برسم به نزد من آئید، ملائکه گفتند:

ای حجّت خدا!

هر حکمی که خواهی بفرما که ما اطاعت می کنیم و اگر از دشمنی می ترسی ما همراه توئیم و دفع ضرر

ایشان از تو می کنیم حضرت فرمود که:

ایشان ضرری به من نمی توانند رسانید تا به محل شهادت خود برسم، پس افواج بی شمار از مسلمانان جنّیان ظاهر شده چون به خدمت آن حضرت آمدند گفتند:

ای سید و بزرگ ما، ما شیعیان و یاوران توئیم آنچه خواهی در باب دشمنان خود و غیر آن بفرما تا ما اطاعت کنیم و اگر بفرمائی جمیع دشمنان ترا در همین ساعت هلاک کنیم بی آنکه خود تعبی بکشی و حرکتی بکنی به عمل آوریم؛ حضرت ایشان را دعا کرد و فرمود:

مگر نخوانده اید این آیه را:

اَینَما تَکوُنوا یدرِکْکُمُ اْلَمْوتُ و لَوْکُنْتُمْ فی بُروُج مُشَیدَهٍ.

در قرآن که حقّ تعالی بر جدّمن فرستاد.

یعنی در هر جا باشید در می یابد شما را مرگ و هر چند بوده باشید در قلعه های محکم. و باز فرموده است:

قُلْ لَوْ کُنْتُم فی بُیوتِکُمْ لَبَرَزَ الَذینَ کُتِبَ عَلَیهِمُ اْلقَتْلُ اِلی مَضاجِعِهم؛

یعنی بگو ای محمّد به منافقان که اگر می بودید در خانه های خود البتّه بیرون می آمدند آنها که برایشان کشته شدن نوشته شده بود به سوی محلّ کشته شدن و استراحت ایشان، اگر من توقّف نمایم و بیرون نروم به جهاد به که امتحان خواهند کرد این خلق گمراه را و به چه چیز ممتحن خواهند کرد این گروه تباه را و که ساکن خواهد شد در قبر در کربلا که حق تعالی بر گزیده است آن را در روزی که زمین را پهن کرده است و آن مکان شریف را پناه شیعیان من گردانیده و بازگشت به سوی آن بقعه مقدّسه را موجب ایمنی دنیا و آخرت ایشان ساخته ولیکن به نزد

من آئیـد در روز عاشوراء که در آخر آن روز من شـهید خواهم شـد در کربلا در وقتی که احدی از اهل بیت من نمانده باشـد که قصد کشتن او نمایند و سر مرا برای یزید پلید ببرند.

پس جنّیـان گفتنـد که ای حبیب خـدا، اگر نه آن بود که اطـاعت امر تو واجب است و مخالفت تو ما را جایز نیست هرآینه می کشتیم جمیع دشمنان ترا پیش از آنکه به تو برسند.

حضرت فرمود که:

به خدا سوگند که قدرت ما بر ایشان زیاده از قدرت شما است ولیکن می خواهیم که حجّت خدا را بر خلق تمام کنیم و قضای حقّ تعالی را انقیاد نمائیم. (۶۸)

شیخ ممجّد آقای حاجی میرزا محمّد قمی صاحب (اربعین حسینیه) دراین مقام فرمود:

شعر:

گفت من با این گروه بد ستیز

دادخواهی دارم اندر رستخیز

کربلا گردیده قربانگاه من

هست هفتاد و دو تن همراه من

بقعه من کعبه اهل دل است

مر گروه شیعیان را معقل است

گر بمانم من به جای خویشتن

پس که مدفون گردد اندر قبر من

تا پناه خیل زَوّاران شود

شافع جرم گنهکاران شود

امتحان مردم برگشته خو

کی شود گر من گریزم از عدو

موعد من با شما در کربلا است

روز عاشورا که روز ابتلا است

ورود به مکه و آمدن نامه های اهل کوفه

ورود به مکه

فصل دوم:

در ورود آن حضرت به مکّه و آمدن نامه های اهل کوفه

در سابق گذشت که خروج سید الشّهداء علیه السّلام از مدینه در شب یکشنبه دو روز به آخر رجب مانده بود.

پس بدان که آن حضرت در شب جمعه که سوم ماه شعبان بود وارد مکّه معظّمه شد و چون داخل مکّه شد به این آیه مبارکه تمثّل جست:

(وَ لَمّا تَوَجَّهَ تِلْقآءَ مَدْینَ قالَ عَسی رَبّی اَنْ یهْدِینی سَوآءَ السَّبیل)؛(۶۹)

یعنی

چون حضرت موسی علیه السّلام متوجّه شهر مدین شد گفت:

امید است که پرودگار من هدایت کند مرا به راه راست که مرا به مقصود برساند.

واز آن سوی چون ولید بن عتبه والی مدینه بدانست که امام حسین علیه السّلام نیز به جانب مکّه شتافت کسی به طلب عبداللّه بن عمر فرستاد که حاضر شود برای یزید بیعت کند، عبداللّه در پاسخ گفت:

چون دیگران تقدیم بیعت کردند من نیز متابعت خواهم کرد، چون ولید در بیعت ابن عمر نگران سود و زیانی نبود مصلحت بتوانی دید و او را به حال خود گذاشت، عبداللّه بن عمر نیز طریق مکّه پیش داشت.

ملازمان حضرت

بالجمله؛ چون اهل مکّه و جمعی که از اطراف به عمره آمده بودند خبر قدوم مسرّت لزوم حضرت حسین علیه السّلام را شنیدند، به خدمت آن جناب مبادرت نمودند و هر صبح و شام به ملازمت آن حضرت می شتافتند و عبداللّه بن زبیر در آن وقت رحل اقامت به مکّه افکنده بود و ملازمت کعبه نموده بود و پیوسته برای فریب دادن مردم در جانب کعبه ایستاده مشغول به نماز بود و اکثر روزها بلکه در هر دو روز یک دفعه به خدمت آن حضرت می رسید ولکن بودن آن حضرت در مکّه بر او گران می نمود؛ زیرا می دانست که تا آن حضرت در مکّه است کسی از اهل حجاز با او بیعت نخواهد کرد.

و چون خبر وفات معاویه به کوفه رسید و کوفیان از فوت او مطّلع شدند و خبر امتناع امام حسین علیه السّلام و ابن زبیر از بیعت یزید و رفتن ایشان به مکّه به آنها رسید شیعیان کوفه

در منزل سلیمان بن صُرد خزاعی جمع شدند و حمد و ثنای الهی ادا کردند و در باب فوت معاویه و بیعت یزید سخن گفتند، سلیمان گفت که ای جماعت شیعه!

همانا بدانید که معاویه ستمکاره رخت بربست و یزید شرابخواره به جای او نشست و حضرت امام حسین علیه السّلام سر از بیعت او بر تافت و به جانب مکّه معظّمه شتافت و شما شیعیان او و از پیش شیعه پدر بزرگوار او بوده اید پس اگر می دانید که او را یاری خواهید کرد و با دشمنان او جهاد خواهید نمود نامه به سوی او نویسید و او را طلب نمائید، و اگر ضعف و جُبْن بر شما غالب است و در یاری او سستی خواهید ورزید و آنچه شرط نیک خواهی و متابعت است به عمل نخواهید آورد او را فریب ندهید و در مهلکه اش نیفکنید. ایشان گفتند که اگر حضرت او به سوی ما بیاید همگی به دست ارادت با او بیعت خواهیم کرد، و در یاری او با دشمنانش جان فشانیها به ظهور خواهیم رسانید.

پس کاغذی به اسم سلیمان بن صُرد و مُسَیب بن نَجَبَه (۷۰) و رفاعه بن شدّاد بجَلی (۷۱) و حبیب بن مظاهر رحمه اللّه و سایر شیعیان به سوی او نوشتند و در آن نامه بعد از حمد و ثنا، بیان هلاکت معاویه درج کردند که یابن رسول اللّه!

ما در این وقت امام و پیشوایی نداریم به سوی ما توجّه نما و به شهر ما قدم رنجه فرما تا آنکه شاید از برکت جناب شما حقّ تعالی حقّ را بر ما ظاهر گرداند و نعمان بن بشیر حاکم

کوفه در قصر الاماره در نهایت ذلّت نشسته و خود را امیر جماعت دانسته لکن ما او را امیر نمی دانیم و به امارت نمی خوانیم و به نماز جمعه او حاضر نمی شویم و در عید با او به جهت نماز بیرون نمی رویم، و اگر خبر به ما رسد که حضرت تو متوجّه این صوب گردیده او را از کوفه بیرون می کنیم تا به اهل شام ملحق گردد والسلام.

پس آن نامه را با عبداللّه بن مِسْمَعَ همدانی و عبداللّه بن وال به خدمت آن زبده اهلبیت عِصمت و جلال فرستادند و مبالغه کردند که ایشان آن نامه را با نهایت سرعت به خدمت آن حضرت برسانند، پس ایشان به قدم عجل و شتاب راه در نور دیدند تا دهم ماه رمضان به مکّه معظّمه رسیدند و نامه کوفیان را به خدمت آن امام معظّم رسانیدند. مردم کوفه بعد از دو روز از فرستادن آن قاصدان، قیس بن مُسْهِر صیداوی و عبداللّه بن شدّاد و عُم ارَه بْنِ سلولی را به سوی آن حضرت فرستادند با نامه های بسیار که قریب به صد و پنجاه نامه باشد که هر نامه ای از آن را عظمای اهل کوفه از یک کس و دو کس و سه و چهار کس نوشته بودند، و دیگر باره صنادید کوفه بعد از دو روز هانی بن هانی سبیعی و سعید بن عبداللّه حنفی را به خدمت آن حضرت روان داشتند با نامه ای که در آن این مضمون را نوشتند:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم؛ این عریضه ای است به خدمت حسین بن علی علیه السّلام از شیعیان و فدویان

آن حضرت. امّا بعد، به زودی خود را به دوستان و هوا خواهان خود برسان که همه مردم این ولایت منتظر قدوم مسّرت لزوم تواند و به غیر تو نظر ندارند البتّه البتّه شتاب فرموده و به تعجیل تمام خود را به این مشتاقان مستهام برسان

والسّلام.

پس شَبَث بن رِبْعی و حَجّار بْنِ اَبْجَرْ و یزید بن حارث بن رُوَیم و عُرْوه بن قیس و عمروبن حَجّاج زبیدی و محمّد بن عمرو تیمی نامه ای نوشتند به این مضمون:

امّا بعد؛

صحراها سبز شده و میوه ها رسیده پس اگر مشیت حضرت تو تعلّق گیرد به سوی ما بیا که لشکر بسیاری از برای یاری تو حاضرند و شب و روز به انتظار مقدم شریف تو به سر می برند والسلام.

و پیوسته این نامه ها به آن حضرت می رسید تا آنکه در یک روز ششصد نامه از آن بی وفایان به آن حضرت رسید و آن جناب تأمل می نمود و جواب ایشان را نمی نوشت تا آنکه جمع شد نزد آن حضرت دوازده هزار نامه. (۷۲)

فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه

فصل سوّم:

در فرستادن آن حضرت سید جلیل مسلم بن عقیل را به جانب کوفه و فرستادن نامه ای با رسول دیگر به اشراف بصره چون رُسُل و رَسائل کوفیان بی وفا از حّد گذشت تا آنکه دوازده هزار نامه نزد حضرت سید الشهداء علیه السّلام جمع شد لاجرم آن جناب نامه ای به این مضمون در جواب آنها نگاشت:

بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ای است از حسین بْن علی به سوی گروه مسلمانان و مؤمنان کوفیان

امّا بعد؛

به درستی که هانی و سعید آخر کس بودند از فرستادگان شما برسیدند و

مکاتیب شـما را برسانیدنـد بعداز آنکه رسولان بسـیار و نامه های بی شـمار از شـماها به من رسـیده بود و بر مضامین همه آنها اطلاع یافتم و حاصل جمیع آنها این بود:

که ما امامی نـداریم به زودی به نزد ما بیا شایـد که حقّ تعالی ما رابه برکت تو برحقّ و هـدایت مجتمع گردانـد. اینک به سوی شما فرسـتادم برادر و پسـر عّم و ثقه اهل بیت خویش مُسلم بن عقیل را پس اگر بنویسد به سوی من که مجتمع شده است رأی عُقَلاء و دانایان و اشـراف شـما بر آنچه در نامه ها درج کرده بودیـد، همانا من به زودی به سوی شـما خواهـم آمد ان شاء اللّه، پس قَسَم به جان خودم که امام نیست مگر آن کسـی که حکم کنـد در میان مردم به کتاب خـدا و قیام نمایـد در میان مردم به عدالت و قدم از جّاده شریعت مقدّسه بیرون نگذارد و مردم را بر دین حقّ مستقیم دارد، و السلام.

پس مسلم بن عقیل پسر عّم خویش راکه به وفور عقل و علم و تدبیر و صلاح و سداد و شجاعت ممتاز بود.

طلبید و برای بیعت گرفتن از اهل کوفه با قیس بن مسـهر صـیداوی و عماره بن عبداللّه سـلولی و عبدالرّحمن بن عبداللّه اَرْحبی متوجّه آن صوب گردانیـد و امر کرد او را به تقوی و پرهیزکاری و کتمان امر خویش از مخالفان و حُسن تدبیر و لطف و مدارا و فرمود که:

اگر اهل کوفه بر بیعت من اتفاق نماینـد، حقیقت حال را برای من بنویس، پس مسـلم آن حضـرت را وداع کرده از مکّه بیرون شد. سید بن طاووس و

شیخ بن نما و دیگران نوشته اند که حضرت امام حسین علیه السّلام نامه نوشت به مشایخ و اشراف بصره که از جمله احنف بن قیس و منذر بن جارود و یزید بن مسعود نهشلی و قیس بن هیثم (۷۳) بودند، بدین مضمون:

بسم اللّه الرحمن الرحیم این نامه ای است از حسین بن علی بن ابی طالب.

امّا بعد؛

همانا خداوند تبارک و تعالی محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلّم را به نبوّت و رسالت بر گزید تا مردمان را بذل نصیحت فرمود و ابلاغ رسالت پروردگار خود نمود آنگاه حق تعالی او را تکرّما به سوی خود مقبوض داشت و بعد از آن اهل بیت آن حضرت به مقام او اَحَقّ و اَوْلی بودند ولکن جماعتی بر ما غلبه کردند و حقّ ما را به دست گرفتند و ما به جهت آنکه فتنه انگیخته نشود و خونها ریخته نگردد خاموش نشستیم اکنون این نامه را به سوی شما نوشتم و شما را به سوی خدا و رسول می خوانم پس به درستی که شریعت نابود گشت و سنّت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بر طرف شد، اگر اجابت کنید دعوت مرا و اطاعت کنید فرمان مرا شما را از طریق ضلالت بگردانم و به راه راست هدایت نمایم والسلام.

پس آن نامه را به مردی از موالیان خود سلیمان نام که مُکّنی به ابو رزین بود سپرد که به تعجیل تمام به صنادید بصره رساند، سلیمان چون نامه آن حضرت را به اشراف بصره رسانید از مضمون آن آگهی یافتند و شادمان شدند.

پس یزید بن مسعود نهشلی مردم بنی تمیم و

جماعت بنی حنظله و گروه بنی سعد را طلب فرمود چون همگی حاضر شدند گفت:

ای بنی تمیم!چگونه است مکانت و منزلت من در میان شما؟

گفتند به به!

از برای مرتبت تو به خدا سوگند که تو پشت و پشتوان مائی و هامه فخر و شرف و مرکز عزّ و علائی و در شرف و مکانت بر همه پیشی گرفته ای، یزید بن مسعود گفت:

همانا من شما را انجمن ساختم تا با شما مشورتی کنم و از شما استعانتی جویم، گفتند:

ما هیچ دقیقه از نصیحت تو فرو نگذاریم و آنچه صلاح است در میان آریم اکنون هرچه خواهی بگوی تا بشنویم. گفت دانسته باشید که معاویه هلاک گشته و رشته جور بگسیخت و قواعد ظلم و ستم فرو ریخت و معاویه پیش از آنکه بمیرد برای پسرش بیعت گرفت و چنان دانست که این کار بر یزید راست آید و بنیان خلافت او محکم گردد و هیهات از این اندیشه محال که صورت بندد جز به خواب و خیال و با این همه یزید شرابخوار فاجر در میان است دعوی دار خلافت و آرزومند امارت است و حال آنکه از حلیه حلم بری و از زینت علم عُری است، سوگند به خدا که قتال با او از جهاد با مشرکین افضل است. هان ای جماعت!حسین بن علی پسر رسول خدا است صلی اللّه علیه و آله و سلّم با شرافت اصل و حَصافَت عقل او را فضلی است از هندسه صفت بیرون و علمی است از اندازه جهت افزون، او را به خلافت سلام کنید، یعنی محکم دست بیعت با او فرا دهید که با رسول خدا

صلی اللّه علیه و آله و سلّم قرابت دارد و عالِم به سُنَن و احکام است، صغیر را عطوفت کند و کبیر را ملاطفت فرماید، و چه بسیار گرامی است رعّیت را رعایت او و امّت را امامت او لاجرم خداوند اورا بر خلق حجّت فرستاد و موعظت او را ابلاغ داد.

هان ای مردم!

ملاحظه کنید تا کورکورانه از نور حقّ به یک سوی خیمه نزنید و خویشتن را در وادی ضلالت و باطل نیفکنید، همانا صخر بن قیس یعنی احنف در یوم جمل از رکاب امیرالمؤمنین علیه السّلام تقاعد ورزید و شما را آلایش خذلان داد، اکنون آن آلودگی را به نصرت پسر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بشوئید. سوگند به خدای که هر که از نصرت آن حضرت مسامحت آغازد خداوند او را در چاه مذلّت اندازد و ذلّت او در عترت و عشیرت او به وراثت سرایت کند و اینک من زره مبارزت در بر کرده ام و جوشن مشاجرت بر خود پوشیده ام، و بدانید آن کس که کشته نشود هم سرانجام جان دهد و آن کس که از مرگ بگریزد عاقبت به چنگ او گرفتار آید، خداوند شما را رحمت کند مرا پاسخ دهید و جواب نیکو در میان آرید. نخست بنو حنظله بانگ برداشتند و گفتند:

یا ابا خالد!

ما خدنگهای کنایه توئیم و رزم آزمودگان عشیرت توئیم اگر ما از کمان گشاد دهی بر نشان زنیم و اگر بر قتال فرمائی نصرت کنیم چون به دریای آتش زنی واپس نمانیم، و چند که سیلاب بلا بر تو روی کند روی نگردانیم با شمشیرهای خود به نصرت تو بپردازیم

و جان و تن را در پیش تو سپر سازیم.

آنگاه بنو سعد بن یزید ندا در دادند که یا ابا خالد!

ما هیچ چیز را مبغوضتر از مخالفت تو ندانیم و بیرون تو گام نزنیم، همانا صخر بن قیس ما را به ترک قتال مأمور ساخت و هنر ما در ما مستور ماند، اکنون ما را لحظه ای مهلت ده تا با یکدیگر مشاورت کنیم پس از آن صورت حال را به عرض رسانیم. از پس ایشان بنو عامر بن تمیم آغاز سخن کردند و گفتند:

یا ابا خالد!

ما فرزندان پدران توئیم و خویشان و هم سوگندان توئیم، ما خشنود نگردیم از آنچه که ترا به غضب آرد و ما رحل اقامت نیفکنیم آنجا که میل تو روی به کوچ و سفر آورد دعوت ترا حاضر اجابتیم و فرمان ترا ساخته اطاعتیم. ابو خالد گفت:

ای بنو سعد!

اگر گفتار شما با کردار شما راست آید خداوند همواره شما را محفوظ دارد و به نصرت خود محفوظ فرماید.

ابو خالد چون بر مکنون خاطر آن جماعت اطّلاع یافت نامه ای برای جناب امام حسین علیه السّلام بدین منوال نوشت:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

امّا بعد؛

پس به تحقیق که نامه شما به من رسید و بر مضمون آن آگهی یافتم و دانستم که مرا به سوی اطاعت خود خواندی و به یاری خویش طلب فرمودی، همانا خداوند تعالی خالی نگذارد جهان را از عالمی که کار به نیکوئی کند و دلیلی که به راه رشاد هدایت فرماید و شما حجّت خدائید بر خلق، و امان و امانت او در روی زمین، و شما شاخه های زیتونه احمدیه اید و آن درخت را اصل رسول

خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم و فرع شمائید اکنون به فال نیک به سوی ما سفر کن که من گردن بنی تمیم را در خدمت تو خاضع داشتم و چنان در طاعت و متابعت تو شایق گماشتم که شتر تشنه مر آبگاه را، و قلّاده طاعت ترا در گردن بنی سعد انداختم و گردن ایشان را برای خدمت تو نرم و ذلیل ساختم و به زلال نصیحت ساحت ایشان را که آلایش تقاعد و توانی در خدمت داشت بشستم و پاک و صافی ساختم. چون این نامه به حضرت حسین علیه السّلام رسید فرمود:

خداوند در روز دهشت ایمن دارد و در روز تشنه کامی سیراب فرماید. امّا احنف بن قیس او نیز حضرت را به این نمط نامه کرد:

(امّا بعد؛

فَاصْبِرْ فَإِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَ لا یسْتَخِفَنَّکَ اَلَّذِینَ لا یوقنُونَ)(۷۴)

از ایراد این آیه مبارکه به کنایت اشارتی از بی وفائی اهل کوفه به عرض رسانید. امّا چون نامه امام حسین علیه السّلام به منذر بن جارود رسید بترسید که مبادا این مکاتبت از مکیدتهای عبیداللّه بن زیاد باشد و همی خواهد اندیشه ه

ای مردم را باز داند و هر کس را به کیفر عمل خود رساند و دختر منذر که (بحریه) نام داشت نیز در حباله نکاح عبیداللّه بود، لاجرم منذر آن مکتوب را با رسول آن حضرت به نزد ابن زیاد آورد و چون ابن زیاد آن مکتوب را قرائت کرد امر کرد که رسول آن حضرت را گردن زدند

و بعضی گفته اند که:

به دار کشید. و این رسول همان ابو رزین سلیمان مولای آن حضرت بوده که جلالت شأنش بسیار بلکه

شیخ ما در کتاب (لؤلؤ و مرجان) به مراتب عدیده رتبه او را از هانی بن عروه مقدم گرفته (۷۵) و چون ابن زیاد از قتل او بپرداخت بالای منبر رفت و مردم بصره را به تهدید و تهویل تنبیهی بلیغ نمود و برادرش عثمان بن زیاد را جای خود گذاشت و خود به جانب کوفه شتافت.

و بالجمله مردم بصره وقتی تجهیز لشکر کردند که در کربلا به نصرت امام حسین علیه السّلام حاضر شوند ایشان را آگهی رسید که آن حضرت را شهید کردند، لاجرم بار بگشودند و به مصیبت و سوگواری بنشستند. (۷۶)

کیفیت بیعت مردم کوفه با مسلم

فصل چهارم:

درآمدن جناب مسلم به کوفه و کیفیت بیعت مردم

در فصل سابق به شرح رفت که حضرت امام حُسین علیه السّلام جواب نامه های کوفیان را نوشت و مُسلم بن عقیل را فرمان داد تا به سمت کوفه سفر نماید و آن نامه را به کوفیان برساند.

اکنون، بدان که جناب مسلم حسب الامر آن حضرت مهیای کوفه شد، پس آن حضرت را وداع کرده از مکّه بیرون شد (موافق بعضی کلمات، مسلم نیمه شهر رَمَضان از مکّه بیرون شد و پنجم شوّال در کوفه وارد شد) و طی منازل کرده تا به مدینه رفت و در مسجد مدینه نماز کرد و حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم را زیارت کرده به خانه خود رفت و اهل و عشیرت خود را دیدار کرده و وداع آنها نموده و با دو دلیل از قبیله قیس متوجّه کوفه شد. ایشان راه را گم کرده و آبی که با خود برداشته بودند به آخر رسید و تشنگی برایشان غلبه کرده

تا آنکه آن دو دلیل هلاک شدند و جناب مسلم به مشقّت بسیار خود را در قریه مضیق به آب رسانید و از آنجا نامه ای در بیان حال خود و استعفاء از سفر کوفه برای جناب امام حسین علیه السّلام نوشت و به همراهی قیس بن مسهر برای آن حضرت فرستاد.

حضرت استعفای او را قبول نفرموده و او را امر به رفتن کوفه نمود. چون نامه حضرت به مسلم رسید به تعجیل به سمت کوفه روانه شد تا آنکه به کوفه رسید و در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی که معروف بود به خانه سالم بن مسیب نزول اجلال فرمود

به روایت طبری بر مسلم بن عوسجه نازل شد و مردم کوفه از استماع قدوم مسلم اظهار مسرّت و خوشحالی نمودند و فوج فوج به خدمت آن حضرت می آمدند و آن جناب نامه امام حسین علیه السّلام را برای هر جماعتی از ایشان می خواند و ایشان از استماع کلمات نامه گریه می کردند و بیعت می نمودند.

در (تاریخ طبری) است که میان آن جماعت عابس بن ابی شبیب شاکری رحمه اللّه بوده برخاست و حمد ثنای الهی به جای آورد و گفت:

امّا بعد؛

پس من خبر نمی دهم شما را از مردم و نمی دانم چه در دل ایشان است و مغرور نمی سازم. شما را با ایشان، به خدا سوگند که من خبر می دهم شما را از آنچه توطین نفس کرده ام بر آن، به خدا قسم که جواب دهم شما را هرگاه مرا بخوانید و کارزار خواهم کرد البتّه با دشمنان شما و پیوسته در یاری شما شمشیر بزنم تا خدا

را ملاقات کنم و مزد خود نخواهم مگر از خدا.

پس حبیب بن مظاهر برخاست و گفت:

خدا ترا رحمت کند ای عابس همانا آنچه در دل داشتی به مختصر قولی ادا کردی، پس حبیب گفت:

قَسَم به خداوندی که نیست جز او خداوند بحقّ من نیز مثل عابس و بر همان عزمم.

پس حنفی برخاست (ظاهراً مُراد سعید بن عبداللّه حنفی است)(۷۷) و مثل این بگفت.

شیخ مفید رحمه اللّه و دیگران گفته اند که:

بر دست مسلم هیجده هزار نفر از اهل کوفه به شرف بیعت آن حضرت سرافراز گردیدند و در این وقت مسلم نوشت به سوی آن حضرت که تا کنون هیجده هزار نفر به بیعت شما در آمده اند اگر متوجّه این صوب گردید مناسب است. (۷۸) چون خبر مُسلم و بیعت کوفیان در کوفه منتشر شد، نعمان بن بشیر که از جانب معاویه و یزید در کوفه والی بود مردم را تهدید و توعید نمود که از مُسلم دست کشیده و به خدمتش رفت و آمد ننماید، مردم کلام اورا وقعی ننهادند و به سمع اطاعت نشنیدند. عبداللّه بن مسلم بن ربیعه که هوا خواه بنی اُمیه بود چون ضعف نعمان را مشاهده نمود نامه به یزید نوشت مشتمل بر اخبار آمدن مسلم به کوفه و بیعت کوفیان و سعایت در امر نعمان و خواستن والی مقتدری غیر از آن و ابن سعد و دیگران نیز چنین نامه نوشتند و یزید را بر وقایع کوفه اِخبار دادند. چون این مطالب گوشزد یزید پلید گردید به صوابدید (سر جون) که در شمار عبید معاویه بود لکن به مرتبه بلند در نزد معاویه و یزید رسیده بود چنان صلاح

دیـد که علاوه بر امـارت بصـره، حکومت کوفه را نیز به عهـده عبیـداللّه بن زیاد واگـذارد و اصـلاح این گونه وقایع را از وی بخواهد.

پس نامه نوشت به سوی عبیداللّه بن زیاد که در آن وقت والی بصره بود، بدین مضمون:

که یابن زیاد!

شیعیان من از مردم کوفه مرا نامه نوشتند و آگهی دادند که پسر عقیل وارد کوفه گشته و لشکر برای حسین جمع می کند چون نامه من به تو رسـید بی تَاَنّی به جانب کوفه کوچ کن و ابن عقیل رابه هر حیله که مقدور باشد به دست آورده و در بندش کن یـا اینکه او رابه قتـل رسـان و یا از کوفه بیرونش کن. چون نامه یزیـد به ابن زیاد پلیـد رسـید همان وقت تهیه سـفر کوفه دیـد، عثمـان برادر خود را در بصـره نـایب الحکومه خویش نمود. و روز دیگر بـا مسـلم بن عمرو باهلی و شـریک بن اعور حارثی و حشم و اهل بیت خود به سـمت کوفه روانه شد چون نزدیک کوفه رسـید صبر کرد تا هوا تاریک شد آنگاه داخل شهر شد در حالتی که عمامه سیاه بر سـر نهاده و دهان خود را بسـته بود، و مردم کوفه چون منتظر قـدوم امام مظلوم بودنـد در شبی که ابن زیاد داخل کوفه می شد گمان کردند که آن حضرت است که به کوفه تشریف آورده اظهار فرح و شادی می کردند و پیوسته بر او سـلام می کردند و مرحبا می گفتند و آن ملعون را به واسطه ظلمت و تغییر هیئت نمی شناختند تا آنکه از کثرت جمعیت مسلم بن عمرو به غضب در آمد و بانگ

زد برایشان و گفت:

دور شوید

ای مردم که این عبیداللّه بن زیاد است، پس مردم متفرّق شدند و آن ملعون خود را به قصر الاماره رسانید و داخل قصر شد و آن شب را بیتوته نمود. چون روز دیگر شد مردم را آگهی داد که جمع شوند آنگاه بر منبر رفت و خطبه خواند و کوفیان را تهویل و تهدید نمود و از معصیت سلطان، ایشان را سخت بترسانید و در اطاعت یزید ایشان را وعده جایزه و احسان داد آنگاه از منبر فرود آمد و رؤساء قبائل و محلّات را طلبید و مبالغه و تأکید نمود که هر که را گمان برید که در مقام خلاف و نفاق است با یزید، نام اورا نوشته و بر من عرضه دارید، واگر در این امر توانی و سُستی کنید خون و مال شما بر من حلال خواهد گردید.

و به روایت (طبری) و (ابوالفرج) چون مسلم داخل باب خانه هانی شد پیغام فرستاد برای او که بیرون بیا مرا با تو کاری است، چون هانی بیرون آمد مسلم فرمود که:

من به نزد تو آمده ام که مرا پناه دهی و میهمان خود گردانی، هانی پاسخش داد که مرا به امر سختی تکلیف کردی و اگر نبود ملاحظه آنکه داخل خانه من شدی و اعتماد بر من نمودی دوست می داشتم که از من منصرف شوی لکن الحال غیرت من نگذارد که ترا از دست دهم و ترا از خانه خویش بیرون کنم داخل شو، پس مسلم داخل خانه هانی شد. (۷۹)

و به روایت سابقه چون مسلم داخل خانه هانی شد شیعیان در پنهانی به خدمت آن جناب می رفتند

و با او بیعت می کردند و ازهر که بیعت می گرفت او را سوگند می داد که افشای راز ننماید، و پیوسته کار بدین منوال بود تا آنکه

به روایت ابن شهر آشوب بیست و پنج هزار تن با او بیعت کردند و ابن زیاد نمی دانست که مسلم در کجا است و بدین جهت جاسوس قرار داده بود که بر احوال مسلم اطّلاع یابند تا آنکه به تدبیر و حیل به واسطه غلام خود معقل مطّلع شد که آن جناب در خانه هانی است و معقل هر روز به خدمت مسلم می رفت و بر خفایای احوال شیعیان آگهی می یافت و به ابن زیاد خبر می داد و چون هانی از عبیداللّه بن زیاد متوهّم بود تمارض نمود و به بهانه بیماری به مجلس ابن زیاد حاضر نمی شد. روزی ابن زیاد محمّد بن اشعث و اسماء بن خارجه و عمروبن الحجّاج پدر زن هانی را طلبید و گفت:

چه باعث شده که هانی نزد من نمی آید؟

گفتند:

سبب ندانیم جز آنکه می گویند او بیمار است. گفت:

شنیده ام که خوب شده و از خانه بیرون می آید و در دَرِ خانه خود می نشیند و اگر بدانم که او مریض است به عیادت او خواهم رفت اینک شما بشتابید به نزد هانی و او را تکلیف کنید که به مجلس من بیاید و حقوق واجبه مرا تضییع ننماید، همانا من دوست ندارم که میان من و هانی که از اشراف عرب است غبار کدورتی مرتفع گردد.

پس ایشان به نزد هانی رفتند و او را به هر نحوی که بود به سمت منزل ابن زیاد حرکت

دادند، هانی در بین راه به اسماء، گفت:

ای پسر برادر من از ابن زیاد خائف و بیمناکم، اسماء گفت:

مترس زیرا که او بدی با تو در خاطر ندارد و او را تسلّی میداد تا آنکه هانی را به مجلس آن ملعون در آوردند به مکر و خدعه و تزویر و حیله آن شیخ قبیله را نزد عبیداللّه آورند، چون نظر عبیداللّه به هانی افتاد گفت:

اَتتکَ بِخائنٍ رِجْلاُه؛

مراد آن که به پای خود به سوی مرگ آمدی پس با او شروع کرد به عتاب و خطاب که ای هانی!

این چه فتنه ای است که در خانه خود بر پا کرده ای و با یزید در مقام خیانت بر آمده ای و مسلم بن عقیل را در خانه خود جا داده ای و لشکر و سلاح برای او جمع می کنی و گمان می کنی که این مطالب بر ما پنهان و مخفی خواهد ماند. هانی انکار کرد پس ابن زیاد، مَعْقِل را که بر خفایای حال هانی و مسلم بن عقیل مطّلع بود طلبید چون نظر هانی بر معقل افتاد دانست که آن ملعون جاسوس ابن زیاد بوده و آن لعین را بر اسرار ایشان آگاه کرده و دیگر نتوانست انکار کند.

لا جرم گفت:

به خدا سوگند که من مسلم را نطلبیده ام و به خانه نیاورده ام بلکه به جبر به خانه من آمده و پناه طلبید و من حیا کردم که او را از خانه خود بیرون کنم اکنون مرا مرخص کن تا بروم و او را از خانه خود بیرون کنم تا هر کجا که خواهد برود و از پس آن به نزد تو بر گردم

و اگر خواسته باشی رهنی به تو بسپارم که نزد تو باشد تا مطمئن باشی به برگشتن من به نزد تو؛ ابن زیاد گفت:

به خدا قسم که دست از تو بر ندارم او تا را به نزد من حاضر گردانی، هانی گفت:

به خدا سوگند هرگز نخواهد شد، من دخیل و مهمان خود را به دست تو دهم که او را به قتل آوری؛ و ابن زیاد مبالغه می کرد در آوردن و او مضایقه می کرد.

پس چون سخن میان ایشان به طول انجامید مسلم بن عمر و باهلی برخاست و گفت:

ایها الا میر!

بگذار تا من در خلوت با او سخن گویم و دست او را گرفته به کنار قصر برد و در مکانی نشستند که ابن زیاد ایشان رامی دید و کلام ایشان را می شنید، پس مسلم بن عمرو گفت:

ای هانی!

ترا به خدا سوگند می دهم که خود را به کشتن مده و عشیره و قبیله خود را در بلا میفکن، میان مسلم و ابن زیاد و یزید رابطه قربت و خویشی است و او را نخواهند کشت، هانی گفت:

به خدا سوگند که این ننگ را بر خود نمی پسندم که میهمان خود را که رسول فرزند رسول خدا است به دست دشمن دهم و حال آن که من تندرست و توانا باشم و اعوان و یاوران من فراوان باشند، به خدا سوگند اگر هیچ یاور نداشته باشم مسلم را به او وا نخواهم گذاشت تا آن که کشته شوم. ابن زیاد چون این سخنان را بشنید هانی را به نزد خود طلبید چون او را به نزدیک او بردند هانی را تهدید کرد

و گفت:

به خدا سوگند که اگر در این وقت مسلم را حاضر نکنی فرمان دهم که سر از تنت بردارند، هانی گفت:

ترا چنین قوّت و قـدرت نیست که مرا گردن زنی چه اگر پیرامون این انـدیشه گردی در زمان سـرای تو را با شمشـیرهای برهنه حصـار دهنـد و ترا به دست طـایفه مَذْحِج کیفر فرماینـد، و چنـان گمـان می کرد که قوم و قـبیله او بـا او همراهی دارنـد و در حمایت او سستی نمی نمایند، ابن زیاد گفت:

و الهفاه عَلَیکَ اَبا الْبارِقَهِ تُخَوفُنی؛ گفت:

مرا به شمشیرهای کشیده می ترسانی.

پس امر کرد که هانی را نزدیک او آوردند.

پس بـا آن چوب که در دست داشت بر رو و بینی او بسـیار زد تـا بینی هـانی شکست و خون بر جـامه هـای او جـاری شـد و گوشت صورت او فرو ریخت تا چندان که آن چوب شکست و هانی دلیری کرده دست زد به قائمه شمشیر یکی از اعوانی که در خـدمت ابن زیاد بود و خواست آن شمشـیر را به ابن زیاد بکشـد آن مرد طرف دیگر آن تیغ را گرفت و مانع شـد که هانی تیغ برانـد، ابن زیـاد که چنین دیـد بانگ بر غلامان زد که هانی را بگیریـد و بر زمین بکشـید و ببریـد، غلامان او را بگرفتنـد و کشیدند و در اتاقی از بیوت خانه اش افکندند و در بر او بستند، چون اسماء بن خارجه

و به روایت شیخ مفید حسّان بن اسماء این حالت را مشاهده کرد روی به ابن زیاد آورد و گفت:

تو ما را امر کردی و رفتیم و این مرد را به حیله آوردیم اکنون با او غدر

نموده این نحو رفتار می نمائی؟!

ابن زیاد از کلام او در غضب شد و امر کرد که او را مشت بر سینه زدند و به ضرب مشت و سیلی او را نشانیدند. و در این وقت محمّد بن الاشعث برخاست و گفت:

امیر مؤدّب ما است آنچه خواهد بکند ما به کرده او راضی می باشیم.

پس خبر به عمروبن حجّاج رسید که هانی کشته گشته، عمرو قبیله مَذْحج را جمع کرد و قصر الاماره آن لعین را احاطه کرد و فریاد زد که منم عمروبن حجّاج اینک شجاعان قبیله مَذْحج جمع شدند و طلب خون هانی می نمایند ابن زیاد متوهّم شد، شُریح قاضی را فرمان کرد که به نزد هانی رو و او را دیدار کن آنگاه مردم را خبر ده که او زنده است و کشته نگشته است. شُریح چون به نزد هانی رفت دید که خون از روی او جاری است و می گوید کجایند قبیله و خویشان من اگر ده نفر از ایشان به قصر در آیند مرا از چنگ ابن زیاد برهانند.

پس شُریح از نزد هانی بیرون شد و مردم را آگهی داد که هانی زنده است و خبر قتل او دروغ بوده، چون قبیله او بدانستند که او زنده است خدا را حمد نموده و پراکنده شدند.

و چون خبر هانی به جناب مسلم رسید امر کرد که در میان اصحاب خود ندا کنند که بیرون آئید از برای قتال بی وفایان کوفه چون صدای را شنیدند بر دَرِ خانه هانی جمع شدند مسلم بیرون آمد برای هر قبیله عَلَمی ترتیب داد در اندک وقتی مسجد و بازار پر شد از

اصحاب او و کار بر ابن زیاد تنگ شد و زیاده از پنجاه نفر در دار الاماره با او نبودند و بعضی از یاوران او که بیرون بودند راهی نمی یافتند که به نزد او روند پس اصحاب مُسلم قصر الاماره را در میان گرفتند و سنگ می افکندند و بر ابن زیاد و مادرش دشنام می دادند. ابن زیاد چون شورش کوفیان را دید، کثیر بن شهاب را به نزد خود طلبید و گفت:

ترا در قبیله مَذْحج دوستان بسیار است از دارالاماره بیرون شوبا هر که ترا اطاعت نماید از مَذْحج مردم را از عقوبت یزید و سوُء عاقبت حرب شدید بترسانید و در معاونت مُسلم ایشان را سُست گردانید، و محمّد بن اشعث را فرستاد که دوستان خود را از قبیله کِنْدَه در نزد خود جمع کند و رایت امان بگشاید و ندا کند که هر که در تحت این رایت درآید به جان و مال و عِرْض در امان باشد.

و همچنین قعقاع ذهلی و شَبَث بن رِبْعی و حَجّار بن الجبر و شمر ذی الجوشن را برای فریب دادن آن بی وفایان غدّار بیرون فرستاد.

پس محمّد بن اشعث عَلَمی بلند کرد و جمعی برگرد آن جمع شدند و آن گروه دیگر به وساوس شیطانی مردم را از موافقت مسلم پشیمان می کردند و جمعیت ایشان را به تفرّق مبدّل می گردانیدند تا آنکه گروهی بسیار از آن غدّاران را گرد آوردند و از راه عقب قصر به دارالاماره در آمدند.

و چون ابن زیاد کثرتی در اتباع خود مشاهده کرد عَلَمی برای شَبَثبن رِبْعی ترتیب داد و او را با گروهی از منافقان

بیرون فرستاد و اشراف کوفه و بزرگان قبایل را امر کرد که بر بام قصر بر آمده و اتباع مسلم را ندا کردند که ای گروه بر خود رحم کنید و پراکنده شوید که اینک لشکرهای شام می رسند و شما را تاب ایشان نیست و اگر اطاعت کنید، امیر متعهّد شده است که عذر شما را از یزید بخواهد و عطاهای شما را مضاعف گرداند، و سوگند یاد کرده است که اگر متفرّق نشوید چون لشکرهای شام برسند مردان شما را به قتل آورند و بی گناه را به جای گناهکار بکشند و زنان و فرزندان شما بر اهل شام قسمت شود.

و کثیر بن شهاب و اشرافی که با ابن زیاد بودند نیز از این نحو کلمات مردم را تخویف و انذار می دادند تا آنکه نزدیک شد غروب آفتاب، مردم کوفه را این سخنان وحشت آمیز دهشت انگیز شد بنای نفاق و تفرّق نهادند.

مُتفرّق شدن کوفیان بی وَفا از دور مُسْلِم بن عَقیل رحمه اللّه

اَبُو مِخْنَف از یونس بن اسحاق روایت کرده و او از عبّاس جدلی که گفت:

ما چهار هزار نفر بودیم که با مسلم بن عقیل برای دفع ابن زیاد خروج کردیم هنوز به قصر الاماره نرسیده بودیم که سیصد نفر شدیم یعنی به این نحو مردم از دور مسلم متفرّق شدند.(۸۰)

بالجمله؛ مردم کوفه پیوسته از دور مسلم پراکنده می شدند و کار به جائی رسید که زنها می آمدند و دست فرزندان یا برادران خویش را گرفته و به خانه می بردند، و مردان می آمدند و فرزندان خود را می گفتند که سر خویش گیرید و پی کار خود روید که چون فردا لشکر شام رسد ما تاب ایشان

نیاوریم، پس پیوسته مردم، از دور مسلم پراکنده شدند تا آنکه وقت نماز شد و مسلم نماز مغرب را در مسجد ادا کرد، در حالتی که از آن جماعت انبوه با او باقی نمانده جز سی نفر، مسلم چون این نحو بی وفائی از کوفیان دید خواست از مسجد بیرون آید هنوز به باب کِنْدَه نرسیده بود که در مرافقت او زیاده از ده کس موافقت نداشت، چون پای از در کِنْدِه بیرون نهاد هیچ کس با او نبود و یک تنه ماند، پس آن غریب مظلوم نگاه کرد یک نفر ندید که او را به جائی دلالت کند یا او را به منزل خود برد یا او را معاونت کند اگر دشمنی قصد او نماید.

پس متحیرانه در کوچه های کوفه می گردید و نمی دانست که کجا برود تا آنکه عبور او به خانه های بنی بَجیلَه از جماعت کِنْدَه افتاد چون پاره ای راه رفت به در خانه طَوْعَه رسید و او کنیز اشعث بن قیس بود که او را آزاد کرده بود و زوجه اسید خضرمی گشته بود و از او پسری به هم رسانیده بود، و چون پسرش به خانه نیامده بود طَوْعَه بر در خانه به انتظار او ایستاده بود، جناب مسلم چون او را دید نزدیک او تشریف برد و سلام کرد طوعه جواب سلام گفت پس مسلم فرمود:

یا اَمَةَ اللّهِ اِسْقنی ماًّءً.

شعر:

غریب کوفه با چشم پر اختر

بدان زن گفت کای فرخنده مادر

مرا سوز عطش بربوده از تاب

رَسان بر کام خشکم قطره آب

مرا به شربت آبی سیراب نما، طَوْعَه جام آبی برای آن جناب آورد، چون مسلم آب آشامید

آنجا نشست، طوعه ظرف آب را برد به خانه گذاشت و بر گشت دید آن حضرت را که در خانه او نشسته گفت:

ای بنده خدا!

مگر آب نیاشامیدی؟

فرمود:

بلی. گفت:

بر خیز و به خانه خود برو، مسلم جواب نفرمود، دوباره طوعه کلام خود را اعاده کرد همچنان مسلم خاموش بود تا دفعه سوم آن زن گفت:

سُبْحان اللّه، ای بنده خدا!

بر خیز به سوی اهل خود برو؛ چه بودن تو در این وقت شب بر در خانه من شایسته نیست و من هم حلال نمی کنم برای تو:

شعر:

شب است و کوفه پر آشوب و تشویش

روان شو سوی آسایش گه خویش

مسلم بر خاست فرمود:

یا اَمَه اللّه!

مرا در این شهر خانه و خویشی و یاری نیست غریبم و راه به جائی نمی برم آیا ممکن است به من احسان کنی و مرا در خانه خود پناه دهی و شاید من بعد از این روز مکافات کنم ترا، عرضه کرد قضیه شما چیست؟

فرمود:

من مُسلم بن عقیلم که این کوفیان مرا فریب دادند و از دیار خود آواره کردند و دست از یاری من برداشتند و مرا تنها و بی کس گذاشتند، طوعه گفت:

توئی مسلم؟!فرمود بلی. عرض کرد:

بفرما داخل خانه شو؛پس او را به خانه آورد و حجره نیکو برای او فرش کرد و طعام برای آن جناب حاضر کرد، مسلم میل

نفرمود، آن زن مؤمنه به قیام خدمت اشتغال داشت، پس زمانی نگذشت پسرش بلال به خانه آمد چون دید مادرش به آن حجره رفت و آمد بسیار می کند در خاطرش گذشت که مطلب تازه ای است لهذا از مادر خویش از سبب آن حال سؤال نمود مادرش خواست پنهان دارد پسر

اصرار و الحاح کرد، طَوْعَه خبر آمدن مُسلم رابه او نقل کرد و او را سوگند داد که افشاء آن راز نکند، پس بلال ساکت گردید و خوابید.

وامّا ابن زیاد لَعین چون نگریست که غوغا و غُلوای (بالضّم و فتح اللاّم و یسکن، سرکشی و از حدّ در گذشتن)

اصحاب مسلم دفعةً واحده فرونشست با خود اندیشید که مبادا مسلم با اصحاب خویش در کید و کین من مکری نهاده باشند تا مُغافِصَةً بر من بتازند و کار خود را بسازند و بیمناك بود که دَرِ دارالاماره بگشاید و از برای نماز به مسجد در آید. لاجرم مردم خویش را فرمان داد که از بام مسجد تختهای سقف را کنده و روشن کنند و ملاحظه نمایند مبادا مسلم و اصحابش در زیر سقفها و زوایای مسجد پنهان شده باشند، آنها به دستور العمل خویش رفتار کردند و هرچه کاوش نمودند خبری از مسلم نجستند، ابن زیاد را خبر دادند که مردم متفرّق شده اند و کسی در مسجد نیست، پس آن لعین امر کرد که باب سدّه را مفتوح کردند و خود با اصحاب خویش داخل مسجد شد و منادی او در کوفه ندا کرد که هر که از بزرگان و رؤساء کوفه به جهت نماز خفتن در مسجد حاضر نشود خون او هدر است.

پس در اندك وقتی مسجد از مردم مملو شد پس نماز را خواند و بر منبر بالا رفت بعد از حمد و ثنا گفت:

همانا دیدید ای مردم که ابن عقیل سفیه جاهل چه مایه خلاف و شقاق انگیخت، اکنون گریخته است پس هر کسی که مسلم در خانه او پیدا شود و ما

را خبر نداده باشد جان و مال او هدر است و هر که او را به نزد ما آورد بهای دیت مسلم را به او خواهم داد و ایشان را تهدید و تخویف نمود.

پس از آن رو کرد به حُصَین بن تَمیم و گفت. ای حُصَین!

مادرت به عزایت بنشیند اگر کوچه های کوفه را محافظت نکنی و مسلم فرار کند، اینک ترا مسلّط بر خانه های کوفه کردم و داروغه گری شهر را به تو سپردم، غلامان و اتباع خود را بفرست که کوچه و دروازه های شهر را محافظت نمایند تا فردا شود خانه ها را گردش نموده و مسلم را پیدا کرده حاضرش نمایند.

پس از منبر به زیر آمد و داخل قصر گردید، چون صبح شد آن ملعون در مجلس نشست و مردم کوفه را رخصت داد که داخل شوند و محمّد بن اشعث را نوازش نموده در پهلوی خود جای داد، پس در آن وقت پسر طوعه به در خانه ابن زیاد آمد و خبر مسلم را به عبدالرّحمن پسر محمّد اشعث داد، آن ملعون به نزد پدر خود شتافت و این خبر را آهسته به او گفت، ابن زیاد چون در جنب محمّد اشعث جای داشت بر مطلب آگهی یافت پس محمّد را امر کرد که برخیزد و برود و مسلم را بیاورد و عبیداللّه بن عبّاس سلمی را با هفتاد کس از قبیله قیس همراه او کرد.

پس آن لشکر آمدند تا در خانه طوعه رسیدند مسلم چون صدای پای اسبان را شنید دانست که لشکر است و به طلب او آمده اند، پس شمشیر خود را برداشت و به سوی ایشان شتافت

آن بی حیاها در خانه ریختند آن جناب برایشان حمله کرد و آنها را از خانه بیرون نمود باز لشکر بر او هجوم آوردند مسلم نیز بر ایشان حمله نمود و از خانه بیرون آمد.

ودر (کامل بهائی) است که چون صدای شیهه اسبان به گوش مسلم رسید مُسلم دعا می خواند دعا را به تعجیل به آخر رسانید و سلاح بپوشید و گفت:

آنچه بر تو بود ای طَوْعَه از نیکی کردی و از شفاعت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم نصیب یافتی، من دوش در خواب بودم عمّم امیرالمؤمنین علیه السّلام را دیدم مرا فرمود:

فردا پیش من خواهی بود. (۸۱)

و (مسعُودی) و (ابوالفرج) گفته اند:

چون مسلم از خانه بیرون شد و آن هنگامه و اجتماع کوفیان را دید و نظاره کرد که مردم از بالای بامها سنگ بر او می زنند و دسته های نی را آتش زده بر بدن او فرو می ریزند فرمود:

اَکُلّما اَری مِنَ الاَجْلابِ لِقَتْلِ ابْنِ عَقیلٍ یا نَفْسُ اُخْرُجی اِلَی الَموْتِ الَّذی لَیسَ مِنْهُ مَحیصٌ؛

یعنی آیا این هنگامه و اجتماع لشکر برای ریختن خون فرزند عقیل شده؟

ای نفس بیرون شو به سوی مرگی که از او چاره و گریزی نیست، پس با شمشیر کشیده در میان کوچه شد و بر کوفیان حمله کرد و به کارزار مشغول شدو رجز خواند.

شعر:

اَقْسَمْتُ لا اُقْتَلُ اِلّاحُرّاً

وَاِنْ رَاَیتُ المَوْتَ شَیئاُنْکْراً

کُلُّ امْرِءٍ یوْماًمُلاقٍ شَرّاً

اَوْ یخْلُطَ الْبارِد سُخْناً مُرّاً

رُدَّ شعاعِ(۸۲) النَفْسِ فَاسْتَقَرّا اَخافُ اَنْ اُکْذَبَ اَوْ اُغَرّا (۸۳)

مبارزه مسلم رحمه اللّه با کوفیان

علاّمه مجلسی رحمه اللّه در (جلاء) فرموده که چون مسلم صدای پای اسبان را شنید دانست که به طلب او آمدند گفت:

اِنّا لِلّه وَ اِنّا

اِلَیه راجِعُونَ و شمشیر خود را برداشت و از خانه بیرون آمد چون نظرش بر ایشان افتاد شمشیر خود را کشید و بر ایشان حمله آورد و جمعی از ایشان را بر خاک هلاک افکند و به هر طرف که رو می آورد از پیش او می گریختند تا آنکه در چند حمله چهل و پنج نفر ایشان را به عذاب الهی واصل گردانید، و شجاعت و قوّت آن شیر بیشه هیجاء به مرتبه ای بود که مردی را به یک دست می گرفت و بر بام بلند می افکند تا آنکه بکر بن حمران ضربتی بر روی مکرّم او زد و لب بالا و دندان او را افکند و باز آن شیر خدا به هر سو که رو می آورد کسی در برابر او نمی ایستاد چون از محاربه او عاجز شدند بر بامها بر آمدند و سنگ و چوب بر او می زدند و آتش بر نی می زدند و بر سر آن سرور می انداختند، چون آن سید مظلوم آن حالت را مشاهده نمود و از حیات خود ناامید گردید شمشیر کشید و بر آن کافران حمله کرد و جمعی را از پا درآورد. چون ابن اشعث دید که به آسانی دست بر او نمی توان یافت گفت:

ای مسلم!

چرا خود را به کشتن می دهی ما ترا امان می دهیم و به نزد ابن زیاد می بریم و او اراده قتل تو ندارد مسلم گفت:

قول شما کوفیان را اعتماد نشاید و از منافقان بی دین وفا نمی آید، چون آن شیر بیشه هیجاء از کثرت مقاتله اعداء و جراحتهای آن مکّاران بی

وفا مانده شد و ضعف و ناتوانی بر او غالب گردید ساعتی پشت به دیوار داد.

چون ابن اشعث بار دیگر امان بر او عرض کرد به ناچار تن به امان در داد با آنکه می دانست که کلام آن بی دینان را فروغی از صدق نیست به ابن اشعث گفت:

که ایا من در امانم؟

گفت:

بلی.

پس به رفیقان او خطاب کرد آیا مرا امان داده اید؟

گفت:

بلی دست از محاربه برداشت و دل بر کشته شدن گذاشت.

و به روایت سید بن طاووس هر چند امان بر او عرض کردند قبول نکرده در مقاتله اعدا اهتمام می نمود تا آنکه جراحت بسیار یافت و نامردی از عقب او در آمد و نیزه بر پشت او زد و او را به روی انداخت آن کافران هجوم آوردند و او را دستگیر کردند انتهی. (۸۴) پس استری آوردند و آن حضرت را بر او سوار کردند و بر دور او اجتماع نمودند و شمشیر او را گرفتند. مسلم در آن حال از حیات خود مأیوس شد و اشک از چشمان نازنینش جاری شد و فرمود:

این اوّل مکر و غدر است که با من نمودید، محمّد بن اشعث گفت:

امیدوارم که باکی بر تو نباشد، مسلم فرمود:

پس امان شما چه شد؟!

پس آه حسرت از دل پر درد بر کشید و سیلاب اشک (۸۵) از دیده بارید و گفت:

اَنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجعُونَ. عبداللّه بن عبّاس سلمی گفت:

ای مسلم!

چرا گریه می کنی آن مقصد بزرگی که تو در نظر داری این آزارها در تحصیل آن بسیار نیست. گفت:

گریه من برای خودم نیست بلکه گریه ام بر آن سید مظلوم جناب امام حسین علیه السّلام

و اهل بیت او است که به فریب این منافقان غدّار از یار و دیار خود جدا شده اند و روی به این جانب آورده اند نمی دانم بر سر ایشان چه خواهد آمد.

پس متوجّه ابن اشعث گردید و فرمود:

می دانم که بر امان شما اعتمادی نیست و من کشته خواهم شد، التماس دارم که از جانب من کسی بفرستی به سوی حضرت امام حسین علیه السّلام که آن جناب به مکر کوفیان و وعده های دروغ ایشان ترک دیار خود ننماید و بر احوال پسر عّم غریب و مظلوم خود مّطلع گردد؛ زیرا میدانم که آن حضرت امروز یا فردا متوجّه این جانب می گردد، و به او بگوید که پسر عمّت مسلم می گوید که از این سفر برگرد پدر و مادرم فدای تو باد که من در دست کوفیان اسیر شدم و مترصّد قتلم و اهل کوفه همان گروهند که پدر تو آرزوی مرگ می کرد که از نفاق ایشان رهائی یابد؛ ابن اشعث تعهّد کرد.

پس مسلم را به در قصر ابن زیاد برد و خود داخل قصر شد و احوال مسلم را به عرض آن ولد الزّنا رسانید. ابن زیاد گفت:

تو را با امان چه کار بود من ترا نفرستادم که او را امان بدهی، ابن اشعث ساکت ماند. چون آن غریق بحر محنت و بلا را در قصر بازداشتند تشنگی بر او غلبه کرده بود و اکثر اعیان کوفه بر در دار الاماره نشسته منتظر اذن بار بودند در این وقت مسلم نگاهش افتاد بر کوزه ای از آب سرد که بر در قصر نهاده بودند رو به آن منافقان کرده و

فرمود:

جرعه آبی به من دهید، مسلم بن عمرو گفت:

ای مسلم!

می بینی آب این کوزه را چه سرد است به خدا قسم که قطره ای از آن نخواهی چشید تا حمیم جهنّم را بیاشامی، جناب مسلم فرمود:

وای بر تو کیستی تو؟

گفت:

من آن کسم که حقّ را شناختم و اطاعت امام خود یزید نمودم هنگامی که تو عصیان او نمودی، منم مسلم بن عمرو باهلی. حضرت مسلم فرمود:

مادرت به عزایت بنشیند چقدر بد زبان و سنگین دل و جفا کار می باشی هر آینه تو سزاوارتری از من به شُرب حمیم و خلود در جحیم.

پس جناب مسلم از غایت ضعف و تشنگی تکیه بر دیوار کرد و نشست، عمروبن حریث بر حال مسلم رقّتی کرد غلام خود را فرمان داد که آب برای مسلم بیاورد و آن غلام کوزه پر آب با قدحی نزد مسلم آورد و آب در قدح ریخت و به مسلم داد چون خواست بیاشامد قدح از خون دهانش سرشار شد آن آب را ریخت و آب دیگر طلبید این دفعه نیز خوناب شد. در مرتبه سوم خواست که بیاشامد دندانهای ثنایای او در قدح ریخت. مسلم گفت:

اَلحَمْدُ لِلّٰهِ لوْ کانَ مِنَ الرِّزْقِ اَلْمقْسُوم لَشَرِبْتُهُ. گفت:

گویا مقدور نشده است که من از آب دنیا بیاشامم. در این حال رسول ابن زیاد آمد مسلم را طلبید، آن حضرت چون داخل مجلس ابن زیاد شد سلام نکرد یکی از ملازمان ابن زیاد بانگ بر مسلم زد که بر امیر سلام کن، فرمود:

وای بر تو!

ساکت شو سوگند به خدا که او بر من امیر نیست،

و به روایت دیگر فرمود:

اگر مرا خواهد کشت سلام کردن من بر او

چه اقتضا دارد و اگر مرا نخواهد کشت بعد از این سلام من بر او بسیار خواهد شد، ابن زیاد گفت:

خواه سلام بکنی و خواه نکنی من تو را خواهم کشت.

پس مسلم فرمود:

چون مرا خواهی کشت بگذار که یکی از حاضرین را وصی خود کنم که به وصیت های من عمل نماید، گفت:

مهلت ترا تا وصیت کنی، پس مسلم در میان اهل مجلس رو به عُمر بن سعد کرده گفت:

میان من و تو قرابت و خویشی است من به تو حاجتی دارم می خواهم وصیت مرا قبول کنی، آن ملعون برای خوش آمد ابن زیاد گوش به سخن مسلم نداد.

شعر:

عبیداللّه گفت ای بی حمّیت

ز مسلم کن قبول این وصیت

ای عُمر!

مسلم با تو رابطه قرابت دارد چرا از قبول وصّیت او امتناع می نمایی بشنو هر چه می گوید. عُمر چون از ابن زیاد دستور یافت دست مسلم را گرفت به کنار برد، مسلم گفت:

وصّیت های من آن است که:

اولاً من در این شهر هفتصد درهم قرض دارم شمشیر و زره مرا بفروش و قرض مرا ادا کن. دوم آنکه چون مرا مقتول ساختند بدن مرا از ابن زیاد رخصت بطلبی و دفن نمائی. سوّم آنکه به حضرت امام حسین علیه السّلام بنویسی که به این جانب نیاید چون که من نوشته ام که مردم کوفه با آن حضرت اند و گمان می کنم که به این سبب آن حضرت به طرف کوفه می آید؛ پس عمر سعد تمام وصیت های مسلم را برای ابن زیاد نقل کرد، عبیداللّه کلامی گفت که حاصلش آن است که ای عُمر تو خیانت کردی که راز او را نزد من

افشا کردی امّا جواب وصیت های او آن است که ما را با مال او کاری نیست هر چه گفته است چنان کن، و امّا چون او را کشتیم در دفن بدن او مضایقه نخواهیم کرد.

و به روایت ابوالفرج ابن زیاد گفت:

امّا در باب جثّه مسلم شفاعت ترا قبول نخواهم کرد چون که او را سزاوار دفن کردن نمی دانم به جهت آنکه با من طاغی و در هلاک من ساعی بود.

امّا حسین اگر او اراده ما ننماید ما اراده او نخواهیم کرد، پس ابن زیاد رو به مسلم کرد و به بعضی کلمات جسارت آمیز با آن حضرت خطاب کرد مسلم هم با کمال قوّت قلب جواب او را می داد و سخنان بسیار در میان ایشان گذشت تا آخر الا مر ابن زیاد - علیه اللّعنه ولد الزّنا - ناسزا به او و حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام و امام حسین علیه السّلام و عقیل گفت، پس بکر بن حمران را طلبید (۸۶) و این ملعون را مسلم ضربتی بر سرش زده بود پس او را امر کرد که مسلم را ببر به بام قصر و او را گردن بزن، مسلم گفت به خدا قسم اگر در میان من و تو خویشی و قرابتی بود حکم به قتل من نمی کردی. (۸۷)

و مراد آن جناب از این سخن آن بود که بیاگاهاند که عبیداللّه و پدرش زیاد بن ابیه زنازادگانند و هیچ نسبی و نژادی از قریش ندارند.

پس بکر بن حمران لعین دست آن سلاله اخیار را گرفت و بر بام قصر برد و در اثنای راه زبان آن مقرّب درگاه به حمد و

ثناء و تکبیر و تهلیل و تسبیح و استغفار و صلوات بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم جاری بود و با حقّ تعالی مناجات می کرد و عرضه می داشت که بارالها تو حکم کن میان ما و میان این گروهی که ما را فریب دادند و دروغ گفتند و دست از یاری ما برداشتند پس بکر بن حمران - لعنه اللّه علیه - آن مظلوم را در موضعی از بام قصر که مشرف بر کفشگران بود برد و سر مبارکش را از تن جدا کرد و آن سر نازنین به زمین افتاد پس بدن شریفش را دنبال سر از بام به زیر افکند و خود ترسان و لرزان به نزد عبیداللّه شتافت. آن ملعون پرسید که سبب تغییر حال تو چیست؟

گفت:

در وقت قتل مسلم مرد سیاه مهیبی را دیدم در برابر من ایستاده بود و انگشت خویش را به دندان می گزید و من چندان از او هول و ترس برداشتم که تا به حال چنین نترسیده بودم، آن شقی گفت:

چون می خواستی به خلاف عادت کار کنی دهشت بر تو مستولی گردیده و خیال در نظر تو صورت بسته:

شعر:

چه شد خاموش شمع بزم ایمان

بیاوردند هانی را ز زندان

گرفتندش سر از پیکر به زودی

به جرم آن که مهماندار بودی

پس ابن زیاد هانی را برای کشتن طلبید و هر چند محمّد بن اشعث و دیگران برای او شفاعت کردند سودی نبخشید، پس فرمان داد هانی را به بازار برند و در مکانی که گوسفندان را به بیع و شرا در می آورند گردن زنند، پس هانی را کتف بسته از دار

الاماره بیرون آوردند و او فریاد بر می داشت که وا مَذْحِجاهُ وَ لا مَذحِجَ لِی الیوْم یا مَذْحِجاهُ وَ اَینَ مَذْحِجُ.

از (حبیب السِیر) نقل است که هانی بن عروه (۸۸) از اشراف کوفه و اعیان شیعه بشمار می رفت و روایت شده که:

به صحبت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم تشرّف جسته و در روزی که شهید شد هشتاد و نه سال داشت (۸۹). و در (مروج الذّهب) مسعودی است (۹۰) که تشخّص و اعیانیت هانی چندان بود که چهار هزار مرد زره پوش با او سوار می شد و هشت هزار پیاده فرمان پذیر داشت و چون اَحْلاف یعنی هم عهدان و هم سوگندان خود را از قبیله کِنْدَه و دیگر قبائل دعوت می کرد سی هزار مرد زره پوش او را اجابت می نمودند این هنگام که او را به جانب بازار برای کشتن می بردند چندان که صیحه می زد و مشایخ قبائل را به نام یاد می کرد و وامَذْحِجاهُ می گفت هیچ کس او را پاسخ نداد لاجرم قوّت کرد و دست خود را از بند رهائی داد و گفت:

آیا عمودی یا کاردی یا سنگی یا استخوانی نیست که من با آن جدال و مدافعه کنم، اعوان ابن زیاد که چنین دیدند به سوی او دویدند و او را فرو گرفتند و این دفعه او را سخت ببستند و گفتند:

گردن بکش!

گفت:

من به عطای جان خود سخی نیستم و بر قتل خود اعانت شما نخواهم کرد پس یک تن غلام ابن زیاد که (رشید ترکی) نام داشت ضربتی بر او زد و در او اثر نکرد هانی گفت:

اِلَی

اللّهِ الْمعاد اللّهم اِلی رَحْمَتِکَ وَ رِضْوانِکَ؛

یعنی بازگشت همه به سوی خدا است، خداوندا!

مرا ببر به سوی رحمت و خشنودی خود، پس ضربتی دیگر زد و او را به رحمت الهی واصل گردانید.

وچون مسلم و هانی کشته گشتند به فرمان ابن زیاد، عبد الاعلی کلبی را که از شجعان کوفه بود و در روز خروج مسلم به یاری مسلم خروج کرده بود و کثیر بن شهاب او را گرفته بود، و عماره بن صلَخت ازدی را که او نیز اراده یاری مسلم داشت و دستگیر شده بود هردو را آوردند و شهید کردند.

و موافق روایت بعضی از مقاتل معتبره، ابن زیاد امر کرد که تن مسلم و هانی را به گرد کوچه و بازار بگردانیدند و در محلّه گوسفند فروشان به دار زدند. و سبط بن الجوزی گفته که بدن مسلم را در کناسه به دار کشیدند.

و به روایت سابقه چون قبیله مَذْحِج چنین دیدند جُنْبشی کردند و تن ایشان را از دار به زیر آوردند و بر ایشان نماز گزاردند و به خاک سپردند. (۹۱) پس ابن زیاد سر مسلم را به نزد یزید فرستاد و نامه ا به یزید نوشت و احوال مسلم و هانی را در آن درج کرد، چون نامه و سرها به یزید رسید شاد شد و امر کرد تا سر مسلم و هانی را بر دروازه دمشق آویختند و جواب نامه عبیداللّه را نوشت و افعال او را ستایش کردو اورا نوازش بسیار نمود و نوشت که شنیده ام حسین علیه السّلام متوجّه عراق گردیده است باید که راهها را ضبط نمائی و در ظفر یافتن به او سعی بلیغ

به عمل آوری و به تهمت و گمان، مردم را به قتل رسانی و آنچه هر روز سانح می شود برای من بنویسی. و خروج مسلم در روز سه شنبه ماه ذی الحجّه بود و شهادت او در روز چهارشنبه نهم که روز عرفه باشد واقع شد. و ابوالفرج گفته مادَر مسلم ام ولد بود و (علیه)نام داشت و عقیل اورا در شام ابتیاع نموده بود. (۹۲)

مؤلف گوید:

که عدد اولاد مسلم رادر جائی نیافتم، لکن آنچه بر آن ظفر یافتم پنج تن شمار آوردم. نخستین:

عبداللّه بن مسلم که اوّل شهید از اولاد ابو طالب است در واقعه طَفّ بعد از علّی اکبر و مادَرِ او رقیه دختر امیرالمؤمنین علیه السّلام است.

دوّم:

محمّد و مادَرِ او امّ ولد است و بعد از عبداللّه در کربلا شهید گشت. و دو تن دیگر از فرزندان مسلم

به روایت مناقب قدیم، محمّد و ابراهیم است که مادَرِ ایشان از اولاد جعفر طیار می باشد، و کیفیت حبس و شهادت ایشان بعد از این به شرح خواهد رفت. فرزند پنجم:

دخترکی سیزده ساله

به روایت اعثم کوفی و او با دختران امام حسین علیه السّلام در سفر کربلا مصاحبت داشت. و بدان که مسلم بن عقیل را فضیلت و جلالت افزون است از آنکه در این مختصر ذکر شود کافی است در این مقام ملاحظه حدیثی که در آخر فصل پنجم از باب اوّل به شرح رفت و مطالعه کاغذی که حضرت امام حسین علیه السّلام به کوفیان در جواب نامه های ایشان نوشت و قبر شریفش در جنب مسجد کوفه واقع و زیارتگاه حاضر و بادی و قاصی و دانی است. و سید

بن طاووس از برای او دو زیـارت نقـل فرمود و احقر هردو زیـارت را در کتـاب (هـدیه الزّائرین) نقل نمودم. (۹۳) و قبر هانی رحمه اللّه مقابل قبر مسلم واقع است. و عبداللّه بن زبیر اسدی، هانی و مسلم را مرثیه گفته در اشعاری که صدر آن این است:

شعر:

فَاِنْ کُنْت لاتَدرینَ مَا الْمُوتُ فَانْظُری اِلی

اِلی هانِی فی السّوقِ وَ ابْنِ عَقیلٍ

(وَ اِنّی لاَ سْتَحْسِنُ قَوْلَ بَعْضِ الّسادَهِالجَلیلِفی رِثاءِ مُسْلِمِ بْنِ عقیلٍ):

شعر:

سَقَتْکَ دَماً یا بْنَ عَمِّ الْحُسَینِ

مَدامِعُ شیعَتِکَ السّافِحَه

وَ لا بَرِحَتْ هاطِلاتُ الدُّمُوعِ

تُحَیکَغادِیهًرائِحَهً

لِا نّکَ لَم تُرْوَ مِنْ شَرْبَهٍ

ثنایاکَ فیها غَدَتْ طائِحَهً(۹۴)

رَمُوکَ مِنَ الْقَصْرِ اِذْ اَوْ ثَقُوکَ

فَهَلْ سَلِمَتْ فیکَ مِنْ جارِحَهٍ

تَجُرُّ بِاَسْواقِهِمْ فِی الْحِبالِ

اَلَسْتَ اَمیرَ هُمُ الْبارِحَه

اَتَقضی وَ لَمْ تَبْکِکَ الْباکیاتُ

اَمالَکَ فِی الْمِصْر مِن نائِحه

لَئِنْ تِقْضِ نَحْباً فَکَمْ فی زَرُوْد(۹۵)

عَلَیکَ العَشیهُ مِنْ صائحهٍ

اسیری و شهادت طفلان مسلم

فصل پنجم:

در کیفیت اسیری و شـهادت طفلان مسـلم چون ذکر شهادت مسلم شد مناسب دیدم که شهادت طفلان او را نیز ذکر کنم اگر چه واقعه شـهادت آنها بعد از یک سال از قتل مسلم گذشته واقع شده؛ شیخ صدوق به سند خود روایت کرده از یکی از شیوخ اهل کوفه که گفت:

چون امام حسـین علیه السّـلام به درجه رفیعه شـهادت رسـید اسیر کرده شد از لشکرگاه آن حضرت دو طفل کوچک از جناب مسـلم بن عقیل و آوردنـد ایشان را نزد ابن زیاد، آن ملعون طلبید زندانبان خود را و امر کرد او را که این دو طفل را در زندان کن و بر ایشان تنگ بگیر و غذای لذیذ و آب سرد به ایشان مده آن مرد نیز چنین کرده و آن کودکان در تنگنای زندان به سر می بردند و روزها

روزه می داشتند، و چون شب می شد دو قرص نان جوین با کوزه آبی برای ایشان پیرمرد زندانی می آورد و به آن افطار می کردند تا مدّت یک سال حبس ایشان به طول انجامید، پس از این مدّت طویل یکی از آن دو برادر دیگری را گفت که ای برادر مدّت حبس ما به طول انجامید و نزدیک شد که عمر ما فانی و بدنهای ما پوسیده و بالی شود پس هرگاه این پیرمرد زندانی بیاید حال ما را برای او نقل کن و نسبت ما را به پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم به او بگو تا آنکه شاید بر ما توسعه دهد، پس هنگامی که شب داخل شد آن پیرمرد به حسب عادت هر شب آب و نان کودکان را آورد، برادر کوچک او را فرمود که:

ای شیخ!

محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم را می شناسی؟

گفت:

بلی چگونه نشناسم و حال آنکه آن جناب پیغمبر من است!

گفت:

جعفر بن ابی طالب را می شناسی؟

گفت:

بلی، جعفر همان کسی است که حق تعالی دو بال به او عطا خواهد کرد که در بهشت با ملائکه طیران کند.

آن طفل فرمود که:

علی بن ابی طالب را می شناسی؟

گفت:

چگونه نشناسم او پسر عمّ و برادر پیغمبر من است.

آنگاه فرمود:

ای شیخ!

ما از عترت پیغمبر تو می باشیم، ما دو طفل مسلم بن عقیلیم اینک در دست تو گرفتاریم این قدر سختی بر ما روا مدار و پاس حرمت نبوی را در حقّ ما نگه دار.

شیخ چون این سخنان را بشنید بر روی پای ایشان افتاد و می بوسید و می گفت:

جان من فدای جان شما

ای عترت محمّـد مصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلم این در زنـدان است گشاده بر روی شـما به هر جا که خواهید تشریف ببرید.

پس چون تـاریکی شب دنیـا را فرا گرفت آن پیرمرد آن دو قرص نان جوین را با کوزه آب به ایشان داد و ایشان را ببرد تا سر راه و گفت:

ای نوردیدگان!

شما را دشـمن بسیار است از دشمنان ایمن مباشید پس شب را سیر کنید و روز پنهان شوید تا آنکه حقّ تعالی برای شما فرجی کرامت فرماید.

پس آن دو کودک نورس در آن تاریکی شب راه می پیمودند تا هنگامی که به منزل پیر زنی رسیدند پیر زن را دیدند نزد در ایستاده از کثرت خستگی دیدار او را غنیمت شمرده نزدیک او شتابیدند و فرمودند:

ای زن!

مـا دو طفل صـغیر و غریبیم و راه به جائی نمی بریم چه شود بر ما منّت نهی و ما را در این تاریکی شب در منزل خود پناه دهی چون صبح شود از منزلت بیرون شویم و به طریق خود رویم؟

پیرزن گفت:

ای دو نوردیدگان!

شما کیستید که من بوی عطری از شما می شنوم که پاکیزه تر از آن بوئی به مشامم نرسیده؟

گفتند:

ما از عترت پیغمبر تو می باشیم که از زندان ابن زیاد گریخته ایم. آن زن گفت:

ای نوردیدگان من!

مرا دامادی است فاسق و خبیث که در واقعه کربلا حضور داشـته می ترسم که امشب به خانه من آید و شـما را در اینجا ببیند و شما را آسیبی رساند. گفتند:

شب است و تاریک است و امید می رود که آن مرد امشب اینجا نیاید ما هم بامداد از اینجا بیرون می

شویم.

پس زن ایشان را به خانه در آورد و طعامی برای ایشان حاضـر نمود و کودکان طعام تناول کردنـد و در بستر خواب بخفتنـد. و موافق روایت دیگر گفتند:

ما را به طعام حاجتی نیست از برای ما جا نمازی حاضـر کن که قضای فَوائِت خویش کنیم پس لختی نماز بگذاشـتند و بعـد از فراغ بـه خوابگـاه خـویش آرمیدنـد. طفـل کوچـک برادر بزرگ را گفت که ای برادر چنین امیـد می رود که امشب راحت و ایمنی ما باشد بیا دست به گردن هم کنیم و استشمام رایحه یکدیگر نمائیم پیش از آنکه مرگ ما بین ما جدائی افکند.

پس دست به گردن هم در آوردند و بخفتند چون پاسـی از شب گذشت از قضا داماد آن عجوزه نیز به جانب منزل آن عجوزه آمد و در خانه را کوبید زن گفت:

کیست؟

آن خبیث گفت:

منم زن پرسید که تا این ساعت کجا بودی؟

گفت:

در باز کن که نزدیک است از خستگی هلاک شوم، پرسید مگر ترا چه روی داده؟

گفت:

دو طفل کوچک از زندان عبیداللّه فرار کرده اند و منادی امیر ندا کرد که هر که سر یک تن از آن دو طفل بیاورد هزار درهم جایزه بگیرد و اگر هر دو تن را بکشـد دو هزار درهم عطای او باشد و من به طمع جایزه تا به حال اراضـی کوفه را می گردم و به جز تَعَب و خسـتگی اثری از آن دو کودک ندیـدم. زن او را پنـد داد که ای مرد از این خیال بگـذر و بپرهیز از آنکه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم خصم تو باشد، نصایح آن پیر زن در قلب آن ملعون

مانند آب در پرویزن می نمود بلکه از این کلمات بر آشفت و گفت:

تو حمایت از آن طفل می نمائی شاید نزد تو خبری باشد برخیز برویم نزد امیر همانا امیر ترا خواسته. عجوزه مسکین گفت:

امیر را با من چکار است و حال آنکه من پیرزنی هستم در این بیابان به سر می برم، مرد گفت:

در را باز کن تا داخل شوم و فی الجمله استراحتی کنم تا صبح شود به طلب کودکان برآیم، پس آن زن در باز کرد و قدری طعام و شراب برای او حاضر کرد، چون مرد از کار خوردن بپرداخت به بستر خواب رفت یک وقت از شب نفیر خواب آن دو طفل را در میان خانه بشنید مثل شتر مست بر آشفت و مانند گاو بانگ می کرد و در تاریکی به جهت پیدا کردن آن دو طفل دست بر دیوار و زمین می مالید تا هنگامی که دست نحسش به پهلوی طفل صغیر رسید آن کودک مظلوم گفت تو کیستی؟

گفت:

من صاحب منزلم، شما کیستید؟

پس آن کودک برادر بزرگتر را پیدا کرد که بر خیز ای حبیب من، از آنچه می ترسیدیم در همان واقع شدیم.

پس گفتند:

ای شیخ!

اگر ما راست گوئیم که کیستیم در امانیم؟

گفت:

بلی. گفتند:

در امان خدا و پیغمبر؟

گفت:

بلی!

گفتند:

خدا و رسول شاهد و و کیل است برای امان؟

گفت:

بلی!

بعد از آنکه امان مغلّظ از او گرفتند، گفتند:

ای شیخ!ما از عترت پیغمبر تو محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم می باشیم که از زندان عبیداللّه فرار کرده ایم، گفت:

از مرگ فرار کرده اید و به گیر مرگ افتاده اید و حمد خدا را که مرا برشما ظفر داد.

پس آن ملعون

بی رحم در همان شب دو کتف ایشان را محکم ببست و آن کودکان مظلوم به همان حالت آن شب را به صُبح آوردند، همین که شب به پایان رسید آن ملعون غلام خود را فرمان داد که آن دو طفل را ببرد در کنار نهر فرات و گردن بزنـد، غلام حسب الامر مولای خویش ایشان را برد به نزد فرات چون مطّلع شد که ایشان از عترت پیغمبر می باشند اقدام در قتل ایشان ننمود و خود را در فرات افکند و از طرف دیگر بیرون رفت آن مرد این امر را به فرزند خویش ارجاع نمود، آن جوان نیز مخالفت حرف پدر کرده و طریق غلام را پیش داشت، آن مرد که چنین دید، شمشیر برکشید به جهت کشتن آن دو مظلوم به نزد ایشان شد کودکان مسلم که شمشیر کشیده دیده اشک از چشمشان جاری گشت و گفتند:

ای شیخ!

دست ما را بگیر و ببر بازار و ما را بفروش و به قیمت ما انتفاع ببر و مارا مکش که پیغمبر دشمن تو باشد، گفت:

چاره نیست جز آنکه شما را بکشم و سر شما را برای عبیداللّه ببرم و دو هزار درهم جایزه بگیرم، گفتند:

ای شیخ!قرابت و خویشی ما را با پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم ملاحظه نما، گفت:

شما را به آن حضرت هیچ قرابتی نیست، گفتند:

پس ما را زنده ببر به نزد ابن زیاد تا هر چه خواهد در حقّ ما حکم کند، گفت:

من باید به ریختن خون شما در نزد او تقّرب جویم. گفتند:

پس بر صِغَرِ سنّ و کودکی ما رحم کن. گفت:

خدا در دل من رحم

قرار نداده. گفتند:

الحال که چنین است، و لابدّ ما را می کشی پس ما را مهلت بده که چند رکعت نماز کنیم؟

گفت:

هر چه خواهید نماز کنید اگر شما را نفع بخشد، پس کودکان مسلم چهار رکعت نماز گزاردند.

پس از آن سربه جانب آسمان بلند نمودند و با حقّ تعالی عرض کردند:

یا حَییا حَلیم یا اَحْکَمَ الْحاکمینَ اُحْکُمْ بَیَنَنا وَ بَیَنَهُ بِالْحَقّ.

آنگـاه آن ظالم شمشیر به جانب برادر بزرگ کشـید و آن کودک مظلوم را گردن زد و سر او را در توبره نهاد طِفل کوچک که چنین دیـد خود را در خون برادر افکنـد و می گفت به خون برادر خویش خضاب می کنم تا به این حال رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله و سلّم ملاقات کنم، آن ملعون گفت:

الحال ترا نیز به برادرت ملحق می سازم پس آن کودک مظلوم را نیز گردن زد سـر از تنش برداشت و در توبره گذاشت و بدن هر دو تن را به آب افکنـد و سـرهای مبارک ایشان را برای ابن زیاد برده، چون به دارالاماره رسـید و سـرها را نزد عبیـداللّه بن زیاد نهاد، آن ملعون بالای کرسی نشسته بود و قضیبی بر دست داشت چون نگاهش به آن سرهای مانند قمر افتاد بی اختیار سه دفعه از جای خود برخاست و نشست و آنگاه قاتل ایشان را خطاب کرد که وای بر تو در کجا ایشان را یافتی؟

گفت:

در خانه پیرزنی از ما ایشان مهمان بودند، ابن زیاد را این مطلب ناگوار آمد گفت:

حقّ ضیافت ایشان را مراعات نکردی؟

گفت:

بلی، مراعات ایشان نکردم، گفت:

وقتی که خواستی ایشان را بکشی با تو چه گفتند؟

آن ملعون یک

یک سخنان آن دو کودکان را برای ابن زیاد نقل کرد تا آنکه گفت:

آخر کلام ایشان این بود که مهلت خواستند نماز خواندند پس از نماز دست نیاز به در گاه الهی برداشتند و گفتند:

یاحُی یا حَلیم یا اَحْکَمَ الْحاکِمِینَ اُحْکُمْ بَینَا وَ بَینَهُ بِالْحّقِ. عبیداللّه گفت:

احکم الحاکمین حکم کرد.

کیست که بر خیزد و این فاسق را به درک فرستد؟

مردی از اهل شام گفت:

ای امیر!

این کار رابه من حوالت کن، عبیداللّه گفت که این فاسق را ببر در همان مکانی که این کودکان در آنجا کشته شده اند گردن بزن و مگذار که خون نحس او به خون ایشان مخلوط شود و سرش را زود به نزد من بیاور. آن مرد نیز چنین کرده و سر آن ملعون را بر نیزه زده به جانب عبیداللّه کوچ می داد، کودکان کوفه سر آن ملعون را هدف تیر دستان خویش کرده و می گفتند:

این سر قاتل ذریه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم است (۹۶)

مؤلف گوید:

که شهادت این دو طِفل به این کیفیت نزد من مستبعد است لکن چون شیخ صَدوق که رئیس محدّثین شیعه و مروّج اخبار و عُلوم ائمّه علیهماالسّلام است آن را نقل فرموده و در سند آن جمله ای از عُلما و اجلاّء اصحاب ما واقع است لاجرم ما نیز متابعت ایشان کردیم و این قضیه را ایراد نمودیم. واللّه تعالی العالم.

عزیمت امام حسین به کربلا

فصل ششم:

در توجّه حضرت سیدالشّهداء علیه السّلام به جانب کربلا چون حضرت سیدالشهداء علیه السّلام در سوم ماه شعبان سال شصتم از هجرت از بیم آسیب مخالفان مکّه معظّمه را به نور قدوم خود منورّ گردانیده در بقیه آن ماه و

رمضان و شوال و ذی القعده در آن بلده محترمه به عبادت حقّ تعالی قیام داشت و در آن مدّت جمعی از شیعیان از اهل حجاز و بصره نزد آن حضرت جمع شدند، و چون ماه ذی الحجّه درآمد حضرت احرام به حجّ بستند، و چون روز ترویه یعنی هشتم ذی الحجّه شد عمرو بن سعید بن العاص با جماعت بسیاری به بهانه حجّ به مکّه آمدند، و از جانب یزید مأمور بودند که آن حضرت را گرفته به نزد او برند یا آن جناب را به قتل رسانند. حضرت چون بر مکنون ضمیر ایشان مطلّع بود از اِحْرام حجّ به عُمره عدول نموده و طواف خانه و سعی مابین صفا و مروه به جا آورده و مُحِل شد و در همان روز متوجّه عراق گردید. و از ابن عبّاس منقول است که گفت دیدم حضرت امام حسین علیه السّلام را پیش از آنکه متوجّه عراق گردد وبر در کعبه ایستاده بود و دست جبرئیل در دست او بود، و جبرئیل مردم را به بیعت آن حضرت دعوت می کرد ندا می داد که:

هَلُمُّوااِلی بَیعَهِ اللّهِ؛ بشتابید

ای مردم به سوی بیعت خدا!

و سید بن طاووس روایت کرده است که چون آن حضرت عزم توجّه به عراق نمود از برای خطبه خواندن به پای خاست پس از ثنای خدا و درود بر حضرت مصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که:

مرگ بر فرزندان آدم ملازمت قلّاده دارد مانند گلوبند زنان جوان و سخت مشتاقم دیدار گذشتگان خود را چون اشتیاق یعقوب دیدار یوسف را، و اختیار شده است از برای من مَصْرَع و مَقْتَلی

که ناچار بایـدم دیـدار کرد، و گویا می بینم مفاصل و پیوندهای خودم راکه گرگان بیابان، یعنی لشـکر کوفه، پاره پاره نمایند در زمینی که مـابین (نواویس) و (کربلاـ) است، پس انباشـته می کننـد از من شـکمهای آمـال و انبانهـای خالی خود را چاره و گریزی نیست از روزی که قلم قضا برکسی رقم رانده و ما اهل بیت، رضا به قضای خدا داده ایم و بر بلای او شکیبا بوده ایم و خدا به ما عطا خواهد فرمود مزدهای صبر کنند گان را، و دور نمی افتد از رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم پاره گوشت او و با او مجتمع خواهد شد در حظیره قدس یعنی در بهشت برین، روشن می شود چشم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بدو و راست می آید وعده او. اکنون کسـی که در راه ما از بذل جان نیندیشد، و در طلب لقای حقّ از فدای نفس نپرهیزد باید با من کوچ دهد چه من بامدادان کوچ خواهم نمود ان شاء اللّه تعالی. (۹۷)

ایضا به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است:

در شبی که حضـرت سید الشهداء علیه السّلام عازم بود که صباح آن از مکّه بیرون رود محمّد بن حنفیه به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد:

ای برادر!

همانا اهل کوفه کسانی هسـتند که دانسـته ای چگونه با پـدر و برادر تو غـدر کردند و مکر نمودند من می ترسم که با شـما نیز چنین کنند، پس اگر رأی شریفت قرار گیرد که در مکّه بمانی که حرم خدا است عزیز و مکرّم خواهی بود و

کسی متعرّض جناب تو نخواهد شد، حضرت فرمود:

ای برادر!من می ترسم که یزید مرا در مکّه ناگهان شهید گرداند و با این سبب حرمت این خانه محترم ضایع گردد. محمّد گفت:

اگر چنین است پس به جانب یمن برو و یا متوجّه بادیه مشو که کسی بر تو دست نیابد، حضرت فرمود که:

در این باب فکری کنم. چون هنگام سحر شد حضرت از مکّه حرکت فرمود، چون خبر به محمّد رسید بی تابانه آمد. و مهار ناقه آن حضرت را گرفت عرض کرد:

ای برادر!

به من وعده نکردی در آن عرضی که دیشب کرد متأمل کنی؟

فرمود:

بلی، عرض کرد:

پس چه باعث شد شما را که به این شتاب از مکه بیرون روی؟

فرمود که:

چون تو از نزدم رفتی پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم نزد من آمد و فرمود که:

ای حسین بیرون رو همانا خدا خواسته که ترا کشته راه خود ببیند، محمّد گفت:

اِنّا للّه وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُون هر گاه به عزم شهادت می روی پس چرا این زنها را با خود می بری؟

فرمود که:

خدا خواسته آنهارا اسیر ببیند پس محمّد با دل بریان و دیده گریان آن حضرت را وداع کرده برگشت. (۹۸)

و موافق روایات معتبره از (عَبادِلَه)(۹۹) آمدند و آن حضرت را از حرکت کردن به سمت عراق منع می کردند و مبالغه در ترک آن سفر می نمودند حضرت هر کدام را جوابی داده و وداع کردند و برگشتند. و ابوالفرج اصبهانی و غیر او روایت کرده که:

چون عبداللّه بن عبّاس تصمیم عزم امام را بر سفر عراق دیده مبالغه بسیار نمود در اقامت به مکّه و ترک سفر عراق و برخی مذمّت

از اهل کوفه کرد و گفت که اهل کوفه همان کسانی هستند، که پدر تو را شهید کردند و برادرت را زخم زدند و چنان پندارم که با تو کنند و دست از یاری تو بردارند و جناب ترا تنها گذارند، فرمود:

این نـامه هـای ایشان است در نزد من و این نیز نامه مسلم است نوشـته که اهل کوفه در بیعت من اجتماع کرده انـد. ابن عبّاس گفت:

الحال که رأی شـریفت براین سـفر قرار گرفته پس اولاد و زنهای خود را بگذار و آنها را با خود حرکت مده و یادآور آن روز را که عثمان را کشتند و زنها عیالاتش او را بدان حال دیدند چه بر آنها گذشت، پس مبادا که شما را نیز در مقابل اهل و عیال شهیـد کننـد و آنهـا ترا به آن حالت مشاهـده کننـد، حضـرت نصـیحت اورا قبول نکرد و اهل بیت خود را با خود به کربلا برد. (۱۰۰)

و نقـل کرده بعض از کسانی که در کربلا بود در روز شـهادت آن حضـرت که آن جناب نظری به زنها و خواهران خود افکند دید که به حالت جزع و اضطراب از خیمه ها بیرون می آیند و کشتگان نظر می کنند و جزع می نمایند و آن حضرت را به آن حالت مظلومیت می بینند و گریه می کنند، آن حضرت کلام ابن عبّاس را یاد آورد و فرمود:

لِلّهِ دَرُّ ابْنُ عبّاس فیما اَشارَ عَلَی بِهِ. (۱۰۱)

و بـالجمله؛ چـون ابن عبّاس دیـد که آن حضـرت به عزم سـفر عراق مصـمّم است و به هیـچ وجه منصـرف نمی شود چشـمان خویش به زیر افکند و بگریست و با آن حضرت

وداع کرد و بر گشت، چون آن حضرت از مکّه بیرون شد ابن عبّاس، عبداللّه بن زبیر را ملاقات کرد و گفت:

یابنَ زُبیر!

حسین بیرون رفت و ملک حجاز از برای تو خالی و بی مانع شد و به مراد خود رسیدی، و خواند از برای او:

شعر:

یالَکِ مِن قَنْبَرَه بمَعْمَرٍ

خلاّلَکِ الْجَوُّفَبیضی و اصْفِری

وَنَقِّری ما شِئْتِ اَنْ تَنَقِّری

هذَالْحُسَینُ خارِجٌ فَاسْتَبْشری (۱۰۲)

بالجمله؛ چون حضرت امام حسین علیه السّلام از مکّه بیرون رفت عمروبن سعید بن العاص برادر خود یحیی را با جماعتی فرستاد که آن حضرت را از رفتن مانع شود، چون به آن حضرت رسیدند عرض کردند کجا می روید بر گردید به جانب مکّه، حضرت قبول بر گشتن نکرد و ایشان ممانعت می کردند از رفتن آن حضرت، و پیش از آنکه کار به مقاتله منتهی شود دست برداشتند و بر گشتند و حضرت روانه شد، چون به منزل (تنعیم) رسید شترهای چند دید که بار آنها هدیه ای چند بود که عامل یمن برای یزید فرستاده بود، حضرت بارهای ایشان را گرفت؛ زیرا که حکم امور مسلمین با امام زمان است و آن حضرت به آنها اَحَقّ است، آنها را تصّرف نموده و با شتربانان فرمود که:

هر که با ما به جانب عراق می آید کرایه او را تمام می دهیم و با او احسان می کنیم و هر که نمی خواهد بیاید او را مجبور به آمدن نمی کنیم کرایه تا این مقدار راه را به او می دهیم، پس بعضی قبول کرده با آن حضرت رفتند و بعضی مفارقت اختیار کردند. (۱۰۳)

شیخ مفید روایت کرده که:

بعد از حرکت جناب سید الشهّداء علیه السّلام از مکّه عبداللّه

بن جعفر پسر عمّ آن حضرت نامه ای برای آن جناب نوشت بدین مضمون:

امّا بعد؛

همانا من قسم می دهم شـما را به خدای متعال که از این سفر منصرف شوید به درستی که من بر شما ترسانم از توّجه به سمت این سـفر مبادا آنکه شـهید شوی و اهل بیت تو مسـتاصل شونـد، اگر شـما هلاک شوید نور اهل زمین خاموش خواهد شد؛ چه جناب تو امروز پشت و پناه مؤمنان و پیشوا و مقتـدای هـدایت یافتگانی، پس در این سـفر تعجیل مفرمائیـد و خود از عقب نامه مُلحق خواهم شد.

پس آن نامه را با دو پسر خویش عون و محمّد به خدمت آن حضرت فرستاد و خود رفت به نزد عمروبن سعید و از او خواست که نامه امان برای حضرت سیدالشهّداء علیه السّلام بنویسد و از او بخواهد که مراجعت از آن سفر کند.

عمرو خطّ امان بر آن حضـرت نوشـته و وعده صـله و احسان داد که آن حضرت برگردد و نامه را با برادر خود یحیی بن سعید روانه کرد و عبـداللّه بن جعفر با یحیی همراه شـد بعـد از آنکه فرزندان خویش را از پیش روانه کرده بود چون به آن حضـرت رسیدند نامه به آن جناب دادند و مبالغه در مراجعت از آن سفر نمودند، حضرت فرمود که:

من پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم را در خواب دیده ام مرا امری فرموده که در پی امتثال آن امر روانه ام، گفتند:

آن خواب چیست؟

فرمود:

تا به حال برای احدی نگفته ام و بعد از این هم نخواهم گفت تا خدای خود ملاقات کنم.

پس چون عبداللّه مأیوس شده بود فرمود فرزند خود عون

و محمّد را که ملازم آن حضرت باشند و در سیر و جهاد در رکاب آن جناب باشند و خود با یحیی بن سعید در کمال حسرت برگشت و آن حضرت به سمت عراق حرکت فرمود و به سرعت و شتاب سیر می کرد تا در (ذات عِرْق) منزل فرمود. (۱۰۴)

و موافق روایت سید در آنجا بشر بن غالب را ملاقات فرمود که:

از عراق آمده بود آن حضرت از او پرسید که چگونه یافتی اهل عراق را؟

عرض کرد:

دلهای آنها با شما است و شمشیر ایشان با بنی امیه است!

فرمود راست گفتی همانا حقّ تعالی به جا می آورد آنچه می خواهد و حکم می کند در هر چه اراده می فرماید. و شیخ مفید روایت کرده که:

چون خبر توّجه امام حسین علیه السّلام به ابن زیاد رسید حُصَین بن نمیر(۱۰۵) را با لشکر انبوه بر سر راه آن حضرت به قادسیه فرستاد و از (قادسیه) تا (خَفّان) و تا (قُطْقطانیه) از لشکر ضلالت اثر خود پر کرد و مردم را اعلام کرد که حسین علیه السّلام متّوجه عراق شده است تا مطلع باشند، پس حضرت از (ذات عِرْق) حرکت کرد به (حاجز) (به راء مهمله که موضعی است از بطن الرّمه) رسید، پس قیس بن مسهر صیداوی و به روایتی عبداللّه بن یقْطُر برادر رضاعی خود را به رسالت به جانب کوفه فرستاد و هنوز خبر شهادت جناب مسلم رحمه اللّه به آن حضرت نرسید بود و نامه ای به اهل کوفه قلمی فرمود بدین مضمون: (۱۰۶)

نامه به کوفیان

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم این نامه ای است از حسین بن علی به سوی برادران خویش از مؤمنان

و مسلمانان و بعد از حمد و سلام مرقوم داشت:

به درستی که نامه مسلم بن عقیل به من رسیده و در آن نامه مندَرَج بود که اتفاق کرده اید بر نصرت ما و طلب حقّ از دشمنان ما، از خـدا سؤال می کنم که احسان خود را بر ما تمام گرداند و شـما را بر حُسن نیت و خوبی کردار عطا فرماید بهترین جزای ابرار،

آگاه باشید که من به سوی شما از مّکه بیرون آمدم در روز سه شنبه هشتم ذیحجّه چون پیک من به شما برسد کمر متابعت بر میان بندید و مهیای نصرت من باشید که من در همین روزها به شما خواهم رسید و اَلسَّلامَ عَلَیکُمْ وَ رَحْمَهُ اللّه وَ بَرَکاتُهُ و سبب نوشـتن این نامه آن بود که مسلم علیه السّلام بیست و هفت روز پیش از شهادت خود نامه ای به آن حضرت نوشته بود و اظهار اطاعت و انقیاد اهل کوفه نموده بود، و جمعی از اهل کوفه نیز نامه ها به آن حضرت نوشته بودند که در اینجا صد هزار شمشیر برای نصـرت تو مهیا گردیده است خود را به شـیعیان خود برسان. (۱۰۷) چون پیک حضـرت روانه شد به قادسیه رسید حُصَین بن تمیم او را گرفت،

و به روایت سـید(۱۰۸) خواست او را تفتیش کنـد قیس نـامه را بیرون آورد و پـاره کرد، حصـین او را به نزد ابن زیـاد فرسـتاد، چون به نزد عبیداللّه رسید آن لعین از او پرسید که تو کیستی؟

گفت:

مردی از شیعیان علی و اولاد او می باشم، ابن زیاد گفت:

چرا نامه را پاره کردی؟

گفت:

برای آن که تو بر مضمون آن مطّلع نشوی، عبیداللّه گفت:

آن

نامه از کی و برای کی بود؟

گفت:

از جناب امام حسین علیه السّلام به سوی جماعتی از اهل کوفه که من نامهای ایشان را نمی دانم، ابن زیاد در غضب شد و گفت:

دست از تو بر نمی دارم تا آنکه نامهای ایشان بگوئی یا آنکه بر منبر بالا روی و بر حسین و پدرش و برادرش ناسزا گوئی و گرنه ترا پاره پاره خواهم کرد، گفت:

امّا نام آن جماعت را پس نخواهم گفت و امّا مطلب دیگر را روا خواهم نمود.

پس بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای حقّ تعالی را ادا کرد و صَلَوات بر حضرت رسالت و درود بسیار بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام و امام حسن و امام حسین علیهماالسّلام فرستاد و ابن زیاد و پدرش و طاغیان بنی امیه را لعنت کرد پس گفت:

ای اهل کوفه!

من پیک جناب امام حسینم به سوی شما و او را در فلان موضع گذاشته ام و آمده ام هر که خواهد یاری او نماید به سوی او بشتابد. چون خبر به ابن زیاد رسید امر کرد که او را از بالای قصر به زیر انداختند و به درجه شهادت فایز گردید.

و به روایت دیگر چون از قصر به زیر افتاد استخوانهایش در هم شکست و رمقی در او بود که عبدالملک بن عمیر لحمی او را شهید کرد.

مؤلف گوید:

که قیس بن مُسْهِر صیداوی اَسَدی مردی شریف و شجاع و در محبّت اهل بیت علیهماالسّلام قدمی راسخ داشت. و بعد از این بیاید که چون خبر شهادتش به حضرت امام حسین علیه السّلام رسید بی اختیار اشک از چشم مبارکش فرو ریخت و فرمود:

(فَمِنْهُم مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ

مِنْهُم مَنْ ينْتَظِرُ ...). (۱۰۹) و کُمَیت بن زید اسدی اشاره به او کرده و تعبیر از او به شیخ بنی الصیدا نموده در شعر خویش:

وَ شَیخ بَنی الصَّیداء قَدْ فاظَ بَینَهُمْ (فاظَ ای: ماتَ)

و شیخ مفید رحمه اللّه فرموده که حضرت امام حسین علیه السّلام از (حاجز) به جانب عراق کوچ نمودند به آبی از آبهای عرب رسیدند، عبداللّه بن مُطیع عَدَوی نزدیک آن آب منزل نموده بود و چون نظر عبداللّه بر آن حضرت افتاد و به استقبال او شتافت و آن حضرت را در بر گرفته و از مرکب خود پیاده نمود و عرض کرد:

پدر و مادرم فدای تو باد!

برای چه به این دیار آمده ای؟

حضرت فرمود:

چون معاویه وفات کرد چنانچه خبرش به تو رسیده و دانسته ای اهل عراق به من نامه نوشتند و مرا طلبیدند. اِبن مطیع گفت:

ترا به خدا سوگند می دهم که خود را در معرض تلف در نیاوری و حرمت اسلام و قریش و عرب را بر طرف نفرمائی؛ زیرا که حرمت تمام به تو بسته است، به خدا سوگند که اگر اراده نمائی که سلطنت بنی امیه را از ایشان بگیری ترا به قتل می رسانند و بعد از کشتن تو از قتل هیچ مسلمانی پروا نخواهند کرد و از هیچ کس نخواهند ترسید، پس زنهار که به کوفه مرو و متعرّض بنی امیه مشو. حضرت متعرّض سخنان او نگردید و از آنچه از جانب حقّ تعالی مأمور بود تقاعد نورزید این آیه را قرائت فرمود:

(لَنْ یصیبَنا اِلاّ ما کَتَبَ اللّهُ لَنا)(۱۱۰) و از او گذشت. و ابن زیاد از واقصه که راه کوفه است تا راه

شام و تا راه بصره را مسدود کرده بود و خبری بیرون نمی رفت و کسی داخل نمی توانست شد و کسی بیرون نمی توانست رفت، و حضرت امام حسین علیه السّلام بدین جهت از اخبار کوفه به ظاهر مطلع نبود و پیوسته در حرکت و سیر بود تا آنکه در بین راه به جماعتی رسید و از ایشان خبر پرسید گفتند:

به خدا قسم!

ما خبری نداریم جز آنکه راهها مسدود است و ما رفت و آمد نمی توانیم کرد. (۱۱۱)

و روایت کرده اند جماعتی از قبیله فَزاره و بَجیلَه که ما با زُهَیر ین قَین بَجَلی رفیق بودیم در هنگام مراجعت از مکّه معظّمه و در منازل به حضرت امام حسین علیه السّلام می رسیدیم و از او دوری می کردیم؛ زیرا که کراهت و دشمن می داشتیم سیر با آن حضرت را، لاجرم هر گاه امام حسین علیه السّلام حرکت می کرد زهیر می ماند و هر گاه آن حضرت منزل می کرد زهیر حرکت می نمود، تا آنکه در یکی از منازل که آن حضرت در جانبی منزل کرد ما نیز از باب لابُدّی در جانب دیگر منزل کردیم و نشسته بودیم و چاشت می خوردیم که ناگاه رسولی از جانب امام حسین علیه السّلام آمده و سلام کرد و به زُهیر خطاب کرد که ابا عبداللّه الحسین علیه السّلام ترا می طلبد، ما از نهایت دهشت لقمه ها را که در دست داشتیم افکندیم و متحیر ماندیم به طریقی که گویا در جای خود خشک شدیم و حرکت نتوانیم کرد.

زوجه زهیر که (دلهم) نام داشت به زهیر گفت که سبحان اللّه!

فرزند پیغمبر خدا ترا

می طلبد و تو در رفتن تأمل می کنی؟

برخیز برو ببین چه می فرماید. زهیر به خدمت آن حضرت رفت و زمانی نگذشت که شاد و خرّم با صورت برافروخته برگشت و فرمود که:

خیمه او را کندند و نزدیک سراپرده های آن حضرت نصب کردند و زوجه خود را گفت که تو از قید زوجیت من یله و رهائی ملحق شو به اَهل خود که نمی خواهم به سبب من ضرری به تو رسد. (۱۱۲)

و موافق روایت سید(۱۱۳) به زوجه خود گفت که من عازم شده ام با امام حسین علیه السّلام مصاحبت کنم و جان خود را فدای او نمایم پس مَهْر او را داده و سپرد او را به یکی از پسران عمّ خود که اورا به اهلش رساند.

شعر:

گفت جفتش اَلْفَراق ای خوش خِصال

گفت نی نی اَلْوِصال است اَلْوصال!

گفت آن رویت کجا بینیم ما

گفت اندر خلوت خاصّ خدا

زوجه اش با دیده گریان و دل بریان برخاست و با او وداع کرد و گفت:

خدا خیر ترا میسّر گرداند از تو التماس دارم که مرا در روز قیامت نزد جدّ حضرت حسین علیه السّلام یاد کنی.

پس زهیر با رفیقان خود خطاب کرد هر که خواهد با من بیاید و هر که نخواهد این آخرین ملاقات من است با او، پس با آنها وداع کرده و به آن حضرت پیوست. و بعضی ارباب سِیر گفته اند که:

پسر عمّش سلمان بن مضارب بن قیس نیز با او موافقت کرده و در کربلا بعدازظهر روز عاشورا شهید گردید.

شیخ مفید رحمه اللّه روایت کرده است از عبداللّه بن سُلَیمان اَسَدی و مُنْذِر بن مُشْمَعِلّ اسدی که گفتند:

چون ما از اعمال حجّ فارغ

شدیم به سرعت مراجعت کردیم و غرض ما از سرعت و شتاب آن بود که به حضرت حسین علیه السّلام در راه ملحق شویم تا آنکه ببینیم عاقبت امر آن جناب چه خواهد شد.

پس پیوسته به قدم عجل و شتاب طی طریق می نمودیم تا به (زرود) که نام موضعی است نزدیک ثَعْلَبیه به آن حضرت رسیدیم چون خواستیم نزدیک آن جناب برویم ناگاه دیدیم که مردی از جانب کوفه پیدا شد و چون سپاه آن حضرت را دید راه خود را گردانید و از جادّه به یک سوی شد و حضرت مقداری مکث فرمود تا او را ملاقات کند چون مأیوس شد از آنجا گذشت. ما با هم گفتیم که خوب است برویم این مرد را ببینیم و از او خبر بپرسیم؛ چه او اخبار کوفه را می داند؛ پس ما خود را به او رساندیم و بر او سلام کردیم و پرسیدیم از چه قبیله می باشی؟

گفت:

از بنی اسد. گفتیم:

ما نیز از همان قبیله ایم پس اسم او را پرسیده و خود را به او شناسانیدیم؛ پس از اخبار تازه کوفه پرسیدیم، گفت:

خبر تازه آنکه از کوفه بیرون نیامدم تا مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشته دیدم و دیدم پاهای ایشان گرفته بودند در بازارها می گردانیدند پس از آن مرد گذشتیم و به لشکر امام حسین علیه السّلام ملحق شدیم و رفتیم تا شب در آمد به ثعلبیّهٔ رسیدیم حضرت در آنجا منزل کرد، چون آن زبده اهل بیت عصمت و جلال در آنجا نزول اجلال فرمود، ما بر آن بزرگوار وارد شدیم و سلام کردیم و جواب شنیدیم

پس عرض کردیم که نزد ما خبری است اگر خواسته باشید آشکارا گوئیم و اگر نه در پنهانی عرض کنیم، آن حضرت نظری به جانب ما و به سوی اصحاب خود کرد فرمود که:

من از این اصحاب خود چیزی پنهان نمی کنم آشکارا بگوئید، پس ما آن خبر وحشت اثر را که از آن مرد اسدی شنیده بودیم در باب شهادت مُسلم و هانی بر آن حضرت عرض کردیم، آن جناب از استماع این خبر اندوهناک گردید و مکّرر فرمود:

اِنّا لِلّه وَ انّااِلَیه راجعُون، رَحْمَهُاللّهِ عَلَیهِما.

خدا رحمت کند مسلم و هانی را، پس ما گفتیم:

یابنَ رسول اللّه!

اهل کوفه اگر بر شما نباشند از برای شما نخواهند بود و التماس می کنیم که شما ترک این سفر نموده و برگردید، پس حضرت متوجّه اولاد عقیل شد و فرمود:

شما چه مصلحت می بینید در برگشتن، مسلم شهید شده؟

گفتند:

به خدا سوگند که برنمی گردیم تا طلب خون خود نمائیم یا از آن شربت شهادت که آن غریق بحر سعادت چشیده ما نیز بچشیم، پس حضرت رو به ما کرد و فرمود:

بعد از اینها دیگر خیر و خوبی نیست در عیش دنیا.

ما دانستیم که آن حضرت عازم به رفتن است گفتیم:

خدا آنچه خیر است شما را نصیب کند، آن حضرت در حقّ ما دعا کرد.

پس اصحاب گفتند که کار شما از مسلم بن عقیل نیک است اگر کوفه بروید مردم به سوی جناب تو بیشتر سرعت خواهند کرد، حضرت سکوت فرمود و جوابی نداد؛ چه خاتمت امر در خاطر او حاضر بود.

به روایت سید چون حضرت خبر شهادت مسلم را شنید گریست و فرمود:

خدا رحمت کند مسلم را هر

آینه به سوی روح و ریحان و جنّت و رضوان رفت و به عمل آورد آنچه بر او بود و آنچه بر ما است باقیمانده است، پس اشعاری ادا کرد در بیان بی وفائی دنیا و زهد در آن و ترغیب در امر آخرت و فضیلت شهادت و تعریض بر آنکه تن به شهادت در داده اند و شربت ناگوار مرگ را برای رضای الهی بر خود گوارا گردانیده اند. (۱۱۴)

و از بعض تواریخ نقل شده که مسلم بن عقیل علیه السّلام را دختری بود سیزده ساله که با دختران جناب امام حسین علیه السّلام می زیست و شبانه روز با ایشان مصاحبت داشت، چون امام حسین علیه السّلام خبر شهادت مسلم بشنید به سراپرده خویش در آمد و دختر مسلم را پیش خواست و نوازشی به زیادت و مراعاتی بیرون عادت با وی فرمود، دختر مسلم را از آن حال صورتی در خیال مصوّر گشت عرض کرد:

یا بن رسول اللّه!

با من ملاطفت بی پدران و عطوفت یتیمان مرعی می داری مگر پدرم مسلم را شهید کرده باشند؟

حضرت را نیروی شکیب رفت و بگریست و فرمود:

ای دختر!

اندوهگین مباش اگر مسلم نباشد من پدر تو باشم و خواهرم مادر تو و دخترانم خواهران تو باشند و پسرانم برادران تو باشند. دختر مسلم فریاد برآورد و زار زار بگریست، و پسرهای مسلم سرها از عمامه عریان ساختند و به های های بانگ گریه در انداختند و اهل بیت علیهماالسّلام در این مصیبت با ایشان موافقت کردند و به سوگواری پرداختند و امام حسین علیه السّلام از شهادت مسلم سخت کوفته خاطر گشت.

و شیخ کلینی روایت کرده است که چون

آن حضرت به ثَعْلبیه رسید مردی به خدمت آن حضرت آمد و سلام کرد آن جناب فرمود که:

از اهل کدام بلدی؟

گفت:

از اهل کوفه ام. فرمود که:

اگر در مدینه به نزد من می آمدی هر آینه اثر پای جبرئیل را در خانه خود به شما می نمودم که از چه راه داخل می شده و چگونه وحی را به جدّ من می رسانیده، آیا چشمه آب حَیوان علم و عرفان در خانه ما و از نزد ما باشد پس مردم بدانند علوم الهی را و ما ندانیم؟

این هرگز نخواهد بود!. (۱۱۵)

و سید بن طاووس نیز نقل کرده که آن حضرت در وقت نصف النّهار به ثَعْلَبیه رسید در آن حال قیلوله فرمود، پس از خواب برخاست و فرمود:

در خواب دیدم که هاتفی ندا می کرد که شما سرعت می کنید و حال آنکه مرگهای شما، شما را به سوی بهشت سرعت می دهد، حضرت علی بن الحسین علیه السّلام گفت:

ای پدر!

آیا ما بر حقّ نیستیم؟

فرمود:

بلی ما بر حقّیم به حقّ آن خداوندی که بازگشت بندگان به سوی او است.

پس علی علیه السّلام عرض کرد:

ای پدر!

الحال که ما بر حقّیم پس، از مرگ چه باک داریم؟

حضرت فرمود که:

خدا ترا جزای خیر دهد ای فرزند جان من، پس آن حضرت آن شب را در آن منزل بیتوته فرمود، چون صبح شد مردی از اهل کوفه که او را اَبا هرّه اَزْدی می گفتند به خدمت آن حضرت رسید و سلام کرد گفت:

یابنَ رسول اللّه!

چه باعث شد شما را که از حرم خدا و از حرم جّد بزرگوارت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بیرون آمدی؟

حضرت

فرمود که:

ای اَبا هرَّه بنی امیه مالم را گرفتند صبر کردم و هتک حرمتم کردند صبر نمودم و چون خواستند خونم بریزند از آنها گریختم، و به خدا سوگند که این گروه یاغی طاغی مرا شهید خواهند کرد و خداوند قهّار لباس ذلّت و خواری و عار بر ایشان خواهد پوشانید و شمشیر انتقام برایشان خواهد کشید و برایشان مسلّط خواهد گردانید کسی را که ایشان را ذلیل تر گرداند از قوم سبا که زنی فرمانفرمای ایشان بود و حکم می کند به گرفتن اموال و ریختن خون ایشان. (۱۱۶)

و به روایت شیخ مفید و غیره:

چون وقت سحر شد جوانان انصار خود را فرمود که:

آب بسیار برداشتند و بار کردند و روانه شد تا به منزل (زُباله) رسیدند و در آنجا خبر شهادت عبداللّه بن یقْطُر به آن جناب رسید چون این خبر موحش را شنید اصحاب خود را جمع نمود کاغذی بیرون آورد و برای ایشان قرائت فرمود بدین مضمون:

بسم اللّه الّرحمن الرّحیم؛ اما بعد:

به درستی که به ما خبر شهادت مُسلم بن عقیل و هانی بن عُروه و عبداللّه بن یقْطُر رسیده و به تحقیق که شیعیان ما دست از یاری ما برداشته اند پس هر که خواهد از ما جدا شود بر او حرجی نیست.

پس جمعی که برای طمع مال و غنیمت و راحت و عزّت دنیا با آن جناب همراه شده بودند از استماع این خبر متفرق گردیدند و اهل بیت و خویشان آن حضرت و جمعی روی یقین و ایمان اختیار ملازمت آن سرور اهل ایقان نموده بودند ماندند.

پس چون سحر شد اصحاب خود را امر فرمود که:

آب بردارند آب بسیار

برداشتند و روانه شدند تا در بَطْن عَقَبَة نزول نمودند، و در آنجا مرد پیری از بَنی عِکْرَمه را ملاقات فرمودند، آن پیرمرد از آن حضرت پرسید که کجا اراده دارید؟

فرمودند:

کوفه می روم. آن مرد عرض کرد:

یا بنَ رَسوْلِ اللّه!ترا سوگند می دهم به خدا که برگردی، به خدا سوگند که نمی روی مگر رو به نوک نیزه ها و تیزی شمشیرها، و از این مقوله با آن حضرت تکلّم کرد آن جناب پاسخش داد که ای مرد!

آنچه تو خبر می دهی بر من پوشیده نیست ولیکن اطاعت امر الهی واجب است و تقدیرات ربّانی واقع شدنی است.

پس فرمود:

به خدا سوگند که دست از من بر نخواهند داشت تا آنکه دل پر خونم از اندرونم بیرون آورند و چون مرا شهید کنند حقّ تعالی برایشان مسلّط گرداند کسی را که ایشان را ذلیلترین امّتها گرداند. و از آنجا کوچ فرمود و روانه شد. (۱۱۷)

ملاقات امام حسین علیه السّلام با حُرّ بن یزید ریاحی

فصل هفتم:

در ملاقات امام حسین علیه السّلام با حُرّ بن یزید ریاحی

آنچه در بین ایشان واقع شده تا نزول آن جناب به کربلا چون حضرت سید الشهداء علیه السّلام از بَطْن (عَقَبَه) کوچ نمود به منزل (شرف)(به فتح شین) نزول فرمود و چون هنگام سحر شد، امر کرد جوانان را که آب بسیار برداشتند و از آنجا روانه گشتند و تا نِصف روز راه رفتند در آن حال مردی از اصحاب آن حضرت گفت:

اَللّهُ اکْبَرُ!

حضرت نیز تکبیر گفت و پرسید، مگر چه دیدی که تکبیر گفتی؟

گفت:

درختان خرمائی از دور دیدم، جمعی از اصحاب گفتند:

به خدا قسم که ما هرگز در این مکان درخت خرمائی ندیده ایم!

حضرت فرمود:

پس خوب نگاه کنید تا چه

می بینید؟

گفتند:

به خدا سوگند گردنهای اسبان می بینیم، آن جناب فرمود که:

و اللّه من نیز چنین می بینم.

و چون معلوم فرمود که:

علامت لشکر است که پیدا شدند به سمت چپ خود به جانب کوهی که در آن حوالی بود و آن را (ذو حُسَم) می گفتند میل فرمود که:

اگر حاجت به قتال افتد آن کوه را ملجاء خود نموده و پشت به آن مقاتله نمایند، پس به آن مواضع رفتند و خیمه بر پا کرده و نزول نمودند. و زمانی نگذشت که حُرّ بن یزید تمیمی با هزار سوار نزدیک ایشان رسیدند در شدّت گرما در برابر لشکر آن فرزند خَیرُ الْبَشَر صف کشیدند، آن جناب نیز با یاران خود شمشیرهای خود را حمایل کرده و در مقابل ایشان صف بستند، و چون آن منبع کرم و سخاوت در آن خیل ضلالت آثار تشنگی ملاحظه فرمود، به اصحاب و جوانان خود امر نمود که ایشان و اسبهای ایشان را آب دهید؛ پس آنها ایشان را آب داده و ظروف و تشت ها را پر از آب می نمودند و به نزدیک چهار پایان ایشان می بردند و صبر می کردند تا سه و چهار و پنج دفعه که آن چهار پایان به حسب عادت سر از آب برداشته و می نهادند و چون به نهایت سیراب می شدند دیگری را سیراب می کردند تا تمام آنها سیراب شدند:

شعر:

در آن وادی که بودی آب نایاب

سوار و اسب او گردید سیراب

علی بن طعّان محاربی گفته که من آخر کسی بودم از لشکر حُر که آنجا رسیدم و تشنگی بر من و اسبم بسیار غلبه کرده بود، چون

حضرت سید الشهداء علیه السّلام حال عطش من و اسب مرا ملاحظه نمود فرمود به من که اَنخِ الرّاویه؛ من مراد آن جناب را نفهمیدم پس گفت:

یا بْنَ اْلاَخ اَنخِ اْلجَمَل؛

یعنی بخوابان آن شتری که آب بار اوست.

پس من شتر را خوابانیدم، فرمود به من که آب بیاشام چون خواستم آب بیاشامم آب از دهان مَشک می ریخت فرمود که:

لب مشک را برگردان من نتوانستم چه کنم، خود آن جناب به نفس نفیس خود برخاست و لب مَشک را برگردانید و مرا سیراب فرمود.

پس پیوسته حُر با آن جناب در مقام موافقت و عدم مخالفت بود تا وقت نماز ظهر داخل شد حضرت حَجّاج بن مَسروق را فرمود که:

اذان نماز گفت چون وقت اقامت شد جناب سیدالشهداء علیه السّلام با اِزار و نَعلَین و رِداء بیرون آمد در میان دو لشکر ایستاد و حمد و ثنای حقّ تعالی به جای آورد، پس فرمود:

اَیهَا النّاس!

من نیامدم به سوی شما مگر بعد از آنکه نامه های متواتر و متوالی و پیک های شما پیاپی به من رسیده و نوشته بودید که البته بیا به سوی ما که امامی و پیشوائی نداریم شاید که خدا ما را به واسطه تو بر حقّ و هدایت مجتمع گرداند، لاجرم بار بستم و به سوی شما شتافتم اکنون اگر بر سر عهد و گفتار خود هستید پیمان خود را تازه کنید و خاطر مرا مطمئن گردانید و اگر از گفتار خود برگشته اید و پیمانها را شکسته اید و آمدن مرا کارهید من به جای خود بر می گردم؛ پس آن بی وفایان سکوت نموده و جوابی نگفتند.

پس حضرت مُؤذّن را فرمود که:

اقامت

نماز گفت، حُرّ را فرمود که:

می خواهی تو هم با لشکر خود نماز کن.

حُرّ گفت:

من در عقب شما نماز می کنم؛ پس حضرت پیش ایستاد و هر دو لشکر با آن حضرت نماز کردند، بعد از نماز هر لشکری به جای خود بر گشتند و هوا به مثابه ای گرم بود که لشکریان عنان اسب خود را گرفته در سایه آن نشسته بودند، پس چون وقت عصر شد حضرت فرمود مهّیای کوچ شوند و منادی ندای نماز عصر کند، پس حضرت پیش ایستاد و همچنان نماز عصر را ادا کرد و بعد از سلام نماز روی مبارک به جانب آن لشکر کرد و خطبه ای ادا نمود و فرمود:

ایها النّاس!اگر از خدا بپرهیزید و حقّ اِهل حقّ را بشناسید خدا از شما بیشتر خشنود شود، و ما اهل بیت پیغمبر و رسالتیم و سزاوارتریم از این گروه که به نا حقّ دعوی ریاست می کنند و در میان شما به جور و عدوان سلوک می نمایند، و اگر در ضلالت و جهالت را سخید و رأی شما از آنچه در نامه ها به من نوشته اید برگشته است باکی نیست برمی گردم. حُرّ در جواب گفت:

به خدا سوگند که من از این نامه ها و رسولان که می فرمائی به هیچ وجه خبر ندارم. حضرت، عُقْبَه بن سِمْعان را فرمود که:

بیاور آن خورجین را که نامه ها در آن است، پس خورجینی مملوّ از نامه کوفیان آورد و آنها را بیرون ریخت، حُرّ گفت:

من نیستم از آنهائی که برای شما نامه نوشته اند و ما مأمور شده ایم که چون ترا ملاقات کنیم، از تو جدا نشویم تا در کوفه

ترا به نزد ابن زیاد ببریم. حضرت در خشم شد و فرمود که:

مرگ برای تو نزدیکتر است از این اندیشه، پس اصحاب خود را حکم فرمود که:

سوار شوید، پس زنها را سوار نمود و امر نمود اصحاب خود را که حرکت کنید و بر گردید، چون خواستند که بر گردند حُرّ با لشکر خود سر راه گرفته و طریق مراجعت را حاجز و مانع شدند حضرت با حُر خطاب کرد که ثَكَلَتْكَ اُمُّكَ ما تُرِيدُ؟

مادرت به عزایت بنشیند از ما چه می خواهی؟

حّر گفت:

اگر دیگری غیر از تو نام مادر مرا می برد البتّه متعرّض مادَرِ او می شدم و جواب او را به همین نحو می دادم هر که خواهد باشد امّا در حقّ مادَرِ تو به غیر از تعظیم و تکریم سخنی بر زبان نمی توانم آورد!

حضرت فرمود که:

مطلب تو چیست؟

حُرّ گفت:

می خواهم ترا به نزد امیر عبیداللّه ببرم. آن جناب فرمود که:

من متابعت ترا نمی کنم. حُر ّگفت:

من نیز دست از تو بر نمی دارم و از این گونه سخنان در میان ایشان به طول انجامید تا آنکه حُرّ گفت:

من مأمور نشده ام که با تو جنگ کنم بلکه مأمور م که از تو مفارقت ننمایم تا ترا به کوفه ببرم الحال که از آمدن به کوفه امتناع می نمائی پس راهی را اختیار کن که نه به کوفه منتهی شود و نه ترا به مدینه بر گرداند تا من نامه در این باب به پسر زیاد بنویسم تا شاید صورتی رو دهد که من به محاربه چون تو بزرگواری مبتلا نشوم. آن جناب از طریق قادسیه و عُذَیب راه بگردانید و میل

به دست چپ کرد و روانه شد، و حُرّ نیز با لشکرش همراه شدند و از ناحیه آن حضرت می رفتند تا آنکه به عُذَیبِ هجانات رسیدند ناگاه در آنجا چهار نفر را دیدند که از جانب کوفه می آیند سوار بر اشترانند و کتل کرده اند اسب نافع بن هلال را که نامش (کامل) است و دلیل ایشان طرماح بن عدی است (بودن این طرماح فرزند عَدِی بن حاتم معلوم نیست بلکه پدرش عَدی دیگر است عَلَی الظّاهر) و این جماعت به رکاب امام علیه السّلام پیوستند. حُرّ گفت:

اینها از اهل کوفه اند من ایشان را حبس کرده یا به کوفه برمی گردانم، حضرت فرمود:

اینها انصار من می باشند و به منزله مردمی هستند که با من آمده اند و ایشان را چنان حمایت می کنم که خویشتن را پس هرگاه با همان قرار داد باقی هستی فَبِها والاّ با تو جنگ خواهم کرد.

پس حُرّ از تعرّض آن جماعت باز ایستاد. حضرت از ایشان احوال مردم کوفه را پرسید. مجمّع بن عبداللّه که یک تن از آن جماعت نو رسیده بود گفت:

امّا اشراف مردم پس رشوه های بزرگ گرفتند و جوال های خود را پر کردند، پس ایشان مجتمع اند به ظلم و عداوت بر تو و امّا باقی مردم را دلها بر هوای تُست و شمشیرها بر جفای تو، حضرت فرمود:

از فرستاده من قیس بن مُسهر چه خبر دارید؟

گفتند:

حُصَین بن نُمیر او را گرفت و به نزد ابن زیاد فرستاد ابن زیاد او را امر کرد که لعن کند بر جناب تو و پدرت، او درود فرستاد بر تو و پدرت و لعنت کرد ابن زیاد

و پـدرش را و مردم را خوانـد به نصـرت تو و خبر داد ایشان را به آمـدن تو، پس ابن زیاد امر کرد او را از بالای قصـر افکندند هلاک کردند، امام علیه السّلام از شنیدن این خبر اشک در چشمش گردید و بی اختیار فروریخت و فرمود:

(فَمِنهُم مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ ینْتَظِرُ وَ ما بَدّلوُ تَبْدیلاً) (۱۱۸)

اَللّهُمَّ اجْعَلْ لَنا وَ لَهُمُ اْلجَنَّهَ نُزُلاً و اجْمَعْ بَینَنا وَ بَینَهُمْ فی مُسْتَقَرّرَحْمَتِکَ وَ غائبَ مَذْخُورِ ثَوابِکَ.

پس طرماح نزدیک حضرت آمد و عرض کرد:

من در رکـاب تو کثرتی نمی بینم اگر همین سواران حُرّ آهنـگ جنـگ ترا نماینـد ترا کافی خواهنـد بود من یک روز پیش از بیرون آمـدنم از کوفه به پشت شـهر گذشـتم اُردوئی درآنجـا دیـدم که این دو چشم من کـثرتی مثـل آن هرگز در یـک زمین ندیده بود، پس سـبب آن اجتماع را پرسـیدم گفتند می خواهند سان ببینند پس از آن ایشان را به جنگ حسین بفرستند، اینک یـا بن رسول اللّه ترا به خـدا قسم می دهم اگر می توانی به کوفه نزدیـک مشو به قـدر یـک وجب و چنانچه معقل و پناهگاهی خواسـته باشـی که خدا ترا از آنجا از هجوم دشـمن نگاه دارد تا صـلاح وقت به دست آیـد، اینک قدم رنجه دار که ترا در این (کوه اَجَاء) که منزل برخی از بطون قبیله طی است فرود آورم و از اَجَاء و کوه سلمی بیست هزار مرد شمشیر زن از قبیله طی در رکاب تو حاضر سازم که در مقابل تو شمشیر بزنند، به خدا سوگند که هر وقت از ملوک غسّان و سلاطین و حِمْیر

و نُعمـان بن مُنْذِر و لشـكر عرب و عجم حمله بر مـا وارد آمـده است مـا قبیله طی به همین (کوه اَجَاء)پناهیـده ایم و از احـدی آسیب ندیده ایم حضرت فرمود:

جَزاکَ اللّهُ وَ قَوْمَکَ خَیراً، ای طرماح!

میانه ما و این قوم مقاله ای گذشته است که ما را از این راه قدرت انصراف نیست و نمی دانیم که احوال آینده ما را به چه کار می دارد. و طرماح بن عدی در آن وقت برای اهل خود آذوقه و خواربار می برد پس حضرت را به درود نمود و وعده کرد که بار خویش به خانه برساند و برای نصـرت امام علیه السّلام باز گردد و چنین کرد ولی وقتی که به همین عُذَیب هِجانات رسـید سماعه بن بدر را ملاقات کرد او خبر شهادت امام را به طرماح داد طرماح برگشت.

بـالجمله؛ حضـرت از عُـذَیب هِجانـات سـیر کرد تـا به قصـر بنی مقاتل رسـید و در آنجا نزول اجلال فرمود پس ناگاه حضـرت نظرش به خیمه ای افتاد پرسید:

این خیمه از کیست؟

گفتند:

از عبیداللّه بن حُرّ جُعْفی است فرمود:

او را به سوی من بطلبید؛ چون پیک آن حضرت به سوی او رفت و او را به نزد حضرت طلبید عبیداللّه گفت:

اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعوُنَ به خـدا قسم من از کوفه بیرون نیامـدم مگر به سـبب آنکه مبادا حسـین داخل کوفه شود و من در آنجا باشم به خـدا سوگنـد که می خواهم او مرا نبیند و من او را نبینم، رسول آن حضـرت برگشت و سـخنان آن محروم از سـعادت نقل کرد، حضرت خود برخاست و به نزد عبیداللّه رفت و بر او سلام

کرد و نزد او نشست و او را به نصرت خود دعوت کرد، عبیداللّه همان کلمات سابق را گفت و استقاله کرد از دعوت آن حضرت، حضرت فرمود:

پس اگر یاری ما نخواهی کرد پس بپرهیز از خدا و در صدد قتال من بر میا به خدا قسم که هر که استغاثه و مظلومیت ما را بشنود و یاری ما ننماید البتّه خدا او را هلاک خواهد کرد، آن مرد گفت:

ان شاء اللّه تعالی چنین نخواهد شد، پس حضرت برخاست و به منزل خود برگشت:

و چون آخر شب شد جوانان خویش را امر کرد که آب بردارند و از آنجا کوچ کنند. (۱۱۹)

پس از قصر بنی مقاتل روانه شدند، عُقْبَه بن سِمْعان گفت که ما یک ساعتی راه رفتیم که آن حضرت را بر روی اسب خواب ربود پس بیدار شد و می گفت:

اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِ الْعالَمینَ

و این کلمات را دو دفعه یا سه دفعه مکرّر فرمودند، پس فرزند آن حضرت علی بن الحسین علیه السّلام رو کرد به آن حضرت و سبب گفتن این کلمات را پرسید، حضرت فرمود که:

ای پسر جان من!

مرا خواب برد و در آن حال دیدم مردی را که سوار است و می گوید که این قوم همی روند و مرگ به سوی ایشان همی رود؛ دانستم که خبر مرگ ما را می دهد حضرت علی بن الحسین علیه السّلام گفت:

ای پدر بزرگوار!

خدا روز بد نصیب شما نفرماید، آیا مگر ما بر حقّ نیستیم؟

فرمود:

بلی ما بر حقّیم عرض کرد:

پس ما چه باک داریم از مردن در حالی که بر حقّ باشیم؟

حضرت او را دعای

خیر کرد، پس چون صبح شد پیاده شدند، و نماز صبح را ادا کردند و به تعجیل سوار شدند، پس حضرت اصحاب خود را به دست چپ میل می داد و می خواست آنها را از لشکر حُر متفرّق سازد و آنها می آمدند و ممانعت می نمودند و می خواستند که لشکر آن حضرت را به طرف کوفه کوچ دهند و آنها امتناع می نمودند و پیوسته با این حال بودند تا در حدود نینوا به زمین کربلا رسیدند، در این حال دیدند که سواری از جانب کوفه نمودار شد که کمانی بر دوش افکنده و به تعجیل می آید آن دو لشکر ایستادند به انتظار آن سوار چون نزدیک شد بر حضرت سلام نکرد و نزد حُرّ رفت. و بر او و اصحاب او سلام کرد و نامه ای به او داد که ابن زیاد برای او نوشته بود، چون حُرّ نامه را گشود دید نوشته است:

امّا بعد؛ پس کار را بر حسین تنگ گردان در هنگامی که پیک من به سوی تو رسد و او را میاور مگر در بیابانی که آبادانی و آب در او نایاب باشد، و من امر کرده ام پیک خود را که از تو مفارقت نکند تا آنکه انجام این امر داده و خبرش را به من برساند.

پس حرّ نامه را برای حضرت و اصحابش قرائت کرد و در همان موضع که زمین بی آب و آبادانی بود راه را بر آن حضرت سخت گرفت و امر به نزول نمود.

حضرت فرمود:

بگذار ما را که در این قریه های نزدیک که نینوا یا غاضریه یا قریه دیگر که محل

آب و آبادانی است فرود آئیم، حرّ گفت:

به خـدا قَسم که مخالفت حکم ابن زیاد نمی توانم نمود با بودن این رسول که بر من گماشـته و دیـده بان قرار داده است. زُهَیر بن القَین گفت:

یا بن رسول اللّه!

دسـتوری دهیـد که مـا بـا ایشـان مقـاتله کنیم که جنگ با این قوم در این وقت آسان تر است از جنگ با لشـکرهای بی حـدّ و احصا که بعد از این خواهند آمد، حضرت فرمود که:

من کراهت دارم از آنکه ابتـدا به قتـال ایشـان کنم، پس در آنجـا فرود آمدنـد و سـرادق عصـمت و جلالـت را برای اهـل بیت رسالت بر پا کردند، و این در روز پنجشنبه دوّم شهر محرم الحرام بود.

و سـید بن طـاووس نقـل کرده که نـامه و رسول ابن زیـاد در عُـذَیب هجانـات به حُرّ رسـید و چون حُرّ به موجب نامه امر را بر جنـاب امـام حسـین علیه السّـلام تضـییق کرد حضـرت اصـحاب خود را جمع نمود و در میان ایشان به پا خاست و خطبه ای در نهایت فصاحت و بلاغت مشتمل بر حمد و ثنای الهی ادا نموده پس فرمود:

همانا کار ما به اینجا رسـیده که می بینید و دنیا از ما رو گردانیده و جرعه زندگانی به آخر رسیده و مردم دست از حقّ برداشته انـد و بر باطل جمع شـده انـد. هر که ایمان به خـدا و روز جزا دارد بایـد که از دنیا روی بر تابد و مشـتاق لقای پروردگار خود گردد؛ زیرا که شـهادت در راه حقّ مورث سعادت ابدی است، و زندگی با ستمکاران و استیلای ایشان بر مؤمنان به جز محنت و عنا ثمری ندارد.

پس زُهَیر

بن القَین برخاست و گفت:

شنیدیم فرمایش شما را یا بن رسول اللّه، ما در مقام شما چنانیم اگر دنیا برای ما باقی و دائم باشد هر آینه اختیار خواهیم نمود بر او کشته شدن با ترا. و نافع بن هلال برخاست و گفت:

به خدا قسم که ما از کشته شدن در راه خدا کراهت نداریم و در طریق خود ثابت و با بصیرتیم و دوستی می کنیم با دوستان تو و دشمنی می کنیم با دشمنان تو.

پس بُرَیر بن خضیر برخاست و گفت:

به خدا قسم یا بن رسول اللّه که این منّتی است از حقّ تعالی بر ما که در پیش روی تو جهاد کنیم و اعضای ما در راه تو پاره پاره شود پس جّد تو شفاعت کند ما را در روز جزا. (۱۲۰)

ورود به کربلا

مقصد سوّم:

در ورود حضرت امام حسین علیه السّلام به زمین کربلا

فصل اوّل:

در ورود آن حضرت به سرزمین کربلاـ بدان که در روز ورود آن حضرت به کربلا خلاف است و اصح اقوال آن است که ورود آن جناب به کربلاـ در روز دوم محرم الحرام سال شصت و یکم هجرت بوده و چون به آن زمین رسید پرسید که این زمین چه نام دارد؟

عرض کردند:

کربلا می نامندش، چون حضرت نام کربلا شنید گفت:

اَللّهُمَ اِنّی اَعُوذُبِکَ مِنَ الْکَربِ وَ الْبَلاءِ!

پس فرمود که:

این موضع کَربْ و بَلا و محل محنت و عنا است، فرود آئید که اینجا منزل و محل خِیام ما است، و این زمین جای ریختن خون ما است. و در این مکان واقع خواهد شد قبرهای ما، خبر داد جدّم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم

به اینها.

پس درآنجا فرود آمدند. و حرّ نیز با اصحابش در طرف دیگر نزول کردند و چون روز دیگر شد عمر بن سعد (ملعون) با چهار هزار مرد سوار به کربلا رسید و در برابر لشکر آن امام مظلوم فرود آمدند.

ابوالفرج نقل کرده پیش از آنکه ابن زیاد عمر سعد را به کربلا روانه کند او را ایالت ری داده و والی ری نموده بود چون خبر به ابن زیاد رسید که امام حسین علیه السّلام به عراق تشریف آورده پیکی به جانب عمر بن سعد فرستاد که اوّلاً برو به جنگ حسین و او را بکش و از پس آن به جانب ری سفر کن. عمر سعد به نزد ابن زیاد آمده گفت:

ای امیر!

از این مطلب عفو نما. گفت:

ترا معفوّ می دارم و ایالت ری از تو باز می گیرم عمر سعد مردّد شد ما بین جنگ با امام حسین علیه السّلام و دست برداشتن از ملك ری لاجرم گفت:

مرا یك شب مهلت ده تا در کار خویش تأملی کنم پس شب را مهلت گرفته و در امر خود فکر نمود، آخر الا مر شقاوت بر او غالب گشته جنگ سید الشهداء علیه السّلام را به تمنّای ملك ری اختیار کرد، روزی دیگر به نزد ابن زیاد رفت و قتل امام علیه السّلام را بر عهده گرفت، پس ابن زیاد بالشکر عظیم او را به جنگ حضرت امام حسین علیه السّلام روانه کرد. (۱۲۱)

سبط ابن الجوزی نیز قریب به همین مضمون را نقل کرده، پس از آن محمّد بن سیرین نقل کرده که می گفت:

معجزه ای از امیرالمؤمنین علیه السّلام در این باب ظاهر

شد؛ چه آن حضرت گاهی که عمر سعد را در ایام جوانیش ملاقات می کرد به او فرموده بود:

وای بر تو یابن سعد!

چگونه خواهی بود در روزی که مُردّد شوی ما بین جنّت و نار و تو اختیار جهنّم کنی. (۱۲۲)

بالجمله؛ چون عمرسعد وارد کربلا۔ شد عُروه بن قیس اَحمسی را طلبید و خواست که او را به رسالت به خدمت حضرت بفرستد و از آن جناب بپرسد که برای چه به این جا آمده ای و چه اراده داری؟

چون عُروه از کسانی بود که نامه برای آن حضرت نوشته بود حیا می کرد که به سوی آن حضرت برود و چنین سخن گوید، گفت:

مرا معفوّدار و این رسالت را به دیگری واگذار، پس ابن سعد به هر یک از رؤسای لشکر که می گفت به این علّت ابا می کردند؛ زیرا که اکثر آنها از کسانی بودند که نامه برای آن جناب نوشته بودند و حضرت را به عراق طلبیده بودند پس کثیر بن عبداللّه که ملعونی شجاع و بی باك و بی حیائی فتّاك بود برخاست و گفت که من برای این رسالت حاضرم و اگر خواهی ناگهانی اورا به قتل در آورم، عمر سعد گفت:

این را نمی خواهم ولیکن برو به نزد او و بپرس که برای چه به این دیار آمده؟

پس آن لعین متوجّه لشکرگاه آن حضرت شد. اَبُو ثُمامه صائدی را چون نظر برآن پلید افتاد به حضرت عرض کرد که این مرد که به سوی شما می آید بدترین اهل زمین و خون ریزترین مردم است این بگفت و به سوی (کثیر) شتافت و گفت:

اگر به نزد حسین علیه

السّلام خواهی شد شمشیر خود را بگذار و طریق خدمت حضرت را پیش دار. گفت:

لا وَاللّه!

هرگز شمشیر خویش را فرو نگذارم، همانا من رسولم اگر گوش فرا دارید ابلاغ رسالت کنم و اگر نه طریق مراجعت گیرم. اَبُو ثُمامه گفت:

پس قبضه شمشیر ترا نگه می دارم تا آنکه رسالت خود را بیان کنی و برگردی. گفت:

به خدا قسم نخواهم گذاشت که دست بر شمشیر گذاری. گفت:

به من بگو آنچه داری تا به حضرت عرض کنم و من نمی گذرم که چون تو مرد فاجر و فتّاکی با این حال به خدمت آن سرور روی، پس لختی با هم بد گفتند و آن خبیث به سوی عمر سعد بر گشت و حکایت حال را نقل کرد، عُمر، قُرّه بن قیس حَنْظَلی را برای رسالت روانه کرد.

چون قُرّه نزدیک شد حضرت با اصحاب خود فرمود که:

این مرد رامی شناسید؟

حبیب بن مظاهر عرض کرد:

بلی مردی است از قبیله حَنْظَله و با ما خویش است و مردی است موسوم به حُسن رأی من گمان نمی کردم که او داخل لشکر عمر سعد شود!

پس آن مرد آمد به خدمت آن حضرت و سلام کرد و تبلیغ رسالت خود نمود، حضرت در جواب فرمود که:

آمدن من بدین جا برای آن است که اهل دیار شما نامه های بسیار به من نوشتند و به مبالغه بسیار مرا طلبیدند، پس اگر از آمدن من کراهت دارید برمی گردم و می روم پس حبیب رو کرد به قُرّه و گفت:

وای بر تو!

ای قرّه، از این امام به حق رومی گردانی و به سوی ظالمان می روی؟

بیا یاری کن این امام را که به برکت

پدران او هدایت یافته ای، آن بی سعادت گفت:

پیام ابن سعد را ببرم و بعد از آن باخود فکر می کنم تا ببینم چه صلاح است.

پس برگشت به سوی پسر سعد و جواب امام را نقل کرد، عمر گفت:

امیدوارم که خدا مرا از محاربه و مقاتله با او نجات دهد.

پس نامه ای به ابن زیاد نوشت و حقیقت حال را در آن درج کرده برای ابن زیاد فرستاد. (۱۲۳)

حسّان بن فائد عَبَسی گفته که من در نزد پسر زیاد حاضر بودم که این نامه بدو رسید چون نامه را باز کرد و خواند گفت:

شعر:

اَلْآنَ اِذْ عُلِقَتْ مَخالِبُنا بِه

یرجُوالنَّجاهَ وَ لاتَ حِینَ مَناصٍ

یعنی الحال که چنگالهای ما بر حسین بند شده در صدد نجات خود بر آمده و حال آنکه مَلْجاء و مَناصی از برای رهائی او نیست.

پس در جواب عمر نوشت که نامه تو رسید به مضمون آن رسیدم، پس الحال بر حسین عرض کن که او و جمیع اصحابش برای یزید بیعت کنند تا من هم ببینم رأی خود را در باب او بر چه قرار خواهد گرفت و السّلام (۱۲۴)

پس چون جواب نامه به عمر رسید آنچه عبیداللّه نوشته بود به حضرت عرض نکرد؛ زیرا که می دانست آن حضرت به بیعت یزید راضی نخواهد شد. ابن زیاد پس از این نامه، نامه دیگری نوشت برای عمر سعد که یابن سعد حایل شومیان حسین و اصحاب او و میان آب فرات و کار را بر ایشان تنگ کن و مگذار که یک قطره آب بچشند چنانکه حائل شدند میان عثمان بن (۱۲۵) عّفان تقی زکی و آب در روزی که او را محصور

کردند.

پس چون این نامه به پسر سعد رسید همان وقت عمر بن حجّاج را با پانصد سوار بر شریعه موکّل گردانید و آن حضرت را از آب منع کردند، و این واقعه سه روز قبل از شهادت آن حضرت واقع شد و از آن روزی که عمر سعد به کربلا رسید پیوسته ابن زیاد لشکر برای او روانه می کرد، تا آنکه

به روایت سید تا ششم محّرم بیست هزار نزد آن ملعون جمع شد. (۱۲۶)

و موافق بعضی از روایات پیوسته لشکر آمد تا به تدریج سی هزار سوار نزد عمر جمع شد، و ابن زیاد برای پسر سعد نوشت که عذری از برای تو نگذاشتم در باب لشکر باید مردانه باشی و آنچه واقع می شود در هر صبح و شام مرا خبر دهی.

پس چون حضرت آمدن لشکر را برای مقاتله با او دید به سوی ابن سعد پیامی فرستاد که من با تو مطلبی دارم و می خواهم ترا ببینم پس شبانگاه یکدیگر را ملاقات نموده و گفتگوی بسیار با هم نمودند پس عمر به سوی لشکر خویش برگشت و نامه به عبیداللّه بن زیاد نوشت که ای امیر خداوند آتش برافروخته نزاع ما را با حسین خاموش کرد و امر امّت را اصلاح فرمود، اینک حسین علیه السّلام با من عهد کرده که بر گردد به سوی مکانی که آمده یا برود در یکی از سرحدّات منزل کند و حکم او مثل یکی از سایر مسلمانان باشد در خیر و شرّ یا آنکه برود در نزد امیر یزید دست خود را در دست او نهد تا او هر چه خواهد بکند.

و البته در

این مطلب رضایت تو و صلاحیت امّت است.

مؤلف گوید:

اهل سِیر و تواریخ از عُقْبَهِ بن سِمْعان غلام رباب زوجه امام حسین علیه السّلام نقل کرده اند که گفت:

من با امام حسین علیه السّلام بودم از مدینه تا مکّه و از مکّه تا عراق و از او مفارقت نکردم تا وقتی که به درجه شهادت رسید، و هر فرمایشی که در هر جا فرمود اگر چه یک کلمه باشد خواه در مدینه یا در مکه یا در راه عراق یا روز شهادتش تمام را حاضر بودم و شنیدم این کلمه را که مردم می گویند آن حضرت فرمود دست خود را در دست یزید بن معاویه گذارد، نفرمود. فقیر گوید:

پس ظاهر آن است که این کلمه را عمر سعد از پیش خود در نامه درج کرده تا شاید اصلاح شود و کار به مقاتله نرسد؛ چه آنکه عمر سعد از ابتداء جنگ با آن حضرت را کراهت داشت و مایل نبود.

و بالجمله:

چون نامه به عبیداللّه رسید و خواند گفت:

این نامه شخصی ناصح مهربانی است با قوم خود و باید قبول کرد.

شِمر ملعون برخاست و گفت:

ای امیر!

آیا این مطلب را از حسین قبول می کنی؟

به خدا سوگند که اگر او خود را به دست تو ندهد و در پی کار خود رود، امر او قوّت خواهد گرفت و ترا ضعف فرو خواهد گرفت اگر خلاف کند دفع او را دیگر نتوانی کرد، لکن الحال به چنگ تو گرفتار است و آنچه رأیت در باب او قرار گیرد از پیش می رود.

پس امر کن که در مقام اطاعت و حکم تو بر آید، پس آنچه خواهی از عقوبت یا

عفو در حقّ او و اصحابش به عمل آور. ابن زیاد حرف او را پسندید و گفت:

نامه ای می نویسم در این باب به عمر بن سعد و با تو آن را روانه می کنم و باید ابن سعد آن را بر حسین و اصحابش عرض نماید اگر قبول اطاعت من نمود، ایشان را سالماً به نزد من بفرستد و اگر نه با ایشان کارزار کند و اگر پسر سعد از کارزار با حسین اِبا نماید تو امیر لشکر می باش و گردن عمر را بزن و سرش را برای و سرش را برای من روانه کن.

پس نامه ای نوشت به این مضمون:

ای پسر سعد!

من ترا نفرستادم که با حسین رفق و مدارا کنی و در جنگ او مسامحه و مماطله نمائی و نگفتم سلامت و بقای او را متمنّی و مترجّی باشی و نخواستم گناه او را عذر خواه گردی و از برای او به نزد من شفاعت کنی، نگران باش اگر حسین و اصحاب او در مقام اطاعت و انقیاد حکم من می باشند پس ایشان را به سلامت برای من روانه نما؛ و اگر اباء و امتناع نمایند با لشکر خود ایشان را احاطه کن و با ایشان مقاتلت نما تا کشته شوند و آنها را مُثْله کن، همانا ایشان مستحق این امر می باشند و چون حسین کشته شد سینه و پشت او را پایمال ستوران کن؛ چه او سرکش و ستمکار است و من دانسته ام که سُم ستوران مردگان را زیان نکند چون بر زبان رفته است که اگر او را کشم اسب بر کشته او برانم این حکم باید

انفاذ شود.

پس اگر به تمـام آنچه امرت كنم اقـدام نمودی جزای شـنونده و پذیرنـده به تو می دهم و اگر نه از عطـا محرومی و از امارات لشكر معزول و شِمر بر آنها امیر است و منصوب والسلام. آن نامه را به شمر داد و به كربلا روانه نمود. (۱۲۷)

وقایع روز تاسوعا

فصل

دوّم:

در وقایع روز تاسوعا و ورود شـمر ملعون چون روز پنجشنبه نهم محّرم الحرام رسید شِمر ملعون با نامه ابن زیاد لعین در امر قتل امام علیه السّلام به كربلا وارد شد و آن نامه را به ابن سعد نمود، چون آن پلید از مضمون نامه آگه گردید خطاب كرد به شمر و گفت:

مالك وَیلَكَ، خداونـد ترا از آبادانی ها دور افكنـد و زشت كنـد چیزی را كه تو آورده ای، سوگنـد به خدای چنان گمان می كنم كه تو باز داشتی ابن زیاد را از آنچه من بدو نوشتم و فاسد كردی امری را كه اصلاح آن را امید می داشتم، واللّه!

حسین آن كس نیست كه تسلیم شود و دست بیعت به یزید دهد؛ چه جان پدرش علی مرتضـی در پهلوهای او جا دارد؛ شـمر گفت:

اكنون با امر امیر چه خواهی كرد؟

یا فرمان او بپذیر و با دشمن او طریق مبارزت گیر و اگر نه دست از عمل بازدار و امر لشكر را با من گذار، عمر سعد گفت:

لاـ وَ لاـ كَرامَهَ لَكَ من این كار را انجام خواهم داد تو همچنان سـرهنگ پیادگان باش و من امیر لشـكرم، این بگفت و در تهیه قتال با جناب سید الشهّداء علیه السّلام شد. شمر چون دید كه ابن سعد مهیای قتال است به نزدیك لشكر

امـام علیه السّـلام آمـد و بانـگ زد که کجاینـد فرزنـدان خواهر من عبـداللّه و جعفر و عثمان و عبّاس؛ چه آنکه مادر این چهار برادر امّ البنین از قـبیله بنی کلاـب بود که شـمر ملعون نیز از این قـبیله بوده. جنـاب امـام حسـین علیه السّـلام بانـگ او را شـنید برادران خود را امر فرمود که:

جواب اورا دهید اگر چه فاسق است لکن با شما قرابت و خویشی دارد، پس آن سعادتمندان با آن شقّی گفتند:

چه بود کارت؟

گفت:

ای فرزندان خواهر من!

شماها در امانیـد با برادر خود حسـین رزم ندهید از دَوْر برادر خود کناره گیرید و سـر در طاعت امیر المؤمنین یزید در آورید. جنـاب عبّـاس بن علی علیه السّـلام بانـگ براو زد که بریـده بـاد دسـتهای تو و لعنت بـاد بر امانی که تو از برای ما آوردی، ای دشـمن خدا!امر می کنی مارا که دست از برادر و مولای خود حسـین بن فاطمه علیهاالسّـلام برداریم و سـر در طاعت ملعونان و فرزندان ملاعینان در آوریم آیا ما را امان می دهی و از برای پسر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم امان نیست؟

شمر از شنیدن این کلمات خشمناک شد و به لشکر گاه خویش بازگشت.

پس ابن سعد لشکر خویش را بانگ زد که یا خیل اللّه ارکبی و بالجنّه ابشری؛

ای لشـکرهای خـدا سوار شویـد و مستبشـر بهشت باشـید، پس جنود نـا مسـعود او سوار گشـته و رو به اصـحاب حضـرت سـید الشّـهداء علیه السّـلام آوردند در حالی که حضرت سیدالشّهداء علیه السّلام در پیش خیمه شمشیر خود را بر گرفته بود و سر به زانوی اندوه گذاشته و به خواب رفته

بود و این واقعه در عصر روز نهم محرّم الحرام بود.

شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السّلام روایت فرموده که:

آن جناب فرمود روز تاسوعا روزی بود که جناب امام حسین علیه السّلام و اصحابش را در کربلا محاصره کردند و سپاه اهل شام بر قتال آن حضرت اجتماع کردند، و ابن مرجانه و عمر سعد خوشحال شدند به سبب کثرت سپاه و بسیاری لشکر که برای آنها جمع شده بودند و حضرت حسین علیه السّلام و اصحاب او را ضعیف شمردند و یقین کردند که یاوری از برای آن حضرت نخواهد آمد و اهل عراق او را مدد نخواهند کرد، پس فرمود:

پدرم فدای آن ضعیف و غریب!

و بالجمله؛ چون جناب زینب علیهاالسّلام صدای ضجّه و خروش لشکر را شنید نزد برادر دوید و عرض کرد:

برادر مگر صداهای لشکر را نمی شنوید که نزدیک شده اند؟

پس حضرت سر از زانو برداشت و خواهر را فرمود که:

ای خواهر اکنون رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را در خواب دیدم که به من فرمود تو به سوی ما خواهی آمد، چون حضرت زینب علیهاالسّلام این خبر وحشت اثر را شنید طپانچه بر صورت زد و صدا را به وا ویلا بلند کرد، حضرت فرمود که:

ای خواهر وَیل و عذاب از برای تو نیست ساکت باش خدا ترا رحمت کند.

پس جناب عبّاس علیه السّلام به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد:

برادر!

لشکر روی به شما آورده اند. حضرت برخاست و فرمود:

ای برادر عباس، سوار شو جانم فدای تو باد و برو ایشان را ملاقات کن و بپرس چه شده که ایشان رو به ما آورده اند. جناب عبّاس

علیه السّلام با بیست سوار که از جمله زُهَیرْ و حبیب بودند به سوی ایشان شتافت و از ایشان پرسید که غرض شما از این حرکت و غوغا چیست؟

گفتند:

از امیر حکم آمده که بر شما عرض کنیم که در تحت فرمان او در آئید و اطاعت او را لازم دانید و اگر نه با شما قتال و مبارزت کنیم، جناب عبّاس علیه السّلام فرمود:

پس تعجیل مکنید تا من برگردم و کلام شما را با برادرم عرضه دارم. ایشان توقف نمودند جناب عبّاس علیه السّلام به سرعت تمام به سوی آن امام اَنام شتافت و خبر آن لشکر را بر آن جناب عرضه داشت.

حضرت فرمود:

به سوی ایشان برگرد و از ایشان مهلتی بخواه که امشب را صبر کنند و کارزاز را به فردا اندازند که امشب قدری نماز و دعا و استغفار کنیم؛ چه خدا می داند که من دوست می دارم نماز و تلاوت قرآن و کثرت دعا و استغفار را، و از آن سوی اصحاب عبّاس در مقابل آن لشکر توقّف نموده بودند و ایشان را موعظه می نمودند تا جناب عبّاس علیه السّلام برگشت و از ایشان آن شب را مهلتی طلبید. سید فرموده که ابن سعد خواست مضایقه کند، عَمرو بن الحجّاج الزبیدی گفت:

به خدا قسم!

اگر ایشان از اهل تُرک و دیلم بودند و از ما چنین امری را خواهش می نمودند ما اجابت می کردیم ایشان را، تا چه رسد به اهل بیت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم. (۱۲۸) و در روایت طبری است که قیس بن اشعث گفت:

اجابت کن خواهش ایشان را و مهلتشان ده لکن به

جان خودم قسم است که این جماعت فردا صبح با تو مقاتله خواهند کرد و بیعت نخواهند نمود. عمر سعد گفت:

به خدا قسم اگر این را بدانم امر ایشان را به فردا نخواهم افکند پس آن منافقان آن شب را مهلت دادند، و عمر سعد، رسولی در خدمت جناب عبّاس علیه السّلام روان کرد و پیام داد برای آن حضرت که یک امشب را به شما مهلت دادیم بامدادان اگر سر به فرمان در آورید شما را به نزد پسر زیاد کوچ خواهیم داد، و اگر نه دست از شما بر نخواهیم داشت و فیصل امر را بر ذمّت شمشیر خواهیم گذاشت، این هنگام دو لشکر به آرامگاه خود باز شدند. (۱۲۹)

ذکر وقایع لیله عاشورا

پس همین که شب عاشورا نزدیک شد حضرت امام حسین علیه السّلام اصحاب خود را جمع کرد، حضرت امام زین العابدین علیه السّلام فرموده که من در آن وقت مریض بودم با آن حال نزدیک شدم و گوش فرا داشتم تا پدرم چه می فرماید، شنیدم که با اصحاب خود گفت:

اُثْنی عَلَی اللّهِ اَحْسَنَ الثَّناءِ تا آخر خطبه که حاصلش به فارسی این است ثنا می کنم خداوند خود را به نیکوتر ثناها و حمد می کنم او را بر شدّت و رخاء، ای پروردگار من!

سپاس می گذارم ترا بر اینکه ما را به تشریف نبوّت تکریم فرمودی، و قرآن را تعلیم ما نمودی، و به معضلات دین ما را دانا کردی، و ما را گوش شنوا و دیده بینا و دل دانا عطا کردی، پس بگردان ما را از شکر گزاران خود.

پس فرمود:

امّا بعد؛

همانا من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود

نمی دانم و اهل بیتی از اهل بیت خود نیکوتر ندانم، خداوند شما را جزای خیر دهد و الحال

آگاه باشید که من گمان دیگر در حقّ این جماعت داشتم و ایشان را در طریق اطاعت و متابعت خود پنداشتم اکنون آن خیال دیگر گونه صورت بست لاجرم بیعت خود را از شما برداشتم و شما را به اختیار خود گذاشتم تا به هر جانب که خواهید کوچ دهید و اکنون پرده شب شما را فرو گرفته شب را مَطیَّه رهوار خود قرار دهید و به هر سو که خواهید بروید؛ چه این جماعت مرا می جویند چون به من دست یابند به غیر من نپردازند. چون آن جناب سخن بدین جا رسانید، برادران و فرزندان و برادر زادگان و فرزندان عبداللّه جعفر عرض کردند:

برای چه این کار کنیم آیا برای آنکه بعد از تو زندگی کنیم؟

خداوند هرگز نگذارد که ما این کار ناشایسته را دیدار کنیم. و اوّل کسی که به این کلام ابتدا کرد عبّاس بن علی علیهماالسّلام بود پس از آن سایرین متابعت او کردند و بدین منوال سخن گفتند.

پس آن حضرت رو کرد به فرزندان عقیل و فرمود که:

شهادت مسلم بن عقیل شما را کافی است زیاده بر این مصیبت مجوئید من شما را رخصت دادم هر کجا خواهید بروید. عرض کردند:

سبحان اللّه!

مردم با ما چه گویند و ما به جواب چه بگوئیم؟

بگوئیم دست از بزرگ و سید و پسر عّم خود برداشتیم و او را در میان دشمن گذاشتیم بی آنکه تیر و نیزه و شمشیری در نصرت او به کار بریم، نه به خدا سوگند!

ما چنین کار ناشایسته نخواهیم کرد

بلکه جان و مال و اهل و عیال خود را در راه تو فدا کنیم و با دشمن تو قتال کنیم تا بر ما همان آید که بر شما آید، خداوند قبیح کند آن زندگانی را که بعد از تو خواهیم. این وقت مسلم بن عَوْسَجَه برخاست و عرض کرد:

یا بن رسول اللّه!

آیا ما آن کس باشیم که دست از تو باز داریم پس به کدام حجّت در نزد حقّ تعالی ادای حقّ ترا عذر بخواهیم، لا واللّه!

من از خدمت شما جدا نشوم تا نیزه خود را در سینه های دشمنان تو فرو برم و تا دسته شمشیر در دست من باشد اندام اَعدا را مضروب سازم و اگر مرا سلاح جنگ نباشد به سنگ با ایشان محاربه خواهم کرد، سوگند به خدای که ما دست از یاری تو بر نمی داریم تا خداوند بداند که ما حرمت پیغمبر را در حقّ تو رعایت نمودیم، به خدا سوگند که من در مقام یاری تو به مرتبه ای می باشم که اگر بدانم کشته می شوم آنگاه مرا زنده کنند و بکشند و بسوزانند و خاکستر مرا بر باد دهند و این کردار را هفتاد مرتبه با من به جای آورند هرگز از تو جدا نخواهم شد تا هنگامی که مرگ را در خدمت تو ملاقات کنم، و چگونه این خدمت را به انجام نرسانم و حال آنکه یک شهادت بیش نیست و پس از آن کرامت جاودانه و سعادت ابدیه است.

پس زهیر بن قَین برخاست و عرضه داشت:

به خدا سوگند که من دوست دارم که کشته شوم آنگاه زنده گردم پس کشته شوم تا هزار

مرتبه مرا بکشند و زنده شوم و در ازای آن خدای متعال دور گرداند شهادت را از جان تو و جان این جوانان اهل بیت تو. و هر یک از اصحاب آن جناب بدین منوال شبیه به یکدیگر با آن حضرت سخن می گفتند و زبان حال هر یک از ایشان این بود:

شعر:

شاها من اَرْ به عرش رسانم سریر فضل

مملوك این جنابم و محتاج این درم

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر

این مِهر بر که افکند آن دل کجا بَرَم

پس حضرت همگی را دُعای خیر فرمود.

و علاّمه مجلسی رحمه اللّه نقل کرده که در آن وقت جاهای ایشان را در بهشت به ایشان نمود و حور و قصور و نعیم خود را مشاهده کردند و بر یقین ایشان بیفزود و از این جهت احساس اَلم نیزه و شمشیر و تیر نمی کردند و در تقدیم شهادت تعجیل می نمودند. (۱۳۰)

و سید بن طاووس روایت کرده که:

در این وقت محمّد بن بشیر الحضرمی را خبر دادند که پسرت را در سر حدّ مملکت ری اسیر گرفتند، گفت:

عوض جان او و جان خود را از آفریننده جانها می گیریم و من دوست ندارم که او را اسیر کنند و من پس از او زنده و باقی بمانم. چون حضرت کلام او را شنید فرمود:

خدا ترا رحمت کند من بیعت خویش را از تو برداشتم برو و فرزند خود را از اسیری برهان، محمّد گفت:

مرا جانوران درنده زنده بدرند و طعمه خود کنند اگر از خدمت تو دور شوم!

پس حضرت فرمود:

این جامه های بُرد را بده به فرزندت تا اعانت جوید به آنها در

رهانیدن برادرش، یعنی فدیه برادر خود کند، پس پنج جامه بُرد او را عطا کرد که هزار دینار بها داشت (۱۳۱)

شیخ مفید رحمه اللّه فرموده که آن حضرت پس از مکالمه با اصحاب به خیمه خود انتقال فرمود و جناب علی بن الحسین علیهماالسّلام حدیث کرده:

در آن شبی که پدرم در صباح آن شهید شد من به حالت مرض نشسته بودم و عمّه ام زینب پرستاری من می کرد که ناگاه پدرم کناره گرفت و به خیمه خود رفت و با آن جناب بود جَوْن (۱۳۲) آزاد کرده ابوذر و شمشیر آن حضرت را اصلاح می نمود و پدرم این اشعار را قرائت می فرمود:

شعر:

یادَهْرُاُفٍّ لَکَ مِنْ خَلیلٍ

کَمْ لَکَ بالْاِشْراقِ وَ اْلَا صیلِ

مِنْ صاحِبٍ و طالِبٍ قَتیلِ

وَ الدَّهْرُ لا یقْنَعُ بالْبَدیلِ

و اِنَّما اْلاَمْرُ اِلَی الْجَلیلِ

و کُلُّ حَی سالِکٌ سَبیلِ(۱۳۳)

چون من این اشعار محنت آثار را از آن حضرت شنیدم دانستم که بَلیه نازل شده است و آن سرور تن به شهادت داده است به این سبب گریه در گلوی من گرفت و بر آن صبر نمودم و اظهار جزع نکردم ولکن عمّه ام زینب چون این کلمات را شنید خویشتن داری نتوانست؛ چه زنها را حالت رقّت و جزع بیشتر است برخاست و بی خودانه به جانب آن حضرت شتافت و گفت:

واثَکْلاه!

کاش مرگ مرا نابود ساختی و این زندگانی از من بپرداختی، این وقت زمانی را مانَدْ که مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفتند؛ چه ای برادر تو جانشین گذشتگانی و فریادرس بقیه آنهائی، حضرت به جانب او نظر کرد و فرمود:

ای خواهر!

نگران باش که شیطان حِلْم ترا نرباید. و اشک در

چشمهای مبارکش بگشت و به این مثل عرب تمثّل جست

لَوْ تُرِکَ الْقِطا نامَ؛

یعنی اگر صیاد مرغ قَطا را به حال خود گذاشتی آن حیوان در آشیانه خود شاد بخفتی؛ زینب خاتون علیهاالسّلام گفت:

یاوَیلَتاه!

که این بیشتر دل ما را مجروح می گرداند که راه چاره از تو منقطع گردیده و به ضرورت شربت ناگوار مرگ می نوشی و ما را غریب و بی کس و تنها در میان اهل نفاق و شقاق می گذاری، پس لطمه بر صورت خود زد و دست برد گریبان خود را چاک نمود و بر روی افتاد و غش کرد.

پس حضرت به سوی او برخاست و آب به صورت او بپاشید تا به هوش آمد، پس او رابه این کلمات تسلیت داد فرمود:

ای خواهر!

بپرهیز از خدا و شکیبائی کن به صبر، و بدان که اهل زمین می میرند و اهل آسمان باقی نمی مانند و هر چیزی در معرض هلاکت است جز ذات خداوندی که خلق فرموده به قدرت، خلایق را و بر می انگیزاند و زنده می گرداند و اوست فرد یگانه. جدّ و پدر و مادر و برادر من بهتر از من بودند و هر یک، دنیا را وداع نمودند، و از برای من و برای هر مسلمی است که اقتدا و تأسی کند بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم، و به امثال این حکایات زینب را تسلّی داد، پس از آن فرمود:

ای خواهر من!

ترا قسم می دهم و باید به قسم من عمل کنی وقتی که من کشته شوم گریبان در مرگ من چاک مزنی و چهره خویش را به ناخن مخراشی و از

برای شهادت من به وَیل و ثبور فریاد نکنی، پس حضرت سجّاد علیه السّلام فرمود:

پدرم عمّه ام را آورد در نزد من نشانید. انتهی. (۱۳۴) و روایت شده که:

حضرت امام حسین علیه السّلام در آن شب فرمود که:

خیمه های حرم را متصل به یکدیگر بر پا کردند و بر دور آنها خندقی حفر کردند و از هیزم پر نمودند که جنگ از یک طرف باشد و حضرت علی اکبر علیه السّلام را با سی سوار و بیست پیاده فرستاد که چند مشک آب با نهایت خوف و بیم آوردند، پس اهل بیت و اصحاب خود را فرمود که:

از این آب بیاشامید که آخر توشه شما است و وضو بسازید و غسل کنید و جامه های خود بشوئید که کفن های شما خواهد بود، و تمام آن شب را به عبادت و دعا و تلاوت و تضرّع و مناجات به سر آوردند و صدای تلاوت و عبادت از عسکر سعادت اثر آن نور دیده خَیر البشر بلند بود. (۱۳۵)

فَباتُوا وَ لَهُمْ دَوِی کَدَوِی النَحْلِ ما بَینَ راکِعٍ وَ ساجِدٍ وَ قائمٍ و قاعِدٍ.

شعر:

وَ باتُوا فَمِنْهُمْ ذاکِرٌ وَ مُسَبِّحٌ

وَ داعٍ وَ مِنْهُمْ رُکَّعٌ وَ سُجُودٌ

و روایت شده که:

در آن شب سی و دو نفر از لشکر عُمر بد اَخْتَر به عسکر آن حضرت ملحق شدند و سعادت ملازمت آن حضرت را اختیار کردند و در هنگام سحر آن امام مطهّر برای تهیه سفر آخرت فرمود که:

نوره برای آن حضرت ساختند در ظرفی که مُشک در آن بسیار بود و در خیمه مخصوصی در آمده مشغول نوره کشیدن شدند و در آن وقت بُریر بن خضیر همدانی و عبدالرّحمن

بن عَبْدَ ربه انصاری بر در خیمه محترمه ایستاده بودند منتظر بودند که چون آن سرور فارغ شود ایشان نوره بکشند بُریر در آن وقت با عبدالرّحمن مضاحکه و مطایبه می نمود، عبد الرّحمن گفت:

ای بُریر!

این هنگام، هنگام مطایبه نیست. بُریر گفت:

قوم من می دانند که من هرگز در جوانی و پیری مایل به لهو و لعب نبوده ام و در این حالت شادی می کنم به سبب آنکه می دانم که شهید خواهم شد و بعد از شهادت حوریان بهشت را در بر خواهم کشید و به نعیم آخرت متنعّم خواهم گردید. (۱۳۶)

وقایع روز عاشوراء

فصل سوّم:

در بیان وقایع روز عاشوراء

چون شب عاشورا به پایان رسید و سپیده روز دهم محرّم دمید حضرت سیدالشّهداء علیه السّلام نماز بگزاشت پس از آن به تَعْبیه صفوف لشکر خود پرداخت و به روایتی فرمود که:

تمام شماها در این روز کشته خواهید شد و جز علی بن الحسین علیه السّلام کس زنده نخواهد ماند. و مجموع لشکر آن حضرت سی دو نفر سوار و چهل تن پیاده بودند

و به روایت دیگر هشتاد و دو پیاده، و به روایتی که از جناب امام محمّد باقر علیه السّلام وارد شده چهل و پنج سوار و صد تن پیاده بودند و سبط ابن الجوزی در (تذکره) نیز همین عدد را اختیار کرده (۱۳۷) و مجموع لشکر پسر سعد شش هزار تن و موافق بعضی مَقاتل بیست هزار؛ و بیست و دو هزار و به روایتی سی هزار نفر وارد شده است و کلمات ارباب سِیَر و مقاتل در عدد سپاه آن حضرت و عسکر عمر سعد اختلاف بسیار دارد.

پس حضرت صفوف لشکر را به

این طرز آراست زهیر بن قین را در میمنه بازداشت، و حبیب بن مظاهر را در میسره اصحاب خود گماشت و رایت جنگ را به برادرش عبّاس عطا فرمود و موافق بعض کلمات بیست تن با زُهیر در میمنه و بیست تن با حبیب در میسره بازداشت و خود با سایر سپاه در قلب جا کرد و خِیام محترم را از پس پشت انداختند و امر فرمود که:

هیزم و نی هائی را که اندوخته بودند در خندقی که اطراف خِیام کنده بودند ریختند و آتش در آنها افروختند برای آنکه آن کافران را مانعی باشد از آنکه به خِیام محترم بریزند.

و از آن سوی نیز عمر سعد لشکر خود را مرتّب ساخت (۱۳۸) میمنه سپاه را به عمرو بن الحجّاج سپرد و شمر ملعون ذی الجوشن را در میسره جای داد و عروه بن قیس را بر سواران گماشت و شَبَث بن رِبْعی را با رجّاله بازداشت، و رایت جنگ را با غلام خود در ید گذاشت. و روایت است که امام حسین علیه السّلام دست به دعا برداشت و گفت:

و اَنْتَ رَجائی فی کُلِّ شِدَّةٍ وَ اَنْتَ لی فی کُلِّ اَمرٍ نَزَلَ بی ثِقَةٌ وَ عُدَّةٌ کَمْ مِنْ هَمٍّ یضْعُفُ فیهِ الْفؤادُ وَ تَقِلُّ فیهِ الْحیلَهُ وَ یخْذُلُ فیهِ الصَدیقُ وَ یشْمَتُ فیهِ الْعَدُوُّ اَنزَلْتُهُ بِکَ وَ شَکَوْتُهُ اِلَیکَ رَغْبةً مِنّی اِلَیکَ عَمَّنْ سِواکَ فَفَرَّجْتَهُ عَنّی وَ کَشَفْتَهُ فَاَنْتَ وَلِی کُلِّ نِعْمَةٍ وَ صاحِبُ کُلّ حَسَنَةٍ وَ مُنْتَهی کُلِّ رَغْبَةٍ. (۱۳۹)

این وقت از آن سوی لشکرِ پسر سعد جنبش کردند و در گرداگرد معسکر امام حسین علیه السّلام جولان دادند از هر طرف

که می رفتند آن خندق و آتش افروخته را می دیدند.

پس شمر ملعون به صدای بلند فریاد برداشت که ای حسین!

پیش از آنکه قیامت رسد شتاب کردی به آتش، حضرت فرمود:

این گوینده کیست؟

گویا شمر است، گفتند:

بلی جز او نیست، فرمود:

ای پسر آن زنی که بز چرانی می کرده، تو سزاوارتری به دخول در آتش. مسلم بن عَوْسَجَه خواست تیری به جانب آن ملعون افکند آن حضرت رضا نداد و منعش فرمود، عرض کرد:

رخصت فرما تا او را هدف تیر سازم همانا او فاسق و از دشمنان خدا و از بزرگان ستمکاران است و خداوند مرا بر او تمکین داده.

حضرت فرمود:

مکروه می دارم که من با این جماعت ابتدا به مقاتلت کنم. این وقت حضرت امام حسین علیه السّلام راحله خویش را طلبید و سوار شد و به صوت بلند فریاد برداشت که می شنیدند صدای آن حضرت را بیشتر مردم و فرمود آنچه حاصلش این است:

ای مردم!

به هوای نفس عجلت مکنید و گوش به کلام من دهید تا شما را بدانچه سزاوار است موعظتی گویم و عذر خودم را بر شما ظاهر سازم پس اگر با من انصاف دهید سعادت خواهید یافت و اگر از دَرِ انصاف بیرون شوید، پس آرای پراکنده خود را مجتمع سازید و زیر و بالای این امر را به نظر تأمل ملاحظه نمائید تا آنکه امر بر شما پوشیده و مستور نماند پس از آن بپردازید به من و مرا مهلتی مدهید؛ همانا ولی من خداوندی است که قرآن را فرو فرستاده و اوست متّولی امور صالحان.

راوی گفت که چون خواهران آن حضرت این کلمات را شنیدند صیحه کشیدند و

گریستند و دختران آن جناب نیز به گریه در آمدند، پس بلند شد صداهای ایشان حضرت امام حسین علیه السّلام فرستاد به نزد ایشان برادر خود عبّاس بن علی علیه السّلام و فرزند خود علی اکبر را و فرمود به ایشان که ساکت کنید زنها را، سوگند به جان خودم که بعد از این گریه ایشان بسیار خواهد شد.

و چون زنها ساکت شدند آن حضرت خدای را حمد و ثنا گفت به آنچه سزاوار اوست و درود فرستاد بر حضرت رسول و ملائکه و رسولان خدا علیهماالسّلام و شنیده نشد هرگز متکلّمی پیش از آن حضرت و بعد از او به بلاغت او.

پس فرمود:

ای جماعت!

نیک تأمل کنید و ببینید که من کیستم و با که نسبت دارم آنگاه به خویش آئید و خویشتن را ملامت کنید و نگران شوید که ایا شایسته است برای شما قتل من و هتک حرمت من؟

آیا من نیستم پسر دختر پیغمبر شما؟

آیا من نیستم پسر وصی پیغمبر و ابن عمّ او و آن کسی که اول مؤمنان بود که تصدیق رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم نمود به آنچه از جانب خدا آورده بود؟

آیا حمزه سید الشّهدا عمّ من نیست؟

آیا جعفر که با دو بال در بهشت پرواز می کند عمّ من نیست؟

آ یا به شما نرسیده که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم در حقّ من و برادرم حسن علیه السّلام فرمود که:

ایشان دو سید جوانان اهل بهشت اند؟

پس اگر سخن مرا تصدیق کنید اصابه حقّ کرده باشید، به خدا سوگند که هرگز سخن دروغ نگفته ام از زمانی که دانستم خداوند دروغگو را دشمن

می دارد، و با این همه اگر مرا تکذیب می کنید پس در میان شما کسانی می باشند که از این سخن آگهی دارند، اگر از ایشان بپرسید به شما خبر می دهند، بپرسید از جابر بن عبداللّه انصاری، و ابو سعید خُدری و سهل بن سعد ساعدی، و زید بن ارقم، و اَنَس بن مالک تا شما را خبر دهند، همانا ایشان این کلام را در حقّ من و برادرم حسن از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنیده اند.

آیا این مطلب کافی نیست شما رادر آنکه حاجز ریختن خون من شود؟

شمر به آن حضرت گفت که من خدا را از طریق شک و ریب بیرون صراط مستقیم عبادت کرده باشم اگر بدانم تو چه گوئی. چون حبیب سخن شمر را شنید گفت:

ای شمر!

به خدا سوگند که من ترا چنین می بینم که خدای را به هفتاد طریق از شکّ و ریب عبادت می کنی، و من شهادت می دهم که این سخن را به جناب امام حسین علیه السّلام راست گفتی که من نمی دانم چه می گوئی البتّه نمی دانی؛ چه آنکه خداوند قلب ترا به خاتمِ خشم مختوم داشته و به غشاوت غضب مستور فرموده. دیگر باره جناب امام حسین علیه السّلام لشکر را خطاب نموده و فرمود:

اگر بدانچه که گفتم شما را شکّ و شبهه ای است آیا در این مطلب هم شکّ می کنید که من پسر دختر پیغمبر شما می باشم؟

به خدا قسم که در میان مشرق و مغرب پسر دختر پغمبری جز من نیست، خواه در میان شما و خواه در غیر شما، وای بر

شما!

آیا کسی از شما را کشته ام که خون او از من طلب کنید؟

یا مالی را از شما تباه کرده ام؟

یا کسی را به جراحتی آسیب زده ام تا قصاص جوئید؟

هیچ کس آن حضرت را پاسخ نگفت، دیگر باره ندا در داد که ای شَبَث بن رِبْعی و ای حَجّار بن اَبْجَر و ای قیس بن اشعث و ای زید بن حارث مگر شما نبودید که برای من نوشتید که میوه های اشجار ما رسیده و بوستانهای ما سبز و ریان گشته است اگر به سوی ما آیی از برای یاریت لشکرها آراسته ایم؟

این وقت قیس بن اشعث آغاز سخن کرد و گفت:

ما نمی دانیم چه می گوئی ولکن حکم بنی عمّ خود یزید و ابن زیاد را بپذیر تا آنکه ترا جز به دلخواه تو دیدار نکند، حضرت فرمود:

لا واللّه هرگز دست مذلّت به دست شما ندهم و از شما هم نگریزم چنانکه عبید گریزند.

آنگاه ندا کرد ایشان را و فرمود:

عِبادَ اللّهِ!

اِنی عُذْتُ بِرَبّی وَ رَبِّكُمْاَنْ تَرْجُمُونِ وَ اَعُوذُ بِرَبّی وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لا یؤ مِنُ بِیوْمِ الْحِسابِ. (۱۴۰)

آنگاه از راحله خود فرود آمد و عقبه بن سمعان را فرمود تا آنرا عقال برنهاد ابوجعفر طبری نقل کرده از علی بن حنظله بن اسعد شبامی از کثیر بن عبداللّه شعبی که گفت:

چون روز عاشورا ما به جهت مقاتله با امام حسین علیه السّلام به مقابل آن حضرت شدیم، بیرون آمد به سوی ما زُهیر بن القین در حالی که سوار بود بر اسبی دراز دُم غرق در اسلحه، پس فرمود:

ای اهل کوفه!

من انذار می کنم شما را از عذاب خدا، همانا حقّ است بر

هر مسلمانی نصیحت و خیرخواهی برادر مسلمانش و تا به حال بر یک دین و یک ملّتیم و برادریم با هم تا شمشیر در بین ما کشیده نشده، پس هر گاه بین ما شمشیری واقع شد برادری ما از هم گسیخته و مقطوع خواهد شد و ما یک امّت و شما امّت دیگر خواهید بود.

همانا مردم بدانید که خداوند ما و شما را ممتحن و مبتلا فرموده به ذرّیه پیغمبرش تا ببیند ما چه خواهیم کرد با ایشان، اینک من می خوانم شما را به نصرت ایشان و مخذول گذاشتن طاغی پسر طاغی عبیداللّه بن زیاد را؛ زیرا که شما از این پدر و پسر ندیدید مگر بدی، چشمان شما را در آوردند و دستها و پاهای شما را بریدند و شما را مُثْله کردند و بر تنه درختان خرما به دار کشیدند و اَشراف و قُرّاء شما را مانند حُجر بن عَدی و اصحابش و هانی بن عروه و امثالش را به قتل رسانیدند.

لشکر ابن سعد که این سخنان شنیدند شروع کردند به ناسزا گفتن به زُهیر و مدح و ثنا گفتن بر ابن زیاد و گفتند:

به خدا قسم که ما حرکت نکنیم تا آقایت حسین و هر که با اوست بکشیم یا آنها را گرفته و زنده به نزد امیر عبیداللّه بن زیاد بفرستیم. دیگر باره جناب زُهْیر بنای نصیحت را گذاشت و فرمود:

ای بندگان خدا!

اولاد فاطمه علیهاالسّلام اَحَقّ و اَوْلی هستند به مودّت و نصرت از فرزند سُمَیه، هر گاه یاری نمی کنید ایشان را پس شما را در پناه خدا در می آورم از آنکه ایشان را بکشید، بگذارید حسین را

با پسر عمّش یزید بن معاویه هر آینه به جان خودم سوگند که یزید راضی خواهد شد از طاعت شما بدون کشتن حسین علیه السّلام. این هنگام شمر ملعون تیری به جانب او افکند و گفت:

ساکت شو خدا ساکن کند صدای ترا همانا ما را خسته کردی از بس که حرف زدی:

زهیر با وی گفت:

یا بْنَ الْبَوّالِ عَلی عَقِبَیه ما اِیاکَ اُخاطِبُ اِنَّما اَنْتَ بَهیمَةٌ؛

ای پسر آن کسی که بر پاشنه های خود می شاشید من با تو تکلّم نمی کنم تو انسان نیستی بلکه حیوان می باشی؛ به خدا سوگند گمان نمی کنم ترا که دو آیه محکم از کتاب اللّه را دانا باشی پس بشارت باد ترا به خزی و خواری روز قیامت و عذاب دردناک. شمر گفت که خداوند ترا و صاحبت را همین ساعت خواهد کشت. زهیر فرمود:

آیا به مرگ مرا می ترسانی؟

به خدا قسم مردن با آن حضرت نزد من محبوب تر است از مخلّد بودن در دنیا با شماها.

پس رو کرد به مردم و صدای خود را بلند کرد و فرمود:

ای بندگان خدا!

مغرور نسازد شما را این جلف جانی و امثال او به خدا سوگند که نخواهد رسید شفاعت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم به قومی که بریزند خون ذُریه و اهل بیت او را و بکشند یاوران ایشان را.

راوی گفت:

پس مردی او را ندا کرد و گفت:

ابو عبداللّه الحسین علیه السّلام می فرماید بیا به نزد ما. فَلَعَمْری لَئِنْ کانَ مؤمن آلِ فِرعَوْنَ نَصَحَ لِقَوْمِهِ وَ اَبْلَغَ فِی الدُّعآءِ لَقَدْ نَصَحْتَ وَ اَبْلَغْتَ لَو نَفَعَ النُّصْحُ وَ الاِْ بْلاغُ.

و سید بن طاووس رحمه اللّه روایت

کرده که:

چون اصحاب پسر سعد سوار گشتند و مهیای جنگ با آن حضرت شدند آن جناب بُرَیر بن خضیر را به سوی ایشان فرستاد که ایشان را موعظتی نماید، بریر در مقابل آن لشکر آمد و ایشان را موعظه نمود. آن بدبختان سیه روزگار کلام او را اصغا ننمودند و از مواعظ او انتفاع نبردند.

پس خود آن جناب بر ناقه خویش و به قولی بر اسب خود سوار شد و به مقابل ایشان آمده و طلب سکوت نمود، ایشان ساکت شدند، پس آن حضرت حمد و ثنای الهی را به جای آورد و بر حضرت رسالت پناهی و بر ملائکه و سایر انبیاء و رُسل درود بلیغی فرستاد پس از آن فرمود که:

هلاکت و اندوه باد شما را ای جماعت غدّار و ای بی وفاهای جفاکار در هنگامی که به جهت هدایت خویش ما را به سوی خود طلبیدید و ما اجابت شما کرده و شتابان به سوی شما آمدیم پس کشیدید بر روی ما شمشیرهایی که به جهت ما در دست داشتید و بر افروختید بر روی ما آتشی را که برای دشمن ما و دشمن شماها مهیا کرده بودیم پس شما به کین و کید دوستان خود به رضای دشمنان خود همداستان شدید بدون آنکه عدلی در میان شما فاش و ظاهر کرده باشند و بی آنکه طمع و امید رحمتی باشد از شماها در ایشان، پس چرا. از برای شما باد؛ ویلها که از ما دست کشیدید؟

و حال آنکه شمشیرها در حبس نیام بود و دلها مطمئن و آرام می زیست و رأیها محکم شده و نیرو داشت لکن شما سرعت کردید

و انبوه شدید در انگیزش نیران فتنه مانند ملخها و خویشتن را دیوانه وار در انداختید در کانون نار چون پروانه گان

پس دور باشید از رحمت خدا ای معاندین امت و شاذ و شارد جمعیت و تارک قرآن و محرّف کلمات آن و گروه گناهکاران و پیروان وساوس شیطان و ماحیان شریعت و سنّت نبوی.

آیا ظالمان را معاونت می کنید و از یاری ما دست برمی دارید؟

بلی! سوگند به خدای که غدر و مکر از قدیم در شماها بوده با او به هم پیچیده اصول شما و از او قوّت گرفته فروع شما. لاجرم شما پلیدتر میوه اید گلوگاه ناظر را و کمتر لقمه اید غاصب را

الحال آگاه باشید که زنازاده فرزند زنازاده یعنی ابن زیاد علیه اللعنه مرا مردّد کرده میان دو چیز:

یا آنکه شمشیر کشیده و در میدان مبارزت بکوشم، و یا آنکه لباس مذلّت بر خود بپوشم و دور است از ما ذلّت و خداوند رضا ندهد و رسول نفرماید و مؤمنان و پروردگان دامنهای طاهر و صاحبان حمیت و اربابهای غیرت ذلّت لئام را بر شهادت کرام اختیار نکنند، اکنون حجّت را بر شما تمام کردم و با قلّت اعوان و کمی یاران با شما رزم خواهم کرد.

پس متصل فرمود کلام خود را به شعرهای فَروه بن مُسَیک مُرادی:

شعر:

فَاِنْ نَهْزِمْ فَهَزّامونَ قِدْماً

وَ اِنَ نُغْلَبْ فَغَیر مُغَلَّبینا

وَ ما اِن طِبُّنا جُبْنٌ وَ لَکِنْ

مَنایا نا وَ دَوْلَهَ(۱۴۱)آخرینا اِذا مَا الْمَوْتُرَفَّع عَنْاُناسٍ

کَلا کِلَهُ اَناخَ بِأَخَرینا

فَاَفْنی ذلِکُمْ سَرَواتِ(۱۴۲)قومی کَما اَفْنَی الْقرونَ الاْ وَّلینا

فَقُلْ لِلشّامِتینِ بِنا اَفیقوُا

سَیلْقَی الشّامِتُونَ کَما لَقینا

آنگاه فرمود:

سوگند به خدای که شما بعد من فراوان و افزون از مقدار زمانی که پیاده سوار اسب باشد زنده

نمانید، روزگار، آسیای مرگ بر سر شما بگرداند و شما مانند میله سنگ آسیا در اضطراب باشید، این عهدی است به من از پدر من از جد من، اکنون رأی خود را فراهم کنید و با اتباع خود همدست شوید و مشورت کنید تا امر برشما پوشیده نماند پس قصد من کنید و مرا مُهلت مدهید همانا من نیز توکّل کرده ام بر خداوندی که پروردگار من و شما است که هیچ متحرّک و جانداری نیست مگر آنکه در قبضه قدرت اوست و همانا پروردگار من بر طریق مستقیم و عدالت استوار است جزای هر کسی را به مطابق کار او می دهد.

پس زبان به نفرین آنها گشود و گفت:

ای پروردگار من باران آسمان را از این جماعت قطع کن و برانگیز بر ایشان قحطی مانند قحطی زمان یوسف علیه السّلام که مصریان را به آن آزمایش فرمودی و غلام ثقیف (۱۴۳) را برایشان سلطنت ده تا آنکه برساند به کامهای ایشان کاسه های تلخ مرگ را؛ زیرا که ایشان فریب دادند ما را و دست از یاری ما برداشتند و توئی پروردگار ما، بر تو توکّل کردیم و به سوی تو انابه نمودیم و به سوی تو است بازگشت همه.

پس از ناقه به زیر آمد و طلبید (مُرْتَجِز) اسب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را و برآن سوار گشت و لشکر خود را تعبیه فرمود(۱۴۴)

طبری از سَعد بن عُبَیده روایت کرده که:

پیر مردان کوفه بالای تلّ ایستاده بودند و برای سید الشهداء علیه السّلام می گریستند و می گفتند:

اَللّهُمَّ اَنْزِلْنَصْرَکَ؛

یعنی بارالها!

نصرت خود را بر حسین نازل فرما. من

گفتم:

ای دشمنان خدا چرا

فرود نمی آئید او را یاری کنید؟

سعید گفت:

دیدم حضرت سیدالشّهداء علیه السّلام که موعظه فرمود مردم را در حالتی که جُبّه ای از (بُرد) در بر داشت و چون رو کرد به سوی صفّ خویش مردی از بَنی تَمیم که او را عمر طُهَوَی می گفتند تیری به آن حضرت افکند که در میان کتفش رسید و بر جُبّه اش آویزان شد و چون به لشکر خود ملحق شد نظر کردم به سوی آنها دیدم قریب صد نفر می باشند که در ایشان بود از صُلب علی علیه السّلام پنج نفر و از بنی هاشم شانزده نفر و مردی از بَنی سُلَیم و مردی از بَنی کِنانه که حلیف ایشان بود و ابن عمیر بن زیاد انتهی. (۱۴۵)

و در بعضی مَقاتل است که چون حضرت این خطبه مبارکه را قرائت نمود فرمود:

ابن سعد را بخوانید تا نزد من حاضر شود، اگر چه ملاقات آن حضرت بر ابن سعد گران بود لکن دعوت آن حضرت را اجابت نمود و با کراهتی تمام به دیدار آن امام علیه السّلام آمد حضرت فرمود:

ای عُمر!

تو مرا به قتل می رسانی به گمان اینکه، ابن زیاد زنازاده پسر زنازاده ترا سلطنت مملکت ری و جرجان خواهد داد، به خدا سوگند که تو به مقصود خود نخواهی رسید و روز تهنیت و مبارک باد این دو مملکت را نخواهی دید، این سخن عهدی است که به من رسیده این را استوار می دار و آنچه خواهی بکن همانا هیچ بهره از دنیا و آخرت نبری، و گویا می بینم سر ترا در کوفه بر نی نصب نموده اند و کودکان آن را سنگ

می زنند و هدف و نشانه خود کنند. از این کلمات عُمر سعد خشمناک شد و از آن حضرت روی بگردانید و سپاه خویش را بانگ زد که چند انتظار می برید، این تکاهل و توانی به یک سو نهید و حمله ای گران در دهید حسین و اصحاب او افزون از لقمه ای نیستند. این وقت امام حسین علیه السّلام بر اسب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم که مُرْتَجِز نام داشت بر نشست و از پیش روی صفّ در ایستاد و دل بر حرب نهاد و فریاد به استغاثه برداشت و فرمود آیا فریاد رسی هست که برای خدا یاری کند ما را؟

آیا دافعی هست که شّر این جماعت را از حریم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بگرداند؟

پشیمانی حضرت حرُ

متنبّه شدن حرُّ بن یزید و انابت و رجوُع او به سوی آن امام شهید حُرّ بن یزید چون تصمیم لشکر را بر امر قتال دید و شنید صیحه امام حسین علیه السّلام راکه می فرمود:

اَما مِنْ مُغیثٍ یغیثُنا لِوَجْهِ اللّهِ، اَما مِنْ ذآبٍّ یذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم.

این استغاثه کریمه او را از خواب غفلت بیدار کرد لاجرم به خویش آمد و رو به سوی پسر سعد آورد و گفت:

ای عُمر!

آیا با این مرد مقاتلت خواهی کرد؟

گفت:

بلی! واللّه، قتالی کنم که آسانتر او آن باشد که این سرها از تن پرد و دستها قلم گردد، گفت:

آیا نمی توانی که این کار را از در مسالمت به خاتمت برسانی؟

عُمر گفت:

اگر کار به دست من بود چنین می کردم لکن امیر تو عبیداللّه بن زیاد از صُلح ابا کرد و رضا نداد.

حُرّ آزرده خاطر از وی باز گشت و در موقفی ایستاد، قُرّه بن قیس که یک تن از قوم حُرّ بود با او بود، پس حُرّ به

او گفت که ای قُرّه!اسب خود را امروز آب داده ای؟

گفت:

آب نداده ام، گفت:

نمی خواهی او را سقایت کنی؟

قرّه گفت که چون حُرّ این سخن را به من گفت به خدا قسم من گمان کردم که می خواهد از میان حربگاه کناری گیرد و قتال ندهد و کراهت دارد از آنکه من بر اندیشه او مطّلع شوم و به خدا سوگند که اگر مرا از عزیمت خود خبر داده بود من هم به ملازمت او حاضر خدمت حسین علیه السّلام می شدم.

بالجمله؛ حُرّ از مکان خود کناره گرفت و اندک اندک به لشکر گاه حسین علیه السّلام راه نزدیک می کرد مُهاجر بْن اَوْس به وی گفت:

ای حُرّ!

چه اراده داری مگر می خواهی که حمله افکنی؟

حُرّ او را پاسخ نگفت و رعده و لرزش او را بگرفت، مُهاجر به آن سعید نیک اختر گفت:

همانا امر تو ما را به شکّ و ریب انداخت؛زیرا که سوگند به خدای در هیچ حربی این حال را از تو ندیده بودم، و اگر از من می پرسیدند که شجاعترین اهل کوفه کیست از تو تجاوز نمی کردم و غیر ترا نام نمی بردم این لرزه و رعدی که در تو می بینم چیست؟

حُرّ گفت:

به خدا قسم که من نفس خویش را در میان بهشت و دوزخ مخیرمی بینم و سوگند به خدای که اختیار نخواهم کرد بر بهشت چیزی را اگر چه پاره شوم و به آتش سوخته گردم، پس اسب خود را دوانید و به امام حسین علیه السّلام ملحق گردید در حالتی که دست بر سر نهاده بود و می گفت:

بار الها!

به حضرت تو انابت و رجوع کردم

پس بر من ببخشای چه آنکه در بیم افکندم دلهای اولیای ترا و اولاد پیغمبر ترا. (۱۴۶) ابو جعفر طبری نقل کرده که چون حُرّ رحمه اللّه به جانب امام حسین علیه السّلام و اصحابش روان شد گمان کردند که اراده کار زار دارد، چون نزدیک شد سپر خود را واژگونه کرد دانستند به طلب امان آمده است و قصد جنگ ندارد، پس نزدیک شد و سلام کرد.(۱۴۷)

مؤلف گوید:

که شایسته دیدم در این مقام از زبان حُرّ این چند شعر را نقل کنم خطاب به حضرت امام حسین علیه السّلام؛

شعر:

ای درِ تو مقصد و مقصود ما

وی رخ تو شاهد و مشهود ما

نقد غمت مایه هر شادئی

بندگیت بهْ زِ هر آزادئی

یار شو ای مونس غمخوارگان

چاره کن ای چاره بیچارگان

درگذر از جرم که خواهنده ایم

چاره ما کن که پناهنده ایم

چاره ما ساز که بی یاوریم

گر تو برانی به که رو آوریم

دارم از لطف ازل منظر فردوس طمع

گرچه دربانی میخانه فراوان کردم

سایه ای بر دل ریشم فکن ای گنج مراد

که من این خانه به سودای تو ویران کردم

پس حُرّ با حضرت امام حسین علیه السّلام عرض کرد:

فدای تو شوم، یابن رَسُول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم!

منم آن کسی که ترا به راه خویش نگذاشتم و طریق بازگشت بر تو مسدود داشتم و ترا از راه و بیراه بگردانیدم تا بدین زمین بلا انگیز رسانیدم و هرگز گمان نمی کردم که این قوم با تو چنین کنند و سخن ترا بر تو ردّ کنند، قسم به خدا!

اگر این بدانستم هرگز نمی کردم آنچه کردم. اکنون از آنچه کرده ام پشیمانم و به سوی خدا تو به کرده ام

آیا توبه و انابت مرا در حضرت حقّ به مرتبه قبول می بینی؟

آن دریای رحمت الهی در جواب حُرّ ریاحی فرمود:

بلی، خداوند از تو می پذیرد و تو را معفوّ می دارد.

شعر:

گفت بازآ که در تو به است باز

هین بگیر از عفو ما خطّ جواز

ای در آ که کس ز احرار و عبید

روی نومیدی در این در گه ندید

گردو صد جرم عظیم آورده ای

غم مخور رو بر کریم آورده ای

اکنون فرود آی و بیاسای، عرض کرد:

اگر من در راه تو سواره جنگ کنم بهتر است از آنکه پیاده باشم و آخر امر من به پیاده شدن خواهد کشید.

حضرت فرمود:

خدا ترا رحمت کند بکن آنچه می دانی. این وقت حُرّ از پیش روی امام علیه السّلام بیرون شد و سپاه کوفه را خطاب کرد و گفت:

ای مردم کوفه!

مادر به عزای شما بنشیند و بر شما بگرید این مرد صالح را دعوت کردید و به سوی خویش او را طلبیدید چون ملتمس شما را به اجابت مقرون داشت از یاری او برداشتید و با دشمنانش گذاشتید و حال آنکه بر آن بودید که در راه او جهاد کنید و بذل جان نمائید، پس از درِ غدر و مکر بیرون آمدید و به جهت کشتن او گرد آمدید و او را گریبان گیر شدید و از هر جانب او را احاطه نمودید تا مانع شوید او را از توجّه به سوی بلاد و شهرهای وسیع الهی، لاجرم مانند اسیر در دست شما گرفتار آمد که جلب نفع و دفع ضرر را نتواند، منع کردید او را و زنان و اطفال و اهل بیتش را از آب جاری فرات

که می آشامد از آن یهود و نصاری و می غلطد در آن کِلاب و خَنازیر و اینک آل پیغمبر از آسیب عطش از پای در افتادند.

شعر:

لب تشنگان فاطمه ممنوع از فرات

بر مردمان طاغی و یاغی حلال شد

از باد ناگهان اجل گلشن نبی

از پا فتاده قامت هر نو نهال شد

چه بد مردم که شما بودید بعد از پیغمبر، خداوند سیراب نگرداند شما را در روزی که مردمان تشنه باشند چون حُرّ کلام بدین جا رسانید گروهی تیر به جانب او افکندند و او بر گشت و در پیش روی امام علیه السّلام ایستاد. این هنگام عُمر سعد بانگ در آورد که ای دُرَید(۱۴۸) رایت خویش را پیش دار، چون عَلَم را نزدیک آورد عُمر تیری در چلّه کمان نهاد و به سوی سپاه سیدالشّهدا علیه السّلام گشاد و گفت:

ای مردم گواه باشید اوّل کسی که تیر به لشکر حسین افکند من بودم!؟ (۱۴۹)

سید بن طاووس روایت کرده:

پس از آنکه ابن سعد به جانب آن حضرت تیر افکند لشکر او نیز عسکر امام حسین علیه السّلام را تیر باران کردند و مثل باران بر لشکر آن امام مؤمنان بارید، پس حضرت رو به اصحاب خویش کرده فرمود:

برخیزید و مهیا شوید از برای مرگ که چاره ای از آن نیست خدا شما را رحمت کند، همانا این تیرها رسولان قوم اند به سوی شماها.

پس آن سعادتمندان مشغول قتال شدند و به مقدار یک ساعت با آن لشکر نبرد کردند و حمله بعد از حمله افکندند تا آنکه جماعتی از لشکر آن حضرت

به روایت محمّد بن ابی طالب موسوی پنجاه نفر از پا در آمدند و شهد شهادت نوشیدند.

(۱۵۰)

مؤلف گوید:

که چون اصحاب سّیدالشهداء علیه السّلام حقوق بسیار بر ما دارند، فَاِنَّهُمْ عَلَیهِم السّلام.

شعر:

اَلسّابقُونَ اِلَی المَکارِمِ وَ الْعُلی

وَالْحائزوُنَ غَدًاحِیاضَالْکَوْثَر

لَوْلا صَوارمُهُمْ وَ وَقْعُ نِبالِهِمْ

لَمْ یسْمَعِ اْلا ذانُ صَوْتَ مُکَبِّرٍشعر:

و کعب بن جابر که از دشمنان ایشان است در حقّ ایشان گفته:

شعر:

فَلَمَ تَرَعَینی مِثْلَهُمْ فی زَمانِهِمْ

وَلا قَبْلَهُمْ فی النّاسِ اِذ اَنَا یافِعٌ

اَشَدَّ قِراعاً بالسُّیوفِ لَدَی الْوَغا

اَلا کُلُّ مَنْ یحْمِی الدِّمارُ مُقارِعٌ

وَ قَدْ صَبَروُ اِلطَّعنِ وَ الضرْبِ حُسَّرا

وَقَدْ نازَلوا لوْ اَنَّ ذلِکَ نافِعٌ

پس شایسته باشد که آن اشخاصی را که در حمله اولی شهید شدند و من بر اسم شریفشان مطّلع شدم ذکر کنم و ایشان به ترتیبی که در (مناقب) ابن شهر آشوب است این بزرگوارنند: (۱۵۱)

نُعَیم بْن عَجلان و او برادر نعمان بن عجلان است که از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام و عامل آن حضرت بر بحرین و عمّان بوده و گویند این دو تن با نضر که برادر سوم است از شجعان و از شعراء بوده اند و در صفّین ملازمت آن حضرت داشته اند. عمران بن کعب حارث الاشجعی که در رجال شیخ ذکر شده. حنظله بن عمرو الشّیبانی - قاسط بن زهیر و برادرش مُقْسِطْ و در

رجال شیخ اسم والدشان را عبداللّه گفته. کَنانَهِ بن عتیق تغلبی که از ابطال و قُرا و عُبّاد کوفه به شمار رفته. عمرو بن ضُبَیعَه بن قیس التّمیمی و او فارسی شجاع بود، گویند اوّل با عمر سعد بوده پس داخل شده در انصار حسین علیه السّلام. ضرغامه بن مالک تغلبی،

و بعضی گفته اند که:

او بعد از نماز ظهر به مبارزت بیرون شد و شهید گردید. عامر بن مسلم العبدی، و مولای او سالم از شیعیان بصره بودند

و با سیف بن مالک و ادهم بن امیه به همراهی یزید بن ثبیط و پسرانش به یاری امام حسین علیه السّلام آمدند و در حمله اولی شهید گشتند، و در حقّ عامر و زهیر بن سلیم و عثمان بن امیر المؤمنین علیه السّلام و حّر و زهیر بن قین و عمرو صیداوی و بشر حضرمی فرموده فضل بن عبّاس بن ربیعه بن الحرث بن عبدالمطّلب رَحِمَهُمُ اللّه در خطاب بنی امیه و طعن بر افعال ایشان:

شعر:

اَرْجِعُوا عامِرًا وَ رَدّوُازُهَیرًا

ثُمَّ عُثْمانَ فَارْجِعُوا غارمینا

وَ ارْجِعُوا الحُرَّ وَ ابْنَ قَینٍ وَ قَوْمًا

قُتِلوُا حینَ جاوَزوُا اصِفّینًا

اَینَ عَمْروٌ وَ اَینَ بِشْرٌ وَ قَتْلی

مِنْهُم بِالْعَراءِ مایدْ فَنُونا(۱۵۲) سیف بن عبداللّه بن مالک العبدی، بعضی گفته اند که:

او بعد از نماز ظهر به مبارزت بیرون و شهید شد رحمه اللّه. عبدالّرحمن بن عبد اللّه الارحبی الهمدانی و این همان کس است که اهل کوفه او را بـا قیس بن مُسهر به سوی امام حسین علیه السّلام به مکّه فرستادند با کاغذهای بسیار روز دوازدهم ماه رمضان بود که خدمت آن حضرت رسیدند.

حباب بن عامر التّیمی از شیعیان کوفه است با مسلم بیعت کرده و چون کوفیان با مسلم جفا کردند حباب به قصد خدمت امام حسین علیه السّلام حرکت کرده و در بین راه به آن حضرت ملحق شد. عَمْرو الجُنْدُعی؛ ابن شهر آشوب او را از مقتولین در حمله اولّی شمرده و لکن بعض اهل سِیر گفته اند که:

او مجروح روی زمین افتاده بود و ضربتی سخت بر سر او رسیده بود قوم او، او را از معرکه بیرون بردند، مدّت یک سال مریض و صاحب فراش بود در سر سال وفات

کرد وتإئید می کند این مطلب را آنچه در زیارت شهداء است:

اَلسَّلامُ عَلَی الْمُرَتَّثِ مَعَهُ عَمْرو بْنِ عَبْدِاللّهِ الْجُنْدُعی.

حُلاس (به حاء مهمله کغُراب)بن عمرو الازدی الرّاسبی، و برادرش نعمان بن عمرو از اهل کوفه و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده، بلکه حلاس از سرهنگان لشکر آن حضرت در کوفه بوده.

حمله اول

سَوّارِ بنِ اَبی عُمَیر النَّهْمی در حمله اولی مجروح در میان کشتگان افتاد او را اسیر کردند به نزد عمر سعد بردند. عمر خواست او را بکشد قوم او شفاعتش کردند او را نکشت لکن به حال اسیری و مجروح بود تا شش ماه پس از آن وفات کرد مانند مُوَقَّع بن ثُمامه که او نیز مجروح افتاده بود قوم او، او را به کوفه بردند و مخفی کردند، ابن زیاد مطلع شد فرستاد تا او را بکشند، قوم او از بنی اسد شفاعتش کردند او را نکشت لکن او را در قید آهن کرده فرستاد او را به زاره (موضعی به عمّان) موقّع از زحمت جراحتها مریض بود تا یک سال، پس از آن در همان زاره وفات فرمود. و اشاره به او کرده کُمَیت اَسَدی در این مصراع:

وَ اِنَّ اَبا موسی اَسیرٌ مُکَبَّلٌ. (ابو موسی کنیه مُوَقَّع است).

بالجمله؛ در زیارت شهداء است:

اَلسَّلامُ عَلَی الْجریحِ الْمَاْسُور سَوّارِ بن اَبی عُمیرِ النَهْمی.

عمار بن ابی سَلامه الدّالا نی الهمدانی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام و از مجاهدین در خدمتش به شمار رفته بلکه بعضی گفته اند که:

او حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم را نیز درک کرده. زاهر مولی عمرو بن الحَمِق جدّ محمّد بن سنان زاهری در سنه شصتم به حج مشرّف

شده و به شرف مصاحبت حضرت سیدالشهداء نائل شده و در خدمتش بود تا در روز عاشوراء در حمله اولی شهید گشت. از قاضی نعمان مصری مروی است که چون عمروبن الحَمِق از ترس معاویه گریخت به جانب جزیره و مردی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام که نامش زاهر بود با او همراه بود، چون مار عمرو را گزید بدنش ورم کرد، زاهر را فرمود که:

حبیبم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم مرا خبر داده که شرکت می کند در خون من جنّ و انس و ناچار من کشته خواهم گشت؛ در این وقت اسب سوارانی که در جستجوی او بودند ظاهر شدند عمرو به زاهر فرمود که:

تو خود را پنهان کن این جماعت به جستجوی من می آیند و مرا می یابند و می کشند و سرم را با خود می برند و چون رفتند تو خود را ظاهر کن و بدن مرا از زمین بردار و دفن کن. زاهر گفت:

تا من تیر در ترکش دارم با ایشان جنگ می کنم تا آنگاه با تو کشته شوم، عمرو فرمود:

آنچه من می گویم بکن که در امر من نفع می دهد خدا ترا. زاهر چنان کرد که عمرو فرموده بود و زنده بماند تا در کربلا شهید شد رحمه اللّه جَبَلَه بنِ علی الشّیبانی از شجاعان اهل کوفه بوده. مسعود بن الحجّاج التیمی و پسرش عبدالرحمن از شجاعان معروفین بوده اند با ابن سعد آمده بود در ایامی که جنگ نشده بود آمدند خدمت امام حسین علیه السّلام سلام کنند بر آن حضرت پس سعادت شامل حالشان شده خدمت آن حضرت ماندند تا

در حمله اولی شهید گشتند. زهیر بن بشر الخثعمی. عمار بن حسّان بن شریح الطّائی از شیعیان مخلص بوده و با حضرت امام حسین علیه السّلام از مکه مصاحبت کرده تا درکربلا. و پدرش حسّان از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده و در صِفین در رکاب آن حضرت شهید شده. و در رجال، اسم عمّار را عامر گفته اند، و از اَحفاد اوست عبداللّه بن احمد بن عامر بن سلیمان بن صالح بن وهب بن عامر مقتول به کربلاء ابن حسّان و عبداللّه مُکَنّی است به ابوالقاسم و صاحب کتبی است که از جمله آنها است (کتاب قضایا امیرالمؤمنین علیه السّلام) روایت می کند آن را از پدرش ابو الجعد احمد بن عامر و شیخ نجاشی روایت کرده از عبداللّه بن احمد مذکور که گفت:

پدرم متولّد شد سنه صد و پنجاه و هفت و ملاقات کرد شیخ ما حضرت رضا علیه السّلام را در سنه صد و نود و چهار و وفات کرد حضرت رضا علیه السّلام در طوس سنه دویست و دو، روز سه شنبه هیجدهم جمادی الاولی و من ملاقات کردم حضرت ابوالحسن ابو محمّد علیه السّلام را و پدرم مؤذن آن دو بزرگوار بود الخ (۱۵۳)

پس معلوم شد که ایشان بیت جلیلی بوده اند از شیعه قدّس اللّه ارواحهم.

مسلم بن کثیر ازدی کوفی تابعی گویند از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده و در رکاب آن حضرت در بعضی حروب زخمی به پایش رسیده بود و خدمت سّیدالشهداء علیه السّلام از کوفه به کربلاء مشرف شده در روز عاشورا در حمله اولی شهید شد و (نافع) مولای او بعد از نماز ظهر شهید گردید. زهیر

بن سلیم ازدی و این بزرگوار از همان سعادتمندان است که در شب عاشورا به اردوی همایونی حضرت سید الشهداء علیه السّلام ملحق شدند.

عبداللّه و عبیداللّه پسران یزید بن ثُبَیط(۱۵۴)عبدی بصری.

ابو جعفر طبری روایت کرده که:

جماعتی از مردم شیعه بصره جمع شدند در منزل زنی از عبدالقیس که نامش ماریه بنت منقذ و از شیعیان بود و منزلش مجمع شیعه بود و این در اوقاتی بود که عبیداللّه بن زیاد به کوفه رفته بود و خبر به او رسیده بود از اقبال و توجّه امام حسین علیه السّلام به سمت عراق، ابن زیاد نیز راهها را گرفته و به عامل خود در بصره نوشته بود که برای دیده بان ها جائی درست کنند و دیده بان در آن قرار دهند و راهها را پاسبانان گذارند که مبادا کسی ملحق به آن حضرت شود پس یزید بن ثبیط که از قبیله عبدالقیس و از آن جماعت شیعه بود که در خانه آن زن مؤمنه جمع شده بودند، عزم کرد که به آن حضرت ملحق شود، او را ده پسر بود، پس به پسران خود فرمود که:

کدام از شماها با من خواهید آمد؟

دو نفر از آن ده پسر مهیای مصاحبت او شدند، پس با آن جماعتی که در خانه آن زن جمع بودند فرمود که:

من قصد کرده ام ملحق شوم به امام حسین علیه السّلام و اینک بیرون خواهم شد. شیعیان گفتند که می ترسیم بر تو از اصحاب پسر زیاد، فرمود:

به خدا سوگند!

هر گاه برسد شتران یا پاهای ما به جادّه، و راه دیگر سهل است بر من و وحشتی نیست بر من از اصحاب ابن زیاد که به

طلب من بیایند؛ پس از بصره بیرون شد و از غیر راه بیابان قفر و خالی سیر کرد تا در ابطح به امام حسین علیه السّلام رسید، فرود آمد و منزل و مأوای خود را درست کرد، پس رفت به سوی رحل و منزل آن حضرت و چون خبر او به حضرت امام حسین علیه السّلام رسید به دیدن او بیرون شد به منزل او که تشریف برد، گفتند:

به قصد شما به منزل شما رفت، حضرت در منزل او نشست به انتظار او، از آن طرف آن مرد چون حضرت را در جایگاه خود ندید احوال پرسید، گفتند به منزل تو تشریف بردند. یزید برگشت به منزل خود، آن جناب را دید نشسته.

پس آیه مبارکه را خواند.

(بِفَضْلِ اللّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیفرَحوُا). (۱۵۵)

پس سلام کرد به آن حضرت و نشست در خدمتش و خبر داد آن حضرت را که برای چه از بصره به خدمتش آمده، حضرت دعای خیر فرمود برای او و پس با آن حضرت بود تا در کربلا شهید شد با دو پسرش عبداللّه و عبیداللّه. (۱۵۶) بعضی از اهل سِیر ذکر کرده اند که وقتی یزید از بصره حرکت کرد عامر و مولای او سالم و سیف بن مالك و اَدْهم بن اُمیه نیز با او همراه بودند و ایشان نیز در کربلا شهید شدند و در مرثیه یزید و دو پسرانش، پسرش عامر بن یزید گفته:

شعر:

یا فَرْ وَ قُومی فَانْدُبی

خَیرَ الْبَرِیهِ فِی الْقُبُورِ

وَ اَبْکی الشَّهیدَ بِعَبْرَهٍ

مِنْ فَیضِ دَمْعٍ ذی دُروُرٍ

وَ ارْثِ الْحُسَینَ مَعَ التَّفَجُّعِ

وَالتَّأَوُّهِ وَ الزَّفیرِ

قَتَلوُا الْحرامَ مِنَ الْاَئمَّهِ

فِی الحَرامِ مِنَ الشّهُوُرِ

وَابْکی یزیدَ مُجَدَّلاً

وَ ابْنَیهِ فی حَرِّ الهَجیرِ

مُتَرمِّلينَ دِمائُهُمْ

تَجْرى عَلى لَبَبِ النُّحُورِ

يا

لَهْفَ نَفْسى لَم تَفُزْ

مَعَهُم بِجَنّاتٍ وَ حُورٍ

و نيز از اشخاصى كه در اوّل قتال شهيد شدند:

جَنْدَب بن حُجرِ كِندى خَوْلانى است كه از اصحاب اميرالمؤمنين عليه السّلام به شمار رفته. و جَنادَهِبن كعب انصارى است كه از مكّه با اهل و عيال خود در خدمت امام حسين عليه السّلام بوده و پسرش:

عمرو بن جناده بعد از قتل پدر به امر مادرش به جهاد رفت و شهيد شد. و سالم بن عمرو. قاسم بن الحبيب الازدى. بكربن حى التيمى. جُوَينِ بن مالك التيمى. اُميه بن سعد الطاآئى. عبداللّه بن بشر كه از مشاهير شجاعان بوده. بشر بن عمرو. حجّاج بن بدر بصرى حامل كتاب مسعود بن عمرو از بَصره به خدمت امام حسين عليه السّلام رسيد، و رفيقش. قَعْنَبِ بن عمرو نَمرى بصرى. عائذ بن مُجَمَّع بن عبداللّه عائذى، (رضوان اللّه عليهم اجمعين) و ده نفر از غلامان امام حسين عليه السّلام، و دو نفر از غلامان اميرالمؤمنين عليه السّلام.

مؤلف گويد:

كه اسامى بعضى از اين غلامان كه شهيد شده اند از اين قرار است:

اسلم بن عمرو و او پدرش تركى بود و خودش كاتب امام حسين عليه السّلام؛ و ديگر:

قارب بن عبداللّه دئلى كه مادرش كنيز حضرت امام حسين عليه السّلام بوده؛ و ديگر:

مُنْجِح بن سَهم غلام امام حسن عليه السّلام. با فرزندان امام حسن عليه السّلام به كربلا آمد و شهيد شد. سعد بن الحرث غلام اميرالمؤمنين عليه السّلام. نصر بن ابى نيزر غلام آن حضرت نيز و اين نصر پدرش همان است كه در نخلستان اميرالمؤمنين عليه السّلام كار مى كرد.

حرث بن نبهان غلام حمزه، الى غير ذلك.

بالجمله؛ چون در اين حمله جماعت بسيارى از

اصحاب سید الشهداء علیه السّلام شهید شدند شهادتشان در حضرت سیدالشهداء علیه السّلام تأثیر کرد پس در آن وقت جناب امام حسین علیه السّلام از روی تإسف دست فرا برد و بر محاسن شریف خود نهاد و فرمود:

شدّت کرد غضب خدا بر یهود هنگامی که از برای خدا فرزند قرار دادند، و شدّت کرد خشم خدا بر نصاری هنگامی که سه خدا قائل شدند، و شدت کرد غضب خدا بر مجوس وقتی که به پرستش آفتاب و ماه پرداختند، و شدید است غضب خدا بر قومی که متّفق الکلمه شدند بر ریختن خون فرزند پیغمبر خودشان، به خدا سوگند!

به هیچ گونه این جماعت را اجابت نکنم از آنچه در دل دارند تا هنگامی که خدا را ملاقات کنم و به خون خویش مخضّب باشم. (۱۵۷) مخفی و مستور نماند که جماعتی از وجوه لشکر کوفه از دل رضا نمی دادند که با جناب امام حسین علیه السّلام رزم آغازند و خود را مطرود دارَین سازند، از این جهت کار مقاتلت به مماطلت می رفت و امر مبارزت به مسامحت می گذشت و در خلال این حال اِرسال رُسل و تحریر مَکاتیب تقریر یافت و روز عاشورا نیز تا قریب به چاشتگاه کار بدینگونه می رفت، این هنگام بر مردم پر ظاهر گشت که فرزند پیغمبر لباس ذلّت در بر نخواهد کرد و عبیداللّه بن زیاد بَغْضای آن حضرت را دست بر نخواهد داشت، لا جَرم از هر دو سوی رزم را تصمیم عزم دادند.

اول سپاهی عمر سعد

اول کس از سپاه ابن سعد که به میدان مبارزت آمد یسار غلام زیاد بن ابیه و سالم غلام ابن زیاد

بود که با هم به میدان آمدند، از میان اصحاب امام حسین علیه السّلام عبداللّه بن عمیر کلبی به مبارزت ایشان بیرون شد، گفتند:

تو کیستی که به میدان ما آمده ای؟

گفت:

منم عبداللّه بن عمیر. گفتند:

ترا نشناسیم برگرد و زُهَیر بن قین یا حَبیب بن مظاهر یا بریر را به سوی ما بفرست، و یسار مقدّم بر سالم بود، عبداللّه با او گفت که ای پسر زانیه!

مگر اختیار ترا است که هر که بخواهی برگزینی؟

این بگفت و بر او حمله کرد و تیغ بر او راند و او را در افکند، سالم غلام ابن زیاد چون این را بدید تاخت تا یسار را یاری کند، اصحاب امام حسین علیه السّلام عبداللّه را بانگ زدند که خویشتن را واپای که دشمن رسید، عبداللّه چون مشغول مقتول خویش بود اصغای این مطلب نفرمود، لاجرم (سالم) رسید و تیغ بر عبداللّه فرود آورد عبداللّه دست چپ را به جای سپر وقایه سر ساخت لاجرم انگشتانش از کف جدا شد و عبداللّه بدین زخم ننگریست و چون شیر زخم خورده عنان برتافت و سالم را به زخم شمشیر از قفای یسار به دارالبوار فرستاد پس به این اشعار رَجز خواند:

شعر:

اِنْ تُنكِرونی فَاَنَا اْبُن كلْبِ

حَسْبی بِبَیتی فی عُلَیمٍ(۱۵۸)حَسْبی اِنّی امْرَءٌ ذُوُمِرَّهٍ(۱۵۹)وَ عَصْبٍ(۱۶۰) وَ لَسْتُ بِالْخَوّارِ (۱۶۱) عِنْدَ النَّكْبِ

پس عمرو بن الحجّاج با جماعت خود از سپاه کوفه بر میمنه لشکر امام حسین علیه السّلام حمله کرد، اصحاب امام چون دیدند زانو بر زمین نهادند و نیزه های خود را به سوی ایشان دراز کردند، خیل دشمن چون رسیدند از سنان ایشان بترسیدند و پشت دادند، پس اصحاب امام حسین علیه السّلام ایشان

را تیر بـاران نمودنـد بعضـی در افتادنـد و جـان دادنـد و گروهی بخسـتند و بجسـتند. این وقت مردی از قبیله بنی تمیم که او را عبداللّه بن حَوْزَه می گفتند رو به لشکر امام حسین علیه السّلام آورد و مقابل آن حضرت ایستاد و گفت:

یا حسین!

یا حسین!

آن حضرت فرمود چه می خواهی؟

قالَ:

اَبْشِرْ بِالنّارِ

فَقالَ:

کَلّا اِنّی اَقدَمُ عَلی رَبٍّ رَحیمٍ وَ شَفیعٍ مُطاعٍ حضرت فرمود:

این کیست؟

گفتند:

ابن حَوزه تمیمی است، آن حضرت خداوند خویش را خواند و گفت:

بارالها!

او را به سوی آتش دوزخ بکش. در زمان، اسب اِبن حَوزه آغاز چموشـی نهاد و او را از پشت خود انداخت چنانکه پای چپش در رکاب بند بود و پای راسـتش واژگونه برفراز بود، مسلم بن عَوسَجَه جلدی کرد و پیش تاخت و پای راستش را به شمشیر از تن نحسـش انداخت پس اسب او دویدن گرفت و سـر او به هر سنگ و کلوخی و درختی می کوبید تا هلاک شد و حقّ تعالی روحش را به آتش دوزخ فرستاد، پس امر کارزار شدّت کرد و از جمیع، جماعتی کشته گشت. (۱۶۲)

مبارزات حرّبن یزید ریاحی رحمه اللّه:

این وقت حُر بن یزید بر اصحاب عمر سعد چون شیر غضبناک حمله کرد و به شعر عَنْتَرَه تمثل جست:

شعر:

مازِلْتُ اَرْمِیهِمْ بِثُغْرَهِ(۱۶۳)نَحرِهِ وَ لَبانِهِ حَتّی تَسَرْبَلَ بالدَّمِ

و هم رجز می خواند و می گفت:

شعر:

اِنّی اَنَا الْحُرُ وَ مَاْوَی الضَّیفِ

اَضْرِبُ فی اَعْناقِکُمْ بِالسَّیفِ

عَنْ خَیرِ مَنْ حَلَّ بِاَرْض الْخَیفِ (۱۶۴) اَضرِبُکُمْ وَ لا اَری مِنْ حَیفٍ

راوی گفت:

دیدم اسب او را که ضربت بر گوشها و حاجب او وارد شده بود و خون از او جاری بود حُصَین بن تمیم رو کرد به یزید بن سفیان

و گفت:

ای یزید!

این همان حّر است که تو آرزوی کشتن او را داشتی اینک به مبارزت او بشتاب. گفت:

بلی و به سوی حرّ شتافت و گفت:

ای حرّ میل مبارزت داری؟

گفت:

بلی!

پس با هم نبرد کردند.

حُصین بن تمیم گفت:

به خدا قسم مثل آنکه جان یزید در دست حرّ بود او را فرصت نداد تا به قتل رسانید، پس پیوسته جنگ کرد تا آنکه عمرسعد امر کرد حصین بن تمیم را با پانصد کماندار اصحاب حسین را تیر باران کنند، پس لشکر عمر سعد ایشان را تیر باران کردند زمانی نکشید که اسبهای ایشان هلاک شدند و سواران پیاده گشتند. اَبو مِخنف از ایوب بن مشرح حیوانی نقل کرده که گفت:

واللّه!

من پی کردم اسب حرّ را و تیری بر شکم اسب او زدم که به لرزه و اضطراب در آمد آنگاه به سر در آمد.

مؤلف گوید:

که گویا حسّان بن ثابت در این مقام گفته:

شعر:

وَ یقوُلُ لِلطَّرْفِ(۱۶۵) اِصْطَبِرْلِشَبَاء(۱۶۶)الْقَنا فَهَدَمْتُ رُکْنَ الْمجْدِ اِنْ لَمْ تُعْقَرِ

و چه قدر شایسته است در این مقام نقل این حدیث حضرت صادق علیه السّلام:

قالَ:

(اَلْحُرُّ، حُرٌّ عَلی جَمیع اَحْوالِهِ اِنْ نـابَتْهُ نـائِبَهٌ صَبَرَ لَهـا و آن تَـداکَتْ عَلَیهَـا الْمَصائبُ لَمْ تَکْسِـرْهُ و اِنْ اُسِـرَ وَ قُهِرَ وَ اسْـتَبْدَلَ بِالْیسْـرِ

عُسْرًا).

راوی گفت:

پس حرّ از روی اسب مانند شیر جستن کرد و شمشیر برّانی در دستش بود و می گفت:

شعر:

اِنْ تَعْقِرُوابی (۱۶۷) فَاَنَا ابْنُ الْحُرِّ اَشْجَعُ مِنْ ذی لِبَدٍ هِزَبْرِ

پس ندیـدم احـدی را هرگز مانند او سـر از تن جدا کند و لشـکر هلاک کند، اهل سِـیَرَ و تاریخ گفتنداند که حرّ و زهیر با هم قرار داده بودند که بر لشکر حمله کنند و مقاتله شدید و

کارزار سختی نمایند و هر کدام گرفتار شدند دیگری حمله کند و او را خلاص نماید و بدین گونه یک ساعتی نبرد کردند و حرّ رَجز می خواند و می گفت:

شعر:

الَیتُ لا اُقْتَلُ حَتّی اَقْتُلا

وَلَنْ اَصابَ الْیوْمَ اِلاّ مُقْبِلاً

اَضْرِبُهُمْ بِالسَّیفِ ضَرْبًا مِقْصَلًا(۱۶۸) لا ناکِلًا مِنْهُمْ (۱۶۹)وَ لا مُهَلَّلًا و در دست حرّ شمشیری بود که مرگ از دم او لایح بود و گویا ابن معتزّ در حقّ او گفته بود:

شعر:

وَلی صارِمٌ فیهِ الْمَنایا کَوامِنٌ

فما ینْتَضی اِلاّ لِسَفْکِ دِماءٍ

تَری فَوْقَ مِتْبَتِهِ الْفِرِنْدَ کَاَنَّهُ

بَقِیهَ غَیمٍ رَقَّ دوُنَ سَماءٍ

پس جماعتی از لشکر عمر سعد بر او حمله آوردند و شهیدش نمودند.

بعضی گفته اند که:

امام حسین علیه السّلام به نزد او آمد و هنوز خون از او جستن داشت، پس فرمود:

به به ای حُرّ!

تو حُرّی همچنانکه نام گذاشته شدی به آن، حُرّی در دنیا و آخرت پس خواند آن حضرت:

شعر:

لَنِعْمَ الْحُرُّ حُرُّبَنی رَیاحِ

وَنِعْمَ الْحُرُّ عِنْدَ مُخْتَلَفِ الرِّماحِ

وَنِعْمَ الْحُرُّ اِذْ نادی حُسَینًا

فَجادَ بِنَفْسِهِ عِنْد الصَّباحِ

شهادت بُریر بن خضیر رحمه اللّه

بُرَیرِ بْنِ خُضَیر رحمه اللّه (۱۷۰) به میدان آمد و او مردی زاهد و عابد بود و او را (سید قُرّاء) می نامیدند و از اشراف اهل کوفه از هَمْدانیین بود و اوست خالوی ابو اسحاق عمروبن عبداللّه سبیعی کوفی تابعی که در حقّ او گفته اند:

چهل سال نماز صبح را به وضوی نماز عشا گزارد و در هر شب یک ختم قرآن می نمود، و در زمان او اَعْبَدی از او نبود، اَوْثَق در حدیث از او نزد خاصّه و عامّه نبود، و از ثِقات علی بن الحسین علیه السّلام بود.

بالجمله؛ جناب بُریر چون به میدان تاخت از آن سوی، یزید بن معقل به نزد

او شـتافت و با هم اتّفاق کردنـد که مباهله کننـد و از خدا بخواهند که هر که بر باطل است بر دست آن دیگر کشـته شود، این بگفتند و بر هم تاختند. یزید ضربتی بر (بُرَیر) زد او را آسیبی نرساند لکن بُریر او را ضربتی زد که خُود او را دو نیمه کرد و سر او را شکافت تا به دماغ رسید یزید پلید بر زمین افتاد مثل آنکه از جای بلندی بر زمین افتد. رضی بن منقذ عبدی که چنین دید بر(بُریر) حمله آورد و بـا هم دست به گردن شدنـد ویـک سـاعت با هم نبرد کردنـد آخر الا مر، بُریر او را بر زمین افکنـد و بر سینه اش نشـست، رضـی استغاثه به لشکر کرد که او را خلاص کنند. کعب بن جابر حمله کرد و نیزه خود را گذاشت بر پشت بریر، (بُریر) که احسـاس نیزه کرد همچنـان که بر سـینه رضـی نشسـته بـود خود را بر روی رضـی افکنـد و صورت او را دنـدان گرفت و طرف دماغ اورا قطع کرد از آن طرف کعب بن جابر چون مانعی نداشت چندان به نیزه زور آورد تا در پشت بُریر فرو رفت و بریر را از روی رضی افکند و پیوسته شمشیر بر آن بزرگوار زد تا شهید شد.

راوی گفت:

رضی از خاک برخاست در حالتی که خاک از قبای خود می تکانید و به کعب گفت:

ای برادر، بر من نعمتی عطـا کردی که تـا زنـده ام فراموش نخواهم نمود چون کعب بن جـابر بر گشت زوجه اش یـا خواهرش (نوار بنت جابر) با وی گفت کشتی (سّید قرّاء) را هر آینه امر عظیمی به

جای آوردی به خدا سوگند دیگر باتو تکلّم نخواهم کرد. (۱۷۱)

شهادت وهب علیه الرحمه

وهب (۱۷۲) بن عبداللّه بن حباب کَلْبی که با مادر و زن در لشکر امام حسین علیه السّلام حاضر بود به تحریص مادر ساخته جهاد شد، اسب به میدان راند و رجز خواند:

شعر:

اِنْ تَنْکُرُونی فَاَنَاابْنُ الْکَلْبِ

سَوْفَ تَرَوْنی وَ تَرَوْنَ ضَرْبی

وَحَمْلَتی وَ صَوْلَتی فی الْحَرْبِ

اُدْرِکُ ثاری بَعْدَ ثار صَحْبی

وَاَدْفَعُ الْکَرْبَ اَمامَ الْکَرْبِ

لَیسَ جِهادی فی الْوَغی بِاللَّعْبِ

و جلادت و مبارزت نیکی به عمل آورد و جمعی را به قتل در آورد.

پس از میدان باز شتافت و به نزدیک مادر و زوجه اش آمد و به مادر گفت:

آیا از من راضی شدی؟

گفت راضی نشوم تا آنکه در پیش روی امام حسین علیه السّلام کشته شوی، زوجه او گفت:

ترا به خدا قسم می دهم که مرا بیوه مگذار و به درد مصیبت خود مبتلا مساز، مادر گفت:

ای فرزند!

سخن زن را دور انداز به میدان رو در نصرت امام حسین علیه السّلام خود را شهید ساز تا شفاعت جدّش در قیامت شامل حالت شود، پس وهب به میدان رجوع کرد در حالی که می خواند:

اِنّی زَعیمٌ لَکِ اُمَّ وَهَبٍ

شعر:

بِالّطَعْنِفيهِمْ تارَةً وَ الضَّرْبِ

ضَرْبَ غُلامٍ مُؤْمِنٍ بِالرَّبّ

پس نوزده سوار و دوازده پیاده را به قتل رسانید و لختی کارزار کرد تا دو دستش را قطع کردند، این وقت مادر او عمود خیمه بگرفت و به حربگاه در آمد و گفت:

ای وهب!

پدر و مادرم فدای تو باد چندان که توانی رزم کن و حرم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم از دشمن دفع نما، وهب خواست که تا او را برگرداند مادرش جانب جامه او را گرفت و گفت:

من روی

باز پس نمی کنم تا به اّتفاق تو در خون خویش غوطه زنم، جناب امام حسین علیه السّلام چون چنین دید فرمود:

از اهل بیت من جزای خیر بهره شما باد به سرا پرده زنان مراجعت کن خدا ترا رحمت کند.

پس آن زن به سوی خِیام محترمه زنها برگشت و آن جوان کلبی پیوسته مقاتلت کرد تا شهید شد.

شهادت اولین زن در لشکر امام حسین علیه السّلام

راوی گفت:

که زوجه وَهَب بعد از شهادت شوهرش بی تابانه به جانب او دوید و صورت بر صورت او نهاد شمر غلام خود را گفت تا عمودی بر سر او زد و به شوهرش ملحق ساخت، و این اوّل زنی بود که در لشکر حضرت سید الشّهداء علیه السّلام به قتل رسید. (۱۷۳)

پس از آن عمرو بن خالد اَزْدی اسدی صیداوی عازم میدان شد خدمت امام حسین علیه السّلام آمد و عرض کرد:

فدایت شوم یا اباعبداللّه!

من قصد کرده ام که ملحق شوم به شهداء از اصحاب تو و کراهت دارم از آنکه زنده بمانم و ترا وحید و قتیل بینم اکنون مرخّصم فرما، حضرت او را اجازت داد و فرمود:

ما هم ساعت بعد تو ملحق خواهیم شد، آن سعادتمند به میدان آمد و این رجزَ خواند:

شعر:

اِلَیکَ یا نَفْسُ مِنَ الرَّحْمنِ

فَاَبْشِری بِالرَّوْحِ وَ الرَّیحانِ شعر:

اَلْیوْمَ تَجْزَینَ عَلَی الْاِحْسانِ

پس کارزار کرد تا شهید شد، رحمه اللّه.

پس فرزندش خالد بن عمرو بیرون شد و می گفت:

شعر:

صَبْراًعَلَی المَوتِ بَنی قَحْطانِ

کَی ما تَکوُنُوا فی رِضَی الرَّحْمنِ

یااَبَتا قَدْ صِرْتَ فی الْجِنانِ

فی قَصْرِ دُرٍ حَسَنِ الْبُنْیانِ

پس جهاد کرد تا شهید شد.

سعد بن حنظله تمیمی به میدان رفت و او از اعیان لشکر امام حسین علیه السّلام بود رجز خواند و فرمود:

شعر:

صَبْرًا عَلَی الْاَسْیافِ وَ اْلاَسِنَّه

صَبْرًا

عَلَیها لِدُخُولِ الْجَنَّهِ

وَحُورِعَینٍ ناعِماتٍ هُنَّهِ

یانَفْسُ لِلرّاحَهِ فَاجْهَدِ نَّهُ

و فی طِلابِ الْخَیرِ فَارْغِبَنَّهُ

پس حمله کرد و کار زار سختی نمود تا شهید شد، رحمه اللّه پس عمیر بن عبداللّه مَذْحِجی به میدان رفت و این رجز خواند:

شعر:

قَدْ عَلِمَتْ سَعْدٌ وَحَی مَذْحِجِ (۱۷۴) اِنّی لَدَی الْهَیجاءِ لَیثُ مُحْرِجِ (۱۷۵) اَعْلُو بِسَیفی هامَهَ الْدَجّجِ

وَاَترُکُ الْقِرْنَ لَدَی التَّعَرُّجِ

فَریسَه الضَّبْعِ(۱۷۶) الْاَزلِّ(۱۷۷) الْاَعْرَجِ(۱۷۸)

پس کارزار کرد و بسیاری را کشت تا به دست مسلم ضَبابی و عبداللّه بَجَلی کشته شد.

مبارزات نافع بن هلال و شهادت مسلم بن عوسجه

از اصحاب سید الشّهداء علیه السّلام نافع بن هلال جَمَلی به مبارزت بیرون شد و بدین کلمات رجز خواند:

اَنَا اْبنُ هِلالِ الْجَمَلی، اَنَا عَلی دینِ عَلی علیه السّلام مزاحم بن حریث به مقابل او آمد و گفت:

اَنَا عَلی دین عُثْمان؛

من بر دین عثمانم، نافع گفت:

تو بر دین شیطانی و بر او حمله کرد و جهان را از لوث وجودش پاک نمود. عمرو بن الحجّاج چون این دلاوری دید بانگ بر لشکر زد و گفت:

ای مردمِ احمق!

آیا می دانید با چه مردمی جنگ می کنید همانا این جماعت فرسان اهل مصرند و از پستان شجاعت شیر مکیده اند و طالب مرگ اند احدی یک تنه به مبارزات ایشان نرود که عرصه هلاک می شود، و همانا این جماعت عددشان کم است و به زودی هلاک خواهند شد، واللّه!

اگر همگی جنبش کنید و کاری نکنید جز آنکه ایشان را سنگ باران نمائید تمام را مقتول می سازید. عمر بن سعد گفت:

رأی محکم همان است که تو دیده ای، پس رسولی به جانب لشکر فرستاد تا ندا کند که هیچ کس از لشکر را اجازت نیست که یک تنه به مبارزت بیرون شود، پس عمرو بن

الحجّاج از کنار فرات با جماعت خود بر میمنه اصحاب امام حسین علیه السّلام حمله کرد، بعد از آن که آن منافقان را به این کلمات تحریص بر کشتن اصحاب امام حسین علیه السّلام نمود:

یا اَهْلَ الْکُوفَهِ اَلْزِمُوا طاعَتَکُمْ وَ جَماعَتَکُمْ وَ لا تَرْتابُوا فی قَتْلِ مَنْ مَرَقَ مِنَ الدّینِ وَ خالَفَ الِامام، خداوند دهان عمرو بن الحجّاج را پر از آتش کند در ازای این کلمات که بر جناب امام حسین علیه السّلام بسی سخت آمد و به حضرتش اثر کرد، پس ساعتی دو لشکر با هم نبرد کردند و در این گیرودار جنگ، مسلم بن عَوْسَجه اَسدی رحمه اللّه از پای در آمد و از کثرت زخم و جراحت به خاک افتاد، لشکر عمر سعد از حمله دست کشیدند و به سوی لشکرگاه خود برگشتند، چون غبار معرکه فرو نشست مسلم را بر روی زمین افتاده دیدند حضرت امام حسین علیه السّلام به نزد او شتافت و در مسلم رمقی یافت پس او را خطاب کرد و فرمود:

خدا رحمت کند ترا ای مسلم؛ و این آیه کریمه را تلاوت نمود:

(فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مِنْ یَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدیلاً). (۱۷۹) حبیب بن مظاهر که به ملازمت خدمت آن حضرت نیز حاضر بود نزدیک مسلم آمد و گفت:

ای مسلم!

گران است بر من این رنج و شکنج تو اکنون بشارت باد ترا به بهشت، مسلم به صدای بسیار ضعیفی گفت:

خدا به خیر ترا بشارت دهد، حبیب گفت:

اگر می دانستم که بعد از تو در دنیا زنده می بودم دوست داشتم که به من وصیت کنی به آنچه قصد داشتی تا در انجام آن

اهتمام کنم لکن می دانم که در همین ساعت من نیز کشته خواهم شد و به تو خواهم پیوست. مسلم گفت:

ترا وصیت می کنم به این مرد و اشاره کرد به سوی امام حسین علیه السّلام و گفت:

تا جان در بدن داری او را یاری کن و از نصرت او دست مکش تا وقتی که کشته شوی، حبیب گفت:

به پروردگار کعبه جز این نکنم و چشم ترا به این وصیت روشن نمایم، پس مسلم جهان را وداع کرد در حالی که بدن او روی دستها بود او را برداشته بودند که در نزد کشتگان گذارند، پس صدای کنیزک او به نُدبه بلند شد که یابْنَ عَوْسَجَتاهُ یا سَیداه.

و معلوم می شود که مسلم بن عوسجه از شجاعان نامی روزگار بود چنانکه شَبَث شجاعت او را در آذربایجان مشاهده کرده بود و آن را تذکره نمود، و در زمانی که مسلم بن عقیل به کوفه آمده بود مسلم بن عوسجه وکیل او بود در قبض اموال و بیع اسلحه و اخذ بیعت. و با این حال از عُبّاد روزگار بود و پیوسته در مسجد کوفه در پای ستونی از آن مشغول به عبادت و نماز بود چنانکه از (اَخبار الطّوال) دینوری معلوم می شود، و او را اهل سِیَر اوّل اصحاب حسین علیه السّلام گفته اند و کلمات او را در شب عاشورا شنیدی و در کربلا مقاتله سختی نمود و به این رجز مترنّم بود:

شعر:

اِنْ تَسْاءَلوُا عنّی فَاِنّی ذوُلُبَدٍ

مِنْ فَرْعِ (۱۸۰)قَوْمٍ مِنْ ذُری بنی اَسَدٍ فَمَنْ بَغانا حاَئِدٌ عَنِ الرَّشَدِ

وَ کافِرٌ بِدینِ جَبّارٍ صَمَدٍ

و کُنْیه آن بزرگوار ابو جَحْل است چنان که کُمیت اسدی در شعر

خود به آن اشاره کرده:

وَ اِنَّ اَبا جَحْلٍ قَليلٌ مُجَحَّلٌ.

جَحْـِل به تقـديم جيم بر حـاء مُهمله، يعنى مهتر زنبوران عسـل و مُجَحَّل كمُعَظَّم، يعنى صـريع و بر زمين افكنـد شـده، و قاتل او مسلم ضبابى و عبدالرّحمن بجلى است.

بالجمله؛ دوباره لشـكر به هم پيوستند و شمر بن ذى الجوشن - عليه اللّعنه - از ميسره بر ميسره لشكر امام عليه السّلام حمله كرد و آن سـعادتمندان با آن اشـقيا به قـدم ثبات نبرد كردنـد و طعن نيزه دو لشـكر و شمشـير به هم فرود آوردند و سـپاه ابن سـعد، حضرت امام حسين عليه السّلام و اصحابش را از هر طرف احاطه كردند و اصحاب آن حضرت با آن لشكر قتال سختى نمودند و تمام جَلادت ظاهر نمودند و مجموع سواران لشـكر آن حضرت سى و دو تن بودند كه مانند شعله جوّاله حمله مى افكندند و سپاه ابن سـعد را از چپ و راست پراكنده مى نمودند. عروه بن قيس كه يكى از سـركردگان لشـكر پسـر سـعد بود و چون اين شجـاعت و مردانگى از سـپاه امام عليه السّـلام مشاهـد كرد، به نزد ابن سـعد فرسـتاد كه يا بن سـعد آيا نمى بينى كه لشـكر من امروز از اين جماعت قليل چه كشيدند؟

تيراندازان را امر كن كه ايشان را هدف تير بلا سازند، ابن سعد كمانداران را به تير انداختن امر نمود.

راوى گفت:

اصـحاب امام حسـين عليه السّـلام قتال شديدى نمودند تا نصف النّهار روز رسـيد، حصـين بن تميم كه سر كرده تيراندازان بود چون صبر اصحاب امام حسين عليه السّلام مشاهده نمود لشكر خود را كه پانصد كماندار به شمار مى رفتند امر كرد كه

اصحاب آن حضرت را تیر باران نمایند، آن منافقان حسب الا مر امیر خویش لشکر امام حسین علیه السّلام را هدف تیر و سهام نمودند و اسبهای ایشان را عَقْر (یعنی پی) و بدنهای آنها را مجروح نمودند.

راوی گفت:

که مقاتله کردند اصحاب امام حسین علیه السّلام با لشکر عمر سعد قتال بسیار سختی تا نصف النّهار و لشکر پسر سعد را توانائی نبود که بر ایشان بتازد جز از یک طرف زیرا که خیمه ها را به هم متصل کرده بودند و آنها را از عقب سر و یمین و یسار قرار داده بودند. عمر سعد که چنین دید جمعی را فرستاد که خیمه ها را بیفکنند تا بر آنها احاطه نمایند سه چهار نفر از اصحاب امام حسین علیه السّلام در میان خیمه ها رفتند هنگامی که آن ظالمان می خواستند خیمه ها را خراب کنند بر آنها حمله می کردند و هر که را می یافتند می کشتند یا تیر به جانب او می افکندند و او را مجروح می نمودند، عمر سعد که چنین دید فریاد کشید که خیمه ها را آتش زنید و داخل خیمه ها نشوید، پس آتش آوردند خیمه را سوزانیدند، سید الشّهداء علیه السّلام فرمود:

بگذارید آتش زنند زیرا که هر گاه خیمه ها را بسوزانند نتوانند از آن بگذرند و به سوی شما آیند و چنین شد که آن حضرت فرموده بود.

راوی گفت:

حمله کرد شمر بن ذی الجوشن – علیه اللعّنه – به خیمه حضرت امام حسین علیه السّلام و نیزه ای که در دست داشت بر آن خیمه می کوبید و ندا در داد که آتش بیاورید تا من این خیمه را با اهلش آتش

زنم.

راوی گفت:

زنها صیحه کشیدند و از خیمه بیرون دویدند، جناب امام حسین علیه السّلام بر شمر صیحه زد که ای پسر ذی الجوشن تو آتش می طلبی که خیمه را بر اهل من آتش زنی؟

خداوند بسوزاند ترا به آتش جهنّم. حُمَید بن مُسْلم گفت:

که من به شمر گفتم سبحان اللّه!

این صلاح نیست برای تو که جمع کنی در خود دو خصلت را یکی آنکه عذاب کنی به عذاب خدا که سوزانیدن باشد و دیگر آنکه بکشی کودکان و زنان را، بس است برای راضی کردن امیر کشتن تو مردان را، شمر به من گفت:

تو کیستی؟

گفتم:

نمی گویم با تو کیستم و ترسیدم که اگر مرا بشناسد نزد سلطان برای من سعایت کند، پس آمد به نزد او شَبَث بن رِبْعی و گفت:

من نشنیدم مقالی بدتر از مقال تو و ندیدم موقفی زشت تر از موقف تو، آیا کارت به جائی رسیده که زنها را بترسانی، پس شهادت می دهم که شمر حیا کرد و خواست برگردد که زُهیر بن قَین رحمه اللّه با ده نفر از اصحاب خود بر شمر و اصحابش حمله کردند و ایشان را از دور خِیام متفرق ساختند، و اباعزّه (به زاء معجمه) ضَبابی را که از اصحاب شِمر بود به قتل رسانیدند، لشکر عمر سعد که چنین دیدند بر ایشان هجوم آوردند و چون لشکر امام حسین علیه السّلام عددی قلیل بودند اگر یک تن از ایشان کشته گشتی ظاهر و مبین گشتی و اگر از لشکر ابن سعد صد کس مقتول گشتی از کثرت عدد نمودار نگشتی.

بالجمله؛جنگ سختی شد و قتلی و جریح بسیاری گشت تا آنکه وقت زوال رسید.

تذکر اَبو ثمامه برای نماز

تذکر اَبو ثمامه برای نماز در خدمت امام حسین ع و شهادت حبیب بن مظاهر:

ابو ثُمامه صیداوی که نام شریفش عمرو بن عبداللّه است چون دید وقت زوال است به خدمت امام علیه السّلام شتافت و عرض کرد:

یا ابا عبداللّه، جان من فدای تو باد!

همانا می بینم که این لشکر به مقاتلت تو نزدیک گشته اند و لکن سوگند به خدای که تو کشته نشوی تا من در خدمت تو کشته شوم و به خون خویش غلطان باشم و دوست دارم که این نماز ظهر را با تو بگزارم آنگاه خدای خویش را ملاقات کنم، حضرت سر به سوی آسمان برداشت پس فرمود:

یاد کردی نماز را خدا ترا از نماز گزاران و ذاکرین قرار دهد، بلی اینک وقت آن است، پس فرمود از این قوم بخواهید تا دست از جنگ بردارند تا ما نماز گزاریم، حُصَین بن تمیم چون این بشنید فریاد برداشت که نماز شما مقبول در گاه اِله نیست، حبیب بن مظاهر فرمود:

ای حِمار غدّار نماز پسر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم قبول نمی شود و از تو قبول خواهد شد؟!!!

حُصَین بر حبیب حمله کرد حبیب نیز مانند شیر بر او تاخت و شمشیر بر او فرود آورد و بر صورت اسب او واقع شد حُصَین از روی اسب بر زمین افتاد پس اصحاب آن ملعون جلدی کردند و او را از چنگ حبیب ربودند پس حبیب رجز خواند فرمود:

شعر:

اُقْسِمُ لَوْ کُنّا لَکُمْ اَعْدادا

اَوْشَطْرَکُمْ وَ لّیتُمُ الْاَکْتادا(۱۸۱) یا شَرَّ قَوْمٍ حَسَباًوَ اَدّا(۱۸۲)

ونیز می فرمود:

شعر:

اَنَا حبیبٌ وَ اَبی مُظَهَّرٌ

فارسُ هَیجآءٍوَ حَرْبٍ تَسْعَرُ

اَنْتُمْ اَعَدُّ عُدَّهً وَ اکْثَرُ

وَنَحْنُ اَوْ فی مِنْكَمْ وَ اَصْبَرُ

وَنَحْنُ

اَوْلی حُجَّهً وَ اَظْهَرُ

حَقًّا وَ اَتْقی مِنْکُمْ وَ اَعْذَرُ (۱۸۳) ببین اخلاص این پیر هنرمند

چه خواهد کرد در راه خداوند

رَجَز خواند و نسب فرمود آنگاه

مبارز خواست از آن قوم گمراه

چنان رزمی نمود آن پیر هشیار

که برنام آوران تنگ آمدی کار

سر شمشیر آن پیر جوانمرد

همی مرد از سر مرکب جداکرد

به تیغ تیز در آن رزم و پیکار

فکند از آن جماعت جمع بسیار

بالجمله، قتال سختی نمود تا آنکه به روایتی شصت و دو تن را به خاک هلاک انداخت، پس مردی از بنی تمیم که او را بُدیل بن صریم می گفتند بر آن جناب حمله کرد و شمشیر بر سر مبارکش زد و شخصی دیگر از بنی تمیم نیزه بر آن بزرگوار زد که او را بر زمین افکند حبیب خواست تا برخیزد که حُصَین بن تمیم شمشیر بر سر او زد که او را از کار انداخت پس آن مرد تمیمی فرود آمد و سر مبارکش را از تن جدا کرد، حصین گفت که من شریک توأم در قتل او سر را به من بده تا به گردن اسب خود آویزم و جولان دهم تا مردم بدانند که من در قتل او شرکت کرده ام آنگاه بگیر آن را و ببر به نزد عبیداللّه بن زیاد برای اخذ جایزه، پس سر حبیب را گرفت و به گردن اسب خویش آویخت و در لشکر جولانی داد و به او ردّ کرد.

چون لشکر به کوفه برگشتند آن شخص تمیمی سر را به گردن اسب خویش آویخته رو به قصر الاماره ابن زیاد نهاده بود، قاسم پسر حبیب که در آن روز غلامی مراهق بود سر پدر را دیدار

کرد دنبال آن سوار را گرفت و از او مفارقت نمی نمود، هرگاه آن مرد داخل قصر الاماره می شد او نیز داخل می گشت و هر گاه بیرون می آمد او نیز بیرون می آمد. آن مرد سوار از این کار به شکّ افتاده گفت:

چه شده ترا ای پسر که عقب مرا گرفته و از من جدا نمی شوی؟

گفت:

چیزی نیست، گفت:

بی جهت نیست مرا خبر بده، گفت:

این سری که با تو است پدر من است آیا به من می دهی تا او را دفن نمایم، گفت:

ای پسر!

امیر راضی نمی شود که او دفن شود و من هم می خواهم جائزه نیکی به جهت قتل او از امیر بگیرم، گفت:

لکن خداوند به تو جزا نخواهد داد مگر بدترین جزاها، به خدا سوگند کشتی او را در حالی که او بهتر از تو بود، این بگفت و بگریست و پیوسته درصدد انتقام بود تا زمان مصعب بن زبیر، که قاتل پدر خود را بکشت (۱۸۴) اَبُو مِخنَف از محمّد بن قیس روایت کرده که:

چون حبیب شهید گردید، درهم شکست قتل او حسین علیه السّلام را، و در این حال فرمود:

اَحْتَسِبُ نَفسی وَ

حُماه اَصْحابی (۱۸۵)

و در بعض مَقاتل است که فرمود:

للّه دَرُّکَ یا حَبیبُ!

همانا تو مردی صاحب فضل بودی ختم قرآن در یک شب می نمودی. و مخفی نماند که حبیب از حَمَله علوم اهل بیت و از خواصّ اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام به شمار رفته. و روایت شده که:

وقتی میثم تمّار را ملاقات کرد و با یکدیگر سخنان بسیار گفتند، پس حبیب گفت که گویا می بینم شیخی را که اَصْلَع است یعنی پیش سر او

مو ندارد و شکم فربهی دارد و خربزه می فروشد در نزد دارالرّزق او را بگیرند و برای محّبت داشتن او به اهل بیت رسالت او را به دار کشند، و بر دار شکمش را بدرند. و غرضش میثم بود و چنان شد که حبیب خبر داد.

و در آخر روایت است که حبیب از جمله آن هفتاد نفر بود که یـاری آن امام مظلوم کردنـد و در برابر کوههای آهن رفتنـد و سینه خود را در برابر چنـدین هزار شمشـیر و تیر سپر کردنـد، و آن کـافران ایشان را امان می دادنـد و وعـده مالهای بسـیار می کردنـد و ایشان ابا می نمودنـد و می گفتنـد که دیده ما حرکت کند و آن امام مظلوم شـهید شود ما را نزد خدا عذری نخواهد بود تا آنکه، همه جانهای خود را فـدای آن حضـرت علیه السّلام کردند و همه بر دور آن حضـرت کشـته افتادند، رحمه اللّه و برکاته علیهم اجمعین. و در احوال حضـرت مسلم رَحِمَهُمُ اللّه کلمات حبیب بعـد از کلام عابس مـذکور شـد، و کُمَیت اسدی اشاره به شهادت حبیب کرده در شعر خود به این بیت:

شعر:

سِوی عُصْبَهٍفیهِمْ حَبیبٌ مُعَفَّرٌ

قَضی نَحْبَهُ وَ الْکاهِلِی مُرَمَّلٌ

و مرادش از کـاهلی اَنَس ابن الحرث الاـ سـدی الکاهلی است که از صـحابه کِبار است، و اهل سـنّت در حال او نوشـته انـد که وقتی از حضـرت رسول صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم شـنید در حـالی که حضـرت سیدالشـهداء علیه السّلام در کنـار او بود که فرمود:

همانا این پسر من کشته می شود در زمینی از زمینهای عراق پس هر که او را درک کرد یاری کند او

را.

پس اَنَس بود تا در کربلا در یاری حضرت سید الشّهداء علیه السّلام شهید شد.

مؤلف گوید:

که بعضـی گفته اند حبیب بن مظاهر و مسلـم بن عوسجه و هانی بن عروه و عبداللّه بن یقْطُر نیز از صحابه رسول خدا صلی اللّه علیـه و آلـه و سلّم بـوده انـد. و در شـرح قصـیده ابی فراس اسـت که در روز عـاشورا جـابر بن عُرْوَه غِفـاری که پیرمردی بـود سالخورده و در خدمت پیغمبر علیه السّـلام بوده و در بَدر و حُنین حاضـر شده بود برای یاری پسر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم کَمَر خود را به عمـامه اش بست محکم، پس ابروهـای خود را که از پیری به روی چشـمانش واقع شـده بود بلنـد کرد و با دستمال خود ببست حضرت امام حسین علیه السّلام او را نظاره می کرد و می فرمود:

شَکَرَ اللّهُ سَعْیکَ یا شیخ پس حمله کرد و پیوسته جهاد کرد تا شصت نفر را به قتل رسانید آنگاه شهید گردید. رحمه اللّه

شهادت سعید بن عبداللّه حنفی رحمه اللّه

روایت شده که:

حضرت سیدالشّهدا علیه السّلام زُهیر بن قَین و سعید بن عبداللّه را فرمود که:

پیش روی من بایستید تا من نماز ظهر را به جای آورم، ایشان بر حسب فرمان در پیش رو ایسـتادند و خود را هدف تیر و سنان گردانیدند، پس حضرت با یک نیمه اصحاب نماز خوف گذاشت و نیمی دیگر ساخته دفع دشمن بودند، و روایت شده که:

سعید بن عبداللّه حنفی در پیش روی آن حضـرت ایستاد و خود را هدف تیر نموده بود و هر کجا آن حضرت به یمین و شمال حرکت می نمود در پیش روی آن حضرت بود تا روی زمین افتاد

و در این حال می گفت:

خدایا!

لعن کن این جماعت را لعن عاد و ثمود، ای پروردگار من!

سلام مرا به پیغمبر خود برسان و ابلاغ کن او را آنچه به من رسید از زحمت جراحت و زخم چه من در این کار قصد کردم نصرت ذریه پیغمبر ترا، این بگفت و جان بداد، و در بدن او به غیر از زخم شمشیر و نیزه، سیزده چوبه تیر یافتند. و شیخ ابن نما فرموده که گفته شده آن حضرت و اصحابش نماز را فرادای به ایماء و اشارت گذاشتند. (۱۸۶)

مؤلف گوید:

که سعید بن عبداللّه از وجوه شیعه کوفه و مردی شجاع و صاحب عبادت بود، و در سابق دانستی که او و هانی بن هانی سبیعی را اهل کوفه با بعضی نامه ها به خدمت امام حسین علیه السّلام فرستادند که آن حضرت را حرکت دهند از مکّه و به کوفه بیاورند، و این دو نفر آخر کس بودند که کوفیان ایشان را روانه کرده بودند و کلمات او در شب عاشورا در وقتی که حضرت سید الشهداء علیه السّلام اجازه انصراف داد در مَقاتل معتبره مضبوط است و در زیارت مشتمله بر اسامی شهداء مذکور است، و در حقّ او و مواسات حُرّ با زُهیر بن قین، عبیداللّه بن عمرو بَدّی کِندی گفته:

شعر:

سَعیدَ بْنَ عَبْدِاللّهِ لا تَنْسِیَنَّهُ

ولاَ الْحُرَّ اِذْ آَسی زُهَیرًا عَلی قَسْرٍ(۱۸۷) فَلَوْ وَقَفَتْ صَمُّ الْجِبالِ مَکانَهُمْ

لَمارَتْ(۱۸۸)عَلی سَهْلٍ وَ دَکَّتْ عَلی وَ عْرا(۱۸۹) فَمِنْ قائم یسْتَعْرِضُ النَّبْلَ وَجْهُهُ

وَ مِنْ مُقْدِم یلْقَی الْاَ سِنَّهَ بِالصَدْرِ

حَشَرَنَا اللّهُ مَعَهُمْ فی الْمُسْتَشْهَدینَ وَ رَزَقَنا مُرافَقَتَهُمْ فی اَعْلا عِلِّیینَ.

شهادت زُهیر بن القین رَضِی اللّه عنه

راوی گفت:

زُهیر بن اْلقَین

رحمه اللّه کارزار سختی نمود و رَجَز خواند:

شعر:

اَنا زُهَيرٌ

وَ اَنَا ابْنُ الْقَینِ

اَذوُدُكُمْ بِالسَّیفِ عَنْ حُسَینٍ

اِنَّ حُسَینًا اَحَدُ السِّبْطَینِ

اَضْرِبُكُمْ وَ لا اَری مِنْ شَینٍ

پس چون صاعقه آتشبار خویش را بر آن اشرار زد و بسیار کس از اَبطال رجال را به خاک هلاک افکند،

و به روایت محمّد بن ابی طالب یک صد و بیست تن از آن منافقان را به جهنم فرستاد، آنگاه کثیر بن عبداللّه شعبی به اتّفاق مُهاجربن اَوْس تمیمی بر او حمله کردند او را از پای در آوردند و در آن وقت که زُهَیرْ بر خاک افتاد، حضرت حسین علیه السّلام فرمود:

خدا ترا از حضرت خویش دور نگرداند و لعنت کند کشندگان ترا همچنان که لعن فرمود جماعتی از گمراهان را و ایشان را به صورت میمون و خوک مسخ نمود (۱۹۰)

مؤلف گوید:

زُهیر بن قین جَلالت شاءنش زیاده از آن است که ذکر شود و کافی است در این مقام آنکه امام حسین علیه السّلام یوم عاشورا میمنه را به او سپرد و در وقت نماز خواندن او را با سعید بن عبداللّه فرمود که:

در پیش روی آن جناب بایستند و خود را وقایه آن حضرت کنند و احتجاج او با قوم به شرح رفت و مردانگی و جلادت او با حُرّ ذکر شد الی غیر ذلک مّما یتعلّق بِهِ.

مقتل نافع بن هلال بن نافع بن جمل رحمه اللّه

نافع بن هلال که یکی از شجاعان لشکر امام حسین علیه السّلام بود، تیرهای مسموم داشت و اسم خود را بر فاق تیرها نوشته بود شروع کرد به افکندن آن تیرها بر دشمن و می گفت:

شعر:

اَرْمی بِها مُعْلَمَهً اَفْواقُها

مَسْمومَهً تَجْری بها اِخْفاقُها(۱۹۱) لَیمْلاَنَّ اَرْضَها رَشاقُها

وَالنَّفْسُ لا ینْفَعُها اَشفاقُها

و پیوسته با آن تیرها جنگ کرد تا تمام شد، آنگاه دست زد

به شمشیر آبدار و شروع کرد به جهاد و می گفت:

شعر:

اَنَاالْغُلامُ الْیَمَنِی الْجَمَلِی

دینی عَلی دینِ حُسَین بْنِ عَلِی

اِنْ اُقْتَلِ الْیوْمَ فَهذا اَمَلی

فَذاکَ رأیی وَ اُلاقی عَمَلی

پس دوازده نفر و به روایتی هفتاد نفر از لشکر پسر سعد به قتل رسانید به غیر آنان که مجروح کرده بود، پس لشکر بر او حمله کردند و بازوهای او را شکستند و او را اسیر نمودند.

راوی گفت:

شمر بن ذی الجوشن او را گرفته بود و با او بود اصحاب او و نافع را می بردند به نزد عمر سعد و خون بر محاسن شریفش جاری بود عُمر سعد چون او را دید به او گفت:

وَیحَک، ای نافع!

چه واداشت ترا بر نفس خود رحم نکردی و خود را به این حال رسانیدی؟

گفت:

خدای می داند که من چه اراده کردم و ملامت نمی کنم خود را بر تقصیر در جنگ با شماها و اگر بازو و ساعد مرا بود اسیرم نمی کردند.

شمر به ابن سعد، گفت:

بکش او را اصلحَکَ اللّه!

گفت:

تو او را آورده ای اگر می خواهی تو بکش!پس شمر شمشیر خود را کشید برای کشتن او نافع گفت:

به خدا سوگند!

اگر تو از مسلمانان بودی عظیم بود بر تو که ملاقات کنی خدا را به خونهای ما. فَالْحَمْدُ للّه الَذی جَعَلَ مَنا یا نا عَلی یدَی شِرارِ خَلْقِهِ.

پس شمر او را شهید کرد.

مکشوف باد که در بعض کتب به جای این بزرگوار، هلال بن نافع ذکر شده، و مظنونم آن است که نافع از اوّل اسم سقط شده، و سببش تکرار نافع بوده، و این بزرگوار خیلی شجاع و با بصیرت و شریف و بزرگ مرتبه بوده، و در سابق دانستی

به دلالت طرماح از بیراهه به یاری حضرت سید الشّهداء علیه السّلام از کوفه بیرون آمد و در بین راه به آن حضرت ملحق شد با مُجَمّع بن عبداللّه و بعضی دیگر، و اسب نافع را که (کامل) نام داشت کتل کرده بودند و همراه می آوردند.

و طبری نقل کرده که در کربلا وقتی که آب را بر روی سید الشّهداء علیه السّلام و اصحابش بستند تشنگی بر ایشان خیلی شدّت کرد حضرت سید الشّهداء علیه السّلام جناب عباس علیه السّلام را با سی سوار و بیست نفر پیاده با بیست مشک فرستاد تا آب بیاورند. نافع بن هلال عَلَم به دست گرفت و جلو افتاد، عمرو بن حجّاج که موکّل شریعه بود صدا زد کیستی؟

فرمود:

منم نافع بن هلال!

عمرو گفت:

مرحبا به تو ای برادر برای چه آمدی؟

گفت:

آمدم برای آشامیدن از این آب که از ما منع کردید، گفت:

بیاشام گوارا باد ترا!

گفت:

واللّه!

نمی آشامم قطره ای با آنکه مولایم حسین علیه السّلام و این جماعت از اصحابش تشنه اند، در این حال اصحاب پیدا شدند، عمرو بن حجّاج گفت:

ممکن نیست که این جماعت آب بیاشامند، زیرا که ما را برای منع از آب در این جا گذاشتند. نافع پیادگان را گفت که اعتنا به ایشان نکنید و مشکها را پر کنید. عمرو بن حجّاج و اصحابش بر ایشان حمله آوردند، جناب ابوالفضل العباس و نافع بن هلال ایشان را متفرق کردند و آمدند نزد پیادگان و فرمودند:

بروید؛ پیوسته حمایت کرد از ایشان تا آبها را به خدمت امام حسین علیه السّلام رسانیدند. (۱۹۲) و این نافع بن هلال همان است که در جمله کلمات خود به سید الشّهدا علیه

السّلام عرض می کند:

وَ اِنّا علی نیا تِنا وَ بصائرِنا نُوالی مَنْ والاکَ وَ نُعادی مَنْ عاداکَ.

مقتل عبداللّه و عبدالرّحمن غِفاریان (رحمهما اللّه)

اصحاب امام حسین علیه السّلام چون دیدند که بسیاری از ایشان کشته شدند و توانائی ندارند که جلوگیری دشمن کنند عبداللّه و عبد الّرحمن پسران عروه غِفاری که از شجاعان کوفه و اشراف آن بلده بودند خدمت امام حسین علیه السّلام آمدند و گفتند:

یا اَبا عَبْدِاللّهِ!

عَلیکَ السَّلامُ حازَنَا الْعَدُوُّ اِلَیکَ.

مستولی شدند دشمنان بر ما و ما کم شدیم به حدّی که جلو دشمن را نمی توانیم بگیریم لا جرم از ما تجاوز کردند و به شما رسیدند پس ما دوست داریم که دشمن را از تو دفع نمائیم و در مقابل تو کشته شویم، حضرت فرمود:

مرحبا!پیش بیائید ایشان نزدیک شدند و در نزدیکی آن حضرت مقاتله کردند، و عبد الّرحمن می گفت:

شعر:

قَدْ عَلِمَتْ حَقّا بَنُو غِفار

وَخِنْدِف بَعْدَ بَنی نِزارٍ

لَنَضْرِ بَنَّ مَعْشَرَ الْفُجّارِ

بِکُلِّ عَضْبٍ صارم بَتّارٍ

یاقَوْمِ زُودُوا عَنْ بَنی الْاَحْرارِ

بِالْمُشْرَفّی وَ الْقِنَاالْخَطّارِ(۱۹۳) پس مقاتله کرد تا شهید شد.

راوی گفت:

آمدند جوانان جابریان سَیف بن الحارث بن سریع و مالِک بن عبد بن سریع، و این دو نفر دو پسر عمّ و دو برادر مادری بودند آمدند خدمت سید الشّهداء علیه السّلام در حالی که می گریستند، حضرت فرمود:

ای فرزندان برادر من برای چه می گرئید؟

به خدا سوگند که من امیدوارم بعد از ساعت دیگر دیده شما روشن شود، عرض کردند:

خدا ما را فدای تو گرداند به خدا سوگند ما بر جان خویش گریه نمی کنیم بلکه بر حال شما می گرییم که دشمنان دور تو را احاطه کرده اند و چاره ایشان نمی توانیم نمود، حضرت فرمود که:

خدا جزا دهد شما

را به انـدوهی که بر حـال من داریـد و به مُواسات شـما با من بهترین جزای پرهیزکاران، پس آن حضـرت را وداع کردنـد و به سوی میدان شتافتند و مقاتله کردند تا شهید گشتند.(۱۹۴)

شهادت حنظله بن اسعد شِبامی رحمه اللّه

حنظله بن اسـعد، قدّ مردی علم کرد و پیش آمد و در برابر امام علیه السّـلام بایستاد و در حفظ و حراست آن جناب خویشتن را سپر تیر و نیزه و شمشـیر سـاخت و هر زخم سـیف و سـنانی که به قصـد امـام علیه السّـلام می رسـید به صورت و جان خود می خرید و همی ندا در می داد که ای قوم!

من می ترسم بر شـما که مستوجب عذاب لشکر احزاب شوید، و می ترسم بر شما برسد مثل آن عذابهائی که بر امّتهای گذشته وارد شـدهماننـد عـذاب قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که بعـد از ایشان طریق کفر و جحود گرفتنـد و خدا نمی خواهد سـتمی برای بندگان، ای قوم!

من بر شـما می ترسم از روز قیامت، روزی که رو از محشـر بگردانیـد به سوی جهنّم و شـما را از عـذاب خـدا نگاه دارنـده ای نباشد، ای قوم مکشید حسین علیه السّلام را پس مستاصل و هلاک گرداند خدا شما را به سبب عذاب، و به تحقیق که بی بهره و نااميد است کسی که به خدا افتراء بندد و از این کلمات اشاره کرد به نصیحتهای مؤمن آل فرعون با آل فرعون.(۱۹۵)

و موافق بعضی از مُقاتل، حضرت فرمود:

ای حنظله بن سعد!

خدا ترا رحمت کند دانسته باش که این جماعت مستوجب عذاب شدند، هنگامی که سر بر تافتند از آنچه که ایشان را به سوی حقّ

دعوت کردی و بر تو بیرون شدند و ترا و اصحاب ترا ناسزا و بد گفتند و چگونه خواهد بود حال ایشان الان و حال آنکه برادران پارسای ترا کشتند.

پس حنظله عرض کرد:

راست فرمودی فدایت شوم، آیا من به سوی پروردگار خود نروم و به برادران خود ملحق نشوم؟

فرمود:

بلی شتاب کن و برو به سوی آنچه که از برای تو مهیا شده است و بهتر از دنیا و آنچه در دنیا است و به سوی سلطنتی که هرگز کهنه نشود و زوال نپذیرد، پس آن سعید نیک اختر حضرت را وداع کرد و گفت:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِاللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیکَ وَ عَلی اَهلِ بَیتِکَ وَ عَرَّفَ بَینَنا وَ بَینَکَ فی جَنَّتِهِ.

فرمود:

آمین آمین!

پس آن جناب در جنگ با منافقان پیشی گرفت و نبرد دلیرانه کرد و شکیبائی در تحمل شدائد نمود تا آنکه بر او حمله کردند و او را به برادران شایسته اش ملحق نمودند.

مؤلف گوید:

که حنظله بن اسعد از وجوه شیعه و از شجاعان و فُصَحاء تعداد شده و او را شِبامی گویند به جهت آنکه نسبتش به شبام (بر وزن کتاب موضعی است به شام) می رسد، و بنو شبام بطنی می باشند از هَمْدان (به سکون میم).

شهادت شَوْذَب و عابِس رَحِمَهُمُ اللّه

عابس بن ابی شَبیب شاکری هَمدانی چون از برای ادراک سعادت شهادت عزیمت درست کرد روی کرد با مصاحب خود شَوذب مولی شاکر که از متقدّمین شیعه و حافظ حدیث و حامل آن و صاحب مقامی رفیع بلکه نقل شده که او را مجلسی بود که شیعیان به خدمتش می رسیدند و از جنابش اخذ می نمودند و کان رَحِمَهُ اللّهُ وَجْهاً فیهِمْ.

بالجمله؛ عابس با

وی گفت:

ای شَوْذَب!

امروز چه در خاطر داری؟

شوذب گفت:

می خواهی چه در خاطر داشته باشم؟

قصد کرده ام که با تو در رکاب پسر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم مبارزت کنم تا کشته شوم. عابس گفت:

گمان من هم به تو همین بوده، الحال به خدمت آن حضرت بشتاب تا ترا چون دیگر کسان در شمار شهداء به حساب گیرد و دانسته باش که از پس امروز چنین روز به دست هیچ کس نشود چه امروز روزیست که مرد بتواند از تحت الثری قدم بر فرق ثریا زند و همین یک روز، روز عمل و زحمت است و بعد از آن روز مزد و حساب و جنّت است.

پس شَوذب به خدمت حضرت شتافت و سلام وداع گفت.

پس به میدان رفت و مقاتله کرد تا شهید گشت، رحمه اللّه

راوی گفت:

پس از آن عابس به نزد جناب امام حسین علیه السّلام شتافت و سلام کرد و عرض کرد:

یا ابا عبداللّه!

هیچ آفریده ای چه نزدیک و چه دور، چه خویش و چه بیگانه در روی زمین روز به پای نبرد که در نزد من عزیز و محبوبتر از تو باشد و اگر قدرت داشتم که دفع این ظلم و قتل را از تو بنمایم به چیزی که از خون من و جان من عزیزتر بودی توانی و سستی در آن نمی کردم و این کار را به پایان می رسانیدم آنگاه آن حضرت را سلام داد و گفت:

گواه باش که من بر دین تو و دین پدر تو می گذرم، پس با شمشیر کشیده چون شیر شمیده به میدان تاخت در حالی که ضربتی بر جبین او رسیده بود، ربیع

بن تمیم که مردی از لشکر عمر سعد بود گفت که چون عابس را دیدم که رو به میدان آورده او را شناختم، و من از پیش او را می شناختم و شجاعت و مردانگی او را در جنگها مشاهده کرده بودم و شجاعتر از او کسی ندیده بودم، این وقت لشکر را ندا در دادم که هان

ای مردم!

هذا اَسَدُ الْاُسُودِ هذا ابنُ اَبی شَبیبٍ

شعر:

ربیع ابن تمیم آواز برداشت

به سوی فوج اعدا گردن افراشت

که می آید هِزْبَری جانب فوج

که عمّان است از بحر کفش موج

فریاد کشید ای قوم این شیر شیران است، این عابس بن ابی شبیب است هیچ کس به میدان او نرود و اگر نه از چنگ او به سلامت نرهد.

پس عابس چون شعله جوّاله در میدان جولان کرد و پیوسته ندا در داد که

اَلا رَجُلٌ، اَلا رَجُلٌ!

هیچ کس جرات مبارزت او ننمود این کار بر ابن سعد ناگوار آمد ندا در داد که عابس را سنگباران نمایند لشکریان از هر سو به جانب او سنگ افکندند، عابس که چنین دید زره از تن دور کرد و خود از سر بیفکند.

شعر:

وقت آن آمد که من عریان شوم

جسم بگذارم سراسر جان شوم

آنچه غیر از شورش و دیوانگی است

اندرین ره روی در بیگانگی است

آزمودم مرگ من در زندگیست

چون رَهْم زین زندگی پایندگیست

آنکه مردن پیش چشمش تَهْلکه است

نهی لا تُلْقُوا بگیرد او به دست

و آنکه مردن شد مر او را فتح باب

سارِعُوا آمد مر او رادر خطاب

الصّلا ای حشر بنیان سارِعُوا

الْبَلا ای مرگ بنیان دارِعُوا

و حمله بر لشکر نمود و گویا حسّان بن ثابت در این مقام گفته:

شعر:

يلْقَى الرِّماحَ الشّاجِراتِ بِنَحْرِهِ

وَيقيمُ هامَتَهُ مَقامَ الْمِغْفَرِ

ما اِنْ يريدُ

اِذِ الرّماحُ شَجَرْنَهُ

دِرْعا سِوی سِرْبالِ طیبِ الْعُنْصِرِ

وَیقُوْلُ لِلطَّرْفِ(۱۹۶) اصْطَبِرلِشَبَاالْقَنا فَهَدَمْتَ رُکْنَ الْمجْدِ اِنْ لَمْ تُعْقَرِ(۱۹۷)

و شاعر عجم در این مقام گفته:

شعر:

جوشن زبر فکند که ماهَم نه ماهیم

مِغْفَر ز سر فکند که بازم نیم خروس

بی خود و بی زره به در آمد مرگ را

در بَر برهنه می کشم اینک چو نو عروس

ربیع گفت:

قسم به خدا می دیدم که عابس به هر طرف که حمله کردی زیاده از دویست تن از پیش او می گریختند و بر روی یکدیگر می ریختند، بدین گونه رزم کرد تا آنکه لشکر از هر جانب او را فرا گرفتند و از کثرت جراحت سنگ و زخم سیف و سنان او را از پای در آوردند و سر او را ببریدند و من سر او را در دست جماعتی از شجاعان دیدم که هر یک دعوی می کرد که من اورا کشتم؛ عمر سعد گفت که این مخاصمت به دور افکنید هیچ کس یک تنه او را نکشت بلکه همگی در کشتن او همدست شدید و او را شهید کردید.

مؤلف گوید:

نقل شده که عابس از رجال شیعه و رئیس و شجاع و خطیب و عابد و متهجّد بوده و کلام او با مسلم بن عقیل در وقت ورود او به کوفه در سابق ذکر شد.

و طبری نقل کرده که مُسلم نامه به حضرت امام حسین علیه السّلام نوشت بعد از آنکه کوفیان با او بیعت کردند و از حضرت خواست که بیاید، کاغذ را عابس برای امام حسین علیه السّلام ببرد.

شهادت ابی الشّعثاء البَهْدَلی الکندی رحمه اللّه

راوی گفت:

یزیدبن زیاد بَهْدَلی که او را ابوالشعثاء می گفتند، شجاعی تیرانداز بود، مقابل حضرت سیدالشّهداء علیه السّلام به زانو در

آمد و صد تیر بر دشمن افکند که ساقط نشد از آنها مگر پنج تیر، در هر تیری که می افکند می گفت:

اَنَا ابْنُ بَهْدَله، فُرسانُ الْعَرْجَله. و سیدالشّهداء علیه السّلام می گفت:

خداوندا!

تیر او به نشان آشنا کن و پاداش او را بهشت عَطا کن. و رَجَز او در آن روز این بود:

شعر:

اَنَا یزیدٌ وَ اَبی مُهاجِرٌ

اَشْجَعُ مِنْ لَیثٍ بِغِیل (۱۹۸) خادِرٌ(۱۹۹) یا رِبّ اِنّی لِلحُسَینِ ناصِرٌ

وَ لِاِبْنِ سَعْدٍ تارِکٌ وَ هاجِرٌ(۲۰۰) پس کارزار کرد تا شهید شد.

مؤلف گوید:

که در (مناقب) ابن شهر آشوب مصرع ثانی چنین است:

لَیثٌ هَصُورٌ فی الْعَرینِ خادِرٌ(۲۰۱)

این لطفش زیادتر است به ملاحظه (هَصُور) با (مُهاصر) و هَصُور یعنی شیر بیشه. و فیروز آبادی گفته:

که یزید بن مُهاصر از محدّثین است.

مقتل جمعی از اصحاب حضرت امام حسین علیه السّلام

روایت شده که:

عمروبن خالد صیداوی و جابر بن حارث سلمانی و سعد مولی عمروبن خالد و مُجَمِّع بن عبداللّه عائذی مقاتله کردند در اوّل قتال و با شمشیرهای کشیده به لشکر پسر سعد حمله نمودند، چون در میان لشکر واقع شدند لشکر بر دور آنها احاطه کردند و ایشان را از لشکر سید الشّهداء علیه السّلام جدا کردند و جناب عبّاس بن امیرالمؤمنین علیه السّلام حمله کرد بر لشکر و ایشان را خلاص نمود و بیرون آورد در حالی که مجروح شده بودند و دیگر باره که لشکر رو به آنها آوردند بر لشکر حمله نمودند و مقاتله کردند تا در یک مکان همگی شهید گردیدند رَحِمَهُمُ اللّه.

و روایت شده از مهران کابلی که در کربلا مشاهده کردم مردی را که کارزار سختی می کند، حمله نمی کند بر جماعتی مگر آنکه ایشان را پراکنده و متفرّق می سازد و

هر گاه از حمله خویش فارغ می شود می آید نزد امام حسین علیه السّلام و می گوید:

شعر:

اَبْشِر هَدَیتَ الرُّشْدَ یابْنَ اَحْمَدا

فی جَنَّهِ الْفِرْدَوْسِ تَعْلوُ صَعَدا.(۲۰۲)

پرسیدم کیست این شخص؟

گفتند:

ابو عمره حنظلی، پس عامر بن نَهْشَل تیمی او را شهید کرد و سرش را برید.

مؤلف گوید:

گفته اند که:

این ابو عمره نامش زیاد بن غریب است و پدرش از صحابه است و خودش درک حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم نموده و مردی شجاع و متعبّد و متهجّد، معروف به عبادت و کِثرت نماز بوده رحمه اللّه.

شهادت جون رضی اللّه عنه

شعر:

ماه بنی غفاری و خورشید آسمان

هم روح دوستانی و هم سرو بوستان

جَوْن مولی ابوذر غفاری رحمه اللّه در میان لشکر سیدالشّهداء علیه السّلام بود و آن سعادتمند نیز عبدی سیاه بود آرزوی شهادت نموده از حضرت امام علیه السّلام طلب رخصت کرد آن جناب فرمود:

تو متابعت ما کردی در طلب عافیت پس خویشتن را به طریق ما مبتلا مکن از جانب من ماءذونی که طریق سلامت خویش جوئی.عرض کرد:

یابنَ رَسُولِ اللّه!

من در ایام راحت و وسعت کاسه لیس خوان شما بوده ام و امروز که روز سختی و شدّت شما است دست از شما بردارم، به خدا قسم که بوی من متعفّن و حسَب من پست و رنگم سیاه است پس دریغ مفرمائی از من بهشت را تا بوی من نیکو شود و

جسم من شریف و رویم سفید گردد.(۲۰۳) لا واللّه!

هرگز از شما جدا نخواهم شد تا خون سیاه خود را با خونهای طیب شما مخلوط سازم. این بگفت و اجازت حاصل کرد و به میدان شتافت و این رَجَز خواند:

شعر:

کَیفَیَرَی الْکُفّارُضَرْبَالْاَسْوَدِ

بِالسَّیفِ ضَرْبا عَنْ بنی محمّد

اَذُبُّ عَنْهُمْ بِالِلّسانِ

و ءالْیدِ

اَرْجُوبِهاِلْجَنَّهَ یوْمَ الْمَوْرِدِ

و بیست و پنج نفر را به خاک هلاک افکند تا شهید شد. و در بعض مقاتل است که حضرت امام حسین علیه السّلام بیامد و بر سر کشته او ایستاد و دعا کرد:

بارالها روی جَوْن را سفید گردان و بوی او را نیکو کن و او را با ابرار محشور گردان و در میان او و محمّد و آل محمّد علیهماالسّلام شناسائی ده و دوستی بیفکن.

و روایت شده:

هنگامی که مردمان برای دفن شهداء حاضر شدند جسد جَوْن را بعد از ده روز یافتند که بوی مشک از او ساطع بود(۲۰۴) حجّاج بن مسروق مؤذّن حضرت امام حسین علیه السّلام به میدان آمد و رجز خواند:

شعر:

اَقْدِمْ(۲۰۵) حُسَینًاهادِیامَهْدِیا فَالْیوْمَ تَلْقی جَدَّکَالنَّبِیا

ثُمَّ اَباکَ ذَا النَّدی عَلیا

ذاکَ الَّذی نَعْرِفُهُوَصِیا

بیست و پنج نفر به خاک هلاک افکند پس شهید شد. رحمه اللّه (۲۰۶)

شهادت جوانی پدر کشته رحمه اللّه

جوانی در لشکر حضرت بود که پدرش را در معرکه کوفیان کشته بودند مادرش با او بود و اورا خطاب کرد که ای پسرک من!

از نزد من بیرون شو و در پیش روی پسر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم قتال کن. لاجرم آن جوان به تحریک مادر آهنگ میدان کرد، جناب سیدالشّهداء علیه السّلام که او را دید فرمود که:

این پسر پدرش کشته گشته و شاید که شهادت او بر مادرش مکروه باشد، آن جوان عرض کرد:

پدر و مادرم فدای تو باد مادرم مرا به قتال امر کرده، پس به میدان رفت و این رجز قرائت کرد.

شعر:

اَمیری حُسَینٌ وَ نِعْمَ الْامیر

الاَمیرُ سُرورِ فُؤ اِدِالْبَشیر النَّذیر

عَلِی وَ فاطِمَهُ والِداهُ

فَهَلْ تَعْلَموُنَ لَهُ مِنْ نَظیرٍ

لَهُ طَلْعَهٌ مِثْلُ شَمْس الضُّحی

لَهُ غُرَّهٌ مِثلُ بَدْرٍ مُنیرٍ

تا

کارزار کرد و این جهان را وداع نمود، کوفیان سر او را از تن جدا کردند و به لشکر گاه امام حسین علیه السّلام افکندند، مادر سر پسر را گرفت و بر سینه چسبانید و گفت:

اَحْسَنْت، ای پسرک من، ای شادمانی دل من، وای روشنی چشم من!

وآن سر را با تمام غضب به سوی مردی از سپاه دشمن افکند و او را بکشت، آنگاه عمود خیمه را گرفت وبر ایشان حمله کرد و می گفت:

شعر:

اَنَا عَجُوزٌ سَیدی (۲۰۷)(فی النساء) خ ل ضَعیفَهٌ خاوِیهٌ(۲۰۸)

بالِیهٌ نَحیفَهٌ اَضْرِبُکُمْ بِضَرْبَهٍ عَنیفَهٍ

دُونَ بَنی فاطِمَهَ الشَّریفَه

پس دو تن از لشکر دشمن را بکشت، جناب امام حسین علیه السّلام فرمان کرد که از میدان برگردد و دعا در حقّ او کرد. (۲۰۹)

شهادت غلامی ترکی

گفته شد که حضرت سید الشهّداء علیه السّلام را غلام تُرْکی بود نهایت صلاح و سداد و قاری قرآن بود، در روز عاشورا آن غلام با وفا خود را صف سپاه مخالفان زد و رجز خواند:

شعر:

اَلْبَحْرُ مِنْ طَعْنی وَضَرْ بی یصْطَلی

وَالْجَوُّ مَنْ سَهْمی وَنَبْلی یمْتَلی

اِذا حُسامی فی یمینی ینْجَلی

ینْشَقُّ قَلْبُ الْحاسِدِ المُبَجَّلِ

پس حمله کرد و بسیاری از مخالفان را به درک فرستاد، بعضی گفته اند هفتاد نفر از آن سیاه رویان را به خاک هلاک افکند و آخر به تیغ ظلم و عدوان بر زمین افتاد، حضرت امام حسین علیه السّلام بالای سرش آمد و بر او بگریست و روی مبارک خود را بر روی آن سعادتمند گذاشت آن غلام چشم بگشود و نگاهش به آن حضرت افتاد و تبسّمی کرد و مرغ روحش به بهشت پرواز نمود.(۲۱۰)

شهادت عمرو بن قرظه بن کعب انصاری خزرجی

عمرو بن قَرَظَه از برای جهاد قَدم مردی در پیش نهاد و از حضرت سید الشّهداء علیه السّلام رخصت طلبید و به میدان رفت و رَجز خواند:

شعر:

قَدْ عَلِمَتْ کَتیبَهُ الْاَنْصارِ

اِنّی سَاَحْمی حَوْزَهَ الذِّمارِ(۲۱۱) ضَرْبَ غلام غَیرَ نُکْسٍ شارٍ

دُونَ حُسَینٍ مُهجَتی وَ داری (۲۱۲)

و به تمام شوق و رغبت کارزار نمود تا جمعی از لشکر ابن زیاد را به جهنم فرستاد و هر تیر و شمشیری که به جانب امام حسین علیه السّلام می رسید او به جان خود می خرید، و تا زنده بود نگذاشت که شرّ و بدی به آن حضرت برسد. تا آنکه از شدت جراحت سنگین شد، پس به جانب آن حضرت نگران شد و عرض کرد:

یابن رسول اللّه!

آیا به عهد خویش وفا کردم؟

فرمود:

بلی!

تو پیش از من به بهشت می روی رسول خدا صلی اللّه

علیه و آله و سلّم را از من سلام برسان و او را خبر ده که من هم بر اثر می رسم.

پس عاشقانه با دشمن مقاتله کرد تا شربت شهادت نوشید و رخت به سرای دیگر کشید.

مؤلف گوید:

که قَرَظه (به ظاء معجمه و فتحات ثلاث) والد عمرو از صحابه کِبار و از اصحاب علی امیرالمؤمنین علیه السّلام است، و مردی کافی و شجاع بوده و در سنه بیست و چهار، ری را با ابوموسی فتح کرده و در صفّین، امیرالمؤمنین علیه السّلام رایت انصار را به او مرحمت کرده بود.

و در سنه پنجاه و یک وفات کرده و غیر از عمرو، پسر دیگری داشت که نامش علی بود و در جیش عُمَر در کربلا بود و چون برادرش عمرو شهید شد امام حسین علیه السّلام را ندا کرد و گفت:

یا حسین یا کذّاب ابْن الکذّاب اَضلَلْت اَخی و غَرَرْتَهُ حَتّی قَتَلتَهُ، حضرت در جواب فرمود:

اِنَّ اللّهَ لَمْ یضِلَّ اَخاکَ وَلکِنَّهُ هَدی اَخاکَ وَ اَضَلَّکَ علی ملعُون گفت:

خدا بکشد مرا اگر ترا نکشم مگر آنکه پیش از آن که به تو برسم هلاک شوم، پس به قصد آن حضرت حمله کرد، نافع بن هلال او را نیزه زد که بر زمین افتاد و اصحاب عمر سعد حمله کردند و او را نجات دادند، پس از آن خود را معالجه کرد تا بهبودی یافت.

و عمرو بن قَرَظه همان کس است که جناب امام حسین علیه السّلام او را فرستاد به نزد عمر سعد و از عمر خواست که شب همدیگر را ملاقات کنند، و گویند چون ملاقات حاصل شد حضرت او را به نصرت خویش طلبید. عمر

عذر آورد و از جمله گفت که خانه ام خراب می شود، حضرت فرمود:

من بنا می کنم برای تو، عمر گفت:

ملکم را می گیرند، حضرت فرمود:

من بهتر از آن از مال خودم در حجاز به تو خواهم داد، عمر قبول نکرد.

عمرو بن قَرَظَه در یوم عاشورا در رَجز فرمود تعریض بر عمر سعد در این مصرع:

دوُن حُسَینٍ مُهْجَتی وَ داری

حاصل آنکه عمر سعد به جهت آنکه خانه اش خراب نشود از حضرت حسین علیه السّلام اعراض کرد و گفت اِنْهَدَمَ داری. لکن من می گویم فدای حسین باد جان و خانه ام.

شهادت سُوید بن عمرو بن ابی المُطاع الخَثْعمی رحمه اللّه

سُوید بن عمرو آهنگ قتال نمود و او مردی شریف النّسب و زاهد و کثیر الصلاه بود، چون شیر شرزه حمله کرد و بر زخم سیف و سنان شکیبائی بسیار کرد چندان جراحت یافت که اندامش سست شد و در میان کشتگان بیفتاد و بر همین بود تا وقتی که شنید حسین علیه السّلام شهید گردید. دیگر تاب نیاورده، در موزه (۲۱۳) او کاردی بود او را بیرون آورده و به زحمت و مشقّت شدید لختی جهاد کرد تا شهید گردید.

قاتل او عُروَه بن بَکّارِ نابکار تغلبی و زید بن ورقاء است، و این بزرگوار آخر شهید از اصحاب است. رحمه اللّهِ وَ رضوانه علیهم اجمعین وَ اشرکنا مَعَهم اله الحقّ آمین.

ارباب مقاتل گفته اند که در میان اصحاب جناب امام حسین علیه السّلام این خصلت معمول بود:

هر یک که آهنگ میدان می کرد حاضر خدمت امام می شد و عرض می کرد:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسوُلِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ.

حضرت پاسخ ایشان را می داد و می فرمود ما در عقب ملحق به

شما خواهیم شد، و این آیه مبارکه را تلاوت می کرد:

(فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ ینتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبدیلًا(۲۱۴)). (۲۱۵)

در بیان شهادت جوانان هاشمی در روز عاشورا

چون از اصحاب کس نماند جز آنکه کشته شده بود، نوبت به جوانان هاشمی رسید.پس فرزندان امیرالمؤمنین علیه السّلام و اولاد جعفر و عقیل و فرزندان امام حسن و امام حسین علیهماالسّلام ساخته جنگ شدند و با یکدیگر وداع کردند.

وَ لَنِعْمَ ما قیلَ:

شعر:

آئید تا بگرییم چون اَبر در بهاران

کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

با ساربان بگوئید احوال اشک چشمم

تا بر شتر نبندد محمل به روز باران

لَوْ کُنْتَ ساعَهَ بَینِنا ما بَینَنا

وَ شَهِدْتَ کَیفَ نُکَرِّرُالتَّوْدیعا

اَیقَنْتَ اَنَّ مِنَ الدُّمُوعِ وُحَدِّثاً

وَ عَلِمْتَ اَنَّ مِنَ الْحَدیثِ دُموعاً

گفتمش سیر ببینم مگر از دل برود

آن چنان جای گرفته است که مشگل برود

پس به عزم جهاد قدم جوانمردی در پیش نهاد.

جناب ابوالحسن علی بن الحسین الاکبر سلام اللّه علیه

مادَر آن جناب، لیلی بنت ابی مرّه بن عروه بن مسعود ثقفی است، و عروه بن مسعود یکی از سادات اربعه در اسلام و از عظمای معروفین است و او را مثل صاحب یاسین و شبیه ترین مردم به عیسی بن مریم گفته اند.و علی اکبر علیه السّلام جوانی

خوش صورت و زیبا در طلاقت لسان و صباحت رخسار و سیرت و خلقت اَشْبَه مردم بود به حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم، شجاعت از علی مرتضی علیه السّلام داشت، و به جمیع محامد و محاسن معروف بود چنانکه ابوالفَرج از مغیره روایت کرده که:

یک روز معاویه در ایام خلافت خویش گفت:

سزاوارتر مردم به امر خلافت کیست؟

گفتند:

جز تو کسی را سزاوارتر ندانیم، معاویه گفت:

نه چنین است بلکه سزاوارتر برای خلافت علی بن الحسین علیه السّلام است که جدّش رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم است، و جامع است شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه

و حسن منظر و فخر و فخامت ثقیف را.(۲۱۶)

بالجمله؛ آن نازنین جوان عازم میدان گردید، و از پدر بزرگوار خود رخصت جهاد طلبید، حضرت او را اذن کارزار داد.

علی علیه السّلام چون به جانب میدان روان گشت آن پدر مهربان نگاه مأیوسانه به آن جوان کرد و بگریست و محاسن شریفش را به جانب آسمان بلند کرد و گفت:

ای پروردگار من!

گواه باش بر این قوم هنگامی که به مبارزت ایشان می رود جوانی که شبیه ترین مردم است در خِلقت و خُلق و گفتار با پیغمبر تو، و ما هر وقت مشتاق می شدیم به دیدار پیغمبر تو نظر به صورت این جوان می کردیم، خداوندا!

بازدار از ایشان برکات زمین را و ایشان را متفرّق و پراکنده ساز و در طُرق متفرّقه بیفکن ایشان را و والیان را از ایشان هرگز راضی مگردان؛ چه این جماعت ما را خواندند که نصرت ما کنند چون اجابت کردیم آغاز عدوات نمودند و شمشیر مقاتلت بر روی ما کشیدند.

آنگاه بر ابن سعد صیحه زد که چه می خواهی از ما، خداوند قطع کند رحم ترا و مبارک نفرماید بر تو امر ترا و مسلّط کند بر تو بعد از من کسی را که ترا در فراش بکشد برای آنکه قطع کردی رحم مرا و قرابت مرا با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم مراعات نکردی، پس به صوت بلند این آیه مبارکه را تلاوت فرمود:

(اِنَّ اللّهَ اصْطفی آدمَ وَ نُوحاً وَ آلَ اِبراهیمَ وَ آلَ عِمرانَ عَلی العالَمینَ ذُرِّیهً بَعضُها مِن بَعضٍ وَ اللّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ.)(۲۱۷)

و از آن سوی جناب علی اکبر علیه السّلام چون

خورشید تابان از افق میدان طالع گردید و عرصه نبرد را به شعشه طلعتش که از جمال پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم خبر می داد منوّر کرد

شعر:

ذَکَروُا بِطَلْعَتِهِ النَّبی فَهَلَّلوُا

لَمّا بَدا بَینَ الصُّفُوفِ وَ کَبَّرَوُا

فَافْتَنَّ فیهِ الناظِرُونَ فَاِصْبَعٌ

یؤْمی اِلَیهِ بِها وَ عَینٌ تَنْظُرُوا

پس حمله کرد، و قوّت بازویش که تذکره شجاعت حیدر صفدر می کرد در آن لشکر اثر کرد و رَجز خواند:

شعر:

اَنَا عَلی بْنَ الْحُسَینِ بْنِ عَلی

نَحْنُ وَ بَیتِ اللّهِ اوْلی بِالنَّبِی

اَضْرِبُکُمْ بِالسَّیفِ حَتّی ینْثَنی

ضَرْبَ غُلامٍ هاشِمِی عَلَوِی

وَ لا یزالُ الْیوْمَ اَحْمی عَن اَبی

تَا للّهِ لا یحْکُمُ فینَا ابْنُ الدَّعی (۲۱۸)

همی حمله کرد و آن لئیمان شقاوت انجام را طعمه شمشیر آتشبار خود گردانید. به هر جانب که روی می کرد گروهی را به خاک هلاک می افکند، آن قدر از ایشان کشت تا آنکه صدای ضجّه و شیون از ایشان بلند شد، و بعضی روایت کرده اند که صد و بیست تن را به خاک هلاک افکند.

این وقت حرارت آفتاب و شدّت عطش و کثرت جراحت و سنگینی اسلحه او را به تعب در آورد، علی اکبر علیه السّلام از میدان به سوی پدر شتافت عرض کرد که ای پدر!

تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه مرا به تعَب عظیم افکند آیا ممکن است که به شربت آبی مرا سقایت فرمائی تا در مقاتله با دشمنان قوّتی پیدا کنم؟

حضرت سیلاب اشک از دیده بارید و فرمود:

واغَوْثاه!

ای فرزند مقاتله کن زمان قلیلی پس زود است که ملاقات کنی جدّت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم را پس سیراب کند ترا به شربتی که تشنه نشوی هرگز.

و در روایت دیگر است که

فرمود ای پسرک من!

بیاور زبانت را، پس زبان علی را در دهان مبارک گذاشت و مکید و انگشتر خویش را بدو داد و فرمود که:

در دهان خود بگذار و برگرد به جهاد دشمنان.

فَاِنّی اَرْجُو اَنَّکَ لا تُمسْی حَتّی یسْقیکَ جَدُّکَ بِکَاْسِهِ الْاَوْفی شَرْبَهً لا تَظْمَأُ بَعْدَها اَبَداً(۲۱۹)

پس جناب علی اکبر علیه السّلام دست از جان شسته و دل بر خدای بسته به میدان برگشت و این رَجَر خواند:

شعر:

الْحَربُ قَدْبانَتْ لَهاَالْحَقائقُ

وَ ظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِها مَصادِقُ

وَاللّهِ رَبِّ الْعَرْشِ

شعر:

لا نُفارقُ جُمُوعَکُمْ اَوْ تُغْمَدَ الْبوارِقُ

پس خویشتن را در میان کفّار افکند و از چپ و راست همی زد و همی کشت تا هشتاد تن را به درک فرستاد، این وقت مُرّه بن مُنْقِذ عبدی لعین فرصتی به دست کرده شمشیری بر فرق همایونش زد که فرقش شکافته گشت و از کارزار افتاد. و موافق روایتی مره بن منقذ چون علی اکبر علیه السّلام را دید که حمله می کند و رجز می خواند گفت:

گناهان عرب بر من باشد اگر عبور این جوان از نزد من افتاد پدرش را به عزایش ننشانم، پس همین طور که جناب علی اکبر علیه السّلام حمله می کرد به مرّه بن منقذ برخورد، مرّه لعین نیزه بر آن جناب زد و او را از پای درآورد.

و به روایت سابقه پس سواران دیگر نیز علی را به شمشیرهای خویش مجروح کردند تا یک باره توانائی از او برفت دست در گردن اسب درآورد و عنان رها کرد اسب، او را در لشکر اعداء از این سوی بدان سوی می برد و به هر بی رحمی که عبور می کرد زخمی بر علی می زد تا

اینکه بدنش را با تیغ پاره پاره کردند. (۲۲۰)

وَ قالَ اَبُوالْفَرَجُ وَ جَعَلَ یکِرُّ بَعْدَ کَرَّهَ حتّی رُمِی بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فی حَلْقِهِ فَخَرَقَهُ وَ اَقْبَلَ ینْقَلِبُ فی دَمِهِ.

و به روایت ابوالفرج همین طور که شهزاده حمله می کرد بر لشکر تیری به گلوی مبارکش رسید و گلوی نازنینش را پاره کرد.

آن جناب از کار افتاد و در میان خون خویش می غلطید و در این اوقات تحمّل می کرد، تا آنگاه که رُوح به گودی گلوی مبارکش رسید و نزدیک شد که به بهشت عنبر سرشت شتابد صدا بلند کرد.

یا اَبَتاه عَلَیکَ مِنّی السَّلامُ هذا جَدّی رَسُولُ اللّهِ یقْرَؤُک السَّلام وَ یقوُلُ عَجّلِ الْقُدُومَ اِلَینا.(۲۲۱)

و به روایت دیگر ندا کرد:

یااَبَتاه هذا جدّی رَسُولُ اللّهِ صلی اللّه علیه و آله قَدْسَقانی بِکَاْسِهِ اْلاَوْفی شَرْبَهً لااَظْمَاُ بَعْدَها اَبَدا وَ هُوَ یقوُلُ:

اَلْعَجَلَ اَلْعَجَلَ فَاِنَّ لَکَ کَاْسا مَذْخوُرَهً حَتّی تَشْرِبَهَا السّاعَه؛

یعنی اینک جدّ من رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم حاضر است و مرا از جام خویش شربتی سقایت فرمود که:

هرگز پس از آن تشنه نخواهم شد و می فرماید:

ای حسین!

تعجیل کن در آمدن که جام دیگر از برای تو ذخیره کرده ام تا دراین ساعت بنوشی.

پس حضرت سیدالشّهداء علیه السّلام بالای سر آن کشته تیغ ستم و جفا آمد،

به روایت سید بن طاووس صورت بر صورت او نهاد. شاعر گفته:

شعر:

چهر عالمتاب بنهادش به چهر

شد جهان تار از قران ماه و مهر

سر نهادش بر سر زانوی ناز

گفت کای بالیده سرو سرفراز

این بیابان جای خواب نازنیست

کایمن از صیاد تیر اندازنیست

تو سفر کردی و آسودی ز غم

من در این وادی گرفتار اَلم

و فرمود خدا بکشد جماعتی راکه ترا کشتند،

چه چیز ایشان را جری کرده که از خدا و رسول نترسیدند و پرده حرمت رسول را چاک زدند، پس اشک از چشمهای نازنینش جاری شد و گفت:

ای فرزند!

عَلَی الدُّنْیا بَعدَک الْعَفا؛

بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا.

شیخ مفید رحمه اللّه فرموده:

این وقت حضرت زینب علیهاالسّلام از سراپرده بیرون آمد و باحال اضطراب و سرعت به سوی نعش جناب علی اکبر می شتافت و ندبه بر فرزند برادر می کرد، تا خود را به آن جوان رسانید و خویش را بر روی او افکند، حضرت سر خواهر را از روی جسد فرزند خویش بلند کرد و به خیمه اش باز گردانید و رو کرد به جوانان هاشمی و فرمود که:

بردارید برادر خود را؛ پس جسد نازنینش را از خاک برداشتند و در خیمه ای که در پیش روی آن جنگ می کردند گذاشتند. (۲۲۲)

مؤلف گوید:

که در باب حضرت علی اکبر علیه السّلام دو اختلاف است:

یکی:

آنکه در چه وقت شهید گشته، شیخ مفید و سید بن طاووس و طبری و ابن اثیر و ابوالفرج و غیره ذکر کرده اند (۲۲۳)که اوّل شهید از اهل بیت علیهماالسّلام علی اکبر بوده و تإیید می کند کلام ایشان را زیارت شهداء معروفه اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَوَّلَ قَتیلٍ مِنْ نَسْلِ خَیرِ سَلیلٍ و لکن بعضی از ارباب مقاتل اوّل شهید از اهل بیت را عبداللّه بن مسلم گرفته اند و شهادت علی اکبر را در اواخر شهداء ذکر کرده اند. دوم:

اختلاف در سنّ شریف آن جناب است که ایا در وقت شهادت هیجده ساله یا نوزده ساله بوده و از حضرت سید سجّاد علیه السّلام کوچکتر بوده یا بزرگتر و به سنّ

بیست و پنج سالگی بوده؟

و ما بین فحولِ عُلما در این باب اختلاف است، و ما در جای دیگری اشاره به این اختلاف و مختار خود را ذکر کردیم و به هر تقدیر، این مدّتی که در دنیا بود عمر شریف خود را صرف عبادت و زهادت و اطعام مساکین و اکرام وافدین و سعه در اخلاق و توسعه در ارزاق فرموده به حدی که در مدحش گفته شده:

شعر:

لَمْ تَرَعَینٌ نَظَرَتْ مِثْلَهُ

مِنْ مُحْتَفٍ یمْشی و لا ناعلٍ

و در زیارتش خوانده می شود:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الصِّدیقُ وَ الشَّهیدُ اْلمُکَرَّمُ وَ السَّیدُ اْلمُقَدَّمُ الَّذی عاشَ سَعیداً وَ ماتَ شَهیداً وَ ذَهَبَ فَقیداً فَلَمْ تَتَمَتَّعْ مِنَ الدُّنْیا اِلاّ بِالْعَمَلِ الصّالِحِ وَ لَمْ تَتَشاغَلْ اِلاّ بِالْمَتْجَرِ الرّابِحِ.

و چگونه چنین نباشد آن جوانی که اَشْبَه مردم باشد به حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه و آله و سلّم و اخذ آداب کرده باشد از دو سید جوانان اهل جنّت؛ چنانچه خبر می دهد از این مطلب عبارت زیارت مرویه معتبره آن حضرت اَلسَّلام عَلَیکَ یا بْنَ اْلحَسَنِ وَ اْلحُسَینِ و آیا والده آن جناب در کربلا بوده یا نبوده؟

ظاهر آن است که نبوده و در کتب معتبره نیافتم در این باب چیزی. و امّا آنچه مشهور است که بعد از رفتن علی اکبر علیه السّلام به میدان، حضرت حسین علیه السّلام نزد مادرش لیلی رفت و فرمود:

بر خیز و برو در خلوت دعا کن برای فرزندت که من از جدّم شنیدم که می فرمود:

دعای مادر در حقّ فرزند مستجاب می شود ... به فرمایش شیخ (۲۲۴) ما تمام دروغ است.

شهادت عبداللّه بن مسلم بن عقیل رضی اللّه عنه

محمّد بن ابوطالب فرموده:

اوّل کسی که از اهل بیت امام

حسین علیه السّلام به مبارزت بیرون شد، عبداللّه بن مسلم بود و رجز می خواند و می فرمود:

شعر:

اَلْیوْمَ اَلْقی مُسْلِماً وَ هُوَاءَبی

وَفِتْیهً بادُواعلی دینِ النَّبِی

لَیسُوا بِقَوْمٍ عُرِفُوا بِالْکَذِبِ

لکِنْ خِیارٌ وَ کِرامُ النَّسَبِ

مِنْ هاشِمِ السّاداتِ اَهْلِ النَّسَبِ

پس کارزار کرد و نود و هشت نفر را در سه حمله به درک فرستاد، پس عمرو بن صبیح او را شهید کرد.

رحمه اللّه (۲۲۵)

ابوالفَرَج گفته که مادرش رقیه دختر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام بوده، و شیخ مفید و طبری روایت کرده اند که عَمروبن صبیح تیری به جانب عبداللّه انداخت و عبداللّه دست خود را سپر پیشانی خود کرد آن تیر آمد و کف او را بر پیشانی او بدوخت، عبداللّه نتوانست دست خود را حرکت دهد پس ملعونی دیگر نیزه بر قلب مبارکش زد و او را شهید کرد. (۲۲۶)

ابن اثیر گفته که فرستاد مختار جمعی را برای گرفتن زید بن رُقاد، و این زید می گفت که من جوانی از اهل بیت امام حسین علیه السّلام را که نامش عبداللّه بن مسلم بود تیری زدم در حالی که دستش بر پیشانیش بود و وقتی او را تیر زدم شنیدم که گفت:

خدایا!

این جماعت ما را قلیل و ذلیل شمردند، خدایا بکش ایشان را همچنان که کشتند ایشان ما را؛ پس تیر دیگری به او زده شد پس من رفتم نزد او دیدم او را که مرده است تیر خود را بر دل او زده بودم از دل او بیرون کشیدم و خواستم آن تیر را که بر پیشانیش جای کرده بود بیرون آورم، بیرون نمی آمد.

وَ لَمْ اَزَلْ اَتَضَنَّضُ الا خَرَ عَنْ جَبْهتِهِ حَتّی اَخَذْتُهُ وَ

بَقِی النَّصْل

پس پیوسته او را حرکت دادم تـا بیرون آوردم چون نگـاه کردم دیـدم پیکان تیر در پیشانیش مانـده و تیر از میان پیکان بیرون آمـده.بالجمله؛ اصحاب مختار به جهت گرفتن او آمدند زید بن رقاد با شمشیر به سوی ایشان بیرون آمد، ابن کامل که رئیس لشکر مختار بود لشکر را گفت که او را نیزه و شمشیر نزنید بلکه او را تیر باران و سنگ باران نمائید، پس چندان تیر و سنگ بر او زدند که بر زمین افتاد پس بدن نحسش را آتش زدند در حالی که زنده بود و نمرده بود. (۲۲۷)

و بعضی از مورّخین گفته اند که:

بعد از شهادت عبداللّه بن مسلم آل ابوطالب جملگی به لشکر حمله آوردند، جناب سید الشهداء علیه السّلام که چنین دید ایشان را صیحه زد و فرمود:

صَبْراً عَلَی المْوتِ یا بَنی عمومتی.

هنوز از میدان بر نگشته بود که از بین ایشان محمّد بن مسلم به زمین افتاد و کشته شد. رضوان اللّه علیه، و قاتل او ابومرهم اَزْدی و لقیط بن ایاس جهنی بود. (۲۲۸)

شهادت محمّد بن عبداللّه بن جعفر رضی اللّه عنه

محمّد بن عبداللّه بن جعفر(رضی اللّه عنهم) به مبارزت بیرون شد و این رجز خواند:

شعر:

اَشْکُو اِلَی اللّهِ مِنَ الْعُدْوانِ

فِعالَ قَوْمٍ فی الرَّدی عُمیانٍ

قَدْ بَدَّلُوا مَعالِمَ الْقُرْآنِ

وَ مُحْکَمَ التَّنْزیل وَ التّبْیانِ

وَ اَظْهَرُوا الْکُفْرِ مَعَ الّطغْیانِ (۲۲۹)

پس ده نفر را به خاک هلاک افکند، پس عامربن نَهْشَل تمیمی او را شهید کرد.

ابوالفرج گفته که مادرش خَوْصا بنت حفصه از بکر بن وائل است، و سلیمان بن قِتّه اشاره به شهادت او کرده در مرثیه خود که گفته:

شعر:

وَسَمِی النَّبی غُودِرَ فیهِمْ

قَدْ عَلَوْهُ بِصارِمٍ مَصْقُول

فَاِذا ما بَکیتُ عَینی فَجودی

بِدُمؤعٍ تَسیلُ کُلَّ مَسیلٍ (۲۳۰)

شهادت عون بن عبداللّه بن جعفر رضی اللّه عنه

قالَ الَّطَبَری:

فَاعْتَوَرَهُمُ النّاسُ مِنْ کُلِّ جانِبٍ فَحَمَلَ عَبْدُاللّهِ بْنِ قُطْنَهِ الطّایی ثُمَّ النَّبْهانی عَلی عَوْنِ بْنِ عبداللّه بن جَعْفَرِ بْنِ اَبی طالِبٍ(رضی اللّه عنهم)(۲۳۱)

و در (مناقب) است که عون به مبارزت بیرون شد و آغاز جدال کرد و این رجز خواند:

شعر:

اِنْ تُنْکِرونی فَاَنَا ابْنُ جَعْفَرٍ

شَهیدِ صِدْقٍ فی اْلجِنانِ اَزهَرٍ

یطیر فیها بِجَناحٍ اَخْضَرٍ

کَفی بِهَذا شَرَفاً فی الْمحشَرِ

پس قتال کرد و سه تن سوار و هیجده تن از پیادگان از مرکب حیات پیاده کرد، آخر الامر به دست عبداللّه بن قُطْنَه شهید گردید. (۲۳۲) ابوالفرج گفته که مادرش زینب عقیله دختر امیرالمؤمنین علیه السّلام بنت فاطمه بنت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم می باشد، و سلیمان بن قتَّه به او اشاره کرده در قول خود:

شعر:

وَ انْدُبی إ نْ بَکَیتِ عَوْنا اَخاهُ

لَیسَ فیما ینوُبُهُمْ بخذُولٍ

فَلَعَمْری لَقَدْ اُصیبَ ذَوُو الْقُرْ

بی فَبَکی عَلَی الْمُصابِ الطَّویل (۲۳۳) (و فی الزّیاره الّتی زارَبِهَا اْلمُرْتَضی عَلَم اْلهُدی رحمه اللّه)

السَّلامُ عَلَیکَ یاعَوْنَ عَبْدِاللّهِ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ اَبی طالب، السّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ النّاشی فی حِجْرِ رَسُولِ اللّهِ صلی اللّه علیه و

آله و سلّم و الْمُقْتَدی بِاَخْلاقِ رَسُولِ اللّهِ وَ الذاَّبِّ عَنْ حَریمِ رَسُولِ اللّهِ صَبِیاً وَ الذّاَّئِدِ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم مُباشِراً لِلحُتوُفِ مُجاهِداً بالسُّیوفِ قَبْلَ اَنْ یقْوی جِسْمُهُ وَ یشْتَدَّ عَظْمُهَ یبْلُغَ اَشُدَّهُ(اِلی اَنْ قالَ) فَتَقَرَّبْتَ وَ المنایا دانِیهٌ وَ زَحَفْتَ وَ النَّفسُ مُطمْئِنَّهٌ طَیبَهٌ تَلْقی بِوْجْهِکَ بَوادِرَ السِّهامِ وَ تُباشِرُ بمُهْجَتِکَ حَدَّ اْلحِسامِ حَتّی وَفَدْتَ اِلَی اللّهِ تَعالی بِاحْسَنِ عَمَلِ الخ. (۲۳۴)

شهادت عبدالرحمن بن عقیل

و دیگر از شهداء اهل بیت علیه السّلام عبدالرحمن بن عقیل است که به مبارزت بیرون شد و رجز خواند:

شعر:

اَبی، عَقیلٌ فَاعْرفوُا مَکانی

مِنْ هاشِمٍ وَ هاشِمٌ اِخْوانی

کُهُولُ صِدْقٍ سادَهُ الْاَقرانِ

هذا حُسَینٌ شامِخُ اْلبُنْیانِ

وَ سَیدُ الشَّیبِ مَعَ الشُبّانِ

پس هفده تن از فُرْسان لشکر را به خاک هلاک افکند، آنگاه به دست عثمان بن خالد جُهَنی به درجه رفیعه شهادت رسید. (۲۳۵) طبری گفته که گرفت مختار در بیابان دو نفری را که شرکت کرده بودند در خون عبدالرحمن بن عقیل و در برهنه کردن بدن او پس گردن زد ایشان را، آنگاه بدن نحسشان را به آتش سوزانید. و دیگر جعفربن عقیل است رحمه اللّه که به مبارزت بیرون شد و رجز خواند:

شعر:

اَنَا اْلغُلامُ اْلاَبْطَحِی الطالِبی

مِنْ مَعْشَرٍ فی هاشِمٍ مِنْ غالِبٍ

وَنَحْنُ حَقّاً سادَهُ الذَّوائِبِ

هذا حُسَینٌ اَطْیبُ اْلاَطایبِ

پس دو نفر و به قولی پانزده سوار را به قتل رسانید و به دست بُشْرِ بن سَوْطِ هَمدانی به قتل رسید. (۲۳۶)

شهادت عبداللّه الاکبر بن عقیل

و دیگر عبداللّه الاکبر بن عقیل که عثمان بن خالد و مردی از همدان او را به قتل رسانیدند. و محمّد بن مسلم بن عقیل رحمه اللّه را اَبو مَرهم اَزْدی و لَقیطْ بْن ایاس جُهنی شهید کرد.

شهادت عمر بن ابی سعید بن عقیل

و محمّد بن ابی سعید بن عقیل رحمه اللّه را لَقیط بن یاسر جُهنی به زخم تیر شهید کرد.

مؤلف گوید:

که بعد از شهادت جناب علی اکبر علیه السّلام ذکر شهادت عبداللّه بن مسلم بن عقیل شد، پس آنچه از آل عقیل در یاری حضرت امام حسین علیه السّلام به روایات معتبره شهید شدند با جناب مسلم هفت تن به شمار می رود، و سلیمان بن قَتَّه نیز عدد آنها را هفت تن ذکر کرده، چنانچه گفته در مرثیه امام حسین علیه السّلام:

شعر:

عَینُ جُودی بِعَبْرهٍ وَ عَویلٍ

فَانْدُبی اِنْ بَکَیتِ آلَ اَلرّسُولِ

سِتَّه کُلُّهُمْ لِصُلْبِ عَلِی

قَدْ اُصیبُوا وَ سَبْعَهٌ لِعَقیلٍ

شهادت جناب قاسم بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهماالسّلام

شعر:

ز برج خیمه بر آمد چو قاسم بن حسن

سُهیل سر زده گفتی مگر ز سمت یمن

ز خیمه گاه به میدان کین روان گردید

رخ چو ماه تمام و قدی چون سرو چمن

گرفت تیغ عدو سوز را به کف چو هلال

نمود در بر خود پیرهن به شکل کفن

قاسم بن الحسن علیهماالسّلام به عزم جهاد قدم به سوی معرکه نهاد، چون حضرت سیدالشهداء علیه السّلام نظرش بر فرزند برادر افتاد که جان گرامی بر کف دست نهاده آهنگ میدان کرده، بی توانی پیش شد و دست به گردن قاسم در آورد و او را در بر کشید و هر دو تن چندان بگریستند که روایت وارد شده حَتّی غُشِیَ عَلَیهِما، پس قاسم به زبان ابتهال و ضراعت اجازت مبارزت طلبید، حضرت مضایقه فرمود، پس قاسم گریست و دست و پای عمّ خود را چندان بوسید تا اذن حاصل نمود، پس جناب قاسم علیه السّلام به میدان آمد در حالی که اشکش به صورت جاری بود و می فرمود:

شعر:

اِنْ تُنْکرُونی فَاَنَا اْبنُ

اَلْحَسَنِ

سِبْطِ النَّبِی الْمُصْطَفَی اْلمؤ تَمَنِ

هذا حُسَینٌ کَالْاَسیر اْلمُرْتَهَنِ

بَینَ اُناسٍ لا سُقُوا صَوْبَ الْمَزَنِ (۲۳۷)

پس کارزار سختی نمود و به آن صِغَر سنّ و خرد سالی، سی و پنج تن را به درک فرستاد.

حُمَید بن مسلم گفته که من در میان لشکر عمر سعد بودم پسری دیدم به میدان آمده گویا صورتش پاره ماه است و پیراهن و ازاری در برداشت و نَعْلَینی در پا داشت که بند یکی از آنها گسیخته شده بود و من فراموش نمی کنم که بند نعلین چپش بود، عمرو بن سعد اَزدی گفت:

به خدا سوگند که من بر این پسر حمله می کنم و او را به قتل می رسانم،

گفتم:

سُبحان اللّه!

این چه اراده است که نموده ای؟

این جماعت که دور او را احاطه کرده اند از برای کفایت امر او بس است دیگر ترا چه لازم است که خود را در خون او شریک کنی؟

گفت:

به خدا قسم که از این اندیشه بر نگردم، پس اسب بر انگیخت و رو بر نگردانید تا آنگاه که شمشیری بر فرق آن مظلوم زد و سر او را شکافت پس قاسم به صورت بر روی زمین افتاد و فریاد برداشت که یا عمّاه!

چون صدای قاسم به گوش حضرت امام حسین علیه السّلام رسید تعجیل کرد مانند عقابی که از بلندی به زیر آید صفها را شکافت و مانند شیر غضبناک حمله بر لشکر کرد تا به عمرو قاتل جناب قاسم رسید، پس تیغی حواله آن ملعون نمود، عمرو دست خود را پیش داد حضرت دست او را از مرفق جدا کرد پس آن ملعون صیحه عظیمی زد. لشکر کوفه جنبش کردند و حمله آوردند تا مگر

عمرو را از چنگ امام علیه السّلام بربایند همین که هجوم آوردند بدن او پا مال سُمّ ستوران گشت و کشته شد.

پس چون گرد و غبار معرکه فرو نشست دیدند امام علیه السّلام بالای سر قاسم است و آن جوان در حال جان کندن است و پای به زمین می ساید و عزم پرواز به اَعلْی علّیین دارد و حضرت می فرماید:

سوگند به خدای که دشوار است بر عمّ تو که او را بخوانی و اجابت نتواند و اگر اجابت کند اعانت نتواند و اگر اعانت کند ترا سودی نبخشد، دور باشند از رحمت خدا جماعتی که ترا کشتند.

هذا یوْمٌ وَ اللّهِ کَثُرَ واتِرُهُ وَ قَلَّ ناصِرُهُ.

آنگاه قاسم را از خاک برداشت و در بر کشید و سینه او را به سینه خود چسبانید و به سوی سراپرده روان گشت در حالی که پاهای قاسم در زمین کشیده می شد.

پس او را برد در نزد پسرش علی بن الحسین علیه السّلام در میان کشتگان اهل بیت خود جای داد، آنگاه گفت:

بارالها تو آگاهی که این جماعت ما را دعوت کردند که یاری ما کنند اکنون دست از نصرت ما برداشته و با دشمن ما یار شدند، ای داور داد خواه!

این جماعت را نابود ساز و ایشان را هلاک کن و پراکنده گردان و یک تن از ایشان را باقی مگذار، و مغفرت و آمرزش خود را هرگز شامل حال ایشان مگردان.

آنگاه فرمود:

ای عمو زادگان من!(۲۳۸) صبر نمائید ای اهل بیت من، شکیبائی کنید و بدانید بعد از این روز، خواری و خذلان هرگز نخواهید دید.(۲۳۹) مخفی نماند که قصّه دامادی جناب قاسم علیه السّلام در

کربلا و تزویج او فاطمه بنت الحسین علیه السّلام را، صحّت ندارد؛ چه آنکه در کتب معتبره به نظر نرسیده و بعلاوه آنکه حضرت امام حسین علیه السّلام را دو دختر بوده چنانکه در کتب معتبره ذکر شده، یکی سکینه که شیخ طبرسی فرموده:

سید الشّهداء علیه السّلام او را تزویج عبداللّه کرده بود و پیش از آنکه زفاف حاصل شود عبداللّه شهید گردید.(۲۴۰) و دیگر فاطمه که زوجه حسن مُثَنّی بوده که در کربلا حاضر بود چنانکه در احوال امام حسن علیه السّلام به آن اشاره شد، و اگر استناداً به اخبار غیر معتبره گفته شود که جناب امام حسین علیه السّلام را فاطمه دیگر بوده گوئیم که او فاطمه صغری است و در مدینه بوده و او را نتوان با قاسم بن حسن علیهماالسّلام عقد بست و اللّه تعالی العالم.

شیخ اجلّ محدّث متتبّع ماهر ثقهالاسلام آقای حاج میرزا حسین نوری - نَوَّرَ اللّه مَرْقَدَهُ- در کتاب (لؤلؤ و مرجان) فرموده:

به مقتضای تمام کتب معتمده سالفه مؤلّفه در فنّ حدیث و اَنساب و سِیَر نتوان برای حضرت سید الشّهداء علیه السّلام دختر قابل تزویج بی شوهری پیدا کرد که این قضیه قطع نظر از صحّت و سقم آن به حسب نقل وقوعش ممکن باشد.

امّا قصّه زبیده و شهربانو و قاسم ثانی در خاک ری و اطراف آن که در السنه عوام دائر شده، پس آن خیالات واهیه است که باید در پشت کتاب (رموز حمزه) و سایر کتابهای مجعوله نوشت، و شواهد کذب بودن آن بسیار است، و تمام علمای انساب متّفق اند که قاسم بن الحسن علیه السّلام عقب ندارد انتهی کلامه رفع مقامه.(۲۴۱)

بعضی از ارباب مَقاتل گفته اند که:

بعد از شهادت جناب قاسم علیه السّلام بیرون شد به سوی میدان، عبداللّه بْن الحَسَن علیه السّلام و رَجَز خواند:

شعر:

اِنْ تُنْکِرُونی فَاَنَا ابْنُ حَیدَرَهْ

ضْرغامُ آجامٍ(۲۴۲) و ـَلَیثٌ قَسْوَرَهْ عَلَی الْاعادی مِثْلَ ریحٍ صَرْصَرهٍ

اَکیلُکُمْ بالسّیف کَیلَ السَّنْدَره (۲۴۳)

و حمله کرد و چهارده تن را به خاک هلاـک افکند، پس هانی بن ثُبیت حضرمی بر و ی تاخت و او را مقتول ساخت پس صورتش سیاه گشت.(۲۴۴)

و ابوالفَّرج گفته که حضرت ابوجعفر باقر علیه السّلام فرموده که حرمله بن کاهل اسدی او را به قتل رسانید.(۲۴۵)

مؤلف گوید:

که ما مَقْتَل عبداللّه را در ضمن مقتل جناب امام حسین علیه السّلام ایراد خواهیم کرد ان شاء اللّه تعالی.

شهادت ابوبکر بن حسن علیه السّلام

و ابوبکر بن الحسن علیه السّـلام که مادرش اُمّ و ـلَد بوده و با جناب قاسم علیه السّـلام برادر پدر مادری (۲۴۶) بود، عبداللّه بن عُقبه غَنَوی او را به قتل رسانید. و از حضرت باقر علیه السّـلام مروی است که عقبه غَنَوی او را شهید کرد، و سلیمان بن قَتّه اشاره به او نموده در این شعر:

شعر:

وَ عِنْدَ غَنِی قَطْرَهٌ مِنْ دِمائِنا

وَ فی اَسَدٍ اُخْری تُعَدُّ و ـتُذْکَرُ

مؤلف گوید:

که دیدم در بعضی مشجّرات نوشته بود ابوبکر بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام شهید گشت در طفّ و عقبی برای او نبود و تزویج نموده بود امام حسین علیه السّلام دخترش سکینه را به او و خون او در بنی غنی است.

شهادت اولاد امیرالمومنین علیه السّلام

جناب ابوالفضل العبّاس علیه السّلام چون دید که بسیاری از اهل بیتش شهید گردیدند رو کرد به برادران خود عبداللّه و جعفر و عثمان فرزندان امیرالمومنین علیه السّلام از خود امّ البنین و فرمود:

تَقَدَّموُا بِنَفسی اَنْتُمْ فَحاموُاعَنْ سَیدِ کُمْ حَتّی تَموُتوُا دُونَهُفَتَقَدَّموُا جَمیعاً فَصارُوا اَمامَ الْحُسَینِ علیه السّلام یقُونَهُمْ بِوُجُوهِهِمْ وَ نُحُورِهِمْ؛

یعنی جناب ابوالفضل علیه السّلام با برادران خویش فرمود:

ای برادران من!

جان من فدای شماها باشد پیش بیفتید و بروید در جلو سید و آقایتان خود را سپر کنید و آقای خود را حمایت کنید و از جای خود حرکت نکنید تا تمامی در مقابل او کشته گردید. برادران ابوالفضل علیه السّلام اطاعت فرمایش برادر خود نموده تمامی رفتند در پیش روی امام حسین علیه السّلام ایستادند و جان خود را وقایه جان آن بزرگوار نمودند، و هر تیر و نیزه و شمشیر که می آمد به صورت

و گلوی خویش خریدند.

فَحَمَلَ هانی بْنُ ثُبیتِ الحَضْرَمِی عَلی عبداللّه بْنِ عَلِی علیه السّلام فَقَتَلَهُ ثُمَّ حَمَلَ عَلی اَخیهِ جَعْفَربْن عَلِی علیه السّلام فَقَتَلَهُ اَیضاً و رَمی یزیدُ الاَصْبَحِی عُثْمانَ بْنَ عَلِی علیه السّلام بِسَهْمٍفقَتَلَهُ ثُمَّ خَرَج اِلَیهِ فَاحْتَزَّ رَاْسَهُ و بَقَی اْلعبّاسُ بْنُ عَلِی قائماً اَمامَ اْلحُسَینِ یقاتِلُ دُونَهُ و یمیلُ مَعَهُ حَیثُ مالَ حَتّی قُتِلَ. سلام اللّه علیه.

مؤلف گوید:

این چند سطر که در مقتل اولاد امیرالمومنین علیه السّلام نقل کردم از کتاب ابوحنیفه دینوری بود(۲۴۷) که هزار سال بیشتر است آن کتاب نوشته شده و لکن در مقاتل دیگر است که عبداللّه بن علی علیه السّلام تقّدم جست و رجز خواند:

شعر:

اَنا ابْنُ ذی النَّجْدَهِ و الاِفضالِ

ذاکَ علی الخَیر ذُوالْفِعالِ

سَیفُ رسولِ اللّهِذوالنِّکالِ

فی کلِّ یوْمٍ ظاهِرُ الاَهوالِ (۲۴۸)

پس کارزار شدیدی نمود تا آنکه هانی بن ثبیت حضرمی او را شهید کرد بعد از آنکه دو ضربت مابین ایشان ردّ و بدل شد. و ابوالفرج گفته که سن آن جناب در آن روز به بیست و پنج سال رسیده بود. (۲۴۹)

پس از آن جعفر بن علی علیه السّلام به میدان آمد و رجز خواند:

شعر:

اِنّی اَنا جَعْفَرُ ذُوالْمَعالی

ابْنُ عَلِی الخَیرِ ذُوالنَّوالِ

حَسْبی بعَمّی جَعْفَر وَ الْخالِ

اَحْمی حُسَیناً ذِی النَّدی الْمِفْضالِ (۲۵۰)

هانی بن ثُبیت بر او حمله کرد و او را شهید نمود.

و ابن شهر آشوب فرمود که:

خولی اصبحی تیری به جانب او انداخت و آن بر شقیقه یا چشم او رسید.(۲۵۱) و ابوالفرج از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که:

خولی، جعفر را شهید کرد. (۲۵۲)

پس عثمان بن علی علیه السّلام به مبارزَت بیرون شد و گفت:

شعر:

اِنی اَنَا عُثْمانُ ذُوالْمَفاخِرِ

شَیخی عَلِی ذُوالْفِعالِ الطّاهِرِ

هذا حُسَینٌ سَیدُ الا خایرِ

وَ

سَیدُ الصّغارِ وَ الا کابِرِ(۲۵۳)

و کارزار کرد تا خولی اصبحی تیری بر پهلوی او زد و او را از اسب به زمین افکند، پس مردی از (بنی دارم) بر او تاخت و او را شهید ساخت رحمه اللّه و سر مبارکش را از تن جدا کرد و نقل شده که سن شریفش در آن روز به بیست و یک سال رسیده بود و وقتی که متولّد شده بود امیرالمومنین علیه السّلام فرمود که:

او را به نام برادر خود عثمان بن مَظْعون نام نهادم.

علت نام گذاری علی علیه السّلام فرزندش را به نام (عثمان)

مؤلف گوید:

عثمان بن مظعون (به ظاء معجمه و عین مهمله) یکی از اجلاء صحابه کبار و از خواصّ حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم است و حضرت او را خیلی دوست می داشت و بسیار جلیل و عابد و زاهد بوده به حدّی که روزها صائم و شبها به عبادت قائم، و جلالت شأنش زیاده از آن است که ذکر شود، در ذی الحجّه سنه دو هجری در مدینه طیبه وفات کرد،

گویند او اوّل کسی است که در بقیع مدفون شد. و روایت شده که:

حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم بعد از مردن او، او را بوسید، و چون ابراهیم فرزند آن حضرت وفات کرد فرمود:

ملحق شو به سلف صالحت عثمان بن مظعون. سید سَمهُودی در (تاریخ مدینه) گفته:

ظاهر آن است که دختران پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم جمیعاً در نزد عثمان بن مظعون مدفون شده باشند؛ زیرا که حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم در وقت دفن عثمان بن مظعون سنگی بالای سر قبرش برای علامت گذاشت و فرمود:

به

این سنگ نشان می کنم قبر برادرم را و دفن می کنم در نزد او هر کدام که بمیرد از اولادم انتهی.(۲۵۴)

شهادت ابوبکر بن علی علیه السّلام

اسمش معلوم نشده، (۲۵۵) مادرش لیلی بنت مسعود بن خالد است و در (مناقب) گفته که به مبارزت بیرون شد و این رَجَز خواند:

شعر:

شَیخی عَلِی ذوالفِخارِ الاَطْوَلِ

مِنْ هاشِمِ الْخَیرِ الْکَریمِ الْمُفْضِل (۲۵۶) هذا حُسَینُ بْنُ النَّبِی الْمُرْسَلِ

عَنْهُ نُحامی بِالْحُسامِ الْمُصْقَلِ

تَفْدیهِ نَفسی مِنْ اَخٍ مُبَجَّلِ

و پیوسته جنگ کرد تا زحر بن بدر و به قولی عُقْبَه غَنَوی او را شهید کرد(۲۵۷) رحمه اللّه و از مدائنی نقل شده که کشته او را در میانه ساقیه ای (۲۵۸) یافتند و ندانستند چه کسی او را به قتل رسانید.

سید بن طاووس رحمه اللّه روایت کرده که:

حسن مُثَنی در روز عاشورا مقابل عمویش امام حسین علیه السّلام کارزار کرد و هفده نفر از لشکر مخالفین به قتل رسانید و هیجده جراحت بر بدنش وارد آمد روی زمین افتاد، اسماء بن خارجه خویش مادری او، او را به کوفه برد و زخمهای او را مداوا کرد تا صحّت یافت سپس او را به مدینه حمل نمود.(۲۵۹)

شهادت طفلی از آل امام حسین علیه السّلام

ارباب مَقاتل گفته اند که:

طفلی از سراپرده جناب امام حسین علیه السّلام بیرون شد که دو گوشواره از دُرّ در گوش داشت و از وحشت و حیرت به جانب چپ و راست می نگریست و چندان از آن واقعه هولناك در بیم و اضطراب بود که گوشواره های او از لرزش سر و تن لرزان بود.

در این حال سنگین دلی که او را هانی بن ثُبیت می گفتند بر او حمله کرد و او را شهید نمود. و گفته اند که:

در وقت شهادت آن طفل شهربانو مدهوشانه به او نظر می کرد و یارای سخن گفتن و حرکت کردن نداشت لکن مخفی نماند که این شهربانو غیر

والده امام زین العابدین علیه السّلام است؛ چه آن مخدّره در ایام ولادت فرزندش وفات کرد.

و ابوجعفر طبری شهادت این طفل را به نحو اَبْسَط نوشته و ما عبارت او را بِعَینها در اینجا درج می کنیم:

رَوی اَبُو جَعْفَرِ الطَّبَری عنْ هشام الْکَلْبِی قالَ:

حدَّثَنی ابُوهُذَیلٍ رَجُلٌ مِنَ السَّکُونِعَنْ هانِی بْنِ ثُبَیتِ الْحَضْرَمِی قالْ رَاَیتُهُ جالِساً فی مَجْلِسِ الْحَضْرَمِیینَ فی زَمانِ خالِدِبْنِ عبداللّه و هُوَ شَیخ کَبیر قالَ:

فَسَمِعْتُهُ وُهُوَ یقولُ کُنْتُ مِمَّنْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَینِ علیه السّلام قالَ:

فَوَاللّهِاِنّی لَواقِفُ عاشِرُ عَشَرَهٍ لَیسَ مِنّا رَجُلٌ الاّ عَلی فَرَسٍ وَ قَدْ جالَتِ الْخَیلُ و تَصَعْصَعَتْ اِذْخَرَجَ غُلامٌ مِنْ آل الْحُسَین علیه السّلام وَ هُوَ مُمْسِکٌ بِعُودٍ مِنْ تِلْکَ اَلْاَبْنِیهِ عَلَیهِ اِزارٌ وَ قَمیصٌ وَ هُوَ مَذْعُور یلْتَفِتُ یمیناً وَ شِمالاً فَکَاَنّی اَنْظُرُ اِ لی دُرَّتَینِ فی ذَبانِ کُلَّما الْتَفَتَ اِذْ اَقْبَلَ رَجُلٌ یرْکُضُ حَتّی اِذا دَنی مِنْهُ مالَ عَنْ فَرَسِه ثُمَّ اقْتَصَد الْغُلامَ فَقَطَعَهُ بِالسَّیفِ قالَ هشامُ قالَ السَّکُونی هانی بْنِ ثُبیت هُو صاحِبُ الغُلامِ فلَمّا عُتِبَ عَلَیهِ کَنّی عَنْ نَفْسِهِ.(۲۶۰)

شهادت حضـرت ابوالفضل العبّاس علیه السّلام حضرت عبّاس علیه السّلام که اکبر اولاد اُمُّ البَنین و پسر چهارم امیرالمؤمنین علیه السّلام بود و کُنْیتش ابوالفضل و مُلَقّب به (سقّا)(۲۶۱) و صاحب لوای امام حســین علیه السّلام بود، چنان جمال دل آرا و طلعتی زیبا داشت که او را ماه بنی هاشم می گفتند و چندان جسیم و بلند بالا بود که بر پشت اسب قوی و فربه بر نشستی پای مبارکش بر زمین می کشیدی. او را از مادر و پدر سه برادر بود که هیچ کدام را فرزند نبود.

ابوالفضل علیه السّلام، اوّل ایشان را به جنگ فرستاد تا کشته ایشان را ببیند و ادراک اجر مصائب ایشان فرماید.پس از شهادت ایشان به نحوی که ذکر شد بعضی از ارباب مقاتل گفته اند که:

چون آن جناب تنهائی برادر خود را دید به خدمت برادر آمده عرض کرد:

ای برادر!

آیا رخصت می فرمائی که جان خود را فدای تو گردانم؟

حضرت از استماع سخن جانسوز او به گریه آمد و گریه سختی نمود، پس فرمود:

ای برادر!

تو صاحب لوای منی چون تو نمانی کس با من نماند. ابوالفضل علیه السّلام عرض کرد:

سینه ام تنگ شده و از زندگانی دنیا سیر گشته ام و

اراده کرده ام که از این جماعت منافقین خونخواهی خود کنم.

حضرت فرمود:

پس الحال که عازم سفر آخرت گردیده ای، پس طلب کن از برای این کودکان کمی از آب، پس حضرت عبّاس علیه السّلام حرکت فرمود و در برابر صفوف لشکر ایستاد و لوای نصیحت و موعظت افراشت و هر چه توانست پند و نصیحت کرد و کلمات آن بزرگوار اصلاً در قلب آن سنگدلان اثر نکرد.

لاجرم حضرت عبّاس علیه السّلام به خدمت برادر شتافت و آنچه از لشکر دید به عرض برادر رسانید. کودکان این بدانستند بنالیدند و ندای العَطَش العَطَش در آوردند، جناب عبّاس علیه السّلام بی تابانه سوار بر اسب شده و نیزه بر دست گرفت و مَشْگی برداشت و آهنگ فرات نمود شاید که آبی به دست آورد.

پس چهار هزار تن که موکّل بر شریعه فرات بودند دور آن جناب را احاطه کردند و تیرها به چلّه کمان نهاده و به جانب او انداختند، جناب عبّاس علیه السّلام که از پستان شجاعت شیر مکیده چون شیر شمیده بر ایشان حمله کرد و رجز خواند:

شعر:

لا اَرْهَبُ الْمَوْتَ اِذِالْمَوْتُ زَقَا(۲۶۲) حَتّی اُواری فی الْمصالیتِ(۲۶۳)لِقا نَفْسی لِنَفْس الْمُصْطَفَی الطُّهْرِوَقا

انّی اَنَا الْعبّاس اَغْدُوا بِالسَّقا

ولا اَخافُ الشَّرَ یوْمَ الْمُلْتقی (۲۶۴)

و از هر طرف که حمله می کرد لشکر را متفرّق می ساخت تا آنکه به روایتی هشتاد تن را به خاک هلاک افکند، پس وارد شریعه شد و خود را به آب فرات رسانید چون از زحمت گیر و دار و شدّت عطش جگرش تفته بود خواست آبی به لب خشک تشنه خود رساند دست فرا برد و کفی از آب برداشت تشنگی سیدالشهداء علیه السّلام و

اهلبیت او را یاد آورد آب را از کف بریخت:

شعر:

پر کرد مَشْکْ و پس کفی از آب برگرفت

می خواست تا که نوشد از آن آب خوشگوار

آمد به یادش از جگر تشنه حُسین

چون اشک خویش ریخت ز کف آب و شد سوار

شد با روان تشنه ز آب روان روان

دل پر ز جوش و مشک به دوش آن بزرگوار

کردند حمله جمله بر آن شبل مرتضی

یک شیر در میانه گرگان بی شمار

یک تن کسی ندیده و چندین هزار تیر

یک گل کسی ندیده و چندین هزار خار

مشک را پر آب نمود و بر کتف راست افکند و از شریعه بیرون شتافت تا مگر خویش را به لشکرگاه برادر برساند و کودکان را از زحمت تشنگی برهاند. لشکر که چنین دیدند راه او را گرفتند و از هر جانب او را احاطه کردند، و آن حضرت مانند شیر غضبان بر آن منافقان حمله می کرد و راه می پیمود. ناگاه نوفل الا زرق و به روایتی زید بن ورقاء کمین کرده از پشت نخلی بیرون آمد و حکیم بن طفیل او را معین گشت و تشجیع نمود پس تیغی حواله آن جناب نمود آن شمشیر بر دست راست آن حضرت رسید و از تن جدا گردید، حضرت ابوالفضل علیه السّلام جلدی کرد و مشک را به دوش چپ افکند و تیغ را به دست چپ داد و بر دشمنان حمله کرد و این رجز خواند:

شعر:

واللّهِ اِنْ قَطَعْتُمْ یمینی

اِنّی اُحامی اَبَداً عَنْ دینی

وعَنْ اِمامٍ صادِقِ الیقین

نَجْلِ النَّبِی الطّاهِرِ الاَمینِ

پس مقاتله کرد تا ضعف عارض آن جناب شد، دیگر باره نوفل و به روایتی حکیم بن طفیل لعین از کمین نخله بیرون

تاخت و دست چپش را از بند بينداخت، جناب عبّاس عليه السّلام اين رجز خواند:

شعر:

يانَفْسُ لا تَخْشَى منَ الْكُفّارِ

واَبْشِرى بِرَحْمَهِ الْجَبّارِ

مع النَّبِى السَّيدِ الْمخْتارِ

قَدْ قَطَعُوا بِبَغْيِهِمْ يسارى

فَاَصْلِهِمْ يا رَبِّ حَرَّ النّارِ(۲۶۵)

و مشك را به دندان گرفت و همّت گماشت تا شايد آب را به آن لب تشنگان برساند كه ناگاه تيرى بر مشك آب آمد و آب آن بريخت و تير ديگر بر سينه اش رسيد و از اسب در افتاد.

شعر:

عمُّوهُ بِالنَّبْلَ وَ السُّمْرِ الْعَواسِلِ والْ

بَيض الْفَواصِلِ مِنْ فَرْقٍ اِلى قَدَمٍ

فَخَرَّ لِلاَرْضِ مَقْطُوعَ الْيدَينِ لَهُ

مِنْ كُلِّ مَجْدٍ يمينٌ غَيرَ مُنْجَذِمٍ شعر:

پس فرياد برداشت كه اى برادر، مرا درياب

به روايت (مناقب)(۲۶۶) ملعونى عمودى از آهن بر فرق مباركش زد كه به بال سعادت به رياض جنّت پرواز كرد.

چون جناب امام حسين عليه السّلام صداى برادر شنيد، خود را به او رسانيد ديد برادر خود را كنار فرات با تن پاره پاره و مجروح با دستهاى مقطوع بگريست و فرمود:

اَلانَ انكسرَ ظَهْرى و قَلَّتْ حيلَتى.

اكنون پشت من شكست و تدبير و چاره من گسسته گشت و به روايتى اين اشعار انشاء فرمود:

شعر:

تَعَدَّیتُمُ یا شَرَّ قَوْمٍ بِبَغْیکَمْ

وَخالَفْتُمُوا دینَ النَّبِی مُحَمَّدٍ

اَماکانَ خَیرُ الرُّسُلِ وَصّاکُمُ بنا

اَمانَحْنُ مِنْ نَسْلِ النَّبِی الْمُسَدَّدِ

اَماکانَتِ الزَّهراءُ اُمِّی دُونَکُمْ

اَماکانَ مِنْ خَیرِ الْبَریهِ اَحْمَدُ

لُعِنْتُم وَ اُخْزیتُمْ بِماقَدْ جَنَیتُمُ

فَسَوْفَ تُلاقُوا حرَّنارٍ تُوَقَّدُ(۲۶۷) در حدیثی از حضرت سید سجاد علیه السّلام مروی است که فرمودند:

خدا رحمت کند عمویم عبّاس را که برادر را بر خود ایثار کرد و جان شریفش را فدای او نمود تا آنکه در یاری او دو دستش را قطع کردند و حقّ تعالی در عوض دو دست او دو بال به او عنایت فرمود که با

آن دو بال با فرشتگان در بهشت پرواز می کند و از برای عبّاس علیه السّلام در نزد خدای منزلتی است در روز قیامت که مغبوط جمیع شهداء است و جمیع شهداء را آرزوی مقام اوست.(۲۶۸)

نقل شده که حضرت عبّاس علیه السّلام در وقت شهادت سی و چهار ساله بود و آنکه

ام الْبَنین مادر جناب عبّاس علیه السّلام در ماتم او و برادران اعیانی او بیرون مدینه در بقیع می شد و در ماتم ایشان چنان ندبه و گریه می کرد که هر که از آنجا می گذشت گریان می گشت. گریستن دوستان عجبی نیست، مروان بن الحکم که بزرگتر دشمنی بود خاندان نبوّت را چون بر امّ البنین عبور می کرد از اثر گریه او گریه می کرد!(۲۶۹)

این اشعار از امّ البنین در مرثیه حضرت ابوالفضل علیه السّلام و دیگر پسرانش نقل شده:

شعر:

یامَنْ رَاَی العبّاس کَرَّعَلی جَماهیرِالنَّقَدِ

وَ وَراهُ مِنْ ابْناءِ حیدرَکُلُّ لیثٍ ذی لَبَدٍ

اُنْبِئْتُ اَنَّ ابْنی اُصیبَ بِرَاْسِهِ مَقْطُوعَ یدٍ

وَ یلی عَلی شِبْلی اَمالَ بِراْسِهِ ضَرْبُ الْعَمَدِ

لَوْکانَ سَیفُکَ فی یدَیکَ لَمادَنی مِنْهُ اَحَدٌ

وَلها اَیضاً.

شعر:

لا تَدْ عُونّی وَیکِ اُمّ اَلْبنینَ

تُذَکّرینی بِلُیوثِ العَرینِ

کانَتْ بَنُونَ لی اُدْعی بِهِمْ

وَاْلَیوْمَ اَصْبَحْتُ وَ لا مِنْ بَنینِ

اَرْبَعَهٌ مِثْلُ نُسُورِ الرُّبی

قَدْ وَاصَلوُا الْمَوتَ بِقَطْعِ الْوَتینِ

تَنازَعَ الخِرْصانُ اَشْلابَهُمْ

فَكُلُّهُمْ اَمْسى صريعاً طَعين

يا لَيتَ شِعْرى اَكما اَخْبرَوُا

بِاَنَّ عبّاساً قَطيعُ الَيمينِ

بدان که در (فصل مراثى) بيايد ان شاء اللّه اشعارى در مرثيه حضرت ابوالفضل عليه السّلام، و شايسته است در اينجا اين چند ذكر شود:

شعر:

وَمازالَ فى حَرْبِ الطُّغاهِ مُجاهِداً

اِلى اَن هَوى فَوْقَ الصَّعيد مُجدَّلاً

وَقدْ رَشَقوُهُ بِالِنّبالِوخَرَّقوُا

لَهُ قِرْبَهَ اْلماءِ الذَى كانَ قَدْمَلاً

فَنادى حُسَيناً والدّموُع هَوامِلُ

اَيابن اَخى قَدْخابَ ما كنْتُ آملاً

عَلَيكَ سَلامُ اللّهِ يابْنَ مُحَمَّد

عَلَى الرَّغْمِ مِنّى يا

اَخی نَزَلَ اْلبَلا

فَلمّارَاهُ السِّبْطُ مُلْقی عَلَی الثَّری

یعالِجُ کَرْبَ المْوتِ وَ الدَّمْعُ اُهْمِلا

فَجاء اِلَیهِ واْلفُوادُ مُقَرَّحٌ

وَنادی بِقَلْبٍ باْلهُمُوم قَدِامْتَلا

اَخی کُنْتَ عَوْنی فی اْلاُمُورِ جَمیعِها

اَبَا الفَضْل یا مَنْ کانَ لِلنَّفْس باذِلاً

یعِزُّ عَلَینا اَنْ نَراکَ عَلَی الثَّری

طَریحاً وَ مِنْکَ الْوَجْهُ اَضْحی مُرَمَّلًا

در بیان مبارزت حضرت ابی عبد اللّه الحسین ع و شهادت آن مظلوم

از بعضی ارباب مَقاتل نقل است که چون حضرت سید الشهداء علیه السّلام نظر کرد هفتاد و دو تن از یاران و اهل بیت خود را شهید و کشته بر روی زمین دید عازم جهاد گردید، پس به جهت وداع زنها رو به خیمه کرد و پردگیان سرادق عصمت را طلبید و ندا کرد:

ای سکینه، ای فاطمه، ای زینب، ای امّ کلثوم!

عَلَیکُنَّ مِنّی السَّلامُ:

شعر:

سرگشته بانوان سراپرده عفاف

زد حلقه گرد او همه چون هاله گرد ماه

آن سر زنان به ناله که شد حال ما زبون

وین موکنان به گریه که شد روز ما تباه

فَقُمْنَ وَ اَرْسَلْنَ الْدُمُوُعَ تَلَهُّفاً

وَاَسْكَنَّ مِنْهُ الذَّيلَ منْتَحِباتٍ

اِلی اَینَ یاْبنَ اْلمُصطَفی کوْکَبَ الدُّجی

وَ یا کَهْفَ اَهْلِ اْلبَیتِ فی الْاَزَماتِ

فَیا لَیتَنا مِتْنا وَ لَمْ نَرَمانَری

وَ یا لَیتَنالَمْ نَمْتَحِنْ بِحَیاتٍ

فَمَنْ لِلْیتامی اِذْتَهَدَّمَ رُکْنُهُمْ

وَ مَنْ لِلْعُذاری عِنْدَ فَقْدِ وُلاهٍ

پس سکینه عرض کرد:

یا اَبَه!اسْتَسْلَمْتَ لِلْموْتِ؟

ای پدر!

آیا تن به مرگ داده ای؟

فرمود:

چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یاور و معینی ندارد!

عرض کرد:

ما را به حرم جدّمان بازگردان، حضرت در جواب بدین مثل تمثّل جست:

هَیهاتَ لَو تُرِکَ اْلقَطا لَنامَ؛

اگر صیاد از مرغ قَطا دست بر می داشت آن حیوان در آشیانه خود آسوده می خفت. کنایت از آنکه این لشکر دست از من نمی دارند، و نمی گذارند که شما را به جائی بَرَم، زنها صدا به گریه بلند کردند، حضرت ایشان را ساکت فرمود. و گویند که آن حضرت رو

به ام کلثوم نمود و فرمود:

اوُصیكِ یا اُخَیهُ بِنَفْسِكِ خَیراً وَ اِنّی بارِزٌ اِلی هؤُلاءِ القَوْم.(۲۷۰)

مؤلف گوید:

که مصائب حضرت امام حسین علیه السّلام تمامی دل را بریان و دیده را گریان می کند لکن مصیبت وداع شاید اثرش زیادتر باشد خصوص آن وقتی که صبیان و اطفال کوچك از آن حضرت یا از بستگانش که به منزله اولاد خود آن حضرت بودند دور او جمع شدند و گریه کردند.

و شاهد بر این آن است که روایت شده چون حضرت امام حسین علیه السّلام به قصر بَنی مُقاتل رسید و خیمه عبیداللّه بن حُرّ جُعْفی را دید، حَجّاج بن مسروق را فرستاد به نزد او و او را طلبید و او نیامد خود حضرت به سوی او تشریف برد.از عبیداللّه بن حُرّ نقل است که وارد شد بر من حسین علیه السّلام و محاسنش مثل بال غُراب سیاه بود، پس ندیدم احدی را هرگز نیكوتر از او نه مثل او کسی را که چشم را پر کند، و رقّت نكردم هرگز مانند رقّتی که بر آن حضرت کردم در وقتی که دیدم راه می رفت و صِبیانش در دورش بودند. انتهی. و مؤید این مقال حكایت میرزا یحیی ابهری است که در عالم رؤیا دید علاّمه مجلسی رحمه اللّه در صحن مطّهر سید الشهّداء علیه السّلام در طرف پایین پا در طاق الصّفا نشسته مشغول تدریس است، پس مشغول موعظه شد و چون خواست شروع در مصیبت کند کسی آمد و گفت حضرت صدّیقه طاهره علیهاالسّلام می فرماید:

اُذْکُرِ اْلمَصاَّئبَ اْلمُشْتَمِلَه عَلی وِداعِ وَلَدِی الشَّهیدِ؛

یعنی ذکر بكن مصائبی که مشتمل بر وداع فرزند شهیدم باشد.

مجلسی نیز مصیبت

وداع را ذکر کرد و خلق بسیاری جمع شدند و گریه شدیدی نمودند که مثل آن را در عمر ندیده بودم.(۲۷۱) فقیر گوید:

که در همان مبشره نومیه است که حضرت امام حسین علیه السّلام با وی فرمود:

قُولوُا لَاَوْلیائِنا وَ اُمَنائِنا یهْتَمُّونَ فی اِقامَهِ مَصاَّئِبنا؛

یعنی بگویید به دوستان و اُمنای ما که اهتمام بکنند در اقامه عزا و مصیبتهای ما.

بالجمله؛از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت است که امام حسین علیه السّلام در روز شهادت خویش طلبید دختر بزرگ خود فاطمه را و عطا فرمود به او کتابی پیچیده و وصیتی ظاهره و جناب علی بن الحسین علیه السّلام مریض بود و فاطمه آن کتاب را به علی بن الحسین علیه السّلام داد پس آن کتاب به ما رسید. در (اثبات الوصیه) است که امام حسین علیه السّلام حاضر کرد علی بن الحسین علیه السّلام را و آن حضرت علیل بود پس وصیت فرمود به او به اسم اعظم و مواریث انبیاء علیهماالسّلام و آگاه نمود او را که علوم و صُحُف و مَصاحف و سلاح را که از مواریث نبوّت است نزد اُمّ سَلَمَه (رضی اللّه عنها) گذاشته و امر کرده که چون امام زین العابدین علیه السّلام برگردد به او سپارد.(۲۷۲)

در (دعوات راوندی) از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام روایت کرده که:

فرمود:

پدرم مرا در بر گرفت و به سینه خود چسبانید در آن روز که کشته شد و الدِّماَّءُ تَغْلی و خونها در بدن مبارکش جوش می خورد، و فرمود:

ای پسر من!

حفظ کن از من دعائی را که تعلیم فرمود آن را به من فاطمه علیهاالسّلام و تعلیم فرمود به او رسول

خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم و تعلیم نمود به آن حضرت جبرئیل از برای حاجت مهم و اندوه و بلاهای سخت که نازل می شود و امر عظیم و دشوار و فرمود بگو:

بِحَقِّ یس و ٱلْقُرآنِ ٱلْحَکیم وَ بِحَقِّ طه و ٱلْقُرآن الْعَظیم یا مَنْ یقْدرُ عَلی حَوائجِ السّائِلینَ یا مِنْ یعْلَمُ ما فی الضَّمیرَ یا مُنَفِّسَ عَنِ ٱلْمَکْرُوُبینَ یا مُفَرِّجَ عَنِ ٱلْمَغْمُومینَ یا راحِمَ الشَّیخِ ٱلْکَبیرِ یا رازِقَ الطِّفْلَ الصَّغیرِ یا مَنْ لایحْتاجُ اِلَی التَّفْسی رِ صَلِّ عَلی مُحَمَّدً وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ افعَلْ بی کَذا وَ کَذا.(۲۷۳) در (کافی)

روایت شده که:

حضرت امام زین العابدین علیه السّلام وقت وفات خویش حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام را به سینه چسبانید و فرمود:

ای پسر جان من!

وصیت می کنم ترا به آنچه که وصیت کرد به من پدرم هنگامی که وفاتش حاضر شد و فرمود این وصیت را پدرم به من نموده فرمود:

یابُنَی اِیاکَ وَ ظُلْمَ مَنْ لا یجِدُ عَلَیکَ ناصِراً إ لا اللّهُ.

ای پسر جان من!

بپرهیز از ظلم بر کسی که یاوری و دادرسی ندارد مگر خدا.(۲۷۴)

راوی گفت:

پس حضرت سید الشهداء علیه السّلام به نفس نفیس عازم قتال شد.

امام زین العابدین علیه السّلام چون پدر بزرگوار خود را تنها و بی کس دید با آنکه از ضعف و ناتوانی قدرت برداشتن شمشیر نداشت راه میدان پیش گرفت، امّ کلثوم از قفای او ندا در داد که ای نور دیده بر گرد، حضرت سجاد علیه السّلام فرمود که:

ای عمّه دست از من بردار و بگذار تا پیش روی پسر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم جهاد کنم، حضرت سید الشهداء

علیه السّلام به ام کلثوم فرمود که:

باز دار او را تا کشته نگردد و زمین از نسل آل محمّد علیهماالسّلام خالی نماند.

بالجمله؛ امام حسین علیه السّلام در چنین حال از محبّت امّت دست باز نداشت و همی خواست بلکه تنی چند به راه هدایت در آید و از آن گمراهان روی برتابد.

لاجرم ندا در داد که ایا کسی هست که ضرر دشمن را از حرم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بگرداند؟

آیا خدا پرستی هست که در باب ما از خدا بترسد؟

آیا فریادرسی هست که امید ثواب از خدا داشته باشد و به فریاد ما برسد؟

آیا معینی و یاوری هست که به جهت خدا یاری ما کند؟

زنها که صدای نازنینش را شنیدند به جهت مظلومی او صدا را به گریه و عویل بلند کردند. (۲۷۵)

در بیان شهادت طفل شیر خوار

پس حضرت بر در خیمه آمد و به جناب زینب علیهماالسّلام فرمود:

کودک صغیرم را به من سپارید تا او را وداع کنم، پس آن کودک معصوم را گرفت و صورت به نزدیک او برد تا او را ببوسد که حرمله بن کاهل اسدی لعین تیری انداخت و بر گلوی آن طفل رسید و او را شهید کرد.

و به این مصیبت اشاره کرده شاعر در این شعر:

شعر:

و مُنْعَطِف اَهْوی لِتَقْبیلِ طِفْلِهِ

فَقَبَّلَ مِنْهُ قَبْلَهُ السَّهْمُ مَنْحَراً

پس آن کودک را به خواهر داد، زینب علیهاالسّلام او را گرفت و حضرت امام حسین علیه السّلام کفهای خود را زیر خون گرفت همین که پر شد به جانب آسمان افکند و فرمود:

سهل است بر من هر مصیبتی که بر من نازل شود زیرا که خدا نگران است. سبط ابن جوزی در (تذکره)

از هشام بن محمّد کلبی نقل کرده که چون حضرت امام حسین علیه السّلام دید که لشکر در کشتن او اصرار دارند قرآن مجید را برداشت و آن را از هم گشود و بر سر گذاشت و در میان لشکر ندا کرد:

بَینی وَ بَینَکُمْ کِتابُ اللّهِ وَ جَدّی محمّدٌ رَسُولُ اللّهِ صلی اللّه علیه و آله و سلّم.

ای قوم برای چه خون مرا حلال می دانید آیا پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟

آیا به شما نرسید قول جدّم در حقّ من و برادرم حسن علیه السّلام:

هذانِ سَیدِا شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّهِ؟ (۲۷۶)

در این هنگـام که بـا آن قـوم احتجـاج می نمـود ناگـاه نظرش افتـاد به طفلی از اولاـد خود که از شـدّت تشـنگی می گریست، حضرت آن کودک را بر دست گرفت و فرمود:

یا قَوْمُ اِنْ لَمْ تَرْحَمُونی فَارْحَمُوا هذا الطِّفْلَ؛ ای لشکر!

اگر بر من رحم نمی کنید پس براین طفل رحم کنید؛ پس مردی از ایشان تیری به جانب آن طفل افکند و او را مذبوح نمود.

امام حسین علیه السّلام شروع کرد به گریستن و گفت:

ای خدا!

حکم کن بین ما و بین قومی که خواندنـد ما را که یاری کننـد بر ما پس کشـتند ما را، پس ندائی از هوا آمد که بگذار او را یا حسـین کـه از برای او مرضـع یعنی دایه ای است در بهشت.(۲۷۷) در کتاب (احتجاج)مسـطور است که حضـرت از اسب فرود آمد و با نیام شمشیر گودی در زمین کند و آن کودک را به خون خویش آلوده کرد پس او را دفن نمود.(۲۷۸)

طبری از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام روایت کرد که تیری آمد رسید بر گلوی پسری از آن

حضرت که در کنار او بود پس آن حضرت (۲۷۹) مسح می کرد خون را بر او و می گفت:

اَللّهَمَّ(۲۸۰) احْکُمْ بَیْنَنا وَ بَینَ قَوْمٍ دَعَوْنا لِیَنْصُرُونا فَقَتَلُونا!؟

پس امر فرمود آوردند حُبْره ای و آن جامه ای است یمانی آن را چاک کرد و پوشید پس با شمشیر به سوی کارزار بیرون شد. انتهی.(۲۸۱)

امام حسین عزم میدان شد

بالجمله؛چون از کار طفل خویش فارغ شد سوار بر اسب شد و روی به آن منافقان آورد و فرمود:

شعر:

کَفَرَ الْقَوْمُ وَ قِدْمًا رَغِبوُا

عَنْ ثَوابِ اللّهِ رَبِّ الثَقَلَینِ

قَتَلَ الْقَوْمُ عَلِیاً وَ ابْنَهُ

حَسَنَ الخَیرِ کَریمَ الْاَبَوَینِ

حَنَقاًمِنْهُمْ وَ قالُوا اَجْمِعُوا

اُحْشُرُوا النَّاسَ اِلی حَرْبِ الْحُسَینِ

الابیات (۲۸۲).

پس مقابل آن قوم ایستاد و در حالتی که شمشیر خود را برهنه در دست داشت و دست از زندگانی دنیا شسته و یک باره دل به شهادت و لقای خدا بسته و این اشعار را قرائت می فرمود:

شعر:

اَنَا ابْنُ علی الّطُهْرِ مِنْ آلِ هاشِمٍ

کَفانی بِهذا مَفْخَرًا حینَ اَفْخَرُ

وَجَدّی رَسُولُ اللّهِ اَکْرَمُ مَنْ مَشی

وَ نَحْنُ سِراجُ اللّهِ فی الْخَلْقِ یزْهَرُ

وَ فاطِمُ اُمّی مِنْ سُلالَهِ اَحْمَدَ

وَ عَمّی یدْعی ذا الْجَناحَینِ جَعْفَرُ

وَ فینا کِتابُ اللّهِ اُنْزِلَ صادِقاً

وَفینَاالْهُدی وَ الْوَحی بِالْخَیرِ یذْکَرُ

وَنَحْنُ اَمانُ اللّهِ لِلنّاس کُلِّهِمْ

نُسِرُّ بِهذا فی الْاَنامِ وَ نُجْهِرُ

وَنَحْنُ ولاهُ الْحَوْضِ نَسْقی وُلا تِنا

بکاْسِ رسولِ اللّهِ مالَیسَ ینْکَرُ

وَشیعَتُنا فی النّاسَ اَکْرَمُ شیعَهٍ

وَ مُبْغِضُنا یوْمَ الْقِیامَهِ یخْسَرُ(۲۸۳)

پس مبارز طلبید و هر که در برابر آن فرزند اسداللّه الغالب می آمد او را به خاک هلاک می افکند تا آنکه کشتار عظیمی نمود و جماعت بسیار از شجاعان و اَبطال رِجال را به جهنّم فرستاد، دیگر کسی جرئت میدان آن حضرت نکرد.

پس حمله بر میمنه نمود و فرمود:

شعر:

الْمَوْتُ خَیرٌ مِنْ رُکُوبِ الْعارِ

وَالْعارُ اَوْلی مِنْ دُخُولِ

النّارِشعر:

پس آن جناب حمله بر میسره کرد و فرمود:

شعر:

اَنَا الْحُسَینُ بَنْ عَلِی

آلَیتُ اَنْ لا اَنْثَنی

اَحْمی عَیالاتِ اَبی

امْضی عَلی دین النّبی (۲۸۴)

بعضی از رُوات گفته:

به خدا قسم!

هرگز مردی را که لشکرهای بسیار او را احاطه کرده باشند و یاران و فرزندان او را به جمله کشته باشند و اهل بیت او را محصُور و مستأصل ساخته باشند، شجاعتر و قوی القلب تر از امام حسین علیه السّلام ندیدم؛ چه تمام این مصائب در او جمع بود به علاوه تشنگی و کثرت حرارت و بسیاری جراحت و با وجود اینها، گرد اضطراب و اضطرار بر دامن وقارش ننشست و به هیچ گونه آلایش تزلزل در ساخت وجودش راه نداشت و با این حال می زد و می کُشت، و هنگامی که اَبطال رِجال بر او حمله می کردند چنان بر ایشان می تاخت که ایشان چون گلّه گرگ دیده می رمیدند و از پیش روی آن فرزند شیر خدا می گریختند، دیگر باره لشکر گرد هم در می آمدند و آن سی هزار نفر پشت با هم می دادند و حاضر به جنگ او می شدند، پس آن حضرت بر آن لشکر انبوه حمله می افکند که مانند جَراد مُنْتَشر از پیش او متفرّق و پراکنده می شدند و لختی اطراف او از دشمن تهی می گشت. پس، از قلب لشکر روی به مرکز خویش می نمود کلمه مبارکه لا حَوْلَ وَ لا قوَّهَ اِلاّ بِاللّهِ را تلاوت می فرمود.(۲۸۵)

مؤلف گوید:

شایسته است در این مقام کلام (جیمز کار گرن) هندوی هندی را در شجاعت امام حسین علیه السّلام نقل کنیم:

شیخ مرحوم در (لؤلؤ و مرجان) از این

شخص نقل کرده که کتابی در تاریخ چین نوشته به زبان اُردو که زبان متعارف حالیه هند است و آن را چاپ کردند، در جلد دوّم در صفحه ۱۱۱ چون به مناسبتی ذکری از شجاعت شده بود این کلام که عین ترجمه عبارت اوست در آنجا مذکور است:

(چون بهادری و شجاعت رستم مشهور زمانه است لکن مردانی چند گذشته که در مقابلشان نام رُستم قابل بیان نیست؛ چنانچه حسین بن علی علیهما السّلام که شجاعتش بر همه شجاعان رتبه تقدّم یافته؛ چرا که شخصی که در میدان کربلا بر ریگ تفته با حالات تشنگی و گرسنگی مردانگی به کار برده باشد به مقابل او نام رستم کسی آرد که از تاریخ واقف نخواهد بود.

قلم که را یارا است که حال حسین علیه السّلام بر نگارد، و زبان که را طاقت که مدح ثابت قدمی هفتاد و دو نفر در مقابله سی هزار فوج شامی کوفی خونخوار و شهادت هر یک را چنانچه باید ادا نماید، نازک خیالی کجا این قدر رسا است که حال و دلهای آنها را تصویر کند که بر سرشان چه پیش آمد از آن زمانی که عمر سعد با ده هزار فوج دور آنها را گرفته تا زمانی که شمر سرا قدس را از تن جدا کرد.

مثل مشهور است که دوای یک، دو باشد یعنی از آدم تنها کار بر نمی آید تا دوّمی برایش مدد کار نباشد.

مبالغه بالاتر از آن نیست که در حقّ کسی گفته شود که فلان کس را دشمن از چهار طرف گیر کرده است مگر حسین علیه السّلام را با هفتاد و دو تن، هشت قسم

دشـمنان تنگ کرده بودنـد با وجود آن ثابت قـدمی را از دست ندادند، چنانچه از چهار طرف ده هزار فوج یزید بود که بارش نیزه و تیرشان مثل بادهای تیره طوفان ظلمت برانگیخته بودند.

دشـمن پنجم حرارت آفتاب عرب بود که نظیرش در زیر فلک صورت امکان نپـذیرفته، گفته می توان شد که تمازت و گرمی عرب غیر از عرب یافت نمی تواند شد.

دشمن ششم ریگ تفتیده میدان کربلا بود که در تمازت آفتاب شعله زن و مانند خاکستر تنور گرم، سوزنده و آتش افکن بود بلکه دریای قهّاری می توان گفت که حبابهایش آبله های پای بنی فاطمه بودند، واقعاً دو دشـمن دیگر که از همه ظالمتر یکی تشـنگی و دوّم گرسـنگی مثل همراهی دغلباز ساعتی جدا نبودند، خواهش و آرزوی این دو دشمن همان وقت کم می شد که زبانها از تشنگی چاک چاک می گردیدند.

پس کسانی که در چنین معرکه هزارها کفّار را مقابله کرده باشـند بهادری و شجاعت بر ایشان ختم است.(۲۸۶) تمام شد محل حـاجت از کلام متین این هنـدوی بت پرست که به جای خال مشـکین دلربائی است در رخسار سـفید کاغـذ و سـزاوار که در ستایش او گفته شود:

(به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را).

رجَعَ الْکَلامُ اِلی سِیاقِهِ الْاَوَّل:

ابن شـهر آشوب و غیره نقل کرده اند که آن حضـرت یکهزار و نُهصد و پنجاه تن از آن لشکر را به دَرَک فرستاده سوای آنچه را که زخمدار و مجروح فرموده بود.

این وقت ابن سـعد لعین بدانست که در پهن دشت آفرینش هیچ کس را آن قوّت و توانائی نیست که با امام حسین علیه السّلام کوشش کند و اگر

کار بدین گونه رود آن حضرت تمام لشکر را طعمه شمشیر خود گرداند. لاجرم سپاهیان را بانگ بر زد و گفت:

وای بر شما!

آیا می دانید که با که جنگ می کنید و با چه شجاعتی رزم می دهید این فرزند اَنْزَع البَطین غالب کلّ غالب علی بن ابی طالب علیه السّلام است، این پسر آن پدر است که شجاعان عرب و دلیران روزگار را به خاک هلاک افکنده. همگی همدست شوید و از هر جانب براو حمله آرید:

شعر:

اَعْیاهُمْ اَنْ ینالوُهُ مُبارَزَهً

فَصَوَّبُوا الرَّاْی لَمّا صَعَّدُوا الفِکَرا

اَنْ وَجَّهُوا نَحْوَهُ فی الْحَرْبِ اَرْبَعَهً

السَّیفَ وَ السَّهْمَ وَ الْخِطِّی وَ الحَجَراشعر:

پس آن لشکر فراوان از هر جانب بر آن بزرگوار حمله آوردند و تیراندازان که عدد آنها چهار هزار به شمار می رفت تیرها بر کمان نهادند و به سوی آن حضرت رها کردند.

پس دور آن غریب مظلوم را احاطه کردند و مابین او و خِیام اهل بیت حاجز و حائل شدند، و جماعتی جانب سرادق عصمت گرفته. حضرت چون این بدانست بانگ بر آن قوم زد و فرمود که:

ای شیعیان ابوسفیان!

اگر دست از دین برداشتید و از روز قیامت و معاد نمی ترسید پس در دنیا آزاد مرد و با غیرت باشید رجوع به حسب و نسب خود کنید؛ زیرا که شما عرب می باشید. یعنی عرب غیرت و حمیت دارد. شمر بی حیا روبه آن حضرت کرد و گفت:

چه می گوئی ای پسر فاطمه؟

فرمود:

می گویم من با شما جنگ دارم و مقاتلت می کنم و شما با من نبرد می کنید، زنان را چه تقصیر و گناه است؟

پس منع کنید سرکشان خود را که متعرّض حرم من نشوند

تا من زنده ام. شمر صیحه در داد که ای لشکر از سراپرده این مرد دور شوید که کفوّی کریم است و قتل او را مهیا شوید که مقصود ما همین است.

پس سپاهیان بر آن حضرت حمله کردند و آن جناب مانند شیر غضبناک در روی ایشان در آمد و شمشیر در ایشان نهاد و آن گروه انبوه را چنان به خاک می افکند که باد خزان برگ درختان را، و به هر سو که روی می کرد لشکریان پشت می دادند.

پس، از کثرت تشنگی راه فرات در پیش گرفت، کوفیان دانسته بودند که اگر آن جناب شربتی آب بنوشد ده چندان از این بکوشد و بکشد. لاجرم در طریق شریعه صف بستند و راه آب را مسدود نمودند و هر گاه آن حضرت قصد فرات می نمود بر او حمله می کردند و او را برمی گردانیدند، اَعْور سلمی و عمروبن حجّاج که با چهار هزار مرد کماندار نگهبان شریعه بودند بانگ بر سپاه زدند که حسین را راه بر شریعه مگذارید، آن حضرت مانند شیر غضبان بر ایشان حمله می افکند و صفوف لشکر را بشکافت و راه شریعه را از دشمن بپرداخت و اسب را به فرات راند و سخت تشنه بود و اسب آن جناب نیز تشنگی از حدّ افزون داشت سر به آب گذاشت؛ حضرت فرمود که:

تو تشنه و من نیز تشنه ام به خدا قسم که آب نیاشامم تا تو بیاشامی، کَاَنَّه اسب فهم کلام آن حضرت کرد، سر از آب برداشت یعنی در شُرب آب من بر تو پیشی نمی گیرم، پس حضرت فرمود:

آب بخور من می آشامم و

دست فرا برد و کفی آب بر گرفت تـا آن حیـوان بیاشامـد که ناگـاه سواری فریـاد برداشت که ای حسـین تو آب می نوشـی و لشکر به سراپرده ات می روند و هتك حرمت تو می کنند.

چون آن معـدن حمیت و غیرت این کلاـم را از آن ملعون شـنید آب از کف بریخت و به سـرعت از شـریعه بیرون تـاخت و بر لشکر حمله کرد تا به سرا پرده خویش رسید معلوم شد که کسی متعرّض خِیام نگشته و گوینده این خبر مَکرْی کرده بوده.

پس دگر باره اهل بیت را وداع گفت، اهل بیت همگان با حال آشـفته و جگرهای سوخته و خاطرهای خسـته و دلهای شکسـته در نزد آن حضـرت جمع آمدنـد و در خاطر هیـچ آفریـده صورت نبنـدد که ایشان به چه حالت بودنـد و هیـچ کس نتوانـد که صورت حال ایشان را تقریر یا تحریر نماید.

شعر:

من از تحریر این غم ناتوانم

که تصویرش زده آتش به جانم

ترا طاقت نباشد از شنیدن

شنیدن کی بود مانند دیدن

بالجمله؛ ایشان را وداع کرد و به صبر و شـکیبائی ایشان را وصـیت نمود و فرمان داد تا چادر اسـیری بر سـر کنند و آماده لشکر مصـیبت و بلا گردند، و فرمود بدانید که خداوند شـما را حفظ و حمایت کند و از شـرّ دشمنان نجات دهد و عاقبت امر شما را به خیر کنـد و دشـمنان شـما را به انواع عـذاب و بلا مبتلا سازد و شـما را به انواع نِعَم و کرم مُزد و عوض کرامت فرمایـد، پس زبان به شکوه مگشائید و سخنی مگوئید که از مرتبت و منزلت شما بکاهد، این سخنان بفرمود و روبه

میدان نمود.

شاعر در این مقام گفته:

شعر:

آمد به خیمه گاه و وداع حرم نمود

بر کودکان نمود به حسرت همی نگاه

این را نشاند در بر و بر رخ فشاند اشک

آن را گذاشت بر دل و از دل کشیده آه

در اهل بیت شور قیامت به پا نمود

و ز خیمه گاه گشت روان سوی حربگاه

او سُوی رزمگاه شد و در قفای او

فریاد وا اخاه شد و بانگ وا اَباه

پس عنان مرکب به سوی میدان بگردانید و بر صف لشکر مخالفان تاخت می زد و می انداخت و با لب تشنه از کشته پشته می ساخت و مانند برگ خزان سرهای آن منافقان را بر زمین می ریخت و به ضرب شمشیر آبدار خون اشرار و فجّار را با خاک معرکه می ریخت و می آمیخت،

تیرباران امام حسین

لشکر از هر طرف او را تیرباران نمودند، آن حضرت در راه حق آن تیرها را بر رو و گلو و سینه مبارک خود می خرید و از کثرت خدنگ که بر چشمه های زره آن حضرت نشست سینه مبارکش چون پشت خارپشت گشت.

و به روایت منقوله از حضرت باقر علیه السّلام زیاده از سیصد و بیست جراحت یافت و زیادتر نیز روایت شده و جمیع آن زخمها در پیش روی آن حضرت بود، در این وقت حضرت از بسیاری جراحت و کثرت تشنگی و بسیاری ضعف و خستگی توقف فرمود تا ساعتی استراحت کرده باشد که ناگاه ظالمی سنگی انداخت به جانب آن حضرت، آن سنگ بر جبین مبارکش رسید و خون از جای او بر صورت نازنینش جاری گردید. حضرت جامه خویش را برداشت تا چشم و چهره خود را از خون

پاک کند که ناگاه تیری که پیکانش زهر آلوده و سه شعبه بود بر سینه مبارکش و به قولی بر دل پاکش رسید و آن سوی سر به در کرد و حضرت در آن حال گفت:

بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ عَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ.

آنگاه رو به سوی آسمان کرد و گفت:

ای خداوند من!

تو می دانی که این جماعت می کشند مردی را که در روی زمین پسر پیغمبری جز او نیست.

پس دست بُرد و آن تیر را از قفا بیرون کشید و از جای آن تیر مسموم مانند ناودان خون جاری گردید، حضرت دست به زیر آن جراحت می داشت چون از خون پر می شد به جانب آسمان می افشاند و از آن خون شریف قطره ای بر نمی گشت، دیگر باره کف دست را از خون پر کرد و بر سر و روی و محاسن خود مالید و فرمود که:

با سر روی خون آلوده و به خون خویش خضاب کرده، جدّم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را دیدار خواهم کرد و نام کشندگان خود را به او عرضه خواهم داشت.(۲۸۷)

مؤلف گوید:

که صاحب (معراج المحبّه) این مصیبت را نیکو به نظم آورده است، شایسته است که من آن را در اینجا ذکر کنم، فرموده:

شعر:

به مرکز باز شد سلطان ابرار

که آساید دمی از زخم پیکار

فلک سنگی فکند از دست دشمن

به پیشانی وَجْهُ اللّه اَحْسَن

چه زد از کینه، آن سنگ جفا را

شکست آیینه ایزدنما را

که گلگون گشت روی عشق سرمد

چه در روز اُحُد روی مُحمّد

به دامان کرامت خواست آن شاه

که خون از چهره بزداید به ناگاه

دلی روشنتر از

خورشید روشن

نمایان شد ز زیر چرخ جوشن

یکی الماس وش تیری ز لشکر

گرفت اندر دل شه جای تا پر

که از پشت و پناه اهل ایمان

عیان گردید زهر آلوده پیکان

مقام خالق یکتای بیچون

ز زهر آلوده پیکان گشت پر خون

سنان زد نیزه بر پهلو چنانش

که جَنْبُ اللّه بدرید از سنانش

به دیدارش دل آرا رایت افراخت

سمند عشق بار عشق بگذاشت

به شکر وصل فخر نَسْل آدم

برو اُفتاد و می گفت اندر آن دم

تَرَکْتُ الْخَلْقَ طُرّا فی هَواکا

وَاَیتَمْتُ الْعِیالَ لِکَی اَراکا

وَلَوْ قَطّعْتَنی فی الْحُبِّ اِرْبا

لَما حَنَّ الْفُؤ ادُ اِلی سِواکا(۲۸۸)

این وقت ضعف و ناتوانی بر آن حضرت غلبه کرد و از کارزار باز ایستاد و هر که به قصد او نزدیک می آمد یا از بیم یا از شرم کناره می کرد و برمی گشت. تا آنکه مردی از قبیله کنده که نام نحسش مالك بن یسر(۲۸۹) بود به جانب آن حضرت روان شد و ناسزا و دشنام به آن جناب گفت و با شمشیر ضربتی بر سر مبارکش زد کلاهی که بر سر مقدس آن حضرت بود

شکافته شد و شمشیر بر سر مقدسش رسید و خون جاری شد به حدی که آن کلاه از خون پر شد.

حضرت در حق او نفرین کرد و فرمود:

بااین دست نخوری و نیاشامی و خداوند تو را با ظالمان محشور کند.

پس آن کلاه پر خون را از فرق مبارک بیفکند و دستمالی طلبید و زخم سر را ببست و کلاه دیگر بر سر گذاشت و عمامه بر روی آن بست. مالك بن یسر آن کلاه پر خون را که از خز بود بر گرفت و بعد از واقعه عاشورا به خانه خویش برد و

خواست او را از آلایش خون بشوید زوجه اش اُمّ عبدالله بنت الحرّ البدّی که آگه شد بانگ بر او زد که در خانه من لباس مأخوذی فرزند پیغمبر را می آوری؟

بیرون شو از خانه من خداوند قبرت را از آتش پر کند.

و پیوسته آن ملعون فقیر و بد حال بود و از دعای امام حسین علیه السّلام هر دو دست او از کار افتاده بود و در تابستان مانند دو چوب خشک می گردید و در زمستان خون از آنها می چکید و بر این حال خسران مآل بود تا به جهنم واصل شد.

و به روایت سید رحمه اللّه و مفید رحمه اللّه لشکر لحظه ای از جنگ آن حضرت درنگ کردند پس از آن رو به او آوردند و او را دائره وار احاطه کردند(۲۹۰)این هنگام عبدالله بن حسن که در میان خِیام بود و کودکی غیر مراهق بود چون عمّ بزرگوار خود را بدین حال دید تاب و توان از وی برفت و به آهنگ خدمت آن حضرت از خیمه بیرون دوید تا مگر خود را به عموی بزرگوار رساند. جناب زینب علیهاالسّلام از عقب او به شتاب بیرون شد و او را بگرفت و از آن سوی امام علیه السّلام نیز ندا در داد که ای خواهر، عبدالله را نگاه دار مگذار که در این میدان بلا انگیز آید و خود را هدف تیر و سنان بی رحمان نماید. جناب زینب علیهاالسّلام هر چه در منع او اهتمام کرد فایده نبخشید و عبدالله از برگشتن به سوی خیمه امتناع سختی نمود و گفت:

به خدا قسم!

از عموی خویش مفارقت نکنم و خود را از

چنـگ عمه اش رهانیـد و به تعجیل تمام خود را به عموی خود رسانیـد، در این وقت اَبْجَر بن کعب شمشـیر خود را بلنـد کرده بود که به حضرت امام حسین علیه السّلام فرود آورد که آن شاهزاده رسید و به آن ظالم فرمود:

وای بر تو!

ای پسر زانیه، می خواهی عموی مرا بکشی؟

آن ملعون چون تیغ فرود آورد عبـدالله دست خود را سپر سـاخت و در پیش شمشـیر داد، شمشـیر دست آن مظلوم را قطع کرد چنانکه صدای قطع گردنش بلند شد و به نحوی بریده شد که با پوست زیرین بیاویخت.آن طفل فریاد برداشت که یا ابتاه!

یا عمّاه!

حضرت او را بگرفت و بر سینه خود چسبانید و فرمود:

ای فرزند برادر!

صـبر کن بر آنچه بر تو فرود آیـد و آن را از در خیر و خوبی به شـمار گیر، هم اکنون خداونـد ترا به پـدران بزرگوارت ملحق خواهد نمود.

پس حرمله تیری به جانب آن کودک انداخت و او را در بغل عمّ خویش شهید کرد. (۲۹۱)

حمیدبن مسلم گفته که شنیدم حسین علیه السّلام در آن وقت می گفت:

اَللَّهُمَّ اَمْسِکْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّماءِ وَ امْنَعْهُمْ بَرَکاتِ الاَرْضِ الخ.(۲۹۲)

شیـخ مفیـد رحمه اللّه فرموده که رجّاله حمله کردنـد از یمین و شـمال بر کسانی که باقیمانده بودند با امام حسـین علیه السّـلام پس ایشان را به قتل رسانیدند و باقی نماند با آن حضرت جز سه نفر یا چهار نفر. سید بن طاووس رحمه اللّه (۲۹۳)

و دیگران فرموده اند که حضرت سیدالشهداء علیه السّلام فرمود:

بیاورید برای من جامه ای که کسی در آن رغبت نکند که آن را در زیر جامه هایم بپوشم تا چون کشته شوم و جامه هایم را

بیرون کنند آن جامه را کسی از تن من بیرون نکند.

پس جامه ای برایش حاضر کردند، چون کوچک بود و بر بدن مبارکش تنگ می افتاد آن را نپوشید، فرمود این جامه اهل ذلّت است جامه ازاین گشادتر بیاورید؛ پس جامه وسیعتر آوردند آنگاه در پوشید.

و به روایت سید رحمه اللّه جامه کهنه آوردند حضرت چند موضع آن را پاره کرد تا از قیمت بیفتد و آن را در زیر جامه های خود پوشید، فَلَمّا قُتِلَ جَرَّدُوهُ مِنْهُ چون شهید شد آن کهنه جامه را نیز از تن شریفش بیرون آوردند.

شعر:

لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش

که تا برون نکند خصم بد منش ز تنش

لباس کهنه چه حاجت که زیر سُمّ ستور

تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش

شیخ مفید رحمه اللّه فرموده که چون باقی نماند با آن حضرت احدی مگر سه نفر از اهلش یعنی از غلامانش، رو کرد بر آن قوم و مشغول مدافعه گردید، و آن سه نفر حمایت او می کردند تا آن سه نفر شهید شدند و آن حضرت تنها ماند و از کثرت جراحت که بر سر و بدنش رسیده بود سنگین شده بود و با این حال شمشیر بر آن قوم کشیده و ایشان را به یمین و شمال متفّرق می نمود شمر که خمیر مایه هر شر و بدی بود چون این بدید سواران را طلبید و امر کرد که در پشت پیادگان صف کشند و کمانداران را امر کرد که آن حضرت را تیر باران کنند، پس کمانداران آن مظلوم بی کس را هدف تیر نمودند و چندان تیر بر بدنش رسید که آن تیرها مانند خارِ خارپشت بر

بدن مبارکش نمایان گردید. این هنگام آن حضرت از جنگ باز ایستاد و لشکر نیز در مقابلش توقف نمودند، خواهرش زینب علیهاالسّلام که چنین دید بر در خیمه آمد و عمر سعد را ندا کرد و فرمود:

وَیحَکَ یا عُمَر ایقْتَلُ اَبُو عَبْدِ اللّه وَ اَنْتَ تَنْظَرُ اِلَیهِ!

عمر سعد جوابش نداد.

و به روایت طبری اشکش به صورت و ریش نحسش جاری گردید و صورت خود را از آن مخدره برگردانید (۲۹۴)

پس جناب زینب علیهاالسّلام رو به لشکر کرد و فرمود:

وای بر شما آیا در میان شما مسلمانی نیست؟

احدی او را جواب نداد.

سید بن طاووس رحمه اللّه روایت کرده که:

چون از کثرت زخم و جراحت اندامش سست شد و قوت کارزار از او برفت و مثل خارپشت بدنش پر از تیر شده بود، این وقت صالح بن وهب المُزَنی وقت را غنیمت شمرده از کنار حضرت در آمد و با قوت تمام نیزه بر پهلوی مبارکش زد چنانکه از اسب در افتاد و روی مبارکش از طرف راست بر زمین آمد (۲۹۵) در این حال فرمود:

بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ عَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللّهِ.

پس برخاست و ایستاد. فَلَمّا خَلی سَرْجُ الْفَرَسِ مِنْ هَیکَل الْوَحْی وَ التَّنْزیلِ وَ هَوی عَلَی الاَرْضِ عَرْشُ الْمَلِکِ الْجَلیل جَعَلَ یقاتِلُ وَ هُوَ راجِلٌ قِتالاً اَقْعَدَ الْفَوارِسَ وَ اَرْعَدَ الْفَرائِصَ وَ اَذْهَلَ عُقُولَ فُرْسانِ الْعَرَبِ وَ اَطارَعَنِ الرُّؤُسِ الاَلْبابَ وَ اللُّبَبَ.

حضرت زینب علیهاالسّلام که تمام توجّهش به سمت برادر بود چون این بدید از در خیمه بیرون دوید و فریاد برداشت که وا اخاه وا سیداهُ وا اهلبیتاهُ ای کاش آسمان خراب می شد و برزمین می افتاد و کاش کوهها از هم

می پاشید و بر روی بیابانها پراکنده می شد.

راوی گفت:

که شمر بن ذی الجوشن لشکر خود را ندا در داد برای چه ایستاده اید و انتظار چه می برید؟

چرا کار حسین را تمام نمی کنید؟

پس همگی بر آن حضرت از هر سو حمله کردند، حصین بن تمیم تیری بر دهان مبارکش زد، ابو ایوب غَنَوی تیری بر حلقوم شریفش زد و زُرْعَه بن شریک بر کف چپش زد و قطعش کرد و ظالمی دیگر بردوش مبارکش زخمی زد که آن حضرت به روی در افتاد و چنان ضعف بر آن حضرت غالب شده بود که گاهی به مشقت زیاد بر می خاست، طاقت نمی آورد و بر روی می افتاد تا اینکه سِنان ملعون نیز به بر گلوی مبارکش فرو برد پس بیرون آورده و فرو برد در استخوانهای سینه اش و بر این هم اکتفا نکرد آنگاه کمان بگرفت و تیری بر نحر شریف آن حضرت افکند که آن مظلوم در افتاد.(۲۹۶)

در روایت ابن شهر آشوب است که آن تیر بر سینه مبارکش رسید پس آن حضرت بر زمین واقع شد، و خون مقدسّش را با کفهای خود می گرفت و می ریخت بر سر خود چند مرتبه.

پس عمر سعد گفت به مردی که در طرف راست او بود از اسب پیاده شو و به سوی حسین رو و او را راحت کن. خَوْلی بن یزید چون این بشنید به سوی قتل آن حضرت سبقت کرد و دوید چون پیاده شد و خواست که سر مبارک آن حضرت را جدا کند رعد و لرزشی او را گرفت و نتوانست؛ شمر به وی گفت خدا بازویت را

پاره پاره گرداند چرا می لرزی؟

پس خود آن ملعون کافر، سر مقّدس آن مظلوم را جدا کرد. (۲۹۷)

سید بن طاووس رحمه اللّه فرموده که سنان بن اَنَس - لَعَنهُ اللّه - پیاده شد و نزد آن حضرت آمد و شمشیرش را بر حلقوم شریفش زد و می گفت:

واللّه که من سر ترا جدا می کنم و می دانم که تو پسر پیغمبری و از همه مردم از جهت پدر و مادر بهتری، پس سر مقدّسش را برید!(۲۹۸)

در روایت طبری است که هنگام شهادت جناب امام حسین علیه السّلام هر که نزدیک او می آمد سِنان بر او حمله می کرد و او را دور می نمود برای آنکه مبادا کس دیگر سر آن جناب را ببرد تا آنکه خود او سر را از تن جدا کرد و به خَوْلی سپرد.

شعر:

فَاجِعَهُاِنْ اَرَدْتُ اَکْتُبُها

مُجْمَلَهًذِکْرُهالِمُدّکِرٍ

جَرَتْ دُمُوعی وَ حالَ حائِلُها

مابَینَ لَحْظِ الْجُفُونِ وَ الزُّبُرِ

پس در این هنگام غبار سختی که سیاه و تاریک بود در هوا پیدا شد و بادی سرخ ورزیدن گرفت و چنان هوا تیره و تار شد که هیچ کس عین و اثری از دیگری نمی دید، مردمان منتظر عذاب و متّرصد عقاب بودند تا اینکه پس از ساعتی هوا روشن شد و ظلمت مرتفع گردید.

ابن قولویه قمی رحمه اللّه روایت کرده است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود:

در آن هنگامی که حضرت امام حسین علیه السّلام شهید گشت، لشکریان شخصی را نگریستند که صیحه و نعره می زند گفتند:

بس کن ای مرد!این همه ناله و فریاد برای چیست؟

گفت:

چگونه صیحه نزنم و فریاد نکنم و حال آنکه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم

رامی بینم ایستاده گاهی نظر به سوی آسمان می کند و زمانی حربگاه شما را نظاره می فرماید، از آن می ترسم که خدا را بخواند و نفرین کند و تمام اهل زمین را هلاک نماید و من هم در میان ایشان هلاک شوم. بعضی از لشکر با هم گفتند که این مردی است دیوانه و سخن سفیهانه می گوید، و گروهی دیگر که توّابون آنها را گویند از این کلام متنبّه شدند و گفتند به خدا قسم که ستمی بزرگ بر خویشتن کردیم و به جهت خشنودی پسر سُمیه سید جوانان اهل بهشت را کشتیم و همان جا توبه کردند و بر ابن زیاد خروج کردند و واقع شد از امر ایشان آنچه واقع شد.

راوی گفت:

فدایت شوم آن صیحه زننده چه کس بود؟

فرمود:

ما او را جز جبرئیل ندانیم.(۲۹۹)

شیخ مفید رحمه اللّه در (ارشاد) فرموده که حضرت سید الشهداء علیه السّلام از دنیا رفت در روز شنبه دهم محرّم سال شصت و یکم هجری بعد از نماز ظهر آن روز در حالی که شهید گشت و مظلوم و عطشان و صابر بر بلایا بود به نحوی که به شرح رفت و سنّ شریف آن جناب در آن وقت پنجاه و هشت سال بود که هفت سال از آن را با جد بزرگوارش رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بود و سی و هفت سال با پدرش امیرالمؤمنین علیه السّلام و با برادرش امام حسن علیه السّلام چهل و هفت سال و مدّت امامتش بعد از امام حسن علیه السّلام یازده سال بود، و خضاب می فرمود با حنا و رنگ و در

وقتی که کشته شد خضاب از عارضش بیرون شده بود. (۳۰۰)

روایات بسیار در فضیلت زیارت آن حضرت بلکه در وجوب آن وارد شده چنانکه از حضرت صادق علیه السّلام مروی است که فرمودند:

زیارت حُسین بن علی علیه السّلام واجب است بر هر که اعتقاد و اقرار به امامت حسین علیه السّلام دارد.

و نیز فرموده زیارت حسین علیه السّلام معادل است با صد حج مبرور و صد عمره مقبوله. و حضرت رسول علیه السّلام فرموده که هر که زیارت کند حسین علیه السّلام را بعد از شهادت او بهشت برای او لازم ست و اخبار در باب فضیلت زیارت آن حضرت بسیار است و ما جمله ای از آن را در کتاب (مناسک المزار) ایراد کرده ایم. انتهی.(۳۰۱)

وقایع بعد از شهادت

فصل چهارم:

در بیان وقایعی که بعد از شهادت واقع شد

چون حضرت سید الشهداء علیه السّلام به درجه رفیعه شهادت رسید، اسب آن حضرت در خون آن حضرت غلتید و سر و کاکُل خود را به آن خون شریف آلایش داد و به اَعلی صورت بانگ و عَویلی برآورد و روانه به سوی سرا پرده شد چون نزد خیمه آن حضرت رسید چندان صیحه کرد و سر خود را بر زمین زد تا جان داد،

دختران امام علیه السّلام چون صدای آن حیوان را شنیدند از خیمه بیرون دویدند دیدند اسب آن حضرت است که بی صاحب غرقه به خون می آید پس دانستند که آن جناب شهید شده، آن وقت غوغای رستخیز از پردگیان سرادق عصمت بالا گرفت و فریاد وا حسیناه و وا اماماه بلند شد.(۳۰۲)

شاعر عرب در این مقام گفته:

شعر:

وَراحَ جَوادُ السِّبْطِ نَحْوَ نِسائِهِ

یَنُوحُ وَ ینْعی الظّامِی ءَ

الْمُتَرَمِّلا

خَرَجْنَ بُنَیاتُ الرَّسُولِ حَوا سِرا

فَعاینَّ مُهْرَ السِّبْطِ وَ السَّرْجُ قَدْ خَلا

فَاَدْمَینَ بِلَّلطْمِ الْخُدود لِفَقْدِهِ

وَاَسْکَبْنَ دَمْعا حَرُّهُ لَیسَ یصْطَلی

و شاعر عجم گفته:

شعر:

به ناگه رَفرَف معراج آن شاه

که با زین نگون شد سوی خرگاه

پر و بالش پر از خون دیده گریان

تن عاشق کُشش آماج پیکان

به رویش صیحه زد دخت پیمبر

که چون شد شهسوار رُوز محشر

کجا افکندیش چونست حالش

چه با او کرد خصم بدسگالش

مر آن آدم وَش پیکر بهیمه

همی گفت الظلیمه الظلیمه

سوی میدان شد آن خاتون محشر

که جویا گردد از حال برادر

ندانم چُون بُدی حالش در آن حال

نداند کس به جز دانای احوال

راوی گفت:

پس اُم کلثوم دست بر سر گذاشت و بانگ ندبه و عویل برداشت و می گفت:

وامُحَمَّداه واجَدّاه و انبیاه وا اَبَا الْقاسِماه وا عَلِیاه وا جَعْفَراه وا حَمْزَتاه وا حَسَناه هذا حُسَینٌ بِالْعَراء صَریحٌ بِکَرْبَلا مَحزُوزُ الرَّاْسِ مِنَ الْقَفا مَسْلوبُ الْعِمامَهِ وَ الرِداء.(۳۰۳)

و آن قدر ندبه و گریه کرد تا غشّ کرد.

و حال دیگر اهل بیت نیز چنین بوده و خدا داند حال اهل بیت آن حضرت را که در آن هنگام چه بر آنها گذشت که احدی را یارای تصوّر و بیان تقریر و تحریر آن نیست.

وَفِی الزّیارَهِ الْمَرْوِیهِ عَنِ النّاحِیهِ الْمُقَدَّسَهِ:

وَاَسْرَعَ فَرَسُکَ شارِدا اِلی خِیامِکَ قاصِدا مُهَمْهِما باکیا فَلَمّا رَاَینَ النِّساءُ جَوادَکَ مَخْزِیا وَ نَظَرْنَ سَرْجِکَ عَلَیهِ مَلْوِیا بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ ناشِراتِ الّشُعُورِ عَلَی الْخُدُودِ لاطِماتِوَ عَنْ الوُجُوهِ سافِراتٍ وَ بِالْعَویلِ داعِیاتٍ و بعد الْعِزِّ مُذَلَّلاتٍ وَ اِلی مَصْرَعِکَ مُبادِراتٍ وَ الشِّمرُ جالِسٌ عَلی صَدْرِکَ مُوْلِغٌ سَیفَهُ عَلی نَحْرِکَ قابِضٌ عَلی شَیبَتِکَ بِیدِهِ ذابِحٌ لَکَ بُمهَنَّدِهِ قَدْ سَکَنَتْ حَواسُّکَ وَ خَفِیتْ اَنْفاسُکَ وَ رُفِعَ عَلَی الْقَناهِ رَاْسُکَ.

راوی گفت:

چون لشکر، آن حضرت را شهید

کردند به جهت طمعِ رُبودن لباس او بر جَسَد مقدّس آن شهید مظلوم روی آوردند، پیراهن شریفش را اسحاق بن حَیوَه (۳۰۴) حَضْرَمی برداشت و بر تن پوشید و مبروص شد و مُوی سر و رویش ریخت، و در آن پیراهن زیاده از صد و ده سوراخ تیر و نیزه و شمشیر بود.

عِمامه آن حضرت را اَخْنَس بن مَرْثَد

و به روایت دیگر جابر بن یزید اَزْدی برداشت و بر سر بست دیوانه یا مجذوم شد. و نعلین مبارکش را اَسْوَد بن خالد ربود.

و انگشتر آن حضرت را بحدل بن سلیم با انگشت مبارکش قطع کرد و ربود.

مختار به سزای این کار دستها و پاهای او را قطع نمود و گذاشت او را در خون خود بغلتید تا به جهنم واصل گردید. و قطیفه خز آن حضرت را قیس بن اشعث برد و از این جهت او را (قیس القطیفه) نامیدند.(۳۰۵)

روایت شده که:

آن ملعون مجذوم شد و اهل بیت او از او کناره کردند و او را در مَزابل افکندند و هنوز زنده بود که سگها گوشتش را می دریدند.

زره آن حضرت را عمر سعد برگرفت و وقتی که مختار او را بکشت آن زره را به قاتل او ابو عمره بخشید، و چنین می نماید که آن حضرت را دو زره بوده زیرا گفته اند که:

زره دیگرش را مالک بن یسر ربود و دیوانه شد. و شمشیر آن حضرت را جُمَیع بن الْخَلِق اءَوْدی، و به قولی اَسْوَد بن حَنْظَله تَمیمی، و به روایتی فَلافِس نَهْشَلی برداشت، و این شمشیر غیر از ذوالفقار است زیرا که ذوالفقار یا امثال خُودْ از ذخایر نبوت و امامت مصون

و محفوظ است.(۳۰۶)

مؤلف گوید:

که در کتب مقاتل ذکری از ربودن جامه و اسلحه سایر شهداء - رضی الله عنهم - نشده لکن آنچه به نظر می رسد آن است که اَجلاف کوفه اِبقاء بر احدی نکردند و آنچه بر بدن آنها بود ربودند.

ابن نما گفته که حکیم بن طُفَیلْ جامه و اسلحه حضرت عباس علیه السّلام را ربود. (۳۰۷)

در زیارت مرویه صادقیه شهداء است (وسَلَبُوکُمْ لاِبْنِ سُمَیهَ وَ ابْنِ آکِلَهِ الْاَکْبادِ.)

در بیان شهادت عبدالله بن مُسلم دانستی که قاتل او از تیری که به پیشانی آن مظلوم رسیده بود نتوانست بگذرد و به آن زحمت آن تیر را بیرون آورد چگونه تصور می شود کسی که از یک تیر نگذرد از لباس و سلاح مقتول خود بگذرد.

در حدیث معتبر مروی از (زائده) از علی بن الحسین علیه السّلام تصریح به آن شده در آنجا که فرموده:

وَکَیفَ لا اَجْزَعُ وَ اَهْلَعُ وَ قَدْ اَرَی سَیدی وَ إ خْوَتی و عُمُومَتی وَ وَلَدِ عَمّی وَ اَهْلی مُصْرَعینَ بِدِمائِهِمْ مُرَمَّلین بِالْعَراءِ مُسْلَبینَ لا یکْفَنُونَ وَ لا یوارُونَ.(۳۰۸)

غارت نمودن خِیام حرم

فصل پنجم:

در بیان غارت نمودن لشکر، خِیام حرم را

قال الرّاوی:

و تَسابَقَ الْقَوْمُ عَلی نَهْبِ بُیوُتِ آلِ الرّسُولِ و قُرّهِ عَینِ الْبَتُولِ.(۳۰۹)

چون لشکر از کار جناب امام حسین علیه السّلام پرداختند آهنگ خِیام مقدسه و سَرادق اهل بیت عصمت نمودند و در رفتن از هم سبقت می کردند، چون به خِیام محترم رسیدند مشغول به تاراج و یغما شدند و آنچه اسباب و اثقال بود غارت کردند و جامه ها را به منازعت و مغالبت ربودند و از وَرِس و حُلّی و حُلَل چیزی به جای نگذاشتند و اسب و شتر و مواشی

آنچه دیدار شد ببردند، و تفصیل این واقعه شایسته ذکر نباشد.

به هر حال؛ زنها گریه و ندبه آغاز کردند و احدی از آن سنگدلان دلش به حال آن شکسته دلان نسوخت جز زنی از قبیله بکر بن وائل که با شوهر خود در لشکر عمر سعد بود چون دید که آن بی دینان متعرض دختران پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم شده اند و لباس آنها را غارت و تاراج می کنند دلش به حال آن بینوایان سوخت شمشیری برداشت رو به خیمه کرد و گفت:

یا آلَ بَکْربْن وائِلَ اَتُسْلَبُ بَناتُ رَسُولِ اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم؟!

ای آل بکر بن وائِل!

آیا این مردانگی و غیرت است که شما تماشا کنید و ببینید که دختران پیغمبر را چنین غارتگری کنند و شما اعانت ایشان نکنید؟

پس به حمایت اهل بیت رو به لشکر کرد و گفت:

لا حُکْمَ اِلا للّهِ یا لَثاراتِ رَسُولِ اللّهِ.

شوهرش که چنین دید دست او را گرفت و به جای خودش برگردانید.

راوی گفت:

پس بیرون نمودند زنها را از خیمه پس آتش زدند خیمه ها را.

فَخَرَجْنَ حَواسِرَ مُسْلَباتٍ حافِیاتٍ باکِیاتٍ یمْشینَ سَبایا فی اَسْرِ الذِّلَّهِ.(۳۱۰)

و چه نیکو سروده در این مقام صاحب (معراج المحبه) اَسْکَنَهُ اللّهُ فی دارِ السَّلام:

شعر:

چُه کار شاه لشکر بر سر آمد

سوی خرگه سپه غارتگر آمد

به دست آن گروه بی مروّت

به یغما رفت میراث نبوّت

هر آن چیزی که بُد در خرگه شاه

فتاد اندر کف آن قوم گمراه

زدند آتش همه آن خیمه گه را

که سوزانید دودش مهر و مه را

به خرگه شد محیط آن شعله نار

همی شد تا به خیمه شاه بیمار

بتول دومین شد در تلاطم

نمودی دست و پای خویشتن

گم

گهی در خیمه و گاهی برون شد

دل از آن غصه اش دریای خون شد

من از تحریر این غم ناتوانم

که تصویرش زده آتش به جانم

مگر آن عارف پاکیزه نیرو

در این معنی بگفت که آن شِعر نیکو

اگر دردم یکی بودی چه بودی

وگر غم اندکی بودی چه بودی (۳۱۱)

حُمَید بن مُسلم گفته که ما به اتفاق شمر بن ذی الجوشن در خِیام عبور می کردیم تا به علی بن الحسین علیهماالسّلام رسیدیم. دیدیم که در شدّت مرض و بستر غم و بیماری و ناتوانی خفته است و با شمر جماعتی از رجّاله بودند گفتند:

آیا این بیمار را بکشیم؟

من

گفتم:

سبحان اللّه!

چگونه بی رحم مردمید شماها، آیا این کودکِ ناتوان را هم می خواهید بکشید؟

همین مرض که دارد شما را کافی است و او را خواهد کشت؛ و شرّ ایشان را(۳۱۲) از آن حضرت برگردانیدم.

پس آن بی رحمان پوستی را که در زیر بدن آن حضرت بود بکشیدند و ببردند و آن جناب را بر روی در افکندند.

این هنگام عمر سعد در رسید، زنان اهل بیت نزد او جمع شدند و بر روی او صیحه زدند و سخت بگریستند که آن شقی بر حال آنها رقّت کرد و به اصحاب خود فرمان داد که دیگر کسی به خیمه زنان داخل نشود و آن جوان بیمار را متعرّض نگردد.

زنها که حال رقّتی از او مشاهده کردند از آن خبیث استدعا نمودند که حکم کن آنچه از ما برده اند به ما ردّ کنند تا ما خود

را مستور کنیم. ابن سعد لشکر را گفت که هر کس آنچه ربوده به ایشان ردّ نماید، سوگند به خدا که هیچ کس امتثال امر او نکرد و

چیزی ردّ نکردند.

پس اِبْن سعد جماعتی را امر کرد که موکّل بر حفظ خِیام باشند که کسی از زنها بیرون نشود و لشکر هم متعرض حال آنها نگردند، پس روی به خیمه خود آورد و لشکر را ندا در داد که مَنْ ینْتَدِبُ لِلْحُسَینِ؟

کیست که ساختگی کند و اسب بر بدن حسین براند؟

ده تن حرام زاده ساختگی مهیا این کار شدند و بر اسبهای خود بر نشستند و بر آن بدن شریف بتاختند و استخوانهای سینه و پشت و پهلوی مبارکش را در هم شکستند و این جماعت چون به کوفه آمدند در برابر ابن زیاد ملعون ایستادند، اُسَید بن مالک که یکی از آن حرام زاده ها بود خواست اظهار خدمت خود کند تا جایزه بسیار بگیرد این شعر را مُفاخَره خواند:

شعر:

نَحْنُ رَضَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ

بِکُلّ یعْبُوبٍ شَدید الا سْرِ(۳۱۳)

ابن زیاد گفت چه کسانید؟

گفتند:

ای امیر!

ما آن کسانیم که امیر را نیکو خدمت کردیم، اسب بر بدن حسین راندیم به حدّی که استخوانهای سینه او را به زیر سُم ستور مانند آرد نرم کردیم؛ ابن زیاد وَقْعی بر ایشان نگذاشت و امر کرد که و در زیارتی که به روایت سید بن طاووس از ناحیه مقدّسه بیرون آمده از فرزندان امام حسین علیه السّلام علی و عبداللّه مذکور است، و از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السّلام عبداللّه و عبّاس جعفر و عثمان و محمد، و از فرزندان امام حسن علیه السّلام:

ابوبکر و عبداللّه و قاسم، و از فرزندان عبداللّه بن جعفر:

عون و محمّد و از فرزندان عقیل:

جعفر و عبدالرحمن و محمّد بن ابی سعید بن عقیل و عبداللّه و ابی عبداللّه و فرزندان مسلم، و ایشان با

حضـرت سیدالشـهداء علیـه السّـلام هیجـده نفر می شونـد و شـصت و چهـار نفر دیگر از شـهداء در آن زیـارت بـه اسـم مذکورند(۳۱۴).

شیخ طوسی رحمه اللّه در (مصباح) از عبداللّه بن سنان روایت کرده است که گفت:

من در روز عاشورا به خدمت آقای خود حضرت امام جعفر صادق علیه السّـلام رفتم دیدم که رنگ مبارک آن حضرت متغیر گردیده و آثار حُزن و اندوه از روی شریفش ظاهر است و مانند مروارید آب از دیده های مبارک او می ریزد؛

گفتم:

یابن رسول اللّه!

سبب گریه شما چیست؟

هرگز دیده شما گریان مباد، فرمود:

مگر غافلی که امروز چه روزی است؟

مگر نمی دانی که در مثل این روز حسین علیه السّلام شهید شده است؟

گفتم:

ای آقای من!

چه می فرمائی در روزه این روز؟

فرمود که:

(روزه بـدار بی نیت روزه، و در روز افطار بکن نه از روی شـماتت. و در تمام روز روزه مـدار و بعد از عصر به یک ساعت به شربتی از آب افطار بکن که در مثل این وقت از این روز جنگ از آل رسُول صـلی اللّه علیه و آله و سلّم منقضی شد و سی نفر از ایشان و آزاد کرده های ایشان بر زمین افتاده بودند که دشوار بود بر رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله و سلّم شهادت ایشان و اگر حضرت در آن روز زنده بود همانا آن حضرت صاحب تعزیه ایشان بود).

پس حضرت آن قدر گریست که ریش مبارکش تر شد(۳۱۵).

از این حدیث شریف استفاده می شود که آل رسول صـلی اللّه علیه و آله و سلّم که در کربلا شـهید شدند هیجده تن بودند؛ زیرا که ابن شهر آشوب در (مناقب) فرموده

که ده نفر از موالیان امام حسین علیه السّلام و دو نفر از موالیان امیرالمؤمنین علیه السّلام در کربلا شهید شدند(۳۱۶)، پس از این جمله با هیجده تن از آل رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم سی نفر می شوند.

بالجمله؛ در عدد شهداء طالبیین اختلاف است و آنچه اقوی می نماید آن است که هیجده تن در ملازمت حضرت سیدالشهداء علیه السّلام از آل پیغمبر شهید شده اند؛ چنانچه در روایت معتبر (عیون) و (امالی) است که حضرت امام رضا علیه السّلام به ریان فرموده (۳۱۷) و مطابق است با قول زحر بن قیس که در آن رزمگاه حاضر بود و بیاید کلام او و موافق است با روایتی که از حضرت سجاد علیه السّلام مروی است که فرمود:

من، پدر و برادرم و هفده تن از اهل بیت خود را صریع و مقتول دیدم که به خاك افتاده بودند الی غیر ذلك و همین است مختار صاحب (کامل بهائی)(۳۱۸) و می توان گفت آنان که هفده تن شمار کرده اند طفل رضیع را در شمار نیاورده باشند پس راجع به این قول می شود، و خبر معاویه بن وهب را که در اوایل باب ذکر کردیم هم به این مطلب حمل کنیم. واللّه تعالی هو العالم.

حرکت اهل بیت از کربلا

مقصد چهارم:

در وقایع متأخّره بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السّلام از حرکت اهل بیت طاهره از کربلا تا ورود به مدینه منوره و ذکر بعضی از مراثی و غدد اولاد آن حضرت

فصل اوّل:

در بیان فرستادن سرهای شهداء و حرکت از کربلا به جانب کوفه

عمر بن سعد چون از کار شهادت امام حسین علیه السّلام پرداخت نخستین

سر مبارک آن حضرت را به خَوْلی (به فتح خاء و سکون و او و آخره یاء) بن یزید و حُمَید بن مُسلم سپرد و در همان روز عاشورا ایشان را به نزد عبیداللّه بن زیاد روانه کرد.

خولی آن سر مطهّر را برداشت و به تعجیل تمام شب خود را به کوفه رسانید، و چون شب بود و ملاقات ابن زیاد ممکن نمی گشت لاجرم به خانه رفت.

طبری و شیخ ابن نما روایت کرده اند از (نَوار) زوجه خولی که گفت:

آن ملعون سر آن حضرت را در خانه آورد و در زیر اجّانه جای بداد و روی به رختخواب نهاد(۳۱۹). من از او پرسیدم چه خبر داری بگو، گفت مداخل یک دهر پیدا کردم سر حسین را آوردم،

گفتم:

وای بر تو!

مردمان طلا و نقره می آورند تو سر حسین فرزند پیغمبر را، به خدا قسم که سر من تو در یک بالین جمع نخواهد شد. این بگفتم و از رختخواب بیرون جستم و رفتم در نزد آن اِجّانه که سر مطهّر در زیر آن بود نشستم، پس سوگند به خدا که پیوسته می دیدم نوری مثل عمود از آنجا تا به آسمان سر کشیده، و مرغان سفید همی دیدم که در اطراف آن سر طَیران می کردند تا آنکه صبح شد و آن سر مطهّر را خولی به نزد ابن زیاد برد(۳۲۰).

مؤلف گوید:

که ارباب مَقاتل معتبره از حال اهل بیت امام حسین علیه السّلام در شام عاشورا نقل چیزی نکرده اند و بیان نشده که چه حالی داشتند و چه بر آنها گذشته تا ما در این کتاب نقل کنیم، بلی بعضی شُعراء در این مقام اشعاری گفته اند

که:

ذکر بعضش مناسب است.

صاحب (معراج المحبّه) گفته:

شعر:

چه از میدان گردون چتر خورشید

نگون چون رایت عبّاس گردید

بتول دوّمین اُمّ المَصائب

چه خود را دید بی سالار و صاحب

بر اَیتام برادر مادری کرد

بَنات النَّعش را جمع آوری کرد

شفا بخش مریضان شاه بیمار

غم قتل پدر بودش پرستار

شدندی داغداران پیمبر

درون خیمه سوزیده ز اخگر

به پا شد از جفا و جور امّت

قیامت بر شفیعان دست امّت

شبی بگذشت بر آل پیمبر

که زهرا بود در جنّت مُکدّر

شبی بگذشت بر ختم رسولان

که از تصویر آن عقل است حیران

ز جمّال و حکایتهای جمّال

زبانِ صد چو من ببریده و لال

ز انگشت و ز انگشتر که بودش

بود دُور از ادب گفت و شنودش (۳۲۱)

دیگری گفته از زبان جناب زینب علیهاالسّلام (گوینده نَیرّ تبریزی است):

شعر:

اگر صبح قیامت را شبی هست آن شب است امشب

طبیب از من ملول و جان ز حسرت بر لب است امشب

برادر جان!

یکی سر بر کن از خواب و تماشا کن

که زینب بی تو چون در ذکر یاربّ یاربّ است امشب

جهان پر انقلاب و من غریب این دشت پر وحشت

تو در خواب خوش و بیمار در تاب و تب است امشب

سَرَت مهمان خولی و تنت با ساربان همدم

مرا با هر دو اندر دل هزاران مطلب است امشب

صَبا از من به زهرا گو بیا شام غریبان بین

که گریان دیده دشمن به حال زینب است امشب (۳۲۲)

و محتشم رحمه اللّه گفته:

شعر:

کای بانوی بهشت بیا حال ما ببین

ما را به صد هزار بلا مبتلا ببین

بنگر به حال زار جوانان هاشمی

مردانشان شهید و زنان در عزا ببین (۳۲۳)

بالجمله؛ چون عمر سعد سر امام حسین علیه السّلام را به خولی سپرد امر کرد تا دیگر سرها را که هفتاد و

دو تـن بـه شـمار می رفت از خـاک و خـون تنظیـف کردنـد و به همراهی شـمر بن ذی الجـوشن و قیس بن اشـعث و عمرو بن الحجّاج برای ابن زیـاد فرسـتاد و به قولی سـرها را در میان قبایل کِنْـدَه و هَوازِن و بنی تَمیم و بنی اسـد و مردم مَذْحِج و سایر قبایل پخش کرد تا به نزد ابن زیاد برنـد و به سوی او تقرّب جوینـد. و خود آن ملعون بقیه آن روز را ببود و شب را نیز بغنود و روز یـازدهم را تـا وقت زوال در کربلا اقامت کرد و بر کشـتگان سـپاه خویش نماز گزاشت و همگی را به خاک سپرد و چون روز از نیمه بگذشت عمر بن سـعد امر کرد که دختران پیغمبر صـلی اللّه علیه و آله و سلّم را مُکَشَّفات الْوُجُوه بی مقنعه و خِمار بر شتران بی وطا سوار کردند و سـید سـجّاد علیه السّـلام را (غُل جامعه)(۳۲۴) بر گردن نهادنـد. ایشان را چون اسـیران ترک و روم روان داشـتند چون ایشان را به قتلگاه عبور دادند زنها را که نظر بر جسد مبارک امام حسـین علیه السّلام و کشتگان افتاد و لطمه بر صُورت زدند و صدا را به صیحه و ندبه برداشتند. صاحب (معراج المحبّه) گفته:

شعر:

چو بر مَقْتل رسیدند آن اسیران

به هم پیوست نیسان و حزیران

یکی مویه کنان گشتی به فرزند

یکی شد مو کنان بر سوگ دلبند

یکی از خون به صورت غازه می کرد

یکی داغ علی را تازه می کرد

به سوگ گُلرخان سَروْ قامت

به پا گردید غوغای قیامت

نظر افکند چون دخت پیمبر

به نور دیده ساقی کوثر

به ناگه ناله هذا اَخی زد

به جان خلد

نار دوزخی زد

ز نیرنگ سپهر نیل صورت

سیه شد روزگار آل عصمت

ترا طاقت نباشد از شنیدن

شنیدن کی بود مانند دیدن (۳۲۵) دیگری گفته:

شعر:

مَه جَبینان چون گسسته عقد دُرّ

خود بر افکندند از پشت شتر

حلقها از بهر ماتم ساختند

شور محشر در جهان انداختند

گشت نالان بر سر هر نو گلی

از جگر هجران کشیده بلبلی

زینب آمد بر سر بالین شاه

خاست محشر از قِران مهر و ماه

دید پیدا زخمهای بی عدید

زخم خواره در میانه ناپدید

هر چه جُستی مو به مو از وی نشان

بود جای تیر و شمشیر و سِنان

شیخ ابن قولویه قمی به سند معتبر از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت کرده که:

به زائده، فرمود:

همانا چون روز عاشورا رسید به ما آنچه رسید از دواهی و مصیبات عظیمه و کشته گردید پدرم و کسانی که با او بودند از اولاد و برادران و سایر اهل بیت او، پس حرم محترم و زنان مکرّمه آن حضرت را بر جهاز شتران سوار کردند برای رفتن به جانب کوفه پس نظر کردم به سوی پدر و سایر اهل بیت او که در خاك و خون آغشته گشته و بدنهای طاهره آنها بر روی زمین است و کسی متوجّه دفن ایشان نشد و سخت بر من گران آمد و سینه من تنگی گرفت و حالتی مرا عارض شد که همی خواست جان از بدن من پرواز کند.

عمّه ام زینب کبری علیهاالسّلام چون مرا بدین حال دید پرسید که این چه حالت است که در تو می بینم ای یادگار پدر و مادر و برادران من، می نگرم ترا که می خواهی جان تسلیم کنی؟

گفتم:

ای عمّه!

چگونه جزع و اضطراب نکنم و حال آنکه می بینم سید و

آقای خود و برادران و عموها و عمو زادگان و اهل و عشیرت خود را که آغشته به خون در این بیابان افتاده و تن ایشان عریان و بی کفن است و هیچ کس بر دفن ایشان نمی پردازد و بشری متوجّه ایشان نمی گردد و گویا ایشان را از مسلمانان نمی دانند. عمّه ام گفت:

(از آنچه می بینی دل نگران مباش و جَزَع مکن، به خدا قسم که این عهدی بود از رسول خدا به سوی جدّ و پدر و عمّ تو و رسول خدا، مصائب هر یک را به ایشان خبر داده به تحقیق که حق تعالی در این امّت پیمان گرفته از جماعتی که فراعنه ارض ایشان را نمی شناسند لکن در نزد اهل آسمانها معروفند که ایشان این اعضای متفرّقه و اجساد در خون طپیده را دفن کنند.

وَینصِبُونَ لِهذا الطَّفِّ عَلَما لِقَبْرِ اَبیکَ سَیدِالشُّهداءِ علیه السّلام لا یدْرَسُ اَثَرُهُ وَ لا یعفُو رَسْمُهُ عَلی کرُوُرِ اللَّیالی وَ الْاَیامِ.

و در ارض طَفّ بر قبر پدرت سید الشهداء علیه السّلام علامتی نصب کنند که اثر آن هرگز برطرف نشود و به مرور ایام و لیالی محو و مطموس نگردد یعنی مردم از اطراف و اکناف به زیارت قبر مطهّرش بیایند و او را زیارت نمایند و هر چند(۳۲۶) که سلاطین کَفَرَه و اَعْوان ظَلَمَه در محو آثار آن سعی و کوشش نمایند ظهورش زیاده گردد و رفعت و علوّش بالاتر خواهد گرفت).(۳۲۷)

بقیه این حدیث شریف از جای دیگر گرفته شود، بنا بر اختصار است.

و بعضی، عبارت سید بن طاووس را در باب آتش زدن خیمه ها و آمدن اهل بیت علیهماالسّلام به قتلگاه که در

روز عاشورا نقل کرده، در روز یازدهم نقل کرده اند مناسب است ذکر آن نیز.

چون ابن سعد خواست زنها را حرکت دهد به جانب کوفه، امر کرد آنها را از خیمه بیرون کنند و خِیام محترمه را آتش زنند پس آتش در خیمه های اهل بیت زدند شعله آتش بالا گرفت فرزندان پیغمبر دهشت زده با سر و پای برهنه از خیمه ها بیرون دویدند و لشکر را قَسَم دادند که ما را به مَصْرَع حسین علیه السّلام گذر دهید پس به جانب قتلگاه روان گشتند، چون نگاه ایشان به اجساد طاهره شهداء افتاد صیحه و شیون کشیدند و سر و روی را با مشت و سیلی بخستند(۳۲۸).

و چه نیکو سروده محتشم رحمه اللّه در این مقام:

شعر:

بر حربگاه چو ره آن کاروان فتاد

شور نشور واهمه را در گمان فتاد

هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد

بر زخمهای کاری تیر و کمان فتاد

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان

بر پیکر شریف امام زمان فتاد

بی اختیار نعره هذا حُسَین از او

سرزد چنانکه آتش او در جهان فتاد

پس با زبان پر گله آن بَضْعَه رسول

رُو در مدینه کرد که یا اَیهَّا الرَّسوُل:

این کشته فتاده به هامون حسین تست

وین صید دست و پا زده در خون حسین تست

این ماهی فتاده به دریای خون که هست

زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست

این خشک لب فتاده و ممنوع از فرات

کز خون او زمین شده جیحون حسین تست

این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه

خرگاه از این جهان زده بیرون حسین تست

پس روی در بقیع و به زهرا خطاب کرد

مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد

کای مونس شکسته دلان حال ما

ببین

ما را غریب و بی کس و بی آشنا ببین

اولاد خویش را که شفیعان محشرند

در ورطه عقوبت اهل جفا ببین

تن های کشتگان همه در خاک و خون نگر

سرهای سروران همه در نیزه ها ببین

آن تن که بود پرورشش در کنار تو

غلطان به خاک معرکه کربلا ببین (۳۲۹)

و دیگری گفته:

شعر:

زینب چو دید پیکر آن شه به روی خاک

از دل کشید ناله به صد درد سوزناک

کای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن

احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن

ای وارث سریر امامت به پای خیز

بر کشتگان بی کفن خود نماز کن

طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر

دستی به دستگیری ایشان دراز کن

برخیز صبح شام شد ای میر کاروان

ما را سوار بر شتر بی جهاز کن

یا دست ما بگیر و از این دشت پُر هراس

بار دگر روانه به سوی حجاز کن

راوی گفت:

به خدا سوگند!

فراموش نمی کنم زینب دختر علی علیهماالسّلام را که بر برادر خویش ندبه می کرد و با صوتی حزین و قلبی کئیب ندا برداشت که:

یا مَحَمَّداه صَلّی عَلَیکَ مَلیکُ السَّماءِ این حسین تُست که با اعضای پاره در خون خویش آغشته است، اینها دختران تواَند که ایشان را اسیر کرده اند.

یا مُحَمَّداه!

این حسین تست که قتیل اولاد زنا گشته و جسدش بر روی خاک افتاده و باد صبا بر او خاک و غبار می پاشد، وا حُزْناه وا کَرْباه!

امروز، روزی را ماند که جدّم رسول خدا وفات کرد.

ای اصحاب محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم اینک ذُریه پیغمبر شما را می برند مانند اسیران (۳۳۰).

و موافق روایت دیگر می فرماید:

یا مُحمَّداه!

این حسین تست که سرش را از قفا بریده اند، و عمامه و رداء

او را ربوده اند. پدرم فدای آن کسی که سرا پرده اش را از هم بگسیختند، پدرم فدای آن کسی که لشکرش را در روز دوشنبه منهوب کردند، پدرم فدای آن کسی که با غصّه و غم از دنیا برفت، پدرم فدای آن کسی که با لب تشنه شهید شد، پدرم فدای آن کسی که ریشش خون آلوده است و خون از او می چکد، پدرم فدای آن کسی که جدّش محمّد مصطفی ۶ است، پدرم فدای آن مسافری که به سفری نرفت که آمید برگشتنش باشد، و مجروحی نیست که جراحتش دوا پذیرد(۳۳۱).

بالجمله؛ جناب زینب علیهاالسّلام از این نحو کلمات از برای برادر ندبه کرد تا آنکه دوست و دشمن از ناله او بنالیدند، و سکینه جسد پاره پاره پدر را در بر کشید و به عویل و ناله که دل سنگ خاره را پاره می کرد می نالید و می گریست.

شعر:

همی گفت ای شه با شوکت و فَرّ

ترا سر رفت و ما را افسر از سر

دمی برخیز و حال کودکان بین

اسیر و دستگیر کوفیان بین

و روایت شده که:

آن مخدّره جسد پدر را رها نمی کرد تا آنکه جماعتی از اعراب جمع شدند و او را از جسد پدر باز گرفتند(۳۳۲).

و در (مصباح) کَفْعَمی است که سکینه گفت:

چون پدرم کشته شد آن بدن نازنین را در آغوش گرفتم حالت اغما و بی هوشی برای من روی داد در آن حال شنیدم پدرم می فرمود:

شعر:

شیعَتی ما اِنْ شَرِبْتُمْ ماءَ عَذْبٍ فَاذْکُرونی

اِذْ سَمِعْتُمْ بِغَریبٍ اَوْشَهیدٍ فَانْدُبُونی **(۳۳۳)**

پس اهل بیت را از قتلگاه دور کردند پس آنها را بر شتران برهنه به تفصیلی که گذشت سوار کردند و به

جانب کوفه روان داشتند.

کیفیت دفن اجساد طاهره شهداء

فصل دوم:

در کیفیت دفن اجساد طاهره شهداء

چون عمر سعد از کربلا به سوی کوفه روان گشت جماعتی از بنی اسد که در اراضی غاضریه مسکن داشتند، چون دانستند که لشکر ابن سعد از کربلا بیرون شدند به مقتل آن حضرت و اصحاب او آمدند و بر اجساد شهداء نماز گزاشتند و ایشان را دفن کردند به این طریق که امام حسین علیه السّلام را در همین موضعی که اکنون معروف است دفن نمودند و علی بن الحسین علیه السّلام را در پایین پای پدر به خاک سپردند، و از برای سایر شهداء و اصحابی که در اطراف آن حضرت شهید شده بودند حُفره ای در پایین پا کندند و ایشان را در آن حفره دفن نمودند، و حضرت عبّاس علیه السّلام را در راه غاضریه در همین موضع که مرقد مطهّر او است دفن کردند.

و ابن شهر آشوب گفته که از برای بیشتر شهداء قبور ساخته و پرداخته بود و مرغان سفیدی در آنجا طواف می دادند(۳۳۴).

و نیز شیخ مفید در موضعی از کتاب (ارشاد) اسامی شهداء اهل بیت را شمار کرده پس از آن فرموده که تمام اینها در مشهد امام حسین علیه السّلام پایین پای او مدفونند مگر جناب عبّاس بن علی علیهماالسّلام که در مُسَناه راه غاضریه در مقتل خود مدفون است و قبرش ظاهر است، ولکن قبور این شهداء که نام بردیم اثرش معلوم نیست بلکه زائر اشاره می کند به سوی زمینی که پایین پای حضرت حسین علیه السّلام است و سلام بر آنها می کند و علی بن الحسین علیه السّلام نیز با ایشان است (۳۳۵).

و

گفته شده که آن حضرت از سایر شهداء به پدر خود نزدیکتر است.

و امّا اصحاب حسین علیه السّلام که با آن حضرت شهید شدند در حول آن حضرت دفن شدند، و ما نتوانیم قبرهای ایشان را به طور تحقیق و تفصیل تعیین کنیم که هر یک در کجا دفن اند، الا این مطلب را شکّ نداریم که حایر بر دور ایشان است و به همه احاطه کرده است.

رَضِی اللّه عَنْهُمْ وَ اَرْضاهُمْ وَ اَسْكَنَهُمْ جَنّاتِ النَّعیمِ.

مؤلف گوید:

می توان گفت که فرمایش شیخ مفید رحمه اللّه در باب مدفن شهداء نظر به اغلب باشد پس منافات ندارد که حبیب بن مظاهر و حُرّ بن یزید، قبری علیحده و مدفنی جداگانه داشته باشند.

صاحب کتاب (کامل بهائی) نقل کرده که عمر بن سعد روز شهادت را در کربلا بود تا روز دیگر به وقت زوال و جمعی پیران و معتمدان را بر امام زین العابدین و دختران امیرالمؤمنین علیهماالسّلام و دیگر زنان موکّل کرد و جمله بیست زن بودند. و امام زین العابدین علیه السّلام آن روز بیست و دو ساله بود و امام محمّد باقر علیه السّلام چهار ساله و هر دو در کربلا حضور داشتند و حقّ تعالی ایشان را حراست فرمود.

چون عمر سعد از کربلا رحلت کرد قومی از بنی اسد کوچ کرده می رفتند چون به کربلا رسیدند و آن حالت را دیدند امام حسین علیه السّلام را تنها دفن کردند و علی بن الحسین علیه السّلام را پایین پا او نهادند و حضرت عبّاس علیه السّلام را بر کنار فرات جائی که شهید شده بود دفن کردند و باقی را قبر بزرگ کندند

ودفن کردند و حرّ بن یزید را اقرباء او در جائی که به شهادت رسیده بود دفن نمودند. و قبرهای شهداء معین نیست که از آن هر یک کدام است اِلاّ اینکه لا شکّ، حائر محیط است بر جمله. انتهی (۳۳۶).

و شیخ شهید در (کتاب دروس) بعد از ذکر فضائل زیارت حضرت ابوعبداللّه علیه السّلام فرموده:

و هرگاه زیارت کرد آن جناب را پس زیارت کند فرزندش علی بن الحسین علیهماالسّلام را و زیارت کند شهداء علیهماالسّلام را و برادرش حضرت عبّاس علیه السّلام را و زیارت کند حرّ بن یزید رحمه اللّه را الخ (۳۳۷).

این کلام ظاهر بلکه صریح است که در عصر شیخ شهید، قبر حُرّ بن یزید در آنجا معروف و نزد آن شیخ جلیل به صفت اعتبار موصوف بوده و همین قدر در این مقام ما را کافی است.

وصلٌ:

مستور نماند که موافق احادیث صحیحه که علمای امامیه به دست دارند بلکه موافق اصول مذهب، امام را جز امام نتواند متصدّی غسل و دفن و کفن شود، پس اگر چه به حسب ظاهر طایفه بنی اسد حضرت سید الشهداء علیه السّلام را دفن کردند امّا در واقع حضرت امام زین العابدین علیه السّلام آمد و آن حضرت را دفن کرد؛ چنانچه حضرت امام رضا علیه السّلام در احتجاج با واقفیه تصریح نموده بلکه از حدیث شریف (بصائر الدرجات) مروی از حضرت جواد علیه السّلام مستفاد می شود که پیغمبر اکرم در هنگام دفن آن حضرت حاضر بوده و همچنین امیر المؤمنین و امام حسن و حضرت سید العابدین علیهماالسّلام با جبرئیل و روح و فرشتگان که در شب قدر بر زمین فرود می

آیند(۳۳۸).

در (مناقب) از ابن عبّاس نقل شده که رسول خدا را در عالم رؤیا دید بعد از کشته شدن سید الشهداء علیه السّلام در حالی که گرد آلود و پابرهنه و گریان بود، وَ قَدْ ضَمَّم حِجْزَ قَمیصِه اِلی نَفْسِهِ؛

یعنی دامن پیراهن را بالا کرده و به دل مبارک چسبانیده مثل کسی که چیزی در دامن گرفته باشد و این آیه را تلاوت می فرمود:

(وَ لا تَحْسَبَنَّ اللّه غافِلا عَمّا یعْمَلُ الظّالِمُونَ)(۳۳۹)

و فرمود رفتم به سوی کربلا و جمع کردم خون حسینم را از زمین و اینک آن خونها در دامن من است و من می روم برای آنکه مخاصمه کنم با کشندگان او نزد پروردگار(۳۴۰).

روایت شده از سلمه:

گفت داخل شدم بر اُمّ سَلَمه رحمه اللّه در حالی که می گریست، پس پرسیدم از او که برای چه گریه می کنی؟

گفت:

برای آنکه دیدم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را در خواب و بر سر و محاسن شریفش اثر خاک بود

گفتم:

یا رسول اللّه!

برای چیست شما غبار آلوده هستید؟

فرمود:

در نزد حسین بودم هنگام کشتن او و از نزد او می آیم (۳۴۱).

در روایت دیگر است که صبحگاهی بود که ام سلمه می گریست، سبب گریه او را پرسیدند خبر شهادت حسین علیه السّلام را داد و گفت:

ندیده بودم پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم را در خواب مگر دیشب که او را با صورت متغیر و با حالت اندوه ملاقات کردم سبب آن حال را از او پرسیدم فرمود:

امشب حفر قبور می کردم برای حسین و اصحابش (۳۴۲).

از (جامع ترمذی)(۳۴۳) و (فضائل سمعانی)(۳۴۴) نقل شده که ام سلمه پیغمبر خدا را

در خواب دید که خاك بر سر مبارك خود ریخته، عرضه داشت که این چه حالت است؟

فرمود:

از کربلا می آیم!

و در جای دیگر است که آن حضرت گرد آلود بود و فرمود:

از دفن حسین فارغ شدم (۳۴۵). و معروف است که اجساد طاهره سه روز غیر مدفون در زمین باقی ماندند. و از بعضی کتب نقل شده که یک روز بعد از عاشورا دفن شدند، و این بعید است؛ زیرا که عمر بن سعد روز یازدهم در کربلا بودند برای دفن اجساد خبیثه لشکر خود. و اهل غاضریه شب عاشورا از نواحی فرات کوچ کردند از خوف عمر سعد و به حسب اعتبار به این زودی جرئت معاودت ننمایند.

از مقتل محمّد بن ابی طالب از حضرت باقر از پدرش امام زین العابدین علیهماالسّلام روایت شده:

مردمی که حاضر معرکه شدند و شهداء را دفن کردند بدن جَون را بعد از ده روز یافتند که بوی خوشی مانند مُشك از او ساطع بود(۳۴۶). و مؤید این خبر است آنچه در (تذکره سبط) است که زُهیر با حسین علیه السّلام کشته شد، زوجه اش به غلام زُهیر گفت:

برو و آقایت را کفن کن!

آن غلام رفت به کربلا پس دید حسین علیه السّلام را برهنه، با خود گفت:

کفن آقای خود را و برهنه بگذارم حسین علیه السّلام را!

نه به خدا قسم، پس آن کفن را برای حضرت قرار داد و مولای خود زهیر را در کفن دیگر کفن کرد. (۳۴۷)

از (امالی)

شیخ طوسی رحمه اللّه معلوم شود در خبر دیزج که به امر متوکّل برای تخریب قبر امام حسین علیه السّلام آمده بود، که بنی اسد بوریائی پاره آورده بودند و

زمین قبر را با آن بوریا فرش کرده و جسد طاهر را بر روی آن بوریا گذارده و دفن نمودند(۳۴۸).

مسلم گچکار

فصل سوم در بیان ورود اهل بیت اطهار علیهماالسّلام به کوفه

و ذکر خبر مسلم جصّاص چون ابن زیاد را خبر رسید که اهل بیت علیهماالسّلام به کوفه نزدیک شده اند، امر کرد سرهای شهدا را که ابن سعد از پیش فرستاده بود باز برند و پیش روی اهل بیت سر نیزه ها نصب کنند و از جلو حمل دهند و به اتّفاق اهل بیت به شهر در آورند و در کوچه و بازار بگردانند تا قهر و غلبه و سلطنت یزید بر مردم معلوم گردد و بر هول و هیبت مردم افزوده شود، و مردم کوفه چون از ورود اهل بیت علیهماالسّلام آگهی یافتند از کوفه بیرون شتافتند.

مرحوم محتشم در این مقام فرموده:

شعر:

چون بی کسان آل نبی در به در شدند

در شهر کوفه ناله کنان نوحه گر شدند

سرهای سروران همه بر نیزه و سنان

در پیش روی اهل حرم جلوه گر شدند

از ناله های پردگیان ساکنان عرش

جمع از پی نظاره بهر رهگذر شدند

بی شرم امّتی که نترسید از خدا

بر عترت پیمبر خود پرده در شدند

دست از جفا نداشته بر زخم اهل بیت

هر دم نمک فشان به جفای دگر شدند

از مسلم گچکار روایت کرده اند که گفت:

عبیداللّه بن زیاد مرا به تعمیر دار الاماره گماشته بود هنگامی که دست به کار بودم که ناگاه صیحه و هیاهوئی عظیم از طرف محلّات کوفه شنیدم، پس به آن خادمی که نزد من بود گفتم که این فتنه و آشوب در کوفه چیست؟

گفت:

همین ساعت سر مردی خارجی که بر یزید خروج کرده بود

می آورند و این انقلاب و آشوب به جهت نظاره آن است. پرسیدم که این خارجی که بوده؟

گفت:

حسین بن علی علیهماالسّلام!؟

چون این شنیدم صبر کردم تا آن خادم از نزد من بیرون رفت آن وقت لطمه سختی بر صورت خود زدم که بیم آن داشتم دو چشمم نابینا شود، آن وقت دست و صورت را که آلوده به گچ بود شستم و از پشت قصر الاماره بیرون شدم تا به کناسه رسیدم پس در آن هنگام که ایستاده بودم و مردم نیز ایستاده منتظر آمدن اسیران و سرهای بریده بودند که ناگاه دیدم قریب به چهل محمل و هودج پیدا شد که بر چهل شتر حمل داده بودند و در میان آنها زنان و حَرَم حضرت سید الشهداء علیه السّلام و اولاد فاطمه بودند، و ناگاه دیدم که علی بن الحسین علیه السّلام را بر شتر برهنه سوار است و از زحمت زنجیر خون از رگهای گردنش جاری است و از روی اندوُه و حُزن شعری چند قرائت می کند که حاصل مضمون اشعار چنین است:

ای امّت بدکار خدا خیر ندهد شما را که رعایت جدّ ما در حق ما نکردید و در روز قیامت که ما و شما نزد او حاضر شویم چه جواب خواهید گفت؟

ما را بر شتران برهنه سوار کرده اید و مانند اسیران می برید گویا که ما هرگز به کار دین شما نیامده ایم و ما را ناسزا می گوئید و دست برهم می زنید و به کشتن ما شادی می کنید، وای بر شما مگر نمی دانید که رسول خدا و سید انبیاء صلی اللّه علیه و آله و سلّم

جدّ من است.

ای واقعه کربلا!

اندوهی بر دل ما گذاشتی که هرگز تسکین نمی یابد.

مسلم گفت که مردم کوفه را دیدم که بر اطفال اهل بیت رقّت و ترحّم می کردند و نان و خرما و گردو برای ایشان می آوردند آن اطفال گرسنه می گرفتند، امّ کلثوم آن نان پاره ها و گردو و خرما را از دست و دهان کودکان می ربود و می افکند، پس بانگ بر اهل کوفه زد و فرمود:

یا اَهْلَ الْکُوفَه!

اِنَّ الصَّدَقَهَ عَلَینا حَرامٌ؛ دست از بذل این اشیاء باز گیرید که صدقه بر ما اهل بیت روا نیست.

زنان کوفیان از مشاهده این احوال زار زار می گریستند، امّ کلثوم سر از محمل بیرون کرد، فرمود:

ای اهل کوفه!

مردان شما ما را می کشند و زنان شما بر ما می گریند، خدا در روز قیامت ما بین ما و شما حکم فرماید. هنوز این سخن در دهان داشت که صدای ضجّه و غوغا برخاست و سرهای شهداء را بر نیزه کرده بودند آوردند، و از پیش روی سرها(۳۴۹)، سر حسین علیه السّلام را حمل می دادند و آن سری بود تابنده و درخشنده، شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم و محاسن شریفش سیاهیش مانند شَبَه (۳۵۰) مشکی بود و بن موها سفید بود؛ زیرا که خضاب از عارض آن حضرت جدا شده بود و طلعتش چون ماه می درخشید و باد، محاسن شریفش را از راست و چپ جنبش می داد، زینب را چون نگاه به سر مبارک افتاد جبین خود را بر چوب مقدّم محمل زد چنانچه خون از زیر مقنعه اش فرو ریخت و

از روی سوز دل با سر خطاب کرد و اشعاری فرمود که:

صدر آن این بیت است:

شعر:

یا هِلالاً لَمّا اسْتَتَمَّ کَمالاً

غالَهُ خَسْفُهُ فَاَبْدی غُروبا(۳۵۱)

خبر علامه مجلسی (ره)

مؤلف گوید:

که ذکر محامل و هودج در غیر خبر مسلم جصّاص نیست، و این خبر را گرچه علاّمه مجلسی نقل فرموده لکن مأخذ نقل آن (منتخب طُریحی) و کتاب (نورالعین) است که حال هر دو کتاب بر اهل فن حدیث مخفی نیست، و نسبت شکستن سر به جناب زینب علیهاالسّلام و اشعار معروفه نیز بعید است از آن مخدره که عقیله هاشمیین و عالمه غیر مُعَلّمه و رضیعه ثدی نبوّت و صاحب مقام رضا و تسلیم است. و آنچه از مقاتل معتبره معلوم می شود حمل ایشان بر شتران بوده که جهاز ایشان پَلاس و رو پوش نداشته بلکه در ورود ایشان به کوفه موافق روایت حذام (یا حذلم) ابن ستیر که شیخان نقل کرده اند به حالتی بوده که محصور میان لشکریان بوده اند چون خوف فتنه و شورش مردم کوفه بوده؛ چه در کوفه شیعه بسیار بوده و زنهائی که خارج شهر آمده بودند گریبان چاک زده و موها پریشان کرده بودند و گریه و زاری می نمودند و روایت حذام بعد از این بیاید.

بالجمله؛ فرزندان احمد مختار و جگر گوشه حیدر را چون اُسرای کفّار با سرهای شهداء وارد کوفه کردند، زنهای کوفیان بر بالای بامها رفته بودند که ایشان را نظاره کنند. همین که ایشان را عبور می دادند زنی از بالای بام آواز برداشت:

مِنْ اَی الْاُساری اَنْتُنَّ؟

شما اسیران کدام مملکت و کدام قبیله اید؟

گفتند:

ما اسیران آل محمّدیم، آن زن چون این بشنید از بام به زیر آمد و هر

چه چادر و مقنعه داشت جمع کرد و بر ایشان بخش نمود، ایشان گرفتند و خود را به آنها پوشانیدند(۳۵۲).

مؤلف گوید:

که شیخ عالم جلیل القدر مرحُوم حاج ملا احمد نراقی - عطّر اللّه مرقده - در کتاب (سیف الامّه) از (کتاب ارمیای پیغمبر) نقل کرده که در اخبار از سید الشهداء علیه السّلام در فصل چهارم آن فرموده آنچه خلاصه اش این است که چه شد و چه حادثه ای روی داد که رنگ بهترین طلاها تار شد، و سنگهای بنای عرش الهی پراکنده شدند، و فرزندان بیت المعمور که به اولین طلا زینت داده شده بودند و از جمیع مخلوقات نجیب تر بودند چون سفال کوزه گران پنداشته شدند در وقتی که حیوانات پستانهای خود را برهنه کرده و بچه های خود را شیر می دادند، عزیزان من در میان امت بی رحم دل سخت چوب خشک شده در بیابان گرفتار مانده اند، و از تشنگی زبان طفل شیرخواره به کامش چسبیده، در چاشتگاهی که همه کودکان نان می طلبیدند چون بزرگان آن کودکان را کشته بودند کسی نبود که نان به ایشان دهد.

آنانی که در سفره عزّت، تنعّم می کردند در سر راهها هلاک شدند، پس وای بر غریبی ایشان، بر طرف شدند عزیزان من به نحوی که بر طرف شدن ایشان از بر طرف شدنِ قوم سدوم عظیم تر شد؛ زیرا که آنها هر چند بر طرف شدند امّا کسی دست به ایشان نگذاشت، اما اینها با وجود آنکه از راه پاکی و عصمت مقدّس بودند و از برف سفیدتر و از شیر بی غش تر و از یاقوت درخشانتر رویهای ایشان از شدّت مصیبتهای

دوران متغیر گشته بود که در کوچه ها شناخته نشدند؛ زیرا که پوست ایشان به استخوانها چسبیده بود(۳۵۳).

فقیر گوید:

که این فقره از کتاب آسمانی که ظاهرا اشاره به همین واقعه در کوفه باشد معلوم شد سِرّ سؤال آن زن مِنْ اَیِ الْاُسارى اَنْتُنَ.

و اللّه العالم.

شیخ مفید و شیخ طوسی از حذلم بن ستیر روایت کرده اند که گفت:

من در ماه محرم سال شصت و یکم وارد کوفه گشتم و آن هنگامی بود که حضرت علی بن الحسین علیهماالسّلام را با زنان اهل بیت به کوفه وارد می کردند و لشکر ابن زیاد بر ایشان احاطه کرده بودند و مردم کوفه از منازل خود به جهت تماشا بیرون آمده بودند؛ چون اهل بیت را بر آن شتران بی رو پوش و برهنه وارد کردند، زنان کوفه به حال ایشان رقّت کرده گریه و ندبه آغاز نمودند. در آن حال علی بن الحسین علیه السّلام را دیدم که از کثرت علّت مرض رنجور و ضعیف گشته و (غل جامعه) بر گردنش نهاده اند و دستهایش را به گردن مغلول کرده اند و آن حضرت به صدای ضعیفی می فرمود که:

این زنها بر ما گریه می کنند پس ما را که کشته است؟!

خطبه حضرت زینب در کوفه

و در آن وقت حضرت زینب علیهاالسّلام آغاز خطبه کرد، و به خدا قسم که من زنی با حیا و شرم، اَفْصَح و اَنْطَق از جناب زینب دختر علی علیه السّلام ندیدم که گویا از زبان پدر سخن می گوید، و کلمات امیر المؤمنین علیه السّلام از زبان او فرو می ریزد، در میان آن ازدحام و اجتماع که از هر سو صدائی بلند بود به جانب مردم اشارتی

کرد که خاموش باشید، در زمان نفسها به سینه برگشت و صدای جَرَسها ساکت شد(۳۵۴)

آنگاه شروع در خطبه کرد و بعد از سپاس یزدان پاک و درود بر خواجه لَوْلاک فرمود:

ای اهل کوفه، اهل خدیعه و خذلان!

آیا بر ما می گریید و ناله سر می دهید هرگز باز نایستد اشک چشم شما، و ساکن نگردد ناله شما، جز این نیست که مثل شما مثل آن زنی است که رشته خود را محکم می تابید و باز می گشود چه شما نیز رشته ایمان را ببستید و باز گسستید و به کفر برگشتید، نیست در میان شما خصلتی و شیمتی جز لاف زدن و خود پسندی کردن و دشمن داری و دروغ گفتن و به سَبْک کنیزان تملّق کردن و مانند اَعدا غمّازی کردن، مَثَل شما مَثَل گیاه و علفی است که در مَزْبَله روئیده باشد یا گچی است که آلایش قبری به آن کرده شده باشد پس بد توشه ای بود که نفسهای شما از برای شما در آخرت ذخیره نهاده و خشم خدا را بر شما لازم کرد و شما را جاودانه در دوزخ جای داد از پس آنکه ما را کشتید بر ما می گریید.

سوگند به خدا که شما به گریستن سزاوارید، پس بسیار بگرئید و کم بخندید؛ چه آنکه ساحت خود را به عیب و عار ابدی آلایش دادید که لوث آن به هیچ آبی هرگز شسته نگردد و چگونه توانید شست و با چه تلافی خواهید کرد کشتن جگر گوشه خاتم پیغمبران و سید جوانان اهل بهشت و پناه نیکویان شما و مَفْزَع بلیات شما و علامت مناهج شما و روشن کننده

محجّه شما و زعیم و متکلّم حُجَج شما که در هر حادثه به او پناه می بردید و دین و شریعت را از او می آموختید.

آگاه باشید که بزرگ وِزْری برای حشر خود ذخیره نهادید، پس هلاکت از برای شما باد و در عذاب به روی در افتید و از سعی و کوشش خود نومید شوید و دستهای شما بریده باد و پیمان شما مورث خسران و زیان باد، همانا به غضب خدا بازگشت نمودید و ذلّت و مسکنت بر شما احاطه کرد، وای بر شما آیا می دانید که چه جگری از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شکافتید و چه خونی از او ریختید و چه پردگیان عصمت او را از پرده بیرون افکندید، امری فظیع و داهیه عجیب به جا آوردید که نزدیک است آسمانها از آن بشکافد و زمین پاره شود و کوهها پاره گردد و این کار قبیح و نا ستوده شما زمین و آسمان را گرفت، آیا تعجّب کردید که از آثار این کارها از آسمان خون بارید؟

آنچه در آخرت بر شما ظاهر خواهد گردید از آثار آن عظیم تر و رسواتر خواهد بود؛ پس بدین مهلت که یافتید خوشدل و مغرور نباشید؛ چه خداوند به مکافات عجلت نکند، و بیم ندارد که هنگام انتقام بگذرد و خداوند در کمینگاه گناهکاران است.

راوی گفت:

پس آن مخدّره ساکت گردید و من نگریستم که مردم کوفه از استماع این کلمات در حیرت شده بودند و می گریستند و دستها به دندان می گزیدند. و پیرمردی را هم دیدم که اشک چشمش بر روی و مو می دوید و می

گفت:

شعر:

كُهُولُهُمْ خَيرُ الْكُهُولِ وَ نَسْلُهُمْ

اِذا عُدَّ نَسْلٌ لايخيبُ وَ لايْخزى (۳۵۵)

و به روایت صاحب (احتجاج)در این وقت حضرت علی بن الحسین علیه السّلام فرمود:

ای عمّه!

خاموشی اختیار فرما و باقی را از ماضی اعتبار گیر و حمد خدای را که تو عالمی می باشی که معلم ندیدی، و دانایی باشی که رنج دبستان نکشیدی، و می دانی که بعد از مصیبت جزع کردن سودی نمی کند، و به گریه و ناله آنکه از دنیا رفته باز نخواهد گشت (۳۵۶). و از برای فاطمه دختر امام حسین علیه السّلام و امّ کلثوم نیز دو خطبه نقل شده لکن مقام را گنجایش نقل نیست.سید بن طاووس بعد از نقل آن خطبه فرموده که مردم صداها به صیحه و نوحه بلند کردند و زنان گیسوها پریشان نمودند و خاک بر سر می ریختند و چهره ها بخراشیدند و طپانچه ها بر صورت زدند و نُدبه به ویل و ثُبور آغاز کردند و مردان ریشهای خود را همی کندند و چندان بگریستند که هیچگاه دیده نشد که زنان و مردان چنین گریه کرده باشند.

خطبه حضرت سجاد در کوفه

پس حضرت سید سجاد علیه السّلام اشارت فرمود مردم را که خاموش شوید و شروع فرمود به خطبه خواندن پس ستایش کرد خداوند یکتا را و درود فرستاد محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلّم را پس از آن فرمود که:

ایها النّاس!

هرکه مرا شناسد شناسد و هر کس نشناسد بداند که منم علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهماالسّلام منم پسر آن کس که او را در کنار فرات ذبح کردند بی آنکه از او خونی طلب داشته باشند، منم پسر آنکه هتک حرمت

او نمودند و مالش را به غارت بردند و عیالش را اسیر کردند، منم فرزند آنکه او را به قتل صَبْر کشتند(۳۵۷) و همین فخر مرا کافی است.

ای مردم!

سوگند می دهم شما را به خدا آیا فراموش کردید شما که نامه ها به پدر من نوشتید چون مسئلت شما را اجابت کرد از در خدیعت بیرون شدید، آیا یاد نمی آورید که با پدرم عهد و پیمان بستید و دست بیعت فرا دادید آنگاه او را کشتید و مخذول داشتید، پس هلاکت باد شما را برای آنچه برای خود به آخرت فرستادید، چه زشت است رأیی که برای خود پسندیدید، با کدام چشم به سوی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم نظر خواهید کرد هنگامی که بفرماید شماها را که کشتید عترت مرا و هتک کردید حرمت مرا و نیستید شما از امّت من. چون سید سجاد علیه السّلام سخن بدین جا آورد صدای گریه از هر ناحیه و جانبی بلند شد، بعضی بعضی را می گفتند هلاک شوید و ندانستید. دیگر باره حضرت آغاز سخن کرد و فرمود:

خدا رحمت کند مردی را که قبول کند نصحیت مرا و حفظ کند وصیت مرا در راه خدا و رسول خدا و اهل بیت او؛ چه ما را با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم متابعتی شایسته و اقتدائی نیکو است. مردمان همگی عرض کردند که یابن رسول اللّه!

ما همگی پذیرای فرمان توئیم و نگاهبان عهد و پیمان و مطیع امر توئیم و هرگز از تو روی نتابیم و به هر چه امر فرمائی تقدیم خدمت نمائیم و حرب کنیم با هر

که ساخته حرب تست و از در صلح بیرون شویم با هر که با تو در طریق صلح و سازش است تا هنگامی که یزید را مأخوذ داریم و خونخواهی کنیم از آنان که با تو ظلم کردند و بر ما ستم نمودند حضرت فرمود:

هیهات!

ای غدّاران حیلت اندوز که جز خدعه و مکر خصلتی به دست نکردید دیگر من فریب شماها را نمی خورم مگر باز اراده کرده اید که با من روا دارید آنچه با پدران من به جا آوردید، حاشا و کلاّ به خدا قسم هنوز جراحاتی که از شهادت پدرم در جگر و دل ما ظاهر گشته بهبودی پیدا نکرده؛ چه آنکه دیروز بود که پدرم با اهل بیت شهید گشتند.و هنوز مصائب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم و پدرم و برادرانم مرا فراموش نگشته و حُزن و اندوه بر ایشان در حلق من کاوش می کند و تلخی آن در دهانم و سینه ام فرسایش می نماید، و غصّه آن در راه سینه من جریان می کند، من از شما همی خواهم که نه با ما باشید و نه بر ما، و فرمود:

شعر:

لا غَرْوَ اِنْ قُتِلَ الحُسَینُ فَشَیخُهُ

قَدْ کانَ خَیرا مِنْ حُسَینٍ وَ اَکْرَما

فَلا تَفْرَحُوا یا اَهْلَ کُوفانَ بِالَّذی

اُصیبَ حُسَینٌ کانَ ذلِکَ اَعْظَما

قَتیلٌ بِشَطِّ النَّهْرِ رُوحی فِداؤُهُ

جَزَاءُ الَّذی اَرْداهُ نارُجَهَنَّما

ثُمَّ قالَ:

شعر:

رَضینا مِنْکُمْ رَاءْسا بِرَاءْسٍ

فَلا یوْمٌ لَنا و لا یوْمٌ عَلَینا(۳۵۸). یعنی ما خشنودیم از شما سر به سر، نه به یاری ما باشید و نه به ضرر ما.

ورود اهل بیت به دارالاماره

فصل چهارم:

در بیان ورود اهل بیت علیهم السّلام به دار الاماره عبیداللّه زیاد چون از ورود اهل بیت به کوفه آگه

شـد، مردم کوفه را از خـاصّ و عام اذن عامّ داد لاجرم مجلس او از حاضـر و بادی (۳۵۹) انجمن آکنـده شد، آنگاه امر کرد تا سر حضـرت سـید الشهداء علیه السّلام را حاضر مجلس کنند، پس آن سر مقدّس را به نزد او گذاشتند، از دیدن آن سر مقدّس سخت شاد شد و تبسّم نمود، و او را قضـیبی در دست بود که بعضـی آن را چوبی گفته اند و جمعی تیغی رقیق دانسـته اند، سر آن قضیب (۳۶۰) را به دندان ثنایای جناب امام حسین علیه السّلام می زد و می گفت:

حسـین را دنـدانهای نیکو بوده. زید بن ارقم که از اصـحاب رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم بوده در این وقت پیرمردی گشته در مجلس آن مَیشوم حاضر بود، چون این بدید گفت:

ای پسر زیاد!

قضیب خود را از این لبهای مبارک بردار، سوگند به خداوندی که جز او خداوندی نیست که من مکرّر دیدم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را بر این لبها که موضع قضیب خود کرده ای بوسه می زد، این بگفت و سخت بگریست. ابن زیاد گفت:

خدا چشمهای ترا بگریاند ای دشمن خدا، آیا گریه می کنی که خدا به ما فتح و نصرت داده است؟

اگر نه این بود که پیر فرتوت (سالخورده و خرف شده) گشـته ای و عقل تو زایل شده می فرمودم تا سـرت را از تن دور کنند. زید که چنین دید از جا برخاست و به سوی منزل خویش شتافت آنگاه عیالات جناب امام حسین علیه السّلام را چو اسیران روم در مجلس آن مَیشوم وارد کردند.

راوی گفت:

که داخل آن مجلس

شد جناب زینب علیهاالسّلام خواهر امام حسین علیه السّلام متنکره و پوشیده بود پست ترین جامه های خود را و به کناری از قصر الاماره رفت و آنجا بنشست و کنیزکان در اطرافش در آمدند و او را احاطه کردند.

ابن زیاد گفت:

این زن که بود که خود را کناری کشید؟

کسی جوابش نداد، دیگر باره پرسید پاسخ نشنید، تا مرتبه سوّم یکی از کنیزان گفت:

این زینب دختر فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم است!

ابن زیاد چون این بشنید رو به سوی او کرد و گفت:

حمد خدای را که رسوا کرد شما را و کشت شما را و ظاهر گردانید دروغ شما را. جناب زینب علیهاالسّلام فرمود:

حمد خدا را که ما را گرامی داشت به محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم پیغمبر خود و پاک و پاکیزه داشت ما را از هر رجسی و آلایشی همانا رسوا می شود فاسق و دروغ می گوید فاجر و ما بحمد اللّه از آنان نیستیم و آنها دیگرانند. ابن زیاد گفت:

چگونه دیدی کار خدا را با برادر و اهل بیت تو؟

جناب زینب علیهاالسّلام فرمود:

ندیدم از خدا جز نیکی و جمیل را؛ چه آل رسول جماعتی بودند که خداوند از برای قربت محلّ و رفعت مقام حکم شهادت بر ایشان نگاشته بود لاجرم به آنچه خدا از برای ایشان اختیار کرده بود اقدام کردند و به جانب مضجع خویش شتاب کردند ولکن زود باشد که خداوند ترا و ایشان را در مقام پرسش باز دارد و ایشان با تو احتجاج و مخاصمت کنند، آن وقت ببین غلبه از برای کیست و رستگاری کراست، مادر

تو بر تو بگرید ای پسر مرجانه.

ابن زیاد از شنیدن این کلمات در خشم شد و گویا قصد اذّیت یا قتل آن مکرمه کرد.

عَمْرو بن حُرَیث که حاضر مجلس بود اندیشه او را به قتل زینب علیهاالسّلام دریافت از در اعتذار بیرون شد که ای امیر!

او زنی است و بر گفته زنان مؤاخذه نباید کرد، پس ابن زیاد گفت که خدا شفا داد دل مرا از قتل برادر طاغی تو و متمرّدان اهل بیت تو. جناب زینب علیهاالسّلام رقّت کرد و بگریست و گفت:

بزرگ ما را کشتی و اصل و فرع ما را قطع کردی و از ریشه بر کندی اگر شفای تو در این بود پس شفا یافتی، ابن زیاد گفت:

این زن سَجّاعه (۳۶۱) است یعنی سخن به سجع و قافیه می گوید. و قسم به جان خودم که پدرش نیز سَجّاع و شاعر بود.

جناب زینب علیهاالسّلام جواب فرمود که:

مرا حالت و فرصت سجع نیست (۳۶۲).

و به روایت ابن نما فرمود که:

من عجب دارم از کسی که شفای او به کشتن ائمّه خود حاصل می شود و حال آنکه می داند که در آن جهان از وی انتقام خواهند کشید(۳۶۳).

این وقت آن ملعون به جانب سید سجاد علیه السّلام نگریست و پرسید:

این جوان کیست؟

گفتند:

علی فرزند حسین است، ابن زیاد گفت:

مگر علی بن الحسین نبود که خداوند او را کشت؟!

حضرت فرمود که:

مرا برادری بود که او نیز علی بن الحسین نام داشت لشکریان او را کشتند، ابن زیاد گفت:

بلکه خدا او را کشت، حضرت فرمود:

(اَللّه یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ حینَ مَوْتِها)(۳۶۴) خدا می میراند نفوس را هنگامی که مرگ ایشان فرا رسیده. ابن زیاد در غضب شد

و گفت:

ترا آن جرات است که جواب به من دهی و حرف مرا رد کنی، بیائید او را ببرید و گردن زنید.

جناب زینب علیهاالسّلام که فرمان قتل آن حضرت را شنید سراسیمه و آشفته به آن جناب چسبید و فرمود:

ای پسر زیاد!

کافی است ترا این همه خون که از ما ریختی و دست به گردن حضرت سجاد علیه السّلام در آورد و فرمود:

به خدا قسم از وی جدا نشوم اگر می خواهی او را بکشی مرا نیز با او بکش.ابن زیاد ساعتی به حضرت زینب و امام زین العابدین علیهماالسّلام نظر کرد و گفت:

عجب است از علاقه رحم و پیوند خویشاوندی، به خدا سوگند که من چنان یافتم که زینب از روی واقع می گوید و دوست دارد که با او کشته شود، دست از علی باز دارید که او را همان مرضش کافی است.

و به روایت سید بن طاوس، حضرت سجاد علیه السّلام فرمود که:

ای عمّه!

خاموش باش تا من او را جواب گویم به ابن زیاد، فرمود:

که مرا به کشتن می ترسانی مگر نمی دانی که کشته شدن عادت ما است و شهادت کرامت و بزرگواری ما است (۳۶۵)!. نقل شده که رباب دختر امرءالقیس که زوجه امام حسین علیه السّلام بود در مجلس ابن زیاد سر مطهّر را بگرفت و در بر گرفت و بر آن سر بوسه داد و آغاز ندبه کرد و گفت:

شعر:

واحُسَینا فَلا نَسیتُ حُسَینا

اَقْصَدَتْهُ اَسِنَّهُ الاَدْعِیاء

غادَروهُ بِکَرْبَلاءَ صَریعا

لا سَقَی اللّهُ جانِبَی کَرْبلاء

حاصل مضمون آنکه:

واحُسَیناه!

من فراموش نخواهم کرد حسین را و فراموش نخواهم نمود که دشمنان نیزه ها بر بدن او زدند که خطا نکرد، و فراموش نخواهم نمود که جنازه

او را در کربلا- روی زمین گذاشتند و دفن نکردند، و در کلمه لاسَقَی اللّهُ جانِبَی کَربلاء اشاره به عطش آن حضرت کرد و اَلحَقّ آن حضرت را فراموش نکرد چنانچه در فصل آخر معلوم خواهد شد.

راوی گفت:

پس ابن زیاد امر کرد که حضرت علی بن الحسین علیه السّلام را با اهل بیت بیرون بردند و در خانه ای که در پهلوی مسجد جامع بود جای دادند.

جناب زینب علیهاالسّلام فرمود که:

به دیدن ما نیاید زنی مگر کنیزان و ممالیك؛ چه ایشان اسیرانند و ما نیز اسیرانیم (۳۶۶).

قُلْتُ وَ یناسِبُ فی هذَا الْمَقامِ اَنْ اَذْکُرَ شِعْرَ اَبی قَیسِ بْنِ الْاَسلَتِ اْلاَوْسی:

شعر:

وَ یکْرِمُها جاراتُها فَیزُرْنَها

وَ تَعْتَلُّ عَنْ اِتْیا نِهِنَّ فَتُعْذَرُ

وَ لَیسَ لَها اَنْ تَسْتَهینَ بِجارَةٍ

وَ لکِنَّها مِنْهُنَّ تَحْیی (۳۶۷) وَ تَخْفَرُ

پس امر کرد:

ابن زیاد که سر مطهّر را در کوچه های کوفه بگردانند.

ذکر مقتل عبداللّه بن عفیف اَزْدی رحمه اللّه

شیخ مفید رحمه اللّه فرموده:

پس ابن زیاد از مجلس خود برخاست و به مسجد رفت و بر منبر بر آمد و گفت:

حمد و سپاس خداوندی را که ظاهر ساخت حق و اهل حق را و نصرت داد امیر المؤمنین یزید بن معاویه و گروه او را و کشت دروغگوی پسر دروغگو را و اتباع او را. این وقت عبداللّه بن عفیف ازدی که از بزرگان شیعیان امیر المؤمنین علیه السّلام و از زُهّاد و عبّاد بود و چشم چپش در جنگ جمل و چشم دیگرش در صفین نابینا شده بود و پیوسته ملازمت مسجد اعظم می نمود و اوقات را به صوم و صلات به سر می برد، چون این کلمات کفر آمیز ابن زیاد را شنید بانگ بر او زد که ای دشمن

خدا!

دروغگو

تویی و پدر تو زیاد بن ابیه است و دیگر یزید است که ترا امارت داده و پدر اوست ای پسر مرجانه. اولاد پیغمبر را می کشی و بر فراز منبر مقام صدّیقین می نشینی و از این سخنان می گوئی؟

ابن زیاد در غضب شد بانگ زد که این مرد را بگیرید و نزد من آرید، ملازمان ابن زیاد بر جستند و او را گرفتند، عبداللّه، طایفه اَزْد را ندا در دادکه مرا در یابید هفتصد نفر از طایف اَزْد جمع شدند و ابن عفیف را از دست ملازمان ابن زیاد بگرفتند.

ابن زیاد را چون نیروی مبارزت ایشان نبود صبر کرد تا شب در آمد آنگاه فرمان داد تا عبداللّه را از خانه بیرون کشیدند و گردن زدند، و امر کرد جسدش را در سَبْخَه (۳۶۸) به دار زدند، و چون عبیداللّه این شب را به پایان برد روز دیگر شد امر کرد که سر مبارک امام علیه السّلام را در تمامی کوچه های کوفه بگردانند و در میان قبایل طواف دهند. از زید بن ارقم روایت شده که:

هنگامی که آن سر مقدّس را عبور می دادند من در غرفه خویش جای داشتم و آن سر را بر نیزه کرده بودند چون برابر من رسید شنیدم که این آیه را تلاوت می فرمود:

(اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحابَ الْکَهْفِ وَ الرَّقیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَبا)(۳۶۹).

سوگند به خدای که موی بر اندام من برخاست و ندا در دادم که یابن رسول اللّه امر سر مقدّس تو واللّه از قصّه کهف و رقیم اَعجب و عجیبتر است (۳۷۰).

روایت شده که:

به شکرانه قتل حسین علیه السّلام چهار مسجد در کوفه

بنیان کردند.

نخستین را مسجد اشعث خوانند، دوّم مسجد جریر، سوّم مسجد سِماک، چهارم مسجد شَبَث بن رِبْعی لَعَنَهُمُ اللّهُ، و بدین بنیانها شادمان بودند(۳۷۱).

در ذکر مکتوب ابن زیاد به یزید

فصل پنجم:

در ذکر مکتوب ابن زیاد به یزید عبیداللّه زیاد چون از قَتْل و اَسْر و نَهْب بپرداخت و اهل بیت را محبوس داشت، نامه به یزید نوشت و صورت حال را در آن درج نمود و رخصت خواست که با سرهای بریده و اُسرای مصیبت دیده چه عمل آورد، و مکتوبی دیگر به امیر مدینه عمرو بن سعید بن العاص رقم کرد و شرح این واقعه جانسوز را در قلم آورد، و شیخ مفید متعرّض مکتوب یزید نشده بلکه فرموده:

بعد از آنکه سر مقدّس حضرت را در کوچه های کوفه بگردانیدند ابن زیاد او را با سرهای سایرین به همراهی زَحْر بن قیس برای یزید فرستاد(۳۷۲).

بالجمله، پس از آن عبدالملک سلمی را به جانب مدینه فرستاد و گفت:

به سرعت طی مسافت کن و عمرو بن سعید را به قتل حسین بشارت ده. عبدالملک گفت که من به راحله خود سوار شدم و به جانب مدینه شتاب کردم و در نواحی مدینه مردی از قبیله قریش مرا دیدار کرد و گفت:

چنین شتاب زده از کجا می رسی و چه خبر می رسانی؟

گفتم:

خبر در نزد امیر است خواهی شنید آن را، آن مرد گفت:

اِنّا لِلّه وَ اِنّا اِلَیهِ راجعُون. به خدا قسم که حسین علیه السّلام کشته گشته.

پس من داخل مدینه شدم و به نزد عمرو بن سعید رفتم، عمرو گفت:

خبر چیست؟

گفتم:

خبر خوشحالی است ای امیر!

حسین کشته شد. گفت بیرون رو و در مدینه ندا کن و مردم را به قتل حسین

خبر ده، گفت:

بیرون آمدم و ندا به قتل حسین در دادم، زنان بنی هاشم چون این ندا شنیدند چنان صیحه و ضجّه از ایشان برخاست که تاکنون چنین شورش و شیون و ماتم نشنیده بودم که زنان بنی هاشم در خانه های خود برای شهادت حضرت امام حسین علیه السّلام می کردند.

آنگاه به نزد عمرو بن سعید رفتم، عمرو چون مرا دید بر روی من تبسّمی کرد و شعر عمرو بن معدی کرب را خواند:

شعر:

عَجَّتْ نِساءُ بَنی زِیادٍ عَجَّةً

کَعَجیجِ نِسْوَتِنا غَداةَ الْاَرْنَبِ(۳۷۳)

آنگاه عمرو گفت:

هذِهِ واعِیَةٌ بِواعَیِهِ عُثمانَ؛

یعنی این شیونها و ناله ها که از خانه های بنی هاشم بلند شد به عوض شیونها است که بر قتل عثمان از خانه های بنی امیه بلند شد.

آنگاه به مسجد رفت و بر منبر آمد و مردم را از قتل حسین علیه السّلام آگهی داد(۳۷۴). و موافق بعضی روایات عمرو بن سعید کلماتی چند گفت که تلویح و تذکره خون عثمان می نمود، و اراده می کرد این مطلب را که بنی هاشم سبب قتل عثمان شدند و او را کشتند حسین نیز به قصاص خون عثمان کشته شد.

آنگاه برای مصلحت گفت:

به خدا قسم دوست می داشتم که حسین زنده باشد و احیانا ما را به فحش و دشنام یاد کند و ما او را به مدح و ثنا نام بریم، و او از ما قطع کند و ما پیوند کنیم چنانچه عادت او و عادت ما چنین بود، اما چه کنم با کسی که شمشیر بر روی ما کشد و اراده قتل ما کند جز آنکه او را از خود دفع کنیم و او را بکشیم.

پس عبداللّه بن

سایب که حاضر مجلس بود برخاست و گفت:

اگر فاطمه زنده بود و سر فرزند خویش می دید چشمش گریان و جگرش بریان می شد!

عمرو گفت:

ما با فاطمه نزدیکتریم از تو اگر زنده بود چنین بود که می گویی، لکن کشنده او را که دافع نفس بود ملامت نمی فرمود(۳۷۵).

آنگاه یکی از موالی عبداللّه بن جعفر خبر شهادت پسران او را به او رسانید عبداللّه گفت:

اِنّا للّهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ.

پس بعضی از موالیان او و مردم بر او داخل شدند و او را تعزیت گفتند، این وقت غلام او ابواللّسلاس یا ابوالسلاسل گفت:

هذا مالَقینا مِنَ الحُسین بْن علی؛

یعنی این مصیبت که به ما رسید سببش حسین بن علی بود عبداللّه چون این کلمات را شنید در خشم شد و او را با نَعْلَین بکوفت و گفت:

یابْن اللَّخْناءِ اَلِلْحُسینِ تَقُولُ هذا؟!

ای پسر کنیزکی گندیده بو آیا در حق حسین چنین می گوئی؟

به خدا قسم من دوست می داشتم که با او بودم و از وی مفارقت نمی جستم تا در رکاب او کشته می گشتم، به خدا سوگند که آنچه بر من سهل می کند مصیبت فرزندانم را آن است که ایشان مواسات کردند با برادر و پسر عمّم حسین علیه السّلام و در راه او شهید شدند.

این بگفت و رو به اهل مجلس کرد و گفت:

سخت گران و دشوار است بر من شهادت حسین علیه السّلام لکن الحمدللّه اگر خودم نبودم که با او مواسات کنم فرزندانم به جای من در رکاب او سعادت شهادت یافتند.

راوی گفت:

چون اُمّ لقمان دختر عقیل قصّه کربلا و شهادت امام حسین علیه السّلام را شنید با خواهران خود اُمّ

هانی و اسماء و رَمْلَه و زینب بی هوشانه با سر برهنه دوید و بر کشتگان خود می گریست و این اشعار را می خواند:

شعر:

ما ذا تَقُولونَ اِذْ قالَ النَّبی لَکُمْ

ما ذا فَعَلْتُم وَ اَنتُمْ آخِرُ الْاُمَمِ

بِعِتْرَتی وَ بِاَهْلی بَعْدَمُفْتَقَدی

مِنْهُمْ اُساری وَ قَتْلی ضُرِّجُوا بِدَمٍ

ماکانَ هذا جَزائی اِذْ نَصَحْتُ لَکُم

اَنْ تَخْلُفُونی بسُوءٍ فی ذَوی رَحم

خلاصه مضمون آنکه:

ای کافران بی حیا!

چه خواهید گفت در جواب سید انبیاء هنگامی که از شما بپرسد که چه کردید با عترت و اهل بیت من بعد از وفات من، ایشان را دو قسمت کردید قسمتی را اسیر کردید و قسمت دیگر را شهید و آغشته به خون نمودید، نبود این مزد رسالت و نصیحت من شماها را که بعد از من با خویشان و ارحام من چنین کنید(۳۷۶).

شیخ طوسی رحمه اللّه روایت کرده که:

چون خبر شهادت امام حسین علیه السّلام به مدینه رسید اسماء بنت عقیل با جماعتی از زنهای اهل بیت خود بیرون آمد تا به قبر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم رسید پس خود را به قبر آن حضرت چسبانید و شَهقَه زد و رو کرد به مهاجر و انصار و گفت:

شعر:

ما ذا تَقُو لُون اِذْ قالَ النَّبی لَکُم

یومَ الْحِسابِ وَ صِدْقُ الْقَولِ مَسمُوعٌ

خَذَلْتُمْ عَتْرتی اَو کُنتُمْ غَیبا

وَالْحَقُّ عِنْدَ وَ لِی الْاَمْرِ مَجْمُوعٌ

اَسْلَمْتَمُو هُمْ بِاَیدی الظّالمینَ فَما

مِنْکُمْ لَهُ الْیومَ عِندَ اللّهِ مَشْفُوعٌ(۳۷۷)

راوی گفت:

ندیدم روزی را که زنها و مردها اینقدر گریسته باشند مثل آن روز پس چون آن روز به پایان رسید اهل مدینه در نیمه شب ندای هاتفی شنیدند و شخصش را نمی دیدند که این اشعار را می گفت:

شعر:

اَیها الْقاتِلوُنَ جَهْلاً حُسَینًا

اَبْشِرُو بِالْعَذابِ

وَ التَّنْكيلِ

كُلُّ اَهْلِ السَّماءِ يدْعُوا عَلَيكُمْ

مِنْ نَبِی وَ مُرْسَلٍ وَ قَبيلٍ

قَدْ لُعِنْتُمْ عَلی لِسانِ ابْنِ داوُدَ

وَ مُوسی وَ صاحبِ الْاِنْجيلِ(۳۷۸)

نامه ابن زیاد به یزید

فصل ششم:

در فرستادن یزید جواب نامه ابن زیاد را چون نامه ابن زیاد به یزید رسید و از مضمون آن مطلع گردید در جواب نوشت که سرها را با اموال و اثقال ایشان به شام بفرست. ابو جعفر طبری در تاریخ خود روایت کرده که:

چون جناب سید الشهداء علیه السّلام شهید شد و اهل بیتش را اسیر کردند و به کوفه نزد ابن زیاد آوردند ایشان را در حبس نمود در اوقاتی که در محبس بودند، روزی دیدند که سنگی در زندان افتاد که با او بسته بود کاغذی و در آن نوشته بود که قاصدی در امر شما به شام رفته نزد یزید بن معاویه در فلان روز، و او فلان روز به آنجا می رسد و فلان روز مراجعت خواهد کرد.

پس هرگاه صدای تکبیر شنیدید بدانید که امر قتل شما آمده و به یقین شما کشته خواهید شد، و اگر صدای تکبیر نشنیدید پس امان برای شما آمده ان شاء اللّه.

پس دو یا سه روز پیش از آمدن قاصد باز سنگی در زندان افتاد که با او بسته بود کتابی و تیغی و در آن کتاب نوشته بود که وصیت کنید و اگر عهدی و سفارشی و حاجتی به کسی دارید به عمل آورید تا فرصت دارید که قاصد در باب شما فلان روز خواهد آمد.

پس قاصد آمد و تکبیر شنیده نشد و کاغذ از یزید آمد که اسیران را به نزد من بفرست، چون این نامه به ابن زیاد رسید آن ملعون

مُخَفَّر بن ثَعلَبه عائذی را طلبید که حامل سرهای مقدّس، او بوده باشد با شمر بن ذی الجوشن (۳۷۹).

و به روایت شیخ مفید سر حضرت را با سایر سرها به زحر بن قیس داد و ابو برده اَزدی و طارق بن ابی ظبیان را با جماعتی از لشکر کوفه همراه زحر نمود(۳۸۰).

بالجمله؛ بعد از فرستادن سرها تهیه سفر اهل بیت را نمود و امر کرد تا سید سجاد علیه السّلام را در غُل و زنجیر نمودند و مخدّرات سرادق عصمت را به روش اسیران بر شترها سوار کردند و مُخَفّر بن ثعلبه را با شمر بر ایشان گماشت و گفت، عجلت کنید و خویشتن را به زحربن قیس رسانید؛ پس ایشان در طی راه سرعت کردند و به زحر بن قیس پیوسته شدند.

مقریزی (۳۸۱) در (خُطَط و آثار) گفته که زنان و صبْیان را روانه کرد و گردن و دستهای علی بن الحسین علیه السّلام را در غُل کرد و سوار کردند ایشان را بر اقتاب.(۳۸۲)

در (کامل بهائی) است که امام و عورات اهل البیت با چهارپایان خود به شام رفتند؛ زیرا که مالها را غارت کرده بودند امّا چهارپایان با ایشان گذارده بودند، و هم فرموده که شمر بن ذی الجوشن و مُخفّر بن ثَعْلَبه را بر سر ایشان مسلّط کرد و غل گران بر گردن امام زین العابدین علیه السّلام نهاد چنانکه دستهای مبارکش بر گردن بسته بود.

امام در راه به حمد خدا و تلاوت قرآن و استغفار مشغول بود و هرگز با هیچ کس سخن نگفت الاّ با عورات اهل البیت علیهماالسّلام انتهی.(۳۸۳)

بالجمله؛ آن منافقان سرهای شهداء را بر نیزه کرده و

در پیش روی اهل بیت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم می کشیدند و ایشان را شهر به شهر و منزل به منزل با تمام شماتت و ذلّت کوچ می دادند و به هر قریه و قبیله می بردند تا شیعیان علی علیه السّلام پند گیرند و از خلافت آل علی علیه السّلام مأیوس گردند و دل بر طاعت یزید بندند، و اگر هر یک از زنان و کودکان بر کشتگان می گریستند نیزه دارانی که بر ایشان احاطه کرده بودند کعب نیزه بر ایشان می زدند و آن بی کسان ستمدیده را می آزردند تا ایشان را به دمشق رسانیدند. چنانچه سید بن طاووس رحمه اللّه در کتاب (اقبال) نقلاً عن کتاب (مصابیح النّور) از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که:

پدرم حضرت باقر علیه السّلام فرمود که:

پرسیدم از پدرم حضرت علی بن الحسین علیه السّلام از بردن او را به نزد یزید، فرمود:

سوار کردند مرا بر شتری که لنگ بود بدون روپوشی و جهازی و سَر حضرت سیدالشهداء علیه السّلام بر نیزه بلندی بود و زنان ما پشت سر من بودند بر استران پالاندار وَ الْفارِطَهُ خَلْفَنا و حَوْلَنا. (فارطه) یعنی آن جماعتی که از قوم، پیش پیش می روند که اسباب آب خود را درست کنند، یا آن که مراد آن جماعتی است که از حدّ درگذشتند در ظلم و ستم. و به هر معنی باشد یعنی این نحو مردم پشت سَر ما و گرد ما بودند با نیزه ها، هر گاه یکی از ما چشمش می گریست سر او را به نیزه می کوبیدند تا آنگاه که وارد

دمشق شدیم، و چون داخل آن بلده شدیم فریاد کرد فریاد کننده ای که:

یا اهل الشام!

هُؤُلاُءِ سَبایا اَهْلِ الْبیتِ الْمَلْعُون (۳۸۴)

و از (تِبْر مُذاب)(۳۸۵) و غیره نقل شده:

عادت کفّاری که همراه سرها و اسیران بودند این بود که در همه منازل سر مقدّس را از صندوق بیرون می آوردند و بر نیزه ها می زدند و وقت رحیل عود به صندوق می دادند و حمل می کردند در اکثر منازل مشغول شُرب خَمر می بودند و در جمله از آنها بود:

مُخفّر بن ثعلبه و زحر بن قیس و شمر و خولی و دیگران لعنهم اللّه جمیعاً.

مؤلف گوید:

که ارباب مَقاتل معروفه معتمده ترتیب منازل و مسافرت اهل بیت علیهماالسّلام را از کوفه به شام مرتّب نقل نکرده اند إلاّ وقایع بعضی منازل را ولکن مفردات وقایع در کتب معتبره مضبوط است.

و در کتاب (۳۸۶) منسوب به ابی مِخْنَف اسامی منازل را نامبرده و گفته که سرها و اهل بیت علیهماالسّلام را از شرقی حَصّاصه بردند و عبور دادند ایشان را به تکریت پس از طریق برّیه عبور دادند ایشان را بر اعمی پس از آن بر دیر اَعْوُر پس از آن بر صَلیتا و بعد به وادی نخله و در این منزل، صداهای زنهای جنّیه را شنیدند که نوحه می خواندند و مرثیه می گفتند برای حسین علیه السّلام، پس از وادی نخله از طریق ارمینا رفتند و سیر کردند تا رسیدند به لِبا و اهل آنجا از شهر بیرون شدند و گریه و زاری کردند و بر امام حسین و پدرش و جدّش، صلوات اللّه علیهم، صلوات فرستادند و از قَتَلَه آن حضرت برائت جستند و لشکر را

از آنجـا بیرون کردنـد، پس عبور کردنـد به کَحیل و از آنجا به جُهَینَه و از جُهَینه به عامل موصل نوشـتند که ما را اسـتقبال کن همانا سـر حسـین با ما است. عامل موصل امر کرد شهر را زینت بستند و خود با مردم بسیار تا شش میل به استقبال ایشان رفت، بعضی گفتند:

مگر چه خبر است؟

گفتند:

سر خارجی می آورند به نزد یزید برند، مردی گفت:

ای قوم!

سر خـارجی نیسـت بلکه سـر حسـین بن علی علیهماالسّلام است همین که مردم چنین فهمیدنـد چهـار هزار نفر از قـبیله اَوس و خَزرج مهیا شدنـد که با لشـکر جنگ کننـد و سـر مبارک را بگیرنـد و دفن کنند، لشـکر یزید که چنین دانسـتند داخل موصـل نشدنـد و از (تلّ اعفر) عبور کردنـد پس به (جبل سـنجار) رفتنـد و از آنجا به نصـیبین وارد شدنـد و از آنجا به عین الورده و از آنجا به دعوات رفتنـد و پیش از ورود کاغذی به عامل دعوات نوشـتند که ایشان را اسـتقبال کند، عامل آنجا ایشان را اسـتقبال کرد و به عزّت تمـام داخـل شـهر شدنـد و سـر مبارک را از ظهر تا به عصـر در رَحْبه نصب کرده بودنـد، و اهل آنجا دو طایفه شدند که یک طایفه خوشحالی می کردند و طایفه دیگر گریه می کردند و زاری می نمودند.

پس آن شب را لشـکر یزید به شُرب خَمر پرداختند روز دیگر حرکت کردند و به جانب قِنَّسْرِین رفتند، اهل آنجا به ایشان راه ندادند و از ایشان تبری جستند و آنها را هدف لعن و سنگ ساختند.

لاجرم از آنجا حرکت کردند و به مَعَرَّهُ النُّعمان رفتند و اهل آنجا ایشان

را راه دادنـد و طعام و شـراب برای ایشان حاضـر کردنـد، یک روز در آنجا بماندنـد و به شَـیزر رفتنـد و اهل آنجا ایشان را راه ندادنـد، پس از آنجا به (کفر طاب) رفتنـد و اهل آنجا نیز به ایشان راه ندادنـد و عطش بر لشـکر یزیـد غلبه کرده بود و هر چه خولی التماس کرد که ما را آب دهید گفتند:

یک قطره آب به شما نمی چشانیم همچنان که حسین و اصحابش را علیهماالسّلام لب تشنه شهید کردید.

پس از آنجا رفتنـد به سیبور جمعی از اهل آنجا به حمایت اهل بیت علیهماالسّلام با آن کافران مقاتله کردنـد، جناب امّ کلثوم در حقّ آن بلده دعا فرمود که:

آب ایشـان گوارا و نرخ اجناسـشان ارزان باشـد و دست ظـالمین از ایشـان کوتـاه باشـد، پس از آنجـا به حَماه رفتنـد اهل آنجا دروازه ها را ببستند و ایشان را راه ندادند.

پس از آن جا به حِمْص رفتنـد و از آنجا به بعلبک، اهل بعلبک خوشـحالی کردند و دف و ساز زدند، جناب امّ کلثوم بر ایشان نفرین نمود به عکس سیبور، پس از آنجا به صومعه عبور کردند و از آنجا به شام رفتند.(۳۸۷)

این مختصـر چیزی است که در کتاب منسوب به اَبی مِخْنَف رحمه اللّه ضـبط شـده، و در این کتاب و (کامل بهائی) و (روضـه الاحباب) و (روضه الشهداء) و غیره قضایا و وقایع متعدّده و کرامات بسیار از اهل بیت علیهماالسّلام و از آن سر مطهّر در غالب این منازل نقل شـده، و چون نقل آنها به تفصـیل منافی با این مختصـر است ما در اینجا به ذکر چنـد قضـیه قناعت کنیم اگر چه ابن

شهر آشوب در (مناقب) فرموده:

وَ مِنْ مَناقبِهِ ما ظَهَرَ مِنَ الْمَشاهِدِ الَّذَى يقالُ لَهُ مَشْـهَدُ الرّاءِسِ مِنْ كَرْبَلاء الى عَسْـقَلان وَ ما بَيْنَهما وَ الْمُوصِل وَ نَصيبين و حَماهِ وَ حِمْص وَ دِمَشْق وَ غيرِ ذلِكَ.(۳۸۸)

و از این عبارت معلوم می شود که در هریک از این منازل مشهد الراس بوده و کرامتی از آن سر مقدّس ظاهر شده.

بالجمله؛ یکی از وقایع و کرامات آن چیزی است که در (روضه الشهداء) فاضل کاشفی مسطور است که چون لشکر یزید نزدیک موصل رسیدند و به آنجا اطّلاع دادند اهل موصل راضی نشدند که سرها و اهل بیت وارد شهر شوند، در یک فرسخی برای آنها آذوقه و علوفه فرستادند و در آنجا منزل کردند و سر مقدّس را بر روی سنگی نهادند قطره خونی از حلقوم مقدس به آن سنگ رسید و بعد از آن همه سال در روز عاشورا خون تازه از آن سنگ می آمد و مردم اطراف آنجا مجتمع می شدند و اقامه مراسم تعزیه می کردند و همچنین بود تا زمان عبدالملک مروان که امر کرد آن سنگ را از آن جا کندند و پنهان نمودند و مردم در محل آن سنگ گُنبدی بنا کردند و آن را مشهد نقطه نام نهادند.(۳۸۹)

و دیگر وقعه حَرّان است که در جمله ای از کتب و هم در کتاب سابق مسطور است که چون سرهای شهداء را با اسرا به شهر حران وارد کردند و مردم برای تماشا بیرون آمدند از شهر، یحیی نامی از یهودیان مشاهده کرد که سر مقدّس لب او حرکت می کند نزدیک آمد، شنید که این آیت مبارک تلاوت می فرماید:

(وَ

سَیعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَی مُنْقَلَبٍ ینْقَلِبونَ).(۳۹۰)

از این مطلب تعجّب کرد، داستان پرسید برای وی نقل کردند.

ترحّمش گرفت، عمامه خود را به خواتین علویات قسمت کرد و جامه خزی داشت با هزار درهم خدمت سید سجاد علیه السّلام داد، موکّلین اسرا او را منع کردند او شمشیر کشید و پنج تن از ایشان بکشت تا او را کشتند بعد از آنکه اسلام آورد و تصدیق حقیقت مذهب اسلام نمود و قبر او در دروازه حرّان است و معروف به قبر یحیی شهید است و دعا نزد قبر او مستجاب است.(۳۹۱)

و نظیر وقعه یحیی است وقعه زریر در عَسْقَلان که شهر را مزّین دید و چون شرح حال پرسید و مطلع شد، جامه هایی برای حضرت علی بن الحسین و خواتین اهل بیت علیهماالسّلام آورد و موکّلین او را مجروح کردند.

و هم از بعض کتب نقل شده که چون به حَماه آمدند اهل آنجا از اهل بیت علیهماالسّلام حمایت کردند، جناب امّ کلثوم علیهاالسّلام چون بر حمایت اهل حماه مطّلع شد فرمود:

ما یقالُ لِهذِهِ الْمَدینَهِ؟

قالوُا:

حَماهٌ، قالَتْ:

حَماهَا اللّهُ مِنْ کُلِّ ظالِم؛

یعنی آن مخدّره پرسید که نام این شهر چیست؟

گفتند:

حماه، فرمود:

نگهدارد خداوند او را از شرّ هر ستمکاری.

سقط جنین

و دیگر واقعه سقط جنین است که در کنار حَلَب واقع شده. حَمَوی در (مُعجم الْبُلدان) گفته است:

(جوشن) کوهی است در طرف غربی حلب که از آنجا برداشته می شود مس سرخ و آنجا معدن او است لکن آن معدن از کار افتاده از زمانی که عبور دادند از آنجا اُسرای اهل بیت حسین بن علی علیهماالسّلام را؛ زیرا که در میان آنها حسین را زوجه ای بود حامله، بچّه خود را

در آنجا سقط کرد.

پس طلب کرد از عمله جات در آن کوه خُبْزی یا آبی؟

ایشان او را ناسزا گفتند و از آب و نان منع نمودند پس آن زن نفرین کرد بر ایشان پس تا به حال هر که در آن معدن کار کند فائده و سودی ندهد و در قبله آن کوه مشهد آن سقط است و معروف است به (مشهد السّقط و مشهد الدّکه) و آن سقط اسمش مُحسن بن حسین علیهماالسّلام است.(۳۹۲)

مؤلف گوید:

که من به زیارت آن مشهد مشرّف شده ام و به حلب نزدیک است و در آنجا تعبیر می کنند از او شیخ مُحَسِّن (بفتح حاء و تشدید سین مکسوره) و عمارتی رفیع و مشهدی مبنی بر سنگهای بزرگ داشته لکن فعلاً خراب شده به جهت محاربه ای که در حلب واقع شده. و صاحب (نسمه السّحر) از ابن طی نقل کرده که در (تاریخ حلب) گفته که سیف الدّوله تعمیر کرد مشهدی را که خارج حلب است به سبب آنکه شبی دید نوری را در آن مکان هنگامی که در یکی از مناظر خود در حلب بود، پس چون صبح شد سوار شد به آنجا رفت و امر کرد آنجا را حفر کردند پس یافت سنگی را که بر آن نوشته بود که این مُحَسِّن بن حسین بن علی بن ابی طالب است، پس جمع کرد علویین و سادات را و از ایشان سؤال کرد.

بعضی گفتند که چون اهل بیت را اسیر کردند ایام یزید از حلب عبور می دادند یکی از زنهای امام حسین علیه السّلام سقط کرد بچه خود را، پس تعمیر کرد سیف الدوله آن را.(۳۹۳) فقیر گوید:

که

در آن محل شریف، قبرهای شیعه واقع است و مقبره ابن شهر آشوب و ابن منیر و سید عالم فاضل ثقه جلیل ابو المکارم بن زهره در آنجا واقع است بلکه بنی زهره که بیتی شریف بوده اند در حلب تربت مشهوری در آنجا دارند. دیگر واقعه این است که در (دیر راهب) اتّفاق افتاده و اکثر مورخین و محدّثین شیعه و سنی در کتب خویش به اندک تفاوتی نقل کرده اند و حاصل جمیع آنها آن است که چون لشکر ابن زیاد ملعون در کنار دیر راهب منزل کردند سر حضرت حسین علیه السّلام را در صندوق گذاشتند و موافق روایت قطب راوندی آن سر را بر نیزه کرده بودند و بر دور او نشسته حراست می کردند، پاسی از شب را به شرب خمر مشغول گشتند و شادی می کردند آنگاه خوان طعام بنهادند و به خورش و خوردنی بپرداختند ناگاه دیدند دستی از دیوار دیر بیرون شد و با قلمی از آهن این شعر را بر دیوار با خون نوشت:

شعر:

اَترجُو اُمَّهٌ قَتَلَتْ حُسَیناً

شَفاعَهَ جَدِّهِ یوْمَ الحِسابِ(۳۹۴)؛

یعنی آیا امید دارند امّتی که کشتند حسین علیه السّلام را شفاعت جدّ او را در روز قیامت. آن جماعت سخت بترسیدند و بعضی برخاستند که آن دست و قلم را بگیرند ناپدید شد، چون باز آمدند و به کار خود مشغول شدند دیگر باره آن دست با قلم ظاهر شد و این شعر را نوشت:

شعر:

فَلا وَ اللّهِ لَیسَ لَهُمْ شَفیعٌ

وَ هُمْ یومَ الْقیامهِ فی الْعَذابِ

یعنی به خدا قسم که شفاعت کننده نخواهد بود قاتلان حسین علیه السّلام را بلکه ایشان در قیامت در عذاب باشند. باز خواستند که

آن دست را بگیرند همچنان ناپدید شد چون باز به کار خود شدند دیگر باره بیرون شد و این شعر را بنوشت:

شعر:

قد قَتَلُوا الْحُسَینَ بِحُکْمِ جَوْرٍ

وَ خالَفَ حُکْمُهُمْ حُکْمَ الْکِتابِ

یعنی چگونه ایشان را شفاعت کند پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم و حال آنکه شهید کردند فرزند عزیز او حسین علیه السّلام را به حکم جور، و مخالفت کرد حکم ایشان با حکم کتاب خداوند. آن طعام بر پاسبانان آن سر مطهّر آن شب ناگوار افتاد و با تمام ترس و بیم بخفتند.

نیمه شب راهب را بانگی به گوش رسید چون گوش فرا داشت همه ذکر تسبیح و تقدیس الهی شنید، برخاست و سر از دریچه دیر بیرون کرد دید از صندوقی که در کنار دیوار نهاده اند نوری عظیم به جانب آسمان ساطع می شود و از آسمان فرشتگان فوجی از پس فوج فرود آمدند و همی گفتند:

اَلسّلامُ عَلَیکَ یابْنَ رَسولِ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِاللّهِ، صَلَواتُ اللّهِ وَ سَلامُهُ عَلَیکَ. راهب را از راه مشاهده این احوال تعجب آمد و جَزَعی شدید و فَزَعی هولناك او را گرفت ببود تا تاریکی شب بر طرف شد و سفیده صبح دمید، پس از صومعه بیرون شد و به میان لشکر آمد و پرسید که بزرگ لشکر کیست؟

گفتند:

خَوْلی اَصْبَحی است. به نزد خولی آمد و پرسش نمود که در این صندوق چیست؟

گفت:

سر مرد خارجی است و او در اراضی عراق بیرون شد و عبیداللّه بن زیاد او را به قتل رسانید گفت:

نامش چیست؟

گفت:

حسین بن علی بن ابی طالب علیهماالسّلام. گفت:

نام مادرش کیست؟

گفت فاطمه زهراء دختر محمّد المصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلّم، راهب

گفت:

هلاک باد شما را بر آنچه کردید، همانا اَحْبار و علمای ما راست گفتند که می گفتند:

هر وقت این مرد کشته شود آسمان خون خواهد بارید و این نیست جز در قتل پیغمبر و وصی پیغمبر!

اکنون از شما خواهش می کنم که ساعتی این سر را با من گذارید آنگاه ردّ کنم، گفت ما این سر را بیرون نمی آوریم مگر در نزد یزید بن معاویه تا از وی جایزه بگیریم، راهب گفت:

جایزه تو چیست؟

گفت:

بدره ای که ده هزار درهم داشته باشد، گفت:

این مبلغ را نیز من عطا کنم. گفت:

حاضر کن.

راهب همیانی آورد که حامل ده هزار درهم بود، پس خولی آن مبلغ را گرفت و صرافی کرده و در دو همیان کرد و سر هر دو را مُهر نهاد و به خزانه دار خود سپرد و آن سر مبارک را تا یک ساعت به راهب سپرد.پس راهب آن سر مبارک را به صومعه خویش بُرد و با گُلاب شست و با مُشک و کافور خوشبو گردانید و بر سجاده خویش گذاشت و بنالید و بگریست و به آن سر مُنوّر عرض کرد:

یا ابا عبدالله به خدا قسم که بر من گران است که در کربلاـ نبودم و جان خود را فدای تو نکردم، یا ابا عبدالله هنگامی که جدّت را ملاقات کنی شهادت بده که من کلمه شهادت گفتم و در خدمت تو اسلام آوردم.

پس گفت: (۳۹۵)

اَشهَدُ اَنْ لا اِلهَ الاّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ

وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمّداً رَسُولُ اللّهَ

وَ اَشْهَدُ اَنَّ علیاً وَلی اللّهِ.پس راهب سر مقدس را ردّ کرد و بعد از این واقعه از صومعه بیرون شد و در کوهستان می

زیست و به عبادت و زهادت روزگاری به پای برد تا از دنیا رفت.

پس لشکریان کوچ دادند و در نزدیکی دمشق که رسیدند از ترس آنکه مبادا یزید آن پولها را از ایشان بگیرد جمع شدند تا آن مبلغ را پخش کنند خولی گفت تا آن دو همیان را آوردند چون خاتم برگرفت آن درهم ها را سفال یافت و بر یک جانب هر یک نوشته بود:

(لاتَحْسَبَنّ اللّهَ غافِلاً عَمّا یعْمَلُ الظّالِمُونَ)(۳۹۶)

و بر جانب دیگر مکتوب بود:

(و سَیعْلَمُ الَّذینَ ظَلَموا اَی مُنقَلَبٍ ینْقَلِبون)(۳۹۷)

خولی گفت:

این راز را پوشیده دارید و خود گفت:

اِنّا للهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجَعُونَ خَسِرَ الدُّنیا وَ الاخِره؛

یعنی زیانکار دنیا و آخرت شدم و گفت آن سفالها را در (نهر بَرَدی) که نهری بود در دمشق، ریختند.(۳۹۸)

ورود اسرا و رؤوس شهداء به شام

فصل هفتم:

ورود اسرا و رؤوس شهداء به شام شیخ کَفْعَمی و شیخ بهایی و دیگران نقل کرده اند که در روز اوّل ماه صفر سر مقدس حضرت امام حسین علیه السّلام را وارد دمشق کردند، و آن روز بر بنی امیه عید بود و روزی بود که تجدید شد در آن روز اَحزان اهل ایمان (۳۹۹)

قُلْتُ و یحِقُّ اَنْ یقالَ:

شعر:

کانَتْ مَاتِمُ بَالْعِراقِ تَعُدُّها

اَمَویهٌ بِالشّامِ مِنْ اَعْیادِها

سید ابن طاووس رحمه اللّه روایت کرده که:

چون اهل بیت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را با سر مُطهّر حضرت سیدالشهداء علیه السّلام از کوفه تا دمشق سیر

دادند چون نزدیک دمشق رسیدند جناب امّ کلثوم علیهاالسّلام نزدیک شمر رفت و به او فرمود:

مرا با تو حاجتی است. گفت:

حاجت تو چیست؟

فرمود:

اینک شهر شام است، چون خواستی ما را داخل شهر کنی از دروازه ای داخل کن که مردمان نَظّاره

کمتر باشند که ما را کمتر نظر کنند و امر کن که سرهای شهدا را از بین محامل بیرون ببرند پیش دارند تا مردم به تماشای آنها مشغول شوند و به ما کمتر نگاه کنند؛ چه ما رسوا شدیم از کثرت نظر کردن مردم به ما. شمر که مایه شرّ و شقاوت بود چون تمنّای او را دانست بر خلاف مراد او میان بست، فرمان داد تا سرهای شهدا را بر نیزه ها کرده و در میان مَحامل و شتران حَرم بازدارند و ایشان را از همان (دروازه ساعات) که انجمن رعیت و رُعات بود درآوردند تا مردم نظّاره بیشتر باشند و ایشان را بسیار نظر کنند.(۴۰۰)

علّامه مجلسی رحمه اللّه در (جَلاءُ العُیون) فرموده که در بعض از کتب معتبره روایت کرده اند که سهل بن سعد گفت:

من در سفری و ارد دمشق شدم. شهری دیدم درنهایت معموری و اشجار و اَنهار بسیار و قصُور رفیعه و منازل بی شمار و دیدم که بازارها را آئین بسته اند و پرده ها آویخته اند مردم زینت بسیار کرده اند و دفّ و نقاره و انواع سازها می نوازند. با خود گفتم مگر امروز عید ایشان است، تا آنکه از جمعی پرسیدم که مگر در شام عیدی هست که نزد ما معروف نیست؟

گفتند:

ای شیخ!

مگر تو در این شهر غریبی؟

گفتم:

من سهل بن سعدم و به خدمت حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم رسیده ام. گفتند:

ای سهل!

ما تعجّب داریم که چرا خون از آسمان نمی بارد و چرا زمین سرنگون نمی گردد.

گفتم:

چرا؟

گفتند:

این فرح و شادی برای آن است که سر مبارک حسین بن علی علیه السّلام را از عراق برای یزید به

هدیه آورده اند.

گفتم:

سبحان اللّه!

سر امام حسین علیه السّلام را می آورند و مردم شادی می کنند!

پرسیدم که از کدام دروازه داخل می کنند؟!

گفتند:

از دروازه ساعات. من به سوی آن دروازه شتافتم چون به نزدیک دروازه رسیدم دیدم که رایت کفر و ضلالت از پی یکدیگر می آوردند، ناگاه دیدم که سواری می آید و نیزه در دست دارد و سری بر آن نیزه نصب کرده است که شبیه ترین مردم است به حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم پس زنان و کودکان بسیار دیدم بر شتران برهنه سوار کرده می آورند، پس من رفتم به نزدیک یکی از ایشان و پرسیدم که تو کیستی؟

گفت:

من سکینه دختر امام حسین علیه السّلام.

گفتم:

من از صحابه جدّ شمایم، اگر خدمتی داری به من بفرما. جناب سکینه علیهاالسّلام فرمود که:

بگو به این بدبختی که سر پدر بزرگوارم را دارد از میان ما بیرون رود و سر را پیشتر برد که مردم مشغول شوند به نظاره آن سر منوّر و دیده از ما بردارند و به حرمت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم این قدر بی حرمتی روا ندارند. سهل گفت:

من رفتم به نزد آن ملعون که سر آن سرور را داشت،

گفتم:

آیا ممکن است که حاجت مرا بر آوری و چهار صد دینار طلا از من بگیری؟

گفت:

حاجت تو چیست؟

گفتم:

حاجت من آن است که این سر را از میان زنان بیرون بری و پیش روی ایشان بروی آن زر را از من گرفت و حاجت مرا روا کرد(۴۰۱).

و به روایت ابن شهر آشوب چون خواست که زر را صرف کند هر یک سنگ سیاه شده بود و

بر یک جانبش نوشته بود:

(و لا تَحْسَبَنّ اللّهَ غافِلًا عَمّا یعْمَلُ الظّالِمُونَ)(۴۰۲)

و بر جانب دیگر:

(و سَیعْلَمُ الَّذینَ ظَلَموا اَی مُنقَلَبٍ ینْقَلِبون)(۴۰۳)(۴۰۴)

قطب راوندی از منهال بن عمرو روایت کرده است که گفت:

به خدا سوگند که در دمشق دیدم سر مبارک جناب امام حسین علیه السّلام را بر سر نیزه کرده بودند و در پیش روی آن جناب کسی سوره کهف می خواند چون به این آیه رسید:

(اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحابَ الْکَهْفِ وَ الَّرقیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَبا)(۴۰۵).

به قدرت خدا سر مقدس سیدالشهداء علیه السّلام به سخن درآمد و به زبان فصیح گویا گفت:

امر من از قصّه اصحاب کهف عجیبتر است. و این اشاره است به رجعت آن جناب برای طلب خون خود(۴۰۶).

پس آن کافران حرم و اولاد سید پیغمبران را در مسجد جامع دمشق که جای اسیران بود بازداشتند، و مرد پیری از اهل شام به نزد ایشان آمد و گفت:

الحمدللّه که خدا شما را کشت و شهر ما را از مردان شما راحت داد و یزید را بر شما مسلّط گردانید. چون سخن خود را تمام کرد جناب امام زین العابدین علیه السّلام فرمود که:

ای شیخ!

آیا قرآن خوانده ای؟

گفت:

بلی، فرمود:

که این آیه را خوانده ای:

(قُلْ لا اَسْئَلُکُم عَلَیهِ اَجْرا إلا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی)(۴۰۷).

گفت:

بلی، آن جناب فرمود:

آنها مائیم که حقّ تعالی مودّت ما را مُزد رسالت گردانیده است، باز فرمود که:

این آیه را خوانده ای؟

(وَاتَ ذَاالْقُربی حَقَّهُ).(۴۰۸) گفت:

بلی، فرمود که:

مائیم آن ها که حقّ تعالی پیغمبر خود را امر کرده است که حق ما را به ما عطا کند، آیا این آیه را خوانده ای؟

(وَاعْلَمُوا انَّما غَنِمْتُم مِنْ شَی فَاِنَّ للّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی)(۴۰۹).

گفت:

بلی، حضرت فرمود

که:

مائیم ذوی القربی که اَقربَ و قُرَبای آن حضرتیم.

آیا خوانده ای این آیه را. (اِنَّما یریدُ اللّهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیتِ وَ یطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا)(۴۱۰) گفت:

بلی، حضرت فرمود که:

مائیم اهل بیت رسالت که حقّ تعالی شهادت به طهارت ما داده است. آن مرد پیر گریان شد و از گفته های خود پشیمان گردید و عمامه خود را از سر انداخت و رو به آسمان گردانید و گفت:

خداوندا!

بیزاری می جویم به سوی تو از دشمنان آل محمّد از جن و انس، پس به خدمت حضرت عرض کرد که اگر توبه کنم آیا توبه من قبول می شود؟

فرمود:

بلی، آن مرد توبه کرد چون خبر او به یزید پلید رسید او را به قتل رسانید(۴۱۱).

از حضرت امام محمّدباقر علیه السّلام مروی است که چون فرزندان و خواهران و خویشان حضرت سید الشهداء علیه السّلام را به نزد یزید پلید بردند بر شتران سوار کرده بودند بی عماری و محمل، یکی از اشقیای اهل شام گفت:

ما اسیران نیکوتر از ایشان هرگز ندیده بودیم، سکینه خاتون علیهاالسّلام فرمود:

ای اشقیاء!

مائیم سَبایا و اسیران آل محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم انتهی (۴۱۲).

شیخ جلیل و عالم خبیر حسن بن علی طبری که معاصر علامه و محقق است در کتاب (کامل بهائی) که زیاده از ششصد و شصت سال است که تصنیف شده در باب ورود اهل بیت امام حسین علیه السّلام به شام گفته که اهل بیت را از کوفه به شام دِه به دِه سیر می دادند تا به چهار فرسخی از دمشق رسیدند به هر ده از آنجا تا به شهر نثار بر ایشان می کردند.

و بر هر در

شهر سه روز ایشان را باز گرفتند تا به شهر بیارایند و هر حلی و زیوری و زینتی که در آن بود به آئینها بستند به صفتی که کسی چنان ندیده بود.

قریب پانصد هزار مرد و زن با دفها و امیران ایشان با طبلها و کوسها و بوقها و دُهُلها بیرون آمدند و چند هزار مردان و جوانان و زنان رقص کنان با دف و چنگ و رباب زنان استقبال کردند، جمله اهل ولایت دست و پای خضاب کرده و سُرمه در چشم کشیده روز چهار شنبه شانزدهم ربیع الاول به شهر رفتند از کثرت خلق، گویی که رستخیز بود چون آفتاب بر آمد ملاعین سرها را به شهر در آوردند از کثرت خلق به وقت زوال به در خانه یزید لعین رسیدند. یزید تخت مرصّع نهاده بود خانه و ایوان آراسته بود و کرسیهای زرّین و سیمین راست و چپ نهاد حُجّاب بیرون آمدند و اکابر ملاعین را که با سرها بودند به پیش یزید بردند و احوال بپرسید، ملاعین گفتند:

به دولت امیر دمار از خاندان ابوتراب درآوردیم.و حالها باز گفتند و سرهای اولاد رسول علیهماالسّلام را آنجا بداشتند و در این شصت و شش روز که ایشان در دست کافران بودند هیچ بشری بر ایشان سلام کردن نتوانست (۴۱۳).

و هم نقل کرده از سهل بن سعد السّاعدی که من حجّ کرده بودم به عزم زیارت بیت المقدس متوجّه شام شدم چون به دمشق رسیدم شهری دیدم که پر فرح و شادی و جمعی را دیدم که در مسجد پنهان نوحه می کردند و تعزیت می داشتند. و پرسیدم:

شما چه کسانید؟

گفتند:

ما از موالیان اهل

بیتیم و امروز سر امام حسین علیه السّلام و اهل بیت او را به شهر آورند. سهل گوید که به صحرا رفتم از کثرت خلق و شیهه اسبان و بوق و طبل و کوسات و دفوف رستخیزی دیدم تا سواد اعظم برسید، دیدم که سرها می آورند بر نیزه ها کرده. اوّل سر جناب عباس علیه السّلام (۴۱۴) را آوردند و در عقب سرها، عورات حسین علیه السّلام می آمدند. و سر حضرت امام حسین علیه السّلام را دیدم با شکوهی تمام و نور عظیم از او می تافت با ریش مدوّر که موی سفید با سیاه آمیخته بود و به وسمه خضاب کرده و سیاهی چشمان شریفش نیک سیاه بود و ابروهایش پیوسته بود و کشیده بینی بود، و تبسّم کنان به جانب آسمان، چشم گشوده بود به جانب افق و باد محاسن او را می جنبانید به جانب چپ و راست، پنداشتی که امیر المؤمنین علی علیه السّلام است. عمرو بن منذر همدانی گوید:

جناب امّ کلثوم علیهاالسّلام را دیدم چنانکه پنداری فاطمه زهراء علیهاالسّلام است چادر کهنه بر سر گرفته و روی بندی بر روی بسته، من نزدیک رفتم و امام زین العابدین علیه السّلام و عورات خاندان را سلام کردم مرا فرمودند:

ای مؤمن!

اگر بتوانی چیزی بدین شخص ده که سر حضرت حسین علیه السّلام را دارد تا به پیش برد که از نظارگیان ما را زحمت است، من صد درهم بدادم بدان لعین که سر داشت که سر حضرت حسین علیه السّلام را پیشتر دارد و از عورات دور شود بدین منوال می رفتند تا نزد یزید پلید بنهادند. انتهی.(۴۱۵)

ورود اهل بیت علیهماالسلام به مجلس یزید

فصل هشتم:

در

ورود اهل بیت علیهماالسّلام به مجلس یزید پلید یزید ملعون چون از ورود اهل بیت طاهره علیهماالسّلام به شام آگهی یافت مجلس آراست و به زینت تمام بر تخت خویش نشست و ملاعین اهل شام را حاضر کرد، از آن سوی اهل بیت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم را به سرهای شهداء علیهماالسّلام در باب دارالاماره حاضر کردند در طلب رخصت باز ایستادند. نخستین، زَحْر بن قیس - که مأمور بردن سر حضرت حسین علیه السّلام بود - رخصت حاصل کرده بر یزید داخل شد، یزید از او پرسید که وای بر تو خبر چیست؟

گفت:

یا امیر المؤمنین بشارت باد ترا که خدایت فتح و نصرت داد همانا حسین بن علی علیهماالسّلام با هیجده تن از اهل بیت خود و شصت نفر از شیعیان خود بر ما وارد شدند ما بر او عرضه کردیم که جانب صلح و صلاح را فرو نگذارد و سر به فرمان عبیداللّه بن زیاد فرود آورد و اگر نه مهیای قتال شود ایشان طاعت عبیداللّه بن زیاد را قبول نکردند و جانب قتال را اختیار نمودند.

پس بامدادان که آفتاب طلوع کرد با لشکر بر ایشان بیرون شدیم و از هر ناحیه و جانب ایشان را احاطه کردیم و حمله گران افکندیم و با شمشیر تاخته بر ایشان بتاختیم و سرهای ایشان را موضع آن شمشیرها ساختیم، آن جماعت را هول و هرب پراکنده ساخت چنانکه به هر پستی و بلندی پناهنده گشتند بدان سان که کبوتر از باز هراسنده گردد، پس سوگند به خدا یا امیر المؤمنین به اندک زمانی که ناقه را نحر کنند یا چشم خوابیده

به خواب آشنا گردد تمام آن ها را با تیغ در گذرانید و اوّل تا آخر ایشان را مقتول و مذبوح ساختیم. اینک جسدهای ایشان در آن بیابان برهنه و عریان افتاده با بدنهای خون آلوده و صورتهای بر خاک نهاده همی خورشید بر ایشان می تابد، و باد، خاک و غبار برایشان می انگیزاند و آن بدنها را عقابها و مرغان هوا همی زیارت کنند در بیابان دور. چون آن ملعون سخن به پای آورد یزید لختی سر فرو داشت و سخن نکرد پس سر برآورد و گفت:

اگر حسین را نمی کشتید من از کردار شما بهتر خشنود می شدم و اگر من حاضر بودم حسین را معفوّ می داشتم و او را عرضه هلاک و دمار نمی گذاشتم. بعضی گفته اند که:

چون زحر واقعه را برای یزید نقل کرد آن بسیار متوحّش شد و گفت:

ابن زیاد تخم عداوت مرا در دل تمام مردم کشت و عطائی به زحر نداد و او را از نزد خود بیرون کرد.

و این معجزه بود از حضرت سیدالشهداء علیه السّلام؛ چه آنکه در اثناء آمدن به کربلا به زُهیر بن قَین خبر داد که زَحر بن قیس سر مرا برای یزید خواهد برد به امید عطا و عطائی به وی نخواهد کرد، چنانچه محمّد بن جریر طبری نقل کرده. (۴۱۶) پس مُخَفّر بن ثَعْلَبه که مأمور به کوچ دادن اهل بیت علیهماالسّلام بود از درِ دارالاماره در آمد و ندا در داد و گفت:

هذا مُخَفّر بن ثَعْلَبه اَتی اَمیرَ المؤمنینَ بِاللِّئامِ الْفَجَره؛

یعنی من مُخَفّر بن ثعلبه هستم که لئام فَجَره را به درگاه امیر المؤمنین یزید آورده ام. حضرت

سید سجّاد علیه السّلام فرمود:

آنچه مادر مُخَفّر زائیده شریر تر و لئیم تر است.

و به روایت شیخ ابن نما این کلمه را یزید جواب مُخَفّر داد(۴۱۷)

و شاید این اَوْلی باشد؛ چه آنکه حضرت امام زین العابدین علیه السّلام با این کافران که از راه عناد بودند کمتر سخن می کرد.

شیخ مفید رحمه اللّه فرموده در بین راه شام با احدی از آن کافران که همراه سر مقدّس بودند تکلّم نکرد. (۴۱۸)

و گفتن یزید این نوع کلمات را گاهی شاید از بهر آن باشد که مردم را بفهماند که من قتل حسین را نفرمودم و راضی به آن نبودم. و جمله ای از اهل تاریخ گفته اند که:

در هنگامی که خبر ورود اهل بیت علیهماالسّلام به یزید رسید آن ملعون در قصر جیرون و منظر آنجا بود و همین که از دور نگاهش به سرهای مبارک بر سر نیزه ها افتاد از روی طَرَب و نشاط این دو بیت انشاد کرد:

شعر:

لَما بَدَتْ تِلْکَ الْحُمُولُ(۴۱۹) وَ اَشْرَقَتْ تِلْکَ الشُّمُوسُ عَلی رُبی جَیرونِ

نَعَبَ الْغُرابُ قُلْتُ صِحْ اَوْ لا تَصِحْ

فَلَقَدْ قَضَیتُ مِنَ الْغَریمِ دُیونی (۴۲۰) مراد آن ملحد اظهار کفر و زندقه و کیفر خواستن از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم بوده یعنی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم پدران و عشیره مرا در جنگ بدر کشت من خونخواهی از اولاد او نمودم، چنانچه صریحاً این مطلب کفر آمیز را در اشعاری که بر اشعار ابن زبعری افزود در مجلس ورود اهل بیت علیهماالسّلام خوانده:

شعر:

قَدْ قَتَلْنا الْقَوْمَ مِن ساداتِهِمْ

وَعَدَلْنا قَتْلَ بَدْرٍ فَاعْتَدَلَ(۴۲۱) (الی آخره)

بالجمله؛ چون سرهای مقدّس را وارد آن مجلس شوم کردند سر مبارک

حضرت امام حسین علیه السّلام را در طشتی از زر به نزد یزید نهادند و یزید که مدام عمرش به شُرب مدام می پرداخت این وقت از شُرب خَمْر نیک سکران بود و از نظاره سر دشمن خود شاد و فرحان گشت، و این اشعار را گفت:

شعر:

یا حُسنَهُ یلْمَعُ بِالیدَینِ

یلْمَعُ فی طَشتٍ مِنَ اللُّجَینِ

کاَنّما حُفَّ بِوَرْدَتَینِ

کَیفَ رَاَیتَ الضَّربَ یا حُسَینُ

شَفَیتُ غِلّی مِنْ دَمِ الْحُسَینِ

یا لَیتَ مَن شاهَدَ فی الحُنَینِ

یرَوْنَ فِعْلِی الْیومَ بِالحُسَینِ.

و شیخ مفید رحمه اللّه فرموده که چون سر مطهّر حضرت را با سایر سرهای مقدّس در نزد او گذاشتند یزید ملعون این شعر را گفت:

شعر:

نُفَلِّقُ هاماً مِنْ رِجال اَعِزَّهٍ

عَلَینا وَ هُمْ کانوا اَعَقَّ وَ اَظْلَما

یحیی بن حکم - که برادر مروان بود و با یزید در مجلس نشسته بود - این دو شعر قرائت کرد:

شعر:

لَهامٌ بِجَنْبِ الطَّفّ اَدْنی قَرابَهً

مِنِ ابْنِ زِیادِ الْعَبْدِ ذِی النَّسَبِ الْوَغْلِ

سُمَیهُ اَمْسی نَسْلُها عَدَدَ الْحَصی

وَ بِنْتُ رَسُول اللّهِ لَیسَتْ بِذی نَسْلِ

یزید دست بر سینه او زد و گفت ساکت شو یعنی در چنین مجلس جماعت آل زیاد را شناعت می کنی و بر قلّت آل مصطفی دریغ می خوری (۴۲۲). از معصوم علیه السّلام روایت شده که:

چون سر مطهّر حضرت امام حسین علیه السّلام را به مجلس یزید در آوردند مجلس شراب آراست و با ندیمان خود شراب زهرمار می کرد و با ایشان شطرنج بازی می کرد و شراب به یاران خود می داد و می گفت:

بیاشامید که این شراب مبارکی است که سر دشمن ما نزد ما گذاشته است و دلشاد و خرّم گردیده ام و ناسزا به حضرت امام حسین و پدر و جدّ بزرگوار او علیهماالسّلام

می گفت.

و هر مرتبه که در قمار بر حریف خود غالب می شد سه پیاله شراب زهرمار می کرد و تَهِ جرعه شومش را پهلوی طشتی که سر مقدّس آن سرور در آن گذاشته بودند می ریخت.

پس هر که از شیعیان ما است باید که از شراب خوردن و بازی کردن شطرنج اجتناب نماید و هر که در وقت نظر کردن به شراب یا شطرنج صلوات بفرستد بر حضرت امام حسین علیه السّلام و لعنت کند یزید و آل زیاد را، حق تعالی گناهان او را بیامرزد هر چند به عدد ستارگان باشد.(۴۲۳)

در (کامل بهائی) از (حاویه) نقل کرده که یزید خمر خورد و بر سر حضرت امام حسین علیه السّلام ریخت، زن یزید آب و گلاب برگرفت و سر منوّر امام علیه السّلام را پاک بشست، آن شب فاطمه علیهاالسّلام را در خواب دید که از او عذر می خواست.

بالجمله؛ چون سرهای مبارک را بر یزید وارد کردند، اهل بیت علیهماالسّلام را نیز در آوردند در حالتی که ایشان را به یک رشته بسته بودند و حضرت علی بن الحسین علیه السّلام را در (غُل جامعه) بود و چون یزید ایشان را به آن هیئت دید گفت، خدا قبیح و زشت کند پسر مرجانه را اگر بین شما و او قرابت و خویشی بود ملاحظه شما ها را می نمود و این نحو بد رفتاری با شما نمی نمود و به این هیئت و حال شما را برای من روانه نمی کرد. (۴۲۴)

و به روایت ابن نما از حضرت سجّاد علیه السّلام دوازده تن ذکور بودند که در زنجیر و غل بودند، چون نزد

یزید ایستادند، حضرت سید سجاد علیه السّلام رو کرد به یزید و فرمود:

آیا رخصت می دهی مرا تا سخن گویم؟

گفت:

بگو ولکن هذیان مگو. فرمود:

من در موقفی می باشم که سزاوار نیست از مانند من کسی که هذیان سخن گوید، آنگاه فرمود:

ای یزید!

ترا به خدا سوگند می دهم چه گمان می بری با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم اگر ما را بدین حال ملاحظه فرماید؟

پس جناب فاطمه دختر حضرت سید الشهداء علیه السّلام فرمود:

ای یزید!

دختران رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را کسی اسیر می کند!

اهل مجلس و اهل خانه یزید از استماع این کلمات گریستند چندان که صدای گریه و شیون بلند شد، پس یزید حکم کرد که ریسمانها را بریدند و غلها را برداشتند.(۴۲۵)

شیخ جلیل علی بن ابراهیم القمی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که:

چون سر مبارک حضرت سید الشهداء را با حضرت علی بن الحسین و اسرای اهل بیت علیهماالسّلام بر یزید وارد کردند علی بن الحسین علیه السّلام را غلّ در گردن بود یزید به او گفت:

ای علی بن الحسین!

حمد مر خدایی را که کشت پدرت را!؟

حضرت فرمود که:

لعنت خدا بر کسی باد که کشت پدر مرا. یزید چون این بشنید در غضب شد فرمان قتل آن جناب را داد، حضرت فرمود:

هر گاه بکشی مرا پس دختران رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را که برگرداند به سوی منزلگاهشان و حال آنکه محرمی جز من ندارند.

یزید گفت:

تو بر می گردانی ایشان را به جایگاه خودشان.

پس یزید سوهانی طلبید و شروع کرد به سوهان کردن (غل جامعه) که بر گردن آن

حضرت بود، پس از آن گفت:

ای علی بن الحسین!

آیا می دانی چه اراده کردم بدین کار؟

فرمود:

بلی، خواستی که دیگری را بر من منّت و نیکی نباشد.

یزید گفت:

این بود به خدا قسم آنچه اراده کرده بودم.

پس یزید این آیه را خواند:

(ما اَصابَکُمْ مِن مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ اَیدیکُمْ وَ یعْفُو عَنْ کثیرٍ.)(۴۲۶)

حاصل ترجمه آن است که:

گرفتاریها که به مردم می رسد به سبب کارهای خودشان است و خدا در گذشت کند از بسیاری.

حضرت فرمود:

نه چنین است که تو گمان کرده ای این آیه درباره ما فرود نیامده بلکه آنچه درباره ما نازل شده این است.

(ما اَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَةٍ فی الاَرْضِ وَ لا فی اَنْفُسِکُمْ اَلا فی کتابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَبْرَاَها ...)(۴۲۷).

مضمون آیه آنکه:

نرسد مصیبتی به کسی در زمین و نه در جانهای شما آدمیان مگر آنکه در نوشته آسمانی است پیش از آنکه خلق کنیم او را تا افسوس نخورید بر آنچه از دست شما رفته و شاد نشوید برای آنچه شما را آمده.

پس حضرت فرمود:

مائیم کسانی که چنین هستند(۴۲۸).

بالجمله؛ یزید فرمان داد تا آن سر مبارک را در طشتی در پیش روی او نهادند و اهل بیت علیهماالسّلام را در پشت سر او نشانیدند تا به سر حسین علیه السّلام نگاه نکنند، سید سجّاد علیه السّلام را چون چشم مبارک بر آن سر مقدّس افتاد بعد از آن

هرگز از سر گوسفند غذا میل نفرمود، و چون نظر حضرت زینب علیهاالسّلام بر آن سر مقدس افتاد بی طاقت شد و دست برد گریبان خود را چاک کرد و با صدای حزینی که دلها را مجروح می کرد نُدبه آغاز نمود و می گفت:

یا حُسَینا و اَی

حبیب رسول خدا وای فرزند مکه و مِنی، ای فرزند دلبند فاطمه زهراء و سیده نساء، ای فرزند دختر مصطفی!

اهل مجلس آن لعین همگی به گریه در آمدند و یزید خبیث پلید ساکت بود.

شعر:

وَ مِمّا یزیلُ الْقَلبَ عَنْ مُسْتَقِرّها

وَ یتْرُکُ زَنْدَ الْغَیظِ فی الصَّدر وارِیا(۴۲۹) وُقُوف بَناتِ الْوَحی عِنْدَ طَلیقِها

بِحالٍ بِها تَشْجینَ(۴۳۰) حَتّی الْاَعادِیا پس صدای زنی هاشمیه که در خانه یزید بود به نوحه و ندبه بلند شد و می گفت:

یا حبیباه یا سید اَهْلَبیتاه یابن محمّداه، ای فریاد رس بیوه زنان و پناه یتیمان، ای کشته تیغ اولاد زناکاران. بار دگر حاضران که آن ندبه را شنیدند گریستند و یزید بی حیا هیچ از این کلمات متأثر نشد و چوب خیزرانی طلبید و به دست گرفت و بر دندانهای مبارک آن حضرت می کوفت و اشعاری (۴۳۱) می گفت که حاصل بعضی از آنها آنکه ای کاش اشیاخ بنی امیه که در جنگ بدر کشته شدند حاضر می بودند و می دیدند که من چگونه انتقام ایشان را از فرزندان قاتلان ایشان کشیدم و خوشحال می شدند و می گفتند ای یزید دستت شَل نشود که نیک انتقام کشیدی.(۴۳۲)

چون ابوبَرْزَه اَسلمی که حاضر مجلس بود و از پیش یکی از صحابه حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم بوده نگریست که یزید چوب بر دهان مبارک حضرت حسین علیه السّلام می زند گفت:

ای یزید!

وای بر تو آیا دندان حسین را به چوب خیزران می کوبی؟!

گواهی می دهم که من دیدم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم دندانهای او را و برادر او حَسَن علیه السّلام را می بوسید

و می مکید و می فرمود:

شما دو سید جوانان اهل بهشت اید، خدا بکشد کشنده شما را و لعنت کند قاتِل شما را و ساخته از برای او جهنم را. یزید از این کلمات در غضب شد و فرمان داد تا او را بر زمین کشیدند و از مجلس بیرون بردند.(۴۳۳)

این وقت جناب زینب دختر امیر المؤمنین علیهماالسّلام برخاست و خطبه خواند که خلاصه آن به فارسی چنین می آید:

حمد و ستایش مختص یزادن پاک است که پروردگار عالمین است و درود و صلوات از برای خواجه لولاک رسول او محمّد و آل او علیهماالسّلام است. هر آینه خداوند راست فرموده هنگامی که فرمود:

(ثُمَّ کانَ عاقِبَهَ الّذینَ اَساؤُ السُّوی اَنْ کَذَّبُوا بآیاتِ اللّه وَ کانُوا بِها یسْتَهْزِؤُنَ.) (۴۳۴) حضرت زینب علیهاالسّلام از این آیه مبارکه اشاره فرمود که:

یزید و اتباع او که سر از فرمان خدای برتافتند و آیات خدا را انکار کردند بازگشت ایشان به آتش دوزخ خواهد بود.

آنگاه روی با یزید آورد و فرمود:

هان ای یزید!

آیا گمان می کنی که چون زمین و آسمان را بر ما تنگ کردی و ما را شهر تا شهر مانند اسیران کوچ دادی از منزلت و مکانت ما کاستی و بر حشمت و کرامت خود افزودی و قربت خود را در حضرت یزدان به زیادت کردی که از این جهت آغاز تکبّر و تنمّر نمودی و بر خویشتن بینی بیفزودی و یک باره شاد و فرحان شدی که مملکت دنیا بر تو گرد آمد و سلطنت ما از بهر تو صافی گشت؟

نه چنین است ای یزید، عنان بازکش و لختی به خود باش مگر فراموش کردی فرمایش

خدا را که فرموده:

(البته گمان نکننـد آنان که کفر ورزیدند که مهلت دادن ما ایشان را بهتر است از برای ایشان، همانا مهلت دادیم ایشان را تا بر گناه خود بیفزایند و از برای ایشان است عذابی مُهین)(۴۳۵).

آیا از طریق عدالت است ای پسر طُلَقاء که زنان و کنیزان خود را در پس پرده داری و دختران رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را چون اسیران، شهر به شهر بگردانی همانا پرده حشمت و حرمت ایشان را هتک کردی و ایشان را از پرده بر آوردی و در منازل و مناهل به همراهی دشمنان کوچ دادی و مطمح نظر هر نزدیک و دور و وضیع و شریف ساختی در حالتی که از مردان و پرستاران ایشان کسی با ایشان نبود و چگونه امید می رود که نگاهبانی ما کند کسی که جگر آزادگان را بخاید(۴۳۶) و از دهان بیفکند و گوشتش به خون شهیدان بروید و نموّ کند؛ کنایه از آن که از فرزند هند جگر خواره چه توقع باید داشت و چه بهره توان یافت. و چگونه درنگ خواهد کرد در دشمنی ما اهل بیت کسی که بغض و کینه ما را از بَدْر و اُحد در دل دارد و همیشه به نظر دشمنی ما را نظر کرده پس بدون آنکه جرم و جریرتی بر خود دانی و بی آنکه امری عظیم شماری شعری بدین شناعت می خوانی:

شعر:

لَاَهَلُّوا وَ اسْتَهَلُّوا فَرَحا

ثُمَّ قالُوا یا یزیدُ لا تَشَلّ

و با چوبی که در دست داری بر دندانهای ابوعبداللّه علیه السّلام سید جوانان اهل بهشت می زنی و چرا این بیت را نخوانی و حال

آنکه دلهای ما را مجروح و زخمناک کردی و اصل و بیخ ما را بریدی از این جهت که خون ذریه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم را ریختی و سلسله آل عبدالمطّلب را که ستارگان روی زمین اند گسیختی و مشایخ خود را ندا می کنی و گمان داری که ندای تو را می شنوند، و البته زود باشد که به ایشان ملحق شوی و آرزو کنی که شل بودی و گنگ بودی و نمی گفتی آنچه را که گفتی و نمی کردی آنچه را که کردی، لکن آرزو و سودی نکند، آنگاه حقّ تعالی را خطاب نمود و عرض کرد:

بار الها!

بگیر حق ما را و انتقام بکش از هر که با ما ستم کرد و نازل گردان غضب خود را بر هر که خون ما ریخت و حامیان ما را کشت.

پس فرمود:

هان ای یزید!

قسم به خدا که نشکافتی مگر پوست خود را و نبریدی مگر گوشت خود را، و زود باشد که بر رسول خدا وارد شوی در حالتی که متحمّل باش وِزر ریختن خون ذریه او را و هتک حرمت عترت او را در هنگامی که حقّ تعالی جمع می کند پراکندگی ایشان را و می گیرد حق ایشان را و گمان مبر البتّه آنان را که در راه خدا کشته شدند مُردگانند بلکه ایشان زنده و در راه پروردگار خود روزی می خوردند و کافی است ترا خداوند از جهت داوری، و کافی است محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم ترا برای مخاصمت و جبرئیل برای یاری او و معاونت و زود باشد که بداند آن کسی

که تو را دستیار شد و بر گردن مسلمانان سوار کرد و خلافت باطل برای تو مستقر گردانید و چه نکوهیده بدلی برای ظالمین هست و خواهید دانست که کدام یک از شما مکان او بدتر و یاوَر او ضعیفتر است و اگر دواهی روزگار مرا باز داشت که با تو مخاطبه و تکلّم کنم همانا من قدر ترا کم می دانم و سرزنش ترا عظیم و توبیخ ترا کثیر می شمارم؛ چه اینها در تو اثر نمی کند و سودی نمی بخشد، لکن چشمها گریان و سینه ها بریان است چه امری عجیب و عظیم است نجیبانی که لشکر خداوندند به دست طُلَقاء که لشکر شیطانند کشته گردند و خون ما از دستهای ایشان بریزد و دهان ایشان از گوشت ما بدوشد و بنوشد و آن جسدهای پاک و پاکیزه را گرگهای بیابانی به نوبت زیارت کنند و آن تن های مبارک را مادران بچّه کفتارها بر خاک بمالند.

ای یزید!

اگر امروز ما را غنیمت خود دانستی زود باشد که این غنیمت موجب غرامت تو گردد در هنگامی که نیابی مگر آنچه را که پیش فرستادی و نیست خداوند بر بندگان ستم کننده و در حضرت او است شکایت ما و اعتماد ما، اکنون هر کید و مکری که توانی بکن و هر سعی که خواهی به عمل آور و در عداوت ما کوشش فرو مگذار و با این همه، به خدا سوگند که ذکر ما را نتوانی محو کرد و وحی ما را نتوانی دور کرد، و باز ندانی فرجام ما را و درک نخواهی کرد غایت و نهایت ما را و عار کردار خود

را از خویش نتوانی دور کرد و رأی تو کذب و علیل و ایام سلطنت تو قلیل و جمع تو پراکنده و روز تو گذرنده است در روزی که منادی حق ندا کند که لعنت خدا بر ستمکاران است.

سپاس و ستایش خداوندی را که ختم کرد در ابتدا بر ما سعادت را و در انتها رحمت و شهادت را و از خدا سؤال می کنم که ثواب شهدای ما را تکمیل فرماید و هر روز بر اجر ایشان بیفزاید و در میان ما خلیفه ایشان باشد و احسانش را بر ما دائم دارد که اوست خداوند رحیم و پروردگار ودود، و کافی است در هر امری و نیکو وکیل است (۴۳۷).

یزید را موافق نمی افتد که جناب زینب علیهاالسّلام را بدین سخنان درشت و کلمات شتم آمیز مورد غضب و سخط دارد، خواست که عذری بر تراشد که زنان نوائح بیهُشانه سخن کنند، و این قسم سخنان از جگر سوختگان پسندیده است لاجرم این شعر را بگفت:

شعر:

یا صَیحَهً تُحْمَدُ مِنْ صَوائح

ما اَهْوَنَ المَوْتُ عَلی النّوائحِ

آنگاه یزید با حاضرین اهل شام مشورت کرد که با این جماعت چه عمل نمایم. آن خبیثان کلام زشتی گفتند که معنی آن مناسب ذکر نیست و مرادشان آن بود که تمام را با تیغ در گذران. نعمان بن بشیر که حاضر مجلس بود گفت:

ای یزید!

ببین تا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم با ایشان چه صنعت داشت آن کن که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم کرد. (۴۳۸)

و مسعودی نقل کرده:

وقتی که اهل مجلس یزید این کلام را گفتند:

حضرت باقر علیه السّلام شروع کرد

به سخن، و در آن وقت دو سال و چند ماه از سن مبارکش گذشته بود پس حمد و ثنا گفت خدای را پس رو کرد به یزید و فرمود:

اهل مجلس تو در مشورت تو رأی دادند به خلاف اهل مجلس فرعون در مشورت کردن فرعون با ایشان در امر موسی و هارون؛ چه آنها گفتند (اَرْجِهْ وَ اَخاهُ) و این جماعت رأی دادند به کشتن ما و برای این سببی است. یزید پرسید سببش چیست؟

فرمود:

اهل مجلسِ فرعون اولاد حلال بودند و این جماعت اولاد حلال نیستند و نمی کشد انبیاء و اولاد ایشان را مگر اولادهای زنا، پس یزید از کلام باز ایستاد و خاموش گردید.(۴۳۹)

این هنگام

به روایت سید و مفید، از مردم شام مردی سرخ رو نظر کرد به جانب فاطمه دختر حضرت امام حسین علیه السّلام پس رو کرد به یزید و گفت:

یا امیر المؤمنین!

هَبْ لی هذِهِ الْجارِیه؛

یعنی این دخترک را به من ببخش. جناب فاطمه علیهاالسّلام فرمود:

چون این سخن بشنیدم بر خود بلرزیدم و گمان کردم که این مطلب از برای ایشان جایز است.

پس به جامه عمّه ام جناب زینب علیهاالسّلام چسبیدم و

گفتم:

عمّه یتیم شدم اکنون باید کنیز مردم شوم (۴۴۰)!

جناب زینب علیهاالسّلام روی با شامی کرد و فرمود:

دروغ گفتی واللّه و ملامت کرده شدی، به خدا قسم این کار برای تو و یزید صورت نبندد و هیچ یک اختیار چنین امری ندارید. یزید در خشم شد و گفت:

سوگند به خدای دروغ گفتی این امر برای من روا است و اگر خواهم بکنم می کنم. حضرت زینب علیهاالسّلام فرمود:

نه چنین است به خدا سوگند حقّ تعالی این امر را برای تو روا

نداشته و نتوانی کرد مگر آنکه از ملّت ما بیرون شوی و دینی دیگر اختیار کنی.

یزید از این سخن خشمش زیادتر شد و گفت:

در پیش روی من چنین سخن می گویی همانا پدر و برادر تو از دین بیرون شدند.

جناب زینب علیهاالسّلام فرمود:

به دین خدا و دین پدر و برادر من، تو و پدر و جدّت هدایت یافتند اگر مسلمان باشی.

یزید گفت:

دروغ گفتی ای دشمن خدا. حضرت زینب علیهاالسّلام فرمود:

ای یزید!

اکنون تو امیر و پادشاهی هر چه می خواهی از روی ستم فحش و دشنام می دهی و ما را مقهور می داری. یزید گویا شرم کرد و ساکت شد، آن مرد شامی دیگر باره سخن خود را اعاده کرد.

یزید گفت:

دور شو خدا مرگت دهد، آن مرد شامی از یزید پرسید ایشان کیستند؟

یزید گفت:

آن فاطمه دختر حسین و آن زن دختر علی است، مرد شامی گفت:

حسین پسر فاطمه و علی پسر ابوطالب؟

یزید گفت:

بلی، آن مرد شامی گفت:

لعنت کند خداوند ترا ای یزید عترت پیغمبر خود را می کشی و ذریه او را اسیر می کنی؟!

به خدا سوگند که من گمان نمی کردم ایشان را جز اسیران روم؛ یزید گفت:

به خدا سوگند ترا نیز به ایشان می رسانم و امر کرد که او را گردن زدند(۴۴۱).

شیخ مفید رحمه اللّه فرمود:

پس یزید امر کرد تا اهل بیت را با علی بن الحسین علیهماالسّلام در خانه علی حدّه که متّصل به خانه خودش بود جای دادند و به قولی، ایشان را در موضع خرابی حبس کردند که نه دافع گرما بود و نه حافظ سرما چنانکه صورتهای مبارکشان پوست انداخت، و در این مدتی که در شام بودند

نوحه و زاری بر حضرت امام حسین علیه السّلام می کردند(۴۴۲). و روایت شده که:

در این ایام در ارض بیت المقدس هر سنگی که از زمین بر می داشتند از زیرش خون تازه می جوشید. و جمعی نقل کرده اند که یزید امر کرد سر مطهّر امام علیه السّلام را بر در قصر شوم او نصب کردند و اهل بیت علیه السّلام را امر کرد که داخل خانه او شوند، چون مخدّرات اهل بیت عصمت و جلالت (علیهن السلام) داخل خانه آن لعین شدند زنان آل ابوسفیان زیورهای خود را کندند و لباس ماتم پوشیدند و صدا به گریه و نوحه بلند کردند و سه روز ماتم داشتند و هند دختر عبداللّه بن عامر که در آن وقت زن یزید بود و پیشتر در حباله حضرت امام حسین علیه السّلام بود پرده را درید و از خانه بیرون دوید و به مجلس آن لعین آمد در وقتی که مجمع عام بود گفت:

ای یزید!

سر مبارک فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را بر در خانه من نصب کرده ای!

یزید برجست و جامه بر سر او افکند و او را برگرداند و گفت:

ای هند!

نوحه و زاری کن بر فرزند رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم و بزرگ قریش که پسر زیاد لعین در امر او تعجیل کرد و من به کشتن او راضی نبودم (۴۴۳).

علاّمه مجلسی رحمه اللّه در (جلاءُ العُیون) پس از آنکه حکایت مرد سرخ روی شامی را نقل کرده فرموده:

پس یزید امر کرد که اهل بیت رسالت علیهماالسّلام را به زندان بردند، حضرت امام زین العابدین

علیه السّلام را با خود به مسجد برد و خطیبی را طلبید و بر منبر بالا کرد، آن خطیب ناسزای بسیاری به حضرت امیر المؤمنین و امام حسین علیهماالسّلام گفت و یزید و معاویه علیهما اللعنه را مدح بسیار کرد، حضرت امام زین العابدین علیه السّلام ندا کرد او را که:

وَیلَکَ اَیهَاالْخاطِبُ اِشْتَرَیتَ مَرْضاهَ الْمَخْلوُقِ بِسَخَطِ الخالقِ فَتَبَوَّء مَقْعَدُکَ مِنَ النّارِ؛

یعنی وای بر تو ای خطیب!

که برای خشنودی مخلوق، خدا را به خشم آوردی، جای خود را در جهنم مهیا بدان (۴۴۴).

پس حضرت علی بن الحسین علیه السّلام فرمود که:

ای یزید!

مرا رخصت ده که بر منبر بروم و کلمه ای چند بگویم که موجب خشنودی خداوند عالمیان و اجر حاضران گردد، یزید قبول نکرد، اهل مجلس التماس کردند که او را رخصت بده که ما می خواهیم سخن او را بشنویم.

یزید گفت:

اگر بر منبر برآید مرا و آل ابوسفیان را رسوا می کند، حاضران گفتند:

از این کودک چه بر می آید.

یزید گفت:

او از اهل بیتی است که در شیرخوارگی به علم و کمال آراسته اند، چون اهل شام بسیار مبالغه کردند یزید رخصت داد تا حضرت بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای الهی اداء کرد و صلوات بر حضرت رسالت پناهی و اهل بیت او فرستاد و خطبه ای در نهایت فصاحت و بلاغت ادا کرد که دیده های حاضران را گریان و دلهای ایشان را بریان کرد. (۴۴۵)

قُلْتُ اِنّی اُحِبُّ فی هذا الْمَقامِ اَنْ اَتَمَثَّلَ بِهذِهِ الْاَبیاتِ الّتی لا یسْتَحِقُّ اَنْ یمْدَحَ بِها اِلّا هذَاالامامُ علیه السّلام

شعر:

حتّی انَرْتَ بِضَوْءِ وَجْهِکَ فَانْجَلی

ذاکَ الدُّجی وَ انْجابَ ذاکَ الْعَثیرُ

فَافْتُنَّ فیکَ النّاظروُنَ فَاِصْبَعٌ

يومی اِلَیکَ بِها وَ عَینٌ تَنْظُرُ

یجِدُونَ رُؤ

یتَکَ الّتی فازُوا بِها

مِنْ انْعُمِ اللّهِ الّتی لا تُکْفَرُوا

فَمَشَیتَ مَشْیهَ خاضِعٍ مُتواضِعٍ

للّهِ لایزْهی و لا یتَکَبَّرُ

فَلَوْ اَنَّ مُشْتاقاً تَکَلَّفَ فَوقَ ما

فی وُسْعِهِ لَسَعی اِلَیکَ الْمِنْبَرُ

اَبْدَیتَ مِنْ فَصْل الخِطابِ بِحِکْمَهٍ

تُبنی عَنِ الْحَقّ الْمُبینِ و تُخْبِرُ

پس فرمود که:

ایها الناس حقّ تعالی ما اهل بیت رسالت را شش خصلت عطا کرده است و به هفت فضیلت ما را بر سایر خلق زیادتی داده، و عطا کرده است به ما علم و بردباری و جوانمردی و فصاحت و شجاعت و محبت در دلهای مؤمنان. و فضیلت داده است ما را به آنکه از ما است نبی مختار محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و آله و سلّم، و از ما است صدّیق اعظم علی مرتضی علیه السّلام، و از ما است جعفر طیار که با دو بال خویش در بهشت با ملائکه پرواز می کند، و از ما است حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم، و از ما است دو سبط این امّت حسن و حسین علیهماالسّلام که دو سید جوانان اهل بهشت اند. (۴۴۶) هر که مرا شناسد شناسد و هر که مرا نشناسد من خبر می دهم او را به حسب و نسب خود.ایها الناس!

منم فرزند مکّه و مِنی، منم فرزند زَمْزَم و صَفا. و پیوسته مفاخر خویش و مدائح آباء و اجداد خود را ذکر کرد تا آنکه فرمود:

منم فرزند فاطمه زهراء علیهاالسّلام، منم فرزند سیده نساء، منم فرزند خدیجه کبری، منم فرزند امام مقتول به تیغ اهل جفا، منم فرزند لب تشنه صحرای کربلا، منم فرزند غارت شده اهل جور و عنا، منم فرزند آنکه بر او نوحه کردند

جنّیـان زمین و مرغان هوا، منم فرزنـد آنکه سـرش را بر نیزه کردنـد و گردانیدنـد در شـهرها، منم فرزنـد آنکه حَرَم او را اسـیر کردند اولاد زنا، مائیم اهل بیت محنت و بلا، مائیم محلّ نزول ملائکه سما، و مهبط علوم حقّ تعالی.

پس چنـدان مدائـح اجـداد گرام و مفاخر آباء عِظام خود را یاد کرد که خُروش از مردم برخاست و یزید ترسـید که مردم از او بر گردند مؤذّن را اشاره کرد که اذان بگو، چون مؤذّن اللّهُ اکبرُ گفت، حضرت فرمود:

از خدا چیزی بزرگتر نیست، چون مؤذّن گفت:

اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ الا اللّهُ حضرت فرمود که:

شهادت می دهند به این کلمه پوست و گوشت و خون من، چون مؤ ذن گفت:

اَشْهَدُ اَنَّ مُحمداً رَسُولُ اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم حضرت فرمود:

که ای یزید!

بگو این محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم که نامش را به رفعت مذکور می سازی جدّ من است یا جدّ تو؟

اگر می گـویی جـدّ توست دروغ گفته باشـی و کـافر می شوی، و اگر می گویی جـدّ من است پس چرا عـترت او را کشـتی و فرزندان او را اسیر کردی!؟

آن ملعون جواب نگفت و به نماز ایستاد.

مؤلف گوید:

که آنچه از مقاتل و حکایات رفتار یزید با اهل بیت علیهماالسّلام ظاهر می شود آن است که یزید از انگیزش فتنه بیمناک شـد و از شـماتت و شـناعت اهل بیت علیهماالسّلام خوی برگردانیـد و فی الجمله به طریق رفق و مـدارا با اهل بیت رفتار می کرد و حارسان و نگاهبانان را از مراقبت اهل بیت علیهماالسّلام برداشت و ایشان را در حرکت و سکون به اختیار

خودشان گذاشت و گاه گاهی حضرت سید سجاد علیه السّلام را در مجلس خویش می طلبید و قتل امام حسین علیه السّلام را به ابن زیاد نسبت می داد و او را لعنت می کرد بر این کار و اظهار ندامت می کرد و این همه به جهت جلب قلوب عامّه و حفظ ملک و سلطنت بود نه اینکه در واقع پشیمان و بد حال شده باشد؛ زیرا که مورّخین نقل کرده اند که یزید مکرّر بعد از قتل حضرت سید الشهداء علیه آلاف التحیه و الثناء موافق بعضی مقاتل در هر چاشت و شام سَرِ مقدّس آن سرور را بر سرخوان خود می طلبید.

و گفته اند که:

مکرّر یزید بر بساط شراب بنشست و مغنّیان را احضار کرد و ابن زیاد را به جانب دست راست خود بنشانید و روی به ساقی نمود و این شعر مَیشوم را قرائت کرد:

شعر:

اَسْقِنی شَرْبَهً تُرَوّی مُشاشی

ثُمَّ مِلْ فَاسْقِ مِثْلَهَا ابْنَ زیادٍ

صاحِبَ السِّرّ وَ الْاَمانَهِ عِنْدی

وَلِتَسْدیدِ مَغْنمی وَ جِهادی

قاتِلَ الخارِجِی اَعْنی حُسَیناً

وَ مُبیدَ الْاَعداءِ وَ الْحُسّادِ

سید ابن طاووس رحمه اللّه از حضرت سید سجّاد علیه السّلام روایت کرده است که از زمانی که سر مطهر امام حسین علیه السّلام را برای یزید آوردند یزید مجالس شراب فراهم می کرد و آن سر مطهّر را حاضر می ساخت و در پیش خویش می نهاد و شُرب خمر می کرد. (۴۴۷)

روزی رسول سلطان روم که از اشراف و بزرگان فرنگ بود در مجلس آن مَیشوم حاضر بود از یزید پرسید که ای پادشاه عرب!

این سر کیست؟

یزید گفت:

ترا با این سر حاجت چیست؟

گفت:

چون من به نزد ملك خويش باز شوم از هر كم و

بیش از من پرسش می کند می خواهم تا قصّه این را بدانم و به عرض پادشاه برسانم تا شاد شود و با شادی تو شریک گردد.

یزید گفت:

این سر حسین بن علی بن ابی طالب است.

گفت:

مادرش کیست؟

گفت:

فاطمه دختر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم. نصرانی گفت:

اُف بر تو و بر دین تو، دین من از دین شما بهتر است؛ چه آنکه پدر من از نژاد داود پیغمبر است و میان و من داود پدران بسیار است و مردم نصاری مرا با این سبب تعظیم می کنند و خاک مقدم مرا به جهت تبرّک برمی دارند و شما فرزند دختر پیغمبر خود را که با پیغمبر یک مادر بیشتر واسطه ندارد به قتل می رسانید!

پس این چه دین است که شما دارید پس برای یزید حدیث کنیسه حافر را نقل کرد.

یزید فرمان داد که این مرد نصاری را بکشید که در مملکت خویش مرا رسوا نسازد.

نصرانی چون این بدانست گفت:

ای یزید آیا می خواهی مرا بکشی؟

گفت:

بلی، گفت:

بدان که من در شب گذشته پیغمبر شما را در خواب دیدم مرا بشارت بهشت داد من در عجب شدم اکنون از سِرّ آن آگاه شدم، پس کلمه شهادت گفت:

و مسلمان شد پس برجست و آن سر مبارک را برداشت و به سینه چسبانید و می بوسید و می گریست تا او را شهید کردند(۴۴۸). و در (کامل بهائی) است (۴۴۹) که در مجلس یزید ملک التّجار روم که عبد الشّمس نام داشت حاضر بود گفت:

یا امیر!

قریب شصت سال باشد که من تجارت می کردم، از قسطنطنیه به مدینه رفتم و ده بُرد یمنی و ده نافه

مِشک و دو من عنبر داشتم به خدمت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم رفتم او در خانه ام سلمه بود، انس بن مالک اجازت خواست من به خدمت او رفتم و این هدایا که مذکور شد نزد او بنهادم از من قبول کرد و من هم مسلمان شدم، مرا عبدالوّهاب نام کرد لیکن اسلام را پنهان دارم از خوف ملک روم، و در خدمت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم بودم که حسن و حسین علیهماالسّلام در آمدند و حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم ایشان را ببوسید و بر ران خود نشانید، امروز تو سر ایشان را از تن جدا کرده ای قضیب به ثنایای حسین علیه السّلام که بوسه گاه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم است می زنی!

در دیار ما دریائی است و در آن دریا جزیره ای و در آن جزیره صومعه ای و در آن صومعه چهار سُم خر است که گویند عیسی علیه السّلام روزی بر آن سوار شده بود آن را به زر گرفته در صندوق نهاده، سلاطین و امرای روم و عامّه مردم هر سال آنجا به حجّ روند و طواف آن صومعه کنند و حریر آن سُمها را تازه کنند و آن کهنه را پاره پاره کرده به تحفه برند، شما با فرزند رسول خود این می کنید؟!

یزید گفت:

بر ما تباه کرد، گفت تا عبدالوّهاب را گردن زنند. عبدالوّهاب زبان بر گشود به کلمه شهادت و اقرار به نبوّت حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم و امامت حسین علیه السّلام کرد و لعنت

کرد بر یزید و آباء و اجداد او، بعد از آن او را شهید کردند(۴۵۰). و سید روایت کرده که:

روزی حضرت امام زین العابدین علیه السّلام در بازارهای دمشق عبور می کرد که ناگاه منهال بن عمرو، آن حضرت را دید و عرض کرد که یابن رسول اللّه!

چگونه روزگار به سر می بری؟

حضرت فرمود:

چنانکه بنی اسرائیل در میان آل فرعون که پسران ایشان را می کشتند و زنان ایشان را زنده می گذاشتند و اسیر و خدمتکار خویش می نمودند، ای منهال!

عرب بر عجم افتخار می کرد که محمّد از عرب است و قریش بر سایر عرب فخر می کرد که محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم قرشی است و ما که اهل بیت آن جنابیم مغضوب و مقتول و پراکنده ایم پس راضی شده ایم به قضای خدا و می گوئیم اِنّا للّه وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ.(۴۵۱)

شیخ اجلّ علی بن ابراهیم قمّی در تفسیر خود این مکالمه امام را در بازارهای شام با منهال نقل کرده با تفاوتی. و بعد از تشبیه حال خویش به بنی اسرائیل فرموده کار خیر البریه (۴۵۲) به آنجا رسیده که بعد از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم در بالای منابر ایشان را لعن می کنند و کار دشمنان به آنجائی رسیده که مال و شرف به آنها عطاء می شود و امّا دوستان و محبّان ما حقیر و بی بهره اند و پیوسته کار مؤمنان چنین بوده یعنی باید ذلیل و مقهور دولتهای باطله باشند.

پس فرمود:

و بامداد کردند عجم که اعتراف داشتند به حق عرب به سبب آنکه رسول خدا صلی اللّه علیه و

آله و سلم از عرب بوده و عرب اعتراف داشتند به حق قریش به سبب آنکه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم از ایشان بوده و قریش بدین سبب بر عرب فخر می کرد و عرب نیز به همین سبب بر عجم فخر می کرد، و ما که اهل بیت پیغمبریم کسی حقّ ما را نمی شناسد، چنین است روزگار ما.(۴۵۳)

از سید محدّث جلیل سید نعمه اللّه جزایری در کتاب (انوار نعمانیه) این خبر به وجه ابسطی نقل شده و آن چنان است که منهال دید آن حضرت را در حالتی که تکیه بر عصا کرده بود و ساقهای پای او مانند دو نِی بود و خون جاری بود از ساقهای مبارکش و رنگ شریفش زرد بود، و چون حال او پرسید، فرمود:

چگونه است حال کسی که اسیر یزید بن معاویه است و زنهای ما تا به حال شکمهایشان از طعام سیر نگشته و سرهای ایشان پوشیده نشده و شب و روز به نوحه و گریه می گذرانند، و بعد از نقل شطری از آنچه در روایت (تفسیر قمّی) گذشت، فرمود:

هیچ گاهی یزید ما را نمی طلبد مگر آنکه گمان می کنیم که اراده قتل ما دارد و به جهت کشتن، ما را می طلبد اِنّا للّه وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ. منهال گفت:

عرضه داشتم اکنون کجا می روید؟

فرمود:

آن جائی که ما را منزل داده اند سقف ندارد و آفتاب ما را گداخته است و هوای خوبی در آنجا نمی بینیم، الحال به جهت ضعف بدن بیرون آمده ام تا لحظه ای استراحت کنم و زود برگردم به جهت ترسم بر زنها.

پس در این حال که

با آن حضرت تکلّم می کردم دیدم ندای زنی بلند شد و آن جناب را صدا زد که کجا می روی ای نور دیده و آن جناب زینب دختر علی مرتضی علیهماالسّلام بود(۴۵۴). در (مثیر الاحزان) است که یزید اهل بیت علیهماالسّلام را در مساکنی منزل داده بود که از سرما و گرما ایشان را نگاه نمی داشت تا آنکه بدنهای ایشان پوست باز کرد و زرداب و ریم جاری شد، و هذِهِ عِبارتُهُ:

وَاُسکِنَّ فی مَساکِنَ لا یقینَ مِنْ حَرٍّ وَ لا بَردٍ حَتّی تَقَشرَّتِ الجُلُودُ وَسالَ الصَّدیدُ بَعدَ کِنِّ الخُدوُرِ وَ ظِلِّ السُّتوُرِ.(۴۵۵)

از بعضی از کتب نقل شده که مسکن و مجلس اهل بیت علیهماالسّلام در شام در خانه خرابی بوده و مقصود یزید آن بود که آن خانه بر سر ایشان خراب شود و کشته شوند(۴۵۶). در (کامل بهائی) از (حاویه) نقل کرده که زنان خاندان نبوّت در حالت اسیری حال مردانی که در کربلا شهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هر کودکی را وعده می دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است باز می آید تا ایشان را به خانه یزید آوردند، دخترکی بود چهار ساله شبی از خواب بیدار شد گفت:

پدر من حسین علیه السّلام کجا است؟

این ساعت او را به خواب دیدم سخت پریشان بود، زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست. یزید خفته بود از خواب بیدار شد و حال تفحّص کرد، خبر بردند که حال چنین است. آن در حال گفت:

که بروند و سر پدر را بیاورند و در کنار او نهند، پس آن سر

مقدّس را بیاوردند و در کنار آن دختر چهار ساله نهادند. پرسید این چیست؟

گفتند:

سر پدر تو است، آن دختر بترسید و فریاد برآورد و رنجور شد در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد.

و بعضی این خبر را به وَجه اَبسط نقل کرده اند(۴۵۷) و مضمونش را یکی از اعاظم رحمه اللّه به نظم آورده و من در این مقام به همان اشعار اکتفا می کنم. قال رَحِمَهُ اللّه:

شعر:

یکی نو غنچه ای از باغ زهرا

بجست از خواب نوشین بلبل آسا

به افغان از مژه خوناب می ریخت

نه خونابه که خونِ ناب می ریخت

بگفت ای عمّه بابایم کجا رفت؟

بُد آن دم در برم دیگر چرا رفت؟

مرا بگرفته بود این دم در آغوش

همی مالید دستم بر سر و گوش

به ناگه گشت غایب از بر من

ببین سوز دل و چشم تر من

حجازی بانوان دل شکسته

به گرداگرد آن کودک نشسته

خرابه جایشان با آن ستمها

بهانه طفلشان سر بار غمها

ز آه و ناله و از بانگ و افغان

یزید از خواب بر پاشد هراسان

بگفتا کاین فغان و ناله از کیست؟

خروش و گریه و فریاد از چیست؟

بگفتش از ندیمان کای ستمگر

بُود این ناله از آل پیمبر

یکی کودک ز شاه سر بریده

در این ساعت پدر در خواب دیده

کنون خواهد پدر از عمّه خویش

و ز این خواهش جگرها را کند ریش

چون این بشنید آن مَردُود یزدان

بگفتا چاره کار است آسان

سر بابش بَرید این دم به سویش

چه بیند سر بر آید آرزویش

همان طشت و همان سر قوم گمراه

بیاوردند نزد لشکر آه

یکی سرپوش بُد بر روی آن سر

نقاب آسا به روی مهر انور

به پیش روی کودک سر نهادند

ز نو بر دل غم دیگر نهادند

به ناموس خدا آن کودک زار

بگفت

ای عمّه دل ریش افکار

چه باشد زیر این مندیل مستور

که جُز بابا ندارم هیچ منظور

بگفتش دختر سلطان والا

که آن کس را که خواهی هست این جا

چو این بشنید خود برداشت سرپوش

چو جان بگرفت آن سر را در آغوش

بگفت ای سرور و سالار اسلام

ز قتلت مر مرا روز است چون شام

پدر بعد از تو محنتها کشیدم

بیابانها و صحراها دویدم

همی گفتندمان در کوفه و شام

که اینان خارجند از دین اسلام

مرا بعد از تو ای شاه یگانه

پرستاری نَبُد جُز تازیانه

ز کعب نیزه و از ضرب سیلی

تنم چون آسمان گشته است نیلی

بدان سر جمله آن جور و ستمها

بیابان گردی و درد و اَلَمها

بیان کرد و بگفت ای شاه محشر

تو بر گو کی بریدت سر ز پیکر

مرا در خُردسالی در بدر کرد

اسیر و دستگیر و بی پدر کرد

همی گفت و سر شاهش در آغوش

به ناگه گشته از گفتار خاموش

پرید از این جهان و در جنان شد

در آغوش بتولش آشیان شد

خدیو بانوان در یافت آن حال

که پریده است مرغ بی پر و بال

به بالینش نشست آن غم رسیده

به گرد او زنان داغ دیده

فغان برداشتندی از دل تنگ

به آه و ناله گشتندی هم آهنگ

از این غم شد به آل اللّه اطهار

دوباره کربلا از نو نمودار(۴۵۸)

انتهی ملخّصا

شیخ ابن نما روایت کرده است که حضرت سکینه علیهاالسّلام در ایامی که در شام بود، و موافق روایت سید در روز چهارم از ورود به شام، در خواب دید که پنج ناقه از نور پیدا شد که بر هر ناقه پیرمردی سوار بود و ملائکه بسیار بر ایشان احاطه کرده بودند و با ایشان خادمی بود می فرماید پس آن خادم به نزد من آمد و گفت:

ای

سکینه!

جدّت ترا سلام می رساند،

گفتم:

بر رسول خدا سلام باد ای پیک رسول اللّه تو کیستی؟

گفت:

من خدمتکاری از خدمتکاران بهشتم، پرسیدم این پیران بزرگواران که بر شتر سوار بودند چه جماعت بودند؟

گفت:

اوّل آدم صفی اللّه بود، دوّم ابراهیم خلیل اللّه بود و سوّم موسی کلیم اللّه بود و چهارم عیسی روح اللّه بود،

گفتم:

آن مرد که دست بر ریش خود گرفته بود و از ضعف می افتاد و بر می خاست که بود؟

گفت:

جدّ تو رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بود،

گفتم:

کجا می رود؟

گفت:

به زیارت پدرت حسین علیه السّلام می روند. من چون نام جدّ خود شنیدم دویدم که خود را به آن حضرت برسانم و شکایت امّت را به او بکنم که ناگاه دیدم پنج هودجی از نور پیدا شد که میان هر هودج زنی نشسته بود، از آن خادم پرسیدم که این زنان کیستند؟

گفت:

اوّل حوّا امّ البشر است، و دوّم آسیه زن فرعون، و سوّم مریم دختر عمران و چهارم خدیجه دختر خُوَیلد است، گفتم، این پنجم کیست که از اندوه دست بر سر گذاشته است و گاهی می افتد و گاه بر می خیزد؟

گفت:

جده تو فاطمه زهرا علیهاالسّلام است. من چون نام جدّه خود را شنیدم دویدم خود را به هودج او رسانیدم و در پیش روی او ایستادم و گریستم و فریاد بر آوردم که ای مادر به خدا قسم که ظالمان این امّت انکار حقّ ما کردند و جمعیت ما را پراکنده کردند و حریم ما را مباح کردند، ای مادر به خدا سوگند حسین علیه السّلام پدرم را کشتند. حضرت فاطمه علیهاالسّلام فرمود:

ای سکینه!

بس است همانا جگرم را آتش

زدی و رگ دلم را قطع کردی، این پیراهن پدرت حسین علیه السّلام است که با من است و از من جدا نخواهد شد تا خدا را با آن ملاقات نمایم، پس از خواب بیدار شدم (۴۵۹).

خواب دیگری نیز از حضرت سکینه علیهاالسّلام در شام نقل شده که برای یزید نقل کرده و علاّمه مجلسی رحمه اللّه آن را در (جلاء العیون) نقل نموده (۴۶۰)،

پس از آن فرموده که قطب راوندی از اَعمش روایت کرده است که من بر دور کعبه طواف می کردم، ناگاه دیدم که مردی دعا می کرد و می گفت:

خداوندا!

مرا بیامرز دانم که مرا نیامرزی. چون از سبب نا امیدی او سوال کردم مرا از حرم بیرون برد و گفت:

من از آنها بودم که در لشکر عمر سعد بودیم و از چهل نفر بودم که سر امام حسین علیه السّلام را به شام بردیم و در راه، معجزات بسیار از آن سر بزرگوار مشاهده کردیم و چون داخل دمشق شدیم روزی که آن سر مطهّر را به مجلس یزید می بردند قاتل آن حضرت سر مبارک را برداشت و رَجَزی می خواند که رکاب مرا پر از طلا و نقره کن که پادشاه بزرگی را کشته ام و کسی را کشته ام که از جهت پدر و مادر از همه کس بهتر است.

یزید گفت:

هر گاه می دانستی که او چنین است چرا او را کشتی؟

و حکم کرد که او را به قتل آورند، پس سر را در پیش خود گذاشت و شادی بسیار کرد و اهل مجلس حجّتها بر او تمام کردند و فایده نکرد چنانچه گذشت.

پس امر کرد که آن سر منوّر

را در حجره ای که برابر مجلس عیش و شُرب او بود نصب کردند و ما را بر آن سر موکّل نمودند و مرا از مشاهده معجزات آن سر بزرگوار دهشت عظیم رو داده بود و خوابم نمی برد، چون پاسی از شب گذشت و رفیقان من به خواب رفتند ناگاه صداهای بسیار از آسمان به گوشم رسید، پس شنیدم که منادی گفت:

ای آدم!

فرود آی، پس حضرت آدم علیه السّلام از جانب آسمان به زیر آمد با ملائکه بسیار، پس ندای دیگر شنیدم که ای ابراهیم!

فرود آی، و آن حضرت به زیر آمد با ملائکه بی شمار، پس ندای دیگر شنیدم که ای موسی!

به زیر آی، و آن حضرت آمد با بسیاری از ملائکه، و همچنین حضرت عیسی علیه السّلام به زیر آمد با ملائکه بی حدّ و اِحصا، پس غلغله عظیم از هوا به گوشم رسید و ندائی شنیدم که ای محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم!به زیر آی ناگاه دیدم که حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم نازل شد با افواج بسیار از ملائکه آسمانها و ملائکه بر دور آن قبّه که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السّلام در آنجا بود احاطه کردند و حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم داخل آن قبّه شد، چون نظرش بر آن سر مبارک افتاد ناتوان شد و نشست، ناگاه دیدم آن نیزه که سر آن مظلوم را بر آن نصب کرده بودند خم شد و آن سر در دامن مطهّر آن سرور افتاد، حضرت سر را بر سینه خود چسبانید و به نزدیک حضرت آدم علیه السّلام آورد

و گفت:

ای پدر من آدم، نظر کن که امت من با فرزند دلبند من چه کرده اند!

در این وقت من بر خود بلرزیدم که ناگاه جبرئیل به نزد حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم آمد و گفت:

یا رسول اللّه!

من موکّلم به زلزله زمین، دستوری ده که زمین را بلرزانم و بر ایشان صدائی بزنم که همه هلاک شوند، حضرت دستوری نداد، گفت:

پس رخصت بده که این چهل نفر را هلاک کنم، حضرت فرمود که:

اختیار داری، پس جبرئیل نزدیک هر یک که می رفت و بر ایشان می دمید آتش در ایشان می افتاد و می سوختند، چون نوبت به من رسید من استغاثه کردم حضرت فرمود که:

بگذارید او را خدا نیامرزد او را، پس مرا گذاشت و سر را برداشتند و بردند، و بعد از آن شب دیگر کسی آن سر مقدّس را ندید. و عمر بن سعد لعین چون متوجّه امارت ری شد در راه به جهنم واصل شد و به مطلب نرسید.(۴۶۱) مترجم گوید:

بدان که در مدفن سَرِ مبارک سید الشهداء علیه آلاف التحیه و الثناء خلاف میان عامّه بسیار است و ذکر اقوال ایشان فایده ندارد و مشهور میان علمای شیعه آن است که حضرت امام زین العابدین علیه السّلام به کربلا آورد با سر سایر شهداء و در روز اربعین به بدنها ملحق گردانید، و این قول به حسب روایات بسیار بعید می نماید. و احادیث بسیار دلالت می کند بر آنکه مردی از شیعیان آن سر مبارک را دزدید و آورد در بالای سر حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام دفن کرد و به این سبب در آنجا

زیارت آن حضرت سنّت است و این روایت دلالت کرد که حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلّم آن سر گرامی را با خود برد.(۴۶۲)

و در آن شکی نیست که آن سر و بدن به اشرف اماکن منتقل گردیده و در عالم قدس به یکدیگر ملحق شده هر چند کیفیت آن معلوم نباشد.

(تمام شد کلام علاّمه مجلسی رحمه اللّه).(۴۶۳)

فقیر گوید:

که آنچه در آخر خبر مروی از اَعْمَش است که عمر سعد در راه ری هلاک شد درست نیاید؛ چه آنکه آن را مختار در منزل خودش در کوفه به قتل رسانید و مستجاب شد دعای مولای ما امام حسین علیه السّلام در حق او:

وَ سَلَّطَ عَلَیکَ مَنْ یذْبَحُکَ بَعْدی عَلی فِراشِکَ.

ابو حنیفه دینوری از حُمَید بن مسلم روایت کرده که:

گفت:

عمر سعد رفیق و دوست من بود پس از آمدنش از کربلا و فراغتش از قتل حسین علیه السّلام به دیدنش رفتم و از حالش سؤال کردم گفت:

از حال من مپرس؛ زیرا که هیچ مسافری بد حالتر از من به منزل خود برنگشت، قطع کردم قرابت نزدیک را و مرتکب شدم کار بزرگی را.(۴۶۴) در (تذکره سِبط) است که مردم از او اعراض کردند و دیگر اعتنا به او نمی نمودند و هرگاه بر جماعتی از مردم می گذشت از او روی می گردانیدند، و هرگاه داخل مسجد می شد مردم از مسجد بیرون می شدند، و هر که او را می دید بد می گفت و دشنام می داد لاجرم ملازمت منزل اختیار کرد تا آنکه به قتل رسید.اَلا لَعْنَهُ اللّهَ عَلَیهِ.

روانه کردن کردن یزید اهل بیت را به مدینه

فصل نهم:

در روانه کردن یزید پلید اهل بیت علیهماالسّلام را به

مـدینه چون مردم شام بر قتل حضـرت سیدالشـهداء علیه السّـلام و مظلومیت اهل بیت او و ظلم یزید مطلّع شدند و مصائب اهل بیت پیغمبر صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم را بدانستند آثار کراهت و مصیبت از دیدار ایشان ظاهر گردید. یزید لعین این معنی را تفرّس کرد پیوسته می خواست که ذمّت خود را از قتل حضرت حسین علیه السّلام بری دارد و این کار را به گردن پسر مرجانه گـذارد و نیز بـا اهـل بیت بنـای رفق و مـدارا نهاد و در پی آن بود که التیام جراحات ایشان را تـدبیر کنـد لاجرم روزی روی با حضرت سجّاد علیه السّلام کرد و گفت:

حاجات خود را مکشوف دار که سه حاجت شما بر آورده می شود.

حضرت فرمود:

حاجت اوّل من آنکه سر سید و مولای من و پدر من حسین علیه السّلام را به من دهی تا اورا زیارت کنم و از او توشه بردارم و وداع بازپسین گویم.

دوّم آنکه حکم کنی تا هر چه از ما به غارت برده اند به ما ردّ کنند.

سوّم آنکه اگر قصد قتل من داری شخصـی امین همراه اهل بیت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم کنی تا ایشان را به حرم جدّشان برساند. یزید لعین گفت:

امّا دیدار سـر پدر هرگز از برای تو میسر نخواهد شد، و امّا کشتن ترا پس من عفو کردم و از تو گذشتم و زنان را جز تو کسی به مدینه نخواهد برد، و امّا آنچه از شما به غارت ربوده شده من از مال خود به اضعاف قیمت آن عوض می دهم.

حضرت فرمود:

ما از مال تو بهره نخواسته

ایم مال تو از برای تو باشد، ما اموال خویش را خواسته ایم از بهر آنکه بافته فاطمه دختر محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم و مقنعه و گلوبند و پیراهن او در میان آنها بوده. یزید امر کرد تا آن اموال منهوبه را به دست آوردند و ردّ کردند، و دویست دینار هم به زیاده از مال خود داد، حضرت آن زر را بگرفت و بر مردم فقراء و مساکین قسمت کرد. (۴۶۵)

و علاّمه مجلسی و دیگران نقل کرده اند که یزید اهل بیت رسالت علیهماالسّلام را طلبید و ایشان را میان ماندن در شام با حرمت و کرامت و برگشتن به سوی مدینه با صحّت و سلامت مخیر گردانید، گفتند اوّل می خواهیم ما را رخصت دهی که به ماتم و تعزیه آن امام مظلوم قیام نمائیم، گفت آنچه خواهید بکنید، خانه ای برای ایشان مقرّر کرد و ایشان جامه های سیاه پوشیدند و هر که در شام بود از قریش و بنی هاشم در ماتم و زاری و تعزیت و سوگواری با ایشان موافقت کردند و تا هفت روز بر آن جناب ندبه و نوحه و زاری کردند و در روز هشتم ایشان را طلبید نوازش و عذر خواهی نمود و تکلیف ماندن شام کرد، چون قبول نکردند محملهای مزین برای ایشان ترتیب داده و اموال برای خرج ایشان حاضر کرد و گفت اینها عوض آنچه به شما واقع شده. جناب امّ کلثوم علیهاالسّلام فرمود:

ای یزید!

چه بسیار کم حیائی، برادران و اهل بیت مرا کشته ای که جمیع دنیا برابر یک موی ایشان نمی شود و می گوئی اینها عوض آنچه من کرده

ام.

پس نعمان بن بشیر را که از اصحاب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بود طلب کرد و گفت تجهیز سفر کن و اسباب سفر از هر چه لازم است برای این زنها مهیا کن، و از اهل شام مردی را که به امانت و دیانت و صلاح و سداد موسوم باشد با جمعی از لشکر به جهت حفظ و حراست اهل بیت و ملازمت خدمت ایشان بر گمار و ایشان را به جانب مدینه حرکت ده.(۴۶۶)

پس به روایت شیخ مفید رحمه اللّه یزید حضرت سید سجّاد علیه السّلام را طلبید در مجلس خلوتی و گفت:

خداوند لعنت کند پسر مرجانه را، به خدا قسم!

اگر من در نزد پدرت حاضر بودم آنچه از من طلب می نمود عطا می کردم و به هر چه ممکن بود مرگ را از او دفع می دادم و نمی گذاشتم که کشته شود لکن قضای خدا باید جاری شود، اکنون از برای برآوردن حاجت تو حاضرم به هر چه خواهی از مدینه برای من بنویس تا حاجت تو را برآورم، پس امر کرد که آن حضرت را جامه دادند و اهل بیت را کِسوه پوشانیدند و با نعمان بن بشیر، رسولی روانه کرد و وصیت کرد که شب ایشان را کوچ دهند، در همه جا اهل بیت علیهماالسّلام از پیش روی روان باشند و لشکر در عقب باشند به اندازه ای که اهل بیت از نظر نیفتند و در منازل از ایشان دور شوند و در اطراف ایشان متفرّق شوند به منزله نگاهبانان و اگر در بین راه یکی از ایشان را وضوئی یا حاجتی باشد برای رفع

حاجت پیاده شود همگان باز ایستند تا حاجت خود را بپردازد و بر نشیند و چنان کار کنند که خدمتکاران و حارسان کنند تا هنگامی که وارد مدینه شوند،

پس آن مرد به وصیت یزید عمل نمود و اهل بیت عصمت علیهماالسّلام را به آرامی و مدارا کوچ می داد و از هر جهت مراعات ایشان می نمود تا به مدینه رسانید.(۴۶۷) و قرمانی در (اخبار الدُّول) نقل کرده که نعمان بن بشیر با سی نفر، اهل بیت را حرکت دادند به همان طریق که یزید دستور داده بود تا به مدینه رسیدند.

پس فاطمه بنت امیر المؤمنین علیه السّلام به خواهرش جناب زینب علیهاالسّلام گفت که این مرد به ما احسان کرد آیا میل دارید که ما در عوض احسان او چیزی به او بدهیم؟

جناب زینب علیهاالسّلام فرمود که:

ما چیزی نداریم به او عطا کنیم جز حُلّی خود، پس بیرون کردند دست برنجن و دو بازو بندی که با ایشان بود و برای نعمان فرستادند و عذر خواهی از کمی آن نمودند. او ردّ کرد جمیع را و گفت:

اگر این کار را من برای دنیا کرده بودم همین ها مرا کافی بود و بدان خشنود بودم، ولکن واللّه من احسان نکردم به شما مگر برای خدا و قرابت شما با حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم (۴۶۸). سید بن طاووس رحمه اللّه نقل فرموده:

زمانی که عیالات حضرت سید الشهداء علیه السّلام از شام به مدینه مراجعت می کردند به عراق رسیدند به (دلیل راه) فرمودند که ما را از کربلا ببر، پس ایشان را از راه کربلا سیر دادند، چون به سر تربت

پاک حضرت سید الشهداء(علیه آلاف التحیه و الثناء) رسیدند جابر بن عبداللّه را با جماعتی از طایفه بنی هاشم و مردانی از آل پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم را یافتند که به زیارت آن حضرت آمده بودند، پس در یک وقتی به آنجا رسیدند که یکدیگر را ملاقات نمودند و بنای نوحه و زاری و لطمه و تعزیه داری را گذاشتند و زنان قبائل عرب که در آن اطراف بودند جمع شدند و چند روز اقامه ماتم و عزاداری نمودند(۴۶۹).

مؤلف گوید:

مکشوف باد که ثِقات محدّثین و مورّخین متّفق اند بلکه خود سید جلیل علی بن طاووس نیز روایت کرده که:

بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السّلام عمر سعد نخست سرهای شهدا را به نزد ابن زیاد روانه کرد و از پس آن روز دیگر اهل بیت را به جانب کوفه بُرد و ابن زیاد بعد از شناعت و شماتت با اهل بیت علیهماالسّلام ایشان را محبوس داشت و نامه به یزید بن معاویه فرستاد که در باب اهل بیت و سرها چه عمل نماید. یزید جواب نوشت که به جانب شام روان باید داشت. لاجرم ابن زیاد تهیه سفر ایشان نموده و ایشان را به جانب شام فرستاد(۴۷۰).

و آنچه از قضایای عدیده و حکایات متفرّقه سیر ایشان به جانب شام از کتب معتبره نقل شده چنان می نماید که ایشان را از راه سلطانی و قُری و شهرهای معموره عبور دادند که قریب چهل منزل می شود، و اگر قطع نظر کنیم از ذکر منازل ایشان و گوئیم از بریه و غربی فرات سیر ایشان بوده، آن هم قریب به بیست

روز می شود.

چه مابین کوفه و شام به خط مستقیم یک صد و هفتاد و پنج فرسخ گفته شده و در شام هم قریب به یک ماه توقّف کرده اند چنانکه سید در (اقبال) فرموده (۴۷۱)

روایت شده که:

اهل بیت یک ماه در شام اقامت کردند در موضعی که ایشان را از سرما و گرما نگاه نمی داشت، پس با ملاحظه این مطالب، خیلی مستبعد است که اهل بیت بعد از این همه قضایا از شام برگردند و روز بیستم شهر صفر که روز اربعین و روز ورود جابر به کربلا بوده به کربلا وارد شوند و خود سید اجلّ این مطلب را در (اقبال) مستبعد شمرده، بعلاوه آنکه احدی از اجلاء فن حدیث و معتمدین اهل سِیَر و تواریخ در مقاتل و غیره اشاره به این مطلب نکرده اند با آنکه دیگر ذکر آن از جهاتی شایسته بود بلکه از سیاق کلام ایشان انکار آن معلوم می شود؛ چنانکه از عبارت شیخ مفید در باب حرکت اهل بیت علیهماالسّلام به سمت مدینه دریافتی و قریب این عبارت را ابن اثیر و طبری و قرمانی و دیگران ذکر کرده اند و در هیچ کدام ذکری از سفر عراق نیست بلکه شیخ مفید و شیخ طوسی و کفعمی گفته اند که:

در روز بیستم صفر، حَرم حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السّلام رجوع کردند از شام به مدینه و در همان روز جابر بن عبدالله به جهت زیارت امام حسین علیه السّلام به کربلا آمد و اوّل کسی است که امام حسین علیه السّلام را زیارت کرد. (۴۷۲)

و شیخ ما علّامه نوری - طاب ثراه - در کتاب (لؤلؤ و مرجان) کلام

را در ردّ این نقل بسط تمام داده و از نقل سید بن طاووس آن را در کتاب خود عذری بیان نموده ولکن این مقام را گنجایش بسط نیست (۴۷۳).

و بعضی احتمال داده اند که اهل بیت علیهماالسّلام در حین رفتن از کوفه به شام، به کربلا آمده اند و این احتمال به جهاتی بعید است. و هم احتمال داده شده که بعد از مراجعت از شام به کربلا آمده اند لکن در غیر روز اربعین بوده، چه سید و شیخ ابن نما که نقل کرده اند ورود ایشان را به کربلا به روز اربعین مقید نساخته اند و این احتمال نیز ضعیف است به سبب آنکه دیگران مانند صاحب (روضه الشهداء) و (حبیب السّیر) و غیره که نقل کرده اند مقید به روز اربعین ساخته اند، و از عبارت سید نیز ظاهر است که با جابر در یک روز و یک وقت وارد شدند؛ چنانکه فرمود:

فَوافَوا فی وَقْتٍ واحدٍ

و مسلّم است که ورود جابر به کربلا در روز اربعین بوده و بعلاوه آنچه ذکر شد تفصیل ورود جابر به کربلا در کتاب (مصباح الزائر) سید بن طاووس و (بشاره المصطفی) که هر دو از کتب معتبره است موجود است و ابدا ذکری از ورود اهل بیت در آن هنگام نشده با آنکه به حسب مقام باید ذکر شود و شایسته باشد که ما روایت ورود جابر را که مشتمل است بر فوائد کثیره در اینجا ذکر نمائیم.(۴۷۴)

شیخ جلیل القدر عماد الدین ابوالقاسم طبری آملی که از اجلّاء فن حدیث و تلمیذ ابوعلی بن شیخ طوسی است در کتاب (بشاره المصطفی) که از کتب بسیار نفیسه است، مُسنَدا روایت کرده است از

عطیه بن سعد بن جناده عوفی کوفی که از رُوات امامیه است و اهل سنّت در رجال تصریح کرده اند به صدق او در حدیث که گفت:

ما بیرون رفتیم با جابر بن عبداللّه انصاری به جهت زیارت قبر حضرت حسین علیه السّلام پس زمانی که به کربلا وارد شدیم جابر نزدیک فرات رفت و غسل کرد پس جامه را لنگ خود کرد و جامه دیگر را بر دوش افکند پس گشود بسته ای را که در آن (سُعد) بود و بپاشید از آن بر بدن خود، پس به جانب قبر روان شد و گامی بر نداشت مگر با ذکر خدا تا نزدیک قبر رسید مرا گفت:

که دست مرا به قبر گذار، من دست وی را بر قبر گذاشتم چون دستش به قبر رسید بی هوش بر روی قبر افتاد، پس آبی بر وی پاشیدم تا به هوش آمد و سه بار گفت یا حسین!

سپس گفت:

حَبیبٌ لا یجیبُ حَبیبَهُ؟

آیا دوست جواب نمی دهد دوست خود را؟

پس گفت:

کجا توانی جواب دهی و حال آنکه در گذشته از جای خود رگهای گردن تو و آویخته شده بر پشت و شانه تو، و جدائی افتاده ما بین سر و تن تو، پس شهادت می دهم که تو می باشی فرزند خیر النّبیین و پسر سید المؤمنین و فرزند هم سوگند تقوی و سلیل هُدی و خامس اصحاب کساء و پسر سید النقباء و فرزند فاطمه علیهاالسّلام سیده زنها و چگونه چنین نباشی و حال آنکه پرورش داده ترا پنجه سیدالمرسلین و پروریده شدی در کنار متّقین و شیر خوردی از پستان ایمان و بریده شدی از شیر به اسلام و پاکیزه

بودی در حیات و ممات، همانا دلهای مؤمنین خوش نیست به جهت فراق تو و حال آنکه شکی ندارد در نیکوئی حال تو، پس بر تو باد سلام خدا و خشنودی او، و همانا شهادت می دهم که تو گذشتی بر آنچه گذشت بر آن برادر تو یحیی بن زکریا.

پس جابر گردانید چشم خود را بر دور قبر و شهدا را سلام کرد بدین طریق:

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ اَیتُهَا الاَرْواحُ الّتی حَلَّت بِفِناءِ قَبْرَ الْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ وَ اَناخَتْ بِرَحْلِهِ اَشْهَدُ اَنَّکُم اَقَمْتُمُ الصَّلوهَ وَ آتَیتُمُ الزَّکوهَ وَ اَمَرتُمْ بِالمَعْرُوفِ وَ نَهَیتُمْ عَنِ المُنکَرِ وَ جاهَدْتُمُ المُلْحِدینَ وَ عَبَدْتُمُ اللّهَ حَتّی اَتیکُمُ اْلیقینُ.

پس گفت:

سوگند به آنکه بر انگیخت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم را به نبوّت حقّه که ما شرکت کردیم در آنچه شما داخل شدید در آن. عطیه گفت:

به جابر

گفتم:

چگونه ما با ایشان شرکت کردیم و حال آنکه فرود نیامدیم ما وادئی را و بالا نرفتیم کوهی را و شمشیر نزدیم و امّا این گروه، پس جدائی افتاده ما بین سر و بدنشان و اولادشان یتیم و زنانشان بیوه گشته؟!

جابر گفت:

ای عطیه!

شنیدم از حبیب خود رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم که می فرمود:

هر که دوست دارد گروهی را، با ایشان محشور شود و هر که دوست داشته باشد عمل قومی را، شریک شود در عمل ایشان.

پس قسم به خداوندی که محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم را به راستی برانگیخته که نیت من و اصحابم بر آن چیزی است که گذشته بر او حضرت حسین علیه السّلام و یاورانش.

پس جابر گفت:

ببرید مرا به سوی خانه های کوفه،

پس چون پاره ای راه رفتیم به من گفت:

ای عطیه آیا وصیت کنم ترا و گمان ندارم که بر خورم ترا پس از این سفر، و آن وصیت این است که دوست دار دوست آل محمّد را مادامی که ایشان را دوست دارد، و دشمن دار دشمن آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم را تا چندی که دشمن است با ایشان اگر چه روزه دار و نمازگزار باشند، و مدارا کن با دوست آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم اگر چه بلغزد از ایشان پائی از بسیاری گناهان و استوار و ثابت بماند پای دیگر ایشان از راه دوستی ایشان، همانا دوست ایشان بازگشت نماید به بهشت و دشمن ایشان باز گردد به دوزخ (۴۷۵).

تذییل:

از توصیف جابر حضرت امام حسین علیه السّلام را به (خامس اصحاب کساء) معلوم می شود که این لقب از القاب معروفه آن حضرت بوده و حدیث اجتماع خمسه طیبه علیهماالسّلام تحت کساء از احادیث متواتره است که علماء شیعه و سنّی روایت کرده اند، و در احادیث آیه تطهیر بعد از اجتماع ایشان نازل شده، و هم در احادیث مباهله نیز به کثرت وارد است، و شاید سرّ جمع نمودن حضرت رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم انوار طیبه اهل بیت مکرّم را تحت کساء برای رفع شبهه باشد که کسی نتواند ادّعای شمول آیه برای غیر مجتمعین تحت کساء نماید اگر چه جمعی از معاندین عامه تعمیم دادند ولی اغراض فاسده آنها از بیانات وارده آنها واضح و هویداست. و امّا حدیث معروف به حدیث کساء که در زمان ما شایع است

به این کیفیت در کتب معتبره و معروفه و اصول حدیث و مجامع متقنه محدّثین دیده نشده می توان گفت از خصائص کتاب (منتخب) است. و امّا آنچه جابر در کلام خود گفته که تو گذشتی بر طریقه یحیی بن زکریا اشاره است به مشابهت تامّه که ما بین سیدالشهداء علیه السّلام و یحیی بن زکریا علیه السّلام واقع است، چنانچه تصریح به آن فرموده حضرت صادق علیه السّلام در خبری که فرموده:

زیارت کنید حضرت حسین علیه السّلام را و جفا نکنید او را که او سید شهداء و سید جوانان اهل بهشت و شبیه یحیی بن زکریا است.(۴۷۶) و جُمله ای از اهل حدیث روایت کرده اند از سید سجّاد علیه السّلام که فرمود:

بیرون شدیم با پدرم حسین علیه السّلام پس فرود نیامد در منزلی و کوچ نکرد از آنجا مگر آنکه یاد نمود یحیی بن زکریا را. و روزی فرمود که:

از پستی این جهان بود که سر یحیی را هدیه فرستادند برای زن زناکاری از بنی اسرائیل (۴۷۷) و بعید نیست که تکرار ذکر امام حسین علیه السّلام، یحیی علیه السّلام را اشاره به همین معنی بوده باشد؛ امّا وجه شباهت که ما بین این دو مظلوم بوده پس بسیار است و ما به ذکر هشت وجه اکتفا می کنیم:

اوّل - آنکه همنامی برای این هر دو معصوم پیش از تسمیه آنها نبوده، چنانچه در روایات عدیده وارد است که نام یحیی و حضرت حسین علیهماالسّلام را کسی پیش از این دو مظلوم نداشته؛

دوّم - آنکه مدّت حمل هر دو شش ماه بوده، چنانچه در جمله ای از روایات وارد است؛

سوّم - آنکه قبل از ولادت

هر دو، اخبار و وحی آسمانی به ولادت و شرح مجاری احوال هر دو آمد چنانچه مشروحا در باب ولادت حضرت الشهداء علیه السّلام و در تفسیر آیه:

(وَ حَمَلَتْه امهُ کُرْهاوَ وَضعَتْهُ کُرها) محدّثین و مفسّرین نقل کرده اند.(۴۷۸)

چهارم - گریستن آسمان بر هر دو که در روایت فریقین در تفسیر آیه کریمه فَما بَکَتْ عَلَیهِمُ السَّماءُ وَ الْاَرْضُ (۴۷۹) وارد است. و قطب راوندی روایت کرده بَکَتِ السَّماءُ عَلَیهما اَرْبَعینَ صَباحا الخ.(۴۸۰)

پنجم - آنکه قاتل هر دو ولد زنا بوده و در این باب چندین روایت وارد شده بلکه از حضرت باقر علیه السّلام مروی است که انبیاء را نکشد مگر اولاد زنا(۴۸۱)

ششم - آنکه سر هر دو را در طشت طلا نهادند و برای زنا کاران و زنا زادگان هدیه بردند چنانچه در جمله ای از روایات هست لکن تفاوتی که هست سر یحیی علیه السّلام را در طشت بریدند که خون او به زمین نرسد تا سبب غضب الهی نشود لکن کفّار کوفه و اتباع بنی امیه - لعنهم اللّه.

این رعایت را از حضرت سید الشهداء علیه السّلام نکردند.

وَ لَنِعمَ ما قیلَ:

شعر:

حیف است خون حلق تو ریزد به روی خاک

یحیای من اجازه که طشتی بیاورم

هفتم - تکلّم سر یحیی علیه السّلام چنانچه در (تفسیر قمّی) است، و تکلّم سر مطهّر جناب سیدالشهداء علیه السّلام چنانچه در مقام خود گذشت.(۴۸۲)

هشتم - انتقام الهی برای یحیی و امام حسین علیهماالسّلام به کشته شدن هفتاد هزار تن چنانچه در خبر (مناقب) است (۴۸۳).

و از تطبیق حال حضرت سید الشهداء با حضرت یحیی علیهماالسّلام معلوم می شود سرّ احادیث وارده که آنچه در اُمَم سابقه واقع شده در

این امّت واقع شود.

حَذْو النّعل بالنّعل و القذّه بالقذّه واللّه العالم. و امّا وصیت جابر به عطیه که دوست دار دوست آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم را الخ، شبیه به همین را نوشته حضرت امام رضا علیه السّلام برای جمّال خویش به این عبارت:

کُنْ مُحِبّا لِآلِ مُحَمَّدٍ علیهماالسّلام وَ اِنْ کُنْتَ فاسِقا وَ مُحِبّا لِمُحِبِّهِمْ وَ اِنْ کانُوا فاسِقین.(۴۸۴)

قطب راوندی در (دعوات) فرموده که این مکتوب شریف الان نزد بعضی از اهل (کرمند) که قریه ایست از ناحیه ما به اصفهان موجود است و واقعه اش آن است که مردی از اهل آن قریه جمّال مولای ما ابوالحسن علیه السّلام بوده و در زمان توجّه آن سلطان ایمان به سمت خراسان، چون خواسته از خدمت آن حضرت مرخّص شود عرض کرده یابن رسول اللّه مرا مشرّف فرما به چیزی از خطّ مبارکت که تبرّک جویم به آن و آن مرد از عامّه بوده پس حضرت این مکتوب را به او عنایت فرموده (۴۸۵)

ورود اهل بیت به مدینه

فصل دهم:

در بیان ورود اهل بیت علیهماالسّلام به مدینه طیبه چون اهل بیت علیهماالسّلام از شام بیرون شدند طی مراحل و منازل نمودند تا نزدیک به مدینه شدند، بشیر بن جَذلَم که از ملازمین رکاب بود گفت:

چون نزدیک مدینه رسیدیم حضرت علی بن الحسین علیه السّلام محلّی را که سزاوار دانست فرود آمد و خیمه ها بر افراخت و فرمود:

ای بشیر!

خدا رحمت کند پدر ترا او مردی شاعر بود آیا تو نیز بهره ای از صنعت پدر داری؟

عرض کردم:

بلی یابن رسول اللّه، من نیز شاعرم. فرمود:

پس برو داخل مدینه شو و شعری در مرثیه ابوعبداللّه علیه السّلام بخوان و مردم مدینه

را از شهادت او و آمدن ما آگاه کن. قُلتُ وَ يناسِبُ اَنْ اَذكُرَ فى هدا الْمَقام هِذِهِ الابياتِ:

شعر:

عُجْبَالْمَدينهِ وَ اصْرَخْ فى شَوارِعِها

بِصَرخَهٍ تَمْلا الدُّنيا بِها جَزَعا

نادِى الَّذينَ اِذانادَى الصَّريخُ بِهِمْ

لَبَّوْهُ قَبلَ صَدى مِن صَوتِهِ رَجَعا

قُل يا بنى شَيبَهِ الْحَمْدِ الَّذى بِهِمُ

قامَتْ دَعائمُ دينِ اللّه وَ ارْتَ فَعا

قُومُوا فقَدْ عَصَفَتْ بِالطَّفِّ عاصِفَهٌ

مالَتْ بَارجاءِ طَوْدِ الْعِزِّ فَانْصَدَعا

بشير گفت:

حسب الامر حضرت سوار بر اسب شدم و به سوى مدينه تاختم تا داخل مدينه شدم، چون به مسجد حضرت پيغمبر صلى اللّه عليه و آله و سلّم رسيدم صدا به گريه و زارى بلند كردم و اين دو شعر

گفتم:

شعر:

يا اَهْلَ يثرِبَ لا مُقامَ لَكُم بِها

قُتِلَ الْحُسينُ فَاَدْمُعى مِدْرارٌ

اَلجِسْمُ مِنهُ بِكربَلاءَ مُضَرَّجٌ

وَالرَّاءسُ مِنهُ عَلَى الْقَناهِ يدارُ

يعنى اى اهل مدينه ديگر در مدينه اقامت نكنيد كه حسين عليه السّلام شهيد شد و به اين سبب سيلاب اشک از چشم من روان است، بدن شريفش در كربلا در ميان خاک و خون افتاده و سر مقدّسش را بر سر نيزه ها در شهرها مى گردانند. آن وقت

فریاد برآوردم که

ای مردم اینک علی بن الحسین علیه السّلام با عمّه ها و خواهرها به نزدیک شما رسیده اند و در ظاهر شهر شما رحل خویش فرود آورده اند و من پیک ایشانم به سوی شما و شما را به حضرت او دلالت می کنم.گوئی بانگ بشیر نفخه صور بود که عرصه مدینه را صبح نشور ساخت، مخدّرات محجوبه بی پرده از خانه ها بیرون شدند و با صورتهای مکشوفه و گیسوهای آشفته و پاهای برهنه بیرون دویدند و روها بخراشیدند و صداها به ناله و زاری بلند کردند و فریاد وا ویلاه و وا ثبوراه کشیدند، و

هر گز مدینه به آن حالت مشاهده نگشته بود و روزی از آن، تلخ تر و ماتمی از آن، عظیم تر دیدار نشده بود.

بشیر گفت:

جاریه ای را دیدم که اشعاری در مرثیه حضرت سید الشهداء علیه السّلام خواند آنگاه گفت:

ای ناعی!

تازه کردی حزن و اندوه ما را و بخراشیدی جراحت قلوبی را که هنوز بهبودی نپذیرفته بود، اکنون بگو چه کسی و از کجا می رسی؟

گفتم:

من بشیر بن جَذلَم که مولایم علی بن الحسین علیه السّلام مرا به سوی شما فرستاده و خود آن حضرت با عیالات ابی عبداللّه علیه السّلام در فلان موضع نزدیک مدینه فرود آمده، بشیر گفت مردم مرا بگذاشتند و به سوی اهل بیت علیهماالسّلام بشتافتند، من نیز عجله کرده و اسب بتاختم وقتی رسیدم دیدم اطراف خیمه سید سجاد علیه السّلام چنان جمعیت بود که راه رفتن نبود از اسب پیاده شدم و راه عبور نیافتم لاجرم پای بر دوش مردمان گذاشته تا خود را به نزدیک خیمه آن حضرت رسانیدم دیدم آن حضرت از خیمه بیرون تشریف آورد در حالتی که دستمالی بر دست مبارکش گرفته و اشک چشم خویش را پاک می کند و خادمی نیز کُرسی (۴۸۶) حاضر کرد و حضرت بر او نشست. لکن گریه چنان او را فرو گرفته که خودداری نمی تواند نماید و صدای مردم نیز به گریه و ناله بلند است، و از هر سو آن حضرت را تعزیت و تسلیت می گفتند و آن بقعه زمین از صداهای مردم ضجه واحده گشته، پس حضرت ایشان را به دست مبارک اشاره فرمود که:

لختی ساکت باشید چون ساکت شدند آغاز خطبه فرمود که:

حاصل و خلاصه

آن به فارسی چنین است:

حمد خداوندی را که ربّ العالمین و رحمن و رحیم، فرمان گذار روز جزا و خالق جمیع خلائق است و آن خداوندی که از ادراک عقلها دور است و رازهای پنهان نزد او آشکار است، سپاس می گذارم خدا را به ملاقاتهای خَطْب های عظیم و مصائب بزرگ و نوائب غم اندوز و اَلَم های صبر سوز و مصیبتی سخت و سنگین. ایها النّاس!

حمد خدای را که ما را ممتحن و مبتلا ساخت به مصیبتهای بزرگ و به رخنه بزرگی که در اسلام واقع شد.

قُتِلَ اَبو عبداللّه الْحُسینُ علیه السّلام وَ عِتْرَتُهُ وَ سُبِی نِسآؤُهُ وَ صِبْیَتُهُ وَ دارُوا بِرَاْسِهِ فِی الْبُلْدانِ مِنْ فَوقِ عامِلِ السِّنانِ؛

همانا کشته شد ابو عبداللّه علیه السّلام و عترت او و اسیر شدند زنان و فرزندان او و سر مبارکش را بر سر نیزه کردند و در شهرها بگردانیدند و این مصیبتی است که مثل و شبیه ندارد.

ایها النّاس!

کدام مردانند از شماها که بعد از مصیبتی دل شاد باشند، و کدام چشم است که پس از دیدار این واقعه اشکبار نباشد و اشک خود را حبس نماید همانا آسمانهای هفتگانه برای قتل حسین علیه السّلام گریستند و دریاها با موجهای خود سرشک ریختند و ارکان آسمانها به خروش آمدند و اطراف زمین بنالیدند و شاخه های درختان آتش از نهاد خود برآوردند و ماهیان دریاها و لجّه ها و بِحار و ملائکه مُقرّبین و اهل آسمانها جمیعا در این مصیبت همدست و همداستان شدند.

ایهاالنّاس!

کدام دلی است که از قتل حسین علیه السّلام شکافته نشد و کدام قلبی است که مایل به سوی او نشد، و کدام گوشی

است که این مصیبت را که به اسلام رسید بتواند شنید. ایها النّاس!

ما را طرد کردند و دفع دادند و پراکنده نمودند و از دیار خود دور افکندند، با ما چنان رفتار کردند که با اسیران ترک و کابل کنند بدون آنکه مرتکب جرم و جریرتی شده باشیم؛ به خدا سوگند اگر به جای آن سفارشها که در حقّ حرمت و حمایت ما فرمود؛ به قتل و غارت و ظلم بر ما فرمان می داد از آنچه کردند زیادتر نمی کردند

فَاِنّا للّه وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ.

این مصیبت ما چقدر بزرگ و دردناک و سوزنده و سخت و تلخ و دشوار بود، از حق تعالی خواهانیم که در مقابل این مصائب به ما رحمت و اجر عطا کند و از دشمنان ما انتقام کشد و داد ما مظلومان را از ستمکاران باز جوید. چون کلام آن حضرت به نهایت رسید صُوحان بن صَعْصَعه بن صُوحان برخاست و عذر خواست که یابن رسول اللّه!

من از پا افتاده و زمین گیر شده بودم و به این سبب نصرت شما را نتوانستم، حضرت عُذر او را قبول فرمود و بر پدر او صعصعه رحمت فرستاد.

پس با اهل بیت علیهماالسّلام آهنگ مدینه کردند چون نظر ایشان بر مرقد منوّر و ضریح مطهّر حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله و سلم افتاد فریاد کشیدند که واجدّاه وامحمّداه!

حسینِ ترا با لب تشنه شهید کردند و اهل بیت محترم را اسیر کردند بدون آنکه رحم بر صغیر و کبیر کرده باشند(۴۸۷).

پس بار دیگر خروش از اهل مدینه برخاست و صدای ناله و گریه از در و دیوار بلند شد، و نقل شده

که حضرت زینب علیهاالسّلام چون به در مسجد حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم رسید دو بازوی در را بگرفت و ندا کرد که یا جَدّاه!

اِنّی ناعِیهٌ اِلَیکَ اَخِی الحُسین علیه السّلام؛

ای جدّ بزرگوار همانا برادرم حسین علیه السّلام را کشتند و من خبر شهادت او را برای تو آورده ام.

شعر:

برخیز حال زینب خونین جگر بپرس

از دختر ستمزده حال پسر بپرس

با کشتگان به دشت بلا گر نبوده ای

من بوده ام حکایتشان سر به سر بپرس

از ماجرای کوفه و از سر گذشت شام

یک قصّه ناشنیده حدیث دگر بپرس

از کودکانت از سفر کوفه و دمشق

پیمودن منازل و رنج سفر بپرس

دارد سکینه از تن صد پاره اش خبر

حالِ گُل شکفته ز مرغ سحر بپرس

از چشم اشکبار و دل بی قرار ما

کردیم چون به سوی شهیدان گذر بپرس

بال و پرم ز سنگ حوادث به هم شکست

بر خیز حال طائر بشکسته پر بپرس

و پیوسته آن مخدّره مشغول گریه بود و اشک چشمش خشک نمی شد و هرگاه نظر می کرد به سوی علی بن الحسین علیه السّلام تازه می شد حُزن او و زیاد می شد غصّه او.

و طبری از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده که:

چون داخل مدینه شدند زنی بیرون آمد از آل عبدالمطّلب به استقبال ایشان در حالتی که مو پریشان کرده بود و آستین خود را بر سر گذاشته بود و می گریست و می گفت:

شعر:

ماذا تَقُولُونَ اِنْ قالَ النَبی لَکُم

ماذا فَعَلْتُم وَ اَنتُمْ آخِرُ الْاُمَم

بِعْتِرتی وَ بِاَهْلی بَعدَ مُفْتَقَدی

مِنْهُم اُساری وَ مِنْهُم ضُرِّجوا بِدَمٍ

ما کانَ هذا جَزائی اِذْ نَصَحْتُ لَکُم

اَنْ تَخْلُفُونی بَسُوءٍ فی ذَوی رَحِمٍ

و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که حضرت

امام زین العابدین علیه السّلام چهل سال بر پدر بزرگوار خود گریست و در این مدّت روزها روزه داشت و شبها به عبادت قیام داشت و غلام آن حضرت هنگام افطار آب و طعام برای آن جناب حاضر می کرد و در پیش آن جناب می نهاد و عرض می کرد بخور ای مولای من. حضرت می فرمود:

قُتِلَ ابْنُ رسُولِ اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم جائِعا،

قُتِلَ ابنُ رَسُولِ اللّه عَطْشانا؛

یعنی من چگونه آب و طعام بخورم و حال آنکه پسر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را با شکم گرسنه و لب تشنه شهید کردند.

و این کلمات را مکرر می ساخت و می گریست تا آنکه طعام و آب را با آب دیده ممزوج و مخلوط می داشت و پیوسته بدین حال بود تا خدای خود را ملاقات کرد(۴۸۸).

و نیز از یکی از غلامان آن حضرت روایت شده که:

گفت:

روزی حضرت سید سجّاد علیه السّلام به صحرا تشریف برد من نیز از قفای آن جناب بیرون شدم وقتی رسیدم یافتم او را که سجده کرده بر روی سنگ نا همواری و من می شنیدم گریه او را که در سینه خود می گردانید و شمردم که هزار مرتبه این تهلیلات را در سجده خواند:

لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ حَقّا حَقّا لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ تَعَبُّدا وَرِقّا لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ ایمانا وَ تَصْدیقا

آنگاه سر از سجده برداشت دیدم صورت همایون و لحیه مبارکش را آب دیدگانش فرو گرفته من عرض کردم:

ای سید و آقای من!

وقت آن نشد که اندوه شما تمام شود و گریه شما کم گردد؟

فرمود:

وای بر تو!

یعقوب بن اسحاق

بن ابراهیم علیهماالسّلام پیغمبر و پیغمبر زاده بود، دوازده پسر داشت حقّ تعالی یکی از پسرانش را از نظر او غایب کرد و از حزن و اندوه مفارقت آن پسر موی سرش سفید گردید و پشتش خمیده و چشمش از بسیاری گریه نابینا شد و حال آنکه پسرش در دنیا زنده بود، ولکن من به چشم خود پدر و برادرم را با هفده تن از اهل بیت خود کشته و سر بریده دیدم، پس چگونه حزن من به غایت رسد و گریه ام کم شود!(۴۸۹).

و روایت شده که:

آن حضرت بعد از قتل پدر بزرگوارش از مردم کناره گرفت و در بادیه در خانه موئی که (سیاه چادر) گویند چند سال منزل فرمود و گاهی به زیارت جدش امیرالمؤمنین علیه السّلام و پدرش امام حسین علیه السّلام می رفت و کسی مطلع نمی شد.

و در جمله ای از کتب معتبره منقول است که رباب دختر امرء القیس مادر سکینه علیهاالسّلام که در واقعه طَفّ حاضر بود بعد از ورود به مدینه در زیر سقف ننشست و از حَرّ و بَرد پرهیز نجست و اشراف قریش خواهان تزویج او شدند در جواب فرمود:

لا یکُونُ لی حَمْوٌ بَعْدَ رَسوُلِ اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم؛

یعنی من دیگر پدر شوهری بعد از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم نخواهم و پیوسته روز و شب گریست تا از غصّه و حزن از دنیا بیرون رفت.(۴۹۰)

و از ابوالفرج نقل شده که این ابیات را رباب بعد از قتل حضرت سیدالشهداء علیه السّلام در مرثیه آن حضرت انشاد کرد:

شعر:

اِنَّ الَّذی کانَ نُورا یسْتَضاءُ بهِ

بِکربلاءَ قَتیلٌ غَیرُ مَدفُونٍ

سِبْطَ النَّبی جَزاکَ اللّهُ

صالِحَةً

عَنّا وَ جَنَّبْتَ خُسْرانَ المَوازينِ

قَدْ كُنْتَ لی جَبَلًا صَعْبا اَلوُذُبِهِ

وَكُنتَ تَصْحَبُنا بالرَّحْمِ وَ الدّینِ

مَنْ لِلْیتامی و من لِلسّائِلینَ وَ مَنْ

یعنی وَیاءوی اِلَیهِ کُلُّ مِسکینٍ

وَاللّه لا اَبْتَغی صِهرا بِصِهْرکُمُ

حتّی اُغَیبَ بینَ الرَّمْلِ وَ الطّینِ(۴۹۱)

وَ رَوی اءنَّهُ اکْتَحَلَتْ هاشمیهٌ ولا اخْتَضَبَتْ وَ لا رُاِی فی دارِ هاشِمِی دُخانٌ اِلی خَمْسِ حِجَجٍ حتی قُتِلَ عُبیدُاللّه بْنِ زیادٍ لَعَنَهُ اللّهُ تَعالی.(۴۹۲)

یعنی

روایت شده که:

بعد از شهادت امام حسین علیه السّلام زنی از بنی هاشم سرمه در چشم نکشید و خود را خضاب نفرمود، و دود از مطبخ بنی هاشم بر نخاست تا پس از پنج سال که عبیداللّه بن زیاد لعین به درک واصل شد.

مؤلف گوید:

که چون ابن زیاد ملعون کشته شد مختار سر نحس او را برای حضرت علی بن الحسین علیه السّلام فرستاد وقتی که سر آن ملعون را خدمت آن حضرت آوردند مشغول غذا خوردن بود سجده شکر به جای آورد و فرمود:

روزی که ما را بر این کافر وارد کردند غذا می خورد، من از خدای خود در خواست کردم که از دنیا نروم تا سر این کافر را در مجلس غذای خود مشاهد کنم هم چنانکه سر پدر بزرگوارم مقابل این کافر بود غذا می خورد، (۴۹۳) و خدا جزای خیر دهد مختار را که خونخواهی ما نمود.

و از اینجا معلوم شود حال مختار که چگونه قلب مبارک امّا را شاد کرد بلکه دلجوئی و شاد نمود قلوب شکسته دلان و مظلومان و مُصیبت زدگان اَرامل و اَیتام آل پیغمبر را که پنج سال در سوگواری و گداز بودند و به مراسم تعزیت اقامت فرموده بودند بلکه به علاوه آنکه ایشان را از عزا در

آورد، خانه های ایشان را آباد کرد و اعانتها به ایشان نمود.

و در کتب معتبره حدیث روایت شده که:

شخص کافری همسایه مسلمانی داشت که با او نیکوئی و مدارا می کرد، چون آن کافر بمرد و بر حسب وعده الهی به جهنم رفت حقّ تعالی خانه ای از گِل در وسط آتش بنا فرمود که:

حرارت آتش به وی ضرر نرساند و روزی او از غیر جهنم برسد و به او گفتند این سزای آن نیکویی است که آن به مسلمان رسانیدی (۴۹۴).

هر گاه حال کافر به واسطه احسان به مسلمانی این گونه باشد، پس چگونه خواهد بود حال مختار که این نحو سیرت مرضیه او بوده و اخبار معتبره در باب فضیلت القاء سرور در قلب مؤمن زیاده از آن است که احصاء شود.

پس خوشا حال مختار که بسی دلهای محزون ماتم زدگان اهل بیت رسالت علیهماالسّلام را شاد کرد، و دو دعای حضرت سید سجّاد علیه السّلام بر دست او مستجاب شد:

یکی کشتن ابن زیاد چنانکه معلوم شد و دیگر کشتن حرمله بن کاهل و سوزانیدن آن؛ چنانچه در خبر منهال بن عَمرو است که گفت:

از کوفه به سفر حج رفتم و خدمت علی بن الحسین علیه السّلام رسیدم آن جناب از من پرسید از حال حرمله بن کاهل عرضه داشتم در کوفه زنده بود، حضرت دست برداشت به نفرین بر او و از خدا خواست که او را در دنیا بچشاند حرارت آهن و آتش را، منهال گفت:

چون به کوفه برگشتم روزی به دیدن مختار رفتم، مختار اسب طلبید و سوار شد و مرا نیز سوار کرد و با هم رفتیم به کناسه

کوفه، لحظه ای صبر کرد مثل کسی که منتظر چیزی باشد که ناگاه دیدم حرمله را گرفته بودند و به نزد او آوردند مختار رحمه اللّه حمد خدای را به جا آورد و امر کرد دست و پای او را قطع کردند و از پس آن او را آتش زدند من چون چنین دیدم سبحان اللّه سبحان اللّه گفتم، مختار گفت برای چه تسبیح گفتی؟

من حکایت نفرین حضرت سید سجّاد علیه السّلام و استجابت دعای او را نقل کردم. مختار از اسب خویش پیاده شد و دو رکعت نماز طولانی به جای آورد و سجده شکر کرد و طول داد سجده را پس با هم بر گشتیم، چون نزدیک خانه ما رسیدیم من او را به خانه دعوت کردم که داخل شود و غذا میل کند، مختار گفت:

ای منهال!

تو مرا خبر دادی که حضرت علی بن الحسین علیه السّلام چند دعا کرده که به دست من مستجاب شده پس از آن از من خواهش خوردن طعام داری، امروز، روز روزه است که به جهت شکر این مطلب باید روزه باشم (۴۹۵).

خاتمه

مکشوف باد که اخبار زیاد وارد شده در باب گریستن فرشتگان و پیغمبران و اوصیای ایشان علیهماالسّلام و گریستن آسمان و زمین و جن و انس و وحش و طیر در مصیبت جناب سید مظلومان ابوعبداللّه الحسین علیه السّلام و هم روایات کثیره نقل شده در باب واردات احوال اَشجار و نباتات و بِحار و جِبال در شهادت آن حضرت و اشعار و مراثی و نوحه گری جنیان در حقّ آن حضرت و بیان آن که مصیبت آن حضرت اعظم مصائب بوده و بیان

ثواب زیارت آن مظلوم و شرافت زمین کربلا و فوائد تربت مقدّسه آن حضرت و بیان جور و ستمی که بر قبر مطهّرش وارد شده و معجزاتی که از آن قبر شریف ظاهر گشته و بیان ثواب لعن بر قاتلان آن حضرت و کفر ایشان و شدّت عذاب ایشان و آنکه آنها در دنیا بهره نبردند و چاشنی عذاب الهی را در دنیا یافتند و اگر بنای اختصار نبود هر آینه به ذکر مختصری از آن تبرّک می جستم.

لکن باید دانست که اینگونه وقایع و آثار منقوله از انقلابات کلیه در اجزاء عالم امکان به جهت شهادت مظلومان در نظر ارباب ادیان و ملل و قائلین به مبدء و معجزات و کرامات، استبعاد و استغرابی ندارد و هرگاه متتبع خبیر رجوع به تواریخ و سِیر نماید تصدیق خواهد کرد که وقایع سال شصت و یکم هجری که سنه شهادت آن حضرت بوده از عادت خارج بود و جمله ای از آن را اهل تاریخ که متّهم به تشیع و جزاف نوشتن نبوده اند ضبط کرده اند.

ابن اثیر جَزَری صاحب (کامل التواریخ) که معتمد اهل تاریخ و معروف به اتقان است در آن کتاب به طور قطع در وقایع سنه شصت و یک نوشته که مردم دو ماه یا سه ماه بعد از شهادت جناب سید الشهداء علیه السّلام مشاهده می کردند در وقت طلوع آفتاب تا آفتاب بالا می آمد دیوارها را که گویا خون به آن مالیده اند.

و از این قبیل در کتب معتبره بسیار است.(۴۹۶) و فاضل ادیب اریب جناب اعتماد السلطنه در کتاب (حُجّه السَّعاده فی حجَّه الشهاده) بیان کرده که سال شهادت سید مظلوم علیه

السّلام که سنه شصت و یکم باشد کلیه روی زمین از حالت وقفه و سکون بیرون و در انقلاب و اضطراب بوده و روی صفحه ممالک اروپا و آسیا یا بغازه خونریزی گلگون و یا لا محاله جمله جوارحش بی قرار و بی سکون بوده و رشته سلم و صلاح مردمان گسیخته و ما بین ایشان غبار فتنه و شورش بر انگیخته بوده است و مبنای آن کتاب (تواریخ عتیقه دنیا) است که به اَلسِنه مختلفه و لغات شَتّی بوده به زبان فارسی در آورده و در آن کتاب جمع نموده هر که خواهد مطلع شود به آن کتاب رجوع نماید.

و بس است در این مقام آنچه مشاهده می شود از بقایای آثار تعزیه داری آن مظلوم تا روز قیامت که سال به سال تجدید می شود و آثار او محو نشود و از خاطرها نرود؛ چنانکه در اخبار اهل بیت علیهماالسّلام به این مطلب اشاره شده، و عقیله خِدر رسالت و رضیعه ثَدی نبوّت زینب کبری علیهاالسّلام در خطبه ای که در مجلس یزید لعین، انشاء فرموده می فرماید:

فِکِدْ کَیدَکَ وَاسْعَ سَعیکَ وَ ناصِبْ جَهدَکَ فَوَ اللّهِ لا تَمْحُو ذِکْرَنا وَ لا تُمیتُ وَ حینا.(۴۹۷) فرموده به یزید:

هر چند توانی کید و مکر خود را بکن و هر سعی که خواهی به عمل آور و در عداوت ما کوشش خود را فرو مگذار و با این همه به خدا سوگند که ذکر ما نتوانی محو کرد و وحی ما نتوانی میراند. و بعضی از علماء این مطلب را از معجزات باهرات آن حضرت شمرده و از زمان سلطنت دیالمه تاکنون در همه سال لوای تعزیه

داری این مظلوم در شرق و غرب عالم بر پا است و مشاهـده می شود که مردم شیعی مذهب در ایام عاشورا چگونه بی تاب و بی قرار هستند و در جمیع بلاد مشغول نوحه سرائی و اقامه مجلس تعزیه و بر سر و سینه زدن و لباسهای سیاه پوشیدن و سایر لوازم مصیبت هستند. جمله ای از مورّخین نقل کرده اند که در سنه سیصد و پنجاه و دو روز عاشورا معزّ الدوله دیلمی امر کرد اهل بغداد را به نوحه و لطمه و ماتم بر امام حسین علیه السّلام و آنکه زنها موها را پریشان و صورتها را سیاه کنند و بازارها را ببندند و بر دکانها پلاس آویزان نمایند و طباخین طبخ نکنند، زنهای شیعه بیرون آمدند در حالی که صورتها را به سیاه دیگ و غیره سیاه کرده بودند و سینه می زدند و نوحه می کردند، و سالها چنین بود و اهل سنّت عاجز شدند از منع آن، لِکَوْنِ السُلْطانِ مَعَ الشّیعَهِ.

و از غرائب آن است که در نفوس عامّه ناس تأثیر می کند حتی اشخاصی که اهل این مذهب نیستند یا کسانی که به مراسم شرع عنایتی ندارند چنانچه این مطلب واضح است، و چنین یاد دارم وقتی کتاب (تحفه العالم) تالیف فاضل بارع سید عبداللطیف (۴۹۸) شوشتری را مطالعه می کردم دیدم شرحی عجیب از حال تعزیه داری آتش پرستان هند نقل کرده که در روز عاشورا مرسوم می دارند.

و شیخ جلیل و محدّث فاضل نبیل جناب حاج میرزا محمّد قمّی رحمه اللّه در (اربعین) فرموده که احقر در سنه هزار و سیصد و بیست و دو در ایام عاشورا

در طریق کربلا بودم، در اوّل عاشورا در یعقوبیه که اکثر اهل آنجا سنّی مذهب بلکه متعصّب هستند در شب نوای نوحه سرائی و اصوات اطفال شنیدم، از کودکی از اهل آنجا پرسیدم چه خبر است؟

به زبان عربی به من جواب گفت:

یَنُوحُون عَلَی السّید الْمَظلوم!

گفتم:

سید مظلوم کیست؟

گفت:

سَیدُنا الْحُسینُ علیه السّلام.

و در بقیه ایام عاشورا که در کردستان بودم دیدم بیابان نشینان که از مراسم شریعت آگاهی ندارند همه دسته شده اند فریاد یا حسین آنها به فلک می رود.

و نِعمَ ما قیلَ:

شعر:

سر تا سر دشت خاوران سنگی نیست

کز خون دل و دیده بر او رنگی نیست

در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست

کز دست غمت نشسته دلتنگی نیست

و عجب از این تأثیر مصیبت آن حضرت است در جمادات و نباتات و حیوانات؛ چنانچه اخبار کثیره دلالت دارد بر اینکه کلیه موجودات بر مصیبت جانگداز سید مظلومان متألم شدند و هر یک بر وضع مترقب از خود گریه کردند و انقلابات کلیه در اجزاء عالم امکان دست داد به واسطه ارتباط واقعی و مناسبت حقیقی که عبارت از تلقی فیض الهی است به واسطه آن وجود مقدّس و استمداد از برکات آن ذات همایون در نیل ترقّیات مترقّبه هر یک در کمال طبیعی خود که با آن جناب دارند و او بر وجهی نمودار شد که پرده بر روی کار نتوان کشید، و دوست و دشمن و مؤمن و برهمن همه شهادت دادند و مشاهده کردند.

و چون استیفای این اخبار مستدعی وضع کتابی است مستقل و نقل جزئی از آن نیز دراین مختصر شایسته نیست لهذا به حاصل بعضی از آن اخبار و آثار اشاره می کنیم.

از حضرت

باقر العلوم علیه السّلام مروی است که گریستند آدمیان و جنیان و مرغان و وحشیان بر حسین بن علی علیهماالسّلام تا اشک ایشان فرو ریخت.(۴۹۹)

و از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که چون حضرت ابوعبداللّه علیه السّلام شهید شد گریستند بر او آسمان های هفتگانه و هر چه در آنها است و آنچه مابین آسمان و زمین است و آنچه حرکت می کند در بهشت و جهنم و هر چه دیده می شود و هر چه دیده نمی شود، و گریستند بر آن حضرت مگر سه چیز الخبر(۵۰۰).

در ذیل خبری است که امام حسن به امام حسین علیهماالسّلام فرمود که:

بعد از شهادت تو فرود می آید در بنی امیه لعنت خدای و آسمان خون می بارد و گریه می کند بر تو همه چیز حتی وحوش در صحراها و ماهیها در دریاها.

اخبار حضرت صادق علیه السّلام زراره را به گریستن آسمان و زمین و آفتاب بر آن حضرت چهل صباح گذشت.

شیخ صدوق رحمه اللّه روایت کرده از یک تن از اهل بیت المقدّس که گفت:

قسم به خدا که ما اهل بیت المقدس شب قتل حضرت حسین علیه السّلام را شناختیم، بر نداشتیم از زمین سنگی یا کلوخی یا صخره ای مگر اینکه زیر آن خون دیدیم که در غَلَیان است و دیوارها مانند حلقه سرخ شد و تا سه روز خون تازه از آسمان بارید، و شنیدیم که منادی ندا می کرد در جوف لیل (اَتَرْجُوا اُمَّةً قَتَلَتْ حُسینا) الخ (۵۰۱).

در طی خطبه ای حضرت سید سجّاد علیه السّلام در هنگام ورود به مدینه و در جمله ای از زیارات حضرت سید الشهداء علیه السّلام

و روایات دیگر اشاره به گریه موجودات و انقلاب مخلوقات شده و اخبار عامّه و کلمات اهل سنّت که شهادت به وقوع آثار غریبه از این مصیبت عظمی در آسمان و زمین داده اند نیز بسیار است و از ملاحظه مجموع، قطع به دعوی عموم مصیبت می توان حاصل کرد، از جمله روایات ایشان است در تفسیر آیه کریمه (فَما بَکَتْ عَلَیهِمُ السّماءُ وَ الاَرْضُ)(۵۰۲) که لمّا قُتِلَ الحُسَینُ بَکَتِ السَّماءُ وَ بُکائها حُمْرتُها.(۵۰۳) اِبْن عَبدَرَبِّهِ اندلسی در ذیل حدیث وفود محمّد بن شهاب زُهَری بر عبدالملک مروان نقل کرده که عبدالملک از زهری پرسید چه واقع شد در بیت المقدس روزی که حضرت حسین علیه السّلام کشته شد؟

زهری گفت:

که خبر داد مرا فلان که برداشته نشد در صبحگاه شب شهادت حضرت علی بن ابی طالب و جناب امام حسین بن علی علیهماالسّلام سنگی از بیت المقدس مگر اینکه زیر آن خون تازه یافتند(۵۰۴).

در (کامل الزیارات) مثل این حدیث را از امام محمّدباقر علیه السّلام نقل کرده که برای هشام بن عبدالملک فرمود، (۵۰۵) و هم ابن عبد ربه روایت کرده که:

چون لشکرگاه حضرت حسین علیه السّلام را غارت کردند طیبی در او یافت شد که هیچ زنی استعمال آن نکرد مگر آنکه به برص مبتلا شد.(۵۰۶) و حکایت نوشتن قلم فولاد بر دیوار اشعار معروفه:

اَتَرْجُوا اُمَّةً قَتَلَتْ حُسَینا.

و حکایت خذف و سفال شدن پولهایی که راهب داد به جهت گرفتن سر مطهّر که علمای عامّه نقل کرده اند در سابق شنیدی. و حکایت مراثی و نوحه گری جنّیان زیادتر از آن است که اِحْصاء شود.

و شنیدن امّ سلمه در شب قتل حضرت حسین علیه السّلام مرثیه

جن را:

اَلا یاعَینُ فَاحْتَفِلِی بِجَهْدٍ و شنیدن زُهری نوحه گری جنّیان رابه این ابیات:

شعر:

نِساءُ الجِنّ یبْکینَ نِساءَ الْهاشِمِیات

ویلْطَمنَ خُدوُدا کالدَّنا نیرِ نَقِیاتٍ

وَیلْبَسْنَ ثِیابَ السُّودِ بَعدَ الْقَصَبیات (۵۰۷)

وهم مرثیه ایشان را به این کلمات:

شعر:

مَسَحَ النّبی جَبینَهُ وَ لَهُ بَریقٌ فی الْخُدود

اَبَواهُ مِنْ عُلْیا قُریشٍ جَدُّهُ خَیرُ

شعر:

الْجُدُود(۵۰۸) در (تذکره سبط) و غیره مسطور است و هم در (تذکره سبط) است که محمّد بن سعد در (طبقات) گفته که این حُمرت در آسمان دیده نمی شد قبل از کشتن حضرت حسین علیه السّلام و از ابوالفرج جد خود در کتاب (تبصره) نقل کرده که چون حالت غضبان آن است که هنگام غضب گونه او سرخ می شود و این سرخی دلیل غضب و اماره سخط او است و خدای تعالی از جسمانیت و عوارض اجسام منزّه است اثر غضب خود را در کشتن حضرت حسین علیه السّلام به حُمرت افق اظهار کرد و این دلیل بزرگی آن جنایت است.(۵۰۹)

و در جمله ای از روایات عامّه است که بعد از شهادت سید مظلوم علیه السّلام دو ماه و اگر نه سه ماه دیوارها چنان بودند که گفتی مُلَطَّخْ به خون بودند و از آسمان بارانی آمد که اثر وی در جامه ها مدّتی باقی ماند.

و ابراهیم بن محمّد بیهقی در کتاب (محاسن و مساوی) که زیاده از هزار سال است آن کتاب نوشته شده گفته که محمّد بن سیرین گفته که دیده نشد این حُمرَت در آسمان مگر بعد از قتل امام حسین علیه السّلام و حیض نشد زنی در روم تا چهار ماه مگر آنکه پیسی اندام فرا گرفت او را پس نوشت پادشاه روم به پادشاه عرب که کشته اید

شما پیغمبر یا پسر پیغمبر را انتهی (۵۱۰).

هم از ابن سیرین منقول است که سنگی یافتند پانصد سال قبل از بعثت نبوی صلی اللّه علیه و آله و سلّم که بر او به سریانیه مکتوب بود چیزی که ترجمه اش به عربیه این است:

شعر:

اَتَرْجُوا اُمَّهً قَتَلَتْ حُسینا

شَفاعَهَ جَدِّهِ یوْمَ الْحَسابِ(۵۱۱)

سلیمان بن یسار گفته که سنگی یافتند بر او مکتوب بود:

شعر:

لابدّ اَنْ تَرِدَ الْقیامَهَ فاطِمَهُ

وَقَمیصُها بِدَمِ الْحُسَینِ مُلَطَّخٌ

وَیلٌ لِمَنْ شُفَعآؤُهُ خُصَمآئُهُ

وَ الصُّورُ فی یوم الْقیمَهِ ینْفَخُ(۵۱۲)

در (مجموعه شیخ شهید) و (کشکول) و (زُهَر الرّبیع) و غیره مذکور است که عقیقی سرخ یافته شد که مکتوب بود بر آن شعر:

اَنادُرٌّ مِنَ السَّمآءِ نَثَرُونی

یومَ تَزْویجِ والِدِ السِّبْطَینِ

کُنتُ اَنْقی مِنَ الُّجَینِ بیاضا

صَبَغَتَنی دِماءُ نَحْرِ الحُسَینِ(۵۱۳) سید جزائری در (زُهر الربیع) فرموده که یافتم در شهر شوشتر سنگ کوچک زردی که حفّاران از زمین بر آورده بودند و بر آن سنگ مکتوب بود:

بِسمِ اللّه الرَّحمن الرَّحیم

لا اِلهَ اِلا اَللّه محمّد رَسُولُ اللّه، عَلِی وَلِی اللّه، لَمّا قُتِلَ الْحُسینُ بْنُ عَلِی بْنِ اَبی طالِب علیه السّلام کُتِبَ بِدَمِهِ عَلی اَرضٍ حَصْباءَ (وَ سَیعْلَمُ الّذِینَ ظَلَمُوا اَی مُنْقَلَبٍ ینْقَلِبُونَ)(۵۱۴)(۵۱۵)

این گونه مطالب عجیب نباشد؛ چه نظیر این وقایع در زمان ما وقوع یافته چنانچه شیخ محدّث جلیل مرحوم ثقه الاسلام نوری – طاب ثراه – خبر داده از شیخ خود مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی رحمه اللّه که وقتی به حلّه رفته بود اتّفاق چنان افتاد که درختی را قطع کرده بودند و طولاً آن را با ارّه تنصیف کردند در باطن او در هر شقّی منقوش بود لا اِلهَ اِلا اللّه محمّد رَسُولُ اللّه عَلِی وَلِی اللّه!

عالم فاضل ادیب ماهر جناب حاج میرزا ابوالفضل

طهرانی به توسّط والد محقّقش این قضیه را نیز از مرحوم شیخ العراقین جناب شیخ عبدالحسین نقل کرده پس از آن فرموده که من خود در طهران قطعه الماس کوچکی دیـدم که به قدر نصف عدس بیش نیست و در باطن او بر وجهی که هر که ببیند قطع می کنـد که به صـناعت نیست منقوش بود لفـظ مبـارک (علی) به یـاء معکوس بـا کلمه کوچکی که ظاهرا لفظ (یا) باشـد که مجموع (یا علی) بشود و از این قبیل قصص در سیر و تواریخ بسیار است.(۵۱۶)

و در جمله ای از کتب عامّه است که در شب قتل حضرت حسین علیه السّلام شنیدند قائلی می گفت:

اَیها القاتِلُونَ جَهْلًا حُسینا الخ (۵۱۷)

و در چند حدیث است که چون امام حسـین علیه السّـلام شـهید شد آسـمان خون بارید و هم وارد شده که آسـمان سیاه شد به حدّی که ستاره ها در روز پدیدار شد و سنگی برداشته نشد مگر اینکه خون تازه زیر آن دیده شد.

و در روایت ابن حجر است آسـمان هفت روز بگریست و سرخ شد.(۵۱۸) و ابن جوزی از ابن سـیرین نقل کرده که دنیا تا سه روز تاریک بود و بعد از او سرخی در آسمان پیدا شد.(۵۱۹)

و در (ینابیع المودّه) از (جواهر العقدین) سمهودی روایت کرده که:

جماعتی به عزای رومیان رفته بودند و در کنیسه ای یافتند که نوشته بود:

اَتَرْجُوا اُمَّهً قَتَلَتْ حُسَینا الخ

پرسیدند که نویسنده این کیست؟

گفتند:

ندانیم (۵۲۰).

و هـم در آن کتـاب از (مقتـل ابی مِخْنَف) روایـت کرده قضایـای عدیـده از نـوحه و مرثیـه جنّیـان در بیـن طریـق اهـل بیت علیهماالسّلام از کوفه به شام و نقل کرده که چون به دیر

راهب رسیدند لشکر سر مبارک را بر رُمْحی نصب کردند آواز هاتفی شنیدند که می گفت:

شعر:

وَاللّه ما جِئْتُکم حَتّی بَصُرْتُ بِهِ

بِالطَفِّ مُنْعَفِرَ الْخَدَّینِ مَنحوُرا

وَحَوْلَهُ فِتْیهٌ تُدْمی نُحُوُرُهُمْ

مِثْلُ الْمَصابیحِ یغْشُونَ الْدُّجی نُورا

کانَ الْحُسَینُ سِراجا یسْتَضآءُ بِهِ

اللّهُ یعْلَمُ اَنّی لَمْ اَقُل زُورا(۵۲۱) و از (شرح همزیه) ابن حجر منقول است که گفته از جمله آیات ظاهره در روز قتل حضرت امام حسین علیه السّلام آن بود که آسمان خون بارید و اَوانی (ظرفها) به خون آکنده گشت و هوا چنان سیاه شد که ستارگان دیدار شدند و تاریکی شب چنان شدّت کرد که مردم را گمان این شد که مگر قیامت قیام کرده و ستارگان به یکدیگر برخوردند و مختلط شدند و هیچ سنگی برداشته نشد مگر اینکه زیر آن خون تازه جوشیدن گرفت و دنیا سه روز ظلمانی و تار بود آنگاه این حُمرت (۵۲۲) در او نمایان شد، و گفته شده که تا شش ماه طول کشید و علی الدوام بعد از او دیدار شد(۵۲۳) و قریب به این مضامین را سیوطی در (تاریخ الخلفاء) ذکر کرده آنگاه گفته:

و (وَرْسی)(۵۲۴) که در عسکر ایشان بود خاکستر شد و ناقه ای از عسکر ایشان نحر کردند در گوشت او مانند آتش دیدند و او را طبخ کردند مانند صَبرِ تلخ بود(۵۲۵).

بالجمله؛ از این مقوله کلمات در مطاوی کتب اهل سنّت بیش از آن است که بتوان در حیطه حصر و احصاء در آورد.

و نَختم الْکلامَ بِحِکایهٍ غریبهٍ:

شیخ مرحوم محدّث نوری - طاب ثراه - به سند صحیح از عالم جلیل صاحب کرامات باهره و مقامات عالیه آخوند ملاّ زین العابدین سلماسی رحمه اللّه نقل کرده که فرموده چون از

سفر زیارت حضرت رضا علیه السّلام مراجعت کردیم عبور ما افتاد به کوه الوند که قریب به همدان است پس فرود آمدیم در آنجا و موسم فصل ربیع بود پس همراهان مشغول زدن خیمه شدند و من نظر می کردم در دامنه کوه ناگاه چشمم به چیز سفیدی افتاد چون تأمل کردم پیر مرد محاسن سفیدی را دیدم که عمامه سفیدی بر سر داشت بر سکوئی نشسته که قریب چهار ذرع از زمین ارتفاع داشت و بر دور آن سنگهای بزرگی چیده بود که جز سر، جائی از او پیدا نبود، پس نزدیک او رفتم و سلام کردم و مهربانی نمودم پس به من اُنسی گرفت و از جای خود فرود آمد و از حال خود خبر داد که از طریقه متشرّعه بیرون نیست و از برای او اهل و اولاد بوده، پس از تمشیت امور ایشان عزلت اختیار کرده محض فراغت در عبادت. و در نزد او بود رساله های عملیه از علمای آن عصر و خبر داد که هیجده سال است در آنجا است.

از جمله عجایبی که دیده بود پس از استفسار از آنها گفت:

اوّل آمدن من به اینجا ماه رجب بود، چون پنج ماه و چیزی گذشت شبی مشغول نماز مغرب بودم ناگاه صدای ولوله عظیمی آمد و صداهای عجیبی شنیدم پس ترسیدم و نماز را تخفیف دادم و نظر کردم در این دشت دیدم پر شده از حیوانات و رو به من می آیند، و این حیوانات مختلفه متضادّه چون شیر و آهو و گاو کوهی و پلنگ و گرگ با هم مختلطاند و صیحه می زنند به صداهای مختلفه پس

اضطراب و خوفم زیاد شد و تعجّب کردم از این اجتماع و اینکه صیحه می زنند به صداهای غریبی و جمع شدند دور من در این محل، و بلند کرده بودند سرهای خود را به سوی من، و فریاد می کردند بر روی من.

پس به خود گفتم:

دور است سبب اجتماع این وحوش و درندگان که با هم دشمن اند دریدن من باشد و حال آنکه یکدیگر را نمی دریدند و نیست این مگر به جهت امر بزرگی و حادثه عظیمی، چون تأمل کردم به خاطرم آمد که امشب شب عاشورا است و این فریاد و فغان و اجتماع و نوحه گری برای مصیبت حضرت ابی عبداللّه علیه السّلام است. چون مطمئن شدم عمامه را انداختم و بر سر خود زدم و خود را انداختم از این مکان و می گفتم حسین حسین، شهید حسین و امثال این کلمات، پس برای من در وسط خود جائی خالی کردند و دور مرا مانند حلقه گرفتند پس بعضی سر بر زمین می زدند و بعضی خود را به خاک می انداختند و به همین نحو بود تا فجر طالع شد، پس آنها که وحشی تر از همه بودند رفتند و به همین ترتیب می رفتند تا همه متفرّق شدند، و این عادت ایشان است از آن سال تا حال که هیجده سال است حتی آنکه گاهی روز عاشورا بر من مشتبه می شد پس ظاهر می شد از اجتماع آنها در اینجا، تا آخر حکایت که مناسبتی با مقام ندارد(۵۲۶).

و در (سیره حلبیه) از بعضی زُهاد نقل شده که او هر روز نان به جهت مور، خُرد می

کرد و چون روز عـاشورا می شـد آن مورها از آن نانها نمی خوردنـد و از این قبیل حکایات بسـیار است و این مقـدار که ذکر شد ما را کافی است و ما برای تصدیق این حکایت که شیخ مرحوم نقل فرموده این حدیث شریف را در اینجا ذکر می نمائیم:

شیخ اجلّ اقدم ابوالقاسم جعفر بن قولویه قمّی از حارث اعور روایت کرده که:

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:

پـدر و مادرم فدای حسـین شـهید، در ظَهْر کوفه به خدا قسم گویا می بینم جانوران دشتی را از هر نوعی که گردنها را کشـیده اند بر قبر او و بر او گریه می کنند شب را تا صباح.(۵۲۷)

فَاِذا کانَ کَذلِکَ فَاِیاکُم وَ الْجَفاء.

مرثیه

فصل یازدهم:

در ذکر چنـد مرثیه برای آن حضـرت در فصول اوایل (باب پنجم) به شـرح رفت که خوانـدن مرثیه برای حضـرت سیدالشـهداء علیه السّـلام و گریسـتن بر آن مظلوم ثواب بسـیار دارد و محبوب ائمه طاهرین علیهماالسّـلام است و دأب ایشان بر آن بوده که شُعرا را امر می فرمودنـد به خوانـدن مرثیه و گریه می کردنـد و چون خواسـتم که این مختصـر رساله نفعش عمیم باشد لهذا به ذکر بعضـی از آنها تبرّک می جویم و اگر چه این مراثی عربی است و این کتاب مستطاب فارسی است لکن کسانی که دارای علم لغت عربی نیستند نیز بهره خواهند برد.

شیـخ جلیـل محمّـد بن شـهر آشوب از (امـالی) مفیـد نیشـابوری نقل فرموده که (ذرّه نوحه گر) در خواب دیـد حضـرت فاطمه علیهاالسّلام را که بر سر قبر حسین علیه السّلام است و او را فرمان داد که حسین علیه السّلام را بدین اشعار مرثیه

كن:

شعر:

اَيهَا العَينانِ فيضا

وَاسْتَهِلّا لا تَغيضا

وَابْكِيا بِالطَّفِّ مَيتا

تبرَكَ الصَّدْرَ رَضيضا

لَمْ اُمَرِّضْهُ قَتيلًا

لا وَ لا كانَ مَريضا

و در ديوان سيد اجلّ عالم كامل سيد نصراللّه حائرى است كه حكايت كرد براى ايشان كسى كه ثقه و معتمد بود از اهل بحرين كه بعضى از اخيار در عالم رؤيا حضرت فاطمه زهرا عليهاالسّلام را ديده بود كه با جمعى از زنان نوحه گرى مى كنند بر ابو عبداللّه حسين مظلوم عليه السّلام به اين بيت:

شعر:

واحُسَيناهُ ذَبيحا مِنْ قَفا

واحُسَيناهُ غَسيلًا بِالدِّمآءِ

پس سيد تذييل كرد آن را به اين شعر:

شعر:

وا غَريبا قُطْنُهُ شَيبَتُهُ

اِذْغدا كافُورُهُ نَسْجَ الثَّرى

واسَليبا نُسِجَتْ اَكْفانُهُ

مِنْ ثَرَى الطَّفِّ دَبُورٌ وَ صَبا

واطَعينا ما لَهُ نَعْشٌ سِوَى

الرُّمْحِ فی کَفِّ سَنان ذِی الْخَنا

واوَحیدا لَمْ تُغَمِّضْ طَرْفَهُ

کَفُّ ذی رِفْقٍ بِهِ فی کَرْبَلا

واذَبیحا یتَلَظّی عَطَشا

وَاَبوُهُ صاحِبُ الْحَوْضِ غَدا

واقَتیلا حَرَقوُا خَیمَتَهُ

وَهِی لِلدّینِ الْحَنیفی وَعا

اه لا اَنْساهُ فَرْدا مالَهُ

مِنْ مُعینٍ غَیرِ ذی دَمْعٍ اَسی

و شیخ ما در (دارالسّلام) از بعض دواوین نقل کرده که بعضی از صلحاء در خواب دید حضرت فاطمه زهرا علیهاالسّلام را که به او فرمود بگو بعض از شعرای موالیان را که قصیده ای در مرثیه سید الشهداء علیه السّلام بگویند که اوّل آن این مصرع باشد:

(مِنْ اَی جُرْمٍ الْحُسَینُ یقْتَلُ)

پس سید نصر اللّه حائری امتثال این امر نمود و این قصیده را سرود:

شعر:

مِنْ اَی جُرْمٍ الْحُسَینُ یقْتَلُ

وَبِالدِّماَءِ جِسْمُهُ یغَسَّلُ

وَینْسَجُ الْاَکْفانُ مِنْ عَفْرِالثَّری

لَهُ جُنوُبٌ وَصَبا وَشِمالٌ

وَقُطْنُهُ شَیبَتُهُ وَ نَعْشُهُ

رُمْحٌ لَهُ الرِّجْسُ سَنانٌ یحْمَلُ

وَیوطِئوُنَ صَدْرَهُ بِخَیلِهِمْ

وَالْعِلْمُ فیهِ وَ الْکِتابُ الْمُنْزَلُ(۵۲۸)

فقیر گوید:

که بعضی تشبیه (شیب)را به (قُطْن) که در اشعار سید

و در بعضی زیارتها ذکر شده نپسندیده اند و حال آنکه این تشبیهی است بلیغ به حدی که شعراء عجم نیز در اشعار خود

ایراد کرده اند.

حکیم نظامی گفته:

شعر:

چه در موی سیه امد سپیدی

پدید آمد نشان نا امیدی

ز پنبه شد بنا گوشت کفن پوش

هنوز این پنبه بیرون ناری از گوش

و نیز ابن شـهر آشوب و شـیخ مفید و دیگران فرموده اند اوّل شـعری که در مرثیه حسین علیه السّلام گفته شد شعر عقبه سهمی است وَ هُوَ:

شعر:

اِذِ الْعَینُ قَرَّتْ فِی الْحَیوهِ وَ اَنْتُمُ

تَخافوُنَ فی الدُنْیا فَاَظْلَمَ نُورُها

مَرَرْتُ عَلی قَبْرِالْحُسَینِ بِکَرْبَلا

فَفاضَ عَلَیهِ مِنْ دُموُعی غَزیرُها(۵۲۹)

و مازِلْتُ اَرثیهِ وَ اَبْکی لشَجْوِهِ

وَ یسْعَدُ عَینی دَمْعُها وَ زَفیرَها

وَ بَکَّیتُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَینِ عِصابَه

اَطافَتْ بِهِ مِنْ جانِبِیها قُبُورُها

سَلامٌ عَلی اَهْلِ القُبُورِ بِکَرْبَلا

و قَلَّ لَها مِنّی سَلامٌ یزُورُها

سَلامٌ بِأَصالِ الْعَشِی وَ بِالضُّحی

تُؤَدّیهِ نَکْباءُ الرِّیاحِ وَمُورُها(۵۳۰)

وَ لا بَرِحَ الْوُفّادُ زُوّارُ قبْرِهِ

یفُوحُ عَلَیهِمْ مِسْکُها وَ عَبیرُها(۵۳۱)

و شیخ ابن نما در (مثیر الا حزان) روایت کرده که:

سلیمان بن قَتَّه العَدْوِی سه روز بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السّلام به کربلا عبور کرد و بر مصارع شهداء نگران شد تکیه بر اسب خویش کرد و این مرثیه انشاء نمود:

شعر:

مَرَرْتُ عَلی اَبْیاتِ آلِ مُحَمَّدٍ

فَلَمْ اَرَها اَمْثالَها یوْمَ حَلَّتِ

اَلَم تَرَاَنَّ الشَّمسَ اَضْحَتْ مَریضَهً

لِفَقْدِ الْحُسَینِ وَ الْبِلادُ اقْشَعَرَّتِ

وَکانُوا رَجآءً ثُمَّ اَضْحَوْا رَزِیهً

لَقَدْ عَظُمَتْ تِلْکَ الرَّزایا وَ جَلَّتِ

تا آنکه می گوید:

شعر:

وَ اِنَّ قَتیلَ الطَّفِ مِنْ آلِ هاشِمٍ

اَذَلَّ رِقابَ الْمُسْلِمینَ وَ ذَلَّتِ

وَقَدْ اَعْوَلَتْ تَبْکی النِّسآءُ لِفَقْدِهِ

وَاَنْجُمُنا ناحَتْ عَلَیهِ وَ صَلَّتِ(۵۳۲) مکشوف باد که در سابق در بیان خروج امام حسین علیه السّلام از مدینه به مکّه ذکر شد که یکی از عمّه های آن حضرت عرض کرد:

یابن رسول اللّه!

شنیدم که جنّیان بر تو نوحه می کردند و می گفتند:

وَ اِنَّ قَتیلَ الطَّفِ مِنْ آلِ هاشِمٍ.

پس این شعر را سلیمان نیز از جن شنیده و

در مرثیه خود درج کرده یا از باب توارد خاطر باشد که بسیار اتّفاق می افتد و نقل شده که ابوالرّمح خزاعی خدمت جناب فاطمه دختر سید الشهداء علیه السّلام رسید و چند شعر در مرثیه پدر بزرگوار آن مخدّره خواند که شعر آخر آن این است:

شعر:

وَ اِنَّ قَتیلَ الطَّفِ مِنْ آلِ هاشِمٍ

اَذَلَّ رِقابا مِنْ قُرَیشٍ فَذَلَّتِ

حضرت فاطمه علیهاالسّلام فرمود:

ای ابوالرّمح مصرع آخر را این چنین مگو بلکه بگو:

اَذَلَّ رِقاب الْمُسْلِمینَ فَذَلَّتِ. عرض کرد:

پس این چنین انشاد کنم.

ابوالفرج در (اغانی) از علی بن اسماعیل تمیمی نقل کرده و او از پدرش که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام بودم که دربان آن حضرت آمد اجازه خواست برای سید حمیری، حضرت فرمود بیاید، و حرم خود را نشانید پشت پرده یعنی پرده زد و اهل بیت خود را امر فرمود که:

بیایند پشت پرده بنشینند که مرثیه سید را برای امام حسین علیه السّلام گوش نمایند پس سید داخل شد و سلام کرد نشست حضرت امر فرمود او را که مرثیه بخواند پس سید خواند اشعار خود را:

شعر:

اُمْرُرْعَلی جَدَثِ الْحُسَینِ فَقُلْ لِاَعْظُمِهِ الزَّکیه

ااَعْظما لا زِلْتِ مِنْ وَ طْفاءِ ساکِبهٍ رَویهِ

وَاِذا مَرَرْتَ بِقَبْرِه فَاَطِلْ بِهِ وَ قْفَ الْمَطِیه

وَابْكِ الْمُطَهَّرَ لِلْمُطَهِّرِ وَ الْمُطَهَّرَهِ النَّقِیهِ

کَبُکاءِ مُعْوِلَهٍ(۵۳۳) اءتَتْ یوْما لِواحِدِهَا الْمَنِیهُ

راوی گفت:

پس دیدم اشکهای جعفر بن محمّد علیه السّلام را که جاری شد بر صورت آن حضرت و بلند شد صَرخَه و گریه از خانه آن جناب تا آنکه امر کرد حضرت، سید را به امساک از خواندن (۵۳۴).

مؤلف گوید:

در سابق به شرح رفت که هارون مکفوف تا مصرع اوّل این مرثیه را برای حضرت صادق علیه السّلام

خواند، آن حضرت چندان گریست که ابو هارون ساکت شد، حضرت امر فرمود او را که بخوان و تمام کن اشعار را.

وَما اَلْطَف مَرثِیه الوِصال الشّیرازی رحمه اللّه فی هذَا المَقام:

شعر:

لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش

که تا برون نکند خصم بد منش ز تنش

لباس کهنه چه حاجت که زیر سُمّ ستور

تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش

نه جسم یوسُفِ زهرا چنان لگد کوب است

کزو توان به پدر بُرد بوی پیرهنش

هذِهِ الْمرثیهُ لِلْمرحوم المغفور السید جعفر الحلّی رحمه اللّه وَ قَدِ انْتَخَبْتُها:

پاورقی

از ۱ تا ۱۲۴

۱- (مصباح المتهّجد) ص ۵۷۲.

۲- (المناقب) ابن شهر آشوب ۴/۸۴.

۳- (سوگنامه کربلا) ترجمه لهوف ابن طاوس، ص ۳۴

(مثیر الاحزان) ابن نما، ص ۱۶، (ارشاد)

شیخ مفید ۲/۲۷.

۴- (تهذیب الاحکام)۶/۳۹، (دروس) شهید اوّل ۲/۸.

۵- (الکافی)، ۱/۴۶۴، حدیث دوم.

۶- (امالی شیخ طوسی)ص ۳۶۷، مجلس ۱۳، حدیث ۷۸۱.

۷-(امالی شیخ صدوق) ص ۲۰۰، مجلس ۲۸، حدیث ۲۱۵، (کامل الزیارات) ابن قولویه ص ۶۴، باب بیستم، حدیث اول.

۸-(بحار الانوار) ۴۳/۲۴۵.

۹- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۵۷.

۱۰-(علل الشرایع) ص ۲۴۳، باب ۱۵۶، حدیث سوم.

۱۱- (الکافی) ۱/۴۶۴، حدیث چهارم.

۱۲- سوره آل عمران (۳)، آیه ۶۱.

۱۳- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۴۰.

۱۴- (شرح نهج البلاغه) ابن ابی الحدید۱۱/۲۶ و ۲۷.

۱۵- (مستدرک الصحیحین)۳/۱۶۶.

۱۶-(مناقب) ابن شهر آشوب ۳/۴۳۳.

۱۷-(ذخائر العقبی) ص ۱۳۰.

۱۸- سوره نساء(۴)، آیه ۶۴.

۱۹-(مناقب) ابن شهر آشوب ۳/۴۵۱.

۲۰-(مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۷۸.

۲۱- (تهذیب الاحکام)۲/۶۷، (مناقب)ابن شهر آشوب ۴/۸۱.

۲۲-(مناقب) ابن شهر آشوب ۳/۴۴۲.

۲۳-(مناقب) ابن شهر آشوب ۳/۴۴۲ از (امالی) مفید نیشابوری نقل کرده.

۲۴-(منتخب طریحی)ص ۱۲۱.

۲۵-(تفسیر عیاشی)۲/۲۵۷.

۲۶-(اشعار اعرابی)

لَمْ یخِبِ الانَ مَنْ رَجاکَوَمَنْ

مِنْ دؤ نِ بابِکَ الحَلقَه

اَنْتَ جَوادٌ وَ اَنْتَ معْتَمَدٌ

اَبوکَ قَدْکان قاتِلَ الْفَسَقَه

لَوْلاَ الَّذی کانّ مِنْ اَوئِلِکُمْ

کانَتْ عَلَینَا الْجَحیمُ مُنْطَبَقه

۲۷–اشعار حضرت امام حسین علیه آًلاف التحیه و الثناء:

خُذْهافَاِنّی اِلَیکَ

مُعْتَذِرٌ

وَاعْلَمْ بانّی عَلَیکَ ذوُ شَفَقَه

لَوْ کانَ فی سَیرنَا الْغَداهُ عَصاً

اَمْسَتْ سمانا عَلَیکَ مُنْدَفِقَهُ

لکِنَّ رَیبَ الزَّمانِ ذوُغِیر

وَ الْکَفُّ مِنّی قَلیلَه النّفَقَهِ

(شیخ عبّاس رحمه اللّه)

۲۸- سوره اعراف (۷)، آیه ۱۹۹-۲۰۲.

۲۹-سوره یوسف (۱۲) آیه ۹۲.

۳۰- سوره انعام (۶)آیه ۱۲۴.

۳۱- (مقتل خوارزمی) ص ۲۲۵-۲۲۷، چاپ دار انوار الهدی.

۳۲- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۷۳.

۳۳-(مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۷۶.

۳۴-(عقد الفرید) ۴/۱۷۱.

۳۵-(مناقب)ابن شهر آشوب ۴/۸۳

۳۶-(مناقب)ابن شهر آشوب ۳/۴۴۷

۳۷-(مناقب)ابن شهر آشوب ۴/۹۲

۳۸- (بحارالانوار) ۴۴/۱۸۸

۳۹- (کامل الزیارات) ابن قولویه ص ۱۱۷، چاپ صدوق.

۴۰-(همان مأخذ) ص ۱۱۶، باب ۳۶

۴۱-(امالی شیخ طوسی) ص ۱۱۵، حدیث ۱۷۸، (امالی شیخ مفید) ص ۳۳۸، مجلس ۴۰.

۴۲- (بحار الانوار) ۴۴/۲۸۲.

۴۳- (رجال کشّی)۲/۵۷۴.

۴۴- (معاهد التنصیص)۳/۹۶؛ (الاَغانی) ۱۷/۲۶.

۴۵-(امالی شیخ صدوق)ص ۱۹۰، مجلس ۲۷، حدیث ۱۹۹.

۴۶- (امالی شیخ صدوق) ص ۱۹۱-۱۹۳، مجلس ۲۷، حدیث ۱و۲.

۴۷-(کامل الزیارات)ص ۱۱۱، باب ۳۳.

۴۸-(کامل الزیارات) ص ۱۱۰، باب ۳۲.

۴۹-(همان مأخذ) ص ۱۰۸، حدیث ۶.

۵۰-(کامل الزیارات)ص ۸۳ باب ۲۶.

۵۱-(کامل الزیارات) ص ۱۱۴، باب ۳۴.

۵۲-(امالی شیخ طوسی) ص ۶، حدیث ۲۶۸.

۵۳-(کامل الزیارات) ص ۵۹، باب ۱۷.

۵۴-(کامل الزیارات) ص ۶۸-۶۹، باب ۲۲.

۵۵-(کامل الزیارات) ص ۶۷، باب ۲۲.

۵۶-ظاهر این است که این مکالمه در کوفه واقع شده در زمان خلافت ظاهری حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام و بنابراین، عمر بن سعد در کربلا تقریبا بیست و پنج سال داشت شش سال از عمر نحسش گذشته بود پس آنچه از کتب غیره معتبره وارد شده که ابن سعد در زمان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله بوده بی اصل است و اگر بعضی از علمای عامّه ولادت او را در روز کشته شدن عمر نوشته اند شاید اشتباه بر ناقل شده و مراد روز کشته شدن عثمان باشد و مناسب لفظ (یحبو)و(یدرج) در این

روایت معتبر هم همین است.

و بر فرض اگر درست باشد، عمر سعد در کربلا سی و هفت ساله تقریباً بوده، به هر حال، آنچه در اَلْسِنَه عوام مشهور است که از عمر سعد به ریش سفید صحرای کربلا تعبیر می کنند بی مأخذ است. و اللّه العالم (شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه)

۵۷-به مطالب مقصد سوم مراجعه شود در وقایع روز عاشورا.

۵۸-(ارشاد)

شیخ مفید ۱/۳۳۰ (اعلام الوری) ۱/۳۴۴

۵۹- (قرب الاسناد) صفحه ۲۶، حدیث ۸۷، چاپ مؤسسه آل البیت علیه السّلام

۶۰-(ارشاد)

شیخ مفید ۲/۱۳۱-۱۳۲

۶۱-(امالی شیخ صدوق) صفحه ۱۷۷، مجلس ۲۴، حدیث ۱۷۹.

۶۲-(بحار الانوار) ۴۵/۱۴۳.

۶۳- ذکر این سه نفر تا آخر کلام ایشان بعد از آمدن ولید موافق روایت ابن شهر آشوب و غیره است ولکن مخفی نماند که آنچه در تاریخ ضبط شده فوت عبد الرحمن بن ابی بکر است در زمان سلطنت معاویه. (شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه)

۶۴- (بحار الانوار) ۴۴/۳۲۹.

۶۵- سوره قصص (۲۸)، آیه ۲۱.

۶۶-(ارشاد)

شیخ مفید ۲/۳۵.

۶۷-(بحار الانوار)۴۵/۸۸.

۶۸-(جلاء العیون) علامه مجلسی ص ۶۰۲.

۶۹- سوره قصص (۲۸)، آیه ۲۲.

۷۰- بنون و جیم و باء مفتوحات قاله ابن الاثیر.

۷۱- بجیله کحنیفه قبیله و النسبه بجَلی کحنفّی.

۷۲- سوگنامه کربلا (ترجمه لهوف ابن طاوس) ص ۶۸-۷۰

۷۳- به تقدیم یاء مثناه بر ثاء مثلثه.

۷۴- سوره روم (۳۰)، آیه ۶۰.

۷۵- (لؤلؤ و مرجان) ص ۱۰۲.

۷۶-(سوگنامه کربلاء)، ترجمه لهوف ص ۸۰-۸۲.

۷۷- (تاریخ طبری) ۶/۱۸۴، تحقیق:

صدقی جمیل العطار

۷۸- (ارشاد)

شیخ مفید ۲/۴۱.

۷۹- (تاریخ طبری) ۶/۱۸۹، (مقاتل الطالبیین) ابوالفرج اصفهانی ص ۱۰۰.

۸۰-(تاریخ طبری) ۶/۱۹۳ از (ابو مِخْنَف) نقل کرده است.

۸۱- (کامل بهائی)، عماد الدین طبری ۲/۲۷۵، چاپ مرتضوی.

۸۲- یقال مارَت نَفْسه شُعاعاً ای تفرّقت من الخوف.

۸۳-(مروج الذهب) مسعودی ۳/۵۹، (مقاتل الطالبیین) ص ۱۰۶.

۸۴- (جلاء العیون) ص ۶۱۸

و ۶۱۹، (سوگنامه کربلا) ترجمه لهوف ابن طاووس ص ۱۰۳.

۸۵- قَدْ اَمَّنَتْهُ وَ لا اَمانَ لِغَدْرِها

فَبَدَتْ لَهُ مِمّا یجِنُّ عَلائِمُ

وَ اَسَرَتْهُ مُلْتَهِبَ الْفؤ ادِ مِنَ الظّماءِ

وَ لَهُ عَلَى الْوَجَناتِ دَمْعُ ساجِمٌ

لَم یبْکِ مِنْ خَوفٍ عَلی نَفْس لَهُ

لکِنَّهُ اَبْکاهُ رَکبٌ قادِمٌ

یبْکی حُسَیناً اَنْ یلاقی مالَقی

مِنْ غَدْرِهِمْ فَتُباحُ مِنْهُ مَحارِمٌ

۸۶- طلبیدن بکر بن حمران موافق روایت ابن شهر آشوب درست نیاید؛ چه او نقل کرده که مسلم بکر را در معرکه قتال به درک فرستاد.

(شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه)

۸۷- (مقاتل الطالبیین) ابوالفرج ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۸۸- در رؤیای صادقه میرزا یحیی ابهری است که حضرت امام حسین علیه السّلام را دید در حرم مطّهر بین ضریح و در وسطی ایستاده بود و نور جلالش مانع از مشاهده جمالش است و پیرمرد محاسن سفیدی پشت به دیوار مقابل آن حضرت ایستاده در کمال ادب چون خواست داخل حرم شود آن پیرمرد مانع شد به ملاحظه حضرت فاطمه و خدیجه کبری و حضرت رسول و امیرالمؤمنین علیهماالسّلام که در حرم بودند و گفت دانستم که پیغمبرانی که از اجداد آن حضرت بودند با امامان داخل حرم بودند، می گوید پس من قهقری بیرون آمدم از حرم تا دَرِ رواق آنجا ایستادم.

پس نقل کرده شفا گرفتن خود را از حضرت تا آنکه گفته دیدم در پهلوی خود ایستاده شیخ جلیلی که محاسنش سفید است پس با وی

گفتم:

شیخنا!

این پیرمرد که محاسن سفید دارد و خارج از م شد او متوّلی است؟

فرمود او را نشناختی با اینکه زیادتر از یک ساعت است که به او متوسّل شده ای؟!

گفتم به حق این امام نشناختم او را!

فرمود:

او حبیب بن مظاهر است.

گفتم:

از کجا دانستی که من

متوسّل به حبیب شده ام زیادتر از یک ساعت؟

فرمود:

ما می دیدیم ترا پس خجالت کشیدم که اسم او را بپرسم چون از دست من رفت از شخص دیگری پرسیدم اسم او را، گفت:

هانی بن عروه بود.

پس تاسّف خوردم که چرا او را نشناختم تا دامنش را بگیرم (شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه)

۸۹- (حبیب السّیر) ۲/۴۳، چاپ خیام.

۹۰- (مروج الذهب) ۳/۵۹.

۹۱- (تذکره الخواص) سبط ابن جوزی ص ۲۱۹

۹۲- (مقاتل الطالبیین) ص ۸۶ به جای (علیه)، (حلیه) ذکر شده است.

۹۳- هدیه الزائرین ص ۲۱۵ - ۲۱۸، چاپ تبریز، ۱۳۴۳ ق

۹۴-کساقطه لفظاً و معنًی.

۹۵- (زرود) اسم آن منزل است که خبر شهادت مسلم رسید چنانچه خواهد آمد. ان شاء اللّه

۹۶-(امالی شیخ صدوق) ص ۱۴۳، حدیث ۱۴۵.در متن (یا حی یا قیوّم) و (یا حی یا حکیم یا حلیم)ذکر شده بود که با متن (امالی) تصحیح شده و در متن آورد شد.

۹۷-(سوگنامه کربلا) ترجمه لهوف ابن طاووس ص ۱۱۵.

۹۸- (سوگنامه کربلا) ص ۱۲۱.

۹۹- مراد از (عَبادِلَه) عبداللّه بن عباس و عبداللّه بن زبیر و عبداللّه بن عمر است (شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه

۱۰۰- (مقاتل الطالبیین) ص ۱۱۰

۱۰۱- (مقاتل الطالبیین) ص ۱۱۰

۱۰۲- (مقاتل الطالبیین) ص ۱۱۱، به جای (قَنْبره)، (قُبَرَهٍ) آمده است

۱۰۳- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص ۱۲۹

۱۰۴- (ارشاد) شیخ مفید ۲/۶۸و۶۹

۱۰۵-حُصین (ضمّ حاء مهمله و فتح صاد) ابن تمیم (تاء نقطه دار با دو میم) و بعضی نمیر گفته اند و شاید این غلط باشد.

ابن ابی الحدید گفته که تمیم بن اسامه بن زبیر بن ورید تمیمی همان کس است که وقتی امیرالمومنین علیه السّلام فرمود:

سلونی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدونی

پرسید چند مو در سر من است؟

حضرت فرمود:

به خدا قسم می دانم ولکن

کجا است برهان آن یعنی از کجا معلوم کنم بر تو که عـددش همان است که من می گویم و من خبر داده شده ام به مقام تو و بـه مـن گفته شـده که بر هر مـوئی از مـوی سـر تـو ملکی است که ترا لعنت می کنـد و شـیطانی است که ترا به حرکت در می آورد.

که گفتم آن است که در خـانه تو بچه ای است که می کُشـد پسـر پیغمبر را یـا تحریص می کنـد بر قتـل او و چنان بود که آن حضرت فرموده بود پسر تمیم.

حُصین (به صاد مهمله) آن روز طفلی کوچك بود که شیر می خورد پس زنده ماند تا اینکه سر کرده سرهنگان ابن زیاد شد و ابن زیاد او را فرسـتاد به سوی ابن سعد که در باب حسین علیه السّلام مسامحه نکند و با او کارزار کند و ابن سعد را بترساند از مخالفت ابن زیاد در تأخیر قتل امام حسین علیه السّلام لاجرم صبح همان شب که حصین بن تمیم این رسالت را برای عمر سعد آورد حسین علیه السّلام کشته شد. انتهی.

فقیر گوید که سبط ابن الجوزی در (تذکره) نقل کرده که بعضی قاتل امام حسین علیه السّلام را حصین گفته اند، گویند تیری به آن حضرت زد پس فرود آمد و سر مبارکش را جدا کرد.

وَ عَلَّقَ رَاْسَه فی عُنُقٍ لیتَقَرَّبَ بِهِ اِلی ابْنِ زِیاد عَلَیهِ لَعائن اللّهِ. (تذکره الخواص)، ص ۲۲۸ (شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه)

۱۰۶- و به روایت سید برای سلیمان بن صُرد و مسبّب بن نَجَبَه و رفَاعه و جماعتی از شیعیان نوشت (شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه)

۱۰۷- (ارشاد) شیخ مفید

.۲/۷۰

۱۰۸-(سوگنامه کربلا) سید ابن طاووس ص ۱۳۹.

۱۰۹- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۳.

۱۱۰- سوره توبه (۹) آیه ۵۱.

۱۱۱-(ارشاد) شیخ مفید ۲/۷۲.

۱۱۲-(ارشاد) شیخ مفید ۲/۷۳.

۱۱۳- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف سید ابن طاوس)ص ۱۳۳

۱۱۴-(سوگنامه کربلاء) ص ۱۳۷.

۱۱۵-(الکافی) ۱/۳۹۸.

۱۱۶- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف سید بن طاوس) ص ۱۳۱.

۱۱۷- (ارشاد) شیخ مفید ۲/۷۶و۷۷.

۱۱۸- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۳.

۱۱۹-(ارشاد) شیخ مفید ۲/۸۱ و ۸۲.

۱۲۰-(ارشاد) شیخ مفید ۲/۷۵-۹۵

(سوگنامه کربلا) ترجمه لهوف ص ۱۳۷-۱۴۷.

۱۲۱- (مقاتل الطالبیین) ابوالفرج اصفهانی ص ۱۱۲.

۱۲۲- (تذکره الخواص) سبط ابن جوزی ص ۲۲۳.

۱۲۳-(ارشاد)شیخ مفید ۲/۸۴ و ۸۶

۱۲۴-(ارشاد) شیخ مفید ۲/۸۶.

از ۱۲۵ تا ۲۳۶

۱۲۵- مکشوف باد که عثمان بن عفّان را مصریان در مدینه محاصره کردند و منع آب از وی نمودند خبر به امیرالمؤمنین علیه السّلام که رسید آن جناب متغیر شدند و از برای او آب فرستادند و شرح قضیه او در تواریخ مسطور است.

لکن بنی امیه این وقعه را دست آویز دیرینه خود قرار دادند و به مردم اظهار داشتند که عثمان کشته شده با حال تشنگی باید تلافی نمود و به گمان مردم دادند که شورش مردم بر عثمان به صوابدید حضرت امیر علیه السّلام بوده، در این باب فتنه و بغی و نواصب خونریزیها از مسلمانان کردند تا وقعه کربلا سید، اول حکم که ابن زیاد نمود منع آب از عترت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله شد و از زمانی که حکم منع آب شد عمر بن سعد در صدد اجرای این حکم بر آمد و به همراهان و لشکر خود سپرد که نگذارید اصحاب امام حسین از شریعه فرات آب بردارند اگرچه فرات طویل و عریض بود لکن اصحاب حضرت در محاصره بودند و مکرّر

ابن زیاد در منع آب تأکید کرد عمر بن سعد، عمرو بن حجّاج زبیدی را با پانصد سوار مأمور کرد که مواظب شرایع فرات باشند و تشنگی سخت شد در اصحاب حضرت.

و از (مناقب) نقل شده که سه شبانه روز ممنوع بودند، گاهی چشمه حفر کردند و آن جماعت بی حیا پر کردند، گاهی چاه کندند برای استعمال آب غیر شرب و گاهی شبانگاه حضرت ابوالفضل علیه السّلام تشریف برد و آبی آورد.

و در روایت (امالی) از حضرت سجّاد علیه السّلام مروی است که در علی اکبر علیه السّلام با پنچاه نفر رفت در شریعه و آب آورد و حضرت سیدالشّهداء علیه السّلام به اصحاب فرمود:

برخیزید و از این آب بیاشامید و این آخر توشه شما است از دنیا و وضو بگیرید و غسل کنید و جامه های خود را بشوئید تا کفن باشد برای شما و از صبح عاشورا دیگر م رسول خدا صلی اللّه علیه و آله برسد و معلوم است که هوای گرمسیر در یک ساعت تشنگی چه اندازه کار سخت می شود و قدر معلوم از تواریخ و اخبار آن است که کشته شدند ذریه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله با لب تشنه پس چقدر شایسته باشد که دوستان آن حضرت در وقت آشامیدن آب یادی از تشنگی آن سید مظلومان نمایند.

و از (مصباح کفعمی) منقول است که هنگامی که جناب سکینه در مقتل پدر بزرگوار خود آمد جسد آن حضرت را در آغوش گرفت و از کثرت گریستن مدهوش شد و این شعر را از پدر بزرگوار در عالم اغماء شنید:

شیعَتی ما اِنْ شَرِبْتُمْ رَی عَذْبٍ فَاذْکُرُونی

اَوْ سَمِعْتُمْ

بِغَریبٍ اَوْ شَهیدٍ فَانْدُبونی

مصباح کفعمی ص ۹۶۷

و ظاهر این است بقیه اشعاری که به این ردیف اهل مراثی می خوانند از ملحقات شعرا باشد نه از خود حضرت و نیکو ارداف نموده اند.

در (کامل بهائی) است که ابن زیاد به مسجد جامع رفت و گفت منادی ندا کرد که مردان جمله با سلاح شهر بیرون بروند از برای جنگ با امام حسین و هر مردی که در شهر باشد او را بکشند و هم نوشته که در کوفه و حوالی آن هیچ مردی نمانده بود الاّ که ابن زیاد طوعاً و کرهاً رانده بود و غیره کار حسین و اصحابش را تمام کند و گفته که راویان احوال ایشان حُمَید بن مسلم کِندی که در لشکر ملاعین بود و زینب خواهر امام حسین علیه السّلام و علی زین العابدین علیه السّلام اند و حُمَید از جمله نیک مردان بود لکن او را به اکراه و اجبار آنجا حاضر کرده بودند.

(کامل بهائی) ۲/۲۷۹.(شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه).

۱۲۶-(سوگنامه کربلا) ترجمه لهوف سید ابن طاووس ص ۱۵۷.

۱۲۷- (ارشاد) شیخ مفید ۲/۸۸ و ۸۹.

۱۲۸-(سوگنامه کربلا) ص ۱۶۵.

۱۲۹- (تاریخ طبری) ۶/۲۲۴، تحقیق: صدقی جمیل العطّار.

۱۳۰- (جلاء العیون) علاّمه مجلسی ص ۶۵۰.

۱۳۱- (سوگنامه کربلا) ص ۱۷۳.

۱۳۲- در (کامل بهائی) است که (جون) غلام ابوذر در کار سلاح سازی دستی تمام داشت ۲/۲۸۰ (شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه)

۱۳۳-(ارشاد)

شیخ مفید ۲/۹۳.

۱۳۴- (ارشاد)

شیخ مفید ۲/۹۳ و ۹۴.

۱۳۵-(جلاء العیون) علامه مجلسی ص ۶۵۱.

۱۳۶-(سوگنامه کربلا) ترجمه لهوف ص ۱۷۵.

۱۳۷- (تذکره الخواص) ص ۲۲۶.

۱۳۸- بعضی از اهل اطلاع گفته اند:

بدان که آنچه تحقیق شده آن است که موقف حضرت سید الشهداء علیه السّلام در روز عاشورا رو به

نقطه مشرق بوده و موقف عمر بن سعد-لعنه اللّه - رو به مغرب و (شفیه) همین جایی است که فعلاً- (حکمیه) می گویند، هنگامی که آب فرات طغیان می کند مردم از آنجا سوار طَرّادَه می شوند می روند به کوفه و بودن شفیه حکمیه به دلیل قصه ضحاک بن عبداللّه مشرقی است که از میان قوم فرار کرد تا رسید به شفیه که تقریباً نیم فرسخ است از شهر کربلا تا به آنجا؛ و امّا آنکه موقف عمر بن سعد مواجه مغرب بود به دلیل آنکه میمنه او فرات واقع می شود و عمرو بن حجّاج موکّل بر فرات در میمنه بوده؛ و در عبارت طبری است که گفته:

ثُمَ اِنَّ عَمرو بنَ حجّاج حَمَلَ عَلی الحسین علیه السّلام فی مَیمَنَهِ عُمَر بن سَعد.انتهی.

شنیدم از فاضل کامل و مطلع خبیر ماهر جناب آقای سید عبدالحسین کلیددار به بقعه مبارکه حضرت سید الشهداء علیه السّلام که می فرمود:

(نواویس) تا نزدیک پل سفید بوده که قبرستان بابل بود و مرده ها را در میان خم می گذاشتند و دفن می کردند و فعلًا در آن خمها که پیدا شده خاکی بوده در آتش که می ریختند بوی گندی از آن ساطع می شد و کربلا شهری بوده مقابل (نواویس) و دو نهر یکی علقمی بوده و یکی نهر نینوا؛ و نهر علقمی الا- ن آثارش هست از طرف عون می آمده و در سابق که عربانه ها از راه عون به کربلا- می آمد از دل آن نهر می گذشت و الا-ن آثارش هست تا نزدیک شهر کربلا نزدیک کوره پزی ها که آثارش منطمس می شود لکن به

خط مستقیم اگر کسی بیاید می رسد به مقام حضرت صادق علیه السّلام و از نزدیک غاضریه و آن نهر از پشت سر قبر مبارک حضرت ابوالفضل علیه السّلام می گذشته و آن حضرت بر مُسَنّاه آن شهید گشته. واللّه العالم

(شیخ عبّاس قمی علیه السّلام).

۱۳۹-(ارشاد) شیخ مفید ۲/۹۶.

۱۴۰-(ارشاد) شیخ مفید ۲/۹۸.

۱۴۱- یعنی اِنْ قتلنا لَمْ یکُنْ عاراً عَلَینا لِانّ سَبَبَهُ لَمْ یکُن عَنْ جُبْن وَ عَدَم اِقْدام عَلَی الْمکافِح وَ لکِن سَبَبَه مَنایانا وَ دوله آخرینا و مثل هذا لم یکن عاراً.

(شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه)

۱۴۲- (سَری) کَفتی مهتر و جوانمرد و سختی، سروات جمع. (شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه)

۱۴۳- از این کلمه اشارتی به ظهور حجّاج بن یوسف ثَقَفی فرموده و می تواند مراد مختار بن ابی عبیده ثَقَفی باشد چنانکه علاّمه مجلسی فرموده. (شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه)

۱۴۴- (سوگنامه کربلا)(ترجمه لهوف) ص ۱۷۹-۱۸۵.

۱۴۵-(تاریخ طبری)۶/۲۰۸، تحقیق:

العطّار.

۱۴۶-(سوگنامه کربلا)ص ۱۸۹.

۱۴۷- (تاریخ طبری)۶/۲۳۰.

۱۴۸-در (ارشاد)به جای (دُرَید)، ذُوَید)ذکر شده که ظاهراً ثبت (ارشاد) صحیح است.

۱۴۹-(ارشاد)شیخ مفید ۲/۱۰۱.

۱۵۰-(سوگنامه کربلا) سیدبن طاووس ص ۱۸۵.

۱۵۱- (مناقب) ابن شهر آشوب، ۴/۱۲۲.

۱۵۲- الالف للاطلاق ای: ما یدفنون.(شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه)

۱۵۳-(رجال نجاشی) ص ۲۲۹، شرح حال شماره ۶۰۶.

۱۵۴-(ثبیط) به تقدیم المثلثه علی الموحدّه مصغَراً.

۱۵۵- سوره یونس (۱۰)، آیه ۵۸.

۱۵۶- (تاریخ طبری)۶/۱۸۳ و ۱۸۴.

۱۵۷-(سوگنامه کربلا) ترجمه لهوف ص ۱۸۷.

۱۵۸- عُلَیم بالتّصغیر فَخْذٌ من جناب بالجیم و النوّن الموحّده و (جناب) بطن من کلب.

۱۵۹-ذو مِرَّه به کسر میم أ ی صاحب قوّه.

۱۶۰- و عَصْب کَفَلْس ای شدّه.

۱۶۱- و خوّار ککتّان اءی الضّعیف.

۱۶۲-(ارشاد)شیخ مفید ۲/۱۰۲.

۱۶۳-(ثُغْرَه) بالضّم مغاکی در چنبر گردن. لَبان یعنی سینه.

و معنی بیت آن است که پیوسته تیر زدن به گودی گلو و سینه

او تا حدّی که خون مثل پیراهن بر بدنش احاطه کرد و خون را پیراهن خود نمود.

(شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه).

۱۶۴-(الخَیف) به فتح خاء موضعی است به مکّه نامیده شده به آن مسجد الخیف. (حَیف) بالفتح جَوْر و ستم.

۱۶۵- (طرف) اسب کریم.

۱۶۶- (شبا) تیزی نیزه

۱۶۷-(اِنْ تَعْقِروا) یعنی اگر پی کنید اسب مرا.

۱۶۸- سیف مِقصَل کمِنْبَرَ: تیغ برّان.

۱۶۹- (لا ناکِلاً مِنْهُمْ) یعنی نه نکول خواهم کرد از جنگ ایشان و بر نخواهم گشت از ترس.

۱۷۰-بعضی ها (بَریر)بر وزن اَمیر ثبت کرده اند (ویراستار).

۱۷۱- ر.ک: (تنقیح المقال)۱/۱۶۷، چاپ سه جلدی.

۱۷۲- و صاحب (معراج الجنان) مصیبت وَهب را چنین نظم کرده:

عروس از خیمه سوی رزمگه تاخت

به روی نعش شوهر خویش انداخت

یکی را گفت آن شِمر بَد اَختر

که ملحق ساز این زن را به شوهر

به یک ضربت رسانید آن منافق

تن مهجور عذرا را به وامق

چو شد کلبی سوی جنّت روانه

بیاسود از غم و رنج زمانه

برون آمد دگر شیری مجاهد

که نام او بُدی عمرو بن خالد

به پیش روی عشق عالم افروز

کشید از دل یکی آه جگر سوز

به اشک آلوده باشد این سخن گفت

مُرخّص کن که با یاران شوم جفت.

(شیخ عباس قمی رحمه اللّه)

۱۷۳-(سوگنامه کربلا)(ترجمه لهوف)ص ۱۹۵.

۱۷۴-(الْمذحِجْ) کَمْجلِس بالمعجمه ثم الحاء ثم الجیم.

۱۷۵- (مُحرج) آنکه از کارزار رو نگرداند.

۱۷۶- (ضَبع) یعنی گفتار.

۱۷۷-(ازل) یعنی خفیف و سریع در دویدن.

۱۷۸- (اَعْرَج) صفت ضَبْع است نه آنکه لنگ باشد در واقع بلکه ضبع را به عرج توصیف می کنند چون در وقت راه رفتن به خیال می اندازد که لنگان لنگان راه می رود، و گرگ و کفتار در کشتن گوسفندان و فساد در ایشان هر گاه واقع شوند در میان گلّه معروفند به حّدی

که مثل می زنند به ایشان.

(شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه) و در (مناقب) به جای (الضّبع)، (الذئب) است.

۱۷۹- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۳.

۱۸۰- وَ انَّ بَیتی فی ذُروی (خ ل)

۱۸۱-یعنی دوشها.

۱۸۲-یعنی القوه.

۱۸۳-(تاریخ طبری)۶/۲۳۷-۲۳۸، تحقیق:

العّطار.

۱۸۴- (تاریخ طبری)۶/۲۳۸

۱۸۵- (تاریخ طبری)، از ابومخنف نقل کرده است.

۱۸۶- (مثیر الاحزان) ص ۶۵.

۱۸۷- (قَسْر) مغلوب شدن به ستم.

۱۸۸- پراکنده می شد.

۱۸۹-مقابل سهل است.

۱۹۰-(بحارالانوار)۴۵/۲۵.

۱۹۱- (الاخفاق) الصّرع یقال اَخْفَقَ زید عمروا فی الحرب، ای: صَرعَه فَکَانَّ النَّبلُ یجری بها الصرع و الرّشاق جمع رشیق و هو السَّهْم اللّطیف.

(شیخ عباس قمی رحمه اللّه)

۱۹۲- (تاریخ طبری) ۶/۲۳۹، تحقیق:

العطّار.

۱۹۳- القِنَا الْخَطار:

نیزه جُنبان، رجل خَطّارٌ بِالرمْحِ اءی طعّان.

۱۹۴- (تاریخ طبری)۶/۲۳۹-۲۴۰.

۱۹۵-(ارشاد)شیخ مفید ۲/۱۰۵.

۱۹۶- (طَرْف) اسب کریم (شَبَا الْهَنا) یعنی تیزی سرنیزه.

۱۹۷- (عَقْر) پی کردن.

۱۹۸- (غِیل) بالکسر بیشه شیر.

۱۹۹- (خادِر) اسم فاعل خَدَر الاسد است یعنی لازم گرفت شیر بیشه خود را یا خانه را و در آن قرار گرفت و مصمّم شد. (شیخ عباس قمی رحمه اللّه).

۲۰۰-(تاریخ طبری) ۶/۲۴۱، تحقیق: العطار.

۲۰۱- (مناقب) ابن شهرآشوب ۴/۱۱۲، تحقیق: البقاعی.

۲۰۲- جمع صعود یعنی جای بلند.

۲۰۳- عن حماکم کیف انصرف

و هواکم لی به شرف،

سیدی لا عشت یوم اءری

فی سوی ابوابکم اقف

(شیخ عباس قمی رحمه اللّه)

۲۰۴-(بحار الانوار)۴۵/۲۲.

۲۰۵- فَدَتکَ نَفْسی (خ ل)

۲۰۶- (بحارالانوار)۴۵/۲۵.

۲۰۷- (عجوز فی النساء) در بعضی نُسَخ به جای (سیدی فی النساء) است و این اَولْی و اَنْسبَ به عبارت است. (مصحّح)

۲۰۸-عجوز) کصَبُور پیر زن کلان سالخورده و به معنی سِپر و نیزه و آلت کارزار و سَگ نیز آمده و اضافه او به سیدی به ملاحظه هر یک از این معانی درست است.

(شیخ عباس قمی رحمه اللّه)

(ارض خاویه) یعنی زمینی که خالی از اهلش شده باشد و شاید در اینجا اشاره

باشد به کشته شدن شوهر و پسر این زن و بی کس شدن او.(شیخ عباس قمی رحمه اللّه)

۲۰۹- (بحار الانوار) ۴۵/۲۸.

۲۱۰- (بحار الانوار) ۴۵/۳۰.

۲۱۱- (ذِمار) بالکسر آنکه سزاوار بود نگاهداشت آن بر مرد؛ یقال حامی الذُّمار و حوزه یعنی ناحیه و میانه ملک

(شیخ عباس قمی رحمه اللّه)

۲۱۲- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۱۱۴، (تاریخ طبری) ۶/۲۳۴.

۲۱۳- پوتین.

۲۱۴- سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳.

۲۱۵-(بحار الانوار) ۴۵/۳۱.

۲۱۶-(مقاتل الطالبیین) ابوالفرج اصفهانی ص ۸۶.

۲۱۷- سوره آل عمران (۳)، آیه ۳۳ و ۳۴.

۲۱۸-(ارشاد)

شیخ مفید ۲/۱۰۶ با مختصر تفاوت

۲۱۹-(بحار الانوار) ۴۵/۴۳.

۲۲۰- همان مأخذ

۲۲۱- (مقاتل الطالبیین) ص ۱۱۶.

۲۲۲-(ارشاد)

شیخ مفید ۲/۱۰۷.

۲۲۳-(مقاتل الطالبیین) ص ۸۶.

۲۲۴- (لؤلؤ و مرجان) محدّث نوری ص ۹۰.

۲۲۵- (بحار الانوار) ۴۵/۳۲، به نقل از مقتل محمّد بن ابی طالب کرده.

۲۲۶- (مقاتل الطالبیین) ص ۹۸، (ارشاد) ۲/۱۰۷، (تاریخ طبری) ۶/۲۴۲.

۲۲۷- (الکامل فی التاریخ) ابن اثیر ۴/۲۴۳.

۲۲۸-(بحار الانوار) ۴۵/۳۲.

۲۲۹-(بحار الانوار) ۴۵/۳۴.

۲۳۰-(مقاتل الطالبیین) ص ۹۵ - ۹۶.

۲۳۱-(تاریخ طبری) ۶/۲۴۲.

۲۳۲- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۱۱۵، تحقیق: البقاعی.

۲۳۳-(مقاتل الطالبیین) ص ۹۵.

۲۳۴- (بحار الانوار) ۱۰۱/۲۴۳.

۲۳۵- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۱۱۴.

۲۳۶-همان مأخذ

از ۲۳۷ تا ۳۵۲

۲۳۷-(بحار الانوار)۴۵/۳۴.

۲۳۸- عمو زادگان آن حضرت اولاد عقیل و مسلم و اولاد جعفر و عبداللّه بن جعفر است (شیخ عباس قمی رحمه اللّه)

۲۳۹- (بحار الانوار) ۴۵/۳۵-۳۶.

۲۴۰- (إ علام الوری)طبرسی ۱/۴۱۸.

۲۴۱-(لؤلؤ و مرجان) ص ۱۸۳، تحقیق:

حسین استاد ولی،

۲۴۲- (آجام) یعنی بیشه ها

۲۴۳- (سندره) بالفتح نوعی از پیمانه بزرگ.

۲۴۴- (بحار الانوار) ۴۵/۳۶با مختصر تفاوت.

۲۴۵- (مقاتل الطالبیین) ص ۹۳

۲۴۶--گفته اند مادر جناب قاسم را امّ ابی بکر می گفتند و اسمش رمله بود.

(شیخ عباس قمی رحمه اللّه).

۲۴۷- (اخبار الطوال) دینوری ص ۲۵۷

۲۴۸- (بحار الانوار) ۴۵/۳۸

۲۴۹- (مقاتل الطالبیین) ص ۸۸

۲۵۰--(بحارالانوار) ۴۵/۳۸.

۲۵۱--(مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۱۱۶.

۲۵۲--(مقاتل الطالبیین) ص ۸۸.

۲۵۳--(مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۱۱۶.

۲۵۴--(وفاء

الوفاء) سمهودى ۳/۸۹۵.

۲۵۵- بعضی محمّد اصغر یا عبداللّه گفته اند.

۲۵۶- کثیر الفضل.

۲۵۷- (مناقب)ابن شهر آشوب ۴/۱۱۶.

۲۵۸- ساقیه یعنی جوی خُرد و ظاهراً اینجا مراد نهر است که از فرات منشعب شده برای سقایت نخلستانها

(شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه).

۲۵۹--(سوگنامه کربلاء) (ترجمه لهوف)ص ۲۶۹.

۲۶۰- (تاریخ طبری)۶/۲۴۴ و ۲۴۵.

۲۶۱- قال ابراهیم بن محمّد البیهقی احد اَعلام القرن الثالث فی کتاب (المحاسن و المساوی) عند ذکر نزول الحسین علیه السّلام و اصحابه بِکربلا ما لفظه:

فنزلوا و بینهم و بین الماء یسیرٌ قال فاءراد الحسین علیه السّلام و اصحابه الماء فحالُوا بینهم و بینه

فقال له شمر ذی الجوشن لا تشربون ابدا حتّی تشربون من الحمیم،

فقال العباس بن علی علیهماالسّلام للحسین علیه السّلام:

اَلَسْنا عَلَی الْحقّ؟

قال: نَعَم!

فحمل علیهم فکشفهم عن الماء حتی شربو و استقوا.(شیخ عباس قمی رحمه اللّه)

۲۶۲- (زقا)ای صاح تزعم العرب ان للموت طائراً یصیح و یسمّونه الهامه و یقولون اذا قتل الانسان و لم یوخذ بثاره زقت هامته حتّی یثار.

(شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه)

۲۶۳-(و المصالیت) جمع مصلاه و هو الرجل المتشمّر (قمی رحمه اللّه)

سیف مصلّت: شمشیر کشیده.

۲۶۴- (بحارالانوار) ۴۵/۴۰.

۲۶۵- (بحار الانوار) ۴۵/۴۰ و ۴۱.

۲۶۶- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۱۱۷.

۲۶۷- (بحار الانوار) ۴۵/۴۱.

۲۶۸- (امالی شیخ صدوق) ص ۵۴۸، مجلس ۷۰، حدیث ۷۳۱.

۲۶۹- (بحار الانوار) ۴۵/۴۰.

۲۷۰- (المنتخب) طُریحی ص ۴۳۸.

۲۷۱- (الفیض القدسی) محدث نوری. ص ۲۸۷، تحقیق:

سید جعفر نبوی.

۲۷۲- (اثبات الوصیه) مسعودی ص ۱۶۷، انتشارات انصاریان.

۲۷۳- (دعوات راوندی) ص ۵۴.

۲۷۴- (الکافی) ۲/۳۳۱، باب الظلم، حدیث ۵.

۲۷۵- از کتاب (حدائق الوردیه) نقل است که چون روز عاشورا، انصار و اصحاب سید الشهداء علیه السّلام به درجه رفیعه شهادت رسیدند حضرت شروع کرد به ندا کردن اَلا ناصِرٌ فَینْصُرُنا!

زنان و اطفال که صدای آن

حضرت را شنیدند صرخه و صیحه کشیدند.

سعد بن الحرث الانصاری العجلانی و برادرش ابوالحتوف که در لشکر عمر سعد بودند چون این ندا شنیدند و صیحه عیالات آن جناب را استماع کردند میل به جانب آن جناب نمودند و پیوسته مقاتله کردند و جمعی را مقتول و برخی را مجروح نمودند آخر الا مر هر دو شهید شدند.

(شیخ عباس قمی رحمه اللّه)

۲۷۶--(تذکره الخواص) ص ۲۲۷.

۲۷۷- (تذکره الخواص) ص ۲۲۷.

۲۷۸- (احتجاج) طبرسی ۲/۲۵.

۲۷۹- این مضمون در تاریخ طبری نیست بلکه در آنجا تصریح می کند که آن حضرت خونها را در کف می گرفت و بر زمین می ریخت.

۲۸۰- این عبارت ابداً در تاریخ طبری و احتجاج و ارشاد نیست فقط سبط در (تذکره) نقل نموده (ویراستار).

۲۸۱- (تاریخ طبری) ۶/۲۴۳ با مختصر تفاوت.

۲۸۲--(بحار الانوار) ۴۵/۴۷-۴۸.

۲۸۳--(بحار الانوار) ۴۵/۴۹.

۲۸۴- همان مأخذ

۲۸۵- (تاریخ طبری) ۶/۲۴۵، (بحار الانوار)۴۵/۵۰.

۲۸۶- (لؤلؤ و مرجان) محدّث نوری ص ۱۸۶ و ۱۸۷، تحقیق:

حسین استاد ولی.

۲۸۷- (بحار الانوار) ۴۵/۵۲ - ۵۳.

۲۸۸- (معراج المحبّه)

شیخ علی العراقین ص ۶، چاپ مرحوم انصاری، سال ۱۳۵۷ شمسی.

۲۸۹- در بعضی نسخه ها (بشر) و در ارشاد مفید (نسر) ذکر شده.

۲۹۰-ترجمه (لهوف) (سوگنامه) ص ۲۲۵؛ (ارشاد)

شیخ مفید ۲/۱۱۰.

۲۹۱- (ارشاد)، ۲/۱۱۱.

۲۹۲- (تاریخ طبری) ۶/۲۴۵.

۲۹۳- (ارشاد)

شیخ مفید ۲/۱۱۱.

۲۹۴-(تاریخ طبری)۶/۲۴۵

۲۹۵- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص ۲۲۹.

۲۹۶- (ارشاد)

شیخ مفید ۲/۱۲.

۲۹۷- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۱۲۰.

۲۹۸- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص ۲۳۳.

۲۹۹- (کامل الزیارات) ص ۳۵۱.

۳۰۰- (ارشاد)

شیخ مفید ۲/۱۳۳.

۳۰۱- (ارشاد)

شیخ مفید ۲/۱۳۳ - ۱۳۴.

۳۰۲- (بحارالانوار) ۴۵/۶۰.

۳۰۳- (بحارالانوار) ۴۵/۵۸ - ۵۹.

۳۰۴- در بعضی نسخه ها (حُویه) یا (حَوْبَه) ذکر شده.

۳۰۵- (بحارالانوار) ۴۵/۶۰.

۳۰۶- (بحار الانوار) ۴۵/۵۸، (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص ۲۴۱.

۳۰۷- (مثیر الاحزان) ص ۸۰.

۳۰۸-(کامل الزیارات) ص ۲۷۴، باب ۸۸،

چاپ صدوق، تهران.

۳۰۹- (بحارالانوار) ۴۵/۵۸.

۳۱۰- (بحارالانوار) ۴۵/۵۸.

۳۱۱- (معراج المحبه) ص ۹۳، چاپ محمد علی انصاری، سال ۱۳۵۷ شمسی.

۳۱۲- صاحب (روضه الصفا) گفته که بعضی گفته اند:

عمر سعد هر دو دست او را یعنی شمر را گرفته گفت:

از خدای تعالی شرم نداری که بر قتل این پسر بیمار اقدام می نمائی؟

شمر گفت:

فرمان عبیداللّه صادر شده که جمیع پسران حُسین را بکشم و عُمَر در این باب مبالغه کرد و شمر از آن فعل قبیح و امر شنیع دست باز داشته امر کرد تا آتش در خیمه های اهل بیت مصطفی زدند.

با چنین سنگدلی ها که از آن قوم آمد

سنگ نبارید زهی مستنکر

این چنین واقعه حادث و آنگاه هنوز

چرخ گردان و فلک روشن و خورشید انور

۳۱۳- (بحارالانوار) ۴۵/۵۹.

۳۱۴- (اقبال الاعمال) ص ۴۹، چاپ اعلمی، بیروت.

۳۱۵- (مصباح المُتَهجّد) ص ۵۴۳، چاپ اعلمی، بیروت.

۳۱۶- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۱۲۲، چاپ دار الاضواء، بیروت

۳۱۷- (امالی شیخ صدوق) ص ۱۹۱ و ۱۹۲، مجلس ۲۷، حدیث ۲۰۱.

۳۱۸- (کامل بهائی) ۲/۳۰۳، چاپ مرتضوی، تهران.

۳۱۹–ای داغ تو روان خون دل از دیده و حور

بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخه صور

تا جهان باشد و بوده است که داده است نشان

میزبان خفته به کاخ اندر و میهمان به تنور

سَر بی تن که شنیده است به لب آیه کهف

یا که دیده است به مشکات تنور آیه نور (شیخ عباس قمّی رحمه اللّه)

۳۲۰– (تاریخ طبری) ۶/۲۴۷، تحقیق:

صدقی جمیل العطّار.

۳۲۱– (معراج المحّبه) ص ۹، چاپ محمّدعلی انصاری.

۳۲۲– آتشکده نیرّ تبریزی ص ۱۳۰، چاپ فردوسی، تبریز، ۱۳۶۴ ش.

۳۲۳– (دیوان محتشم کاشانی) ص ۲۸۴، با مختصر تفاوت، چاپ سنائی، تهران.

۳۲۴– بدان که (جامعه) اسم یک نوع از (غُل) است و

وجه این تسمیه آن است که جمع می کند دستها را به سوی گردن و غُل طوقه آهنی است در گردن گذارند و از دو طرف زنجیر دارد که به اختلاف از دو طرف آن طوقه خارج می شود، یعنی از طرف راست به سمت دست چپ و از طرف چپ به سمت دست راست می رود دو دستها بسته می شود دو طرف زنجیر پس از بسته شدن دستها به وسیله گداختن یا کوبیدن به هم وصل می شود که دیگر جدا نشود و از این جهت هنگامی که یزید پلید خواست غُل را گردن آن حضرت بردارد سوهان خواست (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).

۳۲۵- (معراج المحبّه) ص ۹۷.

۳۲۶- این کلمات حضرت زینب علیهاالسّلام اشاره باشد به آنچه ظاهر شد از هارون الرشید و متوکل لعین و در محو آثار آن قبر شریف چنانچه در (تتمّه المنتهی) در حال متوکّل به شرح رفته به آنجا مراجعه شود (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).

۳۲۷- (کامل الزیارات) ص ۲۷۳ و ۲۷۴، باب ۸۸.

۳۲۸- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف)، ص ۲۴۵.

۳۲۹- (دیوان محتشم کاشانی) ص ۲۸۳ و ۲۸۴.

۳۳۰- (بحارالانوار) ۴۵/۵۸.

۳۳۱- (بحار الانوار) ۴۵/۵۹.

۳۳۲- (بحارالانوار) ۴۵/۵۹.

۳۳۳- (مصباح) کفعمی، ص ۹۶۷، اعلمی، بیروت.

۳۳۴- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۱۲۱.

۳۳۵- (ارشاد)

شیخ مفید ۲/۱۱۴.

۳۳۶- (کامل بهایی) ۲/۲۸۷.

۳۳۷- (الدروس الشرعیه) ۲/۱۱، چاپ انتشارات اسلامی، قم.

۳۳۸- (ناسخ التواریخ) زندگانی امام حسین علیه السّلام ۳/۳۴، چاپ اسلامیه.

۳۳۹- سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۴۲.

۳۴۰- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۹۱ و ۹۲.

۳۴۱- (بحار الانوار) ۴۵/۲۳۲.

۳۴۲- (بحارالانوار) ۴۵/۲۳۰.

۳۴۳- (ترمذی) هو الشیخ الحافظ ابو عیسی محمّد بن عیسی بن سوره المتوفی سنه ۲۷۵ و جامِعُ اَحَدِ الصَحاح السِّت و ترمذ قریه قدیمه

علی طرف نهر بلخ

(شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).

۳۴۴- (و السّمعانی) هو ابوسعد عبدالکریم بن محمّد المروزی الشّافعی صاحب کتاب الانساب و فضایل الصحابه و غیر هما توفّی بمرو سنه ۵۶۲

(شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).

۳۴۵- (صحیح ترمذی) ۵/۴۲۸، حدیث ۳۷۹۶، دارالفکر، بیروت.

۳۴۶- (بحار الانوار) ۴۵/۲۳ از (مقتل محمّد بن ابی طالب) نقل کرده است.

۳۴۷- (تذکره الخواص) ص ۲۳۰.

۳۴۸- (امالی شیخ طوسی) ص ۳۲۶، مجلس ۱۱، حدیث ۶۵۳.

۳۴۹- در (کامل بهائی)(۲/۲۹۰) است که چون ابن زیاد حکم کرد که سر مقدّس را در کوچه های کوفه بگردانند در جمیع کوچه ها و قبایل صد هزار خلق در نظاره آن سر جمع شدند بعضی به تعزیت و بعضی به تهنیت (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).

۳۵۰- (شَبَه) مهرهُ سیاه است معرّبش (سَبَج) است.

۳۵۱- (بحار الانوار) ۴۵/۱۱۴ و ۱۱۵.

۳۵۲- (بحارالانوار) ۴۵/۱۰۸.

از ۳۵۳ تا ۴۳۰

۳۵۳- (سیف الاُمّه) (ردّ رساله پادری)، نسخه خطّی کتابخانه مسجد اعظم، به شماره ۳۶۸.

۳۵۴- یعنی چون مردم دیدند که جناب زینب ۳ اشاره به سکوت کرده خواست تکلم فرماید، سکوت اختیار کردند و از رفتن توقف نمودند تا گوش دهند چه می فرماید و چون مردم از رفتن باز ایستادند لاجرم زنگها از صدا افتاد، امّا بیانات وارده بعضی از اهل خبر که این را یکی از کرامات جناب زینب ۳ شمرده اند از اجتهادات است. و برای جلالت قدر آن مخدّره محتاج به نقل این کرامتها نیست (شیخ عبّاس قمّی؛).

۳۵۵- (امالی شیخ مفید) ص ۳۲۱ - ۳۲۴، مجلس ۳۸، حدیث ۸.

(امالی شیخ طوسی، ص ۹۱ - ۹۳، مجلس سوم، حدیث ۱۴۲.

۳۵۶- (احتجاج) طبرسی ۲/۳۱.

۳۵۷- فی الْحَدیثِ نَهی عَنْ قَتْل شَیی ءٍ مِنَ الدَّوابَ صَبْرا هُوَ اَنْ یمْسَکَ شَیی ءٌ مِنْ

ذَواتِ الرُّوحِ حَیا ثُمَّ یرْمی بشَیی ءٍ حَتی یمُوتَ. کذا فی النِّهایه.

(شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).

۳۵۸- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ابن طاوس، ص ۲۸۷ - ۲۹۱.

۳۵۹- حاضر مجاور، بادی = صحرانشین.

۳۶۰- و شاید همین قضیب بوده که از بابت تجسم اعمال به صورت مار برزخی شده که در جمله ای از کتب علمای تاریخ نقل شده که در زمان مختار سر نحس این کافر را در میان سر قَتَله بود و بر زمین انداخته بودند و مردم تماشا می نمودند که ماری در سوراخ بینی و دهان او داخل ود و بیرون می آید و مردم می گفتند:

قَدْ جائَتْ قَدْجائَتْ، یعنی مار باز آمد و این عمل مکرّر واقع شد و از تاریخ طبری مستفاد می شود که ابن زیاد ملعون یک ساعت آن قضیب را به دندانهای نازنین آن حضرت می زد مکرّر و متوالی مثل باران که بر زمین می بارد. (تاریخ طبری) ۶/۲۴۸، (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).

۳۶۱- همین معنای ترجمه (سجّاعه) به سین مهمله است و محتمل است که (شجاعه) به شین معجمه باشد یعنی زن پر دل و دلیر و شجاع است چنانچه در (منتهی الارب) شجاعه بالتّثلیث زن پر دل و دلاور در شدّت.

فقیر گوید:

که کافی است در پر دلی جناب زینب علیهاالسّلام که در آن مجمع بزرگ آن دبّ اکبر را تعییر و سرزنش کرد به مادرش مرجانه و آن کنیزکی بود زانیه مشهوره به زنا.

وَ قَدْ اَشارَ اِلَیها امیر المؤمنین علیه السَّلامُ فی قَوله لِلْمیثَم التمّار لَیاْ خُذَنَّکَ الْعُتُلُّ الزَّنیم ابْنُ الْاَمَهِ الْفاجِرَهِ عُبَیدُ اللّه بنُ زیاد وَ اَشارَ اِلَیها اَیضا الشّاعرُ فی هذا الْبَیتِ:

لَعَنَ اللّهُ حَیثُ حَلَّ

زِيادا

وَ ابْنَهُ و الْعَجُوزَ ذاتَ الْبَعوُلِ.

(شيخ عبّاس قمّى رحمه اللّه)

۳۶۲- (تاريخ طبرى) ۶/۲۴۸ و ۲۴۹.

۳۶۳- (مثير الاحزان) ص ۹۱.

۳۶۴- سوره زُمر (۳۹)، آيه ۴۲.

۳۶۵- (سوگنامه كربلا) ص ۲۹۷.

۳۶۶- (بحار الانوار) ۴۵/۱۱۸.

۳۶۷- يعنى حيا و شرم مى كنيد از ايشان.

۳۶۸- (سبخه) يعنى زمين شوره زار و اسم موضعى است در بصره و شايد در كوفه شوره زارى بوده كه عبداللّه را در آنجا به دار زدند، و بعضى به جاى سبخه، مسجد ذكر كرده اند. واللّه العالم، (شيخ عبّاس قمّى رحمه اللّه).

از كتاب (درّ النّظيم) معلوم مى شود كه خبر قتل امام حسين عليه السّلام به مدينه بعد از بيست و چهار روز از روز عاشورا رسيد و اللّه العالم،

(شيخ عبّاس قمّى رحمه اللّه)

۳۶۹- سوره كهف (۱۸)، آيه ۹.

۳۷۰- (ارشاد) شيخ مفيد، ۲/۱۱۷.

۳۷۱- (بحار الانوار) ۴۵/۱۸۹، حديث ۳۵.

۳۷۲- (ارشاد) شيخ مفيد ۲/۱۱۸.

۳۷۳- (ارشاد) شيخ مفيد ۲/۱۲۳،

(اَلاَرْنب) وقعهٌ كانَتْ لبنى زُبَيد عَلى بنى زياد من بنى الحرث بن كعب و هذا البيت العمرو بن معدى كرب،

(شيخ عبّاس قمّى رحمه اللّه).

۳۷۴- همان مأخذ.

۳۷۵- (بحار الانوار) ۴۵/۱۲۲.

۳۷۶- (ارشاد) شیخ مفید ۲/۱۲۴.

۳۷۷- (امالی شیخ طوسی) ص ۹۰

مجلس سوّم، حدیث ۱۳۹.

۳۷۸- (بحارالانوار) ۴۵/۱۹۹

(تاریخ طبری) ۶/۲۵۵.

۳۷۹- (تاریخ طبری) ۶/۲۵۲، تحقیق:

صدقی جمیل العطار.

۳۸۰- (ارشاد) شیخ مفید، ۲/۱۱۸.

۳۸۱- المقریزی تقی الدین احمد بن علی المورّخ صاحب الکتب الکثیره منها تاریخ مصر المسمی ب (المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الا ثار)، اصله من بعلبک و یعرف بالمقریزی نسبه الی حاره کانت تعرف بحاره المقازره توفّی سنه ۸۴۵

(شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).

۳۸۲- (الخطط و الا ثار) ۱/۴۳۰.

۳۸۳- (کامل بهائی) عماد الدین طبری ۲/۲۹۱.

۳۸۴- (اقبال الاعمال) ص ۵۹، اعلمی، بیروت.

۳۸۵- (تِبْر مُذاب): (تِبر) به تقدیمتإ مکسوره بر

موحدّه ساکنه یعنی طلا و (مُذاب) یعنی آب شده (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).

مخفی نمانـد که ابو مِخْنف لوط بن یحیی الازْدی از بزرگان محـدّثین و معتمـد ارباب سِیَر و تواریخ است و مقتل او در نهایت اعتبـار؛ چنانچه از نقل اعاظم علمای قـدیم از آن و از سایر مؤلفاتش معلوم می شود ولکن افسوس و آه که اصل مَقْتَل بی عیب او در دست نیست و این مقتـل موجود و منسوب به او مشـتمل است بر بعضـی مطـالب مُنْکره که بایـد اَعـادی و جهّال آن را به جهت پاره ای از اغراض فاسده در آن کتاب نقل کرده باشند و از این جهت از درجه اعتبار افتاده و بر مفردات آن شیخ وثوقی نیست، لکن آن چه در بـاب سِیَر اهـل بیت از کوفه و شـام از قضایـای عدیـده نقل کرده که ملخّص آن را ما نقل کردیم نشود گفت تمـام آن از دسّ وضّاعین باشـد سِیما که در بعضـی از آنها داعی بر وضع نیست و علاوه بر آن شواهـد بسـیار بر صـدق غالب از قضایا در کتب معتبره یافت می شود:

مثل قضیه دیر راهب قِنَّسْرِین که در یک منزلی حَلَب بوده و در سنه ۳۵۱ به جهت غارت روم خراب شده و قصّه یهودی حرانی که سید عطاءاللّه بن سید غیاث الدین در (روضه الاحباب) نقل کرده

و ابن شـهر آشوب قضایای بسـیار نقل کرده و عالم جلیل خبیر عماد الـدین حسن بن علی طبرسـی در (کامل السـقیفه) تصـریح کرده بر آن که در این سِیر به امد و موصل و نصیبین و بعلبک و میافارقین و شَیزَر عبور کردند.

فاضل المعی ملاّ حسین

کاشفی قضایای متعدده در بین عبور از بسیاری منازل در (روضه الشهدا) نقل کرده و از مجموع، اطمینان حاصل می شود که مسیر از آن راه بوده و خلاف آن نیز از اصل و کلمات اصحاب تا کنون به نظر نرسیده.

واللّه العالم (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه)

۳۸۷- همانا به این گردانیدن اهل بیتِ خَیرُ الانام در دیار اسلام، اشاره فرموده حضرت زینب علیهاالسّلام در خطبه خود در مجلس یزید:

اَمِنَ العَدْلِ یابْنَ الْطُلَقاء تَحْذیرُکَ حَرائرَکَ وَ إ ماءکَ و سَوْقَکَ بَناتِ رَسول اللّهَ سَبایا؟!

قَدْ هَتَکْتَ سُتُورَهُنَّ و اَبْدَیتَ وُجوهَهُنَّ تَحدوُبِهِنَّ الْاَعْداءُ مِنْ بَلَدٍ الی بلدٍ و یسْتَشْرِفُهُنَّ اَهل الْمَناهِلِ و الْمَناقِلِ الخ.

(سوگنامه کربلا) ص ۳۳۰

و اشاره فرموده به اشهار رأس مقدس، این شاعر:

رَأسُ ابْن بنتِ محمَّدٍ وَ وَصیهِ

لِلْمُسلمینَ عَلی قَناهٍ یرْفَعُ

وَالْمُسلمونَ بِمَنظَرٍ و بِمَسمَعٍ

لا جازعٌ مِنْهُمْ وَ لا مُتَوَجَّعٌ

اَیقَظْتَ اَجْفاناً وَ کُنْتَ لَها کِری

وَ اَنَمْتَ عَیناً لَمْ تَکُنْ بِکَ تَهْجَعُ

کَحَلَتْ بِمَنْظَرِکَ الْعُیونُ عِمایهً

وَاَصَمَّ رُزْؤُکَ کُلَّ اُذُنٍ تَسْمَعُ

ما رَوْضَهٌ إلاّ تَمَنَّتْ انّها

لَکَ مَضْجَعٌ وَ لِخَطِّ قَبْرِکَ مَوضِعٌ

(سوگنامه کربلا) ترجمه لهوف ص ۲۹۸ (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه)

۳۸۸- (مناقب ابن شهر آشوب ۴ / ۸۹و ۹۰.

۳۸۹- (روضه الشهداء) ص ۳۸۶، تصحیح:

علامه شعرانی.

۳۹۰- سوره شعراء (۲۶)، آیه ۲۲۷.

۳۹۱- (روضه الشهداء) ص ۳۶۷.

۳۹۲- (معجم البلدان) ۲ / ۱۸۶، چاپ دار صادر، بیروت.

۳۹۳- (تاریخ حلب) ۱ / ۲۵۳.

۳۹۴- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص ۳۱۵، ۳۱۶.

۳۹۵- و در روایت (تذکره سبط) است که گفت:

اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاّ اللّه وَ اَنّ جَدَّکَ مُحَمّداً رَسُولُ اللّهِ صَلّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ

وَ اَشْهَدُ اءنّنی موْلاکَ و عَبْدُکَ

پس از دیر فرود آمد و خدمت اهل بیت می کرد.

(شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه)

۳۹۶- سوره ابراهیم

(۱۴)، آیه ۴۲.

۳۹۷- سوره شعرا (۲۶)، آیه ۲۲۷.

۳۹۸- (بحارالانوار) ۴۵ / ۱۸۴ - ۱۸۵. ۳۹۹

(مصباح) کفعمی ص ۶۷۶، اعلمی، بیروت.

۴۰۰- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص ۳۱۷.

۴۰۱- (جلاء العیون) ص ۷۲۹.

۴۰۲- سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۴۲.

۴۰۳- سوره شعراء (۲۶)، آیه ۲۲۷.

۴۰۴- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۶۸.

۴۰۵- سوره کهف (۱۸)، آیه ۹.

۴۰۶- (خرائج) راوندی ۲/۵۷۷.

۴۰۷- سوره شوری (۴۲)، آیه ۲۳.

۴۰۸- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۲۶.

۴۰۹- سوره انفال (۸)، آیه ۴۱.

۴۱۰- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

۴۱۱- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص ۳۱۸ - ۳۲۳.

۴۱۲- (جلاء العیون) ص ۷۳۱.

۴۱۳- (کامل بهائی) ۲/۲۹۲، ۲۹۳.

۴۱۴- در نفس المهموم بعد از سر حضرت عبّاس علیه السّلام ذکر کلمه کَاَنَّهُ یضْحَک ظاهرا از سهو قلم است، (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).

۴۱۵- (کامل بهائی) ۲/۲۹۶، ۲۹۷.

۴۱۶- (تاریخ طبری) ۶ / ۲۵۰، تحقیق:

صدقی جمیل العطّار.

۴۱۷- (مثیر الاحزان) ص ۹۷.

۴۱۸- (ارشاد)

شیخ مفید، ۲ / ۱۱۹.

۴۱۹- (حُمُول) بالضم هودج ها و شتران که بر آنها هودج بسته باشند.

در بعضی نسخه ها به جای (الحُمول)، (الرؤوس) ذکر شده.

۴۲۰- (بحار الانوار) ۴۵ / ۱۹۹.

۴۲۱- (بحار الانوار) ۴۵ / ۱۶۷.

۴۲۲- (ارشاد)

شیخ مفید ۲ / ۱۱۹، ۱۲۰.

۴۲۳- (بحار الانوار) ۴۵ / ۱۷۶.

۴۲۴- (کامل بهائی) ۲ / ۲۹۵.

۴۲۵- (مثیر الاحزان) ص ۹۸

۴۲۶- سوره شوری (۴۲)، آیه ۳۰.

۴۲۷- سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۲ - ۲۳.

۴۲۸- (تفسیر قمّی) ۲/۳۵۲.

۴۲۹- واریاً یعنی آتش زننده

۴۳۰- تشْجینَ یعنی اندوهگین.

۴۳۱- ذکر اشعار یزید پلید که در آن مجلس شُوْم خوانده، از (ناسخ التواریخ) ۳/۱۳۶، چاپ اسلامیه:

لَیتَ اَشیاخی بِبَدْرٍ شَهِدُوا

وقعه الخزرج مَعَ وقع الاسلِ

لَعِبَتْ هاشمُ بِالْمُلْکِ فَلا

خَبَرٌ جاءَ وَ لا وحی نَزَلَ

لَسْتُ مِنْ خِنْدَفٍ اِنْ لَمْ اءنْتَقِمْ

مِنْ بنی احمدَ ما کان فَعَلَ

قد اَخَذْنا مِنْ علی ثارَنا

وَقَتَلْنا الْفارِس اللَّیثَ البَطَلَ

وَ

قَتَلنا الْقَومَ مِنْ ساداتِهم

وعَدَلْناهُ بِبَدرٍ فَانْعَدَلَ

فَجَزَيناهُمْ بِبَدرٍ مِثْلها

وَ بِاُحدٍ يوْمَ اُحدٍ فَاعْتَدَلَ

لورَاَوْهُ فاسْتَهلُّوا فرَحاً

ثُمَّ قالوا يا يزيدُ لا تَشَلُّ

و كَذاكَ الشيخ اَوْصانی بِهِ

فَاتَّبَعْتُ الشيخَ فيما قد سَئَل

اين اشعار را ذكر نكرده اند و آنچه را كه ذكر كرده اند جماعتى كمى را نسبت به يزيد داده اند و بعضى آن را به ابن زبعرى داده اند و هيچ كس تصريح ننموده كه از يزيد كدام است و از ابن زبعرى كدام، پس واجب مى كند كه اشعار ابن زبعرى را كه در جنگ احد گفته ذكر كنيم تا معلوم شود كه شعر يزيد كدام است و شعر ابن زبعرى كدام، اشعار ابن زبعرى اين است:

يا غُرابَ الْبين ما شِئْتَ فَقُلْ

اِنَّما تَنْعِقُ اَمْراً قَدْ فُعِلَ

اِنَّ لِلْخَيرِ وَ لِلشَّرِ مَدى

وَ سَواءٌ قَبْرُ مُثْرٍ و مُقلّ

كُلُّ خَيرٍ وَ نَعيمٍ زائلٌ

وَ بَناتُ الدَّهْرِ يلْعَبْنَ بِكُلِّ

اَبْلغا حَسَّانَ عَنی آيَهً

فَقريضُ الشِّعْر يشْفى ذَا الْعِلَل

كَمْ تَرى فِى الْحَرْبِ مِنْ جُمْجُمَهٍ

وَاَكُفٍ قُدْ اُبينَتْ وَ رَجل

وَ سَرابيلَ حِسانٍ سُلِبَتْ

عَنْ كُماةٍ غُوْدِ رُوْفى الْمُنْتَزَل

كَمْ قَتَلْنا مِنْ كريمٍ سَيدٍ

ماجدِ الجَدَّينِ مِقْدامٍ بَطَلٍ

صادقِ النَّجْدَه قَرْم بارِعٍ

غَيرِ رِعْديدٍ لَدى وَقْع الاسل

فَسَل الْمِهْراسَ مِنْ ساكِنِهِ

مِنْ كراديس وَهامٍ الْحَجَل

لَيتَ اشياخى بِبَدْرٍ شَهِدُوا

جَزَعَ الْخَزرج مِنْ وَقْع الاسل

حينَ ضَلَّتْ بِقباءٍ بَرْكُها

وَاسْتَحَرَّ الْقَتْلُ فى عَبْدِالْاشَل

حينوَ ضَلَّتْ بِقباءٍ بَرْكُها

وَاسْتَحَرَّ الْقَتْلُ فى عَبْدِ الاشَل

ثُمَّ حَفّوا عِنْدَ ذاكُمْ رُقَّصا

رَقَصَ الْحَفّانِ تَعْدُوا فى الجَبَلِ

فَقَتَلنا النِّصْفَ مِنْ ساداتِهِمْ

وَعَدَلْنا مِثْلَ بَدْر فَاعْتَدَلَ

لا اءَلُومُ النَّفْسَ اِلاّ انَّنا

لَو كَرَرْنا لفَعَلْنا المُفْتَعل

بِسُيوفِ الْهِنْدِ تَعْلُوها مَهُمْ

تُبْرِدُ الْغَيظَ وَ يشْفينَ الْعِلَل

اکنون از این اشعار توان دانست که کدام یک را یزید تمثیل آورده است و کدام را خود انشاء کرده یا به اندک بینونتی قرائت کرده و هم در آنجا نقل کرده که چون سرهای شهدا را نزد

یزید پلید آوردند بانگ غُرابی گوشزد او گشت این کفر را که بر او سجلّی بود انشاء کرد:

لمّا بَدَتْ تِلک الرُّؤُس وَ اَشْرَقَت

تِلْکَ الشُّموُس عَلی رُبی جَیرُون

صاحَ الغُرابُ فَقُلتُ صِحْ اَوْ لا تَصِح

فَلَقَدْ قَضَیتُ مِنَ النَّبی دُیونی

و چون بانگ غُراب را بر وی نابه هنگام افتاد به حکم تطیر دلالت بر زوال ملک می کرد و به دو شعر از اشعار ابن زبعری متمثّل شد و غراب را مخاطب ساخت:

کُلُّ مُلْک وَ نَعیم زائل

و بَناتُ الدَّهرِ یلْعَبْنَ بکلِّ.

۴۳۲- (بحار الانوار) ۴۵ / ۱۶۷.

۴۳۳- (بحار الانوار) ۴۵ / ۱۳۳.

۴۳۴- سوره روم (۳۰)، آیه ۱۰.

۴۳۵- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۷۸.

۴۳۶- خائیدن: جویدن.

۴۳۷- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف)، ص ۳۲۹ - ۳۳۷.

۴۳۸- همان مأخذ

۴۳۹- (اثبات الوصیه) مسعودی، ص ۱۷۰/ و ۱۷۱.

۴۴۰- وَ لَنِعْمَ ما قیل:

آن کس که اسیر بیم گردد

چون باشد چون یتیم گردد

نومید شده ز دستگیری

با ذِلّ غریبی و اسیری

چندان ز مژه سرشک خون ریخت

کاندام زمین به خود در آمیخت

گفت ای پدر ای پدر کجایی

کافسر نه بسر نمی نمائی

من بی پدری ندیده بودم

تلخ است کنون که آزمودم

۴۴۱- (ارشاد) ۲/۱۲۱، (سوگنامه کربلا) ص ۳۳۹.

۴۴۲- (ارشاد)، شیخ مفید ۲/۱۲۲.

۴۴۳- (بحار الانوار) ۴۵/۱۴۲ و ۱۴۳.

۴۴۴- (جلاء العیون) ص ۷۳۹.

۴۴۵- و در (کامل بهائی) است که آن حضرت فرمود:

الحَمْدُ للّهِ الذی لا بَدایةَ لَهُ و الدّائِمُ الذی لا نفادَ لَهُ وَ الاَوَّلُ الّذی لا اَوَّلَ لِاَوَلیتِهِ والا خِرُ الذی لا مُوخِّرَ لا خِریته و الْباقی بَعدَ فَناءِ الْخَلْقِ قَدَّرَ اللَّیالی و الْاَیامَ و قَسَّمَ فیما بَینَهُمُ الْاَقسامَ فَتبارَکَ اللّهُ الْمَلِکُ العَلاّ مُ.

(شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه)

۴۴۶- در این روایت ذکر نشده و ظاهراً به ملاحظه ای ذکر نشده و هفتم حضرت

مهدی صاحب الزمان علیه السّلام است که می کشد دجّال را و در روایت (کامل بهائی) ذکر شده.

واللّه العالم (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه)

۴۴۷- محتمل است که خبر مروی از حضرت سجّاد علیه السّلام در اینجا تمام شود و بقیه از خبر نباشد.

(قمّی رحمه اللّه)

۴۴۸- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص ۳۴۵.

۴۴۹- (کامل بهائی) ۲/۲۹۵، ۲۹۶.

۴۵۰- فقیر گوید:

که حدیث کنیسه حافر و حکایتی که از (کامل بهایی) نقل شده هر دو در نظر من بعید و محلّ اعتماد من نیست.

واللّه العالم. (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه)

۴۵۱- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص ۳۵۱.

۴۵۲- اینکه در حدیث شریف فرموده:

خَیرُ البَرِیه یلعَنُ عَلَی الْمَنابر:

اشاره به سیره معاویه و اشاعه سبّ امیر المؤمنین علیه السّلام است در منابر اسلام،

و لقد اجاد ابن سَنان الخفاجی:

یا اُمَّه کَفَرَتْ وَ فی اَفْواهِها

الْقُرآن فیه ضَلالُها و رَشادُها

اَعْلَی الْمَنابِر تُعْلِنُونَ بِسَبِّه

وَبسَیفهِ نُصِبَتْ لَکُمْ اعْوادُها

تِلکَ الخَلائِق فیکُمْ بَدْرِیهٌ

قُتِلَ الْحُسینُ و ماخَبَتْ اَحْقادُها

و بر این وضع منابر و مساجد اسلام گذشت سالهائی که در خُطَب جمعه و اعیاد سبّ امیر المؤمنین علیه السّلام مرسوم بود تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز که به لطایف الحیل رفع آن عمل شنیع نمود و به جای سبّ آن جناب آیه اِنَّ اللّه یأْمُرُ بالعَدلِ وَ الاحسانِ را قرار داد.

(شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).

۴۵۳- (تفسیر قمّی) ۲/۱۳۴.

۴۵۴- (انوار النعمانیه) ۳/۲۵۲.

۴۵۵- (مثیر الاحزان) ص ۱۰۳.

۴۵۶- (بصائر الدرجات)، ص ۳۳۸.

۴۵۷- (روضه الشهداء) ص ۳۸۹، تصحیح:

علّامه شعرانی.

۴۵۸- (معراج المحبّه) ص ۱۲۰، چاپ ۱۳۵۷ شمسی.

۴۵۹- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص ۳۴۳.

۴۶۰- (جلاءالعیون) ص ۷۴۵.

۴۶۱- (خرائج) راوندی ۲ / ۵۷۸.

۴۶۲- فقیر گوید:

که قول یزید به حضرت علی بن حسین علیه السّلام که هرگز نخواهی دید سَر

پدرت را چنانچه بعد از این خواهد آمد تإیید می کند این روایت را.

(شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه)

۴۶۳- (جلاء العیون) ص ۷۴۷، ۷۴۸.

۴۶۴- (الاخبار الطّوال) دینوری ص ۲۶۰.

۴۶۵- (سوگنامه کربلا) ص ۳۵۳.

۴۶۶- (جلاء العیون) علاّمه مجلسی ص ۷۵۰ و ۷۵۱.

۴۶۷- (ارشاد)

شیخ مفید ۲ / ۱۲۲.

۴۶۸- (اخبار الدُّول) ۱/۳۲۴.

۴۶۹- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص ۳۵۷.

۴۷۰- (اقبال الا عمال) ابن طاووس ص ۶۷، اعلمی، بیروت.

۴۷۱- همان مأخذ.

۴۷۲- (مصباح المتهجد)

شیخ طوسی ص ۵۴۸، اعلمی، بیروت

(مصباح) کفعمی ص ۶۷۶، اعلمی، بیروت.

۴۷۳- (لؤلؤ و مرجان) ص ۱۴۴ - ۱۴۸، تحقیق: حسین استاد ولی.

۴۷۴- (روضه الشهداء) ص ۳۹۱

(مصباح زائر)، ابن طاووس ص ۲۸۶، چاپ آل البیت علیهماالسّلام قم.

برای تحقیق بیشتر مراجعه شود به کتاب ارزنده (تحقیق درباره روز اربعین سیدالشهداء علیه السّلام) تألیف شهید محراب آیت اللّه سید محمّدعلی قاضی که در سال ۱۳۵۲ شمسی در تبریز به چاپ رسیده است.

۴۷۵- (بشاره المصطفی) ص ۷۴ و ۷۵.

۴۷۶- (کامل الزیارات) ص ۱۱۷، باب ۳۷، حدیث اوّل.

۴۷۷- (ارشاد) شیخ مفید ۲/۱۳۲.

۴۷۸- سوره احقاف (۴۶)، آیه ۱۵.

۴۷۹- سوره دخان (۴۴)، آیه ۲۹.

۴۸۰- (قصص الانبیاء) راوندی ص ۲۲۲، چاپ الهادی قم.

۴۸۱- (قصص الانبیاء) راوندی ص ۲۲۲، باب ۱۴، حدیث ۲۹۱.

۴۸۲- (روضه الشهداء) ص ۳۶۷.

۴۸۳- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۸۸، تحقیق: دکتر بقاعی.

۴۸۴- (بحار الانوار) ۶۹/۲۵۲.

۴۸۵- (دعوات) راوندی ص ۲۸، حدیث ۵۰ - ۵۲.

۴۸۶- مکشوف باد که چون اوّل منبری که در اسلام نصب شد در مدینه طیبه بود که چون مسلمانان کم بودند پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم پشت مبارک بر ستونی از ستونهای مسجد می نهاد و بر آن تکیه کرده مردم را موعظه می فرمود و آن ستون درخت

خرما بود، همین که جماعت مسلمانان بسیار شدند منبری برای آن حضرت ترتیب دادند که سه درجه داشت و به جای منبری که الیوم در مسجد مدینه است گذاشتند، روز جمعه که رسید و حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم خواست بر آن منبر بالا رود فریاد و ناله آن تنه درخت بلند شد که همه اهل مسجد شنیدند مانند ناله شتری که از بچّه خود جدا شود.

شایسته است که من در این تمام تمثّل کنم به شعر بحتری:

فَلَوْ اَنَّ مُشْتاقا تَكَلّفَ فَوقَ ما

سعِه لَسَعی اِلَیکَ المِنبَر.

پس پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم نزد او تشریف آورد و او را در بر گرفت و ساکت کرد به شرحی که در کتب مشهور است، پس از آن به منبر بالا رفت و سه مرتبه آمین فرمود بر نفرین جبرئیل بر سه طایفه:

بر عاقّ والدین، و کسی که در ماه رمضان از مغفرت الهی محروم شود، و کسی که بشنود نام رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را و صلوات نفرستد.

همین نحو اوّل منبری که برای ذکر مصائب حضرت سید الشهداء علیه السّلام نصب شد در مدینه بود که به استقبال آمدند و خادمی کرسی آورد و حضرت سجّاد علیه السّلام بالای آن رفت و شرح شهادت پدر بزرگوار خود را بیان فرمود چنانچه در متن رقم شده. (شیخ عبّاس قمّی).

۴۸۷- (سوگنامه کربلا) (ترجمه لهوف) ص ۳۵۷ - ۳۶۹.

۴۸۸- (سوگنامه کربلا) ص ۳۷۸.

۴۸۹- همان مأخذ

۴۹۰- (تاریخ ابن اثیر) ۴/۸۸.

۴۹۱- (الاغانی) ۱۴/۱۵۸.

۴۹۲- (بحارالانوار) ۴۵/۳۸۶.

۴۹۳- (بحار الانوار) ۴۵/۳۳۶.

۴۹۴- (بحارالانوار) ۸/۲۹۷ و ۳۴۹.

۴۹۵- (بحارالانوار) ۴۵/۳۳۲.

۴۹۶- (تاریخ ابن اثیر) ۴/۹۰.

۴۹۷- (سوگنامه کربلا)

ص ۳۳۶.

۴۹۸- سید عبداللطیف مذکور از احفاد سید نعمه اللّه جزایری است و این کتاب را در هند نوشته در تاریخ شوشتر و ذکر مآثر سلف خود از حال سید جزائری و اولاد او تا زمان خودش و بسیاری از حالات سَکَنه دیار هند را در آن درج کرده و آن کتاب را برای عم زاده خود سید ابو القاسم بن سید رضی مُلَقب به میر عالم به عنوان ارمغان گذرانده و به این سبب آن را (تحفه العالم) موسوم نموده

واللّه العالم (شیخ عبّاس قمی رحمه اللّه).

از ۴۹۹ الی آخر

۴۹۹- (بحار الانوار) ۴۵/۲۰۵.

۵۰۰- (بحارالانوار) ۴۵/۲۰۶.

۵۰۱- (بحار الانوار) ۴۵/۲۰۴.

۵۰۲- سوره دخان، آیه ۲۹.

۵۰۳- (تفسیر دُرُّ المنثور) سیوطی ذیل آیه مربوطه.

۵۰۴- (عَقْدُ الفرید) ۴/۱۷۲.

۵۰۵- (کامل الزیارات) ص ۹۸، باب ۲۸، حدیث ۲۰.

۵۰۶- (عقد الفرید) ۴/۱۷۲.

۵۰۷- (تذکره الخواص) ص ۲۴۱، ۲۴۲.

۵۰۸- همان مأخذ

۵۰۹- (تذکره الخواص) ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

۵۱۰- (المحاسن و المساوی) ص ۶۳.

۵۱۱- (تذکره الخواص) ص ۲۴۶.

۵۱۲- همان مأخذ

۵۱۳- (شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشورا) ۲/۱۱۳ - ۱۱۴،

از این سه کتاب نقل کرده است. (زُهَر الربیع) ص ۲۶، چاپ ذوی القربی قم (افست از چاپ بیروت).

۵۱۴- سوره شعراء (۲۶)، آیه ۲۲۷.

۵۱۵- (زهر الربیع) ص ۲۶.

۵۱۶- (شفاء الصدور) علاّمه میرزا ابوالفضل طهرانی رحمه اللّه، ۲۰/۱۱۵. تحقیق: ابطحی

۵۱۷- (الصواعق المُحرِقَه) ابن حجر ص ۱۹۳، تصحیح: عبدالوّهاب عبداللطیف.

۵۱۸- همان مأخذ ص ۱۹۴.

۵۱۹- (تذکره الخواص) سبط ابن جوزی ص ۲۴۶.

۵۲۰- (ینابیع المودّه) ۳/۴۵، چاپ اُسوه (جواهر العقدین ۲/۳۳۳).

۵۲۱- همان مأخذ ص ۹۰

۵۲۲- مؤلف گوید:

که شیخ ما صاحب (اربعین الحسینیه) گفته که:

شاید این گونه احادیث در نظر اهالی عصر ما مستبعد نماید و شیطان خیال وسوسه کند که سرخی آسمان و افق از امور

طبیعیه معهوده است و در کتب هیئت بطلمیوسی عنوان شده و جهات طبیعیه برای او ذکر کرده اند ولکن این معنی منافات با نقل معتمدین اهل تاریخ ندارد؛ زیرا که ممکن است مراد ایشان حدوث حمره خاصّه باشد که از خارج بوده و یا در وسط السماء و غیر وقت طلوع نمودار می شده و حمره افق در طلوع و غروب که از انعکاس شعاع حادث می شود احتمال نرود که مراد علمای اعلام و مورخین والا مقام باشد؛ زیرا که هیچ عاقلی امر معتاد را نسبت به وقوع حادثه ندهد خصوصا علمای عامّه که به قدر امکان تسلیم مناقبی و فضائلی برای ائمه اثنی عشر علیهماالسّلام نکنند و در سنه شصت و یک هجری از وقایع عجیبه به حدی واقع شده که قابل انکار نبوده انتهی.(اربعین حُسینیه) ص ۱۶۸

و صاحب (شفاء الصدور) نیز متعرض این مطلب شده به بیانی که مقام را گنجایش ذکر نیست طالبین به آنجا رجوع نمایند

واللّه العالم (شیخ عبّاس قمّی رحمه اللّه).

۵۲۳- (شفاء الصدور)۲/۱۲۴ از (شرح همزیه) نقل کرده است.

۵۲۴- (ورس) یعنی اسپرک و آن گیاهی است شبیه به کنجد در زمین یمن می روید و جامه را به آن رنگ می کنند و این مطلب را بیهقی نیز در (محاسن و مساوی) نقل نموده. (شیخ عبّاس قمّی)

۵۲۵- (تاریخ الخلفاء) ص ۲۰۷، تحقیق:

محمّد محیی الدّین عبدالحمید.

۵۲۶- (دارالسّلام) محدّث نوری ۴/۴۶۶، ۴۶۷، علمیه قم. فقیر گوید:

که این حکایت نزد من خیلی غریب و مستبعد است نظیر حکایت سوّم در باب چهاردهم از مجلد دوّم لکن سندش در نهایت صحت و اعتبار است، کلام در مروی عنه است

واللّه العالم.

(شیخ عباس قمّی رحمه اللّه)

۵۲۷-

(کامل الزیارات) ص ۸۲، باب ۲۶، حدیث دوم.

۵۲۸- (دار السلام) ۲/۲۸۸.

۵۲۹- (غزیر): بغین و زاء معجمین و راء مهمله کَامیر؛

بسیار از هر چیز و بسیاری اشک چشم.

۵۳۰- (مُور) بالضّم غباری است که از باد بر خیزد.

۵۳۱- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۱۳۳.

۵۳۲- (مثیر الاحزان) ص ۱۱۰، (مناقب) ۴/۱۲۷.

۵۳۳- یعنی زنی که بلند کرده آواز خود را در گریه و بانگ کردن و برای هلاکت یک بچه که داشت.

۵۳۴- (الاغانی) ابوالفرج اصفهانی ۷/۲۶۰.

تاریخ

روز شمار زندگانی امام حسین علیه السلام

مقدمه

روز شمار زندگانی امام حسین علیه السلام نویسندگان:

قاسم فتاحی – کیوان لؤلوئی

حادثه ای مانند رویداد خونین نینوا که رهبر قهرمانش حسین بن علی علیه السلام است، بزرگ ترین ذخیره انسانیت در گذرگاه قرن ها است . رویداد عاشورا تنها یک جنگ نابرابر، یک داستان غم انگیز و یا فاجعه نبود، بلکه جلوه ای از کمال و جمال الهی بود که در چهره انسان هایی تجسم یافت و در منظر اهل نظر به نمایش گذارده شد. رخداد عاشورا چونان نهضت های عدالت خواهانه و اصلاح طلبانه انسان های مجاهد نبود، بلکه عصاره همه بعثت ها، نهضت ها، انقلاب های مردان الهی بود که در سرزمین تفتیده طف رخ نمود. تبلور دو اندیشه، دو اعتقاد و دو جریان تاریخی که در چهره دو گروه یا دو پیشوا ترسیم می شود.

جنگ امام نور با امام نار، درگیری انسان صالح و مصلح با انسان فاسد و مفسد، رویارویی فضیلت ها با رذیلت ها.

این واقعه با آن که بیش از نیم روز طول نکشید، نقل مجالس گوناگون در همه روزگاران شد. تاریخ، جنگ های بزرگ،

کشـمکش های دراز و خونریزی های سـهمگین، بسـیار دیـده است، اما هیـچ کـدام به انـدازه این رویداد کوتاه، بحث انگیز و عبرت آموز نبوده است . اندیشه و رفتار امام حسین علیه

السلام در همه ابعاد اسوه می باشد.

و راهی که حسین علیه السلام در تعریف زندگی نشان داد، راه حریت و عزت است و پرچمی که برافراشت، فرا راه آزادیخواهان و عزت جویان تا قیام قیامت است .

رسالت سیاسی حسین علیه السلام در آن دوران تاریک این بود که سلطنت شوم امویان را رسوا سازد و سرزمین های اسلام و مرزهای قرآن و مصالح اهل قبله را از آنان بستاند تا اسلام و مسلمانان از آن فتنه و تباهی خلاصی یابند. در این نوشتار برآنیم تا روز شمار حوادث زندگی امام حسین علیه السلام را با تکیه بر بخش آخر زندگانی آن حضرت ؛

یعنی دوره آغاز قیام تا شهادت حسین علیه السلام با بهره گیری از منابع و اطلاعات موجود مورد بررسی قرار دهیم .

ولادت امام حسین

سومین پیشوای شیعیان در روز سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه دیده به جهان گشود.

پس از ولادت آن حضرت، پیامبر صلی الله علیها و آله از دیدار وی خرسند شد و او را «حسین » نامید. حسین علیه السلام از نظر والائی نسب و حسب از چنان مقامی برخوردار است که هیچ کس به آن مقام نمی رسد. چراکه آن حضرت از حیث نسب ممتازترین انسان است و جدش رسول خدا (ص)، مادرش حضرت فاطمه زهرا، پدرش علی مرتضی، برادرش حسن مجتبی، خواهرش زینب کبری و همسرش بنا بر برخی روایات شهربانو دختر بزرگ یزدگرد پادشاه ساسانی است و این نسب برای احدی نیست . رشید، طیب، زکی ثار الله و سید الشهداء از القاب ایشان است و کنیه آن امام ابی عبدالله است .

حسین در عصر پیامبر (۱۱-۴ هجری)

امام حسین علیه السلام حدود هفت سال از عمر شریف خود را در زمان حیات پیامبر گرامی اسلام سپری کرد.

روایت های بسیاری در مورد مقام ارجمند حسن و حسین در پیشگاه پیامبر صلی الله علیها و آله وجود دارد، که منابع اهل سنت و شیعه به آن اشاره کرده اند. رسول خدا صلی الله علیها و آله سخت به حسین و برادرش اظهار علاقه کرده و با جملاتی که درباره آنها فرمودند، گوشه ای از فضایل آنها را برای اصحاب بازگو کردند.

اکنون در آثار حدیثی، شمار زیادی فضیلت برای امام حسین علیه السلام نقل شده است که بسیاری از آنها نظیر «الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنه » متواتر بوده و یا فراوان نقل شده است .

حسین در عصر خلفا

حسین در عصر خلفا (ابوبکر، عمر، عثمان، ۱۱۳۵ هجری) امام حسین علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیها و آله با حوادث تلخ و ناگواری چون ماجرای سقیفه بنی ساعده و غصب خلافت اسلامی، غصب فدك و شهادت مادرش حضرت زهرا سلام الله علیها روبه رو گردید. در عصر حکومت خلفا که حدود بیست و پنج سال به طول انجامید، همراه پدر

بزرگوارش امام علی علیه السلام در ابعاد گوناگون و جبهه های مختلف از حریم حق و عدالت دفاع می کرد و با استفاده از هر فرصتی به مبارزه با جناح باطل و افشای ماهیت دشمن و مقابله با تبلیغات انحرافی دشمنان می پرداخت .

بنا به اظهار منابع، حسـین علیه السـلام در دوره خلفا به سبب عنایات و عواطف مشهوری که از رسول خدا صلی الله علیها و آله نسبت به او دیده بودند، بسیار مورد احترام بود.

از جمله وقایعی که حسین

علیه السـلام در دوره خلافت ابوبکر بن ابی قحافه (۱۳-۱۱ ه. ق) در آن مشـارکت داشت، این بود که آن حضـرت که در آن هنگام دوران کودکی را می گذرانـد، همراه برادرش حسن علیه السـلام در معیت مادرشان حضـرت زهرا سـلام الله علیها برای مطالبه فـدک، نزد ابوبکر رفتنـد و به عنوان شاهـد، گواهی دادنـد که فدک از آن فاطمه سـلام الله علیها است . به گونه ای که خلیفه پـذیرفت ولی بـا مـداخله عمر گـواهی آنـان مـورد قبـول واقع نشـد. یکی دیگر از موارد فعـالیت حسـین (ع)، همراهی با اقدامات پدر برای گرفتن حق خود (خلافت و رهبری امت) بود.

در دوران خلافت عمر بن خطـاب (۲۳-۱۳ ه. ق) نیز روایت هـای بسـیاری در مورد اعـتراض حسـین علیه السـلام به خلیفه در مورد غصب مقام خلافت آمده است . در مورد شـرکت امام حسـین علیه السلام در فتوحات دوران خلفا اتفاق نظر وجود دارد، برخی منابع معتقدند که آن حضرت و برادرش امام حسن علیه السلام در فتح طبرستان و شمال آفریقا مشارکت فعال داشته اند.

نکته دیگری که در دوران خلافت عمر در مورد امام حسـین علیه السـلام مطرح است، ازدواج آن حضـرت با شهربانو، یکی از دختران یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی است، که در این مورد هم نظرات مختلف و گاه متضادی ابراز شده است .

امام حسین علیه السلام که در دوران خلافت عثمان بن عفان (۳۵-۲۳ ه. ق) دوران جوانی را می گذراند، در همراهی با پدر و برادرش، هیـچ گاه خلافت و روش عثمان را نپـذیرفت، بنا به اظهار منابع، وقتی خلیفه سوم، ابوذر غفاری یکی از صـحابه پیامبر صلی الله علیها و آله را به سبب

اعـتراض به روش وی از مـدینه به ربـذه تبعیـد کرد، بـا وجود دسـتور خلیفه مبنی بر عـدم بـدرقه ابوذر، علی علیه السـلام همراه جمعی از یاران، از جمله حسن و حسـین به بدرقه ابوذر شـتافتند و در همان هنگام امام حسین علیه السلام طی سخنانی، آشکارا مخالفت خود را با روش عثمان اعلام کرد.

در ماه های پایانی خلافت عثمان و زمانی که شورشیان، خانه خلیفه را محاصره کردند و مانع رسیدن آب به خانه خلیفه شدند، کسـانی که قـدرت داشـتند تا راهی از میان شورشـیان باز کرده و به خانه عثمان آب برساننـد، امام حسن و حسـین علیه السـلام بودند.

امام حسین علیه السلام در دوره خلافت امام علی علیه السلام

(۳۶-۴۰ هجری) پس از قتل عثمان مردم به خانه علی علیه السلام هجوم بردند و خواهان بیعت با آن حضرت شدند.

امام که در ابتدا حاضـر به پذیرش خلافت نبود، پس از اصـرار فراوان مردم و قبول شـرایط امام از سوی مردم زمام امور خلافت را در دست گرفت و در طول چهارسال و نه ماه خلافت خویش، در دو بخش اقدامات اصـلاحی (اجرای عدالت و از بین بردن فاصله های ناروای طبقاتی) و اقدامات سیاسی و نظامی (جنگ با سه گروه ناکثین، قاسطین و مارقین) به فعالیت پرداخت .

حسـین علیه السـلام در این دوران در تمـام فعـالیت های سیاسـی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی مشارکت فعال داشت . به نوشـته منابع تاریخی در جریان جنگ جمل (با گروه پیمان شـکن یا ناکثین) که در سال سـی و شـشم هجری قمری در نزدیکی بصره رخ داد، امـام حسـین علیه السـلام نقش مهمی داشت، چنان که فرمانـدهی جناح راست سـپاه امیر المومنین را برعهـده داشت و رشادت های زیادی از خود نشان داد.

در جنگ امام

علی علیه السـلام بـا گروه قاسـطین یا ظالمین (جنگ صـفین) که از ماه رجب سال ۳۶ هجری قمری آغـاز و در صـفر سال ۳۷ هجری قمری بـا مـاجرای حکمیت پایان یافت، حسـین علیه السـلام قبل از جنگ با خطبه های آتشـین خود، مردم کوفه را برای مقـابله بـا معاویه بسـیج می کرد و در جریان جنگ نیز شـجاعت ها و دلاوری های زیادی از خود نشان داد، چنان که امام علی علیه السلام پیوسته مراقب بود تا آسیبی به آن حضرت و برادرش حسن علیه السلام نرسد و همیشه می فرمود:

«برای حفظ نسل رسول خدا صلی الله علیها و آله مراقب آنان باشید.»

از آن حضرت خطبه ای در جنگ صفین نقل شده است که ضمن آن مردم را به جنگ ترغیب می کردند.

امام حسین علیه السلام در همان مراحل مقدماتی جنگ صفین، در گرفتن مسیر آب از دست شامیان نقش داشت .

امام علی علیه السلام پس از آن پیروزی فرمود:

«هذا اول فتح ببرکه الحسـین .» بعد از پایان جنگ و ماجرای حکمیت نیز امام حسـین علیه السلام یکی از شاهدانی بود که امام علی علیه السلام برای نظارت بر روند مذاکرات او را برگزید.

امام حسـین علیه السلام در جنگ نهروان با گروه مارقین (خوارج) که در سال ۳۸ هجری قمری صورت گرفت، نیز نقش فعال داشـته و سـمت فرماندهی بخشـی از سپاه را به عهده داشته است . آن حضرت در دوره خلافت علی علیه السلام ضمن نقش پر تلاش در امور نظـامی در امور دیگر نیز مشـارکت فعال داشت که از آن جمله می توان به آموزش و تعلیم قرآن، رسـیدگی به نیازمندان، حل وفصل امور سیاسی، قضایی و اجتماعی اشاره

کرد.

حسین در دوره خلافت و امامت برادرش

(۴۰-۵۰ هجری) پس از شـهادت حضرت علی علیه السلام در بیست و یکم ماه رمضان سال ۴۰ هجری قمری، بنا به وصیت آن حضرت، مسلمانان با فرزند بزرگ ایشان حسن علیه السلام به عنوان خلیفه بیعت کردند.

حسـین علیه السلام در طول دوران کوتاه خلافت پدرش و دوران ده ساله امامت برادر بزرگوارش، پیوسته در کنار آن حضرت قرار داشت ؛ هنگـام حرکت امـام حسن علیه السـلام برای جمع آوری سـپاه به منظور مقـابله با معاویه، امام حسـین علیه السـلام همراه برادر بود و پس از آنکه امام مجتبی مجبور به صـلح با معاویه شد، با برادرش حسین علیه السلام در این مورد به مشورت پرداخت .

پانزدهم رجب سال شصتم هجری

(مرگ معاویه و آغاز خلافت یزیـد) معاویه بن ابوسـفیان در نیمه ماه رجب سال ۶۰ هجری قمری در شـام از دنیا رفت . هنگام مرگ وی فرزندش یزید در حوارین به سر می برد.

معاویه وصیت نامه ای به این مضمون خطاب به یزید نوشت :

«به اطلاع او برسانیـد که من بر او جز از چهار مرد بیم ندارم و آنان حسـین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابوبکر و عبدالله بن زبیر هستند، اما حسین بن علی، خیال می کنم مردم عراق او را رها نکنند و وادار به خروج کنند. اگر چنین کرد بر او در گذر ...»

یزید چون به دمشق رسـید و زمام امور خلافت را در دست گرفت به نوشته یعقوبی «به عامل مدینه، ولید بن عتبه بن ابی سفیان نوشت :

هنگامی که نامه ام به تو رسـید، حسـین بن علی و عبدالله بن زبیر را احضار کن و از آن دو بیعت بگیر، پس اگر زیر بار نرفتند، آن

دو را گردن بزن و سرهای آن دو را نزد من بفرست، مردم را نیز به بیعت فراخوان و اگر سرباز زدند، همان حکم را درباره آنان اجرا کن .»

بیست و هفتم رجب سال شصتم هجری

(ملاقات امام حسین با ولید بن عتبه ولی مدینه) چون نامه یزید به ولید بن عتبه، فرماندار مدینه رسید، ولید با مروان حکم (والی سابق مدینه) در این مورد به مشورت پرداخت .

«مروان گفت:

از ناحیه عبدالله بن عمرو عبدالرحمن بن ابوبکر مترس که آن دو خواستار خلافت نیستند، ولی سخت مواظب حسین بن علی و عبدالله بن زبیر باش و هم اکنون کسی بفرست، اگر بیعت کردند که چه بهتر و گرنه پیش از آنکه خبر آشکار شود و هر یک از ایشان جایی بگریزد و مخالفت خودرا ظاهر سازد گردن هر دو را بزن .» ولید، عبدالله بن عمر و بن عثمان را که نوجوانی بود، دنبال امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر فرستاد.

هنگامی که پیام آور والی مدینه نزد امام آمد، آن حضرت متوجه مرگ معاویه گردید، لذا تنی چند از دوستان و غلامان خویش را جمع کرد و همراه خود به دار الاماره برد تا در صورت وجود خطر آنان را به کمک بطلبد. طبری می نویسد:

«حسین بیامد و بنشست، ولید نامه را به او داد که بخواند و خبر مرگ معاویه را داد و او را به بیعت خواند. حسین گفت:

انالله انا الیه راجعون، خدا معاویه را رحمت کند و تو را پاداش بزرگ دهد، اینکه گفتی بیعت کنم، کسی همانند من به نهانی بیعت نمی کند، گمان ندارم به بیعت نهانی من بس کنی و باید آن را میان مردم علنی

کنیم . گفت:

آری . گفت:

وقتی میان مردم آیی و آنها را به بیعت خوانی ما را نیز به بیعت بخوان که کار یکجا شود.

ولید که سلامت دوست بود گفت:

به نام خدای برو تا با جمع مردم بیایی .» امام پس از خارج شدن از فرماندهی مدینه تصمیم به خروج از مدینه و حرکت به سوی مکه گرفت . همان شب عبدالله بن زبیر از مدینه خارج شد، فردای آن روز ماموران حکومتی دنبال او رفتند و شب بعد نیز امام حسین علیه السلام تصمیم به ترک مدینه گرفت و خواهرش زینب و ام کلثوم و برادر زادگانش و برادرانش، جعفر و عباس و عموم افراد خانواده اش که در مدینه بودند، همراه ایشان رفتند غیر از محمد بن حنفیه که در مدینه ماند. ابن عباس هم چند روز پیش از آن به مکه رفته بود.

بیست و هشتم رجب سال شصتم هجری

(خروج امام از مدینه به سوی مکه) امام حسین علیه السلام در شب یکشنبه دو روز مانده از ماه رجب سال ۶۰ هجری به اتفاق همراهان از مدینه عازم مکه شدند؛ حضرت هنگام خروج از مدینه وصیت نامه ای نوشت و به برادرش محمد حنفیه داد وپس از حمد وثنای خداوند اهداف و انگیزه های خود برای خروج از مدینه را بیان فرمودند.

سوم شعبان سال شصتم هجری

(ورود امام حسین و همراهانش به مکه) امام و یارانش در شب جمعه سوم شعبان سال ۶۰ هجری قمری وارد شهر مکه شدند.

«هنگامی که امام وارد مکه شد، مردم شهر بسیار خشنود شدند و حتی ابن زبیر، که خود داعیه رهبری داشت در نماز امام و مجلس حدیث او شرکت می کرد.

مکه پایگاه دینی اسلام بود و طبعا توجه بسیاری را به خود جلب می کرد.

در آنجا امام با افراد و شخصیت های مختلف در تماس بود و علل عدم بیعت خود با یزید را بیان می کرد.

درهمین روزها که دمشق نگران کسانی بود که بیعت نکرده و در حجاز بودند، در کوفه حوادثی می گذشت که از طوفان سهمگین خبر می داد.

شیعیان علی علیه السلام که در مدت بیست سال حکومت معاویه صدها تن کشته داده بودند و همین تعداد یا بیشتر از آنان در زندان به سر می بردند، همین که از مرگ معاویه آگاه شدند، نفسی راحت کشیدند. ماجرا جویانی هم که نا جوانمردانه علی علیه السلام را کشتند و گِرد پسرش را خالی کردند تا دست معاویه در آنچه می خواهد باز باشد، همین که معاویه به حکومت

رسید و خود را از آنان بی نیاز دید به آنان اعتنایی نکرد،

از فرصت استفاده کردند و در پی انتقام برآمدند تا کینه ای که از پدر در دل دارند از پسر بگیرند. دسته بندی شروع شد شیعیان علی در خانه علی سلیمان بن صرد خزاعی گرد می آمدند. سخنرانی ها آغاز شد.

سرانجام تصمیم گرفتند تا امام را به کوفه دعوت کنند. در مدت امامت سه ماهه امام حسین علیه السلام نامه های فراوانی از کوفه برای آن حضرت رسید که مضمون نامه ها این بود:

«کوفه و عراق آماده برای آمدن شماست . ما همه در انتظار تو هستیم و تو را یاری خواهیم کرد.»

یعقوبی می نویسد:

«حسین به مکه رفت و چند روزی بماند. مردم عراق به او نامه نوشتند و پی در پی فرستادگانی روانه کردند و آخرین نامه ای که از ایشان بدو رسید، نامه های ابن هانی و سعید بن عبدالله حنفی بود:

«بنام خدای بخشاینده مهربان، به حسین بن علی، از شیعیان با ایمان و مسلمانش، اما بعد، پس شتاب فرما که مردم تو را انتظار می برند و جز تو پیشوایی ندارند، شتاب فرما والسلام .»

پانزدهم رمضان سال شصتم هجری

(اعزام مسلم بن عقیل به کوفه) وقتی که تعداد نامه های کوفیان از حد متعارف گذشت، حسین علیه السلام لازم دید عراقیان را بیش از این منتظر نگذارد. بنا بر این پاسخی بدین مضمون برای کوفه نوشت :

«هانی و سعید آخرین فرستادگانی بودند که نامه های شما را برای من آوردند. به من نوشته اید نزد ما بیا که رهبری نداریم . من برادر و پسر عمویم مسلم بن عقیل را نزد شما می فرستم تا مرا از حال شما و آنچه در شهر شما می گذرد خبر دهد».

پنجم شوال سال شصتم هجری

(ورود مسلم به کوفه) امام، مسلم بن عقیل را همراه تنی چند به سوی کوفه روانه کرد.

مسلم پس از پیشامدهای بسیار در پنجم شوال سال ۶۰ هجری وارد شهر کوفه شد. چون مسلم به کوفه رسید، مردم نزد وی آمدند و با او بیعت کردند.

و پیمان بستند و قرار نهادند و اطمینان دادند که او را یاری و پیروی و وفاداری کنند.

یازدهم ذی القعده سال شصتم هجری

(رسیدن نامه مسلم به امام حسین) مسلم پس از ورود به کوفه در خانه «مختار بن ابی عبیده ثقفی » ساکن شد. مردم کوفه دسته دسته به خانه مختار می آمدند و مسلم نامه حسین را برای آنان می خواند وآنان می گریستند و بیعت می کردند.

در مورد تعداد افرادی که در مدت اقامت مسلم در کوفه با وی بیعت کردند میان مورخان اتفاق نظر وجود ندارد. بیشترین رقم را حدود یک صد و بیست هزار نفر و کمترین رقم را دوازده هزار نفر نوشته اند. مسلم وقتی استقبال مردم و آمادگی آنان را برای یاری امام مشاهده کرد نامه ای به این مضمون به امام حسین علیه السلام نوشت :

«براستی که مردم این شهر گوش به فرمان و در انتظار رسیدن تواند.» بنا بر این امام تصمیم گرفت تا از حجاز روانه عراق شود.

در آن روزها اوائل ذی الحجه امام از حادثه دیگری آگاه شد که او را به بیرون رفتن از حجاز مصمم تر ساخت او دانست که فرستادگان یزید خود را به مکه رسانده اند تا در مراسم حج بر وی حمله کنند و ناگهان او را بکشند.

هشتم ذی الحجه سال شصتم هجری

(حرکت امام از مدینه به عراق) امام حسین علیه السلام پس از دریافت نامه مسلم بن عقیل و احساس خطر از دژخیمان یزید، احرام حج خود را به عمره تبدیل کرد و پس از انجام مراسم عمره از احرام بیرون آمد و در روز سه شنبه روز ترویه (هشتم ذی الحجه سال ۶۰ ه. ق) پس از شصت و پنج روز اقامت در مکه به اتفاق حدود هشتاد و شش نفر مرد از شیعیان و دوستان و خانواده خود از

مکه بیرون آمده و به سوی عراق حرکت کرد.

از سوی دیگر خبر ارسال نامه های مردم کوفه و دعوت از امام حسین علیه السلام برای آمدن به آن شهر یزید را نگران ساخت و پس از مشورت بـا مشـاوران خود تصـمیم گرفت تـا «نعمـان بن بشـیر» را از حکومت کوفه معزول و «عبیـدالله بن زیاد» حاکم بصره را با حفظ سمت به حکومت کوفه منصوب نماید.

عبیـدالله پس از دریـافت فرمـان یزیـد مبنی بر انتصاب وی به حکومت کوفه به اتفاق تعـدادی از همراهانش به صورت مخفیانه وارد کوفه شد تا ضـمن آزمایش واکنش مردم و میزان علاقه آنان به امام حسـین (ع)، رهبران مخالفان یزید را شناسایی نماید. مردم کوفه که بـا اسـتبداد شدیـد عبیـدالله بن زیـاد مواجه شدنـد به تدریـج مسـلم را تنها گذاشـته و از بیعت خود عقب نشـینی کردند.

مدتی بعد، پس از شـناسایی محل اسـتقرار مسـلم، ایشان از خانه مختار به خانه «شـریک بن اعور» رفت . شـریک چند روز بعد درگـذشت و مسـلم به خانه «هانی بن عروه » رفت . اما عبیـدالله که به وسـیله جاسوسان خود از مخفی گاه مسـلم و ارتباط او با یاران و هوادارنش مطلع شده بود، هانی را احضار و پس از شکنجه زندانی نمود.

هشتم ذی الحجه سال شصتم هجری

(خروج مسـلم بن عقیل با چهار هزار نفر از همراهانش از کوفه) همین که خبر دسـتگیری و زندانی شدنی هانی در شـهر منتشر شد، مسلم دانست که دیگر درنگ جایز نیست و باید از نهان گاه بیرون آید و جنگ را آغاز کند.

پس جارچیان خود را فرستاد تا مردم را آگاه سازند. نوشته اند از هیجده هزار تن که با او بیعت کرده بودند چهار هزار

تن در خانه هانی و خانه های اطراف گرد آمده بودند. مسلم آنان را به دسته هایی تقسیم کرد و هر دسته ای را به یکی از بزرگان شیعه سپرد. دسته ای از این جمعیت به قصر ابن زیاد روانه شدند، ولی ابن زیاد موفق شد آن مردم بی تدبیر را با ایجاد اختلاف و استفاده از حربه تهدید متفرق سازد. نتیجه این شد که در شامگاه آن روز جز سی تن با او نماندند. چون نماز مغرب را خواند. یک تن از یاران خود را همراه نداشت . مسلم چون نماز شام را خواند و خود را تنها دید در کوچه های کوفه سرگردان شد، در حالی که گروه زیادی در جستجوی وی بودند، تا سرانجام زنی به نام «طوعه » که از شیعیان علی علیه السلام بود او را درون خانه برد و پناه داد.

اما شب هنگام پسر وی از وجود مسلم در خانه مطلع شد و به ماموران عبیدالله خبر داد.

همین که ابن زیاد پناهگاه مسلم را دانست، «محمد اشعث » را با شصت یا هفتاد تن برای دستگیری وی فرستاد.

مسلم پس از درگیری با ماموران ابن زیاد و نشان دادن رشادت ها و شجاعت های بسیار مجروح و دستگیر شد و در روز نهم ذی الحجه سال ۶۰ هجری قمری به همراه هانی به دستور ابن زیاد به شهادت رسید.

امام حسین علیه السلام در مسیر خود از مدینه به کربلا ابتدا به منزل «ذات عرق » رسید که در ذات عراق «بشر بن غالب اسدی » که از عراق می آمد با سید الشهداء ملاقات کرد و از اوضاع عراق با خبر شد. در همین منزل بود که فرزدق رسید و سئوال کرد:

یابن

رسول الله در موقع حج چرا عجله کردی ؟

امام پاسخ داد:

اگر من شتاب نمی کردم در مکه مرا دستگیر می کردند و با ریختن خون من در خانه خدا احترام کعبه را از بین می بردند. آن گاه حضرت از اوضاع کوفه و عراق سوال کرد، فرزدق پاسخ داد:

دلهایشان با تو و شمشیرهایشان علیه توست .» سپس کاروان امام از ذات عراق به سمت «حاجز» (که وادیی است در مکه که مردم کوفه و بصره برای رسیدن به مدینه از این راه می روند و منزل و فرودگاه حجاج است) حرکت کرد.

در این منزل بود که امام نامه ای به اهل کوفه نوشت (و آن در واقع پاسخ نامه مسلم بن عقیل بود) و خبر حرکت امام و همراهانش از مکه به سمت عراق به اهالی اطلاع داده شد. و سپس حسین علیه السلام نامه را به «قیس بن مسهر صیداوی » داد تا همراه عبدالله بن یقطر به کوفه برساند.

قیس و همراهش چون به قادسیه رسیدند، جاسوسان عبیدالله آنان را شناسایی کردند، و «حصین بن نمیر تمیمی » را دستگیر کرد و چون قیس نامه را خورده بود و حاضر به افشای متن نامه نشد، به دستور ابن زیاد او را از بالای ساختمان دارالاماره کوفه به پایین پرتاب کردند و به شهادت رسید.

امام و همراهانش سپس از حاجز به «عیون » آمدند (و آنجا فرودگاه زوار بصره بود که در آن گودال هایی وجود داشت که آب در آنها جمع شده بود.) در این محل «عبدالله بن مطیع عدوی » به حضور امام رسید و امام را از عزیمت به کوفه منع کرد.

امام در پاسخ فرمود:

«احترام به خدا و رسول صلی

الله علیها و آله و قریش و عرب به این است که من زیر بار زور نروم » و حرکت کرد.

سپس کـاروان امـام از عیون، به منزل «حزیمه » رسـید و یـک شب در این منزل اقـامت گزیـد و آن گـاه راهی «زرود» از منازل معروف بین مکه و کوفه شدند.

در این محل امام با «زهیر بن قین بجلی » که عازم سـفر حج بود، ملاقات کرده و زهیر سـرانجام به حسـین علیه السلام پیوست . بنا به نوشـته پاره ای از منابع در همین منزل امام از شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و تغییر کوفه مطلع شد. بسیار نگران و پریشان حال شـد و با صـدای بلنـد گریست . در هر حال حسـین علیه السـلام چون از کشـته شدن مسـلم و هانی و نیز قتل دو پیکی که به کـوفه فرسـتاده بود، مطلع گشت، همراهـان خود را فرا خوانـد و چون می خواست ذمه مردم همراهش را از تعهـد، آزاد سازد به آنان گفت:

«خبر جانگدازی به من رسـیده است، مسـلم و هانی کشـته شده اند. شیعیان ما را رها کرده اند. حالا خود می دانید، هر که نمی خواهـد تا پایان با ما باشـد، بهتر است راه خود را بگیرد و برود» گروهی رفتند این گروه مردمی بودند که دنیا را می خواسـتند، گروهی هم ماندند و آنان مسلمانان راستین بودند.

پس از حرکت از «زرود» امام و همراهانش هنگام غروب به سـرزمین «ثعلبیه » رسیدند. به نوشته برخی منابع «عبدالله بن سلیمان » و «خدری بن مشـعل » و احتمالا «عبدالله بن سلیم » و «المنذری بن مشعل » که پس از پایان مراسم حج قصد داشتند خود را به امام برسانند در بین

راه با مردی از قبیله بنی اسد روبرو شدند و از وی اوضاع کوفه را پرسیدند، گفت:

من بیرون نیامدم، مگر شاهد قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه بودم . دیدم کشته آنها را در بازار روی زمین می کشیدند. آنان پس از ملاقات خود را به کاروان امام رسانیده و از آن حضرت خواستند که ازاین سفر منصرف شود، ولی امام نپذیرفت و فرمود:

قضای الهی جاری می شود و من مامورم به این سفر بروم . پاره ای از منابع هم برخورد امام حسین علیه السلام و فرزدق را در این محل می دانند. در هر حال امام و همراهانش از ثعلبیه به طرف منزل «شقوق » حرکت کردند.

در این محل هم امام با مردی که از کوفه می آمد، برخورد کرد و از وی خبر حوادث کوفه را گرفت . در این منزل امام جنایات بنی امیه و کشتار اصحاب پیامبر صلی الله علیها و آله و دوستان علی علیه السلام را برای حاضران متذکر شد.

سپس کاروان امام و همراهانش در منزلی به نام «زباله » وارد شد. در این سرزمین مردی خبر قتل «قیس بن مسهر صیداوی » را داد و باز هم امام در حالی که بسیار متاثر بود، در جلسه ای که تشکیل داد، همراهان خود را در جریان حوادث قرار داد و از آنان خواست هر که می خواهد برگردد.

سپس قافله از زباله حرکت کرد تا به منزل «بطن العقبه » پیش رفتند و پس از اقامت کوتاهی به طرف منزل «شراف » یا «اشراف » حرکت کردند دراین منزل شب را ماندند کاروان پس از استراحت مقداری آب برداشتند و نزدیک نیم روز راه پیمودند؛ که با سپاه

اعزامی عبیدالله بن زیاد به فرماندهی «حر بن یزید ریاحی » روبه رو شدند.

امام و اصحابش به سمت «ذوحُسُم » حرکت کردند.

در اینجا بود که حر راه بر کاروان امام بست .

امام فرمود:

«این مردم مرا به سرزمین خود خوانده اند تا با یاری آنان بدعت هایی را که در دین خدا پدید آمده است، بزدایم . این نامه های آنهاست و دستور داد تا دعوت نامه های مردم کوفه را به حر نشان بدهند، حال اگر پشیمان اند بر می گردم » حر گفت:

«من از جمله نامه نگاران نیستم و از این نامه ها هم خبری ندارم . امیر من، مرا مامور کرده است، هرجا تو را دیدم، راه بر تو گیرم و تو را نزد او ببرم .» بدیهی است که امام حسین علیه السلام پیشنهاد وی را نمی پذیرد و او هم امام را رها نمی کند تا به حجاز برگردد و حتی به او اجازه نمی دهد که در منزلی آباد و پر آب و علف فرود آید. سرانجام پس از مذاکرات بسیار موافقت شد تا کاروان امام به راهی برود که نه به سوی مکه باشد و نه به سوی کوفه، تا دستور جدید عبیدالله بن زیاد برسد. در همین منزل (ذوحُسُم) بود که امام خطبه بسیار مهمی ایراد کرد و به برخی اهداف خود از قیام اشاره کردند.

در گرمای ظهر امام دستور داد تا یارانش سپاهیان حر را که بسیار تشنه بود، سیراب سازند و در حالی که سیدالشهداء و همراهانش به طرف قادسیه پیش می رفتند، حر با لشکریانش به فاصله کوتاهی آنان را تعقیب می کرد تا اینکه به سرزمین وسیعی به نام «بیضه » رسیدند. در این منزل امام برای

سپاه حر خطبه ای خواند وقایع را برای آنان به روشنی بیان کرد.

سپس قافله مکه از بیضه وارد سرزمینی به نام «الرهیمه » شد. در اینجا با مردی از اهل کوفه به نام «ابوهرم » ملاقات کرد، و در پاسخ به سوال وی در مورد علت خروج از مکه، انگیزه قیام و حرکت خود را بیان فرمودند. کاروان امام سپس به محلی به نام «عذیب » رسیدند و امام از اصحاب خود پرسید:

راه از کدام طرف است ؟

بنا به اظهار برخی از منابع، «طرماح بن عدی الطائی » که از کوفه آمده بود، راه را به امام نشان داد و از آن حضرت خواستند تا باز گردد.

امام در پاسخ فرمود:

خداوند تو را جزای خیر بدهد، اما من معاهده ای با این مردم و عهدی با خدا دارم که باید بدان عمل کنم » این سخن ها را گفتند و رفتند تا به منزل «قصر بنی مقاتل » رسیدند. در منزل قصر بنی مقاتل امام با «عبدالله بن حر جعفی » ملاقات کردند و از وی خواست که در این سفر همراه او باشد ولی او قبول نکرد و از امام خواست تا اسب و شمشیر او را بپذیرد.

حسین علیه السلام دیگر اعتنایی به او نکرد.

پس از حادثه عاشورا وی پیوسته تأسف می خورد که چرا چنان توفیق بزرگی را از دست داده است . حسین و همراهانش پس از برداشتن آب بسیار، شبانه از قصر بنی مقاتل به طرف «نینوا» (از قراء کوفه) حرکت کردند و صبحگاهان به این محل رسیدند. اینجا بود که قاصدی به نام «مالک بن نسر کندی » نامه ای از عبیدالله بن زیاد به این مضمون برای حر آورد:

«چون این نامه و فرستاده من

رسید بر حسین سخت بگیر و او را جز در بیابان بی پناهگاه و بی آب فرود نیاور، من فرستاده خود را مامور کردم که با تو باشد و او تو را رها نخواهد کرد تا مرا از اجرای اوامر آگاه سازد».

دوم محرم سال شصتم هجری

(ورود امام حسین و یارانش به سرزمین کربلا) پس از رسیدن نامه عبیدالله بن زیاد، حر تغییر رویه داد و قصد داشت تا مانع از حرکت امام شود؛ زیرا نینوا نه آب داشت و نه آبادانی و با دستور عبیدالله هماهنگی لازم را داشت . اما پس از گفتگوهای بسیار امام و همراهانش به طرف سرزمین کربلا حرکت کرده و روز چهارشنبه اول محرم یا پنج شنبه دوم محرم سال ۶۰ هجری قمری، در این سرزمین فرود آمدند. به نوشته منابع چون ابی عبدالله وارد سرزمین کربلا شدند، اسب آن حضرت قدم از قدم برنداشت .

حضرت فرمودند:

این سرزمین را چه می نامند؟

گفتند:

کربلا، امام ضمن خواندن اشعاری، دستور داد تا خیمه ها را در آن محل سرپا کنند. عبیدالله بن زیاد پس از اطلاع از رسیدن امام حسین علیه السلام و یارانش، نامه ای به این مضمون به امام نوشت :

«ای حسین !

به من خبر رسیده که به کربلا وارد شده ای، یزید بن معاویه برای من نوشته که بر بستر نرم نخوابم و آرام نگیرم، و غذای سیر نخورم تا تو را به خدای خبیر ملحق سازم (بکشم)، یا آن که تسلیم من و حکم یزید می شوی . والسلام ». حضرت نامه را خواند و همان دم آن را به دور افکند.

پیک گفت:

پاسخ نامه را بده .

امام فرمودند:

«این نامه پاسخ ندارد» ابن زیاد پس از آنکه از بی اعتنایی حسین علیه السلام

به نامه خود مطلع شد، بسیار خشمگین شد و به جمع آوری سپاه برای جنگ با امام حسین علیه السلام پرداخت .

سوم محرم سال شصت و یکم هجری

(ورود عمر بن سعد و سپاهیانش به کربلا) عبیدالله بن زیاد برای مقابله با امام حسین علیه السلام و مجبور کردن وی به پذیرفتن بیعت با یزید «عمربن سعد ابن ابی وقاص » را در رأس چهار تا شش هزار نفر (به اختلاف منابع) به کربلا فرستاد و عمر در روز سوم محرم سال ۶۰ هجری وارد کربلا شد و بلافاصله مذاکرات خود را با امام آغاز کرد عمر، حسین علیه السلام را خوب می شناخت و می دانست که او مرد سازش نیست، ولی بیشتر مایل بود تا کار بدون جنگ و با مصالحه به پایان برسد. بنا بر این پس از آنکه نخستین گفتگو بین او و امام صورت گرفت، نامه ای به ابن زیاد نوشت که خدا را شکر که فتنه آرام گرفت و جنگ برنخاست، چراکه من از حسین پرسیدم که چرا به اینجا آمده ای ؟

گفت:

مردم این شهر از من دعوت کرده اند که نزد آنها بیایم، حالا که شما نمی خواهید برمی گردم » اما ابن زیاد در پاسخ نامه ابن سعد نوشت :

کار را بر حسین سخت گیر و آب را بر او و یارانش ببند، مگر اینکه حاضر شوند با شخص من به نام یزید بیعت کند.

پنجم محرم سال شصت و یکم هجری

(ورود شَبَث بن رِبْعی با چهار هزار نفر سپاه به کربلا) عبیدالله بن زیاد پس از این که احساس کرد عمر بن سعد در مقابله با امام مصمم نیست، شَبَث بن رِبْعی را در رأس چهار هزار نفر نیروی جنگی به کربلا فرستاد، شَبَث روز پنجم محرم وارد کربلا شد و تحت فرمان عمر بن سعد قرار گرفت . به نوشته منابع ابن زیاد در فاصله روزهای سوم

تا دهم محرم افراد دیگری را به همراه جنگجویان به کربلا فرستاد.

از جمله سنان ابن انس نخعی را با چهار هزار نفر، عروه بن قیس را با چهار هزار نفر شمر بن ذی الجوشن را با چهار هزار نفر و نصر مازنی را با سه هزار نفر برای جنگ با امام به کربلا عازم نمود.

هفتم محرم سال شصت و یکم هجری

(رسیدن دستور عبیدالله بن زیاد مبنی بر بستن آب بر سپاه امام) نامه عبیدالله بن زیاد مبنی بر بستن آب بر روی حسین و یارانش در صورت خودداری از بیعت در روز هفتم محرم سال ۶۱ هجری قمری به عمر بن سعد رسید و عمر «عمر بن حجاج » را با پانصد سوار مامور کرد تا با استقرار درکنار رودخانه فرات مانع از دسترسی سپاه امام به آب شوند. بنا بر این از روز هفتم محرم تشنگی نیز بر مشکلات امام و همراهانش اضافه شد.

نهم محرم سال شصت و یکم هجری

(ورود شمر بن ذی الجوشن به کربلا) در روز نهم محرم «شمر بن ذی الجوشن » در راس چهار هزار نفر سپاهی وارد کربلا شد. شمر حامل نامه ای از ابن زیاد برای عمر بن سعد بود.

بدین مضمون که بدون فوت وقت جنگ را با حسین شروع کند.

شمر ضمن تلاش برای تحریک جنگ و قتل امام حسین علیه السلام امان نامه ای هم برای پسران ام البنین (عباس، عبدالله، جعفر و عثمان) آورد، آنان نپذیرفتند. در عصر روز نهم محرم (تاسوعا) زمینه برای آغاز جنگ فراهم شد و عمر که بیمناک بود مبادا رقیبش شمر سمت فرماندهی کل را از دست وی خارج کند شخصا تیری در کمان گذاشت و سوی خیمه های امام حسین علیه السلام پرتاب کرد و دیگران را به شهادت طلبید که اولین تیر را وی پرتاب کرده است .

در این هنگام امام حسین علیه السلام برادرش عباس را نزد عمر فرستاد و تقاضای یک شب مهلت کرد، که مورد موافقت قرار گرفت . شکی نیست که امام مایل به جنگ نبود و تا آخرین لحظات کوشید تا وجدان خفته این مردم دنیا

خواه را با سخنانی که سراسر خیرخواهی و دلسوزی و روشنگری بود، بیدار سازد. به آنان گفت:

که این آخرین فرصتی است که برای انتخاب زندگی آزاد به آنان داده می شود.

اگر این فرصت را از دست بدهند دیگر، هیچگاه روی رستگاری را نخواهند دید. اگر به این عزت پشت پا زنند، به دنبال آن زندگی پر مذلتی در انتظار ایشان است . برای همین بود که نخستین ساعات روز دهم محرم نیز به پیغام بردن و سخن گفتن و خطبه خواندن گذشت . خطبه های امام در ساعات آخر بیش از آنکه نشان دهنده روح آزادگی و شرف و پرهیزگاری باشد، نمایانگر اوج دلسوزی بر مردم گمراه و تلاش انسانی برای نجات مردم است . جای هیچ تردیدی نیست که سخنان و اقدامات امام برای رهایی از چنگ دشمن و یا بیم از کشته شدن، گفته نشده است، بلکه بوی آشتی طلبی و خیر خواهی و دوستی طلبی می دهد. با فرا رسیدن شب نهم محرم عمر بن سعد نماینده ای را نزد امام حسین علیه السلام فرستاد و پیغام داد:

یک امشب را من به شما مهلت می دهم، اگر تا صبح تسلیم شدی من به ابن زیاد خبر می دهم، شاید تو را آزاد بگذارد و گرنه پس از گذشت شب نمی توانم از جنگ خودداری کنم . حسین همان پاسخی را داد که مکرر فرموده بود:

«من مرگ با عزت را بهتر از زندگی با ذلت می دانم ». در آن شب (شب عاشورای سال ۶۱ هجری قمری) امام حسین بار دیگر یارانش را در رفتن و یا ماندن در کنار وی و شهادت مخیر گذارد و ساعاتی را به ذکر

و عبادت حق تعالی گذراند تا اینکه فردای آن روز یکی از استثنایی ترین روزهای تاریخ دمید.

دهم محرم سال شصت و یکم هجری

(آغاز درگیری سپاه امام حسین با لشکر ابن زیاد) با دمیدن فجر روز دهم سال ۶۱ هجری قمری سرانجام آنچه نباید بشود، شد؛ یـا آنچه بایـد روی دهـد، آغـاز گردیـد. عـاشورا منشأ یـک سلسـله وقایع تاریخی و مظهر صـحنه ای خونین است که آن همه مقـدمات برای این روز است . این همه موخرات که در آینـده اتفاق افتاد. اثر وقایع این روز تاریخی است اصـحاب اندک امام حسـین علیه السـلام در آن صـحرای خشک در محاصـره انبوهی از دشـمنان قرار گرفته بودند، صـفوف سپاهیان دو طرف برای آغاز جنگی نابرابر آراسته شد.

در یـک سوی میـدان حـدود هفتـاد و دو نفر سوار و پیـاده مهیای جانبازی بودنـد و در سوی دیگر حـدود بیست و دو هزار نفر لشـکر ماجراجوی پست فطرت انتقام جوی کینه توز و منافق قرار داشـتند که هر آن انتظار می کشیدند با قتل فرزند پیامبر صلی الله علیها و آله اموال و دارایی های او را به غنیمت بگیرند.

قبل از شـروع جنگ عمر بن سـعد بار دیگر حسـین علیه السـلام را به بیعت با یزیـد فرا خواند، پاسخ حسـین همان بود که بارها فرموده بود:

«مرگ با عزت در نظر حسـین بهتر است از زندگی با ذلت ». آرایش سـپاه امام حسین علیه السلام در روز عاشورا چنین بود که «زهیر بن قین » را در میمنه سپاه قرار داد.

«حبیب بن مظاهر اسدی » را به فرماندهی میسـره لشـکر گماشت . پرچم را به دست حضـرت ابوالفضل سپرد. به دستور امام در خندقی که قبلا اطراف خیمه ها کنده بودند، آتش روشن کردند.

عمر بن

سعد نیز صفوف سپاه خود را آراست، در حالی که حدود بیست تا سی هزار قشون در اختیار داشت . فرماندهی میمنه سپاه را به «عمربن حجاج بن زبیدی » داد و شمر بن ذی الجوشن عادی را به فرماندهی میسره سپاه منصوب کرد، بر پیادگان «عروه بن قیس الحمس » را امیر کرد و بر رجاله ها و کلوخ اندازها «شبث بن رِبْعی » را گماشت و پرچم را به دست «ذوید»، غلام خود داد.

پس از آرایش صفوف دو سپاه، امام حسین (ع)، زهیر بن قین، بریر بن خضیر و حربن یزید ریاحی (که به سپاه امام ملحق شده بود) هر کدام خطبه ای در حقانیت خاندان اهل بیت و عدم مشروعیت بنی امیه و یزید ایراد کردند.

جنگ آغاز شد و در جنگی نابرابر یاران حسین علیه السلام به قلب سپاه دشمن حمله بردند و تا ظهر عاشورا تعدادی از آنان به شهادت رسیدند و افراد باقیمانده، نماز ظهر را به امامت امام حسین علیه السلام خواندند.

سپس به جنگ با دشمن پرداختند و تا حدود دو ساعت بعدازظهر همگی به شهادت رسیدند. بنا به اظهار منابع اولین کسی که در جنگ با دشمن تن به تن کشته شد، حر بن یزید ریاحی بود و آخرین شهید عباس علیه السلام بود.

در این روز حتی طفل شش ماهه امام نیز شربت شهادت نوشید. سرانجام امام حسین علیه السلام پس از آنکه اهل بیت را امر به صبر و بردباری کرد، خود به میدان جنگ شتافت و طی خطبه هایی ضمن دعوت لشکر عمر به تفکر و تدبر، بر فضائل خود و اهل بیت و مقام خود و برادرش حسن علیه السلام در

نزد پیامبر را برشمرد.

سپس فرمود:

«ای گروه دغا در ریختن خون پسر پیامبر شتاب مکنید که به زیان شما تمام خواهد شد، ای ناکس مردم زشت خو!

سوگند به خدای بزرگ که آن زنازاده ما را بر آن داشت که بین لباس ذلت و شهادت یکی را انتخاب کنیم .

ای مردم!

ما هرگز دستخوش ذلت نمی شویم ....» سپس با شجاعت و دلاوری بی نظیر به قلب سپاه دشمن حمله برد و پس از وارد شدن جراحات بسیار بر بدن مبارکش و تحمل ضربات شمشیر، نیزه و کمان به شهادت رسیدند. سر آن حضرت را «شمر بن ذی الجوشن » یا «سنان بن انس » از پیکر جدا کرد، خولی به کوفه نزد ابن زیاد برد. جنگ در حدود ساعت چهار بعد از ظهر خاتمه یافت . سپاهیان ابن زیاد پس از شهادت امام حسین علیه السلام به خیمه های خانواده امام حمله بردند، آنها را غارت نمودند و به آتش کشیدند و زنان و کودکان را در بیابان آواره کردند.

ساعت های آخر روز سپری می شد. دیوانه هایی که از خشم و شهوت و مال و جاه دنیا، جسم و روحشان را پر کرده بود، پس از آنکه کشتند و سوختند و بردند و در مقابل خود کوچکترین مقاومتی از زن و مرد ندیدند، یکباره به خود آمدند و دانستند که کاری زشت کرده اند و از خود پرسیدند:

سید جوانان بهشت را برای خشنودی مردی تبهکار به خاک و خون کشیدیم . پشیمان شدند، اما دیگر دیر شده بود.

کوفه یک بار دیگر خواری خود را به زشت ترین صورت به تاریخ نشان داد.

یازدهم محرم سال شصت و یکم هجری

(حرکت کاروان اسراء از کربلا به کوفه) فردای روز عاشورا یعنی در یازدهم

محرم سال ۶۱ هجری قمری، بـه دسـتور عمربـن سـعد زنـان و کودکـان اهـل بیت را از اطراف جمع آوری کرده و به اسارت گرفتند وپس از آن که عمر بن سعد بر کشته های سپاه خود نماز خواند و آنان را دفن کرد، اسرای اهل بیت را حرکت داده، همراه لشکریان خویش به کوفه و نزد عبیدالله بن زیاد بردند. خطبه های آتشین حضرت زینب سلام الله علیها و امام سجاد علیه السلام رسواگر چهره زشت بنی امیه در کوفه و شام بود.

اول صفر سال ۶۱ هجری قمری

(ورود اسرای اهل بیت علیه السلام به دمشق نزد یزید بن معاویه)

بیستم صفر سال ۶۱ هجری

(بازگشت اهل بیت علیه السلام از شام به مدینه).

نتیجه

بررسی منابع و ماخذ تاریخی نشان می دهد که قیام امام حسین علیه السلام حرکتی آگاهانه و با برنامه بوده است و زمینه ها و انگیزه های آن را می توان در موارد زیر بر شمرد:

۱ - زمینه های قیام امام حسین (ع)، به دوران خلافت خلیفه سوم (عثمان) و قدرت گیری بنی امیه و تسلط آنان بر بخش هایی از جهان اسلام باز می گردد.

۲ - امام برای خودداری از بیعت با یزید بن معاویه که مردی فاسق، فاجر و نالایق بود، قیام کرد.

۳ - حسین علیه السلام به منظور عمل به امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد؛ زیرا تسلط یزید بر مسلمانان و ادعای خلافت، منکری روشن بود که امام نمی توانست در مقابل آن ساکت باشد.

۴ - جواب مثبت امام به مردم کوفه، و تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی و جمع آوری نیرو برای انجام یک قیام مسلحانه علیه یزید از دیگر انگیزه های قیام بود.

نهضت حسین علیه السلام آثار و نتایج مهمی بر جا گذاشت که به اختصار می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱ - رسوا ساختن ماهیت یزید و حزب بنی امیه .

۲ - احیای فرهنگ شهادت و ایثار در میان مسلمانان .

۳ - قیام امام حسین علیه السلام الگویی برای قیام ها و انقلاب های جهان اسلام شد و حتی در قیام غیر مسلمانان نیز آثار مثبتی بر جای گذاشت .

۴ - تغییر افکار و جایگزین نمودن اخلاق بلند نظرانه و عالی انسانی به جای اخلاق جاهلی حاکم در آن روزگار.

سیره

ویژگیهای شخصیت امام حسین علیه السلام

مقدمه

ویژگیهای شخصیت امام حسین علیه السلام فاطمه سلطان محمدی

آیا تا کنون انسانی را دیده اید که با نام خدا قیام کند و به حرکت در آید،

بمیرد، دیدید چگونه مقصد خود را که هدف خویش را نام او، بر گزیند؟

مقصد او تا آن جا فرازست که همه چیز زندگی را فرود می بیند و هدف چنان برتر، جز ملکوت اعلی را مد نظر ندارد، گهواره اش آسمان های برین است و جای هیچ شگفتی نیست که به سویش پر کشد. خواستار پیوستن بدان سامان بود، زیرا عشق بازگشت به اصل خویش و باز جستن روزگار وصل خویش در وجودش است.

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

راه خود را از میان سنگ ها و خارها به پیش می گیرد، خشنود و خوشدل پیش می رود و با آرامش و اطمینان دراین ره گام بر می دارد. با آرمان برین خود رازها بیان می دارد.

آیا فرا سوی الله خواستی و جز به سوی الله بازگشتی، و پس از الله و برتر از او حقیقتی هم هست ؟

اگر ما حسین را برفراز همه بزرگان جای دهیم، نه تنها بزرگی را در وجود او بیشتر به شمار آورده ایم، بلکه بزرگی را بر چکاد عظمت، مشاهده کرده ایم که در برابرش بزرگان کوچکند، و شخصیتی را نشان داده ایم که از همه شخصیت ها برتر است، و ابر مردی ست در میان همه مردان. شخصی که چون از هر سوی کوه وجودش فراز شوی به ستیغ بزرگی رسی، تا آن جا که او را مرکز برخورد بزرگواری ها با یکدیگر و مجمع یکتایی ها می یابی. زیرا بی گمان هر کس در سرچشمه عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله و مردانگی علی و فضیلت فاطمه فرا جوشید، نمونه بی همتای عظمت انسان خواهد شد و از آیات و بینات

به شمار خواهد رفت. یادآور، یاد یک شخص نیست. یاد انسانیت جاویدان است و تاریخ او، سرگذشت یک قهرمان نیست، تاریخ یک قهرمانی بی همتا است.

پس حسین علیه السلام یک شخص است اما آیت اشخاص، یک بزرگ است اما حقیقت بزرگی. بنا بر این شایسته آن است که همچون سرچشمه الهام که با نیرو می جوشد و پرتو افکن است و با تابش انوار خود همه نسل ها را روشنایی می بخشد پیوسته از آسمان وجودش نور گیریم، چه این پرتوافکنی همیشگی است. اگر کسی نیک بیندیشد بزرگ ترین ژرفا، و فداکاری، و بزرگ ترین نمونه ها را در وجود او می یابد تا آن جا که گویی دست خدا بر صفحه ابدیت با مرکب خون رنگ چنین نگاشته است. اخلاص واژه ای است که معنای آن در سخت ترین مرگ نشان داده می شود.

کس می خواهد مخلص باشد باید خود را آماده برای ناملایمات چنین مرگی کند.

بررسی ویژگی های شخصیت امام حسین

به حق می توان گفت که درک ابعاد شخصیتی امام حسین کاری بس مشکل و دشوار است، آن هم با شرایط پیچیده ای که دارد. شرایطی که بازتاب های چندی از روشنایی بر آن افتاده، لیکن در زیر آن موجی است خروشان که محیط اسلامی آن روزگار را شکل می داد و آن جریان از روزی پدیدار شد که موضوع حکومت در میان عصبیت قبیلگی و طرز تفکر دینی در نوسان بود، سپس به رنگ های گوناگون درآمد و هر روز به شکل نو نمایان گردید. و سرانجام به صورت یک عقیده و دین به پایان رسید. بررسی ویژگی های شخصیت حسین علیه السلام پژوهش درباره انسانی به شمار نمی رود که دارای عناصری ناگسستنی از

یکدیگر است و بتوان درباره اش حکم کرد و بلکه بررسی عناصر تاریخ اسلامی است. ما دراین نوشتار برآنیم تا به بررسی گوشه ای از ویژگی های شخصیتی آن ابرمرد تاریخ اشاره داشته باشیم، اگر چه قلم قاصر و زبان الکن از بیان شخصیت عظیم آن بزرگوار می باشد.

لکن :

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید

پایبندی به اصول

یکی از ویژگی های شخصیتی امام حسین علیه السلام پای بندی آن بزرگوار به اصول و بنیادها می باشد.

این ویژگی را می توان در وصیت وی به برادرش محمد حنفیه درک نمود که فرمود:

من این قیام را نه از روی خودبینی و سبک سری می کنم، نه قصد طغیان دارم و نه آهنگ تبهکاری در سر و نه ستمگری را در خود می پرورانم، بلکه تنها هدف من آنست که در میان امت جدم خواستار اصلاح شوم. با این حرکت خود می خواهم به معروف فرمان دهم و از منکر بازدارم. هر کس بر پایه حق از من پذیرا شد، خدا به حق بسی شایسته تر است و هر کس نپذیرفت، چنان در آهنگ خود پایداری کنم که خدا میان من و آن گروه به حق قضاوت فرماید، که او از همه داوران بسی بهتر است. این سخنان صریح را در کاخ فرمانداری و در مرکز حکومت و سرسرای قدرت بی هیچ پروا و هراسی بیان کرد.

با قلبی استوار و شجاعتی بی نظیر و با پشت گرمی به اصول اعتقادی و پایداری در مکتب. در این پاسخی که امام حسین علیه السلام به ولید داد؛ قدرت رو در وا ایستاندن را با هوشمندی سیاسی و راه خردمندانه رهایی را با سلامت منطق و پدیده تسلیم

را با اعتراض شدید در هم آمیخته است. در تاریخ چنین آمده :

ولید فرماندار مدینه، امام حسین علیه السلام را دعوت نمود و خبر مرگ معاویه را به او داد و او استرجاع نمود، سپس نامه یزید را در مورد گرفتن بیعت برای او خواند. حسین به او گفت به نظرم نمی رسد که تو به گرفتن بیعت من برای یزید پنهانی اکتفا کنی، بلکه خواستار بیعتی آشکار هستی که مردم از آن با خبر شوند. ولید گفت:

آری چنین است و

امام حسین علیه السلام فرمود که:

برگرد و فردا همراه گروهی از مردم نزد ما بیا. در این هنگام مروان به ولید گفت:

به خدا قسم اگر حسین علیه السلام هم اکنون بیعت نکرده از تو جدا شود، هرگز نخواهی توانست بدو دست یابی. او را حبس کن و تا بیعت نکرده اجازه بیرون رفتن به وی نده یا اینکه گردنش را بزن. حسین رو به مروان کرده به او گفت:

وای بر تو ای پسر زن کبود چشم !

تو می خواهی گردن مرا بزنی یا او!

دروغ گفتی به خدا قسم و پستی نشان دادی.

سپس رو به ولید کرده و گفت:

فرماندار، ما از خاندان نبوت و سرچشمه رسالتیم، خدا به وسیله ما آغاز نهاد و به وسیله ما به انجام رسانید. در حالی که یزید تبهکاری میخواره و کشنده اشخاص بی گناه و آشکار سازنده فساد و تبهکاری هاست. کسی چون من با شخصی چون او بیعت نمی کند.

لیکن امشب را به فردا رسانیم تا ببینیم کدام یک از ما به بیعت و خلافت سزاوارتریم. قدرت پایداری برای حق در جان ها بانگ و فریاد حق نیز بی گمان اثر کوبنده خود را در گوشهای

باطل می گـذارد. و در نتیجه آن را یا کر می کنـد یا در صـلاح و حق را به روی وی می گشاید. فریاد حق امام نیز همان طنین بلندی بود که انعکاس آن در گوش ولید پیچید. چنانکه ولید بعد از بیرون رفتن امام حسین خطاب به مروان چنین گفت:

سبحان الله اگر حسین علیه السلام گفت بیعت نمی کنم او را بکشم ؟

به خدا سوگند گمان نمی کنم کسی با دست آغشته به خون حسین، خدا را ملاقات کند و میزان عملش بسی سبک نباشد.

خدا در روز قیامت بدو نمی نگرد و او را تزکیه نمی کند و شکنجه ای دردناک بهره او است.

صراحت در گفتار

از دیگر ویژگی های شخصیتی امام صداقت در گفتار آن حضرت می باشد.

این نیز یکی از بزرگواری هـایی است که در وجود امـام حسـین است. در نظر برخی افراد مبـدأ و اصـل بسـی بزرگ است، اما همراه با نرمش و نیرنگ. لیکن امام حسـین در برابر اصول چنان عظمتی از خود نشان داد که هرگز حاضر نبود در برابر بیعت با یزیـد سر مـویی از آن برگردد و دست از آن بردارد. و همـان فریـاد بلنـدی که چون شـعله آتش بود از او انتظـار می رفت. او درباره بیعت با یزید چنین فرمود:

سپاس ویژه الله و آنچه مشیت الله است و نیرویی به کار نایـد جز به وسـیله الله و صـلوات خدا بر رسولش. مرگی که سرنوشـت فرزنـدان آدم شـده، چنـان برازنـده و زیباست که گردنبنـد جواهر در گردن دختران جوان، چنان به دیـدار گذشـتگانم و آله و شیفته ام که یعقوب مشتاق دیدار یوسف بود.

بهترین مرگ در پیکار، مرگی است که من با عشق و

افتخار بـا آن روبه رو می شوم. هم اکنون به چشم پیونـد تن خویش را می نگرم که گرگ هـای بیابان در کربلا پاره پاره می کنند و شکم های گرسنه خود را از آنها پر می کنند. خشنودی خدا خشنودی خاندان پیامبر است. در برابر آزمایش او پایداری را پیشه می کنیم و در برابر، پاداش پایـداران را به دست می آوریم. پاره های تن رسول خـدا هرگز از او جدا نمی شوند، بلکه همه با هم در بهشت برین گرد می آیند و چشـمش را روشن می کنند. و پیمانی را که با او بسته اند بدین وسیله به سر رسانند. هان بدانید که تنها کسـی که پذیرای پرداختن پاره های جگر خویش در راه ماست و به روان خویش وعده دیدار پروردگار را داده است، باید با ما به حرکت درآید، زیرا من بامدادان عزم رحیل دارم.

قاطعیت در عمل

جنبه دیگری از ویژگی شخصـیتی امـام حسـین علیه السـلام قاطعیت در عمل می باشـد که این جنبه از عظمت وی، عملی تر از صـداقت در گفتـار است. چه این یـک آهنگ است و عزم قاطع و تعهـد درونی برای رسـیدن به هـدف نهایی با وجود هر نوع اشـکالی. درکی است که افراد حساس چنان آن را احساس می کنند که گویی در مغزشان جوششـی چون انفجار آتشـفشان به وجود آمده و در آنها جریان می یابد. نمونه این مطلب سـخنان آتشـین و منطق حسـین علیه السـلام در برابر کسانی بود که می خواسـتند نظر او را برگردانند. البته این کسان معذورند، زیرا نه جانی چون جان او در بر و نه درکی چون درک او در سـر و نه در قلب خود همچون

او چنین گدازه هایی پر شرر داشتند. یکی از این افراد عبدالله بن عمر می باشد که اگر چه یزیدی نبود اما آن جا که با مردانگی حقیقی روبه رو می شوند، قدرت ابراز مردانگی ندارد و چون دانه های ریز شن که در دامنه کوهی بلند قرار دارد، با وزش باد به پایین سرازیر می شود.

امام حسین علیه السلام در پاسخ به وی که از او خواسته بود با گمراهان از در آشتی درآید و او را از کشتار و کشته شدن بر حذر داشت، گفت:

«ای ابا عبدالرحمان، از جمله پستی های این جهان در برابر خدا را ندیده و ندانسته ای، که سر یحیی بن زکریا، به یکی از زنان هرزه و بدکاره بنی اسرائیل هدیه داده شد؟»

از کلمات امام پی ببریم، که حاضر نیست از راه حق رو برگرداند.

زیربار ستم نرفتن

جنبه دیگری از ویژگی شخصیتی امام حسین علیه السلام زیربار ستم نرفتن است. این جنبه از جنبه های دیگر برتر و بالاتر می باشد.

چه بسا افرادی را دیده ایم که زمانی که دنبال شهوتی می رود و یا کالای گرانبهایی چشم او را می گیرد و به دنیا پاسخ مثبتی می دهد، چگونه اصول و صراحت و قاطعیت ارزش های موجود را از دست می دهد. و نه تنها معنی و ارزش خود را ازدست می دهد، بلکه به ضد ارزش نیز تبدیل شده و مورد سرزنش قرار می گیرد. و در این هنگام شرافت، پستی به شمار می آید. زیربار نرفتن، سنگ بنای نخستین ارزش های انسانی است، به همین جهت امام حسین علیه السلام جز نپذیرفتن خواری و زور به چیزی رضا نداد و در این باره سخنی گفت که

نفس سرکش را نابود می کند:

«سوگنـد به خدا، نه همچون خوار شدگان دست تسلیم به شـما می دهم و نه چون بندگان ترسو فرار می کنم. بندگان خدا، به پروردگار خود پناه می برم از این که بخواهیـد مرا از خود برانیـد و بیفکنید و به پروردگار خود پناه می برم، از هر خود بزرگ بینی که به روز قیـامت ایمـان نمی آورد.» آری خـودداری او از تن دادن به ذلت و خواری چنـان مردانگی به مردان آموخت و زیربار ذلت نرفتن را به آنان تعلیم داد که هیچ کس تا کنون نتوانسته است مانند او عمل کند.

آن حضـرت از پـذیرفتن آسایش ورفاه و لـذت امتناع ورزید؛ زیرا لذت و نعمت حقیقی در چیزی فراسوی نعمت های دروغین زندگی و خواست های پست و نادرست آن می باشد.

آن کس که هـدف والایی در زندگی انسانی دارد، چیزی جز رسیدن به آن را لذت بخش نمی داند. و چیزی جز عملی شدن آن را سعادت نمی خواند.

قهرمانی امام حسین در بیان هدف

این جنبه از شخصیت امام حسـین علیه السلام از جنبه های دیگر آشکارتر است. هیچ کس جز او بدین زیبایی از خود قهرمانی نشان نداده است.

یکی از برترین موقعیت های قهرمانی حسین موقعیتی است، که این سخنان را به زبان می آورد:

«قوموا رحمکم الله، الی الموت الذی لا بدّمنه، فان هذه السّهام رُسُل القوم الیکم.»؛

خدا شـما را رحمت کند، به سوی مرگی به پاخیزید که از آن گریزی نیست، زیرا این تیرها پیام آن گروه هسـتند به سوی شما برای آغاز جنگ. آن حضرت مدتی از روز را تن به تن یا جمعی، به پیکار سپری کردند، به طوری که تعداد زیادی از

یاران اندک حسین علیه السلام کشته شدند.

در این هنگام امام ریش خود را در دست گرفت و گفت:

«خشم خدا هنگامی بر یهود برافروخت که برای او فرزند قایل شدند و خشمش هنگامی بر نصارا شدت یافت که او را در ردیف سوم تثلیث خود قرار دادند، و بر مجوس آنگاه سخت خشمگین شد که به جای او بر پرستش ماه و خورشید دست زدند، و غضبش بر گروهی برافروزد که به اتفاق به کشتن فرزند دختر پیامبرشان کمر بستند، اما سوگند به خدا در برابر خواستشان سر تسلیم فرود نیاورم تا خدای را در حالی ملاقات کنم که با خون خویش خضاب کرده باشم. زیبایی شجاعت آن جاست که می گوید:

«خدا شما را رحمت کند، به سوی مرگی برخیزید» و آن جا که «سوگند به خدا تسلیم خواستشان نگردم تا خدای متعال را در حالی ملاقات کنم که با خون خویش خضاب کرده باشم.» امام حسین علیه السلام یاران خود را بدون هیچ ترس ونگرانی به مرگ فرامی خواند گویی به خوردن غذای لذیذی دعوت می کند، زیرا مرگی که برای رسیدن به هدف باشد در کام او بسیار شیرین و لذتبخش می باشد.

همه چیز را کوچک شمردن غیر از خدا

این جنبه از عظمت امام حسین علیه السلام هم شگفت انگیز است. هر چیزی را جز خدا کوچک می شمرد و همه چیز را برای رسیدن به هدف نهایی که همان خداست، سهل می داند. هر چند که مشکل ترین کارها باشد.

به همین علت به جرات می توان او را دومین سازنده کاخ اسلام نامید، و او بود که کاخ توحید را بازسازی نمود. او بود که یارانش در جلوی چشمش به

کـام مرگ می رفتنـد و فرزنـدانش پی در پی به تلـخ ترین منظره و سوزنـاک ترین شـیوه حرمش را که در برابر او به ناله و بی تابی مشـغولند و از شـدت تشـنگی به خود می پیچند. با وجود اینها هیچ کس جز حسـین را ندیده ایم در چنین موقعیتی اصول مکتب را مقدس داند و در برابر خدا و برای رسیدن به خدا خم به ابرو نیاورده و مشکلات را برای خدا به جان و دل بخرد.

سخاوت و بخشش و دیگر خواهی

اسـلام تنها دینی است که آموزش های مادی و معنوی خود را بر پایه این احساس گذاشـته است و در توجه بـدان به اندازه ای پیش می رود که آن را پـایه ایمـان قرار داده است. اگر اسـلام اعمـال ظـاهری و شـعائر را بر پنـج پایه قرار داده است، ایمان او هنگامی استوار می گردد که این احساس به تحقق برسد. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«کسـی از شـما ایمان نیاورده، مگر این که آنچه برای خود می خواهـد، برای برادرش هم بخواهد.» امام حسـین علیه السـلام به اقتضـای فطرت و آموزش هـای دین، در زمینه احسـاس نوع دوستی نمونه بیماننـدی است. ابن عساکر در تاریـخ کبیر خود از قول ابی هشام قناد نقل می کند که کالایی از بصره برای امام حسین برده شد و تا آنها را نبخشید از جای خود برنخاست.

و نیز گفته اند سائلی کوچه های مدینه را زیر پا گذاشت و آمد تا به در خانه حسـین علیه السـلام رسید. کوبه در را زد و چنین گفت امروز کسی که به امید تو آمده دست خالی برنگردد و آن کس که حلقه در تو را کوفت ناامید نگردد.

تو دارنده بخشش هستی و سرچشمه آن، پدر تو کشنده فاسقان و منحرفان بوده است. حسین علیه السلام در حال نماز بود، همین که صدای سائل را شنید نمازش را تمام کرد و آمد. دید آثار تنگدستی بر چهره اعرابی نشسته است. زود برگشت از قنبر، پرسید:

از هزینه خانه چیزی در نزدت نمانده، گفت:

فقط دویست درهم مانده که فرمودی میان افراد خانه تقسیم کنم. گفت:

آنها را بیاور که از افراد خانه مستحق تری رسیده. آنها را از قنبر گرفته به اعرابی داد و فرمود این مختصر را بگیر و عذر مرا بپذیر و بدان که دلم برای تو بسی می سوزد و سپس فرمود:

اگر در دست ما یک چوبدستی بود که دراز می شد، (امکان و قدرت مالی داشتیم) آسمان جود ما باران بخشش بر تو می بارید. لیکن پیشامدهای روزگار بسی گوناگون است و دست ما از درم بسی تهی است. اعرابی آن را گرفت و گفت:

خدا بهتر می داند رسالتش را در چه خانواده ای قرار داده است. یاقوت مستعصمی از انس روایت می کند که گفت:

در نزد حسین علیه السلام نشسته بودم که زنی خدمتگزار با دسته گلی وارد شد و با دادن آن گل به وی تحیت گفت، حسین در پاسخ تحیت به او گفت:

تو آزادی به خاطر خدای متعال. به او گفتم خدمتگزاری دسته گلی برای تو می آورد، تو او را آزادی می کنی فرمودند:

خدا ما را این چنین تربیت کرده است و چنین می فرماید:

«و اذا حُییتم بتحیه فحیوا بأَحسن منها او رُدّوها» از آن تحیت بهتر آزاد کردن او بود.

شجاعت

انسان هر چند که استعدادهایی سرشار، گسترده و برتر

داشته باشد، جز با تقویت و تحکیم آنها به وسیله شجاعت، به پیروزی شایان نمی رسد، زیرا شجاعت به معنای به کار بردن توانمندانه این استعدادها و دادن ارزش حقیقی به آنهاست.

پس شجاعت رساترین تعبیر برای نیروهای درونی است. هر شخصیتی، در هر موقعیتی که باشد، هنگامی که شجاعت ندارد، ارزش انسانی خود را از دست می دهد، به پژمردگی می گراید، زبونی بر او چیره می گردد و ترس هم، به هر شکل آن بیماری کشنده ای است که شخصیت را، با همه خرمی و سرزندگیش غافلگیر می کند و می کشد. شجاعت مهار کردن خود در برابر هر عاملی است، با هر شدت و قدرت که باشد، همچنین وجود و مقدار بقاء امم و عزت و سربلندی آنها وابسته به میزان بهره ای است که از شجاعت داشته باشند. همچنین خویشتن داری و صراحت لهجه و مقاومت با ناملایمات و سختیهای روزگار و احترام به آزادی دیگران ناشی از ملکه شجاعت است. تمام مظاهر این شجاعت در حسین علیه السلام وجود داشت و روح و جسم او مرکز نمایش عالیترین مرتبه شجاعت بود.

وی با قوت قلب در نبرد با دلیران اقدام کرد و صابرانه حمله می نمود و فرار از جهاد را پستی و عار می دانست. با نفسی مطمئن و عزمی آرام به استقبال شدائد می رفت. مصافحه با شمشیر و نیزه را در راه خدا غنیمت می دانست و جانبازی و ریختن خون دل را در راه عزت بهایی کم می شمرد، و از پستی و دنائت ابا می کرد، اگر چه متضمن قتل و شهادت باشد.

طبری و ابن اثیر از عبدا ... بن

عمار نقل کرده انـد که وقتی پیادگان لشـکر عمرسـعد از چپ و راست حمله کردنـد، آن حضـرت بر آنها که از جانب راسـت حمله ور شـده بودند حمله کرد تا گریختند و بر آنها که در سـمت چپ بودند، حمله فرمود تا آنها را نیز تاراند، و در این حال عمامه بر سـر و پیراهن خزی در برداشت. به خـدا سوگنـد هرگز شکسـته ای را ندیـدم که فرزنـدانش و اهل بیت و اصـحاب و یارانش کشته شده باشند، دلدارتر و قوی تر و بی بیم تر از حسین. به خدا سوگند پیش از او و بعد از او کسی را مثل او ندیدم. به هر سو حمله می کرد و لشکر از او می گریختند. ابن ابی الحدید می گوید:

کیست در شجاعت مانند حسین بن علی که در میدان کربلا گفتند:

ما ندیـدیم کسـی را که انبوه مردم بر او حمله ور شـده باشـند، و از برادران و اهل و یاران جـدا شده باشد، شـجاعتر از او مانند شیر، سواران را در هم می شـکست و چه گمـان می بری به مردی که راضـی به پسـتی نشـد و دست در دست آنهـا نگـذارد تا کشته شد.

صبر و شکیبایی

چنان که از مفهوم آیات و روایات اسـتفاده می شود، علاوه بر بلندی مقام و رتبه صابران معلوم می گردد که صبر کلید برکات و مقدمه نیل به مقامات معنوی و شرط توفیق در هر کار خیر و علم و عمل و کسب هر فضیلت است.

امام حسـین علیه السـلام در مقام صبر امتحانی داد که دوست و دشـمن از آن شـگفت زده شدنـد و فرشـتگان بر حسب زیارت ناحیه مقدسه «و لقد عجبت مِن صبرك ملائکه

السماء» نیز از آن شکیبایی در تعجب ماندند. صبر امام حسین علیه السلام تنها صبر در یک زمینه خاص نبود.

بلکه شخصیت وجودی آن حضرت مزین به جمیع انواع صبر بود.

صبر در جهاد، صبر در عبادت، صبر در مشکلات، صبر در مصیبت، صبر در خشم و غضب و ... آن حضرت در مرحله عمل از خود شکیبایی نشان می دادند. یکی از نمونه های صبر و بزرگواری امام زمانی است که امام در مقابل لشکریان حر صبر نمودند و وقتی که در یک روز گرم و آفتابی نزد امام رسیدند و امام علیه السلام دیدند که آنها به سختی تشنه هستند، فرمان داد تا به آنها و اسبهایشان آب بدهند و بر حسب امر امام تمام سپاه دشمن و مرکب هایشان را نیز سیراب کردند و بر پاها و شکم چهار پایانشان آب پاشیدند. از نمونه های صبر آن حضرت امتناعی است که از ابتدا به جنگ داشت. با اینکه می دانست لشکر کفر پیشه به هیچ وجه بر او و عزیزانش رحم نمی کنند و با این که از آنها کارهایی سر می زد که صبر کردن را در مقابل آنان دشوار می نمود، ولی آن حضرت حجّت را بر آنها تمام ساخت و نه خود و نه اصحابش دست به اسلحه نبردند. هم چنین وقتی آب را روی امام و اصحابش بسته بودند و در لشکر امام حسین علیه السلام هیچ زن و مرد و کوچک و بزرگی نبود، مگر این که تشنه بودند و صدای تشنگی آنها همواره به گوش امام می رسید. آن حضرت از ابتدا به جنگ خودداری نمود. زیرا می خواست جنگش با آنها

صورت دفاع داشته باشد.

آری صبر آن حضرت در مقابل تشنگی، و نشانه تصمیم و عزم راسخ فوق العاده آن امام همام می باشد.

نتیجه

آنچه گفته شد از مهم ترین عناصر شخصیتی بود که امام حسین علیه السلام بیشترین بهره را از هر یک برده است، لذا او شخصیتی است برتر از دیگر شخصیت ها، و اگر بخواهیم شخصیت او را با دیگران مقایسه کنیم، جوابی جز این ضرب المثل عربی نخواهیم داشت :

«اریه السها و یرینی القمر»

یعنی من ستاره سها را به او نشان می دهم و او ماه را با همه وضوحش به من نشان می دهد. او به دنیا با چشمی دیگر و از زاویه ای دیگر نگریست و در نتیجه آن را چنان که حقیقتش بود دید، نه کمترین تمایلی به دنیا در او پیدا شد و نه کوچکترین چشم داشتی بدان در وجودش پیدا گردید.

امام حسین علیه السلام در این دانشگاه درسی به ما می دهد. که نمونه درخشانی از رهبر مبارزی را به ما نشان می دهد که چون پا به میدان حق و باطل می گذاشت جز با پیروز گردانیدن حق یا فدا شدن در راه آن از میدان بر نمی گشت. اگر چه پیروزی حق حتمی است و اگر چه باطل را برای چند روز صولتی و اهل باطل را دولتی باشد، لیکن پایدار نیست.

حسین ای همایون همای سعادت

حسین ای شه ملک صبر و شهامت

فروغی ز نور تو خورشید رخشان

ز دریای جود تو کوثر حکایت

تویی نور چشمان زهرا و حیدر

گل احمد بوستان رسالت

بپا از قیام تو شد پرچم دین

نگون گشت اعلام کفر و ضلالت

فضائل

خصائص امام حسین علیه السلام

مشخصات امام حسین

خصائص امام حسین علیه السلام

نویسنده: نادر حسین عبداللهی

نام : حسین علیه السلام

لقب : سیدالشهدا.

کنیه : ابوعبدالله.

نام پدر: علی علیه السلام

نام مادر: فاطمه زهرا سلام الله علیها

تاریخ ولادت : سوم شعبان .

مدت امامت : ۱۱ سال .

مدت عُمر: ۵۷ سال .

تاریخ شهادت : دهم

محرّم الحرام سال ۶۱ هجری .

قاتل : شمر لعین .

محل دفن : کربلای معلّا.

تعداد فرزندان :

به روایتی چهار پسر و دو دختر.

ولادت امام حسین

حضرت امام حسین علیه السلام در سال چهارم هجری، در مدینه منوّره، چشم به دنیا گشود و در سال پنجاه هجری، پس از شهادت برادر خود، به مقام امامت رسید و به ارشاد مسلمین پرداخت . معاویه در اواخر عمر خود، برای خلافت یزید، تلاش فراوان کرد تا از سیدالشهداء علیه السلام بیعت بگیرد اما با مخالفت شدید امام روبه رو گردید. یزید نیز پس از مرگ معاویه به فرماندارش در مدینه دستور داد تا از امام علیه السلام بیعت بگیرد یا ایشان را به قتل رسانده و سرِ او را برای وی ارسال دارند. وقتی که امام حسین علیه السلام اوضاع را آشفته دید، ناگزیر به همراه اهل بیت خود، مدینه را به قصد مکه ترک نمود. امّا وجود مبارک امام علیه السلام در مکه نیز در معرض خطر جدی قرار داشت و این احتمال قوت داشت که حضرت را مخفیانه ترور نمایند، لذا امام علیه السلام برای حفظ حرمت خانه خدا به طرف عراق حرکت نمود که در بیابان کربلا همراه اهل بیت و اصحاب خود در محاصره لشکر عبیدالله بن زیاد قرار گرفتند و در روز دهم محرم الحرام سال ۶۱ هجری، مظلومانه و به طرز فجیعی به شهادت رسیدند.

فرزندان امام حسین

فرزندان امام حسین شهید علیه السلام عبارتند از:

علی اکبر علیه السلام که همراه پدرش در کربلا شهید شد.

امام سجاد علیه السلام، محمد، عبدالله (علی اصغر) علیه السلام که در شش ماهگی در کربلا توسط حرمله در آغوش پدر به شهادت رسید و جعفر. دختران آن حضرت، حضرت زینب صغری، فاطمه صغری و سکینه بودند.

پسر رسول

در احادیث متعدد از اهل تشیع و تسنن نقل شده است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله راجع به حسنین صلی الله علیه و آله فرمود:

«خداوند، فرزندان هر پیامبری را از صلب آن پیامبر قرار داده، اما نسل مرا از صلب علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داده

است در حالی که فرزنـدان هر مادری را به پـدرشان نسبت می دهنـد، مگر فرزنـدان فاطمه زهرا سـلام الله علیها را که من پدر ایشانم ». به همین جهت در جنگ صـفین، هنگامی که امام حسن مجتبی و امام حسین صلی الله علیه و آله برای جنگ با معاویه شتاب می نمودند، امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند:

«آنان را از نبرد باز داریـد تا مبادا حسـنین شـهید شونـد و نسل رسول خدا صـلی الله علیه و آله منقطع گردد!» اسامه بن زید می گوید:

«طَرَقْت النبی صلی الله علیه و آله ذات لیله فی بعض الحاجه فَخَرج النبی صلی الله علیه و آله و هو مُشْتَمِل علی شی ءٍ لا أَدْری ما هو، فَلمّا فَرَغْت من حاجتی، قلت :

ما هذا الّذی أَنت مُشْتَمِل علیه ؟

قال :

فَکَشَفه فاذاً حسن وحسین عَلی رَکَبتیه،

فقال :

هذان اَبنای و ابنای إبْنَتِی، اللّهُم إنّی اُحِبَّهُما، فَاحِبَّهُما و أَحِب مَن یحِبُّهما؛

شبی در منزل پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و در خانه را به صدا

در آوردم، دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله ملحفه ای بر خود پیچیده، ندانستم که آن چیست بعد از برآورده شدن حاجتم،

گفتم :

این چیست که خود را به آن پوشانده ای ؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله ملحفه را برداشت . دیدم حسن و حسین بر روی زانوی پیامبر نشسته اند، آنگاه فرمود:

این دو فرزندان من و فرزندان دخترم می باشند، بارالها!

من این دو را دوست دارم، پس تو هم آنان را دوست بدار و آنان را که این دو را دوست دارند نیز، دوست بدار».

افتخار ملائکه

یکی از ویژگی های وجود امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله در جهان خلقت، این است که آنان محل نزول و فرود ملائکه هستند؛ چنانکه در روایتی آمده است:

«إن مَلکاً نَزَل مِن السَّماء علی صِفَه الطیر، فَقَعَدَ عَلی یَدِ النّبی صلی الله علیه و آله فَسَلَّم علیه بالنّبوّه، و عَلی یَدِ علی علیه السلام فَسَلَّم علیه بِالوَصِیَّه، وعَلی یَدِ الحسن و الحسین، فَسَلَّم عَلَیْهِما بِالْخِلافَه،

فقال رسول الله صلی الله علیه و آله:

لِم لَم تَقْعُدْ عَلی یَدِ فلان ؟

فقال :

أَنَا لا أَقْعُدْ فی أرض عصی علیها الله، فَکَیْف أَقْعُد علی یَدٍ عُصَت الله؛»

«به درستی که فرشته ای از آسمان به صورت یک پرنده بر پیامبر فرود آمد و بر دست پیامبر نشست و به ایشان به عنوان نبوت سلام کرد، سپس بر روی دست علی علیه السلام نشست و بر وی به عنوان وصی پیامبر سلام کرد.

سپس بر روی دست حسن و حسین صلی الله علیه و آله نشست و بر ایشان به عنوان خلافت سلام کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

چرا بر دست فلانی ننشستی ؟!

گفت:

من بر روی زمینی که در آن خداوند را

نافرمانی کنند، نمی نشینم، پس چگونه ممکن است بر روی دستی که خداوند را معصیت کرده، بنشینم ».

صولت شکن یهود

در جریان مباهله، رهبر اسلام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مسیحیان نجران را برای پذیرش اسلام دعوت کرد؛ اما آنان حاضر شدند نخست با رسول خدا مذاکره کنند و از نزدیک با آن حضرت آشنا شوند؛ لذا جمعی از دانشمندان آنان که تقریباً هفتاد نفر بودند و برخی از ناظرین که جمعاً حدود سیصد نفر می شدند و در رأس این جماعت دو نفر به نامهای :

«سید» و «عاقب » و طبق بیان بعضی از مفسّرین «جاثلیق » و «علقمه » بودند، برای مذاکره حضور یافتند. نخست از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سؤال کردند:

ای محمد!

هنوز فرزندی را دیده ای که بدون پدر متولد شود؟!

و اگر ندیده ای چگونه ادعا داری که عیسی پسر مریم است ولی پدر ندارد!؟

در این هنگام، خداوند متعال این آیات نورانی را برای حضرت نازل فرمود:

(فَقل تعالوا نَدْع أبنائنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم)؛

«بگو بیایید ما فرزندانمان و زنانمان و خودمان را و شما نیز فرزندانتان و زنانتان و خودتان را بخوانید، آنگاه با هم مباهله نماییم و سپس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم ». در پی نزول این آیات شریفه، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان پیشنهاد مباهله داد.

سید و عاقب که از علمای بزرگ مسیحی بودند، پیشنهاد را قبول کردند و ضمناً یک شب را مهلت خواستند تا برای مباهله حاضر شوند. علمای مسیحی نزد اسقف رفته و گفتند:

رهبر مسلمانان به ما چنین پیشنهادی کرده است . نظر شما چیست ؟

اسقف که مردی هوشمند بود گفت:

فردا

ملاحظه کنید محمد با چه افرادی برای مباهله می آید، اگر به همراه خانواده خود بیاید، با او مباهله نخواهیم کرد، اما اگر با اصحاب و یاران خود، باشد، مباهله ضرری ندارد. روز بعد، علمای نصاری و اسقف آنان، مشاهده کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله با برخی از همراهانش به سوی محل مباهله در حرکت است . اسقف، اطرافیان پیامبر را نمی شناخت . لذا پرسید:

همراهیان پیامبر چه کسانی هستند؟

اطرافیان او گفتند:

جوانی که پشت سر محمد است، علی پسر عم اوست و آن دو کودک نیز نوه های او حسن و حسین و آن زن هم فاطمه زهرا دختر اوست . وقتی اسقف مشاهده کرد که پیامبر با نزدیکترین و عزیزترین کسانش به مباهله آمده گفت:

ای پیروان مسیح !

به خدا سوگند من در چهره آنان چنان آثار حقانیت و ایمانی را ملاحظه می کنم که اگر دعا کنند، کوهها از جا کنده خواهد شد، لذا به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت :

ما حاضر به مباهله نیستیم و هر کس بر دین خود بماند!حضرت محمد صلی الله علیه و آله آنها را دعوت به اسلام کرد ولی آنان اسلام را نپذیرفتند.

حضرت فرمود:

من شما را مجازات خواهم کرد.

آنان گفتند:

ما نیروی جنگ با اعراب را نداریم بلکه با شما بر این اساس صلح می کنیم که در هر سال برای شما دو هزار حُلّه بدهیم . رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله این پیشنهاد را پذیرفت و صلحنامه را نوشت و مهر و امضا نمود.

منابع جریان مباهله

برخی از منابع مباهله عبارتند از:

صحیح مسلم، طبع مصر، ج ۷، ص ۱۲۰

سنن ترمذی، طبع مدینه، ج ۴، ص ۲۹۳

تفسیر طبری

مسند حنبل، طبع بیروت، ج ۱،

ص ۱۸۵

احکام القرآن، جصاص، طبع بیروت، ج ۳، ص ۱۴

مستدرک حاکم، طبع حیدرآباد دکن، ج ۳، ص ۱۵۰

معرفت علوم حدیث، حاکم نیشابوری، طبع مصر، ص ۵۰

دلائل النبوه، ابی نعیم، ص ۲۹۸

مصابیح السنه، بغوی، طبع مصر، ج ۲ ص ۲۰۴

معالم التنزیل، بغوی، ج ۱، ص ۳۰۲

اسباب النزول، واحدی، ص ۷۵

کشّاف زمخشری، طبع ایران، ج ۱، ص ۳۶۸

عمده ابن بطریق، طبع ایران، ص ۹۵

تفسیر کبیر، فخر رازی، طبع مصر، ج ۸، ص ۸۵

جامع الاصول، ابن اثیر، طبع مصر، ج ۹، ص ۴۷۰

شفاب تعریف حقوق المصطفی، قاضی عیاضی، طبع مصر، ج ۲، ص ۳۶

مناقب خوارزمی، چاپ نجف، ص ۹۶

تاریخ کامل، ابن اثیر، طبع مصر، ج ۲، ص ۲۰۰

ذخائر العقبی، محب الدین طبری، طبع مصر، ج ۲، ص ۲۰۰

ریاض النضره، محب الدین طبری، ج ۲، ص ۲۴۸

انوار التنزیل، بیضاوی، طبع ایران، ص ۴۷

اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۵

کفایه الطالب، گنجی شافعی، طبع نجف، ص ۵۵

مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی

تذکره الخواص، سبط بن جوزی، چاپ ایران، ص ۸

تفسیر قرطبی، طبع مصر، ج ۴، ص ۱۰۴

تفسیر السنفی، ابوبرکات، طبع مصر، ج ۱، ص ۱۶۱

البدایه والنهایه، ابن کثیر، طبع بیروت، ج ۵، ص ۵۴

تفسیر ابن کثیر، طبع مصر، ج ۱، ص ۳۷۰

تفسیر بحر المحیط، ابی حیان اندلسی، طبع مصر، ج ۲، ص ۴۸۰

نهر الماء من البحر المحیط، ابی حیان اندلسی، ج ۲، ص ۴۸۹

تفسیر الخازن، علاء الدین علی بن محمد، طبع مصر، ج ۱، ص ۳۰۳

مشکاه المصابیح، ولی الدین محمد بن عبدالله خطیب عمری تبریزی، طبع دهلی، ص ۵۶۸

غریب القرآن نیشابوری، طبع ایران، ج ۱، ص ۳۲۹

الاصابه ابن حجر، طبع بغداد، ج ۲، ص ۵۰۹

تفسیر جلالین، ملا الدین محمد بن احمد شافعی، ص ۴۶

فصول المهمه ابن صباغ، طبع ایران، ص ۷

صواعق المحرقه ابن حجر، درالمنثور سیوطی، تفسیر ابو المسعود در حاشیه تفسیر فخر رازی، طبع مصر، ج ۳، ص ۱۴۳

سیره الحلبیه علی بن برهان شافعی، طبع مصر، ج ۳، ص ۲۴۰

فتح القدیر، شوکانی، ج ۱، ص ۳۱۶

ینابیع الموده، شیخ سلیمان، طبع

بمبئی، ص ۴۳

نورالابصار، شبلنجی، طبع مصر، ص ۱۲۲

تفسیر روح المعانی، آلوسی، طبع مصر، ج ۲، ص ۱۶۷

التاج، شیخ منصور علی ناصف، طبع دوم، ج ۳، ص ۲۹۶

سیره نبویه، سیداحمد زینی دحلان، در حاشیه سیره حلبیه، طبع مصر، ج ۳، ص ۲

تفسیر المنار، طبع مصر، ج ۳، ص ۳۲۲

تفسیر الواضح، محمد محمود حجازی، ج ۳

تفسیر المنار، ص ۳۲۲

جواهر طنطاوی، طبع مصر، ج ۲، ص ۱۲۰

حسن الاسوه، صدیق حسن خان، ص ۳۲

تیصیر الرحمن علی مهایمی، ج ۱، ص ۱۱۴

مبارق بمبئی، ص ۱۰۶؛ تفسیر القرآن کاشفی، طبع بمبئی، ص ۹۲.

محب خدا و پیامبر

در کتب معتبر اهل تشیع و تسنن، روایات فراوانی وجود دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«مُحِب امام حسن و امام حسین، مُحِب من است و هر کس که مُحِب من باشد، مُحِب خداوند است . دشمنان آنان، دشمن من هستند، هر کس که دشمن من باشد، دشمن خداوند است ».

در این رابطه به چند نمونه از روایات اشاره می کنیم :

ابوهریره گوید:

«خرج علینا رسول الله صلی الله علیه و آله و معه الحسن و الحسین ...

فقال :

رجل یا رسول الله انک لتحبهما؟

قال رسول الله صلی الله علیه و آله من احبهما فقد احبنی و من ابغضهما فقد ابغضنی ». روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه حسن و حسین از منزل بیرون آمد، مردی گفت:

ای پیامبر خدا!

آیا این دو را دوست می داری ؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس این دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته، و هر کس این دو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است ». سلمان فارسی گوید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«الحسن والحسین، من احبهما احببته و من احببته احبه الله و من احبه الله، ادخله جنات نعیم و من ابغضته، ابغض الله و من

ابغضه الله، أدخله جهنم و له عذاب مقیم ». کسی که حسن و حسین را دوست بدارد، من او را دوست می دارم، و کسی را که من دوست داشته باشم، خداوند نیز او را دوست دارد، و هر کس را که خداوند دوست داشته باشد، او را وارد بهشت برین می کند و هر کسی را که من او را دشمن بدارم، خداوند او را دشمن خواهد داشت، و هر کسی که خداوند او را دشمن بدارد، او را داخل دوزخ می کند.»

گل بهشت

در این جهان، خداوند عالَم، موجودات گوناگونی را آفریده است، یکی از آن موجودات، گلهای معطّر و زیباست که انسان به آنها علاقه فراوان دارد، لکن امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله گلهایی هستند که در سرتاسر عالم، جلوه کرده و نورهایی هستند که عالم دنیا و آخرت را نورافشانی نموده اند؛ چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إنَّکما مِن رَیحان الله ...

فقال قوم !

أَتُحبُّهما یا رسول الله؟

فقال :

ما لی اُحِب ُرَیحانَتی مِن الدُّنیا»؛ پیامبر فرمود:

امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله گلهای خداوند هستند. برخی، سؤال کردند ای رسول خدا!

آیا این دو را دوست می داری ؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

چرا دوست نداشته باشم، این دو گلهای من در دنیا می باشند». شریف رضی گوید:

تشبَّه بالرَّیحان لان الوَلَد یشم و یضم کما یشم الرَّیحان واصل الرَّیحان مَأخوذٌ من الشی ء الّذی یتروّح إلیه و یتنفَّس من الکرب به ».

روح عبادت

چنان که در این عالَم، هر چیزی دارای روح و حیات و دارای رشد و کمال است، تمام عبادات بشر نیز دارای روح می باشد.

در روایات متعدد روح عبادت، وجود نازنین امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله معرفی گردیده است، بنا بر این همان طور که سایر اجسام عالَم، اگر دارای روح حیاتبخش نباشند، یقیناً دارای رشد و کمال نخواهند بود، عبادات بشر نیز بدون

معرفت امام حسن و امام حسین علیه السلام ارزشی نخواهد داشت، در این باره، چند نمونه از روایات را بیان می کنیم :

اَنس بن مالک گوید:

«کان رسول الله صلی الله علیه و آله یسجُد، فیجِی ء الحسن و الحسین فیرکب ظهرِه، فیطیل السُّجُود. فیقال له :

یا

نبی، اطلت السجود؟!

فیقول رسول الله صلی الله علیه و آله:

ارتحلنی إبنی فکرهت أَن اعجلهما؛

گاهی پیامبر در حال سجده بود که حسن و حسین صلی الله علیه و آله می آمدند و بر دوش پیامبر سوار می شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله سجده را طولانی می نمود. به او گفته شد ای پیامبر خدا!

سجده را طولانی نمودی ؟

پیامبر فرمود:

این دو فرزندم بر دوشم سوار بودند و کراهت داشتم که در پیاده کردن آنها شتاب کنم » نسائی از عبدالله بن شاذان از ابیه نقل می کند که گفت:

«خَرَج علینا رسول الله صلی الله علیه و آله فی احدی الصّلاتی العِشاء و هو حامل حَسَناً فَتَقَدّم النبی صلی الله علیه و آله فوضعه، ثم کَبّرَ للصّلاه، فَصَلّی، فَسَجَدَ بَین ظَهْرانی صلاته سَجْدَه، فَاَطالَها. قال ابی:

فَرَفْعَت رَأسی فاذاً الصبی علی ظهْرِ رسول الله صلی الله علیه و آله وهو ساجدٌ!

فرجَعْت إلی السجُود، فَلَمّا قَضی رسول الله صلی الله علیه و آله الصَّلاه، قال النّاس :

یا رسول الله صلی الله علیه و آله إنَّک سَجَدْت بین ظُهْرانی صَلاتَک سجده أَطَلْتَها حتّی ظَنَنْتُ إنَّه قَدْ حَدَث أمرٌ أو أَنَّه یوحی إلَیک ؟!

قال صلی الله علیه و آله:

کُل ذلِک لَم یکُن، ولکن إرْتَحَلَنِی فَکَرِهْت أَن اُعَجِّلُه حتّی یقْضِی حاجَته ؛

«روزی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از نمازهای عشا به همراه امام حسن علیه السلام به مسجد آمدند. حضرت به محراب رفتند و امام حسن را در کنار خود نهاد.

سپس تکبیر گفت و به نماز ایستاد و هنگامی که در نماز به سجده رفتند و سجده را طولانی کردند؛ پدرم گفت:

من سرم را از سجده برداشتم و دیدم پسری بر دوش پیامبر

سوار شده است، در حالی که پیامبر در سجده است . من دوباره به سجده بر گشتم . هنگامی که پیامبر نماز را تمام کرد؛مردم گفتند:

ای رسول خدا!

در میان نماز، سجده را طولانی فرمودی تا اینکه گمان کردیم که امری حادث شده یا بر تو وحی نازل می شود! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هیچ کدام از آنها رخ نداده ؛ بلکه پسرم حسن بر دوشم سوار بود، لذا کراهت داشتم که در پایین آوردن او شتاب کنم ».

آقای جوانان بهشت

در روایات فراوانی از منابع شیعه و اهل سنت رسیده است که امام حسن و حسین (ص)، آقای جوانان اهل بهشت هستند؛ چنانکه حذیفه از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند:

«أَما رَأَیت العارِض الّذی عَرَض لی ؟

قلت بَلی . قال :

ذاک مَلَک، لَم یهِب إلی الارض قَبْل السّاعَه، فَاستَأذَن اللهُ تَعالی أَن یسَلِّم عَلَی، و یبَشّرَنی أَن الحَسن و الحُسین سَید اًشباب أَهْل الجَنَّه، و آن فاطمه سَیدَه نِساءِ أَهل الجَنَّه ».

«آیا ندیدی آنچه بر من عارض شد؟

گفتم :

چرا؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

این فرشته، تاکنون به زمین فرود نیامده است، اکنون از خداوند متعال اجازه خواسته که به من سلام کند و بشارت بدهد. به درستی که امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله آقایان جوانان بهشت هستند و مادرشان فاطمه، سیده زنان اهل بهشت است ». ابو عبدالله امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

«هُما والله سَیدا شباب اهل الجَنَّه من الاوّلین و الاخرین »؛

«امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله آقایان جوانان اولین و آخرین بهشت می باشند».

بر دوش رسول خدا

در روایات متعدد رسیده که امام حسن و حسین صلی الله علیه و آله بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله می نشستند. در این باره به چند روایت اکتفا می کنیم :

۱ سمعانی در فضائل، از اَسْلَم غلام عُمَر، از عمر بن خطاب نقل می کند که:

«رأیت الحسن والحسین عَلی عاتِقی رسول الله صلی الله علیه و آله فقلت :

نِعْم الْفَرَس لکما؟!

فقال رسول الله صلی الله علیه و آله:

وَنِعْم الفارِسان هُما». عمر گفت:

روزی دیدم حسن و حسین بر شانه پیامبر سوارند.

گفتم :

بهترین اسب را دارید!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اینها بهترین

سوارانند».

۲ جابر بن عبدالله گوید:

«دَخَلْت عَلی النَّبِی صلی الله علیه و آله و هو حامل الحسن و الحسین علی ظَهْرِه و هو یمْشِی بِهِما. فقلت :

نِعْم الْجَمَل !

و نِعْم العَدْل اَنْتُما».

بر پیامبر اسلام وارد شدم، در حالی که راه می رفت و حسن و حسین را بر دوش خود نهاده بود.

به حسن و حسین گفتم :

بهترین شتر، شتر شماست !».

۳ در روایتی آمده است:

«نِعْم المرکب رکبتما یا غلامین ؟!

فقال رسول الله صلی الله علیه و آله:

و نِعْم الراکبان هما ...؛»

بر بهترین مرکب، سوار شده اید ای دو پسر!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

این دو، بهترین سوارانند».

زینت عرش

در آیات و روایات متعدد، خداوند متعال، بزرگی و کرامت انسان را در تقوا و رعایت عدالت دانسته و جوامع بشری را به رعایت این دو دعوت می کند.

امام حسن و حسین (ص)، به خاطر تقوا و پرهیزکاری که داشتند، زینت عرش الهی به شمار رفته اند؛ چنانکه در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آمده است:

«إذا کان یوم القیامه، زَین عَرْش الرّحمن بِکُل زِینَه، ثُم یؤتی مِنْبَرَین مِن نُورٍ، طُوْلِهِما مِائَه مِیل، فَیوضَع أَحَدِهِما عَن یمِین الْعَرْش

وَالاخَرُ عَن یسارِ الْعَرْش، ثُم یؤتی بالحسن و الحسین وَیزین الرب تبارک وتَعالی بِهِما عَرْشَه کَما تَزَین المرأه قرطباها؛»

هنگـامی که روز قیـامت برپـا و عرش رحمان به تمام زینتها مزین شود، دو منبر از نور آورده می شود که طول آن دویست میل است ؛ یکی را بـه سـمت راسـت عرش و دیگری را بر سـمت چپ عرش می گذارنـد، سـپس حسن و حسـین را می آورنـد تا خداوند عرش خود را به آنها مزین فرمايد؛ مانند زن که او را گوشواره مزین کرده

است ».

زینت بهشت

در روایات متعددی وارد شده است که امام حسین علیه السلام زینت بهشت محسوب می شود، ما فقط به نقل یک روایت بسنده می کنیم :

«و اِن الجنَّه قالت :

یارب اسْکَنْتَنِی الضُّعَفاء والمساکین !

فقال الله:

اَلا تَرْضِین انّی زَینت اَرْکانَک بالحسن و الحسین ؟»

«هنگامی که بهشت صدا می زند پروردگارا!

ساکنان من همه فقیران و بیچارگانند! خطاب می رسد آیا با اینکه حسن و حسین صلی الله علیه و آله ساکنان تواند؛ هنوز راضی نیستی ؟!».

نور خدا

وجود تمام معصومین :

نور خداوند هستند، مخصوصاً وجود با برکت امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله. اگر کسی به سوی نور، حرکت کند، باید دارای عدالت، تقوا و رهایی از هواهای نفسانی باشد؛ زیرا با گناه و معصیت که ظلمت و تاریکی است رسیدن به نورامکان ندارد. لذا در آیات و روایات متعدد آمده است که نور امامان سبب هدایت است:

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

«لَمّا خَلَقَ اللهُ الجَنَّه، خَلَقَها مِن نُورِ وَجْهِه، ثُم أَخَذَ ذلِک النُورَ فَقَذَفَه، فَأَصابَنِی ثُلْث النُّور، وَأَصاب فاطِمَه ثلْث النّورِ، وَأَصاب عَلِیاً وَأَهْل بَیتِه ثُلْث النُّورِ، فَمَن أَصابَه مِن ذلِک النُّورِ إهْتَدی إلی وِلایه آل مُحمّدٍ، و من لَم یصِبْه مِن ذلِک النّورِ ضَل عَن وِلایه آل محمّدٍ».

«هنگامی که خداوند، بهشت را از نور خود آفرید، سپس آن نور را پراکنده کرد، به من و فاطمه یک سوم از آن نور رسید و به علی و اهل بیتش یک سوم از آن نور رسید. پس به هر کسی که از آن نور برسد، به ولایت آل محمّد صلی الله علیه و آله هدایت پیدا می کند و به کسی که از آن نور نرسد،

به ولایت آل محمد، گمراه می شود».

محرومان از شفاعت

در احادیث متعدد وارد شده که در روز قیامت وقتی که مردم وارد محشر می گردند، گروهی، از شفاعت معصومین :

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محرومند، بر طبق روایات فراوان، علت محرومیت آنها عدم توجّه به امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله است، چنانکه

امام صادق علیه السلام فرمود:

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

من أَبْغَض الحَسَن و الحسین علیه السلام جاءَ یوم القِیامَه وَ لَیس عَلی وَجْهِهِ لَحْم وَ لَم تَنَالَه شَفاعَتِی ».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی که با حسن و حسین دشمنی کند، در روز قیامت در حالی می آید که در صورت او گوشت وجود ندارد و هرگز شفاعت من به او نمی رسد.»

نجات دهنده دوزخیان

کسانی که امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله را بشناسند، گناهانشان آمرزیده می شود و در روز قیامت، به زیارت آنان مفتخر می گردند و از آتش جهنم رهایی پیدا می کنند؛چنانکه ابوذر غفاری گوید:

«رَأَیت رسول الله صلی الله علیه و آله یقبل الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و هو یقول :

من أَحب الحسن والحسین و ذرِّیتهما مخلصاً لم تلفح النار وجهه، و لو کان ذنوبه بعدد رمل عالج . إلاّ أَن یکون ذنباً یخرجه من الإیمان ».

«دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله روزی حسین بن علی بن ابی طالب را می بوسید و می فرمود:

کسی که حسن و حسین و فرزندان این دو را از روی اخلاص، دوست بدارد؛ آتش جهنم صورت های آنها را نمی سوزاند؛ گر چه گناهان آنان به عدد ریگ های زیر دریا باشد؛ مگر اینکه آن گناه، گناهی باشد که آنان را

از دین خارج کند».

علی علیه السلام فرمود:

«زارنا رسول الله صلی الله علیه و آله و بات عندنا و الحسن و الحسین نائمان، فاستقی الحسن، فقام رسول الله إلی قربه لنا ... فاهوی بیده إلی الحسین و بدء بالحسن

فقالت فاطمه :

یا رسول الله!

أحبُّهما إلیک ؟

قال :

لا، ولکنّه استقی اَوّل مرَّه، ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله أنا و إیاک و هذین وهذا الرّاقد یعنی علیاً یوم القیامه فی مکان واحد».

«روزی، پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدن ما آمد و شب را آن جا بیتوته کرد و حسن و حسین خواب بودند. هنگام شب، حسن بیدار شد و آب خواست . پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و از مشک آب آورد. حسین نیز بیدار شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله نخست آب را به حسن داد.

فاطمه سلام الله علیها فرمود:

مثل این که حسن نزد تو محبوب تر است . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

نخیر!

بلکه اول حسن آب خواسته بود.

سپس پیامبر فرمود:

من و تو و این دو حسن و حسین و این که خوابیده علی روز قیامت در یک جا هستیم ».

روح پیامبر

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله موارد متعدد، درباره فضیلت حسنین صلی الله علیه و آله احادیث فراوانی را بیان کرده اند، از جمله فرمود:

«حسـین منّی و انا من حسـین، أَحب الله من أحب حسـیناً» «حسـین از من و من نیز از او هستم، کسی که حسین را دوست بدارد، خداوند نیز او را دوست دارد» همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسین علیه السلام فرمود:

«هذا منّی وأنا منه، وهو یحْرُم علیه ما یحْرُم عَلَی ».

«این (حسین) از من است و من از او

و هر آنچه بر او حرام است بر من (نیز) حرام است ».

آیینه تمام نمای پیامبر

تمام شخصیت رهبر و پیشوای عالم بشریت، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در وجود نازنین حسنین صلی الله علیه و آله متجلی بود؛ چنانکه در این مورد، احادیث فراوانی وجود دارد، به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم :

علی علیه السلام فرمود:

«الحسن أَشْبَه برسول الله صلی الله علیه و آله ما بین الصدر إلی الرّأس، والحسین أَشْبَه بالنّبی صلی الله علیه و آله ما کان أَسْفَل مِن ذلِک ». علی علیه السلام فرمود:

حسن، شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله از سینه به بالاست، و حسین شبیه رسول خدا ست از سینه به پایین ».

همچنین فرمود:

«مَن أَرادَ أَن ینْظُرَ إلی وجه رسول الله صلی الله علیه و آله من رأسِه إلی عُنُقِه، فلینظُرَ إلی الحسن، و من أَرادَ أَن ینظر إلی ما لَدُن عنقه إلی رِجْلِه، فلینظر إلی الحسین، إقْتَسَماه ».

هر کس می خواهد از سر تا گردن به رسول خدا صلی الله علیه و آله بنگرد، پس به حسن بنگرد و هر کس می خواهد از گردن به پایین به رسول خدا صلی الله علیه و آله بنگرد، به حسین بنگرد. این دو شباهت پیامبر را در میان خود تقسیم کرده اند».

کلید بهشت

حقیقت عالَم هستی، عالم اسباب و مسببات است . چنانکه در دنیا، هر انسانی برای رسیدن به اهدافش، اسباب و وسایلی را فراهم می کند.

در روز قیامت نیز انسان احتیاج به اسباب دارد. اینک سؤال این است که اسباب آبرومندی برای بشر در روز قیامت نزد خداوند چیست ؟

فرزندان، مال و ثروت و یا چیزی غیر از اینهاست ؟

در احادیث فراوانی اسباب آبرومندی در روز قیامت، امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و

آله معرفی گردیده اند:

چنانکه علی بن ابی طالب علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«فی الجنَّه درجه، تُدْعی الوسیله، فإذا سألْتُمُوا الله فسألوا إلی الوسیله، قالوا:

یا رسول الله!

من یسکن معک فیها؟

قال صلی الله علیه و آله:

علی و فاطمه والحسن و الحسین ؛»

«در بهشت درجه ای است که به آن وسیله گفته می شود، هنگامی که از خداوند سؤال گردید از آن وسیله سؤال کنید، گفتند:

ای رسول خدا!

در آن درجه، چه کسانی با تو هستند؟

فرمود:

علی، فاطمه، حسن و حسین ».

امام حسین و حدیث کساء

در روایات متواتری وارد شده است که همه پلیدی ها از وجود معصومین علیه السلام برداشته شده است، اینک به نمونه ای از آنها اشاره می کنیم :

عمر بن ابی سلمه پسر خوانده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«نزلت هذه الایه علی النبی صلی الله علیه و آله (إنَّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس أهل البیت ویطهّرکم تطهیراً) فی بیت ام سلمه، فدعا النبی صلی الله علیه و آله فاطمه و حسناً و حسیناً فحللهم بکساءٍ وعلی خلف ظهره فحلله بکساءٍ ثم قال :

اللّهم هؤُلاء أهل بیتی فاذهب عنهم الرّجس وطهِّرْهم تطهیراً قالت ام سلمه :

وأنا معهم یا نبی الله؟

قال :

أنت علی مکانک و أنت إلی خیرٌ». هنگامی که آیه :

«همانا خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد»، بر پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه نازل گردید، پیامبر، حضرت فاطمه، حسن و حسین را صدا زد، پس ایشان را به کساء پوشاند و علی پشت سر پیامبر قرار داشت او را نیز

پوشاند؛ سپس فرمود:

بارالها!

اینان اهل بیت من هستند، پس دور کن از ایشان پلیدی را و ایشان را کاملاً پاک گردان . ام سلمه گفت:

من نیز با شما هستم ای رسول خدا!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

تو در جای خود باش که عاقبت تو به خیر است ».

پاکی امام حسین

ام سلمه گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«اَلا ـ إن مسجدی حرام علی کل حائض من النّساء وکل جنب من الرّجال إلّا علی محمّد واهل بیته علی و فاطمه و الحسن و الحسین رضی الله عنهم ».

«آگاه باشید!

به درستی که مسجد من بر هر زن حائض و بر هر جنب از مردها حرام است ؛ مگر اهل بیتم، علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام.

نام گذاری امام حسین

مورخان شیعه و سنّی در کتب روایی، تاریخی و تفاسیر خود در مورد نام گذاری حسنین صلی الله علیه و آله بیانات فراوانی دارند که ما تنها به ذکر یک نمونه از آنها اکتفا می کنیم :

«الحسن بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف القرشی الهاشمی ابومحمد سبط النبی صلی الله علیه و آله و امّه فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله سیده نساء العالمین و هو سید شباب اهل الجنّه و ریحانه النبی صلی الله علیه و آله و شبیهه سماه النبی صلی الله علیه و آله الخ وهو رابع اهل الکساء».

«حسن فرزند علی بن ابی طالب فرزند عبدالمطلب فرزند هاشم فرزند عبدمناف قریشی هاشمی، ابومحمد سبط رسول خدا (ص)، مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله سیده زنان دو جهان و سرور جوانان اهل بهشت و گلهای پیامبر و شبیه پیامبر است که پیامبر او را ریحانه نام نهاده است و ایشان چهارمین اهل کساء می باشد». ابواحمد عسکری گوید:

«سمّاه النبی صلی الله علیه و آله و کنّاه أبا محمّد و لم یکن یعرف هذا الاسم فی الجاهلیه ».

«پیامبر نام او را حسن نهاد و شهرت او را ابومحمد و این

اسم در جاهلیت معروف نبود».

مفضّل گوید:

«اِن اللَه حَجَب اسم الحسن والحسین حَتّی سمّی بهما النبی صلی الله علیه و آله ابنیه الحسن الحسین . قال :

فقلت له :

فاللذین بالیمن قال :

ذاک حسن ساکن سین و حسین بفتح الحاء و کسر السین و لا یعرف قبلها الا اسم رمله فی بلاد ضبه و ...».

«به درستی که خداوند اسم حسن و حسین را مخفی نمود تا اینکه پیامبر آن دو را به این اسم نام نهاد. به او

گفتم :

آن دو که در یمن هستند چه ؟

گفت:

آن حسن با سکون حرف سین و حسین با فتح حاء و کسر سین می باشد و هرگز این اسم قبل از این شناخته نشده بود مگر نام رمله در بلاد ضبه و ...».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«حسن سبط من الاسباط ».

قال الراوی :

«وکان حلیماً کریماً ورعاً دعاه ورعه و فضله إلی أن ترک الملک الدنیا رغبه فیما عند الله تعالی و ... وای شرف أعظم منشرف مَن سماه رسول الله صلی الله علیه و آله.» «حسن، سبطی از اسباط است ».

راوی می گوید:

«امام حسن، بردبار، بخشنده و باتقوا بودند که تقوا او را دعوت به ترک خلافت دنیا نمود و متمایل بود به آنچه نزد خداوند هست و ... و چه شرفی بزرگتر از شراف کسی است که او را رسول خدا صلی الله علیه و آله نام نهاده است ». ابوبکر بن درید گوید:

«قام الحسن بعد موت أبيه اميرالمؤمنين

فقال :

بعد رحمه الله عزّوجل أنا والله ما ثنانی عن أهل الشّام شک ولا ندم وإنّما کنّا نقاتل أهل الشام بالسلامه و الصبر و ...»

«امام حسن بعد از شهادت امیرمؤمنان به منبر رفت و بعد از فرستادن درود و رحمت خداوندی

بر پدرش فرمود:

من به خدا قسم از جنگ با شامیان روی نگردانم و نه در جنگ با آنها شک دارم و پشیمان هستم، ما با شامیان می جنگیدیم در مقابل سلامت و بردباری ».

احادیثی در مورد فضیلت اهل بیت

احادیثی که در مورد فضیلت اهل بیت در کتب معتبر اهل تسنن وارد گردیده، قابل احصا نیست و لذا تنها به ذکر برخی از منابع و مؤلّفین اکتفا می کنیم :

علامه دولابی، در الکنی و الاسماء، ج ۲، ص ۱۲۱، طبع حیدرآباد دکن

حافظ احمد بن حنبل در مناقب، ص ۱۲۲

طبرانی در معجم الکبیر، ص ۱۳۴ خطی

ابن حجر عسقلانی در الاصابه، ج ۱، ص ۳۲۵، طبع مصر

کنزالعمّال، متقی هندی، ج ۵، ص ۹۶، طبع میامیه مصر

مجمع الزواید، ابی بکر هیثمی، ج ۹، ص ۱۶۶، مکتبه قدسی، قاهره ؛ینابیع الموده، شیخ سلیمان بلخی، ص ۲۲۸، طبع اسلامبول و ص ۱۶۷

تاریخ ابن عساکر؛محب الدین طبری در ذخایرالعقبی، ص ۲۱، طبع قاهره

حافظ نهبانی در شرف النبی، ص ۲۲۵. مفتاح نجاء، ص ۱۴

کنوز الحقایق مناوی، ص ۲۶، طبع بولاق مصر؛ینابیع الموده، ص ۱۷۹، طبع اسلامبول

عبدالله حنفی در ارجح المطالب، ص ۳۲۳، طبع لاهور

ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان، ج ۶، ص ۲۴۳، طبع حیدرآباد دکن و ج ۴، ص ۳۵۴

میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۲۸۱، طبع قاهره . کفایه المطالب، ص ۹۸

طبع الغری ارجح المطالب، ص ۴۵۸، طبع لاهور

کفایه المطالب، ص ۱۷۸

جمال الدين ابن حنویه در بحر المناقب، ص ۷۸ خطی

میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۲، طبع قاهره ؛حدیث ۳، ینابیع الموده، ص ۲۵۶ اسلامبول

مستدرک حاکم، نیشابوری، ج ۳، ص ۱۶۰، طبع حیدرآباد دکن

کفایه الطالب، ص ۲۷۸

تلخیص مستدرک، ذهبی، ج ۳، ص ۱۶۰؛میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۳۴، طبع قاهره

الاصابه، ابن حجر عسقلانی، ج ۳، ص ۵۰۷، طبع

مصر، ج ۴، ص ۳۶۷

مفاتح نجا، ص ۱۵، خطی، ص ۱۶ و ۱۱۳

الکنی و الاسماء، ج ۲، ص ۱۶۰، طبع حیدرآباد دکن

بحرالمناقب، احمد حنفی موصلی، ص ۱۱۶، خطی وص ۱۰۵ و ۱۰۶

ذهبی در میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۸۳، طبع قاهره، ج ۱، ص ۴۶۳، ص ۸۲ و ۲۲۰، ص ۳۲، مناقب خوارزمی، ص ۹۰، طبع تبریز، ص ۸۲ و ۲۴۰

ینابیع الموده، ص ۲۴۵، طبع اسلامبول، ص ۱۳۱، ۲۶۱، ۲۳۰، ۱۹۴، ۳۵، ۱۷۲، ۱۶۴، ۱۹۴، ۲۱۳، ۲۲۷، ۲۶۰، ۸۹، ۲۵۹، ۲۴۷، ۲۳۶، ۲۴۴، ۳۱۲ و ۳۳۲، صحیح ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۷۶، طبع صاوی مصر

نزهه المجالس، صفوری، ج ۲، ص ۲۲۲، طبع قاهره، ص ۲۳۲ و ۲۳۳

فضایل صحابه، ج ۲، ص ۲۶۰، خطی و ۲۵۸ ابن حجز هیثمی در صواعق المحرقه، ص ۲۳۰، طبع عبداللطیف، مصر، ص ۱۵۸

لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ج ۲، ص ۹۴، طبع حیدرآباد، ج ۳، ص ۲۷۵

عبدالله شافعی در مناقب، ص ۲۰۹ خطی، ارجح المطالب تسری، ص ۳۱۲، طبع لاهور، ص ۵۱۲، ۳۰۹، ۳۱۱، ۴۶۱، ۳۳۱ و ۵۳۰، ریاض نظری محب الدین طبری، ج ۲، ص ۱۸۹، طبع مصر، ص ۲۱۴، ۳۱۱، ۳۳۳ و ۲۰۹

اُسد الغابه، ابن کثیر، ج ۲۶۹۵، خطی و ۵۲۳

موفق ابن احمد در مقتل الحسین، ص ۶۶، طبع الغری، ص ۹۹، صحیح ترمذی، ج ۱۳، ص ۲۴۸، طبع صادی مصر، مجمع الزواید، ج ۹، ص ۱۶۶، طبع قاهره، ص ۱۶۹، ۱۸۴، ۱۸۲، ۱۷۴، ۱۶۹ و ۱۳۱، تذکره، ابن جوزی، ص ۲۴۴، طبع الغری حافظ احمد حنبل در مسند، ج ۱، ص ۴۴۲، طبع میامیه مصر، ص ۷۷. القول فصل حداد علوی حضرمی، ص ۲۹، طبع جاواج ۲، ص ۳۵ و ۳۰،

مستدرک حاکم، نیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۹، طبع حیدرآباد دکن، ص ۱۳۷۰، ۱۵۱

ذخایر العقبی، ص ۲۵، ۲۳، ۹۱، ۱۳۰، ۱۲۳

معجم الکبیر، ص ۱۳۰، طبع جامعه الطهران، طبع خطی، ص ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۰۳، ۵۲

معجم صغیر، ص ۱۵۸، طبع دهلی، ص ۱۹۹

بدایه و نهایه، ابن کثیر دمشقی، ج ۸، ص ۲۰۵، ۳۶، ۲۰۷

جامع الاصول، ج ۱، ص ۱۰۲، طبع محمّدیه مصر

شفاء قاضی، عیاض، ج ۲، ص ۴۲، ۱۶

تاریخ ذهبی، ج ۳، ص ۸، طبع مصر، ص ۵، ج ۲، ص ۶۰

مقتل الحسین، ص ۹۹، طبع الغری، ص ۶۱، ۱۱۱، ۱۰۳، ۹۵، ۶۶، ۵۹، ۶۶، ۵۹، ۱۴۵، ۱۰۷، ۷۵، ۱۰۸

تاریخ بغدادی، ج ۷، ص ۱۳۶، طبع مصر، ج ۱۳، ص ۲۸۷

اسدالغابه، ج ۵، ص ۵۲۳، طبع مصر، ج ۴، ص ۲۹، ۱۰۹، ۹۴

کنزالعمّال، ج ۵، ص ۹۲، طبع میامیه مصر و ص ۱۰۶، ۹۴، ۱۲۷، ۹۶

اخبار اصفهان، حافظ ابونعیم، ج ۱، ص ۹۱

سیر اعلام نبلاء، ذهبی، ج ۲، ص ۹۱، ج ۳، ص ۱۷۱، طبع مصر

تاریخ اسلام، ذهبی، ج ۲، ص ۹۱، طبع دار المعارف مصر، ج ۳، ص ۶

کفایه الطالب، ص ۱۹۸ و ۱۸۴؛سنن الهدی، احمد حنفی قدوسی، ص ۵۶۵، خطی

طبقات معتزله، ص ۸۲، طبع بیروت، نظم دررالسمطین، زرندی، ص ۲۳۲، طبع قضاص، ص ۲۱۰، ۲۱۳

فصل الخطاب، بخاری، ص ۳۷۰، طبع اسلامبول

طبع ینابیع الموده

محاضرات الادباء، ج ۴، ص ۴۷۹، طبع بیروت

شکوه المصابیح، خطیب تبریزی، ج ۳، ص ۲۵۸، طبع دمشق

علم الکتاب، سید خواجه میر، ص ۲۵۴، طبع دهلی

فرایدالسمطین، حموینی، خطی

ذخایر الموارث عبدالغنی نابلوسی، ج ۱، ص ۲۱۳، طبع قاهره، ج ۳، ص ۱۴

تهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج ۲، ص ۲۹۷، ج ۱۰، ص ۴۳۰، طبع حیدرآباد الجمع بین صحاح، خطی ابوالحسن زرین عبدری

انوار محمدیه،

ص ۴۳۷، طبع ادبیه بیروت، مؤلف شبهانی، ص ۶۲۹.

امام حسین الگوی عمل

در امر به معروف و نهی از منکر، باید روش عقلانی به کار گرفته شود، نه افراط و تفریط ؛ زیرا افراط و تفریط روش ظالمان و جاهلان است است که باعث سلب اعتبار می گردد. انسان های جاهل به روش عقلائی هدایت می گردند و لذا در تمام روش های عقلائی و حکیمانه از جمله در امر به معروف و نهی از منکر، باید الگوی ما، اهل بیت عصمت و طهارت از جمله امام حسن و حسین صلی الله علیه و آله باشد چنان که در روایات متعددی به این معنا اشاره شده . علامه مجلسی «ره » در بحارالانوار چنین نقل می کند:

«اَن الحسن والحسین صلی الله علیه و آله مرّا علی شیخ یتوضّأ ولا یحْسُن، فأخذا فی التنازع یقول کل واحد منهما:

أنت لا تحسن الوضوء

فقالا:

أیها الشَّیخ کن حکماً بیننا یتوضّا کل واحد منّا فتوضّأ قالا:

أینا یحسن ؟

قال :

کلاکما تحسنان الوضوء ولکن هذا الشیخ الجاهل هو الذی لم یکن یحسن !

وقد تعلّم الان منکما وتاب علی یدکما ببرکتکما و شفقتکما علی اُمّه جدّکما».

«روزی امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله از جایی عبور می کردند، مشاهده فرمودند که پیرمردی در حال وضو گرفتن، اشتباه وضو می گیرد، در این حال، امام حسن و امام حسین صلی الله علیه و آله هریک فرمودند:

وضوی من بهتر است !

در این صورت نزد پیرمرد آمدند و فرمودند:

ای پیرمرد!

ما دو نفر وضو می گیریم و شما تماشا کنید و بعد قضاوت کرده و بگویید آیا وضوی کدام یکی از ما بهتر است !

بعد از آن، هر دو برادر وضو گرفتند و هنگامی که وضو گرفتن پایان یافت، سؤال

کردند وضوی کدام یک از ما بهتر است ؟!پیرمرد جاهل وقتی که جریان را مشاهده کرد؛ فرمود:

وضو گرفتن هر دوی شما نیکوست، این وضوی من است که درست نبوده، لکن فعلاً با برکت لطف و مهربانی شما که بر امّت جدتان دارید، وارد شدم ».

شهادت سرور شهیدان

یکی از مصیبت های جانسوزی که به دست عده ای از ستمگران و ظالمان، بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اهل بیتش :

وارد گردید، شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام با اهل بیتش، در سرزمین کربلا بود.

سلمی گوید:

«دخلت علی اُم سلمه وَهی تَبکی فقلت ما یبکِیک ؟

قالت :

رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله تعنی فی المنام وعلی رأسه وَلِحیتِه التراب . فقلت :

ما لک یا رسول الله؟

قال صلی الله علیه و آله:

شهدت قتل الحسین آنفاً».

«منزل ام سلمه رفتم که در حال گریه بود،

گفتم :

چرا گریه می کنی ؟

در جوابم فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که با محاسن خاک آلود بود، سؤال کردم ای رسول خدا چرا محاسن شما خاک آلود است ؟!فرمود:

«الان شاهد کشته شدن حسین بودم ». هم چنین از ام سلمه نقل شده است که گفته :

«کان النبی صلی الله علیه و آله جالساً ذات یوم فی بیتی

فقال :

لا یـدخلن علی أحدٌ، فانتظرت فدخل الحسـین فسـمعت نشـیج (صوت معه توجع و بکاء کما یرد الصبی بکاءه فی صدره) النبی یبکی اطلعت فإذاً الحسین فی حجره أو إلی جنبه یمسح رأسه وهو یبکی، فقلت والله!

ما علمت به حتّی دخل

فقال النبی صلی الله علیه و آله:

إن جبرائیل کان معنا فی البیت

فقال :

أتُحبُّه ؟

فقلت :

أمّا من أحب الدنیا فَنَعِم .

فقال :

«إن اُمّتک ستقتل هذا بأرض یقال له کربلا، فتناول جبرائیل من ترابها فأراه النبی، فلمّا اُحیط بالحسین حین قُتل قال :

ما اسم هذه الارض ؟

قالوا:

أرض

کربلا. قال علیه السلام صدّق رسول الله صلی الله علیه و آله أرض کرب و بلا.» «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه نشسته بود که فرمود:

کسی نزد من نیاید!

ام سلمه گفت:

من در حال انتظار بودم که امام حسین علیه السلام نزد رسول خدا آمد، سپس شنیدم که پیامبر مانند بچه ای که گریه را در گلوی خود می پیچد، گریه می کند.

آگاه شدم که پیامبر حسین را در دامان یا پهلوی خود نهاده و دست بر سر و صورت او می کشد و گریه می کند.

سؤال کردم :

به خدا قسم من از روزی که نزد شما آمده ام چنین حالتی را ندیدم . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

به درستی که جبرئیل در خانه نشسته بود و فرمود:

ای رسول خدا!حسین را دوست داری ؟

گفتم :

بلی . جبرئیل فرمود:

به درستی که بعد از تو به زودی امتت او را در سرزمینی به شهادت می رسانند که کربلا نام دارد.

سپس جبرئیل مقداری خاک برداشت و به پیامبر نشان داد.

هنگامی که دشمن، امام حسین علیه السلام را احاطه کرده بود، امام سؤال کرد که این سرزمین چه نام دارد؟!

اصحاب فرمودند:

کربلا.

امام حسین علیه السلام فرمود:

جدم رسول خدا راست فرموده بود.

این زمین، پر مشقّت و پر بلاست .

سخنان

فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام

سر آغاز

سالار آلاله ها

باز روحم عشق عاشورا گرفت

نینوا در کربلا ماوا گرفت

عطر یاد کربلا بی تاب کرد

شور نام یار، در دل جا گرفت

بوی آب و بوی خون را جان شدم

آنچه اندر وهم ناید، آن شدم

بوی سیبِ قتلگاهِ یار را

بی صبوری نغمه جانان شدم

یاد آوردم زلال آب را

کودکان تشنه و بی تاب را

یاد لب های عطش زا کرده ام

یاد اصغر یاد دُرّ ناب را

نغمه خوان شد روح بی پروای

من

خسته جان شد جان پر غوغای من

یاد و ذکر یاد حسین بی تاب کرد

بر همه عالم رسد آوای من

ای جهان را سمبل ایثارها

ای تو سرمشق همه بیدارها

ای تو الگوی تمام عاشقان

ای تو جان و دیده دلدارها

یا حسین ای سرور و سالار من

ای تمام عشق و شور و زار من

عشق و شور ما همه از شور توست

تو چه کردی با دل بیدار من

یا حسین تو سمبل آزادگان

درس و مشق و الگوی دل دادگان

هر رهائی با قیامت ناب شد

ای ره و راه همه آزادگان

نام آزادی زتو حرمت گرفت

عشق و شور از عشق تو قدرت گرفت

خون جمله شاهدان روزگار

از جلای خون تو قوّت گرفت

پرچم آزادگی افراشتی

بندهای بردگی برداشتی

آن همه دادی فدائی در رَهَش

داغ یک آخ، بر دل خصم کاشتی

ای همه عالم فدای راه تو

اشک های عاشقان بر آهِ تو

تو چه کردی عالمی بر شور تو است

جان جمله عارفان دلخواهِ تو

ای همه خوبی به عزّ نام تو است

نردبانِ آسمان بر بام تو است

هر نیازی را تو پاسخ می دهی

هر کرامت را نشان اکرام تو است

دست ما درماندگان گیر یا حسین

حال ما دل خستگان گیر یا حسین

نغمه های ما همه از شور تو است

جان ما دلبستگان گیر یا حسین

درس آزادی تو بر ما داده ای

نعمت و شادی تو بر ما داده ای

راه جنگ و صلح و فریاد و قیام

آب و آبادی تو بر ما داده ای

دشتی در مانده را آباد کن

نفس در بند مانده را آزاد کن

هر اسیری را رها از بند کن

جان هر درمانده را دلشاد کن

سخن مجموعه نهج الحیاه

بسم الله الرحمن الرحیم

بر اساس رهنمودهای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، دین کامل الهی برپایه های همیشه استوار قرآن و عترت «خط ثقلین» جاودانه است

و برای همه انسان ها در تمام قرون و اعصار یک ضرورت غیر قابل انکار می باشد.

همواره هشدار داده اند که:

«روی آوردن به قرآن فقط و یا گرایش به اهل بیت علیهم السلام جدای از قرآن»

تفکّری انحرافی و گرایشی خلاف اسلام ناب و دین کامل الهی است، تکامل و سعادت فرد و جامعه در پذیرش خط ثقلین، «قرآن و عترت» است. درست است که باید همه چیز را از قرآن خواست و در قرآن جستجو نمود، امّا بدون رهنمودهای عترت پیامبر صلی الله علیه و آله در قالب هزاران حدیث که در تفسیر و تأویل آیات الهی مطرح شده است هرگز نمی توان حقایق قرآنی را شناخت و به ارزش های واقعی آن راه یافت. بودند افرادی که با همه ادعّاها و با برخورداری از همه علوم مقدّماتی و ابزار شناخت و تفسیر، نتوانستند بدون رهنمودهای عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حتّی مباحث و مسائل ابتدائی قرآن را به درستی درک کنند و هر چه تلاش کردند فایده ای نداد.

خدای بزرگ در این باره به روشنی می فرماید:

وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرآنِ ما هُوَ شِفآءٌ وَ رَحْمَهٌ لِلْمُؤْمِنِینَ وَلا یزِیدُ الظّالِمینَ اِلاَّ خَساراً

(و ما آنچه را که از قرآن فرستادیم شفای دل و رحمت الهی برای اهل ایمان است، لکن کافران و ظالمان را جز زیان چیزی نخواهد افزود.) [۱].

و امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

مَنْ نَظَرَ بِرَأْیِهِ هَلَکَ وَ مَنْ تَرَکَ اَهْلَ بَیتِ نَبِیهِ صلی الله علیه و آله ضَلَّ وَ مَنْ تَرَکَ کِتابَ اللهِ وَقَوْلَ نَبِیهِ صلی الله علیه و آله کَفَرَ (کسی که به رأی خویش عمل کند، هلاک می شود و کسی

که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را ترک نماید، گمراه می گردد و کسی که قرآن کریم و سنت رسول گرامی را ترک کند کافر است.) [۲].

امام علی علیه السلام در رهنمود وحی گونه ای علل نیازمندی انسان ها را به قرآن و عترت و ضرورت تداوم خط ثقلین، چنین بیان فرمود:

هذَا الْقُرآنُ اِنَّما هُوَ خَطٌّ مَسْتُورٌ بَینَ الدَّفَّتَینِ لا ینْطِقُ بِلِسانٍ وَلا بُدَّلَهُ مِنْ تَرْجُمانٍ (این قرآن، خطوطی است که میان دو جلد خود پنهان است. با زبان سخن نمی گوید و نیازمند به ترجمان است.) [۳]. پیامبر گرامی اسلام ترجمان قرآن، و زبان های گویای وحی الهی را در روایت معروف «ثِقْلَین» شناسانده است، [۴] و به همه انسان ها پیام خود را ابلاغ فرمود که:

اسلام ناب و دین کامل الهی در تداوم خط ثِقْلَین «قرآن و عترت» امکان پذیر است. از این رو شیعیان و پیروان عترت پیامبر صلی الله علیه و آله برای فهم و تفسیر و ارزیابی قرآن کریم از هزاران روایت و حدیث و رهنمودهای گسترده و متنوّع اهل بیت علیهم السلام استفاده می کنند و در جمع آوری و ضبط و حفظ احادیث، تلاشی مستمر دارند. آنان، سنّت و حدیث و رهنمودهای پیامبر اسلام و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام را یکی از پایه های استوار اجتهاد و استنباط احکام الهی می شناسند. در تداوم همین تلاش پر برکت است که دانشمندان شیعه، این بزرگ سنگرداران مرزهای اندیشه، «اصول کافی» و «تهذیب» و «من لا ـ یحضره الفقیه» و «استبصار» و «بحارالا ـنوار» و «وسائل الشّیعه» و هزاران کتاب و جزوه و مقاله روائی را بجهانیان هدیه نمودند و با برخورداری از

رهنمودهای عترت رسول خدا علیهم السلام به تفسیر واقعی قرآن راه یافتند و آب را از سرچشمه زلال حقیقت نوشیدند و از هرگونه تفسیر به رأی و جعل و تحریف و بدعت ها در امان ماندند و همان اسلام ناب رسول خدا صلی الله علیه و آله را درتمام اعصار و قرون، با جهاد و پیکار و خون و شهادت، تداوم بخشیدند.

دانشمندان شیعه، فقهاء و علمای بیدار اسلام، قتل عام شدند، ناقص العضو گردیدند، سیاه چال ها را پرکردند، رنج مهاجرت های پیاپی را بر خود هموار نمودند، سربر دار شدند، امّا داغ آرزوی «جدائی قرآن از عترت» را بر دل های منحرفان همیشه تاریخ نهادند. و در تداوم این حرکتِ ارزشمندِ فرهنگی، مجموعه نهج الحیاه (فرهنگ سخنان رهبران معصوم علیه السلام) در اختیارِ علاقمندان قرار می گیرد تا روایات و احادیث امامان معصوم علیهم السلام را در قالب هزاران عناوین کاربردی و متناسب با نیازهای روز، مورد مطالعه و ارزیابی قرار دهند. هم اکنون در جلد ششم مجموعه نهج الحیاه با سخنان گرانسنگ و نورانی حضرت اباعبدالله علیه السلام آشنا می گردیم، امید که تلاش کوچک ما را بپذیرد و دست ما را بگیرد. قم - مؤسسّهٔ تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام محمّد دشتی

*****

[۱] آیه ۸۲ اسراء.

[۲] اصول کافی ج ۱ ص ۷۳ حدیث ۱۰.

[۳] خطبه ۱۲۵ نهج البلاغه المعجم المفهرس.

[۴] قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم:

«اِنِّی تارِکٌ فِیکُمَ الثِّقْلَین کِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتِی»

(من در میان شما مردم دو چیز گرانبها می گذارم، یکی قرآن و دیگری عترت من است).

بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۲، صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸ و ج ۱۳، ص۱۹۹،

نظم درر السمطین، ص ۲۳۲، ینابیع المودّه، ص ۳۳ و ۴۵، کنزالعمال، ج ۱، ص ۱۵۳.

آ

آب

خبر علمی از موجودات آبزی دانشـمندان جهان پس از کشف میکروب توسّط پاسـتور، به جهان نادیـدنی ها راه یافتند و با این راز علمی آشـنا شدنـد که موجودات زنـده فراوانی در آب زنـدگی می کنند مانند میکروب هوا خوار و ... در صورتی که در ۱۴ قرن قبل امام حسین علیه السلام پرده از این راز علمی برداشت.

حدیث ۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

إنَّ لِلْماءِ ساکِناً. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا موجودات زنده ای در آب قرار دارند).

امام باقر العلوم علیه السلام نقل فرمود که:

روزی امام حسن و امام حسین علیهما السلام برای شنا کردن در آب فرات رفتند و در حالی که با پارچه بلندی خود را پوشانده بودند، حضرت ابا عبدالله علیه السلام سخن گرانسنگ یاد شده را مطرح فرمود.

*****

[۱] کنزالعمال ج۹ ص۵۴۷ حدیث ۲۷۳۵۵.

آبرو

بخشش اموال برای حفظ آبرو

وقتی مروان، فرماندار مدینه، فرزدق شاعر را بیرون کرد، پناه به حضـرت ابا عبدالله علیه السـلام آورد، امام چهارصد دینار به او بخشید و او را مورد محبّت قرار داد.

برخی به امام حسین علیه السلام اعتراض کردند که فرزدق شاعر خوش نامی نیست چرا به او کمک کردی؟

فرمود:

حدیث ۲ قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنَّ خَیرَ مالِکَ ما وَقَیتَ بِهِ عِرْضَکَ، وَ قَدْ أَصابَ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله کَعْبَ بْنَ زُهَیرٍ،

وَ قالَ فی عَبّاسِ بْنِ مَرْداسِ:

اقطعوا لسانه عنّی.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(بهترین اموال تو آن است که بـا آن آبروی خود را حفـظ کنی، آنگاه که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم به کعب بن زهیر پاداش داد فرمود، با پاداش دادن، زبان عباس بن مرداس را نسبت به من ببندید.) [۱].

*****

[۱]

مناقب ابن شهرآشوب ج۴ ص۶۵

بحارالانوار ج۴۴ ص۱۸۹

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۶۲

ربیع الابرار ج۴ ص۲۷۴.

آداب

آداب دستشویی

بهداشت فردی

در روزگاران گذشته که از خانه های مجلّل و دستشوئی های مدرن امروزی خبری نبود، و هم اکنون در زندگی بسیاری از روستائیان و عشائری که همواره در حال کوچ کردن می باشند، و نظامیانی که در مانورهای پیاپی ناچارند در بیابان ها و کوه ها مدّتی زندگی کنند، رهنمود امام حسین علیه السلام جهت بهداشت فردی ارزشمند بوده و هست، که فرمود:

حدیث ۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

لاتَسْتَقْبِلْ أَلْقِبْلَهَ وَلاتَسْتَدبِرْها وَ لا تَسْتَقْبِلْ أَلْرِّیحَ وَلا تَسْتَدبِرُها. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(رو، و پُشت به قبله، در دستشوئی ننشینید، و رو و پُشت به باد نیز قرار نگیرید.) رهنمود اوّل برای احترام و ارج نهادن به کعبه و قبله گاه مسلمین است، و رهنمود دوّم برای مصون ماندن از انواع آلودگی ها می باشد.

*****

[۱] کتاب معتبر ج۱ ص۱۳۷

نهایه الاحکام ج۱ ص۸۲

وسائل الشیعه ج۱ ص۲۱۳

حبل المتین ۳۳.

آزادی اسیر

درست است که اگر مسلمانی اسیر گردید بر همه مسلمانان واجب است تا او را آزاد سازند، امّا مردم و دولت و کشور و سرزمینی که برای آنها جنگ صورت گرفت مسئولیت مستقیم در آزادی اسیران خواهند داشت، و باید تلاش بیشتری در این زمینه داشته باشند که امام حسین علیه السلام اظهار داشت:

حدیث ۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

فِکاکُ الأسیرِ الْمُسْلِمِ عَلی أَهْلِ الأرْضِ الّتی قاتَلَ عَلَیها. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آزاد کردن اسیر بر کسانی واجب است که این اسیر برای منافع آنها جنگیده است).

*****

[۱] دعائم الاسلام ج ۱ ص۳۷۷

مستدرک الوسائل ج۱۱ ص۱۲۸ حدیث ۱۲۶۲۲.

آزاد گذاشتن یاران و همراهان

یکدلی با یاران

امام حسین علیه السلام در قیام خونین عاشورا برای آزادی و آزادگی مبارزه می کرد از آغاز حرکت تا روز عاشورا، همه جا روح آزادگی را تقویت می فرمود و در حسّاس ترین لحظات روز عاشورا که در محاصره کامل قرار داشت به آزادی و آزادگی یاران خود می اندیشید، آنان را در انتخاب، آزاد گذاشته بود و فرمود:

حدیث ۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

أیهَا النَّاسُ فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ یصْبِرُ عَلی حَدِّ السَّیفِ وطَعْنِ الْاَسِنَّهِ فَلْیقُمْ مَعَنا وَإلاَّ فَلْینْصَرِفْ عَنَّا. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای مردم!

هر کدام از شما که می تواند بر تیزی شمشیر، و ضربات نیزه ها صبر کند با ما قیام کند و گرنه از میان ما بیرون رود و خود را نجات دهد).

*****

[۱] ینابیع الموده ۴۰۶.

اتمام حجت با همراهان

حضرت سکینه دختر امام علیه السلام نقل می کند:

در بین راه کربلا، در یکی از شب ها که مهتاب به روشنی می تابید، از خیمه بانوان بیرون آمده به خیمه پدر و اصحاب او نزدیک شدم، دیدم پدرم در میان جمعیت ایستاده، خطاب به یاران و همراهان می فرماید:

حدیث ۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

إعْلَمُوا أَنّکُمْ خَرَجْتُمْ مَعی لِعلْمِکُمْ أَنّی أَقْدِمُ عَلی قَوْمِ بایعُونی بِأَلْسِنَتِهِمْ وَقُلُوبِهِمْ، وَقَدِانْعَکَسَ الأمْرُلأَنَّهُمْ إسْتَحْوَذَ عَلَیهِمُ الشَّیطانُ فَأَنْسیهُمْ ذِکْرَاللهِ. وَالْانَ لَیسَ لَهُمْ مَقْصِدٌ إلاَّ قَتْلی وَقَتْلَ مَنْ یجاهِدُ بَینَ یدَی، وَسَبْی حَریمی بَعْدَ سَلْبِهِمْ، وَ أَخْشی أنْ تَکُونَ ما تَعْلَمُونَ وَتَسْتَحْونَ. وَالْخَدَعُ عِنْدَنا أَهْلِ الْبیتِ مُحَرَّمٌ. فَمَن کَرِهَ مِنْکُمْ ذلِکَ فَلْینْصَرِفْ، فَاللَّیلُ سَتیرٌ وَالسَّبیلُ غَیرُ خَطیرٍ وَالْوَقْتُ لَیسَ بِهَجیرٍ، و من واسانا بِنَفْسِهِ کانَ مَعَنا غَداً فِی الْجِنانِ نَجیا مِنْ غَضَبِ الرَّحْمنِ، وَقَدْ قالَ جَدِّی مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله:

«وَلَدی اَلْحُسَین یقْتَلُ بِأَرْضٍ کَرْبَلاء

غَرِیبَاً وَحیدَاً عَطْشاناً فَرِیداً، فَمَن نَصَرَهُ فَقَد نَصَرَنِی وَنَصَرَ وَلَدَهُ الْقائِم، وَلَو نَصَرَنا بِلِسانِهِ فَهُوَ فِی حِزْبِنا یوْمَ الْقِیمَهَ».

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای همراهان من!

بدانیـد که شـما با من از دیارتان بیرون آمدیـد در حالی که فکر می کردید من به سوی مردمی رهسپارم که هم در زبان و هم در دل با من بیعت کرده انـد. ولی الآن ماجرا بر عکس شـده است چون که شیطان بر آنان چیره گشـته و یاد خـدا را از خاطره آنـان فراموش سـاخته است. اکنون هـدفی جز کشـتن من و یارانم را ندارنـد، یارانی که که همگام با من در تلاشـند و از حریم اهلبیت دفاع می کننـد. می ترسم شـما این حقیقت را ندانیـد و یا حیاء بورزیـد، حیله و نیرنگ از دیدگاه ما اهلبیت حرام است. اکنـون هر کس از شـما همراهی بـا مـا را خـوش نـدارد بـاز گردد، پوشـش شب فراگیر است و راه هـا بی خطر، زمـان گرمـا و حرارت هم نیست، هر کس بـا اختیـار خویش بـا ما دوستی و همراهی کنـد البتّه در بهشت با ما خواهـد بود و از غضب خـدای رحمان نجات خواهد یافت که جدّم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«فرزنـدم حسـین در ساحل فرات در سـرزمین کربلا تنها و با لب تشـنه کشـته می شود، هر کس او را یاری کند مرا یاری کرده است و فرزنـد او قائم آل محمّـد (عـج) را یاری کرده است، و اگر کسـی تنها با زبانش ما را یاری کنـد در روز قیامت در میان حزب ما خواهد بود.»

) [۱]. حضرت سکینه می گوید:

سوگند به خدا سخنان پدرم به پایان نرسیده

بود که مردم را دیـدم ده نفر، ده نفر، از اطراف آن حضـرت پراکنده شدند و تنها «هفتاد و یک نفر» باقی ماندند، در آن حالت سر به آسمان برداشتم و

گفتم:

«بـار خـدایا آنهـا ما را خوار کردنـد تو آنان را خوار گردان، دعای آنان را اجابت مکن، دشـمن را بر آنان مسـلّط گردان، و از شفاعت جـدّم رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم محرومشان دار». و گریه به من امان نمی داد که خدمت عمّه ام امّ کلثوم رسیدم، ماجرا را به روشنی باز گفتم، او نیز به گریه افتاد و از تنهائی برادر گریست، با هم خدمت حضرت اباعبدالله علیه السلام آمدیم. امّ کلثوم گفت:

برادر ما را به مدینه، حَرَم جدّ ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگردان.

امام پاسخ داد:

یا اُخْتاهْ!

لَیسَ لی إِلی ذلِکَ سَبیلٌ (خواهرم، راهی برای بازگشت به مدینه برای من وجود ندارد).

*****

[۱] دمعه الساکبه ص ۲۷۱

ناسخ التواریخ ج۲ ص۲۵۷

اسرار الشهاده ص۲۶۸.

اتمام حجت با برادران مسلم بن عقیل

پس از اتمام حجّت با همراهان و آزاد گذاشـتن مردم در کناره گیری یا تـداوم قیام، که بسـیاری فرار را بر قرار ترجیح دادند و «۷۲ تن» باقی ماندند، امام خطاب به برادران مسلم بن عقیل فرمود:

حدیث ۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا بَنی عَقیلٍ حَسْبُکُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ، فَاذْهَبُوا أَنْتُمْ فَقَدْ قَدْ أَذِنْتُ لَکُمْ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای فرزندان عقیل!

شهادت مسلم، خانواده شما را کافی است. من شما را رخصت دادم که به سوی خانه های خود بروید.) امّا فرزندان آزاد مرد عقیل بپاخاستند و گفتند:

یا اباعبدالله علیه السلام تو را رها کنیم و به کجا برویم؟

مردم چه خواهند گفت؟

و ما در جواب مردم

چه بگوئیم؟

به مردم بگوئیم که:

امام و رهبر و بزرگ خود را در میان دشمنان تنها گذاردیم، و با تیری یا شمشیری از او دفاع نکردیم؟

سوگند به خدا!

چنین نخواهیم کرد بلکه جان و مال و زن و فرزندان خود را فدای تو می کنیم.

*****

[۱] ارشاد شیخ مفید ۲۳۱

تاریخ طبری آملی ج۳ ص۱۵

بدایه و نهایه ج۸ ص۱۹۱

کامل ابن اثیر ج۲ ص۵۵۹.

آزاد گذاشتن هلال بن نافع

در روز عاشورا به هنگام میدان رفتن «هلال بن نافع» همسر جوانش، دامن او را گرفت و گفت:

پس از تو به کجا روم؟

و به چه کسی تکیه کنم؟

و آنگاه به شدّت گریست. وقتی امام حسین علیه السلام متوجّه شد، با همان روح آزادگی خطاب به هلال فرمود:

حدیث ۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا نَافِعُ، اِنَّ اَهْلَکَ لا یطیبُ لَها فِراقُکَ، فَلَوْرَأَیتَ اَنْ تَخْتارَ سُرورَها عَلَی الْبَرازِ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای پسر نافع!

همانا همسرت، جدائی تو را نمی پسندد، آزادی تا خشنودی او را بر مبارزه با شمشیرها مقدّم بداری).

هلال بن نافع گفت:

ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، اگر امروز تو را یاری نکنم، فردای قیامت جواب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را چگونه بدهم؟

آنگاه به میدان جنگ رفت، مبارزه کرد تا شهید شد.

*****

[۱] أدب الحسین ۲۱۰

معالی السبطین ج۱ ص۳۸۴

ناسخ التواریخ ج۲ ص۲۷۷.

فرمان انصراف به یاران در منزل زباله

انقلابی پیروز و جاودانه است که انقلابیون آن، دارای اهدافی تکاملی و ارزشمند بوده و خود آن را انتخاب کرده باشند، و با آزادی و آگاهی به استقبال خطرات و مشکلات آن بروند. از این رو در مدینه، در مکّه، در بین راه کربلا، هرجا که لازم بود، امام یاران خود را آگاهی می داد و آنان را در ادامه حرکت، یا سکوت، آزاد می گذاشت. ر س - مبارزات سیاسی از مکّه تا کربلا حدیث ۳۰۱

آزاد گذاشتن یاران در شب عاشورا

حضرت اباعبدالله علیه السلام در بین راه کربلا، پس از شنیدن پیمان شکنی کوفیان، همواره با یاران و همراهان اتمام حجّت می کرد، تا خود انتخاب کنند.

امام سجّاد علیه السلام می فرماید:

در شب عاشورا، پدرم اصحاب و یاران و همراهان را در خیمه ای جمع آوری کرد وخطاب به آنان فرمود:

حدیث ۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

یـا أَهْلی وَشـیعَتی اِتَّخِـذُوا هـذَا الَّیـلَ جَمَلاً لَکُمْ فَـانْهَجُوا بِأَنْفُسِـکُمْ، فَلَیسَ الْمَطْلُوبُ غَیری، وَلَوْ قَتَلُونی مـا فَکَّرُوا فیکُمْ، فَانْجُوا رَحِمَکُمُ اللهُ وَأَنْتُمْ فی حِلٍّ وَسِعَهِمِنْ بَیعَتی وَعَهْدی اَلَّذی عاهَدْتُمُونی.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای خاندان و شیعیانم، این شب را چون شتری راهوار به حساب آرید و خود را نجات دهید که آنان جز شخص مرا نخواهند و اگر مرا بکشند در فکر شماها نباشند، خدا شما را رحمت کند، نجات یابید بیعت را از شما برداشتم و پیمانی که با من بستید نادیده پنداشتم).

وقتی سخن امام به اینجا رسید همه یاران یک صدا گفتند:

«سوگند به خدا!

تو را تنها نخواهیم گذاشت، مردم به ما چه خواهند گفت؟

بگویند که امام و بزرگ خود را در میان دشمنان تنها گذاشتند؟

سوگند به خدا!

با تو هستیم تا کشته شویم».

امام ادامه

داد که:

یا قَوْمِ اِنّی فی غَدٍ أُقْتَلُ وَتُقْتَلوُنَ کُلُّکُمْ مَعی وَلایبْقی مِنْکُمْ واحِدٌ. (ای یاران، من فردا کشته می شوم و شما همه با من کشته می شوید و فردی از شما باقی نخواهد ماند).

وقتی یاران امام خبر شهادت خود را شنیدند یکصدا گفتند:

اَلْحَمْدُ للّه الَّذی أکْرَمَنا بِنَصْرِکَ وَ شَرَّفَنا بِالْقَتْلِ مَعَک، أوْ لا نَرْضی أنْ نَکُونَ مَعَکَ فِی دَرَجَتِکَ یابْنَ رَسُول الله؟!

(سپاس خدا را که ما را در یاری دادن به شما کرامت بخشید، و با کشته شدن در راه شما شرافت عطا فرمود).[۱].

*****

[۱] مدینه المعاجز ج۴ ص۲۱۴ حدیث ۲۹۵

نفس المهموم ۲۳۰

ناسخ التواریخ ج۲ ص ۲۲۰.

آزاد گذاشتن محمد بن بشر

یکی از یاران امام حسین علیه السلام محمد بن بُشر حَضرمی بود، قبل از عاشورا به او خبر دادند که پسرش را یکی از قبائل به اسیری گرفتند. او گفت:

دوست نداشتم که پسرم اسیر گردد و من بعد از اسارت او زنده باشم.

امام سخن او را شنید و فرمود:

حدیث ۱۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

رَحِمَکَ اللهُ أَنْتَ فی حِلٍّ مِنْ بَیعَتی فَاعْمَلْ فی فِکاکِ اِبْنِکَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خداوند تو را بیامرزد، من بیعت خود را از گردن تو برداشتم برخیز برو و برای رهائی فرزندت اقدام کن.) در پاسخ امام گفت:

گرگ ها مرا زنده زنده بخورند، اگر از تو جدا شوم.

امام وسیله آزادی پسرش را فراهم کرده فرمود:

فَأَعْطِ اِبْنَکَ هـذِهِ الأَثْوابَ وَ الْبُرُودَ يسْتَعينَ بِها فی فِداءِ أَخيهِ (برو و این جامه هائی که از بُرد یمانی است به فرزنـدت بـده تا او برود و در نجات برادرش اقدام کند.) [۱]. قیمت پیراهن ها را هزار دینار نوشتند.

*****

[۱] تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام) ۱۵۴

لهوف ابن طاووس ۴۰

بحارالانوار ج۴۴

ص۳۹۴

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۴۴

اعیان الشیعه ج۱ ص۶۰۱

مقاتل الطالبیین ص ۱۱۶.

آزاد گذاشتن فرزند مسلم بن عقیل

برای آنکه قیـام کربلا یک قیام برخواسـته از عشق و ایمان و انتخاب باشـد، امام حسـین علیه السـلام در لحظه قیام کربلا، سعی داشت تا یاران خود را آگاه سازد، با آنان اتمام حجّت کنـد، تا خود راه خـدا را برگزینند و به سوی شـهادت پرواز کنند. در روز عاشورا، وقتی عبدالله پسر مسلم بن عقیل اجازه نبرد خواست، امام به او فرمود:

حدیث ۱۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَنْتَ فی حِلٍّ مِنْ بَیعَتی حَسْبُکَ قَتْلُ أَبیکَ مُسْلِمٍ خُذْ بِیدِ أُمِّکَ وَ اخْرُجْ مِنْ هذِهِ الْمَعْرَکَهِ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای فرزند مسلم!

من بیعت را از شما برداشتم، همان جانبازی مسلم برای تو بس است، دست مادرت را بگیر و از این معرکه جنگ بیرون برو.)

بـا اینکه نبرد آغـاز شـده بود و جمعی از یاران به شـهادت رسـیده بودنـد، امّا امام از آگاهی دادن و اتمام حجّت دست بر نمی داشت.

*****

[۱] معالی السبطین ج۱ ص۴۰۲

ناسخ التواریخ ج۲ ص۳۱۷.

یادآوری روح آزادگی به مهاجمان

در لحظه هـای خون رنگ غروب عاشورا، که پیکر خونین امام حسـین علیه السـلام در میان گودال قتلگاه بی رمق افتاده بود، و خورشـید ولایت در خون نشـست، حرامیان درنده خوی آل ابی سفیان به سوی خیمه های امام یورش آوردند که ناگاه صدای گریه کودکان بگوش امام رسید، امام بر روی زانوها برخاست و خطاب به آنان فرمود:

حدیث ۱۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

وَیحَکُمْ یا شیعَهَ آلِ أَبی سُفْیانَ!

إِنْ لَمْ یکُنْ لَکُمْ دینٌ، وَ کُنْتُمْ لا ـ تَخافُونَ الْمَعادَ، فَکُونُوا أَحْراراً فی دُنْیاکُمْ هـذِهِ وَارْجِعُوا إِلی أَحْسابِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ عَرَباً کَما تَزْعُمُون.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(وای بر شما!

ای پیروان آل ابوسفیان!!

اگر دین ندارید، و شما از قیامت نمی ترسید، پس در این

دنیا آزاد مرد باشید، بجای خود برگردید، اگر خیال می کنید که از قوم عَرَب هستید).

پس شِمر جلو آمد و گفت:

ای پسر فاطمه!

چه می گوئی؟!.

امام فرمود:

أَنَا الَّذی اُقـاتِلُکُمْ، وَتُقـاتِلُونی، وَالنِّسـاءُ لَیسَ عَلَیهِنَّ جُنـاحٌ، فَامْنَعُوا عُتاتَکُمْ وَطُغاتَکُمْ وَجُهّالَکُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمی مادُمْتُ حَیاً. [۱]. (می گویم این من هستم که بـا شـما می جنگم، و شـما هم بـا من مبـارزه می کنیـد، زنـان که گناهی بر آنان نیست، پس متجاوزان و ستمگران و جاهلان خود را، مادام که زنده ام از خیمه گاه من باز دارید.)

*****

[۱] مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج۲ ص۳۳

کتاب لهوف ابن طاووس ۱۱۹

بدایه و نهایه ج۸ ص۲۰۳

بحارالأَنوار ج۴۵ ص۵۱

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۹۳

أعیان الشیعه ج۱ ص۶۰۹

دمعه الساکبه ج۴ ص۳۴۳.

آگاهی از شهادت خویش

آگاهی از شهادت و آینده جهان

نسبت به آگـاهی امـام از سـرانجام قیام کربلا، متفاوت نوشـتند و اظهار نظرهای گوناگونی را مطرح کرده انـد، امّا آنچه که از مبانی اعتقادی ما ریشه می گیرد آن است که:

امام حسین علیه السـلام از علم غیب برخوردار بوده و سـرانجام حرکت های سیاسی خود را می دانسته است، و با آگاهی لازم

برای بیداری امّت اسلامی به سوی شهادت رفته است که اظهار داشت:

حدیث ۱۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

وَالَّذی نَفْسُ حُسَیْنٍ بِیَدِهِ لا یَهَنَّی ءُ بَنی اُمَیَهَ مُلْکُهُمْ حَتّی یقْتُلُونی، وَ هُمْ قاتِلی، فَلَوْقَدْ قَتَلُونی لَمْ یصِلُوا جَمیعاً أَبَداً، وَ لَمْ یأْخُذُوا عَطاءً فی سَبیلِ اللهِ جَمیعاً اَبَداً، اِنَّ اَوَّلَ قَتیلِ هذِهِ الأُمَّهِ أَنَا وَ اَهْلُ بَیتی، وَ الّذی نَفْسُ حُسَینٍ بِیدِهِ لا تَقُومُ السَّاعَهُ وَ عَلَی الْاَرْضِ هاشِمی یطْرِفْ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سوگند به خدائی که جان حسین در دست اوست. حکومت بر بنی امیه گوارا نخواهد شد تا مرا به شهادت برسانند و اگر مرا کشتند،

هرگز همه آنان به آرزوی خویش نخواهند رسید و هرگز کسی به خاطر خدا آنها را یاری نمی کند، اوّلین کشته این امّت، من و اهل بیت من خواهیم بود.

سوگند به خدائی که جان حسین در دست اوست تا یک نفر از بنی هاشم زنده باشد قیامت بر پا نخواهد شد).

*****

[۱] کامل الزیارات ص۷۴ حدیث ۱۳

بحارالانوار ج۴۵ ص۸۸ حدیث ۲۵

اثبات الهداه ج۵ ص۱۹۷.

آگاهی از قاتلان خویش

امام حسین علیه السلام در سَحر روز عاشورا، جهت استراحت اندکی خوابید و در خواب نسبت به شهادت و قاتلان خود حقائقی را مشاهده فرمود که:

پس از بیدار شدن خطاب به فرزندان خود اظهار داشت:

حدیث ۱۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

رَأَیتُ کَأَنَّ کِلاباً قَدْ شَدَّتْ عَلَی لِتَنْهَشَنِی، و فیها کَلْبٌ أَبْقَعُ رَأَیتُهُ أَشَدَّها عَلَی، وَ أَظُنُّ الَّذی یتَولی قَتْلی رَجُلٌ اَبْقَعُ وَ أَبْرَصُ مِنْ هؤُلاءِ الْقَوْمِ؛ ثُمَّ إِنّی رَأَیتُ بَعْدَ ذلِکَ جَدّی رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ مَعَهُ جماعَةٌ مِنَ أَصْحابِهِ وَ هُوَ یقُولُ لی:

یا بُنَی!

أَنْتَ شَهِیدُ آلِ مُحَمَّدَا!

وَ قَدِ اسْتَبْشَرَ بِکَ أَهْلُ السَّماواتِ وَ أَهْلُ الصَّفیحِ الأَعْلی، فَلْیکُنْ إِفْطارُکَ عِنْدِی اَللَّیلَهَ، عَجِّلْ وَ لا تُؤَخِّرْ!

فَهذا مَلَکٌ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّماءِ لِیأْخُذَ دَمَکَ فِی قارُورَهٍ خَضْراءَ؛ وَ هذا ما رَأیتُ وَ قَدْ أَزِفَ الأَمْرُ وَاقْتَرَبَ الرَّحیلُ مِنْ هذِهِ الدُّنْیا، لا شَکَّ فی ذلِکَ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(من در خواب دیدم که چند سگ شدیداً بر من حمله می کنند، و شدیدترین آنها سگی بود به رنگ سیاه و سفید، این خواب نشانگر آن است که از میان این افراد کسی که به مَرَض بَرَص مبتلاء است قاتل من است، پس از هجوم سگها، رسول خدا صلی الله علیه و

آله و سلم را با گروهی از یارانش دیدم که به من فرمود:

تو شهید این امّت هستی و ساکنان آسمان ها و عرش الهی آمدن تو را به همدیگر بشارت میدهند، پسرم امشب افطار را در نزد من خواهی بود عجله کن و تأخیر روا مدار، اینک فرشته ای از آسمان فرود آمده است تا خون تو را در شیشه سبز رنگی جمع آوری کند.)

*****

[۱] فتوح ابن اعثم کوفی ج۵ ص۱۱۱

مقتل الحسین علیه السلام ج۱ ص۲۵۱

بحارالانوار ج۴۵ ص۳ و ج۶۱ ص۱۸۳ حدیث ۵۰

عوالم بحرانی، ج۱۷ ص۲۴۷

نفس المهموم ص۱۲۵.

آگاهی از شهادت در خواب

یکی از راه های بدست آوردن علم و آگاهی و شناخت لازم نسبت به آینده، خواب های صادق است که امام حسین علیه السلام در سفر به کربلا، در آغاز قیام از مدینه تا کربلا همواره برخی از حقائق و مسائل پیرامون قیام کربلا و سرانجام آن را در خواب مشاهده می فرمود.

حدیث ۱۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِنّی رَأَیتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله الساعه فِی الْمَنامِ وَهُوَ یقَوُلُ لی:

انک تروح الینا [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(اینک جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که به من فرمود:

فرزندم تو به سوی ما آمده راحت خواهی شد).

و در نقل دیگری فرمود:

یا اختاه اِنّی رَاَیتُ جَدّی فی المنام، وَ اَبی علیاً علیه السلام، وَ اُمّی فاطِمَهَ علیها السلام، وَ اَخی الْحَسَنَ علیه السلام،

فقالُوا:

یا حسین انک رائح الینا عن قریب

(اینک جدّم رسول خدا و پدرم علی علیه السلام و مادرم فاطمه زهرا علیها السلام و برادرم حسن علیه السلام را در خواب دیدم که به من فرمودند:

ای حسین بزودی به سوی ما خواهی آمد).

*****

[۱] بحارالأنوار ج۴۴

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۴۲.

آگاهی از شهادت یاران در کربلا

آگاهی از بی وفایی مردم و حوادث کربلا

امام حسین علیه السلام، هم از بی وفائی و دنیا گرائی مردم اطّلاع دارد، و هم از سرانجام قیام خود با خبر است، و هم از جایگاه شهادت خود و یاران خود آگاه است، وقتی کاروان امام به سرزمین کربلا رسید اظهار داشت:

حدیث ۱۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِنَّ النّاسَ عَبیدُ الدُّنْیا وَالدّینُ لَعْقٌ عَلی أَلْسِنَتِهِمْ یحُوطُونَهُ مادَرَّتْ مَعائِشَهُمْ فَاِذا مُحِّصُوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّیانُونَ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(این مردم برده های دنیا هستند و دین بازیچه زبانشان می باشد، حمایت و پشتیبانی از دین تا آنجا است که زندگیشان در رفاه باشد، اما آنگاه که در بوته امتحان قرار گیرند دینداران کم خواهند بود).

سپس سؤال کرد:

أَ هذِهِ کَرْبِلا؟

آیا این سرزمین کربلاء است؟

پاسخ دادند:

آری.

امام فرمود:

هـذا مَوْضِعُ کَرْبٍ وَ بَلاءٍ، هاهُنـا مَنـاخُ رِکابِنـا، وَ مَحَطُّ رِحالِنا، وَ مَقْتَلِ رِجالِنا وَ مَسْفَکُ دِمائِنا. [۲]. (اسم اینجا دشواری و بلاء است، منزل کنید، اینجا بار انداز ما است، اینجا خوابگاه شتران ماست، اینجا مردان ما به شهادت می رسند، اینجا خون های ما ریخته می شود).

*****

[۱] بحارالانوار ج۷۸ ص۱۱۷ وج۴۴ ص۳۸۳

مقتل الحسین علیه السلام ج۱ ص۲۳۷

حلیه الاولیاء ج۲ ص۳۹.

[۲] بحارالانوار ج۴۴ ص۳۸۳

مقتل الحسین علیه السلام ج۱ ص۲۳۷

حلیه الاولیاء ج۲ ص۳۹.

آگاهی از کشته شدن یاران

و در نقل دیگری فرمود:

حدیث ۱۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

قِفُوا وَلا تَرْحَلُوا، فَهاهُنا وَاللهِ مَناخُ رِکابِنا، وَهاهُنا وَاللهِ سَفْکُ دِمائَنا، وَهاهُنا وَاللهِ هَتْکُ حَریمِنا، وهاهُنا وَاللهِ قَتْلُ رِجالِنا، وَهاهُنا وَاللهِ ذِبحُ اَطْفالِنا، وَهاهُنا وَاللهِ تُزارُ قُبُورُنا، وَبِهذِهِ التُّرْبَهِ وَعَدَنی جَدّی رَسُولُ اللهِ وَلا خُلْفَ لِقَوْلِهِ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(فرود آئید و از اینجا به دیگر جای کوچ نکنید، سوگند به خدا!

اینجا خوابگاه شتران ما است. سوگند به خدا!

اینجاست که خون های

ما ریخته می شود.

سوگند به خدا!

اینجاست که حرمت ما شکسته می شود، اینجاست که مردان ما به شهادت می رسند، اینجاست که اطفال ما را چون گوسفند سر میبرند، اینجاست که شیعیان ما قبور ما را زیارت کنند، و این همان خاکیست که جدّ من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وعده آن را بمن داد و خبر او هرگز دگرگون نخواهد شد).

و از اطرافیان خود پرسید:

این زمین را چه می نامند؟

پاسخ دادند:

کربلا.

آنگاه خود ادامه داد:

هذِهِ وَاللهِ أَرْضُ کَرْبٍ وَ بَلاءٍ، هاهُنا تُقْتَلُ الرِّجالُ وَتُرَمَّلُ النِّساء، وَهاهُنا مَحَلُّ قُبُورِنا وَمَحْشَرُنا، وَبِهذا أَخْبَرَنی جَدّی صلی الله علیه و آله و سلم. [۲]. (به خدا قسم اینجا زمین اندوه و ابتلا است، اینجا مردان بزرگی کشته خواهند شد و زنان بی پناه خواهند شد، اینجا جایگاه دفن ما و زنده شدن و بر خواستن ما در روز قیامت است. جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به این حقائق آگاه کرده است).

*****

[۱] دمعه الساکبه ج۴ ص۲۵۶

ناسخ التواریخ ج۲ ص۱۶۸

ذریعه النجاه ۶۷

تاریخ طبری ج۷ ص۳۰۸.

[۲] ینابیع الموده ۴۰۶، تاریخ طبری ج۷ ص۳۰۸، بحارالانوار ج۱۰ ص۱۸۸، کامل ابن أثیر ج۳ ص۲۸۲.

خبر از شهادت خود و یاران

زراره بن صالح می گوید:

سه روز قبل از قیام حضـرت اباعبدالله علیه السـلام و حرکت آن حضـرت به سوی عراق، خدمتش رسـیدم، و از دوروئی و نفاق کوفیان صحبت کردم و گفتم که دلهای مردم با توست امّا شمشیرهای کوفیان بر ضدّ شماست.

امام حسین علیه السلام اشاره ای به سوی آسمان کرد، فرشتگان فراوانی را دیدم که جز خدا کسی تعداد آنها را نمی دانست.

آنگاه خطاب به من فرمود:

حدیث ۱۸

قال الامام الحسین علیه

السلام:

لَوْلاـ تَقـارُبُ الأشْـياءِ، وَحُبُوطُ الأَـجْرِ لَقاتَلْتُهُمْ بِهؤُلاءِ، وَلكِنْ أَعْلَمُ عِلْماً أَنَّ هُناكَ مَصْـرَعى و مَصارِعُ أَصْـحابى، لا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلاَّ وَلَدى عَلى. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(اگر نبود علل و عوامل طبیعی هرچیز، و اجر باطل نمی شـد، با این فرشـتگان با دشـمنان مبارزه می کردم، لکن به یقین میدانم که قتلگـاه و خوابگـاه من، و خوابگاه اصـحاب من، در آن زمین است، و به راه دیگری نمی توان رفت و از آن حوادث مرگبار جز فرزند من زین العابدین کس رهائی نخواهد داشت).

*****

[۱] دلائل الامامه ۷۴

لهوف ۵۲۶

مثیرالاحزان ۳۹

بحارالأنوار ج۴۴ ص۳۶۴

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۱۳.

آگاهی از حوادث کربلا

زهیر بن قین نقل می کند:

آنگاه که کاروان امام به نزدیکی سرزمین کربلا رسید از اطرافیان خود پرسید:

نام این سرزمین چیست؟

گفتند:

اَلْعَقْر.

حدیث ۱۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللّهُمَّ اِنّی اَعُوذُبِکَ مِنَ الْعَقْرِ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(بار خدایا، به تو پناه می برم از پاره پاره شدن).

و بار دیگر پرسید:

این زمین را چه می نامند؟

پاسخ دادند:

کربلا.

امام توضیح داد که:

ذاتُ کَرْبٍ وَ بَلاءٍ، وَ لَقَدَ مَرَّ أَبی بِهذَا الْمَکانِ عِنْدَ مَسیرِهِ إِلی صِفّینَ، وَأَنَا مَعَهُ، فَوَقَفَ، فَسَأَلَ عَنْهُ، فَأُخْبِرَ بِاسْمِهِ.

فقال:

هاهِنا مَحَطُّ رِکابِهِمْ، وَهاهُنا مَهْراقُ دِمائِهِم. فَسُئِلَ عَنْ ذلِکَ،

فَقالَ:

ثِقْلٌ لِآلِ بَیتِ مُحَمَّدٍ، ینْزِلُونَ هاهُنا، [۲] وَقَبَضَ قَبْضَهً مِنْها فَشَمَّها وَقالَ:

هذِهِ وَاللهِ هِی الْاَرْضُ الَّتی أخْبَرَبِها جِبْرَئیلُ رَسُولَ اللهِ اَنَّنی أُقْتَلُ فیها، أَخْبَرَتْنی أُمُّ سَلْمَهَ. (آری اینجا محلّ آزمایش و سختی هاست، من با پدرم علی علیه السلام برای رفتن به صفّین از این سرزمین عبور کردیم، پدرم توقّف کرد و نام اینجا را پرسید، به او پاسخ دادند که اینجا را کربلا گویند. «سپس مشتی از خاک را گرفت و آن را بوئید» و فرمود:

سوگند به خدا!

این

همان سرزمینی است که جبرئیل به رسول خدا اطّلاع داد که من در آن کشته خواهم شد، و امّ سلمه نیز این خبر را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای من نقل کرد).

و در نقل دیگری آمده است:

وقتی حضرت اباعبدالله علیه السلام به سرزمین کربلا رسید پرسید:

ما اِسْمُ هذِهِ الْأَرْض؟

(نام این زمین چیست؟)

پاسخ دادند:

کربلا.

امام فرمود:

صَدَقَ النَّبی صلی الله علیه و آله و سلم اِنَّها أَرْضُ کَرْبٍ وَ بَلاءٍ (راست گفت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که اینجا جایگاه بلا و آزمایش و سختی هاست.) [۳].

*****

[۱] کامل ابن أثیر ج۲ ص۵۵۵

واقعه طف ص۱۷۹

اخبار الطوال:

.۲۵۲

[۲] اخبار الطوال ۲۵۲

معالم المدرستین ج۳ ص۹۵.

[۳] اخبار الطوال ص۲۵۲

معالم المدرستین ج۳ ص۹۵

مجمع الزّوائد ج۹ ص۱۹۲

تاریخ ابن عساکر «شرح حال امام حسین علیه السلام» ص۲۱۹

بدایه و نهایه ج۸ ص۱۸۳

نفس المهموم ص۲۰۵

کنز الدقائق ج۸ ص۵۸.

آگاهی از شهادت در خواب بین راه

در یکی از استراحت گاه های بین راه مکّه و کربلا «قصر بنی مقاتل» حالتی به امام حسین علیه السلام دست داد که نسبت به حوادث کربلا مسائلی برای آن حضرت آشکار شد و چند بار فرمود:

حدیث ۲۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيهِ راجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ.

امام سجّاد علیه السلام پرسید پدر جان چرا چند بار کلمات حمد و استرجاع را تکرار می کنید؟

پاسخ داد:

يا بُنَى إِنّى خَفَقْتُ بِرَأْسى خَفْقَةً فَعَنَّ لى فارِسٌ عَلى فَرَسٍ

فَقالَ:

القوم يسيرون و المنايا تسرى إليهم، فَعَلِمْتُ أَنَّها أَنْفُسُنا نُعِيتْ إِلَينا.

(سر بر زین اسب گذاشته بودم و خواب سبکی بر چشمان من مسلّط شد، ندائی به گوشم رسید که می گفت:

این جمعیت در حرکت است و مرگ نیز در تعقیب آنان است، دانستم که خبر

مرگ ما را می دهد).

حضرت علی بن الحسین علیه السلام پرسید:

پدر جان!

مگر ما بر حق نیستیم؟

امام پاسخ داد:

بَلی و الَّذی إِلَیهِ مَرْجَعُ الْعِبادِ، (به خدایی که همه بندگان به سوی او باز می گردند ما بر حق استواریم.)حضرت علی بن الحسین اظهار داشت:

وقتی حق با ماست از کشته شدن باکی نداریم. جَزاکَ اللهُ مِنْ وَلَدٍ خَیرَما جَزی وَلَداً عَنْ والِدِه. [۱].

(خداوند بهترین پاداشی که پدری به فرزندش می دهد به تو عطا فرماید).

*****

[۱] تاریخ طبری آملی ج۳ ص۳۰۹ و ج۷ ص۳۰۶

ارشاد شیخ مفید ۲۲۶ و ج۳ ص۲۸۲

کامل ابن أثیر ج۲ ص۵۵۵

بحارالأنوار ج۴۴ ص۳۷۹

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۲۹

واقعه طف ۱۷۶

أنساب الأشراف ج۳ ص۱۸۵.

آگاهی از شهادت به وسیله رسول خدا

حضرت اباعبدالله علیه السلام، به وسیله رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، از حوادث و تحولّات سیاسی در امّت اسلامی آگاه بود، و علوم و اخبار لازم را از پدر و جدّ بزرگوارش بدست آورده و نسبت به حوادث آینده و سرانجام قیام کربلا شناخت کامل داشت.

آنگاه که خویشاوندان و برادران امام علیه السلام نسبت به بیعت یزید با نگرانی صحبت می کردند و می گفتند:

اگر بیعت نکنی، خاندان ابوسفیان تو را به قتل خواهند رساند.

امام در پاسخ آنها فرمود:

حدیث ۲۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

حَدَّثَنی اَبی أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله اَخْبَرَهُ بِقَتِلِه وَ قَتلی، وَ اَنَّ تُربَتی تَکُونُ بِقُربِ تُرْبَتِهِ، فَتَظُنُّ اَنَّکَ عَلِمْتَ ما لَمْ اَعْلَمْهُ، وَ اَنَّهُ لا اُعْطی الدَّنیهَ مِنْ نَفْسی اَبَداً وَ لَتَلْقِینَّ فاطِمَهُ اَباها شاکِیهً ما لَقِیتْ ذُریتُها مِنْ اُمَّتِهِ، وَ لا یدْخُلُ الْجَنَّهَ أَحَدٌ اذاها فی ذُرِّیتِها. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

خبر کشته شدن خویش و همچنین خبر کشته شدن مرا نقل کرد، و پدرم در نقل خویش این جمله را نیز اضافه فرمود که:

قبر من در نزدیکی قبر او قرار خواهد گرفت.

آیا تو گمان می کنی چیزی را تو میدانی و من از آن بی اطّلاع هستم؟

ولی به خدا قسم که من هیچگاه زیر بار ذلّت نخواهم رفت و در روز قیامت مادرم فاطمه زهراعلیها السلام از آزاری که فرزندانش از امّت پدرش دیده اند به پدر خویش شکایت خواهد کرد و کسی که از راه اذیت به فرزندان فاطمه زهراعلیها السلام موجب رنجش خاطر او شده باشد داخل بهشت نخواهد گردید).

*****

[۱] لهوف ابن طاووس ص ۱۱

خرائج راوندی ص۲۶

مدینه المعاجز ص۲۴۴.

آگاهی از شهادت در گفتگوی با ام سلمه

برخی در آستانه قیام کربلا، فکر می کردند با دلسوزی و همدردی باید خطرات قیام را با امام در میان بگذارند. در صورتی که امام حسین علیه السلام با آگاهی کامل از سرانجام قیام، شهادت خود را مطرح می فرمود که:

هشدار دهندگان با شگفتی از آن حضرت اطّلاعات مهّمی را دریافت می کردند.

وقتی امّ سلمه در مدینه با نگرانی فراوان از سرانجام قیام کربلا پرسید امام اظهار داشت که:

حدیث ۲۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

یـا اُمَّاهُ وَ أَنَا وَاللهِ أَعْلَمُ ذلِکَ، وَ أَنَّی مَقْتُولٌ لا مَحالَهَ، وَ لَیسَ لی مِنْ هـذا بُدٌّ، وَ إنّی وَاللهِ لَأَعْرِفُ الیوْمَ الَّذی اُقْتَلُ فیهِ، وَأَعْرِفُ مَنْ یقْتُلُنی، وَأَعْرِفُ الْبُقْعَهَ اَلَّتی اُدْفَنُ فیهـا، وَ إِنّی أعرِفُ مَنْ یقْتَلُ مِنْ أَهْلِ بَیتی وَ قَرابَتی وَ شیعَتی، وَ إِنْ أَرَدْتِ یا اُمَّاه اُریکِ حُفْرَتی وَ مَضْجَعی.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای مادر!

سوگند به خدا!

من بهتر از هر کس می دانم که سرانجام قیام من چه خواهد

بود؟

بناچار مرا می کشند، و من چاره ای جز شهادت ندارم. سوگند به خدا!

روزی را که کشته می شوم می دانم، و آن کس که مرا می کشد را می شناسم، و مکانی که در آن دفن می شوم را می دانم، و چه تعداد از خانواده و پیروان من کشته می شوند را اطلاع دارم، اگر بخواهی محل کشته شدن و قبر خود را به تو نشان خواهم داد). [۱].

آنگاه برای آرامش خاطر اُم سلمه، به سوی سرزمین کربلا اشاره کرد بگونه ای که ام سلمه سرزمین کربلا، و قتلگاه، و جایگاه استقرار سربازان امام را دید و به شدّت گریست.

امام خطاب به ام سلمه فرمود:

یا اُمَّاه قَدْ شاءَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ یرانی مَقْتُولاً مَذْبُوحاً ظُلْماً وَ عُدْواناً، وَ قَدْ شاءَ أَنْ یری حَرَمی وَ رَهْطی وَ نِسائی مُشَرَّدینَ، وَ أَطْفالی مَذْبُوحینَ مَظْلُومینَ مَأْسُورینَ مُقَیدینَ، وَهُمْ یسْتَغیثُونَ فَلا یجِدوُنَ ناصِراً وَلامُعیناً. (ای مادر!

خداوند بزرگ چنین خواسته است که من در راه اسلام کشته و سر جدا گردم، و با ظلم و ستم مبارزه کنم و خدا خواسته است که زن و فرزندان من اسیر گردند، مظلوم باشند، کشته شوند، فریاد یاری خواهی سر دهند که کسی آنها را یاری نمی کند و کمک نمی رساند).

*****

[۱] بحارالانوار ج۴۴ ص۳۳۱

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۱۸

ینابیع المودّه ص۴۰۵

خرائج و جرائح ج۱ ص۲۵۳.

آگاهی از خیانت کوفیان

در سفر به کربلا، وقتی کاروان امام حسین علیه السلام به سرزمین «عقبه» رسید پیرمردی از قبیله «بنی عکرمه» خدمت امام رسید و گفت:

شما دارید به استقبال شمشیرها و نیزه ها می روید، کوفیانی که شما را دعوت کردند مردمی نیستند که با دشمنان شما بجنگند

و دشمن را از

شما دور سازند، با این حال من صلاح نمی دانم که به سوی کوفه بروید.

امام در پاسخ اظهار داشت:

حدیث ۲۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

یـا عَبْـدَاللهِ لَیسَ یخفی عَلَی الرَّأْی أَنَّ اللهَ تَعـالی لا یغْلَبُ عَلی أَمْرِهِ. وَاللهِ لا یـدَعُونَی حَتّی یسْـتَخْرِجُوا هـذِهِ الْعُلْقَهَ مِنْ جَوْفی، فَإِذا فَعَلُوا سَلَّطَ اللهُ عَلَیهِمْ مَنْ یذِلُّهُمْ، حَتّی یکُونُوا أَذَلَّ فِرَقِ الْأُمَمِ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای بنده خدا!

این مطلبی که تو درک می کنی بر من نیز روشن است ولی برنامه خدا تغییرپذیر نیست. سوگند به خدا!

اینها دست از من بر نمی دارند مگر خون مرا بریزند، ولی پس از این عمل ننگین، خداوند کسی را بر آنان مسلّط خواهد نمود که طعم تلخ ذلّت را به شدیدترین وجه به آنان بچشاند و از همه ملّت ها ذلیل ترشان گرداند.)

*****

[۱] کامل ابن أثیر ج۲ ص۵۴۹

تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام) ص۲۱۱ حدیث ۶۸

بحارالانوار ج۴۴ ص۳۷۵

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۲۵

اعیان الشیعه ج۱ ص۵۹۵

تاریخ طبری ج۷ ص۲۹۴

کامل الزیارات ص۷۵.

آگاهی از شهادت فرد فرد یاران

امام سجّاد نقل فرمود که:

در شب عاشورا، پدرم پس از اتمام حجّت با یاران که همه را برای شهادت آماده نگریست، خطاب به همراهان مشتاق فرمود:

حدیث ۲۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

یاقومِ اِنِّی غَداً أُقْتَلُ وَ تُقْتَلُونَ کُلُّکُمْ مَعی وَلایبْقی مِنْکُمْ واحِدٌ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای یاران من فردا کشته خواهم شد، و شما هم با من کشته می شوید، و یک نفر از شما باقی نخواهد ماند).

یاران امام حسین علیه السلام در کمال خشنودی یکصدا گفتند:

اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی أکْرَمَنَا بِنَصْرِکَ وَ شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَکَ أَوْ لا تَرْضی اَنْ نَکُونَ مَعَکَ فِی دَرَجَتِکَ یابْنَ رَسُولِ الله؟

(سپاس خداوندی را که ما را در یاری

تو كرامت بخشيد، و با شهادت در راه تو شرافت عطا فرمود، حسين جان!

آيا رضايت نمى دهى كه با درجات معنوى تو همراه باشيم؟)

امام فرمود:

خدا به شما جزاى خير عنايت فرمايد. در آن لحظه قاسم بن حسن عليه السلام پرسيد:

عمو جان، آيا من هم كشته مى شوم؟

امام خطاب به قاسم فرمود:

مرگ در راه خدا را چگونه مى بينى؟

پاسخ داد:

يا عَمّ أَحْلى مِنَ الْعَسَل (از عسل شيرين تر است).

امام پاسخ داد:

أى وَ اللهِ فِداكَ عَمُّكَ اِنَّكَ لَاَحَدُ مَنْ يقْتَلُ مِنَ الرِّجالِ مَعى بَعْدَ أَنْ تَبْلُوا (تُبْلى) بِبَلاءٍ عَظيمٍ وَابْنى عَبْدُاللهِ. (آرى، عمو فداى تو باد، سوگند به خدا!

تو هم كشته خواهى شد، امّا پس از آنكه به بلاى سختى مبتلا شوى، و كودك شير خوار من، عبدالله، «على اصغر» نيز شهيد خواهد شد).

قاسم پرسيد، آيا دشمن به خيمه زنان هجوم مى آورد؟

كه شيرخوار هم كشته مى شود؟

امام فرمود:

فِداكَ عَمُّكَ يقْتَلُ عَبْدُاللهِ اِذا جَفَّتْ روُحى عَطَشاً وَصِرْتُ اِلى خِيمِنا فَطَلَبْتُ ماءً وَلَبَناً فَلا أَجِدُ قَطُّ فَأَقُولُ:

ناوِلُونى اِبْنى لِاَشْرِبَ مِنْ فيهِ، فَيأْتُونى بِهِ فَيضَعُونَهُ عَلى يدى فَأَحْمِلُهُ لِاُدْنِيهُ مِنْ فى فَيرْمِيهُ فاسِقٌ بِسَهْمٍ فَينْحَرُهُ وَهُوَ يناغى فَيفيضُ دَمُهُ فى كَفّى، فَأَرْفَعُهُ اِلَى السَّماءِ وَأَقُولُ:

اَللّهُمَّ صَبْراً وَاحْتِساباً فيكَ، فَتَعْجَلُنى الْاَسِنَّهَ مِنْهُمْ وَالنَّارُ تَسْتَعِرُّ فِى الْخَنْدَقِ الَّذى فى ظَهْرِ الْخِيمِ، فَأَكُرُّ عَلَيهِمْ فى أَمْرِ أَوْقاتٍ فِى

الدُّنْیا، فَیکَونُ ما یریدُ اللهُ.

(عمو فـدای تو، علی اصـغر وقتی شـهید می شود که تشـنگی بر مـا غلبه می کنـد، من به خیمه هـا می روم و برای رفع تشـنگی کودک، آب و شیر جستجو می کنم، امّا یافت نمی شود.

به زنان می گویم کودکم را بدهید تا سیرابش کنم. کودک را به روی دستان من

می گذارند تا او را سیراب کنم که فاسقی با تیر بر گلوی او می زند بگونه ای که حلقومش دریده می شود و کودک در خون خود دست و پا زده و خون او در کف دست من جاری می گردد و من آن را به سوی آسمان می پاشم و می گویم:

خدایا صبر عطا کن، این شهید را نیز در راه تو می دهم.

آنگاه نیزه ها و تیرها بسویم می آینـد در حالی که آتش خنـدقی که اطراف خیمه هاست زبانه می کشد، و چند بار دشـمنان را نصیحت می کنم امّا فایده ای ندارد و آنچه خدا می خواهد صورت می پذیرد).

پس ما و یاران لحظه ای گریه کردیم و صدای گریه بلند شد، و آنگاه که صدای گریه ها فرو نشست، زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر از امام پرسیدند:

وضع و حال حضرت سجّاد چه خواهد شد؟

حضرت فرمود:

ما کانَ اللهُ لِیقْطَعَ نَسْلی مِنَ الدُّنْیا فَکَیفَ یصِلُونَ إلَیهِ؟

وَ هُوَ اَبُو ثمانِیهِ اَئِمّهٍ. [۱]. (خدا هرگز نسل مرا از دنیا نابود نخواهد کرد، فرزندم علی چگونه کشته خواهد شد؟

در حالی که او پدر هشت امام معصوم علیه السلام است).

*****

[۱] مدینه المعاجز ج۴ ص۲۱۴ حدیث ۲۹۵

نفس المهموم ۲۳۰

ناسخ التواریخ ج۲ ص ۲۲۰.

آگاهی به شهادت در گفتگو با ابن عباس

آنگاه که امام حسین علیه السلام از مکّه عازم کربلا بود، و کسی نتوانست در اراده مستحکم امام علیه السلام ایجاد تزلزل کند، ابن عبّاس خدمت آن حضرت رسید و هشدار گونه از خطرات قیام صحبت کرد و گفت:

یا اباعبدالله!

مبادا قصد جانتان کنند.

امام پاسخ داد:

حدیث ۲۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَنَا أَعْرَفُ بِمَصْرَعی مِنْکَ، و ما وَکْدی مِنَ الدُّنیا إلاّ فِراقُها.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(من از تو بهتر جایگاه

کشته شدن خود را می شناسم، و تلاش من در دنیا جز این نیست که از آن جدا شده به سوی آخرت رخت بر بندم).

و در نقل دیگری آمده است که:

پس از گفتگوی ابن عبّاس با امام حسین علیه السلام، و طرح کردن هشدارها و خطرات قیام بر ضد یزید و بنی امیه، پیشنهاد داد که امام در مکّه بماند و سکوت کند.

امام در پاسخ او اظهار داشت که:

هَیهاتَ هَیهاتَ یا ابْنَ عَبّاسِ اِنَّ الْقَوَمَ لَنْ یتْرُکُونی وَاِنَّهُمْ یطْلُبُونَنی اَینَ کُنْتُ حَتی اُبایعَهُمْ کُرْهاً وَیقْتُلُونی، وَاللهِ اِنَّهُمْ لَیعْتَدُونَ عَلی کَما اعْتَدَتْ الْیهُودُ فی یوْمِ السَّبْتِ، وَاِنّی ماضٍ فی أمْرِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله حَیثُ اَمَرَنی، وَاِنّا لِلّه وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هرگز!

هرگز!

ای پسر عبّاس، بنی امیه مرا رها نخواهند کرد، و هرجا که باشم مرا خواهند یافت تا با زور و فشار برای یزید بیعت بگیرند. سوگند به خدا!

آنها مرا خواهند کشت، و بر من تجاوز کنند چونان یهود که در روز شنبه از حکم خدا تجاوز کردند، و همانا من بر اساس دستور رسول خدا حرکت می کنم آنگونه که مرا فرمان داد، و ما همه از خدائیم و به سوی خدا باز می گردیم).

طبری نقل می کند که:

ابن عباس گفت:

شنیدم امام حسین علیه السلام آماده کوچ کردن به سوی عراق است، چون از بی وفائی کوفیان اطّلاع داشتم خدمت آن حضرت رسیده و با اصرار فراوان خواستم که از سفر به سوی عراق منصرف گردد.

امام در پاسخ فرمود:

یا بْنَ عَبّاسِ أَما عَلِمْتَ اِنْ مَنَعْتَنی مِنْ هُناکَ فَاِنَّ مَصارِعَ أَصْحابی هُناکَ. [۲].

(ای پسر عبّاس!

آیا نمیدانی اگر تو مرا

از رفتن به سوی عراق باز داری، چه باید کرد که قربانگاه یاران من آنجاست؟)

*****

[۱] معالی السبطین ج۱ ص۲۴۶

ناسخ التواریخ ج۲ ص۱۲۲

اسرار الشهاده ۲۴۷.

[۲] دلائل الامامه ص ۷۴.

آگاهی از شهادت برادر زادگان

امام حسین علیه السلام پیش از قیام عاشورا، از سرانجام آن آگاه بود، و عاشورا آفرینان عاشق شهادت را می شناخت، حضرت فاطمه دختر امام حسین علیه السلام نقل کرد که روزی پدرم خطاب به من فرمود:

حدیث ۲۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

یقْتَلُ مِنْكِ نَفَرٌ بِشَطِّ الْفُراتِ ما سَبَقَهُمُ الأوَّلُونَ وَلایدْرِكُهُمُ الآخِرُونَ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای دخترم گروهی از خانواده شما در کنار رودخانه فرات کشته می شوند که گذشتگان در ارزش ها و آیندگان در پاداش عظیم به آنان نخواهند رسید).

*****

[۱] اقبال الاعمال ص ۵۸۱

بحارالانوار ج۴۷ ص۳۰۲.

۱

اخلاق

بزرگواری در کودکی

ابی رافع نقل می کند که:

ایام کودکی در مـدینه با امام حسـین علیه السـلام بازی می کردیم، با سـنگ های مخصوصـی می بایـد هدف خاصّی را نشانه روی کرده اگر سـنگ به هـدف می خورد می بـایست از هم بـازی خود سواری بگیریم «بر دوش او سوار شـده با مقـداری راه رفتن، مـا را سواری دهـد» و اگر به هـدف نمی خورد و هم بـازی هـدف را نشـانه می رفت ما بایـد او را سواری می دادیم، در بازی با حسین علیه السلام وقتی من سنگ را به هدف می زدم و می خواستم بر دوش او سوار شوم می فرمود:

حدیث ۲۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَتَرْکَبُ ظَهْراً حَمَلَهُ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آیا می خواهی بر دوشی سوار شوی که رسول خدا او را بر دوش خود حمل می کرد؟)

من از سواری گرفتن منصـرف می شـدم و هر گـاه سـنگ او به هـدف می خورد، و من از سواری دادن سـر بـاز می زدم و می گفتم من هم مثل تو سواری نمی دهم

می فرمود:

اَما تَرْضی اَنْ تَحْمِلَ بَدَناً حَمَلَهُ رَسُولُ اللهِ (آیا راضی نیستی حمل کنی بدنی را که رسول خدا حمل می کرد؟)

از این رو با کمال میل او را بر دوش خود گرفته سواری می دادم. [۱].

*****

[۱] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج۴ ص۷۲

بحارالانوار ج۴۳ ص۲۹۷ حدیث ۵۸

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۴۰

احقاق الحق ج۱۱ ص۳۰۶.

بزرگواری و گذشت

روزی امام حسین علیه السلام با جمعی از دوستان، وارد باغ خود در مدینه شد که غلام آن حضرت به نام «صافی» نگهبان باغ بود.

ورود امام به درون باغ بگونه ای بود که «صافی» متوجّه نشد و مشغول غذا خوردن بود، امّا روش غذا خوردن او امام را بخود مشغول داشت. زیرا هر قرص نانی که بر می داشت نصف آن را به سوی سگی که در پیش روی او نشسته بود می انداخت. وقتی از غذا خوردن فارغ شد، ما را دید و با خوشحالی فراوان سلام کرد و پوزش طلبید.

امام حسین علیه السلام پرسید:

چرا در غذا خوردن هر قرص نانی که بر می داشتی نصف آن را به سوی سگ باغ می انداختی؟

صافی پاسخ داد:

من غلام شما و نگهبان این باغ می باشم، و این سگ نیز نگهبان باغ است، وقتی سفره انداختم در مقابل من نشست، و بمن نگاه می کرد.

من حیا کردم که او گرسنه باشد و من غذا بخورم، از این رو هر قرص نان را مساوی تقسیم کردم، نیمی خود و نیم دیگر را به سگ می دادم. وقتی امام حسین علیه السلام پاسخ غلام خود را شنید، گریه کرد و فرمود:

حدیث ۲۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنْ كانَ كَذلِکَ فَأَنْتَ عَتيقٌ للّٰهِ تَعالی وَ وَهَبْتُ لَکَ اَلْفَی دینارٍ.

امام

حسین علیه السلام فرمود:

(اگر چنین است تو را در راه خدا آزادکردم ودو هزاردینارنیز به تو بخشیدم).

غلام گفت:

اگر مرا آزاد کنی من دست از تو بر نمیـدارم و باغبان تو در این باغ باقی خواهم ماند. وقتی امام وفاداری او را دید، همه باغ را به او بخشید و فرمود:

إنَّ الْکَریمَ یَنْبَغی لَهُ أَنْ یصَـدِّقَ قَوْلَهُ بِالْفِعْـلِ، أَوَ ما قُلْتُ لَکَ إجْعَلْنی فی حِلٍّ فَقَـدْ دَخَلْتُ بُسْـتانَکَ بِغَیرِ إذْنِکَ، فَصَـدَّقْتُ قَوْلی وَ وَهَبْتُ الْبُسْـتانَ وَ مـا فیهِ لَـکَ، فَاجْعَـلْ اَصْـحابی الَّذینِ جـاؤوا مَعی أَضْـیافاً وَ أَکْرِمْهُمْ مِنْ أَجْلی اَکْرَمَـکَ اللهُ تَعـالی یوْمَ الْقِیامَهِ وَ بارَکَ لَکَ فی حُسْنِ خُلْقِکَ وَ أَدَبِکَ.

(انسـان بزرگوار بایـد عمـل او گفتارش را تأییـد کنـد، مگر به شـما نگفتم که من را حلال کن زیرا بـدون اجازه شـما وارد باغ شـدم، پس گفتـارم را بـا عمـل تصـدیق کردم که این باغ را با آنچه در آن است به تو بخشـیدم، پس دوسـتان مرا میهمانان من بحساب آور و به آنان احترام بگذار، خدا تو را در روز قیامت کرامت ببخشد، و این اخلاق نیکو و ادب تو را مبارک گرداند). [۱].

*****

[۱] مجالس السنیه ج۱ ص۲۶ مجلس ۱۲

مستدرک الوسائل ج۷ ص۱۹۲ حدیث ۸۰۰۶

مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج۴ ص۷۵

بحارالانوار ج۴۴ ص۱۹۴ حدیث۴.

ارزش پاسخ دادن به دعوت مؤمن

امام حسـین علیه السلام با گروهی از یاران گرد هم بودند که شخصی یکی از همراهان امام را به سفره غذائی فرا خواند، امّا او عذرخواهی کرده دعوت به طعام را رد کرد.

امام علیه السلام به او اعتراض کرد و فرمود:

حدیث ۲۹

قال الامام الحسين علیه السلام:

قُمْ فَلَیسَ فی الدَّعْوَهِ عَفْوٌ، وَ إِنْ کُنْتَ مُفْطِراً فکُلْ، وَ إِنْ کُنْتَ صائِماً فَبارِکْ. [۱].

امام

حسین علیه السلام فرمود:

(برخیز و دعوت برادر مؤمن را اجابت کن، در دعوت عذرخواهی وجود ندارد، دعوت برادر مؤمن را بپذیر و اگر روزه نداری، بر سر سفره بنشین و از غذاهای آن بخور و اگر روزه داری مقداری از غذا را بردار و تبرک کن).

*****

[۱] دعائم الاسلام ج۲ ص۱۰۷ حدیث ۳۴۷

مستدرک الوسائل ج۱۶ ص۲۳۵ حدیث ۹۷۰۷.

بزرگواری حتی با دشمن

در آستانه محاصره اقتصادی در کربلا، شمر در مجلس ابن زیاد برخاست و گفت:

فرزندان امّ البنین از قبیله ما می باشند برای آنان امان نامه ای تنظیم کن. ابن زیاد امان نامه ای برای حضرت ابوالفضل العباس و عبدالله و جعفر و عثمان از فرزندان امّ البنین نوشت. شمر آن را برداشته نزدیکی خیام اباعبدالله علیه السلام آمد و با صدای بلند فرزندان امّ البنین را فراخواند، امّا کسی جواب او را نداد.

امام اظهار داشت:

حدیث ۳۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَجيبُوهُ و آن کانَ فاسِقاً فَإِنَّهُ مِنْ أَخْوالِکُمْ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(جواب شمر را اگر چه فاسق است بگویید زیرا از قبیله مادر شما است).

آنگاه حضرت عبّاس علیه السلام پیش رفت و پرسید:

چه گوئی؟

شمر گفت:

برای شما فرزندان امّ البنین امان نامه آوردم، دست از حسین بردارید که همه شما در امانید. حضرت عباس پاسخ داد:

نفرین بر تو ای شـمر، خدا تو و ابن زیاد نویسـنده این امان نامه را لعنت کند، ای دشـمن خدا آیا به ما دستور می دهی دست از یاری برادرمان حسین علیه السلام برداریم و از دشمنان خدا اطاعت کنیم؟

ارزش های اخلاقی

ارزش های اخلاقی

تعریف ارزش ها

ادب ر اَدَبَ

سلام کردن ر س - سلام

اطاعت از پدر ر پ - پدر

عقل ر ع - عقل

علم و آگاهی ر ع - علم

ایمان ر ایمان

یقین ر ی - یقین

توکل ر ت - توکّل

عبادت ر ع - عبادت و پرستش

پرهیز از تکبّر ر ت - تکبّر

احتیاط در سخن گفتن ر س - سخن

ترس از خدا ر ت - ترس

گریه بر اعمال خویش ر گ - گریه

برطرف کردن مشکل مؤمن

پاسخ مثبت به درخواست کننده رب - بخشش

پذیرش هدیه ر ه – هدیه

انفاق در

راه خدا ر ب – بخشش

شکرگذاری ر ش – شکر

پرهیز از اسراف ر الف – اسراف

مدارا کردن با مردم ر م – مدارا کردن

صله رحم ر پ – پیوند خویشاوندی

صبر و بردباری ر ص – صبرامر بمعروف ر امر به معروف و ن – نظارت ملّی

پرهیز از هوی پرستی ر ه – هوی

بی نیازی از پوزش طلبی ر ع – عذرخواهی

پرهیز از غیبت ر غ – غیبت

یاد مرگ ر م – مرگ

پند و اندرز دادن ر پ – پند

عبرت گرفتن از گذشتگان ر ع – عبرت

تقوی و پرهیزکاری رپ – پرهیزکاری

بیدار کردن غافل ها ر ب – بیداری

آخرت گرائی ر آ – آخرت

پرهیز از دنیاپرستی ر د – دنیا

احترام به مهمان ر م – مهمان

نیکو سخن گفتن ر س – سخن

تعریف ارزش ها

یکی از ارزش ها، راستی و راستگوئی است، و دروغ یکی از ضدّ ارزش ها و مانع تکامل روح انسانی است، که امام علیه السلام رهنمود داد:

حدیث ۳۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلصِّدْقُ عِزٌّ، وَ الْكِذْبُ عَجْزٌ، وَ السِّرُ أَمانَةٌ، وَ الْجِوارُ قَرابَةٌ، وَ الْمَعُونَةُ صَداقَةٌ، وَ الْعَمَلُ تَجْرِبَةٌ، وَ الْخُلْقُ الْحَسَنُ عِبادَةٌ، وَ الصَّمْتُ زَینٌ، وَ الشُّحُ فَقْرٌ، وَ السَّخاءُ غِنی، وَ الرِّفْقُ لُبٌّ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(راستگوئی عزّت است و دروغگوئی عجز و ناتوانی، راز، امانت است و همسایگی خویشاوندی، یاری و کمك صداقت و پاكدلی است و كار و عمل تجربه، و اخلاق نیك عبادت است، و سكوت زینت و آرایش، و طمع و آزمندی فقر و گدائی است، و بخشش، بی نیازی و مدارا كردن، نشانه عقل است.)

*****

[۱] تاریخ یعقوبی ج۲ ص۲۴۶.

برخی از ارزش های اخلاقی

امام حسین علیه السلام در یکی از سخنرانی های اخلاقی خود، برخی از ارزش های اخلاقی را به ارزیابی گذاشت، تا مردم زندگی فردی و اجتماعی خود را تنظیم کنند.

حدیث ۳۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا اَیهَا النَّاسُ نافِسُوا فی الْمَكارِمِ، وَ سارِعُوا فی الْمَغانِمِ، وَلاتَحْتَسِبُوا بِمَعْرُوفٍ لَمْ تُعَجِّلوا، وَاكْسِبُوا الْحَمْدَ بِالْنُّجْحِ، وَلاتَكْتَسِبُوا بِالْمَطَلِ ذَمّاً، فَمَهْما یكُنْ لِاَحَدٍ عِنْدَ أَحَدٍ صَنیعَةٌ لَهُ رَأی أَنَّهُ لا یقُومُ بِشُكْرِها فَاللهُ لَهُ بِمُكافاتِهِ، فَاِنَّهُ اَجْزَلُ عَطاءً وَأَعْظَمُ أَجْراً. وَاعْلَمُوا اَنَّ حَوائِجَ النَّاسِ اِلَیكُمْ مِنْ نِعَمِ اللهِ عَلَیكُمْ، فَلا تَمُلُّوا النِّعَمَ فَتَحُورَ نِقَماً. وَاعْلَمُوا أَنَّ الْمَعْرُوفَ مُكْسِبٌ حَمْداً، وَ مُعَقِّبٌ أَجْراً، فَلَوْ رَأَیتُمْ الْمَعْرُوفَ رَجُلاً رَأَیتُمُوهُ حَسَناً جَمیلاً یسُرُّ النَّاظِرینَ، وَ لَوْ رَأَیتُمْ اللَّوْمَ رَأَیتُمُوهُ سَمِجاً مُشَوَّهاً تَنْفُرُ مِنْهُ الْقُلُوبُ، وَ تَغُضُّ دُونَهُ اَلْاَبْصارُ. أَیها النَّاسُ مَنْ جادَ سادَ، وَ مَنْ بَخِلَ رَذِلَ، وَ إِنَّ أَجْوَدَ النَّاسِ مَنْ أَعْطی

مَنْ لا یرجُو، وَ اِنَّ اَعْفی اَلنَّاسِ مَنْ عَفی عَنْ قُدْرَهٍ، وَ اِنَّ أَوْصَلَ النَّاسِ مَنْ وَصَلَ مَنْ قَطَعَهُ، وَالْاُصُولُ عَلی مَغارِسِها بِفُروعِها تَسْمُوا، فَمَنْ تَعَجَّلَ لأخیهِ خَیراً وَجِدَهُ اِذا قَدِمَ عَلَیهِ غَداً، وَ مَنْ أَرادَ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی بِالصَّنیعَهِ إلی أَخیهِ کافَأَهُ بِها فی وَقْتِ حاجَتِهِ، وَ صَرَفَ عَنْهُ مِنْ بَلاءِ الدُّنْیا ما هُوَ أَکْثَرُ مِنْهُ، وَ مَنْ نَفَّسَ کُرْبَهَ مُؤْمِنٍ فَرَّجَ اللهُ عَنْهُ کَرْبَ الدُّنْیا وَالآخِرَهِ، وَ مَنْ أَحسَنَ أَحْسَنَ اللهُ إلَیهِ، وَاللهُ یحِبُّ الْمحْسِنینَ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای مردم!

با ارزش های والای اخلاقی زندگی کنید، و برای بدست آوردن سرمایه های سعادت شتاب کنید، کار خوبی را که برای آن شتاب نکردید بحساب نیاورید، ستایش را با کمک کردن به دیگران بدست آورید. با کوتاهی کردن سرزنش ها را بجان نخرید. اگر نیکی به کسی روا داشتید و آن شخص قدردانی نمی کند نگران نباشید زیرا خداوند او را مجازات خواهد کرد، و خدا بهترین پاداش دهنده، و بهترین هدیه دهنده است. بدانید حاجت ها و نیازهای مردم به سوی شما، نعمت های پروردگارند برای شما، پس نعمت ها را از دست ندهید که دچار عذاب الهی شوید. بدانید همانا نیکی ها ستایش به همراه دارد، و پاداش الهی را فراهم خواهد کرد، اگر نیکی ها را به شکل انسانی می دیدید، آنقدر زیباروی بود که بینندگان را خوشحال می ساخت. و اگر زشتی ها را به درستی مشاهده می کردید آن را بسیار زشت روی و بد قیافه می دیدید که دل ها از آن نفرت داشته و چشم ها فرو بسته می شد تا آن را ننگرد. ای مردم!

کسی که انفاق و بخشش کند بزرگوار است، و کسی که

بُخل ورزد پَست است، و همانا بخشنده ترین مردم کسی است که به انسانی کمک کند که به او امیدی نداشته باشد.

و با گذشت ترین انسان ها کسی است که به هنگام قدرت عفو کند.

و موفّق ترین انسـان هـا در روابط خویشاونـدی کسـی است که با آنان که از او بریدنـد ارتباط برقرار سازد که ریشه ها پس از بریده شدن شاخه ها، دوباره جوانه می زند. هر کس در نیکی کردن به برادران خود شتاب کند فردا نتیجه آن را خواهد دید و کسـی که برای خـدا به برادر خود کمک کنـد خـدا او را به هنگام نیازمندی پاداش می دهد و بیش از آنچه به دیگران کمک کرده بلاهـا را از او دور می سـازد. و کسـی که انـدوه دل مؤمنی را برطرف سازد، خـدا انـدوه و مشـکلات دنیا و آخرت او را برطرف خواهد ساخت. و کسـی که با مردم خوش رفتار باشد، خدا نسـبت به او خوش رفتار است و خدا نیکوکاران را دوسـت می دارد).

*****

[۱] کشف الغمه ج۲ ص۲۹

فصول المهمّه ص۱۶۹

اعلام الدین ص۲۹۸

بحارالأنوار ج۷۸ ص ۱۲۱ حدیث۴.

برطرف کردن مشکل مؤمن

یکی از ارزش های اخلاقی، در زندگی اجتماعی، برطرف کردن نیاز نیازمندان، و مشکلات مؤمنین است. حدیث ۳۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

سَمِعْتُ أبی أمیرَ الْمُؤمِنینَ علیه السلام یقُولُ:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

مَنْ سَعَی فِی حاجَهِ أَخِیه اِلْمُؤْمِنْ فَکَأَنَّما عَبَدَاللّه تِسْعَهَ آلافِ سَنَهٍ، صائِمَاً نَهارُهُ، قائِمَاً لَیلَهُ». [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(من از پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

کسی که برای برطرف کردن نیاز برادر مسلمان خود

تلاش کند گویا خدا را نه هزار سال عبادت کرده است که روزها را روزه دار و شب ها را به شب زنده داری گذرانده باشد).

*****

[۱] بحار الأنوار ج۷۴ ص۳۱۵ حدیث ۷۳.

ارزش مدارا کردن

مدارا کردن و با مردم با مهربانی و نرمی برخورد داشتن، یکی از ارزش های اخلاقی در روابط اجتماعی است که بسیاری از مشکلات رفتاری را برطرف می سازد. هم روان و اعصاب انسان از آرامش مطلوبی برخوردار است و هم دیگران از اخلاق خوش ما بهره مند خواهند شد.

حدیث ۳۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ أَحْجَمَ عَنِ الرَّأْی وَ عَییتْ بِهِ الْحِیلُ کانَ الرِّفْقُ مِفْتاحَهُ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کسی که در مشکلات سرگردان شده نداند چه باید بکند، و راه چاره ای ندارد، کلید حل مشکلات او، نرمی و مهربانی و مدارا کردن با مردم است).

*****

[۱] اعلام الدین ص۲۹۸

بحارالانوار ج۷۸ ص۱۲۸ حدیث ۱۱.

صله رحم

اگر زندگی باید بگونه ای اجتماعی و در سایه وحدت و همکاری تداوم یابد تا به تکامل و رستگاری برسیم، چه بهتر که در زندگی اجتماعی به خویشاوندان و فامیلان خود توجّه داشته و با آنان ارتباط داشته باشیم که ره آوردهای فراوانی خواهد داشت.

حدیث ۳۵

قال الامام الحسين علیه السلام:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ ینْسَأَ فی أَجَلِهِ وَ یزادَ فی رِزْقِهِ فَلْیصِلْ رَحِمَهُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کسی که دوست دارد و خوشحال است تا عمر او طولانی گردد، و روزی او فراوان شود، پس با خویشاوندان خود ارتباط داشته باشد). [۱].

*****

[۱] عیون أخبار الرضا ج۲ ص۴۸ حدیث ۱۵۷

بحار الأنوار ج۷۴ ص۹۱ حدیث ۱۵.

ادب

از امام حسین علیه السلام پرسیدند که:

معنای ادب چیست؟

و انسان با ادب کدام است؟

حدیث ۳۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

هُوَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْ بَیتِکَ، فَلا تَلْقی أَحَداً إِلاَّ رَأَیتَ لَهُ الْفَضْلَ عَلَیکَ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ادب آن است که وقتی از منزل خود بیرون رفتی هر کس را که مشاهده کردی او را از خود بهتر بدانی).

*****

[۱] دیوان امام الحسین علیه السلام ص۹۹ (به نقل از جمال الخواطر ج۲ ص۷۵).

اذان (چگونگی پیدایش)

در حضور امام حسین علیه السلام از چگونگی پیدایش اذان صحبت شد، برخی به دروغ گفته بودند که بر اساس خوابی که عبدالله بن زید دیده بود اذان مطرح شد، امام قاطعانه این شایعه را رد کرد و اظهار داشت:

حدیث ۳۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلْوَحْی ینْزِلُ عَلی نَبیکُم، وَ تَزْعَمُونَ أَنَّهُ أَخَذَ الأذانَ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ زَیدٍ، بَلْ سَمِعْتُ أَبی عَلی بنَ اَبی طالِبٍ علیه السلام یقول:

أهبط الله عزّ و جلّ ملکاً حین عرج برسول اللّه صلّی الله علیه و آله، فأذّن مثنی مثنی، و أقام مثنی مثنی، ثمّ قال له جبرئیل:

یا محمّد هکذا أذان الصّلاه». [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(وحی تنها بر پیامبر شما نازل می شد، و شما گُمان کرده اید که اذان گفتن را از عبدالله بن زیاد گرفته اند؟

نه هرگز!

بلکه از پدرم علی بن ابیطالب شنیدم که فرمود:

در شب معراج هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی آسمانها پر می کشید خداوند فرشته ای را فرستاد تا در حضور آن حضرت اذان و اقامه را قرائت کرد و هر عبارتی را دو بار تکرار کرد سپس جبرئیل فرمود:

ای محمدصلی الله علیه و آله و سلم این چنین

است اذان نماز). [۲].

*****

[۱] مستدرک الوسائل ج۴ ص۱۷ حدیث ۴۰۶۱

جامع الأحادیث ج۴ ص۶۲۳ حدیث ۱۹۱۳. [۲] دعائم الاسلام ج۱ ص۱۴۳

مستدرک الوسائل ج۴ ص۱۷ حدیث ۴۰۶۲

جامع الاحادیث ج۴ ص۶۲۳.

ازدواج

ازدواج فرزندان آدم

یکی از مسائلی که جوانان فراوان می پرسند، مسئله ازدواج فرزندان آدم است، می خواهند بدانند که چگونه نسل آدم فزونی یافت؟

شخصی خدمت حضرت اباعبدالله علیه السلام آمد و گفت آیا درست است که می گویند فرزندان پسر و دختر آدم با یکدیگر ازدواج کردند؟

حدیث ۳۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

حاشا لِلَّهِ، کانَ لِآدَم علیه السلام إبْنانُ، وَ هُما شَیثٌ وَ عَبْدُاللهِ، فَأَخْرَجَ اللهُ لِشَیثِ حَوْراءَ مِنَ الْجَنَّهِ، وَ أَخْرَجَ لِعَبدِالله امرَأَهً مِنَ الْجِنِّ، فَوُلِدَ لِهذا وَ وُلِدَ لِذکَ، فَما کانَ مِنْ حُسْنٍ وَ جَمالٍ فَمِنْ وُلْدِ الْحَوْراء، وَ ما کانَ مِنْ قُبْحٍ وَ بَذّاءٍ فَمِنْ وُلْدِ الْجِنِّیهِ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(نه به خدا سوگند!

هرگز!

حضرت آدم دو فرزند پسر داشت به نام «شیث» و «عبدالله» وقتی هنگام ازدواج آنها فرا رسید، خداوند برای «شیث» زنی از جنس حوریان بهشتی و برای «عبدالله» زنی از جنس أجنّه آماده ساخت که با آن دو ازدواج کردند، پس هرچه زیبائی و جمال

است از فرزندان حوری بهشتی، و هرچه زشتی و پلیدی است از فرزندان جنّی است).

*****

[۱] صحیفه امام رضا علیه السلام ص۲۷۷ حدیث ۲۳

مستدرک الوسائل ج۱۴ ص۳۶۳ حدیث ۱۶۹۶۳.

ازدواج موقت

یکی از احکام اسلامی و سنّت اجتماعی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ازدواج موقّت «مُتعه» است. بسیاری از مردان یا زنان مشکلات و محدودیت های اجتماعی فراوانی دارند که نمی توانند دارای ازدواج دائم باشند و از طرفی می خواهند دچار گناه نشوند که تنها راه حلّ شرعی مشکلات جنسی آنان، ازدواج موقّت است، که ازدواج موقّت یکی از سنّت های ارزشمند الهی است. امامان معصوم علیهم السلام به این سنّت الهی عمل کردند و مؤمنان

جامعه اسلامی به آن توجّه داشتند. در روایات اسلامی نیز نمونه های فراوانی برای آن نقل شده است. در روایتی آمده است که امام حسن علیه السلام با زنی ازدواج موقّت کرد و مهریه او را پرداخت [۱] و از حضرت اباعبدالله علیه السلام نقل شد که فرمود:

(زنی را مُتعه کرد و مهرش را پرداخت «مهر آن زن مقداری درهم و کیسه ای عسل بود».) [۲].

*****

[۱] تفسیر عیاشی ج۱ ص۱۲۴ حدیث ۳۹۹.

[۲] دعائم الاسلام ج۲ ص۲۹۳ حدیث ۱۱۰۴

تاریخ ابن عساکر ص۱۵۳ حدیث ۲۶۰.

معیار ازدواج

برخی در ازدواج، تنها به زیبائی زن توجّه دارند، و برخی دیگر تنها به سرمایه و فراوانی اموال پدرش می اندیشند، در صورتی که معیار ازدواج باید با ایمان و اخلاق و ارزش های انسانی تطبیق داده شود.

شخصی از اهل مدینه در ازدواج خود با امام حسین علیه السلام مشورت کرد و گفت:

بنظر شما با فلان زن که سرمایه فراوانی هم دارد ازدواج بکنم؟

امام حسین علیه السلام پاسخ داد، نه من خوش ندارم با آن زن ازدواج کنی. مشورت کننده به دستور امام عمل نکرد، و نصیحت امام را در مشورت نادیده انگاشت و با همان زن ازدواج کرد امّا بزودی همه چیز خود را از دست داد، و همه سرمایه های او از بین رفت و زندگی بر او سخت و غیرقابل تحمّل شد، ناچار بار دیگر خدمت امام حسین علیه السلام آمد و به مشورت پرداخت.

حدیث ۳۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

قَدْ أَشَرْتُ إِلَیکَ، فَخَلِّ سَبیلَها، فَإِنَّ اللهَ یعَوِّضُکَ خَیراً مِنْها، ثمّ قال علیه السلام:

وَ عَلَیکَ بِفُلانَهَ [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(من به تو تذکّر دادم که با آن زن ازدواج نکن، از او بگذر

و به سراغ همسری دیگر باش که خداوند بهتر از آن را به تو خواهد بخشید).

سپس رهنمود داد که:

(ای مرد با فلان زن ازدواج کن.) آن شخص این بار به رهنمود امام علیه السلام عمل کرد، به زودی زندگی او تغییر کرد و صاحب اموال و فرزندانی شد.

*****

[۱] خرائج و جرائح ج۱ ص۲۴۸ حدیث ۴

بحارالانوار ج۴۴ ص۱۸۲ حدیث ۶

اثبات الهداه ج۵ ص۱۹۱ حدیث ۲۹ و ۲۰۵ حدیث ۶۳

مدینه المعاجز ج۳ ص۵۱۲ حدیث ۱۰۲۸

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۵۶ حدیث ۵.

تعدد زوجات

یکی دیگر از سنّت های پسندیده اسلامی که می تواند ریشه بسیاری از مفاسد اجتمای را بخشکاند، «تعدّد زوجات» است، یعنی مردانی که توان و قدرت و امکانات مالی و شرائط اخلاقی مناسبی دارند و می توانند عدالت را رعایت کنند، نگذارند زنانی در جامعه اسلامی بی شوهر بمانند. اگر این فرهنگ با تمام شرائط و مقرّراتش در جامعه اسلامی به صورت یک ارزش مطرح شود دیگر ریشه های روابط نامشروع خشکانده خواهد شد. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام به این سنّت ارزشمند اجتماعی عمل کردند و حضرت اباعبدالله علیه السلام نیز چندین همسر انتخاب کرده بود.

روزی جمعی از دوستان وارد منزل امام حسین علیه السلام شدند، فرش ها و پرده های نو مشاهده کردند، گفتند:

در منزل شما چیزهائی می نگریم که در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبود.

حدیث ۴۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

إنَّا نتَزَوّجُ النِّساء فَنُعْطیهِنَّ مُهُورَهُنَّ فَیشْتَرِینَ بِها ما شِئْنَ، لَیسَ لَنا فیهِ شَی ءٌ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ما با زنانی ازدواج کردیم، و عادت ما آن است که مهریه زنان را پس از ازدواج به

آنها می پردازیم، و چون همسران ما امکانات مالی پیدا می کنند برای خود لوازم خانه می خرند اینها به ما تعلّق ندارد.) [۱].

*****

[۱] دعائم الاسلام ج۲ ص۱۵۹ حدیث ۵۶۹

مستدرک الوسائل ج۳ ص۴۶۵ حدیث ۴۰۰۹

اصول کافی ج۶ ص۴۷۶ حدیث ۱

مکارم الأخلاق ص۱۳۴

وسائل الشیعه ج۳ ص۵۸۶ حدیث ۵.

اسراف

عبدالله بن جعفر، پسر عمو و داماد امام حسین علیه السلام بود، در یکی از مراسم خانوادگی، زیاده از حد معمول، اموال خود را به بذل و بخشش گذاشت امام فوراً به او اعتراض کرد و تذکّر داد.

حدیث ۴۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنَّکَ قَدْ أَسْرَفْتَ فی بَذْلِ الْمالِ [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای عبدالله!

تو در بخشش اموال خود اسراف کردی).

*****

[۱] تاریخ کامل مبرد ج۱ ص۱۳۸.

امامت و امامان

ضرورت امامت

امام حسین علیه السلام روزی در جمع یاران بپا خواست و پیرامون هدف آفرینش انسان و نقش رهبری سخنانی ایراد کرد؛

حدیث ۴۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَیهَا النَّاسُ!

إِنَّ اللّهَ جَلَّ ذِکْرُهُ ما خَلَقَ الْعِبادَ إِلاَّ لِیعْرِفُوهُ، فَإِذا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذا عَبَدُوهُ اِسْتَغْنَوْا بِعِبادَتِهِ عَنْ عِبادَهِ ما سِواهُ.

فقال:

له رجل:

یابن رسول الله بابی أنت و امّی فما معرفه الله؟

قال:

مَعْرِفَهُ أَهْلِ کُلِّ زَمانٍ إِمامَهُمْ الَّذی یجِبُ عَلَیهِمْ طاعَتُهُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای مردم تقوای الهی داشته باشید، خداوند بندگان را نیافرید مگر برای اینکه او را بشناسند، آنگاه که او را شناختند، پرستش کنند، وقتی که پرستش کردند با پرستش او از پرستش دیگران بی نیاز شوند).

یکی از یاران پرسید، راه شناخت خداوند بزرگ کدام است؟

امام پاسخ داد:

(شناخت خداوند به این است که مردم هر زمان رهبر خودشان را بشناسند «امامیکه اطاعت او واجب است» تا به وسیله رهبر، خدا را بشناسند). [۱].

*****

[۱] علل الشرائع ص۹ حدیث ۱

کنزالفوائد ص۱۵۱

إثبات الهداه ج۱ ص۲۷۵ حدیث ۲۹۴.

تعداد امامان معصوم

امامان معصوم و سرانجام جهان

حضـرت اباعبدالله علیه السـلام نسـبت به تعداد امامان معصوم علیهم السلام خاطره شیرینی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد:

حدیث ۴۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

دَخَلْتُ عَلی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ مُتَفَکِّرٌ مَغْمُومٌ، فَقُلْتُ:

یا رَسُولَ اللهِ ما لی أَراکَ مُتَفَکِّراً؟

قال:

یا بُنَی إِنَّ الرُّوحَ الْأَمِینَ قَدْ أَتانِی

فَقالَ:

یا رَسوُلَ اللهِ، اَلْعَلِی الأَعْلی یقْرِئُکَ السَّلامَ وَ یقُولُ لَکَ:

إِنَّکَ قَدْ قَضَیتَ نُبُوَّتَکَ وَ اسْتَکْمَلْتَ أَیامَکَ، فَاجْعَلِ الْإِسْمَ الأَکْبَرَ وَ مِیراثَ الْعِلْم وَ آثارَ عِلْم النُّبُوَّهِ عِنْدَ عَلِی بْنِ ابی طالِب علیه السلام، فَإِنِّی لا أَتْرُکُ الْأَرْضَ إِلاَّ وَ فِیها عالِمٌ یعْرَفُ بِهِ طاعَتِی وَ یعْرَفُ بِهِ وِلایتِی، فَإِنِّی لَمْ أَقْطَعُ عَلَی النُّبُوَّهِ

مِنَ الْغَیبِ مِنْ ذُرِّیتِکَ کَما لَمْ أَقْطَعْها مِنْ ذُرِّیاتِ الأنْبِیاءِ الَّذِینَ کانُوا بَینَکَ وَ بَینَ أَبِیکَ آدَمَ. قلت:

یا رَسُولَ اللهِ فَمَنْ یمْلِکُ هذَا الأمْرَ بَعْدَکَ؟

قال:

أَبُوکَ عَلِی بْنُ ابی طالِبٍ أَخِی وَ خَلِیفَتِی، وَ یمْلِکُ بَعْدَ عَلِی الْحَسَنُ، ثُمَّ تَمْلِکُ أَنْتَ وَ تِسْعَهٌ مِنْ صُلْبِکَ یمْلِکُهُ اِثْنا عَشَرَ اِماماً، ثُمَّ یقُومُ قائِمُنا یمْلأُ الدُّنْیا قِسْطاً وَ عَدْلاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، وَ یشْفِی صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ هُمْ شِیعَتِهِ». [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدم او را غمناک و در فکر فرو رفته دیدم. گفتم ای رسول خدا!

چه شده است که در فکر فرو رفته اید؟

پاسخ داد:

ای پسرم، همانا جبرئیل نزد من آمد و فرمود:

ای رسول خدا!

خداوند بزرگ و برتر به شما سلام می رساند و می فرماید:

همانا شما رسالت خود را سپری کرده و دوران زندگی شما به کمال رسیده است، پس اسم اعظم، و میراث علمی، و آثار نبوّت را به علی بن ابیطالب واگذار، زیرا من زمین را بحال خود رها نمی کنم، همواره عالمی در آن باقی می گذارم که به وسیله او راه عبادت و بندگی را بشناسند، و سرپرستی و رهبری مرا درک کنند، زیرا ارتباط غیب را با فرزندان تو قطع نخواهم کرد چنان که ارتباط غیب را با فرزندان دیگر پیامبران آسمانی از شما تا آدم، قطع نکرده ام.

گفتم:

ای رسول خدا!

چه کسی خلافت و قدرت سیاسی جامعه را پس از شما بدست می گیرد؟

پاسخ داد:

پدرت علی بن ابیطالب که برادر و جانشین من است. و بعد از علی علیه السلام حسن برادر تو، و بعد از او، تو و

نه امام که همه از فرزندان تو می باشند. دوازده امام، قدرت و حکومت اسلامی را بدست خواهند گرفت سرانجام قائم ما قیام می کند.

جهان را پس از عدل و داد خواهد کرد چنانکه پُر از ظلم و فساد خواهد شد، و دلهای مؤمنین از شیعیان خود را شفا می بخشد).

*****

[۱] کفایه الاثر ص۱۷۷

بحار الأنوار ج۳۶ ص۳۴۵ حدیث ۲۱۲

عوالم بحرانی ج۱۵ ص۲۲۷ حدیث ۲۱۲.

رهبران معصوم و امام قائم

امام حسین علیه السلام پیرامون امامت، و تعداد امامان، و نام مقدّس آخرین امام «حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف» از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند:

حدیث ۴۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

دَخَلْتُ أَنَا وَ أَخی عَلی جَدّی رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله، فَأَجْلَسَنی عَلی فَخِذِهِ، وَ أَجْلَسَ أَخی الْحَسَنَ عَلی فَخِذِهِ الأُخْرَی، ثُمَّ قَبَّلَنا وَقالَ:

بِأَبی أَنْتُما مِنْ أِمامَینِ صالِحَینِ، اِخْتارَ کَما اللهُ مِنِّی وَ مِنْ أَبِیکُما وَ اُمِّکُما، وَ اخْتارَ مِنْ صُلْبِکَ یا حُسَینُ تِسْعَهُ أَئِمَّهً تاسِعُهُم قائِمُهُم، وَ کُلُّکُمْ فِی الْفَضْلِ وَالْمَنْزِلَهِ عِنْدَاللهِ تَعالی سَواء.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(من و برادرم «امام حسن علیه السلام» بر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدیم، رسول خدا مرا بر روی زانوی خویش و برادرم حسن را بر زانوی دیگرش نشاند سپس ما را بوسید و فرمود:

پدر فدای شما که دو امام نیکوکارید، خدا شما را از نسل من و از پدر و مادرتان برگزید. ای حسین!

خدا از فرزندان تو نه نفر از امامان را انتخاب کرد که نهمین آنها قائمشان می باشد، و تمام شما امامان معصوم در فضیلت و شخصیت در نزد پروردگار بزرگ مساوی می باشید). [۱].

*****

[١] اكمال

الدین ج ۱ ص۲۶۹ حدیث ۱۲

بحار الانوار ج۳۶ ص۲۵۵ حدیث ۷۲

عوالم بحرانی ج۱۵ ص ۲۳۰ حدیث ۲۱۷.

اثبات امامت امامان معصوم

از آیه اولو الأرحام

رهبری و امامت در جهان بینی اسلامی از طرف پروردگار هستی، تعیین شده و آنگاه از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به انسان ها ابلاغ می گردد، که همواره از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا قیامت، جامعه انسان ها بدون امامت و رهبری نیست. حضرت ابا عبدالله علیه السلام نقل می کند:

حدیث ۴۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَمَّا اَنْزَلَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالی، هذِهِ الْایَهَ:

«وَ أُولُوا الأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللهِ» [۱] سَأَلْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله عَنْ تَأْویلِها.

فَقال:

وَاللهِ ما عَنَی غَیرَکُمْ، وَ أَنْتُمْ أُولُوا الأَرْحامِ، فَإذا مِتُّ فَأَبُوکَ عَلِی أَوْلی بِی وَ بِمَکانِی، فَإذا مَضـی أَبُوکَ فَأَخُوکَ الْحَسَنُ أَوْلی بِهِ، فَإذا مَضَی الْحَسَنُ فَأَنْتَ أَوْلی بِهِ، قُلْتُ:

یا رَسُولَ اللهِ فَمَنْ بَعْدی أَوْلی بی؟

قالَ إِبْنُکَ عَلِی أَوْلی بِکَ مِنْ بَعْدِکَ، فَإذا مَضی فَإِبْنُهُ مُحَمَّدٌ أَوْلی بِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإذا مَضی فَإِبْنُهُ جَعْفَرُ أَوْلی بِهِ مِنْ بَعْدِهِ بِمَکانِهِ، فَإذا مَضی جَعْفَرُ فَإِبْنُهُ مُوسی أَوْلی بِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإذا مَضی مُوسی فَإِبْنُهُ عَلِی أَوْلی بِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإذا مَضی عَلِی فَإِبْنُهُ مُحَمَّدٌ أَوْلی بِهِ مِنْ بَعْدِهِ؛ فَإذا مَضی مُحَمَّدٌ فَإِبْنُهُ عَلِی أَوْلی بِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإذا مَضی عَلِی فَابْنُهُ الْحَسَنُ أَوْلی بِهِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإذا مَضی الْحَسَنُ وَقَعَتِ الْغَیبَهُ فِی التَّاسِعِ مِنْ وُلْدِکَ، فَهذِهِ الأَئِمَّهُ التِّسْعَهُ مِنْ صُلْبِکَ أَعْطاهُمُ اللهُ عِلْمِی وَ فَهْمِی، طِینَتُهُمْ مِنْ طِینَتِی، ما لِقَوْمٍ یؤْذُونِی فِیهِمْ، لا أَنالَهُمْ اللهُ شَفاعَتِی.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آنگاه که آیه ۷۵ سوره انفال نازل شد که فرمود:

«و خویشاوندان در احکامی که خدا مقرّر داشت

نسبت به یکدیگر سزاوارترند». از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر آن را پرسیدم. پاسخ داد:

سوگند به خدا!

غیر از شما خاندان من اراده نشده است، شمائید خویشاوندان یاد شده، پس آنگاه که من وفات کنم پدرت علی نسبت به مقام و منزلت من از دیگران سزاوارتر است، وقتی پدرت وفات کرد برادرت حسن از دیگران سزاوارتر است، و پس از حسن، تو سزاوارتری. پرسیدم:

ای رسول خدا!

چه کسی پس از من سزاوارتر است؟

پاسخ داد:

پس از تو فرزندت علی از دیگران سزاوارتر است، و آنگاه که او وفات کند پس فرزند او محمد بن علی از دیگران سزاوارتر است، و پس از وفات محمّد، فرزندش جعفر از دیگران سزاوارتر است و پس از وفات او فرزندش موسی از دیگران سزاوارتر است و پس از وفات موسی، پس فرزند او علی از دیگران سزاوارتر است و پس از وفات علی، پس فرزند او محمد از دیگران سزاوارتر است و پس از وفات محمّد، پس فرزند او علی از دیگران سزاوارتر است و پس از وفات علی، پس فرزند او حسن از دیگران سزاوارتر است و پس از وفات حسن، دوران غیبت در فرزند نهمین تو واقع می شود این امامان نه گانه که اسم آنان را آوردم همه از تو و فرزندان تو می باشند، خدا به آنان علم و درک مرا بخشیده است، سرشت آنان از سرشت من است، ملّتی آنها را آزار نمی کند جز آنکه شفاعت من به آنان نخواهد رسید». [۲].

*****

[۱] انفال ص۷۵.

[۲] کفایه الأثر ص۱۷۵

اثباه الهداه ج۲ ص۵۴۵ حدیث ۵۵۲

تفسیر برهان ج۳ ص۲۹۳ حدیث ۱۵.

اثبات امامت از حدیث ثقلین

حضرت اباعبدالله علیه السلام نقل

کرد:

روزی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از معنای حدیث «ثِقلین» سئوال شد.

حدیث ۴۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

سُئِلَ أَميرُ الْمُؤمِنينَ علیه السلام، عَنْ مَعْنی قَوْلِ رُسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله:

«إِنِّی مُخَلِّفُ فِيكُمْ اَلثِّقْلَين:

كِتابَ اللهِ، وَ عِتْرَتِی. مَنِ الْعِتْرَةُ؟

فقال:

أَنَا، وَالْحَسَنُ، وَالْحُسَينُ، وَ الأَئِمَّةُ التِّسْعَةَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَين، تاسِعُهُمْ مَهْدِيهُمْ وَقائِمُهُمْ، لا يفارِقوُنَ كِتابَ اللهِ وَ لا يفارِقُهُم حَتَّی يرِدُوا عَلی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله حَوْضَهُ».

امام حسین علیه السلام فرمود:

از حضرت علی علیه السلام معنای حدیث «ثِقلین» سئوال شد که رسول خدا فرمود:

«من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می گذارم، کتاب خدا و عترت من». معنای عترت چیست؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ داد:

(هدف از عترت، من و حسن و حسین، و نه امام از فرزندان حسین می باشند که نهمین آنان، مهدی و قائم امامان می باشد، آنان از قرآن و قرآن از آنان جدا نمی شود تا در کنار حوض کوثر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شوند). [۱].

*****

[۱] عیون أخبار الامام رضا علیه السلام ج۱ ص ۶۰ حدیث ۲۵

اعلام الوری ص۳۷۵

بحار الأنوار ج۳۶ ص۳۷۳ حدیث۲.

پیامبر و اثبات امامت امامان

حضرت ابا عبدالله علیه السلام نسبت به تداوم راه رسالت از رسول خدا سئوال کرد:

حدیث ۴۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

فَأَخْبِرْنی یا رَسُولَ اللهِ هَلْ یکُونُ بَعْدَکَ نَبی؟

فقال صلی الله علیه و آله:

«لا، أَنَا خاتَمُ النَّبیینْ، لکِنْ یکُونُ بَعْدِی، أَئِمَّهٌ قَوَّامُونَ بِالقِسْطِ بِعَدَدِ نُقَباءِ بَنِی إِسْرائِیل ...».

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای رسول خدا، به من اطّلاع دهید که ایا پس از شما پیامبری خواهد آمد؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود، نه، من خاتم پیامبران می باشم، ولی

پس از من امامانی که عـدالت گستر هسـتند در جامعه حضور دارنـد و تعـداد آنان «دوازده نفر» به شـماره رهبران و امامان بنی اسرائیل می باشد). [۱].

*****

[۱] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج۱ ص۳۰۰

اثبات الهداه ج۳ ص۱۳۳ حدیث ۸۹۹

عوالم بحرانی ج۱۵ ص۲۲۲ حدیث ۲۰۴

بحارالأنوار ج۳۶ ص۲۷۱ حدیث ۹۲.

امام حسین و اثبات امامت امامان

زنی مسیحی به نام «امّ سلیم» از شـهر شام به مـدینه آمد، و چون در کتاب تورات و انجیل نشانه های ظهور پیامبر آخرالزّمان و امامان بعـد از او را خوانـده بود تحقیق و پژوهش را در شـهر مـدینه از سـر گرفت تا پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و امامان معصوم علیهم السلام را دقیقاً شناسائی کرده و به آنها ایمان آورد. ساعتی خدمت پیامبر نشست و اطّلاعات جالبی بدست آورد و آنگاه در تداوم تحقیق خود با حضـرت اباعبدالله علیه السـلام که در سنین نوجوانی بود آشنا شد. آن حضرت وقتی «امّ سلیم» را دید فرمود:

حدیث ۴۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا اُمَّ سَلیم أَنَا وَصی الأوْصِیاءِ، وَ أَنَا أَبُو التِّسْعَهِ الْأئِمَّهِ الْهادِیهِ وَأَنَا وَصی أَخی الْحَسَنِ، وَ أَخی وَصی أَبی عَلِی، وَ عَلی وَصی جَدّی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای امّ سلیم من جانشین جانشینان پیامبرانم، من پدر نه امام هدایتگرم، من جانشین برادرم حسن می باشم، و برادرم جانشین پدرم علی علیه السلام می باشد، و علی جانشین جدّ من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. امّ سلیم می گوید:

من دچار حیرت شـده و از آگاهی و دوراندیشـی و روشـنگری حسـین علیه السـلام به شـگفت آمـدم و گمشده خود را یافته و اعتقادات

خود را اصلاح کردم. [۱].

*****

[۱] بحارالانوار ج۲۵ ص۱۸۵ حدیث ۶.

معرفی امام علی

معرفی امام علی

پیرامون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نویسندگان و گویندگان و محقّقان فراوانی از فِرَقِ اسلامی، گفتند و نوشتند، و آفتاب ولایت را آنگونه که می دیدند ستودند، امّا بهتر آن است که امام علی علیه السلام و ویژگی های آن حضرت را از زبان سید و سالار شهیدان بشناسیم که پدر را چگونه دید؟

و از پرتو نور ولایت او چه پیام هائی را دریافت کرد؟

در اینجا به برخی از اظهارات امام حسین علیه السلام نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره می شود:

<ایمان امام علی

<علی بهترین انسان ها

<پاداش نگاه به سیمای علی

<ساده زیستی امام علی

<شجاعت بی همانند امام علی

<علی از دیدگاه پیامبر

<آخرت گرایی امام علی

<علی معیار شناخت حق و باطل

<دفاع از امیرالمؤمنین

<اثبات لقب امیرالمؤمنین برای امام علی

ایمان امام علی

نسبت به اسلام و ایمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام «قُتاده» از حضرت اباعبدالله علیه السلام نقل کرد که:

حدیث ۴۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

إنَّ عَلِیاً علیه السلام اَسْلَمَ وَ لَهُ خَمْسُ عَشْرَهَ سَنَهً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا پدرم حضرت علی علیه السلام اسلام را پذیرفت در حالی که پانزده سال داشت). [۱].

*****

[۱] تذکره الفقهاء ج۲ ص۲۷۴.

علی بهترین انسان ها

حضرت اباعبدالله علیه السلام اظهار داشت که:

حدیث ۵۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

أُتی جَبْرَئیلُ اَلنَّبِی صلی الله علیه وآله

فَقالَ:

یا مُحَمَّدُ اِنَّ اللهَ یحِبُّ مِن اَصْحابِکَ ثَلاثَهً، فَاَحِبَّهُمْ عَلِی بْنُ أَبی طالِبٍ، وَ أَبُوذَرٍّ وَ الْمِقْدادُ بْنُ الْاَسْوَدِ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(روزی حضرت جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و گفت:

ای محمّد!

همانا خداونـد از یاران تو سه نفر را دوست دارد، تو نیز آنان را دوست بـدار، آن سه نفر علی بن ابیطالب، و ابوذر، و مقداد بن اسود می باشند).

*****

[۱] مجمع الزوائد ج۹ ص ۳۳۰.

پاداش نگاه به سیمای علی

امام سجّاد علیه السلام از حضرت اباعبدالله علیه السلام نقل کرد که:

حدیث ۵۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

نَظَرَ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله ذاتَ یوْمٍ إِلی عَلِی علیه السلام وَقَدْ أَقْبَلَ وَ حَوْلَهُ جَماعَهٌ مِنْ أَصْحابِهِ.

فقال:

مَنْ أَرادَ أَنْ ینْظُرَ إِلی یوسُفَ فِی جَمالِهِ وَ إِلی إِبْراهِیمَ فِی سَخائِهِ وَ إِلی سُلَیمانَ فِی بَهْجَتِهِ وَ إِلی داوُدَ فِی قُوَّتِهِ (حکمته) فَلْینْظُر إِلی هذا.»

امام حسین علیه السلام فرمود:

(روزی پیامبر اسلام در حالی که گروهی از اصحاب پیرامون او را گرفته بودند به صورت علی علیه السلام نگریست و خطاب به یاران فرمود:

هر کس می خواهد به زیبائی صورت یوسف بنگرد، وجود و بخشش های ابراهیم پیامبر را مشاهده کند، و شادی و قدرت سلیمان را ببیند، و حکمت داوود را از نزدیک بشناسد، پس به صورت این شخص «علی بن ابیطالب» نگاه کند). [۱].

*****

[۱] امالی شیخ صدوق ۵۲۴ حدیث ۱۱

بحارالانوار ج۳۹ ص۳۵ حدیث ۲.

ساده زیستی امام علی

در فرصت های مناسب امام علی علیه السلام در مسجد کوفه «مُعْتَکِف» [۱] می شد و به عبادت و راز و نیاز می پرداخت، روزها روزه و شب ها به شب زنده داری می گذراند. عربی وارد مسجد شد مقداری نماز خواند که وقت افطار شد، نگاهش به امام افتاد «در حالی که او را نمی شناخت» که می خواهد افطار کند با شگفتی مشاهده کرد که مقداری آرد جو از کیسه

کوچکی بیرون آورد، ابتداء آن عرب را دعوت به غذا کرد، امّا شخص عرب نپذیرفت که از آن آرد بجای غذا بخورد.

امام با آن آرد افطار کرد و کیسه آرد را کنار عمامه خود گذاشت. شخص عرب دلش بر حال و غذای او سوخت،

از مسجد بیرون آمد و سراغ منزل امام حسن و امام حسین علیه السلام را گرفت، و بر سر سفره آنان نشست و مشاهدات خود را با شگفتی بیان کرد و گفت:

در مسجد مردی را دیدم که دلم به حال او سوخت. پیرمردی روزه دار بود که به هنگام افطار با کمی آرد جو، گرسنگی را برطرف کرد و چیزی نداشت که از آن بخورد اگر اجازه می دهید از غذاهای این سفره مقداری برای او ببرم. حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام گریستند و گفتند:

اِنَّهُ أبُونا أَميرُ الْمُؤمِنينَ عَلِی، یجاهِدُ نَفْسَهُ بِهذِهِ الرِّیاضَهِ. [۲].

(آن پیرمرد پدر ما حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که با نفس خود با اینگونه ریاضت کشیدن مبارزه می کند.).

*****

[۱] چند روزی در مسجد چادر می زدند، روزه می گرفتند و دست از همه کارها کشیده به عبادت می پرداختند.

[۲] ینابیع الموده ص۱۷۴.

شجاعت بی همانند امام علی

عمرو بن حبشی، از حضرت اباعبدالله علیه السلام نسبت به صلابت و قدرت و شجاعت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که:

حدیث ۵۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

ما قَدِمَتْ رایهٌ قُوتِلَ تَحْتَها أميرُ الْمُؤْمِنينَ علیه السلام إلاَّ نَكَسَها اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالی وَ غُلِبَ أَصْحابُها وَ انْقَلَبُوا صاغِرينَ وَ ما ضَرَبَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ علیه السلام بِسَيفِهِ ذی الْفَقارِ أَحَداً فَنَجا، وَ كانَ إِذا قاتَلَ، قاتَلَ جَبْرائيلُ عَنْ يمينِهِ وَ مِيكائيلُ عَنْ يسارِهِ وَ مَلَكُ الْمَوْتِ بَينَ يدَيه.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هیچ لشگر و پرچمی با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نبرد نمی کرد، مگر آنکه خداوند بزرگ آن را درهم می شکست، و سربازان و یاران آن مغلوب می گردیدند، و کشته شده بر زمین می ریختند. و حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام اگر شخصی را با ذوالفقار می زد هرگز جان سالم بدر نمی برد، و هرگاه در میدان جنگ سرگرم نبرد می شد جبرئیل از دست راست و میکائیل از دست چپ، و عزرائیل در پیش روی او مبارزه می کردند). [۱].

*****

[۱] امالی شیخ صدوق ص۴۱۴ حدیث ۹.

علی از دیدگاه پیامبر

حضرت اباعبدالله علیه السلام در یکی از سخنان ارزنده خود، امام علی علیه السلام را از دیدگاه پیامبر خدا می شناساند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به امام علی علیه السلام چگونه می اندیشید؟

و او را چگونه معرّفی می فرمود؟

حدیث ۵۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَخْرَجَ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله ذاتَ یوْمٍ وَ هُوَ راكِبٌ وَ خَرَجَ عَلِی علیه السلام وَهُوَ یمْشی

فقال:

یا أَبَا الْحَسَنِ إِمّا أَنْ تَرْکَبَ وَ إِمَّا أَنْ تَنْصَرِفَ، فَإِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَنِی أَنْ تَرْکَبَ إذا رَكِبْتُ، وَ تَمْشِی إذا مَشَیتُ، وَ تَجْلِسَ إذا جَلَسْتُ، إلاّ أَنْ یكُونَ حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللهِ لا بُدَّلَکَ مِنَ الْقِیام. وَ ما اَكْرَمَنِی اللهُ بِكَرامَةٍ إلاّ وَ أَكْرَمَکَ بِمِثْلِها، خَصَّنِی اللهُ بِالنُّبُوَّةِ وَ الرِّسالَةِ وَ جَعَلَكَ وَلِیی فِی ذلِكَ، تَقُومُ فِی حُدُودِهِ وَ فِی أَصْعَبِ أُمُورِهِ. وَالَّذِی بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ نَبیاً ما آمَنَ بِی مَنْ أَنْكَرَكَ، وَ لا أَقَرَّبِی مَنْ جَحَدَكَ، وَلا آمَنَ بِی مَنْ كَفَرَبِک، وَ أَنَّ فَضْلَكَ لَمِنْ فَضْلِی، وَ أَنَّ فَضْلِی لِفَضْلِ اللهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ:

«قُلْ بِفَضْلِ اللهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیفْرَحُوا هُوَ خَیرٌ مِمَّا یجْمَعُونَ، «[۱] یعْنِی فَضْلُ اللهِ نُبُوَّةُ نَبِیكُمْ، وَ رَحْمَتُهُ وِلایهُ عَلِی بْنِ أَبِی طالِب علیه السلام:

فَبِذلِكَ قالَ بِالنُّبُوَّةِ وَالْوِلایهِ فَلْیفْرَحُوا. یعنِی الشِّیعَهُ خَیرٌ مِمَّا یجْمَعُونَ یعنِی مُخالِفِیهِمْ مِنَ الأَهْلِ وَ الْمالِ وَ الْوَلَدِ

فِی دارِ الدُّنیا. وَاللهِ یا عَلِی ما خُلِقْتَ إلاَّ لِتَعْبُدَ رَبَّکَ، وَ لِیعْرَفَ بِکَ مَعالِمُ الدِّینِ، وَ یصْلَحُ بِکَ دارِسِ السَّبِیلِ، وَ لَقَدْ ضَلَّ مَنْ ضَلَّ عَنْکَ، وَ لَنْ یهْتَدِی إلَی اللهِ مَنْ لَمْ یهْتَدِ إلَیکَ وَ إلی وِلایتِکَ وَ هُوَ قَوْلُ رَبِّی عَزَّوَجَلَّ:

«وَ إنّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمّ اهْتَدی» [۲] یعنی:

إلی وِلایتِکَ، وَ لَقَدْ أمَرَنِی تَبارَکَ وَ تَعالی إذَاافْتَرَضَ مِنْ حَقِّکَ مَا افْتَرَضَهُ مِنْ حَقِّی، وَ أنَّ حَقَّکَ لَمَفْرُوضٌ عَلی مَن آمَنَ بِی وَ لَوْلاکَ لَمْ یعْرَفْ حِزْبُ اللهِ وَ بِکَ یعْرَفُ عَدُوُّاللهِ وَ مَنْ لَمْ یلْقِهِ بِوِلایتِکَ لَمْ یلْقِهِ بِشَیی ءٍ، وَ لَقَدْ أنْزَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ «یا اَیهُا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ» یعنِی:

فِی وِلایتِکَ یا عَلِی «وَ إنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ» [۳] وَ لَوْ لَمْ اُبَلِّغْ ما اُمِرْتُ بِهِ مِنْ وِلایتِکَ لَحَبِطَ عَمَلِی. وَ مَنْ لَقَی اللهَ عَزَّوَجَلَّ بِغَیرِ وِلایتِکَ، فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَعْداً ینْجِزُلِی، وَ ما أقُولُ إلاَّ قَوْلَ رَبِّی تَبارَکَ وَ تَعالی أنَّ الَّذِی اَقُولُ لَمِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ أنْزَلَهُ فِیکَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که سوار بر اسب بود، از شهر مدینه خارج شد ناگاه دید که امام علی علیه السلام پیاده بدنبال او روان است، پیامبر فرمود:

علی جان!

یا با من سوار شو، و یا به خانه برگرد. همانا خدای قدرتمند و بزرگ بمن دستور داد که:

اگر سواره ام تو نیز سوار شوی، و اگر پیاده راه می روم تو نیز پیاده راه روی و اگر نشستم تو نیز بنشینی، جز آنکه برای اجرای حدود الهی برخیزی. خداوند مرا به کرامت و ارزشی بزرگ نداشت

جز آنکه آن را به تو نیز عطا فرمود، خداوند مرا به نبوّت و رسالت برگزید و تو را نیز جانشین من قرار داد که در اجرای حدود الهی قیام کنی و مشکل ترین کارها را به انجام رسانی. سوگند به خدائی که محمّد را بحق برای رسالت برگزید، و آن کس که تو را انکار کند به من ایمان نیاورده است، و آن کس که تو را نشناسد به رسالت من اقرار نکرده است آن کس که امامت تو را باور ندارد به من نیز ایمان نیاورده است. فضیلت و ارزشهای تو از ارزشهای من، و ارزشهای من از خداست و این سخن خداوند قدرتمند و بزرگ است که فرمود:

«بگو به فضل خدا و رحمت او، پس به این فضل و رحمت شاد و مسرور باشند، که از آنچه گرد می آورید بهتر است». معنای این آیه چنان است که:

فضل خدا:

یعنی نبوّت پیامبرتان، و رحمت پروردگار:

یعنی امامت علی بن ابیطالب علیه السلام. از این رو فرمود، با نبوّت و ولایت شادمان باشید.

پس شیعیان علی علیه السلام با داشتن نبوّت و ولایت از آنچه که مخالفانشان در دنیا جمع آوری می کنند «از زن و فرزند و اموال فراوان» برترند. سوگند به خدا ای علی!

تو آفریده نشدی جز برای پرستش پروردگار، و برای آنکه به وسیله تو احکام و مسائل دین را مردم بیاموزند، و به وسیله تو راه های کهنه شده هدایت آبادان می شود.

و همانا گمراه شد آن کس که نسبت به تو آگاهی ندارد و گمراه است. و به راه خدا هدایت نشد آن کس که نسبت به تو و ولایت تو هدایت نشده است.

و این سخن پروردگار قدرتمند و بزرگ من است که فرمود:

«و همانا من بسیار بخشنده ام نسبت به آنکه توبه کند و ایمان بیاورد، و اعمال نیکو انجام دهد و هدایت پذیرد». یعنی ولایت تو را بپذیرد. خداوند مبارک و بزرگ آنچه از حق مرا واجب شمرد حق تو را نیز واجب کرد.

حق تو بر آن کس که به من ایمان آورد واجب است. علی جان!

اگر تو نبودی حزب الله شناخته نمی شد، که به وسیله تو دشمنان خدا شناسائی می شوند. و کسی که به ولایت تو علاقه ای ندارد به چیزی علاقه ای نخواهد داشت. که خداوند بزرگ این آیه را نازل کرد:

«ای پیامبر آنچه بر تو نازل کردیم از طرف پروردگارت، ابلاغ کن». یعنی ولایت تو را ای علی باید ابلاغ می کردم. و فرمود:

«اگر امروز ولایت علی را ابلاغ نکنی، رسالت خود را به پایان نرسانده ای». و اگر در روز غدیر ولایت تو را ابلاغ نمی کردم، اعمال گذشته ام نابود می شد. هر کس خدا را بدون ولایت تو ملاقات کند، اعمال گذشته اش نابود شده است. این وعده حتمی خدا به من است. من چیزی نمی گویم جز آنچه را که پروردگار بزرگ من فرمود، آنچه را امروز به تو گفته ام از طرف پروردگار بزرگ بود که در حق تو نازل فرمود). [۴].

*****

[۱] سوره یونس آیه ۵۸.

[۲] سوره طه آیه ۸۲.

[۳] سوره مائده آیه ۶۷.

[۴] تفسیر برهان ج۱ ص۴۸۸ حدیث ۲.

آخرت گرایی امام علی

حضرت اباعبدالله علیه السلام در معرّفی و شناسائی حالات معنوی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، بخصوص نسبت به قیامت نقل کرد که:

حدیث ۵۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

ما دَخَلْتُ عَلی أَبی قَطُّ اِلاَّ وَجَدْتُهُ باکیاً،

و

قال:

إنَّ النَّبی صلی الله علیه و آله بَکی حینَ وَصَلَ فی قَرائِتِهِ «فَکَیفَ إذا جِئْنا مِنْ کُلِّ اُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَجِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهیداً» [۱]. فَانْظُرُوا إِلَی الشَّاهِدِ کَیفَ یبْکِی وَ الْمَشْهُودِ عَلَیهِمْ یضْحَکُونَ، وَاللهِ لَوْلا الْجَهْلُ ما ضَحِکَتْ سِنٌّ، فَکَیفَ یضْحَکُ مَنْ یصْبِحُ وَ یمْسِی وَ لا یمْلِکُ لِنَفْسِهِ، وَ لا یدْرِی ما یحْدِثُ عَلَیهِ مِنْ سَلْبِ نِعْمَهٍ أَوْ نُزُولِ نِقْمَهٍ أَوْ مُفاجَأَهِ مَیتَهٍ وَ أَمامَهُ یوْمٌ یجْعَلُ الْوِلْدانُ شَیباً، یشِیبُ الصِّغارُ، وَ یسْکِرُ الْکِبارُ، وَ تُوضَعُ ذَواتُ الْأَحْمالِ، وَ مِقْدارُهُ فِی عِظَمِ هَوْلِهِ خَمْسُونَ اَلْفَ سَنَهٍ. «فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیهِ راجِعُونَ».

أَللَّهُمَّ اَعِنَّا عَلی هَوْلِهِ، وَ ارْحَمْنا فِیهِ وَ تَغَمَّدْنا بِرَحْمَتِکَ الَّتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَی ءٍ، وَ لا تُؤْیسْنا مِنْ رُوحِکَ، وَ لا تَحِلُّ عَلَینا غَضَبَکَ وَاحْشُرْنا فِی زُمْرَهِ نَبِیکَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیتِهِ الطَّاهِرِینَ صَلَواتُکَ عَلَیهِ وَ عَلَیهِمْ أَجْمَعِینَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هر بار که خدمت پدرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می رسیدیم او را گریان می یافتیم. روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما توضیح داد و فرمود:

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قرائت قرآن به آیه ۴۱ نساء می رسید که خدا فرمود «چگونه خواهید بود آنگاه که از هر امّتی گواهی گرد می آوریم، و تو را ای رسول خدا گواه این امّت قرار می دهیم؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گریه می کرد.

پسران من نگاه کنید به گواه اعمال این امّت که چگونه اشک می ریخت، امّا امّت را بنگرید که می خندند!

سو گند به خدا!

اگر ناآگاه نبودند نمی خندیدند، چگونه کسی بیهوده می خندد در حالی که شب و روز را پشت سر

می گذارد و اختیاری بر خود ندارد، و نمی داند چه بر سر او آمده است؟

از نعمتی که از او گرفته شد یا بلائی که نازل گردید، یا مرگ ناگهانی که در کمین است؟

و در پیش روی او روزی قرار دارد که کودکان پیر می شوند، و پیران در هم کوبیده می شوند، و زنان باردار فرزند سقط می کنند که مدّت آن روز در پرتو ترس عظیم آن، پنجاه هزار سال است. «پس همه از خدائیم و به سوی او باز می گردیم». خدایا ما را در ترس روز قیامت یاری رسان، و به ما در آن روز رحمت آور، ما را به رحمتی بپوشان که همه چیز را در برگرفته است، ما را از لطف و رحمت خود نا امید نفرما، و خشم خود را بر ما روا مدار، ما را با پیامبرت محمّد و اهل بیت پاکش که درود تو بر او و بر آنان باد محشور گردان). [۲].

*****

[۱] سوره نساء آیه ۴۱.

[۲] ارشاد شیخ مفید القلوب ص۹۷، مستدرک الوسائل ج۱۱ ص۲۴۵ حدیث ۱۳۸۸۴.

علی معیار شناخت حق و باطل

الف - راه شناخت مؤمن و منافق

برای شناخت خوبی ها و بدی ها، بایدها و نبایدها، باید معیار و میزانی وجود داشته باشد تا انسان ها خود را ارزیابی کنند، و میزان گرایش قلبی خود را بشناسند. خداوند بزرگ انسان های کامل و معصوم را معیار و میزان دیگر انسان ها قرار داد، تا خودسازی و تربیت ممکن باشد و موانع و آفات رهگیر انسان نباشد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بارها و بارها اعلام فرمود:

علی معیار شناخت حق و باطل است. و دوستی علی علیه السلام میزان شناخت مؤمن

و منافق می باشد.

حضرت اباعبدالله علیه السلام نیز به این حقیقت روشن اشاره فرمود که:

حدیث ۵۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

ما کُنّا نَعْرِفُ الْمُنافِقینَ عَلی عَهْدِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله اِلاّ بِبُغْضِهِمْ عَلِیاً وَ وُلْدَهُ عَلِیهِ السَّلامُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منافقین را نمی شناختیم جز با دشمنی و کینه توزی آنان نسبت به علی علیه السلام و فرزندان او «که درود خدا بر آنان باد»). [۱]. ب - معیار قبولی اعمال درست است که نیکوکاری ارزشمند است، امّا باید دید اعمال نیکو از چه کسانی مطرح می شود؟

و چرا به نیکوکاری روی آورده اند؟

اگر کسی در عقیده فاسد باشد، و ایمان او دچار تزلزل و تردید باشد، هرچه انجام دهد بیهوده است، ابتداء باید ایمان و عقیده را اصلاح و استوار کرد و آنگاه به انجام اعمال نیکو همّت گماشت. حضرت اباعبدالله علیه السلام به این حقیقت، نسبت به ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اظهار داشت که:

حدیث ۵۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

إنَّ دَفْعَ الزاهِدِ الْعابِدِ لِفَضْلِ عَلِی علیه السلام عَلَی الْخَلْقِ کُلِّهِمْ بَعْدَ النَّبی صلی الله علیه و آله، لَیَصیرُ کَشُعْلَهِ نارٍ فی یوْمِ ریحٍ عاصِفٍ، وَ تَصیرُ سائِرُ أَعْمالِ الدّافِعِ لِفَضْلِ عَلِی علیه السلام کَالْحَلْفاءِ و آن اِمْتَلأَتْ مِنْهُ الصِّحاری، وَاِشْتَعَلَتْ:

فیها تِلْکَ النّارُ وَ تَخْشاها تِلْکَ الریحُ حَتّی تَأْتی عَلَیها کُلِّها فَلا تَبْقی لَها باقِیهٌ. [۲].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(شخصی که زاهد و عابد است امّا فضیلت و برتری امام علی علیه السلام را بر دیگر انسانها پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باور ندارد، انکار ولایت در وجود او

چونـان شـعله آتشـی در روز طوفانی است و دیگر اعمال او هرچنـد فراوان باشـد چونان علف های خشک بیابان است. هرچند سراسـر بیابـان را فرا گرفته باشـد، امّا آنگـاه که شـعله آتش در آن زبـانه کشـد، و باد وزیـدن گیرد، همه آن علف ها خواهند سوخت و چیزی از آن باقی نخواهد ماند).

*****

[۱] عیون اخبار الامام الرضا علیه السلام ج۲ ص۷۲ حدیث ۳۰۵

بحارالانوار ج۳۹ ص۳۰۲ ذیل حدیث ۱۱۳.

[۲] تفسیر امام العسکری علیه السلام ص۸۹ حدیث ۴۷.

دفاع از امیرالمؤمنین

الف - پاسداری از پدر

در یکی از صـبحگاهان که امام علی علیه السـلام به سوی حمّام عمومی شـهر می رفت، ابن ملجم مُرادی نیز در تعقیب امام می رفت، امام حسن و امام حسین علیهما السلام در حالی که مسلّح بودند، برای پاسداری و حفاظت از پدر به حرکت درآمده و او را تحت نظر داشتند. وقتی امام علی علیه السلام وارد حمّام گردید، متوجّه سخنان فرزندان خویش شد، سر برداشت و پرسید:

پدر و مادرم فدای شما، چه شده است شما را که هر دو برادر را در اینجا می نگرم؟

پاسخ دادند:

حدیث ۵۷

قالا علیهما السلام:

اِتَّبَعَکَ هذَا الْفاجِرُ فَظَنَنّا اَنَّهُ یریدُ اَنْ یضُرَّکَ [۱].

امام حسین علیه السلام و امام حسن علیه السلام فرمودند:

(این مرد جنایتکار را دیدیم که از پی شما روان است، و گمان بردیم که می خواهد زیانی به شما برساند).

امام علی علیه السلام فرمود:

او را به حال خود واگذاریـد. ب - دفاع از حقانیت امام علی علیه السـلام پس از شـهادت امام علی علیه السـلام، در دورانی که صلحی ناپایدار حاکم بود، مروان فرماندار مدینه بود، روزی بر منبر مسجد مدینه به هنگام سخنرانی، نام مقدّس امام علی علیه

السـلام را آورد و خفّاش صفت به ساحت قُدس آفتاب اهانت کرد، مردم شنیدند امّا چیزی نگفتند، و اعتراض و مخالفتی پدید نیامد. این خبر به حضرت اباعبدالله علیه السلام رسید.

امام حسـین علیه السلام در حالی که خشم مقدّس وجود او را فرا گرفته بود وارد مسجد شد و راه بر مروان بست و خطاب به او اظهار داشت:

حدیث ۵۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

یابْنَ الزَّرْقاءِ!

وَیابنَ اکِلَهِ الْقُمَّلِ!

أَنْتَ الْواقِعُ فی عَلی؟!

اَلا اُخْبِرُک بِما فیکَ وَ فی أَصْحابِکَ وَ فی عَلِی؟

فَإِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی یقُولُ:

«إنَّ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَـیجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً» [۲]. فَذلِکَ لِعَلِی وَ شـیعَتِهِ «فَإِنَّما یسَّرْناهُ بِلِسانِکَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقینَ» [۳] فَبَشَّرَ بِذلِکَ النَّبِی صلی الله علیه و آله لِعَلِی بْنِ اَبی طالِبٍ علیه السلام «وَتُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدّاً» [۴] فَذلِکَ لَکَ وَلِاَصْحابِکَ. [۵].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای فرزند زن بدنام، و فرزند شپش خورده، تو نسبت به امام علی علیه السلام جسارت می کنی؟

آیا می خواهی به تو اطلاع دهم که خدا در قرآن نسبت تو و یاران تو و نسبت به امام علی علیه السلام چه فرماید؟

خداوند بزرگ در آیه ۹۶ مریم نسبت به علی علیه السلام و یاران او فرمود:

«آنان که ایمان آوردند و اعمال نیکو انجام دادند خدای رحمن آنان را در نظر انسان ها دوست داشـتنی جلوه خواهد داد». این آیه به علی علیه السلام و شیعیان او اختصاص دارد و در آیه بعد از این فرمود:

«مـا قرآن را تنها بر زبان تو آسان قرار دادیم تا با آن پرهیزکاران را بشارت دهی». و رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم به وسیله قرآن علی

علیه السلام را بشارت داد.

امّا نسبت به تو و یاران تو فرمود:

«و دشمنان لجوج را از عذاب الهی بترسان»).

*****

[۱] بصائر الدّرجات ص ۴۸۰

خرائج و جرائح ج۲ ص ۷۷۱ حدیث ۷۳

بحارالانوار ج۴۲ ص۲۳۴ حدیث ۴۳.

[۲] سوره مریم آیه ۹۶.

[۳] سوره مریم آیه ۹۷.

[۴] سوره مریم آیه ۹۷.

[۵] تفسیر فرات ص۲۵۳ حدیث ۳۴۵، بحارالانوار ج۴۴ ص ۲۱۰ حدیث ۷، عوالم بحرانی ج۱۷ ص۸۹ حدیث ۴.

اثبات لقب امیرالمؤمنین برای امام علی

حضرت اباعبدالله علیه السلام به این حقیقت اشاره می فرماید که لقب «امیرالمؤمنین» را اوّلین بار پیامبر خدا با ابلاغ جبرئیل بر حضرت علی علیه السلام نهاد. و به یاران و اصحاب خویش فرمان داد تا با نام «امیرالمؤمنین» علی علیه السلام را بخوانند و بر او سلام دهند.

حدیث ۵۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

إنَّ اللهَ جَلَّ جَلالُهُ بَعَثَ جِبْریلَ علیه السلام إلی مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله أَنْ یشْهِدَ لِعَلی بْنِ أَبی طالِبٍ علیه السلام بِالوِلایهِ فی حَیاتِهِ، وَ یسَمّیهُ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنینَ قَبْلَ وَفاتِهِ، فَدَعا نَبی اللهِ صلی الله علیه و آله تِسْعَهَ رَهْطٍ.

فقال:

إنما دعوتکم لتکونوا شهداء الله فی الارض أقمتم أم کتمتم. ثمَّ قال:

يا أبابكر قُم فَسلِّم على على بإمره المُؤمنين،

فقال:

أعن أمر الله و رسُوله؟

قال:

نعم. فَقامَ فَسَلَّمَ عَلَيهِ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنينَ. ثُمَّ قال:

قُم يا عُمر فسلِّم على على بإمره المُؤمنين

فقال:

أعن أمر الله و رسُوله نُسمّيه امير المُؤمنين؟

قال:

نعم، فَقامَ فَسَلَّمَ عَلَيهِ. ثُمَّ قال للمقداد بن الأسود الكندى:

قُم فسلِّم على على بإمره المُؤمنين، فَقامَ فَسَلَّمَ، وَلَمْ يقُلْ مِثْلَ ماقالَ الرَّجُلانِ مَنْ قَبْلِهِ. ثم قال لابى ذرّ الْغفارى:

قمْ فسلّم على على بإمره المؤمنين، فَقامَ فَسَلَّمَ عَلَيهِ. ثمَّ قالَ لحذيفه اليمانى:

قم فسلّم على أَميرالمؤمنين فَقامَ فَسَلَّمَ عَلَيهِ. ثمّ قال لعمّارِبْن ياسر:

قُم فسلّم على أميرالمؤمنين، فَقامَ فَسَلَّمَ عَلَيهِ. ثمَّ قال

لعبدالله بن مسعود:

قم فسلّم علی علی بِإمره الْمُؤمنین، فَقامَ فَسَلَّمَ عَلَیهِ. ثمَّ قال لبریده:

قم فسلّم علی أمیرالمؤمنین، وَ کانَ بُرَیدَهُ أَصْغَرَ الْقَوْمِ سِنّاً فَقامَ فَسَلَّمَ.

فقال رسُول الله صلی الله علیه و آله:

إنّما دعوتُکم لهذا الأمر لتکونوا شهداء الله أَقمْتُم اَمْ ترکتم.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانـا پروردگـار بزرگ روزی جبرئیـل را بـه سـوی پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم فرسـتاد و از او خـواست که در دوران زنـدگانی خود به ولایت و رهبری علی علیه السـلام شـهادت دهـد، و قبل از وفات خویش با لقب «امیرالمؤمنین» او را بخوانـد، پس رسول خدا جمعی از یاران خویش را فراخواند، و به آنان فرمود:

شما را گرد آوردم تا چه باشم یا نباشم گواهان راستگو در زمین باشید، سپس فرمود:

ای ابابکر برخیز و بر علی با نام «امیرالمؤمنین» سلام ده. ابابکر گفت:

آیا این دستور خدا و پیامبر اوست؟

، پیامبر فرمود:

آری، پس ابابکر برخاست و با لقب «امیرالمؤمنین» بر علی علیه السلام اینگونه سلام داد.

«السلام علیك یا امیرالمؤمنین» سپس پیامبر خطاب به عمر فرمود:

برخیز و با لقب «امیرالمؤمنین» به علی سلام ده. عمر نیز پرسید:

آیا این دستور خدا و پیغمبر اوست؟

پیامبر فرمود:

آری، پس او نیز چنین کرد.

پس پیامبر به مقداد بن اسود کندی فرمود:

برخیز و بـا لقب «امیرالمؤمنین» به علی سـلام ده. مقـداد فوراً برخـاست و سـلام داد، بی آنکه چونـان آن دو نفر یاد شـده دچار

تردید و سئوال گردد.

سپس پیامبر به اباذر غفاری فرمود:

برخیز و با لقب «امیرالمؤمنین» به علی سلام ده. او نیز چنین کرد.

سپس پیامبر به حذیفه یمانی فرمود:

برخیز و با لقب «امیرالمؤمنین» به علی سلام ده. حذیفه برخاست و سلام داد.

سپس پیامبر به

عمّار بن یاسر فرمود:

برخیز و با لقب «امیرالمؤمنین» به علی سلام ده. عمّار یاسر برخاست و سلام داد.

سپس به عبدالله بن مسعود فرمود:

برخیز و با لقب «امیرالمؤمنین» به علی سلام ده. او نیز برخاست و سلام داد.

سپس پیامبر به بریده فرمود:

برخیز و با لقب «امیرالمؤمنین» به علی سلام ده. آن روز سنّ بریده از همه افراد حاضر در مجلس کوچکتر بود.

او نیز برخاست و با لقب «امیرالمؤمنین» بر علی علیه السلام سلام داد.

پس رسول خدا خطاب به یاران فرمود:

امروز شما را بر این مهم فرا خواندم، تا گواهان الهی در امّت من باشید، من باشم یا نباشم). [۱].

*****

[۱] امالی شیخ مفید ص۱۸

بحار الأنوار ج۳۷ ص۳۳۵ حدیث ۷۴.

شناخت جایگاه برادر

ویژگی های امام حسن

امـام مجتبی علیه السـلام در سـخنرانی و فنّ خطـابه بی نظیر بود، زیبا سـخن می گفت و با فصاحت و بلاغت خطبه می خوانـد. روزی امام حسن علیه السلام خطاب به حضرت اباعبدالله علیه السلام فرمود:

«ای برادر!

ای کاش قدرت روحی تو را می داشتم؟».

حضرت اباعبدالله علیه السلام پاسخ داد:

حدیث ۶۰

قال الامام الحسين علیه السلام:

وَ اَنَا وَاللهِ وَدَدْتُ أَنَّ لی بَعْضَ ما بُسِطَ لَکَ مِنْ لِسانِکَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سوگند به خدا من نیز دوست داشتم، برخی از توانمندی تو را در سخن گفتن بمن می دادند.) [۱].و در نقل دیگری آمد:

روزی حضرت اباعبدالله علیه السلام خطاب به امام مجتبی علیه السلام فرمود:

حدیث ۶۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا حَسَنُ وَدَدْتُ أنَّ لِسانَکَ لی وَقَلْبی لَکَ. [۲].

امام حسی علیه السلام فرمود:

(برادرم حسن!

دوست داشتم که زبان گویای تو از آن من و قلب من از آن تو باشد).

*****

[۱] تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام) ص۱۴۶ حدیث ۱۸۷.

[۲] کشف الغمه

ج۲ ص۳۱، محجه البیضاء ج۴ ص۲۲۷، بحارالانوار ج۴۴ ص۱۹۵ ضمن حدیث ۸.

اطاعت از امام

حضرت اباعبدالله علیه السلام از دوران کودکی تا جوانی، و بخصوص در دوران امامت حضرت مجتبی علیه السلام از آن حضرت اطاعت می کرد، و برابر دستورات امام حسن علیه السلام تسلیم بود، که دیگران احترام متقابل و ادب و بزرگواری فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با شگفتی یاد می کردند.

امام حسین علیه السلام نسبت به برادر بخصوص در دوران امامت آن حضرت، فروتن و تسلیم بود و اوامر برادر را با قاطعیت اجرا می کرد.

با قیام او برخاست، و با صلح او سکوت کرد، و تا معاویه زنده بود، مقرّرات صلحنامه را محترم شمرد، و برخلاف برادر چیزی نفرمود تا وحدت امّت اسلامی حفظ گردد. گرچه منافقان و بدخواهان، تلاش فراوان می کردند تا اختلافی میان دو برادر ایجاد کنند امّا نتوانستند. حتّی پس از شهادت حضرت مجتبی علیه السلام گروهی از کوفه و دیگر شهرها به امام حسین علیه السلام نامه نوشتند، و تقاضای فریاد و قیام کردند امّا امام هم چنان قرارداد نامه صلح را محترم می شمرد و دستور سکوت و انتظار می داد.

در جواب «بنو جعده» نوشت:

حدیث ۶۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنّی لَأَرْجُو أَنْ یکُونَ رَأْی أَخی رَحِمَهُ الله فی الْمُوادِعَهِ، وَرَأْیی فی جِهادِ الظَّلَمَهِ رُشْداً وَسَداداً، فَالْصِقُوا بِالأَرْضِ، وَأَخْفُوا الشَّخْصَ، وَاکْتُموُا الْهَوی، وَاحْتَرِسُوا مِنَ الأَظَّاءِ ما دامَ ابْنُ هِنْدٍ حَیاً، فَإِنْ یحْدُثْ بِهِ حَدَثٌ وَ أَنَا حَی یأْتِکُمْ رَأْیی إِنْ شاءَاللهُ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا امیدوارم که نظر برادرم «خدا او را رحمت فرماید» وفاداری به پیمان صلح باشد، و

نظر من مبارزه و جهاد با ستمکاران است که رستگاری و پیروزی بهمراه دارد، پس تا معاویه زنده است، در جای خود باشید، پنهان کاری نمائید، اهداف خود را مخفی نگهدارید تا مورد سوء ظن قرار نگیرید، پس هرگاه معاویه از دنیا برود و من زنده باشم، نظر نهایی خود را به شما خواهم گفت انشاء الله).

*****

[۱] انساب الاشراف ج۳ ص۱۵۱ حدیث ۱۳

البصائر ص۲۷۵

خرائج و جرائح ج۲ ص۸۱۸ ح ۲۹.

امامت امام سجاد

عبیدالله بن عبدالله عُتبه نقل می کند که:

روزی در خدمت حضرت اباعبدالله علیه السلام بودیم، علی بن الحسین «امام سجّاد» وارد شد، امام حسین علیه السلام او را صدا زد و به سوی خود کشید، و بین دو چشم او را بوسید و اظهار داشت:

حدیث ۶۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

بِأَبی أَنْتَ ما أَطْیبَ ریحَکَ وَ أَحْسَنَ خُلْقَکَ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پدرم فدای تو چه عطرآگین است بوی تو، و چه نیکوست اخلاق تو). من در آن حالت به یادم آمد که بپرسم:

ای اباعبدالله پدر و مادرم فدای تو، ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، پس از شما چه کسی امام امّت است؟

و به چه کسی باید مراجعه کنیم؟

پاسخ داد:

حدیث ۶۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِلی عَلِی اِبْنی هذا هُوَ الْاِمامُ وَ أَبُو الأئِمَّهِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(به علی فرزندم مراجعه کنید که او امام پس از من و پدر دیگر امامان است).

گفتم:

او خردسال است. پاسخ داد:

حدیث ۶۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

نَعَمْ، إنَّ اِبْنَهُ مُحَمَّداً یؤْتَمُّ بِهِ وَ هُوَ اِبْنُ تِسْعِ سِنینَ ثُمَّ یطْرُقُ. قال:

ثمّ یبْقَرُ الْعِلْمَ بَقْراً. [۱]. (آری، امّا فرزندش محمّد دوران امامت را به کمال می رساند، او هم

اکنون نُه سال دارد، و محمد فرزند او علم را خواهد شکافت). و مراجعه شود به حدیث ۲۵.

*****

[۱] کفایه الأثر ص۲۳۴

بحارالأنوار ج۴۶ ص۱۹ حدیث ۸

اثبات الهداه ۲۱۵:

۵ حدیث ۶.

امامت حضرت مهدی

خبر از عدالت جهانی

شعیب بن أبی حمزه نقل می کند:

روزی بر امام حسین علیه السلام وارد شدم و پس از سلام و احترامات لازم پرسیدم:

آیا شما «صاحب الأمر» هستید؟

پاسخ داد:

نه. پرسیدم:

آیا فرزند شماست؟

پاسخ داد:

نه. پرسیدم:

آیا فرزندِ فرزند شماست؟

پاسخ داد:

نه،

گفتم:

پس صاحب الأمر کیست؟

حدیث ۶۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلَّذی یمْلَأُها عَدْلاً، کَما مُلِئَتْ جَوْراً، علَی فَتْرَهٍ مِنَ الأَئِمَّهِ تَأْتِی، کَما أَنَّ رسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم بُعِثَ عَلی فَتْرهٍ مِنَ الرُّسُلِ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کسی است که زمین را پر از عدل و داد می کند چنانکه پر از ستم خواهد شد، پر از آنکه دوران طولانی از حضور امامان بگذرد، او خواهد آمد، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از آنکه دوران طولانی از حضور پیامبران آسمانی گذشت مبعوث شد).

*****

[۱] عقدالدرر ص ۱۵۸.

آرزوی خدمت به امام زمان

در حضور حضرت اباعبدالله علیه السلام پیرامون، امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بحثی مطرح شد. شخصی پرسید:

یا اباعبدالله!

آیا حضرت مهدی علیه السلام هم اکنون متولّد شده است؟

حدیث ۶۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

لا، وَلَوْ أَدْرَکْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَیامَ حَیاتی. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(نه اگر او را می یافتم تا زنده بودم، او را خدمت می کردم).

*****

[۱] عقد الدرر ص ۱۶۰

غیبه نعمانی ص۲۴۵.

خبر از بی نیازی مردم در حکومت امام زمان

پس از ظهور امام زمان علیه السلام و استقرار عدل جهانی و عدالت اقتصادی، هرگونه فقر و نیازی در کره زمین ریشه کن خواهد شد که حضرت اباعبدالله علیه السلام با اشاره به دوران بی نیازی مردم پس از ظهور حضرت صاحب الزّمان (عج)، اظهار داشت:

حدیث ۶۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

تَواصَلُوا وَ تَبارُّوا، فَوَالَّذی فَلَقَ الْحَبَّهَ وبَرَأَ النَّسَمَهَ، لَيأْتِينَّ عَلَيكُمْ وَقْتٌ لا يجِدُ أَحَدُكُمْ لِدِينارِهِ وَلَالِدِرْهَمِهِ مَوْضِعاً. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(با یکدیگر ارتباط داشته و نیکی فراوان کنید، پس سوگند به خدائی که دانه را شکافت و پدیده ها را آفرید، زمانی بر شما انسانها فرا خواهد رسید «دوران پس از ظهور» که همه مردم به گونه ای بی نیاز باشند که شما جائی برای بخشش درهم و دینار خود نخواهید یافت.)

*****

[۱] عقد الدرر ص ۱۷۱.

خبر از حتمی بودن ظهور

امام حسین علیه السلام نسبت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با ایمان و یقین سخن می گفت، و آینده جهان و اسلام را نورانی و حرکت زا می دید که با آینده نگری مثبت و روشن اظهار داشت:

حدیث ۶۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَوْ لَمْ يبْقَ مِنَ الدُّنْيا إلاّ يوْمٌ واحِدٌ، لَطَوَّلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ ذلِكَ الْيوْمَ حَتّی يخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدی، فَيمْلَأُها عَدْلاً وَقِسْطاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، كَذلِكَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله يقُولُ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانـد، پروردگار قدرتمنـد و بزرگ، آن روز را چنان طولانی خواهـد کرد تا مردی از فرزنـدان من قیام کنـد و جهان را پر از عدل و داد نماید چنان که پر از فساد و ستمکاری خواهد شد. من این چنین از رسول خدا صـلی الله

عليه و آله و سلم شنيده ام). [۱].

*****

[۱] كمال الدين ص۳۱۷ حديث ۴

بحارالانوار ج۵۱ ص۱۳۳ حديث ۵.

حكومت عدالت گستر حضرت مهدى

حسن بن هارون نقل مى كند:

از حضرت أباعبدالله عليه السلام پرسيدند:

آيا حضرت مهدى عليه السلام وقتى قيام كرد بر خلاف راه و رسم أميرالمؤمنين عليه السلام رفتار مى كند؟

امام پاسخ داد:

حديث ۷۰

قال الامام الحسين عليه السلام:

نَعَمْ، وَ ذلِكَ أَنَّ عَلِياً عليه السلام سارَ بِاللِّينِ وَالْكَفِّ، لأَنَّهُ عَلِمَ أَنَّ شيعَتَهُ سَيظْهَرُ عَلَيهِمْ مِنْ بَعْدِهِ، وَ أَنَّ المَهْدِى إِذا خَرَجَ سارَفيهِمْ بِالْبَسْطِ وَالسَّبْى، وَ ذلِكَ أَنَّهُ يعْلَمُ أَنَّ شيعَتَهُ لَنْ يظْهَرَ عَلَيهِمْ مِنْ بَعْدِهِ اَبَداً. [۱].

امام حسين عليه السلام فرمود:

(آرى، زيرا حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با نرمى و سخت گيرى در بخشش اموال با پيروان خود زندگى كرد زيرا مى دانست كه پس از او بر ضد شيعيان او مى شورند و آنها را در سختى و مشكلات قرار مى دهند. امّا حضرت مهدى عليه السلام وقتى قيام كرد با دست و دل بازى «بخشش هاى فراوان» و با قاطعيت با مردم برخورد مى كند زيرا مى داند كه شيعيان او همواره پيروزند و كسى از آن پس بر آنها غلبه نخواهد كرد).

*****

[۱] عقد الدرر ۲۲۶.

انتقام امام از ستمگران

حضرت اباعبدالله عليه السلام وقتى انبوه مشكلات جامعه اسلامى آن روزگاران را مى ديد و انواع ظلم و ستمكارى دشمنان را

شاهد بود، به آینده روشن و ظهور حضرت مهدی علیه السلام چشم دوخته اظهار می داشت:

حدیث ۷۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

یظْهِرُ اللهُ قَائِمَنَا فَینْتَقِمُ مِنَ الظَّالِمینَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(قائم ما قیام می کند و از ستمگران انتقام می گیرد). پرسیدند:

ای فرزند رسول خدا!

قائم شما کیست؟

پاسخ داد:

حدیث ۷۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

السَّابِعُ مِنْ وُلْدِ اِبْنی مُحَمَّدِ بْنِ عَلی، وَ هُوَ الْحُجَّهُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِی بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِی بْنِ مُوسَی بْنِ

جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی اِبْنی، وَ هُوَ الَّذِی یغیبُ مُدَّهً طَویلَهً ثُمَ یظْهَرُ وَ یمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً. (هفتمین امام از فرزنـدان پسـرم محمّـد بن علی است. او حجّت خـدا فرزنـد حسن، فرزند علی، فرزند محمد، فرزند علی، فرزند موسـی، فرزنـد جعفر، فرزنـد محمد، فرزند علی، پسـر من است. اوست که مدّتی طولانی از دیده ها پنهان می شود سـپس آشـکار شده زمین را پر از عدل و داد می کند چنانکه پر از ستم و تجاوز شده است). [۱].

*****

[۱] اثبات الهداه ج۷ ص۱۳۸ حدیث ۶۸۱

معجم أحادیث الامام المهدی علیه السلام ج۳ ص۱۸۱ حدیث ۷۰۴.

خبر از دو غیبت امام زمان

حضرت اباعبدالله علیه السلام برای روشن ساختن دوران زندگی حضرت مهدی علیه السلام برای یاران خویش از غیبت صغری و کبری آن حضرت سخن گفت و توضیح داد که:

حدیث ۷۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

لِصاحِبِ هذا الأَمْرِ – یعنی المَهْدِی علیه السلام – غَیبَتانِ؛ إِحْداهُما تَطُولُ حَتّی یقُولَ بَعْضُهُمْ:

ماتَ، وَ بَعْضُهُمْ:

قُتِلَ، وَ بَعْضُهُمْ:

ذَهَبَ. وَ لا یطَّلِعُ عَلی مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلِی وَ لا غَیرِهِ، إلاَّ الْمَوْلَی الَّذی یلی أَمْرَهُ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(برای صـاحب امر (مهـدی «عـج») دو غیبت مطرح است یکی از آن دو چنـان طولانی است که گروهی خواهنـد گفت او مرده است. و جمعی خواهند گفت او کشـته شده است. و جمعی دیگر خواهند گفت که او ظهور کرده است. و کسـی از جایگاه او اطّلاعی نخواهد داشت جز رهبرانی که نماینده او بوده و دستوراتش را اجرا می کنند).

*****

[۱] عقد الدرر ص۱۳۴.

حضـرت اباعبـدالله علیه السـلام آینده را به دو مرحله و دوران متفاوت می شـناساند که در مرحله اوّل، انسان و جهان به فساد و تباهی دچار می گردد و در مرحله دوم با قیام حضـرت صاحب الزّمان علیه السـلام اصـلاح می شود و زشتی ها و بدی ها نابود می گردد.

حدیث ۷۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

لایکُونُ الأَمْرُ الَّذِی تَنْتَظِرُونَهُ حَتَّی یبْرَأَ بَعْضُـکُمْ مِنْ بَعْضٍ، وَیتْفُلَ بَعْضُـکُمْ فِی وُجُوهِ بَعْضٍ، وَ یشْهَدَ بَعْضُکُمْ عَلی بَعْضٍ بِالْکُفْرِ، وَ یلْعَنَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آنچه انتظارش را داریـد تحقّق نمی یابـد جز زمانی که انزجار و نفرت از یکـدیگر بین شـما رواج یابـد، گروهی بر ضدّ گروه دیگر شهادت دهند و همدیگر را لعن و نفرین کنند). از امام پرسیدند:

پس از ظهور حضرت

مهدی علیه السلام نیکوکاری چگونه است؟

پاسخ فرمود:

اَلخَیرُ کُلُّهُ فی ذلِکَ الزَّمانِ، یقُومُ قائِمُنا، وَ یدْفَعُ ذلِکَ کُلَّهُ. (همه خیرها در آن زمان است که مهدی علیه السلام قیام می کند و همه زشتی ها را از میان برمی دارد). [۱].

*****

[۱] غیبت نعمانی ص ۲۰۵ حدیث ۹

عقدالدرر ص۶۳.

شمشیر و جنگ حضرت مهدی

چون انقلاب حضرت مهدی علیه السلام یک انقلاب جهانی و فراگیر است، دشمنان صلح و امنیت جهانی، شورش ها، جنگ ها، و تهاجمات گسترده ای را بر امام تحمیل می کنند که راهی جز مبارزه و جهاد بی امان وجود ندارد، تا ستمگران خلع سلاح شده، و زمین از انواع زشتی ها پاک گردد، از این رو حضرت اباعبدالله علیه السلام اظهار داشت:

حدیث ۷۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِذا خَرَجَ الْمَهْدِی علیه السلام، لَمْ یکُنْ بَینَهُ وَ بَینَ الْعَرَبِ وَ قُرَیشٍ إِلَّا السَّیفُ، وَ ما یسْتَعْجِلُونَ بِخُرُوجِ الْمَهْدِی!

وَاللهِ مالِبَاسُهُ إِلَّا الْغَلیظُ، وَ لا طَعامُهُ إِلَّا الشَّعِیرُ، وَ ما هُوَ إِلَّا السَّیفُ، وَالْمَوْتُ تَحْتَ ظِلِّ السَّیفِ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(وقتی مهدی علیه السلام قیام کند میان او و عرب و طایفه قریش جز شمشیر رابطه دیگری نیست. چرا در ظهور مهدی علیه السلام تعجیل می کنید؟

او جز لباس خشن و غذایی از جو ندارد، او با شمشیر و مُبارزه و جهاد دنیا را پاک می کند و مرگ در زیر سایه شمشیر قرار می گیرد).

*****

[۱] عقد الدرر ص۲۲۸

اثبات الهداه ج۷ ص۷۹ حدیث ۵۰۳.

ظهور امام زمان در شکل جوان

حضرت اباعبدالله علیه السلام با علوم و آگاهی که به وسیله جدّ و پدر بزرگوارش در اختیار داشت، تحولّات گوناگون آینده و خصوصیات فردی حضرت مهدی علیه السلام مانند شکل و سن و سال آن حضرت را به روشنی بیان فرمود:

حدیث ۷۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَوْ قامَ الْمَهْدِی لَاَنْکَرَهُ النَّاسُ؛لأَنَّهُ یرْجِعُ إِلَیهِمْ شابّاً مُوَفَّقاً، وَ إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْبَلیهِ أَنْ یخْرُجَ إِلَیهِمْ صاحِبُهُمْ شَابّاً، وَ هُمْ یحْسِبُونَه شَیخاً کَبیراً. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(اگر مهدی علیه السلام قیام کند گروهی از مردم او را انکار می نمایند زیرا

علی رغم تصوّر آنان که مهـدی علیه السـلام را بسـیار پیر می پندارند، مهدی علیه السـلام با چهره شاداب جوانی ظهور خواهد کرد، و از بزرگترین آزمایش برای مردم آن زمان همین است که می پندارند حضرت مهدی علیه السلام بسیار پیر است).

*****

[۱] عقد الدرر ص۴۱

اثبات الهداه ج۷ ص۲۱۵ حدیث ۱۱۹

معجم احادیث المهدی ج۳ ص۳۵۳ حدیث ۹۰۰.

تداوم امامت و ظهور مهدی

حضـرت اباعبـدالله علیه السـلام با توجّه به اصلِ «تداوم هدایت» و رهبری امّت اسـلامی، اصل امامت و رهبری امامان معصوم را مطرح کرده و سرانجام جهان را روشن و نورانی معرفی می کند.

حدیث ۷۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

مِنّا إِثْنا عَشَـرَ مَهْـدِیاً، أَوَّلُهُمْ أَمیرُ الْمؤمِنِینَ عَلِی بْنُ أَبِی طَـالِبٍ، وَآخِرُهُمْ التَّاسِعُ مِنْ وُلْـدِی، وَ هُوَ الأمام الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، یحْیی اللهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْـدَ مَوْتِهَـا، وَ یظْهِرُ بِهِ دِینَ الْحَقِّ عَلَی الـدِّینِ کُلِّهِ، وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْـرِکُونَ. لَهُ غَیبَهٌ یرْتَـدُّ فِیهَا أَقْوَامٌ وَ یثْبُتُ فِیهَا عَلَی الـدِّینِ آخَرُونَ، فَیؤْذَوْنَ وَ یقَالُ لَهُمْ:

«مَتی هذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ». [۱] أمَا إِنَّ الصَّابِرَ فِی غَیبَتِهِ عَلَی الْاذی وَالتَّکْذِیبِ بِمَنْزِلَهِ الْمجاهِدِ بِالسَّیفِ بَینَ یدَی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(دوازده هـدایت کننـده از مـاست، و نخستین آنهـا امیرالمؤمنین علی علیه السـلام و آخرین آنها نهمین فرزنـد من می باشـد، او امـامی است که برای حق قیـام می کنـد، خـدا توسّط او زمین را پس از آنکه مرده باشـد زنـده می کنـد، دین با او آشـکار می گردد و آئین حق توسّط او در سراسـر جهان تحقّق می یابد، گرچه خوشایند مشرکین نباشد، او را غیبتی است طولانی. گروهی به شک و تردید می افتند، و گروهی دیندار استوار و

ثابت قدم می مانند، شک داران ثابت قدمان را آزار می رسانند و به آنها می گویند:

اگر شما راستگو هستید روز موعود کی فرا می رسد؟

آنان که در زمان غیبت بر آزار و تکـذیب شک داران صابر و بردبار باشـند همانند مجاهدانی هسـتند که در پیشـگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جهاد می کنند). [۲].

*****

[۱] سوره یس آیه ۲۹.

[۲] کمال الدّین ج ۱ ص۳۱۷ حدیث ۳

عیون أخبار الامام الرّضا علیه السلام ج ۱ ص۶۹ حدیث ۳۶

کفایه الأثر ص ۲۳۱

اعلام الوری ص۳۸۴

اثبات الهداه ج ۲ ص۳۳۳، حدیث ۱۳۴ و ج۳ ص ۲۰۰ حدیث ۱۵۲

کنز الدقائق ج ۴ ص۱۷۷.

جنگ هشت ماهه امام زمان

عیسی خشّاب می گوید از حضرت اباعبدالله علیه السلام سئوال کردم:

آیا صاحب الأمر شما هستید؟

امام پاسخ داد:

حدیث ۷۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

لا، وَلکِنْ صَاحِبُ الأمْرِ الطَّرِیدُ الشَّرِیدُ الْمَوْتُورُ بِأَبِیهِ، الْمُکَنّی، بِعَمِّهِ یضَعُ سَیفَهُ عَلَی عَاتِقِهِ ثَمَانِیهَ أَشْهُرٍ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(نه، صاحب الامر آن مخفی شـده و در نهان است که به خونخواهی پدرش برخواهد خواست و با لقب عمویش خوانده شده و هشت ماه شمشیر به دوش خواهد گرفت). [۱].

*****

[۱] کمال الدین ج۱ ص۳۱۸ حدیث ۵

اثبات الهداه ج۶ ص۳۹۸ حدیث ۱۲۳

بحارالانوار ج۵۱ ص۱۳۳ حدیث ۶

معجم احادیث المهدی علیه السلام ج۳ ص ۱۸۰ حدیث ۷۰۲

(هشت ماه جنگ شایـد به یکی از عملیات رهائی بخش تعلّق داشـته باشد، و گرنه برای جهانی شدن حکومت اسـلامی، جنگ های فراوانی را بر امام تحمیل خواهند کرد).

مدت حکومت امام زمان

آینـده جهـان در پیش روی حضـرت اباعبـدالله علیه السـلام آن چنان روشن و نورانی است که به همه جوانب آن آگاهی لازم دارد، و مـدّت حکومت حضـرت مهـدی علیه السـلام که قرن ها پس شـهادت او تحقّق خواهد یافت را برای یاران خود باز می گوید.

حدیث ۷۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

یمْلِکُ المَهْدِی علیه السلام تِسْعَهَ عَشَرَ سَنَهً وَ أَشْهُراً. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(مهدی «عج» نوزده سال و چند ماه حکومت خواهد کرد).

*****

[۱] عقد الدرر ص۲۳۹.

شناخت امام زمان

حضـرت اباعبدالله علیه السـلام برای شناساندن حضرت مهدی علیه السلام و بالا آوردن آگاهی مردم نسبت به ویژ گی های آن

حضرت اظهار داشت:

حديث ۸۰

قال الامام الحسين عليه السلام:

قائِمُ هذِهِ الْأُمَّهِ هُوَ التاسِعُ مِنْ وُلْدِى، وَ هُوَ صاحِبُ الغَيْبَهِ، وَ هُوَ الّذِى يقْسَمُ ميراثُهُ وَ هُوَ حَى.

امام حسين عليه السلام فرمود:

(قائم اين امّت از فرزندان من است او صاحب غيبت است و ميراثش در حالى كه كه زنده مى باشد تقسيم مى گردد). [۱].

*****

[۱] كمال الدين ج۱ ص۳۱۷ حديث ۲

اثبات الهداه ج۶ ص۳۹۷ حديث ۳

بحار الانوار ج۵۱ ص۱۳۳ حديث ۳.

ويژگى هاى امام زمان

حضرت اباعبدالله عليه السلام براى معرّفى و شناساندن صحيح و دقيق حضرت مهدى عليه السلام، ويژگيهاى آن حضرت را آشكارا بيان مى دارد:

حديث ۸۱

قال الامام الحسين عليه السلام:

فى الْقائِمِ مِنَّا سُنَنٌ مِنَ الأَنْبِياءِ عليه السلام:

سُنَّهٌ مِنْ نُوحٍ، وَ سَنَّهٌ مِنْ إِبْراهيمَ، وَ سُنَّهٌ مِنْ مُوسى، وَ سُنَّهٌ مِنْ عيسى، وَ سُنَّهٌ مِنْ أَيوبَ و سُنَّهٌ مِنْ مُحَمَّدٍصلى الله عليه و آله. فَأَمَّا مِنْ نُوحٍ:

فَطُولُ الْعُمْرِ وَ أَمَّا مِنْ اِبْرهيمَ:

فَخِفاءُ الْوِلادَهِ وَ اِعْتِزالُ النَّاسِ وَ أَمَّا مِنْ مُوسى:

فَالْخَوْفُ وَ الْغَيبَهُ وَ أَمَّا مِنْ عيسى:

فَإِخْتِلافُ النَّاسِ فیه وَ أَمَّا مِنْ أَیوبَ:

فَالْفَرَجُ بَعْدَ الْبَلْوی وَ أَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله:

فَالْخُرُوجُ بِالسَّیفِ». [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(در زندگی قائم ما آداب و روش پیامبران وجود دارد. راه و رسمی از نوح پیامبر، و راه و رسمی از ابراهیم و راه و رسمی از موسی و راه و رسمی از عیسی و راه و رسمی از ایوب و راه و رسمی از محمّد صلی الله علیه و آله و سلم امّا راه و رسم نوح پیامبر، طول عمر است

و راه و رسم ابراهیم، ولادت پنهان، و دوری از مردم است و راه و رسم موسی، واهمه داشتن و غیبت کردن است و راه و رسم عیسی، اختلاف داشتن مردم در وجود اوست و راه و رسم ایوب، رهائی و پیروزی پس از آزمایشها و گرفتاری هاست و راه و رسم محمّد صلی الله علیه و آله و سلم قیام با شمشیر است).

*****

[۱] کشف الغمّه ج۲ ص۵۲۲

علم الیقین ج۲ ص۷۹۳

کمال الدین ص۵۷۶.

اطاعت از امام

هماهنگی با برادر در حفظ صلح

یکی از مسائل سیاسی مهم، مسئله صلح امام حسن علیه السلام بود که با سطحی نگری، ساده اندیشی نمی شود آن را به ارزیابی گذاشت. بسیاری نمی توانستند علل و عوامل آن را به درستی درک کنند و اعتراض می کردند، امّا حضرت اباعبدالله علیه السلام با برادر هماهنگ بود، او را امام خود می دانست و از او اطاعت می کرد، هرگاه گروهی خدمت او می رسیدند و می خواستند سیاست امام مجتبی علیه السلام را زیر سئوال ببرند امام حسین علیه السلام دفاع می کرد.

روزی گروهی از شیعیان کوفه خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند و تلاش فراوان کردند تا صلح امام مجتبی علیه السلام را رد کرده امام حسین علیه السلام را به قیام وا دارند.

حدیث ۸۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

قَدْ کانَ صُلْحٌ وَ کانَتْ بَیعَهٌ کُنْتُ لَها کارِهاً، فَانْتَظِروُا ما دامَ هذَا الرَّجُلُ حَیاً، فَإِنْ یهْلَکْ نَظَرْنا وَ نَظَرْتُمْ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(قرار داد صلحی بین ما وجود دارد گرچه خوشایند من نیست، امّا تا معاویه زنده است در انتظار باشید، پس آنگاه که بمیرد، ما و شما تجدید نظر می کنیم)

*****

[۱] أنساب الاشراف ج۳ ص۱۵۰ حدیث ۱۰.

حفظ و تداوم صلح

حجر بن عدی که در ماجرای صلح امام حسن علیه السلام بسیار اندوهناک بود، چون عمق مسائل سیاسی را نمی توانست درست تحلیل کند، نسبت به آن حضرت جسارتهائی داشت، روزی خدمت حضرت اباعبدالله علیه السلام آمد، و فراوان تلاش کرد که صلح امام مجتبی علیه السلام را زیر سئوال ببرد و گفت:

نظر و رأی امام حسن علیه السلام را رها کن، شیعیان را گرد خود جمع کُن و قیام و مبارزه بر

ضدّ معاویه را آغاز کن، ما همه با شمائیم و با معاویه و شامیان آنقدر به نبرد ادامه می دهیم تا خداوند میان ما حکم فرماید:

حدیث ۸۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنّا قَدْ بایعْنا وَ لَیسَ إِلی ما ذَکَرْتَ سَبِیلٌ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ما با آنها صلح کردیم و هم اکنون در دوران صلح بسر می بریم، به آنچه شما می خواهید راهی وجود ندارد.) [۱].

*****

[۱] انساب الأشراف ج۳ ص۱۵۱.

ضرورت حفظ صلح تحمیلی

پس از صلح و امضاء قرارداد نامه، گروهی از بزرگان شیعه در کوفه مانند جندب بن عبدالله أزدی و مسیب بن فزاری و سلیمان بن صرد خزاعی، و سعید بن عبدالله حنفی، با امام حسین علیه السلام ملاقات کردند و تلاش داشتند صلح امام مجتبی علیه السلام را زیر سئوال ببرند.

حدیث ۸۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنَّ أَمْرَ اللهِ کانَ قَدَراً مَقْدُوراً، إِنَّ أَمْرَ اللهِ کانَ مَفْعُولاً. لَکُنْتُ طَیبَ النَّفْسِ بِالْمَوْتِ دُونَهُ!

وَلکِنْ أَخی عَزَمَ عَلَی وَناشَدَنی فَأَطَعْتُهُ، وَ کَأَنَّما یحَزُّ أَنْفی بِالْمَواسی وَیشَرَّحُ قَلْبی بِالْمُدی!

وَقَدْ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ:

(فَعَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیئاً وَ یجْعَلَ اللهُ فیهِ خَیراً کَثیراً) [۱] وقال:

(وَ عَسَی أَنْ تَکْرَهُوا شَیئاً وَهُوَ خَیرٌ لَکُمْ وَعَسَی أَنْ تُحِبُّوا شَیئاً وَهُوَ شَرٌّ لَکُمْ وَاللهُ یعْلَمُ وَأَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ) [۲].

(همانا فرمان خدا اندازه معینی دارد، و همانا فرمان خدا اجراء شدنی است، من هم مرگ را بر صلح ترجیح می دادم، امّا برادرم با من صحبت کرد و مصالح مسلمین را طرح فرمود، من هم از او اطاعت کردم، در حالی که گویا با شمشیرها بر بینی من، و با کارد بر قلب من می کوبیدند، و بتحقیق خدای عزیز و بزرگ فرمود:

«گاهی چیزی را خوش ندارید امّا

خدا خیر فراوان را در همان قرار داده است» و فرمود:

«و گاهی چیزی را خوش ندارید در حالی که برای شما خیر است، و گاهی چیزی را دوست دارید که برای شما بد است، خدا می داند و شما نمی دانید». امّا سلیمان صرد و سعید بن عبدالله اصرار فراوان کردند تا نظر امام حسین علیه السلام را از حفظ صلح برگردانند که امام در تداوم رهنمود خود فرمود:

هذا ما لا یکوُنُ وَ لا یصْلَحُ (قیام بر ضدّ معاویه در چنین شرائطی نه امکان دارد و نه صلاحیت دارد).

*****

[۱] سوره نساء آیه۱۹.

[۲] سوره بقره آیه۲۱۶.

انگشتر

علی ولی الله نقش انگشتر پیامبر

یکی از زیبائی های زندگی، انگشتر به دست کردن است که هم منافع مادّی و هم منافع معنوی و روانی دارد، در روزگاران گذشته انگشتر هر فردی به الفاظ و عبارات و نقش هایی تزیین می گردید که بجای انواع مُهرهای اداری امروز از آن استفاده می گردید، و با آن پایان نامه های رسمی را مهر می کردند، نسبت به انگشتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خاطره ای را حضرت اباعبدالله علیه السلام نقل فرمود که:

شنیدنی است؛ (قیام بر ضدّ معاویه در چنین شرائطی نه امکان دارد و نه صلاحیت دارد.).

حدیث ۸۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَعْطَی النَّبی صلی الله علیه و آله عَلِیاً علیه السلام خَاتَماً لِینْقُشَ عَلَیهِ «مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ» فَأَخَذَه امیرُ الْمؤْمِنینَ علیه السلام فَأَعْطاهُ النَقّاشَ،

فقال علیه السلام له:

«انقش علیه محمد بن عبدالله» فَنَقَشَ النَّقّاشُ فَاَخْطَأَتْ یدُهُ فَنَقَشَ عَلَیهِ «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ» فَجاءَ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ علیه السلام

فقال:

«ما فعل الخاتم»؟

فقال:

هوذا، فَأَخَذَهُ وَ نَظَرَ إِلى نَقْشِهِ

فقال:

«ما أمرتک بهذا». قال:

صدقت، ولکن یدی أخطأت، فجاء به إلی رسول الله صلی الله علیه وآله

فقال:

«یا

رسول الله ما نقش النقّاش ما أمرت به و ذكر أنَّ يده أخطأت»، فأخذ النبِی صلی الله علیه و آله و نَظَر إلَیه

فقال:

«یا علی أنا محمّد بن عبدالله، و أنا محمّد رسول الله» و تَخَتَّمَ بِهِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّبِی صلی الله علیه و آله نَظَرَ إلی خاتَمِهِ فَإذا تَحْتَهُ مَنْقُوشٌ «عَلِی وَلی اللهِ» فَتَعَجَّبَ مِنْ ذلِکَ النَّبِی صلی الله علیه و آله فَجاءَ جَبْرَئیلُ علیه السلام

فقال:

«یا جبرئیل کان کذا و کذا».

فقال:

یا محمّد کتبت ما أردت و کتبنا ما أردنا.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم انگشتر خود را به امام علی علیه السلام سپرد تا به مغازه انگشترسازی برده و برروی نگین آن جمله «محمد بن عبدالله» را بنویسد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتر را به استاد انگشترساز تحویل داد و دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ابلاغ کرد که بر روی انگشتر بنویس «محمد بن عبدالله». استاد انگشترساز به هنگام نقش گذاری، دچار اشتباه شد و این جمله را نوشت:

«محمّدٌ رسولّ الله» حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام طبق قرار قبلی نزد استاد انگشترساز رفت، وقتی انگشتر را دید فرمود:

من به تو اینگونه دستور نداده بودم. استاد انگشترساز گفت. راست می گوئی، به هنگام نقش گذاری اشتباه کردم. حضرت علی علیه السلام انگشتر را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رساند و فرمود:

استاد انگشتر ساز به آنچه شما دستور داده بودید عمل نکرد و عذرخواهی کرد که اشتباه کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انگشتر را تحویل کرد و در حالی که به نقش آن نگاه می کرد فرمود:

ای علی!

من محمد بن

عبدالله هستم، و من محمد رسول خدا هستم، اشکالی ندارد.

سپس انگشتر را بر انگشت مبارک گذاشت. شب گذشت و صبحگاهان فرا رسید، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صبح کرد و نگاه به انگشتر دوخت مشاهده فرمود که:

زیر جمله «محمّد رسول الله» جمله «علی ولی الله» نوشته شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شگفت زده شد که ناگاه جبرئیل فرود آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ماجرای انگشتر را باز گفت. جبرئیل پاسخ داد:

(ای محمّد!

شما آنچه اراده کردی نوشتی، و ما نیز آنچه را خواستیم نوشتیم). [۱].

*****

[۱] بحارالانوار ج ۴۰ ص۳۷ حدیث ۷۲

مدینه المعاجز ج ۱ ص۴۲۵ حدیث ۲۸۵

کتاب امالی شیخ طوسی ج ۲ ص۳۱۵.

نقش انگشتر امام حسین

انگشتر عقیقی حضرت زهراعلیها السلام داشت که به هنگام شهادت آن را به امام حسن علیه السلام بخشید، و امام حسن علیه السلام نیز به هنگام شهادت آن را به حضرت اباعبدالله علیه السلام بخشیده بود.

حدیث ۸۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

فَاشْتَهَیتُ أَنْ أَنْقُشَ عَلَیهِ شَیئاً، فَرَأَیتُ فِی النَّوْمِ الْمَسیحَ عیسَی بْنَ مَرْیمَ عَلی نَبینا و آله وَ علیه السلام، فَقُلْتُ لَهُ:

یا رُوحَ اللهِ ما أَنْقُشُ عَلی خاتَمی هذا؟

قال:

انقش علیه:

لا إله إلا الله الملك الحقّ المبین، فإنّه أوّل التوراه و آخر الإنجیل».

امام حسین علیه السلام فرمود:

دوست داشتم بر روی نگین انگشتر چیزی نقش کنم، که شب در خواب حضرت عیسی علیه السلام بن مریم «که بر او و بر پیامبرمان و خاندانش درود» را دیدم. پرسیدم ای روح خدا!

بر روی نگین این انگشترم چه جمله ای بنویسم؟

حضرت عیسی علیه السلام پاسخ داد:

بر روی انگشترت این جمله را بنگار «لا اله الاّ الله الملك

الحقّ المبین» که این جمله در اوّل کتاب تورات، و در پایان کتاب انجیل آمده است. [۱].

*****

[۱] کتاب غیبت شیخ طوسی ص۲۹۷ حدیث ۲۵۲.

شناخت اهل بیت پیامبر

علم اهل بیت

أصبغ بن نباته نقل می کند:

روزی خدمت حضرت اباعبدالله علیه السلام رسیدم، و سئوالاتی و خواسته هائی داشتم، وقتی بر امام حسین علیه السلام وارد شدم و سلام کردم، اسرار درون مرا می دانست و به سئوالات من پاسخ فرمود، و خواسته های مرا با قدرت معجزه پاسخ فرمود و آنگاه اظهار داشت:

حدیث ۸۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

نَحْنُ الَّذینَ عِنْدَنا عِلْمُ الْکِتابِ وَ بَیانُ ما فیهِ، وَ لَیسَ لِاَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ ما عِنْدَنا؛لأنَّا أَهْلُ سِرِّ اللهِ». فتبسّم فی وجهی، ثمّ قال علیه السلام:

نَحْنُ آلُ اللهِ وَ وَرَثَهُ رَسُولِهِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ما هستیم کسانی که نزد ماست علم کتاب، و تفسیر صحیح آن، و آنچه در نزد ماست در اختیار هیچکدام از بندگان خدا نیست، زیرا ما شایسته اسرار الهی می باشیم «و در حالی که لبخند می زد فرمود» مائیم خاندان خدا و وارثان پیامبر او).

اطاعت همه موجودات از اهل بیت

امام صادق علیه السلام نقل فرمود که:

عبدالله بن شدّاد بن هادی لیثی به شدّت «تب دار» شد بناچار او را خدمت امام حسین علیه السلام بردند. با اشاره ای از امام حسین علیه السلام «تب شدید» از بدن بیمار رخت بست و سلامت را باز یافت. بیمار در حالی که تشکّر می کرد گفت بحق خشنود شدم از لطف و محبّت شما و دیدم که «تب» از شما می گریزد.

حدیث ۸۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

وَاللّهِ ما خَلَقَ اللهُ شَیئاً إلاَّ وَقَدْ أَمَرَهُ بِالطّاعَهِ لَنا یا کُناسَهُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سوگند به خدا!

خداوند پدیده ای را نیافرید جز آنکه آن را به اطاعت ما فرمان داد).

سپس گویا با کسی حرف می زند خطاب به «تب» فرمود:

اَلَیسَ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام أَمَرَکِ أَلاَّ تَقْرَبی

إِلاّ عَدُوّاً أَوْمُذْنِباً لِکَی تَکونی کَفّارَهً لِذُنُوبِهِ؟!

فَما بالُ هذا؟

(آیا امیرالمؤمنین علیه السلام تو را دستور نداد که دامنگیر دوستان ما نشوی، بلکه به سراغ دشمنان ما بروی، یا گناهکاری را فراگیری تا گناهان او پاک گردد؟

پس چرا به سراغ این شخص آمدی؟)

[۱].

حاضران نقل کردند کسی را نمی دیدیم امّا صدائی بگوش رسید که گفت:

لبیک.

*****

[۱] رجال کشی ج۱ ص۲۹۸ حدیث ۱۴۱

مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج۴ ص۵۱

اثبات الهداه ج۵ ص۱۹۹ حدیث ۵۰

بحارالأنوار ج۴۴ ص۱۸۳ حدیث ۸

مدینه المعاجز ج۳ ص۴۹۹ حدیث ۱۰۱۱۳.

فضیلت اهل بیت

در بین راه کربلا پس از اتمام حجّت های فراوان، آنگاه که مردم پراکنده شدند و جز هفتاد و دو تن کسی باقی نماند.

امام حسین علیه السلام در یک سخنرانی ارزشمند، ارزش ها و فضائل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مطرح فرمود:

حدیث ۸۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنَّ اللهَ تَعالی لَمّا خَلَقَ آدَمَ وَسَوّاهُ وَعَلَّمَهُ أَسْماءَ کُلِّ شَی ءٍ وَ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلائِکَهِ جَعَلَ مُحَمَّداً وَعَلیاً وَفاطِمَهَ وَالْحَسَنَ وَالْحسین

علیهما السلام أَشْباحاً خَمْسَةً فی ظَهْرِ آدَمَ، وَکانَتْ أَنْوارُهُمْ تُضی ءُ فِی الْافاقِ مِنَ السَّماواتِ وَالْحُجُبِ وَالْجِنانِ وَالْکَرْسی وَ الْعَرْشِ. فَأَمَرَاللهُ الْمَلائکَهَ بِالسَّجْودِ لِادَمَ تَعْظیماً لَهُ، إِنَّهُ قَدْ فَضَّلَهُ بِأَنْ جَعَلَهُ وِعاءً لِتِلْکَ الأشْباحِ الَّتی قَدْ عَمَّ أَنْوارُها الْافاقَ، فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلیسَ أَبی أَنْ یَتواضَعَ لِجَلالِ عَظَمَهِ اللهِ، و آن یَتواضَعَ لِاَنْوارِنا أَهْلِ الْبیتِ وَقَدْ تَواضَعَتْ لَها الْمَلائِکَهُ کُلُّها وَاسْتَکْبَرَ وَتَرَفَّعَ وَکانَ بِإِبائِهِ ذلِکَ وَتَکَبُّرِهِ مِنَ الْکافِرین.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا وقتی خداوند بزرگ، آدم را آفرید و اندام و خلقت او را اعتدال بخشید، نام هر چیزی را به او آموخت، و او را بر فرشتگان نمود، و نور حضرت محمّد و علی و

فاطمه و حسن و حسین را بر صُلب آدم نهاد بگونه ای که نور آنان همه جا را روشن کرده بود، بر افُق های آسمانها، پرده ها، بهشت، کرسی، و عرش الهی، همه جا را نورانی کرد، پس خدا فرشتگان را فرمان سجده بر آدم داد تا او را بزرگ شمارند. خدا آدم را برتری داد بدان علّت که نور پنج تن را در بر دارد و آسمانها را روشن کرده اند، پس همه فرشتگان بر آدم سجده کردند جز ابلیس که از فروتنی برابر عظمت پروردگاری سرباز زد و از فروتنی برابر انوار ما سرپیچی کرد در حالی که همه فرشتگان فروتنی کردند و سجده نمودند پس شیطان خود را بزرگ پنداشت و بالاتر دانست، که به علّت سرپیچی و خود بزرگ بینی از کافران شد). [۱].

*****

[۱] تفسیر امام عسکری علیه السلام ص۲۱۷

بحارالأنوار ج۱۱ ص۱۴۹

دمعه الساکبه ج۴ ص ۲۷۰.

اعتدال در دوستی با اهل بیت

رهبران معصوم ما، همواره شیعیان را به حفظ اعتدال و میانه روی در دوستی ها و دشمنی ها، سفارش فرمودند، که تُندروی ها چونان کُندروی ها انسان را به کمال و رشد واقعی نخواهد رساند و سفارش فرمودند که در دوستی و محبّت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز دارای معیار و میزانی باشند.

حدیث ۹۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَحِبُّونا بِحُبِّ الْإِسْلامِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله قالَ:

«لا تَرْفَعُونِی فَوْقَ حَقِّی، فَإِنَّ اللهَ تَعالی اِتَّخَذَنِی عَبْدَاً قَبْلَ أَنْ یتَّخِذُنِی رَسُولاً».

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با دوستی اسلام دوست بدارید، همانا پیامبر خدا «که درود خدا بر او و بر خاندانش باد» فرمود:

مرا بیش از آنچه سزاوارم نستائید، همانا

خدا مرا بنده خود برگزید پیش از آنکه به پیامبری برگزینند). [۱].

*****

[۱] معجم الکبیر طبرانی ج۳ ص۱۲۸ حدیث ۲۸۸۹

مجمع الزوائد ج۹ ص۲۱.

آزمایش دوستان اهل بیت

سعد بن طریف می گوید:

در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم که جمیل أزرق وارد شد و از مشکلات و گرفتاری های شیعیان فراوان گفت و علّت آن را پرسید، که چرا باید دوستان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بلاها و مشکلات گوناگون زندگی کنند؟

امام صادق علیه السلام به نقل از امام سجّاد فرمود، گروهی با همین پرسش ها و انگیزه ها خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند و لب به شکوه گشودند و راه حل خواستند که:

حدیث ۹۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

وَاللهِ اَلْبَلاءُ وَ الْفَقْرُ وَ الْقَتْلُ أَسْرَعُ إِلی مَنْ أَحَبَّنا مِنْ رَكْضِ الْبَراذینَ، وَ مِنَ السَّیلِ إِلی صِمْرِهِ. قلت:

و ما الصّمر؟

قال:

مُنْتَهاهُ، وَ لَوْلا أَنْ تَكُونُوا كَذلِكَ، لَرَأَینا أَنَّكُمْ لَسْتُمْ مِنّا. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سوگند به خدا!

بلاها، فقر و تهیدستی، کشتارها، بسیار زود دامنگیر دوستان ما می شود، چونان دویدن اسبان سواری در مسابقه، یا حرکت تند سیلابها به سوی زمین های پَست.). پرسیدند:

صَمَر چیست؟

پاسخ داد:

آخرین جایگاهی که سیلاب ها از حرکت باز می ایستند. و ادامه داد:

(و اگر شما شیعیان ما چنین نباشید که هدف بلاها و مشکلات قرار گیرید، ما در دوستی شما شک می کنیم که گویا با ما نیستید و نخواهید بود.) یعنی بلاها و مشکلات انسان ها را می سازد و قدرت مقاومت ما را زیاد می کند، و تحمّل در سختی ها و مشکلات ایمان و اخلاص و میزان محبّت ما را مشخّص می کند.

*****

[۱] بحارالانوار ج۶۷ ص۲۴۶ حدیث ۸۵

اعلام الدین ص۴۳۲

مستدرک الوسائل ج۲ ص۴۳۱ حدیث ۲۳۸۷.

دشمنی اهل بیت و نفاق

پروردگار هستی، حق آشکار است و معیار و میزان تشخیص حقیقت ها، بایدها و نبایدهاست و آنچه که حق است ترازوی سنجش است

و انسان های کامل که خلیفه خدا در زمین می باشند معیار شناخت حق و باطلند. کفر و ایمان، اخلاص و نفاق، راستی و دروغ، حق و باطل را به وسیله آنان می شود شناخت که امام علی علیه السلام و حضرات معصومین علیهم السلام و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این گونه اند.

حدیث ۹۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

ما کُنّا نَعْرِفُ الْمُنافِقینَ عَلی عَهْدِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله اِلّا بِبُغْضِهِمْ عَلِیاً وَ وُلْدَهُ عَلِیهِ السَّلامُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ما در دوران زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم منافقین را شناسائی نمی کردیم جز با بغض و کینه توزی آنان نسبت به امام علی علیه السلام و فرزندان او که از خاندان پیامبرند.) [۱]. یعنی دوستی با علی علیه السلام معیار شناخت حق، و دشمنی با او، میزان شناخت باطل و منافقان و باطل گرایان است.

*****

[۱] عیون اخبار الامام الرضا علیه السلام ج۲ ص۷۲ حدیث ۳۰۵

بحارالانوار ج۳۹ ص۳۰۲ ذیل حدیث ۱۱۳.

حرمت صدقه بر اهل بیت

همه می دانیم که صدقه بر سادات و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حرام است. در این موضوع ابی الحوراء سعدی خاطره ای از حضرت اباعبدالله علیه السلام نقل کرد و گفت:

روزی از امام حسین علیه السلام پرسیدم:

آیا خاطره ای از دوران کودکی خود نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارید که برای من باز گوئید؟

حدیث ۹۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

أُتِی رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله بِتَمْرٍ مِنْ تَمْرِ الصَّدَقَهِ، فَأَخَذْتُ مِنْهُ تَمْرَهً فَجَعَلْتُ أَلُوکُها، فَأَخَذَها مِنّی بِلُعابِها حَتَّی اَلْقاها فی الَّتمْرِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(در خدمت رسول خدا

نشسته بودم مقداری خرما برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند، من دانه ای از آن را برداشته تا بخورم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فوراً آن را از دست من گرفت و بر روی دیگر خرماها انداخت و تذکّر داد:

«همانا خاندان محمّد، صدقه بر آنان حلال نیست».) [۱].

*****

[۱] أنساب الاشراف ج۳ ص۱۴۳ حدیث ۳

ذریه الطاهره ص۱۱۶ حدیث ۱۲۶.

آفرینش انوار اهل بیت

دانشمندان و محقّقانی که با منابع روائی آشنائی دارند و با احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آشنا هستند می دانند که انوار وجودی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام و حسن و حسین علیهما السلام پیش از آنکه پدیده ای آفریده شود وجود داشت و حضرت آدم و دیگر پیامبران الهی با نام و یادشان به راز و نیاز می پرداختند. حبیب بن مظاهر أسدی روزی از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسید:

یا ابا عبدالله علیه السلام پیش از آفرینش آدم، شما چگونه بودید؟

حدیث ۹۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

كُنَّا أَشْباحَ نُورٍ نَدُورُ حَوْلَ عَرْشِ الرَّحْمنِ، فَنُعَلِّمُ لِلْمَلائِكَهِ التَّسْبیحَ وَالتَّهلیلَ وَالتَّحْمیدَ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ما موجودات نورانی بودیم که بر گرد عرش الهی دور میزدیم و به فرشتگان تسبیح و حمد و سپاس خدا را یاد میدادیم.)

*****

[۱] علل الشرایع ج۱ ص۲۳

بحارالانوار ج ۶۰ ص۳۱۱.

ارتباط محبت اهل بیت با پیامبر

کیست که عشق و شیدائی رسول خدا را با خاندانش، با امام علی علیه السلام، با حضرت زهرا علیه السلام و فرزندانش نداند؟

کدام دوست یا دشمن می تواند سفارش های مکرّر رسول خدا را نسبت به اهل بیت او، انکار کند؟

حدیث ۹۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ و الانا فَلِجَدَّی صلی الله علیه و آله والی، وَ مَنْ عادافا فَلِجدِّی صلی الله علیه و آله عادی.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هر کس با ما دوستی کند با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوستی کرده است و هر کسی با ما دشمنی کند با رسول خدا دشمنی ورزیده است.) [۱].

*****

[۱] ینابیع المودّه ص ۳۳۰

احقاق الحق ج ۱۱ ص ۵۹۲.

ره آورد گرایش به اهل بیت

هر گونه دوستی یا ارتباط اجتماعی، آثار و ره آورد هایی دارد که باید در آغاز دوستی ها به آن توجّه شود، تا پیوند دوستی ها آگاهانه برقرار گردد. حضرت اباعبدالله علیه السلام نسبت به ره آورد دوستی و گرایش به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اظهار داشت.

حدیث ۹۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ أَتانا لَمْ یعْدَمْ خِصْلَةً مِنْ أَرْبَعٍ:

آیةً مُحْکَمَةً، وَ قَضِیةً عادِلَةً، وَ أَخاً مُسْتَفاداً، وَ مُجالَسَةَ الْعُلَماءِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هر کس پیش ما آید چهار خصلت را در چهار چیز از دست نمی دهد

۱- برخورداری از دلائل و نشانه های محکم و استوار،

۲- قضاوت عادلانه،

۳- دوستی سودمندانه،

۴- نشستن با علماء و دانشمندان.) [۱].

*****

[۱] کشف الغمه ج۲ ص۳۲

بحارالأنوار ج۴۴ ص۱۹۵ حدیث ۹.

ارزش های اهل بیت و ناسپاسی قریش

شناخت روحیات اجتماعی اشخاص یا ملّت ها یک ضرورت است، تا انسان علل و عوامل شکست یا پیروزی ها را بداند، و علّت دشمنی و کینه توزی ها را بشناسد، بخصوص در تاریخ اسلام که شناخت روانشناسی اجتماعی قبائل و خاندان های گوناگون اعراب نقش بسیار مهّمی در تحلیل حوادث سیاسی دارد. روزی منذر بن جارود بر امام گذشت و پرسید با مشکلات و مظلومیت ها چه کنیم؟

خدا مرا فدای شما گرداند!

حدیث ۹۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَصْبَحْنا وَ أَصْبَحَتِ الْعَرَبُ تَعْتَدُّ عَلَی الْعَجَم بِأَنَّ مُحَمّداً صلی الله علیه و آله مِنْها، وَ أَصْبَحَتِ الْعَجَمُ مُقِرَّهٌ لَها بِذلِکَ، وَأَصْبَحْنا وَ أَصْبَحَتْ قُرَیشُ یعْرِفُونَ فَضْلَنا وَلایرَوْنَ ذلِکَ لَنا، وَ مِنَ الْبَلاءِ عَلی هذِهِ الْاُمَّهِ أَنَّا إِذا دَعَوْناهُمْ لَمْ یجیبُونا، وَ إِذا تَرَکْناهُمْ لَمْ یهْتَدُوا بِغَیرِنا.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(صبح کردیم در حالی که عرب بر دیگر ملّت ها خود را برتر می دانند بدانجهت که رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم از آنان است، و صبح کردم در حالی که ملّت هایی غیر عرب به این فضیلت قریش اعتراف دارند، صبح کردم در حالی که قریش ارزش ها و فضیلت های ما خاندان پیامبر را می شناسند، امّا آنها را برای ما روا نمی دانند. و از مشکلات مهم بر این امّت اسلامی آنکه، ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی مردم را فرا می خوانیم پاسخ مثبت نمی دهند، و وقتی آنها را بحال خود وا می گذاریم بدون راهنمائی ما هدایت نمی شوند.)[۱].

*****

[۱] نزهه الناظر

و تنبیه الخاطر ص۸۵ حدیث ۲۰.

ره آورد شناخت اهل بیت

شناخت ارزش و جایگاه رهبری پیامبر اسلام و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای فرد فرد امّت اسلامی نقش تعیین کننده دارد. اینکه قدر و منزلت آن پاکان پاک را بدانیم و به دستورات جاودانه اشان عمل کنیم تا به سعادت و رستگاری برسیم.

حدیث ۹۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ عَرَفَ حَقَّ أَبَوَیهِ الأفْضَلَینِ:

مُحَمَّدٍ وَ عَلی وَ أَطاعَهُما حَقَّ طاعَتِهِ قیلَ لَهُ:

تَبَحْبَحْ فی أَی الْجَنانِ شِئْتَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هر کس حق برترین پدران خود «حضرت محمّدصلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام را بشناسد و به شایستگی از آنها اطاعت کند در روز قیامت به او گفته میشود «گوارا باد بر تو انتخاب هر کدام از منازل بهشت برین».)[۱].

*****

[۱] تفسیر امام عسکری علیه السلام ص۳۳۰ حدیث ۱۹۳

تفسیر برهان ج۳ ص۲۴۵ حدیث ۳.

پاداش اشک بر مصیبت های اهل بیت

همدردی و دلسوزی کردن یکی از ارزش های اخلاق اجتماعی است و همدردی و اشک ریختن بر مصیبت های عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که برای رشد و کمال و سعادت جاویدان ما دچار آن همه از بلاها و مشکلات شدن، یک وظیفه ملّی و الهی است.

حدیث ۹۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

ما مِنْ عَبْدٍ قَطَرَتْ عَیناهُ فیناقَطْرَهً، أَوْدَمَعَتْ عَیناهُ فینا دَمْعَهً، إِلاّ بَوَّ أهُ اللّهُ بِها فی الْجَنَّهِ حُقُباً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هیچ بنده ای نیست که در مصیبت ما قطره ای اشک ریزد و یا چشمانش گریان شود، مگر آنکه خدا او را به خاطر ما به سبب آن گریه همیشه و ابدی در بهشت جای دهد.) [۱].

*****

[۱] أمالی شیخ مفید ص۳۴۰

أمالی شیخ طوسی ج۱ ص۱۱۶

منتخب طریحی ص۴۴۷

ینابیع المودّه ص۲۲۸ و ۳۳۰.

ب

بخشندگی، بخشش

بخشش امام حسین

شخصی به نام أنس می گوید:

روزی خدمت امام حسین علیه السلام نشسته بودم یکی از کارکنان زن وارد اطاق شد، سلام داد و دسته گُلی به امام تقدیم کرد.

امام حسین علیه السلام در برابر احسان آن کنیز، فوراً اظهار داشت:

حدیث ۱۰۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَنْتِ حُرَّةٌ لِوَجْهِ اللهِ کَذا أَدَّبَنَا اللهُ، قالَ اللهُ تَعالی:

«وَإِذا حُییتُمْ بِتَحِیهٍ فَحَیوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها» [۱] و کانَ أَحْسَنَ مِنْها عِتْقُها. [۲].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(تو را در راه خدا آزاد کردم) به امام گفتم:

این کنیز چند شاخه گل به شما اهداء کرد و شما او را در راه خدا آزاد کردی؟

پاسخ داد:

(خداوند ما را بدین خصلت مؤدّب ساخت که در قرآن کریم می فرماید «گاهی که شما را به چیزی هدیه دادند پاسخ آنان را به نیکوتر از آن بدهید» و نیکوتر از کار

او آزادی او بود، که او را آزاد ساختم).

*****

[۱] سوره نساء آیه۸۶.

[۲] کشف الغمّه ج۲ ص۳۱

نزهه الناظر و تنبیه الخاطر ص۸۳ حدیث ۸

فصول المهمّه ص۱۶۷

بحارالأنوار ج۴۴ ص۱۹۵ حدیث ۸

محجه البیضاء ج۴ ص۲۲۷

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۶۴ حدیث ۳.

پرداخت قرض دوستان

روزی امام حسین علیه السلام برای عیادت «اسامه بن زید» به خانه او رفت که سخت بیمار بود، وقتی نگاه او به امام افتاد آهی کشید و از اندوه خود یاد کرد:

حدیث ۱۰۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

وَ ما غَمُّکَ یا أَخِی؟

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای برادر چه اندوهی داری؟

)اسامه گفت اندوه من قرض فراوان است، من شصت هزار درهم بدهکارم.

امام فرمود:

(ادای دِین تو بر عهده من است). اسامه گفت می ترسم از دنیا بروم و قرض من پرداخت نگردد.لَنْ تَموُتَ حَتّی أَقْضِیها عَنْکَ

[۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پیش از آن که مرگ تو فرا رسد من قرض تو را می پردازم.)سپس آن حضرت تمام قرض های اسامه را پرداخت کرد.

*****

[۱] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج۴ ص۶۵

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۶۲

مستدرک الوسائل ج۱۳ ص۴۳۶ حدیث ۱۵۸۳۳

أعیان الشیعه ج ۱ ص۵۷۹.

سخاوت و بخشش به یک عرب ناشناس

مرد عربی ناشناس که از فقر و مشکلات زندگی ناراحت بود وارد مدینه شد و از مردم سئوال کرد:

بخشنده ترین مردم کیست؟

پاسخ دادند:

امام حسین علیه السلام. سراغ امام را گرفت که در مسجد مدینه به نماز ایستاده بود، مرد عرب خدمت امام زانو زد، وقتی نماز امام پایان یافت، سلام کرد و شعر زیبائی در ستایش امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندان رسالت سرود:

لم یخب الآن من رجاک و من

حرَّک من دون بابک الحلقه

أنت جواد و أنت معتمد

أبوک قد کان قاتل الفسقه

لولا الّذی کان من اوائلکم

کانت علینا الجحیم منطبقه.

پشیمان نمی شود کسی که به تو امید دارد و درب خانه تو را زده است.. تو بخشنده ای و تو مورد اطمینانی، پدرت امام علی علیه السلام کشنده فاسقان فاسد بود..

اگر نبودید شما و رسالت جدّ شما، عذاب جهنّم بر ما فرود

می آمد.

حدیث ۱۰۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا قَنْبَرُ هَلْ بَقِی شَی ءٌ مِنْ مالِ الْحِجازِ؟

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای قنبر آیا از مال حجاز چیزی بجای مانده است؟)

پاسخ داد چهار هزار دینار مانده است. هاتِها قَدْ جاءَ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِها مِنّا. (آن را بیاور و به این مرد عرب بده که او در مصرف این اموال از ما سزاوارتر است).

سپس در حالی که پول ها را در دامن آن مرد عرب می ریخت شعر او را با شعر زیبائی پاسخ داد:

خُذْها فَإِنّی إِلَیکَ مُعْتَذِرٌ

وَاعْلَمْ بِأَنّی عَلَیکَ ذُو شَفَقَّةٍ

لَوْ کانَ فی سَیرِنا الْغَداهُ عَصا

أَمْسَتْ سَمانا عَلَیکَ مُنْدَ فِقَهً

لکِنَّ رَیبَ الزَّمانِ ذُو غِیرٍ

وَالْکَفُّ مِنّی قَلیلَهُ النَّفَقَهِ.

این دینارها را بگیر در حالی که من از تو عذر می خواهم و بدان که نسبت به تو مهربان می باشم.. اگر روزگار بر وفق مراد ما بچرخد شاید فردا بیش از آنچه به تو داده ام خواهم بخشید.. امّا چه باید کرد که قدرت و سرمایه در دست دیگران است، و دست من خالی است و بخشش من اندک است). [۱]. مرد عرب که آن همه بخشندگی و مهربانی را از امام حسین علیه السلام دید به گریه آمد.

امام فرمود:

آیا عطای ما را اندک پنداشتی؟

پاسخ داد:

نه هرگز بلکه در این اندیشه ام که چگونه انسان های والایی همانند شما می میرند و خاک زمین آنها را در برمی گیرد؟

*****

[۱] بحارالانوار ج۴۴ ص ۱۹۰.

بردباری

در سوگ امام مجتبی

امام حسین علیه السلام آنگاه که در کنار قبر مادر امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت فاطمه بنت أسد، پیکر برادرش امام مجتبی علیه السلام را دفن می کرد، با چشمی اشک آلود و با اندوه فراوان نسبت به برادر اظهار داشت:

حدیث ۱۰۳

قال الامام الحسین

علیه السلام:

رَحِمکَ اللهُ أَبا مُحَمَّدٍ أنْ کُنْتَ لَتُباصِرُ الْحَقَّ مَظانَّهُ، وَتُؤْثِرُ اللهَ عِنْدَ تَداحُضِ الْباطِلِ فی مَواطِنِ التَقیهِ بِحُسْنِ الرَّوِیهِ، وَتَسْتَشِّفُ جَلیلَ مَعاظِمِ الـدُّنْیا بِعَینٍ لَها حاقِرَهٍ، وَ عَلَیها یداً طاهِرَهَ الاْطْرافِ نَقیهَ الأسِّرَهِ، وَتَرْدَعُ بادِرَهَ غُرَبِ أَعْدائِکَ بِأَیسَـرِ الْمَؤُونَهِ عَلَیکَ، وَلا غَرْوَ وَأَنْتَ ابْنُ سُـلالَهِ النُّبُـوَّهِ وَرَضیعُ لِبـانِ الْحِکْمَهِ، فَـاِلی رَوْحٍ وَرَیحـانٍ وَجَنَّهِ نَعیمٍ، أَعظَمَ اللهُ لَنـا وَلَکُمُ الأَـجْرَ عَلَیهِ، وَوَهَبَ لَنـا وَلَکُمُ السَّلْوَهَ وَحُسْنَ الْأُسی عَنْهُ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدا تو را رحمت کند ای ابا محمّد!

این تو بودی که حق را در جایگاه خود می دیدی، و در هجوم باطل، به بهترین شیوه، با رازداری، خدا را رعایت می کردی، و مشـکلات سخت دنیا را به چشم حقارت می نگریستی، و برای اداره آبرومندانه خانواده با دستی پاك از دنیا بر می داشتی. و با کمترین زحمتی، مزاحمت های دشمنان را برطرف می ساختی. اینها جای شگفتی نیست زیرا که تو از نسل پیامبری، و از پستان حکمت نوشیدی، پس هم اکنون به سوی رحمت الهی و نعمت هـای جـاودانه بهشت سـفر کرده ای. خـدا پاداش ما و تو را بر این مصیبت بزرگ گرداند، و برای ما و شما آرامش قرار دهد، و سرانجام ما را نیکو گرداند).

*****

[۱] عیون الأخبار ج۲ ص۳۱۴

تاریخ ابن عساکر «شرح حال امام حسن علیه السلام» ص۲۳۳

احقاق الحق ج۱۱ ص۵۹۷.

در سوگ عباس

آنگاه که حضـرت عبّاس علیه السـلام به شـهادت رسـید، اندوه جانکاهی امام حسین علیه السلام را فرا گرفت که دست بر کمر زد و اظهار داشت.

حدیث ۱۰۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلآنَ آن کسرَ ظَهْری وَقَلَّتْ حیلتی [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هم اکنون کمرم شکست، و تدبیر و توانم به

پایان رسید) سپس با غم و اندوه فراوان، این اشعار را خطاب به کوفیان متجاوز سرود:

تَعَدَّیتُمْ یا شَرَّ قَوْمٍ بِبَغْیکُمْ

وَ خالَفْتُمْ دینَ النَّبِی مُحَمَّدِ

أَما کانَ خَیرُ الرُّسُلِ أَوصاکُمْ بِنا

أَما نَحْنُ مِنْ نَجْلِ النَّبِی الْمُسَدَّدِ

أَما کانَتِ الزَّهْراءُ اُمّی دُونَکُمْ

أَما کانَ مِنْ خَیرِ الْبَرِیهِ أَحْمَدِ

لُعِنْتُمْ وَ اُخْزیتُمْ بِما قَدْ جَنَیتُمْ

فَسَوْفَ تُلاقُوا حَرَّ نارٍ تُوقدِ [۲].

(ای بدترین مردم، با تجاوز کاریتان، حریم حرمت پیامبر را شکستید، و با دین پیامبر اسلام مخالفت کردید..

آیا بهترین پیامبران، شما را به نیکوکاری نسبت به ما سفارش نکرد؟

و آیا ما از فرزندان آن پیامبر راستگو نیستیم؟

آیا حضرت زهراعلیها السلام مادر من نیست؟

و آیا او فرزند بهترین انسانها به نام احمد نیست؟

پس لعنت شدید، و ذلیل گشتید بدان جنایاتی که انجام دادید، پس بزودی آتشی را ملاقات خواهید کرد که در حال زبانه کشیدن است).

آنگاه رو به خیمه آورد و در جمع بانوان و خواهران گریست و همه گریستند.

سپس که خطاب به حضرت عبّاس فرمود:

وا أخاهْ وا عَبّاساهْ وا مُهْجَهَ قَلْباهْ وا قُرَّهَ عَیناهُ وا قِلَّهَ ناصِراهْ، یعِزُّ وَاللهِ عَلَی فِراقُکَ [۳]. (ای وای برادرم!

ای وای عبّاس من، ای وای پاره قلب من، ای وای نور چشمان من، ای وای از اندک بودن یاران. سوگند به خدا!

که دوری تو بر من سخت است) سپس ناله ای از دل پر درد برکشید و فرمود:

جُزِیتَ عَنْ اَخیکَ خَیراً حَیثُ نَصَرْتَنی حَیاً وَمَیتاً.

(خدا تو را از جانب برادرت بهترین پاداش عطا فرماید، زیرا در راه خدا مرا یاری کردی چه در حال زندگی، و چه بعد از شهادت خود).

*****

[۱] بحارالانوار ج۴۵ ص۴۲

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۸۵

دمعه الساکبه ج۴ ص۳۲۴

ناسخ التواریخ ج۲ ص۳۴۶.

[۲] بحارالانوار ج۴۵ ص۴۱

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۸۳

دمعه

الساکبه ج۴ ص۳۲۴.

[۳] معالی السبطین ج۱ ص ۴۴۰

منتخب طریحی ص۴۳۱

اسرار الشهاده ص۳۳۷ (با کمی اختلاف).

اندوه بی برادری

ارزش های شخصیتی حضرت عبّاس را باید از سخنان و اشعار زیبای حضرت اباعبدالله علیه السلام شناخت که چگونه از بزرگواری و صفات والای برادر گفت و سرود.

پس از شهادت حضرت عبّاس علیه السلام امام حسین علیه السلام در جمع خواهران و بانوان به شدّت گریست و این اشعار را خطاب به حضرت عبّاس سرود:

حدیث ۱۰۵

اَخی یا نُورَ عَینی یا شَقیقی

فَلی قَدْ کُنْتَ کَالرُّکْنِ الْوَثیقِ

اَیا اِبْنَ أَبی نَصَحْتَ أَخاکَ حَتَّی

سَقاکَ اللهُ کَأْساً مِنْ رَحیقٍ

أیا قَمَراً مُنیراً کُنْتَ عَوْنی

عَلی کُلِّ النَّوائِبِ فِی الْمَضیقِ

فَبَعْدَکَ لا تُطیبُ لَنا حَیاةٌ

سَنَجْمَعُ فی الْغَداهِ عَلَی الْحَقیقِ

أَلا لِلَّهِ شَکْوائی وَصَبْری

وَما أَلْقاهُ مِنْ ظَماءٍ وَضیقٍ

– ای برادر، ای نور چشم من، ای پاره قلب من، تو برای من چونان ستونی استوار بودی.

– ای فرزند پدرم، همواره برادرت را به نیکی ها سفارش می کردی تا آنگاه که خداوند شربت گوارا به تو نوشانید.

– ای ماه تابان من!

تو در تمام مشکلات و تنگناها یاور من بودی.

– پس بعد از تو زندگانی برای ما گوارا نیست، پس به زودی فردا در بهشت گرد هم جمع خواهیم شد.

– پس همانا شکوه ها و بردباری ها را به خدا باز می گوئیم در آنچه از مشکلات و سختی ها که خواهیم دید.

سزاواری اشک ها

وقتی امام حسین علیه السلام از کنار پیکر خونین حضرت عبّاس به سوی خیمه ها بازمی گشت حضرت سکینه پیش دوید و از عموی خود پرسید، امام اظهار داشت.

یا بِنْتاهُ اِنَّ عَمَّکِ الْعَبّاسَ قُتِلَ وَ بَلَغَتْ روُحُهُ الْجِنانِ

(ای دخترم همانا عموی تو عبّاس به شهادت رسید و روحش به بهشت پرکشید.).

سپس در حالی که می گریست این اشعار را سرود:

حدیث ۱۰۶

أحَقُّ النَّاسِ اَنْ یبْکی عَلَیهِ

فَتَی اَبْکَی الْحُسَینَ بِکَرْبلاءِ

اَخُوهُ وَ ابْنُ والِدِهِ عَلِی

اَبُوالْفَضْلِ

الْمُضَرَّجُ بِالدِّماءِ

وَمَنْ واساهُ لا یُثْنِیهِ خَوْفٌ

وَجادَلَهُ عَلی عَطَشٍ بِماءٍ [۱].

سزاوارترین مردم برای ریزش اشک ها در مصیبت او، جوانمردی است که حسین را در کربلا به گریستن واداشت.

آن کس برادرش و فرزند پدرش علی علیه السلام، ابوالفضل است که در خون خود غلطیده است.

هر کس با او دوست باشد ترسی ندارد.

همان کسی که متجاوزان کوفه بر سر تشنگی و آب با او درگیر شدند.

*****

[۱] ناسخ التواریخ ج۲ ص۳۴۷

معالی السبطین ج۱ س۴۴۸

اسرار الشهاده ص۳۳۷.

بزرگواری

بزرگی از آن خداست

می دانیم که همه قدرت ها از آن خداست و همه بزرگی و بزرگواری ها او را سزاست. کدام قدرت و قدرتمندی را یارای همانندی با خداست؟

پس باید همواره فروتن و متواضع بوده و از غرور زدگی پرهیز کرد که حضرت اباعبدالله علیه السلام رهنمود می دهد:

حدیث ۱۰۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

کُلُّ الْکِبْرِ لِلَّهِ وَحْدَهُ وَلایکُونُ فی غَیرِهِ، قالَ اللهُ تَعالی:

«وَلِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنینَ «[۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کبر و بزرگواری از آن خدای یکتا است و برای غیر او شایسته نیست که خداوند می فرماید:

«عزّت و بزرگواری از آن خدا و پیامبرش و مومنین است.» [۲].

*****

[۱] سوره منافقون آیه ۸.

[۲] بحارالأنوار ج۴۴ ص۱۹۸ حدیث ۱۳، عوالم بحرانی ج۱۷ ص۶۵ حدیث ۲.

بیعت کردن

شرایط بیعت با پیامبر

پس از بعثت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بزرگان قبائل عرب و مدینه خدمت آن حضرت می رسیدند و بیعت می کردند، که بیعت کردن نوعی هم پیمان شدن نیز بود و شرائطی داشت که باید از زبان حضرت اباعبدالله علیه السلام شنید:

حدیث ۱۰۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَمّا جاءَتِ الأَنْصارُ تُبایعُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله عَلَى الْعَقَبَهِ، قالَ:

قُمْ یا عَلِی.

فَقالَ عَلِی:

عَلی ما أُبایعُهُمْ یا رَسُولَ اللهِ؟

قالَ:

عَلَى أَنْ یطاعَ اللهَ فَلا یعْصی، وَ عَلَى أَنْ یمْنَعُوا رَسُولَ اللهِ وَ أَهْلَ بَیتِهِ وَ ذُرِّیتِهِ مَمّا یمْنَعُونَ مِنْهُ أَنْفُسَهُمْ وَ ذَرارِیهِمْ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آنگاه که بزرگان «انصار» خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند تا در «عقبه» با آن حضرت بیعت کنند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود:

برخیز ای علی و از آنان بیعت بگیر!!.

پس علی علیه السلام پرسید:

ای رسول خدا

بر چه شرائطی از آنان بیعت بگیرم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توضیح داد:

«از آنان بیعت بگیر که:

خدا را اطاعت کنند و نافرمانی خدا نکنند و آن چنان که خود و فرزندان و خانواده خود را حفظ می کنند، از رسول خدا و خانواده و فرزندان او نیز محافظت و پاسداری کنند.» [۱].

*****

[۱] بحارالانوار ج ۳۸ ص ۲۲۰

مجمع الزوائد ج ۶ ص۴۹.

علی بیعت نکرد

پیرامون مبارزات امام علی علیه السلام و اینکه آن حضرت با آن سه نفر بیعت کرد یا نه، متفاوت نوشتند، آنچه که یک حقیقت مسلّم تاریخی است آن است که امام هرگز بیعت نکرد، گرچه ظواهر را در روابط اجتماعی حفظ می کرد و در اجتماعات آنها شرکت می کرد و در نماز جماعت حاضر می شد و در جلسات مشورتی نظر می داد، ولی داغ آرزوی بیعت را بر دل هایشان نهاد. این حقیقت را حضرت اباعبدالله علیه السلام نیز آورده است.

حدیث ۱۰۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَمّا اَتی اَبُوبَکْرٍ وَعُمَرُ اِلی مَنْزِلِ أَمیرالْمُؤْمِنینَ علیه السلام وَخاطَباهُ فِی الْبَیعَهِ وَخَرَجا مِنْ عِنْدِهِ، خَرَجَ اَمیرُالْمُؤْمِنینَ علیه السلام اِلی الْمَسْجِدِ فَحَمِدَاللهَ وَ اَثْنی عَلَیهِ بِما اصْطَنَعَ عِنْدَهُمْ اَهْلُ الْبیتِ، اِذْبَعَثَ فیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ وَاَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهیراً. إنّ فلاناً وفلاناً أتیانی وطالبانی بالبیعه لمن سبیله أن یبایعنی، أنا ابن عمّ النّبی وأبوا بنیه، والصدّیق الاکبر، وأخو رسول الله صلی الله علیه و آله، لا یقولها أحد غیری إلّا کاذب، و أسلمت وصلّیت قبل کل أحدٍ، وأنا وصیه وزوج ابنته سیدهنساء العالمین فاطمه بنت محمّدعلیها السلام و أبو حسن و حسین سبطی رسول الله صلی الله علیه و آله، ونحن أهل بیت الرّحمه، بناهداکم الله، وبنا

استنقذكم من الضّلاله، وأنا صاحب يوم الدّوح، وفی نزلت سوره من القرآن، وأنا الوصی علی الأموات من أهل بیته صلی الله علیه و آله، وأنا بقیته علی الأحیاء من اُمّته، فاتقوا الله یثبّت أقدامکم ویتمّ نعمته علیکم. ثُمَّ رَجَعَ اِلی بَیتِهِ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(وقتی ابابکر و عمر به منزل امیرالمؤمنین علیه السلام هجوم آوردند، و با صدای بلند آن حضرت را به بیعت کردن فراخواندند، و کسانی که در منزل بودند را خارج کردند، امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مسجد مدینه شد، و در حالی که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در میان داشتند برای سخنرانی بپاخاست، حمد و سپاس الهی بجا آورد و در فضیلت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مفهوم آیه تطهیر را خواند [۲] که:

«همانا خدا در اهل بیت علیهم السلام پیامبری برگزید و پلیدی ها را از میانشان دور کرد و آنان را پاک کرد، پاک کردنی سزاوار».

سپس ادامه داد:

«ای مردم فلان و فلان به خانه من آمدند و مرا برای بیعت کردن دعوت کردند.

مردم من پسر عموی پیامبر و پدر دو فرزندش، و راستگوی بزرگ، و برادر رسول خدا هستم، هر کس این ادّعا را جز من داشته باشد، دورغگوست. پیش از همه اسلام آوردم و نماز خواندم و من وصی و جانشین پیامبرم، و شوهر دختر او می باشم که بزرگ زن جهانیان فاطمه، دختر محمّد می باشد.

و پدر حسن و حسین دو فرزند پیامبرم و مائیم اهل بیت رحمت، به وسیله ما خدا شما را هدایت کرد و به وسیله ما خدا شما را از گمراهی نجات

داد، و من صاحب روز غدیرخم می باشم و درباره من سوره ای از قرآن نازل شد. من جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اهل بیت آن حضرت بر این مردگان بوده، و من جانشین پیامبر در میان زندگان از امّت او می باشم.

پس مردم از خدا بترسید که قدم های شما را در ایمان استوار نگهدارد و نعمت خود را بر شما تمام کند» سپس پدرم به خانه بازگشت.)

*****

[۱] امالی شیخ طوسی ص۵۶۸ حدیث ۱۱۷۵

تفسیر برهان ج۳ ص۳۱۹

بحارالانوار ج۲۸ ص۲۴۸.

[۲] سوره احزاب آیه ۳۳.

پ

پادشاهان

بدترین اخلاق پادشاهان

آنان که قدرت را در دست دارند و دارای ایمان و هدفداری روشنی نمی باشند، دنیا و لذّت های زودگذر آنان را به خود بزرگ بینی کشانده که از اخلاق انسانی و ارزش های اخلاقی دور مانده اند، از این رو امام به زشتی های اخلاق آنان اشاره می کند.

حدیث ۱۱۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

شَرُّ خِصالِ الْمُلُوكِ:

اَلْجُبْنُ مِنَ الأعْداءِ، وَ الْقَسْوَهُ عَلی الضُّعَفاءِ وَ الْبُخْلُ عِنْدَ الْإعْطاءِ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(بدترین صفت فرمانروایان، ترس از دشمنان، سنگدلی به ناتوانان و از پا افتادگان و تنگ چشمی و بُخل در وقت بخشش و

احسان است.)

*****

[۱] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج۴ ص۶۵

بحارالانوار ج۴۴ ص۱۸۹ حدیث ۲

أعیان الشیعه ج۱ ص۶۲۰.

پرهیز از درمان پادشاهان

آنـان که به زور و قـدرت فخر می فروشـند، تنها خود و منافع خود را می نگرنـد و کاری به ارزش ها و فـداکاری های دیگران ندارنـد، دوست دارنـد از آنـان تعریف کننـد و خود کسـی را نمی سـتایند. از این رو امام حسـین علیه السـلام به یکی دیگر از روحیات ناپسند پادشاهان مغرور اشاره می کند.

حدیث ۱۱۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

لاتَصِفَنَّ لِمَلِكٍ دَواءً، فَإِنَّهُ إنْ نَفَعَهُ لَمْ یحْمِدْكَ، و آن ضَرَّهُ اِتَّهَمَكَ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(به هیچ پادشاهی راه درمان نگوئید، زیرا اگر مفید افتد از تو تشکّر نمی کند و اگر زیان آور باشد تو را متّهم می سازد.)

*****

[۱] نزهه الناظر و تنبیه الخاطر ص۸۴ حدیث ۱۴

اعلام الدین ص۲۹۸

بحارالأنوار ج۷۵ ص۳۸۲ حدیث ۴۷.

پدر

جایگاه اطاعت از پدر

بسیاری در جنگ صفّین فریب خوردند و با انگیزه های دروغین می جنگیدند با اینکه حق را می شناختند، و باطل بر آنان آشکار بود، امّا دنیا طلبی و غرور زدگی آنان را به بیراهه کشانده بود.

عمروعاص از مشاوران نظامی معاویه بود، روزی پسرش عبدالله نگاهش به امام حسین علیه السلام افتاد به اطرافیان خود گفت، کسی که دوست دارد به بهترین انسان ها بین آسمان و زمین بنگرد به حسین علیه السلام نگاه کند، امّا هم چنان در سپاه کفر باقی ماند. ابو سعید خِدری هم در سپاه معاویه بود، امّا نسبت به امام حسین علیه السلام علاقه داشت. روزی امام او را یافت و اظهار داشت:

حدیث ۱۱۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَتَعْلَمُ اَنّی اَحَبُّ اَهْلِ الْاَرْضِ اِلی اَهْلِ السَّماءِ وَ تُقاتِلُنی وَ اَبی یوْمَ صِفّینِ، وَاَللَّهِ اِنَّ أَبی لَخَیرٌ مِنّی؟

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آیا می دانی که من بهترین انسانهای زمین نزد فرشتگان

آسمان می باشم؟

و باز با من و پدرم در صفّین می جنگی؟

سوگند به خدا که پدرم علی علیه السلام از من برتر است!.). ابوسعید گفت:

چه کنم پیامبر اسلام فرمود:

از پدر اطاعت کنید به ناچار با پدر در لشگر معاویه قرار گرفتم. اَما سَمِعْتَ قَوْلَ اللهِ تَعالی:

«وَاِنْ جاهَداکَ عَلی اَنْ تُشْرِکَ بی ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما» [۱] وَ قَوْلَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله:

إنّما الطّاعه فی المعروف، و قوله:

لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق!

[۲]. (مگر تو کلام خدا را نشنیدی که فرمود:

اگر پدر و مادر با تو مبارزه می کنند تا جاهلانه به خدا مشرک شوی پس از آنها اطاعت نکن!!، مگر تو سخن پیامبر اسلام را نشنیدی که فرمود:

اطاعت از پدر و مادر در خوبی هاست و فرمود:

اطاعت از مخلوق در راه نافرمانی خدا جایز نیست؟)

*****

[۱] سوره لقمان آیه ۱۵.

[۲] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج۴ ص۷۳

نورالثقلین ج۴ ص۲۰۳

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۳۵ حدیث ۱

بحارالأنوار ج۴۳ ص۲۹۷ حدیث ۵۹

مجمع الزوائد ج۹ص۱۸۶

المیزان ج۱۶ ص ۲۲۰

کنز الدقائق ج۸ ص۲۷.

در سوگ پدر

پس از شـهادت حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام وقتی آن حضـرت را در نجف به خاک سپردنـد و به خانه بازگشـتند، شـهر کوفه یکپارچه فریاد و گریه بود، و زنان اهل بیت از خانه ها بیرون ریخته بر سـر و صورت می زدنـد و فراوان می گریسـتند که امـام حسن علیه السـلام آنان را به خانه ها بازگردانـد. در چنین لحظه های حسّاس حضـرت اباعبـدالله علیه السـلام در حالی که سخت می گریست اظهار داشت.

حدیث ۱۱۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

لاحَوْلَ وَلا قَوَّهَ إلاَّ بِاللهِ العَلِی الْعَظیمِ «إنَّا لِلَّهِ وَ إنَّا إلَیهِ راجِعُونَ» [۱]

یا اَباهْ وا اِنقِطاعَ ظَهراهْ، مِنْ أَجْلِکَ تَعَلَّمْتُ البُکاءَ،

إلی اللّهِ الْمُشْتَکی. [۲].

امام حسین علیه السلام فرمود:

حرکت و قـدرتی وجود نـدارد جز با یاری خداونـد برتر و بزرگ، ما همه از خدائیم و همه ما به سوی او باز می گردیم، آه ای پـدر، وای از درهم شکسـته شـدن کمر، پـدر جان به خاطر انـدوه از دست دادن تو گریه کردن را یاد گرفتم، و شـکوه ها را به سوی خدا می برم.)

*****

[۱] سوره بقره آیه ۱۵۶.

[۲] بحارالانوار ج۴۲ ص۲۹۵.

دفاع از حق پدر

اعتراض به ابابکر پس از آنکه کودتای سـقیفه شـکل گرفت و حکومت نظامی ابابکر مسـتقر شد، و امام علی علیه السـلام را به انزوا کشاندنـد، و مردم را به سـکوت و سازش عادت دادنـد، در یکی از روزهای جمعه که ابابکر بر بالای منبر پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم نشسـته بود و خطبه می خواند. حضـرت اباعبدالله علیه السـلام که دوران کودکی را می گذراند وارد مسـجد مدینه شد و خطاب به ابابکر فرمود:

هذا مِنْبَرُ أَبِی لا مِنْبَرُ أَبِیکَ

(این منـبر پـدرم علی است، نه منبر پـدر تو، فرود آی.) طرح این واقعیت، در فضـای آن روز مـدینه، بسـیار تکـان دهنـده بود و ابابکر را سخت ناراحت کرده بود که چاره ای جز اعتراف به اظهارات امام حسین علیه السلام نداشت.

او هم سری تکان داد و گفت:

«راست گفتی این منبر پدر تو است نه منبر پدر من» [۱].

*****

[۱] مستدرک الوسائل ج۱۵ ص۱۶۵.

اعتراض شدید به عمر

عمر در آغـاز خلافت موروثی، روزی بر بالای منبر مـدینه سـر گرم سـخنرانی بود، و میـدان را خالی دیـده و خود را با تعاریف ساختگی مطرح می کرد و از آن جمله گفت:

«من از مؤمنین به خودشان سزاوارترم».

امام حسین علیه السلام که در سنین نوجوانی بود وقتی ادّعاهای عمر را شنید برخاست و فریاد زد:

حدیث ۱۱۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنْزِلْ أَیهَا الْکَذَّابُ عَنْ مِنْبَرِ أَبی رَسوُلِ اللهِ لا مِنْبَرَ أبیکَ!

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای بسـیار دروغگو از منبر فرود آی که این منبر پـدرم رسول خدا ست نه منبر پدر تو.) فریاد توبیخ نوجوانی مانند حسـین علیه السلام برای عمر بسیار تکان دهنده بود، زیرا مردم مدینه ده ها روایت در فضیلت او می

دانستند با فریاد حسین علیه السلام اوضاع سیاسی مسجد بگونه ای تغییر کرده بود که عمر نیز چاره ای جز سکوت و تصدیق سخن امام حسین علیه السلام نداشت که گفت:

«به جانم سوگند آری!

این منبر پدر تو است نه منبر پدر من، راستی حسین!

چه کسی این سخنان را به تو یاد داده است؟»

إنْ اُطِعْ أَبی فیما أَمَرَنی فَلَعَمْری إِنَّهُ لَهادٍ وَأَنَا مُهْتَدٍ بِهِ، وَلَهُ فی رِقابِ النَّاسِ الْبَیعَهُ عَلی عَهْدِ رَسُولِ اللهِ، نَزَلَ بِها جَبْرَئیلُ مِنْ عِنْدِاللهِ تَعالی لا یُنْکِرُها اِلَّا جاحِدٌ بِالْکِتابِ، قَدْ عَرَفَها الناسُ بِقُلوُبِهِمْ وَ أَنْکَروُها بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ وَیلٌ لِلْمُنْکِرینَ حَقَّنا أَهْلَ الْبَیتِ، ماذا یلْقاهُمْ بِهِ مُحَّمَدٌ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مِنْ إِدامَهِ الْغَضَبِ وَشِدَهِ الْعَذابِ!

(اگر در آن چه پدرم مرا دستور داد تو هم اطاعت کنی هدایت می شوی چه آنکه او سوگند به جانم هدایت کننده و من هدایت شده اویم، و حق او بر عهده مردم است که با او در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند، و جبرئیل از طرف خداوند بزرگ برای آن نازل شده بود، کسی نمی تواند بیعت روز غدیر را منکر شود جز آن کس که منکر قرآن است، همانا مردم آن عهد و پیمان را با دل های خود شناختند گرچه با زبان هایشان انکار کردند.

پس وای بر آنان که حق ما اهل بیت را انکار کرده اند. چگونه می خواهند رسول خدا را در قیامت در تداوم غضب و شدّت عذاب الهی ملاقات کنند؟)

وقتی سخن امام در جمع حاضران به اینجا رسید، عمر حالت انفعالی گرفت و گفت:

«ای حسین کسی که حق پدرت را انکار کند پس

لعنت خدا بر او، مردم ما را حکومت دادند و ما پذیرفتیم، اگر خلافت را به پدرت می دادند ما نیز اطاعت می کردیم.»

یا ابْنَ الْخَطّابِ فَأَی النّاسِ أَمَّرَکَ عَلی نَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ تُؤَمِّرَ أَبابَکْرٍ عَلی نَفْسِکَ لِیؤَمِّرکَ عَلَی الْناسِ بِلا حُجَجٍ مِنْ نَبِی وَلا رِضی مِنْ الِ مُحَمَّدٍ، فَرِضاکُمْ کانَ لِمُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله رِضی؟

أَوْ رِضا أَهْلِهِ کانَ لَهُ سَخَطاً؟!

أَماوَاللهِ لَوْ أنَّ لِلِسانٍ مَقالاً یطوُلُ تَصْدیقُهُ وَفِعْلاً یعینُهُ الْمُؤْمِنوُنَ، لَما تَخْطَأْتَ رِقابَ الِ مُحَمَّدٍ، تَرْقی مِنْبَرَهُم، وَصِرْتَ الْحاکِمَ عَلَیهِمْ بِکِتابٍ نَزَلَ فیهِمْ لا تَعْرِفُ مُعْجَمَهُ، وَلا تَدْری تَأْویلَهُ اِلّاَ سَماعَ الاذانِ، اَلْمُخْطِیءُ وَالْمُصیبُ عِنْدَکَ سَواءٌ، فَجَزاکَ اللهُ جَزاکَ، وَسَأَلَکَ عَماأَحْدَثْتَ سُؤالاً حَفّیاً. (ای پسر خطّاب!

کدام مردم تو را قبل از آنکه ابابکر خلافت را به تو ببخشد، امیر خود ساختند؟

که بر مردم حکومت کنی؟

بی آنکه دلیلی از پیامبر یا تأییدی از خاندان محمّدصلی الله علیه و آله و سلم داشته باشی، تا خشنودی شما خشنودی محمّد باشد یا خشنودی خاندان او مایه نارضایتی او را فراهم کند!

سوگند به خدا!

اگر زبان ها می توانستند راست بگویند و در عمل مؤمنین همدیگر را کمک می کردند کار به اینجا نمی کشید که حق آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را غصب کنید، و بر بالای منبرشان قرار گیرید، و حاکم مسلمین گردی به قرآنی که در شأن اهل بیت نازل شد در حالی که معانی آن را نمی شناسی، و تفسیر آن را نمی دانی، جز آنکه صدای آیات قرآن تنها بر گوش تو می رسد و عبور می کند، که خطاکار و درست کردار نزد تو یکسان است. خدا تو را آنگونه

که سزاواری کیفر دهد، و از تو نسبت به آنچه که بدعت گذاشتی سئوال فرماید.) وقتی سخن امام حسین علیه السلام به چنین لحظه های حسّاسی رسید، عمر چاره ای جز فرود آمدن از منبر نداشت، آنگاه شتابان در میان جمعی از هواداران خود به سوی خانه امیرالمؤمنین علیه السلام رفت اجازه گرفت وارد شد و اظهار داشت:

«ای علی!

ما امروز از فرزندت حسین چه ها که نکشیدیم!

با صدای بلند در مسجد پیامبر بر سرمان فریاد کشید، و مردم مدینه را بر ضد من شوراند.» امیرالمؤمنین علیه السلام با کلماتی حساب شده او را آرام کرد.[۱].

*****

[۱] احتجاج طبرسی ج۱ ص۲۹۲

أمالی طوسی ج۲ ص۳۱۳

ینابیع المودّه ص۱۹۷

تاریخ بغداد ج۱ ص۱۴۱.

پرسش

اقسام عبادت

می دانیم همه آنان که به سوی خدا می روند و به پرستش و عبادت روی می آورند دارای انگیزه یکسانی نیستند، باید دید برترین آنها کدامند؟

حدیث ۱۱۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

إنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللهَ رَغْبَةً فَتِلْکَ عِبادَةُ التُّجّارِ، و آن قَوْماً عَبَدُوا اللهَ رَهْبَةً فَتِلْکَ عِبادَةُ الْعَبیدِ، وَ إنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللهَ شُکْراً فَتِلْکَ عِبادَةُ الأحْرارِ، وَهِیَ أَفْضَلُ الْعِبادَهِ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا مردمی خدا را برای شوق بهشت پرستش می کنند که این پرستش تجّار است. و همانا مردم دیگری خدا را از روی ترس می پرستند که این پرستش بردگان است. و همانا مردمی خدا را از روی شکر و سپاس عبادت می کنند که این عبادت آزادگان است و این نوع پرستش والاترین نوع عبادت است.).

*****

[۱] تحف العقول ص۱۷۵

بحارالأنوار ج۷۸ ص۱۱۷ حدیث ۵

أعیان الشیعه ج۱ ص ۶۲۰.

پاداش عبادت

گرچه بندگان عاشق خدا باید همواره به عبادت او مشغول باشند و خدا را سزاوار ستایش بدانند، امّا لطف و محبّت الهی در عبادت ها بندگان را فراگرفته و انواع نعمت ها بر آنها باریدن خواهد گرفت که امام حسین علیه السلام اظهار داشت.

حدیث ۱۱۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ عَبَدَاللَّه حَقَّ عِبادَتِهِ آتاهُ اللّهُ فَوْقَ أَمانیهِ وَ کِفایتِهِ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کسی که خدا را پرستش کند آنگونه که سزاوار است، خداوند بزرگ بیشتر از آنکه آرزو دارد و بیشتر از آنچه که نیاز دارد به او خواهد داد.)

*****

[۱] تفسیر امام عسکری علیه السلام ص۳۲۷ حدیث ۱۷۹

بحارالانوار ج۷۱ ص۱۸۴ حدیث ۴۴.

پندهای جاودانه

بیدار کردن غافلان

پندهای ارزشمند امام حسین علیه السلام فراوان و جاودانه است، وحی گونه و همیشه نورانی است.

حدیث ۱۱۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

وُجِدَ لَوْحٌ تَحْتَ حائِطِ مَدینَهٍ مِنَ الْمَدائِنِ مَكْتُوبٌ فیه:

أَنَا اللهُ لا إِلهَ إلاَّ أَنَا، وَ مُحمَّدٌ نَبِیی، عَجِبْتُ لِمَنْ أَیقَنَ بِالْمَوْتِ كَیفَ یفْرَحُ؟

وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَیقَنَ بِالْقَدَرِ كَیفَ یحْزَنُ؟

وَ عَجِبْتُ لِمَنْ اِخْتَبَرَ الدُّنیا كَیفَ یطْمَئِنُّ إِلَیها؟

وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَیقَنَ بِالْحِسابِ كَیفَ یذْنِبُ [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(تخته ای نوشته شده، زیر دیوار یكی از شهرها، در حفّاری بیرون كشیده شد كه در آن نوشته شده بود.

من خدا هستم كه نیست خدائی جز من، و محمّدصلی الله علیه و آله و سلم پیامبر من است، در شگفتم از كسی كه به مرگ یقین دارد پس چگونه شادمان است؟

در شگفتم از كسی كه یقین به قضا و قدر دارد پس چگونه اندوهناك است؟

در شگفتم از كسی كه دنیا را آزمود پس چگونه به دنیا اطمینان دارد؟

و در شگفتم از كسی كه یقین به حساب روز قیامت دارد پس چگونه

گناه می کند؟)

*****

[۱] صحیفه الرضا علیه السلام ص۲۵۴

عیون أخبار الرضا علیه السلام ج۲ ص۴۸

بحارالانوار ج۷۸ ص ۴۵۰ و ج۷۳ ص۹۵.

ارزش های اخلاقی پسندیده

بسیاری از کتاب ها و گفتارها کهنه می شوند، فراموش می گردند، امّا آن سخن که از زلال حقیقت بجوشد، و از دل برخیزد بر دلها جاودانه خواهد ماند.

حدیث ۱۱۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلْعِلْمُ لِقاحُ الْمَعْرِفَهِ، وَ طُولُ التَّجارُبِ زِیادَهٌ فی الْعَقْلِ، وَالشَّرَفُ اَلتَّقْوی، وَالْقُنُوعُ راحَهُ الأَبْدانِ، وَ مَنْ أَحَبَّکَ نَهاکَ، وَ مَنْ أَبْغَضَکَ أَغْراکَ. [۱] خَمْسٌ مَنْ لَمْ تَکُنْ فیهِ لَمْ یکُنْ فیهِ کَثیرُ مُسْتَمْتِعٍ:

الْعَقْلُ، وَالدّینُ، وَالأَدَبُ، وَالْحَیاءُ، وَ حُسْنُ الْخُلْقِ. [۲].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(علم ریشه شناخت و آگاهی است، و تداوم تجربه ها عامل فراوانی عقل است، و شرافت و بزرگواری، تقوای الهی است، و قناعت عامل آسایش تن آدمی است، کسی که تو را دوست دارد از زشتی ها تو را باز می دارد، و کسی که دشمن تو است، تو را مغرور می سازد. پنج نعمت بزرگ در هر کس نباشد از زندگی فراوان بهره مند نمی شود و آن، عقل، دین، ادب، حیا، و اخلاق خوش است.).

*****

[۱] اعلام الدین ص۲۹۸

بحارالانوار ج۷۸ ص۱۲۸ حدیث ۱۱.

[۲] حیاه الامام الحسین علیه السلام ج ۱ ص ۱۸۱.

پوشش

پرهیز از لباس های مسخره

لباس یکی از نیازهای اجتماعی انسان است، هم برای بـدن ضـروری است و هم متناسب با شخصـیت انسان ها سامان می یابـد. مهمّ آن است که در پوشش، رعایت آداب و رسوم اجتماعی شده از پوشیدن لباس های مسخره، و ناروا پرهیز کنیم.

حدیث ۱۱۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ لَبِسَ مَشْهُوراً مِنَ الثّیابِ أَعْرَضَ الله عَنْهُ یوْمَ الْقِیامَهِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کسی که لباس مسخره بپوشد، در روز قیامت خدا از او روی بر می گرداند.).

لباس روز عید

در یک روز عیـد امام حسن و امام حسـین علیه السـلام در حالی که دوران کودکی را می گذراندند خدمت رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم آمدند و اظهار داشتند:

حدیث ۱۲۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا جَدّاهْ الْیوْمُ یوْمُ الْعیـدِ وَ قَدْ تَزَینَ اَوْلادُ الْعَرَبِ بِأَلْوانِ اللِّباسِ وَ لَبِسُوا جَدیدَ الثِّیابِ وَ لَیسَ لَنا ثَوْبٌ جَدیدٌ وَ قَدْ تَوَجَّهْنا لِجَنابِکَ لِنَأْخُذَ عیدِیتَنا مِنْکَ، وَ لا نُریدُ سِوی ثِیابٍ نَلْبِسُها.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای جدّ بزرگوار!

امروز روز عیـد است و اطفال عرب جامه های نو و رنگارنگ پوشـیده انـد و ما جامه نو نـداریم و برای آن خـدمت شـما آمده

ایم.) چـون در منزل پیـامبر لباسـی متنـاسب آن دو بزرگـوار نبـود، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم به فکر فرو رفت که تقاضایشان را چگونه پاسخ گوید؟

ناگاه حضرت جبرئیل نازل شد و گفت:

ای رسول خدا، از فرزندانت بپرس چه رنگی را در لباس دوست دارند تا به اذن خدا فراهم شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به حسن کرد و فرمود:

چه رنگی را دوست داری؟

امام حسن پاسخ داد:

اُریدُها خَضْراء (من رنگ سبز را دوست دارم) پیامبر صلی

الله علیه و آله و سلم رو به حسین علیه السلام کرد و فرمود:

شما چه رنگی را دوست داری؟

امام حسن علیه السلام جواب داد:

یـا جـدَّاهُ اُرِیـدُها حَمْراءَ (من رنـگ سـرخ را دوست دارم.) پس از درخواست و تعیین رنـگ لبـاس، بـا دخالت جبرئیل و دعای پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم لباس ها فراهم شد. حسن علیه السـلام لباس سبز و حسـین علیه السلام لباس سرخ را پوشید و سرگرم بازی کردن شدند.

جبرئیل که به رنگ لباس آن عزیزان نگاه می کرد گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، برادرم جبرئیل!

در روز عید که روز شادی است چرا گریه می کنی؟

جبرئیل پاسخ داد:

به یاد سـرانجام این عزیزان افتادم، که حسن را با زهر مسـموم می کنند و رنگ بدن او سبز گونه می شود و امروز او رنگ سبز را برگزیـد و حسـین را با شمشیر شـهید می کنند که در خون خود می غلطد که امروز رنگ سـرخ را برای لباس خود انتخاب کرد.

با شنیدن این خبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز گریست.

پوزش طلبی

بی نیازی از پوزش طلبی

پوزش طلبی بـا این تعریف که انسـان مرتّب دچـار تنـدروی هـا و اشـتباهات شود، مردم را بیازارد و سـرانجام عـذرخواهی کند پسـندیده نیست، مـا بایـد تلاـش کنیم تـا درست کردار بوده و از پوزش طلبی بی نیاز باشـیم که امام حسـین علیه السـلام اظهار داشت.

حدیث ۱۲۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِیاکَ وَ ما تَعْتَذِرُ مِنْهُ، فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لا یسی وَ لا یعْتَذِرُ، وَ المُنافِقُ کُلَّ یوْمٍ یسئُ وَ یعْتَذِرُ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(بپرهیز از تکرار خطا و پوزش طلبی، زیرا مؤمن نه بد می

کند و نه پوزش می طلبد، امّا منافق، هر روز بد می کند و همواره پوزش می طلبد.).

*****

[۱] تحف العقول ص۱۷۷

بحار الأنوار ج۷۸ ص ۱۲۰ حدیث ۱۶

أعیان الشیعه ج۱ ص ۶۲۰.

پرهیز از عذرخواهی بدتر از گناه

برخی دچار اشتباه می شوند و از مردم پوزش می طلبند که از شأن مؤمن دور است و برخی دیگر اعمال ناروائی را از روی میل و اراده انجام می دهند امّا برای آنکه خود را نیکو جلوه دهند و گناه را به گردن دیگری بیاندازند، به عذر بدتر از گناه روی می آورند، مرتکب گناه دیگری می شوند تا پرده بر روی زشتی های خود کشند، از اینگونه زشتی های رفتاری نیز باید به شدّت پرهیز داشت.

حدیث ۱۲۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

رُبَّ ذَنْبٍ أَحْسَنُ مِنَ اِلْاِعْتِذارِ مِنْهُ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(چه بسا گناهی که از عذرخواهی نیکوتر باشد).

*****

[۱] نزهه الناظر و تنبیه الخاطر ص۸۴ حدیث ۱۶

اعلام الدین ص۲۹۸

بحار الأنوار ج۷۸ ص۱۲۸ حدیث ۱۱.

پیامبر اسلام

دعای پیامبر پس از صرف غذا

راه و رسم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم برای همه انسان ها درس زندگی است، تا «چگونه بودن» و «چگونه زیستن» را از او بیاموزیم. یکی از روش های صحیح زندگی شکرگذاری است، وقتی انسان انواع نعمت های خدا را مصرف می کند باید پس از خوردن انواع غذاها به شکر و ستایش پروردگار بپردازد.

حدیث ۱۲۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

كانَ النَّبِی صلی الله علیه و آله إذا أَكَلَ طَعاماً یقُولُ:

اللهمَّ بارک لنا فیه و ارزقنا خیراً منه. وَإِذا أَكَلَ لَبَناً أَوْ شَرْبَةً یقُولُ:

اللّهمَّ بارک لنا فیه وارزقنا منه.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غذائی را تناول می کرد می فرمود:

خدایا این غذا را بر ما مبارک گردان، و بهتر از آن بما روزی فرما. و هرگاه شیر یا دیگر نوشیدنی می نوشید می فرمود:

خدایا این نوشیدنی را برما مبارک گردان و آن را روزی

ما قرار ده.) [۱].

*****

[۱] عیون أخبار الرضا علیه السلام ج۲ ص۴۲ حدیث ۱۱۴

بحارالأنوار ج۶۶ ص۹۹ حدیث ۱۱.

روش دعا کردن پیامبر

باید بدانیم با چه حالتی دعا کنیم؟

و چگونه خدا را بخوانیم؟

در چگونه خواستن نیز باید روش دعا کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم الگوی ما باشد که امام حسین علیه السلام خبر داد:

حدیث ۱۲۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

کانَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله یرْفَعُ یدَیهِ إِذا اِبْتَهَلَ وَ دَعا کَما یسْتَطْعِمُ الْمِسْکینُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام نیایش و تضرّع و زاری بدرگاه خدا، چونان گرسنه ای که زمین گیر است و برای غذا دست دراز می کند، با خدا حرف می زد.) [۱].

*****

[۱] بحارالانوار ج۱۶ ص۲۸۷ حدیث ۱۴۱

مکارم الأخلاق ص۲۸۴

أمالی طوسی ج۲ ص۱۹۸.

روش نماز پیامبر بر شهیدان احد

حضرت اباعبدالله علیه السلام نسبت به روش نماز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر شهیدان اُحد، اینگونه توضیح داد؛

حدیث ۱۲۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

رَأَیتُ النَّبی صلی الله علیه و آله أَنَّهُ کَبَّرَ عَلی حَمْزَهَ خَمْسَ تَکْبیراتٍ، وَ کَبَّرَ عَلی الشُّهَداءِ بَعْدَ حَمْزَهَ خَمْسَ تَکْبیراتٍ، فَلَحِقَ حَمْزَهَ سَبْعُونَ تَکْبیرَهً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پس از جنگ اُحُد دیدم که ابتداء در نماز بر پیکر حضرت حمزه پنج تکبیر گفت، و در نماز بر پیکر دیگر شهیدان نیز پنج تکبیر گفت، سپس بر پیکر حضرت حمزه هفتاد تکبیر فرمود.) [۱].

*****

[۱] عیون اخبار الرضا علیه السلام ج۲ ص۴۹

جامع الاحادیث ج۳ ص۳۱۱

بحارالانوار ج۸۱ ص۳۹۵.

گریه پیامبر در کنار جنازه حمزه

همه می دانستند که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به عموی خود حضرت حمزه مهربان بود، و حمزه در ارتش اسلام و حمایت کردن از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان، نقش تعیین کننده داشت، و شهادت او ضربه ای بر پیکره اسلام بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کنار جنازه حضرت حمزه فراوان گریست.

حدیث ۱۲۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَمّا جَرَّدَ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله حَمْزَهَ بَکَی، فَلَمَّا رَأیمِثالَهُ شَهِقَ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کنار جنازه حمزه آمد و بدن او را عریان دید گریست، و آنگاه که دید اعضاء

بدن او را بریدند «شکم حمزه را دریدند و جگر او را بیرون آوردند» فریاد کشید و بلند بلند گریه کرد).

*****

[۱] کنزالعمال ج۱۳ ص۳۳۳

معجم الکبیر طبرانی

ج۳ ص۱۴۲ حدیث ۲۹۳۲

مجمع الزوائد ج۶ ص۱۱۸.

تنهایی پیامبر در حنین

پس از فتح مکّه و حرکت سپاه اسلام به سوی طائف، گرچه بظاهر بیش از ده هزار نفر در آن سفر پیامبر را همراهی می کردند، امّا وقتی قوم «هوازن» از همه طرف حمله ناگهانی را آغاز کردند، همه گریختند و پیامبر را جز اندک یاران او، تنها گذاشتند.

حدیث ۱۲۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

کانَ مِمَّنْ ثَبَتَ مَعَ النَّبِی صلی الله علیه و آله یوْمَ حُنَینِ:

اَلْعَبَّاسُ، وَ عَلِی، وَ أَبُو سُفْیانَ بْنُ الْحارِثِ، وَ عَقیلُ بْنُ أَبی طالِبٍ، وَ عَبْدُاللهِ ابْنُ الزُّبَیرِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ الزُّبَیرُ بْنُ الْعَوامِ، وَ أُسامَهُ بْنُ زَیدٍ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(از کسانی که روز حُنین در اطراف پیامبر ثابت قدم ماندند، علی علیه السلام، عبّاس علیه السلام و ابوسفیان بن الحارث، و عقیل بن ابیطالب، و عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلّب، و زبیر بن عوام، و اسامه بن زید بودند.)

*****

[۱] کنزالعمال ج۱۰ ص۵۴۲.

شدت محبت حسن و حسین به پیامبر

در لحظه های آخر زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهراعلیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام اطراف بستر آن حضرت را گرفته بودند، ضعف و سستی بر رسول خدا گاهی غلبه می کرد که توان صحبت کردن نداشت، و گاهی از حال می رفت. در یکی از لحظه های حسّاس که سرمبارک را بردامن دخترش فاطمه علیها السلام گذارده بود ناگاه از حال رفت، که امام حسن و امام حسین علیهما السلام به گریه آمدند و فریاد می زدند و می گفتند:

حدیث ۱۲۸

قال الامام الحسين علیه السلام:

أَنْفُسُنا لِنَفْسِکَ الْفِداءُ وَ وُجوُهُنا لِوَجْهِکَ الْوَقاءُ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(جان ما فدای جان تو، و ما سپر بلای تو ای رسول خدا.)

.[۱]

*****

[۱] امالی صدوق ص ۵۰

بحارالانوار ج۲۲ ص۵۰۹.

پیوند خویشاوندی

آثار صله رحم

برخی از رفتارهای اجتماعی ره آورد مبارکی دارنـد که در فراوانی نعمت ها و طولانی شـدن عمر انسان نقش تعیین کننـده ای خواهند داشت.

حدیث ۱۲۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ ینْسَأَ فی أَجَلِهِ وَ یزادَ فی رِزْقِهِ فَلْیصِلْ رَحِمَهُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هر کسی دوست داشته باشد که اجل او به تأخیر افتد و روزیش زیاد شود پس بر او باد بر صله رحم، و پیوند با خویشاوندان.) .[۱]

*****

[۱] عیون أخبار الرضا علیه السلام ج۲ ص۴۸ حدیث ۱۵۷، بحارالانوار ج۷۴ ص۹۱ حدیث ۱۵.

ت

ترس

آثار ترس از خدا

ترس یک غریزه است، در سرشت آدمی است، نیروی بازدارنـده است اگر انسان از خـدا بترسـد خود را آلوده به انواع گناهان

نمی سازد.

حدیث ۱۳۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

لا یأْمَنُ یوْمَ الْقِیامَهِ إِلاَّ مَنْ خافَ اللهَ فی الدُّنْیا [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(در روز قیامت در امان نیست جز کسی که در دنیا از خدا بترسد.)

*****

[۱] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج۴ ص۶۹، بحارالانوار ج۴۴ ص۱۹۲ حدیث ۵.

گریه از ترس خدا

چون ترس از خدا نیروی بازدارنده انسان است، پس رحمت الهی و عامل رستگاری انسان خواهد بود.

حدیث ۱۳۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلْبُکاءُ مِنْ خَشْیهِ اللهِ نَجاهٌ مِنَ النّارِ. [۱] بُکاءُ الْعُیونِ وَ خَشْیهُ الْقُلُوبِ رَحْمَهٌ مِنَ اللهِ. [۲].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(گریه از ترس خدا وسیله نجات از آتش است، گریه چشمها و ترس دل ها، از نشانه های رحمت پروردگار است.)

*****

[۱] جامع الاخبار ص۲۵۹ حدیث ۶۸۹

مستدرک الوسائل ج۱۱ ص۲۴۵ حدیث ۱۲۸۸۱.

[۲] جامع الاخبار ص۲۵۹ حدیث ۶۹۰

مستدرک الوسائل ج۱۱ ص۲۴۵ حدیث ۱۲۸۸۱

مکارم الاخلاق ص۳۳۳.

امام و ترس از خدا

آنگاه که وقت نماز فرا می رسید و حضرت اباعبدالله علیه السلام مشغول وضو گرفتن می شد، از ترس خدا رنگ چهره اش دگرگون می شد، و بر خود می لرزید. به امام می گفتند:

چرا به هنگام نماز نگرانید؟

حدیث ۱۳۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

حَقٌّ لِمَنْ وَقَفَ بَینَ یدَی اللهِ الْمَلِکِ الْجَبَّارِ أَنْ یصْفَرَّ لَوْنُهُ وَ تَرْتَعِدَ مَفاصِلُهُ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سزاوار است بر کسی که در پیشگاه پروردگار مالک جهانیان و قدرتمند بی همانند می ایستد، رنگ چهره اش زرد و مفاصل اندامش به لرزه در آید.) و در روایت دیگری فرمود:

ما تَدْرُونَ بَینَ یدَی مَنْ اُرِیدُ اَنْ اَقوُمُ؟

(چه می دانید که در پیشگاه چه شخصی می خواهم بایستم؟!.) [۲].

*****

[۱] جامع الاخبار ص۱۶۶

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۶۱ حدیث ۱.

[۲] احقاق الحق ج۱۱ ص۴۲۲.

تشکر و قدر دانی

قدردانی از خانواده عبدالله عمیر

یکی از شهداء سر فراز عاشورا «عبدالله بن عمیر کلبی» است، دارای دستان بلند و بازوان تنومند بود.

وقتی «یسار» غلام زیاد بن ابی سفیان و «سالم» غلام عبیدالله بن زیاد به میدان آمدند و مبارز می طلبیدند، «حبیب بن مظاهر» و «بُریر» برخاستند که جواب آنها را بدهند، امام مانع شد تا آنکه عبدالله بن عمیر اجازه خواست و یک تنه بر آن دو نفر یورش برد و کار آنها را ساخت و سپس خود را به قلب سپاه عمر سعد زد، و رجز حماسی می خواند. اینجا بود که همسرش عمود خیمه را گرفت و به یاری شوهر شتافت و می گفت. شوهرم ازخاندان پیامبر دفاع کن، من به خیمه ها بازنمی گردم تا با تو کشته شوم. حضرت اباعبدالله علیه السلام او را فراخواند و از آنها تشکّر کرد.

حدیث ۱۳۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

جُزِیتُمْ

مِنْ أَهْلِ بَیتٍ خَیراً، اِرْجَعی رَحِمَکِ اللهُ اِلی النِّساءِ فَاجْلِسی مَعَهُنَّ، فَاِنَّهُ لَیسَ عَلَی النِّساء قِتالٌ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(در راه حمـایت از اهـل بیت من، به پاداش نیک نائل شویـد، خـدا رحمتت کنـد، به سوی خیمه ها برگرد، همانا بر زنان جهاد واجب نشده است.)

تشکر و قدردانی از ام وهب

مرحوم مجلسی می نویسد که:

عبدالله بن عمیر و مادرش «امّ وهب» نصـرانی بودند که بدست امام حسـین علیه السـلام مسـلمان شدند، این جوان وقتی با اجازه امام به میدان آمد ۲۴ نفر از شجاعان سپاه عمر سعد را کشت و ۱۲ نفر از سواران را زخمی کرد.

آنگاه اطراف او را گرفته او را اسیر کردند و نزد عمر سعد بردند، عمر سعد با شگفتی گفت:

«چقدر شجاعت و قدرت تو سخت است؟»

سپس او را شهید کردند و سر بریده او را بطرف خیمه زن ها پرتاب کردند.

مادرش سـر را بطرف لشـگریان یزیـد انـداخت، عمود خیمه را گرفت و حمله کرد و ۲ تـن از سـربازان را کشت، در این لحظه حسّاس امام دخالت کرد و اظهار داشت:

حدیث ۱۳۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِرْجِعی یـا اُمَّ وَهَبٍ، اَنْتِ وَ ابْنُکِ مَعَ رَسُولِ اللهِ صـلی الله علیه و آله، فَاِنَّ الْجِهادَ مَرْفُوعٌ عَنِ النِّساء لا یقْطَعُ اللهُ رَجاکِ یا اُمَّ وَهَبٍ.[۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(برگرد که جهاد بر زنان نیست، تو و فرزنـدت «وهب» با جـدّ من محمّدصـلی الله علیه و آله و سـلم در بهشت جای داریـد، ای مادر «وهب» خداوند قطع نکند امید تو را).

*****

[۱] بحارالأنوار ج۴۵ ص۱۷

عوالم بحرانی ج۱۷ ص ۲۶۱

أعیان الشّیعه ج۱ ص۶۰۴

انساب الاشراف ص۱۹۴.

تشکر و قدردانی از حر

پس از توبه و بازگشت «حُر» که تزلزلی در کوفیان افتاد، از امام اجازه گرفت و به میدان رفت و ۴۰ نفر از سربازان کوفه را کشت تا آنکه اسب او را زخم زدند و کشتند، حر ناچار پیاده شد و همچنان به نبرد ادامه داد تا به شهادت رسید. دوستان جنازه خونین او را که هنوز رمقی داشت خدمت امام حسین

علیه السلام آوردند و امام در حالی که با دستان مبارک صورت او را نوازش می داد اظهار داشت.

حدیث ۱۳۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

بَخٍّ بَخٍّ لَکَ یا حُرُّ اَنْتَ حُرٌّ کَما سُمِّیتَ فِی الدُّنْیا وَ الْاخِرَهِ اِنْ شاءَ اللهُ تَعالی. [۱] وَاللهِ ما أَخْطَأَتْ اُمُّکَ إِذْ سَمَّتْکَ حُرّاً، فَأَنْتَ وَاللهِ حُرٌّ فی الدُّنْیا وَ سَعیدٌ فِی الْاخِرَهِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(مبارک باد!

مبارک باد!

ای حر، تو آزاد مردی چنانکه در دنیا و آخرت با نام «حر» خوانده می شوی. سوگند به خدا!

مادرت اشتباه نکرد که تو را حُر نامید، پس تو سوگند به خدا!

در دنیا آزاد مرد، و در آخرت از رستگاری.

سپس این شعر را سرود:

فَنِعْمَ الْحُرُّ حُرُّ بَنی رِیاحٍ

صَبُورٌ عِنْدَ مُشْتَبَکِ الرِّماحِ

وَنِعْمَ الْحُرُّ إِذْ واسی حُسَیناً

وَجادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّباحِ

و نِعْمَ الْحُرَّ فی وَهْجِ الْمَنایا

ذی بِطالٍ تَخْطُو بالرِّماحِ

لَقَدْ فازوا الَّذی نَصرُوا حُسَیناً

وَفازُوا بِالْهِدایهِ وَالصَّلاحِ [۲].

پس نیکو آزاده ای است حُر از طایفه بنی ریاح، که بر تیزی نیزه ها صبور است. - چه نیکو آزاده ای که با حسین عهد برادری بَست، و در این راه جان خود را صبحگاهان تقدیم کرد.

هر آینه رستگار شدند آنان که حسین را یاری دادند، آنان با هدایت شدن و اصلاح خویش رستگار گردیدند.).

*****

[۱] معالی السبطین ج۱ ص۳۶۷.

[۲] نورالعین فی مشهد الحسین علیه السلام ص۴۵، ینابیع الموده ص۴۱۴، مقتل الحسین خوارزمی ج۲ ص۱۱.

تشییع جنازه

امام حسین علیه السلام در تشییع جنازه مؤمنین و دوستان شرکت می کرد.

روزی همراه ابن زبیر در تشییع جنازه ای شرکت کرد و تا پایان مراسم در قبرستان و نزدیکی قبر آن مؤمن توقّف فرمود. [۱]. روزی با جمعی از یاران در یکی از کوچه های مدینه نشسته بود که جنازه یک

نفر یهودی را می بردند.

امام بلند نشد و اعتنائی نکرد.

برخی از همراهان بلند شدند و ادّعای آنان، رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که چون جنازه یهودی را می بردند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بلند شد.

امام توضیح داد که بلند شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای احترام گذاشتن به جنازه یهودی نبود بلکه:

حدیث ۱۳۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

مُرَّتْ جَنازَهُ یهُودِی فَکانَ رُسُولُ الله صلی الله علیه و آله عَلی طَرِیقِها جالِساً، فَکَرِهَ أَنْ تَعْلُوَ رَأْسَهُ جَنازَهُ یهُودِی، فَقام لِذلِکَ [۲].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با همراهان در کوچه ای نشسته بودند که جنازه یهودی را از آنجا عبور دادند آن حضرت خوش نداشت نشسته باشد و سرش را به خاطر جنازه یهودی بلند کند، پس بلند شد و قدم زد تا آنان بگذرند.).

پس برخواستن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای احترام گذاشتن به جنازه یهودی نبود.

و در نقل دیگری توضیح داد که:

حدیث ۱۳۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

إنّما قامَ رَسُولُ اللهَ صلی الله علیه و آله مِنْ اَجْلِ جَنازَهِ یهُودِی مُرَّبِها عَلَیهِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای جنازه یهودی که مقابل آن حضرت عبور دادند، برخواست و توضیح داد:

برای آن بر خواستم که بوی بد او مرا رنج می داد.)

*****

[۱] دعائم الاسلام ج۱ ص۲۳۳.

[۲] اصول کافی ج۳ ص۱۹۲ حدیث ۲، تهذیب شیخ طوسی ج۱ ص۴۵۶ حدیث ۱۴۸۷، بحارالأنوار ج۴۴ ص۲۰۳ حدیث ۲۱، عوالم بحرانی ج۱۷ ص۷۲ حدیث ۷، وسائل الشیعه ج۲ ص۸۳۹ حدیث

۲.

تفسیر قرآن

سوره بقره، آیه ۰۹۷

(من کان عدوّاً لجبرئیل) مرحوم مجلسی از تفسیری که به امام عسگری علیه السلام نسبت داده می شود، از حضرت اباعبدالله علیه السلام نقل کرد که:

حدیث ۱۳۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

إنَّ اللهَ تَعالى ذَمَّ الْيَهُودَ فى بُغْضِهِمْ لِجَبْرَئيلَ الَّذى كانَ يَنْفِذُ قَضاءَاللهِ فيهِمْ بما يكْرَهُونَ، وَ ذَمَّهُمْ أيضاً وَ ذَمَّ النَّواصِبَ فى بُغْضِهِمْ لِجَبْرَئيلَ وَ ميكائيلَ عليهما السلام وَ مَلائِكَهِ اللهِ النّازِلينَ لِتَأْييدِ عَلِى بْنِ أَبى طالِبٍ عليه السلام عَلَى الْكافِرينَ حَتّى أَذَلَّهُمْ بِسَيفِهِ الصّارِمِ،

فقال:

«قُلْ يا مُحَمَّد:

مَنْ كانَ عَدُوّاً لِجِبْريلَ» [۱] مِنَ الْيهُودِ، لِرَفْعِهِ مِنْ بُخْتِ نُصَّرَ أَنْ يقْتُلَهُ دانْيالَ مِنْ غَيرِ ذَنْبٍ كانَ جَناهُ بُخْتُ نُصَّرَ، حَتّى بَلَغَ كِتابُ اللهِ فى الْيهُودِ أَجَلَهُ، وَ حَلَّ به هم ما جَرى فى سابِقِ عِلْمِهِ، وَ مَنْ كانَ ايضاً عَدُوّاً لِجَبْرَئيلَ مِنْ سائِرِ الْكافِرينَ وَ مِنْ أَعْداءِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِى النّاصِبينَ؛لأنَّ اللهَ تَعالى بَعَثَ جَبْرَئيلَ لِعَلِى عليه السلام مُؤَيداً وَ لَهُ عَلى أَعْدائِهِ ناصِراً، وَ مَنْ كانَ عَدُوّاً لِجَبْرَئيلَ لِمُظاهَرَتِهِ مُحمَّداً وَ عَلِياً (عَلَيهِمَا الصَّلاهُ وَالسَّلامُ) وَ مُعاوَنَتِهِ لَهُما وَإِنْفاذِهِ لِقَضاءِ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ فى إهْلاكِ أَعْدائِهِ عَلى يدِ مَنْ يشاءُ مِنْ عِبادِهِ «فَإِنَّهُ» يعْنى جَبْرَئيلَ «نَزَّلَهُ» يعْنى نَزَّلَ هذا الْقُرْآنَ «عَلى قَلْبِكَ» يا مُحمَّدُ «بِإِذْنِ اللهِ» بِأَمْرِ اللهِ، وَ هُوَ كَقَوْلِهِ:

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمينُ عَلى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرينَ بِلِسانٍ عَرَبى مُبينٍ «[۲] «مُصَدِّقاً لِما بَينَ يدَيهِ» نَزَّلَ هذَا الْقُرْآنَ جَبْرَئيلُ عَلى قَلْبِكَ يا مُحمَّدُ مُصَدِّقاً مُوافِقاً لِما بَينَ يدَيهِ مِنَ التَّوْراهِ وَ الْإِنْجيلِ وَالزَّبُورِ وَ صُحُفِ إِبْراهيمَ وَ كُتُبِ شَيثَ وَ غَيرِهِمْ مِنَ الأَنْبياءِ. ثُمَّ قالَ:

«مَنْ كانَ عَدُوّاً لِلَّهِ» لِإِنْعامِهِ عَلى مُحَمَّدٍ وَ عَلِى وَ آلِهِما الطَّيبينَ، وَ هؤُلاءِ الَّذينَ بَلَغَ مِنْ جَهْلِهِمْ أَنْ قالُوا:

نَحْنُ نُبْغِضُ اللهَ

الَّذی أَکْرَمَ مُحَمَّداً وَ عَلِیاً بِما یـدَّعِیانِ وَ جَبْرَئیـلَ، وَ مَنْ کانَ عَـدُوّاً لِجبْریلَلاَّنَّهُ جَعَلَهُ ظَهیراً لُمحَمَّدٍ وَ عَلِی عَلَیهِمَا الصَّلاهُ وَالسَّلامُ عَلی أَعْداءِ اللهِ وَ ظَهیراً لِسائِرِ الأَنْبیاءِ وَالْمُرسَلینَ کَذلِکَ «وَ مَلائِکَتِهِ» یعْنی وَ مَنْ کانَ عَدُوّاً لِمَلائِکَهِ اللهِ الْمَبْعُوثینَ لِنُصْرَهِ دینِ اللهِ وَ تأْییدِ أَوْلیاءِ اللهِ، وَ ذلِکَ قَوْلُ بَعْضِ النُّصّابِ وَالْمُعانِدینَ:

بَرِئْتُ مِنْ جَبْرَئیلَ النّاصِرِ لِعَلِی علیه السلام وَ هُوَ قَوْلُهُ:

«وُرُسُلِهِ» وَ مَنْ کـانَ عَـدُوّاً لِرُسُلِ اللهِ مُوسی وَ عیسی وَ سائِرِ الأَنْبیاءِ الَّذینَ دَعَوْا إلی نُبُوَّهِ مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله وَ إِمامَهِ عَلِی علیه السلام. ثُمَّ قالَ:

«وَ جِبْریلَ وَ میکالَ» وَ مَنْ کانَ عَدُوّاً لِجَبْرَئیلَ وَ میکائیلَ وَ ذلِکَ کَقَوْلِ مَنْ قالَ مِنَ النَّواصِبِ لَمّا قالَ النَّبی صلی الله علیه و آله فی عَلِی علیه السلام:

جَبْرَئیلُ عَنْ یمینِهِ، وَ میکائِیلُ عَنْ یسارِهِ، وَ إِسْرافیلُ مِنْ خَلْفِهِ، وَ مَلَکُ الْمَوْتِ أَمامَهُ، وَاللهُ تَعالی مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ ناظِرٌ بِالرِّضْوانِ إِلَیهِ ناصِرُهُ قالَ بَعْضُ النَّواصِبِ:

فأنا أبرأ من الله و من جبرئیل و میکائیل و الملائکه الّذین حالهم مع علی علیه السلام ما قاله محمّدصلی الله علیه و آله،

فقال:

مَنْ کانَ عَـدُوّاً لِهؤُلاءِ تَعَصُّباً عَلی عَلِی بْنِ أَبی طالِبٍ علیه السـلام «فَإِنَّ اللهَ عَدُوٌّ لِلْکافِرینَ»، فاعِلٌ به هم ما یفْعَلُ الْعَدُوُّ بِالْعَدُوِّ مِنْ إِحْلالِ النَّقَماتِ وَ تَشْدیـدِ الْعُقُوباتِ. وَ کانَ سَبَبُ نُزُولِ هاتَینِ الآیتَینِ ما کانَ مِنَ الْیهُودِ أَعْداءَ اللهِ مِنْ قَوْلٍ سَیی ءٍ فی جَبْرَئیلَ وَ میکائیلَ، وَ کانَ مِنْ أَعْداءِ اللهِ النُّصّابِ مِنْ قَوْلٍ أَسْوَأَ مِنْهُ فی اللهِ وَ فی جَبْرَئیلَ وَ میکائیلَ وَ سائِرِ مَلائِکَهِ اللهِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا خداوند بزرگ یهود را نکوهش کرد به سبب کینه ای که نسبت به جبرئیل داشتند در

حالی که جبرئیل خواست خدا را، در یهودیان اجرا می کرد و آنان خوش نداشتند. و یهودیان و بدگویان به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام «نواصب» را نکوهش فرمود، به سبب کینه ای که به جبرئیل و میکائیل و فرشتگانی داشتند که برای یاری کردن به علی بن ابیطالب فرود آمدند تا علی علیه السلام آنان را با شمشیر برنده اش ذلیل و خوار کرد).

پس فرمود:

«بگو کسی که دشمن جبرئیل است.» دشمن جبرئیل از یهودیانی که آنان را «بُخت نُصّر» حمایت کرد تا بدون جرم و گناهی حضرت «دانیال» را بکشند. این جنایت «بُخت نُصّر» بود تا آنکه فرمان خدا در باره یهود به پایان رسید و آنان را برای اعمالشان نابود کرد و نیز دشمن جبرئیل از دیگر کافران و از دشمنان محمّدصلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام از دشنام دهندگان «نواصب» آنها دشمن جبرئیل هستند به این دلیل که خدای بزرگ جبرئیل را می فرستاد تا علی علیه السلام را یاری دهد و بر دشمنان پیروز گرداند. و آنان که دشمن جبرئیل هستند بدان جهت که محمّدصلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام را کمک می کند، و همراهی می کرد و او را برای اجرای خواست الهی در نابودی دشمنان بدست بندگانی که دوست داشت یاری می رساند و اینکه جبرئیل این قرآن را بر قلب رسول خدا به اذن و فرمان او نازل می کرد که فرمود. «قرآن را روح الأمین بر قلب تو نازل کرد تا از هشدار دهندگان باشی با زبان عربی آشکار»

و «تصدیق کننده دیگر کُتُب آسمانی باشد.»

این قرآن را جبرئیل بر قلب محمّد نازل کرد تا تصدیق کننده و موافق کتاب های در پیش روی خود مانند تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و کتابهای شیث پیامبر و دیگر پیامبران آسمانی باشد.

سپس فرمود:

کسی که دشمن خداست بدان جهت که نعمت ها را بر محمّد و علی و خاندان پاکش ارزانی داشت. آنان «یهودیان و کافران و نواصب» کسانی بودند که در نهایت نادانی گفتند، ما خدا را دشمن می داریم که محمّد و علی را گرامی داشت، و دشمن جبرئیل می باشیم به همین علّت. و کسی که دشمن جبرئیل است بدان جهت که او پشتیبان محمد و علی است «که درود و سلام خدا بر آنان باد» در پیروزی بر دشمنان خدا، و چون جبرئیل یاور و پشتیبان دیگر پیامبران آسمانی بود.

و دشمن فرشتگان، یعنی کسانی که دشمن فرشتگان الهی هستند بدان جهت که دین خدا را یاری می کنند، و دوستان خدا را یاورند. و این سخن برخی از دشنام دهندگان و دشمنان است که می گویند:

«ما از جبرئیل که یاور علی است بیزاریم» که خدا فرمود، و رُسُله (و دشمن پیامبران) و کسی که دشمن پیامبران خدا مانند موسی و عیسی دیگر پیامبران الهی است که مردم را به نبوّت محمّدصلی الله علیه و آله و سلم و امامت علی علیه السلام دعوت کرده بشارت دادند.

سپس فرمود:

«و دشمنان جبرئیل و میکائیل» و این بدان علّت بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره علی علیه السلام فرمود. «جبرئیل طرف راست علی، و میکائیل طرف چپ، و اسرافیل پشت سر او،

و عزرائیل در پیش روی، و خداوند بزرگ بر فراز عرش با نگاه محبّت آمیز ناظر بر او و یاری دهنده اوست» از این رو برخی از نواصب «دشنام دهندگان» گفتند:

«ما از خدا و جبرئیل و میکائیل و فرشتگانی که همواره با علی علیه السلام هستند چنانکه پیامبر گفت، بیزاریم» که فرمود:

کسی که دشمن این دسته از فرشتگان است از روی تعصّب و کینه توزی نسبت به علی علیه السلام پس خداوند نیز دشمن کافران است، و با آنان چنان خواهد کرد که دشمنی با دشمنی انجام می دهد، از ایجاد سختی ها و مشکلات و فزونی عذاب ها. و سبب نزول این دو آیه، سخنان کینه توزانه یهود درباره جبرئیل و میکائیل، و سخنان کینه توزانه «نواصب» دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود که زشت تر از دیگران نسبت به خدا و جبرئیل و میکائیل و سایر فرشتگان مطرح کردند). [۳].

*****

[۱] سوره بقره آیه ۹۷.

[۲] سوره شعراء آیه ۱۹۳ و ۱۹۵.

[۳] حدیث مفصّل و طولانی است به کتاب بحارالانوار ج۹ ص۲۸۴ مراجعه شود.

سوره بقره، آیه ۱۹۹

(ثمّ افیضوا)

امام سجّاد علیه السلام نقل کرد که:

روزی شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و پرسید:

الناس و أشباه الناس، و النّاس در قرآن چه معنائی دارد؟

حضرت امیرالمؤمنین به فرزندش حسین علیه السلام فرمود، ای حسین جواب این مرد را بده:

حدیث ۱۳۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَمَّا قَوْلُکَ:

أَخْبِرْنی عَنِ النَّاسِ، فَنَحْنُ النَّاسُ، وَلِذلِکَ قالَ اللهُ وَ تَعالی ذِکْرُهُ فی کِتابِهِ:

«ثُمَّ أَفيضُوا مِنْ حَيثُ أَفاضَ النَّاسُ» [۱]. فَرَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله اَلَّذی أَفاضَ بِالنَّاسِ. وَ أَمَّا قَوْلُکَ:

أَشْباهُ النَّاسِ، فُهُمْ شیعَتُنا، وَ هُمْ مَوالینا، وَ هُمْ مِنَّا، وَ لِذلِکَ قالَ إبْراهیمُ علیه السلام:

«فَمَنْ تَبِعَنی فَإِنَّهُ مِنّی» [۲]. وَ اَمَّا

قَوْلُکَ:

اَلنَّسْناسُ، فَهُمْ اَلسَّوادُ الأَعْظَمُ، وَ أشار بیده إلی جماعه النَّاس، ثمّ قال:

«إنْ هُمْ اِلَّا کَالْاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبیلًا «[۳].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(اینکه گفتی «ناس» چیست؟

پس ما «ناس» هستیم و برای همین جهت خداوند بزرگ و برتر در قرآن آورده است که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«پس از همان راهی که همه مردم از مشعر به منی باز می گردند بازگردید» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی است که مردم را باز می گرداند. امّا أشباه الناس، پس آنان شیعیان و پیروان ما هستند، و آنان از ما می باشند برای همین جهت ابراهیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«پس کسی که از من پیروی کند از من است» و پرسیدی که نسناس چیست؟

پس آنان انبوه جمعیت های موجودند «با دست به سوی جمعیت اشاره کرد» که خدا فرمود «نیستند آنها جز همانند چهارپایان بلکه از آنها گمراه ترند») [۴].

*****

[۱] سوره بقره آیه ۱۹۹.

[۲] سوره ابراهیم ص۳۶.

[۳] سوره فرقان آیه ۴۴.

[۴] اصول کافی ج۸ ص۲۴۴ حدیث ۳۳۹، تفسیر برهان ج۱ ص۲۰۱ حدیث ۲، نورالثقلین ج۴ ص۲۱ حدیث ۶۸.

سوره اعراف، آیه ۰۵۸

تفسیر البلد الطّیب

روزی در مجلسی که معاویه هم حضور داشت عمر و عاص از امام حسین علیه السلام پرسید:

چرا فرزندان ما از فرزندان شما بیشترند.

حدیث ۱۴۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

بُغاثُ الطَّیرِ اَکْثَرُها فِراخاً وَ اُمُّ الصَّقْرِ مِقلاهٌ نَزُورٌ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پرندگان شرور و کوچک فراوان تخم می گذارند، امّا عقاب تیز پرواز تخم گذاری او اندک است.) عمروعاص دوباره پرسید:

چرا موی شارب ما زودتر از شما سفید می شود؟

اِنَّ نِساءَکُمْ نِساءٌ بَخِرَهٌ، فَإِذا ادَنا أَحَدُکُمْ مِنْ

اِمْرَأتِهِ نَکَهْتِ فی وَجْهِهِ، فَیشابُ مِنْهُ شارِبُهُ. (زنان شما دهانشان بد بو است وقتی با آنها نزدیک می شوید بوی بد دهانشان به صورت و شارب شما می خورد از این رو زودتر سفید می شود) عمر و عاص بار دیگر پرسید:

چرا موی ریش شما از موی ریش ما بیشتر و فراوان تر است. وَالْبَلَدُ الطَّیبُ یخْرُجُ نَباتُهُ بِاِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذی خَبُثَ لا یخْرُجُ اِلَّا نَکِداً. [۱]. (زمین پاک گیاهانش به اذن خدا می روید، امّا از زمین شور زار و بد نمی روید جز اندک)

معاویه به عمرو عاص گفت:

حق تو این است که ساکت باشی، او فرزند علی است.

آنگاه برای آنکه غرور عمروعاص را بشکند این شعر را سرود:

إنْ عادَتْ الْعَقْرَبُ عُدْنالَها

وَ کانَتِ النَعْلُ لَها حاضِرَةً

قَدْ عَلِمَ الْعَقْرَبُ وَاسْتَیقَنَتْ

اَنْ لالَها دُنْیا وَلا آخِرَةَ [۲].

- اگر عقرب برای نیش زدن بازگردد ماهم باز می گردیم و نعلین ما برای لگدمال کردنش آماده است. - بتحقیق عقرب می داند و یقین دارد که نه دنیا دارد و نه آخرت.

*****

[۱] سوره اعراف آیه ۵۸.

[۲] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج۴ ص۶۷، بحارالأنوار ج۴۴ ص۲۰۹، عوالم بحرانی ج۱۷ ص۸۵.

سوره صافات، آیه ۰۲۴

تفسیر (وقفوهم انّهم مسئولون)

از امام حسین علیه السلام نقل شد که پیامبر اسلام فرمود، مورد سئوال ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

حدیث ۱۴۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

و أَشارَ إلی عَلی علیه السلام ثُمَّ قالَ:

إنّ الله عزّوجلّ یقول:

«إنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَالفُؤادَ کُلُّ اُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً» [۱] ثُمَّ قالَ:

و عزّه ربّی إنّ جمیعِ اُمّتی لموقفون یوم القیامه و مسؤولون عن ولایته، و ذلک قول الله عزَّوجلَّ:

«وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ» [۲].

امام حسین علیه السلام فرمود:

نسبت به تفسیر این آیه روزی پیامبر اکرم علیه السلام اشاره

به علی بن ابیطالب کرد و فرمود:

همانا خداوند عزیز و بزرگ می فرماید:

همانا گوش و چشم و دل از همه آنها سئوال می شود سپس فرمود:

سوگند به قدرت پروردگار که تمامی افراد امّت من را در قیامت نگه می دارند و از همه نسبت به ولایت علی بن ابیطالب می پرسند!

و این معنای خداوند عزیز و بزرگ است که فرمود:

«نگاهشان دارید که همه آنها مسئولند» [۳].

*****

[۱] سوره اسراء آیه ۳۶.

[۲] سوره صافّات آیه ۲۴.

[۳] بحارالانوار ج ۳۶ ص۷۷.

سوره طه، آیه ۱۳۲

تفسیر و أمر اهلک بالصّلوه

حضرت اباعبدالله علیه السلام نقل فرمود:

از وقتی که این آیه نازل شد، همواره به هنگام نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درب خانه ما را می کوبید و با صدای بلند ما را به نماز خواندن فرامی خواند و ما از درون منزل پاسخ می دادیم، و بر تو سلام ای رسول خدا و رحمت و برکات خدا بر تو باد.

حدیث ۱۴۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

کانَ النَّبی صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ و سلم یأتی کُلَّ یوْمٍ بابَ فاطِمَهَ عِنْدَ صَلاهِ الْفَجْرِ فَیقُولُ:

الصلاه یا أهل بیت النبوه «إِنَّما یریدُ اللهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبیتِ وَ یطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً» [۱] تِسْعَهَ أَشْهُرٍ بَعْدَ ما نَزَلَتْ «و أمُرْ

أهْلَکَ [۲] بِالصَّلوهِ وَاصْطَبِرْ عَلَیها»

امام حسین علیه السلام فرمود:

(رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اینگونه بود که هر روز صبحگاهان جلوی درب منزل حضرت فاطمه می ایستاد و می فرمود:

«نماز ای اهل بیت نبوّت، همانا خدا اراده کرده است که ناپاکی ها را از شما دور کند، و شما را پاک نگهدارد» این روش را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

و سلم در طول نه ماه پس از نازل شدن آیه ۱۳۲ سوره طه، ادامه داد)

*****

[۱] سوره احزاب آیه ۳۳.

[۲] سوره طه آیه ۱۳۲.

سوره احزاب، آیه ۰۳۳

تفسیر و یطهّرکم تطهیراً

حضرت زید شهید از امام حسین علیه السلام نقل کرد که:

حدیث ۱۴۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

کانَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله فی بَیتِ اُمِّ سَلَمَهِ فَاُتِی بِحَریرَهٍ فَدَعا عَلیاً علیه السلام وَ فاطِمَهَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَینَ علیهم السلام فَاَکَلُوا مِنْها ثُمَّ جَلَّلَ عَلَیهِمْ کِساءً خَیبَریاً ثُمَّ قالَ:

اِنَّما یریدُ اللهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبیتِ وَ یطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً. [۱] [۲].

امام حسین علیه السلام فرمود:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ام سلمه بود، برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حریره آوردند «نوعی فرنی که با آرد و شیر و روغن درست می کنند». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام را فراخواند، پس همه از آن غذا خوردند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبای خیبری را بر گرداگردشان کشید و فرمود:

«همانا خدا اراده کرده است که پلیدی ها را از شما اهل بیت پیامبر دور کند، و شما را پاک و پاکیزه گرداند.»

*****

[۱] سوره احزاب آیه۳۳.

[۲] تفسیر برهان ۳ ص۳۱۲ حدیث ۱۴.

سوره حج، آیه ۰۱۹

تفسیر خصمان اختصموا

نضربن مالک می گوید:

خدمت امام حسین علیه السلام رسیدم و

گفتم:

ای اباعبدالله علیه السلام معنای آیه ۱۹ سوره حج «هذان خصمان اختصموا» چیست؟

حدیث ۱۴۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

نَحْنُ وَ بَنُو اُمَّیَهَ إخْتَصَمْنا فی اللهِ عَزَّ و جَلَّ، قُلْنا، صَدَقَ اللهُ

وَ قالُوا:

کذب الله. فَنَحْنُ وَ إِیاهُمُ الْخَصْمانِ یوْمَ الْقِیامَهِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ما و بنی امیه بر سر مسئله حق پرستی و خدا به دشمنی پرداختیم، ما گفتیم خدا راست می فرماید و آنان خدا را تکذیب

نمودند، ما و آنها در روز قیامت دشمن هم هستیم). [۱]. و در نقل سعید همدانی که از معنای آیه ۱۹ حج پرسید پاسخ داد:

(ما بنی هاشم، با بنی امیه دو گروهی هستیم که بر سر خداپرستی با یکدیگر خصومت و دشمنی داریم.).

*****

[۱] خصال شیخ صدوق ج۱ ص۴۲ حدیث ۳۵

تفسیر برهان ج۳ ص ۸۰ حدیث ۲.

سوره حج، آیه ۰۴۱

تفسیر ان مکّنا هم فی الارض

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل فرمود که:

از حضرت اباعبدالله علیه السلام معنای آیه ۴۱ سوره حج را پرسیدند پاسخ داد:

حدیث ۱۴۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

هذِهِ فِینا أَهْلُ الْبَیتِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(این آیه «آنان که اگر آنها را در زمین حاکم گردانیم نماز را بر پای می دارند» در باره ما اهل بیت پیامبر نازل شد.).

سور یس، آیه ۰۱۲

تفسیر کلّ شی ء أحصیناه فی امامٍ مبین

حضرت باقرالعلوم علیه السلام از امام حسین علیه السلام نقل می کند:

حدیث ۱۴۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَمّا أَنْزِلَتْ هذِهِ الآيَهُ عَلی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله «وَ کُلَّ شَی ءٍ أَحْصَیناهُ فی إِمامٍ مُبینٍ» [۱] قامَ أَبُوبَکْرٍ وَ عُمَرُ مِنْ مَجْلِسِهِما

فَقالا:

یا رسول الله هوالتّوراه؟

قال:

لا، قالا:

فهو الإنجیل؟

قال:

لا، قالا:

فهو القرآن؟

قال:

لا. قال:

فَأَقْبَلَ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ عَلی علیه السلام

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:

هو هذا، إنّه الإمام الّذی أحصی الله تبارک و تعالی فیه علم کلّ شی ء

امام حسین علیه السلام فرمود:

(وقتی این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد که خدا فرمود:

«ما هر چیزی را در امام آشکار قرار داده ایم». عمر و ابابکر برخاستند و پرسیدند:

ای رسول خدا آیا امام آشکار تورات است؟

پیامبر فرمود نه، بار دیگر پرسیدند:

آیا انجیل است؟

فرمود:

نه، باز پرسیدند:

آیا قرآن است. فرمود:

نه، ناگاه علی علیه السـلام وارد مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شد. رسول خدا اشاره به علی علیه السلام کرد و فرمود امام آشکار اوست، او امامی است که خداوند مبارک و بزرگ همه چیز را در او قرار داد، در علی است علم هر چیزی.) [۲].

*****

[۱] سوره یس آیه ۱۲.

[۲] معانی الاخبار ص۹۵ حدیث

تفسیر برهان ج۴ ص۶ حدیث ۶

کنز الدقائق ج۸ ص ۳۹۰

ینابیع الموده ص۸۷.

سوره شوری، آیه ۰۳۳

تفسیر قل لا اسئلکم علیه اجراً

امام حسین علیه السلام در تفسیر آیه «قل لا اسئلکم علیه أجراً الّا الموده فی القربی» توضیح داد که:

(بگو من از شما پاداشی درخواست ندارم جز آنکه اهل بیت مرا دوست داشته باشید.)

حدیث ۱۴۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

فی قول الله عزّوجل «قُلْ لا أسْأَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّه فی الْقُرْبی» [۱] قال:

وَأنَّ الْقَرابَهَ الَّتی أَمَرَ اللهُ بِصِلَتِها وَ عَظَّمَ حَقَّها وَ جَعَلَ الْخَیرَ فیها قَرابَتُنا أَهلِ الْبیتِ الَّذینَ أَوْجَبَ حَقَّنا عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خویشاوندی که خداوند دستور رعایت آن را داد، و حق آن را بزرگ شمرد و خیر و برکات را در آن قرار داد، دوستی و خویشاوندی ما اهل بیت پیامبر است، که رعایت حق ما را بر هر مسلمانی واجب کرد.) [۲].

*****

[۱] سوره شوری آیه ۲۳.

[۲] بحار الانوار ج۲۳ ص۲۵۱ حدیث ۲۷

تفسیر برهان ج۴ ص۱۲۴ حدیث ۱۲

کنز الدقائق ج۹ ص۲۶۲.

سوره فتح، آيه ۰۲۹

تفسير تراهم ركّعاً سجّداً

حضرت امام حسين عليه السلام نسبت به اين آيه كه خداوند فرمود:

«آنان را مى نگرى كه همواره در ركوع و سجودند». توضيح داد:

حديث ۱۴۸

قال الامام الحسين عليه السلام:

«تَراهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً» [۱] نُزِّلَتُ فى عَلى بنِ أَبى طالِبٍ عليه السلام.

امام حسين عليه السلام فرمود:

(اين آيه درباره على بن ابيطالب نازل شد.) [۲]. يعنى على عليه السلام را همواره در ركوع و سجود مى نگريد، كه در شبانه روز هزار ركعت نماز مى خواند.

*****

[۱] سوره فتح آيه۲۹.

[۲] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانى ج۲ ص۱۵

بحار الأنوار ج۳۸ ص۲۰۳.

سوره حجرات، آيه ۰۰۶

تفسير ان جائكم فاسق

وليد برادر شيرخورده عثمان بود، يهودى زاده بود و به ظاهر اسلام را پذيرفت، در زمان خلافت عثمان فرماندار كوفه شد، جنايات و ميگسارى او تا آنجا پيش رفت كه در حال مستى به نماز صبح آمد و روزى در محراب مسجد چون زياد شراب خورده بود استفراغ كرد.

و پس از اثبات ميگسارى او توسّط مالك اشتر، در حضور عثمان، امام على عليه السلام بر او حدّ شراب جارى ساخت، امّا متأسّفانه در دوران حكومت معاويه فرماندار مدينه شد و روزى بر منبر مسجد رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم به حضرت

امیرالمؤمنین علیه السـلام اهانت روا داشت، مردم به امام حسـین علیه السـلام خبر دادنـد که ولیـد به ساحت قـدس امیرالمؤمنین علیه السلام اهانت کرد.

امام حسین علیه السلام خطاب به او فرمود:

حدیث ۱۴۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

و ما أَنْتَ یا وَلیدَبْنِ عَقَبَهَ فَوَاللهِ ما اَلوُمَنَّک أنْ تُبْغِضَ عَلیاً علیه السلام وَقَدْ جَلَّدَکَ فی الْخَمْرِ ثَمانینَ جَلْدَهً، وَ قَتَلَ أباکَ صَبْراً بِیدِهِ یوْمَ بَدْرٍ، أَمْ کَیفَ تَسُبُّهُ فَقَدْ سَمَّاهُ اللهُ مُؤْمِناً

فی عَشْرِ آیاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ وَ سَمَّاک فاسِقاً، وَ هُوَ قَوْلُهُ «اِنْ جاءَکُم فاسِقٌ بِنَبَاءٍ فَتَبَیَنُوا أَنْ تُصیبُوا قَوْماً بِجَهالَهٍ فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمینَ» [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(تو چه کسی هستی ای ولید بن عقبه؟!!

سوگند به خدا!

تو را سرزنش نمی کنم که چرا نسبت به علی علیه السلام بغض و کینه داری!

زیرا علی علیه السلام تو را هشتاد و پنج تازیانه زد. و پدرت را در جنگ بدر با دست خودش با شکیبائی کشت. تو چگونه علی علیه السلام را دشنام می دهی که خدا در ده آیه قرآن او را مؤمن نامید، و تو را در قرآن فاسق معرّفی فرمود در این آیه «اگر فاسقی خبری برای شما آورد پس تحقیق کنید، نکند گروهی شما را به مشکلاتی از روی جهالت گرفتار کنند که بر کرده های خود صبحگاهان پشیمان برخیزید».) [۲].

*****

[۱] سوره حجرات آیه۶.

[۲] نورالثقلین ج۵ ص۸۲ حدیث ۱۱

احتجاج ج۱ ص۲۷۶.

سوره بروج، آیه ۰۰۳

تفسیر و شاهد و مشهود

حضرت اباعبدالله علیه السلام در تفسیر «شاهد» و «مشهود» در آیه ۳ بروج توضیح دادند.

حدیث ۱۵۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

«وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ» [۱] قال:

اَلشَّاهِدُ، جَدّی رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وَالْمَشْهُودُ یوْمُ الْقِیامَهِ. ثُمَّ تلا هذه الآیه «إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذیراً» [۲]. و

تلا «ذلِکَ یوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذلِکَ یوْمٌ مَشْهُودٌ «[۳].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(شاهد جدّ من حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشد بدلیل این آیه «ما تو را ای رسول خدا شاهد و بشارت دهنده و هشدار دهنده فرستادیم» و مشهود، روز قیامت است که فرمود «آن روز روزی است که

همه انسانها در آن گرد می آیند و آن روز روز مشهود است».) [۴].

*****

[۱] سوره البروج آیه ۳.

[۲] سوره الاحزاب آیه ۴۵.

[۳] سوره هود آیه ۱۰۳.

[۴] مجمع الزوائد ج۷ ص۱۳۵.

سوره شمس، آیه ۰۰۱

تفسیر والشّمس و ضحَیهَا

حارث بن عبدالله أعور می گوید:

خدمت حضرت اباعبدالله علیه السلام رسیدم و از تفسیر سوره شمس پرسیدم، در ابتدای سخن

گفتم:

«و الشّمس و ضحیها» یعنی چه؟

حدیث ۱۵۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

قلت:

«وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَیها» قال:

وَیحَکَ یا حارثُ ذلِکَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله. قال و قلت:

«وَ القَمَرِ إِذا تَلاها» قال:

«ذاکَ أَمیرُ الْمُؤمِنینَ عَلِی بْنُ أَبی طالِبٍ علیه السلام، یتْلُو مُحَمّداًصلی الله علیه و آله. قال و قلت:

«وَالنَّهارِ إذا جَلّيها» [۱] قال:

ذلِکَ الْقائِمُ (عج) مِنْ آلِ مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله یمْلَأُ الْاَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً. قال قلت:

«وَ الَّیلِ إِذا یغْشها» قال:

ذلِکَ بَنُو أُمَیه

امام حسین علیه السلام فرمود:

(وای بر تو ای حارث!

و الشّمس که خدا فرمود «سوگند به خورشید و روشنائی های آن» مراد محمّدصلی الله علیه و آله و سلم پیامبر خداست.) پرسیدم:

معنای و القمر «سوگند به ماه و تابش آن» چیست؟

پاسخ داد:

(این ماه تابان علی بن ابیطالب علیه السلام است که پس از خورشید طلوع می کند.) پرسیدم:

«سوگند به روز و روشنائی آن» به چه معناست؟

پاسخ داد:

(این روز روشن حضرت قائم(عج) از خاندان محمّدصلی الله علیه و آله و سلم است که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد.)

گفتم:

این آیه چیست؟

«و شب زمانی که سایه گستر شود.»

فرمود:

(مراد بنی امیه است.) [۲].

*****

[۱] سوره شمس آیه ۱.

[۲] تفسیر فرات کوفی ص۵۶۳ حدیث ۷۲۱

بحارالانوار ج۲۴ ص۷۹ حدیث ۲۰.

سوره والضحی، آیه ۱۱

تفسیر و امّا بنعمه ربّک

عمرو أبی نصیر نقل می کند که در مراسم حج به هنگام طواف کعبه شخصی از اهل بصره خدمت امام حسین علیه السلام رسید و پرسید، واژه «نعمه» در آیه ۱۱ سوره والضّحی چه معنائی دارد؟

حدیث ۱۵۲

قال الامام الحسین

علیه السلام:

اَمَرَهُ اَنْ یحَدِّثَ بِما اَنْعَمَ اللهُ عَلَیهِ مِنْ دینِهِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدا پیامبرش را فرمان داد تا همواره بیاد آورد دین اسلام را که خدا به او نعمت داد.) [۱].

*****

[۱] محاسن برقی ج۱ ص۳۴۴ حدیث ۷۱۲

تحف العقول ص۱۷۶

نورالثقلین ج۵ ص۶۰۲ حدیث ۴۴.

سوره توحید، آیه ۰۰۲

از امام حسین علیه السلام تفسیر واژه «صمد» در سوره توحید را پرسیدند توضیح داد؛

حدیث ۱۵۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلصَّمَدُ:

اَلَّذی لا جَوْفَ لَهُ، وَ الصَّمَدُ:

اَلَّذی قَدْ اِنْتَهی سُؤْدَدُهُ، وَ الصَّمَدُ:

اَلَّذی لا یأْکُلُ وَ لا یشْرَبُ، وَ الصَّمَدُ:

اَلَّذی لا ینامُ، وَ الصَّمَدُ:

الدَّائِمُ الَّذی لَمْ یزَلْ وَلایزالُ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(«صـمد» آن وجودی است که دارای خلأـ نیست، «صـمد» آن وجود برتری است که بالاتر از آن نمی توان تصوّر کرد «صـمد» آن وجودی است که تغـذیه نمی کنـد «صـمد» آن وجودی است که خواب بر او راه نـدارد و بالاـخره آن ذات ابـدی است که همواره بود و خواهد بود.)

*****

[۱] توحید شیخ صدوق ص ۹۰ حدیث ۳

نور الثقلین ج۵ ص ۷۱۱ حدیث ۶۸

تفسیر برهان ج۴ ص۵۲۵.

سوره بقره، آیه ۶۳

تفسیر إذ أخذنا میثاقکم (عهد و پیمان الهی)

امـام حسـین علیه السـلام در تفسـیر آیه ۶۳ سـوره بقره توضـیح داد کـه هـدف عهـد و پیمـان الهی نسـبت به رعـایت حرمت و پندپذیری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عترت است:

حدیث ۱۵۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَما إِنَّهُمْ لَوْ کانُوا دَعَوُا اللّهَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَیبینَ بِصِدْقٍ مِنْ نیاتِهِمْ وَ صِحَّهِ اِعْتِقادِهِمْ مِنْ قُلُوبِهِمْ أَنْ یعْصِمَهُمْ، حَتّی لا یعانِدُوهُ بَعْدَ مُشاهَدَهِ تِلْکَ الْمُعْجِزاتِ الْباهِراتِ، لَفَعَلَ ذلِکَ بُجُودِهِ وَ کَرَمِهِ، وَلکِنَّهُمْ قَصَّروُا فَآثَروُا الْهُوَینا بِنا، وَ مَضَوْا مَعَ الْهَوی فی طَلَبِ لَذّاتِهِمْ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

«همانا اگر مردم خـدا را به محمّد و خاندان پاکش با نیت های راست و اعتقاد قلبی صـحیح می خواندند که آنان را پاک نگاه دارد، تا اینکه با پیامبر و خاندانش عد از دیدن آن همه از معجزات آشکار دشمنی نورزند خداوند با کرم

و بزرگواری خود چنین می کرد.

لکن مردم کوتاهی کردند، و لذّت های زودگذر و پست را برگزیدند و بدنبال هواپرستی و لذّت گرائی کشانده شدند».

*****

[۱] تفسیر امام عسکری علیه السلام ص۲۶۶

تفسیر برهان ج۱ ص۱۰۶

بحارالانوار ج۲۶ ص ۲۹۰.

تقیه و رازداری

برخی «تقیه» را خرافاتی تفسیر می کننـد و می گویند تقیه کردن یعنی تعطیل مبارزه و سـست و سـرد شدن، در صورتی که در فرهنـگ شـیعه و روایـات امامـان معصوم علیه السـلام ما، تقیه معنای گرانسـنگی دارد، تقیه یعنی تـداوم مبارزه با رعایت اصـل رازداری، تقیه یعنی حفظ نیروها و وارد کردن ضـربه های أساسـی به دشـمن در فرصت های مناسب که حضرت اباعبدالله علیه السلام در تفسیر آن اظهار داشت:

حدیث ۱۵۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَوْلاـ التَّقِیهُ مـا عُرِفَ وَلِینـا مِنْ عَـدُوِّنا، وَلَوْ لاـ مَعْرِفَهُ حُقُوقِ الْاِخْوانِ ما عُرِفَ مِنَ السَّیئاتِ شَـی ءٌ إِلاَّ عُوقِبَ عَلی جَمیعِها، لکِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ یقُولُ:

«وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَهٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیدیکُمْ وَ یعْفُوا عَنْ کَثیرٍ» [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(اگر نبود «تقیه» دوستان ما از دشمنان شناخته نمی شدند، و اگر شناخت حقوق برادران نبود گناهان شناخته نمی شد و مردم بر تمام گناهان عذاب می شدند لکن پروردگار عزیز و بزرگ می فرماید:

«آنچه از بلاها دامنگیر شـما می شود پس به سـبب اعمال ناروای شـماست در حالی که خداوند بسیاری از لغزش ها را عفو می کند.) [۲].

*****

[۱] سوره شوری آیه ۳۰.

[۲] تفسیر امام عسکری علیه السلام ص ۳۲۱ حدیث ۱۶۵

بحارالأنوار ج۷۵ ص۴۱۵ حدیث ۶۸

وسائل الشیعه ج ۱۱ ص۴۷۳.

توانایی و قدرت

قـدرت و توانائی بسـیار ارزشـمند است اگر انسان را دچار غرور نسازد و دست از احتیاطهای لازم برندارد، امّا بسـیاری از مردم که به توانائی و قدرت می رسند خود را فراموش می کنند و گذشته خود را به یاد نمی آورند که حضرت اباعبدالله علیه السلام اظهار داشت:

حدیث ۱۵۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلْقُدْرَهُ تُذْهِبُ الْحَفِظَهَ، اَلْمَرْءُ أَعْلَمُ بِشَأْنِهِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(توانائی و

قدرت، خویشتن داری و احتیاط کاری را از بین می برد، و هر انسانی شأن و قدر خود را از دیگران بهتر می داند.) [۱].

*****

[۱] نزهه الناظر و تنبیه الخاطر ص۸۴ حدیث۱۵.

تواضع و فروتنی

تواضع و فروتنی در اسب سواری

امام باقر علیه السلام نقل می کند:

روزی امام حسین علیه السلام پیاده به سوی باغ خود در سرزمین «حرّه» می رفت در بین راه «نعمان بن بشیر» سوار بر قاطر با امام ملاقات کرد، پس پیاده شد، و مرکب را نزد امام برد و گفت، یابن رسول الله سوار شوید و آن حضرت امتناع ورزید و سوار نشد. نعمان چندبار سخن خود را تکرار کرد و سپس امام را سوگند داد که سوار شود، اینجا بود که امام اظهار داشت:

حدیث ۱۵۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

إذْ أَقْسَمْتَ فَقَدْ کَلَّفْتَنی ما أَکْرَهُ، فَارْکَبْ عَلی صَدْرِ دابَّتِکَ، فَأَرْدَفُکَ، فَإنّی سَمِعْتُ فاطِمَهَ بِنْتَ مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله و سلم تَقُول:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

الرّجل أحقّ بصدر دابّته، و صدر فراشه، و الصّلاه فی منزله إلّا ما یجمع النّاس علیه.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(حال که مرا سوگند دادی، مرا وادار به کاری کردی که در دل کراهت داشتم، پس خودت سوار شو و من نیز پشت سر تو سوار خواهم شد، زیرا من از حضرت فاطمه دختر محمّد علیه السلام شنیدم که می فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود، هر انسانی برای سوار شدن بر مرکب خویش از دیگران سزاوارتر است و در خوابیدن بر بستر خویش از دیگران سزاوارتر است. و برای نماز جماعت در منزل خویش از دیگران سزاوارتر است، مگر مردم شخص دیگری را انتخاب کنند «که در این

صورت می تواند به دیگری اقتداء کند».) [۱]. نعمان بن بشیر گفت:

راست گفت دختر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم، من هم از پدرم بشیر شنیدم که همین روایت را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود، و در پایان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد که:

«مگر آنکه صاحب مرکب اجازه دهد.».

*****

[۱] مجمع الزّوائد ج۸ ص۱۰۸.

تواضع و فروتنی با فقراء

روزی امام حسین علیه السلام در خیابان مدینه عبور می کرد که به چند تن از فقراء مدینه برخورد، آنها نان را بر روی عبای خود همانند سفره گذاشته سرگرم غذا خوردن بودند.

امام حسین علیه السلام به آنان سلام کرد، و فقراء او را به همسفره شدن دعوت کردند.

امام با تواضع اجابت کرد و در کنارشان نشست و فرمود:

حدیث ۱۵۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَوْلا أَنَّهُ صَدَقَهٌ لَأَكَلْتُ مَعَكُمْ، ثُمَّ قال علیه السلام:

قُومُوا إِلى مَنْزِلی

امام حسین علیه السلام فرمود:

(اگر این نانی که شما میخورید صدقه نبود با شما هم غذا می شدم، حال برخیزید و با من به خانه ام بیائید.).

سپس همه آنان را به خانه برد و بر سفره خود نشاند و با آنان هم غذا شد، و دستور داد تا به همه آنان لباس کافی و سرمایه زندگی بدهند.

توکل

ارزش توکل

توکّل به خدا، نعمت بزرگی است که آرامش روانی انسان را تأمین می کند و از همه سرمایه ها برتر است.

حدیث ۱۵۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِنَّ الْعِزَّ وَالْغِنی خَرَجا یجُولانِ، فَلَقِیا التَّوَکُّلَ فَاسْتَوْطَنا.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا عزّت و بی نیازی بیرون رفتند و به جنبش در آمدند در این میان وقتی به توکّل رسیدند پس همانجا وطن گزیدند و قرار گرفتند.) [۱].

*****

[۱] مستدرک الوسائل ج۱۱ ص۲۱۸ حدیث ۱۲۷۹۳.

یاد توکل اباذر

سال ها پس از شهادت مظلومانه حضرت أباذر، جمعی از دوستان خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند و گفتند:

اباذر می گفت فقر در نزد من از بی نیازی برتر است، و بیماری از سلامت. حضرت اباعبدالله علیه السلام اظهار داشت:

حدیث ۱۶۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

رَحِمَ اللّهُ تَعالی أَباذَرٍ، أَمَّا اَنَا فَأَقُولُ:

مَنْ اِتَّکَلَ عَلی حُسْنِ اِخْتِیارِاللهِ تَعالی لَهُ لَمْ یتَمَنَّ غَیرَما اِخْتارَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدای بزرگ اباذر را رحمت کند، امّا من می گویم، کسی که به خدا توکّل کند، و انتخاب نیکوی خدا را ترجیح دهد، زیر بار منّت انتخاب دیگران قرار نخواهد گرفت.) [۱].

*****

[۱] احقاق الحق ج ۱۱ ص ۵۹۱.

ج

جبرئیل

جبرئیل

یکی از فرشتگان بزرگ الهی است که وحی الهی را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می آورد و در نبردها و لحظات حسّاس زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام به یاری و امداد رسانی می پرداخت، نام حضرت جبرئیل در اکثر روایات حضرت اباعبدالله علیه السلام آمده است.

دیدن جبرئیل در محضر پیامبر

حضرت اباعبدالله علیه السلام نسبت به دیدن جبرئیل در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اظهار داشت:

حدیث ۱۶۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

دَخَلْتُ مَعَ الْحَسَنِ علیه السلام عَلی جَدّی رَسُولِ الله صلی الله علیه و آله وَ عِنْدَهُ جَبْرَئیلُ علیه السلام فی صُورَهِ دِحْیهِ الْکَلْبی، وَکانَ دِحْیهُ إذا قَدِمَ مِنَ الشّامِ عَلی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله حَمَلَ لی وَلأخی خَرْنُوباً وَنَبْقاً وَتیناً، فَشَبَّهْناهُ بِدِحْیه بْنِ خَلیفَهِ الْکَلْبی، و آن دِحْیهَ کانَ یجْعَلُنا نُفَتِّشُ کُمَّهُ.

فقال جبرئیل علیه السلام:

یا رسول الله، ما یریدان؟

قال:

«إنّهما شبّهاک بدحیه بن خلیفه الکلبی، و إن دحیه کان یحمل لهما إذا قدم من الشام نبقاً و تیناً و خرنوباً». فَمَدَّ جَبْرَئیلُ علیه السلام یدَهُ إلَی الْفِردَوسِ الأعْلی، فَأَخَذَ مِنْهُ نَبْقاً وَ خَرْنُوباً وَسَفَرْجَلاً وَرُمّاناً فَمَلَأنا بِهِ حُجْرَنا». فَخَرَجْنا مُسْتَبْشِرینَ، فَلَقِینا أبُونا أَمیرَالْمُؤمِنینَ عَلی علیه السلام فَنَظَرَ إلی ثَمَرهٍ لَمْ یرَ مِثْلُها فِی الدُّنْیا، فَأَخَذَ مِنْ هذا، و من هذا واحِداً واحِداً، وَدَخَلَ عَلی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ یأْکُلُ،

فقال:

«یا أبا الحسن، کُل و ادفع إلی أوفر نصیب، فإنّ جبرئیل علیه السلام أتی به آنفاً».

امام حسین علیه السلام فرمود:

(روزی با برادرم حسن وارد مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شدیم، جبرئیل

را در کنار آن حضرت مشاهده کردیم که به شکل «دحیه کلبی» بود، دحیه بن خلیفه کلبی هرگاه از شام خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می رسید برای من و برادرم حسن هدایائی از میوه درخت خرنوب، و درخت سدر، و انجیر می آورد، و بما اجازه می داد که کیسه او را وارسی کنیم و میوه ها را برداریم، ما جبرئیل را آن روز چونان دحیه کلبی بحساب آوردیم. جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

حسن و حسین چه می خواهند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد:

«تو را هماننـد دحیه کلبی بحساب آوردند چون دحیه کلبی هرگاه که از شام می آمد برای آنان میوه درخت خرنوب و سدر و انجیر می آورد».

پس جبرئیل دست خود را به سوی بهشت دراز کرد و از آنجا میوه سدر و خرنوب و گلابی و انار گرفت، که در پیش روی ما انباشته شد، ما با خوشحالی فراوان از خانه بیرون رفتیم پس با پدرمان امیرالمؤمنین علیه السلام ملاقات کردیم، پدر به این میوه هائی که در دنیا بی نظیر است نگاه کرد، پس، از هر کدام یکی برداشت و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن میوه ها می خورد فرمود. ای اباالحسن از این میوه ها بخور و بمن هم بده که بهترین بهره بردن است، این میوه ها را لحظه ای قبل جبرئیل آورده بود.) [۱].

*****

[۱] ثاقب فی المناقب ص۳۱۲ حدیث ۲۶۱

مدینه المعاجز ج۳ ص۲۶۱ حدیث ۸۸۱ و ج۴ ص۲۰

حديث ۱۰۵۷.

جدل (نزاع و درگیری زبانی)

بحث و گفتگو، و طلب علم، و پرسش و پاسخ، ارزشمند و عبادت است، امّا برخی با یادگیری بعضی از اصطلاحات و بدست آوردن مراتبی از علوم و فنون، می خواهند دیگران را تحقیر کنند و برتری علمی خود را به رخ بکشند، که بحث و گفتگو را به نزاغ و درگیری زبانی می کشانند. با اینکه درک می کنند حق با طرف مقابل است، دست از جِدَل و مبارزه بر نمی دارند که این عادت، ناپسند و ضدّ ارزش است. روزی در شهر مدینه، شخصی خدمت امام حسین علیه السلام آمد و با غرور و بی أدبی به امام گفت بیا بنشین تا در مباحث دین با یکدیگر مناظره کنیم.!!

حضرت اباعبدالله علیه السلام برای هدایت آن شخص رهنمود داد که:

حديث ۱۶۲

قال الامام الحسين عليه السلام:

يـا هـذا أَنَا بَصِيرٌ بِـدِينى، مَكْشُوفٌ عَلى هُـداى، فَإِنْ كُنْتَ جاهِلًا بِـدينِكَ فَاذْهَبْ وَاطْلُبْهُ، مالى وَلِلْمُماراةِ وَ اِنَّ الشَّيطانَ لَيَوَسْوِسُ لِلرَّجُلِ وَ يناجيهِ، وَ يقُوْلُ:

ناظِرِ النَّاسَ فِى الدّينِ، كَيلا يظُنُّوْا بِكَ الْعَجْزَ وَالْجَهْلَ، ثُمَّ الْمِراءُ لا يخْلُوْ مِنْ اَرْبَعَهِ اَوْجُهٍ:

اِمَّا اَنْ تَتَمارى اَنْتَ وَصاحِبُكَ فى ما تَعْلَمانِ، فَقَدْ تَرَكْتُما بِذلِكَ النَّصيحَهَ، وَطَلَبْتُما الْفَضيحَهَ، وَاَضَعْتُما ذلكَ الْعِلْمَ، اَوْ تَجْهَلانِهِ فَاَظْهَرْتُما جَهْلًا. وَ خاصَمْتُما جَهْلًا، وَ اِمَّا تَعْلَمُهُ اَنْتَ فَظَلَمْتَ صاحِبَكَ بِطَلَبِكِ عَثْرَتِهِ، اَوْ يعْلَمُهُ صاحِبُكَ فَتَرَكْتَ حُرْمَتَهُ، وَ لَمْ تَنْزِلْهُ مَنْزِلَتَهُ، وَ هذا كُلُّهُ مُحالٌ، فَمَنْ اَنْصَفَ وَ قَبِلَ الْحَقَّ، وَ تَرَكَ الْمُماراهَ فَقَدْ اَوْثَقَ ايمانَهُ وَ اَحْسَنَ صُحْبَهَ دينِهِ، وَصانَ عَقْلَهُ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای مرد، من نسبت به دین خودم آگاهی لازم دارم، و هدایت بر من آشکار است، اگر تو نسبت به دین آگاهی نداری

برو و آموزش لازم را ببین، ما را با جدل و فخرفروشی چه کار؟

همانا شیطان انسان را وسوسه می کند و در گوش او زمزمه می کند و به او می گوید:

برو با دیگران در مباحث دینی جَدَل و مناظره کن تا تو را ناتوان و جاهل نپندارند.

سپس بدان که جَدَل و مناظره از چهار قسم بیرون نیست.

اوّل - یا تو و هم مناظره تو در آنچه که «می دانید» مجادله می کنید، پس هر دو نفر شما پند ناصحان را ترک گفتید و رسوائی را خریدید، و علم و آگاهی خود را ضایع گذاشتید.

دوم - یا «جاهلانه» با هم به نزاع و مناظره می پردازید، که جهالت خود را آشکار می کنید و جاهلانه به نزاع می پردازید.

سوم - یا تو «آگاهی» و هم مناظره تو «جاهل» است پس او در حق تو ستم می کند و می خواهد تو را بلغزاند.

چهارم - یا او «علم» دارد و تو حرمت او را حفظ نمی کنی، و قدر و ارزش او را نمی دانی.

پس مناظره در تمام اقسام یادشده نارواست. کسی که انصاف دارد، و حق را پذیرفته و فخرفروشی را ترک کرده پس ایمان او محکم است، و سخن او در مباحث دین نیکوست، و عقلش را از خطا و لغزش مصون داشته است.)

*****

[۱] بحارالانوار ج۲ ص۱۳۵ حدیث ۳۲

محجّه البیضاء ج۱ ص۱۰۷

مفتاح الحقیقه باب ۴۸.

جهاد

اقسام جهاد

جهاد در راه خدا یکی از ارزشمندترین عمل ها نزد پروردگار است که شرافت مسلمانان و تداوم اسلام به آن بستگی دارد، امّا این حقیقت را هم باید دانست که جهاد دارای اقسام گوناگون است، همه جا نمی شود دست به شمشیر

برد که حضرت ابا عبدالله علیه السلام در این مورد اظهار داشت:

حدیث ۱۶۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلْجِهادُ عَلی اَرْبَعَهِ أَوْجُهٍ:

فَجِهادانِ فَرْضٌ، وَ جِهادٌ سُنَّهٌ لا یقامُ اِلَّا مَعَ فَرْضٍ، وَ جِهادٌ سُنَّهٌ:

فَأَمَّا أحَدُ الْفَرْضَینِ فَجِهادُ الرَّجُلِ نَفْسَهُ عَنْ مَعاصِی اللهِ، وَ هُوَ مِنْ أَعْظَمِ الْجِهادِ وَ مُجاهَدَهُ الَّذینَ یلُونَکُمْ مِنَ الْکُفَّارِ فَرْضٌ. وَ أَمَّا الْجِهادُ الَّذی هُوَ سُنَّهٌ لا یقامُ اِلَّا مَعَ فَرْضٍ، فَإِنَّ مُجاهَدَهَ الْعَدُوِّ فَرْضٌ عَلی جَمیعِ الْاُمَّهِ، لَوْ تَرَکُوا الْجِهادَ لَأَتاهُمُ الْعَذابُ، وَ هذا هُوَ مِنْ عَذابِ الْاُمَّهِ وَ هُوَ سُنَّهٌ عَلَی الإمامِ، أَنْ یأْتِی الْعَدُوَّ مَعَ الْاُمَّهِ فَیجاهِدُهُمْ. وَ أَمَّا الْجِهادُ الَّذی هُوَ سُنَّهٌ فَکُلُّ سُنَّهٍ أَقامَهَا الرَّجُلُ وَ جاهَدَ فی إقامَتِها وَ بُلُوغِها وَ اِحْیائِها، فَالعَمَلُ وَالسَّعْی فیها مِنْ أفْضَلِ الْاَعْمالِ؛لأَنَّها إحْیاءُ سُنَّهٍ، وَ قَدْ قالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:

من سنّ سنّهً حسنه فله اجرها و اجر من عمل بها إلی یوم القیامه من غیر أن ینقص من أجورهم شیئاً. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(جهاد بر چهار قسم می باشد، دو قسم آن واجب، و دو قسم دیگر واجب و مستحب است:

۱ - جهاد واجب، مبارزه انسان با نفس خویش در ترک گناهان که از بزرگترین نوع جهاد خواهد بود.

۲ - و جهاد با کافرانی که بر ضد شما برخواستند.

۳ - جهادی که مستحب است و بر پا نمی شود جز با جهاد واجب، آن جهاد با دشمنان است که بر جمیع مسلمانان واجب است، اگر آن را ترک کنند عذاب الهی آنان را فراخواهد گرفت، و این همان عذابی است که دامنگیر امّت اسلام می شود که بر امام مستحب است، و آن زمانی است که

دشمن تهاجم کند پس در کنار مردم با دشمن بجنگد.

۴ - و آن جهادی که مستحب است، هرگاه مسلمان سنّتی از رسول خدا علیه السلام یا اسلام را بر پادارد و تلاش کند و زحمت بکشد در همگانی شدن و زنده ماندن آن، پس عمل او، و تلاش او از بهترین اعمال است زیرا زنده کردن سنّت اسلامی است). که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هر کس سنّت نیکوئی را پایه ریزی کند پاداش آن و پاداش هر کس به آن عمل کند تا روز قیامت به این شخص داده خواهد شد. بدون اینکه از اجرِ کسانی که آن را انجام می دهند چیزی کاسته شود».

*****

[۱] جعفریات ص۷۷

تحف العقول ص۱۷۳

خصال ج۱ ص۲۴۰، بحارالانوار ج۱۰۰ ص۲۳ حدیث ۵.

شرط جهاد (ادای دین)

یکی دیگر از مباحث ارزنده جهاد اسلامی، شرائط آن است که هر پیکاری جهاد در راه خدا نیست، و هر مبارزی مجاهد فی سبیل الله نیست مگر شرائط جهاد در راه خدا را رعایت کند.

یکی از شرائط جهاد آن است که مشکل مالی با مردم نداشته باشیم اگر قرضی از کسی گرفتیم، به او بپردازیم و سپس به میدان جهاد قدم بگذاریم.

حدیث ۱۶۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

نادِ أَنْ لا یقْتَلَ مَعی رَجُلٌ عَلَیهِ دَینٌ وَ نادِبِها فِی الْمَوالی فَإِنّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله یقُولُ:

من مات و علیه دین أخذ من حسناته یوم القیامه».

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هر کسی که قرضی برگردنش هست با ما در این مبارزه شرکت نکند «و کشته نشود» و به همه آنها فرمود:

من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

هر کسی

بمیرد و بر گردن او بدهکاری باشد خداوند در روز قیامت از حسناتش کم می کند.) [۱].

*****

[۱] احقاق الحق ج۱۹ ص۴۲۹.

ح

اعمال حج

سنگ زدن به شیطان

یکی از اعمال سیاسی، عبادی حج، سنگ زدن به شیطان است «رَمْی جَمَرات» که امروز و فرداهای دور نیز نقش تربیتی دارد، هم به شیطان باید سنگ زد و هم به حاکمان طاغوتی باید نشانه رفت، سنگ زدن به شیطان، نوعی اعلام مواضع و بیزاری جستن از ظلم و ظالم است.

حدیث ۱۶۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنَّهُ لَیسَ مِنْ جَمَرَهٍ إِلاَّ وَتَحْتَهُ مَلَکٌ وَشَیطانٌ، فَإِذا رَمَی الْمُؤْمِنُ اِلْتَقَمَهُ الْمَلَکُ فَرَفَعَهُ إِلی السَّماءِ، وَ إِذا رَمی الْکافِرُ قالَ لَهُ الشَّیطانُ:

بِإِسْتِکَ ما رَمَیتَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(در هر کدام از جایگاههای شیطان «جمرات» فرشته ای و شیطانی نشسته است، وقتی مؤمن سنگ می زند، فرشته آن را برداشته به سوی آسمانها می برد و هر گاه کافر سنگ می زند شیطان به او می گوید تو به ریشه خود سنگ انداختی.) [۱].

*****

[۱] مستدرک الوسائل ج۱۰ ص۷۹ حدیث ۱۱۵۰۹

بحارالانوار ج۹۹ ص۳۵۴ حدیث ۱۰.

لبیک گفتن

عکرمه می گوید:

از مزدلفه همراه امام حسین علیه السلام بودم که مرتّب «لَبَّیک اَللّهم لبَّیک» می گفت تا رسیدیم به جمره «جایگاه شیطان» که دیگر نفرمود. از آن حضرت پرسیدم:

آیا جائز است از مزدلفه تا اینجا لبّیک گفت؟

حدیث ۱۶۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

سَمِعْتُ أَبی عَلِی بْنَ أَبی طالِبٍ یهِلُّ حَتّی اِنْتَهی إلی الْجَمَرَهِ، وَ حَدَّثْنی أنّ رسولَ اللهِ صلی الله علیه و آله أهلَّ حتّی انتهی إلیها

امام حسین علیه السلام فرمود:

(از پدرم علی بن ابیطالب شنیدم که لبّیک می گفت تا برسد به جمره «جایگاه شیطان» و پدرم به من خبر داد که همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لبّیک گفت تا رسید به جمره.) [۱].

*****

[۱] کنز العمّال ج۵ ص۱۴۸.

حدیث

ارزش حفظ چهل حدیث

احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام و عترت آنحضرت، در تفسیر قرآن و احکام الهی سامان گرفتند و بدون تفسیر و توضیح و روایات عترت علیهم السلام نمی شود قرآن و احکام الهی را شناخت. بنا بر این یکی از ارزش ها، حفظ چهل حدیث است.

حدیث ۱۶۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

إنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله أَوْصی إِلی أَمیرِ الْمُؤمنینَ عَلی بْنِ أَبی طالِبٍ علیه السلام وَکانَ فیما أَوْصی بِهِ أَنْ قالَ لَهُ:

یا علی مَن حفظ من اُمَّتی أربعین حدیثاً یطلب بذلک وجه الله عزّ و جلّ والدار الآخره حشره الله یوم القیامه مع النبیین و

الصدّیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اُولئک رفیقاً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب وصیتی کرد که در آن وصیت این رهنمود

نیز بود.

«ای علی کسی از امّت من که چهل حدیث حفظ کند برای خشنودی خدای عزیز و بزرگ و برای پاداش روز قیامت، خدا او را در روز قیامت با پیامبران و راستگویان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهد کرد که چه دوستان نیکوئی می باشند.) [۱].

سوم - مقام امام حسین علیه السلام رجوع شود به الف - امامان علیه السلام رجوع شود به آ - آگاهی.

چهارم - حقوق حیوانات رجوع شود به الف - اخلاق اجتماعی پنجم - حمزه علیه السلام رجوع شود به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روش نماز بر پیکر شهداء

*****

[۱] بحار الانوار ج۲ ص۱۵۶

خصال شیخ صدوق ج۲ ص۵۴۳ حدیث ۱۹.

خ

ارزش غذایی خرما

مرحوم مجلسی نقل می کند:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد خانه فاطمه علیها السلام دخترش شد و فرمود:

فاطمه جان!

امروز پدرت مهمان تو است. وقتی حضرت علی علیه السلام و حسن و حسین علیهما السلام همه گرد آمدند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به اهل بیت خود فرمود:

چه چیزی از میوه های بهشت دوست دارید؟

حدیث ۱۶۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

عَنْ إِذْنِکَ یـا أَبـاهْ یـا أَمیرَ الْمُؤْمِنینَ، وَ عَنْ إِذْنِکِ یا اُمّاهْ یا سَیدَ هَ نِساءِ الْعالَمینَ، وَ عَنْ إِذْنِکَ یا أَخاهْ الْحَسنَ الزَّکی أَخْتارُ لَکُمْ شَیئَاً مِنْ فَواکِهِ الْجَنَّهِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(با اجازه تو ای پدر ای امیرالمؤمنین، با اجازه تو ای مادر، بزرگ زن جهانیان، و با اجازه تو ای برادر، ای حسن پاک، من میوه ای از میوه های بهشتی را برای شما انتخاب خواهم کرد.).

پس از آن همگی فرمودند:

ای حسین عزیز هرچه می خواهی بگو که به آنچه تو

بخواهی ما خشنودیم.

آنگاه

امام حسین علیه السلام فرمود:

یا رسُولَ اللهِ قُلْ لِجَبْرَئیلَ إِنَّا نَشْتَهی رُطَباً جَنیاً. (ای پیامبر خدا!

به جبرئیل بگو ما به خرمای تازه اشتها داریم.) آنگاه خرمای تازه در طبقی از نور حاضر شد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

هو من عندالله «إِنَّ اللّهَ یرْزُقُ مَنْ یشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ» [۱]. «خدا هر کس را که بخواهد روزی می دهد بدون حساب.» [۲].

*****

[۱] آل عمران ص۳۷.

[۲] بحارالانوار ج۴۳ ص۳۱۱.

خطبه های امام حسین (ع)

خداشناسی

یکی از سخنرانی های امام حسین علیه السلام پیرامون خداشناسی و عقائد است. که مردم را از اطاعت طاغوتیان زمین پرهیز می دهد.

حدیث ۱۶۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَیهَا النَّاسُ اِتَّقُوا هؤُلاءِ الْمارِقَهَ الَّذینَ یشَبِّهُونَ اللهَ بِأَنْفُسِهِمْ، یضاهِؤُنَ قَوْلَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ. بَلْ هُوَ اللهُ لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیءٌ وَ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ،

لا تُدْرِکُهُ الْاَبْصارُ وَ هُوَ اللَّطیفُ الْخَبیرُ. اِسْتَخْلَصَ الْوَحْدانِیهَ وَالْجَبَرُوتَ، وَ أَمْضی اَلْمَشیئَهَ وَ الْاِرادَهَ وَالْقُدْرَهَ وَالْعِلْمَ بِما هُوَ کائِنٌ.

لا مُنازِعَ لَهُ فی شَیءٍ مِنْ أَمْرِهِ، وَلا کُفْوَ لَهُ یعادِلُهُ، وَلاضِدَّ لَهُ ینازِعُهُ، وَلاسَمِی لَهُ یشابِهُهُ، وَلامِثْلَ لَهُ یشاکِلُهُ، لا تَتَداوَلُهُ الْاُمُورُ، وَلاتَجْری عَلَیهِ الْاَحْوالُ، وَلاتَنْزِلُ عَلَیهِ الأحْداثُ، وَلایقْدِرُ الْواصِفُونَ کُنْهَ عَظَمَتِهِ، وَلا یخْطُرُ عَلَی الْقُلُوبِ مَبْلَغُ جَبَرُوتِهِ؛لأَنَّهُ لَیسَ لَهُ

فى الْاَشْـياءِ عَـدِيلٌ، وَلاتُـدْرِكُهُ الْعُلَمـاءُ بِأَلْبابِهـا، وَ لاـ أَهْلُ التَّفْكيرِ بِتَفْكيرِهِمْ إِلاَّ بِالتَّحْقيقِ إِيقاناً بِالْغَيبِ؛لأَنَّهُ لا يوصَفُ بِشَـى ءٍ مِنْ صِفاتِ الْمَخْلُوقينَ وَ هُوَ الْواحِـدُ الصَّمَـدُ، ما تُصُوِّرَ فى الأَوْهامِ فَهُوَ خِلافُهُ. لَيسَ بِرَبٍّ مَنْ طُرِحَ تَحْتَ الْبَلاغِ، وَ مَعْبُودٍ مَنْ وُجِدَ فى هَواءٍ أَوْ غَيرِ هَواءٍ، هُوَ فى الْاَشْـياءِ كـائِنٌ لاـ كَينُونَهَ مَحْظُورٍ بِهـا عَلَيهِ، وَ مِنَ الْاَشْـياءِ بـائِنٌ لا بَينُونَهَ غائِبٍ عَنْها، لَيسَ بِقادِرٍ مَنْ قارَنَهُ ضِدٌّ، أَوْ ساواهُ نِدٌّ،

لَیسَ عَنِ الـدَّهْرِ قِـدَمُهُ، وَلا ـ بِـالنَّاحِیهِ أَمَمُهُ، اِحْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ کَما اِحْتَجَبَ عَنِ الْاَبْصارِ، وَ عَمَّنْ فی السَّماءِ إحْتِجابُهُ کَمَنْ فی الأرْضِ، قُرْبُهُ کَرامَتُهُ وَ بُعْدُهُ إهانَتُهُ، لا یحِلُّهُ (فی)، وَلاتُوَقِّتُهُ (اِذا)، وَلاتُؤامِرُهُ (إنْ). عُلُوُّهُ مِنْ غَیرِ تَوَقُّلٍ، وَمَجیئُهُ مِنْ غَیرِ تَنَقُّلٍ، یوجِدُ الْمَفْقُودَ وَ یفْقِـدُ الْمَوْجُودُ، وَلا ـ تَجْتَمِعُ لِغَیرِهِ الصِّفَتانِ فی وَقْتٍ، یصـیبُ الْفِکْرُ مِنْهُ الْایمـانَ بِهِ مَوْجُوداً، وَ وُجُودَ الْایمـانِ، لا وُجُودَ صِفَهٍ، بِهِ تُوصَفُ الصِّفاتُ لا بِها یوصَفُ، وَ بِهِ تُعْرَفُ الْمَعارِفُ لا بِها یعْرَفُ، فَذلِکَ اللّهُ لا سَـمِی لَهُ، سُـبْحانَهُ لَیسَ کَمِثْلِهِ شَی ءٌ وَ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ». [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

راه صحیح خداشناسی (هان ای مردم از این اهریمنان گمراه دوری گزینید که اینان خدا را همانند خود می پندارند، و درست مانند کافران اهل کتاب درباره او سخن می گویند، بلکه او خدائی است که چیزی همانندش نیست و هم او شنوا و بیناست. چشمها از دیدنش ناتوان است ولی او هر بیننده ای را می بیند، او دقیق و آگاه است یگانگی و بی همتایی، جبروت و عظمت ویژه اوست. اراده و خواست و قدرت و علمش را در سراسر جهان به اجرا نهاده است، هیچ ستیزه گری را در هیچ امری با او توان ستیزه نیست. صفات پروردگار نه نظیری دارد که با او همانندی کند و نه مخالفی می تواند با او به ستیز پردازد، همنامی بر او نیست که مشابهش باشد، و مانندی ندارد که همشکلش گردد، ذات او جولانگاه امور قرار نمی گیرد و تحوّلات و دگرگونی ها تأثیری بر ذات کبریائی اش نمی نهد.

منزلگاه هیچ حادثه ای نمی باشد، توصیف گران چیره دست قادر به توصیف عظمت و صفات

و جلال او نیستند، اندازه و میزان جبروت او در دلها نمی گنجد، زیرا در جهان هستی همانندی برای او وجود ندارد، نه دانشمندان با مغزهایشان به او می رسند، و نه اندیشمندان با اندیشه هایشان، مگر با پژوهشی که پایه اش ایمان به غیب بوده باشد، زیرا خدا با هیچیک از صفات و ویژگیهای مخلوقات وصف نمی شود و او یکتای بی نیاز است. آنچه در ذهن و اندیشه ها تصوّر می شود خدا خلاف آنست، زیرا چیزی که زیر پوشش اندیشه و ذهن قرار می گیرد و چیزی که در فضا و غیر آن می گنجد، معبود نمی تواند باشد.

او در همه اشیاء هست نه بدانگونه که او را احاطه کنند. او در شیئی نیست ولی نه بدان صورت که از آنها جدا و غایب و بیگانه باشد.

اگر مخالفی نظیر کارهای او را انجام دهد و یا همانندی با او برابری کند دیگر او خدای توانا و هستی بخش نیست. ازلیت او از سنخ ازلیت زمان نیست و اراده اش دارای جهت و سمتی نمی باشد، بلکه اراده اش همانند سایر صفاتش می باشد، نه در گوشه ای از وجودش، از حیطه اندیشه ها نهان است همچنانکه از حیطه دیده ها پنهان است، بدانگونه که موجودات زمینی نمی توانند او را ببینند و موجودات آسمانی نیز از دیدن او عاجزند، نزدیکی او از کرامت و بزرگواری اوست و فاصله و دوری او عدم توجّه به اوست.

نه در مکانی جای می گیرد و نه به زمانی محدود می گردد و نه کسی به او فرمان می دهد. بلندی مقامش نه برای آنست که در اوج آسمانهاست و فرا آمدنش نه به معنای

انتقال است. آنچه که نیست، ایجاد می کند و موجود را به دیار عدم می فرستد، و این دو صفت (ایجاد کردن و از بین بردن) در چیزی غیر از خدا هیچ وقت پیدا نمی شود.

اندیشیدن درباره او ایمان را نتیجه می دهد، ایمان به یک وجود واقعی نه وجود وصفی و اعتباری، زیرا ذات او روشنگر هر صفتی است، نه صفتها بیان کننده و و نشان دهنده اوست. خدا معیار شناخت ارزشهاست نه ارزشها معیار شناخت اوست. این چنین است خداوندی که همتایی ندارد و چیزی مانند او نیست و هم او شنوا و بیناست).

*****

[۱] تحف العقول ص۱۷۳

بحارالانوار ج۴ ص۳۰۱ حدیث ۲۹.

شناساندن خدا

عبارات وحی گونه و نورانی حضرت اباعبدالله علیه السلام در این خطبه چنان برتر و والاست که بعنوان ستایش و تسبیح پروردگار همواره آن را می خواند.

حدیث ۱۷۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

سُبْحانَ الرَّفیعِ الأعْلى، سُبْحانَ الْعَظیمِ الأعْظَمِ، سُبْحانَ مَنْ هُوَ هكَذا وَلایكُونُ هكَذا غَیرُهُ، وَلایقَدِّرُ أَحَدٌ قُدْرَتَهُ، سُبْحانَ مَنْ أَوَّلُهُ عِلْمٌ لا یوصَفُ، وَ آخِرُهُ عِلْمٌ لا یبیدُ، الْبَریاتِ بِالْإِلهِیهِ، فَلا عَینَ تُدْرِكُهُ، وَلاعَقْلَ یمَثِّلُهُ، وَلاوَهْمَ یصَوِّرُهُ، وَ لا لِسانَ یصِفُهُ بِغایهِ مالَهُ (مِنْ) الْوَصْفُ، سُبْحانَ مَنْ عَلا فی الْهَواءِ، سُبْحانَ مَنْ قَضى الْمَوْتَ عَلَى الْعِبادِ، سُبْحانَ الْمَلِكِ الْمُقْتَدِرِ، (اَلْقادِرِ) سُبْحانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ، سُبْحانَ الْباقی الّدائِمِ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پاك و منزّه است خداوند برتر و والاتر، پاك ومنزّه است خداوند بزرگ و بلند مرتبه، پاك و منزّه است آنکه اینگونه است و کسی همانند او نیست و توان برابری با او را ندارد پاك و منزّه است آنکه آغازش علمی است که به وصف در نیاید و پایانش دانشی است که

فناپذیر نمی باشد.

پاک و منزّه آنکه با خداوندیش بر تمامی موجودات برتری دارد و از اینرو چشمی او را نیافته و عقلی او را به مثال در نیاورده و ذهنی او را صورتگری نکرده، و زبانی آنگونه که شایسته اوست او را توصیف ننموده است. و زبانی آنگونه که شایسته اوست او را توصیف ننموده است. پاک و منزّه است آنکه در آسمان برتری جسته، پاک و منزّه است آنکه مرگ را بر بندگانش مقرّر داشته، پاک و منزّه است پادشاه قدرتمند، پاک و منزّه است فرمانروای بدون عیب، پاک و منزّه است آنکه جاودانه و ابدی است.)

*****

[۱] دعوات راوندی ص۹۲ حدیث ۲۲۸

بحارالانوار ج۹۴ ص۲۰۶ حدیث ۳.

دفاع از ولایت در مجلس معاویه

سخنرانی در میان پیروان و طرفداران کار ساده ای است گرچه بسیاری از انجام آن نیز عاجزند چه رسد آنکه انسان در میان مخالفان و دشمنان سرسختی که سالها با آنان پیکار خونین کرده است بپاخیزد و بر خلاف تفکّرات آنان سخن بگوید. یکی از سخنرانی های اعجاز گونه حضرت اباعبدالله علیه السلام آن است که در سفری به شام، در مجلس معاویه و شامیان برخواست و خطبه خواند و در آن از ولایت و حقّانیت عترت دفاع کرد:

حدیث ۱۷۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

نَحْنُ حِزْبُ اللهِ الْغالِبُونَ، وَعِتْرَةُ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله الأَقْرَبُونَ، وَ أَهْلُ بَیتِهِ الطَّیبُونَ، وَأَحَدُ الثِّقْلَینِ اللَّذَینِ جَعَلَنا رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله ثانِی کِتابِ اللهِ تَبارَکَ وَتَعالی، اَلّذی فیهِ تَفْصیلُ کُلِّ شَیءٍ، لا یأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَینَ یدَیهِ وَلا مِنْ خَلْفِهِ، وَالْمُعوَّلُ عَلَینا فی تَفْسیرِهِ، لا یبْطینا تَأویلَهُ، بَلْ نَتَّبِعُ حَقایقَهُ، فَأَطیعُونا فَاِنَّ طاعَتَنا مَفْرُوضَةٌ، أَنْ کانَتْ بطاعَةِ اللهِ وَرَسُولِهِ مَقْرُونَةٌ.

قالَ اللهُ عَزَّوَجلَّ:

«أَطيعُوا اللهَ وَأَطيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَی ءٍ فَرُدُّوهُ إِلی اللهِ وَ الرَّسُولِ» [۱] وَقالَ:

«وَلَوْ رُدُّوهُ إِلی الرَّسُولِ وَإِلی اُولی الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذینَ یسْتَنْبِطوُنَهُ مِنْهُم وَلَوْلا فَضْلُ اللهِ عَلَیکُمْ وَرَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَیطانَ إِلاَّ قَلیلاً». [۲]. وَاُحَذِّرُکُمْ الْإِصْغاءَ إِلی هُتُوفِ الشَیطانِ بِکُمْ فَإِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبینٌ، فَتَکُونُوا کَأَوْلِیائِهِ الَّذینَ قالَ لَهُمْ «لا غالِبَ لَکُمُ الْیوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنّی جارٌ لَکُمْ فَلَمَّا تَراءَتِ الفِئَتانِ نَکَصَ عَلی عَقِبَیهِ وَقالَ إِنّی بَری ءٌ مِنْکُمْ» [۳] فَتُلْقُونَ لِلسُّیوفِ ضَرَباً، وَلِلرِّماحِ وَرَداً، وَلِلْعُمُدِ حَطْماً، وَلِلسّهامِ غَرَضَاً، ثُمَ لا یقْبَلُ مِنْ نَفْسٍ إِیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ کَسَبَتْ فی إِیمانِها خَیراً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ما حزب پیروز خداوندیم، و عترت رسول خدا، و نزدیکترین فرزندان او هستیم، ما از خاندان پاک پیامبریم، مایکی از آن دو چیز گرانبهائیم که رسول خدا ما را بعد از کتاب خدا، دوّمی آن معرّفی فرمود، کتابیکه بیان هرچیزی در آن هست و باطل از هیچ جانبی در آن راه ندارد. کتابی که در تفسیر آن بما پناه آورده میشود و تفسیر آن دور از دسترس ما نیست، و حقایق آنرا پیروی می کنیم، پس از ما پیروی کنید که اطاعت ما واجب و لازم است زیرا که اطاعت ما در شمار اطاعت خدا و پیامبرش قرار دارد. و خداوند بزرگ فرمود:

«فرمان برید خدا و پیامبرش و صاحب امر خویش را، و چون در چیزی اختلاف کردید آنرا به خدا و پیامبرش ارجاع دهید» و باز می فرماید:

«اگر هر مشکل را به پیامبر و صاحبان امر ارجاع می دادند، کسانی که در پی دانستن چگونگی حلّ مشکلات بودند، حقیقت را

از آنها فرا می گرفتند، اگر کرم و رحمت خداوند شامل شما نبود، شیطان را پیروی می کردید» من شما را از گوش دادن به نداهای شیطانی برحذر میدارم زیرا دشمن آشکار شماست، تا مانند دوستان شیطان نباشید که درباره آنان فرمود:

«امروز هیچ گروهی و قومی بر شما غالب نمی گردند، و من در سختی ها، یاور شما می باشم».

و چون دو گروه با هم برخورد کردند شیطان پا به فرار گذاشت و گفت:

«من از شما بیزارم زیرا من چیزی می بینم که شما نمی بینید»، در این صورت است که پیکرهایتان فرودگاه شمشیرها، و اصابتگاه نیزه ما، و آماج تیرها و عمودها قرار می گیرد، و دیگر ایمان آوردن هیچ فردی «که قبلاً ایمان نیاورد» یا قبلاً ایمان آورده «ولی به وسیله آن ایمان فضیلتی را کسب نکرد» پذیرفته شود.) [۴]. سخن امام که به اینجا رسید، معاویه در هاله ای از حیرت و سرگردانی خطاب به آن حضرت گفت:

کافی است ای حسین، هر چه خواستی گفتی.

*****

[۱] سوره نساء آیه ۵۹.

[۲] سوره نساء آیه ۸۲.

[۳] سوره انفال آیه۴۸.

[۴] احتجاج ص۲۹۹ طبرسی، وسائل الشّیعه ج۸ ص۱۴۴ حدیث ۴۵.

طرح ویژگی های عترت در مجلس معاویه

و روزی دیگر در فرصتی مناسب در مجلس معاویه حضرت اباعبدالله علیه السلام بپاخاست و به شناساندن ویژگی های عترت پیامبر پرداخت.

حدیث ۱۷۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَنَا ابْنُ ماءِ السَّماءِ وَعُرُوقِ الثَّرى، أَنَا ابْنُ مَنْ سادَ أَهْلَ الدُّنیا بِالْحَسَبِ الثّاقِبِ وَالشَّرْفِ الْفائِقِ وَالْقَدیمِ السّابِقِ، أَنَا ابْنُ مَنْ رِضاهُ رِضَى الرَّحْمانِ وَسَخَطُهُ سَخَطُ الرَّحْمنِ. ثمَّ ردّ وجهه للخصم

فقال:

هَلْ لَکَ أَبٌ کَأَبی أَوْ قَدیمٌ کَقَدیمی؟

فَإِنْ قُلْتَ لا، تُغْلَبْ، و آن قُلْتَ:

نَعَمْ تَکْذِبُ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(من فرزند مردی آسمانی، و دارای قدرت

می باشم، من فرزند کسی هستم که مردم جهان در شرافت خانوادگی، و ارزشهای والای انسانی، سوابق درخشان اجتماعی، همتای او نمی باشند، من فرزند کسی هستم که خشنودی او خشنودی خدا، و خشم او خشم پروردگار است) سپس رو کرد به معاویه و فرمود:

(ای معاویه!

آیا تو را پدری چون پدرم، و سابقه ای چون سابقه ام می باشد؟

اگر بگوئی نه، شکست خوردی، و اگر بگوئی آری دروغ گفتی.) [۱].

*****

[۱] احقاق الحق ج۱۱ ص۵۹۵.

دفاع از ارزش اهل بیت

مروان یهودی زاده که پدرش «حَکَم» یهودی بود و بارها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را آزرد و سرانجام او را تبعید کرد، با مسخ ارزش ها و دگرگونی معیارهای اسلامی در ۲۵ سال حکومت آن سه نفر، داماد عثمان شد، و انواع کینه توزی ها، و دشمنی ها را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر امام علی علیه السلام و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روا داشت. روزی در میان جمعی از مردم مدینه در کمال بی أدبی خطاب به امام حسین علیه السلام گفت:

«اگر فاطمه زهرا نبود، شما بنی هاشم به چه چیزی بر ما فخر می کردید؟»

امام حسین علیه السلام خطاب به مردم مدینه خطابه ای ایراد کرد.

حدیث ۱۷۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

اُنْشِدُکُمْ بِاللهِ اِلَّا صَدَّقْتُمُونی إِنْ صَدَقْتُ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ فِی الأَرْضِ حَبیبَینِ کانا أَحَبَّ إِلی رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله مِنّی و من أَخی؟

أَوْ عَلی ظَهْرِ الأَرْضِ اِبْنُ بِنْتِ نَبی غَیری وَغَیرُ أَخی؟

قالُوا:

اللهم لا. قال:

وَإِنّی لاـ اَعْلَمُ أَنَّ فِی الأَـرْضِ مَلْعُونَ ابْنَ مَلْعُونٍ غَیرُ هـذا وَأَبیهِ طَریـدَی رَسُولِ اللهِ، وَاللهِ ما بَینَ (جـابَرْسٍ وَجـابَلْقٍ) أَحَـدِهِما بِبابِ الْمَشْرِقِ وَالآخَرِ بِباب الْمَغْرِبِ

رَجُلانِ مِمَّن ینْتَحِلُ الْاِسْلامَ أَعْدی لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَهْلِ بَیتِهِ مِنْکَ و من أَبیکَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(شما را به خدا سوگند!

اگر راست گفتم تصدیقم کنید، آیا در روی زمین کسی جز من و برادرم هست که حبیب پیامبر اکرم باشد؟

آیا در روی زمین غیر از من و برادرم کسی هست که فرزند دختر پیامبر باشد؟

). مردم گفتند:

خدا را گواه می گیریم!

نه. فرمود:

(امّا من در روی زمین پلیدتر و ملعون تر از مروان و پدرش که مطرود پیامبر بودند کسی را نمی شناسم) سپس رو به مروان کرده فرمود:

(به خدا در سرزمین وسیع اسلام از مشرق گرفته تا مغرب، دشمن ترین مردم به خدا و پیامبر و خاندان او کسی جز تو و پدرت نمی باشید.) [۱].

*****

[۱] احتجاج ص ۲۹۹ طبرسی

مناقب ج۴ ص۵۱ ابن شهر آشوب

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۸۶ حدیث۱ بحرانی.

افشای سیاست های معاویه

معاویه با اینکه در قرار دادنامه صلح امضاء کرد و پذیرفت که حکومت را پس از خود به شورای مسلمین واگذارد، و آن را به صورت موروثی در نیاورد، در اواخر زندگانی خود خیانت کرد و تصمیم گرفت برای ولایت عهدی یزید از مسلمانان بیعت بگیرد. روزی امام حسین علیه السلام را به مجلس عمومی خود طلبید و اظهار کرد که با یزید بیعت کند.

امام علیه السلام بپاخاست و خطابه ای ایراد کرد.

حدیث ۱۷۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَمَّا بَعْدُ:

یا مُعاوِیهُ!

فَلَنْ یؤَدّی الْقائِلُ وَ إِنْ أَطْنَبَ فی صِفَهِ الرسول صلی الله علیه و آله مِنْ جَمیعٍ جُزْءاً، وَقَدْ فَهِمْتُ ما لَبِسْتَ بِهِ الْخَلَفَ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ مِنْ ایجازِ الصِّفَهِ وَ التَّنَكُّبِ عَن اِسْتِبْلاغِ الْبَیعَهِ. وَ هَیهاتَ هَیهاتَ یا مُعاوِیهُ!

فَضَحَ الصُّبْحُ فَحْمَهَ الدُّجی، وَبَهَرَتِ الشَّمْسُ أَنْوارَ السُّرُجِ، وَلَقَدْ فَضَّلْتَ

حَتّى أَفْرَطْتَ، وَأسْتَأثَرْتَ حتى أَجْحَفْتَ، وَ مَنَعْتَ حَتّى مَحَلْتَ، وَجَزْتَ حَتّى جاوَزْتَ، ما بَذَلْتَ لِذى حَقٍّ مِنْ إسْمِ حَقِّهِ بِنَصيبٍ حَتّى أَخَذَ الشَّيطانُ حَظَّهُ الْأوْفَرَ، وَ نَصيبَهُ الأكْمَلَ. وَفَهِمْتُ ماذَكَرْتَهُ عَنْ يزيدَ مِنْ اِكْتمالِهِ وَسِياسَتِهِ لِاُمَّهِ مُحَمَّدٍ، تُريدُ أَنْ تُوَهِّمَ النَّاسَ فى يزيدَ، كَأَنَّكَ تَصِفُ مَحْجُوباً، أَوْتَنْعِتُ غائِباً، أَوْ تُخْبِرُ عَمَّا كانَ مِمَّا احْتَوَيْتَهُ بِعِلْمٍ خاصٍّ. وَقَدْ دَلَّ يزيدُ مِنْ نَفْسِهِ عَلى مَوْقِعِ رَأْيِهِ، فَخُذْ لِيزيدَ فيما أَخَذَ بِهِ مِنْ اِسْتِقْرائِهِ الْكِلابَ الْمُهارَشَةَ عِنْدَ التَحارُشِ، وَالْحمامَ السَّبْقَلأتْرابِهِنَّ، وَالقِيانِ ذَواتِ الْمَعازِفِ، وَضَربِ الْمَلاهى، تَجِدُهُ ناصِراً، وَدَعْ عَنْكَ ماتُحاوِلُ. فَما أَغْناكَ أَنْ تَلْقى اللهَ مِنْ وِزْرِ هذَا الْخَلْقِ بِأَكْثَرَ مِمَّا أَنْتَ لاقِيهِ، فَوَاللهِ ما بَرِحْتَ تَقْدَحُ باطِلاً فى جَوْرٍ، وَحَنَقاً فى ظُلْمٍ، حَتّى مَلَأْتَ اَلأسْقِيَهَ. و ما بَيْنَكَ وَبَينَ الْمَوْتِ إلاَّ غَمْضَهٌ، فَتَقْدِمَ عَلى عَمَلٍ مَحْفُوظٍ فى يوْمِ مَشْهُودٍ، وَلاتَ حينَ مَناصٍ، وَ رَأَيتُكَ عَرَّضْتَ بِنا بَعْدَ هذَا الأمْرِ، وَمَنَعْتَناعَنْ آبائِنا تراثاً، وَ لَقَدْ لَعَمْرُاللهِ أَوْرَثَنا الرسول صلى الله عليه و آله وِلادَهً، وَجِئْتَ لَنابِها ما حَجَجْتُمْ بِهِ الْقائِمْ عِنْدَ مَوْتِ الرَّسُولِ، فَأَذْعَنَ لِلْحُجَّهِ بِذلِكَ، وَرَدَّهُ الْايمانُ إِلَى النَصْفِ. فَرَكِبْتُمُ الأعالِيلَ، وَفَعَلْتُمُ الأفاعيلَ، وَقُلْتُمْ:

كانَ وَ يكُونُ، حَتّى أَتاكَ الأمْرُ يا مُعاوِيهُ مِنْ طَريقٍ كانَ قَصْدُها لِغَيرِكَ، فَهُناكَ فَاعْتَبِرُوا يا اُولِى الأبْصارِ. وَذَكَرْتَ قِيادَهَ الرَّجُلِ الْقَوْمَ بِعَهْدِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله وَ تَأْميرَهُ لَهُ، وَقَدْ كانَ ذلِكَ وَلِعَمْرِو بْنِ الْعاصِ يوْمَئِذٍ فَضيلَهٌ بِصُحْبَهِ الرَّسُولِ، وَبَيعَتِهِ لَهُ، وَ ما صارَ – لَعَمْرُ اللّهِ – يوْمَئِذٍ مَبْعَثُهُمْ حَتَّى أَنِفَ الْقَوْمُ إِمْرَتَهُ، وَكَرِهُوا تَقْديمَهُ، وَعَدُّوا عَلَيهِ اَفْعالَهُ.

فَقالَ صلى الله عليه و آله:

لا جرم معشر المهاجرين لا يعمل عليكم بعد اليوم غيرى، فَكَيفَ تَحْتَجُّ بِالْمَنْسُوخِ مِنْ فِعْلِ الرَّسُولِ فى أَوْكَدِ

الأحْكامِ وَ أَوْلاها بِالْمجْتَمَعِ عَلَيهِ مِنَ الصَّوابِ؟

أَمْ كَيفَ صاحَبْتَ بِصاحِبِ تابِعاً وَحَوْلُکَ مَنْ لا يؤْمَنُ فی صُحْبَتِهِ، وَلا يعْتَمَدُ فی دينِهِ وَقَرابَتِهِ، وَ تَتَخَطّاهُم إِلی مُسْرِفٍ مَفْتُونٍ، تُريدُ أَنْ تَلْبِسَ الناسَ شُبْهَةً يسْعَدُ بِهَا الْباقی فی دُنْياهُ، وَ تَشقی بِها فی آخِرَتِکَ، إِنَّ هذا لَهُوَ الْخُسْرانُ الْمُبينُ، وَأَسْتَغْفِرُاللّهَ لی وَلَکُمْ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای معاویه هیچ گوینده ای گرچه دامنه سخن او به درازا کشد، نمی تواند گوشه ای از صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر شمارد، و حق سخن را اداء کند، من فهمیدم که چه زیرکانه درباره توصیف خلفاء به اختصار سخن گفتی، و از تکمیل تعریف آنان طفره رفتی، هرگز!

هرگز!

ای معاویه!

افشای چهره منافقانه معاویه

روشنائی سپیده بر ظلمت شب چیره گشته، و پرتو پر فروغ خورشید انوار ضعیف چراغ ها را تحت الشّعاع خود قرار داده است. بعضی از خلفا را چنان برتری دادی که راه افراط پیش گرفتی، و بعضی از آنان را آنقدر مهم شمردی که تندروی و ستم کردی، و تا سرحد بُخل و کینه از ادای حق، خودداری نمودی، و آن چنان به اختصار سخن گفتی که از مرز عدالت پا فراتر نهادی. هیچ سهمی از حقّ را به صاحب حقّ نپرداختی تا شیطان بیشترین سهم خود را بُرد، و کاملترین بهره را برداشت.

افشای جنایات یزید

ای معاویه!

آنچه درباره کمالات یزید و لیاقت وی برای امّت محمّدصلی الله علیه و آله و سلم برشمردی، شنیدیم، قصد داری طوری به مردم وانمود کنی که گویا فرد ناشناخته ای را توصیف می کنی، یا فرد غائبی را معرّفی می کنی، و یا از کسی سخن میگویی که گویا تو

درباره او علم و اطّلاع مخصوصی داری، در حالی که یزید ماهیت خود را آشکار کرده و موقعیت «سیاسی و اجتماعی و اخلاقی» خودش را شناسانده است. از یزید آنگونه که هست سخن بگو!

از سگ بازیش بگو، در آن هنگام که سگهای درنده را بجان هم می اندازد، از کبوتر بازیش بگو، که کبوتران را در بلند پروازی به مسابقه وامی دارد. از بوالهوسی و عیاشی او بگو که کنیزکان را به رقص و آواز وامیدارد. از خوشگذرانیش بگو که از ساز و آواز خوشحال و سرمست میشود.

آنچه در پیش گرفتی کنار بگذار، آیا گناهانی که تاکنون در باره این امّت بردوش خود بار کرده ای ترا کافی نیست؟

افشای ستمکاری های معاویه

به خدا سوگند!

تو آنقدر از روش باطل و ستمگرانه خود و ادامه تجاوز و ظلم دست بر نداشتی تا کاسه های صبر مردم لبریز گردید، اینک بین مرگ و تو بیش از یک چشم بر هم زدن فرصتی باقی نیست، پس به سوی عملی بشتاب که برای روز رستاخیز و حضور همگان مفید باشد، روزیکه گریز گاهی در آن نیست. ای معاویه!

ترا می بینم که پس از این أعمال ننگین متعرّض ما می شوی، و ما را از میراث پدران خود منع می کنی. به خدا سوگند!

ما وارث پیامبر هستیم، ولی تو همان دلائل را پیش می کشی که به هنگام مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش کشیدند، و ناگزیر مردم هم آن را پذیرفتند، و از روی ایمان بدان گردن نهادند. آری عذرها تراشیدید، و آنچه خواستید انجام دادید، و آنگاه گفتید:

«این چنین بود و این چنین هم خواهد بود». تا سرانجام

از یک راه باور نکردنی کارها بدست تو افتاد، اینجاست که صاحبان بصیرت باید عبرت بگیرند، تو برای توجیه کارهایت از عنوان صحابه پیامبر استفاده کردی.

افشای چهره عمروعاص

و یادآور شدی که عمروبن عاص پس از پیامبر مردم را رهبری کرده و در زمان رسول خدا از ناحیه آن حضرت به امارت انتخاب شده است. با اینکه در آن زمان عمرو بن عاص صحابه بودن را برای خود فضیلت میدانست، مردم امیری او را نپذیرفتند، و زیر بار فرمانش نرفتند، و کارهای ننگین وی را برشمردند تا جائی که پیامبر فرمود:

«ای گروه مهاجر از این پس جز من کسی مسئول کارهای شما نخواهد بود». آری معاویه!

چگونه تو به یک عمل منسوخ پیامبر که در شرائط سخت و خاصّی انجام گرفت استدلال می کنی؟

چگونه مصاحبت کسی را پذیرفته ای که نه صحابی بودنش قابل اعتماد، و نه دین و خویشاوندیش مورد اطمینان است؟

تو میخواهی با این مصاحبت رسوا، مردم را به سوی فردی اسرافگر، و دیوانه سوق دهی. تو می خواهی لباس شک و تردید و اشتباه بر اندام مردم پوشانی تا دیگران از لذّت های دنیا کامیاب شوند، و شقاوت آخرت نصیب تو گردد، این همان خسران آشکار و ضرر واضح و روشن است. در پایان از خدا برای خویش و برای شما آمرزش می طلبم.) [۲].

*****

[۱] الامامه والسیاسه ج۱ ص۱۸۴

اعیان الشیعه ج۱ ص۵۸۳

الغدیر ج۱۰ ص۲۴۸

تاریخ یعقوبی ج۲ ص۲۲۸.

[۲] تاریخ طبری ج۳ ص۲۴۸

الامامه و السّیاسه ج۱ ص۱۸۶

تعیان الشّیعه ج۱ ص۵۸۳

الغدیر ج۱۰ ص۲۴۸.

سخنرانی افشاگرانه در منی

امام حسـین علیه السـلام در اواخر زندگی معاویه که خیانت به صلحنامه را آشکارا مطرح و برای یزید بیعت می گرفت، به حج رفت و در

«منی» مردان و زنان بنی هاشم، و دوستان و یاران خود را جمع کرد و بپاخاست و در افشای سیاست های شیطانی معاویه، خطابه ای ایراد کرد.

حدیث ۱۷۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَمَّا بَعْدُ فَاِنَّ هذَا الْطاغِیَهَ قَدْ فَعَلَ بِنا وَبِشیعَتِنا ما قَدْ رَأَیتُمْ وَ عَلِمْتُمْ وَشَهِدْتُمْ وَاِنّی اُریدُ اَنْ أَسأَلَكُمْ عَنْ شَیء، فَاِنْ صَدَقْتُ فَصَدِّقُونی وَ اِنْ کَذِبْتُ فَکَذِّبُونی، وَ أَسْأَلُکُمْ بِحَقِ اللهِ عَلَیکُمْ وَحَقّ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ قَرابَتی مِنْ نَبیکُمْ لَمَّا سَیرْتُمْ مَقامی هذا وَ وَصَفْتُم مَقالتی وَ دَعَوْتُمْ أَجْمَعینَ فی اَمْصارِکُمْ مِنْ قَبائِلِکُمْ مَنْ آمَنْتُمْ مِنَ النَّاس. اِسْمَعُوا مَقالَتی وَاکْتُبُوا قَوْلی ثُم ارْجِعوا اِلی اَمْصارِکُمْ وَقَبائِلِکُمْ فَمَنْ آمَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ وَوَثَقْتُم بِهِ فَادْعُوهُمْ اِلی ما تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّنا فَاِنی أَتَخَوَّفُ اَنْ یدْرُسَ هذَا الْاَمْرُ وَیذْهَبَ الْحَقُ وَیغْلَبَ، «وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ» [۱]. اُنْشِدُکُمْ اللهَ أَلا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَثِقُونَ بِهِ وَبِدینِهِ، اُنْشِدُکُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّ عَلی بْنَ اَبی طالِبٍ کانَ أَخا رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله حینَ آخی بَینَ اَصْحابِهِ فَآخی بَینَهُ وَ بَینَ نَفْسِهِ، وَقالَ:

«أنت اخی وأنا أخوک فی الدنیا والآخره»؟

قالوا:

اللهم نعم. اُنْشِدُکُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله صلی الله علیه و آله اِشْتَری مَوضِعَ مَسْجِدِهِ وَمَنازِلِهِ فَابْتَناهُ ثُم ابْتَنی فیهِ عَشْرَهَ مَنازِلَ تِسْعَهٌ لَهُ وَجَعَلَ عاشِرَها فی وَسَطِها لِأبی، ثَمَّ سَدَّ کُلَ بابِ شارِعٍ اِلی الْمَسْجِدِ غَیرَ بابِهِ فَتَکَلَّمَ فی ذلِکَ مَنْ تَکَلَّمَ

فَقالَ:

ما انا سددت ابوابکم و فتحت بابه ولکن الله امرنی بسد أبوابکم وفتح بابه، ثُم نَهَی النَّاسَ اَنْ ینامُوا فِی الْمَسْجِدِ غَیرَهُ، وَکانَ یجْنُبُ فِی الْمَسْجِدِ وَمَنْزِلِه فی مَنْزِلِ رَسُولِ الله صلی الله علیه و آله فَوُلِدَ لِرَسُولِ اللهِ صلی الله

عليه و آله فيِهِ اَوْلادٌ. قالوا:

اللهم نعم. أَفَتَعْلَمُونَ اَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَرَصَ عَلى كُوَّهٍ قَدْرِ عَينِهِ يدَعُها فى مَنْزِلِهِ اِلَى الْمسجِدِ فَأَبى عَلَيه، ثُم خَطَبَ

فقال ان الله امرنى ان ابنى مسجداً طاهراً لا يسكنه غيرى و غير أخى وبنيه؟

قالوا:

اللهم نعم. اُنْشِدُكُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله صلى الله عليه و آله نَصَبَهُ يوْمَ غَديرِ خُمٍّ فَنادى لَهُ بِالْوِلايهِ، وَقالَ:

لِيبَلِّغَ الشَّاهِدُ اَلْغائِبَ [٢]. قالوا:

اللهم نعم. اُنْشِدُكُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله قالَ لَهُ فى غَزْوَهِ تَبُوكٍ:

أنت منى بمنزله هارون من موسى، [٣] و أنت ولى كل مؤمن بعدى؟

[۴] قالوا:

اللهم نعم. اُنْشِدُكُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله صلى الله عليه و آله حينَ دَعَا النَّصارى مِنْ اَهْلِ نَجرانَ اِلَى الْمُباهَلَهِ لَمْ يأْتِ إلاَّ بِهِ وَبِصاحِبَتِهِ وَابْنَيهِ [۵]. قالوا:

اللهم نعم. اُنْشِدُكُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّهُ دَفَعَ اِلَيهِ الْلِواءَ يوْمَ خَيبَرٍ ثُم قالَ:

لأدفعه الى رجل يحبه الله ورسوله ويحب الله ورسوله، كرار غير فرار [۶] يفتحها الله على يديه»؟

قالوا اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ بَعَثَهُ بِبَراءَهٍ وَقالَ:

لايبلّغ عنى إلاّ أنا أو رجل منى»؟

[٧] قالوا:

اللّهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله لَمْ تُنْزَلْ بِهِ شِدَهٌ قَطُّ إلاَّ قَدَّمَهُ لَها ثِقَهً بِهِ، وَ اَنَّهُ لَمْ يدَعْهُ بِاِسْمِهِ قَطُّ ألاَّ يقُوْلُ:

يا اخى و ادعوا لى اخى. قالوا:

اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله قَضى بَينَهُ وَ بَينَ جَعْفَرٍ وَزَيدٍ

فَقالَ:

يا على أنت منى و أنا منك و أنت ولى كل مؤمن بعدى [۸]. قالوا:

اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّهُ كانَتْ لَهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله كُلَّ يوْمٍ خَلْوَةٌ، وَكُلَّ لَيلَهٍ دَخْلَةٌ، اِذا سَأَلَهُ أعْطاهُ، وَ اِذا سَكَتَ

أَبْدَاهُ؟

[٩]. قالوا:

اللهم نعم. اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله علیه و آله فَضَّلَهُ عَلى جَعْفَرٍ وَحَمْزَهَ حينَ قالَ:

لِفاطِمَهَعلیها السلام زوّجتک خير اهل بيتى، أقدمهم سلماً، وأعظمهم حلماً، واكثرهم علماً؟

[١٠]. قالوا:

اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله علیه و آله قالَ:

أنا سيد ولد بنى آدم، و أخى على سيد العرب، و فاطمه سيده نساء أهل الجنه والحسن والحسين ابناى سيدا شباب اهل الجنه؟».

قالوا:

اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله علیه و آله امرَهُ بِغُسْلِهِ وَاَخْبَرَهُ اَنَّ جَبْرَئيلَ يعينُهُ عَلَيه»؟

قالوا:

اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله صلى الله علیه و آله قالَ، فى آخِرِ خُطْبَهٍ خَطَبَها. اِنّى تركت فيكم الثقلين كتاب الله و أهل بيتى، فتمسكوا بهما لن تضلوا؟

قالوا:

اللهم نعم. [١١].

امام حسين علیه السلام فرمود:

(آنچه را كه اين مرد سركش «معاويه» بر ما و شيعيان ما روا داشته مى نگريد و شاهديد، اينك ميخواهم مطلبى را از شما بپرسم اگر راست گفتم تصديقم كنيد و اگر دروغ گفتم تكذيب نمائيد. سخنانم را بشنويد و حرفهايم را بنويسيد، آنگاه به شهرها و قبيله هاى خودتان بازگرديد و آنچه در حقّ ما ميدانيد به دوستان صميمى و افراد مورد اطمينان خودتان بگوئيد. من اعلان خطر مى كنم از اينكه اين مطلب كهنه شده و از هم بپاشد، و حق از بين برود، گرچه:

«خداوند نورش را گسترش خواهد داد گرچه كافران آنرا نپسندند» [١٢] شما را به خدا سوگند!

آيا ميدانيد كه على بن ابى طالب برادر پيامبر صلى الله علیه و آله و سلم بود؟

در آن هنگام که رسول خدا مسلمانان را با یکدیگر برادر کرد میان خود و پدرم پیمان برادری بست و فرمود:

«در دنیا و آخرت تو برادر

منی، و من برادر تو هستم.» مردم در پاسخ گفتند:

بار خدایا چنین است. فرمود:

(شما را به خدا!

آیا می دانید که رسول خدا زمینی برای مسجد و منزل خود خریداری فرمود، مسجد را بنا نمود و سپس ده منزل در اطراف آن بنا کرد که نه تای آن برای او و دهمین را به پدرم علی علیه السلام اختصاص داد، آنگاه تمام در بهائی را که به مسجد باز می شد بست و تنها درب خانه پدرم را باز گذاشت، که عدّه ای بعنوان اعتراض زبان بسخن گشودند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من درب خانه های شما را نبستم و درب خانه علی علیه السلام را باز نگذاشتم، لکن خداوند به من دستور داد تا دربهای شما بسته شود و درب خانه علی علیه السلام باز بماند». و سپس مردم را از خوابیدن در مسجد منع فرمود غیر از پدرم علی علیه السلام که در مسجد همجوار پیامبر بود، و منزلش در کنار منزل حضرتش قرار داشت، و در این خانه مقدّس فرزندان رسول خدا و علی علیه السلام تولّد یافتند. حاضرین گفتند:

بارخدایا چنین است.

امام فرمود:

(آیا میدانید عمر پسر خطّاب حرص می ورزید تا روزنه ای از خانه اش به مسجد باز کند که پیامبر جلوی کار او را گرفت و فرمود:

«خدا به من دستور داده که مسجد پاکی بنا کنم تا جز من و برادرم و پسرانش در آن مسکن نکنند؟».

حاضرین گفتند:

بارخدایا چنین است.

امام فرمود:

(شما را به خدا!

ای مردم آیا میدانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابیطالب را در روز غدیر به جانشینی خود منصوب کرد، و

مردم را به ولایت او فراخواند، و فرمود:

«سخنم را حاضرین به غایبین برسانند.» مردم گفتند:

بار خدایا چنین است.

امام فرمود:

(شما را به خدا سوگند!

آیا در جنگ تبوک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره او نفرمود:

«تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی، هستی و تو بعد از من ولی و سرپرست تمام مؤمنین می باشی؟»

مردم گفتند:

بارخدایا چنین است.

امام فرمود:

(شما را به خدا سوگند!

آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی علمای مسیحی بخران را به مباهله دعوت کرد، کسی جز علی و همسر علی و فرزندان او را بهمراه نیاورد؟

مردم گفتند:

بار خدایا چنین است.

امام فرمود:

(شما را به خدا سوگند!

آیا می دانید در روز خیبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرچم را بدست علی علیه السلام سپرد و فرمود:

«پرچم را به کسی خواهم داد که خدا و پیامبرش او را دوست دارند، و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد، جنگ آور بی باکی است که هرگز پابه فرار ننهد و این دژ محکم را خداوند بدست او فتح خواهد کرد». مردم گفتند:

بار خدایا چنین است.

امام فرمود:

(آیا میدانید رسول خدا پدرم علی علیه السلام را به قرائت سوره برائت در میان کفّار برانگیخت؟

و آنگاه فرمود:

«این پیام را جزمن، یا مردی که از من است کسی دیگر ابلاغ نخواهد کرد؟»

مردم گفتند:

بارخدایا چنین است.

امام فرمود:

(آیا میدانید در هر مشکلی که برای رسول خدا پیش می آمد علی علیه السلام را که مورد اطمینان او بود جلو می انداخت و هرگز پیامبر، پدرم را به نام صدا نمی زد، و همیشه می گفت «ای برادر» یا

«برادرم را صدا کنید». مردم گفتند:

بارخدایا چنین است.

امام فرمود:

(آیا میدانید رسول خدا میان پدرم، و جعفر بن ابی طالب، و زیدبن حارثه، قضاوت کرد و فرمود:

«ای علی تو از من هستی، و من از تو، پس از من تو ولی أمر و سرپرست همه مؤمنین می باشی.» مردم گفتند:

بارخدایا چنین است.

امام فرمود:

(آیا میدانید علی علیه السلام در هر خلوتی همراه پیامبر بود؟

و هر شبی همنشین او بود؟

وقتی چیزی از پیامبر میخواست عطایش میکرد؟

و هنگامی که سکوت اختیار می کرد رسول خدا او را به سخن وامیداشت؟

مردم گفتند:

بارخدایا چنین است.

امام فرمود:

(آیا میدانید رسول خدا پدرم را بر جعفر و حمزه برتری داد؟

در آن هنگام که به مادرم فاطمه علیها السلام فرمود:

«شوهرت بهترین اهلبیت من، و پیشگام ترین آنها در پذیرفتن اسلام است، او در حلم و شکیبایی بزرگترین، و در علم و دانش والاترین مرتبت را داراست.» مردم گفتند:

بارخدایا چنین است.

امام فرمود:

(آیا می دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من سرور فرزندان آدم هستم، و برادرم علی علیه السلام سرور مردم عرب است، و دخترم فاطمه بزرگ بانوی بانوان بهشت، و فرزندم حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت می باشند؟»

) مردم گفتند:

بارخدایا چنین است.

امام فرمود:

(آیا میدانید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پدرم فرمان داد تا او جنازه حضرتش را غسل دهد؟

و در این امر جبرئیل وی را یاری خواهد کرد؟

مردم گفتند:

بارخدایا چنین است.

امام فرمود:

(آیا میدانید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین خطبه خود فرمود:

«من دو چیز سنگین و گران قیمت در میان شما نهادم این دوچیز کتاب خدا، و اهل بیت من

است، به آنها چنگ بزنید و تمسّک جوئید تا گمراه نگردید»).

*****

[۱] سوره صف آیه ۸.

[۲] مستدرک صحیحین ج۳ ص۱۰۹ و ۱۳۴ وج۳ ص ۱۵۰.

[۳] صحیح مسلم ج۴ حدیث ۲۴۰۴

سنن ترمذی ج۵

مناقب ابن مغازلی حدیث ۳۸۰۸ و ۳۸۱۳

مستدرک صحیحین ج۳ ص۱۰۹ و ۱۳۳.

[۴] سنن ترمذی ج۵

المناقب ابن مغازلی حدیث ۳۷۹۶

مسند احمد ج۱ ص۳۳۱.

[۵] مناقب حدیث ۳۸۰۸

مستدرک صحیحین ج۳ ص۱۰۵.

[۶] صحیح مسلم ج۴ حدیث ۲۴۰۴

سنن ترمذی حدیث ۲۸۰۸ و ۳۸۰۸ و ج۵

المناقب ابن مغازلی حدیث ۳۸۰۳.

[۷] سنن ترمذی ج۵

مناقب ابن مغازلی حدیث ۳۸۰۳.

[۸] سنن ترمذی ج۵

مناقب حدیث ۳۷۹۶.

[۹] سنن ترمذی ج۵ حدیث ۳۸۰۶.

[۱۰] نظم دررالسمطین ص۱۲۸

احقاق الحق ج۴ ص۳۵۹

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج۹ ص۱۷۴.

[۱۱] کتاب سلیم بن قیس ص۲۰۶

الغدیر ج۱ ص۱۹۸

صحیح مسلم حدیث ۱۳۱

مقدّمه سنن ابن ماجه ص۱۱۴.

[۱۲] سوره صف آیه ۷.

سخنرانی اخلاقی، سیاسی در منی

(در سال ۵۵ هجری دو سال قبل از هلاکت معاویه در مراسم حج ایراد شد.)

حضرت اباعبدالله علیه السلام به میزان تحرّکات سیاسی بنی امیه و شخص معاویه، در روزهای آخر زندگی، به تبلیغات گسترده ای در مدینه، در سفر حج دست زد. در منی طرفداران و یاران را در خیمه ای جمع کرده و این سخنرانی را سامان داد.

حدیث ۱۷۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِعْتَبِرُوا أَیهَا النَّاسُ بِما وَعَظَ اللهُ بِهِ أَوْلِیاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنائِهِ عَلَی الأحْبارِ إِذْ یقُولُ:

«لَولا ینْهیهُمُ الرَّبَّانیونَ وَالأحْبارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْاِثمَ» [۱].

وَ قالَ:

«لُعِنَ الّذینَ کَفَرُوا مِنْ بَنی إِسْرائِیلَ» [۲] إلی قَوْلِهِ:

«لَبِئْسَ ما کانُوا یفْعَلُونَ» [۳]. وإِنَّما عابَ اللهُ ذلِکَ عَلَیهِمْلأَنَّهُمْ کانُوا یرَوْنَ (مِنَ) الظَّلَمَهِ الَّذینَ بَینَ أَظْهُرِهِمِ الْمُنْکَرَ وَالْفَسادَ فَلا

ينَهَوْنَهُمْ عَنْ ذلِكَ رَغْبَةً فيما كانُوا ينالُونَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَةً مِمَّا يحْذَرُونَ، وَاللهُ يقُولُ:

«فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ» [۴]. وَقالَ:

«اَلْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتِ بَعْضُهُمْ أَوْلياءُ بَعْضٍ

يأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَينْهَونَ عَنِ الْمُنْكَرِ» [٥] فَبَدَأَ اللهُ بِالأمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْى عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ لِعِلْمِهِ بِأَنَّها إذا أُدِّيتْ وَأُقِيمَتْ اِسْتَقامَتْ الفَرائِضُ كُلُّها هَيِنُها وَصَعْبُها، وَذلِكَ أَنَّ الأمْرَ بِالْمَعْرُوف وَالنَّهْى عَنِ الْمُنْكَرِ دُعاءٌ إِلَى الْإِسْلام مَعَ رَدِّ الْمَظالِمِ وَمُخالَفَهِ الظَّالِمِ، وقِسْمَهِ الْفَيىء وَالْغَنائِمِ وَأَخْذِ الصَّدَقاتِ مِنْ مَواضِعِها، وَوَضْعِها فى حَقِّها. ثُمَّ أَنْتُمْ أَيها الْعِصابَهُ عِصابَةٌ بِالْعِلْم مَشْهُورَهٌ، وَبالْخَيرِ مَذْكُورَهٌ، وَبالنَّصيحَهِ مَعْرُوفَهٌ، وَ بِاللهِ فى أَنْفُسِ النَّاسِ مَهابَهٌ يهابُكُمُ الشَّرِيفُ، وَ يكْرِمُكُمُ الضَّعيفُ، وَ يؤْثِرُكُمْ مَنْ لا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيهِ وَلايدَلَكُمْ عِنْدَهُ، تَشْفَعُونَ فِي الْحَوائِجِ إذا امْتَنَعَتْ مِنْ طُلَّابِها، وَتَمْشُونَ فى الطَّرِيقِ بِهَيئَهِ الْمُلُوكِ وَكَرامَهِ الأكابِرِ. أَلَيسَ كُلُّ ذلِكَ إِنَّما نِلْتُمُوهُ بِما يرْجى عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيامِ بِحَقِّ اللهِ، وَ إنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصُرُونَ، فَاسْتَخْفَفْتُمْ بِحَقِّ الْأئِمَهِ، فَأَمَّا حَقُّ الضُّعَفاء فَضَيعْتُمْ، وَأَمّا حَقُّكُمْ بِزَعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ، فَلامالاً بَذَلْتُمُوهُ، وَلا نَفْساً خاطَرْتُمْ بِها لِلَّذى خَلَقَها، وَلا عَشيرَهً عادَيتُمُوها فى ذاتِ اللهِ، أَنْتُمْ تَتَمَنَّونَ عَلَى اللهِ جَنَّتَهُ وَمُجاوَرَهَ رُسُلِهِ وَ أَماناً مِنْ عَذابِهِ. لَقَدْ خَشيتُ عَلَيكُمْ أَيها الْمُتَمَنُّونَ عَلَى اللهِ أَنْ تَحُلَّ بِكُمْ نِقْمَهٌ مِنْ نَقِماتِهِ، لأَنَّكُم بَلَغْتُمْ مِنْ كَرامَهِ اللهِ مَنْزِلَهً فُضِّلْتُمْ بِها وَ مَنْ يعْرَفْ بِاللهِ لا تُكْرِمُونَ وَ أَنْتُمْ بِاللهِ فى عِبادِهِ تُكْرَمُونَ، وَقَدْتَرَوْنَ عُهُودَ اللهِ مَنْقُوضَهً فَلا تَفْرَعُونَ، وَأَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمَمِ آبائِكُم تَفْرَعُونَ وَ ذِمَّهُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله مَخْفُورَهٌ، وَالْعُمْى وَالْبُكْمُ والزَّمِنَ فِى الْمَدائِنِ مُهْمَلَهٌ لا تَرْحَمُونَ، وَلا فى مَنْزِلَتِكُمْ تَعْلَمُونَ، وَلا مَنْ عَمِلَ فيها تَعْنُونَ، وَ بِالْإدّهانِ وَ الْمُصانَعَهِ عِنْدَ الظَّلَمَهِ تَأْمَنُونَ، كُلُّ ذلِكَ مِمَّا أمَرَكُمُ اللهُ بِهِ مِنَ النَّهْى وَالتَناهِى وَأَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ، وَأَنْتُم أَعْظَمُ النَّاسِ مُصيبَهً لِما غُلِبْتُمْ عَلَيهِ مِنْ مَنازِلِ الْعُلَماءِ لَوْ كُنْتُمْ تَسْعُونَ. ذلِكَ بِأَنَّ

مَجارِی الْاُمُورِ وَالأحْکام عَلی أَیـدِی الْعُلَماءِ بِاللهِ، اَلْاُمَناءِ عَلی حَلالِهِ وحَرامِهِ، فَأَنْتُمْ الْمَسْـلُوبُونَ تِلْکَ الْمَنْزِلَهَ، و ما سُـلِبْتُمْ ذلِکَ إلاَّ بِتَفَرُّقِکُمْ عَنِ الْحَقِّ وَاخْتِلافِکُمْ فِی الْسُّنَّهِ بَعْـدَ الْبَینَهِ الْواضِـحَهِ، وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَی الْأذی وَتَحَمَّلْتُمْ الْمَؤُونَهَ فی ذاتِ اللهِ کانَتْ اُمُورُ اللهِ عَلَیکُمْ تَرِدُ، وَعَنْکُمْ تَصْدُرُ، وَ إِلَیکُمْ تَرْجِعُ.

وَلکِنَّکُمْ مَکَّنْتُمْ الظَّلَمَهَ مِنْ مَنْزِلَتِکُمْ، وَ أَسْلَمْتُمْ اُمُورَ اللهِ فی أَیدیهِمْ یعْمَلُونَ بِالشُّبَهاتِ، وَ یسیرُونَ فِی الشَّهَواتِ، سَلَّطَهُمْ عَلی ذلِکَ فِرارُکُمْ مِـنَ الْمَـوْتِ وَ إعْجابُکُمْ بِالْحَیاهِ الّتی هِی مُفارِقَتُکُمْ، فَأَسْلَمْتُمُ الضُّعَفاءَ فی أَیـدیهِمْ، فَمِـنْ بَیـنِ مُسْتَعْبَدٍ مَقْهُورٍ وَ بَینَ مُسْتَضْعَفٍ عَلی مَعیشَتِهِ مَغْلُوبٍ. یتَقَلَّبُون فِی الْمُلْکِ بِآرائِهِمْ وَیسْتَشْعِرُونَ الْخِزْی بِأَهْوائِهِمْ، اِقْتِداءً بِالأشْرارِ، وَجُرْأَهً عَلی الْجَبّارِ، فی کُلِّ بَلَـدٍ مِنْهُمْ عَلی مِنْبَرِهِ خَطیبٌ مُصْـقَعٌ، فَالأرْضُ لَهُمْ شاغِرَهٌ وَأَیـدیهِمْ فیها مَبْسُوطَهٌ، وَالنّاسُ لَهُمْ خَوَلٌ لا یدْفَعُونَ یدَلامِسٍ، فَمِنْ بَینِ جَبّارٍ عَنیدٍ، وَذی سَطْوَهٍ عَلَی الضَّعَفَهِ شَدیدٍ، مُطاعٍ لا یعْرِفُ الْمُبْدِیءَ الْمُعیدَ. فَیا عَجَباً و مالی لا أَعْجَبُ!!

وَ الأرْضُ مِنْ غاشٍّ غَشُومٍ و مُتَصَدِّقٍ ظَلُومٍ، وَ عامِلٍ عَلَی الْمُؤْمِنینَ به هم غَیرِ رَحیمٍ، فَاللهُ الْحاکِمُ فیما فیهِ تَنازَعْنا، وَالْقاضِی بِحُکْمِهِ فیما شَجَرَ بَینَنا.

اَللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ إِنَّهُ لَمْ یکُنْ ما کانَ مِنّا تَنافُساً فی سُلْطانٍ، وَلا اِلْتِماساً مِنْ فُضُولِ الْحُطامِ، وَلکِنْ لِنُرِی الْمَعالِمَ مِنْ دینِکَ، وَنُظْهِرَ الْإِصْلاحَ فی بِلادِکَ، وَیأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبادِکَ، وَیعْمَلَ بِفَرائِضِکَ وُسُنَنِکَ وَ أَحْکامِکَ، فَإِنَّکُم اِنْ لَمْ تَنْصُرُونا وَتَنْصِفُونا قَوِی الظَّلَمَهُ عَلَیکُمْ، وَ عَمِلُوا فی إطْفاءِ نُورِ نَبیکُمْ، وَحَسْبُنا اللهُ وَ عَلَیهِ تَوَکَّلْنا وَإِلَیهِ أَنَبْنا وَإِلَیهِ الْمَصیرُ. [۶].

امام حسین علیه السلام فرمود:

علل سقوط یهودیان

(هان ای مردم!

عبرت بگیرید و پند بیاموزید از آنچه خدا دوستان خود را با سرزنش کردن علماء «یهود» پند داده است، آنجا که می فرماید:

«چرا

خداشناسان و بزرگان آنها را از ناسزا گفتن و حرام خوردنشان منع نمی کنند؟»

و فرمود:

«لعنت شده اند از بنی اسرائیل آنان که به کفر گرائیدند.» تا آنجا که فرمود، «و چه بد بود اعمالی که انجام میدادند» چرا خدا آنان را سرزنش می کند؟

برای اینکه آنان ستمگران را می دیدند که ستم روا می دارند، و فساد بر می انگیزند، ولی آنان را نهی نمیکردند، تا توسّط ستمگران به نوائی برسند و از گزند آنان در امان باشند، در حالی که خداوند میفرماید:

«از مردم نهراسید و فقط از من بیمناک باشید» و می فرماید:

«مردان و زنان مؤمن دوستداران یکدیگرند به معروف امر می کنند و از منکر بازمی دارند».

اهمیت امر به معروف

خداوند در این آیه «امر به معروف و نهی از منکر» را اوّلین فریضه قرار داد زیرا اگر به انجام این فریضه اقدام گردد تمام فرائض چه آسان وچه دشوار عملی میشود، علاوه بر این امر به معروف و نهی از منکر، دعوت کردن به اسلام است، همگامی در طرد ستمگری ها و مخالفت با ستمگران، و دعوت کردن به تقسیم عادلانه بیت المال و غنائم، و گرفتن مالیات از چیزهائی که در اسلام مشخّص گردیده، و مصرف آن در جایگاه اصلی خویش است.

مسئولیت خواصّ و بزرگان جامعه

شما ای بزرگان که در علم و دانش پر آوازه اید، و در خیر و نیکی زبانزد دیگرانید، و در نصیحت و پند دادن شهرت دارید، و به خاطر خدا در دل مردم عظمت و شکوه دارید، که افراد نیرومند شما را به حساب می آورند، و ناتوان شما را گرامی و محترم می شمارند، کسان خود را بر شما ایثار می

کنند که هیچ برتری بر آنها ندارید، و آنگاه که خواسته هایشان برآورده نمی شود از شما شفاعت می جویند، و شما با شکوه پادشاهان و عظمت بزرگان در میان آنان راه می روید.

آیا اینهمه احترام و کرنش برای این نیست که مردم امید دارند تا شما به احیاء حقوق خداوند قیام کنید؟

لیکن شما در بیشترین موارد از اداء حق الهی کوتاهی کردید، و حقوق ائمّه را سبک شمردید، حق ضعیفان و بینوایان را پایمال نمودید، شما آنچه حق خود تصوّر میکردید به ناروا گرفتید، ولی در راه خدا نه مالی بخشش کردید، ونه جانتان را به مخاطره انداختید، و نه از اقوام وخویشانتان برای رضای خدا بریدید.

آیا با این اعمال زشت بهشت خدا و همجواری پیامبران او را آرزو دارید؟

و میخواهید از عذاب الهی در أمان باشید؟

ای کسانی که چنین آرزویی را از خدا دارید می ترسم بر شما عذابی از عذابهای خدا نازل گردد، زیرا شما در پرتو عنایت خدا به مقامی رسیدید که بر دیگران برتری پیدا کردید، چه بسیارند کسانی که مورد احترام مردم نیستند، ولی شما به خاطر خدا در میان بندگانشان احترام دارید.

علل نکوهش بزرگان امّت اسلامی

شما می بینید که پیمانهای الهی در هم شکسته میشود ولی هیچ دم نمی زنید، و به هراس نمی افتید، در حالی که برای درهم شکستن بعضی از پیمانهای پدرانتان ناله سر میدهید، شکسته شدن پیمانهای رسول خدا را نادیده می گیرید. کورها، لالها، و فلج ها در شهرها، بی سرپرست مانده اند و شما نه رحمی بر آنان می کنید، و عملی را که درخور شأن خودتان باشد در مورد آنها انجام نمیدهید، و نه

قصد انجام آنرا دارید، فقط با چاپلوسی و تملّق پیش ستمگران رفاه و آسایش خویش را می جویید، خدا دستور فرموده است از این اعمال پلید جلوگیری شود، ولی شما از آن غافلید.

علل سقوط امّت اسلامی

شما مصیبت بارترین مردم هستید، زیرا از مسئولیتها، عالمانه و آگاهانه دست کشیدید و علّت همه گرفتاری ها آن است که زمام امور و اجرای احکام باید بدست علمای الهی باشد که در رعایت حلال و حرام خدا امین هستند، ولی این مقام و منزلت از شما سلب شده است چرا که از محور حق پراکنده شدید، و با وجود دلائل روشن در سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف کردید، اگر بر رنجها و آزارها شکیبایی داشتید، و سختیهای راه خدا را تحمّل می کردید، اجراء امور دین خدا بدست شما می افتاد، و لکن شما ستمگران را در مقام و منزلت خود جایگزین ساختید و امور دین خدا را بدست آنان سپردید، و آنان به اشتباه عمل می کنند، و در شهوات خود گام بر می دارند، و بر شما مسلّط شدند.

علل حاکمیت فاسدان بنی امیه

چون شما از مرگ فرار کردید، و عاشقانه به زندگی گذرا، دل نهادید، و ضعیفان و بی نوایان را بدست ستمگران سپردید تا برخی را برده و مقهور خود ساختند، و برخی را برای لقمه نانی بیچاره و ناتوان کردند.

ستمگران در ملک خدا، طبق میل و خواست خود گام بر می دارند، و با تمایلات خود راه پستی و مذمّت را هموار می سازند، از اشرار پست فطرت پیروی می کنند، و جسورانه در مقابل خدای متعال می ایستند، در هر

شهری بر فراز منبر گوینده ای دارند که فریاد میزند، و با صدای بلند سخن میگوید. زمین در تسلّط کامل آنان است، و دستشان از هر جهت باز و گشوده است، مردم بردگان آنانند آنگونه که هر دستی بر سر آنان کوبیده شود قادر به دفاع نیستند.

افشای حکومت ظالمانه معاویه

گروهی از این جبّاران کینه توز، سخت بر بینوایان چیزه گشته اند، و گروهی فرمانروایانی هستند که نه خدا را می شناسند، و نه روز معاد را باور دارند. در شگفتم!!

و چرا در شگفت نباشم؟!

که زمین را مردی حیله گر و مکّار و فردی تیره روز، تصرّف کرده، و بار مسئولیت مؤمنین را کسی به دوش کشیده که هرگز به آنان رحم نمیکند، خدا در این نزاعی که بین ما و او در گرفته، بهترین حاکم است، و در نبرد ما با او، قضاوت خواهد کرد.

فلسفه و اهداف حکومت اسلامی

خداوندا!

تو خود میدانی عملکرد ما نه برای آن است که به ریاست و سلطنت دست یابیم، یا از روی دشمنی و کینه توزی سخن بگوئیم، لیکن پیکار ما برای این است که پرچم آئین ترا بر افراشته، و بلاد بندگان ترا آباد سازیم، و به ستمدیدگان از بندگان تو امنیت بخشیم، و احکام و سنن و فرائض ترا پیاده کنیم. و شما ای سردمداران!

اگر ما را یاری و پشتیبانی نکنید، ستمگران بر شما چیزه میشوند، و در خاموش کردن نور پیامبرانتان می کوشند. ولی بدانید خداوند ما را کفایت خواهد کرد، و توکّل ما بر اوست، و در مسیر او گام بر خواهیم داشت، و به سوی او باز خواهیم گشت). [۷].

سخنرانی افشاگرانه در منی

امام حسین علیه السلام در اواخر زندگی معاویه که

خیانت به صلحنامه را آشکارا مطرح و برای یزید بیعت می گرفت، به حج رفت و در «منی» مردان و زنان بنی هاشم، و دوستان و یاران خود را جمع کرد و به پا خاست و در افشای سیاست های شیطانی معاویه، خطابه ای ایراد کرد.

حدیث ۱۷۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَمَّا بَعْدُ فَاِنَّ هذَا الْطاغِیَهَ قَدْ فَعَلَ بِنا وَبِشیعَتِنا ما قَدْ رَأَیتُمْ وَ عَلِمْتُمْ وَشَهِدْتُمْ وَاِنّی اُریدُ اَنْ أَسأَلَکُم عَنْ شَی ءٍ، فَاِنْ صَدَقْتُ فَصَدِّقُونی وَ اِنْ کَذِبْتُ فَکَذِّبُونی، وَ أَسْأَلُکُمْ بِحَقِ اللهِ عَلَیکُمْ وَحَقّ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ قَرابَتی مِنْ نَبیکُمْ لَمَّا سَیرْتُمْ مَقامی هذا وَ وَصَفْتُم مَقالتی وَ دَعَوْتُمْ أَجْمَعینَ فی اَمْصارِکُمْ مِنْ قَبائِلِکُمْ مَنْ آمَنْتُمْ مِنَ النَّاس. اِسْمَعُوا مَقالَتی وَاکْتُبُوا قَوْلی ثُم ارْجِعوا اِلی اَمْصارِکُمْ وَقَبائِلِکُمْ فَمَنْ آمَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ وَوَثَقْتُم بِهِ فَادْعُوهُمْ اِلی ما تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّنا فَاِنی أَتَخَوَّفُ اَنْ یدْرُسَ هذَا الْاَمْرُ وَیذْهَبَ الْحَقُ وَیغْلَبَ، «وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ» [۱].اُنْشِدُکُمْ اللهَ أَلا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَثِقُونَ بِهِ وَبِدینِهِ، اُنْشِدُکُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّ عَلی بْنَ اَبی طالِبٍ کانَ أَخا رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله حینَ آخی بَینَ اَصْحابِهِ فَآخی بَینَهُ وَ بَینَ نَفْسِهِ، وَقالَ:

«أنت اخی وأنا أخوک فی الدنیا والآخره»؟

قالوا:

اللهم نعم. اُنْشِدُکُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله صلی الله علیه و آله اِشْتَری مَوضِعَ مَسْجِدِهِ وَمَنازِلِهِ فَابْتَناهُ ثُم ابْتَنی فیهِ عَشْرَهَ مَنازِلَ تِسْعَهٌ لَهُ وَجَعَلَ عاشِرَها فی وَسَطِها لِأبی، ثَمَّ سَدَّ کُلَ بابِ شارِعٍ اِلی الْمَسْجِدِ غَیرَ بابِهِ فَتَکَلَّم فی ذلِکَ مَنْ تَکَلَّمَ

فَقالَ:

ما انا سددت ابوابکم و فتحت بابه ولکن الله امرنی بسد أبوابکم وفتح بابه، ثُم نَهَی النَّاسَ اَنْ ینامُوا فِی الْمَسْجِدِ غَیرَهُ، وَکانَ

يجْنُبُ فِى الْمَسْجِدِ وَمَنْزِلِه فى مَنْزِلِ رَسُولِ الله صلى الله عليه و آله فَوُلِدَ لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله فيهِ اَوْلادٌ. قالوا:

اللهم نعم. أَفَتَعْلَمُونَ اَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَرَصَ عَلى كُوَّةٍ قَدْرِ عَينِهِ يدَعُها فى مَنْزِلِهِ اِلَى الْمَسجِدِ فَأَبى عَلَيه، ثُمَ خَطَبَ

فقال ان الله امرنى ان ابنى مسجداً طاهراً لا يسكنه غيرى و غير أخى وبنيه؟

قالوا:

اللهم نعم. اُنْشِدُكُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله صلى الله عليه و آله نَصَبَهُ يوْمَ غَديرِ خُمٍّ فَنادى لَهُ بِالْوِلايهِ، وَقالَ:

لِيبَلِّغَ الشَّاهِدُ اَلْغائِبَ [٢]. قالوا:

اللهم نعم. اُنْشِدُكُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله قالَ لَهُ فى غَزْوَهِ تَبُوكٍ:

أنت منى بمنزله هارون من موسى، [٣] و أنت ولى كل مؤمن بعدى؟

[۴] قالوا:

اللهم نعم. اُنْشِدُكُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله صلى الله عليه و آله حينَ دَعَا النَّصارى مِنْ اَهْلِ نَجْرانَ اِلَى الْمُباهَلَهِ لَمْ يأْتِ إلاَّ بِهِ وَبِصاحِبَتِهِ وَابْنَيهِ [۵]. قالوا:

اللهم نعم. اُنْشِدُكُمُ اللهَ أَتَعْلَمُونَ اَنَّهُ دَفَعَ اِلَيهِ الْلِواءَ يوْمَ خَيبَرٍ ثُمَ قالَ:

لأدفعه الى رجل يحبه الله ورسوله ويحب الله ورسوله، كرار غير فرار [۶] يفتحها الله على يديه»؟

قالوا اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ بَعَثَهُ بِبَراءَهٍ وَقالَ:

لايبلّغ عنى إلّا أنا أو رجل منى»؟

[٧] قالوا:

اللّهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله لَمْ تُنْزَلْ بِهِ شِدَهٌ قَطُّ إلاَّ قَدَّمَهُ لَها ثِقَهً بِهِ، وَ اَنَّهُ لَمْ يدَعْهُ بِاِسْمِهِ قَطُّ ألاَّ يقُوْلُ:

يا اخى و ادعوا لى اخى. قالوا:

اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله قَضى بَينَهُ وَ بَينَ جَعْفَرٍ وَزَيدٍ

فَقالَ:

يا على أنت منى و أنا منك و أنت ولى كل مؤمن بعدى [۸]. قالوا:

اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ انَّهُ كانَتْ لَهُ مِنْ رَسُولِ

اللهِ صلی الله علیه و آله کُلَّ یوْمٍ خَلْوَةٌ، وَکُلَّ لَیلَهٍ دَخْلَهٌ، اِذا سَأَلَهُ أعْطاهُ، وَاِذا سَکَتَ أَبْدَاَهُ؟

[۹]. قالوا:

اللهم نعم. اَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله فَضَّلَهُ عَلی جَعْفَرٍ وَحَمْزَهَ حینَ قالَ:

لِفاطِمَهَعلیها السلام زوّجتک خیر اهل بیتی، أقدمهم سلماً، وأعظمهم حلماً، واکثرهم علماً؟

[۱۰]. قالوا:

اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله قالَ:

أنا سید ولد بنی آدم، و أخی علی سید العرب، و فاطمه سیده نساء أهل الجنه والحسن والحسین ابنای سیدا شباب اهل الجنه؟».

قالوا:

اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله امرَهُ بِغُسْلِهِ وَاَخْبَرَهُ اَنَّ جَبْرَئیلَ یعینُهُ عَلَیه»؟

قالوا:

اللهم نعم. أَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ الله صلی الله علیه و آله قالَ، فی آخِرِ خُطْبَهٍ خَطَبَها. اِنّی ترکت فیکم الثقلین کتاب الله و أهل بیتی، فتمسکوا بهما لن تضلوا؟

قالوا:

اللهم نعم. [۱۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آنچه را که این مرد سرکش «معاویه» بر ما و شیعیان ما روا داشته می نگرید و شاهدید، اینک میخواهم مطلبی را از شما بپرسم اگر راست گفتم تصدیقم کنید و اگر دروغ کفتم تکذیب نمائید. سخنانم را بشنوید و حرفهایم را بنویسید، آنگاه به شهرها و قبیله های خودتان بازگردید و آنچه در حقّ ما میدانید به دوستان صمیمی و افراد مورد اطمینان خودتان بگوئید. من اعلان خطر می کنم از اینکه این مطلب کهنه شده و از هم بپاشد، و حق از بین برود، گرچه:

«خداوند نورش را گسترش خواهد داد گرچه کافران آنرا نپسندند» [۱۲] شما را به خدا سوگند!

آیا میدانید که علی بن ابی طالب برادر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود؟

در آن هنگام که رسول خدا مسلمانان را با

یکدیگر برادر کرد میان خود و پدرم پیمان برادری بست و فرمود:

«در دنیا و آخرت تو برادر منی، و من برادر تو هستم.» مردم در پاسخ گفتند:

بار خدایا چنین است. فرمود:

(شما را به خدا!

آیا می دانید که رسول خدا زمینی برای مسجد و منزل خود خریداری فرمود، مسجد را بنا نمود و سپس ده منزل در اطراف آن بنا کرد که نه تای آن برای او و دهمین را به پدرم علی علیه السلام اختصاص داد، آنگاه تمام در بهائی را که به مسجد باز می شد بست و تنها درب خانه پدرم را باز گذاشت، که عدّه ای بعنوان اعتراض زبان بسخن گشودند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من درب خانه های شما را نبستم و درب خانه علی علیه السلام را باز نگذاشتم، لکن خداوند به من دستور داد تا دربهای شما بسته شود و درب خانه علی علیه السلام باز بماند». و سپس مردم را از خوابیدن در مسجد منع فرمود غیر از پدرم علی علیه السلام که در مسجد همجوار پیامبر بود، و منزلش در کنار منزل حضرتش قرار داشت، و در این خانه مقدّس فرزندان رسول خدا و علی علیه السلام تولّد یافتند. حاضرین گفتند:

بارخدایا چنین است.

امام فرمود:

(آیا میدانید عمر پسر خطّاب حرص می ورزید تا روزنه ای از خانه اش به مسجد باز کند که پیامبر جلوی کار او را گرفت و فرمود:

«خدا به من دستور داده که مسجد پاکی بنا کنم تا جز من و برادرم و پسرانش در آن مسکن نکنند؟».

حاضرین گفتند:

بارخدایا چنین است.

امام فرمود:

(شما را به خدا!

ای مردم آیا میدانید که رسول خدا صلی الله علیه

و آله و سلم علی بن ابیطالب را در روز غدیر به جانشینی خود منصوب کرد، و مردم را به ولایت او فراخواند، و فرمود:

«سخنم را حاضرین به غایبین برسانند.» مردم گفتند:

بار خدایا چنین است.

امام فرمود:

(شما را به خدا سوگند!

آیا در جنگ تبوک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره او نفرمود:

«تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی، هستی و تو بعد از من ولی و سرپرست تمام مؤمنین می باشی؟»

مردم گفتند:

بارخدایا چنین است.

امام فرمود:

(شما را به خدا سوگند!

آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی علمای مسیحی نجران را به مباهله دعوت کرد، کسی جز علی و همسر علی و فرزندان او را بهمراه نیاورد؟

مردم گفتند:

بار خدایا چنین است.

امام فرمود:

(شما را به خدا سوگند!

آیا می دانید در روز خیبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرچم را بدست علی علیه السلام سپرد و فرمود:

«پرچم را به کسی خواهم داد که خدا و پیامبرش او را دوست دارند، و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد، جنگ آور بی باکی است که هرگز پا به فرار ننهد و این دژ محکم را خداوند بدست او فتح خواهد کرد». مردم گفتند:

بار خدایا چنین است.

امام فرمود:

(آیا میدانید رسول خدا پدرم علی علیه السلام را به قرائت سوره برائت در میان کفّار برانگیخت؟

و آنگاه فرمود:

«این پیام را جز من، یا مردی که از من است کسی دیگر ابلاغ نخواهد کرد؟»

مردم گفتند:

بارخدایا چنین است.

امام فرمود:

(آیا میدانید در هر مشکلی که برای رسول خدا پیش می آمد علی علیه السلام را که مورد اطمینان او بود جلو

می انداخت و هرگز پیامبر، پدرم را به نام صدا نمی زد، و همیشه می گفت «ای برادر» یا «برادرم را صدا کنید». مردم گفتند:

بارخدایا چنین است.

امام فرمود:

(آیا میدانید رسول خدا میان پدرم، و جعفر بن ابی طالب، و زید بن حارثه، قضاوت کرد و فرمود:

«ای علی تو از من هستی، و من از تو، پس از من تو ولی أمر و سرپرست همه مؤمنین می باشی.» مردم گفتند:

بارخدایا چنین است.

امام فرمود:

(آیا میدانید علی علیه السلام در هر خلوتی همراه پیامبر بود؟

و هر شبی همنشین او بود؟

وقتی چیزی از پیامبر میخواست عطایش میکرد؟

و هنگامی که سکوت اختیار می کرد رسول خدا او را به سخن وا می داشت؟

مردم گفتند:

بارخدایا چنین است.

امام فرمود:

(آیا میدانید رسول خدا پدرم را بر جعفر و حمزه برتری داد؟

در آن هنگام که به مادرم فاطمه علیها السلام فرمود:

«شوهرت بهترین اهلبیت من، و پیشگام ترین آنها در پذیرفتن اسلام است، او در حلم و شکیبایی بزرگترین، و در علم و دانش والاترین مرتبت را داراست.» مردم گفتند:

بارخدایا چنین است.

امام فرمود:

(آیا می دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من سرور فرزندان آدم هستم، و برادرم علی علیه السلام سرور مردم عرب است، و دخترم فاطمه بزرگ بانوی بانوان بهشت، و فرزندم حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت می باشند؟»

) مردم گفتند:

بارخدایا چنین است.

امام فرمود:

(آیا میدانید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پدرم فرمان داد تا او جنازه حضرتش را غسل دهد؟

و در این امر جبرئیل وی را یاری خواهد کرد؟

مردم گفتند:

بارخدایا چنین است.

امام فرمود:

(آیا میدانید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در

آخرین خطبه خود فرمود:

«من دو چیز سنگین و گران قیمت در میان شما نهادم این دو چیز کتاب خدا، و اهل بیت من است، به آنها چنگ بزنید و تمسّک جوئید تا گمراه نگردید»).

*****

[۱] سوره صف آیه ۸.

[۲] مستدرک صحیحین ج۳ ص۱۰۹ و ۱۳۴ وج۳ ص ۱۵۰.

[۳] صحیح مسلم ج۴ حدیث ۲۴۰۴

سنن ترمذی ج۵

مناقب ابن مغازلی حدیث ۳۸۰۸ و ۳۸۱۳

مستدرک صحیحین ج۳ ص۱۰۹ و ۱۳۳.

[۴] سنن ترمذی ج۵

المناقب ابن مغازلی حدیث ۳۷۹۶

مسند احمد ج۱ ص۳۳۱.

[۵] مناقب حدیث ۳۸۰۸

مستدرک صحیحین ج۳ ص۱۰۵.

[۶] صحیح مسلم ج۴ حدیث ۲۴۰۴

سنن ترمذی حدیث ۲۸۰۸ و ۳۸۰۸ و ج۵

المناقب ابن مغازلی حدیث ۳۸۰۳.

[۷] سنن ترمذی ج۵

مناقب ابن مغازلی حدیث ۳۸۰۳.

[۸] سنن ترمذی ج۵

مناقب حدیث ۳۷۹۶.

[۹] سنن ترمذی ج۵ حدیث ۳۸۰۶.

[۱۰] نظم دررالسمطین ص۱۲۸

احقاق الحق ج۴ ص۳۵۹

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج۹ ص۱۷۴.

[۱۱] کتاب سلیم بن قیس ص۲۰۶

الغدیر ج۱ ص۱۹۸

صحیح مسلم حدیث ۱۳۱

مقدّمه سنن ابن ماجه ۱۱۴.

[۱۲] سوره صف آیه ۷.

دفاع از ولایت و افشای یزید

پس از مرگ معاویه، سران بنی امیه یزید را بر تخت حکومت نشاندند و فشار سیاسی بر مخالفان را آغاز کردند.

یزید نامه ای به فرماندار مدینه «ولید بن عُتبه» نوشت و تأکید کرد که از امام حسین علیه السلام بیعت بگیرد، ولید در حالی که مروان بن حکم یهودی زاده در کنارش قرار داشت امام را طلبید و دستور یزید را ابلاغ کرد.

امام فرمود:

این مسئله یک موضوع اجتماعی و عمومی است بایـد در میان عموم مردم طرح شود، مهلتی دهید تا فردا به شـما پاسخ بگویم. مروان به فرماندار مدینه گفت او را زندانی کن اگر از دست ما برود دیگر بیعت نخواهد کرد یا گردن او را بزن.

حدیث ۱۷۷

قال الامام الحسین

علیه السلام:

أَیهَا الأمیرُ!

إنَّا أَهْـلُ بَیتِ النُّبُوَّه وَ مَعْـدِنُ الرِّسـالَهِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلائِـکَهِ وَ مَحَلُّ الرَّحْمَهِ وَ بِنا فَتَـحَ اللّهُ وَ بِنا خَتَمَ. وَ یزیـدُ رَجُلٌ فاسِقٌ شارِبُ خَمْرٍ قاتِـلُ النَّفْسِ الْمحَرَّمَهِ مُعْلِنٌ بِـالْفِسْقِ، وَ مِثْلی لا ـ یبایعُ مِثْلَهُ. وَلکِنْ نُصْـبِحُ وَ تُصْـبِحُونَ وَ نَنْتَظِرُ وَ تَنْتَظِرُونَ أَینا أَحَقُّ بِالْخِلافَهِ وَالْبَیعَهِ.[۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای امیر!

مائیم خاندان نبوّت، و معدن رسالت، در خاندان ما محل رفت و آمد فرشتگان و محل نزول رحمت خداست، خداوند اسلام را از خاندان ما شروع و افتتاح نمود، و تا آخر نیز همگام با ما خاندان به پیش خواهد برد. امّا یزید مردی شرابخوار که دستش به خون افراد بیگناه آلوده است، او شخصی است که دستورات الهی را درهم شکسته، و در مقابل چشم مردم مرتکب فسق و فجور می گردد، آیا رواست شخصی همچون من با آن سوابق درخشان و اصالت خانوادگی با چنین مرد فاسق بیعت کند؟

باید در این زمینه شما و ما، آینده را در نظر بگیریم و خواهید دید که کدام یک از ما سزاوار خلافت و رهبری امّت اسلامی و شایسته بیعت مردم است.).

*****

[۱] فتوح ابن اعثم کوفی ج۵ ص۱۴

مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج۱ ص۱۸۴

مثیرالاحزان ص۲۴.

سخنرانی در مکه و خبر از آینده

پس از آنکه فشار سیاسی، نظامی یزید و فرماندار او بر امام حسین علیه السلام زیاد شد چون در آن روزگاران، وسائل ارتباط جمعی امروز مانند، رادیو، تلویزیون، تلفن و روزنامه ها وجود نداشت، برای اینکه قیام و فریاد خود را بگوش امّت اسلامی برساند، مراسم حج و شهر مکّه را انتخاب فرمود و در اجتماعات حجّاج، سخنرانی های افشاگرانه خود را سازمان داد، در یکی از آن سخنرانی ها اظهار

داشت:

حدیث ۱۷۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلْحَمْدُ لِلّهِ و ماشاءَاللهُ، وَلا قُوَّةَ اِلاّ بِاللهِ، وَصَلَّی اللهُ عَلی رَسُولِهِ، خُطَّ الْمَوْتُ عَلی وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقَلادَهِ عَلی جیدِ الْفَتاهِ، وَ ما اَوْلَهَنی اِلی اَسْلافی اِشْتِیاقَ یعْقُوبَ اِلی یوسُفَ، وَخُیرَلی مَصْرَعُ اَنَا لاقیهِ کَأَنّی بِاَوْصالی تَقْطَعُها عَسَلانُ الْفَلَواتِ بَینَ النَّواویسِ وَکَرْبَلاءَ فَیمْلَأَنَّ مِنّی اَکْراشاً جَوْفاً وَاَجْرِبَهً سُغْباً، لا مَحیصَ عَنْ یوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ.

رِضَی اللهِ رِضانا اَهْلُ الْبَیتِ، نَصْبِرُ عَلی بَلائِهِ وَیوَفّینا اُجُورَ الصّابِرینَ لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله لَحْمَتُهُ، وَهِی مَجْمُوعَهٌ لَهُ فی حَظیرَهِ الْقُدْسِ، تَقَرُّبِهِمْ عَینُهُ وَینْجَزُ به هم وَعْدَهُ. مَنْ کانَ باذِلاً فینا مُهْجَتَهُ، وَمُوَطِّناً عَلی لِقاءِ اللهِ نَفْسَهُ، فَلْیرْحَلْ مَعَنا، فَاِنّی راحِلٌ مُصْبِحاً اِنْشاءَاللهُ تَعالی. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سپاس برای خداست آنچه خدا بخواهد همان خواهد بود و هیچ نیرویی حکم فرما نیست مگر به اراده خداوند و درود خدا بر فرستاده او، ای مردم مرگ بر انسانها چونان گردنبند که لازمه گردن دختران است حتمی است، و من به دیدار نیاکانم آن چنان اشتیاق دارم مانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف است، و برای من قتلگاهی معین گردیده است که در آنجا فرود خواهم آمد. و گویا با چشم خود می بینم که درندگان بیابانها (لشگریان کوفه) در سرزمینی در میان «نواویس» و «کربلا» اعضاء مرا قطعه قطعه و شکم های گرسنه خود را سیر می کنند، از پیش آمدی که با قلم قضا نوشته شده است چاره و مفرّی نیست. بر آنچه خدا راضی است ما نیز راضی و خشنودیم و در مقابل بلا و امتحان او صبر و استقامت می ورزیم و خدا اجر صبر کنندگان را بر

ما عنایت خواهد نمود، در میان پیامبر و پاره های تن وی (فرزندانش) هیچگاه جدائی نخواهد افتاد و در بهشت برین در کنار او خواهند بود زیرا که آنان وسیله خوشحالی و روشنی چشم پیامبر بوده و وعده او نیز «استقرار حکومت الله» به وسیله آنان تحقّق خواهد پذیرفت، پس هر کس آمادگی دارد تا در راه ما خون قلب خود را بریزد، و جان خود را به خدا بسپارد، پس با ما کوچ کند، که همانا من صبحگاه کوچ می کنم اگر خدای بزرگ بخواهد).

*****

[۱] مثیر الاحزان ص۴۱

کتاب لهوف ابن طاووس ص۲۶

کشف الغمه ج۲ ص۲۹

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۱۶.

سخنرانی برای کوفیان بعد از نماز ظهر در شراف

وقتی سپاه امام حسین علیه السلام بطرف کوفه در حرکت بود، ابن زیاد حُر را با دو هزار سرباز مأموریت داد که هرجا کاروان اباعبدالله علیه السلام را دید همانجا متوقّف سازد.

در منطقه «شراف» سپاه حُر با سپاه امام علیه السلام روبرو شده و ره گیری آغاز شد، هنگام نماز ظهر فرا رسید، امام دستور داد تا اسبان کوفیان را آب دادند و همه برای نماز آماده شدند، و دو لشگر به امام حسین علیه السلام اقتداء کردند، امام بعد از نماز ظهر بپاخاست و اظهار داشت:

حدیث ۱۷۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَیها النَّاسُ!

إِنَّها مَعْذِرَةٌ إِلی اللهِ وَإِلی مَنْ حَضَرَ مِنَ الْمَسْلِمینَ، إِنّی لَمْ أَقْدِمْ عَلی هذا الْبَلَدِ حَتَّی أَتَتْنی کُتُبُکُمْ وَقَدِمَتْ عَلَی رُسُلُکُمْ أَنْ اَقْدِمْ إِلَینا إِنَّهُ لَیسَ عَلَینا إِمامٌ، فَلَعَلَّ اللهَ أَنْ یجْمَعَنا بِکَ عَلَی الْهُدی، فَإِنْ کُنْتُمْ عَلی ذلِکَ فَقَدْ جِئْتُکُمْ، فَإِنْ تُعْطُونی ما یثِقُ بِهِ قَلْبی مِنْ عُهُودِکُمْ و من مَواثیقِکُمْ دَخَلْتُ مَعَکُمْ إِلی مِصْرِکُمْ، و آن لَمْ تَفْعَلُوا وَکُنْتُمْ کارِهینَ لِقُدُومی عَلَیکُمْ، اِنْصَرَفْتُ

إِلی الْمَکانِ الَّذی أَقْبَلْتُ مِنْهُ إِلَیکَمْ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای مردم این سخنان که می گویم در پیش خدا برای اتمام حجّت با شما است، من به سوی شما نیامدم تا نامه های شما به من رسید و پیام آوران شما به پیش آمدند که «بسوی ما رهسپار باش که ما رهبر و امامی نداریم شاید خداوند ما را به وسیله تو (در زیر پرچم) حق و هدایت گرد آورد، اینک اگر شما بر این سخنان وفادارید من به سوی شما آمده ام پس با تجدید عهد و پیمان به من اطمینان بخشید، و اگر این کار را نمی کنید و از من ناخشنودید، از همینجا به شهری که آمده ام برمی گردم.) [۱].

*****

[۱] ارشاد شیخ مفید ص۲۲۴

بحارالانوار ج۴۴ ص۳۷۶

أعیان الشیعه ج۱ ص۵۹۶.

اتمام حجت با کوفیان

شیخ مفید نقل می کند:

وقتی کاروان امام حسین علیه السلام به سرزمین «شراف» رسید که هنگام نماز ظهر بود.

امام به حجّاج بن مسروق فرمود:

اذان بگو.

پس از اذان، نماز جماعت برقرار شد و دو سپاه کوفه و امام به آن حضرت اقتداء کردند، سپس در حالی که امام حسین علیه السلام نعلینی بر پا، و عبائی بر دوش داشت برای اتمام حجّت با کوفیان این سخنرانی را ایراد کرد.

حدیث ۱۸۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَیهَا النَّاسُ اِنّی لَمْ آتِکُم حَتَّی اَتَتْنی کُتُبُکُمْ وَقَدِمَتْ عَلَی رُسُلُکُمْ اَنْ اَقْدِمْ عَلینا فَاِنَّهُ لیسَ لَنا اِمامٌ لَعَلَّ اللّه اَنْ یجْمَعَنا بِکَ عَلَی الْهُدی وَالْحَقِّ فَاِنْ کُنْتُمْ عَلی ذلِکَ فَقَدْ جِئْتُکُمْ فَاَعْطُونی ما اَطْمَئِنُّ اِلَیهِ مِنْ عُهوُدِکُمْ وَمَواثیقِکُمْ، و آن لَمْ تَفْعَلوُا وَ کُنْتُمْ لِقُدُومی

کارِهینَ اِنْصَرَفْتُ عَنْکَمْ اِلَی الْمَکانِ الَّذی جِئْتُ مِنْهُ اِلَیکَمْ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(مردم!

من به سوی شما حرکت ننمودم

مگر آنگاه که دعوتنامه ها و پیک های شما به سوی من سرازیر گردید که «ما امام و پیشوا نداریم دعوت ما را بپذیر و به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیله تو ما را هدایت و رهبری نماید» اگر بدین دعوتها وفادار و پای بند هستید اینک که من به سوی شما آمده ام باید با من پیمان محکم ببندید و در همکاری و همیاری با من از اطمینان بیشتری برخوردارم سازید و اگر از آمدن من ناراضی هستید حاضرم به محلی که از آن جا آمده ام مراجعت نمایم). [۱].

*****

[۱] کتاب فتوح ابن أعثم کوفی ج۵ ص ۸۵

مقتل الحسین خوارزمی ج۱ ص۲۳۱.

بیان فلسفه قیام

امام حسین برای آگاهی کوفیان از فلسفه قیام عاشورا خطابه ای ایراد کرد:

حدیث ۱۸۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الأمْرِ ماقَدْ تَرَوْنَ، و آن الدُّنْیا قَدْ تَغَیرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُها، وَاسْتَمَرَّتْ جِدّاً وَلَمْ یبْقَ مِنْها إِلَّا صُبابَةً كَصُبابَةِ الْإِناءِ، وَخَسیسِ عَیشٍ كَالْمَرْعَی الْوَبیلِ. أَلا تَرَوْنَ اَنَّ الْحَقِّ لا یعْمَلُ بِهِ، وَ انّ الْباطِلِ لا یتَناهی عَنْهُ، لِیرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فی لِقاءِ اللهِ مُحِقًّا، فَإِنّی لا أَری الْمَوْتَ إِلَّا شَهادَةً، وَ لا الْحَیاةَ مَعَ الظّالِمینَ إِلَّا بَرَماً اِنَّ النّاسَ عَبیدُ الدُّنْیا وَالدّینُ لَعْقٌ عَلی أَلْسِنَتِهِمْ یحُوطُونَهُ مادَرَّتْ مَعائِشَهُمْ فَإِذا مُحِّصُوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّیانُونَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کار ما بدینجا کشیده است که می بینید، دنیا دگرگون شده و بسیار زشت و ناپسند گردیده است نیکی های دنیا به عقب می رود و همچنان با شتاب روبه زوال است، از نیکی ها چیزی باقی نمانده جز ته مانده هائی همانند ته مانده آبشخورها و پستی های زندگی، همانند چراگاه زیان بخش و بیمار کننده است.

آیا نمی بینید که به

حق عمل نمی شود؟

و از باطل نهی نمی گردد؟

پس سزاوار است که در چنین وضعی انسان با ایمان، مرگ و ملاقات با خدا را آرزو کند.

آری من مرگ را جز سعادت و خوشبختی نمی بینم، و زندگی با ستمگران را جز خواری و ذلّت نمی دانم. [۱].

علاّمه مجلسی فرمود:

حضرت اباعبدالله علیه السلام در ادامه این سخنرانی فرمود:

مردم بنده دنیا هستند و در زبان و شعار ادّعای دینداری می کنند مادامی که منافع آنها تأمین است، پس هرگاه با مشکلات آزمایش شوند دینداران اندکند). [۲].

*****

[۱] تاریخ طبری آملی ج۳ ص۳۰۷

تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام) ص۲۱۴

مثیرالاحزان ص۴۴

کتاب لهوف ابن طاووس ص۳۴

احقاق الحق ج۱۱ ص۶۰۵

بحارالأنوار ج۴۴ ص۳۸۱ و ج۷۸ ص۱۱۶

ینابیع الموده ص۴۰۶.

[۲] بحارالانوار ج۷۸ ص۱۱۶

مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج۱ ص۲۳۷

حلیه الاولیاء ج۲ ص۳۹.

سخنرانی برای بسیج کوفیان به جهاد در صفین

در جنگ صفّین که نبرد طولانی شد، و لازم بود در شرائط مناسبی روحیه سربازان تقویت گردد، امام علی علیه السلام به سخنرانی می پرداخت یا به فرزندان خود دستور می داد با مردم سخن بگویند. روزی به امام حسن علیه السلام دستور داد سخنرانی کند که خطابه ای زیبا ایراد فرمود.

سپس به امام حسین علیه السلام فرمان داد تا با مردم سخن بگوید. حضرت اباعبدالله علیه السلام در میان لشگریان کوفه برخاست و پس از حمد و ستایش الهی اظهار داشت:

حدیث ۱۸۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا أَهْلَ الْکُوفَهِ أَنْتُمُ الْاَحِبَّهُ الْکُرَماءُ، وَ الشِّعارُ دُون الدِّثارِ، فَجِدُّوا فی إِحْیاءِ ما دَثَرَ بَینَکُمْ، وَ تَسْهیلِ ما تَوَعَّرَ عَلَیکُمْ.

أَلا ـ إِنَّ الْحَرْبَ شَرُّها ذَریعٌ، وطَعْمُها فَظیعٌ، وَ هی جُرَعٌ مُسْتَحْساهٌ، فَمَنْ أَخَذَ لَها أُهَبَتُها وَ اسْتَعَدَّ لَها عُدَّتَها وَلَمْ یأْلَمْ کُلُومَها عِنْدَ حُلُولِها فَذاکَ

صاحِبُها، وَ مَنْ عاجَلَها قَبْلَ أَوانِ فُرْصَتِها وَاسْتِبْصارِ سَعْيِهِ فيها فَذاكَ قَمَنٌ أَنْ لا يَنْفَعَ قَوْمَهُ وَ اِنْ يَهْلِكْ نَفْسَهُ، نَسْأَلُ اللهَ بِقَوَّتِهِ اَنْ يدْعِمَكُمْ بِالْفِئَهِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(شما ای مردم کوفه!

شما که دوستان عزیز و گرامی ما هستید، و آن چنان به اهلبیت نزدیک هستید چونان جامه زیرین به بدن، در خاموش کردن آتش جنگ که هم اکنون در بین شما و دشمن شعله ور است بکوشید، و آنچه را که بر شما به صورت یک مشکل روی آورده است آسان سازید. آگاه باشید!

که جنگ گزندی بازدارنده، و طعمی تلخ و ناگوار دارد، که باید آن را جرعه جرعه نوشید، پس کسی که برای آن آماده باشد، و وسایل و مقدّمات آن را فراهم آورد، و از زخمهای آن آزرده خاطر نشود، برنده جنگ است. و آن کس که پیش از فرارسیدن فرصت ها، بدون شناخت، عجولانه دست به پیکار زند، او بازنده، و چنین شخصی سزاوار است که سودی به ملّت خویش نرساند، و خود را نیز به هلاکت اندازد. از خداوند می خواهم که با نیروی خود شما را برای برگشتن پیروزمندانه یاری فرماید.) [۱].

*****

[۱] بحارالانوار ج۳۲ ص۴۰۵ حدیث ۳۶۹

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج۳ ص۱۸۶.

سخنرانی شب عاشورا

حضرت سجّاد علیه السلام نقل می کند که:

در شب عاشورا پدرم اصحاب و یاران خود را در خیمه ای گرد آورد و با آنان سخن گفت و اتمام حجّت کرد.

من مریض بودم، خود را نزدیکتر بردم تا سخنان حضرت اباعبدالله علیه السلام را بشنوم، که فرمود:

حدیث ۱۸۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

اُثْنی عَلَی اللهِ تبارک و تعالی أَحْسَنَ الثَّناءِ، وَأَحْمَدُهُ عَلَی السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ، اَللّهُمَّ إِنّی أَحْمَدُکَ عَلی أَنْ أَکْرَمْتَنا

بِالنُّبُوَّهِ، وَعَلَّمْتَنا الْقُرْآنَ، وَفَقَّهْتَنا فِی الـدّینِ، وَجَعَلْتَ لَنا أَسْـماعاً وَأَبْصاراً وَأَفْئِدَهً، وَلَمْ تَجْعَلْنا مِنَ الْمُشْـرِکینَ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنّی لا أَعْلَمُ أَصْـحاباً أَوْلی وَلاـ خَیراً مِنْ أَصْـحابی، وَلا أَهْلَ بَیتٍ أَبَرَّ وَلا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَیتی، فَجَزاکُمُ اللّهُ عَنّی خَیراً، أَلا وَ إِنّی أَظُنُّ یوْمنا مِنْ هؤُلاءِ، أَلأَعْداءِ غَداً وَإِنّی قَدْ رَأَیتُ لَکُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمیعاً فی حِلٍّ، لَیسَ عَلَیکُمْ مِنّی ذِمامٌ، هذا لَیلٌ قَدْ غَشِیکُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(یاران باوفا!

خدا را با بهترین ستایش ها، ستایش می کنم و بر نعمت های آشکار و نهان او سپاس می گویم. بارخدایا!

من ترا سپاس می گویم که ما را به نبوّت و رسالت گرامی داشتی، و قرآن را به ما آموختی، و در دین به ما بینش عطا فرمودی، و گوش و چشم و دل «آگاه و بیدار» به ما مرحمت فرمودی. خداوندا!

ما را از سپاسگزاران قرار بده.

پس از حمد و ستایش پروردگار!

من یـارانی باوفـاتر و نیکوتر از یـاران خودم نمی دانم، و خانـدانی خود گذشـته تر و مهربـان تر از خانـدان خودم نمی شـناسم، خداوند از جانب من پاداش نیکی به شما عنایت فرماید. آگاه باشید!

بی گمـان روزی از روزها از آن ما خواهـد بود، بدانیـد من به شـما اجازه دادم که آزاد باشـید و همه شـما بازگردیـد، مرا هیچ حقّی برشما نیست، اینک شب بر شما پرده افکنده است از آن چونان شتر راهوار استفاده کنید و به دیارتان بروید).

*****

[۱] تاریخ طبری ج۳ ص۳۱۵ و ج۷ ص ۳۲۱

ارشاد شیخ مفید ص۲۳۱

کامل ابن أثیر ج۲ ص۵۵۹

واقعه طف ص۱۹۷.

سخنرانی برای برجای ماندگان شب عاشورا

پس از اتمام حجّت با یاران، اصحاب و یاران امام حسین علیه السلام چونان کوه های استوار برجای ماندند و گفتند:

ما از تو جدا

نمی شویم، آنچه تو را نگران می کند ما را نیز اندوهناک می سازد و آنچه به شما می رسد به ما هم می رسد، و چون ما با تو هستیم از همه کس به خدا نزدیکتریم.

حدیث ۱۸۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

فَإِنْ کُنْتُمْ قَدْ وَطَّنْتُمْ أَنْفُسَکُمْ عَلی ما وَطَّنْتُ نَفْسی عَلَیهِ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ إِنَّما یهَبُ الْمَنازِلَ الشَّریفَهَ لِعِبادِهِ بِاحْتِمالِ الْمَکارِهِ، و آن اللهَ و آن کانَ خَصَّنی - مَعَ مَنْ مَضی مِنْ أَهْلی الَّذینَ أَنا آخِرُهُمْ بَقاءً فِی الدُّنْیا - مِنَ الْکَراماتِ بِما یسْهَلُ عَلَی مَعَها اِحْتِمالِ الْکَریهاتِ الْمَکْروُهاتِ، فَإِنَّ لَکُمْ شَطْرُ ذلِکَ مِنْ کَراماتِ اللهِ تعالی. وَاعْلَمُوا أَنَ الدُّنْیا حُلْوُها وَمُرُّها حُلُمٌ، وَالْاِنْتِباهُ فِی الآخِرَهِ، وَالْفائِزُ مَنْ فازَ فیها، وَالشَّقِی مَنْ شَقی فیها.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(اگر شما دل بر آنچه بندید که من بسته ام، بدانید که خداوند جایگاه بلند و شریف را به بندگانی عطا می فرماید که به هنگام مشکلات و سختی ها شکرگذار و در مکروهات و ناملایمات صبر داشته باشند. گرچه خداوند مرا اختصاص داد به کرامات اهل بیت من، آنان که رفتند و من آخرین آنها می باشم، تا بلاها و مکروهات را بر خود هموار سازم. خداوند شما را نیز از کرامات اهل بیت بی بهره نمی گذارد، بدانید که زشت و زیبای دنیا چونان خواب دیدنی است که زود می گذرد، و بیداری و هوشیاری در روز قیامت است، آن کس که در آخرت رستگار شد جاودانه است و آن کس که در روز قیامت به عذاب الهی دچار شد شقاوت و گرفتاری او جاودانه است).

(این سخنرانی ادامه دارد که آن را در حرف الف، در معرّفی اهل

بیت علیهم السلام آورده ایم مراجعه شود).

سفارش یاران به بردباری

وقتی در روز عاشورا، فشار نظامی بر امام حسین علیه السلام و یاران او سخت شد همه یاران اطراف آن حضرت را گرفتند و نگاه به چهره او دوختند تا چه رهنمودی می دهد، امام علیه السلام با چهره ای گشاده و نفسی آرام خطاب به آنان فرمود:

حدیث ۱۸۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

صَبْراً بَنِی الْکِرامِ. فَمَا الْمَوْتُ إلاَّ قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِکُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَّاءِ إلَی الْجِنانِ الْواسِعَهِ وَالنَّعیمِ الدَّائِمَهِ. فَأَیکُمْ یکْرَهُ أَنْ ینْتَقِلُ مِنْ سِجْنٍ إلِی قَصْرٍ، و ما هُوَلأعْدائِکُمْ إلاَّ کَمَنْ ینْتَقِلَ مِنْ قَصْرٍ اِلی سِجْنٍ وَ عَذابٍ.اِنَّ أَبی حَدَّثَنی عَنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله:

انَّ الدنیا سجن المؤمن و جنه الکافر، و الموت جسر هؤلاء الی جنّاتهم و جسر هؤلاء الی جحیمهم. ماکَذِبْتُ وَلاکُذِّبْتُ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(شما ای فرزندان کرامت و شرف، شکیبا و بردبار باشید، مرگ پُلی بیش نیست که ما را از مشکلات و سختیها به سوی بهشت برین و نعمتهای جاویدان عبور میدهد.

کدامیک از شما دوست ندارید که از زندان به کاخهای زیبا انتقال یابید؟

مرگ برای دشمنان شما همانند آن است که کسی از کاخ به زندان و شکنجه گاه منتقل گردد، زیرا که پدرم از پیامبر خدا روایت کرد.

«دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است»

و مرگ پُلی است که مؤمن را به بهشت و کافر را به جهنّم عبور می دهد، نه پدرم دروغ گفته و نه من دروغ می گویم.) [۱].

*****

[۱] معانی الأخبار ص۲۸۸

کالم الزّیارات ص۳۷

اثبات الوصیه ص۱۳۹.

نکوهش کوفیان

وقتی سربازان یزید و کوفیان برای کشتار خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آماده شدند، امام حسین علیه السلام خود سوار بر اسب شده آنقدر پیش

رفت که همگان امام را می دیدند، آنگاه خطاب به کوفیان اظهار داشت:

حدیث ۱۸۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا أَهْلَ الْکُوفَهِ!

قُبْحاً لَکُمْ وَتَرْحاً، وَبُؤْساً لَکُمْ وَتَعْساً.

اِسْتَصْرَخْتُمُونا والِهینَ فَأَتَیناکُمْ مُوجِبینَ، فَشَحَذْتُمْ عَلَینا سَیفاً کانَ فی أَیمانِنا، وَجِئْتُمْ عَلَینا ناراً نَحْنُ أَضْرَمْناها عَلی عَدُوِّکُمْ وَعَدُوِّنا، فَأَصْبَحْتُمْ وَقَدْ آثَرْتُمُ الْعَداوَهَ عَلَی الصُّلْحِ مِنْ غَیرِ ذَنْبٍ کانَ مِنّا إِلَیکُمْ، وَقَدْ أَسْرَعْتُمْ إِلَینا بِالْعِنادِ، وَتَرَکْتُمْ بَیعَتَنا رَغْبَهً فِی الْفَسادِ. ثُمَّ نَقَضْتُمُوها سَفَهاً وَضِلَّهً لِطَواغیتِ الْأُمَّهِ وَبَقِیهِ الأحْزابِ وَنَبَذَهِ الْکِتابِ، ثُمَّ أَنْتُمْ هؤُلاءِ تَتَخاذَلُونَ عَنّا وَتَقْتُلُونا. أَلا!

لَعْنَهُ اللهِ عَلَی الظّالِمینَ».

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کوفیان!

زشت باد روی شما، هلاکت بر جماعت شما، سرگشته و حیران گردید، حیران و ماتم زده شوید، که ما را دعوت کردید و گفتید:

«ما پناه شما هستیم».

و چون آمدیم شمشیر در پذیرائی ما نهاده اید، و تیغ به روی ما کشیدید. شما هستید که آتش شر و فتنه را بر انگیختید و کانون آتش را دامن زدید و با دوستان خود نشستید و توطئه کردید، هم آهنگ در جنایت و قتل ما گشتید، شما هستید که عدل و صلح را پشت سر انداختید تا بر گردن آرزو سوار شدید، و لشگرها به دفع ما گماشتید، چه زشت مردمی هستید!!

شما از سرهنگان و گمراهان امّت می باشید، شما منکر کتاب کریم و پیرو شیطان رجیم شدید.

سپس شما دست از یاری ما کشیدید و به قتل ما هم داستان شدید،

آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است.) [۱].

*****

[۱] فتوح ابن اعثم کوفی ج۵ ص۱۳۳

کشف الغمه ج۲ ص۱۸.

سخنرانی در صبح عاشورا (هشدار به کوفیان)

در صبح روز عاشورا که یاران امام حسین علیه السلام آماده شهادت شدند، و لشگریان منحرف یزید نیز آماده خیانت گردیدند، حضرت اباعبدالله علیه السلام

برای اتمام حجّت نهایی، سوار بر اسب در مقابل سپاهیان کوفه قرار گرفت و خطاب به عمر سعد اظهار داشت:

حدیث ۱۸۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی خَلَقَ الدُّنْیا فَجَعَلَها دارَفَناءٍ وَ زَوالٍ، مُتَصَرِّفَهً بِأَهْلِها حالاً بَعْدَ حالٍ، فَالْمَغْرُورُ مَنْ غَرَّتْهُ وَالشَّقِی مَنْ فَتِنَتْهُ، فَلا تَغُرَّنَّکُمْ هـذِهِ الـدُّنْیا، فَإِنَّهـا تَقْطَعُ رَجـاءَ مَنْ رَکَنَ إِلَیهـا، وَ تُخَیبُ طَمَعَ مَنْ طَمِعَ فیهـا، وَ أَراکُمْ قَدْ اِجْتَمَعْتُمْ عَلی أَمْرٍ قَدْ أَسْخَطْتُمُ اللهَ فیهِ عَلَیکُمْ، فَأَعْرَضَ بِوَجْهِهِ الْکَریمِ عَنْکُمْ، وَ أَحَلَّ بِکُمْ نِقْمَتَهُ، وَ جَنَّبَکُمْ رَحْمَتَهُ. فَنِعْمَ الرَّبُ رَبُّنا، وَ بِئْسَ الْعَبیدُ أَنْتُمْ، أَقْرَرْتُمْ بِالطّاعَهِ، وَ آمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله ثُمَّ إِنَّکُمْ زَحَفْتُمْ إِلی ذُرِیتِهِ تُریدُونَ قَتْلَهُمْ، لَقَدِ اسْتَحَوَذَ عَلَیکُمُ الشَّیطانُ، فَأَنْساکُمْ ذِکْرَاللهِ الْعَظیمِ، [۱] فَتَبّاً لَکُمْ وَ ما تُریدُونَ، إِنّا لِلَّهِ وَ إِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ، هؤُلاءِ قَوْمٌ کَفَرُوا بَعْدَ إیمانِهِمْ فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمینَ. أَقُولُ لَکُمْ، إِتَّقُوا اللهَ رَبَّکُمْ وَلا تَقْتُلُونِ، فَإِنَّهُ لا یحِلُّ لَکُمْ قَتْلی وَلا إِنْتِهاکُ حُرْمَتی، فَإِنّی إِبْنُ بِنْتِ نَبیکُمْ وَ جَدَّتی خَدیجَهُ زَوْجَهُ نَبیکُمْ، وَ لَعَلَّهُ قَدْ بَلَغَکُمْ قَوْلُ نَبیکُمْ مُحَمَّدٌصلی الله علیه و آله:

اَلْحَسَنُ وَالْحُسَینُ سَیدا شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّهِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سپاس خدائی را که دنیا را آفرید و آن را سرای فناپذیر و رو به زوال قرار داد، دنیائی که برای صاحبانش از حالی به حالی دگرگون می شود، خودباخته آن کسی است که فریب دنیا را بخورد، و تیره بخت و شقاوتمند کسی است که دنیا او را شگفت زده سازد. ای مردم!

این دنیا شما را نفریبد زیرا هر کس بر آن تکیه کند، امیدش به یأس تبدیل میشود و هر که بر آن دل بندد به آرزویش نمی

رسـد، شـما را می بینم برای کـاری اجتماع کرده ایـد که غضب خـدا را بر می انگیزانـد، توجّه او را از شـما باز می گردانـد، و عذاب الهی را برای شما فراهم می سازد، و شما را از رحمت و لطفش محروم می نماید.

خـدای مـا چه خـدای خـوب و مهربـان است و شـما چه بنـدگان بـدی هستیـد شـما به اطـاعت او گردن نهادیـد، و به پیـامبرش محمّدصلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردید، و آنگاه بر عترت و خاندان او یورش بردید و بر قتل آنان مصمّم شدید!

شیطان بر شما تسلّط یافته و یاد خدای بزرگ را فراموش کرده اید.

پس ننگ بر شـما و تصمیم تان باد. همه ما، از آن خدائیم و همه ما به سوی او باز خواهیم گشت، آری اینان مردمی هستند که پس از ایمان کفر ورزیدند ننگ و نفرت بر ستمگران باد.) در این هنگام شمر جلو آمد و گفت:

آن چنان سخن بگو که ما آن را بفهمیم.

امام فرمود:

(از خدا بترسید و مرا نکشید، زیرا هیچ مجوّزی برای کشتن من و هتک احترام خاندان من ندارید، من فرزند پیامبر شما هستم و مادر بزرگم خدیجه همسـر پیامبر شـماست، شاید این فرموده پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم را شنیده اید که فرمود «حسن و حسین دو سرور جوانان بهشت هستند».) [۲].

*****

[۱] سوره مجادله آیه ۱۹.

[۲] مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج۱ ص۲۵۲

مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج۴ ص۱۰۰

بحارالانوار ج۴۵ ص۵.

سخنرانی صبح عاشورا و اندرز دادن یاران

بُشر بن طائحه نقل می کند که:

صبح عاشورا حضرت اباعبدالله علیه السلام در جمع یاران خود بپاخاست، و اظهار داشت:

حدیث ۱۸۸

قال الامام الحسين عليه السلام:

عِبادَ اللهِ اِتَّقُوا اللهَ وَ كُونُوا مِنَ

الدُّنْیا عَلی حَذَرٍ، فَإِنَّ الدُّنْیا لَوْ بَقِیَتْلأحَدٍ أَوْ بَقِی عَلَیها أَحَدٌ، کانَتِ الأنْبیاءُ أَحَقَّ بِالْبَقاءِ، وَ أَوْلی بِالرِّضـی، وَ أَرْضی بِالْقَضاءِ. غَیرُ أَنَّ اللهَ تَعالی خَلَقَ الـدُّنْیا لِلْبَلاءِ، وَ خَلَقَ أَهْلَها لِلْفَناءِ، فَجَدیـدُها بالٍ، وَ نَعیمُها مُضْمَحِلٌّ، وَ سُرُورُها مُکْفَهِرٌّ، وَالْمَنْزِلُ بُلْغَهٌ وَالـدَّارُ قُلْعَهٌ، فَتَزَوَّدُوا:

فَإِنَّ خَیرَ الزَّادِ التَّقْوی، [۱] فَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(بندگان خدا!

از خـدا بترسـید و از دنیـا بر حـذر باشـید که اگر بنا بود همه دنیا به یک نفر داده شود و یا یک فرد برای همیشه در دنیا بمانـد، پیامبران برای بقاء سزاوارتر و جلب خشنودی آنان بهتر و چنین حکمی خوش آیندتر بود، ولی هر گز!!

زیرا خداونـد دنیـا را برای فانی شـدن خلق نموده که تازه هایش کهنه و نعمت هایش زایل و سرور و شادی آن به غم و انـدوه مبدّل خواهد گردید. دنیا خانه ای پست و کوتاه مدّت است، پس برای آخرت خود توشه ای بر گیرید که توشه آخرت تقوی و ترس از خداست). [۲].

*****

[۱] سوره بقره آیه ۱۹۷.

[۲] تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام) ص۲۱۵.

اتمام حجت نهایی با کوفیان

در آغـازین لحظه های نبرد عاشورا امام حسـین علیه السـلام برای هـدایت دشـمنان و ابلاغ پیام و اتمام حجّت نهائی با کوفیان، سوار بر اسب شد، و پیش روی سپاه کوفیان قرار گرفت و با فریاد بلند چنین گفت:

حدیث ۱۸۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَیهَا النَّاسُ!

اِسْـمَعُوا قَوْلی، وَلاتُعَجِّلُونی حَتّی أَعِظَکُمْ بِما لَحَقٌّ لَکُمْ عَلَی، وَ حَتّی اَعْتَـذِرَ اِلَیکُمْ مِنْ مَقْـدَمی عَلَیکُمْ، فَاِنْ قَبِلْتُمْ عُذْری وَ صَدَّقْتُمْ قَوْلی، وَاَعْطَیتُمُونی النَصْفَ، کُنْتُمْ بِذلِکَ أَسْعَدَ، وَ لَمْ یکُنْ لَکُمْ عَلَی سَبیلٌ.

وَاِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنّى الْعُذْرَ، وَلَم تُعْطُوا النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكَمْ «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكاءَكُمْ ثُمَّ

لا يكَنْ أَمْرُكُمْ عَلَيكَمْ غُمَّهً ثُمَّ اقْضُوا اِلَى وَلاتُنْظِرُونِ» [۱] «اِنَّ وَلِيى اللهُ الَّذى نَزَّلَ الْكِتابَ وَ هُوَ يَتوَلّى الصّالِحينَ». [۲].

أَمّا بَعْدُ، فَانْبِئُونى فَانْظُرُوا مَنْ أَنَا؟!

ثُمَّ ارْجِعُوا اِلى أَنْفُسِكُمْ وَ عاتِبُوها، فَانْظُرُوا هَلْ يحِلُّ لَكُمْ قَتْلى وَانْتِهاكُ حُرْمَتى؟!

أَلَسْتُ اِبْنَ بِنْتِ نَبِيكُمْ صلى الله عليه و آله، وَابْنَ وَصيهِ وَابْنَ عَمِّهِ، وَ أَوَّلِ الْمُؤْمِنينَ بِاللهِ وَالمُصَدِّقِ لِرَسُولِهِ بِما جاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ.

أَوَ لَيسَ حَمْزَهُ سَيدُ الشُّهَداءِ عَمَّ أَبى؟

أَوَلَيسَ جَعْفَرُ الشَّهيدُ الطّيارُ ذُوالْجِناحَينِ عَمّى؟!

أَوَ لَمْ يبْلُغْكُمْ قَوْلٌ مُسْتَفيضٌ فيكُمْ:

أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله قالَ لى وَلِأَخى:

هذان سيدا شباب أهل الجنه؟!. فَاِنْ صَدَّقْتُمُونى بِما أَقُولُ، وَ هُوَ الحَقُّ، فَوَاللهِ ما تَعَمَّدْتُ كِذْباً مُذْ عَلِمْتُ أَنَّ اللهَ يمْقُتُ عليهِ أَهْلَهُ، وَ يضُرُّ بِهِ مَنِ اخْتَلَقَهُ. وَ اِنْ كَذَّبْتُمُونى فَاِنَّ فيكُمْ مَنْ اِنْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذلِكَ أَخْبَرَكُمْ، سَلُوا جابِرَ بْنَ عَبْدِاللهِ الأنْصارى، أَوْ أَبا سَعيدِ الْخُدْرى، أَوْ سَهْلَ بْنَ سَعْدِ السّاعِدى، أَوْ زَيدَ بْنَ ارْقَمَ، أَوْ أَنَسَ بْنَ مالِكٍ، يخْبِرُوكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هذِهِ الْمَقالَهَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله لى وَلِأَخى، أَفَما فى هذا حاجِزٌ لَكُمْ عَنْ سَفْكِ دَمى؟!

[۳].

فَاِنْ كُنْتُمْ فى شَكٍّ مِنْ هذَا الْقَوْلِ، أَفَتَشُكُّونَ أَثَراً ما اِنّى اِبْنُ بِنْتِ نَبِيكُمْ؟

فَوَاللهِ ما بَينَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ اِبْنُ بِنْتِ نَبِى غَيرى مِنْكُمْ وَلا مِنْ غَيرِكُمْ، اَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِّيكُمْ خاصَّهً. أَخْبِرُونى، أَتَطْلُبُونى بِقَتيلٍ مِنْكُمْ قَتَلْتُهُ؟

أَوْ مالٍ اِسْتَهْلَكْتُهُ؟

أَوْ بِقِصاصٍ مِنْ جَراحَهٍ؟

(فاخذوا لا يكلّمونه. فنادى):

يا شَبَثَ بن رِبْعى، وَ يا حَجّارَ بْنَ أَبْجرٍ، وَ يا قَيسَ بْنَ الْاَشْعَثِ، وَ يا يزيدَ بْنَ الْحارِثِ، أَلَمْ تَكْتُبُوا اِلَى:

أَنْ قَدْ اَينَعَتِ الِّثمارُ وَاَخْضَرَّ الْجَنانُ، وَ طَمَّتِ الْجِمامُ وَ اِنَّما تَقْدُمُ عَلى جُنْدٍ لَكَ مُجَنَّدٌ، فَاَقْبِلْ؟!. قالوا له:

لم نفعل!.

فقال:

سُبْحانَ اللهِ!

بَلى وَاللهِ لَقَدْ

فَعَلْتُمْ. ثمّ قال:

أَيهَا النَّاسُ!

اِذْکَرِهْتُمُونی فَدَعُونی اَنْصَرِفُ عَنْکُمْ اِلی مَأْمَنی مِنَ الْاَرْضِ!

فقال له قیس بن الاشعث:

أولا تنزل علی حکم بنی عمّك!

فإنّهم لن یروك إلاّ ما تحب، ولن یصل إلیك منهم مکروه!. أَنْتَ أَخُو أَخیکَ (محمد بن الاشعث) أَتُریدُ اَنْ یطْلُبَکَ بَنُو هاشِمٍ بِأَکْثَرَ مِنْ دَمِ مُسْلِمِ بْنِ عَقیلٍ؟!

لا وَاللهِ لا اُعْطیهِمْ بِیدی اِعْطاءَ الذَّلیلِ، وَلا أَفِرُّ فِرارَ الْعَبیدِ!

عِبادَاللهِ «اِنّی عُذْتُ بِرَبّی وَ رَبِّکُمْ اَنْ تَرْجُمُونِ» [۴] «اَعُوذُ بِرَبی وَ رَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لا یؤْمِنُ بِیوْمِ الْحِسابِ «[۵].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای مردم!

سخنم را بشنوید، و شتاب نکنید، تا شما را به آنچه وظیفه دارم پند و نصیحت کنم، تا عذری پیش من نداشته باشید. اگر شما با من به عدل و انصاف رفتار کنید خوشبخت و سعادتمند می شوید، اگر شما انصاف ندارید. رأی و اندیشه تان را با هم در میان بگذارید تا کردارتان موجب پریشانیتان نگردد، پس از شور و مشورت بدون هیچ انتظاری درباره من تصمیم بگیرید. زیرا خدائی که قرآن را فرستاده ولی من است و هم او بر بندگان صالح خود ولایت دارد [۶] پس از ستایش پروردگار من تبار و نَسَبَم را باز می گویم و ببینید که من کیستم، و آنگاه به خویشتن باز گردید، و خودتان را سرزنش کنید، ببینید و بیاندیشید که ایا کشتن من و هتک احترام اهل بیت من، برایتان شایسته و زیبنده است؟

آیا من فرزند پیامبر شما نیستم؟

آیا من فرزند علی پسر عمو و وصی پیامبرتان نیستم؟

او که پیش از همگان به خدا ایمان آورد و به رسالت پیامبر گواهی داد، و هرچه از خدا بر او نازل می شد با جان و دل

می پذیرفت.

آیا حمزه سیدالشّهداء عموی پدرم نیست؟

آیا جعفر طیار که در بهشت با دو بال پرواز می کند عموی من نیست؟

آیا آنچه پیامبر درباره من و برادرم فرمود «این دو سرور جوانان بهشتند» بشما نرسیده است؟

حق این است که آنچه میگویم تصدیقم کنید، به خدا سوگند، چون میدانم که خداوند دروغگویان را دشمن میدارد هرگز دروغ نگفته ام. اگر گفته هایم را باور ندارید در بین شما کسانی هستند که حقیقت را بازگو کنند از آنان بپرسید. از جابر بن عبدالله انصاری بپرسید از ابوسعید خُدری، از سهل بن سعد ساعدی، از براء ابن عازب، از زید ابن أرقم، از انس بن مالك بپرسید. آنها بشما خواهند گفت که پیامبر درباره من و برادرم چه فرموده است؟

آیا سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی تواند مانع این باشد که خونم را نریزید؟

[7] اگر شما در گفته های من شك دارید، اگر شما در اینکه من پسر پیامبر شما هستم تردید دارید، به خدا قسم یقین داشته باشید نه بین شما و نه در بین دیگران، نه در مشرق و نه در مغرب، اکنون جز من پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود ندارد. وای بر شما!

آیا کسی از شما را کشته ام که خون او را از من میخواهید؟

آیا مالی را از شما تباه کرده ام که به طلب آن برخاسته اید؟

آیا بر کسی از شما جراحتی وارد کرده ام که میخواهید قصاص کنید؟

). (سپاهیان عراق ساکت ایستادند و هیچ سخنی نگفتند.) امام با صدای بلند فرمود:

(ای شَبَث ابن رِبْعی، ای حجّار بن ابجر، ای قیس بن أشعث، و ای یزید بن حارث، آیا شما

برای من ننوشتید که میوه ها رسیده و زمین ها سبز و خرّم شده است؟

همانـا به سوی سپاهی می آیی که به خاطر تو مجهّز و آماده گشـته است، پس هرچه زودتر به سوی کوفه عزیمت کن). «آنان گفتند نه، ما نامه ای ننوشته ایم».

امام علیه السلام فرمود:

(سبحان الله!!

سوگند به خدا!

شما این کار را انجام داده ایـد و به من نامه نوشتیـد، حال اگر از من کراهت داریـد از سوی شـما باز می گردم، و به وطن خود می روم.)

قیس بن أشعث در اینجا خطاب به امام حسین علیه السلام گفت:

چرا به دستور پسـر عموهـای خـود «یزیـد و دیگر سـران بنی امیه» گردن نمی نهیـد، آنهـا که بـا شـما آنگونه که دوست دارید برخورد می کنند، و از آنها رفتار ناخوشایندی نخواهید دید.

امام پاسخ داد:

(تو برادر همان محمّد بن أشعث می باشی که خون مسلم بن عقیل را با نیرنگ ریخت، آیا از بنی هاشم بیش از خون مسلم می خواهی بریزی؟

نه سوگند به خدا!

هرگز!

من دست ذلّت به یزیدیان نخواهم داد و چون بردگان اعتراف به عجز نخواهم کرد.

«و چون بردگان فرار نمی کنم.» ای بندگان خدا، به خدا پناه می برم که پروردگار من و شـماست اگر عزم سـنگسار کردن من داشته باشید و پناه می برم به پروردگار خودم و شما، از هر متکبری که ایمان به روز قیامت ندارد.)

آنگاه امام حسـین علیه السلام بطرف خیمه ها برگشت و به عقبه بن سمعان دستور داد اسب سواری او را ببندد، امام میان یاران قرار گرفت، و یاران امام علیه السلام در اطراف او حلقه زدند.

*****

[۱] سوره یونس آیه۷۱.

[۲] سوره اعراف آیه ۱۹۶

تاریخ طبری ج۷ ص۳۲۸

کامل ابن أثیر ج۳ ص۲۸۷

ارشاد

شیخ مفید ص۲۳۴.

[۳] انساب الاشراف ج۳ ص۱۸۸.

[۴] سوره دخان آیه ۲۰.

[۵] سوره غافر آیه ۲۷.

[۶] سخن امام که به اینجا رسید صدای گریه خواهران و همسران بلند شد، امام حضرت عباس علیه السلام را اشاره کرد تا زنان را ساکت کند، و زنان ساکت شدند.

[۷] سخن امام حسین که به اینجا رسید، شمر اهانت آمیز گفت، خودش نمی داند که چه می گوید!

حبیب بن مظاهر جواب او را داد و گفت:

تو خوب می دانی امّا خدا قلب تو را بر کُفر و گمراهی مهر کرده است.

اتمام حجتی دیگر

در صبح عاشورا که دو سپاه نابرابر، در مقابل هم قرار گرفتند، و فرماندهان لشکرها مشخّص گردید، و یاران امام حسین علیه السلام در اطراف آن حضرت گرد آمدند، امام با جمعی از یاران خود به سوی لشگر کوفیان رفت تا با آنان اتمام حجّتی دیگر کند.

امّا لشگریان یزید با ایجاد صداها و سخنهای بیهوده مانع سخنان پندآمیز امام شدند، امام حسین علیه السلام بر سرشان فریاد کشید.

حدیث ۱۹۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

وَیلُكُمْ ما عَلَیكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَی فَتَسْمَعُوا قَوْلی، وَ إِنَّما أَدْعُوكُمْ إِلی سَبیلِ الرَّشادِ، فَمَنْ أَطاعَنی كانَ مِنَ الْمُرْشَدینَ، وَ مَنْ عَصانی كـانَ مِنَ الْمُهْلَكینَ، وَ كُلُّكُمْ عاصٍ لأمْری غَیرُ مُسْتَمِعٍ لِقَوْلی، قَدْ إنْخَزَلَتْ عَطیـاتُكُمْ مِنَ الْحَرامِ وَ مُلِئَتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرامِ، فَطَبَعَ اَللَّهُ عَلی قُلُوبِكُمْ، وَیلَكُمْ أَلا تَنْصِتُونَ؟

أَلا تَسْمَعُونَ؟

(فتلاوم أصحاب عمر بن سعد بینهم

و قالوا:

أنصتوا له).

تَبّاً لَكُمْ أَيتُهَا الْجماعَهُ وَ تَرْحاً. أَفَحينَ اسْتَصْرَخْتُمُونا وَلِهينَ مُتَحيرينَ فَأَصْرَخْناكُمْ مُؤَدِّينَ مُسْتَعِدّينَ، سَلَلْتُمْ عَلَينا سَيفاً فى رِقابِنا، وَحَشَشْتُمْ عَلَينا نار الْفِتَنِ الّتى جَناها عَدُوُّكُمْ وَ عَدُوُّنا فَأَصْبَحْتُمْ إِلْباً على أَوْلِيائِكُمْ، وَ يداً عَلَيهِمْلأعْدائِكُمْ، بِغَيرِ عَدْلٍ أَفْشَوْهُ فيكُمْ، وَلا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فيهِمْ،

اِلاّـ الْحَرامَ مِنَ الـدُّنْيا أَنـالُوكُمْ، وَ خَسـيسَ عَيشٍ طَمَعْتُمْ فيهِ، مِنْ غَيرِ حَـدَثٍ كانَ مِنَّا، وَلا رَأى تَفيلَ لَنا. [١] فَهَلاَّـ لَكَمْ الْوَيلاتُ إِذْ كَرِهْتُمُونا وَ تَرَكْتُمُونا، تَجَهَّزْتُمُوها وَالسَّيفُ لَمْ يشْـهَرْ، وَالْجَأْشُ طامِنٌ، وَالرَّأى لَمْ يسْـتَحْصَفْ، وَلكِنْ أَسْـرَعْتُمْ عَلَينا كَطَيرَهِ الْدَّبا، وَ تَداعَيتُمْ إِلَيها كَتَداعى الْفَراشِ، فَقُبْحاً لَكُمْ.

فَإِنَّمـا أَنْتُمْ مِنْ طَواغيتِ الْأُمَّهِ، وَ شِـذاذِ الأـحْزابِ، وَ نَبَـذَهِ الْكِتـابِ، وَ نَفَثَهِ الشَّيطانِ، وَ عُصْـبَهِ الآثام، وَ مُحَرِّفِى الْكِتابِ، وَ مُطْفِى ءِ السُّنَنِ، وَ قَتَلَهِ أَوْلادِ الأَنْبياءِ، وَ مُبيرى عِتْرَهِ الأَوْصِياءِ، وَ مُلْحِقى الْعِهارِ بِالنَّسَبِ، وَ مُؤْذِى الْمُؤْمِنينَ، وَ صُراخِ أَئِمَّهِ الْمُسْتَهْزِئينَ، الَّذينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضـينَ. وَ أَنْتُمْ اِبْنَ حَرْبٍ وَ أَشْـياعَهُ تَعْتَمِـدُونَ، وَ إِيانـا تَخْـذُلُونَ، أَجَـلْ وَاللهِ الْخَـذْلُ فيكُمْ مَعْرُوفٌ، وَشَـجَتْ عَلَيهِ عُرُوقُكُمْ، وَ تَوارَثَتْهُ اُصُولُكُمْ وَ فُرُوعُكُمْ، وَ نَبَتَتْ عَلَيهِ قُلُوبُكُمْ وَ غَشِـيتْ بِهِ صُـدُورُكُمْ، فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ شَـى ءٍ سِـنْخاً لِلنَّاصِبِ وَ أُكْلَهً لِلْغـاصِبِ، أَلاـ لَعْنَهُ اللهِ عَلَى النَّاكِثينَ الَّذينَ ينْقُضُونَ الأَيمـانَ بَعْـدَ تَوْكيـدِها، وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللهَ عَلَيكُمْ كَفيلاًـ فَأَنْتُمْ وَاللهِ هُمْ. أَلاـ إِنَّ الـدَّعِى ابْنَ الـدَّعى قَدْ رَكَزَ بَينَ اثْنَتَينِ، بَينَ الْسِّلَّهِ وَالـذِّلَّهِ، وَهَيهـاتَ مِنَّا الـذِّلَّه، وَ ما آخُـذُ الـدَنيهِ، أَبَى اللهُ ذلِكَ وَرَسُولُهُ، وَجُـدُودٌ طـابَتْ، وَحُجُورٌ طَهُرَتْ، وَاُنُوفٌ حَمِيهٌ، وَ نُفُوسٌ أَبِيهٌ، لاـ تُؤْثِرَ طاعَهَ اللِّئامِ عَلى مَصارِعِ الْكِرام، أَلا أَنّى قَدْ أَعْـذَرْتُ وَأَنْـذَرْتُ، أَلا إِنّى زاحِفٌ بِهذِهِ الْاُسْرَهِ عَلى قِلَّهِ الْعَتادِ، وَخَذْلَهِ الأَصْحابِ، ثمّ أنشأ يقول:

فَاِنْ نَهْزَمْ فَهَزَّامُونَ قِدْماً

وَاِنْ نُهْزَمْ فَغَيرُ مُهَزَّمينا

وَما اِنْ طِبُّنا جُبْنٌ وَلكِنْ

مَنايانا وَدَوْلَهُ آخِرينا

أَما إِنَّهُ لا تَلْبَثُونَ بَعْـدَها إِلَّا كَرَيثَ مَا يرْكَبُ الْفَرَسُ، حَتّى تَـدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحى، عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَى أَبى عَنْ جَدّى، فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكاءَ كُمْ ثَمَّ كيدُونى جَميعاً ثُمَّ لا تنْظِرُونِ، إِنّى تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ رَبّى

وَ رَبِّكَمْ. ما مِنْ دابَّهٍ إلاّ هُوَ آخِذٌ بِناصِيتِها إنَّ رَبّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ. [۲].

اَللَّهُمَّ اَحْبِسْ عَنْهُمْ قَطِرَ السَّماءِ، وَابْعَثْ عَلَیهِمْ سِنینَ کَسِنِی یوسُفَ، وَسَلِّطْ عَلَیهِمْ غُلامَ ثَقیفٍ یسْقیهِمْ کَأْساً مُصْبِرَهً، فَلا یدَعُ فیهِمْ أَحداً، قَتْلَهً بِقَتْلَهٍ وَضَرْبَهً بِضَرْبِهٍ، ینْتَقِمُ لی وَلِأَوْلِیائی وَأَهْلِ بَیتی وَأَشْیاعی مِنْهُمْ، فَإِنَّهُمْ غَرُّونا وَکَذَّبُونا وَ خَذَلُونا، وَ أَنْتَ رَبُّنا عَلَیکَ تَوَکَّلْنا وَ إِلَیکَ أَنَبْنا وَإِلَیکَ الْمَصیرُ. ثُمَّ قال:

أَینَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ؟

اُدْعُوا لی عُمَرَ!. فدُعی له، وکان کارهاً لا یحبّ أن یأتیه،

فقال:

یاعُمَرُ أَنْتَ تَقْتُلُنی تَزْعَمُ أَنْ یوَلّیکَ الدَّعِی ابْنُ الدَعی بِلادَ الرَّی وَجُرْجانَ، وَاللهِ لا تَتَهَنَّأُ بِذلِکَ أَبَداً، عَهْداً مَعْهُوداً، فَاصْنَعْ ما أَنْتَ صانِعٌ، فَإِنَّکَ لا تَفْرَحُ بَعْدی بِدُنْیا وَلا آخِرَهَ، وَکَأَنّی بِرَأسِکَ عَلی قَصَبَهٍ قَدْنُصِبَ بِالْکُوفَهِ، یتَراماهُ الصِّبْیانُ وَ یتَّخِذُونَهُ غَرَضاً بَینَهُمْ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

هشدار به کوفیان

(وای بر شما، شما را چه شده است که ساکت نمی شوید؟

تا سخنانم را بشنوید، همانا من شما را به راه رستگاری فرا می خوانم، هر کس از من اطاعت کند از رستگاران و هر کس از سخنم سرپیچی کند از نابود شدگان خواهد بود، همه شما از فرمانم عصیان کردید، و به سخنانم گوش ندادید زیرا انبار آذوقه شما از حرام انباشته و شکمهایتان از حرام پر گشته است و به همین جهت خداوند بر دلهایتان مهر نهاده است.

وای بر شما چرا ساکت نمی شوید؟

چرا به سخنانم گوش فرا نمی دهید؟

). در این هنگام جمعی از لشگریان عمر سعد آرام گرفتند و دیگران را به سکوت فراخواندند که امام فرمود:

علل انحراف و سقوط کوفیان

مرگتان باد، و غم و اندوه یارتان، مگر نه هنگامیکه حیرت زده استغاثه کردید، و ما را به یاری خود طلبیدید،

و ما سریع به استغاثه شما پاسخ داده و به یاریتان برخاستیم؟

ولی اکنون شمشیرهائی که برای دفاع از ما بدست گرفته بودید بر ضدّ ما مهیا کرده اید، آتشی را متوجّه ما ساخته اید که آنرا برای نابودی دشمنان ما و شما افروخته بودیم، چه شد که بر ضدّ دوستان خود گرد آمدید؟

و به نفع دشمنانتان دست بر دوستانتان بالا بردید، نه آنان عدالتی در میان شما اجراء کردند و نه امید آینده بهتری برایتان باقی گذاشته اند، همه این هیا هوها برای این است که آنان اندکی از مال حرام و زندگی پستی که برایتان گوارا است بشما وعده داده اند و گرنه هیچ کار خلافی از ما سرنزده و هیچ اندیشه باطلی بر ما راه نیافته است.

آیا شما شایسته بلاها نیستید که از ما دوری می جوئید و ما را ترک می کنید؟

زمانی شمشیرها در نیام و دل ها آرام و فکرها بی تشویش بود ولی شما فتنه را بر انگیختید و آنگاه مانند ملخهای ناتوان خیز برداشتید و همچون حشرات پر سوخته به حرکت در آمدید، پس ذلّت و خواری بر شما باد، ای بردگان کنیز زاده «یزید».

مسخ ارزش ها در کوفیان

شما اکنون از طاغیان امّت می باشید، شما فرومایگان جامعه هستید، شما دور افتادگان از کتاب خدائید، شما پایمال کنندگان سنّت ها هستید و کشندگان فرزندان پیامبرانید، شما نابود کنندگان خاندان اوصیاء و اولیاء هستید، شما زنا را علّت خویشاوندی می دانید و به بندگان مؤمن آزار روا داشتید، با استهزاء کنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که کتب آسمانی را پاره پاره کردند همصدا شدید.

چه بدکاری کردید!

و به دست خودتان عذاب ابدی را خریدید.

آری شما «معاویه» فرزند حرب و پیروان او را کمک کردید و از یاری ما دست برداشتید. به خدا سوگند!

این پیمان شکنی در میان شما معروف است، ریشه شما از این پیمان شکنی ها آب خورده و شاخه هایتان از این ریشه نیرو گرفته است، دلهای شما بر آن استوار گشته و سینه هایتان از آن لبریز شده است. شما کثیف ترین میوه ای هستید، که برای هر تماشاگری مایه اندوه است، و طعمه ای لذیذ و گوارا برای غاصبان و زورمندان می باشید. لعنت خدا بر آن پیمان شکنان باد که سوگندهای خود را پس از تأکید در هم شکستند، در حالی که خداوند را بر آن پیمان کفیل داده بودید.

روح تسلیم ناپذیری

آگاه باشید!

زنازاده، فرزند زنازاده، مرا بین دو چیز مجبور کرده است، بین مرگ و ذلّت، امّا هیهات که ما ذلّت و خواری را بپذیریم، خداوند پذیرش ذلّت را بر ما و بر پیامبر و مؤمنین روا نداشته است و دامن های پاک و دارای اصالت و شرف و خاندان دارای همّت والا و عزّت نفس ما، هرگز اجازه نمی دهند که اطاعت فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح دهیم. آگاه باشید!

آنچه لازم بود گفتم، و شما را از آینده بد و دردناك کردارتان بر حذر داشتم، بدانید من با این یاران اندك، بسیاری دشمن و پیمان شکنی یاران، و کارشکنی دوستان، راه خود را انتخاب کرده ام).

آنگاه امام علیه السلام اشعار فروه ابن مسیب مرادی را به عنوان مثال زدن خواند:

(اگر شکست دهیم ما از روزگاران قدیم دشمن شکن هستیم، و اگر شکست بخوریم در حقیقت شکست خورده نیستیم که بیم و ترس زیبنده ما نیست و لکن حکومت ستمگران

جز با مرگ ما تداوم ندارد).

سپس امام علیه السلام فرمود:

خبر از آینده دردناک کوفیان

(به خدا سوگند پس از آن «پس از کشتن من» باقی نخواهید ماند جز اندک، به مقدار زمانی که یک اسب سوار بر دور آسیاب میگردد، و بر محور آن چرخ می زند. این پیامی است که پدرم از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمن رسانده است.

پس اندیشه هایتان را به همدستان خود روی هم بریزید تا اقدام شما موجب پشیمانی تان نشود، من به پروردگاری توکّل کرده ام که آفریننده من و شماست، و جان هر جنبنده ای در دست قدرت اوست، پرودگار من همواره بر صراط مستقیم است).

آنگاه بر آنان نفرین کرد و فرمود:

نفرین امام بر کوفیان

(خداوندا باران رحمتت را بر اینان نفرست و همانند زمان یوسف علیه السلام خشکسالی و قحطی را نصیبشان گردان. پروردگارا مردی را از طایفه «ثقیف» بر آنان مسلّط فرما تا از شرابی تلخ و ناگوار سیرابشان سازد، از ایشان کسی را رها مکن مگر آنکه در مقابل هر کشته و مجروحی از ما، کشته و مجروحشان گردانی.

الهی!

انتقام مرا و خاندان و دوستان و پیروانم را از آنان باز ستان، چرا که با ما از راه حیله وارد شدند، و ما را تکذیب نمودند، و بی اعتبار شمردند. آری تو پرودگار مائی و توکّل ما بر تو است، و به سوی تو باز می گردیم و به جانب تو روی می آوریم.)
آنگاه ایستاد و فرمود:

(کجاست عمر سعد؟

او را بخوانید.) لشگر عمر سعد را خواندند، که خود را در مقابل امام حسین علیه السلام قرار داد، امام خطاب به او فرمود:

خبر از آینده دردناک

عمرسعد

(ای عمر سعد!

آیا تو مرا می کشی؟

و خیال می کنی برای اینکار زنازاده فرزند زنازاده، حکومت «ری» و «گرگان» را به تو خواهد داد؟

سوگند به خدا!

هرگز به این آرزو نخواهی رسید، این پیمان نوشته الهی است، ای عمر سعد!

هرچه می خواهی انجام دهی انجام ده، زیرا تو پس از قتل من نه در دنیا و نه در آخرت شاد نخواهی بود، و گویا دارم می نگرم که سر بریده تو بر سر نی زده شده و بچّه های کوفه با آن بازی کرده، و به سوی آن سنگ پرتاب می کنند.) [۳].

*****

[۱] تحف العقول ص ۱۷۱

مقتل الحسین خوارزمی ج۲ ص۷.

[۲] سوره هود آیه ۵۶.

[۳] مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج۲ ص۵

بحارالانوار ج۴۵ ص۸

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۵۱

تحف العقول ص ۱۷۱.

بحث و مناظره با کوفیان

امام حسین علیه السلام برای آنکه دل ها را بیدار کند و راه و روزنه هرگونه عذرتراشی ها را بر کوفیان پیمان شکن مسدود کند، روز عاشورا سوار بر اسب در میدان، میان دو سپاه قرار گرفت و در حالی که تکیه به شمشیر داده بود بحث و مناظره با آنان را اینگونه آغاز کرد:

حدیث ۱۹۱

قال الامام الحسين علیه السلام:

اُنْشِدُكُمْ اللهَ هَلْ تَعْرِفُونَنی؟

قالوا:

نعم، أنت ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سبطه. قال:

اُنْشِدُكُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أنَّ جَدّی رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله؟

قالوا:

اللهم نعم. قال:

اُنْشِدُكُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ اُمّی فاطِمَةُ الزَّهْراءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفیصلی الله علیه وآله؟

قالوا اللهم نعم. قال:

اُنْشِدُكُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أنَّ ابی عَلِی بْنُ ابی طالِبٍ علیه السلام؟

قالوا:

اللهم نعم. قال:

اُنْشِدُكُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ جَدَّتی خَدیجَةُ بِنْتُ خُوَیلِدٍ أوَّلُ نِساءِ هذِهِ الْاُمَّهِ اِسْلاماً؟

قالوا:

اللهم نعم.

قال:

فأنْشِدُكُمُ اللهَ هَلَ تَعْلَمُونَ أنَّ سَیدَ الشُّهَداءِ حَمْزَهَ عَمُّ أَبی؟

قالوا:

اللهم نعم. قال:

اُنْشِدُكُمُ اللهَ هَلْ

تَعْلَمُونَ اَنَّ جَعْفَرَ الطَّیارَ فِی الْجَنَّهِ عَمی؟

قالوا:

اللهم نعم. قال:

فأنْشِدُکُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هذا سَیفُ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ اَنا مُتَقَلِّدُهُ؟

قالوا:

اللهم نعم. قال:

فأنْشِدُکُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هذِهِ عِمامَهُ رَسُولِ اللهِ اَنا لابِسُها؟

قالوا:

اللهم نعم. قال:

فأنْشِدُکُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ عَلِیاً علیه السلام کانَ اَوَّلَهُمْ اِسْلاماً، وَ اَعْلَمَهُمْ عِلْماً، وَاَعْظَمُهَمْ حِلْماً، وَاَنَّهُ وَلِی کُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَهٍ»؟

قالوا:

اللهم نعم.

قال:

فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمی وَأبی اَلذّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ، یذُودُعَنْهُ رِجالاً کَما یذادُ الْبَعیرُ الصّادِرُ عَنِ الْماءِ، وَلِواءُ الْحَمْدِ فی یدِ اَبی یوْمَ الْقِیامَهِ؟

قالوا:

قد علمنا ذلک کلّه، ونحن غیر تارکیک حتّی تذوق الموت عطشاً. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(شما را به خدا!

آیا مرا می شناسید؟

گفتند:

آری تو فرزند پیامبر خدا که درود بر او باد هستی.

ویژگی های حضرت اباعبدالله علیه السلام

امام فرمود:

شما را به خدا!

آیا می دانید علی بن ابیطالب پدر من است؟

گفتند:

آری، امام فرمود:

شما را به خدا!

آیا میدانید خدیجه «دختر خویلد» نخستین زنی که اسلام را پذیرفت مادر بزرگ من است؟

گفتند:

آری.

امام فرمود:

شما را به خدا!

آیا میدانید «جعفر» که در بهشت پرواز می کند عموی من است؟

گفتند:

آری.

امام فرمود:

شما را به خدا!

آیا میدانید این شمشیر که اکنون بر کمر بسته ام شمشیر پیامبر خدا است؟

گفتند:

آری.

امام فرمود:

شما را به خدا!

آیا میدانید که این عمّامه را بر سر بسته ام عمّامه رسول الله است؟

گفتند:

آری.

امام فرمود:

شما را به خدا!

آیا می دانید پدرم علی علیه السلام از میان مسلمین اوّلین فردی بود که اسلام را قبول کرد؟

و در علم از همه عالمتر و در صبر و شکیبائی از همه بردبارتر بود و او ولی و پیشوای هر مرد و زن مؤمن می باشد؟

گفتند:

آری.

امام فرمود:

پس چگونه ریختن خونم را جایز می شمارید؟

در حالی که پدرم فردای قیامت آب

حوض کوثر را در اختیار دارد و گروهی را از نوشیدن آن محروم خواهد کرد آن چنانکه شتر تشنه را از آب باز دارند و در روز قیامت، پرچم سپاس و تقدیر بدست اوست.) [۲].

پاسخ دادند:

ما همه اینها را می دانیم امّا تو را رها نمی کنیم تا کشته شوی!!

اینجا بود که صدای گریه زنان و دختران بلند شد، امام حسین علیه السلام به حضرت عبّاس دستور داد تا آنها را به سکوت دعوت کند.

*****

[۱] کتاب لهوف ابن طاووس ص۳۸.

[۲] امالی شیخ صدوق ص۱۳۵

أعیان الشیعه ج۱ ص۵۹۹

بحار الانوار ج۴۴ ص۳۱۸

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۱۶۷.

صبح عاشورا و سخن از آینده جهان

در صبح عاشورا پس از آنکه پندها داده شد، هشدارها مطرح گردید، اتمام حجّت ها سامان یافت، امام حسین علیه السلام رو به یاران خود کرده فرمود، جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود:

إنَّ رَسُولَ اللهِ قالَ لی:

یا بُنَی إنّکَ سَتُسَاقُ إلَی الْعِرَاقِ، وَهِی أرْضٌ قَدْ الْتقی بِهَا النَّبِیونَ وَ أوْصِیاءَ النَّبیین، وَهِی أرْضٌ تُدعی عُمُوراً، وَ إنَّکَ تَسْتَشْهِدُ بِهَا، وَ یسْتَشْهِدُ مَعَکَ جَمَاعَةٌ مِنْ أصْحَابِکَ لا یجِدُونَ ألَمَ مَسِّ الْحَدیدِ، وَتَلا:

ای حسین تو در آینده به سوی عراق می روی، آنجا سرزمینی است که پیامبران و جانشینانشان در آنجا گام نهادند، تو را برای آبادی آنجا فرا می خوانند امّا تو و یارانت در آنجا کشته می شوید بی آنکه رنج و درد شمشیرها را احساس کنید، و خواند:

حدیث ۱۹۲

قال الامام الحسين علیه السلام:

«قُلْنا یا نارُ کُونی بَرْداً و سلاماً عَلی إبْراهیمَ» [۱].

تکون الحرب علیک و علیهم برداً و سلاماً، فَاَبْشِرُوا، فَوَاللهِ لَئِنْ قَتَلُونا فَإِنّا نَرِدُ عَلی نَبِینا، قال:

ثُمَّ أَمْکُثُ ماشاءَاللهُ فَأَکُونُ أَوَّلَ مَنْ تَنْشَقُّ الأرْضُ عَنْهُ، فَأَخْرُجُ

خَرْجَةً يوافِقُ ذلِكَ خَرْجَهَ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَقِيامَ قائِمنا، وَ حَياهَ رسولِ اللّهِ ثُمَّ لَينْزِلَنَّ عَلى وَفْدٌ مِنَ السَّماءِ مِنْ عِنْدِاللهِ، لَمْ يَنْزِلُوا إِلَى الأَرْضِ قَطُّ، وَلَينْزِلَنَّ إِلَى جَبْرَئيلُ وَميكائيلُ وَإِسْرافيلُ، وَجُنُودٌ مِنَ الْمَلائِكَهِ، وَلَينْزِلَنَّ مُحَمَّدٌ وَ عَلى وَأَنا وَأَخى وَجَميعُ مَنْ مَنَّ اللهُ عَلَيهِ، فى حَمُولاتٍ مِنْ حَمُولاتِ الرَّبِّ خَيلٌ بَلْقٌ مِنْ نُورٍ لَمْ يَرْكَبْها مَخْلُوقٌ، ثُمَّ لَيهزَّنَّ مُحَمَّدٌ لِواءَهُ وَلَيدْفَعَنَّهُ إِلى قائِمنا مَع سَيفِهِ، ثُمَّ إِنَّا نَمْكُثُ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ ماشاءَاللهُ، ثُمَّ إِنَّ اللهَ يخْرِجُ مِنْ مَسْجِدِ الْكُوفَهِ عَيناً مِنْ دُهْنٍ وَعَيناً مِنْ لَبَنٍ وَعَيناً مِنْ ماءٍ. ثُمَّ إِنَّ أَميرَالْمُؤْمِنينَ عليه السلام يدْفَعُ إِلَى سَيفَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله، فَيبْعَثُنى إِلَى الشَّرقِ وَالمَغْرِبِ، وَلا آتى عَلى عَدُوٍ إِلاّ أَهْرَقْتُ دَمَهُ، وَلا أَدَعُ صَنَماً إِلاَّ أَحْرَقْتُهُ حَتّى أَقَعَ إِلَى الْهِنْدِ فَأَفْتَحُها. و آن دانيالَ وَ يونُسَ يخْرُجانِ إِلى أَميرِالْمُؤْمِنينَ يقُولانِ:

صَدَقَ اللهُ وَرَسُولُهُ وَيبْعَثُ [اللهُ] مَعَهُما إِلَى الْبَصْرَهِ سَبْعينَ رَجُلًا فَيقْتُلُونَ مُقاتِليهِمْ، وَيبْعَثُ بَعْثاً إِلَى الرُّومِ فَيفْتَحُ اللهُ لَهُمْ. ثُمَّ لَأَقْتُلَنَّ كُلَّ دابَّهٍ حَرَّمَ اللهُ لَحْمَها، حَتّى لا يكُونَ عَلى وَجْهِ الأَرْضِ إِلاّ الطيبَ، وَأَعْرِضُ عَلَى الْيهُودِ وَالنَّصارى وَسائِرِ الْمِلَلِ، وَلَأُخَيرَنَّهُمْ بَينَ الْإِسْلامِ وَالسَّيفِ، فَمَنْ أَسْلَمَ مَنَنْتُ عَلَيهِ، و من كَرِهَ الْإِسْلامَ أَهْرَقَ اللهُ دَمَهُ، وَلا يبْقى رَجُلٌ مِنْ شيعَتِنا إِلاَّ (أَنْزَلَ اللهُ إِلَيهِ) مَلَكاً يمْسَحُ عَنْ وَجْهِهِ التُّرابَ وَيعَرِّفُهُ أَزْواجَهُ وَمَنازِلَهُ فِى الْجَنَّهِ، وَلا يبْقى عَلى وَجْهِ الأَرْضِ أَعْمى وَلا مُقْعَدٌ وَلا مُبْتَلى إِلاَّ كَشَفَ اللهُ عَنْهُ بَلاءَهُ بِنا أَهْلَ الْبَيتِ. وَلَتَنْزِلَنَّ الْبَرَكَهُ مِنَ السَّماءِ إِلَى الأَرْضِ، حَتّى أَنَّ الشَّجَرَهَ لَتَقْصِفُ بِما يريدُاللهُ فيها مِنَ الْثمَرَ، وَلَتَأْكُلَنَّ ثَمَرَهَ الشِّتاءِ فِى الصَّيفِ، وَثَمَرَهَ الصّيفِ فِى الشِّتاءِ، وَذلِكَ قَوْلُ اللهِ:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَاتَّقُوا

لَفَتَحْنا عَلَیهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالأَرْضِ وَلکِنْ کَذَّبُوا [فَأَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یکْسِبُونَ]» [۲] ثُمَّ اِنَّ اللَّه یهَبُ لِشیعَتِنا کَرامَهً، لا یخْفی عَلَیهِمْ شَی فِی الْاَرْضِ و ما کانَ فیها، حَتّی أنَّ الرَّجُلَ مِنْهُم یریدُ أنْ یعْلَمَ عِلْمَ اَهْلِ بَیتِهِ فَخْبَرَهُمْ بِعِلْمِ ما یعْمَلُونَ».

امام حسین علیه السلام فرمود:

سپس امام علیه السلام این آیه را خواند:

خبر از بازگشت دوباره به دنیا

(«ای آتش برای ابراهیم علیه السلام سرد و گوارا باش» [۳] جنگ برای تو و یارانت لذّت بخش و گوارا خواهد بود، مژده باد برشما، پس به خدا سوگند!

اگر ما را بکشند یقیناً بر پیشگاه پیامبرمان وارد خواهیم شد تا زمانیکه خواست خدا باشد در آن عالم می مانیم.

سپس من اوّلین کسی خواهم بود که زمین برایش شکافته می شود و همزمان با قیام قائم ما و رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام و زندگی مجدّد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رجعت خواهم کرد، و در آن هنگام از آسمان و از پیشگاه الهی نیروهای غیبی برایم فرود خواهند آمد، نیروهایی که تا آن زمان بر زمین فرود نیامده اند، و همچنین جبرائیل و میکائیل و لشگری از فرشتگان بر من نازل خواهند شد و جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پدرم علی علیه السلام و برادرم و خودم، و اصحاب و یاران من که دوستی آنها را خدا بر من منّت نهاد، بر مرکب هایی از نور سوار شده فرود می آیند، مرکب های نورانی که تا آن روز کسی سوارشان نشده است.

آنگاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم پرچم خود را به اهتزاز در خواهد آورد و پرچم و

شمشیر خود را به قائم ما(عج) می سپارد، سپس ما در زمین تا آنجا که خدا بخواهد زندگی می کنیم.

آبادانی زمین در دوران رجعت

پس خداوند از مسجد کوفه چشمه ای از روغن و آب زلال و شیر می جوشاند پس آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر پیامبر را بدست من داده مرا به مشرق و مغرب زمین مأموریت می دهد، به هیچ دشمنی نمی رسم جز آنکه خونش را می ریزم و به هیچ بُت نمی رسم جز آن که آن را می سوزانم. تا آنکه به سرزمین هند رسیده آنجا را فتح می کنم.

آنگاه «دانیال» و «یونس» پیامبر به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام حرکت می کنند و می گویند:

«خدا و پیامبرش راست گفتند.» خدا با آن دو پیامبر، هفتاد مرد جنگی می فرستد که با دشمنان خدا جنگ ها می کنند، و لشگرها به سوی روم گسیل می دارند و آنجا را خدا برایشان فتح می کند.

سپس در پاکسازی زمین هر جنبنده ای که گوشت او را خدا حرام کرد می کشم، تا بر روی زمین جز حلال گوشت باقی نماند، آنگاه با یهود و نصاری و دیگر ملل و اقوام روبرو می شوم، و آنان را بین انتخاب اسلام و شمشیر آزاد می گذارم، پس هر کس اسلام را انتخاب کند از او قدردانی می کنم و هر کس از اسلام روی گرداند خدا خون او را خواهد ریخت، در آن روزها خدا بر همه شیعیان ما فرشته ای خواهد فرستاد تا گرد و غبار مرگ را از روی آنان بزدایند و با مقام و منزلتشان در بهشت آشنا سازند. در آن زمان هیچ کوری و زمین گیری و

دردمندی بر روی زمین باقی نخواهد ماند مگر اینکه خداوند توسّط ما اهلبیت علیهم السلام از آنان درد و بلا باز ستاند. برکت و رحمت الهی از آسمان و زمین فرود خواهد آمد بدان حد که درخت به خواست خدا از وفور میوه سر به زمین نهد، میوه های تابستانی در فصل زمستان خورده می شود، و میوه های زمستانی در تابستان مورد استفاده قرار خواهد گرفت، این همان فرموده خداست که:

علل تکامل یا سقوط ملّت ها

«اگر مردم شهرها و آبادی ها، ایمان می آوردند، و تقوی پیشه می کردند هرآینه درهای رحمت و برکت خود را از زمین و آسمان بر روی آنان باز می کردیم، ولی چون دروغ گفتند در مقابل اعمالشان گرفتارشان ساختیم». [۴].

آنگاه خداوند بر شیعیان ما کرامت می کند و هرچه در روی زمین است و آنچه داخل آن است از دید آنها پنهان نخواهد ماند. تا آنجا که هر کس اراده کند از علم اهلبیت علیهم السلام با خبر شود، او را آگاه می سازند.) [۵].

*****

[۱] سوره انبیاء آیه ۶۹.

[۲] سوره اعراف آیه۹۶.

[۳] سوره انبیاء آیه ۶۹.

[۴] سوره اعراف آیه ۶۹.

[۵] خرائج و جرائح ج۲ ص۸۴۸ حدیث ۶۳، مختصر بصائر الدرجات ص۳۶۶، بحارالأنوار ج۴۵ ص ۸۰ حدیث ۶.

سخن حماسی در نبرد

امام حسین علیه السلام پس از آغاز نبرد و به شهادت رسیدن یاران، آماده پیکار شد شمشیر کشید و خود را بر قلب سپاه دشمن زد، که آن روباه صفتان از پیشروی امام می گریختند، امام در حال پیکار و مبارزه، سخنان حماسی داشت:

حدیث ۱۹۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا اُمَّةَ السُّوءِ بِئْسَما خَلَّفْتُمْ مُحَمَّداً فی عِتْرَتِهِ، أَما إِنَّكُمْ لَنْ تَقْتُلُوا بَعْدی عَبْداً مِنْ عِبادِ اللهِ فَتَهابُوا

قَتْلَهُ، بَلْ يهَوِّنُ عَلَيكَمْ عِنْدَ قَتْلِكَمْ إِيـاى، وَ أَيمُ اللهِ إِنّى لَأَرْجُو أَنْ يكْرِمَنى رَبّى بِالشَّهادَهِ بَهَوانِكَمْ، ثُمَّ ينْتِقَمُ لى مِنْكَمْ مِنْ حَيثُ لا تَشْعُرُونُ.

امام حسين عليه السلام فرمود:

(اى امّت بدكار!

چه بـد كرديـد كه به خاندان محمّد پس از او جفا كرديد، پس از من، از كشـتن بندگان خدا هراسـى نداريد، زيرا كشـتن من، كشـتن آنان را بر شـما آسان خواهـد كرد، من از خدا اميدوارم كه در برابر خوارى شـما، كرامت شـهادت به من عطا كند و از راهى كه گمان نمى بريد انتقام مرا از شما بگيرد.)

خير

خير دنيا و آخرت

شخصى به امام حسين عليه السلام نامه اى نوشت و پرسيد:

خير دنيا و آخرت چيست؟

امام در پاسخ او نوشت:

حديث ١٩۴

قال الامام الحسين عليه السلام:

بِسْم اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم، أَمَّا بَعْـدُ فَإِنَّهُ مَنْ طَلَبَ رِضـى اللهِ بِسَـخَطِ النَّاسِ كَفاهُ الله امورَالنَّاسِ، وَ مَنْ طَلَبَ رِضـى النَّاسِ بِسَـخَطِ اللهِ وَكَلَهُ اللهُ إِلى النَّاسِ، وَالسّلامُ.

امام حسين عليه السلام فرمود:

(بنام خداى بخشنده مهربان، پس از ستايش پرودرگار، هر كسى در پى خشنودى خدا باشد كه مردم از او برنجند خداوند او را در امور مردم كفـايت خواهـد كرد و هر كسـى براى جلب رضايت مردم بكوشـد كه به غضب الهى بيانجامـد خداونـد او را به مردم وا مى گذارد). [١].

*****

[١] امالى شيخ صدوق ص١۶٧

اختصاص شیخ مفید ص۲۲۵

بحارالأنوار ج ۷۱ ص ۳۷۱ حدیث ۳.

د

دعا و نیایش

دعای امام در مشکلات

امام حسین علیه السلام در مشکلات و سختی ها دعائی را می خواند که پس از شهادت آنحضرت، فرزندان و افراد خاندان او همیشه همان دعا را در سختی ها و مشکلات می خواندند.

حدیث ۱۹۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللَّهُمَّ یا عُدَّتی عِنْدَ شِدَّتی، وَ یاغَوْثی عِنْدَ کُرْبَتی، اُحْرُسْنی بِعَینِکَ الَّتی لاتَنامُ وَاکْنُفْنی بُرکْنِکَ الَّذی لایرامُ، وَارْحَمْنی بِقُدْرَتِکَ عَلی فَلا أُهْلَکُ وَ أَنْتَ رَجائِی.

اَللَّهُمَّ اِنَّکَ اَکْبَرُ وَ أَجَلُّ وَ أَقْدَرُ مِمّا أَخافُ وَأَحْذَرُ، اللهُمَّ بِکَ أَدْرَأُ فی نَحْرِهِ، وَاسْتَعیذُ مِنْ شَرِّهِ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٍ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پروردگارا!

ای قدرت و توان من هنگام شدّت مشکلات، و ای فریاد رسم هنگام سختی، مرا به چشمت که خواب در آن راه ندارد حفظ فرما، و به پناهت که مورد تجاوز قرار نمی گیرد پناهم ده، به قدرتت بر من، مرا مشمول رحمتت قرار ده، هلاک نمی گردم در حالی که امید من

تو هستی. خداوندا تو برتر و ارزشمندتر و نیرومندتر از تمام چیزها هستی که از آنها می ترسیدم. خداوندا!

به وسیله تو آنان را نابود کرده و از شرِّ آنها به تو پناه می برم که تو بر هر کاری قادری.) [۲].

دعایی دیگر در مشکلات

امام سجّاد علیه السلام نقل کرد:

پدرم در روز عاشورا مرا به سینه چسبانید و فرمود:

پسر جان، دعایی را که فاطمه علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل آموخت و به من تعلیم داد حفظ کن که برای هر حاجت و کار مهم و غم و پیش آمدی و هر کار بزرگ مصیبت باری مفید است.

حدیث ۱۹۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا بُنّی إحْفَظْ عَنّی دُعاءً عَلَّمَتْنیهِ فاطِمَهُ، السَّلامُ عَلَیهَا وَ عَلَّمَها رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله، وَعَلَّمَهُ جَبْرَئیلُ فِی الْحاجَهِ وَالْمُهِمِّ وَالْغَمِّ وَالنّازِلَهِ إذا نَزَلَتْ وَالْاَمْرِ الْعَظیمِ الْفادِحِ،

قال ادع:

بِحَقِّ یس وَالْقُرآنِ الْحَکیم، وَبِحَقِّ طه وَالْقُرآنِ الْعَظیمِ، یا مَنْ یقْدِرُ عَلی حَوائِجِ الْسائِلینَ، یا مَنْ یعْلَمُ ما فِی الضَّمیرِ، یا مُنَفِّسُ عَنِ الْمَکْرُوبینَ، یا مُفَرِّجُ عَنِ الْمَغْمُومینَ، یا راحِمَ الشَّیخِ الْکَبیرِ، یا رازِقَ الطِّفْلِ الصَّغیرِ، یا مَنْ لا یحْتاجُ اِلَی التَّفْسیرِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدِ وَافْعَلْ بی کَذا وَکَذا

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدایا به حق یس و قرآن حکیم و بحق طه و قرآن عظیم، ای خدائی که درخواست نیازمندان را به اندازه می بخشی، ای خدائی که آنچه در دلهاست آگاهی، ای خدائی که مشکلات گرفتاران را برطرف می سازی، ای خدائی که اندوه دل اندوهناکان را می زدائی، ای رحم کننده پیرمردان، و ای روزی دهنده کودکان، ای خدائی که احتیاجی به توضیح دادن

در خدمت تو نیست، بر پیامبر و خاندانش درود بفرست، و حاجت مرا بر آور). [۳] «آنگاه مشکل و حاجت خود را بیان کن.»

*****

[۱] نور الأبصار ص۱۴۶

وفیات الأعیان ج۲ ص۲۹۴

ارشاد شیخ مفید ص۲۷۲

بحارالأنوار ج۴۷ ص۱۷۴ حدیث ۲۱.

[۲] صحیفه الحسین ص۱۳۷.

[۳] دعوات للراوندی ص۵۴ حدیث ۱۳۷

بحارالانوار ج۹۵ ص۱۹۶ حدیث ۲۹.

دعا در صبح عاشورا

امام سجّاد علیه السلام نقل کرد:

در صبح عاشورا که لشگریان یزید از همه طرف آماده خیانت و کشتار شدند، حضرت اباعبدالله علیه السلام دست ها را به سوی آسمان بلند کرد و این دعا را خواند:

حدیث ۱۹۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتی فی کُلِّ کَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجائی فی کُلِّ شِدَّهٍ، وَ أَنْتَ لی فی کُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بی ثِقَهٌ وَعُدَّهٌ، کَمْ مِنْ هَمٍّ یضْعَفُ فیهِ الْفُؤادُ وَ تَقِلُّ فیهِ الْحیلَهُ، وَ یخْذُلُ فیهِ الصَّدیقُ وَ یشْمَتُ فیهِ الْعَدُوُّ، اَنْزَلْتُهُ بِکَ وَ شَکَوْتُهُ اِلَیکَ، رَغْبَهً مِنّی إلَیکَ عَمَّنْ سِواکَ، فَفَرَّجْتَهُ عَنّی وَ کَشَفْتَهُ، فَأَنْتَ وَلِی کُلِّ نِعْمَهٍ، وَ صاحِبُ کُلِّ حَسَنَهٍ وَ مُنْتَهی کُلِّ رَغْبَهٍ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای خدائی که تو در غم و اندوه پناهگاه من و در هر پیش آمد ناگوار مایه امید من هستی و در هر حادثه ای سلاح و تکیه گاه منی، آنگاه که غمهای کمرشکن بر من فرا ریخته است که دلها در برابرش آب می شوند و راه هر چاره در مقابلش

مسـدود می گردد، غمهای جانگاهی که با دیدن آنها دوسـتان از من دوری جسـته و دشـمنان زبان به شـماتت می گشایند، در چنین لحظاتی، تنها به پیشگاه تو شکابت آورده و از دیگران قطع امید نموده ام و تو بودی که به داد من رسیده و این کوه های غم را

بر طرف کرده ای و از این امواج اندوه نجاتم بخشیده ای، خدایا توئی صاحب هر نعمت و توئی آخرین مقصد و مقصود من.) [۱].

*****

[۱] ارشاد شیخ مفید ص۲۳۳

تاریخ طبری ج۳ ص۳۱۸ و ج۷ ص۳۲۷

کامل ابن أثیر ج۲ ص۵۶۱ و ج۳ ص۲۸۷

بحارالانوار ج۴۵ ص۴

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۴۸

واقعه طف ص۲۰۵

تاریخ اسلام ج۵ ص۳۰۱.

دعای باران

هر گاه خشکسالی می شد حضرت اباعبدالله علیه السلام برای بارش باران و رحمت الهی دست بدعا برمی داشت و اظهار داشت:

حدیث ۱۹۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللَّهُمَّ اسْقِنا سُقْیاً واسِعَةً وادِعَةً، عامَّةً، نافِعَةً، غَیرَ ضارَّةٍ، تَعُمُّ بِها حاضِرَنا وَبادینا، وَ تَزیدُ بِها فی رِزْقِنا وَ شُکْرِنا.

اَللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رِزْقَ إیمانٍ، وَ عَطاءَ إیمانٍ، إنَّ عَطاءَکَ لَمْ یکُنْ مَحْظُوراً.

اَللَّهُمَّ أَنْزِلْ عَلَینا فی أَرْضِنا سَکَنَها، وَ أَنْبِتْ فَیها زَینَتَها وَ مَرْعاها.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پروردگارا!

بارانی گسترده و فراگیر، نافع و بدون ضرر بر ما بفرست که در شهر و بیابان فرو ریزد و به سبب آن روزی و شکرگذاری ما افزایش یابد. خداوندا!

باران را روزی و عطایی که بر أساس ایمان باشد قرار ده، به درستی که بخشش تو بازداشته شده نیست. بار الها بر زمین ما باران بفرست و آنچه مایه زینت آن می شود و روئیدنی ها در آن برویان.) [۱].

دعای دیگری برای باران

در زمان امام علی علیه السلام خشکسالی مردم را رنج می داد مردم خدمت آن حضرت آمده برای طلب باران، اصرار ورزیدند، امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به

امام حسین علیه السلام فرمود، پسرم برخیز و از خدا طلب باران کن.

امام حسین برخواست و پس از حمد و ستایش الهی این دعا را خواند.

حدیث ۱۹۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللّهُمَّ مُعْطِی الْخَیراتِ، وَ مُنْزِلَ الْبَرَکات، أَرْسِلْ السَّماءَ عَلَینا مِدْراراً،

وَ اسْقِنْا غَیثاً مِغْزاراً، واسِعاً، غَدَقاً، مُجَلَّلاً سَحّاً، سَفُوحَاً، فُجاجاً تُنَفِّسُ بِهِ الضَّعْفَ مِنْ عِبادِکَ، وَتُحْیی بِهِ الْمَیتَ مِنْ بِلادِکَ، آمینَ رَبَّ الْعالَمینَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای خداوندی که عطا بخش نیکیها و فروفرستنده برکت ها هستی!

باران رحمتت را پیاپی بر ما بباران، و آب بارانت را فراوان و شدید و پربار بر همه جا بفرست، تا بندگان ضعیف از آن بهرمند شوند، و زمین های مرده زنده و سرسبز گردند، آمین ای پروردگار جهانیان.) [۲].

پس از دعای امام حسین علیه السلام باران شدیدی بارید که زمین ها سیراب و نهرها پر از آب شد.

*****

[۱] صحیفه الحسین ص ۶۹

عیون الأخبار ج۲ ص۲۷۸.

[۲] بحار الانوار ج۴۴ ص۱۸۷ ح۱۶.

دعا در صبحگاهان و شامگاهان

دعائی که حضرت اباعبدالله علیه السلام در صبحگاهان و شامگاهان می خواند:

حدیث ۲۰۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ، وَ مِنَ اللهِ وَ اِلی اللهِ، وَ فی سَبیلِ اللهِ وَ عَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللهِ، وَ تَوَّکَلّتُ عَلَی اللهِ، وَلاحَوْلَ وَلاقُوَّهَ اِلاَّ بِاللهِ العَلِی الْعَظیمِ.

اَللّهُمَّ اِنّی اَسْلَمْتُ نَفْسی اِلَیکَ، وَ وَجَّهْتُ وَجْهی اِلَیکَ، وَ فَوَّضتُ اَمْری اِلَیکَ، اِیاکَ اَسْأَلُ الْعافیهَ مِنْ کُلِّ سُوءٍ فِی الدُّنْیا وَ الْاخِرَهِ.

اَللَّهُمَّ اِنَّکَ تَکْفینی مِنْ کُلِّ اَحَدٍ وَ لا یکْفینی اَحَدٌ مِنْکَ، فَاکْفِنی مِنْ کُلِّ اَحَدٍ ما اَخافُ وَ اَحْذَرُ وَاجْعَلْ لی مِنْ اَمْری فَرَجاً وَ مَخْرَجاً، اِنَّکَ تَعْلَمُ وَلا اَعْلَمُ، وَ تَقْدِرُ وَلا اَقْدِرُ، وَاَنْتَ عَلی کُلِّ شَی ءٍ قَدیرٌ، بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(بنـام خداونـد بخشـنده مهربـان، به نـام خـدا و به یاد او، از خداونـد و به سوی او، و در راه او، بر مـذهب و آئین پیامبر او، و بر خداوند توکّل کردم و نیرو و قدرتی جز

به اراده خداوند بزرگ نیست. پروردگارا!

جانم را به سوی تو تسلیم کرده و چهره ام را به سوی تو گردانده و کارم را به تو و از تو عافیت و سلامتی از هر بدی در دنیا و آخرت را خواهانم. پروردگارا!

تو مرا از هر کس کفایت کرده، و هیچکس مرا از تو کفایت نمی کند پس مرا از موارد ترس و هراس از هر که باشد کفایت فرما، و در کارم راه گشایش و رهایی قرار ده، به درستی که تو میدانی و من نمی دانم و تو توانائی و من قادر نیستم و تو بر هرکاری توانائی به رحمتت ای مهربانترین مهربانان.) [۲].

*****

[۱] مهج الدعوات ص۱۵۷

بحارالأنوار ج۸۶ ص۳۱۳ حدیث ۶۵.

[۲] صحیفه الحسین ص ۶۵ تا ص۶۷.

دعای جامع

دعای جامع یکی از دعاهای حضرت اباعبدالله علیه السلام است که انواع ارزش های اخلاقی، معنوی را از خداوند بزرگ درخواست می کند:

حدیث ۲۰۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ تَوْفیقَ اَهْلِ الْهُدی، وَاَعْمالَ اَهْلِ التَّقْوی، وَ مُناصَحَهَ اَهْلِ التَّوْبَه، وَ عَزْمَ اَهْلِ الصَّبْرِ، وَ حَذَرَ اَهْلِ الْخَشْیهِ، وَ طَلَبَ اَهْلِ الْعِلْمِ، وَ زینَهَ اَهْلِ الْوَرَعِ، وَ خَوْفَ اَهْلِ الْجَزَعِ، حَتّی اَخافَکَ. اَللّٰهُمَّ، مَخافَهً یحْجُزُنی عَنْ مَعاصیکَ، وَ حَتّی اَعْمَلَ بِطاعَتِکَ عَمَلاً اَسْتَحِقُّ بِهِ کَرامَتَکَ، وَ حَتّی اُناصِحَکَ فی التَّوْبَهِ خَوْفاً لَکَ، وَ حَتّی اُخْلِصَ لَکَ فِی النَّصیحَهِ حُبّاً لَکَ، و حَتّی اَتَوَکَّلَ عَلَیکَ فِی الْاُمُورِ حُسْنَ ظَنٍّ بِکَ، سُبْحانَ خالِقِ النُّورِ، سُبْحانَ اللهِ العَظیمِ وَ بِحَمْدِه.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدایا من از تو موفّقیت هدایت شدگان، و اعمال پرهیزکاران، و نصیحت کردن توبه کنندگان، و عزم و اراده صابران، و ترس و پرهیز آنان که از تو می هراسند و

تلاش و کوشش علم خواهان، و زینت پرهیز کنندگان درخواست می کنم. و ترس زاری کنندگان را تا آنکه از تو بترسم، خدایا ترسی که مرا از ارتکاب گناهان بازدارد، ترسی که مرا به انجام اطاعت تو وادار کند، اعمالی که با آن کرامت تو را بدست آورم، و پند پذیر در توبه کردن باشم، ترسی که تنها برای تو نصیحت کنم، و دوستی تو را بخواهم. ترسی که در تمام کارها به تو توکّل کنم و به تو خوشبین باشم، ستایش تو راست ای آفریننده نور، ستایش تو راست ای خدای بزرگ، و ستایش از آن تو است.) [۱].

*****

[۱] مهج الدعوات ص۱۵۷

بحارالانوار ج۹۴ ص۱۹۱ حدیث ۵.

دعای امام در کعبه

دعایی که حضرت اباعبدالله علیه السلام در کنار کعبه می خواند.

حدیث ۲۰۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِلهی أَنْعَمْتَنی فَلَمْ تَجِدْنی شاکِراً، وَ أَبْلَیتَنی فَلَمْ تَجِدْنی صابِراً، فَلا أَنْتَ سَلَبْتَ النِّعْمَهَ بِتَرْکِ الشُّکْرِ، وَلا أَدَمْتَ الشِدَّهَ بِتَرْکِ الصَّبْرِ، إِلهی ما یکُونُ مِنَ الْکَریمِ اِلَّا الْکَرَمُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پروردگارا!

مرا نعمت دادی ولی مرا شاکر نیافتی، و دچار مصیبتم نمودی ولی صبورم ندیدی، پس با ترک شکر نعمتت را سلب نکردی، و با عدم شکیبائی من، بر شدّت آن نیفزودی. پروردگارا!

از بزرگوار جز بزرگواری نیاید.) [۱].

*****

[۱] احقاق الحق ج۱۱ ص۵۹۵

شرح حال امام حسین علیه السلام ج۱ ص۱۳۴

بحارالانوار ج۹۹ ص۱۹۷ حدیث ۱۳.

دعا در سجده

شریح می گوید:

وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه شدم، امام حسین علیه السلام را دیدم که صورت روی خاک گذاشته و این دعا را در سجده می خواند:

حدیث ۲۰۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

سَیدی وَ مَوْلای أَلِمَقامِعِ الْحَدیدِ خَلَقْتَ أَعْضائی، أَمْ لِشُرْبِ الْحَمیم خَلَقْتَ أَمْعائی، إِلهی لَئِنْ طالَبْتَنی بِذُنُوبی لَأُطالِبَنَّکَ بِکَرَمِکَ، وَ لَئِنْ حَبَسْتَنی مَعَ الْخاطِئِینَ لَأُخْبِرَنَّهُمْ بِحُبّی لَکَ، سَیدی إِنَّ طاعَتَکَ لا تَنْفَعُکَ، وَ مَعْصِیتی لا تَضُرُّکَ، فَهَبْ لی ما لا ینْفَعُکَ، وَاغْفِرْ لی مالا یضُرُّکَ فَإِنَّکَ أَرْحَمُ الرَّاحِمینَ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای آقا و مولایم!

آیا برای گُرزهای آتشین اعضای بدنم را خلق کرده ای؟

یا اندام درونی مرا برای نوشیدن آبهای گرم جهنّم خلق نموده ای؟

خداوندا!

اگر مرا به گناهانم بازخواست کنی من تو را به کرم و بخشش می خوانم، اگر مرا با خطاکاران قرار دهی دوستی من نسبت به تو را به اطّلاع آنان می رسانم. ای آقای من، طاعتم تو را بهره ای نداده، و گناهم به تو ضرری نمی رساند،

پس آنچه به تو سود و بهره ای نمی رساند را به من عنایت کن و آنچه به تو ضرر نمی رساند را به من ببخشای به درستی که تو مهربانترین مهربانانی.) [۱].

*****

[۱] صحیفه الحسین ص۶۵

مقتل الامام الحسین علیه السلام خوارزمی ج۱ ص۱۵۲

فرائد السمطین ج۲ ص۲۶۲.

دعا در قبرستان

امام حسین علیه السلام وقتی وارد قبرستان می شد، به همراهان دستور می داد تا این دعا را بخوانند:

حدیث ۲۰۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ دَخَلَ الْمَقابِرَ

فَقالَ:

اَللَّهُمَّ رَبَّ هذِهِ الأَرْواحِ الْفانِیهِ، وَ الأَجْسادِ الْبالِیهِ، وَالْعِظامِ النَّخِرَهِ الَّتی خَرَجَتْ مِنَ الدُّنْیا وَ هِیَ بِکَ مُؤْمِنَهٌ، أَدْخِلْ عَلَیهِمْ رَوْحاً مِنْکَ وَ سَلاماً مِنّی. کَتَبَ اللهُ لَهُ بِعَدَدِالْخَلْقِ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلی أَنْ تَقُومَ السَّاعَهُ حَسَناتٍ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کسی که وارد گورستان شود، این دعا را بخواند:

«پروردگارا!

ای خداوند این ارواح فانی و اجساد پوسیده و استخوانهای نرم شده که با ایمان و اعتقاد به تو از دنیا رفته اند، بر آنان رحمت خود و سلام مرا ارزانی دار». خداوند برای خواننده این دعا به تعداد انسانها از زمان آدم علیه السلام تا روز قیامت ثواب و پاداش می نگارد.) [۱].

*****

[۱] بحارالأنوار ج۱۰۲ ص ۳۰۰

مستدرک الوسائل ج۲ ص۳۷۳ حدیث ۲۲۲۳.

عظمت دعای جوشن کبیر

دعای جوشن کبیر، یکی از دعاهای معروف است که هزار نام از نام های مبارک خداوند بزرگ در آن گنجانده شده است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را بر زره خود نوشته بود، و در شب های قدر ماه رمضان خوانده می شود.

امام حسین علیه السلام نسبت به این دعا اظهار داشت:

حدیث ۲۰۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

أوْصانی أَبی أَمیرُالْمُؤْمِنینَ عَلی بْنُ ابی طالِبٍ علیه السلام وَصیهً عَظیمَهً بِهذاَ الْدُعاء وَ حِفْظِهِ، وَقالَ لی:

یا بنی اکتب هذا الدعاء علی کفنی، فَعَلْتُ کَما أَمَرَنی أَبی [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام علی بن ابیطالب علیه السلام مرا نسبت به دعای جوشن کبیر سفارش فراوان و مهمّی کرد که آن را حفظ کرده خوب نگه داریم و به

من فرمود:

ای پسرم!

این دعا را بر روی کفن من بنویس، و من به سفارش پدر عمل کردم.)

*****

[۱] مهج الدعوات ص۲۲۷

بحارالانوار ج۹۴ ص۳۹۷ و ج ۸۱ ص۳۳۲.

شرایط استجابت دعا

خداوند بندگان خود را به دعا کردن، و خواستن فرمان داد، و فرمود که:

دعاها را به اجابت رساند، امّا پذیرش دعاها شرائطی دارد که باید رعایت گردد، شرائط دعا را حضرت اباعبدالله علیه السلام توضیح داد:

حدیث ۲۰۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَما إِنَّهُمْ لَوْ کانُوا دَعَوُا اللهَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَیبینَ بِصِدْقٍ مِنْ نیاتِهِمْ وَ صِحَّهِ اِعْتِقادِهِمْ مِنْ قُلُوبِهِمْ أَنْ یعْصِمَهُمْ، حَتّی لا یعانِدُوهُ بَعْدَ مُشاهَدَهِ تِلْکَ الْمُعْجِزاتِ الْباهِراتِ، لَفَعَلَ ذلِکَ بُجُودِهِ وَ کَرَمِهِ، وَلکِنَّهُمْ قَصَّرُوا فَآثَرُوا الْهَوَینا، وَ مَضَوْا مَعَ الْهَوی فی طَلَبِ لَذّاتِهِمْ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(اگر مردم به هنگام دعا کردن خدا را با نام محمّدصلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت پاک او، با نیت درست، و با اعتقاد قلبی صحیحی بخوانند، که پیامبر و خاندانش را نافرمانی نکنند پس از مشاهده آن همه از معجزات و کرامات، خداوند با جود و کَرَم خود، خواسته های آنان را می دهد. لکن مردم کوتاهی کردند نسبت به محمّدصلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش علیه السلام و دنیای پست را برگزیدند، و در پی لذّت های برخاسته از هوای نفس حرکت کردند که دعاهای آنان به اجابت نمی رسد.)

*****

[۱] تفسیر امام عسکری علیه السلام ص۲۶۶

تفسیر برهان ج۱ ص۱۰۶

بحارالانوار ج۲۶ ص۲۸۸.

عاجزترین مردم

حضرت اباعبدالله علیه السلام مردم را نسبت به دعا کردن اینگونه تشویق می کند:

حدیث ۲۰۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَعْجَزُالنَّاسِ مَنْ عَجَزَعَنِ الدُّعاءِ، وَأَبْخَلُ النَّاسِ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلامِ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(عاجزترین مردم کسی است که از دعا کردن ناتوان باشد، بخیل تر از همه کسی است که در سلام کردن بُخل ورزد.)

*****

[۱] بحارالأنوار ج۹۳ ص۲۹۴ حدیث ۲۳

امالی شیخ مفید ص۸۸ حدیث

مکارم الأخلاق ص۲۸۴.

اجابت دعا در رکن یمانی

حضرت اباعبدالله علیه السلام رُکن یمانی کعبه را یکی از جایگاه های اجابت دعا معرّفی کرد.

حدیث ۲۰۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلرُّکْنُ الْیمانِی بابٌ مِنْ أَبْوابِ الْجَنَّهِ، لَمْ یمْنَعْهُ مُنْذُ فَتَحَهُ، وَ أَنَّ ما بَینَ هـذَینِ الرُّکْنَینِ (الاسود والیمانی) مَلَکٌ یدْعی هِجیرٌ، یؤَمِّنُ عَلی دُعاءِ المُؤْمِنینَ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(رُکـن یمـانی دَری از دَرهـای بهشـت است، از روزی که این دَر به روی بنـدگان بـاز شـد آن را نبسـته انـد، و همانـا بین حجر الأسود، و رُکن یمانی فرشته ای ایستاده است به نام «هِجیر» که برای دعای مؤمنین آمین می گوید.)

*****

[۱] مستدرک الوسائل ج۹ ص۳۹۱

بحارالانوار ج۹۹ ص۳۵۴.

دفاع از حق

دفاع از مواضع بر حق خویش

در روز عاشورا که همه یاران امام حسـین علیه السـلام به شـهادت رسـیدند، امام تنهای تنها آماده پیکار شـد و به میـدان آمد و خطاب به عمر سعد فرمود:

«من یـک نفرم شـما هم، یـک نفر، یـک نفر با من نبرد کنیـد.» یکی از فرمانـدهان نظامی شام به نام «تمیم بن قحطبه» برابر امام قرار گرفت و گفت ای پسر علی تا کجا باید دشمنی خود را با یزید ادامه دهی؟

حدیث ۲۰۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَنـا جِئْتُ اِلی مُحـارَبَتِکُمْ اَمْ اَنْتُمْ جِئْتُمْ إلی مُحـارَبَتی، اَنـا مَنَعْتُ الطَّریقَ عَنْکُمْ اَمْ اَنْتُمْ مَنَعْتُمُوهُ عَنّی، وَقَـدْ قَتَلْتُمْ اِخْوَتی وَأَوْلادی، وَ لَیسَ بَینَکُمْ وَ بَینی إلاّ السَّیفُ [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(من به جنگ شما آمدم یا شما به جنگ من آمدید؟

من راه را بر شما بستم یا شما راه را به رویم بستید؟

شما برادر و فرزندانم را شهید کردید حال بین من و شما شمشیر حکم خواهد کرد.)

فرمانده نظامی شام با کمال جسارت به امام حسین علیه السلام گفت:

«نزدیک من بیا تا شجاعت را

به تو نشان دهم.» امام حسین علیه السلام نعره ای کشید و پیش رفت و با شمشیر چنان بر گردن آن فرمانده شامی زد که سر بریده اش تا ۵۰ ذراع پرتاب شد. ترسی در لشگر کوفیان افتاد که فرمانده دیگری به نام «یزید أبطحی» فریاد زد و گفت این همه لشگر در برابر یک نفر زانو زدید، و چون در شجاعت و نبرد معروف بود، خود به جنگ امام علیه السلام آمد، همه لشگریان نگاه می کردند.

امام حسین علیه السلام به او فرمود:

مرا نمی شناسی که بی واهمه ای به سوی من می آیی؟

آن شخص جواب نداد و حمله را آغاز کرد، امام چنان با شمشیر بر سر او کوبید که جسم او به دو نیمه تقسیم شد، و لاشه اش بر زمین افتاد.

*****

[۱] معالی السبطین ج۲ ص۳۰.

دفاع از مال خویش

در روزگارانی که ولید بن عُتبه شراب خوار و حَد خورده، فرماندار مدینه بود، می خواست اموالی را که به حضرت اباعبدالله علیه السلام تعلّق داشت به زور و فشار تصاحب کند، چون خود را حاکم مدینه می دانست.

امام حسین علیه السلام قاطعانه پیام داد:

حدیث ۲۱۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

أُقْسِمُ بِاللهِ لَیَنْصِفَنّی مِنْ حَقّی أَوْ لَآخُذَنَّ سَیفی ثُمَ لَأَقوُمَنَّ فی مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله ثُمَ لَأَدْعُوَنَّ بِحِلْفِ الْفُضُولِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(به خدا سوگند!

یا حقّ مرا می دهد، و یا شمشیر خود را برداشته در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بپا می خیزم و آنان که با من هم سوگند و هم پیمان هستند را به قیام دعوت می کنم.) [۱].

وقتی دیگر بزرگان و شجاعان مدینه پیام امام حسین علیه السلام

را شـنیدند آنها نیز گفتند. یا اموال حسـین علیه السلام را به او برگردانند و یا ما هم شمشیرها را برداشته به جنگ مسلّحانه روی می آوریم.

فرماندار مدینه وقتی از شجاعت امام و یاران همراه او با خبر شد، اموال امام علیه السلام را پَس داد.

*****

[۱] سیره ابن هشام ج۱ ص۱۴۲

اغانی ج۱۷ ص۲۹۵

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج۱۵ ص۲۲۶

مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج۴ ص۶۸

بحارالانوار ج۴۴ ص۱۹۱

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۶۶ حدیث ۱.

دفاع از حق مسلم

حضـرت مسـلم بن عقیـل زمینی در مـدینه داشت که معـاویه در آن طمـع کرده و در یـک گفتگوی حضوری، مبلغ نـاچیزی به مسـلم داد و خواست زمین را تصـاحب کنـد، به فرمانـدار مـدینه نوشت زمین مورد نظر را تحویـل بگیرد. وقتی این خبر به امـام حسین علیه السلام رسید، نامه تندی به معاویه نوشت و اظهار داشت:

حدیث ۲۱۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّکَ غَرَرْتَ غُلاماً مِنْ بَنی هاشِمٍ فَابْتَعْتَ مِنْهُ أَرْضاً لا یمْلِکُها، فَاقْبِضْ مِنَ الْغُلامِ ما دَفَعْتَهُ إِلَیهِ وَارْدُدْ عَلَینا أَرْضَنا

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پس از ستایش پروردگار، معاویه!

تو جوانی از بنی هاشم را فریب دادی و زمین او را خریدی که در اختیار او نیست، پول خود را از این جوان «مسـلم» پَس بگیر، و زمین ما را بما برگردان.)

معاویه دانست که نمی تواند آن زمین را تصاحب کند، نزد مسلم فرستاد که پول را به ما برگردان. مسلم بن عقیل به او پیام داد که پول را پس نمی دهم اگر اصرار کنی گردنت را می زنم.

معاویه وقتی پیام مسلم را شنید به یاد سخن پدرش عقیل افتاد و خندید، زیرا عقیل به معاویه گفت چهل هزار درهم

بده می خواهم با زنی ازدواج کنم که مهریه او چهل هزار درهم است، معاویه گفت:

تو که چشمانت نمی بیند، چرا با زنی با این مهریه سنگین ازدواج می کنی؟

عقیل گفت:

می خواهم فرزندانی برای من بیاورد که اگر آنها را عصبانی کردی، گردنت را بزنند. و عقیل از آن پس با مادر مُسلم ازدواج کرد.

دفاع از ناموس

معاویه پس از شهادت امام علی علیه السلام و قرارداد صلحی که با امام حسن علیه السلام داشت تلاش می کرد در بنی هاشم راه های نفوذی بیابد و پیوند خویشاوندی برقرار کند، از این رو به فرماندار خود در مدینه، مروان، نوشت دختر عبدالله بن جعفر، ام کلثوم را برای یزید خواستگاری کند و مراسمی نیز در مسجد مدینه برپا کند (می خواستند دختر پاک حضرت زینب علیها السلام را گرفتار ناپاک شرابخواری چون یزید کنند).

مروان سران بنی امیه را در مسجد جمع کرد و در یک سخنرانی کوتاه از یزید آلوده دامنِ شرابخوار تعریف کرد، و اظهار امیدواری کرد که اینگونه ازدواجها پیوند دوستی برقرار کند.

عبدالله بن جعفر همسر حضرت زینب علیه السلام در جواب گفت، ازدواج این دختر به من ارتباطی ندارد باید دائی او حضرت اباعبدالله علیه السلام تصمیم بگیرد.

امام حسین علیه السلام در همان اجتماع مسجد و پس از سخنان فریبکارانه مروان بپاخاست و اظهار داشت:

حدیث ۲۱۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

الحمدُ للّه الَّذی اِخْتارَنا لِنَفْسِهِ، وَارْتَضا نالِدینِهِ وَاصْطَفانا عَلی خَلْقِهِ، وَاَنْزَلَ عَلَینا کِتابَهُ وَ وَحْیهُ، وَ اَیمُ اللهِ لا ینْقُصُنا اَحَدٌ مِنْ حَقِّنا شَیئاً اِلاَّ اِنْتَقَصَهُ اللهُ مِنْ حَقِّهِ، فی عاجِلِ دُنْیاهُ وَ آخِرَتِهِ، وَلا یکُونُ عَلَینا دَوْلَهُ اِلاَّ کانَتْ لَنا الْعاقِبَهُ وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حینٍ. [۱].

ثم قال:

یامَرْوانُ قَدْ قُلْتَ

فَسَمِعْنا:

اَمَّا قَوْلُکَ:

مَهْرُها حُکْمُ أَبیها بالِغاً ما بَلَغ، فَلَعَمْری لَوْ اَرَدْنا ذلِکَ ما عَدَوْنا سُنَّهَ رَسُولِ اللهِ فی بَناتِهِ وَنِسائِهِ وَ اَهْلِ بَیتِهِ وَ هُوَ ثِنْتا عَشَرَهَ اَوْقِیهً، یکُونُ اَرْبَعَماَءٍ وَ ثَمانینَ دِرْهَماً. وَأَمَّا قَوْلُکَ:

مَعَ قَضاءِدَینِ اَبیها، فَمَتی کُنَّ نِسائُنا یقْضینَ عَنَّا دُیونَنا؟

وَاَمَّا صُلْحُ مابَینَ هذَینِ الْحَیینِ، فَاِنَّا قَوْمٌ عادَینا کُمْ فِی اللهِ، وَ لَمْ نَکُنْ نُصالِحُکُمْ لِلدُّنْیا، فَلَعَمْری فَلَقَدْ اَعْیی النَّسَبُ فَکَیفَ السَّبَبُ. وَأَمَّا قَوْلُکَ:

اَلْعَجَبُ لِیزیدَ کَیفَ یسْتَمْهِرُ فَقَدِ اسْتَمْهَرَ مَنْ هُوَ خَیرٌ مِنْ یزیدَ، و من أبِ یزیدَ و من جَدِّ یزیدَ.

وَأمَّا قَوْلُکَ:

اِنَّ یزیدَ کُفْوُ مَنْ لا کُفْوَلَهُ، فَمَنْ کانَ کُفْوُهُ قَبْلَ الْیوْمِ فَهُوَ کُفْوُهُ الْیوْمَ مازادَتْه امارَتُهُ فی الْکَفاءَهِ شَیئاً. وَ اَمَّا قَوْلُکَ:

بِوَجْهِهِ یسْتَسْقَی الْغَمامُ، فَاِنَّما کانَ ذلِکَ بِوَجْهِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله. وَاَمَّا قَوْلُکَ:

مَنْ یغْبِطُنا بِهِ أکْثَرُ مِمَّنْ یغْبِطُهُ بِنا، فَاِنّما، یغْبِطُنا بِهِ أهْلُ الْجَهْلِ، وَیغْبِطُهُ بِنا اَهْلُ الْعَقْلِ». (ثم قال بعد کلام:) فَاشْهِدُوا جَمیعاً اِنّی قَدْزَوَّجْتُ اُمَّ کُلْثُومَ بِنْتَ عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ مِنْ ابْنِ عَمِّها الْقاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ؛ عَلی اَرْبَعَماِئهِ وَثَمانینَ دِرْهَماً، وَقَدْنَحَلْتُها ضَیعَتی بِالْمَدینَهِ.

أو قال:

أرْضی بِالْعَقیقِ، وَ اِنَّ غَلَّتَها فِی السَنَهِ ثَمانِیهُ آلافِ دینارٍ، فَفیها لَهُماغِنی اِنْشاءَاللهُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سپاس خداوندی را که ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برای خود انتخاب، و برای تداوم دین خود رضایت داد، و ما را برای رهبری انسانها برگزید، و قرآن و وحی را بر ما نازل کرد.

سوگند به خدا!

کسی از حق ما نمی کاهد جز آنکه خداوند از حق او در دنیا و آخرت خواهد کاست، و دولت و حکومت ما سرانجام جاودانه است، و به زودی از خبر آن

آگاه خواهید شد. ای مروان تو سخنرانی کردی و ما شنیدیم. اینکه گفتی مهریه ام کلثوم بر أساس رأی پدرش عبدالله بن جعفر است هر مقدار که بخواهد تعیین کند.

سوگند به جانم ما هرگز از سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ازدواج دختران و زنان و خاندانش عدول نخواهیم کرد که «بیست اوقیه، معادل ۴۸۰ درهم» است.

دشمنی در راه خدا

و اینکه گفتی قرض های پدرش را هم خواهید پرداخت. راستی در چه زمانی زنان ما بنی هاشم، قرض های ما را می پرداختند؟

و اینکه گفتی این ازدواج پیوند دوستی بین دو قبیله ایجاد می کند.

ما بنی هاشم با شما سران بنی امیه در راه دین خدا دشمنی کردیم و جنگیدیم و هرگز برای رسیدن به دنیا با شما صلح نخواهیم کرد، فامیل بودن ما نتوانست ما را به وحدت برساند، حال چگونه با ازدواج می توان به وحدت رسید؟

افشای چهره یزید

و اینکه گفتی در شگفتم از یزید که چگونه از این دختر خواستگاری می کند؟

، بدان کسانی از این دختر خواستگاری می کنند که از یزید و پدر یزید و جدّ یزید برترند و اینکه گفتی همانا یزید همتای کسی است که همتائی ندارد. کسی که تا کنون همتای یزید بود، امروز نیز خواهد بود و چیزی بر آن اضافه نگردید و اینکه گفتی ابرها به خاطر چهره یزید می بارند، همانا این تعریف تنها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زیبنده بود نه دیگران [۲] و اینکه گفتی آنان که غبطه می خورند به یزید، بیش از آنانند که بما اهل بیت علیه السلام غبطه می خورند.

همانا آنان

که آرزو می کننـد مقام یزیـد را جاهلان این مردمنـد و آنان که آرزو می کنند مقام ما را، صاحبان عقل و اندیشه اند.) سپس نسبت به ازدواج امّ کلثوم دختر حضرت زینب علیها السلام اظهار داشت:

(تمام جمعیت حاضـر در مسجد گواه باشید که من دختر خواهرم، ام کلثوم دختر عبدالله بن جعفر را به عقد پسر عمومی او قاسم بـن محمّـد بـن جعفر در آوردم، و مهریـه او را چهارصـد و هشـتاد درهـم قرار دادم و زمین خـودم در منطقه عقیـق که در آمد کشـاورزی سـال آن هشت هزار دینـار است برای بی نیازی و کمک هزینه زنـدگی، به این دو زوج جوان بخشـیدم که بی نیاز باشند. انشاءالله)

مروان، فرماندار مدینه وقتی این برخورد قاطعانه را دید از مسجد بیرون رفت. [۳].

*****

[۱] سوره ص آیه ۸۸.

[۲] چه اینکه این جمله از شـعر معروف حضـرت ابوطـالب در مـدح رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم است که اینگـونه سرود:

و ابیضّ یستسقی الغمام بوجهه

ثمال الیتامی عصمه للارامل

زمین روشن شد که ابرها از چهره رسول خدا باریدند او که سرپرست یتیمان و پناهگاه درماندگان است.

[۳] بحارالانوار ج ۴۴ ص۲۰۷ ح۴

مناقب آل ابی طالب ج۴ ص۴۱-۳۸.

دفاع از زمین خود

زمینی در شـهر مـدینه به امـام حسـین علیه السـلام تعلّق داشت، و چون زمین مرغوبی بود معاویه در آن طمع کرد و دسـتور داد عوامل او در مدینه آن را تصاحب کنند. حضرت اباعبدالله علیه السلام با معاویه ملاقات کرد و قاطعانه به او گفت:

حدیث ۲۱۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِخْتَرْ خِصْلَةً مِنْ ثَلاثِ خِصالٍ:

إِمَّا أَنْ تَشْتَرى مِنّى حقى، وَإِمَّا أَنْ تَرُدَّهُ عَلى، أَوْتَجْعَلَ بَينى وَ بَينَكَ ابْنَ الزُبَيرِ وَابْنَ عُمَرَ، وَالرابِعَهُ الصَّيلَمُ. [۱].

امام حسین

علیه السلام فرمود:

(معاویه یکی از سه راه حل را انتخاب کن، یا زمین را از من خریداری کن و قیمت عادلانه آن را بمن برگردان، یا زمین را به من برگردان، یا ابن زبیر و ابن عمر را دستور ده که قضاوت کنند و گرنه هم پیمانهای خود را فرا می خوانم و با شمشیر زمین را از تو خواهم گرفت.) [۲].

*****

[۱] از امام حسین علیه السلام پرسیدند صیلم چیست؟

پاسخ داد، صیلم یعنی حلف الفضول که انسان هم پیمان های خود را فراخواند و با شمشیر ظالم را بر سر جای خود بنشاند.

[۲] کتاب الآغانی ج۱۷ ص۱۶۹.

اعتراض به فرماندار مدینه

در دوران فرمانداری ولید بن عتبه در مدینه، که دوران صلح بود، و هنوز معاویه زنده بود، جمعی از مردم عراق به مدینه آمدند تا با حضرت امام حسین علیه السلام ملاقات کنند، اما مأموران ولید به آنان اجازه ندادند، امام با خبر شد و خطاب به ولید فرماندار مدینه اظهار داشت:

حدیث ۲۱۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا ظالِماً لِنَفْسِهِ، عاصیاً لِرَبِّهِ، عَلامَ تَحُولُ بَینی وَبَینَ قَومٍ عَرَفُوا مِنْ حَقّی ما جَهِلْتَهُ أَنْتَ وَ عَمُّکَ؟!

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای ستمکار به نفس خویش، و ای گناهکار نزد پروردگار، تو بین من و مردمی که حق مرا شناختند فاصله ایجاد می کنی؟

حقّی که تو و عموی تو معاویه آن را انکار می کنید). [۱].

اعتراض امام حسین علیه السلام ولید را سخت خشمناک کرد و گفت مادامی که تندی زبان تو را داریم صبر می کنیم و هرگاه دست به شمشیر بردی با تو با خشم رفتار خواهیم کرد.

*****

[۱] انساب الاشراف ج۳ ص۱۵۶ حدیث ۱۵.

دنیا

نکوهش از دنیا پرستی

شخصی از سرمایه داران مدینه خانه بسیار مجلّلی ساخت و از امام حسین علیه السلام دعوت کرد تا از نزدیک خانه او را تماشا کرده و برای او دعا کند، وقتی امام علیه السلام وارد آن خانه بسیار وسیع و اشرافی شد اظهار داشت:

حدیث ۲۱۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَخْرَبْتَ دارَکَ، وَ عَمَّرْتَ دارَ غَیرِکَ، غَرَّکَ مَنْ فِی الأَرْضِ، وَ مَقَتَکَ مَنْ فِی السَّماءِ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خانه خویش «آخرت» را ویران کردی، و خانه دیگران را «دنیا» آباد ساختی، اهل روی زمین تو را گرامی خواهند داشت، امّا اهل آسمان دشمنت خواهند بود.)

*****

[۱] تنبیه الخواطر ج۱ ص۷۰

مستدرک الوسائل ج۳ ص۴۶۷ حدیث ۴۰۱۳.

نکوهش از دین به دنیا فروختن

روزی امام حسین علیه السلام در کوچه های مدینه قدم می زد که خانه با شکوه یکی از دنیاپرستان را دید اظهار داشت:

حدیث ۲۱۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

رَفَعَ الْطِّینَ وَ وَضَعَ الدِّینَ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(صاحب این خانه گِل ها را برهم انباشت ولی دین را پست کرد) [۱].

*****

[۱] مستدرک الوسائل ج۳ ص۴۶۷.

دوست، دوستان

پاداش دوستی با اهل بیت

روزی جمعی از مردم مدینه خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند و گفتند، گروهی از دوستان ما به سوی معاویه رفتند، امّا ما به سوی شما آمدیم، و اظهار داشتند که:

ما برای دین خود به سوی شما آمدیم. حضرت اباعبدالله علیه السلام مدّتی سکوت کرد و سپس سربلند کرد و فرمود:

حدیث ۲۱۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ أَحَبَّنـا لَمْ یحِبُّنـا لِقَرابَهٍ بَینَنـا وَبَینَهُ وَلا ـ لِمَعْرُوفٍ أَسْـدَیناهُ إِلَیهِ، إِنَّما أَحَبَّنا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، فمن احبّنا جاءَ مَعَنا یوْمَ الْقِیامَهِ کَهاتَینِ (و قرن بین سبابتیه) [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کسی که ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دوست میدارد، دوستی او برای وجود خویشاوندی بین او و ما نیست، و برای آن نیست که کار خوبی ما در حق او انجام داده ایم، بلکه با ما برای خدا و پیامبرش دوستی دارد که در روز قیامت با ما به صحنه محشر خواهد آمد مانند این دو انگشت که در کنار یکدیگرند.)

آنگاه دو انگشت صبّابه اش را کنار هم قرار داد.

*****

[۱] اعلام الدین ص۴۶

بحارالانوار ج۲۷ ص۱۲۷ حدیث ۱۱۸.

دعا برای دوستان شهید

در بین راه کربلاء امام حسین علیه السلام به یاران خود فرمود، اخبار و اطّلاعات را مرتّب به من برسانید. أَخْبَرُونی خَبَرَ النّاسِ وَراءَکُم

روزی فرمود:

چه خبر دارید؟

گفتند:

پیک شما قیس بن مسهّر را راهدارهای ابن زیاد به فرماندهی حصین بن تمیم دستگیر کرده نزد ابن زیاد بردند. ابن زیاد او را فرمان داد تا به شما و پدرتان دشنام دهد امّا او به عبیدالله بن زیاد و پدرش لعنت، و برای شما دعا کرد و مردم کوفه را از آمدن شما خبر داد، او را کشتند و جنازه او

را از بالای قصر پرتاب کردند.

حدیث ۲۱۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

«مِنْهُمْ مَنْ قَضـی نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ و ما بَدَّلُوا تَبْدیلاً»، [۱] اَللّهُمَّ اجْعَلْ لَنـا وَ لَهُمْ الْجَنَّهَ نُزُلاً، وَ اجْمَعْ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ فی مُسْتَقَرِّ رَحْمَتِکَ وَ رَغائِبِ مَذْ خُورِ ثَوابِکَ [۲].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(گروهی از مؤمنان به پیمان خود «شهادت در راه خدا» وفا نمودند، و گروهی دیگر در انتظار به سر می برند و عهد و پیمان خویش را تغییر نداده اند، خدایا بهشت را برای ما و آنان قرار بده و ما و آنان را در پایگاه رحمت خود به مرغوبترین ثوابهای ذخیره شده ات نائل گردان).

*****

[۱] سوره احزاب آیه ۲۳.

[۲] تاریخ طبری آملی ج۳ ص۳۰۸، کامل إبن أثیر ج۲ ص۵۵۳، البدایه والنهایه ج۸ ص۱۸۸، أعیان الشیعه ج۱ ص۵۹۷، واقعه طف ص۱۷۴، احقاق الحق ج۱۱ ص۶۰۵.

ارزش و مقام دوستان امام حسین

وقتی در شب و روز عاشورا، حضرت زینب علیها السلام وفاداری و شیدائی یاران امام حسین علیه السلام را دید که برای رفتن به میدان جنگ می خواهند از یکدیگر سبقت بگیرند، خشنود شد و آنگاه که خدمت برادر رسید لبخندی بر لب داشت.

حدیث ۲۱۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا اُخْتاهْ مُنْذُ رَحَلْنا مِنَ الْمَدینَهِ ما رَأَیتُکِ مُتَبَسِّمَهً، اَخْبِرینی ما سَبَبُ تَبَسُّمِکِ. (ثمَّ قال):

یا اُخْتاهْ اِعْلَمی، إنَّ هؤُلاءِ اَصْحابی مِنْ عالَمِ الذَّرِّ، وَ به هم وَعَدَنی جَدّی رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله هَلْ تُحِبّینَ اَنْ تَنْظُری اِلی ثَباتِ اَقْدامِهِمْ. (ثمَّ قال):

یـا اَصْحابی اِعْلَمُوا اَنَّ هؤُلاءِ الْقَوْمَ لَیسَ لَهُمْ قَصْدٌ سِوی قَتْلی وَ قَتْلِ مَنْ هُوَ مَعی وَ اَنَا اَخافُ عَلَیکُمْ مِنَ الْقَتْلِ، فَأَنْتُمْ فی حِلٍّ مِنْ

بَیعَتی، وَ مَنْ أحَبَّ مِنْکُمُ الْاِنْصِرافَ فَلْیَنْصَرِفْ فی سَوادِ هذَا اللَّیلِ.

(ثمَّ

قال):

اِنْ کُنْتُمْ کَذلِکَ فَارْفَعُوا رُؤُوسَکُمْ وَ انْظُرُوا اِلی مَنازِلِکُمْ فی الْجَنَّهِ.

و فرمود:

(ای خواهرم!

زمانی که از مدینه حرکت کردیم تو را هرگز متبسّم ندیدم اکنون چه خبر شده که خنده بر لب داری؟

). حضرت زینب به شوق و وفاداری یاران اشاره کرد؛

و فرمود:

(خواهرم بدان!

اینها که در اطراف من قرار دارند دوستان و یاران من از عالم ذر می باشند و به وفاداری و دوستی آنان جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا وعده داد، خواهرم می خواهی استقامت و پایداری آنان را بنگری؟)

آنگاه امام حبیب بن مظاهر و زهیر و دیگران را فراخواند، همه با شتاب گرداگرد آن حضرت را گرفتند، هرچه امام علیه السلام آنها را نصیحت کرد و هشدار داد که من بشما اجازه دادم بروید و جان خود را نجات دهید، هر یک با سخنان حماسی گفتند تو را رها نمی کنیم تا کشته شویم.

امام فرمود:

(ای یاران من بدانید که این قوم هدفشان کشتن من و همراهان من است من بر شما از کشته شدن میترسم، من بیعت را از شما برداشتم و پیمانی که با من بستید واگذاشتم، هر کس دوست دارد از ما کناره گیری کند از این تاریکی شب استفاده کرده از ما جدا شود.)

اصحاب و بنی هاشم هرکدام در وفاداری با آن حضرت سخن گفتند و اصرار کردند که از شما جدا نمی شویم. کار که به اینجا کشید امام فرمود:

(اکنون سربلند کنید و به جایگاه خود در بهشت نگاه کنید.)

قدردانی از برادران غفاری

در روز عاشورا در آن لحظه های حسّاس شهادت که یاران امام حسین علیه السلام به شهادت می رسیدند، دو برادر از فرزندان

غفّاریان در حالی

که گریان بودند از امام علیه السلام اجازه خواستند تا وارد میدان شوند و از آن حضرت دفاع کنند.

حدیث ۲۲۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَرْحَباً بِکُما، أُدْنُوا مِنّی. (ثمّ قال):

یا اِبْنَی أَخی ما یبْکیکُما؟

فَوَاللهِ إِنّی لَأَرْجُو أَنْ تُکُونا عَنْ ساعَةٍ قَریری الْعَینِ. (ثمّ قال):

جَزاکُما اللهُ یا اِبْنَی أَخی بِوَجْدِ کُما مِنْ ذلِکَ وَ مُواساتِکُما إیای بِأَنْفُسِکُما أَحْسَنَ جَزاءِ الْمُتّقینَ». [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آفرین برشما نزدیک من بیائید. ای برادر زادگانم چرا می گریید؟

به خدا من امیدوارم که تا یک ساعت دیگر دیده شما روشن شود.)

گفتند:

گریه ما برای تنهائی شماست، یاران همه رفتند و شما تنها مانده اید.

امام فرمود:

(ای برادر زادگانم خدا شما را بر این وجدان و همدردی و برادری با من پاداش پرهیزکاران عطا فرماید.)

پس از چند لحظه آن دو برادر نیز به شهادت رسیدند.

*****

[۱] مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج۲ ص۲۳

بحارالانوار ج۴۵ ص۲۹

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۷۳.

یاران حسین و بهشت

امام حسین علیه السلام در پاسخ به مروان بن حَکَم نسبت به جایگاه معنوی دوستان و یاران خود فرمود:

حدیث ۲۲۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

وَاللهِ رُدِدْتُ أَنَا وَ أَصْحابی إِلَی الْجَنَّهِ، وَ رُدَّ هُوَ وَ أَصْحابُهُ إِلَی النَّارِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سوگند به خدا من و دوستان من را به سوی بهشت می برند، و مروان و دوستان او را به سوی آتش جهنّم می کشانند.) [۱].

*****

[۱] تفسیر عیاشی ج۱ ص۳۶۲ حدیث ۳۰

تفسیر برهان ج۱ ص۵۲۹ حدیث ۱

بحار الأنوار ج۴۴ ص۲۰۶ حدیث۳.

ر

روزه داری

فضیلت روزه و ماه رمضان

حضرت اباعبدالله علیه السلام با یاران خود در روز عید فطر از خیابان های مدینه می گذشتند به جمعی رسیدند که سرگرم بازی و خنده های بلند بودند، امام رو به یاران کرد و با نارحتی اظهار داشت:

حدیث ۲۲۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

إنّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ شَهْرَ رَمَضانَ مِضْماراً لِخَلْقِهِ، یسْتَبِقُونَ فیهِ بِطاعَتِهِ إلی رِضْوانِهِ، فَسَبَقَ فیهِ قَوْمٌ فَفازُوا، وَ تَخَلَّفَ آخَرُونَ فَخابُوا، فَالْعَجَبُ کُلُّ الْعَجَبِ مِنَ الضّاحِکِ اللاّعِبِ فی الیوْمِ الَّذی یثابُ فیهِ الْمُحْسِنُونَ، وَ یخیبُ فیهِ الْمُقَصِّرُونَ، وَأیمُ اللهِ لَوْ کُشِفَ الْغِطاءُ لَشَغَلَ مُحْسِنٌ بِإحْسانِهِ وَ مُسیءٌ بِإساءَتِهِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا خداونـد عزیز و بزرگ ماه رمضان را عامل بیداری و حرکت بندگان خودش قرار داد تا به سوی بهشت خدا با عبادت و اطاعت پیشی گیرند، برخی در این ماه از دیگران سبقت گرفتند و رستگار شدند.

و برخی دیگر سرپیچی کردند و زیان کار شدند.

پس شگفتا!

شگفتا!

از آن کس که بسیار می خندد و به بازی سرگرم است در روزی که نیکوکاران پاداش خود را می گیرند، و آنان که کوتاهی کردند به زیانکاری خود اندوهناکند.

سوگند به خدا!

اگر پرده ها را بالا

بزنند نیکوکاران را سرگرم احسان و بدکاران را سرگرم بدی ها خواهید دید.) [۱].

*****

[۱] وسائل الشیعه ج۵ ص ۱۴۰ حدیث ۳

من لا یحضره الفقیه ج۱ ص۵۱۱ حدیث ۱۴۷۹

اصول کافی ج۴ ص۱۸۱ حدیث ۵.

مردم و روزه های مستحبی

مسروق نقل می کند که روز عرفه خدمت امام حسن علیه السلام رفتم او را دیدم که در جمع یاران و دوستان نشسته و از غذاهای موجود تناول می فرماید، کمی بعد برخواستم و خدمت امام حسین علیه السلام رسیدم دیدم که روزه دار است. پرسیدم:

برادرت امروز را افطار می کند و شما روزه دارید؟

حدیث ۲۲۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

إنَّ الْحَسَنَ کانَ إِماماً فَأفْطَرَ لِئَلّا یتَّخَذَ صَوْمُهُ سُنَّهً، وَ لِیتأسَّی بِهِ النَّاسُ، فَلَمَّا أَنْ قُبِضَ کُنْتُ اَنَا الْإمامَ فَأَرَدْتُ أَنْ لا یتَّخَذَ صَوْمی سُنَّهً فَیتَأَسَّی النَّاسُ بی.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(برادرم حسن علیه السلام امام مردم است پس امروز را روزه نگرفت تا مردم روزه داری او را سنّت قطعی نپندارند، و از او پیروی کنند، پس هرگاه برادرم از دنیا برود من امام و رهبر جامعه هستم، آنگاه من هم سعی می کنم که مردم روزه داری مرا سنّت قطعی نپندارند که از من پیروی کنند.) [۱].

یعنی روزه گرفتن یا روزه نگرفتن در روز عرفه، هر دو جایز است، که امام حسن علیه السلام همان روز را روزه نگرفت و امام حسین علیه السلام گرفت، امّا چون امام مجتبی علیه السلام رهبر جامعه بود و ممکن بود مردم عمل او را جزو سنّت قطعی بحساب آورند روزه نگرفت رعایت حال مردم را کرد.

*****

[۱] مَن لا یحضره الفقیه ج۲ ص۸۷

علل الشرائع ج۲ ص۳۸۶

بحارالانوار ج۹۷ ص۱۲۳.

افطار روزه با خرما

امروزه اطبّاء مجرّب نسبت به روزه داری و افطار کردن در اوّل شب نظر می دهند که چون در طول یک روز از غذا خوردن خودداری شد بهتر است به هنگام افطار از شیرینی و غذاهای شیرین آغاز شود.

حضرت اباعبدالله علیه السلام از روش

افطار کردن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز این حقیقت را خبر می دهد که آن حضرت به این نکته بهداشتی توجّه داشت.

حدیث ۲۲۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

إنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله، کانَ یبْتَدی ءُ طَعامَهُ إِذا کانَ صائِماً بِالْتَّمْرِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه روزه دار بود به هنگام افطار، غذا خوردن را با خرما آغاز می کرد.) [۱].

*****

[۱] مستدرک الوسائل ج۱۶ ص۳۸۰ حدیث ۲۰۲۵۴

مکارم الاخلاق ص۱۷۵.

فلسفه روزه

از حضرت اباعبدالله علیه السلام پرسیدند:

چرا خداوند بر بندگان خود روزه را واجب کرده است؟

حدیث ۲۲۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

لِیجِدَ الْغَنِی مَسَّ الْجُوعِ فَیعُودَ بِالْفَضْلِ عَلَی الْمَساکینِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خداوند روزه را واجب کرد تا ثروتمند مزّه گرسنگی را بچشد و آنگاه بر بینوایان احسان و بخشش کند.) [۱].

*****

[۱] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج۴ ص۶۸.

ز

زکات

زکات فطره

هرمسلمانی پس از یک ماه روزه داری باید در روز عید فطر به تعداد خود و اهل خانواده اش هر نفر ۳ کیلو گندم یا دیگر مواد خوراکی، به فقرا و مستمندان بدهد سئوالی مطرح است که چه در شهر خود باشیم یا در غربت؟

امام حسین علیه السلام پاسخ می دهد:

حدیث ۲۲۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

زَکاهُ الْفِطْرِ عَلی کُلِّ حاضِرٍ وَ بادٍ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(زکات فطر بر هر مسلمانی پرداخت آن واجب است چه در شهر خود یا در بیابان ها قرار داشته باشد.)

زناشویی

شبی که آمیزش روا نیست

همه می دانیم که شرائط زمانی و مکانی و حالات روانی پدر و مادر در روحیات کودک و در شُدن انسان کامل بی تأثیر نیست، از این رو امام حسین علیه السلام با توجه به این حقیقت که مسافر در شب آخر خداحافظی با یاران، از آرامش روانی لازمی برخوردار نیست، زناشوئی را برای کسانی که دارای فرزند می شوند روا نمی داند:

حدیث ۲۲۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِجْتَنِبُوا الْغِشْیانَ فی اللَّیلَهِ الَّتی تُریدُونَ فیها اَلسَّفَرَ، فَاِنَّ مَنْ فَعَلَ ذلِکَ ثُمَّ رُزِقَ وَلَداً کان أحْوَلاً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(در شبی که فردای آن به مسافرت می روید، زناشوئی نکنید «اگر صاحب فرزند می شوید» زیرا فرزندی که حاصل چنین زناشوئی در شب مسافرت باشد، مردمک چشمان او منظّم نخواهد بود.) [۱].

*****

[۱] طب الائمه ص۱۳۲

وسائل الشیعه ج۱۴ ص۱۸۹ حدیث ۳

بحارالانوار ج۱۰۳ ص۲۹۳ حدیث ۳۹.

زینت و آرایش

امام و رنگ کردن موها

برخی فکر می کنند تنها زنان باید خود را زینت کنند، و برخی دیگر زینت و آرایش را برای مردان صلاح نمی دانند، در صورتی که در سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام عطر زدن، آرایش کردن، رنگ کردن مو، برای همه ارزشمند و لازم است، خدا زیباست، بندگان او نیز باید زیبا و تمیز باشند. عبیدالله بن حر می گوید:

در بین راه کربلا امام حسین علیه السلام را دیدم که موهای او سیاه بود.

پرسیدم:

رنگ موهای شما طبیعی است؟

پاسخ فرمود:

حدیث ۲۲۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَما إِنَّهُ لَیسَ کَماتَرَوْنَ إِنَّما هُوَ حَنَّاءٌ وَکَتَمٌ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(نه آنگونه نیست که شما فکر می کنید بلکه من موها را با حنا و نوعی رنگ گیاهی رنگ می

کنم.) [۱].

*****

[۱] رجال نجاشی ص۹ حدیث ۶

وسائل الشیعه ج۱ ص۴۰۹ حدیث ۴

بحارالانوار ج۷۶ ص۱۰۴ حدیث ۱۱.

انگشتر عقیق

یکی از زینت ها، انگشتر عقیق در دست داشتن است. حضرت اباعبدالله علیه السلام نسبت به ارزش انگشتر عقیق اظهار داشت:

حدیث ۲۲۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَمّا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ مُوسَی بْنَ عِمرانَ کَلَّمَهُ عَلی طُورِ سَیناءَ، ثمَّ اطَّلَعَ علی الْاَرْضِ اِطِّلاعَهً فَخَلَقَ مِنْ نُورِ وَجْهِهِ الْعَقیقَ.

ثُمَّ قالَ تعالی:

آلیت بنفسی علی نفسی ألا اعذب کف لابسه - اذا تولی علیا - بالنّار». [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(وقتی خداونـد عزیز و بزرگ حضـرت موسـی بن عمران را آفریـد و در کوه طور سـینا با او سـخن گفت، سـپس همه زمین را آگاهانید، پس از نور چهره موسی علیه السلام عقیق را آفرید و فرمود:

«بر خودم لازم کردم دستی که با عقیق تماس بگیرد و ولایت علی را بپذیرد را با آتش عذاب نکنم.»

*****

[۱] ثواب الاعمال ص۳۸۸ حدیث ۱۱

جواهر السّنیه ص۳۱۹.

زیارت

ثواب زیارت امام

زیارت حضرت اباعبدالله علیه السلام یکی از ارزشمندترین زیارت هاست که همه پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام به آن سفارش کردند، آن حضرت نیز اظهار داشت:

حدیث ۲۳۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ زارَنی بَعْدَ مَوْتی زُرْتُهُ یوْمَ الْقِیامَهِ وَلَوْ لَمْ یکُنْ إلاَّ فی النّارِ لَاَخْرَجْتُهُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کسی که پس از شهادت من، مرا زیارت کند، من نیز روز قیامت او را ملاقات می کنم، اگر در جائی جز آتش نباشد به دیدن او رفته او را از آتش نجات می دهم). [۱].

*****

[۱] منتخب طریحی ص۶۹.

س

سادگی و ساده زیستی

سادگی در ازدواج دختر

می دانیم که یکی از راه حل های مهم مشکلات نسل جوان ازدواج است، امّا هر روز از طرف خانواده پسر و دختر، مراسم و آداب سنگین و خرافاتی مطرح می شود که بسیاری از جوانان نمی تواننـد دین خود را با ازدواج حفظ کنند. باید از حضرت اباعبدالله علیه السلام یاد بگیریم. وقتی پسر برادرش حسن بن حسن از دختر امام خواستگاری کرد.

حدیث ۲۳۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

یابْنَ أَخی، قَدْ کُنْتُ أَنْتَظِرُ هذا مِنْک، إنْطَلِقْ مَعی

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای برادر زاده ام!

من منتظر این خواستگاری بودم با من بیا.)

سپس دختر برادرزاده را گرفت و به منزل برد و او را در انتخاب یکی از دختران، فاطمه و سکینه آزاد گذاشت. او گفت:

فاطمه را انتخاب کردم.

امام علیه السلام فوراً صیغه عقد را خواند و ازدواج با همین سادگی سامان یافت.

سپس خطاب به برادر زاده خود فرمود:

قَدْ اِخْتَرْتُ لَکَ فاطِمَهَ، فَهِی أَکْثَرُهُما شَبَهاً بِأُمّی فاطِمَهَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله.

(من هم برای تو دخترم فاطمه را انتخاب کرده بودم، زیرا او از دیگر دختران من بیشتر به مادرم

فاطمه زهرا دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شباهت دارد.) [۱].

امّا امروزه با نهایت تأسّف چندین بار باید بروند و بیایند، انواع لباس ها و طلاها را بخرند، خانه ای یا مغازه ای یا زمینی را به نام عروس ثبت بدهند، و ده ها تشریفات کمر شکن را بجا آورند تا دو جوان بتوانند زندگی خود را آغاز کنند.

*****

[۱] اغانی ج۱۶ ص۱۴۲

کشف الغمّه ج۱ ص۵۷۹

مقاتل الطالبیین ص ۱۸۰.

اهمیت سلام کردن

در روابط اجتماعی مسلمانان، «سلام کردن» بسیار ارزشمند است که سلامت یکدیگر را آرزو می کنند و از سنّت های جاودانه اسلام است. حضرت اباعبدالله علیه السلام نسبت به اهمّیت «سلام کردن» اظهار داشت. حدیث ۲۳۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلسَّلامُ قَبْلَ الْکَلامِ عافاکَ اللهُ، ثم قال علیه السلام لا تَأْذَنُوا لأحَدٍ حَتی یسَلِّمَ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سلام پیش از احوال پرسی است، خدا تو را سلامت عطا فرماید، به کسی که سلام نداده است اجازه صحبت ندهید.)

*****

[۱] تحف العقول ص۱۷۵

بحارالانوار ج۷۸ ص۱۱۷ حدیث ۶

مستدرک الوسائل ج۸ ص۳۵۸ حدیث ۹۶۵۹.

پاداش سلام

یکی دیگر از ارزش های اخلاقی در زندگی اجتماعی، سبقت گرفتن در سلام است. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام و دیگر رهبران معصوم علیهم السلام در سلام کردن بر دیگران پیشی می گرفتند، زیرا آن کس

که در سلام سبقت می گیرد پاداش بیشتری دارد که حضرت اباعبدالله علیه السلام اظهار داشت:

حدیث ۲۳۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

لِلسَّلامِ سَبْعُونَ حَسَنَةً، تِسْعٌ وَ سِتُّونَ لِلْمُبْتَدی، وَ واحِدَةٌ لِلرّادِّ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(برای سلام هفتاد پاداش است، شصت و نه پاداش برای سلام دهنده، و یک پاداش برای پاسخ دهنده است).

*****

[۱] تحف العقول ص۱۷۷

بحارالانوار ج۷۸ ص۱۲۰ حدیث ۱۷

اعیان الشیعه ج۱ ص۶۲۱.

سلام کردن بر نااهلان

سلام کردن آنقدر ارزشمند است که نه تنها به مؤمنین و دوستان و مسلمانان باید سلام کرد و در سلام نیز باید پیشی گرفت بلکه به انسان های نااهل و گناهکار هم می توان سلام کرد که حضرت اباعبدالله علیه السلام از روش برخورد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد:

حدیث ۲۳۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَنَّ اِبْنَ الْكُوّا سَأَلَ عَلِی بْنَ أَبی طالِبٍ علیه السلام،

فَقالَ:

یا أمیرالمؤمنین، تسلّم علی مذنب هذه الامّه؟!.

فقال علیه السلام:

یراه اللّه عزّوجلّ للتوحید أهلاً، ولا نراه للسلام علیه أهلاً!.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(حضرت امیرالمؤمنین به شخصی سلام کرد.

ابن کوّاء پرسید، ای امیرالمؤمنین آیا به یکی از گناهکاران این امّت سلام می کنی؟

حضرت پاسخ داد:

خداوند عزیز و بزرگ او را برای ایمان آوردن سزاوار می داند و تو سلام کردن بر او را سزاوار نمی دانی؟)

.[۱]

*****

[۱] جعفریات ص۲۳۴

مستدرک الوسائل ج۸ ص۳۵۹ حدیث ۹۶۶۳.

بخیل واقعی کیست؟

از دیدگاه حضرت اباعبدالله علیه السلام سلام کردن چنان با ارزش است که ارزش شخصیت و میزان بخشندگی انسان ها را با معیار «سلام کردن» ارزیابی می فرماید:

حدیث ۲۳۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلْبَخیلُ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلامِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(بخیل کسی است که در سلام کردن بخل ورزد.)

سیاست و سیاسی

مبارزات سیاسی در دوران کودکی

نفرین و اهانت به ابوسفیان

امام حسن مجتبی علیه السلام نقل کرد که:

روزی ابوسفیان به هنگام بیعت مردم با عثمان، دست حسین علیه السلام را گرفت و گفت برادرزاده بیا تا به قبرستان بقیع برویم، وقتی در قبرستان بقیع میان قبرهای شهداء رسیدند، ابوسفیان با صدای بلند گفت:

«ای کسانی که با ما بر سر دنیا جنگیدید، دنیا و قدرت هم اکنون در دست ماست و شما خاک شدید.»

حدیث ۲۳۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

قَبَّحَ اللهُ شَیبَتَکَ، وَ قَبَّحَ وَجْهَکَ [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(زشت گرداند خدا پیری تو را، و زشت گرداند خدا روی تو را.)

حضرت اباعبدالله علیه السلام سپس دست او را گرفت تا او را بداخل مدینه بکشاند و سزای کفر و ارتداد او را بدهد که نعمان بن بشیر او را نجات داد.

*****

[۱] احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۲۷۵.

بی اعتنایی به بخشنامه عثمان و بدرقه اباذر

در دوران حکومت عثمان که بزرگان بنی امیه قدرت سیاسی کشور اسلامی را بدست گرفتند و معاویه حاکم بی چون و چرای سرزمین شام شد، و دگرگونی معیارها، و مسخ ارزش ها فراوان پدید آمد. اباذر غفّاری آن صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبارزات تبلیغاتی خود را آغاز کرد، به شام سفر کرد و مردم را بر ضدّ حکومت استبدادی معاویه شوراند.

عثمان دستور داد او را دستگیر کرده به مدینه آوردند، و با روش های گوناگون سعی در به سازش کشیدن و تطمیع او داشتند که موفّق نشدند سرانجام عثمان، او و خانواده اش را به سرزمین خشک و بی آب و علفی به نام «رَبَذِه» تبعید کرد و در شهر مدینه از طرف خلیفه اعلام داشتند.

کسی در بدرقه اباذر حق شرکت و همراهی ندارد.

امام علی علیه السلام و

امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عمّار یاسر اعتنائی به بخشنامه حکومتی نکردند و هر یک در تشویق و حمایت و دلداری اباذر سخنانی ایراد کردند.

حضرت اباعبدالله علیه السلام خطاب به او اظهار داشت:

حدیث ۲۳۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا عَمَّاهْ إنَّ اللهَ تَعالی قادِرٌ أَنْ یغَیرَ ما قَدْتَری، وَاللهُ کُلَّ یوم فی شَأنٍ. وَقَدْ مَنَعَکَ الْقَوْمُ دُنْیاهُمْ، وَمَنَعْتَهُمْ دینَکَ، فَما أَغْناکَ عَمَّا مَنَعوُکَ، وَأَحْوَجَهُمْ إِلی مامَنَعْتَهُمْ، فَاسْأَلِ اللهَ الصَّبْرَ وَالنَّصْرَ، واسْتَعِذْبِهِ مِنَ الْجَشَعِ وَ الْجَزَعِ، فَاِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الدّینِ وَالْکَرَمِ، وَ إنَّ الْجَشَعَ لا یقَدِّمُ رِزْقاً، وَالْجَزَعُ لَا یؤَخِّرُ أَجَلًا. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای عمو!

خداوند بر تغییر آنچه بر تو روا داشته اند قادر است زیرا قدرت خداوند همواره پایدار است. این گروه دنیای خود را از تو دریغ داشتند و تو هم دین خود را از آنان دریغ داشتی، از آنچه آنان از تو دریغ می کنند تو چقدر بی نیازی، و آنان به آنچه تو از آنان دریغ داشتی چقدر نیازمندند، شکیبائی و پیروزی را از خداوند بخواه، و از حرص و ترس، به خدا پناه ببر، زیرا شکیبائی نشانه دینداری و جوانمردی است، و حرص روزی را پیش نخواهد انداخت، و ترس مرگ را به عقب نخواهد کشاند.)

*****

[۱] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج۸ ص۲۵۳

بحارالانوار ج۲۲ ص۴۱۱.

افشای چهره قاسطین

در یکی از روزهای جنگ صفّین طرّاحان شام به فکر نفوذ در خاندان عترت افتادند، عبدالله بن عمر برای امام حسین علیه السلام پیغام ملاقات فرستاد، وقتی در گوشه ای از میدان به سوی او رفت، پسر عمر گفت:

من برای جنگ با تو نیامدم، می خواهم تو را نصیحت کنم.

امام حسین علیه السلام فرمود:

چه

نصیحتی داری؟

گفت:

قریش از پدرت اطاعت نمی کنند آیا تو می توانی با علی علیه السلام مخالفت کنی و او را برکنار سازی تا ما همه تو را بعنوان رهبر جامعه اسلامی برگزینیم؟

حدیث ۲۳۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

كَلَّا وَاللهِ لا أَكْفُرُ بِاللهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِوَصی رَسُولِ اللهِ، إِخْسَ ءْ، وَيلَکَ مِنْ شَيطانٍ مارِدٍ!

فَلَقَدْ زَينَ لَکَ الشَّيطانُ سُوءَ عَمَلِکَ فَخَدَعَکَ حَتی أَخْرَجَکَ مِنْ دينِکَ بِاتِّباعِ الْقاسِطينَ وَنُصْرَةِ هذَا الْمارِقِ مِنَ الدّينِ، لَمْ يزَلْ هُوَ وَ أَبُوهُ حَربيينِ وَ عَدُوَّينِ للَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنينَ، فَوَاللهِ ما أَسْلَما وَ لكِنَّهُما اسْتَسْلَما خَوْفاً وَ طَمَعاً!

فأنتَ الْيوْمَ تُقاتِلُ عَنْ غَيرِ مُتَذَمِّمٍ، ثُم تَخْرُجُ إِلی الْحَرْبِ مُتَخَلِّفاً لَترأی بِذلک نِساءَ أَهْلِ الشامِ؟

اِرْتَعْ قَليلاً فَإِنّی أَرْجُو أَنْ يقْتُلَکَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ سَريعاً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سوگند به خدا!

هرگز!

من به خدا، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کافر نمی گردم. گم شو، وای بر تو از شیطان متکبّر، بتحقیق که شیطان اعمال زشت تو را زینت داده و تو را فریفته است تا آنکه تو را از دین اسلام خارج ساخته که از قاسطین اطاعت کنی و معاویه این مرد خارج شده از دین را یاری دهی. همواره معاویه و پدرش ابوسفیان با رسول خدا و مسلمانان در جنگ بودند و از دشمنانشان بحساب می آمدند. سوگند به خدا!

که آن دو مسلمان نشدند بلکه از روی ترس و طمع تسلیم گردیدند، پس امروز تو بی سرزنشی از وجدان، جنگ می کنی، و به میدان جنگ می آئی تا به زنان شامی دسترسی پیدا کنی، پس اندک زمانی لذّت

ببر، که من از خداوند عزیز و بزرگ امیدوارم به زودی تو را بکشد.) [۱].

پس از آن امام حسین علیه السلام به اردوگاه خود بازگشت، و پسر عمر نزد معاویه رفت و گفت:

امروز می خواستم با حیله و نیرنگ حسین را فریب دهم.

معاویه پاسخ داد:

حسین فرزند همان پدر است، فریب تو را نمی خورد.

*****

[۱] فتوح ابن اعثم کوفی ج۳ ص۳۵.

مبارزات سیاسی با معاویه

افشای جنایات معاویه در سخنرانی ها

پس از آنکه معاویه جمعی از یاران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را همراه با حجر بن عدی را به شهادت رساند، همان سال به سفر حج رفت. در مجلسی با حضرت اباعبدالله علیه السلام ملاقات کرد و با غرور زدگی خاص خودش گفت:

«ای اباعبدالله!

آیا این خبر به تو رسید که ما با حُجر و یاران او که شیعیان پدرت بودند چه کردیم؟».

امام پرسید:

چه کردید؟

معاویه گفت:

پس از آنکه آنها را کشتیم، آنها را کفن کردیم، و بر جنازه شان نماز میت خواندیم.

امام خنده مسخره آمیزی کرد و اظهار داشت:

حدیث ۲۳۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

خَصْمُکَ الْقَوْمُ یا مُعاوِیهُ، لکِنّنا لَوْ قَتَلْنا شیعَتَکَ ما کَفَّنّاهُمْ وَلا صَلَّینا عَلَیهِمْ وَلا قَبَرناهُمْ، وَلَقَدْ بَلَغَنی وَقیعَتُکَ فی عَلی وَقیامُکَ بِبُغضِنا، وَاعْتِراضُکَ بَنی هاشِمٍ بِالْعُیوبِ.

فَإذا فَعَلْتَ ذلِکَ فَارْجِعْ إلی نَفْسِکَ، ثُمَ سَلْها الْحَقَّ عَلَیها وَلَها، فَإنْ لَمْ تَجِدْها أَعْظَمَ عَیباً فَما أَصْغَرَ عَیبُکَ فیکَ، وَقَدْ ظَلَمْناکَ یا مُعاوِیهُ فَلا تُوَتّرَنَّ غَیرَ قَوْسِکَ، وَلا تَرْمِینَّ غَیرَ غَرَضِکَ، وَلا تَرْمِنا بِالعَداوَهِ مِنْ مَکانٍ قَریبٍ، فَإنَّکَ وَاللهِ لَقَدْ أَطَعْتَ فینا رَجُلاً ما قَدِمَ إِسلامُهُ، وَلا حَدَثَ نِفاقُهُ، وَلا نَظَرَ لَکَ فَانْظُرْ لِنَفْسِکَ اَوْدَعْ (یعنی عمرو بن العاص)

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای معاویه!

این گروه در روز رستاخیز با تو مخاصمه خواهند کرد.

به خدا سوگند!

اگر ما به یاران

تو تسلّط می یافتیم نه آنها را کفن می کردیم و نه بر آنان نماز می خواندیم. ای معاویه!

بمن خبر رسیده است که تو به پدر من ناسزا می گوئی و علیه او اقدام می کنی و با عیبجوئی، بنی هاشم را مورد تعرّض قرار میدهی، ای معاویه اگر چنین می کنی پس به نفس خویش باز نگر و آن را با حق و واقعیت ها ارزیابی کن، اگر عیب های بزرگ را در آن نیابی بی عیب هم نیستی، درست است که ما با تو دشمنی داریم.

پس از غیر کمان خود تیر رها می کنی و به هدفی که دیگران برایت تعیین کرده اند نشانه می روی، تو از پایگاه نزدیک به دشمنی و عداوت ما برخاسته ای.

سوگند به خدا!

تو از مردی «عمروعاص» اطاعت می کنی که نه در اسلام سابقه ای دارد، و نه نفاق او تازگی خواهد داشت، و نه رأی تو را خواهد داشت.

ای معاویه!

نگاهی به خویشتن بیانداز و این منافق را رها کن.) [۱].

*****

[۱] احتجاج طبرسی ص۲۹۶

کشف الغمه ج۲ ص۳۰

محجه البیضاء ج۴ ص۲۲۶

وسائل الشیعه ج۲ ص۷۰۴.

تصرف مالیات یمن

گرچه امام حسین علیه السلام قراردادنامه صلح را در دوران زندگی ننگین معاویه رعایت می کرد، امّا مبارزه منفی را با روشهای گوناگون تداوم می داد، روزی متوجّه شد که مالیات یمن را به سوی معاویه در شام می برند، امام حسین علیه السلام همه آنها را گرفت و به مدینه آورد، و بین فقراء مدینه تقسیم کرد.

و این نامه را به معاویه نوشت:

حدیث ۲۴۰

قال الامام الحسين علیه السلام:

مِنَ الْحُسَينِ بْنِ عَلى اِلى مُعاويهَ بْنِ أَبى سُفْيانَ. أَمَّا بَعدُ:

فَاِنَّ عيراً مَرَّتْ بِنا مِنَ اليَمَنِ تَحْمِلُ مالاً وَ حُلَلاً وَعَنْبَراً

وَ طیباً إِلَیک، لِتُوَدِعَها خَزائِنَ دِمَشْقَ، وَ تَعُلَّ بِها بَعْدَ النَّهَلِ بِبَنی أَبیک، وَاِنّی اِحْتَجْتُ إِلَیها فَاَخَذْتُها وَالسّلامُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(از حسین بن علی علیه السلام به معاویه بن ابوسفیان، پس از حمد و ستایش خدا، همانا کاروانی با شترانی پُر از بار از یمن بر ما می گذشت، که برای تو اموال فراوان و زینت آلات، و عنبر و عطریات می آورد، تا در انبارهای دمشق ذخیره کنی و تشنگان فرزندان پدرت را سیراب سازی، من به آنها نیاز داشتم و همه آنها را گرفتم، با درود) [۱].

*****

[۱] حیاه الامام الحسین علیه السلام ج ۲ ص ۲۳۲

ناسخ التّواریخ امام حسین علیه السلام ج ۱ ص ۱۹۵

ناسخ التواریخ ج ۱ ص ۱۹۵.

نامه در افشای چهره آلوده یزید

وقتی امام حسین علیه السلام متوجّه شد که معاویه با روشهای گوناگون سعی در مطرح کردن یزید دارد و بر خلاف قراردادنامه صلح، حکومت را می خواهد بگونه ای موروثی در بنی امیه نگهدارد و پس از خود به یزید واگذارد، با سخنرانیهای حساب شده، با فرستادن نامه های افشاگرانه و هشدار دهنده سعی داشت تا مردم را بیدار کرده، دماغ دشمن مغرور را به خاک بمالد.

حدیث ۲۴۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

ثُمّ وَلَّیتَ اِبْنَک وَهُوَ غُلامٌ یشْرَبُ الشَّرابَ وَیلْهُو بِالْکِلابِ، فَخُنْتَ أَمانَتَک وَأَخْرَبْتَ رَعیتَک، وَلَمْ تُؤَدِّ نَصیحَهَ رَبِّک، فَکَیفَ تُوَلّی عَلی أُمّهِ مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله مَنْ یشْرَبُ الْمُسْکِرَ؟

وَ شارِبُ الْمُسْکِرِ مِنَ الْفاسِقینَ، وَشارِبُ الْمُسْکِرِ مِن الأَشْرارِ. وَلَیسَ شارِبُ الْمُسْکِرِ بِأَمینٍ عَلی دِرْهَمٍ فَکَیفَ عَلی الْأُمَّهِ؟!

فَعَنْ قَلیلٍ تَرِدُ عَلی عَمَلِک حینَ تُطوَی صَحائِفُ الْاِسْتِغْفارِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای معاویه پسرت را جانشین خود قراردادی، او نوجوانی است که شراب می خورد، و با سگ ها بازی می کند، تو به

امانت الهی خیانت کردی، و مردم را آلوده ساختی، و پندهای پروردگارت را نپذیرفتی، چگونه ممکن است رهبری امّت محمّدصلی الله علیه و آله و سلم را کسی بر عهده گیرد که شراب می خورد؟

و با فاسق های زمان و شرور، مست کننده می نوشد، شرابخوار بر یک درهم پول امین نمی باشد، چگونه رهبر امّت اسلامی خواهد شد؟

معاویه!

بزودی با اعمال خود وارد قیامت خواهی شد که دیگر دفترهای توبه بسته خواهد بود.) [۱].

*****

[۱] دعائم الاسلام ج۲ ص۱۳۳ حدیث ۴۶۸.

نامه مهم و هشدار دهنده به معاویه

حدیث ۲۴۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنی کِتابُکَ، تَذْکُرُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَکَ عَنّی اُمُورٌ أَنْتَ لی عَنها راغِبٌ، وَأَنَا بِغَیرِها عِنْدَکَ جَدیرٌ، فَاِنَّ الْحَسَناتِ لا یهْدی لَها، وَلا یسَدِّدُ إلَیها إلاَّ اللهُ. وَ أَمَّا ما ذَکَرْتَ أَنَّهُ اِنْتَهی إلَیکَ عَنّی، فَإنَّهُ إنَّما رَقاهُ إلَیکَ الْمَلاَّقُونَ الْمَشَّاؤُنَ بِالَّنمیم، وَ ما اُریدُ لَکَ حَرْباً وَ لا عَلَیکَ خِلافاً، وَ أَیمُ اللهِ إنّی لَخائِفٌ لِلَّهِ فی تَرْکِ ذلِکَ، و ما أَظُنُّ اللهَ راضِیاً بِتَرْکِ ذلِکَ، وَلا عاذِراً بِدُونِ الْإعْذارِ فیهِ إلَیکَ، وَ فی اُولئِکَ الْقاسِطینَ الْمُلْحِدینَ حِزْبِ الظَّلَمِهِ، وَ أَوْلِیاءِ الشَّیاطینَ. أَلَسْتَ الْقاتِلَ حُجْراً أَخا کِنْدَهِ وَالْمُصَلّینَ الْعابِدینَ الَّذینَ کانُوا ینْکِرونَ الظُّلْمَ وَیسْتَعْظِمُونَ الْبِدَعَ، وَلا یخافُونَ فِی اللهِ لَوْمَهَ لائِم، ثُمّ قَتَلْتَهُمْ ظُلْماً وَ عُدْواناً مِنْ بَعْدِ ما کُنْتَ أَعْطَیتَهُمُ الأیمانَ الْمُغَلَّظَهَ، وَالْمَواثیقَ الْمُؤَکَّدَهَ، وَلا تَأْخُذَهُمْ بِحَدَثٍ کانَ بَینَکَ وَ بَینَهُمْ، وَ لا بِاَحِنَّهٍ تَجِدُها فی نَفْسِکَ. أَوَلَسْتَ قاتِلَ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقْ صاحِبِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم اَلْعَبْدِ الصَّالِحِ الَّذی أَبْلَتْهُ الْعِبادَهُ، فَنَحُلَ جِسْمُهُ، وَصُفِرَتْ لَوْنُهُ، بَعْدَ ما أَمَّنْتَهُ وَ أَعْطَیتَهُ مِنْ عُهُودِ اللهِ وَ مَواثیقِهِ ما لَوْ أَعْطَیتَهُ طائِراً لَنَزَلَ إلَیکَ

مِنْ رَأْسِ الْجَبَلِ ثُمَّ قَتَلْتَهُ جُرْأَةً عَلى رَبِّکَ وَاسْتِخْفافاً بِذلِکَ الْعَهْدِ.

أَوَلَسْتَ الْمُدَّعى زِيادَ بْنَ سُمَيَةَ الْمَوْلُودِ عَلى فِراشِ عُبَيدِ ثَقيفٍ، فَزَعَمْتَ أَنَّهُ اِبْنُ أَبيکَ وَقَدْ قالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله «اَلْوَلَدُ لِلْفِراشِ وَ لِلْعاهِرِ اَلْحَجَرُ». فَتَرَکْتَ سُنَّةَ رَسُولِ اللهِ تَعَمُّداً وَ تَبِعْتَ هَواکَ بِغَيرِ هُدى مِنَ اللهِ، ثُمَّ سَلَّطْتَهُ عَلى الْعِراقَينِ، يقْطَعُ أَيدِى الْمُسْلِمينَ وَأَرْجُلَهُمْ، وَ يسْمَلُ أَعْينَهُمْ وَ يصَلِّبُهُمْ عَلى جُذُوعِ النَّخْلِ، کَأَنَّکَ لَسْتَ مِنْ هذِهِ الْاُمَّهِ، وَ لَيسُوا مِنْکَ. أَوَلَسْتَ صاحِبَ الْحَضْرَميينَ الَّذينَ کَتَبَ فيهِمْ ابْنُ سُمَّيَه أَنَّهُمْ کانُوا عَلى دينِ عَلى صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِ فَکَتَبْتَ إِلَيهِ:

أَنْ اُقْتُلْ کُلَّ مَنْ کانَ عَلى دينِ عَلى، فَقَتَلَهُمْ وَمَثَّلَ به هم بِأَمْرِکَ، وَدينُ عَلى عليه السلام وَاللهِ الَّذى کانَ يضْرِبُ عَلَيهِ أَباکَ وَيضْرِبُکَ، وَ بِهِ جَلَسْتَ مَجْلِسَکَ الَّذى جَلَسْتَ، وَلَوْلا ذلِکَ لَکانَ شَرَفُکَ وَشَرَفُ أَبيکَ الرِّحْلَتَينِ، وَقُلْتَ فيما قُلْتَ:

«انظر لنفسک ولدينک ولامه محمد، واتق شق عصا هذه الامه و أن تردهم إلى فتنه».

وَإِنّى لا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ عَلى هذِهِ الْاُمَّهِ مِنْ وِلايتِکَ عَلَيها، وَلا أَعْلَمُ نَظَراً لِنَفْسى وَلِدينى وَلِاُمَّهِ مُحَمَّدٍصلى الله عليه و آله عَلَينا أَفْضَلَ مِنْ أَنْ اُجاهِدَکَ فَإِنْ فَعَلْتُ فَإِنَّهُ قُرْبَهٌ إِلَى اللهِ، وَ إِنْ تَرَکْتُهُ فَإِنّى أَسْتَغْفِرُ اللهَ لِذَنْبى، وَ أَسْأَلُهُ تَوْفيقَهُ لِإِرْشادِ أَمْرى وَ قُلْتَ فيما قُلْتَ:

«إنى إن أنکرتک تنکرنى، و إن أکدک تکدنى». فَکِدْنى ما بَدا لَکَ، فَإِنّى أَرْجُو أَنْ لا يضُرَّنى کَيدُکَ فى، وَ أَنْ لا يکُونَ عَلى أَحَدٍ أَضَرَّ مِنْهُ عَلى نَفْسِکَ لِأَنَّکَ قَدْ رَکِبْتَ جَهْلَکَ، وَ تَحَرَّصْتَ عَلى نَقْضِ عَهْدِکَ، وَلَعَمْرى ما وَفَيتَ بِشَرْطٍ، وَ لَقَدْ نَقَضْتَ عَهْدَکَ بِقَتْلِکَ هؤُلاءِ النَّفَرِ الَّذينَ قَتَلْتَهُمْ بَعْدَ الصُّلْحِ وَالأَيمانِ وَالْعُهُودِ وَالمَواثيقِ، فَقَتَلْتَهُمْ مِنْ غَيرِ أَنْ يکُونُوا قاتَلُوا وَقَتَلُوا

وَلَمْ تَفْعَلْ ذلِکَ به هم إِلاّ لِذِکْرِهِمْ فَضْلَنا، وَتَعْظيمِهِمْ حَقَّنا، فَقَتَلْتَهُمْ مَخافَهَ أَمْرٍ لَعَلَّکَ لَوْ لَمْ تَقْتُلْهُمْ مِتَّ قَبْلَ أَنْ يفْعَلُوا أَوْماتُوا قَبْلَ أَنْ يـدْرِکُوا فَأَبْشِرْ يـا مُعاوِيهُ بِالْقِصاصِ، وَاسْتَيقِنْ بِالْحِسابِ، وَاعْلَمْ أَنَّ لِلّهِ تَعالى کِتاباً لا يغادِرُ صَغيرَهً وَلا کَبيرَهً إِلاَّ أَحْصاها، [۱] وَلَيسَ اللهُ بِناسٍ لأَخْذِکَ بِالظِّنَّهِ، وَقَتْلِکَ أَوْلِياءَهُ عَلَى التُّهَمِ، وَنَفْيکَ أَوْلِياءَهُ مِنْ دُورِهِمْ إِلى دارِ الْغُرْبَهِ وَأَخْذِکَ النّاسَ بِبَيعَهِ ابْنِکَ غُلامٍ حَدَثٍ، يشْرَبُ الْخَمْرَ، وَيلْعَبُ بِالْکِلابِ، لا أَعْلَمُکَ إِلاَّ وَقَدْ خَسِرْتَ نَفْسَکَ، وَ بَتَرْتَ دينَکَ، وَ غَشَشْتَ رَعِيتَکَ، وَأَخْزَيتَ أَمانَتَکَ، وَ سَمِعْتَ مَقالَهَ السَّفيهِ الْجاهِلِ، وَ أَخَفْتَ الْوَرِعَ التَّقِيلأَجْلِهِمْ وَالسَّلامُ». [۲].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پس از ستایش الهی، نامه تو بمن رسید، یادآور شدی که من در مخالفت تو متصدّی کارهایی شده ام که از من انتظار نمی رفت همانا درهای نیکوکاری بر روی کسی گشاده نشود جز بخواست خداوند. امّا آنچه را نوشتی که اخباری از من به تو رسیده، این کلمات را مردم چاپلوس و دروغگو به هم بافته اند، مرا امروز با تو مخالفت و جنگ نیست، سوگند به خدا که در ترک آن بیمناکم و خداوند را بترک آن خشنود نمی دانم، و در ترک این عادت عذری در نزد تو و در نزد این گمراهان ملحد که لشگر ظَلَمِهْ و دوستدار شیاطین اند عذری ندارم.

افشای جنایات معاویه

هان ای معاویه!

آیا تو آن کس نیستی که حجر کندی را کشتی؟

و مردم نمازگزار و پرهیزکار را که ظلم و بدعت را نمی پسندیدند؟

و در امر دین از سرزنش کسی نمی ترسیدند؟

تو با ظلم و ستم آنها را کشتی با اینکه سوگندهای فراوان خوردی عهد و پیمان استوار نمودی که آنها را نمی کشی، بی آنکه

در ملکٔ تو فتنه ای پدید آورند، یا دشمنی آغاز کنند. هان ای معاویه، تو آن کس نیستی که عمرو بن حَمِق خزاعی صحابی رسول خدا ی را کشتی؟

آن مرد صالح که عبادت اندامش را فرسود و پیکرش را لاغر کرد و رخسارش را زرد نمود از پس آنکه او را خط امان دادی، و به عهد خدای محکم نمودی با آن میثاق و پیمان که اگر مرغی را عطا می کردی از فراز کوه های بلند به نزد تو می آمد، آنگاه بر خدای جرئت کردی، و عهد خدای را کوچک شمردی، و بی جرم و جنایت او را کشتی.

آیا تو آن کس نیستی که زیاد بن سمیه را که در بستر برده ای که عبدی از بنی ثقیف بود متولّد شد با خود برادر خواندی؟

و او را پسر ابوسفیان شمردی؟

و حال آنکه رسول خدا فرمود:

«مولود منسوب به فراش است، و بهره زناکار سنگ است.».

تو به مصلحت خویش سنّت رسول خدا ی را پشت پای زدی، و پسر عبید را برادر گرفتی، و به حکومت عراقین فرستادی، تا دست و پای مسلمانان را قطع کرد، و چشم های ایشان را به آهن گداخته نابینا نمود، و بدن های ایشان را بر شاخه های درخت خرما آویزان کرد.

گویا از این امّت نبودی، و این امّت را با تو هیچ نسبت نبود.

آیا تو آن کس نیستی که زیاد بن ابیه برای تو نوشت مردم حضرمیین بر دین علی میروند، و تو او را دستور دادی که از آنان که بر دین علی میروند یکٔ تن زنده مگذار، و او همگان را کشت و مُثله کرد، و حال آنکه سوگند به خدای علی

علیه السـلام بحکم اسـلام، ترا و پدر تو را دستخوش شمشیر می ساخت و امروز به بهانه همان دین غصب مسند خلافت کردی و گر نه شرف تو و پدر تو آن بود که زمستان و تابستان دنبال شتران کاسبی می کردید.

و اینکه گفتی:

«نگران نفس خویش و دین خویش و امّت محمّد باشم، و ایشان را در فتنه نیفکنم، و از شقّ عصای امّت و پراکندگی جماعت بپرهیزم».

من هیـچ فتنه ای را در این امّت بزرگـتر از خلافـت و حکـومت تـو نمی دانم و از برای خـود و دین خویش و امّت محمّد هیچ سودی افضـل از آن نـدانم که بـا تو جهـاد کنم، اگر این جهـاد را بپـای دارم به قرب حق نزدیکتر بـاشم و اگر مهلتی خواهم یا سُست شوم از این گناه باید استغفار کنم و از خداوند رشد خویش میجویم و اینکه گفتی:

«اگر انکار کنم تو را، انکار میکنی مرا، و اگر در فکر دشمنی تو باشم، دشمن من خواهی بود».

وای بر تو چه در خاطر داری؟

امیـد من چنان است که دشـمنی تو زیان نداشـته باشد جز آنکه به تو باز گردد زیرا که بر جهل خویش سوار شدی، و بر نقض عهـد حریص گشتی. قسم بجـان خودم که وفـا به هیـچ عهـد و شـرطی نکردی، و مسـلمانان را بعـد از عهـد و پیمان و صـلح و سوگنـد کشتی بی آنکه بـا تو مبارزه ای کننـد و نبردی آغاز نماینـد، و جرم و گناه ایشان جز ذکر فضایل ما و تعظیم حقوق ما نبود، پس کشتی ایشان را از بیم آنکه مبادا تو هلاک شوی وایشان زنده بمانند، یا بمیرند و حرارت تیغ تیز

تو را نچشند.

بدان ای معاویه که روز حساب می آید، و هنگام قصاص فرا میرسد، بدان که خدای را کتابیست که چیزی از کوچک و بزرگ اعمال را فروگذار نکرده و در آن کتاب ثبت است، و خداوند نگرانست که مردم را به بهتان گرفتی، و دوستان خدای را به تهمت زدی و جماعتی را کُشتی و گروهی را از خانه ها و شهرهای خود، بیرون کردی، و از برای پسرت یزید که غلامی شراب خواره و سگ باز بود، از مردم بیعت گرفتی، این نیست جز اینکه خود را هلاک کردی ودین خود را نابود کردی و پراکنده نمودی رعیت خود را، و خراب کردی امانت خود را، گوش فرا دادی سخن سفیه جاهل را، و بیم دادی مردم پارسا و متقّی را تا بر گردن آرزو سوار شدی، والسلام.

*****

[۱] سوره کهف آیه ۴۹.

[۲] رجال کشی ص۳۲

بحارالانوار ج۴۴ ص۲۱۲

أعیان الشیعه ج۱ ص۵۸۲

معادن الحکمه ج۱ ص۵۸۲.

سخنرانی افشاگرانه در حضور معاویه

معاویه در سال های آخر زندگی، همه تلاش خود را بر انجام این مهم صرف کرده بود که از همه برای یزید بیعت بگیرد، و می دانست تا حسین بن علی علیه السلام در مدینه بیعت نکند دیگر رجال و بزرگان جهان اسلام نیز حکومت یزید را قانونی نمی دانند. از این رو معاویه با مشاوران خود به مدینه سفر کرد و مجلسی بسیار جالب ترتیب و بزرگان بنی هاشم و حضرت اباعبدالله علیه السلام را برای شرکت در آن مجلس فراخواند. وقتی امام حسین علیه السلام وارد شد، معاویه نهایت احترام را کرد و جای خوبی برای آن حضرت در نظر گرفت، و از حال فرزندان امام مجتبی علیه السلام پرسید.

آنگاه

پیرامون بیعت با یزید سخن به میان آورد و مقداری درباره یزید صحبت کرد.

ابن عباس خواست برخیزد و سخن بگوید که حضرت اباعبدالله علیه السلام با اشاره او را ساکت کرد و تذکّر داد که هدف معاویه، من هستم آنگاه خود برخاست و چنین افشا کرد:

حدیث ۲۴۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَمّا بَعْدُ:

یا مُعاوِیهُ!

فَلَنْ یؤَدّی الْقائِلُ وَ إِنْ أَطْنَبَ فی صِفَهِ الرسول صلی الله علیه و آله مِنْ جَمیعٍ جُزْءاً، وَقَدْ فَهِمْتُ ما لَبِسْتَ بِهِ الْخَلَفَ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ مِنْ ایجازِ الصِّفَهِ وَ التَّنَكُّبِ عَنِ اِسْتِبْلاغِ الْبَیعَهِ. وَ هَیهاتَ هَیهاتَ یا مُعاوِیهُ!

فَضَحَ الصُّبْحُ فَحْمَهَ الدُّجی، وَبَهَرَتِ الشَّمْسُ أَنْوارَ السُّرُجِ، وَلَقَدْ فَضَّلْتَ حَتّی أَفْرَطْتَ، وَأسْتَأثَرْتَ حتی أَجْحَفْتَ، وَ مَنَعْتَ حَتّی مَحِلْتَ، وَجَزْتَ حَتّی جاوَزْتَ، ما بَذَلْتَ لِذی حَقٍّ مِنْ إسْمِ حَقِّهِ بِنَصیبٍ حَتّی أَخَذَ الشَّیطانُ حَظَّهُ الْأوْفَرَ، وَ نَصیبَهُ الأَكْمَلَ. وَفَهِمْتُ ماذَكَرْتَهُ عَنْ یزیدَ مِنْ اِكْتِمالِهِ وَسیاسَتِهِ لِأُمَّهِ مُحَمَّدٍ، تُریدُ أَنْ تُوَهِّمَ النّاسَ فی یزیدَ، كَأَنَّكَ تَصِفُ مَحْجُوباً، أَوْتَنْعِتُ غائِباً، أَوْ تُخْبِرُ عَمّا كانَ مِمّا احْتَوَیتَهُ بِعِلْمٍ خاصٍّ، وَقَدْ دَلَّ یزیدُ مِنْ نَفْسِهِ عَلی مَوْقِعِ رَأْیهِ، فَخُذْ لِیزیدَ فیما أَخَذَ بِهِ مِنْ اِسْتِقْرائِهِ الْكِلابَ الْمُهارَشَهَ عِنْدَ التَحارُشِ، وَالْحَمامَ السَّبْقَلأتْرابِهِنَّ، وَالقِیانِ ذَواتِ الْمَعازِفِ، وَضَربِ الْمَلاهی، تَجِدُهُ ناصِراً، وَدَعْ عَنْكَ ماتُحاوِلُ.

فَما أَغْناكَ أَنْ تَلْقی اللهَ مِنْ وِزْرِ هذَا الْخَلْقِ بِأَكْثَرَ مِمّا أَنْتَ لاقیهِ، فَوَاللهِ ما بَرِحْتَ تَقْدَحُ باطِلاً فی جَوْرٍ، وَحَنَقاً فی ظُلْمٍ، حَتّی مَلَأْتَ اَلأسْقِیهَ، و ما بَینَكَ وَبَینَ الْمَوْتِ إلاّ غَمْضَهٌ، فَتَقْدِمَ عَلی عَمَلٍ مَحْفُوظٍ فی یوْمِ مَشْهُودٍ، وَلاتَ حینَ مَناصٍ، وَ رَأَیتُكَ عَرَّضْتَ بِنا بَعْدَ هذَا الأمْرِ، وَمَنَعْتَناعَنْ آبائِنا تراثاً، وَ لَقَدْ لَعَمْرُاللهِ أَوْرَثَنَا الرسول صلی الله علیه و آله وِلادَهً، وَجِئْتَ لَنابِها ما حَجَجْتُمْ بِهِ

الْقائِمْ عِنْدَ مَوْتِ الرَّسُولِ، فَأَذْعَنَ لِلْحُجَّهِ بِذلِکَ، وَرَدَّهُ الْایمانُ إِلَی النَصْفِ، فَرَکِبْتُمُ الأعالِیلَ، وَفَعَلْتُمُ الأفاعیلَ، وَ قُلْتُمْ:

کـانَ وَ یکُونُ، حَتّی أَتـاکَ الأمْرُ یا مُعاوِیهُ مِنْ طَریقٍ کانَ قَصْدُها لِغَیرِکَ، فَهُناکَ فَاعْتَبِرُوا یا اُولِی الأبْصارِ، وَذَکَرْتَ قِیادَهَ الرَّجُلِ الْقَوْمَ بِعَهْدِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ تَأْمیرَهُ لَهُ، وَقَدْ کانَ ذلِکَ وَلِعَمْرِو بْنِ الْعاصِ یوْمَئِذٍ فَضیلَهٌ بِصُحْبَهِ الرَّسُولِ، وَبَیعَتِهِ لَهُ، وَ ما صارَ – لَعَمْرُ اللّهِ – یوْمَئِذٍ مَبْعَثُهُمْ حَتّی أَنِفَ الْقَوْمُ إِمْرَتَهُ، وَکَرِهُوا تَقْدیمَهُ، وَعَدُّوا عَلَیهِ اَفْعالَهُ

فَقالَ صلی الله علیه و آله:

لا جرم معشر المهاجرین لا یعمل علیکم بعد الیوم غیری، فَکَیفَ تَحْتَجُّ بِالْمَنْسُوخِ مِنْ فِعْلِ الرَّسُولِ فی أَوْکَدِ الأحْکامِ وَ أَوْلاها بِالْمُجْتَمَعِ عَلَیهِ مِنَ الصَّوابِ؟

أَمْ کَیفَ صاحَبْتَ بِصاحِبٍ تابِعاً وَحَوْلُکَ مَنْ لا یؤْمَنُ فی صُحْبَتِهِ، وَلا یعْتَمَدُ فی دینِهِ وَقَرابَتِهِ، وَ تَتَخَطّاهُم إِلی مُسْرِفٍ مَفْتُونٍ، تُریدُ أَنْ تَلْبِسَ الناسَ شُبْهَهً یسْعَدُ بِهَا الْباقی فی دُنْیاهُ، وَ تَشقی بِها فی آخِرَتِکَ، إِنَّ هذا لَهُوَ الْخُسْرانُ الْمُبینُ، وَأَسْتَغْفِرُاللّهَ لی وَلَکُمْ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پس از ستایش پروردگار!

ای معاویه، هیچ گوینده ای هرچند طولانی بگوید نمی تواند از تمام جوانب ارزش ها و فضائل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقداری نیز بیان دارد.

افشای چهره منافقانه معاویه

و همانا متوجّه شدیم که تو چگونه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تلاش کردی تا برای بدست آوردن حکومت، خود را خوب جلوه دهی و از بیعت خود برای همگان صحبت کنی.

امّا هرگز!

هرگز!

ای معاویه ما فریب نمی خوریم که در صبحگاهان سیاهی ذغال رسوا شد، و نور خورشید روشنائی ضعیف چراغ ها را خیره کرد.

افشای جهره خائنانه یزید

تو در تعریف خود و یزید

آنقدر زیاده گفتی که دچار تندروی شدی، و ستم کردی تا آنکه به ظالمی تبدیل شدی، و دیگران را از بخشش ها آنقدر باز داشتی که به انسان بخیلی تبدیل گشتی، و آنقدر نیش زبان زدی تا فردی متجاوز نام گرفتی. تو هرگز همه حقوق صاحبان حق را نپرداختی تا آنکه شیطان بیشترین بهره را از تو برد، و سهم خود را کامل گرفت. امروز نیز دانستیم آنچه را که درباره یزید گفتی، از کمال روحی و سیاست او نسبت به امت محمّدصلی الله علیه و آله و سلم و تلاش داری ذهن مردم را درباره یزید به انحراف کشانی، گویا فرد ناشناسی را تعریف می کنی، یا صفات فرد پنهان شده ای را بیان می داری، یا چیزهائی از یزید می دانی که مردم نمی دانند، نه یزید خود را به همه شناساند، و افکارش را آشکارا بیان داشت.

پس بگو که یزید با سگ های تحریک شده بازی می کند، و کبوتر باز است و با کبوتران مسابقه می دهد، با زنان معروف به فساد سرگرم است، و به انواع «لهو و لعب» بازی های حرام خوش می گذراند، او را می بینی که در اینگونه از کارها نیرومند است، معاویه رها کن اینگونه دگرگونی ها را که به وجود می آوری. معاویه از آن همه ستمکاری ها که بر این مردم روا داشتی تو را کافی نیست؟

که می خواهی با آن خدا را ملاقات کنی؟

عهد شکنی و باطل گرائی معاویه

پس سوگند به خدا!، تو بیش از این نمی توانی در رفتن راه باطل و ستم به پیش بتازی، و در تجاوز و ظلم به بندگان خدا زیاده روی

کنی، زیرا کاسه ها لبریز شد، و بین تو و مرگ فاصله ای جز چشم بر هم زدن نمانده است.

پس اقدام کردی بر کاری که در روزی آشکار برای همه روشن شده است. «معاویه در قرارداد صلح پذیرفت که حکومت را پس از خود به امت اسلامی واگذارد و آنگاه هیچ راه نجاتی نیست».

معاویه تو را می نگیریم که پس از آن قرارداد صلح بر ما ستم روا می داری، و ما را از میراث پدران ما باز می داری، در حالی که سوگند به خدا!، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ما را از لحظه های پس از ولادت به آن کرامت ها گرامی داشت. امّا شما از همان اوّلین لحظه های وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دشمنی و مباحثه روی آوردید و در امامت ما اهل بیت شک و تردید روا داشتید، و در ایمان خود خلل ایجاد کردید، و تحوّلات سختی پدید آوردید، و هر چه خواستید کردید.

و گفتید:

چنان بود و چنین خواهد شد تا آنکه ای معاویه، با تلاش و کوشش دیگران!

حکومت بدست تو رسید، پس در اینجا باید عبرت گیرنده ها عبرت گیرند!

افشای چهره عمرو بن عاص

تو در این مجلس از عمروعاص نام بردی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قدرتی داشت و آن را بحساب فضیلت او آوردید که هم صحبت پیامبر بود و با او بیعت کرد.

در حالی که در همان زمان بدرفتاری داشت و مردم از او کراهت داشتند و با او دشمنی کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای آرام کردن مردم فرمود:

«ای

جمعیت مهاجرین از این پس تنها خودم به شما دستور می دهم نه دیگران»

کسی که در آن روز او را بر کنار کردند چگونه امروز می تواند در حسّاسترین لحظه ها در امّت اسلامی و کشورهای اسلامی، درست رفتار کند؟

معاویه تو چگونه مورد اعتمادی که پیرامون تو را انسان هائی گرفته اند که مورد اعتماد ما نیستند، و در دین آنها و خویشاوندیشان اطمینانی نیست؟

تو مردم را نسبت به یزید اسراف کننده در فساد و فریب خورده، به انحراف کشاندی، و قصد داری مردم را همچنان در باقیمانده عمرشان در اشتباه و انحراف نگهداری؟

که به سبب آن در روز قیامت بدترین مردم باشی؟

«همانا این زیانکاری آشکار است، و من از پروردگار خودم و شما، طلب آمرزش می کنم.»

ایراد این سخنرانی افشا کننده و کوبنده، نقشه های معاویه را رسوا کرد و نتوانست به اهداف شوم خود برسد.

*****

[۱] الامامه والسیاسه ج۱ ص۱۸۴

اعیان الشیعه ج۱ ص۵۸۳

الغدیر ج۱۰ ص۲۴۸

تاریخ یعقوبی ج۲ ص۲۲۸.

مناظره سیاسی با معاویه پیرامون خلافت

معاویه در تداوم تلاشهای بیهوده خود برای بیعت گرفتن نسبت به حکومت موروثی یزید، چاره ای جز جمع کردن مردم در مسجد مدینه ندید که با وعده ها و تهدیدها بسیاری را به سکوت و انزوا کشانده بود.

در اجتماع مردم مدینه در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر نشست و از یزید تعریف کرد و گفت:

«اگر غیر از یزید دیگری را برای رهبری مردم بهتر می شناختم، برای آن شخص بیعت می گرفتم». در این لحظه حضرت اباعبدالله علیه السلام بپاخاست و فریاد زد:

حدیث ۲۴۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

وَاللهِ لَقَدْ تَرَکْتَ مَنْ هُوَ خَیرٌ مِنْهُ أَباً وَ اُمّاً وَ نَفْساً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سوگند به خدا!

کسی را

نادیده گرفتی که از نظر پدر و مادر و اخلاق فردی از یزید بهتر است.)

معاویه گفت:

خودت را می گوئی؟

امام فرمود:

نَعَمْ أَصْلَحَکَ اللهُ (آری، خدا تو را اصلاح کند.)

معاویه با شیطنت خاص خودش گفت:

آری مادر تو از مادر یزید برتر است و این را همه قبول دارند. امّا نسبت به پدر باید بگویم که خدا اینگونه خواست که پدر یزید بر پدر تو پیروز شود.

امام پاسخ داد:

حَسْبُکَ جَهْلُکَ، آثَرْتَ الْعاجِلَ عَلَی الآجِلِ

(نادانی تو همین بس که قدرت ظاهری دنیا را بر حقیقت های روشن که در قیامت آشکار می شود، ترجیح می دهی.)

معاویه گفت:

امّا اینکه گفتی تو بهتر از یزید هستی، سوگند به خدا!

که یزید برای رهبری بر این امّت از تو سزاوارتر است.

هذا هُوَ الْإِفْکُ وَالزُّورُ، یزید شارِبُ الْخَمْرِ وَ مُشْتَرِی الْلَهْوِ خَیرٌ مِنّی؟

(این قضاوت تو باطل و از روی ستمکاری است، زیرا یزیدی که شراب می خورد، و وسائل موسیقی می خرد از من بهتر باشد.)

ازدواج سیاسی

وقتی روزگار بکام معاویه شد، و یزید را در انواع لذّت های حرام سرگرم کرد، روزی به او گفت:

پسرم آیا لذّتی باقی ماند که تو آن را نچشیده باشی؟

یزید گفت:

آری می خواستم با «هند» دختر «سهیل بن عمرو» ازدواج کنم که عبدالله بن عامر از او خواستگاری کرد و هند مرا ترک و به او وعده ازدواج داد، می خواهم هند مال من باشد.

در آن روزها عبدالله بن عامر از طرف معاویه فرماندار بصره بود.

معاویه او را به شام احضار کرد و گفت یا باید فرمانداری بصره را ترک کنی و یا زنت را طلاق دهی. سرانجام عبدالله ابن عامر فریب وعده های معاویه را خورد و زنش را طلاق داد

و به بصره بازگشت و هند نیز به مدینه نزد پدرش آمد. وقتی مدّت عدّه هند تمام شد، معاویه، ابوهریره را به خواستگاری او فرستاد و مهریه او را یک ملیون درهم تعیین کرد.

ابوهریره به مدینه آمد و در راه با حضرت امام حسین علیه السلام برخورد و ماجرا را گفت.

امام از سیاست بازان بنی امیه اطّلاع داشت که چگونه نوامیس مردم را بازیچه خود قرار می دهند و زن و شوهری که زندگی آرام و گرمی دارند را از یکدیگر جدا می سازند تا به هوسبازی های زودگذر خود برسند. اینجا بود که برای حفظ هند، و بازگرداندن او به شوهرش عبدالله بن عامر، تنها یک راه وجود داشت و آن ازدواج سیاسی امام علیه السلام بود.

اگر امام از هند خواستگاری و با او ازدواج می کرد، دیگر معاویه و یزید نمی توانستند کاری از پیش ببرند. از این رو به ابوهریره فرمود:

از طرف من هم از هند خواستگاری کن.

ابوهریره نزد هند رفت و گفت:

معاویه تو را برای ولیعهدش یزید می خواهد، و حسین نیز از تو خواستگاری کرد.

هند گفت:

من حسین را ترجیح می دهم. و با حضرت اباعبدالله علیه السلام ازدواج کرد، و ابوهریره به شام بازگشت و ماجرا را شرح داد.

معاویه به او گفت:

«ای الاغ ما تو را برای این نفرستادیم، تو را فرستادیم که با شیوه های گوناگون هند را برای یزید آماده سازی.»

امّا هرچه باید بشود شد و معاویه و یزید در برابر امام حسین علیه السلام و انتخاب «هند» نمی توانستند کاری از پیش ببرند. عبدالله بن عامر، با توطئه معاویه همسر خود را از دست داده و بسیار نگران و پشیمان

بود، سال آینده که به سفر حج رفت و پس از مراسم حج به مدینه آمد به امام حسین علیه السلام گفت:

آیا اجازه می دهی با همسر قبلی خود «هند» صحبتی داشته باشم.

امام پاسخ داد:

آری، و با هم وارد اطاق شدند.

عبدالله بن عامر از هند پرسید:

آن امانتی که به تو داده بودم کجاست؟

هند گفت:

در نزد من است، و فوراً صندوق را باز کرد و جواهراتی که به عبدالله بن عامر تعلّق داشت در اختیار او قرار داد.

اینجا بود که عبدالله بن عامر به گریه افتاد.

امام حسین علیه السلام فرمود:

چه چیزی تو را به گریه واداشته است؟

عبدالله بن عامر گفت:

از دست دادن همسری که در پرهیزکاری و وفاداری و کمال عقل، نمونه بود، یا اباعبدالله آیا مرا بر این گریه سرزنش می کنی؟

حدیث ۲۴۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

یابْنَ عامِرْ نِعْمَ الْمُحَلِّلُ کُنْتُ لَکُما، هِی طَلاقٌ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای پسر عامر من خوب حلال کننده ای برای شما دو نفر بودم، او را طلاق دادم، با او ازدواج کن.)

وقتی عبدالله بن عامر این اخلاق و ایثارگری امام علیه السلام را دید، تازه از خواب بیدار شد و دانست که آن حضرت برای شکست توطئه معاویه به این ازدواجِ سیاسی اقدام کرد.

مبارزات سیاسی پس از مرگ معاویه

پاسخ افشاگر به اشعار یزید

طرّاحان سیاسی بنی امیه پس از مرگ معاویه می خواستند با تهاجم تبلیغاتی چهره مطلوبی از یزید نشان دهند، یزید را واداشتند تا اشعاری در مدح و ستایش بنی هاشم و ارزش صلح و سازش بسراید و آن را در شهر مدینه در میان قریش و بنی هاشم پخش کردند.

وقتی آن اشعار بدست امام رسید اینگونه پاسخ داد:

حدیث ۲۴۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ،

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ «لی عَمَلی وَ لَکَمْ عَمَلُکَم اَنْتُمْ بَریئُونَ مِمَّا اَعْمَلُ وَ أَنَا بَری ءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ». [۱] وَالسَّلام.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(به نام خداوند بخشنده مهربان، پس اگر به تو دروغ می گویند به آنان بگو، من رفتاری دارم و شما نیز رفتار خودتان را دارید، شما از رفتار من بیزار و من نیز از رفتار شما بیزارم.) [۲].

*****

[۱] سوره یونس آیه ۴۱.

[۲] فتوح ابن اعثم کوفی ج۵ ص۷۵

تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام) ص۲۰۳.

پاسخ مثبت به نامه کوفیان

می دانیم که تا معاویه زنده بود امام حسین علیه السلام به مواد قرارداد نامه احترام می گذاشت، و شیعیانی که اجازه مخالفت کردن و قیام می خواستند را به سکوت و رازداری تشویق می کرد، امّا پس از مرگ معاویه هر کس تقاضای فریاد و قیام می کرد به آنها پاسخ مثبت می داد.

وقتی مردم کوفه پس از مرگ معاویه به امام نامه نوشتند و تقاضای قیام کردند، امام پذیرفت که در جواب ابن زُبیر فرمود:

حدیث ۲۴۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَتَتْنی بَیعَهُ أَرْبَعینَ أَلْفاً یحْلِفُونَ لی بِالطَّلاقِ وَالْعِتاقِ مِنْ اَهْلِ الْکُوفَهِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(به من خبر دادند که چهل هزار نفر از مردم کوفه با من بیعت کردند و سوگند خوردند که آزاد و آزاده زندگی کنند.) [۱].

*****

[۱] تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام) ص۱۹۴ حدیث ۲۴۹

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲۰ ص۱۱۷.

اعلام آمادگی برای قیام

پس از مرگ معاویه، محمّد حنفیه خدمت برادرش حضرت اباعبدالله علیه السلام آمد و گفت، تو بهترین انسان ها نزد پروردگاری، با حکومت یزید کاری نداشته به شهر مکّه روی بیاور و در آنجا زندگی کن تا خداوند امور مسلمین را اصلاح کند.

حدیث ۲۴۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا أَخی وَاللهِ لَوْلَمْ یکُنْ فی الدُّنیا مَلْجَأً وَ لا مَأْوَی، لَما بایعْتُ یزیدَ بنَ مُعاوِیهَ اَبَداً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای برادر اگر در دنیا پناهگاه و تکیه گاهی نداشته باشم هرگز با یزید بیعت نمی کنم.)

محمّد حنفیه سخن امام را قطع کرد و گریست و امام هم گریه کرد، سپس فرمود:

ثمّ قال:

جَزاکَ اللهُ یا أخی عنّی خَیراً، لَقَدْ نَصَحْتَ وَ أَشَرْتَ بِالصَّوابِ وَ أَنا أرْجو أن یکونَ إنْ نشاءَ اللّهُ

رَأیکَ مُوَفَّقاً مُسَدَّداً وَ إنّی قَدْ عَزَمْتُ عَلَی الْخُرُوجِ إلی مَکّهَ، وَ قَدْ تَهَیّأْتُ لِذلِکَ أَنَا وَ إخْوَتی وَ بَنُو إخْوَتی وَ شیعَتی، وَ أَمْرُهُمْ أَمْری وَ رَأْیهُمْ رَأْیی، وَ أَمَّا أَنْتَ یا أخی فَلا عَلَیکَ أَنْ تُقیمَ بِالْمَدینَهِ، فَتَکُونَ لی عَیناً عَلَیهِمْ وَ لا تُخْفِ عَلَی شَیئاً مِنْ اُمُورِهِم. [۱].

(ای برادر، خدا تو را جزای خیر دهد، شرط نصیحت بجا آوردی، و سخنان درستی را مطرح کردی، من قصد دارم به مکّه بروم، و برای این سفر آماده شدم، و برادران و برادر زادگان و خواهران و پیروان من با هم آماده شدیم، کار آنها کار من و نظر آنها نظر من است، امّا تو ای برادر، برای تو ضرری ندارد که در مدینه بمانی و چشم من در این شهر باشی و چیزی از حوادث اینجا را بر من پوشیده مدار.)

*****

[۱] فتوح ابن اعثم کوفی ج۵ ص۲۳

مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج۱ ص۱۸۸

بحارالانوار ج۴۴ ص۳۲۹

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۱۷۸

اعیان الشیعه ج۱ ص۵۸۸

تاریخ ج۷ ص۲۲۱

کامل ابن أثیر ج۳ ص۲۶۵.

مبارزات سیاسی با یزید

حفظ آمادگی رزمی در برابر فرماندار مدینه

پس از مرگ معاویه، فشار سیاسی، نظامی یزید بر مخالفان بخصوص حضرت اباعبدالله علیه السلام زیاد شد، که فرمان صادر کرد یا بیعت کنند و یا دستگیر و کشته شوند. ولید بن عُتبه، فرماندار مدینه، امام را به دارالحکومه فراخواند، بسیاری نگران جان امام حسین علیه السلام بودند و یا فکر می کردند امام را زندانی کنند امّا آن حضرت تنها نرفت، به برادران و برادر زادگان و شیعیان خود دستور داد لباس رزم بپوشند و شمشیرها را زیر لباس پنهان کنند و همراه او باشند.

حدیث ۲۴۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

كُونُوا بِبابِ هذَا الرَّجُلِ فَإِنی ماضٍ إِلَيهِ

وَ مُکَلِّمُهُ، فَإنْ سَـمِعْتُمْ أَنَّ صَوْتِی قَدْ عَلا وَ سَـمِعْتُمْ کَلامی وَ صِحْتُ بِکَمْ فَادْخُلوا یا آلَ الرَّسُولِ وَاقْتَحَمُوا مِنْ غَیرِ إذْنٍ، ثُمَّ اشْهَرُوا السُّیوفَ وَلاتَعْجَلُوا، فَإِنْ رَاَیتُمْ ما تَکْرَهُونَ فَضَعُوا سُیوفَکُمْ ثَمَّ اقْتُلُوا مَنْ یریدُ قَتْلی.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همه شـما در اطراف درب ورودی منزل ولید بن عُتبه بمانید، من به سوی او می روم و با او صـحبت می کنم، پس اگر صدای من بلند شد و شما آن را شنیدید و فریاد کشیدم.

پس ای خاندان پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم وارد شوید و هجوم بیاورید بدون آنکه اجازه ای لازم باشد، سپس شمشیرها را برهنه کنید و شتاب نکنید، اگر چیز ناگواری دیدید آنگاه شمشیرها را فرود آورید و آن کس را که می خواهد مرا بکشد از پای در آورید.) [۱].

*****

[۱] فتوح ابن اعثم کوفی ج۵ ص۱۳

مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج۱ ص۱۸۳.

برخورد سیاسی با فرماندار مدینه، ولید

پس از آنکه امام حسـین علیه السـلام برادران و برادر زادگان را در یک آمادگی رزمی مسلّحانه بسیج کرد، و در اطراف خانه فرماندار مدینه آماده نگاه داشت، وارد مجلس فرماندار شد و پس از تعارفات معمولی پرسـید، خدا فرماندار را اصلاح کند آیا خبری از معاویه به شما رسیده است که من را احضار کردید؟

ولید گفت:

آری، معاویه مُرد و یزید برجای او نشست و این نامه را فرستاد که شما باید بیعت کنید.

حدیث ۲۵۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

إنَّ مِثْلی لاـ یعْطی بَیعَتَهُ سِـرّاً، وَ إِنَّمـا أُحِبُّ أَنْ تَکُونَ الْبَیعَهُ عَلانِـیهً بِحَضْـرَهِ الْجَماعَهِ، وَلکِنْ إذا کانَ مِنَ الْغَـدِ وَ دَعَوْتَ النَّاسَ اِلَی الْبَیعَهِ دَعَوْتَنا مَعَهُمْ فَیکُونُ أَمْرُنا واحِداً. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا شخصی همانند

من که نباید در پنهان با یزید بیعت کند، دوست دارم که بیعت آشکارا و در اجتماع مردم باشد، وقتی فردا آمد و مردم را برای بیعت فرا خواندید، مرا هم با مردم بخوانید تا همه با هم بیعت کنیم.)

ولید بن عُتبه، نظر امام را پذیرفت و عذرخواهی کرد و گفت می توانید بروید.

مروان بن حَکم در آن مجلس حضور داشت خطاب به فرماندار مدینه گفت، اگر حسین از این مجلس برود، دیگر او را نخواهی یافت، او را زندانی کن یا بیعت کند و یا گردن او را بزن.

امام حسین علیه السلام به خشم آمد و خطاب به مروان اظهار داشت:

وَیلی عَلَیکَ یا ابْنَ الزَّرْقاءَ [۲] أتَأْمُرُ بِضَرْبِ عُنُقی؟!

کَذِبْتَ وَاللهِ، وَاللهِ لَوْرامَ ذلِکَ اَحَدٌ مِنَ النَّاسِ لَسَقَیتُ الْاَرْضَ مِنْ دَمِهِ قَبْلَ ذلِکَ، وَ إنَ شِئْتَ ذلِکَ فَرُمْ ضَرْبَ عُنُقی إنْ کُنْتَ صادِقاً. [۳].

(وای بر تو ای پسر زرقاء «زن بدکاره» تو می خواهی دستور قتل مرا صادر کنی؟

[۴] به خدا سوگند!

دروغ گفته و کور خوانده ای، اگر کسی چنین اراده ای کند زمین را با خونش سیراب خواهم کرد، اگر تو دوست داری چنین شود پس برخیز و گردن مرا بزن اگر راست می گوئی.)

سپس بپاخاست، در حالی که خشم مقدّس همه وجود مبارکش را فراگرفته بود خطاب به فرماندار مدینه این حقائق را مطرح کرد.

أَیهَا الأمیرُ!

إنَّا أَهْلُ بَیتِ النُّبُوَّه وَ مَعْدِنُ الرِّسالَهِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلائِکَهِ وَ مَحَلُّ الرَّحْمَهِ وَ بِنا فَتَحَ اللهُ وَ بِنا خَتَمَ، وَ یزیدُ رَجُلٌ فاسِقٌ شارِبُ خَمْرٍ قاتِلُ النَّفْسِ الْمحَرَّمَهِ مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلی لا یبایعُ مِثْلَهُ، وَلکِنْ نُصْبِحُ وَ تُصْبِحُونَ وَ نَنْتَظِرُ وَ تَنْتَظِرُونَ أَینا أَحَقُّ بِالْخِلافَهِ وَالْبَیعَهِ. [۵].

(ای فرماندار مدینه!

همانا

ما از خانـدان پیامبر، و جایگاه اصـلی رسالت و محل رفت و آمـد فرشـتگان، و جایگاه رحمت پروردگاریم، خـدا به وسـیله ما درهـای رحمت را به روی بنـدگان بـاز کرد و بـاز هم به وسـیله ما پایان می پـذیرد، در حالی که یزیـد، شخصـی است فاسق و شرابخوار، و قاتل جان های محترم، و کسی است که آشکارا فساد می کند و همانند من با همانند یزید بیعت نخواهد کرد.

لکن بگذارید شب بگذرد من و شـما صـبح کنیم، ما هم منتظر می مانیم شما هم در انتظار باشید تا روشن شود کدام یک از ما به خلافت و بیعت سزاوارتریم).

سخنان چون آذرخش امام حسین علیه السـلام در خیابان بگوش یاران مسلّح رسید، همه به جنب و جوش آمـده شمشـیرها را برهنه کرده آماده هجوم به دارالخلافه بودند که حضرت اباعبدالله علیه السلام خود رابه یاران رساند واعلام داشت که:

آرامش خود را حفظ کنید زیرا حادثه ناگواری رُخ نداده است.

*****

[۱] ارشاد شیخ مفید ص ۲۰۰

اعیان الشیعه ج۱ ص۵۸۷.

[۲] زرقاء مادر بزرگ مروان از زنان بدکاره و معروف بود.

[۳] فتوح ابن اعثم کوفی ج۵ ص۱۴

کتاب لهوف ابن طاووس ص ۱۰

مثیر الاحزان ص۲۴

ینابیع الموده ص۴۰۱.

[۴] پدر و مادر مروان، یهودی بودند و پیامبر خدا را فراوان آزار دادند تا آنکه «حَکَم» پدر مروان تبعید شد.

[۵] فتوح ابن اعثم کوفی ج۵ ص۱۴

تاریخ طبری ج۷ ص۲۱۸ - ۲۱۶

کامل ابن أثیر ج۳ ص۲۶۳

کتاب ارشاد شیخ مفید ص ۱۰۰

کتاب لهوف ابن طاووس ص۱۹.

اعلام مواضع قاطعانه با مروان

پس از فراخواندن امام حسـین علیه السـلام به دارالحکومه، و برخورد تند و سیاسـی امام علیه السـلام با ولید بن عُتبه، بسیاری با مواضع قاطعانه آن حضرت آشنا شدند و دانستند که هرگز

فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تسلیم باطل نخواهد شد. فردای آن روز مروان بن حَکَم امام حسین علیه السلام را در کوچه های مدینه ملاقات کرد.

مروان این بار از باب نصیحت و اندرز صحبت را آغاز کرد که بیعت کردن با یزید برای دنیا و آخرت شما نیکوست.

حدیث ۲۵۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیهِ راجِعُونَ وَ عَلی الْاِسْلامِ اَلسَّلامُ إِذْ قَدْ بُلِیتِ الأُمَّهُ بِراعٍ مِثْلَ یزیدَ. ثم أقبل الحسین علیه السلام علی مروان

و قال:

وَیحَکَ!

أَتَأْمُرُنی بِبَیعَهِ یزیدَ وَهُوَ رَجُلٌ فاسِقٌ!

لَقَدْ قُلْتَ شَطَطاً مِنَ الْقَولِ یا عَظیمَ الزُّلَلِ!

لا أَلُومُکَ عَلی قَوْلِکَلاَِنَّکَ اللَّعینُ الَّذی لَعَنَکَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنْتَ فی صُلْبِ أَبیکَ الْحَکَمِ بْنِ أَبی الْعاصِ، فَإِنَّ مَنْ لَعَنَهُ رَسُولُ الله صلی الله علیه و آله لا یمْکِنُ لَهُ وَلا مِنْهُ إِلاَّ أَنْ یدْعُوَ اِلی بَیعَهِ یزیدَ. ثم قال علیه السلام:

إِلَیکَ عَنّی یا عَدُوَّ اللهِ؟

فَإِنَّا أَهْلُ بَیتِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَالْحَقُّ فینا وَ بِالْحَقِّ تَنْطِقُ أَلْسِنَتُنا، وَ قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله یقُولُ:

الخلافه محرمه علی آل أبی سفیان، و علی الطلقاء أبناء الطّلقاء، فاذا رأیتم معاویه علی منبری فابقروا بطنه.

فَوَاللهِ لَقَدْ رَآهُ أَهْلُ المَدینَهِ عَلی مِنْبَرِ جَدّی فَلَمْ یفْعَلُوا ما أُمِرُوا بِهِ، فَابْتَلاهُمُ اللهُ بِابْنِهِ یزیدَ!

زادَهُ اللهُ فی النَّارِ عَذاباً. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ما همه از خدائیم و به سوی او باز می گردیم، و باید بر اسلام سلام فرستاد که دارد از بین ما می رود، زیرا امّت اسلامی دچار حاکمی چون یزید شد، وای بر تو ای مروان!

تو مرا دستور می دهی که با یزید بیعت کنم؟

در حالی که او

مردی فاسق است. «بتحقیق سخن ناروائی گفتی ای کسی که لغزشهای تو فراوان و بزرگ است»

تو را بر این سخن زشت سرزنش نمی کنم زیرا تو لعنت شده ای هستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را در حالی لعنت کرد که بر پُشت پدرت «حَکَم» بن عاص بودی.

و همانا کسی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لعنت کند، چاره ای جز این ندارد که مردم را به بیعت یزید بخواند. از من دور شو ای دشمن خدا!

ما اهل بیت رسول خدا ئیم، و حق در میان ماست، و زبان ما به حق سخن می گوید و بتحقیق خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«خلافت اسلامی بر فرزندان ابوسفیان حرام است، و بر آزاد شدگان و فرزندان آزاد شدگان حرام است، پس هرگاه معاویه را بر روی منبر من دیدید شکم او را پاره کنید».

پس سوگند به خدا!

مردم مدینه معاویه را بر منبر جدّ من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیدند و دستور پیامبر را اجرا نکردند که خداوند آنها را به پسرش یزید دچار کرد، خدا عذاب او را در آتش زیاد کند).

مروان در حالی که غضبناک بود از آن حضرت جدا شد.

*****

[۱] فتوح ابن اعثم کوفی ج۵ ص۱۷

لهوف ابن طاووس ص۲۰

مثیر الاحزان ص۱۰.

تصمیم به خارج شدن از مدینه

پس از مرگ معاویه، سردمداران بنی امیه می خواستند با شتاب فراوانی مسئله بیعت با یزید را یک مسئله تمام شده بحساب آورند که یزید در نامه اوّل به فرماندار مدینه از او خواسته بود از امام حسین علیه السلام

و دیگران بیعت بگیرد، امّا تا اخبار مدینه را شنید، در نامه دوم دستور داد:

یا مخالفان بیعت می کنند و یا سرهای بریده شان را به شام بفرستید.

از آن پس فشار سیاسی، نظامی بر حضرت اباعبدالله علیه السلام بسیار سخت شد و ماندن در مدینه مناسب نبود.

زیرا خیلی زود شهر را محاصره و منزل امام را تحت نظر قرار می دادند و مقاومت های کوچک داخل شهر را درهم می شکستند و چون وسائل ارتباط جمعی امروز نیز وجود نداشت، مانع انتشار اخبار شهر مدینه می شدند و امور سیاسی را به دلخواه خود کنترل می کردند، آنگاه نه پیام انقلاب امام بگوش جهانیان می رسید و نه بازتاب جهانی پیدا می کرد، پس باید از شهر مدینه خارج شود.

حضرت اباعبدالله علیه السلام پس از تصمیم به خارج شدن از مدینه، کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و خطاب به جدّ بزرگوارش فرمود:

حدیث ۲۵۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا رَسُولَ اللهِ!

أَنَا الْحُسَینُ بْنُ فاطِمَهَ، أَنَا فَرْخُکَ وَابْنُ فَرْخَتِکَ، و سِبْطُکَ فی الْخَلَفِ الَّذی خَلَّفْتَ عَلی أُمَّتِکَ، فَاشْهَدْ عَلَیهِمْ یا نَبی اللهِ. أَنَّهُمْ قَدْ خَذَلُونی وَضَیعُونی وَ أَنَّهُمْ لَمْ یحْفَظُونی، وَ هَذا شَکْوای إِلَیکَ حَتّی أَلْقاکَ [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سلام بر تو ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من حسین پسر فاطمه هستم، من فرزندی از فرزندان تو هستم، و یکی از فرزندان تو هستم که باید جانشین تو در امّت تو باشد، ای رسول خدا!

بر این امّت گواه باش که آنان مرا خوار، و حق مرا پایمال کردند، و حرمت مرا حفظ نکردند، و این شکوه من

به تو است تا روزی که تو را ملاقات کنم).

*****

[۱] فتوح ابن اعثم کوفی ج۵ ص۱۹۵

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۱۷۷

بحار الانوار ج۴۴ ص۳۲۷.

خبر دادن از سرانجام قیام

وقتی حضرت اباعبدالله علیه السلام تصمیم گرفت از مدینه خارج شود، انواع نگرانی ها، دلهره ها، دامنگیر خویشاوندان او شد، زیرا آینده این حرکت را وحشتناک می نگریستند که امام علیه السلام ناچار شد با فرد فرد آنها صحبت کند، اهداف قیام را بشناساند، و شهادت خود را در سرزمین کربلا به همه اعلام دارد و ره آورد آن را نیز به ارزیابی بگذارد، مانند:

- صحبت کردن امام با ام سلمه رجوع شود به ۸ - آگاهی

- صحبت کردن امام با برادرش محمّد بن حنفیه

- صحبت کردن امام در جمع خویشاوندان رجوع شود به آ - آگاهی از شهادت به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

- صحبت کردن امام با یکی از برادران (عمر بن علی علیه السلام)

وقتی حضرت اباعبدالله علیه السلام آماده کوچ کردن و خارج شدن از مدینه شد یکی از برادران او با آن حضرت خلوت کرد او را در آغوش گرفت که گریه او را مهلت نمی داد، کمی بعد پرسید، برادر چیزی نسبت به شما شنیدم، شما را به شهادت می رسانند؟!!.

امام پاسخ داد:

آری، اگر بیعت نکنم آنها مرا خواهند کُشت. و ادامه داد:

حدیث ۲۵۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

حَدَّثَنی اَبی أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله اَخْبَرَهُ بِقَتِلِه وَ قَتلی، وَ اَنَّ تُربَتی تَکُونُ بِقُربِ تُرْبَتِهِ، فَتَظُنُّ اَنَّکَ عَلِمْتَ مالَمْ اَعْلَمْهُ، وَ

اَنَّهُ لا اُعْطى الدَّنيهَ مِنْ نَفْسى اَبَداً وَ لَتَلْقِينَّ فاطِمَهُ اَباها شاكِيهً مالَقِيتْ ذُريتُها مِنْ اُمَّتِهِ، وَلايدْخُلُ الْجَنَّهَ أَحَدٌ اذاها فى ذُرِّيتِها. [۱].

امام حسين عليه

السلام فرمود:

(پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد که به او خبر داد، ای علی تو و حسین تو کشته خواهید شد و خبر داد که قبر من نزدیک قبر پدرم علی علیه السلام است. تو فکر می کنی چیزی را می دانی که من نمیدانم، همانا هرگز با عنصر پستی چونان یزید بیعت نخواهم کرد.

در حالی که مادرم فاطمه پدرش را ملاقات کرده از مصیبت هائی که بر فرزندانش می بارد شکایت خواهد کرد.

و کسی که خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آزار رساننده باشد وارد بهشت نخواهد شد.)

- سپردن امانت ها

امام حسین علیه السلام به هنگام خروج از مدینه، وصیت نامه ها، و کتب فراوانی که در اختیار او بود، و دیگر أمانت ها را به یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «امّ سَلَمه» سپرد و فرمود:

حدیث ۲۵۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِذا أَتاكِ أَكْبَرُ وُلْدِی فَادْفَعی إِلَیهِ ما قَدْ دَفَعْتُ إِلَیکِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هرگاه بزرگترین فرزندان من نزد تو آمد این امانت ها که به تو سپردم را به او واگذار.) [۲].

و با انجام این عمل حساب شده به آنها فهماند که سرانجام این سفر شهادت در راه خداست.

- صحبت کردن با جابر بن عبدالله

جابر بن عبدالله انصاری وقتی شنید که امام حسین علیه السلام آماده خارج شدن از مدینه است، خدمت امام رسید و گفت:

وقتی امکانات مقابله با ستمکاران نباشد تو هم مانند برادرت، امام حسن علیه السلام با اینها صلح کن، بتحقیق برادرت در این سیاست موفّق بود و شجاعت داشت.

امام پاسخ داد:

حدیث ۲۵۶

قال الامام الحسين عليه السلام:

يا جابِرُ

قَدْ فَعَلَ أَخی ذلِکَ بِأَمْرِاللهِ تَعالی وَ اَمْرِ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله، وَ إِنّی أَیضاً أَفْعَلُ بِأَمْرِ اللهِ تَعالی وَ اَمْرِ رَسُولِهِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای جابر برادرم با آنها به فرمان خدای بزرگ و پیامبر اوصلی الله علیه و آله و سلم صلح کرد، و من نیز به فرمان خدا و پیامبرش قیام می کنم.)

یعنی شرائط حاکم بر جامعه و زمان فرق می کند، گاهی با صلح و زمانی با قیام خونین می شود اسلام را حفظ کرد.

- صحبت کردن با زنان بنی هاشم

وقتی زنان بنی هاشم و سادات از سفر امام حسین علیه السلام با خبر شدند، همه نگران شده در خانه ای اجتماع کردند و با غم و اندوه می گریستند.

امام حسین علیه السلام به آنجا رفت و برای دلداری و آگاهی آنان سخنانی فرمود زنان بنی هاشم گفتند:

چگونه ناراحت نباشیم و گریه نکنیم که امروز برای ما چونان روز وفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و روز شهادت علی علیه السلام و روز شهادت فاطمه علیها السلام و رقیه و زینب و ام کلثوم از دختران رسول خدا ست. حسین جان تو را به خدا سوگند می دهیم که ما را فدای جان خود کن، ای محبوب دل های راد مردان!.

حدیث ۲۵۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

أُنْشِدُکُنَّ اللهَ اَنْ تُبْدِینَ هذا الأَمْرَ مَعْصِیةً لِلّهِ وَ لِرَسُولِهِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(شما زنان بنی هاشم را به خدا سوگند می دهم که مبادا این خبر را آشکار کنید، آنگاه خدا و پیامبرش را معصیت کرده اید.) [۳].

- صحبت کردن با عمّه بزرگوار

زنان بنی هاشم گرچه دلداری امام حسین علیه السلام را شنیدند، امّا

نتوانستند آرام گیرند، با همان جمعیت خدمت عمّه بزرگوار حضرت اباعبدالله علیه السلام «امّ هانی» رسیدند و گفتند:

ای امّ هانی تو نشسته ای و حسین علیه السلام با زنان و فرزندان خود می خواهد مدینه را ترک گوید؟

عمّه حضرت اباعبدالله علیه السلام با دلهره و اضطراب شتابان به خانه آن حضرت رفت و ماجرا را پرسید.

امام پس از سلام و احوالپرسی فرمود:

عمّه جان چرا تو را با این حالت نگران کننده می بینم؟

امّ هانی گفت:

چگونه پریشان و نگران نباشم که به من خب ردادند سرپرست یتیمان از کنارم می رود. و در حالی که می گریست چند بیت شعر از حضرت ابوطالب خواند:

و ابیض یستسقی الغمام بوجهه

ثمال الیتامی عصمه للأرامل

تطوف به الهلاک من آل هاشم

فهم عنده فی نعمه و فواضل.

آن سفید چهره ای که ابرها از چهره نورانی او سیراب می شدند او مایه خوشحالی یتیمان و حفظ کننده بی پناهان است..

او از خاندان هاشم است که خود را فدای دیگران کرده است که یتیمان و بی پناهان در پیش او به نعمت ها و فضیلت ها رسیده اند.

حدیث ۲۵۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا عَمَّهَ کُلُّ الَّذی مُقَّدَرٌ فَهُوَ کائِنٌ لا مَحالَهَ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(عمّه جان نگران نباش هرچیزی که مقدّر باشد ناچار تحقّق خواهد یافت.) [۴].

*****

[۱] کتاب لهوف ابن طاووس ص۱۱.

[۲] غیبت شیخ طوسی ص۱۱۸ حدیث ۱۴۸، اثبات الهداه ج۵ ص۲۱۴، بحارالانوار ج۴۶ ص۱۸.

[۳] بحارالانوار ج۴۵ ص۸۸.

[۴] معالی السّبطین ج۱ ص۲۱۴.

ارسال نامه ها

در آن روزگاران که از روزنامه و مجلّه و رادیو و ماهواره خبری نبود، پیام رسانی به جوامع اسلامی بسیار مشکل بود که با شیوه های گوناگونی تحقّق می یافت. یکی از آنها ارسال نامه به بزرگان شهرها

و کشورهای اسلامی بود.

وقتی نامه ای می آمد و خبر مهمّی را می رساند، فوراً در مجامع عمومی و مساجد مطرح می شد و بگوش مسلمانان می رسید.

امام حسین علیه السلام در آغاز قیام و خروج از مدینه نامه های گوناگونی برای اشخاص و بزرگان شهرهای اسلامی نوشت، تا قیام خود را بگوش جهانیان برساند مانند:

نامه برای بنی هاشم در مدینه، نامه برای مردم مصر، نامه برای مردم بصره، نامه برای شیعیان کوفه. (به حرف ن - نامه ها، مراجعه شود.)

حمزه بن حمران نقل می کند:

وقتی امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت از مدینه خارج شود، در جمع بنی هاشم کاغذی خواست، فوراً آوردند، امام بر آن کاغذ چنین نگاشت:

حدیث ۲۵۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ مِنْ الْحُسَـینِ بْنِ عَلی إِلی بَنی هاشِمٍ، أَمَّا بَعدُ، فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بی مِنْکُمْ اُسْتُشْهِدَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ یبْلُغْ أَلْفَتْحَ وَالسَّلامُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(به نام خداوند بخشنده و مهربان، این نامه از حسین بن علی بن ابیطالب برای بنی هاشم نوشته می شود، همانا هر کس از شما در این قیام به من ملحق شود کشته خواهد شد، و هر کس با من نباشد به پیروزی نخواهد رسید، با درود.) [۱].

یعنی چاره ای جز قیام خونین برای حفظ اسلام نیست.

*****

[۱] بصائر الدرجات ص۴۸۱ حدیث ۵،

کتاب لهوف ابن طاووس ص۲۸، مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج۴ ص۷۶

مثیر الاحزان ص۳۹

خرائج و جرائح ج۲ ص۷۷۱

بحارالأنوار ج۴۴ ص ۳۳۰ و ج۴۵ ص۸۴ و ج۴۲ ص۸۱ حدیث ۱۲

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۱۷۹

کامل الزیارات ص۷۵

تاریخ اسلام ذهبی ج۲ ص۳۴۳.

انتخاب مکه برای آغاز قیام

یکی از راه های جهانی شدن اهداف قیام در آن روزگارانی که از سیستم روابط جمعی امروز خبری نبود، آغاز

قیام در شهر مکّه بود، زیرا از سراسر بلاد اسلامی، مسلمانان برای انجام مراسم حج به شهر مکّه می آمدند، اگر در آن پایگاه عظیم اهداف قیام عاشورا مطرح می شد، بگوش جهانیان می رسید.

از این رو پس از فشار سیاسی، نظامی یزید بر امام حسین علیه السلام در مدینه، آن حضرت مکّه را انتخاب کرد.

عبدالله بن مطیع عدوی از امام حسین علیه السلام پرسید:

خدا مرا فدای تو گرداند کجا را اراده کرده ای؟

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَمَّا الآنَ فَمَكَّةَ وَ أمّا بَعْدُ فَإِنّی اَسْتَخيرُ اللهَ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هم اکنون قصد دارم در مکّه بمانم، وقتی به مکّه رسیدم از خدا نسبت به ادامه کارم طلب خیر می کنم «استخاره می کنم»). [۱].

*****

[۱] تاریخ طبری ج۳ ص۲۷۶

کامل إبن أثیر ج۲ ص۵۳۳

أعیان الشّیعه ج۱ ص۵۸۸

واقعه طف ص۸۷.

افشاگری ها با شخصیت های سیاسی

امام حسین علیه السلام در ماه شعبان در مکّه اقامت فرمود، که بسیاری از بزرگان و شخصیت های سیاسی در آنجا بودند که با امام ملاقات کرده تبادل افکار می نمودند مانند:

- بحث و گفتگو با عبدالله بن عمر

عبدالله از امام حسین علیه السلام اجازه ورود گرفته پس از احوال پرسی های لازم، به مسئله سیاسی روز اشاره کرد و گفت:

یزید و بنی امیه دست بردار نیستند، شما در هرکجا که باشید شما را می یابند و به بیعت اجبار می کنند. ای حسین علیه السلام

من از رسول خدا شنیدم که فرمود، حسین را می کشند و خدا آنان را تا روز قیامت خوار و ذلیل خواهد کرد.

من امروز از تو می خواهم با عموم مردم همراه شوید، همه شهرها با یزید بیعت کردند، تو هم با آنان صلح کن همانگونه

که در ایام حکومت معاویه صبر کردی، شاید خداوند بین شما و این ستمکاران حکم فرماید.

حدیث ۲۶۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا أبا عَبْدِ الرَّحْمنِ!

أَنَا أُبایِعُ یزیدَ وَ اَدْخُلُ فی صُلْحِهِ، وَ قَد قالَ النَّبی صلی الله علیه و آله فیهِ وَ فی أَبَیهِ ما قالَ؟!

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای پدر عبدالرّحمن!

آیا من با یزید بیعت کنم؟

و با او صلح نمایم؟

و حال آنکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آن همه از لعن و نفرین ها و رهنمودها را نسبت به او و پدرش فرمود). [۱].

- بحث و گفتگو با ابن عبّاس

یکی دیگر از شخصیت های معروف عبیدالله بن عباس بود، وقتی شنید امام حسین علیه السلام وارد شهر مکّه شد به دیدن آن حضرت رفت و مسائل سیاسی روز را و جنایات یزید و سفّاکی و کشتار خونین دودمان بنی امیه را به یاد آورد و گفت اینها به دو کودک من رحم نکردند و آن دو را سر بریدند و سپس گریست و تلاش داشت تا امام را از آینده این قیام بترساند.

حدیث ۲۶۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا ابْنَ عَباسِ!

فَما تَقُولُ فی قَوْمٍ أَخْرَجُوا اِبْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله مِنْ دارِهِ وَقَرارِهِ وَمَوْلِدِهِ، وَحَرَم رَسُولِهِ وَ مُجاوَرَهِ قَبْرِهِ وَ مَوْلِدِهِ وَ مَسْجِدِهِ، وَ مَوْضِعِ مَهاجِرِهِ، فَتَرَکُوهُ خائِفاً مَرْعُوباً لا یسْتَقِرُّ فی قَرارٍ، وَ لا یأْوی فی مَوْطِنٍ، یریدُونَ فی ذلِکَ قَتْلَهُ وَ سَفْکَ دَمِهِ، وَ هُوَ لَمْ یشْرِکْ بِاللهِ شَیئاً، وَ لا اِتَّخَذَ مِنْ دُونِهِ وَلیاً، وَ لَمْ یتَغَیرْ عَمَّا کانَ عَلَیهِ رَسُولُ اللهِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای پسر عبّاس چه می گوئی درباره مردمیکه، پسر دختر پیامبر خود را

از وطنش، از خانه اش، از جایگاهش و از حرم جدّش بیرون کردند و او را در وحشت و اضطراب رها ساختند؟!

در حالی که او نمی توانـد در محلی آرام گیرد و به همسایه ای اطمینان کند، بدین گونه می خواهند او را بکشـند و خونش را بریزنـد در صورتی که او نه به خداونـد شـرک آورده و نه غیر خـدار را برگزیده، و نه سـنّتی از سـنّت های رسول خدا را تغییر داده است). [۲].

– بحث و گفتگوی دوباره با عبدالله بن عمر

عبـدالله در ادامه بحث و گفتگو، با امام حسـین علیه السـلام تلاش می کرد، امام را به صـلح و سازش و سـکوت برگردانـد و با ساده اندیشی خود عمق تحوّلات سیاسی را نمی توانست ارزیابی کند، خطاب به امام گفت:

من پیشـنهاد می کنم از همین جا به شـهر مدینه برگرد، و با یزید صـلح کن، و از وطن و شهر و حَرَم جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاصله نگیر، و بهانه بدست این ستمکاران مده، امّا اگر تصمیم گرفتی بیعت نکنی این را بدان که تو را در فشار و انزوا قرار خواهند داد.

حدیث ۲۶۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

أُفٍّ لِهذَا الْکَلامِ أَبَداً ما دامَتِ السَّماواتُ والأرضُ!

أَسْأَلُکَ بِاللهِ یا عَبْدَاللهِ أَنَا عِنْدَکَ عَلی خَطَأٍ مِنْ أَمْری هذا؟

فَإِنْ کُنْتُ عِنْدَکَ عَلی خَطَأٍ فَرُدَّنی فَإِنی أَخْضَعُ وَأَسْمَعُ وَأُطیعُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(نفرین بر این سـخن «بیعت با یزید» نفرینی جاودانه تا آسمان ها و زمین بر قرارند، ای بنده خدا، از تو سئوال می کنم و تو را به خدا سوگند می دهم، آیا من در این موضعگیری که با یزید کردم در اشتباه

قرار دارم؟

اگر به نظر تو من در اشتباهم پس مرا به حق بازگردان که فروتنی و حرف شنوائی و اطاعت من از حق از دیگران بیشتر است).

عبدالله گفت:

نه به خدا سوگند!

شما که فرزند رسول خدا هستید در اشتباه قرار ندارید لکن من می ترسم که این جنایتکاران خون شما را بریزند، که پیشنهاد می کنم با ما به شهر مدینه بازگرد، بیعت هم نکن و در خانه ات بنشین و کاری به یزید و حکومت او نداشته باش.

حدیث ۲۶۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

هَیهاتَ یا ابْنَ عُمَرَ!

إِنّ الْقَوْمَ لا یتْرُکُونی و ان أَصابُونی، وَ إِنْ لَمْ یصیبُونی فَلا یزالُونَ حَتی أُبایعَ وَأَنا کارِهٌ، أَوْ یقْتُلُونی، أَما تَعْلَمُ یا عَبْدَاللهِ!

أَنَّ مِنْ هَوانِ هـذِهِ الـدُّنْیا عَلَی اللهِ تَعالی أَنَّهُ أُتِی بِرَأْسِ یحْیی بْنِ زَکَرِیا علیه السلام إِلی بَغیهٍ مِنْ بَغایا بَنی إِسْرائیلَ وَالرَّأْسُ ینْطِقُ بِالْحُجَّهِ عَلَیهِمْ؟!

أَما تَعْلَمُ أَبا عَبْدِ الرّحْمنِ!

أَنَّ بَنی إِسرائیلَ کانُوا یقْتُلوُنَ ما بَینَ طُلُوعِ الْفَجْر إِلی طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعینَ نَبیاً ثُم یجْلِسُونَ فی أَسْواقِهِمْ یبیعُونَ وَیشْتَروُنَ کُلُّهُمْ کَأَنَّهم لَمْ یصْنَعُوا شَیئاً، فَلَمْ یعَجِّلِ اللهُ عَلَیهِمْ، ثُم أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذلِکَ أَخْذَ عَزیزٍ مُقْتَدِرٍ؛ اِتَّقِ اللهَ أَباعَبْدِ الرَّحْمنِ، وَلا تَدَعَنَّ نُصْرَتی.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هرگز ای پسر عمر!

همانا بنی امیه مرا بحال خود رها نمی کنند اگر مرا بیابند، و اگر مرا نیابند همواره در جستجوی من هستند تا با اجبار از من بیعت بگیرند یا مرا بکشند. ای بنده خدا مگر نمی دانی که از پستی های دنیا بر خدا آن است که سر یحیای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برای یکی از تجاوزکاران بنی اسرائیل هدیه بردند در حالی که سربریده با آنان صحبت

می کرد و حجّت و دلیل می آورد؟

ای پدر عبدالرّحمن آیا نمی دانی که بنی اسرائیل بین طلوع سفیده صبح تا طلوع آفتاب، هفتاد پیامبر خدا را کشتند و سپس آن روز در حجره های خود در بازار شهر نشستند و به خرید و فروش ادامه دادند، گویا عمل زشتی انجام نداده و خدا هم در عذاب آنان شتاب نکرد و پس از مهلت دادن خداوند آنها را سخت در عذاب خود گرفتار کرد چونان حاکم قدرتمند، از خدا بترس ای پدر عبدالرّحمن و دست از یاری من برمدار.) [۳].

- گفتگوی دوباره با ابن عبّاس

در تداوم مذاکرات سیاسی با بزرگان و شخصیت های سیاسی، امام حسین علیه السلام با عبدالله بن عبّاس به بحث و گفتگو نشست و خطاب به او اظهار داشت:

حدیث ۲۶۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا ابْنَ عَباسِ!

إنَّکَ ابْنُ عُمِّ والِدی، وَلَمْ تَزَلْ تَأْمُرُ بِالْخَیرِ مُنْذُ عَرَفْتُکَ، وَکُنْتَ مَعَ والِدی تُشیرُ عَلَیهِ بِمافیهِ الرَّشادُ، وَقَدْ کانَ یسْتَنْصِحُکَ وَیسْتَشیرُکَ فَتُشیرُ عَلَیهِ بِالصَّوابِ، فَامْضِ إلی الْمَدینَهِ فی حِفْظِ اللهِ وَکَلائِهِ، وَلا یخْفی عَلی شَیءٌ مِنْ أَخْبارِکَ، فَإِنی مُسْتَوْطِنٌ هذَا الْحَرَمَ، وُمُقیمٌ فیهِ أَبَداً ما رَأَیتُ أَهْلَهُ یحِبّوُنی، وَینْصُرُونی، فَإِذا هُمْ خَذَلوُنی اسْتَبْدَلْتُ به هم غیرَهُمْ، وَاسْتَعْصَمْتُ بِالْکَلِمَهِ الّتی قالَها اِبْراهیمُ الْخَلیلُ علیه السلام یوْمَ أُلْقی فی النَّارِ (حَسْبِی اللهُ وَ نِعْمَ الْوَکیلُ) فَکانَتِ النَّارُ عَلَیهِ بَرْدَاً و سلاماً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای پسر عباس «عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» تو پسر عموی پدرم می باشی و از روزی که تو را شناختم به نیکی ها فرمان می دادی، و تو همواره با پدرم علی علیه السلام بودی، و رهنمودهای خوبی داشتی، و پدرم

تو را نصیحت می کرد و رهنمودهای لازم می داد و تو می پذیرفتی. اکنون به شهر مدینه بازگرد، در حفظ و أمان الهی، و چیزی از اخبار روز را از من پنهان مکن و گزارش کن، من در حَرَم خدا اقامت می کنم تا آنجا که مردم این شهر به من نیکی می کنند و یاری می دهند، پس اگر اهل این شهر نیز مرا خوار کردند، محل اقامت خود را تغییر می دهم و پناه می برم به کلمه ای که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در لحظه های دیدن آتش فرمود و آن این کلمه است:

«خدا مرا کافی است و او بهترین حمایت کننده است.» پس آتش بر او سرد شد و بر او سلام کرد). [۴].

*****

[۱] فتوح ابن أعثم کوفی ج۵ ص۲۶

مقتل الحسین خوارزمی ج۱ ص۱۹

مسیر الاحزان ص۴۱.

[۲] فتوح ابن أعثم کوفی ج۵ ص۲۶

مقتل الحسین خوارزمی ج۱ ص۱۹

مسیر الاحزان ص۴۱.

[۳] کتاب لهوف ابن طاووس ص۲۶

مثیر الاحزان ص۲۰

عبدالله بن عمر

کسی بود که با امام علی علیه السلام بیعت نکرد، گرچه در آغاز با یزید مخالف بود امّا سرانجام با یزید بیعت کرد و به شام رفت و هدایا یاو را پذیرفت، و در دوران حجّاج بن یوسف ثقفی به کوفه رفت و با او نیز بیعت کرد، و با جبّاران روزگار سازش کرد، معاویه نیز به یزید گفته بود از مخالفت عبدالله عمر نگران مباش او با تو کنار خواهد آمد.

(کتاب أمالی شیخ صدوق و فتح الباری ج۱۳ ص۶۰ و بحارالانوار ج۴۴ ص۳۱۱).

[۴] فتوح ابن أعثم کوفی ج۵ ص۲۶

مقتل الحسین خوارزمی ج۱ ص۱۹

مسیر الاحزان ص۴۱.

برخورد قاطع با فرماندار مکه

۱ - پاسخ قاطع به فرماندار مکّه

فرماندار مکّه «عمرو

بن سعید» از اینکه می دید تبلیغات امام حسین علیه السلام کارگر افتاد و جنایات بنی امیه و یزید افشا شد، و همه فهمیدند که امام علیه السلام دست به یک انقلاب و قیام فراگیر زده است، به آن حضرت اعتراض کرد و گفت:

ای حسین از خدا نمی ترسی که وحدت امّت اسلامی را به تفرقه و جدائی تبدیل می کنی؟

امام علیه السلام پاسخ داد:

حدیث ۲۶۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

«لی عَمَلی وَلَکُمْ عَمَلُکُمْ، أَنْتُمْ بَریئُوُنَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَری ءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ [۱] [۲].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هر کسی از ما پاداش کار خودش را می بیند، من از آنچه شما انجام می دهید، بیزارم و شما نیز از کارهای من بیزار هستید.)

۲ - پاسخ قاطع به نامه فرماندار مکّه

فرماندار مکّه نسبت به محدوده مسئولیت خود حسّاس بود، پس از آنکه در ملاقات حضوری کاری از پیش نبرد نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت و در آن نامه به پند و اندرز پرداخت که امام با یزید صلح کند و از تحرّکات سیاسی در مکّه دست بردارد.

امام در پاسخ او نوشت:

حدیث ۲۶۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِنْ کُنْتَ اَرَدْتَ بِکِتابِکَ اِلی بِرّی وَصِلَتی فَجُزِیتَ خَیراً فِی الدُّنْیا وَ الْاخِرَهِ وَ اِنَّهُ لَمْ یشاقِقِ اللّهَ مَنْ دَعا اِلی اللهِ وَ عَمِلَ صالِحاً

وَ قالَ اِنَّنی مِنَ الْمُسْلِمینَ وَ خَیرُ الْاَمانِ اَمانُ اللهِ، وَ لَمْ یؤْمِنْ بِاللهِ مَنْ لَمْ یخَفْهُ فِی الدُّنْیا فَنَسْأَلُ اللّهَ مَخافَهً فی الدُّنْیا تُوجِبُ لَنا اَمانَ الْاخِرَهِ عِنْدَهُ. [۳].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(اگر با نوشتن این نامه می خواهی نسبت بمن نیکی کنی و پیوند دوستی برقرار نمائی؟

خدا تو را در دنیا و آخرت پاداش

نیکو عطا فرماید، زیرا همانا دشمنی با خدا نکرده است آن کس که مردم را به خدا خواند و عمل صالح انجام داد، و کسی که گفت من از مسلمانان هستم، و بهترین أمان، أمان خداست، و ایمان به خدا نیاورد کسی که از خدا نمی ترسد، از خدا ترسیدن او را می طلبم که مایه امان ما در آخرت در نزد خودش باشد.)

*****

[۱] سوره یونس آیه۴۱.

[۲] تاریخ طبری ج۳ ص۲۹۶

ارشاد شیخ مفید ص۲۱۹

مثیر الاحزان ص۳۹

بدایه و نهایه ج۸ ص۱۷۹.

[۳] تاریخ ابن عساکر ترجمه الامام الحسین ص۲۰۳بدایه و نهایه ج۸ ص۱۷۶.

ارسال نامه ها

طرح امام حسین علیه السلام برای جهانی شدن انقلاب، و رساندن پیام عاشورا به گوش جهانیان بسیار جالب و کاربردی بود، زیرا در مراسم حج از تمام بلاد اسلامی مسلمانان شرکت دارند و در آنجا کاروان های تجاری رفت و آمد می کنند که تبادل اخبار و اطّلاعات را سامان می دهند، خبر ورود امام علیه السلام به مکّه به زودی در تمام شهرهای اسلامی پخش شد و شیعیان کوفه بهترین فرصت را بدست آورده بودند گرچه در مدینه و بین راه چندبار نامه هائی به امام نوشتند، امّا آخرین پیک ها و نامه های خود را به شهر مکّه فرستادند، و با هزاران امضاء و ده ها نامه از امام خواستند که شهر مکّه را رها کرده به سوی عراق حرکت کند.

یک گروه را به وسیله سلیمان بن صُرَد، و مسیب بن نجبه، و رفاعه بن شدّاد، و حبیب بن مظاهر، با نامه ای همراه با ده ها امضاء فرستادند و در آن نوشتند شیعیان کوفه در انتظار قدوم شما هستند و بیش از چهل هزار نفر هم اکنون یک

صدا و با عشق و علاقه با شما بیعت کردند و تو را امام و خلیفه خود می دانند، و در پایان نامه آورده بودند که:

«فَالْعَجَلْ اَلْعَجَلْ!وَالسَّلامُ عَلَیکَ»

«بشتابید!بشتابید!درود بر شما)

نامه ای دیگر را عبدالله بن سبع همدانی و عبدالله بن وال تمیمی، در ماه رمضان به امام رساندند.

و نامه هائی که تعداد آن را ۱۵۰ نامه نوشتند توسّط قیس بن مسهّر صیداوی، و عبدالرّحمن عبدالله بن کدن أرحبی و عماره بن عبید سلولی آوردند و نامه ای از طرف هانی بن هانی و سعید بن عبدالله حنفی رسید و نامه هائی از طرف شَبَث بن رِبْعی، و حجّار بن أبجر، و یزید بن حارث، و عزره بن قیس، و عمرو بن حجّاج زبیدی، و محمّد بن عمر تمیمی رسید که در آن نوشتند:

باغ های کوفه سرسبز و درختان به بار نشستند، و مردم همه در لشگرهای رزمی آماده اند.

۱ - پاسخ مثبت به نامه های کوفیان

امام حسین علیه السلام پس از مطالعه آن همه نامه و پیک و گروه های اعزامی از کوفه، بپاخاست، غسل کرد و دو رکعت نماز بین رکن و مقام ابراهیم خواند و سپس از خدا طلب خیر کرد، و آنگاه فرستادگان مردم کوفه را جمع کرد و خطاب به آنها اظهار داشت:

حدیث ۲۶۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنّی رَأَیتُ جَدّی رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله فی مَنامی وَ قَدْ أَمَرَنی بِأَمْرٍ وَأَنَا ماضٍ لِاَمْرِهِ، فَعَزَمَ اللهُ لی بِالْخَیرِ، إِنَّهُ وَلی ذلِکَ، وَ الْقادِرُ عَلَیهِ إِنْ شاءَ اللهُ تَعالی. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(من جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که مرا به کاری أمر فرمود و من هم اکنون

بـدنبال همان کار «سـفر به سوی عراق» هسـتم، خـدا برای من خیر و نیکی اراده کرده است که او صاحب اختیار آن است، و بر آن قدرتمند است اگر خدای بزرگ بخواهد.)

۲ – ارسال نامه به کوفه و فرستادن نماینده سیاسی

امـام حسـین صـلی الله علیـه و آله و سـلم سـرانجام تصـمیم گرفت مکّه را ترک گفته به سـوی عراق و کـوفه برود، امّـا پیش از حرکت بایـد نماینـده سیاسـی خود حضـرت مسـلم بن عقیل را اعزام دارد، تا تحوّلات سیاسـی کوفه را درست ارزیابی کنـد، و اخبار و شرائط حاکم بر کوفه را به امام اطّلاع دهد و از انسان های آماده بیعت بگیرد، از این رو به کوفیان نوشت:

حدیث ۲۶۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، مِنَ حُسَینِ بْنِ عَلّی، إِلی الْمَلَأِمِنَ الْمُؤْمنینَ وَالْمُسْلِمینَ، أَمَّا بَعْدُ:

فَإِنَّ هانِئاً وَ سَـعیداً قَدِما عَلَی بِکُتُبِکُمْ – وَ کانا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَی مِنْ رُسُـلِکُمْ –، وَقَدْ فَهِمْتُ کُلَّ الَّذی اقْتَصَصْتُمْ وَذَکَرْتُم، وَمَقالَهَ جُلِّکُمْ:

إِنَّهُ لَیسَ عَلَینـا إِمـامٌ فَأَقْبِـلْ، لَعَـلَّ اللهُ أَنْ یجْمَعَنـا بِـکَ عَلَی الْهُـدی وَالْحَقِّ. وَقَـدْ بَعَثْتُ إِلَیکُمْ أَخی وَابْنَ عَمّی وَثِقَتی مِنْ أَهْلِ بَیتی (مُسْلِمَ بْنَ عَقیلٍ) وَأَمَرْتُهُ أَنْ یکْتُبَ إِلَی بِحالِکُمْ وَأَمْرِکُمْ وَرَأْیکُمْ. فَإِنْ کَتَبَ إِلَی:

أَنَّهُ قَـدْ أَجْمَعَ رَأْی مَلَئِکُمْ، وَ ذَوِی الْفَضْلِ وَ الْحِجی مِنْکُمْ، عَلی مِثْلِ ما قَدِمَتْ عَلَی بِهِ رُسُـلُکُمْ، وَقَرَأْتُ فی کُتُبِکُمْ، اَقْدِمُ عَلَیکُمْ وَ شیکاً إِنْ شاءَاللهُ. فَلَعَمْری مَاالْإِمامُ إِلاَّ الْعامِلُ بِالْکِتابِ، وَ الآخِـذُ بِالْقِسْطِ، وَ الـدّائِنُ بِالْحَقِّ، وَ الْحابِسُ نَفْسَهُ عَلی ذاتِ اللهِ، وَالسَّلامُ. [۲].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(بنـام خداونـد بخشـنده و مهربـان، از حسـین بن علی به سوی گروهی از مومنان و مسـلمانان، پس از سـتایش پروردگار، همانا هانی

و سعید با نامه های شما کوفیان نزد من آمدند و این دو نفر آخرین فرستاده های شما بودند، من آنچه را که نوشتید و حکایت کردید درک کردم و سخن همه شما این بود که:

«امام و رهبری نداریم به سوی ما بشتاب، شاید خدا ما را بر هدایت و حق رهنمون باشد».

پس من به سوی شما، برادرم و پسر عمویم و فرد مورد اطمینان خود، مسلم بن عقیل را می فرستم، به او دستور دادم که احوال و اوضاع سیاسی شهر شما را بمن گزارش کند و رأی و نظر شما را بشناسد. اگر مسلم پس از ارزیابی تحوّلات کوفه بمن بنویسد که رأی و نظر اکثر شما کوفیان و بزرگان شهر همانند گذشته است، و منتظر من هستید به سوی شما می آیم، اگر خدا بخواهد. سوگند بجان من!

رهبر جامعه نیست مگر کسی که به قرآن عمل کند، بر عدالت رفتار نماید، و حق را بطلبد و اجرا کند، و خود را تسلیم خدا نماید با درود)

و به هنگام اعزام مسلم بن عقیل به او فرمود:

حدیث ۲۷۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

إنّی مُوَجِّهُکَ إلی أَهْلِ الْکُوفَهِ وَهـذِهِ کُتُبُهُمْ إلی، وَسَیَقْضِی اللهُ مِنْ أَمْرِکَ ما یحِبُّ وَیرضی، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ أَکوُنَ أَنَا وَأَنْتَ فی دَرَجِهِ الشُّهَداءِ، فَامْضِ عَلی بَرَکَهِ اللهِ حَتّی تَدْخُلَ الْکُوفَهَ، فَإذا دَخَلْتَها فَانْزِلْ عِنْدَ أَوْثَقِ أَهْلِها، وَادْعُ الناسَ إِلی طاعَتی وَاخْذُلْهُمْ عَنْ آلِ أَبی سُفْیانَ، فَإِنْ رَأَیتَ النَّاسَ مُجْتَمِعینَ عَلی بَیعَتی فَعَجِّلْ لی بِالْخَبَرِ حَتی أَعْمَلَ عَلی حَسَبِ ذلِکَ إِنْ شاءَاللهُ تَعالی [۳].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(من تو را به سوی کوفه می فرستم و اینها که می بینی نامه های کوفیان است، و زود

است که خداوند آنچه را که دوست دارد و خشنود است در کار تو انجام دهد، و من امیدوارم تا من و تو در جایگاه شهیدان باشیم، حرکت کن به برکت خدا تا وارد کوفه شوی، پس از ورود به شهر کوفه، در خانه مطمئن ترین افراد وارد شو، و مردم را به پیروی از من فراخوان و آنها را از فرزندان ابوسفیان پرهیز ده، پس اگر دیدی مردم بر بیعت من اتّفاق نظر دارند زود مرا اطّلاع ده، تا طبق گزارش تو عمل کنم اگر خدای بزرگ بخواهد.)

آنگاه مسلم را در آغوش کشید و به هنگام وداع، هر دو گریستند. مسلم بن عقیل راه عراق را در پیش گرفت، سر راه مخفیانه به مدینه رفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کرد، و در مسجد النّبی دو رکعت نماز خواند و با خانواده اش مخفیانه وداع کرد و با دو راهنما به سوی کوفه حرکت کرد، گرچه در بین راه دچار بی آبی و گرمازدگی شدند و راهنمایان مسلم از تشنگی مردند، امّا مسلم بهمراه قیس بن مسهّر با تحمّل تمام مشکلات خود را به کوفه رساند.

۳ – نامه به بزرگان بصره

در تداوم ابلاغ پیام قیام عاشورا به مسلمانان، حضرت اباعبدالله علیه السلام نامه ای به بزرگان بصره، مانند مالك بن مسمع بکری، أحنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هیثم، عمرو بن عبیدالله بن معمّر نوشت و آنها را از تحوّلات سیاسی روز با خبر ساخت.

حدیث ۲۷۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَمَّا بَعْدُ:

فَإِنَّ اللهَ اصْطَفی مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله عَلی خَلْقِهِ، وَأَكْرَمَهُ بِنُبُوَّتِهِ، وَاخْتارَهُ لِرِسالَتِهِ، ثُمَّ قَبَضَهُ

اللهُ إِلَيهِ وَقَدْ نَصَحَ لِعِبادِهِ وَبَلَّغَ ما اُرْسِلَ بِهِ صلى الله عليه و آله وَكُنّا أَهْلَهُ وَأَوْلِياءَهُ وَأَوصياءَهُ وَوَرَثَتَهُ وَأَحَقَّ النّاسِ بِمَقامِهِ فِى النّاسِ، فَاسْتَأْثَرَ عَلَينا قَوْمُنا بِذلِكَ، فَرَضينا وَكَرِهْنَا الْفُرْقَهَ وَأَحْبَبْنا الْعافِيَه، وَنَحَنُ نَعْلَمُ أَنّا أَحَقُّ بِذلِكَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَينا مِمَّنْ تَوَلاّهُ وَقَدْ أَحْسَنُوا وَأَصْلَحُوا وَتَحرُّوا الْحَقَّ، فَرَحِمَهُمُ اللهُ وَغَفَرَ لَنا وَلَهُمْ.

وَقَدْ بَعَثْتُ رَسُولى إِلَيكُمْ بِهذَا الْكِتابِ، وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلى كِتابِ اللهِ وَسُنَّهِ نَبيهِ صلى الله عليه و آله، فَإِنَّ السُنَّهَ قَدْ اُميتَتْ، و آن الْبِدْعَهَ قَدْ اُحييتْ، وَ إِنْ تَسْمَعُوا قَوْلى وَتُطيعُوا أَمْرى اَهْدِكُمْ سَبيلَ الرَّشادِ، وَالسَّلامُ عَلَيكُم وَ رَحْمَهُ اللهِ. [۴].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پس از ستایش پروردگار، همانا خداوند محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را برای هدایت انسان ها برگزید، و او را به نبوّت بزرگ داشت، و برای رسالت خود انتخاب کرد، سپس او را به سوی خود برد در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بندگان خدا را نیکو پند داد، و آنچه به او وحی شد به مردم ابلاغ کرد.

و ما از خانواده او، دوستان او، و جانشینان او، وارث او، و سزاوارترین مردم به جایگاه رهبری او بودیم. تا آنکه قبیله ما بر ما ستم روا داشته، و حکومت را غصب کردند، پس راضی شدیم و تفرقه را خوش نداشتیم و سلامت و امنیت را دوست داشتیم، و ما می دانیم که ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دیگران به حکومت سزاوارتریم. من هم اکنون پیک خود را با این نامه به سوی شما فرستادم، و من شما را به کتاب خدا و سنّت پیامبرش صلی الله علیه

و آله و سلم دعوت می کنم، در حالی که سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جامعه مرده و بدعت ها زنده شده است، پس اگر گوش به سخنان من بسپارید، و دستور مرا اطاعت کنید شما را به راه رستگاری هدایت می کنم، درود خدا و رحمت او بر شما باد.).

ارسال این نامه شورش و حرکتی در مردم بصره ایجاد کرد، یزید بن مسعود، مردم قبیله بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را فراخواند، وقتی همه اجتماع کردند سخنرانی پرشوری ایراد کرد و سه قبیله معروف را برای پیروی از امام حسین علیه السلام آماده ساخت، امّا تا رفتند که حرکت خود را سامان دهند، و لشگری آماده سازند خبر شهادت امام حسین علیه السلام همه آنان را غافلگیر کرد.

*****

[۱] فتوح ابن اعثم کوفی ج۵ ص۳۳

مثیرالأحزان ص۲۶

کتاب لهوف ابن طاووس ص۱۵

أعیان الشیعه ج۱ ص۵۸۹.

[۲] تاریخ طبری ج۳ ص۲۷۸ - ج۷ ص۲۳۵

ارشاد شیخ مفید ص۲۰۴

کامل ابن أثیر ج۲ ص۵۳۴ - ج۳ ص۲۶۷.

[۳] فتوح ابن اعثم کوفی ج۵ ص۳۶

واقعه طف ص۹۶

تاریخ طبری ج۷ ص۲۳۵

اخبار طوال ص۲۳۸.

[۴] تاریخ طبری ج۳ ص ۲۸۰ - ج۷ ص ۲۴۰

مثیرالأحزان ص۲۷

بحارالأنوار ج۴۴ ص ۳۴۰

واقعه طف ص۱۰۷.

بحث و گفتگو با بزرگان

۱ – بحث و گفتگو با ابن عبّاس

وقتی همه فهمیدند که امام حسین علیه السلام تصمیم به کوچ کردن به سوی عراق دارد، و به زودی مکّه را ترک می گوید، بسیاری از بزرگان آن روز تلاش کردند تا امام علیه السلام را از رفتن به کوفه بازدارند. ابن عباس خدمت امام آمد و پرسید، مردم می گویند شما قصد دارید به سوی عراق حرکت کنید، به من بگو چه می خواهید بکنید؟

حدیث

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنّی قَدْ أَجْمَعْتُ الْمَسیرَ فی أَحَدِ یوْمَی هذَینِ إِنْ شاءَاللهُ تعالی.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(من همه چیز را برای سفر آماده کردم و در یکی دو روز آینده اگر خدای بزرگ بخواهد می روم). [۱].

ابن عبّاس از بی وفائی کوفیان گفت و هشدار داد که کوفیان مردم قابل اطمینانی نیستند، آنها با تو خواهد جنگید و با تو مخالفت خواهند کرد.

امام در پاسخ فرمود:

حدیث ۲۷۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

وَ إِنّی أَسْتَخیرُ اللهَ وَأَنْظُرُما یکُونُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(من از خدا طلب خیر و نیکی می کنم، و نگاه می کنم تا چه پیش آید.) [۲].

۲ - بحث و گفتگو با عبدالله بن زبیر

عبدالله بن زبیر نیز با یزید بیعت نکرده بود، و به مکّه آمده در آنجا اقامت کرد، وقتی شنید که امام حسین علیه السلام عازم عراق است، خدمت آن حضرت رسید و گفت:

ای حسین ما را رها می کنی و به سوی کوفیان می روی، در حالی که ما از فرزندان مهاجرین و بزرگان امّت اسلامی می باشیم.

حدیث ۲۷۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

وَاللهِ لَقَدْ حَدَّثْتُ نَفْسی بِإِتْیانِ الْکُوفَهِ، وَلَقَدْ کَتَبَ إِلَی شیعتی بِها وَأَشْرافُ أَهْلِها، وَاَسْتَخیرُاللهَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سوگند به خدا!

من خودم را برای رفتن به سوی کوفه وعده می دادم تا آنکه پیروان من و بزرگان کوفه این نامه ها را برای من نوشتند، از خدا طلب خیر دارم.) [۳].

عبدالله زبیر گفت، راستی من هم اگر همانند تو شیعیان و طرفدارانی داشتم از آنها روی بر نمی گرداندم.

۳ - گفتگوی دوباره ابن عبّاس

ابن عبّاس بار دیگر خدمت امام حسین علیه السلام رسید، و هشدارها داد و از امام

خواست که با بنی امیه صلح کند، و از کوچ کردن به سوی عراق بپرهیزد.

حدیث ۲۷۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

هَیهاتَ هَیهاتَ یا ابْنَ عَبّاسٍ اِنَّ الْقَوَمَ لَنْ یتْرُکُونی وَ اِنَّهُمْ یطْلُبُونَنی اَینَ کُنْتُ حَتی اُبایعَهُمْ کُرْهاً وَ یقْتُلُونی، وَاللهِ اِنَّهُمْ لَیعْتَدُونَ عَلی کَما اعْتَدَتْ الْیهُودُ فی یوْمِ السَّبْتِ، وَ اِنّی ماضٍ فی أمْرِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله حَیثُ اَمَرَنی، وَ اِنّا لِلّه وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هرگز!

هرگز!

ای پسر عبّاس!

بنی امیه مرا رها نخواهند کرد، و مرا می طلبند هرجا که باشم تا با زور از من بیعت بگیرند، یا مرا بکشند. سوگند به خدا!

آنها بمن تجاوز خواهند کرد چونانکه یهود در روز شنبه تجاوز کردند، و من بدنبال دستور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می روم چنانکه فرمود، و ما همه از خدائیم و به سوی او باز می گردیم). [۴].

ابن عبّاس گفت حال که با یزید صلح نمی کنی پس به سوی عراق و کوفه نرو بلکه در همین شهر مکّه اقامت کن.

حدیث ۲۷۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

لأَنْ اُقْتَلَ وَاللهِ بِمَکانٍ کَذا اَحَبَّ اِلی مِنْ اَنْ اُستُحِلَّ بِمَکَهَ، وَ هذِهِ کُتُبُ اَهْلِ الْکُوفَهِ وَ رُسُلُهُمْ وَقَدْ وَجَبَ عَلی اِجابَتُهُمْ وَقامَ لَهُمْ الْعُذْرُ عَلی عِنْدَاللهِ سُبْحانَهُ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سوگند به خدا!

من در هرجا کشته بشوم بهتر از آن است که در شهر مکّه خون من ریخته شود، اینها نامه های اهل کوفه و فرستادگانشان می باشند، که پس از آن همه دعوت باید جوابشان را بدهم، تا عذری در پیشگاه پروردگار خود نداشته باشند.)

سخن امام که به اینجا رسید ابن عبّاس با صدای بلند گریست.

[۵].

۴ - گفتگوی امام با عمر بن عبدالرّحمن

عمر بن عبدالرّحمن نیز یکی از دوستان و صاحب نظران بود وقتی شنید امام حسین علیه السلام عزم کوچ کردن به سوی عراق را دارد خدمت آن حضرت رسید و تحوّلات سیاسی روز را بازگفت و توضیح داد که مردم بنده درهم و دینارند، کوفیان در عهد و پیمان با شما صداقت ندارند، و چه بسا با شما بجنگند، از رفتن به سوی کوفه منصرف شوید.

حدیث ۲۷۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

جَزاکَ اللهُ خَیراً یابْنَ عَمٍّ؛ فَقَدْ وَاللهِ عَلِمْتُ أَنَّکَ مَشَیتَ بِنُصْحٍ وَتَکَلَّمْتَ بِعَقْل وَمَهْما یقْضِ مِنْ أَمْرٍ یکُنْ، اَخَذْتُ بِرَأیکَ أَوْ تَرَکْتُهُ، فَأَنْتَ عِندی أَحْمَدُ مُشیرٍ وَأَنْصَحُ ناصِحٍ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای پسرعمو خدا تو را پاداش نیکو دهد، من می دانم که تو از راه پند و اندرز سخن می گوئی، و عاقلانه قضاوت می کنی، چه بسا نسبت به کاری نظری داده می شود که واقعیت پیدا می کند، نظر تو را می پذیرم یا شاید نتوان به آن عمل کرد، بهر حال تو در نزد من یکی از بهترین مشاوران و یکی از بهترین اندرز دهندگانی.) [۶].

۵ - گفتگو با واقدی و زراره

واقدی و زراره بن صالح وقتی مطّلع شدند امام حسین علیه السلام عازم عراق است، خدمت آن حضرت رسیدند، و از هواپرستی و عدم ثبات فکری و عقیدتی کوفیان گفتند و توضیح دادند که دل های کوفیان با شما، ولی شمشیرهای آنان بر عَلَیه شماست.

امام حسین علیه السلام به حرف های آنان گوش داد.

آنها فکر می کردند تحوّلات سیاسی روز کوفه به امام نرسیده است، و امام با امیدواری و خوشبینی عازم عراق است، در

صورتی که امام حسین علیه السلام از همه گونه رویدادهای زمان و شرائط حاکم بر کوفه و کوفیان با خبر بود و در جواب آن دو نفر اشاره ای به آسمان کرد، درهای آسمان شکافته شد و آنقدر ملائکه نازل شد که تعداد آنها را کسی جز خا نمی دانست، پس از آن اظهار داشت:

حدیث ۲۷۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَوْلاـ تَقارُبُ الأشْیاءِ، وَحُبُوطُ الأَـجْرِ لَقاتَلْتُهُمْ بِهؤُلاءِ، وَلکِنْ أَعْلَمُ یقِینَاً أَنَّ هُناکَ مَصْرَعی و مَصارِعُ أَصْحابی، لا ینْجُو مِنْهُمْ إِلاَّ وَلَدی عَلی.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(اگر نبود که همه چیز باید بگونه ای طبیعی بگذرد، و أجر و پاداش رفتار انسان ها تباه نشود، من با این فرشتگان با بنی امیه مبارزه می کردم، امّا به یقین می دانم که قربانگاه من و یاران من در عراق است و جز فرزندم علی «امام سجاد علیه السلام» کسی نجات پیدا نمی کند). [۷].

یعنی أساس نظام هستی بر عدل و قانون است و انسان در این نظام آزاد است، بنی امیه آزادند که تهاجم کنند، من هم آزادم که با آنان مبارزه کرده به مقام بلند شهادت برسم پس اگر بحث اختیار نبود، با قدرت امامت، و اعجاز، و با کمک فرشتگان، بنی امیه را نابود می کردم.

هدف چیز دیگری است، و حرکت به سوی عراق یک انجام وظیفه است تا بشریت بداند که هرجا ظلمی هست، فریادی باید باشد، و سکوت و تسلیم نارواست.

۶ – گفتگو با ابن زبیر

عبدالله بن زبیر برای چندمین بار با امام حسین علیه السلام به بحث و گفتگو نشست، و گفت:

چرا به سوی عراق می روید؟

امام علیه السلام پاسخ داد:

حدیث ۲۷۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَتَتْنی بَیعَهُ

أَرْبَعينَ أَلْفاً يحْلِفُونَ لی بِالطَّلاقِ وَالْعِتاقِ مِنْ اَهْلِ الْكَوفَهِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(از کوفه خبر آوردند که چهل هزار نفر با من بیعت کردند و بر آزادی و آزادگی خود سوگند خورده اند.) [۸].

بار دیگر امام حسین علیه السلام را بین در خانه خدا و حجرالأسود ملاقات کرد و گفت:

ای حسین!

در همین شهر مکّه بمان، ما همه از تو حمایت می کنیم، و با تو بیعت خواهیم کرد.

حدیث ۲۸۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

إنَّ أَبی حَدَّثَنی:

أَنَّ بِها كَبْشَاً يسْتَحَلُّ حُرْمَتَها!

فَما اُحِبُّ أَنْ أَكُونَ أَنَا ذلِكَ الْكَبْشُ!.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پدرم به من خبر داد که به سبب وجود قوچی در مکّه احترام آن شهر در هم شکسته خواهد شد و نمی خواهم آن قوچ من باشم). [۹].

بار دیگر عبدالله بن زبیر به امام حسین علیه السلام پیشنهاد کرد که در شهر مکّه بمان، مردم را گرد تو جمع می کنیم.

حدیث ۲۸۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

وَاللهِ لأَنْ اُقْتَلَ خارِجاً مِنها بِشِبْرٍ أَحَبُّ إِلی مِنْ أَنْ اُقْتَلَ داخِلاً مِنْها بِشِبْرٍ!

وَأَيمُ اللهِ لَوْ كُنْتُ فی جُحْرِ هامَّةٍ مِنْ هـذِهِ الْهَوامِ لاَسْتَخْرَجُونی حَتَّی يقْضُوا فی حاجَتَهُمْ، وَاللهِ لَيعْتَدَنَّ عَلی كَما اعْتَدَتِ الْيهُودُ فی السَّبْتِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(به خدا سوگند!

اگر یک وجب دورتر از مکه کشته شوم بهتر از آن است که در داخل آن به قتل برسم، و اگر دو وجب دورتر از مکّه کشته شوم بهتر است از اینکه در یک وجبی آن به قتل برسم. و به خدا سوگند!

اگر در لانه مرغی باشم مرا در خواهند آورد تا با کشتن من به هدف خویش برسند، و به خدا سوگند همانگونه که قوم یهود احترام شنبه «سمبل وحدت و

روز تقرّب به خدای خویش» را درهم شکستند، اینها نیز احترام مرا درهم خواهند شکست). [۱۰].

عبدالله بن زبیر گفت:

هرچه باشد اینجا در کنار حَرَم اَمن خدائی.

امام پاسخ داد:

لِاَنْ اَدْفِنُ بِشاطِی ءِ الْفُراتِ اَحَبُّ اِلی مِنْ اَنْ اُدْفِنَ بِفِناءِ الْکَعْبَهِ. [۱۱].

(اگر من در کنار فرات دفن بشوم برای من محبوبتر است از اینکه در آستانه کعبه دفن شوم.)

سپس ابن عبّاس و عبدالله بن زبیر خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند، و صحبت ها کردند و ابن زبیر طولانی با امام صحبت کرد، امام رو به یاران خود کرد و فرمود:

إِنَّ هذا یقُولُ لی کُنْ حَماماً مِنْ حَمامِ الْحَرَمِ، وَلِأَنَ اُقْتَلَ وَ بَینی وَبَینَ الْحَرَمِ باعٌ أَحَبُّ إِلَی مِنْ أَنْ اُقْتَلَ وَبَینی وَبَینَهُ شِبْرٌ، وَلِاَنْ اُقْتَلُ بِالطَّفِّ أَحَبُّ إِلَی مِنْ أَنْ اُقْتَلَ بِالْحَرَمِ.

(او به من می گوید کبوتر حَرَم باش، و به خدا سوگند!

اگر من یک ذرع دورتر از حَرَم کشته شوم برای من محبوبتر از این است که یک وجب دورتر از حرم کشته شوم و اگر در طف «سرزمین کربلا» کشته شوم برای من محبوبتر از این است که در حَرَم بقتل برسم.) [۱۲].

۷ - گفتگو با اوزاعی

«اوزاعی» نیز یکی دیگر از بزرگان صاحب نظر بود، وقتی شنید که امام حسین علیه السلام عزم عراق دارد می گوید. خدمت آن حضرت رسیدم و

گفتم:

به من خبر رسید که قصد دارید به سوی عراق حرکت کنید؟

امام مرا نوازش کرد و با فروتنی و مهربانی به سخنان من گوش داد.

سپس در پاسخ من فرمود:

حدیث ۲۸۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَرْحَباً بِکَ یا اَوْزاعی، جِئْتَ تَنْهانی عَنِ الْمَسیرِ، وَیأْبَی اللهُ إِلاَّ ذلِکَ، اِنَّ مِنْ هاهُنا اِلی یوْمِ الْاِثْنَینِ مُنْیتی

امام حسین علیه السلام

فرمود:

(درود بر تو ای اوزاعی، آمده ای که مرا از رفتن به سوی عراق بازداری؟

در حالی که خدا جز این را نمی خواهد، از هم اکنون تا روز دوشنبه ایام چشم انتظاری من است.) [۱۳].

اوزاعی می گوید:

از آن روز به بعد روزها را شماره می کردم تا شد آنچه را که امام فرمود.

۸ - گفتگو با محمّد حنفیه

یکی دیگر از شخصیت های بنام، برادر امام حسین علیه السلام جناب محمّد حنفیه است که در جنگهای گذشته حضور داشت، و در جنگ جمل فرمانده نظامی بود، تا شنید که امام حسین علیه السلام قصد عراق دارد ناراحت شد، خدمت آن حضرت رسید و گفت:

برادر، کوفیان با پدرت و برادرت با حیله و نیرنگ برخورد کردند و تو از پیمان شکنی و توطئه آنان آگاهی داری با تو همان می کنند که با آنان کردند، اگر در مکّه بمانی عزیزترین افراد این شهر خواهی بود.

امام در پاسخ او فرمود:

حدیث ۲۸۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا اَخی قَدْ خِفْتُ اَنْ یغْتالَنی یزیدُ بْنُ مُعاوِیهَ فی الْحَرَمِ، فَاَكُونَ الَّذی یسْتَباحُ بِهِ حُرْمَهُ هذَا الْبَیتِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای برادر!

می ترسم یزید بن معاویه در حَرَم خدا مرا ترور کند، و من کسی باشم که حرمت این خانه را شکسته باشد.)

محمّد حنفیه گفت:

اگر ماندن در شهر مکّه را صلاح نمی دانید، پس به کشوری غیر از کوفه بروید، به سوی یمَن بروید که دست عوامل بنی امیه به تو نخواهد رسید.

امام فرمود:

در این باره فکر می کنم. امّا صبحگاهان محمّد حنفیه با خبر شد که امام حسین علیه السلام در حال خارج شدن از مکّه است، فوراً خدمت برادر رسید و گفت:

با این شتاب چرا

خارج می شوی؟

اَتانی رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله بَعْدَ ما فارَقْتُکَ،

فقال:

یا حُسَینُ أُخْرُجْ فَاِنَّ اللهَ، قَدْ شاءَ اَنْ یراکَ قَتِیلاً.

(پس از آنکه از هم جدا شدیم، در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد من آمد و فرمود:

ای حسین!

از مکّه به سوی کربلا خارج شو، همانا خدا می خواهد تو را کشته شده بنگرد.)

محمّد حنفیه با نگرانی گفت:

«ما همه از خدائیم و به سوی او باز می گردیم.»

برادر حال که خودت در چنین شرائطی به سوی عراق می روید، پس چرا زنان و فرزندان و خواهران را همراه خود آماده کرده ای؟

فقال له:

«قَدْ قالَ لِی:

إِنَّ اللهَ قَدْشاءَ أَنْ یراهُنَّ سَبایا» و سلم عَلَیه وَ مَضی. [۱۴].

(رسول خدا به من فرمود:

همانا خدا می خواهد زنان و فرزندان تو را اسیر بنگرد.)

در اینجا محمّد حنفیه با گریه و اندوه با امام خداحافظی کرد.

*****

[۱] تاریخ طبری ج۳ ص۲۹۴

فتوح ابن أعثم کوفی ج۵ ص۷۲

کامل ابن أثیر ج۲ ص۵۴۵

البدایه والنهایه ج۸ ص۱۷۲.

[۲] تاریخ طبری آملی ج۳ ص۲۹۴

فتوح ابن اعثم کوفی ج۵ ص۷۲

مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج۱ ص۲۱۶

کامل ابن أثیر ج۲ ص۵۴۵

البدایه والنهایه ج۸ ص۱۷۲

واقعه طف ص۱۴۸.

[۳] تاریخ طبری ج۳ ص۲۹۴

کامل ابن أثیر ج۲ ص۵۴۶.

[۴] معالی السّبطین ج۱ ص۲۴۶

ناسخ التّواریخ ج۲ ص۱۲۲

اسرار الشّهاده ص۲۴۷.

[۵] فتوح ابن أعثم کوفی ج۵ ص۲۶

مقتل الحسین خوارزمی ج۱ ص۱۹

مسیر الاحزان ص۴۱.

[۶] تاریخ طبری ج۳ ص۲۹۴

فتوح ابن أعثم کوفی ج۵ ص۷۱

تاریخ ابن أثیر ج۲ ص۵۴۵

أعیان الشیعه ج۱ ص۵۹۳.

[۷] دلائل الامامه ص۷۴

کتاب لهوف ابن طاووس ص۵۲۶

مثیرالاحزان ص۳۹

بحارالأنوار ج۴۴ ص۳۶۴.

[۸] تاریخ ابن عساکر شرح حال امام حسین علیه السلام ص۱۹۴ حدیث۲۴۹.

[۹] أنساب الاشراف ج۳ ص۱۶۴

تاریخ طبری ج۷ ص۲۷۶

کامل ابن أثیر ج۳ ص۲۷۵

کامل الزیارات

ص۷۲.

[۱۰] کامل الزیارات ص۷۲

تاریخ طبری آملی ج۳ ص۲۹۵

تاریخ ابن أثیر ج۲ ص۵۴۶

واقعه طف ص۱۵۲.

[۱۱] کامل الزیارات ص۷۳

بحارالأنوار ج۴۵ ص۸۶

انساب الاشراف ج۳ ص۱۶۴

کامل ابن أثیر ج۳ ص۲۷۵

(عبدالله بن زبیر در انحراف فکری پدرش زبیر نقش أساس داشت

و از توطئه گران جنگ جمل است که بر ضـدّ امام علی علیه السـلام سامان دادند، گرچه بعنوان مخالف یزید توانست در مردم نفوذ کند امّا با امامت امام سـجّاد علیه السـلام مخالفت کرد، و مکّه را پایگاه خود قرار داد و پس از یزید برادرش مصعب را به سرکوبی مردم کوفه و مختار فرسـتاد، و شـیعیان و بنی هاشم را در مکّه زندانی کرد سرانجام حجّاج ثقفی شهر مکّه را محاصره و او را دستگیر و بدار کشید)

«مروّج الذّهب ج۳ ص۸۸».

[۱۲] کامل الزیارات ص۷۲

بحارالانوار ج۴۵ ص۸۵ حدیث ۱۶.

[۱۳] کتاب دلائل الامامه طبری ص۷۵.

[۱۴] کتاب لهوف ابن طاووس ص۲۷

أعیان الشیعه ج۱ ص۵۹۳

معالی السبطین ج۱ ص۲۵۱.

سخنرانی و اعلام عمومی

پس از آنکه امام حسین علیه السلام تصمیم نهائی خود را گرفت، و گفتگوهای مداوم و طولانی بزرگان و شخصیت ها نتوانست در عزم امام خللی ایجاد کند، امام علیه السلام برای آگاهی حجّاج بیت الله که از سراسر بلاد اسلامی آمده بودند، سخنرانی کرد، و اهداف خود را در قیام عاشورا توضیح داد و از شهادت خود خبر داد و عاشقان شهادت در راه خدا را فراخواند.

۱ - سخنرانی عمومی و افشاگری ها رجوع شود به حرف خ - خطبه ها شماره ۱۰ (سخنرانی در مکّه و خبر از آینده)

۲ - سخنرانی اخلاقی

در اجتماع دیگری امام حسین علیه السلام برای تذکّر دادن ارزش های اخلاقی بپاخاست و سخنرانی کرد که بخشی از آن بشرح زیر است:

حدیث ۲۸۴

قال الامام الحسین

علیه السلام:

اِنَّ الْحِلْمَ زینَهٌ، وَ الْوَفاءَ مُرُوءَهٌ، وَ الصِّلَهَ نِعْمَهٌ، وَالْاِسْتِکْبارَ صَلِفٌ، وَ الْعَجَلَهَ سَفَهٌ، وَالسَّفَهَ ضَعْفٌ، وَ الْغُلُوَّ وَرْطَهٌ، وَ مُجالَسَهَ اَهْلِ الدِّناءَهِ شَرٌّ، وَ مُجالَسَهَ اَهْلِ الْفِسْقِ رَیبَهٌ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا حلم و بردباری، زینت انسان است، و وفاداری، مروّت انسان، و پیوند با خویشاوندان، نعمت است، و تکبر، خودپسندی، و شتاب زدگی، نشانه بی عقلی است، و زیاده طلبی، هلاکت و نشستن با انسانهای پَست، شر است، و رفت و آمد با فاسدان، دچار شدن به شک و تردید است.) [۱].

*****

[۱] کشف الغمه ج۲ ص ۵۳۰

فصول المهمه ص۱۶۹

نورالابصار ص۱۳۸

معالی السبطین ج۱ ص۲۵۱.

تداوم مبارزه از مکه تا کربلا

تداوم مبارزه از مکه تا کربلا

مرحله نهائی تداوم مبارزات سیاسی امام حسین علیه السلام، از مکّه تا کربلاست، که همواره سعی کرد تا مردم را آگاهی دهد، جنایات بنی امیه را آشکارا بیان کند، و آمادگی رزمی خود را حفظ کرده هرجا بتواند به حکومت یزید ضربه سیاسی، اقتصادی بزند مانند:

ضربه اقتصادی به یزید

امام حسین علیه السلام پس از اعمال عمره برای حج مُحرِم نشد، با یاران خود تا صحرای عرفات پیش رفت، کنار «کوه رحمت» دعای معروف «عرفه» را خواند و در حالی که همه حاجیان به سوی صحرای عرفات می رفتند و چادر می زدند، امام راه عراق را در پیش گرفت و از آنان جدا شد و نشان داد.

آنگاه که اسلام در خطر باشد، تنها با انجام مراسم حج که جهاد ضعیفان است نمی شود به دین و قرآن یاری داد، باید به کربلا رفت و مسلّحانه با طاغوتیان زمین جنگید.

وقتی کاروان امام علیه السلام به منطقه تنعیم «که مسجد تنعیم در آنجا قرار دارد» رسید به شترانی برخورد کردند که از طرف فرماندار یزید در یمن، هدایا و مالیات به شام می بردند، امام علیه السلام آن اموال را مصادره کرد [۱] و خطاب به صاحبان شتران فرمود:

حدیث ۲۸۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

لاأُکْرِهُکُمْ، مَنْ أَحَبَّ أَنْ یمْضِ ی مَعَنا إِلی الْعِراقِ أَوْفَینا کِراءَهُ وَأَحْسَنّا صُحْبَتَهُ، و من أَحَبَّ أَنْ یفارِقَنا مِنْ مَکانِنا هذا أَعْطَیناهُ مِنَ الْکِراءِ عَلی قَدْرِما قَطَعَ مِنَ الأَرْضِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(من شما را مجبور نمی کنم، هریک از شما مایل باشد که به همراه ما به عراق بیاید کرایه تا عراق را به او می پردازم و او در طول این سفر از مصاحبت نیک

ما برخوردار خواهد گردید، و هر کس بخواهد از همین جا به وطن خود برگردد، کرایه از یمن تا این نقطه را به او می پردازم). [۲].

*****

[۱] چون امام حسین علیه السلام امام بحقّ جامعه بود و یزید غاصب حکومت اسلامی بود مالیات های کشور اسلامی می بایست به حضرت اباعبدالله علیه السلام تحویل داده می شد.

پس در حقیقت امام اموال خود را باز پس گرفته است.

[۲] تاریخ طبری آملی ج۳ ص۲۹۶ و ج۷ ص۲۷۷

تاریخ ابن أثیر ج۲ ص۵۴۷

کتاب لهوف ابن طاووس ص ۳۰.

گفتگو با صاحب نظران

۱ - گفتگو با فرزدق شاعر معروف

امام حسین علیه السلام پس از خارج شدن از مکّه به راه خود ادامه داد تا به سرزمین «صفّاح» رسید، در آنجا فرزدق شاعر که با مادرش به حج می رفت با امام ملاقات کرد، وقتی کاروان و مردان و زنان و یاران امام حسین علیه السلام را دید پرسید:

چه چیزی عامل شتابزدگی شما در خارج شدن از مکّه شد؟

امام علیه السلام پاسخ داد:

اگر شتاب نمی کردم و خارج نمی شدم دستگیرم می کردند.

آنگاه از فرزدق پرسید:

از مردم کوفه و عراق بگو. فرزدق گفت:

دل های مردم با تو است ولی شمشیرها بر ضد تو است و قضا و قدر الهی نیز از آسمان نازل می شود و خدا هرچه را بخواهد انجام می دهد.

حدیث ۲۸۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

صَدَقْتَ، لِلَّهِ الأَمْرُ [مِنْ قَبْلُ و من بَعْدُ] وَكُلَّ يوْم (رَبُّنا) هُوَ فى شَأْنٍ، إِنْ نَزَلَ الْقَضاءُ بِما نُحِبُّ [وَ نَرْضى] فَنَحْمِدُ الله عَلى نَعْمائِهِ وَ هُوَ الْمُسْتَعانُ عَلى أَداءِ الشُّكْرِ، و آن حالَ الْقَضاءُ دُونَ الرَّجاءِ فَلَمْ يبْعُدْ مَنْ كانَ الْحَقُّ نيتَهُ وَ التَّقْوى سِيرَتَهُ.

امام حسين عليه السلام فرمود:

(فرزدق!

درست گفتى،

مقدّرات در دست خداست، و او هر روز فرمان تازه ای دارد که اگر پیش آمدها دلخواه ما باشد، در مقابل نعمتهای خداوند سپاسگزاریم، و اوست مددکار انسان در شکرگزاری ها. و اگر حوادث و پیش آمدها در میان ما و خواسته هایمان حائل گردید و کارها آنگونه که دوست داریم به پیش نرفت بازهم آن کس که نیتش حق، و تقوا ۱پیشه اش باشد از مسیر صحیح خارج نگردیده است). [۱].

سپس اهداف قیام عاشورا را بیان داشت.

حدیث ۲۸۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا فَرَزْدَقُ!

اِنَّ هؤُلاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طاعَةَ الشَّیطانِ، وَتَرَکُوا طاعَةَ الرَّحْمانِ، وَأَظْهَرُوا الْفَسادَ فِی الأَرْضِ، وَاَبْطَلُوا الْحُدُودَ، وَشَرِبُوا الْخُمُورَ، وَاسْتَأْثَرُوا فی أَمْوالِ الْفُقَراءِ وَالْمَساکینَ، وَأَنا أَوْلی مَنْ قامَ بِنُصْرَهِ دینِ اللهِ وَ إعْزازِ شَرْعِهِ وَالْجِهادِ فی سَبیلِهِ؛ لِتَکُونَ کَلِمَهُ اللهِ هِیَ الْعُلَیا؛

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای فرزدق!

همانا این مردم!

اطاعت شیطان را پذیرفتند، و اطاعت پروردگار را رها کردند، و در زمین فساد را آشکار کردند، و حدود الهی را تعطیل، و شراب خوار شدند، و به اموال فقراء و مردم زمین گیر تجاوز کردند، و من از دیگران به یاری کردن دین خدا، و محترم نگاهداشتن احکام دین و جهاد در راه خدا سزاوارترم، تا نام خدا از همه چیز برتر باشد.) [۲].

۲ – گفتگو با بشر بن غالب

در تداوم حرکت به سوی عراق، امام حسین علیه السلام به سرزمین «ذات عرق» رسید، در آنجا با مردی به نام بُشر بن غالب برخورد کرد.

امام از او پرسید:

مردم عراق را چگونه پُشت سر گذاشتی؟

پاسخ داد:

دل های مردم با تو است ولی شمشیرها بر ضد شما است.

حديث ٢٨٨

قال الامام الحسين عليه السلام:

صَدَقْتَ يا أَخا الْعَرَبِ!

إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالى يفْعَلُ ما يشاءُ،

وَیحْکَمُ ما یریدُ. [۳].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(راست گفتی ای برادر عرب، همانا خداونـد مبارک و بزرگ انجام می دهد هرچه را که بخواهد و به آنچه اراده فرماید فرمان خواهد داد.)

آن مرد پرسید:

معنای این آیه «یوم ندعوا کلّ أناس بامامهم»

«روزی که هر انسانی را با امامش فرا می خوانیم.» چیست؟

نَعَمْ یا أَخا بَنی أَسَدٍ!

هُمْ إِمامانِ:

إِمامُ هُدی دَعا اِلی هُدی، وَ إِمامُ ضَلالَهٍ دَعا اِلی ضَلالَهٍ، فَهَدی مَنْ أَجابَهُ اِلی الْجَنَّهِ، و من أَجابَهُ اِلَی الضَّلالَهِ دَخَلَ النّارَ. [۴].

(امام و پیشوائی است که مردم را به راه راست و به سوی سعادت و خوشبختی می خواند و گروهی به او پاسخ مثبت داده و از او پیروی می کننـد، و پیشوای دیگری نیز هست که به سوی انحراف و بدبختی دعوت می کند و گروه دیگری نیز به او جواب مثبت می دهد که گروه اوّل در بهشت، و گروه دوم، در دوزخ خواهند بود.)

۳ - گفتگو با عبدالله بن مطیع

در ادامه حرکت، کاروان حضـرت اباعبدالله علیه السـلام به یکی از چاه های پر آب بین راه عراق رسید، در آنجا فرود آمدند. عبدالله بن مطیع که کاروان امام را دید، خدمت آن حضرت رسید و گفت:

پدر و مادرم فدای تو ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه چیزی باعث شد تا به سوی عراق حرکت کنی؟

حدیث ۲۸۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

کانَ مِنْ مَوْتِ مُعاوِیهَ ما قَدْ بَلَغَکَ، فَکَتَبَ إِلَی أَهْلُ الْعِراقِ یدْعُونَنی إِلی أَنْفُسِهِمْ. [۵].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(از مرگ معاویه بشما هم خبر رسید که پس از آن مردم عراق برای من نامه نوشتند و مرا به سوی خود

خواندند.)

عبدالله بن مطیع گفت ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را به حرمت اسلام سوگند می دهم که به سوی عراق و کوفه نروید، اگر بنی امیه حرمت تو را بشکنند و تو را به قتل برسانند، دیگر به کسی رحم نخواهند کرد، و فراوان گفت و اصرار کرد که امام حسین علیه السلام سفر به کوفه را از یاد ببرد.

امّا امام در پاسخ او فرمود:

لَنْ یصِیبَنا اِلاَّ ما کَتَبَ اللهُ لَنا [۶].

(چیزی بما نمی رسد جز آنچه را که خداوند برای ما نوشته است.).

۴ - گفتگو با دو تن از کوفیان

کاروان امام حسین علیه السلام وقتی به سرزمین «ثعلبیه» رسید، دو تن از اهل کوفه که تازه از آنجا آمده بودند و آخرین اخبار کوفه را می دانستند خدمت امام علیه السلام رسیدند و گفتند:

اخبار کوفه را در میان جمع بگوئیم یا در مجلسی خصوصی؟

امام فرمود:

ما با یاران خود چیز سرّی نداریم، بگوئید. آنها گفتند:

وقتی از کوفه خارج می شدیم، مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را لشگریان ابن زیاد کشته بودند و پاهای قطع شده شان را بچه های کوفه در خیابانها و بازار بر روی زمین می کشیدند.

حدیث ۲۹۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَیهِ راجِعُونَ!

رَحْمَهُ اللهِ عَلَیهِما»، لا خَیرَ فِی الْعَیشِ بَعْدَ هؤُلاءِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ما همه از خدائیم و به سوی او باز می گردیم، دیگر پس از کشته شدن این عزیزان خیری در زندگی کردن نیست.) [۷].

آن دو تن سعی فراوان کردند که امام را راضی کنند تا به مدینه بازگردد و سفر کوفه را رها کند.

امّا امام حسین علیه السلام اهداف

بلند و ارزشمندی دارد که باید آنها را تحقّق بخشد.

امام علیه السلام پس از شنیدن اخبار کوفه و شهادت یاران جملات بالا را مرتّب تکرار می کرد.

۵ - گفتگو با أبا هِرّه

پس از دور شدن از منزلگاه «ثعلبیه» امام حسین علیه السلام با مردی از کوفیان به نام «أبا هِرّه» ملاقات کرد.

آن شخص به امام گفت:

ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه چیزی تو را از حَرَم خدا و از حَرَم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آورد؟

حدیث ۲۹۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

وَیحَکْ أَبا هِرَّهَ!

إِنَّ بَنی أُمَیهَ أَخَذُوا مالی فَصَبَرْتُ، وَشَتَمُوا عِرْضی فَصَبَرْتُ، وَطَلَبُوا دَمی فَهَرَبْتُ. وَأَیمُ اللهِ یا أَبا هِرَّهَ لَتَقْتُلُنی الْفِئَهُ الْباغِیهُ!

وَلَیلْبِسَـِهُمُ اللهُ ذُلاًّ شامِلاً وَسَـِیفاً قاطِعاً، وَلَیسَلِّطَنَّ اللهُ عَلَیهِمْ مَنْ یذِلُّهُمْ حَتّی یکُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَأٍ إِذْ مَلِکَتْهُمْ اِمْرَأَهٌ مِنْهُمْ فَحَکَمَتْ فی أَمْوالِهِمْ وَ فی دِمائِهِمْ. [۸].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(وای بر تو أباهرّه بنی امیه مال مرا گرفتند صبر کردم، و با فحّاشی و ناسزاگویی احترام مرا در هم شکستند و بازهم شکیبائی کردم، ولی چون خواستند خونم را بریزند از شهر خود خارج شدم، و به خدا سوگند!

اینان «بنی امیه» مرا خواهند کشت، و خداوند آنها را به ذلّت فراگیر و شمشیر برنده مبتلا کرده و کسی را بر آنان مسلّط خواهد نمود که به ذلّت و زبونیشان بکشاند و به قتلشان برساند و ذلیل تر از «قوم سبا» گرداند که یک نفر زن به دلخواه خود بر مال و جانشان حکومت و فرمانروایی کرد).

۶ - گفتگو با یکی از کوفیان

یکی از کوفیان که تازه از شهر کوفه خارج شده بود و

تحوّلات سیاسی آن را می دانست، از دور کاروان و خیمه های امام حسین علیه السلام را دید شتابان خود را به آن حضرت رساند و گفت:

یا اباعبدالله!

چرا به این سرزمین سفر کردی؟

حدیث ۲۹۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنَّ هؤُلاءِ أَخافُونی وَهذِهِ کُتُبُ أَهْلِ الْکُوفَهِ وَهُمْ قاتِلی، فَإِذا فَعَلُوا ذلِکَ وَلَمْ یدَعُوا لِلَّهِ مُحَرَّماً إِلاَّ انْتَهَکُوهُ بَعَثَ اللهُ إِلَیهِمْ مَنْ یقْتُلُهُمْ حَتّی یکُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ الأَمَهِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(بنی امیه مرا ترساندند، و اینها که می بینی نامه های کوفیان است که بمن نوشتند گرچه همین مردم مرا خواهند کشت، پس حرامی نیست جز آنکه آنرا زیر پا بگذارند، آنگاه خداوند کسی را بر کوفیان مسلّط می کند که آنها را قتل عام کرده و ذلیل تر از بردگان قرار می دهد). [۹].

۷ - گفتگو با مردی کوفی در ثعلبیه

در سرزمین «ثعلبیه» یکی از شهروندان کوفه کاروان امام حسین علیه السلام را دید و شناخت و چون کوفیان را خوب می شناخت فوراً خدمت آن حضرت رسید تا علّت سفر به سوی کوفه را بداند و امام را از این سفر باز دارد. سلام کرد و حال پرسید و گفت:

ای پسر پیامبر!

چرا به سوی کوفه می روید؟

حدیث ۲۹۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا أَخا أَهْلِ الْکُوفَهِ أَما وَاللهِ لَوْ لَقَیتُکَ بِالْمَدینَهِ لَأَرَیتُکَ أَثَرَ جَبْرَئیلَ مِنْ دارِنا وَنُزُولِهِ عَلی جَدّی بِالْوَحْی، یا أَخا أَهْلِ الْکُوفَهِ مُسْتَقَی الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِنا، أَفَعَلِمُوا وَجَهِلْنا؟

هذا ما لا یکُونُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(به خدا ای برادر کوفی!

اگر در مـدینه تو را دیـدار کرده بودم جـای پای جبرئیل را در خانه خود به تو نشان می دادم که برای جـدّم وحی را می آورد، ای

برادر کوفی!

مردم علم را از ما دریافتند و دانا شدند، آیا ممکن است ما خود آگاهی نداشته باشیم؟

این شدنی نیست). [۱۰].

امام علیه السلام در این ملاقات کوتاه به آن مرد کوفی فهماند که از تحوّلات کوفه و سرانجام سفر با خبر است و آگاهانه به سوی «شهادت» می رود.

۸ - گفتگو با فرزدق در منزلگاه صفاح

فرزدق بار دیگر خدمت امام حسین علیه السلام رسید و گفت:

چگونه به سوی کوفه می روید در حالی که آنها پسر عموی تو مسلم بن عقیل و یاران او را کشتند؟

حدیث ۲۹۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

رَحِمَ اللهُ مُسْلِماً فَلَقَدْ صارَ إِلی رَوْحِ اللهِ وَ رَیحانِهِ وَ تَحِیتُهُ وَ رِضْوانِهِ، أما إِنَّهُ قَدْ قَضی ما عَلَیهِ وَبَقِی ما عَلَینا، ثمّ أنشأ یقول:

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدا رحمت کند مسلم را، او به سوی روح و رحمت و بهشت و آمرزش الهی رفت، آگاه باش!

آنچه خواست خدا بود بر او جاری شد، و آنچه مربوط بماست، باقی مانده است.

سپس این شعر را خواند:

فَإِنْ تَکُنِ الدُّنْیا تُعَدُّ نَفیسَهً

فَانّ ثَوابَ اللهِ أَعْلی وَأَنْبَلُ

وَإِنْ تَکُنِ الأبْدانُ لِلْمَوْتِ اُنْشِأَتْ

فَقَتْلُ امْرِی ءٍ بِالسَّیفِ فی اللهِ أَفْضَلُ

وَإِنْ تَکُنِ الأرْزاقُ قِسْماً مُقَدَّراً

فَقِلَّهُ حِرْصِ الْمَرْءِ فی الرِّزْقِ أَجْمَلُ

وَإِنْ تَکُنِ الأمْوالُ لِلتَّرْکِ جَمْعُها

فَما بالُ مَتْرُوکٍ بِهِ اَلْمَرْءُ یبْخَلُ [۱۱].

- پس دنیا هر قدر زیبا باشد امّا خانه بهشت بزرگتر و زیباتر است.

- و اگر بدن ها برای مردن خلق شدند پس کشته شدن با شمشیر در راه خدا برتر است.

- و اگر روزی ها تقسیم شده و اندازه گیری شده است، پس کم کردن حرص در روزی، زیباتر است.

- و اگر اموال را انسان ترک می کند و می رود، پس چرا باید انسان آزاد

مرد به آن بُخل ورزد.

- سلام خدا بر شما ای خاندان پیامبر، من شما را می نگرم که به زودی کوچ می کنید.

- و اگر رفتار انسان ها روزی بخودشان باز می گردد پس خوشروئی و اخلاق نیکو و پُرارزش تر و کامل تر است.)

آنگاه به سراغ خواهر زاده های خود از فرزندان مسلم رفت، آنها را بر روی زانوهای خود نشاند و فرمود:

یا إِبْنَتِی أَنَا أَبوُكِ وَ بَناتی أَخَواتُكِ

(دخترم، من پدر تو هستم و دخترانم خواهران تو می باشند.)

۹ - گفتگو با هلال بن نافع

پس از دور شدن از منزلگاه «ثعلبیه» در بین راه، هلال بن نافع، و عمرو بن خالد، که هر دوتن از شهر کوفه بودند با امام حسین علیه السلام ملاقات کردند و اخبار کوفه را به امام رساندند و گفتند:

دل های سرمایه داران با عبیدالله بن زیاد است، و دلهای دیگر مردم با شماست و مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و قیس بن مسهّر را نیز کشتند.

حدیث ۲۹۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللّهمَّ اجْعَلِ الْجَنَّهَ لَنا وَ لِاَشْیاعِنا مَنْزِلاً كَریماً إِنَّكَ عَلی كُلِّ شَی ءٍ قَدیرٌ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدایا بهشت را برای ما و شیعیان ما خانه ای با کرامت قرار ده، و بین ما و شیعیان ما در پرتو رحمت خودت جمع فرما که تو بر هر چیزی توانائی.) [۱۲].

این دو نفر نیز با آن حضرت همراه شدند و از شهداء کربلا به حساب آمدند.

۱۰ - گفتگو با پیک مسلم بن عقیل

وقتی مسلم بن عقیل نماینده امام حسین علیه السلام را در کوفه دستگیر کردند به هنگام شهادت وصیت کرد که نامه ای از طرف او به امام حسین علیه السلام بنگارند که به سوی کوفه

نیاید، و به عهد و پیمان کوفیان اعتنائی نکند.

محمّد بن أشعث، پیکی را با همین نامه به سوی امام فرستاد تا به وصیت حضرت مسلم عمل کرده باشد.

ایـاس بن عثـل نامه را گرفت و کوفه را ترک گفت و به سوی امام حسـین علیه السـلام در حرکت بود که در منزلگاه «زباله» به امام رسید و نامه را تقدیم داشت آن حضرت پس از خواندن نامه فرمود:

حدیث ۲۹۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

كُلُّ ما حُمَّ نازِلٌ، وَعِنْدَ اللهِ نَحْتَسِبُ أَنْفُسَنا وَ فَسادَ أُمَّتِنا.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آنچه مقدّر است نازل می شود، ما جان خود را در راه خدا و ریشه کن کردن فساد، در امّت اسلامی تقدیم می داریم). [۱۳].

۱۱ - گفتگو با عمرو بن لوذان

کاروان امام حسـین علیه السـلام وقتی به منزلگاه «عقبه» رسید پیرمردی از قبیله «بنی عکرمه» به نام عمرو بن لوذان، خدمت امام آمد و پس از احوالپرسی و سلام گفت:

می خواهید به کجا بروید؟

فرمود:

بسوی کوفه!. گفت:

تو را به خدا سوگند می دهم که از این سـفر روی گردانید، شما دارید به استقبال شمشیرها و نیزه ها می روید، اگر آنان که تو را دعوت کردند و نامه نوشتند توانائی داشتند، دشمنان تو را کنار می زدند و با آنان می جنگیدند.

حدیث ۲۹۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

یـا عَبْـدَاللهِ لَیسَ یخفی عَلَی الرَّأْی أَنَّ اللهَ تَعـالی لا یغْلَبُ عَلی أَمْرِهِ. وَاللهِ لا یـدَعُونی حَتّی یسْـتَخْرِجُوا هـذِهِ الْعُلْقَهَ مِنْ جَوْفی، فَإِذا فَعَلُوا سَلَّطَ اللهُ عَلَیهِمْ مَنْ یذِلُّهُمْ، حَتّی یكُونُوا أَذَلَّ فِرَقِ الْأُمَمِ [۱۴].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای بنده خدا، نظر شما بر من پنهان نیست، و لکن چیزی بر فرمان خدا پیروز نمی گردد، سوگند به

خدا!

بنی امیه مرا رها نمی کنند تا این روح را از بدن من خارج کنند، پس آنگاه که مرا کشتند، خداوند کسی را بر آنها مسلّط می کند که آنها را ذلیل دارد تا آنجا که از هر ذلیلی پَست تر باشند).

*****

[۱] ارشاد شیخ مفید ص۲۱۸

تاریخ طبری ج۳ ص۲۹۶ و ج۷ ص۲۷۸

کامل ابن أثیر ج۲ ص۵۴۷ و ج۳ ص۲۷۶

مثیرالأحزان ص۴۰

البدایه والنهایه ج۸ ص۱۸۰

بحارالأنوار ج۴۴ ص۳۶۵

أعیان الشیعه ج۱ ص۵۹۴.

[۲] تذکره الخواص ص۲۱۷.

[۳] سوره اسراء ص۷۱.

[۴] فتوح ابن أعثم کوفی ج۵ ص۷۷

مثیرالأحزان ص۴۲

کتاب لهوف ابن طاووس ص۳۰

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۱۷.

[۵] تاریخ طبری آملی ج۳ ص۳۰۱

ارشاد شیخ مفید ص۲۲۱

أعیان الشیعه ج۱ ص۵۹۴

واقعه طف ص۱۶۰.

[۶] اخبار الطوال ص۲۴۶.

[۷] انساب الاشراف ج۳ ص۱۶۸

تاریخ طبری ج۷ ص۲۹۳

کامل ابن أثیر ج۳ ص۲۷۸.

[۸] فتوح ابن أعثم کوفی ج۵ ص۷۹

اعیان الشیعه ج۱ ص۵۹۵

کتاب لهوف ابن طاووس ص۶۲.

[۹] عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۱۸

بدایه و نهایه ج۸ ص۱۶۹

مثیر الاحزان ص۲۱.

[۱۰] بصائر الدرجات ص۱۱ حدیث ۱

اصول کافی ج۱ ص۳۹۸ حدیث ۲

بحارالأنوار ج۲۶ ص۱۵۷ و ج۴۵ ص۹۳.

[۱۱] کتاب لهوف ابن طاووس ص۳۲

بحارالأنوار ج۴۴ ص۳۷۴

مثیرالاحزان ص۴۵

نورالابصار ص۱۳۸.

[۱۲] ینابیع الموده ص۴۰۵.

[۱۳] تاریخ طبری ج۳ ص۲۹۰

معالم المدرستین ج۳ ص۸۱.

[۱۴] ارشاد شیخ مفید ص۲۲۳

تاریخ ابن أثیر ج۲ ص۵۴۹

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۲۵

اعیان الشیعه ج۱ ص۵۹۵.

ارسال نامه ها

۱ - ارسال نامه به کوفیان

۲ - ارسال نامه همراه مسلم بن عقیل

۳ - ارسال نامه به کوفیان همراه قیس بن مسهّر

وقتی کاروان امام حسین علیه السلام به سرزمین «حاجز» رسید، نامه ای به مردم کوفه نوشت و آن را توسّط قیس بن مسهّر صیداوی فرستاد.

حدیث ۲۹۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، مِنَ الْحُسَینِ بْنِ عَلی اِلی اِخوانِهِ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُسْلِمینَ، سَلامٌ عَلَیکُمْ، فَاِنّی أَحْمَدُ اِلَیکُمُ اللهَ الَّذی لا إِلهَ إِلاَّ

هُوَ، أَمَّا بَعْـدُ، فَانَّ کِتابَ مُسْـلِمِ بْنِ عَقیلٍ جائَنی یخْبِرُنی فیهِ بِحُسْنِ رَأْیکَمْ، وَاجْتِماعِ مَلَئِکَمْ عَلی نَصْـرِنا، وَالطَّلَبِ بِحَقِّنا، فَسَأَلْتُ اللّهَ أَنْ یحْسِنَ لَنا الصَّنیعَ، و آن یثیبَکُمْ عَلی ذلِکَ أَعْظَمَ الأَجْرِ، وَقَدْ شَـخَصْتُ اِلَیکُمْ مِنْ مَکَّهَ یومَ الثُّلاثاءِ لِثمانٍ مَضَینَ مِنْ ذِی الْحَجَّهِ یوْمَ التَّرْوِیهِ، فَاِذا قَـدِمَ عَلَیکُمْ رَسُولی فَاکْمِشُوا أَمْرَکُمْ وَجِـدُّوا، فَاِنّی قادِمٌ عَلَیکُمْ فی أَیامِی هذِهِ اِنْ شاءَاللّه، وَالسَّلامُ عَلَیکُمْ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(بنام خداوند بخشنده و مهربان، از حسین بن علی به سوی برادران مؤمن و مسلمان کوفه، درود خداوند بر شما در رابطه با شما خداوند را سپاس می گذارم، نامه مسلم بن عقیل را دریافت نمودم وی گزارش داد که نیکو رأی هستید و همبستگی شما را برای یاری ما و گرفتن حق ما نیز گزارش کرد، از خداوند می خواهم که لطف خود را بر ما تمام کند و شما را نیز پاداش نیکو عنایت فرماید.

من در روز سه شنبه هشتم ذی الحجّه از مکّه خارج شدم، اکنون به هنگام ورود نماینده من نزد شما، خود را آماده سازید و تلاش و جدّیت کنید که در همین روزها به شما می پیوندم، درود و رحمت خدا بر شما باد). [۱].

گرچه این نامه به کوفیان نرسید، زیرا قیس بن مسهّر را راهدارهای عبیدالله بن زیاد دستگیر کردند و او نامه را جویده بود که اسرار آن فاش نگردد. قیس را به کوفه بردند و گفتند در مسجد کوفه در آی و بر منبر آن علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام را دشنام ده تا تو را آزاد کنیم. قیس بن مسهّر، پذیرفت تا از این

راه پیام نامه را به گوش مردم برساند بر بالای منبر رفت و پس از ستایش پروردگار گفت ای مردم شماها نامه دعوت نوشتید و هم اکنون حسین علیه السلام به سوی شما در حرکت است، من او را در سرزمین «حاجز» ترک کردم، به ندای او پاسخ مثبت دهید و آنگاه عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد.

او را به بالای قصر کوفه برده، و به زمین پرتاب کردند تا به شهادت رسید. [۲].

۴ - نامه به کوفیان همراه عبدالله بن یقطر

عبدالله بن یقطر نیز توسّط راهدارهای ابن زیاد دستگیر و به شهادت رسید، وخبر شهادت او را در منزلگاه «زباله» به امام حسین علیه السلام رساندند.

۵ - پاسخ ندادن به نامه ابن زیاد

عمر سعد پس از آنکه با لشگریان فراوان در کربلاء امام حسین علیه السلام را در محاصره خود قرار داد، پیکی بطرف آن حضرت فرستاد که نامه ابن زیاد را آورده و از امام می خواست تا پاسخی به نامه ابن زیاد بدهد.

امام قاطعانه جواب داد:

حدیث ۲۹۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

لاأُجیبُ ابن زِیادَ بِذلک اَبَداً، فَهَلْ هُوَ إلاَّ الْمَوْتَ، فَمَرْحَباً بِهِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(جواب نامه ابن زیاد را نمی دهم، نه هرگز!

مگر سرانجام مرگ نیست؟

پس درود بر مرگ.) [۳].

۶ - پاسخ نامه عمر سعد

عمر سعد در آغاز ورود به کربلا، پیکی خدمت امام فرستاد و به او گفت:

که بر حسین سلام کن و نامه مرا به او برسان و از آمدنش به سوی کوفه سئوال کن. پیک عمر سعد وارد کاروان امام شد، سلام کرد و احترام گذاشت و نامه را تقدیم و سئوالات خود را مطرح کرد.

امام در

پاسخ او اظهار داشت:

حدیث ۳۰۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

یـا هـذا أَعْلِمْ صاحِبَـکَ عَنَّی أَنِّی لَمْ أَرِدْ إلی هاهُنـا حَتَّی کَتَبَ إلَی أَهْـلُ مِصْـرَکُمْ أَنْ یبایعُونی وَ لا یخْذُ لوُنی وَ ینْصُـرُونی، فَإنْ کَرِهُونی أنْصَرِفُ عَنْهُمْ مِنْ حَیثُ جِئْتُ. [۴].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای مرد!

به عمر سـعد بگو، من نخواسـتم به سوی کوفه بیـایم، و لکن مردم کوفه برای من نامه نوشـتند که به سوی آنان بشـتابم تا با من بیعت کنند، و دشـمنان مرا کنار زنند و مرا یاری کنند، و دست از یاری من برندارند، پس اگر شما را ناخوش نمی آید پس باز می گردم به همان جائی که آمدم.)

پس از بردن پیام امام علیه السـلام، عمر سـعد اظهارات امام حسین علیه السلام را طی نامه ای برای ابن زیاد نوشت، امّا ابن زیاد نپذیرفت و در جواب عمر سعد نوشت:

از حسین و همه یاران او بیعت بگیر، اگر همه بیعت کردند آنگاه درباره او تصمیم خواهیم گرفت.

*****

[۱] تاریخ طبری ج۳ ص۳۰۱ وج۷ ص۲۸۹

ارشاد شیخ مفید ص۲۲۰

مثیرالأحزان ص۴۲

بدایه و نهایه ج۸ ص۱۸۱.

[۲] بحارالانوار ج۴۴ ص ۳۷۰.

[۳] فتوح ابن أعثم کوفی ص۹۷.

[۴] فتوح ابن أعثم کوفی ج۵ ص۹۷

مقتل الحسین خوارزمی ج۱ ص۲۴۱

تاریخ طبری آملی ج۳ ص۳۱۰.

تصفیه همراهان در منزلگاه زباله

یکی دیگر از روش های صحیح در حماسه عاشورا، تصفیه همراهان بود، وقتی امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شد، و دورانی که در مکّه اقامت داشت و قیام خود را همه جا مطرح کرد، بسیاری با انگیزه های دنیائی، و غیر الهی، همراه امام شدند، و به پیروزی ظاهری فکر می کردند.

وجود اینگونه از همراهان می توانست ضربه جدّی بر اصالت انقلاب عاشورا بزند زیرا در لحظه های حسّاس فرار می کردند و

نهضت حسینی زیر سئوال می رفت.

امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت، نیروهای خود را تصفیه کند، و تنها با انسانهای عاشق و خالص و شهادت طلب، با یزید نبرد کند، مردانی که هرگز سرد نشوند، و دچار تردید نگردند.

از این رو پس از شنیدن خبر شهادت مسلم و هانی و قیس و عبدالله بن یقطر که برادر شیری آن حضرت بود، در منزلگاه «زباله» بپاخاست و با صدای بلند سخن گفت:

حدیث ۳۰۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

امّا بعد؛

فَقَدْ أَتانا خَبَرٌ فَضیعٌ!

قَتْلُ مُسْلِمِ بْنِ عَقیل وَهانِئِ بْنِ عُرْوَهِ وَعَبْدِاللهِ بْنِ یقْطُرِ، وَقَدْ خَذَلَتْنا شیعَتُنا، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْکُمُ الْإِنْصِرافَ فَلْینْصَرِفْ، لَیسَ عَلَیهِ مِنَّا ذِمامٌ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(بنام خداوند بخشنده ومهربان، پس از ستایش پروردگار، همانا خبر دردناک کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه، و عبدالله بن یقطر به ما رسید، که پیروان ما در کوفه ما را خوار کردند، هر کس از شما می خواهد بازگردد، از طرف ما مورد نکوهش قرار نخواهد گرفت). [۱].

وقتی جمعیت همراه، آخرین اخبار را شنیدند، و دانستند که امام علیه السلام جز به شهادت فکر نمی کند، دسته دسته، گروه گروه، از لشگرگاه فاصله گرفتند، رفتند و تنها تعداد اندکی از برادران و برادر زادگان و یاران خالص برجای ماندند و در نقل دیگری چنین فرمود:

أیهَاالنَّاسُ فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ یصْبِرُ عَلی حَدِّ السَّیفِ وطَعْنِ الْاَسِنَّهِ فَلْیقُمْ مَعَنا وَإلاَّ فَلْینْصَرِفْ عَنَّا.

(ای مردم هر کس از شما که می تواند بر زخم شمشیرها و ضربت نیزه ها، بردبار باشد با ما بماند و گرنه از ما فاصله بگیرد.) [۲].

امام حسین علیه السلام خطاب به یارانی که ماندند نیز چند

بار اتمام حجّت کرد و فرمود بروید، امّا کسی از جای خود بر نخاست و همه به وفاداری با امام هم سوگند شدند.

ر الف – اتمام حجّت

*****

[۱] تاریخ طبری ج۷ ص۲۹۴

کتاب ارشاد شیخ مفید ص۲۲۳.

[۲] ینابیع الموده ص۴۰۶.

سخنرانی های افشاگرانه

یکی دیگر از راه های تداوم مبارزه و آگاهی دادن به مردم، ایراد سخنرانیهای افشاگرانه است، تا زمینه های لازم برای قیام در دلهای مردم فراهم آید، و حق و باطل را درست بشناسند.

یا قاطعانه تصمیم به همکاری خواهند گرفت، و یا آگاهانه در قیام شرکت نخواهند کرد مانند:

۱ – سخنرانی در منزل زباله (تصفیه یاران)

۲ – سخنرانی در میان لشگریان حُر

کاروان امام حسین علیه السلام در نزدیکی های کربلا به سرزمین «ذوحسم» رسید که از طرف عبیدالله بن زیاد، حُر بن یزید ریاحی با دو هزار سرباز مأموریت داشت هرجا امام را دید متوقّف کند.

لشگریان حُر راه را بر امام بستند تا آنکه وقت اذان ظهر رسید.

امام دستور داد که مردان او به کوفیان و اسبانشان آب بدهند، آنها را سیراب کردند، وقتی اذان ظهر گفته شد امام به حُر فرمود.

تو با لشگریان خود نماز می خوانی؟

و من با لشگریان خودم؟

حُر پاسخ داد:

نه، شما با لشگریان خود نماز بخوانید و ما با شما نماز می گذاریم.

نماز جماعت به امامت حضرت اباعبدالله علیه السلام برگزار شد.

پس از نماز، امام حسین علیه السلام در میان دو لشگر در حالی که به شمشیر خود تکیه داده بود سخنرانی ایراد کرد.

حدیث ۳۰۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَیهاَ النَّاسُ!

إِنَّها مَعْـذِرَهٌ إِلی اللهِ وَإِلی مَنْ حَضَـرَ مِنَ الْمَسْـلِمینَ، إِنّی لَمْ أَقْـدَمْ عَلی هذا الْبَلَدِ حَتَّی أَتَتْنی کُتُبُکُمْ وَقَدِمَتْ عَلَی رُسُـلُکُمْ أَنْ اَقْدِمْ إِلَینا إِنَّهُ لَیسَ عَلَینا

إِمـامٌ، فَلَعَلَّ اللهَ أَنْ يجْمَعَنـا بِـكَ عَلَى الْهُـدى، فَـإِنْ كُنْتُمْ عَلى ذلِكَ فَقَـدْ جِئْتُكَمْ، فَإِنْ تُعْطُونى ما يثِقُ بِهِ قَلْبى مِنْ عُهُودِكُمْ و من مَـواثيقِكُمْ دَخَلْتُ مَعَكُمْ إِلى مِصْـرِكُمْ، و آن لَمْ تَفْعَلُـوا وَكُنْتُمْ كـارِهينَ لِقُـدُومى عَلَيكُمْ اِنْصَـرَفْتُ إِلى الْمَكـانِ الَّذى أَقْبَلْتُ مِنْهُ إِلَيكُمْ.

امام حسين عليه السلام فرمود:

(ای مردم!

از خدا و جمعیت مسلمانان پوزش می طلبم، همانا من خود به سوی شهر شما نیامدم، تا آنکه نامه های شما کوفیان بدست من رسید، و فرستادگان شما سوی من آمدند و گفتند:

بسوی ما کوفیان بیا که رهبری برای ما نیست، پس شاید خداوند ما را بر هدایت خود جمع کند.

اگر شماها نیز بر این عهد و پیمانها استوارید پس من آمدم، و اگر بمن اطمینان بدهید که به عهد و پیمان خود وفا دارید همراه شما وارد شهر شما می شوم، و اگر چنین نکنید و آمدن مرا خوش ندارید به همان جائی باز می گردم که به سوی شما حرکت را آغاز کردم.) [۱].

و در نقل دیگری، در ادامه همین سخنرانی فرمود:

إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الأمْرِ ماقَدْ تَرَوْنَ، و آن الدُّنْيا قَدْ تَغيرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُها، وَاسْتَمَرَّتْ جِدّاً وَلَمْ يبْقَ مِنْها إلاَّ صُبابَةً كَصُبابَةِ الْاِنـاءِ، وَخَسيسَ عَيشٍ كَالْمَرْعَى الْوَبيلِ، أَلا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لا يعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى الْباطِلِ لا يتَناهى عَنْهُ، لِيرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فى لِقاءِ رَبِّهِ حَقَّاً حَقَّاً، فَاِنّى لا أَرى الْمَوْتَ إِلاَّ سَعادَةً، وَ الْحَياهَ مَعَ الظّالِمينَ إِلاّ بَرَماً.

و در سخنرانی دیگری فرمود:

اِنَّ النّاسَ عَبيدُ الدُّنْيا وَالدّينُ لَعْقٌ عَلى أَلْسِنَتِهِمْ يحُوطُونَهُ مادَرَّتْ مَعائِشُهُمْ فَإِذا مُحِّصُوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّيانُونَ.

(بر امّت اسلامی ناگواری هائی فرود آمد که خود شاهد هستید، همانا دنیا دگرگون شد و پُشت

کرد، و خوبیهای آن رخ بر تافت، و زود گذشت، و چیزی از آن جز قطره ای از قطرات باقیمانده در ظرف آب نماند.

آیا به سوی حق نمی نگرید که به آن عمل نمی شود؟

و باطل را نمی نگرید که از آن پرهیز نمی کنند؟

که مؤمن در چنین شرائطی از خدا آرزوی مرگ دارد، و حق است این آرزوی بر حق، پس همانا من مرگ را جز شهادت و زندگی با ستمگران را جز نابودی نمی نگرم. [۲] همانا انسان ها بنده دنیا بوده و دین شعار زبان آنهاست، با دین هستند مادامی که زندگی آنان اداره می شود، پس آنگاه که با سختی ها و مشکلات آزمایش شوند دین داران اندکند.) [۳].

۳ - سخنرانی بعد از نماز عصر در جمع لشگریان کوفه

پس از رهگیری حرّ بن یزید ریاحی، و توقّف کاروان امام حسین علیه السلام برای انجام نماز ظهر، دو لشگر استراحت کردند، حُر به خیمه فرماندهی خود رفت و امام حسین علیه السلام در جمع یاران خود قرار گرفت تا آنکه اذان نماز عصر گفته شد و بازهم دو لشگر نماز را به امامت حضرت اباعبدالله علیه السلام خواندند. بعد از نماز عصر امام ایستاد و سخنرانی ایراد کرد:

حدیث ۳۰۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَمَّا بَعْدُ أَیها النَّاسُ فَإِنَّکُم اِنْ تَتَّقُوا وَتَعْرِفُوا الْحَقَّ لِاَهْلِهِ تَکُنْ اَرْضی لِلَّهِ، وَنَحْنُ اَهْلُ البَیتِ وَاَوْلی بِوِلایهِ هذَا الأمْرِ عَلَیکُمْ مِنْ هؤُلاءِ الْمُدَّعینَ ما لَیسَ لَهُمْ وَالسَّائرینَ فیکُمْ بِالْجَوْرِ وَالْعُدوانِ، و آن اَنْتُمْ کَرِهْتُمُونا وَ جَهِلْتُمْ حَقَّنا، وَکانَ رَأْیکُمْ غَیرَما اَتَتْنی کُتُبُکُمْ وَقَدِمَتْ بِهِ عَلَی رُسُلُکُمْ اِنْصَرَفْتُ عَنْکُمْ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پس از ستایش پروردگار!

ای مردم اگر پرهیزکار باشید و حق را

بشناسید و به اهل آن واگذار کنید، خشنودی خدا را بدست آوردید، ما خاندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می باشیم و از این سران مدّعی خلافت از بنی امیه سزاوارتریم که خلافت را بر عهده گیریم، و از دیگرانی که در میان شما به ظلم و ستم رفتار کردند بهتریم.

پس اگر سرباز زدید، و ما را خوش ندارید و نسبت به حق ما جاهلید، و رأی شما هم اکنون با نامه هائی که فرستادید و پیک هائی که اعزام کردید فرق کرده است از آمدن به کوفه منصرف می شویم.) [۴].

۴ – سخنرانی های افشاگرانه در کربلا (به حرف خ، خطبه ها و سخنرانی ها مراجعه شود.)

۵ – سخنرانی افشاگرانه در منزلگاه بیضه

امام حسین علیه السلام پس از رهگیری حُر و لشگر کوفیان نماز ظهر و عصر را خواند و اعتنائی به ممانعت آنها نکرد و به راه خود ادامه داد تا آنکه به منزلگاه «بیضه» رسید، در آنجا نیز برای یاران خود و لشگریان کوفه سخنرانی کرد:

حدیث ۳۰۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَیهَا النَّاسُ؛ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله قالَ:

«من رأی سلطاناً جائراً مستحلاًّ لحرم الله، ناکثاً لعهدالله، مخالفاً لسنه رسول الله، یعمل فی عباد الله بالاثم والعدوان فلم یغیر علیه بفعل ولا ـ قول، کان حقاً علی الله أن یدخله مدخله». أَلا ـ و آن هؤُلاءِ قَدْ لَزِمُوا طاعَةَ الشَّیطانِ، وَتَرَکُوا طاعَةَ الرَّحْمنِ، وَاَظْهَرُوا الْفَسادَ، وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ، وَاسْـتَأْثَرُوا بِالْفَی ءِ، وَأَحَلّوُا حَرامَ اللهِ، وَحَرَّمُوا حَلالَهُ، وَأَنَا أَحَقُّ بِهذَا الأَمْرِ لِقَرابَتِی مِنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم.

قَدْ أَتَتْنی کُتُبُکُمْ، وَقَدِمَتْ عَلَی رُسُلُکُمْ بِبَیعَتِکُمْ أَنَّکُمْ لا تُسَلِّمُونی وَلا تَخْذُلُونی، فَاِنْ تَمَمْتُمْ عَلی بَیعَتِکُمْ

تُصيبُوا رُشْدَكُمْ، فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِى، وَابْنُ فاطِمَهَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله، نَفْسى مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَأَهْلى مَعْ أَهْليكَمْ، فَلَكُمْ فِى اُسْوَهٌ، و آن لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ، وَخَلَعْتُمْ بَيعَتى مِنْ أَعْناقِكُمْ فَلَعَمْرى ما هِى لَكُمْ بِنُكْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوها بِأَبى وَأَخى وَابْنِ عَمّى مُسْلِمٍ!

وَالْمَغْرُورُ مَنْ اِغْتَرَّبِكُمْ، فَحَظَّكُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَنَصيبَكُمْ ضَيعْتُمْ «وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما ينْكُثُ عَلى نَفْسِهِ» [۵].

وَ سَيغْنى اللهُ عَنْكُمْ، وَالسَّلامُ عَلَيكُمْ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ. [۶].

امام حسين عليه السلام فرمود:

(اى مردم همانا رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود:

كسى كه پادشاه ستمگرى را بنگرد كه ستم مى كند و حرام خدا را حلال مى شمارد، و عهد و پيمان خدا را مى شكند، و با سنّت رسول خدا مخالفت مى كند، و در ميان بندگان خدا با فساد و ستمكارى عمل مى كند، با عمل يا با سخن اگر بر ضد آن پادشاه قيام نكند، سزاوار است بر خداوند كه او را با آن پادشاه ستمكار محشور كند.

مردم آگاه باشيد!

اين مردم و بنى اميه، اطاعت شيطان را بجان خريدند، و اطاعت خدا را رها كردند، و فساد را آشكار، و حدود الهى را ترك، و بيت المال را غارت و حرام خدا را حلال، و حلال خدا را حرام شمردند، مى دانيد كه من از ديگران سزاوارترم.

بتحقيق نامه هاى شما به من رسيد، و پيك هاى شما آمدند كه كوفيان با من بيعت كردند، كه:

مرا تسليم دشمن نكنند، و مرا خوار نسازند، پس اگر بر بيعت خود استواريد به سعادت و كمال مى رسيد، پس من حسين پسر على و فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلى الله عليه و آله و

سلم می باشم، جان من با جان شما و خانواده ام با خانواده شماست، و شما از رفتار من می توانید سرمشق بگیرید، و اگر به عهد و پیمان خود عمل نکنید و آن را بشکنید، و پیمان بیعت مرا از گردنتان باز دارید، پس سوگند بجان من این کار شما تازگی ندارد، شما با پدر و برادرم و پسر عموی من «مسلم بن عقیل» نیز چنین کردید، پس فریب خورده آن کس که به شما مغرور گردد، پس در بهره وری اشتباه کردید، و حق خود را نابود کردید زیرا «هر آن کس که پیمان بشکند، زیان پیمان شکنی به خودش باز می گردد، و به زودی خدا ما را از شما بی نیاز می کند، و سلام و رحمت و برکات الهی بر شما باد.)

امام که سرگرم سخنرانی بود فرزندان کوچک و برادرزادگان همه در یکجا جمع شده و به سخنان آن حضرت گوش می کردند، وقتی نگاه امام به جمع آنها افتاد اشک در چشمانش حلقه زد.

*****

[۱] فتوح ابن أعثم کوفی ج۵ ص۸۵

تاریخ طبری ج۳ ص۳۰۶ و ج۷ ص۲۹۷

اخبار الطوال ص۲۴۹.

[۲] تاریخ طبری ج۳ ص۳۰۷ و ج۷ ص۳۰۰

ینابیع الموده ص۴۰۶

تحف العقول ص۱۷۴.

[۳] بحارالانوار ج۴۴ ص۳۸۳.

[۴] تاریخ طبری ج۳ ص۳۰۶

ارشاد شیخ مفید ص۲۲۴

تاریخ ابن أثیر ج۲ ص۵۵۲

أعیان الشیعه ج۱ ص۵۹۶.

[۵] سوره فتح آیه ۱۰.

[۶] تاریخ طبری ج۳ ص۳۰۶ وج۷ ص۳۰۰

کامل ابن أثیر ج۲ ص۵۵۲ و ج۳ ص۲۸۰

احقاق الحق ج۱۱ ص۶۰۹

واقعه طف ص۱۷۲

مقتل الحسین خوارزمی ج۱ ص۲۳۴

انساب الاشراف ج۳ ص۱۷۱.

جذب نیرو

یکی از شگفتی های قیام عاشورا این است که امام حسین علیه السلام از یک طرف در منزلگاه «زباله» سخنرانی می کند و نیروهای همراه را تصفیه

می کند، که حاضران فرار را بر قرار بر می گزینند و از طرفی دیگر، نیروهای مخصوصی را جذب می کند.

از یک طرف آن همه از جمعیت همراه را پراکنده می سازد و از طرفی دیگر بدنبال افراد می رود، و یک نفر، یک نفر را به همراهی خویش فرا می خواند، مانند:

۱ - جذب هلال بن نافع

امام علیه السلام در بین راه کربلا، هلال بن نافع را مجذوب خود ساخت که از شهدای کربلاست.

۲ - جذب زهیر بن قین

زهیر یکی از بزرگان کوفه بود و با خانواده اش به حج رفته و کاروان او در سرزمین «زرود» به کاروان امام حسین علیه السلام نزدیک شد.

امام از همراهان پرسید:

آن خیمه کیست؟

گفتند:

خیمه «زهیر بن قین» است.

امام پیکی به سوی او فرستاد که به سوی من بیا تا با تو صحبت کنم.

زهیر مشغول خوردن غذا بود و جواب رد داد و می خواست در حوادث کوفه دخالت نکند.

امّا همسرش بر سر او فریاد زد و گفت:

سبحان الله!

پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تو را می خواند و تو جواب نمی دهی؟!. زهیر برخاست و خدمت امام رسید، و پس از ساعتی گفتگو مجذوب شد و از یاران امام به شمار آمد. [۱].

۳ - تلاش برای جذب عبیدالله بن حُر جعفی

وقتی کاروان امام حسین علیه السلام به «قصر بنی مقاتل» رسید، خیمه ای بر افراشته در آنجا دید پرسید:

این مال کیست؟

پاسخ دادند:

خیمه عبیدالله بن حُر جعفی، یکی از بزرگان شهر کوفه است.

امام پیکی به سوی او فرستاد که خدمت امام برسد. عبیدالله گفت:

به خدا از کوفه خارج شدم چون دیدم حسین در آن شهر یار و یاوری

ندارد و مردم همه به دنیا روی کرده اند.

امام خود با جمعی از یاران به خیمه عبیدالله بن حُر رفت، و سخنان خود را چنین آغاز کرد:

حدیث ۳۰۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَمّا بَعْدُ، یا ابْنَ الْحُرِّ!

فَإِنَّ مِصْرَکُمْ هذِهِ کَتَبُوا إِلَی وَ خَبَّرُونی أَنَّهُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلی نُصْرَتی، و آن یقُومُوا دُونی وَیقاتِلُوا عَدُوّی، وَأَنَّهُمْ سَأَلُونی الْقُدُومَ عَلَیهِمْ، فَقَدِمْتُ، وَلَسْتُ أَدْری الْقَوْمُ عَلی ما زَعَمُوا، لأَنَّهُمْ قَدْ أَعانُوا عَلی قَتْلِ ابْنِ عَمّی مُسْلِمِ بْنِ عَقیلٍ رَحِمَهُ اللهُ وَ شیعَتِهِ. وَأَجْمَعُوا عَلَی ابْنِ مَرْجانَهَ عُبَیدِاللهِ بْنِ زِیادٍ یبایعُنی لِیزیدَ بْنِ مُعاوِیهَ. وَ أَنْتَ یا ابْنَ الْحُرِّ فَاعْلَمْ اَنَّ اللهَ عَزَّوَجَلّ مُؤاخِذُکَ بِما کَسَبْتَ وَأَسْلَفْتَ مِنَ الذُّنُوبِ فی الأیامِ الْخالِیهِ، وَأَنا أَدْعُوکَ فی وَقْتی هذا إِلی تَوْبَهٍ تُغْسَلُ بِها ما عَلَیکَ مِنَ الذُّنُوبِ، وَأَدْعُوکَ إِلی نُصْرَتِنا أَهْلِ الْبَیتِ، فَإِنْ أُعْطِینا حَقَّنا حَمِدْنا اللهَ عَلی ذَلِکَ وَقَبِلْناهُ، و آن مُنِعْنا حَقَّنا وَرُکِبْنا بِالظُّلْمِ کُنْتَ مِنْ أَعْوانی عَلی طَلَبِ الْحَقِّ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پس از حمد و سپاس پروردگار، ای پسر حُر مردم شهر شما برای من نامه نوشتند و مرا خبر دادند که بر یاری من وحدت دارند، و در پای رکاب من خواهند ایستاد، و با دشمنان من خواهند جنگید، و از من خواستند به سوی آنان بیایم، آمدم، و من آنان را بر عهد خود استوار ندیدم زیرا دشمن ما را بر قتل مسلم بن عقیل و پیروانش کمک کردند، و اطراف پسر مرجانه «عبیدالله بن زیاد» را گرفتند که از من برای یزید بیعت بگیرند، و تو ای پسر حر بدان که همانا خداوند عزیز و بزرگ تو را کیفر می دهد برای گناهان گذشته ات که مرتکب شدی.

[۲] حال من تو را در چنین لحظه های حسّاسی به توبه ای فرا می خوانم که گناهان تو را بشوید، که تو را به یاری اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرا می خوانم، پس اگر حق ما را به مادادند خدا را سپاس می گوئیم و از آنان می پذیریم. و اگر حق ما را ندانند و به ما ستم روا داشتند تو یکی از دوستان ما در گرفتن حق باش).

عبیدالله بن حر گفت:

سوگند به خدا!

ای پسر دختر پیامبر!

اگر من می دیدم که در کوفه یاورانی داری، من بیشتر از آنها از تو حمایت می کردم، امّا من شیعیان تو را در کوفه دیدم که از ترس به خانه های خود خزیدند، و از شمشیرهای بنی امیه ترسیدند. من امکاناتی را می توانم در اختیار شما قرار دهم، این اسب لجام زده من است که بشما می بخشم، به خدا قسم وقتی سوار بر این اسب شدم به هرچه خواستم رسیدم، و شمشیر مرا از من قبول کن که سوگند به خدا!، به هرچه زدم قطع کرد.

امام در پاسخ او اظهار داشت:

یا ابْنَ الْحُرِّ!

ما جِئْناکَ لِفَرَسِکَ وَسَیفِکَ، إِنَّما أَتَیناکَ لِنَسْأَلَکَ النُّصْرَهَ، فَإِنْ کُنْتَ قَدْ بَخِلْتَ عَلَینا بِنَفْسِکَ فَلا حاجَهَ لَنا فی شَیءٍ مِنْ مالِکَ، وَلَمْ أَکُنْ بِالَّذی اَتَّخِذُ الْمُضِلّینَ عَضُداً، لأنّی قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ یقُولُ:

فَإِلاَّ تَنْصُرْنا فَاتَّقِ اللهَ أَنْ لا تَکُونَ مِمَّنْ یقاتِلُنا، فَوَاللهِ لا یسْمَعُ واعِیتَنا أَحَدٌ ثُمَّ لا ینْصُرْنا إِلاَّ هَلَکَ.

(ای پسر حُر، ما برای اسب و شمشیر تو نیامده ایم، ما به سوی تو آمدیم تا از تو یاری بگیریم، پس

اگر از جانت بُخل می ورزی دیگر نیازی به مال تو نیست، ما هرگز از آنان که گمراهند کمکی نخواهیم گرفت، زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«کسی ندای اهل بیت مرا بشنود و آنان را یاری ندهد بر گرفتن حق، خدا او را به رو در آتش جهنّم افکند».) [۳].

۴ - تلاش برای جذب هرثمه

هرثمه بن ابی مسلم، یکی از یاران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و همسر او نیز از شیعیان به حساب می آمد برای رفتن به جنگ صفّین همراه امام علی علیه السلام به سرزمین کربلا رسیدند که امام کفی از خاک کربلا گرفت و بوئید و فرمود:

واهاً لَکَ أیتُهَا التُّرْبَه، لَیحْشُرُنَّ مِنْکَ أَقْوَامٌ یدْخِلُونَ الْجَنَّهَ بِغَیرِ حِسَابٍ.

(خوشا بحال تو ای خاک این سرزمین، مردانی از تو محشور می شوند که بدون حسابرسی وارد بهشت می گردند.)

در ماجرای سیاسی کوفه و سفر امام حسین علیه السلام به کربلا، هرثمه ابتداء برای جنگ با امام حسین علیه السلام به کربلا آمد، وقتی صف آرایی دو لشگر را و تنهائی امام حسین علیه السلام را دید به یاد آن حدیث و برخورد امیرالمؤمنین علیه السلام با خاک کربلا افتاد، فوراً خدمت امام حسین علیه السلام رسید و ماجرا را باز گفت:

امام حسین علیه السلام به او فرمود:

حدیث ۳۰۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَعَنا أَنْتَ أَمْ عَلَینا؟

امام حسین علیه السلام فرمود:

(حال با مائی یا با دشمنان ما؟)

هرثمه گفت:

هیچکدام، زیرا فرزند کوچکی دارم که می ترسم عبیدالله بن زیاد او را نابود کند.

فَامْضِ حَیثُ لا تَری لَنا مَقْتَلًا وَلاتَسْمَعُ لَنا صَوْتاً، فَوَالَّذی نَفْسُ حُسَینٍ بِیدِهِ لا یسْمَعُ الْیوْمَ

واعِيَتَنا أَحَدٌ فَلا يعيُنا إِلاّ كَبَّهُ اللهُ لِوَجْهِهِ فی جَهَنَّم. [۴].

(زود برو، بگونه ای که محل کشته شدن ما را ننگری، و نـدای ما نشنوی، سوگنـد به خدائی که جان حسین علیه السلام در دست اوست، کسی ندای یاری طلبی ما را بشنود و ما را یاری نکند، خدا او را با رو در آتش در افکند.)

۵ – دفاع از یارانی که به او ملحق شدند

پس از رهگیری حُر و بی اعتنائی امام حسین علیه السلام حرکت کاروان ادامه پیدا کرد تا به منزلگاه «عذیب الهجانات» رسید، در آنجا چهار نفر از یاران امام علیه السلام از کوفه آمدنـد که اسب سواری هلال بن نافع را با خود یـدک می کشیدند. وقتی آن حضرت را دیدند سلام کردند و اشعاری در عظمت مقام و شخصیت آن حضرت و سپس از آینده نامعلوم خواندند.

امام پاسخ داد:

حدیث ۳۰۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَما وَاللهِ إِنّی لَأَرْجُو أَنْ یکُونَ خَیراً ما أَرادَ اللهُ بِنا قُتِلْنا أَمْ ظَفَرْنا!.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سوگند به خدا!

که من امیدوارم آنچه خداوند برای ما اراده کرده خیر باشد، چه کشته شویم یا پیروز گردیم).

حُر پیش آمد و گفت:

این چهار نفر از مردم کوفه می باشند و جزو یاران همراه شما نیستند باید به کوفه برگردند یا من آنها را زندانی می کنم.

لَأَمْنَعَنَّهُمْ مِمَّا أَمْنَعُ مِنْهُ نَفْسی، إِنَّما هؤُلاءِ أَنْصاری وَأَعْوانی، وَقَدْ کُنْتَ أَعَطَیتَنی أَنْ لا تُعْرِّضَ لی بِشَی ءٍ حَتّی یأْتِیکَ کِتابٌ مِنْ اِبْنِ زِیادٍ.

(من همـانگونه که از خود دفـاع می کنم از این چهـار نفر نیز دفـاع می کنم، همانـا اینهـا یاوران من می باشـند، و تو قول دادی مزاحمت برای ما ایجاد نکنی تا

نامه ابن زیاد برسد)

حُرّ گفت:

اینها با تو نبودند هم اکنون از کوفه آمدند.

هُمْ أَصْحابی وَهُمْ بِمَنْزِلَهِ مَنْ جاءَ مَعی، فَإِنْ تَمَّمْتَ عَلَی ما کانَ بَینی وَ بَینَکَ وَإِلاَّ ناجَزْتُکَ [۵].

(اینها یاران من می باشند، و همانند افرادی هستند که با من بودند، اگر بر سر قول خود هستی مانعی ندارد وگرنه با تو خواهم جنگید.).

آنگاه امام حسین علیه السلام اخبار و تحوّلات کوفه را از آنها پرسید.

و آنان هرچه گذشت و هرچه بود را به امام علیه السلام گزارش دادند و گفتند سرمایه داران کوفه با رشوه گرفتن به حکومت پیوستند و سایر مردم دلهایشان با تو است امّا شمشیرهایشان بر ضد شماست.

۶ - گفتگو با عمرو بن قیس

عمرو بن قیس مشرقی نقل می کند:

وقتی کاروان امام حسین علیه السلام به «قصر بنی مقاتل» رسید، من با پسر عموی خود بر آن حضرت وارد شدیم سلام کردیم و نشستیم، وقتی رنگ سیاه موهای ریش و سر مبارک امام علیه السلام را دیدم سئوال کردم:

آیا موها را رنگ کردید یا رنگ طبیعی خودش را دارد؟

امام پاسخ داد:

حدیث ۳۰۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

خِضابُ وَ الشَّیبُ إِلَینا بَنی هاشِمِ یعَجِّلُ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(رنگ کردم، زیرا پیری بر ما بنی هاشم زود فرا می رسد)

سپس خطاب به ما فرمود:

جِئْتُما لِنُصْرَتی؟!

(آیا شما برای یاری من آمدید؟)

گفتم:

من مردی پیر و دارای سنّ زیـاد هسـتم، قرض فراوان دارم، و زن و بچّه من فراوانـند، و امانت های زیادی از مردم در دست من است، خوش ندارم به امانت های مردم خیانت شود و پسر عموی من نیز اینگونه عذر خواهی کرد:

فَانْطَلِقا فَلا تَسْمَعا لی واعِیَهً، وَلا تَرَیا لی سَواداً، فَإِنَّهُ مَنْ سَمِعَ واعِیَتَنا أوْ

رَأی سَوادَنا فَلَمْ یجِبْنا وَلَمْ یغِثْنا کانَ حَقّاً عَلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ یکَبَّهُ عَلی مِنْخَرَیهِ فِی النَّارِ.

(پس زود از اینجا بروید تا ندای مرا نشنوید، و آثار ما را ننگرید، همانا هر کس ندای ما بشنود، یا خیمه های ما را بنگرد، و جواب ما را ندهد، و به فریاد ما نرسد، سزاوار است بر خداوند عزیز و بزرگ که او را با رو در آتش جهنّم افکند). [۶].

۷ - اجازه دادن به حبیب بن مظاهر برای جذب بنی اسد

در آغاز ورود کاروان امام حسین علیه السلام در کربلا و برپا شدن خیمه ها، حبیب بن مظاهر خدمت آن حضرت آمده گفت:

من با قبیله بنی أسد خویشاوندی دارم، اجازه بده تا به آنجا بروم و مردان آن را برای یاری دادن به شما بسیج کنم.

امام علیه السلام اجازه فرمود.

حبیب بن مظاهر، شبانه، به صورت ناشناس وارد قبیله بنی أسد شد، و از دعوت کوفیان و عهد شکنی آنان گفت، و پاداش کمک به خاندان رسالت را مطرح کرد.

حدود ۹۰ نفر از مردان بنی أسد آماده پیکار با یزیدیان شدند که مردی از آن قبیله خود را به عمر سعد رساند و ماجرا را باز گفت، عمر سعد یکی از فرماندهان خود به نام «أزرق» را با چهار صد نفر به سوی قبیله بنی أسد فرستاد تا مانع پیوستن آنها به حضرت اباعبدالله علیه السلام بشود.

وقتی أزرق به آنجا حمله برد، مردم پراکنده شدند و حبیب بن مظاهر نیز به خدمت امام علیه السلام بازگشت.

آنگاه که امام ماجرای قبیله بنی أسد را شنید فرمود:

لاحَوْلَ وَ لا قُوهَ إِلاَّ بِالله (نیرو و قدرتی جز قدرت خداوند نیست.)

*****

[۱] اخبار الطوال

ص۲۴۶.

[۲] عبیـدالله بن حُر جعفی یکی از دلاوران و فرماندهان امام علی علیه السـلام بود که به عللی اردوگاه امام علی علیه السـلام را ترک و به سوی معاویه و شامیان فرار کرد، و معاویه او را هدیه ها داد، و او در سپاه معاویه بر ضدّ سربازان امام می جنگید که گناهان سنگینی را بر دوش خود حمل می کرد.

(تاریخ طبری ج۷ ص۱۶۸ و جمهره ابن حزم ص۳۸۵).

[۳] کتاب فتوح ابن أعثم کوفی ج۵ ص۸۳

کنز الدّقائق ج۶ ص۶۹

انساب الاشراف ج۳

تاریخ طبری ج۷ ص۳۰۷.

[۴] امالی شیخ صدوق ص۱۱۷

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۱۴۷

بحارالأنوار ج۳۲ ص۴۱۹.

[۵] تاریخ طبری ج۳ ص۳۰۷

تاریخ ابن أثیر ج۲ ص۵۵۳

بدایه و نهایه ج۸ ص۱۸۷

اعیان الشیعه ج۱ ص۵۹۷.

[۶] ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ص۵۹۱، بحارالانوار ج۴۵ ص۸۴ و ج۲۷ ص۲۰۴.

تسلیم نشدن تا انتخاب کربلا

تلاش فرمانـدار مـدینه در تسـلیم کردن امـام حسـین علیه السـلام بجـائی نرسـید. تحلیـل هـا و اظهـار نظرهای صاحب نظران از برادران، و خویشاوندان در مدینه و مکّه نتیجه ای نداشت.

و اخبار سیاسی کوفه و دگرگونی اوضاع و شرائط، و شهادت یاران، و لشگرکشی یزیدیان نیز در اراده آن حضرت خللی ایجاد نکرد، آنقـدر بـه رفتـن و حرکـت خـود ادامه داد تـا به سـرزمین موعـود رسـید، به کربلاـ آمـد و در آنجـا خیمه هـای خـود را

برافراشت. این روح تسلیم ناپذیری برای بشریت تشنه آزادی، الگو و سرمشق زندگی است. به برخی از نمونه ها توجّه کنید:

۱ - تسلیم ناپذیر برابر رهگیری حُر بن یزید

حُر با دو هزار سرباز مأموریت داشت هرجا به کاروان امام حسین علیه السلام برخورد کند یا آن حضرت را به کوفه برای بیعت با یزید ببرد، و یا همانجا آن حضرت را متوقّف کند تا دستور

مجدّد ابن زیاد برسد. لشگریان حُر در منطقه «ذو حسم» با امام ملاقات کردند که امام حسین علیه السلام پس از نماز ظهر و عصر سخنرانی کرد و سپس خُرجین های پر از نامه های کوفیان را به حُر نشان داد، امّا حُر بن یزید مأموریت خود را اینگونه بیان داشت. ما مأموریم، اگر با تو ملاقات کردیم از تو جدا نشویم تا تو را نزد عبیدالله بن زیاد ببریم.

امام حسین علیه السلام با شنیدن این کلمات لبخندی زد و فرمود:

حدیث ۳۰۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا اَبْنَ الحُرِّ اَوَ تَعْلَمُ اَلْمَوْتُ أَدْنی إِلَیکَ مِنْ ذلِکَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(مرگ برای تو نزدیک تر از این خواسته است) [۱].

سپس دستور داد که:

اِحْمِلُوا اَلنِّساء لِیرْکَبُوا حَتّی نَنْظُرَ مَا الَّذی یصْنَعُ هذا وَأَصْحابُهُ!

(زنان را سوار کنید و آماده حرکت شوید تا ببینم این شخص و یاران او چه می کنند؟)

حرکت آغاز شد امّا کوفیان مأموریت داشتند که مانع حرکت امام بشوند. لشگر کوفه بحرکت در آمد و راه را بر امام بستند.

امام حسین علیه السلام بر سر حُر فریاد کشید و فرمود:

ثَکَلَتْکَ أُمُّکَ!

مَا الَّذی تُریدُ أَنْ تَصْنَعَ؟

(مادرت به عزای تو بنشیند ای حُر!

می خواهی با ما چه کنی؟)

حُر پاسخ داد، در عرب هر کس جز شما بود جواب او را می دادم، امّا چه کنم که مادرت دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و نمی توانم چیزی بگویم، من ناچارم با شما باشم تا شما را نزد عبیدالله بن زیاد ببرم.

امام علیه السلام فرمود:

إِذاً وَاللهِ لا أَتَّبِعُکَ أَوْ تَذْهَبَ نَفْسی.

(پس سوگند به خدا!

از تو اطاعت نمی کنم تا آنکه کشته شوم.)

حُر گفت، من نیز نمی توانم تو را

رها کنم تا خود و لشگریانم کشته شویم.

امام علیه السلام فرمود:

بَرَزَ أَصْحابی وَأَصْحابُکَ وَابْرِزْ إِلَی، فَإِنْ قَتَلْتَنی خُذْ بِرَأْسی إِلی ابن زیادٍ و آن قَتَلْتُکَ أَرَحْتُ الْخَلْقَ مِنْکَ.

(پس دو لشگر را رو در روی هم قرار ده، و خودت بجنگ من بیا، اگر مرا کشتی سر مرا برای ابن زیاد ببر و اگر من تو را بکشم، مردم را از دست تو راحت کردم.)

حُر گفت:

ای اباعبدالله!

من مأمور کشتن تو نیستم، مأموریت دارم همراه تو باشم، و من ناخوش دارم که بدی از من به تو رسد، زیرا همه، آرزوی شفاعت جدّ تو را دارند و می دانم اگر با تو بجنگم در دنیا و آخرت از زیانکاران خواهم بود.

ای اباعبدالله من بی تو نمی توانم وارد کوفه شوم، پس این راه را برو، من نامه ای به ابن زیاد می نویسم که حسین از من اطاعت نمی کند و من قدرت مقابله با او را ندارم تا در جواب نامه چه بنویسد.

امام علیه السلام فرمود:

یا حُرُّ!

کَأَنَّکَ تُخْبِرُنی أَنّی مَقْتُولٌ

(گویا داری بمن خبر می دهی که مرا خواهند کشت؟)

حُر گفت، آری شک ندارم که بنی امیه قصد جان شما را دارند، حسین بهمان جا که آمدی بازگرد.

امام علیه السلام فرمود:

اَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنی وَ هَلْ یعْدُوا بِکُمُ الْخَطْبُ أَنْ تَقْتُلُونی وَ سَاَقُولُ کَما قال اَخُوالْاَوْسِ لِإبْنِ عَمِّهِ.

سَاَمْضی و ما بِالْمَوْتِ عارٌ عَلَی الْفَتی

إِذا ما نَوی خَیراً، وَجاهَدَ مُسْلِماً

وَواسی الرِّجالَ الصَّالِحینَ بِنَفْسِهِ

وَفارَقَ مَذْمُوماً وَخالَفَ مُجْرِماً.

أُقَدِّمُ نَفْسى لا أُريدُ بَقاءَها

لِتَلْقى خَميساً فِى الْوِغاءِ عَرَمْرَماً

فَإِنْ عِشْتُ لَمْ أَنْدَمْ و آن مُتُّ لَمْ أُلَمْ

كَفى بِكَ ذُلاًّ أَنْ تَعيشَ مُرَغَّماً [۲].

(آيا از مرگ مرا مى ترسانى؟

و آيا كار ديگرى جز قتل من داريد؟

و من

در جواب شما چونانکه برادر أوسی برای پسر عموی خود سرود می گویم:

[۳]..

من براه خود می روم و مرگ برای جوانمرد عار نیست اگر نیت او خیر باشد و در حالی که مسلمان است جهاد کند..

و با مردان نیکوکار عهد برادری بسته و با نکوهش شدگان دوری گزیده و با گناهکاران مخالفت کرده است..

من جان خود را فدا می کنم و نمی خواهم در دنیا بمانم، تا روز پنج شنیه در میدان کارزار سخت با دشمن پیکار کنم..

اگر زنده بمانم سرزنش نمی شوم، و اگر کشته شوم نکوهش نخواهم شد این ذلّت و خواری تو را بس که زیر سلطه دیگران زندگی کنی.

سپس فرمود:

لَیسَ شَأْنی شَأْنَ مَنْ یخافُ الْمَوْتَ، ما اَهْوَنَ الْمَوْتَ عَلی سَبیلِ نَیلِ الْعِزِّ وَاِحْیاءِ الْحَقِّ، لَیسَ الْمَوْتُ فی سَبیلِ الْعِزِّ اِلاَّ حَیاهً خالِدَهً وَ لَیسَتِ الْحَیاهُ مَعَ الذُّلِّ اِلاَّ الْمَوْتَ الَّذی لا حَیاهَ مَعَهُ. أفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنی، هَیهاتَ طاشَ سَهْمُکَ وَخابَ ظَنُّکَ لَسْتُ اَخافُ الْمَوْتَ، اِنَّ نَفْسی لَاَکبَرُ مِنْ ذلِکَ وَهِمَّتی لَأَعْلی مِنْ أنْ اَحْمِلَ الضَّیمَ خَوْفاً مِنَ الْمَوْتِ وَهَلْ تَقْدِرُونَ عَلی اَکْثَرَ مِنْ قَتْلی؟!

مَرْحَباً بِالْقَتْلِ فی سَبیلِ اللهِ، وَلکِنَّکُمْ لا تَقْدِرُونَ عَلی هَدْمِ مَجْدی وَمَحْوِ عِزّی وَشَرَفی فَاِذاً لا اُبالی بِالْقَتْلِ. [۴].

(شأن من این نیست که از مرگ بترسم، چه آسان است مرگ در راه بدست آوردن عزّت و زنده کردن حق، مرگ در راه عزّت چیزی نیست جز زندگی جاویدان، و زندگی با ذلّت چیزی نیست جز مرگ پایدار، آیا با مرگ مرا می ترسانید؟

تیر شما بخطا رفت، و گمان شما دروغ است، من از مرگ نمی ترسم، جان من والاتر از آن است و همّت من بلندتر از آن است

که ذلّت را از روی ترس از مرگ تحمّل کنم، آیا شما بیشتر از کشتن من کاری می توانید بکنید؟

مبارك باد مرگی که در راه خداست، امّا شما هرگز نمی توانید شرافت و عزّت و بزرگواری مرا درهم بشکنید، پس چه باکی از مرگ دارم.)

امام اعتنائی به رهگیری کوفیان نکرد و آنقدر به راه خود ادامه داد تا به کربلا رسید.

۲ – ادامه حرکت کربلا

وقتی تلاش ها، و تهدیدهای نظامی حُر بن یزید ریاحی بجائی نرسید، و حُر در برابر اراده و عزم آهنین امام حسین علیه السلام کاری از پیش نبرد، ناچار تسلیم شد و گفت شما بحرکت خود ادامه دهید، و من هم طی نامه ای کسب تکلیف خواهم کرد.

امام به جمع حاضران فرمود:

آیا کسی در میان شما هست که راه را بداند؟

طرّماح بن عدی طائی گفت:

ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من راه کوفه را می شناسم.

امام فرمود:

در پیشِ روی ما حرکت کن. حرکت کاروان امام علیه السلام دوباره آغاز شد و لشگریان کوفه و حر بن یزید ریاحی چاره ای جز همراهی نداشتند. به منزلگاه «بیضه» رسیدند که امام برای دو لشگر در آنجا سخنرانی کرد و حرکت کاروان ادامه یافت تا به منزلگاه «عذیب» رسیدند که چهار نفر از دوستان امام حسین علیه السلام از شهر کوفه به امام ملحق شدند، حُر تلاش کرد آنها را برگرداند امّا امام مانع شد و فرمود اینها دوستان من می باشند.

در ادامه راه به «قصر بنی مقاتل» رسیدند با عبیدالله حُرّ جعفی صحبت کرد و او را به یاری خود خواند و از آنجا گذشتند تا نزدیکی کربلا که رسیدند شب

شد، استراحت کردند، پس از نماز صبح که همه آماده حرکت شدند پیک ابن زیاد رسید که به حُر فرمان داده بود:

«حسین را در سرزمینی بی آب و علف فرود آور، تا دستور بعدی من به تو برسد.»

حُر نامه ابن زیاد را نشان داد و گفت:

من چاره ای جز نگهداشتن شما در این سرزمین ندارم.

امام حسین علیه السلام به یاران خود فرمود:

سوار شوید، همه سوار شده آماده حرکت شدند که رهگیری حُر بار دیگر آغاز شد. زهیر بن قین به امام پیشنهاد داد:

با اینها جنگ کنیم بر ما آسان تر است تا نیروهای کمکی به آنها ملحق شوند.

امام پاسخ داد:

حدیث ۳۱۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

ما کُنْتُ لِأَبْدَأَهُمْ بِالْقِتالِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ما جنگ را آغاز نمی کنیم.) [۵].

تا آنکه به سرزمین کربلا رسیدند «در روز دوّم محرّم سال شصت و یک هجری» امام پرسید:

نامِ اینجا چیست؟

گفتند:

کربلا. فرمود:

اینجا فرود بیائید، که جایگاه جنگ و کشته شدن ما اینجاست. [۶].

۳ - پرهیز از فرار و تسلیم

امام حسین علیه السلام در نزدیکی های کربلا از یک طرف پیشنهاد حُر را برای تسلیم شدن رد کرد و فرمود:

«مرگ برای تو آسان تر است تا مرا به نزد ابن زیاد ببری.» و از طرفی دیگر با پیشنهاد دوستانی که می خواستند امام را به کوه های اطراف و شهرهای أمن ببرند مخالفت می کرد، و راه مبارزه تا شهادت را برگزیده بود.

طرّماح بن عدی در نزدیکی های کربلا خدمت امام حسین علیه السلام رسید و گفت:

یا اباعبدالله!

اگر لشگریان کوفه کسانی باشند که با فرماندهی حُر آمده اند، ما توان جنگیدن با آنان را داریم، امّا من در کوفه بودم جمعیت زیادی را دیدم که با پول و

رشوه آنها را آماده می کردند تا با شما بجنگند، هم اکنون همه راه ها بر روی شما بسته است و در این بیابان پناهگاهی وجود ندارد. اگر با ما به روستای ما تشریف بیاورید که در بالای کوه بلندی قرار دارد به نام «أَجأ» در آنجا حتماً حفظ خواهید شد و قدرت دفاعی ما کافی است.

حدیث ۳۱۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِنَّ بَینی وَ بَینَ الْقَوْمِ مَوْعِداً أَکْرَهُ أَنْ أُخْلِفَهُمْ، فَاِنْ یدْفَعِ اللهُ عَنَّا فَقَدیماًما أَنْعَمَ عَلَینا وَکَفی، وَاِنْ یکُنْ مالابُدَّ مِنْهُ فَفَوْزٌ وَشَهادَةٌاِنْ شاءَ اللهُ. [۷].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا بین من و این مردم قراری است که خوش ندارم از آن روی گردانم، پس اگر خدا دشمنان ما را دفع کند که همواره بر ما نعمت های خود را ارزانی می داشت، خدا ما را کافی است، و اگر پیش آید آنچه که باید بیاید پس رستگاری و شهادت است اگر خدای بزرگ بخواهد.)

*****

[۱] فتوح ابن أعثم کوفی ج۵ ص۸۷

تاریخ طبری ج۳ ص۳۰۶

مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج۱ ص۲۳۲.

[۲] مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج۱ ص۲۳۲

بدایه و نهایه ج۸ ص۱۸۷

انساب الاشراف ج۳ ص۱۷۱.

[۳] ارشاد شیخ مفید ص۲۲۵

تاریخ طبری آملی ج۳ ص۳۰۷

عوالم بحرانی ج ۱۷ ص ۲۲۸.

[۴] احقاق الحق ج۱۱ ص۶۰۱

اعیان الشیعه ج۱ ص۵۸۱.

[۵] کتاب مستدرک حاکم ج۲ ص۳۷۱

کنز العمال ج۶ ص۸۵ حدیث ۱۳۱۱.

[۶] بحارالانوار ج۴۴ ص۳۸۳.

[۷] مثیر الاحزان ص۳۹

بحارالانوار ج۴۴ ص۳۶۹.

ش

شخصیت امام حسین

بر دوش جبرئیل

در دوران کودکی امام حسن و امام حسین علیهما السلام به بازی و گردش رفته و از شهر مدینه خارج شدند، مدّتی گذشت حضرت زهراعلیها السلام نگران شد، خبر به پیامبر رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جستجوی عزیزان خود از شهر

خارج شده آن دو را در کناره کوهی مشاهده کرد که از خستگی خوابیده اند و مار بزرگی در بالای سرشان چنبر زده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سنگی را برداشت تا مار را براند که مار بحرف آمد و گفت:

سلام بر تو ای رسول خدا، من اینجا آمده ام تا از دو فرزندت حراست کنم.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حسن را بر دوش راست و حسین را بر روی دوش چپ خود گذاشت و راه خانه در پیش گرفت که حضرت جبرئیل برای کمک به پیامبر فرود آمد و حسین را بر دوش خود گرفت. از آن پس امام حسن علیه السلام می فرمود، مرا بهترین اهل زمین بر دوش گرفت و امام حسین علیه السلام می فرمود:

حدیث ۳۱۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

حَمَلَنِی خَیرُ أَهْلِ السَّماءِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(مرا بهترین اهل آسمان بدوش کشید.)

شخصیت و عظمت حسین از زبان پیامبر

امام حسین علیه السلام خود از زبان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، نقل می کند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیرامون ارزش و شخصیت او سخنان گرانسنگی ایراد فرمود:

حدیث ۳۱۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

دَخَلْتُ عَلی رَسُولِ الله صلی الله علیه و آله وَ عِنْدَهُ أُبَی بن کَعْبٍ،

فَقالَ لی رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:

مرحباً بک یا أبا عبدالله، یا زین السموات و الأرضین. قال له أُبی:

و کیف یکون یا رسول الله صلی الله علیه و آله زین السموات و الأرضین أحد غیرک؟

قال:

يا اُبى والذى بعثنى بالحق نبيا إنّ الحسين بن على فى السماء أكبر منه فى الأرض، و إنه لمكتوب عن يمين عرش

الله عزّ و جلّ:

مصباح هـدی و سـفینه نجـاه و امـام خیر و یمن و عزّ و فخر و علم و ذخر، و انّ الله عزّ و جـلّ رکّب فی صـلبه نطفه طیبه مبارکه زکیه.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(روزی بر جـدّم رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم وارد شدم که مردی به نام «أبّی بن کعب» خدمت آن حضـرت نشسـته بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به من فرمود:

«خوش آمدی ای أباعبدالله، ای زینت آسمان ها و زمین ها!. ابن کعب پرسید:

یا رسول الله چگونه غیر از شما هم می تواند زینت آسمانها و زمین باشد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد:

ای پسر کعب!

سوگند به خدا!ئی که مرا بحق به نبوّت برگزید، همانا حسین بن علی در آسمانها نزد فرشتگان با عظمت بیشتری مطرح است تا نزد زمینیان، و در سـمت راست عرش خدا نوشـته شده است، حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است، و حسین رهبر نیکی ها و برکتهـا، و عزّت هـا و شـرافت هـا و علوم و ذخـائر الهی است. و همانـا خداونـد عزیز و بزرگ در پُشت حسـین نطفه پـاك و مبارك و پاکیزه ای قرار داد».) [۱].

*****

[۱] عیون اخبار الرّضا علیه السلام ج۱ ص۶۲

اکمال الدّین ج۱ ص۲۶۴

بحارالانوار ج۳۶ ص۲۰۴.

شجاعت امام

شجاعت حضرت اباعبدالله علیه السلام حقیقتی بود که دوست و دشمن به آن اعتراف داشتند و ده ها نمونه و مثال آشکار برای آن مطرح می کردند، مانند:

۱ - جنگاوری و خط شکنی امام حسین علیه السلام در جنگ جَمَل

۲ - جنگاوری و خط شکنی امام حسین علیه السلام در جنگ صفّین

۳ - جنگاوری و خط شکنی امام حسین علیه

السلام در جنگ نهروان

۴ – شجاعت و قدرت روحی امام علیه السلام در مبارزات سیاسی با معاویه

۵ – شجاعت و قدرت روحی امام علیه السلام در مبارزات سیاسی با یزید تا عاشورا و شهادت

۶ – شجاعت و شهامت امام در پیمودن راه مکّه

پس از آنکه یزید به فرماندار مدینه نوشت:

یا حسین بیعت کند و یا سر او را همراه نامه به شام بفرست.

امام تصمیم گرفت که دور از چشم عوامل یزید، مدینه را به سوی مکّه ترک کند، وقتی از تاریکی شب استفاده کرده از مدینه کوچ کردند، هر لحظه احتمال رسیدن خطرات فراوان، تعقیب و گریز دشمن، محاصره امام و یاران، وجود داشت، مسلم بن عقیل و برخی از یاران پیشنهاد دادند که از راه عمومی مدینه به مکّه نرویم، بلکه از بیراهه کوچ کنیم امام اظهار داشت:

حدیث ۳۱۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

لا وَاللهِ یا ابْنَ عَمّی!

لا فارَقْتُ هذَا الطَّریقَ أَبَداً أَوْ أَنْظُرَ إِلی أَبْیاتِ مَکَّهَ أَوْ یقْضِی اللهُ فی ذلِکَ ما یحِبُّ وَ یرْضی.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سوگند به خدا!

هرگز!

ای پسر عمو!

من این راه عمومی را هرگز ترک نمی گویم تا خانه های مکّه را مشاهده کنم، یا خداوند آنچه را که دوست دارد و خشنود است درباره ما بخواهد.) [۱].

۷ – تداوم مبارزات سیاسی حتّی در تنهائی

شجاعت و شهامت امام حسین علیه السلام هرگز تغییر نکرد و تزلزل نیافت، چه در آن لحظه هائی که هزاران نفر گرد او را

گرفته بودنـد، و چه در آن لحظه های حسّاس که تنهای تنها در برابر چندین هزار از لشـگریان یزید ایسـتاده بود، امام مبارزه را تداوم داد تا به شهادت رسید.

*****

[۱] فتوح ابن أعثم کوفی ج۵

ص۲۴

ینابیع الموده ص۴۰۲

تاریخ طبری ج۷ ص۲۲۲

کتاب ارشاد شیخ مفید ص۲۰۲.

شعر شاعران

۱ – شعر در سوگ برادر حضرت عبّاس ر ب – برادری حدیث ۱۰۴ و ۱۰۵

۲ – شعر در اندوه بی برادری ر ب – برادری

۳ – شعر در سزاواری اشک ها ر ب – برادری حدیث ۱۰۶

۴ – شعر در قدردانی از حُر ر ت – تشکّر و قدردانی

۵ – شعر در أوس در برابر حر ر س – تداوم مبارزات سیاسی

۱ – شعر به هنگام کندن چاه

وقتی تشنگی بر اصحاب امام حسین علیه السلام غلبه کرد و از آن به امام شکایت بردند، آن حضرت دستور فرمود تا چاهی برای آب بکنند، که به هنگام کندن چاه، آب خوبی فوران زد. لشگر عمر سعد هجوم آوردند و آن را پر کردند که قابل استفاده نباشد.

چاه دیگری کندند و به آب رسیدند باز همان تهاجم تکرار شد و استفاده از آب چاه ممکن نبود.

آنگاه امام این اشعار را خواند:

حدیث ۳۱۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

الحمدُ للّه الْعَلِی الْواحِدِ

نَحْمَدُهُ فی سائِرِ الشَّدائِدِ

یا رَبِّ لا تَغْفَلْ عَنْ الْمُعانِدِ

قَدْ قَتَلُونا قَتْلَهَ الْمُناكِدِ

فَأصْلِهِ یا رَبِّ نارَ السَّرْمَدِ

وَاَنْتَ بِالْمِرْصادِ غَیرُ خائِدِ [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(. سپاس خداوندی را که برتر و یگانه است، ما او را در دیگر مشکلات نیز سپاس می گوئیم..

خدایا دشمن ما را فراموش مکن که از ما فراوان کشتند..

خدایا آتش جاودانه را بر آنها ببار که تو در کمینگاه ستمگرانی و دچار سُستی نمی شوی).

۲ - شعر امام در بی وفایی دنیا

امام سجّاد نقل کرد که:

در شب عاشورا من بیمار بودم و عمّه من زینب علیها السلام از من پرستاری می کرد.

و پدرم در حالی که شمشیر خود

را اصلاح می کرد این اشعار را در بی وفایی دنیا می خواند. حدیث ۳۱۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا دَهْرَ اُفٍّ لَکَ مِنْ خَلیلٍ

کَمْ لَکَ بِالْاِشْراقِ وَالْاَصیلِ

مِنْ صاحِبٍ أَوْطالِبٍ قَتیلٍ

وَالدَّهْرُ لا یقْنَعُ بِالْبَدیلِ

وَإِنَّما الأمْرُ اِلَی الْجَلیلِ

وَکُلُّ حَی سالِکُ السَّبیلِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای دنیا!

نفرین بر دوستی تو که در صبحگاهان و عصر گاهان چقدر از دوستان و هواخواهانت را به کشتن می دهی و جایگزینی برای آنها قبول نمی کنی.

و همانا کارها به خدای بزرگ واگذار می شود و هر زنده ای، رونده این راه است).

۳ – شعر پس از شنیدن خبر شهادت مسلم رجوع شود به س – تداوم مبارزات سیاسی حدیث ۲۹۴

*****

[۱] أدب الحسین ص۴۱

مناقب ابن شهر آشوب ج۴ ص ۵۰

مدینه المعاجز ج۳ ص۴۹۴.

شکر و فزونی نعمت ها

از دیدگاه امام حسین علیه السلام یکی از راه های افزایش نعمت ها، و جاودانه شدن آن، شکرگذاری است، هر مقدار انسان در برابر نعمت های الهی سپاس گذار باشد و شکر کند بهمان میزان نعمت ها فزونی می گیرند.

حدیث ۳۱۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

شُکْرُکَ لِنِعْمَهٍ سالِفَهٍ یقْتَضی نِعْمَهً آنِفَهً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سپاس تو در نعمت های گذشته، نعمت های آینده را بهمراه می آورد.) [۱].

*****

[۱] نزهه الناظر و تنبیه الخاطر ص۸۰ حدیث ۲.

شکوه از اهل عراق

امام حسین علیه السلام در لحظه های حسّاس نبرد که بیشتر یاران او به شهادت رسیدند با خدای خویش درد دل می کرد و از اهل عراق شکوه ها می نمود:

حدیث ۳۱۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَللَّهُمَّ إِنَّ أَهْلَ الْعَراقِ غَرُّونِی وَ خَدَعوُنِی، وَ صَنَعوُا بَأَخی ما صَنَعوُا

أَللَّهُمَّ شَتِّتْ عَلَیهِمْ أَمْرَهُمْ، وَ أَحِصَّهُمْ عَدَداً

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدایا همانا اهل عراق با فریب و نیرنگ با من برخورد کردند و کاری با من کردند که در گذشته با برادرم انجام دادند، خدایا آنها را دچار تفرقه و پراکندگی فرما، و از شمار آنان کم کن.) [۱].

*****

[۱] بحارالانوار ج۴۵ ص۵۱ (با اندکی اختلاف)

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۹۴.

شهادت و شهیر

خبر از شهادت خود و نام مهاجمان

ابا صالح تمّار می گوید:

هنوز خبری از حکومت یزید و تحوّلات سیاسی کوفه مطرح نبود، دوران دوران زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، خودم از امام حسین علیه السلام شنیدم که از آینده خود و امّت اسلامی خبر می داد و فرمود:

حدیث ۳۱۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

وَاللهِ لَیجْتَمِعَنَّ عَلی قَتْلی طُغاهُ بَنی اُمَّیهَ وَ یقْدُمُهُمْ عُمَرُ بْنَ سَعْدٍ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(به خدا قسم سرکشان بنی امیه بر کشتن من اجتماع می کنند و پیشتازشان عمر بن سعد است.) [۱]

گفتم:

حسین جان!

آیا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این مسائل را رساندی؟

آنگاه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و ماجرا را باز گفتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

دانش من دانش حسین است، و دانش او دانش من است، و ما آگاهی داریم به آنچه که باید تحقّق پذیرد.

*****

[۱] دلائل الامامه ص۱۸۳ حدیث ۱۰۱

بحارالانوار ج۴۴ ص۱۸۶ حدیث ۱۴

تاریخ

ابن عساکر (شرح حال امام حسین) ص۲۱۲

اثبات الهداه ج۵ ص۲۰۷ حدیث ۷۱

مدینه المعاجز ج۳ ص۴۵۳ حدیث ۹۷۲.

عشق به شهادت در راه خدا

در روز عاشورا که هر لحظه یاوری از یاوران امام حسین علیه السلام بخاك و خون می غلطید و محاصره دشمن تنگ تر می شد، امام علیه السلام رو به آسمان ها با خدای خود از عشق و شور و شیدائی نسبت به شهادت راز و نیاز کرد:

حدیث ۳۲۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِلهی وَسَیدی وَدَدْتُ اَنْ اُقْتَلَ وَاُحْیی سَبْعینَ اَلْفَ مَرَّهٍ فی طاعَتِکَ وَ مَحَبَّتِکَ، سِیما إذا کانَ فی قَتْلی نُصْرَهُ دینِکَ وَ اِحْیاءُ اَمْرِکَ وَ حِفْظُ نامُوسِ شَرْعِکَ، ثُمَّ اِنّی قَدْ سَئِمْتُ الْحَیاهَ بَعْدَ قَتْلِ الأَحِبَّهِ وَقَتْلِ هؤُلاءِ الْفِتْیهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله و سلم

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای خدای من، ای بزرگ من، دوست دارم که هفتاد هزار بار در راه اطاعت و محبّت تو کشته شوم و زنده گردم، بخصوص آنگاه که کشته شدن من عامل پیروزی دین تو، و زنده شدن فرمان تو، و محفوظ ماندن شریعت تو باشد.

چه آنکه من هم اکنون پس از شهادت یاران و این همه از جوانمردان خاندان محمّدصلی الله علیه و آله و سلم، از زندگی سیر گشته ام). [۱].

*****

[۱] معالی السبطین ج۲ ص۱۸

اسرار الشهاده ص۴۰۲.

یاد مداوم شهادت حضرت یحیای پیامبر

یکی از مسائلی که یاران امام حسین علیه السلام در تمام سفر از مدینه به مکّه و از مکّه به کربلا، پیاپی از آن حضرت مشاهده کردند، یاد شهادت حضرت یحیای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود.

امام سجّاد نقل می کند:

هرجا که سوار می شدیم و در هر منزلگاهی که فرود می آمدیم حضرت اباعبدالله علیه السلام به یاد شهادت حضرت یحیای پیامبر بود و می فرمود:

حدیث ۳۲۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

و من هَوانِ الدُّنْیا عَلَی

اللهِ اَنَّ رَأْسَ يحْيى بْنِ زَكَريا اُهْدِى اِلى بَغِى مِنْ بَغايا بَنى إِسْرائيلَ. و فى حديث مقاتل:

عن زين العابدين عن [ابيه]عليهما السلام قال:

«إنَّ امْرَأَه مَلِكٍ بَنِى إسْرائِيلَ كَبرَتْ وَأَرادَتْ أَنْ تُزَوِّجَ بِنْتَها مِنْهُ لِلْمَلِكِ، فَاسْتَشارَ الْمَلِكُ يحْيى بْنَ زَكَريا فَنَهَاهُ عَنْ ذَلِكَ، فَعَرَفَتِ الْمَرْأَهُ ذَلِكَ وَزَينَتْ بِنْتَها وَبَعَثَتْهَا إِلَى الْمَلِكِ فَذَهَبَتْ وَلَعِبَتْ بَينَ يدَيهِ،

فَقَالَ لَهَا الْمَلِكُ:

ما حاجتك؟

قَالَتْ:

رأس يحيى بن زكريا.

فَقَالَ الْمَلِكُ:

يا بنيه حاجه غير هذه، قَالَتْ:

ما أريد غيره، وَكَانَ الْمَلِكُ إذا كَذَبَ فِيهِمْ عُزِلَ مِنْ مُلْكِهِ، فَخُيرَ بَينَ مُلْكِهِ وَ بَينَ قَتْلِ يحْيى فَقَتَلَهُ، ثُمَّ بَعَثَ بِرَأْسِهِ إِلَيهَا فِى طَشْتٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَأُمِرَتِ الأَرْضُ فَأَخَذَتْهَا، وَسَلَّطَ اللهُ عَلَيهِمْ بُخْتَ نُصَّرَ فَجَعَلَ يرْمِى عَلَيهِمْ بِالْمَنَاجِيقِ وَلا تَعْمَلُ شَيئاً، فَخَرَجَتْ عَلَيهِ عَجُوزٌ مِنَ الْمَدِينَهِ

فَقَالَتْ:

أيها الملك إن هذه مدينه الأنبياء لا تنفتح إلا بما أدلك عليه. قَالَ:

لك ما سألت.

قَالَتْ:

ارمها بالخبث والعذره، فَفَعَلَ فَتَقَطَّعَتْ فَدَخَلَهَا

فقالَ:

على بالعجوز،

فَقَالَ لَها:

ما حاجتک؟

قَالَتْ:

فی المدینه دم یغلی فاقتل علیه حتی یسکن، فَقَتَلَ عَلَیهِ سَبعِینَ أَلْفاً حَتَّی سَکَنَ. یا وَلَدِی یا عَلِی وَاللهِ لاَ یسْکُنُ دَمِی حَتَّی یبْعَثَ اللهُ الْمَهْدِی فَیقْتُلَ عَلَی دَمِی مِنَ الْمُنَافِقِینَ الْکَفَرَهِ الْفَسَقَهِ سَبْعِینَ أَلْفاً». [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(از پستی های دنیا نزد خدا همین بس که سر بریده یحیای پیامبر را برای پادشاه ستمگری از ستمکاران بنی اسرائیل هدیه بردند.

زیرا همسر پادشاه پیر شده و قصد داشت دختر خود را به عقد شاه در آورد، پادشاه با یحیای پیامبر علیه السلام مشورت کرد، آن حضرت او را باز داشت و فرمود که:

حرام است، پیرزن پادشاه فهمید، آنگاه دختر خود را با انواع زینت ها آرایش کرد و به اطاق پادشاه فرستاد که با هم در آمیختند. پادشاه از آن دختر پرسید:

چه می

خواهی؟

گفت:

سَرِ بریده یحیی بن زکریا! پادشاه گفت:

غیر از این چه می خواهی؟

دختر گفت:

غیر از این چیز دیگری نمی خواهم. پادشاه بر سر دو راهی بود یا وقایع را تکذیب کند و یا حضرت یحیی را بکشد، چون در قانون آن کشور اگر شاه دروغ می گفت، از سلطنت خلع می گردید.

پس پیامبر خدا را کشت و سر او را در طشتی از طلا تقدیم دختر داشت که زمین او را گرفت و نابود کرد و خداوند «بُخت نصّر» را بر بنی اسرائیل مسلّط فرمود که:

آنها را به وسیله منجنیق سنگ باران کرد و این کار را ادامه داد تا آنکه پیر زنی آمد و او را به خانه ای هدایت کرد که در آن خون تازه می جوشید. بُخت نصّر هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل را در کنار آن جوشش خون گردن زد تا از جوشش افتاد.

ای پسرم، ای علی!

سوگند به خدا!

که خون من از جوشش باز نمی ایستد تا آنکه خدا حضرت مهدی علیه السلام را برانگیزاند، تا از منافقین و کفّار و فاسقان هفتاد هزار نفر بکشد). [۲].

*****

[۱] مناقب ابن شهر آشوب ج۴ ص۸۵

بحارالانوار ج۴۵ ص۲۹۹

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۶۰۸ ح۳.

[۲] ارشاد شیخ مفید ص۲۵۱، کنز الدقائق ج۶ ص۱۶۲، عوالم بحرانی ج۱۷ ص۶۰۸ حدیث ۳.

شیعه و شهادت

زید بن أرقم از حضرت اباعبدالله علیه السلام نقل می کند که نسبت به شیعیان خود و شهادت فرمود:

حدیث ۳۲۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

ما مِنْ شیعَتِنا إِلَّا صِدّیقٌ شَهیدٌ. قُلْتُ أنی یکون ذلک و هم یموتون علی فراشهم؟

فقال:

أَما تَتْلوُ کِتابَ اللهِ «وَالَّذینَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ أُوْلئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَالشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ» [۱] ثمَّ قال علیه السلام:

لَوْ لَمْ تَکُنِ الشَّهادَهُ إِلَّا

لِمَنْ قُتِلَ بِالسَّیفِ لَأَقَلَّ اللهُ الشُّهَداءَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(نیست از شیعیان ما جز آنکه راستگو و شهیدند.

گفتم:

چگونه این ممکن است در صورتی که بسیاری از شیعیان شما در بستر خویش می میرند. فرمود:

آیا کتاب خدا را نمی خوانید که فرمود، «آنان که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند، آنان از راستگویان و از شهیدانند نزد پروردگار «یعنی لازم نیست فقط کشته شمشیر را شهید بنامیم» سپس فرمود:

اگر شهید تنها به کشته شمشیر اطلاق می شد، تعداد شهداء بسیار اندک بود.) [۲].

*****

[۱] سوره حدید آیه ۱۹.

[۲] دعوات راوندی ص۲۴۲ حدیث ۶۸۱

بحار الأنوار ج۸۲ ص۱۷۳ حدیث ۶ و ج۶۷ ص۵۳.

شیعه و شیعیان

شناخت شیعیان

الف – امام حسین علیه السلام در تعریف و شناساندن شیعه و شیعیان، فرمود:

حدیث ۳۲۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

ما أَحَدٌ عَلی مِلَّهِ إبْراهیمَ إِلاَّ نَحْنُ وَ شیعَتُنا، وَ سائِرُ النَّاسِ مِنْها بَراءٌ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کسی بر آئین حضرت ابراهیم استوار نیست جز ما و شیعیان ما، و انسان های دیگر از آئین ابراهیم علیه السلام دورند.) [۱].

ب – و در سخن ارزشمند دیگری به نقل زید بن ارقم فرمود:

حدیث ۳۲۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

ما مِنْ شیعَتِنا إِلاَّ صِدّیقٌ شَهیدٌ. قال:

قلتُ:

جلعت فداک أنّی یکون ذلک و عامّتهم یموتون علی فراشهم؟

فقال:

أَما تَتْلُو کِتابَ اللهِ فی الْحَدیدِ «وَالَّذینَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ اُولئِکَ هُمُ الصِّدّیقُونَ وَالشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ». [۲].

قال:

فقلت:

فکأنّی لم أقرأ هذه الآیه من کتاب الله تعالی قطّ.

قال:

لَو کانَ الشَّهَداءُ لَیسَ إِلاَّ کَما تَقُولُ، لَکانَ الشُّهَداءُ قَلیلاً. [۳].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(«زید بن أرقم می گوید از حضرت اباعبدالله علیه السلام شنیدیم که فرمود»:

فردی از شیعیان ما وجود ندارد جز آنکه راستگو و شهید است.

پرسیدم:

فدای تو شوم یا اباعبدالله،

اکثر شیعیان شما در خانه خود به مرگ طبیعی می میرند چگونه شهیدند.

امام پاسخ داد:

آیا آیات قرآن در سوره حدید را مطالعه نکرده ای که می فرماید:

آنان که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند آنان راستگویان و شهیدان در نزد پروردگارند. «سپس ادامه داد:»

اگر چنین بود که شهدا بر کشتگان شمشیر اطلاق می شد تعداد شهیدان بسیار اندک بود.) [۴].

*****

[۱] محاسن برقی ج۱ ص۲۴۳

بحار الانوار ج۶۸ ص۸۷

تفسیر عیاشی ج۱ ص۱۸۵.

[۲] سوره الحدید آیه ۱۹.

[۳] محاسن برقی ج۱ ص۲۶۵ حدیث ۵۱۲

تفسیر برهان ج۴ ص۲۹۲.

[۴] دعوات راوندی ص۲۴۲ حدیث ۶۸۱

بحارالانوار ج۸۲ ص۱۷۳ حدیث ۶ و ج۶۷ ص۵۳.

صفات شیعیان

همه می خواهند بدانند که ایا از شیعیان واقعی اهل بیت علیهم السلام هستند یا نه. همه می خواهند معیارهائی در شناخت شیعیان داشته باشند. حضرت اباعبدالله علیه السلام صفات شیعیان را به روشنی بیان می کند تا شیعیان واقعی از مدّعیان دروغین بازشناسی گردند. شخصی خدمت امام حسین علیه السلام آمد و گفت:

من از شیعیان شما هستم. حدیث ۳۲۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِتَّقِ اللهَ وَلا تَدَّعِينَّ شَيئاً يقُولُ اللهُ لَکَ کَذِبْتَ وَفَجَرْتَ فی دَعْواکَ، إنَّ شيعَتَنا مَنْ سَلِمَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ كُلِّ غَشٍّ وَ غِلٍّ وَ دَغَلٍ، وَ لكِنْ قُلْ أَنَا مِنْ مَواليكُمْ وَ مِنْ مُحِبّيكُمْ.

امام حسين عليه السلام فرمود:

(از خدا بترس، و چيزى ادّعا نكن، زيرا خدا به تو خواهد فرمود دروغ گفتى، و در ادّعاى خو گناه كردى.

همانا شيعه ما كسى است كه قلبش از هرگونه آلودگى و ناپاكى و خيانت پاك باشد، ليكن تو ادّعا كن كه من از دوستداران و محبّان شما هستم.) [۱].

*****

[۱] تفسير امام عسكرى عليه السلام ص۳۰۹

تفسير برهان ج۴ ص۲۲

بحارالانوار ج۶۸ ص۱۵۶.

ارزش كار فكرى و عقيدتى براى شيعيان

درست است كه پوشاندن برهنه يا سير كردن گرسنه اى از شيعيان، ثواب بزرگ دارد، امّا از ديدگاه امام حسين عليه السلام كار فكرى، عقيدتى كردن براى شيعيان از همه كارها بيشتر پاداش دارد.

حديث ۳۲۶

قال الامام الحسين عليه السلام:

أَيهُما أَحَبُّ إلَيکَ:

رَجُلٌ يرُومُ قَتْلَ مِسْكينٍ قَدْ ضَعُفَ، تُنْقِذُهُ مِنْ يدِهِ؟

أَوْناصِبٌ يريدُ إضْلالَ مِسْكينٍ مُؤْمِنٍ مِنْ ضُعَفاءِ شيعَتِنا تَفْتَحُ عَلَيهِ ما يمْتَنِعُ الْمِسْكينُ بِهِ مِنْهُ وَ يفْحِمُهُ وَ يكْسِرُهُ بِحُجَجِ اللهِ تَعالى؟

امام حسين عليه السلام فرمود:

(كدام يک بر تو خوشايند و دوست داشتنى است؟

نجات آن مسكين و ناتوانى كه فردى قصد كشتن آن را كرده است؟

و یا نجات آن

مؤمن از شیعیان ما که فردی دشنام دهنده و بی دین، قصد انحراف فکر و دل او را دارد؟

اگر تو راه بسته را بر او بـاز گشـائی تـا با دلیل و برهان الهی بتوانـد آن فرد بی دین و فرومایه را درهم بشـکند و به شـبهات او پاسخ دهد؟

آری، اگر این فرد را از دست آن دشمن دشنام دهنده نجات دهی ارزشمندتر است که خدای بزرگ می فرماید:

«و کسـی که آن فرد را زنده کند گویا همه انسانها را زنده کرده است» پس آن کس که فکرش را زنده می سازی و از کفر به سوی ایمان سوق می دهی گویا همه انسان ها را زنده کرده ای پیش از آنکه با شمشیرهای آهنی کشته شوند).

و در ادامه همین مطلب فرمود:

فَضْلُ کافِلِ یتیمِ الِ مُحَمَّدٍ - اَلْمُنْقَطِعُ عَنْ مَوالیهِ، اَلنَّاشِبِ فی رُتْبهِ الْجَهْلِ، یخْرِجُهُ مِنْ جَهْلِهِ، وَ یوَضِّحُ لَهُ ما اِشْتَبَهَ عَلَیهِ - عَلی فَضْلِ کافِلِ یتیمٍ یطْعِمُهُ وَیسْقیهِ، کَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَی السَّهاءِ. (ارزش کسـی که یتیمان خاندان محمّدصـلی الله علیه و آله و سلم را از نظر فکری اداره می کنـد که از رهبران خود جداشـده و در جهل و نادانی سـقوط کرده اند، و آنها را از نادانی می رهاند، و به شک و تردیـد و اشـکالات آنها پاسـخ می دهـد، در مقایسه با کسـی که به آنها غذا و آشامیدنی می خوراند همانند خورشـید است نسبت به ستاره کم رنگ سهاء) [۱].

*****

[۱] احتجاج ج۱ ص۱۶

تفسیر امام عسکری ص۳۴۱

بحار الأنوار ج۲ ص۳.

ص

صبر و شکیبایی

صبر و شکیبایی در دفن برادر

پس از به شـهادت رسـیدن امام حسن مجتبی علیه السـلام، حضـرت اباعبدالله علیه السـلام، ابن عبّاس و عبدالله بن جعفر و دیگر بزرگان بنی هاشم را

جمع کرد و دستور داد بدن آن حضرت را غسل داده کفن کنند.

پس از آن در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر پیکر برادر نماز خواند، و آنگاه که می خواست درب حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را باز کند تا امام مجتبی علیه السلام را در کنار جدّش بخاک بسپار، مروان بن حکم و فرزندان عثمان، و ابوسفیان مانع شدند و گفتند:

چون عثمان را نگذاشتند که در حجره پیامبر دفن شود ما نیز نمی گذاریم حسن را در حجره پیامبر دفن کنید مگر آنکه شمشیرها کشیده شود و خون ها جاری گردد.

حدیث ۳۲۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَما وَاللهِ الَّذی حَرَّمَ مَکَّهَ، لَلْحَسَنُ بْنُ عَلی وَابْنُ فاطِمَهَ أَحَقُّ بِرَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله وَبَیتِهِ مِمَّنْ اُدْخِلَ بَیتَهُ بِغَیرِ إِذْنِهِ. وَهُوَ وَالله أَحَقُّ بِهِ مِنْ حَمَّالِ الْخَطایا، مُسَیرِ أَبی ذَرٍّ رَحِمَهُ اللهُ، اَلْفاعِلِ بِعَمَّارِ مافَعَلَ، وَبِعَبْدِاللهِ ما صَنَعَ، اَلْحامی الْحِمی، اَلْمُؤوی لِطَریدِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله، لکِنَّکُمْ صِرْتُمْ بَعْدَهُ الاُمَراءَ، وَبایعَکُمْ، عَلی ذَلِکَ الأَعْداءُ وَأَبْناءُ الأَعْداءِ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(سوگند به خدا!ئی که مکّه را حَرَم قرار داد، حسن بن علی علیه السلام فرزند فاطمه علیها السلام از دیگرانی که بدون اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد خانه اش شدند سزاوارتر است.

افشای ستمکاری های عثمان

سوگند به خدا!، حسن بن علی سزاوارتر از آن کس است که بر دوش کشنده بار سنگین اشتباهات بود، تبعید کننده اباذر و کتک زننده عمّار، کسی که آن همه از ناروائی ها را بر عبدالله بن عبّاس روا داشت، به وجود آورنده آن همه از دردها

و پناه دهنـده کسـی بود که پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم او را رانـده بود، لکن شـماها پس از عثمان تبـدیل به پادشاهان شدید، و دشمنان و فرزندانتان از شما پیروی کردند).

*****

[۱] کتاب امالی شیخ طوسی ج۱ ص۱۶۰

بحارالانوار ج۴۴ ص۱۵۲

عوالم بحرانی ج۱۶ ص۲۸۸.

صبر و شکیبایی با عایشه در دفن برادر

وقتی امام حسین علیه السلام مراسم غسل و کفن و نماز را بر پیکر امام حسن علیه السلام به پایان برد و قصد داشت برادر را در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفن کند.

مروان، داماد عثمان، سوار بر قاطری شد و خود را به عائشه دختر ابابکر رساند و گفت:

حسین قصد دارد برادرش را در کنار قبر پیامبر دفن کند، به خدا سوگند!

اگر چنین کاری بشود، عظمت پدرت و دوست او عمر که در کنار پیامبر دفن شدند، تا روز قیامت می شکند.

عائشه گفت:

چه کاری می توانیم بکنیم؟

مروان پاسخ داد:

با ما بیا تا با کمک فرزندان عثمان و ابوسفیان مانع این کار شویم.

اندکی بعد تعدادی از مخالفان جمع شدند در حالی که آنان را عائشه رهبری می کرد خطاب به امام حسین علیه السلام گفتند:

سوگند به خدا!

ما نمی گذاریم حسن را در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفن کنید.

حدیث ۳۲۸

قال الامام الحسين علیه السلام:

هـذِهِ دارُ رَسُولِ اللهِ وَأَنْتِ حَشِيّةٌ مِنْ تِسْع حَشِيّاتٍ خَلَّفَهُنَّ رَسُولُ اللهِ فَإنّما نَصـيبُكِ مِنَ الـدّارِ مَوْضِعُ قَدَمَيكِ، فأرادت بنو هاشـم الكلام وحملوا السلاح، فمنعهم الحسين وقال:

اَللَّهَ اَللَّهَ أنْ تَفعَلوُا وَ تُضَيعوُا وَصيهَ أَخى وقال لعائشه:

وَاللهِ لَوْلا أنَّ أَبا مُحَمَّدٍ أَوْصى إلى أَنْ لا اُهْريقَ مَحْجَمَهُ دَمٍ لَدَفَنْتُهُ هاهُنا وَلَوْ رَغِمَ أَنْفُكِ. [۱].

امام حسین

علیه السلام فرمود:

پاسخ به ادّعای عائشه

(اینجا خانه رسول خدا ست، و تو ای عائشه یکی از همسران نه گانه آن حضرت می باشی، که اگر حق تو محاسبه شود باندازه جایگاه قدمهای خود از این خانه سهم داری.)

در اینجا بنی هاشم دست به شمشیر بردند و نزدیك بود که جنگی پدید آید.

امام حسین علیه السلام مانع شد و فرمود:

(خدا را خدا را!

پروا کنید، مبادا کاری انجام دهید که وصیت برادرم ضایع گردد.) و خطاب به عائشه فرمود:

(سوگند به خدا!

اگر برادرم وصیت نکرده بود که مبادا قطره ای خون ریخته شود، من او را در کنار پیامبر دفن می کردم و بینی تو را بخاك می مالیدم).

*****

[۱] دلائل الامامه ص۶۱.

صبر و شکیبایی و افشاگری

به هنگام دفن جنازه امام مجتبی علیه السـلام در کنار قبر پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم عائشه بهمراه مروان و فرزندان عثمان و ابوسفیان مسلّحانه برخورد کردند و گفتند:

سوگند به خدا!

نمی گذاریم که جنازه حسن در اینجا دفن شود.

امام حسین علیه السلام خطاب به عائشه فرمود:

حدیث ۳۲۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

قَديماً هَتَكْتِ أَنْتِ وَأَبُوكِ حِجابَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله وَ أَدْخَلْتِ بَيْتَهُ مَنْ لا يحِبُّ رَسُولُ الله صلى الله عليه و آله قُرْبَهُ، و آن اللهَ سائِلُكِ عَنْ ذلِكَ يا عائِشَهُ، إِنَّ أَخى أَمَرَنى أَنْ اُقَرِّبَهُ مِنْ أَبيهِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله لِيحْدِثَ بِهِ عَهْدَاً.

وَاعْلَمى أَنَّ أَخى أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللهِ وَرَسُولِهِ، وَأَعْلَمُ بِتَأويلِ كِتابِهِ مِنْ أَنْ يهْتِكَ عَلى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله سِتْرَهُ؛لأَنَّ اللهَ تَبارَكَ وَتَعالى يقُولُ:

«يا أَيهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَدْخُلوُا بُيوُتَ النَّبى إِلاّ أَنْ يؤْذَنَ لَكُمْ» [۱] وَقَدْ أَدْخَلْتِ أَنْتِ بَيتَ رَسُولِ اللهِ صلى الله

علیه و آله الرِّجالَ بِغَیرِ إِذْنِهِ. وَقَدْ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلّ:

«یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَبی» [۲] وَ لَعَمْری لَقَدْ ضَرَبْتِ أَنْتِ لِأَبِیكِ وَفارُوقِهِ عِنْدَ اُذُنِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله الْمَعاوِلَ.

وَ قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ:

«إِنَّ الَّذینَ یغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ اُولئِکَ الَّذینَ امْتَحَنَ اللهُ قُلوُبَهُمْ لِلتَّقوی» [۳].

وَلَعَمْری لَقَدْ أَدْخَلَ أَبُوكِ وَفارُوقُهُ عَلی رَسوُلِ اللهِ صلی الله علیه و آله بِقُرْبِهِما مِنْهُ الْأَذی، و ما رَعَیا مِنْ حَقِّهِ ما أَمَرَهُما اللهُ بِهِ عَلی لِسانِ رَسوُلِ اللهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ اللهَ حَرَّمَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ أَمْواتاً ماحَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْیاءً وَتَاللهِ یا عائِشَةُ لَوْکانَ هذَا الَّذی کَرِهْتیهِ مِنْ دَفْنِ الْحَسَنِ عِنْدَ أَبیهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِما جائِزاً فیما بَینَنا وَبَینَ اللهِ، لَعَلِمْتِ أَنَّهُ سَیدْفَنُ و آن رَغِمَ مَعْطَسُكِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

افشای چهره عائشه

(در گذشته تو و پدرت، پرده حرمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را «که درود خدا بر او باد» دریده اید، تو ای عایشه کسی را به خانه پیامبر راه دادی که حضرتش همنشینی با او را دوست نمی داشت، خداوند ترا در این مورد بازخواست خواهد کرد.

ای عائشه!

برادرم بمن سفارش نمود که جنازه اش را به حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیاورم تا تجدید عهدی کند.

آگاه باش که برادرم داناترین مردم به خدا و رسول او، و آشناترین خلق به کتاب خدا است، هیهات که چنین شخصی پرده حرمت رسول خدا را بدرد!. آری خدای متعال فرمود:

«ای کسانی که ایمان آورده اید بدون اجازه وارد خانه پیامبر نشوید» ولی تو خویشانت را بدون اجازه به خانه پیامبر راه دادی، باز خدا

می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید در برابر پیامبر با صدای بلند سخن نگوئید.»

ولی بجان خودم سوگند!

تو برای دفن پـدرت و یـارش «ابـابکر و عمر» نزدیک گوش پیامبر کلنگ ها را بر زمین کوبیـدی در حالی که خداونـد فرموده است:

«کسانی که در حضور پیامبر صدایشان را آهسته می کنند، خداوند دل ایشان را به داشتن تقوی پسندیده است.»

باز بجان خود سوگند!

پـدرت و یارش، با همجواری خودشان با رسول خدا، به آن حضـرت آزار رسانده اند، آنها حقّی را که خدا به رسولش عنایت فرمـوده، رعـایت نکرده انـد، زیرا خداونـد حرام کرد بر مردگـان مـؤمنین آنچه را که بر زنـدگان مؤمنین حرام نموده است. ای عایشه!

به خدا سوگند!

اگر دفن برادرم را در کنـار جـدّش جـایز میدانسـتم آنگـاه می دیـدی که او در اینجـا دفن می گردیـد، اگر چه بینی تو بخاک مالیده می شد). [۴].

*****

[۱] سوره احزاب آیه۵۳.

[۲] سوره حجرات آیه ۲.

[۳] سوره حجرات آیه ۳.

[۴] اصول کافی ج۱ ص۳۰۲ حدیث ۳، نورالثقلین ج۴ ص۲۹۵ حدیث ۱۹۸، کنز الدقائق ج۹ ص۵۸۶.

جایگاه صبر

صبر و شـکیبائی دارای اقسام گوناگون است، باید همه آن را شـناخت و جایگاه صـحیح صبر و شـکیبائی را درک کرد و بکار بست.

حدیث ۳۳۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِصْبِرْ عَلی ما تَکْرَهُ فیما یلْزِمُکَ الْحَقُّ، وَ اصْبِرْ عَمَّا تُحِبُّ، فیما یدْعُوکَ إِلَیهِ الْهَوی.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(راهی که تو را به حق میرساند در برابر سختیها و ناملایمات آن صبر کن، و در آنچه ترا به هواپرستی می کشاند از آنچه دوست داری شکیبائی پیشه کن). [۱].

*****

[۱] نزهه الناظر و تنبیه الخاطر ص۸۵ حدیث ۱۸.

پاداش صبر بر مصیبت

مشکلات و بلاها همواره بر سر راه انسان قرار خواهند گرفت، کسی نیست که مشکلاتی نداشته باشد، مهم آن است که بدانیم با مشکلات چگونه باید برخورد کنیم؟

امام حسین علیه السلام رهنمود می دهد که یاد خدا و یاد قیامت به هنگام سختی ها و مشکلات انسان را آرام می کند و پاداش الهی از آن صابران است.

حدیث ۳۳۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ أَصابَتْهُ مُصیبَهٌ

فَقالَ إِذا ذَکَرَها «إِنّا لِلّهِ وَ إِنَّا اِلَیهِ راجِعُون» جَدَّدَ اللهُ لَهُ مِنْ أَجْرِها مِثْلَ ما کانَ لَهُ یوْمَ أَصابَتْهُ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هر کس مصیبتی یا مشکلی به او رسد پس هرگاه که به یاد آن مصیبت می افتد بگوید «ما از خدائیم و ما به سوی خدا باز می گردیم» خداوند پاداش او را هر مقدار که تکرار کند به میزان پاداش همانند روزی که مصیبت دیده بود، عطا می فرماید). [۱].

*****

[۱] معجم الكبير ج۳ ص۱۳۱

كنزالعمّال ج۳ ص۳۰۰.

صدقات

شرایط صدقه دادن

اشاره

صدقه دادن در راه خدا و كمک به مستمندان شرائطی دارد كه اگر رعايت نشود، پاداشی در نزد پروردگار ندارد. روزی در خدمت امام حسين عليه السلام از عبدالله بن عامر كه يكی از سران بنی اميه بود، نامی به ميان آمد و برخی در تعريف آن شخص گفتند، بسيار صدقه در راه خدا می دهد و گرسنگان را سير می كند.

حديث ۳۳۲

قال الامام الحسين عليه السلام:

إنَّما مَثَلُ عَبْدِاللهِ بْنِ عامِرٍ كَمَثَلِ الَّذی يسْرِقُ الْحاجَّ ثُمَّ يتَصَدَّقُ بِما سَرَقَ، وَ إِنَّما الصَّدَقَهُ الطَيبَهُ صَدَقَهُ الَّذی عَرِقَ فيها جَبينُهُ وَاغْبَرَّ فيها وَجْهُهُ.

امام حسين عليه السلام فرمود:

(داستان عبدالله بن عامر همانند داستان كسی است كه از اموال حجّاج بيت الله می دزدد و سپس

اموال تاراج شده را در راه خدا صدقه می دهد. در صورتی که صدقه پاک صدقه ای است که انسان از عرق پیشانی و رنج کار، پولی بدست آورد و آن را در راه خدا هدیه بدهد). [۱].

از امام علیه السلام پرسیدند:

آیا هدف شما حضرت امیرالمؤمنین است؟

فرمود: آری.

*****

[۱] دعائم الإسلام ج۲ ص۳۲۹ حدیث ۱۲۴۴

مستدرک الوسائل ج۷ ص۲۴۴ حدیث ۸۱۵۲.

روح تسلیم در برابر خدا

یکی از شرائط عبادت داشتن روح تسلیم و فروتنی در برابر پرودگار است شخصی از امام حسین علیه السلام پرسید:

ای پسر رسول خدا!

چگونه صبح کردی؟

حدیث ۳۳۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَصْبَحْتُ وَلِی رَبٌّ فَوْقی، وَالنّارُ اَمامی، وَالْمَوْتُ یطْلُبُنی، وَ الْحِسابُ مُحدِقٌ بی، وَ أَنَامُرْتَهِنٌ بِعَمَلی، لا اَجِدُ ما اُحِبُّ، وَلا اَدْفَعُ ما اَکْرَهُ، وَ الْاُمُورُ بِیدِ غَیری، فَإِنْ شاءَ عَذَّبَنی، وَ إِنْ شاءَ عَفی عَنی، فَأی فَقیرٍ اَفْقَرُ مِنّی؟!

امام حسین علیه السلام فرمود:

(صبح کردم در حالی که پروردگار بالای سرم و آتشی در پیش روی داشتم، مرگ مرا می طلبید و حساب خیره خیره تماشایم می کرد و من به یقین می دانستم آنچه را دوست می دارم نمی یابم، و آنچه را دوست ندارم از خود دور نمی توانم بکنم، و زمام امور در دست دیگری است، اگر او خواست عذابم می کند، و اگر او خواست عفوم خواهد کرد، بنا بر این چه نیازمندی از من نیازمندتر است). [۱].

*****

[۱] امالی شیخ صدوق ص۴۸۷ مجلس ۸۹ حدیث ۳

بحارالانوار ج۷۸ ص۱۱۶ حدیث ۱.

ع

عبادت

تناسب عبادت با توان بشری

اشاره

یکی از حکمت های الهی، تناسب عبادات و احکام، باتوان بشری است، هرگز پروردگار جهانیان بر بندگانش عبادتی یا حُکمی بیش از توان و قدرت آنان واجب نمی فرماید:

حدیث ۳۳۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

ما اَخَذَ اللهُ طاقَهَ اَحَدٍ اِلاَّ وَضَعَ عَنْهُ طاعَتَهُ، وَلا اَخَذَ قُدْرَتَهُ اِلاَّ وَضَعَ عَنْهُ کُلْفَتَهُ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خداوند توان کسی را نمی گیرد جز آنکه از مقدار اطاعت او می کاهد، و از قدرت کسی نمی کاهد جز آنکه مخارج او را سبک می کند.)

*****

[۱] تحف العقول ص۱۷۵

بحارالانوار ج۷۸ ص۱۱۷ حدیث ۴.

پذیرفتن عذر خواهی حر

گرچه حر بن یزید ریاحی اوّلین کسی بود که راه را بر امام حسین علیه السلام بست، امّا وقتی پشیمان شد و عذرخواهی کرد، امام عذر او را پذیرفت، و در حق او دعا کرد:

حدیث ۳۳۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

نَعَمْ، یتُوبُ اللهُ عَلَیکَ، وَیغْفِرُ لَکَ، ما اِسْمُکَ؟

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آری خداوند از تو می پذیرد و تو را می آمرزد، اسم تو چیست؟)

پاسخ داد:

نام من حُر است.

امام فرمود:

أَنْتَ الْحُرُّ کَما سَمَّتْکَ اُمُّکَ، أَنْتَ الْحُرُّ إِنْ شاءَ اللهُ فِی الدُّنْیا وَالْاخِرَهِ، إِنْزِلْ

(سوگند به خدا، تو را مادرت به غلط حُر نام نگذاشت تو در دنیا و آخرت آزاده ای اگر خدا بخواهد.)

حُر اجازه میدان رفتن از امام خواست، آن حضرت در پاسخ او فرمود:

یا اَخی اِنْ تُبْتَ کُنْتَ مِمَّنْ تابَ اللهُ عَلَیهِم، اِنَّ اللهَ هُوَ التَّوابُ الرَّحیم. [۱].

(ای برادر اگر توبه کردی، تو از کسانی هستی که خداوند توبه آنان را پذیرفت که همانا خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان است).

*****

[۱] فتوح ابن أعثم کوفی ج۵ ص۱۱۳

بحارالانوار ج۴۵ ص۱۴

کتاب أمالی صدوق مجلس ۳۰.

عذر پذیری

ضرورت عذر پذیری

یکی از ارزش های اخلاقی در زندگی اجتماعی، عذرپذیری است، که دشمنی ها را ریشه کن می کند، و محبّت و وحدت به

وجود می آورد، چون انسان ها در روابط اجتماعی خود دچار اشتباه می شوند و روزی پشیمان شده عذرخواهی می کنند، باید از یکدیگر عذرخواهی ها را بپذیریم، که دوستی ها و مهربانی ها جای کینه توزی ها را خواهد گرفت.

حدیث ۳۳۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَوْ شَتَمَنی رَجُلٌ فی هذِهِ الْاُذُنِ وَ اَوْمی إِلَی الْیُمْنی، وَأعْتَذَرَلی فی الْاُخْری، لَقَبِلْتُ ذلِکَ مِنْهُ، وَذلِکَ أَنَّ أَمیرَالمُؤْمِنینَ عَلِی بْنَ أَبی طالِبٍ علیه السلام حَدَّثَنی أَنَّهُ سَمِعَ جَدّی رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه

و آله يقُولُ:

لايرد الحوض من لم يقبل العذر من محقّ أو مبطل.

امام حسين عليه السلام فرمود:

(اگر شخصی بر یک طرف صورت من بکوبد و از طرفی دیگر عذرخواهی کند، عذرخواهی او را می پذیرم، و این بدانجهت است که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام برای من نقل کرد که از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنید که می فرمود:

«بر حوض کوثر وارد نمی شود کسی که عذرخواهی را نپذیرد، حال آنشخص بر حق باشد یا باطل».) [۱].

*****

[۱] احقاق الحق ج ۱۱ ص ۴۳۱

نظم دررالسمطین:

علّامه زرندی (توضیح این نکته ضروری است که ارزش اخلاقی یادشده در روابط بین دوستان و مؤمنین است وگرنه، تجاوز ستمکاران را باید پاسخ مثبت داد).

عرضه اعمال فر خدا

عرضه اعمال در هر صبحگاه

برخی فکر می کنند، اعمال و رفتارشان را کسی نمی نگرد و بحساب نمی آورد، و آنها هرچه انجام می دهند فراموش می گردد، در صورتی که همه انسانها، در هر لحظه و ساعتی در پیش روی پروردگار جهانیان قرار دارند، اعمال انسان را نزد پروردگار خواهند برد:

حدیث ۳۳۷

قال الامام الحسين عليه السلام:

إنَّ اَعْمالَ هذِهِ الْاُمَّهِ مامِنْ صَباحٍ اِلاَّ وَ تُعْرَضُ عَلَى اللهِ تَعالى.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا رفتار و کردار این امّت اسلامی، هیچ صبحگاهی بر آن نمی گذرد جز آنکه آنها را نزد خداوند بزرگ می برند). [۱].

*****

[۱] عیون اخبار الرضا ج۲ ص۴۸ حدیث ۱۵۶

بحارالانوار ج۷۳ ص۳۵۳ حدیث ۵۴.

عطر زدن

عطر زدن روزه دار

روزه دار اگر برای نماز و عبادات خود از عطر استفاده کند خوب است و پاداش چند برابر دارد. حدیث ۳۳۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلطّیبُ تُحْفَهُ الصَّائِمِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(عطر هدیه روزه دار است.) [۱].

*****

[۱] خصال شیخ صدوق ص۶۱

وسائل الشیعه ج۷ ص۶۷

بحارالانوار ج۹۶ ص۲۸۹.

عفو و بخشش

عفو دشنام دهنده

عصار بن مصطلق می گوید:

من نسبت به علی بن ابیطالب و بنی هاشم، بغض و کینه در دل داشتم، وارد مدینه شدم و در مجلسی حسین بن علی را دیدم

که سکوت او مرا به شگفتی واداشت، از او پرسیدم:

تو پسر علی هستی؟

پاسخ داد:

آری.

پس من شروع به دشنام و اهانت کردم و از حد گذراندم. حسین علیه السلام نگاهی مهربان به من کرد و گفت:

حدیث ۳۳۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ، بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ «خُذِالْعَفْوَ وَ أمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلینَ، وَ اِمَّا ینْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ اِنَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ، اِنَّ الَّذینَ اتَّقَوْا اِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیطانِ تَذَکَّرُوا فَاِذاهُمْ مُبْصِرُونَ، وَ اِخْوانُهُمْ یمُدُّونَهُمْ فی الْغَی ثُمَّ لا یقْصِرُونَ.» [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(به خدا پناه می برم از شیطان رانده شده، به نام خداوند بخشنده و مهربان) (به هر حال) با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، و به نیکی ها دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن)!

و هرگاه وسوسه ای از شیطان به تو رسد، به خدا پناه بر؛ که او شنونده و داناست!

پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند؛ و (در پرتو یاد او، راه حق را می بینند و) ناگهان بینا می گردند. و (ناپرهیزگاران را) برادرانشان (از شیاطین)

پیوسته در گمراهی پیش می برند، و باز نمی ایستند!

خَفِّضْ عَلَیکَ أَسْتَغْفِرُ اللهَ لی وَلَکَ، اِنَّکَ لَوْ اِسْتَعَنْتَنا لَأَعْناکَ، وَلَوْ اِسْتَرْفَدْتَنا لَرَفَدْناکَ، وَلَوْ اِسْتَرْشَدْتَنا لَارْشَدْناکَ.

(کوتاه کن، از خدا برای خود و تو طلب آمرزش می کنم، اگر تو از ما می خواستی به تو توجّه کنیم توجّه می کردیم و اگر از ما می خواستی به تو مهربانی کنیم مهربان بودیم، و اگر از ما می خواستی تو را هدایت کنیم هدایت می کردیم).

عصار می گوید:

با این برخورد حسین بخود آمدم و پشیمان شدم، چون آثار پشیمانی را در من دید فرمود:

«لا تَثْریبَ عَلَیکُمُ اَلْیوْمَ یغْفِرُاللهُ لَکُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمینَ» [۲] أَمِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَنْتَ؟

(گناهی امروز بر شما نیست بروید خدا شما را می آمرزد که او از هر رحمت آورنده ای مهربان تر است).

آیا تو از اهل شام هستی؟[۳].

*****

[۱] سوره اعراف آیه ۱۹۹.

[۲] سوره یوسف آیه ۹۲.

[۳] نفثه المصدور ص۶۱۴.

عقل

کمال عقل

همه می خواهند عقل آنان به کمال واقعی خود برسد، و تزلزل و دگرگونی در آن راه نیابد، امّا راه کمال عقل کدام است؟

حدیث ۳۴۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

لایکْمُلُ الْعَقْلُ إِلاَّ بِاتِّباعِ الْحَقِّ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(عقل و خرد کامل نمی گردد، مگر با پیروی از حق «حق گرائی») [۱].

*****

[۱] اعلام الدّین ص۲۹۸.

نشانه های عقل

از چه راه هایی می توان انسان عاقل را شناخت؟

و چگونه می شود عاقل را از جاهل تشخیص داد؟

حدیث ۳۴۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَلْعاقِلُ لا یحَدِّثُ مَنْ یخافُ تَکْذیبَهُ، وَ لا یسْأَلُ مَنْ یخافُ مَنْعَهُ، وَ لا یثِقُ بِمَنْ یخافُ غَدْرَهُ، وَ لا یرْجُو مَنْ لا یوثَقُ بِرَجائِهِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(عاقل خَبَری را نزد کسی نمی گوید که او را تکذیب می کند، و از کسی که خواسته اورا نمی دهد درخواستی نمی کند، و به کسی که اطمینان ندارد امیدوار نمی شود.) [۱].

*****

[۱] حیاه الامام الحسین علیه السلام ج۱ ص ۱۸۱.

علم غیب

تعریف عالم

عالم و دانشمند را با عبارات گوناگونی تعریف کرده اند.

امام نیز عالم را به برخی از صفات او می شناساند، آیا عالم آن است که دچار اشتباه نشود؟

یا هرچه می گوید درست باشد؟

حدیث ۳۴۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَوْ أَنَّ الْعالِمَ کُلَّ ما قالَ أَحْسَنَ وَ أَصابَ لَأَوْشَکَ أَنْ یجُنَّ مِنَ الْعُجْبِ، وَ إِنَّما الْعالِمُ مَنْ یکْثُرُ صَوابُهُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(اگر عالم هرچه بگوید نیکو و صحیح باشد، هر آینه از شگفتی درباره او به شک و تردید می افتند و می گویند از نیروهای مرموزی کمک می گیرد، بلکه عالم آن کس را گویند که کارهای درست او بیشتر باشد.) [۱].

*****

[۱] احقاق الحق ج ۱۱ ص ۵۹۰.

نشانه عقل و جهل

در گفتار ارزشمند دیگری، حضرت اباعبدالله علیه السلام به شناساندن عالم و جاهل پرداخته و نشانه های علم و جهل را اینگونه بیان می دارد.

حدیث ۳۴۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

مِنْ دَلائِلِ عَلاماتِ الْقَبُولِ:

اَلْجُلُوسُ اِلی أَهْلِ الْعُقُولِ، وَ مِنْ عَلاماتِ أَسْبابِ الْجَهْلِ اَلْمُماراةُ لِغَیرِ أَهْلِ الْفِکْرِ، وَ مِنْ دَلائِلِ الْعالِمِ اِنْتِقادُهُ لِحَدیثِهِ وَ عِلْمُهُ بِحَقائِقِ فُنُونِ النَّظَرِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(نشستن با صاحبان اندیشه و عقل از نشانه های پذیرفتن حقّ است، و خشونت و بدرفتاری با غیر اهل فکر از نشانه های جهل و نادانی است، و ارزیابی و نقد و رد گفتار خویش و آگاهی به واقعیت نظرها و اندیشه ها، از نشانه های دانشمندی است). [۱].

*****

[۱] تحف العقول ص ۱۷۷

اعیان الشیعه ج۱ ص ۶۲۰

بحار الأنوار ج۷۸ ص۱۱۹ حدیث ۱۴.

علم اهل بیت و کمک جبرییل

جُعید همدانی از یاوران امام حسین علیه السلام بود که همراه امام در کربلا به شهادت رسید چون در طول سفر ده ها نمونه از علم و آگاهی را دیده و شنیده بود، که با واقعیت ها انطباق دارد، و دقیقاً از آینده و سرنوشت افراد و قبائل خبر می دهد از امام حسین علیه السلام پرسید. جانم فدای تو یا اباعبدالله چگونه نسبت به افراد و آینده آنان اینگونه دقیق اظهار نظر می فرمائید؟

؛

حدیث ۳۴۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا جُعَیدُ نَحْکُمُ بِحُکْمِ آلِ داوُدَ، فَإذا عُیینا عَنْ شَی ءٍ تَلَقّانا بِهِ رَوْحُ الْقُدُسِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای جُعید!

ما به روش خاندان داوُد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قضاوت می کنیم و هرگاه نسبت به مسئله ای درمانده شویم، حضرت جبرئیل ما را کمک می کند.) [۱].

*****

[۱] بصائر الدرجات ص۴۵۲ حدیث ۷

بحارالانوار ج۲۵ ص۵۷ حدیث ۲۲.

آگاهی و علم غیب امام حسین

همه شیعیان می دانند و باور دارند که علم غیب از طرف پروردگار جهانیان در اختیار پیامبران الهی و رسول گرامی اسلام، و امامان معصوم علیهم السلام قرار می گرفت، تا مشکلات امور امّت اسلامی را برطرف کنند، و بتوانند با وحی الهی به همه نیازمندی های انسان ها پاسخ گویند. جابر جعفی از امام سجّاد علیه السلام نقل کرد که:

عَرَبی چون اعتقـاد به علم غیب امامان معصوم علیهم السـلام نـداشت، در حالی که جُنُب بود به دیـدار امام حسـین علیه السـلام رفت تا او را بیازماید، وقتی درب خانه آن حضرت را کوبید:

حدیث ۳۴۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَما تَسْتَحْیی یا أَعْرابی أَنْ تَدْخُلَ إِلی إِمامِکَ وَأَنْتَ جُنُبٌ

وَ قالَ:

أَنْتُمْ مَعاشِرَ الْعَرَبِ إذا خَلَوْتُمْ خَضْخَضْتُم.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای اعرابی آیا شرم نمی

کنی که در حال جنابت بر امام خود وارد می شوی؟

شما عرب ها وقتی خلوت می کنید اختیار از دستتان می رود.) [۱].

آن شخص که دچار حیرت شده بود بازگشت، غسل کرد و آنگاه با لباس و بدن پاک خدمت امام رسید و مشکلات فکری خود را پرسید.

آگاهی از توطئه منافقین

پس از امضاء قراردادنامه صلح با معاویه که جنگ و خونریزی از بین رفته بود، گروهی از اهل کوفه که دارای اغراض سیاسی بودند، پنهانی با محمّد بن حنفیه ارتباط برقرار کردند و گفتند:

شما قیام کنید ما با شما هستیم و معاویه را از سر راه بر می داریم.

ایشان جواب رد دادند. آن گروه دست از اغراض سیاسی خود بر نداشتند، پنهانی با امام حسین علیه السلام تماس گرفتند و گفتند:

شما قیام کنید ما شما را یاری می دهیم.

حدیث ۳۴۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنَّ الْقَوْمَ إِنَّما یریدُونَ أَنْ یأْکُلُوا بِنا وَ یسْتَطِیلُوا بِنا وَ یسْتَنْبِطُوا دِماءَ النَّاسِ وَ دِماءَنا

امام حسین علیه السلام فرمود:

(این گروه می خواهند به وسیله ما شکم خود را تأمین کنند و به وسیله ما به بزرگواری برسند، و خون مردم و ما را بیهوده بر زمین ریزند.) [۲].

آگاهی امام به سرنوشت عمر سعد

در دوران صلح که هنوز از تحوّلات سیاسی کوفه خبری نبود، و ماجرای کربلایی وجود نداشت، روزی عمر سعد، امام حسین علیه السلام را دید و گفت:

ای اباعبدالله!

برخی از انسان های کم عقل گمان می کنند من قاتل تو هستم.

حدیث ۳۴۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِنَّهُمْ لَیسُوا بِسُفَهاءَ وَلکِنَّهُمْ حُلَماءُ، أَما اَنَّهُ یقَرُّ عَینی أَنَّکَ لا تَأْکُلُ بُرَّ الْعِراقِ بَعْدی اِلَّا قَلیلاً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آنان کم عقل نیستند بلکه عاقل و

بردبارند، تو مرا خواهی کُشت، امّا بدان!

چشم من روشن خواهد شد از اینکه تو از گندم عراق جز اندک نخواهی خورد.) [۳].

آگاهی امام از ذکر پرندگان

پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام از نطق انواع پرندگان آگاهی داشتند و آنها را درک می کردند، امام حسین علیه السلام نیز از نطق و ذکر پرندگان آگاه بود، و می دانست هر پرنده ای چگونه با خدا راز می گوید، زیرا:

حدیث ۳۴۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

ما خَلَقَ اللهُ مِنْ شَی ء إِلاَّ وَ لَهُ تَسْبیحٌ یحْمِدُ بِهِ رَبَّهُ

ثُمَّ تَلا هذه الآیه:

«و إِنْ مِنْ شَی ء إِلاَّ یسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ» [۴].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پروردگار هستی چیزی خلق نکرد جز آنکه با ذکر خاصّی خدا را حمد و سپاس می گوید «سپس این آیه را خواند»:

و چیزی در نظام هستی وجود ندارد جز آنکه خدا را شکر و سپاس می گوید، لکن شما حمد و سپاس آنها را درک نمی کنید.) [۵].

خبر دادن از دزدان راه

برخی از کارگران امام حسین علیه السلام می خواستند به مسافرت بروند آن حضرت به آنها رهنمود داد و فرمود:

حدیث ۳۴۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

لا تَخْرُجُوا یوْمَ کَذا وَاخْرُجُوا یوْمَ کَذا، فَإِنَّکُمْ إِنْ خالَفْتُمُونی قُطِعَ عَلَیکُمْ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(در فلان روز سفر نکنید، بلکه در روز دیگری از مدینه خارج شوید، مبادا سرپیچی کنید، اگر با دستور من مخالفت کنید اسیر

دزدان راه می شوید.)

کمی گـذشت و کـارگران شـتاب کردنـد و به رهنمود امـام عمـل نکردنـد، در بین راه دزدان بر آنهـا هجوم آوردنـد و آنها را کشتند و اموالشان را به غارت بردند. وقتی خبر به امام رسید فرمود:

لَقَدْ حَذَّرْتُهُم فَلَمْ يقْبَلُوا

مِنّی (من آنها را پرهیز دادم ولی گوش نکردند.)

امام حسین علیه السلام با ناراحتی نزد والی مدینه رفت. فرماندار مدینه تا امام را دید از کشته شدن کارگران آن حضرت اظهار تأسّف کرد و گفت یا اباعبدالله خدا به شما پاداش نیکو عطا فرماید.

امام علیه السلام فرمود:

اگر قاتلان غارتگر را به تو معرّفی کنم تو آنها را قصاص می کنید؟

فرماندار مدینه گفت:

آری!

مگر شما آنها را می شناسید؟

امام فرمود:

آری.

سپس اشاره به مردی کرد که در کنار فرماندار مدینه نشسته بود.

آن مرد که غافلگیر شده بود گفت:

تو از کجا مرا می شناسی؟

و چرا به سوی من نشانه رفته ای؟

امام علیه السلام فرمود:

اگر همه نشانه ها را بگویم و نام همراهان تو را افشاء کنم، که چگونه و بکجا و سوار بر چه مرکبی، راه را بستید و کدامیک شما چه کسی را کشت، اعتراف می کنی؟

آنگاه همه ماجرا را بی کم و کاست بیان فرمود بگونه ای که آن مرد گفت:

سوگند به خدا!

حسین راست می گوید.

فرماندار تمام همراهان آن مرد را دستگیر و همه را اعدام کرد.

خبر از شهادت زید

امام باقر علیه السلام نسبت به آینده قیام حضرت «زید» برادرش آگاهی داشت و محل بدار کشیدن او را می دانست. روزی به اصحاب خود فرمود که:

حضرت اباعبدالله علیه السلام ماجرای «زید» را اینگونه بیان فرمود:

حدیث ۳۵۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا ابن مسلم حدّثنی أبی عن أبیه الحسین علیه السلام قال:

وَضَعَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله یدَهُ عَلی کِتْفی

وَ قالَ:

یا بنی یخرج من صلبک رجل یقال له زید یقتل مظلوماً، إذا کان یوم القیامه حشر إلی الجنّه».

امام حسین علیه السلام فرمود:

(روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و

سلم دست مبارک بر روی دوش من گذاشت و فرمود، فرزندم، از پُشت تو مردی متولّد می شود که نا او «زید» است، و مظلومانه کشته می شود و آنگاه که روز قیامت فرا رسد بی حساب به سوی بهشت خواهد رفت). [۶].

خبر از شتر گمشده اعرابی

ابن عبّاس نقل کرد:

روزی با امام حسین علیه السلام نشسته بودیم، ناگاه اَعرابی از راه رسید و سخت ناراحت بود و گفت:

ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم!

شتر من گمشده، و جز آن مرکبی ندارم، پدرت امیرالمومنین علیه السلام گمشدگان را هدایت می کرد، و گمشده ها را به صاحبانشان باز می گرداند، بدادم برس.

حدیث ۳۵۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِذْهَبْ اِلی الْمَوْضِعِ الْفُلانی تَجِدُ ناقَتَکَ واقِفَهً وَ فی مُواجِهِها ذِئْبٌ أَسْوَدُ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(در فلان قسمت صحرا برو شترت را پیدا می کنی که ایستاده است، و روبروی شتر تو گرگ سیاهی قرار دارد.) [۷].

مرد عرب رفت و شترش را پیدا کرد و بازگشت و از امام تشکّر و قدردانی کرد.

خبر از محفوظ ماندن کعبه

امام صادق علیه السلام نقل کرد:

در یکی از سال ها در مراسم حج که حضرت اباعبدالله علیه السلام نیز حضور داشت، سیل بزرگی آمد و تمام اطراف کعبه و مقام ابراهیم را گرفت، مردم مضطرب و نگران بودند و به مقام ابراهیم نگاه ها دوخته شد، فکر می کردند آن سیل عظیم کعبه و مقام را از جای می کند.

پس امام حسین علیه السلام اظهار داشت:

حدیث ۳۵۲

قال الامام الحسين علیه السلام:

نادِ إِنَّ اللهَ قَدْ جَعَلَهُ عَلَماً لَمْ یكُنْ لِیذْهَبَ بِهِ فَاسْتَقِرُّوا.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(با صدای بلند اعلان کن که همانا خداوند کعبه

را نشانه استوار قرار داد، هرگز با این سیل از جای خود تکان نمی خورد، آرام باشید.) [۸].

*****

[۱] خرائج و جرائح ج۱ ص۲۴۶

وسائل الشّیعه ج۱ ص۴۷۶

بحارالانوار ج۴۴ ص۱۸۱

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۵۶.

[۲] بدایه و نهایه ج۸ ص۱۷۴.

[۳] کشف الغمه ج۲ ص۹، ارشاد شیخ مفید ص۲۵۱، بحارالأنوار ج۴۴ ص۲۶۳ حدیث ۲۰.

[۴] سوره اسراء آیه ۴۴.

[۵] خرائج و جرائح ج۱ ص۲۴۸ حدیث ۵، بحارالانوار ج۶۴ ص۲۷ حدیث ۸.

[۶] کفایه الاثر ص۳۰۵.

[۷] اثبات الهداه ج۵ ص ۲۱۱ حدیث ۸۳.

[۸] اصول کافی ج۴ ص۲۲۳، من لا یحضره الفقیه ج۲ ص۲۴۳، اثبات الهداه ج۵ ص۱۷۶.

عیب جویی

پرهیز از عیب جویی

یکی دیگر از ارزش های اخلاقی در روابط اجتماعی، پرهیز از عیبجوئی است.

حدیث ۳۵۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ لَمْ یکُنْلأَحَدٍ عائِباً لَمْ یعْدَمْ مَعَ کُلِّ عائِبٍ عاذِراً

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کسی که در مردم عیب جوئی نکند، از عذرخواهی نیز بی نیاز است). [۱].

*****

[۱] نزهه الناظر و تنبیه الخاطر ص ۸۰ حدیث ۱.

غ

زشتی غیبت کردن

در حضور امام حسین علیه السلام مردی از مردی دیگر غیبت و بدگوئی کرد، آن حضرت خطاب به آن مرد فرمود:

حدیث ۳۵۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا هذا کُفَّ عَنِ الْغِیبَهِ فَإِنَّها إدامُ کِلابِ النَّارِ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای مرد:

زبان از غیبت بازدار که غیبت، لقمه سگان دوزخ است.)

*****

[۱] تحف العقول ص۱۷۵

بحار الأنوار ج۷۸ ص۱۱۷ حدیث۲

أعیان الشیعه ج۱ ص ۶۲۰.

ف و ق

قدردانی

قدردانی از حنظله بن أسعد

در گرماگرم جنگ در روز عاشورا، حنظله در کنار امام حسین علیه السلام ایستاد و بر سر کوفیان فریاد زد و گفت:

شما را از عـذاب الهی می ترسانم، شـما را از محاکمه روز قیامت می ترسانم. شـما را از عـذابی که بر ثمود و عاد نازل شد می ترسانم.

امام از او تشکّر کرد و فرمود:

حدیث ۳۵۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

یابْنَ أَسْعَدَا!

رَحِمکَ اللهُ!

إنَّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا الْعَذابَ حینَ رَدُّوا عَلَیکَ ما دَعَوْتَهُمْ اِلَیهِ مِنَ الْحَقِّ، وَنَهَضُوا إِلَیکَ لِیسْتَبیحُوکَ وَأصْحابَکَ، فَکَیفَ به هم الآنَ وَقَدْ قَتَلُوا إِخْوانَکَ الصّالِحینَ.

رُحْ اِلی خَیرٍ مِنَ الدُّنْیا و ما فیها، وَ اِلی مُلْکٍ لا یبْلی.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای پسر أسعد!

خـدا تو را رحمت کنـد، این مردم را آنگاه که به سوی حقّشان دعوت نمودی پاسـخ مثبت ندادند، و به قتل تو و یارانت آماده گردیدنـد، مستوجب عـذاب بودنـد، و امّا حال که خون برادران صالـح تو را ریختند دیگر گرفتار عذاب و خشم پروردگارند، برو به سوی آنچه از دنیا و آنچه که در آن است برتر است، برو به سوی ملک و آقائی که همیشگی است). [۱].

*****

[۱] تاریخ طبری آملی ج۳ ص۳۲۹

ابصارالعین ص۷۷

واقعه طف ص۲۳۵.

قدردانی برای تیراندازی ابی الشعثاء

یزیـد بن زیاد کندی معروف به «ابی الشـعثاء» یکی از تیراندازان با تجربه بود و دقیق به هدف می زد. روز عاشورا در کنار امام حسین علیه السلام ایستاد، و دفاع می کرد، صد عدد تیر داشت، همه آنها را جز پنج عدد به هدف زد، هر بار که تیراندازی می کرد رجز می خواند، و امام حسین علیه السلام در قدردانی از او می فرمود:

حدیث ۳۵۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللّٰهُمَّ سَدِّدْ رَمْیَتَهُ، وَ اجْعَلْ ثَوابَهُ

الْجَنَّهَ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدایا او را در تیراندازی محکم و قوی بگردان و اجر و مزدش را بهشت برین قرار بده). [۱].

*****

[۱] مثیر الأحزان ص۶۶

تاریخ طبری ج۷ ص۳۵۵

کتاب أمالی صدوق مجلس ۳۰.

دعا و قدردانی از غلام اباذر

شخصی به نام «جون» که در گذشته غلام اباذر بود، در سفر عاشورا همراه امام حسین علیه السلام به کربلا آمد، امام به او اجازه داد تا در نبرد عاشورا شرکت نکند و هرجا که دوست دارد برود.

حدیث ۳۵۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَنْتَ فی إِذْنٍ مِنّی، فَإِنَّما تَبِعْتَنا طَلَباً لِلْعافِیهِ فَلا تَبْتُلْ بِطَریقِنا.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای جون!

من بیعت را از تو برداشتم و آزاد گذاشتم، زیرا تو به امید عافیت و آسایش تا اینجا به همراه ما آمده ای و در راه ما خود را به ناراحتی و مصیبت مبتلا مگردان.) [۱].

در جواب امام گفت:

نه هرگز!

من در سلامت و امنیت با شما بودم، و از سفره شما بهرمند شدم حال که لحظه های خطر است شما را رها کنم؟

نه هرگز دست از شما بر نمی دارم گرچه رنگ پوست من سیاه است، شما را رها نمی کنم تا خون ما با خون شما به هم آمیزد.

پس از کشته شدن او، امام در کنار جنازه اش فرمود:

اَللّٰهُمَّ بَیضْ وَجْهَهُ، وَطَیبْ ریحَهُ، وَاحْشُرْهُ مَعَ الْاَبْرارِ، وَ عَرِّفْ بَینَهُ وَ بَینَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

(خدایا رویش را سفید و بدنش را خوشبو و با ابرار و نیکان محشورش بگردان و میان او با محمّد و خاندانش آشنائی بیشتر برقرار فرما.) [۲].

*****

[۱] کتاب لهوف ابن طاووس ص۴۷

مثیر الأحزان ص۶۳

بحار الأنوار ج۴۵ ص۲۳

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۶۵.

[۲] بحار الأنوار ج۴۵ ص۲۲

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۶۵

اعیان الشیعه ج۱ ص۶۰۵.

قدردانی از مسلم بن عوسجه

وقتی مسلم بن عوسجه به میدان رفت، و پیکار سختی کرد، عمرو بن حجّاج و سربازان تحت امرش او را محاصره کرده، و با شمشیرها و نیزه ها بدنش را هدف قرار دادند، مسلم بر زمین افتاد، حضرت

اباعبدالله علیه السلام فوراً خود را به او رساند در حالی که هنوز زنده بود.

حدیث ۳۵۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

رَحِمَکَ رَبُّکَ یا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَهِ «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ ینْتَظِرُ و ما بَدَّلُوا تَبْدیلًا». [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(رحمت خدا بر تو باد مسلم!

بعضی از آنان به پیمان خود «شهادت در راه خدا» عمل کردند و بعضی از آنان در حال انتظار بسر می برند و عهد و پیمانشان را تغییر نداده اند). [۲].

*****

[۱] سوره احزاب آیه ۲۳ (وقتی حبیب بن مظاهر به هنگام شهادت مسلم سر او را بر روی زانو نهاد و گفت سفارشی داری؟

مسلم که غرق در خون بود با صدای ضعیفی خطاب به حبیب گفت «أوصیك بهذا ان تموت دونه» تو را سفارش می کنم که تا آخرین قطره خون از حسین علیه السلام دفاع کنی) تاریخ طبری ج۷ ص۳۴۳.

[۲] تاریخ طبری آملی ج۳ ص۳۲۴

تاریخ ابن أثیر ج۲ ص۵۶۵

بحارالأنوار ح۴۵ ص۲۰

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۶۳.

قدردانی از عمرو بن قرظه

در لحظه های حسّاس پیکار و شهادت در روز عاشورا، عمرو بن قرظه از امام حسین علیه السلام اجازه میدان رفتن گرفت، جنگ سختی کرد، و تعداد زیادی از لشگریان یزید را کشت، و در پیش روی امام ایستاد هر تیری که به سوی آن حضرت می آمد با بدن آن را می گرفت و هر شمشیری را از امام دفع می کرد و تا زنده بود نگذاشت آسیبی به آن حضرت برسد، وقتی با پیکر خونین بر زمین افتاد گفت:

ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم من وفای به عهد کردم؟

حدیث ۳۵۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

نَعَمْ أَنْتَ أَمامی فِی الْجَنَّهِ، فَاقْرَأْ رَسُولَ

اللهِ صلی الله علیه و آله عَنّی اَلسَّلامَ، وَ أَعْلِمْهُ أَنّی فی الأَثَرِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آری تو نیز وظیفه خود را انجام دادی و پیشاپیش من در بهشت هستی، سلام مرا به رسول خدا برسان و به او ابلاغ کن که من نیز در پشت سر تو به پیشگاه او و به دیدارش خواهم آمد). [۱].

*****

[۱] کتاب لهوف ابن طاووس ص۴۶

مثیر الأحزان ص۶۱

بحارالأنوار ج۴۵ ص۲۲

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۶۵.

قدردانی از حبیب بن مظاهر

حبیب بن مظاهر از سنّ بالائی برخوردار بود، و تجربه نظامی فراوانی داشته و در میان کوفیان شهرت داشت، از حافظان قرآن بود، و در یک شب، یکدوره کامل قرآن می خواند، در پیکار روز عاشورا وقتی جنازه او بر زمین افتاد امام خود را به او رساند.

حدیث ۳۶۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

عِنْدَالله أَحْتَسِبُ نَفْسی وَ حُماةَ اَصْحابی. لِلَّهِ دَرُّکَ یا حَبیبُ، لَقَدْ کُنْتَ فاضِلًا تَخْتِمُ الْقُرآنَ فی لَیلَهٍ واحِدَهٍ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای حبیب من تو را از خودم می دانستم و از بزرگان یاران من به حساب می آمدی، مرد با فضیلتی بودی که در یک شب قرآن را ختم می کردی). [۱].

*****

[۱] تاریخ طبری آملی ج۳ ص۳۲۷ و ج۷ ص۳۴۹

تاریخ ابن أثیر ج ۲ ص ۵۶۷

واقعه طف ص ۲۳۱

معالی السبطین ج ۱ ص ۳۷۶

ینابیع الموده ص ۴۱۱.

قرآن شناسی

ثواب قرائت قرآن

بشر بن غالب أسدی نقل کرد:

روزی خدمت امام حسین علیه السلام رسیدم که پیرامون ارزش و ثواب خواندن قرآن با ما سخن گفت:

حدیث ۳۶۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ قَرَأ آیهً مِنْ کِتابِ اللهِ عَزَّوَجِلَّ فی صَلاتِهِ قائِماً یکْتَبُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ مِائَهُ حَسَنَهٍ، فَإذا قَرَأها فی غَیرِ صَلاهٍ کَتَبَ اللهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَناتٍ، وَ إنْ إسْتَمَعَ الْقُرْآنَ کَتَبَ اللهُ لَهُ بِکُلِّ حَرْفٍ حَسَنَهً، وَ إنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ لَیلًا صَلَّتْ عَلَیهِ الْمَلائِکَهُ حَتّی یصْبِحَ، وَ إنْ خَتَمَهُ نَهاراً صَلَّتْ عَلَیهِ الْحَفَظَهُ حَتّی یمْسِی، وَ کانَتْ لَهُ دَعْوَهٌ مُجابَهٌ، وَ کانَ خَیراً لَهُ مِمّا بَینَ السَّماءِ وَالأَرْضِ.

قلت هذا لمن قرأ فمن لم یقرأه قال:

یا أَخا بَنی أَسَدٍ إنَّ اللهَ جَوادٌ ماجِدٌ کَریمٌ، إذا قَرَأ ما مَعَهُ أَعْطاهُ اللهُ ذلِکَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کسی که یک آیه از قرآن در نماز خود ایستاده بخواند،

برای هر حرفی صد پاداش نیکو برای آن شخص نوشته می شود، اگر در غیر نماز بخواند خداوند بهر حرفی ده پاداش نیکو به او عطا می کند.

پس اگر قرآن را بشنود، بهر حرفی یک پاداش نیکو به او عطا می کند، و اگر کسی تمام قرآن را در شب بخواند فرشتگان بر او درود می فرستند تا صبح شود، اگر در روز تمام قرآن را بخواند فرشتگان بر او درود می فرستند تا شب، و دعای او بر آورده است، و به اندازه آنچه که بین آسمان و زمین است به او پاداش داده می شود). از امام پرسیدم این ثواب خواننده قرآن است امّا کسی که نمی تواند قرآن را بخواند چه؟

فرمود:

(ای برادر بنی أسد، در شگفت مباش زیرا خداوند بخشنده، ستایش کننده، و بزرگوار است، وقتی خوانده شود آنچه که از اوست، خداوند پاداش هایی که یاد کردم را خواهد بخشید). [۱].

*****

[۱] بحارالانوار ج۹۲ ص۲۰۱.

اقسام معارف قرآن

درست است که قرآن برای عموم انسان ها نازل شده است، و همه انسان ها می توانند از معارف ارزشمند آن بهره مند گردند. امّا معارف بلند قرآن بگونه ای است که همه افراد یکسان از آن استفاده نمی کنند.

حدیث ۳۶۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

کِتابُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ عَلی أَرْبَعَهِ أَشْیاءَ:

عَلَی الْعِبارَهِ، وَالْإِشارَهِ، وَ اللَّطائِفِ، وَالْحَقائِقِ فَالْعِبارَهُ لِلْعَوامِ، وَالْاِشارَهُ لِلْخَواصِّ وَاللَّطائِفُ لِلأَوْلیاءِ، وَ الْحَقائِقُ لِلأَنْبِیاءِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کتاب خدا بر چهار چیز استوار است:

عبارات، رمزها و اشاره ها، لطایف، و حقایق، امّا عبارات آن پس برای توده مردم است، و اشاره و رموزات از آن خواصّ و بندگان ویژه است، و لطایف آن برای اولیاء است، و حقایق آن برای پیامبران و

انبیاء است). [۱].

*****

[۱] جامع الأخبار ص۱۱۶

بحارالانوار ج۹۲ ص ۲۰ حدیث ۱۸

عوالی اللئالی ج۴ ص۱۰۵ حدیث ۱۵۵.

قضا و قدر

تعریف قضا و قدر

حسن بن ابی الحسن بصری نامه ای به امام نوشت و در آن از قضا و قَدَر الهی پرسید، امام این گونه جواب داد.

حدیث ۳۶۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

إتَّبِعْ ماشَرَحْتُ لَکَ فی الْقَدَرِ مِمَّا اُفْضِیَ إلَینا أَهْلُ الْبیتِ، فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ یؤْمِنْ بِالْقَدَرِ خیرِهِ وَ شَرِّهِ فَقَدْ کَفَرَ. وَ مَنْ حَمَلَ الْمَعاصی عَلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ اِفْتَری عَلَی اللهِ اِفْتِراءً عَظیماً، إنّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی لا یطاعُ بِإِکْراهٍ، وَلایعْصی بِغَلَبَهٍ، وَلایهْمِلُ الْعِبادَ فی الْهَلَکَهِ. ولکِنَّهُ الْمالِکُ لِما مَلَّکَهُمْ، وَالْقادِرُ لِما عَلَیهِ أَقْدَرَهُمْ، فَإِنْ اِئْتَمَروُا بِالطَّاعَهِ لَمْ یکُنِ لَهُمْ صادّاً عَنْها مُبْطِئاً، وَ إِنْ اِئْتَمَرُوا بِالْمَعْصِیهِ فَشاءَ اَنْ یمُنَّ عَلَیهِمْ فَیحُولَ بَینَهُمْ وَ بَینَ ما اِئْتَمَرُوا بِهِ، فَعَلَ وَ إِنْ لَمْ یفْعَلْ فَلَیسَ هُوَ حامِلُهُمْ عَلَیهِمْ قَسْراً، وَلاکَلَّفَهُمْ جَبْراً، بِتَمْکینِهِ إیاهُمْ بَعْدَ إعْذارِهِ وَ إِنْذارِهِ لَهُمْ وَاحْتِجاجِهِ عَلَیهِمْ طَوَّقَهُمْ وَمَکَّنَهُمْ.

وَ جَعَلَ لَهُمُ السَّبیلَ إلی أَخْذِ ما إلَیهِ دَعاهُمْ، وَ تَرْکِ ما عَنْهُ نَهاهُمْ جَعَلَهُمْ مُستَطیعینَ لِاَخْذِ ما اَمَرَهُمْ بِهِ مِنْ شَیءٍ غَیرَ اخِذیهِ، ولِتَرْکِ مانَهاهُمْ عَنْهُ مِنْ شَیءٍ غَیرَ تارِکیهِ. وَالحمدُ للّه الَّذی جَعَلَ عِبادَهُ أَقْویاءَ لِما أَمَرَهُمْ بِهِ، ینالُونَ بِتِلْکَ الْقُوَّهِ وَ نَهاهُمْ عَنْهُ، وَ جَعَلَ الْعُذْرَ لِمَنْ یجْعَلُ لَهُ السَّبَبَ جَهْداً مُتَقَبِّلاً فَأَنَا عَلی ذلِکَ أَذْهَبُ وَ بِهِ أَقُولُ، وَاللهِ و أَنَا وَ أَصْحابی اَیضاً عَلَیهِ، وَ لَهُ الْحَمْدُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آنچه در مفهوم «قدر» به تو شرح می دهم پیروی کن که شرحی این چنین از جمله ویژگیهایی است که بر ما اهل بیت عنایت شده است. هر کسی به «قَدَر» ایمان نیاورد و نیکی و بدی

آن را نپـذیرد به خداونـد کفر ورزیـده است، و هر کس گناهان خود را بحساب خداوند بگذارد افترائی بس بزرگ به خداوند بسته است، خداونـد مردم را به جبر و اکراه به اطاعت خود وا نمی دارد و آنان را به زور بر معصیت خود بر نمی انگیزد، ولی بنـدگان هم در انتخاب راه زنـدگی به حال خود رها نشـده انـد بلکه هرچه بنـدگان دارنـد خداونـد مالک آنهاست، و بر آنچه بندگانش را توان بخشیده مسلّط و قادر می باشد.

اگر بندگان به اطاعت خدا گردن نهند خداوند هرگز مانع اطاعت آنها نخواهد شد، و اگر گناه و معصیت پیشه گیرند اگر خدا خواست بر آنها منّت می نهد و میان گناه و آنان سدّی ایجاد می کند.

و اگر از گناه باز نـداشت اینگونه نیست که خداونـد آنان را بر انجام گناه مجبورشان ساخته است، بلکه خداونـد پس از ارشاد شیـخ مفیـد و راهنمائی و اتمام حجّت، آزادی و امکان هر عمل را به آنان داده است، خدا بر بندگان خود راهی نهاده است که بتوانند اوامر و دستورات او را انجام دهند، و منهیات او را ترک نمایند.

خداونـد بر بنـدگانش توانائی و نیرومندی عطا فرموده تا فرامینش را به اجراء نهد، و از آنچه نهی فرمود، روی گرداننـد، سپاس خـدایی را که بنـدگانش را بر انجام اوامر خود نیرومند و توانا کرده و با این توان و نیرو اوامر و نواحی او را بجای می آورند و آنان را که قـدرت عمل و یا قـدرت ترک نـداده مغرور دانسـته است. آری سـپاس خدای را، سپاسـی که مورد قبول درگاهش باشد.

پس من با این مرام و عقیده

رهرو این راهم، و سوگند به خدا!

اعتقادم نیز همین است، این است راه من و یارانم و خدا را سپاسگزارم). [۱].

*****

[۱] فقه الرضا ص۴۰۸

معادن الحکمه ج۲ ص۴۵

بحارالانوار ج۵ ص۱۲۳.

قیاس

برهان و استدلال و ترک قیاس

دین اسلام دین عقل و برهان است، و هر دستوری از احکام اسلام دارای حکمت و فلسفه و دلیل است، و نمی توان بدون دلیل، حکمی را با حکم دیگر قیاس کرد.

روزی نافع بن أزرق مسائلی را پرسید:

حدیث ۳۶۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا نافِعُ إنَّ مَنْ وَضَعَ دِینَهُ عَلَی القِیاسِ لَمْ یزَلِ الدَّهْرَ فِی الاِرْتِماسِ، مائِلاً عَنِ المِنْهاجِ، ظاعِناً فِی الاِعْوِجاجِ، ضالّاً عَنِ السَّبِیلِ، قائِلاً غَیرَ الجَمِیلِ. یا ابَن الأَزْرَقِ أصِفُ إلهی بِما وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ.

وَ اُعَرِّفُهُ بِما عَرَّفَ بِه نَفْسَهُ، لا ـ یدْرَکُ بِالحَواسِّ، وَلایقاسُ بِالنَّاسِ، فَهُوَ قَریبٌ غَیرُ مُلْتَصِقٍ، وَ بَعِیدٌ غَیرُ مُتَقَصٍّ، یوَحَّدُ وَلایبَعَّضُ، مَعْرُوفٌ بِالآیاتِ، مَوْصُوفٌ بِالعَلاماتِ، لا إلهَ إلاّ هُوَ الکَبیرُ الْمُتعالُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای نافع!

آن کس که دینش را بر پایه قیاس بنا نهد، همواره بر منجلاب خطا فرو می رود، و از جادّه مستقیم حق منحرف می گردد، این چنین فردی راه را گم می کند و در کجی و نادرستی گام می نهد، و سخنی ناپسند می گوید.

خداشناسی

ای پسر أزرق!

خدا را آن چنان توصیف می کنم که خود کرده است، با حواس درک نمی شود و به مخلوقات قیاس نمی گردد، او به موجودات نزدیک است ولی نه پیوسته و متّصل و از آنان دور است ولی نه با فاصله، یکتا و بی همتا است، و ترکیب پذیر نیست، او با نشانه های آفرینش شناخته می شود، و قوانین هستی، توصیف کننده اوست، نیست معبودی جز او که بزرگ

و بلند مرتبه است). [۱].

*****

[۱] توحید شیخ صدوق ص۷۹ حدیث ۳۵

بحارالانوار ج۴ ص۲۹۷ حدیث ۲۴ و ج۲ ص۳۰۲.

قیام و مبارزه

رعایت احتیاطهای نظامی

امام حسین علیه السلام همیشه آمادگی رزمی خود را حفظ می کرد، کاروان آن حضرت در حرکت به سوی کربلا وقتی به سرزمین «قیظ» رسید از دور لشگریان کوفه را دید، خطاب به زهیر بن قین فرمود:

حدیث ۳۶۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَما هاهُنا مَکانٌ یلْجَأُ اِلَیهِ اَوْ شَرَفٌ نَجْعَلُهُ خَلْفَ ظُهُورِنا وَ نَسْتَقْبِلُ الْقَوْمَ مِنْ وَجْهٍ واحِدٍ؟

[۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آیا در اینجا پناهگاهی هست که بدان پشت دهیم تا با همه لشگریانم روبری آنان قرار گیریم؟)

یعنی حداکثر استفاده از زمین و شرائط حاکم بر منطقه جنگی باید بشود.

باید بگونه ای در برابر دشمن صف آرایی کرد که دشمن تنها از یک سو بتواند مبارزه کند تا لشگر خودی را نتواند دور بزنند و آنان را محاصره کند.

*****

[۱] اخبار الطوال ص۲۴۸.

رعایت تاکتیک های نظامی و اصول ایمنی

پس از فرود به زمین کربلاء سرانجام سی هزار نفر در برابر هفتاد و دو تن میخکوب شد، و از نظر نظامی خطرات مهمّی در پیش است.

امام حسین علیه السلام دستور دادند تمام خیمه ها را در کنار تپّه ای متّصل به هم نصب کنند تا دشمن از پشت سر نتواند حمله کند و آنگاه دستور داد از طرف چپ خیمه ها تا قسمت جلو خندقی کنده شود که تنها از یک سو احتمال هجوم باشد.

حدیث ۳۶۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

قُومُوا فَاحْفِرُوا لَنا حَفیرَةً حَوْلَ عَسْکَرِنا هذا شِبْهَ الْخَنْدَقِ وَ أَجِّجُوا فیهِ ناراً، حَتَّی یکُونَ قِتالُ الْقَوْمِ مِنْ وَجْهٍ واحِدٍ لا نُقاتِلُهُمْ وَلا یقاتِلُونَ فَنَشْتَغِلَ بِحَرْبِهِمْ وَلا نُضیعُ الْحَرَمَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(بپاخیزید و اطراف لشگر گودالی شبیه خندق حفر کنید و داخل گودال را از آتش پر کنید تا جنگ ما با آنها از یک طرف باشد، در

این صورت وقتی که با آنها در حال جنگ هستیم حَرَم در امان خواهد بود). [۱].

*****

[۱] فتوح ابن أعثم کوفی ج۵ ص۱۰۷

مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج۱ ص۲۴۸.

آمادگی معنوی برای جهاد

لشگریان یزید به رهبری عمر سعد گرچه تلاش کردند در بعد از ظهر روز نهم محرّم کار را یکسره کنند، امّا امام حسین علیه السلام شب عاشورا را مهلت خواست، سپس به یاران فرمود:

حدیث ۳۶۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

قُومُوا فَاشْرِبُوا مِنَ الْماءِ یکُنْ آخِرَ زادِکُمْ، وَتَوَضَّأوْا وَ اغْتَسِلُوا وَاَغْسِلُوا ثِیابَکُمْ لِتَکُونَ أَکْفانَکُمْ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(برخیزید، از این آب بنوشید که آخرین روزی شما در دنیاست، با آن وضو بسازید غسل کنید، و لباسهای تان را با آن شستشو دهید که فردا کفن های شما خواهد بود). [۱].

آنگاه شب عاشورا را همه به دعا و نماز و قرآن و ذکر و نیایش گذراندند، هر کس از دور به خیمه ها نزدیک می شد، گویا به کندوی زنبوران عسل نزدیک شده است.

*****

[۱] بحارالانوار ج۴۴ ص۳۱۶

دمعه الساکبه ج۴ ص۲۷۵.

ارزیابی اطراف قرارگاه

هلال بن نافع یکی از یارانی بود که در مسائل نظامی تجربه فراوان داشت و همواره در خدمت امام حسین علیه السلام بود،

وقتی خیمه ها را در کنار تپّه ای نزدیک بهم، نصب کردند، هلال بن نافع نقل کرد که در شب عاشورا امام را دیدم که اطراف خیمه ها را از نزدیک مورد ارزیابی قرار می دهد، و راه های نفوذ را بررسی می کند، نزدیک رفتم.

حدیث ۳۶۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنِ الرَّجُلُ، هِلالٌ؟

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کیست آن مرد، هلال بن نافعی؟)

گفتم:

آری، پرسیدم:

شما چرا در اطراف خیمه ها قدم می زنید؟

فرمود:

یا هِلالُ خَرَجْتُ أَتَفَقَّدُ هذِهِ التِّلاعَ مَخافَةَ أَنْ تَکُونَ کَناءً لِهُجُومِ الْخَیلِ عَلی مُخَیمِنا یوْمَ یحْمِلُونَ وَ یحْلَمُونَ.

(آمده ام تا پستی و بلندی اطراف خیمه ها را بررسی کنم که مبادا برای دشمن مخفی گاهی باشد و از آنجا برای حمله خود و یا دفع حمله

شما استفاده کند.)

آنگاه دست روی دوش من گذاشت و فرمود:

هِی هِی وَاللهِ وَعْدٌ لا خُلْفَ فیهِ.

(امشب همان شب موعود است وعده ای است که هیچ تخلّف در آن راه ندارد).

سپس خطاب به من فرمود:

یا هِلالُ ألا تَسْلُکُ ما بَینَ هذَینِ الْجَبَلَینِ مِنْ وَقْتِکَ هذا وَانْجِ بِنَفْسِکَ

(ای هلال نمی خواهی در این تاریکی شب به این کوه ها پناهنده شوی و خود را از مرگ برهانی). [۱].

من خود را به پاهای امام افکندم و

گفتم:

مادرم به عزای من بنشیند، ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، من از تو جدا نمی شوم تا در خون خود دست و پا بزنم.

*****

[۱] دمعه السّاکبه ج۴ ص۳۷۲

مقتل مقرّم ص۲۶۵.

آزمودن یاران

در شب عاشورا که دو لشگر نا برابر مقابل هم قرار داشتند و به جنگ و پیکار فردا می اندیشیدند، و حلقه محاصره بر امام حسین علیه السلام تنگ تر شد، حضرت زینب علیها السلام با نگرانی پرسید:

آیا یاران همراه تو، فردا در شدّت نبرد تو را رها نخواهند کرد؟

حدیث ۳۶۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَما وَاللهِ لَقَدْ نَهَرْتُهُمْ وَ بَلَوْتُهُمْ وَ لَيسَ فيهِمُ الأَشْوَسَ الأَقْعَسَ يسْتَأْنِسُونَ بِالْمَنِيهِ دُونَى اسْتِئْناسَ الطَّفْلِ بِلَبَنِ أُمِّهِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آری به خدا سوگند!

آنهـا را آزموده ام و نیـافتم مگر دلاور و غرّنـده و با صـلابت و اسـتوار، آنان به کشـته شـدن در پیش روی من مشـتاقند چونان اشتیاق طفل شیرخوار به پستان مادر.) [۱].

*****

[۱] مقتل الحسین مقرّم ص۲۶۲.

منع از آغاز مبارزه

در آغازین لحظه های صبح عاشورا، فرمانـدهان عمر سـعد و شـمر وقتی نزدیک آمدند، خندق، و شـعله های آتش، و آرایش نظامی سـپاه امام را دیدند در شـگفت شدند و دانستند که با یک فرد معمولی طرف مبارزه نیستند، و تنها از یک سو می توانند هجوم بیاورند که نیزه داران امام راه را بر آنان بسته اند، از این رو شمر بن ذی الجوشن با صدای بلند به امام اهانت کرد، مسلم بن عوسجه خواست او را با تیری بزند:

حدیث ۳۷۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

لا تَرْمِهِ، فَإِنّی اَکْرَهُ أَنْ أَبْدَأَهُمْ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(او را با تیر مزن، که من خوش ندارم آغازگر جنگ باشم.) [۱].

شمر بار دیگر خطاب امام کرد و در اوج پستی گفت:

به تو آتش را بشارت می دهم.

قال الامام الحسین علیه السلام:

أُبْشَرُ بِرَبٍّ رَحیمٍ، وَ شَفیعٍ مُطاعٍ، مَنْ أَنْتَ؟

امام حسین علیه السلام فرمود:

(من به خدائی مهربان و شفاعت کننده ای اطاعت شونده بشارت داده

شدم، تو کیستی؟)

گفت:

من شمر بن ذی الجوشن هستم.

اَللّٰهُ اَکْبَرُ، قالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله:

رأیت کأنّ کلباً أبقع یلغ فی دماء أهل بیتی»، وقال الحسین علیه السلام:

رَأَیتُ کَأَنَّ کِلاباً تَنْهَشُنی، وَکَأَنَّ فیها کَلْبَاً أَبْقَعَ کانَ أَشَدَّهُمْ عَلَی وَهُوَ أَنْتَ

(خدا بزرگ است، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود، سگی أبقع [۲]

«رنـگ پوست او لـک دار، رنگارنگ بود» را دیـدم گویا در خون فرزنـدانم غوطه می خورد و من در خواب دیـدم سگ های چنـدی که به سوی من هجوم می آوردند، در میان آنها سـگی رنگارنگ بود، که بیشتر از همه سگ ها به سوی من هجوم می آورد و آن سگ توئی.) [۳].

*****

[۱] تاریخ طبری آملی ج۳ ص۳۱۸

بحارالأنوار ج۴۵ ص۵

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۴۸

واقعه طف ص۲۰۴.

[۲] پوست صورت شمر بیماری بَرَص داشت که لک دار و رنگارنگ بود.

[۳] مثیر الأحزان ص۶۴

بحارالانوار ج۴۵ ص۳۱

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۷۴.

آمادگی برای پیکار

امام حسین علیه السلام نماز صبح عاشورا را با یاران خود به جماعت خواند و آنگاه خطاب به یاران فرمود:

حدیث ۳۷۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِنَّ اللهَ قَدْ اَذِنَ فی قَتْلِکُمْ فَعَلَیکُمْ بِالصَّبْرِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خداوند به کشته شدن من و شما رضایت داده است، پس بردبار و شکیبا باشید.) [۱].

*****

[۱] کامل الزیارات ص۷۳

بحارالانوار ج۴۵ ص۸۶.

پاسخ به ادعای دشمن

صبح عاشورا یکی از فرماندهان لشگر یزید به نام عمرو بن حجّاج «فرمانده قسمت راست لشگر» خطاب به سربازان خود گفت:

ای مردم کوفه با هم متّحد باشید و در کشتن کسی که از دین خارج شد و مخالفت با یزید کرد تردیدی بخود راه ندهید.

امام در پاسخ او اظهار داشت:

حدیث ۳۷۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا عَمْرَو بْنَ الْحَجّاجِ!

أَعَلَی تُحِرِّضُ النّاسَ؟!

أَنَحْنُ مَرَقْنا وَ أَنْتُم ثَبَتُّمْ عَلَیهِ!

أَما وَاللهِ لَتَعْلَمُنَّ لَوْ قَدْ قُبِضَتْ أَرْواحُکُمْ وَمُتُّمْ عَلی أَعْمالِکُمْ أَینا مَرَقَ مِنَ الدّینِ و من هُوَ أَوْلی بِصِلی النّارِ!

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای عمرو بن حجّاج آیا مردم را بر ضد من می شورانی؟

آیا ما از دین خارج شدیم و شما ثابت قدم ماندید؟

آگاه باش، به خدا سوگند!

وقتی روح های شما از بدن خارج شود و با همین عمل بمیرید، آنگاه خواهی دید چه کسی از دین خارج شد و چه کسی سزاوار آتش است.) [۱].

*****

[۱] تاریخ طبری آملی ج۳ ص۳۲۴ وج۷ ص۳۴۲

بحارالأنوار ج۴۵ ص۱۹

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۶۳.

فرمان جهاد و پیکار

در صبح عاشورا، عمر بن سعد پیش آمد و تیری به سوی لشگر امام حسین علیه السلام پرتاب کرد و گفت:

در نزد عبیدالله بن زیاد شهادت دهید، من اوّل کسی بودم که تیر به سوی حسین علیه السلام پرتاب کردم «انّی اوّل من رمی» آنگاه تیرهای فراوان از لشگر یزید به سوی اصحاب امام حسین علیه السلام باریدن گرفت:

حدیث ۳۷۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

قُومُوا رَحِمَکُمُ اللهُ اِلَی الْمَوْتِ الَّذی لا بُدَّ مِنْهُ، فَاِنَّ هذِهِ السِّهامَ رُسُلُ الْقَوْمِ اِلَیکُمْ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(برخیزید خدا شما را رحمت کند به سوی مرگی که چاره ای از آن نیست، که این تیرها، پیکهای مرگ است از طرف

این مردم به سوی شما). [۱].

آنگاه دست مبارک بر محاسنش کشید و فرمود:

اِشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلَی تعالی الْیهُودِ اِذْجَعَلُوا لَهُ وَلَداً، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ تَعالی عَلَی النَّصاری اِذْ جَعَلُوهُ ثالِثَ ثَلاثَهٍ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَی الْمَجُوسِ اِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَر دُونَهُ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلی قَوْمٍ إتَّفَقَتْ کَلِمَتُهُمْ عَلی قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِیهِمْ، أما وَاللهِ لا اُجیبُهُمْ إلی شَی ءٍ مِمَّا یریدُونَ حَتّی اَلْقَی اللهَ تَعالی وَ أَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمی. [۲].

(خشم خدا بر یهویان آنگاه سخت گردید که برای او فرزندی باور کردند و خشم خدا بر مسیحیان آنگاه شدید شد که به خدایان سه گانه اعتقاد پیدا کردند و غضب خداوند بر آتش پرستان بیشتر شد که بجای خدا، آفتاب و ماه را پرستیدند و غضب الهی بر قوم دیگری آنگاه شدید شد که بر کشتن پسر دختر پیامبرشان متّحد و هماهنگ گردیدند.

آگاه باشید!

به خدا سوگند!

من به هیچیک از خواسته های اینها جواب مثبت نخواهم داد تا در حالی که به خون خویش خضاب شده و به ملاقات پروردگار خود بروم).

*****

[۱] کتاب لهوف ابن طاووس ص۸۹

مقتل الحسین ج۲ ص۹.

[۲] کتاب لهوف ابن طاووس ص۴۳

بحارالانوار ج۴۵ ص۱۲

مثیرالأحزان ص۵۸

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۵۵.

سخن با نوجوانی رزمنده

جناده انصاری یکی از یاران امام حسین علیه السلام بود که با زن و فرزندان خود همراه با کاروان آن حضرت به کربلا آمد و در روز عاشورا به شهادت رسید، پس از شهادت او پسر نوجوانش به نام «عمرو بن جناده» که یازده سال سنّ داشت لباس رزم

پوشید، و از امام اجازه میدان رفتن خواست:

حدیث ۳۷۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

هذا شابٌّ قُتِلَ أَبُوهُ وَ لَعَلَّ اُمَّهُ تَکْرَهُ خُرُوجَهُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(این نوجوان پدرش در حمله اوّل

کشته شده است، شاید بدون اطّلاع مادرش تصمیم به نبرد گرفته است و مادرش به کشته شدن وی راضی نباشد).

نوجوان گفت:

مادرم این لباس رزم را بر تنم پوشیده و مرا به یاری شما فرستاده است.

او نیز به میدان رفت و اشعار حماسی خواند؛

أميرى حسين و نعم الأمير

سرور فؤاد البشير النذير

على وفاطمه والداه

فهل تعلمون له مِن نظير.

رهبر من حسین علیه السلام است چه رهبر خوبی است، او مایه خوشحالی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بشارت دهنده و هشدار دهنده است..

و مایه خوشحالی علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام پدر و مادرش می باشد، آیا همانند او خواهید یافت؟

با دشمنان جنگید تا کشته شد، سر او را بریدند و به سوی خیمه ها افکندند، مادرش سر را به سوی دشمن پرتاب کرد و چوب جلوی خیمه را گرفت و در حالی که اشعار حماسی می خواند به سربازان حمله کرد که حضرت اباعبدالله علیه السلام او را به خیمه ها باز گرداند. [۱].

*****

[۱] معالی السّبطین ج ۱ ص ۳۸۰.

بشارت بهشت به قیام گران

در ظهر روز عاشورا پس از خواندن آن نماز تاریخی که الگوی همه نمازگزاران جهان شد

امام حسین علیه السلام به یاران همراه بشارت بهشت داد و فرمود:

حدیث ۳۷۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

يا اَصْحابى اِنَّ هذِهِ الْجَنَّهَ قَدْ فُتِحَتْ ابْوابُها

وَاتَّصَلَتْ اَنْهارُها، وَ اَينَعَتْ ثِمارُها، وَ زُينَتْ قُصُورُها، وَ تَأَلَّفَتْ وِلْدانُها وَ حُورُها، وَ هـذا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله وَالشُّهَداءُ الَّذينَ قُتِلُوا مَعَهُ وَ أبى وَ اُمّى يتَوَقَّعُونَ قُدُومَكُمْ، وَ يتَباشَرُونَ بِكُمْ، وَ هُمْ مُشْتاقُونَ اِلَيكُمْ، فَحامُوا عَنْ دينِ اللهِ وَ ذُبُّوا عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللهِ.

امام حسين عليه السلام فرمود:

(اى ياران من!

اينك درهاى بهشت به روى شما باز شده

که نهرهایش جاری و درختانش سبز و پر میوه، و قصرهای آن زینت شده، و حوری های بهشت متوجّه شما می باشند و اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شهیدان راه الهی، منتظر ورود شما بوده و قدوم شما را به همدیگر مژده می دهند، پس بر شماست که از دین خدا و رسولش حمایت و از حرم پیامبر دفاع کنید). و فریاد زد:

یا اُمَّهَ الْقُرآنِ هذِهِ الْجَنَّهُ فَاطْلُبُوها، وَ هذِهِ النّارُ فَاهْرِبُوا مِنْها

(ای امّت واقعی قرآن، این بهشت در پیش روی شماست، به سوی آن بشتابید و این آتش جهنّم است از آن بگریزید.) [۱].

*****

[۱] معالی السبطین ج۱ ص۳۶۱

دمعه الساکبه ج۴ ص۳۰۲

ناسخ التواریخ ج۲ ص۲۸۷

اسرار الشهاده ص۲۹۵.

قدردانی از ابوثمامه ساعدی

در ساعات آخر پیکار روز عاشورا ابوثمامه ساعدی نیز دچار تردید شده بود و نمی دانست چه کند؟

، خطاب به امام گفت:

بسیار نگران هستم که تو را تنها می بینم، نمی دانم به میدان جنگ بروم یا در کنار شما باشم؟

حدیث ۳۷۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

تَقَدَّمْ فَاِنّا لاحِقُونَ بِکَ عَنْ ساعَهٍ [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(بسوی دشمن بتاز ما نیز بزودی ساعتی دیگر به تو ملحق خواهیم شد.)

*****

[۱] ابصار العین ص ۷۰

یوم الطف ص ۹۱.

قدردانی از صیداوی

عمرو بن خالد صیداوی وقتی در لحظه های آخر روز عاشورا امام حسین علیه السلام را تنها دید آماده نبرد شد و خطاب به آن حضرت گفت:

تلاش کردم تا هر چه زودتر به یاران شهید خود بپیوندم امّا تو را که تنها می بینم نگران هستم، به پیکار ادامه دهم یا در کنار شما بمانم؟

حدیث ۳۷۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

تَقَدَّمْ فَإِنّا لاحِقُونَ بِکَ عَنْ ساعَهٍ [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(بسوی دشمن بتاز ما نیز بزودی ساعتی دیگر به تو خواهیم پیوست.)

*****

[۱] کتاب لهوف ابن طاووس ص۴۷

مثیر الاحزان ص۶۴

بحار الأنوار ج۴۵ ص۲۳

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۶۶.

حفظ فرماندهی

حضرت عبّاس علیه السلام فرمانده کل سپاه امام علیه السلام و پرچم دار بود، وقتی شهادت یاران را می نگریست بی تابی می کرد و از آن حضرت می خواست که به میدان برود.

حدیث ۳۷۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا أَخی کُنْتَ الْعَلامَهَ مِنْ عَسْکَری وَ مُجْمِعَ عَدَدِنا، فَإذا أَنْتَ غَدَوْتَ یؤُلُ جَمْعُنا إلَی الشَّتاتِ، وَعِمارَتُنا تَنْبَعِثُ إِلَی الْخَرابِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(برادرم، تو پرچم دار سپاه، و عامل جمع شدن نیروها می باشی، اگر توهم بروی، جمعیت ما پراکنده می شود، و خانه های ما ویران می گردد).

حضرت عبّاس علیه السلام فرمود:

برادر جان روح من فدای تو، ای آقای من، سینه ام از زندگی دنیا تنگ شده است، می خواهم از منافقان انتقام بگیرم.

امام پاسخ داد:

إِذا غَدَوْتَ إِلَی الْجِهادِ فَاطْلُبْ لِهؤُلاءِ الأَطْفالِ قَلیلاً مِنَ الْماءِ.

(حال که به جنگ می روی برای این کودکان مقداری آب بیاور.) [۱].

*****

[۱] منتخب طریحی ص۳۰۵

معالی السبطین ج۱ ص۴۴۱.

تشویق یاران به تداوم نبرد

احمد بن حسن علیه السلام یکی از فرزندان امام مجتبی علیه السلام خدمت عموی بزرگوار آمد اجازه میدان گرفت و جنگ سختی کرد و هشتاد نفر را کشت و در حالی که غرق در خون بود به سوی امام علیه السلام بازگشت و گفت:

آیا آبی هست تا تشنگی خود را فرو نشانم و برای ادامه نبرد تقویت شوم؟

حدیث ۳۷۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا بُنَی!

اِصْبِرْ قَلیلاً تَلْقی جَدَّکَ مُحَمَّداً الْمُصْطَفی صلی الله علیه و آله فَیسْقِیکَ شَرْبَهً لا تَظْمَأُ بَعْدَها أَبَداً؟

[۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(یادگار برادرم!

اندکی دیگر شکیبائی پیشه ساز تا جدّ بزرگوار خود پیامبر خدا را دیدار کنی و او با آب گوارایی سیرابت سازد که پس از آن هرگز تشنه نگردی).

*****

[۱] ینابیع الموده ص۴۱۵

دمعه الساکبه

ج ۴ ص ۳۱۸

ناسخ التواریخ ج ۲ ص ۳۳۱

معالی السبطین ج ۱ ص ۴۵۵.

فراخواندن یاران شهید

پس از آنکه همه یاران و همراهان و برادران و برادرزادگان و فرزندان به شهادت رسیدند و امام حسین علیه السلام تنها ماند، آن حضرت به چپ و راست اطراف میدان نگاه کرد، همه را کشته و بر روی زمین مانده دید، با صدای بلند همه یاران شهید را فراخواند و فرمود:

حدیث ۳۸۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا مُسْلِمَ بْنَ عَقیلٍ، وَ یا هانِی بْنَ عُرْوَهَ، وَیا حَبیبَ بْنَ مُظاهِرٍ، وَیا زُهَیرَ بْنَ الْقَینِ، وَیا یزیدَ بْنَ مُظاهِرٍ، وَیا یحْیی بْنَ کَثیرٍ، وَ یا هِلالَ بْنَ نافِعٍ، وَ یا إِبْراهیمَ بْنَ الْحُصَینِ، وَیا عُمَیرَ بْنَ الْمُطاعِ، وَیا أَسَدُ الْکَلْبی، وَیا عَبْدَ اللهِ بْنَ عَقیلٍ، وَیا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَهَ، وَیا داوُدَ بْنَ الطِّرِمّاحِ، وَ یاحُرُّ الرِّیاحِی، وَ یا عَلِی بْنَ الْحُسَینِ، وَ یا أَبْطالَ الصَّفا، وَ یا فُرْسانَ الْهَیجآءِ. مالی أُنادیکُم فَلا تُجیبُونی، وَ أَدْعُوکُمْ فَلا تَسْمَعُونی؟!

أَنْتُمْ نِیامٌ أَرْجُوکُمْ تَنْتَبِهُونَ، أَمْ حالَتْ مَوَدَّتُکُم عَنْ إِمامِکُمْ فَلا تَنْصُرُونَهُ؟!

فَهذِهِ نِساءُ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله لِفَقْدِکُمْ قَدْ عَلاهُنَّ النُّحولُ، فَقُومُوا مِنْ نَوْمَتِکُمْ، أَیهَا الْکِرامُ، وَ ادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَسُولِ الطُّغاهَ اللِّئامَ، وَلکِنْ صَرَعَکُمْ وَاللهِ رَیبُ الْمَنُونِ وَ غَدَرَ بکُمُ الدَّهْرُ الْخَؤُونُ، وَ إِلاَّ لَما کُنْتُمْ عَنْ دَعْوَتی تَقْصُرُونَ، وَلا عَنْ نُصْرَتی تَحْتَجِبُونَ، فَها نَحْنُ عَلَیکُمْ مُفْتَجِعُونَ وَبِکُمْ لا حِقُونَ، فَإِنّا للّهِ وَ إِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هان ای مسلم بن عقیل، و ای هانی بن عروه، و ای حبیب بن مظاهر، و ای زهیر بن قین، و ای یزید بن مظاهر، و ای یحیی بن کثیر، و ای هلال بن نافع، و ای ابراهیم بن حصین، و ای

عمیر بن مُطاع، و ای أسد کلبی، و ای عبداللہ بن عقیل، و ای مسلم بن عوسجه، و ای داوود بن طرّماح، و ای حرّ ریاحی، و ای علی اکبر!

ای قهرمانان راستین، و ای سواران میدان پیکار، چرا هنگامیکه صدایتان می زنم پاسخ نمی دهید؟

و وقتی شما را فرا می خوانم گویی نمی شنوید؟

شما خوش خفته اید، ای کاش بیدار می شدید تا حمایت قهرمانانه خویش را از پیشوایتان از سر بگیرید.

اینان بانوان حَرَم پیامبر خدا هستند که از فقدان شما رنگ چهره هایشان به زردی گراییده است، پس ای بزرگمردان از خوابتان برخیزید و از حریم پیامبر خدا در برابر بیدادگران رذل و ددمنش جانانه دفاع کنید. چه باید کرد؟

که همه کشته شدید و روزگار خیانت کار بشما نیرنگ زد، وگرنه شما از دعوت من سر باز نمی زدید، و از یاری من روی بر نمی گرداندید، ما اکنون در مصیبت شما ناله می زنیم و به زودی به شما می پیوندیم پس «همه ما از خدائیم و همه به سوی او باز می گردیم». [۱].

*****

[۱] ناسخ التواریخ ج۲ ص۳۷۷

معالی السبطین ج۲ ص۱۹.

حفظ رهبری امت

یکی دیگر از اصول مبارزه و قیام حفظ رهبری امّت است تا مبارزات رهائی بخش و خون ها و تلاش های مستمر جهادگران به بار بنشیند، و ره آورد آن حفظ گردد، خدا چنین خواسته بود که امام سجاد علیه السلام در کربلا مریض باشد تا محفوظ بماند.

امام حسین علیه السلام در لحظه های پایانی روز عاشورا کنار امام سجّاد علیه السلام رفت تا با او خداحافظی کند.

امام سجّاد علیه السلام پرسید پدرجان امروز با این منافقان چه کردید؟

حدیث ۳۸۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا وَلَدِی قَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَیهِمُ

الشَّيطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللهِ، وَقَدْ شَبَّ الْحَرْبُ بَينَنا وَ بَينَهُمْ لَعَنَهُمُ اللهُ حَتَّى فاضَتِ الْأَرْضُ بِالدَّمِ مِنَّا وَمِنْهُمْ.

امام حسين عليه السلام فرمود:

(اى پسرم!

شيطان بر آنان غلبه كرد و ياد خدا را از دلهايشان زدود، و جنگ در گرفت تا آنكه زمين از خون ما و آنان سيراب شد.)

امام سجّاد عليه السلام بار ديگر پرسيد:

عموى من عبّاس كجاست؟

حديث ۳۸۲

قال الامام الحسين عليه السلام:

يا بُنَى اِنَّ عَمَّكَ قَدْ قُتِلَ، قَطَعُوا يدَيهِ عَلى شاطِى ءِ الْفُراتِ

امام حسين عليه السلام فرمود:

(اى پسرم، همانا عموى تو در كنار رودخانه فرات كشته شد و دست هاى او قطع گرديد.)

امام سجّاد آنقدر گريست كه از حال رفت، وقتى بحال آمد پرسيد، برادرم على و ديگر ياران شما چه شده اند؟

حديث ۳۸۳

قال الامام الحسين عليه السلام:

يا بُنَّى اِعْلَمْ اَنَّهُ لَيسَ فِى الْخِيامِ رَجُلٌ حَى إلاَّ أَنَا وَ أَنْتَ، وَ أَمَّا هؤُلاءِ الَّذينَ تَسْأَلُ عَنْهُمْ فَكُلُّهُمْ صَرْعى عَلَى وَجْهِ الثَّرى.

امام حسين عليه السلام فرمود:

(اى پسرم بدان كه در خيمه ها، فردى زنده باقى نمانده است جز من و تو، تمام آنان را كه پرسيدى همه كشته بر روى زمين افتاده اند.)

امام سجّاد بار ديگر گريست و خطاب به عمّه اش زينب گفت:

اى عمه!

شمشیر و عصای مرا بیاور.

امام فرمود:

با عصا و شمشیر چه می خواهی بکنی؟

پاسخ داد:

تکیه بر عصا داده با شمشیر در دفاع از پسر پیامبر بجنگم.

یا اُمَّ کُلْثُومٍ خُذیهِ لِئَلّا تَبْقَی الْأرْضُ خالِیَةً مِنْ نَسْلِ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله. [۱].

(ای امّ کلثوم!

او را نگهدار تا مبادا زمین از نسل آل محمّد تهی گردد).

*****

[۱] بحار الأنوار ج۴۵ ص۴۶

دمعه الساکبه ج۴ ص۳۳۴

ناسخ التواریخ ج۲ ص۳۵۹

تظلم الزهراء ص۲۴۶.

سفارش به امامت

در لحظه های آخر روز عاشورا امام حسین علیه السلام به هنگام

خداحافظی با خواهران و فرزندان امام سجّاد علیه السلام را در آغوش گرفت و فرمود:

حدیث ۳۸۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا وَلَدی اَنْتَ اَطْیبُ ذُرّیتی، وَاَفْضَلُ عِتْرَتی، وَاَنْتَ خَلیفَتی عَلی هؤُلاءِ الْعِیالِ وَالْاَطْفالِ، فَاِنَّهُمْ غُرَباءُ مَخْذُولُونَ، قَدْ شَمِلَتْهُمُ الذِّلَّهُ وَالْیتْمُ وَشَماتَهُ الْاَعْداءِ وَنَوائِبُ الزَّمانِ سَکِّتْهُمْ اِذا صَرَخُوا، وَآنِسْهُمْ اِذَا اسْتَوْحَشُوا، وَ سَلِّ خَواطِرَهُمْ بِلَینِ الْکَلام، فَاِنَّهُمْ ما بَقی مِنْ رِجالِهِمْ مَنْ یسْتَأْنِسُونَ بِهِ غَیرُکَ وَلا اَحَدٌ عِنْدَهُمْ یشْکُونَ اِلَیهِ حُزْنَهُمْ سِواکَ، دَعْهُمْ یشُمُّوکَ وَتَشُمُّهُمْ، وَیبْکُوا عَلَیکَ وتَبْکی عَلَیهِمْ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای پسرم!

تو پاکیزه ترین فرزندان من می باشی، و بهترین خاندان من هستی، و تو از طرف من سرپرست این زنان و کودکان خواهی بود، اینها غریب و خوارند، دچار ذلّت و یتیمی شدند، و دشمنان آنها را سرزنش می کنند، و مشکلات فراوان روزگار به آنها روی آورده است هرگاه فریاد کشند تو آنها را ساکت کن، هرگاه وحشت کردند آنان را تسکین ده، و افکار پراکنده شان را با کلماتی نرم سامان ده، زیرا کسی از مردانشان نمانده است تا با آنان أنس گیرند جز تو، و کسی ندارند که نزد او شکوه دل کنند غیر از تو، آنها را بحال خود بگذار تا تو را ببویند و تو آنان را ببوئی، تا بر تو گریه کنند و تو هم بر آنها گریه کن).

سپس امام حسین علیه السلام دست امام سجّاد را گرفت و با صدای بلند خطاب به همه زنان و کودکان فرمود:

یا زَینَبُ وَ یا اُمَّ کُلْثُومٍ وَ یا سَکینَهُ وَیا رُقَیهُ وَیا فاطِمَهُ، اِسْمَعْنَ کَلامی وَ اعْلَمْنَ اَنَّ ابْنی هذا خَلیفَتی عَلَیکُمْ، وَ هُوَ اِمامٌ مُفْتَرَضُ الطّاعَهِ، ثُمَّ قالَ لَهُ:

یا وَلَدی بَلِّغْ

شیعَتی عنّی السَّلامَ فَقُلْ لَهُمْ:

اِنَّ اَبی ماتَ غریباً فانْدُبُوهُ و مَضی شهیداً فَابْكُوهُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای زینب!

و ای امّ کلثوم!

و ای سکینه!

و ای رقیه!

و ای فاطمه!

سخن مرا بشنوید، و بدانید که این پسرم جانشین و خلیفه من بر شماست و او امامی است که اطاعت او واجب است). [۱].

*****

[۱] دمعه الساكبه ج۴ ص۳۵۱

معالی السبطین ج۲ ص۲۲

ذریعه النجاه ص۱۳۹.

گ

گناه

ضرورت پرهیز از گناه

گناه نافرمانی از خداست هرچه از راه گناه بدست آید، نامبارك است و كیفر آن دامنگیر انسان خواهد شد.

حدیث ۳۸۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ حاوَلَ أَمْراً بِمَعْصِیهِ اللهِ تَعالی كانَ أَفْوَتَ لِما یرْجُو، وَ أَسْرَعَ لِمجی ء ما یحْذَرُ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هر کس چیزی را از راه نافرمانی خدا بدست آورد، زودتر از آنچه که امید دارد نابود خواهد شد، و از آنچه که می ترسد زودتر دامنگیر او خواهد شد).

*****

[۱] اصول کافی ج۲ ص۳۷۳ حدیث ۳

تحف العقول ص۱۷۷

بحار الأنوار ج۷۸ ص۱۲۰ حدیث ۱۹.

روش پند دادن گناهکاران

جوانی خدمت امام حسین علیه السلام رسید و گفت، من مردی گناهکارم و نمی توانم خود را در انجام گناهان باز دارم، مرا نصیحتی فرما:

حدیث ۳۸۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِفْعَلْ خَمْسَهَ أَشْیاءَ وَ اذْنِبْ ما شِئْتَ، فَأَوَّلُ ذلِکَ:

لا تَأْکُلْ رِزْقَ اللهِ وَ اذْنِبْ ما شِئْتَ، والْثّانی:

اُخْرُجْ مِنْ وِلایهِ اللهِ وَ اذْنِبْ ما شِئْتَ، وَ الثّالِثُ:

اُطْلُبْ مُوْضِعاً لا یراکَ اللهُ وَ اذْنِبْ ما شِئْتَ، وَ الرّابِعُ:

إذا جاءَ مَلَکُ الْمَوْتِ لِیقْبِضَ رُوحَکَ فَادْفَعْهُ عَنْ نَفْسِکَ وَ اذْنِبْ ما شِئْتَ، وَالْخامِسُ:

إذا أدْخَلَکَ مالِکٌ فِی النّارِ فَلا تَدْخُلْ فِی النّارِ وَ اذْنِبْ ما شِئْتَ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پنج کار را انجام بده و آنگاه هرچه می خواهی گناه کن.

اوّل روزی خـدا را مخـور و هرچه می خـواهی گنـاه کن. دوم از حکـومت خـدا بیرون برو و هرچه می خواهی گنـاه کن. سوم جایی را انتخاب کن تا خداونـد ترا نبینـد و هرچه می خواهی گناه کن. چهارم وقتی عزرائیل برای گرفتن جان تو آمـد او را از خود بران و هر چه می خواهی گناه کن. پنجم زمانی که مالک دوزخ ترا به

سوی آتش می برد در آتش وارد مشو، و هرچه می خواهی گناه کن).

جوان اندکی فکر کرد و شرمنده شد و در برابر واقعیت های طرح شده چاره ای جز توبه نداشت.

*****

[۱] بحارالانوار ج۷۸ ص۱۲۶ حدیث ۷

جامع الاخبار ص۳۵۹ حدیث ۱۰۰۱.

م

مومن

تعریف مؤمن

شناخت مؤمن واقعی از دیگران که به ظاهر ایمان آوردند

یکی از ضرورت های اعتقادی است و همه آنان که ایمان آوردند می خواهند بدانند آیا از مؤمنان واقعی می باشند یا نه؟

حدیث ۳۸۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِنَّ الْمُؤْمِنَ اِتَّخَذَاللّهَ عِصْمَتَهُ، وَ قَوْلَهُ مِرْآتَهُ، فَمَرَّةً یَنْظُرُ فی نَعْتِ الْمُؤْمِنینَ، وَ تارَةً یَنْظُرُ فی وَصْفِ الْمُتَجَبِّرینَ، فَهُوَ مِنْهُ فی لَطائِفَ، وَ مِنْ نَفْسِهِ فی تَعارُفٍ، وَ مِنْ فَطِنَتِهِ فی یقینٍ، وَ مِنْ قُدْسِهِ عَلی تَمْکینٍ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(همانا مؤمن با یاد خدا از ارتکاب گناهان مصون است، سخن او آینه اوست، زمانی در صفات مؤمنان اندیشه می کند، و زمانی دیگر در صفات زورگویان می اندیشد و عبرت می گیرد، و از اینگونه اندیشه ها نکته های زیبا می آموزد و نفس او پاک و پاکیزه است و در شک و تردیدها او به یقین می رسد و روح او تسلیم پروردگار است). [۱].

ارزش اطعام مؤمن

چون مؤمن در نزد پروردگار ارزشمند است هر خدمتی که نسبت به مؤمن واقعی انجام شود پاداش فراوان دارد.

حدیث ۳۸۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَئِنْ أُطْعِمَ أَخاً لی مُسْلِماً أَحَبُّ إِلَی مِنْ أَنْ اُعْتِقَ اُفُقاً مِنَ النَّاسِ قیل و کم الأفق؟

قال:

عَشْرَهُ آلافٍ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(اگر یک برادر مسلمان را اطعام کنم در نزد من ارزش آن بیشتر از آزاد کردن انسان هائی است که یک افق را پُر کنند؟)

[۱].

پرسیدند:

مساحت اُفُق چقدر باشد؟

پاسخ داد:

به میزان گنجایش ده هزار متر.

*****

[۱] احقاق الحق ج۱۱ ص۶۲۸

دعائم الاسلام ج۲ ص۱۰۶

مستدرک الوسائل ج۱۶ ص۲۵۰.

مادر

اندوه غم مادر

هر فرزندی مادر را دوست دارد و به مادر عشق می ورزد، امّا علاقه حسین علیه السلام نسبت به مادرش فاطمه علیها السلام زبان زد بود.

وقتی وارد منزل شد و جنازه مادر را دید خود را به روی مادر افکند و پای مادر را می بوسید و می فرمود:

حدیث ۳۸۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا أُمّاه أَنَا ابْنُکَ الْحُسَینُ کَلِّمینی قَبْلَ أَنْ ینْصَدِعَ قَلبی فَأَمُوتَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(مادر جان پیش از آنکه جان از بدنم بیرون برود، با من سخن بگو!.) [۱].

*****

[۱] کشف الغمه ج۱ ص ۵۰۰

عوالم بحرانی ج۶ ص۲۷۸.

علاقه به نام مادر

امام حسین علیه السلام پس از شهادت حضرت فاطمه علیها السلام، علاقه زیادی به نام مادر داشت و نام برخی از دختران خود را فاطمه نهاد، و برای همین علّت آنها را زیاد دوست می داشت. و در ازدواج یکی از برادرزادگان «از فرزندان امام حسن علیه السلام» فرمود، با دخترم فاطمه که هم اسم مادرم می باشد و او را زیاد دوست دارم، و از نظر اخلاق نیز به مادرم شباهت دارد ازدواج کن

رک: حدیث ۲۳۱

محبت کردن

امام حسین علیه السلام بسیار فروتن و مهربان و اهل محبّت کردن بود، نسبت به مردم محبّت های فراوانی داشت، و فقراء و ایتام مدینه را سرپرستی می کرد، و آنقدر با زنبیل، نان و خرما به خانه فقراء و محتاجان می برد که دسته زنبیل دوش مبارک آن حضرت را زخم کرده بود، به نمونه های دیگر توجّه کنید:

۱ - عمّه مهربانش «امّ هانی» وقتی شنید که امام حسین علیه السلام قصد دارد از مدینه کوچ کند فرمود، دیگر چه کسی یتیمان و تهیدستان مدینه را سرپرستی می کند؟

۲ - امام تا دید در یک توطئه سیاسی می خواهند همسر عبدالله بن عامر را از او بربایند تن به ازدواج سیاسی داد و هند را به

خانه خود آورد و مشت محکمی بر دهان معاویه و یزید زد. حدیث

۳ – لشگریان حُر گرچه راه را بر او بستند امّا امام دستور داد لشگریان حُر و اسبانشان را سیراب کنند.

۴ – در بین راه کربلا تا شنید مسلم بن عقیل به شهادت رسید، به خیمه فرزندانش رفت و دخترش را بر زانوی خود نشاند و فرمود:

من پدر تو و تو دختر

من می باشی.

مداراکردن

ارزش مدارا کردن با مردم

اشاره

مدارا کردن و زندگی مسالمت آمیز با مردم، یکی از ارزش های اخلاقی در زندگی اجتماعی است، که دل ها را مجذوب انسان می کند، و بسیاری از مشکلات رفتاری را از بین می برد.

حدیث ۳۹۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ أَحْجَمَ عَنِ الرَّأْی وَ عَییتْ بِهِ الْحِیلُ کانَ الرِّفْقُ مِفْتاحَهُ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هر کس که از کار فرو ماند و راه تدبیر بر او بسته شود، کلیدش مدارا کردن است).

*****

[۱] اعلام الدین ص۲۹۸

بحارالانوار ج۷۸ ص۱۲۸ حدیث ۱۱.

مدارا کردن با دوست و دشمن

امام حسین علیه السلام نه تنها با مردم مدارا می کرد و حسن رفتار داشت بلکه با دشنام دهنده خود نیز با بزرگواری و مدارا برخورد می کرد رجوع شود به حدیث ۳۳۹.

در بین راه کربلا ـ که لشگریان حُر راه را بر امام بستند، برخی از یاران امام علیه السلام پیشنهاد مبارزه و نابودی آنها را داده بودند و دلیل می آوردند که قدرت نبرد با آنها را داریم.

امّا امام علیه السلام مدارا کرد و یاران را به بردباری دعوت فرمود رجوع شود به حدیث ۳۱۰.

در صبح روز عاشورا که شمر جلو آمد و اهانت روا داشت، مسلم بن عوسجه می خواست با تیری او را از پای درآورد که امام

علیه السلام مانع شد رجوع شود به حدیث ۳۷۰.

مردم شناسی

بهترین مردم

همه می خواهند بدانند که بهترین کیست؟

و دارای چه صفات و ویژگی هایی است.

حدیث ۳۹۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ اِتَّعَظَ قَبْلَ أَنْ یوعَظَ، وَاسْتَیقَظَ قَبْلَ اَنْ یوقَظَ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(کسی که پیش از پند دادن، پند پذیرد، و پیش از آنکه بیدارش کنند بیدار باشد.)

*****

[۱] إحقاق الحق ج ۱۱ ص ۵۹۰.

مرگ

ارزش مرگ با عزت

برخی از مرگ می ترسند و برای فرار از آن به انواع ذلّت و خواری کشیده می شوند و برخی زندگی با ذلّت را خوش ندارند.

امام حسین علیه السلام مرگ با عزّت را بر زندگی با ذلّت ترجیح می دهد.

حدیث ۳۹۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَوْتٌ فی عِزٍّ خَیرٌ مِنْ حَیاهٍ فی ذُلٍّ.

اَلْمَوْتُ خَيرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعارِ

وَ الْعارُ اَوْلى مِنْ دُخُول النَّارِ [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(مرگ در عزّت بهتر از زندگی در ذلّت است، مرگ بهتر از زیر بار عار و ننگ رفتن است، و عار و ننگ بهتر از ورود به آتش جهنّم است)

*****

[۱] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج۴ ص۶۸

بحارالانوار ج۴۴ ص۱۹۲ و ج۴۵ ص ۵۰

أعیان الشیعه ج۱ ص۵۸۱.

شناخت مرگ

ریشه بسیاری از سکوت ها، ذلّت و خواری ها و گناهان، ترس از مرگ است اگر انسان بداند که با مرگ نابود نمی شود و به جهانی بزرگتر و زیباتر سفر می کند هرگز از مرگ نمی ترسد.

حدیث ۳۹۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَوْ عَقَلَ النَّاسُ وَ تَصَوَّرُوا الْمَوْتَ به صورت هِ لَخَرِبَتِ الدُّنْیا.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(اگر مردم مرگ را درست درک می کردند و به آن می اندیشیدند، آنگونه که باید و شایسته است، هر آینه دنیا خراب می شد.) [۱].

زیرا همه به دنیا بی اعتنا می شدند و رغبتی در آبادانی دنیا نداشتند.

*****

[۱] احقاق الحق ج۱۱ ص۵۹۲.

معجزه

شهادت سوسمار به نبوت پیامبر

حضرت اباعبدالله علیه السلام خود این واقعه را توضیح می دهد:

حدیث ۳۹۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

دَخَلَ أَعْرابِی عَلی رَسُولِ الله صلی الله علیه و آله یرِیدُ الْإِسْلامَ وَ مَعَهُ ضَبٌّ قَدْ اِصْطادَهُ فِی الْبَرِیهِ وَ جَعَلَهُ فی کُمِّهِ، فَجَعَلَ النَّبی صلی الله علیه و آله یعْرِضُ عَلَیهِ اَلْإِسْلامَ

فقال:

لا اؤمن بک یا محمد أو یؤمن بک هذا الضب. وَ رَمِی الضَّبَّ مِنْ کُمِّهِ، فَخَرَجَ الضَّبُّ مِنْ الْمَسْجِدِ یهْرُبُ.

فقال النبی صلی الله علیه و آله:

یا ضبّ مَن أنا؟

قال:

أنت محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف. قال:

یا ضبّ مَن تعبد؟

قال:

أعبدالله الذی خلق [فلق] الحبّه و بری ء النّسمه، و اتّخذ إبراهیم خلیلًا، و ناجی موسی کلیماً، و اصطفاک یا محمّد.

فقال الأعرابی:

أشهد أن لا إله الله، و أنک رسول الله حقّاً؛ فأخبرنی یا رسول الله هل یکون بعدک نبی؟

قال:

«لا، أنا خاتم النبیین، ولکن یکون بعدی أئمه من ذرّیتی قوّامون بالقسط کعدد نقباء بنی إسرائیل، أوّلهم علی بن أبی طالب فهو

الإمام و الخليفه بعدی، و تسعه من الأئمه من صلب هذا – وَ وَضَعَ

يدَهُ عَلى صَدْرى - والقائم تاسعهم، يقوم بالدّين فى آخر الزمان كما قمت فى أوّله».

امام حسين عليه السلام فرمود:

(مردى اعرابى در مسجد رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم بر آن حضرت وارد شد كه سوسمارى را در بيابان گرفته و در آستين لباس خود نگهداشته بود، رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم به آن اعرابى فرمود:

اسلام بياور. پاسخ داد، اى محمّد!

بتو ايمان نمى آورم تا اين سوسمار ايمان بياورد و سوسمار را از آستين خود رها ساخت. سوسمار در حال فرار از مسجد بود كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم به سوسمار خطاب كرد:

من چه كسى هستم؟

سوسمار به زبان عربى پاسخ داد:

تو محمّد بن عبدالله بن عبدالمطّلب بن هاشم بن عبد مناف هستى. پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم پرسيد:

چه چيزى را پرستش مى كنى؟

گفت:

خدائى را مى پرستم كه دانه را شكافت، و روئيدنى ها را رويانـد، و ابراهيم پيامبر را دوست خود، و موسى را گوينده خود انتخاب كرد و تو را اى محمّد به نبوّت برگزيد.

اعرابى مسلمان شد و شهادتين بر زبان جارى ساخت.

سپس پرسيد:

يا رسول الله آيا پس از تو پيامبرى خواهد آمد؟

رسول خدا فرمود:

نه، من آخرين پيامبرانم، لكن پس از من، امامانى از خاندان من خواهند آمد كه عدالت گسترند، به شمار امامان حضرت موسى در بنى اسرائيل «بنام نقباء» اوّلين آنها على بن ابيطالب كه امام و جانشين پس از من است، ونه نفر ديگر از فرزندان اين حسين مى باشند. «من در آنجا ايستاده بودم، پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم دست بر دوش من گذاشت».

و نهمین فرزند حسین، قائم آل محمّد است که در آخرالزّمان قیام می کند چونانکه من در آغاز این امّت قیام کردم).

آنگاه اعرابی با اشعاری در عظمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امامان پس از او سرود و رسول گرامی او را به خانه برد و از مال دنیا بی نیاز کرد.

یکی از معجزات امیرالمؤمنین

امام حسین علیه السلام به یکی از معجزات فیزیکی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره فرمود که:

حدیث ۳۹۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

کُنَّا قُعُوداً ذاتَ یوْم عِنْدَ أَمیرِ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام وَ هُناکَ شَجَرَهُ رُمَّانٍ یابِسَهٌ، إِذْ دَخَلَ عَلَیهِ نَفَرٌ مِنْ مُبْغِضیهِ، وَ عِنْدَهُ قَوْمٌ مِنْ مُحِبّیهِ فَسَلِّمُوا، فَأَمَرَهُمْ بِالْجُلُوسِ.

فقال علی علیه السلام:

إنّی أریکم الیوم آیه تکون فیکم کمثل المائده فی بنی إسرائیل إذ یقول الله «إنّی مُنَزِّلُها عَلَیکُمْ فَمَنْ یکْفُرْ بَعْدُ مِنْکُمْ فَإِنّی اُعَذِّبُهُ عَذاباً لا اُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ العالَمینَ». [۱].

ثم قال:

انظروا إلی الشجره - وَکانَتْ یابِسَهً - وَ إِذا هِی قَدْ جَرَی الْماءُ فی عُودِها ثُمَّ اِخْضَرَّتْ وَ اَوْرَقَتْ وَ عَقَدَتْ وَتَدَلّی حَمْلَها عَلی رُؤُوسِنا، ثُمَّ الْتَفَتَ إلَینا

فَقالَ لِلْقَوْمِ الَّذینَ هُمْ مُحِبُّوهُ:

مدّوا أیدیکم و تناولوا و کلوا. فقلنا:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، وَ تَناوَلْنا وَ أَکَلْنا رُمَّاناً لَمْ نَأْکُلْ قَطُّ شَیئاً أَعْذَبَ مِنْهُ وَ أَطْیبَ.

ثُمّ قالَ لِلنَّفَرِ الَّذینَ هُمْ مُبْغِضُوهُ:

مدّوا أیدیکم و تناولوا. فَمَدُّوا أَیدِیهُمْ فَارْتَفَعَتْ، وَ کُلَّما مَدَّ رَجُلٌ مِنْهُمْ یدَهُ إِلی رُمَّانَهٍ اِرْتَفَعَتْ، فَلَمْ یتَناوَلُوا شَیئاً،

فَقالُوا:

يا أميرالمؤمنين مابال أخواننا مدوا أيديهم و تناولوا و أكلوا، و مددنا أيدينا فلم ننل؟

فقال عليه السلام:

و كذلك الجنّه لا ينالها إلاّ أولياؤنا و محبّونا، و لا يبعد منها إلاّ أعداؤنا و مبغضونا.

فَلَمَّا خَرَجُوا قالُوا:

هذا من سحر على بن أبى طالب قليل!. قال

سلمان:

ماذا تقولون «أَفَسِحْرٌ هذا أَمْ أَنْتُمْ لا تُبْصِرُونَ» [۲] [۳].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(روزی در خدمت پدر نشسته بودیم، در حیاط منزل ما درخت خشک شده اناری وجود داشت، که تعدادی مهمان همراه با سلمان فارسی بر ما وارد شدند.

در آن جمعیت برخی از دوستداران پدرم علی علیه السلام و برخی از دشمنان ما وجود داشت.

پس از سلام و احوالپرسی، پدرم همه آنان را به نشستن دعوت فرمود، همگی نشستند.

پس علی علیه السلام فرمود:

امروز نشانه ای از حقّانیت خود را بشما نشان خواهم داد همانند مائده ای که در قوم بنی اسرائیل نازل شد و خدا فرمود:

«من آن را بر شما نازل می کنم امّا اگر کسی پس از آن بر کُفر خود باقی ماند من او را عذاب خواهم کرد عذابی که دیگران را آنگونه عذاب نکرده باشم».

سپس به همه حاضران فرمود به درخت خشک انار نگاه کنید، درخت خشک بود، وقتی همه به آن نگاه کردیم، آب در رگ و ریشه و ساقه آن جریان پیدا کرد و سبز شد، سپس برگ درآورد و شاخه های آن قد کشید، بالا آمد تا بالای سرما قرار گرفت، و پر از میوه انار بود.

آنگاه علی علیه السلام به دوستان خود فرمود:

«دست دراز کنید و میوه ها را بچینید و بخورید.»

ما و دوستان ما میوه ها را چیدیم، و گفتیم به نام خداوند بخشنده و مهربان، و آنها را خوردیم که اناری به آن شیرینی و گوارائی نخورده بودیم.

سپس امام علی علیه السلام به دشمنان ما فرمود شما هم دست دراز کنید و از این میوه ها بخورید. امّا آنها هرچه دست ها را بالا می بردند که انارها را بچینند، شاخه ها بالاتر

می رفتند و مانع می شدند.

گفتند یا امیرالمؤمنین!

همراهان ما توانستند میوه های انار را بچینند و بخورند امّا ما هرچه تلاش کردیم نتوانستیم از این میوه ها برچینیم.

امام علی علیه السلام پاسخ داد:

در بهشت هم اینگونه است، به بهشت نمی رسند جز یاران و دوستداران ما، و از بهشت دور نمی شوند جز دشمنان ما و آنان که نسبت به ما کینه توزند.

وقتی آن جمعیت از منزل ما خارج شدند، آنها که از دشمنان ما بودند گفتند:

حادثه امروز از سِحر علی بود.

سلمان فارسی به آنها پاسخ داد:

«آیا سِحر بود این حادثه یا شماها آگاهی ندارید؟!»)

*****

[۱] سوره مائده آیه ۱۱۵.

[۲] سوره طور ص۱۵.

[۳] خرائج و جرائح ج۱ ص۲۱۹ حدیث ۶۴، ثاقب فی المناقب ص۲۴۴، بحار الأنوار ج۴۱ ص۲۴۹ حدیث ۴.

شگفتی تشییع جنازه امیرالمؤمنین

یکی دیگر از معجزات و کرامات شگفت آور، چگونگی تشییع جنازه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که حضرت اباعبدالله علیه السلام آن را شرح می دهد.

چون امام علی علیه السلام به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود:

«شما دنباله تابوت را بگیرید، قسمت جلوی تابوت خود حرکت می کند، بلند می شود، به هر جا رفت بروید، و هر جا فرود آمد فرود بیائید، در آنجا قبر آماده ای است مرا در آن دفن کنید.»

حدیث ۳۹۶

قال الامام الحسين علیه السلام:

فَلَمّا قَضَينا صَلاةَ الْعِشاءِ الآخِرَهِ، إذاً قَدْ شيلَ مُقَدَّمُ السَّريرِ، وَ لَمْ يزَلْ نَتَّبِعُهُ إِلى أَنْ وَرَدْنا إلى الْغَرى، فَأَتَينا إلى قَبْرٍ عَلى ما وَصَفَ أَميرُالْمؤمِنينَ علیه السلام وَ نَحْنُ نَسْمَعُ خَفْقَ أَجْنِحَهٍ كَثيرَهٍ وَضَجَّهٍ وَجلْبَهٍ، فَوَضَعْنَا السَّريرَ وَصَلَّينا عَلى أميرِالْمؤمِنينَ علیه السلام:

كَما وَصَفَ لَنا، وَنَزَلْنا قَبْرَهُ فَأَضجَعْناهُ فى لَحدِهِ، وَنَضَّدْنا عَلَيهِ اللِّبْنَ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پس از غسل و

کفن بدن مبارک پدرم علی علیه السلام وقتی نماز عشاء را خواندیم، به هنگام برداشتن تابوت ناگاه دیدیم که قسمت جلوی آن بلند شد و حرکت کرد، ما قسمت آخر تابوت را گرفته به راه افتادیم، آنقدر رفتیم تا به رود کوچکی رسیدیم، به قبر آماده ای برخورد کردیم همانگونه که امیرالمؤمنین علیه السلام شرح داده بود.

به هنگام دفن پیکر پدر، صدای به هم خوردن بالهای فراوانی را می شنیدیم چونان بال های پرندگان و صدای گریه و زاری بگوش ما می رسید، تابوت را بر زمین گذاشته بر پیکر پدر نماز خواندیم همانگونه که شرح داد، کنار قبر رفتیم پیکر پدر را در درون قبر گذاشته و آن را با خشت پوشاندیم). [۱].

*****

[۱] مناقب ابن شهر آشوب مازندرانی ج۲ ص۳۴۸

بحارالانوار ج۴۲ ص۲۳۵.

معجزه امام حسین در مسافرت

امام حسین علیه السلام با یکی از فرزندان زبیر بن عوام با همراهی چند شتربان به مسافرت رفتند، که هنوز فرزند زبیر تغییر عقیده نداده بود و پدرش را امام می دانست.

پس از خستگی فراوان در نقطه ای فرود آمدند، همگی تشنه بودند، و در کنار درخت خشک خرمائی قرار گرفتند، پس برای امام حسین علیه السلام فرش انداختند، و در اطراف او نشستند.

امام حسین علیه السلام دعایی خواند و دستان مبارک را به سوی درخت دراز کرد، درخت خشک خرما سبز شد و خرمای تازه آورد.

امام علیه السلام فرمود:

از این خرمای تازه بخورید. شتربان که این معجزه را دید گفت:

به خدا قسم این سحر است.

امام حسین علیه السلام اظهار داشت:

حدیث ۳۹۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

وَیلَکَ اِنَّهُ لَیسَ بِسِحْرٍ وَ لکِنَّها دَعْوَهُ اِبْنِ نَبِی مُسْتَجابَهٌ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(وای برتو، این سحر نیست، این دعای

پسر پیغمبر است که به اجابت رسید.) [۱].

سپس همه از درخت بالا رفتند، و هر مقدار برای سفر احتیاج داشتند از خرماهای آن چیدند.

*****

[۱] دلائل الامامه ص۱۸۶ حدیث ۱۰۵

اثبات الهداه ج۵ ص۲۰۷ حدیث ۷۴

مدینه المعاجز ج۳ ص۴۵۹ حدیث ۹۷۷.

معجزه و مجازات اهانت کننده

صبح عاشورا، مردی به نام مالك بن حوزه از لشگر عمر سعد جلو آمد، وقتی خندق و آتش درون آن و تاکتیکهای رزمی امام علیه السلام را دید. در کمال جسارت و پستی گفت:

ای حسین!

پیش از آخرت در این دنیا با آتش خواهی سوخت.

حدیث ۳۹۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

کَذِبْتَ یا عَدُوَّ اللهِ!

إِنی قادِمٌ عَلی رَبٍّ رَحیمٍ وَ شَفیعٍ مُطاعٍ، وَ ذلِکَ جَدّی رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(دروغ گفتی ای دشمن خدا!

من پیش پروردگاری مهربان و شفاعت کننده ای اطاعت شونده می روم، و آن هم جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است.)

سپس پرسید:

مَنْ هذا الرَّجُلُ؟

(این مرد کیست؟)

گفتند:

مالک بن حوزه است.

امام حسین علیه السلام او را نفرین کرد و فرمود:

اَللَّهُمَّ!

حُزَّهُ إِلَی النَّارِ، وَ أَذِقْهُ حَرَّها فِی الدُّنْیا قَبْلَ مَصیرِهِ إِلَی الآخِرَهِ!

(خداوندا او را به آتش افکن و طعم آتش را در دنیا قبل از رفتن به قیامت به او بچشان.)

اصحاب آمین گفتند. مالک بن حوزه سخت ناراحت شد، بر اسب خود کوبید که حمله کند و پیش بیاید که اسب او چموشی کرد و او را به زمین کوبید.

امّا پای او در رکاب اسب گیر کرده بود، و اسب وحشت زده به این طرف و آنطرف می دوید که در یک حرکت سریع، مالک بن حوزه را درون شعله های آتش خندق افکند و زنده زنده سوخت.

یاران امام وقتی این

معجزه را دیدند که دعای امام با این سرعت مستجاب شد، یکصدا الله اکبر گفتند.

امام به سجده رفت و سپس با صدای بلند فرمود:

اَللَّهُمَّ!

إنَّا أَهْلُ نَبِیکَ وَذُرِّیتُهُ و قَرابَتُهُ، فَاقْصِمْ مَنْ ظَلَمَنا وَ غَصَبَنا حَقَّنا، إنَّکَ سَمیعٌ مُجیبٌ. [۱].

(خدایا ما خاندان پیامبر تو هستیم، و فرزندان و نزدیکان او می باشیم، پس در هم بشکن آنانی را که به ما ظلم کردند و حق ما را غصب کردند که همانا تو شنونده و پاسخ دهنده ای.)

*****

[۱] فتوح ابن أعثم ج۵ ص۱۰۸

انساب الاشراف ج۳ ص۱۹۱

کامل ابن أثیر ج۴ ص۲۷.

مناجات

مناجات عاشقانه

آنها که با امام حسین علیه السلام به سفر حج رفته بودند نقل کردند که:

امام حسین علیه السلام ابتداء طواف کرد و دو رکعت نماز طواف را در مقام ابراهیم خواند سپس صورت مبارک بر روی سنگ مقام گذاشت و گریه می کرد و می گفت:

حدیث ۳۹۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

عُبَیدُکَ بِبابِکَ، خُوَیدِمُکَ بِبابِکَ، سائِلُکَ بِبابِکَ، مِسْکینُکَ بِبابِکَ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدایا بنده کوچکت بر دَرِ خانه توست، خادم کوچک تو بر دَرِ خانه تو است سئوال کننده ات بر دَرِ خانه توست، مسکین تو بر دَرِ خانه تو است.) [۱].

*****

[۱] احقاق الحق ج۱۱ ص۴۲۳.

مهمانی

شرط مهمانی علی

امام حسین علیه السلام نسبت به سادگی و ساده زیستی امام علی علیه السلام و سادگی در مهمانی ها نقل کرد:

حدیث ۴۰۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

دَعا رَجُلٌ أَمیرَ الْمؤمِنینَ عَلی بْنَ أَبی طالِبٍ،

فَقالَ لَهُ:

أجبت علی أن تضمن لی ثلاث خصال. قال:

و ما هی یا أمیر المؤمنین؟

قال:

أن لا تدخل علی شیئاً من خارج، و لا تدّخر عنّی شیئاً فی البیت، و لا تجحف بالعیال. قال:

ذلک لک، فَأَجابَهُ عَلِی علیه السلام.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(شخصی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به مهمانی دعوت کرد، آن حضرت فرمود سه شرط دارد اگر آن را انجام می دهی دعوت تو را می پذیرم، گفت آن سه شرط چیست؟

یا امیرالمؤمنین علیه السلام.

امام علی علیه السلام پاسخ داد:

۱ - چیزی از بیرون خریداری نکنی

۲ – هرچه داری بیاوری

۳ – به زن و بچّه ات ستم نکنی.

گفت: پذیرفتم.

پس امیرالمؤمنین علیه السلام دعوت او را پذیرفت.) [۱].

*****

[۱] صحیفه امام رضا علیه السلام ص۲۴۶ حدیث ۱۵۵

خصال شیخ صدوق ص۱۸۸ حدیث ۲۶۰

بحار الأنوار ج۷۵ ص۴۵۱ حدیث۴

وسائل الشیعه ج۱۷ ص۱۵ حدیث ۳۴

مستدرک الوسائل ج۱۶

ص۲۳۹ حدیث ۱۹۷۲۶.

ن

نامه ها

نامه به محمد حنفیه و اهداف قیام

یکی از شیوه های اعلام اهداف قیام عاشورا، نوشتن و ارسال نامه های فراوان به دوست و دشمن بود.

امام حسین علیه السلام در نامه به برادرش محمّد حنفیه هم سفارشات خود را گنجاند، و هم اهداف قیام عاشورا را بیان داشت تا دست تحریف گران به ساحت قدس نهضت کربلا نرسد و آیندگان بدانند که چرا امام حسین علیه السلام به قیام عاشورا روی آورد.

امام نوشت:

حدیث ۴۰۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ هذا ما أَوْصی بِهِ الْحُسَینُ بنُ عَلی بْنِ أَبی طالِبٍ إلی أَخیهِ مُحمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنَفیهِ:

أَنَّ الْحُسَینَ یشْهَدُ أَنْ لا إلهَ إلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، جاءَ، بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ، وَ أَنَّ الْجَنَّهَ وَالنّارَ حَقٌّ، وَ أَنَّ السّاعَهَ آتِیهٌ لا ـ رَیبَ فیها، وَ أَنَّ اللهَ یبْعَثُ مَنْ فی الْقُبُورِ. وَ أَنّی لَمْ أَخْرُجْ أشِراً، وَلا بَطِراً، وَلامُفْسِداً، وَلاظالِماً، وَ إنَّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ إلْاِصْلاحِ فی اُمَّهِ جَدّی صلی الله علیه و آله، اُریدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ أَسیرَ بِسیرَهِ جَدّی وَ أَبی عَلی بْنِ أَبی طالِبٍ علیهما السلام فَمَنْ قَبِلَنی بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللهُ أَوْلی بِالْحَقِّ، وَ مَنْ رَدَّ عَلَی هذا أَصْبِرُ حَتّی یقْضِی اللهُ بَینی وَ بَینَ الْقَومِ بِالْحَقِّ وَ هُوَ خَیرُ الْحاکِمینَ، وَ هذِهِ وَصِیتی یا أَخی اِلَیکَ وَ ما تَوْفیقی إلاَّ بِاللهِ عَلَیهِ تَوَکَّلْتُ وَ إلَیهِ اُنیبُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(بنام خداوند بخشنده و مهربان این وصیت حسین بن علی است به برادرش محمّد حنفیه. حسین گواهی می دهد به توحید و یگانگی خداوند و گواهی می دهد که برای خدا شریکی نیست و شهادت می دهد که محمّد بنده و

فرستاده اوست و آئین حق «اسلام» را از سوی خدا «برای جهانیان» آورده است. و شهادت می دهد که بهشت و دوزخ حق است و روز جزاء بدون شک بوقوع خواهد پیوست و خداوند همه انسانها را در چنین روزی زنده خواهد نمود.

اهداف قیام عاشورا

پاسخ نامه عبدالله بن جعفر

وقتی خبر کوچ کردن امام حسین علیه السلام به سوی کربلا در مدینه پخش شد، عبدالله بن جعفر، شوهر حضرت زینب، نامه ای به امام نوشت و او را از حرکت به سوی کربلا بازداشت و نوشت. تو را به خدا سوگند می دهم که به سوی کربلا و کوفه حرکت نکنی زیرا اگر تو را بکشند نور خدا را در زمین خاموش کرده اند، مهلت بدهید و من تلاش می کنم تا از یزید برای شما و خانواده تان أمان بگیرم.

امام حسین علیه السلام نوشت:

حدیث ۴۰۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَمَّا بَعْدُ!

فَإِنَّ كِتابَكَ وَرَدَ عَلَى فَقَرَأْتُهُ وَفَهِمْتُ ما ذَكَرْتَ، وَ أُعْلِمُكَ أَنّی رَأَیتُ جَدّی رَسُولَ اللهِ صلى الله علیه و آله فی مَنامی فَخَبَّرَنی بِأَمْرٍ وَأَنا ماضٍ لَهُ، لی كانَ أَوْ عَلَی، وَاللهِ یا ابن عَمّی لَوْ كُنْتُ فی جُحْرِ هامَّةٍ مِنْ هَوامِّ الأَرْضِ لَاسْتَخْرَجُونی وَیقْتُلُونی؛ وَاللهِ یا ابْنَ عَمّی لَیعْتَدَنَّ عَلَی كَما اِعْتَدَتِ الْیهُودُ عَلی السَّبْتِ وَالسّلام. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پس از ستایش پروردگار، نامه تو به من رسید، نامه را خواندم و هرچه نوشته بودی آگاه شدم. آگاه باش!

که من جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم، جدّم به من از امری خبر داد که به سوی آن رهسپارم خواه به سود من تمام شود و یا به ظاهر ضرری متوجّه من گردد. ای پسر

عمو!

به خدا سوگند!

اگر من در لانه جنبنده ای از جنبندگان زمین آشیان می کردم آنان مرا بیرون می آوردند و می کشتند، به خدا قسم!

به حرمت من تعدّی خواهند کرد همچنانکه قوم یهود به حرمت روز شنبه تعدّی کردند).

*****

[۱] فتوح ابن أعثم کوفی ج۵ ص۷۴

مقتل الحسین خوارزمی ج۱ ص۲۱۷

تاریخ طبری ج۳ ص۲۹۷.

پاسخی دیگر به عبدالله بن جعفر

فرماندار مکّه عبدالله بن جعفر، همسر حضرت زینب علیه السلام را تشویق کرد تا نامه ای به امام حسین علیه السلام بنویسد و او را از حرکت به سوی عراق باز دارد، و در آن نامه از طرف فرمانـدار مکّه «عمرو بن سـعید» قول داد که برای آن حضـرت امان بگیرد که در صلح و آرامش زندگی کند.

حدیث ۴۰۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

امّا بعد؛

فَإِنَّهُ لَمْ یشاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مَنْ دَعا إِلی اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَعَمِلَ صالِحاً

وَ قالَ:

إِنّنی مِنَ الْمُسْلِمینَ، وَقَدَ دَعَوْتَ إِلَی الأمانِ وَالْبِرِّ وَ الصِّلَه، فَخَیرُ الأمانِ أَمانُ اللهِ، وَلَنْ یؤمِنَ اللهُ یوْمَ الْقِیامَهِ مَنْ لَمْ یخَفْهُ فِی الدُّنْیا، فَنسْأَلُ اللهَ مَخافَةً فی الدُّنْیا تُوجِبُ لَنا أَمانَهُ یوْمَ الْقِیامَهِ، فَإِنْ کُنْتَ نَوَیتَ بِالْکِتابِ صِلَتی وَ بِرّی فَجُزیتَ خَیراً فِی الدُّنْیاوَالآخِرَهِ، وَالسَّلامُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پس از ستایش پروردگار، راه مخالت با خدا نپیموده است کسی که به سوی خدا و رسولش دعوت نموده و عمل صالح انجام دهد، و تسلیم اوامر حق گردد، امان نامه ای فرستاده ای و در ضمن آن وعده ارتباط صمیمی و صلح و سازش نسبت به ما داده ای، ولی بهترین امان ها، امان خداوند است، و کسی که در دین ترس از خدا نداشته باشد در آخرت از امان او برخوردار نخواهد بود، از پیشگاه خداوند درخواست توفیق خوف و خشیت در این

دنیا را داریم تا سرانجام مشمول امانش گردیم، و اگر منظور تو از این امان نامه واقعاً خیر و صلح و صفا باشد در دنیا و آخرت مأجور خواهی بود با درود). [۱].

*****

[۱] کتاب ارشاد شیخ مفید ص۲۱۹

بدایه و نهایه ج۸ ص۱۶۷

تاریخ ابن عساکر (شرح حال امام حسین علیه السلام) ص۲۰۲.

نامه به کوفیان پس از گزارش مسلم

امام حسین علیه السلام قبل از حرکت به سوی عراق، مسلم بن عقیل را همراه با نامه و دو پیک به سوی کوفه فرستاد تا اوضاع سیاسی آنجا را دقیقاً بررسی کرده به امام گزارش کند، پس از ورود مسلم به کوفه و بیعت گرفتن از چهل هزار نفر، نامه ای به امام علیه السلام نوشت و اظهار داشت هرچه زودتر به سوی کوفه حرکت کن.

امام در جواب نامه مسلم، نامه ای امیدوار کننده به مردم کوفه نوشت که در حدیث ۲۹۸ گذشت.

نامه به بزرگان کوفه

وقتی حُر کاروان امام حسین علیه السلام را رهگیری کرد، و امام نیز به تهدیدات او اعتنائی نکرد تا آنکه در سرزمین کربلا فرود آمدند، نامه ای به بزرگان کوفه نوشت:

حدیث ۴۰۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، مِنَ الْحُسَینِ بْنِ عَلی إِلی سُلَیمانَ بْنِ صُرَدٍ، وَالْمُسَیبِ بْنِ نَجْبَهٍ، وَرُفاعَهِ بْنِ شَدّادٍ، وَعَبْدِاللهِ بْنِ والٍ، وَجَماعَهِ الْمُؤْمِنینَ، أَمّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله قَدْ قالَ فی حَیاتِهِ:

«من رأی سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام، اوتارکاً لعهدالله، و مخالفاً لسنه رسول الله، فعمل فی عبادالله بالاثم والعدوان ثم لم یغیر علیه بقول ولا فعل، کان حقاً علی الله أن یدخله، مدخله»، وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هؤُلاءِ لَزِمُوا طاعَهَ الشَّیطانِ، وَتَوَلَّوا عَنْ طاعَهِ الرَّحْمنِ، وَأَظْهَرُوا الْفَسادَ، وَعَطَّلُوا الْحُدوُدَ، واسْتَأْثَرُوا بِالْفَی ءِ، وَأَحَلُّوا حَرامَ اللهِ، وَحَرَّمُوا حَلالَهُ، وِ أَنَا أَحَقُّ مِنْ غَیری بِهذاَ الأَمْرِ لِقَرابَتی مِنْ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم.

وَقَدْ أَتَتْنى كُتُبُكَمْ وَ قَدِمَتْ عَلَى رُسُلُكَمْ بِبَيعَتِكَمْ، أَنَّكَمْ حَقَكَمْ وَلا تَخْذُلُونى، فَإِنْ وَفَيتُمْ لى بِبَيعَتِكَمْ فَقَدْ إسْتَوْفَيتُمْ حَظَّكَمْ وَرُشْدَكُمْ، وَنَفْسى مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَأَهْلى وَوُلْدى مَعَ أَهاليكُمْ وَأَوْلادِكُمْ، فَلَكُمْ فى اُسْوَةٌ،

و آن لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْـتُمْ عَهْـدَكُمْ وَمَوايقَكَمْ وَخَلَعْتُمْ بَيعَتَكَمْ، فَلَعَمْرى ماهِى مِنْكَمْ بِنُكْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوها بِأَبى وَأَخى وَابْنِ عَمّى، هَلِّ الْمَغْرُورُ اِلاّـ مَنِ اغْتَرَّبِكُمْ، فَإنّمـا حَقَّكُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَنَصـيبَكُمْ ضَـيعْتُمْ، و من نَكَثَ فَإِنَّمـا ينْكُثُ عَلى نَفْسِهِ، [۱] وَسَـيغْنِى اللهُ عَنْكُمْ وَالسَّلامُ. [۲].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(این نامه ایست از حسـین بن علی به سوی سـلیمان بن صُـرد خزاعی و مسـیب بن نجبه، و رفاعه بن شـدّاد، و عبـدالله بن وال، و جماعت مؤمنین.

همانا شنیده باشید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حیات خویش فرمود:

مسئولیت مردم برابر حکومت فاسد

«کسـی که دیـدار کند سـلطان سـتمکاری را که حرام خدای را حلال داند و عهد خدای را درهم شـکند و با سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سـلم مخـالفت کنـد، و با بنـدگان خـدا با ظلم و سـتم رفتار کنـد، و در گفتار یا عمل بر ضـدّ آن سـلطان اقـدامی نکنـد، سـزاوار است بر خـدا که او را با آن پادشاه سـتمگر محشور گردانـد. همانا دانسـته ایـد که این جماعت، اطاعت شیطـان را بر طـاعت یزدان برگزیـده انـد و فساد و گناه را آشـکار کردنـد و اجرای حـدود الهی را تعطیل کردنـد، و بیت المال مسـلمانان را تاراج کرده انـد و حرام خـدای را حلال و حلال را حرام داشـته اند، و من امروز بر خلافت با پیوندی که به رسول خدا دارم از هر کس سـزاوارترم. و شما به سوی من نامه ها فرستادید، و پیک ها روانه کردید که شما با من بیعت کردید، و از من دفاع می کنید و مرا خوار و تنها نخواهید گذاشت، هم اکنون اگر بر بیعت خویش استوارید و

متابعت مرا واجب می شمارید به رشد و کمال رسیدید و اهل من از اهل شما بیگانه نخواهد زیست و شما بر شریعت من خواهید رفت. و اگر رأی شما دگرگون شد، و عهد شکستید، و بیعت مرا از عهده تان باز کردید، سوگند به خدا!

که چیز تازه ای نیست، شما این پیمان شکنی را با پدرم و برادرم و پسر عمویم داشتید، مغرور کسی که فریب شما را بخورد، پس در بهره وری اشتباه کردید، و نصیب و بهره خود را ضایع ساختید، و هر کس که پیمان شکند پس همانا بر ضدّ خویش پیمان شکسته است، بزودی خدا مرا از شما بی نیاز خواهد کرد با درود.)

*****

[۱] سوره فتح آیه ۱۰.

[۲] فتوح ابن أعثم کوفی ج۵ ص۹۱، مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج۱ ص۲۳۴، بحارالأنوار ج۴۴ ص۳۸۱.

نفرین کردن

نفرین بر منافق در نماز میت

یکی از منافقین مدینه مرد و خانواده او برای کفن و دفن و نماز او در تلاش بودند.

امام حسین علیه السلام در کوچه های مدینه قدم می زد که یکی از دوستان را دید با شتاب رد می شود، خطاب به او فرمود:

کجا می روی؟

پاسخ داد:

چون این منافق مرد و من دوست ندارم در نماز او شرکت کنم می خواهم از شهر خارج شوم تا در مراسم او شرکت نداشته باشم.

امام علیه السلام فرمود:

نگران مباش و در کنار من بایست.

حدیث ۴۰۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

قُمْ إِلی جَنْبِی فَما سَمِعْتَنی أَقُولُ فَقُلْ مِثْلَهُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(در کنار من به هنگام نماز بایست، هر چه را شنیدی که من می گویم تو هم بگو.) [۱].

وقتی نماز میت شروع شد، امام حسین فرمود:

اَللَّهُمَّ اخْزَ عَبْدَکَ فی عِبادِکَ وَ بِلادِکَ،

اَللَّهُمَّ أَصْلِهِ حَرَّ نارِکَ،

اَللَّهُمَّ أَذِقْهُ

أَشَدَّ عَذابِکَ، فَأنَّهُ کانَ یتَوَّلی أَعْداءَکَ وَ یعادی أَوْلِیاءَکَ وَ یبْغِضُ أَهْلَ بَیتِ نَبِیک صلی الله علیه و آله.

(خدایا بنده تو میان بندگان و شهرهایت فساد کرد، خدایا حرارت آتش را به او بچشان، خدایا سخت ترین عذابت را بر او روا دار، که او دشمنان تو را رهبری می کرد، و با دوستان تو دشمنی می کرد، و با خاندان پیامبرت دشمنی می ورزید).

امام حسین علیه السلام در نماز بر پیکر سعید بن عاص نیز چنین کرد، شخصی که لعنت ها را شنید گفت:

آیا شما بر مردگان خود اینگونه نماز می خوانید؟

امام پاسخ داد:

بِلْ صَلاتُنا عَلی أَعْدائِنا [۲] (نه بلکه این نماز بر دشمنان ماست.)

*****

[۱] اصول کافی ج۳ ص۱۸۹ حدیث ۳

من لا یحضره الفقیه ج۱ ص۱۶۸ حدیث ۴۹۰

قرب الاسناد ص۵۹ حدیث ۱۹۰

وسائل الشیعه ج۲ ص ۷۷۰ حدیث ۲

بحارالانوار ج۸۱ ص۳۹۳ حدیث ۵۸.

[۲] مسند زید ص۱۷۲.

نفرین به تیرانداز

وقتی یاران به شهادت رسیدند، امام حسین علیه السلام در یک نبرد تهاجمی صف های کوفیان را شکافت و خود را به آب فرات رساند، تا رفع تشنگی فرماید و آبی برای فرزندان بیاورد.

و این یکی از عملیات شگفت آور نظامی است که یک تن، صف های به هم فشرده سی هزار سربازان مسلّح را در هم بریزد. کفی از آب گرفت که بیاشامد یکی از سربازان یزید به نام «زرعه» تیری به لبان آن حضرت زد و خون جاری شد بگونه ای که امام نتوانست آب بنوشد:

حدیث ۴۰۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللَّهُمَّ اَظْمَئْهُ

اَللَّهُمَّ اظْمَئْهُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای پروردگار من!

این تیرانداز را زحمت عطش بچشان.)

در نقل دیگری فرمود:

اَللَّهُمَّ اقْتُلْهُ عَطَشاً وَلا تَغْفِرْ لَهُ اَبَداً. [۱].

(خداوندا او را عطشان بِکُش و هرگز او را نبخش.)

دعای امام حسین علیه

السـلام به اجابت رسـيد زيرا پس از كربلا، زراعه دچار بيمارى تشـنگى شد، هرچه آب مى خورد عطش او بيشتر مى گشت، و مرتّب داد مى زد مرا آب بدهيد كه عطش مرا كشته است، و آنقدر آب خورده بود كه شكم او چونان شكم شتر شده بود.

*****

[۱] مقتل الحسين خوارزمى ج۲ ص۹۱

مثير الاحزان ج۷۱

بحار الأنوار ج۴۵ ص۳۱۱

احقاق الحق ج۱۱ ص۵۱۴.

نفرين به كوفيان و عبيدالله بن زياد

بعد از رهگيرى حُر كه سـرانجام امام حسـين عليه السـلام در زمين كربلا فرود آمد، ابن زياد نامه اى به امام نوشت، وقتى پيك ابن زياد نامه را به امام داد، آن حضرت نامه را خواند و آن را به گوشه اى افكند و فرمود:

حديث ۴۰۷

قال الامام الحسين عليه السلام:

لا أَفْلَحَ قَوْمٌ آثَروُا مَرْضاةَ اَنْفُسِهِمْ عَلى مَرضاهِ الخالِقِ

امام حسين عليه السلام فرمود:

(رستگار مباد مردمى كه خشنودى خلق را بر غضب خدا مقدّم داشتند.)

پيكِ ابن زياد گفت:

جواب نامه ابن زياد را نمى دهيد؟

مالَهُ عِنْدى جَوابٌ؛ لِأَنَّهُ قَدْ حَقَّتْ عَلَيهِ كَلِمَهُ الْعَذابِ

(نامه ابن زياد در پيش ما پاسخى ندارد زيرا عذاب خدا بر وى ثابت گرديده است). [۱].

*****

[۱] فتوح ابن أعثم کوفی ج۵ ص۹۵

بحارالأنوار ج۴۶ ص۳۸۳

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۳۴.

نفرین به کوفیان در تداوم نبرد

آنگاه که خورشید ولایت تنها شد، خود را به صف انبوه شب پره ها زد و از کوفیان فراوان کشت، حصین بن مالک سکونی جلو آمد و فریاد زد:

ای حسین خدا چگونه از ما انتقام می گیرد؟

حدیث ۴۰۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

یلْقی بَأْسُکُمْ بَینَکُمْ وَیسْفِکُ دِماءَکُمْ، ثُمَّ یصُبُّ عَلَیکُمُ الْعَذابَ الألیمَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدا شما را به جان هم اندازد و خونتان را بریزد و از شما دست نکشد تا عذاب دردناک شما را دو چندان کند.) [۱].

*****

[۱] بحار الأنوار ج۴۵ ص۵۱

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۹۴

مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج۲ ص۳۴.

نفرین به کوفیان

امام حسین علیه السلام پس از نبرد کوتاهی همه محافظان فرات را کنار زد و خواست آبی بنوشد که حصین بن نمیر تیری به دهان امام زد و خون بگونه ای جاری شد که نتوانست آب بنوشد و با همان حالت تشنگی برگشت و به نبرد ادامه داد و فرمود:

حدیث ۴۰۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللَّهُمَّ إِنّی أَشْکُو إِلَیکَ ما یصْنَعُ بِابْنِ بِنْتِ نَبِیکَ!

اَللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَداً، وَاقْتُلْهُمْ بَدَداً، وَلاتُبْقِ مِنْهُمْ أَحَداً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدایا من به تو شکایت می کنم به آنچه که بر فرزند پیامبرت روا می دارند، خدایا آنها را شماره کن و تا آخرین نفر بکش، و فردی از آنها را بر روی زمین مگذار.) [۱].

*****

[۱] تاریخ ابن أثیر ج۲ ص۵۷۱.

نفرین به محمد بن اشعث

محمّد بن أشعث که در کوفه حضرت مسلم بن عقیل را دستگیر و به شهادت رساند در کربلا نیز حضور داشت، شنید که امام حسین علیه السلام در دعای خود از خدا خواست که حق خاندان پیامبر را از ستمکاران بستاند:

حدیث ۴۱۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللَّهُمَّ اِنَّا اَهْلُ بَیتِ نَبِیکَ وَ ذُرِّیتُهُ وَ قَرابَتُهُ، فاقْصِمْ مَنْ ظَلَمَنا وَ غَصَبَنا حَقَّنا اِنَّکَ سَمیعٌ قَریبٌ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(بار الها همانا ما از اهل بیت و فرزندان و نزدیکان پیامبر تو هستیم، کسانی که به ما ظلم کردند و حق ما را غصب نمودند مجازات فرما همانا تو بهترین شنوا هستی.)

محمّد بن اشعث فریاد زد و گفت:

حسین!

تو چه خویشاوندی با محمّد داری؟

امام علیه السلام این آیه را خواند:

«اِنَّ اَللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ اِبْراهیمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمینَ ذُرِّیهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ» [۱].

(همانا خداوند برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم و

آل عمران را به جهانیان، فرزندانی که یکی پس از دیگری به هدایت انسانها مبعوث شدند.)

آنگاه او را نفرین کرد و فرمود:

اَللَّهُمَّ اَرِ مُحَمَّدَ بْنَ الْاَشْعَثِ ذُلّاً فی هذَا الْیَوْمِ لا تُعِزُّهُ بَعْدَ هذَا الْیَوْمِ أَبَداً،

(خدایا امروز به محمّد اشعث ذلّت و خواری را بگونه ای نشان ده که پس از آن به عزیزش مداری.)

لحظه ای بعد محمّد بن اشعث برای ادرار کردن از لشگر فاصله گرفت و در کنار تپّه ای نشست، عقربی او را زد که بهمان حال با بدن و عورت برهنه مُرد و عبرت دیگران شد.

*****

[۱] آل عمران آیه۳۳.

نفرین به کوفیان پس از شهادت طفل شیرخوار

پس از آنکه حضرت علی اصغر بر روی دست پدر هدف تیر حرمله قرار گرفت، امام حسین علیه السلام جنازه طفل خود را دفن کرد و دست بدعا برداشته کوفیان را نفرین کرد:

حدیث ۴۱۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللَّهُمَّ أَنْتَ تَعْلَمُ اَنَّهُمْ دَعَوْنا لِیَنْصُرُونا فَخَذَلُونا وَ أَعانُوا عَلَینا،

اَللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قِطَرَ السَّماءِ وَاحْرِمْهُمْ بَرَکاتِکَ،

اَللَّهُمَّ لا تُرْضِ عَنْهُمْ أَبَداً،

اَللَّهُمَّ اِنَّکَ إِنْ کُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ فِی الدُّنْیا فَاجْعَلْهُ لَنا ذُخْراً فِی الآخِرَهِ وَانْتَقِمْ لَنا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمینَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خداوندا!

تو می دانی که آنها ما را دعوت کردند تا ما را یاری کنند در حالی که دست از ما کشیده و بر ضد ما وارد جنگ شدند.

خداوندا!

باران آسمانی را از آنها دریغ دار و برکات و نعمتهای خودت را بر آنان حرام کن. خداوندا!

از آنها هرگز راضی نشو، خداوندا!

اگر پیروزی و نصر را در این دنیا برای ما عطا نفرمودی آنرا ذخیره ای برای آخرت قرار ده و انتقام ما را از ستمکاران بگیر). [۱].

*****

[۱] ینابیع الموده ص۴۱۵

نفس المهموم ص۳۴۹.

نفرین به کوفیان هنگام میدان رفتن علی اکبر

یکی دیگر از لحظات حسّاسی که دل امام حسین علیه السلام به درد آمد و کوفیان را نفرین کرد، لحظه میدان رفتن فرزندش علی اکبر علیه السلام بود، وقتی علی اکبر اجازه گرفت و به سوی دشمن می رفت، امام علیه السلام چنین فرمود:

حدیث ۴۱۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلی هؤُلاءِ الْقَوْمِ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَیهِمْ غُلامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَخُلْقاً وَمَنْطِقاً بِرَسُولِکَ مُحَمَّدٍصلی الله علیه و آله، کُنَّا إِذا اِشْتَقْنا إِلی وَجْهِ رَسُولِکَ نَظَرْنا إِلی وَجْهِهِ،

اَللَّهُمَّ فامْنَعْهُمْ بَرَکاتِ الأَرْضِ، إنْ مَنَعْتَهُمْ و فَفَرِّقْهُمْ تَفْریقاً، وَ مَزِّقْهُمْ تَمْزیقاً، وَاجْعَلْهُمْ طَرائِقَ قِدَداً، وَ لا تُرْضِ الْوُلاهَ عَنْهُمْ أَبَداً، فَإِنَّهُمْ

دَعَوُنا لِيَنْصُرُونا ثُمَّ عَدُوا عَلَينا يقاتِلوُنا وَيقْتُلُونا. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدایا گواه این مردم باش!

جوانی برابر آنها رفت که شبیه ترین مردم است به پیغمبر تو در خلقت و اخلاق و گفتار، ما هر وقت مشتاق دیدار پیغمبرت می شدیم به روی او نگاه می کردیم. بار خدایا برکات زمین را از آنها دریغ دار و جدائی میان آنها افکن، و آنها را پاره پاره کن، روش آنها را ناستوده کن و والیان را هرگز از آنها راضی مدار، زیرا آنها ما را دعوت کردند تا یاری کنند سپس بر ما شوریدند و با ما جنگیدند.).

علی اکبر به میدان رفت و جنگ بی امانی را سامان داد و صد و بیست نفر از لشگریان کوفه را کشت، حمله های او چنان برق آسا بود که صف های کوفیان درهم دریده می شد و فریاد و ضجّه آنان بلند بود، عطش او را بسیار رنج می داد، با بدنی که زخم های زیاد داشت به سوی پدر بازگشت و گفت:

تشنگی دارد مرا می کشد، و سنگینی زِرِه مرا رنج می دهد آیا کاسه آبی هست که بنوشم؟

یا بُنَی عَزَّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی عَلی وَ عَلی أَبیکَ، أَنْ تَدْعُوهُمْ فَلا یجیبوُنَکَ، وَتَسْتَغیثَ به هم فَلا یغیثُونَکَ، یا بُنَی هاتِ لِسانَکَ

(ای پسر سخت است بر رسول خدا و بر پدرم علی علیه السلام و بر پدرت اینکه آنان را بخوانی و جواب ترا ندهند، و از آنان کمک بخواهی و نتوانند تو را کمک کنند، ای پسرم زبانت را پیش بیاور.)

امام علیه السلام لب بر لب پسر گذاشت و فرمود:

خُذْ هذَا الْخاتَمَ فی فیکَ وَارْجِعْ إلی قِتالِ عَدوِّکَ، فَإنّی أَرْجوُ

أَنَّ لا تُمْسی حَتّی یسقیکَ جَدُّکَ بِکَأسِهِ الأوْفی شَرْبَهً لا تَظْمَأَ بَعْدَها أَبَداً.

(این انگشتر را بگیر و در دهـان خود بگـذار، و به نبرد ادامه ده که به همین زودی جـدّت محمدصـلی الله علیه و آله و سـلم را دیدار می کنی و از جام شربت او می نوشی که هرگز تشنه نخواهی شد).

*****

[۱] مقتل الحسین خوارزمی ج۲ ص۳۰

کتاب لهوف ابن طاووس ص۱۰۰

تاریخ طبری ج۷ ص۳۵۸.

نفرین به عمر سعد به هنگام میدان رفتن علی اکبر

وقتی علی اکبر علیه السلام اجازه میدان گرفت و به سوی دشمن رفت.

امام حسین علیه السلام با صدای بلند عمر سعد را مخاطب قرار داد و نفرین کرد.

حدیث ۴۱۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

مالَکَ؟

قَطَعَ اللّهُ رَحِمَکَ!

وَلا بارَکَ لَکَ فی أَمْرِکَ، وَسَـلَّطَ عَلَیکَ مَنْ یذْبَحُکَ عَلی فِراشِکَ کَما قَطَعْتَ رَحِمی وَلَمْ تَحْفَظْ قَرابَتی مِنْ رَسوُلِ اللهِ صلی الله علیه وآله

امام حسین علیه السلام فرمود:

(چه شده است تو را ای عمر سعد؟

خـدا پیوند خویشاوندی تو را پاره کند، و کارت را بر تو مبارک نگرداند، و کسـی را بر تو مسـلّط کند که پس از من تو را در بستر خوابت سر ببرّد، چنانکه پیوند خویشاوندی مرا پاره کردی، و حرمت رسول خدا را نسبت به ما حفظ نکردی.)

پس از حـادثه عـاشورا عمر سـعد مهلتی پیـدا نکرد، چون قیـام هـای شـیعیان آغـاز شـد و آنگـاه مختار قیام کرد، کوفه را آزاد

ساخت، عمر سعد برای اینکه به مجلس مختار نرود، خود را به مریضی زد و در بستر استراحت خود آرمید، مختار چند مرد جنگی را فرستاد و هشدار داد، اگر عمر سعد می خواهد از جای خود برخیزد قصد حمله بشما را دارد به او مهلت ندهید.

فرستادگان مختار بر عمر سعد وارد

شدند در حالی که او در بستر خود آرمیده بود، پیام مختار را به او ابلاغ کردند، ناگهان عمر سعد خواست خیزشی بردارد و شمشیر خود را بگیرد که او را با شمشیر زدند و سر او را در بستر خوابش جدا کرده برای مختار بردند، اینجا بود که همه از اجابت دعای امام حسین علیه السلام به شگفت آمدند.

نفرین در شهادت علی اکبر

پس از شهادت علی اکبر علیه السلام امام حسین علیه السلام خود را به او رساند ودردآلود به کوفیان چنین نفرین کرد:

حدیث ۴۱۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

قَتَلَ اللهُ قَوْماً قَتَلوُکَ یا بُنَی ما أَجْرَأَهُمْ عَلَی اللّهِ، وَعَلی انْتِهاکِ حُرْمَهِ رَسُولِ اللّهِ، عَلَی الدُّنْیا بَعْدَکَ الْعَفا.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدا بکشد مردم ستمگری را که تو را کشتند اینها چقدر بر خدا و بر هتک حرمت رسول الله بی پروا شده اند، پس از تو نفرین بر این دنیا!.)

سپس پیکر فرزند را به درون خیمه مرکزی برد و در حالی که خون از صورت و دندان های پسر پاک می کرد فرمود:

یا وَلَدی أمَّا اَنْتَ فَقَدْ إسْتَرَحْتَ مِنْ هَمَّ الدُّنْیا وَ غَمِّها وَ شَدائِدِها وَ صِرْتَ اِلی رَوْحٍ وَ رَیحانٍ وَ قَدْ بَقِی أَبُوکَ و ما اَسْرَعَ الْلُحُوقُ بِکَ. [۱].

(ای پسرم، چه خوب از غم و اندوه دنیا و مشکلات آن راحت گشتی، و به سوی خدا و بهشت پرکشیدی، و پدرت هنوز مانده است، امّا به زودی به تو می پیوندد).

*****

[۱] دمعه الساکبه ج۴ ص۳۳۱

معالی السبطین ج۱ ص۴۱۲.

نفرین به قاتل زهیر

زهیر بن قین یکی از یاران امام حسین علیه السلام بود که قبل از حادثه عاشورا، امام علیه السلام اخبار کربلا و محل شهادت

خود را به او نشـان داد، از شـجاعان و دلاـوران بی نظیر بود روز عـاشورا از امام اجازه گرفت و به میـدان رفت و جنگ سـختی کرد و تعداد فراوانی از کوفیان را کشت، وقتی جنازه اش بر زمین افتاد، امام علیه السلام خود را به او رساند و فرمود:

حدیث ۴۱۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

لایبْعِدُکَ اللّهُ یا زُهَیرُ،

وَ لَعَنَ قاتِلَکَ، لَعْنَ الَّذینَ مُسِخُوا قِرَدَهً وَ خَنازیر.

امام حسین علیه

السلام فرمود:

(خدا تو را از رحمتش دور نگرداند و بر قاتلان و کشندگان تو لعنت کند، آنان که مسخ گردیده و به صورت میمون و خوک درآمده اند که مورد لعن و عذاب خدا قرار گرفته اند.) [۱].

*****

[۱] بحارالانوار ج۴۵ ص۲۶

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۶۹

اعیان الشیعه ج۱ ص۶۰۶

اسرار الشهاده ص۲۹۵.

نفرین به عمر سعد پس از مذاکره طولانی

وقتی سپاه یزید به فرماندهی عمر سعد در کربلا برابر کاروان امام حسین علیه السلام استقرار یافت، امام پیکی به سوی عمر سعد فرستاد و او را دعوت کرد تا با یکدیگر به بحث و مناظره بپردازند.

وقتی گرد هم آمدند:

حدیث ۴۱۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

وَیحَکَ أَما تَتَّقِی اللهَ الَّذی إِلَیهِ مَعادُکَ؟

أَتُقاتِلُنی وَأَنَا ابْنُ مَنْ عَلِمْتَ؟

یا هذا ذَرْ هؤُلاءِ الْقَوْمَ وَ کُنْ مَعی، فَإِنَّهُ أَقْرَبُ لَکَ مِنَ اللهِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(فرزند سعد!

آیا از خدائی که برگشت تو به سوی اوست نمی ترسی؟

آیا می خواهی با من جنگ کنی؟

در حالی که مرا می شناسی و می دانی پدر من چه کسی است؟

آیا نمی خواهی با من باشی و دست از اینها «بنی امیه» برداری که این عمل به خدا نزدیکتر و مورد توجّه اوست.) [۱].

عمر سعد گفت:

خانه ام را ویران می کنند و اموال مرا به تاراج می برند.

امام فرمود:

أَنَا أُخَلِّفُ عَلَیکَ خَیراً مِنْها مِنْ مالی بِالْحِجازِ.

(من خانه ات را دوباره می سازم و اموال تو را بیش از آنچه از دست دادی به تو می بخشم)

عمر سعد گفت:

زن و بچّه ام، نگران آنها هستم، و سکوت کرد.

امام فرمود:

مالَکَ، ذَبَحَکَ اللهُ عَلی فِراشِکَ عاجِلاً، وَ لا غَفَرَلَکَ یوْمَ حَشْرِکَ وَنَشْرِکَ، فَوَاللهِ إِنّی لَأَرْجُو أنْ لا تَأْکُلَ مِنْ بُرِّ الْعِراقِ إِلاَّ یسیراً.

(چرا این قدر بر اطاعت شیطان پافشاری می کنی، خدایت هر چه

زودتر در میان رختخوابت بکشد و در روز قیامت از گناهانت در نگذرد، به خدا سوگند امیدوارم که از گندم عراق جز اندک نتوانی بخوری). [۲].

*****

[۱] فتوح ابن أعثم کوفی ج۵ ص۱۰۲

بدایه و نهایه ج۸ ص۱۸۹

بحارالأنوار ج۴۴ ص۳۸۸

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۳۹.

[۲] بدایه و نهایه ج۸ ص۱۸۹

بحارالأنوار ج۴۴ ص۳۸۸

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۲۳۹

أعیان الشیعه ج۱ ص۵۹۹.

نفرین به کوفیان در عصر عاشورا

وقتی یاران امام حسین علیه السلام همه به شهادت رسیدند، امام علیه السلام به پیکرهای آنان نگریست و به کوفیان نفرین کرد:

حدیث ۴۱۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللَّهُمَّ اَمْسِکْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّماءِ وَ امْنَعْهُمْ بَرَکاتِ الْاَرْضِ

اَللَّهُمَّ فَإنْ مَتَّعْتَهُمْ اِلی حینٍ فَفَرِّقْهُمْ فِرَقاً وَ اجْعَلْهُمْ طَرائِقَ قِدَداً وَ لا تُرْضِ الْوُلاهَ عَنْهُمْ اَبَداً، فَاِنَّهُمْ دَعَوْنا لِیَنْصُرُونا فَعَدَوا عَلَینا فَقَتَلُونا. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خدایا این مردم ستمگر را از باران رحمت و از برکات زمین محروم کن، و اگر عمر طبیعی به آنان دادی به بلای تفرقه و جدائی مبتلایشان بگردان، و حکّام و فرمانروایانشان را از آنان خشنود نگردان، و ستیزه و دشمنی در بین آنها و حکّامشان

برقرار کن که آنان ما را با وعده نصرت و یاری دعوت کرده سپس به جنگ با ما برخواستند).

نماز

عبور افراد از پیش روی نمازگذار

امام حسین علیه السلام در مسجد مدینه نماز می خواند و مردم از پیش روی او رفت و آمد می کردند، (چون برخی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این مسئله را مطرح کردند که عبور از جلوی نمازگذار حرام است و باعث باطل شدن نماز می گردد و اجازه دادند که نمازگذار با دست یا با عصا مانع عبور مردم شوند، در حالی که در سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین دستوری وجود ندارد.)

وقتی نماز امام تمام شد به او اعتراض کردند چرا مانع عبور مردم نشدی؟

حدیث ۴۱۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

وَیحَکَ إنَّ الله عَزَّ وَجَلَّ أَقْرَبُ إِلی مِنْ أَنْ یخْطُرَ فیما بَینی وَ بَینَهُ أَحَدٌ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(وای بر تو همانا خداوند عزیز و بزرگ نزدیکتر

از آن است که کسی بین من و او قرار گیرد). [۱].

*****

[۱] وسائل الشیعه ج۳ ص۴۳۴ حدیث ۴

توحید شیخ صدوق ص۱۸۴ حدیث ۲۲.

بلند گفتن بسم الله در نماز

دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سنّت او چنین بود که در نمازهای یومیه، بسم الله الرّحمن الرّحیم با صدای بلند گفته شود، در نماز ظهر و عصر که باید حمد و سوره را آهسته خواند، بسم الله را باید بلند گفت:

پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سنّت را تغییر دادند، و آهسته می خواندند، امّا اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ادامه می دادند.

حدیث ۴۱۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِجْتَمَعْنَا وُلْدُ فاطِمَهَ علیها السلام عَلی ذلِکَ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ما فرزندان فاطمه علیها السلام اتّفاق نظر داریم بر بلند خواندن بسم الله در نمازها.) [۱].

*****

[۱] مستدرک الوسائل ج۴ ص۱۸۹ حدیث ۱۴

دعائم الإسلام ج۱ ص ۱۶۰

بحار الأنوار ج۸۵ ص۸۱ حدیث ۲۲.

استحباب هزار رکعت نماز در شب و روز

امام سجّاد علیه السلام نقل فرمود که:

حضرت اباعبدالله علیه السلام همانند پدرش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب و روز هزار رکعت نماز می خواند. [۱].

*****

[۱] عقدالفرید ج۳ ص۱۲۶

بحارالانوار ج۸۲ ص۳۱۱ حدیث ۱۷

عوالم بحرانی ج۱۷ ص۶۱.

قنوت در نماز

یکی دیگر از مستحبّات نماز قنوت است، که متأسّفانه پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قنوت را از نمازها حذف کردند، و هم اکنون نیز بسیاری از فِرَق اهل سنّت، نماز بدون قنوت می خوانند.

در حالی که امام حسین علیه السلام از قنوت رسول خدا در هر نماز خبر می دهد.

حدیث ۴۲۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

رَأَیتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله یقْنُتُ فی صَلاتِهِ کُلِّها، وَ أَنَا یوْمَئِذٍ اِبْنُ سِتٍّ سِنین

امام حسین علیه السلام فرمود:

(من از زمانی که شش ساله بودم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می دیدم، که در هر نماز، قنوت می خواند.) [۱].

*****

[۱] مستدرک الوسائل ج۴ ص۳۹۶ حدیث ۵

عوالی اللألی ج۲ ص۲۱۹ حدیث ۱۷.

دعای قنوت امام

امام حسین علیه السلام در تداوم عمل به سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تمام نمازها قنوت می خواند و یکی از دعاهایی که در قنوت می خواند این است:

حدیث ۴۲۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللّهُمَّ مَنْ أوى إلى مَأْوى فَاَنْتَ مَأْواى، وَ مَنْ لَجَأَ إلى مَلْجَأٍ فَأَنْتَ مَلْجأى،

اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَاسْمَعْ نِدائى، وَأَجِبْ دُعائى، وَاجْعَلْ مَآبى عِنْدَكَ وَ مَثْواى، وَاحْرُسْنى فى بَلْواى مِنْ إفْتِنانِ الْاِمْتِحانِ، وَ لُمَّهِ الشَّيطانِ، بِعَظَمَتِكَ الَّتى لا يشُوبُها وَلَغُ نَفْسٍ بِتَفْتينٍ، وَلا وارِدُ طَيفٍ بِتَظْنينٍ، وَلايلُمُّ بِها فَرَحٌ حَتّى تَقْلِبَنى إلَيكَ بِارادَتِكَ غَيرُ ظَنينٍ وَلامَظْنُونٍ، وَلامُرابٍ وَلا مُرتابٍ، إنَّكَ أَرْحَمُ الرّاحِمينَ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(پروردگارا!

هرکه به پناهگاهی پناه جوید تو پناهم می باشی، و هر که به تکیه گاهی پناه گیرد، تو تکیه گاهم می باشی، خداوندا!

برمحمّد و خاندانش دورد فرست، و ندایم را بشنو

و دعـایم را اجـابت فرمـا، جایگـاهم را نزد خودت قرار ده، و در مواضع امتحان مرا از لغزش به جهت آنها و گمراهی به وسـیله شیطـان بـازدار، به حق عظمتت تو که تکـذیب انسـانی و خیالپردازی در آن مؤثّر واقع نشـده و امری از آن خالی نمی باشـد، تا اینکه مرا به اراده و مشیتت به سوی خود بازگردانی بدون آنکه نسبت به تو مشکوک و مظنون بوده و رحمتت را مورد شک و تردید قرار دهم، به درستی که تو مهربانترین مهربانانی).

*****

[۱] مهج الدعوات ص۴۹

بحارالأنوار ج۸۵ ص۲۱۴ حدیث ۱

صحیفه الحسینیه ص۳۶.

دعا در قنوت نماز وتر

امام در نماز یکرکعتی آخر نماز شب «بنام وَتر» این دعا را می خواند:

حدیث ۴۲۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

اَللَّهُمَّ إِنَّکَ تَری وَلاتُری، وَأَنْتَ بِالْمَنْظَرِ الأعْلی، وَ إِنَّ إِلَیکَ الرُّجْعی، و آن لَکَ الْاخِرَهَ وَالْأوُلی،

اَللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِکَ مِنْ اَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزی.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خداونـدا تو می بینی و دیـده نمی شوی و در جایگـاه بلنـدی قرار داری، و بـاز گشت همه به سوی تو است، و دنیا و آخرت از آن تو می باشد، خداوندا از اینکه ذلیل گشته و خوار شویم به تو پناه می بریم). [۱].

نماز امام حسین در مشکلات

امـام حسین علیه السـلام برای برطرف شـدن مشـکلات و برآورده شـدن حاجت ها، نمازی چهار رکعتی با ویژگی های زیر را سفارش می فرمود:

حدیث ۴۲۳

قال الامام الحسين علیه السلام:

تُصَلِّی أرْبَعَ رَکَعاتٍ تُحْسِنُ قُنُوتَهُنَّ وَ أَرْکانَهُنَّ، تَقْرَأُ فی الْاُولی اَلْحَمْدَ مَرَّةً، وَ (حَسْبُنَا اللهُ وَ نِعْمَ الْوَکیلُ)[۱] سَبْعَ مَرَّاتٍ، وَ فی الثَّانِیهِ اَلْحَمْدَ مَرَّةً، وَ قَوْلَهُ:

(ماشاءَ اللهُ لا قُوَّةَ إلاَّ بِاللهِ إنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْکَ مالاً وَ وَلَداً) [۲] سَبْعَ مَرَّاتٍ، وَ فی الثَّالِثَهِ اَلْحَمْدَ مَرَّةً، وَ قَوْلَهُ:

(لا إلهَ إلاَّ أَنْتَ سُبْحانَکَ إنّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمینَ) [۳] سَبْعَ مَرَّاتٍ، وَ فی الرَّابِعَهِ اَلْحَمْدَ مَرَّةً، (وَ اُفَوِّضُ أَمْری إلَی اللهِ إنَّ اللهَ بَصیرٌ بِالْعِبادِ) [۴] سَبْعَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ تَسْأَلُ حاجَتَک. [۵].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(چهار رکعت نماز که قنوت و ارکان آن را به نیکی بجا آوری، در رکعت اوّل - حمد ۱ بار و «حسبنا الله و نعم الوکیل» ۷بار خوانده شود.

در رکعت دوم - حمد ۱ بار و «ما شاء الله لا قوّه الاّ بالله ان ترن انا اقل منک مالاً و ولداً» ۷ بار، در رکعت

سوم - حمد ۱ بار و «لا اله الاّ انت سبحانك انّی کنت منَ الظّالمین» ۷ بار.

و در رکعت چهارم - حمد ۱ بار و «افوض أمری الی الله انّ الله بصیر بالعباد» ۷ بار سپس حاجت خود را از خدا بخواه).

*****

[۱] سوره آل عمران آیه۱۷۳.

[۲] سوره کهف آیه۳۹.

[۳] سوره انبیاء آیه ۸۷.

[۴] سوره غافر آیه ۴۴.

[۵] مکارم الأخلاق ص۳۴۹، بحارالانوار ج۹۱ ص۳۵۸ حدیث ۱۹، وسائل الشیعه ج۵ ص۲۴۵ حدیث ۱.

نماز امام در میدان جنگ

امام حسین علیه السلام و یارانش سرگرم نبرد بودند که ابوثمامه، «عمرو بن عبدالله صائدی» خطاب به آن حضرت فرمود:

وقت نماز ظهر است، گرچه من دست از تو نمی کشم تا کشته شوم، امّا دوست دارم دو رکعت نماز با تو بخوانم.

امام سر برداشت و در حق او اینگونه دعا کرد.

حدیث ۴۲۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

ذَكَّرْتَ الصَّلاهَ، جَعَلَكَ اللهُ مِنَ الْمُصَلِّینَ الذّاكِرینَ!

نَعَمْ، هذا أَوَّلُ وَقْتِها

امام حسین علیه السلام فرمود:

(نماز را به یادمان آوردی، خدا تو را از نمازگزاران و ذاکرین قرار دهد، آری هم اکنون اوّل وقت نماز ظهر است.)

آنگاه به یاران فرمود:

سَلُوهُمْ أَنْ یكَفُّوا عَنّا حَتّی نُصَلّی.

(به کوفیان بگوئید دست از جنگ بردارند تا نماز بخوانیم.) [۱].

کوفیان مخالفت کردند.

حضرت اباعبدالله علیه السلام خود اذان گفت، وقتی اذان تمام شد خطاب به عمر سعد فرمود:

یابْنَ سَعْدٍ اَنسیتَ شَرایعَ الْاِسْلامِ، اَلاتَقِفُ عَنِ الْحَرْبِ حَتّی نُصَلّی وتُصَلُّونَ وَنَعُودَ إلی الْحَرْبِ.

(وای بر تو ای پسر سعد!

آیا احکام اسلام را از یاد بردی؟

آیا جنگ را متوقّف نمی کنی تا ما نماز خود را و شما نماز خود را بخوانید و سپس به پیکار برگردیم؟)

عمر سعد جواب نداد.

امام علیه السلام فرمود، شیطان بر او چیره شد.

آنگاه به زهیر بن

قين و سعيد بن عبدالله فرمود:

تَقَدَمَّا اَمامی حَتَّی اُصَلِّی الظُّهْرَ

(شما دو نفر جلو بايستيد تا من نماز ظهر را بخوانم)

*****

[۱] تاريخ طبرى ج۳ ص۳۲۶ وج۷ ص۳۴۷

أعيان الشيعه ج۱ ص۶۰۶

واقعه طف ص۲۲۹

كامل ابن أثير ج۳ ص۲۹.

مهلت خواستن برای نماز

در روز نهم محرّم، عمر سعد و ديگر سران نظامی تصميم گرفتند كه با يك حمله عمومی كار را يكسره كنند، حركت لشگرها و بالارفتن گرد و غبارها همه را متوجّه خود ساخت، امام حسين عليه السلام برادرش حضرت عبّاس عليه السلام را فرستاد تا علّت حركت سپاه دشمن را بداند.

حديث ۴۲۵

قال الامام الحسين عليه السلام:

يا عبَّاسُ:

اِرْكَبْ بِنَفْسی أَنْتَ - يا أَخی - حَتَّی تَلْقاهُمْ فَتَقُولَ لَهُمْ:

ما لَكُمْ؟

و ما بَدالَكُمْ؟

وَتَسْأَلْهُمْ عَمَّا جاءَبِهِم؟

امام حسين عليه السلام فرمود:

(برادرم توبه جای من سوار شو و به نزد اینان برو و به ایشان بگو چیست شما را و چه می خواهید؟

و از سبب آمدن ایشان پرسش کن).

حضرت عبّاس رفت و بازگشت و فرمود:

می گویند یا با یزید بیعت کن و یا آماده نبرد باش.

حضرت اباعبدالله علیه السلام به برادر فرمود:

اِرْجِعْ اِلَیهِمْ فَاِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلی غَدْوَهٍ وَتَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِیهَ، لَعَلَّنا نُصَلّی لِرَبِّنا اللَّیلَهَ وَنَدْعُوهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، فَهُوَ یعْلَمُ أَنّی کُنْتُ اُحِبُّ الصَّلاهَ لَهُ وَتِلاوَهَ کِتابِهِ وَکَثْرَهَ الدُّعاءِ وَ الْاِسْتِغْفارِ. [۱].

(بسوی آنان بازگرد و تلاش کن جنگ را به فردا واگذاری تا ما امشب را نماز بخوانیم و به دعا و استغفار بگذرانیم، خدا می داند من از کسانی هستم که نماز و قرآن خواندن، و زیاد دعا کردن، و استغفار را دوست دارم).

*****

[۱] تاریخ طبری آملی ج۳ ص۳۱۴ و ج۷ ص۳۱۹

ارشاد شیخ مفید ص۲۳۰

انساب الاشراف ج۳ ص۱۸۵.

نهی از منکر

ضرورت نهی از منکر

نهی از منکر، نظارت ملّی است، که همه همدیگر را از زشتی ها و بدی ها پرهیز دهند و باید انسان های با ایمان در این مسئله مهم از دیگران سبقت گیرند.

حدیث ۴۲۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

لا یحِلُّ لِعَینٍ مُؤْمِنَهٍ تَری اللهَ یعْصی، فَتُطْرِفُ حَتی تُغَیرَهُ.

امام

حسین علیه السلام فرمود:

(سزاوار نیست برای انسان مؤمن که نافرمانی خدا را بنگرد، و از آن بیزاری نجوید.) [۱].

*****

[۱] کتاب امالی شیخ طوسی ج۱ ص۵۵ حدیث ۷۵.

نیکی و نیکوکاری

یکی از ارزش هـایی که امـام حسـین علیه السـلام همـواره به آن سـفارش می کرد، نیکی و نیکوکـاری بود، و آن حضـرت در نیکی به یتیمان و تهیدستان و گرفتاران، شهرت داشت که فرمود:

حدیث ۴۲۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

لَیسَ کَذلِکَ وَ لکِنْ تَکُونُ الصَّنیعَهُ مِثْلَ وابِلِ الْمَطَرِ تُصیبُ الْبِرَّ وَ الْفاجِرَ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(نه این چنین نیست، نیکی همانند باران فراوان است که خوب و بد را فرا می گیرد). [۱].

*****

[۱] تحف العقول ص۱۷۵

بحارالانوار ج۷۸ ص۱۱۷

مستدرک الوسائل ج۱۲ ص۳۴۸.

و

وصیت

وصیت و سفارش به زینب

در شب عـاشورا که دو سـپاه مقابـل هم اسـتقرار یافتنـد، حضـرت اباعبـدالله علیه السـلام به خیمه خـواهرش زینب رفت، و برای

دلداری و واقع بینی خواهرش توضیح داد.

حدیث ۴۲۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

ذَکَّرْتُهُمْ فَلَمْ یـذَّکَّرُوا وَوَعَظْتُهُمْ فَلَمْ یتَّعِظُوا وَلَمْ یسْـمَعُوا قَوْلی، فَما لَهُمْ غَیرُ قَتلی سَبیلٌ وَلابُـدَّ أَنْ تَرَوْنی عَلی الثَّری جَـدیلاً، وَلکِنْ أُوصـیکُنَّ بِتَقْوَی اللهِ رَبِّ الْبَرِیهِ وَالصَّبْرِ عَلَی الْبَلِیهِ وَکَظْمِ نُزُولِ الرَّزِیهِ، وَبِهـذا أوْعـدَ جَـدُّکُمْ، وَلا ـ خُلْفَ لِمـا أوْعَـدَ وَدَّعْتُکُمْ إلهی اَلْفَرْدَ الصَّمَدَ. «وَما ظَلَمُونا وَلکِنْ کانُوا اَنْفُسَهُمْ یظْلِمُونَ» [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(خواهرم!

این مردم را به یاد خدا خوانـدم، خـدا را بیاد نیاوردنـد، پنـدها دادم پنـد نگرفتند، و گوش به سـخن من ندادند، هم اکنون بجز کشته شـدن من هدفی ندارند، و ناچار شـما باید در بهشت زیبا مرا ملاقات کنید. لکن شـما زنان را به ترس از خدا دعوت می کنم، پروردگار صحراها و پدیده ها، و شـما را بردباری بر بلاها، و فرو خوردن خشم به هنگام ناملایمات سفارش می کنم که جدّ شما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنها سفارش کرد، و خلافی در وعده هایی که

بشما دادند وجود ندارد.

سپس فرمود:

ما بر آنان ظلم روا نداشتیم، لکن آنان به نفس خویش ستم کردند). [۲].

*****

[۱] سوره بقره آیه ۵۷.

[۲] دمعه الساکبه ج۴ ص ۲۷۱

اسرار الشهاده ص۲۶۸

ناسخ التواریخ ج۲ ص ۱۶۰.

وصیت و دلداری به خواهر

در شب عاشورا امام حسین علیه السلام آنگاه که مشغول اصلاح شمشیر خود بود اشعاری در بی وفائی مردم دنیا می خواند. حضرت زینب تا سخنان برادر را شنید فریاد زد، ای کاش مرگ مرا نابود کرده بود:

حدیث ۴۲۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا اُخَیهُ!

لا یذْهِبَنَّ بِحِلْمِكِ الشَّیطانُ!

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای خواهرم!

شیطان صبر و حلم تو را نزداید.)

و در تداوم دلداری این وصیت را کرد:

یـا اُخَیهُ اِتَّقی اللهَ وَتَعَزّی بِعَزاءِ اللهِ، وَاعْلَمی أَنَّ أَهْـلَ الْاَرْضِ یمُوتُونَ، و آن أَهْلَ السَّماءِ لا یبْقَونَ، و آن كُلَّ شَـی ءٍ هالِكٌ إِلاّ وَجْهَ

اللهِ الَّذی خَلَقَ الأرْضَ بِقُدْرَتِهِ، وَیبْعَثُ الْخَلْقَ فَیعُودوُنَ، وَهُوَ فَرْدٌ وَحْدَهُ، أَبی خَیرٌ مِنّی، وَ اُمّی خَیرٌ مِنّی، وَ أَخی خَیرٌ مِنّی، وَلی وَلَهُمْ وَلِکُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللهِ اُسْوَةٌ. یا اُخَیهُ!

اِنّی اُقْسِمُ عَلَیکِ فَأُبرَّی قَسَمی، لا تَشَقّی عَلَی جَیباً، وَلا تَخْمِشی عَلَی وَجْهاً، وَلا تَدْعی عَلَی بِالْوَیلِ وَالثُّبورِ اِذا اَنَا هَلَکْتُ

(خواهر من!

راه صبر و شکیبایی را در پیش گیر، و بدان که همه مردم دنیا می میرند و آنان که در آسمان ها هستند زنده نمی مانند، همه موجودات از بین رفتنی هستند، مگر خدای بزرگ که دنیا را با قدرت خویش آفریده است، و همه مردم را مبعوث و زنده خواهد نمود و اوست خدای یکتا. پدر و مادرم و برادرم حسن، بهتر از من بودند که همه به جهان دیگر شتافتند و من و آنان و همه مسلمانان باید از رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم پیروی کنیم که او نیز بجهان باقی شتافت. خواهرم!

ترا قسم می دهم که بعد از شهادت من گریبان چاک نکنی، صورتت را خراش ندهی و ناله و فریادت بلند نشود). [۱].

*****

[۱] انساب الاشراف ج۳ ص۱۵۸

تاریخ طبری ج۳ ص۲۸۵

ارشاد شیخ مفید ص۲۳۲

تاریخ یعقوبی ج۲ ص۲۴۴.

وصیت و سفارش به فرزندان

وقتی همه یاران امام حسین علیه السلام شهید شدند، امام به خیمه زنان رفت و فرمود:

حدیث ۴۳۰

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا سَکینَهُ!

یا فاطِمَهُ!

یا زَینَبُ!

یا اُمَّ کُلْثُومٍ!

عَلَیکُنَّ مِنّی السَّلامُ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای سکینه!

ای فاطمه، ای زینب، ای ام کلثوم سلام من بر همه شما باد)

حضرت سکینه گفت پدرجان ما را به وطن برگردان، فرمود:

هَیهاتَ، لَوْ تُرِکَ اَلْقَطا لَنامَ (اگر مرغ قطا را به حال خود می گذاردند می خوابید)

آنگاه فرمود:

یا نُورَ عَینی، کَیفَ لا یسْتَسْلِمُ لِلْمَوْتِ مَنْ لا ناصِرَ لَهُ وَلا مُعینَ، وَ رَحْمَهُ اللهِ وَنُصْرَتُهُ لا تُفارِقُکُمْ فی الدُّنْیا وَلا فی الآخِرَهِ، فَاصْبِری عَلی قَضاءِاللهِ وَلاتَشْکی، فَاِنَّ الدُّنْیا فانِیهٌ وَالآخِرَهُ باقِیهٌ. [۱].

(ای نور چشم من!

چگونه تسلیم مرگ نباشد کسی که یاور و یاری کننده ای ندارد، رحمت خدا و یاری او با شما باد و خدا در دنیا و آخرت از شما جدا نشود، پس در برابر خواسته خدا صبر کنید و شکوه نکنید زیرا دنیا نابود شدنی و آخرت جاویدان است).

آنگاه وقت خداحافظی و به میدان رفتن فرمود:

یا اُمَّ کُلْثُومٍ، وَ یا سَکینَهُ، وَ یا رَقُیهُ، وَ یا عاتِکَهُ، وَ یا زَینَبُ، یا أَهْلَ بَیتی عَلَیکُنَّ مِنِّی السَّلامُ

(ای امّ کلثوم، ای سکینه، ای رقیه، ای عاتکه، ای زینب، و ای خانواده من سلام بر شما باد.)

*****

[۱] ناسخ التواریخ ج۲ ص ۳۶۰.

وصیت به امام سجاد

در لحظه های آخر روز عاشورا، امام حسین علیه السلام به خیمه امام سجاد رفت و او را دلداری داد و وصیت کرد.

حدیث ۴۳۱

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا بُنَی اِصْبِرْ عَلَی الْحَقِّ وَ إِنْ کانَ مُرّاً.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای فرزندم!

حق هر چند تلخ باشد بر آن صبر کن.) [۱].

يا بُنَى إِياکَ وَ ظُلْمَ مَنْ لا يجِدُ

عَلَیکَ ناصِراً إِلاَّ اللّه.

(ای فرزندم!

از ستم به کسی که در برابر تو جز خداوند بزرگ مددکاری ندارد پرهیز کن.) [۲].

و رجوع شود به ق – قیام عاشورا حدیث.

*****

[۱] اصول کافی ج۲ ص۹۱ حدیث ۱۳

بحارالانوار ج ۷۱ ص۷۶.

[۲] اصول کافی ج۲ ص۳۳۱ حدیث ۵

خصال شیخ صدوق ج۱ ص۱۶ حدیث ۵۹

أعیان الشیعه ج۱ ص۶۲۰.

وصیت به زنان و فرزندان

در لحظه های آخرین روز عاشورا امام حسین علیه السلام خطاب به جمع بانوان و دختران خود اینگونه وصیت کرد:

حدیث ۴۳۲

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِسْتَعِدُّوا لِلْبَلاءِ، وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ حافِظُکُمْ وَحامیکُم، وَ سَیُنْجیکُمْ مِنْ شَرِّ الاَعْداءِ، وَ یجْعَلُ عاقِبَهَ أَمْرِکُمْ إِلی خَیرٍ، وَیعَذِّبُ أَعادیکُمْ بِأَنْواعِ الْبَلاءِ وَیعَوِّضُکُمُ اللهُ عَنْ هذِهِ البَلِیهِ بِأَنْواعَ النِّعَمِ وَالْکَرامَهِ، فَلا تَشْکُوا، وَلا تَقُولُوا بِأَلْسِنَتِکُمْ ما ینْقُصُ قَدْرَکُمْ. [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(برای بلاء و سختی ها آماده باشید و بدانید که خداوند حامی و نگهبان شماست، و بزودی شما را از شر دشمنان نجات خواهد داد، خدا آینده کارتان را به خیر و نیکی مبدّل خواهد ساخت و دشمنانتان را به انواع عذاب معذب می سازد، در قبال این گرفتاری ها، انواع نعمت ها و کرامت ها را نصیبتان خواهد کرد، پس زبان به شکایت نگشائید و آنچه که از منزلت شما می کاهد بر زبان نیاورید.).

*****

[۱] نفس المهموم ص۳۵۵

دمعه الساکبه ج۴ ص۳۴۶

ناسخ التواریخ ج۲ص ۳۸۰.

وفاداری

وفاداری نسبت به قرارداد صلح

پس از آنکه با امضاء قرار دادنامه صلح تحمیلی معاویه بر عراق و شام حاکم شد از آن پس دیگر امام حسین علیه السلام نیز که به صلح وفادار بود.

هرگاه اشخاصی یا گروه هایی با امام حسین علیه السلام تماس می گرفتند و تلاش می کردند آن حضرت را بر ضدّ معاویه بشورانند پاسخ می داد:

حدیث ۴۳۳

قال الامام الحسین علیه السلام:

اِنَّ بَینی وَ بَینَ الْقَوْمِ مَوْعِداً أَکْرَهُ أَنْ أُخَلِفَهُمْ، فَاِنْ یدْفَعِ اللهُ عَنَّا فَقَدیماً ما أَنْعَمَ عَلَینا وَ کَفی، و آن یکُنْ ما لا بُدَّ مِنْهُ فَفَوْزٌ وَشَهادَةٌ اِنْ شاءَ اللهُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(میان ما و این قوم وعده و قراری است که نمی خواهم از آن بازگردم، پس اگر

خداوند شرّ آنها را از ما دفع کند، که همواره در گذشته نیز چنین می کرد و ما را کفایت می فرمود. و اگر ناچار با آنان درگیر شویم پس رستگار شده و شهادت در انتظار ماست، اگر خدا بخواهد). [۱].

*****

[۱] تاریخ طبری ج۳ ص۳۰۸

کامل ابن أثیر ج۲ ص۵۵۴

بدایه و نهایه ج۸ ص۱۸۸

اعیان الشیعه ج۱ ص۵۹۷.

وفای به پیمان صلح

به معاویه خبر داده بودند که حسین علیه السلام قصد قیام و مبارزه بر ضدّ تو را دارد و با شیعیان خود در رفت و آمد است. معاویه نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت و خبرهای رسیده را طرح کرد و هشدار داد که از کوفیان پروا کنید، آنها نسبت به پدر و برادر تو وفادار نبودند.

امام علیه السلام در جواب او نوشت:

حدیث ۴۳۴

قال الامام الحسین علیه السلام:

أَتانی کِتابُکَ، وَ أَنَا بِغَیرِ الَّذی بَلَغَکَ عَنّی جَدیرٌ، وَالْحَسَناتُ لا یهْدی لَها إِلاَّ اللّهُ، و ما أَرَدْتُ لَکَ مُحارَبَهً وَلا عَلَیکَ خِلافاً، و ما أَظُنُّ أَنَّ لی عِنْدَاللهِ عُذْراً فی تَرْکِ جِهادِکَ!!

وَما أَعْلَمُ فِتْنَهً أَعْظَمَ مِنْ وِلایتِکَ أَمْرَ هذِهِ الأُمَّهِ![۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(نامه تو بدست من رسید، من به آن گزارشاتی که به تو دادند سزاوار نیستم، و نیکوکاری ها را جز خدا هدایت نمی کند، من هم اکنون قصد جنگ یا مخالفت بر ضد تو را ندارم، گرچه فکر می کنم عذری در ترک مبارزه با تو را نزد خداوند نخواهم داشت، زیرا من فتنه و فسادی بزرگتر از حکومت تو بر این امّت سراغ ندارم).

*****

[۱] تاریخ ابن عساکر «شرح حال امام حسین علیه السلام» ص۱۹۷ حدیث ۲۵۴.

وقف

ضرورت حفظ وقف

یکی از زمین های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که آب خوبی نیز داشت در اختیار امام حسین علیه السلام بود، آن چاه را امام علی علیه السلام با دست خود کنده و آن زمین را با دست خود آباد کرده بود.

معاویه به آن زمین طمع کرد و طی نامه ای از امام حسین علیه السلام خواست تا آن زمین را به او بفروشد.

حدیث ۴۳۵

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِنَما تَصَدَّقَ

بِها أَبی لِیقِی اللّهُ بِها وَجْهَهُ حَرَّ النارِ، وَلَسْتُ بائِعُها بِشَی ءٍ [۱].

امام حسین علیه السلام فرمود:

(این زمین را پدرم علی صلی الله علیه و آله و سلم در راه خدا صدقه داد تا خود را از آتش جهنّم نجات دهد و هرگز آن را با چیزی معامله نخواهم کرد).

*****

[۱] تاریخ کامل مبرد ج۳ص۲۰۸.

۵

هدیه

پذیرش هدیه

از نظر اخلاقی، هدیه را باید پذیرفت چه کم باشد یا زیاد، و بهتر آنکه هدیه دیگران را با پاسخ مناسب جبران کنیم.

حدیث ۴۳۶

قال الامام الحسین علیه السلام:

مَنْ قَبِلَ عَطاءَکَ، فَقَدْ أَعانَکَ عَلی الْکَرَمِ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(هر کس بخشش ترا بپذیرد به بزرگواری تو کمک کرده است.) [۱].

*****

[۱] بحار الانوار ج۷۱ ص۳۵۷ حدیث ۲۱ و ج۷۸ ص۱۲۷ حدیث ۹.

قبول هدیه دشمن

پذیرش هدیه یکی از ارزش های اخلاق اجتماعی است، گرچه آن هدیه را دشمن هم برای انسان بفرستد. روزی امام حسن علیه السلام که عبدالله بن جعفر نیز در کنارش نشسته بود خطاب به

امام حسین علیه السلام فرمود:

معاویه، این متجاوز ستمکار، هدایائی برای شما می خواهد بفرستد، چه می کنید؟

حدیث ۴۳۷

قال الامام الحسین علیه السلام:

فَما أَنْتُمْ صانِعُونَ بِهِ؟

إِنَّ عَلی دَیناً وَ أَنَا بِهِ مَغْمُومٌ فَإِنْ أَتانِی اللهُ بِهِ قَضَیتُ دَینی

امام حسین علیه السلام فرمود:

(شما با هدیه معاویه چه می کنی؟

من قرض های زیادی دارم و نگران آن هستم، و اگر خداوند آن هدیه را بمن برساند قرض های خود را می دهم).

هوا پرستی

پرهیز از هوا پرستی

ریشه بسیاری از گناهان و سقوط کردن ها، هواپرستی است، اگر انسان بتواند بر هوای نفس خود غالب آید مرتکب انواع اشتباهات نخواهد شد.

حدیث ۴۳۸

قال الامام الحسین علیه السلام:

إِتَّقُوا هذِهِ الأَهْواءَ اَلَّتی جِماعُها اَلضَّلالَهُ وَ میعادُها اَلنَّارُ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(از هواهای نفسانی بپرهیزید که حاصل آن گمراهی و سرانجام آن آتش جهنّم است). [۱].

*****

[۱] لسان العرب ج۲ ص۳۵۶، احقاق الحق ج۱۱ ص۵۹۱.

ی

یاری طلبیدن

یاری طلبیدن برای سیراب کردن طفل

پس از شـهادت یاران، در لحظه های حسّاس غروب عاشورا، حضـرت علی اصـغر علیه السلام با نداشتن شیر و نخوردن آب، از تشـنگی بی تـابی می کرد، امـام حسـین علیه السـلام قنـداقه کودک شـش مـاهه را بر روی دست گرفت و خطـاب به آن مردم فرمود:

حدیث ۴۳۹

قال الامام الحسین علیه السلام:

یا قَوْمِ اَما مِنْ مُجیرٍ یجیرُنا، اَما مِنْ مُغیثٍ یغیثُنا، اَما مِنْ طالبِ حَقٍّ فَینْصُـرُنا، اَما مِنْ خائِفٍ فَیـذُبَّ عَنَّا، اَما مِنْ اَحَـدٍ یأْتینا بِشَـرْبَهٍ مِنْ الماءِ لِهذَا الطِّفْلِ فَاِنَّهُ لا یطیقُ الظَّماَ.

امام حسین علیه السلام فرمود:

(ای قوم!

آیا پناه دهنده ای هست پناهم دهد؟

آیا یاری کننده ای هست یاریم کند؟

آیا حق طلبی هست که به ما کمک کند؟

کسی هست از قیامت بترسد و از ما دفاع کند؟

آیا شخصی در بین شما هست که آبی برای این طفل بیاورد چون او طاقت تشنگی را ندارد).

یاری خواستن از مسلمانان

وقتی حضـرت اباعبـدالله علیه السـلام در گودال قتلگـاه قرار گرفت و در خون خود غوطه ور بود به یاد فرزنـدان و کودکان بی گناه خود افتاده از وجدان های بیدار مسلمانان یاری می طلبید.

حدیث ۴۴۰

قال الامام الحسين علیه السلام:

هَلْ مِنْ راحِمٍ یرْحَمُ آلَ الرَّسُولِ الْمُخْتارِ، هَلْ مِنْ ناصِرٍ ینْصُرُ الذُّرِّیهَ الأطْهارَ، هَلْ مِنْ مُجیرٍلأبْناءِ الْبَتُولِ، هَلْ مِنْ ذابٍّ یذُبُّ عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ

امام حسین علیه السلام فرمود:

(آیا رحم کننده ای هست که به خاندان پیامبر برگزیده رحمت آورد؟

آیا یاری دهنده ای هست که فرزندان پاک پیامبر را یاری دهد؟

آیا کسی هست که بداد فرزندان بتول برسد؟

آیا دفاع کننده ای هست که از خانواده رسول خدا دفاع نماید؟)

[۱].

یاران

حضرت ابوالفضل علیه السلام

ولادت و رشد

گزیده ای از کتاب زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام تالیف:

علامه محقق باقر شریف قرشی ترجمه:

سید حسن اسلامی

پیش از پرداختن به ولادت و رشد ابوالفضل العباس علیه السلام به اختصار از دودمان تابناک ایشان که در ساخت شخصیت و سلوک درخشان و زندگی سراسر حماسه ایشان اثری ژرف داشتند، سخن می گوییم.

دودمان درخشان

حسب و نسبی والاتر و درخشانتر از نسب حضرت، در دنیای حسب و نسب وجود ندارد. عباس از بطن خاندان علوی برخاسته است، یکی از والاترین و شریفترین خاندانهایی که بشریت در طول تاریخ خود شناخته است، خاندانی تناور و ریشه دار در بزرگی و شرافت که با قربانی دادن در راه نیکی و سود رسانی به مردم، دنیای عربی و اسلامی را یاری کرد و الگوهایی از فضیلت و شرف برای همگان بجا گذاشت و زندگی عامه را با روح تقوا و ایمان منور ساخت. در این جا اشاره ای کوتاه به ریشه های گرانقدری که «قمر بنی هاشم» و «افتخار عدنان» از آنها به وجود آمد، می کنیم.

پدر

پدر بزرگوار حضرت عباس علیه السلام امیرالمؤمنین، وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه علم نبوت، اولین ایمان آورنده به پروردگار و مصدق رسولش، همسر دخت پیامبرش، همپایه «هارون» برای «موسی» نزد حضرت ختمی مرتبت، قهرمان اسلام و نخستین مدافع کلمه توحید است که برای گسترش رسالت اسلامی و تحقق اهداف بزرگ آن با نزدیکان و بیگانگان جنگید.

تمام فضیلتهای دنیا در برابر عظمت او ناچیزند و در فضیلت و عمل، کسی را یارای رقابت با او نیست. مسلمانان به اجماع او را پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داناترین، فقیه ترین و فرزانه ترین کسی می دانند. آوازه بزرگیش در همه جهان پیچیده است و دیگر نیازی به تعریف و توصیف ندارد.

عباس را همین سرافرازی و سربلندی بس که برخاسته از درخت امامت و برادر دو سبط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

مادر

مادر گرامی و بزرگوار ابوالفضل العباس علیه السلام بانوی پاک «فاطمه دخت حزام بن خالد» است. «حزام» از استوانه های شرافت در میان عرب به شمار می رفت و در بخشش، مهمان نوازی، دلاوری و رادمردی مشهور بود.

خاندان این بانو از خاندانهای ریشه دار و جلیل القدر بود که به دلیری و دستگیری معروف بودند. گروهی از این خاندان به شجاعت و بزرگ منشی، نامی شدند، از جمله:

۱- عامربن طفیل:

عامر برادر «عمره»، مادر مادر بزرگ «ام البنین» بود که از معروفترین سواران عرب به شمار می رفت و آوازه دلاوری او در تمام محافل عربی و غیر آن پیچیده بود تا آنجا که اگر هیاتی از عرب نزد «قیصر روم» می رفت در صورتی که با عامر نسبتی

داشت مورد تجلیل و تقدیر قرار می گرفت و گرنه توجهی به آن نمی شد.

۲- عامر بن مالک:

عامر جد دوم بانو «ام البنین» است که از سواران و دلاوران عرب به شمار می رفت و به سبب دلیری بسیارش، او را «ملاعب الاسَّنه» (همبازی نیزه ها) لقب داده بودند. شاعری درباره اش می گوید:

«عامر با سر نیزه ها بازی می کند و بهره گردانها را یک جا از آن خود ساخته است». ۱

علاوه بر دلاوری، از پایبندان به پیمان و یاور محرومان بود و مردانگی او ضعیفان را دستگیر بود که مورخان در این باب نمونه های متعددی از او نقل کرده اند.

۳- طفیل:

طفیل پدر عمره (مادر مادر بزرگ ام البنین) از نامدارترین دلاوران عرب بود و برادرانی از بهترین سواران عرب داشت از جمله:

ربیع، عبیده و معاویه. به مادر آنان «ام البنین» گفته می شد. این چند برادر نزد «نعمان بن منذر» رفتند.

در آنجا «ربیع بن زیاد عبسی» را که از دشمنانشان بود، مشاهده کردند.

«لبید» از خشم برافروخته شد و نعمان را مخاطب ساخته چنین سرود:

«ای بخشنده خیر بزرگ از دارایی!

ما فرزندان چهارگانه «ام البنین» هستیم».

«ماییم بهترین فرزندان عامر بن صعصعه که در کاسه های بزرگ به دیگران اطعام می کنیم».

«در میدان کارزار، میان جمجمه ها می کوبیم و از کنام شیران به سویت آمده ایم».

«درباره او (ربیع) از دانایی بپرس و پندش را به کار بند».

«هشیار باش!

اگر از بدگویی و لعن بیزاری، با او نشست و برخاست مکن و با او هم کاسه مشو.» ۲ نعمان از ربیع روگردان شد و او را از خود دور کرد و به او گفت:

«از من دور شو و به هر سو که می خواهی

روانه شو و بیش از این با اباطیلت مرا میازار».

«چه راست و چه دروغ، درباره ات چیزهایی گفته شد، پس عذرت دراین میان چیست؟».

۳ این که نعمان فوراً خواسته آنان را بر آورد و ربیع را از خود راند، بیانگر موقعیت والای آنان نزد اوست.

۴- عروه بن عتبه:

عروه پدر «کبشه» نیای مادری ام البنین و از شخصیتهای برجسته در عالم عربی بود.

به دیدار پادشاهان معاصر خود می رفت و از طرف آنان مورد تجلیل و قدردانی قرار می گرفت و پذیرایی شایانی از او به عمل می آمد. ۴ اینان برخی از اجداد مادری حضرت ابوالفضل علیه السلام هستند که متصف به صفات والا و گرایشهای عمیق انسانی بوده اند و به حکم قانون وراثت، ویژگیهای والای خود را از طریق ام البنین به فرزندان بزرگوارش منتقل کرده اند.

پیوند امام با ام البنین

هنگامی که امام امیرالمؤمنین علیه السلام به سوگ پاره تن و ریحانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بانوی زنان عالمیان، فاطمه زهرا (س) نشست، برادرش «عقیل» را که از عالمان به انساب عرب بود فراخواند و از او خواست برایش همسری برگزیند که زاده دلاوران باشد تا پسر دلیری به عرصه وجود برساند و سالار شهیدان را در کربلا یاری کند.

۵ عقیل، بانو ام البنین از خاندان «بنی کلاب» را که در شجاعت بی مانند بود، برای حضرت انتخاب کرد.

بنی کلاب در شجاعت و دلاوری در میان عرب زبانزد بودند و لبید درباره آنان چنین می سرود:

«ما بهترین زادگان عامر بن صعصعه هستیم». و کسی بر این ادعا خرده نمی گرفت. «ابوبراء» همبازی نیزه ها (ملاعب الاسنه) که عرب در شجاعت، چون او را ندیده بود، از همی خاندان

است. ۶ امام این انتخاب را پسندید و عقیل را به خواستگاری نزد پدر ام البنین فرستاد.

پدر خشنود از این وصلت مبارک، نزد دختر شتافت و او با سربلندی و افتخار، پاسخ مثبت داد و پیوندی همیشگی با مولای متقیان، امیرمؤمنان علیه السلام بست. حضرت در همسرش، خردی نیرومند، ایمانی استوار، آدابی والا و صفاتی نیکو مشاهده کرد و او را گرامی داشت و از صمیم قلب در حفظ او کوشید.

ام البنین و دو سبط پیامبر صلی الله علیه و آله

ام البنین بر آن بود تا جای مادر را در دل نوادگان پیامبر اکرم و ریحانه رسول خدا و آقایان جوانان بهشت، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام پر کند؛ مادری که در اوج شکوفایی پژمرده شد و آتش به جان فرزندان نوپای خود زد. فرزندان رسول خدا در وجود این بانوی پارسا، مادر خود را می دیدند و از فقدان مادر، کمتر رنج می بردند. ام البنین فرزندان دخت گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بر فرزندان خود - که نمونه های والای کمال بودند - مقدم می داشت و عمده محبت و علاقه خود را متوجه آنان می کرد.

تاریخ، جز این بانوی پاک، کسی را به یاد ندارد که فرزندان هووی ۷ خود را بر فرزندان خود مقدم بدارد. لیکن، ام البنین توجه به فرزندان پیامبر را فریضه ای دینی می شمرد؛ زیرا خداوند متعال در کتاب خود به محبت آنان دستور داده بود و آنان امانت و ریحانه پیامبر بودند؛ ام البنین با درک عظمت آنان به خدمتشان قیام کرد و حق آنان را ادا نمود.

اهل بیت و ام البنین

محبت بی شائبه ام البنین در حق فرزندان پیامبر و فداکاریهای فرزندان او در راه سید الشهداء بی پاسخ نماند، بلکه اهل بیت عصمت و طهارت در احترام و بزرگداشت آنان کوشیدند و از قدردانی نسبت به آنان چیزی فرو گذار نکردند.

«شهید» - که از بزرگان فقه امامیه است - می گوید:

«ام البنین از زنان با فضیلت و عارف به حق اهل بیت علیه السلام بود.

محبتی خالصانه به آنان داشت و خود را وقف دوستی آنان کرده بود.

آنان نیز برای او جایگاهی والا و

موقعیتی ارزنده قایل بودند. زینب کبری پس از رسیدن به مدینه نزدش شتافت و شهادت چهار فرزندش را تسلیت گفت و همچنین در اعیاد برای تسلیت نزد او می رفت ...».

رفتن نواده پیامبر اکرم، شریک نهضت حسینی و قلب تپنده قیام حسین، زینب کبری، نزد ام البنین و تسلیت گفتن شهادت فرزندان برومندش، نشان دهنده منزلت والای ام البنین نزد اهل بیت علیه السلام است.

ام البنین نزد مسلمانان

این بانوی بزرگوار، جایگاهی ویژه نزد مسلمانان دارد و بسیاری معتقدند او را نزد خداوند، منزلتی والاست و اگر دردمندی او را واسطه خود نزد حضرت باری تعالی قرار دهد، غم و اندوهش برطرف خواهد شد. لذا به هنگام سختیها و درماندگی، این مادر فداکار را شفیع خود قرار می دهند. البته بسیار طبیعی است که ام البنین نزد پروردگار مقرب باشد؛ زیرا در راه خدا و استواری دین حق، فرزندان و پاره های جگر خود را خالصانه تقدیم داشت.

مولود بزرگ

نخستین فرزند پاک بانو ام البنین، سالار بزرگوارمان ابوالفضل العباس علیه السلام بود که با تولدش، مدینه به گُل نشست، دنیا پر فروغ گشت و موج شادی، خاندان علوی را فرا گرفت. «قمری» تابناک به این خاندان افزوده شده بود و می رفت که با فضایل و خون خود، نقشی جاودانه بر صفحه گیتی بنگارد. هنگامی که مژده ولادت عباس به امیرالمؤمنین علیه السلام داده شد، به خانه شتافت، او را در بر گرفت، باران بوسه بر او فرو ریخت و مراسم شرعی تولد را درباره او اجرا کرد.

در گوش راستش اذان و در گوش چپ اقامه گفت. نخستین کلمات، بانگ روح بخش توحید بود که به وسیله پدرش پیشاهنگ ایمان و تقوا در زمین، بر گوشش نشست و سرود جاویدان اسلام، جانش را نواخت:

«الله اکبر ... لا اله الا الله».

این کلمات که عصاره پیام پیامبران و سرود پرهیزگاران است، در اعماق جان عباس جوانه زد، با روحش عجین شد و به درختی بارور از ایمان بدل شد تا آنجا که در راه باروری همیشگی آن، جان باخت و خونش را به پای آن ریخت. در هفتمین روز تولد

نیز بنا به سنت اسلامی، حضرت، سر فرزند را تراشید، همسنگ موهایش، طلا (یا نقره) به فقیران صدقه داد و همان گونه که نسبت به حسنین (علیهما السلام) عمل کرده بود، گوسفندی به عنوان عقیقه ذبح کرد

سال تولد

برخی از محققان برآنند که حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در روز چهارم ماه شعبان سال ۲۶ هجری دیده به جهان گشود.

۸

نامگذاری

امیرالمؤمنین علیه السلام از پس پرده های غیب، جنگاوری و دلیری فرزند را در عرصه های پیکار دریافته بود و می دانست که او یکی از قهرمانان اسلام خواهد بود، لذا او را عباس (دُژم: شیر بیشه) ۹ نامید؛ زیرا در برابر کژی ها و باطل، ترشرو و پر آژنگ بود و در مقابل نیکی، خندان و چهره گشوده. همان گونه که پدر دریافته بود، فرزندش در میادین رزم و جنگهایی که به وسیله دشمنان اهل بیت علیه السلام به وجود می آمد، چون شیری خشمگین می غرید، گردان و دلیران سپاه کفر را درهم می کوفت و در میدان کربلا تمامی سپاه دشمن را دچار هراس مرگ آوری کرد.

شاعر درباره حضرتش می گوید:

«هراس از مرگ، چهره دشمن را درهم کشیده بود، لیکن عباس در این میان خندان و متبسم بود». ۱۰

کنیه ها

به حضرت عباس، این کنیه ها را داده بودند:

۱- ابوالفضل:

از آنجا که حضرت را فرزندی به نام «فضل» بود، او را به «ابوالفضل» کنیه داده بودند. شاعری در سوگ ایشان می گوید:

«ای ابوالفضل!

ای بنیانگذار فضیلت و خویشتنداری!

«فضیلت» جز تو را به پدری نپذیرفت». ۱۱ این کنیه با حقیقت وجودی حضرت هماهنگ است و او اگر به فرض فرزندی به نام فضل نداشت، باز به راستی ابوالفضل (منبع فضیلت) بود و سرچشمه جوشان هر فضیلتی به شمار می رفت؛ زیرا در زندگی خود با تمام هستی به دفاع از فضایل و ارزشها پرداخت و خون پاکش را در راه خدا بخشید. حضرت پس از شهادت، پناهگاه دردمندان شد و هر کس با ضمیری صاف او را نزد خداوند شفیع قرار داد، پروردگار رنج و اندوهش را برطرف

ساخت.

۲- ابوالقاسم:

حضرت را فرزند دیگری بود به نام «قاسم»، لذا ایشان را «ابوالقاسم» کنیه داده بودند. برخی از مورخان معتقدند قاسم همراه پدر و در راه دفاع از ریحانه رسول اکرم در سرزمین کربلا به شهادت رسید و پدر، او را در راه خدا فدا کرد.

القاب

معمولاًـ القاب، ویژگیهای نیک و بد آدمی را مشخص می سازد و هر کس را براساس خصوصیتی که دارد لقبی می دهند. ابوالفضل را نیز به سبب داشتن صفات والا و گرایشهای عمیق اسلامی، لقبهایی داده اند، از آن جمله:

۱- قمر بنی هاشم:

حضرت عباس با رخسار نیکو و تلألؤ چهره، یکی از آیات کمال و جمال به شمار می رفت، لذا او را قمر بنی هاشم لقب داده بودند. در حقیقت نه تنها قمر خاندان گرامی علوی بود، بلکه قمری درخشان در جهان اسلام به شمار می رفت که بر راه شهادت پرتو افشانی می کرد و مقاصد آن را برای همه مسلمانان آشکار می نمود.

۲- سقّا:

از بزرگترین و بهترین القاب حضرت که بیش از دیگر القاب مورد علاقه اش بود، «سقا» می باشد.

پس از بستن راه آب رسانی به تشنگان اهل بیت علیه السلام به وسیله نیروهای فرزند مرجانه، جنایتکار و تروریست، جهت از پا درآوردن فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله قهرمان اسلام، بارها صفوف دشمن را شکافت و خود را به فرات رساند و تشنگان اهل بیت و اصحاب امام را سیراب ساخت که تفصیل آن را هنگام گزارش شهادت حضرت بیان خواهیم کرد.

۳- قهرمان علقمی:

«علقمی» نام رودی بود که حضرت بر کناره آن به شهادت رسید و به وسیله صفوف به هم فشرده سپاه فرزند

مرجانه، محافظت می شد تا کسی از یاران حضرت ابا عبدالله را یارای دستیابی به آب نباشد و همراهان امام و اهل بیت ایشان تشنه بمانند. حضرت عباس با عزمی نیرومند و قهرمانی بی نظیر خود توانست بارها به نگهبانان پلید علقمی حمله کند، آنان را درهم شکند و متواری سازد و پس از برداشتن آب، سربلند باز گردد. در آخرین بار، حضرت در کنار همین رود، به شهادت رسید، لذا او را «قهرمان علقمی» لقب دادند.

۴- پرچمدار:

از القاب مشهور حضرت، پرچمدار (حامل اللواء) است؛ زیرا ایشان ارزنده ترین پرچمها؛ پرچم پدر آزادگان؛ امام حسین علیه السلام را در دست داشتند.

حضرت به دلیل مشاهده تواناییهای نظامی فوق العاده در برابر خود، پرچم را تنها به ایشان سپردند و از میان اهل بیت و اصحاب، او را نامزد این مقام کردند؛ زیرا در آن هنگام سپردن پرچم سپاه از بزرگترین مقامهای حساس در سپاه به شمار می رفت و تنها دلاوران و کارآمدان، بدین امتیاز مفتخر می گشتند. حضرت عباس نیز پرچم را با دستانی پولادین برفراز سر برادر بزرگوارش به اهتزاز درآورد و از هنگام خروج از مدینه تا کربلا، همچنان در دست داشت. پرچم از دست حضرت به زمین نیفتاد مگر پس از آنکه دو دست خود را فدا کرد و در کنار رود علقمی به خاک افتاد.

۵- کبش الکتیبه:

لقبی است که به بالاترین رده فرماندهی سپاه به سبب حسن تدبیر و دلاوری که از خود نشان می دهد و نیروهای تحت امر خود را حفظ می کند، داده می شود.

این نشان دلیری، به دلیل رشادت بی مانند حضرت عباس در روز عاشورا و حمایت بی دریغ از

لشکر امام حسین علیه السلام بدو داده شده است. ابوالفضل در این روز، نیرویی کوبنده در سپاه برادر و صاعقه ای هولناک بر دشمنان اسلام و پیروان باطل بود.

۶- سپهسالار:

۱۲ لقبی است که به بزرگترین شخصیت فرماندهی و ستاد نظامی داده می شود.

و حضرت را به سبب آنکه فرمانده نیروهای مسلح برادر در روز عاشورا بود و رهبری نظامی لشکر امام را بر عهده داشت، این گونه لقب داده اند.

۷- حامی بانوان:

از القاب مشهور حضرت ابوالفضل، «حامی بانوان (حامی الظعینه)» است. «سید جعفر حلی» در قصیده استوار و زیبای خود در سوگ حضرت به این نکته چنین اشاره می کند:

«حامی الظعینه کجا، ربیعه کجا، پدر حامی الظعینه، امام متقیان کجا و مُکَدَّم کجا». ۱۳

به دلیل نقش حساس حضرت در حمایت از بانوان حرم و اهل بیت نبوت، چنین لقبی به حضرت داده شده است. ایشان تمام تلاش خود را مصروف بانوان رسالت و مخدرات اهل بیت نمود و فرود آوردن از هودجها یا سوار کردن به آنها را به عهده داشت و در طی سفر به کربلا این وظیفه دشوار را به خوبی انجام داد.

لازم به ذکر است که این لقب را به یکی از جنگاوران و دلاوران عرب به نام «ربیعه بن مکدم» که در راه دفاع از همسرش، شجاعت بی نظیری از خود نشان داد، داده بودند. ۱۴

۸- باب الحوائج:

یکی از مشهورترین و آشناترین لقبهای ابوالفضل علیه السلام در میان مردم «باب الحوائج» است. آنان به این مطلب یقین دارند که دردمند و نیازمندی قصد حضرت را نمی کند، مگر آنکه خداوند حاجت او را بر آورده و درد و اندوهش را برطرف می سازد و

گره مشکلات او را می گشاید. پسرم «محمد حسین» نیز قصد در خانه حضرت کرد و رفع مشکلاتش را از او خواستار شد که دعایش برآورده شد و خداوند رنج و اندوهش را برطرف ساخت. ابوالفضل نسیمی از رحمتهای الهی، در رحمتی از درهایش و وسیله ای از وسایل اوست و او را نزد خداوند منزلتی والاست. این موقعیت، نتیجه جهاد خالصانه در راه خدا و دفاع از آرمانها و اعتقادات اسلامی و پشتیبانی از سالار شهیدان در سخت ترین شرایط است؛ دفاع از ریحانه رسول خدا تا آخرین مرحله و جانبازی در راه اهداف مقدسش. اینها برخی از لقبهای حضرت است که ویژگیهای شخصیت بزرگ و صفات نیک و مکارم اخلاق او را بازگو می کند.

۱۵

شمایل

حضرت آیتی از جمال و زیبایی بود.

رخساره اش زیبا، چهره اش پرشکوه، اندامش متناسب و نیرومند بود که آثار دلیری و شجاعت را به خوبی نمایان می ساخت. راویان او را خوب رو و زیبا وصف کرده اند و گفته اند:

«رشادت اندام و قامت ایشان به حدی بود که بر اسب نیرومند و بزرگی می نشست، لیکن در همان حال پاهایش بر زمین خط می انداخت» ۱۶. به خدا می سپارمت:

قلب مادر آکنده از محبت به عباس و از زندگی نزد او عزیزتر و گرامیتر بود.

مادر از چشم حسودان بر او می ترسید که مبادا به او آسیبی برسانند و رنجورش کنند، لذا او را در پناه خداوند متعال قرار می داد و ابیات زیر را درباره اش می سرود:

«فرزندم را از چشم حسودان نشسته و ایستاده، آینده و رونده، مسلمان و منکر، بزرگ و کوچک و زاده و پدر در پناه خداوند یکتا قرار

می دهم». ۱۷

با پدر

امام امیرالمؤمنین حال فرزند خود را در کودکی به شدت رعایت می کرد و عنایتی خاص به او داشت، خصوصیات ذاتی مبتنی بر ایمان و ارزشهای عمیق انسانی خود را به فرزند منتقل می کرد و در چهره فرزندش قهرمانی از قهرمانان اسلام را مشاهده می کرد که برای مسلمانان صفحات درخشانی از سرافرازی و کرامت به یادگار خواهد گذاشت. امیرالمؤمنین پسر را غرق بوسه می کرد و فرزند، عواطف و قلب پدر را مسخر کرده بود.

مورخان نقل می کنند که:

«روزی امیرالمؤمنین، عباس را در دامان خود گذاشت، فرزند آستینهایش را بالا زد و امام در حالی که بشدت می گریست به بوسیدن ساعدهای عباس پرداخت. ام البنین حیرت زده از این صحنه، از امام پرسید:

- چرا گریه می کنی؟

حضرت با صدایی آرام و اندوه زده پاسخ داد:

به این دو دست نگریستم و آنچه را بر سرشان خواهد آمد به یاد آوردم. ام البنین شتابان و هراسان پرسید:

چه بر سر آنها خواهد آمد؟

حضرت با آوایی مملوّ از غم و اندوه و تأثر گفت:

آنها از ساعد قطع خواهند شد». این کلمات چون صاعقه ای بر ام البنین فرود آمد و قلبش را ذوب کرد و با دهشت و به سرعت پرسید:

- «چرا قطع می شوند؟».

امام به او خبر داد که فرزندش در راه یاری اسلام و دفاع از برادرش، حافظ شریعت الهی و ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله دستانش قطع خواهند شد. ام البنین به شدت گریست و زنان همراه او نیز در غم و رنج و اندوهش شریک شدند.

۱۸

سپس ام البنین به دامن صبر و بردباری چنگ زد و خدای

را سپاس گفت که فرزندش فدایی سبط گرامی خدا صلی الله علیه و آله و ریحانه او خواهد بود.

رشد

ابوالفضل العباس، از بالندگی شایسته ای برخوردار بود و کمتر انسانی از چنین امکان رشدی برخوردار می گردد. حضرت در سایه پدرش، (پرچمدار عدالت اجتماعی بر روی زمین) رشد کرد و از علوم، تقوا، گرایشهای والا و عادات پاکیزه او بهره مند گشت، تا آنکه در آینده نمونه کامل و تصویری گویا از امام متقیان باشد.

مادرش بانو فاطمه نیز در تربیت فرزند اهتمامی شایسته داشت و بذر همه صفات کمال و فضایل و خدا دوستی را در زمین بکر وجود فرزند کاشت، که بر اثر آن، حضرت عباس در تمام زندگی خود، طاعت خدا و جلب مرضات او را در سرلوحه کار خود قرار داد.

ابوالفضل، ملازم برادرانش ریحانه و دو سبط گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهم السلام سروران جوانان بهشت بود و از آنان اصول فضیلت و بنیادهای آداب والا را فرا گرفت. مخصوصاً همواره با برادرش سید الشهداء بود و در سفر و حضر از او جدا نمی شد و از رفتار برادرش بشدت اثر گرفت و الگوهای رفتاری او را در جان خود استوار ساخت و صفات نیک او را در خود متمثل کرد تا آنجا که جلوه ای کامل از برادر در خصوصیات و دیدگاه هایش شد.

امام نیز که محبت بی شائبه و جانبازی او را نیک دریافته بود او را بر همه اهل بیت خود مقدم می داشت و خالصانه به او محبت می ورزید.

الگوهای تربیتی والای ابوالفضل العباس، او را به سطح مصلحان بزرگ بشریت رساند، مصلحانی

که با جانبازیهای والا و تلاشهای مستمر برای نجات بشریت از ذلت و بندگی و احیای آرمانهای بلند انسانی، مسیر تاریخ را عوض کردند.

ابوالفضل از همان آغاز، آموخت که در راه اعلای کلمه حق و برافراشتن پرچم اسلام - که خواهان آزاد کردن اراده انسانی و ایجاد جامعه برینی است که عدالت، محبت و فداکاری و از خود گذشتگی بر آن حاکم باشد جان بازی کند.

این اعتقادات بزرگ در جان عباس ریشه داشت و با هستی اش عجین شده بود تا آنجا که با تمام قوا در راه آنها پیکار کرد.

طبیعی بود که چنین باشد؛ زیرا پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام و برادرانش، حسن و حسین علیه السلام نهال ارزشها را در جانش غرس کرده بودند؛ بزرگوارانی که مشعل حریت و کرامت را در دست گرفتند و افقهای روشنی برای ملتهای روی زمین گشودند، تا آزادی و کرامت خود را باور کنند و حق و عدالت و ارزشهای والای انسانی بر آنان حاکم باشد.

پی نوشتها:

۱- یلاعب اطراف الاسنه عامر

فراح له حظ الکتائب اجمع

۲- یا واهب الخیر الجزیل من سعه

نحن بنو ام البنین الاربعه

و نحن خیر عامر بن صعصعه

المطعمون الجفنه المدعدعه

الضاربون الهام وسط الحیصعه

الیک جاوزنا بلاداً مسبعه

تخبر عن هذا خبیراً فاسمعه

مهلًا ابیت اللعن لا تأکل معه

۳- شرد بر حلک عنی حیث شئت ولا

تکثر عَلی و دع عنک الاباطیلاً

قد قیل ذلک ان حقا و ان کذباً

فما اعتذارک فی شی ء اذا قیلًا

۴- قمر بنی هــاشم، ص ۱۱ - ۱۳. محقق بزرگ شیخ عبدالواحد مظفر در کتاب خود «بطل العلقمی» به تفصیل درباره این خاندان گرامی و با قیات صالحات آنان سخن رانده است.

۵- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۲۸.

۶- تنقیح

المقال، ج ۲، ص ۱۲۸.

۷- دو زن که یک شوهر داشته باشند هر کدام هووی دیگری نامیده می شود؛ فرهنگ عمید، ج ۲.

۸- قمر بنی هاشم.

۹- منتهی الارب.

۱۰- عبست وجوه القوم خوف الموت

و العباس فیهم ضاحک متبسم

۱۱-ابا الفضل یا من اسس الفضل والابا

أبی الفضل الا ان تکون له ابا

۱۲- در متن «فرهنگ عمید» آمده است که امروزه معادل «سرتیپ» در فارسی است، لذا «سپهسالار» که در عربی معادل تقریبی «لواء» است ارجح به نظر رسید - م.

۱۳-حامی الظعینه این منه ربیعه

ام این من علیاً ابیه مکرم

۱۴- در عقد الفرید، ج ۳، ص ۳۳۱ چنین آمده است:

«درید بن الصمع» همراه گروهی از دلاوران بنی جشم به قصد یورش به بنی کنانه وارد وادی اخرم که به آنان تعلق داشت، شدند در کناره وادی مردی را با همسرش دیدند، پس «درید» به یکی از یارانش دستور داد که برود و آن زن را بیاورد. سوار، خود را به آن مرد رساند و گفت:

«زن را واگذار و جانت را نجات ده» آن مرد افسار شتر را رها کرد و به زن گفت:

سیری علی رسلک سیر الامن

سیر دراج ذات جاش طامن

ان التأنی دون قرنی شائنی

ابلی بلائی فاخبری وعاینی

«بـا ایمنی و اطمینـان خـاطر و دلی اسـتوار راه خودت را ادامه بـده و دل مشـغول مباش. کوتاه آمـدن در برابر حریفم ننگ آور است، از این آزمون سـرافراز بیرون خواهم آمد، پس خبر بگیر و بنگر» سـپس به سوار حمله کرد و او را از پا درآورد و اسبش را به زن داد «درید» دیگری را فرستاد تا ببیند چرا سوار اولی نیامد و همین که بدانجا رسید و صحنه را

مشاهده کرد، آن مرد را صدا زد، او نیز افسار مرکب زن را واگذاشت و به سویش بازگشت در حالی که ابیات زیر را می خواند:

خلّ سبیل الحره المنیعه

انک لاق دونها ربیعه

فی کفه خطیه منیعه

اولا فخذها طعنه سریعه

والطعن منی فی الوری شریعه

ماذاتری من شیئم عابس

أماتری الفارس بعد الفارس

ارداهما عامل رمح یابس

«راه زن آزاد و پاکدامن را باز بگذار که قبل از دستیابی بر او، با ربیعه طرف هستی که در دستش نیزه ای باز دارنده است. نخست ضربتی سریع بگیر که ضربتهای من در پیکرها فرو رونده است»، بر او حمله کرد و او را نیز از پا درآورد.

چندی که گذشت، درید سومین شخص را برای خبرگیری از سرنوشت آن دو تن فرستاد.

سوار همین که به صحنه نبرد رسید، دو یار از پا افتاده خود را دید و آن مرد را مشاهده کرد که نیزه خود را به دنبال می کشد. شوهر زن که سوار را دیده بود، به همسرش گفت:

«راه خانه ها را پیش بگیر»، سپس متوجه سوار شد و گفت:

«از شیری خشمگین چه انتظاری داری؟!

آیا سوار را پس از سوار دیگر نمی بنیی که نیزه ای خشک آنان را از پا انداخت؟»

و بر او حمله بر دو او را از پا درآورد و نیزه اش شکست. درید در اندیشه یارانش فرو رفت و پنداشت آن سه تن، مرد را کشته و همسرش را با خود برده اند.

پس به دنبال آنان راه افتاد و به جایی رسید که آنان کشته شده بودند. خود را به ربیعه که در حال نزدیک شدن به قبیله اش بود رساند و به او گفت:

«شخصی مانند تو نباید کشته شود و با تو نیزه ای نمی

بینم. سواران خشمگین هستند پس نیزه ام را بگیر تا من برگردم و یاران را از حمله به تو باز دارم».

«درید» خود را به یارانش رساند و گفت:

«صاحب زن به حمایت از او برخاست، یارانتان را کشت و نیزه ام را گرفت. دیگر شما را بر او دسترسی نیست»، آنان نیز راه خود پیش گرفتند. درید، در این باره ابیات زیر را سرود:

ما ان رایت ولاسمعت بمثله

حامی الظعینه فارسالم یقتل

اردی فوارس لم یکونوا تهزه

ثم استمر کانه لم یفعل

فتهلك تبدوا اسره وجهه

مثل الحسام جلته کف الصیقل

یزجی طعینه و یسحب رمحه

مثل البغات خشین وقع الجندل

«چون او، حمایتگری ندیده و نشنیده ام سواری که چنین به حمایت همسر بپردازد و زنده بماند، دلاورانی نیرومند را می کشد سپس راه خود را دنبال می کند گویی اتفاقی نیفتاده و چهره اش چون شمشیر صیقل داده می درخشد، رقبایش را چون پرندگانی خرد و بی مقدار که از جنگ هراس دارند با قدرت به خاك می اندازد و نیزه اش را پس خود می کشد».

۱۵- برای حضرت تا شانزده لقب بر شمرده اند (ر. ك:

تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۲۸).

۱۶- مقاتل الطالبیین.

۱۷- المنمق فی اخبار قریش، ص ۴۳۷:

اعیذه بالواحد

من عین کل حاسد

قائمهم والقاعد

مسلمهم و الجاحد

صادرهم و الوارد

مولدهم و الوالد

۱۸- قمر بنی هاشم، ص ۱۹.

گزیده ای از کتاب زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام تالیف علامه محقق باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی ص ۲۳-۴۱

عباس علیه السلام و دیدگاهها

مقدمه

ابوالفضل علیه السلام دل و اندیشه بزرگان را مسخر خود کرد و برای آزادگان در همه جا و هر زمان سرودی جاودانه گشت؛ زیرا برای برادرش دست به فداکاری بزرگی زد، برادری که در برابر ظلم و طغیان خروشید و برای

مسلمانان عزت جاودانه و عظمتی همیشگی، به ارمغان گذاشت.

در اینجا، برخی از اظهار نظرهای بزرگان را درباره شخصیت ابوالفضل علیه السلام می آوریم.

۱– امام سجاد علیه السلام

امام علی بن الحسین، حضرت زین العابدین علیه السلام از سروران تقوا و فضیلت در اسلام به شمار می رود. این امام بزرگوار همواره برای عمویش عباس طلب رحمت می کرد و از فداکاریهایش درباره برادرش حسین علیه السلام به نیکی یاد می کرد و جانبازیهای بزرگش را مرتب می ستود. از جمله سخنان حضرت درباره عمویش، این موارد را ذکر می کنیم:

«خداوند عمویم عباس را رحمت کند که از خود گذشتگی کرد و نیک از عهده آزمایش برآمد خود را فدای برادر کرد تا آنکه دستانش بریده شد، خداوند به جای آنها چون جعفر بن ابی طالب، دو بال عطا کرد تا بدانها با ملائکه در بهشت پرواز کند.

عباس را نزد خداوند متعال منزلتی است که همه شهیدان در روز قیامت بر او غبطه می خورند ...» ۱۹.

این کلمات، فداکاریهای ابوالفضل را در راه برادرش، پدر آزادگان، امام حسین علیه السلام به خوبی بیان می کند.

حضرت در ایثار و از خودگذشتگی و جانبازی تا جایی پیش رفت که زبانزد تاریخ و سمبل فداکاری گشت، دستان گرامی اش را روز عاشورا در راه برادر داد و تا آخرین لحظه پایداری کرد تا آنکه به خون خود در غلتید.

این فداکاریهای بزرگ نزد خداوند بی اجر نماند و حضرتش با پاداشها و کرامتهایش به عباس، او را بر تمامی شهیدان راه حق و فضیلت در دنیای اسلام و غیر آن، برتری بخشید تا آنجا که همه بر او غبطه می خورند.

۲– امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام عقل ابداعگر و اندیشمند اسلام و چهره بی مانند دانش بشری، همواره از عمویش عباس تجلیل به عمل می آورد و با درود و

ستایشهای عطرآگین از او یاد می کرد و مواضع قهرمانانه اش در روز عاشورا را بزرگ می داشت. از جمله سخنانی که امام درباره قمر بنی هاشم فرموده است، بیان زیر می باشد:

«عمویم عباس بن علی علیه السلام بصیرتی نافذ و ایمانی محکم داشت. همراه برادرش حسین جهاد کرد، به خوبی از بوته آزمایش بیرون آمد و شهید از دنیا رفت ...» ۲۰

امام صادق علیه السلام از برترین صفات مجسم در عمویش که مورد شگفتی اوست چنین نام می برد:

الف: «تیزبینی»:

تیزبینی، پیامد استواری رأی و اصالت فکر است و کسی بدان دست پیدا نمی کند، مگر پس از پالودگی روان، خلوص نیت و از خود راندن غرور و هواهای نفسانی و عدم سلطه آنها بر درون آدمی.

تیز بینی از آشکارترین ویژگیهای ابوالفضل العباس بود.

از تیزبینی و تفکر عمیق بود که حضرت به تبعیت از امام هدایت و سیدالشهداء امام حسین علیه السلام برخاست و بدین گونه به قله شرف و کرامت دست یافت و خود را بر صفحات تاریخ، جاودانه ساخت.

پس تا وقتی ارزشهای انسانی پایدار است و انسان آنها را بزرگ می شمارد، در برابر شخصیت بی مانند حضرت که بر قله های انسانیت دست یافته است سر بر زمین می ساید و کرنش می کند.

ب: «ایمان استوار»:

یکی دیگر از صفات بارز حضرت، ایمان استوار و پولادین اوست. از نشانهای استواری ایمان حضرت، جهاد در کنار برادرش، ریحانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود که هدفش جلب رضایت پروردگار متعال به شمار می رفت. و همانطور که در رجزهایش روز عاشورا بیان داشت از این جانبازی کمترین انگیزه مادی نداشت و همین دلیلی گویاست بر

ایمان استوار حضرت.

ج: «جهاد با حسین علیه السلام»:

فضیلت دیگری که امام صادق علیه السلام برای عمویش، قهرمان کربلا، عباس علیه السلام نام می برد، جهاد تحت فرماندهی سالار شهیدان، سبط گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آقای جوانان بهشت است. جهاد در راه آرمان برادر، بزرگترین فضیلتی بود که حضرت ابوالفضل بدان دست یافت و نیک از عهده آزمایش به درآمد و در روز عاشورا قهرمانیهایی از خود نشان داد که در دنیای دلاوری و شجاعت بی مانند است.

زیارت امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام به زیارت کربلا، سرزمین شهادت و فداکاری رفت و پس از زیارت امام حسین و اهل بیتش (علیهم السلام) و اصحاب برگزیده اش با شوق به زیارت قبر عمویش، عباس شتافت و بر سر مرقد بزرگ آن بزرگوار ایستاد و زیارت زیر را که منزلت عباس را نشان می دهد و بر مکانت او گواهی می دهد با این سرآغاز خواند:

«سلام خدا و سلام ملائکه مقرب و انبیای مرسل و بندگان صالح و همه شهیدان و صدیقان پاک، شبانه روز بر تو باد ای پسر امیرالمؤمنین ...»

امام صادق علیه السلام عمویش عباس را با این کلمات که در بردارنده همه مفاهیم و معانی تجلیل و بزرگداشت است، مورد خطاب قرار می دهد. درود و سلام خداوند، ملائکه پیامبران مرسل، بندگان صالح، شهیدان و صدیقان را بر او می فرستد و این بهترین و برترین سلامی است برای پرچمدار کربلا.

سپس عصاره نبوت، امام صادق علیه السلام زیارت خود را چنین پی می گیرد:

«به تسلیم، تصدیق، وفاداری و فداکاریت در راه جانشین پیامبر مرسل، سبط برگزیده، راهنمای عالم، وصی ابلاغگر و مظلوم ستمدیده،

شهادت می دهم ...».

در اینجا امام صادق علیه السلام بهترین نشانه هایی که به شهیدان بزرگ تقدیم می شود به عمویش عباس تقدیم می دارد. افتخاراتی از این گونه:

الف - تسلیم:

همه امور خود را به برادرش سیدالشهداء سپرد و در همه مراحل و مواقف، متابعت از او را بر خود واجب کرد تا آنکه در راه او به شهادت رسید؛ زیرا به امامت برادرش که مبتنی بر ایمان استوار به خداوند است آگاهی داشت و درستی راه و نیت خالص و رأی اصیل برادر را می دانست و بدانها باور داشت.

ب - تصدیق:

عباس علیه السلام برادرش ریحانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در تمامی مواقف و دیدگاهها تصدیق کرد و هرگز در درستی و عدالت آرمان او به خود شک راه نداد و یقین داشت برادرش بر حق است و هر که با او سر ستیز دارد در گمراهی آشکار است.

ج - وفاداری:

یکی دیگر از صفات نیکی که امام صادق علیه السلام به عمویش ابوالفضل نسبت می دهد، وفاداری است؛ هر پیمانی را که در راه دفاع از برادرش امام حق و حقیقت ابوعبدالله الحسین علیه السلام با خدا بسته بود بجا آورد و در سخت ترین شرایط و مراحل در کنار برادر ایستاد و از او جدا نشد تا آنکه دستانش قطع شد و خود در راهش به شهادت رسید. وفاداری که از والاترین صفات است، از ویژگیهای اساسی و عناصر حضرت ابوالفضل بود، او آفریده شده بود تا نسبت به دور و نزدیکان وفادار باشد.

د - فداکاری:

امام صادق علیه السلام به فداکاری و جانبازی عمویش در راه برادرش سیدالشهداء علیه السلام گواهی

می دهـد، حضـرت خالصـانه برای از بین بردن باطـل، فـداکاری کرد و بـا پیشوایـان کفر و باطـل به ستیز پرداخت و با برادر در جانبازیهای بزرگ و بی نظیر تاریخ شرکت کرد.

به قسمت دیگری از این زیارت بزرگ توجه کنیم:

«پس خداوند از طرف پیامبرش و امیرالمؤمنین و حسن و حسـین - صـلوات خدا بر آنان باد - بر آنچه پایداری، خویشتنداری و یاری کردی، به تو بهترین پاداش بدهد که بهشت، بهترین فرجام است.

این قسـمت شامل تجلیل و تقدیر حضـرت عباس از سوی امام صادق علیه السـلام است؛زیرا با فداکاریهای بزرگ در راه سالار شهیـدان و جانبـازی در راه او و تحمـل هرگـونه سـختی در کنـار او، شایسـته این بزرگـداشت است. حضـرت دراین تلاشـها و مقاومتهـا رضـای خـدا را مـد نظر داشت و خداونـد نیز عوض پیامبرش، مولای متقیان، حسن و حسـین - سـلام الله علیهم - این جانبازیها را ارج نهاد و به او بهترین پاداشها را عطا کرد.

امام صادق علیه السـلام زیارت خود را پی می گیرد و صـفات والای عمویش عباس و جایگاهش را نزد خداوند یاد می کند و می فرماید:

«گواهی می دهم و خـدا را گواه می گیرم که تو د رهمان راه پیکار گران «بدر» و مجاهدان در راه خدا و صافی ضـمیران خدا خواه در جهاد دشمنانش و مدافعان استوار دوستانش و یاری کنندگان اولیایش، پیش رفتی وچون آنان کوشیدی، پس خداوند بهترین، والاترین و کاملترین پاداشی که به مطیعان والیان امرش و اجابت کنندگان دعوتش می دهد، به تو عطا کند ...» ۲۱.

امام صادق علیه السلام عقل ابداعگر و اندیشمند اسلام گواهی می دهد و خدا را

به شهادت می طلبد بر اینکه عمویش عباس در جهادش دوشادوش برادرش، پدر آزادگان، امام حسین علیه السلام بر همان راه شهیدان بدر پیش رفت؛ رادمردانی که با خون پاک خود پیروزی همیشگی اسلام را مسجّل کردند و با یقین به عادلانه بودن آرمان خود و با آگاهی و بصیرت نام، شهادت را انتخاب کردند و پرچم توحید و کلمه حق را بر بلندای تاریخ به اهتزاز در آوردند. ابوالفضل العباس نیز در این راه درخشان پیش تاخت و برای نجات اسلام از چنگال بی سر و پای اموی و ابوسفیان زاده که می خواست کلمه الهی را محو کند و پرچم اسلام را درهم بپیچد و مردم را به جاهلیت نخستین برگرداند، قیام کرد و به شهادت رسید.

ابوالفضل تحت فرماندهی برادرش، پدر آزادگان در برابر طاغوت خونریز اموی ایستاد و با پایداری و قیام آنان بود که کلمه حق تثبیت و اسلام پیروز شد و دشمنان حق و حقیقت و امام بشدت شکست خوردند.

امام صادق علیه السلام زیارت خود را ادامه می دهد و صفات برگزیده عمویش عباس را بر می شمارد و پاداش او را چنین یاد می کند:

«شهادت می دهم (که) حق نصیحت را بجا آوردی و نهایت تلاشت را کردی، پس خداوند تو را در میان شهیدان مبعوث کرد و روحت را با روحهای سعیدان همراه ساخت و در وسیعترین منزل بهشتی جای داد و بهترین غرفه را به تو عطا کرد و نامت را در «علیین» پر آوازه ساخت و با پیامبران، شهیدان و صالحان – که چه خوب رفیقانی هستند – محشورت کرد.

شهادت می دهم که تو سستی نکردی

و عقب ننشستی و با بصیرت نسبت به امرت پیش رفتی در حالی که به صالحان اقتدا کرده بودی و پیامبران را پیروی می کردی.

پس خداوند ما، تو، پیامبرش و اولیایش را در جایگاه برگزیدگان و پاکان جمع کند که اوست مهربانترین مهربانان». ۲۲

در قسمت پایانی زیارت، متوجه اهمیت بی مانند و موقعیت والای حضرت عباس نزد امام صادق علیه السلام می شویم؛ زیرا این قهرمان بزرگوار با نصیحت خالصانه و فداکاری در راه ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، امام حسین علیه السلام از احترامی خاص نزد امام برخوردار گردید؛ لذا امام صادق دعا می کند تا خداوند عمویش را به بالاترین درجات قرب برساند و او را با پیامبران و صدیقان محشور کند.

۳- حضرت حجت علیه السلام

مصلح بزرگ، حجت خدا و بقیه الله الاعظم، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف - قائم آل محمد صلی الله علیه و آله در بخشی از سخنان زیبای خود درباره عمویش عباس علیه السلام چنین می گوید:

«سلام بر ابوالفضل، عباس بن امیرالمؤمنین، همدرد بزرگ برادر که جانش را فدای او ساخت و از دیروز بهره فردایش را برگزید، آنکه فدایی برادر بود و از او حفاظت کرد و برای رساندن آب به او کوشید و دستانش قطع گشت. خداوند قاتلانش، «یزید بن رقاد» و «حکیم بن طفیل طایی» را لعنت کند ...» ۲۳

امام عصر - عجل الله تعالی فرجه - صفات والای ریشه دار در عمویش، قمر بنی هاشم و مایه افتخار عدنان را چنین بر می شمارد و می ستاید:

۱- همدردی و همگامی با برادرش سید الشهداء علیه السلام در سخت ترین و دشوارترین شرایط تا آنجا که

این همگامی و همدلی ضرب المثل تاریخ گشت.

۲- فرستادن توشه آخرت با تقوا، خویشتنداری و یاری امام هدایت و نور.

۳- فدا کردن جان خود، برادران و فرزندانش در راه سرور جوانان بهشت، امام حسین علیه السلام.

۴- حفاظت از برادر مظلومش با خون خود.

۵- کوشش برای رساندن آب به برادر و اهل بیتش هنگامی که نیروهای ستمگر و ظالم مانع از رسیدن قطره ای آب به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله شده بودند.

۴- شاعران

شاعران آزاده متمسک به اهل بیت علیه السلام شیفته شخصیت ابوالفضل که در اوج بزرگی و شرافت می درخشید، بودند و تحت تأثیر شخصیت بی مانند و صفات والای او قصاید زیبایی سرودند که از شاهکارهای ادب عرب به شمار می رود. در اینجا پاره ای از آنها و شعرشان را نقل می کنیم:

۱- کمیت:

بزرگترین شاعر اسلام «کمیت اسدی» دلباخته عظمت ابوالفضل بود و در یکی از «هاشمیات» جاودانه خود چنین سرود:

«... و ابوالفضل خاطره شیرین آنان، درمان جانها از دردهاست». ۲۴

یاد ابوالفضل و سایر اهل بیت علیه السلام نزد هر بزرگ منشی شیرین است؛ زیرا یادآوری فضیلت و کمال مطلق است. همچنین داروی جانها از بیماریهای جهل و غرور و دیگر بیماریهای روحی است.

۲- فضل بن محمد:

فضل بن محمد بن فضل بن حسن بن عبیدالله بن عباس علیه السلام از نوادگان ابوالفضل، شاعری آسمانی و شیفته شخصیت نیای بزرگش پرچمدار کربلاست. در قصیده ای چنین می سراید:

«ایستادگی عباس را در کربلا روزی که دشمن از همه سو دیوانه وار هجوم می آورد، به یاد می آورم. حمایت از حسین علیه السلام نموده و در نهایت تشنگی او را نگهبانی می کرد و روی نمی

گرداند، سستی نشان نمی داد و پروانه وار به گرد وجود برادر می گشت. هرگز صحنه ای چون رفتارش با حسین - فضیلت و شرف بر او باد - ندیده ام چه صحنه بی مانندی که سرشار از فضیلت بود و جانشین او کردارش را تباه نکرده است». ۲۵

این ابیات شجاعت و دلیری بی مانند ابوالفضل علیه السلام و نقش درخشان و افتخارآمیز او را در حمایت برادرش پدر آزادگان و دفاع از او با خون خود و سقایی خاندان او را به خوبی نشان می دهد. صحنه ای درخشانتر و زیباتر از این موضع و حضور بی مانند ابوالفضل در کنار برادرش وجود ندارد. مواضع و شخصیت ابوالفضل بر نواده اش «فضل» تأثیری شگفت آور دارد و او را شیفته کرده است؛ پس با قلبی آتشین و جانی سوخته، طی ابیات لطیفی جدش را چنین مرثیه می گوید:

«شایسته ترین کس برای گریستن بر او، رادمردی است که حسین را در کربلا به گریستن وا داشت؛ برادر و فرزند پدرش علی، ابوالفضل آغشته به خون. آنکه در همه حال حق برادری را بجا آورد و مواسات کرد - که از ثناگویی او عاجزیم - و در عین تشنگی، برادر را بر خود مقدم داشت» ۲۶.

آری، شایسته ترین مردمان برای بزرگداشت و گریستن بر او به سبب مصایب هولناکش، ابوالفضل سمبل ایستادگی و فضیلت است.

امام حسین علیه السلام با شهادت برادر، کمرش شکست و بر او به تلخی گریست؛ زیرا مهربانترین و نیکترین برادر خود را از دست داده بود.

۳- سید راضی قزوینی:

شاعر علوی سید راضی قزوینی شیفته شخصیت ابوالفضل علیه السلام می شود و چنین او را می ستاید:

«ای ابوالفضل!

ای سرور فضیلت

و ایستادگی و خویشتنداری!

فضیلت جز تو را به پدری قبول نکرد.

کوشیدی و به اوج عظمت و بزرگی دست یافتی، اما هر کوشنده ای به خواسته اش دست پیدا نمی کند.

با عزت و سرافزازی و علو همت از پذیرفتن ظلم سرباز زدی و پیکان نیزه ها را مرکب خود کردی» ۲۷.

ابوالفضل علیه السلام از بنیانگذاران فضیلت و ایستادگی در دنیای عرب و اسلام به شمار می رود. حضرتش مراتب کمال را پشت سر گذاشت و به قله شرف و کرامت دست یافت و برای رهایی از ذلت و ظلم، پیکان نیزه ها را برگزید.

۴- محمد رضا ازری:

حاج «محمد رضا ازری» در قصیده شیوای خود به ذکر و ستایش از صفات گرامی قمر بنی هاشم که قلب و عقل آزادگان را تسخیر کرده، پرداخته است و چنین می سراید:

«برای کسب یاد و نام نیک بکوش که نام نیک بهترین سرمایه کریمان است.

آیا ماجرای کربلا را که غبار پیکارش آسمان را تیره و تار و نبردش گوش فلک را کر کرده است نشنیده ای؟!

روزی که خورشید از شدت گردباد آن تیره شده و امام هدایت به ابوالفضل پناهنده شده بود».

در نخستین بیت، «ازری» آدمی را به کسب نام نیک فرا می خواند؛ زیرا تنها سرمایه ماندنی و پایدار همین ذکر جمیل است.

در دومین بیت به عبرت گرفتن از واقعه کربلا- که آتش فشان فضایل و رادمردی های اهل بیت علیه السلام است، دعوت می کند.

در سومین بیت، «ازری» از پناه بردن سبط گرامی پیامبر اکرم و ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت ابوالفضل علیه السلام سخن می گوید.

به ابیات دیگر «ازری» که در آنها از یاری ها و دلاوریهای

عباس در راه برادرش سخن می گوید توجه کنیم:

«چون شیری از کنام خود پاسداری کرد و بر دشمنان شورید، آری، هژبر «شری» ۲۸ از بیشه خود دفاع می کند.

کوبش شمشیرها، چونان تندر و رعده های ابر سنگین بود، از شیر مردی که با چهره خندان با انبوه دشمنان رو به رو می شود و با غرور سرش را تقدیم مرگ می کند، سرافرازی که در خانه ستم جایگیر نمی شود تا آنکه بر ستارگان چیره شود.

آیا قریش نمی دانست که او پیشاهنگ هر دشواری و آزموده سختیها است؟!» ۲۹.

این ابیات بـدقت، قهرمانیها و نقش درخشان حضـرت ابوالفضل در دفاع از برادرش پدر آزادگان را تصویر می کند و بریدن و هجوم چون شـیر حضـرت را به صفوف دشمن و درهم شکستن حیوان صفتانی را که برای دفاع از گرگان انسان نما جمع شده بودنـد نشـان می دهـد. ابوالفضـل بـدون توجه به انبوه دشـمنان و سـفلگان که صـحرا را پر کرده بودنـد، با چهره ای خنـدان به پیکارشان می رفت و در راه کرامت خود و عزت برادرش به آنان جام مرگ می نوشاند.

قبایل قریش در این نبرد بود که دریافتند، عباس مرد دشواریها و فرزند و دست پرورده علی علیه السـلام است؛آنکه بتهایشان را در هم شکسته و جاهلیتشان را نسخ کرده و به پذیرفتن اسلام وادارشان کرده بود.

نظرات امامان معصوم و برخی از بزرگان ادب عرب را درباره ابوالفضل العباس علیه السلام در همین جا به پایان می بریم.

پی نوشتها:

۱۹- ذخیره الدارین، ص ۱۲۳ به نقل از عمده الطالب.

۲۰- ذخیره الدارین، ص ۱۲۳ به نقل از عمده الطالب.

۲۱- ر. ك: مفاتیح الجنان، زیارت حضرت عباس علیه

السلام.

۲۲- مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی و دیگر کتب ادعیه و زیارات.

۲۳- المزار، محمد بن مشهدی، از بزرگان قرن ششم.

۲۴- الهاشمیات:

و ابوالفضل ان ذکرهم الحلو

شفاء النفوس من اسقام

عجیب آنکه شارح دیوان، ابوالفضل را عباس بن عبدالمطلب معرفی می کند (مؤلف).

۲۵- قمر بنی هاشم، ص ۱۴۷ به نقل از المجدی:

انّی لا ذکر للعباس موقفه

بکربلاء وهام القوم یختطف

یحمی الحسین و یحمیه علی ظمأً

ولا یولی ولا یشنی فیختلف

ولا اری مشهداً یوماً کمشهده

مع الحسین علیه الفضل والشرف

اکرم به مشهداً بانت فضیلته

و ما اضاع له افعاله خلف

۲۶- الغدیر، ج ۳، ص ۵:

احق الناس ان یبکی علیه

فتی ابکی الحسین بکربلاء

اخوه و ابن والده علی

ابوالفضل المضرج بالدماء

و من واساه لا يثنيه شی ء

و جادله علی عطش بماء

۲۷- ابالفضل يا من اسس الفضل والابا

أبی الفضل الا ان تكون له أبا

تطلبت اسباب العلی فبلغتها

و ما كل ساع بالغ ما تطلبا

و دون احتمال الضيم عزا و منعه

تخيرت اطراف الاسنه مركبا

۲۸- «كنام» شيران در كنار فرات كه بعدها ضرب المثل شجاعت شد و گفته می شد:

كاسد الشری - (م).

۲۹- فانهض الی الذكر الجميل مشمراً

فالذكر أبقی ما اقتنته كرامها

او ما اتاک حديث وقعه كربلا

انی و قد بلغ السماء قتامها

يوم ابوالفضل استجاربه الهدی

و الشمس من كدر العجاج لثامها

فحمی عرينته و دمدم دونها

و يذب من دون الشری ضرغامها

و البيض فوق البيض تحسب وقعها

زجل الرعود اذا اكفهر غمامها

من باسل يلقى الكتيبه باسماً

و الشوس يرشح بالمنيه هامها

واشم لا يحتل دار هضيمه

او يستقل على النجوم رغامها

اولم تكن تدرى قريش انه

طلاع كل ثنيه مقدامها

گزیده ای از کتاب زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام تالیف علامه محقق باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی ص ۴۲-۵۴

ویژگیهای روحی

مقدمه

سرورمان عباس علیه السلام دنیایی از فضایل و نیکی

بود.

هر صفت نیک و گرایش والاـ را که بتوان تصور کرد، جزء ذاتیات او بود و همین افتخار او را بس که زاده امیرالمؤمنین علیه السلام دارای تمامی فضایل دنیا بود.

ابوالفضل همه فضیلتها و صفات پدر را به ارث برد تا آنکه نزد مسلمانان سمبل هر فضیلتی و نماد هر ارزشی والا گشت.

در اینجا به اختصار برخی صفات حضرت را یاد می کنیم:

۱– شجاعت

دلیری و شجاعت، گویاترین نشان مردانگی است؛ زیرا نشانه قوت و استواری و ایستادگی در برابر حوادث می باشد.

ابوالفضل این صفت والا را از پدرش که شجاعترین انسان هستی است و دایی هایش که از دلاوران نامدار عرب بودند و در میان سایر قبایل بدین صفت مشهور بودند، به ارث برده بود.

ابوالفضل دنیایی از قهرمانیها بود و آنگونه که مورخان گفته اند در جنگهای همراه پدرش هرگز ترسی به خود راه نداد.

روز عاشورا نیز آن چنان شجاعتی از خود نشان داد که زبانزد تاریخ گشت. ابوالفضل در این روز که از حماسی ترین روزهای تاریخ اسلام است، در برابر انبوه دشمنان – که دشت را پر کرده بودند – آنقدر دلاوری نشان داد که شجاعان قوم را متزلزل و عامه سپاهیان را هراسان کرد و زمین، زیر پایشان لرزید و مرگ بر آنان سایه افکند تا آنجا که به حضرتش پیشنهاد فرماندهی کل سپاه را – در صورت کناره گیری از یاری برادرش – دادند لیکن عباس بر آن تمسخر زد و بر ایمان و عقیده اش و دفاع از آرمان مقدسش افزوده شد.

شجاعت و دلاوری حضرت عباس علیه السلام در روز عاشورا برای به دست آوردن سودی مادی از این زندگی نبود، بلکه دفاع از

مقدسترین آرمانهای مجسم در نهضت برادرش سیدالشهداء بزرگترین مدافع حقوق محرومان و ستمدیدگان به شمار می رفت.

با شاعران

شاعران از شجاعت، دلیری، رادمردی حضرت و شکستی که یک تنه به سپاه اموی وارد کرد، همواره در شگفت بوده اند و شیفته شخصیت والای او گشته اند. برای مثال، شماری از آنان را که در این باب داد سخن داده اند می آوریم.

الف – سید جعفر حلی:

شاعر علوی «سید جعفر حلی» در قصیده درخشان خود، ترس و هراس سپاه اموی از پیکارهای حضرت را چنین تصویر می کند:

«از شیر کار آزموده نبردها، بر سپاهیان اموی، عذاب فرو ریخت، جز هجوم شیری خشمگین و غرّان که خواسته اش را نیک آشکار کرده بود، چیزی آنان را هراسان نکرد.

ترس از مرگ، چهره های آنان را اندوهگین کرده بود.

اما عباس در آن میانه خندان بود.

میمنه و میسره سپاه را درهم می ریخت، آنان را درهم می کوفت و سرهایشان را درو می کرد.

دلاوری به او حمله نمی کرد مگر آنکه می گریخت و سرش، پیشاپیش او حرکت می کرد.

اسبان را چنان با نیزه اش رنگ آمیزی کرد که سیاه و سپیدشان یکسان شدند.

برشکارش خشمناکانه هجوم نمی آورد مگر آنکه بلای محتوم را بر او سرازیر می کرد.

پیشروی او رنگی از درنگ و هراس داشت، گویی برای تسلیم پیش می رود. قهرمانی که شجاعت را از پدرش به ارث برد و بدان، دماغ پر باد گمراه زادگان را به خاک مالید».

می بینید چگونه «حلی» هراس فراگیر امویان را از هجوم قمر بنی هاشم، قهرمان اسلام وصف می کند و آشفتگی صفوف آنان را تصویر می نماید.

عباس با قلبی آرام و چهره ای خندان به لشکر دشمن می تازد و از

کشته، پشته می سازد و اسبان آنان را با خونشان رنگین می کند.

تـا جـایی که می دانیم هرگز کسـی شـجاعت و دلیری را چنین ترسـیم نکرده است و بـدون گزافگویی، عبـاس – همانگونه که مورخان نوشته اند – خسارتهای سنگینی به اهل کوفه وارد کرد.

«سید جعفر حلی» همچنان در وصف شجاعت ابوالفضل، داد سخن می داد و می گوید:

«قهرمانی که هنگام سوار شدن بر اسب بزرگ، گویی کوهی سرافراز، بر اسب نشسته است و شگفتا که اسبی،

چنین کوهی را خوب تحمل می کند و رهوار می تازد!

سوگند به برق شمشـیرش – و من جز به آذرخش آسمانی، سوگند نمی خورم – اگر شهادت او مقدر نبود، با شمشیرش هستی را می زدود؛ لیکن این خداوند است که هر چه اراده کند، مقدر می سازد و بر آن حکم می راند». ۳۰

تیغ ابوالفضل صاعقه ای ویرانگر بود که بر کوفیان فرود آمد و اگر قضای الهی نبود، آنان را از صفحه روزگار محو می کرد.

ب – کاشف الغطاء:

امام «محمد کاشف الغطاء» شیفته شجاعت ابوالفضل شده و طی قصیده درخشانی او را چنین می ستاید:

«هنگامی که عباس خندان به رزمگاه پا می گذاشت، چهره های امویان را هراس از مرگ، دژم (اندوهگین) می کرد.

به مرگ آوری، آگاه بود و شمشیرش کار آزمودگان را از پا در می آورد.

وقتی که تیرگی و سختی جنگ، چون شبی تاریک به اوج می رسید، مرگبارترین روز دشمنانش آغاز می شد». ۳۱

هراس از ابوالفضـل چهرهـای اموریـان را تیره کرده، زیرا سـرهای قهرمانان آنان را درو کرد و روحیه آنان را درهم شـکست و بارانی از عذاب بر آنان فرو بارید.

ج – فرطوسی:

شاعر دلباخته اهل بیت،

شیخ «عبدالمنعم فرطوسی» - نور به قبرش ببارد - در حماسه جاویدان خود، دلیری و شجاعت ابوالفضل در میدان نبرد را چنین می ستاید:

«در هر هجومی در جهاد، کوه است و در استواری هنگام رویارویی کوهی است. تمامی گردی و عزت پدرش علی در او ریشه دوانـد و بـارور گشت. در هر دلی و جانی، نقشـی از خود به یادگار گذاشـته و در هر دیـدار، هراسـی در روان دشـمن افکنـده است».

سپس همو، شکستهای سنگین سپاه اموی به وسیله ابوالفضل را چنین ترسیم می کند:

«چون پرچمی بر فراز دژی، بر پشت اسب خود نشست و در تیرگی چون شب جنگ، ماهوار درخشید. دلهای دلاوران از دیدن هیبت او فرو ریخت و چون هوا از پهلوهایشـان به درآمـد و بـدنهای در هم شکسـته شان بر زمین افتاد در حالی که سـرهایشان پران بود و او انبوه لشکریان را باید بیضای خود به سوی مرگ می راند» ۳۲.

شجاعت و دلاوری ابوالفضل، شاعران بزرگ را شیفته خود کرد و ضرب المثل تاریخ گشت.

آنچه بر اهمیت این شـجاعت می افزایـد «لله» بودن آن است. حضـرت، شـجاعت خود را در راه یـاری حق و دفـاع از آرمانهای والای اسلام به کار گرفت و هرگز دربند دستاوردهای مادی زندگی زودگذر نبود.

۲- ایمان به خدا

قوت ایمان به خدا و استواری در آن، یکی از بارزترین و بنیادی ترین ویژگیهای ابوالفضل بود.

حضـرت در دامان ایمان، مرکز تقوا و آموزشـگاه خـداپرستی و خـدا خواهی، تربیت یافت و پدرش، پیشوای موحدان و سـرور متقیان، جانش را با جوهر ایمان و توحید حقیقی پرورش داد و تغذیه کرد.

پدر، او را با ایمان مبتنی بر آگاهی و تعمق در حقایق هستی و

رازهای طبیعت، تغذیه نمود؛ ایمانی که خود چنین وصفش کرده بود:

«اگر پرده ها برایم کنار زده شوند، بر یقینم افزوده نخواهد شد».

این ایمان ژرف و ریشه دار با ذرات وجود حضرت عباس عجین شد و او را به یکی از بزرگان تقوا و توحید بدل ساخت. و بر اثر همین ایمان پایدار و عظیم بود که ایشان، خود، برادران و شماری از فرزندانش را در راه خدا و تنها برای خدا قربانی کرد.

عباس علیه السلام با دلاوری به دفاع از دین خدا و حمایت از عقاید اسلامی که در آستانه تحریف شدن و نابودی در زمان حکومت امویان قرار گرفته بود، برخاست و در این کار فقط خداوند و رضای حق و جایگاه اخروی را مد نظر داشت.

۳- خویشتنداری

یکی دیگر از صفات برجسته ابوالفضل علیه السلام عزت نفس و خویشتنداری بود.

حضرت از زندگی خفت بار زیر سایه حکومت اموی ابا داشت؛ حکومتی که بندگان خدا را برده خود و اموال بیت المال را دارایی شخصی کرده بود و به دنبال برادرش، پدر آزادگان که صلای عزت و کرامت در داده بود و مرگ زیر سایه های نیزه ها را سعادت و زندگی با ظالمان را اندوهبار اعلام کرده بود، دست به قیامی خونین زد و به میدان نبرد و جهاد پا گذاشت.

ابوالفضل علیه السلام در روز عاشورا عزت نفس و خویشتنداری را با تمام ابعاد و آفاقش مجسم ساخت. امویان او را به شرط کناره گیری از برادرش، وعده فرماندهی کل قوا دادند، لیکن حضرت بر آنان تمسخر زد و فرماندهی سپاه آنان را لگدمال کرد و با شوق و اخلاص، به سوی آوردگاه شتافت و در راه دفاع از حریت،

دین و آزادگی خود، کند آوران را به خاک انداخت و سرها را درو کرد.

۴– صبر

یکی از ویژگیهای ابوالفضل علیه السلام شکیبایی و بردباری در برابر حوادث تلخ و دشوار بود.

مصایبی که در روز عاشورا بر سر حضرت آمد، کوهها را می گداخت، لیکن ایشان همچنان استوار بودند و کمترین سخنی دال بر دردمندی بر زبان نیاوردند. حضرت همچون برادرش، سیدالشهداء – که صبرش از صلابت و سنگینی کوههای سر به فلک کشیده، بیش بود – و به پیروی از امامش، خود و اراده اش را تسلیم پروردگار بزرگ کرد و هر چه را بر خود و خاندانش نازل شد با چشم رضامندی نگریست. حضرت ابوالفضل علیه السلام، ستارگان تابناک و اصحاب باوفا را می دید که بر دشت سوزان کربلا ـ چون قربانیها به خون تپیده اند و آفتاب، آنان را می گدازد، مویه و فریاد کودکان را می شنید، که بانگ العطش سر داده اند، نوحه بانوان حرم وحی بر گشتگان خود را می شنید، تنهایی برادرش، سیدالشهداء را در میان کرکسهای کوفه و مزدوران ابن مرجانه که برای کشتنش بر یکدیگر پیشی می گرفتند تا به رهبرشان نزدیک شوند، می دید. آری، همه این حوادث سنگین را می دید، لیکن امر خود را به خدای متعال واگذار کرده بود و بدون کمترین تزلزلی پاداش را از پروردگارش درخواست می کرد.

۵– وفاداری

یکی دیگر از صفات ابوالفضل که از برترین و برجسته ترین صفات است، «وفاداری» است. حضرت در این صفت، گوی سبقت از همگان ربود و رکوردی جاودانی برجای گذاشت و به بالاترین حد آن رسید. نمونه های وفاداری حضرت را دراینجا می آوریم.

الف – وفاداری به دین:

ابوالفضل العباس علیه السلام از وفادارترین کسان به دین خود بود و بشدت از آن دفاع کرد.

هنگامی که

اسلام در خطر نابودی قرار گرفت و دشمنان کمر بسته آن – امویان – با تمام وجود به انکار آن برخاستند و شبانه روز محو آن را وجهه نظر خود قرار دادند و با آن جنگیدند، ابوالفضل به رزمگاه پا گذاشت و در راه دین خود، مخلصانه جهاد کرد تا آنکه کلمه توحید در زمین برقرار باشد و در آرمانهای اعتقادیش دستانش قطع گشت و به خون خود در غلتید.

ب – وفاداری به امت:

سرور ما حضرت عباس علیه السلام می دید که امت اسلامی در زیر کابوس تیره امویان دست و پا می زند و زندگی مرگبار سراسر ذلت و خواری را سپری می کند گروهی از مجرمان اموی سرنوشت آنان را در دست گرفته، ثروتهای آنان را به باد می دهند، با مقدرات آنان بازی می کنند و حتی یکی از سپاسگزاران اموی با وقاحت و بدون شرم و حیا اعلام می کند که:

«(منطقه) سواد؛ باغستان قریش است» و چه اهانتی به امت بیش از این.

در برابر وضعیت طاقت فرسا، ابوالفضل وفاداری به امت را در قیام دید.

پس همراه با برادرش و گروهی از رادمردان اهل بیت و آزادگان دلباخته آنان به پا خاست و شعار آزادی از یوغ بندگی امویان را سر داد و رهایی امت اسلامی از بردگی آنان را هدف خود کرد و جهادی مقدس برای بازگرداندن زندگی کریمانه برای آنان را آغاز کرد و در راه این هدف والا، خود و تمامی بپاخاستگان به شهادت رسیدند.

پس کدام وفاداری به امت مثل این وفاداری است؟!

ج – وفاداری به وطن:

سرزمین اسلامی در گرداب محنت و رنجهای توانفرسا در ایام حکومت امویان، غوطه ور

بود.

استقلال و کرامت خود را از دست داده بود و به باغستانی برای امویان، سرمایه داران قریش و دیگر مزدوران بدل گشته بود.

تهیدستی و فقر، همه گیر و مصلحان و آزادگان خوار شده بودند و مجالی برای آزادی فکر و نظر نمانده بود.

حضرت عباس تحت رهبری برادرش سید الشهداء برای درهم شکستن این حکومت سیاه و فروپاشی پایه های آن، قیام کرد و بر اثر فداکاریهای آنان بود که طومار حکومت اموی پس از چندی درهم پیچیده شد؛در حقیقت بزرگترین وفاداری به وطن اسلامی همین است.

د - وفاداری به برادر:

ابوالفضل پیمانی را که با خداوند برای حفظ بیعت خود با برادرش ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولین مدافع حقوق مظلومان و محرومان بسته بود، بدان وفادار ماند. مردمان در طول تاریخ مانند این وفاداری در حق برادر را ندیده اند و قطعاً زیباتر از این وفاداری در کارنامه وفای انسانی به ثبت نرسیده است؛ وفاداری ای که هر آزاده شریفی را به خود جذب می کند.

۶- قوت اراده

«استواری و قدرت اراده» از مهمترین و بارزترین صفات بزرگان جاوید تاریخ است که در کار خود موفق بوده اند؛ زیرا محال است افراد سست عنصر و ضعیف الاراده بتوانند کمترین هدف اجتماعی را محقق کنند یا کاری سیاسی را به پایان برند.

ابوالفضل علیه السلام در اراده نیرومند و عزم و جزم، در بالاترین سطح قرار داشت. به اردوگاه حق پیوست و بدون تزلزل یا تردید، پیش رفت و در عرصه تاریخ به عنوان بزرگترین فرمانده بی مانند شناخته شد و اگر این صفت در او نبود، افتخار و جاودانگی در طول تاریخ برایش ثبت نمی شد.

۷- مهربانی

محبت و مهربانی به محرومان و ستمدیدگان بر وجود ابوالفضل مستولی بود و این پدیده به زیباترین شکل خود در کربلا آشکار شد و جلوه کرد؛ سپاه امویان آبشخور فرات را بر اهل بیت بستند تا آنان بر اثر تشنگی بمیرند یا تسلیم گردند. ابوالفضل که لبهای خشکیده، و چهره های رنگ پریده فرزندان برادرش و دیگر کودکان را از شدت تشنگی دید، قلبش فشرده گشت و از عطوفت و مهربانی دلش آتش گرفت.

سپس به مهاجمان حمله کرد، راهی برای خود گشود و برای کودکان آب آورد و آنان را سیراب کرد.

در روز دهم محرم نیز بانگ «العطش» کودکان را شنید، دلش به درد آمد و مهر به آنان، او را از جا کند.

مشکی برداشت و در میان صفوف به هم فشرده دشمنان خدا رفت، با آنان درآویخت و از فرات دورشان ساخت، مشتی آب برداشت تا تشنگی خود را بر طرف کند، لیکن مهربانی او اجازه نداد قبل از برادر و کودکانش سیراب شود، پس آب را فرو ریخت.

حال در تاریخ امتها و ملتها بگردید آیا چنین محبت و رحمتی را - جز در قمر بنی هاشم و افتخار عدنان - خواهید یافت؟!

اینها پاره ای از صفات و فضایل ابوالفضل است که با داشتن آنها - چون پدرش - به بالاترین قله مجد و کرامت دست یافت.

پی نوشتها

۳۰- وقع العذاب علی جیوش امیه

من باسل هو فی الوقایع معلم

ما راعهم الاتقحم ضیغم

غیران یعجم لفظه ویدمدم

عبسست وجوه القوم خوف الموت

و العباس فیهم ضاحک یتبسم

قلب الیمین علی الشمال و غاص فی

الاوساط یحصد للرؤوس و یحطم

ما کر ذوباس له متقدما

الا وفرو رأسه المتقدم

صبغ الخیول برمحه حتی غدا

سیان اشقرلونها والادهم

ماشد غضبانا علی ملمومه

الاوحل بها البلاء المبرم

وله الی الاقدام نزعه هارب

فکانما هو بالتقدم یسلم

بطل تورث من ابیه شجاعه

فیها انوف بنی الضلاله ترغم

بطل اذا رکب المطهم خلته

جبلا اشم یخف فیه مطهم

قسماً بصارمه الضیقل و اننی

فی غیر صاعقه السماء لا اقسم

لولا اقضا لمحا الوجود بسیفه

والله یقضی ما یشاء و یحکم

۳۱- و تعبس من خوف وجوه امیه

اذا کر عباس الوغی یتبسم

علیم بتأویل المنیه سیفه

تزول علی من بالکریهه معلم

وان عادلیل الحرب بالنقح الیلا

فیوم عداه منه بالشرایوم

۳۲- ملحمه أهل البیت، ج ۳، ص ۳۲۹ - ۳۲۰:

علم للجهاد فی کل زحف

علم فی الثبات عند اللقاء

قد نما فیه کل بأس و عز

من علی بنجده و اباء

هو ثبت الجنان فی کل روع

و هو روع الجنان من کل راء

فارتقی صهوه الجواد مطلاً

علما فوق قلعه شماء

و تجلی و الحرب لیل قثام

قمراً فی غیاهب الظلماء

فاستطارت من الکماه قلوب

افرغت من ضلوعها کالهواء

و تهاوت جسومهم و هی صرعی

و استطارت رؤوسهم کالهباء

و هو یرمی الکتائب السود رجماً

بالمنایا من الید البیضاء

گزیده ای ازکتاب زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

تالیف علامه محقق باقرشریف قرشی، ترجمه سید

حسن اسلامیص۵۵-۶۵

به سوی سرزمین شهادت

با نهضت حسینی

ابوالفضل العباس علیه السلام با نهضت بزرگ اسلامی که برادرش سرور آزادگان و سیدالشهدا امام حسین علیه السلام آغاز کرد، همگام و همراه شد؛ نهضت عظیمی که از بزرگترین نهضتهای جهانی و پر ثمرترین آنها برای ملتهای روی زمین به شمار می رود. این نهضت، سیر تاریخ را دگرگون کرد، همه عالم را تکان داد، انسان مسلمان را آزاد نمود و گروههای ملی مسلمان را به سرپیچی از حکومت ظلم و ظالم ستیزی، برانگیخت.

قمر بنی هاشم و افتخار عدنان در این نهضت، فعالانه شرکت کرد و نقشی مثبت ایفا نمود، در تمام مراحل آن با برادرش حسین علیه السلام همکاری کرد، تمام اهداف و خواسته های رحیمانه و خیرخواهانه اش را برای محرومان و ستمدیدگان، دانست و به آنها ایمان آورد.

عباس، برجسته ترین عضو این نهضت درخشان بود.

مطیعانه ملازمت برادر را پی گرفت، خواسته های او را بر آورد، بازوی توانمند او گشت، به گفته اش ایمان آورد، مواضع و آرمانهایش را تصدیق کرد و در سیر جاودانه اش از مدینه به مکه و سپس به سرزمین کرامت و شهادت، از برادر جدا نشد. در هر موقف و موضعی از نهضت امام حسین علیه السلام عباس همراه و شریک او بود.

به سوی سرزمین شهادت

امام حسین علیه السلام مکه را ترک کرد و در آنجا نماند؛ زیرا دانسته بود یزید گروهی تروریست را برای به شهادت رساندن حضرت - اگر چه به پرده های کعبه چنگ زده باشد - فرستاده است؛ لذا از این موضوع اندیشناک شد که مبادا در حرم خدا که امن است و در ماه حرام، خونش ریخته شود.

علاوه بر آن، سفیر امام، مسلم بن عقیل به امام نامه نوشته بود و

آمادگی کوفیان برای استقبال از حضرت و جانبازی در راه ایشان برای تشکیل حکومت علوی در آن خطه و پشتیبانی کامل آنان را از حضرت اعلام نموده و امام را به آمدن به کوفه تشویق کرده بود.

امام همراه خانواده و گروهی تابناک از برومندان بنی هاشم که اسوه های مردانگی، عزم و استواری بودند و در رأسشان حضرت ابوالفضل قرار داشت، با پرچمی برافراشته بر سر امام حسین که از مکه راه کربلا، سرزمین شهادت و وفاداری را پیش گرفتند. حضرت عباس همواره مراقب کاروان و برآوردن خواسته های بانوان و فرزندان برادرش بود و با کوششهای خود، سختی راه را آسان می کرد و مشکلات آنان را برآورده می ساخت، به اندازه ای که محبت و توجه او را وصف ناپذیر یافتند.

امام با طوفانی از اندیشه های تلخ، مسیر جاودانی خود را دنبال می کرد، یقین داشت همان کسانی که با نامه های خود امام را به آمدن تشویق کرده بودند، او و خاندانش را به شهادت خواهند رساند. در راه، شاعر بزرگ «فرزدق - همام بن غالب» به خدمت امام مشرف شد و پس از سلام و درود گفت:

«پدر و مادرم به فدایت یابن رسول الله!

چه شد که حج را رها کردی؟».

امام تلاش حکومت را برای به شهادت رساندن ایشان به او گفت و ادامه داد:

«اگر عجله نمی کردم، کشته می شدم ...».

سپس حضرت سریعاً از او پرسید:

«از کجا می آیی؟».

- از کوفه. - «اخبار مردم را برایم بازگو». فرزدق با آگاهی و صداقت، وضعیت موجود کوفه را برای امام بیان کرد، آن را ناامید کننده توصیف نمود و گفت:

«به شخص آگاهی دست یافته ای. دله

ای مردم با تو و

شمشیرهایشان با بنی امیه است، قضا از آسمان فرود می آید، خداوند هر چه اراده کند انجام می دهد ... و پروردگار ما هر روز در کاری است ...».

امام با بیانات ذیل، سخنان فرزدق را تأیید کرد، او را از عزم استوار و اراده نیرومند خود برای جهاد و دفاع از حریم اسلام با خبر ساخت و توضیح داد که اگر به مقصود دست یافت که چه بهتر والّا در راه خدا به شهادت رسیده است:

«راست گفتی، همه کارها، از آن خداست، خداوند آنچه اراده کند انجام می دهد و پروردگار ما هر روزدر کاری است، اگر قضای الهی بر مقصود ما قرار گرفت، بر نعمتهایش او را سپاس می گزاریم و برای ادای شکرش از همو یاری می خواهیم و اگر قضای حق، مانع خواسته ما گشت، آنکه حق، نیت او و پرهیزگاری طینت او باشد، از جاده حقیقت جدا نشده است.

سپس حضرت این ابیات را سرودند:

«اگر دنیا ارزشمند تلقی می شود، پس خانه پاداش الهی برتر و زیبنده تر است. و اگر بدنها برای مرگ ساخته شده اند، پس کشته شدن آدمی با شمشیر در راه خدا، بهتر است. و اگر روزیهای آدمیان مقدر و معین باشد، پس تلاش کمتر آدمی دربه دست آوردن روزی، زیباتر است. و اگر مقصود از جمع آوری اموال، واگذاشتن آنهاست، پس چرا آدمی نسبت به این واگذاشتنی ها بخل می ورزد؟»

.۳۳

این ابیات، گویای زهد حضرت در دنیا، علاقه شدیدشان به دیدار خداوند متعال و تصمیم استوار و خلل ناپذیرشان بر جهاد و شهادت در راه خداست.

دیدار امام با فرزدق، تن به ذلت دادن مردم و بی توجهی شان به یاری حق

را نشان داد.

فرزدق که از آگاهی اجتماعی و فرهنگی برجسته ای برخوردار بود، امام و ریحانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله را دید که به سوی شهادت پیش می رود و نیروهای باطل برای جنگ با ایشان آماده شده اند، لیکن از همراهی با حضرت و یاری ایشان خودداری کرد و زندگی را بر شهادت ترجیح داد.

اگر حال فرزدق چنین باشد، پس درباره جاهلان و مردم نادان و سیاهی لشکر چه باید گفت؟!

خبر شهادت مسلم علیه السلام

کاروان حسینی بدون توقف، صحرا را درنوردید، تا آنکه به «زرود» رسید، در آنجا حضرت امام حسین علیه السلام، مردی را مشاهده کرد که از سمت کوفه می آید، لذا به انتظار آمدن او در همانجا توقف کرد، زمانی که آن مرد امام حسین علیه السلام را دید، از مسیر اصلی خارج شده و به راه خود ادامه داد.

«عبدالله بن سلیمان اسدی و منذر بن المشمعل اسدی» که همراه امام بودند و علاقه ایشان را به پرس و جو از آن مرد دریافتند، به شتاب خود را به او رساندند و اخبار کوفه را از او پرسیدند. در پاسخ آن دو نفر گفت:

«قبل از خروج از کوفه دیدم که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشتند و ریسمان در پاهایشان انداختند و در بازارها بر زمین کشیدند».

آنان با آن مرد وداع کردند و شتابان نزد امام آمدند. همین که حضرت در ثعلبیه فرود آمد، آنان به ایشان گفتند:

«خداوند تو را مشمول رحمت خود قرار دهد، خبری داریم، اگر بخواهی آن را آشکار گوییم و اگر اراده کنی، آن را نهانی به شما بگوییم».

حضرت نگاهی به اصحاب بزرگوار خود کرد و

سپس گفت:

«اینان محرم رازند».

(آن دو نفر گفتند):

«سواری را که غروب دیروز از رو به رویمان آمد دیدید؟».

(امام فرمود):

«آری، می خواستم از او پرس و جو کنم».

(در ادامه به امام عرض کردند):

«به خدا سوگند!

اخبار او را برای شما به دست آوردیم، او مردی است از ما، صاحب رأی و صدق وخرد، وی برای ما گفت که از کوفه خارج نشده بود که دید مسلم و هانی را کشتند و اجسادشان را در بازارهای کوفه بر زمین کشیدند ...».

دلهای علویان و شیعیان آنان از این خبر فاجعه آمیز، پاره پاره شد، انفجار گریه و مویه، آنجا را لرزاند و سیل اشک سرازیر شد؛ بانوان اهل بیت نیز شریک گریه آنان شدند.

و برایشان پیمان شکنی و نیرنگ کوفیان آشکار شد و دریافتند که اهل بیت به همان سرنوشتی دچار خواهند شد که مسلم دچار گشت.

امام متوجه فرزندان و نوادگان عقیل گشت و فرمود:

«نظر شما چیست؟

مسلم کشته شده است».

آن رادمردان چون شیرانی از جا جهیدند، مرگ را خوار شمردند، زندگی را مسخره کردند، پایداری خود را بر ادامه راه مسلم اعلام کردند و گفتند:

«نه، به خدا قسم!

باز نمی گردیم تا آنکه انتقام مسلم را بگیریم یا همچون او به شهادت برسیم».

پدر آزادگان در تأیید گفته آنان فرمود:

«پس از آنان دیگر زندگی ارزشی ندارد».

سپس ابیات زیر را برخواند:

«پیش می روم، مرگ بر رادمرد ننگ نیست، اگر نیت حقی داشته باشد و در حالی که مسلمان است جهاد کند.

پس اگر بمیرم، پشیمان نمی شوم و اگر زنده بمانم، ملامت نمی گردم. همین ننگ تو را بس که ذلیل گردی و تو را به ناشایست مجبور کنند». ۳۴

ای پدر آزادگان!

تو استوار، مصمم، سربلند،

با عزم و با چهره ای روشن در راه کرامت به سوی مرگ پیش رفتی و در برابر آن پلیدان غرقه در گنداب گناه و رذایل، سست نشدی، تن ندادی و ساکت نماندی.

خبر دردناک شهادت عبدالله.

کاروان امام بدون درنگ همچنان پیش می رفت، تا آنکه به «زباله» ۳۵ رسید. در آنجا خبر جانگداز شهادت قهرمان بزرگ «عبدالله بن یقطر» را به حضرت دادند. امام، عبدالله را برای ملاقات با مسلم بن عقیل فرستاده بود، اما مأموران ابن زیاد او را دستگیر کردند و تحت الحفظ نزد پسر مرجانه فرستادند. همین که او را پیش آن پلید پست آوردند بر او بانگ زد:

«بر بالای منبر شو و کذاب – مقصودش امام حسین بود – پسر کذاب را لعن کن، تا آنگاه رأی خود را در باب تو صادر کنم ...».

پسر مرجانه او را مثل مأموران خود و از سنخ جلادانش می پنداشت که ضمیرشان را به او فروخته بودند، غافل از آنکه عبدالله از آزادگان بی مانندی است که در مکتب اهل بیت علیه السلام پرورده شده اند و برای این امت، شرف و افتخار به یادگار گذاشته اند.

قهرمان بزرگ بر منبر رفت، صدایش را که صدایی کوبنده و حق خواه بود بلند کرد و گفت:

«ای مردم!

من فرستاده حسین پسر فاطمه، به سوی شما هستم تا او را یاری کنید و علیه این زنازاده، پسر زنازاده، پشتیبان حضرت باشید ...»

عبدالله سخنان انقلابی خود را پی گرفت و کوفیان را به یاری ریحانه رسول خدا و دفاع از او و ستیز با حکومت اموی که مسلمانان را خوار کرده و آزادیها و اراده شان را سلب نموده بود، دعوت کرد.

پسر مرجانه از خشم،

سیاه شـد و بر خود پیچید، پس دسـتور داد این بزرگ مرد را از بام قصـر به زیر اندازند. مأموران او را بر بالای قصـر بردند و از آنجـا به پـایین انداختنـد که بر اثر آن، اسـتخوانهای عبـدالله خرد شـد و هنوز جـان در بـدن داشت که مزدور پلیـد «عبـدالملك لخمی» برای تقرب به پسر مرجانه، سر عبدالله را از تن جدا کرد.

خبر شـهادت عبدالله بر امام سـنگین بود و ایشان را از زندگی نومید کرد و دانست که به سوی مرگ پیش می رود، لذا دسـتور داد اصـحاب و همراهـانی که عـافیت طلبـانه همراه امـام راه افتاده بودنـد، جمع شونـد، سـپس کناره گیری مردم از یاری امام و جهت گیری آنان به سوی بنی امیه را با ایشان در میان گذاشت و فرمود:

«اما بعد:

شیعیان ما، ما را وا گذاشتند، پس هر کس از شما دوست دارد، می تواند راه خود را بگیرد و برود که من بیعتم را برداشتم».

آزمندانی که برای به دست آوردن غنیمت و دستیابی به مناصب دولتی، گرد حضـرت جمع شده بودند، ایشان را وا گذاشتند و پراکنده شدند، تنها اصحاب بزرگوار که آگاهانه از حضرت پیروی کرده بودند و کمترین طمعی نداشتند با ایشان ماندند.

در آن مرحله تعیین کننـده، امام به صـراحت، واقعیت را با اصـحاب خود در میان گـذاشت، به آنان گفت که به سوی شـهادت می رود نه سلطنت و قدرت و هر کس با او بماند با کسب رضای خدا رستگار خواهد شد.

اگر امام از شیفتگان حکومت بود، چنین به صراحت سخن نمی گفت و مسایلی را پنهان می داشت؛ زیرا در آن هنگام بیشترین نیاز را، به یاور

و پشتیبان داشت.

امام در هر موقعیتی، از اصحاب و اهل بیت خود می خواست تا از او کناره گیری کنند و حضرت را واگذارند. علت این کار آن بود که همه آگاهانه پایان حرکت خود را بدانند و کسی ادعا نکند از واقعیت بی خبر بوده است.

دیدار با حر

کاروان امام صحرا را در می نوردید تا آنکه به «شراف» رسید. در آنجا چشمه آبی بود.

حضرت به رادمردانش دستور داد هرچه می توانند با خود آب بردارند. آنان چنان کردند و کاروان امام مجدداً به حرکت درآمد. نگاهان یکی از اصحاب امام، بانگ تکبیر سر داد، حضرت شگفت زده از او پرسید:

«چرا تکبیر گفتی؟».

- نخلستانی دیدم. یکی از اصحاب امام که راه را می شناخت، سخن او را رد کرد و گفت:

«اینجا اصلاً نخلی نیست، آنها پیکانهای نیزه ها و گوشهای اسبانند».

امام در آن نقطه تأمل کرد و سپس گفت:

«من هم آنها - نیزه ها و گوشهای اسبان - را می بینم».

امام دانست که آنان طلایگان سپاه اموی هستند که برای جنگ با ایشان آمده اند، پس به اصحاب خود فرمود:

«آیا پناهگاهی نداریم تا بدان پناه ببریم و آن را پشت خود قرار دهیم و با آنان از یک جهت رو در رو شویم؟

یکی از اصحاب که به راهها، نیک آشنا بود به حضرت گفت:

«چرا، در کنارتان کوه «ذو حسم» قرار دارد، اگر به سمت چپتان بپیچید و بر آن دست یابید و زودتر برسید، خواسته شما برآورده شده است». کاروان امام بدان سمت پیچید. اندکی نگذشت که لشکر انبوهی به رهبری «حر بن یزید ریاحی» آنان را متوقف کرد.

پسر مرجانه از او خواست بود «صحرای جزیره» را طی کند تا امام را

پیدا کرده بازداشت نماید. تعداد سپاهیان حربه گفته مورخان حدود هزار سوار بود.

آنـان در ظهر، راه را بر امـام بسـتند در حالی که از شـدت تشـنگی در آسـتانه هلاکت بودنـد. حضـرت بر آنان ترحم کرد و به اصـحاب خود دسـتور داد آنان و اسـبانشان را سـیراب کنند یاران امام تمام افراد سـپاه دشـمن را سـیراب کردند و سپس متوجه اسـبان شدنـد و با ظروف مخصوصـی، آنها را نیز سـیراب کردند ظرف را در مقابل اسبی می گرفتند و پس از آنکه چند بار از آن می نوشید، نزد اسب دیگر می رفتند تا آنکه تمامی اسبان سیراب شدند.

امـام به آن درنـدگان پست که به جنگ حضـرت آمـده بودنـد، چنین لطف کرد و از تشـنگی کشـنده نجاتشان داد، لیکن این مروت و انسانیت امام در آنان اثری نـداشت و آنان بر عکس رفتار کردنـد، آب را بر خاندان نبوت بسـتند تا آنکه دلهایشان از تشنگی پاره پاره شد.

سخنرانی امام علیه السلام

امام علیه السـلام برای واحـدهای آن سـپاه سـخنرانی بلیغی ایراد کرد و طی آن روشن کرد که برای جنگ با آنان نیامده است، بلکه برای راهـایی ایشـان حرکت کرده است و می خواهـد آنان را از ظلم و سـتم امویان نجات دهـد. همچنین آمـدن ایشان به درخواست خود کوفیان بوده است که با ارسال نماینـدگان و نامه ها از حضـرت، برای برپایی حکومت قرآن دعوت کرده انـد. در اینجا فقراتی از بیانات آن بزرگوار را نقل می کنیم:

«ای مردم!

در برابر خداوند بر شما حجت را تمام می کنم و راه عذر را می بندم، من به سوی شما نیامدم مگر پس از رسیدن نامه هایتان و فرستادگانتان که گفته بودید:

و ما

را امامی نیست، پس به سوی ما روی بیاور، چه بسا که خداوند ما را به وسیله تو بر طریق هدایت مجتمع کند.

پس اگر همچنان بر گفته های خود هستید که من نزدتان آمده ام، لذا با دادن عهد و پیمانی مرا به خودتان مطمئن کنید و اگر از آمدن من خشنود نیستید، از شما روی می گردانم و به جایی که از آن به سویتان آمدم، باز می گردم». آنان خاموش ماندند؛ زیرا اکثریتشان از کسانی بودند که با حضرت، مکاتبه کرده و با سفیر بزرگ حضرت، مسلم بن عقیل به عنوان نایب ایشان بیعت کرده بودند. هنگام نماز ظهر شد، امام به مؤذن خود «حجاج بن مسروق» دستور داد برای نماز، اذان و اقامه بگوید.

پس از پایان اقامه، حضرت متوجه حر گشت و فرمود:

«آیا می خواهی با یارانت نماز بخوانی؟».

حر، مودبانه پاسخ داد:

«نه، بلکه به شما اقتدا می کنیم». سپاهیان حر به امام و ریحانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله اقتدا کردند و پس از پایان نماز به محل خود بازگشتند.

هنگام نماز عصر نیز حر با سپاهیان خود آمدند و به نماز جماعت امام پیوستند.

پس از پایان نماز، حضرت، با حمد و سپاس خداوند، خطابه غرایی به این مضمون ایراد کردند:

«ای مردم!

اگر تقوای خدا پیشه کنید و حق را برای اهل آن بخواهید، مورد رضایت خدا خواهید بود.

ما خاندان نبوت به خلافت سزاوارتر از این مدعیان دروغین و رفتار کنندگان به ظلم و ستم در میان شما هستیم. اگر از ما کراهت داشته باشید و به حق ما جهل بورزید و نظرتان جز آن باشد که نامه هایتان از آن حاکی بود، باز خواهم

گشت ...». امام، آنان را به تقوای خدا، شناخت اهل حق و داعیان عدالت فراخواند؛ زیرا اطاعت از فرمایش امام، موجب خشنودی خداوند و نجات خودشان است. همچنین آنان را به یاری اهل بیت عصمت علیه السلام که پاسداران شرف و فضیلت و دعوتگران عدالت اجتماعی در اسلام هستند، ترغیب کرد و آنان را شایسته خلافت مسلمانان دانست، نه امویان که خلاف احکام خدا و ستمگرانه، حکومت می کردند.

در پایان، حضرت بر این نکته تأکید کرد که اگر نظر آنان عوض شده است و دیگر قصد یاری امام را ندارند، ایشان از همان راه آمده، باز گردد. حر، که از نامه نگاریهای کوفیان بی اطلاع بود، شتابان از حضرت پرسید:

«این نامه هایی که می گویی، چیست؟».

امام به «عقبه بن سمعان» دستور داد نامه ها را بیاورد، او نیز خرجینی آورد که پر از نامه بود و آنها را مقابل حر بر زمین ریخت. حر حیرت زده به آنها خیره شد و به امام عرض کرد:

«ما از نویسندگانی که برایت نامه نوشته اند، نیستیم».

امام قصد کرد به نقطه ای که از آنجا آمده، باز گردد ولی حر مانع ایشان شد و گفت:

«دستور دارم همین که شما را دیدم، از شما جدا نشوم تا آنکه شما را به کوفه و نزد ابن زیاد ببرم». این سخنان تلخ چون نیش، امام را آزرد و ایشان خشمگین بر حر بانگ زد:

«مرگ به تو نزدیکتر از انجام این کار است».

سپس حضرت به یاران خود دستور دادند بر مرکبهای خود بنشینند و راه یثرب را پیش گیرند. حر، میان آنان رو راه یثرب قرار گرفت.

امام بر او بانگ زد:

«مادرت به عزایت بنشیند، از ما چه

می خواهی؟».

حر، سرش را پایین انداخت، اندکی درنگ کرد و سپس سر خود را بالا گرفتن و با ادب به امام گفت:

«ولی من به خدا!

جز به بهترین شکل و شایسته ترین کلمات نمی توانم از مادرتان نام ببرم». خشم امام فرو نشست و مجدداً پرسید:

«از ما چه می خواهی؟».

– می خواهم تو را نزد ابن زیاد ببرم. – «به خدا!

به دنبالت نخواهم آمد». – در آن صورت، به خدا تو را وا نخواهم گذاشت. آتش جنگ نزدیک بود برافروخته شود که حر بر خود مسلط گشت و گفت:

«من دستور پیکار با شما را ندارم، تنها دستوری که به من داده اند بردن شما به کوفه است، حال که از آمدن به کوفه خودداری می کنی، راهی پیش گیر که نه به کوفه می رود و نه به مدینه، تا من به ابن زیاد نامه ای بنویسم، امید است که خداوند مرا مشمول عافیت کند و از درگیر شدن با شما باز دارد ...».

امام و حر با این پیشنهاد موافقت کردند و حضرت راه «عذیب» و «قادسیه» را ترک گفت و به سمت چپ پیچید و کاروان امام به پیمودن صحرا پرداخت. سپاهیان حر نیز به دنبال کاروان حضرت پیش می رفتند و از نزدیک به شدت مراقب آنان بودند.

خطابه امام علی علیه السلام

کاروان امام به «بیضه» رسید در آنجا امام با بیاناتی رسا، حر و سپاهیان او را مورد خطاب قرار داد، انگیزه های نهضت خود را بر شمرد و از آنان خواست به یاریش برخیزند. در اینجا قسمتهایی از این خطابه را نقل می کنیم:

«ای مردم!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا

را حلال کرده، پیمان خدا را شکسته، به مخالفت با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاسته است و در میان بندگان خدا بـا گناه و حق کشـی حکم می کنـد، اگر بر او نشورد و با سـخنی یا عملی او را انکار نکنـد، این حق خداونـد است که او را به عاقبت شومی دچار کند و به جایگاه بایسته اش درآورد».

آگاه باشید!

اینان اطاعت شیطان را برگرفته، اطاعت از رحمان را واگذاشته، فساد را آشکار کرده، حدود خدا را معطل داشته، «فیء» ۳۶ را به خود اختصاص داده، حرام خـدا را حلال کرده انـد. و من به رهبری جامعه مسـلمانان از این مفسـدین که دین جـدم را تغییر داده انـد، شایسـته ترم. نامه هایتان رسـید و فرسـتادگانتان آمدند، که با من بیعت کرده اید و مرا تسـلیم نمی کنید و تنهایم نمی گذارید.

پس اگر پایبنـد بیعت خود باشـید، به رشـد و هـدایت دست خواهیـد یافت. من حسـین بن علی، فرزند فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله هسـتم. جانم با جان شـما و خاندانم با خاندان شـماست و برای شـما اسوه ای کامل هسـتم و اگر نپذیرید و پیمان شکنی کنید و بیعتم را فراموش کنید، به جانم سوگند!

کار تازه ای از شـما نیست؛ شـما قبلاً با پدرم، برادرم و پسر عمویم مسـلم نیز همین کار را کرده اید. فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد.

بهره خود را از دست دادید و راه خود را گم کرده اید. هر کس پیمان شـکنی کند به خود زیان زده است و بزودی خداوند ما را از شما بی نیاز خواهد کرد ...». پدر آزادگان در این سخنرانی شیوا، انگیزه های قیام مقدس خود

را علیه حکومت یزید بر می شمارد.

این قیام به دلایل شخصی و برای جلب منافع خاص صورت نگرفته است، بلکه پاسخی است به یک فریضه و تکلیف دینی؛ فریضه انکار حکومت جابرانه ای که حرام خدا را حلال می کند، پیمان او را می شکند و با سنت پیامبر خدا مخالفت می کند.

اگر کسی چنین حکومتی را شاهد باشد و بر او نشورد انباز و شریک ستمگریهایش خواهد بود.

امام علیه السلام عیوب امویان را افشاء نموده و آنان را اینگونه توصیف فرمود که:

طاعت شیطان را برگزیده و طاعت رحمان را واگذاشته، «فیئ» را به خود اختصاص داده و حدود و احکام الهی را ترک گفته اند.

امام شایسته ترین کس، برای تغییر اوضاع موجود و بازگرداندن زندگانی درخشان اسلامی به مجرای طبیعی آن، میان مسلمانان است.

امام روشن می کند اگر حکومت را به دست گیرد، مانند یکی از آنان خواهد بود و خانواده اش نیز با خانواده های آنان یکسان می گردد و هیچ امتیازی بر آنان نخواهد داشت.

امام با این خطابه، ابهامات را برطرف کرد و هدف خود را آشکار نمود. ای کاش!

آنان چشم بصیرت داشتند!

و چون امام سخنان خود را به پایان رساند، حر، حضرت را مخاطب ساخته و گفت:

«خدا را به یادت می آورم (که وضع خود را درک کنی)، من گواهی می دهم که اگر بجنگی، کشته خواهی شد ...».

امام پاسخ داد:

«آیا مرا از مرگ می ترسانی؟!

و آیا روا می دارید که مرا بکشید؟!

نمی دانم به تو چه بگویم، ولی همان را که برادر «اوس» به پسر عمویش گفت، به تو می گویم؛ هنگامی که می خواست به یاری پیامبر اکرم برود، پسر عمویش به او گفت:

کجا می

روی؟!

کشته می شوی!

آن مرد اوسی پاسخ داد:

پیش می روم که مرگ بر رادمرد، ننگ نیست، اگر نیت نیکی داشته باشد و در حالی که مسلمان است جهاد کند و با تمام هستی خود با نیک مردان همدردی و جانبازی نماید و با ننگ مخالفت و از مجرمان جدا شود، پس اگر زنده بمانم پشیمان نیستم و اگر بمیرم نکوهش نمی شوم. این خواری تو را بس که زنده باشی و به ذلت تن در دهی». هنگامی که حر این ابیات را شنید، از حضرت دور شد و دانست که ایشان بر مرگ و جانبازی برای نجات مسلمانان از مصایب و ستمهای امویان، آماده و مصمم است.

نامه پسر مرجانه به حر

کاروان امام همچنان راه خود را در صحرا ادامه می داد.

گاهی به راست و گاهی به چپ میل می کرد.

سپاهیان حر، آنان را به طرف کوفه سوق می دادند، و در رفتن به طرف صحرا باز می داشتند، لیکن کاروان حسینی از رفتن به آن سو امتناع می کرد.

ناگهان سواری را دیدند که به سرعت می تاخت، پس اندکی درنگ کردند تا او برسد. سوار که پیک ابن زیاد بود خود را به حر رساند، به او سلام کرد - ولی آن خبیث به امام سلام نکرد - و نامه ابن زیاد را تسلیم او کرد.

حر نامه را گشود و دید در آن چنین آمده است:

«همینکه نامه و پیک من نزدت آمد، بر حسین سخت بگیر و او را در بیابانی بدون حفاظ و آب فرو بیاور. به فرستاده ام گفته ام که تو را ترک نکند و همچنان مراقبت باشد، تا دستورم را انجام دهی؛ سپس نزد من بازگشته و

از حسن اجرای دستور، با خبرم سازد». پسر مرجانه از نظر سابق خود مبنی بر دستگیری امام و اعزام ایشان به کوفه، اعراض کرده بود.

احتمالاً از آن می ترسید با آمدن امام به کوفه، اوضاع آن شهر به نفع امام دگرگون شود؛ لذا بهتر دید حضرت را در صحرایی دور از آبادی محاصره کند و از این راه به اهداف خود دست پیدا کند.

حر، نامه ابن زیاد را بر حضرت خواند و ایشان را که خواستار ادامه مسیر و رسیدن به جایی که آبادی و آبی باشد، از رفتن باز داشت؛ زیرا چشمان پیک ابن زیاد او را می نگریست و هر حرکت مخالف فرمان اربابش، پسر مرجانه را ثبت می کرد.

«زهیر بن قین» که از بزرگان اصحاب و خاصان امام بود، به حضرت پیشنهاد کرد، با حر بجنگند، لیکن حضرت امتناع نمود و فرمود:

«هرگز پیش قدم جنگ با آنان نخواهم بود».

در کربلا

کاروان امام به کربلا رسیده بود.

حر به ایشان اصرار کرد در آنجا فرود بیایند. حضرت ناگزیر فرود آمدند، سپس متوجه اصحاب شدند و پرسیدند:

- «اسم اینجا چیست؟».

- کربلا ... چشمان حضرت پر اشک شد و گفتند:

«پروردگارا!

از «کرب» و «بلا» به تو پناه می برم».

امام به فرود آمدن فاجعه کوبنده یقین کرد.

پس رو به اصحاب کرد و خبر از شهادت خود و ایشان را چنین بیان کرد:

«این جایگاه «کرب» و «بلا» است، اینجا پایان سفر و محل فرود آمدن ماست و اینجاست که خونهای ما به زمین خواهد ریخت ...». ابوالفضل العباس علیه السلام همراه جوانان اهل بیت علیه السلام و دیگر اصحاب بزرگوار به نصب خیمه ها برای خاندان وحی و مخدرات نبوت که

ترس بر آنان سایه افکنده بود، شتافت و یقین کرد در این محل به زودی شاهد حوادث هولناکی خواهد بود.

امام محنت کشیده دستانش را به دعا بلند کرد و به خداوند از محنتهای بزرگ و عظیم خود چنین شکایت نمود:

«پروردگارا!

ما عترت پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله هستیم، ما را از حرم جدمان بیرون کرده و دور ساختند و بنی امیه بر ما ستم روا داشتند. پروردگارا!

حق ما را بگیر و ما را بر قوم ستمگر نصرت ده ...».

سپس حضرت، نزد اصحاب خود آمد و به آنان فرمود:

«مردم، بندگان دنیا هستند و دین لقلقه زبان آنان است. تا جایی پایبند آن هستند که روزگارشان بگردد و اگر دچار آزمایش و بلا شوند، دینداران کم خواهند بود». چقدر زیبا، این سخنان طلایی، واقعیت و گرایشهای مردم را در تمام مراحل تاریخی نشان می دهد. آنان بندگان زر و زور اند، و امّا دین و ارزشهای والا، جایی در اعماق وجود آنان ندارد و همین که دچار مشکلی یا مصیبتی شدند از دین فرار می کنند و تنها کسانی همچنان استوار می مانند که خداوند قلوب آنان را برای ایمان امتحان کرده باشد، مانند برگزیدگان بزرگوار اهل بیت؛

یعنی حسین و یاران او.

امام بعد از حمد و سپاس خداوند متعال، متوجه یاران خود شد و فرمود:

«اما بعد:

به راستی بر ما فرود آمده آنچه را که می بینید، دنیا دگرگون و ناشناخته شده است، نیکی آن روگردان شده و جز اندکی از آن هم – مانند باقیمانده آب ظرف و پس مانده غذایی نافرجام – باقی نمانده است.

آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل

منع نمی کنند؟

شایسته است که در این حال، مؤمن، مشتاق دیدار خداوند باشد.

من مرگ را جز سعادت و زندگی با ظالمان را جز محنت می بینم ...» ۳۷.

پدر آزادگان در این خطابه، آنچه از رنج و اندوه و مشکلات را که برایشان نازل شده بود بر شمرد، اهل بیت و اصحاب خود را از اراده نیرومند خود برای نبرد با باطل و بر پایی حق که در تمام دوران زندگی بدان ایمان داشت، با خبر ساخت و آنان را با این بیانات نسبت به آینده و تحمل مسؤولیت و بینش و بصیرت کارشان توجیه کرد.

اصحاب، یکدل و یکصدا در حالی که زیباترین الگوهای جانبازی و فداکاری را ثبت می کردند، سخنان امام را با گوش جان شنیده آمادگی خود را برای برپایی حکومت حق اعلام کردند.

نخستین کسی که سخن گفت، «زهیر بن قین» از آزادگان یگانه بود که چنین گفت:

«یابن رسول الله صلی الله علیه و آله!

سخنانت را شنیدیم. اگر دنیا برای ما جاودانه بود و ما برای همیشه در آن می زیستیم، باز هم قیام با شما را، بر اینگونه زیستن ترجیح می دادیم ...». این کلمات، شرافت بی مانندی را نشان می دهد و حرف دل دلباختگان ریحانه رسول اکرم را برای جانبازی در راهش بازگو می کند.

«بریر»، یکی دیگر از یاران حضرت (که در راه خدا جان باخت) برخاست و گفت:

«یابن رسول الله!

خداوند بر ما منت نهاده است تا در کنارت، پیکار کنیم و اعضای ما از یکدیگر جدا شوند، باشد که در روز قیامت جدت شفیع ما گردد ...». میان بشریت، چنین ایمان خالصی یافت نمی شود، «بریر» یقین دارد فرصت

جانبازی در راه امام حسین علیه السلام منتی است که خداوند بر او نهاده است تا مشمول شفاعت پیامبر اکرم در روز جزا باشد.

یکی دیگر از اصحاب امام، به نام «نافع» برخاست و اعلان نمود که راه سایر اصحاب را انتخاب کرده و گفت:

«تو نیک می دانی که جدت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نتوانست محبت خود را در دل همگان جای دهد و آنان را بدانچه می خواست برانگیزد. در میان آنان منافقینی بودند که به او وعده یاری می دادند، لیکن نیرنگ در آستین داشتند، با سخنانی شیرین تر از عسل، پیامبر را نوید می دادند، با اعمالی تلخ تر از حنظل به مخالفت با ایشان برمی خاستند. تا آنکه خداوند رسولش را به سوی خود فرا خواند. پدرت علی نیز چنین وضعی داشت؛ پس گروهی به یاری او برخاستند و همراه ایشان با «ناکثین، قاسطین و مارقین» پیکار کردند تا آنکه اجل حضرت سر رسید و به سوی رحمت و رضوان حق شتافت. امروز تو نیز در چنین وضعی هستی؛ پس هر کس پیمان شکنی کند و بیعت خود را فراموش نماید، جز به خودش ضرری نمی زند. اما تو با ما به هر سو می خواهی پیش برو؛ چه به سمت شرق و چه غرب، به خدا قسم!

از قضا و قدر الهی بیمی نداریم و از دیدار پروردگارمان، ناخشنود نیستیم، ما با بصیرت و نیتی درست با دوستان تو دوستی و با دشمنانت دشمنی می کنیم ...» ۳۸.

این بیانات درخشان، گویای آگاهی و بینش عمیق نافع نسبت به حوادث است. نافع این نکته را آشکار می کند که پیامبر با آن تواناییهای

حیرت انگیز و انفاس قدسیه اش، نتوانست همه مردم را رهین محبت خود کند و آنان را به رسالت خود مؤمن سازد، بلکه همچنان طایفه ای از منافقین در صفوف مسلمانان باقی ماندند که به زبان، اسلام آورده بودند، لیکن خمیر مایه آنان با کفر و نفاق عجین شده بود و شبانه روز به مکر و فریب مشغول بودند و به انحای مختلف، پیامبر اکرم را آزار می دادند. وصی و باب مدینه علم پیامبر صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام نیز چنین وضعی داشت و چون پیامبر میان دو دسته قرار گرفته بود؛ گروهی به او ایمان آوردند و گروهی با وی به ستیز برخاستند.

وضعیت امام حسین نیز چون پدر و جدش است، گروهی اندک از مؤمنان راستین به او ایمان آورده اند و در مقابل، گروهی بی شماری از آنان که خداوند ایمان را از آنان گرفته است، با حضرت به ستیز برخاسته اند. به هر حال، بیشتر اصحاب امام، سخنانی به مضمون کلمات نافع به زبان آوردند و اخلاص و جانبازی خود را نسبت به حضرت بیان کردند.

ایشان هم از آنان تشکر کرد، بر آنان درود فرستاد و برایشان از خداوند طلب رضوان و مغفرت کرد.

گسیل سپاه برای جنگ با امام حسین علیه السلام

با تسلط طلایگان سپاه پسر مرجانه بر ریحانه رسول خدا، خوابهای پسر زیاد تعبیر و آرزوهایش برآورده شد.

پس در اندیشه فرو رفت که چه کسی را برای فرماندهی کل سپاه خود برای جنگ با امام برگزیند؛ در این کاوش ذهنی، کسی را پست تر و پلیدتر از «عمر سعد» که آماده انجام هر جنایتی و ارتکاب هر گناهی بود، نیافت. مال پرستی و دیگر گرایشهای پست عمر را، ابن زیاد

نیـک می دانست. پسـر مرجانه و عصاره حرامزادگی، به عمر پیشـنهاد کرد برای جنگ با نواده رسول خـدا، فرمانـدهی سـپاه را بپذیرد، لیکن پسر سعد از پذیرفتن آن خودداری کرد و هنگامی که به برکناری از حکومت ری که دلبسته آن بود، تهدید شد، پیشنهاد را پذیرفت و همراه چهار هزار سوار به سمت کربلا حرکت کرد.

او می دانست که به جنگ فرزندان پیامبر که بهترین افراد روی زمینند، می رود. لشکر عمر به کربلا رسید و به سپاهیان موجود در آنجا به فرماندهی حر بن یزید ریاحی ملحق شد.

خطبه ابن زیاد

طاغوت کوفه دسـتور داد مردم در صـحن مسـجد جمع شوند و آنان از ترس پسـر مرجانه، مانند گوسـفند بدانجا هجوم آورند. هنگامی که مسجد پر شد، ابن زیاد به خطابه برخاست و گفت:

«ای مردم!

شما خانـدان ابو سـفیان را آزمودیـد و آنان را آن گونه که دوست داریـد یافتیـد. و اینک این امیرالمؤمنین یزید است که او را شناخته اید، مردی نیک سیرت، سـتوده طریقت، نیکوکار در حق رعیت و بخشـنده د رجای خود است. راهها در زمان او ایمن شده است. پدرش معاویه نیز در عصر خود چنین بود.

و اینک پسـرش یزیـد است که بنـدگان را می نوازد و با دارایی، بی نیاز می کند، روزی شـما را دو برابر کرده و به من دسـتور داده است که آن را به شـما بگویم و اجرا کنم و شـما را برای جنـگ بـا دشـمن او، حسـین، خارج کنم؛ پس بشـنوید و اطاعت کنید ...» ۳۹.

با آنان به زبانی که می فهمیدند و بر آن جان می دادند و خود را هلاک می کردند، سخن گفت؛ زبان پول که

دلبسته آن بودند. آنان نیز جواب مثبت دادند و برای ارتکاب پلیدترین جنایت بشری، خود را در اختیار پسر مرجانه قرار دادند.

ابن زیاد، «حصین بن نمیر، حجار بن ابجر، شمر بن ذی الجوشن، شَبَث بن رِبْعی» و مانند آنان را به فرماندهی قسمتهای مختلف سپاه برگزید و آنان را برای یاری ابن سعد به کربلا روانه کرد.

اشغال فرات

آن گروه جنایتکار که پلیدی های روی زمین را یکجا با خود داشتند، «فرات» را اشغال کردند و بر تمام آبشخورهای آن نگهبان گذاشتند و دستورات اکیدی از فرماندهی کل صادر شد، مبنی بر هوشیاری و کنترل کامل تا قطره ای آب به خاندان پیامبر اکرم که بهترین خلق خدا هستند، نرسد. مورخان می گویند:

سه روز قبل از شهادت امام، آب را برایشان بستند. ۴۰ یکی از بزرگترین مصیبتهای حضرت، همین بود که صدای درد آلود کودکان خود را می شنید که بانگ «العطش»، «العطش» سر داده بودند. از شنیدن ناله آنان، و از دیدن صحنه هولناك لبهای خشکیده اطفال و رنگ پریده آنان و خشك شدن شیرهای مادران، قلب امام درهم فشرده می شد. «انور جندی» این صحنه فاجعه آمیز را چنین تصویر می کند:

«گرگان درنده از آب بهره مندند، لیکن خاندان نبوت تشنه لب هستند. چقدر ستم است که شیر، تشنه بماند، در حالی که سالم است و اعضایش استوار. اطفال حسین در صحرا می گریند، پروردگارا!

پس فریاد رسی کجاست». ۴۱

خداوند رحم و مروت را از آنان گرفته بود، پس انسانیت خود را منکر شدند و تمامی ارزشهای و عرفها را زیر پا گذاشتند. هیچ یك از شرایع و ادیان، اجازه نمی دهند آب بر زنان و کودکان منع

گردد و همه مردم را در آن شریک و برابر می دانند. شریعت اسلامی نیز این مطلب را تأیید کرده و آن را حق طبیعی هر انسانی دانسته است. ولی سپاه اموی به دستورات اسلامی اهمیتی نداد و آب را بر خاندان وحی و نبوت بست. یکی از مسخ شدگان به نام «مهاجر بن اوس» سرخوش از این پلیدی و نامردمی، متوجه حضرت شد و با صدای بلند گفت:

«ای حسین!

آیا آب را می بینی که چگونه موج می زند؟

به خدا قسم!

از آن نخواهی چشید تا آنکه در کنارش جان دهی ...» ۴۲.

«عمر بن حجاج» نیز گویی به غنیمتی یا مکنتی دست یافته باشد، با خوشحالی به طرف حضرت دوید و فریاد زد:

«ای حسین!

این فرات است که سگان، چهارپایان و گرازها از آن می نوشند. به خدا سوگند!

از آن جرعه ای نخواهی نوشید تا آنکه «حمیم» را در آتش دوزخ بنوشی». ۴۳

این ناجوانمرد از همان کسانی است که به امام نامه نوشتند وخواستار آمدن ایشان به کوفه شدند.

یکی دیگر از او باش کوفه به نام «عبدالله بن حصین ازدی» با صدایی که جاسوسان پسر مرجانه بشنوند و بدین ترتیب به جوایز طاغوت کوفه دست پیدا کند، گفت:

«ای حسین!

آیا به این آب که به شفافیت آسمان است می نگری؟

به خدا قسم!

از آن قطره ای نخواهی نوشید، تا آنکه از تشنگی بمیری».

امام دست به دعا برداشت و او را نفرین کرد:

«پروردگارا!

او را با تشنگی بمیران و هرگز او را نیامرز» ۴۴.

این مسخ شدگان همچنان در تباهی پیش رفتند و در دره هولناک جنایات و گناهان - که از آن راه گریزی نیست - سقوط کردند.

سقایت عباس علیه السلام

هنگامی که حضرت ابوالفضل، تشنگی

کشنده اهل بیت و اطفال برادرش را دید از درد و خشم آتش گرفت پس آن شخصیت والا بر آن شد تا برای به دست آوردن آب، به زور متوسل گردد. سی سوار و بیست پیاده همراه این شهامت مجسم به راه افتادند. با خود بیست مشک آب برداشتند و راه «شریعه فرات» را پیش گرفتند.

«نافع بن هلال مرادی» که از اصحاب بزرگ حضرت امام حسین علیه السلام بود، پیشاپیش آنان می تاخت. عمرو بن حجاج زبیدی که از جنایتکاران جنگ کربلا و مسؤول نگهبانی از فرات بود، راه را بر نافع گرفت و از او پرسید:

- به چه کار آمده ای؟

- آمده ایم آبی را که ما را از آن باز داشته ای بنوشیم. - بنوش، گوارایت. - آیا من بنوشم ولی حسین و دیگر اصحابش که می بینی تشنه باشند؟!

- برای آنان نمی شود آب برد، ما را اینجا گذاشته اند تا آنان را از آب منع کنیم. اصحاب قهرمان امام، توجهی به او نکردند، سخنان او را به مسخره گرفتند و برای برداشتن آب به سمت فرات رفتند. «عمرو بن حجاج» با جماعتی از سپاهیانش بر آنان تاختند، لیکن قهرمان کربلا ابوالفضل، و نافع حمله آنان را دفع کردند.

و مشکها را پر نموده و به فرماندهی ابو االفضل به مکان خود بازگشتند.

در این درگیری، از هیچ طرف، کسی کشته نشد.

ابوالفضل، تشنگان اهل بیت را آب نوشاند و آنان را از تشنگی نجات داد.

از آن روز، حضرت ملقب به «سقا» شد که از مشهورترین و محبوبترین القاب حضرت است و مردم ایشان را بیشتر با این لقب می شناسند. ۴۵

امان برای عباس علیه السلام

«شمر بن ذی الجوشن» پلید و پست،

از اربابش پسر مرجانه، امانی برای عباس و دیگر برادران بزرگوارش گرفت به گمان اینکه بدین ترتیب آنان را می فریبد و از یاری برادرشان باز می دارد و در نتیجه سپاه امام را تضعیف می کند؛ زیرا آنان از دلیرترین جنگاوران عرب هستند. شمر، با این نیت، پارس کنان به طرف سپاه امام تاخت و در برابر آن ایستاد و فریاد زد:

«خواهر زادگان ما، عباس و برادرانش کجا هستند؟».

آن رادمردان چون شیران از جا جهیدند و گفتند:

«ای پسر ذی الجوشن!

چه می خواهی؟».

شمر در حالی که محبت دروغینی نشان می داد، چنین مژده داد:

«برایتان امان آورده ام». سخن او چون نیشی، آنان را منزجر کرد، پس با خشم و برافروختگی فریاد زدند:

«خداوند تو را و امانت را لعنت کند!

آیا به ما امان می دهی، ولی پسر دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امان نداشته باشد؟!». ۴۶

آن پلید، سرخورده بازگشت، پنداشته بود این بزرگان و برادران امام مانند یاران خودش هستند، مسخ شدگانی که وجدانهای خود را به «ثمن بخس» به ابن زیاد فروختند و زندگی خود را به شیطان بخشیدند. ولی ندانست که برادران حسین، اسوه های تاریخند که کرامت انسانی را بنا کردند و برای انسان، افتخار بزرگی به ارمغان آوردند.

هجوم سپاهیان برای جنگ با امام حسین علیه السلام

عصر پنجشنبه، نهم ماه محرم، طلایگان سپاه شرک و کفر، برای جنگ با ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش تاختند. دستورات شدیدی از طرف پسر مرجانه برای پایان دادن سریع به پیکار و حل معضل صادر شده بود؛ زیرا بیم آن می رفت که سپاهیان، سر عقل بیایند و دو دستگی در میان آنان حاصل شود.

امام در آن لحظه مقابل

خیمه اش، سر بر شمشیر خود نهاده بود که خواب ایشان را در ربود بانوی بزرگ بنی هاشم خواهر امام، «حضرت زینب (س)» هیاهوی سپاهیان و تاختن آنان را شنید، هراسان نزد برادر رفت و او را از خواب بیدار نمود.

امام سر برداشت، به خواهر نگران خود نگاه کرد و با عزم و استواری گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که می گفت:

تو به سوی ما می آیی ...». بزرگ بانوی حرم از انـدوه، قلبش فشـرده شـد، فرو شـکست، نتوانست خودداری کند، بر گونه اش نواخت و گفت:

«ای وای بر من!

...» ۴۷

حضرت ابوالفضل خود را به برادر رساند و عرض کرد:

«آنان به سوی تو می آیند».

امام از او خواست علت آمدن آنان را جویا شود و فرمود:

«برادرم!

جانم به فدایت!

سوار شو و نزد آنان برو و از آنان بپرس شما را چه شده و چه می خواهید؟».

امام این چنین قربان برادر می رود و همین نشان دهنده مکانت والا و منزلت بزرگ اوست و آشکار می کند که حضرت به قله ایمان و بالاترین مرتبه یقین دست یافته است. ابوالفضل، همراه بیست سوار از اصحاب از جمله:

«زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر» به طرف سـپاهیان تاخت و خود را به آنان رساند، سپس از آنان انگیزه این پیشروی را پرسید، آنان گفتند:

«امیر به ما فرمان داده است یا حکم او را بپذیرید و یا با شما پیکار می کنیم». ۴۸

حضـرت عباس به طرف برادر، بازگشت و خواسته آنان را با ایشان در میان گذاشت. حبیب بن مظاهر در همان جا مانده بود و سپاهیان پسر سعد را نصیحت می کرد و آنان را

از عقاب و کیفر خدا برحذر داشته و چنین می گفت:

«آگاه باشید!

به خدا قسم!

بـدترین گروه، کسـانی هسـتند که فردای قیـامت بر خـدای عزوجل و پیامبر بزرگوارش صـلی الله علیه و آله وارد می شونـد در حالی که فرزندان و اهل بیت پیامبر - که شب زنده دارند و شبانه روز به یاد خدا مشغولند - و شیعیان پرهیزگار و نیک آنان را به قتل رسانده اند ...» ۴۹.

«عزره بن قیس» با بی شرمی پاسخ داد:

«ای پسر مظاهر!

تو خودت را پاک و پرهیزکار می انگاری؟»

قهرمان بی همتا، «زهیر بن قین» متوجه عزره شد و گفت:

«ای پسر قیس!

از خـدا بترس و از کسانی مباش که بر گمراهی کمک می کننـد و نفس زکیه پاک و عترت رسول خـدا و برگزیده پیامبران را به قتل می رسانند». عزره پرسید:

«تو که نزد ما عثمانی بودی، حال چه شده است؟!». زهیر، با منطق شرف و ایمان پاسخ داد:

«به خدا قسم!

من نه نامه به حسـین نوشـتم ونه پیکی نزد او فرستادم و تنها در راه بود که به او برخوردم. هنگامی که او را دیدم، به یاد رسول خدا افتادم و پیمان شکنی، نیرنگ، دنیا پرستی و آنچه از ناجوانمردی برای حسین در نظر گرفته بودید را دانستم.

پس بر آن شدم تا برای حفظ حق پیامبر - که آن را ضایع کرده بودید - او را یاری کنم و به حزب او بپیوندم». ۵۰

سخنان زهیر، سـرشار از راستی در تمام ابعاد بود و روشن کرد که به امام برای آمـدن به کوفه نامه ننوشـته است، زیرا به عثمان گرایش داشت. ولی هنگامی که در راه با حضرت، مصادف شد و نیرنگ و

پیمان شکنی و نامردمی کوفیان را در حق او دانست، موضع خود را عوض کرد، از یاران امام شد و بیش از همه به ایشان محبت ورزید و وفاداری نشان داد؛ زیرا امام نزدیکترین کس به پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

به هر حال، ابوالفضل علیه السلام گفته های سپاهیان را برای برادر بازگو کرد، حضرت به او گفتند:

«به سوی آنان بازگرد و – اگر بتوانی – تا فردا از آنان فرصت بگیر. چه بسا امشب را بتوانیم برای خدا نماز بخوانیم، دعا کنیم و استغفار نماییم، خداوند می داند که نماز را دوست دارم و به تلاوت کتابش و دعا و استغفار بسیار، دلبسته ام ...». ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست با پربارترین توشه؛

یعنی نماز، دعا، استغفار و تلاوت قرآن، دنیا را وداع گوید و با دستیابی هر چه بیشتر از آنها به دیدار خداوند بشتابد. ابوالفضل علیه السلام به سوی اردوگاه پسر مرجانه تاخت و خواسته برادرش را برای آنان بازگو کرد.

ابن سعد در این مورد از شمر – که تنها رقیب او برای فرماندهی سپاه به شمار می رفت و در عین حال تمام کارهایش را زیر نظر داشت و بر او جاسوس بود – نظر خواهی کرد.

عمر از آن می ترسید که در صورت پذیرفتن خواسته امام، شمر از او نزد ابن زیاد بد گویی کند و همچنین هدف عمر آن بود که در پذیرفتن خواسته امام، برای خود، شریکی پیدا کند و از باز خواست احتمالی ابن زیاد، مبنی بر تأخیر جنگ در امان باشد، لیکن شمر از اظهار نظر خودداری کرد و آن را به

عهده عمر گذاشت تا خود او مسؤول عواقب آن باشد.

«عمرو بن حجاج زبیدی» از این تردید و درنگ در پذیرش خواسته امام به ستوه آمد و با ناراحتی گفت:

«پناه بر خدا!

به خدا قسم!

اگر او از دیلمی ها بود و این خواسته را از شما داشت، شایسته بود بپذیرید». ۵۱

عمروبن حجاج به همین مقدار اکتفا کرد و دیگر نگفت که او فرزند رسول خدا ست و آنان بودند که حضرت را با مکاتبات خود به آمدن به کوفه، دعوت نمودند. آری، اینها را نگفت؛ زیرا از آن بیم داشت که جاسوسان ابن زیاد، گفته هایش را به طاغوت کوفه برسانند و در نتیجه دچار حرمان و حتی کیفر گردد. ابن اشعث نیز گفته عمرو را تأیید کرد.

پس عمر سعد با تأخیر جنگ موافقت کرد و به یکی از افراد خود گفت که آن را اعلام کند.

آن مرد نزدیک اردوگاه امام رفت و با صدای بلند گفت:

«ای یاران حسین بن علی!

تا فردا به شما فرصت می دهیم، پس اگر تسلیم شدید و به فرمان امیر تن دادید، شما را نزد او خواهیم برد و اگر خودداری کردید، با شما خواهیم جنگید». ۵۲

نبرد به صبح روز دهم محرم موکول شد و سپاهیان عمر سعد منتظر فردا ماندند تا ببینند آیا امام تن به خواستهای آنان می دهد، یا آنکه دعوت آنان را رد می کند.

امام علیه السلام اصحاب را آزاد می گذارد

امام حسین علیه السلام، ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله شب دهم محرم، اهل بیت و اصحابش را جمع کرد، خبر شهادت خود را به آنان داد و از آنان خواست راه خود را پیش گرفته، حضرت را با سرنوشت محتومش تنها گذارند.

ایشان می خواست آنان نسبت به آینده و کار خود بینا و آگاه باشند.

امام در آن شب حساس، چنین آغاز سخن کرد:

«خداوند را به بهترین وجه سپاس می گویم و او را در خوشی و ناخوشی، حمد می کنم. پروردگارا!

تو را سپاس می گویم که ما را کرامت نبوت بخشیدی، قرآن را به ما آموختی، بینش در دین عنایت کردی، برای ما گوش و چشم و دل آگاه قرار دادی و ما را از مشرکان قرار ندادی. اما بعد:

من اصحاب و خاندانی وفادارتر و بهتر از اهل بیت و اصحاب خودم نمی شناسم. خداوند به همه شما پاداش نیک عنایت کند.

آگاه باشید!

که من گمان ندارم امروز ما از دست این دشمنان، فردایی داشته باشد.

من به همه شما اجازه دادم و بیعتم را از شما برداشتم تا با آسودگی و بدون ملامت، راه خود را پیش بگیرید و بروید. اینک این شب است که شما را پوشانده، پس از آن چون شتری - یا چون سپری - ۵۳ استفاده کنید و هر یک از شما دست یکی از افراد خاندانم را بگیرد - خداوند به همه شما جزای خیر دهد و سپس در شهرهای خود پراکنده شوید تا آنکه خداوند گشایشی دهد. دشمنان تنها مرا می خواهند و اگر به من دست پیدا کنند، از جستجوی دیگران خودداری می کنند ...» ۵۴.

ایمان ناب و عصاره امامت و شخصیت امام در این خطابه بزرگ، آشکار و متجلی می گردد. حضرت در این شرایط حساس و سرنوشت ساز، از هرگونه ابهام گویی و تعقید، خودداری می کند و با صراحت، آینده محتوم آنان را در صورت بودن با

ایشان نشان می دهد؛ اگر اصحاب و اهل بیت امام بمانند، هیچ سود دنیوی در کار نخواهد بود و یک مسیر را باید بپیمایند؛ که آن جانبازی و شهادت است. لذا حضرت از آنان می خواهد از تیرگی شب، استفاده کنند و با دلی خوش و بدون دغدغه بیعت – زیرا امام همه را از وفای به عهد و پیمان و بیعت خود معاف کرده است – به هر جا که می خواهند بروند و اگر از کناره گیری از حضرت در روز، شرم دارند، اینک بهترین فرصت است.

امام همچنین تأکید می کند که تنها هدف این درندگان خونخوار، اوست و نه دیگری. و دشمن، تشنه ریختن خون حسین است و اگر به مقصود خود دست پیدا کند، دیگر با آنان کاری ندارد.

پاسخ اهل بیت علیه السلام

هنوز امام خطابه خود را به پایان نرسانده بود که شور و جنبشی در اهل بیت به وجود آمد و آنان با چشمانی اشکبار، همبستگی خود را با امام و جانبازی خود را در راه او اعلام کردند.

حضرت ابوالفضل علیه السلام به نمایندگی از آنان، امام را مخاطب ساخت و عرض کرد:

«هرگز تو را ترک نخواهیم کرد.

آیا پس از تو زنده بمانیم؟!

خداوند هرگز چنین روزی را نیاورد!».

امام متوجه عمو زادگان خود، فرزندان عقیل شد و گفت:

«از شما، مسلم به شهادت رسید، همین کافی است، بروید که به شما اجازه رفتن می دهم». رادمردان خاندان عقیل، چونان شیرانی خشمگین بانگ زدند:

«در آن صورت مردم چه خواهند گفت و ما چه خواهیم گفت؟!

بگوییم:

بزرگ و مراد و سرور خود را واگذاشتیم!

بهترین عموزادگان خود را ترک کردیم!

نه با آنان تیری انداختیم، نه نیزه ای زدیم، نه شمشیری زدیم

ونه می دانیم آنان چه کردند، نه به خدا قسم!

چنین نخواهیم کرد، بلکه با جان و مال و خانواده، فدای تو می شویم و همراهت پیکار می کنیم تا به همان راهی که می روی ما نیز برویم. خداوند زندگی پس از تو را زشت گرداند». ۵۵

آنان، با عزمی استوار، حمایت از امام و دفاع از اعتقادات و اهداف او را برگزیدند و مرگ زیر سرنیزه ها را بر زندگی بدون هدف، ترجیح دادند.

پاسخ اصحاب

اصحاب امام و آزادگان دنیا نیز یکایک همبستگی خود را با کلامی آتشین با امام اعلام کردند و گفتند که آماده جانبازی و شهادت در راه اعتقادات مقدسی هستند که امام برای آنها می جنگد.

«مسلم بن عوسجه» نخستین کسی بود که سخن گفت:

«هرگز!

آیا تو را ترک کنیم؟!

در آن صورت در برابر خداوند به سبب کوتاهی در حقت، چه عذری خواهیم داشت؟!

هان به خدا قسم!

تو را ترک نخواهم کرد مگر آنکه با نیزه ام سینه های آنان را بشکافم و با شمشیرم - تا وقتی که دسته آن به دستم است - ضربت بزنم و اگر سلاحی برای پیکار با من نماند با سنگ آنان را پس برانم و در این راه، جان دهم». این کلمات، ایمان عمیق او را به ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و آمادگی او را برای جنگ تا شهادت نشان می دهد. یکی دیگر از قهرمانان اصحاب امام به نام «سعید بن عبدالله حنفی» پیوند ناگسستنی خود را با حضرت چنین اعلام کرد:

«به خدا قسم!

تو را وا نخواهیم گذاشت تا خداوند بداند در غیبت پیامبر، حق او را در باب تو رعایت کرده ایم. هان!

به خدا قسم!

اگر بدانم

هفتاد مرتبه در راهت کشته شوم، مرا بسوزانند و خاکسترم را به باد دهند، باز تو را رها نخواهم کرد تا آنکه در راه تو بمیرم. حال چرا این کار را نکنم که یک شهادت بیشتر نیست و پس از آن کرامتی پایان ناپذیر و همیشگی است». در قاموس وفا، راست تر و نجیب تر از این وفاداری یافت نمی شود.

سعید از صمیم قلب آرزو می کند، ای کاش!

او را هفتاد بار بکشند تا بدین گونه حق رسول خدا را در باب فرزندش رعایت کند.

حال که یک مرگ است و به دنبال آن کرامتی جاودانه و همیشگی، چرا نباید با آغوش باز، پذیرایش گردد. «زهیر بن قین» نیز با سخنانی همچون دیگر مجاهدان، پیوند استوار خود را با حضرت چنین اعلام کرد:

«به خدا قسم!

آرزو داشتم هزار بار در راهت کشته و سوزانده و پراکنده شوم تا آنکه خداوند بدین وسیله، مرگ را از تو و رادمردان اهل بیت، دور کند». ۵۶

آیا وفاداری این قهرمانان را می بینید و آیا برای آن در تاریخ، نمونه دیگری دارید؟!

آنان به قله نجابت و شهامت دست یافتند و به بلندایی رسیدند که دیگران را تصور آن هم نیست و بدین گونه درسهای درخشانی برای دفاع از حق به همگان دادند. دیگر اصحاب امام نیز خشنودی خود را از شهادت در راه امام اعلام کردند.

حضرت برای آنان پاداشی نیک طلب کرد و تأکید نمود که آنان در فردوس برین و کنار پیامبران و صدیقین از نعمات جاوید، برخوردار خواهند بود.

پس از آن، اصحاب یکصدا فریاد زدند:

«ستایش خدای را که ما را به یاری تو کرامت و به شهادت با تو شرافت بخشید. یابن

رسول الله!

آیا نمی خواهی ما، هم درجه شما باشیم». ۵۷

هستی این قهرمانان با ایمان عمیق، عجین شده بود و آنان از تمام پایبندی های زودگذر، رهایی یافتند و به راه خدا قدم نهادند و پرچم اسلام را در تمام عرصه های هستی به اهتزاز در آوردند.

شب زنده داری

امام علیه السلام با برگزیدگان پاک و مؤمن از اهل بیت و یارانش، متوجه خدا شدند، به نیایش پرداختند، با دل و جان به مناجات پرداختند و از خداوند عفو و مغفرت درخواست کردند.

آن شب هیچ یک از آنان نخوابید، گروهی در حال رکوع، گروهی در حال سجود و گروهی به تلاوت قرآن مشغول بودند و همهمه ای چون زنبور عسل داشتند، با بی صبری، منتظر سرزدن خورشید بودند تا به افتخار شهادت در راه ریحانه رسول خدا دست پیدا کنند. افراد اردوگاه ابن زیاد نیز آن شب را با شوق منتظر بامداد بودند تا خون اهل بیت علیه السلام را بریزند و بدین ترتیب به اربابشان پسر مرجانه نزدیک بشوند.

روز عاشورا

روز دهم ماه محرم، تلخ ترین، پرحادثه ترین و غم انگیزترین روز تاریخ است. فاجعه و محنتی نبود مگر آنکه در آن روز بر ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و عاشورا در جهان غم، جاودانه گشت.

دعای امام علیه السلام

پدر آزادگان از خیمه خود خارج شد، صحرا را دید مملو از سواره نظام و پیادگان است که شمشیرهای خود را برای ریختن خون ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر کشیده اند تا به نواله ای ناچیز از تروریست جنایتکار پسر مرجانه،

دست پیدا کنند. حضرت، قرآن را که با خود داشتند، بر سر گشودند و دستان به دعا برداشتند و گفتند:

«پروردگارا!

در هر سختی پشتیبان من هستی، در هر گرفتاری، امید من هستی، در آنچه به سر من آمده است مایه اعتماد و توانایی من هستی، چه بسیار اندوه هایی که دل، تاب آنها را ندارد، راهها بسته می شود، دوست مخذول می گردد، موجب دشمنکامی می شود که آنها را بر تو عرضه داشته ام و به تو شکایت آورده ام؛ زیرا تنها به تو توجه دارم نه دیگری و تو آنها را رفع کرده ای، اندوهم را بر طرف و مرا کفایت کرده ای؛ پس صاحب هر نعمتی و دارای هر حسنه ای و نهایت هر خواسته ای ...». ۵۸

امام با اخلاص و انابه متوجه ولی خود می شود و به پناهگاه نهایی روی می آورد و با خدایش نیایش می کند.

خطبه امام علیه السلام

امام بر آن شد که آن درندگان را قبل از انجام هرگونه جنایتی، نصیحت کند و اتمام حجت نماید.

پس مرکب خود را خواست، بر آن سوار شد، به آنان نزدیک گردید و خطبه ای تاریخی ایراد کرد که شامل موعظه ها و حجتهای بسیاری بود.

امام با صدای بلند که اکثر آنان می شنیدند فرمود:

«ای مردم!

سخنم را بشنوید و شتاب مکنید تا حق شما را نسبت به خود با نصیحت ادا کنم و عذر آمدنم بر شما را بخواهم.

پس اگر

عذرم را پذیرفتید، گفته ام را تصدیق کردید و انصاف روا داشتید، سعادتمندتر خواهید بود و من هم مسؤولیتم را انجام داده ام و شما بر من راهی ندارید و اگر عذرم را نپذیرفتید و انصاف روا نداشتید، پس شما و یارانتان یکصدا شوید و بدون ابهام هر آنچه می خواهید انجام دهید و فرصت هم به من ندهید، به درستی خداوندی که کتاب را فرود آورده، سرپرست من است و او صالحان را سرپرستی می کند ...». باد، این کلمات را به بانوان حرم نبوت رساند و آنان صدایشان به گریه بلند شد. امام، برادرش عباس و فرزندش علی را نزد آنان فرستاد و به آنان گفت:

«آنان را ساکت کنید که به جانم سوگند!

گریه آنان زیاد خواهد شد».

هنگامی که آنان خاموش گشتند، حضرت خطابه خود را آغاز کرد، خداوند را ستایش کرد و سپاس گفت، بر جدش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ملائکه و انبیا درود فرستاد و در آن خطبه سخنانی گفت که:

«به شمار نیاید و قبل از آن و بعد از آن سخنانی بدان حد از شیوایی و رسایی شنیده نشده و نرسیده است». ۵۹

حضرت در قسمتی از سخنان خود چنین فرمود:

«ای مردم!

خداوند متعال دنیا را آفرید و آن را سرای فنا و نابودی قرار داد که با اهل خود هر آنچه خواهد می کند.

پس فریب خورده آن است که دنیا او را فریب دهد و بدبخت کسی است که دنیا گمراهش سازد. مبادا این دنیا فریبتان دهد و مغرورتان سازد. هر که به دنیا امید بندد، امیدش را بر باد می دهد و آنکه در آن طمع ورزد، سرخورده خواهد شد.

شما را می بینم بر کاری عزم کرده اید که در این کار خدا را به خشم آورده اید، کرمش را از شما برگرفته و انتقامش را متوجه شما کرده است. بهترین پروردگار، خدای ماست و بدترین بندگان، شما هستید. به طاعت اقرار و اعتراف کردید، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آوردید، اما به جنگ فرزندان و خاندان او آمده اید و می خواهید آنان را بکشید. شیطان بر شما چیره گشته و یاد خدای بزرگ را از ضمیرتان زدوده است.

پس مرگ بر شما و خواسته هایتان باد!

انا لله و انا الیه راجعون، اینان قومی هستند که پس از ایمان آوردن، کفر ورزیدند پس دور باد قوم ظالم از رحمت خدا».

امام با سخنانی که یادآور روش انبیا و دلسوزی آنان برای امتهایشان بود، ایشان را نصیحت کرد، از فریب و فتنه دنیا بر حذرشان داشت، آنان را از ارتکاب جنایت قتل خاندان نبوت، ترساند و روشن کرد که در آن صورت سزاوار عذاب دردناک و جاودانه الهی خواهند گشت.

امام رنجدیده، سپس سخنان خود را چنین دنبال کرد:

«ای مردم!

به نسبم بنگرید که من کیستم، سپس به وجدان خود رجوع کنید و آن را سرزنش کنید و ببینید آیا سزاوار است مرا بکشید و حرمت مرا هتک کنید؟!

آیا من نواده پیامبرتان و پسر وصی او و پسر عم او و اولین مؤمنان به خدا و تصدیق کنندگان رسالت حضرت ختمی مرتبت، نیستم؟!

آیا حمزه سیدالشهداء عموی پدرم نیست؟!

آیا جعفر طیار، عمویم نیست؟!

آیا سخن پیامبر در حق من و برادرم را نشنیده اید که فرمود:

«این دو، سروران جوانان بهشتند».

اگر مرا در گفتارم تصدیق می کنید که حق هم همان است.

به خدا سوگند!

از آنجا که دانستم خداوند دروغگویان را مؤاخذه می کند و زیان دروغگویی به گوینده آن می رسد، هرگز دروغ نگفته ام. و اگر مرا تکذیب می کنید در میان شما هستند کسانی که اگر از آنان بپرسید، به شما خبر خواهند داد.

از «جابر بن عبدالله انصاری و ابو سعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک» بپرسید، تا این گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله درباره من و برادرم را برای شما نقل کنند.

آیا همین (گفتار پیامبر) مانع شما از ریختن خون من نمی گردد؟!». شایسته بود با این سخنان درخشان، خردهای رمیده آنان باز گردد و از طغیانگری باز ایستند.

امام هرگونه ابهامی را برطرف کرد و آنان را به تأمل - هر چند اندکی - فرا خواند تا از ارتکاب جنایت خودداری کنند.

آیا حسین نواده پیامبرشان و فرزند وصی پیامبر نبود؟!

مگر نه حسین - همانگونه که پیامبر گفته بود - «سرور جوانان بهشت است» و همین، مانعی از ریختن خون و هتک حرمت او می گشت؟!

لیکن سپاهیان اموی این منطق را نپذیرفتند، آنان رهسپار جنایت بودند و قلبهایشان سیاه شده بود و میان آنان و یاد خدا، پرده افتاده بود.

شمر بن ذی الجوشن که از مسخ شدگان بود، پاسخ امام را به عهده گرفت و گفت:

او (شمر) خدا را به زبان پرستیده باشد اگر بداند که (امام) چه می گوید!

طبیعی بود که گفته امام را درک نکند؛ زیرا زنگار باطل، قلب او را تیره کرده و او در گناه فرو رفته بود.

«حبیب بن مظاهر» که از بزرگان و معروفین تقوا و صلاح بود، بدو

چنین پاسخ داد:

«به خدا قسم!

می بینم که تو خدا را به هفتاد حرف (یعنی پرستشی تهی از یقین) می پرستی و شهادت می دهم که نیک نمی دانی امام چه می گوید. ولی خداوند بر قلبت مهر زده است».

امام متوجه بخشهای سپاه گشت و فرمود:

«اگر در این گفته شک دارید، آیا در اینکه نواده پیامبر هستم نیز شک دارید؟!

به خدا سوگند در مشرق و مغرب عالم جز من، دیگر نواده پیامبری، نه در میان شما و نه در میان دیگران، یافت نمی شود.

وای بر شما!

آیا به خونخواهی قتلی که مرتکب شده ام آمده اید؟!

یا مالی که بر باد داده ام و یا به قصاص زخمی که زده ام آمده اید؟!». آنان حیران شدند و از پاسخ دادن درماندند.

سپس حضرت به فرماندهان سپاه که از ایشان خواستار آمدن به کوفه شده بودند، رو کرد و فرمود:

«ای شَبَث بن رِبْعی!

ای حجار بن ابجر!

ای قیس بن اشعث!

و ای زید بن حرث!

آیا شما به من ننوشتید که درختان به بار نشسته و مرغزارها سبز شده اند و تو بر لشکری مجهز که در اختیارت قرار می گیرد، وارد می شوی ...» آن خائنان، نامه و پیمان و وعده یاری به امام را انکار کردند و گفتند «ما چنین نکرده ایم ...».

امام از این بی شرمی، حیرت زده گفت:

«پناه بر خدا!

به خدا قسم چنین کرده اید ...».

سپس حضرت از آنان روی گرداند و خطاب به همه سپاهیان گفت:

«ای مردم!

اگر از من کراهت دارید، مرا واگذارید تا به جایگاهم بر بسیط خاک بروم».

«قیس بن اشعث» که از سران منافقین بود و شرف و حیا را لگدمال کرده بود، در پاسخ امام گفت».

«چرا به حکم عمو زادگان خودت تن نمی دهی؟

آنان

جز آنگونه که دوست داری با تو رفتار نخواهند کرد و از آنان به تو گزندی نخواهد رسید».

امام خطاب به او فرمود:

«تو برادر برادرت – محمد بن اشعث – هستی، آیا می خواهی بنی هاشم بیش از خون مسلم بن عقیل، از تو خونخواهی کنند؟!

به خدا قسم!

نه دست ذلت به آنان خواهم داد و نه چون بندگان فرار خواهم کرد.

بندگان خدا!

به پروردگارم و پروردگارتان از آنکه سنگسارم کنید، پناه می برم، به پروردگارم و پروردگارتان از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، پناه می برم ...» ۶۰

این کلمات، گویای عزت آزادگان و شرف خویشتنداران بود، ولی در قلوب آن سنگدلان فرو رفته در جهل و گناه، اثری نکرد.

اصحاب امام نیز با سپاهیان ابن زیاد سخن گفتند، حجتها را بر آنان اقامه کردند و ستمگری های امویان و خودکامگی آنان را به یادشان آوردند. اما این پندها بی اثر بود و آنان از اینکه زیر بیرق پسر مرجانه باشند و با ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله کارزار کنند، احساس سرافرازی می کردند.

خطبه دیگری از امام علیه السلام

امام آن نواده رسول خدا برای اتمام حجت و اینکه کسی ادعا نکند از حقیقت امر بی اطلاع بوده است، بار دیگر برای نصیحت گویی به طرف لشکریان ابن زیاد رفت. حضرت در حالی که زره بر تن کرده، عمامه جدش را بر سر نهاده، قرآن را گشوده و بر سر گذاشته بود و هاله ای از نور ایشان را فرا گرفته بود، با هیبت انبیا و اوصیا در مقابل آنان قرار گرفت و فرمود:

«مرگ و اندوه بر شما!

ای گروه!

آیا هنگامی که با شیفتگی از ما یاری خواستید و ما شتابان

به یاری شـما آمـدیم، شمشـیری را که سوگنـد خورده بودیـد بـدان ما را یاری کنید، بر ضد ما برکشـیدید و آشتی را که برای دشـمن ما و شما برافروخته بودیم، بر علیه ما به کار گرفتید و به دشمنانتان علیه دوستانتان پیوستید بدون آنکه عدالتی میان شما گسترده باشند و یا بدانها امیدوار شده باشید.

پس مرگ بر شما باد!

که هنوز اتفاقی نیفتاده، شمشیر در نیام، قلب آرام و اندیشه استوار بود، شـما چون ملخان نوزاد و پروانه های خرد به سوی آن آمدید و خیلی زود پیمان شکستید، پس مرگ بر شما ای بندگان امت!

و ای پراکنده شدگان از احزاب!

وای دور اندازان کتاب و تحریف کنندگان آیات!

و ای گروه گناهکار!

و ای تفاله های شیطان!

و ای خاموش کنندگان سنتها!

وای بر شما!

آیا به اینان کمک می کنید و ما را وا می گذارید؟!

آری، به خدا!

درخت غـدر و نیرنگ در میان شـما ریشه دار است و شـما بر آن پا گرفته اید و این درخت در میان شـما بارور و نیرومند شده است.

پس شما پست ترین درختی هستید که بیننده می نگرد و لقمه ای برای غاصبان هستید. هان!

حرامزاده فرزند حرامزاده!

دو راه بیش نگذاشته است؛ شمشیر کشیدن یا تن به خواری دادن، کجا و ذلت!

خداوند و رسولش و مؤمنان و دامنهای پاک و غیرتمندان و نفوس بلند طبع، آن را بر ما نمی پسـندند که اطاعت فرو مایگان بر شهادت کریمان مقدم داشته شود.

آگاه باشید!

من با این خاندان با وجود کمی تعداد و خودداری یاوران، پیش می روم ...».

سپس حضرت به ابیات «فروه بن مسیک مرادی» متمثل شد:

«اگر شکست دهیم، شیوه ما چنین بوده است و اگر شکست بخوریم ننگی نیست؛ و از جبن

ما نبوده است، بلکه اجل ما به سر رسیده و دولت دیگران آغاز شده است؛ به نکوهشگران ما بگویید، هشیار شوید که آنان نیز به سرنوشت ما دچار خواهند شد؛ هنگامی که مرگ از گروهی فارغ شود، به گروه دیگری خواهد پرداخت» ۶۱.

«هان!

به خدا قسم!

پس از این جنایت، فزون از سوار شدن بر اسب، فرصت نخواهید یافت که چون سنگ آسیا سرگردان و مانند محور آن به لرزش در خواهید آمد. این عهدی است که پدرم از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگو نموده است پس کار خود را پیش گیرید، شریکانتان را بخوانید و ابهام را از خودتان دور کنید؛ سپس درباره هر آنچه خواهید، انجام دهید و فرصتی به من ندهید. من به خداوند؛ پروردگارم و پروردگارتان توکل کرده ام. جنبده ای نیست مگر آنکه در ید قدرت اوست همانا پروردگارم بر صراط مستقیم است».

سپس حضرت دستانش را به دعا برداشت و گفت:

«پروردگارا!

بارش آسمان را بر آنان قطع کن و آنان را دچار سالیان قحطی، چون سالهای یوسف کن و غلام ثقفی را بر آنان مسلط ساز تا به آنان جامهای شرنگ بنوشاند که آنان به ما دروغ گفتند و دست از یاری ما شستند. تویی پروردگار ما، بر تو توکل می کنیم و به سوی تو می آییم ...» ۶۲.

و این خطابه انقلابی، صلابت، عزم نیرومند، دلاوری و استواری امام را نشان می دهد. در حقیقت اوباشانی را که از او یاری خواستند تا آنان را از ظلم و ستم امویین نجات دهد، تحقیر می کند چرا که پس از روی آوردن حضرت به سوی آنان بر او پشت نموده و

با شمشـیرها و نیزه هایشان در برابر او قرار گرفتند تا خود را به سـرکشان، ستمگران و خودکامگان نزدیک نموده و بدون اینکه از آنـان عـدالتی دیـده باشـند، در کنـار آنـان شمشـیر کشـیدند و بیعت خود را با امام شکسـتند. درخواست پسـر مرجانه را که متضمن خواری و تسلیم است - آنچه در قاموس بزرگترین نماینده کرامت انسانی و نواده رسول خدا، هرگز وجود ندارد - باز پس می زند، پسـر مرجانه ذلت و خواری را برای امام علیه السـلام خواسته بود و دور باد از اینکه امام علیه السلام پذیرای ننگ شـده در حـالی که او نواده پیـامبر - که درود خـدا بر او و خانـدانش بـاد - و بالاـترین الگوی کرامت انسـانی است؛ از این رو آمادگی خود و خاندانش را برای جنگ و بجا گذاشـتن قهرمانیها جاودانه و حفظ کرامت خود و امت اسـلامی اعلام می دارد. و امام علیه السلام فرجام کار آنها را این گونه بیان کرد:

آنان زنـدگی خوشـی نخواهنـد داشت و به زودی خداوند کسـی را بر آنان مسـلط خواهد ساخت که جام شـرنگ در کامشان خواهد ریخت و دچار رنج و عذابی الیم خواهد کرد.

مـدت کمی از ارتکـاب این جنـایت گذشـته بود که پیش بینی امـام محقق شـد. قهرمـان بزرگ، یاور اسـلام و سـردار انقلابی، «مختار بن یوسف ثقفی» بر آنان شورید، وجودشان را از ترس و وحشت لبریز کرد و انتقامی سـخت از آنان گرفت. مأموران او آنان را تعقیب کردند و به هر کس دست یافتند به شکل هولناکی به قتل رساندند و تنها افراد معدودی موفق به فرار شدند.

پس از این خطابه تاریخی و جاوید، سپاه

ابن سعد خاموش ماند و بسیاری از آنان آرزو می کردند ای کاش! به زمین فرو می رفتند.

لبّیک «حرّ»

پس از شنیدن خطابه امام، وجدان حر، بیدار شد و جانش به سوی حق روی آورد و در آن لحظات سرنوشت ساز زندگی اش، در اندیشه فرو رفت که ایا به حسین ملحق شود و بدین ترتیب آخرت خود را حفظ کند و خود را از عذاب و خشم خدا دور نگهدارد یا آنکه همچنان در منصب خود به عنوان فرمانده بخشی از سپاه اموی باقی بماند و از صله ها و پاداشهای پسر مرجانه برخوردار گردد!

حر، ندای وجدان را پذیرفت و بر هوای نفس غالب شد و بر آن شد تا به امام حسین علیه السلام بپیوندد. قبل از پیوستن به امام، نزد عمر بن سعد فرمانده کل سپاهیان رفت و پرسید:

«آیا با این مرد پیکار خواهی کرد؟».

ابن سعد بدون توجه به انقلاب روحی حر، به سرعت و با قاطعیت پاسخ داد:

«آری، به خدا پیکاری که کمترین اثر آن افتادن سرها و قطع شدن دستها باشد». این سخن را در برابر فرماندهان قسمتها به زبان آورد تا اخلاص خود را نسبت به پسر مرجانه نشان دهد. حر مجدداً پرسید:

«آیا به هیچ یک از پیشنهادهای او رضایت نمی دهید؟».

عمر پاسخ داد:

«اگر کارها به دست من بود قبول می کردم، ولی امیرت آنها را نمی پذیرد». هنگامی که حر یقین پیدا کرد که آنان تصمیم دارند با امام بجنگند، عزم کرد به اردوگاه امام بپیوندد. در آن لحظات، دچار تنش و لرزش سختی شده بود.

دوستش «مهاجر بن اوس» شگفت زده از این اضطراب گفت:

«به خدا قسم! کار تو شک برانگیز

است، به خـدا در هیـچ موقفی تو را چون اینجا ندیـده ام و اگر از من درباره دلیرترین اهل کوفه پرسـش می شـد، جز تو را نام نمی بردم». حر تصمیم خود را بر او آشکار کرد و گفت:

«به خـدا سوگنـد! خـودم را میـان بهشت و دوزخ مخیر می بینم، ولی هرگز جز بهشت را ترجیـح نخـواهم داد اگر چه مرا قطعه قطعه کنند و بسوزانند».

سپس در حالی که از شرم و آزرم آنچه درباره حضرت انجام داده بود سر را به زیر انداخته بود، عنان اسب را پیچید و به سوی امام تاخت، ۶۳همین که به ایشان نزدیک شد با چشمانی اشکبار، صدای خود را بلند کرد و گفت:

«پروردگارا! به سوی تو انابه و توبه می کنم، قلوب دوستان تو و فرزندان پیامبرت را لرزاندم. یا ابا عبدالله!

من از گذاشته ام تائب هستم، آیا توبه من پذیرفته است؟ ...».

سپس از اسب فرود آمد، فروتنانه و متضرعانه به امام روی آورد و برای پذیرفته شدن توبه اش چنین گفت:

«یابن رسول الله!

خداوند مرا فدایتان گرداند. من همانم که مانع بازگشت شـما شدم و شما را در این جای سخت فرود آوردم. به خدایی که جز او خدایی نیست، هرگز نمی پنداشتم آنان پیشنهادهای شما را رد کنند و کار را تا به اینجا برسانند. با خودم می

گفتم:

در بعضـی کارها از آنان پیروی کنم اشکالی ندارد. هم آنان مرا مطیع خود می دانند و هم این که خواسته های شما را خواهند پذیرفت. به خدا قسم!

اگر گمان می کردم آنان سـخنان شـما را نخواهنـد پـذیرفت. هرگز در حق شـما چنان نمی کردم. و اینک نزدت آمـده ام و از آنچه کرده ام نزد

خدایم توبه کرده ام و در راه شما می خواهم جانبازی کنم تا اینکه در راهت کشته شوم، آیا توبه ام پذیرفته می شود؟».

امام به او بشارت داد و او را عفو کرد و رضایت خود را اعلام داشت:

«آری، خداوند توبه ات را می پذیرد و تو را می بخشاید» ۶۴.

حر از اینکه حضرت توبه اش را پذیرفت، سرشار از خشنودی گشت و از ایشان اجازه خواست تا اهل کوفه را نصیحت کند، چه بسا کسانی به راه صواب بازگردند و توبه کنند.

امام به او اجازه داد و حر به طرف سپاهیان رفت و با صدای بلند گفت:

«ای اهل کوفه!

مادرانتان به عزایتان بنشینند و بگریند.

آیا او را دعوت می کنید و هنگامی که آمد، تسلیم دشمنش می کنید؟!

آیا پنداشتید در راهش پیکار و جانبازی می کنید، اما بر ضدش می جنگید؟!

او را خواستید، محاصر کردید و او را از رفتن به شهرهای بزرگ خدا برای ایمنی خود و خاندانش، باز داشتید، تا آنجاکه چون اسیری در دست شماست، نه برای خود سودی می تواند فرو آورد و نه زیانی از خود دور سازد. آب فرات را نیز که یهودیان، مسیحیان و مجوسان از آن بهره مندند و گرازها و سگان در آن غوطه می زنند، بر او و خاندانش بستید. اینک او و خاندانش هستند که تشنگی، آنان را از پا درآورده است. چه بد، حق پیامبرتان را در باب فرزندانش ادا می کنید. خداوند شما را روز تشنگی و هراس از آنچه در آنید - اگر توبه نکنید - آب ننوشاند ...».

بسیاری از سپاهیان آرزو می کردند به زمین فرو روند آنان به گمراهی خود و نادرستی جنگشان یقین

داشتند، لیکن فریفته هواهای نفسانی و حُبّ بقا شده بودند. بعضی از آنان وقاحت را بدانجا رساندند که تیر به طرف حر پرتاب کردند و این ۶۵ تنها حجتی بود که در میدان رزم داشتند.

جنگ

خبر پیوستن حر به اردوگاه امام، که از فرماندهان به نام لشکر بود ابن سعد را دستپاچه کرد و از آن ترسید که مبادا دیگران نیز به امام بپیوندند.

پس آن مزدور پست به طرف اردوگاه امام تاخت و تیری را - که گویی در قلبش نشسته بود – بر کشیده در کمان گذاشت و به سمت امام پرتاب کرد در حالی که فریاد می کشید:

«نزد امیر، برایم شهادت دهید که من نخستین کسی بودم که به سمت حسین تیر انداختم».

عمر از این حرکت به عنوان آغاز جنگ استفاده کرد و از سپاهیان خواست که نزد اربابش پسر مرجانه گواهی دهند که او نخستین کسی بود که تیر به طرف امام پرتاب کرد، تا امیرش از اخلاص و وفاداری او نسبت به بنی امیه مطمئن شود و شبهه سستی در جنگ با حسین را بر طرف کند.

باران تیر بر سر اصحاب امام، باریدن گرفت و کسی از آنان نماند مگر آن که تیری به او خورد.

امام متوجه اصحاب شد و با این جمله به آنان اجازه جنگ داده و فرمود:

«برخیزید ای بزرگواران!

اینها پیکهای آنان به سوی شما هستند».

طلایگان مجد و شرف از اصحاب امام به سوی میدان نبرد روانه شدند تا از دین خدا حمایت و از ریحانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله دفاع کنند؛ با یقینی مطلق و بدون هیچ شکی به حقانیت خود و بطلان و گمراهی

سپاهیان اموی که خداوند به آنان غضب کرده و بر آنان خشم گرفته است. سی و دو سوار و چهل تن پیاده از اصحاب امام به جنگ دهها هزار تن از سپاهیان اموی رفتند. این گروه اندک مؤمن شجاع در برابر آن گروه بی شمار مجهز به سلاح و ابزارهای سنگین، رشادتهای بی مانندی از خود نشان دادند و خردها را شگفت زده کردند.

نخستین حمله

نیروهای ابن سعد دست به حمله گسترده و همه جانبه ای زدند که در آن تمام قسمتهای سپاه شرکت داشتند و با نیروهای امام در جنگی خونین درگیر شدند.

اصحاب امام با عزم و اخلاصی بی مانند در تمامی تاریخ جنگها و با قلوبی استوارتر از سنگ به صفوف دشمن زدند و خسارتهای سنگین مالی و جانی به آنان وارد کردند.

در این حمله، نیمی از اصحاب امام به شهادت رسیدند. ۶۶

مبارزه میان دو لشکر

هنگامی که برگزیدگان پاک از اصحاب امام بر زمین کرامت وشهادت جان باختند، آنان که زنده مانده بودند، برای ادامه نبرد پیش تاختند و با خشنودی تمام به استقبال مرگ رفتند. تمامی سپاه دشمن از این قهرمانیهای کم نظیر و از اینکه یاران امام با خوشحالی تمام به استقبال مرگ می روند، حیرت زده بود و از خسارتهای سنگین خود فغان می کرد.

«عمرو بن حجاج زبیدی» که از اعضای برجسته فرماندهی سپاه ابن سعد بود، با صدای بلند آنان را از ادامه نبرد بدین شکل منع کرده و گفت:

«ای احمقها!

آیا می دانید با که کارزار می کنید؟

با برگزیدگان اَسواران جامعه و گروهی شهادت طلب، کارزار می کنید و کسی از شما به سوی آنان نمی رود مگر آنکه کشته می شود.

به خدا سوگند!

اگر آنان را فقط با سنگ بزنید، بی شک آنان را خواهید کشت». ۶۷

این کلمات - که از زبان دشمن است - به خوبی صفات درخشان اصحاب امام را بازگو می کند.

آنان با شجاعت، اراده قوی و بینشی که دارند، از اَسواران و جنگاوران جامعه هستند. آنان آگاهانه و با بصیرتی که دارند به

یاری امام برخاسته اند و کمترین امیدی به زندگی ندارند، بلکه گروهی شهادت

طلب هستند و بر عکس دشمنان که در تیرگی باطل دست و پا می زنند و هیچ اعتقادی ندارند، اعتقادات و ایمانی به صلابت کوه باخود حمل می کنند. همه گرایشهای نیک و صفات والا، از قبیل ایمان، آگاهی، شجاعت و شرافت نفسانی، در آنان موجود بود.

مورخان می گویند:

عمر سعد نظر عمرو بن حجاج را پسندید و به نیروهایش دستور داد از ادامه مبارزه تن به تن خودداری کنند. ۶۸

عمرو بن حجاج با افرادش همگی به باقی مانده اصحاب امام حمله کردند و با آنان در آویختند و جنگی سخت در گرفت. ۶۹

«عروه بن قیس» از پسر سعد نیروی تیر انداز و پیاده نظام برای کمک درخواست کرد و گفت:

«آیا نمی بینی به لشکریانم از این گروه اندک، چه بلاها رسیده است؟!

به سوی آنان، پیادگان و تیراندازان را بفرست». پسر سعد از «شبث بن رِبْعی» خواست که به کمک عروه بشتابد، لیکن او خودداری کرد و گفت:

«پناه بر خدا! بزرگ مضر و عامه اهل شهر را با تیراندازان می فرستی؟!

آیا برای این کار جز من را نمی یابی؟!». عمر سعد که این را شنید، «حصین بن نمیر» را فراخواند و پیاده نظام و پانصد تیرانداز را با وی همراه کرد.

آنان اصحاب امام را به تیر بستند و اسبان آنان را از پا درآوردند.

پس از آن اصحاب امام به پیادگانی بدل شدند ولی این مسأله جز بر ایمان و شجاعتشان نیفزود و چونان کوههای استوار به ادامه نبرد پرداختند و گامی وا پس نگذاشتند. حربن یزید ریاحی همراه آنان، پیاده می جنگید. جنگ به شدت تا نیمروز ادامه یافت و مورخان این جنگ را سخت ترین جنگی

می دانند که خداوند آفریده است. ۷۰

نماز جماعت

روز به نیمه و هنگام نماز ظهر فرا رسیده بود.

مجاهد مؤمن «ابو ثمامه صائدی» باز ایستاد و به آسمان نگریست، گویی منتظر عزیزترین خواسته اش؛

یعنی ادای نماز ظهر بود.

همین که زوال آفتاب را مشاهده کرد، متوجه امام شد و عرض کرد:

«جانم به فدایت!

می بینم که دشمن به تو نزدیک شده است. به خدا کشته نخواهی شد، مگر آنکه من در راه تو کشته شده باشم. دوست دارم خدایم را در حالی ملاقات کنم که نماز ظهر امروز را اینک که وقت آن است، خوانده باشم». مرگ در یک قدمی – یا کمتر – او قرار داشت ولی در عین حال از یاد خدایش و ادای واجباتش غافل نبود و تمام اصحاب امام این ویژگی را داشتند و چنین اخلاصی را در ایمان و عبادت خود نشان می دادند.

امام به آسمان نگریست و در وقت، تأمل کرد، دید که هنگام ادای فریضه ظهر فرارسیده است، پس به او گفت:

«نماز را یاد کردی، خداوند تو را از نمازگزاران ذاکر قرار دهد، آری، اینک اول وقت آن است».

سپس امام به اصحاب خود دستور داد از سپاهیان ابن زیاد درخواست نمایند جنگ را متوقف کنند تا آنان برای خدایشان نماز بخوانند. آنان (اصحاب امام) چنان کردند.

«حصین بن نمیر» پلید به آنان گفت:

«نماز تان پذیرفته نمی شود». ۷۱

حبیب بن مظاهر پاسخ داد:

«ای الاغ!

گمان داری، نماز خاندان پیامبر پذیرفته نیست، اما نماز تو مقبول است؟!».

حصین بر او حمله کرد.

حبیب بن مظاهر نیز بدو تاخت و صورت اسبش را با شمشیر شکافت که بر اثر آن، اسب دستهایش را بلند کرد و حصین بر زمین افتاد.

پس یاران

به سرعت پیش دویدند و او را نجات دادند. ۷۲

دشمنان خدا، فریبکارانه خواسته امام را پذیرفتند و اجازه دادند حضرت نماز ظهر را بجا آورد.

امام با یاران به نماز ایستاد و «سعید بن عبدالله حنفی» مقابل ایشان قرار گرفت تا با بدن خود در برابر تیرها و نیزه ها سپری بسازد. دشمنان خدا مشغول بودن امام و اصحابش به نماز را غنیمت شمردند و شروع به تیراندازی به سمت آنان کردند.

سعید حنفی سینه خود را در جهت تیرها، نیزه ها و سنگها قرار می داد و مانع از اصابت آنها به امام می گشت. تیرهایی که او را هدف گرفته بودند این کوه ایمان و صلابت را نتوانستند بلرزانند. هنوز امام از نماز کاملاً فارغ نشده بود که سعید بر اثر خونریزی بسیار بر زمین افتاد و در حالی که از خون خود گلگون شده بود، می گفت:

«پروردگارا!

آنان را همچون عاد و ثمود لعنت کن. به پیامبرت سلام مرا برسان و رنجی را که از زخمها بردم برایش بازگو. من خواستم با این کار پاداش تو را کسب کرده و فرزند پیامبرت را یاری کنم».

سپس متوجه امام گشت و با اخلاص و صداقت عرض کرد:

«یابن رسول الله!

آیا به عهد خود وفا کردم؟».

امام سپاسگزارانه پاسخ داد:

«آری، تو در بهشت مقابل من خواهی بود». این سخن وجود او را سرشار از شادی کرد.

سپس روان بزرگش به سوی خالقش عروج کرد.

سعید – جز زخم شمشیر و نیزه – سیزده تیر، نیز بر بدنش اصابت نمود ۷۳ و این نهایت ایمان، اخلاص و حق دوستی است.

شهادت اصحاب

دیگر اصحاب امام، پیر و جوان و کودکان به سمت میدان رزم تاختند و به

خوبی به عهد خود وفا کردند.

زبان از مدح و تمجید آنان قاصر است و تاریخ مانند این جانبازی و جهاد را در هیچ یک از عملیات جنگی سراغ ندارد. آنان با تعداد اندک خود، با دشمنان انبوه، در آویختند و خسارات سنگینی بر آنان وارد کردند.

کسی از آنان در عزم خود سست نشد و از ادامه کار باز نماند، بلکه همگی سرافراز از آنچه کردند و اندوهناک از آن که بیشتر نتوانستند انجام دهند، به خون خود آغشته شدند و جان باختند.

امام بزرگوار، کنار قتلگاه آنان مکث کرد، وداع کنان در آنان نگریست، همه را در خون تپیده دید و زمزمه کنان گفت:

«کشتگانی چون کشتگان پیامبران و خاندان پیامبران» ۷۴.

ارواح پاک آنان به ملکوت اعلی پیوست، در حالی که افتخاری بی مانند کسب کرده و شرافتی بی همتا برای امت ثبت کرده بودند و به انسانیت ارمغانی بی نظیر در طول تاریخ، داده بودند. به هر حال، ابوالفضل علیه السلام همراه این اصحاب بزرگوار به میادین جنگ شتافت و در جهادشان مشارکت داشت. آنان از حضرت معنویت و شجاعت کسب می کردند و برای جانبازی الهام می گرفتند. در مواردی که یکی از آنان در حلقه محاصره دشمن قرار می گرفت، حضرت محاصره را می شکست و او را نجات می داد.

شهادت خاندان نبوت علیه السلام

پس از شهادت اصحاب پاکباز و روشن ضمیر امام، رادمردان خاندان پیامبر چون هژبرانی خشمگین برای دفاع از ریحانه رسول خدا و حمایت از حریم نبوت و بانوان حرم، بپا خاستند. نخستین کسی که پیش افتاد، شبیه ترین شخص از نظر صورت و سیرت به پیامبر، علی اکبر علیه السلام بود که زندگی دنیوی را

به تمسخر گرفت، مرگ را در راه کرامت خود برگزید و تن به فرمان حرامزاده فرزند حرامزاده نداد.

هنگامی که امام، فرزنـد را آماده رفتن دیـد، به او نگریست در حالی که از غم و انـدوه، آتش گرفته و در آسـتانه احتضار قرار داشت.

پس محاسن خود را به طرف آسمان گرفت و با حرارت و رنجی عمیق گفت:

«پروردگارا!

بر این قوم شاهـد بـاش، جوانی به سوی آنـان روانه است که شبیه ترین مردم از نظر خلقت و خو و منطق به پیامبرت است، و ما هر وقت تشنه دیدار رسولت می شدیم در او می نگریستیم. پروردگارا!

برکات زمین را از آنان بازدار و آنان را فرقه فرقه، دسـته دسـته و مخالف هم قرار ده و هرگز حاکمان را از آنان خشـنود مکن. آنان ما را دعوت کردند تا یاریمان کنند، لیکن برای جنگ بر ضد ما آماده گشـتند». صـفات روحی و جسمی پیامبر بزرگ در نواده اش علی اکبر علیه السلام مجسم شده بود و همین افتخار او را بس که اینه تمام نمای پیامبر باشد.

امام قلبش از فراق فرزند به درد آمد و بر ابن سعد بانگ زد:

«چه کردی!

خدا پیوندت را قطع کند!

کارت را مبارک نگرداند!

و بر تو کسی را مسلط کند که در رختخوابت تو را به قتل برساند!

همانگونه که پیوند و رحم مرا قطع کردی و رعایت خویشاندی مرا با پیامبر نکردی، سپس حضرت، این آیه را تلاوت کردند:

«ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین

ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیهم» ۷۵.

«خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید، آنان فرزندان (و

دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت،) بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند؛ وخداوند شنوا و داناست».

امام علیه السلام غرق در رنج و اندوه، پاره جگر خود را بدرقه کرد و بانوان حرم به دنبال حضرت، مویه شان بر شبیه پیامبر – که به زودی شمشیرها و نیزه ها اعضای بدن او را به یغما خواهند برد – بلند بود آن رادمرد با هیبت پیامبر، قلبی استوار و بی هراس، شجاعت جدش علی علیه السلام، دلیری عموی پدرش حمزه، خویشتنداری حسین و با سرافزازی به رزمگاه پا گذاشت و در حالی که با افتخار، رجز می خواند، وارد معرکه شد:

«من، علی بن حسین بن علی هستم. به خدای کعبه سوگند!

ما به پیامبر نزدیکتر هستیم. به خدا قسم!

فرزند حرامزاده میان ما حکم نخواهد کرد». ۷۶

آری ای پسر حسین!

ای افتخار امت وای پیشاهنگ قیام و کرامت امت!

تو و پدرت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به منصب و مقامش – از این زنازادگان که زندگی مسلمین را به دوزخی تحمل ناپذیر بدل کردند – شایسته تر و سزاوارتر هستید. علی اکبر علیه السلام در رجزش عزم نیرومند و اراده استوار خود را بازگو کرد و تأکید نمود مرگ را بر خواری، تن دادن به حکم زنازاده پسر زنازاده، ترجیح می دهد. این ویژگی را حضرت از پدرش؛ بزرگ خویشتنداران عالم به ارث برده بود.

افتخار بنی هاشم، با دشمنان درآویخت و با شجاعت غیر قابل وصفی که ارائه کرد، آنان را وحشت زده نمود. مورخان می گویند:

«علی آنان را به یاد قهرمانیهای امیرالمؤمنین علیه السلام که شجاعترین انسانهاست که خدا خلق کرده انداخت و بجز مجروحان،

یکصد و بیست سوار را به هلاکت رساند» ۷۷.

تشنگی بر حضرت غلبه کرد و ایشان را رنجور نمود، پس به سوی پدر بازگشت تا جرعه ای آب طلب کند و برای آخرین بار با او وداع نماید. پدر با حزن و اندوه از او استقبال کرد.

علی گفت:

«ای پدرم!

تشنگی مرا کشت و سنگینی آهن از پایم انداخت.

آیا جرعه آبی به دست می آید تا بدان وسیله بر دشمنان نیرو بگیرم؟».

قلب امام از محنت و درد آتش گرفت و با چشمانی اشکبار و صدایی نرم، بدو گفت:

«و اغوثاه!

چه بسیار زود جدت را دیدار خواهی کرد و او به تو جامی خواهد نوشاند که پس از آن هرگز تشنه نخواهید شد».

سپس زبان او را به کام گرفت و مکید تا تشنگی خود را نشان دهد، زبانش از شدت تشنگی چون صفحه سوهان بود، امام خاتم خود را به فرزند داد تا در دهان گذارد. این صحنه دهشتناک، از درد آورترین و تلخ ترین مصایب حضرت بود که پاره جگر و فرزند برومند خود را چون ماه شب چهارده در اوج شکوفایی چنین زخمی و خسته و از شدت تشنگی در آستانه مرگ ببیند، زخم شمشیرها تن او را پوشانده باشد، لیکن حضرت نتواند جرعه آبی در اختیار او قرار دهد و بدو یاری رساند.

حجه الاسلام «شیخ عبدالحسین صادق» در این باره چنین می سراید:

«از تشنگی خود نزد بهترین پدر شکایت می کند، ولی شکایت سوز جگر خود را نزد کسی برد که خود به شدت تشنه بود، همه جگر و درونش چونان اخگری سوزان بود و زبانش از تشنگی مانند صفحه سوهان خشک و خشن شده بود.

پدر بر آن شد

تا آب دهان خود را به پسر دهد، البته اگر آب دهانی نیز مانده و نخشکیده باشد». ۷۸

افتخار بنی هاشم به میدان نبرد بازگشت، زخمها او را از پا انداخته و تشنگی قلبش را رنجور کرده بود، لیکن به هیچ یک از دردهای طاقت فرسای خود توجهی نداشت. همه اندیشه و عواطفش متوجه تنهایی پدرش بود؛ پدری تنها در محاصره گرگان درنده ای که تشنه خون او بودند و می خواستند با ریختن خونش به پسر مرجانه نزدیک شوند. علی بن حسین با رجز ذیل در برابر دشمنان ظاهر شد:

«در جنگ، حقایقی آشکار شد و پس از آن، صداقتها روشن گشت. به خداوند، پروردگار عرش سوگند!

رهایتان نخواهیم کرد تا آنکه شمشیرها را در نیام کنید» ۷۹.

حقایق جنگ آشکار گشته و اهداف آن برای دو طرف روشن شده بود.

امام حسین علیه السلام برای از بین بردن فریب اجتماعی و تضمین حقوق محرومان و ستمدیدگان و ایجاد زندگی کریمانه ای برای آنان می جنگید؛ و اما ارتش امویان برای بنده کردن مردم و تبدیل جامعه به باغستانی برای امویان - تا تلاشهای آنان را به یغما ببرند و آنان را به هر چه می خواهند مجبور کنند - می جنگید. علی بن حسین در رجز خود اعلام کرد برای پاسداری از اهداف والا و آرمانهای عظیم، همچنان خواهد جنگید تا آنکه دشمن عقب نشیند و شمشیرها را غلاف کند.

فرزند حسین با دلاوری بی مانندی به نبرد پرداخت تا آنکه دویست تن از آنان را به هلاکت رساند ۸۰ و از شدت خسارات و تلفاتی که ارتش امویان متحمل شده بود، ضجه و فریادشان بلند شد. در این هنگام، خبیث

پست «مره بن منقذ عبدی» گفت:

«گناهـان عرب بر دوش من اگر پـدرش را به عزایش ننشانم» ۸۱. و به طرف شبیه رسول خـدا تـاخت و ناجوانمردانه از پشت با نیزه ضـربتی بـه کمرش زد و بـا شمشـیر، سـرش را شـکافت. علی دسـت در گردن اسب کرد به این پنـدار که او را نزد پـدرش بازخواهـد گردانـد تـا برای آخرین بـار وداع کنـد، لیکن اسب او را به طرف اردوگـاه دشـمن برد و آنان علی را از همه طرف محاصـره کردنـد و با شمشـیرهایشان او را قطعه قطعه کردنـد تا آنکه انتقام خسارات و تلفات خود را بگیرنـد. علی صدایش را بلند کرد:

«سلامم بر تو باد ای ابا عبدالله!

اینک این جدم رسول خدا ست که مرا با جام خود نوشاند که پس از آن تشنه نمی شوم، در حالی که می گفت:

برای تو نیز جـامی ذخیره شـده است». بـاد، این کلمـات را به پـدرش رسانـد، قلبش پـاره پاره شـد. بنـد دلش از هم گسـیخت، نیرویش فرو ریخت، قدرتش را از دست داد.

در آستانه مرگ قرار گرفت و شتابان خود را به فرزند رساند، گونه بر گونه اش گذاشت. پیکر پاره پاره فرزند بی حرکت بود، امام با صدایی که پاره های قلبش را در خود داشت و چشمانی خونبار می گفت:

«خداوند قومی را که تو را کشتند، بکشد، پسرم!

چقدر آنان بر خداوند و هتک حرمت پیامبر، جسارت دارند!

پس از تو، خاک بر سر دنیا باد». ۸۲

عباس علیه السلام در کنار برادرش بود، با قلبی آتش گرفته و پاره پاره از رنج و درد از مصیبتی که بر سرشان آمده بود.

چرا که پسر برادرش – که یک دنیا فضیلت و

افتخار بود – به شهادت رسیده بود.

چقدر این فاجعه هولناک و چقدر مصیبت دهشتناکی است!

نواده پاک مصطفی، زینب (س) شتابان خود را بر سر پیکر پسر برادر رساند، خود را بر آن انداخت و در حالی که با اشک خویش شستشویش می داد، بانگ مویه سر داده بود و می گفت:

«آه ای پسر برادرم!

آه ای میوه دلم!». این صحنه حزن آور در امام تأثیر کرد، پس شروع کردبه تسلیت گفتن به خواهر، در حالی که خود امام در حالت احتضار بود و دردمندانه می گفت:

«پسرم!

پس از تو خاک بر سر دنیا». یا ابا عبدالله!

خداوند بر این حوادث دهشتباری که صبر را به ستوه آوردند و کوهها را لرزاندند، پاداشت دهد. در راه این دین مبین که گروهی جنایتکار اموی و مزدورانشان آن را به بازی گرفته بودند، شرنگ به کامت رفت و مصیبتها کشیدی.

شهادت آل عقیل

رادمردان بزرگوار از آل عقیل برای دفاع از امام مسلمین و جانبازی در راه او و تمسخر زنان بر زندگی و تحقیر کنندگان بر مرگ، بپا خاستند.

امام شجاعت و شوق آنان را به دفاع از خود دریافت، پس فرمود:

«پروردگارا!

قاتلان آل عقیل را بکش، ای آل عقیل پایداری کنید که وعده گاه شما بهشت است». ۸۳

آنان به دشمن زیانهای جبران ناپذیری وارد ساخته و چونان شیران شرزه به قلب دشمن زدند و با عزم نیرومند و اراده استوار خود بر تمام بخشهای سپاه دشمن سر بودند. نه تن از آن رادمردان پاک و افتخار خاندان نبوی به شهادت رسیدند. شاعر درباره آنان می گوید:

«ای چشم!

خون ببار و ناله سر ده و اگر مویه می کنی بر خاندان رسول مویه کن. هفت تن از فرزندان

علی و نه تن از فرزندان عقیل به شهادت رسیدند». ۸۴

ارواح پاک آنان به ملکوت اعلی پیوست و به فردوس برین که جایگاه پیامبران، صدیقان و صالحان است. - و چه خوب همراهانی هستند - وارد شد.

شهادت فرزندان امام حسن علیه السلام

رادمردان از فرزندان امام حسن علیه السلام برای دفاع از عموی خود و یاری او با قلبی خونبار از مصایب حضرت، به پا خاستند. یکی از این دلاوران، قاسم بن حسن بود که مورخان در وصفش گفته اند:

چون ماه شب چهارده بود.

امام او را تغذیه روحی کرده و پرورش داده بود تا آنکه یکی از نمونه های عالی کمال و ادب گشت. قاسم و برادرانش از محنت و مصیبت عمویشان با خبر می شدند و آرزو می کردند ای کاش بتوانند ضربات دشمن را با خون و جان خود به تمامی، دفع کنند. قاسم می گفت:

«امکان ندارد عمویم کشته شود و من زنده باشم». ۸۵

قاسم نزد امام آمد تا اذن جهاد بگیرد. حضرت او را در بر گرفت در حالی که چشمانش اشکبار بود ولی اجازه نداد به میدان رود، جز آنکه قاسم همچنان پافشاری می کرد و دست و پای او را می بوسید تا اجازه او را دریافت کند.

پس حضرت اذن داد و آن پیشاهنگ فتوت اسلامی، راه رزمگاه را پیش گرفت و برای تحقیر آن درندگان، زره بر تن نکرد.

سرها را درو می کرد و گردان را به خاک می انداخت، گویی مرگ مطیع اراده اش بود.

در حین جنگ، بند نعلینش - که از آن لشکر با ارزشتر بود - کنده شد. زاده نبوت، نپسندید که یکی از پاهایش بدون نعلین باشد، پس، از حرکت باز ایستاد و

به بستن بند آن پرداخت و این حرکت در حقیقت تحقیر آنان بود سگی از سگان آن لشکر به نام «عمرو بن سعد از دی» این فرصت را غنیمت شمرد و گفت:

«به خدا بر او خواهم تاخت».

«حمید بن مسلم» بر او خرده گرفت و گفت:

«پناه بر خدا!

از این کار چه نتیجه ای خواهی برد؟!

این قوم که هیچ یک از آنان را باقی نخواهند گذاشت، برای او کافیست و نیازی به تو نیست». لیکن آن پلید توجهی به گفته اش نکرد و پیش تاخت و با شمشیر ضربتی بر سر او زد. قاسم چون ستاره ای به خاک افتاد و در خون سرخش غوطه زد و با صدای بلندی فریاد زد:

«ای عمو! مرا دریاب!»

مرگ از این صدا برای امام سبکتر بود، بند دلش از هم گسیخت و از اندوه حسرت جانش به پرواز درآمد و به سرعت به طرف پسر برادرش رفت، پس قصد قاتل او کرد و با شمشیر ضربتی به او زد. عمرو دستش را بالا آورد و شمشیر آن را از آرنج قطع کرد و خودش به زمین افتاد. سپاهیان اهل کوفه برای نجات او پیش تاختند ولی آن پست فطرت، زیر سم ستوران به هلاکت رسید.

سپس امام متوجه فرزند برادر گشت و او را غرق در بوسه کرد.

قاسم چون کبوتری سربریده دست و پا می زد و امام قلبش فشرده می شد و با جگری سوخته می گفت:

«از رحمت خدا دور باشند قومی که تو را کشتند!

خونخواه تو در روز قیامت جدت خواهد بود.

به خدا بر عمویت گران است که او را بخوانی و پاسخت ندهد، یا پاسخت دهد، لیکن به تو سودی نبخشد. این

روزی است که خونخواه آن بسیار و یار آن کم است». ۸۶

امام پسر برادرش را بر دستانش بلند کرد.

قاسم همچنان دست و پا می زد. ۸۷

تا آنکه در آغوش امام جان باخت. حضرت او را آورد و پهلوی پسرش علی اکبر و دیگر شهدای گرانقدر خاندان نبوت گذاشت، به آنان خیره شد، قلبش به درد آمد و علیه خونریزان جنایتکاری که خون خاندان پیامبرشان را مباح کرده بودند، دست به دعا برداشت:

«پروردگارا!

همه را به شمار آور، کسی از آنان را فرو مگذار و آنان را هرگز نیامرز. ای عموزادگانم!

پایداری کنید؛ ای اهل بیتم!

پایداری کنید.

پس از امروز، هرگز روی خواری را نخواهید دید». ۸۸

پس از آن، عون بن عبدالله بن جعفر و محمد بن عبدالله بن جعفر - که مادرشان بانوی بزرگوار نواده پیامبر اکرم زینب کبری بود - برای دفاع از امام و ریحانه رسول خدا بپا خاستند و به شرف شهادت نایل شدند.

پس از آنان از خاندان نبوت جز برادران امام و در رأسشان عباس، کسی باقی نماند. عباس در کنار برادر به عنوان نیرویی باز دارنده عمل می کرد و ایشان را از هر حمله و تجاوزی حفظ می نمود و شریک تمامی دردها و رنجهای برادر بود.

پی نوشت ها

۳۳- لئن کانت الدنیا تعد نفیسه

فدار ثواب الله اعلی و انبل

و انت کان الابدان للموت انشئت

فقتل امری ء بالسیف فی الله افضل

و ان کانت الارزاق شیئا مقدرا

فقله سعی المرء فی الرزق اجمل

و ان کانت الاموال للترک جمعها

فما بال متروک به المرء یبخل

سامضی و ما بالموت عار علی الفتی

اذا مانوی حقا و جاهد مسلما

فان مت لم اندم و ان عشت لم الم

کفی بک عارا ان تذل و

ترغما

۳۵- «زبـاله» محلی است معروف در مسـیر مکه از طریق کوفه و مکـانی است آبـاد که دارای بازارهایی می باشـد این محل بین «واقصه» و «ثعلبیه» واقع شده است «معجم البلدان ۳/۱۲۹).

۳۶- «فی ء» ثروت و حقوقی که به خاندان پیامبر اختصاص دارد.

۳۷- حیاه الامام الحسین، ج ۳، ص ۹۸.

۳۸- مقتل، عبدالرزاق المقرم، ص ۲۳۱.

۳۹- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۰.

۴۰- مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۸۹.

۴۱- و ذائاب الشرور تنعم بالماء

و اهل النبی من غیر ماء

یا لظلم الاقدار یظمأ قلب اللیث

و اللیث موثق الاعضاء

و صغار الحسین یبکون فی الصحرا

یا رب!

این غوث القضاء

۴۲- انساب الاشراف، ج ۲، ق ۱.

۴۳- انساب الاشراف، ج ۲، ق ۱.

۴۴- الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۸۶.

۴۵- انساب الاشراف، ج ۱، ق ۱.

۴۶- انساب الاشراف، ج ۱، ق ۱.

۴۷- الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۴.

۴۸- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۷۷.

۴۹- حیاه الامام الحسین، ج ۳، ص ۱۷۲.

۵۰- انساب الاشراف، ج ۱، ق ۱.

۵۱- تاریخ ابن الثیر، ج ۳، ص ۲۸۵.

۵۲- حیاه الامام الحسین، ج ۳، ص ۱۶۵.

۵۳- با اختلاف روایت در متن خطبه:

«جملاً» و «جُنّه» - (م).

۵۴- ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۵.

۵۵- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۸.

۵۶- حیاه الامام الحسین، ج ۳، ص ۱۶۸-۱۶۹.

۵۷- حیاه الامام الحسین، ج ۳، ص ۱۶۸-۱۶۹.

۵۸- تاریخ ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۱۴.

۵۹- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۲.

۶۰- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۳.

۶۱- فان نهزم فهزامون قدما

و ان نهزم فغیر مهزمینا

و ما ان طبنا جبن ولکن

منایانا و دوله آخرینا

فقل للشامتین بنا، افیقوا

لقی الشامتون کما لقینا

اذا ما الموت رفع عن اناس

بکلکله اناخ بآخرینا

۶۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۷۴-۷۵.

۶۳- تاریخ طبری، ج

۶، ص ۲۴۴.

۶۴- الکامل، ج ۳، ص ۲۸۸ و ۲۲۹.

۶۵- الکامل، ج ۳، ص ۲۸۸ و ۲۲۹.

۶۶- حیاه الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۰۳.

۶۷- انساب الاشراف، ج ۱، ق ۱.

۶۸- انساب الاشراف، ج ۱، ق ۱.

۶۹- حیاه الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۱۱.

۷۰- تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۱.

۷۱- در این جا عبارت متن ناقص و مبهم است.

با مراجعه به منبع کتاب، عبارات کامل ترجمه شده است - (م).

۷۲- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۰، دار صادر، ۱۳۸۵ بیروت.

۷۳- مقتل الحسین، المقرم، ص ۲۹۷.

۷۴- حیاه الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۳۹.

۷۵- سوره آل عمران، آیه ۳۳-۳۴.

۷۶- تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۳.

انا علی بن الحسین بن علی

نحن و رب البیت اولی بالنبی

تا الله لا یحکم فینا ابن الدعی

۷۷- مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۰.

۷۸- یشکو لخیر أب ظماه و ما اشتکی

ظمأ الحشا الا الى الظامى الصدى

كل حشاشته كصاليه الغضا

ولسانه ظمأ كشقه مبرد

فانصاع يوثره عليه بريقه

لوكان ثمه ريقه لم يجمد

۷۹- حیاه الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۴۷:

الحرب قد بانت لهاحقائق

و ظهرت من بعدها مصادق

و الله رب العرش لا نفارق

جموعكم او تغمد البوارق

۸۰- مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۱.

۸۱- مقتل مقرم، ص ۳۱۶.

۸۲- نسب قریش، ص ۵۷.

۸۳- حیاه الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۴۹.

۸۴- المعارف، ص ۲۰۴:

عين جودى بغبره و عويل

واندبى ان ندبت آل الرسول

سبعه كلهم لصلب على

قد اصيبوا و تسعه لعقيل

۸۵- حیاه الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۵۵.

۸۶- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۸۶.

۸۷- حیاه الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۵۶.

۸۸- مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۸.

گزیده ای از کتاب زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

تالیف علامه محقق باقر شریف

قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی ص ۱۵۳-۲۱۹

بر کرانه علقمه

مقدمه

قلب ابوالفضل از رنج و اندوه فشرده شده بود و آرزو می کرد که مرگ، او را در رُباید و شاهد این حوادث هولناک، که هر زنده ای را از پا در می آورد و بنیاد صبر را واژگون می کرد - و جز صاحبان عزیمت از پیامبران که خداوند آنان را آزموده و بر بندگان برتری داده، کسی طاقت آنها را نداشت - نباشد.

از جمله این حوادث هولناک آن بود که ابوالفضل علیه السلام هر لحظه به استقبال جوان نورسی می شتافت که شمشیرها و نیزه های بنی امیه اندام او را پاره پاره کرده بودند و صدای بانوان حرم را می شنید که به سختی بر عزیز خود مویه می کردند و بر صورت خود می کوفتند و ماههای شب چهارده را که در راه دفاع از ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله به خون تپیده بودند، در آغوش می گرفتند. علاوه بر همه اینها، ابوالفضل برادر تنهای خود را میان انبوه کرکسانی می دید که برای تقرب به جرثومه دنائت، پسر مرجانه، تشنه ریختن خون امام هستند، لیکن این محنتها و رنجها عزم حضرت را برای پیکار با دشمنان خدا و جانبازی در راه نواده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جزم می کرد و ایشان مصمم تر می شدند.

در اینجا به اختصار به بحث از شهادت حضرت و حوادث منجر به آن می پردازیم.

عباس علیه السلام با برادرانش

پس از شهادت جوانان اهل بیت علیه السلام عباس قهرمان کربلا به برادران خود رو کرد و گفت:

اینک در میادین نبرد در آئید و مخلصانه در راه یاری دین خدا با دشمنان او کارزار نمایید زیرا یقین

می دانم از این عمل، زیانی نخواهید دید. ۸۹

از برادران بزرگوارش خواست خود را برای خدا قربانی کنند و خالصانه در راه خدا و رسولش جهاد نمایند و در جانبازی خود به چیز دیگری اعم از نسب و غیره نیندیشند. ابوالفضل متوجه برادرش عبدالله گشت و گفت:

«برادرم!

پیش برو تا تو را کشته ببینم و نزد خدایت به حساب آورم». ۹۰

آن رادمردان ندای حق را لبیک گفتند و برای دفاع از بزرگ خاندان نبوت و امامت، حسین بن علی علیه السلام پیش تاختند.

سخن سست

از خنده آورترین و ناحق ترین سخنان، گفتار «ابن اثیر» است که:

«عباس به برادران خود گفت:

پیش بروید تا از شما ارث ببرم؛ زیرا شما فرزندی ندارید!!». این سخن را گفته اند تا از اهمیت این نادره اسلام و این مایه افتخار مسلمانان بکاهند.

آیا ممکن است مایه سرافرازی بنی هاشم در آن ساعات هولناک که مرگ در یک قدمی او بود و برادرش در محاصره گرگان اموی قرار داشت و یاری می خواست و کسی به یاریش نمی آمد و مویه بانوان حرم رسالت را می شنید، به مسایل مادی بیندیشد؟!

در حقیقت حضرت عباس در آن لحظات به یک چیز می اندیشید و بس؛ ادای وظیفه و شهادت در راه سبط پیامبر همان راهی که اهل بیت او پیمودند. علاوه بر آن، ام البنین مادر این بزرگواران زنده بود و اگر قرار بود ارثی تقسیم شود، او بود که ارث می برد؛ زیرا در طبقه اول میراث بران قرار داشت. وانگهی، پدرشان امیرالمؤمنین هنگام وفات نه زری بجا گذاشت و نه سیمی، پس فرزندان امام از کجا دارایی به هم زده بودند؟!

به احتمال قوی عبارت حضرت عباس

چنین بوده است:

«تا انتقام خون شما را بگیرم» ۹۱، ولی سخنان حضرت تصحیف یا تحریف شده است.

شهادت برادران عباس علیه السلام

برادران عباس، نـدایش را پاسخ مثبت دادند، جهت کارزار به پا خاسـتند و برای دفاع از برادرشان ریحانه رسول خدا صـلی الله علیه و آله آماده جانبازی و مرگ گشـتند. عبدالله فرزند امیرالمؤمنین علیه السـلام پیش تاخت و با سپاهیان اموی درآویخت در حالی که این رجز را می خواند:

«پـدرم علی صـاحب افتخـارات والاـ زاده هـاشم نیک پی و برگزیـده است. اینک این حسـین فرزنـد پیامبر مرسل است و ما با شمشیر صیقل داده از او دفاع می کنیم. جانم را فدای چنین برادر بزرگواری می کنم. پروردگارا!

به من ثواب آخرت و سرای جاوید، عطا کن». ۹۲

«عبدالله» در این رجز، سـربلندی و افتخار خود را نسـبت به پدرش امیرالمؤمنین - باب مدینه علم پیامبر و وصـی او - و برادرش سرور جوانان بهشت، ابراز داشت و اعلام کرد در راه برادر جانبازی خواهد کرد زیرا او پسـر پیامبر صـلی الله علیه و آله و بدین ترتیب، خواستار ثواب اخروی و درجات رفیعه ای است که پروردگارش عطا کند.

آن رادمرد همچنان به شـدت پیکار می کرد تا آنکه یکی از پلیدان اهل کوفه به نام «هانی بن ثبیت حضـرمی» بر او تاخت و او را به شهادت رساند. ۹۳

پس از او برادرش «جعفر» که نـوزده سـاله بود، به پیکـار پرداخت و دلیرانه جنگیـد تـا آنکه قاتـل برادرش او را نیز به شـهادت رساند. ۹۴

پس از آن، برادرش، «عثمان» که ۲۱ ساله بود به جنگ پرداخت. خولی او را با تیر زد که ناتوانش ساخت و مردی پلید از «بنی دارم»

بر او تاخت و سرش را برگرفت تا بدان نزد پسر بدکاره؛ عبیدالله بن مرجانه تقرب جوید. ۹۵

ارواح پاک آنان به سوی پروردگارشان بالا رفت. آنان زیباترین جانبازی و ایمان به درستی راه و فنای در حق را به نمایش گذاشتند. ابوالفضل بر کنار پیکرهای پاره پاره برادران ایستاد، در چهره نورانی شان خیره شد، سیرتهای والا و وفاداری بی نظیر آنان را یادآور گشت، به تلخی بر آنان گریست و آرزو کرد ای کاش قبل از آنان به شهادت رسیده بود و پس از آن آماده شهادت و دستیابی به رضوان خداوند گشت.

شهادت ابوالفضل علیه السلام

هنگامی که ابوالفضل، تنهایی برادر، کشته شدن یاران و اهل بیتش را که هستی خود را به خداوند ارزانی داشتند، دید، نزد او شتافت و از او رخصت خواست تا سرنوشت درخشان خود را دنبال کند.

امام به او اجازه نداد و با صدایی حزین فرمود:

«تو پرچمدار من هستی!».

امام با بودن ابوالفضل، احساس توانمندی می کرد؛ زیرا عباس به عنوان نیروی بازدارنده و حمایتگر در کنار او عمل می کرد و ترفند دشمنان را خنثی می نمود. ابوالفضل با اصرار گفت:

«از دست این منافقین سینه ام تنگ شده است، می خواهم انتقام خون برادرانم را از آنان بگیرم». آری، هنگامی که برادرانش، عموزادگانش و دیگر افراد کاروان را چون ستارگانی در خون نشسته دید که بر صحرا افتاده اند و جسدهای پاره پاره آنان دل را به درد می آورد، قلبش فشرده شد و از زندگی بیزار گشت. لذا بر آن شد که انتقام آنان را بگیرد و به آنان بپیوندد.

امام از برادرش خواست برای اطفالی که تشنگی، آنان را از پا درآورده است، آب

تهیه کند.

آن دلاور بزرگوار نیز به طرف آن مسخ شدگان - هم آنان که دلهایشان تهی از مهربانی و عطوفت بود - رفت، آنان را پند داد، از عذاب و انتقام الهی بر حذر داشت و سپس سخن خود را متوجه عمر سعد کرد و گفت:

«ای پسر سعد!

این حسین فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است که اصحاب و اهل بیتش را کشته اید و اینک خانواده و کودکانش تشنه اند، آنان را آب دهید که تشنگی، جگرشان را آتش زده است. و این حسین است که باز می گوید:

مرا واگذارید تا به سوی «روم» یا «هند» بروم و حجاز و عراق را برای شما بگذارم». سکوتی هولناک نیروهای پسر سعد را فرا گرفت، بیشترشان سر فرو افکندند و آرزو کردند که به زمین فرو روند.

پس شمر بن ذی الجوشن پلید و ناپاک، چنین پاسخ داد:

«ای پسر ابوتراب!

اگر سطح زمین همه آب بود و در اختیار ما قرار داشت، قطره ای به شما نمی دادیم تا آنکه تن به بیعت با یزید بدهید». دنائت طبع، پست فطرتی و لئامت، این ناجوانمرد را تا بدین درجه از ناپاکی تنزل داده بود.

ابوالفضل به سوی برادر بازگشت، طغیان و سرکشی آنان را بازگو کرد، صدای دردناک کودکان را شنید که آوای العطش سر داده بودند، لبهای خشکیده و رنگهای پریده آنان را دید و مشاهده کرد که از شدت تشنگی در آستانه مرگ هستند، هراسان شد؛ دریای درد، در اعماق وجود حضرت موج می زد، دردی کوبنده خطوط چهره اش را درهم کشید و با شجاعت به فریادرسی آنان برخاست؛ مشک را برداشت، بر اسب نشست، به طرف شریعه فرات

تاخت، با نگهبانان درآویخت، آنان را پراکنده ساخت، حلقه محاصره را درهم شکست و آنجا را در اختیار گرفت. جگرش از شدت تشنگی چون اخگری می سوخت، مشتی آب برگرفت تا بنوشد، لیکن به یاد تشنگی برادرش و بانوان و کودکان افتاد، آب را ریخت، عطش خود را فرو نشاند و گفت:

«ای نفس!

پس از حسین، پست شو و پس از آن مباد که باقی باشی، این حسین است که جام مرگ می نوشد ولی تو آب خنک می نوشی، به خدا این کار خلاف دین من است». ۹۶

انسانیت، این فداکاری را پاس می دارد و این روح بزرگوار را که در دنیای فضیلت و اسلام می درخشد و زیباترین درسها را از کرامت انسانی به نسلهای مختلف می آموزد، بزرگ می شمارد.

این ایثار که در چهار چوب زمان و مکان نمی گنجد از بارزترین ویژگیهای آقایمان ابوالفضل بود.

شخصیت مجذوب حضرت و شیفته امام نمی توانست بپذیرد که قبل از برادر آب بنوشد. کدام ایثار از این صادقانه تر و والاتر است؟!

قمر بنی هاشم، سرافراز، پس از پر کردن مشک آب، راه خیمه ها را در پیش گرفت و این عزیزترین هدیه را که از جان گرامیتر می داشت با خود حمل می کرد.

در بازگشت، با دشمنان خدا و انسانهای بی مقدار، در آویخت، او را از همه طرف محاصره کردند و مانع از رساندن آب به تشنگان خاندان نبوت شدند.

حضرت با خواندن رجز زیر، آنان را تار و مار کرد و بسیاری را کشت:

«از مرگ هنگامی که روی آورد بیمی ندارم، تا آنکه میان دلاوران به خاک افتم، جانم پناه نواده مصطفی باد!

منم عباس که برای تشنگان آب

می آورم و روز نبرد از هیچ شری هراس ندارم». ۹۷

با این رجز، دلیری بی مانند خود را آشکار ساخت، بی باکی خود را از مرگ نشان داد و گفت که:

با چهره خندان برای دفاع از حق و جانبازی در راه برادر به استقبال مرگ خواهد شتافت. سرافراز بود از اینکه مشکی پر آب برای تشنگان اهل بیت می برد. سپاهیان از برابر او هراسان می گریختند، عباس آنان را به یاد قهرمانی های پدرش، فاتح خیبر و درهم کوبنده پایه های شرک، می انداخت؛ لیکن یکی از بزدلان و ناجوانمردان کوفه در کمین حضرت نشست و از پشت به ایشان حمل کرد و دست راستشان را قطع کرد؛ دستی که همواره بر سر محرومان و ستمدیدگان بود و از حقوق آنان دفاع می کرد.

قهرمان کربلا این ضربه را به هیچ گرفت و به رجز خوانی پرداخت:

«به خدا قسم!

اگر دست راستم را قطع کردید، من همچنان از دینم دفاع خواهم کرد و از امام درست باور خود، فرزند پیامبر امین و پاک، حمایت خواهم نمود». ۹۸

با این رجز، اهداف بزرگ و آرمانهای والایی را که به خاطر آنها می جنگید، نشان داد و روشن کرد که برای دفاع از اسلام و امام مسلمانان و سید جوانان بهشت، پیکار می کند.

اندکی دور نشده بود که یکی دیگر از ناجوانمردان و پلیدان کوفه به نام «حکیم بن طفیل» در کمین حضرت نشست و دست چپ ایشان را قطع کرد.

حضرت - به گفته برخی منابع - مشک را به دندان گرفت و بدون توجه به خونریزی و درد بسیار، برای رساندن آب به تشنگان اهل بیت شروع به دویدن کرد.

حقیقتاً

این بالاـترین مرحله شرف، وفاداری و محبت است که انسانی از خود نشان می دهد. در حالی که می دوید تیری به مشک اصابت کرد و آب آن را فرو ریخت. سردار کربلا ایستاد، اندوه او را فرا گرفت، ریخته شدن آب برایش سنگین تر از جدا شدن دستانش بود.

ناگهان یکی از آن پلیدان به حضرت حمله ور شد و با عمود آهنین بر سر ایشان کوفت، فرق ایشان شکافت و حضرت بر زمین افتاد، آخرین سلام و درودش را برای برادر فرستاد:

«یا ابا عبدالله!

سلامم را بپذیر». باد، صدای عباس را به امام رساند، قلبش شرحه شرحه شد، دلش از هم گسیخت، به طرف علقمه شتافت، با دشمنان درآویخت، بر سر پیکر برادر ایستاد، خود را بر روی او انداخت با اشکش او را شستشو داد و با قلبی آکنده از درد و اندوه گفت:

«آه!

اینک کمرم شکست و راهها بر من بسته شد و دشمن شاد شدم».

امام با اندامی درهم شکسته، نیرویی فرو ریخته و آرزوهایی بر باد رفته به برادرش خیره شد و آرزو کرد قبل از او به شهادت رسیده باشد.

«سید جعفر حلی» حالت امام را در آن لحظات، چنین وصف کرده است:

«حسین به طرف شهادتگاه عباس رفت در حالی که چشمانش از خیمه ها تا آنجا را کاوش می کرد.

جمال برادر رانهان یافت، گویی ماه شب چهارده که زیر نیزه ها شکسته نهان باشد، بر پیکر او افتاد و اشکش زمین را گلگون کرد.

خواست او را ببوسد، لیکن جایی در بدن او در امان از زخم سلاح نیافت تا ببوسد، فریادی کشید که در صحرا پیچید و سنگهای سخت را از اندوهش به درد آورد:

برادرم!

بهشت بر

تو مبارک باد، هرگز گمان نداشتم راضی شوی که در تنعم باشی و من مصیبت تو را ببینم. برادرم!

دیگر چه کسی دختران محمد را حمایت خواهد کرد، که ترحم می خواهند لیکن کسی به آنان رحم نمی کند.

پس از تو نمی پنداشتم که دستانم از کار بیفتد، چشمانم نابینا شود و کمرم بشکند.

برای غیر تو سیلی به گونه می نوازند و اینک برای تو است که با شمشیرهای آخته به پیشانیم کوبیده می شود.

میـان شـهادت جانگـداز تو و شـهادت من، جز آنکه تو را می خوانم و تو از نعیم بهره منـدی، فاصـله ای نیست. این شمشـیر تو است، دیگر چه کسی با آن، دشمنان را خوار می کند؟!

این پرچم توست، دیگر چه کسی با آن پیش خواهد رفت؟

برادرم!

مرگ فرزندانم را بر من سبک کردی و زخم را تنها زخم دردناکتر، تسکین می دهد». ۹۹

این شعر توصیف دقیقی است از مصایبی که امام پس از فقدان برادر، به آنها دچار شدند.

شاعر دیگری به نام «حاج محمد رضا ازدی» وضعیت امام را چنین توصیف می کند:

«خود را بر او انداخت در حالی که می گفت:

امروز شمشـیر از کف افتاد، امروز سـردار سـپاه از دست رفت، امروز راه یافتگان، امام خود را ازدست دادنـد، امروز جمعیت ما پریشان شد. امروز پایه ها از هم گسیخت، امروز چشمانی که با بودنت به خواب نمی رفتند آرام گرفتند و خوابیدند و چشمانی که به راحتی می خوابیدند از خفتن محروم شدند.

ای جان برادر!

آیا می دانی که پس از تو لئیمان بر تو تاختند و یورش آوردند، گویی آسـمان به زمین آمده است یا آنکه قله های کوهها فرو ریخته است، لیکن یک چیز

مصیبت تو را برایم آسان می کند؛ اینکه به زودی به تو ملحق می شوم و این خواسته پروردگار داناست». ۱۰۰

با این همه هر چه شاعران و نویسندگان بگویند و بنویسند، نمی توانند ابعاد مصیبت امام، رنج و اندوه کمرشکن و سوگ او را کاملاً تصویر کنند. نویسندگان مقتلها نقل می کنند امام هنگامی که از کنار پیکر برادر برخاست، نمی توانست قدم بردارد و شکست برایشان عارض شده بود، لیکن حضرت صبور بود، با چشمانی اشکبار به طرف خیمه ها رفت، سکینه به استقبالش آمد و گفت:

«عمویم ابوالفضل کجاست؟».

امام غرق گریه شد و با کلماتی بریده بریده از شدت گریه خبر شهادت او را داد.

سکینه دهشت زده مویه اش بلند شد. هنگامی که نواده پیامبر اکرم، زینب کبری (س) از شهادت برادرش که همه گونه خدمتی به خواهر کرده بود، مطلع شد، دست بر قلب آتش گرفته خود نهاد و فریاد زد:

«آه برادرم!

آه عباسم!

چقدر فقدانت بر ما سنگین است وای از این فاجعه!

وای از این سوگ بزرگ!». زمین از شدت گریه و مویه لرزیدن گرفت و بانوان حرم که یقین به فقدان برادر یافته بودند، سیلی به گونه ها نواختند. سوگوار اندوهگین، پدر شهیدان نیز در غم و سوگ آنان شریک شد و گفت:

«یا اباالفضل!

چقدر فقدانت بر ما سنگین است!» امام پس از فقدان برادر که در نیکی و وفاداری مانندی نداشت، احساس تنهایی و بی کسی کرد.

فاجعه مرگ برادر، سخت ترین فاجعه ای بود که امام را غمین کرد و او را از پا انداخت. بدرود، ای قمر بنی هاشم!

بدرود، ای سپیده هر شب!

بدرود، ای سمبل وفاداری و جانبازی!

سلام بر تو!

روزی که زاده شدی، روزی که شهید شدی

و روزی که زنده، برانگیخته می شوی.

پی نوشت ها

۸۹- ارشاد، ص ۲۶۹

۹۰- مقاتل الطالبیین، ص ۸۲

۹۱- عبارت ابن اثیر چنین است:

«حتی ارثکم» احتمال مؤلف چنین است:

«حتی اثأرکم» - (م).

۹۲- شیخی علی ذوالفخار الاطوال

من هاشم الخیر الکریم المفضل

هذا حسین بن النبی المرسل

عنه نحامی بالحسام المصقل

تفدیه نفسی من اخ مبجل

یا رب فامنحنی ثواب المنزل

۹۳- حیاه الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۶۲.

۹۴- ارشاد، ص ۲۶۹.

۹۵- مقاتل الطالبیین، ص ۸۳.

۹۶- یا نفس من بعد الحسین هونی

و بعده لا کنت ان تکونی

هذا الحسین وارث المنون

و تشربین بارد المعین

تالله ما هذا فعال دينى

۹۷- لا ارهب الموت اذ الموت زقا

حتى اوارى فى المصاليت لقى

نفسى لسبط المصطفى الطهر وقا

انى انا العباس اعدو بالسقا

ولا اخاف الشر يوم الملتقى

۹۸- والله ان قطعتم يمينى

انى احامى ابدا عن دينى

و عن امام صادق اليقينى

نجل النبى الطاهر الامينى

۹۹- فمشى لمصرعه الحسين و طرفه

بين الخيام و بينه متنسم

الفاه محجوب الجمال كانه

بدر بمنحطم الوشيج ملثم

فاكب منحنيا عليه و دمعه

صبغ البسيط كانما هو عندم

قد رام يلثمه فلم ير موضعاً

لم يدمه عض السلاح فيلثم

نادى و قد ملا البوادى صيحه

صم الصخور لهولها تتالم

أاخى يهنيك النعيم ولم اخل

ترضى بان ارزى و انت منعم

أاخى من يحمى بنات محمد

اذ صرن يسترحمن من لا يرحم

ما خلت بعدك ان تشل سواعدى

و تكف باصرتى و ظهرى يقصم

لسواك يلطم بالاكف و هذه

بيض الضبى لک فى جبينى تلطم

ما بين مصرعک الفظيع و مصرعى

الا كما ادعوك قبل وتنعم

هذا حسامک من يذل به العداى

ولواك هذا من به يتقدم

هونت يابن ابى مصارع فتيتى

والجرح يسكنه الذى هوالم

۱۰۰- و هوى عليه ما هناك قائلاً

اليوم بان عن اليمين، حسامها

اليوم سار عن الكتائب كبشها

اليوم بان عن الهداه امامها

اليوم آل الى التفرق جمعنا

اليوم حل عن البنود نظامها

اليوم نامت اعين بك

لم تنم

و تسهدت اخری فعز منامها

اشقيق روحی هل تراك علمت ان

غودرت و انثالت عليك لئامها

قد خلت اطبقت السماء علی الثری

او دكدكت فوق الربی اعلامها

لكن اهانه الخطب عندی اننی

بك لاحق امراً قضی علامها

تعداد یاران امام

تعـداد یاران امام (ع) در روز عاشورا سـی و دو نفر سواره، و چهل نفر پیاده ذکر شده است. و سـید بن طاووس از امام باقر (ع) نقل کرده که تعداد یاران امام (ع) چهل و پنج نفر سواره و یکصد نفر پیاده بوده اند. [۱]

بلاذری می نویسد:

سی و دو سواره، و چهـل پیاده امام را همراهی می کردنـد؛ [۲] البته در جای دیگری می نویسـد تعـداد یاران امام (ع) در جمع حدود یکصد مرد و یا قریب به آن بودند؛ به پنج تن از نسل امام علی (ع)، شانزده تن از بنی هاشم، دو تن هم پیمان بنی هاشم. [۳].

*****

[۱] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴. همین آمار اخبار الطوال، ص ۲۵۴، بغیه الطلب، ج ۶، ص ۲۶۲۸، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۲.

[۲] انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۷.

[۳] انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۶، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۹۳.

یاران

یـاران شـهید حسـین بن علی علیه السـلام، حمـاسه آفرینـان جاویـدی هسـتند که در روز عـاشورا، در یک رزم نابرابر، به فیض شهـادت نائل آمدنـد؛ هر چنـد که در یک نگاه فراگیر، می توان از یاران و دوسـتدارانی که در بصـره و کوفه به خیل شـهدای

حسینی پیوستند [۱] نیز یاد کرد.

درباره ی تعداد یاران هاشمی و غیر هاشمی که در روز عاشورا، در سرزمین کربلا، به شهادت رسیدند، ارقام متفاوتی نقل شده است؛ رقم مشهور، همان ۷۲ شهید است [۲] هر چند که به ارقامی چون:

۷۰ نفر [۳] ۲۲۷ نفر [۴] ۹۸ نفر [۵] ۱۱۰ نفر [۶].۱۵۶ نفر [۷] و ... نیز اشاره شده است. [۸] در این فصل، در یک نگاه گسترده، نام مشهورترین شهدای غیر

هاشمی امام حسین علیه السلام را بررسی می کنیم و در پایان، نام برخی از شهدای غیر

مشهور را نیز از نظر می گذرانیم.

<ابوالحتوف بن حرث انصاری عجلانی

<ابوثمامه صائدی

<ادهم بن امیه عبدی بصری

<اسلم بن عمرو ترکی

<امیه بن سعد طائی

<انس بن حارث کاهلی

<بریر بن خضیر همدانی

<بشر بن عمرو بن احدوث حضرمی

<بکر بن حی تیمی

<جابر بن حجاج

<جبله بن علی شیبانی

<جناده بن حرث مذحجی سلمانی

<جناده بن کعب بن حرث انصاری

<جندب بن حجیر کندی

<جون بن حوی

<جوین بن مالک تیمی

<حارث بن امرء القیس کندی

<حارث بن نبهان

<حباب بن عامر تمیمی

<حبشی بن قیس نهمی

<حبیب بن مظاهر

<حجاج بن بدر تمیمی سعدی

<حجاج بن مسروق مذحجی جعفی

<حجیر بن جندب بن حجیر کندی

<حر بن یزید ریاحی

<حرث بن نبهان

<حلاس بن عمرو راسبی ازدی

<حنظله بن اسعد شبامی

<رافع بن عبدالله

<زاهر بن عمرو کندی

<زهیر بن سلیم ازدی

<زهیر بن قین بجلی

<زیاد بن عریب همدانی صائدی

<سالم بن عمرو

<سالم مولی عامر بن مسلم

<سعد بن حرث انصاری عجلانی

<سعد بن حرث

<سعد (سعید) مولی عمرو بن خالد

>سعید بن عبدالله حنفی

>سلمان بن مضارب بجلی

>سلیمان بن رزین

>سوار بن منعم نهمی

>سوید بن عمرو خثعمی

>سیف بن حارث بن سریع

>سیف بن مالک عبدی بصری

>شبیب بن عبدالله نهشلی

>شبیب

>شوذب بن عبدالله

>ضرغامه بن مالک تغلبی

>عائذ بن مجمع بن عبدالله عائذی

>عابس بن ابی شبیب شاکری

>عامر بن مسلم عبدی بصری

>عباد بن مهاجر بن ابی مهاجر جهنی

>عبدالاعلی بن یزید کلبی

>عبدالرحمن بن عبدالله الارحبی

>عبدالرحمن بن عبد رب انصاری

>عبدالرحمن بن عروه غفاری

>عبدالرحمن بن مسعود بن حجاج

<عبدالله بن بشر خثعمی

<عبدالله بن عروه غفاری

<عبدالله بن عمیر کلبی

<عبدالله بن یزید عبدی بصری

<عبدالله بن یقطر

<عبیدالله بن یزید عبدی بصری

<عقبه بن سمعان

<عقبه بن صلت جهنی

<عمار بن حسان طائی

<عمار بن ابی سلامه دالانی

<عماره بن صلخب ازدی

<عمرو بن جناده انصاری خزرجی

<عمرو بن خالد اسدی صیداوی

<عمرو بن ضبعه ضبعی

<عمرو

بن قرضه انصاری

<عمرو بن عبدالله جندعی

<قارب بن عبدالله دئلی

<قاسط بن زهیر تغلبی

<قاسم بن حبیب ازدی

<مسعود بن حجاج تیمی

<قعنب بن عمر نمری

<قیس بن مسهر صیداوی

<کردوس بن زهیر تغلبی

<کنانه بن عتیق تغلبی

<مالک بن عبدالله بن سریع

<مجمع بن زیاد بن عمرو جهنی

<مجمع بن عبدالله عائذی

<مسعود بن حجاج تیمی

<مسلم بن عوسجه اسدی

<مسلم (اسلم) بن کثیر ازدی

<مقسط بن زهیر تغلبی

<منجح بن سهم (مولی الحسن)

<موقع بن ثمامه اسدی صیداوی

<نافع بن هلال جملی

<نصر بن ابی نیزر

<نعمان بن عمرو ازدی راسبی

<نعیم بن عجلان خزرجی

<واضح ترکی

<وهب بن وهب

<هانی بن عروه مرادی

<هفهاف بن مهند راسبی بصری

<یزید بن ثبیط عبدی بصری

<یزید بن زیاد بن مهاصر کندی

<یزید بن مغفل جعفی

*****

[1] به جز سفیران امام که در بصره و کوفه شهید شدند، از دوستدارانی چون عبدالاعلی کلبی، عماره بن صلخب ازدی و هانی بن عروه می توان یاد کرد که در شهر کوفه به شهادت رسیدند.

[2] ارشاد، ج ۲، ص ۹۵؛ الاخبار الطول، ص ۲۵۶

الفتوح، ص ۹۰۴.

[3] تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۸۲،

[4] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۸۷

[5] ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۱۰۰

[6] حیاه الامام الحسین بن علی علیه السلام ج ۳، ص ۱۲۶

به نقل از ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۴۵

[۷] تذکره الخواص، ص ۱۴۵؛ اللهوف، ص ۴۳.

[۸] ر.ك:

الامام الحسین علیه السلام فی کربلاء، ج ۴، ص ۱۹۸.

یاران بی وفا

چنانچه اشاره شد هنگام شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل که امام (ع) از همراهان خود خواست تا هر کس آمادگی شهادت ندارد، جدا شود، تعدادی از همراهان امام (ع) جدا شدند و آنان که ماندند تا پایان پایداری کردند.

زیرا هدفی والاتر از اهداف مادی داشتند و عزت حسینی آنها را نیز تحت

تأثیر قرار داده و عزیزانه آن وجود عزیز را همچون پروانه در بر گرفتند. طبق روایاتی که در بخش های پیشین نقل کردیم، امام (ع) در شب عاشورا اصحاب خود را بهترین و با وفاترین اصحاب معرفی می کند و اصحاب همچون مسلم بن عوسجه، حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین با سخنان خود در شب عاشورا و با فداکاری در روز عاشورا به خوبی این سخن امام (ع) را به اثبات می رسانند، [۱] اما دراین میان گزارش هایی جفا آمیز در حق اصحاب نقل شده که به یکی از آنها می پردازیم:

«جناب سکینه نقل می کند که بعد از آنکه پدرم در شب عاشورا از اصحاب خواست تا او را ترک کنند، وقتی عمه ام ام کلثوم این خبر را شنید، فریاد کشید:

واجداه!

واعلیاه!

وا حسناه!

وا حسیناه!

واقله ناصراه!

(خدایا) نمی دانم چگونه از دست دشمنان خلاص شویم، و وقتی پدرم حسین (ع) را دید از او خواست که آنها را به حرم جدشان بازگرداند.» [۲].

این روایت را بدین گونه فاضل دربندی از کتابی مجعول و ناشناخته و غیر معتمد به نام نور العیون نقل می کند، بدون آنکه سلسله سندی برای آن بیاورد.

هم چنین روایت تا حدی شبیه به این روایت از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) نقل می کند.

[۳] که در صحت انتساب آن تفسیر به امام (ع) و اعتبار آن سخن فراوان است. و اینها همه در حالی است که خود قبل از این روایت، روایات دیگری را از کتب دانشمندان شناخته شده همچون ارشاد شیخ مفید، لهوف (ملهوف) و امالی صدوق نقل کرده که حاکی از کمال عزت و وفاداری اصحاب می باشد.

[۴] و سپس

بدون آنکه هیچ گونه تذکری مبنی بر تناقض این روایت با آن گزارش ها بدهد، به نقل این روایت می پردازد.

*****

[۱] وقعه الطف، ص ۱۹۷.

[۲] اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ج ۲، ص ۱۸۲.

[۳] همان، ص ۱۸۲، به نقل از تفسیر الامام العسکری، ص ۲۱۸. هم چنین مراجعه شود به بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۱۴۹.

[۴] اکسیر العبادات، ج ۲، ص ۱۷۸ – ۱۸۰.

عزت یاران

در شب عاشورا وقتی امام (ع) خطبه خواند و در وصف یاران فرمود:

«... فإنی لا اعلم اصحابا [اونی] و لا خیراً من اصحابی ...؛ یارانی شایسته تر [باوفایی] و بهتر از شما سراغ ندارم و نمی شناسم ».

و به آنان فرمود:

«می توانید شب را وسیله رفتن قرار دهید و در شهرهایتان پراکنده شوید.»

اصحاب، وفاداری و پایداری و شکست ناپذیری و طالب عزت بودن خود را بیان فرمودند:

ابتدا عباس صاحب پرچم و لوای عزت و افتخار حسینی بر خاست و اعلام وفاداری نمود.

سپس دیگر برادران و فرزندان و برادر زادگان و افراد بنی هاشم، استواری خود را بر کوی عزت و هم راهی با حضرتش را اظهار فرمودند.

سپس مسلم بن عوسجه، جنگیدن با دشمنان حضرت را با زدن نیزه، کشیدن شمشیر و حتی بی سلاح رزم و جهاد و با پرتاب سنگ، ابراز می دارد. بعد از آن سعید بن عبدالله حنفی، هفتاد بار کشته شدن و سوختن و بر باد رفتن خاکسترش را در کوی حسین ناچیز می شمارد.

آن گاه زهیر بن قین، هزار بار جان دادن برای حفظ جان امام زمان و اهل بیتش را بیان می دارد. آخرین سخنان یاران حسین، ماندن و پاسبانی و جنگیدن با چنگ و دندان و وفای به عهد با امامشان بود.

آنگاه امام، آنان را دعا کرد

و خبر خوش شهادت را مژده شان داد.

یاران حسین، با دریافت این مژده مسرت بخش و یافتن عزت و شرف، سجده شکر به جا آوردند.

در شب عاشورا، وقتی زینب کبری (س) از برادر می پرسد:

«آیا نیت و عزم یاران خود را آزموده ای ؟

مبادا هنگام سختی و تنگی، دست از تو بر دارند و به دشمنت وا گذارند؟»

امام می فرماید:

«و الله لقد بلوتهم فما وجدت فیهم إلا الاشوس الاقعس یستانسون بالمنیه دونی استیناس الطفل إلی محالب اُمه ؛

به خدا سوگند آنان را آزموده ام و جز محکمی و صلابت و غرندگی در آنان نیافته ام آنان در رکاب من چنان مشتاق مرگند که طفل شیر خوار، مشتاق پستان مادرش است .»

وفاداری یاران عاشورا

یکی از صفات و خصلت های پسندیده که قرآن بسیار درباره او سخن گفته و در اسلام مورد سفارش و تأکید است صفت وفاداری است که آن را از خصوصیات و امتیازات مؤمنین شمرده و وفا ننمودن به عهد را از ویژگی های منافقین بیان کرده اند.

نقض عهد و شکستن پیمان از جمله گناهانی است که رشته دوستی و محبّت را پاره می کند، اعتماد و اطمینان را در اجتماع نابود می سازد و زیر بنای روابط اجتماعی را سُست می گرداند.

لذا می توان چنین ادعا کرد که وفای به عهد علاوه بر آن که یک وظیفه دینی و تکلیف اسلامی است، یک وظیفه و حق انسانی نیز می باشد که تخلّف از او از نظر عقل و وجدان هم مذموم و هم مردود است .

خداوند این باره می فرماید:

«آن گاه که با خداوند عهد و پیمان بستید، وفا کنید و سوگندهایتان را بعد از تأکید نشکنید. شما خداوند را کفیل و ضامن بر سوگند خود

قرار داده اید، خداوند بر آنچه انجام می دهید آگاه است .»

تربیت یاران

هر نهضت و قیامی توسط افراد سازمان یافته به وجود می آید، کادر تشکیلاتی یک نهضت، نقش کلیدی در موفقیت ها و شکست ها دارد. به همین دلیل در نهضت های توحیدی پیامبران الهی در ابتدا سراغ کادر سازی و تربیت نیرو رفته اند، سپس مردم را به سوی توحید فرا خوانده اند. در حماسه عاشورا نیز امام حسین (ع) توانست نیروهایی را تربیت کند و افرادی را با خود همراه سازد که از جهت روحی، روانی، عقیدتی و جسمی برای انجام چنین حماسه ای آماده بودند.

معمولاً ـ افراد یک نهضت از میان افراد فعّال و جوان و از نخبگان جامعه انتخاب می گردد، ولی در حماسه عاشورا افراد گوناگون حضور دارند:

زن، مرد، پیر، جوان و کودک .ولی همین نیروها طوری تربیت شده اند که به مرحله «یقین » رسیده اند، به راهی که برگزیده اند، باور دارند و به رهبر حماسه، به تمام معنا ایمان دارند.

به قول ع .ص ؛

«هر قدر هدف ها عالی تر و عمیق تر و وسیع تر باشد، رهبر باید در تهیه نیرو و ساختن نفرات، رنج ها و صدمه های زیادتری ببیند و تمام کار را خود به عهده بگیرد ... برای هدف های بزرگ، رهبر باید، انگیزه های بزرگ را به وجود بیاورد و مانع هایی را که در روحیه سربازانش خانه گرفته اند، بیرون بریزد.»

واقعاً تربیت افرادی که برای هدف، شهادت و مرگ را انتخاب کنند دشوار است، زیرا مانع های دنیوی هرکدام سد بزرگی است که انسان ها را در خود گرفتار می کند، عشق به زندگی، عشق به جلوه های دنیا، عشق به فرزند و زن، عشق به اموال و ثروت، ضعف ها، ترس ها، منفعت ها و ... هر کدام دام هایی اند که انسان را

در خود اسیر می کند، به همین دلیل امام حسین (ع) می گوید:

«الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحطونه ما درّت معایشهم فاذا محصّوا بالبلاء قل الدیانون ؛ مردم بندگان دنیایند و دین لقلقه ی زبانشان در زندگی است، زمانی که با پیشامدی امتحان شوند، دین داران کم اند».

حقا که گذر از این همه موانع نیاز به تربیت سخت و دشوار دارد، تنها حسین بن علی (ع) بود که توانست یاران همدل، هم ایمان، هم هدف، آگاه، مؤمن، مطیع و آماده شهادت تربیت کند.

می گویند در کربلا نوجوانی که پدرش به شهادت رسیده بود، خدمت امام حسین (ع) آمد و اجازه میدان خواست، امام اجازه نداد و گفت:

همینکه پدرت شهید شده بس است، برو مواظب مادرت باش، جوان عرض می کند:

یا اباعبدالله، اصلاً این شمشیر را مادرم به کمرم بسته است ».

آیا چنین آمادگی برای شهادت، آن هم برای یک نوجوان جز این است که امام حسین (ع) برای شهادت و قربانی شدن در راه هدف، برای یارانش یک بینش و درک قوی و فوق العاده داده است که اکثر مردم چنین آگاهی و بینشی ندارند؟

یک محقق آلمانی از پیوستن و شهادت حربن یزید ریاحی شگفت زده شده، می نویسد:

«فداکاری حربن یزید در راه حسین (ع) پاک ترین نوع فداکاری به شمار می آید، چون از آن نه منظور مادی داشت و نه معنوی . و کامل ترین فداکاری است، زیرا حر بازماندگان خود را هم فدا کرد؛ به طور کلی فدا کردن بازماندگان دشوارتر از این است که شخص خود را فدا کند ... تصور نمی کنم که در مغرب زمین بتوان واقعه ای نظیر الحاق حر بن یزید به حسین

(ع) یافت ... در مغرب زمین فداکاری متعدد هست، اما به نظر می رسد کمتر کسانی داوطلبانه بدون این که مجبور باشند، برای ابراز ارادت به دیگری از مرگ استقبال کنند.»

همین محقق معتقد است که تصمیم حر یک تصمیم ناگهانی نبوده، بلکه مثل نهالی بوده که سال ها جوانه زده و رشد کرده و درخت تنومندی شده و این در حالی است که خود او هم متوجه نبوده که فکر گسستن از یزید و پیوستن به حسین (ع) در خاطرش قوّت گیرد.

این که حر ناگهان پیش وجدانش شرمنده می شود، حکایت از وجدان و ضمیر پاک و حقیقت طلب حر می کند و چنین وجدانی باید در طول زندگی به رشد و شکوفایی برسد.یاران و انصار حسین (ع) از کسانی تشکیل شده بودند که وجدان و ضمیر حقیقت طلب خود را به رشد و کمال نهایی رسانده بودند. تا آمادگی کامل را برای شهادت و پاک بازی پیدا کرده بودند. بسیار کسانی بودند که بر حقانیت قیام حسین (ع) باور داشتند و کوفیان هزاران نامه برای او نوشتند، ولی چرا با امام شان یک جا قیام نکردند و تنها عده ای معدود خط سرخ شهادت را پیمودند؟

چون وجدان حقیقت طلبشان به کمال لازم نرسیده بود.

امام حسین (ع) حتی تا شب عاشورا هم از امتحان یارانش دست بر نداشت . در شب عاشورا به یاران خود خطاب می کند:

«من اصحابی، از اصحاب خودم بهتر و اهل بیتی، از اهل بیت خودم فاضل تر سراغ ندارم، از همه شما متشکرم، اینها جز با من، با شما کاری ندارند، شما می توانید بروید، اگر آنها بدانند که شما خودتان را از معرکه خارج

می کنید، احدی به شما کاری ندارد».

در آن شب هیچ یک از یاران، حسین (ع) را تنها نگذاشتند. آنان وجدانشان به کمال نهایی رسیده بود و آن شب غسل شهادت کردند.

زیرا:

هر که پیمان با هو الموجود بست

گردنش از قید هر معبود رست

ما سوی اللّه را مسلمان بنده نیست

نزد فرعونی سرش افکنده نیست

عقل گوید شاد شود، آباد شو

عشق گوید بنده شو، آزاد شو

سخنانی از یاران امام در محور اعتقادی

متأسفانه عوامل مختلف - از جمله سنی بودن نویسندگان اکثر منابع حادثه کربلا [۱] باعث گردیده سخنان مذهبی یاران امام حسین علیه السلام به طور کامل ثبت و نقل نشود، اما با این حال کلماتی از یاران آن حضرت در دست است که نمودار انگیزه مذهبی و بصیرت اعتقادی آنان در حادثه کربلاست که به نمونه هایی از آن اشاره می شود:

۱. حضرت ابوالفضل علیه السلام به عنوان بزرگ ترین یاور سالار شهیدان به هنگام رزم، جریان دفاع از حریم امامت و ولایت را مطرح نموده و گفته است:

والله ان قطعتم یمینی

انی احامی ابدا عن دینی

وعن امام صادق الیقین

نجلی النبی الطاهر الامین [۲].

هم چنین برادران مادری حضرت عباس(عبدالله، جعفر و عثمان) در رجزهای

که به هنگام نبرد خوانده اند بر عنصر امامت اهل بیت علیهم السلام تکیه کرده اند. [۳].

۲. در کلام حجاج بن مسروق موذن امام حسین علیه السلام نیز جریان امامت مطرح شده و آمده است:

اقدم حسیناً هادیاً مهدیا

فالیوم نلقی جدک النبیا

ثم اباک ذالندی علیا

ذاک الذی نعرفه وصیا [۴].

۳. نافع بن هلال نیز بر مسئله ولایت تکیه نموده و گفته است:

انا الغلام الیمینی البجلی

دینی علی دین حسین بن علی

ان اقتل الیوم فهذا أملی

فذاک رأیی و ألاقی عملی [۵].

۴. عباس شاکری که دارای مقام عملی و حافظ حدیث و از شیعیان خالص

اهـل بیت بوده است، روز عاشورا به حضور امام حسـین رسـید و در دفاع از امام بر هر دو عنصـر امامت و محبت تکیه نموده به حضرت عرض کرد:

به خـدا سوگنـد در روی زمین هیـچ چیزی و هیـچ کس محبـوب تر و عزیزتر از شـما نزد من نیست و اگر از جـان خـود چیزی عزیزتر می داشتم باز هم آن را در راه دفاع از شما دریغ نمی کردم، بعد در ادامه به حضرت عرض کرد:

گواه باش که من بر دین شما و دین پدرت استوارم [۶] (یعنی شیعه شما هستم).

۵. سـعید بن عبـدالله که از بزرگـان شـیعه در کوفه بود در شب عـاشورا با اظهار عشق و محبت خود به امام حسـین علیه السـلام عرض کرد:

به خدا سوگند، اگر کشته شوم، بعد زنده

گردیده و زنده در آتش بسوزم و این کار هفتاد بار تکرار شود باز هم از شما جدا نخواهم شد تا با مرگ در کنار شما به لقای حق برسم. [۷].

۶. هم چنین عبدالرحمن بن عبدالله با طرح جریان ولایت اهل بیت وارد میدان رزم شد و گفت:

انا ابن عبدالله من آل یزن

دینی علی دین حسین و حسن [۸].

آن چه آورده شد، شعاع بسیار اندک از تجلی بصیرت یاران امام حسین علیه السلام در محور معرفت اعتقادی است، یعنی آنان با این کلمات خود خواسته اند، انگیزه همراهی خود با امام حسین را اعتقاد به امامت آن حضرت اعلام کنند.

*****

[۱] میرزا ابوالحسن شعرانی، دمع السجوم، ص ۳۴۴ و ۳۵۷.

[۲] عبدالرزاق مقرم، مقتل الحسین، ص ۲۶۹:

به خدا سوگند اگر دست راست من را قطع کنید، باز هم من از دین خود حمایت نموده و از امام که فرزند پیامبر

و طاهر و امین است دفاع می کنم.

[۳] میرزا ابوالحسن شعرانی، همان، ص ۳۲۵.

[۴] شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۰:

[در این راه] پا پیش می گـذارم ای حسـین، زیرا خود هدایت یافته و هادی دیگران هستی، امروز اول جد تو آن گاه پدر جوان مرد تو علی که ما او را به عنوان وصی پیامبر می شناسیم ملاقات خواهیم کرد.

[۵] همان، ص ۳۶۴:

من جـوانی از یمن و از طـایفه بجلی هسـتم، و بر دین و مـذهب حسـین فرزنـد علی می بـاشم، اگر امروز کشـته شوم آن نظر و آرزوی ماست و با عمل خود محشور خواهم شد.

[۶] محمد بن طاهر سماوی، ابصار العین فی انصار الحسین، ص ۷۶.

[۷] محمد بن طاهر سماوی، همان، ص ۱۲۶.

[۸] دمع السجوم، ص ۳۰۴:

من فرزند عبدالله از «آل یزن» هستم، و پیرو شیعه حسین و حسن می باشم.

مقاومت یاران حسین

یکی از امتیـازات بزرگ جریان امام حسـین این است که امام حسـین که یک هسـته نیرومنـد ایمانی به وجود آورد که اینها در مقابل هر چه شدائد بود مقاومت کردند.

تاریخ نمی نویسد که یک نفر از اینها به لشکر دشمن رفته باشد.

ولی تاریـخ می نویسـد که عـده زیادی از لشـکر دشـمن در همان وقایع نشان دهد مگر یک نفر (یا دو نفر) به نام ضـحاک بن عبدالله مشـرقی که تا وقتی که احتمال بدهم وجود من به حال شـما مفید است هستم، ولی از آن ساعتی که بدانم دیگر ذره ای به حال شما نمی توانیم مفید باشم، مرخص شوم. با این شرط حاضر شد، امام هم قبول کرد.

آمد و تا روز عاشورا و تا آن لحظات آخر هم

بود، بعد آمد نزد امام و گفت:

من طبق شرطی که کردم الان دیگر می توانم بروم چون حس می کنم که دیگر وجود من برای شما هیچ فایده ای ندارد.

فرمود:

می خواهی بروی برو.

یک اسب بسیار دونده عالی ای داشت، سوار این اسب شد و چند شلاق محکم به آن زد که اسب را به اصطلاح اجیر و آماده کرده باشد.

اطراف محاصره بود.

نقطه ای را در نظر گرفت. یک مرتبه به قلب دشمن زد ولی نه به قصد محاربه، به قصد اینکه لشکر را بشکافد و فرار کند.

زد و خارج شد. عده ای تعقیبش کردند.

نزدیک بود گرفتار شود.

اتفاقا در میان تعقیب کنندگان شخصی بود که از آشنایان او بود، گفت:

کاری به او نداشته باشید، او که نمی خواهد بجنگد، می خواهد فرار کند.

رهایش کردند، رفت. [۱].

*****

[۱] سیره ائمه، ص ۱۰۴.

عباس علیه السلام ناجی یاران حسین

مورخین نقل کرده اند چون جنگ میان دو لشکر به شدت خود رسید عمر بن خالد و غلامش سعد و مجمع بن عبدالله و جناده بن الحارث از یاران حسین علیه السلام چهار نفری به سپاه عمرسعد حمله کردند، سپاه دشمن آنها را محاصره کرد و در میان آنان تفرقه افکند و نزدیک بود همه را یک جا به شهادت برسانند.

حسین علیه السلام برادرش ابی الفضل را خواند و او را فرمود برو آنان را نجات ده حضرت یک تنه به دشمن حمله کرد و یاران امام را در حالی که جراحاتی بر تن داشتند از چنگ دشمن نجات داد و خواست آنها را به خدمت امام بیاورد ایشان از برگشتن از قتال امتناع نمودند و به جنگ پرداختند و ابی الفضل نیز از آنان دفاع می کرد تا

به شهادت نائل شدند، آن گاه حضرت ابی الفضل به خدمت برادر بازگشت و واقعه را گزارش نمود [۱].

*****

[۱] ابصار العین ص ۲۹

کامل ۳۹۴: ۳

مقاتل الطالبیین ص ۸۵.

اخلاص یاران

تبلور اخلاص اصحاب در اعلام وفاداری و کشته شدن، نه یک بار بلکه ۷۰ بار در راه ولایت و امامت آشکار شد. با توجه به گوشه هایی از سخنان آنها همچون مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین و بریر، فضایی از توحید ناب و اعتقاد قلبی به امامت و ولایت و معاد قابل مشاهده است؛ سخنان آنها تن هر شنونده ای را می لرزاند.

گویی این اخلاص از سویی مرگ را در نظر اصحاب شیرین تر از عسل کرده بود و سختی ها و دشواری ها را برای آنان آسان کرده و از سوی دیگر مقام معنوی آنها را ارتقاء بخشیده و تا حدّ «عین الیقین»، پیش برده بود تا آنجا که در روز عاشورا شبه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، جناب علی اکبر علیه السلام پیامبر را مشاهده می کند و فریاد بر می آورد:

«یا أَبَتا عَلَیکَ مِنّی السّلام هَذا جَدّی رسول اللّه قَدْسَکانی بِقَأسِهِ الاَوْفی» [۱].

یعنی او از دست انسان کامل و اشرف مخلوقات، در همین دنیا و روز روشن شربت ملکوتی و بهشتی را نوشید.

اخلاص، شربت بهشتی به ارمغان می آورد و دنیا را به آخرت گره می زند و می توان کمی از آن شربت ناب بهشتی را در همین دنیا نوشید. و چنین است که اخلاص سیدالشهدا در گودال قتلگاه در سیمای مبارکش آشکارتر می شود.

در سال «عزّت حسینی» مزین کردن خود به اخلاص و کار برای خدا، همچون حسین علیه السلام و اصحاب او، بسیار ضروری

است. این همه بده بستون ها «کاسه به جایی رود که قدح باز آید» یک روز به درد ما می خورد، وجود روابط به جای ضوابط، تبار گرایی ها، قوم و خویش محوری، حزب گرایی و حزب بازی ها (هوا و هوس های گروهی) همه و همه برخلاف شعور و اندیشه حسینی است.

*****

[۱] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۷؛ مقتل الحسین، مقرّم، ص ۳۱۲.

سخنان امام با یارانش در شب عاشورا

۲۶۸. تاریخ الطبری - به نقل از عبد اللّه بن شریک عامری، از امام زین العابدین علیه السلام:

پس از آن که عمر بن سعد بازگشت، امام حسین علیه السلام یاران خود را در نزدیکی غروب [شب عاشورا] گِرد آورد. من، بیمار بودم. خودم را به او نزدیک کردم تا بشنوم. شنیدم که پدرم به یارانش می فرماید:

«خدای - تبارک و تعالی - را به بهترین گونه می ستایم و او را در خوشی و ناخوشی ستایش می کنم. خدایا!

تو را می ستایم که به نبوّت، گرامی مان داشتی و قرآن را به ما آموختی و ما را در دین، فهیم کردی و گوش و دیده و دل برایمان قرار دادی و ما را از مشرکان، قرار ندادی.

امّا بعد، من، نه یارانی نزدیک تر و بهتر از یارانِ خود سراغ دارم و نه خانواده ای نیکوکارتر و برقرار کننده پیوند از خانواده خود. خداوند از جانب من به همه شما جزای خیر دهد!

هان که گمان دارم از دست این دشمنان، فقط فردا را داریم. هان!

به شما اجازه رفتن دادم. همگی می توانید بروید که تعهّدی به من ندارید. این شب است و تاریکی، شما را فرا گرفته است. آن را مَرکب خود کنید».

۲۶۹. الطبقات الکبری:

امام حسین علیه السلام یارانش

را در شب عـاشورا – که شب جمعه بود – گِرد آورد و پس از حمـد و ثنای الهی و یاد کردِ پیامبر خـدا و نبوّتش – که خـدا به آن گرامی اش داشته و او را بدان بر امّتش نعمت داده است – فرمود:

«من، جز این گمان نمی برم که این جماعت، فردا با شـما می جنگنـد. من به همه شـما اجازه رفتن دادم و شـما اجازه دارید در این تـاریکی شب که شـما را فرا گرفته، برویـد. هر کـدامتان که می توانـد، یکی از خانواده مرا با خود بردارد و در شـهرهایتان پراکنده شوید تا خداوند، فتحی و یا امری از جانب خود بیاورد تا اینها (دشـمنان) از آنچه در دل نهان کرده اند، پشیمان شوند. این جماعت، فقط مرا می جویند و چون مرا ببینند، دیگر در پی شما نمی آیند».

خاندان ایشان گفتند:

خدا ما را پس از تو باقی نگذارد!

به خدا سوگند، از تو جدا نمی شویم تا آنچه به تو می رسد، به ما نیز برسد.

یاران ایشان نیز همگی چنین گفتند.

امام علیه السلام فرمود:

«خداوند، پاداش نیت شما را بهشت قرار دهد!».

۲۷۰. الخرائج و الجرائح – به نقل از ابو حمزه ثُمالی:

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

من در شبی که صبح فردایش پدرم [حسین علیه السلام] کشته شد، با او بودم. به یارانش فرمود:

«این، شب است. آن را مَرکب خود بگیرید که این جماعت، در پی من اند و اگر مرا بکشند، دیگر به شما کاری ندارند و شما [از جهت بیعت با من] آزاد و اختیاردار هستید».

یارانش گفتند:

نه. به خدا سوگند، هرگز چنین نمی شود!

فرمود:

«فردا همه شما کشته می شوید و هیچ یک

از شما نمی رَهَد».

گفتند:

ستایش، خدایی که ما را به شَرَف کشته شدن همراه تو رساند.

سپس امام حسین علیه السلام دعا کرد و به آنان فرمود:

«سرهایتان را بالا بگیرید و بنگرید».

پس به جایگاه و منزلگاه خود در بهشت نگریستند.

امام حسین علیه السلام به آنان فرمود:

«فلانی!

این، منزل توست؛ فلانی!

این، قصر توست. فلانی!

این، درجه توست».

از این رو، هر یک از آنان با سر و سینه به استقبال نیزه ها و شمشیرها می رفتند تا به جایگاهشان در بهشت برسند.

۲۷۱. أنساب الأشراف:

امام حسین علیه السلام به خانواده و همراهانش پیشنهاد داد که از گِرد او پراکنده شوند و شب را مَرکب خود کنند و فرمود:

«آنان، فقط مرا می جویند و اکنون، یافته اند. گمان می کنم که نامه هایی که به من نوشتند [و مرا دعوت کردند]، جز از سرِ نیرنگ با من و نزدیک شدن به پسر معاویه نبوده است».

یارانش گفتند:

خداوند، زنده ماندن [ما] پس از تو را زشت بدارد.

۲۷۲. الأمالی، صدوق – به نقل از عبد اللّه بن منصور، از امام صادق علیه السلام:

پدرم [امام باقر علیه السلام] از پدرش [امام زین العابدین علیه السلام] برایم نقل کرد ... که:

امام حسین علیه السلام در میان یارانش به سخن گفتن ایستاد و گفت:

«بار خدایا!

من، نه خاندانی می شناسم که از خاندانم نیکوکارتر و پاک تر و پاکیزه تر باشند، و نه یارانی که بهتر از یاران من باشند. می بینید که چه شده است. شما از بیعت من آزادید و چیزی به گردنتان نیست و تعهّدی به من ندارید. این، شب است که تاریکی آن، شما را فرا گرفته است. آن را مَرکب خود گیرید و در شهرها پراکنده شوید که این جماعت،

مرا می جویند و اگر به من دست یابند، از تعقیب دیگران، دست می کشند».

کربلا

چهل حدیث کربلا

پیشگفتار

کتاب:

چهل حدیث کربلا نویسنده:

محمد صحتی سرد رودی

حدیث کربلا، حدیث حریت و حماسه هاست و روایتش روایت رویش و خیزش، و سرودش همیشه سرخ و حیات بخش و حرکت زا. در خصوص کربلا و حماسه همیشه جاوید عاشورا، در کتابی با نام «سیمای کربلا، حریم حریت» سخن گفته ایم و چندین حدیث ازاحادیث این دفتر را نیز در آنجا البته با شرح و بسطی بیشتر آورده ایم. دیگر لازم نیست در این مقدمه حرف به درازا کشد، تنها به تذکر چند نکته که در فهم بهتر این مجموعه می تواند مفید باشد بسنده می شود:

۱. روایتهایی که درباره کربلا، بویژه زیارت آستان قدس حسینی علیه السلام، در منابع روایی آمده است. بیشتر از اینها است که در یک مجموعه چهل حدیثی بگنجد، ما از صدها حدیث، این چهل نمونه را، از سخنان برگزیدگان خدا برگزیده ایم. ۲ احادیث از کتابهای معتبر نقل شده و بیشتر آنها را در کتاب وزین کامل الزیارات می توان دید، کتابی که در نظر دانشوران شیعی معتبراست و محکم. ۳ در انتخاب حدیثها، علاوه بر نکات چندی که در نظر بوده این نکته نیز در نظر گرفته شده است که تا حد امکان حدیثی نقل شود که کم لفظ و معتبر، اما پر معنی باشد تا حفظ آن برای همه سهل و ممکن باشد.

۴ پیشاپیش اقرار می شود که ترجمه ها نارسا بوده و آن لطف بی نظیری که در سخن معصوم علیه السلام است در ترجمه ها دیده نمی شود ما تلاش خویش را کرده ایم، امید که مقبول درگاه حضرت حق

واقع گردد.

محمد صحتی سرد رودی قم ۸/۱۰/ ۷۳

۱– حریم پاک

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال:

... و هی اطهر بقاع الأرض و اعظمها حرمه و انها لمن بطحاء الجنه. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن حدیث بلندی می فرماید:

کربلا پاکترین بقعه روی زمین و از نظر احترام بزرگترین بقعه ها است و الحق که کربلا از بساطهای بهشت است. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۱۵ و نیز کامل الزیارات، ص ۲۶۴

۲ – سرزمین نجات

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

یقبر ابنی بأرض یقال لها کربلا- هی البقعه التی کانت فیها قبه الاسلام نجا الله التی علیها المؤمنین الذین امنوا مع نوح فی الطوفان. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

پسرم حسین در سرزمینی به خاک سپرده می شود که به آن کربلا گویند، زمین ممتازی که همواره گنبد اسلام بوده است، چنانکه خدا، یاران مؤمن حضرت نوح را در همانجا از طوفان نجات داد.

کامل الزیارات، ص ۲۶۹، باب ۸۸، ح ۸

۳ – مسلخ عشق

قال امیر المؤمنین علی علیه السلام:

هذا ... مصارع عشاق شهداء لا یسبقهم من کان قبلهم و لا یلحقهم من کان بعدهم. حضرت علی علیه السلام روزی گذرش از کربلا افتاد و فرمود:

اینجا قربانگاه عاشقان و مشهد شهیدان است شهیدانی که نه شهدای گذشته و نه شهدای آینده به پای آنها نمی رسند

تهذیب، ج ۶، ص ۷۳ و بحار، ج ۹۸، ص ۱۱۶

۴ – عطر عشق

قال علی علیه السلام:

واها لک أیتها التربه لیحشرن منک قوم یدخلون الجنه بغیر حساب. امیر المؤمنین علیه السلام خطاب به خاک کربلا فرمود:

چه خوشبوئی ای خاک!

در روز قیامت قومی از تو بپا خیزند که بدون حساب و بی درنگ به بهشت روند. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۶۹

۵ – ستاره سرخ محشر

قال علی بن الحسین علیه السلام:

تزهر أرض کربلا یوم القیامه کالکوکب الدری و تنادی أنا أرض الله المقدسه الطیبه المبارکه التی تضمنت سید الشهداء و سید شباب اهل الجنه.

امام سجاد علیه السلام فرمود:

زمین کربلا، در روز رستاخیز، چون ستاره مرواریدی می درخشد و ندا در می دهد که من زمین مقدس خدایم، زمین پاک و مبارکی که پیشوای شهیدان و سالار جوانان بهشت را در بر گرفته است

ادب الطف، ج ۱، ص ۲۳۶

به نقل از:

کامل الزیارات، ص ۲۶۸

۶ – کربلا و بیت المقدس

قال ابو عبد الله علیه السلام:

الغاضریه من تربه بیت المقدس.

امام صادق علیه السلام فرمود:

کربلا از خاک بیت المقدس است. کامل الزیارات، ص ۲۶۹، باب ۸۸، ح ۷

۷ – فرات و کربلا

قال ابو عبد الله علیه السلام

اءن أرض کربلا و ماء الفرات اول ارض و اول ماء قدس الله تبارک و تعالی ...

امام صادق علیه السلام فرمود:

سرزمین کربلا و آب فرات، اولین زمین و نخستین آبی بودند که خداوند متعال به آنها قداست و شرافت بخشید. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۰۹ و نیز کامل الزیارات، ص ۲۶۹

۸ – کربلا، کعبه انبیاء

قال ابو عبد الله علیه السلام:

لیس نبی فی السموات و الارض، اءلا یسألون الله تبارک و تعالی أن یؤذن لهم فی زیاره الحسین (علیه السلام)، ففوج ینزل و فوج یعرج.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هیچ پیامبری در آسمانها و زمین نیست مگر این که می خواهند خداوند متعال به آنان رخصت دهد تا به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شوند، چنین است که گروهی به کربلا فرود آیند و گروهی از آنجا عروج کنند. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۴۴، به نقل از کامل الزیارات، ص ۱۱۱

۹ – کربلا، مطاف فرشتگان

قال ابو عبد الله علیه السلام:

لیس من ملک فی السموات و الأرض الا یسألون الله تبارک و تعالی أن یؤذن لهم فی زیاره الحسین (علیه السلام)، ففوج ینزل و فوج یعرج.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هیچ فرشته ای در آسمانها و زمین نیست مگر این که می خواهد خداوند متعال به او رخصت دهد تا به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شود، چنین است که همواره فوجی از فرشتگان به کربلا فرود آیند و فوجی دیگر عروج کنند و از آنجا اوج گیرند. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۴۴، به نقل از کامل الزیارات ص ۱۱۴

۱۰ – راه بهشت

قال ابو عبد الله علیه السلام:

موضع قبر الحسین علیه السلام ترعه من ترع الجنه

امام صادق علیه السلام فرمود:

جایگاه قبر امام حسین علیه السلام دری از درهای بهشت است. کامل الزیارات، ص ۲۷۱، باب ۸۹، ح ۱

۱۱ – کربلا، حرم امن

قال ابو عبد الله علیه السلام:

ان الله اتخذ کربلا حرما آمنا مبارکا قبل أن یتخذ مکه حرما.

امام صادق علیه السلام فرمود:

به راستی که خدا کربلا را حرم امن و با برکت قرار داد پیش از آنکه مکه را حرم قرار دهد. کامل الزیارات، ص ۲۶۷ بحار، ج ۹۸، ص ۱۱۰

۱۲ – زیارت مداوم

قال الصادق علیه السلام:

زوروا کربلا و لا تقطعوه فاءن خیر أولاد الانبیاء ضمنته ...

امام صادق علیه السلام فرمود:

کربلا را زیارت کنید و این کار را ادامه دهید، چرا که کربلا بهترین فرزندان پیامبران را در آغوش خویش گرفته است. کامل الزیارات، ص ۲۶۹

۱۳ – بارگاه مبارک

قال الصادق علیه السلام:

«شاطی ء الوادی الأیمن» الذی ذکره الله فی القرآن، (۱) هو الفرات و «البقعه المبارکه» هی کربلا.

امام صادق علیه السلام فرمود:

آن «ساحل وادی ایمن» که خدا در قرآن یاد کرده فرات است و «بارگاه با برکت» نیز کربلا است. (۲)

۱۴ – شوق زیارت

قال الامام الباقر علیه السلام:

لو یعلم الناس ما فی زیاره قبر الحسین علیه السلام من الفضل، لماتوا شوقا.

امام باقر علیه السلام فرمود:

اگر مردم می دانستند که چه فضیلتی در زیارت مرقد امام حسین علیه السلام است از شوق زیارت می مردند. ثواب الاعمال، ص ۳۱۹، به نقل از کامل الزیارات.

۱۵ – حج مقبول و ممتاز

قال ابو جعفر علیه السلام:

زیاره قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و زیاره قبور الشهداء، و زیاره قبر الحسین بن علی علیهما السلام، تعدل حجه مبروره مع رسول الله صلی الله علیه و آله.

امام باقر علیه السلام فرمود:

زیارت قبر رسول خدا «ص»، و زیارت مزار شهیدان، و زیارت مرقد امام حسین علیه السلام معادل است با حج مقبولی که همراه رسول خدا «ص» بجا آورده شود.

مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۶۶، و نیز کامل الزیارات، ص ۱۵۶

۱۶ – تولدی تازه

عن حمران قال:

زرت قبر الحسین علیه السلام فلما قدمت جاءنی. ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام ...

فقال علیه السلام:

ابشر یا حمران فمن زار قبور شهداء آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم یرید الله بذلک و صله نبیه حرج من ذنوبه کیوم ولدته امه. حمران می گوید:

هنگامی که از سفر زیارت امام حسین علیه السلام برگشتم، امام باقر علیه السلام به دیدارم آمد و فرمود:

ای حمران!

به تو مژده می دهم که هر کس قبور شهیدان آل محمد (ص) را زیارت کند و مرادش از این کار رضایت خدا و تقرب به

پیامبر (ص) باشد، از گناهانش بیرون می آید چون روزی که مادرش او را زاد. امالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۸، چاپ نجف بحار، ج ۹۸، ص. ۲۰

۱۷ – زیارت مظلوم

عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیه السلام یقولان:

من احب أن یکون مسکنه و مأواه الجنه، فلا یدع زیاره المظلوم. از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده که فرمودند:

هر کس که می خواهد مسکن و مأوایش بهشت باشد، زیارت مظلوم علیه السلام را ترک نکند.

مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۵۳

۱۸ – شهادت و زیارت

قال الامام الصادق علیه السلام:

زوروا قبر الحسین (علیه السلام) و لا تجفوه، فاءنه سید شباب أهل الجنه من الخلق، و سید شباب الشهداء.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مرقد امام حسین علیه السلام را زیارت کنید و با ترک زیارتش به او ستم نورزید چرا که او سید جوانان بهشت از مردم، و سالار جوانان شهید است. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۵۶:

و کامل، ص ۱۰۹

۱۹ – زیارت، بهترین کار

قال ابو عبد الله علیه السلام:

زیاره قبر الحسین بن علی علیهما السلام من افضل ما یکون من الاعمال.

امام صادق علیه السلام فرمود:

زیارت قبر امام حسین علیه السلام از بهترین کارهاست که می تواند انجام یابد. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص. ۳۱۱

۲۰ – سفره های نور

قال الامام الصادق علیه السلام:

من سره ان یکون علی موائد النور یوم القیامه فلیکن من زوار الحسین بن علی (علیهما السلام)

امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس دوست دارد روز قیامت، بر سر سفره های نور بنشیند باید از زائران امام حسین (علیه السلام) باشد.

وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۳۰ بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۷۲

۲۱ – شرط شرافت

قال الصادق علیه السلام:

من اراد أن یکون فی جوار نبیه و جوار علی و فاطمه فلا یدع زیاره الحسین علیهم السلام

امام صادق علیه السلام فرمود:

کسی که می خواهد در همسایگی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و در کنار علی (علیه السلام) و فاطمه (س) باشد، زیارت امام حسین (علیه السلام) را ترک نکند.

وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۳۱، ح. ۳۹

۲۲ – زیارت، فریضه الهی

قال ابو عبد الله علیه السلام:

لو أن احدکم حج دهره ثم لم یزر الحسین بن علی علیه السلام لکان تارکا حقا من حقوق رسول الله (ص) لأن حق الحسین فریضه من الله تعالی، واجبه علی کل مسلم.

امام صادق علیه السلام فرمود:

اگر یکی از شما تمام عمرش را احرام حج بندد، اما امام حسین علیه السلام را زیارت نکند، حقی از حقوق رسول خدا (ص) را ترک کرده است چرا که حق حسین علیه السلام فریضه الهی و بر هر مسلمانی واجب و لازم است. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص. ۳۳۳

۲۳ – کربلا، کعبه کمال

قال ابو عبد الله علیه السلام:

من لم یأت قبر الحسین علیه السلام حتی یموت کان منتقص الایمان، منتقص الدین، اءن ادخل الجنه کان دون المؤمنین فیها.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس به زیـارت قبر امام حسـین علیه السـلام نرود تا بمیرد، ایمانش ناتمام و دینش ناقص خواهـد بود، به بهشت هم که برود پایین تر از مؤمنان در آنجا خواهد بود.

وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص. ۳۳۵

۲۴ – از زیارت تا شهادت

قال ابو عبد الله علیه السلام:

لا تدع زیاره الحسـین بن علی علیهما السلام و مر أصحابک بذلک یمد الله فی عمرک و یزید فی رزقک و یحییک ء الله سعیدا و لا تموت الا شهیدا.

امام صادق علیه السلام فرمود:

زیارت امام حسین علیه السلام را ترک نکن و به دوستان و یارانت نیز همین را سفارش کن!

تا خـدا عمرت را دراز و روزی و رزقت را زیاد کنـد و خـدا تو را با سـعادت زنده دارد و نمیری مگر شـهید. وسائل الشـیعه، ج ۱۰، ص ۳۳۵

۲۵ – حدیث محبت

عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

من اراد الله به الخیر قـذف فی قلبه حب الحسـین علیه السـلام و زیارته، و من اراد الله به السوء قـذف فی قلبه بغض الحسـین علیه السلام و بغض زیارته. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

هر کس که خدا خیر خواه او باشد، محبت حسین (علیه السلام) و زیارتش را در دل او می اندازد و هر کس که خدا بدخواه او باشد، کینه و خشم حسـین (علیه السـلام) و خشم زیارتش را در دل او می اندازد. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۸۸، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۷۶

۲۶ – نشان شیعه بودن

قال الصادق علیه السلام:

من لم یـأت قبر الحسـین علیه السـلام و هو یزعم انه لنـا شـیعه حتی یموت فلیس هو لنـا شـیعه، و ان کـان من اهـل الجنه فهو من ضیفان اهل الجنه.

امام صادق علیه السلام فرمود:

کسی که به زیارت قبر امام حسین نرود و خیال کند که شیعه ما است و با این حال و خیال بمیرد، او شیعه ما نیست، و اگر هم از اهل بهشت باشد، از میهمانان اهل بهشت خواهد بود.

کامل الزیارات، ص ۱۹۳، بحار الانوار، ج ۹۸، ص. ۴

۲۷ – سکوی معراج

قال الصادق علیه السلام:

من اتی قبر الحسین علیه السلام عارفا بحقه کتبه الله عز و جل فی اعلی علیین.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس که به زیارت قبر حسین علیه السلام نایل شود و به حق آن حضرت معرفت داشته باشد، خدای متعال او را در بلندترین درجه عالی مقامان ثبت می کند.

من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص. ۵۸۱

۲۸ – مکتب معرفت

قال ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام:

أدنی ما یثاب به زائر أبی عبد الله (علیه السلام) بشط فرات، اذا عرف حقه و حرمته و ولایته، أن یغفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود:

کمترین ثوابی که به زائر امام حسین علیه السلام در کرانه فرات، داده می شود این است که تمام گناهان، مقدم و مؤخرش بخشوده می شود.

بشرط این که حق و حرمت و ولایت آن حضرت را شناخته باشد.

مستدرك الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۳۶، به نقل از کامل الزیارات، ص. ۱۳۸

۲۹ – همچون زیارت خدا

قال الامام الرضا علیه السلام:

من زار قبر الحسین (علیه السلام) بشط الفرات کان کمن زار الله.

امام رضا علیه السلام فرمود:

کسی که قبر امام حسین علیه السلام را در کرانه فرات زیارت کند، مثل کسی است که خدا را زیارت کرده است. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۵۰، به نقل از کامل

۳۰ – زیارت عاشورا

قال الصادق علیه السلام:

من زار الحسین علیه السلام یوم عاشورا وجبت له الجنه.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس که امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا زیارت کند، بهشت بر او واجب می شود.

اقبال الاعمال، ص ۵۶۸

۳۱ – بالاتر از رو سپیدی

قال ابو عبد الله علیه السلام:

من بات عند قبر الحسین علیه السلام لیله عاشورا لقی الله یوم القیامه ملطخا بدمه، کانما قتل معه فی عرصه کربلا.

امام صادق علیه السلام فرمود:

کسی که شب عاشورا را در کنار مرقد امام حسین علیه السلام سحر کند، روز قیامت در حالی به پیشگاه خدا خواهد شتافت که به خونش آغشته باشد، مثل کسی که در میدان کربلا و در کنار امام حسین علیه السلام کشته شده باشد.

وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص. ۳۷۲

۳۲ – نشانه های ایمان

قال ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام:

علامات المؤمن خمس:

صلاه الخمسین، و زیاره الاربعین، و التختم، فی الیمین، و تعفیر الجبین و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم.

امام حسن عسگری علیه السلام فرمود:

نشانه های مؤمن پنج چیز است:

۱ نمازهای پنجاه گانه (۳) ۲ زیارت اربعین ۳ انگشتر به دست راست کردن ۴ بر خاک سجده کردن ۵ بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفتن

وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۷۳، و نیز التهذیب، ج ۶، ص ۵۲

۳۳ – رواق منظر یار

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

الا و ان الاجابه تحت قبته، و الشفاء فی تربته، و الأئمه (علیهم السلام) من ولده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

بدانید که اجابت دعا، زیر گنبد حرم او و شفاء در تربت او، و امامان علیهم السلام از فرزندان اوست. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص. ۳۳۵

۳۴ – تربت و تربیت

قال الصادق علیه السلام:

حنکوا أولادکم بتربه الحسین (علیه السلام) فانها امان.

امام صادق علیه السلام فرمود:

کام کودکانتان را با تربت حسین (علیه السلام) بردارید، چرا که خاک کربلا، فرزندانتان را بیمه می کند.

وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص. ۴۱۰

۳۵ – بزرگترین دارو

قال ابو عبد الله علیه السلام:

فی طین قبر الحسین (علیه السلام)، الشفاء من کل داء، و هو الدواء الاکبر.

امام صادق علیه السلام فرمود:

شفای هر دردی در تربت قبر حسین علیه السلام است و همان است که بزرگترین داروست. کامل الزیارات، ص ۲۷۵ و وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص. ۴۱۰

۳۶ – تربت و هفت حجاب

قال الصادق علیه السلام:

السجود علی تربه الحسین علیه السلام یخرق الحجب السبع.

امام صادق علیه السلام فرمود:

سجده بر تربت حسین علیه السلام حجابهای هفتگانه را پاره می کند.

مصباح المتهجد، ص ۵۱۱، و بحار الانوار، ج ۹۸، ص. ۱۳۵

۳۷ – سجده بر تربت عشق

کان الصادق علیه السلام لا یسجد الا علی تربه الحسین علیه السلام تذللا لله و استکانه الیه. رسم حضرت امام صادق علیه السلام چنین بود که:

جز بر تربت حسین علیه السلام به خاک دیگری سجده نمی کرد و این کار را از سر خشوع و خضوع برای خدا می کرد.

وسائل الشیعه، ج ۳، ص. ۶۰۸

۳۸ – تسبیح تربت

قال الصادق علیه السلام:

السجود علی طین قبر الحسین علیه السلام ینور الی الارض السابعه و من کان معه سبحه من طین قبر الحسین علیه السلام کتب مسبحا و ان لم یسبح بها ...

امام صادق علیه السلام فرمود:

سجده بر تربت قبر حسین علیه السلام تا زمین هفتم را نور باران می کند و کسی که تسبیحی از خاک مرقد حسین علیه السلام را با خود داشته باشد، تسبیح گوی حق محسوب می شود، اگر چه با آن تسبیح هم نگوید. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۶۸، وسائل الشیعه، ج ۳، ص. ۶۰۸

۳۹ – تربت شفابخش

عن موسی بن جعفر علیه السلام قال:

و لاـ تأخذوا من تربتی شیئا لتبرکوا به فان کل تربه لنا محرمه الا تربه جدی الحسین بن علی علیهما السلام فان الله عز و جل

جعلها شفاء لشیعتنا و أولیائنا.

حضرت امام کاظم علیه السلام در ضمن حدیثی که از رحلت خویش خبری می داد، فرمود:

چیزی از خاک قبر من بر ندارید تا به آن تبرک جویید چرا که خوردن هر خاکی جز تربت جدم حسین علیه السلام، بر ما حرام است، خدای متعال تنها تربت کربلا را، برای شیعیان و دوستان ما شفا قرار داده است.

جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص. ۵۳۳

۴۰ یکی از چهار نیاز

قال الامام موسی الکاظم علیه السلام:

لا تستغنی شیعتنا عن أربع:

خمره یصلی علیها، و خاتم یتختم به، و سواک یستاک به، و سبحه من طین قبر أبی عبد الله علیه السلام ... حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

پیروان ما از چهار چیز بی نیاز نیستند:

۱ سجاده ای که بر روی آن نماز خوانده شود.

۲ انگشتری که در انگشت باشد.

۳ مسواکی که با آن دندانها را مسواک کنند. ۴ و تسبیحی از خاک مرقد امام حسین علیه السلام ... تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۵

پی نوشت ها:

۱. قرآن مجید، سوره قصص، آیه ۳۰

۲. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۰۳، به نقل از تهذیب

۳. منظور نمازهای روزانه و نوافل آنهاست که پنجاه رکعت می شود.

عاشورا

پیام عاشورا

مقدمه دفتر

(پیام عاشورا) (حاوی بیش از ۱۶۰ پیام از حسین بن علی علیه السلام)

تالیف:

محمد صادق نجمی

(عاشورا) واژه ای است خاطره انگیز که پیوسته، فداکاری، شجاعت، جوانمردی، ایستادگی در برابر بیدادگری، پیروی از رهبر اسلامی و حمایت از دین را به همراه دارد. (عاشورا) نشانگر حرکت آغاز شده از سوی آدم علیه السلام است که وارث او پرچمداریش را به عهده گرفته و در راه آن، جان باخته است. (عاشورا) آیینه تمام نمای فریاد (هیهات منا الذله) امام حسین علیه السلام است که هیچ سنگی توان شکستن آن را ندارد. (عاشورا) خورشید فروزانی است که ابرهای تیره و تار ستم، هرگز توان پنهان ساختن آن را ندارند. کلام آخر اینکه:

(عاشورا)، پیام آور انقلاب سرخ علوی است که تا ستم و ستم پیشه در جهان وجود دارد، هرگز از جوش و خروش باز نمی ایستد. کتابی که اکنون در دست شما خواننده گرامی است، بیان چندین پیام از پیام های عاشورا است که توسط مؤلف محترم آن به رشته تحریر درآمده، بدان امید که مشعل فروزان شام سیاه انسانها قرار گیرد.

این دفتر، پس از بررسی، ویرایش و اصلاح، آن را به زیور چاپ آراسته و در اختیار حق جویان قرار می دهد و جز خشنودی خداوند بزرگ، هدفی را پی نمی گیرد. در خاتمه تذکر چند نکته ضروری است:

۱ - از آنجا که این کتاب، سخنان امام حسین علیه السلام را به منابع فراوان مستند ساخته و پیداست که همه

آنها یکسان نبوده و با یکدیگر اختلاف دارند لذا واحد تحقیق و بررسی سعی نموده مدارک خطبه های متن را با یک منبع تطبیق داده و همان را نخستین مدرک قرار دهد و منابع دیگر را به دنبال آن ذکر نماید.

۲ – کوشش شده منبعی انتخاب شود که متن کتاب با آن همخوانی داشته باشد.

۳ – از خوانندگان محترم تقاضا داریم هرگونه انتقاد یا پیشنهادی دارند، به آدرس:

قم – صندوق پستی ۷۴۹ – دفتر انتشارات اسلامی – بخش فارسی، ارسال دارند. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

مقدمه مؤلف

انگیزه تنظیم کتاب با کیفیت موجود این است که:

از شهادت حسین بن علی علیه السلام تا به امروز که نزدیک به چهارده قرن می گذرد، کتابها و تإلیفات بی شماری درباره شخصیت و بیان عظمت قیام و ابعاد مظلومیت آن حضرت، تإلیف گردیده، مقالات بی حد، نگارش یافته و سخنرانیها بی شماری ایراد شده، است و این وضع، با روندی بیشتر، ادامه دارد و درباره هیچکس جز سالار شهیدان، این همه تإلیفات و مقالات و سخنرانی سابقه ندارد، (۱) و هر نویسنده و گوینده در حد اخلاص خود، مثاب و مأجور خواهد بود.

آنچه قابل ذکر است اینکه محتوای بعضی از این تإلیفات و سخنرانیها را جنبه تاریخی عاشورا و ابعاد ظلم و ستمی که بر فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندانش وارد شده تشکیل می دهد و جنبه های تحلیلی قیام عاشورا و اهداف این حرکت تاریخی، کمتر مورد توجه قرار می گیرد. و گاهی نیز این حادثه عظیم تنها از جنبه خاص و از زاویه محدودی تجزیه و تحلیل می

گردد و یا انگیزه های فرعی با عوامل اصلی، درهم آمیخته و مسائل فرعی، جایگزین اهداف اصلی در این قیام معرفی می شود.

برای تکمیل این بحث و جلوگیری از خلط انگیزه های اصلی و فرعی در قیام حسین بن علی (علیهماالسلام) به نظر رسید نامه ها و خطبه های آن حضرت را از بدو حرکت از مدینه تا هنگام شهادتش، از منابع معتبر و با ترتیب زمانی و با توضیحات لازم، در یک مجموعه گرد آوردیم تا راهی برای تفسیر و تحلیل قیام آن بزرگوار، بر اساس گفتار آن حضرت باشد.

امید است این اقدام، مورد استقبال طیف عظیمی از خطبا، گویندگان و نویسندگان قرار می گیرد. باید دانست آن چنان شخصیت حسین بن علی علیه السلام از لحاظ شجاعت، فداکاری و مظلومیت در میان جامعه مطرح است، هیچ یک از مدافعان حق و حقیقت و شهدای راه فضیلت، در این حد مطرح نیستند. تشکیل هیاءتهای عزاداری و مجالس سوگواری، سرودن اشعار و مراثی، گریه کردن و نوحه سرایی، اظهار حزن و اندوه و ابراز تاءثر و تاءسف در حدی که در مصیبت حضرت سیدالشهداء، انجام می گیرد و این اظهار ارادت که به آستان مقدس آن حضرت، با تاریخ اسلام عجین گردیده است، درباره هیچ یک از رجال آسمانی و پیشوایان مذهبی سابقه ندارد؛ همانگونه که خود حضرت فرمود:

انا قتیل العبره یذکرنی مؤمن الا بکی؛ من کشته اشکم، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند مگر اینکه می گرید. (۲)

لذا حسین علیه السلام یک چهره شناخته شده تاریخ است و همه مسلمانان جهان و حتی افراد بیگانه از اسلام با نام عزیز حسین علیه السلام آشنا هستند

و همه عزاداران و نه تنها نام زیبای او را می شناسند بلکه می دانند که او بسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزند علی مرتضی علیه السلام و فاطمه زهراست. و می دانند که او در سوم شعبان سال چهارم هجرت، متولد و در عاشورأی سال ۶۱ در کربلا به شهادت رسید و قبر مطهر او در قتلگاهش، زیارتگاه شیعیانش می باشد.

– همگان نام برادران، خواهران و فرزندان او را می دانند و از واقعه شهادت جانگداز او آگاهند. – می دانند شماره یاران او در کربلا چند نفر بودند و ماجرای شهادت و اسارت آنان چه بوده است. آری، همه عزاداران آن حضرت با این مطالب و مطالب دیگر درباره شهادت او آشنا هستند و آنها را می دانند. ولی آیا همه عزاداران او فلسفه قیام و شهادتش را می دانند؟

آیا همه کسانی که بر او اشک می ریزند، با پیام او آشنا هستند و یا در اشعار و مراثی و در مراسم عزاداری در حالی که سیل اشک بر رخسارها جاری است و بیانگر حرکت سیل ارادت و عواطف به آستان مقدس (فرزند رسول خدا) صلی الله علیه و آله است، اهداف والا و مقدس آن حضرت هم متجلی و متبلور است. و همه جملاتی که به صورت شعر، شعار و ذکر مصیبت بر زبانها جاری است، می تواند زبان حال واقعی و گویای آن حقیقت باشد که حسین علیه السلام و یارانش فدای آن گردیدند؟

یا بیشتر آنها برخاسته از عواطف گویندگان و بیانگر فکر و اندیشه آنان است که به عنوان زبانحال امام حسین علیه السلام و ایده

و اندیشه او ارائه می گردد؟

آیا همه عزاداران و خطبا و گویندگان ما به این واقعیت می اندیشند که تاریخ از دید قصه و بیان حوادث، گر چه تنها یک (یزید) دارد که لحظاتی از تاریخ یک قومی و ایامی از روزه

ای مردمی را اشغال کرد و جنایاتی آفرید و گذاشت و گذشت، اما از دیدگاه صحیح و درست تاریخ، عناصری زنده و فعال در میان اقوام و ملل مختلف در تمام دور آنها و لحظات تاریخ وجود دارد که می تواند مستمرا یزید آفرین باشد و این عناصر، هیچگاه عقیم نیستند و اگر جامعه ما رو نداشت، بلکه از وجود چنین یزیدی غافل بود.

از شناخت حسین روز هم غافل بود، در عزای حسین علیه السلام کوتاهی نداشت در حالی که در نظامی زندگی می کرد که همه برنامه اش ضد حسین ضد مکتب حسین بود.

تسلط دشمنان حسین علیه السلام آن چنان عمیق بود که تصمیم داشت هر چه رنگ و بوی اسلام دارد، از میان بردارد و اگر شناخت صحیح از حسین و یزید زمانه وجود داشت، بایستی از مدتها قبل و نه در سال ۵۷، انقلاب صورت بگیرد. و اگر امام خمینی (قدس سره) نبود، نه حسین زمان شناخته می شد و نه یزید زمان. از اصل موضوع، دور شدیم. سخن در اینجا بود که بخش مهمی از اشعار، مراثی، شعارها و نوحه ها هماهنگی کامل با فکر و اندیشه امام علیه السلام و قیام او ندارد و پیام عاشورا در آنها کم رنگ است و یا اصلا مشهود نیست. و یکی از علل آن، عدم درک صحیح از واقعه عاشورا و قیام حسین بن

علی (علیهماالسلام) است؛ زیرا یک شاعر و گوینده هر چه توانا و گویا و ارتباط او با آنچه توصیف می کند، نزدیک باشد، باز هم از ترسیم واقعیت آن عاجز و از بیان حقیقت آن ناتوان خواهد بود، آن هم در یک حادثه عظیم تاریخی مانند حادثه عاشورا و قیام اباعبدالله الحسین، با گذشت بیش از چهارده قرن و با ابعاد و جنبه های متعددی که بر آن حاکم بوده که حقا تجزیه و تحلیل صحیح آن برای افراد عادی، مشکل و یا غیر ممکن است. مگر اینکه ترسیم این هدف و ابلاغ این پیام از خود حسین بن علی علیه السلام باشد و این واقعیت را از کلام خود او دریابیم، بر این اساس، تصمیم گرفتیم از سخنان و گفتارهای آن حضرت، فرازها و فقرات کوتاه که دارای جنبه عاشوراست، در اختیار ارادتمندان آن حضرت از شعرا، مداحان، نوحه سرایان و عزاداران قرار بگیرد تا تدریجا این مفاهیم عالی و ارزشمند، جایگزین مطالب احیانا تکراری و بعضی اشعار کم محتوا گردیده و پیام دلنشین عاشورا که سراپا درس عشق و شهادت و درس دشمن شناسی و ثبات و استقامت در مبارزه با اوست، گسترش یابد، همانگونه که در نظام اسلامی، بر مسؤولین ذیربط است که در حذف مطالب و حرکات بی مفهوم و گسترش پیام واقعی عاشورا، تلاش و هدایت بیشتری را بر عهده بگیرند. آری، چه کلامی بالاتر و شیرین تر از کلام حسین بن علی علیه السلام؟

و چه شعاری گویاتر و کوبنده تر از شعار او؟!

و چه پیامی جاودانه تر و سازنده تر از پیام او؟

برای تإمین این منظور، تا آنجا که

امکـان داشت، پیامهـای موجود آن حضـرت را به تناسب موضوعات، گردآوری و نقل نمودیم و بعضـی از پیامها که دارای دو جنبه بوده، مکرر نقـل گردیـده است که مجموعا ۱۶۳ پیـام در بیست و سه موضـوع مختلف، محتوای این جزوه را تشـکیل می دهد. و ثواب آن را به روح پدر و مادر عزیزم که ارادت به خاندان عصمت را به عمق جانم در آمیخته اند، تقدیم می دارم.

اللهم تقبله بمنک و کرمک.

محمد صادق نجمی آذر ماه ۱۳۷۵.

معرفی اهل بیت علیه السلام و بنی امیه در پیام امام حسین علیه السلام

حسـین بن علی علیه السـلام در فرازهایی از سـخنانش، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و شخص خویش و همچنین بنی امیه را عمومـا و از میـان آنان (معاویه بن ابی سـفیان و یزیـد بن معاویه) را خصوصا معرفی نموده است که یکی از آثار و ابعاد مهم این معرفی این است که جهانیان متوجه این نکته باشـند و این حقیقت را از زبان فرزنـد رسول خدا صـلی الله علیه و آله دریابند که انگیزه جنـگ و نزاع در میـان این دو خانـدان و عامـل اصـلی پدیدآورنـده واقعه عاشورا و حادثه کربلا یک انگیزه و عامل شخصـی و مـادی و یـا مقطعی نبوده است بلکه این اختلاف دارای ریشه عمیق و برخاسـته از طرز تفکر دینی و اعتقادی این دو خاندان بوده است که از دوران بعثت پیامبر اسلام در دو جبهه مخالف و با دو هدف متضاد در مقابل هم قرار گرفته بودند.

الف - خانـدان پیامبر صـلی الله علیه و آله در این خانـدان، وحی و نبوت، دعوت به توحیـد و یگانه پرستی و هـدایت جامعه به وسیله شخص رسول خدا صلی الله علیه و

آله تحقق یافت و نگهداری این هدف بزرگ، از زیارت و نقصان و از دست برد بیگانگان نیز باید به وسیله عترت او تحقق یابد.

ب - بنی امیه این خاندان همیشه رقیب و مخالف سرسخت پیامبر صلی الله علیه و آله بود و تا فتح مکه و یاس کامل مشرکین، در حال جنگ با اسلام و قرآن بوده و در جنگ بدر، احد و احزاب، نه تنها پرچم کفر به دوش ابوسفیان و معاویه قرار داشت، بلکه در بعضی از این جنگها، (هند) همسر ابوسفیان نیز به عنوان تقویت روحی و حمایت معنوی از سپاهیان شرک، به همراه آنان در میدان جنگ حضور می یافت.

ولی پس از پیروزی اسلام در (جزیره العرب) که برای آنان تظاهر به شرک و جنگ علنی وجود نداشت، این کفر به نفاق مبدل گردید و ظاهرا اسلام را پذیرفتند، اما در باطن امر و در عمل، همان دشمنی و کینه گذشته با اسلام و قرآن را تعقیب نمودند و آنگاه که معاویه به قدرت رسید، در کنار این نفاق، ظلم و ستم بر مسلمانان واقعی را به حد اعلی رسانیده و پیروان امیرمؤمنان علیه السلام را به زنجیر کشید و اینک نوبت به فرزند او یزید فاسق رسیده است. آری، حسین بن علی علیه السلام در لابلای پیامها و گفتارهایش، هم از اهل بیت سخن گفته و هم خودش را معرفی نموده است و هم فساد بنی امیه و دشمنی آنان با اسلام و همچنین ظلم معاویه و فساد و انحراف یزید را برملا ساخته است.

اینک پیامهای آن حضرت را به ترتیبی که اشاره نمودیم به صورت چند بخش مستقل

می آوریم:

۱ – عرفی اهل بیت علیهم السلام

۱/۱ – انـا اهـل بیت النبوه و معـدن الرسـاله و مختلف الملائـکه و مهبط الرحمه بنا فتـح الله و بنا ختم. (۳) ((امیر!) ماییم خاندان نبوت و معدن رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان و محل نزول رحمت الهی. خداوند، دین و آیین خود (اسلام) را از خاندان ما شروع کرده، و آن را با خاندان ما ختم خواهد نمود).

حسـین بن علی علیه السـلام این جملات را در پاسـخ (ولیـد بن عقبه) اسـتاندار مـدینه ایراد فرمود، آنگـاه که او جریـان مرگ معاویه را مطرح کرده و پیشنهاد نمود که آن حضرت طبق دستور (یزید بن معاویه) با وی بیعت نماید.

۲/۱ – و نحن اهل بیت محمـد صـلی الله علیه و آله اولی بولایه هـذا الاءمر من هؤلاء المـدعین ما لیس لهم و السائرین بالجور و العدوان (۴)

(تنها ما خاندان محمد به حکومت و رهبری جامعه، شایسـته و سزاواریم نه اینان (بنی امیه) که به ناحق مدعی این مقام هستند و همیشه راه ظلم و فسـاد و راه دشـمنی (بـا دین خـدا) را در پیش گرفته انـد). این جملات بخشـی از خطبه حسـین بن علی علیه السلام است که در منزل (شراف) پس از نماز عصر به حاضرین از اصحاب خویش و سپاهیان (حربن یزید ریاحی) ایراد فرمود.

۳/۱ – اللهم انی احمـدک علی ان اکرمتنـا بالنبوه و علمتنا القرآن و فقهتنا فی الـدین و جعلت لنا اسـماعا و آبصارا و افئـده و لم تجعلنا من المشرکین (۵).

(خدایا!

سپاسگزار تو هستم که بر خاندان ما نبوت را کرامت بخشیدی و قرآن را بر ما آموختی و ما را با آیینت آشنا نمودی و بر ما

گوش (حق شنو) و چشم (حق بین) و قلب روشن عطا فرمودی. و سپاسگزار تو می باشم که ما را از گروه مشرک قرار ندادی). این جملات هم بخشی از خطبه آن حضرت است که در (شب عاشورا) برای اهل بیت باوفا و یاران با صفایش ایراد فرموده است.

۴/۱ - اللهم انا اهل بیت نبیک و ذریته و قرابته فاقصم من ظلمنا و غصبناک حقنا انک سمیع قریب. (۶)(خدایا!

ما خاندان پیامبر تو و فرزندان و قوم و عشیره او هستیم، کسانی را که بر ما ستم نمودند و حق ما را غصب کردند، ذلیل کن، تو که بر دعای بندگانت شنوا و بر آنان از همه نزدیکتر هستی). امام، این جمله را که مشتمل بر دعا و نفرین است، در روز عاشورا آنگاه ایراد فرمود که:

در طی سخنرانی مفصل، مردم کوفه را نصیحت و موعظه نمود، ولی مواعظ و نصایح فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله در دلهای سخت تر از سنگ آن مردم مؤ ثر واقع نگردید؛ زیرا آنان از شنیدن کلام امامی که به حق سخن می گوید اءبا و امتناع داشتند و خود را آماده جنگ و رسیدن به زخارف دنیا کرده بودند.

۵/۱ - وکنا اهله و اولیاءه و اوصیائه و ورثته و احق الناس بمقامه فی الناس ... و نحن نعلم انا احق بذلک الحق المستحق علینا ممن تولاه (۷) (و ما خاندان پیامبر و اولیا و اوصیای او و وارثان بحق و شایسته ترین افراد نسبت به مقام او، در میان امت هستیم ... و ما می دانیم که شایسته این حق (حکومت) بودیم نه کسانی که آن را

بـه نـاحق بـه دست گرفتنـد). این دو جمله فرازهـایی از نـامه حسـین بن علی علیه السـلام است که از مکه به سـران مردم بصـره نگاشته اند، ما متن مشروح این نامه را در کتاب (سخنان حسین بن علی علیه السلام) نقل نموده ایم.

۲ – معرفی حسین بن علی علیه السلام

۱/۲ – السلام علیک یا رسول الله انا الحسین بن فاطمه فرخک و ابن فرختک و سبطک الذی خلقتنی فی امتک (۸) (سلام بر تو یا رسول الله!

من حسین، فرزند فاطمه و پرورش یافته آغوش تو و آغوش دخترت هستم که برای هدایت جامعه، جانشین خود قرار داده ای). ایـن جمله از فرازهـای اولین زیـارتی است که حسـین بن علی علیه السـلام پس از آنکه تصـمیم گرفت از مـدینه به سـوی مکه حرکت کنـد، قبر جدش رسول خدا را زیارت و در موضوع مهمی که به عنوان وظیفه مبارزه با یزید بر او متوجه گردیده است، از آن حضرت استمداد کند.

۲/۲ – اللهم هذا قبر نبیک محمد صلی الله علیه و آله و انا ابن بنت نبیک و قد حضرنی من الامر ما قد علمت (۹). (خدایا!

این قبر پیامبر تو محمد است و من فرزند دختر پیامبر تو هسـتم اینکه برای من امری رخ داده است که خودت از آن آگاهی). و این فراز از زیارت دوم آن حضرت، در آستانه حرکت از مدینه می باشد.

۳/۲ – فانا الحسین بن علی و ابن فاطمه بنت رسول الله ... (۱۰) ((مردم!) من حسین فرزند علی و فرزند فاطمه، دختر پیامبر خدا هسـتم.) این معرفی، جزء فرازهایی از سـخنرانی آن حضرت در منزل (بیضه)(۱۱) است که متن مشـروح آن در کتاب (سـخنان حسین بن علی)

آورده ایم.

۴/۲ - ایها الناس!

انسبونی من انا، ثم ارجعوا الی انفسکم و عاتبوها، وانظروا اهل یحل قتلی و انتهاک حرمتی، الست ابن بنت نبیکم وابن وصیه وابن عمه و اول المؤمنین بالله و المصدق لرسوله بما جاء من عند ربه، اولیس حمزه سیدالشهداء عم ابی؟

اولیس جعفر الطیار عمی، اولم یبلغکم قول رسول الله لی و لاخی:

هذان سید شباب اهل الجنه ...؟ (۱۲)

(ای مردم!

نسب مرا بگویید که من چه کسی هستم، پس به خود آیید و خویشتن را ملامت کنید و ببینید آیا کشتن من و درهم شکستن حرمت حریم من برای شما روا و جایز است؟

و آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟

و آیا من فرزند وصی و پسر عم پیامبر شما و فرزند اولین کسی که ایمان آورد، نیستم؟

و آیا من فرزند اولین کسی که رسالت پیامبر را تصدیق نمود، نیستم؟

آیا حمزه سیدالشهداء عموی پدر من نیست؟

آیا جعفر طیار عموی من نیست؟

آیا گفتار رسول خدا را شنیده اید که درباره من و برادرم فرمود:

این دو، سرور جوانان بهشتند ...). ۵/۲ - افتشکون انی این بنت نبیکم، فوالله ما بین المشرق و المغرب ابن بنت نبی غیری فیکم ولا فی غیرکم (۱۳)

(ای مردم!

آیا در این واقعیت شک دارید که من فرزند دختر پیامبر شما هستم؟

به خدا سوگند!

نه در میان مشرق و مغرب و نه در میان شما و غیر شما، فرزند پیامبری بجز من وجود ندارد). این دو فراز، از جمله فرازهای

اولین سخنرانی مشروح حسین بن علی علیه السلام است که در روز عاشورا ایراد فرموده است.

۶/۲ – فلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب و الآخذ بالقسط والداین بالحق والحابس نفسه علی ذات الله (۱۴)

(به جانم سوگند!

امام به حق و پیشوای راستین کسی است که به کتاب خدا عمل کند و راه عدل را پیشه خود سازد و ملازم حق بوده و وجود خویش را وقف و فدای فرمان خدا کند). این جمله را حسین بن علی علیه السلام در ضمن نامه ای که در پاسخ نامه ها درخواستهای مکرر مردم کوفه نگاشت و به وسیله مسلم بن عقیل ارسال داشت، مرقوم فرموده است و در ضمن، خودش را با این اوصاف معرفی نموده است. ۷/۲ - امام دعا الی هدی فاءجابوا الیه، و امام دعا الی ضلاله فاءجابوا الیها، هؤ لاء فی الجنه و هؤ لاء فی النار (۱۵) (امام، رهبری هست که مردم را به راه درست و به سوی سعادت و خوشبختی می خواند و گروهی بدو پاسخ مثبت می دهند و از او پیروی می کنند و پیشوا و رهبر دیگری هم هست که به سوی ضلالت و بدبختی می خواند، گروهی هم از وی پیروی می کنند، آنان در بهشتند و اینان در دوزخ).

امام علیه السلام این جمله را در منزل (ثعلبیه) در پاسخ شخصی فرمود که:

تفسیر این آیه شریفه را سؤال نمود:

(یوم ندعوا کل اناس بامامهم ...)(۱۶) توضیح:

باید توجه داشت گرچه پاسخ در این دو فراز اخیر، کلی است و در آنها شرایط رهبر واقعی که عمل کردن به دستورهای قرآن و اجرای قسط و عدالت در جامعه و فدا شدن در راه خدا مطرح گردیده و همچنین از دو نوع پیشوا؛ پیشوای هدایت و پیشوای ضلالت، سخن رفته است ولی در شرایط آن روز، مصداق این امام و رهبر با چنین شرایط و

کسی که در مقابله پیشوایان ضلالت، رهبری صحیح جامعه را به عهده بگیرد بجز آن حضرت نبوده است و این دو فراز، در واقع معرفی حسین بن علی علیه السلام است با بیان کلی.

۳ – معرفی بنی امیه

– معرفی بنی امیه

به طوری که در صفحات گذشته اشاره نمودیم، عدالت و دشمنی (بنی امیه) با خاندان پیامبر صل علیه و آله و سلم عمیق و ریشه دار بوده و منحصر به دوران پیامبر و صدر اسلام نبود، بلکه آنگاه که این خانواده به حکومت دست یافت و معاویه به قدرت رسید، این دشمنی را به صورت شدیدتر و با محاسبه دقیق تر اجرا نمود؛ زیرا اینک نه رسول خدا صل علیه و آله و سلم در حیات است و نه مانند گذشته جنگ و مبارزه با ظواهر اسلام صحیح است و لذا باید این عداوت را به اهل بیت پیامبر و حامیان واقعی اسلام متوجه و در جانشینان به حق رسول الله متمرکز سازند و این در شرایطی است که اکثر مردم از حقیقت امر، بی اطلاع و توده جامعه به ظواهر امر، دل بسته اند و از درک حقایق غافلند، در اینجاست که حسین بن علی علیه السلام با بیان عمق دشمنی بنی امیه و تکرار آن در مناسبتهای مختلف، خواسته است گوشه ای از این واقعیت را ابراز کند و پرده از افکار پلید و عقاید خطر ناک و تحریف در دین که به وسیله امویان به وجود آمده است، کنار بزند و آتش کینه و عداوت آنان در نسبت به اهل بیت که شعله آن با هیچ عاملی بجز ریختن خون فرزندان پیامبر، فرو نخواهد نشست و در اجرای دشمنی

خود با اهل بیت به کمتر از قتل حسین علیه السلام و یارانش و اسارت فرزندانش راضی نخواهد گردید، برملا سازد. ولی مهم این است که بدانیم چون این عداوت، ریشه فکری - اعتقادی دارد، لذا منحصر به دوران پیامبر صل علیه و آله و سلم و ائمه نیست بلکه در هر زمان و عصری، بنی امیه هایی وجود دارند که با اسلام و مسلمین در جنگ و ستیز هستند و به عقیده خود تا اسلام را سرکوب و تا مسلمانان را از صحنه خارج نکنند و آنان را به زنجیر ذلت نکشند، خواب راحت به چشمشان نخواهد رفت.

بنی امیه پیروان شیطان

۱ / ۳ - ان هولاء قد لزموا طاعه الشیطان، و ترکوا طاعه الرحمان، و اظهروا الفساد، و عطلوا الحدود، و استاثروا بالفی ء و احلوا حرام الله و حرموا حلاله ... (۱۷) (و اینان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترک و اطاعت شیطان را بر خود فرض نموده اند. فساد را ترویج و حدود و قوانین الهی را تعطیل کرده اند. بیت المال را بر خود اختصاص داده اند. حرام خدا را حلال و حلال او حرام کرده اند). این جملات، در معرض بنی امیه فرازهایی از سخنرانی حسین بن علی علیه السلام است که در (منزل بیضه) خطاب به یاران خود و سپاهیان (حر بن یزید ریاحی) ایراد فرمود.

بنی امیه دشمنان مسلمانان و اهل بیت علیهم السلام

۲/۳ - و حششتم علینا نار الفتن التی جناها عدوکم و عونا، فاصبحتم البا علی اولیائکم، و یدا علیهم لاعدائکم (۱۸) (و شما (مردم کوفه) آتش فتنه ای را که (بنی امیه) دشمن شما و دشمن ما برافروخته بود، بر علیه ما شعله ور ساختید و به حمایت از دشمنانتان بر علیه پیشوایانتان فتنه بر پا نمودید). این جمله، از فرازهای دومین سخنرانی حسین بن علی علیه السلام در روز عاشورا است.

۳ / ۳ - یا ابا هرم!

ان امیه شتموا عرضی فصبرت، و اخذوا مالی فصبرت، و طلبوا دمی فهربت، و ایم الله لیقتوا نی فیلبسهم الله ذلاـ شاملا و سیفا قاطعا (۱۹)

(ای ابا هرم!

بنی امیه با فحاشی و ناسزاگویی، احترام مرا در هم شکستند، صبر و سکوت اختیار نمودم، ثروتم را از دست گرفتند، باز شکیبایی کردم و چون خواستند خونم را بریزند، شهر و دیار خویش را ترک نمودم. و به خدا سوگند!

همان بنی امیه

مرا خواهند کشت و خداوند آنها را به ذلتی فراگیر و شمشیری بران مبتلا خواهد نمود). این جمله را امام علیه السلام در (منزل رهیمه) در پاسخ به نام (ابوهرم) فرمود، آنگاه که سؤال کرد یابن رسول الله!

چه عاملی شما را واداشت که از حرم جدتان خارج شوید؟

۴ / ۳ - یا ابن العم!

... و الله لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقه من جوفی (۲۰)

(پسر عم! به خدا سوگند!

بنی امیه دست از من بر نمی دارد مگر اینکه خون مرا بریزند).

امام این جمله را در ضمن پاسخ به (عبدالله بن عباس) که مخالف سفر آن حضرت به عراق بود، ایراد فرمود.

۵/۳ - کانی باوصالی تقطعها عسلان الفوات بین النواویس و کربلا فیملان منی اکراشا جوفا و اجریه سغبا (۲۱) (گویا می بینم که درندگان بیابانها (پیروان بنی امیه) در سرزمینی در میان نواویس و کربلا، اعضای بدن مرا قطعه قطعه و شکمهای گرسنه خود را سیرو انبانهای خود را پر می کنند).

امام علیه السلام این جمله را در ضمن خطبه ای در شب هشتم ذیحجه سال شصت در مکه ایراد فرمود و صبح همان روز به سوی عراق حرکت نمود.

۶/۳ - و ایم الله!

لو کنت فی ثقب جحر هامه من هذه الهوام لا ستخر جونی حتی یقضوا فی حاجتهم ... (۲۲) (به خدا سوگند!

اگر در آشیانه پرنده ای هم باشم، (بنی امیه) مرا بیرون خواهند کشید تا با کشتن من به خواسته خود نایل گردند). حسین بن علی علیه السلام این جمله را در پاسخ (عبدالله بن زبیر) در مکه فرمود که:

او باطن به خارج شدن آن حضرت از مکه راضی و خوشحال بود، ولی

در ظاهر امر، پیشنهاد اقامت در مکه و گاهی وعده کمک و مساعدت هم می داد!!

۳ / ۷ – ان هواء اخافونی و هـذه کتب اهل الکوفه و هم قاتلی (۲۳) (از طرفی اینان (بنی امیه) مرا تهدید و تخویف نمودند و از طرف دیگر، اهـل کـوفه ایـن همـه دعوتنـامه برای من فرسـتادند و همین مردم کـوفه هسـتند که (به دسـتور بنی امیه) مرا به قتل خواهند رسانید). این جمله، بخشـی از پاسخ حسین بن علی علیه السلام است به سؤال شخصی که در مسیر عراق با آن حضرت ملاقات کرده و سؤال نمود یابن رسول الله!

پدر و مادر فدای تو باد!

چه انگیزه ای شما را از شهر و دیار خود به این بیابان بی آب و علف کشانده است؟

۸/۳ – یا عبدالله!

... و الله لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقه من جوفی. (۲۴)

(ای بنده خدا!

بنی امیـه دسـت از من بر نمی دارنـد تـا اینکه خـون مرا بریزنـد). این جمله را نیز آن حضـرت در منزل (بطن عقبه) در نزدیکی کربلا در پاسخ شخصی به نام (عمرو بن لوذان) فرمود؛ زیرا وی که در این منزل به قافله آن حضرت ملحق شده بود سؤال کرد ابن رسول الله مقصد شما کجاست در پاسخ وی جمله بالا را ایراد فرمود.

۳ / ۹ – ... و تفرقوا فی سوادکم و مدائنکم، فان القوم انما یطلبوننی، و لو اصابونی لذهلوا عن طلب غیری. (۲۵) (... و هر یک از شـما به شـهر و دیـار خویش متفرق شویـد، زیرا اینـان تنهـا در تعقیب من هسـتند و اگر بر من دست یابنـد، کاری با دیگران ندارند).

امام علیه السلام این جمله را

در شب عاشورا و در ضمن سخنرانی خود، خطاب به یاران خویش ایراد فرمود.

۴ – معرفی معاویه

۱ / ۴ – اما بعد، فان هذا الطاعه قد فعل بنا و بشیعتنا ما قد رایتم و علمتم و شهدتم. (شما حاضرین از شخصیتهای اسلامی) از جنایاتی که معاویه این جبار طاغیه نسبت به ما شیعیان ما روا داشته، آگاهید و شاهد ستمگریهای او هستید). توضیح:

این فراز و سه فراز آینده از فرمایشات حسین بن علی علیه السلام در معرفی معاویه و حکومت جابرانه و ظالمانه او و ترسیم اجمالی از وضع شیعیان اهل بیت و مظلومیت آنان در دوران حکومت معاویه، بخشهای مختلف از خطبه حسین بن علی علیه السلام در سرزمین منی است.

۲ / ۴ – فیا عجبا!

و مالی لا اجب و الارض من غاش غشوم و متصدق ظلوم و عامل علی المومنین به هم غیر رحیم (شگفتا!

و چرا شگفت زده نباشیم در حالی که جامعه در تصرف مرد دغلباز و ستمکاری (چون معاویه) است که مامورین مالیاتیش ستم می ورزند و استانداران و فرماندارانش بر مومنان بی رحم و خشن هستند).

۳ / ۴ – فمن بین مستعبد مقهور و بین مستضعف علی معیشته مغلوب، یتقلبون فی الملك بارائهم، و یستشعرون الخزی باهوائهم، اقتداء بالا ـ شرار و جزاه علی الجبار (گروهی از مومنان (در حکومت او) مانند بردگانی هستند سرکوفته و گروه دیگر، بیچارگانی که سرگرمتإمین آب و نانشان در حالی که حاکمان دست نشانده او، در منجلاب فساد حکومت و سلطه گری خویش غوطه ورند و با هوسبازیهای خویش، رسوایی به بار می آورند، زیرا از چنان اشراری پیروی نموده و در برابر خدا گستاخی می کنند).

/ ۴ – فالارض لهم شاعره، و ایدیهم فیها مبسوطه، و الناس لهم خول، لا یدفعون ید لامس، فمن بین جبار عنید و ذی سطوه علی الضعفه شدید مطاع لا یعرف المبداء المعید (۲۶) (زمین در زیر پایشان است و دستشان به هر جنایتی باز است. مردم برده آنان هستند و قدرت دفاع از خود را ندارند. در یک بخش از کشور اسلامی، حاکمی است دیکتاتور و کینه ورز و خود خواه و حاکمی است که بیچارگان را می کوبد و بر آنان قلدری و سخت گیری می کند و در نقطه دیگر، فرمانروایی است که نه خدا را می شناسد و نه روز جزا را).

۵ – معرفی یزید

۱ / ۵ – فاسترجع الحسین

و قال علی الاسلام السلام اذا بلیت الامه براع مثل یزید، و لقد سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله یقول:

الخلافه محرمه علی آل سفیان، فاذا رایتم معاویه علی منبری فابقروا بطنه، و قد رآه اهل المدینه علی المنبر فلم یبقروا فابتلا هم الله بیزید الفاسق. (۲۷) (

امام حسین علیه السلام فرمود:

ما از خدا هستیم و به سوی او بر می گردیم، اینک باید فاتحه اسلام را خواند؛ زیرا امت به یک فرمانروایی فاسد مانند یزید مبتلا شده اند، آری، من از جدم رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

خلافت بر آل ابی سفیان است و اگر روزی معاویه را بر منبر من دیدید پس او را بکشید و چون مردم او را در عرشه منبر رسول خدا دیدند و به قتلش نرسانیدند، خداوند آنان را به بدتر از وی، یعنی یزید فاسق مبتلا گردانید). این جمله،

پاسخ امام علیه السلام است به (مروان بن حکم) که در مدینه و قبل حرکت آن حضرت به سوی مکه، پیشنهاد سازش با حکومت اموی و بیعت با یزید را می نمود.

۲ / ۵ - و یزید رجل فاسق شارب الخمر، و قاتل النفس المحرمه، معلن بالفسق، و مثلی لا یباع مثله. (۲۸) (و یزید شخصی است فاسق شرابخوار و آدمکش، متظاهر به فسق و فردی مانند من، با چنین کسی بیعت نخواهد کرد). این جمله را هم، امام در پاسخ (ولید بن عتیقه) فرماندار مدینه فرمود آنگاه که پیشنهاد بیعت با یزید را به آن حضرت ارائه نمود.

۶ - نکوهش مردم کوفه در پیام امام حسین (ع)

حسین بن علی علیه السلام در چند فراز از سخنانش، مردم کوفه را مورد ملامت و نکوهش قرار داده، حالت تزلزل و نوسان روحی، پیمان شکنی و عدم ثبات فکری - عقیدتی آنان را که یکی از عوامل مهم آن، تغذیه از حرام و استفاده از هدایای غیر مشروع حکام و فرمانداران معاویه بود، مطرح نموده است، آنگاه به ثمره تلخ و نتیجه خطر ناک این وضع نابسامان عقیدتی آنان اشاره کرده است و آن حمایت بی دریغشان آنان از بنی امیه دشمنان سرسخت اسلام و قرآن و عداوت و دشمنی با امام و رهبرشان و با فرزند پیامبرشان می باشد که با علم و آگاهی و شناختی که از او دارند، به جنگ با وی آماده شده و جنایاتی که در تاریخ بشریت بی سابقه است، مرتکب گردانیده اند. این درسی است برای همه مسلمانان در طول تاریخ که ممکن است افرادی به همان علل و عواملی که موجب انحراف مردم کوفه گردید، منحرف گردند و

در عین ادعای اسلام و پیروی از قرآن، عملا در اختیار دشمنان اسلام و حرکتشان در مسیر تحقق اهداف و آرمان آنان باشد و حتی گاهی سکوتشان موجب تقویت جبهه دشمن و تایید و تثبیت حکومت نااهلان و بنی امیه های دوران گردد.

۱ / ۶ - و قد اتتنی کتبتکم و قدمت علی رسلکم ببیعتکم، انکم لاـ تسلمونی و لا تخذلونی، فان اتممتم علی بیعتکم تصیبوا رشدکم ... و ان لم تفعلوا و نقضتم عهد کم و خلعتم بیعتی من اعناقکم فلعمری ما هی لکم بنکر، لقد فعلتموها بابی و اخی و ابن عمی مسلم، فالمغرور من اغتربکم، فحظکم اخطاتم، و نصیبکم ضیعتم، و من نکث فانما ینکث علی نفسه ...

(و به سیله نامه ها و پیام پیکهایی که به من فرستادید، با من بیعت نمودید و پیمان بستید که در مقابل دشمن، مرا تنها نخواهید گذاشت و دست از یاریم نخواهید کشید، اینک اگر بر این پیمان وفادار و باقی بودید، به سعادت و ارزش انسانی خود دست یافته اید ... و اگر با من پیمان شکنی کنید و بر بیعت خود باقی نمانید، به خدا سوگند!

این عمل شما بی سابقه نیست که با پدرم و برادرم و پسر عمویم مسلم هم این چنین رفتار نمودید، پس کسی گول خورده است که به حرف شما اعتماد کند شما مردمانی هستید که در به دست آوردن نصیب اسلامی خود، راه خطا پیموده و سهم خود را به رایگان از دست داده اید و هر کس پیمان شکنی کند، خود متضرر خواهد گردید ...). این جملات، بخشی از سخنرانی حسین بن علی علیه السلام است که در (منزل بیضه)

به سپاهیان (حر بن یزید ریاحی) ایراد فرمود.

۲ / ۶ - الناس عبید الدنیا، و الدین لعق السنتهم، یحوطونه ما درت معائشهم، فاذا محصورا بالبلاء قل الدیانون. (۲۹)

(این مردم (مردم کوفه) برده و اسیر دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان، پیروی نمودن آنان از دین تا آنجاست که زندگیشان در رفاه باشد و آنگاه که در بوته امتحان قرار بگیرند، دینداران، کم خواهند بود). این فراز، آخرین جمله در خطبه حسین بن علی بن علی علیه السلام است که پس از ورود به کربلا در میان اهل بیت و یاران خویش ایراد فرمود. توضیح اینکه:

منظور از (النـاس) با قرینه صـدر و ذیل خطبه و شـرایط موجود، مردم کوفه می باشـد و (الف و لام) نه برای (جنس) بلکه برای (عهد خارجی) است.

۳ / ۶ - و اراکم قـد اجتمعتم علی امر قـد اسـخطتم الله فیه علیکم، و اعرض بوجهه الکریم عنکم، و احـل بکم نقمته، فنعم الرب ربنـا، و بئس العبیـد انتم، اقررتم بالطـاعه و امنتم بـالرسول محمـد صـل الله علیه و آله و سـلم ثم انکم زحفتم الی ذریته و عـترته تریدون قتلهم، لقد استحوذ علیکم الشیطان فانساکم ذکر الله العظیم فتبا لکم و لما تریدون ... (۳۰)

(می بینم که شـما (مردم کوفه) برای امری اجتماع کرده ایـد که خشم خدا را بر علیه خود بر انگیخته اید و موجب اعراض خدا از شـما گردیـده و غضـبش را بر شـما فرو فرسـتاده است. چه نیکوست خدای ما و چه بندگانی هستید شـماها که به فرمان خدا گردن نهادید و به پیامبرش ایمان آوردید و سپس گردیده و خدای بزرگ را از یاد شما برده است، ننگ

بر شـما بر آنچه اراده کرده اید). این فراز، بخشـی از اولین سـخنرانی حسین بن علی علیه السلام در روز عاشوراست که خطاب به سپاهیان عمر سعد، ایراد فرموده است.

۴ / ۶ - و انما ادعوکم الی سبیل الرشاد، فمن اطاعنی کان من المرشدین و من عصانی کان من المهلکین، و کلکم عاص لامری غیر مستمع لقولی، قد انخزلت عطیاتکم من الحرام و ملئت بطونکم من الحرام فطبع الله علی قلوبکم، و یلکم الا تنصتون؟!

الا تسمعون؟!) (۳۱)

(... من شـما (مردم کـوفه) را به رشـد و سـعادت فرا می خوانم، هر کس را من پیروی کنـد، از رشـد یافتگـان است و هر کس مخالفت ورزد، از هلاک شدگان است. اینک همه شـما سرکشی و عصیان و با دستور من مخالفت می کنید که گفتار مرا نمی شنوید، آری در اثر هدایای حرام که به دست شما رسیده و در اثر غذاهای حرام که شکمهای شما از آنها انباشته شده، خداوند این چنین بر دلهای شما مهر زده است وای بر شما!

چرا ساکت نمی شوید؟!

چرا به سخنانم گوش فرا نمی دهید؟!).

و این فراز و دو فراز آینده، از دومین سـخنرانی حسـین بن علی علیه السلام در روز عاشوراست ما مشروح این دو سخنرانی را با ذکر منابع، در (سخنان حسین بن علی علیه السلام) نقل نموده ایم.

۵ / ۶ - فقبحا لکم فانما انتم من طواغیت الامه و شذاذ الاحزاب و نبذه الکتاب و نفثه الشیطان و عصبه الاثام و محرفی الکتاب و مطفئی السـنن و قتله اولاـد الانبیـاء و مبیری عتره الاوصـیاء و ملحقی العهـار بالنسب و موذی المومنین و صـراخ ائمه المسـتهزئین الذین جعلوا القران

عضین. (۳۲)

(رویتان سیاه باد!

شما از سرکشان امت و از بازماندگان احزاب مشرک هستید که قرآن را به دور انداخته اید و از دماغ شیطان افتاده اید. شما از گروه جنایتکاران و تحریف کننـدگان کتاب و خاموش کنندگان سنن هستید که فرزندان پیامبر را می کشید و نسل اوصیا را ریشه کن می کنید. شما پیروان کسانی هستید که زنازادگان را به نسب ملحق کردند و اذیت کنند گان مومنان و فریاد رس پیشوایان استهزا کنندگان می باشید که قرآن را بخشهایی نامفهوم و بی محتوا تصور می کنند).

۶ / ۶ – اجل و الله!

الخذل فیکم معروف، و شجت علیه عروقکم، و توراثته اصولکم و فروعکم، و نبتت علیه قلوبکم، و غشیت به صدورکم فکنتم اخبث ثمره شجی للناس و اکله للغاصب ... (۳۳) (آری، به خدا سوگند!

مکر و فریب، از صفات بارز شماست که رگ و ریشه شما بر آن استوار و تنه و شاخه شما آن را به ارث برده و دلهایتان با این عادت نکوهیده، رشد نموده و سینه هایتان با آن مملو گردید، است به آن میوه نامبارک شبیه هستید که در گلوی باغبان رنج دیده اش، گیر کند، و در کام سارق ستمگر شیرین و گوارا باشد).

۷ – پیام مقاومت

یکی از مبانی اعتقادی شیعه – در اصل همانند نبوت – برتری امام در همه اوصاف حسنه و فضایل اخلاقی انسانی است. و امام افضل افراد امت و ارجح از همه آحاد مردم باشد؛ زیرا مقدم داشتن (مفضول) و کسانی که از لحاظ فضایل در سطح پایین قرار دارند بر (فاضل) و افراد برجسته و لایق، عقلا نادرست و بر خلاف نظام اتم آفرینش و

قانون تشریع الهی است. و این حقیقت را می توان از این آیه شریفه به وضوح دریافت که:

افمن یهـدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون. (۳۴) (آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟

شما را چه می شود، چگونه داوری می کنیـد؟!). اصـلا واژه (امام) که از قرآن کریم گرفته شـده است، به معنای (رهبر، پیشوا، الگو و سرمشق) است. الگو و سرمشق در چه؟

در همه فضایـل معنـوی و اخلاقی، در علم و دانش، در تواضع و فروتنی، در کرامت و عزت نفس، در عبـادت و شـجاعت، در کرم و سـخاوت ... و بالاخره در صبر و شکیبایی به هنگام مقابله با دشمن و در استقامت و پایداری در دفاع از اسلام و قرآن و این است مفهوم (امـام). حسـین بن علی علیه السـلام یکی از امامـان و پیشوایـان معصوم و یکی از این الگوهـاست که چون در صحنه مبارزه با دشمن قرار می گیرد، پیام استقامت و پایداری او در همه انسانها موج و تحرک ایجاد می کند و آنجا که اسلام به فـداکاری او نیازمند است، شـعار صبر و شـکیباییش برای همه جهانیان الگو و سـرمشق می گردد. این معنا و پیام اسـتقامت و پایـداری در کلمات حسـین بن علی علیه السـلام بیش از پیامهای دیگرش منعکس گردیـده و تعـداد این شـعارها در گفتار آن حضرت که به صورت نظم و نثر به دست ما رسیده، بیش از سایر پیامها و شعارهایش ظهور و تجلی دارد که

در اینجا بیست مورد از آنها را ذکر می کنیم:

۱ / ۷ – و یزید رجل فاسق شارب الخمر قاتل النفس المحرمه معلن بالفسق و مثلی لا یبایع مثله. (۳۵)

(و یزید شخصی است فاسق، شرابخوار، آدمکش و آشکارا مرتکب فسق و فجور می شود و شخصی مانند من با فردی مثل او بیعت نخواهد کرد). به طوری که در صفحات گذشته اشاره نمودیم، امام علیه السلام این جمله را در پاسخ (ولید بن عتبه) فرماندار مدینه ایراد فرمود که:

پس از مرگ معاویه به آن حضرت پیشنهاد بیعت با یزید را مطرح نمود و این جمله در عین اینکه فساد یزید را بیان می کند، پایداری و استقامت حسین بن علی علیه السلام را نیز می رساند که در مقابل فساد، به مبارزه ادامه خواهد داد:

و مثلی لا یباع مثله

۲ / ۷ – و انی لا اعطی الدنیه من نفسی ابدا (همانا من هیچ گاه زیر بار ذلت نخواهم رفت).

امام علیه السلام این جمله را در پاسخ برادرش (عمر) معروف به (اطرف) بیان نمود، آنگاه که او قبل از حرکت از مدینه، حادثه کربلا ـ و جریان شهادت امام را از زبان امام حسن نقل و در خواست نمود که امام از این سفر منصرف شود و با یزید سازش کند، آن حضرت در پاسخ وی ضمن اینکه آگاهی خود را بیش از آنچه (عمر اطرف) در جریان این حوادث بود، به اطلاع وی رسانیده و جریان شهادت خود و امام مجتبی را به طوری که از رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم شنیده بود برای وی نقل کرد، این جمله را هم اضافه

نمود که:

(به خدا سوگند!

به این همه فشارها ابدا به زیر بار ذلت نخواهم رفت).

۳ / ۷ – یا اخی، لو لم یکن فی الدنیا ملجا و لا ماوی لما بایعت یزید بن معاویه. (۳۶)

(برادر (محمد!) اگر در تمام دنیا (با این همه وسعت) هیچ پناهگاه و ملجاءای نباشد، باز هم من دست بیعت به یزید بن معاویه نخواهم داد).

امام علیه السلام این جمله را در پاسخ برادرش (محمد حنیفه) فرمود، آنگاه که وی به آن حضرت این چنین پیشنهاد نمود که به عقیده من شما در یک شهر معین اقامت نکنید و به همراه فرزندانت در یک منطقه دور دست قرار بگیرید و از آنجا نمایندگانی را به سوی شهرها گسیل دارید، اگر مردم با شما بیعت نمودند، شکر خدای را به جای آورید و اگر با دیگران بیعت کردند، باز هم لطمه ای بر شما وارد نخواهد گردید.

۴ / ۷ - و انی لا اری الموت الا سعاده، و الحیاه مع الظالمین الا برما. (۳۷) (من (در چنین محیط ذلت بار) مرگ را جز سعادت و خوشبختی و زندگی با این ستمگران را چیزی جز ننگ و نکبت نمی دانم). این جمله از فرازهای سخنرانی آن حضرت است که در روز دوم محرم، پس از ورود به کربلا ایراد فرموده است.

۵ / ۷ - و الله لا اعطیهم یدی اعطاء الذلیل، و لا افر فرار العبید. (۳۸) (به خدا سوگند!

نه دست ذلت در دست آنان می گذارم و نه مانند بردگان از صحنه جنگ و از برابرشان فرار می کنم).

امام این جمله را در ضمن سخنرانی اول خود در روز عاشورا ایراد فرمود.

۶ /

۷ - الا و ان الدعی بن الدعی قد رکز بین اثنتین، بین السله و الذله، و هیهات منا الذله، یابی الله لنا ذلک ورسوله و المومنون، و حجور طابت و طهرت، و انوف حمیه، و نفوس ابیه، من ان نؤ ثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام ... (۳۹)

(آگاه باشید که این فرومایه (ابن زیاد) و فرزند فرومایه، مرا در بین و دو راهی شمشیر (شهادت) و ذلت (زندگی) قرار داده است و هیهات!

که ما به زیر بار ذلت برویم؛ زیرا خدا و رسولش و مومنان از اینکه ما پذیرای ذلت باشیم، ابا ندارد و دامنهای پاک مادران ما و مغزهای با غیرت و نفوس با شرافت پدران ما روا نمی دارد که اطاعت افراد لئیم و پست را بر قتلگاه مردان با فضیلت، مقدم بداریم). این جملات از فرازهای دومین حسین بن علی علیه السلام در روز عاشورا است.

۷ / ۷ - اما و الله لا اجیبهم الی شی ء مما یریدون حتی القی الله و انا مخصب بدمی. (۴۰) (آگاه باشید!

به خدا سوگند!

من به هیچ یک از خواسته های دشمنان جواب مثبت نخواهم داد تا محاسنم به خونم خضاب گشته، و به دلقای خدا نایل گردم). این جمله، از فرازهایی از سخنان حسین بن علی علیه السلام است که در روز عاشورا پس از آنکه در میان دو لشکر، جنگ مغلوبه ای واقع گردید و گروهی از یاران آن حضرت به شهادت رسیدند، برای تشجیع و تسلی بقیه یارانش، ایراد فرموده است.

۷ / ۸ – عند الله احتسب نفسی و حماه اصحابی. (۴۱) (بذل جانم و کشته شدن اصحاب و یارانم که به

فرمان خداست، به حساب اوست و از پیشگاه او در خواست اجر و پاداش می نمایم).

امام علیه السلام این جمله را در کنار پیکر قطعه – قطعه شده (حبیب بن مظاهر) سرباز کهنسالش ایراد فرمود.

۹ / ۷ – انی غدا اقتل و تقتلون کلکم معی و لا یبقی منکم واحدا. (۴۲) (من فردا کشته می شوم و همه شما حاضرین نیز کشته خواهید شد و کسی شما زنده نخواهد ماند ... و حتی قاسم و عبدالله شیر خوار نیز کشته خواهند شد. طبق نقل نفس المهوم، امام علیه السلام این جمله را در شب عاشورا پس از سخنرانی که خطاب به اهل بیت و اصحاب خود ایراد فرمود، تذکر داد آنگاه که به آنان اجازه داد مرخص شوند و صحنه کربلا را ترک نمایند، ولی هر یک از آنان به نحوی و با بیانی استقامت و پایداری و حمایت خود را از امام علیه السلام اعلام نمودند.

۱۰ / ۷ – هون علی ما نزل بی انه بعین الله. (۴۳) (تحمل این مصیبت نیز بر من آسان است؛ زیرا خداوند او را می بیند). بنا به نقل (سید بن طاووس) حسین بن علی علیه السلام این جمله را هنگامی ایراد فرمود که:

طفل شیر خوارش در روی دستش هدف تیر قرار گرفت و آن حضرت خون گلوی او را گرفت و به سوی آسمان پاشید. و بالاخره از پیامهای استقامت و شعارهای پایداری آن حضرت که به صورت نثر به دست ما رسیده است، یکی هم این جمله است که:

۱۱ / ۷ – موت فی عز خیر من حیاه فی ذل (مرگ با عزت بهتر از زندگی

با ننگ و ذلت است). این جمله را مرحوم مجلسی در بحارالانوار (۴۴) در ضمن بعضی از فرمایشات آن حضرت از مناقب نقل نموده است. و اینک پیام و شعار مقاومت و پایداری آن حضرت که به صورت شعر نقل گردیده است:

۱۲ / ۷ - سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما

(من به سوی مرگ می روم که مرگ بر جوانمرد ننگ نیست، آنگاه که نیتش حق و جهادش برای اسلام باشد).

۱۳ / ۷ – وواسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مثبورا و خالف مجرما

(و با ایثار جانش از مردان نیک حمایت کند و از دشمنی با خدا، و از جنایتکاران دوری گزیند).

۱۴ / ۷ -اقدم نفسی لا ارید بقاءها لتقلی خمیسا فی الهیاج عرمرما

(من اینک جانم را تقدیم می کنم و دست از زندگی می شویم تا در جنگی سخت و با دشمنی بس بزرگ مواجه شوم).

۱۵ / ۷ - فان عشت لم اندم و ان مت لم الم کفی بک ذلا ان تعیش و ترغما

(اگر با این عقیده زنده بمانم، پشیمانی ندارم و اگر بمیرم مورد ملامت نیستم، ولی برای تو همین بس که چنین ذلت بار و ننگینی را سپری کنی).

امام علیه السلام این شعار و این ابیات چهارگانه را در منزل (اشراف) خطاب به (حربن یزید ریاحی) ایراد نمود، آنگاه که در میانشان بحث طولانی شد، زیرا امام علیه السلام می خواست به حرکت خود به سوی کوفه ادامه دهد و حر، تصمیم گرفته بود طبق ماموریتی که به وی محول شده بود، از حرکت آن حضرت جلوگیری نماید. تا آنجا که به آن

حضرت عرض کرد اگر شما این سفر را ادامه دهید منجر به جنگ خواهد گردید و اگر جنگی پیش بیاید، شما حتما کشته خواهید شد. آن حضرت در پاسخ وی فرمود:

(افبالموت تخوفنی و هل یعدو بکم الخطب ان تقتلونی؟).

(آیا مرا با مرگ می ترسانی، مگر بیش از کشتن من نیز کاری از شما ساخته است؟)

آنگاه فرمود:

در اینجا من همان اشعاری را می خوانم که آن برادر مسلمان از قبیله اوس هنگامی که می خواست برای نصرت و یاری پیامبر در جنگ شرکت کند، خواند، سپس اشعار یاد شده را ایراد فرمود. (۴۵)

۱۶ / ۷ - فان نهزم فهزامون قدما و ان نهزم فغیر مهزمینا. (ما اگر پیروز شدیم، پیروزی ما سابقه دار و قدیمی است (که پدرم و جدم بر کفار پیروز گشته اند). و اگر شکست بخوریم، باز هم ما شکست نخوردیم (زیرا ما طرفدار حقیم و حق پایدار است). این یکی از چهار بیت شعری است که امام علیه السلام در ضمن دومین سخنرانی مشروح خود که در روز عاشورا برای اهل کوفه ایراد فرمود، به آنها متمثل گردید. (۴۶)

۱۷ / ۷ - و ان تکن الا بدان للموت انشات فقتل امرء بالسیف فی الله افضل. (۴۷)

(و اگر این بدنها برای مرگ آفریده شده است، پس کشته شدن مرد با شمشیر در راه خدا چه بهتر!). این بیت هم یکی از چهار بیت شعری است که امام علیه السلام در (منزل شقوق) در پاسخ مسافری که از کوفه می آمد، ایراد فرمود؛ زیرا وی از وضع آینده این سفر و از حوادث ناگواری که حسین بن علی علیه السلام ممکن است با آنها

مواجه شود، اظهار نگرانی نمود.

۱۸ / ۷ - الموت اولی من رکوب العار و العار اولی من دخول النار. (۴۸)

(مرگ بهتر از پذیرفتن ننگ است و ننگ بهتر از قبول آتش می باشد).

۱۹ / ۷ - انا الحسین بن علی الیت ان لا انثنی.

(من حسین بن علی هستم، سوگند یاد کرده ام که (در مقابل دشمن) سر فرود نیاورم).

۲۰ / ۷ - احمی عیالات ابی امضی علی دین النبی. (۴۹)

(من اینک از اهل و عیال و پدرم دفاع می کنم و در راه دین پیامبر کشته می شوم). این اشعار را امام علیه السلام روز عاشورا در حالی خواند که به دشمن حمله نموده و مبارزه می طلبید.

۸ - دعوت به صبر و پایداری

انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون. (۵۰)

(من امروز آنان را به خاطر صبر و استقامتشان پاداش می دهم، آنان پیروز و رستگارند). در فصل گذشته ملاحظه فرمودید که یکی از خصوصیات اخلاقی و از برجسته ترین فضایلی که در دوران امامت و به هنگام پذیرش مسوولیت در بی اعتنایی آن حضرت به قدرت ظاهری بنی امیه بود.

اینک در این فصل، با بعد دیگری از این فضیلت آشنا می شویم، زیرا آن بزرگوار، گذشته از اینکه خودش دارای این روحیه مقاوم و استوار بود، خاندان و یارانش را نیز بر این اصل مهم دعوت و در آنان هم، چنین روحیه ای را تقویت می نمود. و با اینکه آنان در اثر ایمان قوی و اعتقاد راسخ از صبر و شکیبایی والایی برخوردار بودند، ولی باز هم آن حضرت با توجه به حساسیت شرایط و استثنایی بودن حادثه در مواردی بانوان و دختران خردسال و اصحاب و یارانش

را به استقامت و پایداری و صبر و شکیبایی توصیه می نمود و با بیانات مختلف و ترسیم پاداش های معنوی و اخروی آنان را تقویت و بر دلهایشان نیرو و آرامش می بخشید و برای استقبال از شهادت و اسارت، آماده تر و دلگرمتر می ساخت و این جملات در تقویت روحی و ایجاد اعتماد و توکل در آنان آن چنان مؤثر بود که نه از مواجه شدن با نیزه و شمشیر، در خود ترس و واهمه راه دادند و نه از قطعه - قطعه شدن پیکرشان، احساس درد و رنج نمودند، سیلی و تازیانه دشمن نتوانست کودکان را مرعوب کند و شماتت و استهزایش در بانوان، موجب شکست روحی آنان نگردید. و اینک ده فقره از این پیامهای آرامبخش:

۱ / ۸ - یا اختاه، تعزی بعزاء الله، و اعلمی ان اهل الارض یموتون و اهل السماء لا یبقون. (۵۱) (خواهرم!

با استمداد از خداوند، صبر و شکیبایی در پیش بگیر و بدان که همه مردم دنیا می میرند و کسی از اهل آسمان باقی نمی ماند). طبق آنچه در منابع معتبر از امام سجاد علیه السلام نقل شده است، حسین بن علی علیه السلام این جملات را در شب عاشورا خطاب به زینب کبرا علیه السلام فرمود، آنگاه که امام حسین بن علی علیه السلام در میان خیمه اش اشعاری در بی وفایی دنیا می خواند:

(یا دهر اف لک من خلیل ...).

زینب کبرا در کنار بستر امام سجاد نشسته بود، با شنیدن این اشعار از برادرش، با عجله وارد خیمه او گردید و چنین گفت:

(برادرم!

کاش می مردم و چنین روزی را نمی دیدم که این

مصیبت، همه مصایب را زنده کرد) و امام علیه السلام با جملات یاد شده خواهرش را تسلی داد.

آنگاه چنین فرمود:

۲ / ۸ - یا اختاه!

یا ام اکلثوم!

یا فاطمه!

یا رباب!

انظرن اذا قتلت فلا تشققن علی جیبیا، و لا تخمشن وجها، و لا تقلن هجرا. (۵۲) (خواهرم ام کلثوم!

(دخترم) فاطمه!

(همسرم) رباب!

پس از مرگ من گریبان چاک نکنید، سیلی به صورت نزنید و سخنی که از شما شایسته نیست بر زبان نرانید).

۳ / ۸ - استعدوا للبلاء، واعلموا ان الله تعالی حامیکم و حافظکم، وسینجیکم من شر الاعداء، ویجعل عاقبه امرکم الی خیر، و یعذب عدوکم بانواع العذاب، و یعوضکم عن هذه البلیه بانواع النعم و الکرمه، فلا تشکوا و لا تقولوا بالسنتکم ما ینقض من قدر کم. (۵۳) (برای سختیها آماده باشید و بدانید خداوند پشتیبان و حافظ شما است و در آینده نزدیک، شما را از دست دشمنان نجات خواهد داد و فرجام کار شما را نیکو قرار می دهد. و دشمن را به عذابهای گوناگون معذب و برای شما در مقابل این گرفتاری، نعمتها و عزتهای فراوان ارزانی خواهد داشت، پس شکوه نکنید و آنچه ارزش شما را کم می کند، بر زبان نیاورید).
این جملات را امام علیه السلام در آخرین وداعش خطاب به خواهران خود و بانوان حرم ایراد فرمود.

۴ / ۸ - ان الله تعالی اذن فی قتلکم و قتلی فی هذا الیوم، فعلیکم بالصبرو القتال. (۵۴) (خداوند اجازه داده که من و شما در این روز کشته شویم؛ (حکم جهاد، شامل حال ما گردیده است) بر شما است که صبر و شکیبایی کنید و با دشمن بجنگید).

۵ / ۸ - صبرا

بنی الکرام!

فما الموت الاقنطره تعبر بکم عن البؤ س و الضراء الی الجنان الواسعه و النعیم الدائمه، فایکم یکره ان ینتقل من سجن الی قصر، و ما هو لا عدائکم الا کمن ینتقل من قصر الی سجن و عذاب. (۵۵) (ای بزرگ زادگان!

صبر و شکیبایی کنید که مرگ جز پلی نیست که شما را از سختیها و رنجها عبور داده به بهشت پهناور و نعمتهای همیشگی می رساند و چه کسی از شما است که نخواهد از زندان به قصر انتقال یابد و همین مرگ برای دشمنان شما مانند آن است که آنان را از کاخی به زندان و شکنجه گاه، منتقل کنند).

۶ / ۸ - ان ابی حدثنی عن رسول الله صل الله علیه و آله و سلم ان الدنیا سجن المومن و جنه الکافر و الموت جسر هولاء الی جناتهم و جسر هولاء الی جحمهیم ما کذبت و لا کذبت. (۵۶) (پدرم از رسول خدا نقل نمود اینکه دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل آنان (مسلمانان) است برای بهشتشان و پل اینان (کافر) است برای دوزخشان، نه به من دروغ گفته اند و نه من دروغ می گویم). این سه فراز از خطبه حسین بن علی علیه السلام است که در روز عاشورا پس از اقامه نماز صبح، خطاب به یارانش ایراد نمود.

۷/۸ - (قوموا ایها الکرام الی الموت الذی لابد منه فان هذه السهام رسل القوم الیکم) (۵۷) (ای بزرگواران برخیزید به سوی مرگ که راه گریزی از آن نیست و این تیرها پیکهای مرگ است که از این مردم به سوی شما پرتاب می شود). حسین بن علی

علیه السلام این جملات را در روز عاشورا آنگاه ایراد فرمود که:

مراجعت نمود و در این موقع، عمر سعد، به خیمه اش تیری به سوی خیمه گاه آن حضرت رها کرده و گفت:

شما نزد امیر (ابن زیاد) شهادت بدهید من اولین کسی بودم که به سوی خیمه های حسین، تیراندازی نمودم. لشکریان او با دیدن این صحنه، تیرها را مانند قطرات باران به خیمه ها فرو ریختند که بنا به نقلی در اثر این تیراندازی عمومی، در میان خیمه ها کمتر کسی ماند که تیری بر بدن او اصابت نکرده باشد، امام در این موقع حساس فرمود: (ایها الکرام!...)

۸/۸ - یا کرام!

هذه الجنه قد فتحت ابوابها و اتصلت انهارها و اینعت ثمارها، و هذا رسول الله علیه السلام و الشهداء الذین قتلوا فی سبیل الله یتوقعون قدومکم و یتباشرون بکم، فحاموا عن دین الله و دین نبیه و ذبوا عن حرم الرسول (صل الله و علیه و آله و سلم). (۵۸)
(ای عزیزان! ای بزرگ منشان!

اینک درهای بهشت (به روی شما باز شده که نهرهایش جاری و درختانش سرسبز و خرم است و اینک رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم و شهیدان راه خدا منتظر شما هستند و ورود شما را به همدیگر مژده می دهند، پس بر شماست که از دین خدا و رسولش حمایت و از حرم پیامبر صل الله علیه و آله وسلم، دفاع کنید).

حسین بن علی علیه السلام این جملات را پس از اقامه نماز ظهر، آنگاه که چند نفر به هنگام نماز، در دفاع از آن بزرگوار سینه خود را سپر نموده و به خاک و خون غلطیدند؛ ایراد فرمود.

/ ۸ - (تقدم فانا لا حقون بک عن ساعه). (۵۹) ((عمرو!) پیش به سوی بهشت!

ما نیز، به زودی به تو ملحق می شویم).

امام علیه السلام این جمله را هنگامی به (عمرو بن خالد صیداوی) فرمود که:

وی عرضه داشت یابن رسول الله!

جانم به قربانت!

من تصمیم گرفته ام هر چه دارم زودتر به یاران شهید تو ملحق شوم؛ زیرا برای من سخت است که خودم را کنار بکشم و ببینم که تو در میان اهل و عیالت تنها مانده ای و به دست دشمن کشته می شوی).

۱۰ / ۸ - رح الی ماهو خیر لک من الدنیا و ما فیها، و الی ملک لا یبلی. (۶۰) ((حنظله!) بشتاب به سوی (بهشتی که) بهتر از دنیا و آنچه در اوست و بشتاب به سوی ملک و مقامی که همیشگی است و کهنه نمی شود). (حنظله شبامی) که تأخیر در شهادت را جایز نمی دانست، عرض کرد:

افلا نروح ربنا و نلحق باخواننا؟

؛ آیا به سوی پروردگارمان نروم و به برادرنمان که به فیض شهادت نایل گشته اند لاحق نشوم؟

). حضرت در پاسخ فرمود:

(رح الی ...).

۱۱ / ۸ - صبرا یا بنی عمومتی!

صبرا یا اهل بیتی!

لا رایتم هوانا بعد هذا الیوم ابدا. (۶۱) (عموزادگان من!

اهل بیت من!

(در مقابل مرگ)، صبور و شکیبا باشید که پس از این جنگ و بعد از شهادت، روی خواری نخواهید دید). حسین بن علی علیه السلام این جمله را در حالی فرمود که:

چند نفر از جوانان بنی هاشم به سوی دشمن حمله کردند و چون امام این حمله دسته جمعی را مشاهده نمود، فرمود:

(صبرا ...).

۱۲ / ۸ - یا بن اخی!

اصبر علی ما نزل بک فان

الله یلحقـک بابائـک الطـاهرین الصـالحین. برسول الله صل الله علیه و آله و سـلم و علی و حمزه و جعفر و الحسن. (۶۲) (فرزند برادرم!

صبور و شـکیبا بـاش بر رنـج و فشـاری که بر تو وارد می شود زیرا خداونـد تو را به نیاکان پاک و صالحت رسول خـدا، علی، حمزه، جعفر و حسن ملحق خواهد نمود). حسـین بن علی علیه السـلام پس از مرگ طولانی که در روی خاک و در محاصرت دشـمن قرار گرفت کودکی از برادر زادگان آن حضـرت، خود را شتابان به امام علیه السلام رسانید، زینب کبری او را به خیمه در کنار او قرار گرفت، یکی از افراد دشمن به نام (بحر بن کعب) به سوی امام حمله نمود، آن کودک دست خود را پیش برد تا مانع رسیدن شمشـیر به عمویش شود، شمشـیر به دست طفل فرود آمـد و آن را قطع نمود و دست آویزان گردیـد، امام علیه السـلام در حالی که به روی خاک افتاده بود، آن طفل را به آغوش کشـید و دست به گردن وی انداخت و با همین جمله او را تسلی داد:

(یا بن اخی!

اصبر علی ما نزل بک ...).

۹ – امر به معروف و نهی از منکر در پیام حسین بن علی (ع)

مسـاله (امر به معروف و نهی از منکر) بعنوان یکی از مهمـترین برنـامه هـای شـریعت و زیربنـای نظـام اسـلامی و عامـل اجرایی قوانین این آیین مقـدس به شـمار می آیـد و در قرآن مجیـد بـا عنـاوین و تعبیرات مختلف از جمله به صورت ارائه یـک وظیفه حتمی و تکلیف موکد آمده است:

ولتکن منکم امه یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون. (۶۳) و گاهی به عنوان

بیان اوصاف و نشانه های مومنان راستین از آن یاد شده است چنانچه می فرماید:

و المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر ... (۶۴) و در کلمات پیامبر صل الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیه السلام هم در این مورد تاکیدات فراوان وجود دارد؛ از جمله امام باقر علیه السلام می فرماید:

(امر به معروف و نهی از منکر، دو فریضه بزرگ الهی است که بقیه واجبات با آنها برپا می شوند و به وسیله این دو، راهها امن می گردد و کسب و کار مردم حلال می شود، حقوق افراد تامین می گردد و در سایه آنها زمینها آباد و از دشمنها انتقام گرفته می شود و در پرتو آنها، همه کارها روبه راه می گردد). (۶۵) با توجه به این اهمیت است که عده ای از فقهای بزرگ شیعه، جهاد را با تمام عظمتش و با تمام ابعاد و احکامش، بخشی از امر به معروف و نهی از منکر می دانند و گوشه ای از این وظیفه اسلامی به حساب می آورند و جمله:

اشهد انک قد اقمت الصلاه و اتیت الزکاه و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر. که در زیارت حسین بن علی علیه السلام آمده است، گواه این حقیقت است. و این معنا را تفهیم می کند که آن حضرت با قیام و جهاد خود، وظیفه امر به معروف را به انجام رسانیده است. به هر حال، این موضوع با توجه به اهمیتی که داراست، در کلام و پیام حسین بن علی علیه السلام در سه محور و سه بخش مختلف، مورد توجه

قرار گرفته است:

الف - اهمیت امر به معروف و نهی از منکر در جامعه اسلامی.

ب - نکوهش سستی کنندگان در امر به معروف و نهی از منکر.

ج - امر به معروف و نهی از منکر، عنصر اصلی و عامل مهم در قیام حسین بن علی علیه السلام است.

اینک بخش اول:

الف - اهمیت امر به معروف و نهی از منکر در جامعه اسلامی

۱ / ۹ - ایها الناس!

ان رسول الله صل الله علیه و آله و سلم قال:

من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله ناکثا عهده مخالفا لسنه رسول الله یعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله. (۶۶) (مردم!

پیامبر خدا فرمود هر کس سلطان جائر و زور گویی را ببیند که حرام خدا را حلال نموده و پیمان او را در هم شکسته، با سنت پیامبر، مخالفت می ورزد، در میان بندگان خدا راه گناه و مخالفت با قانون الهی را در پیش می گیرد و با چنین فردی با عمل و گفتارش مخالفت نکند، بر خداوند است که چنین فرد (ساکت) را به محل همان طغیانگر (آتش جهنم) داخل کند). این فراز، بخش اول از سخنرانی حسین بن علی علیه السلام است که در منزل (بیضه) خطاب به سپاهیان حر ایراد فرمود.

۲ / ۹ - اعتبروا ایها الناس بما وعظ الله به اولیاء من سوء ثنانه علی الاخبار اذ یقول:

لو لا ینهاهم الربانیون و الاخبار عن قولهم الاثم ...

و قال:

لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل - الی قوله - لبئس ما کانوا یفعلون. (۶۷)

(ای مردم!

از پندی که خدا به اولیا و دوستانش به صورت نکوهش از علمای یهود داده، عبرت بگیرید، آنجا که می

فرماید:

چرا دانشمندان نصاری علمای یهود، آنان را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام، نهی نمی کنند. و باز می فرماید:

از بنی اسرائیل آن عده که کافر شدند، مورد لعن و نفرین قرار گرفتند؛ زیرا آنان همدیگر را از اعمال زشتی که انجام می دادند، نهی نمی کردند و چه بدکاری که مرتکب می شدند). این فراز و فرازهای نه گانه از فرازهای خطبه مفصل و تاریخی حسین بن علی علیه السلام است که دو سال قبل از مرگ معاویه، در سرزمین منی آن را ایراد فرموده است.

۳ / ۹ - و انما عاب الله ذلک علیهم لانهم کانوا یرون من الظلمه الذین بین اظهر هم المنکر و الفساد فلا ینهونهم عن ذلک رغبه فیما کانوا ینالون منهم و رهبه مما یحذرون و الله یقول:

فلا تخشوا الناس و اخشون

و قال:

و المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر ... (۶۸) (در حقیقت خدا سکوت آنان را از این جهت عیب می شمارد که آنان با چشم خود می دیدند که ستمکاران به زشتکاری و فساد پرداخته اند و باز منعشان نمی کردند و این سکوت به خاطر علاقه به چیزهایی بود که از آن دریافت می کردند و به خاطر ترسی بود که از آزار و تعقیب آنان به دل راه می دادند، در حالی که خداوند می فرماید:

از مردم نترسید و از من بترسید. و می فرماید:

مردان و زنان مومن، ولی (یار و یاور) یکدیگرند، همدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می کنند).

۴ / ۹ - فبدا الله بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضه منه لعمه

بانهـا اذا اديت و اقيمت اسـتقامت الفرائض كلها هينها وصـعبها و ذلك ان الامر بالمعروف و النهى عن المنكر دعاء الى الاسـلام مع رد المظالم و مخالفه الظالم و قسمه الفى ء و الغنائم و اخذ الصدقات من مواضعها و وضعها فى حقها. (۶۹)

(خداوند در این آیه (که فراز قبلی آورده شد) در شمردن صفات مومنان که مظهر دوستی و همکاری هستند، از امر به معروف و نهی از منکر شـروع می کنـد و نخسـت آن را مـوجب می شـمارد؛ زیرا می دانـد اگر این دو امر در جـامعه برقرار شـود، همه واجبات از آسان گرفته تا مشـکل، برقرار خواهد شد؛ چون امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به اسلام، باز گرداندن حقوق به ناحق گرفته شده، ستیز با ستمگر و تقسیم ثروتهای عمومی و غنایم جنگی است بر موازین اسلام و اخذ جمع آوری صدقات (زکات و مالیاتهای الزامی) از موارد صحیح و واجب آن و به مصرف صحیح و شرعی رسانیدن آن است).

مهم ترین بعد در امر به معروف و نهی از منکر

آنچه در این فراز از پیـام و سـخن امـام علیه السـلام قابـل توجه و حـائز اهمیت است، بیـان ابعـاد وسـیع و مفهوم گسترده امر به معروف و نهی از منکر و اشاره به مهمترین بعد و جنبه عملی در این مساله اساسـی و حیاتی است؛ زیرا آن حضـرت با استناد به دو آیه از قرآن مجید، می فرماید:

(اگر امر به معروف و نهی از منکر در جـامعه برقرار شود، همه واجبات از کوچک و بزرگ، عملی و همه مشـکلات اجتماعی، حل خواهد شد).

آنگاه به عنوان نمونه و مثال، پنج مورد از این امور را بدین صورت بیان می

کند.

یک - و ذلک ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر دعاء الی الاسلام. (امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است).

دو - (مع رد المظالم). (و باز گرداندن حقوق به ناحق گرفته شده است).

سه - (و مخالفه الظالم). (مبارزه با ستمگران است).

چهار - (و قسمه الفی ء و الغنائم). (توزیع عادلانه ثروتهای عمومی و غنایم است). پنج - (و اخذ الصدقات من مواضعها و وضعها فی حقها). (و جمع آوری صدقات (زکات و مالیاتهای الزامی) بجا و صحیح و صرف کردن آنها در موارد شرعی است).

و پر واضح است که قیام به امر به معروف و نهی از منکر در این سطح وسیع مبارزه با ستمگران و گرفتن حقوق ستمدیدگان و ریشه کن نمودن جور و فساد و اقامه عدل و داد در جامعه نمی تواند به صورت (فردی) و یا با امر به معروف (قولی) و بدون تشکیل حکومت اسلامی و ایجاد نیروی اجرایی، امکان پذیر باشد.

ب - نکوهش سستی کنندگان در امر به معروف و نهی از منکر

اینک بخش دوم پیام آن حضرت که در این قسمت از پیامش کسانی که وظیفه خود را در مقابل فریضه بزرگ (امر به معروف و نهی از منکر) نادیده گرفته و در انجام این واجب، سستی به خرج داده اند، مورد نکوهش و ملامت قرار داده، آنگاه آثار شوم این سهل انگاری و عواقب تلخ و ثمرات ناگوار این ترک مسوولیت را که پیش از همه متوجه خود آنان گردیده است، تذکر می دهد و می فرماید:

۵ / ۹ - ثم انتم ایتها العصابه عصابه بالعلم مشهوره، و بالخبر مذکوره، و بالنصیحه معروفه، و بالله فی انفس الناس مهابه، یهابکم الشریف، و یکرمکم الضعیف،

و یؤ ثروکم من لا ـ فضل لکم علیه و لا ـ یدکم عنده، تشفعون فی الحوائج اذا امتنعت من طلابها، وتمشون فی الطریق بهیبه الملوک و کرامه الاکابر. (شما ای گروه حاضر!

ای گروهی که به علم و دانش شهرت دارید!

و از شما به نیکی یاد می شود و به خیر خواهی و راهنمایی در جامعه، معروف شده اید و به خاطر خدا در دل مردم شکوه و مهابت دارید، به طوری که افراد مقتدر از شما بیم دارند، شما را بر خود مقدم می شمارند و نعمتهای خدا را برخود دریغ و بر شما ارزانی می دارند، مردم در حوائج و نیازهایشان، شما را واسطه قرار می دهند و در کوچه و خیابان با مهابت پادشاهان و شکوه بزرگان، قدم بر می دارند).

۶ / ۹ - الیس کل ذلک انما نلتموه بما یرجی عندکم من القیام بحق الله و ان کنتم عن اکثر حقه تقصرون، فاستخففتم بحق الائمه، فاما حق الضعفاء فضیعتم، واما حقکم بزعمکم فطلبتم، فلا مالا یذلتموه، و لا نفسا خاطرتم بها للذی خلقها، و لا عشیره عادیتموها فی ذات الله. (آیا بر همه این احترامات و قدرتهای معنوی از این جهت نایل نگشته اید که از شما امید می رود تا به اجرای قانون خدا کمر ببندید گرچه در موارد زیادی از قوانین خدا، کوتاهی کرده اید، بیشتر حقوق الهی را که به عهده دارید، فرو گذاشته، حق ائمه را خوار و خفیف و حق افراد ناتوان را ضایع کرده اید، اما در همان حال به دنبال آنچه حق خویش می پندارند برخاسته اید، نه پولی خرج کرده اید و نه جان را در راه کسی

که آن را آفریده به خطر انداخته اید. و نه با قبیله و گروهی به خاطر خدا در افتاده اید).

۷ / ۹ – انتم تتمنون علی الله جنته و مجاوره رسله و امانا من عذابه، لقد خشیت علیکم ایها المتمنون علی الله ان تحل بکم نقمه من نقمانه، لانکم بلغتم من کرامه الله منزله فضلتم بها، و من یعرف الله لا تکرمون و انتم بالله فی عباده تکرمون.

(شما آرزو دارید و حق خود می دانید که خداوند بهشتش و همنشینی پیامبرانش را ایمنی از عذابش را به شما ارزانی دارد، ای کسانی که چنین انتظارهایی از خدا دارید!

من از این بیمناکم که عذابی از عذابهایش بر شما فرود آید؛ زیرا در سایه عزت و عظمت خدا به منزلتی بلند رسیده اید، ولی خدا شناسایی را که مبلغ خداشناسی هستند، احترام نمی کنید حال آنکه شما به خاطر خدا در میان بندگانش احترام دارید).

۸ / ۹ – و قد ترون عهود الله منقوضه فلا تفزعون، و انتم لبعض ذمم آبائکم تفزعون، و ذمه رسول الله مخفوره محفوره و العمی و البکم و الزمنی فی المدائن مهمله، لا ـ نرحمون و لا ـ فی منزلتکم تعملون، ولا ـ من عمل فیها تعینون و بالادهان و المصانعه عندتإمنون، کل ذلک مما امرکم الله به من النهی و التناهی و انتم غافلون.

(و نیز از آن جهت بر شما بیمناکم که به چشم خود می بینید تعهدات و پیمانهای در برابر خداوند گسسته، اما نگران نمی شوید در حالی که برای پاره ای از تعهدات پدرانتان آشفته می شوید و اینک تعهداتی که در برابر پیامبر انجام گرفته (تعهد اطاعت از او و

جانشینش) مورد بی اعتنایی است، نابینایان و اشخاص کر و لال و زمینگیر و ناتوان در همه شهرها بی سرپرست مانده اند، بر آنان ترحم نمی شود و نه مطابق شان و منزلتتان عمل می کنید و نه به کسی که بدین سان عمل کند، مدد می رسانید. با چرب و چاپلوسی، خود را در برابر ستمکاران ایمن می سازید، تمام اینها دستورهای خداست به صورت نهی یا تناهی (باز داشتن یکدیگر از منکر، که شما از آن غفلت می ورزید).

۹ / ۹ - و انتم اعظم الناس مصیبه لما غلبتم علیه من منازل العلماء لو کنتم تشعرون، ذلک بان مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله، الامناء علی حلاله و حرامه، فانتم المسلوبون تلک المنزله، و ما سلبتم ذلک الا بتفرقکم عن الحق و اختلافکم فلی السنه بعد البینه الواضحه.

(و مصیبت شما را از مصایب همه مردم سهمگین تر است؛ زیرا منزلت و مقامی که باید علما داشته باشند از شما باز گرفته اند؛ چون امور اداری کشور و صدور احکام قضایی و تصویب برنامه های اجرایی به دست دانشمندان روحانی که امین حقوق الهی و به حلال و حرام آگاهند، اجرا شود، اما اینک این مقام را از دست شما ربوده اند و از دست دادن چنین مقامی، هیچ علتی ندارد جز اینکه از پیرامون حق (قانون اسلام و حکم خدا) پراکنده اید و درباره سنت پس از آنکه دلایل روشن بر حقیقت آن وجود دارد، اختلاف کرده اید).

۱۰ / ۹ - و لو صبرتم علی الارض و تحملتم المؤ ونه فی ذات الله کانت امور الله علیکم ترد و عنکم تصدور و الیکم ترجع،

و لكنكم مكنتم الظلمه من منزلتكم، و استسلمتم امور الله فلى ايديهم، يعملون بالشبهات ويسيرون فى الشهوات، سلطهم على ذلك فرار كم من الموت، واعجابك بالحياه التى هى مفارقتكم، فاسلمتم الظعفاء فى ايديهم ... (۷۰)

(شما اگر بر شکنجه و ناراحتی شکیبایی می نمودید و در راه خدا متحمل ناگواری بودید، مقررات برای تصویب، پیش شما آورده می شد و به دست شما صادر می گردید و شما مرجع کارها بودید، اما به ستمکاران مجال دادید تا این مقام را از دست شما بستانند و اجازه دادید حکومت به دست آنان بیفتد تا بر اساس سنت حدس و گمان، به حکومت پردازند و راه خود کامگی و اقناع شهوت پیشه سازند، سبب تسلط آنان بر حکومت، فرارتان از کشته شدن و دلبستگی شما به زندگی کوتاه دنیا بود، شما با این روحیه و رویه، توده ناتوان را به چنگال این ستمگران گرفتار کردید).

ج – امر به معروف و نهی از منکر،

عنصر اصلی و عامل مهم در قیام حسین بن علی (علیه السلام) و اینک پس از نقل پیام حسین بن علی علیه السلام در دو بخش از امر به معروف و نهی از منکر، به بخش سوم این موضوع که در آن پنج پیام نقل گردیده است، می پردازیم:

۱۱ / ۹ – اللهم انک تعلم انه لم یکن ما کان منا تنافسا فی سلطان، و لا التماسا من فضول الحطام ولکن لنری المعالم من دینک، ونظهر الاصلاح فی بلادک، و یاءمن المظلومون من عبادک، و یعمل بفرائضک، سننک و احکامک. (۷۱)

(خدایا! بی شک تو می دانی آن چه از ما سر زده (و مبارزه ای که بر ضد بنی امیه شروع کرده ایم)

نه رقابت در به دست آوردن قدرت سیاسی است و نه جستجوی ثروت و نعمتهای بیشتر، بلکه برای این است که ارزشهای درخشان آیینت را ارائه دهیم و در بلاد و شهرها اصلاحات پدید آوریم و بندگان ستمدیده ات را از حقوقشان برخوردار و ایمن سازیم و برای این است که به قوانین و احکام تو عمل شود).

۱۲ / ۹ - اللهم انی احب المعروف و انکر المنکر، و انی اسئلك یا ذاالجلال و الاکرام بحق هذا القبر و من فیه الا اخترت لی من امری ما هو لک رضی و لرسولک رضی. (۷۲) (خدایا من دوستدار معروف و از منکر بیزارم. ای خدای بزرگ و کرامت بخش!

تو را به حق این قبر و به حق کسی که در میان آن است، سوگندت می دهم که در این تصمیم و اراده ای که دارم، راهی را برای منم بنمایی که موجب رضا و خشنودی تو و پیامبرت باشد).

امام علیه السلام این جمله را در یک برهه حساس و در یک شرایط تاریخی در کنار قبر رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم ایراد فرمود، آنگاه که تصمیم گرفت مدینه را به سوی مکه ترک گوید و برای آخرین بار به زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافت و با جد بزرگوارش وداع نمود.

۱۳ / ۹ - و انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما، و انما خرجت لطلب الاطلاح فی امه جدی (علیه السلام) ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی وابی علی بن ابی طالب. (۷۳) (و من

نه از روی خود خواهی و یا برای خوشگذرانی و نه برای افساد و ستمگری، از مدینه خارج شدم بلکه هدف من از این سفر، امر به معروف و نهی از منکر و خواسته ام از این حرکت، اصلاح مفاسد امور است و احیا و زنده کردن سنت و قانون جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و راه و رسم پدرم علی ابن ابیطالب است). این جمله ها بخشی از متن وصیتنامه حسین بن علی علیه السلام است که هنگام حرکت از مدینه خطاب به برادرش (محمد بن حنیفه) نوشته است.

۱۴ / ۹ - و انا ادعوکم الی کتاب و سنه نبیه، فان السنه قد امیتت و البدعه قد احییت تسمعوا قولی اهدکم الی سبیل الرشاد. (۷۴) (من شما را به کتاب و سنت پیامبرش دعوت می کنم، زیرا سنت فراموش شده و بدعت، جای آن را گرفته است، اگر سخن مرا بشنوید، به راه سعادت و خوشبختی رهنمونتان خواهم بود). این جمله نیز که بیانگر انگیزه قیام و حرکت حسین بن علی علیه السلام است، از فرازهای نامه ای است که آن حضرت پس از ورود به مکه، به سران شهر بصره مانند (مالک بن مسمع بکری، مسعود بن عمرو، منذر بن جارود و ...) نگاشته است.

۱۵ / ۹ - الا و ان هولاء قد لزموا طاعه الشیطان، و ترکوا طاعه الرحمان، و اظهروا الفساد، و عطلوا الحدود، و استاثروا بالفی ء، واحلوا حرام الله، و حرموا حلاله، و انا احق ممن غیر. (۷۵) (مردم آگاه باشید!

اینان (بنی امیه) به پیروی از شیطان گردن نهاده و اطاعت خدا را ترک نموده اند، فساد را ترویج

و حـدود خـدا را تعطیل نموده اند و بیت المال را به خود اختصاص داده، حرام خدا را حلال و حلال خدا را تحریم کرده اند و اینک من سـزاوار و شایسـته ام بر حکومت مسـلمانان نه اینان که اسـلام را تغییر داده اند). این جمله بخشی از سخنرانی مشروح حسین بن علی علیه السلام است که در (منزل بیضه) در نزدیکی کربلا خطاب به سپاهیان (حر) ایراد فرمود.

۱۰ – نماز در پیام امام

در دین مقـدس اسـلام (نمـاز) در راس همه اعمـال و عبـادات قرار گرفته است چنـانچه خداونـد در اوصـاف متقین که بهـترین بندگان اویند می فرماید:

الذین یومنون بالغیب و یقیمون الصـلوه. (۷۶) ((پرهیزکـاران) کسانی هسـتند که به غیب (آنچه از حس پوشـیده و پنهان است) ایمـان نمی آورنـد و نماز را بر پا می دارنـد). این عبادت از آن چنان اهمیتی برخوردار است که نه تنها در دین اسـلام بلکه در ادیـان گذشـته و در شـرایط انبیای پیشـین نیز در راس همه برنامه ها و عبادات بوده است و لـذا حضـرت ابراهیم علیه السـلام از خداوند برای خود و ذریه اش توفیق اقامه نماز را درخواست می کند و می گوید:

(رب اجعلنی مقیم الصلوه و من ذریتی ...). (۷۷)

و حضرت لقمان در به پا داشتن نماز به فرزندش توصیه می کند:

(یا بنی اقم الصلوه ...). (۷۸) و حضرت عیسی آن را از وظایف اولیه اش می شمارد و می گوید:

(و اوصـانی بالصـلوه و الزکـاه ما دمت حیا)؛ (۷۹) (تـا زمـانی که زنـده ام مرا به نمـاز و زکات توصـیه کرده است). خلاصه در اهمیت نماز، همین بس که معیار قبول و رد همه اعمال و عبادات دیگر معرفی شده است. (۸۰) براین اساس است

که حسین بن علی علیه السلام با پیام و شعارش، پیروانش بر اهمیت نماز متوجه ساخته است و از یاران و اصحابش که در حساسترین شرایط از نماز حمایت کرده و حتی برای اقامه تنها یک نماز، جانشان را فدا کرده اند، تقدیر به عمل آورد است:

۱ / ۱۰ - ارجع الیهم فان استطعت ان توخرهم الی غدوه و تدفعهم عنا العشیه لعلنا نصلی لربنا اللیله و ندعوه و نستغفره. (۸۱)

(ابوالفضل! به سوی آنان بر گرد و اگر توانستی همین امشب را مهلت بگیر و جنگ را تا فردا صبح به تأخیر بینداز امید است تا ما امشب به نماز، دعا و استغفار با پروردگار مان بپردازیم).

۲ / ۱۰ - فهو یعلم انی قد کنت احب الصلوه له و تلاوه کتابه و کثره الدعاء و الاستغفار. (۸۲) (زیرا او می داند که من به نماز و قرائت قرآن و استغفار و مناجات پرودگار علاقه شدید دارم).

امام علیه السلام این جمله را که حاوی دو پیام و شعار مستقل در بیان اهمیت نماز است، عصر تاسوعا هنگامی که دشمن به سوی خیمه ها حرکت نمود، خطاب به برادرش ابوالفضل علیه السلام ایراد فرمود؛ زیرا در مرحله اول به وی دستور داد که به سوی دشمن برود و علت حرکت تا به هنگام آنان را سؤال کند و پاسخ آنان این بود که دستور جدید و اکید از ابن زیاد آمده است که یا باید همین الان جنگ شود یا بیعت با یزید انجام گیرد. وقتی حضرت ابوالفضل این پیام دشمن را به امام ابلاغ نمود، در مرحله دوم آن حضرت مجددا این دستور را صادر فرمود. آری قرار

بود عصر تاسوعا جنگ شروع شود، ولی امام علیه السلام برای اهتمام بر نماز و قرائت قرآن از دشمن فرومایه اش در خواست مهلت نمود.

۳ / ۱۰ - ذکرت الصلاه جعلك الله من المصلین الذاکرین. (۸۳)

(ابوثمامه! نماز را به یاد آوری، خدا تو را از نماز گزارانی که به یاد خدا هستند، قرار بدهد).

۴ / ۱۰ - نعم، هذا اول وقتها، سلوهم ان یکفوا عنا حتی نصلی. (۸۴)

(آری اینك اول وقت نماز است، از دشمن بخواهید دست از جنگ بردارد تا نماز خود را به جای آوریم).

امام علیه السلام این جمله را که مانند جمله قبل، مرکب از دو شعار است، در پاسخ (ابوثمامه صیداوی) یکی از یاران وفادارش فرمود، آنگاه که او را در حال شدت جنگ متوجه گردید که اول ظهر است، لذا به آن حضرت عرض نمود:

(بنفسی انت؛ جانم به قربانت)، گرچه این مردم به حملات خود ادامه می دهند، ولی به خدا سوگند!

تا مرا نکشته اند نمی توانند بر تو دست یابند و من دوست دارم آنگاه به لقای خدایم نایل شوم که این یک نماز آخر را هم با امامت شما به جای آورده باشم.

۵ / ۱۰ - (نعم، انت امامی فی الجنه). (۸۵)

(سعید!

آری تو پیش از من در بهشت (برین) هستی). روز عاشورا برای ادای نماز ظهر، پیشنهاد آتش بس از سوی حسین بن علی علیه السلام عملا مورد موافقت قرار نگرفت و آن حضرت بدون توجه به تیرباران دشمن در بیرون خیمه ها و در مقابل صفوف اهل کوفه، به نماز ایستاد و چند تن از یاران با وفایش از جمله (سعید بن عبدالله) و (عمرو بن قرظه کعبی) در پیش

روی آن حضـرت ایستادند و سینه خود را سپر کردند و در اثر تیرهایی که به سر و سینه آنان اصابت نمود، پس از نماز به روی خاک افتادند و به شهادت رسیدند. سعید، پس از نماز آن حضرت که با ضعف شدید و با پیکر خون آلود افتاده بود، چشمش را بـاز کرد و امـام را در کنـارش دیـد که در روی زمین نشسـته و خـاک و خون از صورت وی پـاک می کننـد، در مقابل این محبت امام علیه السلام که سر از پا نمی شناخت، چنین عرض کرد:

(اوفیت یا ابن رسول الله صل الله علیه و آله وسلم؛ ای فرزند رسول خدا!

آیا من وظیفه خود را به نیکی انجام دادم؟)

امام علیه السلام هم در پاسخ وی فرمود:

آری تو پیش از من در بهشت (برین) هستی.

۶ / ۱۰ – نعم، انت امامی فی الجنه، فاقرء رسول الله صل الله علیه و آله و سلم منی السلام و اعلمه انی فی الاثر. (۸۶) (عمرو!

تو نیز پیش از من در بهشت (برین) هستی، از من به رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم سلام برسان و به ایشان عرض کن که من نیز در پشت سـر تو به سوی او خواهم شـتافت). عمروبن قرظه که در کنار سـعید، افتاده بود و مکالمه او و امام را می شـنید که چگونه آن حضـرت به وی، وعـده حتمی بهشت می دهد، او نیز از آن حضـرت همان سؤال را نمود که (اوفیت یابن رسول الله؟

؛ من هم وظیفه خود را به نیکی انجام دادم؟)

امام هم در پاسخ وی همان جواب را داد که به سعید

داده بود و این جمله را نیز اضافه نمود که:

(سلام مرا به رسول خدا برسان و به او عرض کردم من (حسین) لحظات دیگر عازم دیدار تو هستم).

۱۱ – سه پیام تهدید آمیز

طبق دلایل فراوان از جمله آیه شریفه؛ یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم. (۸۷) اطاعت از اوامر ائمه معصومین علیه السلام همانند اطاعت از اوامر پیامبر صل الله علیه و آله و سلم بر مسلمانان واجب و مخالفت با آن حرام و موجب عذاب الهی است؛ زیرا اطاعت در هر دو مورد مانند اطاعت خداوند به طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی بر مومنان واجب گردیده است. ولی در آنجا که امر و دستور امام، جنبه استغاثه و استمداد پیدا کند، مخالفت با آن تنها حرام است، بلکه حرمت آن تشدید و مجازات آن هم مضاعف و کیفر آن شدیدتر خواهد گردید؛ زیرا استمداد و استغاثه امام، حاکی از مظلومیت خط کلی اسلام و نیاز شدید قرآن به حمایت و بیانگر حساسیت شرایط و اوضاع است و باید مسلمانان ندای مظلومیت او را دریابند و با تمام توان حتی با نثار خون و بذل جان به دفاع از آن بشتابند و لذا مسامحه در این امر مهم و عدم استجابت به این استغاثه که تضعیف حق و تقویت باطل را در پی خواهد داشت، موجب شدیدترین مجازات و سخت ترین عذاب اخروی خواهد گردید؛ مثلا فاصله و فرق زیادی است بین موعظه و امر حسین بن علی علیه السلام که فرمود:

اعتبروا ایها الناس بما وعظ الله به اولیاء من سوء ثنائه علی الاحبار ... (۸۸)

(ای مردم از به

بـدی یاد نمودن خداوند علمای یهود را که به وسـیله آن اولیای خود را پند داده است، عبرت بگیرید). با اسـتغاثه آن حضـرت که در روز عاشورا فرمود:

هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله صل الله علیه و آله وسلم؟

... هل من مغیث یرجو الله باغاثتنا؟

... (۸۹) (آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟

آیـا فریاد رسـی هست که به امیـد پاداش خداونـدی به فریاد ما برسـد). با این مقـدمه، اهمیت این نوع پیام حسـین بن علی علیه السلام و انگیزه تهدید نمودن کسانی که به ندای آن حضرت پاسخ مثبت نداده اند، با جملات:

(اکبه الله فی نار جهنم) و:

(یکبه عل منخریه فی النار) آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟

آیـا فریاد رسـی هست که به امیـد پاداش خداونـدی به فریاد ما برسـد). روشن می گردد چرا که کلمه (اکب) به مفهوم شـدت ذلت و خواری می باشد.

و در اینجا تذکر این نکته را لازم می دانیم که مقاومت و رهبری امت در زمان غیبت و عدم حضور ائمه معصومین علیه السـلام بر اسـاس دلایـل قطعی به جانشـینان آنان یعنی علما و فقهایی که دارای شـرایط ولایت و رهبری امت هسـتند واگـذار گردیـده است. و طبعا اوامر آنان نیز از لحاظ وجوب اطاعت و کیفر مخالفت، مانند اوامر ائمه معصومین خواهد بود.

۱ / ۱۱ - یابن الحر!

... ان اسـتطعت ان لا تسـمع صـراخنا و لا تشـهد وقعتنا فافعل، فوالله لا یسـمع و اعیتنا احد و لا ینصر نا الا اکبه الله فی نار جهنم. (۹۰)

(پسر حر! ... حالا که حاضر نیستی در راه ما از جان بگذری، اگر می توانی

از این منطقه دور شو تا صدای استغاثه ما را نشنوی و جنگ ما را نبینی؛ زیرا به خدا سوگند!

اگر کسی استغاثه ما را بشنود و بر ما یاری نکند، خداوند او را با ذلت به آتش جهنم خواهد کشید). حسین بن علی علیه السلام این جمله را در (منزل بنی مقاتل) در نزدیکی کربلا به (عبیدالله حر جعفی) ایراد نمود، هنگامی که در میانشان ملاقاتی به وقوع پیوست دعوت آن حضرت را در توبه نمودن از خطاهای گذشته اش و یاری نمودن به فرزند پیامبر، رد نمود و خواست اسب معروف خود را نام (ملحقه) را در اختیار آن حضرت قرار دهد، در اینجا بود که امام علیه السلام فرمود:

لا- حاجه لنا فی فرسک و لا فیک، و ما کنت متخذ المضلین عضدا. (ما نه تو نیاز داریم و نه به اسب تو، زیرا که من از افراد گمراه برای خود نیرو نمی گیرم).

پس به عنوان نصیحت و موعظه فرمود:

ان استطعت ان لا تسمع صراخنا و لا تشهد وقعتنا فافعل ...

۲ / ۱۱ – انطلقا فلا- تسمعا لی واقعه و لا- تریالی سوادا، فانه من سمع واعیتنا او رأی سوادنا فلم یجبنا او یغثنا کان حقا علی الله عزوجل ان یکبه علی منخریه فی النار. (۹۱)

(شما (دو نفر) از این منطقه دور شوید تا صدای استغاثه مرا نشوید و اثری از من نبینید؛ زیرا هر کس استغاثه ما را بشنود و سیاهی ما را ببیند پس پاسخ ما را ندهد و به فریاد ما نرسد، بر خداوند است که او را با ذلت تمام به دوزخ وارد کند).

امام حسین علیه السلام این جمله را نیز

در (منزل بنی مقاتل) خطاب به (عمرو بن قیس مشرقی) و پسر عمویش، فرمود آنگاه که این دو نفر به حضور امام رسیدند، آن حضرت از ایشان سؤال فرمود که:

آیا برای نصرت و یاری امام خود به اینجا آمده اید؟

آنان عذر آورده و خود را در ظاهر برای رفتن به کوفه مجبور دانستند. اینجا بود که امام علیه السلام با این جملات به ارشاد و راهنمایی آنان پرداخته و فرمود که:

اگر بناست به کوفه برگردید، هر چه سریعتر این کار را انجام دهید، و از منطقه خارج شوید.

۳ / ۱۱ - فول هربا حتی لا تری مقتلنا فوالذی نفس حسین بیده لا یری الیوم مقتلنا احد ثم لا یعیننا الا دخل النار. (۹۲)

(هرثمه از این منطقه فرار کن تا جنگ ما را نبینی زیرا سوگند به خدایی که جان در ید قدرت اوست هر کس جنگ ما را نبیند و یاریمان نکند به آتش داخل خواهد شد). ابن ابی الحدید از نصر بن مزاحم با اسناد، از هرثمه نقل می کند که من در جنگ صفین به همراه علی علیه السلام بودم در مراجعت به کوفه راه ما از سرزمین کربلا بود و در همان سرزمین توقف نموده و با آن حضرت نماز بجای آوردیم امیر مومنان علیه السلام پس از نماز مشتی از خاک کربلا را برداشت و آن را بویید و گفت چه خوش خاکی هستی تو ای خاک کربلا زیرا مردمی از درون تو محشور می شوند که بدون حساب داخل بهشت می گردند. هرثمه می گوید:

چون به خانه ام بازگشتم برای همسرم (جرداء) دختر سمیر که از شیعیان خالص علی علیه السلام

بود خاطرات سفر جنگ را تعریف و آنچه را که از علی بن ابیطالب در کربلا دیده و شنیده بودم برای او نقل و اضافه نمودم که ای جرداء تو که علی علیه السلام را این همه دوست داری بگو ببینم:

آیا او به غیب آگاه است که اینگونه کربلا را توصیف می کند؟

همسرم گفت دست از سرم بردار و این حرفها را کنار بگذار و یقین بدان که به جز حق بر زبان علی علیه السلام جاری نمی گردد. هرثمه می گوید:

سالها از این جریان گذشت تا اینکه عبیدالله بسیج عمومی بر علیه حسین بن علی علیه السلام اعلام نمود و من نیز در سپاهی بودم که بر علیه آن حضرت گسیل گشته بود، چون به امام حسین و یارانش رسیدم، محلی را که قبلا به همراه علی علیه السلام در آن بودیم و جایگاهی که حضرت از خاکش برداشته بود، شناختم و به یاد فرمایش امیر المومنین علیه السلام افتادم، لذا از آمدنم با لشکر ابن زیاد نادم گشته و سوار بر اسب شده در مقابل حسین علیه السلام قرار گرفتم و آنچه را از پدرش علی علیه السلام در این منزل شنیده بودم اظهار نمودم، حسین بن علی علیه السلام فرمود:

حالا حامی ما هستی یا دشمن ما؟

عرض کردم یابن رسول الله نه حامی شما هستم و نه دشمن شما زیرا من زن و فرزندم را در کوفه رها کرده ام و از ابن زیاد بر آن بیمناکم. حسین علیه السلام فرمود ای هرثمه:

(فول هربا حتی لا تری متلنا ...)

هرثمه گوید با شنیدن این جمله به سرعت به سوی کوفه حرکت کردم و از خیمه ها

دور شدم تا شاهد جنگ و کشته شدن آن حضرت نباشم.

۱۲ – پیام شجاعت

فرازها و جملات متعددی از حسین بن علی علیه السلام نقل شده است که بیانگر شجاعت، شهامت و استقامت اهل بیت و یاران آن حضرت و گویای صداقت و بالاترین مرحله وفاداری آنان به آیین اسلام، قرآن و مقام ولایت است. در یک کلمه، این جملات و فرازها (پیام شجاعت) یاران فرزند رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم از زبان آن حضرت و بیانگر استقامت و پایداری آنان در کلام پنجمین فرد از (اصحاب کساء) است. و هر یک از این جملات، مدال افتخاری است که در صفحه تاریخ تا واپسین روز، بر سینه آنان و در روز قیامت در سیمایشان خواهد درخشید، خداوند در توصیف اهل ایمان می فرماید:

یوم تری المومنین و المومنات یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم بشراکم الیوم جنات تجری من تحتهاالانهار خالدین فیها ذلک هو الفوز العظیم. (۹۳)

(این پاداش بزرگ) در روزی است که مردان و زنان با ایمان را می نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می کند (و می نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می کند (و به آنها می گویند:)

بشارت باد بر شما امروز به باغهایی از بهشت که نهرها زیر (درختان) آن جاری است؛ جاودانه در آن خواهید ماند!

و این همان رستگاری بزرگ است). مناسب است مطلبی را که (ابن الحدید) در همین زمینه نقل نموده، در اینجا بیاوریم:

او می گوید به یک نفر از لشکریان عمر سعد که در جنگ با حسین بن علی علیه السلام شرکت کرده

بود، گفتند وای بر شما که فرزندان پیامبر خدا صل الله علیه و آله و سلم را کشتید!

آن شخص پاسخ داد:

عضضت بالجندل، انک لو شهدت ما شهدنا لفعلت ما فعلنا، ثارت علینا عصابه ایدیها فی مقابض سیوفها کالا سود الضاریه، تحطم الفرسان یمینا و شمالا، و تلقی انفسها علی الموت، لا ـ تقبل الامان، و لا ـ ترغب فی المال، و لا یحول حائل بینها و بین الورود علی حیاض المنیه او الاستیلاء علی الملک، فلو کففنا عنها رویدا لاتت علی نفوس العسکر بحذافیرها، فما کنا فاعلین، لا ام لک. (دهانت بشکند!

آنچه را که ما دیدیم اگر تو نیز می دیدی، کاری را می کردی که ما انجام دادیم؛ زیرا گروهی را در مقابل خود دیدیم که دست در قبضه شمشیرشان مانند شیران غرنده در حالی که شجاعان لشکر را از چپ و راست در هم می شکستند به سوی مرگ می شتافتند، نه از کسی قبول امام می کردند و نه به مال دنیا میل و رغبت می نمودند. آخرین خواسته آنان این بود:

یا مرگ یا پیروزی، اگر کمی فرصت می دادیم از لشکر ما یک نفر زنده نمی گذاشتند، با این شرایط چه می توانستیم بکنیم، مادرت به عزایت بنشیند؟!). اینکه این پیامها:

۱ / ۱۲ - من کان فینا باذلا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا، راحل مصبحا ان شاء الله. (۹۴)

(هر یک از شما حاضر است در راه ما از خون خود در گذرد و برای لقای خدا (شهادت) نثار جان کند، آماده حرکت با ما باشد که ان شاءالله من فردا صبح حرکت خواهم نمود). این فراز آخرین جمله سخنرانی حسین

بن علی علیه السلام است که شب هشتم ذیحجه سال شصت در مکه ایراد و روز هشتم به سوی عراق حرکت نمود.

۲ / ۱۲ - اما بعد، فانی لا اعلم اصحابا اولی و لا خیرا من اصحابی، و لا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیتی، فجزاکم الله عنی جمیعا خیرا. (۹۵)

(اما بعد، من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیده ام و نه اهل بیتی باوفاتر و صدیق تر از اهل بیتم. خداوند به همه شما در حمایت از من پاداش نیکو بدهد). این جمله از فرازهای سخنرانی حسین بن علی علیه السلام در شب عاشورا است که خطاب به اهل بیت و اصحابش ایراد فرمود.

۳ / ۱۲ - و الله! لقد بلوتهم فما وجدت فیهم الا الاشوس الافعس، یستاتنسون بالمنیه دونی استیناس الطفل الی محالب امه. (۹۶)

(به خدا سوگند! آنان (اصحابم) از آزمودم و ندیدم آنان را مگر دلاور و غرنده (شیروار) و با صلابت و استوار (کوهوار) که به کشته شدن در کنار من چنان مشتاقتند مانند اشتیاق طفل شیر خوار به پستان مادرش).

امام علیه السلام این جمله را شب عاشورا در پاسخ زینب کبرا علیهما السلام فرمود، آنگاه که سؤال کرد از برادر!

آیا یاران خود را آزموده ای و به نیت آنان پی برده ای؟!

مبادا در موقع سختی، دست از تو بردارند و در میان دشمن، تو را تنها بگذارند.

۴ / ۱۲ - جزاکما الله یا ابنی اخی بوجد کما من ذلك و مواساتکما ایای بانفسکا احسن جزاء المتقین. (۹۷)

(ای فرزند برادران من! خداوند در مقابل این احساس وظیفه و نصرت و یاری که نسبت به من انجام داده اید،

بهترین پاداش متقین را بر شما عنایت کند). حسین بن علی علیه السلام این جمله تشکر آمیز را خطاب به (سیف) و (مالك) که دو پسر عمو بودند، ایراد فرمود، آنگاه که دید گریه می کنند و آن حضرت چون علت گریه آنان را سؤال فرمود، پاسخ دادند:

(به خدا سوگند!

نه از ترس جان خودمان بلکه برای تنهایی شما گریه می کنیم در حالی که می بینیم ما یک جان بیشتر نداریم. و بجز یکبار کشته شدن کاری از ما ساخته نیست).

۵ / ۱۲ - الا انی زاحف بهذه الاسره علی قله العدد و خذلان الناصر. (۹۸)

(آگاه باشید که من با همین گروه کم از یارانم و با عقب نشستن کسانی که انتظار یاری و کمك از آنان می رفت، به سوی جهاد در راه خدا خواهم رفت).

امام علیه السلام این جمله را که دلیل بر استقامت و پایداری یك گروه با تعداد کم ولی دارای ایمان ثابت است، در دومین سخنرانی خود در روز عاشورا ایراد فرمود.

۶ / ۱۲ - انت الحر کما سمتك امك، و انت الحر فی الدنیا و الاخره. (۹۹)

(تو آزاد مرد هستی همانگونه که مادرت تو را (حر) نامیده است و تو آزاد مردی در دنیا و در آخرت).

امام علیه السلام آنگاه که در کنار پیکر خون آلود (حر) نشست و خون از سر و صورت او پاك می نمود، این جمله را - که مدال افتخاری است در سینه او - ایراد فرمود.

۱۳ - پیام انتخاب

یکی از خصوصیات قیام حسین بن علی علیه السلام و از پیامهای عاشورا این است که آن حضرت علی رغم قلت یاران و کثرت دشمنانش که باید

طبق محاسبات ظاهری به هر نحو ممکن، اصحاب و یاران خویش را برای کمک و یاریش دعوت و تشویق و در صورت نیاز از جایگاه ولایت و امامت، آنان را مجبور و ملزم نماید، ولی برخلاف این روش، آن حضرت در موارد مختلف، گاهی به طور عموم و گاهی به طور خصوص، به آن اجازه انتخاب کارزار یا ترک آن را داده و حتی نزدیکترین اهل بیت خویش را نیز در این انتخاب نمودن مسیر دلخواه و مورد نظرشان، مخیر نموده است. این اصل اساسی است در میان قیامهای ظاهری و معنوی و یک فرق بارزی است که پیشوایان و رهبران غیر واقعی متمایز می سازد؛ چون این نوع رهبران، معمولا برای جلب و مساعدت دیگران، به هر حیله و تزویر متمسک می گردند و برای به دست آوردن پیروزی، از توسل به هیچ عمل خلاف و غیر انسانی، امتناع نمی ورزند. اینک متن این پیامها:

۱ / ۱۳ - فمن احب منکم الانصراف فلینصرف، لیس علیه منا ذمام. (۱۰۰)

هر یک از شما (یاران من) بخواهد بر گردد، آزاد است و از طرف ما بیعتی بر گردنش نیست).

امام علی علیه السلام این جمله را در (منزل زباله) خطاب به همه اصحاب و اهل بیتش فرمود، آنگاه که از کشته شدن (مسلم و هانی) در کوفه، در این منزل مطلع گردید و شهادت آنان را با یارانش در میان گذاشت و از بی وفایی مردم کوفه و دورویی آنان سخن گفت، سپس فرمود:

(فمن احب منکم ...).

۲ / ۱۳ - و انی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعا فی حل لیس علیکم منی ذمام، وهذا اللیل قد غشیکم فاتخدوه جملا،

ولیاءخذ کل رجل منکم بید رجل من اهل بیتی، ... و تفرقوا فی سوادکم و مدائنکم. (۱۰۱)

(و من به همه شما اجازه دادم به وطنهای خود برگردید، همه شما آزاد هستید و من بیعتی در گردن شما ندارم، اینک شب فرا رسیده، تاریکی آن را مرکب خویش قرار دهید و هر یک از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرید و به سوی شهر و دیار خود متفرق شوید).

امام علیه السلام نزدیک غروب تاسوعا یا پس از نماز مغرب شب عاشورا، خطاب به اهل بیت و اصحاب خود، خطبه ای ایراد فرمود، در آن خطبه ضمن سپاسگذاری از همه آنان خبر شهادت خویش را که در کربلا واقع خواهد شد، از زبان رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم نقل فرمود و این جمله را هم اضافه نمود که اینک زمان این شهادت فرا رسیده است، سپس به تمام اهل بیت و یارانش فرمود شما در رفتن و نجات جان خویشتن آزاد هستید. و جمله یاد شده از فرازهای همین خطبه است:

۳ / ۱۳ - حسبکم من القتل بمسلم، اذهبوا قد اذنت لکم. (۱۰۲)

فرزندان عقیل!

کشته شدن مسلم بن عقیل برای (خانواده) شما بس است، من شما را مرخص کردم از این منطقه بیرون بروید.

امام علیه السلام در سخنرانی شب عاشورا (در فراز قبل اشاره گردید) پس از اجازه مرخصی عمومی و پس از شنیدن پاسخ یاران خویش که دلیل وفاداری و ایمان ثابت آنان بود، متوجه فرزندان عقیل گردید و آنان را بالخصوص مورد خطاب قرار داد که:

(حسبکم من القتل بمسلم، اذهبوا قد اذنت لکم).

و آنان نیز جواب دادند اگر ما تو

را ترک کنیم و از ما بپرسند چرا دست از آقا و مولای خود برداشتید چه پاسخی خواهیم داشت؟

نه، به خدا سوگند!

جان و مال و فرزند و عیال خود را فدای تو خواهیم کرد و تا نفس آخر، در کنار تو خواهیم بود.

۱۳ / ۴ - یا جون!

انت فی اذن منی، فانما تبعتنا طلبا للعافیه فلا تبتل بطریقنا. (۱۰۳)

جون!

من بیعت را از تو برداشتم؛زیرا تو به امید عافیت و آسایش به همراه ما آمده ای، خود را در راه ما گرفتار و مصیبت مکن!

امام علیه السلام این جمله را در روز عاشورا و در اوج جریان جنگ خطاب به جون، غلام خود فرمود، آنگاه که او برای خدا حافظی و اذن برای رفتن به میدان جنگ، به خدمت آن حضرت شرفیاب گردید.

۱۳ / ۵ - رحمک الله انت فی حل من بیعتی، فاعمل فی فکاک ولدک. (۱۰۴)

محمد بن بشیر!

خدا تو را رحمت کند، اینک تو از طرف من آزادی و من بیعت را از تو برداشتم تا درباره آزادی فرزندت، تلاش کنی.

امام علیه السلام این جمله را خطاب به (محمد بن بشیر حضرمی) فرمودند؛ زیرا در همین روزها به وی خبر رسیده بود که فرزندت در اطراف ری، گرفتار و زندانی شده است و چون این جریان را آشنایان و دوستان محمد بن بشیر با او در میان گذاشتند، او از مفارقت فرزند پیامبر امتناع ورزید؛ و چون آن حضرت او را این گونه دید، فرمود:

(رحمک الله ...). پاسخ وی به امام علیه السلام این بود که:

(اکلتنی السباع حیا ان فارقتک). (درندگان بیابان مرا زنده پاره پاره کنند اگر از شما جدا شوم).

امام علیه السلام

لباسهایی که قیمت آنها به هزار دینار بالغ می گردید، در اختیار وی قرار داد تا آنها برای رهایی فرزندش، استفاده کند.

۱۴ – پیام اتمام حجت

اشاره

در بخش گذشته با پیامهای حسین بن علی علیه السلام که یاران خود را در ماندن یا رفتن آزاد گذاشته بود، آشنا شدیم و اینک پیامهای دیگری از آن حضرت که در آنها (احتجاج و اتمام حجت) می باشد در اختیار خواننده عزیز قرار می دهیم.

امام علیه السلام با این پیامها در روز عاشورا به مردم و لشکریان بنی امیه که که قصد جنگ با آن حضرت را داشتند، به صورت عام و گاهی به طور خاص و انفرادی، موعظه و نصیحت و اتمام حجت نموده و عواقب خطرناک دنیوی و مجازات سخت اخروی جنایت هولناک آنان را گوشزد و یاد آوری فرموده است. و این اتمام حجت گاهی به مرحله استغاثه و استمداد و دعوت و درخواست، جهت حمایت از آن حضرت و دفاع از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است و احیانا چنین استمدادی در کنار درخواست توبه و بازگشت از گناه نسبت به بعضی از افرادی که با آن حضرت قصد خصومت و جنگ و منازعه نداشتند و دارای شرارت و سابقه جنایت بودند آن هم قبل از عاشورا و پیش از رسیدن به کربلا، به وقوع پیوسته است. در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که ایا این دو نوع پیام با هم متضاد و متناقض نیستند؟

آن اجازه مرخصی و برداشتن بیعت و پیمان شهادت از افراد متعهد و از جان گذشته و اهل بیت و یاران باوفا و این استغاثه و استمداد و دعوت

به یاری از دشمنان و افرادی خونخوار!!

پاسخ این است همـانگونه که در بخش قبـل اشاره نمودیم، فرق بارز و روشـنی هست میان قیام و مبارزه ای که پیشوایان دینی انجـام می دهنـد، بـا رهبران غیر مـذهبی و مبارزه ای که رهبران غیر مـذهبی در پیش می گیرنـد و موضوع مورد سؤال یکی از همین موارد امتیاز است و مطلب را باید از این زاویه بررسی نمود.

آری، حسـین بن علی علیه السـلام در پی پیروزی و شـکست ظـاهری نیست، بلکه او در فکر انجـام یـک وظیفه الهی و فریضـه مذهبی است و لذا به افرادی که با آن حضرت پیمان شهادت بسته اند و ایمان و عقیده و استقامت خود را تا پای جان نسبت به آن حضـرت به اثبات رسانیـده و تا این بیابان با همان فکر و اندیشه به همراه او حرکت نموده اند، رنج سـفر و ترس از دشـمن، کوچکترین تزلزل و سـستی در آنان به وجود نیاورده است، اگر آنان با این شـرایط و با اجازه ولی امر و امامشان، صحنه جنگ را ترک نمایند، گرچه به اجر و پاداش و مقام ارجمند شـهدا نایل نخواهد گردید و آن همای سـعادت را که تنها در بالای سـر آنـان به پرواز در آمـده است، برای همیشه و به رایگـان از دست خواهنـد داد، ولی به هر حال در پیشـگاه عـدل خداونـد مورد سؤال و مؤاخذه قرار نخواهد گرفت. ولی آنجا که امام علیه السـلام اسـتغاثه و استمداد می کنند، شرایط دیگری به وجود آمده است و صحبت نجات یک فرد و یا گروهی از بدبختی هلاکت ابدی و عذاب حتمی است. این استغاثه و استمداد

و اتمام حجت، متوجه گروهی است که مصمم شده است خون امام زمان خویش را بریزد و پیکر پاکش را قطعه - قطعه کند و اهل و عیالش را به خون اسیر خارجی و کسانی که با اسلام و قرآن در ستیز هستند، شهر به شهر بگرداند که اگر این فکر و اندیشه عملی شود، نه تنها همه افراد این گروه، بلکه حتی کسانی که بر عمل آنان راضی هستند به خسران ابدی و عذاب دایمی گرفتار خواهند گردید.

و اینجاست که امکان دارد این اتمام حجت ولو تنها یک نفر از آنان را از عذاب دایمی نجات بخشد و برای هیچ یک از آنان در روز قیامت بهانه و توجیهی وجود نداشته باشد و نگوید:

ربنا لو لا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک من قبل ان نذل و نخزی. (۱۰۵) پروردگارا!

چرا به سوی ما پیامبری نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم پیش از آنکه خوار و رسوا شویم.

به هر حال، این پیامها را می توان در طی دو خطبه مفصلی که حسین بن علی علیه السلام در روز عاشورا و یا خطابه های کوتاه دیگری که آن حضرت به صورت عام و یا به طور خاص ایراد فرموده است، ملاحظه نمود. و ما هم از همین دو خطبه عاشورا، آغاز و از روش این جزوه که نقل پیامها به صورت کوتاه نه به شکل مشروح و طولانی است، پیروی می کنیم.

خطبه اول

۱ / ۱۴ - ایها الناس!

اسمعوا قولی و لا تعجلوا حتی اعظکم بما هو حق لکم علی و حتی اعتذر الیکم من مقدمی علیکم فان قبلتم عذری و صدقتم قولی و اعطیتمونی النصف من

انفسکم کنتم بذلک اسعد و لم یکن لکم علی سبیل و ان لم تقبلوا منی العذر و لم تعطوا النصف من انفسکم فاجمعوا امرکم و شرکائکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمه ثم اقضوا الی و لا تنظرون ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین.

(ای مردم!

گناه مرا بشنوید و در جنگ و خونریزی شتاب نکنید تا امن وظیفه موعظه که حق شما و به عهده من است، را انجام بدهم و انگیزه سفر به سوی شما را بیان کنم، اگر دلیل مرا پذیرفتید و با من منصفانه رفتار ننمودید، همه شما متحد شوید و هر اندیشه باطل که درباره من دارید اجرا کنید و مهلتم ندهید، ولی به هر حال، امر بر شما مشتبه نباشد، و در نهایت یار و یاور من خدایی است که قرآن را فرو فرستاد و اوست یاور صالحان).

۲ / ۱۴ – عباد الله!

اتقوا الله و کونوا من الدنیا علی حذر، فان الدنیا لو بقیت علی احد او بقی علیها احد لکانت الانبیاء احق بالبقاء و اولی بالرضا و ارضی بالقضاء، غیر ان الله خلق الدنیا للفناء، فجدیدها بال، و نعینها مضمحل، و سرورها مکفهر، و المنزل تلعه، و الدار قلعه فتزودوا فان خیر الزاد التقوی، و اتقوا الله لعلکم تفلحون.

ای بندگان خدا!

از خدا بترسید و از دنیا برحذر باشید که اگر بنا بود همه دنیا از آن کسی باشد و او نیز برای همیشه در دنیا بماند، پیامبران برای بقا سزاوارتر و جلب خشنودی آنان بهتر و چنین حکمی خوشایندتر بود، ولی هرگز!

زیرا سرور و شادیش به غم و اندوه مبدل خواهد گردید. دون منزلی است و

موقت خانه ای، پس برای آخرت خود توشه ای برگیرید و بهترین توشه تقواست، و تقوا پیشه کند امید است رستگار شوید.

۳ / ۱۴ - ایها الناس!

ان الله تعالی خلق الـدنیا فجعلها دار فناء و زوال متصـرفه باهلها حالاً بعـد حال، فالمغرور من غرته، و الشـقی من فتنته فلا تغرنکم هذه الدنیا، فانها تقطع رجاء من رکن الیها و تخیب طمع من طمع فیها.

(ای مردم!

خدا دنیا را محل فنا و زوال قرار داده که اهل خویش را تغییر می دهد و وضعشان را دگرگون می سازد، مغرور و گول خورده کسـی است که فریب دنیا را بخورد و بدبخت کسـی است که مفتون آن گردد، پس دنیا شما را گول نزند که هر که بدو تکیه کند ناامیدش سازد و هر کس بر وی طمع کند، به یاءس و نا امیدش کشاند).

۴ / ۱۴ - و اراکم قـد اجتمعتم علی امر قـد اسـخطتم الله فیه علیکم، واعرض بوجهه الکریم عنکم، و احل بکم نفمته، فنعم الرب ربنـا، و بئس العبیـد انتم، اقررتم بالطـاعه و آمنتم بـالرسول محمـد صـل الله علیه و آله و سـلم ثم انکم زحفتم الی ذریته و عترته تریـدون قتلهم، لقـد اسـتحوذ علیکم الشـیطان فانساکم ذکر الله العظیم، فتبا لک ولما تریدون، انا لله و انا الیه راجعون، هولاء قوم کفروا بعد ایمانهم، فبعدا للقوم الظالمین.

و اینک می بینم شـما به امری هم پیمان شده اید که خشم خدا را بر انگیخته و به سبب آن خدا از شما اعراض کرده و غضبش را بر شما فرو فرستاده است، چه نیکوست خدای ما و چه بندگان بدی هستید شما که به فرمان خدا گردن

نهادید و به پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله ایمان آوردید، سپس برای کشتن اهل بیت و فرزندانش هجوم آوردید، شیطان بر شما مسلط شده که خدای بزرگ را از یاد شما برده است، ننگ بر شما و بر هدفتان!

ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم. این قوم ستمگر از رحمت خدا دور باشند که پس از ایمان، به کفر گراییدند.

۱۴ / ۵ - ایها الناس!

انسبونی من انا، ثم ارجعوا الی انفسکم وعاتبوها، و انظروا هل یحل لکم قتلی و انتهاک حرمتی؟

الست ابن بنت نبیکم و ابن وصیه و ابن عمه و اول المومنین بالله و المصدق لرسوله بما جاء من عند ربه؟

اولیس حمزه سید الشهداء عم ابی؟

اولیس جعفر الطیار عمی، اولم یبلغکم قول رسول الله صل الله علیه و آله و سلم لی و لاخی:

هذان سیدا شباب اهل الجنه؟

مردم!

نسب مرا بشناسید که من چه کسی هستم، سپس به خود آیید و خویشتن را ملامت کنید و ببینید آیا کشتن من و درهم شکستن حریم حرمت من برای شما جایز است؟

آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟

آیا من فرزند وصی و پسر عم پیامبر شما نیستم؟

آیا من فرزند کسی هستم که وی اولین کسی است که به خدا ایمان آورد و رسالت پیامبرش را تصدیق نمود؟

آیا حمزه سید الشهداء عموی پدر من نیست؟

آیا جعفر طیار عموی من نیست؟

آیا سخن رسول خدا را درباره من و برادرم نشنیده اید که فرمود:

این دو سرور جوانان بهشتند؟

۱۴ / ۶ - فان صدقتمونی بما اقول و هو الحق و الله ما تعمدت الکذب منذ علمت ان الله یمقت علیه اهله و یضر به من اختلفه

و ان کذبتمونی فان فیکم من ان سالتموه عن ذلک اخبرکم، سلوا جابربن عبدالله الانصاری و ابا سعید الخدری و سهل بن سعد الساعدی وزید بن ارقم و انس بن مالک یخبروکم انهم سمعوا هذه المقاله من رسول الله و لاخی، اما فی هذا حاجز لکم عن سفک دمی.

اگر مرا در گفتار تصدیق کنید که حق است، به خدا سوگند از روز اول دروغ نگفته ام، چون دریافته ام که خداوند به دروغگو غضب کرده و ضرر دروغ را به خود دروغگو بر می گرداند و اگر مرا تکذیب می کنید، اینک در میان مسلمانان از صحابه پیامبر، کسانی هستند که می توانید از آنان سؤال کنید که همه آنان گفتار پیامبر را درباره من و برادرم شنیده اند و شما را از آن آگاه خواهند نمود و همین گفتار می تواند مانع خونریزی شما گردد.

از جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید که همه آنان به شما خواهند گفت که این گفتار را از رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم درباره من و برادرم شنیده اند که فرمود:

(آنها سرور جوانان بهشتند) و همین گفتار می تواند مانع ریختن خون من گردد.

۷ / ۱۴ – فان کنتم فی شک من هذا القول افتشکون انی ابن بنت نبیکم فوالله ما بین المشرق و المغرب ابن بنت نبی غیری فیکم و لا غیرکم، و یحکم اتطلبونی بقتیل منکم قتلته او مال لکم استهلکته او بقصاص جزاحه.

... یا شَبَث بن رِبْعی!

و یا حجار بن ابجر!

و یا قیس بن الاشعث!

و یا زید بن الحارث!

الم تکتبوا الی

ان قد اینعت الثمار و اخضر الجنات، و انما تقدم علی جند لک مجنده؟ (۱۰۶)

(اگر در گفتار پیامبر درباره من و برادرم تردید دارید، آیا در این واقعیت نیز شک می کنید که من فرزند پیامبر شما هستم و در همه دنیا نه در میان شما و نه در جای دیگر، برای پیامبر فرزندی بجز من وجود ندارد. وای بر شما!

آیا کسی را از شما کشته ام که به قصاص او مرا می کشید؟

آیا مال کسی از شما را تباه ساخته ام؟

آیا جراحتی بر کسی وارد کرده ام تا مستحق مجازاتم بدانید؟!

... ای شَبَث بن رِبْعی!

ای حجار بن ابجر!

ای قیس بن اشعث!

و ای یزید بن حارث!

آیا شما نبودید برای من نامه نوشتید که میوه های ما رسیده و درختان ما سر سبز و خرم است و در انتظار تو دقیقه شماری می کنیم و در کوفه لشکریانی مجهز و آماده در اختیار تو می باشد!

این بود هفت فقره از اتمام حجت بن علی علیه السلام که مجموعا اولین خطبه آن حضرت را که در روز عاشورا ایراد فرموده است، تشکیل می دهد آری هفت فقره اتمام حجت در ضمن یک سخنرانی و کیفیت ایراد این خطبه به طوری که در منابع نقل شده بدین صورت بوده است که امام علیه السلام پس از تنظیم صفوف لشکر خویش، سوار بر اسب گردید و از خیمه های خود فاصله گرفت و با صدای بلند و رسا به ایراد این خطبه پرداخت. (۱۰۷)

خطبه دوم

خطبه و سخنرانی دوم حسین بن علی علیه السلام نیز که مجموعه دیگری است از اتمام حجت آن بزرگواری، دارای هفت فراز است و مشتمل بر دلایل

و بیانات مختلف و اتمام حجت در ابعاد گوناگون و در کیفیت ایراد این سخنرانی (خطیب خوارزمی) می گوید:

روز عاشورا پس از آنکه هر دو سپاه کاملا آماده گردید و پرچمهای لشکر عمر سعد بر افراشته شد و صدای طبل و شیپور آنان در بیابان کربلا طنین افکن گردید، به طرف خیمه های حسین بن علی حرکت کرده و خیمه ها را احاطه نمودند، حسین بن علی از میان خیمه و از داخل لشکر خویش بیرون آمد و در برابر صفوف لشکر دشمن قرار گرفت و از آنان خواست تا سکوت کنند و به سخنان او گوش فرا دهند، ولی آنان همچنان سر و صدا و هلهله می کردند و صدای قهقهه و شادیشان بلند بود که آن حضرت با این جملات، به آرامش و سکوتشان دعوت نمود:

۸ / ۱۴ - ویلکم ما علیکم ان تنصتوا الی فتسمعوا قولی، و انما ادعوکم الی سبیل الرشاد، فمن اطاعتی کان من المرشدین و من عصانی کان من المهلکین، و کلکم عاص لامری غیر مستمع لقولی، قد انخزلت عطیاتکم من الحرام، و ملئت بطونکم من الحرام، فطبع الله علی قلوبکم، ویلکم الا تنصتون؟

الا تسمعون؟!. (۱۰۸)

وای بر شما!

چرا گوش فرا نمی ندهید تا گفتار را که شما را به رشد و سعادت فرا می خوانم بشنوید، هر کس از من پیروی کند، خوشبخت و هر کس عصیان و مخالفت ورزد، از هلاک شدگان است و همه شما عصیان و سرکشی نمود، و با دستور من مخالفت می کنید که به گفتارم گوش فرا نمی دهید. آری، در اثر هدایای حرامی که به دست شما رسیده، و در اثر غذاها و

لقمه های غیر حلال که شکمهای شما از آنها انباشته شده، خدا بر دلهای شما این چنین زده است. وای بر شما!

چرا آرام نمی شوید؟!

چرا گوش فرا نمی دهید؟!

۹ / ۱۴ - تبا کم ایتها الجماعه و ترحا!

افحین استصرختمونا و لهین متحیرین فاصرخناکم مودین مستعدین، سللتم علینا سیفا فی رقابنا، وحششتم علینا نار الفتن التی جناها عدوکم و عدونا، فاصبحتم البا علی اولیائکم و یدا علیهم لا عدائکم بغیر عدل افشوه فیکم، و لا امل اصبح لکم فیهم الا الحرام من الدنیا انالوکم، و خسیس عیش طمعتم فیه من غیر حدث کان منا ولا رأی تفیل لنا.

(ای مردم!

ننگ و عار و حزن ذلت بر شما باد که با اشتیاق فراوان در حالی که سرگردان بودید. ما را به یاری خود خواندید و چون به فریاد شما پاسخ مثبت داده و با سرعت به سوی شما شتافتیم، شمشیرهایی که از خود ما بود، بر علیه ما به کار گرفتید و آتش فتنه ای را که دشمن مشترک برافروخته بود، بر علیه ما شعله ور ساختید، به حمایت از دشمنانتان بر علیه پیشوایانتان به پا خاستید بی آنکه ما در میان شما عدالتی را بر قرار سازند. و یا امید چیزی در آنان داشته باشید به جز طعمه حرامی که به شما رسانیده اند و مختصر زندگی ذلت باری که چشم طمع به آن دوخته اید و شما آنگاه بر علیه ما به پا ساختید که نه خطایی از ما سرزده و نه عقیده و اندیشه نادرستی از ما مشاهده کرده اید).

۱۰ / ۴ - فهلا لکم الویلات!

اذکرهتمونا ترکتمونا فتجهز تموها و السیف لم یشهر و الجاس طامن و

الرای ام یستحصف، ولکن اسرعتم علینا کطیره الدباء، و تداعیتم الیها کتداعی الفراش، فقبحا لکم فانما انتم من طواغیت الامه و شذاذ الاحزاب و نبذه الکتاب ونفثه الشیطان و عصبه الاثام و محرفی الکتاب و مطفئی السنن و قتله اولاد الانبیاء و مبیری عتره الاوصیاء و ملحقی العهار بالنسب و موذی المومنین و صراخ ائمه المستهزئین الذین جعلوا القران عضین. (هان!

وای بر شما که با ناخوشایندی روی از ما برتافتید و از یاری ما سرباز زدید و آماده جنگ با ما شدید، آنگاه که شمشیرها در غلاف و دلها آرام و رأیها نیکو نبود، با این وصف مانند ملخ از هر سو به ما یاری روی آوردید و چون پروانه از هر طرف فرو ریختند، رویتان سیاه باد که شما از سرکشان امت و از بازماندگان احزاب منحرف هستید که قرآن را پشت سر انداخته و از دماغ شیطان در افتاده اید.

شما از گروه جنایتکار و تحریف کنندگان کتاب و خاموش کنندگان سنتها می باشید که فرزندان پیامبر را می کشید و نسل اوصیا را از بین می برید. شما از گروه ملحق کنندگان زنازادگان به نسب و آزار دهندگان مومنان و فریاد رس پیشوایان استهزاکنندگان می باشید، همانان که قرآن را پاره پاره کردند

(آنچه را به سودشان بود پذیرفتند، و آنچه را بر خلاف هوسهایشان بود رها نمودند)!).

۱۱ / ۴ - و انتم ابن حرب و اشیاعه تعتمدون و ایانا تخذلون، اجل والله، الخذل فیکم معروف، وشجت علیه عروقکم و توارثته اصولکم و فروعکم، و نبتت علیه قلوبکم، وغشیت به صدورکم، فکنتم اخبث شی ء سنخا للناصب و اکله الغاصب، الا لعنه الله علی

الناكثين الذين ينقضون الايمان بعد توكيدها، و قد جعلتم الله عليكم كفيلا- فانتم و الله هم. (و شما اینک به فرزند حرب و پیروانش اتکا و اعتماد نموده و دست از یاری ما بر می دارید، بلی به خدا سوگند!

غدر و خذل از صفات بارز شماست که رگ و ریشه شما بر آن استوار، تنه و شاخه شما آن را به ارث برده، دلهایتان با این عادت نکوهیده رشد نموده و سینه هایتان با آن مملو گردیده است. شما به آن میوه نامبارکی می مانید که در گلوی باغبان رنجیده اش گیر کند و در کام سارق ستمگرش، لذتبخش باشد.

لعنت خدا بر پیمان شکنان که پیمانشان را پس از تأکید و توثیق آن، درهم می شکنند و حال آنکه شما خدا را بر عهد و پیمان خود ضامن قرار داده بودید و به خدا سوگند!

که شما همان پیمان شکنان هستید).

۱۲ / ۴ - الا و آن الدعی بن الدعی قد رکز بنین اثنتین، بین السله و الذله، و هیهات منا الذله، یاءبی الله لنا ذلک و رسوله و المومنون، وحجور طابت و طهرت، و اتوب حمیه، و نفوس ابیه، من ان نؤ ثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام، الا- وانی زاخف بهذه الاسره علی قله العدد و خذلان الناصر.

آگاه باشید!

که این فرومایه (ابن زیاد) و فرزند فرومایه مرا در بین دو راهی شمشیر و ذلت قرار داده است ما کجا و ذلت کجا چرا که خدا و پیامبرش و مومنان از ذلت پذیری ما ابا دارند و دامنهای پاک مادران و مغزهای با غیرت و نفوس با شرافت پدران، روا نمی دارند، که اطاعت افراد لئیم

و پست را بر قتلگاه کرام و نیک منشان مقدم بداریم. آگاه باشید!

که من با این گروه کم و با قلت یاران و عقب نشینی کنندگان، برای جهاد آماده ام.

۱۳ / ۴ - فان نهزم فهزامون قدما

و ان نهزم فغیر مهزمینا

و ما ان طبنا جبن و لکن

منایانا و دوله آخرینا

فقل للشامتین بنا افیقوا

سیلقی الشامتون کما لقینا

اذا ما الموت رفع عن اناس

بکلکله اناخ بآخرینا

اگر ما پیروز شویم، در گذشته هم پیروز بودیم و اگر شکست بخوریم، باز هم شکست واقعی از آن ما نیست.

ترس، از شؤون ما نیست، ولی حوادثی به ظاهر بر علیه ما رخ داده و سودی به دیگران رسیده است.

شماتت کنندگان ما را بگو به هوش باشید که آنان نیز مانند ما مورد شماتت قرار خواهند گرفت

و این مرگ هر وقت شترش را از کنار دری بلند کرد، در کنار خانه دیگری خواهد خوابانید.

۱۴ / ۴ - اما و الله لا تلبثون بعدها الا کریما یرکب الفرس حتی تدور بکم دور الرحی و تقلق المحور عهد عهده الی ابی عن جدی رسول الله صل الله علیه و آله و سلم فاجمعوا و شرکاء کم ثم لا یکن امرکم علیکم غمه ثم اقضوا الی تنظرون انی توکلت علی الله و ربکم، ما من دابه الا هو آخذ بناصیتها، ان ربی علی صراط مستقیم. (۱۰۹) (آگاه باشید!

به خدا سوگند!

پس از این جنگ به شما مهلت داده نمی شود که بر مرکب مراد خویش سوار شوید مگر به اندازه مدت کوتاهی که شخص سواره بر اسب خویش سوار است (که به زودی باید پیاده شود).

آنگاه آسباب حوادث شما را به سرعت بچرخاند و مانند محور و

مدار سنگ آسیاب، مضطربتان گرداند و این عهد و پیمانی است که پدرم از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من بازگو نموده است و اینک، همه شما پس از آنکه امر بر شما روشن گردیده است، دست به دست توکل می کنم که پرودگار من و شماست و اختیار هر جنبده ای در دست اوست و خدای من بر صراط مستقیم است). و این بود هفت فراز از اتمام حجت امام در دومین خطبه عاشورای آن حضرت.

۱۵ / ۱۴ - و یحکم یا شیعه آل ابی سفیان!

ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم، هذه وارجعوا الی احسابکم ان کنتم عربا کما تزعمون ... انا الذی اقاتلکم و تقاتلونی، والنساء لیس علیهن جناح، فامنعوا عتاتکم و طغاتکم و جهالکم عن التعرض لحرمی مادمت حیا. (۱۱۰) (وای بر شما ای شیعیان آل ابی سفیان!

شما اگر دین ندارید و از روز جزا نمی هراسید (لا اقل) در زندگی خود آزار مرد باشید و اگر خود را عرب می پندارید، به نیاکان خود بیندیشید و شرف انسانی خود را حفظ کنید من با شما جنگ می کنم و شما با من و این زنانی گناهی ندارند، تا من زنده هستم از تعرض یاغیان و تجاوزگرانتان به حریم اهل بیت من جلوگیری کنید). (خوارزمی) می گوید:

امام حسین علیه السلام جنگ سختی نمود و در هر حمله عده ای از دشمن را به هلاکت رسانید دشمن خواست با وارد کردن ضربه روحی آن حضرت را تضعیف کند و با حایل شدن در خیمه ها و قتلگاه، حمله به خیمه ها را شروع کرد،

در اینجا بود که آن حضرت لشگریان کوفه را با این جملات مورد خطاب قرار داد:

(یا شیعه آل ابی سفیان ...).

۱۵ – اتمام حجت خصوصی

۱۵ – اتمام حجت خصوصی

این بود فراز از احتجاج و اتمام حجت عمومی حسین بن علی علیه السلام که در این فرازها بود مورد خطاب آن حضرت، همه لشکریان ابن زیاد و همه افرادی است که برای جنگ با فرزند رسول خدا در کربلا شده بودند. ولی در احتجاج آن بزرگوار، مواردی نیز وجود دارد که در آنها طرف خطاب، افراد مخصوصی بوده و اتمام حجت آن حضرت عنوان فردی و شخصی داشته است، به ذکر نمونه هایی از این نوع اتمام حجت که در دسترس ما بوده، می پردازیم:

با عبید الله بن حر جعفی

۱ / ۱۵ - یا بن الحر!

ان اهل مصركم كتبوا الی انهم مجتمعون علی نصرتی و سالونی القدوم علیهم و لیس الامر عل ما زعموا و ان علیك ذنوبا كثیره، فهل لک من توبه تمحو بها ذنوبک؟

... تنصرابن بنت نبیك و تقاتل معه. (۱۱۱)

ای پسر حر!

همشهریان شما (کوفه) برای من نامه نوشته اند که بر نصرت و یاری من اتحاد نموده اید و از من خواسته اند به شهرشان بیایم. در حالی که حقیقت امر غیر از این است و تو ای (حر جعفی!) گناهان زیادی را مرتکب شده ای، آیا نمی خواهی از آن گناهان توبه کنی؟

... فرزند دختر پیامبرت را یاری کرده و به همراه او با دشمنانش بجنگی).

امام علیه السلام این جملات را در منزل (قصر بن مقاتل) و هنوز به کربلا وارد نشده بود و به (عبیدالله) فرمود، آنگه که در میان آنان ملاقاتی رخ داد، ولی عبیدالله به بهانه ای مادی، توفیق این توبه را از دست داد.

باید توجه داشت که (عبیدالله بن حر) از افراد شجاع و سرشناس و از هواداران عثمان بود و پس از

کشته شدن او، نزد معاویه رفت و در جنگ صفین در صف لشکریان او با امیر مومنان علیه السلام جنگ نمود، در تاریخ از غارتگری ها و راهزنیهای عبیدالله در دوران معاویه و غیر آن، مطالب فراوان نقل گردیده است.

با عمر بن سعد

۲ / ۱۵ - یا ابن سعد!

اتقاتلنی؟

اما تتقی الله الذی الیه معادک؟!

فانا ابن من قد علمت!

الا تکون معی و تدع هولاء فانه اقرب الی الله تعالی؟ (۱۱۲)

(ای پسر سعد!

آیا می خواهی با من جنگ کنی؟

در حالی که مرا می شناسی و می دانی من فرزند چه کسی هستم و آیا از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست نمی ترسی؟!

آیا نمی خواهی به همراه من باشی و دست از اینها (بنی امیه) برداری که این عمل به خداوند نزدیکتر (و جلب کننده رضای اوست).

امام علیه السلام این جمله را در شب هشتم و نهم محرم در ضمن ملاقاتی که در میان دو لشکر و طبق پیشنهاد آن حضرت با عمرسعد داد، خطاب بدو ایراد فرمود.

بازهم با عمر سعد

۳ / ۱۵ - ای عمر!

اتزعم انک تقتلنی و یولیک الدعی بلاد الری و جرجان، و الله تتهنا بذلک عهد معهود، فاصنع ما انت صانع، فانک لا تفرح بعدی بدنیا و لا آخره، و کانی براسک علی قصبه یتراماه الصبیان بالکوفه و یتخذونه غرصا بینهم ... (۱۱۳)

(ای عمر سعد!

آیا تو خیال می کنی با کشتن من (به جایزه بزرگی دست خواهی یافت و) این فرومایه (ابن زیاد) حکومت ری و گرگان را به تو واگذار خواهد نمود، به خدا سوگند!

چنین حکومتی بر تو گوارا نخواهد گردید و این پیمانی است محکم و پیش بینی شده، اینک آنچه درباره ما از دست تو بر می آید انجام بده که پس از (کشتن) من نه در دنیا و نه در آخرت روی خوشی و راحتی نخواهی دید و چندان دور نیست روزی که در همین شهر کوفه، سر بریده تو را بر

نیزه بزنند و کودکان آن را اسباب بازی قرار داده و سنگ بارانشان قرار بدهند).

حسین بن علی علیه السلام پس از سخنرانی دوم در روز عاشورا، عمر سعد را گرفت و او با اینکه از این ملاقات اکراه داشت، به ناچار از صف دشمن فاصله گرفت و جلو آمد به طوری که گردن اسب امام با گردن اسب وی مقابل هم قرار گرفت، آن حضرت برای آخرین بار با جملاتی که ملاحظه فرمودید، با وی اتمام حجت فرمود و آینده تیره و تاریک او را ترسیم نمود، اما او از نصیحت و اتمام حجت امام بهره ای نگرفت و همانگونه که آن حضرت فرمود به شقاوت و بدبختی دنیا و آخرت دچار گردید.

با عمرو بن حجاج

۴ / ۱۵ - ویحک یا عمرو!

اعلی تحرض الناس؟

انحن مرقنا من الدین و انت تقیم علیه؟

ستعلمون اذا فارقت ارواحنا اجسادا من اولی بصلی النار. (۱۱۴)

وای بر تو ای عمرو!

آیا مردم را به این بهانه که ما از دین خارج شده ایم بر علیه من می شورانی؟

آیا ما از دین خارج شده ایم و تو در آن پا برجا هستی؟!

آری، به زودی که روح، از بدن ما جدا می شود، خواهید دید که چه کسی از دین بیرون رفته و سزاوار آتش خواهد بود.

امام علیه السلام این اتمام را به (عمرو بن حجاج) یکی از فرماندهان لشکر کوفه نمود آنگاه که دید وی افراد تحت فرماندهی خود را که چهار هزار نفر بودند با این جملات بر جنگ با آن حضرت تشویق می کند:

قاتلوا من مرق عن الدین و فارق الجماعه!!!.

بجنگید با کسی (حسین بن علی علیه السلام) که از دین خدا برگشته

و از صف مسلمانان خارج شده است!!!

۱۶ – پیام استمداد

این بود پیامهای اتمام بخش حسین بن علی علیه السلام. به طوری که قبلاـ اشاره نمودیم، در این بخش علاوه بر پیام اتمام حجت، با پیامهای استمداد و استغاثه آن حضرت هم آشنا خواهیم گردید و اینک:

۱ / ۱۶ – اما من مغیب یغیثنا لوجه الله؟!

اما من داب یذب عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. (۱۱۵)

آیا فریاد رسی نیست که برای رضای خدا به فریاد ما برسد؟!

آیا دفاع کننده ای نیست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟!

امام علیه السلام این جمله را در روز عاشورا، در ضمن جملاتی پس از آنکه سخنرانی عمومیش تمام شد، ایراد فرمود، آنگاه که از طرف دشمن، گروه تیراندازان، یاران حسین بن علی علیه السلام را تیرباران نمودند و تعدادی از آنان را به خاک و خون کشیدند و طبق نقل مرحوم مقرم، چون صدای استغاثه امام علیه السلام به گوش اهل بیت آن حضرت رسید، صدای گریه و ناله از میان خیمه ها برخاست.

۲ / ۱۶ – هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟!

هل من موحد یخاف الله فینا؟!

هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا؟!

هل من معین یرجو ما عند الله فی اعانتنا؟!. (۱۱۶)

آیا مدافعی هست از حرم رسول خدا دفاع کند؟!

آیا بنده یکتا پرستی هست درباره ستمی که بر ما وارد می شود از خدا بترسد؟!

آیا فریاد رسی هست که به امید خداوندی به فریاد ما برسد؟!

آیا یاری دهنده ای هست که به امید ثواب الهی به یاری ما برخیزد؟!

طبق نقل خوارزمی، امام علیه السلام این جملات را با صدای

بلند و به عنوان اتمام حجت، خطاب به لشکریان عمر سعد ایراد فرمود در حالی که همه یاران آن حضرت به شهادت رسیده بودند.

۳ / ۱۶ - یا کرام!

هذه الجنه!

... فحاموا عن دین الله و دین نبیه و ذبوا عن حرم رسول صلی الله علیه و آله. (۱۱۷) ای عزیزان!

اینک درهای بهشت به روی شما باز شده است پس، از دین خدا و آیین پیامبرش حمایت و از حرم رسول دفاع کنید.

این جملات را امام علیه السلام پس از اقامه نماز ظهر روز عاشورا هنگامی که عده ای از یاران در مقابلش به روی خاک افتاده و به درجه شهادت و سعادت ابدی نایل گردیدند، ایراد فرمود، گرچه این خطاب، استغاثه و استمداد به ظاهر متوجه یاران و اصحاب آن حضرت بود که در انتظار شهادت، دقیقه شماری می نمودند، اما در حقیقت دعوتی عام استغاثه ای فراگیر و بیان وظیفه ای بود که شامل تمامی کسانی می شد که صدای آن حضرت را می شنیدند.

۱۷ - پیام انتقام

قرآن مجید می فرماید:

فانتقمنا منهم فانظر کیف کان عاقبه المکذبین. (۱۱۸)

(ما از آنان (تکذیب کنندگان انبیا) انتقام گرفتیم، پس ببین چگونه است عاقبت کار تکذیب کنندگان). گرچه این آیه شریفه درباره امتهای پیشین گذشته است که پیامبران خود را بر اساس افکار باطل و به تبعیت از نیاکان خویش تکذیب نموده اند، ولی یکی از مصادیق بارز کسانی که رهبران و پیشوایان خود را تکذیب نموده و با آنان به مبارزه برخاسته اند و قبل از آخرت در این دنیا شمشیر انتقام الهی بر سر آنان فرود آمده و قبل از مرگ، قانون مجازات آنان را فراگرفته است، بنی امیه و

پیروان آنان مخصوصا مردم کوفه بودند. تاریخ از این نظر غنی و گویاست و نکات حساس و تکان دهنده ای را از سرنوشت آنان برای آیندگان حفظ کرده است. ولی آنچه در اینجا مورد نظر است، پیش بینهای صریح قاطع و پیامهای کوتاه شعار گونه حسین بن علی علیه السلام در مورد انتقامها و مجازاتها دنیوی است؛ که آن حضرت در مقاطع مختلف به صراحت بیان نموده تا بلکه بتواند از این راه آنان را از عذابی به چنین جنایت هولناکی باز داشته و از بروز سرنوشتی شوم در دنیا و عذابی دردناک در آخرت، جلوگیری نماید.

۱ / ۱۷ - و الله! لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقه من جوفی، فاذا فعلوا ذلک سلط علیهم من یذلهم حتی یکونوا اذل من فرام المراه. (۱۱۹)

به خدا سوگند!

بنی امیه از من دست بر نمی دارد تا خون مرا بریزند و چون جنایت را مرتکب شوند خداوند کسانی را بر آنان مسلط می کند تا ایشان را به ذلت بکشاند ذلتی بدتر از کهنه پاره زنان.

امام علیه السلام این جمله را در پاسخ (ابن عباس) فرمود، آنگاه که از عراق آن حضرت درخواست نمود تا در شهر مکه اقامت نموده، پس از قیام مردم عراق و بیرون راندن حکام و فرمانداران بنی امیه از شهرهایشان، به سوی حرکت نماید.

۲ / ۱۷ - ان هولاء اخافونی و هذه کتب اهل الکوفه و هم قاتلی، فاذا فعلوا ذلک و لم یدعوا لله محرما الا بعث انتهکوه بعث الله الیهم من یقتلهم حتی یکونوا اذل من فرام الامه. (۱۲۰)

اینان (بنی امیه) مرا تهدید نمودند، اهل کوفه هم به وسیله این نامه ها

از من دعـوت کردنـد و قاتـل من هم خودشـان خواهنـد بـود و چون این گنـاه بزرگ را مرتکب شـده و احـترام الهی را در هم شکسـتند، خداونـد کسـی را بر آنـان مسـلط خواهـد نمود که به کشـتار آنان بپردازد به طوری که ذلیل تر از کهنه پاره کنیزان گردند).

امام علیه السلام این جمله را که مشابه جمله گذشته است، در پاسخ شخصی فرمود که:

در مسیر کوفه با آن حضرت مواجه گردید، زیرا او سؤال نمود یابن رسول خدا!

چه انگیزه ای موجب گردید که شما از مدینه و حرم جد خود خارج شده و به این بیابان بی و آب و علف روی آوردید؟!

۳ / ۱۷ - انهم لن یـدعونی حتی یسـتخرجوا هـذه العلقه من جوفی، فاذا فعلوا ذلک سـلط الله علیهم من یـذلهم حتی یکونوا اذل فرق الامم. (۱۲۱)

آنان دست از من بر نمی دارند تا خون مرا بریزند و چون این جنایت را مرتکب شوند، خداوند کسی را بر ایشان مسلط گرداند که آنان را ذلیلترین ملتها سازد.

این جمله را امام علیه السـلام در منزل (بطن عقبه) و در پاسخ (عمروبن لوذان) فرمود آنگاه که او هم از سفر منصرف شده و به مدینه مراجعت نماید.

۴ / ۱۷ - وایم الله!

لیقتلونی فیلبسـهم الله ذلا شاملا و سـیفا قاطعا و یسـلط علیهم من یذلهم حتی یکونوا اذل من قوم سـباء، اذ ملکتهم امراه فحکمت فی اموالهم و دمائهم. (۱۲۲) به خدا سوگند!

مسـلما آنان مرا خواهند کشت و خدا به ذلت فراگیر و شمشـیر بران مبتلایشان ساخته و کسـی را بر آنان مسلط خواهد نمود که آنان را به ذلت کشانیده از قوم سبا که زنی

بر ایشان مسلط شد و به دلخواه خویش در مال و جانشان حکمرانی نمود، ذلیل تر گرداند.

این جمله را امام علیه السلام در منزل (رهیمه) در پاسخ (ابوهرم) ایراد فرمود.

۵ / ۱۷ – لعنتم و اخزیتم بما قد جنیتم فسوف تلاقوا حرنار توقد. (۱۲۳)

شما (مردم کوفه) در اثر جنایتی که مرتکب شدید، مورد لعنت و غضب خدا قرار گرفتید و به زودی آتشی سوزان را در خواهید یافت). این بیت، یکی از چهار بیت شعری است که حسین بن علی علیه السلام در بالین حضرت ابوالفضل به عنوان ندبه و مرثیه برادرش و نکوهش از اقدام و جنایت مردم کوفه و خطاب به آنان ایراد فرموده است.

۱۸ – پیام شهادت

اشاره

گرچه موارد متعددی از پیامهای پیشین بویژه پیام انتقاد که در فصل گذشته ملاحظه نمودید، متضمن پیام شهادت نیز می باشد و مضمون آنها بیانگر آمادگی امام برای فداکاری در راه اعلای کلمه توحید و از بین بردن موانع پیشرفت اسلام و بذل جان و مال در راه عقیده و آرمان خویش است، ولی به جهت اهمیت موضوع و صراحت پیام شهادت آن بزرگوار و جلب توجه بیشتر اینک نمونه هایی از این شعار پیام را به صورت بخشی مستقل و جداگانه در اختیار خوانندگان عزیز قرار می دهیم:

۱/۱۸ – خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاه، و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف، و خیر لی مصرع انا لاقیه، کانی باوصالی تقطعها عسلان الفلاه بین النواویس و کربلا فیملان منی اکراشا جوفا و اجربه سغبا، لا محیص عن یوم خط بالقلم، رضا الله رضانا اهل البیت، نصبر علی بلائه و یوفنا اجور

الصابرين ... الا من كان فينا باذلا مهجته موطنا على لقاء الله نفسه فليرحل معنا، فانی راحل مصبحا ان شاء الله تعالی (۱۲۴)

مرگ بر فرزندان آدم لازم و حتمی گردیده، همانند گردنبد که لازمه گردن دختران جوان است و من به دیدار نیاکانم آن چنان مشتاقم مانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف و برای من قتلگاه معین شده که به آنجا خواهم رسید و گویا می بینم که درندگان بیابانها (لشکر کوفه) در سرزمین میان نواویس (۱۲۵) و کربلا اعضای بدن مرا قطعه - قطعه کرده و شکمهای گرسنه خود را با آنها سیر و انبانهای خالی خود را پر می کنند، از پیش آمدی که با قلم قضا و قدر نوشته شده است، گریزی نیست، خشنودی خداوند ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است، در برابر امتحان خدا صبر و شکیبایی می خواهد در راه ما از جانش بگذرد و خونش را در راه لقای خداوند نثار کند، آماده حرکت با ما باشد که من فردا صبح حرکت خواهم نمود. ان شاء الله تعالی.

این جملات، بخشی از سخنرانی حسین بن علی علیه السلام است که یک روز قبل از حرکت از مکه آن را ایراد نموده است.

نامه ای به بنی هاشم

۲ / ۱۸ - بسم الله الرحمن الرحیم، من الحسین بن علی الی محمد بن علی و من قبله من بنی هاشم. اما بعد، فان من لحق بی استشهد و من لم یلحق بی لم یدرک الفتح، و السلام. (۱۲۶)

(به نام خداوند بخشنده مهربان. از حسین بن علی به محمد بن علی و افراد دیگر از بنی هاشم که در نزد وی هستند. اما

بعـد هریک از شـما در این سـفر به من ملحق شود، به شـهادت خواهـد رسـید و هر کس از شـما مرا همراهی نکند، به پیروزی دست نخواهـد یافت. والسـلام). بنا به نقل محـدث بزرگ (ابن قولویه) حسـین بن علی علیه السـلام این نامه را در ایامی که در مکه اقامت داشت برای برادرش (محمـد حنفیه) و سایر افراد بنی هاشم که در مدینه بودند، نگاشت و (ابن عساکر و ذهبی) هم نظریه (ابن قولویه) را تاییـد نموده اند. (۱۲۷) ولی مرحوم (سید بن طاووس) (۱۲۸) از (کلینی رحمه الله علیه) نقل می کنـد که این نامه از ناحیه حسین بنی علی علیه السلام پس از آنکه از مکه حرکت نموده، صادر شده است.

در بطن عقبه

۳ / ۱۸ – ما ارانی الا مقتولا، فانی رایت فی المنام کلابا تنهشـنی، و اشـدها علی کلب ابقع. (۱۲۹) (من درباره خودم هیچ پیش بینی نمی کنم جز اینکه کشـته خواهم شـد؛ زیرا در عالم رویا دیـدم که سـگهای چندی به من حمله نمودند و درنده ترین آنها سگی بود سفید و سیاه).

امام علیه السلام این خبر را در منزل (بطن عقبه) به اطلاع یاران و اهل بیت خویش رسانید.

۴ / ۱۸ – انی خفت براسی فعن لی فارس و هو یقول:

القوم یسیرون و المنایا تسری الیهم، فعلمت انها انفسها نعیت الینا. (۱۳۰)

(من سـرم را به زین اسب گذاشـته بـودم که خواب خفیفی بر چشـمم مسـلط شـد، در این موقع صـدای اسب سوار (هـاتفی) به گوشم رسید که می گفت اینان به هنگام شب در حرکتند، مرگ هم آنان را تعقیب می کند و برای من معلوم شد که این خبر مرگ

ماست).

امام این جمله را پس از حرکت از (قصر بنی مقاتل) و در نزدیکی کربلا فرمود، آنگاه که قافله شبانه در حرکت بود، صدای استرجاع امام بلند شد، حضرت علی اکبر علت این استرجاع را سؤال نمود، امام در پاسخ وی فرمود:

(انی خففت براءسی ...).

هنگام ورود به کربلا

۵ / ۱۸ - ارض کرب و بلاء قفوا و لاـ تبرحوا و حطوا و لا ترحلوا فهیهنا و الله محط رحالنا و هیهنا و الله سفک دمائنا و هیهنا و الله تسبی حریمنا و هیهنا و الله محل قبورنا و هیهنا و الله محشرنا و منشرنا و بهذا و عدنی جدی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و لا خوف لو عده. (۱۳۱)

اینجا سرزمین حزن و مصیبت است بایستید و حرکت نکنید، بارها را بگشایید و منزل کنید، به خدا سوگند اینجاست محل فرود آمدن قافله ما، و به خدا سوگند همین جاست جایگاه ریخته شدن خونهای ما، و به خدا سوگند اینجاست که خانواده ما اسیر می شود و به خدا سوگند اینجاست محل قبرهای ما و به خدا سوگند اینجاست حشر و نشر ما که جدم رسول خدا به من وعده داده است و خلافی در وعده او نیست). امام، این جملات را هنگام ورود به سرزمین کربلا ایراد فرمود.

عصر تاسوعا

۶ / ۱۸ - انی رایت رسول الله صلی الله علیه و آله

فقال لی:

انک تروح الینا. (۱۳۲)

(اینک جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به من فرمود:

به نزد ما خواهی آمد). امام، این جمله را در عصر تاسوعا فرمود، آنگاه که در کنار خیمه به شمشیرش تکیه نموده و خواب خفیفی بر چشمان آن حضرت غالب گردید و همان وقت لشکر کوفه به سوی خیمه ها حرکت نمود و چون زینب کبری علیهاالسلام هلهله دشمن را شنید، شتابزده برادرش را بیدار کرده و از وضعی که پیش آمده بود که را مطلع نمود، در

این موقع آن حضرت فرمود:

انی رایت رسول الله صلی الله علیه و آله فی المنام ...

۷ / ۱۸ - ... و قد اخبرنی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله بانی ساساق الی العراق، فانزل ارضا یقال لها عمورا و کربلا، و فیها استشهد و قد قرب الموعد، الا و انی اظن یومنا من هولاء یومنا من هولاء الاعداء غدا ... (... جدم رسول خدا به من چنین چیزی خبر داده بود که من به عراق فرا خوانده می شوم و در محلی که به آن عمورا و کربلا- می گویند فرود آمده و در همانجا به شهادت می رسم و اینک وقت آن رسیده است و به گمان من فردا دشمن جنگ را با ما آغاز خواهد نمود).

۸ / ۱۸ - انی غدا اقتل، و تقتلون کلکم معی ء، و لا یبقی منکم واحد. (۱۳۳) (من فردا کشته می شوم و همه شما حتی قاسم و عبدالله شیرخوار کشته خواهد شد و کسی از شما زنده نخواهد ماند). حسین بن علی علیه السلام عصر تاسوعا یا شب عاشورا یا شب عاشورا در میان یارانش سخنرانی و با جملاتی که از رسول خدا نقل نمود و شهادت خود و هر کس را که همراه اوست، صریحا اعلان کرد، آنگاه به همه آنان اجازه مرخصی داد و هر یک از آنان با بیانی استقامت و پایداری خود را ابراز نمود و در اینجا بود که برای آخرین بار با یک جمله دیگر، آینده را برای آنان ترسیم نمود و چنین فرمود:)

۹/۱۸ - ... رایت کان کلابا قد شدت علی لتنهشنی، و فیها کلب ابقع رایته

اشدها علی، اظن ان الذی یتولی قتلی رجل ابرص من بین هولاء القوم، ثم انی رایت بعد ذلک جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و معه جماعه من اصحابه و هو یقول لی:

یا بنی انت شهید آل محمد و قد استبشر بک اهل السموات و اهل الصفیح الاعلی، فلیکن افطارک عندی اللیله، عجل و لا تؤ خر، فهذا ملک قد نزل من السماء لیاءخذ دمک فی قاروره خضراء، فهذا ما رایت و قد انف الامر و اقترب الرحیل من هذه الدنیا لا شک فی ذلک. (۱۳۴)

سحرگاهان شب عاشورا خواب سبکی چشم امام علیه السلام را فرا گرفت و چون بیدار گردید خطاب به یاران و اصحابش چنین فرمود:

(من در خواب دیدم گویا که چندین سگ بر من حمله می کنند و درنده ترین آنها سگی بود به رنگ سیاه و سفید و چنین گمان می کنم قاتل من از میان این مردم کسی است که به مرض برص مبتلاست.

پس از آن رسول خدا را با گروهی از یارانش در خواب دیدم که به من فرمود پسرکم تو شهید آل محمد هستی و ساکنان آسمانها و عرش برین، آمدن تو را به همدیگر مژده و بشارت می دهند. تو امشب افطار را نزد من خواهی بود، بشتاب و تأخیر روا مدار. و اینک فرشته ای از آسمان فرود آمده است تا خون تو را در شیشه سبز رنگی جمع آوری و حفظ کند این بود خوابی که من دیدم، اینک وقت آن فرا رسیده و زمان کوچ کردن از این دنیا، نزدیک شده است و شکی در آن نیست).

۱۹ - پیام پیروزی

آنان که وارد صحنه جنگ

و میدان مبارزه شده و در برابر دشمن قرار می گیرند، در پی پیروزی خود و شکست دشمن هستند و حسین بن علی علیه السلام نیز از این قانون خود مستثنا نیست، ولی نکته مهم این است که شکست و پیروزی از نظر آن حضرت، بر خلاف عامه مردم، مفهوم و معنای خاص داشت و دارای بعد دیگری است که این معنا در نظر اکثر مردم نه تنها کاربردی ندارد، بلکه گاهی درک و تصور آن نیز ممکن نیست و از این رو درباره قیام آن حضرت تاویلات و برداشتهای گوناگون و گاهی نظرات متضادی ابراز شده است. آری، مفهوم پیروزی از نظر امام علیه السلام در مرحله اول انجام دادن یک وظیفه الهی و به پایان رسانیدن یک مسوولیت شرعی است.

پیروزی از دیدگاه آن حضرت تحکیم بخشیدن به ارزشهای انسانی و حرکت در مسیری است که برای همه انبیا و اوصیا در جهت هدایت جامعه به سوی سعادت ابدی آنان ترسیم شده است؛ خواه این حرکت با پیروزی ظاهری او و شکست دشمن همراه باشد یا این حرکت به شکست ظاهری منجر شود.

و این حقیقتی است که فرازهای متعددی از پیامهای آن حضرت به وضوح بر آن دلالت می کند، اکنون به نقل چند نمونه از آنها می پردازیم:

۱ / ۱۹ - اما بعد، فانه یشاقق الله و رسوله من دعاء الی الله عزوجل و عمل صالحا

و قال اننی من المسلمین؛ و قد دعوت الی الامان و البر و الصله، فخیر الامان الله. (۱۳۵)

(کسی که به سوی خدا دعوت کند و عمل صالح انجام دهد و خود را در زمره مسلمانان بداند، بی شک

بـا خداونـد و پیامبرش مخالفت نورزیـده است و اما اینکه به امان، احسان، صـله و پاداش دعوت نمودی پس آگاه باش بهترین امان، امان خداست). این فراز و پیام، بخشی از جملاتی است که حسین بن علی علیه السلام در پاسخ (عبدالله بن جعفر و یحیی بن سعید) فرمود که:

آنان پس از حرکت امام علیه السـلام از مکه، بیرون شـهر به آن بزرگوار رسـیدند و ضـمن ارائه امان نامه ای از عمرو بن سعید (۱۳۶) از آن حضـرت در خواست مراجعت به مکه نمودنـد و عبـدالله در این بـاره اصـرار می ورزیـد و خطرات آینـده و پیمان شکنی مردم عراق را ترسیم می نمود، امام علیه السلام با جملات یاد شده، پاسخ داد.

۲ / ۱۹ - بسم الله الرحمن الرحیم، من الحسین بن علی الی محمد بن علی و من قبله من بنی هاشم. اما بعد، فان لحق بی استشهد و من لم یلحق بی لم یدرک الفتح، والسلام. (۱۳۷)

ما این فراز و ترجمه آن را در صـفحه یکصد و نه ضـمن پیام شهادت حسین بن علی علیه السلام نقل نمودیم و چون این سخن امام، گذشته از پیام شهادت، دارای مفهوم پیروزی معنوی می باشد، در این بخش نیز به نقل آن مبادرت ورزیدیم.

۳ / ۱۹ - ان نزل القضاء بما نحب و نرضـی فنحمد الله علی نعمائه، و هو المستعان علی اداء الشکر، و آن القضاء دون الرجاء فلم یبعد من کان الحق نیته، و التقوی سریرته. (۱۳۸)

(اگر پیشامـدها بر وفـق مراد و دلخـواه مـا باشـد، شـکرگزار نعمتهـای خداونـد خواهیم بود و تنهـا اوست یـار و مـددکار مـا در سپاسگزاریش. و اگر حوادث

و پیشامدها میان ما و خواسته هایمان مانع گردد و کارها طبق مراد ما پیش نرود، باز هم کسی که نیتش حق و پاکیزه سرشت است، از مسیر صحیح دور نگردیده (و راه خود را گم نمی کنید)).

امام علیه السلام این فراز را در پاسخ (فرزدق) شاعر معروف که عازم حج بود، در خارج از شهر مکه به او فرمود. حضرت در این ملاقات از وی وضع مردم عراق را پرسید، پاسخ فرزدق این بود:

(قلوب الناس معک و اسیافهم علیک). (۱۳۹)

گر چه دلهای مردم با شماست، اما شمشیرهایشان بر علیه تان می باشد.

لحن فرزدق یاس آور و پیشنهادش به امام علیه السلام انصراف از سفر به عراق بود که امام با جمله فوق:

(ان نزل القضاء ...) به او پاسخ داد.

۴ / ۱۹ - اما و الله!

انی لارجو خیرا ما اراد الله بنا، قتلنا ام ظفرنا. (۱۴۰)

آگاه باش!

به خدا سوگند! من امید قطعی دارم بر اینکه اراده و خواست خداوند درباره ما خیر است، خواه کشته شویم یا پیروز گردیم). این فراز و فراز سوم را امام در منزل (عذیب الهجانات) یکی از منازل نزدیک کربلاست، در پاسخ (طرماح) و یارانش ایراد فرمود وقتی او به همراه چهار تن از دوستانش در این منزل به حضور امام رسید، دوستانش عرض کردند یابن رسول الله!

(طرماح) در این سفر، اشعاری را که مشعر بر شوق وافر و ارادت شدید به درک فیض زیارت شما و در عین حال، حاکی از اضطراب و نگرانی او از این سفر شما بود، زیاد می خواند و تکرار می نمود، امام علیه السلام برای رفع نگرانی آنان فرمود:

... انی لارجو ان یکون

خیرا ما اراد الله بنا ... آنگاه خود طرماح چنین گفت:

یابن رسول الله!

نگرانی من بی جهت نیست؛ زیرا من از کوفه بیرون نیامـدم مگر اینکه دیدم در کنار این شـهر، گروه زیادی برای مقابله با شـما اجتماع کرده اند، شما را به خدا سوگند!

از این سفر بر گردید؛ چون من اطمینان ندارم حتی یک نفر از اهل کوفه هم به یاری شما برخیزد.

امام علیه السلام در پاسخ پیشنهاد طرماح چنین فرمود:

۵ / ۱۹ - ان بیننا و بین القوم عهدا و میثاقا، و لسنا نقدر علی الانصراف حتی تتصرف بنا و به هم الامور و به هم الامور فی عاقبه. (۱۴۱)

در میان ما و مردم کوفه عهد و پیمان بسته شده است

(از آنان و عده حمایت و از ما وعهده رهبری و هدایت) و در اثر این پیمان، برای ما امکان بازگشت نیست تا ببینیم عاقبت کار ما و آنان به کجا می انجامد).

۶ / ۱۹ - (ما کنت لا بداهم بالقتال حتی یبدئونی). (۱۴۲)

(من شروع کننـده جنگ نخواهم بود مگر آنـان شـروع کننـد). چون قـافله امـام علیه السـلام و به موازات آن، سـپاهیان حر به (عـذیب الهجانـات) رسیدند، نـامه ای از ابـن زیـاد به دست حر رسـید که مضـمون آن سـختگیری نسبت به حسـین بن علی و جلوگیری از حرکت آن حضرت بود.

در اینجا (زهیر بن قین) از یاران امام علیه السلام چنین پیشنهاد نمود که یا بن رسول الله!

برای مـا جنـگ کردن با این گروه کم آسانتر است از جنگ نمودن با لشـکر انبوهی که در پشت سـر آنان می باشـد و با ورود چنین لشکری، تاب مقاومت برای ما نخواهد ماند.

امام در

پاسخ (زهیر) فرمود:

تا آنان شروع به جنگ نکنند، من آغازگر جنگ نخواهم بود.

۲۰ – دعا و نفرین در پیام امام

مواردی در کلام حسین بن علی علیه السلام ملاحظه می شود که دارای مفهوم دعا و یا جنبه نفرین می باشد.

این نوع پیامها همانگونه که از لحاظ مفهوم، دارای ویژگی است، از جهت شرایط زمان و انگیزه بیان نیز دارای ویژگی و خصوصیت است؛ زیرا پیام دعای امام، متوجه کسانی است که از آنان علاوه بر وفاداری و شجاعت که همه یاران آن حضرت از آن برخوردار بودند، نوعی شهامت و ثبات قدم و ایثار به وقوع پیوسته که نظر فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را به تحسین بیشتر که در قالب دعا و تحقیق پذیرفته است، جلب نموده است. و همچنین آن حضرت افرادی را مورد نفرین قرار داده است که از آنان علاوه بر عداوت و دشمنی عمومی، نوعی حالت عناد و لجاجت و کینه عمیق و خصومت بیش از حد، مشاهده فرموده است. و اینک دعاهای آن حضرت:

۱ / ۲۰ – اللهم اجعل لنا و لهم الجنه، و اجمع بیننا و بینهم فی مستقر من رحمتك و رغائب مذخور ثوابک. (۱۴۳)

خدایا!

بهشت را برای ما و آنان قرار بده و آنان را در پایگاه رحمتت به مرغوبترین ثوابهای ذخیره شده ات، نایل بگردان).

امام هنگام ملاقات با (طرماح بن عدی) و همراهانش، در نزدیکی کربلا این دعا را فرمود، آنگاه که آنان خبر شهادت (قیس بن مسهر صیداوی)، پیک حسین علیه السلام را به اطلاع آن حضرت رسانیدند، امام علیه السلام اول این آیه شریفه را قرائت نمود:

فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا.

(۱۴۴)

آنگاه چنین دعا کرد:

اللهم اجعل لنا و لهم الجنه ...

۲ / ۲۰ - جزاك الله من ولد خير ما جزى ولدا عن والده ۰. (۱۴۵)

خداوند بهترین پاداشی را که فرزند از سوی پدر دریافت می کند به تو عطا فرماید.

امام علیه السلام این دعا را درباره فرزندش علی اکبر علیه السلام فرمود، آنگاه که در (قصر بنی مقاتل) هنگام حرکت، پس از خواب سبک، فرمود:

انا لله و انا الیه راجعون و الحمدلله رب العالمین. حضرت علی اکبر علیه السلام از استرجاع پدرش سؤال نمود، امام پاسخ فرمود:

خواب دیدم که هاتفی می گوید:

این گروه شبانه در حرکتند و مرگ نیز در تعقیب آنان است. حضرت علی اکبر علیه السلام عرضه داشت:

لا اراک الله بسوء، السنا علی الحق؟

خدا تو را بد ندهد آیا ما بر حق نیستیم؟

فرمود:

چرا؟

عرضه داشت:

فاذا لا نبالی ان نموت محقین

اگر در راه حق بمیریم از مرگ ترسی نداریم

در اینجا بود که آن حضرت فرمود:

جزاك الله من ولد خير ما جزى ولدا عن والده.

۳ / ۲۰ (ذکرت الصلاه جعلك الله من المصلین الذاکرین). (۱۴۶)

متن و توضیح این فراز در بخش پیام نماز، از نظر خواننده عزیز گذشت و این دعا که خطاب به (ابو ثمامه صائدی) است، بیانگر اهمیت نماز است که او فرا رسیدن وقت نماز ظهر را به اطلاع امام علیه السلام رسانید و آن حضرت وی را به نیل بزرگترین مقامات معنوی که مقام نمازگزاران و ذاکرین خداوند است دعا نموده است.

۴ / ۲۰ – اما بعد، فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی، ولا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیتی، فجزاکم الله عنی خیرا. (۱۴۷)

این فراز

از گفتار و دعای امام که خطاب به یاران و اهل بیت آن حضرت است، جزء سخنرانی شب عاشوراست که در ضمن شجاعت ملاحظه فرمودید و در اینجا دعای آن بزرگوار، مجددا نقل نمودیم.

۵ / ۲۰ - جزا کما الله یا ابنی اخی بوجدکما من ذلک و مواساتکما ایای بانفسکما احسن جزاء المتقین. (۱۴۸)

این فراز نیز در پیام شجاعت، با ترجمه و توضیح و اشاره به منابع آن نقل گردید که هم پیام شجاعت دو جوانمرد سیف و مالک و هم ادعای امام درباره آنان است به پاس وظیفه و درک مسوولیتشان که حضرت برای آنان بهترین پاداش متقیان را از پیشگاه خداوند درخواست نموده است.

۶ / ۲۰ - رحمک الله یا مسلم!

فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا. (۱۴۹)

مسلم!

خدا رحمتت کند،

سپس حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

بعضی از آنان به پیمان خود وفا نمودند و بعضی دیگر به انتظار نشسته اند و تغییر و تبدیلی در پیمانشان نداده اند.

آنگاه که (مسلم بن عوسجه) آن صحابه پیر رسول خدا صلی الله علیه و آله با تن آلود بر روی خاک افتاد و هنوز رمقی از حیات در او بود، حسین بن علی علیه السلام به همراه حبیب بن مظاهر به بالینش آمد و چنین گفت:

رحمک الله یا مسلم ...

و (حبیب بن مظاهر) هم چنین گفت:

مسلم!

به خدا سوگند کشته شدن تو برای من سخت است اما به تو مژده می دهم که چند لحظه دیگر وارد بهشت خواهی شد.

مسلم با صدائی که به سختی شنیده می شد در پاسخ وی گفت:

بشرک الله بخیر ... اوصیک بهذا رحمک الله - و اوما الی

الحسین علیه السلام - ان تموت دونه. (خداوند خیرت دهد، مسلم ضمن اینکه اشاره به امام حسین علیه السلام می کرد، گفت:

وصیتم درباره این حضرت است؟

دریاریش تا سر حد جانبازی فداکاری کنی).

۷ / ۲۰ - جزتم من اهـل بیت خیرا، ارجعی رحمک الله الی النساء، فاجلسـی معهن فانه لیس علی النساء قتال. (۱۵۰) (عبدالله بن عمر مکی) یکی از یاران با وفای امام علیه السـلام در دفع حمله دشمن، استقامت به خرج داد و دست راست و یکی از پاهایش قطع گردید و به اسارت دشمن درآمد و در مقابل صفوف دشمن، بدنش قطعه - قطعه گردید و به (قتل صبر) به شهادت رسید و سـر او را بریدنـد و به سوی خیمه ها انداختند. مادر عبدالله سـر بریده فرزندش را برداشت و خاک و خون آن را پاک کرد و در حالی که عمود خیمه را به دست گرفته بود، به سوی دشمن حمله نمود.

امام علیه السلام دستور داد تا او را به خیمه برگردانیدند و خطاب به وی فرمود:

(جزیتم من اهل بیت خیرا ...). (شـما در راه حمایت اهل بیت (من)، به پاداش نیک نایل گردیـد، خـدا رحمتت کنـد، به خیمه برگرد که جهاد از شما زنان برداشته شده است).

۸ / ۲۰ - (اللهم سدد رمیته و اجعل ثوابه الجنه). (۱۵۱)

خدایا! تیر او (ابوشـعثاء) را به هدف برسان و پاداشش را بهشت قرار بده). (ابوشعثاء) که نامش (یزید) است، از تک تیراندازان و کمانـداران معروف کوفه است که پس از سـخنرانی امـام علیه السـلام و قبل از حر، توبه کرده و به یاران امام پیوست. او اول سواره به میدان رفت اما چون اسبش

پی شـد، به خیمه بـازگشت و در مقابـل خیمه هـا زانـو بر زمین زد و یکصـد چـوبه تیر که داشت همه را به سـوی لشـکر کـوفه انداخت.

امام چون توبه و شهامت او را دید، فرمود:

اللهم سدد رمیته و اجعل ثوابه الجنه.

۹/ ۲۰ – لا یبعدنک الله یا زهیر، ولعن الله قاتلک لعن الذین مسخهم قرده و خنازیر. (۱۵۲)

زهیر!

خداونـد تـو را از رحمتش دور نگردانـد و کشـندگان تـو را لعنـت کنـدماننـد کسـانی که انسـانیت خـود را از دست داده و به صورت میمون و خوک درآمده اند

زهیر بن قین از یـاران امـام پس از یـک حمله و جنـگ شدیـد، به حضور امـام برگشت در حالی که دسـتش را روی دوش آن حضـرت گذاشته بود، مجددا برای رفتن به میدان اذن گرفت در حالی که دو بیت شعر هم در هدایت یافتنش به وسیله امام می سرود، پس از آنکه از پـای در آمـد، امام علیه السـلام در بالینش حاضـر گردیـد و با جمله قبلی او را دعا نمود و دشـمنانش را مورد لعن قرار داد.

۱۰ / ۲۰ – رحمک الله، انهم قد استوجبوا العذاب حین ردوا علیک ... (۱۵۳)

حنظله!

خدا رحمتت کند!

این مردم، آنگاه که به سوی حق دعوتشان نمودی و پاسخ مثبت ندادند، سزاوار عذاب گردیدند ...

این دعا را امام علیه السلام در حق (حنظله شبامی) فرمود که:

وی پس از موعظه و نصیحت اهـل کوفه، به سوی خیمه هـا برگشت و امام علیه السـلام در تقـدیر و تشویق وی، مطالبی فرمود که:

در ابتدای سخن، حضرت دعای فوق را در حقش نمود.

۱۱ / ۲۰ – اللهم بیض وجهه، وطیب ریحه، و احشره مع الابرار، و عرف بینه و

بین محمد و آل محمد. (۱۵۴) خدایا او (جون) را رو سفید، بدنش را خوشبو و با ابرار و نیکان محشورش گردان و در میان او و محمد و اهل بیتش، و آشنایی قرار بده). به طوری که در بخش پیام انتخاب آوردیم، از جمله کسانی که حسین بن علی علیه السلام به وی اذن خصوصی داد (جون) غلام آن حضرت بود که فرمود:

جون!

خود در راه ما مبتلا نکن، به همراه ما به امید راحتی آمده ای. (جون) چون این جمله را شنید، خود را به روی قدمهای آن حضرت انداخت و عرضه داشت:

(یا بن رسول الله!

آیا سزاوار است که من در هنگام راحتی و رفاه بر سر سفره شما بنشینم و در ایام ناراحتی و پیشامدها، دست از شما بردارم؛ بدن من بدبو، خاندانم ناشناخته و رنگم سیاه است، با رفتنم به بهشت برین، بر من منت بگذار تا بدنم خوشبو و رنگم سفید و حسب من به شرف و عزت نایل گردد). امام، این صفا و صمیمیت را که از وی مشاهده فرمود، اجازه ماندن و شهادت را به او داد.

زمانی که (جون) در روی خاک گرم کربلا قرار گرفت، فرزند امیرمؤمنان در کنار او نشست و با این جملات وی را دعا نمود؛ سخنانی که یاد آور گفتار و درخواست خود (جون) بود:

اللهم بیض وجهه، وطیب ریحه، و احشره مع الابرار.

۱۲ / ۲۰ - رب ان تک حبست عنا النصر من السماء فاجعل ذلک لما هو خیر، و انتقم لنا من هولاء الظالمین (۱۵۵)، الهی تری ما حل بنا فی العاجل فاجعله ذخیره لنا فی الاجل. (۱۵۶) پروردگارا!

اگر در دنیا نصر و

پیروزی آسمانی را بر ما نازل نکردی، در عوض این پیروزی بهتر از آن را نصیب ما بگردان و انتقام ما را از این ستمگران بگیر پرودگارا!

تو خود شاهدی آنچه در دنیا بر ما وارد شد پس آن را ذخیره آخرتمان قرار بده). این جمله را حضرت در حالی که یکی از اطفالش را در آغوش گرفته و (حرمله پسر کاهل اسدی) با انداختن تیری، گلوی او درید و حسین علیه السلام دستش را از خون گلوی او پر نموده و به طرف آسمان پاشید، ایراد فرمود.

این بود دعای پیام حسین بن علی علیه السلام که در دوازده فقره و به مناسبتهای مختلف از آن بزرگوار در جنگ و ستیز بودند و گاهی نیز جنبه خصوصی دارد و مورد خطاب و نفرین او اشخاص خاصی بودند. و اینک از نفرین عمومی آن حضرت شروع می کنیم:

۱۳ / ۲۰ - لا افلح قوم اشتروا مرضاه المخلوق بسخط الخالق. (۱۵۷)

رستگار مباد:

گروهی که خشنودی خلق را به خشم خالق مقدم می دارند

ابن زیاد از ورود امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا به وسیله حر بن یزید و مطلع، و طی نامه ای به آن حضرت چنین نوشت:

اما بعد، من از ورود شما به کربلا آگاهی یافتم و امیرمؤمنان (یزید) به من دستور داده است که سر به بالین راحت نگذارم و شکم از غذا سیر ننمایم تا اینکه یا تو را به قتل برسانم، و یا فرمان من و حکومت یزید را بپذیری و السلام

هنگامی که این نامه به دست امام علیه السلام رسید، آن را بر زمین انداخت و فرمود:

(لا افلح اشتروا مرضاه المخلوق بسخط الخالق).

/ ۲۰ – اللهم احبس عنهم قطر السماء، و ابعث علیهم سنین کسنی یوسف، و سلط علیهم غلام ثقیف یسقیهم کاءسا مصبره، فلا یدع فیهم احدا، قتله بقتله و ضربه بضربه، ینتقم لی و لاولیائی و اهل بیتی و اشیاعی منهم، فانهم غرونا و کذبونا و خذلونا و انت ربنا، علیک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر. (۱۵۸)

خدایا!

قطرات باران را از آنان قطع کن و سالهایی (سخت) مانند سالهای (گرسنگی اهل مصر) در دوران یوسف را بر آن بفرست و غلام ثقفی را بر ایشان مسلط فرما تا با کاسه تلخ، سیرابشان کند و کسی را از آنان بدون مجازات رها نسازد، در مقابل قتل، به قتلشان برساند و ضاربین را با ضرب و جرح، مجازات کند، انتقام من و خاندانم و پیروانم را از آنان بستاند؛ زیرا آنان مکر کرده و ما را تکذیب و در مقابل دشمن، رها نمودند و تویی پروردگار ما، بر تو توکل کرده ایم و بر گشت ما به سوی توست).

امام علیه السلام در روز عاشورا پس از آنکه دومین بار در طی خطبه ای اهل کوفه را موعظه و نصیحت فرمود و گذشته آنان را ترسیم نمود و از آینده تلخ و بدبختی آنان خبر داد، ولی آنان به موعظه و نصیحت فرزند رسول خدا اعتنایی ننمودند و در تصمیمشان بر کشتن آن حضرت، تردیدی به خود راه ندادند، امام علیه السلام دستهای خود را به آسمان بلند کرد و آنان را با جملاتی که نقل نمودیم، نفرین کرد:

اللهم احبس عنهم قطر السماء ...

۱۵ / ۲۰ – اللهم انا اهل بیت نبیک و ذریته و قرابته، فاقصم

من ظلمنا و غصبنا حقنا، انک سمیع قریب. (۱۵۹)

بنابر نقل (خوارزمی) امام علیه السلام این نفرین را در عصر تاسوعا خطاب به عمر سعد و لشکریانش ایراد فرمود:

خدایا! ما اهل بیت پیامبر تو و فرزندان عشیره او هستیم.

خدایا! کسانی را که به ما ظلم نمودند و حق ما را غصب کردند، هلاکشان کن که تو بر دعای بندگانت شنوا و به آنان نزدیک هستی

خوارزمی اضافه می کند (محمد بن اشعث) که در صف مقدم سپاهیان دشمن بود و نفرین امام را می شنید، جلو آمد و به آن حضرت چنین گفت:

ای قرابه بینک و بین محمد؟!!

(در میان تو و محمد چه قوم و خویشی هست؟!!).

امام علیه السلام که این انکار صریح و لجاجت را در راه او مشاهده نمود، این چنین نفرینش کرد:

۱۶ / ۲۰ - (اللهم فارنی فیه هذا الیوم ذلا عاجلا). (۱۶۰)

(خدایا!

همین امروز، ذلت عاجل و زود رس او را بر من آشکار کن). (محمد بن اشعث) پس از چند دقیقه برای قضای حاجت از صف لشکریان فاصله گرفت و در گوشه ای نشست، در این هنگام عقربی او را نیش زد و در حالی که لباسش آلوده به نجاست شده، بود رهایش نمود)

سه نفرین به یک مناسبت

هنگام اعزام حضرت علی اکبر به میدان جنگ و در موقع شهادتش حسین بن علی علیه السلام دو نفرین عمومی خطاب به لشکریان کوفه و یک نفرین خصوصی، خطاب به عمر سعد ایراد نموده اند؛ بدین توضیح که هنگام میدان رفتن علی بن الحسین، پدر ارجمندش در حالی که سیل اشک از چشمانش جاری می شد، محاسن مبارک را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت:

اللهم اشهد علی

هولاء فقد برز اليهم اشبه الناس برسولك محمد صلى الله عليه و آله خلقا و خلقا و منطقا و كنا اذا اشقنا الى رؤ يه نبيك نظرنا اليه.

(بارالها بر این مردم گواه باش، جوانی که در صورت و سیرت و گفتار شبیه ترین مردم به پیغمبرت (درود خدا بر او و خاندانش باد) بود، به جنگ آنان رفت؛ پرودگارا ما هرگاه به دیدن پیامبرت مشتاق می شدیم به این جوان نگاه می کردیم).

آنگاه چنین نفرین نمود:

۱۷ / ۲۰ - اللهم فامنعهم برکات الارض، و فرقهم تفریقا، و مزقهم تمزیقا، واجعلهم قددا، و لا ترض الولاه عنهم ابدا، فانهم دعونا لینصرونا ثم علینا یقاتلونا ... خدایا!

این مردم (ستمگر) را از برکات زمین محروم و به تفرقه و پراکندگی، مبتلا بگردان. صلح و سازش از میان آنان و فرمانروایانشان بردار که ما را با وعده یاری و نصرت، دعوت نمودند، سپس به جنگ با ما برخاستند ...

و آنگاه که حضرت علی اکبر خواست از خیمه ها جدا شود، امام علیه السلام بر عمر سعد بانگ زده و چنین نفرین نمود:

۱۸ / ۲۰ - مالک؟

قطع الله رحمک کما قطعت رحمی، و لم تحفظ قرابتی من رسول الله صلی الله علیه و آله، و سلط علیک من یذبحک علی فراشک. (۱۶۱) (تو را چه شده است؟

خدا رحم و قرابت تو را قطع کند (و در میان قوم و خویشت، منفور و مطرود گردی) همانگونه که تو قرابت و خویشاوندی مرا قطع نموده و حرمت قرابت مرا با پیامبر صلی الله علیه و آله حفظ نکردی و خداوند کسی را بر تو مسلط گرداند که در میان رختخوابت

سر از تنت جدا كند

چون در بالين فرزند عزيزش نشست، چنين گفت:

۱۹ / ۲۰ - قتل الله قوما قتلوك!

يا بنى ما اجراهم على الله و على انتهاك حرمه رسول الله، على الدنيا بعدك العفا. (۱۶۲)

خدا بكشد مردم ستمگرى را كه تو را كشتند، فرزندم!

اينها چقدر به خدا و هتك حرمت رسول او جرى شده اند، پس از تو خاك بر سر دنيا!.

۲۰ / ۲۰ - بعد لقوم قتلوك، و من خصمهم يوم القيامه فيك جدك و ابوك. (۱۶۳) (دور باد از رحمت خدا گروهى كه تو را به قتل رسانيدند و در روز رستاخيز دشمن آنان جدت و پدرت باد). اين نفرين را امام عليه السلام در بالين حضرت (قاسم بن حسن)، آنگاه كه با بدن قطعه - قطعه، به روى خاك افتاده بود، ايراد نموده است. پيكر فرزند برادرش را به سوى خيمه ها حمل نمود و در ميان خيمه شهدا و در كنار جنازه فرزندش على اكبر قرار داده، سپس اين چنين نفرين نمود:

۲۱ / ۲۰ - اللهم احصهم عددا، و لا تغادر منهم احدا، و لا تغفر لهم ابدا. (۱۶۴) (خدايا!

همه آنان را گرفتار بلا و عذاب خويش بگردان و كسى را از آنان باقى نگذار و هيچگاه مشمول مغفرت خويش قرار مده).

نفرينهاى شخصى

۲۲ / ۲۰ - مالك!

ذبحك الله على فراشك سريعا عاجلا، و لا غفرلك يوم حشرك و نشرك، فوالله انى لارجو ان لا تاكل من بر العراق الا يسيرا. (۱۶۵)

امام عليه السلام قبل از شب عاشورا پيشنهاد ملاقات با (عمرسعد) نمود و اين ملاقات با تشريفاتى انجام پذيرفت و آن حضرت، عمر سعد را موعظه و نصيحت نمود كه در بخش اتمام

حجت خصوصی، اشاره نمودیم و در پایان چون امام علیه السلام سکوت عمر بن سعد را مشاهده نمود از وی روی گرداند و چنین فرمود:

(مالک ذبحک الله علی فراشک ...

فرزند سعد!

چرا این قدر در راه شیطان پافشاری می کنی؟!

خدا هر چه زودتر در میان رختخوابت تو را بکشد و در قیامت گناه تو را نبخشد، امیدوارم که از گندم عراق نخوری مگر به اندازه کم (یعنی عمرت کوتاه باد).

۲۳ / ۲۰ - (اللهم حزه الی النار). (۱۶۶)

خدایا!

او را به سوی آتش بکش

هنگام نزدیک شدن عده ای از لشکریان به خیمه ها، مردم به نام (عبد الله بن حوزه) جلو آمد و با صدای بلند گفت:

اءفیکم حسین؟

آیا حسین بن در میان شماست؟

یکی از یاران آن حضرت در حالی که به امام اشاره می نمود، گفت:

این است حسین، چه می خواهی؟

او به امام گفت:

ابشر باالنار!!، بر تو باد مژده آتش!!.

امام پاسخ داد دروغ می گویی، من به سوی خدای کریم و بخشنده و مطاع می روم، تو کیستی؟

گفت:

ابن حوزه.

در اینجا بود که امام علیه السلام او را نفرین نمود:

(اللهم حزه الی النار).

خدایا!

او را به سوی آتش بکش.

(ابن حوزه) از نفرین امام خشمناک شده و بر اسب خویش سوار گردید و بر آن تازیانه زد، اسب به سرعت حرکت نمود و ابن حوزه در اثر سرعت اسب، به زمین افتاد ولی پایش در رکاب، گیر کرد، اسب رم نمود و او را به این طرف و آن طرف کشاند و بالاخره به سوی خندقی که در آن آتش روشن شده بود، کشاند و بدن مجروح و نیمه جان ابن حوزه به گودال افتاد و در میان آتش سوخت

امام با دیدن این جریان، سر به سجده نهاد و برای استجابت نفرینش، سجده شکر به جای آورد. (۱۶۷)

۲۴ / ۲۰ - اللهم اقتله عطشا، و لا تغفر له ابدا. (۱۶۸)

خدایا!

او را با تشنگی بمیران و هیچگاه نیامرز. یکی از لشکریان عمر به نام (عبدالله بن حصین ازدی) با صدای بلند خطاب به حسین بن علی علیه السلام چنین گفت:

یا حسین!

این آب فرات را می بینی که همانند آسمان سبز و شفاف است، ولی به خدا نخواهیم گذاشت حتی یک قطره از آن به گلویت تا از تشنگی بمیری!!

در اینجا امام را نفرین کرد که:

اللهم اقتله عطشا، و لا تغفر له ابدا

بلاذری نقل می کند که:

(ابن حصین) به مرض عطش مبتلا گردید و هر چه آب می خورد، سیراب نمی شد تا به هلاکت رسید و بدینگونه نفرین امام درباره او مستجاب گردید. الحمد لله الذی استجاب دعاء ولیه علی عدوه، و جعلنا من اولیائه و شیعته. با پایان یافتن بخش پیام دعا و نفرین امام علیه السلام، (پیام عاشورا) نیز به پایان می رسد، ولی مطالب زیادی از جمله ادعیه و مناجات امام که بخش زیبایی از پیامهای فرزند رسول خدا را تشکیل می دهد، به محل دیگر و مجموعه بزرگی موکول می گردد. این مجموعه در شب جمعه، ۱۵ شه

پی نوشتها

۱- اخیرا آقای (نجف قلی حبیبی) در یک کتابشناسی، ۸۷۸ عنوان کتاب درباره حسین بن علی (علیهما السلام) معرفی نموده است، که این عناوین، فقط بخشی از تإلیفات در این موضوع است که در دسترس این نویسنده گرامی قرار گرفته است. از باب مثال، نوشته حقیر (خطبه حسین بن علی (علیهما السلام) در

منی) و (سخنان حسین بن علی (علیهما السلام)) را معرفی نموده است ولی چون ترجمه های کتاب اخیر را که به (زبان آذری) در (استانبول) و به (زبان اردو) در بمبئی) چاپ شده، به دستشان نرسیده، نیاورده است.

۲- کامل الزیارات / ۲۱۶.

۳- مقتل خوارزمی ۱/۱۸۴ و لهوف / ۱۰.

۴- کامل ابن اثیر ۳/۲۸۰

ارشاد مفید / ۲۲۵

مقتل خوارزمی ۱/۲۳۲

و مناقب ۴/۸۸.

۵- طبری ۶/۲۳۸. ارشاد /۲۳۱

و مقتل خوارزمی ۱/۲۴۶.

۶- مقتل خوارزمی ۱/۲۴۹.

۷- طبری ۶/۲۰۰.

۸- مقتل عوالم ۱۷/۱۷۷،

در مقتل خوارزمی عبارت مذکور چنین است:

(الثقل الذی خلفته فی امتک).

۹- عوالم ۱۷/۱۷۷.

۱۰- مقتل مقرم /۱۸۵ و خوارزمی ۱/۱۸۶۱۱- (بیضه) به کسر باء، یکی از منازلی است که در مسیر مدینه به سوی کوفه و در بین منزل (شراف و رهیمه) قرار داشت.

۱۲- مقتل مقرم /۲۲۸.

۱۳- مقتل مقرم، /۲۲۸

مقتل خوارزمی /۲۵۳.

۱۴- طبری ۶/۱۹۸

کامل ابن اثیر ۳/۲۶۷

ارشاد /۲۰۴ و مقتل خوارزمی ۱/۱۹۵.

۱۵- مقتل مقرم / ۱۷۹

امالی صدوق رحمه الله، مجلس ۳۰/۱۳۱

مقتل خوارزمی ۲۲۱/۱

۱۶- اسراء /۷۱.

۱۷- طبری ۶/۲۲۹

کامل ابن اثیر ۳/۲۸۰

انساب الاشراف ۳/۱۷۱.

۱۸- مقتل خوارزمی ۲/۶

تحف العقول / ۱۷۳.

۱۹- مقتل خوارزمی ۲ / ۶

تحف العقول / ۱۷۳.

۲۰- مقتل مقرم / ۱۶۸

طبری ۶/۲۱۷

کامل ابن اثیر ۳/۲۷۶.

۲۱- لعوف / ۲۶

مثیر الاحزان / ۴۱.

۲۲- مقتل مقرم / ۱۶۶

انساب الاشراف ۳/۱۶۴

طبری ۶ / ۲۱۷

کامل الزیارات / ۷۲.

۲۳- مقتل مقرم / ۱۷۵

ابن عساکر / ۲۱۱

البدایه و النهایه ۸ / ۱۶۹.

۲۴- ارشاد مفید ۲ / ۷۶

ابن عساکر / ۲۱۱.

۲۵- مقتل مقرم / ۲۱۳

تاریخ طبری ۶ / ۲۳۹

کامل ابن اثیر ۳ / ۲۸۵.

۲۶- کتاب خطبه حسین بن علی (ع) در منی / ۵۵، ۷۰، ۷۶ و ۷۷

۲۷- مقتل مقرم / ۱۳۳

مقتل خوارزمی ۱ / ۱۸۴

لهوف / ۲۰

مثیرالاحزان / ۲۵

مقتل عوالم

۱۷ /۱۷۵

لهوف / ۱۱

بحارالانوار ۴۴ / ۳۲۶.

۲۸- لهوف / ۱۰

مقتل / ۱۳۱

مقتل خوارزمی ۱ / ۱۸۴

بحارالانوار ۴۴ / ۳۲۵

عوالم ۱۷ / ۱۷۴.

۲۹- مقتل مقرم / ۱۹۳

طبری ۶ / ۲۲۹

تحف العقول / ۱۷۴

خوارزمی ۱ / ۲۳۷.

۳۰- مقتل مقرم / ۲۲۷ - ۲۲۸

مقتل خوارزمی ۱ / ۲۵۳.

۳۱- مقتل خوارزمی ۲ / ۶.

۳۲- همان مدرک ۲ / ۷.

۳۳- تحف العقول / ۲۴۱.

۳۴- یونس / ۳۵.

۳۵- لهوف / ۱۰

بحار الانوار ۴۴ / ۳۲۵

عوالم ۱۷ / ۱۷۴.

۳۶- مقتل عوالم ۱۷ / ۱۷۸

خوارزمی ۱ / ۱۸۸.

۳۷- بحار الانوار ۴۴ / ۱۹۲.

۳۸- مقتل خوارزمی ۱ / ۲۵۳.

۳۹- مقتل مقرم / ۲۳۴

مقتل خوارزمی ۲ / ۷ – ۸ این فراز را ابن ابی الحدید ۳ / ۲۴۹ از امام سجاد علیه السلام نقل نموده است.

۴۰- مقتل مقرم / ۲۴۰.

۴۱- مقتل مقرم / ۲۴۴.

۴۲- نفس المهموم / ۲۳۰.

۴۳- نفس المهموم / ۳۴۹.

۴۴- بحارالانوار ۴۴ / ۱۹۲

مناقب ۴ / ۶۸.

۴۵- مقتل مقرم / ۱۸۴

مقتل خوارزمی ۱ / ۲۳۳.

۴۶- مقتل مقرم / ۲۳۵

مقتل خوارزمی ۲ / ۷.

۴۷- مقتل مقرم / ۱۸۰

ابن عساکر / ۱۶۴

مقتل خوارزمی ۱ / ۲۳۳

مناقب ۴ / ۹۵.

۴۸- مقتل مقرم / ۲۷۴

مثیر الاحزان / ۷۲

مقتل عوالم ۱۷ / ۲۹۳.

۴۹- مقتل عوالم ۱۷ / ۲۹۲.

۵۰- مومنون / ۱۱۱.

۵۱- مقتل مقرم / ۲۱۷

طبری ۶ / ۲۴۰

کامل ابن اثیر ۳ / ۲۸۶

ارشاد مفید / ۲۳۲.

۵۲- مقتل مقرم / ۲۱۸.

۵۳- مقتل مقرم / ۲۷۶

نفس المهموم / ۳۵۵.

۵۴- مقتل مقرم / ۲۲۵

کامل الزیارات / ۷۳

اثبات الوصیه / ۱۳۹.

۵۵- معانی الاخبار / ۲۸۹

و کامل الزیارات / ۳۷

اثبات الوصیه / ۱۹۳.

۵۶- همان.

۵۷- عوالم ۱۷ / ۲۵۵

۵۸- مقتل مقرم / ۲۴۶.

۵۹- مقتل خوارزمی ۲ / ۲۴.

۶۰- مقتل خوارزمی ۲ / ۲۵

طبری

۶/۲۵۴

کامل ابن اثیر ۳/۲۹۲

لهوف / ۹۶.

۶۱- مقتل مقرم / ۲۶۵.

۶۲- کامل ابن اثیر دار صادر ۴ / ۷۷و ارشاد /۲۴۱.

۶۳- آل عمران / ۱۰۴

(باید از میان جمعی دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنان رستگارانند).

۶۴- توبه / ۷۱

(مردان و زنان با ایمان، ولی (یار و یاور) یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند).

۶۵- ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر ... فریضه عظیمه بها تقام الفرائض و تامن المذاهب و تحل المکاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و ینتصف من الاعداء و یستقیم الامر

(وسائل / ج ۱۱، کتاب امر به معروف و نهی از منکر / ۳۹۵).

۶۶- مقتل مقرم / ۱۸۵

طبری ۶ / ۲۲۹

کامل ابن اثیر

و مقتل خوارزمی ۱ / ۲۲۹.

۶۷- مائده / ۶۳ و ۷۸ - ۷۹.

۶۸- توبه / ۷۱.

۶۹- خطبه حسین بن علی علیه السلام در منی / ۶۴ - ۶۸.

۷۰- خطبه حسین بن علی علیه السلام در منی / ۶۹ - ۷۰.

۷۱- خطبه حسین بن علی علیه السلام در منی / ۷۱.

۷۲- مقتل خوارزمی ۱ / ۱۸۶

عوالم / ۱۷۷.

۷۳- مقتل مقرم / ۱۳۹.

۷۴- مقتل مقرم / ۱۴۱ - ۱۴۲

طبری ۶ / ۲۰۰.

۷۵- مقتل مقرم / ۱۸۵

طبری ۶ / ۲۲۹

کامل ابن اثیر ۳ / ۲۸۰

خوارزمی ۱ / ۲۳۴.

۷۶- بقره / ۳.

۷۷- ابراهیم / ۴۰.

۷۸- لقمان / ۱۷.

۷۹- مریم / ۳۱.

۸۰- فان قبلت ما سواها ... بحارالانوار ج ۸۳ / ۲۵.

۸۱- ارشاد مفید / ۲۳۰

طبری ۶ / ۲۳۸

کامل ابن اثیر ۳ / ۲۸۵.

۸۲- همان

۸۳- مقتل مقرم / ۲۴۴

طبری ۶ / ۲۵۱

کامل ابن اثیر ۳ / ۲۹۱.

۸۴- همان

۸۵- مقتل مقرم / ۲۴۶

مقتل عوالم

۱۷ / ۸۸

لهوف / ۹۵ مثیر الاحزان

تنقیح المقال مامقانی شرح حال سعید بن عبدالله.

۸۶- مقتل مقرم / ۲۴۸

مقتل عوالم ۱۷ / ۸۸

لهوف / ۹۵

مثیر الاحزان.

۸۷- نساء / ۵۹.

۸۸- تحف العقول / ۲۳۷.

۸۹- لهوف / ۵۰.

۹۰- مقتل مقرم / ۱۸۹ با اختلاف مختصر در متن طبری ۷ / ۳۰۶

کامل ابن اثیر ۳ / ۲۸۲

امالی صدوق، مجلس ۳۰.

۹۱- مقتل مقرم / ۱۹۰

عقاب الاعمال، شیخ صدوق، به پاورقی آقای غفاری / ۴۰۹

رجال کشی / ۷۴.

۹۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳ / ۱۷۰

وقعه صفین / ۱۴۰.

۹۳- حدید / ۱۲.

۹۴- بحارالانوار ۳۴۷ / ۴۴

لهوف / ۵۳

مثیر الاحزان / ۴۱.

۹۵- طبری ۶ / ۲۳۸

کامل ابن اثیر ۳ / ۲۸۵

مقاتل الطالبیین / ۸۲.

۹۶- مقتل مقرم / ۲۱۹.

۹۷- بحار الانوار ۴۵ / ۲۹

تنقیح المقال ۲ / ۷۸

طبری ۶ / ۲۵۳

ابن اثیر ۳ / ۲۹۲.

۹۸- مقتل مقرم / ۲۳۴، متن مشروح این خطبه را در سخنان حسین بن علی علیه السلام نقل نموده ایم، مراجعه شود.

۹۹- مقتل عوالم ۱۷ / ۲۵۸

مقتل مقرم / ۲۴۵، امالی صدوق رحمه الله علیه، مجلس ۳۰

خوارزمی ۲ / ۱۱.

۱۰۰- طبری ۶ / ۲۲۶

ارشاد مفید / ۲۳۱.

۱۰۱- مقتل مقرم / ۲۱۳

طبری ۶ / ۲۳۸ - ۲۳۹

کامل ۳ / ۲۷۸ و ۲۸۵.

۱۰۲- مقتل مقرم / ۲۱۳.

۱۰۳- لهوف / ۹۵

ابصارالعین / ۱۰۵

مثیر الاحزان / ۶۳.

۱۰۴- مقتل مقرم / ۲۱۴.

۱۰۵- طه / ۱۳۴.

۱۰۶- مقتل مقرم / ۲۲۷ - ۲۲۸.

۱۰۷- این دو سخنرانی با اختلاف جزئی در طبری ۶ / ۲۴۲ - ۲۴۳

کامل ابن اثیر ۳ / ۲۸۷ - ۲۸۸، ارشاد مفید / ۲۳۴

مقتل خوارزمی ۱ / ۲۵۳ و ۲ / ۶ - ۸ آمده است.

۱۰۸- مقتل خوارزمی ۲ / ۶.

۱۰۹-

مقتل مقرم / ۲۳۴ – ۲۳۵.

۱۱۰- مقتل خوارزمی ۲ / ۳۳.

۱۱۱- مقتل مقرم / ۱۸۹

طبری ۶ / ۲۳۱

مقتل خوارزمی ۱ / ۲۲۶ – ۲۲۷.

۱۱۲- مقتل مقرم / ۲۰۵

مقتل خوارزمی ۱ / ۲۴۵.

۱۱۳- مقتل مقرم / ۲۳۵

مقتل خوارزمی ۲ / ۸

عوالم ۱۷ / ۲۵۳.

۱۱۴- مقتل مقرم / ۲۴۰

طبری ۶ / ۲۴۹

کامل ابن اثیر ۳ / ۲۹۰

مقتل خوارزمی ۲ / ۱۵ با تفاوت مختصر در متن.

۱۱۵- مقتل مقرم / ۲۴۰

لهوف / ۹۰.

۱۱۶- مقتل خوارزمی ۲ / ۳۲.

۱۱۷- مقتل مقرم / ۲۴۶.

۱۱۸- زخرف / ۲۵.

۱۱۹- مقتل مقرم / ۱۶۸

طبری ۶ / ۲۱۷

کامل ابن اثیر ۳ / ۲۷۶.

۱۲۰- مقتل مقرم / ۱۶۸

طبری ۶ / ۲۱۷

کامل ابن اثیر ۳ / ۲۷۶.

۱۲۱- مقتل مقرم / ۱۸۱

ارشاد مفید / ۲۲۳.

۱۲۲- مقتل مقرم / ۱۸۵

مقتل خوارزمی ۱ / ۲۶۶

لهوف ۶۲.

۱۲۳- مناقب ۴ / ۱۰۸.

۱۲۴- مقتل مقرم /۱۶۶

لهوف / ۵۳

مثیر الاحزان /۴۱

مقتل خوارزمی ۲/۵.

۱۲۵- در (ابصار العین سماوی) آمده است که:

(نواویس) در اصل به معنای (مقبره مسیحیان) است و منظور از ان در اینجا قریه ای است که در گذشته در نزدیکی کربلا قرار داشته و در کتاب (الامام الحسین و اصحابه) جلد اول، صفحه ۸ می گوید:

آنچه از کلمات ظاهر می شود، (نواویس) قریه ای است که (بنو ریاح) قبیله حربن یزید ریاحی در آنجا در آنجا سکونت داشته اند و هم اکنون قبر حر در آنجا قرار دارد.

۱۲۶- کامل الزیارات / باب ۲۳ / ح ۲۰.

۱۲۷- کامل الزیارات / باب ۲۳ / ح ۲۰.

۱۲۸- ترجمه حسین بن علی علیه السلام در تاریخ ابن عساکر و تاریخ الاسلام ذهبی.

۱۲۹- مقتل مقرم / ۱۸۱ کامل الزیارات باب ۲۳ / ح ۱۹.

۱۳۰- مقتل مقرم / ۱۹۱

انساب

الاشراف ۳ / ۱۸۵

طبری ۶ / ۲۱۳

کامل ابن اثیر ۳ / ۲۸۲.

۱۳۱- مقتل مقرم / ۱۹۱

انساب الاشراف ۳ / ۱۸۵

طبری ۶ / ۲۳۱

کامل ابن اثیر ۳ / ۲۸۲.

۱۳۲- تاریخ طبری ۵ / ۴۱۶

ارشاد مفید / ۲۰

کامل ابن اثیر ۴ / ۵۶.

۱۳۳- نفس المهموم / ۲۳۰.

۱۳۴- نفس المهموم / ۲۳۴

مقتل خوارزمی ۱ / ۲۵۲.

۱۳۵- تاریخ طبری ۶ / ۲۲۹

۱۳۶- (عمروبن سعید بن عاص) از طرف یزید امیر الحجاج بود و در مکه حضور داشت و برای اینکه بتواند حسین بن علی علیه السلام را از سفر عراق منصرف سازد و بر او در اقامت در مکه اطمینان بدهد، نامه ای را به وسیله برادرش (یحیی بن سعید و عبد الله بن جعفر) به آن حضرت فرستاد.

۱۳۷- کامل الزیارات، باب ۲۳ / ح ۲۰.

۱۳۸- ارشاد مفید / ۲۱۸

کامل این اثیر ۳ / ۲۷۶

طبری ۶ / ۲۱۸

البدایه و النهایه ۸ / ۱۶۶.

۱۳۹- ارشاد مفید / ۲۱۸.

۱۴۰- مقتل مقرم / ۱۸۷

طبری ۶ / ۲۳۰ - ۲۳۱

کامل ابن اثیر ۳ / ۲۸۱.

۱۴۱- مقتل مقرم / ۱۸۷

طبری ۶ / ۲۳۰ - ۲۳۱

و کامل ابن اثیر ۳ / ۲۸۱.

۱۴۲- خوارزمی ۱ / ۲۳۴

طبری ۶ / ۲۳۲

و کامل ۳ / ۲۸۲.

۱۴۳- مقتل مقرم / طبری ۶ / ۲۳۰

و کامل ابن اثیر ۳ / ۲۸۱.

۱۴۴- احزاب / ۲۳

(بعضی (مومنان) پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد پیمان خود ندادند).

۱۴۵- مقتل مقرم / ۱۹۱

طبری ۶ / ۲۳۲

کامل ابن اثیر ۳ / ۲۸۲.

۱۴۶- مقتل مقرم / ۲۴۴

طبری ۶ / ۲۵۱

کامل ۳ / ۲۹۱.

۱۴۷- ارشاد مفید / ۲۳۱

تاریخ طبری

۶ / ۲۳۸

و مقتل خوارزمی ۱ / ۲۴۷

مقاتل الطالبیین / ۸۲.

۱۴۸- بحار الانوار ۴۵ / ۲۹

طبری ۶ / ۲۵۳

ابن اثیر ۳ / ۲۹۲.

۱۴۹- مقتل خوارزمی ۲ / ۱۵

طبری ۶ / ۲۴۹

لهوف / ۴۶

ابن اثیر ۳ / ۲۹۰.

۱۵۰- طبری ۶ / ۲۴۶

ابصار العین / ۱۰۷.

۱۵۱- مقتل خوارزمی ۲ / ۲۵.

۱۵۲- مقتل خوارزمی ۲ / ۲۰

ابصار العین / ۹۹.

۱۵۳- مقتل مقرم / ۲۵۱

طبری ۶ / ۲۵۴

کامل ۳ / ۲۹۲.

۱۵۴- بحار الانوار ۴۵ / ۲۳

ابصار العین / ۱۰۵.

۱۵۵- طبری ۶ / ۲۵۷.

۱۵۶- تظلم الزهرا / ۲۰۳.

۱۵۷- مقتل خوارزمی ۱ / ۲۳۹

بحار الانوار ۴۴ / ۳۸۳.

۱۵۸- مقتل خوارزمی ۲ / ۸

لهوف / ۴۳

بحارالانوار ۴۵ / ۱۰

عوالم ۱۷ / ۲۵۲.

۱۵۹- مقتل خوارزمی ۱ / ۲۴۹.

۱۶۰- مقتل خوارزمی ۱ / ۲۴۹.

۱۶۱- مقتل مقرم / ۲۵۷ - ۲۵۸

خوارزمی /۲ ۳۰ - ۳۱

ارشاد ۲۳۸

لهوف ۲۳۸

لهوف / ۹۹

و طبری ۶ / ۲۵۶.

۱۶۲- مقتل خوارزمی ۲ / ۳۱.

۱۶۳- ارشاد مفید / ۲۳۹.

۱۶۴- مقتل مقرم / ۲۶۵.

۱۶۵- مقتل خوارزمی ۱ / ۲۴۵.

۱۶۶- انساب الاشراف ۳ / ۱۹۱

مقتل خوارزمی ۱ / ۴۳۱

کامل ابن اثیر ۴ / ۲۷.

۱۶۷- مقتل خوارزمی ۱ / ۲۴۹

انساب الاشراف ۳ / ۱۹۱

کامل ۴ / ۲۷

تاریخ ابن عساکر / ۲۵۶.

۱۶۸- انساب الاشراف ۳ / ۱۸۱.

مقتل

روضه شب اول مصیبت مسلم بن عقیل

جناب «مسلم» فرزند «عقیل بن ابی طالب» از بزرگان بنی هاشم و پسر عموی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام بود.

امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شده و در مکه بود که نامه های مردم کوفه و دعوت از ایشان بسیار زیاد شد. آخرین نامه که به امام رسید و تعداد نامه ها که به هزاران درخواست بالغ شد، امام بین رکن و مقام دو رکعت نماز گزارد و از

خداوند متعال طلب خیر کرد.

سپس مسلم را خواست و پاسخ نامه ها را نوشت و در آن آورد:

«سخن شما این است که:

امامی نداریم، به سوی ما بیا شاید خدا به سبب تو ما را هدایت و متحد کند.

من، مسلم بن عقیل برادر و پسر عموی خود را که مورد اطمینان من است به سوی شما فرستادم، پس اگر برای من نوشت که رأی خردمندان و اهل فضل و مشورت شما همان است که در نامه هایتان خواندم بزودی نزد شما خواهم آمد ...»

مسلم در نیمه رمضان از مکه خارج شد و به مدینه آمد. در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند و با خانواده خود وداع کرد و با چند راهنما و همراه به سوی کوفه رفت. شرایط این سفر بسیار سخت بود و مسلم و همراهان راه را گم کردند و دو راهنما از تشنگی جان باختند. تا اینکه مسلم سرانجام در روز پنجم شوال به کوفه رسید.

مردم کوفه دسته دسته نزد مسلم جمع شدند و چون نامه حضرت علیه السلام را بر آنان خواند گریستند.

سپس ۱۸۰۰۰ نفر از اهل کوفه با مسلم بیعت کردند.

در نتیجه او نیز نامه ای به امام علیه السلام نوشت و بیعت این تعداد را خبر داد و ایشان را به حرکت به سوی کوفه ترغیب کرد.

هنگامی که خبر این بیعت به یزید بن معاویه رسید، وی عبیدالله بن زیاد را که حاکم بصره بود مأمور کرد تا حکومت کوفه را نیز عهده دار گردد. عبیدالله با حیله به شهر وارد شد و حکومت را در دست گرفت و مردم را تهدید کرد.

سپس «هانی بن عروه» که از بزرگان

کوفه بود و مسلم بن عقیل در منزل او پناه گرفته بود را شکنجه و زندانی کرد.

مسلم هنگامی که خبر شکنجه شدن هانی را شنید از کوفیان خواست که به یاریش بشتابند. مردم به او پیوستند و مسجد و بازار و اطراف قصر پر از جمعیت شد در حالی که یاران عبیدالله بیش از پنجاه نفر نبودند.

عبیدالله چند نفر را بین قبایل مختلف کوفه فرستاد تا آنها را تهدید و تطمیع کنند و عده ای از اشراف که در قصر او بودند را مأمور نمود که از بام های دار الاماره مردمی که قصر را محاصره کرده بودند بترساند یا فریب دهند.

اهل کوفه هنگامی که سخن رؤسا و اشراف خود را شنیدند سست شدند.

کم کم نجوای خناسان زیاد شد که به هر یک به دیگری می گفتند:

«برگردیم، دیگران هستند و کفایت می کنند»!!

اندک اندک جمعیت از پیرامون مسلم پراکنده شد و تنها حدود سی نفر در مسجد برای یاری او باقی ماندند. مسلم که با این پیمان شکنی روبرو شد به همراه آن سی نفر به سوی ابواب کنده حرکت کرد.

هنگامی که به آنجا رسید تنها ده نفر همراه وی باقی مانده بودند و چون از آن منطقه عبور کرد هیچکس همراه او نبود.

مسلم غریبانه به این سو و آن سو نگاه کرد ولی حتی کسی نبود که وی را راهنمایی کند و یا در خانه اش او را پنهان نماید. سفیر حسین سرگردان در کوچه های تاریک کوفه راه می رفت و نمی دانست کجا برود.

تا اینکه به خانه ای رسید که پیرزنی بر در آن ایستاده بود.

نام این زن «طوعه» بود و منتظر فرزندش بود که به همراه

مردم از خانه بیرون رفته بود.

مسلم بر زن سلام کرد و از او آب خواست. طوعه به او آب داد و به داخل خانه رفت. دوباره که بیرون آمد مسلم را دید که بر در منزل نشسته است. گفت:

«ای بنده خدا اگر آب نوشیدی نزد خانواده خود رو». مسلم خاموش ماند. زن، دوباره و سه باره سخن خود را تکرار کرد.

مسلم برخاست و گفت:

«من در این شهر خانه و خانواده ای ندارم. من مسلم بن عقیلم. این قوم به من دروغ گفتند و مرا فریب دادند و از مأمن خود بیرون آوردند.» پیرزن مسلم را به داخل خانه برد؛ فرشی برایش گسترد و طعامی فراهم نمود. اما مسلم شام نخورد و خوابید و در عالم رؤیا عموی خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دید که به وی گفت:

«بشتاب که تو فردا نزد ما خواهی بود».

از سوی دیگر، عبیدالله که پراکنده شدن مردم را دید جرأت پیدا کرد از قصر خارج شد و به مسجد آمد و برای پیدا کردن مسلم هزار دینار جایزه تعیین کرد.

فرزند طوعه که به خانه برگشت از وجود مسلم در منزل با خبر شد و با طلوع فجر خبر را به دشمنان رساند. عبیدالله گروهی متشکل از ده ها سپاهی را برای دستگیری او فرستاد.

مسلم مشغول عبادت بود که لشگریان به منزل طوعه رسیدند. هنگامی که وی صدای شیهه اسبان را شنید دعای خود را به شتاب تمام کرد و زره پوشید و از طوعه تشکر کرد و به مقابله با لشگر شتافت مبادا که خانه پیرزن را بسوزانند.

مسلم که مردی جنگاور بود بیش از ۴۰ نفر از نامردان کوفی را کشت تا اینکه

آنان دسته جمعی بر او حمله کردند و از بام ها نیز سنگ بر او می زدند تا سرانجام بر اثر شدت جراحات و تشنگی و نیزه ای که از پشت بر او فرود آمد بر زمین افتاد و اسیر شد.

(برخی از منابع نیز نقل کرده اند که وقتی دیدند نمی تواند آن جناب را دستگیر کنند با نیرنگ به وی امان دروغین دادند و از این طریق ایشان را به دارالحکومه بردند.)

مسلم بن عقیل هنگامی که دربند شد گفت:

«انا لله و انا الیه راجعون» و شروع به گریه کرد.

یکی از لشگریان از گریستن ایشان با آن همه جنگاوری تعجب کرد و از سبب آن برسید. مسلم گفت:

«به خدا سوگند که از کشته شدن باک ندارم و برای خود گریه نمی کنم من برای خاندان پیامبر که به اینجا می آیند و برای حسین و آل او گریه می کنم».

نام خوشت قرار دل بی قرار من

روی تو شمع روشن شب های تار من

بی خانه ام ولی به دلم کرده خانه غم

نبود کسی به جز در و دیوار، یار من

مسلم را به دستور عبیدالله بر بام قصر دارالاماره بردند، در حالی که تسبیح خداوند می گفت و استغفار می کرد.

من انتظار می کشم اما نمی کشد

غیر از طناب دار، کسی انتظار من

هم خود به روی بامم و هم آفتاب عمر

ای باغبان!

بیا که خزان شد بهار من

سپس او را گردن زدند و ابتدا سرش و سپس بدنش را از بام به زیر افکندند تا مردم ببیند و سپس بدن مبارکش را در انظار پیمان شکنان کوفه آویزان کردند.

من از فراز بام کنم جان نثار تو

کوفی ز بام، سنگ نماید نثار من

هانی را نیز که

پیر مردی ۸۹ ساله بود را به بازار کوفه بردند و با وضعی دلخراش کشتند و به دار آویختند در حالی که یاران خود را صدا می کرد و هیچکس به یاری او بر نخاست.

آنگاه ابن زیاد سرهای مبارک هانی و مسلم را به شام نزد یزید فرستاد.

بدن مسلم بن عقیل اولین بدن از بنی هاشم بود که آویخته گشت و رأس او اولین رأسی بود که به دمشق فرستاده شد.

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲.

شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

روضه شب دوم ورود کاروان عشق به کربلا

پس از آنکه بنی امیه، امام حسین علیه السلام را برای گرفتن بیعت تحت فشار قرار دادند، ایشان از مدینه به سمت مکه مکرمه خارج شد و بقیه ماه شعبان و ماه های رمضان، شوال، ذو العقده را در جوار بیت الله سپری کرد و با آمدن ذو الحجه، احرام حج نیز بست.

از سوی دیگر «عمرو بن سعید بن عاص» از سوی یزید مأمور شد که برای دستگیری یا جنگ با حضرت به مکه برود. وی در روز ترویه (۸ ذوالحجه) به مکه رسید.

امام علیه السلام که می دانست این دشمنان، حرمتی برای حرم خداوند قائل نیستند حج تمتع خویش را نیمه تمام گذاشت و آن را به عمره مفرده تبدیل کرد و از مکه خارج شد. انگیزه امام برای این کار، همانگونه که خود فرمود، حفظ حریم بیت الله بود.

ایشان در پاسخ «محمد حنیفه» که او را از ترک مکه برحذر و به اقامت

در این شهر ترغیب می کرد فرمود:

«ای برادر!

می ترسم یزید ناگهان مرا در حرم بکشد و به سبب من حرمت این خانه شکسته شود». همچنین حضرت در پاسخ افراد دیگری مانند «ابن عباس»، «فرزدق» و «عبیدالله بن زبیر» که همین خواسته را تکرار می کردند و می پنداشتند که دشمن، حرمت مکه را نگه می دارد می فرمود:

«یک وجب دورتر از خانه کعبه کشته شوم و حرمت مکه به خاطر من پایمال نگردد بهتر است».

بعدها که در جریان قیام عبدا ... بن زبیر، بنی امیه کعبه را با منجنیق مورد حمله قرار دادند و عبدالله را در مسجدالحرام کشتند، معلوم شد که ابن عباس با آن فطانت و ابن زبیر با آن زیرکی اشتباه می کردند و امام آینده را به روشنی در خشت خام می دید و دشمنان اسلام را بخوبی می شناخت.

بهرحال، امام هنگامی که حاجیان برای ادای مناسک حج تمتع به سوی منا می رفتند طواف کرد، سعی بین صفا و مروه به جای آورد، موی چید، از احرام عمره بیرون آمد و رو به سوی کوفه گذارد.

ما کاروان کعبه عشقیم، هر کجا

رو آوریم کعبه بود روبروی ما

ماییم کعبه ی دلِ عشاقِ باوفا

هر جا رویم کعبه کند جستجوی ما

چون خبر به محمد حنفیه رسید خود را به کاروان رساند و زمام ناقه امام را گرفت و گفت:

«ای برادر!

چه باعث شد که با این شتاب خارج شوی؟»

حضرت فرمود:

«دیشب رسول خدا به خوابم آمد و گفت:

ای حسین!

بیرون رو که خدا خواست تو را کشته ببیند». ابن حنیفه گفت:

«انا لله و انا الیه راجعون.

پس این زنان و کودکان را چرا با خود می بری؟»

امام پاسخ داد:

«جدم فرمود

خداوند می خواهد آنها را اسیر ببیند».

احرام ما کفن شود اندر منای عشق

خون گلوی ما شود آنجا وضوی ما

ما تشنه ی شهادت عشقیم، می رویم

تا پر شود ز خون دل ما، سبوی ما

اینگونه بود که امام علیه السلام به خاطر حفظ حریم خدا، به دستور رسول خدا و برای زنده کردن امر خدا، به همراه اهل و عیال و تعدادی از موالی و یاران از مکه خارج شد و به سوی عراق عزیمت کرد.

روز خروج را برخی از مورخان روز ترویه (هشتم ذوالحجه) و «ابن قولویه» به نقل از امام باقر علیه السلام روز هفتم این ماه نقل کرده اند.

ما را منای عشق، صف کربلا بود

رنگین شده فرات ز خون گلوی ما

امام علیه السلام به سوی کوفه حرکت کرد اما در نزدیکی این شهر به وسیله «حر بن یزید ریاحی» و سپاهیانش که مأمور راه بستن بر کاروان امام بودند متوقف شد (که حکایت مفصل تر آن در روضه فردا ذکر خواهد شد).

پس از مذاکرات طولانی که بین امام علیه السلام و حر صورت گرفت و بعد از آنکه حر گفت اکنون که از کوفه آمدن ابا داری راهی برگزین که نه به کوفه روی و نه به مدینه بازگردی تا من به امیر نامه نویسم، حضرت علیه السلام راه قادسیه را انتخاب فرمود.

لشکر ظلمت و کاروان نور چند روز سایه به سایه یکدیگر حرکت می کردند تا اینکه روز دوم محرم در نزدیکی روستای نینوا، نامه ای از عبیدالله به حر رسید که در آن نوشته بود:

«همان هنگام که نامه من به تو رسید حسین را نگاهدار و بر او تنگ بگیر و او را در بیابانی بی پناه

و بی آب فرود آور».

حر بر امام و اصحاب او سخت گرفت تا آنها را مجبور نماید در همان مکان بی آب و آبادی که نامه به دستش رسیده بود اتراق کنند.

امام به او فرمود:

«وای بر تو!

بگذار در آبادی و روستایی فرود آئیم» حر گفت:

«نه، به خدا قسم نمی توانم. این نامه رسان را بر من جاسوس کرده اند و باید در همینجا بمانی».

«زهیر» که یکی از یاران امام بود گفت:

«ای پسر رسول خدا!

جنگ با این جماعت آسانتر از نبرد با کسانی است که بعدا به آنها ملحق می شوند. بگذار با آنها بجنگیم».

امام فرمود:

«من آغاز کننده جنگ نخواهم بود».

آنگاه نام آن سرزمین را پرسید. گفتند نام اینجا «عقر» است. دوباره پرسید آیا نام دیگری ندارد. گفتند به اینجا نینوا نیز می گویند. نام دیگری هم دارد که کربلاست.

پس حضرت شروع به گریستن کرد و گفت:

«اللهم انی اعوذ بک من الکرب و البلاء. اینجا مکان رنج و اندوه است.» آنگاه یاران را فرمود:

«همینجا فرود آیید که جدم رسول خدا به من خبر داد که خون ما بر این زمین ریخته می شود و در اینجا دفن خواهیم شد».

سپس دستور داد که خیمه ها را در همان سرزمین بی آب و علف برپا کردند.

کربلا بر تو مهمان رسیده

وعده ی وصل جانان رسیده

کربلا وا کن آغوش خود را

بر پذیرایی آل طاها

در روایت دیگری نیز آمده است هنگامی که به امام علیه السلام گفتند نام اینجا کربلاست حضرت خاک آنجا را بویید و گریست و گفت:

«ام سلمه مرا خبر داد که روزی جبرئیل نزد رسول خدا بود و من تو را نزد او بردم و تو گریه می کردی. پیامبر تو را

گرفت و در دامن نشاند. جبرئیل گفت:

آیا او را دوست داری؟

پیامبر فرمود:

آری. جبرئیل عرض کرد:

امت تو او را می کشند. و سپس خاک کربلا را به پیامبر نشان داد.

والله این همان خاک است».

همچنین در حدیث است هنگامی که علی علیه السلام به صفین می رفت به حوالی نینوا رسید. پرسید این سرزمین را چه می گویند؟

گفتند:

کربلا. امیرالمومنین علیه السلام آنقدر گریست که زمین از اشکش نمناک شد.

و اکنون بیا تا ما نیز به همراه محمد و علی بگرییم برای آن کس که آسمان ها و زمین در مصیبتش گریانند.

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

۳. محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ بیروت: دارسویدان، بی تا؛ ج ۵.

روضه شب سوم حکایت حر؛ حماسه توبه و تصمیم

داستان «حر» یکی از عجیب ترین و عبرت آموزترین وقایع عاشوراست.

وی رادمردی پهلوان و سرداری نیرومند بود.

برخی او را دلیرترین مرد کوفه می دانستند. اهمیت این لقب آنگاه معلوم می شود که بدانیم کوفه شهری نظامی بود که به عنوان اولین دژ اسلام در برابر ابر قدرت اول آن زمان یعنی امپراتوری ایران بنا شده بود؛ لذا بیشتر ساکنان آن را سپاهیان و سرداران نامی عرب و عجم تشکیل می دادند.

هنگامی که به عبیدالله خبر دادند که امام حسین علیه السلام به عراق رسیده است وی «حر» را به همراه حدود ۱۰۰۰ سرباز فرستاد تا راه را بر ایشان ببندد و یا او را به دارالاماره ببرد.

هنگامی که حر از قصر عبیدالله خارج شد صدایی از

پشت سرش شنید که گفت:

«حرّ! شاد باش که به سوی خیر می روی!». حر به سوی صدا برگشت و کسی را ندید. با تعجب از خود پرسید:

«این چه بشارتی بود؟

و این چه خیری است که به جنگ حسین بروم؟».

در گرمای نیمروز، سپاه حر به کاروان امام رسید.

امام هنگامی که تشنگی آنان را دید به یاران فرمود:

«به این جماعت و اسبانشان آب دهید» و وقتی مشاهده کرد که یکی از سربازان نمی تواند آب بخورد و آب از مشک بیرون می ریزد خود برخاست و با دستان مبارکش وی را سیراب کرد.

این مهر و عطوفت امام علیه السلام را ببینید و با آنچه همین سپاهیان کوفه با وی کردند مقایسه کنید. حسین اسبان آنان را سیراب کرد اما آنان آب را از فرزندان حسین دریغ کردند.

تا تمامی لشگریان آب نوشیدند وقت نماز شد.

امام از خیمه بیرون آمد خطبه ای کوتاه خواند و گفت:

«ای مردم!

من نزد شما نیامدم تا وقتی که نامه های شما رسید و فرستادگان شما آمدند و گفتند نزد ما بیا که ما امامی نداریم. حال اگر بر همان عهد و پیمان هستید بگویید و اگر بر عهدتان نیستید و آمدن مرا ناخوش دارید از همینجا باز می گردم»

سپس به حر فرمود:

می خواهی با اصحاب خود نماز گزاری؟

گفت:

نه، ما همه با تو نماز می گزاریم.

امام پس از نماز به خیمه خود رفت و حر نیز به جمع سپاهیان خویش برگشت. هنگام نماز عصر، دوباره امام بیرون آمد و نماز خواند و سپس روی به کوفیان کرد و فرمود:

«ای مردم!

اگر از خدا بترسید و حق را برای اهلش بدانید خدای تعالی بیشتر از شما راضی می گردد. ما

اهل بیت محمد علیه السلام به تصدی امر خلافت از مدعیانی که این مقام از آن آنها نیست و با شما به ستم رفتار می کنند شایسته تریم. اما اگر ما را نمی پسندید و حق ما را نمی شناسید و رأی شما غیر از آن چیزی است که در نامه ها فرستادید و نمایندگان شما گفتند، از نزد شما بر می گردم.» حرّ گفت:

«سوگند به خدا که من از این نامه ها و نمایندگان که می گویی چیزی نمی دانم.» امام به یکی از همراهان گفت تا خورجینی را بیاورد که انباشته از نامه های کوفیان بود.

امام نامه ها به حر نشان داد.

حر گفت:

«من از کسانی که این نامه ها را نوشتند نیستم. به من دستور داده اند که وقتی تو را دیدم از تو جدا نشوم تا نزد عبیدالله به کوفه برویم».

امام به یاران و نیز زنان کاروان دستور داد که سوار شوند و فرمود:

«باز گردید.» اما سپاهیان حر راه برگشت را نیز سد کردند.

گفتگو میان امام و سپاهیان کوفه به نتیجه نرسید و سرانجام کاروان امام مجبور به فرود آمدن در سرزمین کربلا شد ...

اما در روز عاشورا هنگامی که حر، فریاد امام را شنید که می فرمود:

«اما من مغیث یغیثنا لوجه الله؟

اما من ذابّ یذبّ عن حرم رسول الله؟

آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا ما را یاری کند؟

آیا مدافعی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟»

نزد عمر سعد رفت و گفت:

«آیا واقعا می خواهی با این مرد بجنگی؟»

عمر پاسخ داد:

«آری» حر پرسید:

«چرا پیشنهاد او را که می خواهد باز گردد نمی پذیری؟»

عمر گفت:

«اگر کار به دست من بود می پذیرفتم ولی عبیدالله به این امر راضی نمی

شود».

اینجا بود که حر فهمید یزیدیان برای کشتن امام علیه السلام مصمم هستند. از این فکر لرزه بر اندامش افتاد ... در یک سوی میدان، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان وحی را می دید و در سوی دیگر دشمنان رسول خدا را؛ در یک سوی میدان بنده صالح خداوند را می دید و در سوی دیگر خلیفه غاصبی را که علنا شراب می نوشید و محرمات را حلال و حلال خدا را حرام می کرد؛ در یک سوی میدان عشق و شهادت را می دید و در دیگر سوی آن پلیدی و خیانت؛ در یک سو سعادت می دید و در دیگر سو شقاوت ...

حر تصمیم نهایی خود را گرفت و در حالی که فرمانده هزاران سوار بود بدنیا پشت پا زد و به بهانه آب دادن به مرکب خود از لشگر یزید دورتر و دورتر.و به خیمه گاه حق نزدیک تر و نزدیک تر شد.

«مهاجر بن اوس» که همراه حر بود از وی پرسید:

«چه فکری در سر داری؟

آیا می خواهی به حسین حمله کنی؟»

حر جواب نداد و لرزه تمام اندام او را گرفته بود.

مهاجر گرفت:

«به خدا سوگند که تو را تا به حال در چنین حالتی ندیده ام. اگر از من نام دلیرترین اهل کوفه را می پرسیدند از تو نمی گذشتم» حر پاسخ داد:

«والله خود را میان بهشت و دوزخ مخیر می بینم، و اگر مرا پاره پاره کنند یا بسوزانند چیزی را بر بهشت نمی گزینم».

آنگاه اسب خویش را تازاند و به سوی کاروان امام علیه السلام شتافت.

حر، وقتی به امام علیه السلام رسید با ندامت دست بر سر گذاشت و گفت:

«اللهم

الیک أنبت فتب علی فقد ارعبت قلوب اولیائک و أولاد بنت نبیک

خداونـدا به سوی تو بازگشـتم پس توبه مرا بپـذیر زیرا من بودم که هول و هراس در دل دوسـتان تو و فرزندان دختر رسول تو افکندم».

سپس شرمگینانه به امام علیه السلام عرض کرد:

«فدای تو شوم ای پسر رسول خدا!

من بـودم که راه بـازگشت را بر تـو بسـتم و عرصه را بر تـو تنـگ کردم چرا که هرگز فکر نمی کردم این مردم پیشـنهاد تـو را نپذیرنـد و کـار را به اینجـا بکشاننـد. به خـدا سوگنـد که اگر می دانسـتم چنین می شـود هرگز راه را بر تـو نمی گرفتم. اینک پشیمانم و از کرده خویش نزد خداوند توبه می کنم.

آیا من امکان توبه دارم؟»

میهمان بودی تو، اول من به رویت راه بستم

چون ندانستم نباید راه بر مهمان بگیرم

آمدم اکنون که قلب زینبت را شاد سازم

تا که از زهرا به محشر سر خط غفران بگیرم

آمدم تا اصغرت را عذرخواه خویش سازم

آمدم تا اکبرت را دست بر دامان بگیرم

امام فرمود:

«آری. خداوند توبه تو را بپذیرد!

از اسب فرود آی.» حر عرض کرد:

«چـون من نخسـتین کسـی بودم که به رویـارویی تو آمـدم می خواهم پیش از همه در مقابـل تو کشـته شوم، شایـد که در روز حساب دستم در دست جدت قرار گیرد».

دست رد بر سینه ام مگذار و بگذر از خطایم

تا به راهت سینه را در معرض پیکان بگیرم

امام علیه السلام به حر اذن جهاد داد.

حر در مقابل حضرت ایستاد و خطاب به لشگر کوفه فریاد زد:

«ای اهل کوفه!

این بنده صالح خدا را دعوت کردید و وقتی آمد او را رها کردید؟!

به او گفتید ما در راه تو

جانبازی می کنیم و وقتی آمد شمشیر بر او کشیدید و نمی گذارید در زمین پهناور خداوند به سویی رود؟

یهود و نصاری و مجوس از آب فرات می نوشند و شما او را و زنان و دختران و خاندان او را از آن محروم کرده اید؟

خداوند روز تشنگی بزرگ، شما را سیراب نکند چرا که پاس حرمت محمد را نداشتید». سپاه دشمن که تاب و تحمل سخنان حر را نداشتند.او را تیرباران کردند.

پس حر، رجز خواندن آغاز کرد و همراه با «زهیر» به لشگر دشمن حمله نمود و بسختی جنگید و عده زیادی از دشمنان را کشت تا اینکه دسته جمعی بر او حمله کردند و وی را به شهادت رساندند.

امام علیه السلام خود را به پیکر پاک حر رساند و خطاب به او گفت:

«ای حر!

براستی همانگونه که نامت را نهاده اند در دنیا و آخرت حر هستی».

آنگاه با دستمالی سر حر را که از آن خون جاری بود بست.

آری؛ امام حسین علیه السلام خود را به هر کدام از یارانش که شهید می شدند می رساند و پیکر پاکشان را در آغوش می گشید اما دلها بسوزند و چشمان بگریند برای او که تنها و بی کس در گودال قتلگاه افتاده و دشمن بر سینه اش نشسته بود ...

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

روضه شب چهارم مصیبت فرزندان و برادران زینب (س)

روز عاشورا هنگامی که ناگزیر بودن کارزار مسجّل شد، اصحاب نگذاشتند که تا زنده هستند فرزندان رسول خدا صلی

الله علیه و آله به میدان رونـد و کشته شوند. اما هنگامی که تمامی یاران امام علی علیه السـلام جانفشانی کردند و به شـهادت رسیدند، نوبت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله شد که خود را فدای حق و حقیقت نمایند.

در این لحظات سخت فرزندان علی (ع)، جعفر طیار، عقیل، امام حسن علیه السـلام و سـید الشهداء علیه السلام گردهم آمدند، یکدیگر را در آغوش کشیدند و با هم وداع کردند.

در حـدیثی است از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله روزی به چنـد تن از جوانـان قریش نگریست که صورتهایی زیبا و نورانی داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن آنان اندوهگین شد. پرسیدند:

«یا رسول الله!

تو را چه شد؟»

فرمود:

«ما خانـدانی هستیم که خداونـد، آخرت را برای ما برگزیده است نه دنیا را. یه یاد آوردم آنچه را که امت من بر سر فرزندانم خواهند آورد و آنان را می کشند یا آواره می سازند».

از بین افراد خانـدان نبوت که در کربلا به دست لشگر یزید به شـهادت رسـیدند سه نفر فرزندان عبدالله بن جعفر طیار (همسر حضرت زینب) و سه نفر دیگر از آنان برادران تنی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام (یعنی برادران حضرت زینب) بودند.

فرزندان زینب (س)

«عون»، «محمد» و «عبیدالله» سه پسـر عبدالله بن جعفر (شوهر حضـرت زینب سلام الله علیها) بودند که به همراه مادر خویش در رکاب امام علیه السلام به کربلا آمده بودند.

آنان وقتی که تنهایی دایی و امام خویش را دیدند یک به یک به میدان رفتند و جان خود را فدای اسلام کردند.

«عون» در مقابل چشمان نگران مادرش زینب به سوی میدان تاخت در حالی

که می خواند:

إن تنكرونی فانا ابن جعفر

شهيد صدق فی الجنان ازهر

يطير فيها بجناح اخضر

كفی بهذا شرفا فی المحشر

یعنی:

اگر مرا نمی شناسید بدانید که من پسر جعفر طیارم؛ همان که در راه حق و حقیقت به شهادت رسید و در فردوس برین می درخشد؛ و همو که بر فراز بهشت با بال هایی سبز به پرواز در می آید، و همین نسب و شرف برای روز محشر کافی است.

عون سه سوار و هجده پیاده از لشگریان دشمن را کشت تا اینکه سر انجام به دست لشگر یزید به شهادت رسید.

پس از وی، دو برادرش محمد و عبیدالله نیز در راه حق جنگیدند و شهید شدند.

برادران زینب (س)

«عباس»، «عبدالله»، «جعفر» و «عثمان» چهار برادر ناتنی امام حسین «ع» و زینب کبری (س) از «فاطمه ام البنین» بودند.

هنگامی که ابوالفضل العباس مشاهده کرد که بسیاری از اهل بیت به شهادت رسیده اند با سه برادر مادری خود گفت:

«برادران عزیزم!

دوست دارم که در مقابل من به میدان روید تا اخلاص شما را در راه خدا و رسول ببینم».

سه برادر یک به یک به میدان رفتند و در رجزهایشان خود را فرزند علی معرفی کردند و پس از کارزاری قهرمانه به شهادت رسیدند.

عثمان بن علی که امیرالمومنین فرمود:

«او را به یاد برادرم عثمان بن مظعون (صحابی صدیق رسول الله) عثمان نامیدم» جوانی ۲۱ ساله بود.

هنگامی که جنگ قهرمانه او را دیدند برای کشتن او به تیر اندازی متوسل شدند.

«خولی» تیری به پهلوی او زد و عثمان از اسب به زیر افتاد.

سپس یکی از دشمنان بر او تاخت و وی را به شهادت رساند و سرش را از تن جدا نمود.

این ۶ برادر،

تنها چند نفر از خویشانی بودند که زینب، شهادت آنان را به چشم دید؛ شیر زنی که در یک نیمروز، پسران و برادران و برادر زادگان و پسر عموهایش را بر خاک و خون مشاهده کرد و سر آنان را بر نیزه دید ... امان از دل زینب ...

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

روضه شب پنجم مصیبت عبدالله بن حسن علیه السلام

امشب و فرداشب را میهمان سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله و یکی از دو سید جوانان اهل بهشت، یعنی امام مجتبی علیه السلام هستیم که دو پسرش قاسم و عبدالله در کربلا در رکاب عمو به شهادت رسیدند.

عبدالله بن حسن فرزند کوچک امام حسن مجتبی علیه السلام یکی از نوجوانان نابالغی بود که به همراه خانواده خود و عمویش حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به سوی کوفه آمده بود.

از صبح تا عصر عاشورا، ابتدا اصحاب امام حسین علیه السلام و سپس اهل بیت آن حضرت یک به یک و یا دسته جمعی به میدان رفتند و به شهادت رسیدند؛ و سرانجام زمانی رسید که امام علیه السلام یکه و تنها در میان هزاران هزار دشمن مسلح باقی ماند و گهگاه فریاد بر می آورد:

«آیا یاری کننده ای هست که به خاطر خدا از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟».

«شمر بن ذی الجوشن» برای آن که کار را تمام کند به همراه پیاده نظام لشکر، به امام علیه السلام هجوم آوردند، دور

آن حضرت را گرفتند و از پس و پیش ایشان را مورد حمله قرار می دادند.

عبدالله که در بین بچه ها و زنان، در خیمه گاه حضور داشت تاب و تحمل دیدن غربت عموی تنهای خویش را نیاورد و ناگهان از خیمه ها بیرون آمد. زینب (س) او را گرفت شاید که بتواند مانع رفتن وی شود و نگذارد یادگار برادر طعمه گرگهای گرسنه یزیدی گردد؛ ولی عبدالله گفت:

«نه، به خدا سوگند عمویم را تنها نمی گذارم».

سپس دست خود را از دست عمه رها ساخت، به سوی میدان دوید و خود را به امام علیه السلام رساند تا با بدن کوچک و ظریفش از او دفاع کند.

در غوغایی که دور امام علیه السلام ایجاد شده بود یکی از لشکریان یزید شمشیر خود را به قصد ضربه زدن به آن حضرت فرود آورد. عبدالله دست خود را سپر کرد تا شمشیر به امام اصابت نکند.

شمشیر، بران و ضربه، سنگین بود و دست نوباوه پیامبر صلی الله علیه و آله را از بدن جدا کرد؛ آنگونه که فقط به پوستی آویخته شد. عبدالله یتیم از شدت درد ناله ای برآورد و پدرش را صدا کرد:

«وا ابتاه ...»

اینک، حال امام را تصور کنید که هر دو امانت برادر شهیدش قاسم و عبدالله را نیز پرپر شده می دید ...

اشک و خون از دیده اش بر خاک ریخت

اشک بر آن کودک بی باک ریخت

امام علیه السلام او را در آغوش گرفت، به خود چسباند و در گوشش زمزمه کرد:

«فرزند برادرم!

صبر داشته باش و خداوند بزرگ را بخوان؛ تا او ترا به پدران صالحت ملحق کند».

بسته شد چشمش، ولی لب باز شد

آخرین نجوای شه

آغاز شد

کای خدا گر چه مرادت حاصل است

دیدن مرگ یتیمان مشکل است

در ره تو هستی ام از دست رفت

حیف شد، عبدالَهَم از دست رفت

این دو بر من، روح پیکر بوده اند

یادگاران برادر بوده اند

امام علیه السلام سپس دست به دعا برداشت و گفت:

«خداوندا!

اگر مقدر کرده ای که این قوم را تا مدتی زنده نگهداری در بین آنان تفرقه ای سخت بیانداز ... که آنان را ما را دعوت کردند و وعده یاری دادند اما به ما حمله کردند و ما را کشتند».

آن برادرزاده ام صد چاک شد

این برادرزاده ام بر خاک شد

آن برادرزاده ام سرمست رفت

این برادرزاده ام بی دست رفت

تا ابد مجروح زخم کاری ام

وای من از این امانتداری ام

در این هنگام تیرانداز سپاه دشمن «حرمله ابن کاهل» گلوی نازک عبدالله را نشانه گرفت و او را در دامان عمویش ذبح کرد ...

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

روضه شب ششم مصیبت قاسم (س)؛ بلای خوش تر از عسل

شب عاشورا، از شگفت ترین شب های تاریخ انسان است. شبی که بشریت، بر سر دو راهی خیر و شر قرار گرفت؛ و چه بسیار انسانها که تا آن شب در اردوگاه کفر بودند ولی یک شبه ره صد ساله طی نمودند و به حق و حقیقت پیوستند.

شب عاشورا، امام حسین علیه السلام یاران را نزد خود جمع نمود و پس از ستایش خداوند فرمود:

«براستی که من اصحابی از شما باوفاتر و خاندانی از شما فرمانبردارتر نمی شناسم. این لشکر، من را می خواهند و با من سر ستیز دارند و کار من با

آنان فردا به جنگ و کارزار خواهد کشید.

پس بیعت خویش را از شما برمی دارم و به همه شما اجازه می دهم که مرا ترک کنید. از تاریکی شب بهره گیرید و بروید ...»

پس از سخنان امام، ابتدا حضرت اباالفضل العباس (س)، سپس دیگر بنی هاشم و بعداز آنها، یاران حضرت لب به سخن گشودند و گفتند:

«زنده ماندن پس از تو را برای چه می خواهیم ای فرزند رسول خدا؟

براستی که اگر بارها و بارها کشته شویم و زنده گردیم، باز هم دست از یاری تو بر نخواهیم برداشت».

شاها من ار به عرش رسانم سریر فضل

مملوک این جنابم و محتاج این دَرَم

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر

این مهر بر که افکنم، این دل کجا برم؟

امام که این کلمات را از آنها شنید فرمود:

«من فردا کشته خواهم شد و شما نیز همه با من کشته خواهید شد».

اینجا بود که اوج کرامت انسانی آشکار گردید و اصحاب و خاندان در واکنش به خبر مرگ قطعی خویش گفتند:

«خدای را سپاس که به ما توفیق یاری کردن تو را ارزانی داشت و به شهادت در رکاب تو گرامی نمود».

امام علیه السلام پس از آنکه حجت را بر آنان تمام کرد و بیعت مستحکم آنان را آشکار نمود، در حق آنان دعا کرد و سپس فرمود «سر بلند کنید و جایگاه خویش را در روضه و رضوان الهی ببینید» و اینگونه بود که یکایک یاران با چشم بصیرت، جای و منزل اخروی خویش را مشاهده کردند.

«قاسم بن الحسن» فرزند بزرگ امام حسن مجتبی علیه السلام که نوجوانی تازه بالغ شده بود نیز در آن جمع حضور داشت و این

صحنه های شور و شیدایی را مشاهده می کرد.

وی از عمو پرسید:

«آیا من هم به همراه یارانت کشته خواهم شد؟»

دل امام علیه السلام برای یادگار برادر سوخت و پرسید:

«ای پسرک من!

مرگ، نزد تو چگونه است؟»

قاسم شجاعانه پاسخ داد:

«احلی من العسل ای عمو از عسل شیرین تر است».

دادن جان، گر به رهبر است

از عسل ناب مرا خوش تر است

جام اگر جام شهادت بُوَد

مرگ، به از روز ولادت بُوَد

امام با رقت و شفقت فرمود:

«عمویت فدای تو شود!

آری، تو نیز کشته می شوی پس از آنکه بلایی عظیم بر تو وارد آید» و آنگاه ادامه داد فرزند کوچکم علی اصغر هم کشته خواهد شد. غیرت و مردانگی قاسم تازه جوان جوشید و پرسید:

«عمو جان!

مگر دست دشمنان به خیمه گاه زنان هم خواهد رسید که اصغر شیرخواره را هم می کشند؟!» امام پاسخ داد:

«عمو به فدای تو!

فاسقی از میان دشمنان، تیر به گلوی اصغر خواهد زد و او را در آغوش من به شهادت خواهد رساند در حالی که او می گرید و خونش در دستان من روان است ...» پس آن دو گریستند و دیگر اصحاب و یاران از گریه آنان گریه کردند و بانگ شیون

خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از خیمه گاه به آسمان برخاست.

اما آن «بلای عظیم» که امام وعده آن را به قاسم داد چه بود؟

شاید نحوه شهادت آن حضرت، راز آن بلا را بر ما آشکار سازد ...

برخی از نویسندگان روایت کرده اند پس از آنکه علی اکبر علیه السلام به میدان رفت و به شهادت رسید، قاسم بن الحسن به قصد جنگ از خیمه گاه بیرون شد.

چون امام حسین علیه السلام یادگار برادر را دید که برای جنگ

بیرون آمده، او را در آغوش گرفت و با یکدیگر گریستند آن چنان که از شدت گریه از حال رفتند.

هر دو بریدند دل از بود و هست

هر دو گشودند به یکباره دست

هر دو ربودند ز سر هوش هم

هر دو فتادند در آغوش هم

رفت ز تن، تاب و ز سر، هوششان

سوخت وجود از لب خاموششان

قاسم پس از آنکه آرام شد از عمو اذن جهاد خواست.

ای عمو سینه ی من تنگ بُوَد

شیشه ام منتظر سنگ بُوَد

نیزه کو؟

تا که ز من سینه دَرَد

تیر کو؟

تا که به اوجم ببرد

اسب ها کو؟

که مرا گرم کنند

استخوان های مرا نرم کنند؟

آن حضرت اذن نداد.

پس قاسم به دست و پای امام افتاد و وی را می بوسید و التماس می کرد تا بالاخره اجازه گرفت و به سوی میدان جنگ شتافت.

اسـناد تاریخی از قول یکی از سپاهیان دشمن نقل کرده اند که پسری از خیمه ها به سمت ما بیرون تاخت که رویش چون پاره ماه زیبا بود.

قاسم در حالی که اشک بر گونه هایش روان بود رجز می خواند و می گفت:

ان تنکرونی فانا ابن الحسن

سبط النبی المصطفی المؤتمن

هذا حسین کالاسیر المرتهن

بین اناس لاسُقوا صوب المزن

پس با وجود کمی سن و کوچکی بدن، جنگی سـخت کرد و تعدادی از لشـگر یزید را به خاک و خون کشید. سپاهیان دست جمعی دور او را گرفتند و یکی از آنان بر او تاخت و ضربتی شدید بر او وارد آورد. قاسم با صورت به روی زمین افتاد و فریاد یاری کشید که:

«یـا عماه!»، پس امام علیه السـلام سـر برداشت و چون باز شـکاری، تیز به میـدان نگریست، آنگاه همچون شـیری خشـمگین به سرعت به میدان حمله کرد و ضارب قاسم را

بـا شمشـیر زد و دست وی را از مرفق جـدا سـاخت. وی از درد عربـده ای کشـید که سواران دشـمن شـنیدند و به سوی میـدان تاختند تا او را از دست امام علیه السلام برهانند.

در این شـرایط سـخت، جنگی بین امـام علیه السـلام و کوفیـان درگرفت در حـالی که قاسم بر زمین افتاده بود ... و شایـد این، همان بلای عظیم بود.

آنگـاه که غبـار میـدان فرو نشـست، امـام علیه السـلام را دیدنـد که سـینه بر سـینه قاسم نهاده و وی را به سوی خیمه ها باز می گرداند در حالی که دو پای قاسم شاید از شدت شکستگی ها بر زمین کشیده می شد؛ و امام علیه السلام می فرمود:

«این قوم از رحمت خدا دور باشند و جدت پیامبر صلی الله علیه و آله دشمن آنان باشد در روز قیامت»

کاش نمی دید عمو پیکرت

تا ببرد هدیه بر مادرت

کاش نمی دید تنت کاین چنین

جان دهی و پای زنی بر زمین

دیده به روی عمو انداختی

صورت او دیدی و جان باختی

و سپس زمزمه کرد:

«به خدا سوگند برای عمویت سخت است که تو او را بخوانی ولی نتواند تو را نجات دهد ...» ....

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

۳. محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ بیروت: دارسویدان، بی تا؛ ج ۵.

۴. شیخ صدوق؛ أمالی؛ ترجمه آیهالله کمره ای؛ تهران: انتشارات کتابچی، ۱۳۷۰.

۵. شیخ مفید؛ الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد؛ قم: انتشارات کنگره جهانی هزاره شیخ مفید،

۱۴۱۳ ق..

روضه شب هفتم علی اصغر (س)؛ داغی بر دل اهل بیت

مرسوم است که شب هفتم محرم، به در خانه «باب الحوائج کوچک کربلا» حضرت علی اصغر (س) می روند و روضه آن طفل شهید را می خوانند. شهیدی که به ظاهر، کودک است؛ ولی به واقع پیر عشق است.

حوریان محو رخ مه پاره ات

کهبه ی خیل ملک گهواره ات

گردش چشمان تو عشق آفرین

رشته ی قنداقه ات حبل المتین

زینت آغوش و دامان رباب

آینه گردان رویت آفتاب

عالم و آدم همه محتاج تو

بر سر دوش پدر معراج تو

بسته بر هر تار موی تو نجات

تشنه ی لب های تو آب حیات

کودکی، اما به معنا پیر عشق

روی دستان پدر، تفسیرِ عشق

تلخ ترین لحظات تاریخ نزدیک می شد؛ تمامی یاران و اصحاب امام حسین علیه السلام به میدان رفته و کشته شده بودند. در اردوگاه حق تنها دو مرد باقی مانده بود:

اباعبدالله الحسین علیه السلام و امام سجاد علیه السلام که آن روز به اراده الهی بیمار بود تا زنده بماند و رهبری امت را پس از امام حسین علیه السلام به دست بگیرد.

امام علیه السلام چون خویشتن را تنها و بی یاور دید آخرین حجت را بر مردم تمام کرد و بانگ برآورد:

«هل من ذاب يذب عن حرم رسول الله؟

هل من موحد يخاف الله فينا؟

هل من مغيث يرجو الله باغاثتنا؟

هل من معین یرجو ما عندالله فی اعانتنا؟»

یعنی:

«آیا مدافعی هست که از حریم رسول خدا دفاع کند؟

آیا یکتاپرستی هست که از خدا بترسد و ما را یاری دهد؟

آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا ما را یاری رساند؟

آیا کسی هست که به خاطر روضه و رضوان الهی به نصرت ما بشتابد؟».

صدای این کمک خواهی امام که به خیمه ها رسید و بانوان دریافتند که حسین دیگر یاوری ندارد، صدایشان به

شیون و گریه بلند شد.

امام روی به خیمه ها کرد، شاید که زنان با دیدن او اندکی آرام گیرند؛ که ناگاه صدای فرزند شش ماهه اش «عبدالله بن الحسین» که به علی اصغر معروف بود را شنید که از شدت تشنگی می گریست.

علی اصغر طفلی شیرخواره بود؛ که نه آبی در خیمه ها بود تا وی را سیراب کنند، و نه مادرش «رباب» شیری در سینه داشت که به وی دهد.

امام علیه السلام قنداقه علی اصغر را در دست گرفت و به سوی دشمن رفت؛ در مقابل لشکر یزید ایستاد و فرمود:

«ای مردم!

اگر به من رحم نمی کنید بر این طفل ترحم نمایید ...» ...

اما گویی که بذر رحم بر دل سنگ آنان پاشیده نشده بود و تمامی رذالت دنیا در اعماق وجودشان ریشه دوانده بود؛ زیرا به جای آنکه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مشتی آب میهمان کنند، تیراندازی از بنی اسد (که گفته شده است «حرمله بن کاهل» بود) تیری در کمان نهاد و گلوی طفل را نشانه گرفت. ناگاه دستان و سینه امام علیه السلام به خون رنگین شد ... سر کوچک و گردن ظریف طفل شیرخواره را از بدن جدا شده بود ...

آتش عشق تو در من شعله ور بود ای پدر

پیش تیر عشق تو، قلبم سپر بود ای پدر

شد گلویم روی دستت ذبح، می دانی چرا؟

پیش تیر عشق تو، قلبم سپر بود ای پدر

امام علیه السلام دستان خود را از خون علی اصغر پر کرد و به آسمان پاشید و گفت:

«هون علی ما نزل بی انه بعین الله تحمل این مصیبت بر من آسان است چرا که خدای آن

را می بیند» ... در همین حال، «حصین بن تمیم» تیر دیگری افکند که بر لبان مبارک امام علیه السلام نشست و خون از دهان حضرت جاری شد.

امام روی به آسمان کرد و اینگونه نیایش نمود:

«خدایا!

سوی تو شکایت می کنم از آنچه با من و برادران و فرزندان و خویشانم می کنند» ...

اصغر که به چهره ز عطش رنگ نداشت

یارای سخن با من دلتنگ نداشت

یا رب!

تو گواه باش، شش ماهه ی من

شد کشته ی ظلم و با کسی جنگ نداشت

آنگاه از سپاه دشمن دور شد؛ با شمشیرش قبر کوچکی کند؛ بدن علی اصغر را به خون او آغشته نمود؛ بر او نماز گزارد و جنازه کوچک را دفن کرد ...

به روایت منابع تاریخی، شهادت علی اصغر علیه السلام از سخت ترین و جانگدازترین مصیبتها در نزد ائمه بوده است. «عقبه بن بشیر اسدی» می گوید امام باقر علیه السلام به من فرمود:

«ما از شما بنی اسد خونی طلب داریم!» و سپس داستان ذبح شدن علی اصغر را بر من خواند.

همچنین آورده اند که پس از قیام «مختار بن ابی عبیده ثقفی» هنگامی که خبر انتقام از قاتلان کربلا را به امام سجاد علیه السلام رساندند آن حضرت سوال کرد:

«بر سر حرمله چه آمد؟».

این نمونه ها، نشان دهنده آن است که این داغ چگونه بر دل اهل بیت علیه السلام مانده است ...

و این داغ بر دل ما نیز هست؛ و بر دل انسانیت نیز؛ تا زمانی که مهدی آل محمد (عج) قیام کند و انتقام از ظالمان بستاند ...

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه

ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

۲. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۳. شیخ عباس قمی؛ سفینه البحار؛ مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۱۸ ق.؛ ج ۱.

روضه شب هشتم مصیبت علی اکبر علیه السلام؛ شبیه پیامبر

براستی که زمین و زمان، اصحابی باوفاتر از یاران حسین علیه السلام به خود ندیده اند؛ کسانی که تا زنده بودند نگذاشتند که اهل بیت پیامبر علیه السلام پای به میدان گذارند ... اما لختی، بعد از آنکه آخرین آنان در خون خویش غلتید، زمان آن رسید که جوانان بنی هاشم نیز به مسلخ عشق روانه شوند.

(علی بن الحسین) فرزند آن حضرت از «لیلا بنت ابی مره بن عروه بن مسعود» معروف به علی اکبر، اولین نفر از خاندان امام علیه السلام بود که اجازه گرفت به میدان برود.

علی اکبر علیه السلام چه ازطرف پدری و چه از طرف مادری، به شریف ترین مردم نسب می رساند:

پدر و اجداد پدری وی که نیاز به معرفی ندارد. اما از جانب مادر، پدربزرگ مادری وی یعنی «عروه بن مسعود ثقفی» کسی بود که در راه تبلیغ دین اسلام به شهادت رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله در وصفش فرمود:

«من عیسی بن مریم را مشاهده کردم و عروه بن مسعود از همه کس به او شبیه تر است»؛ و نیز او را یکی از چهار مهتر عرب برشمرد.

علی اکبر به غایت نیکو سیرت و بسیار خوش صورت بود و به دلیل شباهت فراوان به پیامبر صلی الله علیه و آله، هر گاه اصحاب دلشان برای پیامبر صلی الله علیه و آله تنگ می شد به وی نگاه می کردند.

تنها دانستن ماجرای زیر، معرفت امام گونه وی

را بر ما معلوم می کند:

در یکی از روزهایی که کاروان عشق از مکه به سوی کربلا- در حرکت بود، هنگامیکه نزدیکی ظهر در یکی از منازل اتراق کرده بودند، امام علیه السلام به خواب سبکی فرو رفت و پس از لختی سر بر آورد و فرمود:

«هاتفی دیدم که ندا می داد:

شما می روید و مرگ به دنبال شما در حرکت است». علی اکبر (س) به امام علیه السلام عرض کرد:

«پدر جان!

آیا ما بر حق نیستیم؟»

امام علیه السلام پاسخ داد:

«چرا پسرم، به خدا سوگند که ما بر حقیم». علی اکبر(س) با رشادت گفت:

«پس از مرگ هراسی نداریم» امام علیه السلام را احساسی از تحسین فرا گرفت و فرمود:

«پسرم!

خدا بهترین جزایی که می تواند از پدری به فرزندش بدهد را به تو عطا نماید».

اما روز عاشورا ...

سیره امام حسین علیه السلام آنگونه بود که از روی رحم و شفقت، به کسانی که اذن میدان رفتن می گرفتند، در ابتدا اذن نمی داد.

اما این بار تفاوت داشت. به محض آنکه علی اکبر اجازه خواست، امام به وی اذن داد ... و این سنت رسول الله صلی الله علیه و آله بود.

ایشان بر خلاف رهبران دیگر که نزدیکان خویش را از معرکه دور می دارند در غزوات هر کس که به او صلی الله علیه و آله نزدیک تر بود را قبل از دیگران به جنگ می فرستاد.

حسین علیه السلام سپس نگاهی ناامیدانه بر قد و بالای فرزند رشیدش کرد و آنگاه چشم به زیر انداخت و گریست ...

گمان مدار که گفتم برو، دل از تو بریدم

نفس شمرده زدم همرهت پیاده دویدم

دلم به پیش تو، جان در قفات، دیده

به قامت

خدای داند و دل شاهد است من چه کشیدم

امام علیه السلام پس از آنکه علی اکبر را روانه میدان ساخت، انگشت به آسمان بلند کرد و محاسن مبارك را به دست گرفت و اینگونه با خدای خویش راز ونیاز نمود:

«ای خدا!

شاهد باش که جوانی برای جنگ با این قوم به سوی آنان رفت که شبیه ترین مردم در خلقت و خوی و گفتار، به رسول الله صلی الله علیه و آله است که هرگاه مشتاق دیدار رسول صلی الله علیه و آله تو می شدیم به صورت وی نگاه می کردیم».

شه عشاق، خلاق محاسن

به کف بگرفت آن نیکو محاسن

به آه و ناله گفت:

ای داور من

سوی میدان کین شد اکبر من

به خلق و خوی آن رفتار و کردار

بُد این نورسته همچون «شاه مختار»

آنگاه این آیه را قرائت کرد:

«ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم» یعنی «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد؛ آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت) بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند و خداوند، شنوا و دانا است».

علی اکبر به سوی سپاه دشمن تاخت و رجز خوانان جنگی سخت کرد و بسیاری از سپاهیان یزید را به خاك انداخت.

کم کم تشنگی و زخم های متعدد، می رفت که تاب و توان از کف اکبر برباید که یکی دشمنان ضربه ای بر سر آن حضرت وارد آورد. خون صورت وی را پوشاند و او را از پای درآورد. علی اکبر دست دور گردن اسب حلقه کرد تا بر زمین نیفتد

و اسب در ازدحام دشـمن و دشـنه، به جای آنکه وی را به سوی خیمه گاه باز گرداند به قلب دشمن برد. دژخیمان یزیدی دور اسب را گرفتند و از هر سوی بر پیکرش شمشیر وارد آوردند آنگونه که نوشته اند بدنش ریز ریز (ارباً ارباً) گردید.

اینجا بود که علی اکبر، پدر را صدا کرد که:

«یا ابتاه علیک منی الاسلام هذا جدی رسول الله ...

پدرجان، خداحافظ، این جدم رسول الله صلی الله علیه و آله است که به بالینم آمده و جامی پر از آب به من می نوشاند» ...

امام علیه السلام به سرعت خود را به پیکر اکبر رساند و صورت به صورت وی گذاشت و فرمود:

«علی الدنیا بعدک العفا بعد از تو ای پسرم اف بر این دنیا باد» ...

دو چشم خویش بگشا و سؤال کن که بگویم

ز خیمه تا سرِ نعش تو من چگونه رسیدم

آنگاه مطابق زیارت مروی از امام صادق علیه السلام مشتی از خون وی را به آسمان پرتاب کرد و شگفت آنکه قطره ای از آن به زمین برنگشت ...

حضرت زینب (س) که این صحنه را دید شتابان از خیمه ها بیرون آمد در حالی که فریاد می زد:

«یا اخیاه و یابن اخیاه

وای برادرکم و ای وای بر فرزند برادرم»

و خود را بر پیکر علی اکبر افکند.

امام علیه السلام وی را گرفت و به خیمه ها بازگرداند و به جوانان فرمود:

«برادر خویش را بردارید و به خیمه ها برسانید» ...

آری!

امام علیه السـلام تمامی شهدا و کشتگان را خود به خیمه ها می آورد؛ به جز آن دو کشته که با شهادتشان کمر او را شکستند؛ پسرش علی اکبر (س)؛ و برادرش ابوالفضل العباس (س) ...

الا لعنه الله

على القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲.

شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

روضه شب نهم مصیبت ساقی لب تشنگان

ابوالفضل العباس، جوانی زیبا و رشید بود که از شدت زیبایی، به او قمر بنی هاشم (ماه هاشمیان) می گفتند و از شدت رشادت هنگامی که بر اسب می نشست پایش به زمین می رسید. وی به دلیل شجاعت و جنگاوری بی همتا که داشت، علمدار امام حسین علیه السلام بود و هنگامی که امام علیه السلام لشگر کم تعداد خود را آماده جنگ می کر، پرچم را به او سپرد. شجاعت و دلاوری عباس علیه السلام ریشه در آباء و اجداد او داشت؛ که از پدر به اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام نسب می رساند و از جانب مادر به بنی کلاب که شجاع ترین عرب بودند.

ای حرمت قبله حاجات ما

یاد تو تسبیح و مناجات ما

تاجِ شهیدانِ همه عالمی

دست علی، ماهِ بنی هاشمی

ماه کجا؟

روی دلارام تو؟

سرو کجا؟

قامت رعنای تو؟

شمع شده، آب شده، سوخته

روح ادب را ادب آموخته

منابع معتبر تاریخی آورده اند که حضرت فاطمه (س) اندکی پیش از شهادتش به امیرالمؤمنین علی علیه السلام وصیت فرمود که:

چند روز پس از رحلت وی، ازدواج کند.

پس از آنکه حضرت زهرا (س) به شهادت رسید و اتفاقات تلخ پس از آن سپری گشت، حضرت علی علیه السلام از برادر خویش عقیل که مردی نسب شناس بود و خصوصیات خانواده های حجاز و نیز اخبار و تاریخ عرب را بخوبی می شناخت، خواست زنی برای او انتخاب کند که

در خاندانی بزرگ و شجاع متولد شده باشد و فرزندی دلیر و جنگجو برای وی به دنیا آورد.

عقیل نیز فاطمه بنت حزام بن خالد از بنی کلاب را برای آن حضرت انتخاب کرد و گفت:

«در بین عرب، شجاع تر و جنگاورتر از پدران او وجود ندارد». امیر المومنین علیه السلام او را از پدرش خواستگاری و با او ازدواج کرد و فاطمه چهار پسر دلاور به نامهای «عباس»، «عبدالله»، «جعفر» و «عثمان» برای آن حضرت به دنیا آورد؛ و از این روی به «ام البنین» مشهور گشت.

شاید آن زمان، کسی دلیل این تصمیم و انتخاب حضرت را نمی دانست ولی در آن هنگام که در کربلا، حسین علیه السلام بی یار و یاور شد و این برادران شجاع و بویژه علمدار کربلا ـ ابوالفضل العباس (ع)، یک به یک در راه او جانبازی کردند، کرامت علوی آشکار گردید.

روز نهم محرم «شمربن ذی الجوش» از سوی عبیدالله بن زیاد مامور شد که اگر «عمربن سعد» از دستور سرپیچی کرد، خود فرماندهی را برعهده بگیرد و به امام علیه السلام حمله کند.

وی که از قبیله «فاطمه ام البنین» بود و نسبت دوری با حضرت عباس علیه السلام و برادرانش داشت امان نامه ای از عبیدالله گرفت تا به خیال خود آنان را از حسین علیه السلام جدا کند و هم، باعث ضعف امام علیه السلام گردد و هم جان بستگانش را نجات دهد!

شمر در واپسین ساعات روز نهم محرم به نزدیکی خیمه های امام علیه السلام آمد و فریاد زد «خواهرزادگان من کجا هستند؟»

عباس، عبدالله، جعفر و عثمان بیرون آمدند و گفتند:

«چه می خواهی؟»

شمر گفت:

«برایتان امان نامه آورده ام.

شما در امانید!» چهار جوان پاسخ دادند:

«لعنت بر تو و بر امان تو.

آیا ما را امان می دهی و فرزند پیغمبر در امان نباشد؟!

...» و عباس بانگ برآورد:

«دست بریده باد که چه بد امانی آورده ای!، ای دشمن خدا، آیا می گویی برادر و سرور خود حسین پسر فاطمه را رها کنیم و در فرمان لعینان و لعین زادگان در آییم؟».

شمر خشمناک به لشگر دشمن بازگشت.

عصر عاشورا، هنگامی رسید که تمامی اصحاب و خاندان امام علیه السلام به شهادت رسیدند و فقط حسین و عباس –علیهما السلام- باقی مانده بودند. عباس چون تنهایی برادر را دید، نزد امام آمد و گفت:

«ای برادر!

آیا رخصت می دهی به جهاد روم؟»

امام سخت بگریست و گفت:

«برادرم!

تو علمدار منی و اگر بروی کاروان پراکنده می شود». عباس پاسخ داد:

«سینه ام تنگ شده و از زندگی بیزارم و می خواهم از این منافقین خونخواهی کنم». عباس از سوی لشکر دشمن رفت و آنان را نصیحت و تحذیر کرد ولی در دل سنگ آنان اثری نگذاشت.

پس به سوی خیمه ها آمد و خبر به برادر داد.

در همین حین صدای دلخراش کودکان را شنید که از تشنگی فریاد می زدند:

«العطش، العطش».

سپس بر اسب نشست، نیزه و مشک برداشت و رجزخوانان آهنگ فرات کرد در حالی که می خواند:

لا ارهب الموت اذا الموت زقا

حتی اواری فی المصالیت لقا

نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا

انی انا العباس اغدو بالسقا

ولا اخاف الشر یوم الملتقی

یعنی:

از مرگ نمی ترسم هنگامی که بانگ زند

تا وقتی که میان مردان کارآزموده افتاده و به خاک پوشیده شوم

جان من، بلاگردان جان پاک مصطفی است

من عباس هستم با مشک می آیم

و روز نبرد از شر نمی ترسم

چهار

هزار نفر دور او را گرفتند و به سوی او تیر می انداختند تا مانع رسیدن وی به آب شوند.

پس از ساعتها تشنگی و جنگ، عطش بر تمام وجودش چنگ انداخته بود.

آب از زیر پای اسب روان بود و عباس را به خود می خواند. عباس مشتها را پر از آب کرد و به لب نزدیک نمود تا بیاشامد، اما به یاد تشنگی حسین علیه السلام و اهل بیت او افتاد. آب از کف بریخت، مشک را پر کرد، بر دوش راست انداخت و مرکب را به طرف خیمه ها تازاند.

لشگر دشمن برای آنکه همین چند جرعه آب به کام کودکان رسول الله نرسد راه را بر او گرفتند و از هر طرف بر او حمله کردند.

عباس با آنها پیکار می کرد تا اینکه یکی از لشگریان با شمشیر دست راست وی را قطع کرد.

عباس قهرمان فریاد برآورد:

والله ان قطعتموا یمینی

انی احامی ابدا عن دینی

و عن امام صادق الیقین

نجل النبی الطاهر الامین

یعنی:

به خدا سوگند حتی اگر دست راستم را قطع کنید

تا ابد از آیینم دفاع خواهم کرد

و از امامی که صادق الیقین است

همان فرزند پیامبر پاک و امین

آنگاه مشک را به دوش چپ انداخت و شمشیر به دست چپ گرفت و از بین دشمن به راه خود ادامه داد که ناگهان، تیغی بر دست چپ حضرت وارد شد و آن را نیز قطع کرد.

اما غریو شیر حیدر آسمان را پر کرد که:

یا نفس لا تخشَی من الکفار

و ابشری برحمه الجبار

مع النبی السید المختار

قد قطعوا ببغیهم یساری

فاصلهم یا رب حر النار

یعنی:

ای نفس!

از کافران هراس به دل راه مده

و مژده باد بر تو که شایسته رحمت خداوند دستگیر

شدی

در سایه پیامبر بزرگ صاحب اختیار

(خداوندا) دشمنان، با شقاوت دست چپم را نیز قطع کردند

پس ای خدا، آنان را به آتش خشمت دچار کن

عباس ناامید نشد و مشک را به دندان گرفت تا به خیمه رساند.

ای مشک!

تو لا اقل وفاداری کن

من دست ندارم، تو مرا یاری کن

من وعده ی آبِ تو به اصغر دادم

یک جرعه برای او نگهداری کن

اما تیر بعدی مشک را از هم درید و آبها را بر زمین داغ کربلا ریخت تا عباس علیه السلام دیگر مأیوس شود.

ای مشک!

نگه کن تو به بالای سَرم

(زهرا) ست نشسته، آبروداری کن

لختی بعد، تیری به سینه مبارک حضرت علیه السلام نشست و وی را از اسب به زیر انداخت، تا کار تمام شود و لب تشنکان بی ساقی و حسین علیه السلام بی علمدار گردد.

سرانجام یکی از لشگریان دشمن به پیکر نازنین حضرت حمله کرد و با عمود آهنین بر فرق عباس زد که سر او- مانند فرق مبارک پدرش علی (ع)- شکافت و بر زمین افتاد و فریاد زد:

«یا ابا عبدالله علیک منی السلام برادرم خداحافظ».

امام علیه السلام خود را به پیکر بی دست برادر رساند و چون وی را دید که به شهادت رسیده است، فرمود:

«الان آن کسر ظهری و قلت حیلتی اکنون کمرم شکست و راه چاره بر من بسته شد» ...

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. سید محسن امین؛ اعیان الشیعه؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ ق..

۲. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۳. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

روضه شب عاشورا ذکر مصائب امام حسین (ع)

شب عاشورا بود

و خیمه گاه حق در تب و تاب. در عصر روز تاسوعا «شمر بن ذی الجوشن» به همراه هزاران نفر نیروی کمکی به صحرای کربلا رسید و «عمر بن سعد» را برای حمله به امام علیه السلام تحت فشار قرار داد.

عمر سعد دستور حمله را صادر کرد.

صدای همهمه لشگر که به گوش امام حسین علیه السلام رسید، برادرش عباس (س) را صدا کرد و به همراه چند تن از بزرگان کوفه که خود را به کاروان حق رسانده بودند به نزد دشمن فرستاد تا از قصد آنان آگاه شود.

حضرت ابوالفضل (س) بازگشت و به برادر عرضه داشت که دشمن آمده است تا یکی از این دو کار را انجام دهد:

یا اخذ بیعت یا آغاز جنگ.

امام فرمود:

«بیعت با یزید که هرگز؛ اما درباره جنگ اگر می توانی برو و امشب را از آنان مهلت بگیر و نبرد را به فردا موکول کن؛ تا نماز و قرآن بخوانیم. به خدا سوگند که من عبادت خدا را بسیار دوست می دارم».

فرماندهان یزیدی، ابتدا پیشنهاد حضرت را قبول نکردند؛ اما یکی از آنان دیگران را ملامت کرد که:

«وای بر شما!

اگر در جنگ با کفار، آنان یک شب از ما مهلت بخواهند درخواستشان را اجابت می کنیم. چگونه است که به پسر پیغمبر شبی را رخصت نمی دهید؟»

...

و اینگونه بود که شب عاشقانِ بی دل آغاز شد ...

روز تاسوعا گذشت و شب رسید

تشنه کامان جانشان بر لب رسید

بسته بود آب و حرم بی تاب بود

دیده ی طفلان به راه آب بود

سینه ها از فرط بی آبی کباب

بود ذکر تشنه کامان آب، آب

گرچه بود از تشنگی لبها کبود

مادران را با عطش کاری نبود

مادران

در ماتم فرزندها

دل پریشان در غم دلبندها

بهر اسماعیل های فاطمه

هاجران، بی زمزم و بی زمزمه

بود چشم مادرانِ پر ز درد

اشک ریزان، بهر فردای نبرد

بود گریان، چشمِ پر خونِ رباب

بهر آن شش ماهه ی بی تابِ آب

وای اگر فردا، گهِ ماتم شود

تارِ مویی زین عزیزان کم شود

وای اگر «اکبر» سرش گردد جدا

وای اگر در خون شود خونِ خدا

ای سپیده!

جلوه بعد از شب نکن

ای فلک!

خون بر دل «زینب» نکن

اما سپیده عاشورا دمید ... و سواران عشق، یک به یک پای به مسلخ نهادند ...

و بالاخره می رفت که تلخ ترین لحظات تاریخ فرا رسد ...

آری!

عصر عاشورا شد؛ و زمین کربلا غرق در نیزه و شمشیر و جنازه. از سپاه کوچک حق چیزی باقی نمانده بود اما هزاران هزار

گرگ گرسنه همچنان در لشگر شیطان منتظر طعمه بودند.

دیگر کسی برای حسین (ع) باقی نبود.

«حبیب»، «زهیر»، «بریر»، «حر» و دیگر اصحاب به شهادت رسیده بودند. «اکبر»، «قاسم»، «عون»، «جعفر» و بقیه جوانان بنی هاشم و حتی «اصغر شش ماهه» نیز جان خود را فدای اسلام کرده بودند؛ و «عباس»، بی سر و دست، دور از خیمه ها به دیدار خدای خویش رفته بود.

حسین علیه السلام به این سو و آن سو نظر افکند.

در تمامی دشت پهناور، حتی یک نفر نبود تا از او و حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند.

امام علیه السلام به خیمه گاه آمد تا با بانوان اهل بیت وداع کند.

صحنه ای دلخراش و جانسوز بود.

کودکان و دخترکان دور امام را گرفته بودند و نمی دانستند آخرین کلام را چگونه بگویند. «سکینه» دختر امام علیه السلام فریاد زد:

«پدر جان!

آیا تن به مرگ دادی و دل

بر رحیل نهادی؟»

امام پاسخ داد:

«چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یار و یاوری ندارد؟»

پس صدای به گریه بلند شد.

امـام آنـان را سـاکت کرد و به آنهـا وصـیت نمود و سـپس ودایع امامت و مواریث پیامبران را به علی بن الحسـین السـجاد علیه السلام که سخت بیمار بود سپرد و به سوی میدان رهسپار شد.

امام علیه السلام با وجود تنهایی و تشنگی، با هزاران هزار سپاهی دشمن جنگی دلاورانه کرد.

گاه به میمنه لشگر (سمت راست لشگر دشمن) حمله می کرد و می خواند:

الموت خیر من رکوب العار

و العار اولی من دخول النار

یعنی:

مرگ بهتر از پذیرفتن ننگ است

و ننگ سزاوارتر از آتش جهنم است.

سپس به میسره لشگر (جناح چپ لشگر) حمله می کرد و میخواند:

انا الحسین بن علی

آلیت ان لا انثنی

احمی عیالات ابی

امضی علی دین النبی

یعنی:

من حسین پسر علی هستم

که هیچگاه سازش نخواهم کرد

از حریم پدرم دفاع میکنم

و بر طریقت پیامبر ره می سپارم.

یکی از اهل کوفه روایت کرده است:

«من ندیدم کسی را که اینهمه دشمن بسیار بر او بتازد و فرزندان و یارانش کشته شده باشد اما اینگونه شجاع و پر جرأت باشد.

مردان سپاه بر او میتاختند اما او با شمشیر بر آنان حمله میکرد و لشکر را مانند گله بزی که شیری درنده در آن افتاده باشد پراکنده و تار و مار می ساخت، سپس به جای خویش باز می گشت و می گفت:

لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

در منابع تاریخی آورده اند که آن حضرت نزدیک به ۲۰۰۰ نفر از سپاه یزید را کشت، تا اینکه عمر سعد بر لشکریانش فریاد کشید:

«وای بر شما!

آیا میدانید با چه کسی کارزار می کنید؟

این

فرزند علی و پسر کشنده قهرمانان عرب است. دسته جمعی و از تمامی جهات بر او حمله کنید» و به چهار هزار تیر انداز سپاه دستور داد که از هر سوی بر امام علیه السلام تیر ببارند، و عده ای نیز با سنگ به حضرت حمله آوردند.

در برخی روایات آمده است که از شدت اصابت تیر، بدن امام مظلوم، همانند بدن خارپشت شده بود، و پس از شهادت، بیش از ۱۰۰۰ زخم بر تن امام شمردند که ۳۲ ضربه آن، غیر از زخم تیر بود.

امام علیه السلام کشته و مجروح و خسته، اندکی ایستاد تا نفسی تازه کند و دمی از خستگی جنگ بیاساید. در این لحظه یکی از دشمنان سنگی زد که به پیشانی حضرت اصابت کرد و خون بر صورت وی جاری شد.

امام خواست آن خون را پاک کند که تیری سه شاخه و زهر آلود بر سینه و قلب حضرت نشست.

امام گفت:

«بسم الله و بالله و علی مله رسول الله»

و سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

«خدایا تو می دانی این قوم مردی را می کشند که روی زمین پسر پیغمبری غیر از او نیست».

به مرکز باز شد سلطان ابرار

که آساید دمی از رزم و پیکار

فلک، سنگی از دست دشمن

به پیشانی وجه اللهِ احسن

که گلگون گشت روی عشقِ سرمد

چو در روز احد، روی محمد

به دامان کرامت خواست آن شاه

که خون از چهره بزداید، بناگاه

یکی الماس وش تیری ز لشگر

گرفت اندر دل شه جای، تا پر

که از پشتِ پناه اهل ایمان

عیان گردید زهر آلود پیکان

آنگاه تیر را گرفت و از پشت بیرون کشید خون مانند ناودان بیرون جست، پس امام دست خود

را از آن خون پر کرد و به سوی آسمان پاشید. حاضران می گویند حتی یک قطره از آن خون به زمین برنگشت و از آن لحظه، آسمان کربلا سرخ شد.

سپس دوباره دست خود را از آن خون پر کرد و صورت و محاسن خویش را با آن آغشته نمود و فرمود:

«جد خود رسول الله را اینچنین خضاب شده دیدار می کنم و از دست اینان به او شکایت می کنم».

عده ای از پیاده نظام دشمن، دور امام را گرفتند. یکی از آنان با شمشیر به آن حضرت زد که بر اثر آن، کلاه امام دریده شد و تیغ به سر مبارک وی رسید و خون روان گشت.

سپس «شمر» با عده ای از سپاهیان دشمن به سوی خیمه گاه حمله کردند.

شمر خواست که آن خیمه ها را آتش زند، امام (ع)سر برداشت و چون این صحنه دید بانگ برآورد و آن جمله تاریخی خویش را بر زبان آورد که:

«وای برشما!

اگر دین ندارید و از روز رستاخیز نمی ترسید، لااقل در دنیا آزاده و جوانمرد باشید» آنگاه خطاب به فرماندهان لشگر یزید نهیب زد:

«اهل و عیال مرا از دست سرکشان و بی خردان خود حفظ کنید».

«شبث» خود را به شمر رساند و با تندی او را از این کار بر حذر داشت. شمر خجالت کشید و به سپاهیانش دستور داد که از حرم دور شوید و به سوی خود حسین بروید که حریفی بزرگ و جوانمرد است.

در همین حین، «عبدالله» فرزند امام مجتبی علیه السلام که نوجوانی نابالغ بود از خیمه ها بیرون دوید تا از عموی خویش دفاع کند؛ اما وی نیز با وضعی دلخراش به شهادت

رسید (و مصیبت آن در روضه شب پنجم گذشت).

سپاه دشمن به امام علیه السلام نزدیک شد و دایره محاصره را بر وی که از شدت زخمها و هرم تشنگی، تاب و توان نداشت تنگ تر و تنگ تر کرد.

(زرعه بن شریک) به حضرت نزدیک شد و شمشیری به دست چپ آن حضرت زد.

سپس شخصی دیگر، از پشت، تیغ بر شانه امام علیه السلام وارد آورد که حضرت از شدت آن ضربت، با صورت بر خاک افتاد.

این دو ملعون عقب نشستند، در حالی که امام افتان و خیزان بود؛ گاه به مشقت از جای برمی خاست ولی دوباره بر زمین می افتاد ...

«سنان بن انس» بر امام حمله کرد و با نیزه خویش بر پشت امام زد، آنقدر سخت که نوک نیزه از سینه حضرت بیرون آمد.

امام در گودال قتلگاه افتاد و واپسین راز و نیاز خود با خدای خویش را آغاز کرد.

و هر چه می گذشت زیباتر و برافروخته تر می شد ... یکی از راویان نوشته است:

«به خدا قسم، هیچ کشته به خون آغشته ای را نیکوتر و درخشنده روی تر از حسین ندیدم. ما برای کشتن وی رفته بودیم ولی رخسار و زیبایی هیئت او، اندیشه قتل وی را از یاد من برد».

دژخیمان، همچون گرگان گرسنه، دور امام حلقه زدند تا به خیال خود کار را تمام و حق را برای همیشه ذبح نمایند.

زینب (س) که دیگر صدای تکبیر و لا ـ حول و لا ـ قوه ی امام را نمی شنید فهمید که ماه فاطمه در محاق رفته است؛ پس از خیمه ها بیرون دوید در حالی که شیون می کشید:

«وا اخاه، وا سیداه، وا اهل

بیتاه!

ای کاش آسمان بر زمین می افتاد!

ای کاش کوهها خرد و پراکنده بر دشت می ریخت ...» و خود را به تلی (تپه ای) مشرف بر گودال رساند و آن صحنه دلخراش را مشاهده کرد.

وی با دیدن گرگانی که برای قتل امام در آنجا جمع شده بودند به «عمر سعد» نهیب زد:

«وای بر تو ای عمر!

آیا ابا عبدالله را می کشند و تو نگاه می کنی؟»

قطرات اشک عمر سعد بر گونه اش جاری شد اما پاسخی نداد و روی از زینب برگرداند. زینب (س) فریاد زد:

«وای بر شما!

آیا مسلمانی میان شما نیست؟»

هیچکس جواب نگفت.

شمر بر سر یارانش فریاد کشید:

«چرا این مرد را منتظر گذاشته اید؟!» و خواست که یکی از آنان کار را تمام کند.

«خولی بن یزید» با شتاب از اسب فرود آمد تا سر مبارک آن حضرت را جدا کند، اما تا به امام علیه السلام نزدیک شد بر خود لرزید و نتوانست. شمر گفت:

«بازوی تو ناتوان باد!

چرا می لرزی؟»

آنگاه خود تیغ به دست گرفت و به همراه سنان برای بریدن رأس مطهر امام علیه السلام رهسپار شد ...

زیر خنجر بود، اما دیده باز

اشک او بر گونه، سرگرم نماز

اشک او می شست خونِ گونه را

شرمگین می کرد این گردونه را

مست بود و اشک دیده، باده اش

خاک گرم کربلا سجاده اش

در دل گودال کرد از بس سجود

شد ز فرط سجده چشمانش کبود

یک نفر «پهلو شکسته» در برش

کیست یارب این، به غیر از مادرش؟

مادرش آمد و لیکن مضطر است

بر گلوی تشنه ی او خنجر است

خنجر از بس بوسه زد بر حنجرش

رفت تا گردون صدای مادرش

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

.۱

سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

۳. اشعار قرمزرنگ، زبان حال هستند و سندیت قطعی ندارند. (و بر گرفته اند از جزوه آموزشی آداب مرثیه خوانی با عنوان طنین عشق؛ تهیه و تنظیم مرتضی وافی؛ قم: انتشارات شفق، ۱۳۸۰).

روضه شب یازدهم مصیبت شام غریبان

نمی دانم امشب باید از کدام غربت گفت؛ چه روضه ای خواند؛ و مصیبت کدامین غریب را بازگو نمود.

آیا از بدن پاره پاره حسین علیه السلام بگوییم که عریان در گودال قتلگاه افتاده است؟

یا از بدن عباس علمدار که نه سر در بدن دارد و نه دست؟

آیا از علی اکبر بگوییم که صورت پیامبرگونش را بر نیزه برافراشته اند؟

یا از علی اصغر شش ماهه که اینک در گهواره خاکی خویش به خواب ابدی رفته؟

آیا از یاران حسین علیه السلام بگوییم که غریبانه در گوشه گوشه میدان جان باخته اند؟

یا از کودکان حسین علیه السلام که غم یتیمی و اسیری، یکجا بر آنان وارد شده است؟

از غریبی بگوییم یا از مظلومیت؟

از وفا بگوییم یا از پیمان شکنی؟

از عطش بگوییم یا از آتش؟

از عشق بگوییم یا از زینب؟

خوب نامی بر قلم گذشت.. زینب ...

آری!

بگذار از زینب بگوییم؛ که کربلا، از اینجا به بعد، از آنِ زینب است و پیام کربلا، مرهون زینب.

بگذار از زینب بگوییم و از رنج های زینب. از زینب و از غصه های زینب. از زینب و از قصه های زینب. از زینب و از حماسه های زینب؛ و از زینب و از دل زینب ... و امان از دل زینب ...

اما از کدامین غم زینب بگوییم؟

از برادرانی که از دست داد؟

یا از برادر زادگانش

که یک به یک به میدان رفتند و باز نگشتند؟

یا از پسرانش که جلوی چشمان گریانش ذبح شدند؟

اگر چه زینب «ام المصائب» است و از کودکی داغ های فراوان دیده ابتدا داغ بزرگ رحلت جدش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سپس مصیبت شهادت مادر جوان و در جوانی فرق شکافته پدرش علی علیه السلام را دیده است و سپس جگر پاره پاره برادر معصومش حسن مجتبی را ... اما روزی مانند عاشورا نبود، و داغی مانند کربلا ...

قصه ی بی سر و سامانی من گوش کنید

دوستان، غصه ی تنهایی من گوش کنید

گر چه این قصه ی پر غصه به گفتن نتوان

نه به گفتن نتوان، بلکه شنفتن نتوان

دختر دخت نبی، «امِ مصائب» نامم

کرده لبریز ز غم، ساقی گردون جامم

صبر، بی تاب شد از صبر و شکیبایی من

ناتوان شد خِرَد از درک و توانایی من

باغبانم من و یک سر شده غارت باغم

چرخ بگذاشته بس داغ به روی داغم

نه که چون جد عزیزی چو پیمبر دادم

پدر و مادر و فرزند و برادر دادم

پیشِ من، در پسِ در، مادرِ من آزردند

ریسمان بسته به مسجد، پدرم را بردند

من هم اِستاده و این منظره را می دیدم

مات و وحشت زده می دیدم و می لرزیدم

بود در سینه هنوز آتش داغ مادر

که فلک زهر دگر ریخت مرا سوخت جگر

دیدم آن تاج سرم را که دو تا گشته سرش

بسته خونِ سر او هاله به دورِ قمرش

بعد از آن بود دلم خوش که برادر دارم

به سرم سایه ی دو سرو صنوبر دارم

غافل از آنکه غم و دردِ من آغاز شده

به دلم تازه درِ غصه و غم باز شده

رفت از دست حسن گشت دلم خوش به حسین

شد

مرا روح و روان، قوت دل، نور دو عین

بعد از آن واقعه ی کرب و بلا پیش آمد

راه جانبازی در راه خدا پیش آمد

حضرت زینب (س) از صبح تا عصر عاشورا، داغ پنج برادر، پنج برادرزاده، چهار پسر عمو و سه پسرش را مشاهده کرد و شهادت دهها تن دیگر از بستگان و یاران برادرش را دید؛ و شاید اینها همه در برابر رنج اسیری و در به دری که تازه از امشب آغاز شد بسیار اندک بود ...

روز طی گشت و نگویم که چه بر ما آمد

شب جانکاه و غم افزا و محن زا آمد

آن زمان کو که بگویم چه بدیدم آن شب

خارها بود که از پای کشیدم آن شب

چه بگویم چه شبی را به سحر آوردم

کوه غم شد دل و چون کوه به پای استادم

چون جنگ به پایان رسید و رأس مطهر حسین علیه السلام را از بدن جدا کردند؛ به لباس های پاره پاره آن حضرت نیز رحم نکردند و عمامه، پیراهن، شلوار و کفشهای امام علیه السلام را ربودند. شخصی به نام «بحدل» نیز هجوم آورد تا انگشتر حضرت را بدزدد اما بر اثر شدت جراحات و متورم شده انگشتان، نتوانست آن را بیرون آورد، پس خنجر کشید و انگشت مبارک را برید و انگشتر را درآورد ...

اسب امام، با سر و مویی خون آلود به سوی خیمه ها رفت. زنان و دختران اهل بیت علیه السلام با دیدن اسب خونین و بی سوار، فهمیدند که دیگر بی کس و یتیم شده اند و صدا به گریه و شیون بلند کردند.

«ام کلثوم» خواهر امام علیه السلام فریاد کشید:

«یا محمد!

یا علی!

یا جعفر!

یا حسن!

کجایید که ببینید با حسین

چه کردند؟...»

پس لشکر دشمن به سوی حرم پیامبر صلی الله علیه و آله حمله کردند.

از یک سو این خیمه ها را آتش می زدند و از سوی دیگر هر آنچه می دیدند غارت می کردند.

آنان حتی به حجاب زنان نیز رحم نمی کردند و لباس های بانوان اهل بیت علیه السلام را می کشیدند و می بردند. زنان و دخترکان، سربرهنه و هراسان، از خیمه ها فرار می کردند در حالی که خار و خس بیابان، پای برهنه آنان را می درید ...

بانوان حرم، که از خیمه ها به سوی بیابان دویده بودند، ناگاه با گودال قتلگاه و پیکر بی سر حسین علیه السلام روبرو شدند.

راوی می گوید:

به خدا فراموش نمی کنم زینب دختر علی علیه السلام را که زاری می کرد و به آواز سوزناک می گفت:

«یا محمداه!

صلی علیک ملیک السماء، هذا حسین مُرمل بالدما مقطع الاعضاء، و بناتک سباتا، و إلی الله المشتکی ...» یعنی:

«یا محمد!

فرشتگان آسمان بر تو درود فرستند!

بنگر که این حسن توست، به خون آغشته، با اعضایی از هم جدا گشته. بنگر که این دختران تو هستند، اسیر شده و در بیابان ها رها گشته. به خدا شکایت بریم، و به علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء. یا محمد!

این حسین توست که در این دشت افتاده، به دست زنازادگان کشته شده و باد صبا گرد و غبار بر پیکر او می پراکند.

ای اصحاب محمد!

برخیزید و ببینید که اینها فرزندان مصطفایند که اینگونه اسیر شده اند ...» مویه زینب آنقدر دلخراش بود که دشمنان و دژخیمان را نیز گریان کرد.

آنگاه «سکینه» پیکر مبارک پدرش حسین علیه السلام را در آغوش گرفت و شروع به زاری کرد؛

تا اینکه جماعتی از اعراب چادر نشین ریختند او را کشیدند و از بدن پدر جدا کردند.

لشکریان یزید که به غارت خیمه ها مشغول شده بودند، به خیمه ای رسیدند که علی بن الحسین السجاد علیه السلام در آن بیمار و تب آلود افتاده بود.

«شمر بن ذی الجوشن» شمشیر کشید تا او را بکشد، اما عده ای از همراهانش به او نهیب زدند:

«آیا شرم نمی کنی و می خواهی این جوان بیمار را هم بکشی؟»

شمر گفت:

«فرمان امیر است که همه فرزندان حسین را بکشم». همراهان با شدت مانع وی شدند تا سرانجام دست از این کار برداشت ... و خداوند در زرهی از بیماری، جان ولی خویش را حفظ فرمود.

سپس دشمن دنی، رذالت و پستی خویش به منتها رساند؛ «عمر سعد» در بین لشگریانش فریاد کشید:

«چه کسی حاضر است که بر پیکر حسین، اسب بتازاند؟»

ده نفر که راویان شهادت داده اند هر ده، حرامزاده بودند حاضر شدند که این جنایت و وقاحت بزرگ را انجام دهند.

پس اسب ها را آماده کردند و آنان را بر پیکر بی سر و قطعه قطعه امام علیه السلام تازاندند؛ آنگونه که استخوان های سینه امام شکست و نرم شد ...

(ای قلم!

چگونه این جملات را می نگاری و از شدت مصیبت، خشک نمی شوی؟

ای دست!

چگونه می نویسی و نمی شکنی؟!) ...

اینک، حال زینب را تصور کنید ... از یک سو، شاهد این مصیبت های پی در پی و جانسوز است؛ از سوی دیگر باید مراقب فرزند بیمار برادر باشد؛ و از سوی دیگر باید دختران و زنان حرم را از بیابان ها جمع نماید و زیر خیمه های نیم سوخته گرد آورد ...

صحرای کربلا می رفت که تاریک و تاریک تر

شود؛ و گرگان گرسنه، در جای جای آن به دنبال دخترکان و طفلان می دویدند تا شاید گوشواره ای از گوش آنان بکشند یا خلخالی از پای آنان بربایند ...

زینبا!

چه کشیدی آن شب، در آن شام سیاه غریبان ...

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۲. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

۳. شیخ صدوق؛ أمالی؛ ترجمه آیهالله کمره ای؛ تهران:

انتشارات کتابچی، ۱۳۷۰.

روضه شب دوازدهم مصیبت امام زین العابدین (ع)

امام علی بن الحسین علیه السلام ملقب به «سجاد»، «زین العابدین»، و «سید ساجدین»، در کربلا حدود ۲۲ سال سن داشت.

آنچه باید بدان توجه فراوانی داشت اینکه آن حضرت، فقط در سفر همراه با کاروان امام حسین علیه السلام از مکه به کربلا، و در روزهای منتهی به عاشورا بیمار بود.

راز این امر هم آن زمان آشکار شد که تمامی فرزندان و اهل بیت امام علیه السلام حتی علی اصغر شش ماهه در روز عاشورا به شهادت رسیدند. در آن هنگام «شمر» با اراذلش به خیمه ها حمله کرد و می خواست آن حضرت را بکشد که یکی از لشگریان دشمن به نام «حمید بن مسلم» و نیز گفته اند خود «عمر بن سعد» بیماری حضرت را به شمر یادآور شد و با تلاش بسیار، مانع از شهادت ایشان گردید.

پس بیماری حضرت سجاد علیه السلام تنها منحصر به همان چند روز بود؛ و زشت است برای شیعه اهل بیت علیه السلام که این را نداند و از آن حضرت با القابی همچون «زین العابدین بیمار» یاد کند!

و اما بعد ...

عاشورا «عمر بن سعد» جنازه های لشکر خویش را جمع کرد و بر آنان نماز خواند و دفن نمود؛ اما بدن امام حسین علیه السلام و اصحاب او را همچنان در بیابان باقی گذاشت.

سپس هر یک از قبایل کوفه و عرب، برای آنکه خود را نزد «ابن زیاد» عزیز کنند، سرهای مطهر شهداء را بین خود تقسیم کردند و آنها را بر نیزه زدند و آماده حرکت شدند.

آنگاه زنان و کودکان اهل بیت علیه السلام را بدون حجاب مناسب بر شتران و چارپایان بدون زین نشاندند و همچون اسرای کفار به سوی کوفه بردند.

چون ابن سعد با اسیران نزدیک کوفه رسید، مردم شهر برای تماشا جمع شده بودند. زنی از اهل کوفه که از بلندی بر اسیران مشرف بود پرسید:

«شما اسیران کدام طایفه اید؟»

گفتند:

«اسیران آل محمد!» آن زن فرود آمد و چادر، مقنعه و جامه هایی آورد تا زنان اهل بیت عصمت خود را بپوشانند.

اینک خود، حال امام سجاد علیه السلام را تصور کنید؛ از یک سو بیماری بر آن حضرت مستولی است و تب و ضعف بر آن حضرت فشار می آورد؛ از سوی دیگر غمِ از دست دادن پدر و برادران و عموها و عموزادگان قلبش را می فشارد؛ از طرف دیگر سر بریده شهداء را در جلوی چشمانش دارد؛ و از همه سخت تر و دردناک تر اینکه امام این مظهر غیرت الهی عمه ها و خواهران خود را می بیند که با آن وضع در معرض دید خائنان و دشمنان هستند ...

پیش از ورود اسرا به دارالحکومه، رأس مطهر امام حسین علیه السلام را در مقابل ابن زیاد گذاشتند. وی عصایی از چوب خیزران به دست گرفته

بود و با آن بر لب و دندان امام می زد.

این جسارت وی، اعتراض بسیاری از حاضران را برانگیخت. «زید بن ارقم» که صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین بود و در آن هنگام پیرمرد شده بود به عبیدالله نهیب زد:

«چوب خود را بردار!

به خدا سوگند پیغمبر را دیدم که همین جای چوب تو را می بوسید» و سپس شروع به گریستن کرد.

ابن زیاد گفت:

«اگر نه این بود که پیرمردی خرف و دیوانه شده ای گردن تو را می زدم». زید برخاست و در حالی که بیرون می رفت گفت:

«ای عرب!

از امروز بنده شدید. پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را امارت دادید. به خدا قسم نیکان شما را خواهد کشت و اشرار را به کار خواهد گرفت».

دیگر از کسانی که حضور داشت «انس بن مالک» بود که با دیدن سر مطهر امام علیه السلام و جسارت عبیدالله گریست و گفت:

«شبیه ترین مردم است به پیغمبر».

سپس اسرا را بر ابن زیاد وارد کردند.

وی هنگامی که امام سجاد علیه السلام را دید پرسید:

«کیستی؟»

فرمود:

«علی بن الحسین». آن ملعون گفت:

«مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟»

امام فرمود:

«برادری داشتم که علی نام داشت. مردم او را کشتند».

ابن زیاد گفت:

«خدا کشت» امام فرمود:

«الله یتوفی النفس حین موتها». ابن زیاد خشمگین شد و گفت:

«در پاسخ من دلیری می کنی و هنوز شجاعت داری؟

او را ببرید و گردن بزنید».

پس حضرت زینب گفت:

«ای پسر زیاد!

هر چه خون از ما ریختی بس است» و امام را در آغوش گرفت و فرمود:

«والله از او جدا نمی شوم. اگر می خواهی او را بکشی مرا نیز

بکش». ابن زیاد کمی به آن دو نگریست و گفت:

«عجبا که این زن دوست دارد با برادرزاده اش کشته شود!

او را رها کنید که با این بیماری که دارد خواهد مرد» ...

امام سجاد علیه السلام سپس رنج سفر به شام و غم اسیری و عذاب در دربار یزید را تحمل کرد ... و تا پایان عمر شریفش، همواره در اندوه مصیبت کربلا بود ...

روایت کرده اند که مردی بطّال و دلقک در مدینه زندگی می کرد که به هزل و مزاح خود مردم مدینه را می خنداند. وی روزی گفت:

«علی بن الحسین مرا درمانده و عاجز کرده است؛ چرا که هر چه تلاش کردم هیچ نتوانستم وی را به خنده افکنم».

امام سجاد علیه السلام در محرم سال ۹۴ (یا ۹۵) هجری، هنگامی که ۵۷ سال داشت، با زهر یکی از فرزندان «عبدالملک مروان» مسموم شد و در بستر احتضار افتاد.

حضرت در این ایام، تمامی فرزندان خود را جمع کرد و فرزند بزرگوارش «محمد بن علی علیه السلام» - که او نیز در مصیبت کربلا حضور داشت و در آن زمان کودکی ۴ ساله بود – را وصی خود قرار داد و وی را «باقر» نامید و امر سایر فرزندان خود را به آن جناب واگذار کرد و به آنان موعظه و وصیت نمود.

سپس امام باقر را به سینه چسباند و فرمود:

«تو را وصیت می کنم به آنچه وصیت کرد مرا پدرم در هنگام شهادت خود و گفت که پدرش او را وصیت کرده بود به این وصیت در هنگام وفات خود که:

بر حذر باش از اینکه ستم کنی بر کسی که یاوری بر تو غیر از خداوند

ندارد».

آورده اند که چون حضرت علیه السلام وفات کرد، تمامی مدینه در ماتمش عزادار گشت و مرد و زن و سیاه و سفید و صغیر و کبیر در مصیبتش نالان شدند و از زمین و آسمان آثار اندوه نمایان بود ...

الا لعنه الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون.

*****

منابع اصلی:

۱. شیخ عباس قمی؛ منتهی الآمال؛ با کوشش و تلخیص آیهالله رضا استادی؛ قم: دفتر نشر مصطفی، ۱۳۸۰.

۲. سید بن طاووس؛ اللهوف فی قتلی الطفوف؛ قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۴.

۳. شیخ عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ترجمه و تحقیق علامه ابوالحسن شعرانی؛ قم: انتشارات ذوی القربی، ۱۳۷۸.

اربعین

مقدمه آیت الله معرفت

(پژوهشی در بازگشت اهل بیت به کربلا) محمد امین پور امینی حسنین

بسمه تعالی اربعین حسینی یکی از پربحث ترین واقعه ی طف است، که از جوانب مختلف مورد تحقیق و بررسی محققان قرار گرفته و تاکنون آثار و دست آوردهای گران بهایی در این زمینه ارائه گردیده است و با حرکت زمان پژوهشهای ارزنده تر و جامع و کامل تری بهره ی جامعه ی پژوهشگران سخت کوش می گردد و از جمله ی این تحقیقات ارزنده، تحقیقی است که محقق فاضل و نستوه جناب عمده الأعزه آقای محمد امین پورامینی از فضلای به نام حوزه ی علمیه ی قم انجام داده، و جدا قابل استفاده و بهره مندی حقیقت جویان قرار گرفته و در طلیعه ی تحقیقات دیگر ایشان مورد توجه می باشد.

وفقه الله لمرضاته و ایده بروحه، آمین. قم - محمد هادی معرفت ۱۵ محرم ۱۴۲۴ ه

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم نهضت حسینی از زوایای گوناگون قابل بررسی است، بررسی شرایط سیاسی اجتماعی آن روز و موشکافی جریانات بستر ساز قیام، نقش آفرینی بی نظیر سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام، وفاداری یاران، نقش اهل بیت پس از شهادت، تأثیرگذاری امام زین العابدین علیه السلام و زینب کبری علیهاالسلام در تداوم نهضت، الگو گشتن آن در راستای حرکت تاریخ و ده ها موضوع دیگر ذهن کاوشگران و اندیشه ی پژوهشگران را به خود مشغول ساخته و از دیرباز تاکنون هر یک به فراخور ظرفیت و استعداد و درک و برداشت خود مطالبی را گردآوری کرده و برخی به تحلیل

مسائل پرداخته اند. از قرن اول تاکنون، ده ها تن از دانشمندان و مورخان، با نگارش کتاب مقتل الامام الحسین علیه السلام و یا در ضمن بحثهای تاریخی خود، فاجعه ی فراموش نشدنی کربلا را آورده

و به ذکر وقایع آن برآمده اند. مسئله ی بازگشت اهل بیت علیهم السلام و از آن جا به مدینه، یکی از مسائل مهم تاریخ نهضت حسینی است و چون برخی مشکلات تاریخی به همراه دارد، هر سال به هنگامه ی ماه صفر و تجدید خاطره و یاد حضرت سیدالشهدا علیه السلام در روز اربعین، بر سر زبانها می افتد و عده ای به چگونگی آن و برخی به نفی و اثبات آن می پردازند و عده ای ساکت و بی نظر از کنار آن می گذرند. از آن جایی که این رویداد بسیار پراهمیت است و عده ای از بزرگان درباره ی آن قلم زده اند، لذا ما را به نقد و بررسی نظرات و نگارش مطالبی پیرامون این مهم واداشت، امیدوارم که از نقطه نظرات صاحبنظران و انتقادات ایشان بهره مند شوم. محمد امین پور امینی

۲۹ / صفر المظفر ۱۴۲۳ برابر با ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۸۱

شوق لقا

زیارت مرقد پاک قبر امام حسین علیه السلام دارای جایگاهی بلند و بسیار رفیع و از خصوصیات منحصر به فردی برخوردار است. در این بخش با بهره گیری از روایات، به زوایای گوناگون این بحث خواهیم پرداخت.

نخستین زائر امام حسین کیست؟

ابن نما حلی، از ابن عایشه روایت می کند که سلیمان بن قته ی عدوی، سه روز پس از شهادت امام حسین علیه السلام از کربلا عبور کرد و چون نگاهش بر جای قتلگاه ایشان افتاد، تکیه بر اسب عربی خود نمود و این ابیات را سرود:

مررت علی أبیات آل محمد

فلم أرها أمثالها یوم حلت

ألم تر أن الشمس أضحت مریضه

لفقد الحسین و البلاد اقشعرت

و کانوا رجاءا ثم أضحوا رزیه

لقد عظمت تلک الرزایا و جلت

و تسألنا قیس فنعطی فقرها

و تقتلنا قیس اذا النعل زلت

و عند غنی قطره من دماءنا

سنطلبهم یوم بها حیث حلت

فلا یبعد الله الدیار و أهلها

و ان أصبحت منهم برغم تخلت

فان قتیل الطف من آل هاشم

أذل رقاب المسلمین فذلت

و قد أعولت تبکی النساء لفقده

و أنجمنا ناحت علیه و صلت [۱].

ممکن است کسی بگوید که بنا بر این روایت، نخستین زائر را باید سلیمان بن قته دانست؛ ولی این سخن با توجه به مطالب زیر، قابل پذیرش نیست:

۱. تاکنون کسی او را به این عنوان نشناخته و نشناسانده است.

۲. نقل با این خصوصیت را تنها ابن نما نقل کرده است؛ در حالی که برخی تاریخ نویسان، به ذکر مرثیه و اشعار او در کربلا بسنده نموده اند، بدون آن که زمان آن را معین سازند [۲] و بیشتر ایشان تنها ابیات او را نقل کرده اند، بدون آن که به مکان و زمان آن تصریح نمایند. [۳].

۳. این روایت، ناظر به عبور سلیمان

از کربلاست و این با عنوان زیارت فرق می کند؛ چون عبارتی که ابن نما آورده این است:

مر سلیمان بن قته العدوی مولی بنی تمیم بکربلاء بعد قتل الحسین علیه السلام بثلاث، فنظر الی مصارعهم، فاتکأ علی فرس له عربیه، و أنشأ ...؛ سلیمان بن قته ی عدوی پس از گذشت سه روز از شهادت حسین علیه السلام از کربلا گذشت و به جایگاه شهادتشان نگاه افکند و در حالی که به اسب عربی خود تکیه نموده بود، چنین سرود ... [۴]. و عبور از آن مکان مقدس اعم از آن است که به قصد زیارت باشد یا نباشد و این غیر از عمل کسی است که به قصد زیارت قبر آن حضرت، رنج سفر را بر خود هموار سازد و عواقب این کار را به جان بخرد. با توجه به این مطلب، حال عبیدالله بن حر جعفی نیز روشن می شود، او که دعوت شخص امام حسین علیه السلام را برای یاری رسانی نپذیرفته بود و به گمان خود با زرنگی توانسته بود رعایت بی طرفی را نموده و از حضور در لشکر ابن زیاد نیز سرباز زند، پس از واقعه ی جانگداز کربلاـ هنگامی که از سوی ابن زیاد بازخواست شد، بر جان خود ترسید و از کوفه فرار کرد و به کربلا آمد و با نهایت پشیمانی از یاری نرساندن به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله اشعاری را سرود. [۵] ولی باز نمی توان عنوان شریف «زائر» را بر او منطبق ساخت. افزون بر آن زمان حضور او را در کربلا دقیقا نمی دانیم. «زیارت» قبر حسین علیه السلام تنها پس از دفن جسد مطهر است،

نه پیش از آن. و بـا این بیان، بنی أسـد را که توفیق دفن اجساد مطهر را یافتنـد، نمی توان داخل در عنوان فوق دانست. با توجه به این مطالب، بایـد جابر بن عبدالله انصاری را نخستین کسـی دانست که شـرافت کسب این عنوان را پیدا نموده است؛ چون او کسـی است که به قصـد زیـارت قبر سالار شـهیدان، أباعبـدالله الحسـین علیه السـلام، با توجه به کهولت سـنی خود و با در نظر گرفتن شرایط بسیار سخت سیاسی روز، از مدینه به کربلا آمد؛ چنان که بسیاری از بزرگان به این مطلب تصریح نموده اند.

شیخ مفید می فرماید:

و فی الیوم العشـرین منه - صـفر - ... هو الیوم الذی ورد فیه جابر بن عبدالله الأنصاری صاحب رسول الله صـلی الله علیه و آله و رضـی الله تعالی عنه من المـدینه الی کربلاء، لزیاره قبر سـیدنا أبی عبدالله علیه السـلام، فکان أول من زاره من الناس؛ بیسـتم ماه صفر، روزی است که جابر بن عبـدالله انصاری، یار رسول خـدا صـلی الله علیه و آله، به قصد زیارت قبر حضـرت أباعبدالله علیه السلام، از مدینه به کربلا رفت و او نخستین کسی است که به زیارت قبر آن حضرت شتافت. [۶].

و این مطلب را بسیاری از عالمان و دانشمندان نقل کرده اند.

شیخ طوسی [۷]، علامه ی حلی [۸]، شیخ رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر حلی [۹]، شیخ کفعمی [۱۰]، علامه ی مجلسی [۱۱] محدث نوری از جمله ی این دانشمندانند.

*****

[۱] مثیر الأحزان، ص ۱۱۰

بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۹۳.

[۲] تذکره الخواص، ص ۲۷۲؛

اللهوف، ص ۲۳۳

ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۰۰.

[۳] الطبقات الکبری، (ترجمه الامام الحسین علیه السلام من القسم غیر المطبوع)، ص ۹۲

مقاتل الطالبیین، ص

۱۲۱، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۲۰

المناقب، ج ۴، ص ۱۱۷

مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴

تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۴۷

سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۸

الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۷۹

تهذیب ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۴۵

البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۱۳؛ جواهر العقدین، ج ۲، ص ۳۳.

[۴] مثیر الأحزان، ص ۱۱۰.

[۵] سبط ابن جوزی در تذکره الخواص، ص ۲۷۰ اشعار وی را این گونه آورده است:

یقول أمیر غادر أی غادر

ألا کنت قاتلت الشهید بن فاطمه

ونفسی علی خذلانه و اعتزاله

و بیعه هذا الناکث العهد لائمه

فیاندمی ألا أکون نصرته

ألا کل نفس لا تسدد نائمه

و انی علی أن لم أکن من حماته

لذو حسره ما ان تفارق لازمه

سقی الله أرواح الذین تآزروا

علی نصره سقیا من الغیث دائمه

وقفت على أطلالهم و محالهم

فكاد الحشى ينفض و العين ساجمه

لعمرى لقد كانوا سراعا الى الوغى

مصاليت فى الهيجا حماه خضارمه

فان يقتلوا فى كل نفس بقيه

على الأرض قد أضحت لذلك واجمه

و ما أن رأى الراؤن أفضل منهم

لدى الموت سادات و زهر قماقمه

أيقتلهم ظلما و يرجوا ودادنا

فدع خطه ليست لنا بملائمه

لعمرى لقد ارغمتمونا بقتلهم

فكم ناقم منا عليكم و ناقمه

أهم مرارا أن أسير بجحفل

الى فئه زاعت عن الحق ظالمه

فكفوا و الا زرتكم فى كتايب

أشد عليكم من زحوف الديالمه.

[۶] مسار الشيعه، ص ۴۶.

[۷] مصباح المتهجد، ص ۷۳۰.

[۸] منهاج الصلاح، بنا بر نقل لؤلؤ و مرجان، ص ۱۴۷.

[۹] العدد القويه، ص ۲۱۹، ص ۱۱

بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۱۹۵.

[۱۰] مصباح کفعمی، ص ۴۸۹.

[۱۱] بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۳۴.

بررسی شخصیت جابر بن عبدالله الانصاری

جابر بن عبدالله، از شخصیتهای بسیار برجسته و محترم دنیای اسلام است که از موضع گیریهای بسیار خوب فکری و سیاسی برخوردار بوده است. کشی، چنین روایت کرده است:

او از

پیشتازان گرد آمده اطراف وجود امیرمؤمنان علیه السلام [۱] و جزء گروه هفتاد نفر [۲] و آخرین کس باقی مانده از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از پیروان اهل بیت علیهم السلام بود.

او در حالی که عمامه ی سیاهی بر سر داشت، در مسجد می نشست و صدا می زد:

ای باقر العلم!

[۳] و در حالی که تکیه بر عصایش زده بود، در کوچه های مدینه می گشت و می گفت:

علی خیر البشر؛ علی برترین بشر است. [۴] و چون پیرمرد شده بود، حجاج کاری به او نداشت. [۵]. محدث نوری می گوید:

او از پیشتازان گرد آمده ی اطراف وجود امیرمؤمنان علی علیه السلام و حامل سلام پیامبر صلی الله علیه و آله برای امام باقر علیه السلام و نخستین زائر قبر أباعبدالله الحسین علیه السلام و روایتگر خبر لوح (در بردارنده ی نص خداوند بر امامت امامان) بود و او تنها صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بود که آن لوح را نزد فاطمه ی زهرا علیهاالسلام دیده بود.

او دارای مناقبی دیگر و فضایلی بی شمار بود.»

[۶]. محدث قمی می گوید:

او صحابی و یار جلیل القدر پیامبر بود و پیوستگی او به اهل بیت علیهم السلام و جلالت او، مشهورتر از آن است که ذکر شود.

وی به سال ۷۸ از دنیا رفت و روایاتی که دلالت بر فضل او نماید، بسیار است ... از أسد الغابه منقول است که او هجده جنگ را در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله، وجنگ صفین را در رکاب امیر مؤمنان علی علیه السلام حاضر شد و در آخر عمر کور گردید .... [۷]. آیت الله خویی می نویسد:

او جنگ بدر [۸] و هجده غزوه را

همراه پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر شد و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از بهترین یاران امیرمؤمنان و از جمله شرطه الخمیس بود.

وی از یاران امام حسن و امام حسین و امام سجاد و امام باقر علیهم السلام و جلیل القدر بود ... کلینی با سند صحیح خود از امام باقر علیه السلام این سخن را درباره ی وی روایت کرده است:

هیچ گاه جابر دروغ نگفته است. [۹]. در این جا برخی فضایل و برجستگیهای زندگی جابر بن عبدالله انصاری را بر می شماریم [۱۰]:

- او و پدرش هر دو از یاران رسول خدا بودند. [۱۱] وی از اهل بیت رضوان، و از شاهدان شب دوم عقبه، و از حاضران در جنگ خندق و بیعت شجره بوده است. [۱۲]. در جریان عقبه، او که کودکی بیش نبود، همراه پدر در جمله ی هفتاد تنی بود که در آن جا با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمودند. [۱۳]. - او کهنسالی است که از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر علیهم السلام شمرده می شود [۱۴] و به هنگام مرگ حدود ۹۰ سال داشت. [۱۵]. - او از راویانی است که عده ی زیادی از وی نقل حدیث نموده اند. برخی احادیث وی را تا ۱۵۴۰ روایت شمرده اند [۱۶] و از این رو، از وی به عنوان کسی یاد می کنند که از جمله مکثرین در حدیث و حافظان سنن بوده است. [۱۷]. - ابن عقده وی را منقطع به اهل بیت علیهم السلام معرفی نموده [۱۸] و برقی

او را از اصفیا می داند. [۱۹]. - برجستگی علمی وی به حدی است که ذهبی او را فقیه و مفتی مدینه در زمان خود معرفی نموده [۲۰] و مرحوم سید امین، وی را از اجلای مفسران می داند. [۲۱].

*****

[۱] اختیار معرفه الرجال، ج ۱، ص ۳۸، ح ۷۸.

[۲] همان، ج ۱، ص ۴۱، ح ۸۷.

[۳] همان، ج ۱، ص ۴۱، ح ۸۸.

[۴] همان، ج ۱، ص ۴۴، ح ۹۳.

[۵] همان، ج ۲، ص ۱۲۴، ح ۱۹۵.

[۶] مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۸۰ (الفائده الخامسه من الخاتمه)، ترجمه ی جابر؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۴۱.

[۷] سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۴۱ - ۱۴۰.

[۸] عبدالله بن عماره بن قدح روایت کرده است که جابر تمامی مشاهد را جز جنگ بدر حاضر گردیده است ر. ک: تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۴۴۸)، ولی این مسئله مورد اختلاف است، ابن اثیر تصریح می کند که برخی می گویند که وی در بدر نیز حاضر بوده است ر. ک: اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۵۷)، و برخی روایات درکتابهای فریقین بر این مطلب دلالت دارد، از جمله شیخ طوسی به نقل از حضرت امام باقر علیه السلام درباره جابر نقل می کند که:

«او بدری، احدی، شجری ... بوده است» (ر. ک:

سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۳۴) و بخاری نیز از جابر روایت کرده است که در روز بدر برای اصحاب آب می رسانده است

ر. ک: تاریخ البخاری، ج ۲، ص ۲۰۷، ح ۲۲۰۸

و کلبی نیز تصریح به حضور وی در جنگ بدر دارد

ر. ک: اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۶.

[۹] معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۳۳۰، ش ۲۰۲۶

المفید من

معجم رجال الحدیث، ص ۱۰۰.

[۱۰] تفصیل آن را در کتاب ما بعد شهاده الحسین علیه السلام اثر نگارنده مطالعه فرمایید.

[۱۱] تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۴۴۳.

[۱۲] سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۳۶.

[۱۳] کتاب الثقات، ج ۳، ص ۵۱

المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۸۰، ح ۱۷۳۰ و ۱۷۳۱

مختصر تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۳۷۵.

[۱۴] اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۶.

[۱۵] سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۳۷.

[۱۶] سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۳۹.

[۱۷] اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۵۷.

[۱۸] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۹۹.

[۱۹] اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۶.

[۲۰] سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۳۶.

[۲۱] اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۳۳۶

بررسی شخصیت عطیه بن سعد عوفی

ابوحسن، عطیه بن سعد بن جناده ی عوفی، از دانشمندان به نام اسلامی و از مفسران قرآن کریم، شخصیتی است که توفیق همراهی جابر را در زیارت قبر أباعبدالله الحسین علیه السلام یافته است و می توان او را دومین زائر آن حضرت دانست. مرحوم محدث قمی می فرماید:

«عطیه ی عوفی یکی از مردان علم و حدیث است که اعمش و دیگران از وی روایت نقل نموده اند و از او روایات زیادی در فضیلت امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است.» [۱]. برخی از فضایل این شخصیت بزرگ عبارت است از:

-انتخاب نام وی توسط امیرمؤمنان علیه السلام؛ هنگامی که وی ولادت یافت، پدرش به آن حضرت گفت:

پسری از من به دنیا آمده است، نامی بر او بگذار. آن حضرت فرمود:

هـذا عطیه الله؛ او داده ی خداونـد است. از این روی او را «عطیه» نام نهادنـد. - توفیق زیارت قبر سیدالشـهدا علیه السـلام همراه جابر بن عبدالله انصاری. - پس از خروج ابن اشعث و فرار عطیه به فارس، حجاج

به محمد بن قاسم ثقفی نوشت که عطیه را فراخوان. اگر او علی بن ابی طالب را لعن کرد که هیچ، وگرنه به او چهارصد ضربه شلاق بزن و موی سر و ریش او را بزن. عطیه پس از احضار، از انجام این کار سر باز زد و ضربات شلاق و تحمل اهانت را در ولای مولای خود به جان خرید. - او دارای تفسیر قرآن در پنج جزء بود.

این سخن از اوست:

«من قرآن را سه بار با دید تفسیری و هفتاد بار با نگاه قرائتی بر ابن عباس عرضه داشتم.» [۲].

*****

[۱] سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۰۵ (ماده ی عطا).

[۲] سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۰۵، (ماده ی عطا).

نخستین زیارت

شیخ ابوجعفر محمد بن ابی القاسم محمد بن علی طبری به سندش از عطیه ی عوفی نقل می کند:

همراه جابر بن عبدالله انصاری به قصد زیارت قبر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام بیرون آمدیم. هنگامی که به کربلا وارد شدیم، جابر خود را به کنار فرات رساند و غسل کرد.

لنگ به کمر بسته و حوله را بر دوش انداخت و خود را خوشبو ساخت. هر گامی که برمی داشت ذکر خدا می گفت، تا آن گاه که نزدیک قبر رسید. به من گفت:

دستانم را بر قبر او بگذار. چنان کردم. خود را بر قبر مطهر انداخت و بی هوش افتاد. قدری آب بر او پاشیدم. وقتی که به هوش آمد، سه بار گفت:

«یا حسین!»، سپس گفت:

حبیب لا یجیب حبیبه؛ آیا دوست پاسخ دوستش را نمی دهد؟

آن گاه گفت:

چگونه پاسخ دهی و حال آن که رگهای گردنت بر پشت و شانه ات آویخته و بین بدن و سرت جدایی افتاده است، و

پس از آن، آن حضرت را با کلماتی که نشان از کمال ایمان وی دارد، این گونه زیارت می کند:

فأشهد أنک ابن خاتم النبیین، و ابن سید المؤمنین، و ابن حلیف التقوی، و سلیل الهدی، و خامس أصحاب الکساء، و ابن سید النقباء، و ابن فاطمه سیده النساء، و ما لک لا تکون هکذا، و قد غذتک کف سید المرسلین، و ربیت فی حجر المتقین، و رضعت من ثدی الایمان، و فطمت بالاسلام، فطبت حیا، و طبت میتا، غیر أن قلوب المؤمنین غیر طیبه لفراقک، و لا شاکه فی الخیره لک، فعلیک سلام الله و رضوانه،

و أشهد أنک مضیت علی ما مضی علیه أخوک یحیی بن زکریا؛

شهادت می دهم که تو فرزند خاتم پیامبران و سید مؤمنان هستی. و تو هم پیمان پرهیزکاری و نتیجه ی هدایت و پنجمین اصحاب کسایی. و تو فرزند سید نقیبان و زاده ی فاطمه سیده ی بانوانی، و چگونه چنان نباشی و حال آن که دستان سید مرسلان غذایت داد و در دامن پرهیزکاران پرورش یافتی و از سینه ی ایمان شیر خوردی و با اسلام از آن جدا گشتی.

پس خوب زیستی و خوب به لقای الاهی رسیدی، گر چه دلهای مؤمنان از فراق تو آرامش نمی گیرد، و هیچ شک و تردیدی را در انتخاب صحیح تو و آنچه که در آن خیر و صلاح توست، به خود راه نمی دهد.

پس بر تو سلام و رضوان خدا باد. و گواهی می دهم که تو بر همان راهی قرار گرفتی که برادرت یحیی، فرزند زکریا، بر آن قدم نهاد.

آنگاه نگاهش را به اطراف قبر مطهر دوخت و خطاب به شهیدان گلدشت کربلا گفت:

سلام

بر شما ای ارواحی که در اطراف حسین رحل افکندید ...!

شهادت می دهم که شما نماز را به پا داشتید و زکات را پرداختید و امر به معروف نمودید و نهی از منکر کردید و با کافران به جنگ برخاستید و خدا را بندگی نمودید تا آن که به حد یقین رسیدید. قسم به آن کسی که محمد را به پیامبری برانگیخت!

که ما در آنچه که انجام دادید شریک هستیم. عطیه می گوید:

به او

گفتم:

ای جابر!

چگونه ما با آنان شریکیم و حال آن که کاری نکردیم. نه در دشتی فرود آمدیم و نه بر کوهی بالا رفتیم و نه جنگیدیم و اینان بین سرها و بدنهاشان جدایی افتاد و فرزندانشان یتیم و زنانشان بی سرپرست شدند!؟

جابر گفت:

ای عطیه، از حبیب خودم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

«هر کس که قومی را دوست بدارد، با آنان محشور گردد و هر کس که کار قومی را دوست بدارد در عملشان شریک گردد.» قسم به کسی که محمد را به پیامبری برانگیخت که نیت من و یاران من، با نیت و قصد حسین و یارانش یکی است. مرا به سمت خانه های کوفه ببر ... [۱]. این خبر به خوبی وضعیت جابر را روشن می سازد. چرا که از یک طرف ژرفای شناخت و معرفت وی را نسبت به آل محمد صلی الله علیه و آله روشن و ادب زیارت او را آشکار ساخته، و از سوی دیگر، دشمنان امام حسین علیه السلام را ملحدان و بی دینان معرفی نموده است و به خوبی میزان تولی و تبری وی را آشکار ساخته است. سید بن طاووس چگونگی زیارت جابر

را با تفصیلی دیگر به نقل از عطا [۲] این گونه آورده است:

من در روز بیستم ماه صفر با جابر بن عبدالله همراه بودم. هنگامی که به غاضریه رسیدیم، در نهر آب غسل کرد و پیراهن پاکی که همراه داشت به تن کرد.

پس به من گفت:

آیا چیزی از مواد خوشبو کننده همراه داری؟

گفتم:

سعد [۳] دارم، مقداری از آن را بر سر و تن خود قرار داد و با پای برهنه به راه افتاد و در برابر سر مبارک حسین علیه السلام ایستاد و سه بار تکبیر گفت و بی هوش روی قبر افتاد. هنگامی که به هوش آمد، شنیدم که چنین می گفت:

السلام علیکم یا آل الله

السلام علیکم یا صفوه الله،

السلام علیکم یا خیره الله من خلقه،

السلام علیکم یا سادهالسادات،

السلام علیکم یا لیوث الغابات،

السلام علیکم یا سفینه النجاه،

السلام علیک یا أباعبدالله و رحمه الله و برکاته،

السلام علیک یا وارث علم الأنبیاء،

السلام علیک یا وارث آدم صفوه الله،

السلام علیک یا وارث نوح نبی الله،

السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله،

السلام علیک یا وارث اسماعیل ذبیح الله،

السلام علیک یا وارث موسی کلیم الله،

السلام علیک یا وارث عیسی روح الله،

السلام علیک یا ابن محمد المصطفی،

السلام علیک یا ابن علی المرتضی،

السلام علیک یا ابن فاطمه الزهراء،

السلام علیک یا شهید بن الشهید،

السلام علیک یا قتیل بن القتیل،

السلام علیک یا ولی الله و ابن ولیه،

السلام علیک یا حجه الله و ابن حجته علی خلقه،

أشهد أنک قد أقمت الصلاه، و آتیت الزکاه، و أمرت بالمعروف، و نهیت عن المنکر، و بررت والدیک، و جاهدت عدوک، أشهد أنک تسمع الکلام، و ترد الجواب، و أنک حبیب الله و خلیله و نجیبه و صفیه و ابن

صفیه، زرتک مشتاقا، فکن لی شفیعا الی الله،

یا سیدی، أستشفع الی الله بجدک سید النبیین، و بأبیک سید الوصیین، و بأمک سیده نساء العالمین، لعن الله قاتلیک و ظالمیک و شانئیک و مبغضیک من الأولین و الآخرین؛

سلام بر شما ای آل الله.

سلام بر شما ای برگزیدگان خدا.

سلام بر شما ای کسانی که خداوند ایشان را از میان خلق خود برگزید.

سلام بر شما ای سروران سرورها.

سلام بر شما ای شیران جنگلها.

سلام بر شما ای کشتی نجات.

سلام بر تو ای اباعبدالله. و رحمت و برکت خداوندی بر تو باد!

سلام بر تو ای وارث علم پیامبران.

سلام بر تو ای وارث آدم، برگزیده ی خدا.

سلام بر تو ای وارث نوح، پیامبر خدا.

سلام بر تو ای وارث ابراهیم، خلیل الله.

سلام بر تو ای وارث اسماعیل ذبیح الله.

سلام بر تو ای وارث موسی، کلیم الله.

سلام بر تو ای وارث عیسی، روح الله.

سلام بر تو ای فرزند محمد مصطفی.

سلام بر تو ای فرزند علی مرتضی.

سلام بر تو ای فرزند فاطمه ی زهرا.

سلام بر تو ای شهید فرزند شهید.

سلام بر تو ای کشته ی فرزند کشته.

سلام بر تو ای ولی خدا و فرزند حجت او بر خلقش.

گواهی می دهم که تو نماز را به پا داشتی و زکات را پرداختی و امر به معروف و نهی از منکر نمودی و به پدر و مادرت نیکی روا داشتی و تو با دشمنت به جهاد برخاستی.

شهادت می دهم که تو سخن من را می شنوی و پاسخ من را می دهی و تو حبیب و دوست و نجیب و برگزیده ی خداوند و فرزند برگزیده ی او هستی. با حالت اشتیاق به زیارت تو شتافتم،

پس به درگاه خداوند شفیع من

باش.

آقای من!

من به واسطه ی جد، تو سید پیامبران و پدر تو سید وصیان و مادر تو سرور زنان جهانیان، شفاعت را خواهانم. خداوند لعنت کند کشندگان و ستمکاران و بدگویان و دشمنان تو را، از اول ایشان تا آخرشان.

آنگاه خود را بر روی قبر انداخت و دو گونه ی خود را بر آن نهاد و سپس چهار رکعت نماز خواند و به سمت قبر علی اکبر علیه السلام آمد و گفت:

السلام علیک یا مولای و ابن مولای، لعن الله قاتلک، لعن الله ظالمک، أتقرب الی الله بمحبتکم، و أبرأ الی الله من عدوکم؛ سلام بر تو ای مولا و فرزند مولایم!

خدا لعنت کند کشنده ی تو را!

خدا لعنت کند ستم کننده ی به تو را!

با دوستی به شما به خداوند نزدیک می شوم و از دشمنانتان نزد خداوند بیزاری می جویم.

سپس قبر را بوسید و دو رکعت نماز خواند و رو به شهیدان نمود و گفت:

السلام علی الأرواح المنیخه بقبر أبی عبدالله، السلام علیکم یا شیعه الله و شیعه رسوله و شیعه أمیرالمؤمنین و الحسن و الحسین، السلام علیکم یا طاهرون، السلام علیکم یا مهدیون، السلام علیکم یا أبرار، السلام علیکم و علی ملائکه الله الحافین بقبورکم، جمعنی الله و ایاکم فی مستقر رحمته تحت عرشه؛ سلام بر ارواحی که گرداگرد قبر اباعبدالله رحل افکنده اند.

سلام بر شما ای شیعیان خدا و پیروان فرستاده ی او و تابعان امیرمؤمنان و حسن و حسین. سلام بر شما ای پاکان. سلام بر شما ای هدایت گران. سلام بر شما ای نیکان. سلام بر شما و بر فرشتگان خداوندی که بر گرد قبرهایتان می گردند. خداوند من و شما را در جایگاه رحمت و

در زیر عرش خود به هم رساند.

پس از آن به سمت قبر عباس فرزند امیرمؤمنان علیهماالسلام آمد و در حال ایستاده گفت:

السلام علیک یا أبا القاسم،

السلام علیک یا عباس بن علی،

السلام علیک یا ابن أمیرالمؤمنین،

أشهد لقد بالغت فی النصیحه، و أدیت الأمانه،

و جاهدت عدوک و عدو أخیک،

فصلوات الله علی روحک الطیبه،

و جزاک الله من أخ خیرا؛

سلام بر تو ای ابوقاسم.

سلام بر تو ای عباس بن علی.

سلام بر تو ای فرزند امیرمؤمنان. شهادت می دهم که تو نهایت کوشش را در نصیحت به کار بستی و حق امانت را به جا آوردی و با دشمن خود و برادرت به جهاد برخاستی.

پس درود خداوندی بر روح پاک تو باد. و خداوند در برابر خدمتی که به برادرت نمودی، پاداش خیرت دهد.

آنگاه دو رکعت نماز خواند و دعا کرد و برگشت [۴]. در هر صورت، جابر همراه عطیه به شرف زیارت نایل آمد؛ گر چه روشن نیست که چگونه عطیه به جابر پیوسته و هم سفر گردیده است و دو احتمال در اینجا وجود دارد:

۱. عطیه در آن سال به حج مشرف شده باشد و همراه جابر، از حجاز به سمت کربلا آمده باشد.

۲. جابر خود به کوفه آمده و از آن جا همراه وی به کربلا مشرف شده باشد.

زمان زیارت نیز بر روایت ابن طاووس، روز بیستم صفر بوده است. ملاقات ایشان با امام زین العابدین علیه السلام و همراهانشان را در هیچ یک از دو روایت طبری و ابن طاووس نمی یابیم و این نکته را در بحثهای آینده

باید در نظر داشت.

*****

[۱] بشاره المصطفی، ص ۷۴، و همین مضمون با اندکی تفاوت در مقتل خوارزمی، ج ۲، ص

۱۹۰ دیده می شود.

[۲] ظاهرا مقصود از عطا همان عطیه است، همان طوری که محدث نوری نیز این احتمال را داده است، ر. ك:

لؤلؤ و مرجان، ص ۱۴۹.

[۳] سعد ماده ی گیاهی خوشبو کننده است. ابن منظور می نویسد:

السعد بالضم:

من الطیب، و السعادی مثله ... قال الأزهری:

السعد:

نبت له أصل تحت الأرض أسود طیب.

(ر. ك: لسان العرب ج ۳، ص ۳۱۶).

[۴] مصباح الزائر، ص ۲۸۶؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۹.

آیا اهل بیت به کربلا آمدند؟

مسئله ی ورود اسیران اهل بیت به کربلا، امری است غیر قابل انکار. چرا که افزون بر امکان آن، اصل واقعه در بسیاری از کتب تاریخی آمده است. ابن نما (م ۶۴۵) آورده است:

و لما مر عیال الحسین علیه السلام بکربلاء وجدوا جابر بن عبدالله الأنصاری، رحمه الله علیه و جماعه من بنی هاشم قدموا لزیارته فی وقت واحد، فتلاقوا بالحزن و الاکتئاب و النوح علی هذا المصاب المقرح لأكباد الأحباب؛

و هنگامی که اهل بیت حسین علیه السلام به کربلا رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری و گروهی از بنی هاشم را یافتند که برای زیارت آن حضرت آمده و هم زمان به هم رسیده بودند. آنان با حزن و اندوه و ناله بر این

مصیبت دلسوز گرد هم آمدند و به سوگواری پرداختند.

*****

[۱]. سید ابن طاووس (م ۶۶۴) می گوید:

فوصلوا الی موضع المصرع، فوجدوا جابر بن عبدالله الأنصاری رحمه الله و جماعه من بنی هاشم و رجالا من آل الرسول صلی الله علیه و آله قد وردوا لزیاره قبر الحسین علیه السلام، فوافوا فی وقت واحد، و تلاقوا بالبکاء و الحزن و اللطم؛

پس به جایگاه شهادت رسیدند و جابر بن عبدالله انصاری و گروهی از بنی هاشم و مردانی از آل پیامبر

صلی الله علیه و آله را دیدند که برای زیارت قبر حسین علیه السلام، هم زمان گرد هم آمده بودند و گریه و اندوه سر داده و به سینه ی خود می زدند. [۲]. از این بالاتر روایتی است که مرحوم شیخ صدوق به سند خود، از فاطمه ی بنت علی علیهاالسلام درباره ی جریان اسیران اهل بیت در شام نقل می فرماید، تا آن جا که فرمود:

الی أن خرج علی بن الحسین علیه السلام بالنسوه و رد رأس الحسین علیه السلام الی کربلاء؛ تا آن گاه که حضرت علی بن حسین علیه السلام همراه زنان از شام خارج شد و سر حسین علیه السلام را به کربلا بازگرداند [۳].

مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد اشراقی (ارباب) می فرماید:

به حسب عادت، بعید می نماید که آن قافله ی دل شکسته که با اکراه و اضطرار از کربلا کوچ کردند و از گریه و سوگواری ممنوع شدند و اجساد شریفه ی شهدای خود را مقابل آفتاب دیدند، بدون آگاهی بر حال مقابر مقدسه و اطلاع بر حال، به مدینه رجوع کنند و به زیارت آن تربت مقدسه فائز نشده برگردند [۴].

در اینجا این پرسش به ذهن می رسد که چرا برخی از علما به این مسئله تصریح نکرده اند؟

در پاسخ می گوییم:

اولا، بسیاری از دانشمندان این مطلب را ذکر کرده اند، که در صفحات آینده بیان خواهیم کرد.

ثانیا، عدم ذکر برخی از مورخان و بزرگان به معنای عدم حصول این واقعه ی تاریخی نیست، و نمی توان به صرف عدم ذکر، این مسئله را انکار نمود. [۵].

بزرگانی که تنها به حرکت اهل بیت از شام به سمت مدینه اشاره نموده اند و سخنی از کربلا به میان نیاورده اند، عبارتند از:

- شیخ مفید،

ایشان می نویسد:

و فی العشـرین منه (الصـفر) کان رجوع حرم سـیدنا و مولانا أبی عبدالله علیه السلام من الشام الی مدینه الرسول صلی الله علیه و آله؛ بیستم ماه صفر روز بازگشت اهل بیت سید و مولای ما اباعبدالله الحسین علیه السلام از شام به سمت مدینه بود [۶].

شیخ طوسی؛ ایشان چنین نگاشته است:

و فی الیوم العشـرین منه (صفر) کان رجوع حرم سیدنا ابی عبدالله الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام من الشام الی مدینه الرسول صلی الله علیه و آله؛

در روز بیسـتم ازماه صـفر اهل بیت سـید ما اباعبدالله حسـین بن علی بن ابی طالب علیهماالسـلام از شام به سوی مدینه ی پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشتند [۷].

شیخ رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر حلی؛ ایشان چنین آورده است:

و فی الیوم العشرین من صفر سنه احدی و ستین أو اثنین و ستین علی اختلاف الروایه به فی قتل مولانا الحسین علیه السلام، کان رجوع حرم مولانا ابی عبدالله الحسین علیه السلام من الشام الی مدینه الرسول صلی الله علیه و آله

در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱ و یا ۶۲ [۸]، بنا بر اختلاف در روایت، بازگشت اهل بیت مولای ما حضـرت اباعبدالله الحسـین علیه السلام از شام به سمت مدینه صورت گرفت [۹]. - شیخ کفعمی؛ ایشان در کتاب المصباح می نویسد:

و فی العشـرین منه (الصـفر) کان رجوع حرم الحسـین بن علی علیه السلام الی المدینه؛ در بیستم از ماه صفر اهل بیت حسین بن علی علیه السلام به سمت مدینه بازگشتند [۱۰]. و در جای دیگر کتاب آورده است:

و فی هذا الیوم (العشرین من صفر) کان رجوع حرم الحسین علیه السلام من الشام الی المدینه؛ و در

این روز (بیستم صفر) اهل بیت حسین علیه السلام از شام به مدینه بازگشتند.

[۱۱]. به نظر می رسد این بزرگان تنها در مقام مشخص ساختن روز خروج اهل بیت از شام به قصد مدینه بوده اند و در اینجا به مسئله ی رفتن آنان به کربلا نظر نداشته اند؛ چه آن که مسئله ی رفتن به کربلا بعدا مطرح گردید. گرچه باید ریشه ی آن را درخواست امام زین العابدین علیه السلام از یزید برای بازگرداندن سر مطهر یافت. بنا بر مطالب پیش گفته می توان این گونه نتیجه گرفت:

یک. این بزرگان را نمی توان از مخالفان مسئله شمرد؛ دو. بر طبق نقل آنان، بیستم صفر، زمان خروج ایشان از شام به قصد مدینه است و این قصد، منافاتی با رفتن به کربلا ندارد؛ چون مرور از کربلا با قصد رفتن به مدینه که وطن اصلی ایشان است، قابل جمع است. سه. این که برخی، چون سید ابن طاووس، از ظاهر عبارت شیخ طوسی چنین برداشت کرده اند که مقصود ایشان این است که اهل بیت در بیستم صفر، به مدینه رسیده اند؛ خلاف ظاهر، و یا لااقل مجمل است. ظاهر عبارت این است که در این روز از شام خارج شدند، نه آن که به مدینه رسیدند؛ چون کلمه ی «رجوع» غیر از کلمه ی «وصول» است و با این بیان، دیگر مجالی برای استبعاد سید ابن طاووس باقی نمی ماند.

*****

[۱] مثیر الأحزان، ص ۱۰۷.

[۲] اللهوف، ص ۲۲۵؛ تسلیه المجالس، ج ۲، ص ۴۵۸.

[۳] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۳۲، ح ۲۴۳

روضه الواعظین، ص ۱۹۲

بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۰

العوالم، ج ۱۷، ص ۴۴۰.

[۴] الأربعین الحسینیه، ص ۲۰۷.

[۵] و به عبارتی دیگر عدم تصریح اعم از تصریح به عدم

است.

[۶] مسار الشيعه، ص ۴۶.

[۷] مصباح المتهجد، ص ۷۳۰

بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۳۴.

[۸] این تردید جا ندارد، سال شـهادت حضـرت اباعبدالله حسین علیه السلام، بنا بر قول مشهور و بلکه متواتر سال شصت و یک هجری قمری بوده است.

[۹] العدد القویه، ص ۲۱۹.

[۱۰] مصباح کفعمی، ص ۵۱۰.

[۱۱] همان، ص ۴۸۹

کدامین اربعین

چهل روز پس از شهادت

تعیین روز اربعین و سالی که اسـیران اهل بیت در آن روز وارد کربلا شدنـد، از مباحث مهم تاریخی در نهضت حسـینی است، که از دیرباز ذهن و اندیشه ی دانشمندان را مشغول ساخته و موجب طرح نظریات و احتمالات گوناگونی گردیده و عده ای را به نفی و اثبـات آن وادار نموده است. جا دارد که در آغاز مطالبی را به عنوان پیش درآمـد مطرح ساخته و آن گاه وارد اصـل مسئله گردیم.

اقوال در زمان بازگشت اهل بیت به کربلا

در رابطه ی با زمان بازگشت اهل بیت علیهم السلام به کربلا، سه نظر وجود دارد:

یک. آنان در اربعین اول، یعنی در بیسـتم صفر سال ۶۱ هجری به کربلا آمدند. دو. ایشان در اربعین دوم، یعنی در بیسـتم صفر سال ۶۲ هجری آمدند. سه. آنان در زمانی غیر از این دو تاریخ، به کربلا مشرف شدند.

حق در بحث این است که مسئله دائر مدار قول اول و سوم است. گر چه برخی از تاریخ نویسان [۱] قول دوم را ذکر کرده اند، ولی نمی تـوان به آن اعتمـاد نمـود، چـون خـالی از اسـتدلال و شواهـد تـاریخی است و تنهـا براسـاس ظن و گمـانه زنی است. بنابراین، مسئله را در دو محور اربعین اول و غیر آن قرار می دهیم، و به ذکر دلایل هر دو نظریه و نقد آن می پردازیم.

*****

[۱] گویا احتمال آن را مرحوم سپهر در ناسخ التواریخ داده است و مرحوم آیت الله طبسی نجفی در مقتل الامام الحسین، ص ۲۸۵ (مخطوط) آن را نقل نموده است.

موافقان اربعین اول

عده ای از بزرگان، نظر به بازگشت اهل بیت علیهم السلام علیهم السلام در اربعین اول داده اند، و یا دست کم از ظاهر کلام ایشان این معنا استفاده می شود:

یک. ابوریحان بیرونی (م ۴۴۰)؛ ایشان در کتاب الآثار الباقیه می نویسد:

شهر صفر؛ فی الیوم الأول:

أدخل رأس الحسین علیه السلام مدینه دمشق، فوضعه یزید لعنه الله بین یدیه، و نقر ثنایاه بقضیب کان فی یده و هو یقول:

لست من خندف ان لم أنتقم

من بنی أحمد ما کان فعل

لیت أشیاخی ببدر شهدوا

جزع الخزرج من وقع الأسل

فأهلوا و استهلوا فرحا

ثم قالوا یا یزید لا تشل

قد قتلنا القرم من أشیاخهم

و عدلناه ببدر فاعتدل

و فی العشرین رد

رأس الحسين الی مجثمه [۱] حتی دفن مع جثته، وفیه زیاره الأربعین، و هم حرمه بعد انصرافهم من الشام [۲]؛

در روز اول ماه صفر، سر حسین علیه السلام را وارد دمشق نمودند، و یزید – که لعنت خدا بر وی باد – آن را در مقابل خود نهاد ... و در روز بیستم آن، سر حسین علیه السلام را به بدنش ملحق کردند و در همان جا دفن نمودند و زیارت اربعین درباره ی این روز است. و بدین سبب این زیارت را «اربعین» گویند که چهل تن از اهل بیت او پس از مراجعت از شام قبرش را زیارت کردند![۳].

دو. قرطبی (م ۶۷۱) در تذکره می نویسد:

و الامامیه تقول ان الرأس أعید الی الجثه بکربلاء بعد أربعین یوما من القتل، و هو یوم معروف عندهم یسمون الزیاره فیه زیاره الأربعین؛ امامیه می گویند:

سر مقدس ایشان پس از چهل روز به کربلا بازگردانده و به بدن ملحق شد و این روز نزد آنان معروف است و از آن به زیارت یاد می کنند و مقصود زیارت «اربعین» است [۴].

سه. زکریا بن محمد بن محمود قزوینی (م ۶۸۲)؛ ایشان در کتاب عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات می نویسد:

الیوم الأول منه:

عید بنی أمیه، أدخلت فیه رأس الحسین علیه السلام بدمشق، و العشرون منه ردت رأس الحسین الی جثته؛ اول ماه صفر عید بنی امیه است؛ چون در آن روز سر حسین علیه السلام را به دمشق وارد ساختند و در روز بیستم آن ماه، سر ایشان را به بدن بازگردانده شد [۵].

چهار.شیخ بهایی (م ۱۰۳۰)؛ ایشان در کتاب توضیح المقاصد چنین آورده است:

التاسع عشر (من الصفر)؛ فیه زیاره الأربعین لأبی عبدالله الحسین

علیه السـلام – وفی هـذا الیوم و هو یوم الأـربعین من شـهادته علیه السـلام کان قـدوم جابر الأنصاری رضـی الله عنه لزیارته علیه السلام، و اتفق فی ذلک الیوم ورود حرمه علیه السلام من الشام الی کربلاء، قاصدین المدینه علی ساکنه السلام و التحیه؛

روز نوزدهم ماه صـفر، زیارت اربعین حضـرت امام حسـین علیه السـلام است ... و در این روز که روز اربعین است، روز ورود جابر بن عبدالله انصاری است، که به زیارت قبر آن حضـرت شـتافت و آن روز با روز ورود اهل بیت امام حسین علیه السلام از شام به کربلا یکی گردید؛ در حالی که ایشان قصد عزیمت به مدینه را داشتند. [۶].

پنج. مناوی (م ۱۰۳۱) در ضمن ذکر اقوال گوناگون درباره ی محل دفن سر مطهر امام حسین علیه السلام می گوید:

و الامامیه یقولون الرأس أعید الی الجثه و دفن بکربلاء بعد أربعین یوما من القتل؛ امامیه می گویند:

پس از چهل روز از شـهادت، سـر به بـدن بازگردانـده شـد و درکربلا دفن گردید. [۷]. شـش. علامه ی مجلسی (م ۱۱۱۰) در رابطه ی با علت استحباب زیارت سیدالشهداء علیه السلام در روز اربعین می فرماید:

و المشـهور بین الأصـحاب أن العله فی ذلک رجوع حرم الحسـین صلوات الله علیه فی مثل ذلک الیوم الی کربلاء عند رجوعهم من الشام و الحاق علی بن الحسـین صلوات الله علیه الرؤس بالأجساد؛ مشهور بین اصحاب این است که علت آن، بازگشت اهل بیت حسـین علیه السلام در چنین روزی به کربلا است، هنگامی که از شام باز می گشتند. و علی بن حسین علیه السلام سرهای مقدس را به اجساد ایشان ملحق ساخت. [۸].

برخی از ظاهر این عبارت چنین برداشت کرده اند که ایشان شهرت بین اصحاب را

درباره ی بازگشت اهل بیت در روز اربعین بازگو نموده اند. ممکن است گفته شود که متعلق شهرت، استحباب زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام در روز اربعین است، نه بازگشت اهل بیت در روز اربعین به کربلا!

هفت. شبراوی می نویسد:

و قیل أعید الی الجثه بکربلاء بعد أربعین یوما من مقتله؛ گفته شده است که سر به بدن آن حضرت بعد از چهل روز پس از شهادت، به بدن بازگردانده شد [۹].

هشت. شبلنجی (م ۱۳۲۲ [۱۰]) نیز می گوید:

و ذهبت الامامیه الی أنه أعید الی الجثه و دفن بکربلاء بعد أربعین یوما من المقتل؛ نظر امامیه این است که سر آن حضرت به بدن ایشان ملحق گردید، و چهل روز پس از شهادت آن حضرت در کربلا به خاک سپرده شد. [۱۱].

نه. آیت الله میرزا محمد اشراقی (ارباب) (م ۱۳۴۱ ق) پس از ذکر روایت بشاره المصطفی درباره ی زیارت جابر می نویسد:

در این خبر معتبر، مذکور نیست که زیارت جابر در روز اربعین بوده یا روز دیگر و نیز ذکر نشده که زیارت جابر در سال اول شهادت بود یا بعد؛ لیکن مذکور در سایر کتب شیعه، تحقق هر دو امر است. در هر حال ورود اهل بیت را به کربلا در روز اربعین بسیاری ذکر کرده اند، از عامه و خاصه؛ مانند ابن نما و ابن طاووس و ابومخنف و صاحب کتاب نورالعین، و از عبارت امالی صدوق نیز ظاهر شود که گوید:

خرج علی بن الحسین علیه السلام بالنسوه و رد الرأس الی کربلاء ...

و در سیره و تاریخ محفوظ است. که بعد از سال شهادت، اهل بیت مسافرتی به عراق ننموده اند. ایشان پس از ذکر خلاصه ی نظر محدث نوری

می فرماید:

و حاصل او زیاده بر استبعاد چیزی نیست و امور منقوله را نتوان به استغراب تکذیب کرد، اگر چه سید بن طاووس با آن که خود او در کتاب لهوف ورود اهل بیت [۱۲] را در اربعین ذکر کرده، در کتاب اقبال استبعاد نموده و هرگاه کسی تأمل و تتبع در وضع مسافرت اعراب و خصوصا در ازمنه ی سابقه نموده باشد، می داند که این گونه طی مسافت ایشان خلاف عادت نیست، خصوصا هر گاه قافله ای شتاب داشته باشد و از این قبیل سرعت سیر (در) مسافرت بسی معهود است ... در هر حال وجهی برای تکذیب ورود اهل بیت به کربلا نیست. [۱۳].

ده. آیت الله شهید قاضی طباطبایی؛ ایشان رنج فراوانی در اثبات این مسئله تحمل نمود و کتابی بزرگ در این باره گردآوری نمود، که خلاصه ی ادله ی او را به هنگام طرح ادله ی محدث نوری خواهیم آورد.

گفتنی است که گر چه برخی از نقلهای فوق، تنها بازگرداندن سر مقدس به بدن طاهر آن حضرت در روز اربعین را ذکر کرده است، ولی از آن جا که مسئله ی الحاق سر به بدن، از مسئله ی بازگشت اهل بیت به کربلا جدا نیست، و بنا بر قول مشهور این کار توسط امام زین العابدین علیه السلام صورت پذیرفت، از این رو سخن قرطبی و پس از آن قزوینی، مناوی، شبراوی و شبلنجی را آوردیم.

*****

[۱] جثته (خ ل).

[۲] الآثار الباقیه، ص ۴۲۲.

[۳] الآثار الباقیه، فصل ۲۰، ص ۵۲۸ (ترجمه ی اکبر دانا سرشت).

[۴] التذکره، ج ۲، ص ۶۶۸.

[۵] عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، ص ۴۵.

[۶] توضیح المقاصد، ص ۶. همان گونه که گذشت، فرمایش ایشان که روز نوزدهم را روز

اربعین دانسته اند، مبنی بر محاسبه ی روز عاشورا در ضمن عدد اربعین است، و ظاهر آن است که محاسبه از روز بعد است، و هیچ کس جز ایشان این روز را به عنوان روز اربعین معرفی نکرده است.

[۷] فیض القدیر، ج ۱، ص ۲۰۵.

[۸] بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۳۴.

[۹] الاتحاف بحب الأشراف، ص ۷۰.

[۱۰] معجم المؤلفین، ج ۱۳، ص ۵۳.

[۱۱] نور الأبصار، ص ۱۲۱.

[۱۲] مرحوم سید در لهوف تنها ورود اهل بیت را به کربلا و ملاقات با جابر را نقل نموده اند، و زمان را معین نساخته اند.

[۱۳] الأربعین الحسینیه، ص ۲۰۷ – ۲۰۵.

مخالفان اربعین اول

عده ای از دانشمندان نتوانسته اند بازگشت اهل بیت علیهم السلام را در اربعین اول بپذیرند و آن را بعید و یا محال دانسته اند، که سخنان برخی از ایشان را می آوریم:

یک. سید بن طاووس؛ ظاهرا ایشان نخستین کسی است که به این مطلب خدشه وارد می سازد، و با برداشتی که خود از کلام شیخ طوسی دارد، بازگشت اهل بیت را در این تاریخ بعید دانسته است. او می نویسد:

و وجدت فی المصباح أن:

حرم الحسین علیه السلام و صلوا المدینه مع مولانا علی بن الحسین علیه السلام یوم العشرین من صفر، و فی غیر المصباح أنهم وصلوا کربلاء أیضا فی عودهم من الشام یوم العشرین من صفر، و کلاهما مستبعد، لأن عبیدالله بن زیاد لعنه الله کتب الی یزید یعرفه ما جری و یستأذنه فی حملهم، و لم یحملهم حتی عاد الجواب الیه، و هذا یحتاج الی نحو عشرین یوما أو أکثر منها، و لأنه لما حملهم الی الشام روی أنهم أقاموا فیها شهرا فی موضع لا یکنهم من حر و لا برد، و صوره الحال یقتضی

أنهم تـأخروا أكـثر من أربعين يومـا من يـوم قتـل عليه السـلام الى أن وصـلوا العراق أو المـدينه، و أمـا جوازهم فی عودهم علی کربلاء، فیمکن ذلـك، و لکنه مـا یکـون وصولهم الیهـا یوم العشـرین من صـفر، لأنـهم اجتمعوا علی مـا روی جـابر بن عبـدالله الأنصـاری، فـان کـان جابر وصل زائرا من الحجاز فیحتاج وصول الخبر الیه و مجیئه أکثر من أربعین یوما، و علی أن یکون جابر وصل من غیر الحجاز من الکوفه أو غیرها؛

در مصباح دیدم که:

اهل بیت حسـین علیه السـلام همراه علی بن حسـین علیه السلام در روز بیستم صفر، به مدینه رسیدند و در غیر مصباح یافتم که آنـان به هنگام بازگشت از شام، در همان روز به کربلا رسـیدند و هر دوی آن بعیـد است؛ برای آن که عبیـدالله بن زیاد - لعنه الله - نامه ای برای یزید نوشت که در آن ماجرا را نوشـته و برای فرسـتادن اسـیران به شام کسب اجازه نمود و او تا هنگامی که پاسخ را دریافت نکرد، اقدام به ارسال ایشان ننمود و این کار به بیست روز یا بیشتر نیازمند است.

همچنین روایت شده است:

هنگامی که اهل بیت را به شام بردند، آنان یک ماه در جایی بودند که ایشان را از گرما و سرما باز نمی داشت و صورت قضیه این است که آنـان پس از اربعین به عراق و یا مـدینه رسـیدند. اما عبور ایشان از کربلا هنگام بازگشت امکان پـذیر است، ولی در روز بیسـتم صـفر نبوده است؛ چرا که آنهـا - طبق روایت - بـا جابر بن عبـدالله انصاری ملاقات کردنـد و اگر جابر به عنوان زیارت از حجاز آمده باشد، رسیدن خبر به او

و آمدن وی به کربلا، بیش از چهل روز نیازمند است. [۱].

گفتنی است که آنچه ایشان از کلام شیخ طوسی در مصباح المجتهد نقل کرده است، با عبارتی که ما از این کتاب آوردیم نمی سازد. آنچه در مصباح شیخ است این است:

و فی الیوم العشرین منه کان رجوع حرم سیدنا أبی عبدالله الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام من الشام الی مدینه الرسول صلی الله علیه و آله؛ [۲].

«رجوع» و بازگشت از شام به مدینه غیر از «وصول» و رسیدن به مدینه است. در کلام شیخ طوسی کلمه ی وصول وجود ندارد، بنابراین، این را باید برداشت سید بن طاووس از کلام شیخ دانست، که ما با برداشت ایشان موافق نیستیم و با این بیان، این که ایشان دو امر بازگشت به مدینه و یا به کربلا در تاریخ بیستم صفر سال ۶۱ را بعید دانسته است، امر اول موضوعا منتفی است؛ ولی در هر حال، ایشان با توجه به قراین و مستندات تاریخی که ذکر می کند، بازگشت اهل بیت را در اربعین اول و حتی زیارت جابر بن عبدالله انصاری را در این تاریخ نمی پذیرد و این شواهد را دلیل قول خود می داند:

الف. عبیدالله بن زیاد، از کوفه نامه برای یزید فرستاد و کسب تکلیف کرد، رفت و برگشت نامه، حدود بیست روز و یا بیشتر لازم دارد.

ب. روایت شده است که اهل بیت حدود یک ماه در شام در جای بسیار نامناسبی که ایشان را از گرمای روز و از سرمای شب محافظت نمی نمود اقامت داشتند. ج. جابر بن عبدالله نیز نمی تواند در بیستم صفر خود را

به کربلا- برساند، چون رسیدن خبر به حجاز و حرکت او از حجاز به سمت کربلا- به بیش از چهل روز نیاز دارد. ایشان در پایان، امکان عبور از کربلا و ملاقات با جابر را در غیر اربعین اول می پذیرد. – فرمایش اخیر ایشان مبنی بر این که:

«چنانچه جابر در حجاز از شهادت آن حضرت آگاه شده و آن گاه رهسپار کربلا شده باشد، به بیش از چهل روز وقت نیاز خواهد بود»، تمام نیست؛ چون مدینه در شهادت امام حسین علیه السلام سه بار به ضجه افتاد:

۱. در روز عاشورا، ام سلمه خواب عجیبی دید. وی پیامبر صلی الله علیه و آله را غبار آلود دید. از او علت را پرسید. خبر داد که من هم اکنون به شهادت رسیدن حسین را دیدم. [۳] همچنین آن حضرت به ام سلمه شیشه ای پر از خاک داده بود و فرموده بود که هر گاه این خاک رنگ خون به خود گرفت، بدان که حسینم به شهادت رسیده است. ام سلمه پس از آن خواب، سراغ آن خاک رفت و آن را چنان یافت که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش بینی فرموده بود.

آنگاه چنان ضجه و فغان و ناله سر داد که هجوم زن و مرد اهل مدینه را در پی داشت، که از جمله ی آنان ابن عباس بود.

[۴] ماجرای قاروره در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده است؛ [۵] بنابراین، هیچ بعدی ندارد که جابر در مدینه بوده و با آن معرفتی که دارا بود، پس آگاهی یافتن از عمق فاجعه ی کربلا، بدان سو رهسپار گردد.

۲. پس از فاجعه ی کربلا، از سوی عاملان حکومت، خبر رسمی به

والی مـدینه و مردم اعلام شـد، بنا بر این فرض، با توجه به وجود پیک، چنانچه تا حوالی آخر محرم و ابتـدای صـفر این خبر به مدینه رسیده باشد، باز حرکت جابر از مدینه و رسیدن او به کربلا در بیستم صفر توجیه پذیر خواهد بود.

۳. به هنگام رسیدن اهل بیت به مدینه [۶].

دو. علامه ی مجلسی؛ ایشان پس از ذکر قول مشهور بین اصحاب درباره ی بازگشت به کربلا در اربعین اول و قول دیگر مبنی بر مراجعت ایشان در این تاریخ به مدینه، هر دو را نمی پذیرد و می گوید:

اعلم أنه لیس فی الأخبار ما العله فی استحباب زیارته صلوات الله علیه فی هذا الیوم، و المشهور بین الأصحاب أن العله فی ذلک رجوع حرم الحسـین صـلوات الله علیه فی مثل ذلک الیوم الی کربلاء عند رجوعهم من الشام، و الحاق علی بن الحسـین صلوات الله علیه الرؤوس بالأجساد، و قیل فی مثل ذلک الیوم رجعوا الی المدینه، و کلاهما مستبعدان جدا، لأن الزمان لا یسع ذلک کما یظهر من الأخبار و الآثار، و کون ذلک فی السنه الأخری أیضا مستبعد؛

از اخبار و روایات، علت اسـتحباب زیارت آن حضـرت در روز اربعین دانسـته نیست و مشـهور بین اصـحاب این است که علت آن، بازگشت اهل بیت امام حسین علیه السلام در مثل چنین روزی از شام به کربلا و ملحق ساختن سرها به بدنها به دست علی بن حسین علیه السلام است. و گفته شده است که در مثل چنین روزی، آنان به مدینه بازگشتند و هر دوی آن بعید است؛ چون زمان، گنجایش آن را ندارد؛ همان گونه که از اخبار و روایات دانسته می

شود.

و اما آن که آنان در اربعین سال بعد به کربلا رسیده باشند، آن هم بعید است. [۷].

سه. محدث نوری؛ ایشان مسئله بازگشت در اربعین اول را به طور کلی منکر شده است و ادله ای قابل توجه دارد. که ذهن عده ای را به خود مشغول داشته است و تفصیل کلام ایشان خواهد آمد.

چهار. محدث قمی؛ ایشان نیز بازگشت در اربعین اول را بعید دانسته و می نویسد:

مکشوف باد که ثقات محدثین و مورخین متفقند، بلکه خود سید جلیل علی بن طاووس نیز روایت کرده که:

بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام، عمر سعد ملعون نخست سرهای شهدا را نزدابن زیاد لعین روانه کرد و از پس آن، روز دیگر اهل بیت را به جانب کوفه برد و ابن زیاد خبیث بعد از شناعت و شماتت با اهل بیت علیهم السلام ایشان را محبوس داشت، و نامه به یزید بن معاویه فرستاد که در باب اهل بیت و سرها چه عمل نماید. یزید لعین جواب نوشت که به جانب شام روان باید داشت. لاجرم ابن زیاد ملعون تهیه ی سفر ایشان نموده و ایشان را به جانب شام فرستاد.

و آنچه از قضایای عدیده و حکایات متفرقه ی سیر ایشان به جانب شام از کتب معتبره نقل شده چنان می نماید که سیر ایشان را از راه سلطانی و قرای بریه و غربی فرات بوده، آن هم قریب به بیست روز می شود.

چه ما بین کوفه و شام به خط مستقیم ۱۷۵ فرسخ گفته شده، و در شام هم قریب به یک ماه توقف کرده اند، چنان که سید در اقبال فرموده ... پس با ملاحظه ی این مطالب خیلی مستبعد است

که اهل بیت بعد از این همه قضایا از شام برگردند و روز بیستم صفر که روز اربعین و روز ورود جابر به کربلا بوده وارد شوند و خود سید أجل این مطلب را در اقبال مستبعد شمرده، به علاوه آن که احدی از أجلای فن حدیث و معتمدین اهل سیر و تواریخ در مقاتل و غیره اشاره به این مطلب نکرده اند، با آن که دیگر ذکر آن از جهاتی شایسته بوده، بلکه از سیاق کلام ایشان انکار آن معلوم می شود؛ چنان که از عبارت شیخ مفید در باب حرکت اهل بیت به سمت مدینه دریافتی. و قریب این عبارت را ابن اثیر و طبری و قرمانی و دیگران ذکر کرده اند و در هیچ کدام، ذکری از سفر عراق نیست؛ بلکه شیخ مفید و شیخ طوسی و کفعمی گفته اند که:

در روز بیستم صفر حرم حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام رجوع کردند از شام به مدینه و در همان روز جابر بن عبدالله به جهت زیارت امام حسین علیه السلام به کربلا آمد و اول کسی است که امام حسین علیه السلام را زیارت کرد ... و بعضی احتمال داده اند که اهل بیت علیهم السلام در حین رفتن از کوفه به شام به کربلا آمده اند و این احتمال به جهاتی بعید است و هم احتمال داده شده که بعد از مراجعت از شام به کربلا آمده اند، لیکن در غیر روز اربعین بوده، چه سید و شیخ ابن نما که نقل کرده اند ورود ایشان را به کربلا، به روز اربعین مقید نساخته اند و

این احتمال نیز ضعیف است، به سبب آن که دیگران مانند صاحب روضه الشهداء و حبیب السیر و غیره

که نقـل کرده انـد، مقیـد به روز اربعین سـاخته انـد. و از عبـارت سـید نیز ظاهر است که با جابر در یک روز و یک وقت وارد شدند، چنان که فرموده:

«فوافوا فی وقت واحـد»، و مسـلم است که ورود جـابر به کربلا در روز اربعین بوده و به علاوه ی آنچه ذکر شـد تفصـیل ورود جـابر به کربلا در کتاب مصـباح الزائر سـید بن طاووس، و بشاره المصـطفی که هر دو از کتب معتبره است موجود است و ابـدا ذکری از ورود اهل بیت در آن هنگام نشده، با آن که به حسب مقام باید ذکر شود.

[۸]. ایشان مطلبی اضافه بر سـخن محدث نوری ندارد، و با پاسـخی که آن جا داده می شود پاسخ ایشان معلوم می گردد. پنج. مرحوم شیخ محمد ابراهیم آیتی؛ ایشان نیز منکر قضیه شده است و آن را جزء افسانه های تاریخی شمرده است!

[۹]. شـش. آیت الله شـهید مطهری؛ ایشان خبر ملاقات اهل بیت با جابر را منکر شـده و می فرماید تنها کسـی که این مطلب را نقل کرده سید بن طاووس در لهوف است، و هیچ کس غیر از ایشان نقل نکرده است!

حتی خود سـید در دیگر کتابهای خود متعرض آن نگردیده است و دلیل عقلی نیز با آن سازگاری ندارد. [۱۰]. - گفتنی است که اگر مقصود ایشـان از انکار خبر ملاقات، عـدم حصول آن در خصوص روز اربعین است، که ظاهر عبارت ایشان، به ویژه با ضمیمه ی دلیل عقلی، این را می نماید، باید گفت که سـید بن طاووس، حتی در کتاب لهوف، نیز چنین چیزی را نگفته است. و اگر مقصود ایشان انکار اصل ملاقات اهل بیت با جابر

در کربلاست، سید متفرد نیست و پیش از او ابن نما [۱۱] و پس از او شیخ بهایی [۱۲] و سید محمد بن ابی طالب [۱۳]، علامه مجلسی [۱۴]، قندوزی [۱۵] و دیگران گفته اند.

*****

[۱] اقبال الأعمال، ص ۵۸۹.

[۲] مصباح المتهجد، ص ۷۳۰.

[۳] ر. ك:

سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۷

المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۷۳، ح ۸۸۲

تاریخ دمشق (ترجمه الامام الحسین علیه السلام)، ص ۳۸۸

کفایه الطالب، ص ۴۳۳

اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۲

الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۱۲۶

البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۰۲

سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۶

الصواعق المحرقه، ص ۲۹۴

تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۴۳۹

مقتل الخوارزمی، ج ۲، ص ۹۶

ذخائر العقبی، ص ۱۴۸

نظم درر السمطین، ص ۲۱۷

جواهر المطالب، ج ۲، ص ۲۹۸

امالی شیخ صدوق، ص ۲۰۲.

[۴] امالی شیخ طوسی، ص ۳۱۵، مجلس ۱۱، ح ۶۴۰.

[۵] المعجم الکبیر (طبرانی)، ج ۳، ص ۱۱۴، ح ۲۸۱۷

کفایه الطالب، ص ۴۲۶

مقتل الخوارزمی، ج ۱، ص ۱۶۲

تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۰۸

مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۹

الصواعق المحرقه، ص ۲۹۲

تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۴۶

ذخائر العقبی، ص ۱۴۶

الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۱۲۵

الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۹۳

الارشاد، ج ۲، ص ۱۳۰

دلائل الامامه، ص ۱۸۰

اعلام الوری، ص ۲۱۷

روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۹۳

نظم درر السمطین، ص ۲۱۵.

[۶] ر. ک:

الرکب الحسینی فی الشام و منها الی المدینه المنوره، ص ۳۷۳.

[۷] بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۳۴.

[۸] منتهی الآمال، ص ۵۲۵ - ۵۲۴.

[۹] بررسی تاریخی عاشورا، ص ۱۴۸.

[۱۰] حماسه ی حسینی، ج ۱، ص ۳۰.

[۱۱] مثیر الأحزان، ص ۱۰۷.

[۱۲] توضیح المقاصد، ص ۶.

[۱۳] تسلیه المجالس، ج ۲، ص ۴۵۸.

[۱۴] جلاء العیون، ص ۴۵۰.

[۱۵] ینابیع الموده، ج ۳، ص ۹۲.

متوقفان

و در مقابل،

برخی چون آیت الله شیخ محمد رضا طبسی نجفی، در مسئله توقف نموده و هیچیک از دو نظر اربعین اول یا دوم را نتوانسته اختیار کند و می فرماید:

فعلیه أنا من المتوقفین فی ذلک، و لکن المشهور عند عوام الناس فی السنه الأولی، مع أن ظاهر عده التواریخ أن توقفهم فی الشام لا یقل من شهر؛

بنابراین، من از زمره ی توقف کنندگان در مسئله هستم (و هیچ یک از دو قول را اختیار نمی کنم) ولی مشهور نزد عوام مردم این است که آنان در اربعین اول به کربلا بازگشتند.

با آن که ظاهر بعضی کتب تاریخی این است که توقف ایشان در شام کمتر از یک ماه نبوده است. [۱].

*****

[۱] مقتل الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۸۵ (نسخه ی خطی).

دو دیدگاه در ترازوی نقد

مرحوم محدث نوری و قاضی طباطبایی، در دو جهت مسئله قرار دارند. محدث نوری به طور کلی منکر بازگشت اهل بیت در اربعین اول است و شبهه ی ابن طاووس در اقبال الأعمال را با حواشی دیگر پرورش داده و دیگرانی چون محدث قمی تحت تأثیر او قرار گرفته اند. و در طرف مقابل، شهید قاضی طباطبایی در مقام اثبات مراجعت اهل بیت در اربعین اول برآمده و با پروراندن جواب مرحوم اشراقی و نگارش کتابی قطور به پاسخ گویی ایشان آمده و به حق رنج فراوان و زحمت بسیار کشیده است. از این روی، ما به طور خلاصه، ادله ی هر دو طرف را به نقد و بررسی می نشینیم.

سخنی و دیدگاهی دیگر

تاکنون معلوم شد که شهرت مورد ادعا با توجه به محذورات ذکر شده کارساز نیست، و شواهدی که ذکر گردید فرض امکان را ثابت می کند، ولی برای اثبات وقوع کافی نیست. و اما ملازمه بین زیارت جابر و ملاقات وی با اهل بیت را با بازگشت ایشان به کربلا در اربعین اول اینگونه می توان منتفی دانست:

با توجه به قراین، به نظر می رسد جابر بن عبدالله انصاری، آن یار وفادار و دانشمند عارف و آگاهی که رنج سفر را به جان خریده و از عواقب کار خود نهراسیده و در بزرگسالی و کهولت سن به سمت کربلا رهسپار شده است، به یک زیارت بسنده نکند و دست کم دو بار به زیارت قبر مولا و محبوب خود سالار شهیدان امام حسین علیه السلام شتافته باشد:

زیارت اول:

زیارتی است که طبری در بشاره المصطفی [۱] و سید بن طاووس در مصباح الزائر [۲] و خوارزمی در مقتل الحسین

علیه السلام [۳] آورده اند. زیارت دوم:

زیارتی است که مقرون به ملاقات با اهل بیت علیهم السلام است. در زیر به تبیین این دیدگاه خواهیم پرداخت:

۱. در روایت طبری و سید بن طاووس و خوارزمی، هیچ گونه اشاره ای به مسئله ی ملاقات نشده است؛ بلکه قرینه بر عدم حصول ملاقات نیز وجود دارد. طبری و خوارزمی تصریح می کنند که پس از انجام زیارت، جابر از عطیه می خواهد که او را به سمت خانه های کوفه هدایت کند.

آنگاه هر دو در این مسیر گام برداشتند. [۴] بسیار بعید است که حادثه ای با این اهمیت واقع گردد و عطیه آن را نقل نکند.

۲. آنچه از خبر طبری و سید بن طاووس و خوارزمی استفاده می شود این است که هنگام زیارت جابر، کسی غیر از ایشان نبوده است و حال آن که زیارت مقرون به ملاقات با اهل بیت، وقتی بوده است که گروهی از بنی هاشم نیز به زیارت قبر آن حضرت شتافته بودند و اهل بیت هنگامی که به کربلا رسیدند، جابر را با عده ای از بنی هاشم در آن جا یافتند. [۵].

۳. در زیارت اول، نام و نقش عطیه برجسته است، در صورتی که در زیارت دوم هیچ نام و اثری از عطیه وجود ندارد.

۴. تصریح مورخان و دانشمندان مبنی بر این که جابر نخستین زائر امام حسین علیه السلام است، اثبات کننده ی این مطلب است که زیارت وی پیش از زیارت گروهی از بنی هاشم است و با این بیان، زیارت جابر با عطیه را باید

نخستین زیارت او قرار داد.

خلاصه، آنچه طبری و سید بن طاووس در (مصباح الزائر) و خوارزمی آورده اند، که در آن نام عطیه وجود دارد

و هیـچ گونه اشاره ای از حضور بنی هاشم ندارد و سـرانجام زیارت، به رهسـپاریشان به سـمت کوفه ختم می شود، با آنچه که ابن نما و سـید بن طاووس در (لهوف) آورده انـد، که در آن اثری از نام و نقش عطیه نیست، فرق می کنـد و هیچ گونه بعدی ندارد که شخصی چون جابر به یک زیارت بسنده نکند.

بنابراین، روز اربعین روز زیارت جابر پس از گذشت چهل روز از شهادت سالار شهیدان، حسین بن علی علیهماالسلام است، و زیارت اهل بیت و ملاقات جابر با ایشان پس از اربعین است؛ گرچه دقیقا روز آن را نمی دانیم، ولی مسلما پیش از اربعین دوم است. با توجه به نقلی که ورود سـر مطهر را به شام در اول ماه صفر تعیین کرده است [۶]، چنانچه ورود اهل بیت را هم در این تاریخ به شام بدانیم [۷] و با تکیه به خبری که زمان خروج ایشان، بیسـتم ماه صـفر تعیین شده است [۸]، مدت اقامت ایشان در شـام، بیست روز بوده و بنـا بر آن که مسیر بـازگشت آنان از راه میانبر بادیهالشام بوده باشـد، زمان رسـیدن اهل بیت به کربلا فاصـله ی چنـدانی با اربعین اول نـدارد. و می توان گمان کرد که آنان در حـدود پایان صـفر و یا در اوایل ربیع الاول به کربلا رسـیده باشـند و چنانچه مـدت اقامت ایشان را حدود یک ماه [۹] و یـا یک ماه و نیم [۱۰]، بـدانیم، و یا بازگشت را هم از راه سلطانی بدانیم زمان مقداری به تأخیر می افتد و بعید است که در غیر از ماه ربیع الاول بوده باشد.

با این بیان بسیاری

از مشـکلات مسئله حل می شود، و بسیاری از منازعات و کشمکشها پایان می پذیرد. اما آنچه مرحوم قاضی طباطبایی از آن به عنوان فهم علمـا یاد کرده است، نمی توانـد به عنوان دلیل مطرح گردد و در فرض تحقق، ناشـی از ثبوت ملازمه ی بین زیارت جابر و حصول ملاقات است، که مورد پذیرش قرار نگرفت. با توجه به مطالب گذشته، نتیجه ی بحث این است:

چنانچه اهل بیت را از طریق بادیه الشام به شام برده و آنان از همان مسـیر به کربلا بازگشـته باشـند، و زمان خروج را نیز بیسـتم صفر نـدانیم، امکان رسـیدن به کربلا در اربعین اول وجود دارد. ولی قراینی مسـیر رفت را از این مسـیر تأیید نمی کند، و سـید امین که این احتمال را ذکر می کنـد، هیـچ گونه دلیل و شاهدی را نمی آورد و تنها با ذکر کلمه ی «لعل» و شاید آن را مطرح ساخته است و در هیچ کتاب معتبر و غیر معتبری، اثری از حرکت در این مسیر به چشم نمی خورد.

افزون بر آن، حکومت فاسـد بنی امیه می خواست نهـایت بهره را از جنـایت ننگین خود به دست آورد؛ بنـابراین، حرکت دادن آنهـا از راه سـلطانی، که گفته می شود چهـل منزل را در خود داشت، منطقی جلوه می سـازد و حرکت در این مسـیر به حـدود بیست روز وقت نیاز دارد. و باقی مانـدن آثاری از شـهیدان و اهل بیت در این مسـیر به عنوان تأییـد می تواند مورد اسـتناد قرار گیرد، مثل مشهد نقطه [۱۱]، و یا مدفن برخی از کودکان آل البیت در مسیر، مثل شهرهای حلب یا بعلبک. در برخی از کتب

مورد توجه تاریخی، بعضی از جریانات راه را ذکر کرده اند که مربوط به راه سلطانی است؛ مثل قضیه ی دیر راهب [۱۲] در قِنَّسْرِین [۱۳]،

سخنان بعضی از اهل بیت در بعلبک. بنابراین، با توجه به مدت اقامت اهل بیت در شام که تا حدود یک تا یک ماه و نیم گفته اند، همچنانکه سید بن طاووس، و پیش از او قاضی نعمان گفته است و باعنایت به مدتی که در کوفه زندانی بوده اند، (اگر چه آن مدت کم باشد) و مسئله ی کسب تکلیف از یزید توسط پیک و یا حتی کبوتر نامه بر، باز بازگشت اهل بیت را در اربعین اول منطقی نمی دانیم.

اما تصریح برخی مثل بیرونی و قزوینی و شیخ بهایی و دیگران، معارض است با نقل برخی همانند قاضی نعمان، که از نظر تاریخی بر آنها مقدم است و مثل آنان ذوفنون نبوده است. و آنچه به امامیه نسبت داده اند ناشی از ملازمه ی بین زیارت جابر و حصول ملاقات وی با اهل بیت در اربعین اول است که مورد پذیرش قرار نگرفت، و آن را در زیارتی دیگر پس از اربعین دانستیم. اما تاریخ الحاق سر مطهر به جسد طاهر را یا باید در روز اربعین ندانیم، و یا آن را امری ویژه، و با شرایطی خاص بدانیم؛ همچنان که سید بن طاووس به آن رسیده است. [۱۴].

*****

[۱] بشاره المصطفی، ص ۷۴.

[۲] مصباح الزائر، ص ۲۸۶.

[۳] مقتل الحسین، ج ۲، ص ۱۹۰.

[۴] آن جا که جابر به عطیه می گوید:

«خذنی نحو ابیات کوفان، ثم صارا فی الطریق» (ر. ک:

بشاره المصطفی، ص ۷۵).

[۵] ابن نما در مثیر الأحزان، ص ۱۰۷ می گوید:

«و لما مر عیال الحسین علیه السلام

وجـدوا جابر بن عبدالله الأنصاری رحمه الله علیه و جماعه من بنی هاشم قدموا لزیارته» و قریب این مضـمون را سـید در لهوف، ص ۲۲۵ آورده است.

[۶] الآثار الباقیه، ص ۴۲۲؛ عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، ص ۴۵.

[۷] که به گمان قوی چنان است.

[۸] مسار الشیعه، ص ۴۶؛ مصباح المتهجد، ص ۷۳۰؛ العدد القویه، ص ۲۱۹؛ مصباح کفعمی، ص ۵۱۰ و ۴۸۹.

[۹] اقبال الأعمال، ص ۵۸۹.

[۱۰] شرح الأخبار، ج ۳، ص ۲۶۹.

[۱۱] در سـفری که این جـانب اخیرا به کشور سوریه داشـتم، توفیق زیـارت این مکـان مقـدس را در شـهر حلب پیـدا نمودم، و سنگی را که قسـمتی از آن رنگ خون گرفته بود مشاهده کردم، و این جریان مهم را جناب آقای شـیخ ابراهیم نصـرالله، متولی آن مقام در تاریخ ۱۱ محرم الحرام ۱۴۲۴ ه- ق، برابر با ۲۴ / ۱۲ / ۱۳۸۱ ه- ش برایم باز گو نمود:

«حدود هفت سال پیش در ایام عزاداری حضـرت سیدالشـهدا علیه السلام عده ای از شیعیان پاکستانی در کنار این مقام مشغول عزاداری خالصانه بودند که ناگهان خونی تازه بر روی سنگ ظاهر می شود، و بعد به تدریج در آن فرو می رود، وقتی که خبر به من رساندنـد، خودم را در لحظات آخر رسانـدم. آنچه دیدم یک قطره ی خون تازه بود که باقی مانده بود، و بعد آن هم به تدریج فرو رفت.».

[۱۲] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۶۰

بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۳۰۳

العوالم، ج ۱۷ (تاریخ الامام الحسین علیه السلام)، ص ۴۱۸

از مناقب ابن شهر آشوب، به نقل از نطنزی در خصائص.

[۱۳] قِنَّسْرِین :

هی کوره بالشام منها حلب، و کانت قِنَّسْرِین مدینه، بینها و بین حلب مرحله من

جهه حمص بقرب العواصم ... (ر. ك:

معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۰۴).

[۱۴] ر. ك:

اقبال الاعمال، ص ۵۸۸.

عزاداری

یکصد و بیست و هشت نکته درباره ی روش مرثیه خوانی

با استفاده از کتاب:

سرشک خون

۱- در مرثیه خوانی به «خدا» توکل کنیم.

۲- در مرثیه خوانی توسل به معصومان و کمک از آنان بویژه حضرت فاطمه ی زهرا و امام حسین و حضرت مهدی - علیهم السلام - را فراموش نکنیم.

۳- در مرثیه خوانی، از خاندان عصمت و طهارت - علیهم السلام - با احترام یاد کنیم، مثلا برای مرد (علیه السلام) و برای زن (علیهاالسلام) را به کار بریم.

۴- از خدا بخواهیم تا خاندان عصمت و طهارت بویژه حضرت مهدی - علیهم السلام - به جلسات مرثیه خوانی ما عنایت کنند و در این گونه مجالس تشریف بیاورند و چشمان گنهکار ما را به جمال دل آرای خویش نورانی بفرمایند.

۵- اگر به مرثیه خوانی علاقه داریم از خاندان عصمت و طهارت بویژه حضرت فاطمه ی زهرا و امام حسین و امام زمان - علیهم السلام - بخواهیم تا ما را در زمره ی مرثیه خوانان واقعی خود قرار دهند.

۶- مرثیه خوانی از نعمتهایی است که خداوند و خاندان عصمت و طهارت - علیهم السلام - به دوستان خود عطا می کند، پس آن را دست کم نگیریم و کم ارزش نکنیم.

۷- می توانیم ثواب مرثیه خوانی خود را به معصومان - علیهم السلام - یا مراجع تقلید - رضوان الله علیهم - و یا پدر و مادر و فامیل و مانند آن هدیه کنیم.

۸- خواندن مرثیه را به عنوان انجام عبادت و وظیفه ی شرعی بدانیم.

۹- در هنگام مرثیه خوانی با طهارت و با نظافت باشیم.

۱۰- می توانیم پیش از مرثیه خوانی دو رکعت نماز بخوانیم و از خدا

بخواهیم تا ما را در مرثیه خوانی موفق بدارد.

۱۱- شایسته است پیش از خواندن مرثیه جمله ی «یا اباعبدالله ادرکنا» یا جمله ی «یا صاحب الزمان ادرکنا» و یا جمله ی «یا فاطمه الزهراء ادرکینا» را از قلب خود بگذرانیم و یا بر زبانمان جاری نماییم.

۱۲- پیش از مرثیه خوانی درباره ی آن فکر نماییم که چگونه آن را آغاز کنیم، چگونه آن را ادامه دهیم و چگونه آن را به پایان بریم و بطور کلی چگونه آن را بیان نماییم.

۱۳- مرثیه را با نام و حمد خدا و درود و صلوات بر پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - و ائمه ی معصومین - علیهم السلام - و بیزاری از دشمن آنان آغاز کنیم. مثلا بگوییم:

«بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمن، ثم الصلوه و السلام علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین

و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین».

۱۴- می توانیم مرثیه را نیز با نام خدا و یاد صفات خدا آغاز کنیم. مثلا بگوییم:

«بسم الله الرحمن الرحیم، یا رحمان یا رحیم ...».

۱۵- پس از ذکر نام و صفات و حمد خدا و درود بر معصومان می توانیم چند بیت شعر بخوانیم و یا خاطره و داستانی را ذکر کنیم و سپس اصل مرثیه را بازگو نماییم.

۱۶- اگر شعر یا خاطره و یا داستانی پیش از خواندن اصل مرثیه مورد استفاده قرار می گیرد، سعی شود آن قدر طولانی نگردد که از اصل مرثیه بیشتر شود و اصل مرثیه و هدف و محتوای آن را تحت الشعاع خود قرار دهد.

۱۷- چناچه شعر یا داستان یا

خـاطره و یـا نظـایر آن در مرثیه خوانی مورد اسـتفاده قرار گرفتنـد، بایـد از نظر محتوا درست و از نظر مـدرک صـحیح و معتبر باشند.

۱۸- شایسته است از اشعار عرفانی مربوط به مرثیه در همه جا استفاده نشود، زیرا عرفان، زمینه و یا زمینه سازی می خواهد.

۱۹- در آغـاز راه و پیش از خوانـدن مرثیه، آن را در خـانه یـا ماننـد آن تمرین و حفظ کنیم، تا در هنگام خوانـدن مرثیه دچار اشتباه و یا فراموشی نشویم.

۲۰- اگر شنوندگان برای شنیدن مرثیه بطور پراکنده نشسته اند، در صورت امکان از آنان بخواهیم به صورت جمعتر بنشینند.

۲۱- سعی کنیم تا مرثیه را بدون مقدمه چینی و زمینه سازی شروع ننماییم. به قول معروف، فوری به «گودال قتلگاه» نرویم.

۲۲- برای مقـدمه چینی و زمینه سازی می توان مرثیه را با عرض سـلام بر معصوم یا شـهید مورد نظر، و یا همان گونه که گفته شد با خواندن شعر و ذکر داستان و خاطره ای مربوط به مرثیه ی مورد نظر آغاز کنیم.

۲۳- گاهی برای آغاز یا پایان مرثیه ی سرور شهیدان می توانیم این سلامها را بخوانیم:

«السلام علیک یا اباعبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک علیک منی سلام الله ابدا ما بقیت و بقی اللیل و النهار و لا جعله الله اخر العهد منی لزیارتکم السـلام علی الحسـین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین [و رحمه الله و برکاته]».

۲۴- در آغاز یا پایان مرثیه ی هر معصومی - علیه السـلام- می توانیم قسـمتی از دعای توسل را که مربوط به آن معصوم است بخوانیم، مثلا برای مرثیه ی امام حسین - علیه السلام- عرض کنیم:

«[السلام علیک] یا

اباعبدالله یا حسین بن علی ایها الشهید یابن رسول الله یا حجه الله علی خلقه یا سیدنا و مولینا انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیها عند الله اشفع لنا عندالله».

۲۵- معمولا مرثیه دارای سه مرحله است:

یک: مقدمه،

دو: اوج

و سه: فرود.

بعد از رسیدن مرثیه به مرحله ی اوج و سوزناک خود، آن را زیاد طول ندهیم، یعنی مرحله ی فرود مرثیه را کوتاه کنیم، که گاهی مرثیه حتی بدون فرود نیز خوانده می شود.

۲۶- مرحله ی اوج مرثیه، مرحله ای است که گره مرثیه گشوده می شود و سوزناک ترین قسمت مرثیه است. بدین جهت مرحله ی اوج مرثیه را زود بیان نمی کنیم.

۲۷- وقتی مرثیه به مرحله ی اوج خود رسید سوز و گدازی را در شنوندگان برانگیزانیم و «تحولی درونی» در آنها به وجود آوریم به گونه ای که حالت توجه به معارف بلند عاشورایی با آن سوز و گداز همراه گردد.

۲۸- در اوج مرثیه با کلماتی مانند «یا حسین» و «یا زهرا» توسل را بیشتر و داغتر کنیم.

۲۹- اگر مرثیه را همراه با سخنرانی انجام می دهیم شایسته است که ارتباط موضوع سخنرانی با موضوع مرثیه را فراموش نکنیم و ارتباط بین آن دو را در نظر داشته باشیم، و به اصطلاح سخنوران مرثیه خوان «گریز» بزنیم.

۳۰- شایسته است مرثیه را با خواندن دعا و فاتحه و صلوات و قیام برای حضرت مهدی – عجل الله تعالی فرجه الشریف – به پایان بریم.

۳۱- پس از پایان مرثیه می توان آیه ی «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون:

و ستمکاران بزودی خواهند دانست که به چه مکانی باز می گردند.» و یا

آیه ی «الا لعنه الله علی الظالمین:

آگاه باشید نفرین خدا بر ستمکاران است»، را خواند.

۳۲- بعد از خواندن آیاتی که گفته شد می توانیم برای استجابت دعا پنج بار آیه ی «امن یجیب المظطر اذا دعاه و یکشف السوء» را بخوانیم.

۳۳- می توانیم پس از «امن یجیب» این دعا را بخوانیم «اللهم انا نسئلك و ندعوك باسمك العظیم الاعظم الاعز الاجل الاکرم بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و التسعه المعصومین من ذریه الحسین» و سپس ده بار «یا الله» بگوییم و آن گاه دعاهای دیگر را بخوانیم.

۳۴- اگر هنگام مرثیه خوانی، مطلب یا شعر بعدی را فراموش کردیم، مطلب یا شعر قبلی را تکرار می کنیم و شرح می دهیم و در ضمن این کار به جستجوی مطلب یا شعر بعدی می پردازیم تا آن را به یاد آوریم.

۳۵- برای مرثیه خوانی اگر می توانیم در جایی قرار گیریم که مشرف بر شنوندگان باشیم.

۳۶- شایسته است موانع تمرکز حواس را از محل مرثیه خوانی حذف کنیم. گاهی این کار با تذکری از سوی مرثیه خوان می تواند انجام گیرد.

۳۷- در آغاز مرثیه می توانیم از شنوندگان بخواهیم تا سرها را به زیر بیندازند، دلها را روانه ی کربلا کنند و زانوی غم در بغل بگیرند.

۳۸- تا می توانیم مدت و مقدار مرثیه را در مدت زمانی که از ما خواسته اند انجام دهیم، یعنی مرثیه را بموقع شروع کنیم و بموقع خاتمه دهیم.

۳۹- در ابتدای مرثیه صدای خود را خیلی بالا نبریم و بلند نکنیم، تا برای ادامه ی مرثیه نیز نفس داشته باشیم.

۴۰- گاهی گلو و دهان مرثیه خوانهای مبتدی خشک می شود و

یـا نفس آنان کم می آیـد، این امری طبیعی است که به مرور زمان از بین می رود. ولی نکات مرثیه خوانی ماننـد نکته ی قبلی را نیز باید رعایت کرد، تا با چنین مشکلی روبرو نشد.

۴۱- اگر صـدای شـما گرفته یـا سـرما خورده و یـا ناصـاف است، چنـانچه می توانیم در رفع آن بکوشـیم و یا خودمان پیش از خواندن مرثیه به شنوندگان آن را بگوییم.

۴۲- سعی کنیم برای خواندن مرثیه، شروع خوب، گیرا و جذابی داشته باشیم.

۴۳- تلاش کنیم خودمان نیز همراه خواندن مرثیه بسوزیم و اشک بریزیم و گریه کنیم که گفته اند:

«آنچه از دل برآید، لا جرم بر دل نشیند».

۴۴- اگر هنگام خواند مرثیه، خودمان گریه نمی کنیم (بکاء)، دست کم حالت گریه به خود بگیریم (تباکی).

۴۵- سوز و حال و گریه در مرثیه خوانی را از خود خدا و معصومان – علیهم السلام – طلب کنیم.

۴۶- خود را برتر از مرثیه خوانهای دیگر ندانیم و متواضع باشیم. مثلا نگوییم:

«من یک ساعت مرثیه خوانی کردم ولی فلانی کم آورد».

۴۷- علاقه و تمرین و صدق و اخلاص و تقوا از عوامل موثر در مرثیه خوانی است؛ پس به آنها توجه بیشتری کنیم.

۴۸- تعداد کم یا زیاد جمعیت در اخلاص ما برای مرثیه خوانی تأثیر نگذارد. مثلا نگوئیم:

«دیشب در مجلسی مرثیه خوانی کردم که غلغله بود و جای سوزن انداختن نبود».

۴۹- اگر از مرثیه خوانی ما انتقاد سودمندی کردند، ناراحت نشویم و آن را بپذیریم.

۵۰- از تحقیر مرثیه خوانهای دیگر به گونه های مختلف خودداری کنیم، مثلا نگوئیم:

«روی فلانی را کم کردم».

۵۱- اگر برای مرثیه خوانی به ما هدیه ای ندادند ناراحت نشویم، زیرا پاداش اصلی و حقیقی

این کار نزد خدا است.

۵۲- به خاطر حضرت فاطمه ی زهرا و امام حسین – علیهاالسلام – برای مرثیه خوانها احترام ویژه ای قائل باشیم.

پس حداقل می توانیم به احترامشان از جای خود برخیزیم و یا دست آنان را ببوسیم.

۵۳- هنگام مرثیه خوانی با مدیریت خود، کنترل مجلس را به عهده بگیریم، زیرا ممکن است در بعضی موارد، کنترل مجلس را از دست بدهیم و یا دیگران بخواهند نظم مجلس را به هم بزنند.

۵۴- تجربیات مرثیه خوانی خود را در اختیار دیگران قرار دهیم و در این مورد نیز سخاوتمند باشیم، که خیر و برکت نزد خداست.

۵۵- حتما بر موضوع و محتوای مرثیه تسلط کافی داشته باشیم. مثلاـ بدانیم در آغاز و مقدمه ی مرثیه چه چیزهایی را باید بخوانیم و در اوج و فرود مرثیه چه چیزهایی را باید بگوییم.

۵۶- در آغاز راه و پیش از خواندن مرثیه، یک بار دیگر مرثیه را مطالعه و مرور کنیم تا مرتکب اشتباهی نشویم.

۵۷- می توانیم در ابتدای مرثیه خوانی موضوع مرثیه را به شنوندگان بگوییم، مثلا به آنان بگوییم:

«امشب می خواهم روضه ی حضرت علی اکبر –علیه السلام– را برای شما بخوانم».

۵۸- اگر چراغهای مجلس مرثیه خوانی خاموش شوند، شاید حزن و اندوه بیشتری بر آن مجلس حاکم گردد؛ پس در مواردی به این نکته توجه داشته باشیم.

۵۹- در مرثیه خوانی از طرح سئوالات و شبهات بدون پاسخ پرهیز نماییم. مثلاـ در مرثیه ی حضرت فاطمه ی زهرا – علیهاالسلام – این سوال را مطرح نکنیم که چگونه ممکن است حضرت فاطمه ی زهرا – علیهاالسلام – بعد از مرگش، دستهای خود را از کفن بیرون آورد و امام حسن و امام حسین –

علیهاالسلام - را در آغوش بگیرد و بعد پاسخ آن را هم ندهیم.

۶۰- مطالب احتمالی و مشکوک در مرثیه خوانی مانند حضور حضرت لیلا - علیهاالسلام - در کربلا را به صورت قطعی و یقینی ذکر نکنیم و یا حتی از ذکر آنها خودداری نماییم.

۶۱- بدون ضرورت، مرثیه را تکرار نکنیم و از دوباره خوانی بپرهیزیم.

۶۲- می توانیم از آیات، روایات، شعر، داستان و خاطره، مثال و تشبیه، ضرب المثل، آمار و اخبار صحیح و دقیق، سخنان عالمان و بزرگان و دانشمندان نظیر حضرت امام خمینی - قدس سره الشریف - و جملات و قطعه های ادبی و زیبایی که متناسب با موضوع و محتوای مرثیه باشند استفاده نماییم.

۶۳- اگر در خواندن مرثیه دارای سبک خاصی هستیم، آن قدر تمرین و ممارست داشته باشیم تا آن سبک را از دست ندهیم.

۶۴- در آغاز راه می توانیم پیش از مرثیه خوانی چند نفس عمیق بکشیم، تا ترس و دلهره ی ما از بین برود و آرامش جای آن را بگیرد.

۶۵- بطور طبیعی مرثیه خوانی کنیم و خود را به تکلف و زحمت نیندازیم.

۶۶- نزد عموم از به کارگیری کلمات و لهجه ی خاص و محلی در مرثیه خوانی خودداری کنیم و از داشتن تکیه کلام پرهیز نماییم.

۶۷- تا می توانیم از ابتکار و خلاقیت و ذوق و سلیقه ی خود و دیگران در انتخاب مراثی و کیفیت بیان و شیوه ی آغاز و پایان آنها استفاده کنیم.

۶۸- اگر در خواندن مرثیه اشتباهی کردیم، در همان جلسه و اگر نتوانستیم در جلسه ی بعد، آن اشتباه را تصحیح نماییم.

۶۹- می توانیم هنگام خواندن مرثیه، تحمل در برابر مشکلات و صبر در مقابل مصایب

را برای شنوندگان زمینه سازی کنیم، زیرا معصوم – علیه السلام – فرموده است:

«صبر نیمی از ایمان است».

۷۰- به مرثیه ای که می خوانیم، خودمان اعتقاد داشته باشیم، تا این اعتقاد در شنوندگان نیز تأثیر معنوی و عاطفی بگذارد.

۷۱- کیفیت بعضی گریه کردنها زننده است، از انجام چنین گریه هایی خودداری کنیم.

۷۲- از دروغها و تحریفاتی که در مرثیه ها صورت گرفته است با اطلاع باشیم تا آنها را نخوانیم.

۷۳- مواظب باشیم برای گریاندن مردم، مرثیه ها را کم و زیاد و تحریف نکنیم تا مثلا- سوزناک شوند و مردم را به گریه اندازند.

۷۴- اگر نگاه جمعیت یا افراد خاصی مانع مرثیه خوانی ما می شود، می توانیم گاهی چشمان خود را روی هم بگذاریم.

۷۵- توجه داشته باشیم که مرثیه خوانی با زبان محاوره ای دلنشین تر از مرثیه خوانی با زبان مکاتبه ای است.

۷۶- مرثیه خوان با تجربه ای می گفت:

«مراثی و اشعار مربوط به آن را پیش از خواب حفظ کنید تا در ذهن شما کاملا نقش ببندد».

۷۷- از هر حالت و یا حرکتی که متناسب با مرثیه خوانی و شخصیت مرثیه خوان نباشد خودداری کنیم.

۷۸- برای مرثیه خوانی و جاری ساختن اشکها، سعی کنیم احساسات و عواطف شنوندگان را برانگیزانیم.

۷۹- برای برانگیختن شور و احساس شنوندگان باید خودمان در هنگام مرثیه خوانی شور و سوز و احساس نیز داشته باشیم.

۸۰- بین محتوای مرثیه و شرایط و احساسات شنوندگان ارتباط برقرار کنیم، تا غم و اندوه بیشتری را احساس نمایند و اشک بیشتری را جاری سازند.

۸۱- هنگام مرثیه خوانی به همه ی جمعیت نگاه کنیم تا توجه همگان را جلب نماییم. و نیز برای جلب توجه و تأثیر بیشتر می توانیم در حد

ضرورت و متناسب و هماهنگ با محتوای مرثیه از حرکات سر و صورت و دست استفاده کنیم.

۸۲-برای مرثیه خوانی ترس به خود راه ندهیم، و از جمعیت زیاد شنوندگان و شخصیت آنان هراسان نشویم.

۸۳- در آغاز مرثیه خوانی ترس و لرز و دلهره و ضربان شدید قلب امری طبیعی است، از این رو یاس را به خود راه ندهیم و مرثیه خوانی را در «جاهای مختلف» و در حضور «جمعیتهای گوناگون» تمرین و دنبال کنیم تا ترس و دلهره ی ما از بین برود.

۸۴- آثار و فواید معنوی مرثیه خوانی را به خاطر بیاوریم، تا علاقه ی ما به مرثیه خواندن بیشتر شود که نعمتی بزرگ است و متاسفانه برخی از آن غافلند.

۸۵- اگر مرثیه را همراه با سخنرانی می خوانیم مواظب باشیم که مرثیه ی ما ناقض سخنرانی مان نباشد و بعکس، مثلا - بنا به فرض - اگر در سخنرانی می گوییم:

«توبه در آخر عمر پذیرفته نمی شود» در این صورت نباید مرثیه ی حضرت حر را بخوانیم، زیرا حضرت حر در آخر عمرش توبه کرد و امام حسین - علیه السلام- توبه ی او را پذیرفت.

۸۶- هدف نهایی از مرثیه خوانی «گریاندن» نیست، اگر چه مرثیه ی همراه با گریه بهترست.

۸۷- مرثیه خوان باید آن چنان ورزیده باشد که اگر به او گفتند در سه دقیقه مرثیه خوانی کند بتواند، و چنانچه به وی گفتند در سی دقیقه مرثیه خوانی کند باز هم بتواند.

۸۸- اگر در آغاز راه هستیم به خود «تلقین» کنیم که می توانیم مرثیه خوانی نماییم، زیرا تلقین یکی از راههای تعلیم و تعلم است.

۸۹- در همه جا نباید مرثیه خواند، بلکه باید با شرایط مرثیه خوانی

موجود باشد و یا شرایط آن را به وجود آورد و سپس مرثیه خواند.

۹۰- مرثیه ها را مطابق فهم و موقعیت فردی، سنی، زمانی و مکانی شنوندگان انتخاب کنیم و بخوانیم. مثلا برای نوجوانان مرثیه ی حضرت قاسم - علیه السلام- و برای کودکان مرثیه ی حضرت رقیه - علیهاالسلام - و برای بانوان مرثیه ی حضرت زینب - علیهاالسلام - را بخوانیم.

۹۱- می توانیم از مرثیه ها نکات اخلاقی، تربیتی، سیاسی، تاریخی و نظامی را استفاده کنیم و آنها را برای شنوندگان بازگو نماییم. یک فرمانده ی نظامی می گفت:

«گاهی مواقع از مراثی امام حسین - علیه السلام- و پیکار او با دشمنانش، نکات نظامی را برداشت می کنیم».

۹۲- معمولا از تعابیری که مخصوص همان زمانها بوده است استفاده کنیم، مثلا به جای خیمه کلمه ی چادر یا سنگر و به جای عمود، کلمه ی گرز را به کار نبریم.

۹۳- مجالس دعا، ختم و مانند آن زمینه ی خوبی برای یادگیری و شروع مرثیه خوانی است.

۹۴- فقط برای دیگران مرثیه نخوانیم، بلکه در بعضی اوقات و در تنهایی برای خود یا خانواده مان نیز مرثیه بخوانیم.

۹۵- جلسه ی مرثیه می تواند برای مخاطبان، جلسه ی توبه و بازگشت به سوی خدا نیز باشد، به آن توجه کنیم و از آن استفاده نماییم.

۹۶- مرثیه خوان نباید بر مسموعاتی (شنیده ها) که به نظر دروغ و غیر صحیح یا غیر قابل قبول است تکیه کند.

۹۷- در مجالس مرثیه خوانهای خبره و مشهور شرکت نماییم، تا از روش و کیفیت مرثیه خوانی آنان نیز بهره مند شویم. یکی از مرثیه خوانها می گفت:

«برای یادگیری مرثیه خوانی باید در جلسات مرثیه خوانها شرکت کنید تا با چشم خود ببینید که چگونه مرثیه می خوانند».

۹۸-

مرسوم است که در هر یـک از روزها یا شـبهای دهه ی محرم، مرثیه ی یکی از وقایع یا شـهدای کربلا را می خواننـد، از مرثیه خوانـان بـا تجربه این را سوال کنیم که مثلاـ در شب تاسوعـا یا عاشورا چه مرثیه ای بایـد خوانـده شود؛ البته این امر در جاهای مختلف متفاوت است.

۹۹- اگر مثلا در دو جا مرثیه خوانی می کنیم بهتر است برای هر کـدام مرثیه ی جداگانه و یا دو قسـمت مختلف از یک مرثیه را بخوانیم، زیرا در بعضی موارد ممکن است برخی از شنوندگان هر دو جا یکی باشند.

۱۰۰- مرثیه ها را طوری بازگو نکنیم که خواری و ذلت خاندان عصمت و طهارت - علیهم السلام - از آن برداشت شود.

۱۰۱- در مرثیه می توان به جـای آمـار و اعـدادی که از نظر صـحت مورد تردیـد و یـا انکار است، به کلماتی از قبیل (جمعیتی بسیار)، (عده ای زیاد)، (تعدادی فراوان) اکتفا نمود، مثلا به جای اینکه بگوییم:

«امام حسین - علیه السلام- چندین هزار نفر از دشمنان را کشت»، بهتر است بگوییم:

«امام حسین - علیه السلام- تعداد فراوانی از دشمنان را کشت».

۱۰۲- شایسـته است از ذکر مراثی یـا آماری که موجب انکار یا عکس العمل منفی شـنوندگان می شود خودداری کنیم. بویژه در مقابـل شـنوندگانی که کمتر از اعتقـاد راسـخ و ایمـان بالاـ برخوردار هسـتند. مثلا در چنین مجالسـی شایـد لازم نباشـد که بگوییم:

«نوجوان کربلا حضرت قاسم - علیه السلام - سی و پنج نفر از دشمنان را کشت».

۱۰۳- می توانیم برخی از قسـمتهای مرثیه یـا اشـعار و رجزهای آن را با همان زبان عربی بخوانیم و سـپس آنها را ترجمه کنیم، مگر در مواردی که ترجمه ی آنها لازم

نباشد.

۱۰۴- اگر از کلمات و جملات عربی در مرثیه خوانی استفاده می کنیم آنها را بطور صحیح تلفظ کنیم، بویژه در مجالسی که آشنایان به زبان عربی مانند علما و طلاب حضور دارند.

۱۰۵- اگر به زبان عربی آشنایی داریم، مراثی حضرت فاطمه ی زهرا - علیهاالسلام - در جلد (۴۳) بحار الانوار و مراثی امام حسین و اصحابش -- علیهم السلام - در جلدهای (۴۴) و (۴۵) بحار الانوار گردآوری شده اند.

۱۰۶- اگر بعد از غذا و یا با حالت کسالت، بیماری، خستگی، عصبانیت، ناراحتی، خواب آلودگی و مانند آن مرثیه خوانی نکنیم، بهتر و موثرتر است. از این رو آرامش، سلامت و استراحت کافی پیش از مرثیه خوانی را فراموش ننماییم.

۱۰۷- می توان برای یادگیری مرثیه ها و اشعار زیبا دفتری مانند کلاسور را تهیه کرد و آنها را در آن دفتر نوشت، تا در هنگام مرثیه خوانی به تناسب موضوع از مرثیه ها و اشعار آن استفاده نمود.

۱۰۸- کسب تجربه از خود و دیگران از رموز موفقیت در امر مرثیه خوانی است.

۱۰۹- دقت کنیم محتوای مرثیه را اشتباه نگوییم. مثلا توجه داشته باشیم که حضرت عباس - علیه السلام- مشک آب را اول به دست راستش گرفت و یا به دست چپش؟

یا مثلا امام حسین - علیه السلام - زبانش را در دهان حضرت علی اکبر - علیه السلام - گذاشت و یا بعکس؟

۱۱۰- در مرثیه خوانی از این شاخه به آن شاخه نپریم، بلکه همان موضوع و محتوای مرثیه را برای شنوندگان بازگو کنیم.

۱۱۱- سعی کنیم مرثیه را برای شنوندگان «مجسم» نماییم.

۱۱۲- در مرثیه خوانی مواظب باشیم به جای تقویت روحیه، تضعیف روحیه نکنیم.

۱۱۳- اگر مرثیه خوانهای دیگری برای خواندن

در مجلس حضور دارند، وقت آنان را نیز در نظر داشته باشیم.

۱۱۴- خوانـدن مرثیه را بیش از حـد، طولانـی نکنیم، تا موجب ملال و خسـتگی شـنوندگان نشود و بر آنان اثر منفی نگـذارد؛ بویژه در مجالسی که علاقه و زمینه ی کمتری نسبت به مرثیه در آنها وجود دارد، از طولانی کردن مرثیه خودداری نماییم.

۱۱۵- در غیر موارد ضـروری، مرثیه را متناسب با زمان خود بخوانیم، مثلا مرثیه ورود امام حسین – علیه السلام- به کربلا را در همان اوایل محرم و مرثیه ی ورود جابر بن عبدالله انصاری به کربلا را در روز اربعین بخوانیم.

۱۱۶- سـعی کنیم حتما در ایام خاص و ویژه مانـد ماههای محرم و صـفر و ایام فاطمیه و شـبهای قـدر و وفات و شـهادت مرثیه بخوانیم. و شایسته است در این ایام از خنده و مزاح پرهیز کنیم.

۱۱۷- از کتابهای مقتل (مقاتل) و مرثیه هایی که دارای مـدرک و سـند و مأخـذ صـحیح و معتبر هسـتند اسـتفاده کنیم، و از هر مرثیه خوانی، مرثیه هـا را نقـل ننمـاییم و برای دیگران نخوانیم. کتابهـای منتهی الامـال، نفس المهموم و بیت الاـحزان محـدث قمی، لهوف سـید بن طاووس، جلاء العیون مجلسی و ارشاد شیخ مفید در زمینه ی مرثیه خوانی کتابهای خوب، مفید و معتبری هستند.

۱۱۹- اگر مأخـذ و مـدرک مرثیه را به شـنوندگان بگوییم بهتر است، بخصوص در مجالسـی که طلاب، علما و بزرگان حضور دارند.

۱۲۰- آرام و شمرده شمرده مرثیه را بخوانیم و با فریاد و با شتاب و سرعت بیش از حد، مرثیه خوانی نکنیم.

۱۲۱- هنگام خواندن مرثیه فاصله ی مناسب دهان خود با میکروفون را رعایت کنیم، تا صدا خوب منتقل شود و بلندگو سوت

نکشد. و توجه داشته باشیم که صدای بلندگو بیش از اندازه، کم یا زیاد نباشد.

۱۲۲-اگر مرثیه را با صوت زیبا بخوانیم دلنشین تر است. و اگر صوت زیبا نداریم، مرثیه را به صورت عادی و معمولی و بدون صوت بخوانیم، ولی مرثیه خوانی را به خاطر نداشتن صوت زیبا ترک و رها نکنیم.

۱۲۳- در جاهایی که مرثیه، سوزناک و حزین می باشد، بهتر است هماهنگ با آن، صدایمان را سوزناک و حزین و چهره مان را اندوهناک نماییم.

۱۲۴- شایسته است صوت ما هنگام خواندن مرثیه یکنواخت نباشد، بلکه صوت خود را به تناسب محتوای مرثیه و به گونه ای که زننده نباشد بالا و پایین ببریم و بلند و آهسته کنیم.

۱۲۵- اگر در شیوه و سبک مرثیه خوانی از کسی تقلید می کنیم آن را به مرور زمان ترک نماییم تا خودمان صاحب سبک شویم، البته گفته اند در آغاز راه، تقلید از مرثیه خوانهای دیگر اشکالی ندارد.

۱۲۶- اگر مرثیه خوانهای دیگری نیز در مجلس حضور دارند از روی احترام، از آنان کسب اجازه کنیم و به آنها تعارف نماییم.

۱۲۷- کتابها و اشعار مرثیه و نوحه خوانی را مطالعه کنیم، و به نوارهای مرثیه و نوحه خوانی گوش فرا دهیم.

۱۲۸- از بانی و مؤسس و دست اندرکاران مجلس روضه خوانی تشکر و قدردانی نماییم، اما به صورت مبالغه آمیز و خارج از حد و فراتر از واقعیت نباشد.

چهل نکته برای حضور در مجلس روضه

شیخ مهدی دانشمند

بسم الله الرّحمن الرّحیم

آداب شرکت در مجالس اهل بیت علیهم صلوات الله

۱. با نیت پاک و خالص باید شرکت کرد.

مبادا به خاطر آشنایی با صاحب منزل و مجلس و یا رودربایستی با کسی و یا اجبار و اکراه در

کار باشد.

۲. با وضو از منزل خارج شویم.

۳. بـا بهترین و منـاسب ترین لباسـها در مجلس شـرکت کنیم (اگر ایام عزاداریست با لباس مشـکی و اگر ایام جشن و سـرور و شادی اهل بیت علیهم السّلام است با لباسهای روشن و تمیز و معطّر)

۴. با زدن عطر دیگران را در مجلس امام حسین علیه السّلام آزرده خاطر نکنیم.

۵. ارواح گذشتگانمان را در ثواب حضور در مجلس اهل بیت علیهم السّلام شریک کنیم.

۶. تهیه کیسه یـا پلاستیـک برای کفش هـای خود. مبادا با کفش به روی فرش مجلس امام حسـین علیه السّلام پای گـذاریم و مطمئن باشیم بر بال ملائک جسارت کرده ایم.

۷. به دلیل ارزش فراوان اشک و گریه بر اباعبدالله الحسـین علیه السّلام دستمال اشک و دستمالی دیگر برای آبریزش بینی تهیه کنیم، که مبادا با دستمالی که صورتتان را تمیز می کنید اشکهایتان را نیز با همان دستمال پاک کنید!

۸. داشـتن یک مهر و تسبیـح که اگر زیارت عاشورا خوانـده شـد برای سـجده زیارت مهر همراه داشـته باشـید و با تسبیح خود مشغول ذکر گفتن شوید.

۹. یـک دفتر کوچک یا داشـتن یک سررسـید و قلم سـعی کنیـد مطالبی که در مجلس بیان می شود را یاداشت کرده و با ذکر تاریخ و نام سخنران و مکان سخنرانی یک مجموعه فرهنگی مذهبی برای خود باقی بگذارید.

۱۰. دیگران را نیز برای شرکت در مجالس اهل بیت علیهم السّلام تشویق کنید.

۱۱. اگر وسـیله ای دارید و افرادی را می شناسید که به دلیل بعد مسیر قادر به شرکت در مجالس اهل بیت علیهم السّلام نیستند به دنبال آنان رفته تا در ثواب حضور دیگران در مجلس

اهل بیت علیهم السّلام نیز شریک باشید.

۱۲. مبادا در پارک کردن ماشین یا وسیله نقلیه خود برای مردم سد معبر و مزاحمت ایجاد کنید.

۱۳. اگر با خانواده و یا دوستان هستید برای زمان برگشت وعده گذاشته و به وعده خود عمل کنید که مبادا با معطل کردن دیگران ثواب مجلستان را از بین نبرید.

۱۴. بدانید هر قدمی که به طرف مجلس اهل بیت علیهم السّلام برمی دارید صدها گناه محو صدها حسنه ضبط و صدها مقام و درجه برای شما نوشته خواهد شد.

۱۵. برای داشتن حضور ی بیشتر و خشوعی بهتر و اشکی ریزان می بایست حداقل از ۲۴ ساعت قبل آمادگی روحی و معنوی را در خود ایجاد کنید.

۱۶. نباید فراموش کنیم که حضور در مجلس روضه بهترین عامل پاک کننده قلب و روح آدمیست.

۱۷. به محض ورود به مجلس روضه تلفن همراه خود را خاموش کنید که مبادا باعث به هم خوردگی هواس دیگران باشد.

۱۸. اگر در زمان ورود به مجلس سخنران یا مداح مشغول اجرای برنامه بود با سلام نکردن ادب خویش را نشان دهید که مبادا هواس همه را پرت کرده و تشویش خاطر و ذهن به وجود آورید.

۱۹. هر کجا که جا بود بنشینید نه هر جا که خواستید.

۲۰. مبادا در زمان ورود به مجلس دیگران را اذیت کنید و یا مجلس را به هم بزنید به دلیل اینکه می خواهید در نزدیک ترین جای جایگاه بنشینید.

۲۱. مبادا با سر و صدا کردن توجه دیگران را به خود جلب کنید.

۲۲. مبادا به هنگام برنامه مجلس با کنار دستی خود صحبت کنید که هم خودتان از فیض محروم شده اید و هم

مزاحم دیگری بوده و به دلیل بی توجهی به مجلس مرتکب گناه و معصیت شوید.

۲۳. مبادا در حال گریه دیگران به مردم نگاه کنید که حالت بکاء و حزن از کسی گرفته شود.

۲۴. مبادا به خصوص در زمان خواندن مرثیه به مزاح و یا خندیدن و یا خنداندن کسی مشغول شوید که عقوبتی سخت در پیش خواهید داشت.

۲۵. به هنگام پذیرایی در مجلس روضه با احترام و دقت و با نیت شفاء پذیرایی شوید.

۲۶. مبادا با کثیف کردن مجلس اهل بیت علیهم السّلام مرتکب گناهی بزرگ شوید.

۲۷. اگر فرزند خردسالی به همراه دارید قبلاً از ورود به مجلس برای آرام بودن و ساکت بودن او با فرزند خود صحبت کنید و در مجلس روضه فرزندان خود را کنترل کرده تا مبادا با شیطنت و بازی های خود نظم مجلس اهل بیت علیهم السّلام را به هم بریزد.

۲۸. از داشتن گریه صدا دار خود خجالت نکشید که به طور قطع و یقین با حال حزن و اندوه شما دیگران را نیز به اندوه و حزن برای اهل بیت علیهم السّلام تشویق خواهید کرد.

(مجلس را با ناله های سوزان خود گرم کنید)

۲۹. به گونه ای در مجلس بنشینید که اگر مجلس به کمبود جا دچار مشکل باشد دیگری را نیز کنار خود جای دهید تا با حضور او در مجلس روضه شما نیز در ثواب او شریک باشید.

۳۰. به هنگام روضه و مقتل خوانی چیزی میل نفرمائید.

۳۱. سعی کنید چنان برنامه ریزی کنید که نخواهید وسط مجلس جلسه را ترک کنید و دیگران را نیز به ترک مجلس تحریک نمائید.

۳۲. فراموش نکنید مهم ترین زمان مجلس روضه

دعا می باشد مبادا به هنگام دعا کردن با بی توجّهی از مجلس خارج شوید.

۳۳. فراموش نکنید که با حضور خود در مجلس اهل بیت علیهم السّلام ثوابها برای خود جمع کرده اید پس مواظب باشید با بی توجهی اجر و ثواب روضه را از بین نبرده و آثار معنوی و روحی جلسه اهل بیت علیهم السّلام را از دست ندهید.

۳۴. بعد از اتمام مجلس سعی کنید کسانی که وسیله ندارند و مسیرشان به شما نزدیک است را برای رساندن آنان کمک کرده و از ثواب این عمل نیز محروم نشوید.

۳۵. توجه داشته باشید فلسفه حضور در مجالس اهل بیت علیهم السّلام بالا بردن سطح معلومات و اطلاعات علمی و دینی می باشد پس با بیان مطالب ذکر شده برای دیگران و غائبان در مجلس زکات علم خود را نیز پرداخت کنید.

۳۶. اگر احیاناً نقصی و یا کمبودی در مجلس احساس کردید سعی کنید با هماهنگی با مسئول و بانی مجلس در رفع آن مشکل کوشا و شریک باشید.

۳۷. به گونه ای عمل کنید که در درجه اول خودتان و بعد خانواده شما و سپس دیگران متوجه تأثیر گذاری مجلس اهل بیت علیهم السّلام در رفتار و افکار شما باشند تا اطرافیان به لزوم و حضور در مجالس دینی واقف گشته و تشویق گردند.

۳۸. مبادا با بی توجهی به آداب مجلس و تاثیرات روضه مردم و اطرافیان خود را به مجالس اهل بیت علیهم السّلام بدبین کنیم.

۳۹. فراموش نکنیم که عمل به واجبات و ترک محرمات مقدمه ای برای دعوت مجدد ما به مجالس اهل بیت علیهم السّلام توسط ائمه اطهار علیهم صلوات الله خواهد بود.

۴۰.

سعی کنید در مواقع بیکاری و یا استراحت با شنیدن سخنرانی های مفید وعظ و موعظه و خطابه اطلاعات دینی و معنوی و فرهنگی خود را بالاتر برده و با مطالعه کتب تاریخی از سیره اهل بیت علیهم السّلام و یا تاریخچه شهادت آنان به یک آماده سازی فکری برای حضور در مجالس اهل بیت علیهم السّلام نائل آییم.

آثار و برکات عزاداری و گریه بر سیدالشهداء علیه السلام

سخنی پیرامون عزاداری و گریه بر سیدالشهدا علیه السلام

آثار و برکات سید الشهدا علیرضا رجالی تهرانی

«گریه» مظهر شدیدترین حالات احساسی انسان است، و علتها و انگیزه های مختلفی دارد که هر یک از آنها نشان دهنده حالتی خاص است. در روایات، بعضی از انواع گریه تحسین شده و از صفات پسندیده بندگان پاکدل خداوند به حساب آمده است، و بعضی از انواع گریه مذموم شمرده شده است.

گریه، از حالات و انفعالات انسانی است که با مقدمه ای از اندوه و ناراحتی روانی به طور طبیعی به ظهور می رسد، و گاه ممکن است انگیزه اش هیجانات تند روانی باشد.

مثل شوق و ذوقی که از دیدار محبوب پس از زمانی طولانی ناشی می شود.

همچنین گاهی هم گریه کردن حاکی از عقاید مذهبی انسان است با این توصیف، از آنجایی که گریه عملی طبیعی و ای بسا غیر ارادی است؛ لذا نمی شود مورد امر و نهی و حسن و قبح قرار گیرد، بلکه آنچه که مورد حسن و قبح است، مقدمات و انگیزه های گریه می باشد.

چنانکه گفته اند:

«تو آنی که در بند آنی».

در اینجا برای اینکه بدانیم گریه بر سیدالشهدا علیه السلام چگونه گریه ای است و چه تأثیرات و برکاتی می تواند داشته باشد، بهتر آن است که اشاره ای به انواع گریه کنیم تا بعد از آن، نوع گریه

بر آن حضرت برایمان معلوم گردد.

۱- گریه طفولیت:

زندگانی انسان با گریه شروع می شود که همان گریه، نشانه سلامت و تندرستی نوزاد است، و در واقع گریه در آن زمان، زبان طفل است.

۲- گریه شوق:

مانند گریه مادری که از دیدن فرزند گمشده خویش پس از چندین سال سر داده می شود.

و این گریه ای است که از روی هیجان و احیاناً جهت سرور و شادی به انسان دست می دهد.

۳- گریه عاطفی و محبت:

محبت از عواطف اصیل انسانی است که با گریه انس دیرینه دارد. مثلاًـ محبت حقیقی به خداوند حسن آفرین است و برای قرب به او باید اشک محبت ریخت.

صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم

تا به کی در غم تو ناله شبگیر کنم

۴- گریه معرفت و خشیت:

انجام عبادات خالصانه و تفکر در عظمت آفرینش و کبریایی خداوند، و همچنین اهمیت تکالیف و مسئولیتهای انسانی باعث می گردد که نوع خاصی از خوف، در درون انسان ایجاد شود و این خوف، خوفی است که از روی معرفت به خداوند و تهذیب نفس به دست می آید که «خشیت» نامیده می شود.

۵- گریه ندامت:

از عوامل اندوه زدایی که منجر به گریه می گردد، محاسبه نفس و حسابرسی شخصی است، و همین حسابرسی باعث می شود که انسان به گذشته خود فکر کند و با حسابرسی، جبران کوتاهی و خطاها را بکند و اشک حسرت و ندامت از چشمانش جاری نماید، این گریه، نتیجه توبه و بازگشت به خداست.

اشک میغلتد به مژگانم به جرم رو سیاهی

ای پناه بی پناهان، مو سپید روسیاهم

روز و شب از دیدگان اشک پشیمانی فشانم

تا بشویم شاید از اشک پشیمانی گناهم

۶-

گریه پیوند با هدف:

گـاهی قطره هـای اشـک انسان، پیام آور هـدفهاست. گریه بر شـهید از این نوع گریه است. گریه بر شـهید خوی حماسه را در انسان زنده می کند و گریسـتن بر سیدالشـهدا علیه السـلام خوی حسـینی را در انسان احیا می کند، و خوی حسینی چنان است که نه ستم می کند و نه ستم می پذیرد. آن کسی که با شنیدن حادثه کربلا قطره اشکی از درون دل بیرون می فرستد، صادقانه این پیوند با هدف والای سیدالشهدا علیه السلام را بیان می کند.

۷- گریه ذلت و شکست:

گریه افراد ضعیف و ناتوانی که از رسیدن به اهداف خود مانده اند و روح و شهامتی برای پیشرفت در خود نمی بینند.

بـا ذکر این مطلب، حـال بایـد بررسـی کرد که گریه بر حسـین علیه السـلام از چه نـوع گریه است. هر کس بـا انـدک توجهی خواهد دانست که گریه بر حسین علیه السلام گریه محبت است، آن محبتی که در دلهای عاشقانش به ثبت رسیده است. گریه بر او، گریه شوق است، زیرا قسـمت زیـادی از حماسه های کربلا، شوق آفرین و شورانگیز است و به دنبال آن سـیلاب اشـک شوق به خـاطر آن همه رشـادت، فـداکاری، شـجاعت و سـخنرانیهای آتشـین مردان و زنـان به ظاهر اسـیر، از دیـدگان شـنونده سرازیر می گردد و نیز گریه معرفت و پیونـد بـا هـدف متعـالی و انسـان سـاز او است؛ و به تعبیر امام خمینی (ره) گریه سیاسـی است که فرمود:

«ما ملت گریه سیاسـی هستیم، ما ملتی هستیم که با همین اشکها سیل جریان می دهیم و سدهایی را که در مقابل اسلام ایستاده است خرد می کنیم».

هزار سال فزون

شد ز وقعه عاشورا

ولی ز تعزیه هر روز، روز عاشور است

هیهات که گریه بر حسین علیه السلام گریه ذلت و شکست باشد، بلکه گریه پیوند با سرچشمه عزت است، گریه ... نیست، بلکه گویا است، گریه سرد کننده نیست، بلکه حرارت بخش است، گریه بزدلان نیست، بلکه گریه شجاعان است، گریه یأس و ناامیدی نیست بلکه گریه امید است، و بالاخره گریه معرفت است و گریه معرفت در عزای حسین علیه السلام از انحراف و تحریف در قیام آن حضرت جلوگیری می کند و شاید به همین جهت باشد که در فضیلت گریه بر سیدالشهدا علیه السلام روایات متعددی وارد شده است. از آن جمله، روایتی است که

امام صادق علیه السلام فرمود:

«گریه و بی تابی در هر مصیبت برای بنده مکروه است، مگر گریه بر حسین بن علی علیه السلام که اجر و ثواب نیز دارد». ۸۵

گریه و عزاداری برای سیدالشهدا علیه السلام دارای آثار و برکات مهمی است که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- حفظ رمز نهضت حسینی

از ارزنده ترین آثار و برکات مجالس عزاداری و گریه بر ابی عبدالله حسین علیه السلام حفظ رمز نهضت حسینی است.

به راستی؛ چرا در دوران منحوس سلاطین و پادشاهان جور از برپایی مجالس عزای اهل بیت علیه السلام به خصوص سالار شهیدان جلوگیری می شد؟

آیا نه این است که عزای حسینی و امامان شیعه، سبب می شود که سخنوران و دانشمندان متعهد و انقلابی، مردم را از ظلم های حکومتها آگاهی دهند و انگیزه قیام آن حضرت که امر به معروف و نهی از منکر است به اطلاع مردم برسد؟

آری، اینگونه مجالس، آموزشگاهها و دانشگاههایی است که به بهترین روش

و زیباترین اسلوب مردم را به سوی دین خوانده و عواطف را آماده می کند و جاهلان و بی خبران را از خواب سنگین غفلت بیدار می سازد و نیز در این مجالس است که مردم، دیانت را همراه با سیاست، از مکتب حسین بن علی علیه السلام می آموزند.

گریه بر سید الشهدا علیه السلام و تشکیل مجالس عزای حسینی نه تنها اساس مکتب را حفظ می کند، بلکه باعث می گردد شیعیان با حضور در این مجالس از والاترین تربیت اسلامی برخوردار شده و در جهت حسینی شدن رشد و پرورش یابند.

کدام اجتماعی است که در عالم چنین اثری را از خود بروز داده باشد؟

کدام حادثه ای است مانند حادثه جانسوز کربلا ـ که از دوره وقوع تاکنون و بعدها بدینسان اثر خود را در جامعه بشریت گذارده، و روز به روز دامنه آن وسیعتر و پیروی و تبعیت از آن بیشتر گردد؟

از این رو باید گفت که در حقیقت مراسم عزاداری حافظ و زنده نگهدارنده نهضت مقدس امام حسین علیه السلام و در نتیجه حافظ اسلام و ضامن بقای آن است.

تشکیل مجالس عزاداری حسین، نه تنها اساس مکتب را حفظ کرده و می کند بلکه به علاوه سبب آن گردید که شیعیان با حضور در این مجالس از والاترین تربیت اسلامی برخوردار شده و در جهت حسینی شدن رشد و پرورش یابند.

«موریس دوک بری» می نویسد:

«اگر مورخین ما، حقیقت این روز را می دانستند و درک می کردند که عاشورا چه روزی است، این عزاداری را مجنونانه نمی پنداشتند. زیرا پیروان حسین به واسطه عزاداری حسین می دانند که پستی و زیر دستی و استعمار را

نباید قبول کنند. زیرا شعار پیشرو و آقای آنان تن به زیر بار ظلم و ستم ندادن است.

قـدری تعمـق و بررسـی در مجـالس عزاداری حسـین نشـان می دهـد که چه نکـات دقیـق و حیـات بخشـی مطرح می شود، در مجالس عزاداری حسـین گفته می شود که حسین علیه السلام برای حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت و زیر بار اسـتعمار و ماجراجویی یزید نرفت؛ پس بیایید، ما هم شـیوه او را سرمشق قرار داده از زیر دستی استعمار گرایان خلاصی یابیم و مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت ترجیح دهیم ...» ۸۶.

۲– ازدیاد محبت به امام، و تنفر از دشمنان آن حضرت

سوزی که از دل سوخته عاشقان سیدالشهدا علیه السلام به چشم سرایت کرده و از مجاری دو چشم آنها به صفحه رخسار وارد می شود، مراتب علاـقه و اخلاـص و دلبسـتگی به خانـدان وحی و رسـالت را می رسانـد و این عمـل اثری مخصوص در ابقای مودت و ازدیاد محبت دارد.

گریه بر حضرت سیدالشهدا علیه السلام از مواردی است که هیچ انسانی از فرط دلسوزی و انقلاب، طاقت بردباری و تحمل در برابر اسـتماع مصائب او را نـدارد، و این گریه و بیقراری، علاوه بر ازدیاد محبت و مهر و مودت، موجب کثرت تنفر و بی زاری از دشمنان و قاتلان آن حضرت شده و موجب برائت دوستداران این خانواده از دشمنان ایشان می گردد.

بـاری، گریه با آگاهی و معرفت بر امام حسـین علیه السـلام، در واقع، اعلام انزجار از قاتلان اوست و این تبری از آثار برجسـته گریه بر امام حسین علیه السلام است زیرا مردم به ویژه افرادی

که دارای شخصیت هستند از گریه کردن در برابر حوادث تا سر حد امکان امتناع می ورزند، و تا شعله درونی آنان به مرتبه انفجار نرسد حاضر به گریه کردن مخصوصاً در برابر چشم دیگران نیستند، این گریه و عزاداری ابراز کمال تنفر در برابر تعدی و تجاوز و ستمگری و پایمال نمودن حقوق جامعه و به ناحق تکیه زدن بر مسند حکومت آنان می باشد.

۳– آشنایی با حقیقت دین و نشر آن

یکی دیگر از آثار و برکات مجالس عزاداری سیدالشهدا علیه السلام این است که مردم در سایه مراسم عزاداری به حقیقت اسلام آشنا شده و بر اثر تبلیغات وسیع و گسترده ای که همراه با این مراسم انجام می گیرد، آگاهی توده مردم بیشتر شده و ارتباطشان با دین حنیف محکمتر و قویتر می گردد. چه اینکه قرآن و عترت دو وزنه نفیسی هستند که هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند و این آگاهی در اقامه ماتم و مراسم سوگواری عترت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خصوص امام حسین علیه السلام به آحاد مردم داده خواهد شد.

۴– آمرزش گناهان

ریان بن شبیب از امام رضا علیه السلام روایت کرده که:

فرمود:

«ای پسر شبیب، اگر بر حسین علیه السلام گریه کنی تا آنکه اشک چشمت بر صورتت جاری شود، خداوند گناهان کوچک و بزرگ، و کم یا زیاد تو را می آمرزد» ۸۷

و نیز فرمود:

«گریه کنندگان باید بر کسی همچون حسین علیه السلام گریه کنند، زیرا گریستن برای او گناهان بزرگ را فرو می ریزد» ۸۹.

۵– سکونت در بهشت

امام باقر علیه السلام فرمود:

«هر مؤمنی که در سوگ حسین علیه السلام اشک دیده ریزد، به حدی که بر گونه اش جاری گردد، خداوند او را سالیان سال در غرفه های بهشت مسکن می دهد». ۹۰

و نیز

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هر کس درباره حسین علیه السلام شعری بخواند و گریه نماید و یک نفر را بگریاند، بهشت برای هر دوی آنها نوشته می شود.

کسی که حسین علیه السلام نزد او ذکر شود و از چشمش به مقدار بال مگسی اشک آید، اجر او نزد خداست و برای او جز به بهشت راضی نخواهد شد».۹۱

و نیز فرمود:

«هر کس که در عزای حسین علیه السلام بگرید یا دیگری را بگریاند و یا آنکه خود را به حالت گریه و عزا درآورد، بهشت بر او واجب می شود» ۹۲.

۶- شفا یافتن

یکی دیگر از آثار و برکات مجالس عزاداری حضرت سید الشهدا علیه السلام شفا گرفتن است. به طوری که بارها دیده ایم و شنیده ایم که بعضی از عزاداران و گریه کنندگان بر حسین علیه السلام شفا گرفته اند.

نقل است که مرجع بزرگ شیعه مرحوم آیه الله العظمی بروجردی در سن نود سالگی دارای چشمانی سالم بودند که بدون عینک خطوط ریز را هم می خواندند و می فرمودند:

این نعمت را مرهون وجود مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام هستم:

و قضیه را چنین نقل می فرمودند:

در یکی از سالها در بروجرد بودم، به چشم درد عجیبی مبتلا شدم که بسیار مرا نگران ساخته بود.

معالجه پزشکان فایده ای نکرد و درد چشم هر روز بیشتر و ناراحتی من افزونتر می گردید، تااینکه ایام محرم شد. در ایام محرم آیه الله فقید، دهه اول را روضه

داشتند و دسته های مختلف هم در این عزاداری شرکت می کردند.

یکی از دسته هایی که روز عاشورا به خانه آقا وارد شده بود، «هیئت گِلگیرها» است که نوعاً سادات و اهل علم و محترمین هستند، در حالی که هر یک حوله سفیدی به کمر بسته اند، سر و سینه خود را گل آلود کرده و بطور بسیار رقت بار و مهیج و در عین حال با سوز و گداز فراوان و ذکری جانسوز آن روز را تا ظهر عزاداری می کنند. آقا فرمودند:

«هنگامی که این دسته به خانه من آمدند و وضع مجلس با ورود این هیئت هیجان عجیبی به خود گرفته بود من هم در گوشه ای نشسته و آهسته آهسته اشک می ریختم و در این بین هم مقداری گل از روی پای یکی از همین افراد گلگیر برداشته و بر روی چشمهای ملتهب و ناراحتم کشیدم، و به برکت همین توسل، چشمانم خوب شد و امروز علاوه بر اینکه مبتلا به درد چشم نشدم، از نعمت بینایی کامل برخوردارم، و به برکت حضرت امام حسین علیه السلام احتیاج به عینک هم ندارم».

با اینکه همه قوای جسمانی ایشان تحلیل رفته بود با این وجود تا آخرین ساعات زندگانی از بینایی کامل برخوردار بودند.

۷- گریه کننده بر حسین، در قیامت گریان نیست

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:

«هر چشمی در روز قیامت گریان است مگر چشمی که برای مصائب حسین علیه السلام گریه کرده باشد، چنین کسی در قیامت خندان و شادان به نعمت های بهشتی است». ۹۳

آن روز دیده ها همه گریان شود ز هول

جز چشم گریه کرده به سوگ و عزای او

۸- امان از سکرات موت و آتش دوزخ

مسمع گوید:

حضرت

امام صادق علیه السلام فرمود:

آیا متذکر می شوی با حسین چه کردند؟

عرض کردم:

آری، فرمود:

آیا جزع و گریه می کنی؟

گفتم:

آری، به خدا سوگند گریه می کنم و آثار غم و اندوه در صورتم ظاهر می شود حضرت فرمود:

«خدا اشک چشمت را رحمت کند.

آگاه باش که تو از آن اشخاصی هستی که از اهل جزع برای ما شمرده می شوند، به شادی ما شاد و به حزن ما محزون و اندوهناک می گردند. آگاه باش که بزودی هنگام مرگ، پدرانم را بر بالین خود حاضر می بینی، در حالی که به تو توجه کرده و ملک الموت را درباره تو بشارت می دهند، و خواهی دید که ملک الموت در آن هنگام از هر مادر مهربان به فرزندش، مهربانتر است» سپس فرمود:

«کسی که بر ما اهل بیت به خاطر رحمت و مصائب وارده بر ما گریه کند، رحمت خدا شامل او می شود قبل از اینکه اشکی از چشمش خارج گردد؛ پس زمانی که اشک چشمش بر صورت جاری شود اگر قطره ای از آن در جهنم بریزد، حرارت آن را خاموش کند، و هیچ چشمی نیست که گریه کند بر ما مگر آنکه با نظر کردن به کوثر و سیراب شدن با دوستان، خوشوقت می گردد». ۹۴

با توجه به

این روایت شریف باید گفت:

جایی که آتش جهنم که قابل مقایسه با آتش دنیا نیست و به وسیله گریه بر حسین علیه السلام خاموش و برد و سلام گردد، پس اگر در موردی، آتش ضعیف دنیا عزادار حسینی را نسوزاند جای تعجب نیست.

سید جلیل مرحوم دکتر اسماعیل مجاب (دندان ساز) عجایبی از ایام مجاورت در هندوستان که مشاهده کرده بود نقل می کرد، از آن جمله می گفت:

عده ای از بازرگانان هندو (بت پرست) به حضرت سیدالشهدا علیه السلام معتقد و علاقه مندند و برای برکت مالشان با آن حضرت شرکت می کنند، یعنی در سال مقداری از سود خود را در راه آن حضرت صرف می کنند. بعضی از آنها روز عاشورا به وسیله شیعیان، شربت و پالوده و بستنی درست کرده و خود به حال عزا ایستاده و به عزاداران می دهند، و بعضی آن مبلغی که راجع به آن حضرت است را به شیعیان می دهند تا در مراکز عزاداری صرف نمایند.

یکی از آنان را عادت چنین بود که همراه سینه زنها حرکت می کرد و با آنها به سینه زدن مشغول می شد. وقتی از دنیا رفت، بنا به مرسوم مذهبی خودشان، بدنش را با آتش سوزانیدند تا تمام بدنش خاکستر شد جز دست راست و قطعه ای از سینه اش که آتش، آن دو عضو را نسوزانیده بود.

بستگان آن دو عضو را آوردند نزد قبرستان شیعیان و گفتند:

«این دو عضو راجع به حسین شماست» ۹۵.

۹- تأثیر شعر سرودن در عزای حسینی

امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی نیست که برای حسین علیه السلام شعری بسراید و گریه کند یا بگریاند مگر اینکه خداوند بهشت را بر او واجب کرده و

گناهانش را می آمرزد».۹۶

سخنی با حسین علیه السلام

«حسین!

ای پرچم خونین حق بر دوش،

حسین!

ای انقلابی مرد

حسین!

ای رایت آزادگی در دست،

در آن صحرای سرخ و روز آتشگون

قیام قامتت در خون نشست، اما

پیام نهضتت برخاست

از آن طوفان «طف» در روز عاشورا،

به دشت «نینوا» نای حقیقت از «نوا» افتاد

ولی ...

مرغ شباهنگ حقیقت، از نوای ناله «حق، حق» نمی افتد».

سلام بر تو، ای حسین!

سلام بر خط شفقگون کربلا، که خون تو را، ای خون خدا - همواره بر چهره افق می پاشد و غروب هنگام، سرخی آسمان مغرب را به شهادت می گیرد، تا آن جنایت هولناک را هر چه آشکارتر بنمایاند و چشم تاریخ را بر این صحنه همیشه خونین بدو زد و گوش زمان را از آن فریادها تندر گونه آن عاشورای دوران ساز، پر کند.

ای حسین ... ای عارف مسلّح!

کربلای تو، عشق را معنی کر دو انقلاب تو اسلام را زنده ساخت و شهادت تو، حضور همیشگی در همه زمان ها و زمین ها

بود.

ای حسین ... ای شراره ایمان!

ای حسین ... ای در سکوت سرخ ستم، شهر آشوب!

در بهت خاموشی و ترس، تلخابه فریاد را در حلقوم شب ریختی و با نامردان تبهکار، مردانه در آویختی.

عاشورای تو، انفجاری از نور و تابشی از حق بود که بر «طور» اندیشه ها تجلی کرد و «موسی خواهان» گرفتار در «تیه» ظلمت ظلم را از سرگردانی نجات بخشید.

چه می گویم؟

... تو تاریخ را به حرکت آوردی و زبان زمان را به سرودن حماسه های زیبای ایثار و جهاد و شهادت گشودی. لحظه لحظه تاریخ را عاشورا ساختی و جای جای سرزمین ها را کربلا ...

خفته بودیم و بی خبر ... اما تو، این «مصباح

هدایت» و ای «کشتی نجات» گام خسته ما را به تلاش کشاندی و افسردگی یأسمان را به شور امید مبدل ساختی و از سکوت و درنگ و وحشت، به فریاد و هجوم و شجاعتمان رساندی و پای کوفته و پر آبله ما را، تا بام آگاهی و تا برج بیداری فرا بردی. ۹۷

«ای حسین» ...

تو کلاس فشرده تاریخی.

کربلای تو، مصاف نیست

منظومه بزرگ هستی است،

طواف است.

پایان سخن

پایان من است

تو انتهای نداری ... ۹۸

والسلام

پی نوشتها:

۸۵ وسائل الشیعه

شیخ حر عاملی ج ۱۰ ص ۳۹۳ ۸۶

بحارالانوار علامه مجلسی ج ۴۴ ص ۲۸۴ ۸۷

منتخب کامل الزیارات ابن قولویه ص ۱۶۵ ۸۸

منتخب کامل الزیارات ابن قولویه ص ۱۶۸ ۸۹

جلاء العیون علامهء مجلسی ص ۴۶۲ ۹۰

بحارالانوار علامه مجلسی ج ۴۴ ص ۲۹۳ ۹۱

وسائل الشیعه شیخ حر عاملی ج ۱۰ ص ۳۹۷ ۹۲

داستانهای شگفت آیت الله شهید دستغیب ص ۹ ۹۳

اختیار معرفه الرجال شیخ طوسی ۸۹

۹۴ خلاصه ای از مقاله <عاشورا> نوشتهء جواد محدثی. ۹۵ <خط خون > موسوی گرمارودی.

فلسفه عزاداری یا اهمیت سوگواری

مقدمه :

حکیمه قاسمی

در مقطعی از تاریخ زندگانی بشر، حادثه ای بزرگ و حماسه ای شورانگیز اتفاق افتاد، که سبب تأثیرهای فراوانی در زمان خود، همین طور تا عصر حاضر گردید.

امام حسین علیه السلام با هدف اصلاح، دگرگونی و نوسازی در تمام ابعاد شخصی واجتماعی گام برداشت ؛ راه و روش و منش آن حضرت نیز تفسیر کننده اهتمام و تلاش ایشان برای ماندگاری دین ناب، در طول تاریخ است، حماسه بزرگ کربلا تبلور یک حرکت اصلاحی است که امام آن را برای یک دگرگونی عظیم آفرید، حرکتی که سبب تداوم آیین پیامبر صلی الله علیه و آله در طول تاریخ بشر گشت .

اما قبل از تحقق حماسه عاشورا، پیامبران، به ویژه خاتم آنان صلی الله علیه و آله وامام علی علیه السلام وسپس وقوع آن، همه امامان :

و تمامی بازماندگان حادثه عاشورا، بر آن امام همام گریه کردند و پیوسته به یادش مجالس عزا و سوگواری برپا نمودند. اکنون این مقاله درصدد پاسخ به این پرسش است که فلسفه عزاداری و اشک ریختن چیست ؟

چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم در سوگ شهادت امام حسین علیه السلام

و یارانش می گریستند؟

و چرا مسلمانان، به ویژه شیعیان در ماه های محرم و صفر بلکه در ایام سال مراسم عزاداری برپا می کنند؟

نکته دیگری که در این پژوهش مورد تحقیق و بررسی قرار خواهد گرفت این است که چگونه محرم و صفر سبب احیای توحید و دین خدا می گردد؟

و این مراسم عزاداری برای سالار شهیدان، در سایه چه اندیشه ای سبب استحکام دینداران در عمل به موازین شرعی و ره یافتی به حکمت و اهداف قیام عاشورایی حسین بن علی و همه یارانش می شود؟

پس از بیان شواهد تاریخی و روایی و بررسی تأثیرات اجتماعی عزاداری به این نکته خواهیم رسید که همان گونه که حادثه عاشورا نقش تعیین کننده ای در روشن شدن راه هدایت مردم داشته است، بزرگداشت و یادآوری آن خاطره جاوید موجب می گردد که جامعه بشری به ویژه اسلامی در الگو پذیری از آن راهیان نور بکوشند و جامعه از برکات و ثمرات فردی و اجتماعی آن بهره مند گردند.

چرا باید حادثه عاشورا را گرامی بداریم ؟

چرا باید بعد از گذشت نزدیک به چهارده قرن، یاد آن حماسه غم انگیز را زنده نگه داریم و مراسمی برای آن برپا کنیم ؟

هر انسانی به سادگی در می یابد که حوادث گذشته هر جامعه و آیینی می تواند در سرنوشت و آینده آن آثار عظیمی داشته باشد.

بسیاری از حوادث که در جای خود دارای آثار و برکاتی غیر قابل انکار بوده اند، می توانند با بازنگری و بازسازی مراتب و اهداف آن را دوباره در جامعه بیابند.

در همه جوامع بشری مرسوم است که از حوادث گذشته خود یاد می کنند؛ و به آنهااحترام می گذارند، بلکه عقلای عالم برای بزرگداشت دانشمندان و مخترعان و قهرمانان ملی

و دینی خود آیین های بزرگداشتی منظور می نمایند، این کار بر اساس یکی ازمقدس ترین خواسته های فطری که از آن به حس حق شناسی تعبیر می شود، رخ می دهد.

افزون بر این، گاهی یاد آن خاطره ها، همانند تجدید واقعی آنها سبب تأثیری همانند وقوع آن، می شود، بنا بر این هدف از عزاداری ها و مراسم حماسه عاشورا، احیای فلسفه عاشورا و استمرار بخشیدن به قیام خونین امام حسین علیه السلام است . در نتیجه گرامی داشتن عاشورا و عزاداری در طول تاریخ دارای اثرهای مفید و ارزشمندی بوده است از جمله :

۱ – احیا و زنده داشتن نهضت عاشورا موجب زنده نگه داشتن و ترویج دائمی مکتب قیام و انقلاب در برابر طاغوت هاست و تربیت کننده و پرورش دهنده روح حماسه و ایثار است .

۲ – عزاداری نوعی پیوند محکم عاطفی با مظلوم انقلاب گر و اعتراض به ستمگرست و به تعبیر استاد شهید مطهری :

«گریه بر شهید شرکت در حماسه اوست .»

۳ – زنده نگه داشتن عاشورا سبب می شود گذشت قرون نتواند میان پیوند روحی جامعه و مکتب، جدایی ایجاد نماید، و سبب می شود، امت اسلام از تأثیرات و انحرافات دشمنان در امان باشند و مکتب را در پیچ و خم روزگار از تصرف ها و بدعت ها محافظت نماید و از همین رو است که استعمارگران برای نابودی ملت های اسلامی می کوشند تا رابطه آنان را با تاریخ پر افتخار صدر اسلام قطع نمایند تا با ایجاد خلا، زمینه القای فرهنگ خود را فراهم آورند.

آنچه تاکنون به قلم آمد، گوشه ای از آثار اجتماعی عزاداری بر امامان :

به ویژه سیدالشهدا است، فلسفه های سازنده و تربیتی بسیاری دارد که برخی از آنها عبارتند

از:

۱ – الهام روح انقلاب، آزادگی، شهادت طلبی، ایثار و حقیقت جویی ؛

۲ – پیوند عمیق عاطفی بین امت و الگوهای راستین ؛

۳ – آشنایی توده های مردم با معارف دینی ؛

۴ – پالایش روح و تزکیه نفس .

ضرورت برگزاری مجالس حسینی

اشاره

در سخنان نورانی امامان معصوم :

تأکید زیادی برای تشکیل مجالس? دینی شده است، پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«علیکم به مجالس الذکر.» بر شما لازم است که مجالس دینی را تشکیل دهید و در آنها شرکت کنید و در جای دیگر می فرماید:

«ارتعوا ریاض الجنه قالوا:

یا رسول اللّه ما ریاض الجنّه قال :

مجالس الذکر.» هرگاه به باغ های بهشت برخورد کردید، در آن حاضر شوید. سؤال کردند که باغ های بهشت چیست ؟

فرمود:

مجالس ذکر و اجتماعاتی که در آنها یاد خدا و اهل بیت و امام حسین زنده شود.

امام رضا علیه السلام نیز فرمودند:

«من جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم یموت القلوب .»

هر کسی که در مجلسی شرکت کند که امر ما در آن زنده می شود، دلش در آن روزی که دل ها مرده است، نمی میرد.

امام خمینی در این باره می فرماید:

«الان هزار و چهارصد سال است که این منبرها، با این روضه ها و با این مصیبت ها و با این سینه زنی ها ما را حفظ کرده اند.»

با توجه به آنچه بیان شد، ضرورت برگزاری مجالس سوگواری روشن است . دلالت آمیزتر از آنچه بیان شد، فواید این مجالس است:

الف) هدایت مردم

رسالت تمامی پیامبران الهی هدایت مردم است . هدایت با حرکت دادن انسان از ظلمات به سوی نور و از جهل به علم انجام می پذیرد. از سوی دیگر عقل انسان به تنهایی نمی تواند هدایتگر او باشد.

عقل می تواند نگرش انسان را قوی سازد، اما جهت و سوی نگرش و بسیاری از مسائل دینی و حقیقی جهان اگر چه مخالف عقل نیست، در حیطه و حوزه ادراک عقلی نیز نیست . این سوی و جهت نگرش و همچنین تأکید بر ادراکات

عقلی توسط پیامبران الهی صورت می پذیرد.

قیام امام حسین علیه السلام به منظور جهت دادن به مردم صورت گرفت، زیرا وقتی مشاهده کرد که مردم در هیاهوی تبلیغاتی دشمنان و حاکمان فاسق دچار سرگردانی شده اند، حاضر شد خون خود را در راه خدا بدهد تا مردم از حیرت ضلالت و گمراهی به سوی حقیقت نور هدایت شوند.

مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام نیز همین رسالت را، دارا هستند که در جهانی که نظام های سرمایه داری، با ترویج فرهنگ خویش دست و پای انسان ها را با غل و زنجیرِ شهوت و هواهای نفسانی بسته است، و سبب خلا معنویت در زندگی امروز انسان شده مجالس حسینی باعث بیداری و رهایی انسان از قید شهوت ها گردد. آنچه در این مجالس رخ می دهد، چیزی جز معنویت و جلا دادن به روح های خسته نیست .

ب) شناساندن انسان کامل

آنچه بیشتر در مجالس حسینی یاد می شود اوصاف و صفات و اهداف قیام آن حضرت است . از این رو مخاطب این مجالس در می یابد که حسین انسان کامل و وارسته ای است که نه به سبب هوای نفس و یا از روی لهو و لعب، بلکه برای اصلاح امت و انسانیت جان خود را در طبق اخلاص گذاشت . بدین سان یادآوری آن حضرت و یارانش سبب الگو سازی برای انسان هایی می شود که سرگذشت او را می شنوند.

اگر مجالس عزاداری به صورت صحیح برگزار شود، سبب می گردد که الگوهای ناب از الگوهای بی ارزش شناخته شود و به گونه ای موجب استحکام ارزش های الهی در جامعه گردد، بنا بر این خاطره امام و یاوران باوفایش تکرار تاریخ را متذکر می شود و وفاداری و شناخت

و الگو قرار دادن انسان کامل، پیامد این مجالس است .

ج) ایجاد معنویت در جامعه

مهمترین اثری که بر برگزاری مجالس عزاداری مترتب است، این است که جامعه انسانی که در پی مشکلات خویش از معنویت و صفای باطن دور گشته است، لااقل برای مدتی حال و هوای دیگری بیابد و شیعیان در مدتی از زمان در جوی از معنویت و صفا قرار می گیرند و سبب زنده سازی و احیای دل و تقویت ترس و امید به رحمت الهی می گردد تا در پی آن جامعه به سوی اصلاح و سازندگی معنوی و مادی ناب به پیش رود. بنا بر این آنان که به درستی و با خلوص نیت به عزاداری می پردازند، پس از گذشت و تکرار این معنویات، شخصیتی خدایی پیدا می کنند و بینش و معنویت آنان رشدی غیر قابل انکار، پیدا خواهد کرد.

کنجکاوی جوانان و نوجوانان درباره برگزاری این مراسم، و دریافتن آنان، دلیل برگزاری مراسم سوگواری و در نتیجه رسیدن به اهداف امام حسین علیه السلام و شناخت شخصیت آن حضرت، بدون اراده، تأثیری عمیق در دل خواهد گذاشت .

اگر نظر روان شناختی به انسان بیفکنیم، خواهیم دید دو عامل عمده در رفتار آگاهانه ما مؤثرند:

۱ – عامل شناخت و معرفت :

وقتی انسان مطلبی را بفهمد و بپذیرد، قطعاً شناخت در رفتار او تأثیر بسزایی خواهد گذاشت و عملی ماندگار خواهد بود که مبتنی بر شناخت حقیقی باشد.

۲ – عامل احساسات و تمایلات :

شاید عامل دیگری که در رفتار ما بیشتر از شناخت تأثیر دارد، عامل انگیزه و به تعبیر دیگر احساسات، تمایلات، گرایش ها و میل ها باشد.

هرگاه رفتار انسان ها را تحلیل می کنیم در می یابیم که عامل اصلی در

برانگیختن انسان نقش اساسی داشته است که عامل انگیزه و تمایل و احساسات است . بعد از شناخت حرکت سید الشهداء علیه السلام و نقش مهم آن در سعادت انسان ها، متوجه می شویم که تنها شناخت، حرکت آفرین نیست، اما به یاد آوردن آن خاطره در مراسم سوگواری مارا به پیمودن راه آنان و الگو قرار دادن آنان وا می دارد.

برای روشن شدن اثر تجسم در عمل به این نکته دقت کنیم :

وقتی خداوند به موسی فرمان داد:

(و واعدنا موسی ثلاثین لیله) اراده و وعده خدا این بود که موسی سی شب در کوه طور با خدا مناجات کند ولی دوباره با جمله (و اتممناها بعشر)، ده روز دیگر به آن افزوده شد. مردم از این ده روز خبر نداشتند و سامری از این فرصت استفاده کرد و آن گوساله را ساخت و مردم را به پرستش آن دعوت کرد و گفت:

(هذا الهکم و اله موسی) این خدای شما و موسی است، بسیاری از بنی اسرائیل به حرف های هارون گوش نکرده و در مقابل گوساله سجده نمودند. خداوند به موسی وحی کرد که در میان قومت چنین واقعه ای رخ داده است . بعد از گذشت ده روز موسی برگشت و تا دید مردم گوساله می پرستند، عصبانی شد. به گونه ای که الواح را به کناری پرتاب کرد:

(و القی الالواح و اخذ برأس اخیه یجره الیه) الواح را به کناری انداخت و سر برادرش – هارون – را گرفت و با عصبانیت به سوی خود کشید و او را بازخواست کرد:

چرا اجازه دادی مردم گمراه شوند؟»

منظور توجه به این نکته است، وقتی وحی آمد که ای موسی قومت گوساله پرست شده اند، آثار

غصب در او ظاهر نشد، اما زمانی که بازگشت و دید که آنان گوساله می پرستند، برآشفت و نتوانست تحمل نماید.

مراسم سوگواری سبب گریستن و باعث تحریک احساسات می شود، به گونه ای که دانستن و خواندن چنان اثری ندارد. بنا بر این تنها بحث و بررسی عالمانه واقعه عاشورانمی تواند، نقش عزاداری را ایفا کند، بلکه باید در اجتماع صحنه هایی به وجود آید که احساسات مردم را تحریک نماید.

د) ایجاد وحدت

اگر مراسم پر شکوه حج، گردآورنده مسلمانان از فرقه ها و ملل مختلف جهان است، مراسم عزاداری سبب می شود که پیروان امام که از نژادهای مختلف و با بینش های متفاوت هستند، یک دل شوند.

ه) عبرت گیری

وقتی در یادآوری واقعه کربلاء ظلم ها، انحرافات و منکرات آن روزگار تبیین می شود، ذهن شنوندگان به جامعه خویش معطوف می گردد و آن را مورد توجه قرار می دهد، و با مقایسه عصر خود با آن روزگار در صدد برمی آید که اگر حکومتی حسینی دارد، در حفظ آن بکوشد و اگر حاکمی ظالم بر مَسند نشسته، در برابر آن بایستد.

مردم عزادار عبرت می گیرند که اگر یارِ پیشوای خویش و تابع امر ولایت نباشند، چه بر سر جامعه و مبانی دینی خواهد آمد و درس آموزنده دیگر این که چگونه در مقابل باطل و فساد بایستند و از مبارزه با طاغوت نهراسند و بدانند آنچه باقی می ماند، حماسه ای در پرتو رنگ الهی است .

جایگاه عزاداری در فطرت و دین

۱ – هماهنگی با فطرت

اگر چه ریشه های شادی و گریه در انسان روشن نباشد، اما به طور طبیعی، غمگین شدن و افسردگی در درجه ای متفاوت به نسبت انسان ها سبب روان شدن اشک می شود، بنا بر این آنچه تجربه نشان می دهد این است که ابراز تأثّر به وسیله گریه یا ابراز شادی به وسیله خنده، از نشانه های تعادل روحی انسان است . به گونه ای که اگر فردی نگرید و نخندد، می توان روان او را نا متعادل توصیف کرد.

انسان هایی که با گریه و خنده، غم ها و شادی ها ی خود را بروز می دهند، از سلامت جسمی و روحی بیشتری و از نشاط و تحرک بهتری، در صحنه زندگی برخوردارند.

در منابع دینی به این نکته فطری انسان توجه شده است:

«بکاء العیون، و خشیه القلوب من رحمه اللّه تعالی ؛ گریه چشم ها و ترس قلب ها از نشانه های رحمت خداوندی است و در

مقابل گریه نکردن و قلبی بی رحم داشتن، نشانه بدبختی انسان

معرفی شده است .

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«من علامات الشقاء:

جمود العین قسوه القلب ؛ از نشانه های بدبختی و شقاوت، جمودِ چشم و قساوت دل است .»

بنا بر این تجسم مظلومیت کسانی که مورد علاقه انسان هستند، بلکه به یاد آوردن خاطره حماسه عاشورا، عواطف انسانهایی را که فطرتی پاک داشته باشند، تحت تأثیرقرار می دهد، زیرا دریافت بدی ظلم و خوبی عدالت امر عقلی و فطری است . در نتیجه تشکیل مجالس عزاداری ریشه در فطرت انسان دارد.

۲ – دین و عزاداری

به طور کلی گریه ها دارای سرچشمه های گوناگونی هستند که ما برای رسیدن به بحث گریه و عزاداری برای سیدالشهداء به عنوان مقدمه این تقسیم بندی را یاد آورمی شویم :

۱ – گریه بر خطا و اشتباه

وقتی انسان در مقابل خداوند قرار می گیرد و اشتباهات خویش را به یاد می آورد، برای بخشش و آمرزش آنها به بالاترین مرحله توبه، یعنی گریه و انابه می پردازد.

امام علی علیه السلام می فرمایند:

«من بکی من ذنب غفرله ؛ هر کس به خاطر گناهی که انجام داده، گریه کند، مشمول آمرزش قرار می گیرد.»

و امام صادق علیه السلام با سندی از پدران خود از حضرت عیسی علیه السلام نقل می فرمایند:

«طوبی لمن ... بکی علی خطیئته ؛ خوشا به حال کسی که برای گناهی که مرتکب شده گریه نماید.»

۲ – گریه تزویر و دروغ

وقتی برادران یوسف علیه السلام او را به بهانه گردش به صحرا بردند و به سبب حسادت اورا به چاه انداختند، سوی پدر که برگشتند، پیراهن خونین او را به پدر نشان داده و در مقابل او گریستند. قرآن در این زمینه می فرماید:

(و جاؤوا اباهم عشاءً یبکون)

و در برگشت نزد پدر به گریه پرداختند. اما گریه آنان حقیقی و دلسوزانه نبود، بلکه گریه ای دروغین بود تا متهم نشوند..

۳ – گریه شوق

شادی و شوق گاه در قالب خنده و تبسم و گاه در قالب اشک جلوه گر می شود.

گریه شوق یکی از جلوه های زیبایی احساس و دلدادگی روحی انسان است . مادری که پس از سال ها فراق، فرزند خویش را به آغوش می کشد و عاشقی که پس از فراق به وصال معشوق دست می یابد، شادی و شوق خویش را بدون اراده با گریه ظاهر می سازند.

وقتی جعفر بن ابی طالب از «حبشه » به مدینه برگشت، پیامبر صلی الله علیه و آله به استقبال او رفت، «و بکی فرحاً برؤیته ؛ و از شوق دیدارش گریست .»

قرآن درباره برخورد روحی مؤمنان هنگامی که وحی را می شنوند، می فرماید:

(واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق)؛

چون آنچه به پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده بشنوند، می بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته اند، اشک از چشم هایشان سرازیر می شود.

و امام علی علیه السلام درباره شوق به بهشت می فرماید:

«من بکی شوقاً الی الجنه اسکنه اللّه فیها و کتب له امانا من الفزع الاکبر؛

کسی که برای اشتیاق بهشت گریه کند، خداوند متعال او را در آن جا اسکان می دهد و سند امان

و مصونیت او از وحشت و اضطراب بزرگ قیامت، مقدر می کند.»

سپس امام به اشک شوق مؤمنانی که درباره آنها و حقانیت آنان آیه نازل شده است، توجه می دهد و آن را می ستاید.

۴ – گریه رحم، دلسوزی و غم و اندوه

در سال هشتم هجرت، ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت . پیامبر (ص) گریست . به حضرت گفتند:

یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله آیا شما هم برای فرزند خود گریه می کنید؟

حضرت در جواب فرمودند:

«لیس هـذا بکاء، انما هـذا رحمه، و من لا یرحم لا یرحم، این گریه نیست بلکه رحمت است و هر کس رحم نکند، مورد رحم نیز واقع نمی شود.»

و نیز در همین باره آمده است که آن کودک در آغوش پیامبر صـلی الله علیه و آله بود که جان می داد، حضـرت خطاب به او فرمود:

«انا بک لمحزونون، تبکی العین، و یدمع القلب، ولانتول ما یسخط الرب ؛

فرزندم !

مـا برای تو غمگین هستیم، دل می سوزد و چشم اشـک می ریزد، ولی مـا چیزی راکه سـبب نارضـایتی خـدا شود به زبان نمی آوریم .»

این سخنان شاهدی محکم بر این نکته است که هنگام غم، به طور طبیعی قلب می سوزد و اشک از دیدگان جاری می شود.

بنـا بر این سوختن در فراغ دوسـتان و یـا خویشـان امری فطری است که درجـات آن متفاوت است . قرآن وقتی داسـتان مؤمنان مجاهـدی را بـازگو می کنـد کـه رسـول خـدا صـلی الله علیـه و آله به سـبب عـدم توانـایی مـالی از اعزام آنـان به جبهه جنگ خودداری کرده بود، می فرماید:

(تولوا و اعینهم تفیض من الدمع حزنا الا یجدوا ما ینفقون)؛

آنان در حالی که برمی گشتند، اشک از چشمانشان جاری بود که

چرا چیزی برای انفاق در راه خدا نیافته اند.

بنا بر این گریه امری فطری و طبیعی است که نمی توان کسی را به سبب آن سرزنش نمود، مگر اینکه گریه در جایگاه خودشان نباشد.

افزون بر این ها کسی نمی تواند شیعیان را به دلیل سوگواری بر امامان خویش سرزنش نماید، زیرا گریه سابقه ای دیرینه دارد.

سابقه گریه

می توان گفت پیشینه گریه، به سابقه وجود بشر است . زیرا هنگامی که آدم، به زمین آورده شد، به دلیل دوری از بهشت و ترک فرمان (اولی) چندین سال گریست تااینکه با راهنمایی خداوند توبه اش پذیرفته شد:

«فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم .» آدم پس از دریافت کلماتی از سوی خداوند توبه کرد و خداوند توبه اورا پذیرفت . زیرا او توبه پذیر و بخشنده است . حضرت ابراهیم هنگامی که همسر و فرزندش اسماعیل را در سرزمینی چون مکه بی آب و علف تنها گذاشت، وقت خداحافظی بسیار گریست .

و قرآن می فرماید که حضرت یعقوب در فراق فرزندش شب و روز آرام نداشت، آنقدر به یاد یوسفش گریست تا نابینا گشت و چشمانش سفید شد:

(و تولی عنهم و قال یا اسفی علی یوسف و ابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم)؛

و از آنها رو برگرداند و گفت:

«افسوس بر یوسف » و چشمان او از اندازه سفید شد، اما خشم خود را فرو می برد.»

(قالوا تاللّه تَفْتَؤا تذکر یوسف حتی تکون حرضاً او تکون من الهالکین)؛

گفتند:

به خدا قسم تو آن قدر از یوسف یاد می کنی تا در آستانه مرگ قرار می گیری و هلاك می شوی .

در مقابل یوسف پیامبر نیز وقتی با توطئه همسرِ عزیزِ مصر بر سر دو راهی آلوده دامنی و به زندان افتادن،

اسارت را پـذیرفت، در زنـدان به سـبب دوری از پـدر، به قدری گریه کرد که به فرموده امام صادق علیه السـلام سایر زندانیان ناراحت شدنـد و از او خواسـتند که یا شب گریه کنـد یا روز، تا آنان در یکی از این دو زمان به آسایش و استراحت بپردازند. این شواهـد نشـانگر این نکته است که گریه و عزاداری به دلیل دوری و از دست دادن عزیزی محبوب، سابقه ای دیرین دارد و مورد نهی و نکوهش نیست، بلکه پیامبران الهی نیز به گونه ای آن را ابراز کرده اند.

لیاقت گریه و سوگواری

این مطلب روشن است که مردم برای هر کسـی گریه نمی کنند. در حقیقت مردمان بر اساس صفات انسان ها برای آنان ارزش گزاری می نمایند. از این رو امروز کسی برای تباهکاران نمی گرید و از آنان به نیکی یاد نمی کند.

قرآن کریم این نکته را به روشنی تبیین می کند و درباره قومی از بنی اسرائیل می گوید:

(فمـا بکت علیهم السـماء والا-رض و ما کانوا منظرین)؛ نه آسـمان بر آنها گریست و نه زمین و نه به آنان مهلت و فرصت داده شد.

این جمعیت ارزش و پایگـاه اجتمـاعی خویش را از دست داده بودنـد، و ممکن است بر اسـاس تفاسـیر، منظور اهـل آسـمان و زمین هسـتند و این آیه نشان می دهد که مردم برای کسی اشک می ریزند که خویش را ساخته و بر پایه مبانی انسانی زندگی کرده باشند.

این دستاورد در سخنان و وصیت های حضرت علی علیه السلام یافت می شود:

«یا بنی عاشروا الناس عشره ان غبتم حنوا الیکم و ان فقدتم بکوا علیکم ...» حضرت می فرمایند:

«ای فرزندانم با مردم به گونه ای رفتار کنید که اگر

از میان آنان غایب شدید، خواهان ومشتاق ملاقات شما باشند و اگر از میانشان رفتی برای شما گریه کنند.»

این سخن به خوبی روشن می کند که زندگی انسان ها دو گونه است، برخی طوری زندگی می کنند که مردم به طور طبیعی از آنان می گویند و حسرت ملاقاتشان را به دوش می کشند. ولی برخی با عصیان گری و تباهی سبب می شوند که مردم یادی به نیکی از آنها ننمایند.

اکنون کسی چون امام حسین علیه السلام که دارای بزرگ ترین و با فضیلت ترین صفات انسانی و الهی است، در مقطعی از زمان به گونه ای منحصر به فرد به شهادت می رسند و این جان نثاری نیز برای خویشتن نبوده، بلکه برای رساندن رسالت خویش و محفوظ ماندن دین خدا بوده است .

آیا کسی که فطرتی پاک دارد، می تواند در مقابل این حماسه بزرگ ساکت بنشیند و این خواسته درونی خویش را ظاهر نسازد؟

گریه بر امام حسین علیه السلام و عاشوراییان

افزون بر موارد گذشته، با تحقیق در سیر سوگواری بر امام حسین علیه السلام در خواهیم یافت که با صرف نظر از تأثیرات فردی و اجتماعی عزاداری، ریشه آن را در خلقت انسان ومعنویت و رسالت الهی است . از این رو سوگواری و گریه بر سید الشهداء را در سه مرحله بررسی می کنیم :

الف) گریه بر امام حسین علیه السلام قبل از تولد.

ب) گریه بر امام بعد از تولد و قبل از قیام .

ج) گریه بر امام بعد از رویداد عاشورا.

گریه بر امام حسین قبل از تولد

خداوند متعال آنچه را که در کربلا رخ داده است، قبل از رویداد آن به برخی از پیامبران علیه السلام وحی نموده است و آنان بر آن امام همام علیه السلام گریه کرده اند.

گریه آدم

روایت شده است حضرت آدم بر ساق عمرش، نام مقدس خاندان رسالت را نوشته دید، جبرئیل به او تلقین کرد که در هنگام مناجات بگوید:

«یا حمید بحق محمد، یا عالی بحق علی، یا فاطر بحق فاطمه، یا محسن بحق الحسن و الحسین و منک الاحسان .»

هنگامی که آدم علیه السلام نام حسین را شنید، دلش شکست . از جبرئیل پرسید:

چرا با ذکر نام حسین دلم شکست ؟

جبرئیل از مصیبت امام حسین گفت .

سپس هر دو برای مصائب سید الشهداء و فرزندانش به مانند مادری که فرزندش مرده باشد، گریه کردند.

در کتاب تاریخی ناسخ التواریخ آمده است که در کتب روایی چنین نقل شده است:

روزی موسی بن عمران به مناجات می رفت، در بین راه مردی از بنی اسرائیل موسی را ملاقات کرد و عرض کرد:

ای نبی خدا از خدا بخواه مرا ببخشد زیرا گناه بسیار کرده ام .موسی پذیرفت و چون در کوه طور مشغول مناجات گردید، عرض کرد:

پروردگارا از تو سؤال می کنم و تو می دانی که این مرد چه گفت، اکنون او را ببخش . خطاب رسید:

یا موسی از گناه این بنده گذشتم و هر کس از ما طلب مغفرت نماید، او را می پذیرم مگر کشنده حسین بن علی علیه السلام. موسی عرض کرد:

پروردگار من !

حسین بن علی و قاتل او کیست ؟

خطاب آمد:

قاتل او از امت جد اوست و از گمراهان و طاغوتیان . او را در کربلا می کشند و جسد حسین را بی کفن و عریان روی زمین

می اندازند و اموال او را به غارت می برند و زنان و فرزندانش را اسیر می کنند و در شهرها می گردانند. سرهای آنان را روی نیزه ها نصب می نمایند و بر سر بازارها طواف می دهند. کودکان ایشان را تشنگی هلاک می کند و بزرگانشان را پوست بدن ایشان در هم می خشکد. اگر استغاثه بنماید کسی به داد ایشان نرسد و هیچ کس آنها را پناه نمی دهد. چون این سخنان را شنید، حضرت موسی به شدت گریست .

بنا بر این گریه برای امام حسین علیه السلام از ابتدای عالم وجود داشته و انبیاء الهی نیز برای آن حضرت گریسته اند.

گریه و سوگواری قبل از شهادت

بر اساس روایت های بسیاری، هنگام ولادت امام حسین علیه السلام جبرئیل به رسول خدا نازل شد و خبر شهادت آن امام را به او و پدر و مادرِ نوزاد داد و آنان از همان روزهای اول برای سیدالشهداء گریستند.

گریه پیامبر

عایشه روایت می کند:

وقتی رسول خدا در خانه ای بود که وحی بر ایشان نازل می شد، به من سفارش کردند کسی وارد نشود.

در همین حال حسین علیه السلام که کودک بود، وارد شد و نزد حضرت رفت . جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

زمانی نمی گذرد که این کودک را افرادی از امت تو در سرزمین طف از خاک عراق به قتل می رسانند. پیامبر صلی الله علیه و آله گریست .جبرئیل گفت:

«لاـ تبک، فسوف ینتقم اللّه منهم، بقائمکم اهل البیت علیه السلام؛ گریه نکن، دیری نمی پاید که خداوند بوسیله قائم اهل البیت تو از آنان انتقام می گیرد.»

و امام باقر علیه السلام نقل می فرمایند:

«کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله اذا دخل الحسین علیه السلام جذ به الیه ... فیقبله و یبکی ... فیقول یابنی اقبل موضع السیوف منک ...، پیامبر پیوسته اینگونه بود.

هرگاه حسین نزد او می آمد، او را در بغل می گرفت و می بوسید و گریه می کرد و می فرمود:

ای فرزندم من جای شمشیرها را می بوسم .

گریه امام علی علیه السلام

ابن عباس می گوید:

هنگام رفتن به صفین، همراه علی علیه السلام بودم . وقتی از نینوا عبور می کردیم، حضرت گریه بسیاری کردند.

به گونه ای که اشک های ایشان بر چهره شان ظاهر و جاری شد. ما هم همصدا با امام گریه کردیم .

حضرت فرمود:

«وای، وای مگر من با آل ابی سفیان چه کرده ام ؟

در این سرزمین هفده نفر ازفرزندان من و فاطمه ۸ به شهادت می رسند و به آغوش خاک می روند.»

گریه و سوگواری بعد از شهادت

اولین سوگواری

پس از شهادت آن حضرت و یاران و فرزندان خاندان رسالت، مراسم عزاداری آغاز شد. می توان گفت اولین مراسم سوگواری زمانی بود که اهل بیت امام حسین با شنیدن صدای اسب آن حضرت از خیمه ها بیرون آمدند و اسب بدون صاحب بابا را دیدند. آنان اطراف اسب را گرفته و شروع به گریه و زاری نمودند و اولین مراسم سوگواری بعد از شهادت شکل گرفت .

گریه امام سجاد علیه السلام

شاهدان باقی مانده از خاندان رسالت، پس از واقعه عاشورا، در بقیه عمر خویش، هیچگاه خاطره آن حماسه بزرگ و غم انگیز را از یاد نبردند و پیوسته مجالس عزا و گریه برپا می نمودند. یکی از کسانی که شاهد آن واقعه جانسوز بود، حضرت زین العابدین است .

ابن شهر آشوب می نویسد:

«آن حضرت هر وقت ظرف آب را بر می داشت که بنوشد، به گونه ای گریه می کرد که آب اشک آلود می شد و وقتی برخی ایشان را دلداری می دادند، می فرمود:

«و کیف لا ابکی ؟

و قد منع ابی من الماء الذی کان مطلقاً للسباع و الوحوش ؟

وچگونه گریه نکنم ؟

آبی که برای درندگان و حیوانات وحشی آزاد بود، برای پدرم ممنوع گشت .»

گریه امام باقر علیه السلام

علقمه بن محمد حضرمی، روایت می کند:

«امام باقر علیه السلام برای سیدالشهداء گریه و ناله می کرد و با رعایت تقیه به اهل خانه خود دستور می داد، گریه کنند. در آن خانه مجلس عزا و سوگواری تشکیل می گردید و آنان مصیبت حضرت حسین علیه السلام را به یکدیگر تسلیت می گفتند.»

گریه امام صادق علیه السلام

ابی عماره شاعر می گوید:

«قال لی یا ابا عماره انشدنی فی الحسین قال فانشدته فبکی قال انشدته فبکی قال واللّه ما زلت انشده و یبکی حتی سمعت البکاء من الدار، امام صادق به من فرمودند:

ای ابا عماره درباره حسین علیه السلام برای ما مرثیه بخوان . حضرت با شنیدن مرثیه گریست و پیوسته گریه می کردند تا آن جا که صدای زنان پشت پرده هم به گریه بلند شد، سپس امام فرمودند:

«من انشد فی الحسین علیه السلام شعرا تبکی و ابکی عشرا کتب له الجنه ... کسی که درباره حسین علیه السلام شعری بگوید و گریه کند و ده نفر را بگریاند، بهشت بر او واجب می شود.»

و عبداللّه بن سنان می گوید:

روز عاشورایی به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، حضرت را با رنگی پریده و گریان و بسیار غمناک دیدم . از علت آن سؤال کردم فرمودند:

مگر نمی دانی در چنین روزی جد ما حسین بن علی علیه السلام شهید شده است .

گریه موسی بن جعفر علیه السلام

امام رضا علیه السلام می فرماید:

هرگاه ماه محرم فرا می رسید، پدرم امام موسی بن جعفر علیه السلام پیوسته اندوهناک بود و نمی خندید، تا دهه عاشورا سپری شود.

در روز عاشورا همیشه گریه و سوگواری می کرد و می فرمود:

«هو الیوم الذی قتل فیه الحسین علیه السلام؛ این روز، روزی است که حسین علیه السلام در آن کشته شده است .

عزاداری امام رضا علیه السلام

امام رضا علیه السلام می فرماید:

هر کس کار و تلاش برای به دست آوردن خواسته های دنیوی را در روز عاشورا ترک کند، خداوند حاجت های دنیا و آخرت او را برآورده می کند، وهر کس روز عاشورا، روز مصیبت و غم و گریه او باشد؛ خداوند روز قیامت را روز شادی وسرور او قرار می دهد. و چشمش به دیدار ما در بهشت روشن می شود و هر آن که روز عاشورا را روز برکت بداند و چیزی ذخیره کند، هیچ برکتی در آن چه ذخیره کرده است، نمی یابد.

و در بیان دیگر می فرماید:

محرم ماهی است که در روزگار جاهلیت احترام داشت ومردم در آن ماه از جنگ و خون ریزی پرهیز داشتند، اما دشمنان در آن ماه خون ما را ریختند، حرمت ما را شکستند، زنان و عزیزان ما را به اسارت گرفتند، آتش به خیمه ما زدند، اموال ما را به غارت بردند و سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله را در مورد ما پاس نداشتند:

«ان یوم الحسین علیه السلام اقرح جفوننا واسیل دموعنا ... فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون، فان البکاء علیه یحط الذنوب العظام ؛

روز عاشورای حسینی پلک های ما را مجروح و اشک های ما را روان ساخته ... بر همانند حسین علیه السلام باید

گریه کنند. چرا که گریه بر او گناهان بزرگ را از بین می برد.»

گریه های امام زمان ارواحنا فداه

در زیارت ناحیه مقدسه امام زمان ارواحنا فداه آن حضرت در خطاب به سیدالشهدا علیه السلام چنین آمده است:

ای جد بزرگوار، اگر روزگاران مرا به تأخیر انداخت و نتوانستم به یاری تو بشتابم و با دشمنان تو جنگ بنمایم، اما هر صبح و شام برای تو گریه می کنم و اگر از شدت گریه چشمم خشک شود، به جای اشک خون گریه می کنم .»

افزون بر گریه انبیاء الهی و اوصیاء و امامان شیعه در احادیث فراوانی به این نکته تأکید شده است که فرشتگان، خورشید، بلکه همه ذرات عالم و جن و انس بر آن امام بزرگوار علیه السلام گریه کرده و می کنند.

بنا بر این همان گونه که در برخی احادیث یاد شده نیز گذشت، خداوند متعال برای عزاداران عاشورا ثواب بسیاری همانند بخشش گناهان قرار داده است و این خود می تواند سبب عزاداری و واسطه قرار دادن آن حضرت برای توبه کردن و پذیرش در درگاه الهی گردد.

نتیجه گیری

با توجه به آنچه گذشت، فلسفه و حکمت عزاداری در فطرت و نهاد انسان هاست که به اسطوره های خود احترام گذاشته و یاد آنها را گرامی می دارند.

افزون بر این، عزاداری بر سیدالشهدا می تواند ثمره های فراوانی داشته باشد و سبب زنده ماندن همیشگی دین اسلام گردد، زیرا امام تنها دین را در مقطع خاصی زنده نکرد بلکه راهی که او پیمود برای همیشه تاریخ سبب تداوم دین خدا شد.

از سوی دیگر گریه بر امام حسین علیه السلام ریشه در تاریخ دارد؛ به گونه ای که پیامبران الهی و امامان همه برای آن حضرت گریه کرده اند که این علاوه بر پاداش، سبب مشروعیت بخشی قیام عاشورا

و بیان حقانیت امام حسین می گردد تا در طول تاریخ دشمنان حقانیت این قیام را نپوشانند.

از آن جایی که همه اولیای الهی بر آن امام همام اشک ریخته انـد، دیگر کسـی پیروان ایشان را نمی تواند برای گریه و ناله بر آن حضـرت سـرزنش کند و یا عزاداری براهل بیت را بدعت و شـرک بداند. چرا که آیات الهی نیز گریه بر عزیزان در تصویر تاریخ، نقل نموده است .

احکام عزاداری

احکام عزاداری

امام خمینی رحمه الله:

«عزاداری برای سیدالشـهداء از افضـل قربـات و مـایه تقویت روح ایمـان و شـهامت اسـلامی و ایثار و فـداکاری و شـجاعت در مسلمین است.» (۱)

سؤال:

آیا بر پا کردن مراسم عزاداری [توسط زن] بدون اذن شوهر جایز می باشد؟

آیت الله نوری همدانی:

در صورتی که از اموال شوهر باشد جایز نیست. (۲)

سؤال:

گاهی برخی از دسـته ها که وارد مسجد می شوند، با کفش وارد می شوند، که نوعی بی احترامی به مسجد محسوب می شود، لطفا بفرمائید که این مسئله چه حکمی دارد؟

آیت الله نوری همدانی:

اگر موجب هتک شود اشکال دارد. (۳)

سؤال:

در مورد زنجیر زنی که منجر به سیاه شدن یا مجروح شدن بدن می شود و همچنین غالبا پشت پیراهن افراد باز است و بیشتر در خیابان و معابر عمومی ظاهر می شوند، نظر شما چیست؟

امام خمینی رحمه الله:

مانعی ندارد، مگر اینکه موجب ضرر فاحش بر بدن شود. (۴)

سؤال:

آیا برهنه شدن مردان با حضور زنان برای عزاداری عیب دارد یا خیر؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

مانعی ندارد و زنها نباید به بدن مرد اجنبی نظر کنند. (۵)

سؤال:

در مجالس زنانه، زنان مداحی و سخنرانی می کنند و صدای آنها به گوش مردان رهگذر می رسد.

آیا این عمل جایز است؟

آیت الله

فاضل لنکرانی:

شنیدن صدای ایشان اگر در معرض ریبه و التذاذ نباشد حرام نیست. (۶)

سؤال:

سینه زدن با تیغ و یا زنجیر زدن با زنجیری که دارای چاقو و یا تیغ می باشد و منجر به زخمی شدن بدن و جاری شدن خون می شود چه حکمی دارد؟

آیت الله مکارں شیرازی:

کیفیت عزاداری باید چنان باشد که بهانه ای به دست دشمنان اسلام ندهد و موجب سوء استفاده از آن نشود. (۷)

احکام علامت

سؤال:

بسیاری از تکایا در ایام عزاداری های مذهبی، اقدام به حمل «علاماتی » می کنند که به قیمت گزافی خریده شده و حمل آن نیز موجب اشکال است. این وسائل از نظر شرعی چه حکمی دارند؟

امام خمینی رحمه الله:

اشکال ندارد. (۸)

سؤال:

حکم علمهایی که در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام از آنها استفاده می شود و بعضی دارای نقش و نگارهایی نیز هستند چیست؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

استفاده از آنها در عزاداری جایز است. (۹)

سؤال:

آیا جایز است پارچه و دستمال هایی را که در ایام محرم بر روی علم می بندند بفروش برسانند و در عزاداری و تعمیر حسینیه مصرف کنند؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

اگر در مراسم عزاداری محل حاجت نباشد و زاید بر متعارف باشد، می توانند بفروشند و به مصارف عزاداری و احتیاجات حسینیه ها برسانند. (۱۰)

احکام تعزیه و شبیه خوانی

امام خمینی رحمه الله:

تعزیه و شبیه خوانی اگر مشتمل بر حرام نباشد و موجب وهن مذهب نشود، اشکال ندارد ولی بهتر است به جای آن، مجالس روضه خوانی برپا کنند. (۱۱)

سؤال:

آیا تعزیه و شبیه خوانی در مراسم عزاداری جایز است؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

اگر مشتمل بر حرام نباشد و موجب وهن مذهب نشود مانعی ندارد. (۱۲)

آیت الله گلپایگانی رحمه الله:

اگر تعزیه خوانی مشتمل بر استعمال آلات موسیقی نباشد و غنا و دروغ نخوانند و مرد لباس مختص به زن نپوشد، اشکال ندارد. (۱۳)

سؤال:

آیا تشبه به اهل بیت علیهم السلام در نمایش و تعزیه و غیر آن جایز است؟

امام خمینی رحمه الله:

با مراعات احترام آنان جایز است. (۱۴)

آیت الله فاضل لنکرانی و آیت الله صافی گلپایگانی:

در صورتی که مستلزم اهانت نباشد مانعی ندارد. (۱۵)

آیت الله علوی گرگانی:

اگر تعزیه و شبیه خوانی موجب

هتک حرمت به ساحت مقدس بزرگان دین شود، باید اجتناب شود. (۱۶)

احکام استفاده از لباس سیاه

سؤال:

آیا پوشیدن لباس سیاه در عزاداری امام حسین علیه السلام جایز است و آیا رجحان دارد؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام چون از مصادیق تعظیم شعائر است، واجد رجحان شرعی می باشد و عملا بزرگانی چون مرحوم آیت الله بروجردی در روز عاشورا از قبای سیاه استفاده می کردند. (۱۷)

آیت الله صافی گلپایگانی و آیت الله نوری همدانی:

پوشیدن لباس سیاه به عنوان اعلان حزن و اندوه در مصیبت امام حسین علیه السلام و ائمه علیهم السلام رجحان دارد. (۱۸)

سؤال:

آیا نماز خواندن با لباس سیاه بر عزاداران امام حسین علیه السلام مکروه است؟

آیت الله صافی گلپایگانی:

چون لباس سیاه علامت عزاداران سیدالشهداء است و عزاداری آن حضرت کمال رجحان را دارد، لذا نماز خواندن با آن نیز مکروه نمی باشد. (۱۹)

احکام موسیقی

مرحوم شیخ انصاری در مکاسب محرمه در پاسخ به کسانی که می گویند غنا می تواند زمینه گریه کردن را فراهم نماید، می فرماید:

چنین شیوه ای نمی تواند مقدمه مستحب یا مباح قرار گیرد و باید به عموم ادله حرمت غنا تمسک نمود. (۲۸)

مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله در منتهی الآمال می فرماید:

عزاداران امام حسین علیه السلام بر وجهی سلوک کنند که زبان نواصب دراز نشود و از استعمال محرمات از قبیل غنا که غالبا نوحه ها خالی از آن نیست و حکایات ضعیفه مظنونه الکذب احتراز نمایند و شیطان را در این عبادت بزرگ راه ندهند. (۲۹)

سؤال:

در رادیو مدح ائمه طاهرین علیهم السلام با واقعه کربلا را با وزن و ساز و با لحن خوب می خوانند.

آیا استماعش جایز است یا خیر؟

امام خمینی رحمه الله:

اگر

غنا و موسیقی نباشد مانع ندارد. (۳۰)

سؤال:

هیئت های نوازنده و کسانی که در مراسم تشییع جنازه شهداء موزیک عزا می زنند، از لحاظ شرعی چه حکمی دارد؟

و آیا خرید و فروش آن لوازم حرام است یا خیر؟

امام خمینی رحمه الله:

خرید و فروش آلات لهو حرام است و موسیقی مطرب جایز نیست و صداهای مشکوک مانع ندارد. (۳۱)

سؤال:

آیا زدن طبل و شیپور در تعزیه حضرت سیدالشهداء علیه السلام جایز است یا نه؟

امام خمینی رحمه الله:

اگر از آلات لهو و لعب نباشد و وهن بر مذهب هم نشود مانع ندارد. (۳۲)

سؤال:

آیا در عزاداری سید الشهداء استفاده از طبل و دهل جایز است؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

استفاده از آلات لهو و لعب حرام است ولی طبل و دهل و امثال آن جزء این آلات نیست. (۳۳)

احکام عاشورا

۱- روزه روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید قربان مکروه است. در روایت آمده است که

امام صادق علیه السلام فرمود:

بنی امیه نذر کردند که اگر موفق به قتل امام حسین علیه السلام شوند، روز شهادت او را جشن بگیرند و مبارک بشمارند و روزه بگیرند و روزه در آن روز سنت آل امیه است، لذا ائمه اطهار علیهم السلام به جهت مخالفت با این طایفه تبهکار و عدم هماهنگی با آنان، روزه عاشورا را نهی کردند. (۳۴)

۲- در روز عاشورا مستحب است که انسان تا عصر بدون قصد روزه از خوردن و آشامیدن خودداری کند. (۳۵)

۳- بسیار مناسب است که در روز عاشورا کار و کسب تعطیل شود، مگر در حد ضرورت.

امام رضا علیه السلام فرمود:

«مَن تَرَکَ السَّعی فِی حَوائِجِهِ یومَ عاشورا قَضَی اللهُ لَهُ حَوائِجَ

الدُّنيا وَ الاخِرَهِ; (۳۶) کسی که کار و تلاش برای برآوردن حوائج خود را در روز عاشورا ترک کند، خداوند نیازهای دنیا و آخرت او را برطرف می سازد.»

سؤال:

در ایام سوگواری امام حسین علیه السلام نماز مقدم است یا عزاداری؟

آیت الله فاضل لنکرانی:

بهتر آن است که نماز را مقدم دارند، همانطور که امام حسین علیه السلام روز عاشورا هنگام ظهر نماز ظهر اقامه کردند. (۳۷)

پاورقی ها

۱) استفتائات امام خمینی، ج ۲، ص ۲۸ و استفتائات جدید آیت الله مکارم، ج ۱، ص ۱۵۸.

۲) هزار و یک مسئله، آیت الله نوری همدانی، ج ۲، ص ۱۸۰.

۳) هزار و یک مسئله فقهی، ج ۲، ص ۴۰.

۴) استفتائات امام خمینی، ج ۳، ص ۵۸۰.

۵) جامع المسائل، ج ۱، ص ۶۱۹، س ۲۱۶۲.

۶) همان، ص ۶۲۵، س ۲۱۸۳.

۷) استفتائات جدید، ج ۱، ص ۱۵۸، س ۵۷.

۸) استفتائات امام خمینی رحمه الله، ج ۲، ص ۲۸، س ۷۲.

۹) جامع المسائل، ج ۱، ص ۶۲۳، س ۲۱۷۳.

۱۰) همان، س ۲۱۷۹.

۱۱) استفتائات امام خمینی رحمه الله، ج ۲، ص ۲۸، س ۷۱ و ج ۳، س ۴۴ و ۴۰ و ۴۷ و ۳۳.

۱۲) جامع المسائل، ج ۱، س ۲۱۶۵.

۱۳) مجمع المسائل، ج ۱، ص ۵۵۹، س ۷۷.

۱۴) احکام خانواده، عبدالرحیم موگهی، طبق فتوای امام خمینی رحمه الله، ص ۳۳۶.

۱۵) جامع المسائل، آیت الله فاضل لنکرانی، ج ۱، س ۲۱۶۶ و جامع الاحکام، آیت الله صافی، ج ۲، ص ۱۳۲.

۱۶) اجوبه المسائل، ص ۳۶۵.

۱۷) جامع المسائل، ج ۱، ص ۶۲۱، س ۲۱۷۰

۲۸) مکاسب محرمه، رحلی، ص ۳۹.

۲۹) منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۶۸، آخر زندگی امام حسین علیه السلام.

۳۰) استفتائات امام خمینی رحمه الله، ج ۲، ص ۱۶، س ۳۶.

۳۱) همان، ص ۱۸.

۳۲) همان، ج ۳، ص ۵۸۳، س ۴۵.

۳۳) جامع المسائل، ج ۱،

ص ۶۲۳، س ۲۱۷۴.

۳۳) تحریر الوسیله، ج ۱; جواهر، ج ۷، ص ۱۰۷.

۳۵) توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۹۰۶.

۳۶) عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ص ۲۶۸.

۳۷) جامع المسائل، ج ۱، ص ۶۲۳.

سیاه پوشی

س:

آیا پوشیدن لباس سیاه در عزای امامان معصوم «علیهم السلام» مکروه است؟

ج) کراهت آن ثابت نیست، بلکه اگر برای تعظیم شعائر باشد دارای اجر و ثواب نیز خواهد بود.

سایت مقام معظم رهبری

مرثیه خوانی و مداحی زنان

س:

در برخی موارد مرثیه خوانی و مـداحی زنان در مجلس خودشان، به گونه ای است که صـدای آنان با بلنـدگو به گوش مردان رهگذر می رسد؛ آیا این عمل جایز است؟

ج:

اگر صدای آنان در معرض ریبه، تلذّذ و تهییج شهوت باشد، جایز نیست.

مطابق با نظر مراجع بزرگوار تقلید آیات عظام:

امام (ره) خامنه ای، بهجت، فاضل، صافی، نوری، وحید، تبریزی، سیستانی

برای مطالعه:

فاضـل، جامع المسائل، ج۱، س۲۱۸۲؛ صـافی، جامع الأحکام، ج۲، س۱۶۸۱؛ خامنه ای، اجوبه الإسـتفتائات، س ۱۱۴۵؛ نوری، استفتائات، ج۲، س ۵۴۵؛ امام (ره)، استفتائات، ج۳، احکـام نظر، ۵۷ و ۵۸؛ تبریزی، اسـتفتائات، س ۱۰۵۸؛ وحیـد، بهجت و

یستانی

مراسم عقد و عروسی در ماه محرم

س:

آیا مراسم عقد و عروسی در ماه محرم اشکال دارد؟

ج:

برگزاری این نوع مراسم، اگر توأم با معصیت و یا هتک حرمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام نباشد، اشکال ندارد؛ ولی درآن هیچ نوع برکتی نیست و سزاوار است که مسلمانان غیرتمند سعی کنند این گونه مراسم را در ماه های دیگر و ایام متناسب با خود برگزار کنند.

مطابق با فتاوای مراجع بزرگوار:

امام(ره)، بهجت، خامنه ای، تبریزی، سیستانی، فاضل، مکارم، نوری، وحید و صافی. مجموعه پرسش های دانشجویی، ج۱۳، ص۳۳۶

نام مبارک امام حسین علیه السلام

س:

بی احترامی به نام مبارک امام حسین علیه السلام چه حکمی دارد؟

ج:

نام مبارک امام حسین علیه السلام چون از نام های بهشتی ونام حجت خدا و ثارالله می باشد، دارای احترام و احکام خاصّی است:

۱- حفظ احترام این نام لازم وبی احترامی به آن حرام است.

۲- هرگونه عملی که به نوعی بی احترامی به نام مقدّس امام حسین علیه السلام محسوب شود، حرام است، مانند:

أ - سوزاندن ورقه ای که نام ایشان برآن نوشته شده است.

ب - انداختن در جایی که بی احترامی به آن باشد، مثل محل زباله و خاکروبه.

ت- نوشتن آن با چیزی و بر چیزی که بی احترامی باشد.

ث – گذاشتن چیزی برآن که بی احترامی به حساب آید.

نکته:

البته موارد بالا درصورتی حرام است که از روی عمد و با توجه باشد.

۴– رساندن جایی از بدن به نام مبارک امام حسین علیه السلام بدون طهارت جایز نیست؛ بنا براین دست گذاشتن برنام امام حسین علیه السلام یا آویختن زیور یا پوشیدن لباسی که نام حسین علیه السلام برآن نوشته شده در صورتی که تماس با بدن داشته باشد، حرام است.

نکته:

اگر کسی را به نام حسین علیه السلام

نام گذاری کنند، نام آن شخص احکام مربوط به نام امام حسین علیه السلام را ندارد.

با استفاده از:

احکام حسینی، محمد حسین فلاح زاده

خوردن تربت حسینی علیه السلام

س:

خوردن تربت حسینی علیه السلام (خاک مقدس کربلا) که به قصد شفا گرفتن مستحب است، چه محدوده ای از مرقد شریف امام حسین علیه السلام را شامل می شود؟

آیا خوردن مقداری از مهرهای کربلا نیز همان حکم را دارد؟

ج:

حضرت آیت الله خامنه ای

قدر متیقّن، تربت قبر شریف و ملحقات عرفی آن است ومُهر اگر از آن دو محل تهیه شده باشد، همان حکم را دارد.

(به نظر مقام معظم رهبری از محدوده ای که عرف مردم ملحق و جزو قبر می دانند می توان برای شفا استفاده کرد).

حضرت آیت الله بهجت

احوط(احتیاط واجب) اقتصار (اکتفا نمودن) بر مأخوذ (گرفته و برداشت شده) از قبر و اطراف مجاور قبر مطهّر است و در زائد بر آن درآب مستهلک شود.

(به نظر ایشان نیز بنا بر احتیاط واجب باید به خاکِ قبر و مقدار عرفی اطراف قبر اکتفا شود و اگر تربت از خارج از این محدوده تهیه شده بود باید با آب مخلوط کرد، به گونه ای که عرفاً اثری از خاک در آب دیده نشود و درآب مستهلک گردد).

مراجعه کنید:

مسائل جدید، ج۴، ص۲۰۵

پوشیدن لباس سیاه در سوگ ائمه هدی علیهم السلام

س:

پوشیدن لباس سیاه در سوگ ائمه هدی علیهم السلام، خصوصاً در ماه محرم چه حکمی دارد؟

آیا پوشیدن لباس سیاه در این ایام کراهت دارد؟

ج:

پو شیدن لباس سیاه در عزای اهل بیت علیهم السلام برای تعظیم شعائر و به عنوان اظهار تأثّر [اندوه و ماتم] مستحسن [نیکو و پسندیده] است و به این عنوان کراهت هم ندارد؛ بلکه به فتوای بسیاری از بزرگان ومراجع تقلید واجد رجحان و مطلوبیت شرعی بوده و ثواب نیز دارد و عملاً بزرگانی چون مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (ره) در

روز عاشورا از قبای سیاه استفاده می کرده اند.

برای مطالعه:

مسائل جدید از دیدگاه علماء و مراجع تقلید، ج ۳، ص۱۹

نذر در روز عاشورا

س:

کسی که نذر کرده در روز عاشورا، به مردم حلیم بدهد، آیا می تواند به جای آن خوراکی دیگری بدهد؟

یا حلیم را در روز های دیگر ماه محرم به مصرف برساند؟

ج:

اگر نذر طبق صیغه معتبر شرعی بوده، باید به همان صورتی که نذر کرده عمل کند و اگر صیغه داشته، اختیار با او است.

مطابق با فتاوای مراجع بزرگوار:

امام(ره)، بهجت، خامنه ای، تبریزی، سیستانی، فاضل، مکارم، نوری، وحید و صافی.

مجموعه پرسش های دانشجویی، ج۱۳، ص۳۳۵

روضه های دروغ

س:

خواندن روضه های دروغ وغیر معتبر که بعضاً موجب تمسخر و هتک (بی احترامی به اهل بیت علیهم السلا م و مجالس عزاداری) می گردد چه حکمی دارد؟

ج:

اگر موجب هتک و تمسخر باشد جایز نیست. همچنین هر عملی که موجب وهن مذهب باشد حرام است.

مطابق با نظر مراجع بزرگوار تقلید آیات عظام:

خامنه ای، بهجت، فاضل، مکارم، تبریزی، سیستانی

برای مطالعه:

مسائل جدید از دیدگاه علماء و مراجع تقلید، ج ۳، ص ۳۱ تا ۳۴ و ....

دفتر آیت الله العظمی فاضل لنکرانی

سؤال دلیل سینه زدن برای معصومین (علیهم السلام) چه می باشد؟

جواب سینه زنی یکی از مظاهر مهم عزاداری و ابراز تنفر از ظلم ستمگران است و نه تنها اشتباه نیست بلکه در تداوم هدف آن بزرگواران نقش مهمی دارد.

سؤال آیا سینه و زنجیر زدن در عزاداری که منجر به کبود و حتی جاری شدن خون می شود جایز است؟

جواب جایز بلکه راجح است مشروط بر آنکه موجب ضرر مهم و اضرار بر نفس نباشد.

سؤال برهنه شدن مردان در حال سینه زدن و زنجیر زدن در منظر زنان چگونه است؟

جواب بر زنان لازم است از نظر خودداری کنند. البته بر مردانی که می دانند زنان به بدن آنها نگاه می کنند جایز نیست لخت شوند.

سؤال آیا سینه زدن و زنجیر زدن ریایی جایز است؟

جواب ان شاءالله از ریا خودداری کنند.

سؤال در عزاداری ها مشاهده می شود عده ای به صورت نیمه عریان در مقابل افراد نامحرم اقدام به خودزنی های افراطی می کنند، آیا این عمل جایز است؟

جواب سنت سینه زنی که طبق متعارف و به طور معمول انجام می گرفته شایسته هیچ گونه مخالفت با آن نیست. ولی در مورد مذکور بر

زنان لازم است از نظر کردن خودداری کنند.

سؤال هروله (بالا و پایین پریدن) در مجالس عزاداری اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام چه حکمی دارد؟

جواب هروله در اسلام فقط در قسمتی از سعی بین صفا و مروه برای مردان و هنگام گذر از وادی محسِّر بعد از وقوف در مشعر الحرام به عنوان یک عمل مستحب وارد شده است و در غیر این دو مورد به عنوان یک عمل مستحب مشروع نیست.

سؤال آیا تعزیه و شبیه خوانی در مراسم عزاداری جایز است؟

جواب اگر مشتمل بر حرام نباشد و موجب وهن مذهب نشود مانعی ندارد. ولی بهتر است به جای آن مجلس روضه خوانی برپا کنند بلکه عزاداری برای معصومین (علیهم السلام) بویژه سیدالشهداء (علیه السلام) و اصحاب آن بزرگوار از افضل قربات است.

سؤال آیا تشبّه به اهل بیت (علیهم السلام) در نمایش و تعزیه و غیر آن جایز است؟

جواب در صورتی که عرفاً هتک و اهانت به آن بزرگواران محسوب نشود نباشد مانعی ندارد.

سؤال آیا پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین و سایر معصومین (علیهم السلام) رجحان شرعی دارد؟

جواب چون از مصادیق تعظیم شعائر است واجد رجحان شرعی می باشد و عملاً بزرگانی چون مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی (قدس سره) در روز عاشورا از قبای سیاه استفاده می کردند.

سؤال آیا قمه زنی جایز است؟

چنانچه در این مورد نذری وجود داشته باشد وظیفه چیست؟

جواب با توجه به گرایشی که نسبت به اسلام و تشیع بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در اکثر نقاط جهان پیدا شده و ایران اسلامی به عنوان امّ القرای جهان اسلام شناخته می شود و اعمال و رفتار

ملت ایران به عنوان الگو و بیانگر اسلام مطرح است لازم است در رابطه با مسائل سوگواری و عزاداری سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) به گونه ای عمل شود که موجب گرایش بیشتر و علاقه مندی شدیدتر به آن حضرت و هدف مقدس وی گردد. پیداست در این شرایط قمه زدن چنین نقشی ندارد و دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) از آن سوء استفاده می نمایند و آن را علیه مذهب به کار می برند. لذا مناسب است شیعیان علاقه مند به مکتب امام حسین (علیه السلام) از آن خودداری نمایند و چنانچه در این مورد نذری وجود داشته باشد نذر واجد شرایط صحّت و انعقاد نیست.

سوال:

به نام خدا سوال من از ایشان این است که ایا قمه زدن در خفا و آشکار جایز است یا خیر؟

با تشکر

جواب:

قمه زدن پنهانی اشکال ندارد لکن در ملآ عام در شرایط فعلی بهتر است از آن اجتناب شود زیرا رسانه های استکباری مترصد فرصت اند تا علیه تشیع تبلیغات سوء کنند و چهره شیعه را در دنیا مُشَّوَهْ جلوه دهند

سؤال حکم عَلَم هایی که در مراسم عزاداری معصومین (علیهم السلام) از آنها استفاده می شود و بعضی دارای نقش و نگارهایی نیز هستند چیست؟

جواب استفاده از آنها در عزاداری جایز است.

سؤال استفاده از ابزار موسیقی به شیوه رقابت که در برخی هیأت های عزاداری مرسوم شده حکمش چیست؟

جواب حکم استفاده از آلات موسیقی در سؤال قبل بیان شد و رقابت حکم آن را عوض نمی کند.

بلی اگر رقابت باعث ریا و عدم قصد قربت شود یا موجب اذیت دیگران شود، جایز نیست.

سؤال در سوگواری معصومین

(علیهم السلام) نماز اول وقت مقدم است یا عزاداری؟

جواب بهتر آن است که نماز را مقدم بدارند همانگونه که امام حسین (علیه السلام) در ظهر روز عاشورا نماز ظهر اقامه کردند.

سؤال طولانی شدن مجالس اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) تا نیمه های شب و تأخیر آن حتی در بعضی از موارد تا بعد از نیمه شب اگر موجب خواب ماندن افراد بویژه جوانان و قضا شدن نماز صبح آنها شود، چه حکمی دارد؟

جواب در فرض مزبور، مجالس را تا آن هنگام از شب به تأخیر نیندازند. بلکه باید به نحوی برنامه ریزی شود که فریضه نماز صبح در اثر اشتغال به امور مستحب ترک نشود.

زیرا این گونه مجالس باید زمینه ساز عمل به واجبات و ترک محرمات باشد

سؤال آیا دعوت از مرثیه سرایانی که در لابلای اشعار خود بعضی از مطالب بی مدرک یا ضعیف السند را طرح می کنند یا با غنا می خوانند صحیح است؟

جواب غنا حرام است هر چند همراه خواندن قرآن یا عزاداری ائمه اطهار (علیهم السلام) باشد و دعوت از افرادی که غنا می خوانند و شرکت در مجالس آنها حرام است و لازم است از مرثیه سرایانی استفاده شود که مطالب صحیح و واقعی را بیان می نمایند

سؤال در مجالس زنانه زنان مداحی و سخنرانی می کنند و صدای آنها مستقیماً یا با بلندگو به گوش مردان رهگذر می رسد، آیا این عمل جایز است؟

جواب شنیدن صدای ایشان اگر در معرض ریبه و التذاذ نباشد حرام نیست اما با توجه به اینکه خداوند متعال می فرماید:

«فاسئَلوهُنَّ مِنْ وَراءِ حجاب»

خوب است که مجالس زنانه بویژه مجالس مذهبی طوری

باشد که کاملاً مراعات عفت بشود.

سؤال در مورد تعزیه و روضه هایی که در رابطه با ازدواج حضرت قاسم (علیه السلام) در کربلا ـ خوانده می شود، چه می فرمایید؟

جواب آنچه در مورد عروسی حضرت قاسم مطرح شده یا می شود صحیح نیست. و اثری از این قضیه در کتب معتبره وجود ندارد. مضافاً بر اینکه حضرت قاسم به سنّ ازدواج نرسیده بود.

بلی، در کتاب «منتخب» مرحوم طریحی چیزهایی که مناسب ازدواج آن حضرت است نقل شده، ولی ظاهراً این مطالب نادرست را بعد از آن مرحوم، افراد مغرض یا نادان به آن کتاب اضافه کرده اند. و مرحوم طریحی برتر از آن است که این مطالب را که مناسبتی با واقعه عاشورا ندارد، در کتاب خود بنویسد. در عین حال آنچه در کتاب طریحی آمده به این نحو که بعضی در مراسم تعزیه داری و به صورت خرافی پیاده می کنند، نمی باشد.

سؤال کف زدن در جشن های مذهبی چه حکمی دارد؟

جواب هر چند کف زدن به خودی خود اشکالی ندارد، ولی بر مؤمنین لازم است در مساجد و حسینیه ها و اماکن مقدسه آن را ترک کنند و نیز در مجالس معصومین (علیهم السلام) اگر عرفاً هتک حرمت آن بزرگواران محسوب شود لازم است از آن اجتناب شود و بر مؤمنین است که به جای آن از اشعار همیشگی مسلمانان که صلوات است استفاده کنند.

سؤال نظر شریف خود را در نحوه برگزاری مراسم مربوط به معصومین (علیهم السلام) و مجالس مذهبی مرقوم فرمایید؟

جواب بطور کلی در مراسم مربوط به معصومین (علیهم السلام) و مجالس مذهبی امور ذیل باید مراعات شود:

۱ از هر نوع عملی که عرفاً

هتک حرمت شمرده می شود مثل کف زدن و سوت زدن و بکار بردن الفاظ و عبارات رکیک و امثال آن باید اجتناب شود.

۲ از هر نوع عملی که جنبه توجیه پذیری ندارد و مورد سوء استفاده مغرضان و موجب وهن مذهب می شود باید اجتناب شود.

۳ از بکار بردن عبارات و جملاتی که بوی شرک و کفر می دهد باید اجتناب شود.

۴ از هر نوع کاری که موجب ضرر شدید به بدن یا ناقص شدن آن می شود باید اجتناب شود.

۵ این گونه مراسم باید بدور از ریا و خودنمایی و هر گونه اغراض دنیوی بطور سنتی و معمول انجام شود تا ان شاءالله مقبول درگاه الهی قرار گیرد.

دفتر حضرت آیت الله العظمی بهجت

سوال:

با سلام خدمت شما و با تشکر از زحمات شما من یک سوال شرعی از آیت الله العظمی بهجت:

آیا قمه زنی که در ماه محرم است جایز است یا نه؟

جواب:

قمه زنی اگر موجب ضرر نشود جایز است

استفتائات از آیت الله بهجت

لازم به ذکر است که این نظرات از جلد چهارم کتاب استفتاءات ایشان که در تابستان سال ۱۳۸۶ منتشر شده است نقل می گردد:

صفحه ۵۴۰ سوال ۶۳۸۶:

برخی از شیعیان در مجالس عزاداری اهل بیت علیهم السلام و خصوصا مجلس سرور شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام اقدام به سینه زنی و کندن صورت می نمایند - که باعث کبود شدن و خونریزی می شود - حکم شرعی آن چیست؟

جواب:

در صورتی که مناسب عزاداری باشد و مرض آور نباشد اشکال ندارد.

صفحه ۵۴۰ سوال ۶۳۸۷:

لخت شدن در عزاداری چگونه است؟

و اگر بر اثر سینه زنی بدن سرخ شود چه حکمی دارد؟

جواب:

اشکالی ندارد و لخت شدنی که در معرض نظر حرام نامحرم باشد، جایز نیست.

صفحه ۵۴۰ سوال ۶۳۸۹:

زنجیرزنی چه حکمی دارد؟

جواب:

اشکالی ندارد.

صفحه ۵۴۲ سوال ۶۳۹۸:

گاهی در سینه زنی یا زنجیرزنی، افراد بخشی از بدن را برهنه می کنند، در حالی که زنان نیز حضور دارند.

آیا اشکال دارد؟

جواب:

تا هنگامی که علم به تعمد نظر یا ریبه از دیگران ندارند اشکال ندارد.

صفحه ۵۴۴ سوال ۶۴۰۴:

آیا خریدن عَلَم که دارای مجسمه حیواناتی مانند کبوتر، طاووس و ... است برای عزای امام حسین علیه السلام اشکال دارد؟

جواب:

اشکال ندارد.

صفحه ۵۴۴ سوال ۶۴۰۷:

آیا احترام گذاشتن به لباس سیاه، ضریح، عَلَم و پارچه هایی که اختصاص به عزای امام حسین دارد مشروع است؟

جواب:

بله.

صفحه ۵۴۴ سوال ۶۴۰۸:

استفاده از چهل چراغ در دسته های عزاداری چه حکمی دارد؟

جواب:

اشکال ندارد.

صفحه ۵۳۸ سوال

:۶۳۸۰

تعزیه و شبیه خوانی بخش هایی از تاریخ که سند معتبری ندارد (مثل ازدواج حضرت قاسم) چه حکمی دارد؟

جواب:

اگر معلوم باشد که نقل از بعض تواریخ و روایت هاست اشکال ندارد.

آیت الله العظمی میرزا جواد تبریزی

سوال:

در اسلامی که تراشیدن صورت با تیغ را جایز نمیداند قمه زنی برای امام حسین چه حکمی دارد.

جواب:

قمه زنی در حد نفسه مانعی ندارد ولکن سزاوار است برای مؤمنین که در مقام حزن و اندوه بر سیدالشهداء علیه السلام مظهر مناسبتری را اختیار کند و آن مظهر مختلف به اختلاف کشورها و شهرها، والله العالم.

سوال:

سؤال من از ایشان این است که ایا قمه زدن در خفا و آشکار جایز است یا خیر

جواب:

قمه زنی در حد نفسه مانعی ندارد ولکن سزاوار است برای مؤمنین که در مقام حزن و اندوه بر سیدالشهداء علیه السلام مظهر مناسبتری را اختیار کند و آن مظهر مختلف به اختلاف کشورها و شهرها، والله العالم ...

آیت الله العظمی سید محمد صادق روحانی

سؤال:

آیا جایز است داستان عقد و ازدواج حضرت قاسم بن حسن در واقعه کربلا را نقل کنیم و آیا این جریان صحت دارد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ بسیار بعید است و بنده سند معتبری برای آن ندیدم

سؤال:

استعمال طبل و شیپور مخصوصا در عزاداری سیدالشهداء علیه السلام چه صورت دارد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ طبل ساده که از آلات لهو نباشد؛ مانعی ندارد

سؤال:

روز عاشورا برای اظهار همدردی با معصومین علیهم السلام صورت خیمه گاه درست کردن و آتش زدن جایز است و اسراف محسوب نمی شود؟

جواب:

بسمه تعالی؛ نه تنها اسراف نیست؛ بلکه عملی مستحسن است. البته رعایت شود تا موجب اهانت به خاندان رسالت نباشد

سؤال:

آیا حدیثی که دلالت بر جواز استفاده از طبل و سنج و شیپور در عزای حضرت سیدالشهداء علیه السلام دارید؟

راهنمایی بفرمایید؟

جواب:

بسمه تعالی؛ روایات زیادی درباره عزاداری آن حضرت وارد شده است و از این امور نهی نشده است و مقتضای اطلاق روایات جواز آنها است

سؤال:

در هیئت های حسینی

علیه السلام در اثر شور عزاداری گاهی به سرو صورت خود می زنند و بدن را مجروح می کنند آیا این مورد اشکالی دارد یا نه؟

جواب:

بسمه تعالی؛ بی اشکال است

سؤال:

در دستجات عزاداری حسینی علیه السلام که به خیابان و بازار می ورند و باعث بسته شدن راه عبور می شوند آیا سد معبر حساب می شود؟

البته کسانی که از آن مسیر عبور می کنند اکثرا برای تماشای عزاداری می آیند.

جواب:

بسمه تعالی؛ اینگونه سدّ معبر جایز و بی اشکال است.

سؤال:

مرثیه خواندن خانم ها با بلندگو و سینه زنی در مجلس زنانه چه صورت دارد؟

پختن جو پوست کنده به صورت سوپ اشکال دارد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ مرثیه خوانی از عبادات بسیار با اهمیت است و باید حتی المقدور از امور غیر شرعیه دور باشد البته خواندن خانم ها بدون شنیدن اجانب هیچ اشکالی ندارد.سینه زدن خانمها نیز در مجلس خانم ها هیچ اشکالی ندارد پختن جو نیز اشکال ندارد.

سؤال:

ذاکران و مداحان که بعضی روضه ها را با آهنگ های موسیقی یا قریب به آن می خوانند وجه شرعی آن چیست

جواب:

بسمه تعالی؛ موسیقی مطلقا حرام است ولو در روضه خوانی باشد

سؤال:

مزد گرفتن بابت مداحی اهلبیت و سخنرانی چه حکمی دارد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ جایز است

سؤال:

بعضی از مداحان اهل بیت از عبارت های (من مستم از همه خوشکلتری) استفاده می کنند آیا این الفاظ اهانت به ساحت مقدس ائمه حساب می شود؟

جواب:

بسمه تعالی؛ مداحی شغل بسیار شریفی است و اجر جزیل درد و حیف است که این عمل با اهانت به مقام اهل بیت علیه السلام مبدل به خلاف شرع شود

سؤال:

در عزاداری امام حسین علیه السلام به صورت لطمه زدن و خود را مجروح

کردن و قمه زدن احیانا هلاک می شوند و استفاده از طبل چه صورت دارد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ تمام آنچه ذکر کرده اید جایز و مستحسن است؛ مگر کاری که موجب هلاکت شود

سؤال:

آیا جایز است پارچه و دستمالهایی را که ایام محرم بر سر علم می بندند بفروش برسانند و در عزاداری و تعمیر حسینیه و یا مسجد مصرف نمایند؟

جواب:

بسمه تعالی؛ چنانچه وقف آن کار به خصوص نشده باشد؛ اشکالی ندارد

سؤال:

در ایام سوگواری ابا عبد الله الحسین علیه السلام نماز مقدم است یا عزاداری؟

جواب:

بسمه تعالی؛ نماز مقدم است

سؤال:

اگر قمه زدن باعث وهن مذهب شیعه شود آیا در این صورت قمه زدن جایز است؟

جواب:

بسمه تعالی؛ اصلا موجب وهن نمی شود؛ بلکه عکس آن مشهود است

سؤال:

دلیل سینه زدن برای ائمه علیهم السلام چه می باشد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ تعظیم شعائر مذهبی

سؤال:

آيا سينه و زنجير زدن در عزاداری كه منجر به كبودی و حتی جاری شدن خون می شود جايز است؟

جواب:

بسمه تعالی؛ بلی جايز است

سؤال:

آيا سينه زدن و زنجير زدن ريايی جايز است؟

جواب:

بسمه تعالی؛ همانند نماز ريايی است

سؤال:

در عزاداری حضرت سيد الشهداء هرگونه عزاداری از قبيل زدن قمه و طبل و سنج چه حكمی دارد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ جايز است

سؤال:

آيا بهتر است به جای شبيه خوانی روضه خوانی بر پا كنند؛ روضه خوانی مگر همان تعزيه و شبيه خوانی روی منبر نمی باشد؟

جواب:

بسمه تعالی؛ تمامش خوب است

سؤال:

آيا تعزيه و شبيه خوانی در مراسم عزاداری جايز است؟

جواب:

بسمه تعالی؛ بلی جايز است

سوال:

گفتن بعضی از کلمات توسط مداحان مانند (من سگ حسینم من دیوانه حسینم و ... ...) از لحاظ شرعی اشکال دارد؟

جواب:

از انجام اعمال و به کار بردن الفاظی که موجب وهن و عزاداری و توهین

به مقـام والای ائمّه (علیهم السـلام) می باشـد بایـد پرهیز نمود و عزاداری ها بهتر است به همان شـیوه عزاداری سـنتی و روضـه خوانی انجام شود.

سوال:

هروله کردن (بالا و پایین پریدن و ذکر معصومین را گفتن) در مراسم عزاداری از لحاظ شرعی اشکال دارد یا خیر؟

جواب:

از انجـام اعمـال و به کـار بردن الفـاظی که موجب وهن و عزاداری و توهین به مقـام والای ائمّه (علیهم السـلام) می باشـد باید پرهیز نمود و عزاداری ها بهتر است به همان شیوه عزاداری سنتی و روضه خوانی انجام شود

سوال:

آیـا قرار دادن صـدای بلنـدگو در حـالت تکرار به طوری که نام مقـدس اباعبـدالله الحسـین به صورت تلفظ سـریع و نا صـحیح استماع شود جایز است؟

جواب:

راجع به عزاداری سیدالشهداء حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و هر نحو عزاداری که افراط و هتک مقام شهادت و امامت نزد شـیعه در او نباشـد و در مسـیر پیدایش راه پیروی از آن وجود مقدس باشد جایز است و حسب فرموده امام امت (سـلام الله علیه) عزاداری سنتی مانعی ندارد و نباید راه های جدیدی که منشأ حرف و حدیث است انتخاب نمود.

سوال:

عمـل عزادارنی که خـود را در مقابـل مزار مقـدس ائمه به خـاک می اندازنـد و سـینه و صـورت خود را به خـاک می مالنـد و خراشیده می کنند و خون جاری می شود و با همان حال به داخل حرم وارد می شوند چه صورت دارد؟

جواب:

راجع به عزاداری سیدالشهداء حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و هر نحو عزاداری که افراط و هتک مقام شهادت و امامت نزد شیعه در او نباشد و در مسیر پیدایش راه پیروی از آن وجود مقدس باشد

جایز است و حسب فرموده امام امت (سلام الله علیه) عزاداری سنتی مانعی ندارد و نباید راه های جدیدی که منشأ حرف و حدیث است انتخاب نمود.

سوال:

آیا استفاده از سنج و دهل و شیپور در مراسم عزاداری ائمه اطهار جایز است؟

جواب:

نباید از چنین سنت هایی جلوگیری نمود و نمی توان گفت این گونه اعمال که در عزاداری ها به عنوان وسیله بکاء و شور دادن به عزاداری ها استفاده می شود حرام است.

سوال:

آیا زنجیر زدن به پشت، سیلی زدن به صورت و یا سینه زدن که منجر به زخم شدن و خراشیدن و ..... می شود و برای عزاداری امام حسین علیه السلام است جایز است؟

جواب:

جایز می باشد و مشمول اطلاقات و عمومات ابکاء و بکاء و تعظیم شعائر می باشد و آن چه در عزاداری و غیر آن حرام است جنایت بر بدن است نه امثال امور که ضرردار بودنش معلوم نیست بلکه نزد اهلش ضرر محسوب نشده چه رسد به جنایت بر نفس به علاوه که ظاهراً حب و علاقه و عشق به اباعبدالله الحسین علیه السلام اختیار از دست افراد عزادار گرفته و مأجور می باشند

سوال:

نظر حضرت عالی پیرامون تعزیه (شبیه خوانی) چیست؟

جواب:

راجع به عزاداری سید الشهداء حضرت ابا عبدالله علیه السلام و هر نحو عزاداری که افراط و هتک مقام شهادت و امامت در او نباشد و در مسیر پیدایش راه پیروی از آن وجود مقدس باشد جایز است و حسب فرموده امام امّت «قدس سره» عزاداری سنتی مانعی ندارد.

سوال:

گر قمه زنی و زنجیر زنی اشکال ندارد ولی والدین شخص در مورد قمه زنی نارضایتی کنند آیا عدم رضایت آن ها

باعث اشکال داشتن چنین عزاداری می شود؟

آیا این حکم موقعی که انسان، متأهل و جدا از پدر و مادر زندگی می کند هم صدق می کند؟

جواب:

اطاعت از پدر و مادر، یک امر اخلاقی است و آن چه که موجب اذیت و آزار آن ها است باید ترک شود بناء علیه، عدم رضایت آن ها نسبت به عزاداری حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام نمی تواند سبب حرمت آن گردد آری اگر عدم رضایت آن ها به خاطر احتمال خطر و ضرر است اطاعتشان واجب و ترکش حرام است

سوال:

سینه زدن با تیغ و یا زنجیر زدن با زنجیری که دارای تیغ است و منجر به زخمی شدن بدن و جاری شدن خون می شود، اگر چه خطر جانی هم نداشته باشد، چه حکمی دارد؟

جواب:

برپایی مجالس و اقامه عزاداری خامس آل عبا (علیهم السلام) از قبیل روضه خوانی و وعظ و سینه زنی و عزاداری سنّتی از افضل اعمال است و موجب اجر و مزد اخروی فراوان است، لیکن باید توجه داشت که دشمن، همه اعمال ما را مستقیماً یا مقارن قرار دادن با اعمال دیگران، مورد حمله قرار می دهد و غرضش حمله به مذهب یا اسلام است و با عقبگرد ما از مواضع عملی اسلامی، ما را رها نکرده، بلکه حمله را زیادتر و زیادتر نموده تا آنکه ما را از همه اعمال و فرایض و شعایر و تبلیغاتمان باز دارد. به حول و قوّه الهی و با بیداری امثال شما مسلمانان و بهانه به دست دشمن ندادن و حفظ عزّت و عظمت اسلامی هر روز بر شکست آنان اضافه خواهد شد و تبلیغات آنها به

جایی نخواهد رسید، که:

«الاسلام یعلو و لا یعلی علیه شیء».

سوال:

آیا قمه زدن جایز است یا خیر؟

جواب:

به نظر اینجانب جایز است و مشمول اطلاقات و عمومات ابکاء و بکاء و تعظیم شعائر می باشد البته به شرط آنکه موجب اذیت شدن و جنایت به بدن نباشد که معمولاً در قمه زنی چنین نبوده است.

دفتر آیت الله العظمی سید صادق شیرازی

سؤال ۱:

در یکی از حسینیه ها مسابقه داستانی برگزار شد تحت این عنوان که (اگر ما فرض کنیم:

امام حسین علیه السلام با یزید بیعت می کرد بنظر شما این بیعت چه عواقب وخیمی برای مسلمانان در پی داشت؟

و چه اثری بر زندگی امروز ما می گذاشت؟)

آیا طرح اینچنین فرضیاتی جائز است و تعدّی به عصمت امام نیست؟

جواب:

اگر باعث هتک حرمت برای امام حسین (علیه السلام) نشود اشکالی ندارد.

سؤال ۲:

در شبیه خوانی هر ساله واقعه کربلا را به صحنه نمایش میکشیم و آنرا بر روی شخصیتهای اساسی در کربلا متمرکز می کنیم که از جمله این شخصیتها حضرت امام حسین (علیه السلام) و حضرت عباس و اهل بیت (علیهم السلام) هستند، گاهی ممکن است بازیگر سبزه یا قد کوتاه باشد و با خصوصیات شخصیت اصلی تفاوت داشته باشد آیا این کار جائز است؟

جواب:

از بهترین راههای نزدیک شدن به خدا، استفاده از تمام وسائل مشروع برای نشر آثار اهل بیت (علیهم السلام) مخصوصاً امام حسین (علیه السلام) میباشد اما در این کار باید نهایت دقت و احتیاط بعمل آید که نمایش کامل و از همه لحاظ بدون اشکال

باشد به طوری که مستلزم اهانت و هتک حرمت برای اهل بیت (علیهم السلام) نشود.

سؤال ۳:

بعضی افراد در مجالسشان سخنانی را مطرح می کنند که مضمونش این

است که چرا به جای قمه زنی در روز عاشوراء خون خود را به نیازمندان هدیه ندهیم چرا که هدیه دادن خون میتواند بهتر و امروزی تر از قمه زنی باشد، قمه زنی به محیط زیست ضرر رسانده و نیز باعث میشود تا بقیه مذاهب اسلامی ما را بدعت گذار و عقب مانده معرفی کنند، رأی شما درباره این موضوع چیست؟

جواب:

هدیه دادن خون چیز خوبی است ولی با برگزاری شعائر حسینی منافاتی ندارد، به اضافه اینکه خارج کردن خون از سر دارای فوائد بهداشتی بسیاری است و از سنت پیامبر گرامی می باشد و پیامبر این کار را مغیثه و منقذه می نامیدند و شیعه و سنی بر این مطلب توافق دارند و بخاری و تعداد دیگری از راویان، آنرا روایت کرده اند و از امام صادق (علیه السلام) آمده است:

(خون گرفتن از سر شفا از دیوانگی و جذام و پیسی و ضعیفی چشم و دندان درد است) و نیز ضرری برای محیط زیست ندارد.

پس بجاست که مؤمنین هدیه دادن خون را در روز دیگری مثل سوم شعبان که روز میلاد امام حسین (علیه السلام) می باشد بجا آورند.

سؤال ۴:

آیا در عزای امام حسین قمه زنی واجب است؟

جواب:

نظر مشهور استحباب آن است.

سؤال ۵:

اگر چیزی مثل قمه زنی منجر به زشت شدن وجهه مذهب حق شود و در نتیجه آن، بعض از شعائر بزرگ مثل عزای حسینی در قلوب مردم ضعیف شود حکمش چیست؟

جواب:

قمه زنی بنا بر مشهور مستحب است و با دلیل قطعی ثابت نشده که قمه زنی باعث زشت شدن وجهه تشیع است، بلکه برخی از شخصیات معتقدند که قمه زنی از مهمترین وسائل تبلیغ

و ترویج برای مذهب است. به اضافه اینکه دلائلی از این قبیل، برای کنار گذاشتن احکام شرعی ثابت شده کافی نیست. و الا می بایست از خیلی احکام الهی در جهاد و حج و نماز و روزه دست کشید. خداوند میفرماید:

(یا حسره علی العباد ما یأتیهم من رسول إلاّ کانوا به یستهزؤون)

آیا مسخره کردن پیامبران برای عقب نشینی آنها از دعوت به سوی حق کافی است؟

سؤال ۶:

ضرری که در نتیجه قمه زدن به وجود می آید اگر ضرر قابل توجهی بود مانند شدت خونریزی آیا این ضرر مباح محسوب می شود یا مستحب و یا هیچ کدام؟

جواب:

ضرر تا وقتی که منجر نشده است به:

(۱ قتل نفس ۲ قطع عضوی از اعضاء بدن ۳ از دست دادن نیروئی مثل از دست دادن نیروی بینائی و مانند آن) جائز است و اگر نزد شارع محبوبیت پیدا کرد مستحب خواهد بود، و قمه زدن به نیت همدردی با سید الشهداء (علیه السلام) و اظهار محبت نسبت به امام و دفاع از حق و تربیت نفس برای ایثار و شکیبائی و تقویت روح ایمانی، از جمله مستحبات مؤکد است همانطور که علمای قدیم و حال فتوی داده اند و در زندگی معصومین موارد زیادی ذکر شده است که دلالت میکند تحمل ضررها در راه خدا و مشقت نفس به خاطر تقوی از کارهای مستحب میباشد، و از جمله آن آنچه که در مورد حضرت زهراء روایت شده است که ایشان برای عبادت آنقدر بر روی پاهایشان ایستادند تا پاهای آن حضرت ورم کرد.

و اینکه امام حسن و امام حسین با پای پیاده به حج میرفتند در حالی که شترهایشان مقابل

آنها حرکت میکردند.

سؤال ۷:

اگر کسی که به ضروریات دین مثل نماز و روزه ملتزم نیست و از دروغ و تهمت اجتناب نمیکند در عزای امام حسین (علیه السلام) مثل (قمه زنی) شرکت کرد تکلیف چیست؟

جواب:

امر به معروف با حصول شرائط مقرر در شرع واجب است و با فرض صحت آنچه که ذکر کردید شایسته است برای ملتزم شدن او به تمام احکام شرعی او را نصیحت و امر به معروف کرد.

چرا که اگر افرادی بعض از احکام را اجرا نمودند و بقیه را ترک کردند نباید از آنها بخواهیم که آن قدر احکامی را که انجام میدهند ترک کنند بلکه بر عکس باید آنها را تشویق نمائیم تا واجباتی را که ترک کرده اند انجام دهند.

سؤال ۸:

اگر عدم صحت ازدواج حضرت قاسم فرزند امام حسن (علیه السلام) ثابت شد آیا گفتن این جریان بر روی منبر دروغ و افترا بر معصوم (علیه السلام) محسوب نمیشود؟

جواب:

عدم صحت این جریان بطور حتم و یقین ثابت نشده، حتی بعید نیست که صحت هم داشته باشد زیرا در برخی از کتب مانند کتاب (المنتخب طریحی) ذکر شده و ظاهراً نقل این جریان اشکالی نداشته باشد.

سؤال ۹:

آیا کارکردن در روز عاشورا جائز است؟

جواب:

مکروه است و به خاطر مصائب وارده بر امام حسین (علیه السلام) در آن برکتی نیست.

سؤال ۱۰:

رأی شما درباره سینه زنی چیست؟

و آیا در زمان ائمه (علیهم السلام) بوده است؟

جواب:

سینه زنی برای مصائب ائمه جائز بلکه مستحب است. و آنرا فاطمیات در محضر امام زین العابدین (علیه السلام) به پا داشتند.

سؤال ۱۱:

کسی که به عزاداری و خدمت در حسینه ها مشغول باشد و قمه زدن را ترک کند آیا گناهکار

است و استحقاق تحقیر شدن و اهانت شدن را دارد؟

جواب:

قمه زدن کار مستحبی است و انسان میتواند عمل مستحب را ترک کند.

و جائز نیست که مؤمن را اهانت کرد و همینطور بر کسی که قمه نمیزند جائز نیست دیگران را مسخره یا اهانت کند یا آنها را متهم کند.

سؤال ۱۲:

شخصی میگوید اشکهایم برای تعبیر از ناراحتی ام بر آنچه که به امام حسین و اهل بیت و اصحابش در روز عاشورا گذشته است کفایت نمیکند، آیا جائز است برای همدردی با اهل بیت علیه السلام قمه بزنم و بدنم را زخمی کنم؟

جواب:

شعائر حسینی از کارهای پسندیده ای است که قمه زنی یکی از آنهاست. و آن تا هنگامی که منجر به قتل نفس یا قطع عضو یا از دست دادن نیروئی مثل نیروی بینائی و مانند آن نشود مستحب است.

سؤال ۱۳:

نظر شما در مورد زدن شمشیر به سر بدون ضرر و با ضرر در روز عاشورا چیست؟

جواب:

مشهور بین فقهاء اینست تا وقتی که در آن ضرر زیادی نباشد مستحب است.

سؤال ۱۴:

اگر شعائر دینی و خصوصاً شعائر حسینی توسط عده ای به مسخره گرفته شد و بر پا کنندگان این شعائر مورد تمسخر قرار گرفتند آیا باید آنها را ترک کرد؟

جواب:

خیر، زیرا در قرآن کریم آمده است:

(یا حسره علی العباد ما یأتیهم من رسول إلا کانوا به یستهزؤن):

وای بر حال این بندگان که هیچ رسولی برای هدایت آنها نمی آید جز آنکه او را به تمسخر گرفتند.

پس لازم است که جاهل را ارشاد و غافل را آگاه نمود.

سؤال ۱۵:

امروزه برخی از مسلمانانی که در کشورهای بیگانه زندگی میکنند در فرهنگ آنها ذوب شده و دچار نوعی کم بود

شخصیت شده اند، آیا ساختن مؤسسات فرهنگی برای نشر شعائر دینی و شعائر حسینی مانند مساجد و حسینیه ها در این کشورها بهتر است یا در کشورهای اسلامی؟

جواب:

در همه کشورها چه اسلامی و چه غیر اسلامی و طبق امکانات باید به این عمل مبادرت نمود.

سؤال ۱۶:

کوتاهی در حضور مجالس حسینی و شرکت در تعظیم شعائر اگر منجر به ضعف اسلام در فرد و خانواده و سائر مسلمین شود آیا از گناهان به حساب میآید؟

جواب:

بله

سؤال ۱۷:

آیا زنده نگه داشتن عاشوراء واجب است؟

جواب:

بله و از مهمترین شعائر دینی است.

سؤال ۱۸:

می گویند که ما امت گریه هستیم. اما امتی سیاسی در گریه، امتی که با اشکهایش سیلی براه میاندازد که این سیل تمام موانع ایستاده بر راه اسلام را نابود میکند، نظر شما در این مورد چیست؟

جواب:

گریه سلاحی قوی برای تعبیر از مظلومیت است. و آن حالت خیلی از انبیاء و اولیاء بوده است و هیچ شکی نیست که افراد زیادی توسط شعائر حسینی با اسلام آشنا شده و به این دین مشرّف شده اند.

دفتر آیت الله العظمی مکارم شیرازی

سوال:

به نام خدا سوال من از ایشان این است که ایا قمه زدن در خفا و آشکار جایز است یا خیر؟

با تشکر

جواب:

در عزاداری سیدالشهداء علیه السلام که از افضل قربات محسوب می شود باید از انجام اعمالی که موجب وهن مذهب و یا آسیب به بدن می شود اجتناب کرد.

سوال:

لخت شدن در مجالس سینه زنی اشکالی دارد؟

جواب:

در صورتی که زنان حضور داشته باشند این کار حرام است و اگر زنان هم نباشند اشکال دارد.

سوال:

بردن الفاظی چون «ما همه سگ حسینیم» در مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام اشکالی دارد؟

جواب:

عزاداری خامس آل عبا از مهمترین شعائر دینی

است ولی باید از سخنان و اشعاری که متناسب با عزاداران اهل البیت نیست جداً خودداری شود زیرا حضرت سیدالشهدا از این گونه امور بیزار است.

سوال:

در پایان بعضی ها بعد از مجالس تولد ائمه اطهار علیه السلام، به سینه زنی برای امام حسین علیه السلام می پردازند. نظر شما در این باره چیست و آیا این کار درستی هست؟

جواب:

خوب است در مجالس عزا به عزاداری و در مجالس تولد آن بزرگواران به جشن و شادی پرداخته شود.

دفتر استفتائات مقام رهبری

سوال:

به نام خدا سوال من از ایشان این است که ایا قمه زدن در خفا و آشکار جایز است یا خیر؟

با تشکر

جواب:

بسمه تعالی - جایز نیست مطلقا - موفق و موید باشید

سؤال:

آیا استفاده از زنجیرهایی که دارای تیغ هستند و در برخی کشورها متداول است، در عزاداری جایز می باشد؟

جواب:

اگر استفاده از زنجیرهای مزبور موجب وهن مذهب در برابر مردم شود و یا باعث ضرر بدنی قابل توجهی گردد، جایز نیست.

سؤال:

مراسم شبیه خوانی که در حال حاضر در خیلی جاها مرسوم است. چه حکمی دارد؟

جواب:

تعزیه و شبیه خوانی اگر مشتمل بر دروغ و باطل نباشد، مفسده ای هم نداشته باشد و موجب وهن مذهب هم نشود، اشکالی

ندارد، لکن بهتر است بجای آن مجالس وعظ و ارشاد و ذکر مصائب حسینی و مرثیه خوانی برپا شود.

سؤال:

قمه زنی در روز عاشورا چه حکمی دارد؟

جواب:

قمه زنی علاوه بر اینکه عرفاً از مظاهر حزن و اندوه شمرده نمی شود و در زمان ائمه (علیهم السلام) و پس از آن نیز سابقه ندارد و تأییدی از ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز در مورد آن – نه به شکل عام و نه به شکل

خاص – نشده است، در حال حاضر وهن مذهب شمرده می شود و جایز نیست.

سؤال:

آیا هروله کردن در موقع سینه زنی (بالا و پایین پریدن) صحیح است؟

جواب:

اگر موجب وهن مذهب یا مؤمنین یا مراسم عزاداری معصومین «علیهم السلام» باشد، جایز نیست و در هر حال بهتر است مؤمنین مراعات شؤون عزاداری معصومین «علیهم السلام» بویژه سید و سالار شهیدان اباعبدالله الحسین «علیه السلام» را بنمایند.

سؤال:

استفاده از آلات موسیقی (مانند ارگ) و یا استفاده از طبل و سنج در مراسم عزاداری ائمه معصومین «علیهم السلام» چه حکمی دارد؟

جواب:

استفاده از آلات موسیقی، مناسب با عزاداری سالار شهیدان علیه السلام نیست و شایسته است مراسم عزاداری به همان صورت متعارفی که از قدیم متداول بوده برگزار شود.

البته استفاده از طبل و سنج به نحو متعارف اشکال ندارد.

سؤال:

آیا پوشیدن لباس سیاه در عزای امامان معصوم «علیهم السلام» مکروه است؟

جواب:

کراهت آن ثابت نیست، بلکه اگر برای تعظیم شعائر باشد دارای اجر و ثواب نیز خواهد بود.

دفتر آیت الله العظمی سیستانی

سؤال:

پهن کردن سفره هفت سین در ایام ماه محرم چه حکمی دارد؟

جواب:

کارهائی که نوعا بی مبالاتی به مصائب اهل بیت علیه السلام شمرده شود باید ترک شود.

سؤال:

نظر شریف را در خصوص دست زدن در مراسم مذهبی که به مناسبت تولد اهلبیت علیه السلام برگزار می گردد اعلام فرمائید.

جواب:

کف زدن مانعی ندارد ولی مناسب است که در مجالس ائمه علیه السلام به جای صلوات و ذکر قرار نگیرد.

سؤال:

سینه زنی با زنجیر که در هند و پاکستان معمول است از نظر شرعی چه حکم دارد؟

جواب:

بهتر است به نحو معمول و متعارف عزاداری کنند.

سؤال:

در بعضی از مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام بعضی از افراد پیراهن های

خود را درمی آورند آیا اشکال دارد و به طوری که افراد نزدیک آنها از بوی عرق در اذیت هستند آیا این پیراهن درآوردن اشکال ندارد؟

جواب:

مانعی ندارد.

سؤال:

نظر آقا در مورد فعل سینه زدن و عریان شدن چیست ?

جواب:

مانعی ندارد.

سؤال:

میخواستم بدانم که اگر انسانی فقط در مراسم عزاداری و یا به وسیله نوارهای عزاداری گریه اش بگیرد بگیرد اینکه در خلوت و تنهایی خودش نمیتواند گریه کند نشانه کم بودن درجه اخلاص وی است؟

لطفاً توضیح بفرمایید.

جواب:

خیر چه بسا انسان در جمع و از مستقیم شنیدن واقعه بهتر آن را ترسیم میکند و این موجب تأثر بیشتر میگردد.

سؤال:

آیا زنجیر زنی و سینه زنی و شبیه ذوالجناح و علم و آلات لهو استعمال کردن که توأم با غناست و مؤمنین را به گریه وا می دارند حکمش چیست؟

جواب:

خواندن اشعار و مراثی اگر بنحو غنا باشد بنا بر احتیاط جائز نیست.

سؤال:

استفاده از طبل و سنج در دسته جات سینه زنی سید الشهداء علیه السلام آیا جائز است؟

جواب:

مانعی ندارد.

سؤال:

آیا جائز است در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام به بدن جراحت وارد کرد؟

جواب:

مانعی ندارد.

سؤال:

آیا سینه زن در مراسم عزاداری ائمه اطهار علیهم السلام در شرع مقدس توصیه شده است؟

و آنرا به عنوان یک امر مستحبی میشناسد؟

جواب:

سینه زدن از مصادیق جزع است که بر ائمه علیهم السلام، مستحب است.

سؤال:

امروزه مشاهده می شود که در مجالس سینه زنی بعضی از مردم لباسهای خویش را بیرون آورده و به صورت لخت سینه می زنند.

آیا چنین عملی منافی شان ائمه علیهم السلام نمیباشد؟

و آیا اصلا چنین عملی جایز است؟

جواب:

اشکال ندارد.

سؤال:

حکم سینه زدن در مصیبت افراد غیر معصومین چگونه است؟

جواب:

می توانند در مصیبت دیگران برای عزاداران

سید الشهداء علیه السلام سینه زنی کنند.

سؤال:

لخت شدن در مراسم سینه زنی چه حکمی دارد؟

جواب:

اشکال ندارد.

آیت الله العظمی صافی گلپایگانی

سؤال نظر مبارک راجع به طبل و سنج جهت هماهنگ نمودن سینه و زنجیر زدن در عزاداری ماه محرم چیست؟

جواب مراسم عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام که به صورت مجالس روضه و سخنرانی و حرکت هیئتهای عزا برگزار می شود از شعائر بزرگ مذهب و موجب احیاء آثار اهل بیت علیهم السلام و از علائم شعور دینی و تبلور احساسات مذهبی است باید مظاهر آن مظاهر ایمانی بوده و هر چه از آلایش استعمال این وسائل و آلات منزه تر باشد و ساده و بی پیرایه تر برگزار شود شکوه معنوی آن برتر و جلوه های آموزنده آن بیشتر می شود این پیرایه ها و آلایش ها خصوصاً استفاده از آلات لهو که شرعاً ممنوع است از حال عزا و سوگواری و توجه به مفاهیم بلند و آموزنده این مراسم مانع می شود امید است در برگزاری این شعائر همگان موفق و مشمول عنایات خاصه حضرت بقیه اللّه ارواح العالمین له الفدا باشند.

سؤال نظر به اینکه روش جمعی از محبین و شیفته گان عزاداری حضرت ابا عبدالله الحسین۷ عزاداری بنحو سنتی اعم از سینه زدن و زنجیر زدن بوده و می باشد اخیراً بعضی در زدن زنجیر شبهه کرده اند نظر حضرتعالی در این باره چیست؟

جواب ان للحسین علیه السلام حراره مکنونه فی قلوب المؤمنین لا- تبرد أبداً سینه زنی و زنجیر زنی در عزای سید مظلومان حضرت أبی عبدالله الحسین سید الشهداء علیه السلام از شعائر مذهبی است و موجب احیاء حقّ و زنده نگهداشتن مراسم عاشورا یعنی بهترین

و والا ـترین جلوه جهاد فی سبیل الله و فداکاری و جانبازی بندگان صالح خدا مخصوصاً حضرت امام حسین و اهل بیت بزرگوارش:

و قیام آنان در برابر باطل به گونه ای که ابعاد آن قیام الهی فوق حدّ تصور است می باشد چنانچه عزاداری به صورت نوحه خوانی و گریه کردن و گریاندن بسیار مطلوب و مرغوب و موجب اجر و مورد تأکید ائمه اهل بیت است.

سؤال اگر فردی طوری سینه یا زنجیر بزند که بدنش کبود یا قرمز بشود آیا باید کفاره بدهد؟

جواب اگر ضرر «مُعتَد بِه» برای بدن نداشته باشد در عزای حضرت سید الشهداء علیه السلام مانعی ندارد

سؤال به مناسبت ایام محرم و صفر و ایام وفات و شهادت ائمه اطهار علیهم السلام مراسم تعزیه برگزار می شود و این مراسم به نحوی است که بعضی افراد نقش امام معصوم یا نقش شخصیتهایی برجسته مثل حضرت عباس علیه السلام را اجرا می کنند و در بعض تعزیه ها کسانی که این نقشها را به عهده می گیرند دارای اخلاق و سابقه درخشانی نیستند فقط به جهت اینکه خوب برنامه اجرا می کنند آن نقش را بعهده می گیرند، نظر مبارک را نسبت به اصل موضوع و اینکه نقش امام معصوم را به نمایش می گذارند بیان نمائید؟

جواب بطور کلی تعزیه خوانی چنانچه مشتمل بر محرمات نباشد اشکال ندارد. و درخشان بودن سابقه تعزیه خوان شرط نیست ولی اگر سوء سابقه خصوص سوء حال فعلی عرفاً توهین باشد نباید آن اشخاص مجری باشند و اصولاً مناسب این است که عزاداری حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام به صورت مجلس روضه خوانی برگزار شود تا سخنرانان عالم

و وعاظ و روضه خوانهای متعهد ضمن ذکر مصائب آن بزرگواران با ذکر فضائل و مناقب و تاریخ زندگی ایشان و بیان احادیث و احکام و تبلیغ معارف اسلام و دفع بِدَع و شبهات، مردم را آگاه و به مکتب اهل بیت علیهم السلام هدایت و ارشاد نمایند.

سؤال آیا دست زدن در مجالس مولودی ائمه اطهارعلیهم السلام جایز است و همچنین اگر در هنگام دست زدن، بدن و شانه ها باریتم شعر تکان بخورد، چه حکمی دارد؟

جواب لهو است و اشکال دارد و مخصوصاً اشکالش در صورت دوّم بیشتر است و مشابه مجالس رقص و سماع بعض فرق باطله است و علاوه با احترام و قداست این مجالس عزیز مناسب نیست و معلوم نیست این چه گرایشی است که بعضی به امور لهویه و ملاهی پیدا کرده اند و چه شیطانی پشت ترویج این حرکات است.

سؤال چند صباحی است که در ایام موالید ائمه اطهار علیهم السلام مجالس با شکوه و با عظمتی جهت سرور و شادباش می گیرند، امّا در مجالس زنانه، خانم جلسه زنان حاضر در جلسه مکلف می کند که برخیزند و برقصند تا این که حاجت خویش را بگیرند زیرا استدلالشان این است که خود ائمه به ما گفته اند در شادی ما شاد و در غم ما غمناک باشید.

جواب رقص زن فقط برای شوهر به تنهائی جایز است و در سایر موارد حرام می باشد، و خشنودی ائمه اطهار سلام اللّه علیهم اجمعین با عمل حرام انجام نمی گیرد و آنچه فرموده اند یفرحون لفرحنا مقصود این نیست که مجلس معصیت گرفته شود و اعمال خلاف شرع در آن صورت بگیرد کما آن که

سیره افراد لاابالی و غیر متشرع در مجالس چنین است خداوند متعال گویندگان و شنوندگان را به آنچه وظیفه شرعی آنهاست هدایت فرماید تا با برداشت غلط از آیات و روایات موجبات اضلال مردم را فراهم ننمایند.

سؤال شرکت در مراسمی که بعنوان جشن ولادت ائمه معصومین:

جهت شادی به کف زدن و دست زنی نسبتاً شدید مشغول میشوند چه حکمی دارد؟

جواب اگر کف زدن با نحوه خاصی که تناسب با مجالس لهو دارد انجام شود جایز نیست و شرکت در آن مجلس هم جایز نیست به نحو کلی در اینگونه مراسم مناسب است به ذکر مدایح ائمه:

بپردازید که هم موجب سرور است و هم ثواب و نیز یادآوری فضائل آن بزرگواران که موجب تشدید محبّت و ولایت و بالنتیجه تکمیل معرفت خواهد شد و دست زدن بر خلاف شأن اینگونه مجالس است علاوه بر اینکه ممکن است تدریجاً امور دیگری هم که قطعاً جایز نیست در این مجالس وارد شود.

سؤال در مراسم تولد یا رحلت ائمه اطهار آیا زدن نی اشکال دارد یا نه؟

جواب در موارد مذکوره و غیر آن مطلقاً حرام است.

سؤال در ایام محرم و صفر که شخصی لباس مشکی پوشیده آیا اگر با همین لباس نماز بخواند و چون به منظور امام حسین علیه السلام پوشیده است باز هم برای نماز کراهت دارد؟

جواب چون بعنوان اظهار حزن پوشیده و از این جهت دارای رجحان است ممکن است در مورد سؤال کراهت آن مرتفع شود.

سؤال برخی از ذاکرین در مدائح اهلبیت:

تعبیراتی را بکار می برند که بنظر می رسد با شأن اهلبیت:

منافات دارد، آیا بکار بردن اینگونه الفاظ چه صورت دارد؟

جواب باید از بهترین

مدایح که مشتمل بر مضامین صحیح و اقتباس از آیات و احادیث و نکات شعری ادیبانه و دور از غلو است، استفاده شود.

سؤال نظر شرع را در مورد نقالی بیان فرمائید.

جواب نقّالی اگر نقل صحیح تاریخ زندگی و اخلاق و سیره انبیاء عظام و ائمه طاهرین علیهم السلام باشد اشکالی ندارد بلکه مفید و مستحب است ولی اگر از روی شمایل و نقش باشد همان ذهنیت های غیر واقعی را در اذهان ترسیم می نماید

و در بعضی موارد خلاف ادب و احترام می شود.

والله العالم

آیت الله العظمی سید محمد حسینی شاهرودی

سؤال:

نظر حضرتعالی نسبت به مراسم عاشورا و زنجیر زدن و سینه زدن و حرکت مشعل ها چیست، و اگر انجام این کارها برای انسان ضرر جانی و بدنی داشت چگونه است؟

جواب:

زنجیر زدن وسینه زدن و حرکت مشعل جایز است تا جائی که تلف نفس یاضرر مهم بدنی یا وقوع در حرام نباشد، و انجام مراسم عاشورا مستحب است چون تعظیم شعائر دینی است

سؤال:

آیا تعزیه و شبیه خوانی اشکال دارد؟

جواب:

تعزیه و شبیه خانی چنانچه خالی از محرمات باشد اشکال ندارد

آیت الله العظمی نوری همدانی

سؤال- آیا گوش دادن صداهائی که همراه موسیقی اند و در مدح اهلبیت هم هستند جایز است؟

جواب:

در صورتی که به حدّ غنا برسد اشکال دارد.

سؤال- بعضی از شعراء و مداحان در شعرهایشان جملاتی مانند قسم خوردم که تا ابد حیدر پرستم و یا زهرا پرستم به کار می برند آیا بکار بردن چنین جملاتی جایز است یا خیر؟

و اگر جایز است توضیحش چیست؟

جواب:

در صورتی که مورد سوء استفاده مخالفان قرار گیرد از به کار بردن چنین کلماتی اجتناب شود.

سؤال - آمدن زنان با وضع نامناسب در دنبال هیئتهای عزاداری که موجب بروز گناهان و آلودگی هائی می شود چه صورت دارد و برای عزداری بانوان چه روشی را توصیه می فرمائید؟

جواب:

در صورتی که همراه با حرامی نباشد جایز است. بانوان محترمه باید سعی کنند ضمن شرکت در عزاداری ها حجاب و عفاف خود را کاملاً رعایت نمایند.

سؤال- فلسفه سینه زنی چیست؟

کسی که لباسش را در می آورد البته به طوری که نامحرم نبیند و سینه بزند تا اینکه از سینه اش خون بیاید حکمش چیست؟

جواب:

سینه زنی یک نوع عزاداری و اظهار ارادت نسبت به خاندان عصمت و طهارت

است که از طریق سینه زنی و روضه خوانی و ... خاطره فداکاری و جانبازی امام حسین علیه السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام برای همیشه در خاطره ها زنده می ماند. و سینه زدن بطور متعارف عملی ارزشمند و پسندیده است.

سؤال – دلیل سینه زدن برای ائمه علیهم السلام چه می باشد؟

جواب:

سینه زدن برای ائمه علیهم السلام بعنوان تعظیم شعائر دینی و زنده نگاهداشتن خاطره و مظلومیت آنان در طول تاریخ مورد توجّه متشرعه بوده و سبب تقویت و احیاء حق و نشر معارف اهلبیت علیهم السلام است.

سؤال – الف:

برهنه شدن مردان در حال سینه زدن و زنجیر زدن در منظر زنان چگونه می باشد؟

ب:

آیا تعزیه و شبیه خوانی در مراسم عزاداری جایز می باشد؟

ه:

آیا تعزیه خوانی که مشتمل بر تشبّه مرد به زن و کوچک نمودن حضرت زینب (س) و معرفی حضرت سجاد علیه السلام به یک فرد بیمار و پاشیدن نقل و نبات و زدن ساز و امثال آنها جایز می باشد؟

و شرکت در آن چه حکمی دارد؟

ج:

آیا تشبّه به اهل بیت علیه السلام در نمایش و تعزیه و غیره جایز می باشد؟

د:

آیا پوشیدن لباس زنان توسط مردان در شبیه خوانی و استفاده از دهل و شیپور جایز می باشد؟

جواب:

در تعزیه خوانی در صورتی که مطالب را صحیح بخوانند و از غنا اجتناب شود و مرد لباس زن نپوشد و از اجتماع مرد و زن مفاسدی به وجود نیاید اشکالی ندارد و نواختن طبل و سنج نیز بطور متعارف مانعی ندارد و تشبّه به اهلبیت علیهم السلام اشکال دارد و همچنین اگر عملی موجب کوچک شمردن اهلبیت علیهم السلام باشد اشکال دارد.

سؤال:

آیا قمه زدن جایز

است چنانچه در این مورد نذری وجود داشته باشد وظیفه چیست؟

جواب:

اشکال دارد

سؤال:

حکم علمهائی که در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام از آنها استفاده می شود و بعضی دارای نقش و نگارهائی هستند چیست؟

جواب:

طبق متعارف اشکال ندارد.

سؤال – در ایام عزاداری امام حسین علیه السلام نماز اول وقت مقدم است یا عزاداری؟

جواب:

همانطور که امام حسین علیه السلام و اصحاب و یارانش در وقت نماز، نماز را بر همه چیز مقدّم داشتند – نماز اوّل وقت را مقدم دارند بهتر است.

سؤال – آیا برپا کردن مراسم عزاداری یا جشن ائمه علیهم السلام و یا میهمانی، بدون اذن شوهر جایز می باشد؟

جواب:

در صورتی که از اموال شوهر باشد جائز نیست

سؤال – لطمه زدنی که در مجالس سینه زنی و زنجیر زنی انسان بخود وارد می کند در مصیبت سید الشهداء علیه السلام چه حکمی دارد؟

جواب:

عزاداری برای امام حسین علیه السلام طبق سنّت متعارف و معمول بین شیعیان اشکال ندارد.

سؤال – پوشیدن لباس سیاه بعنوان عزاداری برای معصومین و ائمه هدی علیهم السلام خصوصاً حضرت سید الشهدا علیه السلام چه حکمی دارد؟

خصوصاً اگر کسی بخواهد در طول سال به این عنوان و یا دو ماه محرم و صفر را لباس سیاه بپوشد.

جواب:

مانعی ندارد بلکه بعنوان اعلان حزن و اندوه در مصیبت امام حسین علیه السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام رجحان هم دارد

سؤال- آیا نذر در این موارد (پوشیدن لباس سیاه برای عزاداری ...) منعقد می شود یا خیر؟

جواب:

در مواردی که رجحان داشته باشد نذر منعقد می شود.

سؤال - نظر مبارک در مورد اشکال و یا عدم اشکال شرعی استفاده از وسائلی مانند طبل و دهل و چنگ و علامت هایی که مزّین به انواع زینتها می

شود و در پیشاپیش دسته های عزاداری حرکت می دهند چیست؟

جواب:

استفاده از ابزار فوق در عزاداری در حدّی که معمول است اشکال ندارد.

سؤال- نی زدن همراه بـا نـوحه در مساجـد که مـوجب حزن و نوعـاً بـا گریه و زاری مستضـعفین همراه است و مـوجب هتک حرمت مسجد نیز نمی گردد چه حکمی دارد؟

جواب:

به احتیاط واجب نوحه خوانی در مساجد، همراه نی زدن نباشد

استفتائات آیت الله مظاهری

سؤال:

استفاده از آلات موسیقی در مراسم عزاداری چه حکمی دارد؟

پاسخ:

استفاده از آلات موسیقی جایز نیست.

سؤال:

آیا خوانندگی زن در مجلس عزاداری با علم به این که مردان نامحرم صدای او را می شنوند، جایز است؟

پاسخ:

جایز نیست.

سؤال:

وظیفه ی بانیان و شرکت کنندگان در مقابل مداحانی که بدون سند معتبر، روضه می خوانند و یا به صورت غنایی می خوانند، چیست؟

پاسخ:

اگر می تواننـد بایـد نهی از منکر کننـد یـا در آن جلسه شـرکت نکننـد و بایـد توجه داشت که غـالب منکراتی که در مجالس

عزاداری پیدا می شود، تقصیر بانیان و بلکه عزاداران نیز می باشد.

سؤال:

گاهی در مجالس عزاداری بانوان، صدای آنان با بلندگو به گوش مردان رهگذر می رسد، آیا این اعمال اشکال دارد؟

پاسخ:

بلی، اشکال دارد و نباید انجام شود.

و به طور کلی صـدای بلنـدگوهای مجالس عزاداری چه در مساجـد و تکایا و چه در منازل و مکان های دیگر هم نبایـد از حدّ مجلس فراتر رود به ویژه در اوقات استراحت دیگران.

سؤال:

لطمه زدن به خود به صورت های متفاوت چه حکمی دارد؟

(روی کندن و سینه زدن به صورتی که زخم یا کبود شود)

پاسخ:

این گونه اعمال با تنزه عزاداری ها، سازگاری ندارد و امید است با تذکر و تنبه به طور کامل متروک شود.

سؤال:

آیا گفتن داستان

ها و روضه هایی که از امام حسین (علیه السلام) چهره ای ناتوان و خار می سازد صحیح است؟

و به طور کلی بیان داستان و زبان حال تا چه اندازه جایز است؟

پاسخ:

در فرض مذکور حرام است و باید در جلسات عزاداری و عرض توسل به محضر ائمه (علیهم السلام) هیچ گونه بدآموزی و وهن تشیع و یا وهن تقدسات، نباشد.

داستان

داستانهایی از فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام

مقدمه

نویسنده:

علی میر خالف زاده

الحمدللّه رب العالمین، و الصلوه و السلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین ابا القاسم محمد صلی اللّه علیه و آله المعصومین، سیما حجه بن الحسن (روحی و ارواح العالمین له الفداء حمد و سپاس بی کران مخصوص ذات لا- یزال و درود فراوان بر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهلبیت طاهرینش، زیارت امام حسین علیه السلام ثوابها و فضیلتهای زیادی دارد که ما قطره ای از آن را در اینجا می شماریم من جمله:

۱ - عبادت مکرمین را که ملائکه هستند به زوار امام حسین علیه السلام عنایت می فرمایند.

۲ - عبادت مصطفین را که انبیاء هستند.

۳ - با انبیاء و اوصیاء همنشین می شوند.

۴ - سر سفره انبیاء و اوصیاء می نشیند و با آنها طعام می خورد.

۵ - پیامبران با او

مصافحه می کنند.

۶ - هم صحبت با پیامبران می شود.

۷ - خداوند به زوار امام حسین علیه السلام مباهات می کند.

۸ – خداوند به زوار امام حسین علیه السلام نظر رحمت می کند.

۹ – دلیل محبت امام حسین علیه السلام هستند.

۱۰ – مورد دعای پیامبران و اوصیاء و اولیاء و ائمه هستند.

۱۱ – سلام خدا و ملائکه و پیامبران بر آنها است.

۱۲ – با مراتب عباد صالحین

و مخلصین و مؤمنین و متقین و زاهدین و خائفین ... است.

۱۳ – جمیع عباداتش مقبول است از نماز و روزه و حج و جهاد ....

۱۴ – مرابطه و وقف و صدقه و آداب مستحبه او قبول است.

۱۵ – ثواب اعلاء درجات نیت خالص به او خواهند داد.

۱۶ – ثواب عبادات تمام عمر بلکه تمام دهر را به او خواهند داد.

۱۷ – تمام گناهانش آمرزیده می شود.

۱۸ – تمام گناهان پدر و مادر و دوستانش آمرزیده می شود.

۱۹ – محدث خدا در عرش است.

۲۰ – در علیین اسمش مسطور می شود.

۲۱ – مورد خطاب و ندای پروردگار قرار می گیرد.

۲۲ – ثواب جهاد و شرکت در رکاب امام حسین علیه السلام به او می دهند.

۲۳ – شریک در اعمال شهدای کربلا است.

۲۴ – ثواب در خون غلتیدن در راه خدا را به او می دهند.

۲۵ – اگر شقی باشد سعید می شود.

۲۶ – از کرّوبین شمرده می شود.

۲۷ – از یاوران حضرت زهرا(علیهاالسلام) می باشد.

۲۸ – اعضای او از صورت و چشم و قلب محل دعای امام صادق علیه السلام است.

۲۹ – در روز قیامت شافع است.

۳۰ – از باب الحسین وارد می شود.

۳۱ – از آب کوثر به او می خورانند.

۳۲ – ملائکه او را بدرقه می کنند.

۳۳ – ملائکه به تشییع جنازه او می آیند.

۳۴ – عزرائیل با او مدارا می کند.

۳۵ – ملائکه بر جنازه او نماز می خوانند.

۳۶ – وارد بهشت می شود.

۳۷ – مقرب و هم صحبت الهی می گردد.

۳۸ – فوز به وصال حورالعین می شود.

۳۹ – پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به زیارت او می آید.

۴۰

– شامل دعا و محبت و احترام و اکرام پیغمبر و اهلبیت مخصوصا حضرت زهرا (علیهم صلوات الله) میگردد. و ما در اینجا قطره ای از دریای بیکران فضائل زیارت امام حسین علیه السلام را آورده ایم که انشاء اللّه خوانندگان محترم از آن استفاده های فراوان نمایند و این حقیر بی بضاعت را از دعای خیر خودشان فراموش نفرمایند و انشاء اللّه این مجموعه مورد قبول درگاه حق قرار گرفته و هدیه ایست به ساحت مقدس امام زمان علیه السلام و ثوابش نثار ارواح طیبه مؤمنین و علماء و فضلا و امام راحل (ره) و شهداء و برادر عزیزم آشیخ احمد میر خلف زاده گردد.

ریزه خوار و روضه خوان حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام **

علی میر خلف زاده.

ثواب زیارت

«امّ سعید احمسیه،» می گوید:

محضر مبارک «حضرت ابی عبداللّه علیه السلام» شرف یاب شدم، کنیزم آمد و اظهار کرد که اسب را برایت آماده کرده ام.

امام علیه السلام به من فرمودند:

اسب برای چیست، مگر کجا می خواهی بروی؟

عرض کردم:

به زیارت قبور شهداء می روم.

حضرت فرمودند:

«امروز را به تأخیر بیانداز، از شما اهل عراق متعجّبم که راه دوری را طی کرده و به زیارت قبور شهداء می روید ولی سیدالشّهداء علیه السلام را ترک کرده و به زیارتش نمی روید؟!» عرض کردم:

«سیدالشّهداء» کیست؟

حضرت فرمودند:

«سیدالشّهداء حضرت حسین بن علی علیه السلام» می باشد.

عرض کردم:

من زن هستم.

امام علیه السلام فرمودند:

کسی که مثل شما باشد اشکالی ندارد به آنجا رفته و آن حضرت را زیارت کند.

عرض کردم:

«در زیارت ما چه ثواب و اجری هست؟»

حضرت فرمودند:

«زیارت شما معادل با یک حجّ و یک عمره و اعتکاف دو ماه در مسجدالحرام

و روزه آن بوده و بهتر از کذا و کذا.» ام سعید می گوید:

حضرت سه مرتبه دست های مبارک را باز کرده بستند.

السلام ای شاه مظلومان حسین

السلام ای کشته تیر و سَنین

السلام ای نور چشم مصطفی

السلام ای زاده خیر النساء

ای پدر ای کشته شمشیر کین

از وفا بنگر به زین العابدین

ای پدر آیم من از شام خراب

با دل پر حسرت و چشم پر آب

ای پدر دانی که بر من چون رسید

از جفای پور بوسفیان یزید

پای من شد بسته زیر راحله

گردنم غل پای و اندر سلسله

زیارت گروهی از آسمان

از «حضرت ابی عبداللّه علیه السلام» شنیدم که فرمودند:

«مساحت قبر حسین بن علی صلوات اللّه علیهما بیست ذراع در بیست ذراع بوده و آن باغی است از باغ های بهشت و از آنجا فرشتگان به آسمان عروج می کنند و هیچ فرشته مقرّبی و نبّی مرسلی نیست، مگر آنکه از خدا طلب زیارت آن حضرت را می کند، لذا فوجی از آسمان به زمین آمده تا آن حضرت را زیارت کرده و فوجی پس از زیارت از زمین به آسمان می روند.»

السّلام ای برادر شهیدم حسین

بی تو پرپر شده گل امیدم حسین

منکه پروانه روی توام

زائر کوی توام

سیدی یا حسین

زیارت فرشته ها و انبیاء

«صفوان جمّال» گفت:

وقتی «حضرت ابوعبداللّه علیه السلام» به «حیره» تشریف آوردند به من فرمودند:

آیا مایل به زیارت قبر امام حسین علیه السلام هستی؟

عرض کردم:

فدایت شوم آیا قبر آن حضرت را زیارت می کنی؟

حضرت فرمودند:

چگونه آن را زیارت نکنم و حال آن که خداوند متعال در هر شب جمعه با فرشتگان و انبیاء و اوصیاء به زمین هبوط کرده و او را زیارت می کنند. البتّه حضرت محمّد صلی الله علیه و آله افضل انبیاء و ما افضل اوصیاء هستیم. (طبق فرموده مرحوم مجلسی مقصود از زیارت حق تعالی، انزال رحمت های خاصه اش بر آن حضرت و زوّار آن جناب می باشد).

سپس صفوان عرض کرد:

فدایت شوم پس، هر شب جمعه قبر آن حضرت را زیارت کرده تا بدین وسیله زیارت پروردگار را نیز کرده باشیم؟

حضرت فرمودند:

بلی، ای صفوان ملازم این باش برایت زیارت قبر حسین علیه السلام را می نویسند و این تفضیلی است (یعنی زیارت قبر حسین علیه السلام این فضیلت را دارد که در آن

زیارت پروردگار نیز می باشد).

آمدم از گرد ره در کربلایت یا حسین

ای تمام هستی ام بادا فدایت یا حسین

آمدم بر تربتت تا عقده دل وا کنم

بسته ام دل بر تو و لطف و عطایت یا حسین

باز کن در را بروی سائل درگاه خود

تا شود مهر نمازم خاک پایت یا حسین

خواب می بینم و یا بیدارم اینجا کربلاست

من کجا و حرمت صحن و سرایت یا حسین

بر سرم منت نهادی تا بکویت آمدم

دعوتم کردی تو بر خوان عطایت یا حسین

بر تو از خیل غلامانت سلام آورده ام

یک جهان دل می زند پر در هوایت یا حسین

می کنم عرض سلام و از تو می خواهم جواب

ن که عمری بر لبم باشد ثنایت یا حسین

هفتاد هزار فرشته

از حضرت «ابو عبداللّه علیه السلام» شنیدم که می فرمود:

خداوند متعال مخلوقی زیادتر از فرشتگان نیافریده، در هر شب هفتاد هزار فرشته از آسمان نازل شده و از اوّل شب تا طلوع صبح بیت اللّه الحرام را طواف می کنند و پس از طلوع صبح به طرف قبر نبی اکرم صلی الله علیه و آله برگشته و به آنجا که رسیدند به حضرتش سلام نموده و بعداً به نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام رفته و به آن جناب سلام کرده و پس از آن به نزد قبر حسین علیه السلام آمده و بر آن وجود مبارک سلام داده و قبل از طلوع آفتاب به آسمان عروج می کنند و پس از ایشان فرشتگان روز که آنها نیز هفتاد هزار نفر هستند به زمین آمده ابتداء بیت اللّه الحرام را طواف کرده و طول روز به آن اشتغال

دارند و پس از غروب آفتاب به طرف قبر

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله رفته و بر آن جناب سـلام داده و پس از آن نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السـلام می آیند و بر آن حضـرت سـلام کرده و بعد به نزد قبر حسـین علیه السلام حاضر شده و بر آن حضرت سلام داده و سپس پیش از غروب آفتاب به آسمان می روند.

عمری تو را مشتاق دیدارم حسین جان

در پای گلزار تو چون خارم حسین جان

تنها بدرگاه تو یا مولی الموالی

من افتخار نوکری دارم حسین جان

سودا کنم تا با ولای تو به جانم

درد و بلایت را خریدارم حسین جان

دستی ندیدم جز تو بر مشکل گشائی

هر جا گره افتاده در کارم حسین جان

بینی اگر بیمارم و رنجور و نالان

بر درد عشق تو گرفتارم حسین جان

مولای من لطفی کن و دل را صفا ده

خود درد عشقم داده ای خود هم شفا ده (۱)

زیارت پنجاه هزار فرشته

«اسحاق بن عمّار» نقل می کند:

محضر مبارک حضرت ابی عبداللّه علیه السلام عرض کردم:

شب عرفه در حائر بوده و نماز می خوانـدم و در آنجا قریب پنجاه هزار نفر از مردمی دیدم زیبا روی و خوش بو که طول مدّت شب را در آنجـا نمـاز می خواندنـد و هنگـامی که صـبح طلوع نمود به سـجده رفتم و پس از برداشـتن سـر احـدی از ایشان را ندیدم.

امام علیه السلام به من فرمودند:

پنجاه هزار فرشته به «حسین علیه السلام» عبور کرده و در حالی که آن حضرت کشته شده بودند پس به آسمان بالا رفتند و خداوند متعال به ایشان وحی فرستاد:

به پسر حبیبم مرور کردید در حالی که او کشته شده بود، پس چرا کمک و یاری او نکردید؟

حال به زمین فرو

روید و نزد قبرش ساکن شوید و با هیئتی ژولیده و حالی غمگین باقی بمانید تا قیامت بپا شود.(۲)

یا حسین زائر کرب و بلای توام

سائل درگه لطف و عطای توام

حرمت قبله حاجات ماست

ذکر نام تو مناجات ماست

یاحسین یاحسین، یاحسین یاحسین

ای که باشد خجل آب فرات از لبت

جان عالم به قربان تو و زینبت

آمدم خط براتم بده

تشنه ام آب فراتم بده

یاحسین یاحسین، یاحسین یاحسین

ای که هستی سفینه النجات همه

رو مگردان ز ما به حرمت فاطمه

در کنار حرمت آمدم

به امید کرمت آمدم

یاحسین یاحسین، یاحسین یاحسین

دعای معصومین علیه السلام

«امام صادق علیه السلام» به من فرمودند:

ای «معاویه» به جهت ترس و وحشت زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام را ترک مکن، زیرا کسی که زیارت آن حضرت را ترک کند چنان حسرتی بخورد که آرزو نماید قبر آن حضرت نزد او باشد و بتواند زیاد به زیارتش برود، «آیا دوست داری که خدا تو را در زمره کسانی ببیند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت علی و فاطمه و ائمه علیه

السلام در حقشان دعاء فرموده اند.» (۳)

گریه لوح دلم شستشو میدهد

عاشقان را خدا آبرو میدهد

منکه در کویت سر و سامان گرفتم

مرده بودم از نگاهت جان گرفتم

هرچه دارم از تو دارم

نوکری شد افتخارم

دعای امام صادق علیه السلام

«معاویه بن وهب» گفت:

اذن خواستم که بر امام صادق علیه السلام داخل شوم، به من گفته شد که داخل شو، پس داخل شده آن جناب را در نمازخانه منزلشان یافتم، نشستم تا حضرت نمازشان را تمام کردند، پس شنیدم که با پرودگار مناجات نموده و می فرمودند:

بار خدایا، از کسی که ما را اختصاص به کرامت داده و وعده شفاعت دادی و مختص به وصیت نمودی (یعنی:

ما را وصی پیامبرت قرار دادی) و علم به گذشته و آینده رابه ما اعطاء فرمودی، و قلوب مردم را مایل به طرف ما نمودی، من و برادران و زائرین قبر پدرم «حسین علیه السلام» را بیامرز. آنان که اموالشان را انفاق کرده و بدنهایشان را به سختی و تعب انداخته به جهت میل و رغبت در احسان به ما، و به امید آنچه در نزد تست به خاطر صله و احسان به ما و به منظور ادخال سرور بر پیغمبرت

و به جهت اجابت فرمان ما و به قصد وارد نمودن غیظ بر دشـمنان ما. اینان اراده و نیتشان از این ایثار تحصـیل رضا و خشنودی تـو است، پس تـو هم از طرف مـا این ایثـار را جـبران کن و به واسـطه رضوان احسانشـان را جواب گو بـاش، و در شب و روز حافظ و نگاهـدارشان بوده و اهل و اولادی که از ایشان باقی مانـده انـد را بهترین جانشـینان آنها قرار بده و مراقب و حافظشان بـاش. و شـر و بـدی هر سـتمگر عنود و منحرفی از ایشـان و از هر مخلوق ضـعیف و قوی، خود کفـایت نمـا و ایشـان را از شـر شیـاطین انسـی و جنّی محفوظ فرمـا و به ایشـان برترین چیزی را که در بودنشان از وطنهای خویش از تو آرزو کرده انـد اعطاء کن.

و نیز به ایشان برتر و بالاتر از آنچه را که به واسـطه اش ما را بر فرزندان و اهل و نزدیکانشان اختیار کرده اند ببخش. بار خدایا دشـمنان ما بواسـطه خروج بر ایشان آنان را مورد ملامت و سرزنش قرار داده اند ولی این حرکت اعداء ایشان را از تمایل به ما بـاز نـداشت و این ثبـات آنان از باب مخالفتشان است با مخالفین ما، پس تو این صورت هائی که حرارت آفتاب آنها را درراه محبّت ما تغییر داده مورد ترحّم خودت قرار بده.

و نیز صورت هائی را که روی قبر «ابی عبداللّه الحسـین علیه السـلام» می گذارند و بر می دارند، مشـمول لطف و رحمتت قرار بده و همچنین به چشم هائی که از باب ترحم بر ما اشکـ ریخته اند، نظر عنایت فرما و دل هائی که برای ما

به جزع آمده و به خاطر ما سوخته اند را ترحم فرما. بار خدایا به فریادهائی که به خاطر ما بلند شده برس، خداوندا من این ابدان و این ارواح را نزد تو امانت قرار داده تا در روز عطش اکبر که بر حوض کوثر وارد می شوند آنها را سیراب نمائی. و پیوسته امام علیه السلام در سجده این دعاء را می خواندند و هنگامی که از آن فارغ شدند، عرض کردم:

فدایت شوم این فقرات و مضامین ادعیه ای که من از شما شنیدم اگر شامل کسی شود که خداوند عزّ و جلّ را نمی شناسد، گمانم این است که دوزخ هرگز به آن فائق نیاید!!!

به خدا سوگند آرزو دارم آن حضرت (حضرت امام حسین علیه السلام) را زیارت کرده ولی به حج نروم.

امام علیه السلام به من فرمودند:

چقدر تو به قبر آن جناب نزدیک هستی، پس چه چیز تو را از زیارتش باز می دارد؟

سپس فرمودند:

ای معاویه زیارت آن حضرت را ترک مکن. عرض کردم:

فدایت شوم نمی دانستم که امر چنین بوده و اجر و ثواب آن این مقدار است.

حضرت فرمودند:

ای معاویه کسانی که برای زائرین امام حسین علیه السلام در آسمان دعاء می کنند به مراتب بیشتر هستند از آنان که در زمین برای ایشان دعاء و ثناء می نمایند. (۴)

آستان تو بود قبله حاجات حسین

شور عشق تو بود روح مناجات حسین

نه نبی و نه علی بلکه خداوند جهان

به وجود تو کند فخر و مباهات حسین

تو که هستی تو چه هستی که ز تایید تو شد

طفل شش ماهه تو قاضی حاجات حسین

بعد انجام فرائض که دوام از تو گرفت

ذکر فضل تو بود افضل

مصافحه با رسول خدا صلی الله علیه و آله

معاویه بن وهب از حضرت ابی عبداللّه نقل کرده، وی گفت:

امام علیه السلام به من فرمودند:

ای معاویه به خاطر ترس و خوف زیارت امام حسین علیه السلام را ترک مکن، زیرا کسی که آن را ترک کند چنان حسرتی بخورد که آرزو کند قبر آن حضرت نزدش باشد و بتواند زیاد به زیارتش برود آیا دوست داری که خدا تو را در زمره کسانی ببیند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرات علی و فاطمه و ائمّه (علیهم السلام) در حقشان دعاء فرموده اند؟!

آیا دوست داری از کسانی باشی که به واسطه آمرزش لغزشهای گذشته طومار اعمالت تغییر یابد و گناهان هفتاد سال از تو آمرزیده شود؟!

آیا دوست داری از کسانی باشی که از دنیا رفته بدون اینکه گناه قابل مؤاخذه داشته باشی؟!

آیا دوست داری از کسانی باشی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها مصافحه می فرمایند؟! (۶)

ای سراپای تو عشق خدایی حسین

جان حق باوران بر تو فدایی حسین

محرم راز شهادت تویی

سرّ اعجاز شهادت تویی

یا حسین مظلوم

یکطرف جلوه ولایت و رهبری

یکطرف فتنه و ظلم و ستمگری

در صف معرکه کربلا

خطّ باطل شده از حق جدا

یا حسین مظلوم

نسل آزادگی قبله او کربلاست

سجده بر مهُر خون نماز اهل ولاست

کشته مکتب عشق غریب

چون زُهیر است و بریر و حبیب

یا حسین مظلوم

خون عباس و قاسم و علی اکبرت

حلق معصوم لب تشنه علی اصغرت

سند عشق تو امضا کند

سرّ ایثار تو معنا کند

یا حسین مظلوم (۷)

نماز زائر

«عنبسه»، از «حضرت ابی عبداللّه علیه السلام» نقل کرد:

شنیدم از «امام صادق علیه السلام» که می فرمودند:

خداوند متعال هفتاد هزار فرشته را بر قبر «حضرت حسین بن علی علیه

السلام» موکّل ساخته که او را نزد قبر عبادت کنند، یک نماز از یک نفر آنها معادل با هزار نماز آدمیان می باشد و ثواب نمازشان برای زوار قبر حضرت امام حسین علیه السلام است. و وزر و وبال زوار برای قاتل آن حضرت که لعنت خدا و ملائکه و مردم اجمعین بر او باد محسوب می گردد. (۸)

ای درود ما، دمادم بر روانت یا حسین

وی سلام ما، به قلب مهربانت یا حسین

ای فراز بام گیتی، طایر آزادگی

سینه عشاق باشد، آشیانت یا حسین

حق خدا و رسول

«عبدالرحمن بن کثیر» غلام ابی جعفر، از «حضرت ابی عبداللّه علیه السلام» نقل کرده که آن جناب فرمودند:

اگر یکی از شما طول دهر و عمرش را به حجّ رفته، ولی به زیارت حسین بن علی علیه السلام نرود حتماً محقّقاً حقّی از حقوق خدا و حقوق رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترک کرده، زیرا حق حسین علیه السلام فریضه و تکلیفی است از جانب خداوند که بر هر مسلمانی واجب می باشد. (۹)

جاری چو گردد بر زبان نام حسین جان

بر دل بتابد پرتوی از نور ایمان

ای آیت فتح و ظفر

بر عاشقان خود نگر

مظلوم حسین جان

مظلوم حسین جان

حوض کوثر

«محمّد بصری»، از «حضرت ابی عبداللّه علیه السلام» نقل کرد:

«امام صادق علیه السلام» فرمودند:

از پدرم شنیدم به یکی از دوستانشان که از زیارت (مقصود زیارت قبر امام حسین علیه السلام است) سؤال کرده بود فرمودند:

چه کسی را زیارت می کنی و چه کسی را با این زیارت اراده می نمائی؟

یعنی:

با این زیارت قصد تقرّب به چه کسی را داری؟

عرض کرد:

مراد و مقصودم خداوند تبارك و تعالی است، یعنی قصدم تقرّب به خدا می باشد.

حضرت فرمودند:

کسی که بدنبال زیارت یک نماز بخواند و با این نماز قصد تقرّب خدا را داشته باشد، در روزی که خدا را ملاقات می کند بر او نوری احاطه می کند که تمام اشیائی که او را می بینند فقط نور مشاهده می نمایند و خداوند متعال زوّار قبر مطهّر امام حسین علیه السلام را مورد اکرام قرار می دهد و آتش جهنّم را از رسیدن به آنها باز می دارد. و زائر در نزد حوض کوثر مقامی بسیار مرتفع و

مرتبه ای لا یتناهی دارد و امیرالمؤمنین علیه السلام که در کنار حوض ایستاده اند با او مصافحه کرده و وی را از آب سیراب می فرماید و احدی در وارد شدن بر حوض بر وی سبقت نمی گیرد مگر پس از او و سیراب شدن او، و پس از سیراب گشتن به جایگاهش در بهشت برگشته و در حالی که فرشته ای از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام با او بوده که به صراط امر می کند برای وی پائین بیاید و با او مدارا کرده تا از روی آن بگذرد و به آتش جهنّم فرمان می دهد که حرارت و سوزشش را به او نرساند تا وی از آن گذر کند.

و نیز با او فرستاده ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را فرستاده اند. (۱۰)

سلام ما بر حسین کشته راه خدا

درود بر روح آن تشنه لب نینوا

سلام ما بر قاسم و اکبر و هم اصغرش

به ام کلثوم و بر زینب غم پرورش

حسرت زیارت

«هشام بن سالم» از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام در حدیثی طولانی نقل کرده که شخصی نزد امام صادق علیه السلام مشرّف شد و به آن جناب عرض کرد:

ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله:

آیا پدر شما را می توان زیارت کرد؟

حضرت فرمودند:

بلی، علاوه بر زیارت نماز هم نزد قبر می توان خواند، منتهی نماز را باید پشت قبر بجا آورد نه مقدّم و جلو آن. آن شخص عرض کرد:

کسی که آن حضرت را زیارت کند چه ثواب و اجری دارد؟

حضرت فرمودند:

اجر او بهشت است مشروط به اینکه به آن حضرت اقتداء کرده و از او تبعیت کند.

عرض کرد:

اگر کسی زیارت

آن حضرت را از روی بی رغبتی و بی میلی ترک کند چه خواهد دید؟

حضرت فرمودند:

روز حسرت (روز قیامت) حسرت خواهد خورد.

عرض کرد:

کسی نزد قبر آن جناب اقامت کند اجر و ثوابش چیست؟

حضرت فرمودند:

هر یک روز آن معادل یک ماه می باشد.

عرض کرد:

کسی که برای رفتن و زیارت نمودن آن حضرت متحمل هزینه و خرج شده و نیز نزد قبر مطهّر پول خرج کند چه اجری دارد؟

حضرت فرمودند:

در مقابل هر یک درهمی که خرج کرده هزار درهم دریافت خواهد نمود. عرض کرد:

اجر کسی که در سفر به طرف آن حضرت فوت کرده چیست؟

حضرت فرمودند:

فرشتگان مشایعتش کرده و برای او حنوط و لباس از بهشت آورده و وقتی کفن شد بر او نماز خوانده و روی کفنی که بر او پوشانده اند. فرشتگان نیز کفن دیگری قرار می دهند و زیر او را از ریحان فرش می نمایند و زمین را چنان رانده و جلو برده که از جلو فاصله سه میل طی شده و از پشت و جانب سر و طرف پا نیز مانند آن این مقدار مسافت و فاصله منهدم و ساقط می گردد. و برای آن دربی از بهشت به طرف قبرش گشوده شده و نسیم و بوی خوش بهشتی به قبر او داخل گشته و تا قیام قیامت بدین منوال خواهد بود.

آن شخص می گوید:

محضر مبارکش عرضه داشتم:

کسی که نزد قبر نماز بگذارد اجر و ثوابش چیست؟

حضرت فرمودند:

کسی که نزد قبر مطهّرش دو رکعت نماز بخواند از خداوند چیزی را در خواست نمی کند، مگر آنکه حق جلّ و علی آن را به او اعطاء می فرماید. عرض کردم:

اجر کسی که از آب

فرات غسل کرده و سپس به زیارت آن جناب رود چیست؟

حضرت فرمودند:

زمانی که شخص از فرات غسل کرده در حالی که اراده زیارت آن حضرت را داشته باشد تمام لغزش ها و گناهانش ساقط و محو شده و وی نظیر آن روزی می باشد که از مادر متولّد شده است. آن شخص می گوید:

عرض کردم:

اجر کسی که دیگری را مجهّز کرده و به زیارت قبر آن حضرت بفرستد، ولی خودش بواسطه عارضه و علّتی که پیش آمده به زیارت نرود، چیست؟

حضرت فرمودند:

به هر یک درهمی که خرج کرده و انفاق نموده حق تعالی همانند کوه احد حسنات برای او منظور می فرماید و باقی می گذارد و بر او چند برابر آنچه متحمّل شده و بلا و گرفتاری هائی که بطور قطع نازل شده تا به وی اصابت کرده را از او دفع می نماید و مال و دارائی او را حفظ و نگهداری می کند.

آن شخص می گوید:

عرض کردم:

اجر و ثواب کسی که نزد آن حضرت کشته شود چیست؟

مثلا سلطان ظالمی بر وی ستم کرده و او را آنجا بکشد؟

حضرت فرمودند:

اولین قطره خونش که ریخته شود خداوند متعال تمام گناهانش را می آمرزد و طینتی را که از آن آفریده شده فرشتگان غسل داده تا از تمام آلودگی ها و تیره گی ها پاک و خالص شده همان طوری که انبیاء مخلص خالص و پاک می باشند و بدین ترتیب آنچه از اجناس طینت اهل کفر با طینت وی آمیخته شده زدوده می گردد. و نیز قلبش را شستشو داده و سینه اش را فراخ نموده و آنرا مملو از ایمان کرده و بدین ترتیب

خـدا را ملاقات کرده در حالی که از هر چه ابـدان و قلوب با آن مخلوط هسـتند پاک و منزه می باشـد و برایش مقرّر می شود که اهل بیت و هزار تن از برادران ایمانی خود را بتواند شفاعت کند.

و فرشـتگان با همراهی جبرئیل و ملک الموت متولی خوانـدن نماز بر او می گردند و کفن و حنوطش را از بهشت آورده و در قبرش توسـعه داده و چراغ هائی در آن می افروزد و دربی از آن بهشت باز می کنند و فرشتگان برایش اشیاء تازه و تحفه هائی بدیع از بهشت می آورند و پس از هیجده روز او را به «خطیره القدس» (بهشت) برده پس پیوسـته در آنجا با اولیاء خدا خواهد بود تا نفخه ای که با دمیده شدنش هیچ چیز باقی نمی ماند دمیده شود.

و وقتی نفخه دوّمی دمیده شد و وی از قبر بیرون آمد اوّلین کسـی که با او مصافحه می کند «رسول خدا صـلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و اوصیاء سلام اللّه علیهم» بوده که به وی بشارت داده و می گویند:

با ما باش و سـپس او را کنار حوض کوثر آورده و از آن به او می نوشانند و سـپس به هر کسـی که او بخواهد و دوست داشته باشد نیز می آشامانند.

آن شخص می گوید:

عرض کردم:

اجر و ثواب کسی که به خاطر زیارت آن حضرت حبس شده چیست؟

حضرت فرمودند:

در مقابل هر روزی که حبس شـده و غمگین می گردد سـرور و شادی منظور شـده که تا قیامت ادامه دارد و اگر پس از حبس او را زدند در قبال هر

یک ضربه ای که به وی اصابت می کند یک حوریه ای به او داده شده و به ازاء هر دردی که بر پیکرش وارد می شود هزار هزار حسنه ملاحظه گردیده و هزار هزار لغزش و گناه از او محو و زائل گشته و هزار هزار درجه ارتقاء داده می شود و از ندیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله محسوب شده تا از حساب فارغ گردد و پس از آن فرشتگانی که حَمَله عرش هستند با او مصافحه کرده و به او می گویند:

آنچه دوست داری بخواه. و زننده وی را برای حساب حاضر می کنند پس هیچ سئوالی از او نکرده و با هیچ چیز اعمالش را نسنجیده و محاسبه نکرده بلکه دو بازویش را گرفته و او را برده و به فرشته ای تحویل داده و آن فرشته به او جرعه ای از «حمیم» (آب داغ جهنم) و جرعه ای از «غسلین» (آب چرک که از پوست و گوشت دوزخیان جاری می باشد) می چشانند و سپس او را روی تکه ای سرخ از آتش قرار داده و به وی می گویند:

بچش چیزی را که دست هایت بواسطه زدن شخصی که او را زدی برای تو پیش فرستاده اند، کسی را که زدی پیک و پیام آور خدا و رسول خدا بود و در این هنگام مضروب را آورده و نزدیک درب جهنّم نگاه داشته و به او می گویند:

به زننده خود بنگر و به آنچه به سرش آمده نظر نما آیا سینه ات شفاء می یابد؟

این عذابی که به او وارد شد به خاطر قصاص برای تو می باشد، پس

می گوید:

حمد خدا را که من و فرزند رسول خدا را یاری فرمود. (۱۱)

مشمول دعاها

«عبداللّه بن بکیر» در ضمن حدیثی طولانی می گوید:

حضرت ابو عبداللّه علیه السلام فرمودند:

ای ابن بکیر خداوند متعال از بقاع و اماکن روی زمین شش بقعه را اختیار فرموده:

بیت الحرام، حَرَم، مقابر انبیاء، مقابر اوصیاء، مقابر شهداء، و مساجدی که نام خدا در آنها برده می شود.

ای ابن بکیر، آیا می دانی اجر کسی که قبر حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام را زیارت کند چیست؟

هیچ صبح و بامدادی نیست مگر آنکه هاتفی از فرشتگان بالای قبر آن حضرت فریاد می کند:

ای خواستاران خیر رو کنید به برگزیده خدا و کوچ کنید بطرف ارجمندی و بزرگی و بدین ترتیب از ندامت و حسرت در امان باشید. اهل مشرق و مغر ب نداء این هاتف را می شنوند، مگر جنّ و انس و در زمین هیچ فرشته ای از فرشتگان حافظ و نگهبان در وقتی که بندگان خواب هستند باقی نمی ماند، مگر آنکه به قبر مطهّر روی آورده و هجوم می کنند تا در آن مکان مقدّس حق تعالی را تسبیح نموده و از درگاه جلالش بخواهند تا از آنها راضی گردد. و هیچ فرشته ای در هوا باقی نمی ماند که نداء هاتف را شنیده، مگر آنکه در جواب آن حق تعالی را تقدیس می کند و بدین ترتیب اصوات و صداهای فرشتگان بلند و قوی شده پس اهل و سکنه آسمان دنیا به آنها جواب داده و در نتیجه اصوات و صداهای فرشتگان و سکنه آسمان دنیا تشدید یافته به حدّی که طنین آن به اهل و سکنه آسمان

هفتم رسیده و بدین ترتیب انبیاء عظام صداهای ایشان را استماع کرده پس رحمت و صلوات بر حضرت امام حسین علیه السلام فرستاده و زائرین آن حضرت را دعاء می کنند. (۱۲)

بار بگشائید اینجا کربلاست

آب و خاکش با دل و جان آشناست

السلام ای سرزمین کربلا

السلام ای منزل نور خدا

ترس از ظلم

از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام نقل کرده، وی گفت:

محضر مبارک امام علیه السلام عرضه داشتم:

من به شهر «ارجان» وارد شده و در آنجا نازل شدم ولی قلب و دلم آرزوی زیارت قبر مطهّر پدر بزرگوارتان را داشت لذا از شهر به قصد زیارت آن جناب خارج شدم امّا دلم ترسان و لرزان بود و از خوف و ترس سلطان و ساعیان و عمّام وی و مرزبانان تا زمان مراجعت در وحشت و دهشت بودم.

حضرت فرمودند:

ای پسر بکیر آیا دوست نداری که خداوند تو را از کسانی که در راه ما ترسان و خائف می باشند محسوب فرماید؟

آیا می دانی کسی که به خاطر خوف ما خائف باشد حق تعالی او را در سایه عرش مکان دهد و هم صحبتش حضرت امام حسین علیه السلام در زیر عرش می باشد و حق تعالی او را از فزع های روز قیامت در امان می دارد، مردم به فزع و جزع آمده ولی او فزع نمی کند، پس اگر فزع کند فرشتگان آرامش کرده و بواسطه بشارت دادن قلبش را ساکت و ساکن می نمایند. (۱۳)

زنده با عشق حسینم که جهان زنده اوست

خادم درگه اویم که ملک بنده اوست

کربلا پایگه عشق حسین بن علی است

که به پا دین حق از دولت پاینده اوست

خاتم حلقه جود است و سلیمان

وجود

لاله گون جامه ایثار برازنده اوست

عشقبازان حریمش همه مه پاره نور

رخ عبّاس بهین اختر تابنده اوست

ز عطش سوخت گل باغ ولایت افسوس

تا ابد نهر فرات است که شرمنده اوست

حنجر غنچه اش را ناوک دشمن بدرید

عالمی و آله و مفتون شکر خنده اوست

چون «کمیل» است ز جان شاعر درگاه حسین

شاملش در دو جهان مهر فزاینده اوست (۱۴)

احسان به اهلبیت

«عبداللّه بن عبدالرحمن اصم» نقل کرده:

حدیث گفت برای ما «معاذ»، از «ابان»، که گفت:

از او شنیدم که می گفت:

حضرت ابوعبداللّه علیه السلام فرمودند:

کسی که به زیارت قبر «حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السلام» رود محققا به رسول خدا و به ما اهل بیت احسان نموده و غیبتش جایز نبوده و گوشتش بر آتش حرام است و در مقابل هر یک درهمی که انفاق کرده خداوند متعال انفاق اهالی و سکنه ده هزار شهرهائی که در کتابش مضبوط و معلوم است را به او اعطاء می فرماید، و بدنبال آن حوائج و نیازمندی هایش را روا می فرماید، و آنچه را که از خود باقی گذارد حق تعالی حافظ آنها است و در خواست و سؤال چیزی از خدا نمی کند مگر آنکه باری تعالی اجابتش می فرماید اعم از آنکه سریع و بدون مهلت حاجتش را روا کرده یا با تأخیر و مهلت آنرا برآورده نماید. (۱۵)

السلام ای کعبه آمال ما

ای صفا و شور عشق و حال ما

خاک تو دار الولای اهل دل

مروه و سعی و صفای اهل دل

کربلا بوی خدایی می دهی

عطر ناب آشنایی می دهی (۱۶)

عاق اهلبیت

«حلبی»، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام در ضمن حدیث طویلی نقل کرده، وی گفت:

محضر مبارک امام علیه السلام عرضه داشتم:

فدایت شوم چه می فرمائید درباره کسی که با داشتن قدرت زیارت آن حضرت را ترک می کند؟

حضرت می فرمایند:

می گویم:

این شخص عاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و عاق ما اهل بیت می باشد و امری که به نفع او است را سبک شمرده است. و کسی که آن حضرت را زیارت کند:

خداوند متعال

حوائجش را برآورده نمایـد و آنچه از دنیا مقصود او است را کفایت فرماید. و نیز زیارت آن حضـرت موجب جلب رزق برای زائر می باشد.

و آنچه در این راه انفـاق کرده بر او بـاقی مانـده و جانشـین و یادگارش خواهـد بود و همچنین زیارت آن حضـرت موجب می شود:

گناهان پنجاه ساله او آمرزیده شده و وی به اهلش بازگردد در حالی که بر عهده اش نه وزر و وبالی بوده و نه لغزشـی و آنچه از گناه در صـحیفه اعمالش ثبت شده جملگی محو و پاک می گردد. اگر زائر در سـفر زیارت فوت شود فرشتگان نازل گشته و او را غسـل می دهنـد و نیز درب هـائی از بهشت به روی او گشوده می شود و نسـیم خوش آن در قـبر بر او وزیـده و در قـبر پراکنده و منتشـر می گردد. و اگر وی در سفر زیارت سالم و از گزند مرگ در امان ماند دربی به روی او گشوده می شود که رزق و روزی وی از آن نـازل می گردد و در مقابـل هر درهمی که انفـاق کرده ده هزار درهم قرار داده می شود و آن را برای وی ذخیره کرده و هنگامی که محضور شد و از قبر بیرون آمد به او گفته می شود:

در مقابـل هر درهمی که در سـفر زیـارتت خرج کردی ده هزار درهم مـال تـو است و خداونـد به تـو نظر نموده و آنهـا را نزد خودش برای او ذخیره خواهد کرد. (۱۷)

دعای مستجاب

«صفوان جمّال» از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام حدیثی طولانی را نقل کرده و در ضمن آن می گوید:

محضر مبارک امام علیه

السلام عرضه داشتم:

چه اجر و ثوابی است برای کسی که نزد قبر مطهّر آن حضرت (امام حسین علیه السلام) نماز بخواند؟

حضرت فرمودند:

کسی که نزد قبر آن جناب دو رکعت نماز بخواند چیزی را از خدا نخواسته مگر آنکه حق تعالی آن را به وی اعطاء می فرماید. عرض کردم:

چه اجر و ثوابی است برای کسی که از آب فرات غسل کرده و سپس به زیارت آن حضرت رود؟

امام علیه السلام فرمودند:

هنگامی که با اراده زیارت آن حضرت از فرات غسل می کند تمام گناهانش ریخته شده و پاک می گردد، مثل اینکه تازه از مادر متولد گردیده. عرض کردم:

ثواب و اجر کسی که خودش به خاطر جهتی نمی تواند به زیارت رود ولی دیگری را مجهّز ساخته و به زیارت فرستد چه می باشد؟

حضرت فرمودند:

در مقابل هر یک درهمی که خرج کرده خداوند متعال به قدر کوه اُحُد از حسنات به وی داده و چند برابر هزینه ای را که متحمل شده برایش باقی می گذارد، و نیز بلاهائی که نازل شده را از وی دور می گرداند و همچنین مال و دارائی وی را حفظ و نگهداری می فرماید. (۱۸)

بجز کربلا آرزوئی ندارم

که بی او به محراب روئی ندارم

بود مُهر محراب من خاک پاکش

ز بهر وضو آبروئی ندارم

به سوی حسین است روی نیازم

دگر چشم رحمت به سوئی ندارم

لوازم زائر

«محمّد بن مسلم» برای ما نقل کرد که:

محضر مبارک حضرت ابی عبداللّه علیه السلام عرض کردم:

هرگاه به زیارت پدر بزرگوارتان (حضرت امام حسین علیه السلام) می رویم آیا بهمان هیئت و کیفیتی که به حج می رویم باشیم؟

حضرت فرمودند:

بلی. عرض کردم:

پس آنچه بر حاجی لازم است

بر ما نیز لازم است؟

حضرت فرمودند:

چه چیزهائی را گفتی؟

عرض کردم:

اشیائی را که بر حاجی لازم می باشد.

حضرت فرمودند:

بر تو لازم است که با همراهانت خوش رفتار باشی، سخن اندک بگوئی و حتی الامکان تکلّم نکنی مگر به خیر. بر تو لازم است زیاد بیاد خدا باشی.

و بر تو لازم است جامه و لباس هایت را نظیف و پاکیزه نگاه داری.

و بر تو لازم است پیش از اینکه به حائر برسی غسل نمائی.

لازم است بر تو که خاشع بوده و زیاد نماز خوانده و بسیار بر محمّد و آل محمّد صلوات بفرستی و به آنچه از تو نیست و مال دیگری است احترام گذارده و بر نداری.

لازم است به آنچه حلال نیست نگاه نکرده و چشم خود را از آن فرو ببندی. لازم است وقتی برادر ایمانی خود را نیازمند دیده و ملاحظه کردی که بواسطه نداشتن نفقه از ادامه عمل عاجز است به دیدنش رفته او را کمک کرده و به مواسات با او رفتار نمائی.

بر تو لازم است تقیه که دین تو به آن قائم است را رعایت کنی. واجب است از آنچه منهی هستی و از خصومت و دشمنی و زیاد قسم خوردن و از جدال کردن که در اثناء آن به خوردن قسم مبادرت می ورزی اجتناب و دوری کنی. و وقتی به این دستورها عمل کردی البتّه حجّ و عمره تو تمام و کامل بوده و به واسطه صرف نفقه و دور شدن از اهل و عیالت و روی تافتن از آنچه به آن مایل هستی از کسی که آنچه نزدش بوده و تو آن را طلب کردی استحقاق پیدا می

کنی که از سفرت مراجعه کرده در حالی که مغفرت و رحمت و رضوانش شامل تو شده باشد.(۱۹)

دوش دیدم عاشقی صحرا نورد

خواندم از نقش جبینش خطّ درد

در سکوتش یک جهان فریاد بود

از علائق فارق و آزاد بود

گفتم ای مجنون شیدا عشق چیست؟

پاک بازی چیست آیا عشق چیست؟

در جوابم گفت از خود رستن است

تار و پود خویش را بگسستن است

عشق یعنی زندگی دادن جان بهر او

لن تنال البرّ حتّی تنفقوا

عشق گوید شمع شو در بزم یار

سوختن را پیشه کن پروانه وار

عشق یعنی جان فشاندن در نبرد

عشق یعنی پا فشردن همچو مرد

عشق یعنی تیغ حیدر بی نیام

عشق یعنی ذوالفقار سرخ فام

حال زائر

«حضرت امام صادق علیه السلام» فرمودند:

هنگامی که اراده زیارت حضرت حسین علیه السلام را نمودی پس آن حضرت را با حالی غمگین و اندوه ناک و ناراحت و

ژولیده و گرفته و گرسنه و تشنه زیارت نما. زیرا حضرتش کشته شدند در حالی که غمگین و ناراحت و ژولیده و گرفته و گرسنه و تشنه بودند و از آن جناب حوائج و خواسته های خود را بخواه و سپس از آنجا برگرد و آن مکان شریف را وطن برای خود قرار مده. (۲۰)

من از کودکی نو کرت بودام

سگ رو سیاه درت بوده ام

من آن مرغ عشقم ایا شمع جمع

چو پروانه خاکسترت بوده ام

به «امَّن یجیب» خدای بزرگ

که من عاشق مضطرت بوده ام

اگر خوب اگر بد مران از درت

که من کمترین ذاکرت بوده ام

رستگاران

«حسین بن ثویر بن ابی فاخته»، می گوید:

حضرت ابوعبداللّه علیه السلام فرمودند:

ای حسین!

کسی که از منزلش بیرون آید و قصدش زیارت قبر حضرت حسین بن علی علیه السلام باشد، اگر پیاده رود خداوند منّان به هر قدمی که بر می دارد یک حسنه برایش نوشته و یک گناه از او محو می فرماید. تا زمانی که به حائر برسد و پس از رسیدن به آن مکان شریف حق تبارک و تعالی او را از رستگاران قرار می دهد، تا وقتی که مراسم و اعمال زیارت را به پایان برساند، که در این هنگام او را از فائزین محسوب می فرماید، تا زمانی که اراده مراجعت نماید، در این وقت فرشته ای نزد او آمده و می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام رسانده و به تو می فرماید:

از ابتداء عمل را شروع کن، تمام

گناهان گذشته ات آمرزیده شد. (۲۱)

تقدیس و تنزیه

حضرت ابی عبداللّه علیه السلام فرمودند:

شخصی که به زیارت قبر حضرت حسین بن علی علیه السلام می رود، زمانی که از اهلش جدا شد با اولین گامی که بر می دارد تمام گناهانش آمرزیده می شود.

سپس با هر قدمی که بر می دارد پیوسته تقدیس و تنزیه شده تا به قبر برسد و هنگامی که به آنجا رسید، حق تعالی او را خوانده و با او مناجات نموده و می فرماید:

بنده من!

از من بخواه تا به تو عنایت کنم، من را بخوان اجابتت نمایم، از من طلب کن به تو بدهم، حاجتت را از من بخواه تا برایت روا سازم.

راوی می گوید، امام علیه السلام فرمودند:

و بر خداوند متعال حق و ثابت است آنچه را که بذل نموده اعطاء فرماید. (۲۲)

دوست خدا

حضرت ابی عبداللّه علیه السلام فرمودند:

خداوند متعال فرشتگانی دارد که موکّل قبر حضرت امام حسین علیه السلام می باشند، هنگامی که شخص قصد زیارت آن حضرت را می نماید حق تعالی گناهان او را در اختیار این فرشتگان قرار می دهد و زمانی که وی قدم برداشت فرشتگان تمام گناهانش را محو می کنند.

سپس قدم دوّم را که برداشت حسناتش مضاعف می گردد، تا به حدّی می رسد که بهشت برایش واجب و ثابت می گردد، سپس اطرافش را گرفته و تقدیسش می کنند و فرشتگان آسمان نداء داده و می گویند:

زوّار دوست خداست، دوست خدا را تقدیس نمائید. و وقتی زوّار غسل کردند، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله ایشان را مورد نداء قرار داده و می فرماید:

ای مسافران خدا!

بشارت باد بر شما که در بهشت با من هستید.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام

به ایشان نداء نموده و می فرماید:

من ضامنم که حوائج شما را برآورده نموده و بلاء را در دنیا و آخرت از شما دفع کنم، سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ایشان از طرف راست و چپ ملاقات فرموده تا بالا خره به اهل خود باز گردند. (۲۳)

آشنا کرد خدا عشق ترا با دل ما

از ازل کرد عجین مهر ترا با گِل ما

ما به دریای غمت دل بسپردیم حسین

شده ای خون خدا بحر غمت ساحل ما

ای تو مصباح هدی ای پسر شیر خدا

یک نگاه تو کند حل همه مشکل ما

سر تو بر سر نی سر دهد آیات خدا

بفدای سر تو این سر ناقابل ما

هر کجا نام تو آید به میان شور و نواست

بجز از اشک در آنجا نبود حاصل ما

به صبا گوی به باغ دلِ ما کن گذری

عطر جانبخش تو از لطف کند شامل ما

منظر دیده بود بی گل رویت (خاموش)

روشن از جلوه عشق تو شود محفل ما(۲۴)

هزار حسنه

«اءبی الصّامت»، می گوید:

از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

کسی که پیاده به زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام برود، خداوند متعال به هر قدمی که بر می دارد، هزار حسنه برایش ثبت و هزار گناه از وی محو می فرماید، و هزار درجه مرتبه اش را بالا می برد، سپس فرمودند:

وقتی به فرات وارد شدی ابتداء غسل کن و کفش هایت را آویزان نما و پای برهنه راه برو و مانند بنده ذلیل راه برو و وقتی به درب حائر رسیدی چهار مرتبه تکبیر بگو، سپس اندکی حرکت کن باز چهار بار تکبیر گفته بعد به طرف بالای سر حضرت

برو و در آنجا بایست و سپس چهار مرتبه تکبیر بگو و نزد قبر نماز بخوان و از خداوند متعال حاجت خود را بخواه. (۲۵)

هزار گناه محو

«عبداللّه بن مُسکان»، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام، نقل کرد که:

آن حضرت فرمودند:

کسی که از شیعیان ما بوده و حسین علیه السلام را زیارت کند، از زیارت برنگشته مگر آنکه تمام گناهانش آمرزیده می شود و برای هر قدمی که برمی دارد و هر دستی که بالاـ می رود و اسبش را حرکت داده و می راند هزار حسنه ثبت شده و هزار گناه محو گشته و هزار درجه مرتبه اش بالا می رود. (۲۶)

بسر دارم هوای تو

شده دل مبتلای تو

بلب دارم ثنای تو

بیاد کربلای تو

پناه عالمین

حسین جانم حسین

گل باغ هدائی تو

شهید کربلائی تو

به حکم حق رضائی تو

ذبیحٌ بالقفائی تو

کرامت حق

شنیدم از امام علیه السلام که می فرمودند:

احدی نیست که در روز قیامت مگر آنکه آرزو می کند از زوّار امام حسین علیه السلام باشد، زیرا مشاهده می کند با ایشان چه معامله ای شده و چه کرامتی حق تبارک و تعالی درباره آنها منظور می فرماید. و نیز آن حضرت فرمودند:

کسی که دوست دارد در روز قیامت بر سفره های نور بنشیند، پس باید از زوّار حضرت حسین بن علی علیه السلام باشد.(۲۷)

سلام ما بر حُسین کشته راه خُدا

درود بر روح آن تشنه لب نینوا

سلام بر قاسم و اکبر و هم اصغرش

به ام کلثوم و بر زینب غم پرورش

فرشته ها ملازم زوار

«مفضّل بن عمر» نقل کرده که:

حضرت ابو عبداللّه علیه السلام فرمودند:

گویا می بینم که فرشتگان با مؤمنین بر سر قبر حضرت حسین بن علی علیه السلام ازدحام کرده اند.

راوی می گوید:

عرضه داشتم:

آیا مؤمنین فرشته را می بینند؟

حضرت فرمودند:

هرگز، هرگز، آنها به خدا قسم ملازم و همراه مؤمنین بودند، حتّی با دست هایشان به صورت های آنها مسح می کشند.

سپس امام علیه السلام فرمودند:

خداوند منّان هر صبح و شام از طعام بهشت بر زوّار امام حسین علیه السلام نازل می فرماید و خدمتکاران ایشان فرشتگانند. هیچ بنده ای از بندگان خداوند حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را از خداوند متعال درخواست نمی کنند، مگر آنکه خدا به او عطاء می فرماید.

راوی می گوید:

عرض کردم:

به خدا قسم این کرامت می باشد.

امام علیه السلام به من فرمودند:

ای مفضّل:

برایت بیشتر بگویم؟

عرضه کردم، بلی سرور من.

حضرت فرمودند:

گویا می بینم تختی از نور را که گذارده اند و بر روی آن قبّه ای از یاقوت سرخ زده شده که با جواهرات آن

را زینت نموده اند و حضرت امام حسین علیه السلام بر روی آن تخت نشسته اند و اطراف آن حضرت نود هزار قبه سبز زده اند و مؤمنین آن حضرت را زیارت کرده و بر آن جناب سلام می دهند.

پس خداوند متعال به ایشان می فرماید:

ای دوستانم از من سؤال کنید و بخواهید، پس زیاد اذیت شدید و خوار و مقهور گردیدید، امروز روزی است که حاجتی از حاجات دنیا و آخرتتان را از من درخواست نکرده، مگر آنرا روا نمایم.

پس خوردن و آشامیدنشان در بهشت می باشد، پس به خدا قسم کرامت و احسانی که زوال نداشته و انتهاء آن را نمی توان درک کرد همین است. (۲۸)

جزء عمر حساب نشود

«حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام» نقل نموده و آن جناب از پدر بزرگوارشان حکایت کرده اند که ابو عبدالّله جعفربن محمّد الصادق علیه السلام فرمودند:

ایام زیارت حضرت امام حسین علیه السلام جزء عمر زائر شمرده نشده و از اجلشان محسوب نمی گردد. (۲۹)

امام صادق علیه السلام فرمود:

کسی که می خواهد در همسایگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت علی و فاطمه (علیهاالسلام) باشد، زیارت حسین بن علی علیه السلام را ترک نکند. (۳۰)

ای برق عشقت بر دلم

یادِ تو شمع محفلم

باَبی اَنت یا ثاراللّه

یا مولا یا اباعبداللّه

زیارت مظلوم

«ابی بصیر» می گوید:

از حضرت ابا عبداللّه علیه السلام یا ابا جعفر علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

کسی که دوست دارد محل سکنا و منزلش بهشت باشد پس زیارت مظلوم (کربلاء) را ترک نکند.

عرض کردم:

مظلوم کیست؟

حضرت فرمودند:

مظلوم حسین بن علی علیه السلام که صاحب کربلاء است می باشد، کسی که به خاطر شوق به آن حضرت و محبّت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه (علیهاالسلام) و حبّ به امیرالمؤمنین صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین حضرتش را زیارت کند، خداوند او را بر سر سفره های بهشتی نشانده که با آن سروران هم غذا باشد، در حالی که مردم در حساب می باشند. (۳۱)

حساب قیامت

«عبداللّه بن زراره» می گوید:

از حضرت ابو عبداللّه علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

در روز قیامت برای زوّار حسین بن علی علیه السلام بر سایر مردم فضیلت و برتری می باشد.

عرض کردم، فضیلتشان چیست؟

حضرت فرمودند:

پیش از دیگران و چهل سال قبل از آنها به بهشت داخل می شوند در حالی که مردم در حساب و موقف می باشند. (۳۲)

دل تنگم سفر کربلا می خواهد

آستان بوسی شاه شهدا می خواهد

روز و شب در غم دوری حسین بیمار است

جرم بیمار چه باشد که دوامی خواهد(۳۳)

عرفان و شناخت

حضرت «عبد صالح علیه السلام» می گوید:

بر آن حضرت داخل شده و سلام کرده و محضرش عرض کردم:

فدایت شوم:

همه گروه از مردم حضرت حسین علیه السلام را زیارت می کنند، چه کسانی که به این امر عرفان و شناخت دارند (امر ولایت را) و چه آنان که منکر آن می باشند و نیز زنان سوار مراکب شده و به زیارت آن حضرت می روند و این زیارت ها در حالی واقع می شود که زیارت کنندگان مشهور و مشخص شده اند که از دوستان این خاندان هستند و من چون این شهرت را در خارج حسّ کرده و لمس نمودم از رفتن به زیارت خودداری نمودم، وظیفه در اینجا چیست؟

راوی می گوید:

امام علیه السلام مکث طولانی نموده و جواب من را ندادند سپس روی مبارک به من نموده و فرمودند:

ای عراقی اگر آنها خود را آشکار و مشهور نمودند تو خود را مشهور نساز به خدا قسم هیچ کسی به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام نمی آید، در حالی که عارف به حق آن جناب باشد، مگر آنکه حق تعالی گناهان گذشته

و آینده اش را می آمرزد. (۳۴) حضرت اءبو عبداللّه فرمودند:

کسی که به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برود و به حق آن حضرت عرفان و آگاهی داشته باشد، مانند کسی است که سه حج با رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داده باشد. (۳۵)

عمری است هوای کربلا دارد دل

زین پرده بسی شور و نوا دارد دل

تا باز شود مگر ره کوی حسین

هر شب به خدا دست دعا دارد دل (۳۶)

کنار نهرها

«محمّد بن ابی جریر قمّی» گفت:

از حضرت اباالحسن الرضا علیه السلام شنیدم که به پدرم می فرمودند:

کسی که حضرت حسین بن علی علیه السلام را زیارت کند در حالی که به حق آن حضرت عارف و آگاه باشد از هم صحبت های حق تعالی بالای عرش می باشد، سپس این آیه را قرائت فرمودند:

انّ المتّقین فی جنّات و نهر، فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر.

(همانا اهل تقوی در باغ ها و کنار نهرها منزل گزینند، در منزل گاه صدق و حقیقت نزد خداوند عزّت و سلطنت جاودانی متنعّم می باشند). (۳۷)

عمری است هوای سر کویت دارم

دل قبله آرزو به سویت دارم

روزی که ز من روی بتابند همه

امید نظاره ای به رویت دارم (۳۸)

طلب رحمت

حضرت ابو عبداللّه علیه السلام، فرمودند:

هنگامی که روز قیامت شود منادی نداء می کند:

زوّار حسین بن علی علیه السلام کجا هستند؟

گردن های تعدادی از مردم کشیده می شود که عدد آنها را غیر از خداوند متعال کس دیگری نمی داند، پس به ایشان گفته می شود قصد شما از زیارت قبر حضرت حسین بن علی (علیه السلام) چه بود؟

می گویند:

پروردگارا آن حضرت را زیارت کردیم به جهت محبّتی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت علی و فاطمه (علیهاالسلام) داشته و به منظور طلب رحمت برای صاحب قبر به ازاء آنچه از آن حضرت صادر گردید.

پس به آنها گفته می شود:

ایشان محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین سلام اللّه علیهم هستند، به آنها ملحق شوید. شما با ایشان و در درجه و مرتبه آنها هستید، به لواء و پرچم رسول خدا صلی الله علیه و

آله ملحق گردید، پس بطرف لواء آن حضرت رهسپار شده و در سایه آن قرار می گیرند، در حالی که لواء به دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام می باشد و بدین ترتیب به بهشت وارد می شوند، ایشان جلو پرچم و سمت راست و جانب چپ و پشت آن بوده و چهار طرف لواء را گرفته اند. (۳۹)

شناخت هر که تو را جز خدا بجوید نه

بغیر راه تو راهی دگر بپوید نه

اسیر عشق تو آزادیش در این بند است

شکسته از غم تو مومیا بجوید نه

نسیم مهر تو در بوستان اگر ندمد

گل از گیاه و گیاه از زمین بروید نه

اگر که عطرت را از بهشت برگیرند

دگر محب تو یک گل از آن ببوید نه

بغیر بارش اشک غمت دگر چیزی

سیاه نامه ما را توان بشوید نه

که مژده داد سروشم که آن تجلّی لطف

بود محال که بر نوکرش بگوید نه (۴۰)

از روی شوق

حضرت ابی جعفر علیه السلام، آن حضرت فرمودند:

اگر مردم می دانستند که در زیارت قبر حضرت حسین بن علی علیه السلام چه فضل و ثوابی است حتما از شوق و ذوق قالب تهی می کردند و به خاطر حسرت ها نفس هایشان به شماره افتاده و قطع خواهد شد.

راوی می گوید:

عرض کردم:

در زیارت آن حضرت چه اجر و ثوابی می باشد.

حضرت فرمودند:

کسی که از روی شوق و ذوق به زیارت آن حضرت رود خداود متعال هزار حجّ و هزار عمره قبول شده برایش می نویسد و اجر و ثواب هزار شهید از شهداء بدر و اجر هزار روزه دار و ثواب هزار صدقه قبول شده و ثواب آزاد نمودن هزار بنده که در راه خدا آزاد شده باشند

برایش منظور می شود و پیوسته در طول ایام سال از هر آفتی که کمترین آن شیطان باشد محفوظ مانده و خداوند متعال فرشته کریمی را بر او موکّل کرده که وی را از جلو و پشت سر و راست و چپ و بالا و زیر قدم نگهدارش باشد و اگر در اثناء سال فوت کرد فرشتگان رحمت الهی به سویش حاضر شده و او را غسل داده و کفن نموده و برایش استغفار و طلب آمرزش کرده و تا قبرش مشایعتش نموده و به مقدار طول شعاع چشم در قبرش وسعت و گشایش ایجاد کرده و از فشار قبر در امانش قرار داده و از خوف و ترس دو فرشته منکر و نکیر بر حذرش می دارند و برایش دربی به بهشت می گشایند و کتابش را به دست راستش می دهند و در روز قیامت نوری به وی اعطاء می شود که بین مغرب و مشرق از پرتو آن روشن می گردد و منادی نداء می کند:

این کسی است که از روی شوق و ذوق حضرت امام حسین علیه السلام را زیارت کرده و پس از این نداء احدی در قیامت باقی نمی ماند مگر آنکه تمنّا و آرزو می کند که کاش از زوّار حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام می بود. (۴۱)

من گدایم، گدای حسینم

مستحق عطای حسینم

عشق او مایه سوز و سازم

روی او قبله گاه نیازم

بندگان مکرم

«محمّد بن مسلم»، می گوید:

محضر مبارک ابی عبداللّه علیه السلام عرض کردم:

چه اجر و ثوابی هست برای کسی که حسین علیه السلام را زیارت کند؟

حضرت فرمودند:

کسی که از روی شوق و ذوق به زیارت حضرت امام

حسـین علیه السـلام رود از بندگان مکرّم خداوند منّان محسوب می شود و در روز قیامت زیر لواء و پرچم حضـرت حسـین بن علی علیه السلام بوده تا وقتی که این دو بزرگوار داخل بهشت شوند. (۴۲)

من یا حسین بر در این آستان سگم

گر بنده ات نخوانیم اما بخوان سگم

دارای صاحبی است بود هر کجا سگی

تو صاحب منی و منت همچنان سگم

محبت

«ذریح محاربی»، وی می گوید:

محضر مبارک حضرت ابی عبداللّه علیه السلام عرض کردم:

از خویشاونـدان و فرزنـدانم کسـی را ملاقات نکردم مگر وقتی به آنها خبر دادم به اجر و ثوابی که در زیارت قبر حضـرت امام حسین علیه السلام هست، من را تکذیب نموده و گفتند:

تو بر حضرت جعفر بن محمّد(علیه السلام) دروغ بسته و این خبر را از پیش خودت می گوئی!

حضرت فرمودند:

ای ذریح مردم را رها کن هر کجا که می خواهند بروند، به خدا قسم حق تعالی به زائرین امام حسین علیه السلام مباهات کرده و افتخـار می نمایـد و مسـافر و زائر را فرشـتگان مقرّب خـدا و حاملین عرش رهبری می کننـد حتی حق تعالی به فرشـتگان می فرماید:

آیـا زوّار حسـین بـن علی (علیـه السـلام) را می بینیـد کـه از روی شـوق و محبّـت بـه آن حضـرت و علاـقه به حضـرت فـاطمه (علیهاالسلام) دخت رسول اللّه صلی الله علیه و آله به زیارت آمده اند؟

به عزّت و جلاـل و عظمت خود قسم کرامت خویش را بر ایشان واجب کرده ام و ایشان را حتما به بهشتی که برای دوسـتانم و برای انبیاء و رسل و فرستادگانم آماده کرده ام داخل می کنم. ای فرشتگان من!

ایشان زوّار قبر حسین حبیب محمّد رسول

من بوده و محمّد صلی الله علیه و آله حبیب من است و کسی که من را دوست داشته باشد حبیب من را نیز دوست می دارد و کسی که حبیب من را دوست داشته باشد دوست دار حبیبم را نیز دوست دارد و کسی که نسبت به حبیب من بغض ورزد، کسی است که به من بغض می ورزد و بر من واجب است که به اشد عذاب، عذابش نموده و به آتش دوزخم او را بسوزانم و جهنم را مسکن و مکانش قرار داده و وی را چنان عذابی کنم که احدی از اهل عالم را آن طور عذاب نکرده باشم. (۴۳)

بر سر کوی تو با راز و نیاز

به نیاز آمده ام ای همه ناز

بارها گفته و می گویم باز

یا حسین ابن علی ادرکنی

ز جهان غم عشق تو بس است

بی رضایت دو جهان قفس است

این بیان است مرا تا نفس است

یاحسین ابن علی ادرکنی

خون شد از غم دل زارم چکنم

گره افتاده به کارم چکنم

سوی تو روی نیارم چکنم

یا حسین ابن علی ادرکنی

ثواب عمره

حضرت

امام صادق علیه السلام فرمودند:

کسی که به امید ثواب و اجر به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام برود نه از روی تکبّر و نخوت و نه ریاء و سمعه گناهانش پاک شده همانطور که جامه با آب پاک و طاهر می گردد، بنا بر این هیچ آلودگی و لغزش بر او باقی نمی ماند و بهر قدمی که برداشته ثواب یک حج به او داده و هرگاه گام و قدمش را از روی زمین بلند می کند ثواب یک عمره دارد(۴۴)

شود آیا که ره کربلا بگشایند

در رحمت به رخ اهل

ولا بگشایند

شود آیا که دگر قافله ها، طایفه ها

بار در بادیه کرب و بلا بگشایند

بدون تکبر

«عبداللّه بن میمون قداح»، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام می گوید:

محضر مبارک امام علیه السلام عرض کردم:

کسی که به زیارت قبر حضرت حسین بن علی (علیه السلام) برود در حالی که عارف به حق آن جناب بوده و زیارتش بدون تکبر و نخوت باشد ثوابش چیست؟

حضرت فرمودند:

هزار حج مقبول و هزار عمره پذیرفته شده برایش می نویسند و اگر شخص شقی باشد او را سعید قلمداد می نمایند و پیوسته در رحمت خداوند عزّوجلّ غوطه می خورد. (۴۵)

ما که از عشقت گفتگو داریم

ای حسین جانم – ای حسین جانم

کربلایت را آرزو داریم

ای حسین جانم – ای حسین جانم

طلب آمرزش

«عبداللّه بن مسکان»، می گوید:

محضر مبارک حضرت ابا عبداللّه علیه السلام بودم در حالی که گروهی از اهل خراسان محضرش مشرف بودند، آنان راجع به زیارت قبر حسین بن علی (علیه السلام) و فضل و ثواب آن از حضرت سؤال کردند؟

حضرت فرمود:

پدرم از جدّم نقل فرمود که:

آن بزرگوار می فرمودند:

کسی که امام حسین علیه السلام را زیارت کند و نیتش فقط خدا باشد حق تعالی گناهانش را محو نموده و او را از ذنوب بیرون آورده همانند مولودی که مادرش او را زائیده باشد و فرشتگان او را در سیر و سفرش مشایعت می کنند، یعنی:

بالای سرش بال زده و گاهی بالهایش را بر سرش پهن نموده بدون اینکه حرکت دهند و به همین کیفیت او را مشایعت نموده تا وی به منزل و اهلش برسد. فرشتگان از پروردگار متعال برای او طلب آمرزش نموده و از اطراف و اکناف آسمان رحمت او را احاطه کرده و فرشتگان او را نداء داده و می گویند:

پاکی و

پاک است آن کسی که تو زیارتش نمودی (یا:

خوشا بر تو و خوشا بر کسی که زیارتش نموده ای) و او را در میان اهل و عیالش حفظ و نگهداری می کنند. (۴۶)

سلام ما به تو ای سومین امام حسین

که در حضور تو مهدی کند سلام حسین

سلام بر تو که در زیر تیغ با لب خشک

برای شیعه فرستاده ای پیام حسین

سلام بر تو و آن قطره های خون سرت

که ریخت روی زمین در مسیر شام حسین

سلام بر تو و آن لحظه ای که قاتل تو

نهاد تیغ بر آن لعل تشنه کام حسین

سلام بر تو و آن دم که زینبت می گفت

بیا گلوی تو بوسم بجای مام حسین

سلام بر تو و بر اصغرت که تیر جفا

بریخت شهد شهادت را بکام حسین

حاجت دنیا و آخرت

حضرت ابو عبداللّه علیه السلام فرمودند:

کسی که قبر حضرت امام حسین علیه السلام را قربه الی اللّه و برای خدا زیارت کند، حق تعالی او را از آتش جهنم آزاد نموده و روز فزع اکبر او را در امان قرار می دهد و حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را از خداوند نخواسته مگر آنکه باری تعالی به وی اعطاء می فرماید. (۴۷)

خرم دل آنکه رفت به بستان کربلا

بهر طواف قبر شهیدان کربلا

از بهر عاشقان خدا در ره وصال

جولانگهی است عرصه جولان کربلا

خوش گلشنیست گلشن کربُ بلا که هست

رنگین و خون پاک جوانان کربلا

از خط سبز و سرخ جوانان گلعذار

خوش جلوه گاه گشته گلستان کربلا

محبوبترین اعمال

حضرت ابی عبداللّه علیه السلام فرمودند:

محبوب ترین اعمال نزد حق تعالی زیارت قبر حضرت حسین علیه السلام بوده و برترین اعمال نزد او جلّ و علی ادخال سرور و شادی بر مؤمن است و نزدیک ترین بنده به خدا، بنده ای است که در حال سجود بدرگاه الهی گریان باشد. (۴۸)

السّلام، السّلام، بر تو ای کربلا

ای که پاینده شد، از تو دین خدا

از کعبه شد جدا، سیدالشّهداء

به قربانگاه عشق، می رود از منا

حسین فاطمه، عزیز مصطفی

نور چشم علی، همتای مجتبی

السّلام، السّلام، بر تو ای کربلا

ای که پاینده شد از تو دین خدا

زیارت قبر مطهر

«محمّد بن سنان» از بشیر دهّان برایم نقل کرد و گفت:

در هر سال به حجّ مشرّف می شدم، یکسال تنبلی کرده و آنرا ترک کردم و سال بعد که به حج رفته و محضر حضرت ابی عبداللّه علیه السلام رسیدم به من فرمودند:

ای بشیر چه چیز تو را در سال گذشته از حج سست و تنبل کرده؟

عرض کردم:

فدایت شوم مالی داشتم که از مردم می خواستم و خوف داشتم تلف شود.

لذا به حج نیامده ولی در عوض روز عرفه به زیارت قبر مطهّر حضرت امام حسین علیه السلام رفتم. حضرت به من فرمودند:

آنچه نصیب اهل موقف (حاجی ها) شد، از تو فوت نگردید، ای بشیر کسی که قبر حسین علیه السلام را زیارت کند، در حالی که به حق آن حضرت عارف و آگاه باشد، مانند:

کسی است که خدا را در عرش زیارت نموده. (۴۹)

عاشقم عاشق کربلای حسین

عاشقم عاشق نینوای حسین

ای خدا آرزو دارم من در نهان

بوسه باران کنم قبر آن سروران

قبر شش گوشه اش را بگیرم ز بر

درد دلها کنم ای خدا تا

سحر

پرسم از اصغر و اکبر نوجوان

داغ اکبر چه شد گشته ای ناتوان

ای حسین نور چشم پیمبر سلام

از همه دوستان آورده ام من پیام

از چه زوار نخواهی تو شاها دیگر

از فراقت عزیز گشته ایم خون جگر

یک شب جمعه کن یا حسین تو نظر

چشم گریان این دوستان را نگر

کربلا را حسین راهنما شو دگر

دوستان را امیر کاروان شود دگر

دوستان مردند از حسرت کربلا

ای خدا باز کن این ره کربلا

یاحسین یاحسین یاحسین یاحسین (۵۰)

رزق و عمر طولانی و در زمره سعدا

«عبدالملک خثعمی»، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام، گفت:

حضرت به من فرمودند:

ای عبدالملک زیارت حسین بن علی علیه السلام را ترک مکن و یاران و اصحابت را به آن امر فرما، و شیعیان ما را امر کنید به زیارت آن حضرت، زیرا حق تعالی بواسطه آن عمر تو را طولانی کرده و روزی و رزقت را واسع می فرماید و اموری که بدی و شر را جلب می کند دفع می نماید. در حال حیات سعید و سعادتمند نموده و نخواهی مرد مگر سعید و تو را در زمره سعداء می نویسد. (۵۱) و زیارت آن حضرت بر هر مؤمنی که اقرار به امامت حضرتش از طرف خدا دارد واجب است.

حاجت روا

«بشیر دهّان»، از ابی عبداللّه علیه السلام، حضرت درباره کسی که به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می رود فرمودند:

وی هنگامی که از اهلش جدا می شود به هر قدمی که بر می دارد گناهانش آمرزیده می شود و سپس پیوسته به هر قدمی تقدیس و تنزیه شده تا به قبر مطهر می رسد وقتی به آنجا رسد خداوند متعال او را خوانده و می فرماید:

بنده من از من سؤال کن تا به تو اعطاء کنم، من را بخوان تا اجابتت نمایم، از من طلب نما تا به تو بدهم، حاجتت را از من بخواه تا برآورده نمایم.

راوی گفت:

امام علیه السلام فرمودند:

و حق است بر خدا که آنچه بذل نموده را اعطاء فرماید. (۵۲)

مسافرین خدا

حضرت ابی عبداللّه علیه السلام حضرت فرمودند:

خداوند متعال فرشتگانی دارد که موکّل قبر مطهّر حضرت حسین بن علی (علیه السلام) می باشند، هنگامی که شخص قصد زیارت آن حضرت را می نماید خداوند گناهان او را به این فرشتگان اعطاء نموده و در اختیار آنها می گذارد وقتی وی قدم گذارد فرشتگان گناهان را محو می کنند سپس وقتی قدم بعدی را برداشت حسنات او را مضاعف می نمایند و پیوسته حسنات او را مضاعف کرده تا جائی که بهشت را برای وی واجب می گردانند سپس اطرافش را گرفته و تقدیس و تنزیهش می نمایند و سپس فرشتگان آسمان را نداء می دهند که زوّار حبیب حبیب خدا را تقدیس و تنزیه نمائید و وقتی زوّار غسل زیارت نمودند حضرت محمّد صلی الله علیه و آله ایشان را نداء داده و می فرماید:

ای مسافرین خدا بشارت باد شما را

که با من در بهشت همراه خواهید بود.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان را نداء داده و می فرماید:

من ضامنم که حوائج شما را برآورده و در دنیا و آخرت بلاء و محنت را از شما دور نمایم.

پس از آن فرشتگان دور ایشان حلقه زده و از راست و چپ آنان را در بر گرفته تا به اهل و خویشاوندان خود بازگردند. (۵۳)

تا جان بتن مراست هوای تو در سر است

بر سر مرا هوای تو از لطف داور است

در دل مرا زیارت قبر تو آرزوست

قبر توام ز خُلد برین با صفاتر است

ای افتخار خلق جهان، خون پاک تو

پیروز در مصاف به شمشیر و خنجر است

باشد همیشه پرچم گلگون تو بپا

تا بانگ روح پرور اللّه اکبر است

هر بلبلی به باغ خزان تو در فغان

بر غنچه های نورس و گلهای پرپر است

کرامت خداوند

«عبد اللّه بن یحیی الکاهلی»، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام فرمودند:

کسی که می خواهد روز قیامت در کرامت خداوند متعال باشد و شفاعت حضرت محمّد صلوات اللّه علیه و آله شاملش گردد پس باید حسین علیه السلام را زیارت کند چه آنکه بالاترین کرامت حق تعالی به وی رسیده و ثواب و اجر نیک به او داده می شود و گناهانی که در زندگانی دنیا مرتکب شده وی را مورد سؤال و باز خواست قرار نمی دهند، اگر چه گناهانش به تعداد ریگ های بیابان و به بزرگی کوره های تهامه و به مقدار روی دریاها باشد، حسین بن علی سلام اللّه علیهما در حالی کشته شد که:

اوّلاً:

مظلوم بود.

ثانیاً:

نفس و جسمش مقهور و مورد ستم قرار گرفته بود.

ثالثاً:

خود و اهل بیت و اصحابش تشنه بودند.

(۵۴)

سلام ما بر حسین کشته راه خدا

درود بر روح آن تشنه لب کربلا

سلام ما بر قاسم و اکبر و هم اصغرش

به ام کلثوم و بر زینب غم پرورش

به حامی کودکان و ساقی لشکرش

که در ره دین شده دو دستش از تن جدا

به آخرین وداع و سوز دل زینبش

به آخرین نماز و زمزمه یاربش

به آخرین کلامی که بود ورد لبش

که گفت یا رب منم بر آنچه خواهی رضا

آنکه براه خدا هستی خود را بداد

بهر نجات بشر جان بکف خود نهاد

داد به خلق جهان درس قیام و جهاد

بر همه مسلمین داد به خونش بها

قبله دلها بود کرب بلای حسین

وعده گه عاشقان صحن و سرای حسین

می تپد این قلب ما فقط برای حسین

خدا خدا کی شود نصیب ما کربلا(۵۵)

عملت را از سر بگیر

«حسن بن راشد»، از «حضرت ابی ابراهیم علیه السلام»، که آن حضرت فرمودند:

کسی که از خانه اش خارج شده و قصدش زیارت قبر مطّهر حضرت ابا عبداللّه الحسین بن علی سلام اللّه علیهما باشد، خداوند متعال فرشته ای را بر او می گمارد پس آن فرشته انگشتش را در پشت او قرار داده و پیوسته آنچه از دهان این شخص خارج شود می نویسد تا به حائر وارد گردد و وقتی از درب حائر خارج شد کف دستش را وسط پشتش نهاده سپس به او می گوید:

آنچه گذشت تمام مورد غفران و آمرزش واقع شد اینک از ابتداء به عمل بپرداز. (۵۶)

رحمت واسعه

«عبداللّه بن مسکان»، می گوید:

حضور مبارک حضرت اباعبداللّه علیه السلام رسیدم در حالی که گروهی از اهل خراسان خدمت آن جناب مشرّف شده بودند، ایشان از آن جناب راجع به زیارت قبر حضرت حسین بن علی علیه السلام و ثوابی که در آن است سؤال نمودند؟

حضرت فرمودند:

پدرم از جدّم نقل کردند که می فرمودند:

کسی که آن حضرت را صرفاً برای خدا و به قصد قربت زیارت کند خداوند متعال از گناهان رهایش نموده و او را همچون نوزادی که مادر زائیده قرار می دهد و در طول سفرش فرشتگان مشایعتش کرده و بالای سرش بال های خود را گشوده و با این حال او را همراهی کرده تا به اهلش باز گردد و نیز فرشتگان از خداوند می خواهند که او را بیامرزد و از اطراف و اکناف آسمان رحمت واسعه الهی او را فرا گرفته و فرشتگان نداء کرده و به وی می گویند:

پاک هستی و آن کس که زیارتش نمودی نیز پاک

و مطهّر است و پیوسته وی را بین اهل و خویشانش حفظش می نمایند. (۵۷)

بهر طواف تربت گلهای چیده

غسل زیارت می کنم با آب دیده

کو حسین من نور عین من

من زینب بر گشته از شام ویرانم

در اربعین بر باغ خون تازه مهمانم

کو حسین من نور عین من

بوی محبّت آید از این خاک صحرا

اینجا به خاک و خون تپیده گلهای زهرا

کو حسین من نور عین من

من شاهد جان دادن خود بودم اینجا

دیدم حسینم زیر تیغ یکّه و تنها

کو حسین من نور عین من

من روضه خوان ماتم خون خدایم

شاهد پرپر گشتن این لاله هایم

کو حسین من نور عین من

ثواب ده حج و عمره

«هارون بن خارجه»، گفت:

مردی از حضرت اباعبداللّه علیه السلام سؤال کرد و من نیز آنجا حاضر بودم، سائل پرسید:

چه اجر و ثوابی است برای کسی که حضرت امام حسین علیه السلام را زیارت کند؟

حضرت فرمودند:

خداوند متعال چهار هزار فرشته را به آن حضرت موکّل کرده که جملگی ژولیده و غبار آلوده بوده و تا روز قیامت برای آن حضرت گریه می کنند. عرض کردم:

پدر و مادرم فدایت شوند، از پدر بزرگوارتان نقل شده که فرموده اند:

ثواب زیارت امام حسین علیه السلام معادل حج و عمره است؟

حضرت فرمودند:

بلی، حجّ و عمره بعد تعداد حجّ و عمره را شمرد تا به ده حجّ و عمره رسید. (۵۸)

سی حج مقبول

«موسی بن قاسم حضرمی» می گوید:

«حضرت ابو عبداللّه علیه السلام» در ابتداء حکومت «ابو جعفر عباسی» (منصور دوانیقی) وارد عراق شده و در نجف نزول اجلال فرمودند، به من فرمودند:

ای موسی، برو کنار جاده بزرگ بایست و منتظر باش که عنقریب مردی از طرف «قادسیه» خواهد آمد، هر گاه نزدیک تو شد به وی بگو:

یکی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را می خواند، او بزودی با تو خواهد آمد. موسی می گوید:

من به طرف جاده مزبور رفته و به آنجا رسیدم و کنار آن ایستاده و هوا بسیار گرم بود، پیوسته در آنجا ایستاده بودم بحدّی که نزدیک بود مخالفت کرده و بر گشته و ملاقات با او را ترک کنم، در این هنگام چشمم به چیزی خورد که به جلو می آید و شبیه مردی است که روی شتری نشسته، پس چشم به آن دوخته تا نزدیک به من شد، به او

گفتم:

ای مرد در

اینجا یکی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را می خواند ایشان شما را به من معرفی کرده و پیام برایت فرستاده اند. مرد گفت:

با هم به خدمتش برویم. موسی می گوید:

او را بردم تا نزدیک خیمه رسیدیم، وی شترش را خواباند و درب خیمه ایستاد منتظر اذن دخول بود، پس حضرت از درون خیمه او را خواندند، اعرابی داخل خیمه شد و من نیز نزدیک شده تا درب خیمه رسیده و سخن ایشان را می شنیدم ولی آنها را نمی دیدم. حضرت ابو عبداللّه علیه السلام به وی فرمودند، از کجا آمدی؟

او گفت:

از دورترین نواحی یمن.

حضرت فرمودند:

تو از فلان و فلان مکان هستی؟

او عرض کرد:

بلی من از فلان موضع می باشم.

حضرت فرمودند:

برای چه به این صوب و طرف آمدی؟

عرض کرد:

به قصد زیارت حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام آمدم.

حضرت فرمودند:

تنها برای زیارت آمده ای و هیچ حاجت دیگری نداشتی؟

عرض کرد:

هیچ حاجتی نداشتم مگر آنکه به سر قبر مطهّر آن حضرت رفته و نماز خوانده و جنابش را زیارت کرده و سپس از حضرتش خداحافظی کرده و به اهل و خویشانم برگردم.

حضرت فرمودند:

در زیارت آن حضرت چه می بینید؟

عرض کرد:

در زیارتش برکت در عمر خود و اهل و اولاد و اموال و معایشمان بوده و حوائج و خواسته هایمان بر آورده شده و گرفتاریمان بر طرف می گردد. موسی می گوید:

امام علیه السلام به وی فرمودند:

ای برادر یمنی آیا از فضیلت زیارت آن حضرت بیشتر از این برایت نگویم؟

آن مرد عرض کرد:

از پسر رسول خدا زیادتر بفرمائید:

حضرت فرمودند:

زیارت امام حسین علیه السلام معادل یک حجّ مقبول و پاکیزه ای است که با رسول

خدا صلی الله علیه و آله انجام شود.

آن مرد از این گفتار تعجب کرد.

حضرت فرمودند:

آری، به خدا سوگند معادل دو حجّ مقبول و پاکیزه ای است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام شود.

آن مرد بر تعجبش افزوده شد پس بدین ترتیب امام علیه السلام بر تعداد حج های مقبول می افزودند تا اینکه در آخر فرمودند:

زیارت آن حضرت معادل با سی حجّ مقبول و پاکیزه ای است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام گیرد. (۵۹)

غریب و شهید

«یزید بن عبدالملک» می گوید:

محضر مبارک حضرت ابی عبداللّه علیه السلام بودم پس گروهی که بر درازگوش ها سوار بودند بر ما گذشتند. حضرت به من فرمودند:

اینها قصد کجا را دارند؟

عرض کردم:

به زیارت قبور شهداء می روند. فرمودند، چه چیز ایشان را از زیارت غریب شهید باز داشت؟!!

مردی از اهل عراق محضر مبارکش عرض کرد:

آیا زیارت آن حضرت (امام حسین علیه السلام) واجب است؟

حضرت فرمودند:

زیارت آن جناب از یک حجّ عمره و یک عمره و یک حجّ بهتر است.

سپس حضرت تعداد حجّ و عمره ها را زیاد کرده تا بیست حجّ و بیست عمره شمردند و بعد فرمودند:

البتّه تمام آنها مقبول و مبرور باشند.

راوی می گوید:

به خدا سوگند از محضرش مرخّص نشده بودم که مردی آمد و حضورش رسید و عرض کرد:

من نوزده حجّ انجام داده ام، از خداوند بخواهید که یک حجّ دیگر نصیبم شده و بدین ترتیب تا عدد بیست کامل گردد.

حضرت فرمودند:

آیا قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کرده ای؟

آن مرد عرض کرد:

خیر.

حضرت فرمودند:

زیارت آن حضرت از بیست حجّ بهتر می باشد. (۶۰)

اِذا شِئتَ النِّجاتَ فَزُر حسیناً

لِکَی تَلقَی الالهَ قَریرَ

عَینی

فَإنّ النّارَ لَیسَ تَمُسُّ جِسمًا

عَلَیه غُبارُ زُوارِ الحُسَین

اگر خواهی رهی از آتش قهر

زیارت کن غریب کربلا را

نمیسوزد به آتش آنکه از شوق

زیارت کرد شاه نینوا را(۶۱)

پنجاه حج

«مسعده بن صدقه»، وی می گوید:

محضر مبارک حضرت ابی عبداللّه عرض کردم، برای کسی که قبر حضرت امام حسین علیه السلام را زیارت کند چه اجر و ثوابی است؟

حضرت فرمودند:

ثواب یک حجّی که با رسول خدا بجا آورند می باشد.

راوی می گوید:

محضرش عرضه داشتم:

فدایت شوم، ثواب یک حجّ با رسول خدا صلی الله علیه و آله؟!!

حضرت فرمودند:

بلی بلکه ثواب دو حجّ.

راوی می گوید:

عرض کردم:

فدایت شوم، ثواب دو حجّ؟

امام علیه السلام فرمودند:

بلی بلکه ثواب سه حجّ و پیوسته تعداد حجّها را حضرت اضافه می کردند تا به ده حجّ رسیدند. عرض کردم:

فدایت شوم، ثواب ده حجّ با رسول خدا صلی الله علیه و آله؟!!

امام علیه السلام فرمودند:

بلی بلکه ثواب بیست حجّ. عرض کردم:

فدایت شوم، ثواب بیست حجّ؟!

پس پیوسته عدد حجّها را بالا می بردند تا به پنجاه تا رسید و دیگر سکوت اختیار فرمودند. (۶۲)

ای خدا عاشق کربلایم

از فراق حسین در نوایم

روز و شب سوزم از این مصیبت

از کرم چاره ای کن برایم

بوده از کودکی آرزویم

کربلای حسین جستجویم

هر شبی یاد او گفتگویم

من در این راه حق جان فدایم

عاشق خیمه های حسینم

ذاکر سرور عالمینم

در عزایش به صد شور و شینم

ای خدا عازم نی نوایم

از مزار حسین دل غمینم

آرزو دارم آن را به بینم

رفته در قتلگاهش نشینم

نالم از ماتم آن شهیدان

گریم از سوز آه اسیران

زائر اکبر سر جدایم

پیر گشتم ندیدم نجف را

مسجد کوفه و آن شرف را

روز و شب می خورم این اسف را

کربلا گشته ورد و ثنایم

تشنه شربتی از فراتم

دل شکسته به

حال مماتم

رحمتی کن ز آب حیاتم

تا که از بار محنت در آیم

گرچه قرب و لیاقت ندارم

در عزای حسین غمگسارم

راضیم در رهش جان سپارم

من چه سازم فقیر و گدایم

کن نصیبم خدا کربلا را

عمره و حج و شام بلا را

هزار حج و هزار عمره

«عبداللّه بن نیمون قدّاح»، از حضرت ابی عبداللّه، می گوید:

محضرش عرض کردم:

برای کسی که به زیارت امام حسین علیه السلام رود در حالی که به حق آن حضرت عارف و آگاه بوده و هیچ استکبار و استنکافی از زیارتش نداشته باشد چه اجر و ثوابی می باشد؟

حضرت فرمودند:

برای او ثواب هزار حجّ و هزار عمره مقبول می نویسند و اگر شقی بوده سعید محسوبش می کنند و پیوسته در رحمت خدا غوطه ور است. (۶۳)

هر که دارد به دلش مهر شه کرب و بلا

بشتابد به زیارت که دیگر آزادست

عازم کوی حسینم عزیزان به نوا

زائر کوی حسین روز جزا دلشادست (۶۴)

بنده آزاد کردن

«ابو سعید مدائنی»، می گوید:

محضر حضرت ابو عبداللّه علیه السلام عرض کردم:

فدایت شوم، آیا به زیارت قبر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بروم؟

حضرت فرمودند:

بلی، ای ابا سعید و زیارت قبر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله که پاکیزه ترین پاکیزه گان و نیکوکارترین نیکوکاران هست برو و وقتی آن حضرت را زیارت کردی خداوند متعال برای تو ثواب آزاد کردن بیست و پنج بنده را می نویسد. (۶۵)

یا حسین خون شد دلم در هوای کوی تو

دمبدم حسین گویم قاصدم به سوی تو

هر کسی به سر دارد آرزوی دنیا را

در دلم نمی باشد، غیر آرزوی تو

شافع قیامت

«سیف تمّار»، از حضرت ابی عبداللّه علیه السلام، وی گفت:

زائر امام حسین علیه السلام در روز قیامت صد نفر که همگی اهل دوزخ بوده و در دنیا از مسرفین بودند را شفاعت می کند. (۶۶)

«وشّاء» نقل کرد:

شنیدم از «امام رضا علیه السلام» که فرمودند:

هر امامی در گردن دوستان و شیعیانش عهدی دارد و زیارت قبورشان از مصادیق وفاء به عهد و حسن اداء وظیفه محسوب می شود، لذا کسی که از روی رغبت و میل به زیارتشان رود ایشان در روز قیامت شفیع او خواهند بود. (۶۷)

شفاعت

«عبداللّه بن شعیب تیمی»، از حضرت ابا عبداللّه علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

روز قیامت منادی ندا می کند:

شیعیان آل محمّد در کجا هستند؟!

پس از میان مردم گردنهائی کشیده شده و افرادی بپا می خیزند که عدد آنها را غیر از حق تعالی کس دیگر نمی داند. ایشان در قسمتی از مردم بپا خاسته اند، سپس منادی ندا می کند:

زوّار قبر حضرت امام حسین علیه السلام در کجا هستند؟!

خلق بسیاری به پا می خیزند.

پس به ایشان گفته می شود:

دست هر کسی را که دوست دارید بگیرید و آنها را به بهشت ببرید، پس شخصی که جزء زائرین است هر کسی را که بخواهد گرفته و به بهشت می برد، حتی بعضی از مردم به برخی دیگر می گویند:

ای فلانی من را می شناسی؟

من کسی هستم که در فلان روز و در فلان مجلس برای تو ایستاده و احترام از او نمودم پس من را نیز دریاب، زائر او را نیز گرفته و به بهشت داخل نموده بدون اینکه دافع و مانعی در بین باشد. (۶۸)

این دل تنگم

عقده دارد

گوئیا میل کربلا دارد

ای حسین جانم

ای دل مهجور مانده در غربت

میل دیدارِ آشنا دارد

ای حسین جانم

بلبل جان عاشق مُضطر

میل گلزار نینوا دارد

ای حسین جانم

کربلا قربانگاه عُشّاقست

هر وجب خاکش قصّه ها دارد

ای حسین جانم

هر کجا بر پا شد عزای او

همچو مهدی صاحب عزا دارد(۶۹)

ملائکه گریان

«ابی الصباح کنانی»، می گوید:

از حضرت امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

در طرف شما قبری است که هیچ مکروب و اندوهگینی به زیارت آن نمی رود، مگر آنکه خداوند متعال اندوهش را بر طرف کرده و حاجتش را روا می سازد و از روزی که آن حضرت شهید شدند چهار هزار فرشته که جملگی ژولیده و غبار آلود و گرفته هستند اطراف قبر مطهّرش بوده و تا روز قیامت بر آن جناب می گریند و کسی که او را زیارت کند فرشتگان تا وطن و مأوایش مشایعتش کرده و اگر مریض و بیمار شود عیادتش کنند و اگر بمیرد جنازه اش را تشییع نمایند. (۷۰)

ارواح طیبه عصمت به زیارت حسین علیه السلام می روند

جناب حاج ملا علی کازرونی رحمه اللّه علیه که یکی از افراد و با ایمان با اخلاص بود نقل فرمود:

شب ۲۳ ماه رمضان بالای منزل تنها احیاء داشتم که هنگام سحر ناگاه حالت سستی و بی خودی به من دست داد.

در آن حال متوجه شدم که تمام عالم اعلاء مملو از جمعیت و غلغله است و سر و صدای فراوانی است از صدائی که فصیحتر و به من نزدیکتر بود، پرسیدم تو را به خدا تو کیستی؟

فرمود:

من جبرائیل هستم،

گفتم:

چه خبر است امشب؟

فرمود:

حضرت بی بی عالم فاطمه زهراء با مریم و آسیه و خدیجه و کلثوم (هنّ) برای زیارت قبر حضرت سیدالشهداء علیه السلام می روند. و این جمعیت ارواح پیغمبران و ملائکه هستند.

گفتم:

برای خدا مرا هم ببرید، فرمود:

زیارت تو از همین جا قبول است و سعادتی داشتی که این منظره را ببینی. حضرت آیه اللّه شهید دستغیب فرمود به راستی حاجی مزبور علاقه شدیدی به حضرت سیدالشهداء علیه السلام

نصیبش شده بود که در همان مجلس دو ساعتی چند مرتبه که اسم مبارک حضرت را می برد بی اختیار گریان و نالان می شد و تا چند دقیقه نمی توانست سخن بگوید و فرمود:

من طاقت ذکر مصیبت آن حضرت را ندارم. (۷۱)

نصرانی مهمان

حاجی طبرسی نوری رضوان اللّه علیه نقل می کند:

در بصره یک تاجر نصرانی بود که سرمایه زیادی داشت که از نظر معاملات تجارتی بصره گنجایش سرمایه او را نداشت شریکهایش از بغداد نوشتند سزاوار نیست با این سرمایه شما در بصره باشید خوبست وسیله حرکت خود را به بغداد فراهم کنید زیرا بغداد توسعه معاملاتش خیلی بیشتر است. مرد نصرانی مطالبات خود را نقد کرده و با کلیه سرمایه اش به طرف بغداد حرکت نمود. در بین راه دزدان به او بر خورد کردند و تمام موجودیش را گرفتند چون خجالت می کشید با آن وضع وارد بغداد شود ناچار پناه به اعراب بادیه نشین بُرد و به عنوان مهمانی در مهمان سرای اعراب که در هر قبیله ای یک خیمه مخصوص مهمانان بود به سر بُرد. بالاخره به یک دسته از اعراب رسید که در میان آنها جوانانی بودند بر اثر تناسب اخلاقی کم کم با آنها انس گرفت چندی هم در مهمان سرای آن دسته ماند. یک روز جوانان قبیله او را افسرده دیدند علت افسردگی اش را سئوال نمودند؟

گفت:

مدتی است که من در خوراک تحمیل بر شما هستم از این جهت غمگینم. بادیه نشینان گفتند:

این مهمانسرا مخارج معینی دارد که با بودن و نبودن تو اضافه و کم نمی گردد و بر فرض رفتنت این مقدار جزء مصرف همیشگی میهمانان

خانه ماست. تاجر وقتی فهمید توقف آن در آنجا موجب مخارج زیادتر و تشریفات فوق العاده ای نیست شادمان گشت و بر اقامت خود در آنجا افزود روزی عده ای از قبائل اطراف به عنوان زیارت کربلا با پای برهنه وارد بر این قبیله شدند.

جوانهای آنها نیز با شوق تمام به ایشان پیوسته و مرد نصرانی هم به همراهی آنها حرکت کرد و در بین راه تاجر نگهبانی اسباب آنها را می کرد و از خوراکشان می خورد.

آنها ابتداء به نجف آمدند پس از انجام مراسم زیارت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام شب عاشوراء وارد کربلا شدند اسباب و اثاثیه خود را داخل صحن گذاشتند و به نصرانی گفتند:

تو روی اسباب و اثاثیه ما بنشین، ما تا فردا بعد از ظهر نمی آئیم و برای زیارت به طرف حرم مطهر رفتند. تاجر وضع عجیبی مشاهده کرد دید همراهانش با اشکهای جاری چنان ناله می زدند که در و دیوار گوئی با آنها هم آهنگ است. مرد نصرانی بواسطه خستگی راه روی اسباب و اثاثیه خوابش برد پاسی از شب گذشت در خواب دید شخص بسیار جلیل و بزرگواری از حرم خارج شد در دو طرف او دو نفر ایستاده اند به هر یک از آن دو نفر دفتری داده یکی را مأمور کرد اطراف خارجی صحن را بررسی کند هر چه زائر و مهمان امشب وارد شده یادداشت نماید دیگری را برای داخل صحن مأموریت داد.

آنها رفتند پس از مختصر زمانی باز گشته و صورت اسامی را عرضه داشتند آقا نگاه کرده فرمود:

هنوز هستند که شما نامشان را ننوشته اید برای مرتبه دوم به جستجو شدند برگشته اسامی

را به عرض رساندند باز هم آن جناب فرمود:

کاملاً تفحص کنید غیر از اینها من هنوز زائر دارم.

پس از گردش در مرتبه سوم عرض کردند ما کسی را نیافتیم مگر همین مرد نصرانی که بر روی اسباب و اثاثیه به خواب رفته و چون نصرانی بود اسم او را ننوشتیم.

حضرت فرمود:

چرا ننوشتید (اما حل بساحتنا) آیا به در خانه ما نیامده؟ نصرانی باشد وارد بر ما است تاجر از مشاهده این خواب چنان شیفته توجه مخصوص اباعبداللّه علیه السلام گردید که پس از بیدار شدن اشک از دیدگانش ریخت و اسلام اختیار نمود سرمایه مادی خود را اگر از دست داد سرمایه ای بس گرانبها بدست آورد. (۷۲)

ای حسین جان که ترا عاشق شوریده بسی است

که شد واله و دلداده عشق تو کسی است

عاشقان را مکن از کرب و بلایت محروم

تا که از عمر دمی مانده و باقی نفسی است

زیارت امام حسین علیه السلام

مرحوم سید بن طاووس رضوان اللّه تعالی علیه نقل نموده از محمد بن داود که گفت:

همسایه ای داشتم معروف به علی بن محمد بود که ایشان برایم گفت من از ایام جوانی هر ماه به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام میرفتم تا اینکه سن من بالا رفت و نیروی جسمیم ضعیف شد و یک چند وقتی زیارت را ترک کردم، پس از مدتی بقصد زیارت پیاده حرکت کردم پس از چند روز بکربلا رسیدم و به زیارت آقا امام حسین علیه السلام نائل شدم و دو رکعت نماز بجا آوردم و بعد از زیارت و نماز از فرط خستگی راه کنار حرم خوابم برد. در عالم خواب دیدم مشرف شدم خدمت آقای خودم ابی

عبداللّه الحسین علیه السلام حضرت رویشان را به بنده کرد و فرمود:

ای علی چرا به من جفا کردی با اینکه نسبت بمن خوبی و نیکی می کردی؟

عرض کردم:

ای سیدی ای آقای من بدنم ضعیف شده و توانایی خود را ازدست دادم و توان آمدن ندارم و چون فهمیده ام آخر عمرم است و با آن حالی که داشتم این چند روز راه را به عشق شما به زیارت آمدم و روایتی از شما شنیدم دوست داشتم آن را از خود شما بشنوم.

حضرت فرمود آن روایت را بگو:

گفتم چنین نقل شده که (قال من زارنی فی حیوتی زرته بعد وفاته) هر که مرا در حال حیاتش زیارت کند و به زیارت من نائل گردد من هم بعد از وفاتش او را زیارت میکنم و به زیارت او می آیم حضرت فرمود بله من گفته ام، حتی اگر او را (زیارت کننده ام را) در آتش ببینم نجاتش خواهم داد. (۷۳)

مقصود ما از کعبه و بتخانه کوی تست

رجارویم روی دل ما به سوی تست

این بس بود شگفت که جای تو در دلست

وین دل هنوز در طلب جستجوی تست

خوانند دیگران به زبان، مرا

گر تو را کام وزبان و دل

همه در گفتگوی تست

گفتی به وقت مرگ نهم پای بر سرت

جانم به لب رسیده و در آرزوی تست

حضرت موسی علیه السلام به زیارت حسین علیه السلام

ابی حمزه ثمالی فرمود در اواخر سلطنت بنی مروان اراده زیارت آقا ابی عبداللّه الحسین علیه السلام را نمودم و پنهانی از اهل شام خود را به کربلا رساندم در گوشه ای پنهان شدم تا اینکه شب از نیمه گذشت پس به سوی قبر شریف روانه شدم تا آنکه

نزدیک قبر مقدس و شریف

رسیدم. ناگهان مردی را دیدم که به سوی من می آید و گفت خدا ترا اجر و پاداش دهد برگرد زیرا به قبر شریف نمی رسی من وحشت زده و ترسان مراجعت کردم و در گوشه ای دوباره خود را پنهان کردم تا آنکه نزدیک طلوع صبح شد باز به جانب قبر روانه شدم و چون دوباره نزدیک شدم باز همان مرد آمد و ممانعت کرد و گفت به آن قبر نمی توانی برسی.

به او گفتم عافاك اللّه چرا من به آن قبر نمی رسم و حال اینکه از کوفه به قصد زیارت آن حضرت آمده ام بیا بین من و آن قبر حائل نشو، زیرا من می ترسم که صبح شود و اهل شام مرا ببینند و مرا در اینجا به قتل برسانند،

وقتی این حرف را از من شنید گفت یک مقدار صبر کن چون حضرت موسی بن عمران علیه السلام از خدای خود اجازه گرفته که به زیارت آقا سید الشهداء علیه السلام بیاید و خدا به او اجازه داده و با هفتاد هزار ملائکه به زیارت آقا آمده اند و از اول شب تا به حال در خدمت قبر شریف هستند و تا طلوع صبح کنار قبر هستند و بعد به آسمان عروج می کنند. ابوحمزه ثمالی گوید از آن مرد پرسیدم که تو کیستی؟

گفت من یکی از آن ملائکه هستم که مأمور پاسبانی و پاسداری قبر آقا سید الشهداء علیه السلام هستم و برای زوار آقا طلب مغفرت می کنیم تا این را شنیدم برگشتم پنهان شدم و هنگام طلوع صبح سر قبر حضرت آمدم دیگر کسی را ندیدم که مانع شود پس

زیارتم را کردم و بر کشندگان آن حضرت لعن نمودم و نماز صبح را در آنجا اقامه کردم و از ترس مردم شام سریع به کوفه برگشتم. (۷۴)

چون به نظم آورم ثنای ترا

خود ستایش کنم خدای ترا

کربلایت خریدنی باشد

من به جان می خرم بلای ترا

ای رخت رشک مهر و مه ندهم

به جهان ذره ای ولای ترا

یا که در دیده ای و یا در دل

گر ندانند خلق جای ترا

در همه عمر گر نمی بینم

یک نظر روی دلربای ترا

دل ما خانه محبت تست

سر ما پرورد هوای ترا

احترام امام زمان به زوار حسین علیه السلام

مرحوم آیه اللّه حاج میرزا محمّد علی گلستانه اصفهانی در آن وقتی که ساکن مشهد بودند برای یکی از علماء بزرگ مشهد نقل فرموده بودند که، عموی من مرحوم آقای سید محمّد علی از که مردان صالح و بزرگوار بود نقل میکرد، در اصفهان شخصی بود به نام جعفر نعلبند که او حرفهای غیر متعارف، از قبیل آن که من خدمت امام زمان علیه السلام رسیده ام و طی الارض کرده ام میزد و طبعا با مردم هم کمتر تماس میگرفت و گاهی مردم هم پشت سر او به خاطر آن که چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند، حرف می زدند. روزی به تخت فولاد اصفهان برای زیارت اهل قبور میرفتم، در راه دیدم، آقا جعفر به آن طرف می رود، من نزدیک او رفتم و به او گفتم دوست داری با هم راه برویم؟

گفت مانعی ندارد، در ضمن راه از او پرسیدم مردم درباره شما حرفهائی می زنند آیا راست می گویند که تو خدمت امام زمان علیه السلام رسیده ای؟

اول نمی خواست جواب مرا بدهد، لذا گفت آقا از این حرفها

بگذریم و با هم مسائل دیگری را مطرح کنیم، من اصرار کردم و گفتم:

من انشاء اللّه اهلم. گفت:

بیست و پنج سفر کربلا مشرف شده بودم تا آنکه در همین سفر بیست و پنجم شخصی که اهل یزد بود در راه با من رفیق شد چند منزل که با هم رفتیم، مریض شد و کم کم مرضش شدت کرد تا رسیدیم به منزلی که قافله به خاطر نا امن بودن راه دو روز در آن منزل ماند تا قافله دیگری رسید و با هم جمع شدند و حرکت کردند و حال مریض هم رو به سختی گذاشته بود وقتی قافله می خواست حرکت کند من دیدم به هیچ وجه نمی توان اورا حرکت داد لذا نزد او رفتم و به او گفتم من می روم و برای تو دعاء میکنم که خوب شوی و وقتی خواستم با او خدا حافظی کنم، دیدم گریه می کند، من متحیر شدم از طرفی روز عرفه نزدیک بود و بیست و پنج سال همه ساله روز عرفه در کربلا بوده ام و از طرفی چگونه این رفیق را در این حال تنها بگذارم و بروم؟!

به هرحال نمی دانستم چه کنم او همینطور که اشک می ریخت به من گفت:

فلانی من تا یک ساعت دیگر می میرم این یک ساعت را هم صبر کن، وقتی من مُردم هر چه دارم از خورجین و الاغ و سایر اشیاء مال تو باشد، فقط جنازه مرا به کربلا برسان و مرا در آنجا دفن کن.

من دلم سوخت و هر طور بود کنار او ماندم، تا او از دنیا رفت قافله هم برای من صبر نکرد

و حرکت نمود. من جنازه او را به الاغش بستم و به طرف مقصد حرکت کردم، از قافله اثری جز گرد و غباری نبود و من به آنها نرسیدم حدود یک فرسخ که راه رفتم، هم خوف مرا گرفته بود و هم هرطور که آن جنازه را به الاغ می بستم، پس از آنکه یک مقدار راه می رفت باز می افتاد و به هیچ وجه روی الاغ آن جنازه قرار نمی گرفت. بالاخره دیدم نمی توانم او را ببرم خیلی پریشان شدم ایستادم و به حضرت سید الشهداء علیه السلام سلامی عرض کردم و با چشم گریان گفتم:

آقا من با این زائر شما چه کنم؟

اگر او را در این بیابان بگذارم مسئولم و اگر بخواهم بیاورم می بینید که نمی توانم درمانده ام و بی چاره شده ام. ناگهان دیدم، چهار سوار که یکی از آنها شخصیت بیشتری داشت پیدا شدند و آن بزرگوار به من گفت:

جعفر با زائر ما چه میکنی؟

عرض کردم:

آقا چه کنم؟

در مانده شده ام نمی دانم چه بکنم؟

در این بین آن سه نفر پیاده شدند، یکی از آنها نیزه ای در دست داشت با آن نیزه زد چشمه آبی ظاهر شد آن میت را غسل دادند و آن آقا جلو ایستاد، و بقیه کنار او ایستادند و بر او نماز خواندند و بعد او را سه نفری برداشتند و محکم به الاغ بستند و ناپدید شدند.

من حرکت کردم با آنکه معمولی راه می رفتم دیدم به قافله ای رسیدم که آنها قبل از قافله ما حرکت کرده بودند، از آنها عبور کردم پس از چند لحظه باز قافله ای را دیدم، که

آنهـا قبل از این قافله حرکت کرده بودنـد از آنها هم عبور کردم بعـد از چنـد لحظه دیگر به پل سـفید که نزدیک کربلا اسـت رسیدم و سپس وارد کربلا شدم و خودم از این سرعت سیر تعجب می کردم. بالاخره او را بردم در وادی ایمن (قبرستان کربلا) دفن کردم، من در کربلا بودم، پس از بیست روز رفقائی که در قافله بودند به کربلا رسیدند آنها از من سئوال میکردند تو کی آمدی؟

و چگونه آمدی؟

من برای آنهـا به اجمال مطالبی را میگفتم و آنها تعجب می کردنـد، تا آنکه روز عرفه شـد وقتی به حرم حضـرت سیدالشـهداء اباعبـدالله الحسـین علیه السـلام رفتم دیـدم بعضـی از مردم را به صـورت حیوانـات مختلـف می بینم از شـدت وحشت به خـانه برگشتم باز دو مرتبه از خانه در همان روز بیرون آمدم، باز هم آنها را به صورت حیوانات مختلف دیدم. عجیب تر این بود که بعد از آن سـفر چند سال دیگر هم ایام عرفه به کربلا مشرف شده ام و تنها روز عرفه بعضی از مردم را به صورت حیوانات می بینم ولی در غیر آن روز آن حالت برایم پیدا نمی شود.

لذا تصمیم گرفتم دیگر روز عرفه به کربلا مشرف نشوم و من وقتی این مطالب را بر

ای مردم در اصفهان می گفتم آنها باور نمی کردند و یا پشت سر من حرف می زدند. تا آنکه تصمیم گرفتم که دیگر با کسی از این مقوله حرف نزنم و مـدتی هم چیزی برای کسـی نگفتم، تا آنکه یک شب با همسـرم غذا می خوردیم، صدای در حیاط بلند شد، رفتم در را باز کردم

دیدم شخصی می گوید:

جعفر حضـرت صاحب الزمان علیه السـلام تو را میخواهد. من لباس پوشـیدم و در خدمت او رفتم مرا به مسجد جمعه در همین اصـفهان برد، دیـدم آن حضـرت در صـفحه ای که منبر بسـیار بلنـدی در آن هست نشسـته انـد و جمعیت زیادی هم خدمتشان بودند من با خودم می

گفتم:

در میان این جمعیت چگونه آقا را زیارت کنم و چگونه خدمتش برسم؟

ناگهان دیـدم به من توجّه فرمودنـد و صـدا زدند جعفر بیا، من به خدمتشان مشـرّف شدم فرمودند چرا آنچه در راه کربلا دیده ای بر ای مردم نقل نمی کنی؟

عرض کردم ای آقای من آنها را برای مردم نقل می کردم ولی از بس مردم پشت سرم بدگوئی کردند ترکش نمودم، حضرت فرمودنـد تو کـاری به حرف مردم نداشـته بـاش تو آن قضـیه را برای آنهـا نقل کن تا مردم بداننـد که ما چه نظر لطفی به زوّار جدّمان حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام داریم. (۷۵)

پی نوشت ها

۱-قافله اشک صلی الله علیه و آله ۲۰.

۲-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۳۷۷.

۳-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۳۷۸.

۴-ترجمه کامل الزیارات، صلی الله علیه و آله ۳۸۰.

۵-حدیث زمزمه صلی الله علیه و آله ۱۱۱.

۶-کامل الزیارات، ۳۸۳.

۷-حدیث زمزمه، صلی الله علیه و آله ۱۱۵.

۸-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۳۹۳.

۹-ترجمه کامل الزایارات صلی الله علیه و آله ۳۹۷.

۱۰-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۳۹۹.

۱۱-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۰۲.

۱۲-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۰۷.

۱۳-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۰۹.

۱۴-نینوای ناله صلی الله علیه و آله ۷۴.

۱۵-ترجمه کامل الزیارات

صلی الله علیه و آله ۴۱۴.

۱۶-نینوای ناله صلی الله علیه و آله ۸۱.

۱۷-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۱۶.

۱۸-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۲۰.

۱۹-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۲۶.

۲۰-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۲۹.

۲۱-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۳۱.

۲۲-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۳۲.

۲۳-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۳۳.

۲۴-گلچین گل نغمه صلی الله علیه و آله ۴۴.

۲۵-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۳۴.

۲۶-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۳۸.

۲۷-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۴۱.

۲۸-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۴۳.

۲۹-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۴۵.

۳۰-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۴۶.

۳۱-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۴۶.

۳۲-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۴۹.

۳۳-گلواژه ۴، ۴۵۷.

۳۴-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۵۸.

۳۵-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۶۰.

۳۶-گلواژه ۴، صلی الله علیه و آله ۴۸۲.

۳۷-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۶۱.

۳۸-گلواژه ۴، صلی الله علیه و آله ۴۸۲.

۳۹-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۶۲.

۴۰-گلهای اشک صلی الله علیه و آله ۲۳.

۴۱-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۶۷.

۴۲-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۶۷.

۴۳-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۷۰.

۴۴-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۷۲.

۴۵-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۷۴.

۴۶-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۷۶.

۴۷-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۷۸.

۴۸-ترجمه کامل الزیارات صلی

الله علیه و آله ۴۸۰.

۴۹-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۸۹.

۵۰-گلهای باغ محمدی صلی الله علیه و آله ۱۲۵.

۵۱-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۹۴.

۵۲-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۴۹۹.

۵۳-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۵۰۰.

۵۴-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۵۰۳.

۵۵-گل نغمه ها «دفتر سوم» صلی الله علیه و آله ۱۴۳.

۵۶-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۵۰۴.

۵۷-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۵۰۵.

۵۸-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۵۲۲.

۵۹-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۵۳۸.

۶۰-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۵۴۱.

۶۱-دیوان مقدّم صلی الله علیه و آله ۳۰۱.

۶۲-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۵۴۲.

۶۳-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۵۴۳.

۶۴-دیوان مقدم صلی الله علیه و آله ۲۸۳.

۶۵-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۵۴۶.

۶۶-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۵۴۸.

۶۷-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۳۹۶.

۶۸-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۵۵۱.

۶۹-گلچین گل نغمه صلی الله علیه و آله ۴۷.

۷۰-ترجمه کامل الزیارات صلی الله علیه و آله ۵۵۳.

۷۱-داستانهای شگفت.

۷۲-پند تاریخ.

۷۳-زندگانی عشق، ۱۸۵، نقل دار السلام نوری، ۲، صلی الله علیه و آله ۱۳۸.

۷۴-زندگانی عشق، ۲۱۶، نقل از کامل الزیارات، ۱۱۱.

۷۵-ملاقات، /۱/۲۹۱.

داستان هائی از زمین کربلا

پیشگفتار

نویسنده:

ر – یوسفی اهداء به پیشگاه سرور و سالار شهیدان حضرت ابی عبدّاللّه الحسین علیه السلام مظلوم کربلا ... و تقدیم به روح پر فتوح مرحوم حضرت حجّه الاسلام و المسلمین حاج سید محمود موسوی هشترودی (ره) والد محترم حضرت حجّه الاسلام و المسلمین حاج سید طه موسوی هشترودی (حفظه اللّه) که

حقّا در تـدوین و چاپ این کتاب و آثار دیگر اینجانب زحمات وافری را متحمل گردیـده انـد، و با قلم مؤثّر و شـیوای خویش کتابهای اینجانب را به مقـدّمه ای زیبا مزین فرموده انـد، امیـد است ثواب این کتاب و دعای خواننـدگان محترم به روح بلنـد و ملکوتی والـد محترم ایشان که حقیقتا عاشق ابی عبـداللّه علیه السـلام بوده است، برسـد. همچنین بدینوسـیله از جناب مسـتطاب حضـرت حجّه الاسـلام و المسـلمین سـید عبـداللّه حسـینی (حفظه اللّه) مدیریت محترم انتشارات مهدی یار که در چاپ و نشـر کتـب اینجـانب زحمـات شایـانی کشـیده انـد، تشـکّر و قـدر دانی می گردد، و از خداونـد منّـان مسئلت دارم به ایشـان تـوفیق روزافزون عنایت فرماید، که حقّا در نشـر فرهنگ غنی اهل بیت علیه السـلام تلاش مجدّانه ای را به انجام رسانیده اند. سـعیکم مشکورا ر – یوسفی قم – صفر المظفر ۱۴۲۲

مقدمه

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلوه و السّلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین و آله الطیبین الطاهرین

و لعنه اللّه علی اعدائهم اجمعین آمین یا ربّ العالمین. السّـلام علیک یا اباعبداللّه علیه السـلام – السّـلام علیک یا ابن رسول اللّه صلی الله علیه و آله – السّـلام علیک یا یا ابن امیر المؤمنین علیه السلام – السّلام علیک یا ابن فاطمه الزّهرا سلام الله علیها. سلام بر تو ای شهید، سلام بر تو ای مظلوم، سلام بر تو ای عطشان، سلام بر تو که پدر شهید، برادر شهید، عموی شهید، فرزند شهید و سید و سرور شهیدان مظلوم هستی. ای حسین جان وجود تو سرمایه اسلام و شهادت تو احیاگر اسلام عزیز است، حسین جان خاک تو توتیای

چشم اؤلیاء است، و شفا بخش دردها و آلام دنیوی و اُخروی بشر است. چه می توان از تو گفت حال آنکه تو خود همه چیز هستی؟!

و از ازل تا ابد باقی می مانی، و از آدم ابوالبشر علیه السلام تا خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تو را زیارت کرده اند و بر مصائب تو گریستند. حسین جان، وجود ذیجود تو نجاتگر فرشتگان و آدمیان است، و هر که از درگاه خداوند رانده شد، به درگاه باعظمت تو پناهنده شد آزاد گردید، که تو آزادگر آنان و پناه بی پناهان می باشی. و رحمت و رأفت تو حتّی بر قاتلینت شامل می شود.

امّا کربلا - کربلا چیست؟

کربلا هم کرب است هم بلا، هم رافع کرب است هم دافع بلا، کربلا همان بهشت است، کربلا همان قیامت است، کربلا همان حساب و میزان است، کربلا کربلاست!!!

کرب یعنی گرفتاری، و مشقّت و بلا یعنی عذاب و عقاب. کربِ کربلا برای دشمنان اسلام و امامت و ولایت می باشد، چرا که آنان با بی اعتنائی (به زمین بهشت در روی زمین) کرب و گرفتاری برای خود آفریدند که بلای آخرت را به دنبال دارد. آنان فروختند آخرت و دنیای خویش را در کربلا، برای وعده و خیال های باطل و فاسد خود. چه کردند در کربلا؟!

دیوان و ددان بخیال آنکه خدا و قرآن را از سر راه برمی دارند و آینه تمام نمای حق را می شکنند برای خود کرب و بلا ساختند، نمی دانستند که کرّوبیان در کربلا حاضرند و آنچه که به دشمنی با آن آمده اند دست خدا و صدای حق است. می خواستند حق

را بکشند و کربلا درست کردند!!

آری آنان برای خود کرب و بلا ساختند حال آنکه کربلا، کرب و بلائی برای حسین علیه السلام نداشت!

بلکه رافع و دافع کرب و بلای حسین علیه السلام و شیعیان او می شد. با نام آن زمین، با خاک آن زمین، با حرمت آن زمین اسلام و امّت مسلمان نجات می یافت!

در مجرّبترین اذکار و ادعیه ای که از معصوم علیه السلام وارد شده است، می فرماید:

که هر کس این ذکر را هفتاد مرتبه با اعتقاد و معرفت بخواند هر کرب و بلایی داشته باشد برطرف می شود:

یا کاشِفَ الکَربِ عَن وَجهِ الحُسَین، اِکشِف کَربی بِحَقِ اَخیکَ الحُسَین علیه السلام.

یعنی ای برطرف کننده کروب و مشکلات از روی حسین علیه السلام برطرف کن کرب و مشکل مرا به حقّ برادرت حسین علیه السلام.

آری حسین علیه السلام خود مشکل گشاست، و برای کربلای خود کاشف کربی آورده است، پس کربلا - کربی بر حسین علیه السلام و حسینیان ندارد. چون عبّاس علمدار قهرمان دارد، عبّاس علیه السلام کرب از وجود حسین علیه السلام بر می دارد، کرب از وجود اولاد حسین علیه السلام برمی دارد، کرب از شیعیان حسین علیه السلام بر می دارد. عبّاس علیه السلام قمر بنی هاشم باب الحوائج می شود، چون کرب کرّوبیان را می گشاید، نه تنها در کربلا، بلکه دستان مقطوع عبّاس علیه السلام در قیامت شفیع امّت حسین علیه السلام است که در دستان امّ الائمّه فاطمه زهرا سلام الله علیها خواهد بود.

پس کربلا کربی بر حسین علیه السلام ندارد.

امام حسین علیه السلام به سوی کربلا می آید به مانند ماهی که سالها از

دریا به دور افتاده باشد، حسین علیه السلام را در کربلا نکشتند!

حسین علیه السلام را در (شام) کشته بودند!

آنجائی که ولایت و امامت را غصب کردند، حسین علیه السلام در کربلا زنده شد و از زندگی خویش اسلام را زنده کرد.

آن هنگام که وارد خاک کربلا شد و دید که دیگر مرکب حرکت نمی کند، مرکب را عوض کردند، و باز حرکت ننمود، تا سه مرتبه مرکب را عوض کردند، مرکب حرکت ننمود. و آنگاه فرمودند:

فرود آیید که این جا مقتل من و مدفن من و مردان من است و اینجا خیمه های ما را غارت می کنند و خون ما را می ریزند، که این خبر را از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام!

ای زمین کربلا من ارمغان آورده ام

دُرّ کوچک اصغر شیرین زبان آورده ام

کربلا از روز اوّل کربلا بود، و خداوند سبحان زمین کربلا را حتّی بر زمین کعبه فضیلت داد، و قبل از حضرت سید الشّهداء علیه السلام انبیاء بسیاری به زیارت آن زمین مقدّس آمده بودند، و در روایات می باشد که قبل از حسین فاطمه سلام الله علیها صدها پیغمبر و صدها فرزند پیغمبر در آنجا به شهادت رسیده و مدفون گردیده اند. کربلا، کربلاست!

چون حسین علیه السلام دارد، حسین علیه السلام کیست؟

حسین علیه السلام کسی است که در راه خدا کاری کرد که هیچ کس نکرده و نمی تواند بکند، مگر حسین در کربلا چه کرد؟

او در کربلا همه چیز را در عمل معنا کرد، ایمان را به تصویر کشید، یعنی کسی که بتواند در آن موقعیت قرار بگیرد. و تصمیم خود را عوض نکند، و مرحله

به مرحله به علاقه او نسبت به خدا و کاری که انجام می دهد بیشتر شود، در ابتدا آن همه توهین و تحقیر، بعد ظلم و جسارت، و سخت تر از همه کشته شدن بهترین بنده گان خدا به دست شقی ترین مردم، داغ کشته شدن برادر و برادرزاده، فرزند رشید و فرزند شیرخوار، و همه خوبان که به یاری اسلام آمده اند، و دشوارتر از همه مصائبی که بر اهل بیت روا می شد، و حسین علیه السلام همه را می دانست!

آیا کسی می تواند حسین باشد و با آن همه کرب و بلا باز هم بگوید:

رِضا بِرِضائِكَ و تَسليمَا لِأَمرِكَ لا الهَ غَيرُكَ و لا مَعبُودَ سِواكَ!

پس کربلا همان بهشت است که هر کس بدان دست یافت رستگار و سعادت مند می شود.

با مطالعه و مرور در روایات مربوط به کربلا- می توان به ارزش این زمین قدسی پی برد و برای آخرت ذخیره ای اندوخت. خدایا زیارت حسین علیه السلام و اولاد علیه السلام را در دنیا نصیب ما بگردان، و از شفاعت آن مقرّبین درگاهت ما و والدین ما و اولاد ما را بی نصیب مفرما،

آمین یا ربّ العالمین.

حوزه علمیه – قم المقدّسه. صفر المظفّر ۱۴۲۲

سید طه موسوی هشترودی

وجه تسمیه کربلا

بعضی گفته اند:

کربلا مشتق از کَربَله، بفتح کاف و باء موحده بر وزن عنفله، به معنی رخوت و نرمی است، یقال به کربله (ای رخوه فی قدمیه) به خاطر آنکه خاک کربلا نرم بود٠ و یا از کربلا است به معنی «الخالص الزّکی یقال کَربَل الحِنطَه اِذا انقّاها فسمیت بذلک لان ارضها خالصه طیبه» و یا از کربل بر وزن جعفر است. و

کربل نام علفی است که بسیار سرخ و برّاق می باشد زیرا که از آن علف در آن سرزمین بسیار بود.

البته کربلا مرکب است از دو کلمه کرب و بلا و به خاطر کثرت استعمال کربلا شده است. زیرا که روایت می باشد که بهترین اولاد پیغمبران در آنجا به شهادت می رسند و سر انور اکثر ایشان را در آن زمین با لب تشنه بریدند و ملائکه ها هزار سال قبل از شهادت سیدالشهداء – علیه آلاف التحیه و الثناء – آن مکان شریف را زیارت می کردند.

و قد قتل فیها قبل الحسین علیه السلام ماءئه نبی و ماءئه سبط و انّها تزفّ الی الجنه بطینها و شجرها و جمیع ما فیها کما تزفّ العروس الی ازواجها ترجمه:

و قبل از امام حسین علیه السلام صد پیغمبر و صد نفر فرزند پیغمبر کشته شدند، در آنجا و آنها میروند به سوی بهشت و آنچه در بهشت است مانند آنکه عروس به سوی زوجش میرود و جمعی از پیامبران به آن مکان عبور نمودند و متذکّر مصیبت فرزند پیامبر آخرالزمان شده و بر هر یکی از آنها در قسمتی کرب و بلا وارد شده است. (۱)

مرور سلمان (ره) به کربلا

روایت شده است، وقتی که جناب سلمان (ره) از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام به حکومت مداین مأمور گردید، و عازم مدائن شد، آن عالی مقام با کاروانی همراه شد، و به درازگوشی سوار شده بود به منزل می رفتند. و قانون آن جناب بود که یک فرسخ راه را سوار الاغ میشد، و یک فرسخ راه را پیاده می رفت تا آن حیوان هم ناراحت نشود، و در میان اهل قافله

قانونِ مراعات احوال حیوانِ مرکوب آن جناب معروف و معلوم شده بود.

در منزلی از منازل که نوبت سواری الاغ بود، آن جناب سوار شده و به قدر نیم فرسخ سوار بود، که ناگاه اهل قافله دیدند، آن جناب بی اختیار از الاغ مرکوب خود پیاده شد، و بی اختیار خود را به زمین انداخت و زمین را به آغوش کشید، و مانند ابر بهاری زار زار میگریست، اهل قافله متعجب شدند و به سوی ایشان متوجّه شدند.

ناگاه دیدند بعد از زمانی از آن زمین گریان و نالان برخاست و چند قدم راه رفت، باز خود را به زمین افکند، صدای گریه و ناله بلند کرد، زمانی با شدّت گریست، بعد از آن قدری رفته باز خود را به زمین افکند، با شدّت تمام صیحه و ضجّه زده، مانند زن ثَکلی می گریست و می نالید تا این که برای اهل قافله معلوم شد که آن زمین، زمین کربلا است. (۲)

زمین کربلا

مرحوم جنّت مکان حاج حسین نوری در دارالسلام خود نقل کرده است که در کتاب کلمه طیبه از مرحوم میرزا سید علی صاحب شرح کبیر که می فرماید:

من عصرهای پنجشنبه مواظبت داشتم به زیارت قبرهائی که در اطراف خیمه گاه است. شبی در عالم رؤیا دیدم که رفته ام به زیارت همان قبرها، ناگهان شنیدم هاتفی به زبان فارسی می گوید:

خوشا به حال کسی که در این زمین مقدس (کربلا) مدفون شود، اگر چه با هزاران گناه باشد از هول قیامت سالم می ماند، و هیهات که از هول قیامت سلامت باشد، کسی که در این زمین دفن نشود. (۳)

کربلا خاکت دهد بوی بهشت

کربلا هستی تو

چون کوی بهشت

کربلا خاکت معطّر از چه شد

بین گلها امتیازت از که شد

کربلا گو بوی عطرت از کجاست

عنبر و بوی عنبرت از کجاست

کربلا بوی خدائی میدهی

کی ز او بوی جدائی میدهی

کربلا جانم فدای بوی تو

کی شود رو آورم بر سوی تو

کربلا گشتی معلّی بعد از آن

برتر از عرش خدائی بعد از آن

کربلا من زنده از بوی توام

کربلا من عاشق روی توام

کربلا هر کس که یادت می کند

زائرت حق را زیارت میکند

خاک حسین در دست پیامبر صلی الله علیه و آله

در روایت اهل سنت و شیعه مستندا نقل شده است که ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول استراحت بودند که دیدم امام حسین علیه السلام وارد شدند، و بر سینه پیامبر صلی الله علیه و آله نشستند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:

مرحبا نور دیده ام، مرحبا میوه دلم، چون نشستن حسین علیه السلام بر سینه پیامبر صلی الله علیه و آله طولانی شد، پیش خودم گفتم!

که شاید پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شوند، و جلو رفتم، تا حسین علیه السلام را بر دارم. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

امّ سلمه تا وقتی که حسینم خودش می خواهد بگذار بر سینه ام بنشیند، و بدان که هر کس باندازه تار مویی حسینم را اذیت کند مانند آن است که مرا اذیت کرده است. امّ سلمه می گوید:

من از منزل خارج شدم، و وقتی باز گشتم به اتاق رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله گریه می کند، خیلی تعجّب کردم!

و عرض کردم یا رسول اللّه خداوند هیچگاه تو را

نگریاند، چرا ناراحتید؟

ملاحظه کردم و دیدم حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی در دست دارد، و بدان مینگرد و می گرید. جلوتر رفتم و دیدم مشتی خاک در دست دارد. سؤال کردم یا رسول اللّه این چه خاکی است که تو را این همه ناراحت می کند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

ای امّ سلمه الان جبرئیل بر من نازل شد و عرض کرد که این خاک از زمین کربلا است. و این خاک فرزند تو حسین علیه السلام است که در آنجا مدفون می شود.

یا امّ سلمه بگیر این خاک را و بگذار در شیشه ای، هر وقت که دیدی رنگ خاک به خون گرائید، آنوقت بدان که فرزندم حسین علیه السلام به شهادت رسیده است. امّ سلمه می گوید:

آن خاک را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتم که بوی عطر عجیبی میداد.

هنگامی که امام حسین علیه السلام به سوی کربلا سفر کردند، من نگران بودم و هر روز به آن خاک نظر می کردم، تا یک روز دیدم که تمام خاک تبدیل به خون شده است و فهمیدم که امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده اند. لذا شروع کردم به ناله و شیون کردم و آن روز تا شب برای حسین گریستم، آن روز هیچ غذا نخوردم تا شب فرا رسید، از شدّت ناراحتی و غصّه خوابم برد.

در عالم خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم، که تشریف آوردند ولی سر و روی حضرت خاک آلود است!

و من شروع کردم به زدودن خاک و غبار از روی آن حضرت و عرض کردم یا رسول

اللّه صلی الله علیه و آله من بفدای شما، این گرد و غبار کجاست که بر روی شما نشسته است. فرمود:

امّ سلمه الان حسینم را دفن کردم!، (۴)

مناظره ای درباره سجده

مناظره ای درباره سجده بر مهر و تربت امام حسین علیه السلام یکی از علمای اهل تسنّن که از فارغ التحصیلان دانشگاه «الازهر» مصر است به نام «شیخ محمد مرعی انطاکی» از اهالی سوریه، بر اثر تحقیقات دامنه دار به مذهب تشیع گرایید، و در کتابی به نام «لماذا اخترت مذهب الشّیعه» علل گرایش خود را با ذکر مدارک متقن ذکر نموده است، در اینجا به یکی از مناظرات او با دانشمندان اهل تسنّن پیرامون سجده بر مهری که از تربت حسینی است. توجّه کنید:

محمد مرعی در خانه اش بود، چند نفر از دانشمندان اهل تسنّن که بعضی از آنها از دوستان سابق او در دانشگاه الازهر بودند، به دیدار او آمدند و در آن دیدار، بحث و گفتگوی زیر رخ داد:

دانشمندان:

شیعیان بر تربت حسینی سجده می کنند، آنها به همین علّت که بر مهر تربت حسینی سجده می کنند، مشرک هستند. محمد مرعی:

سجده بر تربت، شرک نیست؛ زیرا شیعیان بر تربت برای خدا، سجده می کنند، نه اینکه برای تربت سجده کنند، اگر به پندار شما به فرض محال، در درون تربت چیزی وجود دارد، و شیعیان به خاطر آن چیز، آن را سجده کنند، نه اینکه بر آن سجده نمایند، البته چنین فرضی، شرک است، ولی شیعیان برای معبود خود که خدا باشد سجده می کنند، نهایت اینکه هنگام سجده برای خدا، پیشانی را بر تربت می گذارند. به عبارت روشنتر:

حقیقت سجده، نهایت خضوع در برابر

خدا است، نه در برابر مهر تربت.

یکی از حاضران (به نام حمید):

احسن بر تو که تجزیه و تحلیل زیبایی نمودی، ولی این سؤال برای ما باقی می ماند که چرا شما شیعیان، اصرار دارید که بر تربت حسینی سجده نمایید؟

چرا بر سایر چیزها سجده نمی کنید؟

همان گونه که بر تربت سجده می کنید؟

محمّد مرعی:

اینکه ما بر خاک سجده می کنیم، بر اساس حدیثی است که مورد اتفاق همه فرقه های اسلامی است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«جُعِلَتْ لِی الاَرضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً»:

«زمین برای من سجده گاه و پاکیزه قرار داده شده است».

بنا بر این به اتّفاق همه مسلمین، سجده بر خاک خالص، جایز است، از این رو ما بر خاک سجده می کنیم.

حمید:

چگونه مسلمانان بر این امر اتّفاق نظر دارند؟

محمد مرعی:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکّه به مدینه هجرت کرد، در همان آغاز، به ساختن مسجد دستور داد،

آیا این مسجد فرش داشت؟

حمید:

نه، فرش نداشت.

محمّد مرعی:

پس پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان بر چه چیزی سجده می کردند؟

حمید:

بر زمینی که از خاک، فرش شده بود، سجده می کردند؟

محمّد مرعی:

بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، مسلمانان در عصر خلافت ابوبکر و عمر و عثمان بر چه سجده می کردند؟

آیا مسجد فرش داشت؟

حمید:

نه، فرش نداشت، آنها نیز بر خاک زمین مسجد سجده می نمودند.

محمّد مرعی:

بنا بر این به اعتراف شما، پیامبر صلی الله علیه و آله در همه نمازهای خود بر زمین سجده کرده است، همچنین مسلمانان در عصر او و در عصر بعد از او، روی این اساس، قطعاً سجده بر خاک، صحیح است.

حمید:

اشکال

من این است که شیعیان، تنها بر خاک، سجده می کنند، آن هم خاکی که از زمینی گرفته و به صورت مهر در آورده، آن را در جیب خود می نهند و بر آن سجده می نمایند.

محمد مرعی:

اوّلاً؛ به عقیده شیعه، سجده بر هر گونه زمین، خواه سنگ فرش باشد و خواه زمین خاکی باشد، جایز است.

ثانیا؛ نظر به اینکه شرط است محل سجده پاک باشد، پس سجده بر زمین نجس یا خاک آلود جایز نیست، از این رو قطعه ای از گِل خشکیده (به نام مهر) را که از خاک پاک تهیه شده، با خود حمل می کنند، تا در نماز بر خاکی که مطمئناً پاک و تمیز است سجده کنند، با علم به اینکه آنها سجده بر خاک زمین را که نجس بودن آن را نمی دانند، جایز می دانند.

حمید:

اگر منظور شیعه، سجده بر خاک پاک خالص است چرا مقداری از خاک را حمل نمی کنند، بلکه «مُهر» حمل می کنند؟

محمد مرعی:

نظر به اینکه حمل خاک موجب خاک آلودگی لباس می شود، از این رو خاک را در هر جا بگذارند طبعاً دست و لباس، خاک آلود می شود، شیعیان همان خاک را با آب می آمیزند و گل می کنند و سپس همان گل در قالب زیبا، خشک می شود و به صورت مهر در می آید، که دیگر حمل آن، زحمت نیست و موجب خاک آلودگی لباس و دست نخواهد شد.
حمید:

چرا شما بر غیر خاک، مانند حصیر

و قالی و زیلو و ... سجده نمی کنید؟

محمد مرعی:

گفتیم غرض از سجده، نهایت خضوع در برابر خدا است، اینک می گوییم، سجده بر

خـاک، خواه خشـکیده (مهر) و خواه نرم، دلالـت بیشتری بر خضوع در برابر خـدا دارد؛ زیرا خاک، ناچیزترین اشـیا است، و ما بالاـترین عضو بـدن خود (یعنی پیشـانی) را بر پـایین ترین چیز (خـاک) در حـال سـجده می نهیم، تـا بـا خضوع بیشتر، خـدا را عبـادت کنیم، از این رو، مسـتحب است که جـای سـجده پـایینتر از جـای دسـتها و پاهـا باشـد، تا بیانگر خضوع بیشتر گردد، و همچنین مسـتحب است در سـجده، سـر بینی خاک آلود شود، تا دلالت بیشتر برای خضوع داشته باشد، بنابراین، سجده بر قطعه ای از خـاک خشـکیده (مهر)، بهـتر از سـجده بر سـایر اشـیایی است که سـجده بر آن روا است، چرا که اگر انسـان در سـجده، پیشـانی خود را بر روی سـجّاده گران قیمت یا بر قطعه طلا و نقره و امثال آنها و یا بر قالی و لباس گرانبها بگـذارد، از تواضع و خضوعش، کاسته می شود، و چه بسا هیچ گونه دلالتی بر کوچکی بنده در برابر خدا نداشته باشد.

با این توضیح:

آیـا کسـی که سـجده بر خاک خشـکیده (مهر) می کنـد تا تواضع و خضوعش در پیشـگاه خـدا، رساتر باشـد، مشـرک و کافر خواهد بود؟

ولی سـجده بر چیزی (ماننـد قـالی و سـنگ مرمر و ...) که مخـالف تواضـع است، تقرّب به خـدا است؟!، هر کس چنین تصوّر کند، تصوّر باطل و بی اساسی نموده است. حمید:

پس این کلمات چیست که بر روی مهرهایی که شیعه بر آنها سجده می کنند، نوشته شده است؟

محمد مرعی:

اوّلاً؛ همه تربتها دارای نوشته نیست، بلکه بسیاری از آنها بدون نوشته است.

ثانیاً؛ در بعضی از آنها نوشته شده که:

«سُبْحانَ رَبِی الاَعْلی وَ

بِحَمْدِهِ» که اشاره ای به ذکر سجده است،

و در بعضی نوشته شده که این تربت از زمین کربلا گرفته شده، تو را به خدا سوگند آیا این نوشته ها، موجب شرک است؟

و آیا این نوشته ها، تربت را از خاکی که سجده بر آن صحیح می باشد، خارج می کند؟

حمید:

نه، هرگز موجب شرک و عدم جواز سجده بر آن نیست، ولی یک سؤال دیگر دارم و آن اینکه در تربت زمین کربلا چه خصوصیتی وجود دارد، که بسیاری از شیعیان مقید هستند تا بر تربت حسینی، سجده کنند؟

محمد مرعی:

رازش این است که در روایات ما از امامان اهلبیت علیهم السلام نقل شده که:

ارزش سجده بر تربت امام حسین علیه السلام بر تربت های دیگر بیشتر است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«اَلسُّجُودُ عَلی تُرْبَهِ الْحُسَینِ یخْرِقُ الْحُجُبَ السَّبْعِ»:

«سجده بر تربت حسین علیه السلام حجابهای هفتگانه را می شکافد» (۵)

یعنی موجب قبولی نماز، و صعود آن به سوی آسمان می گردد.

نیز روایت شده که:

«آن حضرت فقط بر تربت حسین علیه السلام سجده می کرد، به خاطر تذلّل و کوچکی در برای خدای بزرگ». (۶) بنابراین، تربت حسین علیه السلام دارای یک نوع برتری است که در تربتهای دیگر، آن برتری نیست.

حمید:

آیا نماز بر تربت حسین علیه السلام موجب قبول شدن نماز در پیشگاه خدا می شود، هر چند باطل باشد؟

محمد مرعی:

مذهب شیعه می گوید:

نمازی که فاقد یکی از شرایط صحّت نماز باشد، باطل است و قبول نخواهد شد، ولی نمازی که دارای همه شرائط صحّت

است، اگر در سجده اش بر تربت امام حسین علیه السلام سجده گردد، قبول می شود و موجب ارزش و ثواب بیشتر خواهد شد.

حمید:

آیا

زمین کربلا ـ از همه زمینهـا، حتی از زمین مکّه و مـدینه برتر است، تا گفته شود که نماز بر تربت حسـین علیه السـلام بر نماز بر همه تربت ها برتر می باشد؟

محمّد مرعی:

چه مانعی دارد که چنین خصوصیتی را خداوند در تربت زمین کربلا قرار داده باشد.

حمید:

زمین مکّه که همواره از زمان آدم علیه السلام تا کنون، جایگاه کعبه است، و زمین مدینه که جسد مطهّر پیامبر صلی الله علیه و آله را در بر گرفته است، آیا مقامی کمتر از مقام زمین کربلا دارند؟

این عجیب است، آیا حسین علیه السلام بهتر از جدّش پیامبر صلی الله علیه و آله است؟

محمد مرعی:

نه، هرگز؛ بلکه عظمت و شـرافت حسـین علیه السلام به خاطر عظمت مقام و شرافت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، ولی راز این که خاک کربلا برتری یافته این است که امام حسـین علیه السـلام در آن سـرزمین در راه دین جدّش به شهادت رسیده است، مقام حسین علیه السلام جزئی از مقام رسالت است، ولی نظر به اینکه آن حضرت و بستگان و یارانش، در راه خدا و برپا داری اسـلام، و اسـتواری ارکان دین، و حفظ آن از بازیچه هوسبازان، جانبازی کرده و به شهادت رسیده اند، خداوند متعال به خاطر آن، سه ویژگی به امام حسین علیه السلام داده است:

۱ – دعا در زیر قبّه مرقد شریفش به استجابت می رسد.

۲ – امامان، از نسل او هستند.

۳ – و در تربت او، شفا هست.

آیا اعطای چنین خصوصیتی به تربت حسین علیه السلام اشکالی دارد؟

و آیا معنی اینکه بگوییم زمین کربلا از زمین مدینه برتری دارد، این است که بگوییم

امام حسین علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله برتری دارد، تا شما به ما اشکال کنید؟!

بلکه مطلب به عکس است، بنابراین، احترام به تربت امام حسین علیه السلام احترام به حسین علیه السلام است و احترام به او، احترام به خدا، و جدّ امام حسین علیه السلام یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله است. وقتی که سخن به اینجا رسید، یکی از حاضران که قانع شده بود، در حالی که شادمان بود برخاست و بسیار سخن مرا ستود و از من تمجید کرد و کتابهای شیعه را از من درخواست نمود و به من گفت:

گفتار تو بسیار بجا و شایسته است، من خیال می کردم که شیعیان، حسین علیه السلام را برتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند، اکنون حقیقت را دریافتم، و از بیانات زیبا و گویای شما سپاسگزارم، از این پس خودم مهری از تربت کربلا را همراه خود بر می دارم و بر آن نماز می خوانم. (۷)

مشتی از خاک کربلا در دست علی علیه السلام

هَرْثَمَه می گوید:

چون از جنگ صفین همراه علی علیه السلام برگشتیم، آن حضرت وارد کربلا شد. و در آن سرزمین نماز خواند. آن گاه مشتی از خاک کربلا برداشت و آنرا بوئید سپس فرمود:

وَاهاً لَکِ یا تُّرْبَه لَیحْشَرَنَّ مِنْکِ قَوْمٌ یدْخُلُونَ الْجَنَّهَ بِغَیرِ حِسَاب

آه ای خاک!

حقّا که از تو مردمانی برانگیخته شوند که بدون حساب داخل بهشت گردند.

وقتی هَرْثَمَه به نزد همسرش که از شیعیان علی علیه السلام بود بازگشت ماجرائی را که در کربلا پیش آمده بود برای وی نقل کرد، و با تعجب پرسید:

این قضّیه را علی علیه السلام از کجا و چگونه

می داند؟

هَرْثَمه می گوید:

مدتی از ماجرا گذشت. آن روز که عبیدالله بن زیاد لشگر بجنگ امام حسین علیه السلام فرستاد، من هم در آن لشگر بودم. هنگامی که به سرزمین کربلا رسیدم ناگهان همان مکانی را که علی علیه السلام در آنجا نماز خواند و از خاک آن برداشت و بویید دیدم، و شناختم و سخنان علی علیه السلام به یادم افتاد. لذا از آمدنم پشیمان شده، اسب خود را سوار شدم و به محضر امام حسین علیه السلام رسیدم، و بر آن حضرت سلام کردم و آنچه راکه در آن محل از پدرش علی علیه السلام شنیده بودم، برایش نقل کردم

امام حسین علیه السلام فرمود:

آیا به کمک ما آمده ای یا به جنگ ما؟

گفتم:

ای فرزند رسول خدا!

من به یاری شما آمده ام نه به جنگ شما!

امّا زن و بچّه ام را گذارده ام و از جانب ابن زیاد برایشان بیمناکم.

امام حسین علیه السلام این سخن را که شنید فرمود:

حال که چنین است از این سرزمین بگریز که قتلگاه ما را نبینی و صدای ما را نشنوی.

به خدا سوگند! هر کس امروز صدای مظلومیت ما را بشنود و به یاری ما نشتابد، داخل آتش جهنّم خواهد شد. (۸)

هیچکس را از کربلا به سوی جهنم نمی برد

آخوند ملا محمّد کاظم هزارجریبی (رضوان الله علیه) فرمود:

شنیدم از آقا میرزا محمّد شهرستانی که عالم جلیل القدری بود که بر جنازه سید بحرالعلوم نماز خواند فرمود:

من در اوایل جوانی مجاورت زمین کربلا را اختیار کرده بودم رفیقی داشتم صالح و متقی، مجاور نجف اشرف بود، از اهل خاتون آباد، اسمش حاج حسن علی بود مکرر مرا تکلیف می کرد به نجف بروم و در آنجا مجاورت نمائیم، زیرا در

کربلاـ قساوت می آورد و مجاورت در نجف به مراتب بهتر است، تا شبی خواب دیدم در رواق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می باشم و همان رفیقمان حاج حسن علی هم آنجا بود و بر من مجاورت کربلا را باز انکار می کرد.

ناگاه دیدم آقا امام زمان – (عجل اللّه فرجه الشریف) – در رواق تشریف دارند حاج حسن علی خدمت آن حضرت عرض کرد:

یابن رسول اللّه، شما اینجا تشریف دارید و مردم به زیارت شما، به سامرا می آیند. فرمود:

آنجا هم هستم، پس بدست مبارک اشاره کرد به سوی ضریح و فرمود:

«بحقّ امیرالمؤمنین لا یقوّدون احد امن کربلا الی جهنّم»

یعنی:

به امیرالمومنین قسم که هیچ کس را از کربلا به سوی جهنّم نمی برند سپس فرمود:

به شرط این که شبی را در آنجا مانده باشد من گمان کردم، مقصود حضرت از بیتوته یعنی مشغول عبادت باشد.

من عرض کردم:

ما شبها را می خوابیم تا هنگام طلوع آفتاب فرمود:

اگر چه خوابیده باشد تا هنگام طلوع آفتاب به این جهت من هم مجاورت زمین کربلا را اختیار کردم. (۹)

تابوت مرد عاصی و غبار کربلا

مرحوم تاج الدّین حسن سلطان محمد(رضوان اللّه تعالی علیه) در کتاب خود مینویسد:

در بغداد مرد فاسقی بود که هنگام احتضار وصیت کرده بود که مرا ببرید نجف اشرف دفن کنید شاید خداوند مرا بیامرزد و به خاطر حضرت امیر المومنین علیه السلام ببخشد. چون وفات کرد قوم و خویشان او حسب الوصیه او را غسل داده و کفن نمودند و در تابوتی گذاردند و به سوی نجف حمل کردند.

شب حضرت امیر علیه السلام به خواب بعضی از خدّام حرم خود آمدند، و فرمودند:

فردا صبح نعش یک فاسق را از

بغداد می آورند که در زمین نجف دفن کنند، بروید و مانع این کار شوید!

و نگذارید او را در جوار من دفن کننـد. فردا که شـد خدّام حرم مطهّر یکدیگر را خبر کردند، رفتند و در بیرون دروازه نجف ایستادند، که نگذارند که نعش آن فاسق را وارد کنند، هر قدر انتظار کشیدند کسی را نیاوردند. شب بعد باز در خواب دیدند حضرت امیر علیه السلام را که فرمود:

آن مرد فاسق را که شب گذشته گفتم نگذاریـد وارد شونـد فردا میآینـد، بروید و به استقبال او، و او را با عزّت و احترام تمام بیاورید و در بهترین جاها دفن کنید. گفتند:

آقا شب قبل فرمودید نگذارید و حالا میفرمائید بهترین جا دفن شود!؟

حضرت فرمود:

آنهایی که نعش را می آوردنـد، شب گذشته راه را گم کردنـد، و عبورشان به زمین کربلا افتاد، باد وزیـد خاک و غبار زمین کربلا را در تابوت او ریخته از برکت خاک کربلا و احترام فرزندم حسین علیه السلام خداوند از جمیع تقصیرات او گذشت او را آمرزید و رحمت خود را شامل حالش گردانیده است. (۱۰)

سرزمین کربلا گنجینه اسرار دارد

اندر آن دار الشفا مکنونه احرار دارد

آن قمر باشد حسین و دور او اصحاب و یاران

و آن نگین باشد علی دردانه اسرار دارد

کربلا شد لاله زار و بوستان آل طه

اشک چشم شیعیانش راه بر گلزار دارد

راه و رسمش تا قیامت رهنمای شیعیان شد

کربلاهایش در ایران غنچه بی خار دارد

فضیلت کربلا بر مکّه

عن الصّـادق علیه السـلام انّ ارض الکعبه قـال مَن مِثلی و قـد بنی بیت اللّه علی ظهری یـاتینی النّاس من کل فـجّ عمیق و جعلت حرم اللّه و امنه، فاوحی اللّه الیها

کفّی و قرّی ما فضل ما فضّلت به فیها اعطیت ارض کربلا۔ الّا بمنزله الّا برّه غمت فی البحر فحملت من مأ البحر و لولا۔ تربه الحسین علیه السلام ما فضّلتک و لولا ما ضمّنه کربلا لما خلقتک و لا خلقت الذّی افتخرت به فقری و استقرّی و کونی دنیا متواضعا ذلیلا مهیمنا غیر مستنکف و لا مستکبر لارض کربلا والّا مسخنده و هویت بک فی نار جهنّم. ترجمه:

امام صادق علیه السلام فرمودند:

مکه سخن گفت به کرامت های خداوند تفاخر نمود و گفت:

کیست مانند من و حال آنکه خانه خدا روی من بنا شده و مردم از اطراف به جانب من می آیند، چون مکّه تفاخر نمود وحی شد، که ای مکّه بجای خود باش، نیست فضل خانه که سبب فضل تو است در جنب فضل کربلا، مگر به مانند سوزنی که در دریا فرو برند، پس چه اندازه آب از دریا برمیدارد، و اگر خاک کربلا نبود تو را فضیلت نمی دادم، و اگر آن شخص (امام حسین علیه السلام) که در آنجا مدفون است نبود نه تو را و نه خانه را خلق می کردم پس بجای خود باش و تواضع و خشوع نما، و تکبّر مکن بر کربلا و الّا تو را به جهنّم خواهم انداخت. (۱۱)

و قال علی بن الحسین علیه السلام اتّخذ اللّه ارض کربلا حرما قبل ان یتّخذ مکّه حرما باربعه عشرین الف عام و انّها تزهر لاهل الجنّه کالکوکب الدّری. (۱۲)

امام سجّاد علیه السلام فرمودند:

خداوند زمین کربلا را حرم قرار داد ۲۴ هزار سال قبل از آنکه مکّه را حرم قرار دهد، و آن زمین میدرخشد بر

ای مردم

بهشت مانند ستاره درخشان. و عن ابی جعفر علیه السلام قال خلق اللّه کربلا- قبل ان یخلق الکعبه باربعه عشرین الف عام و قدّسها و بارک علیها فما زالت قبل ان یخلق اللّه الخلق مقدّسه و مبارکه و لا تزال کذلک و جعلها اللّه افضل الارض فی الجنّه. و امام باقر علیه السلام می فرماید:

خداوند کربلا را خلق کرد ۲۴ هزار سال قبل از آنکه کعبه را خلق نماید و آن زمین را مقدس نمود و برکت داد و قبل از آن خلق ننموده بود مقدّسی و مبارکی مانند آن زمین و خداوند زمین کربلا را در بهشت افضل زمینها قرار داده است. (۱۳)

هر آن کس عارف حقّ شد بسر شور و نوا دارد

هر آن دل پر ز ایمان شد هوای کربلا دارد

شنیدی کربلا، امّا ندیدی اصل معنا را

هر آن کس دید آنرا صد هزاران مدّعا دارد

بیا بین از شمیم درگهش جانها شود زنده

بهر صبحی به از جنّت نسیم جان فزا دارد

گلستان علی در کربلا گشته خزان یکسر

که بهر دیدنش دلها همه شوق لقا دارد

بیا در کربلا بنگر، جلال شاه مظلومان

ببین این بارگه بی شک تجلّی خدا دارد

با گر آرزو داری، تهی کن عقده دل را

نگر آن شه به زوّارش چه سان مهر و وفا دارد

چه گوئیم ای عزیزان از مزار زاده زهرا

که خاکش برتری بر کعبه و ارض و سماء دارد

غبار کربلا مانع آتش

فاضل کامل سید الواعظین مرحوم سید محمود امامی اصفهانی (رحمه اللّه علیه) نقل نموده اند:

یکی از خلفای بنی مروان اولاد دار نمی شد به مقتضای عقیده فاسد خود نذر کرد که اگر خدا پسری به او بدهد، او را بر سر راه زوّارهای

حضرت سید الشهدأ علیه السلام بفرستد، و آنها را به قتل برساند. اتفاقا بعد از مدّتی خداوند پسری به او عطاء می نماید، تا اینکه بزرگ میشود و به او وصیت می کند که باید بروی سر راه زوّارهای حسین علیه السلام و آنها را به قتل برسانی. پسر شبی در خواب دید قیامت است و ملائکه غلاظ و شداد جمعی را می برند به سوی جهنّم، تا یک شخص را آوردند بکشند به سوی آتش، رسول خدا صلی الله علیه و آله به ملائک فرمود:

اگر چه این مرد گناه کار است لیکن شما نمی توانید او را به جهنّم ببرید زیرا روزی به زمین کربلا می گذشت غباری از آن زمین بر بدن او نشسته است. عرض کردند:

غبار را از او می شوئیم، حضرت فرمود:

غبار را میشوئید امّا چشم او که به بقعه و بارگاه فرزندم حسین علیه السلام افتاده نمی شود که بشوئید.

پس ملائکه عذاب او را رها کردند و ملائکه رحمت آمدند و او را به بهشت بردند. آن پسر از خواب بیدار شد و از قصد فاسد خود بر گشت و توبه نمود و فورا به زیارت آن حضرت رفت و زوار را حرمت و نوازش می کرد. (۱۴)

امام حسن عسگری علیه السلام و زوّار کربلا و خراسان

روایت شده که:

روزی دو نفر از محّبان، یکی از زیارت خراسان و دیگری از زیارت کربلا به شهر سرمن رای (سامرّا) وارد می شدند پس احوالات را به خدمت امام حسن عسگری علیه السلام معروض داشتند آن حضرت، آن دو را پیشواز کردند، امّا در وقت مراجعت آن حضرت پیاده تشریف می آوردند، یکی از اصحاب عرض کرد:

یابن رسول اللّه اسب سواری

موجود است چرا سوار نمی شوید، فرمودند:

به خود گوارا نمی بینم که دوستان و محبّان ما پیاده باشند و من سوار شوم، پس با همان حال با آن دو نفر به خانه ایشان تشریف آوردند. آن حضرت به ایشان نظر مبارک می کرد و می گریست به حدّی که عرض کردند:

یابن رسول اللّه سبب گریه شما چیست؟

فرمودند:

سبب گریه من این دو نفر زائر هستند، وقتی به زائر خراسان نظر میکنم جدّم امام رضا علیه السلام به خاطرم می آید که در ولایت غریب، بی کس و تنها به او زهر دادند و جگر مبارکش را پاره پاره نمودند و احدی نبود تا او را یاری و دلداری نماید. و وقتی به این زائر می نگرم به خاطرم میرسد که جدّم سیدالشهداء علیه السلام که در روز عاشورا با لب تشنه و جگر سوخته و بی کس و تنها در میان اهل ظلم و جفا با بدن پاره پاره بر روی خاك و ریگهای کربلا افتاده بود و در میان اهل ظلم کسی نبود که یاری اش کند پس هر کس که یاری و اعانت زوّار ما را کند گویا ما را اعانت و یاری کرده است. (۱۵)

ورود امام حسین علیه السلام به کربلا

در مورد ورود حضرت سیدالشهداء ابی عبداللّه الحسین علیه السلام به سرزمین کربلا اختلاف است ولی اصحّ تواریخ در مورد ورود آن حضرت به این سرزمین پر بلا روز دوم محرم الحرام سال ۶۱ هجری می باشد طبق روایت صحیح زمانی که حضرت به آن زمین رسیده، پرسیدند این سرزمین چه نام دارد؟

جواب دادند قادسیه، حضرت دوباره پرسیدند!

آیا نام دیگری دارد؟

عرض کردند نینوا!

حضرت باز فرمودند!

آیا نام دیگری دارد؟

عرض

کردند!

به این سرزمین طَفّ نیز میگویند، دو باره فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند:

دیگر چه نام دارد؟

عرض کردند:

آری!

این سرزمین را کربلا نیز می گویند. چون حضرت نام کربلا را شنیدند، فرمودند:

اللهمّ انّی اعوذ بِکَ مِنَ الکَربِ و البَلا

یعنی خدا یا پناه می برم بر خودت از همه مشکلات و بلاها. و نیز فرمودند:

ههنا مَناخُ رِکابِنا و مَحَطُّ رِحالِنا و مقتَلُ رجالِنا وَ مَسفَکُ دِمائِنّا ...

بعد از آن فرمود:

این موضع کرب و بلا و محل محنت و عنا است، فرود آیید که این جا منزل و محل خیمه های ماست و این زمین جای ریختن خون ما است و در این جاست که قبرهای ما واقع میشود.

و فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از اینها خبر داده است. و در آن جا فرود آمدند. امّا همان زمان لشکر دشمن نیز در همان مکان اردو زد و چون روز دیگر شد چهار هزار لشگر دشمن در آن زمین پر بلا- منزل کردند، (۱۶) قربان مظلومیت یا ابا عبداللّه الحسین علیه السلام. الا لعنه اللّه علی القوم الظالمین

تربت کربلا

در زمان حضرت صادق علیه السلام زن زانیه ای بود که هر وقتی بچه ای از طریق نا مشروع می زائید به تنور می انداخت. و آنها را می سوزاند، تا این که اجلش رسید و مرد. اقربا و خویشان او زن را غسل و کفن کردند و نماز برایش خواندند و به خاکش سپردند، ولی یک وقت متوجّه شدند زمین جنازه این زن بد کاره را قبول نمی کند و به بیرون انداخت، آن عده که در جریان دفن این زن بد کاره شرکت

داشتند احساس کردند شاید اشکال از زمین و خاک باشد جنازه را در جای دیگری دفن کردند، دوباره صحنه قبل تکرار شد، یعنی زمین جسد را نپذیرفت و این عمل تا سه مرتبه تکرار شد. مادرش متعجب شد آمد محضر مقدّس آقا امام صادق علیه السلام و گفت:

ای فرزند پیامبر به فریادم برس ... و جریان را برای حضرت بازگو کرد و متمسک و ملتجی به حضرت گردید، وجود مقدّس آقا امام صادق علیه السلام وقتی جریان را از زبان مادرش شنید متوجّه شد کار آن زن زنا و سوزاندن بچه های حرام زاده بود، فرمود:

هیچ مخلوقی حقّ ندارد مخلوق دیگر را بسوزاند، و سوزاندن به آتش فقط به دست خالق است. مادر آن زن بد کاره به امام عرض کرد:

حالا چه کنم.

حضرت فرمود:

مقداری از تربت جدّم سیدالشهداء ابی عبداللّه الحسین علیه السلام را همراه جنازه اش در قبر بگذارید زیرا تربت جدّم حسین علیه السلام مشکل گشای همه امور است مادر زن زانیه مقداری تربت کربلا تهیه نمود و همراه جنازه گذاشت، و دیگر تکرار نشد. (۱۷)

حضرت نوح و کربلا

در کتاب شریف المشاهد شیخ شبستری (ره) روایت کرده که:

چون حضرت نوح علیه السلام کشتی را بنا نمود و صد هزار مسمار به کشتی زد تا اینکه پنج مسمار ماند حضرت نوح علیه السلام یکی از آن پنج مسمار را برداشت.

فَاَشرَقَ بِیدِهِ وَ اَضاءَ کَما یضیءِ الکَواکِبَ الدُّریه فی اُفُق السّماء.

پس آن مسمار در دست نوح روشن شد چنانکه ستاره رخشان در افق آسمان درخشنده می شود.

فتحیر نوح فانطق الله المسمار بلسان طلق ذلق فقال انا باسم خیر الانبیاء محمّد بن عبّداللّه (صلی الله علیه و آله)

پس نوح

از درخشندگی مسمار حیران شد و خداوند عالم مسمار را به نطق و تکلم آورد با زبان گشاده و فصیح عرض کرد:

که یا نوح من بر اسم نامی خاتم انبیاء محَّمد بن عبدالله مقرَّر شده ام و درخشندگی من از برکت اسم آن بزرگوار است.

پس جبرئیل نازل شد و حضرت نوح علیه السلام از جبرئیل سؤال کرد یا جبرئیل این چه مسماری است که من هرگز مثل او را در درخشندگی ندیده ام. جبرئیل گفت:

این مسمار بر اسم حضرت رسو ل اللّه صلی الله علیه و آله است پس حضرت نوح (علی نبیینا و آله و علیه السلام) سه مسمار دیگر از آنها را برداشت و هر یک را به طرفی از کشتی زد، و هر یک در درخشندگی مثل سابق بودند، چون نوبت مسمار پنجم رسید حضرت نوح علیه السلام آن را برداشت و دید فَزَهر و انارَ و اَ ظهَر النِداوه پس درخشان و منوّر گردید، در دستش، و رطوبت سرخی از آن مسمار ظاهر شد، حضرت نوح علیه السلام متعجّب ماند از جبرئیل سؤال کرد!

جبرئیل عرض کرد:

که این مسمار پنجم مسمار حسین علیه السلام است و به نام اوست، آنرا به جانب مسمار پدرش بزن،

حضرت نوح پرسید که این چه رطوبت است که از این مسمار ظاهر می شود؟

جبرئیل عرض کرد:

که این خون است و احوالات و وقایع کربلا را به حضرت نوح علیه السلام بیان کرد و حضرت نوح علیه السلام گریست و بر قاتلین آن حضرت لعن نمود. (۱۸)

حضرت آدم و کربلا

در مصیبت حضرت سید الشهداء علیه السلام بنا بر روایات مختلف آنچه به چشم دیده، و دیده نمی شود گریسته اند. در جریان

هبوط حضـرت آدم علیه السـلام می باشد که آن حضـرت پس از ترک اولی که در بهشت انجام داد از بهشت رانده و بر زمین فرسـتاده شـد، محـل هبوط آدم علیه السـلام در مکّه معظّمه بوده است و در روایـات می باشـد که حضـرت آدم علیه السـلام به خاطر آن گناه یا ترک اولی بسیار گریست و از گناه خود توبه کرد.

و همچنین مفارقت از همسـرش حوّا نیز به غصّه او افزوده بود، بنا بر این حضـرت آدم علیه السـلام بر روی زمین حرکت کرد و بیابانها و دشتها را زیر پا گذاشت تا گذار حضرت آدم علیه السلام به سرزمین کربلای پر بلا افتاد، کدام کربلا آن کربلایی که تـا حضـرت سیدالشـهداء به آن سـرزمین وارد شـد و دیگر مرکب او حرکت ننمود بنا بر روایات سه مرکب عوض کردنـد ولی مرکب حرکت ننمود. خلاصه آنکه حضـرت آدم وقتی به آن سرزمین رسید، ملاحظه کرد که گرد غم و غبار، ناراحتی وهمّ و غم در وجودش پدیدار شد و قلبش به تنگ آمد، تا رسـید به آنجایی که شمع فروزان پیامبر صلی الله علیه و آله خاموش گشته بود، یعنی تا به قتلگاه حضـرت سید الشهداء علیه السلام رسید، قدمش به سنگی برخورد کرد و افتاد - و بر اثر اصابت سرش به زمین - خون از سر حضرت آدم جاری شد، حضرت آدم علیه السلام ناراحت شد و سر به آسمان برداشت که، بار الها آیا گناه تازه ای مرتکب شده ام که مرا اینگونه مجازات می کنی؟

خدایا من تمام عالم را گشتم و چنین بلائی بر سرم وارد نشد، حال آنکه در اینجا

چنین عقوبت می شوم!

از جانب پروردگار عالم ندا آمد که ای آدم از جانب تو گناهی سر نزده است لکن این همانجایی است که:

یقتل فی هـذه الارض ولدک الحسین علیه السلام ظلما یعنی این همان جایی است که فرزندت حسین علیه السلام بر اثر ظلم شهید می شود، و خداوند روضه سید الشهداء را خواند و حضرت آدم علیه السلام بر مصائب آن حضرت گریست، قربان مظلومیت حسین جان که آدم با یک سر شکستن آنگونه به خدا شکایت می کند، حال آنکه تو با آن همه مصیبت می فرمایی:

رضا بقضائک و تسلیما لامرک لا اله غیرک و لا معبود سواک حضرت آدم عرض کرد:

خدایا آن حسین که در این جا شهید می شود، ایکون نبیا؟

پیامبر می باشد؟

وحی نازل شد که ای آدم او پیامبر نیست، لکن نوه پیامبر آخرالزمان و فرزند دختر آن پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا می باشد.

پس با رهنمایی جبرئیل چهار مرتبه بر قاتلین حضرت سید الشهداء علیه السلام لعن فرمودند. (۱۹)

حضرت ابراهیم علیه السلام و کربلا

یک زمان عبور حضرت ابراهیم علیه السلام از سرزمین کربلا افتاد، آن حضرت سوار بر اسب بودند، ظاهرا آثار مصیبت های سیدالشهداء بر آن حیوان آشکار شد، و صیحه ای کشید و با سر به زمین افتاد و بر اثر آن حضرت ابراهیم علیه السلام زمین خورد و سرش شکست.

آنگاه برخاسته و به درگاه خداوند عرضه داشت، بار الها خطائی از من سر زده که این گونه مجازات می شوم؟

پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد:

یا ابراهیم از تو گناهی سر نزده است!

لکن هنا یقتل سِبط خاتَم النَّبیین و خاتَم الوَصیین فسال دمک موافقا لدمه.

یعنی چون در

اینجا نوه پیامبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و فرزند خاتم الوصیین امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت می رسد، پس خون تو ریخت تا موافق با خون آن مظلوم شود.

و آنگاه جبرئیل از مصائب کربلا گفت و حضرت ابراهیم علیه السلام بر مظلومیت فرزندش گریست. (۲۰)

کربلا و عزاخانه در بهشت

برای امام حسین علیه السلام عزا خانه بسیار و گریه کننده بیشماری است پس در زیر این آسمان و تحت خورشید درخشان عزا خانه اولی کربلاست، که باعث کرب و گیرائی قلوب همه انبیاء و مؤمنین و محبّین و موالی میشود تا روز قیامت.

دوّم عزا خانه مخصوص آن بزرگوار بیت الصّراخ است، که در عرش عظیم الهی است که همه ملائکه در آن مکان رفیع الشّان با نوحه و ضجّه به عزای آن عزیز زهرا سلام الله علیها مشغول هستند.

سوّم بیت العمور است که در آسمان چهارم است که ملائکه آسمانها به گریه و شیون آن سید مظلومان نوحه می کنند و مانند این که در عالم باطن آوازه عزاداران ملاء اعلی بگوش باطنی سکّان عالم سفلی می رسد که آثار عزاداری و گریه و ناله ظاهر میشود تا روز قیامت و هر کس از عزاداران به قدر اخلاص و محبّت خود بمراتب نورانیت و قرب معنوی مترقی میکند.

چهارم بیت المرمر است که در بهشت است و مانند آنکه اشاره به آن مجلس عزاخانه است که در اول خلقت حضرت آدم و حضرت حوّا عزا خانه به پا نمودند. (۲۱)

زمین کربلا به بهشت میرود

در کتاب کامل الزیاره از فخر السّاجدین حضرت زین العابدین علیه السلام روایت شده است که خداوند سبحان و تعالی کرب بلاـ را حرم امن و با برکت قرار داده بیست و چهار هزار سال قبل از آن که کعبه را خلق نماید، و چون حقّ تعالی در ابتدای قیامت زمین را به زلزله در می آورد، و زمین کربلا را با خاکش نورانی و صاف بالا برند.

پس آن را بهترین باغ از باغهای بهشت

می گرداند و بهترین مساکن از مسکنهای بهشت که ساکن نمی شود در آن مگر مقربان و پیامبران و رسولان و آن زمین روشنائی می دهد در بهشت چنانکه ستاره های بسیار روشن در میان ستاره ها برای اهل زمین روشنائی می دهند که نورش دیده های اهل بهشت را خیره میکند.

و آن زمین مقدّس ندا میدهد در میان بهشت منم آن زمین طیب و مبارکی که در آغوش گرفتم و در بر داشتم نعش بهترین شهیدان و سید جوانان اهل بهشت حسین بن علی علیه السلام را. (۲۲)

جان به قربان تو و کرب بلایت یا حسین

این سر شوریده ام دارد هوایت یاحسین

روز و شب در آرزوی مرقدت آرام به سر

کی شود مأ وی کنم در کربلایت یاحسین

خاک کربلا و هدیه ملائک

در روایات میباشد که خداوند عالم خاک کربلا را تحفه و هدیه حورالعین قرار داده است، چنانچه در کتاب شریف سفینه النّجاه روایت شده است که:

هر گاه ملائکٔ ملاـ اعلی و مقرب درگاه خداوند بر زمین نزول می کنند حورالعین به ایشان میگویند که از برای ما خاک کربلا و تسبیحی از آن ارض منوّر بیاورید. (۲۳)

کربلا قبّه اسلام

روایت از معصوم علیه السلام میباشد که در حدیثی می فرماید:

و هی البقعه التی کانت قبّه الاسلام نجی اللّه فیه المؤمنین الّذی آمنوا مع نوح فی الطوفان.

امام علیه السلام فرمودند:

و آن زمین کربلا بقعه ای است که قبّه برای اسلام میباشد و خداوند نجات می دهد به وسیله آن مؤمنین را مانند آن کسانی که ایمان آوردند و با حضرت نوح علیه السلام در طوفان. (۲۴)

مهر تو را به عالم امکان نمی دهم

ین گنج پر بهاست من ارزان نمی دهم

گر انتخاب جنّت و کویت نمی دهند

کوی تو را به جنَّت رضوان نمی دهم

ای خاک کربلای تو مهر نماز من

آن مهر را به ملک سلیمان نمی دهم

کشتی نوح در کربلا

در طوفان جهانی حضرت نوح علیه السلام، کشتی نوح در همه زمین (که به صورت دریا درآمده بود) گشت تا رسید به سرزمین کربلا، حضرت نوح احساس کرد، کشتی درمانده و زمین آن را می کشد، حضرت نوح به گمان غرق کشتی ترسید، و جریان را به خدا عرضه داشت، جبرئیل بر او نازل شد و گفت:

در این سرزمین حضرت امام حسین علیه السلام سبط حضرت محمّد خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و فرزند حضرت علی خاتم اوصیاء علیه السلام را می کشند. حضرت نوح عرض کرد، قاتل او کیست؟

جبرئیل گفت:

قاتل او کسی است که اهل هفت آسمان و زمین او را لعنت می کنند، حضرت نوح علیه السلام چهار بار بر قاتل امام حسین علیه السلام لعنت گفت، آنگاه کشتی به حرکت در آمد، و سرانجام در کوه جودی (در ناحیه شام) مستقر شد. (۲۵)

درجات کربلا

زمین کربلا پنج درجه دارد.

درجه اوّل:

از آب و خاک است مثل باقی زمین ها و اراضی که درخت و گیاه در آن میروید و زراعت میشود.

درجه دوّم:

مقام فیض و رحمت است، که از این خاک مقدّس بواسطه قبول نمودن آن خضوع و آن کسار را، در عالم تکلیف تکوینی، بنا به حدیث (و لا ـ من ارض و لا ـ ما الّا عوقب لترک التواضع) که چنان فضیلت و رحمت در آن تربت پاک قرار فرموده اند که همه عوالم امکان از آن تربت اقدس بهره و فیض میبرند، بلکه فضائل و مناقب آن زمین مقدّس برتری دارد بر تربت مراقد همه ائمّه اطهار علیه السلام به مرقد انور حضرت محمّد صلی الله علیه و آله زیرا که چند فضیلت

در تربت حضرت سید الشّهدأ علیه السلام هست که در تربت هیچ پیغمبری و وصّی او نیست و در تربت های سائر ائمّه علیه السلام نیز نیست.

درجه سوّم:

کربلا۔ محل اندوه و محنت است و هر یک از مقرّبین درگاه الهی و انبیاء و اؤ لیاء و اوصیاء در وقت ورود به آن زمین فیض نزدیک می شود مهموم و اندوهگین می باشند چنانکه حضرت صادق علیه السلام در خصوص زائرین آن مظلوم می فرماید:

که زائر باید تشنه و گرسنه و ژولیده مو و خاک آلوده و گریان و مهموم باشد.

تأ سّیا له و للمستشهدین بکربلا و اهل بیته المظلومین المهمومین.

درجه چهارم:

کربلا نعیم جنّات است، زیرا که همه بهشت را خداوند متعال از نور مقدّس و منوّر مدفون کربلا، خامس آل عبا علیه السلام خلق نموده است، و حضرت امام صادق علیه السلام در خصوص ترک کنندگان زیارت آن سرور فرموده است:

مَن تَرَکَ زیارَه الحسین علیه السلام و هو یزعم شیعه فلیس هو الشیعه و ان کان من اهل الجنّه هو ضیفان اهل الجنّه. ترجمه:

امام صادق علیه السلام فرمودند:

هر کس ترک کند زیارت امام حسین علیه السلام را و در حالی که خیال کند از شیعیان ماست، بلکه او شیعه ما نیست و اگر هم وارد بهشت شود، میهمان اهل بهشت خواهد بود، (نه صاحب خانه). رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

اِنّی اَشِمُ رائِحه الجَنَّه مِن الحسین علیه السلام،

یعنی، همانا از حسین علیه السلام بوی بهشت را استشمام می کنم.

پس بر طالبین بهشت لازم است که داخل کربلای ظاهری شوند و او از باب خاصّه آن که عبارت از بکاء و اقامه مجالس

عزا بشود تا در یوم النّشور به مقام قرب و مصاحبت آن بزرگوار در جناب النّعیم باشد.

درجه پنجم:

رضوان اللّه یعنی مکـان خشـنودی که فوق همه نعمتهـا و راحت هـا و فیضـهاست زیرا که تربت پـاک بنـا بخضوع که در عـالم تکوین قبول نمود دارای نور الانوار همه انوار شده و خداوند عالم آن تربت طاهره را که باعث ضـیاء و روشنائی همه فرموده و مکان و مقام پیامبران اولوالعزم در بهشت عنبر سـرشت در تربت کربلا خواهـد شد، و همین خاک کربلا است که در مقام فخر و مباهات فریاد می نماید:

اِنّاارض اللّه المقـدّسه المبارکه. من همان زمین مقـدّس و مبارک خـدا هسـتم. با اعتقاد پاک دفن شـده گان آن خاک از بیم و هراس یوم الحساب آسوده و مطمئن شـده و بـدون حساب داخل بهشت و ساکن حُسن المأب میشوند. بلکه بر روایت حضـرت صادق علیه السلام حتی هر خر و اشتری که در کربلا بمیرد به بهشت می رود. (۲۶)

زیارت ملائکه از کربلا

در کتاب کامل الزیاره روایت شده است که حق تعالی امر فرمود، به ملائکه که زیارت کنند موضع دفن حضـرت سیدالشّـهداء علیه السلام را هزار سال پیش از شهادت آن بزرگوار، و

همچنین روایت شده است که در وقت هر نماز از نمازهای پنجگانه هفتاد هزار ملائک به زیارت آن سرور مشرّف میشوند و تا روز قیامت نوبت زیارت به ایشان میسّر نمی شود. (۲۷)

خوشا به حال کسی در منی فدای تو گردید

که داعی تو شد ساکن منای تو گردید

هر آن که خواست حیات ابد ز فرد صمد

مقیم عرصه رضوان کربلای تو گردید

کربلا پاره ای از بهشت است

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله:

یا جابر زُر قبر الحسین علیه السلام بکربلا فانّ کربلا قطعه من الجنّه. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ای جابر زیارت کن قبر حسـین علیه السـلام را در کربلا، پس هر آینه کربلا پاره ای از بهشت است. خـدا هم طول عمر به جابر داد و موفّق گردید قبر حسین را زیارت نماید. یقینا حدیث مشهور زیارت جابر در روز اربعین را حسین علیه السلام شنیده اید.

اگر چشم بصیرتی باشد سزاوار است خاک کربلا- را توتیای چشم کنیم. خاکی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن متبرّک می شدند. (۲۸)

دارم اندر سر هوای کربلایت یاحسین

دل شده غرق تمنّای وصالت یا حسین

من نه تنها و آله و حیران بهامون غمت

عالمی دل گشته دارای مبتلایت یاحسین

نور شمس و زهره و پروین ماه و مشتری

همچو ذرّه پیش خورشید جمالت یا حسین

ثواب زائر قبر حسین علیه السلام

روایت شده است که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در خانه عایشه بود، حسین علیه السلام آمد، عایشه خواست مانع شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان آتیه حسین علیه السلام و مقامات او و زائرش را ذکر می فرماید:

که حسین علیه السلام در زمین کربلا کشته و مدفون می گردد، هر کس او را زیارت کند ثواب یک حجّ و یک عمره من به او داده می شود، عایشه تعجّب کرد و گفت:

ثواب حجّ و عمره شما!

فرمود:

بلی ثواب دو حجّ و دو عمره من. باز عایشه تعجّب کرد!

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ثواب سه حجّ و سه عمره من. همینطور زیاد فرمود، که در روایت

چنین است ثواب نود حجّ و نود عمره رسول خدا صلی الله علیه و آله برای زائر قبر حسین علیه السلام است. البته از این حجّ و عمره تا نود با اعتبار حال و معرفت و محبّت زائر قبر حسین علیه السلام است، با چه علاقه ای رو به قبر حسین علیه السلام رفته است. و نیز فرمودند چنین ثوابهای عظیمی که برای زیارت کننده قبر حسین علیه السلام است موجب دلشادی من گردید. (۲۹)

جوار امام حسین علیه السلام بهتر از بهشت

اگر کسی از گناهان می ترسد و نمی داند که ایا توبه اش پذیرفته شده است یا خیر؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله وعده فرموده است که زوّار قبر حسین علیه السلام و عزادارانش را تنها نگذارد، در وحشتها و ظلمتها از آنان فریاد رسی بفرماید. در صحرای محشر که هر کس سر گرم خودش می باشد عدّه ای در جوار امام حسین علیه السلام زیر سایه عرش رحمتند، به قدری از مجالست با امام حسین علیه السلام مأ نوسند و لذّت میبرند که وقتی حوریان از بهشت برایشان پیغام می فرستند که ما منتظر شمائیم، چرا نمی آئید پاسخ می دهند ما لذّت مجلس امام حسین علیه السلام را به مصاحبت با شما ترجیح میدهیم. راستی که جای امیدواری است به قول شیخ شوشتری اگر مقام ما به حدّی نرسیده باشد که در اوّل محشر نزد امام حسین علیه السلام زیر سایه عرش باشیم امیدواریم که در چاله و ظلمتکده جهنّم هم نباشیم پیغمبر ما نجات دهد.

زیارت قبر حسین علیه السلام امان از آتش (۳۰)

مجلسی علیه الرحمه در بحار از جناب سلیمان اعمش که از بزرگان شیعه و نزد همه مسلمین محترم و مورد اعتماد است نقل می نماید:

که در کوفه شبی همسایه ام در خانه من بود در اثناء صحبت فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام را در شب جمعه ذکر نمودم همسایه منکر بود.

گذشت، فردا اعمش و چند نفر دیگر به کربلا رفتند، امّا همسایه را دیدند که زودتر از آنها و گریان آمده است، پس از آنکه از او علّت را می پرسند، گوید:

پس از آنکه خوابیدم دیدم قیامت بر پا شده هودجی سیاه پوش از آسمان نازل و

در آن مخدره دو عالم فاطمه زهرا سلام الله علیها است، همه دستها رو به هودج دراز است و تقاضای شفاعت دارند رقعه هائی به دست اشخاص داده می شود، نگاه کردم دیدم در آن نو شته «امان من النار لزوّار قبر الحسین علیه السلام فی لیله الجمعه» امان و راحتی از آتش است برای زیارت کنندگان قبر امام حسین علیه السلام در شب جمعه.

گفتم:

ای بی بی عالم به من هم لطف بفرما که من سخت به آن نیازمندم فرمود:

مگر تو منکر فضیلت زیارت قبر فرزندم حسین علیه السلام نبودی. (۳۱)

چگونگی استشفا از تربت کربلا

شیخ اجل، ابن قولویه، استاد شیخ مفید رحمه الله در کتاب کامل الزیاره به اسناد خود از محمد بن مسلم روایت کرده که:

گفت:

به مدینه رفتم و بیمار شدم. حضرت امام محمد باقر علیه السلام مقداری آشامیدنی در ظرفی که دستمال بالای آن بود، به وسیله غلام خود برایم فرستاد و گفت:

«این را بخور که امام علی علیه السلام به من امر فرموده است که بر نگردم تا این دارو را بیاشامی». چون گرفتم و خوردم شربت سردی بود در نهایت خوش طعمی و بوی مشک از آن بلند بود.

پس غلام گفت:

«حضرت فرمود چون بیاشامی به خدمتش بروی».

من تعجب کردم که گویا از بندی رها شدم. برخاستم به در خانه آن حضرت رفته، رخصت طلبیدم.

حضرت فرمود:

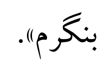
«صحّ الجسم فادخل:

بدنت سالم شده داخل شو». گریه کنان داخل شدم و سلام کردم. دست و سرش را بوسیدم. فرمود:

«ای محمد!

چرا گریه می کنی؟» عرض کردم:

«قربانت گردم می گویم بر غربت و دوری راه از خدمت شما، و کمی توانایی در ماندن در ملازمت شما که پیوسته به شما



بنگرم».

فرمود:

«اما کمی قدرت، خداوند تمام شیعیان و دوستان ما را چنین ساخته و بلا به سوی ایشان گردانید؛ امّا غربت تو، پس مؤمن در این دنیا در میان این خلق منکوس غریب است، تا از این دار فنا به رحمت خداوند برود و در بعد مکان به حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام تأ سّی کن که در زمینی دور از ما در کنار فرات است و اما آنچه از محبت قرب و شوق دیدار ما گفتی و بر این آرزو و توانایی نداری، پس خداوند بر دلت آگاه است و تو را بر این نیت پاداش خواهد داد». بعد فرمود:

«آیا به زیارت قبر حسین علیه السلام می روی؟»

گفتم:

«بلی با بیم و ترس بسیار.» فرمود:

«هر قدر ترس بیشتر است ثوابش بزرگتر است و هر کس در این سفر خوف بیند از ترس روز قیامت ایمن باشد و با آمرزش از زیارت بر گردد». بعد فرمود:

آن شربت را چگونه یافتی؟»

گفتم:

«گواهی می دهم که شما اهل بیت رحمتید و تو وصی اوصیایی. هنگامی که غلام شربت را آورد، توانایی نداشتم که بر پا بایستم و از خودم ناامید بودم و چون آن شربت را نوشیدم چیزی از آن خوش بوتر و خوش مزه تر و خنک تر نیافتم. غلام گفت:

مولایم فرمود بیا؛

گفتم:

با این حال می روم هر چند جانم برود و چون روانه شدم گویا از بندی رها شدم.

پس سپاس خدای را که شما را برای شیعیان رحمت گردانیده است». فرمود:

«ای محمد!

آن شربت را که خوردی از خاک قبر حسین علیه السلام بود و بهترین چیزی است که من به آن استشفا می نمایم و هیچ چیزی

را با آن برابر مکن که ما به اطفال و زنان خود می خورانیم و از آن خیر بسیار می بینیم». فرمود:

«شخصـی آن را بر می دارد و از حـائر بیرون می رود. آن را در چیزی نمی پیچـد، پس هیـچ جن و جانوری و چیزی که درد و بلایی که داشته باشد نیست، مگر آنکه آن را استشمام می کند و برکتش برطرف می شود و برکتش را دیگران می برند و آن تربت که به آن معالجه می کننـد نبایـد چنین باشـد و اگر این علت که گفتم نباشد، هر که آن را به خود بمالد یا از آن بخورد البته در همـان سـاعت شـفا می یابـد و نیست آن مگر ماننـد حجرالاسود که نخست ماننـد یـاقوتی در نهایت سـفیدی بود و هر بیماری و دردناکی خود را بر آن می مالید در همان ساعت شفا می یافت و چون صاحب آن دردها و اهل کفر و جاهلیت خود را بر آن مالیدند سیاه شد و اثرش کم گردید». عرض کردم:

«فدایت شوم آن تربت مبارک را من چگونه بردارم؟» فرمود:

«تـو هم ماننـد دیگران آن تربت را بر می داری، ظـاهر و گشوده و در میـان خرجین در جاهـای چرکین می افکنی پس برکتش می رود».

گفتم:

«راست فرمودی.» فرمود:

«قدری از آن به تو می دهم، چطور می بری؟»

عرض کردم:

«در میان لباس خود می گذارم». فرمود:

«به همـان قراری که می کردی برگشتی. نزد مـا از آن هر قـدر که می خواهی بیاشـام و همراه مبر که برای تو سالم نمی مانـد». آن حضرت دو مرتبه از آن به من نوشانید و دیگر آن درد به من

عارض نشد. (۳۲)

زائر حسین علیه السلام

در کتاب کامل الزیاره و وسایل و کتاب تحفه الزّایر، مجلسی مرحوم روایت نموده است از معاویه بن عمّار که گفت:

روزی به خدمت مولای خود امام جعفرصادق علیه السلام مشرَّف شدم، دیدم آن سرور مشغول نماز است چون فارغ شدند، شنیدم که مناجات می کرد با پروردگار خود و عرض می کرد:

ای خداوندی که مخصوص کرده ای آینده ما را به کرامت، و وعده داده ای ما را به شفاعت، و علوم رسالت را به ما داده ای و ما را وارث پیغمبران گردانیده ای و ختم کرده ای امتّان گذشته را و علم گذشته و آینده را به ما داده ای و ما را مخصوص به وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله گردانیده ای و دله

ای مردم را مایل به ما گردانیده ای، بیامرز مرا و برادران مرا به زیارت کنندگان قبر ابی عبداللّه حسین علیه السلام را که خرج کرده اند مالهای خود را، و بیرون آورده اند از شهرها بدنهای خود را، برای رغبت بر نیکی ما و امید ثوابهای تو در صله ما، و برای شاد گردانیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله تو، و اجابت نمودن ایشان امر ما را، و برای خشمی که بر دشمنان ما داخل کرده اند، و مقصود ایشان خشنودی تو است، پس عوض ایشان را از جانب ما به خشنودی بده، و حفظ کن ایشان را در شب و روز، و رفیق ایشان را در اهل و اولاد، ایشان را که در وطن خود گذاشته اند، و دفع کن از ایشان شرّ هر جبّار معاند را، و هر ضعیف و قوی از مخلوقات خود و

از شرّ شیاطین جنّ و انس را، و بده به ایشان زیاده از آنچه از تو امید دارند، ای خداوند ما چون دشمنان عیب و سرزنش کردند با ایشان به سبب بیرون آمدن ایشان به زیارت ما پس مانع ایشان نشد از عزم کردن و بیرون آمدن به زیارت ما، پس رحم کن آن رویهای ایشان را که می مالند بر قبر امام حسین علیه السلام و رحم کن بر آن دیده های ایشان که گریه و آب چشم آن را جاری کرده اند برای ترحّم بر ما، و رحم کن دلهای ایشان را که سوخته و جزع کرده اند در مصیبت ما، و رحم کن آن صداهای ایشان که بلند کرده اند در مصیبت ما، خداوندا آن خانه ها و بدنها را به تو می سپارم تا سیراب گردانی از حوض کوثر و روز تشنگی ایشان. و از این قسمت مناجات و دعا بسیار کرد تا اینکه سر از سجده بر داشت و عرض کردم:

آن دعا که در حقّ زوّار و گریه کنندگان امام حسین علیه السلام از شما شنیدم، که مثل آن را در حقّ کسی که خدا را نمی شناسد می کردید، گمان دارم که آتش جهنّم هرگز بر او نرسد، آرزو کردم که خدایا کاش حجّ نکرده بودم و به زیارت امام حسین علیه السلام مشرّف میشدم، آن حضرت فرمودند:

چه مانع است تو را ای معاویه. ترک زیارت حسین علیه السلام نکن، عرض کردم فدایت شوم نمی دانستم که زیارت آن حضرت اینقدر فضیلت دارد، فرمود:

ای معاویه آنهایی که در آسمان از برای زیارت کننده حسین علیه السلام دعا میکنند ترک نکن زیارت حسین علیه

السـلام را از ترس و خوف کسی، زیرا هر کس ترک کند زیارت او را آنقدر حسرت می برد و آرزو می کند که ای کاش آن قدر در نزد قبر آن حضرت می ماندم که در آنجا مد فون می شدم.

آیا دوست نـداری که خـدا تو را در میان آن اشخاصـی که دعا میکنـد برای ایشان رسول خدا صـلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها و باقی ائمّه معصومین علیه السلام ببیند؟

آیا نمی خواهی از کسانی باشی که در قیامت می آیند و هیچ گناه برای ایشان نمی باشد؟

آیا نمی خواهی از کسانی باشی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در قیامت با ایشان مصافحه میکند؟ (۳۳)

(آری رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَن مِسَّ جِلدی لَم تَمسَّ النّار. یعنی هر کس بدن مرا لمس کند آتش جهنّم بر او نمی رسد پس معلوم است کسی که با رسول خدا صـلی الله علیه و آله مصافحه کند آتش دوزخ را البته نخواهد دید. اللّهمّ ارزقنی زیارت الحسین بحقّ الحسین و جدّه و ابیه و امّه و اخیه و ذرّیته و بنیه علیه السلام.

خدایا روزی کن زیارت امام حسـین علیه السلام را بر ما بحقّ امام حسین علیه السلام و جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام و مادرش فاطمه زهرا سلام الله علیها و برادرش امام حسن علیه السلام و اولادش علیه السلام.

ثواب کربلا

مقدّس زنجانی نوشـته که در بعضـی روایت وارد شده که در عوض هر درهمی که زائران امام حسـین علیه السلام در خصوص زیارت آن

حضرت مصرف کنند دوازده هزار شهر در بهشت از خداوند عالم به ایشان عطاء می شود، و به هر قدمی که بر می دارند ثواب هفتاد حجّ و هفتاد عمره می باشد، و هر گاه در آن سفر بمیرند ملائکه رحمت مشایعت ایشان می کنند و حنوط و کفن او را از بهشت می آورند، و برای او نماز میگذارند، و از ریاحین بهشت بر قبر او فرش می کنند و از هر طرف به قدری که چشم کار می کند قبر او را وسیع می گردانند، و تا روز قیامت دری از بهشت بر قبر او می گشایند و چون زائران امام حسین علیه السلام به حوالی کربلا رسند، صدّیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها با جمعی از حوریان بهشت به پیشواز ایشان می آیند و حضرت فاطمه سلام الله علیها با مقنعه خود گرد و غبار راه را از روی ایشان پاک میکند، و به ایشان می فرماید:

خوش آمدید ای زائران فرزند غریب من، مژده باد شما را به جمیع خیرات دنیا و آخرت پس صدّیقه طاهره در زیارت پسر مظلومش با ایشان موافقت می کند و ایشان را به منزل می رساند و ثواب هزار حجّ مقبول و هزار عمره مقبول مانند حجّ و عمره رسول خدا صلی الله علیه و آله در نامه اعمالش می نویسند و به ایشان عطاء فرماید، و چون بخواهد به خانه خود مراجعت نماید رسول خدا صلی الله علیه و آله ملکی به نزد قبر او فرستاده سفارش می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

که عملت را از سر بگیر

به درستی که خداوند عالم گناهان گذشته تو را آمرزید.

ذَنبُنَا اللَّیلُ وَ الوِلاَیهُ شَمسٌ

جَعَلَ اللّهُ مَحوَها بِضیاها

ذَرَّهُ مِن وَ ذادِنا لِحُسِینٍ

شِبهُ اِلاکسیرِ بَل نَراهُ وَ وَراها

وَ بِهِ نَرنَجی اِنقِلابَ خَطایا

ذَرَّهٌ مِن وَ ذادِنا لِحُسِینٍ

تارک زیارت کربلا

هارون بن خارجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که:

قال سئلته عمّن تَرَکَ زیارَه الحسین ۷ مِن غَیرِ مِلّه،

فقال هذا الرّجل مِن اهل النّار. هارون می گوید:

سؤال کردم از امام صادق علیه السلام از کسی که ترک کرده است زیارت حسین علیه السلام را، حضرت فرمود:

او از اهل جهنّم است. و در روایت دیگری میباشد که، شخصی عرض کرد به امام صادق علیه السلام یابن رَسُول اللّه ما تَقُول فیمَن تَرَکَ زیاره الحسین علیه السلام و هو یقدرُ علی ذلک، قال:

علیه السلام اَقول انَّه قَد عقّ رسول اللّه و عقّنا و استَخَفّ بامر هوله و مَن زارَه کان اللّه له من وراء حوائجه و کفی ما اهمّه امر دنیا و انَّه تعالی لیجلب الرّزّق علی العبد و یخلف علیه ما انفق یغفر ذنوبه خمیسن سنه و یرجع الی اهله و ما علیه وزرٌ و لا خطیئته الّا و قد محیت ذنوبه من صحیفته و یجعل له بکل درهم انفقه عشر آلاف درهم و ذخّر ذلک فاذا حشر قیل له، لک عشره آلاف درهم و انّ اللّه نظر لک و ذخّرها لک. (۳۴) ترجمه:

کسی از محضر امام صادق علیه السلام سؤال کرد یا بن رسول اللّه صلی الله علیه و آله چه می گوئی!

در مورد کسی که ترک میکند زیارت قبر امام حسین علیه السلام را در حالی که می تواند به زیارت کربلا و قبر شریف آن حضرت برود؟

حضرت

فرمود:

می گویم آن شخص نسبت به رسول خدا و ما اهل بیت عاق شده است و سبک شمرده دستور ما را. هر کس زیارت کند قبر جدّم حسین علیه السلام را خداوند حوائجش را برآورده می سازد، و کفایت می کند مهمترین مسائل دنیوی اش را، و روزی او را افزون می کند، و انفاق می کند، و می آمرزد گناهانش را پنجاه سال، و ثوابش به خودش و اهل او بر می گردد، و هیچ وزر و گناهی از او نمی ماند مگر آنکه احاطه می کند خداوند گناهانش را در نامه اعمالش و خداوند برای هر درهمی که در راه کربلا انفاق کرده ده هزار درهم برای او ذخیره می سازد، پس زمانی که محشور می شود به او گفته می شود که برای تو ده هزار درهم می باشد که خداوند به تو عطاء فرموده است و برای تو ذخیره گردانیده است.

دزدی با نام امام حسین علیه السلام

از مرحوم سید احمد بهبهانی نقل شده:

در ایام توقفم در کربلا حاج حسن نامی در بازار زینبیه، دکانی داشت که مهر و تسبیح می ساخت و می فروخت. معروف بود که حاجی تربت مخصوصی دارد و مثقالی یک اشرفی می فروشد. روزی در حرم امام حسین علیه السلام حبیب زائری را دزدی زد و پولهایش را برد. زائر خود را به ضریح مطهر چسبانید و گریه کنان می گفت:

یا اباعبداللّه در حرم شما پولم را بردند، در پناه شما هزینه زندگیم را بردند. به کجا شکایت ببرم؟

حاج حسن مزبور حاضر متأثر شد و با همین حال تأثر به خانه رفت و در دل به امام حسین علیه السلام گریه می

کرد.

شب در خواب دید که در حضور سالار شهیدان به سر می برد به آقا گفت:

از حال زائرت که خبر داری؟

دزد او را رسوا کن تا پول را برگرداند.

امام حسین فرمود:

مگر من دزد گیرم؟

اگر بنا باشد که دزدها را نشان دهم باید اول تو را معرفی کنم. حاجی گفت:

مگر من چه دزدی کردم؟

حضرت فرمود:

دزدی تو این است که خاک مرا به عنوان تربت می فروشی و پول می گیری. اگر مال من است چرا در برابرش پول می گیری و اگر مال توست، چرا به نام من می دهی؟

عرض کرد:

آقا جان!

از این کار توبه کردم و به جبران می پردازم.

امام حسین علیه السلام فرمود:

پس من هم دزد را به تو نشان می دهم. دزد پول زائر، گدایی است که برهنه می شود و نزدیک سقاخانه می نشیند و با این وضعیت گدایی می کند، پول را دزدید و زیر پایش دفن کرد و هنوز هم به مصرف نرسانده. حاجی از خواب بیدار می شود و سحرگاه به صحن مطهر امام حسین علیه السلام وارد می شود، دزد را در همان محلی که آقا آدرس داده بود شناخت که نشسته بود.

حاجی فریاد زد:

مردم بیایید تا دزد پول را به شما نشان دهم. گدای دزد هر چه فریاد می زد مرا رها کنید، این مرد دروغ می گوید، کسی حرفش را گوش نداد.

مردم جمع شدند و حاجی خواب خود را تعریف کرد و زیر پای گدا را حفر کرد و کیسه پول را بیرون آورد. بعد به مردم گفت:

بیایید دزد دیگری را نشان شما دهم، آنان را به بازار برد و درب دکان خویش را بالا زد

و گفت:

این مالها از من نیست حلال شما. بعد تربت فروشی را ترک کرد و با دست فروشی امرار معاش می کرد. (۳۵)

فیض گریستن به شهدای کربلا

روزی شخصی به خدمت حضرت سید الساجدین علیه السلام رفته و استدعای ضیافت از آن بزرگوار نمود

و در بعضی از کتب مراثی نام آن شخص را زهری ذکر کرده اند و معروض داشت که بنای دامادی و عروس آوردن برای فرزند خودم دارم، استدعا از جناب شما دارم که با اهل بیت علیه السلام به خانه من تشریف آورده و خانه مرا رشک گلستان اِرَم فرمایید آن سرور در جواب فرمود:

که بعد از شهادت پدر بزرگوار خود و جوانان هاشمی اکل و شرب من شربت اشک چشم و مائده من الم و محنت و مصیبت ایشان است آن شخص عرض کرد:

ای آقای من غرض من از میهمانی آنست که مجلسی آراسته کرده ام و جمعی از اعوان را به مجلس دعوت نموده ام که عزاداری پدر مظلومت را نمایند، و منظورم ذکر مصیبت و بیان مرثیه سید الشّهداء علیه السلام است، تا شیعیان شما از فیض گریستن به شهدای کربلا بهره مند شوند. چون آن بزرگوار نام عزاداری سید الشّهداء علیه السلام را شنیدند، وعده داده و قبول فرمودند، و آن مرد در خدمت امام زین العابدین علیه السلام بود تا به خانه خود وارد گردید، و مجلسی از شیعیان و جگر سوخته گان منعقد گردانید، و روضه خوان مشغول ذکر مصائب شهید کربلا گردید تا کلام به این جا رسانید که گفت:

غریب کربلا.

در آن زمان که لب تشنه بود و حالت زار

رخش چو آینه دل گرفته زنگ غبار

نشسته بر تن او بس که ناوک

کاری

نهال قامت او شد خدنگ پر داری

نداد آب کمش غیر اشک گلگون رنگ

کسی نرفت به دل جوئیش بغیر خدنگ

بغیر تیغ کسی سرگذشت او نشنید

کسی به سوز دل او بجز عطش نرسید

ز خاک کسی سر او را بر نداشت غیر سنان

نکرد حفظ تنش کسی بغیر دیده روان

کسی نکرد بجز خاک مرهم داغش

چو ابر وارد گلزار قتلگاه شدند

چو دید زینب غمدیده نعش شاه شهید

رو نمود به مدینه ز سوز ناله کشید

چون سخن به اینجا رسید ناله و فریاد از حضّار مجلس بلند گردید و حضرت سید السّاجدین علیه السلام چنان گریست که بیهوش گردید، و صدای گریه اهل مجلس غلغله ای به صوامع ملکوت انداخت و چون ذاکر از مرثیه فارغ گردید، صاحب خانه زهری در صدد خدمت گذاری و خوردن و آشامیدن میهمانان مجلس مشغول شد، سپس متوجّه مجلس گردید دید آن حضرت در جای خود نیستند مضطرب الحال شد و به تفحّص و جویای آن بزرگوار در آمد، دید آن حضرت داخل خدمتکاران مجلس شده و مشغول خدمتگذاری به اهل مجلس میباشد، حتّی کفش اهل مجلس را جفت میکرد. (۳۶)

جنّیان در کربلا

پس از آن که امام حسین علیه السلام وارد کربلا شد ابن زیاد تمام راههایی که به کربلا متّصل می شد بست، تا کسی نتواند به کمک امام حسین علیه السلام بیاید، پنج نفر از شیعیان شبها حرکت میکردند و روزها در گودالها خودشان را پنهان می نمودند در یکی از قرّاء بین کوفه و کربلا در کوخی پنهان شده بودند که ناگهان دو نفر پیر و جوان سفید پوش ظاهر شدند و سلام کردند گفتند:

نترسید ما از مؤمنین جنّ هستیم و مثل شما قصد

یاری امام حسین علیه السلام را داریم، یکی از آنها گفت:

بهتر است من کربلا- بروم و خبری برایتان بیاورم، گفتم، چه بهتر منتظر بودند طولی نکشید که برگشت، ولی خودش را نشان نداد، تنها با اشعار جانگدازی مطلبش را رساند به خدا سوگند از کربلا نیامدم مگر دیدم بدن امام حسین علیه السلام را بر روی خاکها. (۳۷)

با عشق حسین خلق و خو باید کرد

از کرب بلایش گفتگو باید کرد

با دیده گریان به در و درگاهش

رو کرده و کسب آبرو باید کرد

تربت کربلا در کفن

مرحوم حاج مؤمن رحمه اللّه علیه، فرمود:

مخدّره محترمه ای (که نماز جمعه اش را ترک نمی کرد) بمن خبر داد که مقدار نخودی تربت اصلی کربلا بمن رسیده و آن را جوف کفن خود گذارده ام، و هر سال روز عاشورا خونی می شود، به طوری که رطوبت خونها به کفن سرایت می کند و بعد تدریجا خشک میشود.

از آن مخدّره خواهش کردم که روز عاشورا را به منزلش بروم و آن را ببینم قبول کرد.

روز عاشورا رفتم به منزل آن مخدّره بقچه کفنش را آورد و باز کرد.

حلقه ای از حلقه خون در کفن مشاهده نمودم و تربت مبارک را دیدم همان طوری که آن مخدّره گفته بود، تر و خونین و علاوه لرزان است. از دیدن آن منظره و تصوّر بزرگی مصیبت آن حضرت سخت گریان و نالان و از خود بی خود شدم. (۳۸)

ای حسین جانم سفر تا کوی جانان کرده ای

خاک گرم کربلا را بوسه باران کرده ای

خاتم انگشتری را نوش کردی جای آب

با سر از تن جدایت ذکر قرآن کرده ای

بی احترامی به تربت کربلا

موسی ابن عبدالعزیز نقل نمود:

در بغداد یوحنّای نصرانی مرا دید و گفت، تو را به حقّ دین و پیغمبرت قسم میدهم که این شخص که در کربلا است و مردم او را زیارت می کنند کیست؟

گفتم:

پسر علی بن ابی طالب علیه السلام است و دختر زاده رسول آخر الزمان محمّد صلی الله علیه و آله می باشد و اسمش حضرت سید الشّهداء علیه السلام است چطور شد که این سوال را از من میکنی؟

گفت قضیه عجیبی دارم، گفتم بگو!

گفت:

خادم هارون الرّشید نصف شبی بود آمد درب خانه و مرا با

عجله برد، تا به خانه موسی بن عیسی هاشمی گفت امر خلیفه است که این مرد را که قوم و خویش من است علاج کنی، وقتی که نشستم و معاینه کردم، دیدم بی خود است و فایده ای ندارد، پرسیدم چه مرضی دارد؟

و چطور شد که این طور گردید؟

دیدم طشتی آماده کردند و هر چه درون شکمش بود در طشت خالی گردیده،

گفتم:

چه واقع شده است، گفتند:

ساعتی پیش از این نشسته بود و با خانواده خود صحبت می کرد و الان به این حال افتاد سبب را پرسیدم!

گفتند:

شخصی قبل از این در مجلس بود که از بنی هاشم بود و صحبت از حسین بن علی علیه السلام و خاک قبر او و کربلا در میان آمد. موسی بن عیسی گفت:

شیعیان در باب حسین بن علی علیه السلام تا حدّی غلوّ دارند که خاک کربلا از قبر سید الشّهداء را برای مداوا استفاده می کنند. آن شخص گفت این بر من واقع شده اما با تربت امام حسین علیه السلام آن درد بکلّی از من زایل شد و حق تعالی مرا به وسیله آن تربت نفع کلّی بخشید. موسی بن عیسی گفت:

از آن تربت نزد تو چیزی هست؟

گفت بلی!

گفت بیاور، آن شخص رفت و بعد از چند لحظه آمد و اندکی از آن تربت را آورد و به موسی بن عیسی داد، موسی هم آن را برداشت و از روی استهزاء و تمسخر به آن شخص، تربت را در میان دبر خود گذاشت و لحظه ای بر نیامد که فریاد، و فغانش بر آمد، (النّار النّار الطشت الطشت) و تا طشت را آوردند از اندرون او اینها

که می بینی بیرون آمد. فرستاده هارون گفت:

هیچ علاجی در آن می بینی؟

من چوبی را بر داشتم و دل و جگر او را نشان دادم، و

گفتم:

مگر عیسای پیغمبر که مرده ها را زنده می کرد این مرض را علاج کند.

از خانه بیرون آمدم و آن بد بخت بد عاقبت را در آن حال واگذاردم چون سحر گردید صدای نوحه و شیون و زاری از آن خانه بلند گردید. یوحنّا به این سبب مسلمان گردید. و اسلام را بر خود قبول کرد، و مکرر زیارت حضرت سید الشّهداء علیه السلام میرفت، و طلب آمرزش گناهان خود را در آن بقعه شریف می نمود. این سزای کسی است که تربت امام حسین علیه السلام و خاک کربلا را مسخره نماید.

خاک کربلا هدیه حضرت امام رضا علیه السلام (۳۹)

در کتاب مفاتیح الجنان به سند معتبر روایت شده که:

شخصی گفت:

حضرت امام رضا علیه السلام برای من از خراسان بسته متاعی فرستاد چون بسته را باز کردم دیدم در میان آن خاکی بود، از آن مردی که بسته را آورده بود پرسیدم که این خاک چیست؟

گفت:

خاک قبر حائر امام حسین علیه السلام است، تا به حال نشده که حضرت چیزی برای کسی بفرستد و در میان آن جامه و لباسها یک مقدار تربت کربلاـ حائر حسین علیه السلام نگذارد و می فرماید این تربت کربلاـ امان است از بلاها به اذن و مشیت خداوند متعال. السلام علی علی بن موسی الرضا علیه السلام (۴۰)

ما را بود به خانه دل آرزوی تو

از خاک کربلا ی توئیم بوی تو

بوئیم خاک کوی تو ای شاه کربلا

گیریم شمه ای ز گلستان کوی تو

قبر تو در دلی است که با مهرت آشناست

آن دل

که هست روی امیدش به سوی تو

بی گوهر ولای تو کس را چه آبرو

کز مخزن ولاست، درّ آبروی تو

نام تو بر کتیبه آفاق نقش بست

با خامه جلال ز خون گلوی تو

مسلمان شدن به برکت خاک کربلا

در زمان شاه صفوی سفیری (که در علوم ریاضیه و نجوم مهارتی تمام داشت و گه گاهی هم از ضمایر و اسرار و اخبار غیبیه می گفت) از طرف دولت استعمارگر فرنگ به ایران آمد در آن زمان پایتخت ایران اصفهان بود وارد اصفهان شد تا که تحقیقی درباره ملت و اسلام کند و دلیلی برای آن پیدا نماید. سلطان وقتی او را دید و از خیالاتش آگاهی پیدا کرد تمام علمای شهر اصفهان را برای ساکت کردن و محکوم کردن آن شخص خارجی دعوت نمود، که از جمله آنها مرحوم آخوند ملامحسن فیض کاشانی (رضوان الله تعالی علیه) که معروف به فیض کاشی بود حضور پیدا کرد.

حضرت آخوند کاشی رو به آن سفیر فرنگی نمود و فرمود:

قانون پادشاهان آن است که از برای سفارت مردان بزرگ و حکیم و دانا و فهمیده و با سواد را اختیار می کنند. چطور شده که پادشاه فرنگ آدمی مثل تو را انتخاب کرده؟!

سفیر فرنگی خیلی ناراحت شده و بر آشفت و گفت:

من خودم دارای علوم و سرآمد تمام علم ها می باشم آن وقت تو به من می گویی، من حکیم و دانا نیستم؟!

مرحوم فیض کاشی فرمود:

اگر خود را آدم دانا و فهمیده و تحصیل کرده می دانی بگو ببینم در دست من چیست؟

سفیر مسیحی به فکر فرو رفت و پس از چند دقیقه ای رنگ صورتش زرد شد و عرق انفعال بر جبینش پیدا شد.

مرحوم کاشی لبخندی زد و فرمود:

این بود کمالات تو که از این امر جزئی عاجز شدی؟

تو که می گفتی از نهان و اسرار انسانها خبر می دهم چه شد؟

سفیر گفت:

قسم به مسیح بن مریم که من متوجّه شده ام که در دست تو چیست و آن تربت از تربت های بهشت است، لیکن در حیرتم که تربت بهشت را از کجا به دست آورده ای؟!

مرحوم آخوند فیض کاشی فرمود:

شاید در محاسباتت اشتباه کرده ای!

و قواعدی را که در استکشافات این امور به کار برده ای ناقص بوده است، سفیر مسیحی گفت:

خیر این طور نیست، لکن تو بگو تربت بهشت را از کجا آورده ای؟

مرحوم فیض فرمودند:

آیا اگر بگو یم اقرار به حقّانیت اسلام میکنی؟!

آنچه در دست من هست تربت پاک آقا سید الشّهداء علیه السلام می باشد.

سپس دست خود را باز کرد و تسبیحی را که از تربت کربلا بود، به سفیر نشان داد و گفت:

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند، کربلا قطعه ای از بهشت است. تصدیق سخن توست!

تو خود اقرار کردی و گفتی، قواعد و علوم این حدیث من خطاء نمی کند و حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله را هم در صدق گفتارش اعتراف کردی، و پسر پیغمبر ما در این تربت که قطعه ای از بهشت است، مدفون است اگر غیر این بود در بهشت و تربت آن مدفون نمی شد، سفیر چون قاطعیت برهان و دلیل را مشاهده کرد مسلمان شد. (۴۱)

یک دانه تسبیح از تربت کربلا

شیخ طوسی قدس الله سره نقل فرموده که:

حسین بن محمّد عبداللّه از پدرش نقل نمود، که گفت:

در مسجد جامع مدینه نماز می خواندم مردان غریبی را دیدم که

به یک طرف نشسته با هم صحبت می کردند.

یکی به دیگری می گفت:

هیچ می دانی که بر من چه واقع شده، گفت:

نه!

گفت:

مرا مرض داخلی بود که هیچ دکتری نتوانست آن مرض را تشخیص بدهد تا دیگر نا امید شدم. روزی پیرزنی به نام سلمه که همسایه ما بود به خانه من آمد مرا مضطرب و ناراحت دید گفت اگر من تو را مداوا کنم چه می گویی؟

گفتم!

به غیر از این آرزویی ندارم. به خانه خود رفته و پیاله ای از آب پر کرده و آورد و گفت:

این را بخور تا شفا یابی من آن آب را خوردم بعد از چند لحظه خود را صحیح و سالم یافتم، و از آن درد و مرض در من وجود نداشت تا چند ماه از آن قضیه گذشت و مطلقا اثری از آن مرض در من نبود.

روزی همان عجوزه به خانه من آمد، به او گفتم ای سلمه بگو ببینم آن شربت چه بود که به من دادی و مرا خوب کردی!

و از آن روز تا به حال دردی احساس نمی کنم و آن مرض برطرف گردید. گفت:

یک دانه از تسبیحی که در دست دارم پرسیدم، که این چه تسبیحی بود، گفت:

تسبیح از تربت کربلا بوده است که یک دانه از این تسبیح در آب کرده به تو دادم. من به او پرخاش کردم و

گفتم:

ای رافضه (ای شیعه) مرا به خاک قبر حسین مداوا کرده بودی، دیدم غضبناک شد و از خانه بیرون رفت و هنوز او به خانه خود نرسیده بود که آن مرض بر من برگشت، و الحال به آن مرض گرفتار و هیچ طبیبی آن را

علاج نمی توانـد بکنـد، و من بر خود ایمن نیسـتم و نمی دانم که حال من چه خواهـد شد. در این سـخن بودند که مؤذّن اذان گفت ما به نماز مشغول شدیم و بعد از آن نمی دانم که حال آن مرد به کجاست و چه به حال او رسیده است. (۴۲)

ای مهد پناه بی کسان درگاهت

ای شهد شفاء محبّت دلخواهت

ای تربت پاک کربلای تو حسین

درد همه را دوای درمانگاهت

شهیدان کربلا

بهترین انسانها کسانی بودند که در کربلا به شـهادت رسـیدند، و در رکاب نور چشم حضـرت صدیقه طاهره سـلام الله علیها به فوز عظیم نائـل آمدنـد. و بـدان جهت خـاک کربلا توتیای چشـمان اؤلیاء گردیـد. کمال همنشـین در من اثر کرد، و گر نه من همـان خاکم که هسـتم. امّا در مورد تعـداد و اسامی آن سـعادتمندان اختلاف است ولی در بررسـی اصـحّ اقوال بعضـی تعـداد شاهدین عاشورا را هفتاد و دو نفر و بعضـی هشـتاد و چهار نفر شـهید می دانند. بنا بر روایتی سـی و دو نفر سوار و هشتاد و دو پیاده گفته اند امّا طبق روایتی از امام باقر علیه السلام که فرمودند:

لشـگر جـدّم حسـین علیه السـلام چهل و پنـج سوار و صـد پیاده بودند و به روایتی دیگر سـی نفر نیز از لشـگر دشـمن در شـب عاشورا به لشگر مظلوم کربلا ملحق شدند.

بالاخره پس از تحقیق واثق از کتابهای معتبر تعـداد شـهداء و سُعِدای عظیم القدر کربلا هشـتاد و هفت نفر به نظر می رسد. در اینجـا به جهت تیمّن و تـبرک و تمسّـک به ارواح آن پاکـان درگـاه الهی و همچنین اداء دِین نسـبت به آن بزرگواران، اسـامی ایشان را

یاد آور می شویم. شاید که قیامت ایشان نیز از ما نامی برده و یاری بکنند. انشاء اللّه

۱- حرّ بن یزید ریاحی

۲- مصعب برادر حرّ شهید

۳- علی خلف ارجمند حرّ

۴- غزّه غلام سعادت مند حرّ

۵- عبداللّه بن عُمَر

۶- بَریر بن خضیر همدانی

۷- وهب بن عبداللّه کلبی

۸- عَمر بن خالد اَزدی

۹- خالد بن عمر

۱۰- سعد بن عبد اللّه کلبی

۱۱- عُمیر بن عبداللّه

۱۲- نافع بن هلال بجلّی

۱۳- مسلم بن عوسجه

۱۴ - حبیب بن مظاهر

۱۵ - ظهیر بن حسان

۱۶ - سعید بن عبداللّه

۱۷ - زُهیر بن قین

۱۸ - عبد الّرحمن بن عبداللّه یزنی

۱۹ - عمرو بن قر ظه انصاری

۲۰ – جوان آزاد کرده اباذر غفاری

۲۱ – عمرو بن خالد صیداوی

۲۲ – خنظله بن اسعدی شای

۲۳ – سُوید بن ابی المطاع

۲۴ – یحیی بن مازنی

۲۵ – قرّه بن ابی قره غفاری

۲۶ – مالك بن انس

۲۷ – عمرو بن مطاع جعفی

۲۸ – حجّاج بن مسروق

۲۹ – جوانی که پدر او را در معرکه شهید کرده بودند، بعضی می گویند پسر مسلم بن عوسجه است

۳۰ – جناد بن حارث انصاری

۳۱ – عمر بن جناده

۳۲ – عبد الرّحمن بن عروه

۳۳ – عابس بن شبیب شاکری

۳۴ – شوذب غلام عابس

۳۵ – عبدالله غفاری

۳۶ – عبد الرّحمن غفاری

۳۷ – غلام ترک سید السّاجدین

۳۸ – زید بن زیاد

۳۹ – ابو عمرو تهشلی

۴۰ – یزید بن مهاجر

۴۱ – محمد بن بشر حضرمی

۴۲ – هاشم پسر عم عمر سعد

۴۳ – هلال بن حجّاج

۴۴– ابو تمامه صیداوی

۴۵ – یزید بن حصین همدانی

۴۶ – سعد غلام امیر المؤمنین علیه السلام

۴۷ – یحیی بن کثیر انصاری

۴۸ – معلّی بن معلّی

۴۹ – طرمّاح بن عدی بن حاتم

۵۰ – معلّی بن حنظله

۵۱

– جابر بن عروه

۵۲ – مالک

۵۳ – سیف بن ابی حارث

۵۴ – مالک بن عبداللّه سریع

۵۵ – اسامی شهداء از اولاد عقیل بن ابیطالب که تعدادشان هشت نفر بوده، به شرح زیر می باشد:

عبداللّه بن مسلم عقیل

موسی بن عقیل

محمّد بن مسلم بن عقیل

جعفر بن عقیل

عبداللّه بن عقیل

محمّد بن ابی سعید عقیل

علی بن عقیل. یکنفر از آل هاشم به نام احمد بن محمّد هاشمی اولاد جعفر طیار که تعدادشان سه نفر بوده است

محمّد بن عبداللّه بن جعفر

عون بن عبداللّه بن جعفر

عبید اللّه بن عبد اللّه بن جعفر طیار

که همگی فرزندان شیر زن کربلا زینب کبری بودند.

فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام که تعدادشان شش نفر بوده است و همگی جوان بودند:

شاهزاده ابوبکر

عبداللّه اکبر

احمد بن حسن علیه السلام

ابو القاسم بن حسن

قاسم بن حسن

و عبدالّله اصغ

فرزندان امیر المؤمنین علی علیه السلام که با حضرت سید الشّهداء علیه السلام نه نفر بودند:

ابو بکر بن علی

عمر بن علی

عثمان بن علی

جعفر بن علی

عبدالّله بن علی

محمّد بن علی

اصغر بن علی

فضل بن علی

حضرت عبّاس قمر بنی هشام بن علی علیه السلام

حسین علیه السلام شهید عطشان کربلا

فرزندان حضرت ابی عبدالّله الحسین علیه السلام که پنج نفر بودند:

علی اکبر شبه النّبی صلی الله علیه و آله

جعفر بن حسین علیه السلام

محمّد بن حسین علیه السلام

عبدالّله بن حسین علیه السلام

علی اصغر کوچکترین شهید مظلوم کربلا

مجموع شهدایی که نامبرده شد، پنجاه و پنج نفر اصحاب و انصار و یاران حضرت سید الشّهداء علیه السلام بوده و یک زن که زوجه وهب و سی و دو نفر نزدیکان و برادران و پسر عموها و فرزندان و برادر زاده گان سلطان مظلومان عالم می باشند، که در آن صحرا هر

یک با اعتقاد کامل و کامل اعتقاد قدم به میدان جهاد در راه خدا گذارده و سربازی در راه فرزند پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نمودند.

روحشان شاد و راهشان پر رهرو باد. اللّهمّ اَحشُرنا مَعَهُم.

احترام امام زمان به تربت سیدالشهدا علیه السلام

یکی از بانوان مؤمنه پرهیزگار به نام خدیجه ظهوریان فرزند عباسعلی که هم اکنون قریب نود سال از عمر با برکت خود را پشت سر گذاشته و با آنکه نزدیک ده سال است بر اثر سکته از پا در آمده و با کمک عصا خود را به این سو و آن سو می کشاند نماز جماعتش ترک نمی شود، نقل می کند:

حدود سی سال قبل مهر تربتی را که خود از کربلا آورده بودم کثیف شده بود، آن را بردم در آب روان (آب خیابان وسط شهر مشهد مقدس) شستشو دادم و در میان سطل گذاشته برگشتم، روبروی مسجد دوازده امامی ها که رسیدم با خودم گفتم خوب است مهر را بر گردانم، تا وقتی که به منزل می رسم طرف دیگرش نیز خشک شود، مهر را که برگردانیدم بر اثر خیس بودن طرف زیرین مهر، قدری تربت به انگشت بزرگم چسبیده انگشتم را به دیوار روبروی مسجد مالیده و رفتم. شب در خواب دیدم آقای بزرگواری که به ذهنم رسید حضرت حجه بن الحسن امام زمان - ارواحنا فداه - هستند، سرشان را به همان جای دیوار که ذکر شده گذاشته و به من می فرمایند:

«اینجا تربت جدّم حسین علیه السلام را مالیده ای!»

قدر کربلا

امام صادق علیه السلام می فرماید:

که هر کس یک روز در خدمت حضرت سید الشّهداء علیه السلام به سر برد (یعنی در تربت کربلا، جایی که خون ابا عبداللّه الحسین علیه السلام و یاران و فرزندانش ظلما ریخته شد) در نامه اعمال او ثواب احیاء هزار شب قدر نوشته می شود. (۴۳)

یاران چو از طلیعه انوار کربلا

پر نور گشته دیده

زوّار کربلا

صبح نشاط در نظرم شام تیره شد

از صبح تیره فام شب تار کربلا

دیدم بچشم خویش که نرگس در آن زمین

بگریستی چو دیده بیمار کربلا

سرخ است گر خطّ جوانان هاشمی

از سبزه زار صحن سمن زار کربلا

هشت خاصّیت زمین کربلا

تربت حضرت سید الشّهداء بر اساس روایات موثّق آثار فراوانی دارد، از آن جمله:

۱ – طبق روایات رسیده سجده کردن بر تربت حضرت حسین علیه السلام موجب قبولی نماز است، که امام صادق علیه السلام می فرماید:

السُّجُودُ عَلی تُربَه الحُسین علیه السلام یخرِقُ الحُجبُ السَّبعه.

سجده کردن بر تربت امام حسین علیه السلام هفت حجاب را از (منع قبولی آن) نماز بر می دارد.

۲ – ذکر با تسبیح تربت سیدالشّهداء برای هر ذکر چهل حسنه در نامه اعمال می نویسند، و حتّی بدون ذکر، تسبیح را در دست چرخاندن هر یک بیست حسنه دارد.

۳ – هر گاه کام نوزاد را با تربت سید الشّهداء باز کنند مانند اکسیری که مس را به طلا مبدل میسازد و وجود نوزاد را از هر پلیدی دور نموده و محبّت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در دل او می کارد.

۴ – بر لحد یعنی قبر هر میتی که تربت کربلا باشد از عذاب قبر رهانیده میشود.

۵ – تربت کربلا بر هر درد بی درمانی شفا بخش می باشد کما اینکه بسیار تجربه شده است و در کتب مختلف ذکر گردیده است.

۶ – خاک مقتل حسین بن علی علیه السلام حصن، یعنی حصار می باشد از هر آفات و هر گزندی، و هر کس آن را با خود حمل نماید، محفوظ خواهد ماند.

۷ - آرام بخش تلاطم موّاج دریاهاست یعنی

هرگاه دریا به تلاطم آید، و چاره از همه جا قطع گردد و کمی تربت کربلا بر آن بپاشند دریا آرام میگیرد.

۸ - تربت مظلوم کربلا۔ تحفه حوریان بهشت است آن گاه که در روز قیامت ماه و خورشیدی نیست تا نور افشانی کند و ظلمات محشر همه جا را فرا می گیرد، به دستور خداوند خاک کربلا که تربت سیدالشّهداء علیه السلام می باشد برداشته شده و در بالای بهشت قرار داده می شود و نور عظیمی از تربت آن حضرت همه جا را روشن می کند و همه دیدگان را خیره می سازد کما اینکه خورشید چشم انسان را می زند و کسی نمی تواند مستقیم به آن نگاه کند. (۴۴)

زیارت کربلا و ایمان

ابو جعفر خضرمی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که:

قال:

سمعت یقول محمّد بن علی علیه السلام من ارادَ اَن یعلم انّه من اهل الجنّه فیعرفن حبّنا علی قلبه فان قبل فهو مؤمن و من کان لنا محبّا فلیس فلیرغب فی زیاره الحسین علیه السلام و فمن کان للحسین علیه السلام محبّا و زوّارا ما یجب لنا اهل بیت و کان من اهل الجنّه و من لم یکن زوّرا کان ناقص الا یمان. (۴۵)

ابو جعفر خضرمی از امام محمّد باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

هر کس که می خواهد بداند از اهل بهشت است یا نه، به قلبش مراجعه کند، اگر محبت ما را قلب او قبول کرد، پس مؤمن است، و کسی که محبّ ما بود رغبت به زیارت قبر امام حسین علیه السلام دارد، و هر کس محب و زوّار امام حسین علیه السلام

او اهل بهشت است، و اگر محب ما و امام حسین علیه السلام بود ولی زائر قبر آن حضرت نباشد او ناقص الایمان می باشد.

آرزو دارم حسین جان تا شوم قربان تو

جان ندارد قابلی گردد فدای جان تو

آرزو دارم حسین جان تا ببینم روی تو

کاش می گشتم فدای تو در کوی تو

آرزو دارم حسین جان تا ببینم کربلا

ای همه هستی من بادا فدای نینوا

آرزو دارم حسین جان تا بپویم راه تو

روز و جویم، شوم دل خواه تو

مباهات خدا بر زائر کربلا

از ذریح محاربی منقول است که گفت:

به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کردم آنچه به من می رسد از قوم و فرزندان من هر گاه به ایشان نقل می کنیم ثواب زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام را تکذیب من می کنند و می گویند:

تو دروغ می بندی بر امام جعفر علیه السلام حضرت فرمود:

ای ذریح!

بگذار مردم را که به هر جا که خواهند بروند. والله، که حق تعالی مباهات می کند به زایران حضرت امام حسین علیه السلام و آنها که از راه های دور به زیارت آن حضرت می روند، با ملائکه مقرّبین و حاملان عرش خود حتّی آنکه می فرماید به ایشان که:

آیا نمی بینید زیارت کنندگان قبر حسین بن علی علیه السلام را که آمده اند با نهایت شوق به سوی آن حضرت و به سوی فاطمه زهرا سلام الله علیها. به عزّت و جلال و عظمت خود سوگند می خورم که:

واجب گردانم برای ایشان کرامت خود را که ایشان را گرامی دارم و داخل گردانم ایشان را در بهشتی که مهیا کرده ام برای دوستان خود پیغمبران و رسولان خود. ای ملائکه

من!

اینها زیارت کنندگان حسین اند که محبوب محمّد صلی الله علیه و آله است که او پیغمبر و حبیب من است و هر که مرا دوست می دارد حبیب مرا دوست می دارد و هر که حبیب مرا دوست می دارد محبوب او را دوست می دارد. و هر که حبیب مرا یا محبوب او را دشمن می دارد بر من لازم است که او را به بدترین عذاب های خود عذاب کنم و به آتش خود او را بسوزانم. و جهنّم را جایگاه او گردانم و او را عذاب کنم که هیچ یک از عالمیان را عذاب نکرده باشم. (۴۶)

مشایعت ملائک زائر کربلا را

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که:

چون شخصی از خانه خود بیرون آید به عزم زیارت حضرت امام حسین علیه السلام به سوی کربلا مشایعت کنند او را از هفتصد ملک از بالای سر او و زیر پای او از جانب راست و چپ و پیش رو و پشت سر او تا او را به اهلش برسانند.

پس چون زیارت کند آن حضرت را ندا کند او را منادی که:

(گناهانت آمرزیده شد پس از سر گیر عمل را).

پس با او برمی گردند آن ملائکه تا داخل خانه خود شود.

پس به او می گویند که:

(تو را به خدا سپردیم).

پس پیوسته به زیارت او می آیند تا روز مردن او و بعد از مرگ او، هر روز. و زیارت می کنند حضرت امام حسین علیه السلام را و ثوابش از آن مرد است. (۴۷)

مأوای حسین

ای زمین کربلا اینجا بود مأوای من

می شود ای کربلا اینجا فزون غمهای من

کربلا بر روی تو عرش خدا بنهاده پا

تا ببوسد خلق عالم خاک زیر پای من

کربلا اینجا دگر وادی جانبازان بود

قاب قوسین عون و جعفر، اکبر او ادنای من

کربلا وادی طور مصطفی اینجا بود

غرق خون اینجا بیند خواهرم سیمای من

کربلا این سرزمین گلزار زهرا می شود

در کنار یکدیگر پرپر شود گلهای من

از برای کشتن من شمر دون بی حیا

میزند با چکمه بر سینه سینای من

این سر نورانی بالای نی منزل کند

می چکد از نوک نی خون جگر از نای من

هرکه چون آرام دل با نغمه های جان گداز

می شود مدهوش اگر نو شد می از مینای من

تارک زیارت قبر حسین علیه السلام

شخصی به خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد:

فدای تو شوم، چه می فرمائید در حقّ کسی که ترک کند زیارت قبر حضرت حسین علیه السلام را، و در حالی که قادر به زیارت آن حضرت باشد؟

فرمود:

می گویم که او عاقّ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و عاقّ ما شده است، و سبک شمرده است امری را که برای او نافع است. و هر که آن حضرت را زیارت کند خدا حوائج او را متکفل می گردد. و کفایت مهمّات دنیائی او رامی نماید. و زیارت آن حضرت باری بنده روزی جلب می نماید، و آنچه در این راه خرج نماید خدا به او عوض می دهد، و گناه پنجاه ساله او را می آمرزد، در حالی به سوی اهل خویش باز می گردد که هیچ گناه و خطائی بر او نباشد، مگر آنکه از نامه عمل او محو شود.

و اگر در این سفر

بمیرد ملائکک نازل می شوند و او را غسل می دهند و گشاده شود برای او دری به سوی بهشت که داخل شود بر او نسیم بهشتی. و اگر سالم بماند گشاده شود برای او دری که نازل شود از آن در روزی او و حق تعالی به عوض هر درهمی که او خرج کرده است هزار درهم به او بدهد و برای او ذخیره نماید، و چون محشور شود به او گویند که خدا این عوض را برای تو ذخیره کرده است و امروز به تو رسانید. (۴۸)

فضیلت زیارت کربلا

عبداللّه ابن حماد نقل می کند:

روزی امام صادق علیه السلام به من فرمود:

ای حماد نزد شما فضیلتی هست که مثل آن به احدی داده نشده است. و گمان ندارم آن چنان که باید آن را بشناسید و بر او محافظت نمائید!

و قیام به حقّ آن کنید. و از برای آن فضیلت اهلی هست که ایشان را برای آن کار نام برده اند، و به ایشان توفیق عطاء کرده اند، و این رحمتی است که خداوند تعالی به ایشان بخشیده است. پرسیدم:

آن فضیلت که نام بردید و وصف نمودید کدام است؟

فرمود:

زیارت جدّم حضرت امام حسین علیه السلام است. زیرا که او غریب است و در زمین غریب مدفون شده است. هر که به زیارت او می رود، بر او برمی گرید. و هر که به زیارت او نمی رود، بر مصیبت او اندوهناک می باشد و دلش می سوزد. هر که او را به یاد می آورد ترحّم می کند.

و هر که نظر کند به سوی قبر پسرش در پائین پای او، در بیابانی که خویشی و دوستی نزد

او نیست و حق او را غصب کردنـد، و جمع شدند جمعی از کافران و مرتدّان از دین، و یاوری یکدیگر کردند تا او را کشـتند، در بیابانی دفن نکرده انداختنـد، و منع کردند از او آب فراتی که سـگان می خوردند، و ضایع کردند حق رسول خدا صـلی الله علیه و آله را، و وصیتی که در حقّ او و اهل بیتش کرده بود.

پس او مـدفون گردید، جفا یافته در میان قبرهای خویشان و شـیعیان خود. هر که نزد او می رود، وحشت می یابد از تنهائی او، و دوری از جدّ بزرگوارش. و در منزلی افتاده است که نمی رود نزد او مگر کسی که خدا دلش را به ایمان امتحان کرده است، و حقّ ما را به او شناسانده باشد.

پس گفتم:

فدای تو شوم من می رفتم به زیارت آن حضـرت، تا آنکه مبتلا شدم به خدمت خلیفه و حفظ اموال او و من نزد ایشان مشـهور شده ام. لهذا در این ولا از برای تقیه ترک کرده ام و من می دانم که زیارت آن حضرت ثواب بسیاری دارد. فرمود که:

(می دانی که کسی که به زیارت آن حضرت میرود چه فضیلت دارد و او را نزد ما چه نیکی ها است؟!).

گفتم:

نه. فرمود که:

(امّا فضیلت زیارت کننده او:

پس مباهات می کننـد به او ملایکه آسـمان ها و امّا آنچه نزد ما برای او هست پس ترحّم می کنیم برای او هر صـبح و شام). و به تحقیق که خبر داد مرا پدرم که:

روضه آن حضرت از روزی که مدفون شده است هرگزخالی نبوده است از کسی که صلوات فرستد بر او از ملائکه

یا جنیان یا آدمیان یا وحشیان صحرا. و هیچ چیز نیست مگر آرزوی حال زیارت کننده آن حضرت می کند و خود را از برای برکت بر او می مالد و به نظر کردن به سوی او امید خبر می دارد برای آنکه برکت یافته است به نظر کردن به سوی قبر آن حضرت. بعد از آن فرمود که:

(شنیده ام که قومی از نواحی کوفه و غیر ایشان می روند نزد قبر آن حضرت و زنان می روند و ندبه و نوحه می کنند در نیمه ماه شعبان پس بعضی قرآن می خوانند و بعضی قصّه های جانسوز آن حضرت را ذکر می کنند و بعضی مرثیه می خوانند؟)

گفتم:

بلی فدای تو شوم دیدم بعضی از اینهایی که می فرمائی. فرمود که:

(حمد و سپاس خداوندی را که در میان مردم جمعی را مقّرر فرموده است که می آیند به سوی ما و ما را مدح می کنند و مرثیه از برای مصیبت ما می گویند و می خوانند. و دشمن ما گردانیده است کسانی را که طعن کنند بر آنها از خویشان و غیر ایشان و استهزاء کنند بر ایشان و قبیح شمارند کردار ایشان را). (۴۹)

آئینه دار کربلا

ای آسمان عشق نگینت ستاره است

قربان شدن برای تو با یک اشاره است

هر کهکشان که سر بکشد در سرای تو

در پیش پای تو چو یکی سنگ خاره است

انوار روی تو بنوشته به ساق عرش

ثاراللّه است حسین و حسین ابن ثاره است

بنما نگه به نایب خود ای شکسته دل

از روی بام سوی تو اندر نظاره است

سر داده ام بر سر راهت ولی ببین

جسمم به روی خاک و عدویم سواره است

بسکه کشید جسم

غریبم به کوچه ها

آویزه هر پاره تنم بر قناره است

اما ز غیب این سخن از تو شنیده ام

در قتلگاه زخم تنت بی شماره است

با چشم دل به دیدمت اندر دم وداع

بر روی سینه تو حسین شیر خواره است

مهر و ولا و عشق تو دریای پر خروش

آرام دل چو قطره ای اندر کناره است

زائر حسین اگر در آتش هم باشد نجات می یابد

سید بن طاووس علیه الرّحمه از محمد بن احمد بن داوود نقل کرده است که می گفت:

من همسایه ای داشتم که او را علی بن محمد می گفتند. گفت که من هر ماه یک مرتبه به زیارت امام حسین علیه السلام می رفتم.

و چون سنّم بالا رفت و جسمم ضعیف شد مدّتی به کربلا نرفتم، و بعد از مدّتی پیاده روانه شدم، و در مدّت چند روز به کربلا رسیدم، زیارت کردم و نماز خواندم و چون به خواب رفتم دیدم که حضرت امام حسین علیه السلام از قبر بیرون آمده و به من می گوید:

چرا مرا جفا کردی؟

و قبل از این به من نیکوکار بودی!

گفتم ای سید جسمم ضعیف شده است و پایم بی قوّت شده است و در این وقت ترسیدم که آخر عمر من باشد چند روز راه آمده ام تا به زیارتت رسیده ام و روایتی از شمابه من رسیده است می خواهم از شما بشنوم، فرمود:

بگو!

گفتم که روایت می کنند که شما فرموده اید:

هر که به زیارت من آید در حیات خود من او را بعد از وفاتش زیارت می کنم. فرمود:

که بلی من گفته ام و اگر او را در آتش جهنّم بیابم از آتش او را بیرون می آورم. (۵۰)

نوشت ها

۱-بحر المصائب: ۳۵۱.

۲-کشکول النور: ج ۱: ۲۸۲.

۳-دار السلام

۴-تحفه الزّائر مرحوم مجلسی: ۱۶۸.

۵-بحار الانوار: ج ۸۵: ۱۵۳.

۶-همان: ۱۵۸

ارشاد القلوب: ۱۴۱.

۷-مناظراتی از شخصیتهای بزرگ اسلام، محمد محمدی اشتهاردی: ۲۱۱.

۸-بحارالانوار ج ۴۴: ۲۵۵.

۹-ثمرات الحیوه: ۸۳

۱۰-تحفه المجالس - انوار آسمانی: ۱۰۴.

۱۱-خصائص الحسینیه: ۳۲۷.

۱۲-بحار الانوار ج ۱۰ - تحفه الزّائر

۱۳-کشکول النور ج ۱: ۱۴-

۱۴-ثمرات الحیوه. کرامات الحسینیه ج ۱: ۲۰۲.

۱۵-کتاب مفتاح الجنّه.

۱۶-منتهی الآمال: ۳۵۴ - سیره

رسول اللّه و اهل بيته عليه السلام ج ۲: ۱۳۹.

۱۷-کشکول النور ج ۲: ۱۸

۱۸-کشکول النور ج ۱: ۶۴.

۱۹-کشکول النور ج ۱: ۱۳۲.

۲۰-کشکول النور ج ۱: ۱۳۶.

۲۱-بحر المصائب: ۳۴۹.

۲۲-کامل الزّيارة: ۸۶.

۲۳-سفينه النّجاه: ۵۶.

۲۴-سفينه النّجاه: ۵۹.

۲۵-بحار الانوار ج ۴: ۲۴۳.

۲۶-کنز الغرائب - سفينه النّجاه: ۶۳.

۲۷-کامل الزيارة - کشکول النور: ۳۵۲.

۲۸-پرتوی از عظمت حسين عليه السلام: ۸۴.

۲۹-سيد الشهداء: ۲۲۷.

۳۰-سيدالشهداء: ۲۴۵.

۳۱-بحارالانوار. ج ۱۰.: ۸۷

۳۲-کرامات امام حسين، مصطفی اهوازی: ۵۲. گناهان کبيره، ج ۲: ۳۴۶. داستانهای حسين، ميررضا حسينی: ۶۹.

۳۳-کامل الزيارة - تحفه الزّائر

۳۴-وسائل الشّيعه - کامل الزّيارة: ۲۵۳.

۳۵-الوقايع و الحوادث: ج ۳: ۳۳۴

و حکایاتی از عنایات حسینی: ۳۴.

۳۶-تحفه الحسینیه، فاضل بسطامی: ۴۳۲.

۳۷-کتاب مجالس شیخ شوشتری

۳۸-داستانهای شگفت: ۱۱۲.

۳۹-تحفه المجالس - کراما ت الحسینیه ج ۱: ۲۶۷.

۴۰-توسلات؛۸۸ داستان فوق در روز شهادت امام رضا علیه السلام نگاشته شد.

۴۱-دار السلام - امالی شیخ

۴۲-امالی شیخ طوسی: ۲۵۸.

۴۳-بحار الانوار ج ۱۰: ۸۶.

۴۴-کشکول النور ج ۱: ۱۸۶.

۴۵-سفینه النّجاه: ۷۲ - بحار الانوار ج ۱۰.

۴۶-کامل الزیارت: ۱۴۳ بحارالانوار ج ۱۰۱: ۷۵ -۷۶

۴۷-کامل الزیارات: ۱۴۵،

بحارالانوار ج ۱۰۱: ۶۷ روایت ۵۹.

۴۸-التهذیب ج ۶: ۴۵

المستدرک ج ۲: ۲۰۴. ۴۹

بحارالانوار ج ۱۰۱: ۷۴ - ۷۳

المستدرک ج ۲: ۲۰۳

نورالعین: ۱۰۸۵۰-

بحارالانوار ج ۱۰۱: ۱۶

المستدرک ج ۲: ۳۲۴.

داستانهایی از گریه بر امام حسین علیه السلام جلداول

مقدمه

تالیف:

علی میرخلف زاده الحمد لله رب العالمین، الصلوه و السلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد المعصومین الذین اذهب الله عنهم الرجس اهل البیت و طهرهم تطهیرا، سیما حجه بن الحسن العسکری روحی و ارواح العالمین له الفداء، قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه العظیم «و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب» (۱)

هر کس شعائر و نشانه ها و علامتهای دین خدا را محترم و گرامی بدارد شایسته

تکریم و احترام بوده و از کمالات پاکدلی و خداشناسی است. یکی از اعمالی که شعائر و نشانه ها و زمینه های تقوی و رشد معنوی و روحی را فراهم می کند، عزاداری و سوگواری و ماتم و نوحه سرایی و مرثیه خوانی و ناله و زاری وبی تابی و شیون و جزع و فزع و گریه کردن برای حضرت امام حسین علیه السلام است، چه شعاری از این بالاتر چه یادی از این بهتر چه ذکری از این مهمتر چه علامتی از این واضحتر که انسان یاد حسین علیه السلام که یاد خداست کند، چه ذکری از ذکر حسین علیه السلام مهمتر که خدا از اول ما خلق الله همه اش یاد حسین علیه السلام بوده و به همه عرشیان و انبیاء و اوصیاء و اولیاء توصیه و سفارش یاد و ذکر و گریه و عزاداری حسین علیه السلام را کرده، خود خدا به حضرت موسی علیه السلام خطاب کرد:

ای موسی کسی که گریه کند و یا بگریاند و یا خود را شبیه به گریه کنندگان در آورد بدنش به آتش جهنم حرام میشود. (۲)

خود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر چشمی در روز قیامت گریان است مگر چشمی که برای حسین علیه السلام گریه کند که در آن روز خندان و مژده به نعمتهای بهشت به او داده می شود.

خود حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام وقتی به امام حسین نظر کرد فرمود:

ای گریه هر مؤمن. خود حضرت زهرا(علیهاالسلام) برای امام حسین علیه السلام اشک ریخت. خود حضرت امام حسن علیه السلام فرمود:

هیچ روزی مثل روزهای مصیبت تو ای حسین نمی شود.

خود امام

حسین علیه السلام فرمود:

من کشته اشکهای شما هستم. هیچ بنده ای نیست که برای ما یک قطره اشک از چشمش بریزد یا گریان شود، جز اینکه خداوند جای او را همیشه در بهشت قراردهد. خود امام سجاد علیه السلام وقتی طعام و آب می دید همه اش برای باباش امام حسین علیه السلام گریه می کرد.

خود امام باقر علیه السلام فرمود:

هر مؤمنی که برای کشته شدن امام حسین علیه السلام چشمهاش گریان بشود به طوری که اشک بر صورتش جاری بشود خدا او را برای همیشه در غرفه های بهشت جا می دهد. اگر کسی برای امام حسین علیه السلام نوحه و ندبه و گریه کند و خانواده و فامیل ودوستان و شیعیان را برای اقامه عزا دعوت کند و بعد به هم تسلی بدهند، من ضامن هستم که خدا ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار جنگ در راه خودش (خدا) را در نامه عملش بنویسد. هر کس که بیاد مصیبتهای ما و حسین و اهل بیتش بیفتد و دلش برای ما بسوزد، ملائکه تمام گناهانش را می آمرزند. خود

امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس که مصیبتهای ما را یاد کند یا ما پیش او یاد آور شویم و به اندازه پر مگسی برای ما اشک بریزد خدا تمام گناهان او را اگر چه به اندازه کف دریا هم باشد می بخشد. هر کس برای مظلومی ما و ظلمی که به ما شده، مهموم و مغموم و گریان شود و برای ما آه بکشد خدای سبحان ثواب تسبیح به او می دهد. و حزنش برای ما عبادت است ... هر کس

چشمش گریان شود برای خونی که از ما ریخته شده یا حقی که از ما گرفته شده یا حرمت و شخصیت ما را هتک کرده شده، خداوند همیشه جای او را در بهشت قرار می دهد. هر جزع و گریه مکروه است، مگر برای حسین علیه السلام که ثواب هم دارد.

امام حسین علیه السلام برای زوار و گریه کنندگانش طلب مغفرت می کند.

اگر زائر یا گریه کننده بداند چه مقامی پیش خدا دارد ... هر کسی که در مرثیه و نوحه سرای حسین علیه السلام شعر بگوید و پنجاه نفر را بگریاند بهشت برای اوست تا میرسد به ده یا و یک نفر و یا خودش برای ما گریه کند و خود را شبیه گریه کنندگان در آورد جایش در بهشت است ... ویا خود حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برای جدش عزاداری و گریه سرایی می کردند .... یا خود امام رضا علیه السلام میفرماید:

هر کس بیاد مصیبتهای ما و آنچه که به سرما آورده اند گریه کند، روز قیامت در درجه و مقام ما هست و هر کس بیاد مصبیت های ما بگرید و بگریاند، در روزیکه تمام چشمها گریان است چشم او گریان نمی شود.

هر کس در مجلسی که امر ما را احیاء و زنده میکنند، بنشیند، خدا قلب او را نمی میراند در روزی که همه قلبها مرده است. اگر گریه بر امام حسین علیه السلام کنی و اشکت روی صورتت جاری بشود حق تعالی همه گناهان کبیره و صغیر ترا می آمرزد خواه کم باشد یا زیاد، اگر هنگامی که می خواهی خدا را ملاقات کنی می خواهی هیچ گناهی

نداشته باشی، پس بر امام حسین علیه السلام زیارت بخوان و گریه کن. خود امام جواد و امام هادی و امام عسگری و خود امام زمان علیه السلام بر جد خودشان امام حسین گریه می کردند.

اصلا خود امام زمان فرمودند:

اگر اشکهای چشمم تمام شود برایت خون گریه می کنم. که انشاالله در جایش خواهد آمد. این اوراق آغشته به تحریر را که در مقابل می خوانید «ثواب گریه و تاریخچه گریه و روضه بر امام حسین علیه السلام است» که برای ما روشن می کند که عزاداری و روضه و گریه برای امام حسین علیه السلام از زمان حضرت آدم بوده نه از زمان صفویها که یکسری آدمهای کج فکر می گویند:

روضه خوانی از زمان صفویها بوده که آنها درست کرده اند. با تحقیق و بررسی هایی که به عمل آمده از زمان آن حضرت (آدم) بوده و اولین روضه خوان حضرت جبرئیل علیه السلام و اولین گریه کن حضرت آدم بوده تا الان. انشاءالله خدا همگی ما را جزو گریه کنندکان حضرت اباعبدالله قرار دهد و اگر هم این جزو (داستانهایی از گریه بر امام حسین جلد اول) ثوابی داشته باشد، آن رابه روح امام راحل، شهدا، علما، بزرگان ذوالحقوق، همچنین برادر شهیدم آشیخ احمد میر خلف زاده هدیه می نمایم. السلام علیکم و رحمه الله. ** نوکر و روضه خوان آستان حسین آل محمد صلی الله علیه و آله ** علی میر خلف زاده

گریه حضرت آدم

وقتی که حضرت آدم علیه السلام از بهشت بیرون شد از کاری که کرده بود و از فراق حوا و بهشت، آنقدر گریه کرد، که روی صورتش دو شیار مثل

جوی درست شد و اشک چشمش از آن جاری می شد که پرنده ها از آن میآشامیدند. و تا چهل سال این گریه ادامه داشت، و از کرده خود پشیمان و تائب بود.

و توبه کرد.

خداوند متعال توبه او را پذیرفت و حضرت جبرئیل علیه السلام را فرستاد که کلماتی به حضرت آدم علیه السلام بیاموزد و آن کلمات همان بود که قبلا در عرش دیده بود.

حضرت جبرئیل علیه السلام به او فرمود:

بگو:

یا حمید بحق محمد، یا عالی بحق علی، یا فاطر بحق فاطمه، یا محسن بحق الحسن و (یا ذالاحسان بحق) الحسین منک الاحسان. وقتی حضرت آدم علیه السلام به اسم امام حسین علیه السلام رسید، اشکش جاری شد و قلبش به درد آمد. فرمود:

ای برادر جبرئیل چرا در ذکر پنجمین اسم که حسین است قلبم شکست و اشکم جاری شد؟

حضرت جبرئیل فرمود:

ای آدم به این فرزندت مصبتی وارد می شود که تمام دردها و غمها و مصیبتها پیش این ناچیز است؟

حضرت آدم علیه السلام فرمود:

ای برادر آن مصیبت چیست؟

حضرت جبرئیل علیه السلام واقعه کربلا را برای او می گوید، و میفرماید:

او را تشنه و غریب و بیکس و تنها و بی یار و یاور شهید می کنند، ای آدم؛ اگر او را در حالی که می فرمود:

واعطشاه، وا قله ناصراه می دیدی ... به طوری که تشنگی میان او و آسمان مثل دود حایل شده بود .... هیچکس جواب او را نمی دهد. مگر با شمشیر و ... او را مانند گوسفند از پشت سر ذبح می کنند و مال و کاروانش را به تاراج و غارت می برند ... سر او و یارانش را

شهر به شهر می گردانند ...

حضرت آدم علیه السلام تا این واقعه را شنید مثل مادری که جوانش را از دست داده بلند بلند گریه کرد. (۳)

ای در عزایت آدم و حوا گریست

یا که ساکنان عالم بالا گریسته

پیمبران مرسل و ذرات کائنات،

از هفت ارض تا به ثریا گریسته

این بس برای غریبیت ای باعث نجات

گبر و یهود و قوم نصاری گریسته

هم ساکنان معبد و هم واقفان دیر

هم جاثلیق پیر کلیسا گریسته

زآن ظلمها که شد به تو در دشت کربلا

هم دوست گریه کرد و هم اعدا گریسته

حوران باغ خلد برین تو ای شهید

اندر جنان بهره لعیا گریسته

بر کشته تو ای شه بی غسل و کفن

مجنون وار زینب و لیلا گریسته

ما دام عمر، سید سجاد ناتوان

اندر عزات ای شه والا گریسته (۴)

نفرین آدم به یزید

وقتی که حضرت آدم علیه السلام به زمین آمد، حضرت حوا(علیهاالسلام) را ندید، ناراحت شد و به دنبال او رفت و اطراف

زمین را گشت که مرورش بکربلاـ افتاد، وقتی که به زمین کربلا رسید، مریض احوال شد و عقب افتاد و سینه اش تنگ و بی جهت به زمین افتاد، اتفاقا آنجایی که زمین خورد قتگاه حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود و از پای حضرت آدم خون آمد. حضرت ناراحت سرش را به آسمان بلند کرد و عرض کرد:

ای خدای من مگر چه گناهی از من سرزده که اینجور به بلاء گرفتار شدم، در حالی که تمام زمین را گشتم اینطور بلایی به من نرسید ولی تا پایم را به این سرزمین گذاشتم، به این بلاها گرفتار شدم مگر این زمین چه زمینی است؟!

خطاب رسید:

ای آدم هیچ گناهی از تو سر نزده، لیکن اینجا سرزمین کربلاست

سرزمینی است که فرزندت حسین را بدون هیچ گناهی می کشند، و این خونی که از پای تو جاری شد به خاطر اینست که با خون حسین موافقت کند و با او هم پیمان گردی. حضرت آدم علیه السلام عرض کرد:

آیا حسین پیغمبر است؟

خطاب رسید:

خیر، ولیکن نوه پیغمبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. عرض کرد:

قاتل و کشنده او کیست؟

فرمود:

قاتلش یزید است و او را لعن کن. حضرت آدم چهار مرتبه او را لعن کرد و چند قدمی که رفت به کوه عرفات رسید و حوا را پیدا کرد. (۵)

میسوزم و ز سوزش جان ناله می کنم

در قلبم آتشی است از آن ناله می کنم

در ماتم خزان زده گلهای پرپری

چون بلبلی ز پرده جان ناله می کنم

دارم خبر زنای گلوی بریده ای

زین رو چو نی به آه و فغان ناله می کنم

آثار طبع من نبود شعر ساده ای

با اشک و خون دیده حسان ناله می کنم (۶)

گریه و نفرین حضرت نوح

وقتی که حضرت نوح علیه السلام سوار کشتی شد، همه دنیا را سیر کرد، تا به سرزمین کربلا رسید، همین که به سرزمین کربلا رسید، زمین کشتی او را گرفت، به طوری که حضرت نوح علیه السلام ترسید غرق شود، دستها را به دعا و نیایش برداشت، و پروردگارش را خواند و عرض کرد:

خدایا، من همه دنیا را گشتم، مشکلی برایم پیدا نشد، ولی تا به این سرزمین رسیدم ترس و وحشت عجیبی برایم ظاهر گشت،

و بدنم لرزید و خوف شدیدی تمام وجودم را گرفت، که تا بحال اینجوری نشده بودم، خدایا علتش چیست؟

حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد و فرمود:

ای نوح در این

سرزمین سبط خاتم پیغمبران و فرزند خاتم اوصیاء کشته می شود.

و روضه کربلا را خواند. حضرت نوح علیه السلام منقلب گشته و اشکهایش سرازیر شد و فرمود:

ای جبرئیل قاتل او کیست که اینطور ناجوان مردانه حسین علیه السلام را به شهادت میرساند؟!

حضرت جبرئیل علیه السلام فرمود:

او را کسی که نفرین شده اهل هفت آسمان و هفت زمین است می کشد. حضرت نوح علیه السلام (در حالی که ناراحت و گریان بود) قاتلین او را لعنت کرد، و کشتی براه افتاد تا به کوه جودی (حرم شریف حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است) رسید و در آنجا ایستاد. (۷)

زخم ترا شُویم از اشک دو دیده

بوسه بگیرم ز رگهای بریده

وای حسینم وای حسینم

شکوه برم بر خدا با دل خسته

یک بدن و این همه نیزه شکسته

وای حسینم وای حسینم

بسکه مرا زد عدو از ره کینه

سوخت به حال دلم قلب سکینه

وای حسینم وای حسینم

قاتل تو می برد محمل ما را

گوشه ویران دهد منزل ما را

وای حسینم وای حسنیم

خواست به لبهای تو خنده نباشد

بعد تو زینب دگر زنده نباشد

وای حسینم وای حسینم

موسم دوری ما و تو رسیده

همسفرم شو به رگهای بریده

وای حسینم وای حسینم

داغ تو دیشب چراغ دل ما بود

خیمه آتش زده منزل ما بود

وای حسینم وای حسینم (۸)

حزن حضرت آدم

وقتی که انوار خمسه طاهره در انگشتان او اشراق نمود، نور جناب امام حسین علیه السلام در ابهام قرار گرفت، و هر وقت چشم حضرت آدم علیه السلام به ابهامش می افتاد مهموم و محزون می شد. و این اثر تا حال باقی است که هر کس، خنده بر او غالب شود وقتی که به انگشت ابهام نگاه کند حزن بر

او غالب می شود. (۹)

ایکاش در عزای تو خون می گریستم

دمساز زخمه های جنون می گریستم

یک سینه داشتم به زلالی آسمان

از ابرهای تیره فزون می گریستم

همناله با تمامی یاران تو حسین

ایکاش در تمام قرون می گریستم

سر چشمه های اشکم اگر خشک می شدند

آنگاه می نشستم و خون می گریستم

عشقت مگر نبود که دست مرا گرفت

وقتی ز پا فتاده نگون می گریستم

این گریه آبروی من است و دلیل عشق

ای عشق بی نگاه تو، چون می گریستم

ایکاش در ترنم شعر زلال اشک

از مرزهای واژه برون می گریستم (۱۰)

حزن نوح

حضرت جبرئیل علیه السلام به نام آن حضرت «حسین علیه السلام» میخی به کشتی حضرت نوح علیه السلام کوبید. از موضع میخ نوری درخشید و رطوبتی مانند خون از آن ظاهر شد که موجب حزن و اندوه حضرت علیه السلام و نوحه او گردید. (۱۱)

قطره ای اشک تو یک دریا عطش

هرم لبهای تو یک صحرا عطش

در نگاه گرم تو حس می شود

یک جهان ایثار، یک دنیا عطش

تا نبینی عاشقان را تشنه کام

آمدی دریای غیرت با عطش

تا کویر خشک لبهای تو دید

سوخت چون خورشید سر تا پا عطش

تشنه بیرون آمدی تا از فرات

بی تو دارد آب هم حّتی عطش

بی تو در میخانه خُمّ می شکست

علقمه شد بزم غم، سقّا عطش

بعد تو روح بلند عاطفه

قطره قطره آب میشد با عطش (۱۲)

گذر حضرت ابراهیم بکربلا

حضرت ابراهیم علیه السلام سوار بر اسب بود که گذرش به سرزمین کربلا افتاد تا به محل شهادت حضرت ابی عبدالله علیه السلام رسید، اسب حضرت بزمین خورد و حضرت ابراهیم علیه السلام از اسب بزمین افتاد و سرش شکست و خونش جاری گشت و اشکش آمد و مخزون گردید. در آن حال شروع به استغفار کرد و فرمود:

خدایا مگر چیزی از من سرزده که دچار این بلا شدم؟

حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد و فرمود:

ای ابراهیم؛ گناهی از تو سر نزد لیکن در اینجا نوه دختر پیغمبر خاتم انبیاء صلی علیه و پسر خاتم اوصیا کشته می شود و این خونی که از تو جاری شد با خون او موافقت کرد.

حضرت ابراهیم علیه السلام با حالت حزن و اندوه فرمود:

ای جبرئیل چه کسی او را می کشد؟

جبرئیل فرمود:

آن کسی که اهل آسمان و زمین او

را لعنت کرده اند و قلم بدون اذن بر لوح به لعن او جاری شده، و خداوند وحی فرمود:

به قلم که تو مستحق ستایش و مدح و ثنا هستی، به خاطر اینکه این لعن را نوشتی. حضرت ابراهیم علیه السلام (محزون و گریان) دستهایش را بلند کرد و یزید را زیاد لعن کرد و اسبش بازبان فصیح آمین گفت. حضرت ابراهیم علیه السلام به اسبش فرمود:

از نفرین من چه چیزی را متوجه شدی که آمین گفتی؟

گفت:

ابراهیم یکی از افتخارات من اینست که که تو سوار بر من شوی و وقتی که به زمین خوردم و شما از پشت من افتادی خیلی خجالت کشیدم، و مسببش هم یزید لعنتی بوده. (۱۳)

دلی خونین چو باغ لاله دارم

به سینه زخم چندین ساله دارم

به نای دل بیاد نینوایت

نوای هفت بند ناله دارم

ز اشکت ژاله ها را آفریدند

ز داغت لاله ها را آفریدند

به یادت هر نیستان نینوا شد

به سوگت ناله ها را آفریدند(۱۴)

گریه ابراهیم

وقتی که پرورگار متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام دستور داد که بجای حضرت اسماعیل علیه السلام این گوسفند را ذبح کند.

خواست او را امتحان کند که آیا بهه دستور پرورگارش فرزند دلبندش حضرت اسماعیل را ذبح می کند یا خیر. و رأفت پدر و فرزندی او را می گیرد و آن چیزی که در قلب هر پدری نسبت به فرزندش می باشد یا نه.) حضرت ابراهیم علیه السلام محکم و استوار بر دستور خداوند ایستادگی نمود تا به آن ثواب عالی که به مصبیت دیده ها می دهند او هم استحقاق پیدا کند.

که الحمدلله هم خوب امتحان پس داد و به آن ثواب هم رسید و خداوند هم گوسفندی برای

او فرستاد و فرمود:

این گوسفند را بجای اسماعیل ذبح کن و جهت ارتفاء درجه به حضرت ابراهیم علیه السلام وحی فرمود:

ای ابراهیم؛ محبوب ترین خلق نزد تو کیست؟

عرض کرد:

بار پروردگارا خلقی نیافردی که پیش من محبوب تر از حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله باشد.

پروردگار عالم فرمود:

آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟

عرض کرد:

او را بیشتر دوست دارم. خطاب رسید:

آیا فرزندت را بیشتر دوست داری یا فرزند او را؟

عرض کرد:

فرزند او محبوتر است. خطاب رسید:

آیا ذبح فرزند او به ظلم و ستم به دست دشمنان پیش تو درد آورتر است یا ذبح فرزندت به دست خودت به اطاعت من؟!

فرمود:

خدایا خب معلوم است کشته شدن ذبح او به دست دشمنان برای قلبم درد آورتر و محزون تر است. در اینجا خداوند متعال برای حضرت ابراهیم علیه السلام روضه خوانی کرد و فرمود:

ای ابراهیم گروهی که خود را از امت پیغمبر اسلام محمد صلی الله علیه و آله می پندارند، فرزندش حسین علیه السلام را بعد از او به ظلم و ستم می کشند و به خاطر این کارشان سزاوار خشم و غضب من می گردند ... حضرت ابراهیم با شنیدن این مصائب ناله ای زد و دلش به درد آمد و صدای خود را به گریه بلند نمود. خطاب رسید:

ای ابراهیم ناله و فریاد و هَمَّت را که برای فرزندت اسماعیل که می خواستی با دست خودت به ناراحتی و ناله ذبح کنی، بر حسین و کشته شدن حسین فدا کردم و به خاطر این گریه و ناله هایی که برای حسین کردی، بالاترین درجات اهل ثواب بر مصیبت واجب کردم و

فديناه به ذبح عظيم. (۱۵)

ای در غمت همین نه دو عالم گریسته

چندین هزار عالم و آدم گریسته

عالم چگونه بر تو نگرید کز این عزا

جد تو مهتر همه عالم گریسته

تنها نه روح نوح بود بر تو نوحه گر

کاروان انبیاء همه با هم گریسته

ادریس و شیث و یوشع و داود و هود و لوط

الیاس و خضر و صالح و آدم گریسته

در صحن خلد موسی عمران شکسته دل

در بام چرخ عیسی مریم گریسته

تا تشنه دید لعل تو ای شهریار دین

خیف و منا و مشعر و زمزم گریسته (۱۶)

نفرین حضرت اسماعیل

گوسفندان حضرت اسماعیل علیه السلام کنار شط و نهر و آب فرات میچریدند که چوپان برای حضرت خبر آورد که چند روز است گوسفندان از این مشرعه آب نمی خورند. حضرت اسماعیل علیه السلام سبب آن را از خداوند متعال پرسید؟!

حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد و فرمود:

ای اسماعیل سبب آن را از گوسفندان سئوال کن آنها به تو میگویند. حضرت اسماعیل علیه السلام از گوسفندان سئوال کرد که به چه جهت آب نمی خورید؟

گوسفندان به زبان فصیح گفتند:

بما خبر رسیده که فرزند تو حسین علیه السلام که نوه دختری پیغمبر محمد صلی علیه و آله است در اینجا تشنه کشته می شود.

پس ما هم به خاطر این مصیبت محزون و مهموم هستیم و از این شریعه آب نمی خوریم بیاد آن اندوه و غم و غصه ای که بر امام حسین علیه السلام وارد شده. حضرت اسماعیل ناراحت و گریان فرمود:

چه کسی او را بقتل می رساند. گوسفندان گفتند:

قاتلین آن بزرگوار نفرین شده آسمانها و زمین ها و همه خلایق است. حضرت اسماعیل علیه السلام نالان و گریان فرمود:

بارالها

بر قاتلین حضرتش لعنت فرست. (۱۷)

فاش از فلک بر آن تن بی سر گریستی

ز آن روز تا به دامن محشر گریستی

ز اشک ستاره دیده ی گردون تهی شدی

بروی بقدر زخم تنش گر گریستی

ایکاش چون فلک بدی اعضا تمام چشم

تا بهر نور چشم پیمبر گریستی

کشتند و از نشان ز مسلمانی ای دریغ

آنرا که از غمش دل کافر گریستی

آه از دمی که با دل چاک از پی دفاع

خواهر به نعش چاک برادر گریستی (۱۸)

مرور حضرت موسی و نماینده اش

یک روز حضرت موسی علیه السلام با حضرت یوشع بن نون علیه السلام در اطراف زمین سیر میکردند که به سرزمین کربلا رسیدند، اتفاقا کفش حضرت موسی علیه السلام پاره و کف آن جدا شد و خاری به پای حضرتش اصابت کرد و پایش خونی شد و درد کشید، ناراحت و محزون سر بطرف آسمان بلند کرد و فرمود:

خدا چه بدی از من سرزده بود که دچار این بلیه شدم. خداوند متعال به او وحی، و روضه کربلا را فرمود:

اینجا حسینم را شهید می کنند، اینجا خونش را می ریزند، اینجا حسین را محزون و نالان می کنند و من می خواستم خون و حزن تو با او موافق باشد.

حضرت موسی علیه السلام فرمود:

خدایا حسین کیست؟!

وحی رسید:

او سبط محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و پسر حضرت علی مرتضی علیه السلام است. موسی ناراحت و گریان شد و فرمود:

قاتل او کیست؟

خطاب رسید:

او نفرین شده ماهی دریا و وحشی های بیابان و پرندگان هواست. حضرت موسی نالان و گریان دستها را بالا برد و یزید را لعنت و نفرین کرد و حضرت یوشع بن نون علیه السلام هم گریان به دعای حضرت موسی علیه

السلام آمین گفت و بعد رفتند. (۱۹)

فغان ز سینه بر آمد، ز ماجرای حسین

بیا قیامت خون بین، به کربلای حسین

به نینوای شهادت نگر شهیدان را

به خاک و خون شده غلطان، به امر و رای حسین

قلم چگونه نویسد، حدیث عاشورا

که دیده خون شود از شرح ماجرای حسین

دگر به نام جهان مهر و مه نمی تابد

ستارگان همه یک یک نشسته در عزای حسین

به روز حادثه، باران تیغ و نیزه گرفت

همی به سینه و پشت و به دست و پای حسین

به بام نیزه بر آمد، چو آن سر خونین

شفق به سرزد و آسیمه شد برای حسین

ز سوز سینه زینب خبر نداری تو

درون خیمه نشسته کند دعای حسین

خوشا تلاوت قرآن، به بام نیزه و تیغ

چه خوش بود ار بشنوی زنای حسین

کنون که خون خدا در رگ زمان جاری است

بیا بزن به قلّه خون پرچم و لوای حسین

خوشا به کرب و بلای وطن شوم کشته

که جان کوچک خود را کنم فدای حسین

رضای درگه حقم ز حق نخواهم هیچ

بجز رضای خدا و به دل ولای حسین

موسی و مناجات

حضرت موسی علیه السلام در مناجات خود عرض کرد:

خدایا به چه جهتی امت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله را بر سائر امتها فضیلت و شرافت دادی؟!

خداوند متعال فرمود:

بواسطه ده صفت خوبی که دارند. عرض کرد:

آن ده خصلت و خوبی کدامند که بنی اسرائیل را به آن امر کنم که انجام دهند؟!

پروردگار متعال فرمود:

نماز و زکوه و روزه و حج و جهاد و جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشوراء. حضرت موسی علیه السلام فرمود:

خدایا عاشورا دیگر چیست؟!

خطاب رسید:

گریه و عزاداری و مرثیه خوانی در مصیبت فرزند مصطفی صلی الله علیه

و آله است، ای موسی هر کس از بندگانم که در آن زمان گریه و عزاداری کند و بر فرزند مصطفی صلی علیه و آله مهموم و مغموم گردد، بهشت را برای او جاودان قرار دهم و هر بنده ای که مال خود را در محبت فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله صرف نماید از هر چه باشد از طعام و .... من به او برکت دهم و در برابر هر درهمی که خرج کرده هفتاد برابر به او عنایت کنم. و او را عافیت دهم و او را از گناهانش می آمرزم تا وارد بهشت شود.

قسم به عزت و جلالم هر کس که در روز عاشورا یا در غیر آن یک قطره اشک برای حسینم بریزد، ثواب صد شهید را برای او می نویسم. (۲۱)

باشد فزون ز گوهر غلطان بهای اشگ

خلد برین نهفته بود لابلای اشگ

ای دل بکوش سنگ جهان بشکند ترا

آری دل شکسته بود رهنمای اشگ

نشکن به خیره قیمت این پربها گهر

زیرا که فوق عرش برین است جای اشگ

یک قطره اش هزار در بسته وا کند

غافل مشو ز پنجه مشگل گشای اشگ

هرگز کسی به قیمت او پی نمیبرد

نشناخت قدر اشگ کسی جز خدای اشگ

گر گوش دل به زمزمه اشگ وا کنی

آید همی نوای انا الحق ز نای اشگ

اشگ سحر به آینه دل دهد جلا

صافی دل است آنکه بداند بهای اشگ

اشگ بصر غبار گنه میبرد ز دل

گردد سرای دل چمن با صفای اشگ

ما و تو قدر اشگ ندانیم ای دریغ

جان میدهند اهل دعا از برای اشگ

رونق خدا باشگ بصر داده در جهان

گر چه ابوالبشر بنهاده بنای اشگ

«ثابت» اگر سعادت دارین طالبی

دامن بریز از سر

شفقت بپای اشک (۲۲)

حضرت موسی در مناجات

حضرت موسی علیه السلام در مناجات خود از پروردگار متعال برای یکنفر از بنی اسرائیل در خواست آمرزش نمود. خداوند تبارک و تعالی فرمود:

ای موسی هر کس از من در خواست آمرزش و بخشش کند من او را می بخشم و مورد عفو خود قرار میدهم، مگر قاتلین حسین علیه السلام. حضرت موسی علیه السلام عرض کرد:

پروردگارا این حسین کیست؟!

خداوند متعال فرمود:

همان کسی است که در کوه طور ذکری از او شنیدی. عرض کرد:

قاتلین او چه کسانی هستند؟!

خداوند متعال فرمود:

گروهی از طاغیان و ظالمان امت جدش در زمین کربلا او را می کشند و اسب او ناله می کند و فریاد می زند الظلیمه الظلیمه من امه قتلت ابن بنت نبیها

(فریاد، فریاد، از امتی که پسر دختر پیامبرشان را کشتند.) پس بدن او بدون غسل و کفن برروی ریگها می گذارند و اموال او را به غارت میبرند و اهل و عیال او را به اسیری می برند و یار و یاورانش را می کشند و سر مقدسش را با سر یاورانش بر روی نیزه می گذارند و می گردانند. ای موسی؛ اطفال کوچکش از تشنگی میمیرند و پوست بدن بزرگانشان از تشنه گی جمع می شود، هر چه استغاثه و امان می خواهند کسی آنها را یاری نمی کند و امان نمی دهد. حضرت موسی علیه السلام گریه کرد و عرض کرد؛ ای پروردگارا چه عذابی برای قاتلین او هست. خداوند متعال فرمود:

عذابی که اهل آتش از شدت آن عذاب بآتش پناه میبرند رحمت من و شفاعت جدش بآنها نخواهد رسید و اگر برای کرامت و بزرگواری آن حضرت نبود

من همه آنها را بزمین فرو می بردم. حضرت موسی علیه السلام فرمود؛ پروردگارا از آنها و کسانی که راضی به کار آنها باشند بیزارم.

خداوند متعال فرمود:

من برای تابعین آن حضرت رحمت قرار دادم. و بدان:

هر کس که بر او گریه کند و یا دیگری را بگریاند یا خود را مانند گریه کنندگان در آورد، بدن او را بر آتش حرام میگردانم. (۲۳)

حضرت خضر

حضرت موسی علیه السلام به حضرت حضر نبی علی نبینا و آله و علیه السلام رسید و بعد از احوال پرسی، حضرت موسی علیه السلام برای حضرت خضر علیه السلام از فضائل و مناقب آل محمد صلی الله علیه و آله فرمود و بعد از مصائب و ابتلائات آنها نقل کرد تا به قضیه حسین علیه السلام رسید صدای آنها به ناله و گریه بلند شد. (۲۴)

گریه در ماتمت از شادی دوران خوشتر

آری از عیش جهان دیده گریان خوشتر

غمت ای لاله خونین به دل ماست هنوز

بر دل این مُهر غم از مُهر سلیمان خوشتر

خاک کوی توبه هر درد شفابخش بود

کوی دلجوی تو از روضه رضوان خوشتر

خاک آن وادیه چون گشت عجین با خونت

آن تراب آمده از لاله نعمان خوشتر

تا که شاداب شود مزرعه دین گفتی

خفتن اندر یم خون با تن عریان خوشتر

همه جا بود شعار تو حسین جان بر خلق

مردن از زندگی سر به گریبان خوشتر

مرگ یکبار بود ناله و شیون یکبار

گردهم زود بر این مخمصه پایان خوشتر

بشکستی قفس تن نشکستی پیمان

گفتی از جان برود بر سر پیمان خوشتر

ببریدی ز جوانان نبریدی ز خدا

که تو را لطف حق ار داغ جوانان خوشتر

اذن میدان به پسر دادی و گفتی بخرام

در برم ای قدت

از سرو خرامان خوشتر

نشدی تابع زور و سخنت بود چنین

مرگ باشد به من از بیعت دو نان خوشتر

تا رخ خون جبین ریخت تو را بسرودی

سرخ رویی ز خجالت بر جانان خوشتر

خوش بود از لب لعل تو شنیدن قرآن

لیک از عرشه نی خواندن قرآن خوشتر

ثابتم مهر تو را از دو جهان دارم و بس

این متاعم بود از نعمت امکان خوشتر (۲۵)

حضرت سلیمان علیه السلام

روزی حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام روی فرش و بساطش با لشکریان نشسته بود و در هوا سیر می کرد، باد بساط آن حضرت را به سوی مقصد حرکت می داد.

در مسیر راه گذرش به سرزمین کربلا افتاد، ناگاه بساط حضرت سه مرتبه دور خودش پیچید به طوری که حضرت و لشکریانش همه ترسیدند که سقوط کنند. بعد باد آرام گرفت و ساکت شد و بساط و فرش را در سرزمین کربلا فرود آورد. حضرت سلیمان علیه السلام ناراحت شد و باد را توبیخ کرد و فرمود:

چرا اینجوری شدی و چرا اینجا فرود آمدی؟!

باد به امر پروردگار متعال شروع به روضه خوانی و مرثیه خوانی و ذکر مصیبت حضرت سیدالشهداء نمود و گفت:

ای سلیمان در همینجا حسین علیه السلام را بقتل رسانیدند. همینجا بود که نوه پیغمبر اسلام محمد مختار صلی الله علیه و آله و پسر علی کرار را شهید کردند.

حضرت سلیمان علیه السلام گریه کرد و بعد فرمود:

چه کسی او را شهید می کند؟!

گفت:

یزید پلید که نفرین شده تمام آسـمان و زمین است. حضـرت سلیمان علیه السلام هر دو دستشان را بالا بردند. و یزید و اتباعش را نفرین کردند و تمام لشکریان از انس و جن ... آمین

گفتند.

سپس باد وزیدن گرفت و بساط و فرش را بحرکت در آورد. (۲۶)

دلم از واقعه کرب و بلا پر خون است

زین الم ز ابر بصر دامن من جیحون است

می تپد مرغ دل اندر برم از داغ حسین

دیده از اشگ بصر تا به ابد گلگون است

شد کمان قامت کلثوم ز داغ عباس

زینب زار از این واقعه دل پر خون است

آه از آندم که زدند آتش کین در حرمش

دل بشد خون و روان از بصرم جیحون است

یاد سرو قد اکبر چو نماید بجهان

ام لیلای ستم دیده ز غم مجنون است

هم سکینه شده غمگین ز غم داغ پدر

عابدین همدم رنج والم آن دلخون است

شد رباب از غم مرگ علی اصغر بی تاب

ناله او ز زمین تا زبر گردون است

هم رقیه ز غم مرگ پدر گریه کنان

زینبش مویه کنان سر به سوی هامون است

خامه منشق شد از این شرح الم (مرتضوی)

قلم افتاد ز بس شرح غمش افزون است (۲۷)

حضرت عیسی علیه السلام

حضرت عیسی علیه السلام با حواریون در بیابان سیاحت می کردند، در اثناء راه مسیرشان به سرزمین کربلا افتاد. دیدند، شیری دستهای خود را پهن کرده و راه را برآنها گرفته. حضرت عیسی علیه السلام جلوی شیر آمد و فرمود:

چرا اینجا نشسته ای و ما را رها نمی کنی که برویم؟!

شیر با زبان فصیح گفت:

من به شما راه نمی دهم، تا اینکه یزید قاتل امام حسین علیه السلام را لعن کنید. حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

حسین کیست؟

شیر گفت:

او نوه دختری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آله نبی امی و پسر حضرت علی ولی علیه السلام است. حضرت عیسی علیه السلام نالان و گریان فرمود:

قاتلش کیست؟!

شیر گفت:

او یزید

است که نفرین شده همه وحشیها و درندگان است، خصوصا در ایام عاشورا. (خلاصه روضه کربلا را خواند که حضرت عیسی و حواریون گریه زیادی نمودند. بعد حضرت عیسی علیه السلام دستهایش را بالا برد و با حال گریه یزید را لعن کرد و یارانش هم به دعای حضرت آمین گفتند.

سپس شیر از آنجا دور شد. (۲۸)

ای دوست در هوای تو می سوزم

می سوزم و برای تو می سوزم

چون ابر از فراق تو می گریم

چون شمع در هوای تو می سوزم

پروانه وار از شرر عشقت

تا جان کنم فدای تو می سوزم

دل با تو آشنا شد و می سوزد

من هم ز آشنای تو می سوزم

دارم به سینه داغ عزیزانت

چون لاله در عزای تو می سوزم

از درد اشتیاق تو می نالم

از داغ کربلای تو می سوزم

من ذرّه حقیر و تو خورشیدی

در سایه لوای تو می سوزم

مهرت بهشت و این عجب ای مولا

که امروز با ولای تو می سوزم

در حسرت حریم تو روز و شب

تا سر نهم بپای تو می سوزم

فردا مرا سزد که نسوزانند

که امروز از برای تو می سوزم (۲۹)

غم درد حسین

در تفسیر آیه (واذکر من الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد و کان رسولا) اسماعیل بن ابراهیم علیهماالسلام نبود، بلکه مقصود از آن پیامبری از پیامبران عظام بوده که حق تعالی وی را به طرف قومش مبعوث فرمود، متاسفانه قومش او را گرفته و پوست سر و صورتش را کندند. خداوند متعال فرشته ای را نزدش فرستاد و عرضه داشت:

خداوند متعال مرا به سوی تو فرستاده و امر کرده که به تو عرض کنم که هر چه می خواهی از او بخواه تا به تو عنایت

شود.

حضرت اسماعیل با حال گریه فرمود:

از خدا بخواه که آنچه از بلا و محنت به حسین علیه السلام می رسد مرا پیرو آن حضرت کن و به من آن توجه را عنایت فرما.

نوحه سرایی حضرت زکریا

حضرت زکریا علیه السلام از پروردگار متعال خواست که اسماء خمسه پنج تن آل عبا (علیهم السلام) را به او بیاموزد. جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و اسم پنج تن (علیهم السلام) را به او یاد داد.

وقتی که حضرت زکریا علیه السلام اسم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و فاطمه (علیهاالسلام) و حسن علیه السلام را می فرمود، هم و غم او برداشته می شد و اندوهش بر طرف می گشت، ولی وقتی که اسم حضرت حسین علیه السلام را فرمود، گریه گلوگیر او می شد و پشت سر هم نفس می زد. روزی فرمود:

خداوندا چرا من وقتی اسم آن چهار حضرت را می برم با نام آنها غم و غصه ام بر طرف می شود ولی تا اسم حسین را می برم اشک از چشمانم سرازیر می شود.

و نفسم منقطع و هیجانی می شود؟!

خداوند تبارک و تعالی، حضرت زکریا را از قصه امام حسین علیه السلام با خبر کرد و روضه کربلا را برای آن حضرت تعریف کرد.

و به او فرمود:

کهیعص.

کاف: اسم کربلااست.

هاء: هلاک عترت طاهره.

یاء: یزید قاتل ظلم کنند بر حسین علیه السلام.

عین: عطش حسین علیه السلام.

صاد: صبر حسین علیه السلام بر مصائب.

وقتی که حضرت زکریا علیه السلام این کلمات را شنید، سه روز درب مسجد را بست و از رفت و آمد مردم به مسجد ممانعت

نمود و مشغول گریه وزاری و مرثیه خوانی شد. (۳۰)

ای حسینی

که جهان در محنت خون گرید

آسمان بر تو و قبر و وطنت خون گرید

گلشن عشق بود کرب و بلایت اما

عوض خنده گل این چمنت خون گرید

بود آخر سخنت زمزمه واعطشا

دل هر سوخته بر آن سخنت خون گرید

جامه پوشید ترا زینب و هنگام وداع

دید بر پیکر تو پیرهنت خون گرید

بسکه با نیزه و شمشیر به جانت زده اند

هر سر موی تو بر زخم تنت خون گرید

شد کفن کهنه حصیری به تن صد چاکت

زخمهای بدنت بر کفنت خون گرید

همه از داغ تو گریند ولی باز حسین

دیده تو به یتیم حسنت خون گرید

در شب یازدهم انجمنی بود ترا

دل ما از غم انجمنت خون گرید

نیمی از راه بلا را تو بسر پیمودی

عالمی بر سر دور از بدنت خون گرید

ز غمت بسکه دل ما و «مؤید» خون است

دل آن سوخته چون چشم منت خون گرید (۳۱)

گریه حوریه

حضرت خاتم انبیاء محمد صلی علیه و آله فرمود:

شب معراج حضرت جبرئیل علیه السلام دست مرا گرفت و داخل بهشت نمود و من مسرور بودم، سپس دیدم درختی از نور در آنجاست که دو ملك زیر آن تا روز قیامت به درست کردن زیور و حلّه مشغولند.

سپس جلو رفتم، دیدم یک سیب بزرگی که به بزرگی آن ندیده بودم آنجاست، پس یک دانه از آن را گرفتم و شکافتم. ناگهان حوریه ای از آن ظاهر شد که مژگانش مانند اطراف سر بال بود.

گفتم:

تو مال کیستی؟

حوریه گریه ای کرد و گفت:

من از آن فرزند مظلوم تو حسین بن علی علیه السلام هستم. (۳۲)

ای حسین، ایکه ز داغت در و دیوار گریست

هر دل زنده و هر دیده بیدار گریست

انبیاء را همه دل سوخت به مظلومی تو

اولیاء را

همگی دیده و، دل زار گریست

در دل نوح غم تشنگیت طوفان کرد

که به طوفان زد و چون موج گرانبار گریست

گفت چون واقعه کرب و بلا را جبریل

فاطمه ناله زد و، احمد مختار گریست

دید در خواب ترا چون بدل لُجّه خون

با دلی غرقه بخون حیدر کرار گریست

بود ذکر عطشت پیشتر از خلقت آب

ایکه ابر، از غم تو بر سر کهسار گریست

پیش دریا چو نظر کرد بحالت عباس

خون دل در عوض اشک، علمدار گریست

گرچه از تاب تب و سوز عطش اشک نداشت

از غم بی کسی ات نرگس بیمار گریست

برزمین ماند تنت ثابت و سیار سرت

هم به سر هم به تنت ثابت و سیار گریست

از همه بیش «مؤید» دل زینب می سوخت

که چو شمعی که بگرید به شب تار گریست (۳۳)

مجلس گریه

مرحوم آیه الله آشیخ جعفر شوشتری رضوان الله تعالی علیه در کتاب خصائص الحسینه در ارتباط با گریه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از تولد امام حسین علیه السلام می فرماید:

مسجد پیغمبر و در اینجا مرثیه خوان گاهی جبرئیل علیه السلام بود، و گاهی پیغمبر صلی الله علیه و آله و گاهی ملک قطر زمین، و گاهی دوازده ملک که به صورت مختلف آمدند و مرثیه حضرت را گفتند، و گاهی همه ملائکه چنانکه در خبر است که هیچ ملکی باقی نماند، مگر اینکه آمد و تعزیت آن حضرت را به فرزندش حسین علیه السلام گفت. و این مجالس در تحت ضبط و حصر نیامده، و هر چه بخواهم به عدد در بیاورم این مجالس نبویه را از حیثیت احوال، امکنه و ازمنه و غیر آن، می بینم ممکن نیست، زیرا که از تتبع اخبار

چنین ظاهر می شود که از اول ولادت حسین علیه السلام بلکه از اوّل حملش تمام مجالس پیغمبر صلی الله علیه و آله به مجلس مرثیه آن سرور بود.

در شب و روز، در مسجد و خانه، و بساتین و کوچه و بازار، و سفر و حضر، در خواب و بیداری، گاهی خود بیان میفرمود از برای اصحاب، و گاهی از ملائکه استماع می نمود، گاهی به خاطر می آورد، پس آه می کشید، گاهی تصور حالات او را می نمود.

پس گاهی می فرمود:

گویا می بینم او را که استغاثه می کند و کسی یاریش نمی کند، و گاهی می فرمود:

گویا می بینم اسیران را که بر شتران سوارند، و گاهی می فرمود:

گویا می بینم که سر او را هدیه از برای یزید میبرند، پس هر کس نظر کند به آن سرو فرحناک شود، در میان زبان و قلبش خدا مخالفت اندازد، گاهی می فرمود:

صبرکن ای اباعبدالله. (۳۴)

چشم ما چشمه اشک است و دل ما خون است

ز حدیثی که از آن خاطره دلها خون است

چه توان بود به جز واقعه کرب و بلا

که زیادش دل هر بنده و مولا خون است

تا ابد نهضت مردانه و خونین حسین

ثبت بر صفحه تاریخ جهان با خون است

هر دلی خون شود از این غم جانسوز ولی

بیشتر از همه دلها دل زهرا خون است

چه بلا خواست که در ساحل دریای فرات

ز کران تا به کران ساحل دریا خون است

گوش تا می شنود، زمزمه واعطشاست

چشم تا می نگرد دامن صحرا خون است

تشنه گان را ز عطش خون دل از دیده رود

آب نایاب و بود آنچه که پیدا خون است

ساقی تشنه لبان خفته

بر آب ولی

عوض آب روان بر لب سقا خون است

وه چه زیباست رخ شبه پیمبر اما

ز چه رو پرده آن صورت زیبا خون است

زدم از خون دل این نامه جانسوز رقم

که «موید» دلم از این غم عظمی خون است (۳۵)

گریه هنگام تولد

حضرت صفیه دختر عبدالمطلب علیهماالسلام فرمود:

من قابله حضرت امام حسین علیه السلام بود.

وقتی که آن حضرت متولد شد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

ای عمه فرزندم را بیاور ببینم.

گفتم:

یا رسول الله هنوز آن را پاکیزه نکرده ام.

حضرت فرمود:

تو آن را پاکیزه کنی؟!

خدا آن را پاکیزه و مطهر خلق کرده. وقتی که قنداقه حضرت امام حسین علیه السلام را خدمت آن حضرت بردم، قنداقه را در دامن گذاشت و زبان مبارک خود را در دهان حضرت امام حسین علیه السلام نهاد، آن حضرت چنان می مکید که گویا شیر و عسل از زبان آن حضرت به دهان آقازاده میآید. بعد پیشانی و میان دو دیده او را بوسیده و قنداقه حضرت را بمن داد، در این هنگام صدای گریه حضرت بلند شد و سه مرتبه فرمود:

خدا لعنت کند گروهی را که تو را شهید می کنند.

گفتم:

پدر و مادرم فدای شما شوند، چه کسی او را خواهد کشت؟!

فرمود:

باقی مانده جمعی از ظالمان و ستمگران بنی امیه. (۳۶)

ایکه چشم ملک العرش برای تو گریست

در فلک عیسی مریم به عزای تو گریست

چون علی چشم خدا بود برایت گریان

میتوان گفت برای تو خدای تو گریست

آدم بو البشر از بهر تو شد نوحه سرا

چون که بشنید ز جبریل رثای تو گریست

بس که جانسوز بود واقعه کرب و بلات

آب آتش شد و آتش به هوای تو گریست

تا سرت را به

بسر نیزه اعداد دیدند

آسمان نعره زد و چرخ به پای تو گریست

چه مگر دید در آن روز امام سجّاد

که چهل سال پس از کرب و بلای تو گریست

بیشتر از همه کس ای پسر خون خدا

پسرت مهدی موعود برای تو گریست (۳۷)

فطرس ملک

وقتی که حضرت سیدالشهداء علیه السلام متولد شد، خداوند تبارك و تعالی حضرت جبرئیل علیه السلام را با هزار ملك بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل فرمود که:

به پیغمبر صلی الله علیه و آله تهنیت گوید. همینطوری که حضرت جبرئیل علیه السلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل می شد گذرش به جزیره ای که فطرس یکی از ملك مقرب که از حاملان عرش الهی بود که بر اثر اشتباهی که از او سرزده بود و در آن جزیره زندان شده بود و بالش شکسته بود و به عذاب گرفتار بود

و در بعضی روایات به مژه های چشمش معلق و آویزان بود و از زیر او دود بد بویی می آمد افتاد. فطرس وقتی که جبرئیل علیه السلام را با ملائکه ها دید، گفت:

ای جبرئیل با این همه ملك کجا می روی؟!

آیا خبری شده؟

حضرت جبرئیل علیه السلام فرمود:

خداوند متعال به حضرت محمد صلی الله علیه و آله نعمتی کرامت فرمود. و مرا فرستاده که از جانب خودش به او مبارك باد بگویم. فطرس گفت:

ای جبرئیل اگر می شود مرا هم با خود ببرید شاید حضرت محمد صلی الله علیه و آله برای من دعا کند و من از این گرفتاری نجات پیدا کنم. حضرت جبرئیل (به قول ما دلش سوخت و) فطرس را با خودش به محضر مقدس حضرت رسول الله صلی

الله علیه و آله آورد. وقتی که خدمت حضرت رسید از طرف حق تعالی تهنیت گفت در ضمن سفارش حال فطرس را هم خدمت آن بزرگوار کرد.

حضرت فرمود:

ای فطرس خودت را به این مولود مبارک بمال که انشاء الله حالت خوب می شود.

فطرس، میگریست و خود را به قنداقه حضرت اباعبدالله علیه السلام مالید، بمحض مالیدن متوجه شد پر شکسته اش خوب شد و خدا به خاطر حضرت امام حسین علیه السلام توبه اش را قبول کرد.

خلاصه بالا رفت و چون به آسمان رسید گریه می کرد و صدا می زد:

ای ملائکه ها من آزاد شده حسینم. کیست کسی مثل من که آزاد کرده حسین باشد، بعد برگشت، و گفت:

ای رسول خدا به همین نزدیکی های می آید که این مولود را خواهند کشت و روضه کربلا را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله تعریف کرد، هم خودش و هم پیغمبر و هم تمام ملائکه ها گریه کردند و بعد گفت:

یا رسول الله در مقابل این حقی که این مولود گردن من دارد من ضامن می شوم که هر کس به زیارت این شهید غریب برود یا اشکی برای او بریزد چه از راه دور و نزدیک آن سلام و گریه را به حضرتش ابلاغ کنم ... (۳۸)

اشکم ز هجر روی تو خوناب شد حسین

مویم ز غصّه رشته مهتاب شد حسین

هر جا کنار آب نشستم ز داغ تو

از بسکه سوختم جگرم آب شد حسین

جانسوزتر ز داغ تو دیگر کسی ندید

خورشید هم ز داغ تو در تاب شد حسین

یادت که بود مونس جانم به روزها

شبها چراغ گوشه محراب شد حسین

باز آمدم به شام کنار رقیه ات

جائی که نور چشم

تو در خواب شد حسین

تو غرق خون به خاک فتادی و تشنه کام

اما بنای زینبت از آب شد حسین (۳۹)

خبر جبرئیل

حضرت جبرئیل علیه السلام پیش از ولادت حضرت سیدالشهداء بر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، و فرمود:

خداوند متعال به تو پسری میدهد که امت تو بعد از تو او را شهید خواهند کرد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله صدای گریه شان بلند شد و فرمود:

ای جبرئیل ما به اینچنین فرزندی احتیاج نداریم. این حرف و بحث سه مرتبه تکرار شد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را طلبید و موضوع را با حضرتش در میان گذاشت. حضرت علی علیه السلام هم گریه ای کرده فرمود ما به اینچنین فرزندی احتیاج نداریم. و این بحث سه مرتبه تکرار شد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

یا علی در عوض از حسین علیه السلام فرزندانی خواهند آمد که همه امام و وارث آثار پیغمبران و خازنان علوم اولین و آخرین خواهند بود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خدمت حضرت بی بی دو عالم فاطمه زهرا(علیهاالسلام) تشریف آورده و جریان را برای ایشان تعریف کردند، حضرت زهرا(علیهاالسلام) خیلی ناراحت شد و گریه نمود و فرمودند:

ما احتیاجی به اینجور فرزندی نداریم.

این بحث و گفتگو سه مرتبه بین حضرت علی علیه السلام و بی بی دو عالم رد و بدل شد و حضرت او را بشارت به فرزندان امام او و پیشوایان و وارثان و خازنان علم نبوت ... دادند. تا حضرت زهرا سلام الله علیها راضی شد ... (۴۰)

خیمه شد از اشک چشم تشنگان دریا

داده پیغام اصغر از

گهواره بر سقّا

العطش العطش یا ابوفاضل

جسم اصغر گشته آب از قحط آب امشب

اشک خجلت ریزد از چشم رباب امشب

العطش العطش یا ابوفاضل

از لب خشک سکینه این ندا آید

ناله هر طفل معصومی جدا آید

العطش العطش یا ابوفاضل

با اشاره مشک خشکیده سخن گوید

کودکی با ناله و رنج و محن گوید

العطش العطش یا ابوفاضل

خون غیرت در رگ سقّا بجوش آید

از تمام خیمه ها او را بگوش آید

العطش العطش یا ابوفاضل

نو نهال کوچکی از گلبن زهرا

زیر خاری جان دهد لب تشنه در صحرا

العطش العطش یا ابوفاضل

تشنگی افکنده آتش در دل دریا

مانده تصویر سکینه بر دل دریا

العطش العطش یا ابوفاضل(۴۱)

گریه حضرت زهرا علیهاالسلام

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا سلام الله علیها ولادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام و بعد قضیه کربلا را تعریف نمود و شهادت آن حضرت را بازگو کرد چنانچه خداوند متعال در قرآن به آن اشاره فرمود:

«و وصینا الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها و وضعته کرها»

یعنی ما به انسان وصیت کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، زیرا مادر، او را با کراهت وضع حمل کرد ... در تفسیر دارد که او را با کراهت حمل می نمود، حضرت زهرا علیها السلام آن مولود حضرت حسین علیه السلام بود که وقتی فهمید اینکه حمل می کند به شهادت می رسد. بی بی دو عالم علیه السلام خیلی ناراحت و مهموم و مغموم و گریان شدند ... (۴۲)

دوست دارم در غم سالار مظلومان بگریم

بوسه باران سازم آن لعل لب عطشان بگریم

دوست دارم بر تن پاکی که شد بعد از شهادت

استخوانش خرد در زیر سم اسبان بگریم

دوست دارم بر لب خشکیده ای کاندر سر نی

پیش دشمن

خواند با آوای خوش قرآن بگریم

دوست دارم کربلا بودم در آن روز مصیبت

تا برای غربتش با ناله و افغان بگریم

دوست دارم خیمه ماتم کنم بر پا بهر جا

تا بیاد خیمه سوزان او از جان بگریم

دوست دارم سر به زانوی غم و ماتم گذارم

تا قیامت در عزایت هم چنان یاران بگریم

دوست دارم نوحه خوان محفل اُنس تو باشم

یا پریشان چون فراز از ماتمت پنهان بگریم (۴۳)

گریه پیغمبر

چون روز هفتم تولد حضرت سیدالشهداء علیه السلام شد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله تشریف آوردند و فرمودند:

فرزندم را نزدم بیاور. قنداقه حضرت را به دست حضرت رسول صلی الله علیه و آله دادند و حضرت گوسفند سیاه و سفیدی برای امام عقیقه کرد و یک رانش را به قابله داد و سر مبارک حضرت حسین علیه السلام را تراشید و به وزن موی حضرتش نقره تصدق کرده و خلوق بر سر مبارکش مالید سپس او را بر دامن خود گذاشت و گریه زیادی کردند و فرمود:

ای اباعبدالله خیلی بر من گرانست کشتن تو.

اسماء می گوید:

گفتم پدر و مادرم فدای شما باشد این چه خبری است که شما می فرمائید؟

و عوض شادی گریه می کنید؟!

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

گریه ام برای این فرزند دلبندم است که گروهی کافر و ستمکار از بنی امیه او را خواهند کُشت و خدا شفاعت مرا به آنها نمی رساند، و آنها رخنه در دین خواهند کرد، خداوندا از تو مسئلت میکنم آنچه را که حضرت ابراهیم در حق فرزندان و ذریه اش از تو در خواست کرد، خداوندا دوست بدار دوستان او را و لعنت کن دشمنان آنها را لعنتی که

آسمان و زمین را پر کند ... (۴۴)

چشم گریان چشمه فیض خداست

هم پشیمانی از جرم و گناهست

گریه کن از ترس و از خوف خدا

گریه بر هر درد بی درمان دواست

در قیامت چشمها گریان بود

جز همان چشمی که گریان از خوف خداست

دیگر آن چشمی که شادان باشد او

آن عزادار حسین مصطفی است

دیگر آن چشمی که شاد و خرم است

آن چشمی که از حرام پوشاست

گریه کن بهر حسین شاه شهید

اشک چشم تو شفای دردهاست

هر کسی کوثر ببیند خرم است

کوثر هم شاد از عزادار حسین مرتضی است (۴۵)

اشک رسول الله صلی الله علیه و آله

ام الفضل دختر حارث گفت:

خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بودم، عرض کردم یا رسول الله دیشب خواب بدی دیدم.

حضرت فرمود:

چه خوابی دیدی؟

گفتم، خواب خیلی بد و سختی بود.

حضرت فرمود:

چه دیدی؟

عرض کردم:

در خواب دیدم که پاره ای از بدن شما جدا شد و در آغوش من افتاد.

حضرت فرمود:

خواب خوبی دیدی، از حضرت فاطمه پسری متولد می شود که در آغوش تو می باشد.

بعد امام حسین علیه السلام متولد شد و همانطور که حضرت فرموده بودند، در آغوش من بود.

یک روز بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم و حضرت سیدالشهداء را هم با خود برداشته بودم و در آغوش پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشتم، یک وقت دیدم حضرت دارد اشک می ریزد. عرض کردم، پدر و مادرم قربانت گردد یا رسول الله چه شده که شما را در حال گریه می بینم؟!

حضرت فرمود، جبرئیل پیش من بود و به من خبر داد که گروهی از امتّم این پسرم را می کشند. عرض کردم:

این حسین؟!

فرمود:

بلی، همین حسین را، و مقداری تربت سرخ بود برایم

آورد. (۴۶)

غبار غم چرا بگرفته روی گنبد گردون

چرا از دیدگان جاری شده سیلاب اشک و خون

چرا از هر طرف برخاسته طوفانی از ماتم

چرا اوضاع و احوال جهان گردیده دیگرگون

امشب چرا عیسی پریشان گشته در چارم فلک

ملایک از چه ماتم زار و گریانند بر گردون

شده برپا عزا در بارگاه کبریا گویی

که غوغای عزاداری شد از نه آسمان بیرون

مگر پرپر شده گلهای گلزار نبی کز غم

هزاران گلستان راست ناله از هزار افزون (۴۷)

خاک کربلا

عایشه می گوید:

حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حال وحی بودند که حضرت حسین علیه السلام وارد شد. و از پشت پیغمبر بالا رفت نشست و مشغول بازی شد. جبرئیل فرمود:

ای محمّد امت تو بعد از تو فتنه به پا می کنند و این فرزندت را بعد از تو به قتل می رسانند، آنگاه حضرت جبرئیل دست دراز کرد مقداری خاک سفید آورد و فرمود:

در این زمین فرزندت را می کشند که اسم آن طف است، بعد وقتی که حضرت جبرئیل علیه السلام رفت. پیغمبر در حالی که خاک در دست مبارکشان بود با حالت گریه به طرف اصحابش (که ابوبکر و عمر و حضرت امیر المؤمنین و حذیفه و عمّار و ابوذر در میان آنها بود) آمد. اصحاب عرض کردند:

یارسول اللّه چرا گریه می کنید؟!

حضرت فرمود:

حضـرت جبرئیل به من خبر داد که فرزنـدم حسـین بعد از من در زمین طّف کشـته خواهد شد. و این تربت را برای من آورد و خبر داد که همان جا هم دفن می گردد. (۴۸)

از دیده اهل حرم خون گشته جاری

شد وقت میدان رفتن و وقت سواری

بسته صف کودکان مو پریشان زنان

الله الله یا

ثارالله

گفتا کمی آهسته تر آیم به سویت

کرده وصیت مادرم بوسم گلویت

من تو را زینبم ز غم جان بر لبم

الله الله یا ثارالله

از صدر زین سلطان مظلومان نگون شد

آئینه عرش الهی غرق خون شد

از حرم شد بپا بانگ وا غربتا

الله الله یا ثارالله

گلهای باغ مصطفی گردیده پرپر

صد پاره تن روی زمین عباس و اکبر

شد به دشت بلا حق ز باطل جدا

الله الله یا ثارالله(۴۹)

صدای ناله جانسوز

امّ سلمه می فرماید:

روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه من نشسته بود فرمود:

هیچکس نزد من نیاید، من منتظر نشسته بودم که حضرت سیدالشهداء علیه السلام داخل شد، ناگهان صدای ناله جگر سوز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را شنیدم که گریه میکرد.

وقتی من با خبر شدم، دید حضرت حسین علیه السلام در آغوش و پهلوی حضرت نشسته و حضرت دست به سر مبارک حسین علیه السلام می کشد و گریه می کند رفتم جلو و عرض کردم:

آقاجان به خدا قسم وقتی که وارد شد من متوجه نشدم. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

الآن حضرت جبرئیل علیه السلام با ما در خانه بود و گفت:

آیا حسین را دوست داری؟

گفتم:

بله. دوستش دارم نه به خاطر دوستی دنیا. حضرت جبرئیل علیه السلام فرمود:

امت تو در سرزمین کربلا او را می کشند. بعد مقداری از خاک آن زمین را آورد و به پیامبر صلی الله علیه و آله نشان داد. (۵۰)

قبیله بنی اسد با اشگ دیده

در جستجوی پیکری در خون تپیده

تا نماید کفن بوریا بر بدن

الله الله یا ثارالله

سرتاسر دشت بلا محراب خونست

پوشیده از گلهای سرخ و لاله گونست

اکبر و اصغرش جسم آب آورش

الله الله یا ثارالله (۵۱)

خاک اشک زا

حضرت علی علیه السلام فرمود:

یک روز خدمت حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شدم، دیدم چشمان مبارک حضرت گریان است، عرض کردم:

پدر و مادرم فدای شما ای پیغمبر خدا چه شده؟!

آیا کسی شما را ناراحت کرده؟!

چرا گریه می کنید؟!

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

چند لحظه قبل حضرت جبرئیل علیه السلام نزد من آمده بود و به من فرمود:

حسین

در (کنار) شّط فرات کشته می شود بعد فرمود:

آیا می خواهی از تربتش استشامم کنی؟

گفتم:

بله دستش را دراز کرد و مشتی از آن خاک برداشت و آن را به من داد مقداری بوئیدم، بی اختیار اشکم جاری شد و اسم آن سرزمین کربلا است. (۵۲)

هر که شد از سر اخلاص عزادار حسین

نام او ثبت نمایند به طومار حسین

ای خوش آن پاک سرشتی که غم خود بنهاد

شد در این عمر پریشاندل و غمخوار حسین

ای خوش آن کس که حسینی شد و از روی خلوص

پیروی کرد ز اندیشه و افکار حسین

گر به خوبان جنان فخر فروشند رواست

روز محشر همه یاران وفادار حسین

یا رب این منصب شاهانه ز ما باز مگیر

تا که پیوسته بمانیم عزادار حسین

گر چه هستیم گنه کار خدایا مگذار

در قیامت دل ما حسرت دیدار حسین (۵۳)

شهید کربلا

چون دو سال از ولادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام گذشت، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله به سفری رفت، پس روزی در اثناء راه ایستاد و فرمود (اناالله وانا الیه راجعون) «ما از خدائیم و به سوی او باز می گردیم». و گریه زیادی کرد.

چون سببش را سئوال کردند:

فرمود:

جبرئیل مرا از زمینی که نزد شّط فرات است خبر داد که آن را کربلا میگویند، فرزندم حسین علیه السلام را در آنجا شهید می کنند، گویا می بینم محل شهادتش و موضع دفنش را، و گویا اسیران را سوار بر جهاز شتران سوار می بینم و سر فرزندم حسین را به هدیه می برند ... (۵۴)

چون که یاد آرم ز دشت کربلا با شور و شین

می نمایم گریه از بهر علمدار حسین

هر کس آرد در نظر لب تشنگان

کربلا

میشود آگاه بر اطفال بی یار حسین

روز عاشورا سکینه تشنه لب مشکی گرفت

نزد عمویش اباالفضل وفادار حسین

گفت عمو جان تو سقّا باشی و ما تشنه لب

فکر آبی کن عمو جان ای سپهدار حسین

حضرت عباس چون بشنید از وی این سخن

مشک بگرفت از سکینه آن علمدار حسین

گشت وارد در شریعه ساقی لب تشنگان

مشک را از آب پر کرد آن وفادار حسین

کف بزیر آب برد و خواست نوشد از فرات

یاد آورد آنزمان از دختر زار حسین

مشک بر دوش آب ناخورده شدی از شط برون

شد سوار آنگاه گفت ای حی دادار حسین

من رسانم آب را در خیمه آل رسول

بهر آن لب تشنگان اطفال بی یار حسین (۵۵)

سیدالشهدا

پس از مراجعت از سفری حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با حزن و اندوه بالای منبر رفت حضرت حسن و حسین علیه السلام را هم به همراهش بالای منبر برد، پس خطبه ای خواند و موعظه نمود، پس دست راست بر سر حسن علیه السلام و دست چپ را بر سر حسین گذاشت و فرمود:

خدایا، محمد بنده و پیغمبر تو است، و این دو نفر از نیکان عترت منند. و اخیار عشیره من، و بهترین ذریه من و کسانی که بعد

از خود در میان امت می گذارم و به درستی که جبرئیل به من خبر داد که این پسر را به زهر می کشند، و این دیگری را به شمشیر شهید می کنند. خدایا شهادت را بر او مبارک گردان و او را سید الشهدا قرار ده به قاتل او برکت مده و آنها را به اسفل درک جهیم برسان. راوی گوید:

سپس صدای ناله و گریه از

اهل مسجد بلند شد، حضرت فرمود:

ایها الناس بر او گریه می کنید و او را یاری نمی کنید؟

خدایا تو یاور او باش،

ای مردم من دو چیز نفیس یا سنگین در میان شما می گذارم، یکی کتاب خدا و دیگری عترت خود را که میوه دل و ثمره فواد من هستند و آن دو از هم جدا نمیشوند، تا بر حوض به من وارد شوند.

آگاه باشید که از شما سئوال نمی کنم، مگر آنچه مرا خدا امر کرده است، و آن این است که سئوال می کنم از شما مودّت و دوستی آنها.

پس بترسید از اینکه به نزد من آیید و حال اینکه به عترت من اذیتی کرده باشید و به ایشان ظلم تعدی کرده باشید(۵۶)

می روم از سر کوی تو و خون میگریم

با دل غم زده از سوز درون میگریم

همه اشیا نگرانند به گرییدن من

تو هم از خاک به بین عمه که چون میگریم

کاروان عازم راه است و من خسته هنوز

بر سر قبر تو افتاده و خون میگریم

آمدم با تو در این غمکده شام ولی

میروم بی تو و از سوز درون میگریم

عمه جان منکه بهر رنج و غمی کردم صبر

دیگر از هجر تو بی صبر و سکون میگریم

همچو مرغ سحر از داغ غمت می نالم

همچو ابر از ستم چرخ نگون میگریم

آنچه در سینه غم عقده به هم پیوستم

چون مجال آمده در دست کنون میگریم

دیگر از گریه و زاری نکند کس منعم

فارغ از سرزنش دشمن دون می گریم

خود بدست خودم ای دختر ناکام حسین

کردمت دفن وزین درد فزون می گریم

هر زمان سوگ رقیه ز (مؤید) شنوم

سخت می نالم و ز اندازه برون می گریم (۵۷)

گل خوشبو

روزی

رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل حضرت زهرا علیه السلام تشریف داشتند، در حالی که حضرت امام حسین علیه السلام در دامن آن جناب بود، حضرت گریه زیادی کردند و به سجده رفتند و بعد فرمودند:

ای فاطمه، ای دختر در این ساعت و در همین مکان خداوند علی اعلا به توسط جبرئیل به من فرمود:

ای محمد آیا حسین را دوست داری؟

گفتم:

بلی نور دیده و گل خوشبو و میوه دل و پرده ما بین دیدگان من است. جبرئیل در حالی که دست بر سر حسین گذاشته بود فرمود:

ای محمد او را در سرزمین کربلا شهید ... (۵۸)

من از بهر غریبان ناله ها اندر جگر دارم

بهر صبح و مسا از دل نوای پر شرر دارم

دل زارم بسی پر خون برای به یکسان باشد

بدامن هر زمان جاری مدام اشک از بصر دارم

به بینم گر غریبی را به کنجی و آله و محزون

بیاد غربت طفل حسین خون جگر دارم

فغان ز آن دم که طفل نورس شاهنشه خوبان

بگفتا عمه جان من شوق دیدار پدر دارم

ز وصل روی بابم عمه جان خون شد دل زارم

شب و روز از غم هجرش دو چشم پر گُهر دارم

ندارم آرزوئی غیر وصل باب اندر دل

بسی شکوه از این قوم لعین پر شرر دارم

مگر ما را نباشد خانه کاندر کنج این ویران

که خشت خام جای بستر اندر زیر سر دارم

در آندم راس پر خون پدر شد در برش حاضر

بگفتا جان بابا از فراقت دیده تر دارم (۵۹)

گریه پدر و دختر

حضرت زهرا علیه السلام حضرت سیدالشهدا را بغل کرده بودند، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت را از بغل دختر گرامشان گرفتند گریه کردند

و فرمودند:

خدا قاتلین تو را لعنت کند.

خدا کسانی را که لباسهایت را از تنت در آورند لعنت کند.

خدا بکشد آن کسانی را که همدیگر را بر علیه تو کمک می کنند.

حضرت زهرا علیه السلام ناراحت و گریان شدند و فرمودند:

ای پدر چه می فرمائید؟

حضرت فرمودند. دخترم مصیبت هائی که بعد از من و تو به او می رسد و اذّیتها و ظلم ها و مکرها و تعّدی هائی که متوجهش می گردد را به یاد آوردم، او در آن روز در میان جمعی مردان که جملگی همچون ستارگان درخشانند بوده و همگی به طرف مرگ و کشتن حرکت می کنند، گویا اکنون لشکر آنها را کاملا- می بینم و به جایگاه و محل دفن ایشان می نگرم. حضرت زهرا علیه السلام گریان فرمودند:

ای پدر جائی را که می فرمائید کجاست؟

حضرت فرمود:

به آنجا کربلا می گویند. و آن زمین برای ما و امت موجب اندوه و بلاست، بدترین افراد امت من بر آنها خروج می کنند. اگر تمام اهل آسمانها و زمین شفیع یک نفر از این گروه شرور باشند، شفاعتشان پذیرفته نمیشود و بطور قطع تمام آنها در جهنم جاوید خواهند ماند. حضرت فاطمه علیه السلام فرمود:

پدر این طفل کشته خواهد شد؟!

حضرت فرمود:

بله دخترم، قبل از او کسی اینطور کشته نشده که آسمانها و زمین و فرشتگان و حیوانات وحشی و ماهی های دریا کوهها برایش گریه کنند. اگر این موجودات ماءذون بودند پس از شهادت این طفل هیچ نفس کشی روی زمین باقی نمی ماند و گروهی از دوستان خواهند آمد که در روی زمین کسی از آنها اعلم به خدا نبوده و ...

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیه السلام صدای به گریه بلند نمودند ... (۶۰)

کاش بودم تا کنم جانرا فدایت یا حسین

چون نبودم اشک ریزم در عزایت یا حسین

کاش اندر کربلا بودم تو را یاری کنم

گویمت لبیک و در راهت فدا کاری کنم

در ره عبد سیاهت خون خود جاری کنم

چون نبودم کربلا شاها عزاداری کنم

کاش بودم زائر کرب و بلایت یا حسین

کاش بودم تا بلاگردان اصغر می شدم

یا به قربان قد رعنای اکبر میشدم

یا فدای دست عباس دلاور میشدم

یا نثار قاسم و هم عون و جعفر میشدم

میشدم ملحق بخاک کشته هایت یا حسین

کاش بودم میخریدم تیر عشقت را بجان

دست از جان میکشیدم بر حیات جاودان

مینهادم سر بکویت بر طفیل عاشقان

مشت خاکی میشدم در سایه این آستان

بر امید عزّت روز لقایت یا حسین

کاش بودم از غلامان سیاه و موکبت

کاش بودم جبهه سای خاک سم مرکبت

کاش بودم تا رسانم آب سردی بر لبت

کاش بودم تا رهانم آتش تاب و تبت

کاش بودم آشنای آشنایت یا حسین (۶۱)

ریحانه پیامبر

حدیث مفصلی از ابن عباس نقل کرده اند که:

روزی حسین گریه کنان خدمت مادرش فاطمه آمد و عرض کرد:

جدم پیامبر از من سیر شده از بس که به خدمتش رفته ام، حضرت فاطمه (علیهاالسلام) فرمود:

مادرت فدایت شود مگر چه شده؟

عرض کرد:

امروز صبح برادرم حسن را به زانوی راست خود نشانید و دهان او را بوسید و مرا به زانوی چپ نشانید و از دهان من اعراض کرد زیر گلوی مرا بوسید، ای مادر بیا دهان مرا بو کن ببین بوی بدی می دهد که جدم دهان مرا نبوسیده. حضرت فاطمه (علیهاالسلام) فرمود:

نه ای فرزندم جدت از تو

ملالت پیدا نمی کند به خدا قسم بسیار شنیده ام که جدت می فرمود:

حسین از من است و من از حسین می باشم تو در گهواره گریه می کردی پدرم وارد خانه شد فرمود:

ای فاطمه، حسین را ساکت کن آیا نمی دانی گریه او مرا اذیت می کند مکرر جدت می فرمود:

«اللهم انی احبّه و احب من یحبه» خدایا من حسین را دوست می دارم و دوست می دارم کسی که حسین را دوست دارد. حضرت فاطمه (علیهاالسلام):

دست حسین علیه السلام را گرفت و حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و عرض کرد:

بابا آیا شما نمی فرمودی حسین ریحانه من است، آیا نفرمودی حسین زینت زمین و آسمان است، آیا نفرمودی بوی بهشت را از حسین می شنوم. فرمود:

بلی. عرض کرد:

حسین از این رنجیده که چرا دهان او را نبوسیده ای مثل آنکه دهان برادرش را بوسیده ای فرمود در این مطلب سرّی است که می ترسم دلت بشکند و طاقت نیاوری، عرض کرد شما را به حق خدا سرّش را بفرما. فرمود:

اینک جبرئیل به من خبر داد که به حسن ۷ زهر می خورانند و من محل زهر خوردن او را بوسیدم و حسین ۷ را با تیغ جفا نحر می کنند، پس جای نحر او را بوئیدم. همین که حضرت فاطمه (علیهاالسلام) این قضیه را شنید بلند بلند گریه کرد و به صورت خود لطمه زد و خاک به سر کرد، فاطمه ۳ فرمود:

حسین را کجا می کشند؟

فرمود:

در زمینی که آنجا را کربلا می گویند، عرض کرد:

به چه سبب او را شهید می کنند؟

فرمود:

اهل کوفه نامه هایی برای او می نویسند که

تو از جانب خدا و پیامبر خلیفه می باشی به سوی ما بیا، همین که می رود او را با لب تشنه شهید می کنند. هر چه صدا می زند آیا کسی هست ما را یاری کند کسی جوابش نمی دهد عاقبت او را مثل گوسفند ذبح می کنند، برادران و فرزندان او را شهید می کننـد، سرهای آنها را بالای نیزه می کنند، فاطمه فریاد برآورد پس تمام مردم به گریه درآمدند جبرئیل نازل شد یا محمد خـدا به تو سـلام می رساند و می فرماید فاطمه را ساکت کن که ملائکه آسـمانها را به گریه درآورد و می فرماید و به عزت و جلالـم قسم که شـیعیانی برای او خلق می کنم که مالها و جانهای خود را در راه عزا و زیارت او انفاق کننـد، آگاه باش که هر کس او را بعـد از شـهادتش زیـارت کنـد به هر قـدمی که برمی دارد ثواب یک حـج مقبول برایش نوشـته می شود و هر کس برایش گریه کنـد ملائکه اشـکهای او را در شـیشه های بلور ضـبط می کنند و روز قیامت که می شود و آتش جهنم شعله می کشد به او می گویند:

ای دوست خـدا بگیر این اشـکی است که در مصـیبت مولاـیت حسـین ریخته ای و از آتش آزاد شـدی، پس یـک قطره از آن اشکها را به آتش جهنم می زنند آتش جهنم پانصد سال راه از آن بنده دور می شود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه (علیهاالسلام) این بشارتها را داد فاطمه سجده شکر به جای آورد حسین عرض کرد یا جداه جزای آنها

در نزد شما چیست؟

فرمود:

من آنها را در نزد خدا شفاعت می کنم رو به پدر بزرگوارش کرد و فرمود:

شما چه می کنی؟

فرمود:

من هم آنها را از آب کوثر سیراب می کنم، از برادرش امام حسن پرسید شما چه می کنی؟

فرمود:

من داخل بهشت نمی شوم مگر با آنها داخل شوم. حضرت فاطمه (علیهاالسلام) هم فرمود:

به عزت پروردگارم قسم و به حق پدر و شوهرم من جلوی در بهشت با چشم گریان می ایستم تا خداوند مرا شفیع آنها کند.

حضرت سیدالشهداء هم فرمود:

به حق جد و پدرم قسم من هم از خدا سؤال می کنم که قصرهای آنها در بهشت مقابل قصر خودم باشد. (۶۲)

همه را فدای حسین

ابن عباس می گوید:

یک روز خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله خدا مشرف بودم و آن حضرت، حسین علیه السلام را روی زانوی راست خود نشانیده بود و ابراهیم پسر خود را روی زانوی چپ نشانده بود، گاهی حسین را و گاهی ابراهیم را می بوسید، ناگاه آثار وحی بر آن حضرت ظاهر شد بعد از آن فرمود:

جبرئیل از جانب پروردگار بر من نازل شد که خدا به تو سلام می رساند و می فرماید:

ما این دو فرزند را برای تو با هم نمی گذاریم یکی از آنها را فدای دیگری گردان. حضرت نگاهی به صورت حسین علیه السلام کرد و گریه کرد و نگاهی به صورت ابراهیم و گریه کرد، پس فرمود:

ابراهیم مادرش کنیز است هرگاه بمیرد کسی غیر از من برای او محزون نمی شود، اما حسین مادرش فاطمه و پدرش علی است که به منزله گوشت و خون من هستند هرگاه حسین بمیرد دخترم فاطمه محزون و غصه

دار می شود پسر عمم علی هم محزون می شود، من نیز محزون می شوم و من حزن خود را بر حزن آنها انتخاب می کنم.

حضرت فرمود:

من به جبرئیل عرض کردم:

ای جبرئیل ابراهیم بمیرد من او را فدای حسین کردم، ابراهیم پس از سه روز از دنیا رفت. بعد از مردن ابراهیم هرگاه پیامبر حسین را می دید او را به سینه خود می چسبانید و می بوسید و می فرمود:

من به فدای کسی شوم که پسرم ابراهیم را فدای او گردانیدم. از بس که پیامبر در فوت ابراهیم محزون و غصه دار شد خداوند سوره کوثر را در تسلی قلب آن حضرت نازل کرد. (۶۳)

جای شمشیر

هر وقت حضرت سیدالشهداء علیه السلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داخل می شدند حضرت او را به خود می چسباندند و سپس به حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام می فرمودند:

او را بگیر و بعد او را می بوسیدند و گریه می کردند.

امام حسین علیه السلام می فرمود:

ای پدر چرا گریه می کنی؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

فرزندم جاهای شمشیر را بوسیدم و گریه ام گرفت. حضرت

امام حسین علیه السلام فرمود:

ای پدر من کشته خواهم شد؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

بلی به خدا قسم تو و پدرت و برادرت همگی کشته خواهید شد.

حضرت امام حسین علیه السلام فرمود:

پدر، قبور ما از هم متفرق و پراکنده می باشد؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

بلی پسرم. حضرت

امام حسین علیه السلام فرمود:

از امت شما چه کسانی به زیارت ما میآیند؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

من و پدرت و برادرت و تو را زیارت

نخواهد نمود مگر راست گویان امت من. (۶۴)

آمده ام به قتلگه بابا عزا به پا کنم

درد دل از برای تو ز جور اشقیا کنم

بابا نگر حزینه ام من دخترت سکینه ام

آوردی از مدینه ام بی تو سفر چرا کنم

بابا گلی گم کرده ام چون اصغر شیرین زبان

میگردم اندر کشتگان شاید گلم پیدا کنم

هم سفرم شمر و سنان گریه کنم بر تو چنان

سیلی خورم ز دشمنان چه ناله و نوا کنم

خیز و به بین که من شدم عازم کوفه خراب

بگو چسان در این سفر بی تو دلم رضا کنم

خیز و ز خاک و خون شها! مرا به دامنت نشان

اگر که شب رسد پدر دامن که مأوی کنم

نه طاقتی ترا بود ز زخمهای دشمنان

نه مرهمی مرا بود گذارم و دوا کنم

اسباب حزن

جمیع حالات امام حسین علیه السلام اسبات حزن و گریه پیغمبر بود.

چنانکه هر وقت او را به دوش مبارک بر میداشت و سرش بر دوش او تکیه می کرد به یاد می آورد سر او را بر روی نیزه ها .... پس می گریست. و به اصحاب می فرمود:

گویا می بینم اسیران را بر شتران و سر فرزندانم را به صورت هدیه برای یزید می برند.

چون به داman می نشاند نظر به صورت او می نمود و می گریست، و می فرمود:

یابن عباس گویا می بینم او را که ریشش را به خونش خضاب نموده اند و هر چند طلب یاری می کند کسی یاریش نمی کند و چون روز عید جامه (لباس) جدید می پوشید میگریست، گویا به یاد می آورد که او را برهنه بر خاک می اندازند،

و چون بر سرسفره می نشست با جد و پدر و مادر و برادر،

طعام میخورد، پیغمبر صلی الله علیه و آله اول خوشحال می شد، بعد به گریه در می آمد، و گویا به یاد می آورد تشنگی خود و اطفالش را که دنیا جلو چشمشان از شدت عطش سیاه می شود، و همه متفرق می شوند، و بعضی را می کشند، و بعضی را اسیر می نمایند.

و چون گلویش را می بوسید می گریست، و گاهی با امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود:

او را نگاه دار، آنگاه تمام بدنش را می بوسید و می گریست، عرض کرد:

چرا گریه می کنید؟

میفرمود:

موضع شمشیرها را می بوسم، و گاهی لب و دندانش را می بوسید، گویا یاد می آورد چوب خیزران در مجلس یزید و ابن زیاد (لعنه الله علیهما) را، چنانکه زید بن ارقم در نزد ابن زیاد حاضر بود، چون این حرکت شنیع را دید، فریاد برآورد که چوبت را از این لبهای مبارک بردار که قسم به آن خدائی که غیر او خدائی نیست دیدم دندانهای پیغمبر صلی الله علیه و آله را که بر این دندانها گذاشته شده بود و آن را می بوسید. (۶۵)

نام تو هست زنده و جاوید یا حسین

عشق تو هست مایه امید یا حسین

با مهر تو چو داد مرا شیر مادرم

جانم اسیر عشق تو گردید یا حسین

در باغ آرزو که بروید گل امید

وصل تو هست غایت امّید یا حسین

از عطر جانفزای تو سرمست می شود

هر کس ز باغ عشق تو گل چید یا حسین

هر کس شنید قصه جانسوز نینوا

سیلاب اشک از مژه بارید یا حسین

جانم فدای آن که به دنیا هر آن چه داشت

در راه دوستی تو بخشید یا حسین

ای جان فدای نام

تو کز نام تو به جاست

نام بلند مکتب توحید یا حسین

با چشم اشکبار به یادت «نوید» گفت

نام تو هست زنده جاوید یا حسین (۶۶)

سر روی نیزه

روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند، که جمعی از قریش وارد شدند و با آنها ابن سعد ملعون هم بود.

رنگ پیغمبر صلی الله علیه و آله متغیر شد و حالش دگرگون گردید، اصحاب عرض کردند:

یارسول الله تو را چه می شود؟!

حضرت فرمود:

به یاد آوردم آنچه بر اهل بیت من وارد می شود از کشتن و زدن و سّب و شتم و پریشان و در بدری و اوّل سری که بر سر نیزه می شود سر فرزندم حسین خواهد بود. (۶۷)

شوری به اشک می دهد آوای یا حسین

امشب شب دعا شب پرواز یاحسین

امشب که میهمان گل منور می کند

لب تشنگان خیمه خورشید را حسین

نجوای زینب است در آشوب اشک ها

با پاره های آن تن تب دار یا حسین

می گفت:

نیزه ها مگر از یاد برده اند

جاری ست در وجود تو خون خدا حسین

این سو کبود می شود از درد گونه ها

آن سوی دشت زیر سم اسب ها حسین

یک سو کبوتران حرم تشنه و اسیر

یک سو وداع زینب بی یار با حسین

فردا خراب خطبه تقدیر کوفه ها

فردا شکوه جاری فریادها حسین

فردا که روح تازه به پرواز می دهند

پروانه های سوخته در کربلا حسین (۶۸)

حال احتضار

تمام ایام زندگانی در شب و روز در سفر و حضر، حال پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین بود، حتی در حال احتضار امام حسین علیه السلام را به سینه چسبانید و عرق آن حضرت بر حسین علیه السلام جاری بود و میفرمود:

مرا با یزید چه کار است، خدا یزید را لعنت کند و به او برکت ندهد.

پس غش کرد، باز بحال آمد، بعد امام حسین علیه السلام

را بوسید و اشک میریخت و می فرمود:

مرا با قاتلین تو نزد خدا موقفی خواهد بود. (۶۹)

ای که چشم ملک العرش برای تو گریست

در فلک عیسی مریم به عزای تو گریست

آدم بوالبشر از بهر تو شد نوحه سرا

چون که بشنید ز جبریل رثای تو گریست

چون علی چشم خدا بود برایت گریان

می توان گفت که بهر تو خدای تو گریست

بس که جانسوز بود واقعه کرب و بلا

آب آتش شد و آتش به هوای تو گریست

تا سرت را به سر نیزه اعداء دیدند

آسمان نعره زد و چرخ به پای تو گریست

چه مگر دید در آن روز امام سجّاد

که چهل سال پس از کرب و بلای تو گریست

بیشتر از همه کس ای پسر خون خدا

پسرت مهدی موعود برای تو گریست

گر نبودی تو در آن دشت بلا یا زهرا

دخترت زینب غمدیده به جای تو گریست

می رود روز جزا خّرم و خندان به بهشت

هر که شد پیرو و در زیر لوای تو گریست

نه همین دیده «خسرو» ز غمت گریان است

هر کسی داشت به دل مهر و ولای تو گریست (۷۰)

اشک علی علیه السلام

ابن عباس می گوید:

در رکاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم در زمانی که به صفین تشریف می بردند، وقتی که به نینوا رسیدیم، نزدیک شط فرات بود، با صدای بلند فرمود:

یابن عباس آیا این مکان را می شناسی؟

عرض کردم:

خیر نمی شناسم!

فرمود:

اگر می شناختی مثل من، از آن نمی گذشتی مگر مثل من گریه می کردی.

پس حضرت علی علیه السلام گریه شدیدی نمود؟

تا اینکه محاسن شیریفش تر شد و اشکها بر سینه اش جاری گردید. ما هم به تبع آن حضرت گریه کردیم.

سپس حضرت فرمود:

اُوّه اُوّه، مرا با آل سفیان چکار است

که جنگ کنیم آنها از جنود سپاهیان شیطانند، ای اباعبدالله صبر کن زیرا هر بلائی که به سرت اینها می آورند، سر من آوردند، سپس حضرت آبی جهت وضو گرفت و وضویی ساخت و چند نماز خواند، باز آن حرفها را زد، بعد یک مقدار خواب رفته و بعد بیدار شد، سپس فرمود:

یابن عباس آیا از خوابی که دیده ام تو را با خبر کنم؟

عرض کردم:

انشاءالله که خیر است!

بفرمایید، حضرت فرمود:

دیدم گویا مردانی با علمهای سفید از آسمان به زمین آمدند، شمشیرهای سفید و درخشنده بر کمر داشتند، سپس گرد این زمین خطی کشیدند، فرمودند:

دیدم گویا شاخه های این نخلها بزمین رسیده و در میان خون شناور شد، و گویا فرزندم حسین علیه السلام و میوه دلم، و نور بصرم، در آن غرق شده و هر چه استغاثه میکند.

کسی به فریادش نمی رسد، و گویا آن مردانی را که از آسمان آمده بودند. ندا می کردند و می گفتند:

ای آل رسول صبر کنید. که شما را خواهند کشت. و شما بدست یک مشت مردم شر کشته خواهید شد. و اینک بهشت مشتاق شما است. ای اباعبدالله.

سپس رو به سوی من کردند و مرا تعزیت دادند و فرمودند:

یا ابا الحسین به تو بشارت باد و خدا روز قیامت چشمت را روشن کند.

از خواب بیدار شدم. به خدا قسم که قبلا حضرت رسول صادق ابوالقاسم صلی الله علیه و آله بمن خبر دادند. که من به سوی اهل بغی می روم. و به این زمین میرسم ... آه در اینجا فرزندم حسین با هفده نفر از اولاد من و از اولاد فاطمه علیه السلام دفن می شوند. و

این زمین در آسمان معروف به کربلا است، چنانکه در زمین حرمین و بقعه بیت المقدس معروف است.

سپس فرمود:

یابن عباس ببین در این نواحی فضولات آهوان را می بینی؟

به خدا قسم به من دروغ نگفته اند، و آنها زرد شده اند به رنگ زعفران، ابن عباس گفت:

بررسی کردم و پیدا کردم و فریاد زدم:

یا امیرالمؤمنین این را پیدا کردم که فرمودید.

حضرت فرمود:

صدق الله و رسوله. هر وله کشان به سمت آنها دوید. و آنها را بوئیده و فرمود:

این همان است.

آیا میدانی قضیه اینها چیست؟

عرض کردم:

خیر آقا نمی دانم.

حضرت فرمود:

این سرزمین، زمینی است که وقتی که حضرت عیسی علیه السلام با حواریین به این زمین رسید، دید در اینجا چند تا آهو دور هم جمع شده اند و گریه میکنند، سپس حضرت عیسی علیه السلام نشست و حواریین هم نشستند و مشغول گریه شدند.

حواریین گفتند:

یا روح الله سبب گریه شما چیست؟

فرمود:

این زمین کربلا است که در آن فرزند پیغمبر خدا احمد صلی الله علیه و آله و فرزند بتول عذرا (علیهاالسلام) شبیه مادرم حضرت مریم (علیهاالسلام) است کشته خواهد شد و در اینجا مدفون میگردد. تربتی است که از مشک معّطرتر است، زیرا که تربت آن جناب است و این آهوان با من سخن گفتند:

که ما در اینجا به خاطر شوق به آن جناب مانده ایم و در امان هستیم. حضرت عیسی علیه السلام مقداری از فضولات را برداشته و بوئید و فرمود:

خوشبویی آن به خاطر علفهای این صحرا است. خدایا اینها را باقی بگذار تا اینکه پدرش ببوید و تعزیت او شود.

و این است که تا حال مانده است و رنگش از طول مدت زرد شده، و این

زمین کرب و بلا است، پس با صدای بلند فرمود:

ای خدای عیسی بن مریم، مبارک مکن بر کشندگانش و کسانی که آنها را یاری می کنند.

سپس حضرت مدت مدیدی گریست تا اینکه به رو افتاد و غش کرد، ما هم گریه کردیم. چون به حال آمد چند بَعَره برداشت و در گوشه ردا پیچید، و به من فرمود:

تو هم بردار و نگه دار اگر دیدی که از آن خون تازه می جوشد و جاری می شود، بدان که حسینم شهید شده. ابن عباس می گوید:

من هم برداشتم و از آن نگه داری کردم تا اینکه یک روز خواب بودم، وقتی که از خواب بیدار شدم، دیدم از آن خون تازه ای جاری گردید. و آستینم مملو از خون است پس نشستم و گریه کردم و با خودم گفتم:

یقینا حسین را کشتند. البته علی علیه السلام تا بحال خبری به من نداده بود که واقع نشده باشد.

پس بیرون آمدم، دیدم شهر مدینه گویا ابر نازکی آن را فرا گرفته آفتاب ظاهر شده گویا کسوف گرفته، گویا از در و دیوار شهر خون تازه میریزد. از زاویه خانه صدایی شنیدم که شخصی مرثیه می خواند و مضمونش این است که ای آل پیغمبر صبر کنید که فرزند زهرای بتول را کشتند. و روح الامین با گریه و افغان نازل شد و با صدای بلند گریه می کرد.

من هم گریه ام گرفت و آن روز را که روز عاشورا بود ضبط کردم و بعد بعضی از افراد و کسانی که همراهم بودند این قضیه را گفتم آنها هم حرف مرا تصدیق کردند.

و گفتند ما هم این صدا را شنیدیم.

ولی گوینده اش را ندیدیم شاید حضرت خضر بوده. (۷۱)

حیات آب بقا جز غم تو نیست حسین

نمیرد آن که دلش با غم تو زیست حسین

صفای عمر ابد یافت هر که در غم تو

به قدر یک مژه بر هم زدن گریست حسین

به روز حشر که محشر کند شفاعت تو

کسی که سایه نشین تو نیست کیست حسین

جهنم است بهشتی که خالی از تو بود

بهشت بی گل رویت بهشت نیست حسین

تویی که آیت حُرّیت از رُخت پیداست

خوشا کسی که چو حّر بر تو بنگریست حسین

گدای راه تو هر کس که گشت آقا شد

که گرد خاک رهت تاج سروریست حسین

نشسته بر سر راه تو «رستگار» مدام

به دستگیری او لحظه ای بایست حسین (۷۲)

گریه جبرئیل

یک روز عید حضرت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به حجره جدشان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شدند و فرمودند:

یا جداّه امروز روز عید است و فرزندان عرب همه با لباسهای رنگارنگ خود را آراسته اند و لباسهای نو پوشیده اند و ما لباس نو نداریم و برای همین کار هم خدمت شما آمده ایم که فکری بحال ما کنید. حضرت حال آنها را بررسی کرد و گریه ای نمود ... تا آنجا که دو قطعه لباس از بهشت که به کمک حضرت جبرئیل علیه السلام یکی برای امام حسن لباس سبز و دیگری برای امام حسین علیه السلام لباس سرخ آورد و آنها پوشیدند و خوشحال شدند حضرت جبرئیل وقتی این حالات را

مشاهده نمود، گریه نمود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

ای برادرم ای جبرئیل در یک مثل امروزی که فرزندان من شاد و خرسند هستند، تو

چرا گریه می کنی و مهموم و مغموم و محزون هستی؟!

ترا به خدا قسمت می دهم که اگر خبری هست به من بگو و مرا از این ناراحتی برهان. حضرت جبرئیل فرمود:

ای رسول خدا بدان اینکه برای دو فرزندت رنگ مختلف اختیار گردید. یکی حضرت حسن ناچار است زهر بنوشد و از شدت زهر رنگش سبز می شود.

و حضرت حسین را ذبح می کنند و بدنش را با خونش خضاب می کنند. در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله خیلی گریه کرد. (۷۳)

جان جهانیان به فدای تو یا حسین

باید گریست خون به عزای تو یا حسین

باشد حدیث عشق تو بسیار سینه سوز

دنیا به ماتمند برای تو یا حسین

بر ضّد ظلم پیشه به پا خاستی به جا

صد آفرین به همّت و رای تو یا حسین

افتاد دیو ظلم به وحشت چو راست شد

بر ضّد ظلم قّد رسای تو یا حسین

بشکافت گرچه فرق علی اکبرت ز تیغ

نشنید کس به شکوه صدای تو یا حسین (۷۴)

توفیق ندانست

هرثمه ابن ابی مسلم نقل کرده که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از صفین مراجعت می کردیم، سر زمین کربلا رسیدیم پس حضرت از نماز صبح فراغ شد، و قدری از خاک آنجا برداشت و گریه کرد و فرمود:

عجب خاکی هستی، که از تو جمعی محشور خواهند شد بدون حساب وارد بهشت می شوند. هرثمه می گوید:

ما برگشتیم و این ماجرا را برای همسر شیعه ام بازگو کردم، همسرم گفت:

هر چه امیرالمؤمنین بگویـد؛ حق است، تا اینکه آن روز گذشت و بعدها حضـرت سیدالشـهدا علیه السـلام وارد سـرزمین کربلا شدند هرثمه جزء لشکر عمر سعد بود و حرف حضرت امیر علیه السلام را یاد

آورد بعد سوار شتر شده و محضر مقدش امام حسین علیه السلام مشرف شد و حدیث حضرت علی علیه السلام را نقل کرد.

حضرت فرمودند:

حالا خیال تو چیست؟

با ما هستی یا بر ما. گفت:

نه با شما و نه با آنها. اولاد کوچکی را در کوفه گذاشته ام و برای آنها می ترسم که این زیاد آنها را اذیت کند حضرت فرمود:

پس بیرون برو و به جای برو که مقتل ما را مشاهده نکنی و صدای ما را نشنوی زیرا به خدا قسم اگر کسی امروز صدای استغاثه ما را بشنود، ما را یاری نکند حتما به رو در آتش جهنم خواهد افتاد. (۷۵)

هوا گرفته و دل بی بهانه می گرید

به یاد شام غربیان زمانه می گرید

ز حج نیمه تمام تو ای تمامی حج

صفا و مروه غمین است و خانه می گرید

دمیده از سر زلف سیاه تو گل سرخ

به یاد زلف تو گیسو و شانه می گرید

به قامتی که به قد قامتش قیامت کرد

صفیر تیر بلا بی بهانه می گرید

شکسته چوبه محمل از آن شکسته دلی

که بار غم کشد و فاتحانه می گرید

همین نه من ز فراق تو سوختم تنها

که نینوا ز غمت جاودانه می گرید

تو رفتی و حرمت ماند و یاس های کبود

به حال اهل حرم تازیانه می گرید

مصیبت تو به عالم چنان گذاشت اثر

که در عزای تو چشم زمانه می گرید

گلوی گلین شش ماهه ات چو گلگون شد

نهال عاطفه خم شد جوانه می گرید

حسین من چه بگویم که چارده قرن است

هوا گرفته و دل بی بهانه می گرید(۷۶)

پی نوشت ها

۱- حج: ۳۲.

۲-معرفت الحسین: ۲۸.

۳-بحارالا نوار: ۴۴، ۲۴۵.

۴-لاله های عشق: صلی الله علیه و آله ۲۳.

۵-اسرار الشهاده: ۸۰

منتخب

طریحی: ۴۸ ناسخ ۱/ ۲۷۰.

۶-لاله های عشق: ۱۸۱.

۷-بحار ۴۴، ۲۳۴. ناسخ ۱، ۲۷۱ منتخب ۴۸.

۸-گلچین گل نغمه: ۸۶.

۹-ترجمه خصائص حسینیه: ۹۴

نقل از بحارالانوار: ۱۱/ ۱۵۰ و۱۵۱.

۱۰-گلچین گل نغمه: ۱۳.

۱۱-همان ۹۵ نقل بحارالانوار: ۴۴، ۲۳۰.

۱۲-گلچین گل نغمه: ۲۴.

۱۳-متخب طریحی: ۴۹.

۱۴-گلچین گل نغمه: ۴۱.

۱۵-بحار الانوار: ۴۴/۲۲۵.

۱۶-شمیم ولایت: ۱۲۶.

۱۷-بحار الانوار: ۴۴، ۲۲۳،

ناسخ: ۲۷۳

منتخب طریحی: ۴۹.

۱۸-نوحه سینه زنی و زنجیر زنی: ۴۲.

۱۹-بحار الانوار: ۴۴، ۲۴۴

ناسخ ۱/۲۸۴.

۲۰-گلواژه: ۴: ۴۷۸.

۲۱-مجمع البحرین لغت عشر.

۲۲-گلزار ثابت: ۱۷.

۲۳-بحار الانوار: ج ۴۴: ۳۰۸.

۲۴-بحار: ج ۷۳/۳۰۱.

۲۵-گلزار ثابت: ۹۴.

۲۶-بحار: ۴۴، ۲۴۴

منتخب: ۵۰

ناسخ ۱/۲۷۴.

۲۷-مصائب الائمه: ۲۱۳.

۲۸-منتخب طریحی ۵۰

ناسخ: ۱، ۲۷۵

بحار: ۴۴/۲۴۴.

۲۹-گلهای اشک: ۲۸.

۳۰-بحار الانوار: ۴۴/۲۲۳.

۳۱-گلهای اشک: ۱۱۱.

۳۲-بحار الانوار: ۴۴، ۲۴۱

خصائص: ۲۱۶.

۳۳-گلهای اشک: ۱۰۱.

۳۴-ترجمه خصائص الحسینه: ۲۲۴.

۳۵-گلهای اشک: ۱۰۵.

۳۶-جلاءالعیون: ۲، ۴۳۳.

۳۷-لاله عشق: ۶۵.

۳۸-جلاء العیون: ۲، ۴۳۳ ترجمه کامل الزیارات: ۲۰۴.

۳۹-آینه عزا: ۳۷.

۴۰-جلاء العیون: ۲، ۴۳۴.

۴۱-آینه عزا: ۱۰۸.

۴۲-جلاء ۲، ۴۳۵.

۴۳-نغمه کربلا: ۲: ۹۲.

۴۴-جلاءالعیون: ۴۳۶.

۴۵-گلهای باغ محمدی: ج ۲: ۱۶۵.

۴۶-جلاالعیون: ج ۲، ۴۷۹.

۴۷-اهلبیت: ۹۵.

۴۸-تاریخچه عزاداری: ۲۰ نقل شد اقناع اللائم علی اقامه المات ۳۰.

۴۹-اهلبیت: ۱۶۴.

۵۰-همان ۲۵، همان ۳۱.

۵۱-اهلبیت: ۱۶۵.

۵۲-همان ۲۶ مسند احمد بن حنبل ۱، ۸۵ ترجمه خصائص الحسینه ۲۲۶.

۵۳-منتخب المصائب: ۶۴.

۵۴-ترجمه خصائص الحسینه: ۲۲۶.

۵۵-متخب المصائب: ج ۳: ۸۴.

۵۶-همان.

۵۷-منتخب المصائب: ج ۳: ۱۳۶.

۵۸-ترجمه کامل الزیات: ۲۰۶.

۵۹-منتخب المصائب: ج ۳: ۱۳۸.

۶۰-کامل الزیارات: ۲۱۲.

۶۱-منتخب المصائب: ج ۳: ۱۸۱.

۶۲-ثمرات الحیوه: ج ۱: ۹۸.

۶۳-ثمرات الحیوه: ج ۱: ۱۰۲.

۶۴-ترجمه کامل الزیارات: ۲۱۵.

۶۵-خصائص حسینیه: ۲۲۸.

۶۶-رستاخیز لاله ها: ۳۲.

۶۷-همان ۲۲۹.

۶۸-رستاخیز لاله ها: ۳۳.

۶۹-همان.

۷۰-رستاخیز لاله ها: ۵۷.

۷۱-بحارالانوار: ۴۴، ۲۵۲

امالی صدوق مجلس ۸۷، ۷۸ ۴ ۴۸.

۷۲-رستاخیز لاله ها: ۷۴.

۷۳-بحار الانوار: ۴۴، ۲۴۵.

۷۴-رستاخیز لاله ها: ۸۸.

۷۵-بحار الانوار: ۴۴/۲۵۵

امالی صدوق مجلس: ۲۸: ۱۱۷.

۷۶-رستاخیز لاله ها: ۱۳۷.

شعر

گریه اشک

پیشگفتار

گرد آوری:

محمد علی مجاهدی (پروانه) سرور

بسم الله الرحمن الرحیم

معارف اسلامی از گنجینه های بسیار غنی و

ناشناخته ی فرهنگ و تمدن بشری است، و با آنکه تا کنون متون منظوم و منثور گرانسنگی در این زمینه توسط پژوهشگران و سخنوران به نام در دسترس شیفتگان این مکتب قرار گرفته است، ولی هنوز گستره های بسیاری وجود دارد که ناشناخته باقی مانده است.

هر چند با تلاش متفکران و اندیشمندان بزرگ اسلامی از دیرباز- در مسیر شناخت و معرفی اندیشه های ناب و اصیل اسلامی- پرده از روی بسیاری از این ناشناخته ها برداشته شده و قلمروهای بسیاری به تسخیر درآمده است، ولی کدام پژوهشگر منصفی است که نداند هنوز قلل بسیار مرتفعی وجود دارد که جای پای اندیشه ای را تجربه نکرده، و در انتظار لحظه ی شور آفرین تسخیر نباشد؟!

بر اساس این دیدگاه است که انتشارات سرور از آغاز کار هم خود را به چاپ و نشر آثار ارزشمندی مصروف داشته است که این آفاق را در زاویه ی دید شیفتگان معارف اسلامی قرار دهد و تشنگان وادی معرفت را از زلال جاری معارف اسلامی سیراب سازد.

در این راستا، نمی توان آثار منظوم سخنوران به نام و متعهد این مرز و بوم را در نمایاندن گوشه ای از این واقعیتها و نشر معارف لا یزالی که ریشه در قرآن و مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دارد، نادیده گرفت.

انتشارات سرور با عنایت به این واقعیت عینی و تاریخی و با استفاده از آثار قلمی

صاحبنظران و اساتید شعر و ادب، موجبات تدوین مجموعه های منظومی را فراهم آورده است که پاسخگوی نیاز فعلی جامعه ی انقلابی ما باشد.

«گریه ی اشک» از این دست مجموعه های شعری است که حاوی تازه ترین و پر شورترین اشعار عاشورایی است،

این مجموعه به همت شاعر به نام

اهل بیت عصمت و طهارت آقای محمد علی مجاهدی (پروانه) تدوین یافته است، و تردیدی نیست که با محتوای والایی که دارد، مورد اقبال شیفتگان مکتب حسینی قرار خواهد گرفت.

دو بیتی ها

صادق رحمانی

عالم سینه می زد!

نگاه شمع، نم نم سینه می زد

خدا داند، که عالم سینه می زد

نه تنها خاک آن شب، گریه می کرد

برایت آسمان هم، گریه می کرد

نم نم سینه می زد!

چو حرف از غربت دیرینه می زد

نگاهم، شعله در آئینه می زد!

غریبانه، دل من نوحه می خواند

دو دسته اشک، نم نم سینه می زد!

گلوی زخمی!

ستاره گریه و الماس، با من

شبست و، بوی زخم یاس، با من

تمام حزن زینب را بخوان باز

گلوی زخمی احساس با من!

صمد پرویس

وضو در مهتاب!

عطش، خورشید را سیراب می کرد

گل شش ماهه را بی تاب می کرد

تنی بی دست، با مشکی پر از آب

وضو در چشمه ی مهتاب می کرد!

مسلخ عشق

ز مرگ سرخ، ایمان سبز پوشست

امامت تا قیامت در خروشست

بگو با عاشقان:

در مسلخ عشق

به گوش جان طنین نوش، نوشست!

نماز عشق

نماز عشق، در صحرا به پا بود

امام عاشقان، خون خدا بود

سری که بر سر نی آیه می خواند

به هفتاد و دو ملت آشنا بود!

محمود سنجری

کو دستهایش؟!

نوای العطش باشد به نایش

عمو رفته که آب آرد برایش

چه کس گوید به این طفل عطشناک:

عمو آمد، ولی کو دستهایش؟!

خورشید نیزه!

تو شور عاشقی در سر نداری

به دل، غیر از غم دلبر نداری

دلا!

خورشید را بر نیزه کردند

تو صبح عشق را باور نداری؟!

یدالله گودرزی

رگهای بریده!

هلا!

روشنتر از متن سپیده

صبوری این چنین را کس ندیده

چه کرد آن لحظه ی لرزیدن عرش

لبانت روی رگهای بریده؟!

الا ای تیرها!

الا ای تیرها!

از سر بگیرید

به سوی خاندانم پر بگیرید

اگر با کشتن من، عشق برپاست

مرا شمشیرها!

در بر بگیرید

چه تنها بود زینب!

مآل اندیش فردا بود، زینب

در آن صحرا، چه تنها بود زینب

به هنگام غروب تنگ آن روز

تمام غربت ما بود زینب!

علیرضا صائب فسانی

دو رکعت گفتگو!

دلی پر های و هو با عشق دارم

حضوری در وضو، با عشق دارم

برو ای غصه خلوت کن!

که امشب

دو رکعت گفتگو با عشق دارم!

محمد رضا سهرابی نژاد

بمیرم ...!

خروش و ناله، آوای حرم شد

نگاه مهربانان، غرق غم شد

ز مرگ سرخت ای ماه عطشناک

بمیرم، قامت خورشید خم شد!

سید مهدی حسینی

عطش!

عطش از چشم اصغر، خواب می برد

غمش، رنگ از رخ مهتاب می برد

بیابان را، سراسر آب می برد

علی را تشنگی از تاب می برد!

تیر و چشم!

گرفته تیر دشمن جا به چشمم

و خون جاریست جای آب چشمم

کنار رود با یاد لبانت

دو چشمه اشک شد دریا به چشمم

می سوخت ساقی!

عطش در چشمهایش موج می زد

دل دریا برایش موج می زد

ز سوز تشنگی می سوخت ساقی

و دریائی به پایش موج می زد

سیراب شد، آب!

ز شرم روی ماهش آب شد، آب

ز شوق دیدنش بی تاب شد، آب

نه بر لبهای خود آبی رسانید

نه از لبهای او سیراب شد آب

نصیب!

کویری بود، سر تا پا عطش بود

تمام حرف این صحرا، عطش بود

فراتی داشت چون دریا خروشان

نصیب ما از این دریا، عطش بود

احمد مشجری

شفا

مطاف اهل دل، خاک حسینست

ملک در عرش:

غمناک حسینست

شنیدم هاتفی در گوش جان گفت:

شفا در تربت پاک حسینست

رباعی

احمد رضا زارعی

صدای پا!

در کوچه ی دل، صدای پا می شنوم

آواز نگار آشنا، می شنوم

این طرفه صدائی که مرا می خواند

از نای شهید کربلا می شنوم

سید علی میر افضلی

روح آب

هنگام سپیده، غرق در نور شدیم

آهنگ ترانه های پر شور شدیم

در سایه ی آفتاب عاشورایی

با روح زلال آب، محشور شدیم

سید علی میر افضلی

منطق خون

از آتش عشق، آب شد این دل تنگ

در جوشش می، خراب شد این دل تنگ

چون تیغ برهنه، در تب و تاب جنون

با منطق خون مجاب شد این دل تنگ!

سیده راضیه هاشمی

باغ شهادت

آغوش بهشت، روی گلها وا بود

از اشک، زمین کربلا دریا بود

وقتی که در باغ شهادت وا شد

انگار میان لاله ها دعوا بود!

محمد عباسیه

با حسین!

بیشرمی شمر، اگر چه بدنامی بود

همنام یزید بودن، از خامی بود

ای کاش که «با حسین» می نامیدند

آن مرد که (بایزید بسطامی) بود!

نماز!

شمعیست، که سوز و ساز را ترک نکرد

در راه خطر، حجاز را ترک نکرد

این عشق چه عشقیست که در جنگ، حسین

سر داد، ولی نماز را ترک نکرد؟!

فواره ی خون!

آن طفل که بوی آب، بی تابش کرد

فواره ی خون گرم، سیرابش کرد!

ناگاه ز سمت کوفه تیری برخاست

لالائی گرم خواند و، در خوابش کرد!

سلمان هراتی

ورد سبز!

بیزارم از آن حنجره، کو زارت خواند

چون لاله عزیز بودی و، خوارت خواند

پیغام تو، ورد سبز بیدارانست

بیدار نبود، آنکه بیمارت خواند!

حمایت!

زان دست، که چون پرنده بی تاب افتاد

بر سطح کرخت آبها، تاب افتاد

دست تو، چو رود تا ابد جاری شد

زان روی که در حمایت آب افتاد!

تصویر

بالای تو مثل سرو، آزاد افتاد

تصویری از آن حماسه، در یاد افتاد

در حنجره ی گرفته ی صبح غریب

تا افتادی، هزار فریاد افتاد!

مشفق کاشانی

آیینه ی حق نما

در خون خدا، شکفته سیمای حسین

آئینه ی حق نما، سراپای حسین

بشنو ز سراپرده ی اعصار و قرون

توفنده بسان رعد، آوای حسین

یا رب!

یا رب برخ نشسته در خون حسین

بر زخم تن از ستاره افزون حسین

در جبهه ی حق، به طاعتی دست بگیر

ما را برسان به خاک گلگون حسین

بفریاد آمد!

چون درد تو دید، غم به فریاد آمد

وز ماتم تو، الم به فریاد آمد

زهرا به وداع تو چنان زار گریست

کز حالت او، حرم به فریاد آمد!

محمد علی مجاهدی

غربت معصوم!

روح حرم از حرم چو بیرون می رفت

آه، از دل خاکیان به گردون می رفت

آن غربت معصوم، خدا می داند

چون آمده بود و، از حرم چون می رفت؟!

وداع

با کعبه وداع آخرین بود و، حسین

چون اهل حرم، کعبه غمین بود و حسین

بشکوه ترین لحظه، تداعی می شد

تکبیر نماز واپسین بود و، حسین!

قنوت!

صد دجله خروش، در سکوتش جاریست

گل نغمه ی لا، در ملکوتش جاریست

مردی که عطش ازو بلند آوازه ست

(صد رشته قنات در قنوتش جاریست!)

شیون!

نذر حضرت زهرا

او بود و، دو چشم اشکباری که مپرس

در بهت سکوت شام تاری، که مپرس

می رفت و، صدای شیون مادر او

می گشت بلند، از مزاری که مپرس!

ای روح بزرگ!

در صبر تو، روح استقامت دیدند

آثار بزرگی و کرامت، دیدند

آن دم که به پا خاستی ای روح بزرگ!

در قامت خطبه ات، قیامت دیدند!

فریاد سرخ عاشورا

آن روز که شهر، از تو پر غوغا بود

در خشم تو، هیبت علی پیدا بود

آن خطبه ی پرشور تو در کوفه و شام

فریاد بلند و سرخ عاشورا بود!

خطبه ی طوفانی!

والائی قدر تو، نهان نتوان کرد

خورشید ترا، نمی توان پنهان کرد

توفندگی خطبه ی طوفانی تو

کاخ ستم یزید را، ویران کرد!

همه ی تو با من!

همراه بود، زمزمه ی تو با من

با تو همه ی من، همه ی تو با من!

تو دختر خود- رقیه- را راضی کن

راهی شدن فاطمه ی تو، با من!

شعله ی تب!

تو، رهبر هر چه رهنوردی ای دوست

تو، کعبه ی عشق هر چه مردی ای دوست

چون شمع، بر افروختی از شعله ی تب

با آنکه طبیب هر چه دردی، ای دوست!

هرم تب!

در خیمه اش، از هرم تب افتاد آتش!

زین شعله، به دامان شب افتاد آتش!

بنشست چو آتش به پرستاری او

در خرمن صبر زینب افتاد، آتش!

سرگرم شد آتش ...!

آگه چو شد، از حالت بیماری او

دامن به کمر بست، پی یاری او

چون دید، کسی بر سر بالینش نیست

سرگرم شد آتش، به پرستاری او!

پنجه ی آفتاب

آن شب، که فروغ مه بر افلاک دمید

با حالتی آشفته و غمناک، دمید

هفتاد و دو قرص ماه، در آن دل شب

چون پنجه ی آفتاب، از خاک دمید!

هفتاد و دو خورشید!

چون کرد نظر به قتلگاه آن شب، ماه

تا صبح کشید از دل آه، آن شب ماه

هفتاد و دو خورشید به خون غلطان را

حیرت زده می کرد نگاه آن شب ماه!

شرمنده ی تو!

می آمد و، سر به زیر و، شرمنده ی تو

با گریه اش، آمیخت شکرخنده ی تو!

حر بود اسیر، تا امیری می کرد!

آن لحظه امیر شد، که شد بنده ی تو!

اسباب سرافرازی!

از خویش، تهی شد از تو پر شد، ای دوست

یک قطره نبود بیش و، در شد ای دوست

آن سر که ز شرمندگی افکند به زیر

اسباب سرافرازی حر شد، ای دوست!

لبخند!

باید دل خود به عشق، پیوند زدن

دم از تو، از تو ای خون خداوند! زدن

از تو، ره و رسم عشق باید آموخت

وز اصغر تو، به مرگ لبخند زدن!

زلال کوثر!

در هیبت تو، سطوت حیدر دیدند

در خشم تو، التهاب آذر دیدند

آن دم که حسین را برادر خواندی

در جاری تو، زلال کوثر دیدند!

اگر برخیزد!

از قهر تو، شاهین قدر پر ریزد

وز هیبت تو، شیر قضا بگریزد

ماند به تو کوه، اگر به رفتار آید!

دریا به تو می ماند، اگر برخیزد!

کو شیردلی؟!

کو شیردلی که پنجه با شیر زند

بی حمله، ره هزار نخجیر زند

ماند به تو خورشید، اگر بخروشد!

ماند به تو شیر، اگر که شمشیر زند!

مشک بدوش

آن روز که شط در تب و تاب آمده بود

وز سوز عطش در التهاب، آمده بود

دیدند که آن بحر کرم، مشک به دوش

تا بر لب شط رساند آب، آمده بود!

دریا نشنیدم که ...!

ای کعبه به داغ ماتمت نیلی پوش

وز تشنگیت، فرات در جوش و خروش

جز تو که فرات رشحه ای از یم تست

دریا نشنیدم که کشد مشک به دوش!

حریر نور!

چون دید به نوک نی سرش را، خورشید

بر خاک، تن مطهرش را خورشید

آرام، حریر نور خود را گسترد

پوشاند برهنه پیکرش را، خورشید!

تلاوت!

هرم سخن از داغ حکایت می کرد؟

یا از عطش آب، روایت می کرد؟!

گوئی که به عرش نیزه از سوره ی عشق

هفتاد و دو آیه را تلاوت می کرد!

فاصله ی تو با من!

می گفت دل یکدله ی تو با من:

هم قافله شد سلسله ی تو با من!

خورشید من!

ار نیست قیامت ز چه رو

یک نیزه بود فاصله ی تو با من؟!

عرش نی!

خورشید، بر این تیره مغاک افتاده ست

یا بر سر نی، آن سر پاک افتاده ست؟!

بر عرش نی، از تلاوت او پیداست

هفتاد و دو سوره رو خاک افتاده ست!

عریانی!

گفتم چو به (طاهر) غم حیرانی او

از عابس و، آن مایه پریشانی او

برخاست خروش او، که هرگز نرسد

عریانی من، به گرد عریانی او

عریانتر ازین؟!

از شور تو پر، کون و مکان شد عباس!

در سوگ تو خون، دل جهان شد عباس!

تن از تو و، تو برهنه تر از تن خویش

عریانتر ازین نمی توان شد عباس!

عباس براتی

داغ!

هر چند قدش خمیده، اما برپاست

رنگ از رخ او پریده، اما برپاست

این سرو که در میان خود می بینید

هفتاد و دو داغ، دیده اما برپاست!

تقدیم تو!

برکند دل از جهان و، تقدیم تو کرد

خون ریخت ز دیدگان و، تقدیم تو کرد

چون تیر به مشگ خورد و، رفت آب از دست

بر دست نهاد جان و، تقدیم تو کرد!

آب آوردند!

او را به شکوه بی حساب، آوردند

از پا تا سر به خون خضاب، آوردند

تا چهره ی نورانی او را، شویند

از چشمه ی آفتاب، آب آوردند!

قرآن می خواند!

آن جان ز جسم رسته، قرآن می خواند

با نای ز هم گسسته، قرآن می خواند

در تشت طلا، به بزم شب اندیشان

خورشید به خون نشسته، قرآن می خواند!

کشتی طوفان زده!

تا ماه، اسیر پنجه ی غم شده بود

خورشید، سیاهپوش ماتم شده بود

طوفان زده، کشتی نجات امت

بشکسته کنار نهر علقم شده بود!

کنار شط!

آن دم که ز غربت آشکارا دم زد

طومار ستمگران دون، بر هم زد

لب تشنه، کنار شط مواج فرات

پا بر سر زندگانی عالم زد

خنجر بگذاشت!

دشمن که به حنجر تو، خنجر بگذاشت

خاموش، طنین نای تو می پنداشت

غافل!

که به هر کجا روان بود سرت

بند ستم از پای جهان بر می پنداشت

حسین اسرافیلی

شط عرفان

ایثارگران شط عرفان بودند

بر خیمه ی عاشقان، نگهبان بودند

هر چند که بی شکیب و عطشان بودند

مانند هزار چشمه، جوشان بودند

چاووش!

چاووش قطار خون و دردی، مسلم!

خورشید شب سیاه و سردی، مسلم!

در کوفه حضور غیرت و بیعت نیست

تنها تو وفا به عهد کردی، مسلم!

در مسلخ!

در مسلخ خویش، عشقبازی کردند

با خون گلو، حماسه سازی کردند

هفتاد و دو خیمه ی عطشناک، آن روز

با حلق بریده، سرفرازی کردند!

شرمسار!

زان فاجعه، دیده اشکبارست هنوز

دروازه ی کوفه، سوگوارست هنوز

از سوز لبان تشنه ی عاشورا

دریای فرات، شرمسارست هنوز!

با پای برهنه!

زآن فتنه ی خونین که به بار آمده بود

خورشید ولا، بر سر دار آمده بود

با پای برهنه، دشتها را زینب

دنبال حسین، سایه وار آمده بود!

آزادترین!

آزادترین غلام، در میدان بود

از زمره ی پارساترین یاران، بود

در صحنه ی حق و باطل عاشورا

حر بود که بازگشته بر ایمان بود

احد ده بزرگی

سفیر خورشید

در کشور دل، امیر امید تویی

مشغل کش جیش شیر توحید، تویی

مانند سهیل سرخ در باغ فلق

بر شب زدگان، سفیر خورشید تویی

شعله ور!

یکباره چو مهر، شعله ور گشت عباس

سوزنده تر از خشم شرر، گشت عباس

با یاد لب خشک جگر گوشه ی عشق

از شط فرات، تشنه برگشت عباس

شعر بیداری

افراشت ز مهر، بیرق یاری را

خوش برد به سر، طریق دینداری را

شد حر و، درید پرده ی ظلمت را

شد مست و، سرود شعر بیداری را

گریست!

بر تشنه لبان، دجله ی بی تاب گریست

چون چشم فرات، مشک پر آب گریست

در دامن کهکشانی دشت عطش

خورشید، کنار نعش مهتاب گریست!

بیدست!

از ساغر ماه، باده نوشید و گذشت

بر تن، زره از ستاره پوشید و، گذشت

بی دست، کنار شط خونین فرات

خورشید صفت به شب خروشید و، گذشت

گل سربدار!

دریا دل تکسوار، تنها شده بود

درعرصه ی گیر و دار، تنها شده بود

بربام سیاه کوفه، چون مهر منیر

مسلم- گل سربدار- تنها شده بود

خندید علی!

چون غنچه ی گل، به خویش پیچید، علی

دامن ز سرای خاک، برچید علی

آنگه که شفق ز حنجرش سر می زد

خورشید صفت به مرگ خندید، علی!

اما خندید!

گل غنچه رگش گسست، اما خندید

آیینه صفت شکست، اما خندید

بر شانه ی سلطان ولایت، اصغر

تیرش به گلو نشست، اما خندید!

گلبوسه!

از مشرق سرخ دیده، دل سر می زد

خون، خنده به برق برق خنجر می زد

گردید فضا معطر، آنگاه که تیغ

گلبوسه به پیشانی اکبر می زد!

در قحط وفا!، پیغام بشیر به مردم مدینه

خون، رنگ سیاه دل صحرا را، برد

موج عطش، آبروی دریا را برد

زد نعره بشیر و، گفت:

در قحط وفا

عشق آمد و، لاله های زهرا را برد!

دختر عشق!

گل را به چمن، مرغ سحر می بوسید

کوکب، رخ رخشان قمر می بوسید

قربانی راه عشق شد، دختر عشق

وقتی که لب لعل پدر می بوسید!

بهار قرآن

در ظلمت شب، شهاب ایمان گل کرد

بر نی، سر آفتاب ایمان، گل کرد

تا همسفران، طریق را گم نکنند

بر لعل لبش بهار قرآن، گل کرد

در خیمه ی دل!، برای حضرت سجاد

چون شمع که در شعله ی سرکش، می سوخت

پروانه ی خسته دل، مشوش می سوخت

سجاده نشین عشق، چون لاله ی اشک

در خیمه ی دل میان آتش می سوخت!

قرآن گسسته!

آیینه ی دلشکسته را، می مانی!

قرآن ز هم گسسته را، می مانی!

ای خون خدا!

در افق دیده ی من

خورشید به خون نشسته را می مانی!

رو سپیدم کردی!، برای جناب جون سیاهپوست

ای عشق! چه خوش مست امیدم کردی

با خنده ی زیر لب شهیدم کردی!

با آنکه چو شب، سیاهرو بودم من

از بوسه ی خویش، رو سپیدم کردی!

قنداقه ی خونین

تیر آمد و غنچه ی سحر را بوسید

سیاره ی خون، قرص قمر را بوسید

در خیمه، حسین پیش چشم زینب

قنداقه ی خونین پسر را، بوسید!

چرخ در خون!، برای جناب عباس

در حجله ی خون، باده ی گلگون می زد

لبخند جنون، به عقل مجنون می زد

از بهر رضای عشق و لیلای دلش

عریان شده بود و، چرخ در خون می زد!

مرد نبرد، برای جناب بریر ابن خضیر

ای مرد نبرد!

جوهر فرد، تویی

در عرصه ی جنگ تن به تن، مرد تویی

آن کس که چهل سال نماز شب را

پیوند نماز صبحدم کرد، تویی!

مجتبی تونه ای

حضرت غم

پیراهنی از زخم، به تن دوخته است

این رسم ز حضرت غم، آموخته است

ای سرو تماشائی ایمان، عباس!

دل، شعله به شعله در غمت سوخته است

در محضر آفتاب!

در محضر آفتاب، جان می دادی

در آتش التهاب، جان می دادی

آن روز به دست کربلا ای عباس!

لب تشنه، کنار آب جان می دادی!

جلال محمدی

کوی حسین

یا رب به شهیدان ره کوی حسین

بر سوختگان جلوه ی روی حسین

ره، دور و شب تار و، بیابان در پیش

ما را برسان به خاک گلبوی حسین

پیشقدم!

هنگام سفر، پیشقدم شد، دستم

قربانی قامت علم شد، دستم

تا نامه ی عشق را به خون بنگارم

در محضر وصل او، قلم شد دستم!

اکبر بهداروند

خطبه های سرخ!

مانند ستاره، از سراپرده ی شب

می آمد و، خطبه های سرخش، بر لب

پایش به رکاب ذوالجناح، از سر درد

می گفت پیام عشق و خون با زینب

هادی وحیدی

خون بارید!

آن روز، ز دشت کربلا خون بارید

از ابر سیاه نینوا، خون بارید

آن لحظه که شد شهید، فرزند رسول

از زخم دل ستاره ها، خون بارید!

محمد حسن مومنی تنکابنی

یک سینه عطش!

در پهنه ی دشت عشق، جولان می داد

یک سینه عطش، ندای ایمان می داد

درهلهله ی شب زدگان، می دیدم

خورشید به روی خاکها، جان می داد!

در راه سپیده

بر مرگ، نگاه آسمانی کردند

یعنی که به عشق، مهربانی کردند

آن روز، فرشتگان خاکی چه غریب

در راه سپیده، جانشفانی کردند!

در بهت غروب

در بهت غروب، سمت فردا می رفت

آن رود زلال رو به دریا می رفت

با آنکه حصار سنگ رو در رو بود

آئینه، صبور تا تماشا می رفت!

کنار دریا جان داد!

آن روز، غریبانه و تنها، جان داد

پرورده ی آسمان، به صحرا جان داد

اسرار شگفت عشق، معنا می شد

وقتی که عطش کنار دریا، جان داد!

بهنام پازوکی

سرشک حسرت!

از پلک سیاه شب، شرر می بارید

بر دامن دشت، شور و شر می بارید

از چشمه ی مه، سرشک حسرت نم نم

بر دشت فرات، تا سحر می بارید!

حسن حسینی

فراوان می خورد!

آن نی، که بر آن خشک نیستان می خورد

آب از لب جوی لب و دندان، می خورد

لب تشنه، ز جویبار قرآن می خورد

می خورد فراوان، و فراوان می خورد!

پرسش سوزان!

لب تشنه ام، از سپیده آبم بدهید

جامی ز زلال آفتابم، بدهید

من پرسش سوزان حسینم، یاران!

با حنجره ی عشق، جوابم بدهید

در جواب بابا!

آن جمله چو بر زبان مولا جوشید

از نای زمانه، نعره ی لا جوشید!

تنها ز گلوی اصغر شش ماهه

خون بود که در جواب بابا، جوشید!

تفسیر قرآن!

شورید سری که شرح ایمان می کرد

هفتاد و دو فصل سرخ، عنوان می کرد

با نای بریده نیز، بر منبر نی

تفسیر خجسته ای ز قرآن می کرد!

جعفر رسول زاده (آشفته)

در کنارش جان داد!

آئینه ی احمدی، شکست و افتاد!

بر دامن لاله آسمان، داغ نهاد

آن دم که نهاد چهره بر چهره ی او

گفتند:

حسین در کنارش، جان داد!

باور داشت!

می آمد و آفتاب را باور داشت

مفهوم حضور آب را، باور داشت

ایمان به شکوه عشق، در جانش بود

آن خواهش مستجاب را، باور داشت!

مانند سپیده

آئینه شدند و، تابناك افتادند

مانند سپیده، سینه چاك افتادند

در پیش نگاه مهربان خورشید

هفتاد و دو آسمان، به خاك افتادند!

شط عطش سوز!

روزی كه ز دریای لبش، در می رفت

نهر كلماتش، از عطش پر می رفت

یك جوی از آن شط عطش سوز زلال

آهسته به آبیاری حر می رفت

ایمان طرفه

غبار روبی!

مائیم و جواب خوبیت، می آئیم

تا غمكده ی جنوبیت، می آئیم

ای مدفن التهاب ایمان و عطش!

روزی به غبار روبیت، می آئیم

یک قافله بغض!

خون نغمه ترین قصیده را خواند، رهید

یک قافله، بغض و اشک و غم راند، رهید

یا للعجب، این کبوتر زخمی عشق

با اینکه تنش درین قفس ماند، رهید!

محمد رضا سهرابی نژاد (م– پائیز)

قبر شش گوشه!

عمریست که راه سرخ تو می بوئیم

با خون حماسه های تو، می روئیم

گردی که گرفته قبر شش گوشه ی تو

فردا به گلاب دیدگان، می شوئیم

قنداقه!

آن روز، تمام عرشیان آزردند

زآن قوم، که غنچه ی ترا پژمردند

قنداقه ی طفل تا نهادی بر خاک

تا پیش خدا، فرشتگانش بردند!

آب شد، آب!

بسیار گریست تا که بی تاب شد آب

خون ریخت ز دیدگان و، خوناب شد آب

از شدت تشنه کامیت ای سقا!

آن روز ز شرم روی تو، آب شد آب!

علقمه!

آن نخل به خون طپیده را، می بوسید

آن مشک ز هم دریده را، می بوسید

خورشید، کنار علقمه خم شده بود

دستان ز تن بریده را، می بوسید!

ای جاری روسیاه!

در آتش تب، زهای هایت می سوخت

هفتاد و دو حنجره، به پایت می سوخت

ای جاری رو سیاه!

ای شط فرات!

لبهای حسین از برایت می سوخت!

در کنج خرابه!

زهرای حزین به اشک و آه آمده بود

جبریل پریشان به نگاه، آمده بود

در کنج خرابه، در میان طبقی

خورشید به مهمانی ماه آمده بود!

خون زلال!

پیکار علیه ظالمان، پیشه ی ماست

جان در ره دوست دادن، اندیشه ی ماست

هرگز ندهیم تن به ذلت، هرگز!

در خون زلال کربلا ریشه ی ماست

ساعد باقری

یا رب مددی!

یا رب مددی!

که گرم، پا بگذارم

هر آنچه نبرد نیست، جا بگذارم

آنگاه که وصل خود نصیبم سازی

رخساره به خاک کربلا بگذارم

رسول آه!

آنسو نگران، نگاه پیغمبر بود

خورشید، رسول آه پیغمبر بود

ای تیغ پلید!

می شکستی ای کاش

آن حنجره، بوسه گاه پیغمبر بود!

عباس کی منش کاشانی (مشفق)

بارقه

مه، بارقه ایست در شبستان حسین

شب، حادثه ای ز درد پنهان حسین

هر صبح، ز دامن افق، خون آلود

خورشید برآید از گریبان حسین

صادق رحمانی

ای کعبه ی دل!

ای کعبه ی دل!

قلب سلیم تو شکست

پیشانی تو، دست کریم تو، شکست!

زمزم، به نشانه ی عزا گریان بود

آن روز که حرمت حریم تو، شکست

حسن صفوی پور (قیصر)

دشت لاله گون!

خورشید، به طشت واژگون می مانست

دامان شفق، به رنگ خون می مانست

گر ساحت قتلگاه را می دیدی

والله!

به دشت لاله گون می مانست!

در تنگ غروب

در تنگ غروب، از شفق خون می ریخت

از زخم گلوی مرغ حق، خون می ریخت

می خورد کتاب عشق در باد، ورق!

از دیده به روی هر ورق، خون می ریخت

محمد جواد غفور زاده (شفق)

فریادگر!

آلاله به چشم، جام خون می آید

و ز باغ به گوش، نام خون می آید

گلپوش کنید شهر را، چون زینب

فریادگر قیام و خون، می آید

در بهت سکوت!

بر حنجر خون، نوای عشقی زینب!

دلداده و، جانفدای عشقی زینب!

در بهت سکوت کوفه، در ظلمت شام

پیغامبر خدای عشقی، زینب!

ای پرچم کربلا!

ای پرچم کربلا به دوشت، زینب!

قربان تو و، خشم و خروشت، زینب!

تا موی سرت، سپید شد از غم دوست

شد کعبه ی دل، سیاهپوشت زینب!

گلواژه ی انقلاب

زینب!

تو که در حنجر حق، آوائی

تندیس علی، آینه ی زهرائی

در مکتب عارفان و، در دفتر عشق

گلواژه ی انقلاب عاشورائی

طبیب دلها

ای آنکه عزیز خاطر مائی، تو

ما خسته ی عشقیم و، مسیحائی، تو

ای چشم و چراغ عارفان، ای سجاد!

بیمار نیی، طبیب دلهائی تو

رساترین فریاد!

آنجا که، سکوت مرگ و استبدادست

خون شهدا، رساترین فریادست

با این همه، در قیام ثاراللهی

فریاد حسین، خطبه ی سجادست!

شش ماهه ی من!

اصغر، که به چهر از عطش، رنگ نداشت

یارای سخن، با من دلتنگ نداشت

یارب تو گواه باش!

شش ماهه ی من

شد کشته ی ظلم و، با کسی جنگ نداشت!

ساقی نیست!

مشتاقم و، غیر من کسی ساقی نیست

در هیچ دلی اینهمه مشتاقی، نیست

در سینه ام آرزوی سقائی، هست

افسوس که دست در تنم، باقی نیست!

علی پور حسن آستانه

آیا تو برادر منی؟!

آمد به کنار قتلگاه و، پرسید:

آیا تو برادر منی ای خورشید؟!

هر لحظه به فکرم، به چه حالی زینب

رگهای بریده ی ترا می بوسید؟!

به دنبال حسین!

آن روز، که خون عاشقان ریخت به دشت

دریای فرات، غرقه در خون می گشت

دیدم که به دنبال حسینش، زینب

سرتاسر دشت کربلا را، می گشت!

غلامرضا رحمدل

در ساکت شب!

ققنوس ستاره، بال و پر می خواهد

گل، لطف صحاری سحر، می خواهد

در ساکت شب، رقیه از خواب پرید

از زینب خون جگر، پدر می خواهد!

ای وای!

آغشته به خون، سپیده دم شد ای وای!

یک لاله ز باغ عشق، کم شد ای وای!

بر مصحف خون، رسول تاریخ نوشت:

اسطوره ی والقلم، قلم شد ای وای!

محمد فکور

او، همه من!

یک بوسه زدم بر رخ او، مست شدم

مجذوب رخش گشتم و، از دست شدم

من، او همه گشته بودم و، او همه من!

در او، همه نیست گشتم و، هشت شدم

شکرالله شیروانی (خندان)

اسطوره ی عشق

در روز قیام خون و شمشیر، حسین

غران و خروشنده تر از شیر، حسین

در پویش هفتاد و دو اسطوره ی عشق

بنوشت به خون، حرمت تکبیر، حسین!

عبدالرضا رادفر

بذر خون!

در دشت بلا، که بذر خون کاشت حسین

رسمی ز حماسه جای بگذاشت، حسین

هنگام عروج، با لبی شکرگزار

هفتاد و دو هدیه با خودش داشت، حسین!

بر مخمل خاک خون!

بر مخمل خاک و خون، فتادند همه

جان بر سر ایثار، نهادند همه

هفتاد و دو افتخار همراه حسین

در روز شرف دوباره زادند همه

قیصر امین پور

در اوج عطش!

خود را چو ز نسل نور می نامیدند

رفتند و، به کوی دوست آرامیدند

سیراب شدند، زانکه در اوج عطش

آن حادثه را به شوق، آشامیدند!

اسب بی سوار!

این خاك، به خون عاشقان رنگینست

اینست درین قبیله آئین، اینست

زین روست که بی سوار برمی گردد

اسب تو، که زین و یال او خونینست!

رحیم زریان

سردار قضا!

سردار قضا- میر ادب- آمده بود

در عرصه ی عشق، تشنه لب آمده بود

با خون گلو، تیغ ستم را بشکست!

خورشید خدا به جنگ شب آمده بود

حسین یاری

بوسه

دستی که بر آن، دست خدا زد بوسه

صد حیف که شمشیر جفا زد بوسه

در کرب و بلا، حسین از روی زمین

برداشت و، با قد دو تا زد بوسه!

اختر می ریخت!

آن روز، عطش به سینه آذر می ریخت

بر دامن دشت، لاله پرپر، می ریخت

در ساحل عقلمه، همه می دیدند

خورشید به روی ماه، اختر می ریخت!

وحید امیری

خنکای آب

او غربت آفتاب را، حس می کرد

در حادثه، التهاب را حس می کرد

بی تابی کودکانش آتش می زد

وقتی خنکای آب را حس می کرد!

تقی پور متقی (م– پاسدار)

سقا

بر دامن او، گرد مدارا ننشست

سقا، نفسی ز کار خود وا ننشست

هر چند قلم شد علم بازوی او

با دست بریده باز از پا ننشست!

گودال!

گودال که تشنه بود، خونش نوشید

از رگ رگ سنگ، باز خونش جوشید

تا خاطره اش ز یادهامان نرود

از درد شفق لباسی از خون پوشید

شهاب یزیدی

اسباب شفاعت!

عباس!

دلی که پای بست تو بود

مشتاق لقای حق پرست تو بود

امروز چه کرده ای که فردا زهرا

اسباب شفاعتش دو دست بود؟!

امین شیرازی

تصویر آفتاب!

در رود زمانه، پیچ و تاب افتاده ست

خورشید، به خوف و اضطراب افتاده ست

ظهرست و، در آئینه ی چشمان فرات

تصویر بلند آفتاب افتاده ست!

عزیزالله خدامی

دو دست آب آور!

ای خون خدا!

خدا بود یاور تو

توحید، چه خوش نشسته در باور تو

خود، چاره ی تشنه کامی اصغر کن

کافتاده ز پا، دو دست آب آور تو!

قطعه ی سرخ!

آن روز که آهنگ سفر داشت حسین

از راز شهادتش، خبر داشت حسین

از بهر سرودن یکی قطعه ی سرخ

هفتاد و دو واژه در نظر داشت حسین!

جواد محقق همدانی

هفتاد و دو لاله!

دل، غیر خدا زهر چه برداشت، حسین

بر قله ی عشق، پرچم افراشت حسین

تا حاصل انقلاب خود بردارد

هفتاد و دو لاله در زمین کاشت حسین

غلامرضا کافی

ای وای!

آن زاده ی شب، سپیده دارد در دست

یا خنجر آبدیده دارد، در دست؟!

از گودی قتلگاه، بیرون آمد

ای وای!

سر بریده دارد در دست!

محمود سنجری

ای تیغ!

مهرست رخش، بر او سحر بوسه زده ست

بر هر قدمش، دو صد خطر بوسه زده ست

ای تیغ!

ازین خیال بد بیرون شو!

بر حنجره اش، پیامبر بوسه زده ست

محمد رضا محمدی نیکو

پایان سرود!

او، روز شهود خویش را می دانست

گودال فرود خویش را، می دانست

چون شاعر چیره ای، از آغاز سخن

پایان سرود خویش را می دانست!

غزلها

خسرو احتشامی

ظهر عشق

ای بسته بر زیارت قد تو قامت، آب

شرمنده ی محبت تو تا قیامت، آب

در ظهر عشق، عکس تو لغزید در فرات

شد چشمه ی حماسه ز جوش شهامت، آب

دستت به موج، داغ حباب طلب گذاشت

اوج گذشت دید و، کمال کرامت، آب

بر دفتر زلالی شط، خط لا کشید

لعلی که خورده بود ز جام امامت، آب

لب تر نکردی از ادب، ای روح تشنگی!

آموخت درس عاشقی و استقامت، آب

ترجیع درد را- ز گریزی که از تو داشت

سر می زند هنوز به سنگ ندامت، آب

سوگ ترا ز صخره چکد قطره قطره، رود

زین بیشتر سزاست به اشک غرامت، آب

از ساغر سقایت فضلت، قلم چشید

گسترد تا حریم تغزل، زعامت آب

زینب، حسین را به گل سرخ خون شناخت

بر تربت تو بود نشان و علامت، آب!

از جوهر شفاعت تیغت بعید نیست

گر بگذرد ز آتش دوزخ، سلامت آب!

آمد به آستان تو گریان و عذر خواه

با عزم پای بوسی و، قصد اقامت، آب

می خوانمت به نام ابوالفضل و، شوق را

در دیدگان منتظرم بسته قامت، آب!

یوسف علی میر شکاک (بیدل)

دور عاشقان آمد

خیز و جامه نیلی کن، روزگار ماتم شد

دور عاشقان آمد، نوبت محرم شد

نبض جاده بیدار از، بوی خون خورشیدست

کوفه رفتن مسلم، گوئیا مسلم شد

ماه خون گواه آمد، جوش اشک و آه آمد

رایت سیاه آمد، کربلا مجسم شد

پای خون دل واکن، دست موج پیدا کن

رو به سوی دریا کن، ساحلی فراهم شد

گریه کن، گلاب افشان، گل به خاک می افتد

باد مهرگان آمد، قامت علی خم شد

قاسم و تپیدنها، لاله و دمیدنها

مجتبی و چیدنها، گل دوباره خرم شد!

تشنه، اضطراب آورد، آب می شود عباس

گو فرات، خیبر شو!

مرتضی مصمم شد

خادم برادر بود، از ره پرستاری

در قدم موخر بود، از وفا مقدم شد

نوبت حسین آمد، کآورد به میدان

رو

نه فلک به جوش آمد، منقلب دو عالم شد

چرخ در خروش آمد، خاک شعله پوش آمد

آسمان به جوش آمد، کشته اسم اعظم شد

بر سر از غم زهرا، خاک می کند مریم

با مصیبت خاتم، تازه داغ آدم شد

دشمن حسین افکند ار به چاه، یوسف را

چاه، چشمه ی کوثر، گریه آب زمزم شد

گرچه عقده ی دل بود، آبروی (بیدل) بود

کز هجوم فرصت ها، این فغان فراهم شد

مهدی حسینی

شعله ی آئینه

که بود این موج، این طوفان، که خواب از چشم دریا برد؟

و شب را از سراشیب سکون تا اوج فردا، برد؟

کدامین آفتاب از کهکشان خود فرود آمد

که اینگونه زمین را تا عمیق آسمانها برد؟

صدای پای رودی بود و، در قعر زمان پیچید

و بهت تشنگی را از عطشناک دل ما برد

کسی آمد، کسی آنسان که دیروز توهم را

به سمت مشرق ابی ترین فردای زیبا برد

کسی که در نگاهش شعله ی آئینه می روئید

و تا آنسوی حیرت، تا خدا، تا عشق، ما را برد

خود حق بود او آری!

که از مرز یقین آمد

گمانها را ز شک آکند، آن را تا به حاشا برد

به خا افکند ذلت را، شرف را از زمین برداشت

و او را تا بلندای شکوه نیزه، بالا برد!

دوباره شادیم آشفت با اندوه شیرینش

مرا تا بیکران آرزو، تا مرز رؤیا، برد

بگو با من!

بگو ای عشق!

اگر چه خوب می دانم

که بود این موج، این طوفان، که خواب از چشم دریا برد؟!

سراب آب

پیچیده در فضای حرم بانگ آب، آب

بسته چو خصم بر حرم بوتراب، آب

در وادی عطش زده، دریا خروش داشت

اما به چشم تشنه لبان شد سراب، آب

آوای العطش به ثریا رسیده بود

از سوز قصه آمده در پیچ وتاب، آب

فریاد استغاثه ی طفلان بلند بود

از روی تشنگان ز خجالت شد آب، آب!

عباس، این شرار عطش را کند خموش

در خیمه ها رساند اگر با شتاب، آب

آن ماه هاشمی چو به دریا نهاد پای

الماس نور سفت از آن ماهتاب، آب

در التهاب داغ عطش بر لب فرات

از حنجری فسرده شنید این خطاب، آب:

ای روسیاه!

حنجر خشکیده ی حسین

می سوزد از برای تو و، شد کباب آب!

پژمرده نوگلان حسینی ز تشنگی

از روی تشنگان حرم رخ متاب، آب!

این خیل تشنگان همه

از آل کوثرند

فردا چه می دهی تو به زهرا جواب، آب؟!

بیرون شد از فرات، ابوالفضل با شتاب

رو سوی خیمه هاست، بر او هم رکاب، آب

آنجا که تیر خصم، تن مشک را درید

ساقی فسرده گشت و گرفت اضطراب، آب

با آن همه امید، دگر ناامید شد

ساقی چو دید ریخت از آن مشک آب، آب

با یاد کام تشنه ی طفلان در حرم

لب تشنه داد جان و نخورد آن جناب، آب

در دشت کربلا گذری کن، هنوز هم

پیچیده در فضای حرم بانگ آب، آب

غربت ساقی

آسمان، مات و مبهوت مانده ست، در سکوت مه آلود صحرا

یک بیابان عطش گشته جاری، پای دیوار تردید دریا

غوطه ور مانده در حیرت دشت، پیکر مردی از نسل طوفان

مردی از دوده ی خون و آتش، مردی از تیره ی روشنی ها

کربلا غوطه ور در غم اوست، او که نبض بلوغ زمانه ست

غربت ساقی تشنگانست، آنچه در دشت جاریست هر جا

هفت پشت عطش سخت لرزید، آسمان ابرها را فروریخت

شانه های زمین را تکان داد، هق هق گریه ی تلخ سقا

آه ای غربت بینهایت! آه ای خواهش بی اجابت!

زخمهای بیابان شکفته ست، دشت در دشت، صحرا به صحرا

شرمسار لبانت فراتست، بر دل آب افتاده آتش

کرده دریا به روی نگاهت، باز آغوش گرم تمنا

زخمهایم دوباره شکفتند، آنچه باید بگویند، گفتند

زخمهای من، این شعرهایم زخمهایی همیشه شکوفا

در دل: اندوه، اندوه، اندوه!

درد: انبوه، انبوه، انبوه!

عشق: بشکوه، بشکوه، بشکوه!

که نبرده ست از یاد، ما را

باغی از آتش!

عشق، تا گل کرد چون خورشید روی نیزه ها

شانه های آسمان لرزید، روی نیزه ها

بوی خون پیچید در پس کوچه های آسمان

ابرهای غصه تا بارید، روی نیزه ها

باغی از آتش فراهم بود و، در آشوب خون

شعله های داغ می رقصید، روی نیزه ها

یک طرف فوج ستاره، خسته در شولای خون

یک طرف انبوهی از خورشید، روی نیزه ها

این کدامین دست گلچین بود آیا کاین چنین

دسته گلها را یکایک چید روی نیزه ها؟!

چشمهایی مضطرب می دید در بهت عطش

چشمه ی خون خدا جوشید، روی نیزه ها

در میان پرده های خون و، در حجم سکوت

بانگ سرخ نینوا پیچید، روی نیزه ها

زخمه زخمه در سکوت و، پرده در پرده غروب

آسمان در آسمان خورشید، روی نیزه ها

در طلوع داغ زینب، چشم مبهوت زمان

باغی از گلهای پرپر دید، روی نیزه ها

در هجوم بادهای فتنه، در طوفان خشم

باغ سرخ کربلا روئید، روی نیزه ها!

مرتضی عصیانی (آئینه)

خدا جدا نکند ...!

خدا جدا نکند، از دلم، ولای ترا

ز سینه ام نبرد شور نینوای ترا

فدای مردم چشمی شوم، که می ریزد

مذاب اشک چو آتشفشان، عزای ترا

به دردهای دل من امید درمان نیست

خدا نصیبت کند تربت شفای ترا

هراس روز قیامت کجا به دل دارد؟

به دوش خویش کشد هر کسی لوای ترا

به هر دیار که مظلومی از نفس افتاد

شنید گوش دلم بانگ آشنای ترا

نشست بر لب من ذکر یا حسین، حسین!

کجا برون کنم از سر دگر هوای ترا

چه لاله ها که نشاندیم در مسیر رهت

ولی نشد که ببوسیم خاک پای ترا

اگر چه خانه ی دلها مزار تست حسین!

کرامتی!

که ببینیم کربلای ترا

مگر تو باز کنی عقده ی زبان مرا

که باز هم بسرایم ز غم رثای ترا

وگرنه (آینه) را جز زبان حیرت نیست

که واژه واژه دهد شرح ماجرای ترا

محمد رضا محمدی نیکو

شمشیر و شهادت

ای که پیچید شبی در دل این کوچه صدایت

یک جهان پنجره بیدار شد از بانگ رهایت

تا قیامت همه جا محشر کبرای تو بر پاست

ای شب تار عدم، شام غریبان عزایت

عطش آتش و تنهائی و شمشیر و شهادت

خبری مختصر از حادثه ی کرب و بلایت!

همرهانت صفی از آینه بودند و، خوش آن روز

که درخشید خدا در همه ی آینه هایت

کاش بودیم و سر و دیده و دستی چو ابالفضل

می فشاندیم سبکتر ز کفی آب، برایت

از فراسوی ازل تا ابد، ای حلق بریده!

می رود دایره در دایره پژواک صدایت

محمد علی مجاهدی (پروانه)

قبله ی اهل صفا

بر عهد خود ز روی محبت وفا نکرد

تا سینه را نشانه ی تیر بلا، نکرد

تا دست رد به سینه ی بیگانگان نزد

خود را مقیم درگه آن آشنا، نکرد

تا هر دو دست ر به ره حق ز کف نداد

در کوی عشق، خیمه ی دولت به پا نکرد

تا از صفای دل، نگذشت از صفای آب

خود را مدام، قبله ی اهل صفا، نکرد

شرح غم شهادت او را به نینوا

نشنید کس، که چون نی محزون نوا نکرد

در کارزار عشق، چو عباس نامدار

جان را کسی فدای شه کربلا نکرد

تا داشت جان، ز جانت مقصد نتافت رخ

تا دست داشت، دامن همت رها نکرد

در راه دوست از سر کون و مکان گذشت

وز بذل جان خویش درین ره، ابا نکرد

خالی نگشت کشور الا ز خیل کفر

تا دفع خصم دوست به شمشیر لا نکرد

از پشت زین به روی زمین تا نیوفتاد

از روی غم، برادر خود را صدا نکرد!

ره را به خصم، با تن بی دست بست، لیک

لب را به آه و ناله و افسوس، وانکرد

دل سوخت زین الم، که به میدان کارزار

دشمن هر آنچه تیر به او زد، خطا نکرد!

در سوگ عشق

مردی که اهل هیمه را سیراب می خواست

خود را ز تاب تشنگی، بی تاب می خواست

آمد سراغ شط، ولیکن تشنه برگشت

مردی که حتی خصم را سیراب می خواست

با مشک خالی، امتحان دجله می کرد

دریا تماشا کن که از شط آب می خواست!

دشمن ازو می خواست تا تسلیم گردد

بیعت ز دریای شرف، مرداب می خواست!

عمری چو او در خدمت خفاش بودن

این را، شب از خورشید عالمتاب می خواست!

در قحط آب، از دست خود هم دست می شست

مردی که باغ عشق را شاداب می خواست

دیشب که شوری در دلم افکنده

بودند

طبعم به سوگ عشق، شعری ناب می خواست

رجعت سرخ

کربلا را می سرود این بار، روی نیزه ها!

با دو صد ایهام معنی دار، روی نیزه ها!

نینوائی شعر او، از نای هفتاد و دو نی

مثل یک (ترجیع)، شد تکرار، روی نیزه ها!

صحنه ی اوج و عروجست و طلوع و روشنی

سیر کن!

سیر تجلی زار، روی نیزه ها!

زنگیان آیینه می بندند بر نی؟

یا خدا

پرده برمی دارد از رخسار، روی نیزه ها؟!

چوب خشک نی به هفتاد و دو گل، آذین شده ست

لاله ها را سر به سر بشمار، روی نیزه ها!

زخمی داغند این گلهای پرپر، ای نسیم!

گام خود آرامتر بگذار روی نیزه ها!

یا بر این نیزار خون امشب متاب ای ماهتاب!

یا قدم آهسته تر بردار، روی نیزه ها!

قافله، در رجعت سرخ ست و، جاده فتنه جوش

چشم میر کاروان بیدار، روی نیزه ها!

صوت قرآنست این، یا با خدا در گفتگوست

روبرو، بی پرده، در انظار، روی نیزه ها!

یاد داری آسمان!

با اختران، خورشید گفت:

وعده ی دیدارمان این بار، روی نیزه ها!

با بردار گفت زینب راه دین هموار شد

گر چه راه تست ناهموار، روی نیزه ها!

خواهرش بر چوب محمل زد سر خود را، که آه!

تیره تر بادا ز شام تار، روی نیزه ها!

چشم ما آئینه آسا غرق حیرت شد، چو دید

آن همه خورشید اختربار روی نیزه ها!

ای اسب بی صاحب من!

ای اسب بی صاحب من برگرد!

کاری ندارم

می خواهم اینجا نباشی، وقتی که جان می سپارم

با آنکه زخمی رینی، اما نمی خواهی از من

بخشم ترا التیامی، یا آنکه مرهم گذارم

می دانی ای اسب زخمی!

هنگام رفتن رسیده ست

گاه وداع من و تست، دیگر مجالی ندارم

ای کاش می داد رخصت تا در کنارش بمانم

داغم ازین بی نصیبی، از روی او شرمسارم

ای شیهه ی غربت من! رو خیمه ها را خبر کن

اکنون که گودال خون را در پشت سر می گذارم

تصویری از دود و آتش در چشم من می نشیند

در خیمه آتش فتاده ست یا من سراپا

شرارم؟!

منظومه ی شمسی انگار، پاشیده از هم درین دشت

یا طاق گردون شکسته ست یا من برون از مدارم!

از هرم دل واپسی ها، بر اینهمه بیکسی ها

آیا نباید بسوزم؟ آیا نباید ببارم؟

زینب! خدا حافظ تو، رفتم که از جانب تو

بر سینه ی زخمی او، آلاله ای را بکارم

آن کشته را می شناسم، از عطر یاسی که دارد

می خواهم آنجا بمیرم، آنجا کنار سوارم

داغش برون از شمارست، زخمش فزون از ستاره

آغاز کارست و دارم هفتاد را می شمارم!

او را به غربت سپردم وقتی که می گفت: برگرد!

منهم درین دشت حسرت خود را به او می سپارم

اسبی که تنهای تنهاست!

می آید از سمت غربت، اسبی که تنهای تنهاست

تصویری مردی- که رفته ست- در چشمهایش هویداست

یالش، که همزاد موجست دارد فراز و فرودی

اما فرازی که بشکوه، اما فرودی که زیباست

در عمق یادش نهفته ست، خشمی که پایان ندارد

در زیر خاکستر او، گلهای آتش شکوفاست

در جان او ریشه کرده ست، عشقی که زخمی ترینست

زخمی که از جنس گودال، اما به ژرفای دریاست

در چشم او، می سراید مردی که شعر رسایش

با آنک کوتاه و ژرف ست، اما در اوج بلنداست

داغی که از جنس لاله ست، در چشم اشکش شکفته ست

یا سرکشی های آتش در آب و آیینه پیداست؟!

هم زین او واژگونست، هم یال او غرق خون ست

جایی که باید بیفتد از پای زینب، همین جاست

دارد زبان نگاهش، با خود سلام و پیامی

گویی سلامش به زینب، اما پیامش به دنیاست:

از پا سوار من افتاد، تا آنکه مردی بتازد

در صحنه هایی که امروز، در عرصه هایی که فرداست

این اسب بی صاحب انگار، در انتظار سواریست

تا کاروان را براند، در امتدادی که پیداست

خلیل عمرانی (پژمان)

سیاوش آفتاب!

ای در دیار حادثه همدوش آفتاب

گل غنچه ی شکفته در آغوش آفتاب!

بر ساحل شریعه، عطشناك و حلق چاك

از جنس خون و شعله، کفن پوش آفتاب!

جاریست نام پاک تو با نور، تا ابد

در هر سپیده بر لب چاووش آفتاب

آمادگی سرخ تو، در لحظه ی نبرد

زد در دل سیاهی شب، جوش آفتاب

لبیک تابناك تو، زان لحظه تا خدا

دارد طنین عاطفه در گوش آفتاب

شد لحظه ی عروج تو خورشید لحظه ها

ای پرچم وفای تو بر دوش آفتاب!

باور مکن، دمی شود ای طفل شیرخوار!

آن لحظه ی بزرگ، فراموش آفتاب

ادیب الممالک فراهانی

مسکین، سرم!

در کوفه از وفا و محبت نشانه نیست

وز مهر و آشتی سخنی در میانه نیست

کردار، جز خلاف و عمل جز نفاق، نی!

گفتار، جز دروغ و سخن جز فسانه، نیست!

یا کوفیان نیافته اند از وفا نشان

یا آنکه از وفا اثری در زمانه نیست!

ای شه! میا به کوفه که این ورطه ی هلاک

گرداب حایلی ست که هیچش کرانه نیست

این مردم منافق زشت دو روی را

خوف از خدای واحد فرد یگانه نیست!

دارند تیرها به کمان بر نهاده، لیک

جز پیکر تو، ناوکشان را نشانه نیست!

بهر گلوی اصغر تو، تیر کینه هست!

وز بهر کودکان تو، جز تازیانه نیست!

هشدار ای کبوتر بام حرم!

که بس

دامست در طریق و اثر ز آب و دانه نیست

بس عذرها به کشتنت آراستند، لیک

جز کینه ی تو، در دل ایشان بهانه نیست

جانم فدای خاک قدوم تو شد، ولی

مسکین، سرم!

که بر در آن آستانه نیست

محمد جواد غفور زاده (شفق)

آخرین سلام

به زیر تیغم و، این آخرین سلام منست

سلام من به حسینی که او امام منست

کجائی ای همه را کشتی نجات؟

بیا! که بی حضور تو این زندگی حرام منست

لبم به ذکر تو گویا بود، دلم با تست

که ذکر خیر تو کار علی الدوام منست

به کوی عشق، نخستین فدائی تو منم

سفیر خاص توام، وین صلای عام منست

هلا! که زندگی من عقیده است و جهاد

حسینیم من و، این ایده و مرام منست

اگر به کوفه گذار تو اوفتد، بینی

که برج و باروی آن شاهد قیام منست

از آ گروه منافق یکی بجا نبود!

حصار کوفه کنون شهربند [۱] و دام منست!

مرا به جرم محبت کشیده اند به بند

حمایت از تو و عشق تو، اتهام منست!

به خاک و خون کشدم گر که دست ظلم، چه باک؟

که در حمایت دین استوار، گام منست

ازین سفر که در او

خیر نیست، دیده بپوش [۲].

در آخرین نفس، این آخرین پیام منست

من این چکامه سرودم که مسلم بن عقیل

به روز حشر بگوید:

(شفق)، غلام منست

آفتاب محمل

ما را که غیر داغ غمت بر جبین نبود

نگذشت لحظه ای که دل ما غمین نبود

هر چند آسمان به صبوری چو ما ندید

ما را غمی نبود که اندر کمین، نبود

راهی اگر نداشت به آزادی و امید

رنج و اسارت، این همه شور آفرین نبود

ای آفتاب محمل زینب!

کسی چو من

از خرمن زیارت تو خوشه چین نبود

تقدیر، با سر تو مرا همسفر نمود

در این سفر مقدر من غیر ازین نبود

گر از نگاه گرم تو آتش نمی گرفت

در شام و کوفه، خطبه ی من آتشین نبود

در حیرتم که بیتو چرا زنده مانده ام؟!

عهدی که با تو بستم از اول، چنین نبود!

ده روزه ی فراق تو، عمری به ما گذشت

یک عمر بود هجر تو، یک اربعین نبود!

پیراهن آوردم!

مدینه!

کاروانی سوی تو با شیون آوردم

ره آوردم بود اشکی، که دامن دامن آوردم

مدینه! در به رویم وا مکن! چون یک جهان ماتم

نیاورد ارمغان با خود کسی، تنها من آوردم!

مدینه! یک گلستان گل اگر در کربلا بردم

ولی اکنون گلاب حسرت از آن گلشن آوردم

اگر موی سیاهم شد سپید از غم، ولی شادم

که مظلومیت خود را گواهی روشن آوردم!

اسیرم کرد اگر دشمن، بجان دوست، خرسندم

به پایان خدمت خود را به وجه احسن آوردم

مدینه! یوسف آل علی را بردم و، اکنون

اگر او را نیاوردم، ازو پیراهن آوردم!

مدینه! از بنی هاشم نگردد با خبر یک تن

که من از کوفه پیغام سر دور از تن آوردم!

مدینه! گر به سویت زنده برگشتم، مکن منعم

که من این نیمه جان را هم به صد جان کندن آوردم!

مدینه! این اسیری ها نشد سد رهم، بنگر

چها با خطبه های خود به روز دشمن آوردم؟

خرابه ی شام

بلبلی بود و آشیانه نداشت

به قفس مبتلا و، لانه نداشت

اوفتاده به دام عشق حسین

احتیاجی به آب و دانه نداشت

بود در یتیم، جز زهرا

صدق، این گوهر یگانه نداشت

خفته در گوشه ی خرابه ی شام

میل رفته به سوی خانه نداشت

درد دل با سر پدر می کرد

خون دل از مژه روانه نداشت

گفت: بابا! اگر چه سوخت مرا

آتش عشق من زبانه نداشت!

با من دلشکسته ی غمگین

سر سازش چرا زمانه نداشت؟!

من یتیم و شکسته دل بودم

تن من تاب تازیانه نداشت

خواست تا جان دهد کنار حسین

بهتر از این دگر بهانه نداشت

شمع، خاموش شد (شفق)!

زیرا بیش ازین مهلت شبانه نداشت

جعفر رسول زاده (آشفته)

طناب و تیغ بیارید، نذر حضرت مسلم

طناب و تیغ بیارید! عید قربانست

دلم، هوائی دیدار روی جانانست

میان جمعم و، از روشنائی نگهت

فضای خلوت چشمان من چراغانست

شکسته بالی و، پرواز تا حوالی عشق

بریدن از قفس تنگ تن چه آسانست!

تمام غربتم اینست کز تو بیخبرم

هوای ابری چشمم به یاد بارانست

اسیر دشمنم اینجا و، سرسپرده ی دوست

خلیل عشقم و، آتش مرا گلستانست

به جرم عشق تو، در چنگ دشمنم امروز

به دست اهرمنان، خاتم سلیمانست

فراز بامم و، از دوردست می شنوم

درای قافله ات را که در بیابانست!

سرود حماسی حبیب بن مظاهر

قد برافرازید! یک عالم شقاوت پیش روست

پرده بردارید! صد آئینه حیرت، پیش روست

ای حسینی مشربان! در معبد آزادگی

تا نماز آرید، محراب عبادت پیش روست

عقل می نالد: حریفان تیغ در خون شسته اند

عشق می غرد: نظرگاه شهادت پیش روست

عقل می گوید که: بال خسته را، پرواز نیست

عشق می بالد که: اوجی بینهایت پیش روست

دوستی را پاس می دارم، که در هرم عطش

سایه ساری در گذرگاه محبت، پیش روست

سبز می مانم، که در حال و هوای رستنم

تشنه می رویم که باران طراوات، پیش روست

ای تمام مهربانی در نگاهت، یا حسین!

با تو باید آشنا بودن، که غربت پیش روست

جان سبز!

در حال و هوای زهیر بن قین

می توان خورشید شد، با روشنی آغاز کرد

می توان با بال خون، تا بیکران پرواز کرد

سینه ی من صد نیستان ناله دارد، می شود

عشق را با نای عاشورائیان آواز کرد

این تماشائی ترین فصل شکفتن، فرصتیست

می توان اینجا به روی دوست، چشمی باز کرد

از نگاهت زندگی روئید و، جانم سبز شد

چشمهای مهربانت ای مسیح! اعجاز کرد

مثل من، تا وسعت آزادگی پر می کشد

رشته ی دلواپسی را هر که از خود باز کرد

ای فروغ آفتاب آشنائی، یا حسین!

روشنا بختی که خود را با غمت دمساز کرد

سهم تماشا، در وداع نازدانه ی امام حسین

دست مگر به دامنت می رسد؟!

خوشه، کجا به خرمنت می رسد؟!

غبار راهت شده ام، پای من

مگر به گرد توسنت می رسد؟

دویده ام، نفس نفس می زنم

کسی به شوق دیدنت می رسد؟!

دولت وصل تو نصیبم که نیست!

سهم تماشا به منت می رسد؟!

چشمه ی خورشیدی خون می شوی

ز بس که زخم بر تنت می رسد!

دامنی از عطر شهادت تراست

بوی اویس از قَرَنت می رسد

گریه ی دلواپسیم می رود

تا به نگاه روشنت می رسد

معراج حضور

یک فروغ و آن همه رخسار، روی نیزه ها

شد تماشائی خدا انگار روی نیزه ها!

می طپد پیش نگاه مرده ی نامردمان

عشق- صد آئینه در تکرار- روی نیزه ها

آسمان!، من آن همه خورشید در خون خفته را

یافتم با چشم اختربار، روی نیزه ها!

پیش ازین بر خاک مقتل بود معراج حضور

خوش تجلی کرده اند این بار روی نیزه ها!

آستینم را، کلاف اشک گوهر کرده ام

یوسفند و گرمی بازار، روی نیزه ها!

کاروان را، منزل غربت جدا افتاده بود

همرهان را تازه شد دیدار، روی نیزه ها!

تا بمانی سرخ رو تا صبح محشر، ای شفق!

بوسه از لبهایشان بردار روی نیزه ها

آسمان!

اگر اختران خویش را گم کرده ای

شرحه شرحه، عشق را بشمار روی نیزه ها!

کوفه کوفه داس و خنجر بود و، از آل علی

صد گلستان لاله شد تبدار، روی نیزه ها

یک آسمان ستاره

به آستان تو، شایستگان شرفیابند

همه، صداقت نور و، لطافت آبند

حسین!ای که شهادت نگین خاتم تست

مصاحبان تو، این برگزیده اصحابند

امیر قافله ی آفتابی و، اینان

سپرده دل به هوای تو همچو مهتابند

مگر ز جام نگاهت چه باده نوشیدند

که پیش چشم تو سرمست از می نابند؟

به لوح خون و شرف از ازل چنین خواندند

که پا به پای تو، تا وصل دوست بشتابند

شکوه سرخ تو نازم، که کربلایت را

نظاره گر همه عالم به چشم اعجابند

پناهمند تو (آشفته)ام، که اهل کرم

شکستگان محن را به لطف دریابند

شرحه شرحه درد!

هفت بند عق دارد نینوای زخم تو

ای تمام گریه هایم، های های زخم تو!

در سکوت اشک، پژواک دایم گم شده ست

شرحه شرحه درد می خوانم برای زخم تو

از وداعت در دلم صد پاره خون گل کرده است

داغ من شد تازه در حال و هوای زخم تو

با کدامین دیده می یابد تماشایت کنم؟

هستیم ای کاش می شد رونمای زخم تو!

بوسه بر رگهای خونین تو جانم زنده کرد

عمر

خود را یافتم در جای جای زخم تو

تو شکیبائی به قلبم می دهی، اما چه سود

من صبوری کی توانم در عزای زخم تو؟!

کاشکی!

در غربت آباد دل من خانه داشت

داغ آن خنجر، که می شد آشنای زخم تو!

به سوی دوست

مهر ز نور شد تهی، روح شد از بدن جدا

خانه نهاده پشت سر، صاحب خانه ی خدا

آنکه بدست او بود، نقشه ی حکمت قدر

از حرم خدا برون، می شود از بد قضا!

شور کجاست در سرش؟

از چه شتاب می کند؟

سوی کدام منزلش قافله میزند درا؟

کیست امیر کاروان؟: حافظ عزت حرم

جان نماز و صوم و حج، روح عبادت و دعا

کجاوه ها به ناقه ها بسته و در میانشان

بردگیان آل حق، عصمت ختم الانبیا

قافله رفت ساربان! حدی بخوان، ناقه بران!

منزل عشق پیش رو، خانه ی دوست در قفا

کجا گریزد از اجل هژبر بیشه ی ازل؟

تا نرسد به دین خلل، حج ادا کنم قضا

آنچه ز بیش و کم رسد، رنج رسد، الم رسد

جان مرا چه غم رسد، چون به خداست التجا

من ز تبار احمدم، سلاله ی هدایتم

قبول بیعت ستم، مرا کجا بود روا؟!

نهاده ایم جان به کف، در پی مردی و شرف

گر هم خصم، صف به صف تیغ کشد به روی ما

ای گل باغ عاشقی! چشم و چراغ عاشقی!

با دل ما چه کرده ای کز تو نمی شود جدا؟

ای حرم تو کوی دل، مهر تو آبروی دل

میزنم از سبوی دل، می به محبت شما

سینه ی سراچه ی غمت، گریه ی نثار ماتمت

وین دل (آشفته) کند مویه به یاد کربلا

علیرضا قزوه

اما حیف

نخستین کس که در مدح تو شعری گفت، آدم بود

شروع عشق و آغاز عزل شاید همان دم بود

نخستین اتفاق تلختر از تلخ در تاریخ

که پشت عرش را خم کرد، یک ظهر محرم بود

مدینه نه، که حتی مکه دیگر جای امنی نیست

تمام کربلا و کوفه غرق ابن ملجم بود

فتاد از پا کنار رود، در آن ظهر درد آلود

کسی که عطر نامش آبروی آب زمزم بود

دلش می خواست می شد آب شد از شرم،

اما حیف!

دلش می خواست صد جان داشت، اما بازهم کم بود!

اگر در کربلا طوفان نمی شد، کس نمی فهمید

چرا یک عمر پشت ذوالفقار مرتضی خم بود؟!

مسلمان سوخت، کافر هم

درین ماتم، خلیل از دیده خون افشاند، آزر هم

به داغ این ذبیح الله، مسلمان سوخت، کافر هم

شگفتی نایدت، بینی چو در خون دامن گیتی

کزین سوک، آسمان افشاند خون از دیده، اختر هم

مکید آن تاجدار مل دین تا از عطش خاتم

ز دست و فرق جسم انگشتری افتاد و افسر هم

به خونش تا قبا شد لعل گون دستار گلناری

به باغ خلد، زهرا جامه نیلی کرد، معجر هم

ز تاب تشنگی تا شد شبه گون لعل سیرابش

علی زد جامه را در اشک یاقوتی، پیمبر هم

چو فرق کوکب برج اسد از کین دو پیکر شد

ز سر بشکافت فرق صاحب تیغ دو پیکر هم

فلک آل علی را جا کجا زیبد به ویرانه؟!

نه آخر غیر این ویرانه بودی جای دیگر هم!

ز ابر دیده (یغما)! برق آه ار باز ننشانی

ز نی تا چشم برهم، خامه خواهد سوخت، دفتر هم!

اکبر دخیلی (واجد)

پاس حریم کعبه

زان ماتمی که کرد سیه پوش، کعبه را

جاریست خون ز دیده ی پر جوش، کعبه را

با چشم دل به کعبه نظر کن که بنگری

با ماتمی بزرگ، همآغوش کعبه را

پاس حریم کعبه کشیدش به کربلا

آن کس که بود زینت آغوش، کعبه را

ای خاک کربلا که به معیار آبرو

تنها تراست پاس فرادوش، کعبه را:

گر در تو بارور نشدی نهضت حسین

می رفت تا کنند فراموش، کعبه را

هفتاد و دو ذبیح ترا خفته در برست

گر بود یک ذبیح در آغوش، کعبه را

زان جلوه ای که در تو جمال ازل نمود

کرد از یکی مشاهده، مدهوش کعبه را

(واحد) به پاس حرمت آن پاک نهضتست

بینی اگر مدام سیه پوش کعبه را

تقی قریشی (فراز)

کربلا بود و حسین

ظهر عاشورا، زمین کربلا بود و حسین

پیش خیل دشمنان، تنها خدا بود و حسین

هر طرف پرپر گلی از شاخه ی افتاده بود

و اندر آن گلشن خزان لاله ها بود و حسین

داشت در آغوش گرمش، آخرین سرباز را

زآن همه یاران، علی اصغر بجا بود و حسین!

آخرین سرباز هم غلتید در خون گلو

بعد از آن گل، خیمه ها ماتمسرا بود و حسین

یک طرف جسم علمدار رشید کربلا

غرقه در خون، دستش از پیکر جدا بود و حسین!

عون و جعفر، اکبر و اصغر به خون خود خضاب

کربلا چون لاله زاران با صفا بود و حسین

تیرباران شد تن سالار مظلومان (فراز)!

هر طرف از شش جهت بلا بود و حسین

غلامرضا محمدی (کویر)

شبنم خجلت

شبی که از رخ آلاله آب جاری بود

ز ماه عارض گل، ماهتاب جاری بود

ز موج موج خطر التهاب، گل می کرد

به قلب فاجعه، سرب مذاب، جاری بود

ز نینوای تو ای میر عاشقان شهید!

نوای سرخ دم بوتراب، جاری بود

ز بس که شبنم خجلت ز شاخ گل می ریخت

ز لاله زار شهیدان، گلاب جاری بود

روند تیره ی تاریخ غم، به هم می خورد

به کام تشنه لبان، آفتاب جاری بود

فتح الله فواد کرمانی (فواد)

قیامت برخاست!

قامتت را چو قضا بهر شهادت آراست

با قضا گفت مشیت که:

قیامت برخاست!

هر طرف می نگرم، روی دلم جانب تست

عارفم بیت خدا را، که دلم قبله نماست

دشمنت کشت، ولی نور تو خاموش نشد

آری آن نور، که فانی نشود نور خداست

بیدق سلطنت افتاد کیان را، ز کیان

سلطنت، سلطنت تبت که پاینده لواست

نه بقا کرد ستمگر، نه بجا ماند ستم

ظالم از دست شد و، خانه ی مظلوم بجاست

زنده را، زنده نخوانند که مرگ از پی اوست

بلکه زنده ست شهیدی که حیاتش ز قفاست

دولت آن یافت که در پای تو سر داد ولی

این قبا، راست نه بر قامت هر بیسر و پاست

رفت بر عرشه ی نی تا سرت ای عرش خدا

کرسی و لوح و قلم بهر عزای تو به پاست

علی جلوه

فصل خون

ابر بخون آلوده گرید در بهاران

در شط خون جاریست، روح سرخ باران

در کوچه باغ کربلا بر پای گلها

خون می چکد از پنجه ی سبز چناران

در فصل خون، داس مه نو در درو بود

از اختران، در آسمان سوگواران

باغ و بسیط خاک، می شد پر ستاره

از ریزش آواز خون آبشاران

در قتلگه، بوی بنفشه بود و لاله

در خیمه بر رخساره ی گل، داغ یاران

باران بروی برگ برگ نازک گل

با خون نویسد، داستان داغداران

نطع چمن، صحرا به صحرا، غرق خونست

از قتل عام دردناک لاله زاران

قیصر امین پور

دلم می گیرد

چند وقتست دلم می گیرد

دلم از شوق حرم، می گیرد

مثل یک قرن شب تاریکست

دو سه روزی که دلم می گیرد

مثل اینست که دارد کم کم

هستیم رنگ عدم می گیرد

دسته ی سینه زنی در دل من

نوحه می خواند و دم می گیرد

گریه ام، یعنی:

باران بهار

هم نمی گیرد و هم می گیرد!

بسکه دلتنگی من بسیارست

دلم از وسعت کم می گیرد

لشکر عشق، حرم را بخدا

بخود عشق قسم، می گیرد

ملک الشعراء صبوری خراسانی (صبوری)

ظلم و ستم اندازه ای دارد!

فلک! با عترت آل علی لختی مدارا کن

مدارا کن به آل الله و، شرم از روی زهرا کن

ره شامست در پیش و، هزاران محنت اندر پی

به اهل بیت رحمی ای فلک در کوه و صحرا کن

شب تاریک و مرکب ناقه ی عریان، به آرامی

بران اشتر، نگویم مهد زرینشان مهیا کن!

شب ار طفلی ز پشت ناقه بر روی زمین افتد

به آرامی بگیرش دست و، بیرون خارش از پا کن

فلک!

آن شب که خرگاه ولایت را زدی آتش

دو کودک زان میان گم شد، بگرد ای چرخ پیدا کن!

شود مهر و مَهَت گم ای فلک! از مشرق و مغرب

بجوی این ماهرویان و، دل زینب تسلا کن

به صحرا ام کلثومست و زینب، هر دو در گردش

تو هم با این دو بانو جستجو در خار و خارا کن

اگر پیدا نگشتند این دو طفل بی پدر امشب

مهیای عقوبت خویش را از بهر فردا کن

گمانم زیر خاری هر دو جان دادند با خواری

به زیر خار، گلهای نبوت را تماشا کن

اگر چه هر نفس، دور تو ظلم تازه ای دارد

بس ست ای آسمان!

ظلم و ستم اندازه ای دارد!

دشتی تهرانی

خرابه نشین

روزی که شد به شام روان کاروانشان

چون صبح، چاک بود گریبان جانشان

بی آب گشت چشمه ی خورشید ز التهاب

از تشتنگی به چرخ چو شد الامانشان

طفلان نازنین همه با آه آتشین

کردند همچو اشک از آنجا روانشان!

در موسم وداع شهیدان، ز اشک و آه

پیچید در گلوی ز حسرت فغانشان

رفتند با هزار غم و محنت و الم

یک قصه سر نرفته، ز صد داستانشان

بی حاجب و حجاب، خرابه نشین شدند

جمعی که بود خیل ملک پاسبانشان

آنان که جا ز رفعتشان بود لا مکان

دادند در خرابه ی محنت مکانشان!

عباسعلی مهدی

بی قراری آب

تا حشر از لب تو بود شرمسار آب

زین روست همچو عاشق تو، بیقرار، آب

بر تشنه کامی تو نه تنها گریست ابر

این ماجرا نمود دل کوهسار، آب

از کین، گهی مزار تو بر آب بسته شد

گه بسته شد بروی تو در کارزار، آب

سقای با وفای تو لب تشنه شد شهید

زین غصه تا همیشه بود سوگوار، آب

در قتلگاه بر لب خشک تو قطره ای

ای کاش می نشست به جای غبار، آب

جبران آنکه از تو جدا گشت مدتی

همراه نام تست کنون سایه وار، آب

آن ظلمها که بر لب شط بر تو رفته است

یک یک کند شماره به روز شمار، آب

(مهدی) چو یاد از لب خشک تو می کند

می بارد از دو دیده چو ابر بهار، آب

مشکوه کاشمری

به دندان گرفت مشگ

افتاد تا که از تن آن جان نثار، دست

بگشود خصم او ز یمین و یسار، دست

ناچار، شد دچار اجل، تن به مرگ داد

بی دست چون جدال کنند با هزار دست؟

آن میر نامدار، به دندان گرفت مشگ

دندان دهد مدد، چو بیفتد ز کار دست

چشم شریف او هدف تیر و نیزه شد

باد سموم یافت بر آن لاله زار، دست

از ضربت عمود، رخش گشت غرقه خون

بر چهر ماه یافت خسوف غبار، دست

افتاد روی خاک و ندا زد که یا اخا!

دریاب از وفا و، به یاری برآر دست!

جانا بیا! که جان کنم ایثار مقدمت

آن سان که در ره تو نمودم نثار، دست

حسین صفوی پور (قیصر)

گوهر نایاب

ساقی لب تشنگان چون مجمع احباب دید

یکی به یک را جمله از سوز عطش بی تاب دید

ماه تابان بنی هاشم، ابوالفضل رشید

روی زینب را پریده رنگ چون مهتاب دید

بود دست اصغر از غم، گردن آویز رباب

دامنش از اشک حسرت پر ز در ناب دید

چون که راه دجله را دشمن به رویش بسته بود

خویشتن را لاجرم ملزم به فتح باب دید

با لبی عطشان به دریای خروشان پا نهاد

موج موج آب را در گردش چرخاب دید

دست چون از بهر نوشیدن درون آب برد

نقش زیبای رخ اصغر درون آب دید

قطره ی اشکی فرو غلتید از چشمش بر آب

آب شد شرمنده تا آن گوهر نایاب دید

مشک آبی بر گرفت و گشت از دریا برون

خویش را در منتهای تشنگی سیراب دید

در ستیزی نابرابر، قلب لشکر را شکافت

خصم شد حیران چو از عباس این اعجاب دید

کرد بیحاصل توانش را، عمودی آهنین

ای دریغ این نا مرادی را مگر در خواب دید!

واپسین دم چشم خود بگشود ماه هاشمی

سر به داماان حسین آن مهر عالمتاب دید

حسین پروین مهر (رودی)

سقا می سوخت!

از عطش تا جگر زاده ی زهرا می سوخت

حرمش لاله صفت تشنه به صحرا می سوخت

آب، مهریه ی زهرا و در آن دشت بلا

از چه رو گلشن او بر لب دریا می سوخت؟!

همچو مجنون که شکیبا نبود در غم عشق

در فراق رخ اکبر، دل لیلا می سوخت

اصغر آن غنچه ی نشکفته ی گلزار رباب

بر سر دست نوازشگر بابا می سوخت

حرم آل علی سوخت چنان ز آتش کین

که ز هر شعله ی آن گنبد خضرا می سوخت

از غم تشنگی و سوز جگرهای کباب

سینه ی علقمه چون سینه ی سقا می سوخت

زاده ی ساقی کوثر ز عطش بر لب آب

بعد هفتاد و دو تن، یکه و تنها می سوخت

در کنار

بدن بیسر پروانه ی عشق

زینب غمزده چون شمع، سراپا می سوخت

کربلا دشت بلا بود و، چنان وادی طور

خیمه ها چون شجر سینه ی سینا می سوخت

چشم خونبار قلم از دل (رودی) می گفت:

کاش از آتش این واقعه، دنیا می سوخت

صادق رحمانی

یک چمن گلهای سرخ، نذر حضرت ابوالفضل

کاش می گشتم فدای دست تو

تا نمی دیدم عزای دست تو

خیمه های ظهر عاشورا، هنوز

تکیه دارد بر عصای دست تو

از درخت سبز باغ مصطفی

تا فتاده شاخه های دست تو:

اشک می ریزد، ز چشم اهل دل

در عزای غم فزای دست تو

یک چمن گلهای سرخ نینوا

سبز می گردد به پای دست تو

گلشنی از لاله های زخم شد

ابتدا تا انتهای دست شد

در شگفتم از تو ای دست خدا

چیست آیا خونبهای دست تو؟!

مهدی طباطبایی نژاد

کویر غربت

ای فصل بلند و بینهایت!

طوفان غرور و کوه غیرت!

دریای به خاک و خون نشسته

در گستره ی کویر غربت

افسانه ترین حکایت عشق

آغوش صمیمی صداقت

اسطوره ی آسمانی خاک

تندیس شکوه و استقامت

در خاطره ی غروب، جاریست

پرواز تو در طلوع هجرت

یادآور لحظه های تلخیست

ای خواهش سرخ بی اجابت

جا داشت فرات، خشک می شد

با یاد لب تو از خجالت

مرتضی جام آبادی

پیوند

میان حنجر و لبهای تو چه پیوندست؟

کز آن یک، اشک روان و بر این دو، لبخندست!

ز سنگ خاطره ی چشم مستت ای ساقی

دو چشمم من به دو جام شکسته مانندست

قسم به سوره ی واللیل و سوره ی والشمس

که موی و روی تو زیباترین سوگندست

به گیسوئی که زدی شانه دست زهرایش

ببین که قافله ی دل چگونه در بندست

سرت چنین که شتابان به روی نی تازد

بگو به وصل که در شام، آرزومندست؟

به بند بند وجودت همیشه در بندم

جدا ز هم به تنت گر چه بند از بندست

به مجمعی که ترا مدحت و ثنا گویند

چه جای بنده، که مداح تو خداوندست

شهاب موسوی یزدی

دست و مشگ و علم

چشمم از اشک پر و، مشک من از آب تهیست

جگرم غرقه بخون و تنم از تاب تهیست

گفتم از اشک کنم آتش دل را خاموش

پر ز خوناب بود، چشم من از آب، تهیست!

به روی اسب، قیامم به روی خاک، سجود

این نماز ره عشقست، ز آداب تهیست!

جان من می برد، آبی که ازین مشگ چکد

کشتیم غرق در آبی که ز گرداب، تهیست

هر چه بخت من سرگشته به خوابست حسین!

دیده ی اصغر لب تشنه ات از خواب، تهیست

دست و مشک و علمم، لازمه ی هر سقاست

دست عباس تو از اینهمه اسباب تهیست!

مشگ هم اشک به بیدستی من می ریزد

بی سبب نیست اگر مشگ من از آب، تهیست!

اسماعیل پور جهانی

یک جهان ایثار

قطره ی اشک تو، یک دریا عطش

هرم لبهای تو، یک صحرا عطش

در نگاه گرم تو حس می شود

یک جهان ایثار، یک دنیا عطش

تا نبینی عاشقان را تشنه کام

آمدی دریای غیرت! با عطش

تا کویر خشک لبهای تو دید

سوخت چون خورشید، سر تا پا عطش!

تشنه بیرون آمدی تا از فرات

بی تو دارد آب هم حتی عطش!

بی تو در میخانه، خم می شکست

علقمه شد: بزم غم، سقا: عطش

بعد تو، روح بلند عاطفه

قطره قطره آب می شد با عطش

جواد محقق همدانی

عاشقانه قرآن خواند!

اگر چه داد براه خدای خود، سر را

ولی شکست به خون، خنجر ستمگر را

سرش چو بر سر نی عاشقانه قرآن خواند

شکست رونق بازار هر سخنور را

نوشته اند:

سرش در تنور، مهمان بود

اگر چه حرف گرانست سخت، باور را

ولی شگفت نباشد، که افگند بر خاک

کسی که شامه ندارد گل معطر را

دریغ آنکه ندانست قدر او دشمن

خزف فروش، چه داند بهای گوهر را؟

به روز حادثه، در گیرودار بود و نبود

خجل نمود تنش لاله های پرپر را

دریغ آنکه بجز خواهرش کسی نشناخت

بلند قامت آن خون گرفته پیکر را

نشست بار رسالت به دوش، بر سر خاک

نمود گریه، غم نخل سایه گستر را

سرود:

بی تو اگر چه بسیط دل تنگست

ولی مباد که خالی کنیم سنگر را

پیام خون ترا با گلوی زخمی خویش

چنان بلند بخوانم که ابر، تندر را

قادر طهماسبی (فرید)

چشمه ی فریاد

سر نی در نینوا می ماند، اگر زینب نبود

کربلا در کربلا می ماند، اگر زینب نبود

چهره ی سرخ حقیقت بعد از آن طوفان رنگ

پشت ابری از ریا، می ماند، اگر زینب نبود

چشمه ی فریاد مظلومیت لب تشنگان

در کویر تفته جا می ماند، اگر زینب نبود

زخمه ی زخمی ترین فریاد در چنگ سکوت

از طراز نغمه وا می ماند، اگر زینب نبود

ذوالجناح دادخواهی، بی سوار و بی لگام

در بیابانها رها می ماند، اگر زینب نبود

در عبور از بستر تاریخ، سیل انقلاب

پشت کوه فتنه ها می ماند، اگر زینب نبود

محمد وارسته ی کاشانی (وارسته)

کربلای حسین

آرزومند نینوای حسین

سر کند همچو نی، نوای حسین

سرمه ی چشمه عاشقان جهان

نبود غیر خاک پای حسین

صاحب تاج، پیش او محتاج

هر توانگر، بود گدای حسین

مطلب خود، ز غیر او مطلب

تا دهد حاجتت خدای حسین

زنده، اسلام از شهادت اوست

باد جان جهان، فدای حسین

لرزه افتد به جان دشمن دین

تا وزد باد بر لوای حسین

کوه، زانو گرفت بر دامن

چرخ، نیلی شد از عزای حسین

اشک ریزد ز دیده همچون شمع

بشنود هر که ماجرای حسین

هیچ صوتی به گوش دلها نیست

خوشتر از نام جانفزای حسین

گر نسیمی وزد ز باغ بهشت

می دهد بوی کربلای حسین

جنت و عرش و فرش و حور و قصور

نیست در حد خونبهای حسین

نکشم تا که زنده ام به جهان

دست، از دامن ولای حسین

طبع (وارسته) باد گویاتر

تا کند مدحت و ثنای حسین

حسین اسرافیلی

فرود آفتاب

فلک به چهره کشد از حیا نقاب مگر

وگرنه، دید توان اینهمه عذاب مگر؟

به کام فاجعه می ریزد آسمان و زمین

نشسته جغد بر این خانه ی خراب مگر؟

لبان تشنه ی دریا دلان به فریادست

خدای را، شده دریاچه ها سراب مگر؟

صلاه

ظهر و، تو در عرش می کنی پرواز

گرفته اند ملایک ترا رکاب مگر؟

امیر قافله را سر به چوب نیزه چراست؟

زمانه لال شد از دادن جواب مگر؟

سرت به نیزه اذان گفت، کاروان لرزید

نشسته هیبت طوفان درین خطاب مگر؟

نگاهت از سر نی بیمناک طفلانست

گشاده بال به ره، باز اضطراب مگر؟

دوان به سوی پدر، کودکان آبله پای

گرفته اند از آنجا سراغ آب مگر؟

فراز نیزه چه غوغای عالم افروزیست!

فرود آمده تا نیزه، آفتاب مگر؟!

حسین اخوان کاشانی (تائب)

کبوتران حرم

به زخمهای تنت چون اشاره می کردم

به دامن از مژه، جاری ستاره می کردم

برای رفتن تا کوفه، داشتم تردید

به مصحف بدنت استخاره می کردم!

ز سیل گریه ی لرزان خویش در کوفه

خراب، پایه ی دارالاماره می کردم

کبوتران حریم ترا به هر منزل

به قصد منزل دیگر، شماره می کردم

شبی که یک تن از آنان میان ره گم شد

به سینه، پیرهن صبر پاره می کردم

به طشت زر، به لبت چوب خیزران می زد

یزید و، من به تحیر نظاره می کردم

به سینه چنگ زنان خیره می شدم به رباب

چو یاد تشنگی شیرخواره می کردم

به قطره قطره ی اشکم ازین سفر (تائب)!

هماره آب دل سنگ خاره می کردم

عباس براتی پور

یادگاری، برای حر شهید

من ماندم و، کوه شرمساری

من ماندم و، دشت بیقراری

من ماندم و، کوله باری از درد

من ماندم و اشک و آه و زاری

سر در قدمت نهم که حرم

تا بر سر من قدم گذاری

شرمنده و زار و ناتوانم

آیا ز دلم خبر نداری؟!

خشکیده نهال روحم از شرم

از مغفرتش کن آبیاری

گر توبه ی من قبول افتد

آسوده شوم ز شرمساری

با سرخی خون خود بشویم

رخسار خود از گناهکاری

بخشید امام و رخصتش داد

شد عازم رزم و جان سپاری

جان داد به راه عشق و بگرفت

جا در ملکوت قرب باری

چون دید فتاده خودش از سر

خون از سر و روی اوست جاری

بست از ره مرحمت به فرقش

دستار، به رسم یادگاری!

گل انتظار، در مصائب نازدانه ی سیدالشهداء

شهید عشق که پروانه وار آمده بود

به غمگساری آن غمگسار، آمده بود

حضور صبح تجلی که پشت شب بشکست

به دلنوازی، آن دلفگار آمده بود

به روی نیزه شکوفاتر از گل خورشید

به شام تیره، برون از حصار آمده بود

ز داغ لاله رخان، چهره ای پر از غم داشت

عجب مدار اگر داغدار آمده بود

به بزم ماتم و آشفته ی خزان زدگان

گلی، نشانه ز فصل بهار آمده بود

در انزوای عطشناک سوگ محرومان

نسیم عاطفه ی سوگوار، آمده بود

امیر قافله ی مهر، با ترنم لطف

به جستجوی گل انتظار آمده بود

عباس حداد کاشانی (حداد)

گل ستاره

گل ستاره ی عشقست، خال روی حسین

صفای خالق و خلقست، خلق و خوی حسین

گل محمدی از رنگ احمرش پیداست

که خورده لعل لبش آب، از سبوی حسین

نشان لاله ی باغست، داغ سینه ی او

سپند آتش دل، خال مشکبوی حسین

بیا، بگو، بشنو، کاین حدیث شیرینست

به کام ما و تو، قندست گفتگوی حسین

همیشه چشم من، آیینه دار طلعت اوست

همیشه اشک من آید، در آرزوی حسین

فرات، ز آب گل آلود هم مضایقه کرد!

گلایه ها ز فراتست، در گلوی حسین

درست، اول خردی دلم فتاد و، شکست

که بست شیشه ی خود را به تار موی حسین!

به خون چشمه ی دل کن وضو، که وقت صلوَه

ز مهر، مهر نمازست خاک کوی حسین

خدا کند که شوی پاک از گنه، (حداد)!

به آبروی محمد، به آبروی حسین

جلال الدین همایی (سنا)

لاله ی سرخ

خون خورم در غم آن طفل، که جای لبنش

ریخت دست ستم حرمله خون در دهنش!

کودکی، کآب ز سرچشمه ی وحدت می خورد

گشت از سوز عطش آب، روان در بدنش

گر تن نوگل لیلا نبود لاله ی سرخ

از چه آغشته به خون گشت چنین پیرهنش؟

غنچه ای از چمن زاده ی زهرا بشکفت

که شد از زخم سنان، چون گل صد برگ، تنش

گلشنی ساخته در دشت بلا گشت، که بود

غنچه اش اصغر و گل، قاسم و اکبر، سمنش

تشنه لب کشته شد آن شاه، که با خنجر و تیر

گشت ببریده و شد دوخته بر تن، کفنش

آنکه باشد نظرش داروی هر درد (سنا)!

چشم دارم که فتد گوشه ی چشمی به منش

هلال محرم

از آسمان، هلال محرم چو شد برون

رفت از دل زمین و زمان، طاقت و سکون

ماه نو آمد از شفق سرخ، آشکار

چون خنجر برهنه که افتد ز طشت خون

با پیکر خمیده عیان گشت در سپهر

شکل هلال، چون رقم حرف حا و نون

بر لوح چرخ با قلم نور، این دو حرف

ما را به نام پاک حسینست رهنمون

یعنی که تا قیامت از آن ماجرا که رفت

رمزی بود نوشته بر این چرخ نیلگون

در کربلا چو شد علم شاه دین بلند

گردید رایت ستم و کفر، سرنگون

فریاد از آن ستم که به آل عبا رسید

از شامیان ناکس و از کوفیان دون

محمد حسین شهریار تبریزی

بخواب اصغر!

گشودی چشم در چشم من و، رفتی به خواب اصغر!

خداحافظ!

خداحافظ!

بخواب اصغر!

بخواب اصغر!

بدست خود به قاتل دادمت، هستم خجل اما

ز تاب تشنگی آسودی و از التهاب، اصغر!

به شب تا مادرت گیرید ببر قنداقه ی خالیت

بگریند اختران شب به لالای رباب، اصغر!

تو با رنگ پریده غرق خون، دنیا به من تاریک

کجا دیدی شب آمیزد شفق با ماهتاب، اصغر؟!

برو سیراب شو از جام جدت ساقی کوثر

که دنیا و سر آبش ندیدی جز سراب، اصغر

گلوی تشنه ی بشکافته بنمای با زهرا

بگو کز زهر پیکانها به ما دادند آب!

اصغر! الا ای غنچه ی نشکفته ی پژمرده، بهارت کو؟

که در رفتن به تاراج خزان کردی شتاب، اصغر

خراب از قتل ما شد خانه ی دین مسلمانان

که بعد از خانه ی دین هم، جهان بادا خراب!

اصغر به چشم شیعیانت اشک حسرت یادگار تست

بلی در شیشه ماند یادگار از گل، گلاب اصغر

الا ای لاله ی خونین! چه داغی آتشین داری؟

جگرها می کنی تا دامن محشر کباب، اصغر!

تو آن ذبح عظیمستی که قرآن را شدی ناطق

الا ای طلعت تأویل آیات کتاب، اصغر!

خدا چون پرسد از حق رسول

و آل در محشر

نمی دانم چه خواهد داد این امت جواب، اصغر؟!

شهاب تشکری آرانی

غنچه ی سرخ

چه بود جان پدر! حرف تیر در گوشت

که زود از جزع و گریه کرد خاموشت

به خیمه چشم به راهست مادر زارت

برای دیدن لبخند غنچه ی نوشت

بجای آنکه در آغوش مادر آسائی

گرفت پیک اجل ناگهان در آغوشت!

نهال سبز ترا طاقت نوازش نیست

چگونه تیر زند بوسه بر بناگوشت؟!

تن لطیف ترا، بوسه رنجه می دارد

چگونه خاک فشارد به هم بر و دوشت؟!

همیشه طوطی طبع (شهاب)، نالانست

به یاد غنچه ی خاموش و، روی گلپوشت

پروانه ی نجاتی

لالایی!

امشب به خواب رفته نگاه ستاره ها

افتاده از نفس، طپش گاهواره ها

فردا کنار علقمه تصویر می شود

طرح شگفت حادثه ی خون نگاره ها

شب ناله ای غریب درین دشت لاله خیز

آشفته، خواب سنگی این سنگواره ها

لالای لای کودك لب تشنه ام، بخواب!

ای غنچه! گل شکفته ی دشت شراره ها!

مادر بخواب! تا رود از یاد نازکت

آوای جانگداز گلو پاره پاره ها

مادر بخواب! تا که نبینی نخفته ام

در حیرت شکستن بغض مناره ها

دنیا به خواب رفته، تو هم لحظه ای بخواب!

بنگر به خواب رفته نگاه ستاره ها

حسین عبدی

هفتاد و دو ستاره

خونی که روی یال تو پیداست، ذوالجناح!

خون همیشه جاری مولاست، ذوالجناح!

یك قطره آفتاب به روی تنت نشست

بوی خدا ز یال تو برخاست، ذوالجناح!

خورشید در میانه ی میدان شهید شد

خفاش در هیاهو و غوغاست، ذوالجناح!

چون گردباد خشم، مپیچ و فرو بمان!

اینجا سوار تست که تنهاست، ذوالجناح!

هفتاد و دو ستاره و یک آفتاب سرخ

منظومه ی حماسی فرداست، ذوالجناح!

محمد موحدیان قمی (امید)

تماشایی ترین میعاد!

کربلا را، کربلا سر داد روی نیزه ها

نینوا!

در نی، نوا افتاد روی نیزه ها

خشم در خون خفته ی مظلوم عاشورائیان

بی صدای ناله، شد فریاد روی نیزه ها!

آسمان، خم شد به پابوس زمین، آنجا که دید

چرخ را منظومه ی ایجاد، روی نیزه ها

خصم را، عمق سقوط و، دوست را اوج عروج

جلوه گر شد با همه ابعاد، روی نیزه ها

از صمیمیت، گره می خورد دلها، با نگاه

در تماشائی ترین میعاد روی نیزه ها

حنجر فریاد سرخ از زیر تیغ اختناق

رفت، تا حق را شهادت داد روی نیزه ها!

بی تعارف داشت هفتاد و دو مهمان عطش:

میزبانی کردن جلاد روی نیزه ها!

صوت قرآن، از گلوی تشنه ی بی حنجره

غربت اسلام را، سر داد روی نیزه ها

جلوه ی مظلومی، از آنسوی ناپیدای عشق

پایداری را جهت میداد، روی نیزه ها!

محمد حسن مؤمنی تنکابنی

روی نیزه ها!

نشست بر جبین عشق، غبار روی نیزه ها

ببار آسمان غم، ببار!

روی نیزه ها

اگر چه یاسهای عشق، شدند پرپر از خزان

ببین که سبز می شود، بهار، روی نیزه ها

غریو دشنه می وزد، ز بادهای خوفناک

درین میانه نغمه ای برآر، روی نیزه ها

شکست قامت دلم، ز غربت کبوتران

که مانده است روبرو، بهار روی نیزه ها

سکوت و وحشت و عطش، دگر که مانده است باز

گلی ز دامن بهار، بکار روی نیزه ها

علی اکبر خوشدل تهرانی (خوشدل)

اشاره

شیواترین حماسه

نازم حسین را، که چو در خون خود طپید

شیواترین حماسه ی تاریخ، آفرید

دیدی دقیق باید و، فکری دقیقتر

تا پی برد به نهضت آن خسرو شهید

قامت چو زیر بار زر و زور خم نکرد

در پیش عزم و همت وی آسمان خمید

بر گی بود ز دفتر خونین کربلا

هر لاله و گلی که به طرف چمن دمید

از دامن سپید شریعت زدود و شست

با خون سرخ خویش، سیهکاری یزید

یکسان رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت:

در دین ما سیه نکند فرق با سپید

بد تشنه ی عدالت و آزادی بشر

آن العطش که از دل پرسوز می شنید

چونانکه گفت خواهر خود را:

اسیر باش!

آزاد تا جهان شود از قید هر پلید

بانوی بانوان جهان، آنکه روزگار

بعد از علی، خطابه سرائی چو وی ندید

لطف کلامش از امن العدل بین، که ساخت

رسوا یزید و، پرده ی اهل ستم درید

خوشبخت ملتی که ازین نهضت بزرگ

گردد ز روی معرفت و عقل، و مستفید

(خوشدل)!

دریغ و درد، که ما بهره کم بریم

زین نهضت مقدس و زین مکتب مفید

فلسفه ی نهضت حسینی

بزرگ فلسفه ی نهضت حسین اینست

که مرگ سرخ به از زندگی ننگینست

حسین، مظهر آزادگی و آزادیست

خوشا کسی که چنینش مرام و آئینست

نه ظلم کن به کسی، نی بریز ظلم برو

که این مرام حسینست و منطق دینست

همین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافیست

اگر چه گریه بر آلام قلب، تسکینست

ببین که مقصد عالی نهضت او چیست

که درک آن سبب عز و جاه و تمکینست

فراز نی سر وی گر رود نباشد باک

که سرفرازی طاها و آل یاسینست

اگر چه داغ جوان تلخکام کردش، گفت

که مر در ره حفظ شرف چه شیرینست

ز خاک مردم آزاده بوی خون آید

نشان شیعه و آثار پیروی اینست

ز خاک سرخ شهیدان کربلا،

(خوشدل)!

دهان غنچه و دامان لاله، رنگینست

نیر تبریزی

گفت ای گروه ....

گفت:

ای گروه!

هر که ندارد هوای ما

سر گیرد و برون رود از کربلای ما

ناداده تن به خواری و ناکرده ترک سر

نتوان نهاد پای به خلوتسرای ما

تا دست و رو نشُست به خون، می نیافت کس

راه طواف بر حرم کبریای ما

این عرصه نیست جلوه گه روبه و گراز

شیرافگنست بادیه ی ابتلای ما

برگردد آنکه با هوس کشور آمده

سر ناورد به افسر شاهی، گدای ما

ما را هوای سلطنت ملک دیگرست

کاین عرصه نیست در خور فر همای ما

یزدان ذوالجلال به خلوتسرای قدس

آراسته ست بزم ضیافت برای ما

آیه ی نور

ای ز داغ تو روان خون دل از دیده ی حور

بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخه ی صور

خاک بیزان به سر اندر سر نعش تو بنات

اشک ریزان ببر از سوک تو شعرای عبور

ز تماشای تجلای تو مدهوش، کلیم

ای سرت سر اناالله و، سنان نخله ی طور

دیده ها گو همه دریا شو و، دریا همه خون

که پس از قتل تو منسوخ شد آئین سرور

شمع انجم همه گو اشک عزا باش و بریز

بهر ماتمزده، کاشانه چه ظلمات و چه نور

پای در سلسله سجاد و بسر تاج، یزید

خاک عالم به سر افسر و دیهیم و قصور

دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی؟!

آه اگر طعنه به قرآن زند انجیل و زبور

تا جهان باشد و بوده ست، که داده ست نشان

میزبان خفته به کاخ اندر و، مهمان به تنور؟!

سر بی تن که شنیده ست به لب آیه ی کهف؟!

یا که دیده ست به مشکوه تنور آیه ی نور؟!

جان فدای تو، که از حالت جانبازی تو

در طف ماریه از یاد بشد شور نشور

قدسیان سر به گریبان به حجاب ملکوت

حوریان دست به گیسوی پریشان ز قصور

غرق دریای تحیر ز لب خشک تو، نوح

دست حسرت به دل، از صبر تو ایوب

صبور

مرتضی با دل افروخته، لا حول کنان

مصطفی با جگر سوخته حیران و حصور

کوفیان دست به تاراج حرم کرده دراز

آهوان حرم از واهمه در شیون و شور

انبیا محو تماشا و ملائک، مبهوت

شمر، سرشار تمنا و تو سرگرم حضور

قدرت قمی

زوار سیدالشهداء

چه جای خلق؟

که دادار سیدالشهداء

به حیرتست خود از کار سیدالشهداء!

فلک تبرک جوید، فرشته کحل بصر

ز خاک مقدم زوار سیدالشهداء

سزد که جوید همچون مسیح روح الله

شفای درد ز بیمار سیدالشهداء!

کرم ببین و فتوت، که کام تر نکند

میان بحر، علمدار سیدالشهداء!

عباس کی منش کاشانی (مشفق)

شور ساختن

به جولانگاه دشت بی نیازی تاختن باید

بیابانیست مالامال دل، جان باختن باید

مشو غافل دمی، تا منزل جانان به رهپوئی

نسیم آسا به سر افتان و خیزان تاختن باید

گرت زین برق عالم سوز بال سوختن باشد

درین پروازِ طاقت گیر، شور ساختن باید

بت ما و منی آزرده دارد خاطر ما را

به روی این حریف فتنه گر تیغ آختن باید

اگر همچون شهید نینوا افروختن خواهی

سری در سروری بالای نی افراختن باید

مگر روزی به دامانش توانی دست دل یازی

غریب از خویشتن، بر آشنا پرداختن باید

غلامرضا قدسی (قدسی)

ساز مخالف

چون در عراق، ساز مخالف عدو نواخت

شاه حجاز گر چه از این ساز سوخت، ساخت

آن روز اگر حسین نمی کرد خود قیام

امروز کس به دهر خدا را نمی شناخت

دستش بریده اهرمنی کز ره عناد

تیغ ستم به روی سلیمان عشق، آخت

آتش زدند تیره دلان تا به خرگهش

چون شمع انجمن، دل آزادگان گداخت

ناپاکباز عشق شود در قمار عشق

در راه دوست از دل و جان هر چه داشت باخت

سلطان لامکان چون مکان کرد روی خاک

خاکم به سر، که بر بدنش خصم، باره تاخت

عارف بجنوردی

شور حسینی

مقصود او فشاندن جان عاشقانه بود

با دشمنان محاربه کردن بهانه بود

هل من مغیث گفتن فرزند بوتراب

بالله که آزمایش اهل زمانه بود

حق خواست باب فیض گشاید به روی خلق

نای و نوای شور حسینی بهانه بود

گردید دشت کرب و بلا، ساحل نجات

هر چند بحر عشق، یمی بی کرانه بود

شد یکه تاز رزم، شهی کز علو قدر

واجب صفت به عرصه ی امکان یگانه بود

جز نای نینوای حسینی، به روزگار

هر نغمه ی دگر که شنیدم فسانه بود

ابوتراب جلی

عرفات محبت

عاشق چو رو به کعبه ی عشق و وفا کند

احرام خود ز کسوت صبر و رضا کند

در پیش، راه بادیه گیرد غریب وار

ترک عشیره و بلد و اقربا کند

بی اعتنا به زحمت و رنج مسافرت

در هر قدم تحمل خار جفا کند

آنجا که موقف عرفات محبتست

در پیشگاه دوست سر و جان فدا کند

از صدق چون نهاد قدم در منای عشق

نقدینه ی حیات خود از کف رها کند

در مشعرالحرام وفا چون گشود بار

از آه خویش، مشعل سوزان بپا کند

بر گرد خیمه گاه بگردد پی وداع

با چشم اشکبار طواف النساء کند

از مروه ی خِیام، شتابان به قتلگاه

رو آرد و به هروله قصد صفا کند

پس در کنار زمزم اخلاص، تشنه لب

بنشیند و به زمزمه یاد خدا کند

آنگاه دست و روی بشوید به خون خویش

برخیزد و نماز شهادت بپا کند

قربان عاشقی که حدیث مصیبتش

ایام را هرآینه ماتمسرا کند

بی اختیار خون چکد از دیده ی (جلی)

هرگه که یاد واقعه ی کربلا کند

محمد عابد تبریزی

کشته ی محبت

به قتلگه ز سر شوق گفت شاه حجاز:

(منم که دیده به دیدار دوست کردم باز)

بدین شرف که شدم کشته ی محبت تو

(چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز)

ز شاهراه شهادت چو بگذری ای دوست

(بسا که بر رخ دولت کنی کرشمه و ناز)

به خون، وضو نکند گر قتیل راه وفا

(به قول مفتی عشقش درست نیست نماز)

به آستان جلالت جبین به عجز نهم

(که کیمیای مرا دست خاک کوی نیاز)

سرم به عرش سنان به، تنم به فرش تراب

(که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز)

ازل به گوش دلم پیر می فروشان گفت:

(درین سراچه ی بازیچه غیر عشق، مباز!)

بجز خیال تو اسرار دل کرا گویم؟

(چو سرو راست در این باغ نیست محرم راز)

بعشق دوست قسم، هر بلا رود به سرم

(من آن نیم که از

این عشقبازی آیم باز)

چه جای گفته ی ناجور چون توئی (عابد)؟

(در آن مقام که حافظ برآورد آواز) [۱].

محمد علی ریاضی یزدی

پیغام عطش

نازم آن زنده شهیدی که بر داور خویش

سازد از خون گلو تاج و، نهد بر سر خویش

تا دهد صبح ازل هدیه به سلطان ابد

بر سر دست برد نعش علی اکبر خویش

تا شود مهر نماز ملك اندر ملکوت

ریخت تا بام فلك خون علی اصغر خویش

می رود راه خدا با سر خود بر سر نی!

چون به زیر سم اسبان نگرد پیکر خویش

از پی حفظ حریم حرم حرمت دوست

به اسارت، سر بازار برد دختر خویش

روی گلگون شفق، سرخ شد از خون حسین

تا شود شاهد این خون به بر داور خویش

آن کریمی که اگر بدره ی زر کرد عطا

پوشد از شرم گدا، ماه رخ انور خویش

آن سلیمان که اگر خاتم ازو خواهد دیو

بند انگشت دهد همره انگشتر خویش!

در شگفتم چه جوابی به خدا خواهد داد

قاتل او چو درآید به صف محشر خویش؟!

در اذان، نام پیمبر برد و، وقت، نماز

می کشد زاده ی آزاده ی پیغمبر خویش!

آب، مهریه ی زهرا و، جگر گوشه ی او

باز پیغام عطش می دهد از حنجر خویش!

چشمه ی چشم (ریاضی)، گهر از خون جگر

ساخت، تا هدیه ی آن شاه کند گوهر خویش

عبدالعلی نگارنده خراسانی

بابی انت و امی

همه جسمیم و توئی جان، بابی انت و امی

همه دردیم و تو درمان، بابی انت و امی

بابی انت و امی که ز پیمان تو با حق

همه گریان و تو خندان، بابی انت و امی

ز وجودت به وجود آمده شور و هیجانی

در همه عالم امکان، بابی انت و امی

جان فدایت که شد از روز نخستین ولادت

کربلای تو نمایان، بابی انت و امی

تو حسینی، تو حسینی، تو سراپا همه حسنی

معدن جودی و احسان، بابی انت و امی

آنکه دیوانه ی تو، سر به بیابان بگذارد

بگذرد از سر و سامان، بابی انت و امی

خرد ای خسرو خوبان

که بود شاخص انسان

مانده در کار تو حیران، بابی انت و امی

سر آن کشته بنازم که دم مرگ ببیند

تو گرفتیش بدامان، بابی انت و امی

چون (نگارنده) به آن کو شده در ظل لوایت

دادن جان بود آسان، بابی انت و امی

احمد مهران

جلوه گاه حق

تا ابد جلوه گه حق و حقیقت سر تست

معنی مکتب تفویض، علی اکبر تست

ای حسینی که توئی مظهر آیات خدای

این صفت از پدر و جد تو در جوهر تست

درس آزادگی عباس به عالم آموخت

زانکه شد مست از آن باده که در ساغر تست

طفل شش ماهه تبسم نکند، پس چه کند؟!

آنکه بر مرگ زند خنده علی اصغر تست

ای که در کرب و بلا بیکس و یاور گشتی

چشم بگشا و ببین خلق جهان یاور تست

خواهر غمزده ات دید سرت بر نی و گفت:

آنکه باید به اسیری برود خواهر تست

ای حسینی که به هر کوی عزای تو به پاست

عاشقان را نظری در دم جان پرور تست

خواست (مهران) بزند بوسه سراپای ترا

دید هر جا اثر تیر ز پا تا سر تست

محمد خلیل جمالی (مذنب)

دعوت

خون در دل خون، زمزمه جوشست، بیائید

گوش از همه دل ناله نیوشست، بیائید

ساز دل عشاق به آهنگ حسینی

در زیر و بم جوش و خروشست، بیائید

در خم ولا کوثر ایثار زند جوش

فرزند علی باده فروشست، بیائید

موج نفس داغ گل باغ رسالت

پیچیده به هر لاله ی گوشست، بیائید

بی آتش عشقی که شماراست به سینه

در محفل ما لاله خموشست، بیائید

دنبال سر عشق خدا رفتن و رفتن

دیوانه شدن غایت هوشست، بیائید

پائی به سر چشم (جمالی) بگذارید

گلخانه ی ما، آینه پوشست، بیائید

پارسای تویسرکانی (پارسا)

تنور خولی

از تنور خولی امشب می رود تا چرخ، نور

آفتاب چرخ، حسرت می برد بر این تنور

گر، نه ظاهر شد قیامت، ورنه روز محشرست

از چه رو کرد آفتاب از جانب مغرب، ظهور؟!

این همان نورست کز وی لمعه ای در لحظه ای

دی موسای کلیم الله شبی در کوه طور

این همان نور خدا باشد که ناگردد خموش

این همان مشکوه حق باشد که نایابد فتور

مطبخ امشب، مشرقستان تجلی گشته است

زین سر بی تن، کزو افلاک باشد پر ز شور

از لبان خشک و از حلقوم خونین گویدت:

قصه کهف و رقیم و رمز انجیل و زبور

احمد کمالپور خراسانی (کمال)

مهمان که بودی؟!

ای شمع فروزان!

به شبستان که بودی؟

دیشب به کجا رفتی و مهمان که بودی؟

از دوری روی تو، من آرام ندارم

ای جان من!

آرام دل و جان که بودی؟

من، دیده چو یعقوب به ره دوخته بودم

ای یوسف گمگشته!

به زندان که بودی؟

بردند به یغما سر و سامان ترا، دوش

خود زیور و زیب سر و سامان که بودی؟

بعد از تو برادر!

شده ام خوارتر از خار

تو ای گل بیخار!

به بستان که بودی؟

شب تا به سحر اشک به دامن بفشاندم

ای گوهر یکدانه!

به دامان که بودی؟

نظام مولا هویزه

آرزو

ای کاش در عزای تو خون می گریستم

دمساز زخمه های جنون، می گریستم

یک سینه داشتم به ز لالای آسمان

از ابرهای تیره، فزون می گریستم

همناله با تمامی یاران تو، حسین!

ای کاش در تمام قرون می گریستم

سرچشمه های اشکم اگر خشک می شدند

آنگاه می نشستم و، خون می گریستم

عشقت مگر نبود که دست مرا گرفت

وقتی ز پا فتاده، نگون می گریستم؟

این گریه، آبروی منست و دلیل عشق

ای عشق! بی نگاه تو چون می گریستم؟

ای کاش در ترنم شعر زلال اشک

از مرزهای واژه برون، می گریستم

حبیب الله بخشوده

نذر اباعبدالله

زیر ایوانت اگر روزی کبوتر می شدم

آنقدر پر می زدم در خون، که پرپر می شدم!

آتشم گل کرد و، بالم سوخت با پروانه ها

کاش چون پروانه در آتش شناور می شدم

کاش در هنگام طوفان سیاه نیزه ها

سرخ تر از شرم بغض آلود خنجر می شدم

پرچمی بر شانه های چاک چاک نینوا

مرهمی بر زخم خونین برادر می شدم

ای سرانگشت جنون در فصل رقص عاشقان

زخمه ای گر می زدی تا شعله ورتر می شدم:

سوی تو پر می زدم، با بوی تو پر می زدم

از شمیم روح انگیزت معطر می شدم

با برادر گفت زینب:

کاش بیتو در جهان

مرغ بی پر، باغ بی بر، نخل بی سر می شدم

در حریم تو، کبوترها به باران می رسند

گر به کویت راه می بردم، کبوتر می شدم!

حسین دارند

مهر عاشورا، برای کودک شش ماهه ی امام حسین

هوای العطش نای گل، اناری شد

ترانه، خشک شد و آب، زخم کاری شد!

ضریح زخم بلندش، در آن تبسم سرخ

هوای بال هزار آسمان قناری شد

ز تشنگی لب چون غنچه اش چنان پژمرد

که از نگاه فرات آب شرم جاری شد

گلی که تشنگیش شاخه های آتش داشت

به دست حرمله یکباره آبیاری شد!

به استناد گلویش، که مهر عاشوراست

حروف سرخ لبش، خط یادگاری شد

به روی دست پدر، یک ستاره جان می داد

تمام وسعت قنداقه، لاله کاری شد

به پیر میدان عشق، حبیب بن مظاهر

یک علم بی صاحب افتاده ست، چشمش اما رو به صحراهاست

گفت:

اینک می رسد مردی، کاین علم بر دوش او زیباست

شانه های حیرتش لرزید، اشک خود را در علم پیچید

گفت با خود:

کیست او کاینجا نیست، اما مثل ما با ماست؟

آسمان دستی تکان می داد، ماه چیزی را نشان می داد

ناگهان فریاد:

زد:

ای عشق!

گرد مردی از کران پیداست

گفت:

می آید ولی بی سر!

بر نشسته، آهنین پیکر

گفت:

آری کار عشقست این، او سرش از پیشتر اینجاست!

گفت:

در چشمم نه یک مردست، آسمان انگار گل کرده ست

کهکشان در کهکشان موجست، مثل خورشید آسمان پیماست

وقتی آمد عطر گندم داشت، کوفه کوفه زخم مردم داشت

عشق زیر لب به سرخی گفت: آری، آری او حبیب ماست

شیهه ی اسبی ترنم شد، در غباری ناگهان گم شد

یک صدا از پشت سر می گفت: «گرد او آیینه ی فرداست»

رضا معتقد

سرباز کوچک!

پوشید سرباز کوچک، قنداقه، یعنی کفن را

پیمود یاس سپیدی، راه شقایق شدن را

نالید، یعنی: مرا هم در کاروانت نصیبیست!

یعنی که: در پیشگاهت آورده ام جان و تن را

بگذار تا روی دستت، قدری عطش را بگریم

بگذار تا خون ببارد بر پیکرم، پیرهن را

قدری بنوشان مرا از اشک غریبانه ی خویش

تا حس کنم در نگاهت لب تشنه پرپر زدن را!

تا چند اینجا بمانم وقتی درین ظهر غربت

می بینی افتاده بر خاک، یاران شمشیرزن را؟!

یک سینه داری پر از داغ، دست تو بگذارد ای کاش

بر شانه ی کوچک من، این داغ قامت شکن را

ناگاه در دست مولا یک چشمه جوشید از خون

بوسید تیری گلوی آن شاخه ی نسترن را

گهواره خالی خدایا!

تنها دلی ماند و داغی

داغی که از من گرفته ست، پروای دل سوختن را

جلیل دشتی مطلق، نذر حضرت ابوالفضل

آبروی میدان

این جوان کیست که در قبضه ی او طوفانست؟

آسمان زیر سم مرکب او حیرانست

پنجه در پنجه ی آتش فگند گاه نبرد

دشت از هیبت این معرکه، سرگردانست

مشک بر دوش گرفته ست، ودل را در مشت

کوهمردی که همه آبروی میدانست

تا که لب تشنه نمانند غریبان امروز

می رود در دل آتش، به سر پیمانست

این طرف: کوه جوانمردی، ایثار، شرف

روبرو: قوم جفاپیشه و سنگستانست!

صف به صف می شکند پشت سپاه شب کیش

آذرخشیست که غرنده تر از شیرانست

خیره بر خیمه ی زینب شده و می نگرد

کودکی را که تمامی عطش و، گریانست

سمت خون علقمه در آتش و، در سمت عطش

خیمه ها شعله ور، و بادیه اشک افشانست

این که بر صفحه ی پیشانی او حک شده است

آیه هایی است که در سوره ی (الرحمن) است

حسن حسینی

تاریخ ساز کربلا

می روم مادر!

که اینک کربلا می خواندم

از دیار دوست، یار آشنا می خواندم

مهلت چون و چرائی نیست مادر! الوداع

زانکه آن جانانه، بی چون و چرا می خواندم

وای من گر در طریق عشق کوتاهی کنم

خاصه وقتی یار با بانگ رسا می خواندم

می روم آنجا که مشتاقانه با حلقوم خون

جاودان تاریخ ساز کربلا می خواندم

ذوالجناح رزم را گاه سحر زین می کنم

می روم آنجا که نای نینوا می خواندم

محمد شریف سعیدی افغانی

میدان در باد

می دود اسبی، با یال پریشان در باد

پشت زین خشم دگر دارد، توفان در باد

می رود ... از جگر معرکه برمی گردد

بی سوار اما، آن سوخته بیکران در باد

از شرار نفس سوخته اش، چون خورشید

شعله می گیرد گیسوی بیابان در باد

خیمه می سوزد و، طفلی که تمامی عطشست

می دود تلخ و برافروخته داماں، در باد

تا نشیند عطش معرکه، اینک زینب

کوه ابری است که می بارد باران در باد

رودها مرثیه می خوانند از دلتنگی

آسمان نیز دریده ست گریبان در باد

مرقدش مشرق گلهای فروزان بادا

آن که جان داد چو فانوس فروزان، در باد

یدالله گودرزی

در مصاف گلوی تو

خورشید، سر برهنه برون آمد چون گوی آتشین و، سراسر سوخت

آیینه های عرش ترک برداشت، قلب هزار پاره ی حیدر سوخت

از فتنه های فرقه ی نوبنیاد، آتش به هر چه بود و نبود افتاد

تنها نه روح پاک شقایق مرد، تنها نه بالهای کبوتر سوخت!

حالت چگونه بود!

نمی دانم، وقتی میان معرکه می دیدی

بر ساحل شریعه ی خون آلود، آن سرو سربلند تناور سوخت

جنگاوری ز اهل حرم کم شد، از این فراق قامت تو خم شد

آری!

میان آتش نامردان، فرزند نازنین برادر سوخت

هنگام ظهر، کودک عطشان را، بردی به دست خویش به قربانگاه

جبریل پاره کرد گریبان را وقتی که حلق نازک اصغر سوخت

در آن کویر تفته ی آتشناک، آنقدر داغ و غرق عطش بودی

تا آنکه در مصاف گلوی تو، حتی گلوی تشنه ی خنجر سوخت

چشمان سرخ و ملتهبی آن روز، چشم انتظار آمدنت بودند

اما نیامدی و ازین اندوه، آن چشمهای منتظر آخر سوخت

می خواستم برای تو ای مولا! شعری به رنگ مرثیه بنویسم

اما قلم در اول ره خشکید، اوراق ناگشوده ی دفتر سوخت

مثنویها

نادر بختیاری

خورشید در تنور

یکبار دیگر، العطشم شعله ور شده ست

چشمانم از تراوش اندوه، تر شده ست

ای ذوالفقار در تف خون خفته!

ای حسین! ای حیدر دوباره برآشفته!

ای حسین! مظلومی از درون تو می خواندم به خویش

هل من معین خون تو، می خواندم به خویش

من، این من همیشه مسافر به سوی تو

من، آنکه مانده بر دل او، آرزوی تو

لال تحیر، آینه سان شب نداشتم

می خواستم بتازم و، مرکب نداشتم

می خواستم به خلسه ی خون آشنا شوم

هفتاد و سومین سر از تن جدا، شوم

وقتی که تاخت، تشنه به سوی معاد خون

برخاست از مهابت او، گردباد خون

آنگاه، عرصه بر نفس او سپند شد

بانگ فیا سیوف خذینی! بلند شد

اسلام کفر، تن به مجوس و مجوسه زد

دیدم

که تیغ: بر رگ خورشید بوسه زد

روحی بلند، همچو ملائک، خروج کرد

روحی که بال و پر زد و قصد عروج کرد

آن روح در طواف به گرد امام شد

و آن حج ناتمام بدینسان تمام شد

وقتی سر مبارک او را برید، مرگ

صد بار مُرد و زنده شد و، وارهید مرگ

شب بود و من به مطبخ آن خانه آمدم

مطبخ نه، سوی راز نهانخانه آمدم

دیدم که، نور می زند از دخمه ای برون

دل، خسته ام کشاند به دنبال رد خون

خون در میان نور چه می کرد؟ یا علی!

خورشید، در تنور چه می کرد؟ یا علی!

اف بر چنان کسان که نکردند یاریت

آنان که بودشان خبر از زخم کاریت

ابن بصیرهای هراسیده از خدنگ

و آن ابن رِبْعی، آن سیاست- شعار جنگ

مختار هم اگر چه کشید انتقام تو

در ظهر مرگ، تیغ نشد در نیام تو

ای ذوالفقار در تف خون خفته، ای حسین!

ای حیدر دوباره برآشفته، ای حسین!

بانگ شراره گون تو، پیچیده در جهان

تا حشر، بوی خون تو پیچیده در جهان

محمد علی مجاهدی (پروانه)

محشر آفرین!

چون خدا، آن قد و قامت آفرید

نسخه ی روز قیامت، آفرید

شد قد و بالاش، محشر آفرین

قامتش را گفت محشر:

آفرین!

روی خود می کرد پنهان در نقاب

تا خجل از او نگردد آفتاب!

شیر حق، چون شد روان سوی فرات

چرخ گفت آباء را: وا امهات!

هر چه روبه بود، از پیشش گریخت

تار و پود دشمنان از هم گسیخت

دید شط بس بیقراری می کند

آرزوی جانسپاری می کند

با زبان حال می گوید مدام:

بیش ازین مپسند ما را تشنه کام!

پس درون شط ز رحمت پا نهاد

پا به روز قطره، آن دریا نهاد

مشک را، زآب یقین پر آب کرد

آب را، از آب خود سیراب کرد!

پس ز شفقت کرد با مرکب خطاب:

کام خود تر کن ازین

دریای آب!

مرکب از جانب ساحل دوید

شیهه ای از پرده ی دل برکشید

کای ترا جا برفراز پشت من

پیش دشمن وا چه خواهی مشت من؟!

کام اگر خشکست، گامم سست نیست

تا ترا بر دوش دارم، آب چیست؟!

تشنه ی آبم، ولی دریا دلم

جانب دریا مخوان از ساحلم

ای تو شط و بحر و اقیانوس من

جز تو حرفی نیست در قاموس من!

بر تنش از بس که تیر آمد فرود

بی رکوع آمد تن او در سجود!

چون فتاد آن سرو قامت بر زمین

شد به پا شور قیامت در زمین

بسکه از جام بلا، سرمست شد

هم ز پا افتاد و، هم از دست شد!

عمر او، در پرده ی اسرار بود

در عدد با دل به یک معیار بود

یعنی آن دم کو به سوی دوست راند

قلب عالم از تپیدن بازماند!

عریانی خوشست!

چون که عباس، گرمی هنگامه دید

خون غیرت در رگ جانش دوید

گفت با خود:

با مرد باید بود، مرد!

خوش بود از مرد، استقبال درد

چون به جانش، آفتاب عشق تافت

در حریم باده خواران، بار یافت

دست شوقش، دامن ساقی گرفت

وز کفش جام هو الباقی، گرفت

گفت: خواهم در رهت قربان شدن

ترک هستی گفتن و، عریان شدن!

ساقی از روی عنایت، خنده کرد

کشت عابس را و، از نو زنده کرد!

گفت: کای آشفته حال پاکباز

زود آوردی به ما، روی نیاز!

این چه راه و رسم مستی کردنست

کی زمان ترک هستی کردنست؟

گفت: ای جانم فدای جان تو

دست کی بردارم از دامان تو؟

کربلا جز سرزمین عشق نیست

مذهب من: غیر دین عشق نیست!

خواهم اینک در دل آتش شدن

چون طلای ناب، پاک از غش شدن

دید ساقی مستیش افزون شده ست

پاک از عشق خدا مجنون شده ست

بهر جانبازی ز جان آماده است

خود نخورده باده، مست افتاده است!

تا دل او بیش از ین باید به درد

رفت

و فرمان شهادت مهر کرد

رفت عریان سوی میدان بی شکیب

کاین منم من: عابس بن بوشبیب

بسکه کشت و ریخت خون از حد فزون

کشتی خود دید در گرداب خون

لاجرم رو جانب احباب کرد

جمله را از گفته اش، بیتاب کرد

گفت: ای دُردی کشان می پرست

پای باید زد به فرق هر چه هست

راه کوتاه ست و منزل بس قریب

یک قدم مانده ست تا کوی حبیب

چو علم از شوق دل افراشتم

این قدم را، زودتر برداشتم!

شوق او از کف عنان من ربود

و آن زره انداختن، از من نبود!

دست اگر از خویش افشانی، خوشست

جامه بیرون کن، که عریانی خوشست!

یا حبیب!، نذر حبیب بن مظاهر

چون که او خوان تجلی چیده دید

خود بساط عمر را، برچیده دید

گفت با آن والی ملک وجود

حکمران عالم غیب و شهود:

تو حسینی، من حسینی مشربم

عشق پرورده ست در این مکتبم

تو امیری، من غلام پیر تو

خار این گلزار و، دامنگیر تو

از خدا در تو مظاهر دیده ام

من خدا را در تو، ظاهر دیده ام

گر حبیبی تو، بگو من کیستم؟!

تو حبیب مطلقی، من نیستم!

عاشقان را، یک حبیب ست و توئی

از میان بردار آخر این دوئی

رخصتم ده تا به میدان رو کنم

رو به میدان لقای او کنم

رخصتش داد آن حبیب عالمین

سرور و سرخیل مظلومان، حسین

کرد آن سر حلقه ی اهل یقین

دست غیرت را برون از آستین

دید محشر را چو در بالای خون

زورق خون راند در دریای خون

در تنش گلزخم خون، گل کرده بود

در بهار او، جنون گل کرده بود

رفت و جان خود فدای دوست کرد

آن نکومرد، آنچه را نیکوست کرد

نخل پیر کربلا، از پا فتاد

سروها را، سرفرازی یاد داد

زیر لب می گفت آن دم با حبیب:

یا حبیبی! یا حبیبی! یا حبیب!

در غروب آفتاب عمر من

یافت فصل خون کتاب عمر من!

این کتاب از عشق تو

شیرازه یافت

اعتباری بیش از اندازه یافت

بار عشقت، قامتم را راست کرد

در حق من، آنچه را می خواست کرد!

ناله ام را، رخصت فریاد داد

دیده را، بی پرده دیدن یاد داد!

پرده بالا رفت و، دیدم هست و نیست!

راستی، نادیدنیها دیدنیست!

الله اکبر!

روز عاشورا، که روز عشق بود

جان یاران پر ز سوز عشق بود

بانگ می زد ساقی بزم بلا

عاشقان را، آشکارا و برملا

کای گروه باده خواران اَلَست!

باید از جام بلا گردید، مست

از در و دیوار می بارد بلا

تا کند خیل شما را، مبتلا!

باده خواران!

همدم ساقی شوید

سرخوش از جام هوالباقی شوید

همتی!

هنگام مستی کردنست

وقت رو سوی بلا آوردنست

نیست هشیاری ز سرمستان، روا

ترسم از یزدان بدا آید، بدا!

باده خواران گرد او گشتند جمع

جانشان پروانه شد برگرد شمع

هر کرا در حد خود می ریخت می

تا کند این راه را، مستانه طی

تا مبادا مستیش افزون شود

حالتش از باده، دیگرگون شود

مستی اکبر ز یاران، بیش بود

جام را، از دست ساقی می ربود!

هر چه می در ساغرش می ریخت، او

می شنید از او که: ساقی! باده کو؟

ساغرم پر کن دمادم از شراب

تا کند هر ذره ام را آفتاب

کی توان سرمست شد زین یک دو جام؟!

باده نوشی خوش بود، اما مدام

خوش بود با می، مدام آمیختن

باده را دائم به ساغر ریختن

می که بی اندازه باشد، خوشترست

مرد این میدان، علی اکبرست!

ساقی دانا دل صافی ضمیر

گفت با او: هر چه خواهی باده گیر!

آنقدر می از سبوی هر، کشید

تا که رنگ او گرفت و، هو کشید!

رو سپس بر جمع میخواران نمود

پرده از راز دل خود، بر گشود

کای گروه باده خواران! الوداع

ترسم این مستی، مرا آرد صداع!

صحتم، آهنگ بیماری کند

مستیم، رو سوی هوشیاری کند

ترک جان گفتن، به مستی خوشترست

بهر او مردن، ز هستی خوشترست

این بگفت و، سوی میدان رو نهاد

پا به

میدان لقای او، نهاد

هستی موهوم را، معدوم کرد

خویش را، قربانی قیوم کرد

رفت بیرون از جهات و از قیود

طلعت حق گشت در چشم شهود!

چون حسین این جلوه را نظاره کرد

جامه بر تن از تحیر، پاره کرد

کاین چه رسم عشقبازی با خداست؟!

اکبرست این در تجلی، یا خداست؟!

چون شنید انی انا الله از درون

کرد خود نعلین را، از پا برون

سربرهنه جانب یاران دوید

پابرهنه سوی میخواران دوید

کاینک اکبر در تجلی گاه اوست

دیگر اکبر نیست آنجا، بلکه هوست

هر چه می بینید، آیات ویست

عالم امکان، ظهورات ویست

در فنای ما، بقا دارد حضور

لای ما، الا درآرد در ظهور

بنگرید ای باده خواران آشکار

در جمال اکبرم، رخسار یار

هر کرا میل تماشای خداست

رو کند آنجا، که طور کبریاست!

جمله مست از جام آگاهی شدند

باده خواران، اکبر اللهی شدند!

هر که از آن باده، ساغر می کشید

نعره ی الله اکبر می کشید!

زان سپس در عرصه ی غیب و شهود

ذکر تسبیح ملک، تکبیر بود!

خاطر خواه باش!

روز عاشورا به پای خم غنود

هر حریف باده پیمائی که بود

آستین افشان و پا کوبان و مست

شسته دست از غیر جانان، هر چه هست

جمله از جام بلا، صهبا زده

پرده های غیب را، بالا زده!

غیر ساقی، هیچ هشیاری نبود

جام، مالامال و می خواری نبود

غیر او بزم بلا، ساقی نداشت

در خور جام هو الباقی نداشت

آن خم لبریز، شد لبریزتر

آتش عشق خدائی، تیزتر

واندر آن خم، باده ی ناب بلا

همچنان بر ما سوا می زد صلا

لیک منظورش بجز ساقی نبود

کز حریفان غیر او، باقی نبود

ساقی، آن منظور صهبای بلا

زد دل خود را به دریای بلا!

از خم آن میخواره، صهبانوش شد

رشگ اقیانوس، دریانوش شد!

کرد آن خم را ز می ساقی تهی

وجه باقی، آن می باقی، تهی

کآن خُم می، در خور مستی نبود

در خور میخواره ی هستی نبود!

قتلگاه از

نور، رشک طور شد

مصحف فرش، آیه های نور شد!

شد حریم کبریائی، قتلگاه

آه ازین فر خدائی، آه! آه!

جبرئیل آورد پیغامی ز دوست

تا بدو گوید که حق مشتاق اوست

گفت با خود کاین حریم کبریاست!

پس حسینی را که می جویم، کجاست؟!

پاسخ آمد کاین گرانجانی ز چیست؟!

دیده واکن! تا ببینی دوست کیست

نیست اینجا، فرق بین ما و او

نک بیا پیغام ما، با ما بگو!

جبرئیل از این سخن در شرم شد

پای تا سر شعله از آزرم، شد

تا نسوزد، شهپر خود را گشود

پر زنان می گفت کای رب ودود!

کرده ای مست از می آگاهیم

روشن از اشراق ثاراللهیم

جلوه ات، پروانه می سازد ز شمع!

می شود پروانه اینجا، شمع جمع!

وارهانیدی مرا از گمرهی

اللهی و، کسوت ثاراللهی؟!

جبرئیل از این نمط گوید سخن

بهر من دیگر چه ماند! وای من!

بزم حق را نیست ساقی، جز حسین

نیست آری وجه باقی، جز حسین

هر چه خواهی باش، خاطرخواه باش!

بنده ی درگاه ثارالله باش

بهروز سپیدنامه

نینوا

باز، این دل، این دل طوفانیم

می برد تا بی سر و سامانیم

انتظاری تازه دارد چشم من

می شکوفد خوشه های خشم من

در عزای آل شبنم، سوختم

آه! ای اندوه مبهم، سوختم!

سوختم، آتش گرفتم، وای من

می تراود کربلا از نای من

آه ای من! ای من گمگشته ام!

باز امشب کربلائی گشته ام

زینب اینجا، بس غریب افتاده است

خطبه هایش، بی نصیب افتاده است

خطبه یعنی: اعتراض آتشین

خطبه یعنی: درد زین العابدین

خطبه یعنی: همچو زینب، استوار

با تبسم ایستادن پای دار

خطبه یعنی: تشنگی آموختن

در کنار آب، لب را دوختن

خطبه یعنی: زن حریم پاکیست

جلوه ای از حجب و از بی باکیست

آنکه مست از باده ی تلخ شب ست

آشنا کی با صدای زینب است؟

حکیم قاآنی شیرازی (قاآنی)

اهل درد

کسی راز این پرده داند درست

که بی پرده جان برفشاند درست

تنی گردد آگه ز سر خدای

که از جان و دل سر نماید فدای

پسر را اگر کشته بیند به پیش

غم دل نهان دارد از جان خویش

وگر خسته بیند برادر به تیغ

ببندد زبان از فسوس و دریغ

چنین درد در خورد هر مرد نیست

کسی جز حسین اهل این درد نیست

ندیدی که در عرصه ی کربلا

چسان بود صابر به چندین بلا؟!

لب تشنه جان داد نزد فرات

چو اسکندر از شوق آب حیات

ز یکسو تنش گشته آماج تیر

ز یکسو شده خواهرانش اسیر

زنان سیه پوش از خیمه گاه

سیه کرده آفاق از دود آه

سکینه به زنجیر و زینب به بند

رقیه به غل، عابدین در کمند

چو برگ گل از غم، خراشیده روی

چو اوراق سنبل، پریشیده موی

ولی اینهمه ز جر، بی اجر نیست

که زخمی که جانان زند، زجر نیست

محمد علی ریاضی یزدی

شور حسینی

اشاره

برو بو کن زمین کربلا را

کز آنجا بشنوی بوی خدا را

مگر ای کربلا خاك بهشتی

که خامی مشکبو، عنبر سرشتی

اگر خاکی، به معجز، کیمیائی

بهشتی، کعبه ای، عرض خدائی

زمین کعبه هم، چون کربلا نیست

که او آغشته با خون خدا نیست

اگر خاك ترا دستی ببیزد

به جای خاك، اشك و خون بریزد

اگر بستند بر اهل حرم آب

ترا اشك یتیمان کرد سیراب!

نه از آب فراتست این نم تو

که گرید آسمان زین ماتم تو

ترا دیگر چه حاجت بر فراتست

که پیش اشك ما صد دجله ماتست

چه زیورها که زیب سینه ی تست

چه گوهرها که در گنجیه ی تست

یکی یاقوت خون حلق اصغر

یکی نافه ز مشکین موی اکبر

کنار بیدق سبزی نگونسار

فتاده دست عباس علمدار

درخشد چون ثریا در دل شب

چو مروارید غلطان، اشک زینب

تو در گنجینه داری گوشواره

به یاد گوشهای پاره پاره

از آن روزی که او شد کربلائی

نهان شد در تو اوصاف خدائی

فلک

صد ماه و خورشید ار برآرد

چو تو منظومه ی شمسی ندارد

بگو ای خاک با خورشید گردون

میا از حجله گاه شرق بیرون

که اینجا روی نی خواهد درخشید

سری روشنتر از صد ماه و خورشید

که یک نی آفتاب روز محشر

بلندست از زمین، الله اکبر!

کنار آفتاب و قله ی نور

سر ماه بنی هاشم دهد نور

به گرد نیزه ی این ماهپاره

کند گردش سر دهها ستاره

مگر لیلا به زلف او زده دست

که ماه روی اکبر در خسوف ست؟

خداوندا! به این انوار رحمت

به این شیران میدان شهامت

به این خورشید و این ماه و ستاره

به این تنهای پاک پاره پاره

بدود خیمه های نیم سوزش

به خون جبهه ی عالم فروزش

که: این شور حسینی جاودان باد

جهان از یمن خونش در امان باد

مکتب عشق

ای حرمت قبله ی حاجات ما

یاد تو، تسبیح و مناجات ما

تاج شهیدان همه عالمی

دست علی، ماه بنی هاشمی

ماه کجا، روی دلارای تو؟!

سرو کجا، قامت رعنای تو؟!

ماه درخشنده تر از آفتاب

مطلع تو، جان و تن بوتراب

همقدم قافله سالار عشق

ساقی عشاق و، علمدار عشق

سرور و سالار سپاه حسین

داده سر و دست به راه حسین

عم امام و اخ و ابن امام

حضرت عباس، علیه السلام

ای علم کفر نگون ساخته!

پرچم اسلام، برافراخته!

مکتب تو، مکتب عشق و وفاست

درس الفبای تو، صدق و صفاست

مکتب جانبازی و سربازیست

بی سری، آنگاه سرافرازیست

شمع شده، آب شده، سوخته

روح ادب را، ادب آموخته

آب فرات از ادب تست، مات

موج زند اشک به چشم فرات

یاد حسین و لب عطشان او

وآن لب خشکیده ی طفلان او

تشنه برون آمدی از موج آب

ای جگر آب برایت کباب!

ساقی کوثر، پدرت مرتضیست

کار تو، سقائی کرب و بلاست

مشک پر از آب حیاتت به دوش

طفل حقیقت ز کفت آب نوش

درگه والای تو، در نشأتین

هست در رحمت و باب حسین

هر که به دردی، به غمی شد دچار

گوید

اگر یکصد و سی و سه بار

ای علم افراخته در عالمین

اکشف یا کاشف کرب الحسین

از کرم و لطف، جوابش دهی

تشنه اگر آمده، آبش دهی

چون نهم ماه محرم رسید

کار بدانجا که نباید، کشید!

از عقب خیمه ی صدر جهان

شاه فلک جاه ملک پاسبان

شمر، به آواز ترا زد صدا

گفت:

کجائید بنو اختنا؟!

تا برهانند ز هنگامه ات

داد نشان، خط امان نامه ات

رنگ پرید از رخ زیبای تو

لرزه بیفتاد بر اعضای تو

من به امان باشم و، جان جهان

از دم شمشیر و سنان، بی امان؟!

دست تو نگرفت امان نامه را

تا که شد از پیکر پاکت جدا

مزد تو، زین سوختن و ساختن

دست سپر کردن و سر باختن:

دست تو شد، دست شه لا فتی

خط تو شد، خط امان خدا

پنج امامی که ترا دیده اند

دست علم گیر تو، بوسیده اند

چشم خداوند چو دست تو دید

بوسه زد و، اشک ز چشمش چکید

با لب آغشته به زهر جفا

بوسه به دست تو بزد مجتبی

دید چو در کرب و بلا شاه دین

دست تو افتاده به روی زمین

خم شد و بگذاشت سر دیده اش

بوسه بزد با لب خشکیده اش

حضرت سجاد هم، آن دست پاک

بوسه زد و، کرد نهان زیر خاک

حضرت باقر، به صف کربلا

بوسه به دست تو بزد بارها

مطلع شعبان همایون اثر

بر ادب تست دلیلی دگر

سوم این ماه، چو نور امید

شعشعه ی صبح حسینی دمید

چارم این مَه که پر از عطر و بوست

نوبت میلاد علمدار اوست

شد به هم آمیخته از مشرقین

نور ابوالفضل و، شعاع حسین

وقت ولادت، قدمی پشت سر

وقت شهادت، قدمی پیشتر

ای به فدای سر و جان و تنت

وین ادب آمدن و رفتنت

مدح تو این بس که شه ملک جان

شاه شهیدان و، امام زمان

گفت به تو گوهر والانژاد:

جان برادر به فدای تو باد!

شه چو به قربان برادر رود

کیست (ریاضی) که فدایت

شود

محمد خلیلی جمالی (مذنب)

شبی برای روز

نینوا با عشق عهدی تازه بست

دفتر عشاق را شیرازه بست

عشق، دلها را به هم پیوند زد

دست رد بر عقل پا دربند، زد

عاشقان، شب محفلی آراستند

از خدا، تنها خدا را خواستند

غیرت عشق خدا، عشق غیور

آفتاب شرق ایمان، کان نور

خواند خونین خطبه ای داغ و بلیغ

داد آبی از زبان خود به تیغ

گفت با یاران حدیث کار خویش

کرد روشن نقشه ی پیکار خویش

گفت: فردا روز در خون خفتنست

هر تن اینجا، بیسر و سر، بی تنست

دشمنان: غدار و بی دین و دلند

جاهل و بی هوش و از حق غافلند

خواهم اینک از شما بی قید و بند

بگذرید از این بیابان، بی گزند

قتل من، تنها مراد دشمنست

دشمن دون تشنه ی خون منست

هر که دارد پای دل دربند خویش

خوش رود نزد زن و فرزند خویش

چهره ی ماه بنی هاشم شکفت

سرخ شد از غیرت و جوشید و گفت:

بی تو ما را در جهان هستی مباد!

اینهمه بالائی و پستی مباد!

من ترا همخوی و خونم، خون تست

عقل من دیوانه و مجنون تست

اذن ده تا بر صف دشمن زنم

کافران را تیغ بر گردن زنم

در سیاهی برکشم تیغ هلاک

زین خبیثان پاک سازم روی خاک

هر یک از یاران در آن بزم حضور

گفت ازین مضمون سخن با شوق و شور

صاحب خون خدا چون گل شکفت

صحبت اصحاب خود را چون شنفت

برده بالا زد ز روی سرنوشت

داد بر هر یک نشان باغ بهشت

شب، شبی پرماجرا و جوش بود

مست از جام شهادت، هوش بود

بود دور از خیمه ی شب، همچو روز

خیمه ی خورشیدیانِ کفرسوز

خیمه پشت خیمه بسته بند بند

بود از هر خیمه آوائی بلند

خیمه ی زین العباد و زینبین

بود جفت خیمه ی سبز حسین

عشق در دل نقشه ی خون می کشید

دل در درون سینه در خون می طپید

زینب آنجا پای تا سر گوش بود

هوش سر

پوشیده ی مدهوش بود

ناگهان از سینه آهی برکشید

قصه ی فردای عاشورا شنید

زد به سر، دور آمد از صبری که داشت

از حصار خیمه پا بیرون گذاشت

وا اخا گفت و چو دریا زد خروش

دیده، پر خونابه و دل، پر ز جوش

رفت و دامان برادر تاب داد

شرح احوال دل بی تاب داد

جیب طاقت چاک خورد از دست داغ

هوش رفت از هوش و دل شد بی دماغ

اشک در چشم خدابین حسین

رخ نهفت از شرم شیرین حسین

آسمان بر چهر زینب آب زد

شبنمی بر گونه ی مهتاب زد

هوش از خود رفته باز آمد به هوش

داشت شور ناله، اما شد خموش

دید چون بی تابی خواهر، حسین

داد او را دل، دلی دیگر حسین

گفت هر کس عشقبازی می کند

عشق، او را چاره سازی می کند

از تو خواهم در بلا باشی صبور

کوه باشی پیش سیل ظلم و زور

کشته گشتن از بلا آسودنست

هر بلائی در نظام بودنست

خویش را کوچک بر دشمن مکن

لطمه بر صورت مزن، شیون مکن

راه ما، از راه تو هموارتر

کار تو، از کار ما دشوارتر

داغها را با تحمل چاره کن

دشمنان را زین روش، بیچاره کن

پرچم خون، بعد ما بر دوشت تست

جای امن کودکان آغوش تست

زینب آن دم جسم و جانی تازه یافت

ناتوان بود و، توانی تازه یافت

رفت تا فردا شود گیتی فروز

شام را رسوا کند در پیش روز

شهاب موسوی آرانی

این عاشق شیدا که بود

باز امشب مست مست افتاده ام

بیخبر از هر چه هست افتاده ام

یاد جانان، غافلم از خویش کرد

فارغم، از عقل دوراندیش کرد

آشنا، جانم چو با جانانه شد

در جهان با غیر او، بیگانه شد

هوشیارا! منعم از مستی مکن

پیش مستان، صحبت هستی مکن

هیچ دانی عشق و مستی ساده نیست؟

مستی عاشق ز سکر باده نیست؟

خواب عاشق پیشه، بیداری بود

مستی او، عین هوشیاری بود

کیست جز عاشق ز

سامان بگذرد؟

در ره جانانه از جان، بگذرد؟

سر فرود آرد به پیش رای دوست

افسر و سر، افگند در پای دوست

دمبدم خواهد فنای خویش را

در فنا جوید، بقای خویش را

جز حسین، این عاشق شیدا که بود؟

غیر او، بر این سر و سودا، که بود؟

با سر خونین و جسم چاک چاک

سر نهاد آن عاشق شیدا، به خاک

با تبسم گفت: جانا! این سرم

این سر و، این پاره پاره پیکرم

این علی اکبر و، این اصغرم

این علمدار سپاه، این لشکرم

هر چه بودم در رهت بی واهمه

دیده پوشیدم خدایا! از همه

عاشقان، اینگونه سودا می کنند

تا به جانان، راه پیدا می کنند

محمد کاظم کاظمی

هفتاد و دو تیغ!

ای دوزخ سفران! گاه دریغ آمده است

سر بدزدید، که هفتاد و دو تیغ آمده است

طعمه ی تلخ جحیمید، گلوگیر شده!

چرک زخمید- که کوفه ست- سرازیر شده!

فوج فرعونید؟ یا قافله ی قابیلید؟!

ننگ محضید، ندانم ز کدامین ایلید؟!

ره مبندید! که ما کهنه سواریم ای قوم!

سر برگشت نداریم، نداریم ای قوم!

حلق بر نیزه اگر دوخته شد، باکی نیست

خیمه تشنه ست، غمی نیست، گلاب آلوده است

خیمه تشنه ست، نه بیمار!

شراب آلوده است!

سجده بیمار، نه بیمار!

شراب آلوده ست!

آب این بادیه، خونست که وانوشد کس

زهر باد آن آب کز دست شما نوشد کس

راه، سختست اگر سر برود نیست شگفت

کاروان با سر رهبر برود نیست شگفت

تن به صحرای عطش سوخته، سر بر نیزه

بر نمی گردیم زین دشت، مگر بر نیزه!

تشنه می سوزیم با مشک درین خونین دشت

دست می کاریم تا مرد بروید زین دشت

آی دوزخ سفران! گاه سفر آمده است

سر بدزدید که هفتاد و دو سر آمده است

پرویز بیگی

پیشگامان رهایی

می نویسم نامه ای با اشک و خون

از زبان داغداران قرون

کاروان اشک و محملهای آه

در میان لاله ها می جست راه

لاله ها از سینه های چاک چاک

می دمید از سینه ی گلگون خاک

بالهای سوگ در پرواز بود

پرده های آه در آواز بود

کاروان را طاقت این راه نیست

از دل زینب کسی آگاه نیست

دستها در آرزوی پیکرند

مرغکان عشق، بی بال و پرند

دشت می گرید در آغوش غروب

وای از سیمای مدهوش غروب

ساقه های نیزه، گل داده ست آه!

دستها، هر سوی افتاده ست، آه!

می دود در لاله ها خون حسین

وای از رخسار گلگون حسین

زینب و بدرود مهمانان خاک

زینب و گلزخمهای چاک چاک

جامه های زخم بر اندامشان

پیشگامان رهائی، نامشان

هر طرف سروی به خاک افتاده است

وین طلوع سرخ هر آزاده است

پیشگامان، ارغوانی گشته اند

لاله رویان، جاودانی گشته اند

علی موسوی گرمارودی

چشمان علیست در نگاهش!

مستوره ی پاک پرده ی شب!

ای پرده ی کائنات، زینب!

ای جوهر مردی زنانه

مردی ز تو یافت پشتوانه

ای چادر عفت تو لولاک

از شرم تو شرم را جگر، چاک!

یک دشت شقایق بهشتی

بر سینه ز داغ و درد، کشتی

ای بذر غم و، شکوفه ی درد

بر دشت عقیق خون، گل زرد!

افراشته باد قامت غم!

تا قامت زینب ست پرچم

از پشت علی، حسین دیگر؟

یا آنکه علیست زیر معجر؟!

چشمان علیست در نگاهش

توفان خداست، ابر آهش

در بیشه ی سرخ، غم نوردی

سرمشق کمال، شیرمردی

آن لحظه ی داغ پر فروزش

آن لحظه ی درد و عشق و سوزش

آن لحظه ی رفتن برادر

آن دم که طپید عرش اکبر

آن لحظه ی واپسین رفتن

در سینه ی دشت تفته، خفتن

آن لحظه ی دوری و جدائی

آن آن اراده ی خدائی

چشمان علی ز پشت معجر

افتاده به دیدگان حیدر!

خورشید ستاده بود بیتاب

و آن دیده ی ماه، غرقه ی آب

یک بیشه نگاه شیر ماده

افتاده به قامت اراده

این سوی، غم ایستاد والا

آن سوی، شرف بلندبالا

دریای غم ایستاد، بی موج

در پیش ستیغ رفعت و اوج

این، دشت شکیب و غمگساری

آن، قله ی اوج استواری

این، فاطمه در علی ستاده

وان، حیدر

فاطمی نژاده

شمشیر فراق را زمانه

افکند، که بگسلد میانه!

خورشید شد و، شفق بجا ماند

اندوه، سرود هجر برخواند

این ماند، که با غمان بسازد

وان رفت، که نرد عشق بازد

از قامت او دو نیزه کم شد!

ای تشنه ی عشق روی دلبند!

برخیز و به عاشقان بپیوند

در جاری مهر، شستشو کن

وانگاه ز خون خود وضو کن

زان پا که درین سفر درآئی

گر دست دهی سبکتر آئی

رو جانب قبله ی وفا کن

با دل سفری به کربلا کن

بنگر به نگاه دیده ی پاک

خورشید به خون تپیده ی خاک

عباس علی، ابوالفضائل

در خانه ی عشق کرده منزل

ای سرو بلند باغ ایمان!

وی قمری شاخسار احسان

دستی که ز خویش وا نهادی

جانی که به راه دوست دادی!

آن، شاخ درخت با وفائیست

وین، میوه ی باغ کبریائیست

رفتی که به تشنگان دهی آب

خود گشتی از آب عشق، سیراب

آبی ز فرات تا لب آورد

آه از دل آتشین برآورد

آن آب ز کف: غمین فرو ریخت

وآن آب دو دیده با وی آمیخت

برخاست ز بار غم خمیده

جان بر لبش از عطش رسیده

بر اسب نشست و، بود بی تاب

دل در گرو رساندن آب

ناگاه یکی دو روبه خرد

دیدند که شیر آب می برد

آن آتش حق خمید بر آب

وز دغدغه و تلاش، بی تاب

دستان خدا ز تن جدا شد

و آن قامت حیدری دو تا شد

بگرفت به ناگزیر، چون جان

آن مشک ز دوش خود به دندان

و آنگاه به روی مشک، خم شد

وز قامت او دو نیزه کم شد!

جان در بدنش نبود و می تاخت

با زخم هزار نیزه می ساخت

از خون، تن او به گل نشسته

صد خار بر آن ز تیر، بسته

دلشاد، که گر ز دست شد دست

آبیش برای کودکان هست

چون عمر گل، این نشاط، کوتاه

تیر آمد و مشک بردرید، آه!

این لحظه چه گویم او چها کرد

تنها، نگهی به خیمه ها کرد!

ای مرگ!

کنون مرا به بر گیر

از دست شدم کنون، ز سر گیر

می گفت و بر آب و خون، نگاهش

وز سینه ی تفته بر لب آهش

خونابه و آب بر می آمیخت

وز مشگ و بدن به خاک می ریخت

چون سوی زمین خمید آن ماه

عرش و ملکوت بود همراه

تنها نفتاد بوفضائل

شد کفه ی کائنات، مایل

حق، ساقی خویش را فراخواند

بر کام زمانه تشنگی ماند

در حسرت آن کفی که برداشت

از آب و، فرو فکند و، بگذاشت

هر موج به یاد آن کف و چنگ

کوبد سر خویش را به هر سنگ

کف بر لب رود و، در تکاپوست

هر آب رونده در پی اوست

چون مه، شب چارده برآید

دریا به گمان، فراتر آید

ای بحر! بهل خیال باطل

این ماه کجا و بوفضائل؟

گیرم دو سه گام، برتر آئی

کو حد حریم کبریائی؟

حبیب بیگی

داغ، سنگین بود

غروب بود، و افق حرفهای گلگون داشت

ز تیر فاجعه، زینب دلی پر از خون داشت

غروب بود و غریبانه خیمه ها می سوخت

کرانه، چشم بدان حزن بیکران می دوخت

نسیم، گیسوی خون را دمی تکان می داد

به این بهانه، گل زخم را نشان می داد

دل شکسته ی زینب، شکسته تر می گشت

چو چشم طفل به سودای آب، تر می گشت

فتاده بود ز اوج فلک، ستاره ی عشق

شکسته بود به یک گوشه، گاهواره ی عشق

ستاده اسب و، شکوه سوار را کم داشت

افق به سوگ شقایق لباس ماتم داشت

در آن غروب که ایات عشق شد تفسیر

در آن دیار که رؤیای اشک شد تعبیر:

حماسه بود که از بطن خاک و خون می رست

سرشک بود که زخم ستاره را می شست

به روی دست و سر و پای، باره می راندند

هزار باره به نعش ستاره می راندند

نبود دست، که گیرد ستاره در آغوش

میان تیر، تن پاره پاره در آغوش

نبود دست که بیرون ز

زخم آرد تیر

به خیمه آب رساند، اگر گذارد تیر!

سوار آب چو پرواز را تجسم کرد

چه صادقانه بدان زخمها تبسم کرد

ز خون لاله تمام کرانه رنگین بود

خمیده بود افق بسکه داغ، سنگین بود

هزار زخم به عبرت چو چشم، وامانده ست

که عشق، بیسر و دست و کفن رها مانده ست

فراز با همه قامت، فرود آمده بود

قیام، حمد کنان در سجود آمده بود

صدای سوگ ز محمل به آسمان می رفت

درای، مرثیه خوان بود و کاروان، می رفت!

حسین صفوی پور (قیصر)

نماز آخر

هلا که از طپش سینه ی زمان پیداست

که نبض فاجعه، هنگام ظهر عاشوراست

به دشت کرب و بلا حرف، حرف خنجر بود

تمام دشت پر از لاله های پرپر بود

سوار عشق، تکاور به دشت خون می راند

نماز آخر خود را به پشت زین می خواند

نگاه تا که به گل میخ خیمه ها می دوخت

ز تاب درد، گل زخم سینه اش می سوخت

درون خیمه حکایت ز سوگواری بود

سرشک دیده سوی گاهواره جاری بود

تب کشنده ز سوز عطش نشان می داد

که داشت تشنه در آن گاهواره، جان می داد

«به گرد چهره ی خورشید، هاله ی غم بود»

فضال چرخ پر از درد و داغ و ماتم بود

زنان ز خیمه به رفتن شتاب می کردند

از آن سوار تقاضای آب می کردند

زمین نشسته به خون در عزای این منظر

زمان ستاده و این صحنه را تماشاگر

که پای ساقی لب تشنه در رکاب نهاد

روند حادثه را در مسیر آب نهاد

نگاه زینب غمگین به گرد راهش بود

امید، شعله ی برقی که در نگاهی بود

کنار علقمه آن گل شکوفه ی امید

صدای فاطمه را با دو دیده ی تر دید

حضور آب، عطش از درون او سر کرد

نگاه ژرف به دریای سینه گستر کرد

چو پای بر سر دریای بیکرانه گذاشت

هلال خشک لبش داغی

عطش برداشت

به آب چون نظر افکند روی اصغر دید

به پیش منظر چشمش جهان سیه گردید

وفای عهد و لب تشنه ی علی اصغر

بیاد آمدش آن ماه هاشمی منظر

چکید قطره ی اشکش ز چشم او بر آب

که آب در بر آن قطره شد ز خجلت آب

شد از شریعه برون، مشک آب بر دوشش

نوای ضجه ی اطفال مانده در گوشش

که راه از همه سو بر جناب او بستند

به تیغ و تیر و سنان و جان او خستند

سوار عشق چو بی دست و سر به خون غلتید

ز هم گسست به یکباره رشته ی امید

چو شب به پهنه ی آفاق سایه گستر شد

به باغ دیده، گل انتظار پرپر شد

به رهروان که غریبانه راه می جستند

نشان کشته ی خود را ز ماه می جستند

ستاره ها به سر انگشت اشاره می کردند

نظاره بر بدنی پاره پاره می کردند!

روایت (قیصر) ازین سوگ، وای وای کنیم

ز داغ تشنه لبان گریه، های های کنیم

حسین فرید زاده

دست داد!

چشمه ی چشمم دگر خشکیده است

این چه قحطاب ست کاندر دیده است؟!

هر چه این دل ناشکیبی می کند

اشک هم با من غریبی می کند

مویه ها ناخن به جانم می کشند

آتش اندر استخوانم می کشند

یک بغل حسرت در آغوش منست

کوله بار درد بر دوش منست

حسرت آن جان جان افزاست، این

درد عشق آن خدا سیماست، این

آنکه مهر از چهر او افروخته ست

چهره ها از مهر او افروخته ست

در سخاوت، هیچ همتائی نداشت

جز وفاداری، تمنائی نداشت

چون که خالی بود دستش، دست داد

جرعه ای بر عاشقان مست داد

عبدالجبار کاکائی

موج نام کیست این؟

باز هم پژواک گام کیست این؟

بر علمها موج نام کیست این؟

عقلها، مست جنون کیستند؟

عشقها گریان خون کیستند؟

بر علمها پاره های دل چراست؟

موج نام یا ابافاضل چراست؟

کوچه ها از دسته ها یکدست شد

باد از بوی علمها مست شد

(اندک اندک بوی مستان می رسند)

(اندک اندک بت پرستان می رسند)

کوچه ای از سینه هاتان واکنید

(نک بتان با آبدستان می رسند)

دف زنان، رقصان و واویلا کنان!

نرم نرمک، بند گیسو وا کنان!

بیخبر از بندها، پیوندها

درو اندازند، گیسوبندها!

بیخبر از عقلهای خانگی

عشق می ورزند با دیوانگی

تکیه در بوی شهادت، بوی خون

موج گیسو، موج رگ، موج جنون!

یک طرف، بوی علمها می وزد

یک طرف، طوفان غمها می وزد

باز هم پژواک گام کیست این؟

بر علمها موج نام کیست این؟

غلامرضا سازگار (میثم)

یا حبیب!

باز سینای دلم را طورهاست

باز در نای وجودم شورهاست

کیست کامشب در تکلم با منست؟

با منست این یار شیرین، یا منست؟

کیست کامشب شور و حالم می دهد؟

وعده ی صبح وصالم می دهد

چند کوشی بر مداوا ای طبیب؟

درد من باشد غم روی حبیب

بوده هر شب ورد و ذکرم با حبیب

(یا حبیبی!

یا حبیبی!

یا حبیب!)

سینه ام، مشتاق پیکان بلاست

پیر عشق من، حبیب کربلاست

آن جوانمردی که آمد پیر عشق

عاشق، اما عاشق شمشیر عشق

تشنه، اما از همه سیراب تر

پیر، اما از همه شاداب تر

آن چنان گردیده محو روی دوست

که ز شوق او نمی گنجد به پوست

ساخته از آتش و خون، ساز و برگ

جنگ را کرده بهانه، بهر مرگ

دست از جان شسته، قید تن زده

دوست گشته، بر صف دشمن زده

پیش تیر و نیزه و شمشیر و سنگ

بر لبش بانگ رجز در حال جنگ:

کای گروه از محبت بی نصیب

من حبیبم، من حبیبم، من حبیب

خشم حق گردید ظاهر، بنگرید

جنگ فرزند مظاهر بنگرید

هان مخوانیدم نزار و پیرمرد

شیرمردم، شیرمردم، شیر مرد!

شرط ما در وصف جانان خواستن

بود ز

اول، رخ به خون پیراستن

کیست تا در ساغر من خون کند؟

چهره از خون سرم گلگون کند؟

آنکه سوزاند مرا حاصل، کجاست؟

منت قاتل کشم، قاتل کجاست؟

تشنه و مظلوم و تنها و غریب

شد حبیبی، کشته ی راه حبیب

تا ابد از خلق و خلاق ودود

بر حسین و بر حبیب او درود!

جلال الدین همایی (سنا)

ورق در ورق!

الا ای فروزنده دل آفتاب!

به جسم شهیدان سبکتر بتاب

شهیدان قربان گه راستین

فشانده به حق بر دو کون آستین

جگر گوشگان پیمبر همه

گل باغ زهرای اطهر، همه

جگر گوشه های رسول خدا

زده تشنه در موج خون، دست و پا

ز خون شهیدان، زمین سرخ پوش

ز آه یتیمان، فلک در خروش

ازین سرزمین تا به روز شمار

نروید، مگر لاله ی داغدار

تنوریست از کینه، افروخته

سر و دست پاکان در آن سوخته

برین شعله ور آتش خانه سوز

مزن دامن ای مهر گیتی فروز!

تو افزون مکن تاب این گرمگاه

به نرمی بیفزا، ز گرمی بکاه!

ز تو رحمت و مهربانی سزاست

ترا مهر خوانند، مهرت کجاست؟!

نبینی تن نوگلان، چاک چاک

برهنه فتاده ست در خون و خاک؟!

دوم مصحف کار فرمای حق

پریشان به هر سو، ورق در ورق!

قلم رفته از خنجر آبدار

چه بر شیرمردان، چه بر شیرخوار!

نداری اگر پاس تیمارشان

مکن گرم، بازار آزارشان!

گزندش مده! زاده ی مصطفیست

ستم بر پیمبر، ستم بر خداست

تو روشن کن بزم آب و گلی

زدوده روانی و، روشندلی

به خیره سران باز نه خیرگی

نزیبد ز روشندلان، تیرگی

بر افتادگان، سرگرانی مکن

تو روشندلی، تیره جانی مکن

تجلی گه عاشقان خداست

قدم سست کن، عرصه ی کربلاست

سر بی تن و جسم بی سر شده

به دریای خون در، شناور شده

ز طوفان این لجه ی سهمگین

سبک بگذر ای کشتی آتشین!

نترسی که آه دل دردمند

بسوزد ترا چون بر آتش، سپند؟!

ز طوفان آه دل سوخته

مشو ایمن ای شمع افروخته!

نماند نشانی ازین دستگاه

نه گردون بماند، نه خورشید و ماه

(سنا)!

زین مصیبت فرو بند لب

برین در

نگهدار، شرط ادب

مخبر فرهمند

بزم الست

متاب امشب ای مه! که این بزمگاه

ندارد دگر احتیاجی به ماه

زهر سوی مهپاره ای تابناک

درخشد چو خورشید بر روی خاک

به هر گوشه، شمعی برافروخته

ز هر شعله، پروانه ها سوخته

همه جرعه نوشان بزم الست

تهی کرده پیمانه، افتاده مست

به پایان رسانیده پیمان خویش

همه چشم پوشیده از جان خویش

نه تنها ز جان، بلکه از هر چه هست

بجز دوست، یکباره شستند دست

دگر تا جهانست بزمی چنین

نبیند به خود آسمان و زمین

متاب امشب این گونه ای نور ماه!

براین جسم مجروح و عریان شاه

فلک! شمع خود را تو خاموش کن

جهان را در این غم سیه پوش کن

بپوشان تو امشب رخ ماه را

مگر ساربان گم کند راه را!

مبادا که از بهر انگشتری

به غمها فزاید غم دیگری!

حسین مسرور

موج خون

نکوتر بتاب امشب ای روی ماه

که روشن کنی روی این بزمگاه

بسا شمع رخشنده ی تابناک

ز باد حوادث فرو مرده پاک

حریفان به یکدیگر آمیخته

صراحی شکسته، قدح ریخته

به یک سوی، ساقی برفته ز دست

ز سوی دگر مطرب افتاده مست

بتاب امشب ای مه! که افلاکیان

ببینند جانبازی خاکیان

مگر نوح بیند کزین موج خون

چسان کشتی آورد باید برون؟!

ببیند خلیل خداوندگار

ز قربانی خود شود شرمسار!

کند جامه موسی به تن، چاک چاک

عصا بشکند بر سر آب و خاک

مسیحا ببیند گر این رستخیز

صلیب و سلب را کند ریز ریز

محمد سر از غرفه آرد برون

ببیند جگر گوشه اش غرق خون

علی معلم

گل کرد خورشید

روزی که در جام شفق، مل کرد خورشید

بر خشک چوب نیزه ها، گل کرد خورشید

شید و شفق را چون صدف در آب دیدم

خورشید را بر نیزه، گوئی خواب دیدم!

خورشید را بر نیزه، آری این چنینست

خورشید را بر نیزه دیدن سهمگینست

من زخم خوردم، صبر کردم، دیر کردم

من با حسین از کربلا شبگیر کردم

آن روز در جام شفق، مل کرد خورشید

بر خشک چوب نیزه ها گل کرد خورشید

فریادهای خسته سر بر اوج میزد

وادی به وادی خون پاکان موج میزد

بی درد مردم ما، خدا! بیدرد مردم

نامرد مردم ما، خدا! نامرد مردم

از پا حسین افتاد و، ما بر پای بودیم!

زینب اسیری رفت و، ما بر جای بودیم!

از دست ما بر ریگ صحرا نطع کردند

دست علمدار خدا را قطع کردند

نوباوگان مصطفی را سر بریدند!

مرغان بستان خدا را پر بریدند!

در برگ ریز باغ زهرا، برگ کردیم!

زنجیر خائیدیم و صبر مرگ کردیم!

چون بیوگان، ننگ سلامت ماند بر ما

تاوان این خون تا قیامت ماند بر ما!

روزی که در جام شفق مل کرد خورشید

بر خشک چوب نیزه ها گل کرد خورشید

محمد علی صفیر (صفیر)

کو خداوند حرم؟

از خروش اسب شاهنشاه عشق

زلزله افتاد در خرگاه عشق

بانوان از خیمه بیرون ریختند

در زمان، شور نشور انگیختند

ریختند اختر به روی آفتاب

یا که افشاندند بر گلها، گلاب

دیده ها از اشک خونین، پر همه

گنج دامن پبر ز لعل و در، همه

سیل اشک و، تیر آه تیزپر

این گذشت از چرخ و، آن یک از کمر

گلرخان بر برگ گل، شبنم زدند

گرد اسبش حلقه ی ماتم زدند

دختران یک سوی و دیگر سو، زنان

بر سرو بر پیکرش، بوسه زنان

پیکرش در زیر بوسه گشت گم

پایمال بوسه، از سر تا به دم

دخت حیدر زان میان کردش خطاب

کآسمانا! گو کجا شد آفتاب؟!

راست برگو، کو خداوند حرم؟!

گو کجا شد آن

امام محترم؟!

ماتم شه آتشی افروخته

کز فروغش خرمن مه، سوخته

ابوالحسن ورزی

عمر سرمدی

ای حسین!

ای سرور آزادگان

ای پناه جمله ی افتادگان

ای شده سرمشق جانبازان همه

مایه ی فخر سرافرازان همه

دل ز جان برداشتن آسان نبود

کس بجز تو مرد این میدان نبود

چو جهان، آشفته از بیداد شد

ناله ی آزردگان، فریاد شد

خرمن آزادگی بر باد رفت

مردمان را مردمی از یاد رفت

روزگار حق پرستان تیره شد

حق کشی بر حق پرستی چیره شد

چون به سر شور شهادت داشتی

مرگ را عمر ابد انگاشتی

جنگ تو، پیکار نیکی با بدیست

مرگ در این جنگ، عمر سرمدیست

هر که در این عرصه جانبازی کند

گر ز پا افتد، سرافرازی کند

زنده ماندن گر به شرط بندگیست

مردن آزادمردان، زندگیست

بردگی را، نیستی از هست تست

پرچم آزادگی در دست تست

گرچه در ظاهر شکستت داده اند

جام پیروزی به دستت داده اند

گر جهان چندی به کام ظالمست

کفر، محکومست و ایمان، حاکمست

پیش چشمت، پاره های جان تو

جان فدا کردند با فرمان تو

اشتیاق مرگ چون بیشی گرفت

هر یکی بر دیگری پیشی گرفت

تا بنوشد زودتر این نوش را

می گشود از بهر مرگ آغوش را

دیدی از بس یکه تازی می کنند

گوئیا با مرگ، بازی می کنند

چون حیات جاودان می خواستند

مرگ خونین را به جان می خواستند

گرچه بیمی در تو از ماتم نبود

مرگ فرزند و برادر، کم نبود

چون به قدرت خم نمی شد پشت تو

لاجرم کوبنده تر شد مشت تو

عشق تو، یک عشق پنهانی نبود

جز درخشان مهر یزدانی نبود

خویشتن را شعله آسا سوختی

تا چراغ عشق را افروختی

تا دلی در ماتم تو سوخته ست

این چراغ ایزدی، افروخته ست

حسین اسرافیلی

سردار خیمه ها

اگر چه ماه بنی هاشمم همه خوانند

غلام اکبرم، این را قبیله می دانند

اگر امیر سپاهم، ترا غلامم من

مطیع امرم و، شیدای آن امامم من

اجازه خواهم، ازین کفر تا سر اندازم

میان معرکه، تکبیر حیدر اندازم

رکاب باره به پیکار این خطر بندم

دوباره تیغ، چنان شیوه ی پدر، بندم

اگر

چه لایق جانبازی رکاب، نیم

به جلوه گاه تو، همدوش آفتاب نیم

پدر به گاه سفر، صحبت تمامت کرد

ترا سپرد و، مرا کمترین غلامت کرد

سفارش پدرست این، نه جای چون و چراست

خیام، تشنه و سردار خیمه ها، تنهاست

رسیده وقت بلی، فرصت سرافرازیست

وصیت پدرم، منتهای جانبازیست

مخواه تشنه درین بحر موج دار، مرا

چو ماهی از دل این آبها، کنار مرا

کشیده ام به خطر، شوق ماجرای شما

دوانده عشق، مرا تشنه پا به پای شما

تو نوح مذهبی، ای کشتی نجات!

امام! بمان تو، تا که بماند شرافت اسلام

جلیل واقع طلب

یک نم غیرت!

داغ بارانست اینجا، باغ نیست!

هیچ کس در فصل ما، بی داغ نیست

ریگها از مخمل خون، سرخپوش

سینه سرخان، بال بالان در خروش

یک نفر خورشید ما را سر برید

تشنه لب، خون خدا را سر برید

کاش دریا از غمت گر می گرفت

ابر، یک نم غیرت از حر می گرفت

کاش اقیانوسها خون می شدند

آبها، همچون تو گلگون می شدند

کاش باران یک نیستان ناله بود

تعزیت پرداز زخم لاله بود

آفتاب ای کاش در خون می طپید

از نگاه سبز گل خون می چکید

کاش ذهن آب، آتش می گرفت

برکه ی مهتاب، آتش می گرفت

ما هنوز آشفته ی زخم توایم

خشم در خون خفته ی زخم توایم

شعله در شعله، تب و تابیم ما

سوختن در سوختن آبیم ما

بیرقت بر دوش زخم لاله هاست

زخم تو آغوش زخم لاله هاست

آتشست آن زخم بر پیشانیت

رشک آبست آن همه عطشانیت

باز هم، از سینه ها خون می چکد

از دل آئینه ها خون می چکد

قصیده ها

محمد علی ریاضی یزیدی

روح بزرگ

سلام ایزد منان، سلام جبرائیل

سلام شاه شهیدان به مسلم بن عقیل

به آن نیابت عظمای سیدالشهدا

به آن جلال خدائی، به آن جمال جمیل

شهید عشق که سر در منای دوست نهاد

به پیش پای خلیل خدا چو اسماعیل

بر آستان درش آفتاب، سایه نشین

به بام بقعه ی او ماه آسمان، قندیل

زهی مقام که فرش حریم حرمت او

شکنج طره حورست و بال میکائیل

سلام بر تو! که دارد زیارت حرمت

ثواب گفتن تسبیح و خواندن تهلیل

هوای گلشن مهرت، نسیم پاک بهشت

شرار آتش قهرت، حجاره ی سجیل

تو بر حقی و مرام تو حق، امام تو حق

به آیه [۱] آیه ی قرآن و مصحف و انجیل

ببین دنائت دنیا، که از تو بیعت خواست

کسی که پیش جلال تو بنده ایست ذلیل!

محیط کوفه، ترا کوچکست و روح، بزرگ

از آن به بام شدی کشته ای سلیل خلیل!

فراز بام، سلام امام دادی و، داد

میان

لجه ای از خون جواب، شاه قتیل

به پای دوست فکندی سر از بلندی بام

که نقد جان بر جانان بود متاع قلیل

شروع نهضت خونین، کربلا ز تو شد

به نطق زینب کبری به شام، شد تکمیل

محمد موحدیان (امید)

پیمان عشق

مسلم، طلایه دار قیام محرمم

نایب مناب سبط رسول مکرمم

تنها سفیر رهبر آزادگان، حسین

بنیانگذار نهضت سرخ محرمم

در کاروان کرب و بلا، اولین شهید

از دوده ی رسول گرانقدر خاتمم

رفتم به کوفه از پی پی ریزی قیام

آنجا که خاست شور محرم ز مقدمم

در جای جای کوفه به جا مانده جاودان

داغ هزار خاطره از شرح ماتمم

با آن همه حمایت و اکرام، ای دریغ

یک تن نبود تا به حقیقت خورد غمم!

چندین هزار کوفی پیمان شکن، شکست

پیمان و، هیچ کس نشد از صدق، همدمم

غمها همه به یک طرف، اما غم حسین

بود آن زمان سرآمد غمهای عالمم

داغ و فراق و غربت خویشم زیاد رفت

تا سوی کوفه آمدنش شد مسلمم

افسوس! بهر بردن پیغام سوی او

یک تن نماند معتمد و یار و محرمم

جان باختم به راه وی و، دارم افتخار

اول شهید خون خدا، فخر آدمم

در جنگ خصم و یاری رهبر، (امید) گفت:

دارد خدا به قدرت خود سخت محکمم

محمود شاهرخی (جذبه)

دیباچه ی نیکویی

ای روی دل افرزوت، آئینه ی زیبایی

وی عشق جهان سوزت، سرمایه ی شیدایی

رخسار بدیع تو، دیباچه ی نیکویی

اخلاق شریف تو، مجموعه ی زیبایی

دام دل مشتاقان، زلفت به دلاویزی

سرو چمن گیتی، قدت به دلارایی

گر سرو ترا گویم، زین گفته خجل گردم

کی سرو کسی دیده ست با اینهمه رعنایی؟!

گر ماه ترا خوانم، از عجز فرو مانم

زیرا که ندارد ماه، این جلوه و رخشایی

ای مهر سپهر حسن، ای ماه بنی هاشم!

کی ماه کند هرگز با روی تو همتایی؟

در سوگ تو می گریم، وز درد تو می نالم

داغ تو، بدل دارم چون لاله ی صحرایی

در عقل نمی گنجد این نکته که در عالم

لب تشنه کسی ماند با منصب سقایی!

در وهم نمی آید کز بهر خدا، مردی

از خصم نجوید کین در عین توانایی!

تا گشت جدا دستت، در راه رضای دوست

چون

دست خدائی یافت والایی و بالایی

شد چشم فلک خیره، شد عقل ملک حیران

تا در تو پدید آمد، آن صبر و شکیبایی!

بیرون شدی از دریا، با کام و دهان خشک

آتش به دل دریاست از آن دل دریایی

تا گشت دو تا از درد، آن قامت دلجویت

نام تو علم گردید، در عالم یکتایی

در پیش امام خود، بودی چو کمین بنده

با حشمت سلطانی، با شوکت مولایی!

از حسرت داغ تو، در دامن خود هر شب

ریزد چو سرشک، انجم این گنبد مینایی

گر (جذبه ی) مسکین را، در حشر نگیری دست

سر بر نکند آنجا، از غایت رسوایی

سروش اصفهانی

هدیه ی زینب

زینب گرفت دست دو فرزند نازنین

می سود روی خویش به پای امام دین

گفت: ای فدای اکبر تو، جان صد چو آن

گفت: ای نثار اصغر تو، جان صد چو این

عون و محمد آمده از بهر عون تو

فرمای تا روند به میدان اهل کین

فرمود: کودکند و ندارند حرب را

طاقت، علی الخصوص که با لشکری چنین!

طفلان ز بیم جان نسپردن براه شاه

گه سر بر آسمان و، گهی چشم بر زمین!

گشت التماس مادرشان عاقبت قبول

پوشیدشان سلاح و نشانیدشان به زین

این یک، پی قتال دوانید از یسار

و آن یک، پی جدال برانگیخت از یمین

بر این یکی، ز حیدر کرار، مرحبا!

بر آن دگر ز جعفر طیار، آفرین!

گشتند کشته هر دو برادر به زیر تیغ

شه را نماند جز علی اکبر، کسی معین

حسین ثابت محمودی (سهیل)

آفرین باد!

آفرین بر چشم!

با صدف تا بود برابر، چشم

ریزد از ماتم تو، گوهر چشم

کور باد ز چشم زخم زمان

گر نگرید به سوگ تو، هر چشم

در رثای تو گرددم خون، دل

در عزای تو گرددم تر، چشم

هر دمم از غمت مکدر، روی

هر دمم از غم تو احمر، چشم

خون بگرید به سوگ تو خورشید

تا گشاید ز بام خاور، چشم

گشت خورشید عشق همچو هلال

تا که مه بست از جهان بر، چشم

با تو گفتا امام: تا از رزم

که بپوش اینک ای دلاور! چشم

ادبت را فلک سراپا گوش

شد، چو گفتی تو با برادر: چشم!

تا خرامان شدی به سوی فرات

نخلها ساختند از سر، چشم

عرش تیغت آن چنان بر گوش

جا گرفت و فروغ آن بر چشم:

کز خجالت شدند هر دو خموش

تا گشودند برق و تندر، چشم

گفتی: ار دست نیست در دستم

هست ما را به چشم، اندر چشم

آب را بر دهان گرفتی و بود

آتش اشتیاقت اندر چشم

تا که بر مشک، ناجوانمردی

دوخت آندم

ز خیل لشکر، چشم

آب تا ریخت، گفتی: آبرویم

ریخت، یا رب مدار دیگر چشم:

که: گشاید ز شرم بر طفلان

دیگر این ناامید مضطر چشم

تیر دیگر گذاشت اندر زه

دوخت بر چشم خصم کافر، چشم

ناگه آغوش خویش را وا کرد

تیر را بر گرفت در بر، چشم!

خون به رویت روانه شد، چون کرد

چشمه ی خون خویش، بستر چشم

چشم نگذاشت شرمگین باشی

آفرین باد! آفرین بر چشم!

جواد جهان آرائی (جهان آرا)

برادر، آب!

آنکه را بود مهر مادر، آب

دیده می دوخت تشنه لب، بر آب

کربلا بود و جنگ و هرم عطش

داشت آنجا بهای گوهر، آب!

چنگ می زد رباب بر دل ریش:

که خدا! کی رسد به اصغر، آب؟!

مانده حیران در ین میان چکند؟

از کجا می شود میسر، آب؟!

برد او را پدر به عرصه ی رزم

تا دهد جای شیر مادر، آب

وه! که سیراب شد ز جرعه ی تیر

نرسید آه! بر لبش گر آب!

دید تا کودکان تشنه، حسین

گفت از سوز جان: برادر! آب

ای بهین آبیار گلشن عشق!

بهر این غنچه ها بیاور آب

رفت آن میر عشق سوی فرات

تا که بنهاد پای جان، بر آب

کفی از آب برگرفت و، شگفت

دید تصویر کودکان در آب!

تشنه لب بود و، لب بر آب نزد

تا بنوشد ز حوض کوثر، آب

خواست تا نوشد از فرات، اما

بر دلش زد شرر چو آذر، آب!

مشک را پر ز آب کرد و شتافت

تا دهد باغ را سراسر، آب

تیرها سوی او روانه شدند

گاه در چشم رفت و گه، در آب!

تا تهی مشک شد از آب، افسوس

گشت از شرم پور حیدر، آب!

محمد جواد غفور زاده (شفق)

عطر عترت

سحر چون پیک غم از در درآید

شرار از سینه، آه از دل برآید

مرا از دیدگان یک کاروان اشک

به شوق پای بوس رهبر آید

جدا زین کاروان اشک و حسرت

درای کاروانی دیگر آید

گمانم کاروان اهل بیت است

که سوی کعبه ی دل با سر آید

گلاب از دیده افشان همچو جابر

که عطر عترت پیغمبر آید

به رسم دیده بوسی با عزیزان

به حسرت از مدینه مادر آید

پس از یک اربعین هجران و دوری

به دیدار برادر، خواهر آید

همان خواهر، که کس نشناسد او را

به باغ لاله های پرپر آید

همان خواهر، که با سحر بیانش

به هر جا آفریده محشر، آید

همان خواهر، که غوغا کرده در شام

همان

آئینه ی پیغمبر آید

همان ویرانگر بنیان تزویر

همان رسواگر زور وزر آید

همان خواهر، ولی گیسو پریشان

سیه جامه، بنفشه پیکر آید

نوای وای وای از قلب زهرا

صدای های های حیدر آید

ازین دیدار طاقتسوز، ما را

همه خون دل از چشم تر آید

میان جبهه با یاد شهیدان

نوائی خوش ز یک همسنگر آید

سرودش، حسب حال آن کبوتر

که خونین بال و بشکسته پر آید

سرودش را بیا با هم بخوانیم

به امیدی که شام غم سرآید:

(شمیم جانفزای کوی بابم)

(مرا اندر مشام جان برآید)[۱].

(گمانم کربلا شد عمه! نزدیک)

(که بوی مشک ناب و عنبر آید)

(به گوشم عمه! از گهواره ی گور)

(درین صحرا، صدای اصغر آید)

(مهار ناقه را یک دم نگه دار!)

(به استقبال لیلا، اکبر آید!)

افتخار آفریده، آمده ام

از سفر، داغدیده آمده ام

دل ز هستی بریده، آمده ام

زینبم من، که از دیار عراق

رنج و حسرت کشیده، آمده ام

اینک از شام با لباس سیاه

چون شب بی سپیده آمده ام

شادی دهر را ز کف داده

غم عالم خریده، آمده ام

گر چه با قامتی رسا، رفتم

نک به قدی خمیده آمده ام

پیکر پاک سروقدان را

به روی خاک دیده آمده ام

دسته گلهای نازنینم را

دست بیداد چیده، آمده ام

دیده ام یک چمن گل پرپر

خار در دل خلیده، آمده ام

پای هر گل، گلاب دیده ی من

با تأثر چکیده، آمده ام

سر بلندم که با اسارت خویش

افتخار آفریده، آمده ام

تار و پود ستم به تیغ سخن

با شهامت دریده آمده ام

پی محو ستم، اگر رفتم

با همان عزم و ایده آمده ام

از کنار مجاهدان شهید

وز جهاد عقیده آمده ام

بارها از سر حسین عزیز

صوت قرآن شنیده، آمده ام

گر رود خون ز دیده ام، نه عجب

من که بی نور دیده آمده ام

هدفم اعتلای قرآن بود

به مرادم رسیده، آمده ام

شاهد صبح و شام من (شفق)ست

کز سفر، داغدیده آمده ام

قاسم رسا (رسا)

کودکی شوریده حالم

من، رقیه دختر ناکام شاه کربلایم

بلبل شیرین زبان گلشن آل عبایم

میوه ی باغ رسولم، پاره ی قلب بتولم

دست پرورد حسینم، نور چشم مصطفایم

کعبه ی صاحبدلانم، قبله ی اهل نیازم

مستمندان را پناهم، دردمندان را دوایم

من یتیمم، من اسیرم، کودکی شوریده حالم

طایری بشکسته بالم، رهروی آزرده پایم

زهره ی ایوان عصمت، میوه ی بستان رحمت

منبع فیض و عنایت، مطلع نور خدایم

گلبنی از شاخسار قدس و تقوی و فضیلت

کوکبی از آسمان عفت و شرم و حیایم

شعله بر دامان خاک افکنده، آه آتشینم

لرزه بر ارکان عرش افتاده از شور و نوایم

گرچه در این شام ویران گشته ام چون گنج، پنهان

دستگیر مردم افتاده پا و بینوایم

من گلابم، بوی گل جوئید از من، زانکه آید

بوی دلجوی حسین از خاک پاک با صفایم

ای (رسا)! از آستانش هر چه خواهی آرزو کن

عاجز از اوصاف این گل، مانده طبع نارسایم

ناصر فیض

زیارت

دلم آکنده از محبت تست

هر چه دارم ز یمن دولت تست

کینه در سینه ام نمی گنجد

دلم آکنده از محبت تست

ای حسین!

ای هماره شاهد عشق!

عشق، پاینده از شهادت تست

لوح آئین سرخ تست، فلق

شفق، آئینه ی جراحت تست

موی صبح از غم تو گشته سپید

شب، سیه پوش از مصیبت تست

لاله، دلخون ولی به سوز و گداز

نوحه پرداز داغ غربت تست

ای ابرمرد! دست ابر کریم

برگی از دفتر سخاوت تست

دل اهل یقین به سایه ی عشق

روشن از پرتو هدایت تست

هر سحرگه که میدمد خورشید

همه در سایه ی عنایت تست

از تو سبزست نخل غیرت و عشق

کربلا، شعر سرخ همت تست

گرچه در چرخ چارمست مسیح

یکی از خادمان حضرت تست

کربلا، این قیامت خونین

واژه ای از حدیث قامت تست

قامتی در منای خون بستی

که قیامت از آن قیامت تست

نای قرآن کجا شود خاموش؟

اوج نی، منبر تلاوت تست

بیتو، هستی گل خزان زده است

که بهار از تو و طراوت تست

اینکه از

دوزخم امان دارد

دیدن روی رشگ جنت تست

چه کنم؟ راه کربلا بسته ست

آرزوی دلم زیارت تست

مهر پاکت چه کرده با دل خلق؟!

هر کجا می رویم صحبت تست

شعرم، آهنگ نینوا دارد

گرچه این روزها، ولادت تست

روز عیدست و روز شادی و شور

شعر من در غم شهادت تست

روز محشر به (فیض) عشق، حسین!

چشم من بر تو و شفاعت تست

قطعه ها

ناصر فیض محمد علی مجاهدی (پروانه)

زبان علی!

زینب!

ای خطبه ی حماسی عشق

ای به کام علی، زبان علی!

باش کز خطبه ات زبانه کشد

آتش خفته در بیان علی

رحمت عام

نامی که در شمار شهیدان کربلا

بعد از حسین آمده، نام رقیه است

بعد از قیام سرخ حسینی به کربلا

برحق ترین قیام، قیام رقیه است

جانسوز و، کفرسوز و، روانسوز و، ظلم سوز

در گوشه ی خرابه، کلام رقیه است

چو او کسی به عهد محبت وفا نکرد

این سکه تا به محشر به نام رقیه است

با دستهای کوچک خود، بیخ ظلم کند

عالی ترین مرام، مرام رقیه است

یک جمله گفت و، کاخ ستم را به باد داد

خونین ترین پیام، پیام رقیه است

آن قصه ای که خاطره انگیز کربلاست

افسانه ی خرابه ی شام رقیه است

(هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق) [۱].

عشق حسین، رمز دوام رقیه است

فیضش رسد به خلق خداوند، بیدریغ

عالم، رهین رحمت عام رقیه است

*****

[۱] از لسان الغیب حافظ شیرازی است.

احمد مشجری کاشانی (محبوب)

غربت!

در غم لاله های پرپر عشق

قلم، اشک الم به دفتر ریخت

از سموم خزان به گلشن دین

بلبل افغان کشید و، گل پر ریخت

اشک ماتم، ز دیده ی خونبار

زینب از داغ شش برادر ریخت

خون پاک حسین و یارانش

از دم تیر و تیغ و خنجر ریخت

اصغرش همچو غنچه، پرپر شد

اشک حسرت ز چشم، مادر ریخت

شاه دین، سوی آسمان پاشید

آنچه خون از گلوی اصغر ریخت

از غم نوجوان خود، لیلا

گشت نالان و خاک بر سر ریخت

دید منشق چو فرق اکبر را

مهر بر روی ماه، اختر ریخت!

مشک چون دید غربت عباس

اشک از بهر آن دلاور ریخت!

م– آزرم مشهدی

سراپرده ی عباس

تا ابد برخی آن تشنه شهیدم که فرات

شاهد همت سیراب و لب تشنه ی اوست

آن جوانمرد که لب تشنه ز دریا بگذشت

زانکه دریا به بر همت او کم از جوست

غرق آتش که مگر آب رساند به حرم

خونفشان از سر و از بازوی آویزه به پوست

دل دشمن، شده از این رجز او در بیم

گوش طفلان خرسند از بانگ عموست

به خدا، دست ز دامان امامم نکشم

گرچه ام دست بِبُرّند و برآرندم پوست

به مثل، دوست بود به ز برادر، اما

جان به قربان برادر که چنین باشد دوست

هر خروشی که به گوش آید از امواج فرات

عقده ی ماتم عباسش گوئی به گلوست

ای صبا! هر سحر از جانب من بوسه بزن

بر زمینی که ز خون شهدا غالیه بوست

هر کجا پرچم افراشته ای دیدی سرخ

به یقین دان که سراپرده ی عباس، هموست

ایرج میرزا

در سوگ حضرت علی اکبر

رسم است هر که داغ جوان دید، دوستان

رأفت برند حالت آن داغدیده را

یک دوست، زیر بازوی او گیرد از وفا

و آن یک، ز چهره پاک کند اشک دیده را

القصه هر کسی به طریقی ز روی مهر

تسکین دهد مصیبت بر وی رسیده را

آیا که داد تسلیت خاطر حسین؟

چون دید نعش اکبر در خون طپیده را

آیا که غمگساری و انده بری نمود

لیلای داغدیده و محنت کشیده را؟

بعد پسر، دل پدر آماج تیر شد

آتش زدند لانه ی مرغ پریده را

آتش خیام

سرگشته بانوان وسط آتش خیام

چون در میان آب، نقوش ستاره ها

اطفال خردسال، ز اطراف خیمه ها

هر سو دوان چو از دل آتش، شراره ها

غیر از جگر که دسترس اشقیا بود

چیزی نماند در بر ایشان ز پاره ها!

انگشت رفت در سر انگشتری به باد

شد گوشها دریده پی گوشواره ها!

سبط شهی که نام همایون او برند

هر صبح و ظهر و شام، فراز مناره ها:

در خاک و خون فتاده و، تازند بر تنش

با نعلها، که ناله برآرد ز خاره ها!

عبدالعلی نگارنده (نگارنده)

سر آورده ای؟!

به خولی بگفت آن زن پارسا

کرا باز از پا در آورده ای؟!

که: در این دل شب چو غارتگران

برایم زر و زیور آورده ای؟!

به همراهت امشب چه بوی خوشیست!

مگر بار مشک تر آورده ای؟!

چنان کوفتی در، که پنداشتم

ز میدان جنگی، سر آورده ای!!

چو دانست آورده سر، گفت:

آه! که مهمان بی پیکر آورده ای

چو بشناخت سر را بگفت ای عجب

سری باشکوه و فر آورده ای

بمیرم! درین نیمه شب از کجا

سر سبط پیغمبر آورده ای؟!

چه حقی شده در میان پایمال

که تو رفته ای داور آورده ای؟!

گل آتشست این، که از کوه طور

تو با خاک و خاکستر آورده ای

(نگارنده)! با گفتن این رثا

خروش از ملایک برآورده ای

رضا ثقفی

گوییا سر می برد!

تک سواری در بیابانی مخوف

اسب را چون باد صرصر می برد

گشته صحرا غرق بوی خوش، مگر

بار عود و مشک و عنبر می برد؟

نوری از خورجین اسبش می دمد

گوئیا خورشید انور، می برد!

می زند مهمیز بر پهلوی اسب

می شتابد، گوئیا سر می برد!

آری، او خولیست، بر مهمانیش

رأس آواره ز پیکر می برد!

همچو نمرودی، که ابراهیم را

تا بسوزاند در آذر، می برد!

صد ره از نمرود هم بدتر، بلی

چون ز ابراهیم بهتر، می برد!

ناله ی آید به گوش جان، مگر

همره فرزند، مادر می برد؟!

علی اکبر خوشدل تهرانی (خوشدل)

سر شهادت

دلهای همه خداپرستان

کانون محبت حسینست

شد کشته، که عدل و دین نمیرد

این سر شهادت حسینست

بوسید غلام را چو فرزند

این حد مروت حسینست

محمد علی گویا

یک مرد مانده بود

می سوخت در لهیب تبی آتشین، زمین

می ساخت پایه های غروری نوین، زمان

خورشید همچو کشتی آتش گرفته ای

آواره بود در دل دریای آسمان

می ساخت خون و تیغ و شهامت، حماسه ای

با عشق و با حقیقت و ایثار، توامان

مردی بپای خاست، که افتد ز پا ستم

جانی ز دست رفت، که ماند بجا جهان

در عرصه ی نبرد، تنی چند جان به کف

چون کوه، در برابر دریای بیکران

یک سوی، اوج رایت و ایمان و افتخار

یک سوی، موج لشکر خونخوار و جان ستان

در نیمروز گرم، که هر لحظه می گداخت

در زیر آفتاب گدازنده، جسم و جان

یک مرد مانده بود و، کران تا کران عدو!

یک تیر مانده بود و، جهان تا جهان نشان!

از دست داده یار و برادر، پسر، سپاه

از پا فتاده، پیر و جوان، خرد با کلان

در این چنین دمی، به سوی خیمه های او

آنجا که داده بود به نوباوگان، امان:

دشمن به پیش تاخت که یابد غنیمتی!

جز این نبود مقصد آن لشکر گران

بر پای خاست، از دل دریای پر ز خون

افراشت قامتی که قیامت شدی عیان

فریاد زد: بهوش! اگر نیست دین ترا

آزاده باش و توسن آزادگی بران!

این آخرین پیام خداوند عشق بود

آن دم که می گذشت ازین تیره خاکدان

اشعار متفرقه

عباس شب خیز

هر پنج!

هر چند زده آه درون خیمه به گردون

وز سوز عطش جام دلت گشته پر از خون

لیک آب همه عالم امکان به تو مرهون

جیحون و فرات و ارس و دجله و کارون

هستند عطشناک لب جوی تو هر پنج!

ای کون و مکان بر کرم و لطف تو محتاج

آن را که نهاده به سر از مکرمت، تاج

از جور عدو گشت به تیر ستم، آماج

مشک و علم و جان و دل و دیده، به تاراج

رفت از سر شوق رخ نیکوی تو، هر

پنج!

مهدی احمدی

نذر کربلا!

دل شکسته ام کجاست، نذر کربلا کنم

واین گلوی تشنه را، اسیر نیزه ها کنم؟

بر آن شدم که بغض سرد این گلوی خسته را

شبی دوباره وقف آن صدای آشنا کنم

نعمت آزرم

صحنه ی شگفت!

خورشید رفته است ولی ساحل افق

می سوزد از شراره ی تاریخیش هنوز

وز شعله های سرخ شفق، نقش یک نبرد

تابیده روی آینه ی آسمان هنوز

گرد غروب ریخته در پهندشت رزم

پایان گرفته جنبش کارزار

آنجا که برق نیزه و، فریاد حمله بود

پیچیده بانگ شیهه ی اسبان بی سوار

پایان گرفته رزم و به هر گوشه و کنار

غلتید روی بستر خون، پیکر شهید

خاموش مانده صحنه و، گوئی ز کشتگان

خیزد هنوز نغمه ی پیروزی و امید

این دشت غم گرفته که بنشسته سوگوار

امروز بوده پهنه ی آن جاودانه رزم

اینک دو سوی صحنه، دو هنگامه، دیدنیست

یک سو لهیب آتش و، یک سو غریو بزم!

این دشت خون گرفته که آرام خفته است

امروز بوده شاهد رزم دلاوران

این دشت، دیده است یکی صحنه ی شگفت

این دشت، دیده است یکی رزم بی امان

این دشت، دیده است که مردان راه حق

چون کوه، در برابر دشمن ستاده اند

این دشت، دیده است که پروردگان دین

جان بر سر شرافت و مردی نهاده اند

این دشت، دیده است که هفتاد تن غیور

بگذشته اند از سر و سامان زندگی

بگذشته اند از سر و سامان، که بگسلند

از پای خلق، رشته ی زنجیر بندگی

امروز، زیر شعله ی خورشید نیمروز

برپا شده ست رایت بشکوه انقلاب

بالیده است قامت آزادگی و عشق

تا بر فراز معبد زرین آفتاب

از پرتو جهنده ی شمشیرهای تیز

خورشیدها دمیابه هنگام کارزار

بانگ حماسه های دلیران راه حق

رفته ست تا کرانه ی آفاق روزگار

خورشید رفته است و به پایان رسیده، رزم

اما نبرد باطل و حق مانده ناتمام

وین صحنه ی شگفت به گوش جهانیان

تا روز رستخیر، صلا می دهد: قیام!

نصرالله مردانی

علمدار

آنچه در سوگ تو ای پاکتر از پاک گذشت

نتوان گفت که هر لحظه چه غمناک، گذشت

سر خورشید بر آن نیزه ی خونین می گفت

که چها بر سر آن پیکر صد چاک، گذشت

آب، شرمنده ی ایثار علمدار تو شد

که چرا تشنه ازو

این همه بی باک، گذشت؟!

هفتاد و دو آذرخش

هفتاد و دو کوکب فروزان

تابنده در آسمان اسلام

رفتند زلال عشق نوشند

از چشمه ی تابناك الهام

هفتاد و دو آذرخش سوزان

از دامن ابر خاك رستند

رفتند به سوی چشمه ی نور

تا دور زمانه هست، هستند

هفتاد و دو آفتاب تابان

بر بام سپیده سر کشیدند

ققنوس صفت میان آتش

در گلشن شعله پر کشیدند

در سوگ حسینیان عاشق

گل خیمه به وادی عدم زد

بر طارم بیکران هستی

منظومه ی ما درفش غم زد

بر بام بلند روشنائی

خورشید، برهنه سر برآمد

بر لشکریان شب خروشید

خون از نفس سحر برآمد

رفتند و به دشت تیره ی شب

تخم گل آفتاب کشتند

معنای چگونه زیستن را

با سرخی خون خود نوشتند

نیر تبریزی

ز جای خیز!

زینب چو دید پیکر آن شه بروی خاک

از دل کشید ناله به صد آه سوزناک

کای خفته خوش به بستر خون!

دیده باز کن

احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن

از وارث سریر امامت!

ز جای خیز

بر کشتگان بی کفن خود نماز کن

طفلان خود به ورطه ی بحر بلا نگر

دستی به دستگیری ایشان، دراز کن

سیرم ز زندگانی دنیا، یکی مرا

لب بر گلو رسان و ز جان بی نیاز کن

برخیز! صبح، شام شد ای میر کاروان

ما را سوار بر شتر بی جهاز کن

یا دست ما بگیر و ازین دشت پر هراس

بار دگر روانه به سوی حجاز کن

راهی

قبله ی قبیله

بیا به خلوت عشاق در قبیله ی اشک

مگر وصال میسر کنی، به حیله ی اشک!

به اقتدای ارادت، ببند قامت عشق

به سوی کرب و بلا، قبله ی قبیله ی اشک

فریده برازجانی

از کعبه تا کربلا!

ببین از کجا تا کجا می گریزم

من از کعبه تا کربلا، می گریزم!

به پای تو ای اسوه ی عشق، زینب!

بلی گفته ام، تا بلا می گریزم

ز عمق شقاوت، به سوی حقیقت

چو حر- مرد از خود رها- می گریزم

هادی سعیدی کیاسری

کو ادا فهمی؟

ای شبستانهای حیرت آستان کربلا!

کو ادا فهمی که می داند زبان کربلا؟!

کهکشان در کهکشان چشم تماشا، چشم ما

چون زمین گسترده زیر آسمان کربلا

کیست این ذات مشعشع؟

چیست این شرح شگفت

چلچراغ مصطفی بر خیزران کربلا!

حسین اسرافیلی

ای آب!

ای تیر!

سوی مشگ من، اینسان بلا مریز

بر من ببار، بهر خدا آب را مریز!

هر چند مشک و دلم را دریده است

ای آب! همتی کن و، تا خیمه ها، مریز!

ای مشک!

ای اشک!عقده های مرا در گیو مریز

ای تیر! آب چشم منست این، فرو مریز

در خیمه، کودکان به عذابند از عطش

ای مشک زخمدار! مرا آبرو مریز!

جعفر رسول زاده (آشفته)

مهمان تنور

وقتی دلم در پیچ و تاب خسته حالیست

اندیشه هایم همدم نازک خیالیست

دریای چشمم، بستر اشک زلالیست

قد بلند آرزوهایم، هلالیست

آئینه ام، دلداده ی خورشید پاکم

محو جمال آفتابم من که خاکم!

آن شب که با سر آمدی در خانه ی من

پر شد ز صهبای غمت پیمانه ی من

جانم اسیرت بود ای جانانه ی من

انگار گل می ریخت در گلخانه ی من

برخود نمی بردم گمان در زندگانی

ناخوانده آئی در سرایم میهمانی

آن شب سرای من، صفای دیگری داشت

مرغ دلم حال و هوای دیگری داشت

آئینه ی اشکم جلای دیگری داشت

نای تمنایم، نوای دیگری داشت

کنج تنور خانه ام باغ خدا بود

در سینه، دل هم ناله با شور و نوا بود

دیدم سری کس در جهان چون او ندیده

چون ماه از مهتاب، خاکستر دمیده

دست ستم سرو چمن سر بریده

آن پیکر چون گل به خاك و خون کشیده

پیشانیت مهر نشان سنگ دیدم

جان جهان را از غمت دلتنگ دیدم

تو بودی و غم بود و زهرا بود آن شب

در گریه، ذکر وا حسینا داشت بر لب

گه با سر خونین تو می گفت مطلب

که در دلش یاد اسیران بود و زینب

آشفته دیدم عالمی را از غم تو

انگار هستی مویه زد در ماتم تو

خلیل شفیعی

آنچه خدا گفته بود، شد!

خون می چکید داغ، ز بالای آفتاب

آئینه، مات گرم تماشای آفتاب

بشنو حدیث سرخ شکفتن به فصل تیغ

تفسیر سبز عشق، تمنای آفتاب

اینجا سخن ز خون مسیح و صلیب نیست

بر نیزه خواند سوره ی خون، نای آفتاب

از کوهسار عشق برون آمد و شکفت

هفتاد و یک ستاره به شولای آفتاب

با کوله بار شوق، سفر کرد تا هنوز!

در کهکشان زخم، بلندای آفتاب

سیراب از سراب، به پابوسی فنا

رفتند خیل شبپره تا پای آفتاب

طوفانیست آب و هوای تغزلم

خون می چکد ز ابر سیاه تحملم

آنک شتاب کرد امام شهید عشق

با در رکاب کرد

اما شهید عشق

در نقطه ی تلاقی تیغ و نگاه مرد

بر ذوالجناح، غیرت حیدر ظهور کرد

خون خدا هزاره ی فریاد را گرفت

از چنگ دیوهای قرون، داد را گرفت

وقتی ز سجده گاه انا الحق قیام کرد

آهنگ کوچ، تیغ علی از نیام کرد

در شوره زار حنجره، شوری عجیب داشت

کین سه زخم، حرمله ی نانجیب داشت

اکبر، خروش دیده ی مست حسین بود

عباس سبزپوش به دست حسین بود!

من با خدای خویش، صفا می کنم حسین

دل از دو دست خسته، رها می کنم حسین

امروز در برابر چشمان منکران

محشر ز شور عشق بپا می کنم حسین

تا خانقاه خون، دل درویش کیش را

در خلسه ای شگرف، رها می کنم حسین

پا در رهی نهاده ام اینک، بهانه سوز!

سر را فدای مقدم پا، می کنم حسین!

با شاه بیت دست و، صناعات مشک و لب

آغاز شعر ناب وفا می کنم حسین!

وقتی نشست تیر به چشمم به جرم عشق

آرام مثل آه، صدا می کنم حسین!

آنک دمید غیرت حق از دو چشم او

زد خیمه بر ستیغ فلک برق خشم او

از جوی تیغ، آب به تاک پلید داد

پاداش فتنه های سپاه یزید داد!

رودی عفن ز خون پلیدان روانه کرد

کرکس به بام خاطرشان، آشیانه کرد

وآنگه رسید مژده، که بی پرده یار شد

قرآن به نیزه خواند که میعاد دار شد

خون می چکید داغ:

ز بالای آفتاب

آئینه، مات گرم تماشای آفتاب

اینک شتاب کرد امام شهید عشق

پا در رکاب کرد امام شهید عشق

بگسست قید تاری و در نور، پود شد

آری حسین آنچه خدا گفته بود، شد

محمد جواد غفور زاده (شفق)

به هنگام بازگشت به مدینه، زبان حال حضرت سجاد

بشیر!اینجا که عقل و عشق ماتست

مدینه، وادی صبر و ثباتست

مدینه، شهر خون، شهر شهادت

مدینه، ساحل عشق و نجاتست

مدینه! دیده ام من کربلائی

که چشمم تا ابد شط فراتست

مدینه! با هزار اندوه و حسرت

مرا یک سینه رنج و خاطراتست

چه

گویم از حدیث هجر و غمهاش؟

مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!

مدینه! من که با غم همنشینم

جهان سوزد ز آه آتشینم

شمیم بوستان طا و هایم

شکوه لاله زار یا و سینم

ببین شور حسینی در نگاهم

بخوان شوق شهادت از جبینم

فروغ دیده ی زهرای مظلوم

پناه خلق، زین العابدینم

چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟

مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!

خلیل آسا به همت بت شکستم

که فرزند منا و مکه هستم

به روز من چه آوردند این قوم!

به جرم اینکه من یکتاپرستم

فضا پوشیده از ابر ستم بود

که روی ناقه ی عریان نشستم

چه شبهائی که با من گریه کردند

غل و زنجیرهای پا و دستم

چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟

مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!

کسی نگرفت غیر از غم، سراغم

نشسته لاله ی صحرا به داغم

من آن مرغ شباهنگم که باشد

بلور اشک زینب شبچراغم

از آن روزی که گلچین غنچه را چید

سیه پوش غم گلهای باغم

شهید زنده ام من، شاهدم من

شهادتنامه ی من، درد و داغم

چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟

مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!

اگر چه لاله، خود را وقف غم کرد

چو من کی در صبوری قد علم کرد؟

اگر از هجر یک فرزند، یعقوب

فروغ دیده اش را گریه، کم کرد

مرا هفتاد و دو داغ جگرسوز

پریشان روزگار و پشت خم کرد

به گلزار ولایت هر چه گل بود

به شمشیر ستم، گلچین قلم کرد

چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟

مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!

کسی گل را به چشم تر نبوسید

کسی گل را ز من بهتر نبوسید

کسی چون من گلش نشکفت در خون

کسی چون من گل پرپر نبوسید

کسی غیر از من و زینب در آن دشت

به تنهائی تن بی سر نبوسید

به عزم بوسه، لعل لب نهادم

به آنجائی که

پیغمبر نبوسید

چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟

مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!

چو گل در بستر خون دیدم او را

چو برگ یاسمن بوسیدم او را

گل حسرت به دست، آسان نیامد

سحر از شاخه ی غم چیدم او را

به سروستان سبز دل نشاندم

کنار گلبن امیدم او را

گل صد برگ زهرا بی کفن بود

خودم در بوریا پیچیدم او را

چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟

مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!

فلک، کوس وداع آخرین زد

ملک بر صبر زینب آفرین زد

ز میدان، اسب بی صاحب که آمد

به تصویر گمان، رنگ یقین زد

سکینه گفت در گوشش چه رمزی

که آتش در دل آن بی قرین زد؟

خبر دارم که آن اسب وفادار

کنار خیمه ها سر بر زمین زد

چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟

مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!

مکن منعم، مدام ار گریه کردم

غم خود را نهان در گریه کردم

گلاب اشک من گلگون اگر بود

به آن گلهای پرپر گریه کردم

به باغ کربلا با همسرایان

به داغ شش برادر گریه کردم

شب تنهائیم در خلوت خویش

بر آن تنهای بی سر گریه کردم

چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟

مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!

سعادت، منتهای راه ما بود

شهادت، قصه ی دلخواه ما بود

اگر کاخ ستم زیر و زبر شد

اثر در ناله و در آه ما بود

پی روشنگری از کوفه تا شام

سر فرزند زهرا، ماه ما بود

گهی دیر نصاری، مجلس انس!

گهی ویرانه، خلوتگاه ما بود!

چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟

مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!

اگر خونین، دل غمباورم بود

محبتهای زینب یاورم بود

میان خیمه ی آتش گرفته

به رأفت، سایه ی او بر سرم بود

اگر چون شمع از تب سوختم من

همین پروانه، دور بسترم بود

شهید زنده ی تاریخ، زینب

نه تنها همسفر، همسنگرم

بود

چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟

مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!

اگر با صد مصیبت روبرو بود

پرستار من غمدیده، او بود

نگاه روشن او، باغ امید

حضور او بهشت آرزو بود

بهارش را خزان کردند، اما

مپنداری اسیر رنگ و بو بود

گهی چون گل، ز گریه غرق شبنم

گهی چون غنچه، عقده در گلو بود

چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟

مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!

نه تنها زینب از دین یاوری کرد

به همت کاروان را رهبری کرد

به دوران اسارت، با یتیمان

نوازشها به مهر مادری کرد

چنان کوشید در ابلاغ پیغام

که در هر راه، پیغام آوری کرد

گل افشان کرد محمل را، که باید

به روی ماه نو، نوآوری کرد!

چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟

مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!

نه سروستان به جا و نه چمن بود

مصیبت پیش چشمش موج زن بود

اگر چه از دیار کوفه تا شام

به هرجا سر زدم رنج و محن بود

پریشان خاطرم از شام، از شام!

که آنجا خون روان از چشم من بود

دم دروازه ی ساعات، دیدم

به شادی کار مردم کف زدن بود!

چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟

مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!

محبان را غم محبوب، سختست

فراق مهربان خوب، سختست

ز هستی دل بریدن، نیست مشکل

ولی دل کندن از محبوب، سختست

اگر در سختی دوران شنیدی

صبوری کردن ایوب سختست

خدا داند که پیش چشم زینب

لب لعل حسین و چوب، سختست

چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟

مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!

ز صحرا، ساربانها را بیارید

درای کاروانها را بیارید

من از یغماگران خواهش نکردم

که خلخال جوانها را بیارید

به تاراج آنچه را بردید، بردید

امید خسته جانها را بیارید

به غارت رفته از ما جامه هائی

که زهرا رشته، آنها را بیارید

چه گویم از حدیث

هجر و غمهاش؟

مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!

به خاک غم، جبین سودیم و رفتیم

طریق عشق پیمودیم و رفتیم

ز تیغ خارها در سایه ی گل

نسیم آسا، نیاسودیم و رفتیم

به باغ سبز هستی، تا قیامت

به داغ لاله افزودیم و رفتیم

بروی مرگ خندیدیم و گفتیم:

اگر بار گران بودیم و رفتیم

چه گویم از حدیث هجر و غمهاش؟

مرا مادر نمی زاد از ازل کاش!

زیارت

مقدمه

در فضیلت زیارت حضرت ابوعبداللّه الحسین صلوات الله علیه و آدابی که زائر آن جناب باید مراعات آنها را نماید در طریق زیارت و در آن حرم مطهّر و کیفیت زیارت آن حضرت و در آن سه مقصد است:

فضیلت زیارت

در فضیلت زیارت آن حضرت است بدان که فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام از حیطه بیان بیرون است و در اخبار بسیار وارد شده که معادل حجّ و عمره و جهاد بلکه بالاتر و افضل است به درجات و باعث مغفرت و خفّت حساب و رفع درجات و اجابت دعوات و موجب طول عمر و حفظ بدن و مال و زیادتی روزی و برآمدن حاجات و رفع هموم و کربات است و ترک آن سبب نقصان دین و ایمان و ترک حقّ بزرگی از حقوق پیغمبر صلی الله علیه و آله است و کمتر ثوابی که به زائر آن قبر شریف رسد آن است که گناهانش آمرزیده شود و آنکه حق تعالی جان و مالش را حفظ کند تا او را به اهل خود برگرداند و

چون روز قیامت شود حق تعالی او را حافظتر خواهد بود از دنیا و در روایات بسیار است که زیارت آن حضرت غم را زایل می کند و شدّت جان کندن و هول قبر را برطرف می کند و آنکه هر مالی که در راه زیارت آن حضرت خرج شود حساب می شود برای او هر درهمی به هزار درهم بلکه به ده هزار درهم و چون رو به قبر آن حضرت برود چهار هزار ملک استقبال او می کنند و چون برمی گردد مشایعت او می نمایند و آنکه

پیغمبران و اوصیاء ایشان و ائمّه معصومین و ملائکه سَلامُ اللّٰه عَلَیهِمْ اَجمعین به زیارت آن حضرت می آیند و دعا برای زوّار آن حضرت می کنند و ایشان را بشارتها می دهند و حق تعالی نظر رحمت می فرماید به سوی زائرین امام حسین علیه السلام بیش از اهل عرفات و آنکه هر کسی در روز قیامت آرزو می کند که کاش زوّار آن حضرت بود از بس که مشاهده می کند از کرامت و بزرگواری ایشان در آن روز و روایات در این باب بی حدّ است و ما در ضمن زیارات مخصوصه اشاره به پاره ای از فضیلت زیارت آن حضرت خواهیم نمود و در اینجا اکتفا می کنیم به ذکر یک روایت ابن قولویه و کلینی و سید بن طاووس و دیگران روایت کرده اند به سندهای معتبره از ثقه جلیل القدر معاویه بن وهب بجلی کوفی که گفت یک وقتی به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رفتم دیدم آن حضرت را که در مُصَلّای خویش مشغول نماز است نشستم تا نمازش تمام شد پس شنیدم که مناجات می کرد با پروردگار خود و می گفت ای خداوندی که مخصوص گردانیده ای ما را به کرامت و وعده داده ای ما را شفاعت و علوم رسالت را به ما داده ای و ما را وارث پیغمبران گردانیده ای و ختم کرده ای به ما امّتهای گذشته را و ما را مخصوص به وصیت پیغمبر گردانیده ای و علم گذشته و آینده را به ما عطا کرده ای و دلهای مردم را به سوی ما مایل گردانیده ای

«اِغْفِرْ لی وَ لِأِخْوانی وَ زُوَّارِ قَبْرِ اَبِی الْحُسَینِ بْنِ عَلِی صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیهِما»

بیامرز مرا

و برادران مرا و زیارت کننـدگان قبر ابی عبداللّٰه الحسـین علیه السـلام را آنان که خرج کرده اند مالهای خود را و بیرون آورده انـد از شـهرها بـدنهای خود را برای رغبت در نیکی ما و امیـد ثوابهای تو در صـله ما و برای شاد گردانیـدن پیغمبر تو و اجابت نمودن ایشان امر ما را و برای خشمی که بر دشمنان داخل کرده اند و مراد ایشان خشنودی تو است پس مکافات ده ایشان را از جـانب ما به خشـنودی و حفظ کن ایشان را در شب و روز و خلیفه ایشان باش در اهل و اولاد ایشان که در وطن خود گذاشـته انـد به خلافت نیکو و رفیق ایشـان بـاش و دفع کن از ایشان شـرّ هر جبّار معانـدی را و هر ضـعیف و شدیـد از خلقت را و شـرّ شیاطین جنّ و انس را و بـده به ایشان زیاده از آنچه امیـد دارند از تو در دور شدن از وطنهای خود و در اختیار کردن ایشان ما را بر فرزندان و اهالی و خویشان خود.

خداونـدا دشـمنان ما عیب کردنـد بر ایشان بیرون آمدن ایشان را به زیارت ما پس این مانع نشد ایشان را از عزم کردن و بیرون آمدن به سوی ما از روی مخالفت ایشان

«فَارْحَمْ تِلْکَ الْوُجُوهَ الَّتی غَیرَتْهَا الشَّمْسُ وَارْحَمْ تِلْکَ الْخُدُودَ الَّتی تُقَلَّبُ عَلی قَبْرِ اَبی عَبْدِاللَّهِ علیه السـلام» پس رحم کن آن روی ها را که آفتاب متغیر گردانیـده است و رحم کن گونه های روی ایشان را که می گردانـنـد و می مالنـد بر قبر امام حسـین علیه السلام و رحم کن آن دیده ها را که گریه شان جاری شد از ترّحم بر

ما و رحم کن آن دلها را که جزع کرده اند و سوخته اند از برای مصیبت ما و رحم کن آن فغانها را که در مصیبت ما بلند کرده اند

خداوندا آن جانها و آن بَدَنْها را به تو می سپارم تا سیراب گردانی ایشان را از حوض کوثر در روز تشنگی و پیوسته آن حضرت به این نحو دعا می کرد در سجده پس چون فارغ شد گفتم آن دعا که من از شما شنیدم اگر در حقّ کسی می کردید که خدا را نمی شناخت گمان داشتم که آتش جهنم به او نرسد هرگز واللّه که آرزو کردم که زیارت آن حضرت کرده بودم و حجّ نکرده بودم حضرت فرمود که:

چه بسیار نزدیکی تو به آن حضرت چه مانع است تو را از زیارت ای معاویه ترک زیارت مکن گفتم فدای تو شوم نمی دانستم که این قدر فضیلت دارد فرمود که:

ای معاویه آنها که برای زیارت کنندگان آن حضرت دعا می کنند در آسمان زیاده از آنهایند که دعا می کنند برای ایشان در زمین ترک مکن زیارت آن حضرت را از برای خوف از احدی که هر که از برای خوف ترک زیارت کند آنقدر حسرت برد که آرزو کند که کاش آنقدر می ماندم نزد قبر آن حضرت که در آنجا مدفون می شدم آیا دوست نمی داری که خدا ببیند تو را در میان آنها که دعا می کنند برای ایشان رسول خدا و علی و فاطمه و ائمّه معصومین علیهم السلام آیا نمی خواهی از آنها باشی که ملائکه در قیامت با ایشان مصافحه می کنند آیا نمی خواهی از آنها باشی

که در قیامت بیایند و هیچ گناه برایشان نباشد آیا نمی خواهی از آنها باشـی که در قیامت حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ایشان مصافحه می کند.

آداب زائر

آداب

در آدابی که زائر حضـرت سیدالشـهداءعلیه السـلام بایـد مراعات آنها را نماید در طریق زیارت و در آن حرم مطهر و آن چند چیز است

اوّل

سه روز روزه دارد پیش از آنکه از خـانه بیرون رود و در روز سـیم غسـل کنـد چنانکه حضـرت صادق علیه السـلام به صـفوان دسـتورالعمل دادنـد و بیایـد در ذکر زیارت هفتم و شـیخ محمد بن المشـهدی در مقدّمات زیارت عیدین ذکر فرموده که چون اراده کنی زیارت آن حضـرت را پس سه روز روزه بـدار و روز سـیم غسل کن و اهل و عیال خود را به سوی خود جمع کن و بگو:

اَللّهُـمَّ اِنّی اَسْـتَوْدِعُکَ الْیـوْمَ نَفْسـی وَ اَهْلی و مـالی وَ وُلْـدی، وَ کُـلَّ مَنْ کـانَ مِنّی بِسَبیـلٍ، الشّاهِـدَ مِنْهُمْ وَالْغـآئِبَ، اَللّهُمَ احْفَظْنا [بِحِفْظِکَ] بِحِفْظِ الْأیمانِ وَ احْفَظْ عَلَینا،

اَللّهُمَّ اجْعَلْنا فی حِرْزِکَ، وَ لا تَسْلُبْنا نِعْمَتَکَ، وَ لا تُغَیرْ ما بِنا مِنْ نِعْمَهٍ وَ عافِیهٍ، وَ زِدْنا مِنْ فَضْلِکَ اِنّا اِلَیکَ راغِبُونَ.

آنگـاه از منزل خود بیرون برو بـا حـال خشوع و بسـیار بگو لا اِلهَ اِلَّا اللّهُ، وَاللّهُ اَکْبَرُ، وَالْحَمْـدُ لِلّهِ . و ثنای خداونـد و صـلوات بر پیغمبر و آل او صلواتُ اللّه علیهم بفرست و راه بیفت به آرامی و وقار و روایت شده که:

حق تعالی خلق می کند از عرق زوّار قبر امام حسـین علیه السلام از هر عرقی هفتاد هزار ملک که تسبیح می کنند خدای تعالی را و استغفار می کنند برای او و برای زوّار امام حسین علیه السلام تا آنکه روز قیامت برپا شود

دوّم

از حضـرت صادق علیه السـلام منقول است که چون به زیارت امام حسین علیه السلام بِرَوی زیارت کن آن حضرت را محزون و غمناک و ژولیده مو و غبار آلوده و گرسنه و تشنه که آن حضرت با این احوال شهید شده است

و حاجات خود را طلب نما و برگرد و آن را وطن خود قرار مده

سوم

آنكه در سفر زيارت آن حضرت توشه را از چيزهای لذيذ مانند بريانی و حلواها قرار ندهد و خوراك خود را نان با لبن يعنی شير يا ماست قرار دهد از حضرت صادق عليه السلام روايت است كه فرمود:

شنيده ام كه جماعتی به زيارت امام حسين عليه السلام می روند و با خود سُفره ها بر می دارند كه در آنها بزغاله های بريان و حلواها هست و اگر به زيارت قبر پدران يا دوستان خود بروند اينها را با خود بر نمی دارند

و در حديث معتبر ديگر منقول است كه آن حضرت به مفضلّ بن عمر فرمود كه:

زيارت كنيد امام حسين عليه السلام را بهتر از آن است كه زيارت نكنيد و زيارت نكنيد بهتر از آن است كه زيارت كنيد مفضّل گفت پُشت مرا شكستی فرمود كه:

واللّه اگر به زيارت قبر پدران خود برويد اندوهگين و غمناك می رويد و به زيارت آن حضرت كه می رويد سفره ها با خود بر می داريد بلكه می بايد ژوليده مو و گردآلود برويد

مؤلف گويد:

پس چقدر شايسته است برای اغنيا و تجّار كه ملاحظه اين مطلب را در اين سفر بنمايند و هرگاه در بلادی كه در بين راه ايشان است تا كربلا بعض دوستانشان كه ايشان را دعوت و ميهمانی می كنند و در زمان حركت از منزلشان سفره و ناهارخوريهای آنها را از مطبوخات لذيذه و مرغ بريان و ساير بريانيها مملوّ می كنند قبول نكنند و بگويند كه ما مسافر كربلا هستيم و شايسته نيست برای ما تغذّی به اين نحو غذاها.

شيخ كلينی رحمه

الله روایت کرده که:

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام زوجه کلبیه آن حضرت اقامه ماتم نمود برای آن حضرت و گریست و گریستند سایر زنها و خدمتکاران تا حدّی که اشکهای آنها خشک شد و دیگر اشکشان نیامد پس از یک جائی برای آن مخدّره هدیه فرستادند جونی که معنی آن را مرغ قَطا گفته اند برای آنکه از خوردن آن قوّتی بگیرند در گریستن بر امام حسین علیه السلام چون آن محترمه آن را دید پرسید این چیست گفتند هدیه ای است که فلانی فرستاده برای شما که استعانت بجوئید به آن در ماتم حسین علیه السلام فرمود:

«لَسْنا فی عُرْسٍ فَما نَصْنَعُ بِها»

ما که در عروسی نیستیم ما را چه به این خوراک!

پس امر فرمود آن را از خانه بیرون بردند

چهارم

از چیزهایی که در سفر زیارت امام حسین علیه السلام مندوب است تواضع و فروتنی و خشوع و راه رفتن مانند بنده ذلیل پس کسانی که در طریق زیارت آن حضرت سوار می شوند بر این مراکب جدیده که به قوّه بخار به سرعت حرکت می نماید و امثال آن باید خیلی ملتفت خود باشند که تَجَبُّر و تَکَبُّر نکنند و بر سایر زائرین و بندگان خدا که به سختی و مشقّت به کربلا می روند بزرگی ننمایند و آنها را به چشم حقارت نظر نکنند علماء در احوال اصحاب کهف نقل کرده اند که آنها از مخصوصین دقیانوس و به منزله وزرای او بودند وقتی که حق تعالی رحمت خود را شامل حال آنها فرمود و به فکر خداپرستی و اصلاح کار خود برآمدند صلاح خود را در این دیدند که از مردم کناره

گیرنـد و در غاری ماوی گرفته به عبادت خدا مشـغول شوند پس سوار بر اسـبها شده و از شـهر بیرون آمدند همین که سه میل راه رفتند تملیخا که یکی از آنها بود گفت:

«یا اِخْوَتاهُ جاءَتْ مَسْکَنَهُ الْأخِرَهِ وَ ذَهَبَ مُلْکُ الدُّنْیا اِنْزِلُوا عَنْ خُیولِکُمْ وَ امْشُوا عَلی اَرْجُلِکُمْ»

ای برادران این راه، راه آخرت است و باید به نحو فقیری و مسـکنت رفت و ملک و ریاست دنیا را باید کنار گذاشت اکنون از اسبها باید پیاده شوید و با پای پیاده به درگاه حق تعالی بروید تا شاید پروردگار شما بر شما رحم نماید و گشایشی در امر شما نصـیب شـما فرمایـد پس همگی از اسـبهای خویش پیاده شدند و در آن روز آن محترمین معظّمین با پای پیاده هفت فرسخ راه رفتند تا آنکه پاهای ایشان مجروح شد و خون از آنها متقاطر گردید پس زائرین این قبر مطهّر این مطلب را در نظر داشته باشند و هم بداننـد که هر چه در این راه شـخص برای خـدا تواضع کنـد باعث رفعت مقام او خواهـد شد و لهذا در آداب زیارت آن جنـاب از حضـرت امـام جعفر صـادق علیه السـلام منقول است که هر که به زیـارت قبر امام حسـین علیه السـلام برود پیاده حق تعـالی بنویسـد از برای او به عـدد هر گـامی هزار حسـنه و محو می کنـد از او هزار گناه و بلنـد کنـد از برای او در بهشت هزار درجه پس چون به شطّ فرات برسـی غسـل کن و پاهای خود را برهنه کن و نعلهای خود را در دست خود بگیر و راه رو مانند راه رفتن بنده

ذلیل

پنجم

آنکه اگر در بین راه زوّار پیاده دید که وامانده و خسته شده و از او استعانتی خواست تا ممکن شود در کار او اهتمام نموده و او را به منزل برساند و مبادا به او استخفاف و بی اعتنائی نماید شیخ کلینی به سند معتبر از ابو هارون روایت کرده که:

من حاضر بودم در خدمت حضرت صادق علیه السلام که فرمود به مردمی که در نزد او بودند چه شده از برای شما که استخفاف می نمائید به ما پس برخاست از بین آنها مردی از اهل خراسان و گفت پناه می برم به خدا از آنکه ما استخفاف کنیم به شما یا به چیزی از امر شما فرمود آری تو خودت یکی از آن اشخاص هستی که سبک شمردی و خوار نمودی مرا آن مرد گفت پناه می برم به خدا که من خوار نموده باشم شما را فرمود وای بر تو آیا نشنیدی فلان کس را در وقتی که نزدیک به جحفه بودیم با تو گفت مرا بقدر یک میل سوار کن که به خدا سوگند من خسته شدم به خدا سوگند که تو سر به سوی او بلند نکردی و استخفاف به او نمودی و هر کسی که مؤمنی را خوار نماید ما را خوار نموده و حرمت خدا را ضایع کرده

مؤلف گوید که ما در آداب زیارت در ادب نهم کلامی با روایتی از علی بن یقطین که مناسب است با این مقام ذکر کردیم به آنجا رجوع کن که در آن موعظه نیکوئی است و این ادب که در اینجا ذکر شد اختصاص به زوّار امام حسین علیه

السلام ندارد لکن چون این مطلب در راه زیارت آن حضرت خیلی اتفاق می افتد لهذا ما در اینجا ذکر نمودیم

ششم

از ثقه جلیل القدر محمّد بن مسلم مروی است که به حضرت امام محمّد باقرعلیه السلام عرض کرد که چون ما به زیارت پدرت حسین بن علی علیه السلام می رویم آیا چنانست که در حجّیم فرمود بلی گفت پس بر ما لازم است آنچه بر حاجیان لازمست فرمود که:

بر تو لازم است که نیکو مصاحبت بنمائی با هر که رفیق تو است و بر تو لازم است که کم سخن بگوئی مگر سخن خیر و لازمست بر تو که یاد خدا بسیار بکنی و لازمست که جامه هایت پاکیزه باشد و لازمست که غسل کنی پیش از آنکه داخل حایر شوی و لازمست که با خشوع و رقّت باشی و نماز بسیار بکنی و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستی و باید که خود را نگاه داری از چیزهائی که سزاوار نیست تو را و باید که دیده خود را از حرام و شبهه بپوشانی و احسان به برادران مؤمن پریشان خود بکنی و اگر کسی را ببینی که خرجیش تمام شده او را دستگیری کنی و خرجی خود را میان خود و ایشان برابر قسمت کنی و لازمست بر تو تقیه که قوام دین تو به آن است و پرهیزکاری از چیزهائی که خدا از آنها نهی کرده است و ترک کنی خصومت و بسیار قسم خوردن و مجادله و منازعه که در آن قسم باشد پس چون چنین کنی تمام می شود ثواب حجّ و عمره از برای تو و مستوجب می

شوی از جانب آن کسی که طلب ثواب او کرده ای به مال خرج کردن و از اهل خود دور افتادن اینکه بر گردی به آمرزش گناهان و رحمت و خشنودی خدا

هفتم

در روایت ابوحمزه ثمالی از حضرت صادق علیه السلام در باب زیارت امام حسین علیه السلام منقول است که چون به نینوا رسیدی بارهای خود را در آنجا بگذار و روغن بر خودممال و سرمه مکش و گوشت مخور مادامی که در آنجا مقیم می باشی

هشتم

غسل به آب فرات است که روایات در فضیلت آن بسیار است در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که غسل کند به آب فرات و زیارت کند قبر امام حسین علیه السلام را از گناهان خالی شود مانند روزی که از مادر متولّد شده باشد و اگرچه گناهان کبیره بوده باشد و روایت شده که:

خدمت آن حضرت عرض شد که بسا شود که ما به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برویم و دشوار باشد بر ما غسل زیارت به سبب سرما یا غیر آن فرمود که:

هر که غسل کند در فرات و زیارت کند حسین علیه السلام را نوشته شود برای او از فضیلت آنقدر که به شماره در نیاید و از بشیر دهّان روایتست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که:

هر که به زیارت قبر حسین بن علی علیه السلام برود پس وضو بگیرد و غسل کند در فرات، برندارد قدمی و نگذارد قدمی مگر آنکه بنویسد حق تعالی برای او حجّه و عمره

و در بعضی روایاتست که غسل کن از فرات از موضعی که برابر قبر آن حضرت واقع شود و خوبست چنانکه از بعضی روایات استفاده می شود چون به فرات برسد صد مرتبه اَللّه اَکْبَرُ و صَد مرتبه لا اِلهَ اِلَّا اللّهُ و صد مرتبه صلوات بر پیغمبر و آل

آن حضرت بفرستد

نهم

چون خواستی داخل حایر مقدس شوی از دری که در جانب مشرق واقع است داخل شو چنانکه حضرت صادق علیه السلام به یوسف کناسّی فرمودند

دهم

در روایت ابن قولویه است که حضرت صادق علیه السلام به مفضّل بن عمر فرمود که:

ای مفضّل چون برسی به قبر امام حسین علیه السلام بر در روضه بایست و این کلمات را بخوان که تو را به هر کلمه نصیبی از رحمت الهی خواهد بود:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ آدَمَ صِفْوَهِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ نُوحٍ نَبِی اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ اِبْراهیمَ خَلیلِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُوسی کَلیمِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ عیسی رُوحِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُحَمَّدٍ حَبیبِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ عَلِی وَصِی رَسُولِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وَارِثَ الْحَسَنِ الرَّضِی،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ فاطِمَهَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الشَّهیدُ الصِّدّیقُ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الْوَصِی الْبآرُّ التَّقِی،

اَلسَّلامُ عَلَی الْاَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنآئِکَ، وَاَناخَتْ بِرَحْلِکَ،

اَلسَّلامُ علی مَلائِکَهِ اللَّهِ الْمُحْدِقینَ بِکَ

اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَ آتَیتَ الزَّکاهَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَیتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصاً حَتّی اَتیکَ الْیقینُ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ.

پس به سوی قبر روانه می شوی و به هر قـدمی که برمی داری یا می گذاری مثل ثواب کسـی داری، که در خون خود دست و پا زده باشد در راه خدا پس چون به نزدیک قبر برسی دست بر قبر بمال و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّهَ اللَّهِ فی اَرْضِهِ وَ سَمائِهِ

پس می روی و متوجه نماز می شوی و به هر رکعت که می کنی نزدآن حضـرت مثل ثواب کسـی داری که حـج و عمره هزار مرتبه کرده باشد و هزار بنده

آزاد کرده باشد و هزار مرتبه از برای خدا به جهاد ایستاده باشد با پیغمبر مرسل الخبر

یازدهم

از ابوسعید مدائنی منقولست که گفت رفتم به خدمت حضرت صادق علیه السلام و پرسیدم که بروم به زیارت قبر حسین علیه السلام فرمود بلی برو به زیارت قبر حسین علیه السلام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله نیکترین نیکان و پاکیزه ترین پاکیزگان و نیکوکارترین نیکوکاران و چون آن حضرت را زیارت کنی نزد سر آن حضرت هزار مرتبه تسبیح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بخوان و نزد پاهای آن حضرت هزار مرتبه تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام را بخوان پس نزد آن حضرت دو رکعت نماز بکن و در آن دو رکعت سوره یس و الرّحمن بخوان پس چون چنین کنی ثواب عظیم از برای تو خواهد بود گفتم فدای تو شوم تسبیح علی و فاطمه علیهما السلام را به من بیاموز فرمود بلی ای ابوسعید تسبیح علی علیه السلام این است:

سُبْحانَ الَّذی لا تَنْفَدُ خَزآئِنُهُ، سُبْحانَ الَّذی لا تَبیدُ مَعالِمُهُ، سُبْحانَ الَّذی لا یفْنی ما عِنْدَهُ، سُبْحانَ الَّذی لا یشْرِکُ اَحَداً فی حُکْمِهِ، سُبْحانَ الَّذی لَا اضْمِحْلالَ لِفَخْرِهِ، سُبْحانَ الَّذی لَا انْقِطاعَ لِمُدَّتِهِ، سُبْحانَ الَّذی لا اِلهَ غَیرُهُ،

و تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام این است:

سُبْحانَ ذِی الْجَلالِ الْباذِخِ الْعَظیمِ،

سُبْحانَ ذِی الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُنیفِ،

سُبْحانَ ذِی الْمُلْكِ الْفاخِرِ الْقَدیمِ،

سُبْحانَ ذِی الْبَهْجَهِ وَ الْجَمالِ،

سُبْحانَ مَنْ تَرَدّی بِالنُّورِ وَ الْوَقارِ،

سُبْحانَ مَنْ یری اَثَرَ النَّمْلِ فِی الصَّفا، وَ وَقْعَ الطَّیرِ فِی الْهَوآءِ.

دوازدهم

آنکه نماز فریضه و نافله را نزد قبر امام حسین علیه السلام بجا آورد زیرا که نماز نزد آن حضرت مقبولست سید بن طاووس گفته که جدّ و جهد کن که از تو فوت نشود فریضه و نافله در حایر شریف همانا روایت شده که:

نماز واجبی نزد آن حضرت برابر است با

حجّ و نماز نافله با عمره

مؤلف گوید که در روایت مفضّل گذشت ثواب بسیاری برای نماز در حایر شریف و در روایت معتبری از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که زیارت کند آن حضرت را و دو رکعت نماز یا چهار رکعت نزد آن حضرت بکند ثواب حجّ و عمره برای او نوشته شود و آنچه از اخبار ظاهر می شود آن است که نماز زیارت و غیر آن را در عقب قبر آن حضرت و در بالا سر کردن هر دو خوبست و اگر در بالا سر کند عقبتر بایستد که محاذی اصل قبر مقدّس نباشد و در روایت ابوحمزه ثمالی است از حضرت صادق علیه السلام که در نزد سر آن حضرت دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اوّل سوره حمد و سوره یس بخوان و در رکعت دوّم سوره حمد و سوره الرّحمن بخوان و اگر خواهی در پشت قبر نماز را بکن و در بالای سر بهتر است و چون فارغ شوی نماز کن آنچه خواهی و امّا این دو رکعت نماز زیارت ناچار است نزد هر قبری که زیارت کنند و ابن قولویه از حضرت باقرعلیه السلام روایت کرده که:

به شخصی فرمود ای فلان چه مانعست تو را که هرگاه حاجتی برای تو رُوی دهد بروی نزد قبر حسین صلوات اللّه علیه و چهار رکعت نماز گذاری نزد او و پس حاجت خود را بطلبی به درستی که نماز فریضه نزد آن حضرت معادلست با حجّ و نماز نافله معادلست با عمره

سیزدهم

بدان که عمده اعمال در روضه مطهّره امام حسین علیه السلام دعاء است زیرا که اجابت دعا

در تحت آن قبّه سامیه یکی از چیزهائی است که در عوض شهادت، حقّ تعالی به آن حضرت لطف فرموده و زائر باید آن را غنیمت دانسته در تضرّع و انابه و توبه و عرض حاجات کوتاهی نکند و در طی زیارات آن حضرت ادعیه بسیاری با مضامین عالیه وارد شده و اگر بنای اختصار نبود من چند دعائی در اینجا ذکر می کردم و بهتر آن است که از دعاهای صحیفه کامله آنچه تواند بخواند که بهترین دعاها است و ما در اواخر این باب بعد از زیارات جامعه دعائی نقل کنیم که در همه حرمهای شریفه خوانده شود [و بدان که در ملحقات این کتاب دعائی ذکر می شود که جامع ترین دعاها است که در روضات ائمه علیهم السلام خوانده می شود، از آن غفلت نکنی. «منه»] و به جهت آنکه این محلّ را خالی نگذاریم این دعای مختصر را که در ضمن یکی از زیارات نقل شده ذکر می کنیم و آن دعا این است که می گوئی در آن حرم شریف در حالی که دستها را به سوی آسمان بلند کرده باشی:

اَللّٰهُمَّ قَدْ تَری مَکانی، وَ تَسْمَعُ کَلامی وَ تَری مَقامی، وَ تَضَرُّعی وَ مَلاذی بِقَبْرِ حُجَّتِکَ وَابْنِ نَبِیکَ، وَ قَدْ عَلِمْتَ یا سَیِدی حَوائِجی، وَ لا یخْفی عَلَیکَ حالی، وَ قَدْ تَوَجَّهْتُ اِلَیکَ بِابْنِ رَسُولِکَ وَ حُجَّتِکَ وَ اَمینِکَ، وَ قَدْ اَتَیتُکَ مُتَقَرِّباً بِهِ اِلَیکَ وَ اِلی رَسُولِکَ، فَاجْعَلْنی بِهِ عِنْدَکَ وَجیهاً فِی الدُّنْیا وَ الْأخِرَهِ و من الْمُقَرَّبینَ، وَ اَعْطِنی بِزِیارَتی اَمَلی، وَ هَبْ لی مُنای، وَ تَفَضَّلْ عَلی بِشَهْوَتی وَ رَغْبَتی، وَ اقْضِ لی حَوآئِجی، وَ لا تَرُدَّنی

خآئِباً وَ لا تَقْطَعْ رَجآئی، وَ لا تُخَیبْ دُعآئی، وَ عَرِّفْنِی الْاَجابَهَ فی جَمیعِ ما دَعَوْتُکَ، مِنْ اَمْرِ الدّینِ وَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ، وَ اجْعَلْنی مِنْ عِبادِکَ الَّذینَ صَرَفْتَ عَنْهُمُ الْبَلایا وَ الْاَمْراضَ، وَ الْفِتَنَ وَ الْاَعْراضَ، مِنَ الَّذینَ تُحْییهِمْ فی عافِیهٍ، وَ تُمیتُهُمْ فی عافِیهٍ، وَ تُدْخِلُهُمُ الْجَنَّهَ فی عافِیهٍ، وَ تُجیرُهُمْ مِنَ النّارِ فی عافِیهٍ، وَ وَفِّقْ لی بِمَنٍّ مِنْکَ صَلاحَ ما اُؤَمِّلُ فی نَفْسی، وَ اَهْلی وَ وُلْدی وَ اِخْوانی و مالی، وَ جَمیعِ ما اَنْعَمْتَ بِهِ عَلَی یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

چهاردهم

از جمله اعمال در حرم امام حسین علیه السلام صلوات فرستادن بر آن حضرت است و روایت شده که:

می ایستی پشت سر نزد کتف شریف آن حضرت و صلوات می فرستی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر حسین صلوات اللّه علیه

و سید بن طاووس در مصباح الزّائرین صلوات را برای آن حضرت در ضمن یکی از زیارات نقل کرده:

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ صَلِّ عَلَی الْحُسَینِ الْمَظْلُومِ الشَّهیدِ، قَتیلِ الْعَبَراتِ، وَ اَسیرِ الْکُرُباتِ، صَلوهً نامِیهً زاکِیهً مُبارَکَهً، یصْعَدُ اَوَّلُها وَ لا ینْفَدُ آخِرُها، اَفْضَلَ ما صَلَّیتَ علی [اَحَدٍ مِنْ] اَوْلادِ الْاَنْبیآءِ وَ الْمُرْسَلینَ، یا رَبَّ الْعالَمینَ،

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی الْإمامِ الشَّهیدِ الْمَقْتُولِ الْمَظْلُومِ الْمَخْذُولِ وَ السَّیدِ الْقآئِدِ، وَ الْعابِدِ الزّاهِدِ، وَ الْوَصِی الْخَلیفَهِ، الْإمامِ الصِّدّیقِ، الطُّهْرِ الطّاهِرِ الطَّیبِ الْمُبارَکِ، [وَ]الرَّضِی الْمَرْضِی، وَ التَّقِی الْهادِی الْمَهْدِی، الزّاهِدِ الذّائِدِ، الْمُجاهِدِ الْعالِمِ اِمامِ الْهُدی، سِبْطِ الرَّسُولِ، وَ قُرَّهِ عَینِ الْبَتُولِ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ و آله وَ سَلَّمَ،

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی سَیدی وَ مَوْلای، کَما عَمِلَ بِطاعَتِکَ وَ نَهی عَنْ مَعْصِیتِکَ، وَ بالَغَ فی رِضْوانِکَ، وَ اَقْبَلَ عَلی ایمانِکَ، غَیرَ قابِلٍ فیکَ

عُذْراً، سِرّاً وَ عَلانِيَهً، يدْعُو الْعِبادَ اِلَيکَ، وَ يدُلُّهُمْ عَلَيکَ، وَ قامَ بَينَ يدَيکَ يهْدِمُ الْجَوْرَ بِالصَّوابِ، وَ يحْيى السُّنَّهَ بِالْكِتابِ، فَعاشَ فى رِضْوانِکَ مَكْدُوداً، وَ مَضى عَلى طاعَتِکَ وَ فى اَوْلِيآئِکَ مَكْدُوحاً، وَ قَضى اِلَيکَ مَفْقُوداً، لَمْ يعْصِکَ فى لَيلٍ وَ لا نَهارٍ، بَلْ جاهَدَ فيکَ الْمُنافِقينَ وَ الْكُفَّارَ،

اَللّهُمَّ فَاجْزِهِ خَيرَ جَزآءِ الصَّادِقينَ الأَبْرارِ، وَ ضاعِفْ عَلَيهِمُ الْعَذابَ، وَ لِقاتِليهِ الْعِقابَ، فَقَدْ قاتَلَ كَريماً، وَ قُتِلَ مَظْلُوماً، وَ مَضى مَرْحُوماً، يقُولُ اَنَا ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدٍ، وَ ابْنُ مَنْ زَكّى وَ عَبَدَ، فَقَتَلُوهُ بِالْعَمْدِ الْمُعْتَمَدِ، قَتَلُوهُ عَلَى الْأيمانِ، وَ اَطاعُوا فى قَتْلِهِ الشَّيطانَ، وَ لَمْ يراقِبُوا فيهِ الرَّحْمنَ

اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلى سَيدى وَ مَوْلاى، صَلوهً تَرْفَعُ بِها ذِكْرَهُ، وَ تُظْهِرُ بِها اَمْرَهُ، وَ تُعَجِّلُ بِها نَصْرَهُ، وَ اخْصُصْهُ بِاَفْضَلِ قِسَمِ الْفَضآئِلِ يوْمَ الْقِيمَهِ، وَ زِدْهُ شَرَفاً فى اَعْلى عِلِّيينَ، وَ بَلِّغْهُ اَعْلى شَرَفِ الْمُكَرَّمينَ، وَ ارْفَعْهُ مِنْ شَرَفِ رَحْمَتِکَ فى شَرَفِ الْمُقَرَّبينَ فى الرَّفيعِ الأَعْلى، وَ بَلِّغْهُ الْوَسيلَهَ وَ الْمَنْزِلَهَ الْجَليلَهَ، وَ الْفَضْلَ وَ الْفَضيلَهَ، وَ الْكَرامَهَ الْجَزيلَهَ

اَللّهُمَّ فَاجْزِهِ عَنّا اَفْضَلَ ما جازَيتَ اِماماً عَنْ رَعِيتِهِ، وَ صَلِّ عَلى سَيدى و مَوْلاى، كُلَّما ذُكِرَ وَ كُلَّما لَمْ يذْكَرْ، يا سَيدى و مَوْلاى، اَدْخِلْنى فى حِزْبِکَ وَ زُمْرَتِکَ، وَ اسْتَوْهِبْنى مِنْ رَبِّکَ وَ رَبّى، فَاِنَّ لَکَ عِنْدَ اللَّهِ جاهاً وَ قَدْراً وَ مَنْزِلَهً رَفيعَهً، اِنْ سَئَلْتَ اُعْطيتَ، و آن شَفَعْتَ شُفِّعْتَ، اَللَّهَ اللَّهَ فى عَبْدِکَ وَ مَوْلاکَ، لا تُخَلِّنى عِنْدَ الشَّدآئِدِ وَ الأَهْوالِ لِسُوءِ عَمَلى، وَ قَبيحِ فِعْلى، وَ عَظيمِ جُرْمى، فَاِنَّکَ اَمَلى وَ رَجآئى وَ ثِقَتى وَ مُعْتَمَدى، وَ وَسيلَتى اِلى اللَّهِ رَبّى وَ رَبِّکَ، لَمْ يتَوَسَّلِ الْمُتَوَسِّلُونَ اِلَى اللَّهِ بِوَسيلَهٍ هِى اَعْظَمُ حَقّاً،

وَ لا اَوْجَبُ حُرْمَهً، وَ لا اَجَلَّ قَدْراً عِنْدَهُ مِنْکَمْ اَهْلَ الْبیتِ، لا خَلَّفَنِی اللَّهُ عَنْکَمْ بِذُنُوبی، وَ جَمَعَنی وَ اِیاکُمْ فی جَنَّهِ عَدْنٍ الَّتی اَعَدَّها لَکُمْ وَ لِأَوْلِیآئِکُمْ، اِنَّهُ خَیرُ الْغافِرینَ، وَ اَرْحَمُ الرَّاحِمینَ،

اَللّهُمَّ اَبْلِغْ سَیدی وَ مَوْلای تَحِیهً کَثیرَهً و سلاماً، وَ ارْدُدْ عَلَینا مِنْهُ السَّلامَ، اِنَّکَ جَوادٌ کَریمٌ، وَ صَلِّ عَلَیهِ کُلَّما ذُکِرَ السَّلامُ، وَ کُلَّما لَمْ یذْکَرْ، یا رَبَّ الْعالَمینَ. *

مؤلف گوید که ما آن زیارت را در اعمال روز عاشورا نقل کردیم و در اواخر باب صلواتی بر حجج طاهره علیهم السلام نقل خواهیم کرد که صلوات مختصری بر امام حسین علیه السلام نیز در آن مندرج خواهد بود و خواندن آن را نیز ترک مکن

پانزدهم

از جمله اعمال این روضه منوّره دعای مظلومست بر ظالم یعنی سزاوار است از برای کسی که از ظلم ظالمی مضطّر شده باشد این دعا را در آن حرم منوّر بخوانـد و دعا چنان است که شیخ الطّائفه رحمه الله در مصباح متهجّد در اعمال جمعه ذکر نموده فرموده مستحب است دعای مظلوم را نزد قبر ابی عبداللّه الحسین علیه السلام بخوانند و آن دعا این است:

اَللّهُمَّ اِنّی اَعْتَزُّ بِدینِکَ وَ اَکْرُمُ بِهِدایتِکَ، وَ فُلانٌ یذِلُّنی بِشَرِّهِ، وَ یهینُنی بِاَذِیتِهِ، وَ یعیبُنی بِوَلآءِ اَوْلِیآئِکَ، وَ یبْهَتُنی بِدَعْواهُ، وَ قَدْ جِئْتُ اِلی مَوْضِعِ الدُّعآءِ، وَ ضَمآنِکَ الْاِجابَهَ،

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَعْدِنی عَلَیهِ السَّاعَهَ السَّاعَهَ.

پس خود را بر قبر بیندازد و بگوید:

مَوْلای اِمامی مَظْلُومٌ، اسْتَعْدی عَلی ظالِمِهِ النَّصْرَ النَّصْرَ آنقدر مکرّر کند النَّصْرَ را تا نفس منقطع شود

شانزدهم

از جمله اعمال در آن حرم دعائی است که ابن فهد رحمه الله در عُدَّه الدّاعی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که:

فرمودند هر که از برای او حاجتی باشد به سوی خداوند عزّوجل پس بایستد در نزد سر امام حسین علیه السلام و بگوید:

یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ

اَشْهَدُ اَنَّکَ تَشْهَدُ مَقامی وَ تَسْمَعُ کَلامی، وَ اَنَّکَ حَی عِنْدَ رَبِّکَ تُرْزَقُ، فَاسْئَلْ رَبَّکَ وَ رَبّی فی قَضآءِ حَوآئِجی .

به درستی که حاجت او برآورده می شود انشاء اللّه تعالی

هفدهم

از جمله اعمال دو رکعت نماز است در آن حرم مطهّر نزد سر مقدّس با سوره الرّحمن و سوره تبارک سید بن طاووس روایت کرده که:

هر که این نماز را بخواند خداوند منان می نویسد برای او بیست و پنج حجّه مقبوله مبروره که با رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمل آورده باشد

هیجدهم

از جمله اعمال در آن قبّه سامیه استخاره است و کیفیت آن چنانست که علامه مجلسی رحمه الله نقل نموده و اصل روایت از کتاب قرب الأسناد حمیری است فرموده به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر بنده ای که در امری از امور صد مرتبه طلب خیر از خداوند عالمیان بکند که بایستد نزد سَر حضرت امام حسین علیه السلام «وَ الحمدُ للّه وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ وَ سُبْحانَ اللَّهِ» بگوید وخدا را به بزرگواری یاد کند و حمد و ثنای خدا بگوید چنانچه سزاوار او است و صد مرتبه طلب خیر از خدا بکند البته حق تعالی آنچه خیر او است در آن امر به او می نماید و پیش او می آورد و موافق روایات دیگر طلب خیر به این نحو می کند که صد مرتبه می گوید

اَسْتَخیرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ خِیرَةً فی عافِیهٍ

نوزدهم

شیخ اجل کامل ابوالقاسم جعفربن قولویه قمی رحمه الله روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود هرگاه زیارت کردید حضرت ابو عبداللّه علیه السلام را ملازمت کنید سکوت را مگر از خیر و به درستی که ملائکه شب و روز از حفظه حاضر می شوند نزد ملائکه که در حائرند و مصافحه می کنند با ایشان ملائکه که در حائرند جواب نمی دهند ایشان را از شدّت گریستن و پیوسته مشغول گریه و زاری هستند مگر در وقت زوال شمس و وقت طلوع فجر که در این دو وقت ساکت می شوند پس ملائکه حفظه منتظر می شوند تا ظهر شود وتا فجر ظاهر شود که در این دو وقت با ایشان

تکلّم می نماینـد و ایشـان سؤال می نماینـد از چیزهائی از امر آسـمان و امّا مابین این دو وقت ملائکه حائر نطق نمی کننـد و از دعا و گریستن آرام نمی گیرند و نیز از آن حضرت روایت کرده که:

حق تعالی چهار هزار ملک را موکل کرده است به قبر امام حسـین علیه السـلام ژولیده مو و گردآلود به هیأت اصحاب مصیبت می گریند بر آن حضـرت از طلوع صبح تا ظهر و چون ظهر می شود چهار هزار ملک فرود می آیند و آن چهار هزار ملک بالا می رونـد پس پیوسـته گریه می کننـد تا طلوع صـبح و احادیث به این مضـمون بسـیار است و از این روایات ظاهر می شود که گریسـتن بر آن حضرت در آن حرم مطهّر محبوب بلکه شایسته است که شمرده شود از اعمال آن بقعه مبارکه که بیت الاحزان شیعیان است گریسـتن و مرثیه خواندن برای آن حضـرت و از حدیثی که مروی از صـفوان از حضـرت صادق علیه السلام است مسـتفاد می شود که تضرّع ملائکه در درگاه خدا در لعنت کردن بر قاتلان امیرالمؤمنین و بر قاتلان امام حسین علیهما السلام و نوحه کردن جِنیان بر ایشان و گریه کردن ملائکه که در دور ضریح امام حسین علیه السلام اند و بسیاری اندوه ایشان به نحوی است که اگر کسی آنها را بشنود خوردن و آشامیدن و خواب کردن بر او گوارا نخواهد بود

و در حدیث عبداللّه بن حمّاد بصـری است که حضـرت صادق علیه السـلام به او فرمود به من خبر رسـیده که گروهی می آیند نزد قبر حسین علیه السلام از اطراف کوفه و

مردمانی از غیر ایشان و زنانی که برای آن حضرت نوحه گری می کننـد و این درنیمه ماه شـعبان است پس بعضـی قرائت می کننـد و بعضـی قصّه می خوانند یعنی کیفیت شـهادت و سائر مصائب را ذکر می نمایند و پاره ای نوحه گری می کنند و برخی مرثیه می خوانند پس گفتم آری فدایت شوم من مشاهده کرده ام پاره ای از آنچه بیان فرمودی پس فرمود:

حَمد خداوندی را که قرارداد در میان مردم کسانی را که به نزد ما می آیند و ما را مدح می کنند و مرثیه می خوانند برای ما و قرار داد دشـمن ما را کسانی که طعنه می زننـد بر ایشان از خویشان ما یا از غیر ایشان و تهدیـد می نمایند ایشان را و زشت می شمارنـد کارهای ایشان را و در صـدر همین حـدیث است که هر که به زیارت او می رود بر او می گرید و هر که به زیارت او نمی رود بر مصـیبت او اندوهناک می باشد و دلش می سوزد هر که او را به یاد می آورد و ترحّم می کند هر که نظر می کند به سوی قبر پسـرش در پایین پای او افتاده در بیابانی که خویشی و دوستی نزد او نیست و حقّ او را غصب کردند و جمع شدند جمعی از کافران و مرتـدّان از دین و یاوری یکـدیگر کردند تا او را کشـتند و در بیابان دفن نکرده انداختند و منع کردند از او آب فراتی را که سگان می خوردند و ضایع کردند حقّ رسول خدا صلی الله علیه و آله را و وصیتی را که در حقّ

او و اهلبیتش کرده بود و نیز ابن قولویه روایت کرده از حارث اَعْوَر که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود پدر و مادرم فدای حسین شهید در پشت کوفه به خدا قسم گویا می بینم جانوران دشتی را از هر نوعی که گردنها را کشیده اند بر قبر او و بر او گریه می کنند شب را تا صباح «فَاِذا کانَ کَذلِکَ فَاِیاکُمْ وَالْجَفاءَ» و اخبار دراین باب بسیار است

بیستم

سید بن طاوس رحمه الله فرموده که مستحب است آدمی را که هر وقت از زیارت آن حضرت فارغ شود و خواهد که از روضه مقدسه بیرون رود خود را به ضریح بچسباند و ببوسد و بگوید:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا مَوْلای،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّهَ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا صَفْوَهَ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا خالِصَهَ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا قَتیلَ الظَّمآءِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا غَریبَ الْغُرَبآءِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ سَلامَ مُوَدِّعٍ لا سَئِمٍ وَ لا قالٍ، فَاِنْ اَمْضِ فَلا عَنْ مَلالَهٍ، و آن اُقِمْ فَلا عَنْ سُوءِ ظَنٍ بِما وَ عَدَ اللَّهُ الصَّابِرینَ، لا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی لِزِیارَتِکَ، وَ رَزَقَنِی اللَّهُ الْعَوْدَ اِلی مَشْهَدِکَ، وَ الْمَقامَ بِفِنآئِکَ، وَ الْقِیامَ فی حَرَمِکَ، وَ اِیاهُ اَسْئَلُ اَنْ یسْعِدَنی بِکُمْ، وَ یجْعَلَنی مَعَکُمْ فی الدُّنْیا وَالْأخِرَهِ.

کیفیت زیارت

کیفیت

در کیفیت زیارت حضرت سید الشهداءعلیه السلام و زیارت حضرت عباس قَدَّسَ اللَّه روحه است بدان که زیارات منقوله برای جناب امام حسین علیه السلام بر دو قسم است یکی مطلقه که مُقَیدْ به وقتی نیست و دیگری مَخْصوصه که عَکْس آنست و بیاید ذکر این زیارات در ضمن سه مطلب

زیارات مُطْلَقه

مقصد اول در زیارات مُطْلَقه حضرت امام حسین علیه السلام است و آنها بسیار است و ما در اینجا به ذکر چند زیارت از آنها اکتفا می کنیم.

زیارت اوّل

شیخ کلینی در کافی به سند خود روایت کرده از حسین بن ثُوَیر که گفت من و یونس بن ظَبْیان و مفضّل بن عمرو ابوسلمه سرّاج نشسته بودیم نزد حضرت ابی عبداللّه جعفر بن محمّد علیهما السلام و سخنگو در میان ما یونس بود که سنّش از همه ما بزرگتر بود پس به حضرت عرض کرد فدایت شوم من حاضر می شوم در مجلس این قوم یعنی اولاد عبّاس پس چه بگویم فرمود هرگاه حاضر شدی و ما را به یاد آوردی پس بگو «اَللّٰهُمَّ اَرِنَا الرَّخاءَ وَ السُّرُورَ» که آنچه می خواهی از ثواب یا رجوع در رجعت خواهی دریافت گفت گفتم فدایت شوم من بسیار شود که امام حسین علیه السلام را یاد کنم پس در آن وقت چه بگویم فرمود که:

سه مرتبه بگو صَلَّی اللَّهُ عَلَیکَ [یا] اَبا عَبْدِ اللَّهِ که سلام می رسد به آن حضرت از نزدیک و دور پس حضرت فرمود زمانی که حضرت ابوعبداللّه الحسین علیه السلام شهید شد گریه کرد بر آن حضرت آسمانهای هفتگانه و هفت زمین و آنچه در آنها و آنچه در مابین آنها است و هر که در بهشت و در آتش است از مخلوق پروردگار ما و آنچه دیده می شود و آنچه دیده نمی شود همه گریستند بر ابی عبداللّه الحسین علیه السلام مگر سه چیز که گریه نکرد بر آن حضرت گفتم فدایت شوم آن سه چیز کدامست، فرمود:

نگریست بر آن حضرت

بصره و نه دمشق و نه آل عثمان گفتم فدای تو شوم می خواهم به زیارت آن حضرت بروم پس چه بگویم و چه بکنم فرمود:

چون به زیـارت آن حضـرت روی پس غسل کن در کنار فرات پس بپوش جامه های پاک خود را پس با پای برهنه روانه شـو پس به درستی که تو در حرمی هستی از حرمهای خـدا و حرم رسول خدا و بسـیار بگو در وقت رفتن «اَللّٰهُ اَکْبَرُ وَلا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ سُبْحانَ اللّٰهِ» و هر ذکری که متضـمّن تمجید و تعظیم حق تعالی باشد و صـلوات بفرست بر محمّد و اهلبیت او تا آنکه برسـی به در حائر پس بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّهَ اللّٰهِ وَ ابْنَ حُجَّتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا مَلائِکَهَ اللّٰهِ وَ زُوَّارَ قَبْرِ ابْنِ نَبِی اللّٰهِ.

پس ده گـام بردار پس بایست و سـی مرتبه بگو اَللّٰهُ اَکْبَرُ پس برو به جانب قبر از پیش رو و مقابل کن روی خود را با روی آن حضرت و قرار ده قبله را ما بین دو کتف خود یعنی پشت به قبله باش پس بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّهَ اللّٰهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا قَتیلَ اللّٰهِ وَابْنَ قَتیلِهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا ثارَ اللّٰهِ وَابْنَ ثارِهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وِتْرَ اللّٰهِ الْمَوْتُورَ فِی السَّمواتِ وَالْأَرْضِ

اَشْـهَدُ اَنَّ دَمَکَ سَکَنَ فِی الْخُلْدِ، وَاقْشَعَرَّتْ لَهُ اَظِلَّهُ الْعَرْشِ، وَبَکی لَهُ جَمیعُ الْخَلایقِ، وَبَکَتْ لَهُ السَّمواتُ السَّبْعُ وَالْأَرَضُونَ السَّبْعُ و ما فیهِنَّ و ما بَینَهُنَّ، و من یَتَقَلَّبُ فی الْجَنَّهِ وَالنَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنا، و ما یری و ما لا یری،

اَشْهَدُ اَ نَّکَ حُجَّهُاللّٰهِ وَابْنُ حُجَّتِهِ،

وَ اَشْهَدُ اَ نَّکَ قَتیلُ اللّٰهِ وابْنُ قَتیلِهِ،

وَ اَشْهَدُ اَ نَّکَ ثارُ اللّٰهِ وَ ابْنُ

ثارِهِ،

وَ اَشْهَدُ اَ نَّکَ وِتْرُ اللّهِ الْمَوْتُورُ فِی السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ،

وَ اَشْهَدُ اَ نَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ وَفَیتَ وَ اَوْفَیتَ، وَ جاهَدْتَ فی سَبیلِ اللّهِ، وَ مَضَیتَ لِلَّذی کُنْتَ عَلَیهِ شَهیداً وَ مُسْتَشْهِداً، وَ شاهِداً وَ مَشْهُوداً، اَنَا عَبْدُاللّهِ وَ مَوْلاکَ وَ فی طاعَتِکَ، وَ الْوافِدُ اِلَیکَ، اَلْتَمِسُ کَمالَ الْمَنْزِلَهِ عِنْدَ اللّهِ، وَ ثَباتَ الْقَدَمِ فِی الْهِجْرَهِ اِلَیکَ، وَ السَّبیلَ الَّذی لا یخْتَلِجُ دوُنَکَ مِنَ الدُّخُولِ فی کِفالَتِکَ الَّتی اُمِرْتَ بِها، مَنْ اَرادَ اللّهَ بَدَءَ بِکُمْ، بِکُمْ یبَینُ اللّهُ الْکَذِبَ،

وَ بِکُمْ یباعِدُ اللّهُ الزَّمانَ الْکَلِبَ،

وَ بِکُمْ فَتَحَ اللّهُ،

وَ بِکُمْ یخْتِمُ اللّهُ،

وَ بِکُمْ یمْحُو ما یشآءُ وَ یثْبِتُ،

وَ بِکُمْ یفُکُّ الذُّلَّ مِنْ رِقابِنا،

وَ بِکُمْ یدْرِکُ اللّهُ تِرَهَ کُلِّ مُؤْمِنٍ یطْلَبُ بِها،

وَ بِکُمْ تُنْبِتُ الْأَرْضُ اَشْجارَها،

وَ بِکُمْ تُخْرِجُ الْأَرْضُ ثِمارَها،

وَ بِکُمْ تُنْزِلُ السَّمآءُ قَطْرَها وَ رِزْقَها،

وَ بِکُمْ یکْشِفُ اللّهُ الْکَرْبَ،

وَ بِکُمْ ینَزِّلُ اللّهُ الْغَیثَ،

وَ بِکُمْ تُسَبِّحُ الْأَرْضُ الَّتی تَحْمِلُ اَبْدانَکُمْ، وَ تَسْتَقِرُّ جِبالُها عَنْ مَراسیها،

اِرادَهُ الرَّبِّ فی مَقادیرِ اُمُورِهِ تَهْبِطُ اِلَیکُمْ، وَ تَصْدُرُ مِنْ بُیوتِکُمْ، وَ الصَّادِرُ عَمَّا فُصِّلَ مِنْ اَحْکامِ الْعِبادِ، لُعِنَتْ اُمَّهٌ قَتَلَتْکُمْ، وَ اُمَّهٌ خالَفَتْکُمْ وَ اُمَّهٌ جَحَدَتْ وَلایتَکُمْ، وَ اُمَّهٌ ظاهَرَتْ عَلَیکُمْ، وَ اُمَّهٌ شَهِدَتْ وَ لَمْ تُسْتَشْهَدْ، اَلْحَمْدُ للّهِ الَّذی جَعَلَ النَّارَ مَاْویهُمْ، وَ بِئْسَ وِرْدُ الْوارِدینَ، وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ، وَ الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعالَمینَ

پس بگو سه مرتبه:

وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ پس سه مرتبه بگو:

اَنَا اِلَی اللَّهِ مِمَّنْ خالَفَکَ بَری ءٌ.

پس بر می خیزی می روی نزد قبر فرزند آن حضرت علی بن الحسین علیه السلام که در نزد پای پدرش مدفون است

پس می گوئی:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، اَلسَّلامُ

عَلَیکَ یا بْنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ خَدیجَهَ وَ فاطِمَهَ صَلَّی اللَّهُ، عَلَیکَ صَلّی اللَّهُ عَلَیکَ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیکَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَکَ می گوئی این را سه مرتبه و سه مرتبه اِنّا اِلَی اللَّهِ مِنْهُمْ بَری ءٌ، پس بر می خیزی و اشاره می کنی به دست خود به سوی شهداء رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ و می گوئی:

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ، اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ، اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ، فُزْتُمْ وَاللَّهِ، فُزْتُمْ وَ اللَّهِ، فُزْتُمْ وَاللَّهِ، فَلَیتَ اَنّی مَعَکُمْ فَاَفُوزَ فَوْزاً عَظیماً.

پس برمی گردی و می گردانی قبر ابوعبداللّه علیه السلام را مقابل خود یعنی پشت قبر مطهّر می ایستی و شش رکعت نماز می گذاری و چون چنین کردی زیارتت تمام شد پس اگر خواستی برگردی برگرد مؤلّف گوید که شیخ طوسی در تهذیب و صدوق در کتاب مَنْ لا یحْضُرُهُ الفقیه نیز این زیارت را نقل فرموده اند و شیخ صدوق فرموده که من در کتاب مزار و مقتل انواعی از زیارات نقل کردم و برای این کتاب این زیارت را اختیار کردم زیرا که آن به اعتبار روایت اصحّ زیارتست نزد من و همین زیارت شریف ما را کافی و وافیست انتهی.

زیارت دویم

شیخ کلینی روایت کرده از امام علی نقی علیه السلام که فرمود می گوئی نزد حسین علیه السلام:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یااَبا عَبْدِاللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یاحُجَّهَاللَّهِ فی اَرْضِهِ، وَ شاهِدَهُ عَلی خَلْقِهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ عَلی الْمُرْتَضی،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ فاطِمَهَ الزَّهْرآءِ،

اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَ آتَیتَ الزَّکاهَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَیتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ جاهَدْتَ فی سَبیلِ اللَّهِ حَتّی اَتاکَ الْیقینُ، فَصَلَّی اللَّهُ عَلَیکَ حَیاً وَ مَیتاً.

پس گونه راست رُو را بر

قبر بگذار و بگو:

اَشْهَدُ اَنَّکَ عَلی بَیِنَهٍ مِنْ رَبِّکَ، جِئْتُ مُقِرّاً بِالذُّنُوبِ، لِتَشْفَعَ لی عِنْدَ رَبِّکَ یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

پس یاد کن ائمه علیهم السلام را به نامهای ایشان یک یک و

بگو اَشْهَدُ اَنَّکُمْ حُجَجُ اللَّهِ*پس بگو:

اُکْتُبْ لی عِنْدَکَ میثاقاً وَ عَهْداً، اِنّی اَتَیْتُکَ مُجَدِّداً الْمیثاقَ، فَاشْهَدْ لی عِنْدَ رَبِّکَ اِنَّکَ اَنْتَ الشّاهِدُ.

زیارت سیم

زیارت مختصری است که سید بن طاووس در مزار نقل کرده و در آن فضل بسیار است فرموده به حذف اسناد از جابر جعفی از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود به جابر چه مقدار مسافت است بین شما و بین قبر حسین علیه السلام گفت گفتم یک روز و بعض روز فرمود زیارت می کنی آن حضرت را گفتم بلی فرمود آیا خشنود نکنم تو را آیا بشارت ندهم تو را به ثواب ایشان گفتم بلی فدایت شوم فرمود به درستی که مردی از شما که مهیا می شود برای زیارت او مژده دهند اهل آسمانها یکدیگر را و چون بیرون رود از منزلش سواره یا پیاده موکّل گرداند حق تعالی به او هزار ملک از ملائکه که صلوات بفرستند بر او تا برسد به قبر امام حسین علیه السلام پس حضرت صادق علیه السلام فرمود چون آمدی به سوی قبر حسین علیه السلام بایست بر در روضه و بگو این کلمات را که از برای تو خواهد بود مقابل هر کلمه از آن بهره ای از رحمت الهی گفت گفتم کدامست آن کلمات فدایت شوم فرمود می گوئی:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ آدَمَ صَفْوَهِ، اللَّهِ

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ نُوحٍ نَبِی اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ اِبْراهیمَ خَلیلِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ

مُوسى كَليمِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا وارِثَ عيسى رُوحِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا وارِثَ مُحَمَّدٍ سَيدِ رُسُلِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا وارِثَ عَلى اَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَ خَيرِ الْوَصِيينَ،

اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا وارِثَ الْحَسَنِ الرَّضِى، الطَّاهِرِ الرَّاضِى الْمَرْضِى،

اَلسَّلامُ عَلَيكَ اَيهَا الصِّدّيقُ الْأَكْبَرُ،

اَلسَّلامُ عَلَيكَ اَيهَا الْوَصِى الْبَرُّ التَّقِى،

اَلسَّلامُ عَلَيكَ وَ عَلى الْأَرْواحِ الَّتى حَلَّتْ بِفِنآئِكَ، وَ اَناخَتْ بِرَحْلِكَ،

اَلسَّلامُ عَلَيكَ وَ عَلَى الْمَلائِكَهِ الْحافّينَ بِكَ

اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَ آتَيتَ الزَّكاهَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَيتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ جاهَدْتَ الْمُلْحِدينَ، وَ عَبَدْتَ اللَّهَ حَتّى اَتيكَ الْيقينُ،

اَلسَّلامُ عَلَيكَ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ.

پس می روی به سوی قبر مطهّر و از برای تو خواهد بود به هر قدمی که برداری و بگذاری ثواب کسی که در راه خدا کشته شده و در خون خود می غلطد پس چون رسیدی نزد قبر و ایستادی دست خود را بر قبر بمال و بگو «اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا حُجَّهَ اللَّهِ فى اَرْضِهِ» پس برو به سوی نماز و از برای تو است به هر رکعتی که بجا آوری نزد آن حضرت مثل ثواب کسی که هزار حجّ و هزار عمره به جا آورده باشد و هزار بنده آزاد کرده باشد و مثل کسی که هزار موقف با پیغمبر مرسلی ایستاده باشد الخبر و گذشت این روایت به اختلاف کمی در آداب زیارت امام حسین علیه السلام

به روایت مُفَضَّلْ بْنِ عُمَرْ.

زیارت چهارم

از معاویه بن عمّار منقول است که به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که چون به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام بروم چه چیز بگویم فرمود که:

بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، رَحِمَکَ اللَّهُ یا اَبا

عَبْدِ اللَّهِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَکَ،

وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ شَرِکَ فی دَمِکَ،

وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ بَلَغَهُ ذلِکَ فَرَضِی بِهِ، اَ نَا اِلَی اللَّهِ مَنْ ذلِکَ بَری ءٌ

زیارت پنجم

به سند معتبر منقول است که حضرت امام موسی علیه السلام فرمود به ابراهیم بن ابی البلاد که چون به زیارت امام حسین علیه السلام می روی چه می گوئی گفت می گویم:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ

اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَ آتَیتَ الزَّکاهَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَیتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ دَعَوْتَ اِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ،

وَ اَشْهَدُ اَنَّ الَّذینَ سَفَکُوا دَمَکَ، وَ اسْتَحَلُّوا حُرْمَتَکَ مَلْعُونُونَ مُعَذَّبُونَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عیسَی بْنِ مَرْیمَ، ذلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یعْتَدُونَ

زیارت ششم

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که به عمّار ساباطی فرمود که:

چون برسی به قبر امام حسین علیه السلام بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِاللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا سَیدَ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّهِ، وَرَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ،

[اَلسَّلامُ عَلَیکَ] یامَنْ رِضاهُ مِنْ رِضَی الرَّحْمنِ، وَ سَخَطُهُ مِنْ سَخَطِ الرَّحْمنِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَمینَ اللَّهِ، وَ حُجَّهَ اللَّهِ، وَ بابَ اللَّهِ، وَ الدَّلیلَ عَلَی اللَّهِ، وَ الدَّاعِی اِلَی اللَّهِ،

اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ حَلَّلْتَ حَلالَ اللَّهِ، وَ حَرَّمْتَ حَرامَ اللَّهِ، وَ اَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَ آتَیتَ الزَّکاهَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَیتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ دَعَوْتَ اِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ،

وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ و من قُتِلَ مَعَکَ شُهَدآءٌ، اَحْیآءٌ عِنْدَ رَبِّکَمْ تُرْزَقُونَ،

وَ اَشْهَدُ اَنَّ قاتِلَکَ فِی النّارِ، اَدینُ اللّهَ بِالْبَرآئَهِ مِمَّنْ قَتَلَکَ، وَ مِمَّنْ قاتَلَکَ وَ شایَعَ عَلَیکَ، وَ مِمَّنْ جَمَعَ عَلَیکَ، وَ مِمَّنْ سَمِعَ صَوْتَکَ وَ لَمْ یعِنْکَ،

یا لَیتَنی کُنْتُ مَعَکُمْ فَاَفُوزَ فَوْزاً عَظیماً.

مؤلف گوید که این سه زیارت از مزار ابن قولویه منقولست.

زیارت هفتم

شیخ در مصباح روایت کرده از صفوان جمّال که گفت رخصت طلبیدم از حضرت صادق علیه السلام برای زیارت مولایمان حسین علیه السلام و استدعا کردم که ذکر کند برای من دستورالعملی در زیارت آن حضرت که به آن نحو رفتار بکنم فرمود ای صفوان روزه بدار سه روز پیش از حرکت خود و غسل کن در روز سیم پس جمع کن اهل و عیال خود را به نزد خود و بگو

«اَللّهُمَّ اِنّی اسْتَوْدِعُکَ الدُّعاءَ»

پس دعائی تعلیم او فرموده که بگوید در وقتی که به فرات برسد آنگاه فرموده پس غسل کن از فرات

به درستی که پـدرم خبر داد مرا از پـدرانش علیهم السـلام که رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود همانا این پسـر من حسـین کشـته خواهد شد بعد از من در کنار فرات پس هر که زیارت کند او را و غسل کند از فرات بریزد از او گناهان او مانند روزی که مادر او را متولّد کرده پس هرگاه غسل کنی در اثناء غسل بگو:

بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ،

اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ نُوراً وَ طَهُوراً وَ حِرْزاً، وَ شِفآءً مِنْ کُلِّ دآءٍ وَ سُقْمٍ وَ آفَهٍ وَ عاهَهٍ،

اَللّهُمَّ طَهِّرْ بِهِ قَلْبی وَ اشْرَحْ بِهِ صَدْری، وَ سَهِّلْ لی بِه امری .

و چون از غسل فارغ شوی بپوش دو جامه طاهر و دو رکعت نماز کن در بیرون مشرعه که آن همان مکانی است که حق تعالی در شـأن او فرموده و در زمین قطعه هـا است نزدیـک به یکـدیگر و بوسـتانها است از انگورهـا و کشت زار است و خرماسـتانها است دو تا از یک بیخ رسـته و غیر دو تا از یک بیخ رسـته آب خورده می شوند به یک آب و زیادتی می دهیم بعضی از آنها را بر بعضی در میوه،

پس چون از نمـاز فـارغ شوی روانه شو به جـانب حـائر به حـال آرامی و وقار و کوتاه بردار گامهای خود را پس به درستی که خداونـد تعالی می نویسـد از برای تو به هر گامی که برمی داری حجّ و عمره و راه برو با دل خاشع و دیده گریان و بسـیار کن ذکر اَللَّهُ اَکْبَرُ و لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ و ثنا بر خدا و صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و

صلوات بر حسین صلوات اللّه علیه بالخصوص و بسیار کن لعن بر قاتلان آن حضرت و بیزاری جستن از کسانی که در اوّل پایه ظلم و جور را بر اهلبیت علیهم السلام گذاشتند پس هرگاه رسیدی به در حائر بایست و بگو:

اَللّهُ اَکْبَرُ کَبیراً، وَ الْحَمْدُ للّهِ ِ کَثیراً، وَ سُبْحانَ اللّهِ بُکْرَةً وَاَصیلاً، اَلْحَمْدُ للّهِ ِ الَّذی هَدانا لِهذا، و ما کُنَّا لِنَهْتَدِی لَوْ لا اَنْ هَدانَا اللّهُ، لَقَدْ جائَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِ پس بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا رَسُولَ اللّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا نَبِی اللّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا خاتَمَ النَّبیینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا سَیدَ الْمُرْسَلینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حَبیبَ اللّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا سَیدَ الْوَصِیینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا قآئِدَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ فاطِمَةَ سَیدَةِ نِسآءِ الْعالَمینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ وَعَلَی الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِکَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وَصِی اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الصِّدیقُ الشَّهیدُ،

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا مَلائِکَةَ اللّهِ الْمُقیمینَ فی هذَا الْمَقامِ الشَّریفِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا مَلآئِکَةَ رَبّی الْمُحْدِقینَ بِقَبْرِ الْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ،

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ مِنّی اَبَداً ما بَقیتُ وَ بَقِی اللَّیلُ وَ النَّهارُ.

پس می گوئی

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ، الْمُقِرُّ بِالرِّقِّ، وَ التّارِکُ لِلْخِلافِ عَلَیکُمْ، وَ الْمُوالی لِوَلِیکُمْ، وَ الْمُعادی لِعَدُوِّکُمْ قَصَدَ حَرَمَکَ، وَ اسْتَجارَ بِمَشْهَدِکَ، وَ تَقَرَّبَ اِلَیکَ بِقَصْدِکَ،

ءَاَدْخُلُ یا رَسُولَ اللَّهِ،

ءَاَدْخُلُ یا نَبِی اللَّهِ،

ءَاَدْخُلُ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ،

ءَاَدْخُلُ یا سَیدَ الْوَصِیینَ،

ءَاَدْخُلُ یا فاطِمَةُ سَیدَةَ نِسآءِ الْعالَمینَ،

ءَاَدْخُلُ یا مَوْلای یا اَبا عَبْدِاللَّهِ،

ءَاَدْخُلُ یا مَوْلای یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

پس اگر دلت خاشع و دیده ات گریان شد آن علامت رُخصت است پس داخل شو و بگو:

اَلْحَمْدُ للَّهِ ِ الْواحِدِ الْأَحَدِ، الْفَرْدِ الصَّمَدِ، الَّذی هَدانی لِوِلایتِکَ، وَ خَصَّنی

بِزِیارَتِکَ، وَ سَهِّلْ لی قَصْدَکَ،

پس می روی تا دَرِ قبّه مطهّره و بایست محاذی بالای سر و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ آدَمَ صِفْوَهِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ نُوحٍ نَبِی اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ اِبْراهیمَ خَلیلِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُوسی کَلیمِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ عیسی رُوحِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُحَمَّدٍ حَبیبِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلَیهِ السَّلامُ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفی،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ عَلِی الْمُرْتَضی،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یابْنَ فاطِمَهَ الزَّهْراءِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ خَدیجَهَ الْکُبْری،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا ثارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثارِهِ، وَ الْوِتْرَ الْمَوْتُورُ

اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَ آتَیتَ الزَّکوهَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیتَ عَنْ الْمُنْکَرِ، وَ اَطَعْتَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ حَتّی اَتیکَ الْیقینُ،

فَلَعَنَ اللَّه امهً قَتَلَتْکَ

وَ لَعَنَ اللَّه امهً ظَلَمَتْکَ،

وَ لَعَنَ اللَّه امهً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیتْ بِهِ،

یا مَوْلای یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ،

اَشْهَدُ اَنَّکَ کُنْتَ نُوراً فِی الْاَصْلابِ الشَّامِخَهِ، وَ الْاَرْحامِ الْمُطَهَّرَهِ، لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِیهُ بِاَنْجاسِها، وَ لَمْ تُلْبِسْکَ مِنْ مُدْلَهِمَّاتِ

ثِيابِها،

وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ مِنْ دَعآئِمِ الدّينِ، وَ اَرْكانِ الْمُؤْمِنينَ،

وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ الْإِمامُ الْبَرُّ التَّقِى، الرَّضِى الزَّكِى، الْهادِى الْمَهْدِى،

وَ اَشْهَدُ اَنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِکَ كَلِمَهُ التَّقْوى، وَ اَعْلامُ الْهُدى، وَ الْعُرْوَهُ الْوُثْقى، وَ الْحُجَّهُ عَلى اَهْلِ الدُّنْيا،

وَ اُشْهِدُ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ وَ اَنْبِيآئَهُ وَ رُسُلَهُ، اَنّى بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِاِيابِكُمْ مُوقِنٌ، بِشَرايِعِ دينى، وَ خَواتيمِ عَمَلى، وَ قَلْبى لِقَلْبِكُمْ سِلْمٌ، وَ اَمْرى لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ، صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، وَ عَلى اَرْواحِكُمْ، وَ عَلى اَجْسادِكُمْ وَ عَلى اَجْسامِكُمْ، وَ عَلى شاهِدِكُمْ، وَ عَلى غائِبِكُمْ، وَ عَلى ظاهِرِكُمْ، وَ عَلى باطِنِكُمْ

پس بیانداز خود را بر قبر و ببوس آنرا و بگو:

بِاَبى اَنْتَ وَ اُمّى يا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، بِاَبى اَنْتَ

وَ اُمّی یا اَبا عَبْدِاللَّهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِیهُ، وَ جَلَّتِ الْمُصیبَهُ بِکَ عَلَینا، وَ عَلی جَمیعِ اَهْلِ السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ، فَلَعَنَ اللَّه امهً اَسْرَجَتْ وَ اَلْجَمَتْ وَ تَهَیأَتْ لِقِتالِکَ، یا مَوْلای یا اَبا عَبْدِاللَّهِ، قَصَدْتُ حَرَمَکَ، وَ اَتَیتُ اِلی مَشْهَدِکَ، اَسْئَلُ اللَّهَ بِالشَّاْنِ الَّذی لَکَ عِنْدَهُ، وَ بِالْمَحَلِ الَّذی لَکَ لَدَیهِ، اَنْ یصَلِی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، و ان یجْعَلَنی مَعَکُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْاخِرَهِ.

پس برخیز و دو رکعت نماز در بالای سر بگذار بخوان در آن دو رکعت هر سوره ای که خواهی پس چون از نماز فارغ شدی بگو:

اَللّهُمَّ اِنّی صَلَّیتُ وَ رَکَعْتُ وَ سَجَدْتُ لَکَ، وَحْدَکَ لا شَریکَ لَکَ، لِأَنَّ الصَّلوهَ وَ الرُّکُوعَ وَ السُّجُودَ لا یکُونُ اِلَّا لَکَ، لِأَنَّکَ اَنْتَ اللّهُ لا اِلهَ الاَّ اَنْتَ،

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَبْلِغْهُمْ عَنّی اَفْضَلَ السَّلامِ وَ التَّحِیهِ، وَ ارْدُدْ عَلَی مِنْهُمُ السَّلامَ،

اَللّهُمَّ وَ هاتانِ الرَّکْعَتانِ هَدِیهٌ مِنّی اِلی مَوْلای الْحُسَینِ بن عَلِی عَلَیهِمَا السَّلامُ،

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلَیهِ وَ تَقَبَّلْ مِنّی، وَ اْجُرْنی عَلی ذلِکَ بِاَفْضَلِ اَمَلی وَ رَجآئی فیکَ، وَ فی وَلِیکَ یا وَلِی الْمُؤْمِنینَ.

پس برخیز و برو پایین پای قبر آن حضرت و بایست نزد سر علی بن الحسین علیهما السلام و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ نَبِی اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ الْحُسَینِ الشَّهیدِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الشَّهیدُ [وَ ابْنُ الشَّهیدِ «منه»]،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الْمَظْلُومُ [وَ] ابْنُ الْمَظْلُومِ، لَعَنَ اللَّه امهً قَتَلَتْکَ،

وَ لَعَنَ اللَّه امهً ظَلَمَتْکَ

وَ لَعَنَ اللَّه امهً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیتْ بِهِ.

پس بیفکن خودرا بر قبرش و ببوس آنرا و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وَلِی اللَّهِ وَابْنَ وَلِیهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الْمُصیبَهُ، وَجَلَّتِ

الرَّزِیهُ بِکَ عَلَینا، وَعَلی جَمیعِ الْمُسْلِمینَ، فَلَعَنَ اللَّه امهً قَتَلَتْکَ، وَاَبْرَءُ اِلَی اللَّهِ وَاِلَیک مِنْهُمْ.

پس بیرون بیا از دری که پایین پای علی بن الحسین علیهما السلام است و متوجّه شو به سوی شهداء و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَوْلِیآءَ اللَّهِ وَاَحِبّائَهُ،

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَصْفِیآءَ اللَّهِ وَاَوِدّآئَهُ،

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَنْصارَ دینِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَنْصارَ رَسُولِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَنْصارَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَنْصارَ فاطِمَهَ سَیدَهِ نِسآءِ الْعالَمینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَنْصارَ اَبیمُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِی، الْوَلِی النَّاصِحِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَنْصارَ اَبی عَبْدِاللَّهِ،

بِاَبی اَنْتُمْ وَاُمّی

طِبْتُمْ، وَ طابَتِ الْأَرْضُ [اَنْتُم] الَّتی فیها دُفِنْتُمْ، وَ فُزْتُمْ فَوْزاً عَظیماً،

فَیا لَیتَنی کُنْتُ مَعَکُمْ، فَاَفُوزَ مَعَکُمْ، *

دعای بالا سر

پس بر گرد به بالا ـ سَرِ حضرت امام حسین علیه السلام و دعا بسیار کن از برای خود و از برای اهل و اولاد و پدر و مادر و برادران خود زیرا که در آن روضه مطهّره ردّ نمی شود دعاء دعاکننده و نه سؤال سؤال کننده

مؤلف گوید این زیارت معروف به زیارت وارث است و مأخذش کتاب مصباح المتهجّد شیخ طوسی است که از کتب بسیار معتبره معروفه نزد علماء است و من این زیارت را بلا واسطه از همان کتاب شریف نقل کردم آخر زیارت شهداء همین بود که ذکر شد

فَیا لَیتَنی کُنْتُ مَعَکُمْ فَاَفُوزَ مَعَکُمْ

پس این زیادتی ها که بعضی بعد از این ذکر کرده اند

«فِی الْجِنانِ مَعَ النَّبِیینَ وَ الصِّدّیقینَ وَ الشُّهَدآءِ وَ الصّالِحینَ وَ حَسُنَ اُولئِکَ رَفیقاً اَلسّلامُ عَلی مَنْ کانَ فِی الْحآئِرِ مِنْکَمْ وَ عَلی مَنْ لَمْ یکُنْ فِی الْحآئِرِ مَعَکُمْ الخ»

تمامی اینها زیادی و فضولی است شیخ ما در کتاب لؤلؤ مرجان فرموده این کلمات که متضمّن چند دروغ

واضـح است علاوه بر جسارت ارتکاب بر بـدعت و جسارت افزودن بر فرموده امام علیه السـلام چنان شایع و متعارف شـده که البتّه چند هزار مرتبه در شب و روز در حضور مرقد منوّر ابی عبدالله الحسـین علیه السلام و محضر ملائکه مقرّبین و مطاف انبیاء و مرسلین علیهم السـلام به آواز بلنـد خوانـده می شود و احـدی بر ایشـان ایراد نمی کنـد و از گفتن این دروغ و ارتکـاب این معصیت نهی نمی نماینـد و کم کم این کلمـات در مجمـوعه هـایی که در زیـارات و ادعیه احمقـان از عوام جمع می کننـد و گاهی اسـمی برای آن می گذارند جمع شده و چاپ رسـیده و منتشـر گشته و از مجموعه این احمق به مجموعه آن احمق نقل گردیده

و کـار بجـایی رسـیده که بر بعضـی طلبه مشـتبه شـده روزی طلبه ای را دیـدم که آن دروغهای قبیحه را برای شـهدا می خواند دست بر کتفش گذاشتم ملتفت من شد گفتم از اهل علم قبیح نیست چنین اکاذیب در چنین محضری

گفت: مگر مروی نیست؟

تعجّب کردم گفتم: نه!

گفت: در کتابی دیدم.

گفتم: در کدام کتاب؟

گفت: مفتاح الجنان.

ساکت شـدم چه کسـی که در بی اطّلاعی کارش به اینجا رسـد که جمع کرده بعضـی عوام را کتاب شـمرد و مسـتند قرار دهد قابل سخن گفتن نیست.

پس شـیخ مرحوم کلاـم را در این مقام طول داده و فرموده که به حال خود گذاشـتن عوام در امثال این امور جزئیه و بـدعتهای مختصره مثل غسل اُوَیس قَرن و آشِ ابوالدّرداء - تابع و مخلص حقیقی معاویه - و روزه صمت که در روز سخن نگویند و غیر آن که احدی بر مقام نهی برنیامده سبب

تجرّی شده که در هر ماه و سال پیغمبر و امام تازه پیدا می شود و دسته دسته از دین خدا بیرون می روند

انتهی کلامه رُفِعَ مقامُهُ

این فقیر گوید خوب تأمل کن در فرمایش این عالم جلیل که مطلع است بر مذاق شرع مقدس چگونه این مطلب همّی عظیم و عقده بزرگ در دل او گردیده چون می داند مفاسد این کار را بر خلاف آنان که از علوم اهل بیت علیهم السلام محروم و بی بهره ماندند و به دانستن ضِغْثی از اصطلاحات و الفاظ اکتفا کردند که امثال این مطالب را چیزی ندانند بلکه تصحیح و تصویب نموده و عمل بر وفق آن نمایند لاجرم کار به جائی رسد که کتاب مصباح المتهجد و اقبال و مهج الدّعوات و جمال الأسبوع و مصباح الزائر و بلدالأمین و جنّهالواقیه و مفتاح الفلاح و مقباس و ربیع الأسابیع و تحفه و زادالمعاد و امثال این کتب متروک و مهجور شود و این مجموعه های احمقانه شایع شود که در دعای مجیر که از دعاهای معتبره مرویه است در هشتاد موضع آن کلمه «بِعَفْوِکَ» زیاد کنند و کسی انکار نکند

و در دعای جوشن که مشتمل بر صد فصل است برای هر فصلی یک خاصیتی وضع کنند و با بودن این همه زیارات مأثوره زیارت مفجعه جعل کنند و با بودن این همه دعاهای معتبره مرویه با مضامین عالیه و کلمات فصیحه بلیغه دعائی بی ربط در کمال برودت جعل نمایند و نام او را دعاء حُبّی گذارند و از کنگره عرش آن را نازل نمایند و چندان فضیلت برای او وضع نمایند که انسان را متحیر و سراسیمه نماید

از جمله آنکه العیاذ

بـاللّه جبرئيـل به حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله از جانب حق سـبحانه و تعالی گفته باشـد که هر بنـده ای که این دعا را با خود دارد او را عـذاب نکنم اگرچه مسـتوجب جهنّم باشـد و عمر خود را به معصـیت گذرانـده باشد و مرا در هیچوقت سـجده نکرده باشـد من آن بنـده را ثواب هفتـاد هزار پیغمبر بـدهم و ثواب هفتـاد هزار زاهـد و ثواب هفتاد هزار شـهید بـدهم و ثواب هفتاد هزار نماز گـذار بـدهم و ثواب هفتاد هزار برهنه که پوشانیده باشد بدهم و ثواب هفتاد هزار گرسـنه که سیر کرده باشـد بـدهم و ثواب به عـدد ریگهای بیابانها بـدهم و ثواب هفتاد هزار بقعه زمین بـدهم و ثواب مهر نبوّت رسالت پناه بدهم و ثواب عیسـی روح اللّه و ابراهیم خلیل اللّه بـدهم و ثواب اسـماعیل ذبیـح اللّه و موسـی کلیم اللّه و یعقوب نبی اللّه و آدم صـفی اللّه و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و فرشتگان بدهم

یا محمّد هر که این دعای بزرگوار حُبّی را بخواند یا با خود دارد بیامرزم او را و شرم دارم که عذاب کنم ... الخ

و شایسـته است که انسان از شـنیدن اینها عوض خنده گریه کند کتب ادعیه شـیعه که به مرتبه ای متقن و محکم بوده که غالب آنها که اسـتنساخ می نمودند خودشان از اهل علم بودند و از روی نسخی که به خطّ اهل علم و تصحیح شده علماء بوده مقابله و تصـحیح می نمودند و اگر اختلافی بود در حاشیه اش به آن اشاره می کردند مثلاً در دعای مکارم الأخلاق و بَلّغ بِایمانی در حاشیه اش اشاره می

کنند در نسخه ابن اشناس و ابلُغْ بایمانی است

و در روایت ابن شاذان اللّهُمَّ اَبْلِغْ ایمانی است یا مثلاً فلان کلمه به خطّ ابن سکون چنین است و به خطّ شهید چنین و هکذا کارش به جائی رسیده که منحصر به کتاب مفتاح شده که فی الجمله وصفش را شنیدی و این کتاب مرجع عوام و خواصّ و عرب و عجم گردیده و این نیست جز از بی اعتنائی اهل علم به حدیث و اخبار و رجوع نکردن به کتب علماء و فقهاء اهلبیت اطهار و نهی ننمودن از امثال این بدع و اضافات و دَسِّ وَضّاعین و تحریف جاهلین و جلو نگرفتن از نا اهلان و از تصرفات بی خردان تا کار به جائی رسیده که دعاها موافق سلیقه ها تلفیق شده و زیارتها و مفجعه ها و صلواتها اختراع شده و مجموعه های بسیار از دعاهای دَسّ شده چاپ شده و بچّه مفتاحها متولّد گشته و کم کم سرایت کرده به سایر کتب رسیده و شایع و رواج گشته

مثلاً کتاب منتهی الآمال این احقر را تازه طبع کردند بعض از کُتّاب آن به سلیقه خود در آن تصرفاتی نموده از جمله در احوال مالک بن یسر ملعون نوشته از دعای امام حسین علیه السلام هر دو دست او از کار افتاده بود الحمدُ للّه در تابستان مانند دو چوب خشک می گردید الحمدُ للّه و در زمستان خون از آنها می چکید الحمدُ للّه و بر این حال خُسران مآل بود الحمدُ للّه در این دو سطر عبارت چهار لفظ الحمدُ للّه کاتب موافق سلیقه خود جزء کرده

و نیز در بعضی جاها بعد از اسم جناب زینب یا

امّ کلثوم به سلیقه خود لفظ خانم زیاد کرده که زینب خانم و امّ کلثوم خانم گفته شود که تجلیل از آن مخدّرات شود و حمید بن قحطبه را چون دشمن داشته به واسطه بدی او حمید بن قحبه نوشته و لکن احتیاط کرده قحطبه را نسخه بدل او نوشته و عَبْدَ ربَّه را صلاح دیده عبداللّه نوشته شود و زحر بن قیس که بحاء مُهْمَله است در هر کجا بوده به جیم نوشته و امّ سَلَمه را غلط دانسته تا ممکنش بوده ام السَّلَمه کرده الی غیر ذلک

و غرضم از ذکر این مطلب دراینجا دو چیز بود یکی آنکه این تصرّفاتی را که این شخص کرده به سلیقه خود این را کمال دانسته و خلافش را ناقص فرض کرده و حال آنکه همین چیزی که او کمال دانسته باعث نقصان شده پس از اینجا قیاس کنیم که چیزهائی که ما از روی جهل و نادانی در دعاها و زیارات داخل می کنیم یا به سلیقه ناقص خود بعض تصرّفات می نمائیم و آن را کمال فرض می نمائیم بدانیم که همان چیزها پیش اهلش سبب نقصان و بی اعتباری آن دعا یا زیارت خواهد بود

پس شایسته است که ما به هیچ وجه در این باب مداخله نکنیم و هر چه دستورالعمل دادند به همان رفتار نموده و از آن تخطّی ننمائیم و دیگر غرضم آن بود که معلوم شود هرگاه نسخه ای که مولّفش زنده و حاضر و نگهبان او باشد اینطور کنند با او دیگر با سایر نسخ چه خواهند کرد و به کتابهای چاپی دیگر چه اعتماد است مگر کتابی که از مُصَنَّفات مشهوره علماء

معروفین باشد و به نظر ثقه از علماء آن فن رسیده و امضاء فرموده باشد

روایت شده در حال ثقه جلیل فقیه مقدّم در اصحاب ائمه علیهم السلام یونس بن عبدالرّحمن که کتابی در اعمال شبانه روز نوشته بود جناب ابوهاشم جعفری آن کتاب را به نظر مبارک حضرت عسکری علیه السلام رسانید حضرت تمام آن را مطالعه و تصفّح فرمود پس از آن فرمود:

«هذا دینی و دینُ آبائی کلّهُ وَ هُوَ الحَقُّ کُلُّهُ»

همه این دین من و دین پدران من است و تمامش حق است ملاحظه کن که ابوهاشم جعفری با آنکه بر کثرت علم و فقاهت و جلالت و دیانت جناب یونس مطّلع بوده است به همین اکتفا نکرده در عمل کردن از روی کتاب او تا آنکه آن را به نظر مبارک امام خود رسانیده

و نیز روایت شده از بورق شنجانی هراتی که مردی معروف به صدق و صلاح و ورع بوده که در سامرّه خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسید و کتاب یوم و لیله شیخ جلیل القدر فضل بن شاذان نیشابوری را به آن حضرت داد و گفت فدایت شوم می خواهم در این کتاب نظر فرمائی و ورق ورق آن را ملاحظه نمائی حضرت فرمود

«هذا صَحیحٌ ینْبَغی اَنْ تَعْمَلَ بِهِ»

این کتاب صحیح است و شایسته است که به آن عمل نمائی

الی غیر ذلک

و این احقر با اینکه می دانستم مذاق مردم این زمان و عدم اهتمام ایشان را در امثال این امور برای اتمام حجّت سعی و کوشش بسیار کردم که دعاها و زیارات منقوله در این کتاب حتی الأمکان از نسخه های اصل نقل شود و بر نسخ متعدّده عرضه شود

و به قـدری که از عهـده برآیم تصـحیح آن نمایم تا عامل به آن از روی اطمینان عمل نمایـد انشاء اللّه به شـرط آنکه کاتبین و ناسخین تصرّف در آن ننمایند و خواننده ها اختراع و سلیقه های خود را کنار گذارند

شیخ کلینی رضی اللّه عنه از عبدالرحیم قصیر نقل کرده که خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و عرض کرد:

فدایت شوم من از پیش خود دعائی اختراع کرده ام حضـرت فرمود بگذار مرا از اختراع خود یعنی آن را کنار گذار و برای من نقل مکن

و نگذاشت که آن دعاء جمع کرده خود را نقل کند خود حضرت برای او دستورالعملی لطف فرمود و شیخ صدوق – عَطَّرَ اللّهُ مَرْقَدَهُ روایت کرده از عبداللّه بن سنان که گفت حضرت صادق علیه السلام فرمود که:

زود است می رسد به شـما شـبهه ای پس می مانید بدون نشانه و راهنما و پیشوای هدایت کننده و نجات نمی یابد در آن شبهه مگر کسی که بخواند دعای غریق را گفتم چگونه است دعای غریق فرمود می گوئی

«یا اللَّهُ یا رَحْمنُ یا رَحیمُ یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبی عَلی دینِکَ»

پس گفتم

«یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصارِ ثَبِّتْ قَلْبی عَلی دینِکَ»

حضرت فرمود به درستی که خداوند عَزَّ وجلَّ مُقَلِّب است قلوب و ابصار را لکن بگو چنانکه من می گویم

«یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبی عَلی دینِکَ»

کافیست تأمل در این دو حـدیث شـریف برای تنبّه کسانی که در دعاها به سـلیقه خود بعضـی کلمات زیاد می کننـد و پاره ای تصرّفات می نمایند

واللّه العاصِمُ.

زیارت حضرت عبّاس

مطلب دویم

در زیارت حضرت عبّاس بن علی بن ابیطالب علیه السلام است شیخ اجل جعفر بن قولویه قمی به سند معتبر از ابوحمزه

ثمالی روایت کرده که:

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

چون اراده نمائی که زیارت کنی قبر عبّاس بن علی علیه السلام را و آن بر کنار فرات محاذی حایر است می ایستی بر در روضه و می گوئی:

سَلامُ اللّهِ و سلام مَلائِکَتِهِ الْمُقَرَّبینَ، وَ اَنْبِیآئِهِ الْمُرْسَلینَ، وَ عِبادِهِ الصّالِحینَ، وَ جَمیعِ الشُّهَدآءِ وَ الصِّدّیقینَ، وَ الزّاکِیاتُ الطَّیباتُ، فیما تَغْتَدی وَ تَرُوحُ، عَلَیکَ یا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ

اَشْهَدُ لَکَ بِالتَّسْلیم وَ التَّصْدیقِ، وَ الْوَفآءِ وَ النَّصیحَهِ، لِخَلَفِ النَّبی صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ و آله الْمُرْسَلِ، وَ السِّبْطِ الْمُنْتَجَبِ، وَ الدَّلیلِ الْعالِمِ، وَ الْوَصِّی الْمُبَلِّغِ وَ الْمَظْلُوم الْمُهْتَضَمِ، فَجَزاکَ اللّهُ عَنْ رَسُولِهِ، وَ عَنْ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، وَ عَنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیهِمْ، اَفْضَلَ الْجَزآءِ بِما صَبَرْتَ وَ احْتَسَبْتَ وَ اَعَنْتَ، فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ، لَعَنَ اللّهُ مَنْ قَتَلَکَ،

وَ لَعَنَ اللّهُ مَنْ جَهِلَ حَقَّکَ وَ اسْتَخَفَّ بِحُرْمَتِکَ،

وَ لَعَنَ اللّهُ مَنْ حالَ بَینَکَ وَ بَینَ مآءِ الْفُراتِ

اَشْهَدُ اَنَّکَ قُتِلْتَ مَظْلُوماً، و آن اللّهَ مُنْجِزٌ لَکُمْ ما وَعَدَکُمْ، جِئْتُکَ یا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وافِداً اِلَیکُمْ، وَ قَلْبی مُسَلِّمٌ لَکُمْ وَ تابِعٌ، وَ اَنَا لَکُمْ تابِعٌ، وَ نُصْرَتی لَکُمْ مُعَدَّهٌ، حَتّی یحْکُمَ اللّهُ وَ هُوَ خَیرُ الْحاکِمینَ، فَمَعَکُمْ مَعَکُمْ لا مَعَ عَدُوِّکُمْ، اِنّی بِکُمْ وَ بِإِیابِکُمْ مِنَ الْمُؤْمِنینَ، وَ بِمَنْ خالَفَکُمْ وَ قَتَلَکُمْ مِنَ الْکافِرینَ، قَتَلَ اللّه امهً قَتَلَتْکُمْ بِالْأَیدی وَ الْأَلْسُنِ.

پس داخل روضه شو و خود را به ضریح بچسبان و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الْعَبْدُ الصّالِحُ، الْمُطیعُ للّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَمیرِالْمُؤْمِنینَ، وَ الْحَسَنِ والْحُسَینِ، صَلَّی اللّهُ عَلَیهِمْ وَ سَلَّمَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ مَغْفِرَتُهُ وَ رِضْوانُهُ، وَ عَلی رُوحِکَ وَ بَدَنِکَ

اَشْهَدُ و اُشْهِدُ اللّهَ اَنَّکَ مَضَیتَ عَلی ما مَضی

بِهِ الْبَدْرِيونَ وَ الْمُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ، الْمُناصِحُونَ لَهُ فی جِهادِ اَعْدآئِهِ، الْمُبالِغُونَ فی نُصْرَهِ اَوْلِیآئِهِ، الذّآبُّونَ عَنْ اَحِبّآئِهِ، فَجَزاکَ اللَّهُ اَفْضَلَ الْجَزآءِ وَ اَکْثَرَ الْجَزآءِ، وَ اَوْفَرَ الْجَزآءِ، وَ اَوْفی جَزآءِ اَحَدٍ مِمَّنْ وَ فی بِبَیعَتِهِ، وَ اسْتَجابَ لَهُ دَعْوَتَهُ، وَ اَطاعَ وُلاهَ اَمْرِهِ

اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ بالَغْتَ فِی النَّصیحَهِ، وَ اَعْطَیتَ غایَهَ الْمَجْهُودِ، فَبَعَثَکَ اللَّهُ فِی الشُّهَدآءِ، وَ جَعَلَ رُوحَکَ مَعَ اَرْواحِ السُّعَدآءِ، وَ اَعْطاکَ مِنْ جِنانِهِ اَفْسَحَها مَنْزِلاً وَ اَفْضَلَها غُرَفاً، وَ رَفَعَ ذِکْرَکَ فی عِلِّیینَ، وَ حَشَرَکَ مَعَ النَّبِیینَ وَ الصِّدّیقینَ وَ الشُّهَدآءِ وَ الصّالِحینَ، وَ حَسُنَ اُولئِکَ رَفیقاً

اَشْهَدُ اَنَّکَ لَمْ تَهِنْ وَ لَمْ تَنْکُلْ وَ اَنَّکَ مَضَیتَ عَلی بَصیرَهٍ مِنْ اَمْرِکَ، مُقْتَدِیاً بِالصّالِحینَ، وَ مُتَّبِعاً لِلنَّبِیینَ، فَجَمَعَ اللَّهُ بَینَنا وَ بَینَکَ وَ بَینَ رَسُولِهِ وَ اَوْلِیآئِهِ فی مَنازِلِ الْمُخْبِتینَ، فَاِنَّهُ اَرْحَمُ الرّاحِمینَ.

مؤلف گوید که خوب است این زیارت را پشت سر قبر رو به قبله بخوانی چنانکه شیخ در تهذیب فرموده

ثمّ ادخل «فانکَبَّ عَلَی الْقَبْرِ وَ قُلْ وَ اَنْتَ مُسْتَقْبل الْقِبْلَهِ

اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الْعَبْدُ الصّالِحُ»

زیارت دیگر

و نیز بدان که زیارت جناب عبّاس موافق روایت مذکور همین بود که ذکر شد لکن سید بن طاووس و شیخ مفید و دیگران بعد از این فرموده اند که پس برو به سمت بالا سر و دو رکعت نماز کن و بعد از آن آنچه خواهی نماز کن و بخوان خدا را بسیار و بگو در عقب نماز:

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ لا تَدَعْ لی فی هذَا الْمَکانِ الْمُکَرَّمِ وَ الْمَشْهَدِ الْمُعَظَّمِ ذَنْباً اِلاَّ غَفَرْتَهُ، وَ لا هَمّاً اِلاَّ فَرَّجْتَهُ، وَ لا مَرَضاً اِلاَّ شَفَیتَهُ، وَ لا عَیباً اِلاَّ سَتَرْتَهُ وَ لا

رِزْقاً اِلاّ بَسَطْتَهُ، وَ لا خَوْفاً الاّ آمَنْتَهُ، وَ لا شَمْلاً اِلاّ جَمَعْتَهُ، وَ لا غآئِباً اِلاّ حَفِظْتَهُ وَ اَدْنَیتَهُ، وَ لا حاجَهً مِنْ حَوآئِجِ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ، لَکَ فیها رِضی وَ لِی فیها صَلاحٌ اِلاّ قَضَیتَها، یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

پس بر گرد به سوی ضریح و نزد پاها به ایست و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبَا الْفَضْلِ الْعَبّاسَ ابْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ سَیدِ الْوَصِیینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ اَوَّلِ الْقَوْمِ اِسْلاماً، وَ اَقْدَمِهِمْ ایماناً، وَ اَقْوَمِهِمْ بِدینِ اللّهِ، وَ اَحْوَطِهِمْ عَلَی الْاِسْلامِ

اَشْهَدُ لَقَدْ نَصَحْتَ لِلّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَخیکَ، فَنِعْمَ الْأَخُ الْمُواسی، فَلَعَنَ اللّه امهً قَتَلَتْکَ،

وَ لَعَنَ اللّه امهً ظَلَمَتْکَ،

وَ لَعَنَ اللّه امهً اسْتَحَلَّتْ مِنْکَ الْمَحارِمَ، وَ انْتَهَکَتْ حُرْمَهَ الْاِسْلامِ، فَنِعْمَ الصّابِرُ الْمُجاهِدُ الْمُحامِی النّاصِرُ، وَ الْأَخُ الدّافِعُ عَنْ اَخیهِ، الْمُجیبُ اِلی طاعَهِ رَبِّهِ، الرّاغِبُ فیما زَهِدَ فیهِ غَیرُهُ، مِنَ الثَّوابِ الْجَزیلِ، وَ الثَّنآءِ الْجَمیلِ، وَ اَلْحَقَکَ اللّهُ بِدَرَجَهِ آبآئِکَ فی جَنّاتِ النَّعیمِ،

اَللّهُمَّ اِنّی تَعَرَّضْتُ لِزِیارَهِ اَوْلِیآئِکَ، رَغْبَهً فی ثَوابِکَ، وَ رَجآءً لِمَغْفِرَتِکَ وَ جَزیلِ اِحْسانِکَ، فَاَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّی عَلی مُحَمَّدٍ و آله الطّاهِرینَ، و آن تَجْعَلَ رِزْقی به هم دآرّاً، وَ عَیشی به هم قآرّاً، وَ زِیارَتی به هم مَقْبُولَهً، وَ حَیوتی به هم طَیبَهً، وَ اَدْرِجْنی اِدْراجَ الْمُکْرَمینَ، وَ اجْعَلْنی مِمَّنْ یَنْقَلِبُ مِنْ زِیارَهِ مَشاهِدِ اَحِبّآئِکَ مُفْلِحاً مُنْجِحاً، قَدِ اسْتَوْجَبَ غُفْرانَ الذُّنُوبِ، وَ سَتْرَ الْعُیوبِ، وَ کَشْفَ الْکُرُوبِ، اِنَّکَ اَهْلُ التَّقْوی وَ اَهْلُ الْمَغْفِرَهِ. *

وداع

و چون خواهی وداع کنی آن حضرت را پس برو به نزد قبر شریف و بگو این را که در روایت اَبُو حمزه ثمالی است و علماء نیز ذکر کرده اند:

اَسْتَوْدِعُکَ اللّهَ وَ اَسْتَرْعیکَ وَ اَقْرَءُ عَلَیکَ اَلسَّلامَ، آمَنّا بِاللّهِ وَ

بِرَسُولِهِ وَ بِكِتابِهِ وَ بِما جاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، اَللّهُمَ فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدينَ،

اَللّهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيارَتى قَبْرَ ابْنِ اَخى رَسُولِكَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ و آله، وَ ارْزُقْنى زِيارَتَهُ اَبَداً ما اَبْقَيْتَنى، وَ احْشُرْنى مَعَهُ وَ مَعَ آبآئِهِ فِى الجِنانِ، وَ عَرِّفْ بَينى وَ بَينَهُ وبَينَ رَسُولِكَ وَ اَوْلِيآئِكَ،

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ تَوَفَّنى عَلَى الْأيمانِ بِكَ، وَ التَّصْديقِ بِرَسُولِكَ، وَ الْوِلايَةِ لِعَلى بْنِ اَبيطالِبٍ، وَ الْأَئِمَّهِ مِنْ وُلْدِهِ عَلَيهِمُ السَّلامُ، وَ الْبَرآئَهِ مِنْ عَدُوِّهِمْ، فَاِنّى قَدْ رَضيتُ يا رَبّى بِذلِكَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

پس دعا كن از براى خود و از براى پدر و مادر و مؤمنين و مسلمين و اختيار كن از دعاها هر دعائى كه مى خواهى

مؤلف گويد كه روايت شده در خبرى از حضرت سيد سجّادعليه السلام آنچه حاصلش آن است كه فرمودند خدا رحمت كند عبّاس را كه ايثار كرد بر خود برادر خود را و جان خود را فداى آن حضرت نمود تا آنكه در يارى او دو دستش را قطع كردند و حقّ تعالى در عوض دو دست او دو بال به او عنايت فرمود كه:

با آن دو بال با فرشتگان در بهشت مانند جعفر بن ابى طالب پرواز مى كند و از براى عبّاس عليه السلام در نزد خداوند منزلتى است در روز قيامت كه مَغْبُوط جميع شهداء است و جميع شهدا را آرزوى مقام او است و نقل شده كه حضرت عبّاس عليه السلام در وقت شهادت سى و چهار ساله بود و آنكه ام البنين مادر عباس عليه السلام در ماتم او و برادران اعيانى او بيرون

مـدینه در بقیع می شـد و در ماتم ایشان چنان نـدبه و گریه می کرد که هر که از آنجا می گـذشت گریان می گشت گریسـتن دوسـتان عجبی نیست مروان بن الحکم که بزرگـتر دشـمنی بود خانـدان نبوت را چون بر امّ البنین عبور می کرد از اثر گریه او گریه می کرد و این اشعار از امّ البنین در مرثیه حضرت ابوالفضل علیه السلام و دیگر پسرانش نقل شده:

یا مَنْ رَاَی الْعَبّاسَ کَرَّ عَلی جَماهیرِ النَّقَدِ

وَوَراهُ مِنْ اَبْنآءِ حَیدَرَ کُلُّ لَیثٍ ذی لَبَدٍ

اُنْبِئْتُ اَنَّ ابْنی اُصیبَ بِرَاْسِهِ مَقْطُوعَ یدٍ

وَیلی عَلی شِبْلی اَمالَ بِرَاْسِهِ ضَرْبُ الْعَمَدِ

لَوْ کانَ سَیفُکَ فی یدَیکَ لَما دَنی مِنْهُ اَحَدٌ

وَلَها اَیضاً

لا تَدْعُونّی وَیکِ اُمَّ الْبَنینَ

تُذَکِّرینی بِلُیوثِ الْعَرینِ

کانَتْ بَنُونَ لِی اُدْعی بِهِمْ

وَالْیوْمَ اَصْبَحْتُ وَ لا مِنْ بَنینَ

اَرْبَعَهٌ مِثْلُ نُسُورِ الرُّبی

قَدْ واصَلُوا الْمَوْتَ بِقَطْعِ الْوَتینِ

تَنازَعَ الْخِرْصانُ اَشْلائَهُمْ

فَکُلُّهُمْ اَمْسی صَریعاً طَعینِ

یا لَیتَ شِعْری اَکَما اَخْبَرُوا

بِاَنَّ عَبّاساً قَطیعُ الْیمینِ

زیارات مخصوصه

مطلب سیم

در زیارات مخصوصه حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام است و آن چند زیارتست

اوّل زیارت اوّل رجب و نیمه آن و نیمه شعبان

زیارت اوّل رجب و نیمه آن و نیمه شعبان است از حضرت صادق علیه السلام روایت است که هر که زیارت کند امام حسین علیه السلام را در روز اوّل ماه رجب البته حق تعالی بیامرزد او را و از ابن ابی نصر منقولست که از حضرت امام رضاعلیه السلام سؤال کرد که در کدام وقت بهتر است که زیارت کنیم امام حسین علیه السلام را فرمود که:

در نصف رجب و نصف شعبان شیخ مفید و سید بن طاووس ذکر کرده اند که این زیارت که ذکر می شود برای روز اوّل رجب و نیمه شعبان است و لکن شهید علاوه کرده بر آن شب اوّل رجب و شب و روز نیمه رجب و روز نیمه شعبان را پس به حسب فرموده ایشان این زیارت برای شش وقت است و کیفیت آن زیارت این است هرگاه خواستی زیارت کنی اباعبداللّه الحسین علیه السلام را در این اوقات غسل کن و پاکیزه ترین جامه های خود را بپوش و بایست بر در قبّه مطهّره آن حضرت رو به قبله و سلام کن بر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر امیرالمؤمنین و بر حضرت فاطمه و بر امام حسن و امام حسین و بر باقی امامان صلواتُ اللّه علیهم اجمعین و بعد از این بیاید در اذن دخول زیارت عرفه کیفیت سلام کردن بر این بزرگواران پس داخل شو و بایست نزد ضریح مقدّس و صد مرتبه بگو اَللَّهُ اَکْبَرُ پس بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ خاتَمِ

النَّبِيينَ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا بْنَ سَيدِ الْمُرْسَلينَ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا بْنَ سَيدِ الْوَصِيينَ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا اَبا عَبْدِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا حُسَينَ بْنَ عَلِی،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا بْنَ فاطِمَهَ سَيدَهِ نِسآءِ الْعالَمينَ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا وَلِی اللَّهِ وَ ابْنَ وَلِيهِ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا صَفِی اللَّهِ وَ ابْنَ صَفِيهِ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا حُجَّهَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَّتِهِ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا حَبيبَ اللَّهِ وابْنَ حَبيبِهِ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا سَفيرَ اللَّهِ وَ ابْنَ سَفيرِهِ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا خازِنَ الْكِتابِ الْمَسْطُورِ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا وارِثَ التَّوْريهِ وَ الْإِنْجيلِ وَ الزَّبُورِ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا اَمينَ الرَّحْمنِ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا شَريکَ الْقُرْآنِ، السَّلامُ عَلَيکَ يا عَمُودَ الدِّينِ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا بابَ حِكْمَهِ رَبِّ الْعالَمينَ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا بابَ حِطَّهٍ الَّذی مَنْ دَخَلَهُ كانَ مِنَ الْآمِنينَ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا عَيبَهَ عِلْمِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا مَوْضِعَ سِرِّ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا ثارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثارِهِ وَ الْوِتْرَ الْمَوْتُورَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ وَ عَلی الْأَرْواحِ الّتی حَلَّتْ بِفِنآئِک، وَ اَناخَتْ بِرَحْلِکَ، بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی وَ نَفْسی یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الْمُصیبَهُ وَ جَلَّتِ الرَّزِیهُ بِکَ عَلَینا وَ عَلی جَمیعِ اَهْلِ الْأِسْلامِ، فَلَعَنَ اللَّه امهً اَسَّسَتْ اَساسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَیکُمْ اَهْلَ الْبَیتِ،

وَ لَعَنَ اللَّه امهً دَفَعَتْکُم عَنْ مَقامِکُمْ، وَ اَزالَتْکُمْ عَنْ مَراتِبِکُمْ الَّتی رَتَّبَکُمُ اللَّهُ فیها، بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی وَ نَفْسی یا اَبا عَبْدِاللَّهِ

اَشْهَدُ لَقَدِ اقْشَعَرَّتْ لِدِمآئِکُم اَظِلَّهُ الْعَرْشِ مَعَ اَظِلَّهِ الْخَلآئِقِ، وَ بَکَتْکُمُ السَّمآءُ وَ الْأَرْضُ، وَ سُکّانُ الْجِنانِ وَ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیکَ عَدَدَ ما فی عِلْمِ اللَّهِ، لَبَّیکَ داعِیَ اللَّهِ، اِنْ کانَ لَمْ یجِبْکَ بَدَنی عِنْدَ اسْتِغاثَتِکَ، وَ لِسانی عِنْدَ اسْتِنْصارِکَ، فَقَدْ اَجابَکَ قَلْبی وَ سَمْعی وَ بَصَری، سُبْحانَ رَبِّنا اِنْ کانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً

اَشْهَدُ اَ نَّکَ طُهْرٌ طاهِرٌ مُطَهَّرٌ، مِنْ طُهْرٍ طاهِرٍ مُطَهَّرٍ،

طَهُرْتَ وَ طَهُرَتْ بِکَ الْبِلادُ، وَ طَهُرَتْ اَرْضٌ اَنْتَ بِها، وَ طَهُرَ حَرَمُکَ

اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَمَرْتَ بِالْقِسْطِ وَ الْعَدْلِ وَ دَعَوْتَ اِلَیهِما، وَ اَنَّکَ صادِقٌ صِدّیقٌ، صَدَقْتَ فیما دَعَوْتَ اِلَیهِ، وَ اَنَّکَ ثارُ اللَّهِ فِی الْأَرْضِ،

وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ عَنِ اللَّهِ، وَ عَنْ جَدِّکَ رَسُولِ اللَّهِ، وَ عَنْ اَبیکَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، وَ عَنْ اَخیکَ الْحَسَنِ، وَ نَصَحْتَ وَ جاهَدْتَ فی سَبیلِ اللَّهِ، وَ عَبَدْتَهُ مُخْلِصاً حَتّی اَتیکَ الْیقینُ، فَجَزاکَ اللَّهُ خَیرَ جَزآءِ السَّابِقینَ، وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیکَ و سلم تَسْلیماً،

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ صَلِّ عَلَی الْحُسَینِ، الْمَظْلُومِ الشَّهیدِ الرَّشیدِ، قَتیلِ الْعَبَراتِ وَ اَسیرِ الْکُرُباتِ صَلوةً نامِیةً زاکِیةً مُبارَکَةً، یصْعَدُ اَوَّلُها وَ لا ینْفَدُ آخِرُها، اَفْضَلَ ما صَلَّیتَ عَلی اَحَدٍ مِنْ اَوْلادِ اَنْبیآئِکَ الْمُرْسَلینَ، یا اِلهَ الْعالَمینَ.

آنگاه قبر مطهر را ببوس و روی راست خود را بر قبر گذار و بعد از آن روی چپ را آنگاه دور قبر بگرد و طواف کن و چهار جانب قبر را ببوس شیخ مفید رحمه الله فرموده آنگاه برو به سوی قبر علی بن الحُسین علیه السلام و بایست نزد قبر آن جناب و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الصِّدّیقُ الطَّیبُ، الزَّکِی الْحَبیبُ الْمُقَرَّبُ، وَ ابْنُ رَیحانَهِ رَسُولِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ مِنْ شَهیدٍ مُحْتَسِبٍ، وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، ما اَکْرَمَ مَقامَکَ، وَ اَشْرَفَ مُنْقَلَبَکَ

اَشْهَدُ لَقَدْ شَکَرَ اللَّهُ سَعْیکَ وَ اَجْزَلَ ثَوابَکَ، وَ اَلْحَقَکَ بِالذِّرْوَهِ الْعالِیهِ، حَیثُ الشَّرَفُ کُلُّ الشَّرفِ، وَ فِی الْغُرَفِ [السَّامِیهِ] کَما مَنَّ عَلَیکَ مِنْ قَبْلُ، وَ جَعَلَکَ مِنْ اَهْلِ الْبَیتِ الَّذینَ اَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ، وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهیراً، صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیکَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ رِضْوانُهُ، فَاشْفَعْ اَیهَا السَّیدُ الطَّاهِرُ اِلی

رَبِّکَ، فی حَطِّ الْأَثْقالِ عَنْ ظَهْری، وَ تَخْفیفِها عَنّی، وَ ارْحَمْ ذُلّی وَ خُضُوعی لَکَ، وَ لِلسَّیدِ اَبیکَ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیکَما، پس بچسبان خود را بر قبر و بگو:

زادَ اللَّهُ فی شَرَفِکُمْ فِی الْأخِرَهِ، کَما شَرَّفَکُمْ فِی الدُّنْیا، وَ اَسْعَدَکُمْ کَما اَسْعَدَ بِکُمْ،

وَ اَشْهَدُ اَ نَّکُمْ اَعْلامُ الدّینِ، وَ نُجُومُ الْعالَمینَ،

و اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ.

پس رو کن به سوی شهدا و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَنْصارَ اللَّهِ وَ اَنْصارَ رَسُولِهِ، وَ اَنْصارَ عَلِی بْنِ اَبیطالِبٍ وَ اَنْصارَ فاطِمَهَ، وَ اَنْصارَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ وَ اَنْصارَ الْإِسْلامِ

اَشْهَدُ اَنَّکُمْ لَقَدْ نَصَحْتُمْ للَّهِ وَ جاهَدْتُمْ فی سَبیلِهِ، فَجَزاکُمُ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلامِ وَ اَهْلِهِ اَفْضَلَ الْجَزآءِ، فُزْتُمْ وَ اللَّهِ فَوْزاً عَظیماً، یا لَیتَنی کُنْتُ مَعَکُمْ فَاَفُوزَ فَوْزاً عَظیماً

اَشْهَدُ اَنَّکُمْ اَحْیآءٌ عِنْدَ رَبِّکُمْ تُرْزَقُونَ

اَشْهَدُ اَنَّکُمُ الشُّهَدآءُ وَ السُّعَدآءُ، وَ اَنَّکُمُ الْفآئِزوُنَ فی دَرَجاتِ الْعُلی،

و اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ.

بعد از آن بازگرد و بیا نزدیک سر مبارک آن حضرت و نماز زیارت بکن و دعا کن برای خود و پدر و مادر خود و برای برادران مؤمن و بدان که سید بن طاووس برای حضرت علی اکبر و شهداء قدَّس اللّهُ اَرْواحَهُمْ زیارتی مشتمل بر اسامی آنها نقل کرده ما به ملاحظه اختصار و شیوع و اشتهار آن آنرا ذکر ننمودیم

دویم زیارت نیمه رجب

زیارت نیمه رجب غیر از زیارتی که گذشت و آن زیارتیست که شیخ مفید رحمه الله در مزار نقل کرده که از زیارات مخصوصه نصف رجب است که آنرا غفیله می گویند یعنی نیمه رجب را غفیله می گویند نه زیارت را به سبب غفلت عامّه مردم از فضیلت آن پس چون قصد کردی زیارت آن

حضرت را در این وقت و آمدی در صحن شریف پس داخل شو یعنی در حرم مطهّر و سه مرتبه بگو اَللّٰهُ اَکْبَرُ و بایست در نزد قبر منوّر و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا آلَ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا صِفْوَهَ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا خِیرَهَ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا سادَهَ السَّاداتِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا لُیوثَ الْغاباتِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا سُفُنَ النَّجاهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ عِلْمِ الْأَنْبیاءِ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ آدَمَ صِفْوَهِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ نُوحٍ نَبِی اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ اِبْراهیمَ خَلیلِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ اِسْماعیلَ ذَبیحِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُوسی کَلیمِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ عیسی رُوحِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُحَمَّدٍ حَبیبِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفی،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ عَلِی الْمُرْتَضی،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ فاطِمَهَ الزَّهْرآءِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ خَدیجَه الْکَبْری،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا شَهیدُ بْنَ الشَّهیدِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا قَتیلُ بْنَ الْقَتیلِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وَلِی اللَّهِ وَ ابْنَ وَلِیهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّهَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَّتِهِ عَلی خَلْقِهِ،

اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَ آتَیتَ الزَّکوهَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَیتَ عَنْ الْمُنْکَرِ، وَ رُزِئْتَ بِوالِدَیکَ، وَ جاهَدْتَ عَدُوَّکَ وَ

اَشْهَدُ اَنَّکَ تَسْمَعُ الْکَلامَ، وَ تَرُدُّ الْجَوابَ، وَ اَنَّکَ حَبیبُ اللَّهِ وَ خَلیلُهُ وَ نَجیبُهُ، وَ صَفِیهُ وَ ابْنُ صَفِیهِ، یا مَوْلای وَ ابْنَ مَوْلای، زُرْتُکَ مُشْتاقاً فَکُنْ لی شَفیعاً اِلی اللَّهِ، یا سَیدی، وَ اَسْتَشْفِعُ اِلَی اللَّهِ بِجَدِّکَ سَیدِ النَّبیینَ، وَ بِاَبیکَ سَیدِ الْوَصِیینَ، وَ بِاُمِّکَ فاطِمَهَ سَیدَهِ نِسآءِ الْعالَمینَ، اَلا لَعَنَ اللَّهُ قاتِلیکَ،

وَ لَعَنَ اللَّهُ ظالِمیکَ،

وَ لَعَنَ اللَّهُ سالِبیکَ وَ مُبْغِضیکَ، مِنَ الْأَوَّلینَ وَ الْآخِرینَ، وَ صَلَّی اللَّهُ عَلی سَیدِنا مُحَمِّدٍ و

آله الطَّيبينَ الطَّاهِرينَ.

آنگاه قبر مطهّر را ببوس و متوجه شو به سوی علی بن الحسین علیهما السلام و آن جناب را زیارت کن و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا مَوْلای وَ ابْنَ مَوْلای، لَعَنَ اللَّهُ قاتِلیکَ،

وَ لَعَنَ اللَّهُ ظالِمیکَ، اِنّی اَتَقَرَّبُ اِلَی اللَّهِ بِزِیارَتِکُمْ وَ بِمَحَبَّتِکُمْ، وَ اَبَرَءُ اِلَی اللَّهِ مِنْ اَعْدآئِکُمْ، وَ السَّلامُ عَلَیکَ یا مَوْلای وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ.

پس برو تا برسی به قبور شهداء رضوان اللَّه علیهم پس بایست و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَی الْاَرْواحِ الْمُنیخَةِ بِقَبْرِ اَبی عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ، اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا طاهِرینَ مِنَ الدَّنَسِ، اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا مَهْدِیونَ، اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَبْرارَ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ وَ عَلَی الْمَلائِکَةِ الْحآفّینَ بِقُبُورِکُمْ اَجْمَعینَ، جَمَعَنَا اللَّهُ وَ اِیاکُمْ فی مُسْتَقَرِّ رَحْمَتِهِ وَ تَحْتِ عَرْشِهِ، اِنَّهُ اَرْحَمُ الرَّاحِمینَ، وَ اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ.

بعد از آن برو به حرم عباس بن امیرالمؤمنین علیهما السلام چون برسی به آنجا بایست بر در قبّه آن جناب و بگو سَلامُ اللّه وَ سَلامُ مَلائِکَتِهِ الْمُقَرَّبینَ تا آخر زیارت آن حضرت که پیش از این گذشت.

سیم زیارت نیمه شعبان

زیارت نیمه شعبان است بدان که احادیث بسیار در فضیلت زیارت آن حضرت در نیمه شعبان وارد شده است و بس است در این باب آنکه به چندین سند معتبر از حضرت امام زین العابدین و امام جعفر صادق علیهما السلام وارد شده که هر که خواهد مُصافحه کند با او صد و بیست و چهار هزار پیغمبر پس باید که زیارت کند قبر ابی عبداللّه الحسین علیه السلام را در نیمه شعبان به درستی که [ملائکه و] ارواح پیغمبران رخصت می طلبند و به زیارت آن حضرت می آیند پس خوشا

به حال آنکه مصافحه کند با ایشان و ایشان مصافحه کنند با او و با ایشانند پنج پیغمبر اولوالعزم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیه و آله و علیهم اجمعین

راوی گفت پرسیدم که به چه سبب ایشان را اولوالعزم می نامند فرمود به جهت آنکه ایشان مبعوث شده اند به مشرق و مغرب و جنّ و انس و امّا الفاظ زیارت پس دو نحو نقل شده یکی همان زیارتست که برای اوّل رجب نقل شد دیگر زیارتی است که شیخ کفعمی در کتاب بلد الأمین از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده و آن زیارت چنین است می ایستی نزد قبر آن حضرت و می گوئی:

اَلْحَمْدُ للَّهِ الْعَلِی الْعَظیمِ، وَ السَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الزَّکی، اوُدِعُکَ شَهادَةً مِنّی لَکَ تُقَرِّبُنی اِلَیکَ فی یوْمِ شَفاعَتِکَ،

اَشْهَدُ اَنَّکَ قُتِلْتَ وَ لَمْ تَمُتْ، بَلْ بِرَجآءِ حَیوتِکَ حَییتْ قُلُوبُ شیعَتِکَ، وَ بِضِیآءِ نُورِکَ اهْتَدَی الطَّالِبُونَ اِلَیکَ،

وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ نُورُ اللَّهِ الَّذی لَمْ یطْفَأْ وَ لا یطْفَأُ اَبَداً، وَ اَنَّکَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذی لَمْ یهْلِکْ وَ لا یهْلَکُ اَبَداً،

وَ اَشْهَدُ اَنَ هذِهِ التُّرْبَهَ تُرْبَتُکَ، وَ هذَا الْحَرَمَ حَرَمُکَ، وَ هذَا الْمَصْرَعَ مَصْرَعُ بَدَنِکَ، لا ذَلیلَ وَ اللَّهِ مُعَزُّکَ، وَ لا مَغْلُوبَ وَ اللَّهِ ناصِرُکَ، هذِهِ شَهادَةٌ لی عِنْدَکَ اِلی یوْمِ قَبْضِ روُحی بِحَضْرَتِکَ، وَ السَّلامُ عَلَیکَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ.

تا روز گرفتن جانم در حضور تو و سلام بر تو و رحمت خدا و برکاتش

چهارم زیارت شبهای قدر

زیارت شبهای قدر است بدان که احادیث در فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام در ماه مبارک رمضان خصوص شب اوّل و نیمه و آخر آن و در خصوص

شب قدر بسیار است و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام منقول است که هر که زیارت کند امام حسین علیه السلام را در شب بیست و سیم ماه رمضان و آن شبی است که امید هست شب قدر باشد و در آن شب هر امر محکمی جدا و مقدّر می شود مصافحه کنند با او روح بیست و چهار هزار [ملک و] پیغمبر که همه رخصت می طلبند از خدا در زیارت آن حضرت در این شب

و در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام مروی است که چون شب قدر می شود منادی از آسمان هفتم از بطنان عرش ندا می کند که حق تعالی آمرزید هر که را که به زیارت قبر حسین علیه السلام آمده و در روایت است که هر که شب قدر نزد قبر آن حضرت باشد و دو رکعت نماز گذارد نزد آن حضرت یا آنچه که میسّر شود و از حق تعالی سؤال کند بهشت را و پناه برد از آتش حق تعالی به او عطا فرماید سؤال او را و پناه دهد او را از آتش

و ابن قولویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که:

هرکه زیارت کند قبر امام حسین علیه السلام را در ماه رمضان و بمیرد در راه زیارت از برای او عرض و حسابی نخواهد بود و به او بگویند که داخل بهشت شو بدون خوف و بیم و امّا الفاظی که زیارت کرده می شود حضرت امام حسین علیه السلام به آن در لیله قدر پس چنان است که شیخ مفید و محمّد بن المشهدی و ابن طاووس و

شهیـد علیهم السـلام در کتب مزار ذکر نموده انـد و آن زیارت را مختصّ به این شب و عیـدَین یعنی روز عید فطر و قربان قرار داده اند

و شیخ محمّـد بن المشـهدی به اسـناد معتـبر خـود آن را از حضـرت صـادق علیه السـلام روایت کرده و گفته که آن حضـرت فرمودند وقتی که اراده کردی زیارت کنی ابی عبدالله الحسـین علیه السـلام را پس برو به مشـهد آن حضرت بعد از آنکه غُسل کرده باشـی و پوشـیده باشـی پاکیزه ترین جامه های خود را پس چون ایسـتادی نزد قبر آن حضرت پس روی خود را به جانب آن حضرت کن و قبله را میان دو کتف خود قرار دِه و بگو:

السَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ الصِّدیقَهِ الطَّاهِرَهِ، فاطِمَهَ سَیدَهِ نِسآءِ الْعالَمینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا مَوْلای یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ

اَشْـهَدُ اَنَّکَ قَـدْ اَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَ آتَیتَ الزَّکو هَ، وَ اَمَرْتَ بِـالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ تَلَوْتَ الْکِتابَ حَقَّ تِلاوَتِهِ، وَ جاهَـدْتَ فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ، وَ صَبَرْتَ عَلَی الْأَذی فی جَنْبِهِ مُحْتَسِباً حَتّی اَتیکَ الْیقینُ

اَشْـهَدُ اَنَ الَّذینَ خالَفُوکَ وَ حارَبُوکَ، وَ الَّذینَ خَـذَلُوکَ، وَ الَّذینَ قَتَلُوکَ مَلْعُونُونَ عَلی لِسانِ النَّبِی الْأُمِّی، وَ قَدْ خابَ مَنِ افْتَری، لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمینَ لَکُمْ مِنَ الْـأَوَّلینَ وَ الْـآخِرینَ، وَ ضـاعَفَ عَلَیهِمُ الْعَـذابَ الْـأَلیمَ، اَتَیتُـکَ یـا مَوْلاـی یـا بْنَ رَسُـولِ اللَّهِ زائِراً عـارِفاً بِحَقِّکَ، مُوالِیاً لِأَوْلِیآئِکَ، مُعادِیاً لِأَعْدآئِکَ، مُسْتَبْصِراً بِالْهُدَی الَّذی اَنْتَ عَلَیهِ، عارِفاً بِضَلالَهِ مَنْ خالَفَکَ، فَاشْفَعْ لی عِنْدَ رَبِّکَ.

پس بچسبان خود را بر قبر و روی خود را بر آن گذار پس می روی به جانب سَرِ مقدّس و می

گوئی:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّهَ اللَّهِ فی اَرْضِهِ وَ سَمآئِهِ صَلَّی اللَّهُ عَلی روُحِکَ الطَّیبِ، وَ جَسَدِکَ الطَّاهِرِ، وَ عَلَیکَ السَّلامُ یا مَوْلای، وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ.

پس بچسبان خود را به قبر و ببوس آنرا و بگذار صورت خود را بر آن و بگرد به جانب سر پس دو رکعت نماز زیارت گذار و نماز کن بعد از آن دو رکعت آنچه میسّر شود تو را پس از آن برو بسمت پا و زیارت کن علی بن الحسین علیهما السلام را و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا مَوْلای وَ ابْنَ مَوْلای، وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَکَ

وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَکَ، وَ ضاعَفَ عَلَیهِمُ الْعَذابَ الْأَلیمَ.

و دعا کن به آنچه می خواهی پس زیارت کن شهدا را در حالی که میل کنی از سمت پا به طرف قبله پس بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ اَیهَا الصِّدّیقُونَ، اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ اَیهَا الشُّهَدآءُ الصَّابِرُونَ

اَشْهَدُ اَنَّکُمْ جاهَدْتُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ، وَ صَبَرْتُمْ عَلَی الْأَذی فی جَنْبِ اللَّهِ، وَ نَصَحْتُمْ للَّهِ وَ لِرَسُولِهِ، حَتّی اَتیکُمُ الْیقینُ

اَشْهَدُ اَنَّکُمْ اَحْیآءٌ عِنْدَ رَبِّکُمْ تُرْزَقُونَ، فَجَزاکُمُ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلامِ وَ اَهْلِهِ اَفْضَلَ جَزآءِ الْمُحْسِنینَ، وَ جَمَعَ بَینَنا وَ بَینَکُمْ فی مَحَلِّ النَّعیمِ.

پس می روی به زیارت عبّاس بن امیرالمؤمنین علیهما السلام همین که رسیدی آنجا و ایستادی نزد آن جناب بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یابْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ، الْمُطیعُ للَّهِ وَ لِرَسُولِهِ

اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ جاهَدْتَ وَ نَصَحْتَ وَ صَبَرْتَ حَتّی اَتیکَ الْیقینُ، لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمینَ لَکُمْ مِنَ الْأَوَّلینَ وَ الْاخِرینَ، وَ اَلْحَقَهُمْ بِدَرْکِ الْجَحیمِ.

پس نماز تطوّع کند در مسجد آن جناب هرچه خواهد و بیرون رود.

پنجم زیارت حضرت امام حسین در عید فطر و قربان

زیارت حضرت امام حسین علیه السلام است در عید فطر و

قربان به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که در یک شب از سه شب قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند گناهان گذشته و آینده اش آمرزیده شود شب عید فطر یا شب عید اَضْحی یا شب نیمه شعبان

و به روایت معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام منقول است که فرمود سه شب است که هر که زیارت کند حضرت امام حسین علیه السلام را در آن شبها گناهان گذشته و آینده اش آمرزیده شود شب نصف شعبان و شب بیست و سیم ماه رمضان و شب عید یعنی شب عید فطر و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسی که زیارت کند امام حسین علیه السلام را در شب نیمه شعبان و شب عید فطر و شب عرفه در یک سال بنویسد حق تعالی برای او هزار حجّ مبرور و هزار عمره مقبوله و برآورد از برای او هزار حاجت دنیا و آخرت

و از حضرت امام محمد باقرعلیه السلام مروی است که هر که شب عرفه در زمین کربلا باشد و بماند آنجا تا زیارت روز عید کند و برگردد نگاه دارد حق تعالی او را از شرّ آن سال بدان که علماء از برای این دو عید شریف دو زیارت نقل کرده اند یکی زیارت سابقه که به جهت لیالی قدر ذکر شد و دیگر این زیارت است و از کلمات ایشان ظاهر می شود که زیارت سابقه مال روزهای عیدَین است و این زیارت مال شبهای عیدین فرموده اند چون اراده کنی زیارت آن حضرت را در این دو شب پس بایست بر دَرِ قبّه

مطهّره و نظر بیفکن به جانب قبر و بگو به جهت اِستیذان:

یا مَوْلای یا اَباعَبْدِاللَّهِ یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، عَبْدُکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ الذَّلیلُ بَینَ یدَیکَ، وَ الْمُصَغَّرُ فی عُلُوِّ قَدْرِکَ، وَ الْمُعْتَرِفُ بِحَقِّکَ، جآءَکَ مُسْتَجیراً بِکَ، قاصِداً اِلی حَرَمِکَ، مُتَوَجِّهاً اِلی مَقامِکَ، مُتَوَسِّلاً اِلَی اللَّهِ تَعالی بِکَ، ءَاَدْخُلُ یا مَوْلای، ءَاَدْخُلُ یا وَلِی اللَّهِ، ءَاَدْخُلُ یا مَلائِکَهَ اللَّهِ الْمُحْدِقینَ بِهذَا الْحَرَمِ، الْمُقیمینَ فی هذا الْمَشْهَدِ.

پس اگر دلت خاشع شد وچشمت گریان شد داخل شو و مقدّم دار پای راست را برپای چپ وبگو:

بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ، وَ فی سَبیلِ اللَّهِ، وَ عَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللَّهِ،

اَللّهُمَّ اَنْزِلْنی مُنْزَلاً مُبارَکاً، وَ اَنْتَ خَیرُ الْمُنْزِلینَ. پس بگو اَللَّهُ اَکْبَرُ کَبیراً، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ کَثیراً، وَ سُبْحانَ اللَّهِ بُکْرَهً وَ اَصیلاً، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ، الْماجِدِ الْأَحَدِ، الْمُتَفَضِّلِ الْمَنَّانِ، الْمُتَطَوِّلِ الحَنَّانِ، الَّذی مِنْ تَطَوُّلِهِ سَهَّلَ لی زِیارَهَ مَوْلای بِاِحْسانِهِ، وَ لَمْ یجْعَلْنی عَنْ زِیارَتِهِ مَمْنُوعاً، وَ لا عَنْ ذِمَّتِهِ مَدْفُوعاً، بَلْ تَطَوَّلَ وَ مَنَحَ.

پس داخل شو و چون به میان روضه رسیدی بایست محاذی قبر مطهّر با حال خضوع و گریه و تضرّع و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ آدَمَ صَفْوَهِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ نُوحٍ اَمینِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ اِبْراهیمَ خَلیلِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُوسی کَلیمِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ عیسی رُوحِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ و آله حَبیبِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ عَلِی حُجَّهِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الْوَصِی الْبَرُّ التَّقِی، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا ثارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثارِهِ، وَ الْوِتْرَ الْمَوْتُورَ

اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَ آتَیتَ الزَّکاهَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَیتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ جاهَدْتَ فی اللَّهِ

حَقَ جِهادِهِ حَتّی اسْتُبیحَ حَرَمُکَ، وَ قُتِلْتَ مَظْلُوماً.

پس بایست در نزد سَرِ مقدّس با دل خاشع وچشم گریان و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یـا اَبـا عَبْدِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یـا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ سَیدِ الْوَصِیینَ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ فاطِمَهَ الزَّهْرآءِ، سَیدَهِ نِساّءِ الْعالَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بَطَلَ الْمُسْلِمینَ، یا مَوْلایَ اَشْهَدُ اَنَّکَ کُنْتَ نُوراً فِی الْأَصْلابِ الشَّامِخَهِ، وَ الْأَرْحامِ الْمُطَهَّرَهِ، لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِیهُ بِاَنْجاسِها، وَ لَمْ تُلْبِسْکَ مِنْ مُدْلَهِمَّاتِ ثِیابِها،

وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ مِنْ دَعآئِمِ الدّینِ، وَ اَرْکانِ الْمُسْلِمینَ، وَ مَعْقِلِ الْمُؤْمِنینَ،

وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ الْإِمامُ الْبَرُّ التَّقِی الرَّضِی الزَّکِی الْهادِی الْمَهْدِی،

وَ اَشْهَدُ اَنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِکَ کَلِمَهُ التَّقْوی، وَ اَعْلامُ الْهُدی، وَ الْعُرْوَهُ الْوُثْقی، وَ الْحُجَّهُ عَلی اَهْلِ الدُّنْیا.

پس بچسبان خود را به قبر و بگو:

اِنَّا للَّهِ وَ اِنَّا اِلَیهِ راجِعُونَ، یـا مَوْلایَ اَنـا مُوالٍ لِوَلِیکُمْ، وَ مُعـادٍ لِعَدُوِّکُمْ، وَ اَنَا بِکُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِإِیابِکُمْ، مُوقِنٌ بِشَرایعِ دینی وَ خَواتیمِ عَمَلی، وَ قَلْبی لِقَلْبِکُمْ سِلْمٌ، وَ اَمْری لِأَمْرِکُمْ مُتَّبِعٌ، یا مَوْلایَ اَتَیتُکَ خائِفاً فَآمِنّی، وَ اَتَیتُکَ مُسْتَجیراً فَاَجِرْنی، وَ اَتَیتُکَ فَقیراً فَاَغْنِنی، سَیدی وَ مَوْلایَ، اَنْتَ مَوْلایَ حُجَّهُ اللَّهِ عَلَی الْخَلْقِ اَجْمَعینَ، آمَنْتُ بِسِرِّکُمْ وَ عَلانِیتِکُمْ، وَ بِظاهِرِکُمْ وَ باطِنِکُمْ، وَ اَوَّلِکُمْ وَ آخِرِکُمْ،

وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ التَّالی لِکِتابِ اللَّهِ، وَ اَمینُ اللَّهِ الدَّاعی اِلَی اللَّهِ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ، لَعَنَ اللَّه امهً ظَلَمَتْکَ وَ اُمَّهً قَتَلَتْکَ،

وَ لَعَنَ اللَّه امهً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیتْ بِهِ.

پس دو رکعت نماز نزد سر آن حضرت بکن و چون سلام گفتی بگو:

اَللّهُمَ اِنّی لَکَ صَلَّیتُ وَ لَکَ رَکَعْتُ، وَ لَکَ سَجَدْتُ، وَحْدَکَ لا شَریکَ لَکَ، فَاِنَّهُ لا تَجُوزُ الصَّلوهُ وَ الرُّکُوعُ وَ السُّجُودُ اِلَّا لَکَ، لِأَنَّکَ اَنْتَ اللَّهُ الَّذی لا

اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ،

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَبْلِغْهُمْ عَنّى اَفْضَلَ السَّلامِ وَ التَّحِيهِ، وَ ارْدُدْ عَلَى مِنْهُمُ السَّلامَ،

اَللّهُمَّ وَ هاتانِ الرَّكْعَتانِ هَدِيهٌ مِنّى اِلى سَيدِى الْحُسَينِ بْنِ عَلِى عَلَيهِمَا السَّلامَ،

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَ عَلَيهِ، وَ تَقَبَّلْهُما مِنّى، وَ اجْزِنى عليهِما اَفْضَلَ اَمَلى وَ رَجآئى فيكَ وَ فى وَلِيكَ يا وَلِى الْمُؤْمِنينَ

پس بچسبان خود را بر قبر و ببوس آنرا و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَى الْحُسَينِ بْنِ عَلِى الْمَظْلُومِ الشَّهيدِ قَتيلِ الْعَبَراتِ، وَ اَسيرِ الْكُرُباتِ،

اَللّهُمَّ اِنّى اَشْهَدُ اَنَّهُ وَلِيكَ، وَ ابْنُ وَلِيكَ وَ صَفِيكَ الثّآئِرُ بِحَقِّكَ اَكْرَمْتَهُ بِكَرامَتِكَ، وَ خَتَمْتَ لَهُ بِالشَّهادَهِ، وَ جَعَلْتَهُ سَيداً مِنَ السَّادَهِ، وَ قآئِداً مِنَ الْقادَهِ، وَ اَكْرَمْتَهُ بِطيبِ الْوِلادَهِ، وَ اَعْطَيتَهُ مَواريثَ الْأَنْبِيآءِ، وَ جَعَلْتَهُ حُجَّهً عَلى خَلْقِكَ مِنَ الْأَوْصِيآءِ، فَاَعْذَرَ فِى الدُّعآءِ، وَ مَنَحَ النَّصيحَهَ، وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فيكَ، حَتّى اسْتَنْقَذَ عِبادَكَ مِنَ الْجَهالَهِ، وَ حيرَهِ الضَّلالَهِ، وَ قَدْ تَوازَرَ عَلَيهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْيا، وَ باعَ حَظَّهُ مِنَ الْآخِرَهِ بِالْأَدْنى، وَ تَرَدّى فى هَواهُ، وَ اَسْخَطَكَ وَ اَسْخَطَ نَبِيكَ، وَ اَطاعَ مِنْ عِبادِكَ اُولِى الشِّقاقِ وَ النِّفاقِ، وَ حَمَلَهَ الْأَوْزارِ الْمُسْتَوْجِبينَ النّارَ، فَجاهَدَهُمْ فيكَ صابِراً مُحْتَسِباً مُقْبِلاً غَيرَ مُدْبِرٍ، لا تَأْخُذُهُ فِى اللّهِ لَوْمَهُ لآئِمٍ، حَتّى سُفِكَ فى طاعَتِكَ دَمُهُ، وَ اسْتُبيحَ حَريمُهُ،

اَللّهُمَّ الْعَنْهُمْ لَعْناً وَبيلاً، وَ عَذِّبْهُمْ عَذاباً اَليماً.

پس بگرد به جانب على بن الحُسَين عليهما السلام و آن جناب در طرف پاى مبارك حضرت حسين عليه السلام است پس بگو:

اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا وَلِى اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا بْنَ رَسُولِ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا بْنَ خاتَمِ النَّبِيينَ، اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا بْنَ فاطِمَهَ سَيدَهِ نِسآءِ الْعالَمينَ، اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا بْنَ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ، اَلسَّلامُ عَلَيكَ اَيهَا الْمَظْلُومُ الشَّهيدُ،

بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی عِشْتَ سَعیداً، وَ قُتِلْتَ مَظْلُوماً شَهیداً.

پس رو کن به سوی قبور شهداء رِضْوانُ اللّهِ عَلَیهِمْ و بگو اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ اَیهَا الذّآبُّونَ عَنْ تَوْحیدِ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدّارِ، بِاَبی اَنْتُمْ وَ اُمّی فُزْتُمْ فَوْزاً عَظیماً.

پس برو به مشهد عباس بن علی علیهما السلام و بایست نزد ضریح شریف آن جناب و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الْعَبْدُ الصّالِحُ وَ الصِّدّیقُ الْمُواسی

اَشْهَدُ اَنَّکَ آمَنْتَ بِاللّهِ، وَ نَصَرْتَ ابْنَ رَسُولِ اللّهِ، وَ دَعَوْتَ اِلی سَبیلِ اللّهِ، وَ واسَیتَ بِنَفْسِکَ، فَعَلَیکَ مِنَ اللّهِ اَفْضَلُ التَّحِیهِ وَ السَّلامِ.

پس بچسبان خود را به قبر و بگو:

بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی یا ناصِرَ دینِ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا ناصِرَ الْحُسَینِ الصِّدّیقِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا ناصِرَ الْحُسَینِ الشَّهیدِ، عَلَیکَ مِنّی السَّلامُ ما بَقیتُ وَ بَقِیَ اللَّیلُ وَ النَّهارُ.

پس نماز کن در نزد سَرِ آن حضرت دو رکعت و بگو بعد از آن آنچه را که می گفتی در نزد سر حضرت حسین علیه السلام یعنی بخوان دعاء اَللّهُمَّ اِنّی صَلَّیتُ ... الخ

پس برگرد به سوی مشهد حسین علیه السلام و بمان در نزد آن حضرت آنچه خواهی مگر آنکه مستحبّ است آنجا را مکان بیتوته یعنی خوابگاه قرار ندهی

زیارت وداع

و چون خواهی وداع کنی آن حضرت را بایست در نزد سر و گریه کن و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا مَوْلای، سَلامَ مُوَدِّعٍ لا قالٍ وَلا سَئِمٍ، فَاِنْ اَنْصَرِفْ فَلا عَنْ مَلالَهٍ، و آن اُقِمْ فَلاعَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِما وَعَدَ اللّهُ الصّابِرینَ، یا مَوْلای لا جَعَلَهُ اللّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی لِزِیارَتِکَ، وَ رَزَقَنِی الْعَوْدَ اِلَیکَ، وَ الْمُقامَ فی حَرَمِکَ، وَ الْکَوْنَ فی مَشْهَدِکَ، آمینَ رَبَّ الْعالَمینَ.

پس ببوس ضریح را و جمیع

بـدن خـود را بر آن بمـال به درسـتی که آن بـاعث امـان و حرز تو است و بیرون برو از نزد آن حضـرت به طوری که رویت به جانب قبر باشد و پشت بر او مکن و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بابَ الْمَقامِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا شَریکَ الْقُرْآنِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّهَ الْخِصامِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا سَفینَهَ النَّجاهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا مَلائِکَهَ رَبِّی الْمُقیمینَ فی هذَا الْحَرَمِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَبَداً ما بَقیتُ وَ بَقِیَ اللَّیلُ وَ النَّهارُ و بگو اِنَّا للَّهِ ِ وَ اِنَّا اِلَیهِ راجِعُونَ، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ اِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِی الْعَظیمِ.

پس برو بیرون و سـید بن طـاووس و محمّـد بن المشـهدی گفته انـد پس در وقتی که چنین کردی مثـل کسـی مانی که زیارت کرده خدا را در عرش.

ششم زیارت امام حسین در روز عرفه

زیارت امام حسـین علیه السـلام در روز عرفه است بدان که آنچه از اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السـلام در باب زیارت عرفه رسـیده از کثرت اخبار و بسـیاری فضـیلت و ثواب زیاده از آنست که احصا شود و ما به جهت تشویق زائرین به ذکر چند حدیث اکتفا می نماییم به سند معتبر از بشیر دَهّان منقول است که گفت عرض کردم به خدمت حضرت صادق علیه السلام که گاه هست حجّ از من فوت می شود و روز عرفه را نزد قبر امام حسین علیه السلام می گذرانم فرمود که:

نیک می کنی ای بشـیر هر مؤمنی که به زیارت قبر امام حسـین علیه السـلام برود با شـناسایی حق آن حضـرت در غیر روز عید نوشته شود برای او ثواب بیست حجّ و بیست عمره مبروره مقبوله و بیست جهاد با پیغمبر مرسل یا امام عادل و هر که

زیارت کنـد آن حضـرت را در روز عیـد بنویسـد حق تعالی برای او ثواب صـد حجّ و صد عمره و صد جهاد با پیغمبر مرسل یا امام عادل و هر که زیارت کنـد آن حضـرت را در روز عرفه با معرفت حقّ آن حضـرت نوشـته شود برای او ثواب هزار حـجّ و هزار عمره پسـندیده مقبوله و هزار جهـاد با پیغمبر مرسل یا امام عادل گفتم کجا حاصل می شود برای من ثواب موقف عرفات پس آن حضرت نظر کرد به سوی من مانند کسی که خشمناك باشد و فرمود که:

ای بشـیر هر گـاه مؤمنی برود به زیـارت قبر امام حسـین علیه السـلام در روز عرفه و غسل کنـد در نهر فرات پس متوجّه شود به سوی قبر آن حضـرت بنویسـد حق تعـالی از برای او بهر گـامی که برمی دارد حجّی که با همه مناسک به عمل آورده باشـد و چنین گمـان دارم که فرمود و عمره [غزوه] و در احـادیث کـثیره بسـیار معتـبره وارد شـده که حق تعـالی در روز عرفه اوّل نظر رحمت به سوی زائران قبر حسین علیه السلام می افکند پیش از آنکه نظر به اهل موقف عرفات کند و در حدیث معتبر از رفاعه منقول است که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود که:

امسال حجّ کردی گفتم فدایت شوم زری نداشتم که به حج روم ولکن عرفه را نزد قبر امام حسین علیه السلام گذرانیدم فرمود که:

ای رفاعه هیچ کوتاهی نکردی از آنچه اهل منی در آن بودند اگر نه این بود که کراهت دارم که مردم ترک حجّ کنند هرآینه حدیثی برای تو می گفتم که هرگز ترک زیارت

قبر آن حضرت نکنی پس ساعتی ساکت شد و بعد از آن فرمود که:

خبر داد مرا پـدرم که هر که بیرون رود به سوی قبر امـام حسـین علیه السـلام و عارف به حقّ آن حضـرت باشـد و با تکبّر نرود همراه او می شونـد هزار ملک از جانب راست و هزار ملک از جانب چپ و نوشـته شود برای او ثواب هزار حـجّ و هزار عمره که با پیغمبر یا وصـی پیغمبر کرده باشد و اما کیفیت زیارت آن حضرت پس چنان است که علماء اَجلّه و رؤساء مذهب و ملّت فرموده انـد چون خواستی آن حضـرت را در این روز زیارت کنی پس اگر ممکن شد تو را که از فرات غسل کنی چنان کن و اگر نه از هر آبی که تو را ممکن باشد و پاکیزه ترین جامه های خود را بپوش و قصد زیارت آن حضـرت کن در حالتی که به آرامی و وقار و تَاَنّی باشی پس چون به دَرِ حایر برسی بگو:

اَللَّهُ اَكْبَرُ و بگو اَللَّهُ اَكْبَرُ كَبیراً، وَ اَلْحَمْـدُ للَّهِ كَثیراً وَ سُـبْحانَ اللَّهِ بُكْرَةً وَ اَصیلًا، وَ الْحَمْـدُ للَّهِ الَّذی هَـدانا لِهـذا و ما كُنَّا لِنَهْتَدِی لَوْلا اَنْ هَدانَا اللَّهُ، لَقَدْ جآئَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ،

اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ و آله،

اَلسَّلامُ عَلی اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ،

اَلسَّلامُ عَلی فاطِمَةَ الزَّهْرآءِ، سَیدَةِ نِسآءِ الْعالَمینَ،

اَلسَّلامُ عَلَی الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ،

اَلسَّلامُ عَلی عَلِی بْنِ الْحُسَینِ،

اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلی،

اَلسَّلامُ عَلی جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ،

اَلسَّلامُ عَلی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ،

اَلسَّلامُ عَلی عَلِی بْنِ مُوسی،

اَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی،

اَلسَّلامُ عَلی عَلِی بْنِ مُحَمَّدٍ،

اَلسَّلامُ عَلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِی،

اَلسَّلامُ عَلَی الْخَلَفِ الصَّالِحِ الْمُنْتَظَرِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ

رَسُولِ اللّهِ، عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ وَ ابْنُ اَمَتِکَ الْمُوالی لِوَلِیکَ، الْمُعادی لِعَدُوِّکَ، اسْتَجارَ بِمَشْهَدِکَ، وَ تَقَرَّبَ اِلَی اللّهِ بِقَصْدِکَ، اَلْحَمْدُ للّهِ الَّذی هَدانی لِوِلایتِکَ، وَ خَصَّنی بِزِیارَتِکَ، وَ سَهَّلَ لی قَصْدَکَ.

پس داخل روضه شو و بایست محاذی سر و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ آدَمَ صِفْوَهِ اللّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ نُوحٍ نَبِی اللّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ اِبْراهیمَ خَلیلِ اللّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُوسی کَلیمِ اللّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ عیسی روُحِ اللّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ مُحَمَّدٍ حَبیبِ اللّهِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ فاطِمَهَ الزَّهْرآءِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفی،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ عَلِی ٍّالْمُرْتَضی،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ فاطِمَهَ الزَّهْرآءِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ خَدیجَهَ الْکُبْری، اَالسَّلامُ عَلَیکَ یا ثارَ اللّهِ وَ ابْنَ ثارِهِ، وَ الْوِتْرَ الْمَوْتُورَ

اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلوهَ، وَ آتَیتَ الزَّکاهَ، وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَیتَ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ اَطَعْتَ اللّهَ حَتّی اَتیکَ الْیقینُ، فَلَعَنَ اللّه امهً قَتَلَتْکَ،

وَ لَعَنَ اللّه امهً ظَلَمَتْکَ،

وَ لَعَنَ اللّه امهً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیتْ بِهِ، یا مَوْلای یا اَبا عَبْدِاللّهِ، اُشْهِدُ اللّهَ وَ مَلآئِکَتَهُ وَ اَنْبِیآئَهُ وَ رُسُلَهُ، اَنّی بِکُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِإِیابِکُمْ مُوقِنٌ، بِشَرایعِ دینی، وَ خَواتیمِ عَمَلی، وَ مُنْقَلَبی اِلی رَبّی، فَصَلَواتُ اللّهِ عَلَیکُمْ وَ عَلی اَرْواحِکُمْ وَ عَلی اَجْسادِکُمْ وَ عَلی شاهِدِکُمْ وَ عَلی غآئِبِکُمْ، وَ ظاهِرِکُمْ وَ باطِنِکُمْ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ خاتَمِ النَّبِیینَ وَ ابْنَ سَیدِ الْوَصِیینَ، وَ ابْنَ اِمامِ الْمُتَّقینَ، وَ ابْنَ قآئِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلینَ اِلی جَنّاتِ النَّعیمِ، وَ کَیفَ لا تَکُونُ کَذلِکَ، وَ اَنْتَ بابُ الْهُدی، وَ اِمامُ التُّقی وَ الْعُرْوَهُ الْوُثْقی، وَ الْحُجَّهُ عَلی اَهْلِ الدُّنْیا وَ خامِسُ اَصْحابِ الْکِسآءِ، غَذَتْکَ یدُ الرَّحْمَهِ، وَ رُضِعْتَ مِنْ ثَدْیِ الْأیمانِ، وَ

رُبّیتَ فی حِجْرِ الْإِسْلامِ، فَالنَّفْسُ غَیرُ راضِیهٍ بِفِراقِکَ، وَ لا شآکّهٍ فی حَیوتِکَ، صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیکِ وَ عَلی آبائِکَ وَ اَبْنآئِکَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا صَریعَ الْعَبْرَهِ السَّاکِبَهِ، وَ قَرینَ الْمُصیبَهِ الرَّاتِبَهِ، لَعَنَ اللَّه امهً اسْتَحَلَّتْ مِنْکَ الْمَحارِمَ، [وَانْتَهَکَتْ فیکَ حُرْمَهَ الْإِسْلامِ] فَقُتِلْتَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیکَ مَقْهُوراً، وَ اَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ و آله بِکَ مَوْتُوراً، وَ اَصْبَحَ کِتابُ اللَّهِ بِفَقْدِکَ مَهْجُوراً،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ وَ عَلی جَدِّکَ وَ اَبیکَ، وَ اُمِّکَ وَ اَخیکَ، وَ عَلَی الْأَئِمَّهِ مِنْ بَنیکَ، وَ عَلَی الْمُسْتَشْهَدینَ مَعَکَ، وَ عَلَی الْمَلائِکَهِ الْحآفّینَ بِقَبْرِکَ، وَ الشَّاهِدینَ لِزُوَّارِکَ، الْمُؤَمِّنینَ بِالْقَبُولِ عَلی دُعآءِ شیعَتِکَ، وَ السَّلامُ عَلَیکَ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِیهُ، وَ جَلَّتِ الْمُصیبَهُ بِکَ عَلَینا، وَ عَلی جَمیعِ اَهْلِ السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ، فَلَعَنَ اللَّه امهً اَسْرَجَتْ وَ اَلْجَمَتْ وَ تَهَیاَتْ لِقِتالِکَ، یا مَوْلای یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، قَصَدْتُ حَرَمَکَ، وَ اَتَیتُ مَشْهَدَکَ، اَسْئَلُ اللَّهَ بِالشَّأْنِ الَّذی لَکَ عِنْدَهُ وَ بِالْمَحَلِّ الَّذی لَکَ لَدَیهِ، اَنْ یصَلِّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، و آن یجْعَلَنی مَعَکُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْأخِرَهِ، بِمَنِّهِ وَ جُودِهِ وَ کَرَمِهِ

نماز زیارت

پس ببوس ضریح را پس دو رکعت نماز کن در بالای سر و در این دو رکعت هر سوره که می خواهی بخوان و چون فارغ شدی بگو:

اَللّهُمَّ اِنّی صَلَّیتُ وَ رَکَعْتُ وَ سَجَدْتُ لَکَ، وَحْدَکَ لا شَریکَ لَکَ، لِأَنَّ الصَّلوهَ وَ الرُّکُوعَ وَ السُّجُودَ لا تَکُونُ اِلَّا لَکَ، لِأَنَّکَ اَنْتَ اللَّهُ لا اِلهَ اِلَّا اَنْتَ،

اَللّهُمَّ صَلِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَبْلِغْهُمْ عَنّی اَفْضَلَ التَّحِیهِ وَ السَّلامِ، وَ ارْدُدْ

عَلَى مِنْهُمُ التَّحِيهَ وَ السَّلامَ،

اَللّٰهُمَّ وَ هاتـانِ الرَّكْعَتـانِ هَـدِيهٌ مِنّی اِلی مَوْلاـی وَ سَـيدی وَ اِمـامی الْحُسَـينِ بْنِ عَلِی عَلَيهِمَـا السَّلامُ، اَللّٰهُمَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ تَقَبَّلْ ذلِکَ مِنّی، وَاجْزِنی عَلی ذلِکَ اَفْضَلَ اَمَلی وَ رَجآئی فيکَ وَ فی وَلِيکَ، يا اَرْحَمَ الرَّاحِمينَ.

پس برخيز و برو به سوی پـای مبـارک حضـرت حسـين عليه السـلام و زيارت کن علی بن الحسـين عليهما السـلام را و سَـرِ آن جناب در نزد پای ابی عبداللّٰه عليه السلام است پس بگو:

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا بْنَ رَسُولِ اللّٰهِ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا بْنَ نَبِی اللّٰهِ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا بْنَ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا بْنَ الْحُسَينِ الشَّهيدِ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ اَيهَا الشَّهيدُ بْنُ الشَّهيدِ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ اَيهَا الْمَظْلُومُ ابْنُ الْمَظْلُومِ، لَعَنَ اللّٰه امهً قَتَلَتْکَ،

وَ لَعَنَ اللّٰه امهً ظَلَمَتْکَ،

وَ لَعَنَ اللّٰه امهً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِيتْ بِهِ،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا مَوْلای،

اَلسَّلامُ عَلَيکَ يا وَلِی اللّٰهِ وَ ابْنَ وَلِيهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الْمُصيبَهُ وَ جَلَّتِ الرَّزِيهُ بِکَ عَلَينا وَ عَلی جَميعِ الْمُؤْمِنينَ، فَلَعَنَ اللّٰه ام

هً قَتَلَتْکَ، وَ اَبْرَءُ اِلَی اللّٰهِ وَ اِلَيکَ مِنْهُمْ فِی الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ.

زيارت شهداء

پس توجه کن به جانب شهداء و زيارت کن ايشان را و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَيکُمْ يا اَوْلِيآءَ اللّٰهِ وَ اَحِبَّآئَهُ،

اَلسَّلامُ عَلَيکُمْ يا اَصْفِيآءَ اللّٰهِ وَ اَوِدَّآئَهُ،

اَلسَّلامُ عَلَيکُمْ يا اَنْصارَ دينِ اللّٰهِ وَ اَنْصارَ نَبِيهِ، وَ اَنْصارَ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ، وَ اَنْصارَ فاطِمَهَ سَيدَهِ نِسآءِ الْعالَمينَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَمْ یا اَنْصارَ اَبیمُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْوَلِی النَّاصِحِ،

اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ یا اَنْصارَ اَبیعَبْدِ اللَّهِ الْحُسَینِ الشَّهیدِ الْمَظْلُوم، صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیهِمْ اَجْمَعینَ، بِاَبی اَنْتُمْ وَ اُمّی طِبْتُمْ وَ طابَتِ الْأَرْضُ الَّتی فیها دُفِنْتُمْ وَ فُزْتُمْ وَاللَّهِ فَوْزاً عَظیماً، یا لَیتَنی کُنْتُ مَعَکُمْ فَاَفُوزَ مَعَکُمْ فِی الْجِنانِ مَعَ الشُّهَدآءِ وَ الصَّالِحینَ، وَ حَسُنَ اُولئِکَ رَفیقاً، وَ السَّلامُ

عَلَیکَمْ وَ رَحْمَهُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ.

پس برگرد به جانب سَرِ امام حسین علیه السلام و بسیار دعا کن از برای خود و از برای اهل و عیال و برادران مؤمن خود

و سید بن طاووس وشهید فرموده اند پس برو به مشهد جناب عبّاس رضی الله عنه همین که رسیدی به آنجا بایست نزد قبر آن جناب و بگو:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبَا الْفَضْلِ الْعِبَّاسَ بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ سَیدِالْوَصِیینَ،

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ اَوَّلِ الْقَوْمِ اِسْلاماً، وَ اَقْدَمِهِمْ ایماناً، وَ اَقْوَمِهِمْ بِدینِ اللَّهِ، وَ اَحْوَطِهِمْ عَلَی الْاِسْلامِ

اَشْهَدُ لَقَدْ نَصَحْتَ للَّهِ ِوَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَخیکَ، فَنِعْمَ الْأَخُ الْمُواسی، فَلَعَنَ اللّه امهً قَتَلَتْکَ،

وَ لَعَنَ اللَّه امهً ظَلَمَتْکَ،

وَ لَعَنَ اللَّه امهً اسْتَحَلَّتْ مِنْکَ الْمَحارِمَ، وَ انْتَهَکَتْ فی قَتْلِکَ حُرْمَهَ الْاِسْلامِ، فَنِعْمَ الْأَخُ الصَّابِرُ الْمُجاهِدُ الْمُحامِی النَّاصِرُ، وَ الْأَخُ الدَّافِعُ عَنْ اَخیهِ، الْمُجیبُ اِلی طاعَهِ رَبِّهِ، الرَّاغِبُ فیما زَهِدَ فیهِ غَیرُهُ مِنَ الثَّوابِ الْجَزیلِ، وَ الثَّناءِ الْجَمیلِ، وَ اَلْحَقَکَ اللَّهُ بِدَرَجَهِ ابآئِکَ فی دارِ النَّعیمِ، اِنَّهُ حَمیدٌ مَجیدٌ پس بیفکن خود را بر قبر و بگو:

اَللّهُمَّ لَکَ تَعَرَّضْتُ، وَ لِزِیارَهِ اَوْلِیآئِکَ قَصَدْتُ، رَغْبَهً فی ثَوابِکَ، وَ رَجآءً لِمَغْفِرَتِکَ، وَ جَزیلِ اِحْسانِکَ فَاَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، و آن تَجْعَلَ رِزْقی به هم دآرّاً، وَ عَیشی به هم قآرّاً، وَ زِیارَتی به هم مَقْبُولَهً وَ ذَنْبی به هم مَغْفُوراً، وَ اقْلِبْنی به هم مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجاباً دُعآئی بِاَفْضَلِ ما ینْقَلِبُ بِهِ اَحَدٌ مِنْ زُوَّارِهِ وَ الْقاصِدینَ اِلَیهِ، بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

پس ببوس ضریح را و نماز گذار نزد آن حضرت نماز زیارت و آنچه خواسته باشی و چون خواستی وداع کنی آن حضرت را بگو آنچه را که از پیش

ذکر کردیم در وداع آن حضرت.

هفتم زیارت عاشوراء

زیـارت عـاشوراء است بـدان که زیارات منقوله در روز عاشوراء چنـد زیارت است و ما در اینجا به ملاحظه اختصار به ذکر دو زیـارت اکتفا می کنیم و در باب دوّم در اعمال روز عاشوراء نیز زیارتی نقل کردیم با مطالبی که مناسب است با این مقام و امّا آن دو زیارت اوّل زیارت عاشوراء معروفه است که خوانده می شود از نزدیک و دور و شـرح آن چنانکه شیخ ابوجعفر طوسی در مصـباح ذکر فرموده چنین است روایت کرده محمّـد بن اسـمعیل بن بزیع از صالح بن عقبه از پدرش از حضـرت امام محمد باقرعلیه السلام که فرمود:

هر که زیـارت کنـد حسـین بن علی علیهمـا السـلام را در روز دهم محرّم تا آنکه نزد قبر آن حضـرت گریان شود ملاقات کند خـدا را در روز قیـامت با ثواب دو هزار حـجّ و دو هزار عمره و دو هزار جهاد که ثواب آنها مثل ثواب کسـی باشـد که حـجّ و عمره و جهاد کند در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام

راوی گفت:

گفتم فدایت شوم چه ثواب است از برای کسـی که بوده باشد در شـهرهای دور از کربلا و ممکن نباشد او را رفتن به سوی قبر آن حضـرت در مثل این روز فرمود هرگاه چنین باشـد بیرون رود به سوی صـحرا یا بالا رود بر بام بلندی در خانه خود و اشاره کند به سوی آن حضـرت به سـلام و جهد کند در نفرین کردن بر قاتلین آن حضـرت و بعد از آن دو رکعت نماز کند و بکند این کار را

در اوایـل روز پیش از زوال آفتـاب پس نـدبه کنـد بر حسـین علیه السـلام و بگریـد بر او و امر کنـد کسانی را که در خانه اش هسـتند هرگاه از ایشان تقیه نمی کند به گریسـتن بر آن حضـرت و برپا دارد در خانه خود مصـیبتی به اظهار کردن جزع بر آن حضـرت و تعزیت بگویند یکدیگر را به مصیبت ایشان به حسین علیه السلام و من ضامنم برای ایشان بر خدا هرگاه بیاورند این عمـل را جمیع آن ثوابهـا را گفتم فـدای تو شوم ضامن می شوی این ثوابها را برای ایشان و کفیل می شوی این ثوابها را فرمود که:

بلی من ضامنم و کفیلم از برای کسی که این عمل را بجا آورد گفتم که چگونه یکدیگر را تعزیت بگویند فرمود که:

می گوینـد «اَعْظَمَ اللّهُ اُجُورَنـا بِمُصابِنـا بِالْحُسَـِینِ عَلَیهِ السَّلامِ وَ جَعَلَنـا وَ اِیـاکُمْ مِنَ الطالبیین بِثارِهِ مَعَ وَلِیهِ الْأمامِ الْمَهْـِدِی مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَیهِمُ السَّلامُ»

یعنی بزرگ فرماید خداوند اجرهای ما را به مصـیبت ما به حسـین علیه السلام و قرار دهد ما و شما را از خواهندگان خون او با ولی او امام مهدی از آل محمد علیهم السلام و اگر بتوانی که بیرون نروی آن روز را در پی حاجتی چنان کن زیرا که آن روز نحسـی است که برآورده نمی شود در آن حاجت مؤمن و اگر برآورده شود مبارک نخواهـد بود از برای او و نخواهـد دید در آن خیری و رشـدی و ذخیره نکنـد البتّه هیچیـک از شـما برای منزلش در آن روز چیزی را پس هر که ذخیره کنـد در آن روز چیزی را برکت نخواهد دید در آن

چیزی که ذخیره نموده و مبارک نخواهد بود از برای او در اهلش که ذخیره برای آنها نهاده پس هرگاه بجا آورند این عمل را بنویسد حق تعالی برای ایشان ثواب هزار حجّ و هزار عمره و هزار جهاد که همه را با رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده باشد و از برای اوست مزد و ثواب مصیبت هر پیغمبری و رسولی و وصی و صدّیق و شهیدی که مرده باشد یا کشته شده باشد از زمانی که خلق فرموده حق تعالی دنیا را تا زمانی که به پای شود قیامت

صالح بن عُقْبَه و سیف بن عمیره گفته اند که:

گفت علقمه بن محمّد حضرمی که گفتم به حضرت باقر علیه السلام که تعلیم بفرما مرا دعایی که بخوانم آن را در این روز هرگاه زیارت کنم آن جناب را از نزدیک و دعایی که بخوانم آنرا هرگاه زیارت نکنم او را از نزدیک و بخواهم اشاره کنم به سلام به سوی او از شهرهای دور و از خانه ام فرمود به من ای علقمه هرگاه تو بجا آوردی آن دو رکعت نماز را بعد از آنکه اشاره کنی به سوی آن حضرت به سلام پس بگو در وقت اشاره به آن حضرت بعد از گفتن تکبیر این قول را (یعنی زیارت آتیه را) پس به درستی که تو هرگاه گفتی این قول را به تحقیق که دعا کرده ای به آن چیزی که دعا می کند به آن زائران آن حضرت از ملائکه و بنویسد خداوند از برای تو صدهزار هزار درجه و بوده باشی مثل کسی که شهید شده باشد با امام حسین علیه السلام تا

مشارکت کنی ایشان را در درجات ایشان و شناخته نشوی مگر در جمله شهیدانی که شهید شده اند با آن حضرت و نوشته شود برای تو ثواب زیارت هر پیغمبری و رسولی و ثواب هر که زیارت کرده حسین علیه السلام را از روزی که شهید شده است سلام خدا بر آن حضرت و بر اهل بیتش می گویی:

متن زیارت

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا خِیرَهَ اللَّهِ وَ ابْنَ خِیرَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، وَ ابْنَ سَیدِ الْوَصِیینَ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ فاطِمَهَ سَیدَهِ نِسآءِ الْعالَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا ثارَ اللَّهِ وَ ابْنَ ثارِهِ، وَ الْوِتْرَ الْمَوْتُورَ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ وَ عَلَی الْأَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنآئِکَ، عَلَیکُمْ مِنّی جَمیعاً سَلامُ اللَّهِ اَبَداً ما بَقیتُ وَ بَقِی اللَّیلُ وَ النَّهارُ، یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِیهُ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصیبَهُ بِکَ عَلَینا، وَ عَلی جَمیعِ اَهْلِ الْإِسْلامِ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتْ مُصیبَتُکَ فِی السَّمواتِ، عَلی جَمیعِ اَهْلِ السَّمواتِ، فَلَعَنَ اللَّه امهً اَسَّسَتْ اَساسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَیکُمْ اَهْلَ الْبَیتِ،

وَ لَعَنَ اللَّه امهً دَفَعَتْکُمْ عَنْ مَقامِکُمْ، وَ اَزالَتْکُمْ عَنْ مَراتِبِکُمُ الَّتی رَتَّبَکُمُ اللَّهُ فیها،

وَ لَعَنَ اللَّه امهً قَتَلَتْکُمْ،

وَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهِّدینَ لَهُمْ بِالتَّمْکینِ مِنْ قِتالِکُمْ، بَرِئْتُ اِلَی اللَّهِ وَ اِلَیکُمْ مِنْهُمْ و من اَشْیاعِهِمْ وَ اَتْباعِهِمْ وَ اَوْلِیآئِهِم،

یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، اِنّی سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَکُمْ، وَ حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَکُمْ اِلی یوْمِ الْقِیامَهِ،

وَ لَعَنَ اللَّهُ آلَ زِیادٍ وَ آلَ مَرْوانَ،

وَ لَعَنَ اللَّهُ بَنی اُمَیهَ قاطِبَهً،

وَ لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجانَهَ،

وَ لَعَنَ اللَّهُ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ،

وَ لَعَنَ اللَّهُ شِمْراً،

وَ لَعَنَ اللَّه امهً اَسْرَجَتْ وَ اَلْجَمَتْ وَ تَنَقَّبَتْ لِقِتالِکَ، بِاَبی اَنْتَ

وَ اُمّی لَقَدْ عَظُمَ مُصابی بِکَ، فَاَسْئَلُ اللّهَ الَّذی اَکْرَمَ مَقامَکَ وَ اَکْرَمَنی بِکَ اَنْ یرْزُقَنی طَلَبَ ثارِکَ مَعَ اِمامٍ مَنْصُورٍ مِنْ اَهْلِ بَیتِ مُحَمَّدٍ، صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ و آله،

اَللّهُمَّ اجْعَلْنی عِنْدَکَ وَجیهاً بِالْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ،

یـا اَبـا عَبْدِاللّهِ اِنّی اَتَقَرَّبُ اِلی اللّهِ وَ اِلی رَسُولِهِ، وَ اِلی امیرِالْمُؤْمِنینَ، وَ اِلی فـاطِمَهَ وَ اِلَی الْحَسَنِ، وَ اِلَیـکَ بِمُوالاتِـکَ، وَ بِـالْبَرآئَهِ [مِمَّنْ قاتَلَـکَ وَ نَصَبَ لَـکَ الْحَرْبَ، وَ بِالْبَرائَهِ مِمَّنْ اَسَّسَ اَساسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ عَلَیکُمْ، وَ اَبْرَءُ اِلَی اللّهِ وَ اِلی رَسُولِهِ] مِمَّنْ اَسَّسَ اَسـاسَ ذلِـکَ، وَ بَنی عَلَیـهِ بُنْیـانَهُ، وَ جَری فی ظُلْمِهِ، وَ جَوْرِهِ عَلَیکُمْ وَ علی اَشْیاعِکُمْ، بَرِئْتُ اِلَی اللّهِ وَ اِلَیکُمْ مِنْهُمْ، وَ اَتَقَرَّبُ اِلَی اللّهِ، ثُمَّ اِلَیکُمْ بِمُوالاتِکُمْ وَ مُوالاهِ وَلِیکُمْ، وَ بِـالْبَر آئَهِ مِنْ اَعْـدآئِکُمْ وَ النّاصِبینَ لَکُمُ الْحَرْبَ، وَ بِالْبَر آئَهِ مِنْ اَشْـیاعِهِمْ وَ اَتْباعِهِمْ، اِنّی سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَکُمْ، وَ حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَکُمْ، وَ وَلِی لِمَنْ والاکُمْ، وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عاداکُمْ،

فَاَسْئَلُ اللّهَ الَّذی اَکْرَمَنی بِمَعْرِفَتِکُمْ، وَ مَعْرِفَهِ اَوْلِیآئِکُمْ، وَ رَزَقَنِی الْبَرآئَهَ مِنْ اَعْدآئِکُمْ، اَنْ یجْعَلَنی مَعَکُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ، و آن یثَبِّتَ لی عِنْدَکُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ، وَ اَسْئَلُهُ اَنْ یبَلِّغَنِی الْمَقامَ الْمَحْمُودَ لَکُمْ عِنْدَ اللّهِ، وَ اَنْ یرْزُقَنی طَلَبَ ثاری، مَعَ اِمامٍ هُـدی ظـاهِرٍ نـاطِقٍ [بِالْحَقِ] مِنْکُمْ، وَ اَسْئَلُ اللّهَ بِحَقِّکُمْ وَ بِالشَّاْنِ الَّذی لَکُمْ عِنْـدَهُ اَنْ یعْطِینی بِمُصابی بِکُمْ اَفْضَلَ ما یعْطی مُصاباً بِمُصیبَتِهِ مُصیبَهً ما اَعْظَمَها وَ اَعْظَمَ رَزِیتَها فِی الْاِسْلامِ، وَ فی جَمیعِ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ،

اَللّهُمَ اجْعَلْنی فی مَقامی هذا، مِمَّنْ تَنالُهُ مِنْکَ صَلَواتٌ وَ رَحْمَهٌ وَ مَغْفِرَهٌ،

اَللّهُمَّ اجْعَلْ مَحْیای مَحْیا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ مَماتی مَماتَ

مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ،

اَللّهُمَّ اِنَّ هـذا یوْمٌ تَبَرَّکَتْ بِهِ بَنُو اُمَیهَ، وَ ابْنُ آکِلَهِ الْأَکبادِ، اللَّعینُ ابْنُ اللَّعینِ عَلی لِسانِکَ وَ لِسانِ نَبِیکَ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ و آله، فی کُلِّ مَوْطِنٍ وَ مَوْقِفٍ وَقَفَ فیهِ نَبِیکَ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ

اَللّهُمَّ الْعَنْ اَبا سُفْیانَ وَ مُعوِیهَ وَ یزیدَ بْنَ مُعاوِیهَ، عَلَیهِمْ مِنْکَ اللَّعْنَهُ اَبَدَ الْأبِدینَ، وَ هذا یوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِیادٍ وَ آلُ مَرْوانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَینَ، صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیهِ،

اَللّهُمَّ فَضاعِفْ عَلَیهِمُ اللَّعْنَ مِنْکَ وَ الْعَذابَ [الْأَلیمَ]،

اَللّهُمَّ اِنّی اَتَقَرَّبُ اِلَیکَ فی هـذَاالْیوْمِ، وَ فی مَوْقِفی هـذا، وَ اَیامِ حَیوتی بِالْبَرآئَهِ مِنْهُمْ، وَ اللَّعْنَهِ عَلَیهِمْ، وَ بِالْمُوالاتِ لِنَبِیکَ وَ آلِ نَبِیکَ عَلَیهِ وَ عَلَیهِمُ اَلسَّلامُ.

پس می گوئی صد مرتبه:

اَللّهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ آخِرَ تابِعٍ لَهُ عَلی ذلِکَ، اَللّهُمَ الْعَنِ الْعِصابَهَ الَّتی جاهَدَتِ الْحُسَینَ، وَ شایعَتْ وَ بایعَتْ وَ تابَعَتْ عَلی قَتْلِهِ،

اَللّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمیعاً.

پس می گوئی صد مرتبه:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَلَی الْأَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنآئِکَ، عَلَیکَ مِنّی سَلامُ اللَّهِ [اَبَداً] ما بَقیتُ وَ بَقِی اللَّیلُ وَ النَّهارُ، وَ لا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی لِزِیارَتِکُمْ، اَلسَّلامُ عَلَی الْحُسَینِ، وَ عَلی عَلِی بْنِ الْحُسَینِ، وَ عَلی اَوْلادِ الْحُسَینِ، وَ عَلی اَصْحابِ الْحُسَینِ.

پس می گوئی:

اَللّهُمَّ خُصَ اَنْتَ اَوَّلَ ظالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنّی، وَ ابْدَأْ بِهِ اَوَّلاً، ثُمَّ الثّانِی وَ الثّالِثَ وَ الرّابِعَ،

اَللّهُمَّ الْعَنْ یزیدَ خامِساً، وَ الْعَنْ عُبَیدَ اللَّهِ بْنَ زِیادٍ وَ ابْنَ مَرْجانَهَ، وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ شِمْراً، وَ آلَ اَبی سُفْیانَ وَ آلَ زِیادٍ وَ آلَ مَرْوانَ، اِلی یوْمِ الْقِیمَهِ.

پس به سجده می روی و می گوئی:

اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشّاکِرینَ لَکَ عَلی مُصابِهِمْ، اَلْحَمْدُ للَّهِ عَلی عَظیمِ

رَزيتی، اَللّهُمَ ارْزُقْنی شَـفاعَهَ الْحُسَـینِ یوْمَ الْوُرُودِ، وَ ثَبِّتْ لی قَـدَمَ صِـدْقٍ عِنْـدَکَ مَعَ الْحُسَـینِ، وَ اَصْـحابِ الْحُسَـینِ، الَّذینَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ.

دعای علقمه

علقمه گفت که فرمود حضـرت باقرعلیه السلام که اگر بتوانی که زیارت کنی آن حضرت را در هر روز به این زیارت در خانه خود بکن که خواهـد بود برای تو جمیع این ثوابها و روایت کرده محمّـد بن خالد طیالسـی از سـیف بن عمیره که گفت بیرون رفتم با صفوان بن مهران و جمعی دیگر از اصحاب خودمان به سوی نجف بعد از خروج حضرت صادق علیه السلام از حیره به جانب مـدینه پس زمانی که ما فارغ شدیم از زیارت یعنی زیارت امیرالمؤمنین علیه السـلام گردانید صـفوان صورت خود را به جانب مشـهد ابو عبدالله علیه السـلام پس گفت از برای ما که زیارت کنید حسـین علیه السلام را از این مکان از نزد سر مقدّس امیرالمؤمنین علیه السلام که از اینجا ایماء و اشاره کرد به سلام بر آن حضرت جناب صادق علیه السلام و من در خدمتش بودم سیف گفت پس خواند صـفوان همان زیارتی را که روایت کرده بود علقمه ابن محمّد حضرمی از حضرت باقر علیه السلام در روز عاشوراء آنگاه دو رکعت نماز کرد نزد سـر امیرالمؤمنین علیه السلام و وداع گفت بعد از آن نماز امیرالمؤمنین علیه السلام را و اشاره کرد به جانب قبر حسین علیه السلام به سلام در حالتی که گردانیده بود روی خود را به جانب او و وداع کرد بعد از زیارت او را و از دعاهایی که بعد از نماز خواند این بود:

متن دعای علقمه

یا اَللَّهُ یا اَللَّهُ یااَللَّهُ، یا مُجیبَ دَعْوَهِ الْمُضْطَرِّینَ، یا کاشِفَ کُرَبِ الْمَکْرُوبینَ، یا غِیاثَ الْمُسْتَغیثینَ، یا صَریخَ الْمُسْتَصْرِخینَ، وَ یا مَنْ هُوَ اَقْرَبُ اِلَی مِنْ حَبْلِ الْوَریدِ،

وَ یـا مَنْ یحُولُ بَینَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ، وَ یـا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلی وَ بِالْأُفُقِ الْمُبینِ، وَ یا مَنْ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحیمُ عَلَی الْعَرْشِ اسْـتَوی، وَ یا مَـنْ یعْلَـمُ خـآئِنَهَ الْـأَعْینِ و مـا تُخْفِی الصُّدُورُ، وَ یـا مَنْ لا ـ یخْفی عَلَیهِ خـافِیهٌ، یـا مَنْ لا ـ تَشْـتَبِهُ عَلَیهِ الْـأَصْواتُ، وَ یـا مَنْ لا ـ تُغَلِّطُهُ الْحاجاتُ، وَ یا مَنْ لا یبْرِمُهُ اِلْحاحُ الْمُلِحّینَ، یا مُـدْرِکَ کُلِ فَوْتٍ، وَ یا جامِعَ کُلِّ شَـمْلٍ، وَ یا بارِئَ النُّفُوسِ بَعْـدَ الْمَوْتِ، یا مَنْ هُوَ کُلَّ یوْمٍ فی شَاْنٍ، یا قاضِی الْحاجاتِ، یا مُنَفِّسَ الْکُرُباتِ، یا مُعْطِی السُّؤُلاتِ، یا وَلِی الرَّغَباتِ، یا کافِی الْمُهِمّاتِ، یا مَنْ یکْفی مِنْ کُـلِّ شَـی ءٍ، وَ لا یکْفی مِنْهُ شَـی ءٌ، فِی السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ، اَسْـئَلُکَ بِحَقِ مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبیینَ، وَ عَلِی اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ بِحَقِّ فاطِمَهَ بِنْتِ نَبِیـکَ، وَ بِحِـقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَـینِ، فَاِنّی به هم اَتَـوَجَّهُ اِلَیـکَ فی مَقـامی هـذا، وَ بِهِمْ اَتَوَسَّلُ وَ بِهِمْ اَتَشَـفَّعُ اِلَیـکَ، وَ بِحَقِّهِمْ اَسْـئَلُکَ وَ اُقْسِـمُ وَ اَعْزِمُ عَلَیـکَ، وَ بِـالشَّاْنِ الَّذی لَهُـمْ عِنْـدَکَ، وَ بِالْقَـدْرِ الَّذی لَهُـمْ عِنْـدَکَ، وَ بِـالَّذی فَضَّلْتَهُمْ عَلَی الْعـالَمینَ، وَ بِاسْمِکَ الَّذی جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ، و به خَصَصْتَهُمْ دُونَ الْعالَمینَ، و به اَبَنْتَهُمْ وَ اَبَنْتَ فَضْلَهُمْ مِنْ فَضْلِ الْعالَمینَ، حَتّی فاقَ فَضْلُهُمْ فَضْلَ الْعـالَمینَ جَمیعـاً، اَسْـئَلُکَ اَنْ تُصَـلِّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، و آن تَکْشِـفَ عَنّی غَمّی وَ هَمّی وَ کَرْبی، وَ تَکْفِینِی الْمُهِـمَّ مِنْ اُمُـوری، وَ تَقْضِـی عَنّی دَینی، وَ تُجیرَنی مِنَ الْفَقْرِ وَ تُجیرَنی، مِنَ الْفـاقَهِ، وَ تُغْنِینی عَنِ الْمَسْـئَلَهِ اِلَی الْمَخْلُـوقینَ، وَ تَکْفِینی هَمَّ مَنْ اَخافُ هَمَّهُ، وَ عُسْرَ مَنْ اَخافُ عُسْرَهُ، وَ حُزُونَهَ مَنْ اَخافُ حُزُونَتَهُ، وَ شَرَّ مَنْ

اَخافُ شَرَّهُ، وَ مَكْرَ مَنْ اَخافُ مَكْرَهُ، وَ بَغْى مَنْ اَخافُ بَغْيَهُ، وَ جَوْرَ مَنْ اَخافُ جَوْرَهُ، وَ سُلْطانَ مَنْ اَخافُ سُلْطانَهُ، وَ كَيدَ مَنْ اَخافُ كَيدَهُ، وَ مَقْدُرَهَ مَنْ اَخافُ مَقْدُرَتَهُ عَلَى، وَ تَرُدَّ عَنّى كَيدَ الْكَيدَهِ، وَ مَكْرَ الْمَكَرَهِ،

اَللّهُمَّ مَنْ اَرادَنى فَاَرِدْهُ، و من كادَنى فَكِدْهُ، وَ اصْرِفْ عَنّى كَيدَهُ وَ مَكْرَهُ وَ بَاْسَهُ وَ اَمانِيهُ، وَ امْنَعْهُ عَنّى كَيفَ شِئْتَ وَ اَنّى شِئْتَ،

اَللّهُمَّ اشْغَلْهُ عَنّى بِفَقْرٍ لا تَجْبُرُهُ، وَ بِبَلاءٍ لا تَسْتُرُهُ، وَ بِفاقَهٍ لا تَسُدَّها، وَ بِسُقْمٍ لا تُعافيهِ، وَ ذُلٍّ لا تُعِزُّهُ، وَ بِمَسْكَنَهٍ لا تَجْبُرُها،

اَللّهُمَّ اضْرِبْ بِالذُّلِّ نَصْبَ عَينَيهِ، وَ اَدْخِلْ عَلَيهِ الْفَقْرَ فى مَنْزِلِهِ، وَ الْعِلَّهَ وَ السُّقْمَ فى بَدَنِهِ، حَتّى تَشْغَلَهُ عَنّى بِشُغْلٍ شاغِلٍ لا فَراغَ لَهُ، وَ اَنْسِهِ ذِكْرى كَما اَنْسَيتَهُ ذِكْرَكَ، وَ خُذْعَنّى بِسَمْعِهِ وَ بَصَرِهِ، وَ لِسانِهِ وَ يدِهِ، وَ رِجْلِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَميعِ جَوارِحِهِ، وَ اَدْخِلْ عَلَيهِ فى جَميعِ ذلِكَ الْسُّقْمَ، وَ لا تَشْفِهِ حَتّى تَجْعَلَ ذلِكَ لَهُ شُغْلاً شاغِلاً بِهِ عَنّى وَ عَنْ ذِكْرى، وَ اكْفِنى يا كافِى مالا يكْفى سِواكَ فَاِنَّكَ الْكافى لا كافِى سِواكَ، وَ مُفَرِّجٌ لا مُفَرِّجَ سِواكَ وَ مُغيثٌ لا مُغيثَ سِواكَ، وَ جارٌ لا جارَ سِواكَ، خابَ مَنْ كانَ جارُهُ سِواكَ، وَ مُغيثُهُ سِواكَ، وَ مَفْزَعُهُ اِلى سِواكَ، وَ مَهْرَبُهُ اِلى سِواكَ، وَ مَلْجَأُهُ اِلى غَيرِكَ، وَ مَنْجاهُ مِنْ مَخْلُوقٍ غَيرِكَ، فَاَنْتَ ثِقَتى وَ رَجآئى، وَ مَفْزَعى وَ مَهْرَبى، وَ مَلْجَأى وَ مَنْجاى، فَبِكَ اَسْتَفْتِحُ، وَ بِكَ اَسْتَنْجِحُ وَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اَتَوَجَّهُ اِلَيكَ، وَ اَتَوَسَّلُ وَ اَتَشَفَّعُ، فَاَسْئَلُكَ يا اَللّهُ يا اَللّهُ يا اَللّهُ، فَلَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ الشُّكْرُ، وَ اِلَيكَ الْمُشْتَكى، وَ اَنْتَ

الْمُسْتَعانُ، فَاَسْئَلُکَ یا اَللّهُ یا اَللّهُ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، اَنْ تُصَلِّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، و آن تَکْشِفَ عَنّی غَمّی وَ هَمّی وَ کَرْبی فی مَقامی هذا، کَما کَشَفْتَ عَنْ نَبیکَ هَمَّهُ وَ غَمَّهُ وَ کَرْبَهُ، وَ کَفَیتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ، فَاکْشِفْ عَنّی کَما کَشَفْتَ عَنْهُ، وَ فَرِّجْ عَنّی کَما فَرَّجْتَ عَنْهُ، وَ اکْفِنی کَما کَفَیتَهُ، وَ اصْرِفْ عَنّی هَوْلَ ما اَخافُ هَوْلَهُ وَ مَؤُنَهَ ما اَخافُ مَؤُنَتَهُ، وَ هَمَّ ما اَخافُ هَمَّهُ بِلا مَؤُنَهٍ عَلی نَفْسی مِنْ ذلِکَ، وَ اصْرِفْنی بِقَضآءِ حَوائِجی، وَ کِفایهِ ما اَهَمَّنی هَمُّهُ، مِنْ اَمْرِ آخِرَتی وَ دُنْیای، یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ [وَیا اَبا عَبْدِ اللّهِ]، عَلَیکُما مِنّی سَلامُ اللّهِ اَبَداً ما بَقیتُ وَ بَقِی اللَّیلُ وَ النَّهارُ، وَ لا جَعَلَهُ اللّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیارَتِکُما، وَ لا فَرَّقَ اللّهُ بَینی وَ بَینَکُما،

اَللّهُمَّ اَحْینی حَیوهَ مُحَمَّدٍ وَ ذُرِّیتِهِ، وَ اَمِتْنی مَماتَهُمْ، وَ تَوَفَّنی عَلی مِلَّتِهِمْ، وَ احْشُرْنی فی زُمْرَتِهِمْ، وَ لا تُفَرِّقْ بَینی وَ بَینَهُمْ طَرْفَهَ عَینٍ اَبَداً فِی الدُّنْیا وَ الْاٰخِرَهِ، یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ وَ یا اَبا عَبْدِ اللّهِ، اَتَیتُکُما زآئِراً وَ مُتَوَسِّلاً اِلَی اللّهِ رَبّی وَ رَبِّکُما، وَ مُتَوَجِّهاً اِلَیهِ بِکُما، وَ مُسْتَشْفِعاً بِکُما اِلَی اللّهِ تَعالی فی حاجَتی هذِهِ، فَاشْفَعا لی، فَاِنَّ لَکُما عِنْدَاللّهِ الْمَقامَ الْمَحْمُودَ، وَ الْجاهَ الْوَجیهَ، وَ الْمَنْزِلَ الرَّفیعَ وَ الْوَسیلَهَ اِنّی اَنْقَلِبُ عَنْکُما مُنْتَظِراً، لِتَنَجُّزِ الْحاجَهِ وَ قَضآئِها وَ نَجاحِها مِنَ اللّهِ بِشَفاعَتِکُما لی اِلَی اللّهِ فی ذلِکَ، فَلا اَخیبُ وَ لا یکُونُ مُنْقَلَبی مُنْقَلَباً خآئِباً خاسِراً، بَلْ یکُونُ مُنْقَلَبی مُنْقَلَباً راجِحاً [راجیاً] مُفْلِحاً مُنْجِحاً، مُسْتَجاباً بِقَضآءِ جَمیعِ حَوائِجی، وَ تَشَفَّعا لی اِلَی اللّهِ، اِنْقَلَبْتُ عَلی ما شآءَ اللّهُ وَ

لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللَّهِ، مُفَوِّضاً اَمْری اِلَی اللَّهِ، مُلْجِأً ظَهْری اِلَی اللَّهِ، مُتَوَكِّلاً عَلَی اللَّهِ، وَ اَقُولُ حَسْبِیَ اللَّهُ وَ كَفی، سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعی، لَیسَ لی وَرآءَ اللَّهِ وَ وَرآئَكُمْ یا سادَتی مُنْتَهی، ما شآءَ رَبّی كانَ، و مالَمْ یشَأْ لَمْ یكُنْ، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللَّهِ، اَسْتَوْدِعُكُمَا اللَّهَ، وَ لا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی اِلَیكُما، اِنْصَرَفْتُ یا سَیدی یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ وَ مَوْلای، وَ اَنْتَ یا اَبا عَبْدِاللَّهِ یا سَیدی، و سلامی عَلَیكُما مُتَّصِلٌ مَا اتَّصَلَ اللَّیلُ وَ النَّهارُ، واصِلٌ ذلِكَ اِلَیكُما، غَیرُ مَحْجُوبٍ عَنْكُما سَلامی اِنْ شآءَ اللَّهُ، وَ اَسْئَلُهُ بِحَقِّكُما اَنْ یشآءَ ذلِكَ وَ یفْعَلَ، فَاِنَّهُ حَمیدٌ مَجیدٌ، اِنْقَلَبْتُ یا سَیدَی عَنْكُما تآئِباً حامِداً لِلَّهِ، شاكِراً راجِیاً لِلْاِجابَةِ، غَیرَ آیسٍ وَ لا قانِطٍ، ائِباً عآئِداً راجِعاً اِلی زِیارَتِكُما، غَیرَ راغِبٍ عَنْكُما وَ لا مِنْ زِیارَتِكُما، بَلْ راجِعٌ عآئِدٌ اِنْ شآءَ اللَّهُ، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللَّهِ، یا سادَتی رَغِبْتُ اِلَیكُما وَ اِلی زِیارَتِكُما، بَعْدَ اَنْ زَهِدَ فیكُما وَ فی زِیارَتِكُما اَهْلُ الدُّنْیا، فَلا خَیبَنِی اللَّهُ ما رَجَوْتُ و ما اَمَّلْتُ فی زِیارَتِكُما، اِنَّهُ قَریبٌ مُجیبٌ.

روایت

سیف بن عُمَیره گوید كه سؤال كردم از صفوان و گفتم كه علقمه بن محمد این دعا را برای ما از حضرت باقرعلیه السلام روایت نكرد بلكه همان زیارت را حدیث كرد صفوان گفت كه وارد شدم با سید خودم حضرت صادق علیه السلام به این مكان پس به جا آورد مثل آنچه را كه ما بجا آوردیم در زیارت و دعا كرد به این دعا هنگام وداع بعد از اینكه دو ركعت نماز گذاشت چنانچه

ما نماز گذاشتیم و وداع کرد چنانچه ما وداع کردیم پس صفوان گفت که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود که:

مواظب باش این زیارت را و بخوان این دعا را و زیارت کن به آن پس به درستی که من ضامنم بر خدا برای هر که زیارت کند به این زیارت و دعا کند به این دعا از نزدیک یا دور اینکه زیارتش مقبول شود و سعیش مشکور و سلامش به آن حضرت برسد و محجوب نماند و حاجت او قضا شود از جانب خدای تعالی بهر مرتبه که خواهد برسد و او را نومید بر نگرداند ای صفوان یافتم این زیارت را به این ضمان از پدرم و پدرم از پدرش علی بن الحسین علیه السلام به همین ضمان و او از حسین علیه السلام به همین ضمان و حسین علیه السلام از برادرش حسن علیه السلام به همین ضمان و حسن از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام با همین ضمان و امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله با همین ضمان و رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل با همین ضمان و جبرئیل از خدای تعالی با همین ضمان و به تحقیق که خداوند عزّوجلّ قسم خورده به ذات مقدس خود که هر که زیارت کند حسین علیه السلام را به این زیارت از نزدیک یا دور و دعا کند به این دعا قبول می کنم از او زیارت او را و می پذیرم از او خواهش او را بهر قدر که باشد و می دهم مسئلتش را پس باز نگردد از حضرت من با ناامیدی و

خَسار و بازش گردانم با چشم روشن به برآوردن حاجت و فوز به جنّت و آزادی از دوزخ و قبول کنم شفاعت او را در حقّ هر کس که شفاعت کند

حضرت فرماید جز دشمن ما اهلبیت که در حقّ او قبول نشود قسم خورده حقّ تعالی به این بر ذات اقدسش و گواه گرفته ما را بر آنچه که گواهی دادند به آن ملائکه ملکوت او

پس جبرئیل گفت:

یا رسول الله خدا فرستاده مرا به سوی تو به جهت سرور و بشارت تو و شادی و بشارت علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد تو علیهم السلام تا روز قیامت پس مستمرّ و پاینده باد مسرّت تو و مسرّت علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام و شیعه شما تا روز رستخیز پس صفوان گفت که حضرت صادق علیه السلام با من فرمود ای صفوان هرگاه روی داد از برای تو به سوی خدای عزّوجلّ حاجتی پس زیارت کن به این زیارت از هر مکانی که بوده باشی و بخوان این دعا را و بخواه از پروردگار خود حاجتت را که برآورده شود از خدا و خدا خلاف نخواهد فرمود وعده خود را بر رسول خود بجود و امتنان خویش وَ الحَمْدُ لِلَّهِ

مؤلف گوید:

که در نجم ثاقب در ذیل حکایت تشرّف جناب حاجّ سید احمد رشتی به ملاقات امام عصر ارواحنا فداه در سفر حجّ و فرمایش آن حضرت به او که چرا شما عاشورا نمی خوانید عاشوراء عاشوراء عاشوراء و آن حکایت را ما انشاء اللّه بعد از زیارت جامعه کبیره نقل خواهیم کرد.

شیخ ما ثقه الأسلام

نوری رحمه الله فرموده اما زیارت عاشوراء پس در فضل و مقام آن بس که از سنخ سایر زیارات نیست که به ظاهر از انشای و املای معصومی باشد هر چند که از قلوب مطهّره ایشان چیزی جز آنچه از عالم بالا به آنجا رسد بیرون نیاید بلکه از سنخ احادیث قدسیه است که به همین ترتیب از زیارت و لعن و سلام و دعا از حضرت احدیت جَلَّتْ عَظَمَتُه به جبرئیل امین و از او به خاتم النبیین صلی الله علیه و آله رسیده و به حسب تجربه مداومت به آن در چهل روز یا کمتر در قضای حاجات و نیل مقاصد و دفع اعادی بی نظیر و لکن احسن فواید آن که از مواظبت آن بدست آمده فایده ای است که در کتاب دارالسّلام ذکر کردم و اجمال آن آنکه ثقه صالح متّقی حاجّ ملاحسن یزدی که از نیکان مجاورین نجف اشرف است و پیوسته مشغول عبادت و زیارت نقل کرد از ثقه امین حاجّ محمد علی یزدی که مرد فاضل صالحی بود در یزد که دائماً مشغول اصلاح امر آخرت خود بود و شبها در مقبره خارج یزد که در آن جماعتی از صلحا مدفونند و معروف است به مزار بسر می برد و او را همسایه ای بود که در کودکی با هم بزرگ شده و در نزد یک معلّم می رفتند تا آنکه بزرگ شد و شغل عشّاری پیش گرفت تا آنکه مرد و در همان مقبره نزدیک محلّی که آن مرد صالح بیتوته می کرد دفن کردند پس او را در خواب دید پس از گذشتن کمتر از ماهی که در هیئت

نیکوئی است پس به نزد او رفت و گفت من می دانم مبدأ و منتهای کار تو و ظاهر و باطن تو را و نبودی از آنها که احتمال رود نیکی در باطن ایشان و شغل تو مقتضی نبود جز عذاب را پس به کدام عمل به این مقام رسیدی گفت چنان است که گفتی و من در اشدّ عذاب بودم از روز وفات تا دیروز که زوجه استاد اشرف حدّاد فوت شد و در این مکان او را دفن کردند و اشاره کرد به موضعی که قریب صد ذرع از او دور بود و در شب وفات او حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام سه مرتبه او را زیارت کرد و در مرتبه سیم امر فرمود به رفع عذاب از این مقبره پس حالت ما نیکو شد و در سعه و نعمت افتادیم پس از خواب متحیرانه بیدار شد و حدّاد را نمی شناخت و محلّه او را نمی دانست پس در بازار حدّادان از او تفحص کرد و او را پیدا نمود از او پرسید برای تو زوجه ای بود گفت آری دیروز وفات کرد و او را در فلان مکان و همان موضع را اسم برد دفن کردم گفت او به زیارت ابی عبداللّه علیه السلام رفته بود گفت نه گفت ذکر مصائب او می کرد گفت نه گفت مجلس تعزیه داری داشت گفت نه آنگاه پرسید چه می جوئی خواب را نقل کرد گفت آن زن مواظبت داشت به زیارت عاشوراء.

دوم زیارت عاشوراء غیر معروفه

است که با زیارت معروفه متداوله در اجر و ثواب شریک است بی مشقّت گفتن صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام

و این برای آنان که شغل مهمّی دارند فوزی است عظیم و کیفیت آن به نحوی که در مزار قدیم نقل شده بدون شرح آن چنین است که هر کس دوست دارد زیارت کند آن حضرت را از بلاد دور یا نزدیک پس غسل کند و برود به صحرا یا در بام خانه خود آنگاه دو رکعت نماز کند و بخواند در آن سوره قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَد چون سلام گفت اشاره کند به سوی آن حضرت به سلام و متوجّه شود به این سلام و اشاره و نیت به آن جهتی که در آنست ابو عبد اللّه الحسین علیه السلام یعنی رو کند به کربلای معلّی آنگاه با خشوع و اِستکانت بگوید:

متن زیارت

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ الْبَشیرِ النَّذیرِ، وَ ابْنَ سَیدِ الْوَصِیینَ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ فاطِمَةَ سَیدَهِ نِساءِ الْعالَمینَ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا خِیرَةَ اللّهِ وَ ابْنَ خِیرَتِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا ثارَ اللّهِ وَ ابْنَ ثارِهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الْوِتْرُ الْمَوْتُورُ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیهَا الْاِمامُ الْهادِی الزَّکی، وَ عَلی اَرْواحٍ حَلَّتْ بِفِنآئِکَ، وَ اَقامَتْ فی جِوارِکَ، وَ وَفَدَتْ مَعَ زُوّارِکَ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ مِنّی ما بَقیتُ وَ بَقِی اللَّیلُ وَ النَّهارُ، فَلَقَدْ عَظُمَتْ بِکَ الرَّزِیهُ، وَ جَلَّتْ فِی الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُسْلِمینَ وَ فی اَهْلِ السَّمواتِ وَ اَهْلِ الْاَرَضینَ اَجْمَعینَ، فَاِنّا لِلّهِ

وَاِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ، صَلَواتُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ تَحِیاتُهُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِ اللّهِ الْحُسَینَ، وَ عَلی آبائِکَ الطَّیبینَ الْمُنْتَجَبینَ، وَ عَلی ذُرِّیاتِکُمُ الْهُداهِ الْمَهْدِیینَ، لَعَنَ اللّه امهً خَذَلَتْکَ، وَ تَرَکَتْ نُصْرَتَکَ وَ مَعُونَتَکَ،

وَ لَعَنَ اللّه امهً اَسَّسَتْ اَساسَ الظُّلْمِ لَکُمْ، وَ مَهَّدَتِ الْجَوْرَ عَلَیکُمْ، وَ طَرَّقَتْ اِلی اَذِیتِکُمْ

وَ تَحیفِکَمْ، وَ جارَتْ ذلِکَ فی دِیارِکُمْ وَ اَشْیاعِکَمْ، بَرِئْتُ اِلَی اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ اِلَیکَمْ، یا ساداتی وَ مَوالِی وَ اَئِمَّتی، مِنْهُمْ و من اَشْیاعِهِمْ وَ اَتْباعِهِمْ وَ اَسْئَلُ اللَّهَ الَّذی اَکْرَمَ یا مَوالِی مَقامَکُمْ، وَ شَرَّفَ مَنْزِلَتَکُمْ وَ شَأْنَکُمْ، اَنْ یکْرِمَنی بِوِلایتِکُمْ وَ مَحَبَّتِکُمْ، وَ الْأیتِمامِ بِکُمْ وَ بِالْبَرآئَهِ مِنْ اَعْدآئِکُمْ، وَ اَسْئَلُ اللَّهَ الْبَرَّ الرَّحیمَ، اَنْ یرْزُقَنی مَوَدَّتَکُمْ، و آن یوَفِّقَنی لِلطَّلَبِ بِثارِکُمْ مَعَ الْأمامِ الْمُنْتَظَرِ الْهادی مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، و آن یجْعَلَنی مَعَکُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْأخِرَهِ، و آن یبَلِّغَنِی الْمَقامَ الْمَحْمُودَ لَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ، وَ اَسْئَلُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِحَقِّکُمْ، وَ بِالشَّأْنِ الَّذی جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ، اَنْ یعْطِینی بِمُصابی بِکُمْ اَفْضَلَ ما اَعْطی مُصاباً بِمُصیبَهٍ اِنَّا لِلَّهِ وَ اِنَّا اِلَیهِ راجِعُونَ، یا لَها مِنْ مُصیبَهٍ ما اَفْجَعَها وَ اَنْکاها لِقُلُوبِ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُسْلِمینَ، فَاِنَّا لِلَّهِ وَ اِنَّا اِلَیهِ راجِعُونَ،

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اجْعَلْنی فی مَقامی مِمَّنْ تَنالُهُ مِنْکَ صَلَواتٌ وَ رَحْمَهٌ وَ مَغْفِرَهٌ، وَ اجْعَلْنی عِنْدَکَ وَ جیهاً فِی الدُّنْیا وَ الْأخِرَهِ و من الْمُقَرَّبینَ، فَاِنّی اَتَقَرَّبُ اِلَیکَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، صَلَواتُکَ عَلَیهِ وَ عَلَیهِمْ اَجْمَعینَ،

اَللّهُمَّ وَ اِنّی اَتَوَسَّلُ وَ اَتَوَجَّهُ بِصَفْوَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ، وَ خِیرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ مُحَمَّدٍ وَ عَلِی الطَّیبینَ مِنْ ذُرّیتِهِما،

اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اجْعَلْ مَحْیای مَحْیاهُمْ وَ مَماتی مَماتَهُمْ، وَ لا تُفَرِّقْ بَینی وَ بَینَهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْأخِرَهِ اِنَّکَ سَمیعُ الدُّعآءِ،

اَللّهُمَّ وَ هذا یوْمٌ تُجَدَّدُ فیهِ النِّقْمَهُ، وَ تُنَزَّلُ فیهِ اللَّعْنَهُ عَلَی اللَّعینِ یزیدَ وَ عَلی آلِ یزیدَ، وَ عَلی آلِ زِیادٍ وَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ الشِّمْرِ،

اَللّهُمَّ الْعَنْهُمْ وَ الْعَنْ مَنْ رَضِی بِقَوْلِهِمْ وَ فِعْلِهِمْ، مِنْ اَوَّلِ

وَ آخِرِ لَعْناً كَثيراً، وَ اَصْلِهِمْ حَرَّ نارِكَ، وَ اَسْكِنْهُمْ جَهَنَّمَ وَ ساۤئَتْ مَصيراً، وَ اَوْجِبْ عَلَيهِمْ وَ عَلى كُلِّ مَنْ شايَعَهُمْ وَ بايَعَهُمْ وَ تابَعَهُمْ وَ ساعَدَهُمْ وَ رَضِىَ بِفِعْلِهِمْ، وَ افْتَحْ لَهُمْ وَ عَلَيهِمْ، وَ عَلى كُلِ مَنْ رَضِىَ بِذلِكَ لَعَناتِكَ الَّتى لَعَنْتَ بِها كُلَّ ظالِمٍ وَ كُلَّ غاصِبٍ، وَ كُلَ جاحِدٍ وَ كُلَّ كافِرٍ، وَ كُلَّ مُشْرِكٍ وَ كُلَّ شَيطانٍ رَجيمٍ، وَ كُلَّ جَبّارٍ عَنيدٍ،

اَللّهُمَّ الْعَنْ يزيدَ وَ آلَ يزيدَ وَ بَنى مَرْوانَ جَميعاً،

اَللّهُمَّ وَ ضَعِّفْ غَضَبَكَ وَ سَخَطَكَ وَ عَذابَكَ وَ نَقِمَتَكَ، عَلى اَوَّلِ ظالِمٍ ظَلَمَ اَهْلَ بَيتِ نَبيكَ،

اَللّهُمَّ وَ الْعَنْ جَميعَ الظّالِمينَ لَهُمْ، وَ انْتَقِمْ مِنْهُمْ اِنَّكَ ذوُ نِقْمَهٍ مِنَ الْمُجْرِمينَ،

اَللّهُمَّ وَ الْعَنْ اَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ آلَ بَيتِ مُحَمَّدٍ، وَ الْعَنْ اَرْواحَهُمْ وَ دِيارَهُمْ وَ قُبُورَهُمْ وَ الْعَنِ اللَّهُمَّ الْعِصابَةَ الَّتى نازَلَتِ الْحُسَينَ بْنَ بِنْتِ نَبيكَ، وَ حارَبَتْهُ وَ قَتَلَتْ اَصْحابَهُ وَ اَنْصارَهُ، وَ اَعْوانَهُ وَ اَوْلِياۤئَهُ وَ شيعَتَهُ وَ مُحِبّيهِ وَ اَهْلَ بَيتِهِ وَ ذُرِّيتَهُ، وَ الْعَنِ اللّهُمَّ الَّذينَ نَهَبُوا مالَهُ وَ سَلَبُوا حَريمَهُ، وَ لَمْ يسْمَعُوا كَلامَهُ وَ لا مَقالَهُ، اللَّهُمَ وَ الْعَنْ كُلَّ مَنْ بَلَغَهُ ذلِكَ فَرَضِىَ بِهِ مِنَ الْاَوَّلينَ وَ الْاٰخِرينَ، وَ الْخَلائِقِ اَجْمَعينَ اِلى يوْمِ الدّينِ، اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا اَبا عَبْدِاللَّهِ الْحُسَينَ، وَ عَلى مَنْ ساعَدَكَ وَ عاوَنَكَ، وَ واساكَ بِنَفْسِهِ، وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِى الذَّبِّ عَنْكَ، اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا مَوْلاى وَ عَلَيهِمْ، وَ عَلى روُحِكَ وَ عَلى اَرْواحِهِمْ، وَ عَلى تُرْبَتِكَ وَ عَلى تُرْبَتِهِمْ،

اَللّهُمَّ لَقِّهِمْ رَحْمَةً وَ رِضْواناً وَ رَوحاً وَ رَيحاناً، السَّلامُ عَلَيكَ يا مَوْلاى يا اَبا عَبْدِ اللَّهِ، يا بْنَ خاتَمِ النَّبيينَ، وَ يا بْنَ سَيدِ الْوَصِيينَ، وَ يا بْنَ سَيدَهِ نِساۤءِ

الْعالَمينَ، السَّلامُ عَلَیکَ یا شَهیدُ یا بْنَ الشَّهیدِ،

اَللّهُمَّ بَلِّغْهُ عَنّی فی هذِهِ السَّاعَهِ وَ فی هذَا الْیَوْمِ، وَ فی هذَا الْوَقْتِ وَ کُلِّ وَ قْتٍ تَحِیهً و سلاماً، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ سَیدِ الْعالَمینَ، وَ عَلَی الْمُسْتَشْهَدینَ مَعَکَ سَلاماً مُتَّصِلاً مَا اتَّصَلَ اللَّیلُ وَ النَّهارُ، السَّلامُ عَلَی الْحُسَینِ بْنِ عَلِی الشَّهیدِ، اَلسَّلامُ علی عَلِی بْنِ الْحُسَینِ الشَّهیدِ، اَلسَّلامُ عَلَی الْعَبَّاسِ بْنِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ الشَّهیدِ، السَّلامُ عَلَی الشُّهَدآءِ مِنْ وُلْدِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ، السَّلامُ عَلَی الشُّهَدآءِ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرٍ وَ عَقیلٍ، السَّلامُ علی کُلِّ مُسْتَشْهَدٍ مِنَ الْمُؤْمِنینَ، اَللّهُمَ صَلِّ علی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ بَلِّغْهُمْ عَنّی تَحِیهً و سلاماً، السَّلامُ عَلَیکَ یا رَسُولَ اللَّهِ وَ عَلَیکَ السَّلامُ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، اَحْسَنَ اللَّهُ لَکَ الْعَزآءَ فی وَلَدِکَ الْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ، السَّلامُ عَلَیکَ یا اَبَا الْحَسَنِ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ، وَ عَلَیکَ السَّلامُ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، اَحْسَنَ اللَّهُ لَکَ الْعَزآءَ فی وَلَدِکَ الْحُسَینِ، السَّلامُ عَلَیکِ یا فاطِمَهُ یا بِنْتَ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمینَ، وَ عَلَیکِ السَّلامُ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، اَحْسَنَ اللَّهُ لَکِ الْعَزآءَ فی وَلَدِکِ الْحُسَینِ، السَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ، وَ عَلَیکَ السَّلامُ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، اَحْسَنَ اللَّهُ لَکَ الْعَزآءَ فی اَخیکَ الْحُسَینِ، السَّلامُ علی اَرْواحِ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ، الْأَحْیآءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْواتِ، وَ عَلَیهِمُ السَّلامُ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ اَحْسَنَ اللَّهُ لَهُمُ الْعَزآءَ فی مَوْلاهُمُ الْحُسَینِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنا مِنَ الطالبیین بِثارِهِ مَعَ اِمامٍ عَدْلٍ، تُعِزُّ بِهِ الْإِسْلامَ وَ اَهْلَهُ یا رَبَّ الْعالَمینَ.

پس به سجده برو و بگو

اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ علی [جَمیعِ] مانابَ مِنْ خَطْبٍ، وَ لَکَ الْحَمْدُ علی کُلِّ اَمْرٍ، وَ اِلَیکَ الْمُشْتَکی فی عَظیمِ الْمُهِمَّاتِ بِخِیرَتِکَ وَ

اَوْلِیآئِکَ، وَ ذلِکَ لِما اَوْجَبْتَ لَهُمْ مِنَ الْکَرامَهِ وَ الْفَضْلِ الْکَثیرِ،

اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ ارْزُقْنی شَفاعَهَ الْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ یوْمَ الْوُرُودِ وَ الْمَقامِ الْمَشْهُودِ، وَ الْحَوْضِ الْمَوْرُودِ، وَ اجْعَلْ لی قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَکَ مَعَ الْحُسَینِ وَ اَصْحابِ الْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ، الَّذینَ واسَوْهُ بِاَنْفُسِهِمْ، وَ بَذَلُوا دوُنَهُ مُهَجَهُمْ، وَ جاهَدوُا مَعَهُ اَعْدآئَکَ ابْتِغآءَ مَرْضاتِکَ وَ رَجآئَکَ، وَ تَصْدیقاً بِوَعْدِکَ، وَ خَوْفاً مِنْ وَعیدِکَ اِنَّکَ لَطیفٌ لِما تَشآءُ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

هشتم زیارت اربعین است

یعنی بیستم صفر شیخ در تهذیب و مصباح روایت کرده از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که فرموده علامات مؤمن پنج چیز است:

پنجاه و یک رکعت نماز گذاشتن که مراد هفده رکعت فریضه و سی و چهار رکعت نافله است در هر شب و روز و زیارت اربعین کردن

و انگشتر در دست راست کردن

و جبین را در سجده بر خاک گذاشتن

و بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ را بلند گفتن

و کیفیت زیارت حضرت امام حسین علیه السلام در این روز به دو نحو رسیده یکی زیارتیست که شیخ در تهذیب و مصباح روایت کرده از صفوان جمّال که گفت فرمود به من مولایم حضرت صادق علیه السلام در زیارت اربعین که زیارت می کنی در هنگامی که روز بلند شده باشد و می گوئی:

متن زیارت

اَلسَّلامُ عَلی وَلِی اللَّهِ وَ حَبیبِهِ، اَلسَّلامُ عَلی خَلیلِ اللَّهِ وَ نَجیبِهِ، اَلسَّلامُ عَلی صَفِی اللَّهِ وَ ابْنِ صَفِیهِ، اَلسَّلامُ عَلی الْحُسَینِ الْمَظْلُومِ الشَّهیدِ، اَلسَّلامُ علی اَسیرِ الْکُرُباتِ، وَ قَتیلِ الْعَبَراتِ،

اَللّهُمَّ اِنّی اَشْهَدُ اَنَّهُ وَلِیکَ وَ ابْنُ وَلِیکَ، وَ صَفِیکَ وَ ابْنُ صَفِیکَ، الْفآئِزُ بِکَرامَتِکَ، اَکْرَمْتَهُ بِالشَّهادَهِ، وَ حَبَوْتَهُ بِالسَّعادَهِ، وَ اَجْتَبَیتَهُ بِطیبِ الْوِلادَهِ، وَ جَعَلْتَهُ سَیداً مِنَ السَّادَهِ وَ قآئِداً مِنَ الْقادَهِ، وَ ذآئِداً مِنْ الْذادَهِ، وَ اَعْطَیتَهُ مَواریثَ الْأَنْبِیآءِ، وَ جَعَلْتَهُ حُجَّهً عَلی خَلْقِکَ مِنَ الْأَوْصِیآءِ، فَاَعْذَرَ فِی الدُّعآءِ، وَ مَنَحَ النُّصْحَ، وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فیکَ، لِیسْتَنْقِذَ عِبادَکَ مِنَ الْجَهالَهِ وَ حیرَهِ الضَّلالَهِ، وَ قَدْ تَوازَرَ عَلَیهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْیا، وَ باعَ حَظَّهُ بِالْأَرْذَلِ الْأَدْنی، وَ شَری آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الْأَوْکَسِ، وَ تَغَطْرَسَ وَ تَرَدّی فی هَواهُ، وَ اَسْخَطَکَ وَ اَسْخَطَ نَبِیکَ، وَ اَطاعَ مِنْ عِبادِکَ اَهْلَ الشِّقاقِ وَ النِّفاقِ، وَ حَمَلَه

الْأَوْزارِ الْمُسْتَوْجِبینَ النّارَ، فَجاهَدَهُمْ فیکَ صابِراً مُحْتَسِباً، حَتّی سُفِکَ فی طاعَتِکَ دَمُهُ، وَ اسْتُبیحَ حَریمُهُ،

اَللّهُمَّ فَالْعَنْهُمْ لَعْناً وَ بیلاً، وَ عَذِّبْهُمْ عَذاباً اَلیماً، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ رَسُولِ اللّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا بْنَ سَیِدِ الْأَوْصِیآءِ اَشْهَدُ اَنَّکَ اَمینُ اللّهِ وَ ابْنُ اَمینِهِ، عِشْتَ سَعیداً، وَ مَضَیتَ حَمیداً وَ مُتَّ فَقیداً مَظْلُوماً شَهیداً،

وَ اَشْهَدُ اَنَّ اللّهَ مُنْجِزٌ ما وَعَدَکَ، وَ مُهْلِکٌ مَنْ خَذَلَکَ وَ مُعَذِّبٌ مَنْ قَتَلَکَ،

وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ وَفَیتَ بِعَهْدِ اللّهِ، وَ جاهَدْتَ فی سَبیلِهِ حَتّی اَتیکَ الْیقینُ، فَلَعَنَ اللّهُ مَنْ قَتَلَکَ،

وَ لَعَنَ اللّهُ مَنْ ظَلَمَکَ،

وَ لَعَنَ اللّه امهً سَمِعَتْ بِذلِکَ فَرَضِیتْ بِهِ،

اَللّهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ اَنّی وَلِی لِمَنْ والاهُ، وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عاداهُ، بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی یا بْنَ رَسُولِ اللّهِ

اَشْهَدُ اَنَّکَ کُنْتَ نُوراً فی الْأَصْلابِ الشّامِخَهِ وَ الْأَرْحامِ الْمُطَهَّرَهِ، لَمْ تُنَجِّسْکَ الْجاهِلِیهُ بِاَنْجاسِها، وَ لَمْ تُلْبِسْکَ الْمُدْلَهِمّاتُ مِنْ ثِیابِها،

وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ مِنْ دَعآئِمِ الدّینِ وَ اَرْکانِ الْمُسْلِمینَ، وَ مَعْقِلِ الْمُؤْمِنینَ،

وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ الْإِمامُ الْبَرُّ التَّقِی، الرَّضِی الزَّکِی الْهادِی الْمَهْدِی،

وَ اَشْهَدُ اَنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِکَ کَلِمَهُ التَّقْوی، وَ اَعْلامُ الْهُدی، وَ الْعُرْوَهُ الْوُثْقی، وَ الْحُجَّهُ علی اَهْلِ الدُّنْیا،

وَ اَشْهَدُ اَنّی بِکُمْ مُؤْمِنٌ، وَ بِاِیابِکُمْ مُوقِنٌ، بِشَرایعِ دینی وَ خَواتیمِ عَمَلی، وَ قَلْبی لِقَلْبِکُمْ سِلْمٌ، وَ اَمْری لِأَمْرِکُمْ مُتَّبِعٌ، وَ نُصْرَتی لَکُمْ مُعَدَّهٌ، حَتّی یاْذَنَ اللّهُ لَکُمْ، فَمَعَکُمْ مَعَکُمْ لا مَعَ عَدُوِّکُمْ، صَلَواتُ اللّهِ عَلَیکُمْ، وَ علی اَرْواحِکُمْ وَ اَجْسادِکُمْ، وَ شاهِدِکُمْ وَ غآئِبِکُمْ، وَ ظاهِرِکُمْ وَ باطِنِکُمْ، آمینَ رَبَّ الْعالَمینَ

پس دو رکعت نماز می کنی و دعا می کنی به آنچه می خواهی و برمی گردی و دیگر زیارتی است که از جابر منقول است و کیفیت آن چنان است که از عطا روایت شده که:

گفت با

جابر بن عبداللّه انصاری بودم در روز بیستم ماه صفر چون به غاضریه رسیدیم در آب فرات غسل کرد و پیراهن طاهری که با خود داشت پوشید پس گفت که ایا با تو چیزی هست از بوی خوش ای عطا گفتم با من سُعد هست پس قدری از آن گرفت و بر سر و بدن پاشید و پابرهنه روانه شد تا ایستاد نزد سر مبارك امام حسین علیه السلام و سه مرتبه اَللّٰهُ اَكْبَرُ گفت پس افتاد و بیهوش شد و چون به هوش آمد شنیدم که می گفت اَلسَّلامُ عَلَیكُمْ یا آلَ اللّٰه الخ که به عینه همان زیارت نیمه رجب است که ما ذکر نمودیم و با آن فرقی ندارد جز چند کلمه که شاید از اختلاف نسخ باشد چنانچه شیخ مرحوم احتمال داده پس اگر کسی خواست که آن را نیز بخواند رجوع کند به زیارت نیمه رجب و همان را بخواند

مؤلف گوید که زیارت امام حسین علیه السلام در اوقات شریفه و لیالی و ایام متبرّکه به غیر از این اوقات که ذکر شد نیز افضل است خصوصاً اوقاتی که به آن حضرت نسبتی داشته باشد مانند روز مباهله و روز نزول هَلْ اَتی و روز ولادت شریف آن حضرت و شبهای جمعه و از روایتی مستفاد می شود که حق تعالی در هر شب جمعه نظر مکرمتی بر آن حضرت فرماید و جمیع پیمغبران و اوصیای ایشان را به زیارت او بفرستد و ابن قولویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که:

هر که زیارت کند قبر امام حسین علیه السلام را در هر جمعه آمرزیده شود البته و از

دنیا بیرون نرود با حال حسرت از دنیا و مَسْكَنَشْ در بهشت با امام حسین علیه السلام باشد و در خبر اعمش است که همسایه او برای او گفت در خواب دیدم که رقعه ها از آسمان فرو می ریزد که در آنها امان نوشته اند برای هر که زیارت امام حسین علیه السلام کند در شب جمعه و بعد از این در اعمال کاظمین در حکایت حاجی علی بغدادی اشاره به این مطلب خواهد شد و غیر این از اوقات شریفه دیگر و روایت شده از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که ایا زیارت امام حسین علیه السلام را وقتی هست که بهتر از وقت دیگر باشد فرمود که:

زیارت کنید آن حضرت را در هر وقت و هر زمان زیرا که زیارت آن حضرت خیر مُقَرَّری است هر که آن را بیشتر به عمل آورد خیر بیشتر خواهد یافت و هر که کمتر کند کمتر خواهد یافت و سعی کنید در زیارت کردن آن حضرت در اوقات شریفه که اعمال صالحه در آنها ثوابش مضاعف است و در آن اوقات شریفه ملائکه از آسمان نازل می شوند از برای زیارت آن حضرت الخ و از برای خصوص این اوقات مذکوره زیارت منقولی یافت نشده بلی در روز سیم ماه شعبان که روز تولّد حضرت امام حسین علیه السلام است دعائی از ناحیه شریفه بیرون آمده که بایست آن را خواند و ما آن را در اعمال ماه شعبان ذکر کردیم و بدان نیز که زیارت آن حضرت در غیر کربلا- از شهرهای دور فضیلت زیادی دارد و ما در اینجا به ذکر دو روایت که در

کافی و تهذیب و فقیه است قناعت می کنیم روایت اوّل ابن ابی عمیر از هشام روایت کرده که:

حضرت صادق علیه السلام فرمود که:

هرگـاه راه یکی از شـما دور و از خانه اش تا به قبور ما مسافت بسـیار باشـد بالا رود به پشت بام بلنـدتر منزل خود و دو رکعت نماز کند و اشاره کند به سـلام کردن به سوی قبرهای ما پس به درستی که آن به ما می رسد روایت دویم از حنّان بن سُدَیر از پدرش منقولست که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود:

ای سدیر!

زیارت می کنی قبر حسین علیه السلام را در هر روز عرض کردم که فدای تو گردم نه!

فرمود: شما چه جفاکارید در هر جمعه زیارت می کنید او را؟

گفتم: نه

فرمود: در هر ماهی زیارت می کنید؟

گفتم: نه

فرمود: در هر سالی او را زیارت می کنید؟

گفتم: گاهی از سالها شده که زیارت کرده ام

فرمود: ای سُـدیر چه جفا کارید شـما به امام حسـین علیه السـلام آیا ندانستید که حق تعالی را دو هزار هزار فرشـته است (و در تهذیب و فقیه هزار هزار فرشته است) ژولیده مو گردآلوده که می گریند بر آن حضرت و زیارت می کنند و سست نمی شوند و چه می شود برای تو ای سـدیر که زیـارت کنی قبر حسـین علیه السـلام را در هر جمعه پنـج مرتبه و در هر روزی یـک مرتبه گفتم فدایت شوم بین ما و بین او فرسخهای بسیار است فرمود به من که:

بالا رو به بام خانه ات پس نظر کن به جانب راست و چپ پس بلند کن سر خود را به سوی آسمان پس قصد کن جانب

قبر آن حضرت را و بگو:

«اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَبا عَبْدِاللّهِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ وَ رَحْمَهُاللّهِ وَ بَرَکاتُهُ»

نوشته می شود برای تو زیارتی و آن زیارت حجّه و عمره است.

سُدیر گفت بسا شد که بجا آوردم این را در ماه بیشتر از بیست مرتبه و در صدر زیارت اوّل از زیارات مطلقه گذشت چیزی که مناسب این مقام بود.

تذییل در فضیلت و آداب تربت مقدسه امام حسین علیه السلام

بدان که روایات بسیار وارد شده که در تربت آن حضرت شفای هر درد و مرض است مگر مرگ و امان است از بلاها و باعث ایمنی از هر خوف و بیم است و اخبار در این باب متواتر است و معجزاتی که به سبب این تربت مقدّسه ظاهر گردیده است زیاده از آنست که ذکر شود و من در کتاب فوائد الرضویه که در تراجم علماء امامیه است در احوال سید محدّث متبحر آقا سید نعمه اللّه جزائری رحمه الله نوشتم که آن سید جلیل در تحصیل علم زحمت بسیار کشیده و سختی و رنج بسیار برده و در اوایل تحصیل چون قادر نبوده بر چراغ به روشنی ماه مطالعه می نموده لاجرم از کثرت مطالعه در ماهتاب و بسیار چیز نوشتن و مطالعه کردن چشمانش ضعف پیدا کرده بود پس به جهت روشنی چشم خود به تربت مقدّسه حضرت سیدالشهداءعلیه السلام و تراب مراقد شریفه ائمّه عراق علیهم السلام اکتحال می کرد و به برکت آن تربت ها چشمش روشن می گشت و نیز نگاشتم که مبادا اهالی عصر ما به واسطه معاشرت با کفّار و ملاحده این مطلب را استعجاب نمایند.

همانا کمال الدّین دمیری در حیوه الحیوان نقل کرده که:

افعی هرگاه هزار سال عمر کرد چشمانش کور

می شود حق تعالی او را ملهم فرموده که برای رفع کوری خود چشم خود را به رازیانج تر بمالد لاجرم با چشم کور از بیابان قصد می کند بساتین و جاهائی را که رازیانج در آنجا باشد و اگر چه مسافتی طویل در بین باشد پس خود را می رساند به آن گیاه و چشم خود را بر آن می مالد روشنی چشم او بر می گردد و این مطلب را زمخشری و غیره نیز نقل کرده اند

پس هرگاه حق تعالی در یک گیاه تری این خاصیت قرار داده باشد که مار کور پی به آن ببرد و بهره خود را از آن بگیرد چه عجب و استبعادی دارد که در تربت پسر پیغمبر صلوات اللّه علیه و آله که در راه او خودش و عترتش کشته شده شفاء از جمیع امراض و فوائد و برکاتی قرار داده باشد که شیعیان و محبّان او از آن بهره ها برند و ما در این مقام به ذکر چند خبر قناعت می کنیم اوّل روایت شده که:

حوریان بهشت چون یکی از ملائکه را می بینند که از برای کاری بر زمین می آید از او التماس می کنند که برای ما تسبیح و تربت قبر امام حسین علیه السلام به هدیه بیاور دوّم به سند معتبر منقول است که شخصی گفت حضرت امام رضاعلیه السلام برای من از خراسان بسته متاعی فرستاد چون گشودم در میان آن خاکی بود از آن مرد که آورده بود پرسیدم که این خاک چیست گفت خاک قبر امام حسین علیه السلام است و هرگز آن حضرت از جامه و غیر جامه چیزی به

جایی نمی فرستد مگر آنکه این خاک را در میانش می گذارد و می فرماید این امان است از بلاها به اذن و مشیت خدا سیم روایت است که عبداللّه بن ابی یعفور به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که یک شخص از خاک قبر امام حسین علیه السلام برمی دارد و منتفع می شود و دیگری برمی دارد و منتفع نمی شود فرمود که:

نه واللّه هر که بردارد و اعتقاد داشته باشد که به او نفع می بخشد البته منتفع می شود چهارم از ابوحمزه ثمالی روایتست که عرض کردم به حضرت صادق علیه السلام که می بینم اصحاب ما می گیرند خاک قبر امام حسین علیه السلام را و طلب شفا از آن می کنند آیا شفا در آن هست فرمود که:

طلب شفا می توان کرد از خاکی که بردارند از میان قبر تا چهار میل و همچنین است خاک قبر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و قبر امام حسن و امام زین العابدین و امام محمّد باقرعلیهم السلام پس بگیر از آن خاک که آن شفای هر درد است و سپری است برای دفع هر چه از آن ترسی و هیچ چیز به آن برابری نمی کند از چیزهائی که از آن شفا طلب می کنند به غیر از دعا و چیزی که آن را فاسد می کند آن است که در ظرفها و جاهای بد می گذارند و آنها که معالجه به آن می کنند کم است یقین ایشان هر که یقین داشته باشد که این از برای او شفا است هرگاه معالجه به آن کند او را کافی

خواهد بود و محتاج به دوای دیگر نخواهد شد و فاسد می گردانند آن تربت را شیاطین و کافران از جنیان که خود را بر آن می مالند و بهر چیز که می گذرد آن تربت آن را بو می کنند و اما شیاطین و کافران جنّ پس حسد می برند فرزندان آدم را بر آن و خود را بر آن می مالند که اکثر نیکی و بوی خوشش برطرف می شود و هیچ تربت از حایر بیرون نمی آید مگر مهیا می شوند از شیاطین و کافران جنّ از برای آن تربت آن قدر که عدد ایشان را کسی به غیر از خدا احصا نمی تواند کرد و آن تربت در دست صاحبش است و ایشان خود را بر آن می مالند و ملائکه نمی گذارند ایشان را که داخل حایر شوند و اگر تربت سالم از اینها بماند هر بیمار را که به آن معالجه نمایند البّته در آن ساعت شفا می یابد پس چون تربت را برداری پنهان کن و نام خدا بر آن بسیار بخوان و شنیده ام که بعضی از آنها که تربت را برمی دارند آن را سبک می شمارند حتّی بعضی از ایشان آن را در توبره چهارپایان می اندازند یا در ظرف طعام یا چیزهائی که دست بر آن بسیار مالیده شود از خورجینها و جوالها پس چگونه شفا یابد از آن کسی که به این نوع آن را حرمت دارد ولکن دلی که در آن یقین نیست و سبک می شمارد چیزی را که صلاحش در آن است عمل خود را فاسد می کند

پنجم روایت شده که:

هر گاه یکی

از شما خواهد که بردارد تربت را به اطراف انگشتان بردارد و قدر آن مثل نخود است به بوسد آن را و بر هر دو دیده گذارد و بر سایربدن بمالد و بگوید:

اَللّهُمَّ بِحَقِّ هـذِهِ التُّرْبَهِ، وَ بِحَقِّ مَنْ حَلَّ بِها وَثَوى فيها، وَ بِحِقِّ جَدِّهِ وَ اَبيهِ وَ اُمِّهِ وَ اَخيهِ، وَ الْأَئِمَّهِ مِنْ وُلْدِهِ، وَ بِحَقِ الْمَلائِکَهِ الْحآفّينَ بِهِ، اِلَّا جَعَلْتَها شِفآءً مِنْ کُلِّ دآءٍ، وَ بُرْءاً مِنْ کُلِ مَرَضٍ، وَ نَجاهً مِنْ کُلِّ آفَهٍ، وَ حِرْزاً مِمّا اَخافُ وَ اَحْذَرُ.

پس آن را استعمال نماید و روایت شده که:

مهر کردن تربت امام حسین علیه السلام آنست که بر آن سوره اِنّا اَنْزَلْناهُ فی لَیلَهِ الْقَدْرِ بخوانی و نیز روایت شده که:

هرگاه تربت را بخوری یا به کسی بخورانی بگو بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ،

اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ رِزْقاً واسِعاً، وَ عِلْماً نافِعاً، وَ شِفآءً مِنْ کُلِ دآءٍ، اِنَّکَ عَلی کُلِّشَیءٍ قَديرٌ.

مؤلف گوید که فوائد تربت شریفه آن حضرت بسیار است از جمله آنکه مستحبّ است با میت در قبر گذاشتن و کفن را به آن نوشتن و دیگر سجده کردن بر آنست که روایت شده که:

سجده بر آن هفت حجاب را می درد یعنی باعث قبولی نماز می شود که به آسمانها بالا می رود و دیگر تسبیح از تُربت آن حضرت ساختن و به آن تسبیح ذکر کردن و در دست داشتن است که فضیلت عظیم دارد و از خاصیتش آنست که در دست آدمی تسبیح می گوید بی آنکه صاحبش تسبیح بگوید و معلوم است که این تسبیح غیر از آن تسبیحی است که در همه اشیاء است کما قال اللّه تعالی:

وَ اِنْ مِنْ شَیءٍ

اِلاّ یسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ

و عارف رومی در معنی آن گفته

گر تو را از غیب چشمی باز شد

با تو ذرّات جهان همراز شد

نطق خاک و نطق آب و نطق گِل

هست محسوس حواسّ اهل دل

جمله ذرّات در عالم نهان

با تو میگویند روزان و شبان

ما سَمیعیم و بصیر و باهُشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم

از جمادی سوی جان جان شوید

غلغل اجزای عالم بشنوید

فاش تسبیح جمادات آیدت

وسوسه تأولیها بزدایدت

بالجُمله این تسبیحی که در این روایت است تسبیحی است که از خصوصیات تربت حضرت سید الشّهداء اَرْواحُنا لَهُ الْفِداء است ششم از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که هر که بگرداند تسبیح تربت امام حسین علیه السلام را و بگوید:

«سُبْحانَ اللَّهِ وَ الحمدُ للّه وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ وَ اللَّهُ اَکْبَرُ»

با هر دانه بنویسد حق تعالی از برای او شش هزار حسنه و محو کند از او شش هزار گناه و بلند کند از برای او شش هزار درجه و بنویسد از برای او شش هزار شفاعت

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که:

هر که بگرداند سنگهائی را که از تربت امام حسین علیه السلام می سازند یعنی تسبیح پخته پس یکبار استغفار کند هفتاد

استغفار از برای او نوشته می شود و اگر تسبیحی را در دست نگاه دارد و تسبیح نگوید به عدد هر حبّه هفت مرتبه از برای او نوشته می شود هفتم در حدیث معتبر منقول است که چون حضرت صادق علیه السلام به عراق تشریف آوردند گروهی نزد آن حضرت آمدند و عرض کردند که دانسته ایم تربت امام حسین علیه السلام موجب شفای هر درد است آیا باعث ایمنی

از هر خوف هست فرمود بلی هرگاه کسی خواهد که او را از هر بیمی امان بخشد باید تسبیحی که از تربت آن حضرت ساخته باشند در دست بگیرد و سه مرتبه این دعا را بخواند:

اَصْبَحْتُ

اَللّهُمَّ مُعْتَصِماً بِذِمامِکَ وَ جِوارِکَ الْمَنیعِ، الَّذی لا یطاوَلُ وَ لا یحاوَلُ، مِنْ شَرِّ کُلِّ غاشِمٍ وَ طارِقٍ، مِنْ سآئِرِ مَنْ خَلَقْتَ و ما خَلَقْتَ مِنْ خَلْقِکَ، الصّامِتِ وَ النّاطِقِ، فی جُنَّةٍ مِنْ کُلِ مَخُوفٍ، بِلِباسٍ سابِغَةٍ حَصینَةٍ، وَ هِی وِلاءُ اَهْلِ بَیتِ نَبیکَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ و آله، مُحْتَجِزاً مِنْ کُلِّ قاصِدٍ لی اِلی اَذِیةٍ بِجِدارٍ حَصینٍ الْاِخْلاصِ فِی الْاِعْتِرافِ بِحَقِّهِمْ، وَ التَّمَسُّکِ بِحَبْلِهِمْ جَمیعاً، مُوقِناً اَنَّ الْحَقَّ لَهُمْ وَ مَعَهُمْ وَ مِنْهُمْ وَ فیهِمْ وَ بِهِمْ، اُوالی مَنْ والَوْا، وَ اُعادی مَنْ عادَوْا، وَ اُجانِبُ مَنْ جانَبُوا، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ و آله، وَ اَعِذْنِی اللّهُمَّ به هم مِنْ شَرِّ کُلِّ ما اَتَّقیهِ، یا عَظیمُ حَجَزْتُ الْاَعادِی عَنّی بِبَدیعِ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ، اِنّا جَعَلْنا مِنْ بَینِ اَیدیهِمْ سَدّاً وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَاَغْشَیناهُمْ فَهُمْ لا یبْصِرُونَ.

پس تسبیح را ببوسد و بر هر دو چشم بمالد و بگوید:

اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ هذِهِ التُّرْبَةِ الْمُبارَکَةِ، وَ بِحَقِ صاحِبِها وَ بِحَقِّ جَدِّهِ وَ بِحَقِّ اَبیهِ، وَ بِحَقِّ اُمِّهِ وَ بِحَقِّ اَخیهِ، وَ بِحَقِّ وُلْدِهِ الطّاهِرینَ، اجْعَلْها شِفآءً مِنْ کُلِّ دآءٍ، وَ اَماناً مِنْ کُلِّ خَوْفٍ، وَ حِفْظاً مِنْ کُلِّ سُوءٍ.

پس تسبیح را بر جبین خود بگذارد پس اگر در صبح چنین کند در امان خدا باشد تا شام و اگر در شام چنین کند در امان خدا باشد تا صبح

و در روایت دیگر منقول است که هر که از پادشاهی یا

غیر او ترسد چون از خانه بیرون آید چنین کند تا حرزی باشد او را از شرّ ایشان

مؤلف گوید که:

مشهور میان علماء آن است که خوردن گل و خاک مطلقاً جایز نیست مگر تربت مقدسه امام حسین علیه السلام به قصد شفا بی قصد لذّت به قدر نخودی بلکه احوط آن است که به قدر عدسی باشد و خوبست که تربت را در دهان بگذارد و بعد از آن جرعه ای از آب بخورد و بگوید

«اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ رِزْقاً واسِعاً وَ عِلْماً نافِعاً وَ شِفاءً مِنْ کُلِّ داءٍ وَ سُقْمٍ»

علامه مجلسی رحمه الله فرموده احوط آن است که مهر و تسبیح و تربت آن حضرت را نخرند و نفروشند بلکه به هدیه و بخشش بدهند و در برابر آنها اگر تراضی کنند بی آنکه اوّل شرط کرده باشند شاید بد نباشد چنانچه در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که خاک قبر امام حسین علیه السلام را بفروشد چنان است که گوشت آن حضرت را فروخته و خریده باشد

مؤلف گوید که شیخ ما محدّث متبحّر ثقهالاسلام نوری رحمه الله در دارالسلام نقل فرموده که:

روزی یکی از برادران من به خدمت مرحومه والده ام رسید مادرم دید که تربت امام حسین علیه السلام را در جیب پایین قبای خود گذاشته مادرم او را زجر کرد که این بی ادبی است به تربت مقدسه چه آنکه بسا شود در زیر ران واقع شود و شکسته گردد برادرم گفت چنین است که فرمودی و تا به حال دو مهر شکسته ام ولکن عهد کرد که من بعد در جیب پایین نگذارد

پس چند روزی از این قضیه گذشت علامه والدم

در خواب دیـد بـدون اینکه از این مطلب اطلاع داشـته باشد که مولای ما حضـرت ابوعبداللّه الحسـین علیه السـلام به زیارت او تشـریف آورد و در اطاق کتابخانه نشـست و ملاطفت و مهربانی بسیار کرد و فرمود بخوان پسران خود را بیایند تا آنها را اکرام کنم پس والد پسـرها را طلبید و با من پنج نفر بودند پس ایستادند در نزد در مقابل آن حضرت و در نزد آن حضرت از جامه و چیزهای دیگر بود پس یک یک را می خواند و چیزی از آنها به او می داد

پس نوبت به برادر مزبور سـلمه اللّه رسـید حضـرت نظری بر او افکنـدماننـد کسـی که در غضب باشد و التفات فرمود به سوی والد مرحوم و فرمود این پسـر تو دو تربت از تربتهای قبر من در زیر ران خود شکسـته است پس مثل برادران دیگر او را نخواند بلکه افکنـد به سوی او چیزی و الان در ذهنم است که گویا قاب شانه ترمه به او داد پس علامه والد بیدار شد و خواب خود را برای مرحومه والده نقل کرد و والده حکایت را برای ایشان بیان کرد والد تعجّب کرد از صدق این خواب

«انتهی.»

زیاره الناحیه المقدسه

متن زیارت

زیارت امام حسین(ع) صادره از ناحیه مقدس امام زمان (عج)معروف به زیارت ناحیه مقدسه

أَلسَّلامُ عَلی ادَمَ صِفْوَهِ اللهِ مِنْ خَلیقَتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی شَیث وَلِی اللهِ وَ خِیرَتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی إِدْریسَ الْقآئِم لِلهِ بِحُجَّتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی نُوح الْمُجابِ فی دَعْوَتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی هُود الْمَمْدُودِ مِنَ اللهِ بِمَعُونَتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی صالِح الَّذی تَوَّجَهُ اللهُ بِکَرامَتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی إِبْراهیمَ الَّذی حَباهُ اللهُ بِخُلَّتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی إِسْمعیلَ الَّذی فَداهُ اللهُ بِذِبْح عَظیم مِنْ جَنَّتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی إِسْحقَ الَّذی جَعَلَ

اللهُ النُّبُوَّةَ فی ذُرِّیتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی یعْقُوبَ الَّذی رَدَّ اللهُ عَلَیهِ بَصَرَهُ بِرَحْمَتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی یوسُفَ الَّذی نَجّاهُ اللهُ مِنَ الْجُبِّ بِعَظَمَتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی مُوسَی الَّذی فَلَقَ اللهُ الْبَحْرَ لَهُ بِقُدْرَتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی هارُونَ الَّذی خَصَّهُ اللهُ بِنُبُوَّتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی شُعَیبِ الَّذی نَصَرَهُ اللهُ عَلی اُمَّتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی داوُدَ الَّذی تابَ اللهُ عَلَیهِ مِنْ خَطیئَتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی سُلَیمانَ الَّذی ذَلَّتْ لَهُ الْجِنُّ بِعِزَّتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی أَیوبَ الَّذی شَفاهُ اللهُ مِنْ عِلَّتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی یونُسَ الَّذی أَنْجَزَ اللهُ لَهُ مَضْمُونَ عِدَتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی عُزَیرِ الَّذی أَحْیاهُ اللهُ بَعْدَ میتَتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی زَکَرِیا الصّابِرِ فی مِحْنَتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی یحْیی الَّذی أَزْلَفَهُ اللهُ بِشَهادَتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی عیسی رُوحِ اللهِ وَ کَلِمَتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی مُحَمَّد حَبیبِ اللهِ وَ صِفْوَتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی أَمیرِالْمُؤْمِنینَ عَلِی بْنِ أَبی طالِب الْمَخْصُوصِ بِاُخُوَّتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی فاطِمَهَ الزَّهْرآءِ ابْنَتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی أَبی مُحَمَّد الْحَسَنِ وَصِی أَبیهِ وَ خَلیفَتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلَی الْحُسَینِ الَّذی سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِمُهْجَتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلی مَنْ أَطاعَ اللهَ فی سِرِّهِ وَ عَلانِیتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلى مَنْ جَعَلَ اللهُ الشِّفآءَ فى تُرْبَتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلى مَنِ الاِْ جابَهُ تَحْتَ قُبَّتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلى مَنِ الاَْ ئِمَّهُ مِنْ ذُرِّيتِهِ،

أَلسَّلامُ عَلَى ابْنِ خاتَمِ الاَْ نْبِيآءِ،

أَلسَّلامُ عَلَى ابْنِ سَيدِ الاَْوْصِيآءِ،

أَلسَّلامُ عَلَى ابْنِ فاطِمَهِ الزَّهْرآءِ،

أَلسَّلامُ عَلَى ابْنِ خَديجَهَ الْكُبْرى،

أَلسَّلامُ عَلَى ابْنِ سِدْرَهِ الْمُنْتَهى،

أَلسَّلامُ عَلَى ابْنِ جَنَّهِ الْمَأْوى،

أَلسَّلامُ عَلَى ابْنِ زَمْزَمَ وَ الصَّفا،

أَلسَّلامُ عَلَى الْمُرَمَّلِ بِالدِّمآءِ،

أَلسَّلامُ عَلَى الْمَهْتُوكِ الْخِبآءِ،

أَلسَّلامُ عَلى خامِسِ أَصْحابِ الْكِسآءِ،

أَلسَّلامُ عَلى غَريبِ الْغُرَبآءِ،

أَلسَّلامُ عَلى شَهيدِ الشُّهَدآءِ،

أَلسَّلامُ عَلى قَتيلِ الاَْدْعِيآءِ،

أَلسَّلامُ عَلى ساكِنِ كَرْبَلآءَ،

أَلسَّلامُ عَلى مَنْ بَكَتْهُ مَلائِكَهُ السَّمآءِ،

أَلسَّلامُ عَلى مَنْ ذُرِّيتُهُ الاَْزْكِيآءُ،

أَلسَّلامُ عَلى يعْسُوبِ الدّينِ،

أَلسَّلامُ عَلى مَنازِلِ الْبَراهينِ،

أَلسَّلامُ عَلَى الْأَئِمَّهِ السّاداتِ،

أَلسَّلامُ عَلَى الْجُيوبِ الْمُضَرَّجاتِ،

أَلسَّلامُ عَلَى الشِّفاهِ الذّابِلاتِ،

أَلسَّلامُ عَلَى النُّفُوسِ الْمُصْطَلَماتِ،

أَلسَّلامُ عَلَى الْأَرْواحِ الْمُخْتَلَساتِ،

أَلسَّلامُ عَلَى الْأَجْسادِ الْعارِياتِ،

أَلسَّلامُ عَلَى الْجُسُومِ الشّاحِباتِ،

أَلسَّلامُ عَلَى الدِّمآءِ السّآئِلاتِ،

أَلسَّلامُ عَلَى الْأَعْضآءِ الْمُقَطَّعاتِ،

أَلسَّلامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُشالاتِ،

أَلسَّلامُ عَلَى النِّسْوَهِ الْبارِزاتِ،

أَلسَّلامُ عَلى

حُجَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ،

أَلسَّلامُ عَلَیکَ وَ عَلی ابآئِکَ الطّاهِرینَ،

أَلسَّلامُ عَلَیکَ وَ عَلی أَبْنآئِکَ الْمُسْتَشْهَدینَ،

أَلسَّلامُ عَلَیکَ وَ عَلی ذُرِّیتِکَ النّاصِرینَ،

أَلسَّلامُ عَلَیکَ وَ عَلَی الْمَلآئِکَهِ الْمُضاجِعینَ،

أَلسَّلامُ عَلَی الْقَتیلِ الْمَظْلُومِ،

أَلسَّلامُ عَلی أَخیهِ الْمَسْمُومِ،

أَلسَّلامُ عَلی عَلِی الْکَبیرِ،

أَلسَّلامُ عَلَی الرَّضیعِ الصَّغیرِ،

أَلسَّلامُ عَلَی الْأَبْدانِ السَّلیبَهِ،

أَلسَّلامُ عَلَی الْعِتْرَهِ الْقَریبَهِ،

أَلسَّلامُ عَلَی الْمُجَدَّلینَ فِی الْفَلَواتِ،

أَلسَّلامُ عَلَی النّازِحینَ عَنِ الْاَوْطانِ،

أَلسَّلامُ عَلَی الْمَدْفُونینَ بِلا أَکْفان،

أَلسَّلامُ عَلَی الرُّؤُوسِ الْمُفَرَّقَهِ عَنِ الْاَبْدانِ،

أَلسَّلامُ عَلَی الْمُحْتَسِبِ الصّابِرِ،

أَلسَّلامُ عَلَی الْمَظْلُومِ بِلا ناصِر،

أَلسَّلامُ عَلی ساکِنِ التُّرْبَهِ الزّاکِیهِ،

أَلسَّلامُ عَلی صاحِبِ الْقُبَّهِ السّامِیهِ،

أَلسَّلامُ عَلی مَنْ طَهَّرَهُ الْجَلیلُ،

أَلسَّلامُ عَلى مَنِ افْتَخَرَ بِهِ جَبْرَئيلُ،

أَلسَّلامُ عَلى مَنْ ناغاهُ فِى الْمَهْدِ ميكآئيلُ،

أَلسَّلامُ عَلى مَنْ نُكِثَتْ ذِمَّتُهُ،

أَلسَّلامُ عَلى مَنْ هُتِكَتْ حُرْمَتُهُ،

أَلسَّلامُ عَلى مَنْ اُريقَ بِالظُّلْمِ دَمُهُ،

أَلسَّلامُ عَلَى الْمُغَسَّلِ بِدَمِ الْجِراحِ،

أَلسَّلامُ عَلَى الْمُجَرَّعِ بِكَأْساتِ الرِّماحِ

أَلسَّلامُ عَلَى الْمُضامِ الْمُسْتَباحِ،

أَلسَّلامُ عَلَى الْمَنْحُورِ فِى الْوَرى،

أَلسَّلامُ عَلى مَنْ دَفَنَهُ أَهْلُ الْقُرى،

أَلسَّلامُ عَلَى الْمَقْطُوعِ الْوَتينِ،

أَلسَّلامُ عَلَى الْمُحامى بِلا مُعين،

أَلسَّلامُ عَلَى الشَّيبِ الْخَضيبِ،

أَلسَّلامُ عَلَى الْخَدِّ التَّريبِ،

أَلسَّلامُ عَلَى الْبَدَنِ السَّليبِ،

أَلسَّلامُ عَلَى الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضيبِ،

أَلسَّلامُ عَلَى الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ،

أَلسَّلامُ عَلَى الْأَجْسامِ الْعارِيهِ فِى الْفَلَواتِ، تَنْهَشُهَا الذِّئابُ الْعادِياتُ، وَ تَخْتَلِفُ إِلَيهَا السِّباعُ الضّارِياتُ،

أَلسَّلامُ عَلَيكَ يا مَوْلاى وَ عَلَى الْمَلآئِكَهِ الْمُرَفْرِفينَ حَوْلَ قُبَّتِك، الْحافّينَ بِتُرْبَتِك، الطّآئِفينَ بِعَرْصَتِك، الْوارِدينَ لِزِيارَتِك،

أَلسَّلامُ عَلَيكَ فَإِنّى قَصَدْتُ إِلَيك، وَ رَجَوْتُ الْفَوْزَ لَدَيك،

أَلسَّلامُ عَلَيكَ سَلامَ الْعارِفِ بِحُرْمَتِكَ، الْمُخْلِصِ فى وَلايَتِكَ، الْمُتَقَرِّبِ إِلَى اللهِ بِمَحَبَّتِكَ، الْبَرىءِ مِنْ أَعْداۤئِكَ، سَلامَ مَنْ قَلْبُهُ بِمُصابِكَ مَقْرُوحٌ، وَ دَمْعُهُ عِنْدَ ذِكْرِكَ مَسْفُوحٌ، سَلامَ الْمَفْجُوعِ الْحَزينِ، الْوالِهِ الْمُسْتَكينِ، سَلامَ مَنْ لَوْ كانَ مَعَكَ بِالطُّفُوفِ، لَوَقاكَ بِنَفْسِهِ حَدَّ السُّيوفِ، وَ بَذَلَ حُشاشَتَهُ دُونَكَ لِلْحُتُوفِ، وَ جاهَدَ بَينَ يدَيكَ، وَ نَصَرَكَ

عَلى مَنْ بَغى عَلَيكَ، وَ فَداكَ بِرُوحِهِ وَ جَسَدِهِ وَ مالِهِ وَ وَلَدِهِ، وَ رُوحُهُ لِرُوحِكَ فِدآءٌ، وَ أَهْلُهُ لِأَهْلِكَ وِقآءٌ، فَلَئِنْ أَخَّرَتْنِى الدُّهُورُ، وَ عاقَنى عَنْ نَصْرِكَ الْمَقْدُورُ، وَ لَمْ أَكُنْ لِمَنْ حارَبَكَ مُحارِباً، وَ لِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَداوَةَ مُناصِباً، فَلَاَ نْدُبَنَّكَ صَباحاً وَ مَسآءً، وَ لاَ بْكِيَنَّ لَكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً، حَسْرَةً عَلَيكَ، وَ تَأَسُّفاً عَلى ما دَهاكَ وَ تَلَهُّفاً، حَتّى أَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصابِ، وَ غُصَّةِ الاِكْتِيابِ

اَشْهَدُ أَ نَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلوةَ، وَ اتَيتَ الزَّكوةَ، وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَيتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْعُدْوانِ، وَ أَطَعْتَ اللهَ وَ ما عَصَيتَهُ، وَ تَمَسَّكْتَ بِهِ وَ بِحَبْلِهِ فَأَرْضَيتَهُ، وَ خَشيتَهُ وَ راقَبْتَهُ وَ اسْتَجَبْتَهُ، وَ سَنَنْتَ السُّنَنَ، وَ أَطْفَأْتَ الْفِتَنَ، وَ دَعَوْتَ إِلَى الرَّشادِ، وَ أَوْضَحْتَ سُبُلَ السَّدادِ، وَ جاهَدْتَ فِى اللهِ حَقَّ الْجِهادِ، وَ كُنْتَ للهِ طآئِعاً، وَ لِجَدِّكَ مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ الِهِ تابِعاً، وَ لِقَوْلِ أَبيكَ سامِعاً، وَ إِلى وَصِيهِ أَخيكَ مُسارِعاً، وَ لِعِمادِ الدّينِ رافِعاً، وَ لِلطُّغْيانِ قامِعاً، وَ لِلطُّغاهِ مُقارِعاً، وَ لِلْاُ مَّهِ ناصِحاً، وَ فى غَمَراتِ الْمَوْتِ سابِحاً، وَ لِلْفُسّاقِ مُكافِحاً، وَ بِحُجَجِ اللهِ قآئِماً، وَ لِلْاِسْلامِ وَ الْمُسْلِمينَ راحِماً، وَ لِلْحَقِّ ناصِراً، وَ عِنْدَ الْبَلآءِ صابِراً، وَ لِلدّينِ كالِئاً، وَ عَنْ حَوْزَتِهِ مُرامِياً، تَحُوطُ الْهُدى وَ تَنْصُرُهُ، وَ تَبْسُطُ الْعَدْلَ وَ تَنْشُرُهُ، وَ تَنْصُرُ الدّينَ وَ تُظْهِرُهُ، وَ تَكُفُّ الْعابِثَ وَ تَزْجُرُهُ، وَ تَأْخُذُ لِلدَّنِى مِنَ الشَّريفِ، وَ تُساوى فِى الْحُكْمِ بَينَ الْقَوِى وَ الضَّعيفِ، كُنْتَ رَبيعَ الْأَيتامِ، وَ عِصْمَةَ الْاَ نامِ، وَ عِزَّ الْاِسْلامِ، وَ مَعْدِنَ الْأَحْكامِ، وَ حَليفَ الْاِنْعامِ، سالِكاً طَرآئِقَ

جَدِّک وَ أَبیک، مُشْبِهاً فِی الْوَصِیهِ لِأَخیک، وَفِی الذِّمَمِ، رَضِیَ الشِّیَمِ، ظاهِرَ الْکَرَمِ، مُتَهَجِّداً فِی الظُّلَمِ، قَویمَ الطَّرآئِقِ، کَریمَ الْخَلائِقِ، عَظیمَ السَّوابِقِ، شَریفَ النَّسَبِ، مُنیفَ الْحَسَبِ، رَفیعَ الرُّتَبِ، کَثیرَ الْمَناقِبِ، مَحْمُودَ الضَّرآئِبِ، جَزیلَ الْمَواهِبِ، حَلیمٌ رَشیدٌ مُنیبٌ، جَوادٌ عَلیمٌ شَدیدٌ، إِمامٌ شَهیدٌ، أَوّاهٌ مُنیبٌ، حَبیبٌ مَهیبٌ، کُنْتَ لِلرَّسُولِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ الِهِ وَلَداً، وَ لِلْقُرْءانِ سَنَداً مُنْقِذاً:

خل وَ لِلْأُ مَّهِ عَضُداً، وَ فِی الطّاعَهِ مُجْتَهِداً، حافِظاً لِلْعَهْدِ وَ الْمیثاقِ، ناکِباً عَنْ سُبُلِ الْفُسّاقِ وَ:

خل باذِلاً لِلْمَجْهُودِ، طَویلَ الرُّکُوعِ وَ السُّجُودِ، زاهِداً فِی الدُّنْیا زُهْدَ الرّاحِلِ عَنْها، ناظِراً إِلَیها بِعَینِ الْمُسْتَوْحِشینَ مِنْها، امالُک عَنْها مَکْفُوفَهٌ، وَ هِمَّتُک عَنْ زینَتِها مَصْرُوفَهٌ، وَ أَلْحاظُک عَنْ بَهْجَتِها مَطْرُوفَهٌ، وَ رَغْبَتُک فِی الْاخِرَهِ مَعْرُوفَهٌ، حَتّی إِذَا الْجَوْرُ مَدَّ باعَهُ، وَ أَسْفَرَ الظُّلْمُ قِناعَهُ، وَ دَعَا الْغَی أَتْباعَهُ، وَ أَنْتَ فی حَرَمِ جَدِّک قاطِنٌ، وَ لِلظّالِمینَ مُبایِنٌ، جَلیسُ الْبَیتِ وَ الْمِحْرابِ، مُعْتَزِلٌ عَنِ اللَّذّاتِ وَ الشَّهَواتِ، تُنْکِرُ الْمُنْکَرَ بِقَلْبِک وَ لِسانِک، عَلی حَسَبِ طاقَتِک وَ إِمْکانِک، ثُمَّ اقْتَضاک الْعِلْمُ لِلْاِنْکارِ، وَ لَزِمَک أَلْزَمَک:

ظ أَنْ تُجاهِدَ الْفُجّارَ، فَسِرْتَ فی أَوْلادِک وَ أَهالیک، وَ شیعَتِک وَ مَوالیک وَ صَدَعْتَ بِالْحَقِّ وَ الْبَینَهِ، وَ دَعَوْتَ إِلَی اللهِ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ، وَ أَمَرْتَ بِإِقامَهِ الْحُدُودِ، وَ الطّاعَهِ لِلْمَعْبُودِ، وَ نَهَیتَ عَنِ الْخَبآئِثِ وَ الطُّغْیانِ، وَ واجَهُوک بِالظُّلْمِ وَ الْعُدْوانِ، فَجاهَدْتَهُمْ بَعْدَ الْأیعازِ لَهُمْ الْأیعادِ إِلَیهِمْ:

خل، وَ تَأْکیدِ الْحُجَّهِ عَلَیهِمْ، فَنَکَثُوا ذِمامَک وَ بَیعَتَک، وَ أَسْخَطُوا رَبَّک وَ جَدَّ ک، وَ بَدَؤُوک بِالْحَرْبِ، فَثَبَتَّ لِلطَّعْنِ وَ الضَّرْبِ، وَ طَحَنْتَ جُنُودَ

الْفُجّارِ، وَ اقْتَحَمْتَ قَسْطَلَ الْغُبارِ، مُجالِداً بِذِى الْفَقارِ، كَأَنَّكَ عَلِى الْمُخْتارُ، فَلَمّا رَأَوْكَ ثابِتَ الْجاشِ، غَيرَ خآئِف وَ لا خاش، نَصَبُوا لَكَ غَوآئِلَ مَكْرِهِمْ، وَ قاتَلُوكَ بِكَيدِهِمْ وَ شَرِّهِمْ، وَ أَمَرَ اللَّعينُ جُنُودَهُ، فَمَنَعُوكَ الْمآءَ وَ وُرُودَهُ، وَ ناجَزُوكَ الْقِتالَ، وَ عاجَلُوكَ النِّزالَ، وَ رَشَقُوكَ بِالسِّهامِ وَ النِّبالِ، وَ بَسَطُوا إِلَيكَ أَكُفَّ الاِصْطِلامِ، وَ لَمْ يرْعَوْا لَكَ ذِماماً، وَ لا راقَبُوا فيكَ أَثاماً، فى قَتْلِهِمْ أَوْلِيآءَكَ، وَ نَهْبِهِمْ رِحالَكَ، وَ أَنْتَ مُقَدَّمٌ فِى الْهَبَواتِ، وَ مُحْتَمِلٌ لِلْاَذِياتِ، قَدْ عَجِبَتْ مِنْ صَبْرِكَ مَلآئِكَةُ السَّماواتِ، فَأَحْدَقُوا بِكَ مِنْ كُلِّ الْجِهاتِ، وَ أَثْخَنُوكَ بِالْجِراحِ، وَ حالُوا بَينَكَ وَ بَينَ الرَّواحِ، وَ لَمْ يبْقَ لَكَ ناصِرٌ، وَ أَنْتَ مُحْتَسِبٌ صابِرٌ، تَذُبُّ عَنْ نِسْوَتِكَ وَ أَوْلادِكَ، حَتّى نَكَسُوكَ عَنْ جَوادِكَ، فَهَوَيتَ إِلَى الْأَرْضِ جَريحاً، تَطَؤُكَ الْخُيولُ بِحَوافِرِها، وَ تَعْلُوكَ الطُّغاةُ بِبَواتِرِها، قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبينُكَ، وَ اخْتَلَفَتْ بِالاِنْقِباضِ وَ الاِنْبِساطِ شِمالُكَ وَ يمينُكَ، تُديرُ طَرْفاً خَفِياً إِلى رَحْلِكَ وَ بَيتِكَ، وَ قَدْ شُغِلْتَ بِنَفْسِكَ عَنْ وُلْدِكَ وَ أَهاليكَ، وَ أَسْرَعَ فَرَسُكَ شارِداً، إِلى خِيامِكَ قاصِداً، مُحَمْحِماً باكِياً، فَلَمّا رَأَينَ النِّسآءُ جَوادَكَ مَخْزِياً، وَ نَظَرْنَ سَرْجَكَ عَلَيهِ مَلْوِياً، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ، ناشِراتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ، لاطِماتِ الْوُجُوهِ سافِرات، وَ بِالْعَويلِ داعِيات، وَ بَعْدَالْعِزِّ مُذَلَّلات، وَ إِلى مَصْرَعِكَ مُبادِرات، وَ الشِّمْرُ جالِسٌ عَلى صَدْرِكَ، وَ مُولِغٌ سَيفَهُ عَلى نَحْرِكَ، قابِضٌ عَلى شَيبَتِكَ بِيدِهِ، ذابِحٌ لَكَ بِمُهَنَّدِهِ، قَدْ سَكَنَتْ حَوآسُّكَ، وَ خَفِيتْ أَنْفاسُكَ، وَ

رُفِعَ عَلَى الْقَناةِ رَأْسُكَ، وَ سُبِى أَهْلُكَ كَالْعَبيدِ، وَ صُفِّدُوا فِى الْحَديدِ، فَوْقَ أَقْتابِ الْمَطِياتِ، تَلْفَحُ وُجوهَهُمْ حَرُّ الْهاجِراتِ، يساقُونَ فِى الْبَرارى وَ الْفَلَواتِ، أَيديهِمْ مَغْلُولَةٌ إِلَى الْأَعْناقِ، يطافُ به هم فِى الْأَسْواقِ، فَالْوَيلُ لِلْعُصاهِ الْفُسّاقِ، لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِكَ الْإِسْلامَ، وَ عَطَّلُوا الصَّلوةَ وَ الصِّيامَ، وَ نَقَضُوا السُّنَنَ وَ الْأَحْكامَ، وَ هَدَمُوا قَواعِدَ الْايمانِ، وَ حَرَّفُوا اياتِ الْقُرْءانِ، وَ هَمْلَجُوا فِى الْبَغْى وَ الْعُدْوانِ، لَقَدْ أَصْبَحَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِوَ الِهِ مَوْتُوراً، وَ عادَ كِتابُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ مَهْجُوراً، وَ غُودِرَ الْحَقُّ إِذْ قُهِرْتَ مَقْهُوراً، وَ فُقِدَ بِفَقْدِكَ التَّكْبيرُ وَ التَّهْليلُ، وَ التَّحْريمُ وَ التَّحْليلُ، وَ التَّنْزيلُ وَ التَّأْويلُ، وَ ظَهَرَ بَعْدَكَ التَّغْييرُ وَ التَّبْديلُ، وَ الْإِلْحادُ وَ التَّعْطيلُ، وَ الْأَهْوآءُ وَ الْأَضاليلُ، وَ الْفِتَنُ وَ الْأَباطيلُ، فَقامَ ناعيكَ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّكَ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ الِهِ، فَنَعاكَ إِلَيهِ بِالدَّمْعِ الْهَطُولِ، قآئِلا يا رَسُولَ اللهِ قُتِلَ سِبْطُكَ وَ فَتاكَ، وَ اسْتُبيحَ أَهْلُكَ وَ حِماكَ، وَ سُبِيتْ بَعْدَكَ ذَراريكَ، وَ وَقَعَ الْمَحْذُورُ بِعِتْرَتِكَ وَ ذَويكَ، فَانْزَعَجَ الرَّسُولُ، وَ بَكى قَلْبُهُ الْمَهُولُ، وَ عَزّاهُ بِكَ الْمَلآئِكَةُ وَ الْأَنْبيآءُ، وَ فُجِعَتْ بِكَ أُمُّكَ الزَّهْرآءُ، وَ اخْتَلَفَتْ جُنُودُ الْمَلآئِكَهِ الْمُقَرَّبينَ، تُعَزّى أَباكَ أَميرَالْمُؤْمِنينَ، وَ اُقيمَتْ لَكَ الْمَاتِمُ فى أَعْلا عِلِّيينَ، وَ لَطَمَتْ عَلَيكَ الْحُورُ الْعينُ، وَ بَكَتِ السَّمآءُ وَ سُكّانُها، وَ الْجِنانُ وَ خُزّانُها، وَ الْهِضابُ وَ أَقْطارُها، وَ الْبِحارُ وَ حيتانُها، وَ مَكَّةُ وَ بُنْيانُها:

خل وَ الْجِنانُ وَ وِلْدانُها، وَ الْبَيتُ وَ الْمَقامُ، وَ الْمَشْعَرُ الْحَرامُ، وَ الْحِلُّ وَ الْإِحْرامُ،

أَللّهُمَّ فَبِحُرْمَهِ هذَا الْمَكانِ الْمُنيفِ، صَلِّ عَلى مُحَمَّد

وَ الِ مُحَمَّد، وَ احْشُرْنى فى زُمْرَتِهِمْ، وَ أَدْخِلْنِى الْجَنَّهَ بِشَفاعَتِهِمْ،

أَللّٰهُمَّ إِنّى أَتَوَسَّلُ إِلَيكَ يا أَسْرَعَ الْحاسِبينَ، وَ يا أَكْرَمَ الأَكْرَمينَ، وَ يا أَحْكَمَ الْحاكِمينَ، بِمُحَمَّدخاتَمِ النَّبِيينَ، رَسُولِكَ إِلَى الْعالَمينَ أَجْمَعينَ، وَ بِأَخيهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ الأَنْزَعِ الْبَطينِ، الْعالِمِ الْمَكينِ، عَلِى أَميرِالْمُؤْمِنينَ، وَ بِفاطِمَهَ سَيِدَهِ نِسآءِ الْعالَمينَ، وَ بِالْحَسَنِ الزَّكِى عِصْمَهِ الْمُتَّقينَ، وَ بِأَبى عَبْدِاللهِ الْحُسَينِ أَكْرَمِ الْمُسْتَشْهَدينَ، وَ بِأَوْلادِهِ الْمَقْتُولينَ، وَ بِعِتْرَتِهِ الْمَظْلُومينَ، وَ بِعَلِى بْنِ الْحُسَينِ زَينِ الْعابِدينَ، وَ بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِى قِبْلَهِ الأَوّابينَ، وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّد أَصْدَقِ الصّادِقينَ، وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَر مُظْهِرِ الْبَراهينِ، وَ عَلِى بْنِ مُوسى ناصِرِالدّينِ، وَ محمّد بن عَلِى قُدْوَهِ الْمُهْتَدينَ، وَ عَلِى بْنِ مُحَمَّد أَزْهَدِ الزّاهِدينَ، وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِى وارِثِ الْمُسْتَخْلَفينَ، وَ الْحُجَّهِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعينَ، أَنْ تُصَلِّى عَلى مُحَمَّدوَالِ مُحَمَّدالصّادِقينَ الأَبَرّينَ، الِ طه وَ يس، وَ أَنْ تَجْعَلَنى فِى الْقِيامَهِ مِنَ الآمِنينَ الْمُطْمَئِنّينَ، الْفآئِزينَ الْفَرِحينَ الْمُسْتَبْشِرينَ،

أَللّٰهُمَّ اكْتُبْنى فِى الْمُسْلِمينَ، وَ أَلْحِقْنى بِالصّالِحينَ، وَ اجْعَلْ لى لِسانَ صِدْق فِى الآخِرينَ، وَ انْصُرْنى عَلَى الْباغينَ، وَ اكْفِنى كَيدَ الْحاسِدينَ، وَ اصْرِفْ عَنّى مَكْرَ الْماكِرينَ، وَ اقْبِضْ عَنّى أَيدِى الظّالِمينَ، وَ اجْمَعْ بَينى وَ بَينَ السّادَهِ الْمَيامينِ فى أَعْلا عِلِّيينَ، مَعَ الَّذينَ أَنْعَمْتَ عَلَيهِمْ مِنَ النَّبِيينَ وَ الصِّدّيقينَ وَ الشُّهَدآءِ وَ الصّالِحينَ، بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمينَ،

أَللّٰهُمَّ إِنّى اُقْسِمُ عَلَيكَ بِنَبِيكَ الْمَعْصُومِ، وَ بِحُكْمِكَ الْمَحْتُومِ، وَ نَهْيكَ الْمَكْتُومِ، وَ بِهذَا الْقَبْرِ الْمَلْمُومِ، الْمُوَسَّدِ فى كَنَفِهِ الإِمامُ الْمَعْصُومُ، الْمَقْتُولُ الْمَظْلُومُ، أَنْ تَكْشِفَ ما بى مِنَ الْغُمُومِ، وَ تَصْرِفَ عَنّى شَرَّ الْقَدَرِ الْمَحْتُومِ، وَ تُجيرَنى مِنَ النّارِ ذاتِ السَّمُومِ،

أَللّٰهُمَّ جَلِّلْنى بِنِعْمَتِكَ، وَ رَضِّنى بِقَسْمِكَ، وَ تَغَمَّدْنى بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ، وَ باعِدْنى

مِنْ مَكْرِك َوَ نِقْمَتِك َ،

أَللّهُمَّ اعْصِمْنى مِنَ الزَّلَلِ، وَ سدِّدْنى فِى الْقَوْلِ وَ الْعَمَلِ، وَ افْسَحْ لى فى مُدَّهِ الْاَجَلِ، وَ أَعْفِنى مِنَ الْاَوْجاعِ وَ الْعِلَلِ، وَ بَلِّغْنى بِمَوالِى وَ بِفَضْلِك َ أَفْضَلَ الْاَمَلِ،

أَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد وَ اقْبَلْ تَوْبَتى، وَ ارْحَمْ عَبْرَتى، وَ أَقِلْنى عَثْرَتى، وَ نَفِّسْ كُرْبَتى، وَ اغْفِرْلى خَطيئَتى، وَ أَصْلِحْ لى فى ذُرِّيتى،

أَللّهُمَّ لا تَدَعْ لى فى هذَاالْمَشْهَدِ الْمُعَظَّمِ، وَ الْمَحَلِّ الْمُكَرَّمِ ذَنْباً إِلاّ غَفَرْتَهُ،

وَ لا عَيباً إِلاّ سَتَرْتَهُ،

وَ لا غَمّاً إِلاّ كَشَفْتَهُ،

وَ لا رِزْقاً إِلاّ بَسَطْتَهُ،

وَ لا جاهاً إِلاّ عَمَرْتَهُ،

وَ لا فَساداً إِلاّ أَصْلَحْتَهُ،

وَ لا أَمَلا إِلاّ بَلَّغْتَهُ،

وَ لا دُعآءً إِلاّ أَجَبْتَهُ،

وَ لا مَضيقاً إِلاّ فَرَّجْتَهُ،

وَ لا شَمْلا إِلاّ جَمَعْتَهُ،

وَ لا أَمْراً إِلاّ أَتْمَمْتَهُ،

وَ لا مالا إِلاّ كَثَّرْتَهُ،

وَ لا خُلْقاً إِلاّ حَسَّنْتَهُ،

وَ لا إِنْفاقاً إِلاّ أَخْلَفْتَهُ،

وَ لا حالا إِلاّ عَمَّرْتَهُ،

وَ لا حَسُوداً إِلاّ قَمَعْتَهُ،

وَ لا عَدُوّاً إِلّا أَرْدَيتَهُ،

وَ لا شَرّاً إِلّا كَفَيتَهُ،

وَ لا مَرَضاً إِلّا شَفَيتَهُ،

وَ لا بَعيداً إِلّا أَدْنَيتَهُ،

وَ لا شَعَثاً إِلّا لَمَمْتَهُ،

وَ لا سُؤالا سُؤْلا إِلّا أَعْطَيتَهُ،

أَللّهُمَّ إِنّی أَسْئَلُكَ خَيرَ الْعاجِلَهِ، وَ ثَوابَ الْآجِلَهِ،

أَللّهُمَّ أَغْنِنی بِحَلالِكَ عَنِ الْحَرامِ، وَ بِفَضْلِكَ عَنْ جَميعِ الْأَنامِ،

أَللّهُمَّ إِنّی أَسْئَلُكَ عِلْماً نافِعاً، وَ قَلْباً خاشِعاً، وَ يقيناً شافِياً، وَ عَمَلا زاكِياً، وَ صَبْراً جَميلا، وَ أَجْراً جَزيلا،

أَللّهُمَّ ارْزُقْنی شُكْرَ نِعْمَتِكَ عَلَی، وَ زِدْ فی إِحْسانِكَ وَ كَرَمِكَ إِلَی، وَ اجْعَلْ قَوْلی فِی النّاسِ مَسْمُوعاً، وَ عَمَلی عِنْدَكَ مَرْفُوعاً، وَ أَثَری فِی الْخَيراتِ مَتْبُوعاً، وَ عَدُوّی مَقْمُوعاً،

أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّدالْأَخْيارِ، فی اناءِ اللَّيلِ وَ أَطْرافِ النَّهارِ، وَ اكْفِنی شَرَّ الْأَشْرارِ، وَ طَهِّرْنی مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْأَوْزارِ، وَ أَجِرْنی مِنَ

النّارِ، وَ أَحِلَّنی دارَالْقَرارِ، وَ اغْفِرْلی وَ لِجَمیعِ إِخْوانی فیکَ وَ أَخَواتِی الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

پس از تمام شـدن زیارت، رو به قبله کن و دو رکعت نماز بجای آور به این ترتیب که در رکعت اول بعد از حمد سوره انبیاء، و در رکعت دوم بعد از حمد سوره حشر را بخوان و آنگاه در قنوت نماز بگو:

لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ الْحَلیمُ الْکَریمُ، لا إِلهَ إِلاَّاللهُ الْعَلِی الْعَظیمُ، لا إِلهَ إِلاَّاللهُ رَبُّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ الْأَرَضینَ السَّبْعِ، وَ ما فیهِنَّ وَ ما بَینَهُنَّ، خِلافاً لِأَعْدآئِهِ، وَ تَکْذیباً لِمَنْ عَدَلَ بِهِ، وَ إِقْراراً لِرُبُوبِیتِهِ، وَ خُضُوعاً لِعِزَّتِهِ، الْأَوَّلُ بِغَیرِ أَوَّل، وَ الْاخِرُ إِلی غَیرِ اخِر، الظّاهِرُ عَلی کُلِّ شَیء بِقُدْرَتِهِ، الْباطِنُ دُونَ کُلِّ شَیء بِعِلْمِهِ وَ لُطْفِهِ، لا تَقِفُ الْعُقُولُ عَلی کُنْهِ عَظَمَتِهِ، وَ لا تُدْرِکُ الْأَوْهامُ حَقیقَةَ ماهِیتِهِ، وَ لا تَتَصَوَّرُ الْأَنْفُسُ مَعانِی کَیفِیتِهِ، مُطَّلِعاً عَلَی الضَّمآئِرِ، عارِفاً بِالسَّرآئِرِ، یعْلَمُ خآئِنَةَ الْأَعْینِ وَ ما تُخْفِی الصُّدُورُ،

أَللّهُمَّ إِنّی اُشْهِدُکَ عَلی تَصْدیقی رَسُولَکَ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ الِهِ وَ إیمانی بِهِ، وَ عِلْمی بِمَنْزِلَتِهِ، وَ إِنّی أَشْهَدُ أَنَّهُ النَّبِی الَّذی نَطَقَتِ الْحِکْمَةُ بِفَضْلِهِ، وَ بَشَّرَتِ الْأَ نْبِیآءُ بِهِ، وَ دَعَتْ إِلَی الْإِقْرارِ بِما جآءَ بِهِ، وَ حَثَّتْ عَلی تَصْدیقِهِ، بِقَوْلِهِ تَعالی:

«اَلَّذی یجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْریةِ وَ الْإِنْجیلِ یأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ ینْهیهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یحِلُّ لَهُمُ الطَّیباتِ وَ یحَرِّمُ عَلَیهِمُ الْخَبائِثَ وَ یضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیهِمْ»، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّد رَسُولِکَ إِلَی الثَّقَلَینِ، وَ سَیدِ الْأَنْبِیآءِ الْمُصْطَفَینَ، وَ عَلی أَخیهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ، اللَّذَینِ لَمْ یشْرِکا بِکَ طَرْفَةَ عَینٍ أَبَداً، وَ عَلی فاطِمَةَ الزَّهْرآءِ

سَیدهِ نِساۤءِ الْعالَمینَ، وَ عَلی سَیدَی شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ، صَلاهً خالِدَهَ الدَّوامِ، عَدَدَ قَطْرِ الرِّهامِ، وَ زِنَهَ الْجِبالِ وَ الْآکامِ، ما أَوْرَقَ السَّلامُ، وَ اخْتَلَفَ الضِّیاۤءُ وَ الظَّلامُ، وَ عَلی الِهِ الطّاهِرینَ، الْأَئِمَّهِ الْمُهْتَدینَ، الذّاۤئِدینَ عَنِ الدّینِ، عَلِی وَ مُحَمَّد وَ جَعْفَر وَ مُوسی وَ عَلِی وَ مُحَمَّد وَ عَلِی وَ الْحَسَنِ وَ الْحُجَّهِ الْقَوّامِ بِالْقِسْطِ، وَ سُلالَهِ السِّبْطِ،

أَللّهُمَّ إِنّی أَسْئَلُکَ بِحَقِّ هذَا الْإِمامِ فَرَجاً قَریباً، وَ صَبْراً جَمیلا، وَ نَصْراً عَزیزاً، وَ غِنی عَنِ الْخَلْقِ، وَ ثَباتاً فِی الْهُدی، وَ التَّوْفیقَ لِما تُحِبُّ وَ تَرْضی، وَ رِزْقاً واسِعاً حَلالا طَیباً، مَریئاً دارّاً سآئِغاً، فاضِلا مُفَضَّلا صَبّاً صَبّاً، مِنْ غَیرِ کَدّ وَ لا نَکَد، وَ لا مِنَّه مِنْ أَحَد، وَ عافِیهً مِنْ کُلِّ بَلآء وَ سُقْم وَ مَرَض، وَ الشُّکْرَ عَلَی الْعافِیهِ وَ النَّعْماۤءِ، وَ إِذا جاۤءَ الْمَوْتُ فَاقْبِضْنا عَلی أَحْسَنِ ما یکُونُ لَکَ طاعَهً، عَلی ما أَمَرْتَنا مُحافِظینَ حَتّی تُؤَدِّینا إِلی جَنّاتِ النَّعیمِ، بِرَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمینَ،

أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد، وَ أَوْحِشْنی مِنَ الدُّنْیا وَ انِسْنی بِالْاخِرَهِ، فَإِنَّهُ لا یوحِشُ مِنَ الدُّنْیا إِلّا خَوْفُکَ، وَ لا یؤْنِسُ بِالْاخِرَهِ إِلّا رَجآؤُکَ،

أَللّهُمَّ لَکَ الْحُجَّهُ لا عَلَیکَ، وَ إِلَیکَ الْمُشْتَکی لا مِنْکَ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ الِهِ وَ أَعِنّی عَلی نَفْسِی الظّالِمَهِ الْعاصِیهِ، وَ شَهْوَتِی الْغالِبَهِ، وَ اخْتِمْ لی بِالْعافِیهِ،

أَللّهُمَّ إِنَّ اسْتِغْفاری إِیاکَ وَ أَنَا مُصِرٌّ عَلی مانَهَیتَ قِلَّهُ حَیاۤء، وَ تَرْکِی الِاسْتِغْفارَ مَعَ عِلْمی بِسَعَهِ حِلْمِکَ تَضْییعٌ لِحَقِّ الرَّجاۤءِ،

أَللّهُمَّ إِنَّ ذُنُوبی تُؤْیسُنی أَنْ أَرْجُوَکَ، وَ إِنَّ عِلْمی بِسَعَهِ رَحْمَتِکَ یمْنَعُنی أَنْ أَخْشاکَ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ

الِ مُحَمَّد، وَ صَدِّقْ رَجآئی لَکَ، وَ کَذِّبْ خَوْفی مِنْکَ، وَ کُنْ لی عِنْدَ أَحْسَنِ ظَنّی بِکَ یا أَکْرَمَ الْاَکْرَمینَ،

أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد وَ أَیِدْنی بِالْعِصْمَهِ، وَ أَنْطِقْ لِسانی بِالْحِکْمَهِ، وَ اجْعَلْنی مِمَّنْ یَنْدَمُ عَلی ما ضَیَعَهُ فی أَمْسِهِ، وَ لا یَغْبَنُ حَظَّهُ فی یَوْمِهِ، وَ لا یَهُمُّ لِرِزْقِ غَدِهِ،

أَللّهُمَّ إِنَّ الْغَنِیَ مَنِ اسْتَغْنی بِکَ وَ افْتَقَرَ إِلَیکَ، وَ الْفَقیرَ مَنِ اسْتَغْنی بِخَلْقِکَ عَنْکَ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد، وَ أَغْنِنی عَنْ خَلْقِکَ بِکَ، وَ اجْعَلْنی مِمَّنْ لا یَبْسُطُ کَفّاً إِلاّ إِلَیکَ،

أَللّهُمَّ إِنَّ الشَّقِیَ مَنْ قَنِطَ وَ أَمامَهُ التَّوْبَهُ وَ وَرآءَهُ الرَّحْمَهُ، وَ إِنْ کُنْتُ ضَعیفَ الْعَمَلِ فَإِنّی فی رَحْمَتِکَ قَوِیُ الْأَمَلِ، فَهَبْ لی ضَعْفَ عَمَلی لِقُوَّهِ أَمَلی،

أَللّهُمَّ إِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ أَنْ ما فی عِبادِکَ مَنْ هُوَ أَقْسی قَلْباً مِنّی وَ أَعْظَمُ مِنّی ذَنْباً، فَإِنّی أَعْلَمُ أَنَّهُ لا مَوْلی أَعْظَمُ مِنْکَ طَوْلا، وَ أَوْسَعُ رَحْمَهً وَ عَفْواً، فَیامَنْ هُوَ أَوْحَدُ فی رَحْمَتِهِ، إِغْفِرْ لِمَنْ لَیسَ بِأَوْحَدَ فی خَطیئَتِهِ،

أَللّهُمَّ إِنَّکَ أَمَرْتَنا فَعَصَینا، وَ نَهَیتَ فَمَا انْتَهَینا، وَ ذَکَّرْتَ فَتَناسَینا، وَ بَصَّرْتَ فَتَعامَینا، وَ حَذَّرْتَ فَتَعَدَّینا، وَ ما کانَ ذلِکَ جَزآءَ إِحْسانِکَ إِلَینا، وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِما أَعْلَنّا وَ أَخْفَینا، وَ أَخْبَرُ بِما نَأْتی وَ ما أَتَینا، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد وَ لا تُؤاخِذْنا بِما أَخْطَأْنا وَ نَسینا، وَ هَبْ لَنا حُقُوقَکَ لَدَینا، وَ أَتِمَّ إِحْسانَکَ إِلَینا، وَ أَسْبِلْ رَحْمَتَکَ عَلَینا،

أَللّهُمَّ إِنّا نَتَوَسَّلُ إِلَیکَ بِهذَا الصِّدّیقِ الْإِمامِ، وَ نَسْئَلُکَ بِالْحَقِّ الَّذی جَعَلْتَهُ لَهُ وَ لِجَدِّهِ رَسُولِکَ وَ لِاَبَوَیهِ عَلِی

وَ فاطِمَهَ، أَهْلِ بَیتِ الرَّحْمَهِ، إِدْرارَ الرِّزْقِ الَّذی بِهِ قِوامُ حَیاتِنا، وَ صَلاحُ أَحْوالِ عِیالِنا، فَأَنْتَ الْکَریمُ الَّذی تُعْطی مِنْ سَعَه، وَ تَمْنَعُ مِنْ قُدْرَه، وَ نَحْنُ نَسْئَلُکَ مِنَ الرِّزْقِ مایکُونُ صَلاحاً لِلدُّنْیا، وَ بَلاغاً لِلْاخِرَهِ،

أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد وَ الِ مُحَمَّد، وَ اغْفِرْلَنا وَ لِوالِدَینا، وَ لِجَمیعِ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ، وَ الْمُسْلِمینَ وَ الْمُسْلِماتِ، الْاَحْیاءِ مِنْهُمْ وَ الْاَمْواتِ، وَ اتِنا فِی الدُّنْیاحَسَنَهً وَ فِی الْاخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النّارِ.

پس از تمام شدن قنوت، رکوع و سجود و تشهّد و سلام نماز را انجام ده، پس چون تسبیح حضرت فاطمه زهراء(س) را خواندی، دو طرف صورت را بر خاک بگذار و چهل مرتبه این تسبیحات را بگو:

سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ للهِ وَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَ اللهُ أَکْبَرُ.

پس از تمام شدن تسبیحات، دعا کن و از خدا بخواه که تو را از گناهان نگهدارد و از عذاب خود نجات دهد و ببخشد و توفیق عمل نیک کرامت فرماید و اعمال تو را قبول نماید.

سپس خود را به ضریح بچسبان و ببوس و بگو:

زادَ اللهُ فی شَرَفِکُمْ، وَ السَّلامُ عَلَیکُمْ وَ رَحْمَهُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ.

سپس برای خود و والدین خود و هر کس که خواهی دعا کن.

ترجمه زیارت

سلام بر آدم یارِ مخلص خدا از بینِ آفریدگانش،

درود بر شیث ولی خدا و بهترینِ بندگانش، سلام بر ادریس که برای خدا حجّتِ او را بپا داشت،

درود بر نوح که دعایش قرینِ اجابت بود، سلام بر هود که کمک و یاری خدا مَدَدِ او بود،

درود بر صالح که خداوند تاج کرامت بر سرش نهاد، سلام بر ابراهیم که خدا مقامِ خُلّت و رفاقت رابه او عطا

نمود،

درود بر اسماعیل که خداوند ذبحی عظیم از بهشت را فدای او نمود، سلام بر اسحاق که خداوند پیامبری را در نسل او قرار داد،

درود بر یعقوب که خداوند به رحمت خود بینائی چشمش را به او بازگرداند، سلام بر یوسف که خداوند به عظمتِ خود او را از قعر چاه رهائی بخشید،

درود بر موسی که خداوند به قدرتِ خود دریا را برایش شکافت، سلام بر هارون که خداوند پیامبری خود را به وی اختصاص داد،

درود بر شعیب که خدا او را بر اُمّتش پیروز نمود، سلام بر داوود که خداوند از لغزش او درگذشت،

درود بر سلیمان که به خاطر شوکتش جنّ به فرمان او درآمد، سلام بر ایوب که خداوند او را از بیماریش شفا بخشید،

درود بر یونس که خداوند به وعده خود برایش وفا نمود، سلام بر عُزَیر که خداوند او را پس از مرگش به حیات بازگردانید،

درود بر زکریا که در رنج و بَلا شکیبا بود، سلام بر یحیی که خداوند به سبب شهادت مقام و منزلتِ او را بالا برد،

درود بر عیسی روح خدا و کلمه او،

سلام بر محمّد محبوبِ خدا و یار مخلص او،

درود بر فرمانروای مؤمنان علی بن ابیطالب، که برادری رسول خدا به وی اختصاص یافت،

سلام بر فاطمه زهراء دختر رسول الله،

درود بر حسن بن علی وصی و جانشین پدرش،

سلام بر حسین که جانش را تقدیم نمود،

سلام بر آن کسی که در نهان و آشکار خدا را اطاعت نمود،

سلام بر آن کسی که خداوند شفا را در خاکِ قبرِ او قرار داد،

سلام بر آن کسی که (محلِّ) اجابتِ دعا در زیرِ بارگاه اوست،

سلام بر آن کسی که امامان

از نسل اویند،

سلام بر فرزندِ خاتم پیامبران،

سلام بر فرزند سرور جانشینان،

سلام بر فرزند فاطمه زهراء،

سلام بر فرزند خدیجه کبری،

سلام بر فرزند سدره المنتهی،

سلام بر فرزند جنّه المأوی،

سلام بر فرزند زمزم و صفا،

سلام بر آن آغشته به خون،

سلام بر آنکه (حُرمَتِ) خیمه گاهش دریده شد،

سلام بر پنجمینِ اصحابِ کساء،

سلام بر غریبِ غریبان،

سلام بر شهیدِ شهیدان،

سلام بر مقتولِ دشمنان،

سلام بر ساکنِ کربلاء،

سلام بر آن کسی که فرشتگانِ آسمان بر او گریستند،

سلام بر آن کسی که خاندانش پاک و مطهّرند،

سلام بر پیشوای دین،

سلام بر آن جایگاههای براهین و حُجَجِ الهی،

درود بر آن پیشوایانِ سَروَر،

سلام بر آن گریبان های چاک شده،

سلام بر آن لب های خشکیده،

سلام بر آن جان های مُستأصل و ناچار،

سلام بر آن ارواحِ (از کالبد) خارج شده،

سلام بر آن جسدهای عریان و برهنه،

سلام بر آن بدن های لاغر و نحیف،

سلام بر آن خون های جاری،

سلام بر آن اعضای قطعه قطعه شده،

سلام بر آن سرهای بالا رفته (بر نیزه ها)،

سلام برآن بانوانِ بیرون آمده (از خیمه ها)،

سلام بر حجّتِ پروردگارِ جهانیان،

سلام بر تو (ای حسین بن علی) و بر پدرانِ پاک و طاهِرَت،

سلام بر تو و بر فرزندانِ شهیدت،

سلام بر تو و بر خاندانِ یاری دهنده ات (به دین الهی)،

سلام بر تو و بر فرشتگانِ مُلازمِ آرامگاهت،

سلام بر آن کشته مظلوم،

سلام بر برادرِ مسمومش،

سلام بر علی اکبر،

سلام بر آن شیر خوارِ کوچک،

سلام بر آن بدن های برهنه شده،

سلام بر آن خانواده ای که نزدیک (و همراه سَروَرشان) بودند،

سلام بر آن به خاک افتادگان در بیابان ها،

سلام بر آن دور افتادگان از وطن ها،

سلام بر آن دفن شدگانِ بدون کفن،

سلام بر آن سرهای جدا شده از بدن،

سلام بر آن

حسابگر (اعمالِ خویش برای خدا) و شکیبا،

سلام بر آن مظلومِ بی یاور،

سلام بر آن جای گرفته در خاکِ پاک،

سلام بر صاحبِ آن بارگاهِ عالی رتبه،

سلام بر آن کسی که ربّ جلیل او را پاک و مطهّر گردانید،

سلام بر آن کسی که جبرئیل به او مباهات می نمود،

سلام بر آن کسی که میکائیل در گهواره با او تکلّم می نمود،

سلام بر آن کسی که عهد و پیمانش شکسته شد،

سلام بر آن کسی که پرده حُرمَتش دریده شد،

سلام برآن کسی که خونش به ظلم ریخته شد،

سلام برآنکه با خونِ زخم هایش شست و شو داده شد،

سلام بر آنکه از جام های نیزه ها جرعه نوشید،

سلام بر آن مظلومی که خونش مباح گردید،

سلام بر آنکه در ملأ عام سرش بریده شد،

سلام بر آنکه اهل قریه ها دفنش نمودند،

سلام بر آنکه شاهرَگش بریده شد،

سلام بر آن مدافعِ بی یاور،

سلام بر آن مَحاسنِ بخون خضاب شده،

سلام بر آن گونه خاک آلوده،

سلام بر آن بدنِ برهنه،

سلام بر آن دندانِ چوب خورده،

سلام برآن سرِ بالای نیزه رفته،

سلام بر آن بـدن های برهنه و عریانی که در بیابان ها(ی کربلاء) گُرگ های تجاوزگر به آن دنـدان می آلودنـد، و درنـدگان خونخوار بر گِردِ آن می گشتند،

سلام بر تو ای مولای من و بر فرشـتگانی که بر گِردِ بارگاه تو پَر می کِشـند، و اطرافِ تُربتت اجتماع کرده اند، و در آسـتانِ تو طواف می کنند، و برای زیارت تو وارد می شوند،

سلام بر تو من به سوی تو رو آورده ام، و به رستگاری درپیشگاه تو امید بسته ام،

سلام بر تو

سلامِ آن کسی که به حُرمتِ تو آشناست، و در ولایت و دوستی تو مُخلص و

بی ریا است، و به سببِ محبّت و ولای تو به خدا تقرّب جسته، و از دشمنانت بیزارست،

سلام کسی که قلبش از مصیبت تو جریحه دار، و اشکش به هنگام یاد تو جاری است،

سلام کسی که دردناك و غمگین و شیفته و فروتن است،

سلام کسی که اگر با تو در کربلاء می بود، با جانش (در برابرِ) تیزی شمشیرها از تو محافظت می نمود، و نیمه جانش رابه خاطر تو به دست مرگ می سپرد، و در رکاب تو جهاد میکرد، و تو را بر علیه ستمکاران یاری داده، جان و تن و مال و فرزندش را فدای تو می نمود، و جانش فدای جان تو، و خانواده اش سپر بلای اهل بیت تو می بود،

اگرچه زمانه مرا به تأخیر انداخت، و مُقدَّرات الهی مرا از یاری تو بازداشت، و نبودم تا با آنان که باتو جنگیدند بجنگم، و با کسانی که با تو اظهار دشمنی کردند خصومت نمایم، (درعوض) صبح و شام بر تو مویه میکنم، و به جای اشك برای تو خون گریه میکنم، از روی حسرت و تأسّف و افسوس بر مصیبت هائی که بر تو واردشد، تا جائی که از فرط اندوهِ مصیبت، و غم و غصّه شدّتِ حزن جان سپارم،

گواهی میدهم که تو نماز را به پا داشتی، و زکات دادی، و امربه معروف کردی، و از منکر و عداوت نَهی نمودی، و اطاعتِ خدا کردی و نافرمانی وی ننمودی، وبه خدا و ریسمان او چنگ زدی تا وی را راضی نمودی، و از وی در خوف و خشیت بوده نظاره گر او بودی، و او را اجابت نمودی، و سنّتهای

نیکو به وجود آوردی، و آتش های فتنه را خاموش نمودی، و دعوت به هدایت و استقامت کردی، و راههای صواب و حقّ را روشن و واضح گردانـدی، و درراه خدا بحقّ جهاد نمودی، و فرمانبردارِ خداونـد، و پیرو جدّت محمّد بن عبدالله بودی، و شنوای کلام پدرت علی بودی، و پیشی گیرنده به(انجامِ) سفارش برادرت امام حسن بودی، و رفعت دهنده پایه شرافتِ دین، و خوار و سرکوب کننده طغیان، و کوبنده سرکشان، و خیر خواه و نصیحت گرِ اُمّت بودی،

در هنگامی که در شدائدِ مرگ دست و پا میزدی، و مبارزه کننده با فاسقان بودی، و قیام کننده با حُجَج و براهین الهی، و ترحُّم کننده بر اسلام و مسلمین بودی، یاری گرِ حق بودی، در هنگام بلاء شکیبا و صابر، حافظ و مراقب دین، و مدافع حریم آئین بودی، (طریقِ) هدایت را حفظ نموده یاری می نمودی، عدل و داد را گسترش داده و وسعت می بخشیدی، دین و آئینِ الهی را یاری نموده آشکار می نمودی، یاوه گویان را (از ادامه راه) بازداشته جلوگیری میکردی،

حقّ ضعیف را از قوی باز می ستاندی، در قضاوت و داوری بین ضعیف و قوی برابر حُکم می نمودی، تو بهار سر سبز یتیمان بودی، نگاهبان و حافظ مردم بودی، مایه عزّت و سرافرازی اسلام، معدنِ احکام الهی، هم پیمان نیکی و احسان بودی، پوینده طریقه جدّ و پدرت و در سفارشات و وصایا همسانِ برادرت بودی، وفادار به پیمانها، دارای سجایای پسندیده، و با جود و کَرَمِ آشکار بودی، شب زنده دار (به عبادت) در دلِ شبهای تاریک، معتدل و میانه رو در روشها، با سجایا

و اخلاقِ کریمانه، دارای سوابقِ با عظمت و ارزشمند، دارای نَسَبِ شریف، و حَسَبِ والا، با درجات و رتبه های رفیع و عالی، مناقب و فضائلِ بسیار، سِرشتها و طبیعت های مورد ستایش، و با عطایا و مواهبِ بزرگ بودی، حلیم و صبور، هدایت شده، بازگشت کننده به سوی خدا، با جود و سخاوت دانا توانا و قاطع، پیشوای شهید، بسیار نالان و گریان در پیشگاه خداوند، محبوب و با هیبت بودی، تو برای پیامبر که

درود خدا بر او و آل او باد فرزند، و برای قرآن پشتوانه نجات دهنده، و برای امّتِ اسلام بازوی توانا، و در طاعتِ حقّ کوشا بودی، تو حافظِ عهد و پیمانِ الهی، دوری کننده از طُرُقِ فاسقان بودی، و تو آنچه در توان داشتی (برای اِعلاءِ کلمه حقّ) بذل نمودی،

دارای رکوع و سجود طولانی بودی، تو مانند کسی که از دنیا رخت برخواهد بست از آن روگردان بودی، و مانند کسانی که از دنیا در وحشت و هراس بسر میبرند به آن نگاه میکردی، آرزوهایت از (تعلّق به) دنیا بازداشته شده، و همّت و کوشش از زیور دنیا رو گردانده بود، دیدگانت از بهجت و سرور دنیا بربسته، و اشتیاق و مِیلَت به آخرت شهره آفاق است، تا آنکه جور و ستم دستِ تعدّی دراز نمود، و ظلم و سرکشی نقاب از چهره برکشید، و ضلالت و گمراهی پیروان خویش را فرا خواند، با آنکه تو در حَرَمِ جدّت متوطّن بودی، و از ستمکاران فاصله گرفته بودی، و مُلازمِ منزل و محرابِ عبادت بوده، و از لذّتها و شهوات دنیوی کناره گیر بودی، و برحسب طاقت و تَوانَت مُنکَر

را بـا قلب و زبـانت انکـار می نمودی، پس از آن علم و دانشت اقتضـای انکـارِ آشـکار نمود، و بر تو لازم گشت لازم نمود با بـدکاران رویـاروی جهاد کنی، بنا بر این در میان فرزنـدان و خانواده ات، و پیروان و دوسـتانت روانه شـدی، و حقّ و برهان را آشکار نمودی، و بـا حکمت و پنـد و انـدرزِ نیکو (مردم را) به سوی خـدا فرا خوانـدی، و به بر پا داری حـدودِ الهی، و طاعتِ معبود امر نمودی، و از پلیـدی ها و سرکشـی نهی فرمودی، ولی آنها به سـتم و دشـمنی رویاروی تو قرار گرفتنـد، پس تو نیز با آنـان به جهـاد برخاستی پس از آنکه(حقّ را)به آنان گوشـزد نمودی آنها رابه عـذابِ الهی تهدیـد نمودی، و حجّت را بر آنها مؤکّد فرمودی، ولی عهـد و پیمان و بیعت تو را شکسـتند، و پروردگار تو جدّت را بخشم آوردند و با تو ستیز آغازیدند، پس توبه جهت زدوخورد و پیکار اسـتوار شدی، و لشـکریان فاجر را خورد و آسیا نمودی، و در گَرد و غُبار ِنبرد فرو رفتی، و چنان با ذوالفقار جنگیـدی، که گویا علی مرتضـی هستی، پس چون تو را با قلبی مطمئن، بـدون ترس و هراس یافتنـد، شـرورِ مکر و حیله شان را بر تو بر افراشـتند و از درِ نیرنگ و فساد با تو قتال نمودند، و آن ملعون لشـکریانش را فرمان داد، تا تو را از آب و اسـتفاده آن منع نمودنـد، و با تو قتال نمودنـد، و به جنگ و مبارزه با تو شـتافتند، و تیرها و خدنگها بسوی تو پرتاب نمودند، و برای استیصال و ناچار

نمودن تو دست دراز کردند، و حُرمتی برای تو مراعات نکردند، و از هیچ گناهی در مورد تو خودداری ننمودند، چه در کشتن آنها دوستانت را، و چه در غارت اثاثیه خیمه هایت،

(باری) تو در گَرد و غُبارهای جنگ پیش تاختی، و آزار و اذیت های فراوانی تحمّل نمودی، آن چنانکه فرشتگانِ آسمانها از صبر و شکیبائی توبه شگفت آمدند، پس دشمنان از همه طرف به تو هجوم آوردند، و تو را به سبب زخم ها و جراحتها ناتوان نمودند، و راه خلاص و رفتن بر تو بستند، تا آنکه هیچ یاوری برایت نماند، ولی تو حسابگر(عمل خویش برای خدا)و صبور بودی، از زنان و فرزندانت دفاع و حمایت می نمودی، تا آنکه تو را از اسبِ سواری ات سرنگون نمودند، پس بابدن مجروح برزمین سقوط کردی، در حالی که اسبها تو را با سُم های خویش کوبیدند، و سرکشان با شمشیرهای تیزشان بر فرازت شدند، پیشانی تو به عرقِ مرگ مرطوب شد، و دستانِ چپ و راستت به باز و بسته شدن در حرکت بود، پس گوشه نظری به جانب خِیام و حَرَمَت گرداندی، در حالی که از زنان و فرزندانت(رو گردانده)به خویش مشغول بودی، اسبِ سواری ات با حال نفرت شتافت، شیهه کشان و گریان، به جانب خیمه ها رو نمود، پس چون بانوانِ حَرَم اسبِ تیز پای تو را خوار و زبون بدیدند، و زینِ تو را بر او واژگونه یافتند، از پسِ پرده ها(ی خیمه) خارج شدند، در حالی که گیسوان برگونه ها پراکنده نمودند، بر صورت ها طپانچه می زدند و نقاب از چهره ها افکنده بودند، و به صدای بلند

شیون میزدند، واز اوجِ عزّت به حضیض ذلّت درافتاده بودند، وبه سوی قتلگاه تو می شتافتند،

در همان حال شِمر ملعون بر سینه مبارکت نشسته، و شمشیر خویش را بر گلویت سیراب مینمود، با دستی مَحاسنِ شریفت را در مُشت می فِشرد، (وبا دست دیگر)با تیغِ آخته اش سر از بدنت جدا می کرد، تمامِ اعضا و حواسّت از حرکت ایستاد، نَفَسهای مبارکت در سینه پنهان شد، و سرِ مقدّست بر نیزه بالا رفت، اهل و عیالت چون بردِگان به اسیری رفتند، و در غُل و زنجیر آهنین بر فرازِ جهازِ شتران در بند شدند، گرمای (آفتابِ) نیمروز چهره هاشان می سوزاند، در صحراها و بیابانها کشیده میشدند، دستانشان به گَردَنها زنجیر شده، در میان بازارها گردانده میشدند، ای وای براین سرکشان گناهکار!، چه اینکه با کُشتنِ تو اسلام را کُشتند، و نماز و روزه(خدا)را بدون یاوررها نمودند، و سُنّتها و احکام(دین) را از بین برده شکستند، و پایه های ایمان را منهدم نمودند، و آیاتِ قرآن را تحریف کرده، در (وادی)جنایت و عداوت پیش تاختند،

به راستی رسول خدا «که

درود خدا بر او و آل او باد» (با شهادتِ تو) تنها ماند!(یا مظلوم واقع شد)، و کتاب خداوندِ عزّوجلّ مَتروک گردید، و آنگاه که تو مقهور و مغلوب گشتی، حقّ و حقیقت موردِ خیانت واقع شد، و به فقدانِ تو تکبیرِ خدا و کلمه توحید، حرام و حلالِ دین، و تنزیل و تأویلِ قرآن جملگی از بین رفت، و پس از تو تغییر و تبدیلِ (احکام)، کفرو اِلحاد و بی سرپرستی دین، هوی و هوس ها و گمراهی ها، فتنه ها و باطلها جملگی (بر صفحه روزگار)

ظاهر شد، پس پیکِ مرگ نزدِ قبر جدّت رسول خدا «که رحمتِ بی پایانِ خداوندی بر او و آلِ او باد» ایستاد، و با اشکِ ریزان خبرِ مرگِ تو را به وی داد، و اینگونه گفت که:

ای رسول خدا!

دخترزاده جوانمردت شهید شد، خاندان و حَریمَت مُباح گردید، پس از تو فرزندانت به اسیری رفتند، و وقایع ناگواری به عترت و خانواده ات وارد شد، پس(از شنیدنِ این خبر) رسول خدا مضطرب و پریشان گردید، و قلبِ هراسناکَش بگریست، و فرشتگان و انبیاء (به خاطر مصیبتِ تو) او را تسلیت و تعزیت گفتند، و مادرت زهراء (از اندوهِ مصیبتِ تو) دردناک شد، و دسته های ملائکه مقرّبین در آمد و شد بودند، پدرت امیرمؤمنان را تعزیت میگفتند، مجالسِ ماتم و سوگواری برای تو در اعلا علیین برپا شد، و حورالعین به جهت تو به سر و صورت زدند، (در عزای تو) آسمان و ساکنانش، بهشت ها و نگهبانانش، کوه ها و کوهپایه ها، دریا ها و ماهیانش، شهر مکّه و پایه هایش، فردوس ها و جوانانش، خانه کعبه و مقام ابراهیم، و مشعرالحرام، و حلّ و حَرَم جملگی گریستند، بار خدایا!

به حُرمتِ این مکانِ رفیع، بر محمّد و آلِ او رحمت فرست، و مرا در زمره آنان محشور فرما، و به شفاعت و وساطتِ آنها مرا داخلِ بهشت گردان، بار خدایا!

من به تو توسّل می جویم ای سریعترینِ حسابگران، و اِی بخشنده ترینِ کَریمان، و اِی فرمانروای حاکمان، به (حقِّ) محمّد آخرینِ پیامبران، و فرستاده تو به سوی تمامِ جهان ها، و به (حقِّ) برادرش و پسرعمویش آن بلند پیشانی میان پُر، آن دانشمندِ عالی مرتبه، یعنی

علی فرمـانروای مؤمنان، و به (حقِّ) فاطمه سـروَرِ بانوانِ جهانیان، و به (حقِّ) حسنِ مجتبی که پاک و مبرّا و پناهگاه مُتّقین است، و به (حقِّ) أبی عبدالله الحسین گرامیترینِ شهداء، و به (حقِّ) فرزندانِ مقتولش، و خانواده مظلومش، و به (حقّ) علی بن الحسین زیورِ عابدان، و به محمّد بن علی قبله توبه کنندگان، و جعفر بن محمّد راستگوترینِ صادقان، و موسـی بن جعفر آشکار کننده دلائـل و براهین، و علی بن موسـی یاورِ دین، و محمّـد بن علی اُسوه و الگوی هـدایت شونـدگان، و علی بن محمّـد زاهـدترینِ پارسایـان، و حسـن بـن علی وارثِ جانشـینان، و حُجّتِ خــدا بر تمـامِ آفریـدگان، اینکـه درود فرسـتی بر محمّـد و آلِ او، آن راسـتگویانِ نیکوکار، همان آلِ طه و یس، و اینکه مرا در قیامت از کسانی قرار دهی که (از عذابِ تو) ایمن و با آرامشِ خاطر و رستگار و مسرور و بشارت یافته اند، بارخدایا!

(نامِ) مرا در زُمره مسلمین نگاشته، و مرا به صالحین ملحق فرما، و نامِ مرا بر زبان اُمّتهای آتیه نیکو قرار ده، و مرا بر علیه ظالمین یاری ده، و از مکرِ حسودان حفظ فرما، و (نیز) حیله حیله گران را از من برگردان، و دست سـتمکاران را از من (دور) نگهدار، و بیـنِ مـن و آن سـرورانِ بـا میمنـت در اعلاـ علییـن جمـع بفرمـا، همراه بـا کسـانی که برآنهـا اِنعـام فرمـودی یعنی پیـامبران، و راستگویانِ در عمل و گفتار و شهداء و نیکویان، به رحمتت ای مهربانترینِ مهربانان، بارخدایا!

تو را سوگند می دهم به حقّ پیامبرِ معصومت، و به حقّ حُکمِ حتمی و قطعی ات، و به حقّ نهی پنهانی

ات، و بحقّ این آرامگـاهی که (مردم از هر طرف به جهت زیـارت) بر او گِرد می آینـد، و این امـامِ معصـومِ مقتـولِ مظلوم در جـانبِ آن تکیـه زده، اینکـه غـم و غصّه هـا را از من برطرف فرمـائی، و شُـرورِ قضـا و قَـدَرِ حتمی را از من برگردانی، و مرا از آتش(عذابت) که دارای بادهای سوزان است پناه دهی (و نگاهداری)، بارخدایا!

مرا بـا نعمت خود بپوشـان (یـا بزرگ گردان)، و به عطایای خود راضـی و خوشـحال فرما، و به جود و کَرَمَت مرا بپوشان، و از مکر و انتقـام خود دورَم سـاز، بارخـدایا مرا از لغزش و خطـا حفـظ فرما، و در گفتار و کردار به راه صـحیح هـدایتم فرما، و در مدّت زندگی ام وسعت ده، و مرا از دردها و بیماریها عافیت بخش، و مرا به موالی و سرورانم برسان و به فضل(و کَرَمِ) خویش مرا به بالاترینِ آرزوها نائل فرما، بارخدایا برمحمّد و آلِ او رحمت فرست و توبه مرا قبول فرما، و بر اشکِ چشـمم ترحّم نما، و لغزش مرا چشم پوشـی فرما، و حُزن و انـدوه مرا زائل کن، و گناهم را بر من ببخشای، و خانـدان و نسلِ مرا برایم اصـلاح فرما، بارخـدایا در این مشـهدِ والامقـام و در این محـلّ گرامی، برایم وا مَگُـذار گناهی را مگر آنکه ببخشـی، و نه عیبی را مگر آنکه مسـتور نمـائی، و نه غم و غصّه ای را مگر بر طرف فرمـائی، و نه رزقی را مگر گسـترش دهی، و نه قـدر و منزلتی را مگر بـاقی بداری، و نه فسادی را مگر اصلاح فرمائی، و نه آرزوئی را مگر نائل کنی،

و نه دعـائی را مگر اجـابت فرمـائی، و نه تنگنـائی را مگر بگشائی، و نه امور مُتشتّتی را مگر جمع و برقرار نمائی، و نه امری را مگر تمـام فرمـائی، و نه مـالی را مگر فراوانی بخشـی، و نه خُلـق و صـفتی را مگر نیکـو گردانی، و نه انفـاقی را مگر جـایگزین فرمـائی، و نه حـالی را مگر آبـاد فرمـائی، و نه حسودی را مگر ذلیل نمائی، و نه دشـمنی را مگر هلاک گردانی، و نه شـرّی را مگر منع فرمائی، و نه بیماریی را مگر شفا بخشی، و نه(امرِ)دوری را مگر نزدیک فرمائی(و در دسترسم قراردهی)، و نه تفرّق و اختلالی را مگر جمع (و اصلاح)نمائی، و نه خواهشی خواسته ای را مگر عطا فرمائی، بارخدایا!

من از تو درخواست میکنم خیرِ دنیا و ثوابِ آخرت را، بارخدایا!

مرا به سبب حلالت از حرام مستغنی کن، و به فضل و احسانت از جمیع خلق بی نیاز فرما، بارخدایا!

از تو درخواست می کنم دانشـی مفیـد، قلبی خاشع، یقینی سـلامت بخش، عملی صالـح و پاک، صبری زیبا، و اجری عظیم را، بارالها!

شکر نعمتت بر من را روزیم کن، و احسـان و کَرَمَت بر من زیـاد فرمـا، و گفته مرا در میـان مردم شـنوده نما، و عمل مرا به نزد خویش بالا بَر، و سنّت باقیمانده مرا در امورِ خیر مورد پیروی قرار ده، و دشمنم را خوار و ذلیل گردان، بارخدایا!

بر محمّـد و آلِ او که نیکانـنـد، در تمـامی لحظات شبانه روز رحمت فرست، و مرا از شـرّ بَدان محفوظ بـدار، و از (کثافـاتِ) گناهان و سنگینی وِزر و وَبال پاک و مبرّا گردان، و از آتش (عذابت)

پنـاهم ده، و در سـرای جاویـد وارد فرمـا، و (گناهـانِ) مرا و تمـامی خـواهران و برادران مـؤمنِ مرا ببخشـای، بـه رحمـت ای مهربانترین مهربانان.

ترجمه دعائی که در قنوت نماز خوانده می شود:

هیـچ معبـودی جز خداونـدِ شـکیبا و کریم نیست، هیـچ خـدائی جز خداونـدِ بزرگـوار و عظیم نیست، هیـچ معبـودی نیست جز خداوندی که پروردگارِ آسمانها و زمینهای هفتگانه و موجوداتی که در آنها و میان آنهاست می باشد، (به این توحید معتقدم) برخلاف دشـمنانِ حقّ، و به جهت تکـذیب کسانی که به خداونـد شـرک ورزیدنـد، و(به این توحید معتقدم) به خاطر اعتراف نمودن به ربوبیت او، و خضوع و خشوع در مقابل عزّت و شـرافت وی، (اوست خدائی که) اوّل است بدون اوّل، و آخر است تا بی نهایت، به قـدرتش بر تمام اشـیاء غلبه نموده، و به دانش و لطف و مرحمتش در هرچیز نفوذ کرده، عقول بشـری بر حقیقتِ بزرگی او مطّلع نخواهدشـد، و اوهام و خیالات کنهِ ذات اورا درک نمی کند، و معانی کیفیتِ اورا هیچ ذهنی تصوّر نمی تواند کرد، (اوست) مطّلع و آگاه بر باطنِ اشخاص، و آشنا به تمام امورِ پنهان، خیانت چشمها و پنهانی دلها را خبر دارد، بارخدایا!

تو را گواه میگیرم که رسولت «صلَّی الله علیه و آله» را تصـدیق می کنم و به او ایمان دارم، و آگاه به قـدر و منزلتِ اویم، و به راستی شـهادت میـدهم کـه اوست پیـامبری کـه حکمـت بـه فضـیلت و برتری او سـخن رانـد، و تمـامی پیـامبران(گذشـته) بشارتِ(آمـدنِ) اورا دادنـد، و (مردم را) به گرویـدنِ به دین او دعوت نمودنـد، و بر تصـدیقِ او برانگیختند، چنانچه خودت در قرآن

می فرمائی:

«(او پیـامبری است) که نـام وی را در تورات و انجیلِ خودشان نگاشـته می یابنـد، او آنها را به نیکوئی امر می کنـد و از زشتی نهی می فرمایـد، نعمتهـای پـاک و طیب را برایشـان حلال و خبائث و پلیـدیها را بر آنها حرام و ممنوع میگردانـد، و سـنگینی و مشقّت هائی که در ادیان سابق چون زنجیر برگردن آنها بود همه را برمیدارد»، پس درود فرست بر محمّد فرستاده ات به سوی جنّ و انس، و سَرورِ پیـامبرانِ برگزیـده، و بر برادرش و پسـرعمویش، آنانی که هیچگاه به قـدرِ چشم برهم زدنی به تو شـرک نورزیدنـد، و بر فـاطمه زهراء سَرورِ تمـامی زنـان جهانیـان، و بر دو آقـای جوانـان اهـل بهشـت یعنی حسـن و حسـین، درودی جاویدان و همیشـگی، بعدد قطرات بارانها، و همگونِ کوهها و تپه ها، تا آن زمان که درخت «سلام» برگ میدهد، و روشنی و تاریکی شـبانه روز در رفت و آمدنـد، و بر خانـدانِ طاهرِ حسـین، آن پیشوایان هدایت یافته، آنها که از حریم دین و آئین دفاع نمودند، یعنی علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حضرت حجّت، آنکه عدل و داد را برپا میدارد و فرزندِ دخترزاده پیامبر است، بارخدایا!

از تو درخواست میکنم به حقِّ این امـامِ بزرگوار، گشایشـی نزدیـک را، و صـبری نیکو را، و پیروزی ای توأم بـا عزّت را، و بی نیازی از خلایق را، و دوام و اسـتمرار در طریقِ هدایت را، و توفیق را بر آنچه تو دوست داری و رضایت تو در آنست، و روزی ای را که وسیع و حلال

و پاک، و گوارا و ریزان و خوشگوار، فراوان و برتر و پی درپی باشد، بدون هیچ زحمت و مشقّتی، و خالی از هرگونه منّتی از اَحَدی، و (نیز درخواست میکنم) تندرستی از هر بلاء و ناخوشی و بیماری را، و شکرگزاری بر هر عافیت و نعمتی را، و هنگامی که مرگ ما فرا رسید بر نیکوترین حالِ طاعت ما را قبض روح فرمائی، و در حالتی که نگاهبانِ دستورات تو باشیم، تا آنکه ما را به بهشت های پُر نعمت برسانی، به رحمتت ای مهربانترینِ مهربانان، بارخدایا!

بر محمّد و آل او رحمت فرست، و مرا از دنیا در وحشت و هراس قرار ده و به آخرت انیس فرما،

چراکه فقط خوف تو از دنیا وحشت زا است، و فقط امید و دلبندی به تو به آخرت انس بخش است، بارالها!

حجّت و دلیل با توست نه بر علیه تو، و شکایت و گلایه باید به سوی تو باشد نه از تو، پس بر محمّد و آل او درود فرست و مرا بر علیه نفس ستمکار و سرکش خویش، و بر شهوت غالبِ خودم یاری فرما، و پایان کارم را با عافیت قرار ده، بارخدایا!

این کم حیائی من است که (از طرفی) درِ خانه تو استغفار میکنم و (از طرف دیگر) بر مناهی تو پافشاری می ورزم، چنانچه اگر استغفار نکنم با اینکه وسعت حلمِ تو را آگاهم، این تباه نمودنِ حقِّ امیدواری است، بارالها!

(کثرت) گناهانم مرا از امیدواری به تو مأیوس میکند، و آگاهیم به وسعتِ رحمتِ تو مرا از ترس و هراسِ از تو بازمیدارد، پس بر محمّد و آلش رحمت فرما، و امید و

دلبنـدی مرا به خودت پابرجـا نمـا، و ترس و وحشتِ مرا از خودت تکـذیب فرما، و برای من آن چنان باش که به تو حُسنِ ظنّ دارم، ای بخشنده ترینِ کریمان، بارخدایا!

برمحمّد و آل او درود فرست و مرا به حفظ (از گناه) مؤید فرما، و زبانم را به حکمت گویا فرما، و مرا از کسانی قرار ده که بر تباهی هـای گذشـته خـویش نـادِم و پشـیمانند، و بهره خویش را اکنون نـاقص و ضـایع نکننـد، و اهتمـام بر روزی فردای خود ننمایند، بارالها!

غنی آن کسی است که به سبب تو بی نیازی جوید و به سوی تو محتاج باشد، و فقیر و درمانده کسی است که از تو (روگردان شـده) به جانب مخلوقت بی نیازی طلبد، پس رحمت نما بر محمّد و آل او، و مرا از خَلقِ خودت به سـبب خودت بی نیاز فرما، و مرا چنان قرار ده که هیچگاه دستی جز به سوی تو دراز نکنم، بارالها!

بـدبخت کسـی است که بـا اینکه توبه و بازگشت فرا راهِ او و رحمت تو پشتیبانِ اوست ناامیـد شود، اگرچه عملِ من ضـعیف و سُست است لکن امیدِ رحمتِ تو در من قوی است، پس ضعف عملِ مرا در قبال قوّت امیدم، بر من ببخشای، بارخدایا!

اگر تو چنان دانی که در میان بندگانت از من سـنگدل تر و پر گناه تر نیست، (درعوض) من هم به یقین میدانم که هیچ مولا و سرپرستی فضل و عطایش از تو بیشتر نیست، و رحمت و عفوش از تو وسـیع تر نیست، پس ای کسـی که در رحمت و مهربانی یگانه ای، ببخشای کسی را که در جُرم

و گناهش تنها و یگانه نیست، بارخدایا!

تو ما را امر فرمودی و ما سرپیچی نمودیم، و ما را باز داشتی ولی ما دست بر نداشتیم، ما را یادآوری فرمودی ولی ما خود را به فراموشی زدیم، ما را بینا فرمودی و ما خودرا به کوری زدیم، تو ما را تهدید نمودی ولی ما از حدّ گذراندیم، (آری!) این در مقابل احسان تو بر ما پاداش نیکوئی نبود، لیک تو به آنچه ما آشکار و پنهان نمودیم داناتری، و به اعمالی که بجا آورده و می آوریم آگاه تری، پس رحمت فرما بر محمّد و آلش و ما را بر خطاها و فراموشی هامان مؤاخذه نفرما، و حقوق تو را (که ضایع نمودیم) بر ما ببخشا، و احسان و کَرَم خویش بر ما تمام فرما، و پرده رحمتت بر ما افکن، بارخدایا!

ما به تو توسّل می جوئیم به سبب این امام راستگو، و از تو درخواست میکنیم به آن حقّ و حُرمَتی که برای او و جدِّ او رسول خودت و برای پدر و مادر او علی و فاطمه که اهل بیتِ رحمتند قراردادی، اینکه روزی خودت را که قوام زندگی ما به آن وابسته است، و نظام احوال عیال ما در گرو آنست، بر ما پیاپی فرو ریزی، چرا که توئی آن کریمی که از خزانه وسیعت عطا میکنی، و با قدرت و توانِ خویش (آنکه را بخواهی) محروم میکنی، و ما از تو رزقی را خواهانیم که برای دنیای ما موجب صلاح، و برای آخرت ما رسا و مایه کفاف باشد، بارخدایا!

برمحمّد و آلش رحمت فرست، و ببخشای ما و والدین ما را، و

جمیع مؤمنین و مؤمنات را، و تمام مسلمین و مسلمات را، چه آنان که در قید حیات اند و چه آنها که درگذشته اند، و در دنیا و آخرت به ما حسنه عطا فرما و ما را از عذاب آتش (دوزخ) حفظ فرما. ترجمه تسبیحات:

خداوند را تسبیح و تمجید می نمایم، و تمامی ستایشها برای خدا است، و هیچ معبودی جزالله نیست، وخداوند از همه موجودات بزرگ تراست (از آنکه توصیف شود). ترجمه جمله ای که بعد از نماز گفته می شود:

خداوند در عزّت و شرفِ شما (اهل بیت) بیفزاید، و درود و رحمت و برکاتِ خداوند بر شما باد.

کتابشناسی

کتابهای عربی و فارسی

۱ مأساه احدی و ستین و ثوره الخالدین (فی حیاه الامام الحسین علیه السلام و استشهاده و أصحابه). لعبد الحسین نور الدین.

بیروت: دار الفردوس ط ۱۹۸۶۱م ۲۸۴ص ۲۴سم.

۲ مأساه الحسین بین السائل و المجیب.

للشیخ عبدالوهاب الکاشی.

بیروت: دارالزهراء.

قم: منشورات الرضی ط ۲ ۱۳۶۳ش ۱۹۰ص.

۳ ماهیت نهضت امام حسین علیه السلام (بالفارسیه).

للشهید الشیخ مرتضی المطهری.

قم: جماعه المدرسین فی الحوزه ۳۲ص ۱۷م.

۴ مبعوث الحسین علیه السلام.

دراسه تحلیله لاول مراحل ثوره الامام الحسین علیه السلام فی الکوفه بقیاده مسلم بن عقیل علیه السلام.

لمحمد علی عابدین.

قم: جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه ۱۳۶۶ش ۱۹۸۷ ۲۵۶ص ۲۴سم.

۵ المتخلفون عن الثوره.

للشيخ محمد مهدى الاصفى.

رساله الحسين س ١ع ٢ ٦ متن كهن أدبى تاريخى قيام مختار (مختار نامه). (بالفارسيه).

اعداد: محمد چنگيزى. طهران: مركز نشر فرهنگى رجاء ١٣٦٨ش ٢٥+ ٤٩٠ص.

٧ مثير الاءحزان. (مقتل). لابن نما الحلى. الشيخ نجم الدين جعفر بن نجيب الدين محمد بن جعفر بن أبى البقاء هبه الله ابن نما الحلى ت ٦٤٥ه.

طبع فى: طهران: ١٣١٨ه ٣٣٥+ ٩٣ص حجريه

(مع: قره العين لاخذ ثار

الحسین). بمبی: ۱۳۲۶ه ۷۹۸۷ص ۵۶ص ۲۱م حجریه

(مع: مقتـل أبی مخنـف و اللهـوف). النجف الاشـرف: دار الکتب التجـاریه ۱۳۶۹ه ۱۳۴ص ۲۱سم (تقدیم: الشیـخ عبدالمولی الطریحی). قم: مدرسه الامام المهدی (تحقیق:

مدرسه الامام المهدی).

کما طبع الکتاب فی ایران منضما للمجلد العاشر من بحار الانوار.

انظر:

ایضاح المکنون ۴۲۸۲ الذریعه ۳۴۹۱۹ ۲۲۲۲ فهرس مشار العربی ۷۸۴ معجم المطبوعات النجفیه ۲۹۹ ۳۰۰

۸ المجالس الحسینه.

للشیخ محمد جواد مغنیه.

بیروت: دار التیار الجدید.

۹ المجالس السنیه فی مناقب و مصائب العتره النبویه.

للسید محسن الامین الحسینی العاملی ت ۱۳۷۱ه.

بیروت: ۱۹۶۳م.

النجف الاشرف: دار النعمان ط ۳ ۲۴سم.

النجف الاشرف: المکتبه الحیدریه ۱۳۸۵ه.

بیروت: دار التعارف ط ۵ ۱۳۹۴ه ۷۶۴ص ۱۴* ۲۱سم.

قم: مکتبه الرضی.

و قد ترجمه الی الفارسیه أبو القاسم الموسوی الاصفهانی.

أنظر: الذریعه ۳۶۱۱۹ معارف الرجال ۱۸۶۲ شعراء الغری ۲۶۰۷

۱۰ مجموعه الخطب: للحسین بن علی علیه السلام.

تقدیم: السید جواد شبر.

النجف الاشرف: مطبعه الغری الحدیثه ۱۳۸۴ه ۳۲ص.

۱۱ محاضرات فی الثوره الحسینیه.

للسید محمود الهاشمی.

قم المقدسه: مکتب السید محمود الهاشمی ۱۹۸۳ ۱۱۰ص ۲۱سم (سلسله من هدی الاسلام ۲.

۱۲ محاضرات فی المجالس الحسینیه.

لعبد الوهاب الکاشی.

بیروت: دار الزهراء ط ۱ ۱۹۷۵م ۱۶۴ص ۲۴سم.

قم: منشورات الرضی ۱۴۰۵ه ۱۶۴ص ۲۴م.

۱۳ مختار ثقفی آینهء عصر اموی. (فارسی).

للدکتور علی حسن الخر بوطلی.

ترجمه: ابوالفضل بن میر سید علی نقی طباطبائی.

طهران: انتشارات پدیده ۱۳۴۵ش ۳۰۳ص ۱۷سم.

أنظر: فهرس مشار ۴۶۳۴

۱۴ المختار الثقفی.

مرآه العصر الاموی.

للدکتور علی حسین الخر بوطلی.

القاهره: مکتبه مصر ۱۹۷۶م (أعلام العرب).

۱۵ المختار من مقتل بحارالانوار.

عرض وثائقی موجز لاحداث ثوره الحسین علیه السلام.

اعداد: مجمع الفكر الاسلامى.

قم: دارالكتاب الاسلامى ۱۳۶۹ش = ۱۹۹۰م ۱۷۴ص.

۱۶ مردمان فوق انسان سيد الشهداء عليه السلام (بالفارسيه).

لعلى اكبر قريشى.

قم: دار التبليغ الاسلامى ۱۳۵۸ش ۳۰۴ص.

۱۷ مسلم بن عقيل و اسرار پايتخت طوفانى كوفه. (فارسى).

لميرزا خليل بن ابى طالب الصيمرى السكمره

ای.

طهران: ۱۳۲۸ش ۵۴+ ۷۱۲ص ۲۱سم.

طهران: اسلامیه ۱۳۵۲ش.

طهران: ۱۳۶۷ش ۷۱۲.

أنظر الذریعه ۲۴۲۱ فهرس مشار ۴۷۵۱

۱۸ مشهد الحسین و بیوتات کربلاء.

لمجید الهر (۱۹۱۰م).

کربلاء: ۱۹۶۲م ۱۹۶۴م ۴ج.

۱۹ مصباح الحرمین در اسرار حج و شهادت امام حسین علیه السلام <فارسی >.

للاخوند عبدالجبار بن زین العابدین پیشنماز زاده اسکوئی.

تفلیس: ۱۳۲۳ه ۴۵۹ص.

تفلیس: ۱۳۲۲ه ۴۷۸.

تبریز: ۴۵۹ص حجریه.

تبریز: ۱۳۲۹ه حجریه.

۲۰ مع بطله کربلاء.

للشیخ محمد جواد مغنیه.

بیروت: دار الجواد ط ۴ ۱۹۸۴م.

۲۱ مع الحسین فی نهضته.

للشیخ أسد حیدر.

بیروت: دار التعارف للمطبوعات ط ۳ ۱۳۹۹ه ۳۳۶ص.

۲۲ معجزه تاریخ.

(حول شهاده الامام الحسین علیه السلام بالفارسیه).

لخلیل الکمره ای.

ایران: ج ۵ ۴۰۰ص ۲۴سم.

طهران: اسلامیه ۱۳۵۴ش ۱۹۷۶م ج ۶ ۴۸۰ص.

۲۳ معجم ما کتب عن الامام الحسین علیه السلام.

(و هو القسم الخامس من معجم ما کتب عن الرسول و أهل البیت).

لعبد الجبال الرفاعی القحطانی.

(و هو هذا الکتاب).

۲۴ معرفت الحسین علیه السلام (فارسی).

لحسین جلالی شاهرودی.

مشهد: ۱۳۶۶ش ۱۹۸۷م ۳۲۸ص ۲۱سم.

۲۵ معصوم پنجم: حسین بن علی علیه السلام (فارسی).

لجواد فاضل.

طهران: علی اکبر علمی ۱۳۳۷ش ۴۲۱ص ۲۱سم.

أنظر: فهرس مشار ۴۸۲۵

۲۶ مفتاح البکاء.

(فارسی ترجمه مقتل ابی مخنف).

لمحمد طاهر بن محمد باقر الموسوی الدزفولی.

طبع فی: ایران: ۱۳۲۲ه ۲۴۰ص حجریه.

أنظر: الذریعه ۳۲۱۲۱ خطی فارسی لمنزوی ۴۵۴۸

۲۷ مقالاتی درباره‌ء حضرت امام حسین علیه السلام (فارسی).

قم: انتشارات شفق ۱۳۵۷ش ۱۸۰ص.

۲۸ مقتل الحسین علیه السلام.(بالفارسیه)لابی مخنف.

ترجمه محمد باقر و محمد صادق أنصاری.

قم: دار الکتاب ۱۳۶۴ش ۳۲۰ص ۲۴سم.

۲۹ مقتل الحسین.

للشیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء.

النجف الاشرف: المطبعه الحیدریه ط ۱ ۱۳۸۴ه ۱۲۸ص (تقدیم: محمد شریف آل کاشف الغطاء).

۳۰ مقتل الحسین.

لضیاء الدین ابی المؤید الموفق بن أحمد الحنفی المکی الخوارزمی المعروف بالخطیب الخوارزمی و اخطب خوارزم ت ۱۳۷۰ه.

۳۱ مقتل الحسین علیه السلام أو حدیث کربلاء.

للسید عبدالرزاق الموسوی المقرم.

النجف الاشرف: المطبعه الحیدریه ۱۳۶۷ه

۲۶۸ص ۲۱سم.

النجف الاشرف: ط ۲ ۱۳۷۶ ط ۳ ۱۳۸۳ه ۴۸۸ص.

بیروت: دار الکتاب الاسلامی ط ۵ ۱۳۹۹ه ۱۹۷۹م ۴۰۸ص.

طهران: مؤسسه البعثه ۱۳۶۶۱۹۸۷م ۴۱۲ ۲۴سم.

أنظر: الذریعه ۲۵۲۲ ۳۱ و فی ج ۲۵ص ۱۳۵ذکره بعنوان: وقعه الحسین یوم عاشوراء.

۳۲ مقتل الحسین أو واقعه الطف.

للسید محمد تقی بحر العلوم (۱۳۱۸ ۱۳۹۳ه).

تقدیم و تعلیق: السید حسین بن محمد تقی بحر العلوم.

النجف الاءشف: مکتبه العلمین ۱۳۹۸ه.

بیروت: دار الزهراء ۱۹۸۵م ۱۹۸۶ بیروت: دارالتعارف.

۳۳ مکین الاساس فی احوال ابی الفضل العباس.

(فارسی فی حیاه أبی الفضل العباس و هذه الرساله هی الجزء الثالث من کتاب المؤلف: کبریت أحمر).

للشیخ محمد باقر بن محمد حسن البیرجندی القائنی ت ۱۳۵۲ه.

نسخه فی: المرعشی بقم مجموعه ۳۴۱۷من ۱پ ۱۱پ.

طبع فی ایران.

انظر: فهرست المرعشی ۲۰۲۹ الذریعه ۱۸۲۲۲

۳۴ ملامح من ثوره الحسین.

للشیخ محمد مهدی شمس الدین.

الاضواء (النجف الاشرف) س ۱ ع ۲(۱۳۸۰۱ه) ص ۳۹ ۴۲

۳۵ ملحق الدر النضید فی مراثی الحسین الشهید علیه السلام للسید محسن الامینی العاملی.

صیدا: ۱۳۴۶ه ۷۶ص ۲۱سم (مع: الدر النضید للمؤلف).

أنظر: الذریعه ۱۹۸۲۲

۳۶ الملحمه الحسینیه.

للشهید الشیخ مرتضی المطهری.

بیروت: الدار الاسلامیه ۱۴۱۰ه ۱۹۹۰م ۳ج.

قم: المرکز العالمی للدراسات الاسلامیه ۱۴۱۱ه = ۱۹۹۰م ۳ج ۲۸۱+ ۲۶۵+ ۳۸۲ص ۲۴سم.

۳۷ من أجل عاشوراء اسلامیه.

للسید محمد حسین فضل الله.

فی: آفاق اسلامیه و مواضیع اخری ۱۵۵ ۱۶۷ بیروت: دار الزاهراء ط ۱ ۱۴۰۰ه ۱۹۸۰م (اخترنا لک ۴.

۳۸ من وحی الثوره الحسینیه.

لهاشم معروف الحسنی.

بیروت: دار القلم ۲۰۰ص ۲۴سم.

۳۹ منهاج الدموع.

لعلی قرنی گلپایگانی.

قم: دارالفکر ط ۳ ۱۳۶۹ش ۴۷۲.

۴۰ المواسم و المراسم فی الاسلام.

للسید جعفر مرتضی العاملی.

طهران: منظمه الاعلام الاسلامی.

۴۱ المواکب الحسینیه.

للشیخ عبدالله المامقانی.

النجف الاشرف: مطبعه المرتضويه ۱۳۴۵ه ۱۷ص حجريه.

۴۲ المواكب الحسينيه.

للشيخ محمد حسين كاشف الغطاء.

النجف الاشرف: ۱۳۳۵ ه (مع مجموعه).

النجف الاشرف: ۱۳۴۵ه ۲۸ص ۲۱سم.

أنظر: الذريعه ۲۳۲۲۳

۴۳

موجباتی که امام حسین را وادار به قیام کرد. (فارسی).

لمحمد ابراهیم آیتی و مرتضی مطهری.

طهران: ۱۹۷۷م ۱۷۶ص.

۴۴ موضوعات و منابع بحث از قیام کربلاء (بالفارسیه).

لجواد محدثی.

طهران: سازمان تبلیغات اسلامی مرکز الطب و النشر ۱۳۶۹ش = ۱۹۹۰م ۴۸ص.

۴۵ ناسخ التواریخ.

(طراز المذهب در احوال حضرت زینب علیه السلام فارسی).

لعباس قلی بن محمد تقی سپهر الثانی طبع فی:

طهران: ۱۳۱۵ ه ۴۰۸ص حجریه و ۱۳۱۹ه ۳۹۸ص حجریه و ۱۳۲۳ه و ۳۲۳ص حجریه و د. ت امیرکبیر ۱۵۷ + ۴۷۴ص و ۱۳۴۷ش اسلامیه ط ۶ ۶۸۰ص و ۱۳۶۴ش ۶۸۲ص (تصحیح: محمد باقر البهبودی) بمبی ۱۳۲۲ه ۶۶۰ص حجریه.

۴۶ ناسخ التواریخ.

(فارسی المجلد السادس الخاص بسید الشهداء علیه السلام).

للسان الملک محمد تقی سپهر.

طبع فی:

طهران: ۱۳۰۷ه ۵۵۰ص حجریه و ۱۳۱۲ه ۵۵۰ص حجریه و ۱۳۲۴ه ۵۵۰ حجریه و ۱۳۳۷ه ۵۲۰ص و ۱۳۴۸ه ۵۴۷ حجریه و ۱۳۷۷ه ۳۹۸+ ۴۰۰ص ود.ت اسلامیه (تصحیح: محمد باقر البهبودی).

تبریز: ۱۳۱۸ه ۵۵۰ص حجریه.

قم: ۱۳۷۷ه ۳۹۸+ ۸۰۵ص.

بمبی: ۱۳۰۹ه ۵۵۰ص حجریه.

طهران: اسلامیه ط ۳ ۱۳۶۸ش ج ۴من مج ۶ ۳۹۸ص.

طهران: اسلامیه ط ۳ ۱۳۶۸ش ج ۶ ۳۹۸ص.

طهران: اسلامیه ط ۳ ۱۳۶۸ش ج ۲من مج ۶ ۴۰۰ص.

۴۷ نبذه من السیاسه الحسینیه.

للشیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (۱۲۹۴ ۱۳۷۳ه).

النجف الاشرف: المطبعه العلویه ۱۳۴۹ه ۴۳ص ۲۱سم.

قم: مؤسسه دارالکتاب ۱۰۹ص ۱۷سم.

أنظر: شعراء الغری ۱۲۱۸ الذریعه ۳۷۲۴ معجم المطبوعات النجفیه ۳۵۸ ۴۸ نخبه المصائب منتخب زندگانی ابا عبدالله الحسین علیه السلام (فارسی).

للسید محمد صحفی.

قم: ۱۳۴۷ش ۳۳۵ص (باهتمام: محمود صحفی).

۴۹ نفس المهموم فی مقتل ابی عبدالله الحسین المظلوم.

للشیخ عباس القمی.

طهران: ۱۳۵۵ه ۳۳۶ص حجریه.

طهران: اسلامیه ۱۳۶۸ه ۳۹۴ص.

طهران: ۱۳۵۰ه ۳۳۷ص ۲۱سم حجریه.

قم: مکتبه بصیرتی ۱۴۰۵ه ۷۱۸ص ۲۴سم (تحقیق: الشیخ رضا استادی).

۵۰ نقش زنان در تاریخ عاشورا.

(دور المرأه فی ثوره الامام الحسین علیه السلام

بالفارسیه).

لعلی قائمی.

قم: شفق ۱۳۶۰ش ۱۱۱.

۵۱ نهج الشهاده.

(حول ثوره الحسین علیه السلام).

لمرتضی الحسنی.

بیروت: مؤسسه الوفاء ۱۴۰۴ه ۱۹۸۴م ۲۶۰ص ۲۴سم.

۵۲ نهضه الحسین.

أو سلسله حوادث تاریخیه حول فاجعه سیدنا الحسین ابن علی علیهما السلام مأخوذه من أوثق المصادر و بطرز اجتماعی جدید یحلل و یعلل الوقایع علی اسلوب فلسفی فرید فی بابه.

تألیف: هبه الدین الحسینی الشهرستانی.

بغداد: مطبعه دار السلام ط ۱ ۱۳۴۵ه ۱۹۲۶.

بغداد: مطبعه الجزیره ط ۲باضافات و تنقیح ۱۳۵۵ه ۱۹۳۷م ح + ۱۳۴+ ج ص ۲۴سم.

النجف الاشرف: المطبعه الحیدریه ط ۳ ۱۹۴۶م ۱۲۵ص ۲۴سم.

بغداد: ط ۵ ۱۹۶۹م.

قم: منشورات الشریف الرضی ط ۲ ۱۳۶۳ش ۱۸۵ص ۲۴سم.

(ترجم للفارسیه و الانگلیزیه).

أنظر: الذریعه ۴۳۰۲۴ شعراء الغری ۷۶۱۰ ۵۳ النهضه الحسینیه.

للشهید السید عبدالحسین دستغیب.

بیروت: الدار الاسلامیه.

۵۴ نیایش حسین علیه السلام در بیابان عرفات با خدایش. (بالفارسیه).

لمحمد تقی جعفری تبریزی (۱۳۰۲ه).

طهران: ولی عصر (عج) ۱۳۶۱ش ۱۳۹ص.

۵۵ هجره الحسین. للشیخ أسد حیدر.

البیان (النجف الاشرف) س ۲ ع ۳۵ ۳۹(۱۳۶۷۲ه ۱۹۴۷۱۲م) ص ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۵۶ وارث الانبیاء.

للشیخ محمد مهدی الاصفی.

تحت الطبع.

سیصدر عن: مرکز الدراسات الحسینیه فی قم.

۵۷ الوثائق الرسمیه لثوره الامام الحسین علیه السلام.

للسید عبدالکریم الحسین القزوینی.

قم: مکتبه الشهید الصدر ۱۳۶۳ش ۱۹۸۴م ۲۶۴ص ۲۱سم.

۵۸ وسائل المنتجبین فی ترجمه خصائص الحسین (بالفارسیه).

للشیخ جعفربن حسین شوشتری ترجمه میرزا حسین بن علی اکبر شریعتمدار تبریزی.

طهران: ۱۳۰۸ه حجریه ۲۴سم.

طهران: ۱۳۲۰ه حجریه ۲۴۳ص رحلی.

۵۹ الوقایع و الحوادث: محرم الحرام.

لمحمد باقر ملبوبی.

قم: دارالعلم ط ۴ ۱۳۶۹ش = ۱۹۹۰م ج ۲ ۴۱۹ص ج ۳ ۳۸۷ص.

۶۰ یاران با وفای حسین علیه السلام.

(ترجمه ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام بالفارسیه).

للشيخ محمد طاهری سماوی.

ترجمه: علی رضا خسروانی.

طهران: ج + ۱۹۶ص ۲۱سم.

أنظر: فهرس مشار ۵۵۷۸

۶۱ یک بررسی مختصر پیرامون قیام مقدس شهید جاوید حسین بن

علی علیه السلام. (فارسی).

لمحمد حسین اشعری و حسین کریمی و حسن آل طه.

طهران: ط ۲ ۱۳۵۰ش ۱۲۳ص ۲۱سم.

(تقدیم العلامه الطباطبائی).

۶۲ یک شب و روز عاشورا. (فارسی).

خلیل کمره ای.

طبع طهران امیر کبیر ۱۳۶۲ش ۲۲۶ص.

معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت علیه السلام عبد الجبار رفاعی جلد هشتم

کتابهای چاپی عربی(درباره حسنین)

۱. امامان: الحسن و الحسین

سید هادی مدرّسی چاپ ۱۳۹۳ق رقعی ۱۴۳ص.

۲. الامامان: علی و الحسن

سعید عسیلی بیروت دار الزهراء ۱۴۱۲ق.

۳. الحسن و الحسین

قاهره چاپخانه مصطفی بابی حلبی ۱۹۵۵م ۶۴ص (از سری قصص ابطال الاسلام ۱۰).

۴. الحسن و الحسین امامان ان قاما او قعدا

سید محمد بحر العلوم بیروت دار الزهراء ۱۴۱۲ق.

۵. الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا

سید محمد حسینی شیرازی قم

هیئت سید الشهداء رقعی ۴۰ص.

۶. الحسن و الحسین سبطا رسول اللّه ﷺ

محمدرضا مصری بیروت دار الکتب العلمیه ۱۳۹۵ق رقعی ۱۶۸ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).

۷. السبطان فی موقفیهما

سید علینقی نقوی لکهنوی (م۱۴۰۸ق) مقدمه: محمد باقر ناصری بیروت دارالمرتضی ۱۴۰۶ق رقعی ۱۵۰ص.

۸. سبطا الرسول: الحسن و الحسین

عبدالحفیظ ابومسعود قاهره شرکه الاتحاد للتجاره و الطباعه والنشر رقعی ۲۰۸ص.

۹. ماتم الثقلین فی شهاده علی و الحسنین

حسن الزمان محمد بن قاسم علی ترکمانی حیدر آبادی (م ح ۱۳۲۸ق) حیدر آباد هند.

مجله تراثنا ش۱۹ ص۱۱۴ (اهل البیت فی المکتبه العربیه ص۴۴۵).

۱۰. معالی السبطین فی احوال الامامین الحسن و الحسین

شیخ محمد مهدی حایری مازندرانی تبریز کتاب فروشی قرشی ۱۳۵۶ق وزیری ۲ج ۲۸۲ «۱۹۸ص.

۱۱. ملحقات احقاق الحق (ج۱۱)

آیت اللّه سید شهاب الدین حسینی

مرعشی نجفی (۱۳۱۵ ۱۴۱۱ق) قم کتابخانه آیت اللّه نجفی ۱۴۰۳ق وزیری ۶۴۸ص.

۱۲. مناقب امیرالمؤمنین و ولدیه الحسن و الحسین (ع)

مصر ۱۲۸۰ق.

مجله تراثنا ش۲۵ ص۸۵.

۱۳. مناقب علی بن ابیطالب و الحسنین(ع)

مصطفی زرکلی

دمشقی (به چاپ رسیده است).

مجله تراثنا ش۲۶ ص۱۰۶ (اهل البیت فی المکتبه العربیه ص۶۱۷).

۱۴. نورالعین فی مولد النبی و شهاده الحسنین

قلندر علی زبیری اموی هند.

اهل البیت فی المکتبه العربیه ص۶۵۶.

کتابهای چاپی فارسی در باره امام حسن و امام حسین (ع)

۱. امام حسن و امام حسین }

آیت اللّه علامه سید محسن امین عاملی (۱۲۸۴ ۱۳۷۱ق) ترجمه وزارت ارشاد اسلامی چاپ پنجم تهران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۶۶ وزیری ۳۱۲ص.

۲. امام حسن و امام حسین }

محمدرضا مصری ترجمه محمد واصف گیلانی (۱۳۴۵ ۱۴۱۷ق) قم دار النشر اسلام ۱۳۴۳ رقعی ۲۰۶ص.

۳. امام حسن و امام حسین }

حسن سعید (۱۳۳۷۱۴۱۶ق) تهران کتابخانه مسجد چهلستون ۱۳۵۲ رقعی ۴۰ص.

۴. بر امام حسن و امام حسین } چه گذشت؟

سید محمد حسن موسوی کاشانی قم انتشارات زاهدی ۱۳۷۲ش ۱۴۱۴/ق وزیری ۲۴۰ص.

۵. تحریر الشهادتین (شرح زندگانی و شهادت حسنین })

عبدالعزیز بن ولی اللّه دهلوی (۱۱۵۹ ۱۲۳۹ق) ترجمه محمد سلامه اللّه کشفی بن شیخ برکه اللّه بدایونسی کانپوری (م۱۲۸۱ق) چاپ سوم لکهنو ۱۸۸۲م.

رک: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری ج۲ ص۹۶۵و۹۶۶ (این کتاب ترجمه و شرح سرّ الشهادتین است که به زبان اردو بوده و در سهرنپور به سال ۱۲۹۶ق به چاپ رسیده است).

۶. سیاسه السبطین یا صلح امام مجتبی و قیام سیدالشهداء

فاضل ورسی افغانی قم ۱۳۶۹ وزیری ۴۰۰ص.

۷. صلح امام حسن و قیام امام حسین }

گروه نویسندگان قم مؤسسه در راه حق ۱۳۵۶ رقعی ۳۷ص.

۸. مصائب السبطین

ملاعلی اصغر بن علی اکبر نیر بروجردی چاپ تبریز ۲ج ۱۷۱ «۱۰۷ص.

کتاب های خطی عربی درباره امام حسن و امام حسین (ع)

۱. اخبار الحسن و الحسین }

ابوحارث اسد بن حمدویه بن معبد ورثینی نسفی (م۳۱۵ق).

معجم المؤلفین ج۲ ص ۲۴۰.

۲. اخبار الشهیدین الحسن و الحسین }

ابن حجر هیتمی شافعی مکی احمد بن محمد بن علی (م۹۷۴ق) (نسخه ای از آن در کتابخانه احمدیه دانشگاه (الزیتونه) تونس ضمن مجموعه ش۵۰۳۱ موجود است).

مجله تراثنا ش۱ ص۱۷.

۳. اخبار فاطمه و الحسن و الحسین رضی اللّه عنهم

ابن ابی الثلج بغدادی ابوبکر

محمد بن

احمد بن محمد (م ح۳۲۵ق).

رجال نجاشی ج۲ ص۲۹۹.

۴. اشراق النیرین فی فضائل الحسنین

[؟] (نسخه خطی آن در دار الکتب مصر به ش۱۴۱۴ (قم تاریخ) موجود است).

مجله تراثنا ش۲ ص۴۲.

۵. اقرار العین بذکر من نسب الی الحسن و الحسین }

سید محمد مرتضی حسینی زبیدی حنفی مصری (۱۱۴۵ ۱۲۰۵ق).

الاعلام ج۷ ص۷۰.

۶. امامه الحسنین فی القرآن

محسن معلم.

مجله الموسم ش۹ ۱۰ ص۴۲۸.

۷. تفضیل الحسنین علی امّهما الصدیقه

آقا محمدعلی بن وحید بهبهانی (م۱۲۱۶ق).

الذریعه ج۴ ص۳۵۹.

۸. تنبیه رسن العین بتنزیه الحسن و الحسین } عن مفاخره بنی السبطین

سید محمد حیدر موسوی عاملی (۱۰۷۱ ۱۱۳۹ق).

الذریعه ج۴ ص۴۴۹.

۹. ذکر الحسن و الحسین

ابواحمد عبدالعزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی جلودی ازدی بصری (م۳۳۲ق).

رجال نجاشی ج۲ ص۵۶.

۱۰. ذکر ما للسبطین الشهیدین الحسن و الحسین }

[؟] (نسخه ای از آن در کتابخانه حرم شریف بیت اللّه الحرام به ش۳۴ (تراجم) وجود دارد).

مجله تراثنا ش۴ ص۱۰۱.

۱۱. رساله فی معنی قوله ؛الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنه

شیخ محسن آل عصفور بحرانی.

۱۲. رساله الحسنین

محمد بن علی نیازی بلاطی مصری (م۱۱۰۵ق).

هدیه العارفین ج۲ ص۳۰۵.

۱۳. الرساله فی الحسن و الحسین

ابویوسف یعقوب بن شیبه بن الصلت بن عصفور سدوسی بغدادی (۱۸۲ ۲۶۲ق).

رجال نجاشی ج۲ ص۴۲۹.

۱۴. الریحانین الحسن و الحسین

ابومحمد حسن بن عبدالرحمن بن خلاد رامهرمزی (م ح ۳۶۰ق).

ترجمه فهرست ندیم ص۲۵۵.

۱۵. قرّه العینین فی تراجم الحسن و الحسین

شیخ یاسین عمری موصلی (م بعد۱۲۳۲ق) (نسخه خطی آن در ۸۹ورقه در یکی از کتابخانه های موصل و میکرو فیلم آن در کتابخانه دانشگاه بغداد و مجمع علمی عراقی موجود است).

مجله تراثنا ش۱۸ ص۶۵.

۱۶. مجمع البحرین فی فضائل السبطین

سید ولی بن نعمه اللّه حسینی رضوی حایری (معاصر شیخ بهایی) (م۱۰۳۱ق) تاریخ

نگارش: ۹۸۱ق.

۱۷. مشجر فی اولاد الحسن و الحسین }

سید محمد مرتضی حسینی زبیدی حنفی (صاحب تاج العروس) (۱۱۴۵ ۱۲۰۵ق).

الاعلام ج۷ ص۷۰.

۱۸. کتاب من روی عن الحسن

و الحسین }

ابن عقده زیدی جارودی ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید (۲۴۹ ۳۳۳ق).

رجال نجاشی ج۱ ص۲۴۰

۱۹. نظاره العینین فی شهاده الحسنین

شیخ حیدر علی هندی فیض آبادی.

اهل البیت فی المکتبه العربیه ص۶۴۴.

کتابنامه ائمه اطهار علیه السلام ناصر الدین انصاری قمی

مسابقه

مسابقه

در راستای آشنایی هر چه بیشتر علاقمندان با معارف امام حسین علیه اسلام و نهضت حسینی، مسابقه ای به نام مصباح الهدی برگزار می گردد تا با پاسخگویی به سوالات (با استفاده از متونی که در نرم افزار در اختیارتان می باشد) در قرعه کشی که هر سال دو نوبت در ۳ شعبان (سال روز ولادت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام) و اول محرم الحرام (ایام عزاداری حضرت ابا عبدالله حسین علیه السلام) برگزار می گردد شرکت کرده واز جوایز نفیس آن که از دیگر محصولات این مرکز می باشد بهره مند گردید.

نحوه پاسخگویی به سوالات: شما عزیزان پس از مطالعه سوالات، جواب سوالات را به طور مثال مانند: ۱ ب یا ۲ د برای ما به شماره پیامک ۳۰۰۰۹۹۰۰۰۰۱۱۰ ارسال نمایید

نحوه اطلاع از قرعه کشی مسابقه: شما عزیزان می توانید یک هفته بعد از ۳شعبان و دهه اول محرم هر سال به سایت اینترنتی

http: //ghaemiyeh.com مراجعه نمایید و از نام کسانی که در قرعه کشی مسابقه برنده شده اند مطلع شوید.

سوالات مسابقه

۱)در زمان امام حسین علیه السلام بزرگترین بلای معنوی برای اسلام چه بود؟

الف: حاکم ظالم ب) بی دینی مردم ج) تحریف د) از یاد بردن پیامبر صلی الله علیه و آله

۲)هدف از قیام امام حسین علیه السلام چه بود؟

الف) تشکیل حکومت اسلامی ب) بازگرداندن جامعه ی اسلامی به خط صحیح ج) یادآوردی احکام برای مردم د) بر کنار کردن یزید از خلافت

۳) این کلام از کیست؟ دیگر باید از اسلام خداحافظی کرد و بدرود گفت! آن وقتی که حاکمی مثل یزید بر سر کا بیاید و اسلام به حاکمی مثل یزید،

مبتلا شود!

الف)امام حسین علیه السلام ب) امام حسن علیه السلام ج) عبد الله بن زبیر د) محمد بن حنفیه

امام حسین علیه السلام در وصیت نامه خود هدف از قیام خود را عینا چه چیزی بیان می کنند؟

الف) از این قیام حتما باید به حکومت برسیم. ب) می خواهیم قیام کنیم و این قیام ما هم برای اصلاح است. ج) هدف از قیام لقاء الله است د) همه موارد

۴)کدام امام معصوم این جمله را در توصیف حضرت عباس فرموده است؟عموی ما عباس، دارای بصیرتی نافذ و ایمانی استوار بود.

الف)امام سجاد علیه السلام ب)امام باقر علیه السلام ج)امام صادق علیه السلام د)امام زمان علیه السلام

۵)کتاب منتهی الآمال تالیف کیست؟

الف)سید بن طاووس ب)علامه شعرانی ج)حاج شیخ عباس قمی د)علامه سید عبدالحسین شرف الدین

قیام «فَخ» در زمان کدام امام رُخ داد و شبیه کدام قیام تاریخی بود؟

الف)در زمان امام کاظم علیه السلام – قیام کربلا ب) در زمان امام کاظم علیه السلام – قیام توابین ج)در زمان امام صادق علیه السلام – قیام توابین د)در زمان امام صادق علیه السلام – قیام مختار

۶) این کلام شریف از کدام بزرگوار است: کسانی که رضایت مخلوق را به بهای غضب خالق بخرند، رستگار نخواهند شد.

الف) امام حسین علیه السلام ب) امام علی علیه السلام ج) امام حسن علیه السلام د) امام سجاد علیه السلام

۷) امام حسین علیه السلام در چه روزی و از کجا به طرف کربلا حرکت نمودند؟

الف) عرفه - مکه ب) اول محرم – مدینه ج) اول ذی الحجه – مکه د) عرفه - مدینه

۸) امام حسین علیه السلام در چه روزی وارد کربلا شدند

الف) روز شنبه اول محرم

سال۶۱ ب) روز جمعه سوم محرم سال ۶۱ ج) روز جمعه دوم محرم سال ۶۱ د) روز شنبه دوم محرم سال ۶۱

۹) واقعه عاشورا سال ۶۱ هجری قمری مطابق با کدام ماه شمسی بوده است؟

الف) تیر ماه ب) مرداد ماه ج) شهریور ماه د) مهرماه

۱۰) چند تن از فرزندان حضرت علی علیه السلام در روز عاشورا به شهادت رسیدند؟

الف) ۶نفر ب) ۷ نفر ج) ۸ نفر د) ۹نفر

۱۱) چند تن از شهدای کربلا از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بودند؟

الف) ۳ نفر ب) ۴نفر ج) ۵ نفر د) ۶نفر

۱۲) امام حسین علیه السلام با پای پیاده بر بالین چند تن از شهدای کربلا رفتند؟

الف) ۵نفر ب) ۶ نفر ج) ۷ نفر د) ۸نفر

۱۳) اولین شخص از یاران امام حسین علیه السلام که در روز عاشورا به میدان آمد چه نام داشت؟

الف) جناب حر ب) جناب عبدالله بن عمیر ج) جناب حبیب بن مظاهر د) جناب جون

۱۴) اولین نوحه گر امام حسین علیه السلام چه کسی بود.

الف) جبرئیل امین ب) خداوند متعال ج) حضرت زینب علیها السلام د) حضرت محمد صلی الله علیه و آله

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

